باسمه سبحانه

هزاران هزار لآلی آبدار و جواهر جش بهای بے شمار ثنا و سپاس و حمد بیقیاس نثار بارگاه و ایوان خداوند بے همتای یگانه ایست که این کون و مکان همگی نقطه ایست زیر پرکار قدرتش و این هر دو جهان طلسمی است از اسرار و صنعت او زهی کریمیکه مومنان طیب القلوب ما با نعام کافی و نصیب بهرهٔ وافی امیدوار ساخته و خهی رحیمیکه بتوفیق و هدایت متقیان طاهر الاذیال و الجیوب را با سامی شافی و آیات منور صافی پرداخته جلت نعمائه و کثرت آلائه و درود نامحدود و رحمت کامله رب ودود مخصوص ذات با فیوض و برکات باعث وجود نبی آدم و آدم و موجب خلقت عرش و کرسی و لوح و قلم آن سرور انبیا و سلطان اتقیا ئیست که تاج شفاعت بروز قیامت بر سر گذاشته مصداق آیه وافی هدایه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین برای امت عاصی و گنهگار رحمت مجسمی ست از جانب پروردگار و تحایف و هدایای صلوة و سلام ما لاکلام و انعام رب منعام سزاوار نفس رسول و زوج بتول ایست که لوا حمد الٰهی را هنگام محشر برافراخته شیعیان خویش و محبان عقیدت کیش و دوستان نیک اندیش و عاشقان دلریش را از تابش آفتاب عالمتابیکه بر یک نیزه باشد بزیر آن بعطوفت و مرحمت نواخته و بر جمیع اولاد امجاد و اتباع بارشد و سداد او که پاره هاے جگر حضرت محمد مصطفی و احمد مجتبی و انوار عیون جناب غالب کل غالب امیر المومنین علی بن ابیطالب و مریم کبرے فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیهم ابدا ما دام السکون للغبرا و التحرک للسما اما بعد بر علمای دهر و فضلای عصر پوشیده نیست که بهترین علوم که مردم را در دنیا و آخرت نافع ترست علم دین ست مراد از علم دین قرآن و تفسیر و حدیث و کلام و فقه و اصول فقه است اما قرآن مجید و فرقان حمید پس تفسیرش بی اخبار و آثار معصومین که حدیث از آن مرادست خیلی دشوار همچنین علم کلام و فقه و اصول فقه و امثال آن متفرع است از ارشادات رسول رب مبین و ذریات طیبین آن خلاصهٔ کون و مکان لیس و ضحی و مبرهن و ظاهر روشن گردید که علم حدیث شریف راس همه علوم و تاج جمیع فنون است و لازم آمد که این علم تحصیل کرده شود تا تفهیم افهام علوم دیگر سهل و آسان گردد اکنون بموجب ارشاد علمای اعلام ادخلهم الله دار السلام میگوئیم که در علم حدیث مذهب حق شیعه امامیه اثنا عشریه کثرهم الله فی البریه از جمله کتب را اسفار عظمت و جلالت کتب اربعه که مراد از آن کتاب کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب الاحکام و استبصار است بیش از آنست که احتیاج اظهار داشته باشد معلوم است که کتاب کافی جالم عاطل و مبطل باطل الحلاحل الاروع البارع الاورع رئیس المحدثین العظام و راس الشاهین الکرام المجدد لسنن النبی المعتام المؤید للدین الله القوی المنعام المتحلی بالمجد و الاکرام الملقب بثقة الاسلام الخطیب المصقع البارزی الشیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی الرازی عطر مرقده و نور مضجعه قدیم تر از همه آنست جامع و نافع است و جهت فاطعه بر رفعت مرتبتش اینکه در عصر غیبت صغرای امام دوازدهم مومنان جناب صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه و سهل مخرجه تصنیف و تالیف شده و مصنف عالیجناب آنرا در عرض بست سال بمسلک ترتیب و تهذیب کشیده و کلام بعض کابر مشیر آنست که شانزده هزار و یکصد و نود و نه احادیث شریفه در آنست و این کتاب فی الحقیقت کتابے است که دریا را بکوزه بند نموده و یا قاموسی است که درون ساغر آموده الغرض قبل ازین همه مجلداتش در سنه ۱۳۰۲ هجری نبوی مطابق سنه ۱۸۸۵ع در بهین مطبع فیض منبع مشهور بهر دیار و امصار اعنی اوده اخبار بقالب طبع درآمده لیکن چون فهمیدنش مر صعب و مشکل است

نمد برای انتفاع خاص و عام شرحے کہ بزبان فارسی باشد تلاش نمودہ بدست آوردہ شد نام آن شرح فی الاصل شرحی
است کہ اول صیغہای حدیث شریف و تعلیلات آنہا در آن مندرج است و بعدہ مقامات مشکل نحویہ از ترکیب
و پس از آن معانی لغات و بعض رموز و کنایات و اشارات بحسب مناسبت بعلم معانی و بیان و منطق و فلسفہ
و غیرہم در آن اشارہ شدہ است بعدہ ترجمہ لفظی آن مرسوم گردیدہ والحاصل بہمین نہج ہر یک حدیث نوشتہ شدہ است
و چونکہ مجلد اول کافی در اصول و مجلد دوم در فروع و مجلد سوم در روضہ است لہذا شرحش نیز بہمان عنوان
بطبع گردیدہ یعنی اول شرح اصول کافی بطبع در آمدہ و چونکہ در اصول کافی ہفت کتاب بود جناب شارح علیہ الرحمہ
نیز برای ہر کتاب شرحے علیحدہ نوشتہ و بصافی ہمہ را موسوم ساختہ تفصیلش این است جزو اول کتاب العقل
والعلم جزو دوم کتاب التوحید جزو سوم کتاب الحجہ جزو چہارم کتاب الایمان والکفر جزو پنجم کتاب الدعا جزو ششم
کتاب فضل القرآن جزو ہفتم کتاب العشرہ پس جناب شارح مرحوم بعض اجزا را یک حصہ نمودہ و بعض اجزا را
بسبب طول دو حصہ کردہ اما جزو اول این کتاب یک حصہ دارد و بر صفحہ (۴۰۵) ختم شدہ است و جزو دوم نیز یک حصہ
دارد و بر صفحہ (۲۸۰) بآخر رسیدہ و جزو سوم دو حصہ دارد حصہ اول بر صفحہ (۲۷۲) بختم رسیدہ و حصہ دوم بر صفحہ (۲۳۱) اختتام
پذیرفتہ و جزو چہارم نیز دو حصہ است حصہ اول بر صفحہ (۳۵۰) صورت اختتام گرفتہ و حصہ دوم بر صفحہ (۴۲۳) حلیہ تمامی
پوشیدہ و جزو پنجم حصہ ندارد و بر صفحہ (۲۴۴) ختم گردیدہ و جزو ششم ہمچنین است و بر صفحہ (۱۰۷) ختم گشتہ و علی ہذا القیاس
جزو ہفتم بر صفحہ (۴۰۹) بتمام رسید حسب ایمای فیض نمای سامی اعلیٰ حضرت خداوند نعمت عین الاعیان منبع الجود والاحسان
عمدۃ الاعاظم والافاخم زبدۃ الاجلۃ والاکابر جناب منشی نولکشور صاحب لا زالت شموس اقبالہم طالعۃ و کواکب
اجلالہم بازغۃ جزو اول و دوم و سوم در یک مجلد است و جزو چہارم و پنجم و ششم و ہفتم در یک مجلد است و لوح و خاتمۃ الطبع
ہر جزو و ہر حصہ علیحدہ علیحدہ مطبوع گشتہ و در آخر جزو ششم قبل از خاتمہ ملخص ترجمہ شارح رحمہ اللہ از کتاب نجوم السماء
فی تراجم العلماء نوشتہ شدہ چنانچہ ترجمہ خود مصنف علیہ الرحمہ در آخر اصول کافی از شذور العقیان فی تراجم الاعیان
مرسوم گشتہ من شاء الاطلاع علیہا فلیرجع الیہا و جملہ اجزای این شرح مذکور بالصدر سی و چہار گانہ است و از
حسن اتفاقات اینکہ چنانچہ کتاب عالی نصاب کافی در عرصہ بیست سال جمع شدہ ہمچنان شرح صافی نیز در ہمین قدر
مدت تصنیف گشتہ چنانچہ از دیباچہ جناب شارح معلوم و مفہوم میشود المدعا ہفت اجزا در شرح اصول کافی است
و باقی اجزا در شرح فروع و روضہ کافی میباشد و حتی المقدور اہتمام تام و تصحیح و تنقید الفاظ و عبارات کلام در آن
نمودہ شدہ است اگر طالبان علوم دینی و واقفان رموز و اسرار یقینی این شرح نادر الوجود و عدیم النظیر
را دست بدست خرید فرمودند انشاء اللہ المستعان بیست و ہفت اجزای باقیہ شرح فروع و روضہ کافی
نیز طبع کردہ می آید و زنگ نفاق از دل حاسدان می زداید و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین و الصلوۃ
والسلام علی رسولہ محمد و آلہ الطیبین الطاہرین و لعنۃ اللہ علی اعدائہم اجمعین
وانا العبد الذلیل السید حسین صانہ الرحمن کل شین

قال رسول الله طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة
الحمد لله المتعال که درین زمان برکت اشتمال کتاب مستطاب شرح مقبول و نایاب یعنی
جزو چهارم حصه ا
الصافی
شرح
اصول الکافی
کتاب الایمان والکفر
مصنفهٔ علامه سرآمد محدثین ملا خلیل رحمه الله الجلیل تصحیح مولوی سید تصدق حسین صاحب رضوی
در مطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع لکهنو منطبع گردید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اصول کتاب الایمان والکفر

شرح این کتاب چهارم است از سی کتاب که جزو کتاب کافی ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمہ اللہ تعالیٰ است
الایمان گرویدن بربوبیت رب العالمین که عمل دل است و عملی از زبان وسائر جوارح که بوسیلهٔ آن گرویدن از
کسی البته صادر می شود و نزاع درین که آن عمل جزو موضوع له لفظ ایمان است یا خارج لازم است شبیه
نزاع لفظی است الکفر ترک گرویدن بربوبیت رب العالمین و عملی که بوسیلهٔ آن ترک از کسی صادر شود و معنی
رب العالمین صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است و مصداق ایمان اجتناب از کبیره با اصرار و از صغیره
با اباو استکبار است خواه کبیرهٔ عدمی باشد مثل ترک فریضه نماز و مانند آن و خواه وجودی باشد مثل قتل مؤمن
و براین قیاس است صغیره و مصداق کفر یکی از دو چیز است کبیره با اصرار چنانچه خوارج می کنند و صغیره با ابا و
استکبار چنانچه ابلیس در ترک سجدهٔ آدم کرد و گاهی ایمان در اخص اجتناب ازین معنی مستعمل می شود و آن
کمال گرویدن است و مصداق آن اجتناب از کبیره است مطلقاً و لازم نیست اجتناب از اصرار بر صغیره
خواه بحد ابا و استکبار رسد خواه نه چه اصرار بر صغیره کبیره است زیرا که مراد بکبیره آنست که وعید الٰہی بخلود
در جهنم متعلق باصرار بر آن شده باشد و اصرار بر صغیره ابا و استکبار است بنابر معنی دوم واسطه میان
مومن و کافر می باشد در مسلمانان و ایمان بمعنی اول اخص از اسلام است و کفر اعم از شرک است
و بیان اینها ہمہ می شود درین کتاب یعنی این کتاب را احادیثی است که متعلق بایمان است و احادیثی که متعلق است
بکفر بدانکه آنچه می گوئیم در تقریر متشابهات آیات و احادیث محض احتمال است یا اقل از دیگری است اگرچه تصریح

باب اول اصل باب طینة المؤمن والکافر

شرح الطینة بکسر طای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و نون اصلی که از ان چیزی مخلوق شود و آن را سرشت می نامند یعنی این باب بیان سرشت مؤمن و کافر است و درین باب هفت حدیث است **اول اصل** عن علی بن الحسین علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق النبیین من طینة علیین قلوبهم وابدانهم وخلق قلوب المؤمنین من تلک الطینة وجعل خلق ابدان المؤمنین من دون ذلک وخلق الکفار من طینة سجین قلوبهم وابدانهم فخلط بین الطینتین فمن هذا یلد المؤمن الکافر ویلد الکافر المؤمن ومن ههنا یصیب المؤمن السیئة ومن ههنا یصیب الکافر الحسنة فقلوب المؤمنین تحن الی ما خلقوا منه وقلوب الکافرین تحن الی ما خلقوا منه **شرح** علیین بکسر عین بی نقطه و تشدید لام مکسوره و تشدید یای دو نقطه در پائین جمع علی منسوب است از آسمان بالاتر که هشت آنجاست و ارواح مؤمنان آنجا قرار میگیرد و صیغه فعیل بکسر فا و تشدید عین از صیغ مبالغه است و از هر دو در نصیح گفته که علیون اسم اعالی جنة است سجین بکسر سین بی نقطه و تشدید جیم زمین سیاه چال که جهنم آنجاست و ارواح کفار آنجا قرار میگیرد و من ههنا و من ههنا برای تعلیل مجازی است نظیر اینکه گویند چون وقوع فلان چیز معلوم بود واقع شد پس جبر بر مکلف به لازم نمی آید چه مخلوق بودن از طینت علیین یا از طینت سجین داخل اجزای علت تامه سید مؤمن و حسنه کافر نیست بلکه محض مناسبت است چنانچه منقول است که ولد الزنا البته جهنمی است با وجود آنکه او را گناهی در فعل پدر و مادر نیست بلکه الله تعالی چون دانسته از ازل که فلان روح باختیار خود سعید میشود و فلان روح باختیار خود شقی میشود خواه از طینت علیین و ماده حلال مخلوق شود و خواه از طینت سجین و ماده زنا مخلوق شود بمناسبت اول را از اول و دوم را از دوم خلق کرد و حقیقت این است که الله تعالی بعلم ازلی دانسته که بمقتضای حکمت خود آب بسیط را که متشابه الاجزا در حقیقت و کیفیت باشد خلق میکند و آنرا ماده سائر اجسام مثل ارواح مکلفان و ابدان ایشان و سائر حیوانات میکند چنانچه گفته در سوره انبیا و جعلنا من الماء کل شیء حی و دانسته که کدام از اجزای ذهبیه آن آب بمقتضای حکمت ماده ارواح مکلفین میشود و کدام ماده ابدان ایشان میشود و دانسته که بر تقدیر اکتفا بدان و وسعت در قدرت و التفاتی که مقتضی اهل تکلیف است کدام از ارواح باختیار خود کافر میشود و خواه ماده آن محل کیفیت علیین شود و خواه محل

کیفیت بحیین شود وکدام آن ارواح مؤمن میشود بهمان روش کہ گاہے از مؤمن سیئہ وازکافر حسنہ باختیار صادر میشود پس بمناسبت مادۂ ارواح وابدان مؤمنان را کیفیت علیین داد و مادۂ ارواح وابدان کافران را کیفیت سجین وآن دو قسم مادہ را مخلوط بہم کرد بہ آنکہ کیفیت وخلط دخل در ایمان وکفر وحسنہ وسیئہ داشتہ باشد وسر اینکہ اگر مساوی خلق میکرد یا برعکس میکرد یا خلط نمیکرد چہ مفسدہ داشتہ معلوم نیست یعنی روایت است از امام زین العابدین کہ گفت بدرستیکہ اللہ عزوجل آفرید پیغمبران را از مادۂ علیین روحہای ایشان را وبدنہای ایشان را وآفرید روحہاے مؤمنان را از آن مادہ وگردانید آفرینش بدنہای مؤمنان را از پائین تر آن وآفرید کافران را از مادہ سیاہ جال ارواح ایشان را وبدنہای ایشان را پس آمیزش داد میان آن دو مادہ وپس از اینجا است کہ می زاید مؤمن کافر را ومی زاید کافر مؤمن را واز اینجا است کہ می یابد مؤمن معصیت را واز اینجا است کہ می یابد کافر طاعت را باین معنی کہ مجاورت کافر باعث مجازی معصیت مؤمن است ومجاورت مؤمن باعث مجازی طاعت کافر است پس روحہای مؤمنان میل میکنند بسوی آنچہ مناسب چیزیست کہ مخلوق شدہ اند از ان **دوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان اللہ عزوجل خلق المؤمن من طينة الجنة وخلق الكافر من طينة النار وقال اذا اراد اللہ عزوجل بعبد خيرا طيب روحه وجسده فلا يسمع شيئا من الخير الا عرفه ولا يسمع شيئا من المنكر الا انكره قال وسمعته يقول الطينات ثلث طينة الانبياء والمؤمن من تلك الطينة الا ان الانبياء من صفوتها هم الاصل ولهم فضلهم والمؤمنون الفرع من طين لازب كذلك لا يفرق اللہ عزوجل بينهم وبين شيعتهم وقال طينة الناصب من حمأ مسنون واما المستضعفون فمن تراب لا يتحول مؤمن عن ايمانه ولا ناصب عن نصبه وللہ المشيئة فيهم **شرح** تفریع در فلا یسمع مجازی است مانند تعلیل در حدیث سابق وتشبیہ در کذلک قرینہ آنست کہ تفریع وتعلیل مجازی است ودر بعض نسخ کذلک است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستیکہ اللہ عزوجل آفرید مؤمن را از مادۂ بہشت وآفرید کافر را از مادۂ جہنم وامام گفت وقتیکہ ارادہ کند اللہ عزوجل بہ بندہ عاقبت بخیر را پاکیزہ میکند روح او را وبدن او را پس نمیشنود چیزی از باطل مثل روایاتے کہ ضد محکمات قرآن است مگر آنکہ منکر میشود آن را راوی گفت شنیدم از امام کہ میگفت مادہ ہائے کہ مردم از آنہا مخلوق میشوند سہ قسم است قسم اول مادۂ انبیاء ومؤمن از آن مادہ است فرق اینست کہ انبیاء از خالص آن مادہ اند انبیاء اصل اند وایشان راست فضل ایشان بر غیر ایشان ومؤمنان فرع اند از مادۂ چسپندہ مخلوق میشوند چنانچہ از مادۂ چسپندہ مخلوق شدہ اند تفریق نمیکند اللہ عزوجل میان انبیاء ومیان مؤمنانے کہ پیرو ایشان اند وامام در بیان قسم دوم گفت مادۂ دشمن اہل حق مخلوق میشود از لائے گندہ کہ مے چسپد باہل باطل ودر بیان قسم سوم گفت واما جمعے کہ ضعیف شمردہ شدہ اند در ایمان ودر کفر پس از خاکے اند کہ نمی چسپد اصلا منتقل نمیشود مومنے از ایمان خود ونہ دشمن اہل حق از دشمنی خود

و شد تقدیر است خواهش و ایشان مراد اینست که مومن حقیقی بود آخر عمر از ایمان بد نمیشود و کافر حقیقی
بود آخر عمر از کفر جدا نمیشود و درمیان عمر گاهست خواهش الله تعالی مومن حقیقی کافر رسمی می باشد و برعکس
سوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک من ای شیء خلق الله عز و جل طینة
المؤمن فقال من طینة الانبیاء فلن تنجس ابدا شرح من در بهر و با برای تبعیض است یعنی گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را قربانت شوم از چه چیز آفرید الله تعالی ماده مومن را پس گفت از طین ماده انبیا پس نجس نمیشود
هرگز باین معنی که اگر سیئه از او صادر شود یا داوائل عمر مشرک شود از محبوبیت الهی بدر نمی رود چه آن لبارت
و بیگانه زوال است چهارم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الله عز و جل خلقنا من
اعلی علیین وخلق قلوب شیعتنا مما خلقنا منه وخلق ابدانهم من دون ذلک وقلوبهم تهوی الینا
لانها خلقت مما خلقنا منه ثم تلا هذه الآیة کلا ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادراک ما علیون کتاب
مرقوم یشهده المقربون وخلق عدونا من سجین وخلق قلوب شیعتهم مما خلقهم منه وابدانهم من
دون ذلک فقلوبهم تهوی الیهم لانها خلقت مما خلقوا منه ثم تلا هذه الآیة کلا ان کتاب الفجار لفی
سجین وما ادراک ما سجین کتاب مرقوم ویل یومئذ للمکذبین شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام
که می گفت بدرستیکه الله عز و جل آفرید ما را از بالاتر بالاتر ها و آفرید ارواح شیعه ما را از آنچه ما را آفرید از آنها و آفرید
ابدان ایشان را از پائین تر از آنها و لاجرم پس ارواح ایشان میل می کنند بسوی ما چه آنها آفریده شده از آنچه
بدان ما آفریده شده و بعد از آن خواند این آیت را از سورة المطففین که حاشا که جزای عمل نباشد بدرستیکه
سرنوشت نیکان هر آئینه در علیین است باین معنی که جزو علیین است وچه چیز دانا گردانید ترا و چه دانستی
که چیست علیین سرنوشتی است رقم کشیده شده در وقت آفریدن ارواح و ابدان نیکان حاضر میشوند آن
سرنوشت را مقربان و آفرید الله ضلالت را که دشمن ما اند از زندان سیاه و چال که جهنم باشد و آفرید ارواح دوستان
ایشان را از آنچه آفریده شده اند ایشان از آن بعد از آن خواند این آیه را از سورة المطففین که حاشا که جزای
عمل نباشد بدرستیکه سرنوشت فاسقان در زندان سیاه و چال است و از چه دانستی که چیست زندان سیاه و چال
آن سرنوشتی است رقم کشیده شده در وقت آفریدن ارواح و ابدان فاسقان وای بد آن روز برای جمعی
که دروغ دارند برایین ربوبیت رب العالمین را که شواهد ربوبیت و محکمات کتب الهی باشد مثل پنجم حدیث گذشت
در حدیث چهاردهم باب نود و سوم کتاب الحجة پنجم اصل اخبرنی عبد الله بن کیسان عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قلت له جعلت فداک انا مولاک عبد الله بن کیسان قال اما النسب فاعرفه واما
انت فلست اعرفک قال قلت له انی ولدت بالجبل ونشأت فی ارض فارس واننی اخالط الناس فی
التجارات وغیر ذلک فاخالط الرجل فاری له حسن السمت وحسن الخلق وکثرة امانة ثم افتشه فافتشه
عن عداوتکم واخالط الرجل فاری منه سوء الخلق وقلة امانة وزعارة ثم افتشه فافتشه عن ولایتکم فکیف

بکون دلک **شرح** فا تبینه مرو جا باے یک نقطه و تاے دو نقطه در باخر بصیغهٔ مضارع متکلم وحده از باب
تفعل است التبیین شناختن چیزے و تعدیهٔ آن بعن براے تضمین معنی کشف است یعنی خبر داد مرا
عبد الله بن کیسان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتم قربانت شوم من غلام تو عبد الله بن کیسانم
گفت امّا پدر پس می شناسم او را و امّا تو پس نمی شناختم ترا گفت گفتم او را پدر یستیکه من زاده شدم در عراق عجم و
بزرگ شدم در زمین فارس و بدرستیکه من اختلاط میکنم مردم را در سودا و غیر آن باین روش که اختلاط
می کنم مردے را پس می بینم از او خوش روئی را و خوشخوئی را و بسیاری امانت را بعد از آن وامی رسم او را
پس پرده برداشته میشود براے من از دشمنی شما که او دارد و اختلاط میکنم مردے را پس می بینم از و بدخوئی را و کمی امانت
و تندخوئی را بعد از ان وامی رسم او را پس پرده برداشته می شود برای من از دوستی شما که او دارد پس چون میشود
آن باین معنی که وجه آن چیست **اصل** قال فقال لی اما علمت یا ابن کیسان ان الله عزّ و جلّ
اخذ طینة من الجنّة و طینة من النّار فخلطهما جمیعا ثم نزع هذه من هذه فما رایت من اولئك
من الامانة و حسن الخلق و حسن السمت فمما مستهم من طینة الجنّة و هم یعودون الی ما خلقوا
منه و ما رایت من هؤلاء من قلة الامانة و سوء الخلق و الزعارة فمما مستهم من طینة النّار و هم یعودون
الی ما خلقوا منه **شرح** عدم نهی امام ابن کیسان را از استعمال لفظ سمت در مخالفان و تکرار امام آن استعمال را
منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب چهارم از نهی امام ابن سنان را ازین استعمال زیرا که ابن کیسان
در میان عجم بزرگ شده معذورست درین استعمال پس مماشاة با او منافی بلاغت نیست بخلاف ابن سنان
تعلیل در هر دو جا مجازی است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول و مقصود اینست که اگر بدخوئی
مومن و خوشخوئی کافر نمی بود خلط نمی شد و بدخوئی مؤمن را ضرر خلود در جهنم نمیرساند و خوشخوئی کافر را نفع
نمی کند یعنی راوی گفت پس امام گفت مرا آیا دانستی ای پسر کیسان که الله عزّ و جلّ گرفت مادهٔ را از بهشت
و مادهٔ را از جهنم پس مخلوط کرد آنها را با هم بعد از آن جدا کرد مادهٔ اول را از دوم باعتبار اینکه از کافر مؤمن
زاده شد و جدا کرد دوم را از اول باعتبار اینکه از مومن کافر زاده شد پس آنچه دیدی در آن جماعت مخالفان
از امانت و خوشخوئی و خوش روشی پس بسبب چیزے است که مجاور ایشان شد از مادهٔ بهشت و ایشان
برمیگردند بسوی جهنم که مخلوق شده اند از آن و آنچه دیدی ازین مؤمنان از کمی امانت و بدخوئی و تندی
پس بسبب چیزی است که مجاور ایشان شد از مادهٔ جهنم و ایشان برمیگردند بسوی بهشت که مخلوق
شده اند از آن **ششم** **اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام المؤمنون من طینة الانبیاء قال
نعم **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا مؤمنان از مادهٔ انبیا مخلوق شده اند گفت آری **هفتم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عزّ و جلّ لما اراد ان یخلق آدم علیه السلام بعث
جبرئیل علیه السلام فی اول ساعة من یوم الجمعة فقبض بیمینه قبضة بلغت قبضته من السماء السابعة الی السماء الدنیا

واخذ من کل سماء تربۃ وقبض قبضۃ اخری من الارض السابعۃ العلیا الی الارض السابعۃ القصوی فامر اللہ عزوجل کلمتہ فامسک القبضۃ الاولی بیمینہ والقبضۃ الاخری بشمالہ ففلق الطین فلقتین فذرا من الارض ذروا ومن السموات ذروا فقال للذی بیمینہ منک الرسل والانبیاء والاوصیاء والصدیقون والمؤمنون والسعداء ومن ارید کرامتہ فوجب لھم ما قال کما قال وقال للذی بشمالہ منک الجبارون والمشرکون والکافرون والطواغیت ومن ارید ھوانہ وشقوتہ فوجب لھم ما قال کما قال ثم ان الطینتین خلطتا جمیعا الشرح السابعۃ دو جا بعین بے نقطہ است و دیگی بقاف است و آن دوم است ومیتواند بود کہ سوم باشد چون سبقت گرفتہ بر باقی طبقات بمرکز عالم تربۃ از قبیل مجاز مشارفہ است مثل من قتل قتیلا الخ طبقہ بودن زمین این شد آسمانہا مذکور است در سورۃ الطلاق اللہ الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلھن وبیان می شود در کتاب الروضۃ در حدیث زینب العطارہ کلمہ عبارت از جبرئیل است و تسمیہ او بکلمہ از قبیل تسمیہ حامل است باسم محمول چہ او حامل کلمات الٰہی است بسوی انبیا و رسل و تعبیر در اینجا باین اسم با وجود آنکہ در سابق این فقرہ نشدہ برای اشعار بانست کہ کسی کہ حامل وحی است قادر بر ضبط آنچہ اللہ تعالیٰ تفریق آن خواہد نیست ضمیر ففلق راجع باللہ تعالیٰ است فلقتین بکسرہ مفعول مطلق برای نوع است واگر بفتح فا باشد برای عدد است و بہر تقدیر عبارت از فلق ما فی الیمین وفلق ما فی الشمال است فا در فذرا بیانیہ است ضمیر فذرا راجع باللہ تعالیٰ است من الارض ودر من السماء بمعنی بعض ومفعول است واشارت است باینکہ آنچہ در دو دست جبرئیل بود بعض ارض وبعض سموات است السعداء عبارت از جمعی است کہ در اوائل غیر مومن باشند و آخر مومن شوند ذروا مفعول مطلق برای نوع است ومن ارید کرامتہ عبارت از اطفال ومجانین وامثال ایشان از مستضعفین است کہ در دنیا مومن نشدہ اند اصلا و در تکلیف روز قیامت اطاعت میکنند والطواغیت عبارت از مردان است کہ مانند شیطان باظہار رواج دین بحقیقت ایمان وکفر مردم را بکفر دعوت میکنند و من ارید ھوانہ عبارت از مستضعفی است کہ در تکلیف قیامت مخالفت کند ثم برای تعجب است یا برای تراخی زمان است ان بکسر ہمزہ و تشدید یاست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستیکہ اللہ عزوجل چون خواست کہ آفرید آدم علیہ السلام را فرستاد جبرئیل علیہ السلام را در ناول ساعتی از روز جمعہ پس گرفت جبرئیل بدست راست خود یک مشت کہ رسید یک مشت او از آسمان ہفتم تا آسمان نزدیکتر بزمین و فرا گرفت از ہر آسمانے خاکی بمعنی جسمی کہ منقلب بخاک شود و گرفت یک مشت دیگر از زمین ہفتم گرفتہ تا آنچہ کہ بالائے شش طبقہ دیگر است تا زمین ہفتم کہ دورتر است از ما بمعنی کہ نزدیک است از باقی طبقات بمرکز عالم خواہ ملاصق آن باشد وخواہ نہ پس امر کرد اللہ عزوجل کلمہ خود جبرئیل را بمستحکم نگاہداشتن دو مشت خود تا قدرت اللہ تعالیٰ بر آنچہ خواہد ظاہر شود پس مستحکم نگاہداشت یک مشت اول را بدست راست و یک مشت دیگر را بدست چپ خود پس اللہ تعالیٰ شگافت گل را کہ بدست جبرئیل بود دو نوع شگافتن یکی متعلق بدست

شرح اصول کافی

راست و دیگری متعلق بدست چپ باین روش شکافت که پراگنده کرد بعض طین زمین را که در دست چپ بود پراگنده کردنی و بعض طین آسمانها را که در دست راست بود پراگنده کردنی یعنی نوعی از پراگنده کردن که هنوز مخلوط بهم نشده و پس الله تعالی گفت آنچه را که در دست راست جبرئیل بود که از تو مخلوق میشوند رسولان و پیغمبران و اوصیا و نهایت راست گویان در دعوی ایمان و مومنان اهل سعادت و هر که میخواهم گرامی بودن او را پس ثابت و لازم شد برای ایشان آنچه گفت چنانچه گفت باین معنی که جمیع آن اقسام بفعل آمد و هر یکی در جای خود و گفت آنچه را که در دست چپ جبرئیل بود از تو مخلوق میشوند ائمه ضلالت که در مقابل رسل و انبیاء و اوصیا اند و مشرکان که در مقابل صدیقان اند و کافران که در مقابل مومنان اند و مرتدان که در مقابل سعدا اند و هر که میخواهم خواری او را و تعب او را پس ثابت و لازم شد برای ایشان آنچه گفت چنانچه گفت با وجود این وجوب بدرستیکه دو طینت که پراگنده شده بودند مخلوط بهم شده اند بهمگی **اصل** و ذلك قول الله عز و جل ان الله فالق الحب والنوى فالحب طينة المؤمنين التي القى الله عليها محبته والنوى طينة الكافرين الذين نأوا عن كل خير و انما سمي النوى من اجل انه نأى عن كل خير و تباعد عنه و قال الله عز و جل يخرج الحي من الميت و يخرج الميت من الحي فالحي المؤمن الذي يخرج طينته من طينة الكافر والميت الذي يخرج من الحي هو الكافر الذي يخرج من طينة المؤمن فالحي المؤمن والميت الكافر و ذلك قوله عز و جل او من كان ميتا فاحييناه فكان موته اختلاط طينته مع طينة الكافر و كان حياته حين فرق الله عز و جل بينهما بكلمته كذلك يخرج الله عز و جل المؤمن في الميلاد من الظلمة بعد دخوله فيها الى النور و يخرج الكافر من النور الى الظلمة بعد دخوله الى النور و ذلك قوله عز و جل لينذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين **شرح** میشاید اینکه مضمون فالق الطين فلقتين تا آخر است موافقت نوی و نای در معنی است و پس چه اول معتل العين و اوی است و دوم مهموز العين است در اخراج حی از میت جمله فعلیه مذکور است و در اخراج میت از حی جمله اسمیه مذکور است برای اشعار باینکه اخراج حی از میت نادر است نسبت باخراج میت از حی چه آن ظاهر و بغایت بسیار است چنانچه قابیل از آدم حاصل شد یعنی و آنچه گفتم مضمون قول الله عز و جل است در سوره انعام بدرستیکه الله تعالی شکافنده محبوب و غیر محبوب است برای خلط آنها بهم بیان این آنکه محبوب طینت مومنان است که انداخته الله تعالی بر آن محبت خود را و غیر محبوب طینت کافران است که دور شدند از هر خوبی و جز این نیست که غیر محبوب نامیده شده نوی برای آنکه او دور شده از آن و الله عز و جل در سوره انعام برای بیان سابق گفته که بیان این آنکه بیرون می آورد مرده را از زنده و بیرون آورنده زنده را از مرده است بیان این آنکه زنده مومنی است که بیرون می آید طینت او از طینت کافر و مرده که بیرون می آید از زنده آن کافری است که بیرون می آید از طینت مومن پس زنده عبارت از مومن است و مرده عبارت از کافر است و آنچه گفتیم در تفسیر مرده و زنده مدلول قول الله عز و جل است در سوره انعام و هر کسی که بود مرده پس زنده کردیم او را

بیان این آنکه بود مردن او مخلوط شدن طینت او بطینت کافر بود در زندگی او وقتی که جدا گردانید الله
عز وجل میان آن دو بکار برد امر او که جدا شود چنان بیرون میکند الله عز وجل مومن را در وقت زادن
از تاریکی بعد از داخل شدن در آن بسوی روشنی و بیرون می کند کافر را از روشنی مجاورت مومن بسوی
تاریکی بعد از داخل شدن در آن روشنی و آن مضمون قول الله عز وجل است در سوره یٰس تا از
عذاب الٰہی بترساند کسی را که زنده بود بمجاورت و ثابت و لازم شود قول الٰہی که سنک الجبارون تا آخر باشد بر کافران

باب دوم اصل باب آخر منه وفيه زيادة وقوع التكليف الاول

شرح این بابی دیگر است از ترجمهٔ باب سابق و در آن زیادتی بیان وقوع شدن تکلیف اول است که
بارواح تعلق گرفته پیش از تعلق بابدان در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر قال
لو علم الناس كيف ابتداء الخلق ما اختلف اثنان ان الله عز وجل قبل ان يخلق الخلق قال كن ماءً عذباً اخلق
منك جنتي واهل طاعتي وكن ملحاً اجاجاً اخلق منك ناري واهل معصيتي ثم امرهما فامتزجا فمن ذلك
صار يلد المومن الكافر والكافر المومن ثم اخذ طيناً من اديم الارض فعركه عركاً شديداً فاذا هم كالذر
يدبون فقال لاصحاب اليمين الى الجنة بسلام وقال لاصحاب الشمال الى النار ولا ابالي ثم امر ناراً فاستعرت
فقال لاصحاب الشمال ادخلوها فهابوها وقال لاصحاب اليمين ادخلوها فدخلوها فقال كوني برداً وسلاماً
فكانت برداً وسلاماً فقال اصحاب الشمال يا رب اقلنا فقال اقلتكم فادخلوها فذهبوا فهابوها فثم
ثبتت الطاعة والمعصية فلا يستطيع هؤلاء ان يكونوا من هؤلاء ولا هؤلاء من هؤلاء **شرح** الف
لام الخلق برای عهد خارجی است و خلق مصدر است و مراد خلق مکلفان است یا خلق بمعنی مخلوق است بمعنی
مکلفان مراد با ختلاف اختلاف در این است که کافر استطاعت ایمان و مومن استطاعت کفر دارد
یا نه و تفصیل این گذشت در باب سی و یکم کتاب التوحید و در اینجا میگوئیم که اہل استطاعت بمعنی وسعت
و قدرت است و آن بر سه مرتبه است ادنی و اوسط و اعلی و مراد اینجا اوسط است و ممکن تواند بود که مراد
اعم از اوسط و اعلی باشد بیان این آنکه مرتبهٔ اول مناط تکلیف است چنانچه الله تعالی گفته در سورهٔ بقره
لا يكلف الله نفساً الا وسعها و گفته در سورهٔ آل عمران ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا
مرتبهٔ دوم قدرتی است که تعلق گیرد بچیزی که تعلق بخلاف آن چیز نگرفته باشد مشیت کسی که نمیشود مگر آنچه
او مشیت کرده باشد و مراد بمشیت اینجا واگذاشتن مکلف است بر آنچه معلوم است که اختیار میکند از طاعت
یا معصیت و مباح و مانند اینها اگر خذلانی یا توفیقی یا صارفی دیگر نباشد با وجود قدرت بر خذلان و توفیق و
صارف بحیثیتی که مکلف از قدرت بیرون نرود و این مرتبه حاصل است در مکلف نسبت بآنچه صادر شود از و
و غیر حاصل است نسبت بآنچه صادر نمیشود از و چنانچه گفته در سورهٔ کهف وكانوا لا يستطيعون سمعا و گفته در سورهٔ کهف لن تستطيع
معى صبرا و قدریه میگویند در هر دو حاصل است مرتبهٔ سوم قدرت کسی است بر چیزی که در تحت مشیت غیر آن کس نباشد و این مرتبه

در مکلف ممکن نیست مگر باعتقاد قدریه یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت اگر دانند مردم که چون شد ابتدای این خلق مکلفان اختلاف نمی کنند دو کس در نفی استطاعت مکلفان و آنچه از ایشان صادر نشده بدرستیکه الله عز وجل پیش از آفریدن این مکلفان بعض آب را گفت بشو آب خوشگوار چه خلق میکنم از تو بهشت خود را و اهل طاعت خود را و بعض دیگر آب را گفت بشو شور تلخ چه خلق میکنم از تو آتش جهنم خود را و اهل عصیان خود را و بعد از آن امر کرد آن دو آب را پس مخلوط باہم شدند پس از انست که می زاید مومن کافر را و کافر مومن را بعد از آن فرا گرفت گلی از ظاهر زمین باین معنی که بعد از آن که خلق آسمانها و زمینها کرد آن آب مخلوط را بر ظاهر زمین گلی کرد و آن گل خشک شده فرا گرفت آن گل خشک شده پس مالید آن را مالیدنی سخت تا متفرق شود بعد ارواح مکلفان پس ناگاه ایشان مانند مورچگان کوچک شدند می رفتند هر یکی براهی بعضی بدست راست که علامت طاعت است و بعضی بدست چپ که علامت معصیت است پس گفت اهل دست راست را بشما بسوی بهشت می روید لی آن از من شما را باین معنی با وجود قدرت من بر صرف شما از اختیار شما صرف نمیکنم شما را پس طاعت شما بمشیت من است و گفت اصحاب دست چپ را شما بسوی جهنم می روید باکی ندارم باین معنی که با وجود قدرت من بر صرف شما از اختیار شما صرف نمیکنم شما را پس عصیان شما بمشیت من است بعد از آن برای تحقق مصداق مشیت طاعت مطیعان و عصیان عاصیان امر کرد آتشی را پس افروخته شد پس گفت اصحاب دست چپ را داخل شوید آن را پس ابا کردند از آن و گفت اصحاب دست راست را داخل شوید آن را پس داخل شدند آن را پس گفت آتش را باش خنکی و سلامتی برای جمعی که داخل تو شدند پس شد خنکی و سلامتی پس چون این را دیدند گفتند اصحاب دست چپ ای صاحب کل اختیار با فسخ کن معامله ما را پس گفت بتحقیق فسخ کردم معامله شما را پس این بار داخل شوید آتش را پس رفتند که داخل شوند پس ابا کردند از آن می آید در حدیث دوم باب چهارم که سه بار این تکلیف شد و در هر سه بار اهل راست اطاعت کردند و اهل چپ عصیان کردند پس در آنجا ثابت و لازم شد طاعت مطیعان بمشیت الهی و عصیان عاصیان بمشیت الهی پس استطاعت ندارند این جماعت اهل عصیان که باشند از جمله جماعت مطیعان و نه این جماعت مطیعان که باشند از جمله جماعت عصیان **دوم اصل** عن زرارة ان رجلا سأل ابا جعفر علیه السلام عن قوله عز وجل واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربكم قالوا بلی الی آخر الآیة فقال وابوه علیه السلام یسمع حدثنی ابی ان الله عز وجل قبض قبضة من تراب التربة التی خلق منها آدم علیه السلام فصب علیها الماء العذب الفرات ثم ترکها اربعین صباحا ثم صب علیها الماء المالح الاجاج فترکها اربعین صباحا فلما اختمرت الطینة اخذها فعرکها عرکا شدیدا فخرجوا کالذر من یمینه وشماله وامرهم جمیعا ان یقعوا فی النار فدخل اصحاب الیمین فصارت علیهم بردا وسلاما وابی اصحاب الشمال ان یدخلوها **شرح** زراره از اصحاب علی بن الحسین علیه السلام شمرده نشده و این منافات ندارد با شنیدن علی بن الحسین ا

دیدہ باشد از روایتے از او نکردہ باشد و میتواند بود کہ بجاے ان رجلا من رجل آید و کاتبان سہو کردہ
باشند تتمہ آیہ در سورۂ اعراف چنین است شہدنا ان تقولوا یوم القیمۃ انا کنا عن ہذا غافلین او تقولوا انما
اشرک آباؤنا من قبل وکنا ذریۃ من بعدہم افتہلکنا بما فعل المبطلون بیان این آیت می آید در شرح حدیث
چہارم باب ششم ان اللہ عز وجل تا آخر براے بیان معنی آیت نیست بلکہ نقل علی و است کہ مناسب آیہ است
وشاید کہ تتمہ آیت را نیز گفتہ باشد و راوی نقل نکردہ باشد تراب خاک مطلق است و مراد اینجا مادۂ ارواح است
و تربت خاکی است کہ مادۂ حیوان است و مراد اینجا مجموع مادۂ ارواح و مادۂ ابدان است و اضافت تراب بتربت
از قبیل اضافت جزء بکل است خلق منہا آدم و ذریتہ است ضمیر علیہما راجع بقبضہ است ضمیر یمینہ و شمالہ راجع
باللہ تعالی است و کنایت از جانب خیر و جانب شر است و نمیتواند بود کہ راجع بآدم یا بتراب باشد یعنی
روایت است از زرارہ کہ مردے پرسید امام محمد باقر علیہ السلام را از قول اللہ عز وجل در سورۂ اعراف
پس امام محمد باقر علیہ السلام گفت بحالے کہ پدرش امام زین العابدین می شنید کہ حکایت کرد مرا پدرم کہ اللہ عز وجل
فرا گرفت یک مشت از خاک مادۂ کہ آفرید از آن مادۂ آدم علیہ السلام را پس ریخت بر آن خاک آب شیرین خوشگوار
و بعد از آن واگذاشت آنرا چہل روز پس چون بکمال رسید آن گل فرا گرفت آنرا پس مالید آنرا مالیدنی سخت کہ متفرق
شود بعد از روح مکلفان پس بیرون آمدند اشباح مانند مورچگان کوچک از راست او و چپ او و امر کرد ایشان را بہ اینکہ
داخل شوند در آتش پس داخل شدند اصحاب راست پس گردید آن آتش بر ایشان خنکی و سلامتی و ابا
کردند اصحاب چپ از اینکہ داخل آتش شوند **سوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان اللہ
عز وجل لما اراد ان یخلق آدم علیہ السلام ارسل الماء علی الطین ثم قبض قبضۃ فعرکہا ثم فرقہا فرقتین
بیدہ ثم ذرأہم فاذا ہم یدبون ثم رفع لہم نارا فامر اہل الشمال ان یدخلوہا فذہبوا الیہا فہابوہا ولم
یدخلوہا ثم امر اہل الیمین ان یدخلوہا فذہبوا فدخلوہا فامر اللہ عز وجل النار فکانت علیہم بردا و
سلاما فلما رای ذلک اہل الشمال قالوا ربنا اقلنا فاقالہم ثم قال لہم ادخلوہا فذہبوا فقاموا علیہا
ولم یدخلوہا فاعادہم طینا وخلق منہا آدم علیہ السلام وقال ابو عبد اللہ علیہ السلام فلن یستطیع
ہؤلاء ان یکونوا من ہؤلاء ولا ہؤلاء ان یکونوا من ہؤلاء قال فیرون ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
اول من دخل تلک النار فلذلک قولہ جل عز قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین **شرح** ذراہم بذال
بانقطہ و را بے نقطہ و ہمزہ بصیغۂ ماضی معلوم باب منع است بمعنی احیاہم فیرون بصیغۂ مضارع معلوم
باب افعال و ضمیر راجع بمخالفان بتقدیر استفہام انکاری است و فلذلک نیز در تحت استفہام انکاری است
و اشارت است باستدلال باین آیہ بر بطلان اجتہاد مخالفان باین روش کہ مراد بولد درین آیہ زبردستی است
کہ حکم آن پیغمبر خود کند و بالادست حکم او گذرد چنانچہ پادشاہ حکم فرزند عزیز خود را میگذراند و مراد فرزند
حقیقی نیست چہ اگر این کلام باجمع است کہ تصدیق رسالت نکردہ اند پس اول عابدان بودن رسول را نیز

قبول نمیکنند و مخالفان نمی توانند که برای او برہان عقلی اثبات آن کنند و اگر باجمعے است که تصدیق رسالت کرده اند کلام لغو است چه ایشان فرزند حقیقی برای آنند تعالی قرار نمیدہند اصلا بلکه قائل بجواز اجتہاد و خود رائی میشوند یعنے روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستیکه الله عز و جل چنانکه خواست که آفرید آدم علیہ السلام را و اولاد او را فرستاد ابر گل بعد از آن قرار گرفت یکمشت که ماده ارواح مکلفان است پس مالیده آن را بعد از آن جدا کرد آن را دو حصه بدست خود دست او عبارت از دست جبرئیل است چنانچہ بیان شد در حدیث آخر باب اول بعد از آن حیات داد آن ارواح را پس ناگاه ایشان حرکت میکردند باین معنے که بجانب راست و چپ می رفتند بعد از آن افروخت برای ایشان آتشے پس امر کرد اہل جانب چپ را که داخل آن شوند پس رفتند بسوی آن پس ابا کردند از آن و داخل آن نشدند پس امر کرد الله عز و جل آتش را پس شد بر ایشان خنکی و سلامتے پس چون دیدند آن را اہل جانب چپ گفتند ای صاحب کل اختیار افسخ کن معامله ما را پس فسخ کرد معامله ایشان را بعد از آن گفت ایشان را داخل آتش شوید پس رفتند پس ایستادند بر سر آن آتش و داخل آن نشدند پس برگردانید ہمه ارواح را گل باین معنی که حیات از ایشان برطرف کرد و آفرید از جمله آن ارواح روح آدم را در بدن او و گفت امام جعفر صادق علیہ السلام پس ہرگز استطاعت نخواہند داشت که باشند اہل طاعت از جمله اہل معصیت و نه اینکه باشند اہل معصیت از جمله اہل طاعت تحقیق این شد در شرح حدیث اول باب دوم امام جعفر صادق علیہ السلام گفت آیا پس مخالفان که بنای امامت ائمه ضلالت را بر جواز اجتہاد نہاده اند می نمایند برہان عقلی که رسول الله صلی الله علیہ و آله اول کسی است که داخل آن آتش شد پس برای آن باشد قول الله تعالی در سوره زخرف که بگو ای محمد اگر مدبر کل عالم را فرزند خوانده در امر و نہی خلائق می بود پس من اول مطیعانم در روز تکلیف اول و می بایست آن فرزند خوانده من باشم و حال آنکه من حکم از روی ظن نمی توانم کرد و رخصت نشده مرا مگر اتباع آنچه وحی میشود بسوے من

باب سوم اصل باب آخر منه

شرح این بابے دیگر است از تتمه باب اول در بین زیادتی اخذ میثاق ربوبیت رب العالمین از ارواح پیش از تعلق با بدان ہست و درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله تبارك وتعالى حيث خلق الخلق خلق ماء عذبا و ماء مالحا اجاجا فامتزج الماءان فاخذ طينا من اديم الارض فعركه عركا شديدا فقال لاصحاب اليمين وهم كالذر يدبون الى الجنة بسلام فقال لاصحاب الشمال الى النار ولا ابالي ثم قال الست بربكم قالوا بلى شهدنا ان يقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين ثم اخذ الميثاق على النبيين فقال الست بربكم وان هذا محمد رسولي وان هذا علي امير المؤمنين قالوا بلى فثبتت لهم النبوة واخذ الميثاق على اولي العزم انني ربكم ومحمد رسولي وعلي امير المؤمنين واوصيائه

صافی شرح اصول کافی

من بعده وولاة امری وخزان علمی علیهم السلام وان المهدی انتصر به لدینی واظهر به دولتی وانتقم به من اعدائی واعبد به طوعا وکرها قالوا اقررنا یا رب وشهدنا ولم یجحد آدم ولم یقر فثبتت العزیمة لهؤلاء الخمسة فی المهدی ولم یکن لآدم عزم علی الاقرار به وهو قوله عز وجل ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما قال انما هو فترک ثم امر نارا فاججت فقال لاصحاب الشمال ادخلوها فهابوها وقال لاصحاب الیمین ادخلوها فدخلوها فکانت علیهم بردا وسلاما فقال اصحاب الشمال یا رب اقلنا فقال قد اقلتکم اذهبوا فادخلوها فهابوها فثم ثبتت الطاعة والولایة والمعصیة **شرح**

الست بربکم اشارست بتقدیر قال الست بربکم است وجملهٔ استیناف بیانی اشهدهم است وبیان آن میشود در شرح حدیث چهارم باب ششم ان یقولوا اینجا بصیغهٔ غائب است ثم اخذ المیثاق علی النبیین اشارت است بتفسیر قول الله تعالی واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ودر سورهٔ آل عمران واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه تا برانیکه لتؤمنن به برای ایمان بنبوت رسول علیه السلام باشد ولتنصرنه برای یاری او در قبول امر او در وصی او باشد چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام وان بکسر همزه وتشدید نون در اول حال است از ضمیر الست ودر دوم عطف بر اول است امیر المؤمنین یعنی نقل کننده علم خدای آن شهر علم برای مؤمنان است چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سوم باب صد وششم واخذ المیثاق علی اولی العزم اشارت است بر تتمهٔ آیت احزاب که ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی بن مریم واخذنا منهم میثاقا غلیظا یعنی روایت است از امام محمد باقر که گفت بدرستیکه الله تبارک وتعالی وقتیکه مخلوقین را آفرید آفرید آبی شیرین وآبی شور تلخ پس مخلوط شد آن دو آب پس فرا گرفت گلی را که مخلوق شده بود از آن دو آب از روی زمین پس مالید آن را مالیدنی سخت پس گفت اصحاب جانب راست را بر حالی که مجموع ایشان جود تساوی مقویات طاعت ومعصیت مانند مورچگان کوچک حرکت می کردند بعضی بجانب راست وبعضی بجانب چپ که بسوی بهشت است راه شما با آزادی باین معنی که من شما را صرف از آن نمی کنم وگفت اصحاب جانب چپ را که بسوی جهنم است راه شما باکی ندارم باین معنی که من شما را صرف از آن نمیکنم بعد از آن گفت آیا نیستم صاحب کل اختیار شما گفتند بلی گواهی دادیم این اشهاد منع است از اینکه گویند در روز قیامت بدرستیکه بودیم ما از ربوبیت تو غافلان بعد از آن گرفت پیمان بر انبیا باین روش که گفت آیا نیستم صاحب کل اختیار شما بر حالی که بدرستیکه این محمد رسول من است وبدرستیکه این علی نقل کنندهٔ علم از شهر علم برای مومنان است گفتند بلی پس بسبب این اقرار ثابت ولازم شد برای ایشان نبوت وگرفت پیمان غلیظ بر پنج رسول صاحب جد که محمد ونوح وابراهیم وموسی وعیسی علیهم السلام اند که من صاحب کل اختیار شمایم ومحمد رسول من است وعلی ناقل علم است برای مومنان واوصیای علی

بعد از او و والیان امارت من اند و خزینہ داران علم من اند علیہم السلام و اینکہ مہدی حق باز خواست میکنم بوے برای
دین اسلام خود و ظاہر میکنم باو دولت خود را و انتقام می کشم باو از دشمنان خود و معبود میشوم بسبب
او خواہی نخواہی گفتند اقرار کردیم ای صاحب کل اختیار ما و گواہی دادیم و منکر نشد آن میثاق غلیظ را آدم
و اقرار نکرد پس ثابت و لازم شد صاحب جد بودن برای این پنج کس در مہدی نبود برای آدم جدے
برا قرار بمہدی چنانچہ پدری اگر بشنود کہ فرزندی از فرزندان او بسیاری از فرزندان او را می کشد غمگین
و متامل میشود و آن مضمون قول اللہ تعالے است در سورۂ طہ و ہر آئینہ تحقیق پیمان گرفتیم بسوے آدم عم
پیش از این پس فراموش کرد و نیافتیم برای او عہدی بیان این آیہ شد در کتاب الحجۃ در حدیث بست و دوم
باب صد و ہفتم کہ باب فیہ نکت و نتف من التنزیل فی الولایۃ است و بیان وجہے برای تسمیۂ آن پنج رسول
با ولوالعزم می آید در حدیث دوم باب دوازدہم امام گفت جز این نیست کہ فراموش کرد باین معنی است
کہ ترک کرد بعد از ان امر کرد آتشے را پس افروختہ شد پس گفت اصحاب جانب چپ را داخل این آتش شوید
پس ابا کردند از دخول آن و گفت اصحاب جانب راست را کہ داخل شوید آن آتش را پس داخل آن شدند
پس بود بر ایشان خنکی و سلامتی پس گفتند اصحاب جانب چپ ای صاحب کل اختیار فسخ کن معاملہ مارا
گفت تحقیق فسخ کردم معاملہ شما را بروید پس داخل شوید آن آتش را پس ابا کردند از دخول آن آتش پس
در آنجا ثابت و لازم شد اہل طاعت و امامت ائمہ ہدی و معصیت اہل معصیت **۱۳ و حاصل**
سمعت اباجعفر علیہ السلام یقول ان اللہ عزوجل لما اخرج ذریۃ آدم علیہ السلام من ظہرہ لیاخذ
علیہم المیثاق بالربوبیۃ و بالنبوۃ لکل نبی فکان اول من اخذ لہ علیہم المیثاق بنبوۃ محمد بن عبد اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم ثم قال اللہ عزوجل لآدم انظر ماذا تری قال فنظر آدم علیہ السلام الی ذریتہ وہم
ذر قد ملؤا السماء قال آدم علیہ السلام یا رب ما اکثر ذریتی ولامر ما خلقتہم فما ترید منہم
باخذک المیثاق علیہم قال اللہ عزوجل یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و یومنون برسلی و یتبعونہم **شرح**
مراد باخراج ذریت از ظہر آدم عم وضع دلیلے است برای آدم عم بر اینکہ ارواح فرزندان تو است چہ ہمہ آن ارواح
با ہمہ آن ابدان جز روح یا بدن آدم نبودہ فکان و ثم قال فنظر عطف بر اخراج است قال آدم جواب
لما است پس زیاد کردن قال در قال فنظر از کلام راوی است دناخوش است یعبدوننی تبقدیر آن
و اہمال آن نسبت لا یشرکون تا آخر استیناف بیانی یعبدوننی است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیہ السلام
میگفت بدرستیکہ اللہ عزوجل وقتیکہ بیرون کرد فرزندان آدم عم را از صلب و تا بگیرد بر ایشان پیمان را
بصاحب کل اختیار بودن برای خود و بنبوت برای ہر نبی رسالی پس بود اول کسی کہ گرفت برای او بر ایشان
پیمان بنبوت او محمد بن عبد اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از ان گفت اللہ عزوجل آدم عم را انظر کن
کہ چہ می بینی امام گفت پس نظر کرد آدم علیہ السلام را بسوے فرزندان خود بر حالی کہ ارواح ایشان مانند

مورچگان کہ یک پدر و نیز تحقیق برکردہ بود مند روئے ہوا را گفت آدم علیہ السلام ای صاحب کل اختیار
من چہ بسیار اند فرزندان وبرای کاری عظیم خلق کردی ایشان را پس چہ میخواہی از ایشان بگرفتن پیمان
برایشان گفت اللہ عز وجل اینکہ عبادت من کنند شریک نکنند با من چیزے را در عبادت و پیروی حکم
چنانچہ گفت یا بنی آدم لا تعبدوا الشیطان وبگروند بر رسولان من وتابع شوند ایشان را باین معنی کہ تابع
حکم دیگر کہ از روئے ظن باشد نشوند و خود رائی نہ کنند **اصل** قال آدم یارب فانی اری بعض الذر اعظم
من بعض وبعضہم لہ نور کثیر وبعضہم لہ نور قلیل فقال اللہ جل وعز کذلک خلقتہم لابلوہم فی کل
حالاتہم قال آدم یارب فتاذن لی فی الکلام فاتکلم قال اللہ عز وجل تکلم فان روحک من روحی
وطبیعتک خلاف کینونیتی قال آدم یارب فلو کنت خلقتہم علی مثال واحد وقدر واحد وطبیعة
واحدة وجبلة واحدة والوان واحدة واعمار واحدة وارزاق سواء لم یبغ بعضہم علی بعض ولم یکن
بینہم تحاسد ولا تباغض ولا اختلاف فی شیء من الاشیاء **شرح** روح عبارت از نفس ناطقہ انسانی
وطبیعت عبارت از اجزائی است کہ بدن از انہا مرکب شدہ خلاف یعنی مقتضای مخالفت است الکینونیة
بفتح کاف وسکون یائے دو نقطہ در پائین وضم نون وسکون واو وکسر نون وتشدید یائے دو نقطہ
در پائین وتائے مصدریہ بمعنی وجود است یعنی گفت آدم ای صاحب کل اختیار من پس چیست مرا کہ
می بینم بعض مورچہا را بزرگتر از بعض وبعض ایشان را روشنی بسیار است وبعض ایشان را روشنی کم است وبعض
ایشان را نیست روشنی اصلا پس گفت اللہ جل وعز چنان آفریدیم ایشان را تا بیازمائیم باین معنی کہ تکلیف کنیم ایشان را در ہر یک
از احوال ایشان گفت آدم ای صاحب کل اختیار من پس آیا رخصت میدہی مرا تا سخن کنم گفت اللہ عز وجل سخن
بگو چہ بدرستیکہ روح تو از جملہ روحیست کہ برگزیدہ من است باین معنی کہ غیر اقتضائے تصدیق بوجود
رب العالمین در آن نیست وبدن تو مقتضے مخالفت وجود من است باین معنی کہ مقتضیات انکار ربوبیت
رب العالمین در آن ہست تا تکلیف ارواح متعلقہ بابدان بتصدیق ربوبیت خالی از معارضات نباشد
ومطیع مستحق ثواب خالی نشود گفت آدم ای صاحب کل اختیار من پس اگر می آفریدی ایشان را بر شکلی کہ مشترک
باشد ومقداری کہ مشترک باشد واجزائے بدنی مثل سودا وصفرا ودم وبلغم کہ مشترک باشد وکیفیتی کہ
بر آن مخلوق شوند ومشترک باشد ورنگہائے کہ مشترک باشد وعمرہائے کہ مشترک باشد ورزقہائی کہ برابر باشد زیادہ
طلبی نمیکرد بعض ایشان بر بعضے ونمی بود میان ایشان حسد بعضے بر بعضے ونہ عداوت بعضے با بعضے ونہ اختلاف
در اعتقاد در چیزے از چیزہا **اصل** قال اللہ جل وعز یا آدم بروحی نطقت وبضعف طبیعتک تکلفت
ما لا علم لک بہ وانا الخالق العالم بعلمی خالفت بین خلقہم وبمشیتی یمضی فیہم امری والی تدبیری
وتقدیری صائرون ولا تبدیل لخلقی انما خلقت الجن والانس الا لیعبدون وخلقت الجنة لمن عبدنی واطاعنی
منہم واتبع رسلی ولا ابالی وخلقتک وخلقت ذریتک من غیر فاقة لی الیک والیہم وانما خلقتک

وخلقتهم لانملوك دایلوهم ایهم احسن عملاً فی دار الدنیا فی حوتکم وقبل مماتکم ولذلك خلقت الدنیا والاخرة والحیات والموت والطاعة والمعصیة والجنة والنار وتدبیری وکذلك اردت فی تقدیری **شرح** وقبل مماتکم دلالت میکند برآنکه مراد بذریتک اینجا بالغان کاملانند واین منافات ندارد با انما خلقت الجن والانس الا لیعبدون که مضمون آیهٔ سورهٔ ذاریات است بنابر روایاتی که دلالت میکند برآنکه اطفال ومجانین ومانند ایشان در قیامت مکلف خواهند شد **یعنی** گفت الله جل وعز برای آدم بوصفی که آنرا برگزیدم سخن گفتنی باین معنی که قدرت بر سخن وری در آنچه اراده نمائی بهم رسانیدی وبضمیمهٔ اجزای بدن در اقتضای بشقت طلب علم بچیزی در آمدی که علم نداری که طلب آن علم خوب است یا نه اشارت است باینکه هر علمی که معلوم تو نیست شرعاً یا عقلاً مامور بطلب آن باشی ترک طلب آن بهتر است اگرچه مقتضای هوا وهوس که از جانب بدن است باشد ومن آفریدگار بغایت دانا ام بعلم خود بیگانگی کرده ام میان آفریدن ایشان وبخواهش من روان می شود در ایشان تکلیف من وبسوی عاقبت بینی من وقرار داد من برمی گردند وتغیرے نیست قرار داد مرا جز این نیست که آفریدم جن وانس را برای تکلیف بعبادت من وآفریدم بهشت را برای کسی که عبادت کرد مرا وفرمان برداری کرد مرا از جملهٔ ایشان وتابع شد رسولان مرا در تکلیف اول ارواح با وجود تساوی با اشقیا در مقویات طاعت ومعصیت وباکی ندارم باین معنی که صرف ایشان از راه بهشت نمی کنم با وجود قدرت بران وآفریدم جهنم را برای کسی که منکر ربوبیت من شود ومخالفت امر من کند وتابع نشود رسولان مرا در تکلیف اول ارواح با وجود تساوی با سعدا در مقویات طاعت ومعصیت وباکی ندارم باین معنی که صرف ایشان از راه جهنم نمیکنم با وجود قدرت بران وآفریدم ترا وآفریدم فرزندان بالغ کامل ترا بی احتیاج من بسوی تو وبسوی ایشان وجز این نیست که آفریدم ترا وآفریدم ایشان را تا تکلیف کنم ایشان را تا کدام شما بهتر آید باعتبار عمل در خانه زندگی پست تر در ایام حیات شما وپیش از مردن وبرای این تکلیف آفریدم زندگی دنیا وزندگی آخرت را وزندگی را ومردن را وطاعت را ومعصیت را وبهشت را وجهنم را وچنان اراده کردم در قرار داد خود وعاقبت بینی خود **حاصل** اینست که خلق عالم برای تکلیف شده ودر علم وحکمت من امتیان سعید وشقی ومیان مراتب سعدا ومراتب اشقیا شده وتغیر نمی یابد وهمچنین مناسب است هر یکی از سعدا واشقیا معین شده وذهن تو احاطه بآن نمی کند چنانچه گفت **اصل** وبعلمی النافذ فیهم خالفت بین صورهم واجسامهم والوانهم واعمارهم وارزاقهم وطاعتهم ومعصیتهم فجعلت منهم الشقی والسعید والبصیر والاعمی والقصیر والطویل والجمیل والذمیم والعالم والجاهل والغنی والفقیر والمطیع والعاصی والصحیح والسقیم ومن به الزمانة ومن لا عاهة به فینظر الصحیح الی الذی به العاهة فیحمدنی علی ما فیه وینظر الذی به العاهة الی الصحیح فیدعونی ویسألنی ان اعافیه ویصبر علی بلائی فاثیبه

خير لعقد في وينظر الغني الى الفقير فيحمدني ويشكرني وينظر الفقير الى الغني فيدعوني ويسألني وينظر المؤمن الى الكافر فيحمدني على ما هديته فلذلك خلقتهم لابلوهم في السراء والضراء وفيما اعافيهم وفيما ابتليهم وفيما اعطيهم وفيما امنعهم وانا الله الملك القادر ولي ان امضي جميع ما قدرت على ما دبرت ولي ان اغير من ذلك ما شئت الى ما شئت واقدم من ذلك ما اخرت الى ما شئت واؤخر ما قدمت من ذلك وانا الله الفعال لما اريد لا اسأل عما افعل وانا اسأل خلقي عما هم فاعلون **شرح** لا بلوهم آخر بدل فلذلك خلقتهم

يا در قرار پديد جامعه است يعني وبعلم من كه فرو رفته در ايشان باين معنے كه احاطه بجميع مصالح ومفاسد در ايشان كرده ويكجا كه انداختم ميان اشكال ايشان وبنيهاي ايشان ورنگهاي ايشان وفرمانبرداري ايشان ونافرمانبرداري ايشان پس گردانيدم از جمله ايشان شقي وسعيد را وبينا وكور را وكوتاه ودراز را وزيبا وزشت را ودانا ونادان را وبے نياز ونيازمند را وفرمانبردار ونافرمانبردار را وتندرست وبيمار را وكسے را كه با او عيبے است وكسے را كه با او عيبے نيست پس سواي مصالحي كه من ميدانم اين مصلحت نيز هست كه نظر ميكند تندرست بسوے كسيكه با او عيبے است پس حمد ميكند مرا بر تندرستي خود ونظر ميكند بكسے كه با او عيبے است بسوے تندرست پس دعا ميكند مرا وطلب ميكند از من كه تندرستش كنم واو را صبر ميكند بر بلائے كه بر سر او آورده‌ام پس جزا ميدهم او را عطائے بزرگ خود ونظر ميكند بے نياز بسوے نيازمند پس حمد ميكند مرا وشكر ميكند مرا ونظر ميكند نيازمند بسوے بے نيازمند پس دعا ميكند مرا وطلب ميكند از من ونظر ميكند مومن بسوے كافر پس حمد ميكند مرا بر اين كه راه حق نمودم او را باوجود قدرت بر صارف از حق پس براے آن خلق كردم ايشان را تا تكليف كنم ايشان را در خوشحالے وبدحالي ودر عافيت ودر بلاء ودر دادن ودر ندادن ومن آن مستحق عبادت مشهورم كه پادشاه توانا ام ومرا توانائي هست كه گذرانم جميع آنچه را كه قرار داده‌ام بر آن روش كه عاقبت بيني كردم ومرا توانائي است كه تغيير دهم از جمله آن آنچه را بسوے آنچه خواهم وتقديم كنم از جمله آنچه را كه تاخير كردم وتاخير كنم آنچه را كه تقديم كردم از جمله آن باين معنے كه وجوب آن ترتيب وجوب سابق نظر بعلت تامه نيست تا مجبور باشم بلكه باوجود وجوب وصدق لا تبديل لخلقي قدرت بر خلاف آن دارم واينها با هم منافات ندارند ومن آن مستحق عبادت مشهورم كه بنهايت كننده‌ام آنچه را كه اراده دارم پرسيده نمي‌شوم از سر آنچه ميكنم در خلق عالم وتكليف واختلاف احوال مكلفان باين معني كه آن سوال كه كردي مناسب حال تو نيست ومن مي‌پرسم مكلفان را از آنچه ايشان مي‌كنند باين معني كه باوجود اين اختلاف احوال حجت بر ايشان تمام است سوم

اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله عز وجل خلق الخلق من احب مما احب ان خلقه من طينة الجنة وخلق من ابغض مما ابغض ان خلقه من طينة النار ثم بعثهم في الظلال فقلت واي شيء الظلال فقال الم تر الى ظلك في الشمس شيئا وليس بشيء ثم بعث منهم النبيين فدعوهم الى الاقرار

باللہ تعالی وھو قولہ تعالی ولئن سالتھم من خلقھم لیقولن اللہ ثم دعاھم الی الاقرار بالنبیین فاقر
بعضھم وانکر بعض ثم دعوھم الی ولایتنا فاقربھا واللہ من احب وانکرھا من ابغض وھو قولہ تعالی فما کانوا
لیؤمنوا بما کذبوا بہ من قبل ثم قال ابوجعفر علیہ السلام کان التکذیب ثم۔ شرح این حدیث
باندک تغیرے گذشت در حدیث دوم باب صد و ہشتم کتاب الحجۃ کہ باب فیہ نتف وجوامع فی الولایۃ است
واکثر آنچہ آنجا بود بہتر بود بیان اکثر اینکہ ظاہر اینست کہ بجاے شیئا شیئا باشد و بجاے منھم فیھم باشد و بجاے
النبیین بعوہم باشد و بجاے ثم دعوہم در دو جا ثم دعاہم باشد بیان اقل اینکہ بجاے من احب در اول لعب
خوب نیست و ماموافق بہتر شرح میکنیم ما در و کان ما البغض مصدریہ است وعبارت است از مصدر
احب در مما احب والبغض در و مما البغض و مقصود بیان دو چیز است اول آنکہ محبت و بغض اسکے
از صفات فعل است نہ از صفات ذات چنانچہ بیان شد در باب چہاردہم کتاب التوحید دوم اینکہ محبت
و بغض الٰہی داخل علت تامہ طاعت و معصیت بندگان نیست زیراکہ مراد بما احب آب خوشگوار است
کہ مذکور شد در حدیث اول باب دوم و مراد بطینۃ الجنۃ جزء و ہمی از آب بسیط متشابہ الاجزا است
کہ اللہ تعالی میداند بعلم خود کہ آنچہ از آن مخلوق شود بہشت خواہد بود برائے حکمتے یا بہشتے باختیار خود
خواہد بود خواہ خوش گوار شود و خواہ شور تلخ و مراد بما البغض آب شور تلخ است و مراد بطینۃ النار جزء
وہمی از آب بسیط متشابہ الاجزا است کہ اللہ تعالی میداند بعلم غیب خود آنچہ از آن مخلوق شود جہنم
خواہد بود برائے حکمتے خواہ شور تلخ شود و خواہ خوشگوار شیخ ولیس تجبی مشتمل بر تناقض نیست چہ مثل
این عبارت متعارف است در جاے کہ چیزے باشد اما چیز معتد بہ نباشد و مراد اینجا اینست کہ حیوۃ و
تکلیف آن وقت باعث ثواب و عقاب نمیشود مانند افعال تام و باقی نمی ماند بلکہ برائے محض نمونہ و حکایت حیات
و تکلیف در ابدان است و از این قبیل است کہ وجود ذہنی را وجود ظلی می نامند چہ متشابہ آثار و مبداء
احکام نیست و ما کان تا آخر فقل بالمعنے است چہ در سورۂ اعراف چنین است فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت بدرستیکہ اللہ عز وجل ابتداے تدبیر کرد این مخلوقین را
در وقت امداث آب کہ اول مخلوقات و مادۂ ہر چیز بعد از آن است پس از آن خلق کرد ہر کہ را کہ دوست داشت
از آنچہ دوست داشت و بود محبت او احب را اینکہ خلق کرد آن را از مادۂ بہشت و خلق کرد ہر کرا کہ دشمن داشت
از آنچہ دشمن داشت و بود دشمن داشتن او با البغض را اینکہ خلق کرد آن از مادۂ جہنم بعد از آن بر انگیخت
ایشان را در زندگی و تکلیفی کہ سایہاے این زندگی و تکلیف است پس گفتم و چہ چیز است سایہا پس گفت
آیا نگاہ نمیکنی بسوے سایۂ خود در آفتاب کہ چیزے است و چیزے نیست کہ معتد بہ باشد بایں معنے کہ آن زندگی
و تکلیف ارواح بے ابدان و طاعت و معصیت ایشان حکایت این زندگی و تکلیف با ابدان و احوال ایشان
و مطابق است چنانچہ سایۂ صورت چیز نیست و مطابق آن چیز است اگرچہ معتد بہ نیست زود بر طرف میشود

و عقوبات متوسط نجس نشتشود و بادات مطهرها هر نشود و بعد از آن برانگیخت در ایشان و ده ظاهر را چنانچه
آمد در سورة البلد و هدیناه النجدین بر جائے که میخواهد برانگیختن دو راه در ایشان ایشان را بسوی اقرار
بمالقیت الله تعالی اگر کسے سوال کند و آن خواندن مضمون قول الله تعالی است در سورهٔ زخرف و هر آینه
اگر سوال کنے در وقت میثاق منکران رسالت ترا که خلق کرد ایشان را هر آینه میگویند که البته که الله اگر گوئی
شرطیه نقل میکند ماضی را بمستقبل و وقت میثاق مستقبل نیست گوئیم نقل آن شرطیه ماضی را بمستقبل مشهور
میان نحاة است اما تحقیق اینست که نقل میکند ماضی را بالقدر مشترک میان مستقبل و بعض حال زیرا که حال
در عرف نحاة مرکب است از بعض زمان گذشته و بعض زمان آینده که متصل است بیکدیگر و در اینجا
مستعمل شده و در بعض حال که متصل است بزمان گذشته بقرینهٔ لام در لئن سالتهم چه لام تاکید خالص میکند
مضارع را برائے حال و ان سالتهم در حکم مضارع است اگر گوئی وقت میثاق حال باینمعنے نیز نیست گوئیم
در این آیت استحضار ماضی و اجرائے آن در مجرائے حال شده مثل وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید و موافق اینست
در اوائل سورهٔ زخرف در معنے مثل الاولین سالتهم اگر گوئی چه دلیل است در این آیه بر التزام این توجیه گوئیم
اینکه جمیع منکران رسالت در زمان رسول و بعد از آن معترف بربوبیت نبودند بلکه در ایشان دو صنف اند
زنادقه بودند و هستند که ایشان را دهریه می نامند چنانچه مے آید در باب صد و شصت و ششم که باب وجوه
الکفر است بعد از آن خواند الله تعالی ایشان را بسوئے اقرار بانبیا هر یکے برائے زمانے پس اقرار کردند بعض
ایشان خواه محبوب و خواه مبغوض و منکر شدند بعضے که مبغوضند بعد از آن خواند الله تعالی ایشان را
بسوئے امامت ما پس اقرار کرد بآن بخدا قسم هر که الله تعالی دوست داشت او را و منکر شد هر که الله تعالی
دشمن داشت او را و آن انکار مضمون قول الله تعالی است در سورهٔ اعراف که و محال است اینکه ایمان آورند
بآنچه بدروغ داشتند آن را پیش از این تکلیف بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام بود اقرار یافتن تکذیب
در آنجا باینمعنے که مراد قبل وقت ارواح است چیش انه اباء ان

باب چهارم اصل باب ان رسول الله اول من اجاب و اقر لله عز وجل بالربوبیة

شرح این باب بیان اینست که رسول الله صلی الله علیه وآله کسے است که در تکلیف اول ارواح قبول کرد و
اقرار کرد بربوبیت الله تعالی وسے صاحب کل اختیار بودن و بهر چه لازم آن است و در این سه حدیث است اول

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان بعض قریش قال لرسول الله صلی الله علیه وآله بای شیء سبقت
الانبیاء وانت بعثت آخرهم و ختمهم فقال انی اول من آمن بربی و اول من اجاب حیث اخذ الله میثاق
النبیین واشهدهم علی انفسهم الست بربکم فکنت اول نبی قال بلی فسبقتهم بالاقرار بالله عز وجل **شرح** این حدیث
گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم مولد النبی صلی الله علیه وآله میثاق النبیین اشارت است بآیه سورهٔ آل عمران
و سورهٔ احزاب که مذکور شد در حدیث اول باب سوم الست بربکم اقتصار است و مراد اقرار بمیثاق

بربوبیت واقرار بمیثاق انبیا واقرار بمیثاق اولوالعزم است که میثاق غلیظ است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام که بعض قریش گفت رسول الله صلے الله علیه وآله را بچه چیز مقدم شدی و فضیلت
بر جمیع انبیا و حال آنکه تو برانگیخته شدے بر جائے که آخر ایشان و آلت مُهر نبوتے پس گفت بدرستیکه من بودم
اول کسیے که گروید بپروردگار من و اول کسے که قبول کرد وقتے که گرفت الله تعالے پیمان انبیا را
وگواه گرفت ایشان را بر خودشان که گفت آیا نیستم صاحب کل اختیار شما تا آخر آنچه پیمان گرفت پس بودم
اول نبی که گفت بلے پس مقدم بر ایشان شدم بسبب اقرار بالله عز وجل و باقی پیمانها **دو واصل** عن عبد الله
بن سنان قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداك انی لاری بعض اصحابنا یعتریه النزق والحدة
والطیش فاغتم لذلك غما شدیدا واری من خالفنا فاراه حسن السمت قال لا تقل حسن السمت فان السمت
الطریق ولکن قل حسن السیماء فان الله عز وجل یقول سیماهم فی وجوههم قال قلت فاراه حسن السیماء وله وقار فاغتم
لذلك **شرح** روایت است از عبد الله بن سنان گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم بدرستیکه
من هر آئینه مے بینم بعض شیعهٔ امامیه را که عارض او مے شود سبکی و تندے و سفاهت پس غمناک میشوم
برائے آن غم سخت و مے بینم مخالف را پس مے بینم او را خوش راه گفت مگو خوش راه چه راه راه ابن دین و
مذهب است ولیکن خوش صورت چه بدرستیکه الله عز وجل مے گوید در سورهٔ فتح صورت خوبی ایشان
در روهاے ایشان هست راوی گفت گفتم پس مے بینم او را خوش صورت و او را نگینے هست پس
غمناک مے شوم براے آن **اصل** قال لا تغتم من نزق اصحابك ولما رایت من حسن سیماء من خالفك
ان الله تبارك وتعالی لما اراد ان یخلق آدم خلق تلك الطینتین ثم فرقهما فرقتین فقال لاصحاب الیمین کونوا خلقا باذنی
فکانوا خلقا بمنزلة الذر یسعی وقال لاهل الشمال کونوا خلقا باذنی فکانوا خلقا بمنزلة الذر یدرج **شرح**
گفت غمناک مباش براے آنچه دیدے که سبکی یاران تو باشد و براے آنچه دیدے که خوبی ظاهر مخالفت تو باشد
بدرستیکه الله تبارک وتعالے وقتیکه اراده کرد که خلق کند آدم را خلق کرد مجموع طینت جنت و طینت جهنم را
باهم بعد از آن جدا کرد آنها را دو حصه پس گفت اصحاب جانب راست را باشید ارواح باذن من پس شدند
ارواح مانند مورچگان کوچک که راه مے روند و گفت اهل جانب چپ را باشید ارواح باذن من پس شدند
مانند مورچگان کوچک که راه میروند **اصل** ثم رفع لهم نارا فقال ادخلوها باذنی فکان اول من دخلها
محمد صلی الله علیه وآله ثم اتبعه اولو العزم من الرسل واوصیاؤهم واتباعهم ثم قال لاصحاب الشمال
ادخلوها باذنی فقالوا ربنا خلقتنا لتحرقنا فعصوا فقال لاصحاب الیمین اخرجوا باذنی من النار فخرجوا لم
تکلم النار منهم کلما ولم تؤثر فیهم اثرا فلما راهم اصحاب الشمال قالوا ربنا نری اصحابنا قد سلموا فاقلنا ومرنا
بالدخول قال قد اقلتکم فادخلوها فلما دنوا واصابهم الوهج رجعوا فقالوا یا ربنا لا صبر لنا علی الاحتراق
فعصوا فامرهم بالدخول ثلاثا کل ذلك یعصون ویرجعون وامر اولئك ثلاثا کل ذلك یطیعون

ویخرجون قال المرکز ذلك انّه تخلّص منه امّة ان تصنع ان هؤلاء لا یکونون من هؤلاء ومن کان
من هؤلاء لا یکونون من هؤلاء وما رأیت من نزق اصحابك وخلقهم فممّا اصابهم من لطخ اصحاب الشمال
وما رأیت من حسن سیماء مخالفیکم ووقارهم فممّا اصابهم من لطخ اصحاب الیمین **شرح** بعد از آن
افروخت برای ایشان آتشی پس گفت داخل آتش شوید باذن من پس بود اول کسی که داخل آن آتش شد
محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن تابع او شدند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی از جمله رسولان و اوصیا
ایشان و تابعان ایشان پس از آن گفت اصحاب جانب چپ را داخل آتش شوید باذن من
یعنی به اذن من داخل شوید و معنی اذن بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث
اول باب بست و پنجم پس گفتند ای صاحب کل اختیار ما خلق کردی ما را تا بسوزانی ما را پس عصیان کردند پس
گفت اصحاب جانب راست را بیرون آئید باذن من از آتش پس بیرون آمدند بر حالی که جراحت نکرده بود آتش را از
ایشان جراحتی و اثر نکرده بود در ایشان اثری پس چون دیدند ایشان را اصحاب جانب چپ گفتند ای صاحب
کل اختیار ببین ما چنان خود که ایشان سلامت ماندند پس فسخ معامله کن و امر کن ما را بدخول گفت
بتحقیق فسخ کردم معامله شما را پس داخل آتش شوید پس چون نزدیک شدند و دریافت ایشان را گرمی آتش
برگشتند پس گفتند ای صاحب کل اختیار ما را صبر نیست ما را بر سوخته شدن پس عصیان کردند پس امر کرد ایشان را
بدخول آتش سه بار و هر بار آن عصیان میکردند و برمیگشتند و امر کرد آن جماعت جانب راست را سه بار در هر
بار آن اطاعت میکردند بدخول و بیرون می آمدند پس الله تعالی گفت آن ارواح را باشید گل باذن من
یعنی که حیات از ایشان برطرف شد پس آفرید از آن گل آدم را امام گفت پس هر که شد از اهل جانب
راست نمیشود از اهل جانب چپ و برعکس آنچه دیدی از سبکی یاران خود و خوهای ایشان که زشت است
پس آن چیزیست که برخورده ایشان را که آلودگی اصحاب جانب چپ باشد و آنچه دیدی که خوبی ظاهر مخالفان شما
و تمکین ایشان باشد پس از چیزیست که برخورده ایشان را که آلودگی اصحاب جانب راست باشد بیان این
تعلیل شد در حدیث اول باب اول **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل رسول الله
صلی الله علیه و آله بأیّ شیء سبقت ولد آدم قال انّی اوّل من اقرّ بربّی ان الله اخذ میثاق النبیین
واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی فکنت اوّل من اجاب **شرح** مضمون این موافق حدیث اول است

باب پنجم اصل باب کیف اجابوا وهم ذرّ

شرح این باب بیان اینست که ارواح چون جواب دادند و حال آنکه ایشان مانند مورچهای کوچک
بودند در این باب یک حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام کیف اجابوا وهم
ذرّ قال جعل فیهم ما اذا سألهم اجابوه یعنی فی المیثاق **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
چون جواب گفتند و ایشان در حالی که ارواح بی ابدان بودند مانند مورچگان گفت کرد در ایشان

حتمل بقدری که اگر سوال کنند ایشان را جواب دهند و در امر امام روز پیمان برارواح است مخفی نماند
که حکایت مورچه و سلیمان که در سورهٔ نمل مذکور است رفع استبعاد از این مے کند

باب ششم اصل باب فطرة الخلق على التوحيد

شرح الفطر بفتح فا و سکون طاے بے نقطه و راے بے نقطه مصدر باب نصر و ضرب ابتدای احداث
چیزے والفطرة بکسر فا نوعے از ابتداے احداث حالتے که چیزے در ابتدای حدوث بر آن حالت است
و اول مناسب تر است در عنوان این باب و دوم مناسب تر است در احادیث این باب مراد بتوحید اینجا
دانستن یگانگی الله تعالی است خواه عمل بآن شود و خواه نه یعنی این باب ابتدای احداث مخلوقین بر یگانه
دانستن ایشان الله تعالی را در ربوبیت است و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قلت فطرة الله التی فطر الناس علیها قال التوحید **شرح** در سورهٔ روم چنین آیت است
فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله یعنی بنابر اینکه پیروی رائے
بے علم نهایت مذموم است راست دار روے دل خود را براے دین اسلام برجاے که ثابت العین باشی
بسبب حالتے ابتدائی از جانب الله تعالی که ابتداے احداث کرده مردم را بر آن وقت میثاق تغیر نمی یابد
تقدیری را که الله تعالی کرده در وقت میثاق بر ارواح پیش ابدان باین معنی که آن از قبیل نمونه است
پس با ابدان نیز برهان علم بربوبیت رب العالمین مخلوقین میشوند مخفی نماند که این تقریر مبنی بر این است
که فطرة منصوب است بر مفعول له مثل قعدت عن الحرب جبنا و حال آن حنیفا است و بعضے گفته اند
منصوب است بفعل محذوف تا مفعول به باشد بتقدیر الزم فطرة و حاصل هر دو یکی است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم چه معنی دارد فطرة الله التی فطر الناس علیها گفت
فطرة علم بوحدانیت الله در حاکم بودن است **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال سألته عن قول الله فطرة
الله التی فطر الناس علیها ما تلک الفطرة قال هی الاسلام فطرهم الله حین اخذ میثاقهم علی التوحید
قال الست بربکم قالوا بلی وفیهم المؤمن والکافر **شرح** مراد باسلام و توحید اینجا یک معنی است و آن علم بوحدانیت است
خواه عمل بآن شود و خواه نه بقرینه وفیهم المؤمن والکافر یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع راوی گفت
پرسیدم او را از قول الله در سورهٔ روم بسبب فطرة الله تعالی که ابتدای خلق کرده مردم را بر آن چیست
آن فطرت گفت آن یگانه دانستن الله است در حکومت و الوهیت ابتدای خلق کرد مردم را الله وقتیکه گرفت
پیمان ایشان را بر یگانه دانستن گفت آیا نیستم صاحب کل اختیار شما و در ایشان در آن وقت مؤمن و کافر بودند
اصل سألت ابا عبد الله ع عن قول الله عز و جل فطرة الله التی فطر الناس علیها قال فطرهم جمیعا
علی التوحید **شرح** مضمون این موافق حدیث اول است **چهارم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر ع
قال سألته عن قول الله عز و جل حنفاء لله غیر مشرکین به قال الحنیفیة من الفطرة التی فطر الناس

فیه لا تبدیل لخلق الله قال شرحوا علی المعرفة به **ش** در سورهٔ حج چنین است فاجتنبوا الرجس
من الاوثان واجتنبوا قول الزور حنفاء لله غیر مشرکین به من الاوثان یانی تبعیض است واشارت است
باینکه معبودان غیر الله تعالی بر سه قسمند اول پیشوایان اهل ضلالت مثل احبار و رهبان و این قسم خبیث است
دوم جمعی که راضی به معبودیت خود نبوده اند مثل عیسی و عزیر و بعض ائمه هدی و این قسم طیب است
سوم سنگ و چوب تراشیده و مانند آنها از اجسام و این قسم نه خبیث و نه طیب بلکه مثل سائر اجسام است
قول مصدر است الزور سخنی باطل که بگرد لباس حق درآید الحنفاء جمع حنیف خالصان ترجمه لیس دور
کنید از پلید از جملهٔ بتان و دوری کنید از گفتن سخنی که در آن تلبیس باشد در حالی که خالصان باشید برای الله
شریک در حکم نگردد با شیا و دیگری را تأنیث حنیفه باعتبار آنست که موصوف آن ملت است منسوب الیه
مکلف است که خالص باشد برای الله تعالی و من در من الفطرة برای سببیت است و اشارت است بآنچه
و حدیث اول مذکور شد که فطرة در سورهٔ روم مفعول له است لا تبدیل برای توضیح سبب شدن است
مراد بمعرفت علم است یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم او را از قول الله
عزوجل در سورهٔ حج حنفاء لله غیر مشرکین به امام گفت ملت کسی که حنیف باشد بسبب فطرتی است که ابتداء
خلق کرد الله تعالی مردم را بر آن تغییری نیست تقدیر الله تعالی را که در وقت میثاق کرده چنانچه در سورهٔ روم است
باز امام گفت در بیان آیهٔ سورهٔ روم الله تعالی ابتداء خلق کرد در وقت میثاق مردم را بر علم
بربوبیت الله تعالی **اصل** قال زرارة وسألته عن قول الله عزوجل واذ اخذ ربک من بنی
آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی الآیة قال اخرج من ظهر آدم ذریته
الی یوم القیمة فخرجوا کالذر فعرفهم واراهم نفسه ولولا ذلک لم یعرف احد ربه **شرح** تمام آیت است

شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل وکنا ذریة من بعدهم
افتهلکنا بما فعل المبطلون قرارت عاصم و حمزه و کسائی و ابن کثیر ذریتهم بصیغهٔ مفرد و فتح تا است و قرارهٔ نافع و
ابوعمرو ابن عامر ذریاتهم بصیغهٔ جمع و کسر تا است قراءهٔ عاصم و حمزه و کسائی و ابن کثیر و ابن عامر تقولوا بصیغهٔ
مخاطب است و قراءهٔ ابوعمرو بصیغهٔ غائب است اذ مفعول اذکر مقدر است من ظهورهم بدل بعض است
از من بنی آدم چه ظهر بعض پشت بعض آدمی است و اشعار باین است که مراد به بنی آدم پدرانند نه اعم
از اطفال که در طفولیت می میرند و مراد به ذریتهم اینجا اطفال ایشان است که نه کوچکی می میرند اگرچه ذریت در
باقی لغات نیز گاهی مستعمل می شود در جائی می شود که در مقابل بنی آدم و مانند آن مستعمل نشده باشد و الا
تغیر لفظ رکیک می شود ضمیر اشهدهم راجع بذریتهم است الست بربکم بتقدیر قال الست بربکم است و جمله
الست بربکم قالوا بلی استیناف بیانی اشهدهم علی انفسهم است ان تقولوا بتقدیر لئن ان تقولوا است و ظرف
متعلق بمنع مفهوم از انذر و اشهاد است ضمیر تقولوا هر دو جا راجع بجمیع بالغان مکلفان است اگرچه قائل

در اول جمعی از مشرکان است چه فعل صادر از بعض جنسی گاہی منسوب بجمیع می باشد برای جنسیت مثل
و نادته الملائکة چه منادی یکی از ایشان بوده پیغمبر گفت زراره پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام
از قول الله عز وجل در سورهٔ اعراف و یاد کن وقتی را که فرا گرفت در عالم نمونه که آنرا عالم مثال می نامند و عالم
ظلال نیز می نامند صاحب کل اختیار تو از اولاد آدم که بالغ مکلف می شوند از پشتهای آن اولاد آدم فرزندان
کوچک ایشان را که در عالم وجود ابدان در کوچکی می میرند گواه گرفت آن فرزندان کوچک را بر خود ستان
چه جای اولاد آدم که بالغ مکلف شوند باین روش که گواه گرفت که گفت بزبان حال آیا نیستم صاحب کل
اختیار شما گفتند بزبان حال بلی گواهی دادیم این اخذ و اشهاد منع از این است که گوئید در روز قیامت
ای اولاد آدم بالغ مکلف باعتبار جمعی از شما که مشرک ابتدائی شدند بدرستی که ما پیش از تولد ما و بودیم فرزندان
کوچک بعد از شرک پدران و بر آن بر آمدیم تا بالغ شدیم آیا پس جهنمی می کنی ما را بانچه کردند جمعی که
باطل کردند یار احاصل احتجاج اینست که هر گاه اطفالی که در طفولیت می میرند معرفت ربوبیت اشتباه
در عالم ابدان بر طبق معرفت ایشان در عالم مثال پس شما بالغان مکلفان بطریق اولی معرفت در عالم
ابدان داشته خواهید بود بر طبق معرفت در عالم مثال پس عذر خواهی بعدم معرفت بسبب عدم
مقتضی معرفت یا بسبب مانع از معرفت باطل است و از این تقریر ظاهر می شود که اگر میگفت و من
آدم من ظهره ذریة خوب نمی بود چه مفهوم نمی شد که معرفت بالغان بطریق اولی است امام علیه السلام برای
بیان چیزی که در آیت صریح نشده و سیاقت این آیت دلالت بر آن می کند و برای بیان تعلیل مفهوم از ان
تقولوا تا آخر گفت بیرون آورد از پشت آدم فرزندان کوچک او را که تا روز قیامت بهم میرسد
باین روش که بیرون آمدند مانند مورچگان کوچک پس بنصب دلیل عقلی شناسانید و آگاه ایشان را
بر ربوبیت خود و اگر نمی بود آن شناسانیدن و دانا کردن در عالم نمونه نمی شناخت هیچیک از کوچکان رب
خود را در عالم ابدان و معلوم است از خارج که اگر الله تعالی برای کوچکان نصب دلیل عقلی بر ربوبیت
خود نمی کرد معلوم هیچیک از بالغان مکلف در ابتدای بلوغ نمی شد چه در دوم بلوغ تحصیل آن ممکن نیست
پس حجت الهی بر منکران ربوبیت خود تمام نمی شد پس تعلیل مفهوم از ان تقولوا تا آخر ظاهر شد

فصل از کلام سید مرتضی رحمه الله تعالی در کتاب غرر و درر مفهوم می شود که از این تقریر که کردیم غافل شده
و امثال این حدیث را موضوع شمرده چه مضمون آن را ابطال کرده بدلیل لفظی و بدلیل عقلی و این عبارت او
بعض من لا بصیرة له و لا فطنة عنده ان تاویل هذه الآیة ان الله استخرج من ظهر آدم ع ذریته
و هم فی خلق الذر لیقررهم بمعرفته و اشهدهم علی انفسهم و هذا التاویل مع ان العقل یبطله و یحیله مما یشهد
ظاهر القرآن بخلافه لان الله تعالی قال و اذ اخذ ربک من بنی آدم و لم یقل من آدم و قال من ظهورهم و لم یقل من ظهره و قال
ذریتهم و لم یقل ذریته ثم اخبر الله تعالی انه فعل ذلک لئلا یقولوا انهم کانوا عن ذلک غافلین او یعتذروا بالشرک

آباء وهم نشأوا على دينهم وسنتهم وهذا يقتضي ان الآية لم تتناول ولد آدم لصلبه وانما تناولت من كان له
آباء مشركين وهذا يدل على اختصاصها ببعض ذرية ولد آدم فهذه شهادة الظاهر ببطلان تأويلهم فاما الشهادة
العقل فمن حيث لا تخلو هذه الذرية التي استخرجت من ظهر آدم عليه السلام فخوطبت وقررت من ان تكون
كاملة العقول مستوفية لشروط التكليف او لا تكون كاملة العقول ولا مستوفية لشروط التكليف
فان كانت بالصفة الاولى وجب ان يذكر هؤلاء بعد خلقهم وانشائهم واكمال عقولهم ما كانوا عليه في
تلك الحال وما قرروا به واستشهدوا عليه لان العاقل لا ينسى ما جرى هذا المجرى وان بعد العهد و
طال الزمان ولهذا لا يجوز ان يتصرف احدنا في بلد من البلدان وهو عاقل كامل فينسى مع بعد العهد جميع
تصرفه المتقدم وسائر احواله وليس ايضا لتخلل الموت يزيل الذكر لكان تخلل النوم والسكر والجنون والاغماء
بين احوال العقلاء يزيل ذكرهم لما مضى من احوالهم لان سائر ما عددناه مما ينفي العلوم يجري مجرى الموت
في هذا الباب وليس لهم ان يقولوا اذا جاز في العاقل الكامل ان ينسى ما كان عليه من احوال الطفولية جاز
ما ذكرناه وذلك انا انما اوجبنا ذكر العقلاء لما ادعوه اذا كملت عقولهم من حيث جرى عليهم وهم كاملوا العقل
ولو كانوا بصفة الاطفال في تلك الحال لم يجب عليهم ما اوجبناه على ان تجويز النسيان عليهم ينقض الغرض
في الآية وذلك ان الله تعالى اخبر بانه انما قررهم واشهدهم لئلا يدعوا يوم القيمة الغفلة عن ذلك وسقوط الحجة
فيه فاذا جاز نسيانهم له عاد الامر الى سقوط الحجة وزوالها وان كانوا على الصفة الثانية من فقد العقل وشرائط
التكليف قبح خطابهم وتقريرهم واشهادهم وصار ذلك عبثا قبيحا يتعالى الله عنه فان قيل قد ابطلتم تأويل
مخالفيكم فما تأويلها الصحيح عندكم قلنا في الآية وجهان احدهما ان يكون تعالى انما عنى بها جماعة من ذرية بني آدم
خلقهم وبلغهم واكمل عقولهم وقررهم على السن رسله عليهم السلام بمعرفته وما يجب من طاعته فاقروا بذلك و
اشهدهم على انفسهم به لئلا يقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين او يعتذروا بشرك آبائهم وانما اتى
من اشتبه عليه تاويل الآية من حيث ظن ان اسم الذرية لا يقع الا على من لم يكن كاملا عاقلا وليس الامر كما
ظن لانا نسمي جميع البشر بانهم ذرية آدم وان دخل فيهم العقلاء الكاملون وقد قال الله تعالى ربنا
وادخلهم جنات عدن التي وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذرياتهم ولفظ الصالح لا يطلق
الا على من كان كاملا عاقلا فان استبعدوا تاويلنا وحملنا الآية على البالغين المكلفين فهذا جوابهم والجواب الثاني
ان الله تعالى لما خلقهم وركبهم تركيبا يدل على معرفته ويشهد بقدرته ووجوب عبادته واراهم العبر والآيات
والدلائل في غيرهم وفي انفسهم كان بمنزلة المشهد لهم على انفسهم وكانوا في مشاهدة ذلك ومعرفته وظهوره
فيهم على الوجه الذي اراده الله تعالى وتعذر امتناعهم منه وانفكاكهم من دلالته بمنزلة المقر المعترف
وان لم يكن هناك اشهاد ولا اعتراف على الحقيقة ويجري ذلك مجرى قوله تعالى ثم استوى الى السماء
وهي دخان فقال لها وللارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين وان لم يكن منه تعالى قول على الحقيقة ولا منهما

جواب ومثلہ قولہ تعالے شاہدین علی انفسہم بالکفر ونحن نعلم ان الکفار لم یعترفوا بالکفر بالسنتہم وانما ذلک لما
ظہر منہم ظہورا لا یتمکنون من دفعہ کانوا بمنزلۃ المعترفین بہ ومثل ہذا قولہم جوارحی تشہد وبنعمتک وما لے
معترفۃ باحسانک وما روی عن بعض الحکماء من قولہ سل الارض من شق انہارک وغرس اشجارک وجنے
ثمارک فان لم تجبک حوارا اجابتک اعتبارا وہذا باب کثیر ولہ نظائر کثیرۃ فی النظم والنثر لیغنی عن ذکر جمیعہا
القدر الذی ذکرنا منہ تمام شد عبارت سید ومیگوییم اگر مراد اللہ تعالی بی واسطہ بیان حال جماعتے از ذریت
بنی آدم کہ مکلفان بالغان اند باشد چرا گفتہ من بنی آدم من ظہورہم ذریتہم ونگفتہ من آدم من ظہرہ
وذریتہ تا مراد بیان حال جماعتے از ذریت آدم باشد وشامل قابیل نیز باشد والیضا قول سید کہ بعد
از آن خبر داد اللہ تعالے کہ این را کردہ تا نگویند کہ غافل بودیم وتا عذر نخواہند بشرک پدران مرآمدن
بر طریق ایشان واین دلالت میکند بر اینکہ این آیہ شامل اولاد صلبی آدم نیست وشامل جمعے است کہ
از پدران ایشان مشرک اند واین دلالت بر اختصاص آیت ببعض ذریت آدم میکند باطل است
چہ ظاہر شد کہ شامل جمیع بالغان است اما بتوسط بیان حال نابالغان والیضا قول سید کہ در دلیل عقلی گفتہ
اگر اولاد آدم آن وقت کامل العقل بودہ اند می بائست در یاد ایشان ماندہ باشد وقیاس با حوال طفولیت
قیاس مع الفارق است چہ اطفال کامل العقل نیستند باطل است چہ گاہے مے شود کہ آدمے
خط خود را دسا قرار سے می بیند ویقین میداند کہ خط او ست واصلا بخاطرش نیست کہ کی ودر کجا نوشتہ و
قیاس بر سفر بجانب شہری وتصرفات در آنجا کہ طولی دارد قیاس مع الفارق است والیضا قول سید کہ گفتہ ہرگاہ
دریاد نماند حجت بر کسے کہ عذر خواہی کند بغفلت یا بشرک پدر تمام نمے شود واگر غیر کامل العقل بودہ اند
خطاب واشہاد قبیح مے شود باطل است چہ اتمام حجت باعتبار یاد ماندن نیست بلکہ باعتبار دلالت مفہوم
این آیت ومنطوق آیات دیگر است مثل آیت سورہ روم فطرۃ اللہ التی فطر الناس علیہا لا تبدیل لخلق اللہ
بر اینکہ ہر معرفت کہ در آن وقت برای ارواح بی ابدان بودہ درین وقت برای ارواح با ابدان نیز ہست
والیضا اگر مراد بکامل العقل آنست کہ فعل او منشاء ثواب وعقاب شود اختیار شق دوم می کنم ومی گوییم
خطاب واشہاد در عالم مثال مانند عالم خواب قبیح نیست چنانچہ مذکور شد در باب پنجم خصوصا بنا بر توجیہ
دوم سید کہ خطاب واشہاد بر سبیل استعارہ باشد واگر مراد اعم است اختیار شق اول می کنم ومے گوییم
بنا بر آنچہ ظاہر می شود کہ در یاد این قسم کسے نماندن محال نیست **اصل** وقال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
والہ کل مولود یولد علی فطرۃ الاسلام یعنی المعرفۃ بان اللہ عز وجل خالقہ کذلک قولہ ولئن سالتہم
من خلق السموت والارض لیقولن اللہ **شرح** امام محمد باقر علیہ السلام گفت کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ والہ ہر زادہ زادہ می شود بر فطرۃ می خواہم آن را کہ ہر شناختہ روز میثاق بار ارواح باینکہ اللہ عز وجل
خالق او ست چنان است قول اللہ تعالی در سورہ لقمان و زمر واگر بپرسی مشرکان را کہ آیا کہ خلق کرد آسمانہا

و نزد من ما برآمیزند کرد البته اثر شبهه نماند که این مانند آیت سورهٔ زخرف است که گذشت در حدیث
سوم باب سوم **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل فطرة الله التی
فطر الناس علیها قال فطرهم علی التوحید **شرح** مضمون این موافق حدیث اول است

باب هفتم اصل باب کون المؤمن فی صلب الکافر

شرح این باب بیان چگونگی بودن مومن در پشت کافر است درین باب دو حدیث است **اول**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان نطفة المؤمن لتکون فی صلب المشرک فلا یصیبه من الشر
شیء حتی اذا صار فی رحم المشرکة لم یصیبها من الشر شیء حتی تضعه فاذا وضعته لم یصبه من الشر شیء حتی یجری
علیه القلم **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه نطفه مومن هر آئینه میباشد در پشت مشرک پس نمی رسد
او را از شرک او چیزے تا چون گردید در رحم مادر مشرک نمے رسد او را از شرک او چیزے تا می زائد او را پس
وقتیکه زائید او را نمی رسد او را بسبب شیر دادن چیزے از شرک تا وقتیکه جاری می شود بر او قلم تقدیر
الٰهی که مومن می شود یا مراد جریان قلم تکلیف است **دوم اصل** عن علی بن یقطین عن ابی الحسن موسی
علیه السلام قال قلت له انی قد اشفقت من دعوة ابی عبد الله علیه السلام علی یقطین و ما ولد فقال
یا ابا الحسن لیس حیث تذهب انما المؤمن فی صلب الکافر بمنزلة الحصاة فی اللبنة یجیء المطر فیغسل
اللبنة و لا یضر الحصاة شیئا **شرح** یقطین از هواخواهان خلفای عباسیه بوده چنانچه گذشت در کتاب الحجة
در حدیث ششم باب هشتاد و یکم که باب کراهیة التوقیت است و واو در و ما ولد حالیه است و ما نافیه است و ولد بصیغه
ماضی معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بیقطین است **یعنی** روایت است از علی بن یقطین که کنیت
او ابو الحسن است باعتبار پسرش حسن بن علی بن یقطین از امام موسی کاظم علیه السلام گفت گفتم امام را
بدرستیکه من ترسناکم از نفرین امام جعفر صادق علیه السلام بر پدرم یقطین بر حالیکه نزائیده بود یا بمعنی که
هنوز مومن در پشت او بود پس گفت ای ابو الحسن نیست حقیقت حال آنچنانکه تو خیال میکنی جز این نیست
که مومن در پشت کافر مانند سنگ ریزه در خشت است می آید باران و پراگنده می کند خشت را و ضرر
نمے رساند سنگ ریزه را اصلا

باب هشتم اصل باب اذا اراد الله ان یخلق المؤمن

شرح این باب بیان وقتی است که اراده کند الله تعالی که آفریند مومن را درین باب یک حدیث است
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فی الجنة شجرة تسمی المزن فاذا اراد الله ان یخلق مؤمنا
اقطر منها قطرة فلا تصیب بقلة و لا ثمرة اکل منها مؤمن او کافر الا اخرج الله عز و جل من صلبه مؤمنا
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در بهشت هر آئینه درختی است که نام آن
مزن است بضم میم و سکون زای بانقطه و نون پس چون اراده کند الله تعالی که آفریند مومنی را می چکاند

از آن درخت یک قطره پس برنمی خورد گیاهی را و نه میوه را که خورد از آن مومنی یا کافری مگر آنکه بیرون
می آورد الله عزوجل از پشت او مومنی را

باب نهم اصل باب ان الصبغة هي الاسلام

شرح این باب بیان اینست که صبغه که در سورهٔ بقره است عبارت از اسلام است در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل صبغة الله ومن احسن من الله صبغة قال الاسلام وقال فی قوله عزوجل فقد استمسك بالعروة الوثقى قال هي الايمان بالله وحده لا شريك له **شرح** فی قوله متعلق است بقال الاسلام الصبغه نوعی از رنگ داشتن ونصب صبغه بر مفعول مطلق است وعامل آن مسلمون است که در نحن له مسلمون است ضمیر قال راجع بامام است مراد باسلام اینجا علم بربوبیت است خواه عمل بآن شود وخواه نه مراد بایمان اینجا گرویدن است ضمیر وقال راجع براوی است فی قوله متعلق است بقال بعدی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که در قول الله عزوجل در سورهٔ بقره رنگینی که از جانب الله تعالی است در روز میثاق وکیست بهتر از آن که الله تعالی باعتبار رنگینی که بکسی دهد گفت صبغه عبارت از اسلام است مراد اینست که رنگینی الهی علم بربوبیت است ورنگینی که اهل ضلالت میدهند گمان است یعنی میل بخلاف معلوم وعلم بهتر از آن است وراوی گفت که در قول او عزوجل در سورهٔ بقره ومن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسك وهر که تبرا کند از شیطان صفت مثل ائمهٔ ضلالت وگرویده بالله تعالی پس بتحقیق مستحکم چسپیده بدستهٔ مستحکم بهشت ونجات یافت از جهنم امام گفت آن دسته گرویدن بالله تعالی است بتنهایی که شریکی در حکم ودر معبودیت نباشد او را باینمعنی که مسبوق بکفر بطاغوت باشد **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل صبغة الله ومن احسن من الله صبغة قال الصبغة هي الاسلام **شرح** این ظاهر شد از شرح اول **سوم اصل** عن احدهما علیهما السلام فی قول الله عزوجل صبغة الله ومن احسن من الله صبغة قال الصبغة هي الاسلام وقال فی قوله عزوجل فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى قال هي الايمان **شرح** این ظاهر است از شرح اول

باب دهم اصل باب فی ان السکینة هي الایمان

شرح السکینة بفتح سین بی نقطه وکسر کاف مصدر باب نصر آرام گرفتن مراد بایمان اینجا علم بربوبیت خواه عمل بآن شود خواه نه یعنی این باب بیان اینست که سکینه که در سورهٔ فتح است عبارت از ایمان است در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن قول الله عزوجل انزل السکینة فی قلوب المؤمنین قال هو الایمان قال وسألته عن قول الله عزوجل وایدهم بروح منه قال هو الایمان **شرح** الانزال صاحب نمو ورفیع کردن تخمی را که زراعت می شود ودر سورهٔ فتح چنین است هو الذی

انزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم لیزدادوا ایمانهم الله تعالی آن کس است که صاحب منو کرد آرام را در دل اهل آرام دل تا زیاد شوند با عتبار آرام دل که عمل نیست و در روز میثاق بوده یعنی بجا روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم او را از قول الله عز وجل در سورهٔ فتح صاحب منو کرد آرام را در دلهای مومنان گفت آن آرام عبارت از علم بربوبیت رب العالمین است اشارت است باینکه سکینه ایمان است که گویا ملیزیادوا ایمانا راوی گفت پرسیدم او را از قول الله عز وجل در سورهٔ مجادله مدد کرد آن جماعت را که دوستی با دشمنان خدا و رسول نمی کنند باعث زندگی عبارت از ایمانیست که انزال سکینه علت آن است

دوم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام اولئک کتب فی قلوبهم الایمان هل لهم فیما کتب فی قلوبهم صنع قال لا **شرح** ذکر این حدیث درین باب برای توضیح حدیث اول است صدر سورهٔ مجادله چنین است اولئک کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه و تفسیر سکینه بایمان و تفسیر روح بایمان و تفسیر ممکن است که ایشان را دو ایمان باشد یکی علمی که از مقوله انفعال است و ایشان را در نوشتن آن صنعی نیست و دیگری عملی که از مقوله فعل است پس در آیهٔ مجادله تکرار لازم نمی آید یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را از سورهٔ مجادله آن جماعت که دوستی با دشمن خدا و رسول آن نمی کنند نوشت الله تعالی در دلهای ایشان ایمان را آیا برای ایشان است در آنچه نوشت در دلهای ایشان فعلی و تدبیری گفت نه اشارت است باینکه مراد بنوشتن دادن علم بربوبیت است دلهای ایشان را در ابتدای خلق

سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال السکینة الایمان **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول

چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عز وجل هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین قال هو الایمان **شرح** این ظاهر شد از شرح حدیث اول

پنجم اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن قوله عز وجل هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین قال الایمان قال قلت وایدهم بروح منه قال هو الایمان **شرح** این نیز ظاهر است از شرح حدیث اول

اصل وعن قوله تعالی والزمهم کلمة التقوی قال هو الایمان **شرح** و پرسیدم او را از قول الله تعالی در سورهٔ فتح و لازم ایشان ساخت بتوفیق خود سخن پرهیز از عذاب الهی را گفت آن سخن ایمان است مراد ایمانیست که سکینه عبارت از آنست پس الزام عبارت از توفیق عمل بآن است

باب یازدهم اصل باب الاخلاص

شرح این باب بیان بیش کردن ایمان و عمل صالح است درین باب شش حدیث است

اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عز وجل حنیفا مسلما قال خالصا مخلصا لیس فیه شیء من عبادة الاوثان **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سورهٔ آل عمران ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما و ما کان

من المشرکین یعنی نبود ابراهیم جهود و نه ترسا ولیکن بود میل کننده و نبود از اهل شرک گفت که مراد اینست که خالص در ایمان بود خالص کننده عبادت که نباشد در او چیزی از عبادت ائمهٔ ضلالت و مانند ایشان **دوم**

اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا ایها الناس انما هو الله والشیطان والحق والباطل والهدی والضلالة والرشد والغی والعاجلة والعاقبة والحسنات والسیئات فما کان من حسنات فلله وما کان من سیئات فللشیطان. **شرح** ضمیر هو راجع بمقصود عابدان است وارجاع ضمیر بغیر مذکور متعارف است در جایی که بلحوظ اذهان باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ای مردم جز این نیست که مقصود عابدان الله تعالی است و شیطان باینمعنی که اگر اخلاص در عبادت است الله تعالی معبود است و اگر نیست شیطان معبود است و جمع میان عبادت الله تعالی و غیر او ممکن نیست و همچنین حق و باطل و راه یافتن و گم شدن و راستی و کجی و میل دنیا و میل آخرت و عاقبت و اعمال صالحه و اعمال قبیحه پس هر چه باشد از اعمال صالحه پس از الله تعالی است و هر چه باشد از اعمال قبیحه پس از شیطان است حاصل اینست که الله تعالی شریک در معبودیت قبول نمی کند و آن عبادت را بالکلیه بشریک وامیگذارد پس اخلاص در عبادت شرط صحت آنست **سوم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام ان امیر المومنین صلوات الله علیه کان یقول طوبی لمن اخلص لله العبادة والدعاء ولم یشغل قلبه بما تری عیناه ولم ینس ذکر الله بما تسمع اذناه ولم یحزن صدره بما اعطی غیره **شرح** روایت است از امام رضا علیه السلام که امیر المومنین صلوات الله علیه وآله میگفت خوشتر باد برای کسی که خالص کرد برای الله تعالی عبادت و دعا را باینمعنی که عبادت غیر الله تعالی نکرد و از غیر الله تعالی چیزی نطلبید و مشغول نکرد دل خود را بانچه می بیند دو چشم او مثل زینت اهل دنیا و تسلط ائمهٔ ضلالت و تابعان ایشان و فراموش نکرد یاد الله تعالی را بانچه میشنود دو گوش او باینمعنی که اعراض از محکمات قرآن نکرد بسبب احادیث موضوعه در مدح ائمهٔ ضلالت و مانند آنها و اندوهگین نکرد سینهٔ خود را بانچه که داده شد بغیر او و بیان حقیقت طوبی می آید در حدیث سیوم باب نود و نهم **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل لیبلوکم ایکم احسن عملا قال لیس یعنی اکثرکم عملا ولکن اصوبکم عملا وانما الاصابة خشیة الله والنیة الصادقة والخشیة ثم قال الابقاء علی العمل حتی یخلص اشد من العمل والعمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله عز و جل والنیة افضل من العمل الا وان النیة هی العمل ثم تلا قوله عز و جل کل یعمل علی شاکلته یعنی علی نیته **شرح** والخشیة مرفوع است یا معطوف بر مبتدا باشد و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر والنیة الصادقة والخشیة مقرونتان یا منصوب است بر مفعول معه بتقدیر والنیة الصادقة مقرونة مع الخشیة الابقاء ابای یکنقطه و قاف محافظت الشاکلة با بای که مشکل است و تا بهای تعلق است از و معیت باسمیت چه مراد عمل مشکل دل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق

صاحب بدعة الا اذیلا او مفتریا علی الله عز وجل وعلی رسوله واهل بیته صلی الله علیه وآله الا
ذیلا **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت خالص نکرد بنده ایمان بالله تعالی را چهل روز
یا بجای این امام گفت خوب نکرد بنده یاد الله تعالی را چهل روز مگر آنکه صاحب نفرت کرد او را الله تعالی
در دنیا و بینا کرد او را درد دنیا مثل هرزه گوئی و دوا اے دنیا مثل خاموشی در مشتبهات و یا برجا کرد درستے
را در دل او و گویا کرد آن درستی زبان او را بعد ازان امام علیه السلام براے بیان این مضمون بذکر چند آیه
خواند از سورهٔ اعراف بدرستی که جمعے که فرا گرفت براے عبادت گوساله را زود باشد که در یابد ایشان
را غضبے از صاحب کل اختیار ایشان و خواری در زندگے دنیا و هم چنیان جزا میدهیم جمعے را که اہل افترا
اند پس نمے بینی صاحب بدعتے را مگر خوار و نمے بینی افترا کننده را بر الله عز وجل و بر رسول او و اہل بیت
رسول الله صلی الله علیه وآله بحکمہا از روے ظن که مخالف محکمات قرآن و محکمات سنت رسول و
احادیث اہل بیت رسول است مگر خوار بسبب تناقض در حکم و حیرت و خجالت در مشکلات چنانچه
خلفاے ضلالت در جواب سوالہا عاجز و مضطرب مے شده اند اگرچه با وجود این پنداشته اند که
عزیز است ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین ولکن المنافقین لا یعلمون

باب دوازدهم اصل باب الشرائع

شرح الشرائع جمع شریعت است و مراد اینجا احکام الٰہی است خواه مشترک میان جمیع انبیا مثل
توحید و خواه مختص ببعض مثل وضوء یعنے این باب بیان احکام الٰہی است که بانبیا وحی شد در این باب دو
حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تبارك وتعالی اعطی
محمدا صلی الله علیه واله شرائع نوح وابراهیم وموسی وعیسی علیهم السلام التوحید والاخلاص
وخلع الانداد والفطرة الحنیفیة السمحة لا رهبانیة ولا سیاحة احل فیها الطیبات وحرم فیها الخبائث ووضع عنهم
اصرهم والاغلال التی کانت علیهم ثم افترض علیه فیه الصلوة والزکوة والصیام والحج والامر
بالمعروف والنهی عن المنکر والحلال والحرام والمواریث والحدود والفرائض والجهاد فی سبیل الله
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارک وتعالی داد محمد صلی الله علیه
وآله را احکامی که مشترک است میان سائر اولو العزم که نوح و ابراهیم و موسے و عیسے علیهم السلام باشند و او
یگانه شمردن الله تعالی در صفات ربوبیت را و خالص کردن عبادت را و کندن تاتائی را که مثل الله تعالے
خود را حاکم در دین میشمارند مثل ائمه ضلالت و ملت اسلام که ابتداے احداث کرده مردم را بر آن و
منسوب است بمکلف خالص چنانچه بیان شد در باب ششم و آسان است نیست در آن ریاضت کشی
مثل ترک کسب معاش و ترک حیوانے ولذتہا و مثل کناره گیری و آلت خود را بریدن و زنجیر بر گردن
خود نهادن و مانند اینها از آنار ہبانی که ترسایان بدعت کردند و در شریعت عیسے نبود و نیست در آن

بلاسے دفن در تن لہجراہائی توشتہ تا ہرچہ رسد خورند و آنرا عبادت شمرند حلال کردہ اللہ تعالے
برین امت پاکیزہا را و حرام کردہ بر آن پلیدہا را و بر داشتہ از ایشان بارگران ایشان او غلہا کہ بدعت بود
بر ایشان بعدازان قرار داد بر ایشان در آن امت نماز را و زکوٰۃ را و روزہ را و حج را و امر بہ پیروی علم را کہ
متابعت در ہر شریعتی است و نہی از پیروی ظن را کہ مردود در ہر شریعتی است و حلال را حرام را ما را و سیر آنہا
را و حدہا ی اہل معصیت را و قصاص را کہ قرار یافتہ بقدر جنایت و جہاد با مشرکان را در راہ اللہ تعالیٰ

اصل وزاد الوضوء و فضلنا بفاتحۃ الکتاب وخواتیم سورۃ البقرۃ والمفصل واحل المغنم
والنی ونصرنا بالرعب وجعل الارض مسجدا وطہورا وارسلہ کافۃ الی الابیض والاسود
الجن والانس واعطاء الجزیۃ واسر المشرکین وفداءہم ثم کلف مالم یکلف احد من الانبیاء
انزل علیہ سیف من السماء فی غیر غمد وقیل لہ قاتل فی سبیل اللہ لا تکلف الا نفسک **شرح**
الخواتیم جمع خاتمہ آخر را و مراد چند فقرہ است کہ ہر کدام جزو آیت آخر سورۂ بقرہ است کہ لا یکلف اللہ نفسا الا وسعہا
لہا ما کسبت وعلیہا ما اکتسبت ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا ما لا طاقۃ لنا بہ واعف عنا
واغفر لنا وارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکافرین و بیان این فقرات مے آید در باب دویست
و ہشتم المفصل بصیغہ اسم مکان باب تفعیل کتابی کہ در آن تفصیل مضامین کتب سابقہ است و مے آید
در حدیث دہم باب اول کتاب فضل القرآن کہ و فضلت بالمفصل ثمان وستون سورۃ وہو مہیمن علی
سائر الکتب و بعضے میگویند مفصل سورہائی است کہ بسبب کوچکی آن سورہا فصل در آنہا بسیار است
از انجملہ اینکہ از سورہ محمد است تا آخر قرآن تفسیر منتم وفی گذشت در آخر ابواب کتاب الحج وارسل کافۃ اشارت
است بتفسیر آیت سورہ سبا کہ وما ارسلناک الا کافۃ للناس زیرا کہ ظاہر نیست کہ کافۃ صفت مفعول محذوف
است بتقدیر رسالۃ کافۃ و تا برای تانیث باشد یا کافۃ حال باشد از ضمیر منصوب در ارسلناک و تا برای مبالغہ
باشد و بر تقدیر للناس ظرف لغو متعلق بکافۃ باشد الکف مصدر باب نصر منع کسے از کارسے و مراد
اینجا منع مردم است از رسالت و گاہے کافۃ مستعمل میشود در عام و مجموع باعتبار اینکہ مانع خروج فردی
و جزوے نیست سیف عبارت از آیہ سورہ برات است فاذا انسلخ الاشہر الحرم فاقتلوا المشرکین
چرا کہ آیۃ السیف مینامند من غیر غمد عبارت است از اینکہ این آیت از محکمات است و منسوخ نبود کہ مراد
بسیف ذو الفقار باشد الغمد بکسر غین بالنقطہ غلاف شمشیر یعنی و زیادہ بر شرائع مذکورہ داد محمد را صلی
اللہ علیہ وآلہ وضو و سرفراز کرد او را بسورۂ فاتحۃ الکتاب و بفقراتی کہ در آیہ آخر سورۂ بقرہ است
و بکتابی کہ محل تفصیل کتب سابقہ است و حلال کرد برای محمد صلی اللہ علیہ وآلہ آنچہ را کہ لشکر اعادی کنار
از مال کفار نقل است کہ در زمان انبیاے سابق بر ایشان حرام بودہ جمع میکردہ اند و آتشی از آسمان
می آمدہ و آنرا میسوختہ و حلال کرد آنچہ را کہ کفار و اگذارند بسبب جنگ و مدد کرد محمد را بترس کہ در دل

مشرکان می افتاد منهزم مے شدند مے توانند بود که ازین قبیل باشد اظهار خلفاے ضلالت وتابعان ایشان دخول در دین او را با آنکه عمل بمحکمات کتاب وسنت او نمی کنند وگردانید برای محمد زمین را محل سجده بایمعنی که نماز امت او مخصوص موضعی که براے نماز ساخته شده باشد نیست و پاکیزه کننده بایمعنی که تیمم براے است او در وقت سبے آب بے جائز است وفرستاد الله تعالی او را فرستاده شدنی که نفع رسالت مردم است بسوی سفید وسیاه وجن وانس باین معنے که در زمان هر یک از رسولان اولوالعزم وبعد از ان نیز رسولان دیگر بودند اگرچه بشریعت اولوالعزم بودند ودر زمان رسالت محمد علیه السلام وبعد از ان رسولی دیگر مبعوث نشد ونخواهد شد وداد محمد را جزیه اهل ذمه واسیر کردن مشرکان ومالے که مشرکان دهند تا خود را خلاص کنند از اسیر بودن بعد از ان مکلف شد بچیزے که مکلف نشد بآن هیچیک از انبیا بیان این آنکه فرو فرستاده شد براو شمشیرے از آسمان در غیر غلاف وگفته شد او را در سوره نساء که جنگ کن با مشرکان در راه الله تعالی سے بے تکلیف کرده نمے شوے در روزے که جنگ کنی با مشرکان مگر بجنگ خود تا با مشرکان بایمعنی که اگر همه لشکر تو فرار نمایند تو ثابت قدم باشے مخفے نماند که رسول علیه السلام در جنگ احد اشارت باین کرد که بعد از فرار جمیع اصحاب مگر علیؑ وابودجانه گفت بابودجانه که یا ابادجانه انصرف وانت فی حل من بیعتک فاما علی فهو انا وانا هو چنانچه مے آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث الفقهاء والعلماء دوم **اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ما معنے قول الله عز وجل فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل فقال نوح وابراهیم وموسے وعیسی ومحمد صلی الله علیه واله علیهم قلت کیف صاروا اولوا العزم قال لان نوحا بعث بکتاب وشریعة ومنهاج جاء ابراهیم علیه السلام بالصحف وبعزیمة ترک کتاب نوح لا کفرا به فکل نبی جاء بعد ابراهیم اخذ بشریعة ابراهیم ومنهاجه وبالصحف حتی جاء موسی بالتوریة وشریعته ومنهاجه وبعزیمة ترک الصحف فکل نبی جاء بعد موسی اخذ بالتوریة وشریعته ومنهاجه حتی جاء المسیح علیه السلام بالانجیل وبعزیمة ترک شریعة موسی ومنهاجه فکل نبی جاء بعد المسیح اخذ بشریعته ومنهاجه حتی جاء محمد صلی الله علیه واله فجاء بالقرآن وشریعته ومنهاجه فحلاله حلال الی یوم القیمة فهؤلاء اولوا العزم من الرسل علیهم السلام **شرح** العزم والعزیمة جد وسخت گیری ودر سخنے ظاهر نیست که بجاے وشریعة وکل چنین باید وشریعة ومنهاج وکل واین اشارت است بقول الله تعالے در سوره مائده که ولکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجا وسے آید در حدیث اول باب هفدهم که والشرعة والمنهاج سبیل وسنة ومراد بسبیل وسنت راه وروشے است که بآن وعید بجهنم باشد براے هر که مخالفت کند یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چه معنی دارد قول الله عز وجل در سوره احقاف پس صبر کن چنانکه صبر کردند صاحبان جد از جمله رسولان پس گفت صاحبان جد نوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد صلی الله علیه واله وعلیهم اند گفتم چون گردیدند صاحبان جد بایمعنی که چرا ایشان را

صاحبان جهد بسیار شدند گفت برای اینکه نوح بر انگیخته شد بکتابی و راهی در روش آدم بود در اینکه در احکام آدم بغیر شرک نبود و در احکام او نبود و هر که آمد بعد از نوح عمل کرد بکتاب نوح و راه در روش او تا آورد ابراهیم علیه السلام صحف را و بسبب جهد ترک کرد کتاب نوح را نه بسبب انکار آن کتاب در وقت آن پس هر پیغمبری که آمد بعد ابراهیم عمل کرد براه ابراهیم و روش او و بصحف تا آورد موسی توریت در راه خود و در روش خود و بسبب عزیمه ترک کرد صحف را پس هر پیغمبری که آمد بعد از موسی عمل کرد بتوریت و براه موسی و روش او تا آورد عیسی انجیل را و بعزیمه ترک کرد راه موسی در روش او را پس هر پیغمبری که آمد بعد از عیسی عمل کرد براه او و روش او تا آمد محمد مصطفی تا این روش که آورد قرآن و راه خود را و روش خود را پس حلال محمد حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت پس اینجماعت صاحبان جهد اند از رسولان حاصل جواب اینست که آدم علیه السلام وعید بعذاب جهنم برای امت خود نیاورده بود مگر بر شرک پس باقی احکام او از قبیل کلمات حکمت بود و جهد و سخت گیری در آنها نبود و اصلا بخلاف پنج رسول دیگر که اگر چه در اوائل بعثت مانند آدم بودند اما در آخر صاحب جهد شدند باوردن وعید بعذاب جهنم برای جمعی از امت ایشان که ترک فرائض یا ارتکاب معاصی کبائر بعنوان اصرار کنند هر چند که مشرک نشده باشند پس ایشان صاحب جهد و سخت گیری شدند در آخر و تفصیل بیان این می آید در حدیث اول باب هفدهم

باب سیزدهم اصل باب دعائم الاسلام

شرح اینباب بیان ستونهای اسلام است و درین باب پانزده حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال بنی الاسلام علی خمس علی الصلوة والزکوة والصوم والحج والولایة ولم یناد بشیء کما نودی بالولایة **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بنا نهاده شد ملت اسلام بر پنج چیز بر نماز و زکوة و روزه و حج و قبول وصایت او صیا و مبالغه کرده نشد با علام چیزی چنانچه مبالغه شد با علام قبول امامت وصی مثل آنچه روز غدیر خم شد چنانچه می آید در حدیث هشتم این باب و مثل آیات محکمات که در آنها نهی صریح مکرر از اختلاف و خود رایی و پیروی ظن هست مخفی نماند که جهاد و ادای خمس از جمله فروع ولایت است **دوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام اوقفنی علی حدود الایمان فقال شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله والاقرار بما جاء من عند الله وصلوات الخمس واداء الزکوة وصوم شهر رمضان وحج البیت وولایة ولینا وعداوة عدونا والدخول مع الصادقین **شرح** گفتم امام جعفر صادق را علیه السلام مطلع کن مرا بر اطراف و ارکان ایمان پس گفت گواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله و اینکه محمد رسول الله است و اقرار بحکمی که آمده از نزد الله تعالی و گذاردن پنج نماز و دادن زکوة و روزه ماه رمضان و حج کعبه و دوستی شیعه امامیه ما و دشمنی دشمن

بالکہ قبول وصایت ما نکردند و داخل شدن با امامان راست گو در آنچہ ایشان داخل آنند از احکام الٰہی چنانچہ
در سورہ توبہ گفتہ وکونوا مع الصادقین **سوم اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام قال بنی الاسلام
علی خمس علی الصلوٰۃ والزکوٰۃ والحج والصوم والولایۃ ولم ینادبشیٔ کما نودی بالولایۃ **شرح**
این ظاہر است از شرح حدیث اول **اصل** فاخذ الناس باربع وترکوا ہذہ یعنی الولایۃ **شرح**
پس مردم فرا گرفتند بچہار صفت وترک کردند این را امام میخواہد باشارت قبول وصایت اوصیا را
چہارم اصل عن الصادق علیہ السلام قال اثافی الاسلام ثلثۃ الصلوٰۃ والزکوٰۃ والولایۃ
ولا تصح واحدۃ منہن الا بصاحبتیہا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ستونہای
عمدۂ اسلام سہ است نماز وزکوٰۃ وقبول وصایت وصی وصحیح نیست ہیچیک از آنہا مگر با دو دیگر تا بستہ
چنانچہ دیگ بی یکی از سہ پایہ نمی ایستد **پنجم اصل** عن زرارۃ عن ابی جعفر علیہ السلام قال بنی الاسلام
علی خمسۃ اشیاء علی الصلوٰۃ والزکوٰۃ والحج والصوم والولایۃ قال زرارۃ فقلت وای شیٔ من ذلک افضل
فقال الولایۃ افضل لانہا مفتاحہن والوالی ہو الدلیل علیہن قلت ثم الذی یلی ذلک فی الفضل فقال
الصلوٰۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ قال الصلوٰۃ عمود دینکم قال قلت ثم الذی یلیہا فی الفضل قال
الزکوٰۃ لانہ قرنہا بہا وبدأ بالصلوٰۃ قبلہا وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ الزکوٰۃ تذہب الذنوب
قلت والذی یلیہا فی الفضل قال الحج قال اللہ عزوجل وللہ علی الناس حج البیت من استطاع الیہ سبیلا ومن کفر
فان اللہ غنی عن العالمین وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ لحجۃ مقبولۃ خیر من عشرین صلوٰۃ نافلۃ ومن
طاف بہذا البیت طوافا احصی فیہ اسبوعہ واحسن رکعتیہ غفر لہ وقال فی یوم عرفۃ ویوم المزدلفۃ ما قال قلت
فماذا یتبعہ قال الصوم **شرح** روایت است از زرارہ از امام محمد باقر علیہ السلام گفت بنا نہادہ شدہ
اسلام بر پنج چیز نماز وزکوٰۃ وحج وروزہ وقبول وصایت وصی گفت زرارہ پس گفتم وکدام از آنہا فاضل تر است
پس گفت قبول وصایت فاضل تر است چہ آن کلید آنہاست ووصی است کہ راہ نماست بر مسائل آنہا
گفتم بعد از آن آنچہ پہلوی قبول وصایت است در فضیلت کدام است پس گفت نماز بدرستیکہ رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ گفت نماز ستون دین اسلام شما است زرارہ گفت گفتم بعد از ان آنچہ پہلوی نماز است
در فضیلت کدام است گفت زکوٰۃ چہ اللہ تعالیٰ متصل کردہ زکوٰۃ را با نماز وابتدا بنماز کردہ پیش از زکوٰۃ وگفت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ زکوٰۃ میبرد گناہان را گفتم وآنچہ پہلوی زکوٰۃ است در فضیلت کدام است
گفت حج گفت اللہ عزوجل در سورہ آل عمران واللہ تعالیٰ راست بر مردم حج کعبہ ہر کہ وسعت داشتہ باشد
راہی بسوی آن را وہر کہ انکار حکم الٰہی کند پس بدرستی کہ اللہ تعالیٰ بے نیاز است از عالمیان ضرری باو نرسانند
وگفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ہر آئینہ یک حج مقبول بہتر است از بیست نماز نافلہ وہر کہ طواف کند
باین خانہ کعبہ طوافی کہ شمرد در آن طواف ہفت گانہ خود را یا ہفت گانہ طواف را ونیکو کند دو رکعت خود را

تجید میشود ثنا ان برای او و رسول گفت در حجة الوداع در روز عرفه و در روز عشر ذی الحجه گفت در فضیلت و ثواب
آن روز و در زیرے آید در کتاب الحج در باب فضل الحج والعمرة و ثوابهما گفتم چیست اینکه بعد از آن است گفت
روزه است مخفی نماند که سوال آخر لغو مینماید ولیکن براے تمہید سوال آئنده واقع شده **اصل**
قلت وما بال الصوم صار اخر ذلك اجمع قال قال رسول الله صلی الله علیه واله الصوم جنة من النار قال ثم
قال ان افضل الاشیاء ما اذا انت فاتك لم تكن منه توبة دون ان ترجع الیه فتؤدیه بعینه ان الصلاة
والزکوة والحج والولایة لیس یقع شیء مکانها دون ادائها وان الصوم اذا فاتك او قصرت او سافرت
فیه ادیت مکانه ایاما غیرها وجزیت ذلك الذنب بصدقة ولا قضاء علیك ولیس من تلك
الاربعة شیء یجزیك مکانه غیره شرح من النار متعلق است بجنة باعتبار اینکه در جنت معنے
تبعید است و او در وجزیت براے تقسیم است و اشارت است ببعض اقسام ترک صوم در ماه رمضان
که قضا ندارد مثل اینکه ترک صوم براے مرض باشد و متصل شود مرض تا ماه رمضان آینده پس مراد
بالذنب چیزے است که بصورة گناه باشد اگرچه گناه نباشد و نظیر این است سر پوشانیدن در احرام بسبب
ضرورتے چه چون بسبب ضرورت است و باعث وجوب کفاره است مانند گناه است اگرچه گناه
نیست حقیقة یعنے گفتم چیست حال روزه که گردید آخر آنها همه در فضیلت گفت که گفت رسول
الله صلی الله علیه واله روزه سپرے است دور کننده از ضرر آتش جهنم اشارت است باینکه حاجت سپر در
وقت کمال خوف و برابر شدن دشمن و توجه سهام و رماح مے باشد و عبادات سابقه اگر صحیح باشد نمیگذارد
که کار باینجا رسد زراره گفت بعد از آن امام گفت بدرستیکه فاضل ترین چیزها آنست که چون از تو فوت شود
نباشد از آن بازگشتنی غیر اینکه برگردے بسوے آن پس بجا آوری آنرا بخود ش نه بعوض بدرستیکه
نماز و زکوة و حج و قبول امامت امام نفع نمے رساند چیزے بجاے آنها که عوض بجا آوردن آنها
باشد بدرستیکه روزه چون فوت شود از تو بمرض یا تقصیرے کنی در شروط و ارکان آن که باعث
بطلان آن شود یا سفرے کنی در زمان آن در بعض اقسام آن بجا می آوری عوض آنرا در چند روز غیر
روزهاے مقرر آن و در بعض اقسام آن کفاره میدهی از گناه ظاهری را بتصدقی که مقرر است و قضا نیست
بر تو هر چند که ضرورت برطرف شده باشد و نیست از جمله آن چهار واجب چیزی که با وجود برطرف شدن
ضرورت کفایت کند ترا بجای آن غیر آن در قسمی از اقسام آن مخفی نماند که این منافات ندارد با عدم وجوب
بعض آن چهار بر بعضے از مکلفین در بعضے از احوال بے ضرورت مثل نماز زن حائض پس منافات نیست
میان این حدیث و حدیث دوازدهم این باب **اصل** قال ثم قال ذروة الامر وسنامه ومفتاحه وباب
الاشیاء ورضی الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته ان الله عز وجل یقول من یطع الرسول فقد
اطاع الله ومن تولی فما ارسلناك علیهم حفیظا اما لو ان رجلا قام لیله وصام نهاره وتصدق

بجمیع ماله وحج جمیع دهره ولم یعرف ولایة ولی الله فیوالیه ویکون جمیع اعماله بدلالته ما کان له
على الله حق فی ثوابه ولا کان من اهل الایمان ثم قال اولئك المحسن منهم یدخله الله الجنة بفضل
رحمته **شرح** راوی گفت بعد از آن امام علیه السلام گفت بالای کار اسلام وبلندترجاهای آن وکلیدان
در چیزها که مقصود ما بدان است ورضای مدبر کل عالم رحمان برو الیست برای امام بعد از التعراف
است او بدرستی که الله عزوجل میگوید در سورهٔ نساء هر که فرمانبرداری کند این رسول را القبول ومتابعت
وصی او پس تحقیق فرمانبرداری کرده الله تعالی را وهر که روگردان شود پس نفرستادیم ترا برایشان
پاسبان ضامن تا غم ضلالت اهل ضلالت خوری یا یعنی که انتقام از ایشان خواهیم کشید آگاه باش اگر یک
مردی برخیزد در شبهای خود و روزه دارد در روزهای خود وتصدق کند بجمیع مال خود وحج کند در جمیع
عمر خود ونشناسد ولی تصرف بودن کسی را که الله تعالی او را ولی تصرف کرده تا عمل بمقتضای ولی
تصرف بودن او کند وباشد جمیع عملهای او براهنمائی آن ولی تصرف بسوی آن نخواهد بود او را از الله
حقی در ثواب او ونخواهد بود از اهل ایمان بعد از آن امام گفت آن جماعت نیکوکاران جمله ایشان را
داخل میکند الله تعالی در بهشت بزیادتی رحمت خود اشارت است بقول الله تعالی در سورهٔ اعراف ان
رحمة الله قریب من المحسنین ودر سورهٔ والنجم ویجزی الذین احسنوا بالحسنی الذین یجتنبون کبائر الاثم
والفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرة وبیان میشود در حدیث هفتم باب صد وده از دهم **ششم**
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اخبرنی بدعائم الاسلام التی لا یسع احدا التقصیر عن
معرفة شیء منها التی من قصر عن معرفة شیء منها فسد علیه دینه ولم یقبل منه عمله ومن عرفها وعمل بها
صلح له دینه وقبل منه عمله ولم یضق به مما هو فیه لجهل شیء من الامور جهله فقال شهادة ان لا اله الا الله
والایمان بان محمدا رسول الله صلى الله علیه وآله والاقرار بما جاء به من عند الله وحق فی الاموال
الزکوة والولایة التی امر الله عزوجل بها ولایة آل محمد علیهم السلام **شرح** لم یضق لعیده
مانحن معلوم باب منزبه است با در برای تعدیه است من در مما بمعنی لبعض است وفاعل لم یضق است
جهله لجهل بمعنی معلوم باب علم وضمیر راجع بشیء است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را خبر ده
مرا بستونهای اسلام آن ستونهای که گنجایش ندارد هیچیک را کوتاهی از شناخت چیزی از آنها آن ستونها
که هر که کوتاهی کند از شناخت چیزی از آنها فاسد میشود بر او دین اسلام ومقبول نمیشود از او عمل او
وهر که شناسد آنها را وعمل کند بآنها خوب میشود برای او دین اسلام او ومقبول میشود از او عمل
او وتنگ نمیکند او را بعض آنچه او در آن است از اعمال بسبب ندانستن چیزی از مسائل متعلقه بآن
که ندانسته آن چیز را پس گفت گواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی وگرویدن باینکه محمد رسول الله
است صلى الله علیه وآله واعتراف بآنچه آورده آنرا از نزد الله تعالی که نماز باشد وحقی در مالها که زکوة است

اصل قال فقلت
وولايت اماى كه امر كرده الله عز وجل بآنكه امامت آل محمد عليهم السلام باشد
له هل فى الولاية شئ دون شئ نص بعرف لمن اخذ به قال نعم قال الله عز وجل يا ايها الذين
آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم وقال رسول الله صلى الله عليه وآله من مات ولا
يعرف امامه مات ميتة جاهلية وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وكان عليا وقال الآخرون
كان معوية ثم كان الحسن ثم كان الحسين وقال الآخرون يزيد بن معوية وحسين بن على ولا سواء ولا سواء شرح
دون بمعنى قدام است ومراد بشئ دون شئ چيزيست كه بر آن قطعى باشد و معارضى خود را باطل نتمحل كند
متصل بعباد بى نقطه عطف بيان شئ دون شئ است ومصدر مستعمل در اسم فاعل شده براى
مبالغه بمعنى بنهايت فاصل ميان حق و باطل لعرف بصيغه مجهول صفت موضحه فصل است اخذ بصيغه
معلوم وضمير مستتر راجع بمن است وضمير به راجع بفصل است الآخرون بهمزه والف وكسر خاى
با نقطه كه راهى پست مرتبه و بفتح خاء ديگران و بر هر تقدير مراد جمعى اند كه معويه را امام دانستند فى الجمله
خواه در آخر زمان على عليه السلام مثل اهل شام وخواه بعد از وفات على عليه السلام مثل جميع مخالفان
شيعه وهمان جمع يزيد را فى الجمله امام دانستند خواه در آخر زمان حسين عليه السلام وخواه بعد از وفات
حسين عليه السلام وسكوت از ذكر خلفاى ثلثه براى اينست كه ابطال لازم مستلزم ابطال ملزوم است
و مع هذا براى تقيه رماند آن چنانكه نام نبرى بهتر واو در وحسين حاليه است وحسين بى تنوين مبتدا
واين صفت است وخبر مبتداى محذوف است بتقدير حى واشارت است بانكه مخالفان شيعه در زمان
حيات على اجماع نكردند بر امامت معويه اما اجماع كردند بر امامت يزيد در زمان حيات حسين وتخصيص
ذكر حسين براى اينست كه حسن در زمان معاويه وفات يافت وميتواند بود كه حسين با تنوين مبتدا باشد
واين خبر باشد ولا سواء خبر مبتداى محذوف است بتقدير ويزيد الا سواء وحسين لا سواء يا بتقدير
ويزيد وحسين لا سواء ومعويه وعلى لا سواء يعنى راوى گفت پس گفتم او را آيا در فرمان برداری
ائمه آل محمد عليهم السلام چيزى هست كه پيش چيزى ديگر كه معارض آنست باشد بر آن جدا كننده
ميان حق و باطل باشد كه معلوم و واضح باشد براى كسى كه تمسك بآن كند در ابطال امامت خلفاى
مشهور گفت آرى بيان اين آنكه گفت الله عز وجل در سوره نسا براى جمعى كه مومن شدند فرمانبردارى
كنيد رسول را وصاحبان هم كارى را كه از شما خاندرشوند يعنى جمعى كه اولى اند از شما بشما و گفت رسول الله صلى الله
عليه وآله هر كه بميرد و نشناخته امام خود را تا فرمانبردارى او كند واگر ميسر باشد وساكت باشد در مشكلات
اگر ميسر نباشد مرده مردن شرك بود امام رسول الله صلى الله عليه وآله وبود امام بعد از او على وگفتند
گمراهان كه بود امام معاويه بعد از على وبود امام حسن بعد از آن وبود امام حسين بعد از آن وگفتند گمراهان كه بود
يزيد بن معويه وحال آنكه حسين بن على در حيات بود ونيست برابر يعنى كه نه يزيد برابر چيز ليست چه با حسين

حاشیہ: [illegible]

و حسین برابر چیز نیست چه جای یزید یا بمنزلهٔ کرنه دو پاره برابر ماهند و دلپسر **حاصل** بر بیان آنست
که وجوب اطاعت صاحبان امر چنانچه مضمون آیت مذکوره و حدیث مذکوره است اجماع جمیع اهل اسلام
بلکه اجماع جمیع عقلاست پس اگر سلسلهٔ امامت بر روشی باشد که مخالفان قرار داده اند لازم می آید که مامور باشند
خلائق باطاعت یزید مثلاً و حال آنکه بنابر آیات محکمات بسیار که نهی از حکم بظن در آنهاست حرام میشود
حکم هر یک از اجزای سلسلهٔ ائمهٔ مخالفان چه جای یزید و چه جای وجوب اطاعت دیگران آن از گرا
اصل قال ثم سکت ثم قال ازیدک فقال له حکم الاعور نعم جعلت فداک قال ثم کان علی بن الحسین
ثم کان محمد بن علی اباجعفر وکانت الشیعة قبل ان یکون ابوجعفر وهم لا یعرفون مناسک حجهم وحلالهم
وحرامهم حتی کان ابوجعفر علیه السلام ففتح لهم وبین لهم مناسک حجهم وحلالهم وحرامهم حتی
صار الناس یحتاجون الیهم من بعد ما کانوا یحتاجون الی الناس وهکذا یکون الامر والارض لا یکون
الا بامام ومن مات ولا یعرف امامه مات میتة جاهلیة واحوج ما یکون الی ما انت علیه اذا بلغت
نفسک هذه واوی بیده الی حلقه وانقطعت عنک الدنیا تقول لقد کنت علی امر حسن
شرح کان در ثم کان از افعال ناقصه است و اسم آن ضمیر مستتر راجع بامام است و نظائر آن نیز از افعال
ناقصه است مگر سه جا اول کانت چه او افعال تامه است و مشتق است از کون بمعنی وجود یا بمعنی ظهور دوم
و سوم یکون ابوجعفر و کان ابوجعفر چه آنها از افعال تامه است و مشتق از کون بمعنی ظهور است
چه شروع ابوجعفر علیه السلام در تعلیم شیعه متصل بوفات علی بن الحسین نبوده بلکه بعد از هفت سال
از وفات او بوده بنابر روایتی که در کتاب اختیار کتاب کشی نقل کرده در ترجمهٔ قاسم بن عوف احوج
افعل التفضیل است و مبتدا است و محذوف است بما تکون و ما مصدریه است و تکون بصیغهٔ خطاب
از افعال تامه است و نسبت حاجت بمصدر مجاز است و مقصود نسبت حاجت بفاعل مصدر است
باعتبار بعض اوقات وجود او الی متعلق است باحوج و ما موصوله است و عبارت از تصدیق امامت
ائمهٔ هدی است اذا ظرف است و خبر احوج است واوی بیده الی حلقه کلام راوی است که در بیان اشارهٔ کلام
امام علیه السلام در آمده یعنی راوی گفت بعد از آن امام علیه السلام ساکت شد بعد از آن گفت آیا زیادتر کنم
سخن را برای تو پس گفت حکم اعور که در آن وقت در مجلس حاضر بود آری قربانت شوم امام گفت
بعد از آن شد امام علی بن الحسین بعد از آن شد امام محمد بن علی که ابوجعفر است و بودند شیعه پیش از آنکه
ظاهر شود ابوجعفر علیه السلام و ایشان نمی شناختند اعمال حج خود را و حلال خود را و حرام خود را تا ظاهر شد
ابوجعفر علیه السلام پس گشود برای ایشان در علم را و بیان کرد برای ایشان اعمال حج ایشان را و حلال
ایشان را و حرام ایشان را تا آنکه گردیدند مخالفان باینجا که محتاج میشدند بسوی مدرسان شیعه در درس
خواندن بعد از آنکه شیعه بودند که محتاج میشدند بسوی مدرسان مخالفان در درس خواندن

چنین میباشد که امامست یا معنی که همیشه احتمال دارد امامت مستتر خواهد بود در عالمے مثل علی بن الحسین و ابو جعفر
علیهم السلام و با اهل فاسق مثل مروان بن الحکم و سائر خلفاے امویه و زمین نمی باشد مگر با امامے
عالم بجمیع احکام الٰهی باشد و هر که مرد بحالی که نشناسد امام خود را مرد مردن شرک و کفر و نفاق
و محتاج تر بودن تو بسوے تشیع که تو برآنی در وقتی که رسید جان تو اینجا و اشارت کرد بدست خود
بسوے حلق خود و بریده شود از تو دنیا یعنی که مایوس از زندگی دنیا شوی میگوئے آن وقت
هر آئینه تحقیق بودم بر کارے خوب یعنی که ملائکه رحمت آن وقت باستقبال روح تو می آیند
و خواهی دانست قدر تشیع را **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال بنی الاسلام علی خمس
الولایة والصلوة والزکوة وصوم شهر رمضان والحج **شرح** این مضمون موافق حدیث اول است
هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال بنی الاسلام علی خمس الصلوة والزکوة والصوم
والحج والولایة ولم یناد بشیٔ ما نودی بالولایة یوم الغدیر **شرح** ولم ینادِ تا آخر برای بیان نعم است ما مصدریه است
و مفعول مطلق برای نوع است و این مضمون موافق حدیث اول است **نهم اصل** قلت لابی
عبد الله علیه السلام حدثنی عما بنیت علیه دعائم الاسلام اذا اخذت بها زکا عملی ولم یضرنی جهل
ما جهلت بعده فقال شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله والاقرار بما جاء من عند الله
وحق فی الاموال من الزکوة والولایة التی امر الله بها ولایة آل محمد فان رسول الله صلی الله علیه وآله
قال من مات ولا یعرف امامه مات میتة جاهلیة قال الله عز وجل اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم فکان علی علیه السلام ثم صار من بعده حسن ثم من بعده حسین ثم من بعده
علی بن الحسین ثم من بعده محمد بن علی ثم هکذا یکون الامر ان الارض لا تصلح الا بامام ومن مات
ولا یعرف امامه مات میتة جاهلیة واحوج ما یکون احدکم الی معرفته اذا بلغت نفسه ههنا قال واهوی
بیده الی صدره یقول حینئذ لقد کنت علی امر حسن **شرح** این مضمون ظاهر است از شرح حدیث ششم **دهم اصل**
عن ابی الجارود قال قلت لابی جعفر علیه السلام یا ابن رسول الله هل تعرف مودتی لکم وانقطاعی الیکم
وموالاتی ایاکم قال فقال نعم قال فقلت فانی اسألک مسألة تجیبنی فیها فانی مکفوف البصر قلیل المشی ولا
استطیع زیارتکم کل حین قال هات حاجتک قلت اخبرنی بدینک الذی تدین الله عز وجل به انت
واهل بیتک لادین الله عز وجل به قال ان کنت اقصرت الخطبة فقد اعظمت المسألة والله
لاعطینک دینی ودین آبائی الذی ندین الله عز وجل به شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله صلی الله علیه وآله والاقرار بما جاء من عند الله والولایة لولینا والبراءة من
عدونا والتسلیم لامرنا وانتظار قائمنا والاجتهاد والورع **شرح** الخطبة بکسر خاے با نقطه
وسکون طاے بی نقطه مصدر باب نصر خواستگاری و مراد اینجا سوال است یعنی روایت از ابو الجارود

گفت گفتم امام محمد باقر علیہ السلام را ای پیسر رسول اللہ آیا می شناسی دوستی مرا برائے شما و بریدہ شدن من از دیگران بسوی شما را و امام دانستن من شما را گفت پس امام گفت آرے پس گفتم پس بدرستیکہ من میپرسم ترا مسئلہ کہ جواب دہی مرا در آن مسئلہ چہ بدرستیکہ من کور چشم کمتر دوام و وسعت ندارم زیارت شما را در ہر وقت کہ خواہم گفت بدہ حاجت خود را یعنی کہ بگو آنرا گفتم خبر کن مرا بدین خود کہ عبادت بقصد ثواب میکنی اللہ عزوجل را بآن و ثواب اہلبیت تو تا عبادت بقصد ثواب کنم اللہ عزوجل را بآن امام گفت اگر کوتاہ کردے سوال را پس تحقیق بزرگ کردی آنچہ را کہ سوال کردی بخدا قسم کہ ہر آئینہ میدہم ترا دین خود را و دین پدران خود را کہ عبادت بقصد ثواب میکنم اللہ عزوجل را بآن آن گواہی اینست کہ مستحق عبادتے نیست مگر اللہ تعالی و اینکہ محمد رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وآلہ و اقرار است بآنچہ آمدہ از نزد اللہ تعالے و دوستی است برای دوست او بیزار شدن است از دشمن او و قبول بباطن دل است برای حکم او و انتظار قائم است بصبر او زاری و سکوت در مشکلات و جد است در عبادت و پرہیز است از محرمات **یازدہم اصل** عن علی ابن ابی حمزہ عن ابی بصیر قال سمعتہ یسأل اباعبد اللہ علیہ السلام فقال جعلت فداک اخبرنی عن الدین الذی افترض اللہ عزوجل علی العباد ما لا یسعہم جہلہ ولا یقبل منہم غیرہ ما ہو فقال اعدہ علی فاعاد علیہ فقال شہادۃ ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واقام الصلوۃ وایتاء الزکوۃ وحج البیت من استطاع الیہ سبیلا وصوم شہر رمضان ثم سکت قلیلا ثم قال والولایۃ مرتین ثم قال ہذا الذی فرض اللہ عزوجل علی العباد لا یسأل الرب العباد یوم القیمۃ فیقول الا زدتنی علی ما افترضت علیک ولکن من زادہ اللہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ سن سنۃ حسنۃ جمیلۃ ینبغی للناس الاخذ بہا **شرح** در مایسعہم عطف بیان الدین است و میتواند بود کہ مبتدا باشد و ما ہو خبر باشد امر باعادہ سوال برای اینست کہ شنیدہ بسبب اسنعے مثل ذکرے یا پستی آواز قبول مرفوع است و فا برای بیان منفی در لا یسال است یعنے روایت است از علی ابن ابی حمزہ از ابی بصیر گفت شنیدم از ابو بصیر در حالی کہ میپرسید امام جعفر صادق علیہ السلام را باین روش کہ گفت او را قربانت شوم خبر دہ مرا از دینی کہ واجب و لازم کردہ اللہ عزوجل بر بندگان آنچہ گنجائش ندارد بندگانرا نداشتن آن و مقبول نمی شود از ایشان غیر آن چیست آن پس گفت اعادہ کن بر من این سوال را پس اعادہ کرد برا و پس گفت گواہی اینکہ مستحق عبادتی نیست مگر اللہ و اینکہ محمد رسول اللہ است صلے اللہ علیہ و آلہ و بپای داشتن نماز فریضہ و دادن زکوۃ واجب و حج کعبہ بر کسیکہ وسعت داشتہ باشد بسوے آن راہی را و روزہ ماہ رمضان بعد از آن ساکت شد اندکی بعد از آن گفت و اقرار بامامت وصی بعد از آن گفت باینکہ شمردم آنچہ است کہ واجب و لازم کردہ اللہ عزوجل بر بندگان سوال نمے کند صاحب کل اختیار بندگانرا در روز قیامت کہ گوید چرا زیاد نکردی عبادت مرا بر آنچہ لازم کردم بر تو و لیکن ہر کہ زیاد کند عبادت را بر واجب زیادہ کند ثواب او را اللہ تعالے بیان این آنکہ بدرستیکہ رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ سنت کردہ

سنت پس خوب وزیبا منزله است مردم را عمل کردن آنها مانند نماز شب وسایر مستحبات **دوازدهم**
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله عز وجل فرض علی خلقه خمسا فرخص
فی اربع ولم یرخص فی واحدة ترجمه شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستی که الله عز وجل
واجب ولازم ساخته بر بندگان خود پنج عبادت را نماز و زکوة وحج وروزه وولایت پس رخصت داده است در
ترک چهار از آنها باینکه جایز است مکلف را که در وقتی خالی باشد از آنها یا باعتبار اینکه زن حائض واسطے
بنابیت پیر روزه نگیرد یا باعتبار اینکه آنها داخل فروع دین است و ترک آنها بغیر اصرار موجب کفر نمی شود
چنانچه می آید در باب الاصرار علی الذنب از باب ایمان و رخصت نداده است در ترک ولایت باعتبار اینکه این جایز نیست
مکلف را که یکدم خالی از آن باشد و ایضا این امر از اصول دین است بدلیل اینکه از قبیل تصدیق است
پس ترک آن ترک تصدیق بعض ما جاء به الرسول است بخلاف ترک نماز و روزه و مانند آنها که از افعال جوارح
ظاهره اگر بعنوان لم یشاء شود نه بعنوان استحلال یعنی اصرار **سیزدهم اصل** دخل رجل
علی ابی جعفر علیه السلام ومعه صحیفة فقال له ابو جعفر علیه السلام هذه صحیفة مخاصم سأل
عن الدین الذی یقبل فیه العمل فقال رحمك الله هذا الذی ارید فقال ابو جعفر علیه السلام شهادة ان
لا اله الا الله وحده لا شریك له وان محمدا عبده ورسوله وتقر بما جاء من عند الله والولایة لنا
اهل البیت والبراءة من عدونا والتسلیم لامرنا والورع والتواضع وانتظار قائمنا فان لنا دولة اذا
شاء الله جاء بها ترجمه داخل شد مردی بر امام محمد باقر علیه السلام وبا او مکتوبی بود پس گفت او را
امام علیه السلام این مکتوبی است که مخاصم فرستاده بما پرسیده از دینی که مقبول میشود در آن عمل صاحبش
پس آن مرد گفت رحمت کناد ترا الله تعالی اینست آنچه اراده دارم یعنی که مخاصم مرا برای این کار فرستاده
پس گفت امام علیه السلام آن دین گواهی دادنست که مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی بتنهائی شریکی
نباشد او را و اینکه محمد بنده او و رسول اوست و اینکه اقرار کنی بآنچه آمده از نزد الله تعالی در فرائض و مانند
آنها و تصدیق امامت ما اهل بیت است و بیزار شدن از دشمن ما که ائمه ضلالت و تابعان ایشان باشند
و گردن نهادن برای حکم ما و اجتناب از محرمات و فروتنی نزد اهل حق و انتظار قائم آل محمد بصبر بر
آزار و سکوت در مشکلات چه بدرستی که ما را دولتی است که چون خواهد الله تعالی میآورد آن را
چهاردهم اصل عن عمرو بن حریث قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام وهو فی منزل اخیه
عبد الله بن محمد فقلت جعلت فداك ما حولك الی هذا المنزل فقال طلب النزهة فقلت جعلت فداك
الا اقص علیك دینی فقال بلی قلت ادین الله بشهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریك له وان محمدا
عبده ورسوله وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور واقام الصلوة وایتاء
الزکوة وصوم شهر رمضان وحج البیت والولایة لعلی امیر المؤمنین علیه السلام بعد رسول الله

صلی الله علیه واله والولایة للحسن والحسین والولایة لعلی بن الحسین والولایة لمحمد بن علی وذلک من بعده صلوات الله
علیکم اجمعین والکم ائمتی علیه احیی وعلیه اموت وادین الله به **شرح** روایت است از عمرو بن حریث
گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام واو در منزل برادرش عبد الله بن محمد بود پس گفتم قربانت شوم چه باعث
انتقال تو بسوے این منزل شد پس گفت طلب صفاے منزل وآب وهوا پس گفتم قربانت شوم
آیا تفصیل بخوانم بر تو دین خود را پس گفت بلے گفتم پرستش بقصد جزاے کنم الله تعالے را گواہے
اینکہ نیست مستحق عبادت مگر الله تعالے به تنهاے او که شریکے نباشد او را واینکه محمد بندۂ او ورسول او
است واینکه قیامت می آید شکے نیست در آن واینکه الله تعالی برمی انگیزد هر که را که در گورها است وبپای داشتن
نماز وادن زکوة وروزه ماه رمضان وحج کعبه وقبول امامت برای علی که امیر المومنین است بعد از رسول
الله صلے الله علیه وآله بیفاصله وقبول امامت براے حسن وحسین وقبول امامت براے علی بن الحسین
وقبول امامت براے محمد بن علی وبراے تو بعد از او صلوات الله علیکم اجمعین واینکه شما اهلبیت رسول
تا قیام قیامت امامان من اید باین معنے که مے دانم که امامت از شما یکے بعد از یکے بیرون نخواهد
رفت بر آن دین که تفصیل کردم زندگی مے کنم وبر آن مے میرم وپرستش برای جزا میکنم الله تعالی را
بآن اصل فقال یا عمرو هذا والله دین الله ودین آبائی الذی ادین الله به فی السر والعلانیة
فاتق الله وکف لسانک الا من خیر ولا تقل انی هدیت نفسی بل الله هداک فادّ شکر ما انعم
الله عز وجل به علیک ولا تکن ممن اذا اقبل طعن فی عینیه واذا ادبر طعن فی قفاه ولا تحمل الناس
علی کاهلک فانک اوشک ان حملت الناس علی کاهلک ان یصدعوا شعب کاهلک **شرح**
الکاهل بکسر ها میان دوشانه الشعب بفتح شین با نقطه وفتح عین منقطه وبای یکنقطه فراخی میان دوشانه
یعنی پس گفت ای عمرو اینکه گفتی بخدا قسم که دین پسندیده الله تعالے است ودین پدران من است
که پرستش بقصد جزا میکنم الله تعالے را بآن در پنهان وآشکارا پس پرهیز کن از عذاب الٰهی در ترک عمل
بمقتضای این دین ونگاہدار زبان خود را مگر از خیرے که معلوم تو باشد خوبے آن وبا خود مگو که بدرستیکه من
راهنماے کردم خود را چنانچه مذهب قدریه است که مے گویند بندگان قادر بالاستقلال اند بر طاعت وعصیان
وفعل ایشان در تحت توفیق وخذلان وقضا وقدر الٰہے نیست بلکه الله تعالے بتوفیق خود راهنمائی
کرده ترا پس بجا آور شکر آنچه را که منت کرده الله عز وجل بآن بر تو ومباش از کسے که از بدخوئے
وتندزبانی وهرزه گوئے چون رو آورد طعن کرده شود در غائبانه او وبازمکن از افراط در ملامت مردم را
بر دوش خود چه بدرستیکه تو اگر بار کنی مردم را بر دوش خود زود مے شود که تنگ کنند فراخی دوش ترا
باین معنے که هیچ جاے دوش ترا سلامت نگذارند مثل کسے که سبب تامل خناس مردم مے شود
وبالکلیه از ایذاے رو وتر ضدارے مے شود آزار ها مے کشد بپانزدهم اصل

عن ابی جعفر علیه السلام قال الا اخبرک بالاسلام اصله وفرعه وذروة سنامه الجهاد قال
ان شئت اخبرتک بابواب الخیر قلت نعم جعلت فداک قال الصوم جنة والصدقة تذهب بالخطیئة
وقیام الرجل فی جوف اللیل یذکر الله ثم قرأ تتجافی جنوبهم عن المضاجع شرح روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام گفت آیا خبر نکنم ترا باسلام اصل آن و فرع آن و بلندی موضع بلند آن راوی گفت
گفتم بلی قربانت شوم اما اصل آن پس نماز است و فرع زکوٰة است و بلندی موضع بلند آن جهاد
است بعد از آن گفت اگر خواهی خبر کنم ترا بدرهای دیگر خوبی گفتم آری قربانت شوم گفت روزه
سپری است که از آتش جهنم دور می کند و تصدیق نان می برد خطا را و برخاستن مرد در میان شب
یاد او می آورد الله تعالی را بعد از آن خواند از سوره الم سجده در بیان فضیلت جمعی که ربیا و ایشان آورده
شود آیات الٰہی کمال فرمانبرداری میکنند و دور می کند پهلوهای ایشان از بسترها در شبها

باب چهاردهم اصل باب ان الاسلام یحقن به الدم وان الثواب علی الایمان

شرح این باب بیان اینست که گرویدن بربوبیت رب العالمین و برسالت رسول بظاهر دل و بقبول
نماز و زکوٰة و حج و روزه محفوظ می شود بآن خون آدمی در دنیا و اینکه ثواب آخرت بر گرویدن بظاهر
و باطن دل است بقبول وجوب امام مفترض الطاعة در هر زمان و ترک پیروی ظن مراد اینست که جمیع
نماز و روزه و سائر عبادات غیر شیعه امامیه باطل است پس خلود او در جهنم منافات ندارد با قول الله تعالی
در سوره زلزال فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و درین باب شش حدیث است اول

اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الاسلام یحقن به الدم ویؤدی به الامانة
ویستحل به الفروج والثواب علی الایمان شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت
گرویدن بربوبیت رب العالمین و رسالت بظاهر دل محفوظ می شود بآن خون صاحبش و محفوظ می شود
بآن مال صاحبش که اگر نزد کسی باشد واپس داده و حلال شمرده می شود بآن فروج زنانی که
صاحب آنند و صاحب آخرت برای عبادت است مبنی بر گرویدن بربوبیت و رسالت بظاهر و باطن
دل دیں دوم اصل عن احدهما علیهما السلام قال الایمان اقرار وعمل والاسلام اقرار
بلا عمل شرح الاقرار اعتراف بچیزی و صاحب قرار کردن کسی را یعنی ترک آزار کسی کردن و معنی
دوم مناسب تر است با عنوان این باب و عمل در الایمان اقرار مجاز است یعنی الایمان موجب اقرار و
بعمل عمل صحیح است و عمل آن نیز مجاز است بمعنی و موجب عمل یعنی روایت است از امام محمد باقر یا
امام جعفر صادق علیه السلام گفت گرویدن بربوبیت و رسالت بظاهر و باطن دل باعث اقرار و عمل
است بمعنی که مومنان ترک آزار صاحب ایمان میکنند و عملش صحیح است و گرویدن بظاهر دل
اقرار است بی عمل صحیح بمعنی که صحت عمل لازم اسلام نیست نه اینکه عدم صحت عمل لازم باشد یا مراد اینست

باب ان الاسلام یحقن به الدم

الاسلام

که اسلام بی ایمان اقرار بی صحت عمل است مخفی نماند که میتوانند بود که مراد با قرار اعتراف باشد وعمل مجاز نباشد
بایمعنی که ایمان مرکب است از اعتراف بربوبیت وعمل صحیح واسلام اعتراف است بعمل صحیح واگر قطع نظر از
عنوان اینباب کنیم میتواند بود که مراد این باشد که ایمان مرکب است از اعتراف بربوبیت رب العالمین وعمل بمقتضای
آن اعتراف بمعنی طلب علم بمسائل دین وترک پیروی ظن در احکام الٰہی واسلام اعتراف است بعمل بمقتضای آن
سوم اصل سالت اباجعفر علیه السلام عن قول الله عزوجل قالت الاعراب آمنا قل لم تومنوا
ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم وقال الا تری ان الایمان غیر الاسلام شرح
تتمه آیت در سورهٔ حجرات اینست وان تطیعوا الله ورسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئا ان الله غفور رحیم واگر
فرمانبرداری کنید بعد از این الله را ورسول او را بطلب علم ودر اعمال خود وترک پیروی ظن که مصداق آن
پیروی امام مفترض الطاعة است خواه رسول وخواه وصی رسول ناقص نمی کند الله تعالی از عملهای
شما چیزی را مراد باعراب جمعی از بادیه نشینان عرب است که اظهار تصدیق رسول کردند وطلب
علم بمسائل دین نیامدند والله تعالی گفته در حق ایشان در سورهٔ توبه واجدر ان لا یعلموا حدود ما انزل الله
علی رسوله الایمان گرویدن بربوبیت رب العالمین بظاهر وباطن دل وصاحب امن از بطلان اعمال واز
عذاب آخرت بودن نظیر انذ البعیر یعنی اینکه صاحب غده شد شتر ودر آمنا ودر لم تومنوا بمعنی دوم مراد
است ودر لما یدخل الایمان بمعنی اول مراد است ودر ان الایمان بمعنی دوم مراد است الاسلام
گرویدن بربوبیت فی الجمله وصاحب سلامتی از قتل ومانند آن بودن در دنیا ومراد اینجا معنی دوم است در سیاق
آیه ذکر اسلام برخلاف مقتضای ظاهر ذکر ایمان است چه ظاهر سیاق اینست که گوید قل لم تومنوا ولکن اسلمتم
یا گوید قل لا تقولوا آمنا ولکن قولوا اسلمنا وشاید نکته این باشد که نفی ایمان ایشان بر سبیل حقیقت
است واسلام ایشان محض قولیست بی حقیقت باینمعنی که متزلزلند وبنهایت نزدیک بکفر صریح اند غیر
بفتح غین بانقطه وسکون یاء ودو نقطه در پائین بمعنی سلب مستعمل شده مثل غیر المغضوب علیهم ولا
الضالین ومضاف است بالاسلام یعنی مراد اینست که ایمانی که در ضمن آمنا است فردی از افراد
اسلامی که در ضمن اسلمنا است نیست بایمعنی که اول متعلق بآخرت است ولبس ودوم متعلق بدنیا است
ولبس بخلاف ایمان واسلام بمعنی مشهور چه اول فردی از افراد دوم است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق را
از قول الله عزوجل در سورهٔ حجرات گفتند صحرانشینان عرب که بطلب علم دین نمی آیند صاحب امن از بطلان
اعمال واز عذاب آخرت شدیم بگو ای محمد صاحب امن نشدید ولکن بگوئید صاحب سلامتی از شمشیر
مومنان شدیم وحال آنکه هنوز داخل نشده گرویدن بربوبیت بظاهر وباطن دل شما باینمعنی که بمحض ظاهر
دل گرویده اید بربوبیت پس امام گفت مرا آیا نمی بینی در این آیه این را که ایمان نیست اسلام باینمعنی ایمان
در آمنا ودر لم تومنوا مستعمل شده در معنی که از افراد مستعمل فیه اسلام در اسلمنا نیست اشارت است

پس از آیه معلوم است که دلیل عدم ایمان ایشان عدم دخول ایمان در دل ایشان است واین صریح است
در اینکه ایمانی که دعوی کردند وایمانی که نفی دخول آن در دل ایشان شد بیک معنی نیست چه نفی چیزی
از کسی بر وجهی دلالت بر نفی آن بالکلیه از آن کس نمیکند وتتمه آیت دلالت براین میکند که ایمانی که
نفی شد بمعنی صاحب امن از ابطال اعمال واز عذاب آخرت بودن است واسلامی که منسوب بایشان
شد بمعنی صاحب سلامتی از شمشیر بودن است واین دو معنی مباین یکدیگر است چهارم اصل سال
رجل اباعبدالله علیه السلام عن الاسلام والایمان ما الفرق بینهما فلم یجبه ثم سأله فلم یجبه ثم التقیا فی الطریق
وقد ازف من الرجل الرحیل فقال له ابوعبدالله علیه السلام کانه قد ازف منک رحیل فقال نعم قال فالقنی
فی البیت فلقیه فسأله عن الاسلام والایمان ما الفرق بینهما فقال الاسلام هو الظاهر الذی علیه الناس
شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وحج البیت وصیام شهر
رمضان فهذا الاسلام وقال الایمان معرفة هذا الامر فان اقر بها ولم یعرف هذا الامر کان مسلما
وکان ضالا شرح سوال این مرد از فرق میان معنی اسلام وایمان در لغت یا در عرف نیست بلکه سوال
از فرق است میان مصداق اسلام بمعنی صاحب سلامتی از شمشیر بودن ومصداق ایمان بمعنی صاحب
امن از ابطال اعمال وعذاب آخرت بودن ازف بزای بانقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است
من در من الرجل ودر منک متعلق است بازف کانه برای ظن است وضمیر ضمیر شان است وقد برای
تحقیق است ومنافات باهم ندارد چه ظن در ذهن متکلم است وتحقیق در ذهن مخاطب است فا در فان اقر
برای تفریع است الضال گم شده وگم کننده ومراد اینجا معنی دوم است یعنی پرسید مردی امام جعفر صادق
علیه السلام را از سلامتی از قتل وایمنی از ابطال اعمال واز عذاب آخرت که چیست فرق میان آن دو
بایمعنی که مصداق هرکدام چیست پس جواب نداد او را تا مباد که افشای این راز شود در مدینه بعد
از آن پرسید او را پس جواب نداد او را بعد از آن باهم برخوردند در راه در حالی که نزدیک شده بود نسبت
بآن مرد رحلت پس گفت امام علیه السلام گویا که بتحقیق که قریب شده از تو رحلت پس گفت آری امام
گفت پس ملاقات کن مرا در خانه پس ملاقات کرد او را پس پرسید او را از اسلام وایمان که چیست فرق
میان مصداق آن دو پس گفت مصداق اسلام آن ظاهری است که بر آنند مردم مخالف گواهی
ظاهری زکوة وحج ظاهری کعبه وروزه ظاهری ماه رمضان پس اینکه شمردیم مصداق اسلام است
وگفت مصداق ایمان شناخت این امارت امام مفترض الطاعة است خواه رسول وخواه وصی رسول
ومصداق این شناخت طلب علم باحکام وپیروی ظن است باینکه شمردیم پس اگر اقرار بآنها که شمردیم کند
ونشناسد این امارت را میشود صاحب سلامتی از قتل ومیشود گم کننده اعمال خود در روز قیامت باین
معنی که عمل واسلام ثواب ندارد پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول قال الله عزوجل

[illegible]

آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا فمن زعم انهم آمنوا فقد کذب ومن زعم انهم لم یسلموا فقد کذب
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت از سورهٔ حجرات که گفتند صحرا
نشینان عرب که بتحصیل علم دین نمی آیند و به پیروی ظن اکتفا میکنند در عبادات خود صاحب امن از عذاب
آخرت شدیم بگو صاحب امن نشدید ولیکن بگوئید صاحب سلامتی از شمشیر مومنان شدیم پس هرکه دعوی
کند که اعراب و امثال ایشان که پیروی ظن میکنند در احکام الٰهی صاحب امن از بطلان اعمال
و عذاب آخرت اند پس بتحقیق تکذیب آیه کرده یا دروغ گفته چه امر بگفتن اسلمنا و لالت بر محفوظ بودن
خون ایشان فی الجمله میکند ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الاسلام یحقن الدم
و یؤدی به الامانة و تستحل به الفروج والثواب علی الایمان شرح این موافق اول است

باب پانزدهم اصل باب ان الایمان یشرک الاسلام والاسلام لا یشرک الایمان

شرح الشرک بکسر شین وسکون را والشرک بکسر و ضم تین مصدر باب علم والشارکة شریک چیزی بودن
یعنی این باب بیان آنست که ایمان شریک اسلام است در جمیع احکام و اجزای اسلام و اسلام شریک
ایمان نیست در جمیع احکام و اجزای ایمان اگرچه شریک آنست در بعض و درین باب پنج حدیث است
اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اخبرنی عن الاسلام والایمان اهما مختلفان فقال
ان الایمان یشارک الاسلام والاسلام لا یشارک الایمان فقلت فصفهما لی فقال الاسلام شهادة
ان لا اله الا الله والتصدیق برسول الله صلی الله علیه وآله به حقنت الدماء وعلیه جرت المناکح والمواریث
وعلی ظاهره جماعة الناس والایمان الهدی وما یثبت فی القلوب من صفة الاسلام وما ظهر من
العمل والایمان ارفع من الاسلام بدرجة ان الایمان یشارک الاسلام فی الظاهر والاسلام
لا یشارک الایمان فی الباطن وان اجتمعا فی القول والصفة شرح نسبت میان ایمان و اسلام
عکس نسبت میان ضد آن دو است چنانچه می آید در حدیث دوم باب صد و شصت و نهم که کفر بی شرک
میباشد و بدتر از شرک است الاسلام شهادة تا آخر برای بیان اجزای اسلام است به حقنت تا آخر برای
بیان احکام اسلام است الف لام الناس برای عهد خارجی است والایمان الهدی تا آخر برای بیان اجزای
ایمان است من در من صفة ابتدائیه است صفة الاسلام عبارت از اعتقاد بشهادتین است بظاهر
دل و ما ظهر عطف بر صفة است من در من العمل تبعیضیه است یا بیانیه است والایمان ارفع من الاسلام
بدرجة برای بیان احکام ایمان است و مراد بدرجه قبول عمل در آخرت است ان الایمان تا آخر استینافست
بیانی مجموع سابق است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را خبر ده مرا از اسلام و ایمان که آیا غیر هم اند
در اجزای احکام پس گفت در بیان مغایرت بدرستی که ایمان شریک است با اسلام در اجزا و احکام
باینمعنی که هرچه جزء یا حکم اسلام است جزء یا حکم ایمان است و عکس نیست پس گفتم بیان کن آن دو را

برای من پس گفت اسلام گواهیست باینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی وگرویدن
رسول الله صلی الله علیه وآله بعمل نماز و روزه و مانند آنها باسلام محفوظ شده خونها و بر اسلام جاری
نکاحها و میراثها و بر ظاهر اسلام اند جماعت ایشان وسے که غیر شیعه امامیه اند از اهل قبله و ایمان راه
امام مفترض الطاعة و در هر زمان است خواه رسول و خواه وصی رسول و غیر سے است که فرار
در لوها از ظاهر اسلام و از ظاهر عملے نماز و روزه و مانند آنها باین معنے که سرایت میکند از ظاهر
بالاتر است از اسلام بیک مرتبه که ثواب آخرت است بیان اینها همه اینکه علو برستی که ایمان
باسلام در ظاهر اقرار بشهادتین و ظاهر عمل و ظاهر نفع دنیا و اسلام شریک نیست با ایمان در باطن
شهادتین و باطن عمل و ثواب آخرت اگرچه جمع شدند ایمان و اسلام در گفتن شهادتین بزبان و
شهادتین و ظاهر دل **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال الایمان یشارك الاسلام
لا یشارك الایمان **شرح** این ظاهر است از سابق **سوم اصل** سمعت ابا
علیه السلام یقول ان الایمان یشارك الاسلام ولا یشارك الاسلام ان الایمان ما وقر
والاسلام ما علیه المناکح والمواریث وحقن الدماء والایمان یشارك الاسلام والاسلام لا
الایمان **شرح** وقر بقاف و راے بنقطه بصیغه ماضی معلوم باب حسن و ضرب است بمعنی مستحکم
و باقی ظاهر است از سابق **چهارم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ایهما افضل الایمان
والاسلام فان من قبلنا یقولون ان الاسلام افضل من الایمان فقال الایمان ارفع من الاسلام
قلت فاوجدنی ذلك ما تقول فیمن احدث فی المسجد الحرام متعمدا قال قلت یضرب ضربا
قال اصبت فما تقول فیمن احدث فی الكعبة متعمدا قلت یقتل قال اصبت الا ترى ان الكعبة
افضل من المسجد وان الكعبة تشرك المسجد والمسجد لا یشارك الكعبة وكذلك الایمان یشرك
الاسلام والاسلام لا یشرك الایمان **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را کدام از این دو
است ایمان یا اسلام چه برستی که جمعی نزد ما اند میگویند برستی که اسلام فاضل تر است از ایمان پس
گفت ایمان بالاتر است از اسلام گفتم پس تعلیم کن مرا آنچه گفتی به بیان واضح گفت چه میگوئی در
نجاستی کند در مسجد حرام دانسته راوی گفت گفتم زده میشود زدنی سخت گفت رسیدی بحق پس چه میگوئی
در کسی که نجاست کند در کعبه دانسته گفتم کشته میشود گفت رسیدی بحق آیا نمی بینی این را که کعبه فاضلتر
است از مسجد و این را که کعبه شریک است با مسجد در هر فضیلتے که مسجد راست و مسجد شریک نیست
با کعبه در هر فضیلت آن و همچنان ایمان شریک است با اسلام در هر فضیلتے که اسلام راست و اسلام
شریک نیست با ایمان در هر فضیلت آن **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته
یقول الایمان ما استقر فی القلب وافضى به الى الله عز وجل وصدقه العمل بالطاعة لله والتسلیم

لامره والاسلام ما ظهر من قول او فعل وهو الذی علیه جماعة الناس من الفرق کلها وبه حقنت
الدماء وعلیه جرت المواریث وجاز النکاح واجتمعوا علی الصلوة والزکوة والصوم والحج فخرجوا
بذلك من الکفر واضیفوا الی الایمان والاسلام لا یشرك الایمان والایمان یشرك الاسلام وهما فی القول
والفعل یجتمعان کما صارت الکعبة فی المسجد والمسجد لیس فی الکعبة وکذلك الایمان یشرك الاسلام و
الاسلام لا یشرك الایمان وقد قال الله عز وجل قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا
ولما یدخل الایمان فی قلوبکم فقول الله عز وجل اصدق القول **شرح** الامر بفتح همزه وسکون میم
وهای بی نقطه کار عمده ومراد اینجا کاریست که الله تعالی کرده برای تشخیص حلال وحرام وبواسطه مخلوقات
بطفیل آن مخلوق شده مثل ارسال رسول وتعیین اولی الامر وسے آید در حدیث پنجم باب بست ونهم نیز من
در من قول ابتدائیه است الف لام الناس برای عهد خارجی است من در من الفرق بیانیه است الف لام الفرق
برای عهد خارجی است **سبب العنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام رادی گفت شنیدم از او
که میگفت ایمان اقراریست بشهادتین که قرار گرفته باشد در باطن دل ورسانیده باشد دل را بسوی وحدانیت
وربوبیت الله عز وجل وراست کرده باشد آن اقرار را عمل باطاعت برای الله تعالی بترك خود برای
در افعال وترك عمده زیرا که آن اطاعت شیطان ومداهنت وایضا راست کرده باشد آن اقرار گردن
نهادن برای کار عمده الله تعالی مثل امامتی که الله تعالی داده بائمه معصومین واهل بیت صلوات
الله علیهم واسلام اقراری است بشهادتین که در ظاهر دل بهم رسد از گفتن شهادتین بزبان یا کردن نماز وروزه و
مانند آنها واسلام است آنچه برانند جماعت این مردمی که مخالف شیعه امامیه اند که این طوائف اهل قبله همگی
باشند باسلام محفوظ شد خونها وبران جاری شد میراثها وجائز شد نکاح وجمع شد بر نماز وزکوة وروزه وحج پس
بیرون رفتند بآنچه مذکور شد همه ایشان از کفر بمعنی انکار کلمه توحید بظاهر وباطن دل ونسبت داده شدند بایمان
بایں معنی که در تکلیفاتی که در تحت یا ایها الذین آمنوا شده داخل شدند مثل ابلیس که در تکلیف ملائکه بسجده
داخل شد باوجود این که از جن بود چنانچه سے آید در باب صد وهفتاد وهفتم وباقی حدیث ظاهر
است از شرح چهارم این باب **اصل** ثلث فهل للمؤمن فضل علی المسلم فی شیء من
الفضائل والاحکام والحدود وغیر ذلك فقال لا هما یجریان فی ذلك مجری واحد ولکن
للمؤمن فضل علی المسلم فی اعمالهما وما یتقربان به الی الله عز وجل **شرح** گفتم پس آیا برای
مؤمن زیادتی هست بر مسلم در چیزی از زیادتیهای اهل اسلام بر اهل کفر در دنیا مثل نفقه فقرای ایشان از
بیت المال ودر قصاص ودر حدها وغیر آنچه مذکور شد پس گفت نه آن دو میروند در آنچه مذکور شد در یك راه و
لیکن برای مؤمن زیادتی هست در آنچه نزدیکی میجویند بآن بسوی الله تعالی باین معنی که امامی که
مؤمن تقرب باو میکند حق ومستجمع شروط امامت است وامامی که مسلم تقرب باو میکند باطل ومستجمع شروط

مهارت ست **اصل** قلت الیس الله عزّ وجلّ یقول من جاء بالحسنة فله عشر امثالها وزعمت
انهم مجتمعون علی الصلوة والزکوة والصوم والحج مع المؤمن قال الیس قد قال الله عزّ وجلّ
فیضاعفه له اضعافا کثیرة فالمؤمنون هم الذین یضاعف الله عزّ وجلّ لهم حسناتهم لکل حسنة سبعین
ضعفا فهذا فضل المؤمن ویزیده الله فی حسناته علی قدر صحة ایمانه اضعافا کثیرة ویفعل الله
بالمؤمنین ما یشاء من الخیر **شرح** نعت مشتمل بر سوره دلیست چنانچه می آید در حدیث بستم باب الکذب
که باب صد و سی و نهم است گذشت در کتاب الحجه در باب صد و بست و هشتم که باب صلة الامام ع است که آیهٔ
فیضاعفه له اضعافا کثیرة در سورهٔ بقره و آیت فیضاعفه له و له اجر کریم در سورهٔ حدید نازل شده در صلهٔ امام پس قادر
والمؤمنون برای بیان است یضاعف بتقدیر قد یضاعف است والا بجای سبعین ضعفا عشر و
اضعاف میبایست **سے یعنی** گفتم آیا نمی گوید الله عزّ وجلّ در سورهٔ انعام هر که کرد نیک را پس برای
او ده برابر آن هست و دعوی کردی که غیر مؤمنان موافقت می کنند در نماز و زکوة و روزه و حج
با مؤمن امام برای بیان اینکه عمل غیر مؤمن داخل حسنه نیست گفت آیا نیست این که تحقیق گفت الله
عزّ وجلّ در سورهٔ بقره من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة که نیست اینکه قرض دهد الله
تعالی را قرضی نیکو که صلهٔ امام باشد پس چند برابر کند جزای آنرا برای او چند برابر بسیار مراد
اینست که چنانچه قرض حسن و غیر حسن می باشد و قرض حسن صلهٔ امام حق است و باعث زیاده بر ده ضعف
است نماز و روزه و زکوة و حج نیز حسنه و غیر حسنه می باشد و حسنه آنست که با تصدیق امام حق باشد تا باعث
ده ضعف شود بیان اضعاف کثیره اینکه مؤمنان ایشانند آنکسانکه می چند برابر می کند الله عزّ وجلّ
برای ایشان حسنات ایشان را برای هر حسنه هفتاد برابر پس اینست زیادتی مؤمن
در اعمال و زیاد می کند او را الله تعالی در جزای حسنات از هفتاد نیز بر قدر کمال ایمان او چند برابر
بسیار و می کند الله تعالی با مؤمنان آنچه می خواهد از نیکی **اصل** قلت ارأیت من دخل فی الاسلام
الیس هو داخلا فی الایمان فقال لا ولکنه قد اضیف الی الایمان وخرج من الکفر وساضرب لک
مثلا تعقل به فضل الایمان علی الاسلام ارأیت لو ابصرت رجلا فی المسجد اکنت تشهد انک رأیته
فی الکعبة قلت لا یجوز لی ذلک قال فلو ابصرت رجلا فی الکعبة اکنت تشهد انه قد دخل المسجد
الحرام قلت نعم قال وکیف ذلک قلت انه لا یصل الی دخول الکعبة حتی یدخل المسجد الحرام فقال
اصبت واحسنت ثم قال کذلک الایمان والاسلام **شرح** این سوال مبنی بر قیاس دخول در مرکب
از اجزای معقوله بر دخول در مرکب از اجزای مقداریه است چه دخول در جزء خانه را دخول در
خانه می نامند و جواب بر تمثیل دخول مسجد و دخول کعبه و توضیح معقول است در ضمن محسوس و
بنایت لطیف است چه صاحب مرکب از فضیلت مسجد و فضیلت خاص کعبه جزء مقداری صاحب

داخل صاحب

مرکب از فضائل مسجد است نه عکس یعنی گفتم خبر ده مرا کسے که داخل شود در اسلام آیا نیست او داخل در ایمان پس گفت نه ولیکن بتحقیق نسبت داده شده بسوے ایمان بیان این شد در شرح صدر حدیث وزود باشد که نرم براے تو شکی که فهمی بآن زیادتی ایمان بر اسلام خبر ده مرا که اگر بینی مردی را در مسجد الحرام آیا شهادت مے توانی داد که او بتحقیق داخل شد مسجد حرام را گفتم آرے گفت چون جائز است آن شهادت گفتم بدرستیکه او نمیرسد بدخول کعبه تا آنکه داخل شده باشد مسجد حرام را پس گفت بحق رسیدی و خوب گفتی ابعد از آن گفت و همچنان است ایمان که مانند کعبه است و اسلام که مانند مسجد حرام است

باب شانزدهم اصل باب آخر منه وفیه ان الاسلام قبل الایمان

شرح این باب دیگر است از تتمه باب سابق و در آن اینست که اسلام پیش از ایمان متحقق میشود و درین باب دو حدیث است **اول اصل** کتبت مع عبد الملك بن اعین الی ابی عبد الله اسأله عن الایمان ماهو فکتب الی مع عبد الملك بن اعین سألت رحمك الله عن الایمان والایمان هو الاقرار باللسان وعقد فی القلب وعمل بالارکان والایمان بعضه من بعض وهو دار وکذلك الاسلام دار والکفر دار فقد یکون العبد مسلما قبل ان یکون مومنا ولا یکون مومنا حتی یکون مسلما فالاسلام قبل الایمان شرح العقد بفتح عین بے نقطه و سکون قاف و دال بی نقطه استوار بستن دل خود بر چیزے یعنی نوشتم با عبد الملك بن اعین بسوے امام جعفر صادق علیه السلام میپرسیدم او را از ایمان که چیست آن پس نوشت بسوی من با عبد الملك بن اعین که پرسیدی رحمت کناد ترا الله تعالی از ایمان و ایمان آن اقرار بشهادتین است بزبان و گرویدنیست در دل و عملے است بجوارح خواه وجودی باشد مثل فعل واجبات و خواه عدمی باشد مثل ترک معاصی و ایمان چیزیست که بعض اجزای آن حاصل میشود از بعضے دیگر باینمعنے که اقرار و عمل حاصل مے شود از عقد چنانچه گفته در سوره بنی اسرائیل کل یعمل علی شاکلته و بیان شد در حدیث چهارم باب یازدهم و درانجا اشارت است باینکه ایمان در حقیقت عقد است و بس و تفسیر ایمان بمجموع عقد و اقرار و عمل براے توضیح معنے عقد است تا کسی خیال نکند که کسے که ترک فرائض کند و مرتکب معاصی شود و عقد دارد چنانچه مذهب مرجیه است که خیال کرده اند که عقد در تفسیر ایمان بمعنے علم است و ایمان خانه ایست و همچنان اسلام خانه ایست و کفر خانه ایست پس گاه میباشد بنده مسلم پیش از آنکه مومن شود و هرگز نمے باشد مومن مگر آنکه باشد مسلم پس اسلام پیش از ایمان است اصل وهو یشارك الایمان فاذا اتی العبد کبیرة من کبائر المعاصی او صغیرة من صغائر المعاصی التی نهی الله عز وجل عنها کان خارجا من الایمان ساقطا عنه اسم الایمان وثابتا علیه اسم الاسلام فان تاب واستغفر عاد الی دار الایمان ولا یخرجه الی الکفر الا الجحود والاستحلال ان یقول للحلال هذا حرام وللحرام هذا حلال ودان بذلك فعندها یکون خارجا من الاسلام و

الایمان داخلا فی الکفر وکان بمنزلة من دخل الحرم ثم دخل الکعبة واحدث فی الکعبة حدثا فاخرج
عن الکعبة وعن الحرم فضربت عنقه وصار الی النار **شرح** مراد بشارکت یعنی نوبت چیزی شدن است
در وعده که کبیره و صغیره ایشان نسبت با یکدیگر است و هر دو قسم داخل کبیره است یعنی چیزی که الله تعالی
در قرآن نهی کرده از آن و عذاب قرار داده بر آن یا امر کرده بر آن یعنی واسلام منسوب ایمان است پس وقتی
که بفعل آرد بنده بزرگی از بزرگ گناهان یا کوچکی از کوچک گناهان را که نهی کرده الله تعالی
از آنها در قرآن شد بیرون از ایمان افتاد و از ایمان و باقی مانده بر او نام اسلام پس اگر رجوع کرد و طلب
مغفرت کرد برگشت بسوی خانه ایمان و بیرون نمی برد او را از اسلام بسوی کفر مگر انکار حلال بودن
چیزی که حلال است در قرآن و حلال شمردن آنچه نهی شده از آن در قرآن باین روش که گوید برای
حلال که این حرام است و برای حرام که این حلال است و اعتقاد کند بآن باین معنی که دل خود را
بآن بند پس نزد آن انکار و استحلال می باشد بیرون از اسلام و ایمان و داخل کفر شده مانند کسی که
داخل شد حرم که بعد از آن داخل شد کعبه را و نجاست کرد در کعبه نجاستی دانسته پس بیرون برده شد
از کعبه و از حرم پس زده شد گردنش و گردید بسوی آتش جهنم **دوم** اصل عن سماعة بن مهران قال
سألته عن الایمان والاسلام قلت له افرق الایمان والاسلام قال فاضرب لک مثله قال قلت اورد ذلک
قال مثل الایمان من الاسلام مثل الکعبة من الحرم قد تکون فی الحرم ولا تکون فی الکعبة حتی تکون فی الحرم
وقد تکون مسلما ولا تکون مؤمنا حتی تکون مسلما قال قلت فیخرج من الایمان شیء قال نعم قلت فیصیره
الی ماذا قال الی الاسلام والکفر وقال لو ان رجلا دخل الکعبة فافلت منه بوله اخرج من الکعبة
ولم یخرج من الحرم فغسل ثوبه وتطهر ثم لم یمنعه ان یدخل الکعبة ولو ان رجلا دخل الکعبة فبال
فیها معاندا اخرج من الکعبة ومن الحرم وضربت عنقه **شرح** روایت است از سماعة بن مهران
که از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام است گفت پرسیدم امام علیه السلام
را از ایمان و از اسلام گفتم او را آیا فرقی هست میان ایمان و اسلام گفت پس میزنم برای تو مثل
آنرا او گفت گفتم دارد ساز آن مثل را گفت مثل ایمان و اسلام مثل کعبه حرام است نسبت
بحرم که گاهی می باشی در حرم و گاهی می باشی مسلم و نمی باشی مومن **مخفی نماند** که در اینجا قصور است باینکه
سماعه و انتفی خواهد شد و هرگز نمی باشی در حرم و نمی باشی در کعبه راوی گفت گفتم پس بیرون میبرد از ایمان چیزی
گفت آری گفتم پس میگرداند او را بسوی چه چیز گفت بسوی اسلام یا کفر **مخفی نماند** که ظاهر این
ابطال قول جمعی است که میگویند مومن مرتد نمی شود امام گفت اگر اینکه مردی داخل کعبه شود
پس بی اختیار بیرون آید از او بول او بیرون برده میشود از کعبه نه بیرون برده نمی شود از حرم که پس
میشوید جامه خود را و پاک میکند خود را بعد از آن ممنوع نمی شود از دخول کعبه و اگر اینکه

مردی داخل شود کعبه را پس بول کند وآن دانسته از روی عناد باحق بیرون برده میشود از کعبه و از حرم و زده میشود گردنش مقصود تمثیل انچه بیرون میبرد از ایمان بسوی کفر بول از روی عناد در کعبه است

باب هفدهم اصل باب

شرح این باب است که مناسب و در باب سابق است و درین باب بیان اشتراط اجتناب از اصرار بر نقل کبیره یا بر ترک فریضه است در ایمان که شرط نجات از جهنم است و ایضا درین باب بیان شرف مومن کامل است و درین باب سه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان ناسا تکلموا فی هذا القران بغیر علم و ذلک ان الله تبارک وتعالی یقول هو الذی انزل علیک الکتاب منه ایات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله الایة فالمنسوخات من المتشابهات والمحکمات من الناسخات

شرح مقصود درین حدیث دو چیز است اول تمهید این که آیات قرآن منحصر است در محکمات و متشابهات وانکه چون محکمات اصل قرآن است تعریف محکمات اینست که آیاتی صریح باشد و منسوخ نشده باشد و تعریف متشابهات اینست که آیاتی که یا غیر صریح باشد یا منسوخ شده باشد پس متشابه اعم مطلق است از منسوخه پس غیر منسوخه اعم مطلق است از محکمه و انکه تاویل متشابه بمحض فکر خود بی تعلیم بوحی طریقه ائمه بدعت و نفاق است و پیدا کردن آن تاویل از ایشان طریقه اہل زیغ است و طریقه اہل حق اینست که ساکت باشند از تاویل متشابهات چندانکه امامی از ائمه هدی که راسخان در علم و عالمان بجمیع متشابهات اند تعلیم ایشان نکرده باشد دوم ابطال استدلال مخالفان ببعض آیات که در مکه نازل شده و بقول الله تعالے در سوره نسا که در مدینه نازل شده که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء بر اینکه غیر شرک باعث خلود جهنم نمیشود ولهذا امام علیه السلام میگوید درین حدیث وکیف یکون فی المشیة تا آخر و ایضا میگوید در آخر حدیث در سورة النور انزلت بعد سورة النساء و حاصل ابطال استدلال بآیات مکیه اینست که آنها متشابهات است باعتبار اینکه منسوخ است و حاصل ابطال استدلال بآیه سوره نسا اینست که آن متشابه است باعتبار اینکه صریح در مدعای مخالفان نیست چه دیگر را میرسد و میگوید که ما دون ذلک شامل اصرار بر کبیره نیست چه آن کفر است و کفر اخبث و اعظم آن شرک است چنانچه بیان میشود در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم که باب الکفر است بلکه مراد بما دون ذلک صغیره بی اباء و استکبار و کبیره بی اصرار است چنانچه می آید در باب اللمم و مراد بمن یشاء مجتنب از شرک و کفر است خواه شرک جماد پرستی و خواه شرک پیروی اہل ضلالت در فتوا های ایشان تا اشارت شود باینکه گناه هرچند که صغیره باشد مغفور نیست از کافر و مشرک و از غیر ایشان مغفور است هرچند که کبیره باشد اگر گوئی قول الله تعالی در سوره نسا ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم دلالت میکند بالمفهوم بر اینکه کبیره بی اصرار نیز مغفور نباشد گوئیم این دلالت ممنوع است چه میتواند بود

دو مراد بکبیره درمضمون عنه زیاد اکثر از شرک باشد چنانچه ظاهر حدیث اول باب صد و دوازدهم است که باب
الکبائر است یا مراد بغفران اینجا ترک عذاب آخرت باشد و مراد بتکفیر ترک عذاب دنیا بمصائب باشد
چنانچه گفته در سوره شوری وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفوا عن کثیر اگر گوئی این تحقیق منافات
دارد با آنچه گذشت در حدیث سوم باب هشتاد و نهم و حدیث طویل نهم و هشتاد و هشتم باب صد و هفتم
کتاب آنچه که بر شیعه امامیه عذابی در آخرت نیست و ملک رقبه خود از آتش جهنم کرده اند گوئیم منافات
ندارد چه آن احادیث مبنی بر اینست که شرط است در شیعه امامیه بودن این چنانچه شرک نکرده کفر نیز نکرده باشد خواه
کفر از ارتکاب کبیره با اصرار خواه کفر از ارتکاب صغیره با اصرار چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب
صد و شصت و نهم ام الکتاب اینجا بمعنی مدرک آنست یعنی که مضمون خودش معلوم است و وسیله علم مضمون
متشابهات قرآن میشود پس مجموع قرآن از آن ظاهر میشود مانند طفل از مادر ظاهر میشود و برین قیاس است
ام الکتاب در سوره رعد ز بعد آن عبارت از کتابی است که بر قائم آل محمد نازل خواهد شد در وقت ظهور او و از آن
ظاهر خواهد شد مضمون جمیع کتب که هر سال یکی از آنها در شب قدر برامامی از ائمه اهل البیت نازل شده
بعنوان تحدیث نه بعنوان وحی چنانچه در سابق بر آن گفته لکل اجل کتاب و موافق اینست ام الکتاب در
سوره زخرف مخفی نماند که بجای ام الکتاب نگفت امهات الکتاب برای اشارت باینکه هر یک
از محکمات وسیله علم متشابهات نیست بلکه محکمات بر دو قسم است اول آنچه در آن نهی از اختلاف و
تور رأی و پیروی ظن صریح شده دوم ما عدای آن و آنچه وسیله علم متشابهات است قسم اول است
و آنست احسن الحدیث که در سوره زمر است چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب
العقل و آخر مبتدا است معدول است از الآخر و متشابهات خبر مبتدا است و افاده حصر آیات در محکمات
و متشابهات میکند و بعضی میگویند و آخر عطف بر آیات است و متشابهات صفت آنست متشابهت آیتی است
که قابل اشتباه و غلط در تاویل آن هست و ما تشابه منه آیتی است که غلط در تاویل آن واقع شده و ذم اتباع آن
از حیث است ابتغاء هر دو جا مفعول له است از قبیل قعدت عن الحرب جبنا و تقدیم آن بر دوم برای اینست
که اول از جمله باعثهای دوم است الابتغاء میل خاطر بجانب چیزی الفتنة اختلاف آراء اضافت در تاویله در
اول برای عهد خارجی است و مراد تاویل غلطی است که از پیشوایان بدعت و نفاق صادر شده و مذکور است
در ضمن ما تشابه منه و مراد اینست که آن تاویل پسند خاطر کج طبعان است میر و چون کفش کج در پای کج
و این از جانب خودشان است چنانچه گفته در سوره صافات فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم و ما یعلم تاویله الا الله
برای نفی حال است بخلاف لا در سوره نمل قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا
الله که برای نفی حال و استقبال است و حال بر دو قسم است اول حال تکلم دوم حال محکی منه
مراد اینجا قسم دوم است پس افاده این میکند که در حال نزول متشابه علم بتاویل آن نمیداد غیر الله تعا

اگرچه بعد از آن رسول علم هم میرساند بوحی علیحده بی آنکه جزء قرآن شود چنانچه گفته در سوره قیامه فاذا قرأناه فاتبع قرانه ثم ان علینا بیانه و در سوره شعرا نزل به الروح الامین علے قلبک و راسخان در علم که اوصیای رسول اند علم هم میرسانند بتعلیم رسول بر طبق آنچه وحی شده و لهذا در تتمه آیه سوره آل عمران گفته والراسخون فے العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب و ثابت قدمان در علم که اوصیاے رسول اند میگویند مومن شدیم بمتشابه قرآن بیان این آنکه هرچه میگوییم در تاویل متشابه از جانب وحی صاحب کل اختیار ماست بر سولش و بخاطر خود نمیرسانند فرق میان تاویل ائمه بدعت و نفاق و میان تاویل راسخان در علم را اگر صاحبان خردمند بیابا که صاحبان قلوب سلیمه و افهام مستقیمه اند۔

حکایت از منسوبان بتشیع گفت تاویلاتے که در احادیث کافے منقول شده بدل نمی چسپد و تاویلات زمخشرے و بیضاوے بدل می چسپد پس شد این احادیث خالی از دغدغه نیست گفتم ذلک هدے الله یهدی من یشاء و من یضلل الله فما له من هاد۔ **مخفے نماند** که مراد بناسخات ما عدای منسوخات است بمناسبت اینکه جزو قرآن است که ناسخ جمیع کتب انبیا است و در قرآن نسخی بر آن وارد نشده پس شامل آیاتے است که نه ناسخ آیات قرآن باشد و نه منسوخ بآیت قرآن باشد ۔ **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه جمعی گفتگو کردند در تاویل این قرآن بی علم و انستکه الله تبارک و تعالی میگوید برای خبر از وقوع آن از پیشوایان بدعت و نفاق و پیروی پیچ طلبان آنرا بعد از رسول علیه السلام در سوره آل عمران که در مدینه نازل شده الله تعالی آنکس است که فرو فرستاد بر تو این کتاب را که قرآن است بعض قرآن آیاتیست که مستحکم است منشا حکم رعیت بمضمون آنها میشود باین روش که صریح است در معنی و معلوم است که منسوخ نشده آنها مادر این کتاب است و آیاتی دیگر که غیر آنها است مواضع اشتباه و غلط در تاویل است پس اما آن جمعی که در دلهای ایشان کجی هست پس پیروی میکنند آنچه را که مشتبه شد از قرآن باینمعنی که حکم و عمل بتاویل غلط آن میکنند بسبب میل دل ایشان باختلاف آرا و اجتهادات و بسبب میل دل ایشان بآن تاویل متشابه که بتعمق فکر خود بی اشتباه بوحی الٰهی از پیشوایان ایشان صادر شده و حال آنکه علم نمیدارد بتاویل متشابه در حال نزول آن مگر الله تا آخر آیت که بیان شد در حدیث دوم باب بست و دوم و چهاردهم در باب صد و هفتم کتاب الحجة پس بنا بر اینکه آیات قرآن منحصر است در محکمات و متشابهات و اینکه محکمات اصل کتابی است ثابت که آیات بر طرف شده از جمله متشابهات است و آنها نمی توانند بود که داخل اصل کتاب باشند و واسطه میان محکمات و متشابهات نیست و آیات محکمات از جمله منسوخات است نقیض اعم مطلق از چیز اخص مطلق است از نقیض آنچیز

اصل ان الله عزوجل بعث نوحا الی قومه ان اعبدوا الله واتقوه و اطیعون ثم دعاهم الی الله وحده وان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا ثم بعث الانبیاء علیهم السلام علے ذلك الی ان بلغوا محمدا

صلی اللہ علیہ وآلہ متشاهرالی ان یعبدوا اللہ ولا یشرکوا بہ شیئا وقال شرع لکم من الدین ما
وصی بہ نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا بہ ابراهیم وموسے وعیسی ان اقیموا الدین
ولا تتفرقوا فیہ کبر علے المشرکین ما تدعوهم الیہ اللہ یجتبی الیہ من یشاء ویهدی الیہ
من ینیب نبعث الانبیاء الی قومهم بشهادة ان لا الہ الا اللہ و الاقرار بما جاء من عند اللہ فمن
امن مخلصا ومات علے ذلک ادخلہ اللہ الجنة بذلک وذلک ان اللہ لیس بظلام
للعبید وذلک ان اللہ لم یکن یعذب عبدا حتے یغلظ علیہ فی القتل والمعاصے التے
اوجب اللہ علیہ بها النار لمن عمل بها شرح بیان این مجمل اینکہ بدرستی کہ اللہ عزوجل برانگیخت
نوح راکہ اول اولو العزم است بسوے امت او کہ عبادت کنید اللہ تعالے را و پرہیز کنید از عذاب
او کہ برائے مشرکان قرار دادہ و فرمانبردارے کنید مرا چنانچہ مذکور است در سورۂ نوح مراد اینست
کہ در ابتداے بعثت او فریضہ کہ ترک آن کبیرہ باشد منحصر درهمین بود بعد ازان خواند نوح امت
خود را بسوے اللہ تعالے بتنہاے او و اینکہ عبادت اللہ تعالے کنند و شریک نکنند با او چیزیرا
بعد از نسخ شریعت نوح اللہ تعالے فرستاد پیغمبران دیگر را علیہم السلام مثل ابراہیم و موسی و عیسی
بر آن نہج مذکور شد باینمعنی کہ در ابتداے فرستادن ہریک از ایشان فریضہ منحصر در آن بود تا آنکہ
رسید سلسلہ انبیاے صاحبان شریعت علیحدہ بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ باینمعنی کہ او مبعوث شد پس خواند
در ابتداے بعثت خود قوم خود را بسوے اینکہ عبادت کنند اللہ تعالی را و شریک نکنند با اللہ تعا
چیزیرا و گفتہ اللہ تعالی در سورۂ شوری کہ از مکہ نازل شد ابتدا کرد برای شما از جملہ فرمان آنچہ را کہ سفارش
کرد بآن نوح را و آنچہ وحی کردیم بسوی تو و آنچہ سفارش کردیم بآن ابراہیم را و موسے را و عیسی را اینکہ
راست دارید فرمان الہی را و مختلف مشوید بسبب پیروی ظن در فرمان الہی سنگین است بر جمعی کہ
شریک میکنند دیگریرا با اللہ تعالے در حکم آنچہ میخوانے ایشان را بسوی آن کہ اقامت دین و ترک
تفرق در آن باشد اللہ تعالی میگزیند بسوی دین خود ہرکہ را کہ میخواہد و راہ مینماید بسوی آن ہرکہ را کہ
بازگشت میکند بسوی اللہ تعالے از شرک پس برانگیخت این انبیای اولوالعزم را بسوی امت ایشان
بگواہی باینکہ مستحق عبادتی نیست مگر اللہ تعالی و اقرار بآنچہ آمد از نزد اللہ تعالی پس ہرکہ گروید بآنچہ مذکور شد بر
حالے کہ بیغش کنندہ باشد باینمعنی کہ بکلیت دیگر شرک را بخود راہ ندہند و گویا این اختلاف و تفرق در
دین نیست نظیر آنچہ یہود درست کردند یا باینمعنی کہ نفاق نداشتہ باشد اصلا و مرد بر آن ایمان و اخلاص
داخل کردہ او را اللہ تعالی در بہشت بسبب آن ایمان و اخلاص خواہ مرتکب محرمات در شرع آن انبیا
نشدہ باشد و خواہ مرتکب شدہ باشد و آن برای اینست کہ اللہ تعالی نیست بغایت بیجا کنندہ برای بندگان
و آن برای اینست کہ محال است کہ عذاب کند اللہ تعالی بندہ را مگر آنکہ سخت گیری کردہ باشد بر او در کشتن و گناہان

حاشیہ: [illegible]

دیگر کہ لازم کردہ اللہ تعالی بسبب آنہا آتش جہنم را برای کسے کہ عمل کند بآنہا مراد اینست کہ در اوائل بعثت
ہر نبی از انبیای اولوا العزم نہی از معاصی بودہ اما وعید بجہنم مخصوص مشرک بودہ و برای عاصیان
دیگر نبودہ مانند تمام زمان آدم علیہ السلام و محال است عذاب بی وعید بر چیزے | اصل فلما استجاب
لکل نبی من استجاب لہ من قومہ من المومنین جعل لکل نبی منہم شرعۃ ومنہاجا والشرعۃ والمنہاج
سبیل وسنۃ وقال اللہ لمحمد صلی اللہ علیہ والہ انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من
بعدہ وامر کل نبی بالاخذ بالسبیل والسنۃ شرح الشرعۃ بکسر شین معجمہ برای نوع است ولہذا التفسیر
آن بسبیل بعنوان نکرہ شدہ المنہاج نوعی از روش واضح کہ ہر کس باید کہ بآن روند ولہذا التفسیر آن بسنۃ
بعنوان نکرہ شدہ وعطف منہاج بر شرعۃ از قبیل عطف دو صفت یکذات است بر ہم واشارت بقول اللہ
تع در سورہ مائدہ ولکل جعلنا منکم شرعۃ ومنہاجا یعنی چون قبول دین کردند برای ہر نبی از انبیای اولوا العزم
جمعی کہ قبول دین کردند برای او از جملہ امت او کہ مومنان آن امت باشند گردانید اللہ تعالی برای ہر نبی
از ایشان نوعی از راہ کہ غیر نوع سابق است در استحقاق عذاب بر مخالفت ونوعی از روش واضح بی اشتباہ
کہ مخالف سابق است در استحقاق عذاب بر مخالفت وشرعۃ راہی است ومنہاج روشی واضح است گفت
اللہ تعالی محمد را صلی اللہ علیہ وآلہ در سورہ نساء کہ در مدینہ نازل شد بدرستی کہ ما وحی کردیم بسوی تو در آخر بار
ہر نبی از اولوا العزم را بعد از گرفتن بآن راہ مخصوص وطریقت واضح مخصوص کہ مخالف سابق باشد | اصل
وکان من السبیل والسنۃ التی امر اللہ عزوجل بہا موسی علیہ السلام ان جعل علیہم السبت فکان
من اعظم السبت ولم یستحل ان یفعل ذلک من خشیۃ اللہ ادخلہ اللہ الجنۃ ومن استخف بحقہ
واستحل ما حرم اللہ علیہ من العمل الذی نہاہ اللہ عنہ فیہ ادخلہ اللہ عزوجل النار وذلک
حیث استحلوا الحیتان فاحتبسوہا واکلوہا یوم السبت غضب اللہ علیہم من غیر ان یکونوا
اشرکوا بالرحمن ولا شکوا فی شیء مما جاء بہ موسی علیہ السلام قال اللہ عزوجل ولقد علمتم الذین
اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لہم کونوا قردۃ خاسئین شرح السبت بفتح سین بی نقطہ وبای یک نقطہ وتای
دو نقطہ در اصل مصدر باب ضرب بریدن کسی خود را از عملی ومراد اینجا بیود است کہ در روز شنبہ خود را از کسب
معاش برید لم یستحل بعین بی نقطہ وفا بصیغہ مضارع معلوم باب افعال است الاستحلال چیزی را در عرضہ غفلت در
آوردن بمعنی سہل شمردن چیزی بحیثیتی کہ از آن غافل توان شد فی در فیہ برای سببیت است وضمیر راجع بسبب
است فا در فاحتبسوہا برای بیان است یعنی وبود از جملہ راہ و روشی کہ امر کرد اللہ عزوجل بآن
موسی را کہ بامت خود رسانید اینکہ لازم گردانید بر ایشان بریدن خود را در شنبہ از کسب معاش دنیا
پس باین روش بود کہ ہر کہ عظیم شمرد ترک عمل شنبہ را و حلال نشمرد سہل شمردن آن ترک را از خوف
اللہ تعالی داخل کرد او را اللہ تعالی در بہشت وہر کہ سبکی کرد بحق آن ترک وحلال شمرد آنچہ را کہ حرام کردہ

دریکہ بودہ دہ سال ہیچیک گرگواہی دادہ باشد کہ مستحق عبادتی نیست مگر اللہ تعالے واینکہ محمد رسول اللہ
است صلی اللہ علیہ وآلہ مگر آنکہ داخل کرد اورا اللہ تعالی در بہشت باقرار او وآن اقرار ایمانی است کہ محض
تصدیق است بایں معنی کہ فعل واجبات وترک محرمات لازم آن نیست اگرچہ باعث کمال آنست وعذاب نکرد
اللہ تعالی ہیچیک را از جملہ کسی کہ مرد او تابع بود محمد را صلے اللہ علیہ وآلہ بر آن اقرار مگر کسی را کہ باوجود آن اقرار
شریک کند کسی را با رحمن در معبودیت بایں معنی کہ منافق باشد اصل وتصدیق ذلک ان اللہ عزوجل نزل جبہ فی سورۃ
بنی اسرائیل بمکۃ وقضے ربک ان لا تعبدوا الا ایاہ وبالوالدین احسانا وقولہ تعالی انہ کان بعبادہ
خبیرا بصیرا ادب وعظۃ وتعلیم ونہی خفیف لم یعد علیہ ولم یتواعد علی اجترا ج شئ مما نہی عنہ
تماکہ سرم واسطہ اینست اما یبلغن عندک الکبر احدہما او کلاہما فلا تقل لہما اف ولا تنہرہما وقل لہما قولا کریما واخفض
لہما جناح الذل من الرحمۃ وقل رب ارحمہما کما ربیانی صغیرا ربکم اعلم بما فی نفوسکم ان تکونوا صالحین فانہ کان للاوابین
غفورا وآت ذا القربی حقہ والمسکین وابن السبیل ولا تبذر تبذیرا ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و
کان الشیطان لربہ کفورا واما تعرضن عنہم ابتغاء رحمۃ من ربک ترجوہا فقل لہم قولا میسورا ولا تجعل
یدک مغلولۃ الی عنقک ولا تبسطہا کل البسط فتقعد ملوما محسورا ان ربک یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر وبالوالدین
تقدیرہ واحسنوا بالوالدین است ومعطوف است بر وقضے پس داخل در تحت وقضے نیست لم یعد
بسکون عین ونقطہ وضم دال بے نقطہ بصیغہ مضارع معتل اللام واوے باب نصر است العدو تندی
بر ہر چیزے کردن بمبالغہ یدان یعنی ودلیل بر تفاوت میان تکلیفات مکہ وتکلیفات مدینہ اینکہ اللہ عزوجل
فرود آورد بر محمد صلے اللہ علیہ وآلہ در سورہ بنی اسرائیل در مکہ کہ وحکم قطعی کرد صاحب کل اختیار تو کہ عبادت
مکنید مگر او را واحسان کنید با پدر ومادر احسانی عظیم تا قول او وبدرستیکہ اللہ تعالے بود بہ بندگان
خود بغایت خبردار وبغایت بینا این تکلیفات کہ مذکور است در وبالوالدین تا آخر ادب است وموعظہ
ایست وتعلیم است ونہی است سبک چہ تندی نکردہ بر آن ووعید عذاب نکردہ بر اکتساب چیزے
از انچہ نہی کردہ از آن اگر گوئی در وآت ذی القربی حقہ تا کفورا وعید ہست گوئیم زیاد کردن لفظ کانوا برای
افادہ اینست کہ در اواخر شرائع اولوالعزم سابق چنین بودہ واز ین لازم نمے آید کہ در وقت
نزول این آیت چنین باشد اصل وانزل نہیا عن اشیاء وحذر علیہا ولم یغلظ فیہا ولم یتواعد علیہا
فقال ولا تقتلوا اولادکم خشیۃ املاق نحن نرزقہم وایاکم ان قتلہم کان خطا کبیرا ولا تقربوا الزنا
انہ کان فاحشۃ وساء سبیلا ولا تقتلوا النفس التی حرم اللہ الا بالحق ومن قتل مظلوما فقد جعلنا
لولیہ سلطانا فلا یسرف فی القتل انہ کان منصورا ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی ہی احسن حتے
یبلغ اشدہ واوفوا بالعہد ان العہد کان مسئولا واوفوا الکیل اذا کلتم وزنوا بالقسطاس
المستقیم ذلک خیر واحسن تاویلا ولا تقف ما لیس لک بہ علم ان السمع والبصر والفؤاد کل

ولذلك كان عنه مسئولا ولا تمش في الارض مرحا انك لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا
كل ذلك كان سيئه عند ربك مكروها ذلك مما اوحى اليك ربك من الحكمة ولا تجعل مع الله الها
آخر فتلقى في جهنم ملوما مدحورا شرح و در ولا تقف برای خطاب است و مقصود و کتبی مع باشد یا کوچه
نیز کان در کان خطا کبیر او در فلما تران برای افاده اینست که ولا در شرایع اولوالعزم گناه کبیره بوده و در دینم
چنین خواهد شد اگرچه در کم مشهور نشده و لاتقف بسکون قاف و ضم فا مثل اللام واو سے است و
از انست قافیه بمعنی آخر بیت در قرات شاذ و لا تقف بضم قاف و سکون فا است و از انست قیافه بمعنی استنباط
احوال کسے از صورت او و مانند آن و هر دو بیک معنی است القفو والقوف بمعنی علم قیافه داشتن چنانچه
اهل آن علم میکنند بتحصیل علم میکنند بجهت آن صورت که در کسی باشد قرینه کدام صفت است و فلان امر
قرینه کدام صفت است بمقتضای آن علم که ظن بصفت باشد حکم میکنند و باین سبب الحاق نسب طفل
و تفریق نسب او و مانند آنها میکنند و پیروی کردن چیزی را بمعنی اینکه آن چیز را مقدم استنباط
میکنند و پیروی اینجا مناسب است و اول بهتر است چه پیروی قرآن در آن در روش خیالات و قیم
متعلقات و عدالت شهود و مانند آنها از محلهای حکم شرعی جایز است پس عام مخصص خواهد بود
و بنا بر معنی اول لاتقف لازم است و ما در لیس لک بمعنی ادام است و بنا بر دوم لاتقف متعدی است
و ما موصول است و بر هر تقدیر احتراز است از توهم که مذکور شد در باب بیست و هشتم کتاب الحجة و با
برای سببیت است و ضمیر راجع بما است ان السمع تا آخر استئناف بیانی است و اشارت است باینکه
در تحصیل علم قیافه و بکار بردن آن از هر یک سمع و بصر و فواد عملی صادر میشود مثل شنیدن از استاد
و شنیدن آواز طفل برای الحاق نسب و گردیدن دل بجواز و حسن حکم مشار الیه اولئک سمع و بصر
و فواد است ضمیر کان راجع بکل است ضمیر عنه راجع بقفو است که در ضمن لاتقف مذکور است و ظرف
متعلق بمسئول است مسئولا خبر کان است و ضمیر مستتر در مسئولا نائب فاعل است یعنی و زود آورد
در سوره بنی اسرائیل متصل بآنچه مذکور شد نهی از چیزی چند غیر شرک که پرهیز فرمود برآنها و مبالغه نکرد در آنها
در وعید عذاب نکرد برآنها بیان از این آنکه گفت و مکشید اولاد خود را از ترس مفلسی ما روزی میدهیم
ایشان را و شما را یعنی که ببرکت ایشان وسعت در روزی شما میشود و بدرستی که کشتن ایشان بود
در شرایع اولوالعزم خطای بزرگ و نزدیک مشوید زنا را بدرستی که آن بود در شرایع اولوالعزم رسوا
و بد راست باعتبار سبیلی و منهاجی که قرار یابد و مکشید جان را که صاحب حرمت کرده آنرا الله تعالی
مگر بسبب چیزی بکار آمدنی مثل قصاص و هر که کشته شود مظلوم پس تحقیق که ما کرده ایم برای
وارث نزدیک تر او سلطنتی معین که قصاص قاتل باشد اگر بدست افتد پس باید که ولے
تجاوز از حد معین قصاص نکند بکشتن خویشان قاتل در وقتی که قاتل بدست نیفتد بدرستیکه

ولی بود در شرائع اولوالعزم سابق یاری کرده شده بانتقام الٰہی بعذاب جہنم برای قاتل مراد بیان قباحت قتل
بیجاست تا ولی در قتل اسراف نکند چه اسراف در قتل داخل قتل بیجا است و نزدیک مشوید مال یتیم را مگر
بطریقے که آن بہتر است تا وقتے که برسد بقوت عقل خود و وفا کنید به پیمان بدرستیکه پیمان در شرائع
اولوالعزم سابق سوال کرده شده بزبان حال که آیا وفا بتو کردند یا نه تا ہر که نکرده باشد معذب بجہنم شود و تمام
کنید پیمانه را وقتے که پیمانه دہید مردم را چیزے بامعنی که از حساب آن بار خود را نگاه دارید منافقه
نیست و بسنجید بہتر از وے راست آن بہتر است در عقول و بہتر است از روی بازگشت که ثواب
آخرت باشد و صاحب صفت علم قیافه مباش مادام که نیست ترا بسبب آن صنعت علمی نتیجه آن اشارت است
بآنکه مجرد علم بآنکه فلان صورت در فلان کس ہست و علم بآنکه غالب در ہر که آن صورت در او باشد اینست
که فلان صفت داشته باشد مستلزم علم بآن صفت نمی شود چه بدرستیکه گوش و چشم و دل مجموع
آنہا بود در شرائع اولوالعزم از قصد پرسیده شده بامعنے که کبائری که باصرار باشد و نسبت بآن ہیچ عضو
داشته باشد مغفور نبوده در مدینه چنین خواہد شد چنانچه مذکور مے شود در حدیث اول باب ہجدہم
مخفی نماند که اگر لا تقف متعدی باشد و ما موصوله باشد مقصود اصلی ازین آیه نہی از پیروی چیزے
خواہد بود که باعث علم نشود در غیر نفس حکم شرعی مثل حکم بآنکه زید پسر عمرو ہست یا نیست چه اگر مقصود
اصلی نہی از پیروی چیزے که باعث علم نشود در نفس حکم شرعی میبود مثل امام ضلالت دیگر نیز میبود
میبود چه آن شرک است چنانچه الله تعالی گفته در سوره مومنون و من یدع مع الله الها آخر لا برهان له
به ہر که پیروی امام ضلالت کند در احکام او نیست علمی آنکس را بسبب آن امام پس نہی از آن مقصود
است ثانیا بطریق اولی اگر گوئی بنا بر اینکه لا تقف متعدی باشد و ما موصوله باشد آیا دلالت میکند بر اینکه
عمل بخبر واحد و مانند آن جائز نباشد گویم اگر عمل بخبر واحد مثل از این حیثیت است که مفید ظن بحکم واقعی
است چنانچه طریقه اہل اجتہاد مخالفان است دلالت بر عدم جواز آن میکند و اگر از این حیثیت است
که برہان بر جواز عمل بآن ہست خواه مفید ظن بحکم واقعی باشد و خواه نه چنانچه طریقه اخباریین امامیه است
پس دلالت بر عدم جواز نمیکند بلکه بالمفہوم دلالت بر جواز میکند پس تفصیل این است که اگر مقدمات
استنباط باعث علمی نشود اصلا پس پیروی آن جائز است اصلا و اگر باعث علم بحکم واقعی شود عمل جائز
است و فتوی نیز جائز است و اگر باعث علم بجواز عمل شود و بس عمل جائز است و فتوی جائز نیست و
مرو بر زمین از روی تکبر بدرستی که تو نخواہی شگافت زمین را و نخواہی رسید بکوہہا باعتبار بلندی ہر یک
آنچه مذکور شد از امر و نہی بود مخالفان آن در شرائع اولوالعزم سابق نزد صاحب کل اختیار تو از ادب
در کردار و گفتار بامعنی که عذابی در مخالفت آن ہنوز در این شریعت مقرر نیست و مگردان با الله تعالی
معبودے دیگر را تا انداخته شوی در جہنم سرزنش کرده شده دور کرده شده از رحمت الٰہی ایجل

وانزل فی اللیل اذا یغشی فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب وتولی فهذا
شرک شرح و فرو فرستاد در سورۂ واللیل اذا یغشی در که پس انذار فرمودم شمارا آتشے که زبانه میکشد
ملاقات نمی کند آنرا مگر شقی ترے که تکذیب رسول کرد و روگردان شد بیان این آنکه اشقی شرک است
و عذاب منحصر شد در او حاصل اینست که جمیع اعدائے اشقی در که شقی است و دور است از آتش جهنم اگرچه
بعض ایشان شقی است از بعضی دیگر و بعضی ایشان که اجتناب از ترک فرائض و فعل محرمات کرده
تقی است پس مضارع در لا یصلیها برائے حال است و استعمال صلی و سبب آن شده مجاز و سین
وسیجنبها الاتقی برای استقبال قریب است باعتبار خبر از وقت تکالیف دینیه و مراد اینست که اشقی معذب
بجهنم مے شود مطلقا و اتقی معذب نمے شود اصلا و کسے که تقی باشد از جهتی و شقی باشد از جهتے دیگر
معذب نمی شود اگر وفات یابد پیش از نزول تکالیف دینیه و معذب مے شود اگر وفات یابد بعد از انها
اصل وانزل فی اذا السماء انشقت واما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعو ثبورا ویصلی
سعیرا انه کان فی اهله مسرورا انه ظن ان لن یحور بلی فهذا مشرک شرح و فرو فرستاد
در سورۂ اذا السماء انشقت در که و اما آنکس که داده شد نامه اعمال او از پس پشت او پس خواهد خواند هلاکت را
یعنی که وا ویلا خواهد گفت و ملاقات میکند آتش افروخته را بدرستی که او بود درمیان ابنائے جنس
خود از اهل ضلالت خوشحال بحکومت باطل دنیا بدرستی که او گمان کرد که رجوع بقیامت نخواهد کرد
بلی میکند بیان این آنکه مشرک است بانکار رسالت رسول چه در شک و بدپیروی ظن خود ظن دیگری
میکند پس او را معبود میسازد اصل وانزل فی تبارک کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها الم یاتکم
نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا وقلنا ما نزل الله من شیء فهولاء مشرکون شرح
و فرو فرستاده در سورۂ تبارک در که هر وقت که انداخته شود در جهنم جمعی از اهل آن میپرسند ایشان را
خازنان جهنم برای سرزنش آیا نیامد شما را ترسانندہ ازین عذاب گویند بلی بتحقیق آمد مرا ترسانندہ
پس تکذیب کردیم و گفتیم نفرستاده الله تعالی هیچ کتابی بیان این آنکه این جماعت مشرکانند بانکار رسالت
رسول علیه السلام اصل وانزل فی الواقعة واما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم
وتصلیة جحیم فهولاء مشرکون شرح و فرو فرستاد در سورۂ الواقعه در که و اما اگر کسے که وفات
یافته باشد از تکذیب کنندگان رسول که گمراهانند پس برای او ست حاضرے افروخته شده جهنم و در قبر
و ملاقات فرمودن جهنم در قیامت بیان این آنکه این جماعت مشرکانند بانکار رسالت رسول علیه السلام
اصل وانزل فی الحاقة واما من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه ولم ادر ما
حسابیه یا لیتها کانت القاضیة ما اغنی عنی مالیه لی تو دانه کان لا یومن بالله العظیم فهذا
مشرک شرح و اسطانیست هلک عنی سلطانیه خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا

فاسلکوه ثم در اول برای تراخی زمان است و در دوم برای تعجب و تراخی مرتبه است یعنی فرو فرستاده در سوره الحاقه فذلکه و اما کسیکه داده شود نامهٔ اعمال او بدست چپ او پس میگوید ای کاش که من داده نمی شدم نامهٔ اعمال خود و نمی دانستم که چیست اندازهٔ اعمال من یعنی جزای آنها که جهنم است ای کاش که جهنم که حساب منست میبود برنده زندگی فائده نکرد در دفع ضرر جهنم از من مال من بر طرف شد از من حکومت من گفته میشود ملائکه عذاب را که بگیرید او را و دست در غل کنید بعد از آن داخل جهنم کنید او را با وجود آنکه در زنجیری که گز آن هفتاد گز است مراد زنجیر نیست که مهیا شده برای هفتاد کس از جبابره قریش و اشارت بایشان میشود از تفسیر علی بن ابراهیم پس قطار کنید آن زاده عرصات قیامت پیش از دخول جهنم تا باین حیات داخل جهنم شود با یاران خود بدرستی که او ایمان نمی آورد در دنیا با الله تعالی که بزرگست یا بمعنی که منافق بود میان این آنکه این شرک است بعدم تصدیق رسالت رسول و حکومت از روی ثانی اصل دانزل فی طسم وبرزت الجحیم للغاوین وقیل لهم این ما کنتم تعبدون من دون الله هل ینصرونکم او ینتصرون فکبکبوا فیها هم الغاوون وجنود ابلیس اجمعون جنود ابلیس ذریته من الشیاطین وقوله وما اضلنا الا المجرمون یعنی المشرکین الذین اقتدوا بهم هؤلاء فاتبعوهم علی شرکهم وهم قوم محمد صلی الله علیه وآله لیس فیهم من الیهود والنصاری احد وتصدیق ذلک قول الله عزوجل کذبت قبلهم قوم نوح کذب اصحاب الایکة کذبت قوم لوط لیس فیهم الیهود الذین قالوا عزیر ابن الله والنصاری الذین قالوا المسیح ابن الله سیدخل الله الیهود والنصاری النار ویدخل کل قوم باعمالهم

شرح قوله مبتدا است یعنی خبر مبتدا است و عائد محذوف است بتقدیر یعنی به مشرکین عبارت از هفتاد کس از قریش است که مذکور است در آیت سابق مشار الیه هؤلاء غاوون است ضمیر هم راجع بمجموع مشرکین و هؤلاء است قوم محمد عبارت از قریش یا عبارت از اصحاب یا عبارت از امت اجابت است لیس فیهم برای بیان اینست که غیر مشرکانی که قوم محمد اند داخل درین آیت نیستند مشار الیه ذلک مجموع دو چیز است اول اینکه غاوون و متبوعان ایشان مشرک کند دوم اینکه شرک ایشان از قبیل شرک یهود و نصاری نیست قول الله تعالی تا آخر دلیل بر اول است لیس فیهم دلیل بر دوم است پس لف و نشر مرتب است کذبت قبلهم قوم نوح نقل بالمعنی است از سورهٔ طسم چه لفظ قبلهم در آنجا نیست بلکه در سورهٔ ص و در سورهٔ مومن است یعنی و فرو فرستاده در سورهٔ طسم که سورهٔ شعرا است و نزدیک کرده شد جهنم برای گمرهگان و گفته شد ایشان را که کجاست آنکه عبادت میکردید در پیش الله تعالی بایمعنی که ملک ایشان را پیروی کردید و حکم الهی را واپس گذاشتید آیا مدد میکنند شما را یا دفع عذاب از خود میکنند پس سرنشیب انداخته شدند در جحیم آن معبودان را گمرهگان و لشکرهای ابلیس همگی امام گفت

لشکرهای ابلیس اولاد او وبند از شیاطین وقول او در سورهٔ طسم در تتمهٔ آنچه مذکور شد باینکه فاصله
درحکایت قول غاوین که و گمراه نکردند ما را مگر این نهایت گنهگاران میخواهد بمجرمون مشرکان را که
تبعه کردند بایشان این غاوین باین تابع ایشان شدند بر شریک ساختن هرکسی دیگر را با الله تعالی
در معبودیت وآن مشرکین وغاوین قریش اند داخل نیست در ایشان از یهود ونصاری هیچیک
ودلیل آنچه ذکر شد قول الله تعالی در سورهٔ المؤمن و سورهٔ طسم برای بیان نظیر این مشرکان
از جمله مشرکان سابق که تکذیب برسول کردند پیش از ایشان قوم نوح وقول او در سورهٔ طسم که
تکذیب کردند اصحاب ایکه که موضعی است نزدیک مدین وشعیب مبعوث بایشان شد وقول
او در سورهٔ طسم که تکذیب رسول کردند قوم لوط نیست داخل در مشرکین وغاوین درین آیه یهودی
که گفتند عزیر پسر الله تعالی است ونه نصاری که گفتند عیسی پسر الله تعالی است اشارت باینست که
معبود این غاوین در جحیم انداخته میشود وعزیر وعیسی چنین نیستند پس منافات ندارد باینکه یهود ونصاری
که احبار ورهبان خود را عبادت کردند داخل در حکم این مشرکین وغاوین باشند البته داخل میکند الله
تعالی یهود ونصاری را در آتش جهنم بنوعی از شرک وداخل میکند هر قومی از غاوین ومعبودان ایشان
وجنود ابلیس ومانند ایشان را بعملهای ایشان که نوعی دیگر از شرک است ومراد اینست
که آن یهود ونصاری نیز از اهل نارند لذا درین آیه مذکور نیستند اصل وقولهم ما اضلنا الا المجرمون
اذ دعونا الی سبیلهم ذلک قول الله عز وجل فیهم حین جمعهم الی النار قالت اولٰهم
لاخرٰهم ربنا هؤلاء اضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار وقوله کلما دخلت امة لعنت اختها حتی
اذا اداركوا فيها جميعا الی آخره وقولهم مبتدا است اذ دعونا الی سبیلهم ذلک داخل قرآن نیست وضم
آن برای تفسیر است ذلک عطف بیان سبیلهم است وقول الله خبر مبتدا است ومیتواند بود که مشارالیه
ذلک قولهم باشد وبجای ضمیر فصل مستعمل شده باشد ومجموع ذلک قول الله خبر مبتدا باشد حین ظرف قول
الله است وما ازجه از قبیل وضع دال در موضع مدلول است ودر سورهٔ اعراف چنین است کلما دخلت
امة لعنت اختها حتی اذا اداركوا فيها جميعا قالت اولٰهم لاخرٰهم ربنا هؤلاء اضلونا فآتهم عذابا ضعفا
من النار قال لکل ضعف ولکن لا تعلمون وقالت اولٰهم لاخرٰهم فما کان لکم علینا من فضل الیس
وقالت لاولیهم لاخرٰهم از غلط کاتبان است واو زائد وقوله بمعنی مع است چه مدخول آن مقدم
است بر ما بعد خود یعنی وقوله غاوین در تتمه سورهٔ طسم که و گمراه نکردند ما را مگر این نهایت گنهگاران
وقتی که خواندند ما را براه ایشان که آن شرک باشد مدلول قول الله عز وجل است در سورهٔ اعراف
وقتی که جمع کرد ایشان را با معبودان ایشان بسوی آتش جهنم که گفتند تابعان ایشان برای متبوعان
ایشان ای صاحب ما اینها را جماعت گمراه کردند ما را پس بده ایشان را عذابی دو بالا از آتش یعنی

بسبب مشرک شدن دیگری بسبب مشرک بودن بعد از قول الله تعالی هرگاه که داخل آتش شدند جمعی
از کفار لعنت کردند پیشینیان خود را وقتی که همگی شدند در آتش همگی **اصل** برئی بعضهم من بعض ولعن
بعضهم بعضا یرید بعضهم ان یحج بعضا رجاء الفلج فیفلتوا من عظیم ما نزل بهم ولیس باوان
ولا باختیار ولا قبول معذرة ولا حین نجاة **شرح** بیزار شده بعض ایشان از بعضی و لعنت کرد
بعض ایشان بعضی را برحالے که میخواهد بعض ایشان غالب شدن خود بعضی دیگر را برای طمع تا خلاص شوند
از بزرگ عذابی که فرود آمد بایشان وحال آنکه اینست آن وقت وقت تخفیف و نه وقت قبول عذرخواهی
و نه هنگام نجات از عذابی بسبب توبه **اصل** والایات واشباههن مما نزل بمکة ولا یدخل الله
النار الا مشرکا **شرح** واین آیات و مانندهای که در بیان عذاب مشرکان و عدم عذاب غیر ایشان
است مثل قول الله تعالی در سورهٔ زمر ان الله یغفر الذنوب جمیعا از جمله چیزهای است که نازل شده در مکه
برحالی که داخل نمیکرد الله تعالی در آتش جهنم مگر مشرک را **اصل** فلما اذن الله لمحمد صلی الله علیه واله
فی الخروج من مکة الی المدینة بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا صلی
عبده ورسوله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وحج البیت وصیام شهر رمضان وانزل علیه
الحدود وقسمة الفرائض واخبره بالمعاصی التی اوجب الله علیها وبها النار لمن عمل بها
شرح پس چون رخصت داد الله تعالی برای محمد صلی الله علیه وآله در بیرون آمدن از مکه بسوی
مدینه بنا نهاده اسلام را بر پنج عبادت اول گواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی
واینکه محمد صلی الله علیه وآله بندهٔ او و رسول اوست و دوم برپا داشتن نماز و سوم دادن زکوٰة
وچهارم حج کعبه و پنجم روزه ماه رمضان مراد اینست که اول مبنای اسلام بود در مکه وچهار اخیر زیاده شد
ومبنای اسلام بودن تا هر که ترک کند معذب شود واین منافات ندارد با اینکه نماز مثلا در مکه نیز واجب شده
باشد مخفی نماند که ولایت داخل اول است چه انکار آن شرک است چنانچه ظاهر شد از آیت طسم والعراف
که در آیات مکیه مذکور شد و فرود آورد بر محمد حدها را در هر معصیتی و فرود آورد قسمت میراثها را و خبر داد او را
بگناهانی که لازم ساخت الله تعالی بر آنها و بسبب آنها آتش جهنم را برای کسے که عمل بآنها کند یعنی که
اصرار و استخفاف کند ولی توبه و فات یابد **اصل** وانزل فی بیان القاتل ومن یقتل مومنا متعمدا
فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما ولا یلعن الله مومنا
قال الله عز وجل ان الله لعن الکافرین واعد لهم سعیرا خالدین فیها ابدا لا یجدون ولیا
ولا نصیرا وکیف یکون فی المشیة وقد الحق به حین جزاه جهنم والغضب واللعنة وقد بین
ذلک من الملعونون فی کتابه **شرح** الحق بصیغه معلوم است ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است
ومفعول آن محذوف است ضمیر به راجع بمفعول قال الله است ومی تواند بود که راجع بقاتل باشد و اکثر

باب اصل پانزدهم

نسخ و غضب فی وا داست و از قلم کو تبان افتاده و قد من استیئت بیانی و تدالی است مشار الیه ذلک
منزل الی است که محذوف است یعنی در فرود آورده بیان قاتل در سوره نسا که مدنیه است و هر که بکشد
مومنی را دانسته یعنی که با مطر باشد یا بمعنی که مقتول مستجمع شرائط ایمان که در آیات مدنیه است باشد و کشتن
مثلا باشد و یا علم بظاهر ایمان او باشد پس جزای آن کشنده جهنم است در حالی که مقدر باشد که همیشگی باشد در آن
و غضب کرد امیه تعالی بر او و لعنت کرد او را و مهیا کرد برای او عذابی بزرگ را و لعنت نمی کند الله تعالی
مومن را بیان این آنکه الله تعالی گفت در سوره احزاب که مدنیه است بدرستیکه الله تعالی لعنت کرد
کافران را و مهیا کرد برای ایشان آتش افروخته را که مقدر باشد که باقی باشند در آن همیشه نیابند دوستی را و نه
مددکاری را اگر گوئی لعنت کافر دلالت بر عدم لعنت غیر کافر نمیکند گوئیم تتمه این دلالت دارد بر اینکه لعن
بر آن عدم اطاعت است چه گفته یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون یالیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسول
و تتمه نقل نشده برای اقتصار و امام علیه السلام اشارت باین سوال و جواب کرد و گفت و چون میباشد
قاتل مومن از روی عمد داخل در مشیتی که مذکور است در سوره نسا که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون
ذلک لمن یشاء و حال آنکه الحاق کرده بآن قول که در سوره احزاب است قول دیگر را در لعنتی که جزا داده
کافر را جهنم و غضب و لعنت بتحقیق و بیان کرد آنچه لاحق شد که کیا مند ملعونان در کتاب الله تعالی

اصل و انزل فی مال الیتیم من اکله ظلما ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون
فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و ذلک ان اکل مال الیتیم یجیئ یوم القیمة و النار تلتهب فی
بطنه حتی یخرج لهب النار من فیه یعرفه اهل الجمع انه اکل مال الیتیم **شرح** من اکله بدل اشتمال مال الیتیم
است یعنی و فرود آورد در مال یتیم کسی که خورد آنرا بیجا در سوره نسا بدرستیکه آن جماعت که میخورند ... بمالهاے
خود آتشی باز ور و ملاقات میکنند آتشے افروخته را و بیان آنچه گفته یاکلون فی بطونهم نارا باشد اینست
که خورنده مال یتیم می آید زبانه آتش از دهن او می شناسند او را اهل محشر که او خورنده مال یتیم است و از اینجا
ظاهر میشود که فی بطونهم حال مقدره است از نارا بتقدیر باقیة فی بطونهم **اصل** و انزل فی الکیل
ویل للمطففین و لم یجعل الویل لاحد حتی یسمیه کافرا قال الله عز و جل فویل للذین کفروا
من مشهد یوم عظیم **شرح** اگر گوئی در مشهوره سوره مطففین از سوره مکیه شمرده میشود گوئیم
از این اشکال دو جواب است اول اینکه چون سوره مطففین آخر سوره مکیه است بنابر روایتی که از صاحب
مجمع البیان در تفسیر سوره هل اتی در ترتیب نزول سوره قرآنیه نقل کرده شیعه اند بود که بعد از اذن در
خروج از مکه و پیش از خروج نازل شده باشد و لهذا امام علیه السلام گفت فلما اذن الله لمحمد صلی الله
علیه و آله فی الخروج من مکة الی المدینة و نگفت فلما خرج محمد صلی الله علیه و آله من مکة الی المدینة دوم اینکه
مکی بودن آن باعتبار این باشد که در راه نزد دخول مدینه نازل شده باشد علی ابن ابراهیم در تفسیر آن

سوره گفته وفی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال نزلت علی النبی صلی الله علیه وآله حین قدم المدینة
وهم یومئذ اسوء الناس کیلا فاحسنوا بعد الکیل وگفته فاما الویل فبلغنا والله اعلم انها بئر فی جهنم المشهد دیوان
چه آن محل شهود است یعنی فرود آورده پیمانه بعد از اذن الهی در خروج از مکه وای برای
ناقص کنندگان پیمانه در وقت فروختن چیزی دیگر دانیده الله تعالی وای را برای هیچیک گر دستی که نام
نبرده باشد او را کاز بیان این آنکه گفته الله عزوجل در سوره مریم که مکیه است پس وای برای
جمعی که کافر شدند با ختلاف دیوان روزی که بزرگ است مراد اینست که اگر ویل مخصوص کافر
نمی بود بالاتر از ویل آزاری می بود برای کافر پس در مقام تهدید بیانی نیست که آن بالاتر را ذکر کنند نه ویل را
اصل وانزل فی العهد ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لاخلاق لهم
فی الاخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمه ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم والخلاق النصیب
فمن لم یکن له نصیب فی الاخرة فبای شیء یدخل الجنة شرح و فرود آورد در بیان در سوره آل عمران
که مدنیه است بدرستی که جمعی که میخرند بواگذاشتن پیمانی که با الله تعالی کردند و واگذاشتن قسمهای خود قیمتی
کم را که متاع دنیا باشد ایشان جمعی اند که خلاق نیست ایشان را در آخرت و سخن التفات نمی گوید
با ایشان الله تعالی و نظر التفات نمیکند بسوی ایشان در روز قیامت و صالح نمی شمرد ایشان را
و ایشان راست عذابی دردناک و خلاق یعنی نصیب ایشان است پس کسی که نباشد برای او نصیبی
در آخرت پس بچه چیز داخل بهشت میشود اصل وانزل بالمدینة الزانی لاینکح الا زانیة او مشرکة
والزانیة لاینکحها الا زان او مشرک وحرم ذلک علی المؤمنین فلم یسم الله الزانی مؤمنا ولا الزانیة
مؤمنة وقال رسول الله صلی الله علیه وآله لیس یمتری فیه اهل العلم انه قال لا یزنی الزانی
حین یزنی وهو مؤمن ولا یسرق حین یسرق وهو مؤمن فانه اذا فعل ذلک خلع عنه الایمان کخلع
القمیص شرح درین آیه چند احتمال است از آنجمله اینکه نکاح بمعنی جماع است ولاینکح نهی بصورت خبر است و مراد
حصر جواز جماع زانی زنی راست خواه بعقد دائم و خواه بعقد منقطع در جواز از جماع و زانیه یا مشرکه را و مراد بمشرکه
اعم از مشرک صریح و اہل ضلالت است چنانچه بیان شد در تفسیر آیت سوره انعم و لاینکحها نیز نهی بصورت خبر است
و مراد حصر جواز جماع کسی زانیه راست در جواز جماع زانی یا مشرک او را و مراد بمشرک اعم از صریح و اہل ضلالت
است و تجویز جماع مشرک زانیه را راجع بجواز تمکین زانیه او را از جماع میشود چه کسی که قائل بصدق قرآن باشد
قائل باشتراک خود نمی شود و حرم ذلک علی المؤمنین بمنزلهٔ استثنا است و مشار الیه ذلک نکاح مذکور در ضمن
لاینکحها است بیان استثنا آنکه چون از ظاهر الزانیة لاینکحها الا زان او مشرک اینست که بر هر مردی که
زانی نباشد و مشرک نیز نباشد حرام است جماع زانیه خواه آن مرد مؤمن باشد و خواه مؤمن نباشد بسببی
دیگر استثنا کرد تا معلوم شود که این نهی مخصوص مؤمن است و اگر مشار الیه ذلک کل واحد از این

نبوت دار به رهیمن و نگهبا باشد و موشین از قبیل تنقیب و شامل مومنان نیز باشند استثنا
نیکی و عماد و وحصر خواهد بود و آن ایمن نیز خواهد کرد که حرام بودن جماع زانی زنے را که زانیه نباشد و مشرکه
نیز نباشد لازم نیست بلکه مخصوص جماع زنے است که زانیه نباشد و مشرکه نیز نباشد و مومنه
باشد یا بمعنے که اصرار بر کبیره و دیگر گناه ضمیر فیه راجع برسول است قال بفتح همزه بدل اشتمال از ضمیر
فیه است و جمله لیس یمتری فیه اہل العلم انه قال معترضه است لا یزنی تا آخر مقول و قال رسول
است حین یزنے برائے احتراز از زنائے سبب اصرار است و همچنین حین یسرق برائے
احتراز از سرقه بے اصرار است یعنی و فرود آورده در مدینه در سورهٔ نور مرد زنا کننده سبب توبه
جماع نکند مگر زن زنا کننده را یا زن مشرکه را خواه بعقد دائم و خواه منقطع و زن زنا کننده سبب توبه
جماع نکند او را مگر مرد زنا کننده یا مرد مشرک و حرام کرده شد جماع زانیه بر مومنان خواه بعقد دائم
و خواه منقطع امام علیه السلام گفت پس نام نبرده الله تعالے زانی را مومن باینمعنی که زانی را
از غیر مومن نامیده و الا تناقض در کلام الهی لازم می آید چه گفته جماع زانیه حلال است بر زانی و حرام است
بر مومن و ازین لازم می آید که زانیه نیز غیر مومن باشد و گفت رسول الله هیچ شکی ندارند در رسول الله اہل علم
اینکه گفته زنا نمیکند زانی در وقتی که زنا میکند با اصرار در حالی که او مومن باشد چه بدرستی که او وقتے که
کند آن را کنده میشود از او ایمان مانند کنده شدن پیراهن تا بعد از آن چه شود آیا پوشد آن را یا نپوشد

اصلا اصل و انزل بالمدینة والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم
ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا و اولئك هم الفسقون الا الذین تابوا من بعد
ذلك واصلحوا فان الله غفور رحیم تشریح و فرود آورده در مدینه در سورهٔ نور و آن جماعت که دشنام
زنا میدهند زنانی را که مستوره اند بعد از آن نمی آورند چهار گواه را برای اثبات مدعای خود پس
تازیانه زنید ایشان را هشتاد تازیانه و قبول مکنید برای ایشان گواهی را هرگز و ایشان بغایت سرکشان
از فرمان الهی اند مگر جمعی که توبه کنند بعد از آن باینمعنی که اتصال توبه بآن شرط قبول نیست و خوب کنند
حال خود را باینمعنی که کبیره دیگر نکنند و اگر کرده باشند بعد از آن یا پیش از آن از جمیع آنها نیز توبه کنند چه
بدرستے که الله تعالی بغایت بخشاننده و رحم کننده است تا بیان مصحی تر اگر گوئی اگر مراد باحصان
احصان واقعی است پس اشتراط عدم آمدن باربعة شهداء لغو مینماید و اگر مراد احصان ظاهری است
چه از فسق را مطلقا خوب نمینماید چه میتواند بود که صادق باشد و گمان داشته باشد که چهار گواه با او
دیده اند گواهی خواهند داد و گواهی نه دهند گوئیم مراد احصان ظاهری است و مراد بفسق نیز فسق
ظاهری است باینمعنی که ایشان محکوم علیهم بفسق اند اگر چه فاسقان واقعی نباشند مخفی نماند که و اولئك
هم الفسقون برای توضیح لا تقبلوا لهم شهادة است و عطف و داخل در جزای شرط نیست پس

حاشیه: و اولئك

عطف خبر بر انشا نیستند پس الا الذین تابوا اگرچه استثنا از جمله اولئک هم الفاسقون است لکن این جمله
چون برای توضیح عدم قبول شهادة است استثنا سرایت بآن نیز میکند و معنی **اصل** فیداه الله مما کان
مقیما علی القریة من ان یسمی الایمان قال الله عز وجل افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون
وجعله الله منافقا قال الله عز وجل من اولیاء ابلیس قال الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه
شرح پس بنا بانکه ایشان بنهایت فاسقان شمرده بری کرده را چیندانکه توبه از افترا بعنی بسی بزنا
کرده باشند از خیکه نامیده شود بایمان بیان این آنکه گفت الله عز وجل در سوره الم سجده آیا پس آنکه
باشد مومن مانند کسی است که باشد فاسق برابر هم نیستند و ایضا گردانیده رامی را الله تعالی منافق
بیان این آنکه گفت الله عز وجل در سوره توبه بدرستی که منافقان بنهایت فاسقان اند اگر گوئی اگر ضمیر فصل
در هم الفاسقون برای مبالغه است پس لازم نمی آید که هر که بنهایت فاسق است منافق باشد چه موجبه کلیه
منعکس نمی شود و اگر برای حصر است پس لازم می آید که کافری که کفر او صریح باشد فاسق نباشد گوئیم
برای مبالغه است و مراد بگردانیدن رامی منافق اینست که او را هم پیشه منافق گردد اگرچه منافق نباشد
حقیقة و ایضا گردانیده رامی را از نزدیکان و هم پیشگان ابلیس بیان این آنکه گفت در سوره الکهف مگر ابلیس
که بود از جن پس سرکشی کرد از فرمان صاحب کل اختیار خود بترک سجده آدم و می آید در باب صد و هفتاد
و هفتم که این استثنا متصل است **اصل** وجعله الله ملعونا فقال ان الذین یرمون المحصنات الغافلات
المومنات لعنوا فی الدنیا والاخرة ولهم عذاب عظیم یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم
بما کانوا یعملون ولیست تشهد الجوارح علی مومن انما تشهد علی من حقت علیه کلمة العذاب
فاما المومن فیعطی کتابه بیمینه قال الله عز وجل فاما من اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن
کتابهم ولا یظلمون فتیلا **شرح** در سوره بنی اسرائیل فامن اوتی کتابه است و در سوره الحاقه و
سوره الانشقاق فاما من اوتی کتابه بیمینه است با تتمه موافق نیست پس این نقل بالمعنی است از هر سه
سوره یعنی و گردانید الله تعالی رامی را بزار و بر کرده شده از رحمت الهی بیان این آنکه الله تعالی گفت
برای بیان انتقام خود از رامی بی واسطه دیگری و برای جمعی از مومنان که ناکرده دشنام داده شوند و برای
زجر جمعی که ناکرده دشنام دهند در سوره نور بدرستی که آنجماعت که دشنام میدهند زنانی را که مستوره باشند
با ایشان نرسد آن دشنام تا شکایت با امام عادل برند و انتقام از ایشان کشیده شود و نه نیاید بخیر بری
و آن زنان بزیور ایمان آراسته باشند دور کرده شدند از رحمت الهی در دنیا و آخرت و ایشان را است
عذابی بزرگ در روزی که گواهی دهند بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای
ایشان با آنچه میکردند در دنیا امام گفت و محال است که گواهی دهند اعضا بر مومن جز این نیست که گواهی میدهند
بر کسی که ثابت و لازم شد بر او حکم الهی بعذاب فاما المومن پس داده میشود نامه اعمال او بدست راست

معنی که اصلا نقصانی با ولی رسد بیان این آنکه گفت الله عز وجل در سوره بنی اسرائیل و ثابت را لیس
بکسی که داده شد کتاب تورات ناقص کرده نمی شوند اصلا حتی بمقدار چیزی که در میان دو انگشت باشد
می شود اصل و سورة النور نزلت بعد سورة النساء تصدیق ذلک ان الله عز وجل
انزل علیه فی سورة النساء واللاتی یاتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم
فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا والسبیل الذی
قال الله عز وجل سورة انزلناها وفرضناها وانزلنا فیها آیات بینات لعلکم تذکرون الزانیة
والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تاخذکم بهما رأفة فی دین الله ان کنتم تؤمنون
بالله والیوم الآخر ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین شرح این جواب اعتراض مقدر است
که گویند مصر بر کبیره ولی توبه هر چند که بعد از اذن در بیرون رفتن رسول علیه السلام از مکه باشد معذب مخلد
در جهنم نمی شود استدلال میکنند بر مدعای خود بآیت سوره نساء که در مدینه نازل شد که ان الله لا یغفر
ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء و حاصل اعتراض اینست که آیاتی که شما استدلال بآنها کردید
شاید که منسوخ باشد بآیه سوره نساء اگر جمیع در مدینه نازل شده باشد و حاصل جواب اینست که استدلال
باینچنین آیت است از غیر سوره نور و بعضی از سوره نور این توهم در غیر سوره نور بر ود الا اراد آیات سوره
نور این توهم نمیرود و باین معلوم میشود تا بنا کاین توهم در غیر سوره نور نیز نمی رود چه سوره توبه بعد از سوره
نساء است و تمام آیتی از سوره مدنیه غیر سوره نساء ندارید برای او توهم نمود و هیچیک از اهل اسلام قائل نشده
که آیت سوره نساء ناسخ وعید بر بعض کبائر غیر شرک باشد و ناسخ وعید بر بعضی دیگر نباشد مخفی نماند که
این گفتگو مبنی بر اینست که هر یک از آیات سوره نساء پیش از هر یک از آیات سوره نور نازل شده
باشد و ظاهر سورة انزلناها اینست که مجموع سوره نور یک دفعه نازل شده باشد و ظاهر قول الله تعالی
در سوره توبه یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم و امثال این از آیات قرآن اینست که هر یک
از سوره قرآنیه یکدفعه نازل شده باشد و اختلاف مشهور میان مفسران مخالف آن است و تتمه تحقیق این
می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث دوم باب پنجم که باب فی قراءة است یعنی و سوره نور فرستاده
شد بعد از سوره نساء و دلیل این آنکه الله تعالی عز وجل فرود آورد بر محمد علیه السلام در سوره نساء و زنانی که زنا
میکنند و جمع زنان شما پس گواه گیرید بر ایشان چهار کس از جمله شما را پس اگر گواهی دهند پس نگاه دارید آن
زنان را در خانها تا بازیافت کند ایشان را مرگ یا گرداند الله تعالی برای ایشان راهی از جمله سیاست و آن راه
آنست که گفته الله تعالی در سوره نور این سوره ایست که فرو فرستادیم و در آن آیتهای که محکمات است
آنشاید که شما بخاطر خود رسانید حق را هر کس که زن زنا کننده باشد و هر کس که مرد زنا کننده باشد پس تازیانه زنید
هر یک از آن دو را صد تازیانه و باید که فرو نگیرد شما را با ایشان رحمی در فرمان الله تعالی اگر ایمان می آورید

حاشیه: در حاشیه متن اصلاح

شما با بیدتعالی در روز قیامت باید که مشاهده کنند عذاب آن دو را طائفه از مومنان **دوم اصل**

عن ابی الصباح عن ابی جعفر علیه السلام قال قیل لامیر المومنین علیه السلام من شهد
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله کان مومنا قال فاین فرائض الله
قال وسمعته یقول کان علی علیه السلام یقول لو کان الایمان کلاما لم ینزل فیه صوم ولا صلوة
ولا حلال ولا حرام **شرح** روایت است از ابو الصباح کنانی از امام محمد باقر علیه السلام گفت گفته شد
امیر المومنین علیه السلام را که هر که گواهی دهد که مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و اینکه محمد رسول است صلی الله
علیه وآله میشود مومن امیر المومنین علیه السلام گفت پس کجاست چیزهائی که الله تعالی آنها را لازم ایمان کرده
مثل ایمان بواجباتی که بیان شد در باب دعائم الاسلام و مثل اجتناب از کبائر معاصی راوی گفت
و شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت علی علیه السلام میگفت اگر می بود ایمانی که باعث نجاتی از جهنم است کلامی خواه
کلام لفظی مثل الفاظ شهادتین و خواه کلام نفسی مثل تصدیق بمضمون شهادتین و خواه مرکب از کلام لفظی
و نفسی فرود نمی آمد در ایمان باین معنی که جزء ایمان یا لازم ایمان نمی شد روزه و نه نمازی و نه امتیازی میان حلال
و حرام باین معنی که بیان می بود که در کار بود که در غیر شرک اوامر و نواهی الهی بیان حلال و حرام از قبیل محض موعظه
و کلمات حکمت میبود و فرائض بدینه که عذاب بر مخالفت آنها مقرر شده نازل نمی شد **اصل**

قال قلت لابی جعفر علیه السلام ان عندنا قوما یقولون اذا شهد ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله فهو مومن قال فلم یضربون الحدود ولم تقطع ایدیهم
ما خلق الله عز وجل خلقا اکرم علی الله عز وجل من مومن لان الملائکة خدام المومنین
وان جوار الله للمومنین وان الجنة للمومنین وان الحور العین للمومنین قال فما بال من
جحد الفرائض کان کافرا **شرح** ظاهر اینست که آن قوم مرجیه باشند و مراد ایشان بمومن مومن باشد
که اکمل از او در ایمان بهم نرسد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صد و دوم که باب
ما امر النبی صلی الله علیه وآله بالنصیحة لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم ومنهم است یعنی راوی گفت
گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بدرستی که نزد ما جمعی هستند که میگویند که هرگاه مکلف گواهی داد که مستحق
عبادتی نیست مگر الله و اینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه وآله پس او مومن کامل است امام علیه السلام گفت
پس چرا زده میشوند جمعی که این دو گواهی میدهند حدها در زنا و مانند آن و چرا بریده میشود دستهای
ایشان در دزدی و حرام گیری و حال آنکه نیافریده الله عز وجل آفریده را که گرامی باشد نزد الله تعالی
عز وجل از مومنی که کامل باشد برای اینکه فرشتگان خدمتگاران آن مومنانند و اینکه قرب درگاه
الهی برای مومنان است و اینکه بهشت بطفیل مومنان مخلوق شده و اینکه زنان سیاه
چشم فراخ چشم بهشتی برای آن مومنان مخلوق شده و از بعد از آن امام علیه السلام گفت برای استدلال

افضل است نزد الله تعالی باعتبار ثواب آخرت گفت آنچه قبول می کند الله تعالی چیزے از عبادات را
بسبب گفتم وچیست آن گفت ایمان بالله که تحقق عبادتی نیست مگر او وبلندتر اعمال است باعتبار
ثواب تر اعمال است باعتبار مکان وبالاتر اعمال است باعتبار ثواب راوی گفت گفتم آیا خبر نمیدهی
مرا از ایمان که آیا سخن است آن وعمل است بایمعنی که مرکب است از سخن وعمل یا سخن است بی آنکه عمل
جزء آن باشد پس گفت ایمان عمل است همگی وسخن جزء آن عمل است بدلیل ایجابی بعد از جانب الله تعالی
تکلیف مردم بایمان کرده که آن ایجاب نمایانست در قرآن او ظاهر است روشنی آن ایجاب بار حجت
بیان آن ایجاب گواهی میدهد برای الله تعالی آن ایجاب قرآن تا هر که مخالفت کند ملزم شود ونخوانند
آن مردم را بسوی تصدیق بآن ایجاب مراد نیست که علم چون از مقوله انفعال است نه فعل مکلف به
نتواند بود پس علم نه ایمان است ونه جزء ایمان چه ایمان مکلف بها ست واین اشارت است باینکه
تکلیف بمرکب اگرچه گاہے در ضمن تکلیف بجزء اخیر میباشد اما التکلیف بمرکب بر دو قسم است اول تکلیف
اجمالی دوم تکلیف تفصیلی بکل واحد از اجزاء وآنچه گفتی در قسم اول مقصود است نه در قسم دوم وسخن
در قسم دوم است چنانچه در تتمه حدیث مذکور میشود واگر گوئی آنچه فرض دل است شاید که مرکب از
علم واقرار باشد گوئیم این نزاع لفظی است ومقصود ما اینست که آنچه متعلق بدل ست محض علم نیست
آنچه جمهور خیال کرده اند وما اسفا لقه در اصطلاح نیست لیکن علم شرط الفر نیست وشرط کفر را جزء
ایمان شمردن ناخوش است [اصل] قال قلت له صفه لی جعلت فداک حتی افهمها قال
الایمان حالات ودرجات وطبقات ومنازل فمنه التام المنتهی تمامه ومنه الناقص
البین نقصانه ومنه الراجح الزائد رجحانه قلت ان الایمان لیتم وینقص ویزید قال نعم قلت
کیف ذلک قال لان الله تبارک وتعالی فرض الایمان علی جوارح ابن آدم وقسمه علیها وفرقه
فیها فلیس من جوارحه جارحة الا وقد وکلت من الایمان بغیر ما وکلت به اختها
ایمان بحالات سه حالت است تمام ونقصان ورجحان ودارد درجات مراتب رجحان است چنانچه می آید در باب
درجات الایمان ومراد بطبقات الایمان مراتب نقصان است یعنی نبودن جزئی از اجزای ایمان بتفصیل می آید ومراد
بمنازل ایمان مراتب ایمان است که مشتمل بر جمیع اجزا باشد خواه زیادتیهائی که باعث کمال است با آن نباشد وخواه باشد المنتهی
بصیغه اسم مفعول است ومیتواند بود که اسم فاعل باشد یعنی راوی گفت گفتم امام علیه السلام را بیان کن آن
ایمان را برای من قربانت شوم تا فهم کنم آن را گفت برای ایمانی که تکلیف کرده الله تعالی مردم را با آن چند حالت
است وچندین مرتبه ترقی است وچندین مرتبه نقصان است وچندین مرتبه تنزل است پس از جمله آن ایمانیست
که تمام اجزای او حاصل است وانتهای کمال حصول جمیع اجزای آنست بایمعنی که اصلا برجحان وکمالی دیگر
منضم نشده واز جمله آن ایمان ایمانیست که نقصان دارد در اجزاء وظاهر است از قرآن که آن ناقص

اجزا نیست پس ایمان معدوم است چه کل منتفی میشود با انتفاء جزو آن و آن جمله آن ایمان ایمانیست ر جحان دارد بر قسم اول و زیادتی آن بر قسم اول باعتبار رجحان است نه باعتبار اجزای ایمان گفتم آیا بسبب ایمان بر تکمیل تام الاجزا میشود و ناقص الاجزا میشود و زاید بر تام الاجزا میشود گفت آری گفتم چون میشود آن مخفی نماند که استبعاد سائل مبنی بر شائبه توهم مذهب حنفیست که ایمان علم باشد چه علم قابل شدت و ضعف نیست امام علیه السلام گفت برای اینکه الله تبارک و تعالی واجب و لازم کرده ایمان را برای اعضای فرزند آدم و قسمت کرده آنرا بر آن اعضا و متفرق کرده در آن اعضا باین روش که نیست از اعضای فرزند آدم هیچ عضوی مگر بر حالی که واداشته شده از جمله اجزای ایمان بغیر آنچه واداشته شده بآن شریک آن عضو در جزو ایمان بودن مجمل جوابی که بتفصیل مذکور میشود اینست که اگر جمیع اعضا بفرائض قیام نموده و اکتفا کرده ایمان تام است و اگر چیزی از فرائض بفعل نیاید ایمان ناقص است و اگر جمیع اعضا بفرائض قیام نموده و بعض اجزا یا جمیع اجزا بزیاده نیز قیام نموده مثل نوافل و مثل اجتناب از لمم و صغائر و مکروهات ایمان زائد است **اصل** فمنها قلبه الذی یعقل به و یفقه و یفهم و هو امیر بدنه الذی لا ترد الجوارح و لا تصدر الا عن رأیه و امره و منها عیناه اللتان یبصر بهما و اذناه اللتان یسمع بهما و یداه اللتان یبطش بهما و رجلاه اللتان یمشی بهما و فرجه الذی الباءة من قبله و لسانه الذی ینطق به و رأسه الذی فیه وجهه فلیس من هذه جارحة الا و قد وکلت من الایمان بغیر ما وکلت به اختها بفرض من الله جل و عز ینطق به الکتاب لها و یشهد به علیها **شرح** مراد بعقل اینجا علم بقضایای ضروریه است و مراد بفقه اینجا مرکب از قضایای ضروریه و ترتیب آنهاست بروشی که نتیجه از آنها حاصل شود و مراد بفهم علم بنتیجه است جمله ینطق به الکتاب نعت فرض است ضمیر به در دو جای آخر راجع بفرض است و ضمیر لها و علیها راجع بجارحه است و لام برای انتفاع است و علی برای اضرار است یعنی بیان این آنکه از جمله اعضا دل اوست که بآن میداند قضایای ضروریه را و ترتیب میدهد آنها را و میفهمد ترتیب آنها نتیجه آنها را و آن دل حاکم بدن اوست که شروع در کاری نمی کنند اعضا و فارغ از آن کار نمی شوند مگر از روی مصلحت دیدن دل و فرمان آن دل و از جمله اعضا دو چشم اوست که می بیند بآنها و دو گوش اوست که می شنود بآنها و دو دست اوست که سخت می گیرد چیزها را بآنها و دو پای اوست که راه میرود بآنها و آلت مردی و زنی اوست که جماع از جانب آن حاصل میشود و زبان اوست که سخن میگوید بآن و سر است که در آنست روی او و بیان این آنکه نیست از این اعضا عضوی مگر بر حالی که واداشته باشد از جمله اعضای ایمان بغیر آنچه واداشته شده بآن شریک آن بتعیین و لازم کردنی که از جانب الله جل و عز است گویا می شود در دنیا و آخرت بآن فرض قرآن برای آن جارحه اگر موافقت بآن فرض کند

وگواهی میدهد در دنیا و آخرت بآن فرض قرآن بر هر آن جارحه اگر فرض لغت آن فرض کند **اصل** ففرض
على القلب غير ما فرض على السمع وفرض على السمع غير ما فرض على العينين وفرض على العينين غير ما فرض
على اللسان وفرض على اللسان غير ما فرض على اليدين وفرض على اليدين غير ما فرض على الرجلين
وفرض على الرجلين غير ما فرض على الفرج وفرض على الفرج غير ما فرض على الوجه **شرح** بیان این که
واجب ولازم کرد بر قلب غیر آنچه لازم کرد بر آلت شنیدن ولازم کرد بر آلت شنیدن غیر آنچه را که لازم کرد بر زبان
ولازم کرد بر زبان غیر آنچه را که لازم کرد بر دو دست ولازم کرد بر دو دست غیر آنچه را که لازم کرد بر دو پا ولازم
کرد بر دو پا غیر آنچه را که لازم کرد بر آلت جماع ولازم کرد بر آلت جماع غیر آنچه را که لازم کرد بر روی **اصل**
فاما ما فرض على القلب من الايمان فالاقرار والمعرفة والعقد والرضا والتسليم بان لا اله الا الله
وحده لا شريك له الها واحدا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا وان محمدا عبده ورسوله صلوات الله
عليه وآله والاقرار بما جاء من عند الله من نبي او كتاب فذلك ما فرض الله على القلب
من الاقرار والمعرفة وهو عمله وهو قول الله عز وجل الا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان ولكن من
شرح بالكفر صدرا وقال الا بذكر الله تطمئن القلوب وقال الذين آمنوا بافواههم ولم تؤمن
قلوبهم وقال وان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء ويعذب
من يشاء فذلك ما فرض الله عز وجل على القلب من الاقرار والمعرفة وهو عمله وهو راس
الايمان **شرح** بآن متعلق باقرار است چه معطوفات بر آن از قبیل عطف تفسیری است تا کسی خیال
نکند که مراد لفظ است یا مراد علم است الصاحبة مونث صاحب بمعنی زن یا شریک در مرتبه وجود چنانچه
یهود و فلاسفه میگویند که فاعل یا عقل عاشر است و سمار تاسعه شریک اوست در مرتبه وجود پس تانیث
باعتبار اینست که سمار مونث است الولد فرزند متعارف یا بمعنی چیزیکه صادر شود از کسی بی اختیار چنانچه یهود و فلاسفه
چون قائلند بامتناع تخلف معلول از علت تامه میگویند صدور معلولات از فاعل ما بایجاب است در سوره
نحل چنین است من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدرا
فعليهم غضب من الله از جمله احتمالات این آیه اینست که من کفر مبتدا است الا بمعنی غیر است و صفت
من کفر است و از کلام سیبویه ظاهر میشود که شرط نیست در موصوف الا که بمعنی غیر است جمع بودن و نکره
بودن حقیقة یا در بالایمان بمعنی فی است چون الا بمعنی غیر است و غیر متضمن معنی لا است لکن در مقابله
آن مذکور شده برای استدراک فعليهم غضب خبر من کفر است در سوره مائده بجای الذين قالوا آمنا است
ذکر الله عبارت از امام عالم بجمیع متشابهات قرآن است چنانچه می آید در اول کتاب فضل القرآن
که نحن ذکر الله تعالى و موافق اینست آیه سوره زمر ثم تلين جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله و بیان شد در شرح
حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل یعنی پس بآنچه لازم کرد بر دل از جمله اجزای ایمان پس گردیدن و

[illegible] و برحق بودن آنحضرت آن دیگر دین نمادان است باثباتش مبادرت نیست مگر الله تعالی
[illegible] است شریک نیست او را و معبود حقیقی شماست مگر نبیه بری اشان [illegible]
همه بندهٔ وی و رسول اوست از پیش خود حکم نمی تواند کرد صلوات الله علیه و آله و گرویدن به هرچه آمده از نزد الله
تعالی از نبی و از کتاب یعنی انبیاء جمیع فرمانهای از شریعت نبی و کتابی که از جانب الله تعالی باشد خود
از نخواهید دید پس آنچه مذکور شد چیزیست که لازم کرده الله تعالی بر دل که آن گرویدن و شناختن است و
آن عمل دل است و آن مضمون قول الله تعالی است در سورهٔ نحل هر که کافر شود بالله تعالی و غیر کسی باشد
که مجبور شده باشد بسبب تقیه و دل او ساکن و برقرار باشد در ایمانی که پیشتر داشت یعنی جنبانی از ایمان
از نزد دل است ولیکن کسی باشد که فراخ کرده باشد بکفر سینه را پس بر ایشانست غضبی از جانب
الله تعالی و گفت در سوره [illegible] باشید بوسیلهٔ امام عالم بجمیع متشابهات قرآن و پس ساکن میشود
دلها در گرویدن به ربوبیت رب العالمین اشارت بانیست که جمعی که پیروی ائمه ضلالت خواهند
[illegible] دلهای ایشان مطمئن بگرویدن بربوبیت رب العالمین نمی شود و گفت در سورهٔ مائده جماعت
از گفتند مومن شدیم بدهانهای خود و مومن نشده دلهای ایشان بامعنی که آن جزء از ایمان را که فرض
دل است نگرویدند و گفت در سورهٔ بقره اگر اظهار کنید آنرا که در دلهای شماست مثل کفر و شک
و تعمد معصیت یا اخفا کنید آنرا محاسبه میکند با شما الله تعالی در قیامت پس میبخشاید گناه دل را برای هر که
میخواهد و عذاب میکند هر که را که میخواهد پس آنچه مذکور شد چیزیست که فرض کرده الله عز و جل بر دل
از گرویدن و شناختن باشد و آن عمل دلست و آن سر ایمان است بهمین که [illegible]

اصل وفرض الله على اللسان القول والتعبير عن القلب بما عقد عليه واقر به قال الله
عز وجل وقولوا للناس حسنا وقال قولوا آمنا بالله وما انزل الينا وما انزل اليكم والهنا
والهكم واحد ونحن له مسلمون فهذا ما فرض الله تعالى على اللسان وهو عمله **شرح**
در سورهٔ عنکبوت بجای آمنا بالله و ما انزل چنین است آمنا بالذی انزل و در سورهٔ بقره هست [illegible]
یعنی و واجب و لازم کرد الله تعالی بر زبان سخن را و ترجمان شدن از جانب دل بآنچه نسبت دل خود را با آن و
گرویدن گفت الله عز و جل در سورهٔ بقره و بگوئید مردم را نیکی یعنی نصیحت در مقام امر بمعروف و نهی از منکر و
گفت بگوئید اهل کتاب را و گرویدیم بالله تعالی و آنچه نازل ساخت بسوی ما و آنچه نازل ساخت بسوی شما
و مستحق عبادت ما و مستحق عبادت شما یکی است و ما برای او گردن نهادگانیم پس این چیزیست که فرض کرده
الله تعالی بر زبان و آن عمل زبان است **اصل** وفرض على السمع ان ينزهه عن الاستماع الى ما حرم الله
وان يعرض عما لا يحل له مما نهى الله عز وجل عنه والاصغاء الى ما اسخط الله عز وجل فى ذلك وقال
عليكم فى الكتاب ان اذا سمعتم آيات الله يكفر بها ويستهزأ بها فلا تقعدوا معهم حتى يخوضوا

فی حدیث غیره ثم استثنی الله عزوجل موضع النسیان فقال واما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین وقال فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله واولئک هم اولوا الالباب وقال عزوجل قد افلح المومنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون والذین هم للزکوة فاعلون وقال اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه وقال واذا مروا باللغو مروا کراما فهذا ما فرض الله علی السمع من الایمان ان لا یصغی الی ما لا یحل له وهو عمله وهو من الایمان

شرح الاصغا مجرور و معطوف بر ادراک است فاذ فقال فی ذلک برای تعقیب است و ما قبل فا اشارت است بتفسیر آیت سوره انعام واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره واما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین بیانش آنکه مراد به فاعرض عنهم این است که فاعرض عن الاصغا الی خوضهم پس در مفهوم قعود با ایشان جائز است وجلوس با ایشان جائز نیست وبنابر اینکه فرق میان قعود وجلوس اینست که قعود نشستن است خواه با گوش انداختن بسخن کسی باشد وخواه نه وجلوس نشستن با معاشرت وگوش انداختن بسخن کسی است وحتی برای انتهای غایت جواز قعود است و ما بعد حتی خارج است از حکم ما قبل بامعنی که بعد از خوض در حدیثی که غیر آنست قعود با ایشان نیز جائز نیست ومراد بغیر ضد است مثل قول الله تعالی در سوره توبه ویستبدل قوما غیرکم وضمیر غیره راجع بمصدر یخوضون فی آیاتنا است ومراد بحدیث غیره ائمه اهل البیت است که ضد خوض در آیات الهی است چنانچه ظاهر میشود در حدیث دوازدهم باب صد وشصت وسوم که باب مجالسة اهل المعاصی است وما بعد فا برای بیان این است که آیه سوره نسا برای بیان اینست که مراد بخوض در آیات که در سوره انعام مذکور است انکار آنها واستهزا بآنها است پس فی در فی ذلک برای سببیت است ومشار الیه ذلک ما حرم الله وما سقط الله است که هر کدام عبارت از خوض در آیات الهی است وقد نزل علیکم فی الکتاب اشارت بآیه سوره انعام است که مذکور شد وان مفسره وبعضی میگویند مخففه از مثقله است ومراد بآیات الله محکماتی است که در آنها نهی از اختلاف وخود رائی وپیروی ظن ودلالت بر وجوب امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام الهی در هر زمانی میکند جمله یکفر بها حال از آیات الله است ضمیر معهم راجع باهل کفر واستهزا است که مفهوم میشود از کلام سابق حتی اینجا برای انتهای غایت نهی نیست بلکه برای انتهای غایت منهی عنه است ثم استثنی عطف بر فرض علی السمع است وثم برای تعجب است واشارت است باینکه این مانند استثنای منقطع است وبرای مبالغه در نهی وعموم آنست زیرا که در صورت نسیان تکلیف ساقط است چنانچه می آید در باب دویست وششم فاو فقال اینجا برای بیان است وقال عطف بر فقال فی ذلک است ومقصود بیان فرضی دیگر است وآن گوش نهادن بسخن راسخان در علم است در تفسیر متشابهات قرآن ومانند آن ومراد بصلوة پیروی راسخان در علم است چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث سی وششم باب صد وهفتم که باب فیه نکت ونتف

امت تفسیر فی امور تهیست و مراد بلغو سخن غیر راسخان در علم است در تفسیر متشابهات و مانند آن و مراد
هرزه و غیبت مردم است و امر به پرهیز راسخان در علم و نهی از گوش انداختن بسخن غیر ایشان و
جیتواند بود که قول جلت عزته علی السمع باشد و مقصود بیان این باشد که مستحبات و مستحسنات نیز متعلق بسمع
شده و آن سوای آن فرض است که مذکور شد و بنابرین صلوة بمعنی نماز و لغو بمعنی مطلق سخن هرزه و زکوة بمعنی حصه
مال میتواند بود عبادت باثبات یا موافق قرات ابوعمرو است بروایت سوسی که در حالت وصل بفتح یا
خوانده و در حالت وقف باسکان یا خوانده و باقی باسقاط یا و اکتفا بکسره میخوانند مشار الیه فهذا مضمون ذلک فرض
علی السمع ذکرا ما آمنا امد عز وجل است من در من الایمان برای تبعیض است ان لا بمعنی عطف بیان
ذا است تکرار من الایمان برای تاکید است یعنی واجب و لازم کرد در سوره انعام بر آلت
شنیدن این را که خود نشنود و باز دارد از گوش انداختن بسوی آنچه حرام کرد الله تعالی و این را که اعراض کند
از آنچه حلال نیست او را هیچ وجه از وجوه از جمله چیزی که نهی کرده الله عز وجل از آن و اعراض کند از گوش
انداختن بسوی آنچه بغضب می آرد الله عز وجل را پس گفت برای بیان آن در سوره نسا و دست
جمعی که با قرآن دوستی میکنند برای طلب عزت دنیا و تحقیق نازل ساخت الله تعالی بر شما در کتاب
خود در سوره انعام اینکه وقتی که شنیدید آیات محکمات کتاب الهی در حالی که انکار کرده میشود مضمون آنها
و استهزا کرده میشود با تاویل ناموجه و تخصیص نامعقول چنانچه متعارف علمای اهل ضلالت است
پس محض قعود مکنید با ایشان تا بجدی که انکار و استهزا کنند بحدیث ائمه معصومین از اهل البیت ع
که ممد آن انکار و استهزا بآیات الهی ست عجب آنکه استثنا کرد الله عز وجل در سوره انعام جای
فراموشی را باین روش که گفت و اگر اینکه فراموش کار حکم الهی کند البته ترا شیطان پس منشین بعد
از یاد آوردن با جماعت ظالمان و گفت در سوره زمر پس مژده بندگان مرا که گوش می اندازند
باین قرآن باینمعنی که حرص در شنیدن آیات قرآن دارند پس پیش میدارند بهتر آن را که آن بعض محکمات قرآن
است ایشانند آنجماعت که هدایت کرده ایشان را الله تعالی و ایشانند پس آن خردمندان که پیش این
آیت مذکور اند در سوره و سر بیان این شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل و گفت
خدای عز وجل در سوره مومنون تحقیق بمطلب رسیدند مومنانی که ایشان در صلوة خود فروتنی کنندگا
و جمعی اند که ایشان زکوة را بعمل آورده کاملند و گفت در سوره قصص و وقتی که شنیدند سخن هرزه را اعراض
کردند از آن و گفت در سوره فرقان و وقتی که گذشتند بسخن هرزه گذشتند در حالی که نا آلوده گانند بگوش
انداختن بآن پس این چیزیست که فرض کرده الله تعالی بر آلت شنیدن از جمله اجزای ایمان اینکه گوش
نیندازد بسوی آنچه حلال او را آنچه مذکور شد اصل و فرض علی البصر ان لا ینظر الی ما حرم
الله علیه و ان یعرض عما نهی الله عنه مما لا یحل له و هو عمله و هو من الایمان فقال تبارک و تعالی قل

للمومنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم فنهاهم عن ان ینظروا الی عوراتهم وان ینظر المرء
الی فرج اخیه ویحفظ فرجه ان ینظر الیه وقال وقل للمومنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن
فروجهن من ان تنظر احداهن الی فرج اختها وتحفظ فرجها من ان تنظر الیها وقال کل شیء
فی القرآن من حفظ الفرج فهو من الزنا الا هذه الآیة فانها من النظر ثم نظم ما فرض علی القلب
واللسان والسمع والبصر فی آیة اخری فقال وما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم و
لا ابصارکم ولا جلودکم یعنی بالجلود الفروج والافخاذ وقال ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و
البصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلا فهذا ما فرض الله علی العینین من غض البصر عما
حرم الله وهو عملهما وهو من الایمان شارح مفعول قل محذوف است بتقدیر قل ما تعلم سے فی
ابوعبیده جه لیغضوا جواب امر است مفعول قول نیست و مذهب فرا انیست که لیغضوا مفعول قول
است و بتقدیر لیغضوا است و براین مذهب تغلیب حال و قوع امر بر حال وقوع مامور به شده الا
میگفت غضوا من ابصارکم العورة آنچه پوشانیدنی باشد و مراد اینجا زن بیگانه است اخیه بفتح همزه و
کسر خا و سکون یای دو نقطه در پائین است و اکتفا بذکر آن برای انیست که حکم فرج اخت و دیگران نیز
معلوم میشود بطریق اولی ویحفظ بصیغه مضارع معلوم غائب مرفوع است و امر نیست که بصورت خبر
مستعمل شده و ینظر بصیغه غائب معلوم است و ضمیر مستتر راجع باخیه است من ان ینظر متعلق بیغضضن است
اختها بضم همزه و سکون خا و تای دو نقطه در بالا است و اکتفا بذکر آن برای انیست که حکم فرج زن و دیگران
نیز معلوم می شود بطریق اولی وتحفظ بصیغه مضارع معلوم غائبه امر بصورت خبر است تنظر بصیغه غائب
معلوم است و ضمیر مستتر راجع باختها است تانیث ضمیر که راجع بفرج است باعتبار مضاف الیه است
ثم در ثم برای تراخی مرتبه است چه ما قبل آن از سوره مدنیه است و ما بعد آن دو آیت از دو سوره مکیه
است و اول آن دو آیه متعلق بمشرکانیست که پیروی فتوای ائمه ضلالت کردند که شرک است و بآنها
حرامهای متعلق بجوارح را حلال شمردند پس آن افعال جوارح شرک است محض کبیره نیست الاستار
پرده بر خود پوشانیدن بترک گفتگوی چیزی از اعمال خود در مجالس ان یشهد بتقدیر من ان یشهد است
وظرف متعلق بتستترون است بتضمین معنی خوف پس لفظ تستترون اشارت بفرض دل و فرض زبان
است بیان آیت ولا تقف شد در شرح حدیث اول باب سیزدهم یعنی و واجب و لازم کرد بر چشم این را
که نگاه کنند بسوی آنچه حرام کرد الله تعالی از آن و این را که اعراض کنند از آنچه نهی بجد کرد الله تعالی از آن از جمله
چیزهای که حلال نیست و او آن عمل چشم است و آن از جمله اجزای ایمان است بیان این آنکه گفت
تبارک و تعالی در سوره نور بگو برای مومنان دشید مر آنچه تم با پوشانند بعض چشمهای خود را باین معنی که
ترک کنند بعض چشم زدنهای خود را و نگاهدارند فرجهای خود را از نگاه دیگران بیان این آنکه نهی بجد کرد

صافی ج ۲ اصول کافی

ایشان را از اینکه نگاه کنند بسوی زنان بیگانه ایشان وا رینید نگاه کنند مرد بسوی فرج برادر دینی ایشان را از اینکه نگاه کنند بسوی زنان بیگانه ایشان و از آنکه نگاه کنند مرد بسوی فرج برادر دینی
رفته کنند فرج خود را از اینکه نظر کنند برادرش بسوی آن وگفت در سوره نور وبگو برای زنان مومنه
دعید مرا بجنیم تا بپوشانند بعض چشم زدنهای خود را ونگاه دارند فرجهای خود را از دیگران مراد پوشانیدن
چشم است از اینکه نگاه کنند یکی از زنان بسوی فرج خواهرش دینی باید که نگاه دارد فرج خود را از اینکه
نگاه کند خواهرش بسوی آن وامام علیه السلام گفت هر آیتی که در قرآن است از جمله امر نگاه داشتن
از زنا است مگر این آیه چنان نگاه داشتن از نگاه دیگران است با وجود در رشته کشیده الله تعالی انچه ذکر
واجب ولازم کرده بر دل وزبان وآلت شنیدن وچشم در آیتی دیگر بیان این آنکه گفته در سوره حم
تنزیل وبنودید که ساکت زبان وترسان باشید از اینکه گواهی دهد بر شما آلت شنیدن شما ونه
چشمهای شما ونه پوستهای شما مراد اینست که نتوانید راکه از روی تصدیق دل شما با ائمه ضلالت
بود بر زبان می آوردید در مجالس با کمال شوق باجتهاد وبنا بر آن تجویز میکردید حرامهای را که متعلق
بسمع وبصر وجلد است وعمل می آوردید آنها را وآن عملها در این هنگام شرک است امام گفت مراد کجلود
فرجها را آنها است که از مرد وزن در وقت جماع حرام با هم ملاقات کرده اند بفتوای اهل ضلالت وگفت در
سوره بنی اسرائیل که صاحب صنعت علم قیافه ساتش مگفتگو در آن باب نادامی که نیست ترا بسبب آن
صنعت علمی بنتیجه آن بدستی که آلت شنیدن وچشم ودل مجموع آنها در شرایع اولوالعزم سابق بوده از تصدیق
شده وبا معنی که هر یک معذب بوده بر کبیره که نسبت آن داده در آن صنعت که مذکور شد چنانچه می آید در
حدیث دوم این باب ودر حدیث سوم وخواهد گرد دلیس اینست آنچه واجب ولازم کرده الله تعالی بر دو چشم که پوشانیدن
چشم باشد از آنچه حرام کرده الله تعالی وآن عمل دو چشم است وآن از جمله اجزای ایمان است اصل
وفرض على اليدين ان لا يبطش بهما الى ما حرم الله وان يبطش بهما الى ما امر الله عز وجل وفرض
عليهما من الصدقة وصلة الرحم والجهاد في سبيل الله والطهور للصلوة فقال يا ايها الذين
آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم
الى الكعبين وقال فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما
منا بعد واما فداء حتى تضع الحرب اوزارها فهذا ما فرض الله على اليدين لان الضرب من علاجهما
شکر بیطش بصیغه مضارع مجهول باب نصر وضرب است البطش جنبانیدن دست باز دینا برای آنست
وبهما نایب فاعل است المرافق ظرف مستقر است وحال است از ایدیکم بتقدیر منتهیه الی المرافق یعنی کاهی
آن من المرافق نیز میتوان گفت چنانچه می آید در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب حد الوجه
الذی یغسل والذراعین وکیف الغسل است ودر شرح آن تفصیل میکنیم ممکن نخواهد بود که ظرف لغو
متعلق باغسلوا باشد ومجمل اینکه ادخال با در ممسوح وترک آن در مغسول دلالت میکند بر اینکه

مغسول جمیع وجہ و یداست و ممسوح بعض راس و رجل ست و غسل مجموع ید منتہی نمیشود بجیثیتی کہ منتہی شود بمرفق وحال آنکہ الی اگر ظرف لغو و متعلق بفعلے شود کہ ممنوع داشتہ باشد لازم است آن فعل نسبت بمفعول منکر شود و منتہی شود بمدخول الی چنانچہ ابن ہشام کہ از علمائے نحو لغان است در باب پنجم کتاب مغنی اللبیب نقل کردہ و تصحیح آن کردہ و ذکر مرافق بعنوان جمع و کعبین بعنوان تثنیہ افادہ این میکند کہ در ہر دستی یک مرفق است و در ہر پای دو کعب است و چون اصل کعب در لغت عرب بمعنی بر آمدہ است پس مراد بکعبین دو بر آمدگی است کہ در بالای بجولیست کہ در مفصل ساق و قدم میباشد در آدمی و گوسفند و گاؤ و شتر و بانچہ از گوسفند است تماربازی میکنند یا مرادہ و قاب پا است کہ بر آمدہ است در دو پہلوی پا و بیان این می آید در کتاب الطہارۃ در شرح حدیث پنجم باب سیزدہم کہ باب صفۃ الوضوء است ضرب مفعول فعل محذوف است بتقدیر فاضربوا ضرب بفتح ضاد و سکون را و مضاف الیہ آن محذوف است بتقدیر بعد ضرب الرقاب تا اشارت باشد بوجوب ضرب رقاب قبل از انقضای حرب و اشارت باشد بتخییر میان ضرب رقاب و من و فدا بعد از انقضای حرب حتی برای تعلیل است یعنی و واجب و لازم کردہ بر دو دست این را کہ جنبانیدہ نشوند بسوی آنچہ حرام کردہ اللہ تعالی و این را کہ جنبانیدہ شوند بسوی آنچہ امر کردہ اللہ عزوجل و واجب و لازم کرد بر آنہا از جملہ صدقہ و پیوند خویش و جہاد در راہ اللہ تعالی و وضو برای نماز ہا بیان این آنکہ گفت در سورہ مائدہ ای جمعی کہ مومن شدید وقتی کہ برخیزید بسوی نماز پس بشوئید مجموع رویہای خود را و مجموع دستہای خود را در حالی کہ آن دستہا منتہی است بسوی آرنجہا و مسح کنید بعض سرہای خود را و بعض پاہای خود را تا دو بر آمدگی و گفت در سورہ محمد صلی اللہ علیہ و آلہ پس وقتی کہ برخورید در معرکہ جنگ جمعی را کہ کافر شدند پس لازم باشید زدن گردنہای ایشان را تا وقتی کہ شکست دادید ایشان را و اسیر کردید پس محکم بندید بند را کہ نتوانند گریخت پس یا لازم باشد بخشائش را بعد از زدن گردنہا یا فدا کردن ایشان را باسیران مسلمانان و مال ہر کدام کہ مصلحت دانید تا واگذارند آلات جنگ خود را یعنی کہ مغلوب بالکلیہ شوند و دیگر آرزوی جنگ شما نکنند **اصل** و فرض علی الرجلین ان لا یمشی بہما الی شئ من معاصی اللہ و فرض علیہما المشی الی ما یرضی اللہ عزوجل فقال ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا و قال واقصد فی مشیک و اغضض من صوتک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و قال فیما شہدت الایدی و الارجل علی انفسہما و علی اربابہما من تضییعہما لما امر اللہ عزوجل و فرضہ علیہما الیوم نختم علی افواہہم و تکلمنا ایدیہم و تشہد ارجلہم بما کانوا یکسبون فہذا ایضا مما فرض اللہ علی الیدین و علی الرجلین و ہو عملہما من الایمان **شرح** یمشی بصیغہ مجہول است و باء بہما برای آلت است و ظرف نائب فاعل است یعنی و واجب و لازم کرد بر دو پای حرکت دادہ نشوند بسوی چیزی از معصیتہای اللہ تعالی و واجب و لازم کرد بر آنہا رفتن را بسوی آنچہ راضی کند اللہ عزوجل را

در غضب باز دار و بیان این آنکه گفت در سوره بنی اسرائیل و مرو در زمین از روی کبر و مستی که تو نخواهی شکافت
زمین را و نخواهی رسید بکوهها با تساوی بلندی و گفت در سوره لقمان و میانه گزین باش در رفتار خود و بپوشان
بعض آواز خود را بدرستی که ناخوش ترین آوازها هر آینه آواز خران است که چند آنکه زور شان میرسد آواز شان
بلند است و گفت در آنچه شهادت داده در روز قیامت دستها و پاها بر خود شان و بر صاحبان شان
بسبب ضایع گذاشتن آنها آنچه امر کرده الله عز و جل بآن و فرض کرده آنرا بر آنها در سوره یس امروز مهر می
نهیم بر دهنهای ایشان و سخن میگوید با دستهای ایشان و گواهی میدهد پاهای ایشان بآنچه
میکردند تشبیه دستها عیان شده و تشبیه پاها بگواهان بر طبق دعوای دیگر شده چنانچه گوید کسی
نزد حاکم که فلان کس بمن چنین ظلمی کرده و دیگرے که حاضر باشد گوید که این مدعی راست میگوید چه آنکس
نیز بمن ظلمی کرده پس این نیز که بیان احوال قیامت است از جمله چیزهایی که فرض کرده الله تعالے
بر دو دست و بر دو پا باین معنی که برای بیان آن فرض است در دنیا و آن فرض عمل آن دو است و آن
از جمله اجزای ایمان است **اصل** و فرض علی الوجه السجود له باللیل و النهار فی مواقیت الصلوة
فقال یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و هذه
فریضة جامعة علی الوجه و الرجلین و الیدین و قال فی موضع آخر و ان المساجد لله فلا
تدعوا مع الله احدا انتهی ـ علی متعلق بفریضة است موضع آخر عبارت است از سوره جن و این اشاره
است باینکه مراد بمساجد اعضای سجده است موافق آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب سیم که باب
افتتاح الصلوة است و این منافات ندارد با تفسیری که گذشت در حدیث شصت و پنجم باب صد و پنجم
کتاب الحجة که مراد بمساجد اوصیا علیهم السلام است زیرا که معانی قرآن بسیار است یعنی و واجب و لازم کرد
بر روی سجده را برای الله تعالی در شب و روز در اوقات نماز و بیان این آنکه گفت در سوره حج ای جمعی که
مومن شده اند رکوع کنید و سجده کنید و عبادت کنید صاحب کل اختیار خود را و بجا آورید بهتر را تا شاید
که شما بمطلب خود رسیده باشید و این واجب و لازم کرده شده الیست که جمع کننده فرائض است
بر رو و دو دست و دو پا چه سجود بی همه آنها صحیح نیست و گفته در سوره جن و اینکه آلات سجده برای الله تعالی است
پس مخوانید با الله تعالی هیچیک را **اصل** و قال فیما فرض علی الجوارح من الطهور و الصلوة بها
و ذلک ان الله عز و جل لما صرف نبیه صلی الله علیه و آله الی الکعبة عن بیت المقدس فانزل الله
عز و جل و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم فسمی الصلوة ایمانا **شرح**
مفعول قال محذوف است و دلالت بران میکند فانزل آخر و ذکر فاء در جواب لما از تصرف کاتبان
میشاید یعنی و گفت الله تعالی سخنی در آنچه فرض کرده بر اعضا که طهارت و نماز بآن باشد و بیان
این آنکه الله عز و جل چون گردانید نبی خود را صلی الله علیه و آله بسوے کعبه از بیت المقدس

نازل ساخت الله عزوجل در سوره بقره و نبود الله تعالی برای اینکه ضائع کند یا یعنی که محال است که ضائع کند ایمان شما را بدرستی که الله تعالی بمردم هر آئینه مشفق و مهربان است پس نامید نماز را ایمان از قبیل تسمیه مصداق و معیار چیزی باسم آنچیز زیرا که حقیقت نماز مشتمل است بر تصدیق امامت امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام الٰهی در هر زمان خواه رسول و خواه وصی ولهذا درین شریعت خاتمه آن درود بر محمد وآل محمد و سلام برایشان است و توضیح این شد در کتاب الحجة در حدیث سی وهشتم باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة ومی آید در اول کتاب فضل القرآن که فمن یعرف الصلوة فقد ما انکر حقنا **اصل** فمن لقی الله عزوجل حافظا لجوارحه موفیا کل جارحة من جوارحه ما فرض الله عزوجل علیها لقی الله عزوجل مستکملا لایمانه وهو من اهل الجنة ومن خان فی شیء منها او تعدی ما امر الله عزوجل فیها لقی الله عزوجل ناقص الایمان **شرح** پس هر که برخورد در وقت مرگ و قیامت الله عزوجل را بر حالی که نگاهدار باشد اعضای خود را از اصرار بر کبائر گناهان بی توبه تمام دهنده باشد هر عضوی از اعضای خود را آنچه واجب و لازم کرده الله عزوجل را بر حالی که تمام کننده باشد ایمان خود را او از اهل بهشت است و هر که خیانت کند در چیزی از اعضا بارتکاب کبیره بی توبه یا درگذرد آن عبادتی را که امر آن کرده الله عزوجل در آن اعضا مثل نماز برخورد الله تعالی را الی بعض اجزای ایمان و کل منتفی میشود بجز او **اصل** قلت قد فهمت نقصان الایمان وتمامه فمن این جاءت زیادته فقال قول الله عزوجل واذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین امنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وقال نحن نقص علیک نبأهم بالحق انهم فتیة امنوا بربهم وزدناهم هدی **شرح** گفتم پس تحقیق فهمیدم کمی بعض اجزای ایمان را و تمام اجزا بودن ایمان را پس از کجا آمد زیاد شدن ایمان پس گفت از قول الله عزوجل در سوره توبه و چون نازل کرده شود سوره پس از جمله منافقان است اینکه میگوید کدام شما را زیاد کرد او را این سوره باعتبار ایمان پس اما جمعی که مومن شدند پس زیاد کرد سوره ایشان را باعتبار ایمان و ایشان خوشحالی میکنند بنزول سوره و اما جمعی که در دل ایشان مرض نفاق است پس زیاد کرد سوره ایشان را باعتبار نجاست نفاقی که منضم شود بنجاست نفاق ایشان و گفت در سوره کهف ما میخوانیم بر تو حکایت اصحاب کهف را بحق بدرستی که ایشان خدمتگارانی بودند که گرویدند بصاحب کل اختیار خود زیاد کردیم ایشان را باعتبار ایمان **اصل** ولو کان کل واحد لا زیادة فیه ولا نقصان لم یکن لاحد منهم فضل علی الآخر ولاستوت النعم فیه ولاستوی الناس وبطل التفضیل ولکن بتمام الایمان دخل المؤمنون الجنة وبالزیادة فی الایمان تفاضل المؤمنون بالدرجات عند الله وبالنقصان دخل المفرطون النار **شرح** و اگر میبود جمیع افراد ایمان یکی باین روش که نباشد زیادتی در ایمان و نه کمی نمی بود برای

همیک از کمان زبانی بنیکی و هر آینه برابر میشد توفیقهای الهی در ایمان و هر آینه برابر می شد همه مردم
نه زیادتی و جمعی دیگر رسیده است بعضی به بعضی ولیکن بتمام شدن ایمان داخل شدند در بهشت و
بزیاد بودن در ایمان ربانی برسید مگر یافتند دوستان بمراتب عالی نزد الله تعالی و بکمی بعض اجزای
ایمان داخل شدند اهل تقصیر در آتش جهنم **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلا قال یسأل السمع عما سمع والبصر عما نظر الیه
والفؤاد عما عقد علیه **شرح** گفت مراد امام جعفر صادق علیه السلام از سوره بنی اسرائیل بدرستی که آلت
شنیدن و چشم و دل همه اینها بوده در شرایع اولو العزم سابق از صاحب صنعت علم قیافه بودن که باعث باینکه
حکم بسبب آن میکنند نمی شود پرسیده شده امام گفت برای بیان این که هر یکی از آن سه چیزی پرسیده میشود
از اجزای صنعت علم قیافه پرسیده میشود آلت شنیدن از آنچه شنید از استاد خود در وقت تعلم علم قیافه
یا شنید از طفلی که حکم در نسب او میکند باستنباط از او و پرسیده میشود چشم از آنچه نگاه کرد بسوی آن شکل
صورت طفلی که حکم در نسب او میکند باستنباط از صورت او و پرسیده میشود دل از آنچه بستگی بهم رسانید و
بر آن شکل بکار آمدنی بودن مسائل علم قیافه بیان این آیت شد بتفصیل در شرح حدیث اول باب
نهم **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الایمان فقال شهادة
ان لا اله الا الله والاقرار بما جاء من عند الله وما استقر فی القلوب والتصدیق بذلک قال
قلت الشهادة الیست عملا قال بلی قلت العمل من الایمان قال نعم الایمان لا یکون الا بعمل والعمل منه
ولا یثبت الایمان الا بعمل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم
او را از ایمانی که باعث دخول بهشت است پس گفت گواهی زبان که مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی
و قرار دادن خاطر خود بآنچه آمده از جانب الله تعالی باتیان بفرائض و اجتناب از کبائر مگر شکل لمم چنانچه
می آید در باب اللمم و آنچه مستحکم شده در باطن دلها که گرویدنست بآنچه مذکور شد توضیح این شد در حدیث
نهم باب یازدهم راوی گفت گفتم گواهی زبان آیا نیست فعلی از افعال جوارح گفت بلی گفتم آیا فعل جوارح
غیر دل جزء ایمان است که باعث بهشت است امام گفت آری ایمان باعث نمیباشد مگر بعمل جوارح
و عمل جوارح جزء ایمانی است که باعث بهشت است مراد اینست که آن محض دل که بسیط است نیست
بلکه مرکب است از اعمال جمیع اعضا و ثابت نمی شود ایمانی که متعلق بدل است مگر بعمل جوارح مراد اینست
که نزاع در اینکه عمل جوارح غیر دل جزء ایمان باعث بهشت است یا نه مانند نزاع لفظ است زیرا که آنچه
متعلق بدل است و باعث بهشت است علم بصدق رسول که قابل زیاده و نقصان نمی باشد نیست
چه آن از مقوله انفعال است و تکلیف متعلق بآن نمی شود بلکه گرویدن و طوع دل است که قابل زیادة
و نقصان است و ثبوت آن و تفاوت آن بعمل جوارح و تفاوت آن اعمال است پس بهتر اینست

شرح حدیث سوم اصل کافی

کہ جزو مستعمل نیز یا موضوع لہ لفظ ایمان کنیم حمل جوارح بالمعنی ایتان بفرائض مگر با عذر و اجتناب از کبائر
شل لمم را اجتناب از صغائر یا با واشکبار چنانچہ می آید در حدیث دوم باب الکفر تا مذہب حق مشتبہ نشود
بمذہب مرجیہ ایمان را بمحض علم بصدق رسول یا جاری مجرای محض علم بیشمارند و لفظ تصدیق و اقرار
و اذعان و امثال آنہا را بران علم اطلاق میکنند و لہذا مشتبہ شدہ بر فخر رازی و امثال او چنانچہ گفتہ
در محصل مسئلۃ الایمان عندنا لا یزید ولا ینقص لانہ اسم التصدیق الرسول فی کل ما علم بالضرورۃ مجیئہ بہ
و ہذا لا یقبل التفاوت فسمی الایمان لا یقبل الزیادۃ والنقصان و عند المعتزلۃ لما کان اسما لاداء العبادات
کان قابلا لہما و عند السلف لما کان اسما للاقرار والاعتقاد والعمل فکذلک والبحث لغوی ولکل واحد من
الفرق نصوص والتوفیق ان یقال الاعمال من ثمرات التصدیق فما دل علی ان الایمان لا یقبل الزیادۃ والنقصان
کان مصروفا الی اصل الایمان وما دل علی کونہ قابلا لہما فہو مصروف الی الایمان الکامل **چہارم**

اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قلت لہ ما الاسلام فقال دین اللہ اسمہ الاسلام
و ہو دین اللہ قبل ان تکونوا حیث کنتم و بعد ان تکونوا فمن اقر بدین اللہ فہو مسلم ومن عمل بما امر اللہ
عز وجل بہ فہو مومن **شرح** اسلام بمعنی نفی شریک است از اللہ تعالی بظاہر دل و آن بر دو مرتبہ است
اول آنچہ بی موافقت باطن دل است و بان خون و مال محفوظ میماند و آن مرتبہ را اعراب نیز داشتہ اند چنانچہ گفتہ
در سورہ حجرات قل لم تومنوا ولکن قولوا اسلمنا و بیان شد در باب چہاردہم آن مرتبہ حاصل میشود بدین
اللہ یعنی عبادت اللہ تعالی بصلوۃ و زکوۃ و حج و صوم کہ مذکور شد در حدیث سوم باب دوازدہم
دوم آنچہ با موافقت باطن دل است و این مرتبہ حاصل نمی شود مگر بجمیع میان دین اللہ و ولایت
کہ مذکور شد در حدیث سوم باب دوازدہم و زیادہ کردن اسمہ برای اشارت باین است کہ اشتراک
اسلام میان مرتبہ اول و دوم تشبیہ باشتراک لفظی است چہ مرتبہ اول باعث ثواب در عملی از اعمال
صاحبش نیست و دوم باعث ثوابیست در عملہا و در بما امر موصولہ است و برای عموم است پس مرجع
ضمیر چیزیست کہ مذکور شد امر بصیغہ ماضی معلوم باب نصر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام
راوی گفت گفتم او را چیست اسلام پس گفت دین اللہ تعالی نام آن اسلام است و آن اسلام دین
اللہ تعالی است پیش از بودن شما کہ آنجا شدید و بعد از بودن شما آنجا بایں معنی کہ عبادتی است کہ قدر مشترک
است میان عبادتی کہ اعتقاد بوجود امام مفترض الطاعۃ در ہر زمان خواہ رسول و خواہ وصی رسول داخل
آن نشدہ و میان عبادتی کہ آن اعتقاد داخل آن شدہ پس ہر کہ اقرار کند باین دین قدر مشترک
پس او مسلم است و ہر کہ عمل کند بجمیع آنچہ امر کردہ اللہ عز وجل بآن پس او مومن است **پنجم**

اصل کنت عند ابی جعفر علیہ السلام فقال لہ سلام ان خیثمۃ ابن ابی خیثمۃ یحدثنا عنک
انہ سالک عن الاسلام فقلت ان الاسلام من استقبل قبلتنا وشہد شہادتنا ونسک نسکنا والی

ربّنا وعادى عدوّنا فهو مسلم فقال صدق خيثمة قلت وسألتك عن الايمان فقلت الايمان بالله والتصديق
بكتاب الله وان لا يعصى الله فقال صدق خيثمة **شرح** سلام مرديست از اصحاب امام
محمد باقر است و خيثمه بفتح خای با نقطه و سکون يای دو نقطه در پايين و فتح ثای سه نقطه است
منسك بفتح و ضم و کسر نون و سکون سين بی نقطه و بضم نون و ضم سين مصدر باب نصر و ضرب
عبادت و نصب آن بمفعول مطلق است و ضمير مسلم بر می‌گردد بآن است يعنی تو صاحب
تفسير الآية و برماله الايمان در اول لازم است و در دوم متعدی بمفعول دو واسطه است پس تعريف مشتمل بر
دو نسبت يعنی بودم نزد امام محمد باقر عليه السلام پس گفت او را سلام که بدرستی که خيثمه بن ابی خيثمه حکايت
ميکند ما را از تو که او پرسيد ترا از معنی اسلام که باعث حفظ خون و مال است پس گفتی که بدرستی که اسلام
چيزيست که هر که رو کند در نماز بقبله که کعبه است و گواهی دهد چنانچه با اهل قبله گواهی ميدهيم بيگانه شهادتين و
عبادت کند عبادت با اهل قبله يعنی که نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد بجا آورد و دوست دارد دوست
اهل قبله را و دشمن دارد دشمن اهل قبله را يعنی که آنچه مذکور شد از روی نفاق نباشد پس او صاحب
آن اسلام است پس امام عليه السلام گفت راست گفت خيثمه گفتم و خيثمه پرسيد ترا از معنی ايمان که باعث
دخول بهشت است پس گفتی گرويدن بربوبيت الله تعالی و گرويدن بکتاب الله تعالی که مشتمل بر حکمهاييست
که در آنها نهی از پيروی ظن و ليه ضلالت و امر باقتدای ائمه هدی است و اينکه عصيان کرده نشود
الله تعالی را بترک فريضه يا بفعل کبيره بعنوان اصرار پس گفت راست گفت خيثمه **ششم اصل** سألت
اباعبدالله عليه السلام عن الايمان فقال شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله قال قلت
اليس هذا عمل قال بلی قلت فالعمل من الايمان قال لا يثبت له الايمان الا بالعمل والعمل منه **شرح**
مضمون اين حديث موافق حديث سوم است عمل برفع از التعرف لا تهان ميبايد اگرچه ممکن است که هذا
مبتدا باشد و عمل خبر مبتدا باشد و اسم ليس ضمير شان مستتر در آن باشد يا مبنی بر لغت تميم باشد که چون
نفی در ليس منتقض شود عمل ليس بر پا ميکنند در اهمال چنانچه نفی در ليس منتقض است باستفهام انکاری
هفتم اصل سأل رجل العالم عليه السلام فقال ايها العالم اخبرنی ای الاعمال افضل عند الله
قال ما لا يقبل عملا الا به فقال وما ذلك قال الايمان بالله الذی هو اعلى الاعمال درجة واسناها
حظا واشرفها منزلة قلت اخبرنی عن الايمان اقول وعمل ام قول بلا عمل قال الايمان عمل کله والقول
بعض ذلك العمل بفرض من الله بينه فی کتابه واضح نوره ثابتة حجته يشهد به الکتاب ويدعوا
اليه قلت صفه لی ذلك حتی افهمه فقال ان للايمان حالات ودرجات وطبقات ومنازل فمنه التام
المنتهی تمامه ومنه الناقص المنتهی نقصه ومنه الزائد الراجح زيادته قلت وان الايمان ليتم ويزيد
وينقص قال نعم قلت وکيف ذلك قال ان الله تبارك وتعالی فرض الايمان علی جوارح بنی آدم وقسمه

علیها فلیس من جوارحهم جارحة الا وکلة من الایمان بغیر ما وکلت به اختها فمنها قلبه الذی به یعقل ویفقه ویفهم وهو امیر بدنه الذی لا ترد الجوارح ولا تصدر الا عن رأیه وأمره فمنها یداه اللتان یبطش بهما ورجلاه اللتان یمشی بهما وفرجه الذی الباه من قبله ولسانه الذی ینطق به الکتاب ویشهد به علیها وعیناه اللتان یبصر بهما واذناه اللتان یسمع بهما وفرض علی القلب غیر ما فرض علی اللسان وفرض علی اللسان غیر ما فرض علی العینین وفرض علی العینین غیر ما فرض علی السمع وفرض علی السمع غیر ما فرض علی الیدین وفرض علی الیدین غیر ما فرض علی الرجلین وفرض علی الرجلین غیر ما فرض علی الفرج وفرض علی الفرج غیر ما فرض علی الوجه فاما ما فرض علی القلب من الایمان فالاقرار والمعرفة والتصدیق والتسلیم والعقد والرضا بان لا اله الا الله وحده لا شریک له الهاً واحداً صمداً لم یتخذ صاحبة ولا ولداً وان محمداً عبده ورسوله

شرح مضمون این بعض مضمون حدیث اول این باب است وبعض فقرات این سقیم است چنانچه ظاهر میشود از رجوع بحدیث اول مثلا بجای الذی هو چنین میباید الذی لا اله الا هو وبجای بینه چنین میباید وبجای المنتهی نقصانه چنین میباید البین نقصانه وبجای لا تورد ولا تردہ میباید وبجای ولسانه الذی ینطق به الکتاب چنین میباید ولسانه الذی ینطق به وراسه الذی فیه وجهه فلیس من هذه جارحة الا وقد وکلت من الایمان بغیر ما وکلت به اختها بفرض من الله جل وعز ینطق به الکتاب **هشتم اصل** سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول وسأله رجل عن قول المرجئة فی الکفر والایمان وقال انهم یحتجون علینا ویقولون کما ان الکافر عندنا هو الکافر عند الله فکذلک نجد المؤمن اذا اقر بایمانه انه عند الله مؤمن فقال سبحان الله وکیف یستوی هذان والکفر اقرار من العبد فلا یکلف بعد اقراره ببینة والایمان دعوی لا یجوز الا ببینة وبینته عمله ونیته فاذا اتفقا فالعبد عند الله مؤمن والکفر موجود بکل جهة من هذه الجهات الثلث من نیة او قول او عمل والاحکام تجری علی القول والعمل فما اکثر من یشهد له المؤمنون بالایمان تجری علیه احکام المؤمنین وهو عند الله کافر وقد اصاب من اجری علیه احکام المؤمنین بظاهر قوله وعمله

شرح مفعول بقول سبحان الله تا آخر است وذکر فقال برای تکرار السبب طول فاصله است المرجئة بضم میم وسکون رای بی نقطه وکسر جیم وهمزه جمعی که تاخیر میکنند اعمال را از ایمان یعنی که ایمان را محض علم بصدق جمیع ما جاء به الرسول وانچه لازم آن علم است میشمرند وکفر را محض جهل بصدق جمیع ما جاء به الرسول وانچه لازم اوست میشمرند وگاهی بجای همزه یای دو نقطه در پائین مخففه میباشد یعنی جمعی که امیدوار میکنند مردم را باظهار اینکه ضرر نمیرساند با ایمان دل هیچ معصیتی چنانچه نفع نمیرساند با کفر دل هیچ طاعتی ودلائل مشهوره بار جا بهر دو فا میکنند ولهذا میگویند ایمان افسق فساق با ایمان جبرئیل ومیکائیل مساوی است

و تصدیق رسول چنانچه بیان شد کتاب الحجة حدیث دوم باب صد و دوم کتاب الامر النبی صلی الله علیه
وآله با شیعه و ائمه المسلمین است فی الکفر مشتق بقول است والکفر اقرار یعنی والکفر شبیه باقرار است
والایمان دعوت یعنی والایمان شبیه بدعوی است تجربه هر دو جا بعینه متضاعف مجهول
باب افعال است رسیده اند بود که بعینه معلوم باب ضرب باشد ما الکفر صیغه تعجب است و
تجری خفت تفسیر است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بر حالی که پرسید
او را مردی از قول مرجئه در کفر و ایمان که میگویند از مقوله انفعال و عدم انفعال است کفر مفعول
دلست بصدق رسول و آنچه لازم آن عمل است و آن مرد گفت بدرستی که مرجئه استدلال میکنند
برای غالب شدن بر ما که میگوئیم کفر و ایمان از مقوله فعل است نه انفعال و کفر تکذیب دلست رسول را
و آنچه لازم این تکذیب است و ایمان تصدیق یعنی گردیدن و گردن نهادن دل است برای رسول
و آنچه لازم این تصدیق است از اعمالی و ترکی که متعلق بلسان و سایر جوارح است و داخل ما جاء به الرسول
است و هر یک از کفر و ایمان با علم دلست بصدق جمیع ما جاء به الرسول و مرجئه میگویند در استدلال
از بهر آنکه کافر نزد ما او کافر است نزد الله نیز باین معنی که هر گاه اقرار کند بکفر دل او هیچ طاعتی فائده
او نمی کند و الله تعالی او را مخلد در جهنم میکند پس همچنان می یابیم مومن را وقتیکه اقرار کند بایمانی که در دل
باشد که او نیز نزد الله تعالی نیز مومن باشد باین معنی که ضرر نکند او را هیچ معصیتی و داخل بهشت شود مراد
ایشان اینست که ازین قیاس ظاهر میشود که هیچ ترک فریضه و فعل کبیره خواه باصرار و خواه بی اصرار
ضرر بایمان متعلق بدل نمیرساند و ازین ظاهر میشود که ایمان متعلق بدل بمحض علم و لازم آنست و لا
ضرر نمیرساند پس امام علیه السلام گفت سبحان الله از روی تعجب از اینکه آن مرد چون عاجز شد از
جواب آن شبهه که با وجود آنکه قیاس است و قیاس مستند کسی نمی شود فارق ظاهر نیز دارد یا تعجب
از اینکه مرجئه چون باین شبهه ضعیف استدلال کردند چون برابر میشوند این دو چیز که ایمان و کفر باشد و
حال آنکه آنچه عنوان کفر است شبیه باقرار است از جنبه که مدعی علیه باشد باین روش که تکلیف کرده
نمیشود بعد از اقرار و گواهی بر مضمونی که اقرار کرده و اگر گواهان بر نقیض آن گواهی دهند فائده ندارد و
و آنچه عنوان ایمان است شبیه بدعوی است روا نیست مگر بگواهی و گواه آن عمل جوارح اوست
بر تصدیق دل اوست که معلوم غیر الله تعالی نمی شود مگر بوجهی پس چون متفق شدند باقرار
زبانی و عمل جوارح و تصدیق پس بنده نزد الله تعالی مومن است و کفر بهم میرسد بهر یکی ازین سه
راه که یکی عدم تصدیق دل است و دیگری عدم اقرار زبان است و دیگری عدم عمل جوارح که لازم تصدیق
دل است مثل اصرار بر ترک فریضه یا اصرار بر فعل کبیره مخفی نماند که ازینجا ظاهر میشود که ایمان مرکب
است از عبادات باعتبار مجموعه آنچه متعلق بدل است و آنچه متعلق بزبان است و آنچه متعلق بجوارح است لازم آنست

ولازم خیری در حکم جزء الخیری باشد وکفر عدم ایمان است و عدم مرکب ثابت میشود بعدم ہر یک از اجزاء
پس شاید کفر بسیط ست وشاید ایمان مرکب است واحکامے کہ مثل حصہ غنیمت ونفقہ وآن زکوۃ
وانند آنہاست جاری میشود براقرار زبانی وعمل ظاہر چہ آنہا معلوم خلائق بی وحی میشود وتصدیق دل
معلوم نمی شود پس چہ بسیار است آنکہ گواہی میدہند برای او مومنان بایمان باینمعنی کہ جاری
کردہ نمیشود براو احکام مومنان وحال آنکہ او نزد اللہ تعالی کافر است بعدم تصدیق دل وتحقیق درست
کردہ کسے کہ جاری ساختہ براو احکام مومنان را بظاہر قول او وبظاہر عمل او چہ علم بعمل دل او داخل
علم غیب است اگر شرط اجرای احکام میبود ہیچکس زکوۃ نمے داد مثلا

باب نوزدھم اصل باب السبق الی الایمان

شرح این باب بیان اینست کہ پیشی گرفتن کہ مذکور است در سورہ حدید کہ سابقوا الی المغفرۃ ودر سورہ
واقعہ کہ والسابقون السابقون ودر سورہ توبہ والسابقون الاولون چیست ودر کیست تا ظاہر شود
بطلان خیال محال مخالفان کہ ابوبکر را در آیت سورہ توبہ داخل شمردہ اند درینباب یک حدیث است

اصل حدثنا ابو عمرو الزبیدی عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قلت لہ ان للایمان
درجات ومنازل یتفاضل المومنون فیہا عند اللہ قال نعم قلت صفہ لی رحمک اللہ حتی
افہمہ قال ان اللہ سبق بین المومنین کما یسبق بین الخیل یوم الرہان ثم فضلہم علی
درجاتہم فی السبق الیہ فجعل کل امرئ منہم علی درجۃ سبقہ لا ینقصہ فیہا من حقہ ولا
یتقدم مسبوق سابقا ولا مفضول فاضلا شرح ظاہر اینست کہ این حدیث تتمہ حدیث اول باب
سابق باشد جدا شدہ بعنوانی علیحدہ برای دلالت بر مطلبی علیحدہ کہ عمدہ است مراد بدرجات مراتب ترقی
ایمان است ومراد بمنازل مراتب تنزل ایمان ضمیر فیہا راجع بدرجات ومنازل است ان اللہ تا اولہ حتی
فیہا من قدم اللہ ذکر مثالیست برای تفاضل ومثالہاے دیگر نیز مذکور مے شود بعد از ان متفاضلا
سوال وجواب سبق بصیغہ ماضی معلوم باب تفعیل است یسبق بصیغہ مضارع مجہول باب تفعیل است
التسبیق تعیین منتہای دگردی درمیان جمعی کہ درمیانند تا ہرکدام کہ سابق شود بسوے آن منتہا حصہ
از ان گروہ رابقدر مرتبہ سابق شدن خود متصرف شود مراد بمنتہی اینجا ایمان است ومراد بگروہ بہشت
است ومراد بمیدان میدان جہاد در ذریں راست الرہان بکسر راء مصدر باب مفاعلہ گرو بستن دو کس
باہم وجمع رہن گروہا وہردو اینجا مناسب است السبق بفتح سین وسکون باء پیشی گرفتن ضمیر الیہ
راجع بمنتہا است کہ مذکور است در ضمن سبق بتشدید ولا مفضول فاضلا اشارت بدفع دخل است
تا کسے نگوید کہ اگر سابق در میدان جہاد مقدم بر ہر مسبوق در آن میدان باشد لازم مے آید
تقدیم مفضول بر فاضل چہ محتمل است کہ بعض مسبوقان از جہات بسیار بعض دیگر افضل باشد

مفعول تفاضل است ودر بعض نسخ یا واو است وبرین تقدیر عطف بر فاعل است وتفاعل برائے
محض مبالغہ نیست بلکہ برای اثنین است نعم تاکید اللحق است ولتقد موہم عطف بر نعم است ومنوانم
بود کہ عطف بر الحق باشد وحاصل ہر دو یکے است اذا لم یکن ظرف نعم ولتقد موہم است واشارت
است بانکہ لحوق وتقدم در صورتی لازم مے آید کہ سابقان سوای بودن فضیلتی دیگر نداشتہ باشند
پس مراد بالفضل فضیلت غیر سابق بودن است مثل کثرۃ صلوۃ وصوم ولکن احزاب از نعم ولتقد موہم
اذا لم یکن تا آخر است مراد بدرجات الایمان درجاتیست کہ باعتبار سابق بودنست وبس چنانچہ
مفروض است بقول او کہ واذا لم یکن تا آخر لا نجد دلیل ولکن تا آخر است ابطال انیکہ تقدیم
سابقین باعتبار درجاتے باشد کہ بقطع نظر از سابق بودن است مراد بالاولین بعض الاولین است
کہ عبیدہ باشد چہ او در غزوۂ بدر کشتہ شدہ وبعض آخرین عمر دراز یافتند وآن باعث کثرۃ صلوۃ وصوم
ومانند آنہا شدہ میتواند بود کہ سائل حمزہ نیز باشد چہ او یکسال بعد از غزوۂ بدر در غزوۂ احد کشتہ شد
السوابق جمع سابقہ بمعنی سبقت یفضل بصیغہ مضارع معلوم باب نصر است واز قبیل مبالغت
ولہذا متعدی بمفعول بہ شدہ چہ اگرچہ در اصل از باب نصر وعلم بودہ اما آن وقت لازم بودہ وہر بابیکہ
از ثلاثی مجرد صحیح کہ ازان قصد مبالغہ کنند نقل آن بباب نصر میکنند حقیقۃ یا حکما ومتعدی می شود
ہر چند کہ در اصل لازم باشد یعنی بیان این آنکہ بغایت غالب در فضیلت شدند پیش جنگان این اصحاب
رسول کہ در سورۂ توبہ مذکور اند پس ماندگان اصحاب را اگرچہ بود برای سابق بسوی ایمان ورسیدن
جاہد زیادتی در ایمان بر پس ماندہ درین ہنگام ہر آئینہ در سیافت در فضیلت پس ماندہ این اصحاب
پیش جنگ ایشان را آری ہر آئینہ در سیافتند وہر آئینہ مقدم مے شدند پس ماندگان بر پیش
جنگان در صورتی کہ نباشد برای کسیکہ در میدان جہاد سبقت بسوے ایمان گرفتہ فضیلتے
دیگر بر کسے کہ کاہلے کرد آن سبقت را بسوی ایمان ولیکن بسبب درجات ایمان کہ لازم سابق بودن
است مقدم داشتہ اللہ تعالی در سورۂ توبہ سابقان را وکاہلی از سبقت بسوی ایمان موخر داشتہ
اللہ تعالی اہل تقصیر را بدلیل برانیکہ تقدیم وتاخیر بمحض درجات لازم سبقت وبمحض کاہلے انیست
کہ نامی یا ہیچ از جملہ مومنان از جملہ پس ماندگان روز بدر کسی را کہ او بیشتر است باعتبار عملے دیگر غیر
سبقت بجہاد از پیش جنگان وبیشتر است از ایشان باعتبار نماز وروزہ وحج وزکوۃ وجہاد وتصدق ودیگر
نمی بود سبقتہای روز بدر کہ غالب میشوند آنہا مومنان مجاہدان آن روز بعض ایشان بعضے دیگر
را نزد اللہ تعالی ہر آئینہ می بودند بعض پس ماندگان آنروز بسبب بسیارے عمل مقدمان در
ثواب بر پیش جنگان آن روز ولیکن امتناع کردہ اللہ تعالی در آیۂ سورۂ توبہ کہ والسابقون الاولون
تا آخر از انیکہ در یابد اہل آخر درجات ایمان در روز بدر اہل اول آن درجات را ومقدم داشتہ شود

ازین نکات گفته که موخر داشته الله تعالی او را آیه سوره توبه اشارت است بتصریح الله تعالی
برعایت تقدیم و تاخیر در سوره توبه که الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم
درجة عند الله و مذکور سے شود درین حدیث **اصل** ثبت مغفرتی تفاضل الله عزوجل
المؤمنون الیه من استباق الایمان فقال قول الله عزوجل سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة
عرضها کعرض السماء والارض اعدت للذین آمنوا بالله و رسله و قال والسابقون السابقون
اولئک المقربون و قال السابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم و رضوا عنه فبدأ بالمهاجرین الاولین علی درجة سبقهم ثم ثنی بالانصار
ثم ثلث بالتابعین لهم باحسان فوضع کل قوم علی قدر درجاتهم و منازلهم عند الله
شرح گفتم خبر ده مرا از آنچه خواند الله عزوجل مومنان را بسوے آن که پیشی گیرند بهم بسوی آمرزشی
که از جانب صاحب کل اختیار شما است یعنی ایمانے که باعث آمرزش گناهان است در غیر معصوم
و باعث آمرزش گناهان پیروان است در معصوم و بسوی بهشتے که فراخی آن میان مانند فراخی
آسمان و زمین است مهیا شده برای جمعی که گرویدند بالله تعالی و رسولان او و گفت در سوره واقعه
که سابق اند بسوی ایمان قبل پیش جنگان روز بدر از جمله مهاجران سابقان ایشان اند مقربان درگاه
الهی و گفت در سوره توبه که مدنیه است و پیشی گرفتگان بسوے ایمان جمعی اند که پیش جنگان
در روز بدر از جمله مهاجران که امیر المومنین و حمزه و عبیده باشند و جمعی که در آن روز انصار اند و
جمعے که ازپی آن پیش جنگان و انصار جهاد کردند در روز بدر و بعنوان خوبی آوردند جهاد را
بیان این آنکه راضی شد الله تعالی از ایشان و راضی شدند ایشان از الله پس ابتدا کرد الله
تعالی بذکر مهاجران که اول بجهاد رفتند بنا بر درجه سابق بودن ایشان بسوی ایمان بعد از آن ثنی کرد
بذکر انصار بعد از آن تثلیث کرد بذکر پیروان ایشان بخوبی پس گذاشت الله تعالی هر جماعتے
ازین سه جماعت سابقان را بر مرتبه و مقدار مراتب ترقی ایمان ایشان نزد الله تعالی مخفی نماند
که این تقریر مبنی بر انیست که در آیت توبه السابقون مبتدا باشد و الاولون خبر مبتدا باشد و عطف
بر الاولون باشد چنانچه موافق بعض قرارت و ظاهر این حدیث است چه گفت ثم ثنی بالانصار
الاولین و الذین نیز عطف بر الاولون باشد و بنا بر قرارت مشهور که الانصار مجرور است عطف
بر المهاجرین است و مفسرین احتمالات دیگر نیز در ترکیب این دو آیه گفتند **اصل** ثم ذکر
ما فضل الله عزوجل اولیاء بعضهم علی بعض فقال عزوجل تلک الرسل فضلنا بعضهم
علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم فوق بعض درجات الی آخر الآیة و قال
و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض **شرح** ثم برای تراخی مرتبه است چه نزول سوره

سابقان اسلام و انصار

بقره پیش از نزول سوره حدید و سوره توبه است پس اشارت است باینکه این تفضیل باعتبار مسابقت در میان جهاد نیست لفظ فوق بعض در مصاحف نیست پس میتواند بود که از قبیل بیان معنی باشد چه در سوره بقره مذکور است تتمه آیت اینست وآتینا عیسی ابن مریم البینات وایدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولکن الله یفعل ما یرید بعد از ان ذکر کرد آنچه را که ترجیح داد الله عز وجل بان ائمه خود را بعضی بر غیر بعضی در غیر میدان جهاد با مشرکان باین روش که گفت در سوره بقره این رسولان که مذکور شدند که داود وامثال او باشند ترجیح دادیم بعض ایشان را بر بعضی از جمله رسولان جمعی اند که سخن بیواسطه گفت الله تعالی با ایشان مثل موسی در طور و محمد در معراج و برداشت بعض آن جمیع را بالای بعضی دیگر چندین درجه باین معنی که ترجیح مخصوص یک درجه و دو درجه نیست تا آخر آیت و گفت در سوره بنی اسرائیل و هر آئینه بتحقیق ترجیح دادیم بعض انبیا را بر بعضی اصل وقال انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض وللآخرة اکبر درجات واکبر تفضیلا وقال هم درجات عند الله وقال یؤت کل ذی فضل فضله وقال الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله وقال فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه ومغفرة ورحمة وقال لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وقال یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات شرح این فقرات تا آخر حدیث عطف است بر ثم ذکر یعنی بر فقال چه اینها مخصوص اولیا نیست بلکه در مطلق مومنان است یعنی گفت در سوره بنی اسرائیل نظر کن که چون ترجیح دادیم بعض مردم را در دنیا بر بعض در رزق و شکل و مانند آنها و هر آئینه آخرت بزرگتر است باعتبار درجات که برای مومنان است و بزرگتر است باعتبار ترجیح بعض مومنان بر بعضی در آن درجات و گفت در سوره آل عمران ایشان درجات اند نزد الله تعالی و گذشت در حدیث هشتاد و چهارم باب صد و نهم کتاب الحجة که مراد اینست که ائمه علیهم السلام باعث درجات مومنان اند و هر اطاعت درجه ایست در آخرت برای مومنان و گفت در سوره هود تا دهد الله تعالی هر صاحب رجحانی در ایمان را ثواب رجحان او و گفت در سوره توبه آن جماعت که مومن شدند و مهاجرت از مکه بمدینه کردند و جهاد کردند در راه الله تعالی بمالهای خود و تنهای خود بزرگتر اند باعتبار درجه نزد الله تعالی و گفت در سوره نسا ترجیح داد الله تعالی جهاد کنندگان را بر نشستگان باعتبار ثواب عظیم که درجات است از جانب او و بخشایش است و رحمت است و گفت در سوره حدید برابر نمی شود از جمله شما کسی که خرج کرد پیش از فتح مکه و جهاد کرد ایشان بزرگ تر اند باعتبار

از بهر مت نزنی گرفته به فتح و بسیار گردانید و گفت در سوره مجادله بلند مرتبه کند الله تعالی آنها که
ایمان آوردند بسیار و آنها که داده اند علم را باعتبار درجات آخرت اصل وقال ذلک بانهم
لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطؤن موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون
من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح وقال وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله وقال
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره فهذا ذکر درجات الایمان
ومنازله عند الله عز وجل شرح گفت در سوره توبه ان تبع تخلف اهل مدینه واعراب از رسول
و تبع ترجیح ایشان زندگی خود را بر زندگی رسول علیه السلام بسبب اینست که بر نمی خورد ایشان را در راه
رسول علیه السلام وجهاد او تشنگی و تعبی و گرسنگی در راه الله تعالی و پا نمی گذارند هیچ جای
که بخشم آورد کفار را و نمی یابند از دشمنی خود را از دشمنی و یا مثل کشتن و اسیر کردن و غارت کردن و
نرسانیدن مگر آنکه نوشته می شود برای ایشان در نامه اعمال ایشان بسبب عملی که صالح باشد
و گفت در سوره مزمل و آنچه پیش فرستید بآخرت برای خود از جنس نیکی می یابید آنرا نزد الله تعالی
در آخرت و گفت در سوره زلزال هر که کند هموزن مورچه کوچکی نیکی می بیند آنرا و هر که کند هموزن مورچه
کوچکی بدی می بیند آنرا توضیح این آیه می آید در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث بیست و چهارم
باب سیزدهم که باب فضل القرآن است پس اینست که گفتیم ترقیهای ایمان و منزلهای ایمان
نزد الله تعالی عز وجل

باب بیستم اصل باب درجات الایمان

شرح این باب اقسام ترقیهای ایمان است و درین باب دو حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل وضع الایمان علی سبعة اسهم علی البر والصدق
والیقین والرضا والوفاء والعلم والحلم ثم قسم ذلک بین الناس فمن جعل فیه هذه السبعة
الاسهم فهو کامل محتمل وقسم لبعض الناس السهم ولبعض السهمین ولبعض الثلثة حتی انتهوا الی السبعة
ثم قال لا تحملوا علی صاحب السهم سهمین ولا علی صاحب السهمین ثلثة فتبهضوهم ثم قال
کذلک حتی انتهی الی السبعة شرح البر بکسر بای یک نقطه و تشدید رای بی نقطه نیکیی که در آن
زیادتی ثواب آخرت باشد مثل تصدقات مستحبه و نمازهای نافله و مانند آنها الصدق راست گوئی
برعایت احتیاط و ترک سهل انگاری الیقین اطمینان خاطر بوعده الهی به ثواب بر طاعات و صبر از معاصی
و بر مکروه طبع الرضا راضی بودن بقضای الهی در خیر و شر و مراد اینجا قبول آنست بجان و دل
مثل اینکه اگر همه دنیا لقمه شود و در دهن سگی باشد نگوید که این برای آن سگ زیاد است
الوفا بفتح و کسر واو مدد دادن هر کسی را حق او از تعظیم و مانند آن تمام العلم دانش و مراد عبرت

رفتن است از انتقالات احوالات اهل دنیا کحیات وموت وصعود ونزول الحامل بکسر حاے بی نقطه و
سکون لام بردباری وحردمندی المتحمل بصیغه اسم فاعل باب انتفعال مبالغه حامل بغایت بردارنده
ایمان خود بمعنے کسے که ایمان رفیع بغایت مستحکم است اگر ستونها علیحده اعتبار کنیم لاتحملوا بصیغه نهی
باب تفعیل است بضم میم بحاے یکنقطه و با وضاد بانقطه وگاہے بتاے بانقطه نیز میباشد
چنانکه دربعض نسخ است بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب باب منع یا باب افعال است البهض
والابهاض بارکسے را بغایت سنگین کردن تاحدی که عاجز شود یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه الله عزوجل گذاشت ایمانرا بر ہفت حصه کمال مانند ہفت ستون
که اگر جمیع آنها یا بعض آنها باشد بلند مرتبه است والا پست وپاک افتاده است وغالب اینست که
ضائع میشود وگذاشت برنیکی وراستگوئی واطمینان خاطر وراضی بودن وتمام وادن حقوق وعبرت
وبردباری بعد ازان حصه کرد آنچه را که مذکور شد میان مردم پس هر که گردانید بقضا وقدر خود را برای
بعض مردم یک حصه را وبرای بعضے دو حصه را وبرای بعضے سه حصه را تا رسید بسوے
ہفت حصه وبعد ازان گفت بار مکنید بر صاحب یک حصه بار برای دو حصه را ونه بر صاحب دو حصه
بار برای سه حصه را تا عاجز کنید ایشانرا بعد ازان امام علیه السلام گفت ہمچنانکه مذکور شد تا رسید امام
علیه السلام بسوی ہفت حصه دوم **اصل** بعثنی ابو عبد الله علیه السلام فی حاجة
وهو بالحیرة انا وجماعة من موالیه قال فانطلقنا فیها ثم رجعنا مغتمین قال وکان فراشی
فی الحائر الذی کنا فیه نزولا فجئت وانا بحال فرمیت بنفسی فبینا انا کذلک اذ انا بابی
عبد الله علیه السلام قد اقبل قال فقد اتیناک او قال جئناک فاستویت جالسا وجلس علی
صدر فراشی فسألنی عما بعثنی له فاخبرته فحمد الله شرح حیرة بکسر حای بی نقطه وسکون یای
دو نقطه در پائین وراى بے نقطه شہریست نزدیک کوفه انا تاکید ضمیر منصوب در بعثنی است وتاکید
ضمیر متصل منصوب یا مجرور بضمیر منفصل مرفوع جائز است چنانچه حاتم طائی گفته بکنداز دی انه واو در
وجماعة برای عطف بر ضمیر منصوب در بعثنی است یا بمعنی مع است الحائر بحاے بی نقطه والف
وهمزه وراى بے نقطه بستان النزول جمع نازل فرود آمدگان مراد بحال کوفت است وتنوین برای
تعظیم است یعنی فرستاد مرا امام جعفر صادق علیه السلام برای حاجتی واو در حیره بود مرا وجماعتے
از غلامان خود را راوی گفت پس روانه شدیم برای آن حاجت بعد ازان برگشتیم کار ساختگان راوی گفت
بود رخت خواب من در بوستانی در حیره که بودیم ازین حرکت بودیم در آنجا فرود آمدگان پس آمدیم بحالی
که من با کوفت طرفه بودم پس انداختم خودرا پس میان اینکه من چنان بودم ناگاه نظر من بامام جعفر
صادق علیه السلام افتاد که آمد راوی گفت پس امام علیه السلام گفت تحقیق آمدیم نزد تو یا بمعنی که

بیرون تو باشی وچشی از آنها نزد ما نبود آمدیم گفت بیا ای آهسته که خطرناک و یر دو یک منی است بیرون بست
شدم نشسته نشست بر بالای سر تخت خواب من پس پرسید مرا از احوال صاحبت که فرستاده بود مرا بسوی
آن پس خبر کردم او را از این که چون ساخته شد پس حمد کرد الله تعالی را و میتوانند که کار رست باشند یا
منصور و منقی کرد را نمید او دم و باشد شن نعمت خود بدیشان اصل ثم جری ذکر قوم فقلت جعلت
فداك انا لنبرأ منهم انهم لا يقولون ما نقول قال فقال يتولونا ولا يقولون ما تقولون تبرؤون منهم
قال قلت نعم قال فهو ذا عندنا ما ليس عندكم فينبغي لنا ان نبرأ منكم قال قلت لا جعلت فداك
قال وهو ذا عند الله ما ليس عندنا افتراه اطرحنا قال قلت لا والله جعلت فداك ما نفعل
قال فتولوهم ولا تبرؤا منهم شرح اقول بعینه تکلم مع الغیر عبارت از تکبیرات و دعوات و قنوت
و تعقیب و امثال آنها از فضائل نماز و مانند آنهاست یتولونا بتخفیف نون بتقدیر استفهام
است و در اصل یتولوننا بوده یک نون ساقط شده یعنی بعد از آن گذشت یاد بعضی از شیعه
امامیه پس گفتم قربانت شوم بدرستی که ما دوری میکنیم از ایشان بدرستی که ایشان نمی گویند در نماز
و مانند آن آنچه را که ما می گوییم باین معنی که کمتر می گویند یا اکتفا باقل واجب می کنند راوی گفت
پس امام گفت آیا امام خود میدانند ما را و نمیگویند آنچه را که شما میگویید و دوری میکنید از ایشان راوی
گفت گفتم آری گفت اینک پس نزد ما چیزی هست که نیست نزد شما یعنی که چیزی از آداب هست
که ما بجا می آوریم و شما بجا نمی آورید پس آیا سزاوار است ما را که دوری کنیم از شما راوی گفت گفتم نه قربانت شوم
گفت اینک نزد الله هست از تدبیر علم و رزق خلائق خواه مطیعان و خواه عاصیان و مانند آنها چیزی
که نیست نزد ما پس آیا می بینی الله تعالی ما را که انداخته باشد ما را از درجه اعتبار راوی گفت گفتم نه
بخدا قسم قربانت شوم چه باید کرد گفت پس دوست خود گیرید ایشان را و دوری مکنید از ایشان
اصل ان من المسلمین من له سهم ومنهم من له سهمان ومنهم من له ثلثة اسهم ومنهم من له اربعة
اسهم ومنهم من له خمسة اسهم ومنهم من له ستة اسهم ومنهم من له سبعة اسهم فليس ينبغي ان يحمل
صاحب السهم علی ما علیه صاحب السهمین ولا صاحب السهمین علی ما علیه صاحب الثلثة
ولا صاحب الثلثة علی ما علیه صاحب الاربعة ولا صاحب الاربعة علی ما علیه صاحب
الخمسة ولا صاحب الخمسة علی ما علیه صاحب الستة ولا صاحب الستة علی ما
علیه صاحب السبعة شرح یحمل بصیغه مضارع غائب مجهول باب ضرب است یعنی
بدرستی که از مسلمانان کسی است که او را یک حصه از فضیلت ایمان هست و از ایشان کسی است
که او را دو حصه هست و از ایشان کسی است که او را سه حصه هست و از ایشان کسی است که او را
چهار حصه هست و از ایشان کسی است که او را پنج حصه هست و از ایشان کسی است که او را شش حصه

وازایشان کسی است کہ اورا ہفت حصہ ہست پس سزاوار نیست کہ واداشتہ شود صاحب یک حصہ برانچہ برآنست صاحب دو حصہ و نہ صاحب دو حصہ برانچہ برآنست صاحب سہ حصہ و نہ صاحب سہ حصہ برانچہ برآنست صاحب چہار حصہ و نہ صاحب چہار حصہ برانچہ برآنست صاحب پنج حصہ و نہ صاحب پنج حصہ برانچہ برآنست صاحب شش حصہ و نہ صاحب شش حصہ برانچہ برآنست صاحب ہفت حصہ **اصل** وساضرب لك مثلا ان رجلا كان له جار وكان نصرانيا فدعاه الى الاسلام وزينه له فاجابه فاتاه سحرا فقرع عليه الباب فقال له من هذا قال انا فلان قال وما حاجتك فقال توضأ والبس ثوبيك ومر بنا الى الصلوة قال فتوضأ ولبس ثوبيه وخرج معه **شرح** سحر بضم سین بی نقطہ تصغیر سحر یعنی نصف آخر شب یا سدس آخر شب است وتصغیر افادہ این میکند کہ اندکے از سحر گذشتہ بود توضّ بحذف ہمزہ مبنی برانست کہ توضیت لغتی است در توضأت ثوبین عبارت از قبا و عباست کہ عادت عرب است و در وقت خواب کندہ میشود یعنی و زود باشد کہ زنم برای تو مثلے بر رستے کہ مردے بود او را ہمسایہ و آن ہمسایہ بود ترسا پس خواند ہمسایہ را بسوی اسلام و خوشنما کرد اسلام را برای او پس قبول کرد سخن او را پس آمد نزد ہمسایہ سحرگی پس کوفت در خانۂ او را پس گفت او کیستی گفت من فلانم گفت چہ کار داری پس گفت او را وضو بساز و بپوش دو جامۂ خود را و بیا با بسوی نماز در مسجد امام گفت پس وضو ساخت و پوشید دو جامۂ خود را و بیرون آمد با او **اصل** قال فصلينا ما شاء الله ثم صلينا الفجر ثم مكثنا حتى اصبحنا فقام الذى كان نصرانيا يريد منزله فقال له الرجل اين تذهب النهار قصير والذى بينك وبين الظهر قليل قال فجلس معه الى ان صلى الظهر ثم قال وما بين الظهر والعصر قليل فاحتبسه حتى صلى العصر قال ثم قام واراد ان ينصرف الى منزله فقال له ان هذا اخر النهار واقل من اوله فاحتبسه حتى صلى المغرب ثم اراد ان ينصرف الى منزله فقال له انما بقيت صلوة واحد قال فمكث حتى صلى العشاء الاخرة ثم تفرقا **شرح** الاصباح داخل شدن در وقت طلوع آفتاب العشا بکسر عین بی نقطہ مدة تاریکی شب وآن بر دو قسم است یکی تاریکی اول وآن در وقت غروب آفتاب است دیگر تاریکی آخر وآن در وقت غروب شفق مغرب است و بعضے گفتہ اند در وقت غروب بیاض مغرب است یعنی امام علیہ السلام گفت پس نماز کردند آنقدر کہ خدا خواست یعنی اینکہ بسیار نماز کردند بعد ازان نماز فجر کردند بعد ازان درنگ کردند تا بوقت طلوع آفتاب رسیدند پس برخاست آنکہ بود ترسا میخواست کہ بجا نشود و زود پس گفت او را آن مرد کجا میروے روز کوتاہ است وانچہ میان تو و میان ظہر است اندک وقتی است امام گفت پس نشست با او تا آنکہ گذارد نماز ظہر را بعد ازان گفت وانچہ میان ظہر و عصر است اندک زمانی است پس نگاہداشت او را تا گذارد نماز عصر را امام گفت بعد ازان برخاست و خواست کہ برگردد پس گفت او را بدرستی کہ این آخر روز است و کمتر از اول روز است

بت مومنان را ملامت نیکرد و هیچیک را از مومنان برترک منیلتی از فضائل زائده بر اصل ایمان پس گفتم کا بدار او
اللہ تعالی و چون است این سخن که گفتی پس گفت بدرستیکہ اللہ تبارک و تعالی آفرید جزو چند را کہ رسانید
رد آنها را بچهل و نه جزو باینمعنی کہ ہر سہم را از ہفت سہم کہ در حدیث اول باب سابق مذکور شد ہفت جزو کرد
ر از ان کرد آن جزو ہا را عشر ہا باین روش کہ کرد ہر جزوی از چہل و نہ جزو را دہ عشر کہ مجموع صد و نود عشر
و د بعد از ان قسمت کرد آنرا میان مومنان باین روش کہ کرد در مومنی عشر جزوی و در دیگری
عشر جزوی تا رسانید مومن را بجزوی تمام و کرد در دیگری جزوی و عشر جزوی و در دیگری
دی و سہ عشر جزوی تا رسانید مومن را بدو جزو تمام بعد از ان بحساب آنست کہ مذکور شد
رسانید بلند مرتبہ تر مومنان را بچہل و نہ جزو **اصل** فمن لم یجعل فیہ الاعشر جزو لم یقدر علی ان
ن مثل صاحب العشرین وکذالک صاحب العشرین لا یکون مثل صاحب الثلثة الاعشار
ن ذلک من تم لہ جزء لا یقدر علی ان یکون مثل صاحب الجزئین ولو علم الناس ان اللہ عزوجل
ق ہذا الخلق علی ہذا لم یلم احد احدا **شرح** پس کسی کہ نکردہ اللہ تعالی در او مگر عشر جزوی
ت ندارد باینمعنی کہ وسعت در قدرت ندارد بر اینکہ مثل صاحب دو عشر باشد و ہمچنان صاحب دو عشر
باشد مثل صاحب سہ عشر و ہمچنان کسی کہ تمام شد برای او جزوی وسعت در قدرت نباشد بر این
شد مثل صاحب دو جزو و اگر میدانستند مردم کہ اللہ عزوجل آفریدہ این مومنان را بر این ترتیب کہ گفتیم
ت نکردی ہیچ مومنی دیگری را کہ پائین تر از وست **دوم اصل** عن عبد العزیز القراطیسی قال
ال ابو عبد اللہ ع ان الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منہ مرقاة بعد مرقاة
یقولن صاحب الاثنین لصاحب الواحد لست علی شیء حتی ینتہی الی العاشرة فلا تسقط من ہو
ن فیسقطک من ہو فوقک واذا رأیت من ہو اسفل منک بدرجة فارفعہ الیک برفق ولا
ن علیہ ما لا یطیق فتکسرہ فان من کسر مومنا فعلیہ جبرہ **شرح** لیصعد بصیغہ مجہول باب علم است
ائب فاعل است ومن بمعنی فی است وضمیر راجع بالسلم است مرقاة بفتح قاف وکسر میم اسم مکان یا آلہ
ن است بمعنی پلہ نردبان ومنصوب است بر ظرفیت مکان حتی تا العاشرة کلام راوی است کہ درمیان
امام علیہ السلام درآمدہ پس ظاہر اینست کہ انتہی میباید بجای ینتہی تا ضمیر راجع بامام باشد لاتحملن بصیغہ
ب ضرب است الجبر بفتح جیم وسکون بای یک نقطہ ورای بی نقطہ مصدر باب نصر شکستہ بستن
روایت است از عبد العزیز کاغذ فروش گفت کہ گفت مرا امام جعفر صادق علیہ السلام ای عبد العزیز
ستے کہ ایمان را دہ مرتبہ ترقی است مانند نردبان بالا رفتہ میشود در آن نردبان در پایہ بعد از پایہ دیگر
باید کہ نگوید البتہ صاحب دو مرتبہ صاحب یک مرتبہ را کہ نیستی بر چیزی کہ اعتبار داشتہ باشد
امام علیہ السلام رسید بسوی مرتبہ دہم پس مینداز از اعتبار کسی را کہ او پائین تست تا اندازد

باب بست ودوم از اصل باب نسبة الاسلام

شرح النسبة بکسر نون و سکون سین مصدر باب نصر و ضرب بیان تفصیلی چیزی چنانچه سوره اخلاص را نسبة الرب می نامند الاسلام نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی یعنی این باب تفصیل حقیقة اسلام است درین باب سه حدیث است **اوّل اصل** قال امیر المومنین علیه السلام لانسبن الاسلام نسبة لم ینسبه احد قبلی ولا ینسبه احد بعدی الا بمثل ذلك ان الاسلام هو التسلیم والتسلیم هو الیقین والیقین هو التصدیق والتصدیق هو الاقرار والاقرار هو العمل والعمل هو الاداء ان المومن لم یاخذ دینه عن رایه ولکن اتاه من ربه فاخذه ان المومن یری یقینه فی عمله والکافر یری انکاره فی عمله فوالذی نفسی بیده ما عرفوا امرهم فاعتبروا انکار الکافرین والمنافقین باعمالهم الخبیثة **شرح** بیان تفصیلی حقیقت اسلام باین روش تفسیر قول الله تعالی است در سورهٔ آل عمران ان الدین عند الله الاسلام و این منافات ندارد باینکه ظاهر اسلام که باعث حفظ خون و مال است و باعث ثواب نیست مشترک باشد میان فرقهٔ ناجیه و فرقهٔ هالکه الا استثنا از هر دو جمله است و مراد باحدی از اهل حق است و ممتنع اند بود که استثنا از جملهٔ دوم باشد و مراد باحدی از اهل حق این امت باشد و اشارت باشد باینکه کسی غیر من این را از رسول علیه السلام نشنیده اداء بفتح همزه و دال مشدد و مد اسم تادیه که مصدر باب تفعیل است بمعنی رسانیدن و مراد اینجا ترک پیروی ظن است در عمل بقرینهٔ استیناف بیانی در ان المومن تا آخر یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام هر آئینه بیان تفصیلی میکنم البته حقیقت نفی شریک از الله تعالی را بیانی که بیان نکرده آن نفی شریک را هیچیک از اهل حق غیر از من و بیان نخواهد کرد آن نفی شریک را هیچیک از اهل حق بعد از من مگر مانند آنچه من بیان میکنم بدرستی که نفی شریک حقیقتی ندارد مگر باقبول قول رسول و قبول قول رسول حقیقتی ندارد مگر با اطمینان خاطر بر گفتهٔ رسول بی آنکه اضطرابی باشد چنانچه گفته در سورهٔ نساء ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و اطمینان خاطر حقیقتی ندارد مگر باراستگو شمردن خدا و رسول در وعید چنانچه راستگو شمرده میشوند در وعد باینمعنی که وعید او را محض تهدید و از قبیل انشا نشمرند و خود را بازی ندهند بقول شاعر که گفته و انی اذا اوعدته او وعدته لمخلف ایعادی و منجز موعدی و متنبه شوند بقول الله تعالی و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون و بدا لهم سیات ما کسبوا و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن و راست گو شمردن در وعید حقیقتی ندارد مگر باقرار دادن خاطر خود بر آن و قرار دادن خاطر بر آن حقیقتی ندارد مگر باعمل بمقتضای اوامر و نواهی و عمل بآن حقیقتی ندارد مگر بارسانیدن سند آن عمل بصاحب شرع باینمعنی که معرفت بکار خود داشته باشد که البته از صاحب شرع ماخوذ است و بظن و رای خود نیست بیان وجوب ادا اینکه مومن نگرفته فرمان الهی را

ترا بعلم الیقین بکنم واسمی را بعلم یقینی بوجوب عمل مقتضای خبر واحد جامع شروط واشمال آن با ستدلال جمن
ورای خود بدست کرده من نیز میشود اطمینان خاطر او بقول خدا و رسول در عملش چون از روی
الیست ولا فرزید میشود . و او قول خدا و رسول او در عملش چون از روی الیست بیان این مقسم
ابتدائی که جا من بدست نرفت او است که نشناختند بعلم الیقین آنجماعت اصحاب که دیگر یاران اهل عصبیت
مقدم کردند کار دین خود را بیعتی که کار دین را حواله برای واجتهاد کردند پس فکر در یا بیدا نکارند قرآن را
ترک دانش و از حجب کتاب میکنند وانا ... که آنها را میکنند حواله برای میکنند از علما ست
ایشان که ... است این روش که منافی حقایات کتاب الهیست که در آن آیه وعید بر کبار رهست و نهی از متابعت
ظن ورائی و پیروی ظن هست **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله الاسلام عریان لباسه
الحیاء وزینته الوفاء ومروته العمل الصالح وعماده الورع ولکل شئ اساس واساس الاسلام حبنا
اهل البیت **شرح** المروة بضم میم وضم راء یا بفتح وسکون او و همزه و گاهی همزه منقلب بواو میشود
با تشدید انسانیت یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ای شریک از اسلام مانند تنی است
برهنه پس پوشش آن شرم است و آرایش آن دادن حق هر کس است و تمام انسانیت آن عمل صحیح است
وعصای آن پرهیز از معاصی است و برای هر چیزی بنیادی است و بنیاد اسلام دوستی با اهل بیت
یعنی دوستی من و دوستی اوصیای من که اهل بیت رسولند **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه وآله ان الله خالق الاسلام فجعل له عرصة وجعل له نورا وجعل له حصنا وجعل له ناصرا فاما
عرصته فالقرآن واما نوره فالحکمة واما حصنه فالمعروف واما انصاره فانا واهل بیتی
وشیعتنا فاحبوا اهل بیتی وشیعتهم وانصارهم **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
بدرستی که الله تعالی آفرید ای شریک اسلام را پس گردانید برای آن فضائی وگردانید برای آن نوری
وگردانید برای آن حصاری که بیگانه در داخل نشود و گردانید برای آن مددگاری که دشمن بران غالب نشود
پس اما فضای اسلام پس قرآن است واما روشنی اسلام پس خردمندی و زیرکی است باین روش که
اول از پی محکمات قرآن روند تا متشابهات معلوم شود واما حصار اسلام پس آنست که در شریعت معارف
بوده که ترک خیالات دخود دلی و پیروی ظن باشد واما مددگاران اسلام پس منم واهل بیت من واما زمان
در زمانه ایشان مخفی نماند که چون در زمان رسول اکثر شیعه اهل بیت ممتاز نشده بوده اند از غیر ایشان امر
شیعه و محبت تا نمایانه چنانچه درین زمان چون ملازمان امام علیه السلام حاضر نیستند مومنان دیگر مامور اند
بمحبت تا نمایانه سلمان ومقداد وابوذر وشهدای کربلا وامثال ایشان در زمان ائمه علیهم السلام
اصل انه لما اسری بی الی السماء الدنیا فنسبنی جبرئیل لاهل السماء استودع الله حبی وحب
اهل بیتی وشیعتهم فی قلوب الملائکة فهو عندهم ودیعة الی یوم القیامة ثم هبط بی الی اهل الارض

سبب لاهل الا من باستودع الله حبی و حب اهل بیتی و شیعتهم فی قلوب مومنی امتی فیومنوا
امتی یحفظون ودیعتی الی یوم القیمة الا فلوان الرجل من امتی عبد الله عز وجل عمره ایام الدنیا
ولقی الله عز وجل مبغضا لاهل بیتی وشیعتی ما فرج الله عز وجل صدره الا عن نفاق **شرح**
الدنیا مورث ادنی بیست مرتبه تر مراد جمیع آسمانهاے جسمانی است اشارت است باینکه سماء علیا عرش
الهی است که محل دیوان اوست و خلائق و آن آسمان روحانی است که قرآن باشد درین امت و
اشارت است باینکه در قول الله تعالی در سوره صافات انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب وحفظا من
کل شیطان مارد و در سورة الملک ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین مراد فلک قمر
نیست چه ذکر آن بر تقدیری که غلط نباشد لغو خواهد بود بلکه مراد آسمانهای جسمانیه است فینبغی لاهل الارض
اشارت است باینکه نماز پنجگانه در شب معراج واجب شد و جبرئیل تعلیم اجزاء و شروط آن کرد که از جمله آنها
صلوات بر آل محمد است در تشهد و ازین صریح میشود که غیر ایشان اگر کسی خلیفه بحق میبود صلوة بر او ضرور تر بود
یا اشارت است ببعض آیات قرآن مثل آیه آل عمران وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل فان مات
او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومثل آیت سورهٔ نحل و سورهٔ انبیا فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون **یعنے**
چه با ستی که شان اینست که چون در شب معراج برده شدم بسوی آسمان جسمانی پس بیان تفصیلے احوال
من کرد جبرئیل برای اهل آسمان با امانت گذاشت الله تعالے دوستی مرا و دوستی اهل بیت مرا و خواص
ایشان را در دلهای مومنان ملائکه پس آن دوستی نزد ملائکه امانت است تا روز قیامت بعد از ان
فرود آورد مرا پس بیان تفصیلے احوال من کرد برای اهل زمین پس بامانت گذاشت الله تعالی دوستی مرا
و دوستی اهل بیت مرا و خواص ایشان را در دلهای مومنان است من پس مومنان امت من نگاه میدارند
مرا تا روز قیامت یعنی بعد از یعنی آگاه باشید پس اگر اینکه مردی از امت من عبادت کند الله تعالے
عز وجل را در عمر خود در ایام دنیا بعد از ان ملاقات کند در دم مرگ یا در قیامت الله عز وجل را در حالیکه
دشمن اهل بیت من و خواص من باشد نمی شکافد الله عز وجل دل او را در قبر یا در قیامت در آتش دوزخ
مگر از نفاق باین معنی که در دل او هیچ چیز غیر نفاق نیست

باب بست و سوم اصل باب

تشریح این باب از تتمه باب سابق است فرق اینست که درین باب بیان نسبت ایمان است و در باب
سابق بیان نسبت اسلام است و چون ایمان حقیقت اسلام است پس هر چه نسبت ایمان است
نسبت اسلام نیز هست درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ینبغی للمومن ان یکون فیه ثمان خصال وقورا عند الهزاهز صبورا عند البلاء شکورا عند الرخاء
قانعا بما رزقه الله لا یظلم الاعداء ولا یتحامل للاصدقاء بدنه منه فی تعب والناس منه

فی سبعة ان انعم علیل النفس والحکم وزیاد و اسقی امیه مبتور و واخرق اخوه والیه والی شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوارست برای مومن آنکه باشد در او هشت خصلت
اول باوقار باشد نزد بلیات مضطرب نشود دوم بوقت بلا صبر کند و باشد نزد نعمت سوم شاکر
شکر گزار باشد نزد فراخی نعمت چهارم قناعت کند و باشد بآنچه روزی کرده او را الله تعالی پنجم ظلم نکند دشمنان را
به بدی ویرا نتیجه ششم ساکنی در گفتگو کند برای دوستان بجای دیگران هفتم بدن او از ماندگی و آزار باشد
در عبادت و مومنان اهل حاجت هشتم مردم مومن از او در استراحت باشد بدرستی که دانشها
امام حق و مسائل دین دوست در دوستی مومن است و برادری و مددگاری اوست و فروشدن
شکر ای صفات حمیده اوست چنانچه بیان شد در حدیث چهاردهم باب اول کتاب العقل و هموارگی
با مردم پدر اوست و نیکی با مردم برادر اوست دوم اصل قال امیر المومنین صلوات الله علیه
الایمان له ارکان اربعة التوکل علی الله وتفویض الامر الی الله والرضا بقضاء الله والتسلیم
لامر الله عزوجل شرح گفت امیر المومنین صلوات الله علیه ایمان را چهار رکن است اول اعتماد بالله
تعالی در دفع ضرر و جلب نفع دوم واگذاشتن امارت اولی الامر و سائر احکام دین بسوی الله تعالی
سوم راضی شدن بحکم قضا و قدر الله تعالی در نفع و ضرر چهارم قبول کردن امرست که الله تعالی
داده باو بسوی امر سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انکم لا تکونوا صالحین
حتی تعرفوا ولا تعرفون حتی تصدقوا ولا تصدقون حتی تسلموا ابوابا اربعة لا یصلح اولها
الا باخرها ضل اصحاب الثلثة وتاهوا تیها بعیدا ان الله تبارک وتعالی لا یقبل عمل الصالح
ولا یتقبل الله الا بالوفاء بالشروط والعهود فمن وفی لله بشرطه واستعمل ما وصف فی
عهده نال ما عنده واستکمل وعده ان الله عزوجل اخبر العباد بطرق الهدی وشرع
لهم فیها المنار واخبرهم کیف یسلکون فقال وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا
ثم اهتدی وقال انما یتقبل الله من المتقین فمن اتقی الله عزوجل فیما امره لقی الله عزوجل مؤمنا
بما جاء به محمد صلی الله علیه وآله شرح این حدیث گذشت باندک تغیری در حدیث ششم
باب هفتم کتاب الحجة و در اینجا نیز بیان می کنیم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدرستی که شما نمی باشید اهل صلاحیت دخول بهشت مگر آنکه بشناسید الله تعالی را و نمی شناسید او را
مگر آنکه است گوش کنید رسول او را و راه او راست نمی شمرید تا آنکه قبول کنید چهار در معرفت را که امید نیست
کسی را اول آنها که هر یک از تو با ایمان عمل صالح است مگر با خر آنها که هر یک از ایمان و عمل صالح د
ابتدا است گمراه شدند جمعی که سه در پیشین چهارم را واگذاشتند و سرگردان شدند سرگردانی
دور است از راه حق است بر جمعی که خود را از جمله شیعه امامیه میشمارند و خود را کنند د بعض

عبادات خود بیان این آنکه بدرستی که الله تبارک و تعالی درعرضه بدل نمی کند کرسے عملی را که در جمیع ارکان و اجزاء
موافق ماموربه باشد و قبول نمی کند الله تعالی آن عمل را مگر بوسیلهٔ وفا بشرطهاے الٰهی در مغفرت و پیمانهاے
الٰهی و محکمات قرآن که در آنها امر خلائق به پیروی اهل علم ونهی ایشان از پیروی ظن و خودرائی و اختلاف هست
و هرکه وفا کرد برای الله تعالی بشرطهای او و بتمام بجا آورد آنچه را که بیان کرد در محکم کتاب او دریافت ثوابی را
که نزد اوست و بتمام دریافت وعده او را بمغفرت و بهشت بیان این آنکه بدرستی که الله عزوجل داد و بندگان را
راههای بسی که آیاتی باشد از قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن هست و بنهایت بلند و نمایان کرد الله تعالے
برای بندگان در آن راههای راستے مشعل را باینمعنی که محکم کرد آن آیات را و کثرت محکمات بحدیست
که بر همه ایشان ظاهر است اگرچه جمعی مکابره کنند و الله تعالی خبر داد بندگان را که چون سیر کنند باشند در آن
راههای راستے اشارت است بقول الله تعالی در سوره آل عمران منه آیات محکمات هن ام الکتاب
از جملهٔ قرآن آیتهای صحیح غیر منسوخ است که آنها ام قرآن است باینمعنی که بوسیلهٔ نهی از پیروی ظن که در آنها
است ائمهٔ هدی معلوم میشوند و از ایشان باقی قرآن را معلوم میتوان کرد بقول الله تعالی در سوره مائده
قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام تحقیق آمد شما را از جانب الله تعالی
روشنی و خبری از قرآن که محکم و بنهایت واضح است راه مینماید بآن الله تعالی کسی را که تابع رضای او شد
راههای سلامتی از ضلالت و عذاب جهنم پس از آن گفت در سوره طه و بدرستی که من هر آئینه آمرزگار
گناهان کبائر ام برای کسی که روگردان شد از طاغوت و گروید بربوبیت الله تعالی و رسالت رسول و صدق
کتاب الٰهی بترک اصرار بر کبیره و عمل کرد که عمده اعمال صالحه است باینمعنی که اعتراف بامام عالم خواه رسول
و خواه وصی او کرد و مثل اعتراف بولایت اهل البیت چنانچه گذشت در حدیث هشتاد و پنجم باب صد و هفتم
کتاب الحجه که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است بعد از آن تا آخر عمر بوسیلهٔ هدایت آن امام
یافت بمسائل عباداتی که میکند باینمعنی که سوال کرد بے واسطه یا بواسطه گفت در سوره مائده جز این نیست
که قبول عبادت میکند الله تعالی از پرهیزگاران عذاب الٰهی بترک پیروی ظن و خودرائی در عباداتے
از عبادات خود چه آن شرک است پس هرکه پرهیز کرد عذاب الله عزوجل را در آنچه امر کرده الله تعالے
او را از عبادات مثل نماز و زکوة و حج و روزه و جهاد باینمعنی که در مسائل متعلقه بآنها اهتدا را منظور داشت
ملاقات کرد در وقت مرگ و قیامت الله عزوجل را بر حالی که گرویده باشد بآنچه آورده آنرا محمد صلی الله علیه و آله
هر چند که در آنچه نهی کرده پرهیزگاری نکرده باشد مثل کسے که کبیره کرده باشد بے اصرار زیرا که قابل شفاعت
نیست چنانچه می آید در باب ظلم

اصل هیهات هیهات فات قوم وماتوا قبل ان
یهتدوا و ظنوا انهم آمنوا واشرکوا من حیث لا یعلمون انه من اتی البیوت من ابوابها اهتدی
ومن اخذ فی غیرها سلک طریق الردی وصل الله طاعة ولی امره بطاعة رسوله وطاعة

زرارت رجال خبر مبتدای محذوف است بتقدیر البیوت رجال نه فاعل فعل محذوف که دلالت میکند بران
یسبح چه حذف فاعل مبنی بر اراده اختصار است وذکر آن اگرچه در جمله دیگر باشد منافی آنست در ظاهر
پس التزام آن بضرورت خوب نیست **اصل** ان الله قد استخلص الرسل لامره ثم استخلصهم
مصدقین لذلک فی نذره فقال وان من امة الا خلا فیها نذیر تاه من جهل واهتدی من ابصر و
عقل ان الله عز وجل یقول فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور وکیف
یهتدی من لم یبصر وکیف یبصر من لم یتدبر اتبعوا رسول الله صلی الله علیه وآله واقروا بما نزل
من عند الله واتبعوا آثار الهدی فانهم علامات الامانة والتقی واعلموا انه لو انکر رجل عیسی ابن
مریم علیه السلام واقر عن سواه من الرسل لم یومن اقتصوا الطریق بالتماس المنار والتمسوا
من وراء الحجب الآثار تستکملوا امر دینکم وتؤمنوا بالله ربکم **شرح** الاستخلاص خالص شمردن
وخالص کردن ومرد وانجا مناسب است واشارتست بقول الله تعالی در سوره ص بعد از ذکر داود
وسلیمان وایوب واذکر عبادنا ابراهیم واسحق ویعقوب اولی الایدی والابصار انا اخلصناهم بخالصة
ذکری الدار تا قول او که وکل من الاخیار مذکور سازبندگان ما ابراهیم واسحق ویعقوب را که صاحبان قوتها
در فرمان برداری وبصیرتها در مسائلی که احتیاج بدانستن آنها میشود بودند بیان این آنکه بدرستی که
ما خالص کردیم ایشان را برای صفتی که خالص است از غش آن صفت بیاد داشتن آخرت است
بعذاب جهنم برای خود رایان که فائده امامت است لامره متعلق باستخلص است اشارت است بآنکه
مراد بذکر الدار امارت است ظاهر نیست که نزول سوره فاطر بعد از نزول سوره ص باشد استخلصهم
اشارت باین است که خلو در سوره فاطر وخلوص در سوره ص بیک معنیست مصدقین بصاد بی نقطه
ودال بی نقطه وفاالصیغه اسم مفعول باب افعال است الاصداق برگردانیدن کسی ومراد
اینجا ترک تصریح بخصوص جمعی است در سختی که شامل ایشان نیز باشد بعد از آنکه تصریح علی حده بایشان
شده باشد لذلک متعلق باستخلصهم است **یعنی** بدرستی که الله تعالی خالص شمرده رسولان را برای امامت
خود باینمعنی که امامت بنهایت عمده است بعد از آن خالص شمرده رسولان را برجالی که مذکور صریحا نباشد
برای آن امامت در میان نذیر آن الهی باین روش که گفته در سوره فاطر ونبوده هیچ امتی مگر آنکه خالص شده
در آن امامت امامی که یاد آن وارنده عذاب آخرت باشد خواه رسول وخواه وصی رسول حیران شد
که ناخرد مندی کرد واطاعت ائمه هدی نکرد هر که حق را دید خردمندی کرد بیان این آنکه بدرستی که الله عز وجل
بعد از وعده نصرت ائمه هدی در آخر کار واشارت بتکذیب جماعت اصحاب قول رسول را در وصی
او وتسلی کردن او در آن میگوید در سوره حج بیان این آنکه بدرستی که حال وقصه اینست که بعد
از تو کور نخواهد شد چشمهای ایشان ولیکن کور خواهد شد دلهای ایشان که در سینه هاست باینمعنی که

... گردیشوند بعت ... کرده شوند و دین ایشان سست شود
پس ترک کنند حکومت قرآن و سنت که پسران تابع شوند رسول اسد صلی اسد علیه و آله را اقرار کنید
نزد خدا تعالی و تابع باشید تا باین که این است که اوصیای رسول باشند ... ی
ایشان مقتضای ترک خیانت و مقتضای تقوی است یعنی که اطاعت ایشان علامت ایمان
و پرهیز از غضب آخرت است و بدانید که شان این نیست که اگر شکر شود مردی عیسی بن مریم علیه السلام
را اقرار کنند بجمیع پیروان رسولان مومن نشده و اشارت باین است که هرکدام از ائمه هدی که منکر شود
از ایمان بعد هیر و جمیع تو بر ضمیر کم از امام عالم بجمیع احکام منافی تصدیق ربوبیت الهی است و اسید
احوال دین خود از طلب شمس محکمات قرآن و طلب کنید بعد از رسولان یا فیما نزد من از رسولان را
از اوصیای ایشان باشند تا کامل کرده باشید که دین خود را وگرویده باشید باسد تعالی که صاحب کل
اختیار شما است **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لبعض غزواته
فقال من القوم فقالوا مومنون یا رسول الله قال وما بلغ من ایمانکم قالوا الصبر عند البلاء و
الشکر عند الرخاء والرضاء بالقضاء فقال رسول الله صلی الله علیه وآله حلماء علماء کادوا
من الفقه ان یکونوا انبیاء ان کنتم کما تصفون فلا تبنوا ما لا تسکنون ولا تجمعوا ما لا تأکلون و
اتقوا الله الذی الیه ترجعون شرح برای سب نقطه وفا و عین سب نقطه ماضی معلوم باب
منع است الزجر بلند کردن آواز و مانند آن و تشدد مانند شتر و هردو اینجا مناسب است و اول مناسب
تر است با آنچه آید در حدیث اول باب بیست و هفتم بلغ بباء یک نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب نصر است البلوغ کامل شدن من برای تبعیض است و میتواند بود که بلوغ بمعنی رسیدن
باشد و بلغ بتقدیر بلغکم باشد و من برای سببیت باشد حلما خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هم حلماء
یعنی آواز بسلام بلند کردند یا تندروند شتران خود را بسوی رسول اسد صلی اسد علیه و آله و سلم
در بعض جهادهای او پس گفت کیانند جماعت پس گفتند ما مومنانیم ای رسول اسد صلی اسد
علیه و آله رسول علیه السلام گفت و چه چیز کامل شده از جمله اجزای ایمان شما گفتند صبر نزد محنت و شکر
نزد نعمت و راضی بودن بقضای الهی پس گفت رسول اسد صلی اسد علیه و آله ایشان عاقلانند و دانایانند
نزدیک اند از فهمیدگی که باشند انبیا چنانچه بیان کردند پس بنا مکنید خانه را که زیاده از قدر حاجت شما ...
و جمع مکنید چیزی را که زیاده از نفقه شما و عیال شما باشد و پرهیز کنید عذاب اسد تعالی را که بسوی
او برگردانیده میشوید در مرگ یا قیامت

باب بیست و چهارم اصل باب

متن شرح این باب از تتمه باب سابق است چه درین باب هریک از نسبة اسلام و نسبة ایمان مذکور است

شرح ... (حاشیه)

صریحا درین باب یک حدیث است **اصل** عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام و باسانید مختلفة عن
الاصبغ بن نباتة قال خطبنا امیر المومنین علیه السلام فی داره وقال فی القصر ونحن مجتمعون
ثم امر صلوات الله علیه فکتب فی کتاب قرئ علی الناس وروی غیره ان ابن الکواء سال امیر المومنین
علیه السلام عن صفة الاسلام والایمان والکفر والنفاق فقال **شرح** روایت است از جابر جعفی از
امام محمد باقر علیه السلام و بسندهای بسیار که غیر اند از اصبغ بن نباته گفت خطبه خواند امیر المومنین علیه السلام در خانه
خود و با اصبغ گفت باعتبار بعض از سندها که در کوشک یعنی قلعه تحتانه و ما جماعت شیعه آنجا جمع شده بودیم
بعد از خطبه امر کرد امیر المومنین علیه السلام پس نوشته شد این خطبه در مکتوبی و خوانده شد بر مردمے که حاضر بودند
برائے کثرت فوائد این خطبه و روایت کرد غیر اصبغ که عبد الله ابن الکوا پرسید امیر المومنین علیه السلام را
از احوال اسلام که نفی شریک در ربوبیت الله تعالے است و ایمان که صاحب امن از عذاب آخرت
بودنست و کفر که انکار حق است و نفاق که اظهار اسلام و در دل گرفتن شرک است پس گفت **اصل** اما بعد
فان الله تبارك وتعالی شرع الاسلام وسهل شرائعه لمن ورده واعز ارکانه لمن حاربه وجعله عزا
لمن تولاه وسلما لمن دخله وهدی لمن ائتم به وزینة لمن تجلله وعذرا لمن انتحله وعروة لمن اعتصم
به وحبلا لمن استمسك به وبرهانا لمن تکلم به ونورا لمن استضاء به وشاهدا لمن خاصم به وفلجا لمن
حاج به وعلما لمن وعاه **شرح** این فقرات برائے بیان رفعت شان اسلام است یعنی اما بعد
از حمد و صلوة پس بدرستے که الله تبارک و تعالے آنجوی واضح بقرار داد اسلام را و آسان کرد موضع آبخوردن
از آنرا برائے کسیکه بطلب آب آمد نزد آن باین معنی که احکامی که الله تعالی در حلال و حرام و مانند آنها در اسلام
قرار داده بغایت آسان کرده راه علم بآنها و عمل بآنها را باعتبار اینکه صریح کرده در محکمات بسیارے نہی از پیروی
خودرایان و امر بطلب علم از اهل علم که اهل بیت رسول اند و مردمے که از پیے ائمه اهل ظن و اختلاف
رفتند و جمعے که میروند مانع مردم شدند از سلوک آن راه و پوشانیدند آن را پس عیبے در راه نیست و محکم
بست درین پیرایان است و محکم کرد قواعد آنرا که وجوب تصدیق رسول و کتاب و وصے باشد برای
هرکه مخالفت کرد آنرا باین معنے که رخنه در آنها نمی تواند کرد یا مراد اینست که کمیاب و مشکل کرد شرائع
آنرا برای کسے که مخالفت کرد آنرا چنانچه مجرب است که خودرایان بدقائق فکر خود بعلم بمسائل آن نمیرسند
و گردانید اسلام را عزتے برای کسے که دوست خود گرفت اسلام را و صلحی که خون و مال آن محفوظ میماند
برای کسے که داخل آن شد بحسب ظاهر مانند کسے که بکنار زمینی رود و در میان آن در نیاید و راه یافتنے
بحق برائے کسی که اقتدا کرد بآن و خود را پیے نکرد و آراستنے برای کسی که لباس خود کرد آنرا و کرمے که
در دنیا پیش رود در حفظ خون و مال برائے کسی که بساختگی بر خود بست آنرا و دستاویز بہشت برائے کسی که
نگاهداشت خود را از طاغوت بسبب آن و سر رشته راه بہشت برای کسی که چسپید بآن و دلیلی واضح حقیت

و فراخی عیشی برای کسی که برای طلب فراخ عیش کار خود را با الله تعالی واگذاشت و گروی برای کسی که
گرو نیکو را برد و خبر دار شدنی برای کسی که بزودی خبر دار شد و سیری برای کسی که با تامل کرد در برابر مباحثه خود
در مجلس بحث و زرهی برای کسی که نگاه داشت خود را از ضرر مخالف خود در مجلس درس و دانشمند آن و مددگاری
برای کسی که در راه حق مستقیم شد و بینایی برای کسی که ایمن شد از ضرر دنیا و آخرت و یک ایمن
شدنی که ایمنی دنیا باشد برای کسی که داخل در ظاهر اسلام شد مثل اعراب که در حق ایشان
گفته در سوره حجرات ولکن قولوا اسلمنا و زندگی در آخرت برای کسی که تصدیق باطن اسلام کرد و
بی نیازی برای کسی که در طلب علم شرائع اسلام کرد پس آن اسلام است و بس بکار آمدنی چیزی که است
و بس راستی و شرف آنست و بس بزرگی دنیا و آخرت و حال آنست بس بهترین حالها اصل وهو ابلج
المنهاج مشرق المنار ذاکی المصباح رفیع الغایة یسیر المضمار جامع الحلبة سریع السبقة الیم النقمة
کامل العدة کریم الفرسان شرح اضافه در این فقرات از قبیل اضافه مشتق بفاعل است پس اضافه
لفظی است و در حکم انفصال است رفیع برای بی نقطه و فا و عین بی نقطه فعیل بمعنی مفعول است
بمعنی شایان کرده شده الحلبة بفتح حای بی نقطه و سکون لام و بای یک نقطه جمعی که بعد از مسابقت
در میدان بر سر گرد آیند تا هر کدام که سبقتی گرفته باشد نصیب خود را صاحبی کند و هر کدام که نرسیده باشد
حرمه را ادراک کند و بر جمعی که هنوز در میدان اند نیز اطلاق میکنند العدة بضم عین بی نقطه زاد و مسافر یعنی اسلام
پس بغایت روشن است راه آن تابان است محل روشنی آن بغایت افروخته است چراغ آن شایان
کرده شده است آخر آن کم است میدان آن جمع کننده خلق بسیار است اهل گرو آن شایان است گرو
آن دردناک است انتقام آن تمام است زاد آن گرامی اند سواران آن اصل فالایمان منهاجه
والصالحات مناره والفقه مصابیحه والدنیا مضماره والموت غایته والقیمة حلبته
والجنة سبقته والنار نقمته والتقوی عدته والمحسنون فرسانه شرح بیان این آنکه گرویدن بربوبیت
رب العالمین و بانچه نازل شده بر رسول علیه السلام راه واضح آنست و اعمال صالحه محل روشنی است
و علم بمسائل دین چراغهای آنست و دنیا میدان آنست و مرگ آخر آن است و اهل قیامت جماعت
گرد آمده و بهشت گرو آنست و آتش جهنم انتقام آنست و پرهیز عذاب الهی زاد آنست و نیکوکاران
سواران میدان آنند اصل فبالایمان یستدل علی الصالحات وبالصالحات یعمر الفقه وبالفقه
یرهب الموت وبالموت یختم الدنیا وبالدنیا تجوز القیمة وبالقیمة تزلف الجنة والجنة حسرة
اهل النار والنار موعظة المتقین والتقوی سنخ الایمان شرح بیان این آنکه بایمان استدلال
کرده میشود بر اعمال صالحه یا بمعنی که هر که ایمان بخدا و رسول دارد به مدد آن میتواند دانست که اعمال صالحه
سوالهای اهل الذکر است در مشکلات و آنها مبنی بر ولایت اهل البیت است و آن اصل اعمال

آمده است چنانچه گفته در سوره رحمن ولمن خاف مقام ربه جنتان بیان شده در حدیث سوم باب سابق و برای سیه
کاری صادر شود بیشتر و هم مسائل دین بیشتر که هر که آن مسائل را نگفت رای ایدیک در بهشت و علم و
بیا بیشتر و چنانچه گفته در سوره ولمن خاف مقام ربه و بوسیله دانش مسائل دین ترسید و بیشتر و
مرگ با تیمی کرد از سوز دوزخ که تقوی و ترس عذاب است که امید از مرگ باشد حاصل است شود چنانچه گفته
در سوره لمثل هذا فلیعمل العاملون و ترک آخر کرده شود کار دنیا و وسیله دنیا و اعمال خلائق
در آن جمع است که قیامت نزدیک را پس علیه است شود و قیامت نزدیک کرده شود بهشت
برای اهل تقوی چنانچه گفته در سوره شعرا و ازلفت الجنة للمتقین بهشت مسرت اهل آتش است
و آتش مصیبت است در دنیا برای اهل تقوی و تقوی اصل ایمان است

باب بست و پنجم اصل باب صفة الایمان

شرح این باب بیان مثل ایمان است و درین باب یک حدیث است اصل سئل امیر المومنین
علیه السلام عن الایمان فقال ان الله عز وجل جعل الایمان علی اربع دعائم علی الصبر والیقین
والعدل والجهاد شرح پرسیده شد امیر المومنین علیه السلام از حال ایمان پس گفت بدرستیکه الله
عز وجل کرد ایمان را برپا داشته چهار ستون برپا است صبر و کمال قرار خاطر بر وعید الهی و عدالت و جهاد
در راه الله تعالی اصل فالصبر من ذلک علی اربع شعب علی الشوق والاشفاق والزهد
والترقب فمن اشتاق الی الجنة سلا عن الشهوات ومن اشفق من النار رجع عن المحرمات ومن زهد
فی الدنیا هانت علیه المصیبات ومن راقب الموت سارع الی الخیرات شرح پس صبر از جمله آن
چهار ستون بر چهار شعبه است بر اشتیاق و ترس و بی رغبتی در دنیا و انتظار بیان این که هر که مشتاق شد
بسوی بهشت فرسند و روگردان شد از خواهشهای نفس و هر که ترسید از آتش جهنم برگشت از حرامها و هر که
بی رغبت شد در دنیا سهل گذشت بر او مصیبتها و هر که انتظار کشید مرگ را شتاب کرد در عبادات ببسیر
بر شعبهای آنها اصل والیقین علی اربع شعب تبصرة الفطنة وتاول الحکمة ومعرفة العبرة
وسنة الاولین فمن ابصر الفطنة عرف الحکمة ومن تاول الحکمة عرف العبرة ومن عرف العبرة عرف
السنة ومن عرف السنة فکانما کان من الاولین واهتدی للتی هی اقوم ونظر الی من نجا بما نجا
ومن هلک بما هلک وانما اهلک الله من اهلک بمعصیته وانجی من انجی بطاعته شرح التبصرة بفتح تای
دو نقطه در بالا و سکون بای یک نقطه و کسر صاد بی نقطه و رای بی نقطه مصدر باب
تفعیل والابصار مصدر باب افعال بینا کردن التاول مصدر باب تفعل نکر در چیزی الحکمة بکسر حای
بی نقطه و سکون کاف سخنی که برای منع از چیزی باشد که نهی از آن شده باشد سابقا مثل نقل حکایت
با امم سابقه العبرة بکسر عین بی نقطه بلایی که واقع شده باشد برای کسی و از آن دیگران حال خود را

استنباطا تو اند کرد است روش الٰہی در عذاب ونجات کہ تغیر نمی یابد باعتبار عصیان واطاعت در اولین وآخرین
چہ اگر مخصوص بیکے باشد طرف گیری وظلم مے شود باد رینجا و در ہالک براے سببیت است وبا استفہام
است واثبات الف آن با حرف جر شاذ است وصے تواند بود کہ با براے مصاحبت وما مصدریہ باشد
یعنی وکمال اقرار خاطر بوعید الٰہی بر چہار حصہ است اول بنا کردن زیرکی یعنی کار فرمودن زیرکی
خود بملاحظہ معانی محکمات قرآن دوم فکر در موعظہ الٰہی کہ در نقل احوال امم انبیاے سابق کردہ سوم
شناخت موعظہ عذاب ونجات کہ بر ہر عاصی ومطیع آمدہ چہارم شناخت اینکہ عذاب ونجات اولین روش
الٰہی است کہ در آخرین نیز مثل آن در دنیا یا آخرت میشود بیان این آنکہ ہر کہ بنیاد کرد زیرکی را شناخت موعظہ الٰہی
را وہر کہ فکر کرد در موعظہ شناخت عذاب وراحت سابقین را وہر کہ شناخت آنرا شناخت روش الٰہی
را پس گویا کہ خود ش بود وبا سابقان بایں معنی کہ دانست کہ فرق میان سابقین ولاحقین نیست در روش
الٰہی وراہ یافت بملتی کہ مستقیم تر است کہ ملت اسلام باشد گویا کہ نگاہ کردہ بسوی آنکہ نجات یافت
کہ بچہ چیز نجات یافت مثل قوم یونس ونگاہ کرد بسوی آنکہ جہنمی شد وجز این نیست کہ جہنمی کردہ اللہ تعالےٰ
کسے را کہ جہنمی کرد بمخالفت او وعید الٰہی را ونجات داد کسے را کہ نجات داد باطاعت او وعید الٰہی را
اصل والعدل علی اربع شعب غامض الفہم وغمر العلم وزہرۃ الحکم وروضۃ الحلم
فمن فہم فسر جمیع العلم ومن علم عرف شرائع الحکم ومن حلم لم یفرط فی امرہ وعاش فی الناس حمیدا
شرح علم وجمیع العلم یعنی معلوم است ماخوذ از علم بمعنی مستحکم کردن کارے ومراد محکم قرآن است
کہ در تفسیر آن احتیاج بتعلیم کسے نیست یعنی وعدالت بر چہار حصہ است اول فروزندہ در دقائق
از جملہ فہم دوم بسیار از جملہ علم سوم نازل مانند شگوفہ واز جملہ دیوان میان خلائق تطبیق خصوصیات قضایا
بر قواعد کلیہ معلومہ بجہت احتیاج بتاریک بینی بادار چہارم خوشنما مانند بوستان از جملہ آہستگی مثل
ملاحظہ اینکہ مبادا مانعے از تعیین حکم در شخصے باشد مثل آبستنی در زنی کہ زنا کردہ باشد چہ صبر باید کرد
تا وضع حمل او شود ومثل ملاحظہ اینکہ مبادا ظلمی بر کسے شود در معاملات با مردم بیان این آنکہ ہر کہ
فہمیدگی بہم رسانید تفسیر کرد جمیع محکمات قرآن را وتمیز کرد آنہا را از متشابہات وہر کہ دانست مشکلات را
شناخت آبخورہای دیوان را بایں معنی کہ دانست کہ دیوان ہر قضیہ از کجا آب میخورد وبر کدام قاعدہ مترتب
میشود وہر کہ آہستگی کرد در دیوان افراط نکرد در کار خود وزندگی کرد در مردم بر حالے کہ پسندیدہ خصال
است اصل والجہاد علی اربع شعب علی الامر بالمعروف والنہی عن المنکر والصدق فی المواطن
وشنان الفاسقین فمن امر بالمعروف شد ظہر المومن ومن نہی عن المنکر ارغم انف المنافق وامن کیدہ
ومن صدق فی المواطن قضی الذی علیہ ومن شنا الفاسقین غضب للہ ومن غضب للہ غضب
اللہ لہ فذلک الایمان ودعائمہ وشعبہ شرح المعروف مقبول نزد کسی المنکر مردود نزد کسی ومراد اینجا بمعروف

پیروی علم و شکیبه دوری حق است و شنئان بفتح شین با نقطه و فتح و سکون نون دوم و دشمنی است مصدر باب منع و علم

دشمنی یعنی چهار و چهار نوع است اول بر امر غیر حق و پیروی علم که مقبول است در تبیین محرمات

و ابواب الهی منصوصه قرآن و مقبول است و عقل تبیح قبله دوم برخی از خلاف حق و پیروی ظن که موجب است

و بحکمات و معقول خلاف بیاید اگر کسی امر منکر کند و فرد از بنیش آن حکم کند بنابرین قبیح است اگر ایمان

منزلت نیکی ید و آنرا قبیح شمرند یکی اهل کمال خود است شمارند سوم بر راست گفتن در تبیین منع

دوم که مبادی نفس است چهارم به دشمنی سرکشان از حکم الهی یعنی امر ایشان بغیر الحق و ادعای بیات

دعوی ایشان در کبائر و محرمات و آن چهار قسم است اول بدست دوم بزبان سوم به ترش رو و سیلے

چهارم بکدورت دل یعنی هر که امر کرده قبول نمی کند کتب الهی متحکم کرد لیست موتمن راد هر که مستثنی کرد

از مرده در تحقیق کتب الهی همچون انبیا یعنی منافق را مرد منافق کسی است که خود را از اهل ایمان می شمرد

و از اهل ایمان نیست مثل ائمه ضلالت و اتباع ایشان و مراد اینست که حکما آنکه در ناحق از پیروی ظن

است بر راستی بدایت تو نیست برای مومنان و اگر منافقان چیزی در مقابل گویند هر چه بگویند پیشتر از

شرمنده اند و این مشوید از کر شبهات ایشان مثل روایاتی که وضع کرده اند و متبع ائمه ضلالت و هر که

راست گفت در جمیع مواضع بجا آورد آنرا که بر او دست یا یعنی که البته حکم از روی ظن نمی کنند تا مساوی دیگر

در فرع باشد و هر که دشمنی کرد با فاسقان غضب کرده کسی را بدست یا بزبان برای الله تعالی دیگر

غضب کرد کسی را بدست یا بزبان یا ترش روئی یا کدورت دل برای رضای الله تعالی و هر که غضب

کرد کسی را بدست یا زبان برای الله تعالی غضب کرد الله تعالی دشمنان او را برای اولین آنست

که مذکور شد ایمان و ستونهای ایمان و شعبهای ایمان

باب بست و ششم اصل باب فضل الایمان علی الاسلام والیقین علی الایمان

شرح این باب بیان زیادتی ایمان است بر اسلام و زیادتی کمال قرار خاطر بر ایمان و درین باب

شش حدیث است اول اصل عن جابر قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا اخا جعف ان

الایمان افضل من الاسلام وان الیقین افضل من الایمان وما من شیء اعز من الیقین شرح

جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا بر قبیله ایست از یمن و لفظ منسوب موافق لفظ منسوب الیه است

یعنی روایت است از جابر جعفی گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ای برادر جعفی که جعفی اند بدرستی که ایمان

زیاده است از اسلام اشارت است بآنکه جمعی که بعد از رسول علیه السلام مومن شدند بمعرفت امام افضل

از جمعی که در زمان رسول وفات یافتند بمعرفت امام چنانچه بیان شد در حدیث دوم باب هشتاد و ششم

کتاب الحجه که باب نادر فی حال الغیبة است و مراد اینست که جمعی بیشتر وفات یافتند بتعبیر و تنبیه

هشتم چنانچه گفته در سوره البلد فلا اقتحم العقبة و بیان شد در حدیث چهل و نهم و هشتاد و ششم باب

صدر و هفتم کتاب الحجه که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است و گفته در سوره عنکبوت الم احسب
الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون چه اشارت است باینکه اشتراک لفظ ایمان میان اول و
دوم شبیه باشتراک لفظی است یعنی به مرتبتی که کمال قرار خاطر از خاطر بر وعده و وعید باین روش که ترک مکروهات
و صغائر کنند تا ساداکه در کبیره داخل شوند افضل است از ایمان و نیست هیچ چیز کمیاب تر از کمال قرار خاطر
دوم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعته یقول الایمان فوق الاسلام بدرجة والتقوی
فوق الایمان بدرجة والیقین فوق التقوی بدرجة وما قسم فی الناس شیٔ اقل من الیقین
شرح التقوی ترس عذاب الٰهی و آن چهار مرتبه دارد اول عدم اصرار بر ترک فریضه و فعل کبیره
دوم فعل فرائض و ترک کبائر مگر لمم سوم فعل فرائض و ترک کبائر مطلقا چهارم فعل فرائض و ترک کبائر
مطلقا و ترک صغائر و مراد اینجا مرتبه دوم و سوم است بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول باب هفتم
که مرتبه اول لازم ایمان است و مرتبه رابع یقین است الیقین کمال قرار خاطر بر وعده و وعید الٰهی و آن
دو مرتبه دارد اول ادنی و آن آنست که مذکور شد در حدیث اول باب سابق و دوم اعلیٰ و آن
مراد است اینجا یعنی روایت است از امام موسیٰ کاظم علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت
ایمان بالای اسلام است بیک مرتبه و ترس عذاب الٰهی بالای ایمان است بیک مرتبه و کمال قرار خاطر
بر ایمان و بر وعده و وعید بترک صغائر بالای ترس الٰهی است بیک مرتبه و قسمت کرده نشده در مردم چیزی
کمتر از کمال قرار خاطر یعنی که اهل آن صفت بغایت کم‌اند سوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام
یقول ان الله فضل الایمان علی الاسلام بدرجة کما فضل الکعبة علی المسجد الحرام شرح
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت بدرستی که الله تعالیٰ زیاده کرد شرف ایمان را بر اسلام
بیک درجه چنانچه زیاد کرد کعبه را بر مسجد حرام چهارم اصل عن ابی بصیر قال قال لی ابو
عبد الله علیه السلام یا ابا محمد الاسلام درجة قلت نعم قال والایمان علی الاسلام درجة
قال قلت نعم والتقوی علی الایمان درجة قال قلت نعم قال والیقین علی التقوی درجة قال
قلت نعم قال فما اوتی الناس اقل من الیقین شرح نعم چنانچه در جواب استفهام واقع میشود
در جواب خبر نیز واقع میشود و اینجا از قبیل دوم است و مضمون این موافق حدیث دوم است اصل
وانما تمسکتم بادنی الاسلام فایاکم ان ینفلت من ایدیکم شرح اضافه ادنی الی الاسلام از قبیل
اضافه افعل التفضیل است بچیزی که از آن خارج است مثل یوسف احسن اخوته الانفلات بفاء
تا ی دو نقطه در بالا مصدر باب انفعال والتفلت مصدر باب تفعل بیرون رفتن چیزی است ناگاه
یعنی و جز این نیست که شما دست زده اید نزدیکتر ایمان که اسلام باشد مراد اینست که تقوی و یقین
ندارید پس نگاه دارید خود تا را نیز از اینکه آن نیز ناگاه بیرون رود از دستهای شما اشارت باین است

بگیرد که تفاوت آنچه در روایات وغیرآن پنجم اصل سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام
عن الایمان والاسلام فقال قال ابو جعفر علیه السلام انما هو الاسلام والایمان فوقه بدرجة والتقوی
فوق الایمان بدرجة والیقین فوق التقوی بدرجة ولم یقسم بین الناس شیء اقل من الیقین
شرح ضمیر انما هو اسلام است یعنی دین الٰهی است چنانچه گفته در سوره آل عمران ان الدین عند الله الاسلام و
بیان شد در حدیث چهارم باب بیست و هفتم که اسلام مکشف بود در زمان رسول است یعنی که قرار نیست
در جا بجز بر مردم در زمان رسول اسلام بود و مضمون این موافق حدیث دوم است اصل قال قلت
فای الشیء الیقین قال التوکل علی الله والتسلیم لله والرضا بقضاء الله والتفویض الی الله قلت
فما تفسیر ذلک قال هکذا قال ابو جعفر علیه السلام شرح راوی گفت گفتم پس چیست معنی
یقین گفت اعتماد بر الله تعالی در دفع ضرر و جلب نفع و قبول کردن امری که داده الله تعالی
راضی شدن بقضاء الله تعالی در نفع و ضرر و واگذاشتن امارت او به الامر و سایر احکام بسوی
الله تعالی یعنی کسی که کمال قرار خاطر دارد که اینها را داشته باشد گفتم پس چیست تفسیر یقین
یعنی که آیا این تفسیر که کردی مصداق کمال قرار خاطر از پیش خود است یا مسموع از دیگری
است گفت همچنین گفت در تفسیر یقین امام محمد باقر علیه السلام ششم اصل عن الرضا
علیه السلام قال الایمان فوق الاسلام بدرجة والتقوی فوق الایمان بدرجة والیقین فوق التقوی
بدرجة ولم یقسم بین العباد شیء اقل من الیقین شرح مضمون این موافق حدیث دوم است

باب بیست و هفتم اصل باب حقیقة الایمان والیقین

شرح این باب بیان علامت ایمان و علامت کمال قرار خاطر با ایمان است در این باب چهار
حدیث است اول اصل بینا رسول الله صلی الله علیه وآله فی بعض اسفاره اذ لقیه رکب
فقالوا السلام علیک یا رسول الله فقال ما انتم فقالوا نحن مؤمنون یا رسول الله قال فما حقیقة
ایمانکم قالوا الرضا بقضاء الله والتفویض الی الله والتسلیم لامر الله تعالی فقال رسول الله
صلی الله علیه وآله علماء حکماء کادوا ان یکونوا من الحکمة انبیاء فان کنتم صادقین فلا تبنوا
ما لا تسکنون ولا تجمعوا ما لا تاکلون واتقوا الله الذی الیه ترجعون شرح الرکب بفتح راء
بی نقطه و سکون کاف و بای یک نقطه سواران شتر از ده تا بیشتر و گاهی بر سواران اسپ نیز اطلاق کنند
مضمون این موافق حدیث چهارم باب بیست و سوم است دوم اصل ان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم صلی بالناس الصبح فنظر الی شاب فی المسجد وهو یخفق ویهوی برأسه
مصفرا لونه قد نحف جسمه وغارت عیناه فی رأسه فقال له رسول الله صلی الله علیه
وآله کیف اصبحت یا فلان قال اصبحت یا رسول الله موقنا فعجب رسول الله صلی الله علیه

عن قوله وقال ان لکل یقین حقیقة فما حقیقة یقینک فقال ان یقینی یا رسول الله هو الذی
احزننی واسهر لیلی واظمأ هواجری فعزفت نفسی عن الدنیا وما فیها حتی کانی انظر الی عرش ربی
وقد نصب للحساب وحشر الخلائق لذلک وانا فیهم وکانی انظر الی اهل الجنة یتنعمون فی الجنة
ویتعارفون علی الارائک متکئون وکانی انظر الی اهل النار وهم فیها معذبون مصطرخون
وکانی الآن اسمع زفیر النار یدور فی مسامعی **شرح** بدرستی که رسول الله تعالی گزارد با مردم
نماز صبح را پس نگاه کرد بسوی جوانی در مسجد و آنجوان پینکی میزد و فرود می‌آورد سرش را از بیداری شب بحالی
که زرد بود رنگ او تحقیق لاغر شده بود بدن او فرو رفته بود چشم او در سر او پس گفت او را رسول الله
صلی الله علیه وآله چه حال گردیدی ای فلان گفت گردیدم ای رسول الله صاحب یقین
پس تعجب کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از سخن او و گفت بدرستی که برای هر یقینی علامتی است
پس چیست علامت یقین تو پس جوان گفت بدرستی که یقین من ای رسول الله آنست که بغم آخرت
انداخته مرا و بیدار کرده شب مرا یعنی که مرا بیدار کرده در شب و تشنه کرده ساعات بنهایت گرم روز مرا
یعنی که مرا در تابستان روزه دار کرده پس نفرت کرد دل من از دنیا و آنچه در آنست تا آنکه گویا که من نگاه
میکنم بسوی تخت پادشاهی صاحب کل اختیار من که کتاب الهی باشد که میزان اعمال خلائق است
برجائی که واداشته شده در قیامت برای حساب که هر عملی که موافق آنست مقبول شود والا مردود شود
و برانگیخته شدند مخلوقات برای آن حساب و من در میان ایشانم و گویا که من نگاه میکنم بسوی اهل
بهشت که تنعم میکنند در بهشت و باهم آشنائی میکنند بر کرسیها تکیه کنندگان چنانچه گفته در سوره یس هم
وازواجهم فی ظلال علی الارائک متکئون و گویا که من نگاه میکنم بسوی اهل جهنم و ایشان در آنجا معذب باشند
فریاد زنندگان اند و گویا که من الحال میشنوم آواز زبانه کشیدن آتش جهنم را که می پیچد در گوشهای من
اصل فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لاصحابه هذا عبد نور الله قلبه بالایمان
ثم قال له الزم ما انت علیه فقال الشاب ادع الله لی یا رسول الله ان ارزق الشهادة
معک فدعا له رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یلبث ان خرج فی بعض غزوات النبی صلی
الله علیه وآله فاستشهد بعد تسعة نفر وکان هو العاشر **شرح** پس گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله اصحاب خود را این بنده ایست که روشن کرده الله تعالی بتوفیق خود دل او را بسبب ایمان
پس گفت او را جدا مشو از آنحالی که داری پس گفت آنجوان دعا کن الله تعالی را برای من ای رسول الله
که روزی کرده شوم شهادت را در خدمت تو پس دعا کرد برای او رسول الله صلی الله علیه وآله پس
شهید شد بعد از نه نفر و او بود دهم **سوم** **اصل** عن عبد الله بن مسکان عن ابی بصیر عن
ابی عبد الله ع قال استقبل رسول الله صلی الله علیه وآله حارثة بن مالک ابن النعمان الانصاری

انه لقیت ... حارثة ... یا رسول الله مؤمنا حقا فقال له رسول الله صلى الله
عليه وآله لكل شيء حقيقة فما حقيقة قولك فقال يا رسول الله صلى الله عليه وآله عزفت نفسي
عن الدنيا فأسهرت ليلي وأظمأت هواجري وكأني أنظر إلى عرش ربي وقد وضع للحساب وكأني
أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون في الجنة وكأني أسمع عواء أهل النار في النار شرح اسهرتم
بیداری ... تشنه ... ضرب ... و اندان وکسر ... مصاحب ... تو از
شدن ... یعنی روایت است از عبدالله بن مسکان از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که دید
روزی رسول الله صلی الله علیه وآله حارثه انصاری را پس گفت در چه حالی تو ای حارثه بن مالک پس
گفت ای رسول الله مؤمن حقم پس گفت او را که هر چیزی را حقیقتی هست پس چیست حقیقت
سخن تو پس گفت ای رسول الله نفرت کرد دل من از دنیا پس بیدار کردم شب خود را و تشنه کردم
اوقات گرمای روز خود را و گویا که من نگاه میکنم بسوی اهل بهشت که با هم آشنائی میکنند در بهشت
و گویا که من میشنوم فریاد اهل جهنم را در جهنم اصل فقال رسول الله صلى الله عليه وآله عبد نور الله
قلبه أبصرت فاثبت فقال يا رسول الله ادع الله لي أن يرزقني الشهادة فلم يلبث إلا أياما
حتى بعث رسول الله صلى الله عليه وآله سرية فبعثه فيها فقاتل فقتل تسعة أو ثمانية ثم قتل
وفي رواية القاسم بن بريد عن أبي بصير قال استشهد مع جعفر بن أبي طالب بعد تسعة نفر
وكان هو العاشر شرح پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله این بنده ایست که روشن کرده الله تعالی
دل او را بینا شدی پس ثابت قدم باش پس حارثه گفت ای رسول الله دعا کن الله تعالی را برای من اینکه
روزی کند مرا شهادت در خدمت تو پس گفت خدایا روزی کن حارثه را شهادت پس درنگ نکرد
مگر چند روزی تا آنکه فرستاد رسول الله صلی الله علیه وآله برای جهاد طائفه از لشکر را پس فرستاد
حارثه را در ایشان پس جنگ کرد پس کشت نه کس را یا هشت کس را شک از راوی است بعد از آن
کشته شد و در روایت قاسم بن برید از ابو بصیر بجای لبث تا آخر گفت شهید شد حارثه با جعفر طیار
بعد از کشته شدن نه نفر و بود او دهم چهارم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه
ان على كل حق حقيقة وعلى كل صواب نورا شرح الحق بکار آمدنی و مراد اینجا ایمان است چه
بازخواست آن میشود در قیامت و مراد بصواب عمل صالح است یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بدرستی که بر هر ایمانی علامتی است که عمل صالح باشد و بر هر عمل صالحی برهانی روشن است از
محکمات کتاب الهی که در آنها امر باتباع اهل علم و سؤال ایشان از مسائل مجهوله در نماز و روزه و مانند
آنها و نهی از اتباع اهل اختلاف و خود رایی است چنانکه گذشت در باب آخر کتاب العقل و تتمه آن این بود فما
وافق كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله فدعوه

باب بست و هشتم اصل باب التفکر

شرح این باب بیان فضیلت فکر در کار الٰہی و در قدرت الٰہی است درین باب پنج حدیث است اول اصل
کان امیر المومنین صلوات الله علیه یقول نبه بالتفکر قلبک وجاف عن اللیل جنبک واتق الله ربک
شرح امیر المومنین صلوات الله علیه میگفت بیدار کن بفکر در یاد الله تعالے و قدرت او دل خود را و خالی
کن از بستر شب پہلوی خود را برای نماز شب و پرہیز کن عذاب صاحب کل اختیار خود را و اجتناب کن از محرمات
دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عما یروی الناس تفکر ساعة خیر من قیام لیلة قلت
کیف یتفکر قال یمر بالخربة او بالدار فیقول این ساکنوک این بانوک ما لک لا تتکلمین شرح یمر تا آخر
ذکر مثال است و منحصر دران نیست الخربة بفتح خاے با نقطه و کسر راے بے نقطه و بای یک نقطه زمینی
که ویرانی دران شده باشد این جمع بانی است بانوک ناظر است بالخربة این بانوک ناظر است بالدار پس در کلام لف
و نشر مرتب است و مالک لا تتکلمین متعلق بہر دو است و می تواند بود که او برائے شک راوی باشد
پس مراد بالخربة و بالدار یکے خواہد بود و لف و نشر نخواہد بود و نفی تکلم کنایت است از نفی استماع دیگر آنست
از قبیل ذکر لازم و اراده ملزوم چه اگر کسے گوش بسخن کسے نکند آنکس ساکت مے شود و میتواند بود
که استفہام انکاری باشد و افاده این کند که بزبان فصیح که زبان حال است در گفتگوے اگرچه جاہلان گوش
نمے کنند یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه روایت مے کنند مردم که فکر یکساعت
بہتر است از برخاستن بعبادت در یک شب گفتم چون فکر مے کند گفت مثل اینکه مے گذرد بر زمینے
که ویران است یا بسرائی آبادان که جمعی بنای آن کرده اند و مرده اند و جمعی دیگر دران ساکنند پس میگوید
بزبان حال یا بزبان قال نیز کجا اند جمعی که ساکن تو بودند ای خرابه کجا اند جمعی که عمارت تو کردند اے
آباد چیست ترا که سخن نمیگوئے یا یعنی که چیست مردم را که سخن ترا بزبان حال نمے فہمند سوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال افضل العبادة ادمان التفکر فی الله و فی قدرته شرح و فی قدرته
از قبیل عطف تفسیر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فاضلتر عبادت مستمر
داشتن فکر است در یاد الله تعالے و در قدرت الله تعالے که این دنیا را عبث نساخته و آخرتے
خواہد داشت چنانچه گفته در سورهٔ آل عمران ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت ہذا باطلا
چہارم اصل سمعت ابا الحسن الرضا علیه السلام یقول لیس العبادة کثرة الصلوة والصوم
انما العبادة التفکر فی امر الله عز وجل شرح شنیدم از امام رضا علیه السلام که مے گفت نیست
عبادت الٰہی بسیاری نماز و روزه جز این نیست که عبادت فکر در کار الله عز وجل است مراد اینست
که اگر نماز و روزه بے فکر در صحت و فساد آن بعرض بر محکمات قرآن باشد باطل است خواه بسیار و خواه کم
و اگر با فکر باشد صحیح است خواه بسیار و خواه کم چنانچه بیان شد در حدیث چہارم باب سابق پنجم اصل

مانند اصل کافی

رسولان خود را به نیکویها از جمله صفاتی که عادت می شود پس بیازمائید خود تا نزا پس اگر باشد در شما پس ستائش کنید الله تعالی را و بدانید که بسبب آن توفیق است یا بسبب اینست که الله تعالی اراده خیر با شما دارد یا از جهه خیر است و اگر نباشد در شما پس دعا کنید الله تعالی را و متوجه شوید بسوی او برای آن صفات عبد الله گفت پس امام علیه السلام مذکور کرد ده صفت را اول کمال قرار خاطر بر ایمان دوم قناعت بآنچه باشد سوم صبر بر سختیها چهارم شکر بر وسعت حال پنجم بردباری ششم خوش خوئی هفتم کرم هشتم غیرت بفتح غین با نقطه یعنی رشک خوردن بر سر زن و مانند آن نهم شجاعت دهم انسانیت عبد الله گفت در روایت کرد بعض اهل مجلس بعد از انقضای مجلس این ده خصلت را و زیاده کرد در آنها راستی و امانت رسانیدن را یعنی دگفت امام علیه السلام دوازده خصلت گفت و تو ده خصلت را شنیدی یا بخاطر نداری سوم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام قال انا لنحب من کان عاقلا فهما فقیها حلیما مداریا صبورا صدوقا وفیا ان الله عز وجل خص الانبیاء بمکارم الاخلاق فمن کانت فیه فلیحمد الله علی ذلک ومن لم یکن فیه فلیتضرع الی الله عز وجل ولیسئله ایاها قال قلت جعلت فداک وما هن قال هن الورع والقناعة والصبر والشکر والحلم والحیاء والسخاء والشجاعة والغیرة والبر وصدق الحدیث واداء الامانة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه ما اهل بیت رسول علیه السلام هر آئینه دوست میداریم کسی را که باشد خردمند صاحب فهمیدگی که فرق کند میان محکمات و متشابهات و انکه تتبع مسائل دین بردباری نرمی کننده در معاشرت هم صحبتان بغایت صبر کننده بغایت راستگو وفا کننده بوعده بدرستیکه الله عز وجل سرفراز کرد انبیا را بخوشنما ها از جمله عادتها پس هر که باشد آنها در او پس باید که ستائش کند الله تعالی را بر آن و هر که نباشد آنها در او پس باید که زاری کند سوی الله تعالی و سوال کند از الله تعالی آنها را راوی گفت گفتم قربانت شوم و چیست آنها یعنی که چیست تمام آنها سوای آنچه گفتی گفت و آنها پرهیزگاری و قناعت و صبر و شکر و بردباری و شرم و کرم و شجاعت و غیرت و خوشخوئی و راستی سخن و رسانیدن امانت است چهارم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل ارتضی لکم الاسلام دینا فاحسنوا صحبته بالسخاء وحسن الخلق شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه الله عز وجل راضی شده برای شما که قبول وصایت اوصیای رسول کردید اسلام را باعث ثواب آخرت چنانچه گفته در سوره مائده و رضیت لکم الاسلام دینا اشارت است باینکه اسلام برای دیگران باعث آخرت نیست چنانچه گذشت در باب چهاردهم پس نیکو کنید همراهی اسلام را بکرم و خوشخوئی پنجم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام الایمان اربعة ارکان الرضا بقضاء الله والتوکل علی الله وتفویض الامر الی الله والتسلیم لامر الله شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام ایمان چهار اصل است اول راضی بودن بقضا و قدر الله تعالی در نفع و ضرر دوم اعتماد بر الله تعالی یعنی قرار دادن خاطر براینکه هر چه الله تعالی میکند

وجعل الهم والحزن فی الشك والسخط **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله عجیب
بودن کمال قرار خاطر مرد مسلم بر ایمان بالله تعالیٰ اینست که راضی نکند مردم را بچیزے که باعث غضب الٰہی شود
و تقصیر شمرد مردم را بچیزے که نداده باو الله تعالیٰ و بدیگرے داده چه بدرستیکه رزق را نمی آید بسوے
کسے حرص صاحب حرص و بر نمیگرداند از انجا خواستن نخواهنده مراد اینست که در طلب رزق اکتفا بحد شرعی میباید
کرد و حرص خوب نیست و اگر اینکه کسے از شما گریزد از رزق خود چنانچه میگریزد از مرگ هر آئینه در رسے یابد او را
رزق چنانچه در میابد او را مرگ بعد از ان امام گفت بدرستیکه الله تعالیٰ بکمال عدالت خود گردانیده فراغت و راحت را
در کمال قرار خاطر بر ایمان و در رضا بقضا و قدر الٰہی و گردانیده غم و اندوه را در اضطراب خاطر و نا راضی بودن
بقضا و قدر **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان العمل الدائم القلیل علی الیقین
افضل من العمل الکثیر علی غیر یقین **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستیکه عبادة
کم که مبنی بر کمال قرار خاطر باشد فاضلتر است نزد الله تعالیٰ از عبادت بسیار که مبنی بر غیر کمال قرار خاطر
باشد **چهارم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام علی المنبر لا یجد واحد طعم الایمان حتی
یعلم ان ما اصابه لم یکن لیخطئه و ما اخطاه لم یکن لیصیبه **شرح** مراد بعلم قرار خاطر بر معلوم است
چنانچه گفته در سیوم دوم ولکن اکثر الناس لا یعلمون منیبین الیه گفت امیر المومنین صلوات الله علیه بر منبر
نمییابد هیچیک لذت ایمان را تا آنکه داند که داند آنچه رسید باو از اختیار خوب نبود باعتبار حکمت و مهربانی
الٰہی اینکه رسد باو **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان امیر المومنین صلوات الله
علیه جلس الی حائط مائل یقضی بین الناس فقال بعضهم لا تقعد تحت هذا الحائط فانه معور
فقال امیر المومنین علیه السلام حرس امرا اجله فلما قام سقط الحائط قال وکان امیر المومنین ع
مما یفعل هذا و اشباهه هذا الیقین **شرح** المعور بعین منقطه و راء منقطه بصیغه اسم مفعول باب
تفعیل در عرصه ضائع شدن در آورده شده و بصیغه اسم فاعل باب افعال یا باب افعلال عیب ناک
امرا الجملة بعنوان نکره در عموم مستعمل شده چه این فقره جاری مجرای مثل است مانند انجز حر ما وعد بمعنے اینکه
وفا میکند مرد آزاد مردی آنچه وعده کرده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه
امیر المومنین صلوات الله علیه نشست بسوے دیوارے که میل داده بود دیوان میکرد میان مردم پس گفت
بعض حاضران منشین زیر این دیوار چه آن در عرصه خرابی در آورده شده است پس گفت امیر المومنین
علیه السلام پاسبانی میکند هر مردیرا اجلش پس چون برخاست افتاد دیوار امام ع گفت و بود امیر المومنین ع
از جمعی که میکنند این بے پروائی و مانند آن را اینست کمال قرار خاطر بر ایمان مراد اینست که اہل یقین
مبالغه در احتیاط و در گریز از مرگ نمیکنند بلکه اکتفا بحد واجب و مستحب میکنند چه میدانند اگر سببے اختیار
ایشان چیزے سبب مرگ ایشان شود مبین رسیدن بمطلب است و مع هذا پاسبان اجل موکل است

امیر المؤمنین علیہ السلام بود پس گفتیم ای امیر المؤمنین آیا درین قسم جائے بی لباس جنگ میباشے گفت آرے
ای سعید بن قیس بدرستے کہ شان اینست کہ نیست ہیچ بندہ مگر برجاسے کہ اورا از جانب اللہ تعالی نگاہداری
از آزار و نگاہداری از مرگ ہست بیان این آنکہ با او دو فرشتہ اند کہ نگاہ مے دارند از اینکہ افتد از سر کوہے
یا فرو افتد در چاہے مثلا چون فرود آید حکم اللہ یا آزار یا مرگ او وا میگذارند میان آنکس و میان ہر
چیزے کہ آزارش یا سر آمدن اجلش بآن باشد مراد ہمان است کہ در شرح حدیث پنجم گذشت ۱۲ ھم

اصل عن علی ابن اسباط قال سمعت ابا الحسن الرضا علیہ السلام یقول کان فی الکنز الذی قال
اللہ عز وجل وکان تحتہ کنز لہما کان فیہ بسم اللہ الرحمن الرحیم عجبت لمن ایقن بالموت کیف
یفرح وعجبت لمن ایقن بالقدر کیف یحزن وعجبت لمن رای الدنیا وتقلبہا باہلہا کیف یرکن الیہا
وینبغی لمن عقل عن اللہ ان لا یتہم اللہ فی قضائہ ولا یستبطئہ فی رزقہ فقلت جعلت فداک ارید ان
اکتبہ قال فضرب واللہ یدہ الی الدواۃ لیضعہا بین یدی فتناولت یدہ فقبلتہا واخذت
الدواۃ فکتبتہ کان فیہ شرح تکرار کان فی الکنز است مضمون این فقرات با مضمون انچہ مذکور شد در حدیث
ششم موافق است و ہر دو نقل بالمعنے است چہ عبارات انچہ در گنج بودہ عربے نبودہ پس منافات
ندارد و با حصر مفہوم از آنہا در حدیث ششم نسبت تعجب باللہ تعالے از قبیل مجاز است و مراد اخبار از ندرت
وقوع یا عدم وقوع است یعنے روایت است از علی ابن اسباط گفت شنیدم از امام رضا علیہ السلام
کہ مے گفت بود در گنجے کہ گفتہ اللہ عز وجل در سورۂ کہف کہ دبود در زیر آن دیوار گنجے بر ان
دو پسر در ان گنج اینکہ ابتدا مے کنم بنام اللہ کہ مدبر کل عالم مہربان بمومنان است تعجب کردم برای
کسیکہ کمال قرار داد خاطر خود را بمرگ دارد کہ چون شاد مے شود و خندہ مے کند و تعجب کردم برای کسے کہ
کمال قرار داد خود را باندازہ کہ مقتضای حکمت الٰہی است در تدبیر حوادث چون اندوہگین میشود از
مصائب و تعجب کردم برای کسیکہ دید دنیا را و گردانیدن آن اہل خود را از حالاتی بحالاتی کہ ضد آنہاست
با وجود انتظار حساب قیامت بر احوال سابقہ چون میل مے کند بسوی دنیا و شاد مے شود از مال و نعمت
آن و سزاوار است برای کسیکہ فہمید از جانب اللہ تعالی مواعظ و نصائح آن خواہ قولی مثل انچہ در قرآن است
و خواہ فعلی مثل انچہ در تقلب زمان است اینکہ تہمت زدہ نکند اللہ تعالے را در قضا و قدر او یا زدہ شدن
در مصائب و کاہل نشمرد اللہ تعالی را در دادن رزق خود چہ این منافات دارد با رضا بقضا مخفی نماند
کہ مذموم بودن ترک رضا بقضا منافات ندارد با حسن دعا در طلب وسعت رزق اگر تنگی باشد بلکہ رضا
بقضا شرط ضمان اجابت دعاست چنانچہ می آید در حدیث یازدہم باب آیندہ و گاہی مصلحت تنگی رزق دعای
وسعت است چنانچہ گذشت در حدیث دوم باب سوم پس گفتم امام ؑ را قربانت شوم میخواہم کہ نویسم آنرا کہ گفتی
علی ابن اسباط گفت پس زد و متوجہ ساخت بخدا قسم دست خود را بسوی دوات تا گذارد آنرا نزد من پس

و راضی بودن است از اللہ تعالیٰ در آنچہ دوست داشت طبع بندہ یا نفرت کرد و راضی نمیشود بندہ اللہ تعالیٰ را در آنچہ دوست داشت طبع و یا کراہت کرد مگر آنکہ شد اللہ تعالیٰ باعتبار قضا و قدر بہتر برای او در آنچہ داشت طبع او یا کراہت کرد **دوم اصل** عن ابی عبد اللہ السلام قال ان اعلم الناس باللہ ارضاہم بقضاء اللہ عز وجل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستیکہ داناترین مردم باللہ تعالیٰ راضی تر ایشان است بقضا و قدر اللہ عز وجل در نفع و ضرر **سوم اصل** عن علی بن الحسین علیہما السلام قال الصبر والرضا عن اللہ رأس طاعۃ اللہ ومن صبر و رضی عن اللہ فیما قضی علیہ فیما احب او کرہ لم یقض اللہ عز وجل لہ فیما احب او کرہ الا ما ہو خیر لہ **شرح** روایت است از امام زین العابدین علیہ السلام گفت صبر بر مشقت و راضی بودن از اللہ تعالیٰ سر فرمانبرداری اللہ تعالیٰ است و ہر کہ صبر کند و راضی شود از اللہ تعالیٰ در آنچہ قضا و قدر کرد بر او در آنچہ دوست داشت طبع او یا کراہت کرد قضا و قدر نمی کند اللہ عز وجل برای او در محبوب او یا مکروہ او مگر آنچہ کہ بہتر است برای او **چہارم اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ قال اللہ عز وجل ان من عبادی المؤمنین عبادا لا یصلح لہم امر دینہم الا بالغنی والسعۃ والصحۃ فی البدن فابلوہم بالغنی والسعۃ وصحۃ البدن فیصلح علیہ امر دینہم وان من عبادی المؤمنین لعبادا لا یصلح لہم امر دینہم الا بالفاقۃ والمسکنۃ والسقم فی ابدانہم فابلوہم بالفاقۃ والمسکنۃ والسقم فیصلح علیہ امر دینہم وانا اعلم بما یصلح علیہ امر دین عبادی المؤمنین **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ کہ گفت اللہ عز وجل در حدیث قدسی بدرستیکہ از جملہ بندگان من کہ مومنانند بندگانے اند کہ خوب نمیشود برای ایشان کار عبادت ایشان مگر بہ بی نیازی و وسعت مال و صحت در بدن پس معاملہ میکنم با ایشان بہ سبب بی نیازی و وسعت مال و صحت در بدن پس خوب مے شود بنا بر آن معاملہ کار عبادت ایشان و بدرستیکہ از جملہ بندگان من کہ مومنانند ہر آئینہ بندگانی اند کہ خوب نمی شود برائے ایشان کار عبادت ایشان مگر بحاجت و تنگی مال و بیماری در بدنہای ایشان پس معاملہ مے کنم با ایشان بحاجت و تنگی و بیماری پس خوب مے شود بنا بر آن معاملہ کار عبادت ایشان و من داناترم بآنچہ خوب میشود بنا بر آن کار عبادت بندگان من کہ مومنانند **اصل** وان من عبادی المؤمنین لمن یجتہد فی عبادتی فیقوم من رقادہ ولذیذ وسادہ فیتہجد لی اللیالی فیتعب نفسہ فی عبادتی فیضربہ بالنعاس اللیلۃ واللیلتین نظرا منی لہ وابقاء علیہ فینام حتی یصبح فیقوم وہو ماقت لنفسہ زارء علیہا ولو اخلی بینہ وبین ما یرید من عبادتی لدخلہ العجب من ذلک فیصیرہ العجب الی الفتنۃ باعمالہ فیاتیہ من ذلک ما فیہ ہلاکہ لعجبہ باعمالہ ورضاہ عن نفسہ حتی یظن

و قوله عز و جل فی عبادته جهد التقصیر فینافسوا فیما عند الله و هو قوله سبحانه لیتنافس
المتنافسون و بعضی گویند یعنی تحصیل کنند بر آنچه سزاوار است که جهد و جهد کنند در عبادت من
پس برخیزند از شب خود و خوش آیند بستر خود پس جهد و جهد کنند برای رضای من پس
نیست کند خورش را در عبادت من پس سر بنهم را او را به جای یک شب و دو شب
بسبب جمی که از جانب من برای اوست و بسبب باقی داشتن قوت او برای پس برخیزد تا آنکه صبح
برسد پس برخیزد در حالی که از خورش خود سرزنش کننده است بر خود و اگر وا بگذارم
میان او و میان آنچه میخواهد از عبادت من هر آئینه داخل میشود او را خودپسندی بسبب آن پس میگرداند
او را خودپسندی بسوی زیانمندی در عملهای خود پس می آید بر سر او بسبب آن کاری که در آن است
تباهی بودن او بسبب خودپسندی او و بواسطه عملهای او و راضی شدن او از خورش تا جایی که گمان میکند
که او فائق آمده بر جمیع عبادت کنندگان شده و گذشته در عبادت خود از حد تقصیر پس دور میرود
میشود از من نزد آن خیال فاسد او و گمان میکند که او نزدیک شده بسوی من اصل فلا یتکل
العاملون علی اعمالهم التی یعملون بها لثوابی فانهم لو اجتهدوا و اتعبوا انفسهم اعمارهم فی
عبادتی کانوا مقصرین غیر بالغین فی عبادتهم کنه عبادتی فیما یطلبون عندی من کرامتی
و النعیم فی جناتی و رفیع درجات العلی فی جواری و لکن فبرحمتی فلیثقوا و بفضلی فلیفرحوا و الی حسن
الظن بی فلیطمئنوا فان رحمتی عند ذلک تدرکهم و منی یبلغهم رضوانی و مغفرتی یلبسهم عفوی فانی
انا الله الرحمن الرحیم و بذلک تسمیت شرح پس باید که اعتماد نکنند کارکنان بر کارهای خود شان که
میکنند آنها را برای طلب ثواب من چه بدرستی که ایشان اگر جهد و جهد کنند و آزار کنند خودشان را در جمیع عمرهای
خودشان در عبادت من میباشند اهل تقصیر نارسیدگان در عبادت ایشان لائق عبادت مرا در چیزی
که طلب میکنند نزد من که عزیز بودن نزد منست و نعم در بهشتهای منست و بلند مراتب نزد منست
که در مراتب بلندتر برای مراتب شرف است در پناه من و لیکن پس برحمت من پس باید اعتماد کنند و بتفضیل
من پس باید که خوشحال شوند و بسوی خوش گمانی به بخشایش من پس باید که قرار خاطر دهند
مراد طلب محض لذت و فرح و اطمینان نیست بلکه مراد طلب ضلعا آنها است بعضا آنها است باعتبار
بتعیین تا توسط حاصل شود چه بدرستی که رحمت من نزد آن در میابد ایشان را و بخشش من میرساند
ایشان را برضای من و پوشانیدن من می پوشاند ایشان را لباس بخشایش چه بدرستی که من که منم
آن مستحق عبادت مشهورم مدبر کل عالم مهربان برسانم و بانچه خورشید تام نهاده ام خود را بآن اصل
عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال ینبغی لمن عقل عن الله ان لا یستبطئه فی رزقه
و لا یتهمه فی قضائه شرح مضمون این گذشت در حدیث نهم باب سی ام ششم اصل علی

ابو عبد الله علیہ السلام قال الله عز وجل عبدی المومن لا اصرفہ فی شئ الا جعلتہ خیرا لہ فلیرض بقضائی ولیصبر علی بلائی ولیشکر نعمائی اکتبہ یا محمد من الصدیقین عندی شرح گفت امام جعفر صادق علیہ السلام کہ گفت اللہ عز وجل در خطاب رسول علیہ السلام در حدیث قدسی بندہ من کہ مومن است نمیگردانم او را در چیزے مگر آنکہ گردانیدہ ام آنرا بہتر برای او پس باید کہ راضی شود بقضا و قدر من و باید کہ صبر کند بر آزار من و باید کہ شکر کند نعمت مرا تا نویسم او را ای محمد از جملہ بغایت راست گویان در دعوی ایمان نزد من **ہفتم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان فیما اوحی اللہ عز وجل الی موسی ابن عمران یا موسی ابن عمران ما خلقت خلقا احب الی من عبدی المومن وانی انما ابتلیہ لما ہو خیر لہ وازوی عنہ لما ہو خیر لہ وانا اعلم بما یصلح علیہ عبدی فلیصبر علی بلائی ولیشکر نعمائی ولیرض بقضائی اکتبہ فی الصدیقین عندی اذا عمل برضائی واطاع امری شرح الرضا بمد مصدر باب مفاعلہ راضی بودن از کسے در جائے کہ آنکس نیز راضی باشد مراد اینجا باعث آنست و میتواند بود کہ مراد ہمان باشد و با بمعنی لام باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستی کہ در آنچہ وحی کرد اللہ عز وجل بسوی موسی بن عمران این بود کہ ای موسی بن عمران نیافریدم آفریدہ را کہ محبوب تر باشد بسوی من از بندہ من کہ مومن است و بدرستی کہ من جز این نیست کہ آزار میدہم او را بسبب چیزی کہ آن بہتر است برای او و من داناترم بآنچہ خوب میشوم بنا بران بندہ من پس باید کہ صبر کند بر آزار من و باید کہ شکر کند نعمت مرا و باید کہ راضی شود بقضا و قدر من تا نویسم نام او را در میان جمعی کہ بغایت راست گویان اند در دعوی ایمان نزد من چون عمل کند باعث رضای من و اطاعت کند فرمان مرا **ہشتم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال عجبت للمرء المسلم لا یقضی اللہ علیہ بقضاء الا کان خیرا لہ ان قرض بالمقاریض کان خیرا لہ وان ملک مشارق الارض ومغاربہا کان خیرا لہ شرح مراد بمسلم اینجا خالص کنندہ عبادت خود است ملک بصیغہ ماضی مجہول باب تفعیل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت تعجب کردم از مرد مخلص زیرا کہ قضا و قدر نمیکند اللہ تعالی برا و ہیچ نحو قضا و قدر مگر آنکہ باشد بہتر برای او اگر پارہ پارہ کردہ شود بمقراضہا میشود بہتر برای او و اگر دادہ شود پادشاہی کل روی زمین از جائیکہ آفتاب بدر می آید تا جائیکہ فرو میرود میشود بہتر برای او **نہم اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام قال احق خلق اللہ ان یسلم لما قضی اللہ عز وجل من عرف اللہ عز وجل ومن رضی بالقضاء اتی علیہ القضاء وعظم اللہ اجرہ ومن سخط القضاء مضی علیہ القضاء واحبط اللہ اجرہ شرح ان بفتح ہمزہ بتقدیر بان است یسلم بصیغہ معلوم باب افعال یا تفعیل است الاسلام گردن نہادن التسلیم راضی شدن مراد بما قضی اللہ مصیبت است الاجر مزد برای عمل اختیاری در اواینجا عوض است بنا بر اینکہ ضمیر اجرہ راجع بقضا باشد چہ قضا باختیار

و امر و نواہی و راضی بودن در انچہ وارد مے شود بر او خواہ باعث خوشحالی و خواہ باعث آزردگی **سیزدہم**
اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال لم یکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ یقول لشیٔ قد
مضی لو کان غیرہ **شرح** لو برای تمنی است کان تامہ است غیرہ بمعنی ضد است **یعنی** روایت است از
امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہرگز نمیگفت رسول اللہ برای چیزی کہ شدہ بود کہ کاش میبود غیر آن

باب سی و دوم اصل باب التفویض الی اللہ والتوکل علیہ

شرح این باب بیان فضیلت واگذاشتن کار خود بسوی اللہ تعالیٰ و اعتماد بر اللہ تعالیٰ است
بقرار دادن خاطر بر اینکہ انچہ میکند در حق مومن نفع مومن دانستہ در ینباب ہشت حدیث است
اول اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال اوحی اللہ عزوجل الی داؤد ما اعتصم بی عبد
من عبادی دون احد من خلقی عرفت ذلک من نیتہ ثم تکیدہ السموات والارض ومن فیہن الا
جعلت لہ المخرج من بینہن وما اعتصم عبد من عبادی باحد من عبادی باحد من خلقی عرفت
ذلک من نیتہ الا قطعت اسباب السموات من یدیہ واسخت الارض من تحتہ ولم ابال بای
وادٍ ہلک **شرح** مراد بعبد بندہ مومن است پس منافات ندارد با اینکہ جمعے از اشقیا کہ عذاب
ایشان بآخرت می افتد ازین دو فقرہ بیرون باشد جملہ عرفت نعت عبد است تکید بیای دو نقطہ در
پائین و دال بنقطہ بصیغہ ماضی باب تفعل است التکید مبالغہ در کید و میتواند بود کہ ببای یک نقطہ باشد التکبد
قصد مشقت کسی کردن اسخت بسین بے نقطہ و خای بنقطہ بصیغہ ماضی متکلم وحدہ از معتل العین یائے
باب افعال است الاساخۃ رواندہ و مضطرب کردن و بخای بالنقطہ از معتل العین واوے فرو کردن
چیزی در زمین من در من تحتہ بمعنی فی است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت
وحی کرد اللہ عزوجل بسوی داؤد کہ پناہ نیاورد بمن بندہ از بندگان مومن من بی آنکہ یکے از مخلوقان
من پناہ بردہ باشد شناختہ باشم آن پناہ آوردن بمن را از قصد او کہ در دل دارد پس **یعنی** کہ بعض لفظ
نباشد بعد از آن مبالغہ در کید او کردہ باشد آسمانہا و زمین و ہر کہ در آسمانہا و زمین است مگر آنکہ گردانیدم
برای او راہ بدر رفتن از میان ضرر آسمانہا و زمین و ہر کہ در آنہا است و پناہ نبرد بندہ از بندگان مومن بیکی
از مخلوقان من کہ شناختہ باشم آنرا از قصد او مگر آنکہ بریدم وسیلہ ہائے آسمانہا را از دو دست او و مضطرب
کردم زمین را در پائین او و باکی نیاوردم کہ در کدام درہ ہلاک شد **دوم اصل** عن علی ابن الحسین
صلوات اللہ علیہما قال خرجت حتی انتہیت الی ہذہ الحائط فاتکأت علیہ فاذا رجل علیہ ثوبان ابیضان
ینظر فی تجاہ وجہی ثم قال لی یا علی ابن الحسین مالی اراک کئیبا حزینا علی الدنیا
فرزق اللہ حاضر للبر والفاجر قلت یا علی ہذا احزن وانہ لکما تقول قال فعلی الآخرۃ
فوعد صادق یحکم فیہ ملک قاہر او قال قادر قلت ما علی ہذا احزن وانہ لکما تقول **شرح**

نعمتی را پس الله تعالے نداد او را بلکه برای شیعه غمگین بوده و نمیخواست که نفرین کند و آن مرد اشارت بنفرین
کرده **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الغنی والعز یجولان فاذا ظفرا بموضع
التوکل اوطنا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستے که بی نیازی و عزت سیر
میکنند در میان خلائق پس چون یافتند جاے اعتماد بر الله تعالے را دطن خود میکنند آنجا را **چهارم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایما عبد اقبل قبل ما یحب الله عز وجل اقبل الله قبل ما یحب و
من اعتصم بالله عصمه الله ومن اقبل الله قبله وعصمه لم یبال لو سقطت السماء
علی الارض او کانت نازلة نزلت علی اهل الارض فشملتهم بلیة کان فی حزب الله بالتقوی من
کل بلیة الیس الله عز وجل یقول ان المتقین فی مقام امین **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع
گفت هر بنده که رو آورد بجانب آنچه دوست میدارد آنرا الله عز وجل روی آورد الله تعالی بجانب آنچه دوست
میدارد او و هر که پناه برد بالله تعالی پناه داد او را الله تعالی و هر که روی آورد الله تعالی بجانب محبوب او و پناه
داد او را باکی ندارد و هیچ خبر یابان این آنکه اگر افتد آسمان بر زمین یا شود واقعه که فرود آید بر کل اهل زمین
پس احاطه کند کل اهل زمین را بلائی مے باشد آنکس در لشکر الله تعالی باین معنے که محفوظ باشد بسبب
تقوی از هر بلائی آیا نیست اینکه الله عز وجل میگوید در سوره دخان بدرستی که متقیان در جائی اند که
ایمن است از بلا **پنجم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال سألته عن قول الله
عز وجل ومن یتوکل علی الله فهو حسبه فقال التوکل علی الله درجات منها ان تتوکل علی الله
فی امورک کلها فما فعل بک کنت عنه راضیا تعلم انه لا یألوک خیرا و فضلا و تعلم ان الحکم
فی ذلک له فتوکل علی الله بتفویض ذلک الیه وثق به فیها وفی غیرها **شرح** روایت
است از امام موسی کاظم ع راوی گفت پرسیدم او را از قول الله عز وجل در سوره طلاق و هر که اعتماد کند
بر الله تعالی پس او بس است برای او در مهم سازی پس امام علیه السلام گفت اعتماد بر الله تعالی
چندین مرتبه است از انجمله اینست که اعتماد کنی بر الله تعالے در کارهای خود همگی آنها باین روش
که هر چه کرده باشد با تو باشی از و راضی بر حالی که دانی که بتقصیر و انمی گیرد از تو بهتر و افضل خود را و دانی که قضا و قدر
در آنچه بر سر تو آمده از جانب الله تعالی است پس اعتماد کن بر الله تعالی بواگذاشتن آنچه بر سر تو آمده بسوے
الله تعالی یا بسوی حکم الله تعالی و خاطر جمع باش بالله تعالی یا بحکم الله تعالی در کارهای خود و در کارهای
غیر خود مثل کارهای منسوبان و سائر خلائق **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
من اعطی ثلثا لم یمنع ثلثا من اعطی الدعاء اعطی الاجابة ومن اعطی الشکر اعطی الزیادة
ومن اعطی التوکل اعطی الکفایة ثم قال اتلوت کتاب الله عز وجل ومن یتوکل علی الله فهو
حسبه وقال ولئن شکرتم لازیدنکم وقال ادعونی استجب لکم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع

احد غیری الا من بعد اذنی فما لی اراه لاهیاً عنی **شرح** پس کیست اینکه آرزو کرد رحمت مرا برای مصیبتهای خود پس بریدم او را از خود مپیش از آن مصیبتها بایمعنی که همراهی او نکردم برای دفع آنها و کیست اینکه امید دارشد مرا برای بلائی بزرگی پس بریدم امید او را از من در دنیا و ردن او گردانیدم آرزو های بندگان خود را نگاهداشته شده بایمعنی که ایشان را در دنیا بعض آرزو با ندادم برای حکمتی که ذخیره محفوظ باشد برای آخرت پس راضی نشدند بنگاهداشتن من بایمعنی که آن ندادن را حمل بر تقصیر و یا عجز من کردند و تعجیل در طلب کردند از در خانه دیگران و پر کردم آسمانهای خود را از فرشتگان که ملال ندارند از تسبیح من و امر کردم ایشان را که نبندند درها را میان من و میان بندگان من بایمعنی که امر کردم فرشتگان را بدوستی مومنان و طلب آمرزش لغزشهای ایشان تا آنچه ذخیره شده عاید ایشان شود چنانچه پادشاهی از کمال مهربانی امر کند مقربان خود را بشفاعت گناهگاری تا از ملازمت و مواجب محروم نشود پس خاطر جمع نشدند بندگان من بگفتن من که آنچه ندادم ذخیره است و آنچه باز گرفتم برای حکمت طلب دعا است و بدست منست کلیدهای درهای بسته آیا ندانست آنکه بر سر او آمد مصیبتی از مصیبتهای که بقضا و قدر من است این را که شان اینست که توانائی بر طرف کردن آن ندارد هیچیک غیر من مگر بعد از رخصت من بقضا و قدر پس چرا میبینم آن بنده را که مصیبت بر سر او آمده غافل از من **اصل** اعطیته بجودی ما لم یسألنی ثم انتزعته عنه فلم یسألنی رده وسأل غیری افیرانی ابدأ بالعطاء قبل المسألة ثم اسأل فلا اجیب سائلی ابخیل انا فیبخلنی عبدی او لیس الجود والکرم لی او لیس العفو والرحمة بیدی او لیس انا محل الآمال فمن یقطعها دونی افلا یخشی المؤملون ان یؤملوا غیری **شرح** دادم آن بنده را که مصیبتی بر سر او آمد بخشش خود نعمتی را که نطلبیده بود مثل صحت چشم و مانند آن بعد از آن کندم آن را از او برای حکمتی پس نطلبید از من برگردانیدن آن را و طلبید از غیر من آیا پس گمان میکند مرا که ابتدا میکنم ببخشش پیش از طلب بعد از آن طلب کرده میشوم پس مستجاب نمیکنم طلب طلبگار خود را آیا بخیلم من آنست بخل نسبت دهد مرا بنده من یا نیست بخشش و کرم از صفت ویژه من داده ام یا نیست اینکه بخشایش و مهربانی بدست قضا و قدر منست یا نیست اینکه منم جای آرزو های خلائق پس که میبرد آرزو ها را پیش از من بایمعنی که پس آرزو های که بدر خانه دیگران میبرد و ساخته میشود آنها را بریده غیر من آیا پس نمیترسند آرزو مندان از اینکه آرزو کنند از غیر من بایمعنی که چرا اندیشه از نا امیدی دنیا و عذاب آخرت نمی کنند **اصل** فلو ان اهل سمواتی واهل ارضی املوا جمیعاً ثم اعطیت کل واحد منهم مثل ما امل الجمیع ما انتقص من ملکی مثل عضو ذرة وکیف ینقص ملک انا قیمه فیا بؤساً للقانطین من رحمتی ویا بؤساً لمن عصانی ولم یراقبنی **شرح** نصب بؤساً برای اینست که منادای نکره است و ندا التجاء است بمعنی اینکه آن شخص جای آن و مستحق آنست

الا عاجیب ما کان فیها قال لابنه خف الله عز وجل خیفة لو جئته ببر الثقلین لعذبك وارج الله
رجاء لو جئته بذنوب الثقلین لرحمك ثم قال ابو عبد الله علیه السلام کان ابی علیه السلام یقول
انه لیس من عبد مومن الا وفی قلبه نوران نور خیفة ونور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا ولو
وزن هذا لم یزد علی هذا **شرح** الاعاجیب جمع الاعجوبه بضم همزه وسکون عین بی نقطه وجیم بغایت
خوش آینده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را چه بود در سفارش
لقمان پسرش را گفت بود در آن سفارشها بغایت خوش آینده و بود خوش آینده تر آنچه در آن بود اینکه گفت
پسرش را بترس از الله تعالی ترسی که در خاطر خود قرار دهی که اگر آوری نزد او در روز قیامت نیکی
جن وانس را هر آینه عذاب کند ترا بسبب چیزی که تو از آن غافل باشی وجمیع اعمال ترا باطل کرده باشد
مثل خودپسندی وامیدوار باش الله تعالی را امیدواری که در خاطر خود قرار دهی که اگر آوری نزد او گناهان
جن وانس را هر آینه رحمت کند ترا بسبب چیزی که از آن غافل باشی و باعث مغفرت جمیع گناهان شده
باشد مانند آنچه می آید در حدیث هشتم این باب بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پدرم علیه السلام
می گفت بدرستی که نیست هیچ بنده مومنی مگر آنکه در دل او دو روشنی هست یکی روشنی ترس عذاب الهی که او را دلالت
بر ترک معاصی میکند و دیگری روشنی امید رحمت الهی که او را دلالت بر رغبت در طاعات و بر ترک
ناامیدی میکند اگر سنجیده شود اول تا شاید که بر دوم زیاد آید زیاد نمی آید بر دوم واگر سنجیده شود دوم تا شاید که
بر اول زیاد آید زیاد نمی آید بر اول **دوم اصل** عن اسحاق ابن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام
یا اسحق خف الله کانك تراه وان کنت لا تراه فانه یراك وان کنت لا تری فقد کفرت وان کنت تعلم
انه یراك ثم برزت له بالمعصیة فقد جعلته من اهون الناظرین علیك **شرح** وان کنت لا تراه
وصلیه است فاء فانه برای بیان است ومیتواند بود که ان شرطیه باشد وفاء جزائیه باشد علیك متعلق
باهون است **یعنی** روایت است از اسحق بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق ع ای اسحاق بترس از الله
تعالی چنانچه گویا که تو می بینی او را هر چند که نمی بینی تو او را چه بدرستی که او می بیند ترا و اگر خیال میکرده باشی که او
نمی بیند ترا پس بتحقیق کافر میشوی واگر میدانسته باشی که او می بیند ترا بعد از آن در برابر میدان جنگ او
در آئی بسبب معصیت پس بتحقیق گردانیدی او را از جمله سهل تر بینندگان بر خود چه اگر کسی دیگر که
از او ترسی باشد می داشته باشی نگاه کند ترک معصیت کنی **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول من خاف الله اخاف الله منه کل شیء ومن لم یخف الله اخافه الله
من کل شیء **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت هر که ترسید از الله تعالی
ترسانید الله تعالی از او هر چیز را وهر که نترسید از الله تعالی بترسانید او را الله تعالی از هر چیز
چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من عرف الله خاف الله ومن خاف الله

وخلق آسمانها وزمین وانس وجن را ببازیچه نکرده بلکه برای جزای عمل است وادمی جنید ایشانرا ومیشنود
انچه راکه میگویند ومیداند انچه راکه میکنند از خیر وشر مراد علمی است که باعث عمل میشود چنانچه گذشت در حدیث
دوم باب ششم کتاب العقل وگفت جل شانه در سورهٔ مائده پس مترسید از مردم در وقتی که اراده راضی کردن
مخلوق بسخط خالق کنید وبترسید از من گفت تبارک وتعالی در سورهٔ طلاق وهرکه بترسد از الله تعالی میگرداند
الله تعالی برای او راه بدر روی از ضررهای که درگمان خلائق نیست راوی گفت وگفت امام جعفر صادق ع
بدرستی که دوستی بزرگی دنیا وآوازه نمیباشد در دل ترسان پرهیزگارانرا اشارت است باینکه جمعی از ترس
کم عزتی وکم آوازگی با اختلاف اختلاط با فساق میکنند وآنرا تقیه نام میکنند واین داخل ترس از مخلوق است
ومنافی ترس الهی نیست یا اشارت است باینکه دوستی عزت دنیا وآوازه با امر ونهی خلائق وفتوی در مسائل
مشکله نمیباشد وآن منافی ترس الهی است **هشتم اصل** عن علی ابن الحسین علیهما السلام قال ان رجلا
رکب البحر باهله فکسر بهم فلم ینج ممن کان فی السفینة الا امرأة الرجل فانها نجت علی لوح من الواح
السفینة حتی الجئت الی جزیرة من جزائر البحر وکان فی تلک الجزیرة رجل یقطع الطریق ولم یدع لله حرمة
الا انتهکها فلم یعلم الا والمرأة قائمة علی راسه فرفع راسه الیها فقال انسیة ام جنیة فقالت انسیة
فلم یکلمها کلمة حتی جلس منها مجلس الرجل من اهله **شرح** البحر مفعول به است یا مفعول فیه است بتقدیر
رکب سفینة فی البحر وحاصل هر دو یکی است کسر بصیغه ماضی مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است بهم نائب
فاعل است **یعنی** روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت بدرستیکه مردی سوار شد
دریا با مردم خانه خود پس کشتی ایشان شکسته شد پس نجات از هلاکت نیافت از جمله آنکه بود در کشتی مگر زن آنمرد
بیان این آنکه بدرستی که او نجات یافت بر بالای تخته از تخته های کشتی تا آنکه ناچار انداخته شد بموجه دریا بسوی
جزیره از جزیره های دریا وبود در آن جزیره مردی که راه زنی میکرد ونگذاشته بود برای الله تعالی عزتی را
مگر آنکه شکسته بود آنرا پس خبردار نشد از این واقعه مگر بر حالی که آن زن ایستاده بود بر سر او وقتی که سر در پیش
افگنده بود ودر فکری بود پس برداشت سر خود را بسوی آن زن پس گفت آیا از آدمیانی یا از جنیان
پس گفت از آدمیانم پس سخن نگفت با او بیک کلمه که سوال از احوال دیگر او باشد تا انداخت او را ونشست
در جای از او که جای مردم است از جاهای سر زنش در وقت جماع **اصل** فلما ان هم بها اضطربت فقال لها
مالک تضطربین فقالت افرق من هذا واومأت بیدها الی السماء قال فصنعت من هذا شیئا
قالت لا وعزته قال فانت تفرقین هذا الفرق ولم تصنعی من هذا شیئا وانما استکرهتک استکراها
فانا والله اولی بهذا الفرق والخوف واحق منک قال فقام ولم یحدث شیئا ورجع الی اهله
ولیس له همة الا التوبة والمراجعة **شرح** الفرق بفتح فا وفتح راے بی نقطه مصدر باب
علم اضطراب از روی ترس **یعنی** پس چون بجد شد که جماع کند با او بهان دم اعضای آن زن لرزیدن گرفت

منتخب اصول کافی

پس گفت اورا چیست ترا ای پسر پس جوان نیز گفت میخواهم ازین راشادت کرد بدست خود بسوی آسمان او را و نیست کرد صاحب این کار شد شیر آن مرد گفت پس او مرا گردی بالفعل چیزی نمی‌ بینم عمل چیزی گفت قسم بعزت صاحب ایدر شد مرد گفت پس بترسی نفسم ترس وحال آنکه مرد است بالفعل خود ازین عمل چیزی و جز این نیست که من چیر کردم ترا خوش تیم از جهت آنکه قسم کرد مرا بترتم باین اضطراب و ترس و لائق ترام بان از تو او گفت پس بر ما ست و کاری کرد و برگشت بسوی پهلو خود بر حالی که نمیداد و در دل چیزی سوای پشیمانی و انابت بسوی الله تعالی **اصل** فبینت نمشی اذ صاد برا هب یکشفان لطریق فحمیت علیهما الشمس فقال الراهب للشاب ادع الله یظلنا بغمامة فقد حمیت علینا الشمس فقال الشاب ما اعلم لی عند ربی حسنة فاتجاسر علی ان اسأله شیئا قال فادعو انا وتومن انت قال نعم فاقبل الراهب یدعوا والشاب یومن فما کان باسرع من اظلتهما غمامة **شرح** حمیت بصیغه ماضی معلوم مثل الامر وادی ویائی لیکن علم است المحمو والحمی بفتح حاء بی نقطه و سکون میم بغایت نرم شدن چیزی اتجاسر بجیم و سین بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب تفاعل منصوب است فادعو بتقدیر استفهام است و میتواند بود که خبر بمعنی امر باشد باعتبار معطوف بر آنکه تومن باشد تومن بصیغه مضارع از باب تفعیل است ضمیر کان ضمیر مستتر راجع بشی است که مذکور است یا در حکم مذکور است باعتبار اینکه در خاطر است یعنی پس در میان آنکه او میرفت بسوی وطن ناگاه برخورد ادرا پرهیزگاری که بر دین عیسی بود و در ان زمان منسوخ نشده بود میرفت و آن راه پس بغایت گرم شد بر ان دو رفیق آفتاب پس گفت پرهیزگار مر جوان را دعا کن الله تعالی را تا سایه کند مارا ابری بتحقیق بغایت گرم شد بر ما آفتاب پس گفت آن جوان نمیدانم برای خود نزد صاحب کل اختیار خود عملی را که خوب باشد تا جرات کنم بر طلب چیزی از او پرهیزگار گفت پس دعا میکنم من و آمین میگوئی تو گفت آری پس رو بقبله آمد پرهیزگار دعا میکرد و آنجوان آمین میگفت پس نگذشت هیچ چیز زود تر از آنکه سایه کرد ایشان را ابرے **اصل** فمشیا تحتها ملیا من دهار ثم تفرقت الجادة جادتین فاخذ الشاب فی واحدة واخذ الراهب فی واحدة فاذا الغمامة مع الشاب فقال الراهب انت خیر منی لک استجیب ولم یستجب لی فاخبرنی ما قصتک فاخبره بخبر المرأة فقال غفر الله لک ما مضی حیث دخلک الخوف فانظر کیف تکون فیما تستقبل **شرح** الملی بفتح میم و کسر لام و تشدید یای دو نقطه در پائین ساعت دراز از روز یعنی پس رفتند زیر آن ابر زمانی دراز از روز بعد ازان راه دو شد پس شروع کرد آنجوان در یکے و شروع کرد آن پرهیزگار در یکے دیگر پس ناگاه آن ابر با جوان شد پس گفت پرهیزگار تو بهتری از من برای تو مستجاب شد دعا و مستجاب نشد برای من پس خبر کن مرا که چیست سرگذشت تو پس خبر کرد او را بحکایت آن زن پس

ابراز حوالہ احوال ...

پیر میشود گفت تفصیل خود بوشانید اسد تعالی برای تو آنچه را که در سابق کرده از گناهان در آنچه که داخل تو شد ترس عذاب الهی پس باخبر باش که چون سے باشی در زمانے که روبان دارے **متن اصل**

سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان مما حفظ من خطب النبی صلی الله علیه واله انه قال ایها الناس ان لکم معالم فانتهوا الی معالمکم وان لکم نهایة فانتهوا الی نهایتکم الا ان المومن یعمل بین مخافتین بین اجل قد مضی لا یدری ما الله صانع فیه وبین اجل قد بقی لا یدری ما الله قاض فیه فلیاخذ العبد المومن من نفسه لنفسه ومن دنیاه لآخرته وفی الشبیبة قبل الکبر وفی الحیوة قبل الممات فوالذی نفس محمد بیده ومابعد الدنیا من مستعتب وما بعدها من دار الا الجنة والنار شرح المعالم جمع معلم بفتح میم وسکون عین بی نقطه وفتح لام جاهای علم ومراد اینجا محکمات قرآنست که در آنها نهی از اختلاف وخود رائی وپیروی ظن هست واز آنها معلوم میشود امام عالم بجمیع احکام الهی وجمیع معانی متشابهات النهایة بکسر نون نشانی بلند که در لشکرگاه میباشد تا هر راه گم کرده بیای آن رود ومراد اینجا امام حلال مشکلات است وذکر معالم بصیغه منتهای جموع ونهایة بصیغه مفرد اشارت باینست که در یک زمان دو امام محال است وبراهین امامت امام حق بغایت بسیار است مخافة اسم مکان برای کثرت است یعنی جای بسیار هولناک الشبیبة بفتح شین بانقطه وکسر بای یک نقطه وسکون یای دو نقطه در پائین وبای یک نقطه مصدر باب ضرب از مضاعف جوانی الکبر بکسر کاف وفتح بای یک نقطه ورای بی نقطه پیری المستعتب بفتح تا مصدر میمی باب استفعال طلب خوشنودی کسی بعذرخواهی وتلافی گذشته وخوشنود شدن از کسی بعد از ناخوشنودی وهر دو اینجا مناسب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق ع که می گفت بدرستیکه از جمله آنچه حفظ کرده شده از خطبه های نبی صلی الله علیه وآله اینست که او گفت ای مردم بدرستی که شما را براهین وآیات بینات که بیرون میبرد شما را از ظلمات جهل بسوی نور علم هست پس بعد از من روانه شوید تا رسید بسوی آن آیات بینات خود وبدرستی که شما را امامی بلند مرتبه که از اعدای خود بغایت ممتاز باشد مانند علم در لشکرگاه هست پس بعد از من روانه شوید تا رسید بسوی امام خود آگاه باشید بدرستی که مومن کار میکند میان دو جای ترس بسیار مدتی از عمر که بتحقیق گذشته نمیداند که چه چیز الله تعالی خواهد کرد در آن آیا قبول طاعات ومغفرت معاصی یا رد طاعات واظهار معاصی خصوصا معصیتی که در آن سهل انگاری شده باشد واز خیال بدر رفته باشد ومیان مدتی از عمر که بتحقیق مانده نمیداند که چه چیز الله تعالی قضا وقدر خواهد کرد در آن بایمان یا کفر و یا طاعت یا معصیت پس باید که فراگیرد بنده مومن از جان خود را برای مسرت جان خود بایمعنی که بعبادات بدنیه خود را ریاضت دهد برای سعادت خود وفراگیرد از مال دنیای خود برای ذخیرهٔ آخرت خود ودر جوانی انیکار کند پیش از پیری واگر در آن وقت نکرده باشد در زندگی کند پیش از مردن چه قسم بآنکه جان محمد در قبضه قدرت اوست که نیست بعد از رفتن از دنیا

تحقق شد خواستن شدنی گذشت نیست بعد از رسیدن بنا بر گذشت **ایشتم دهم اصل** عن

ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل و لمن خاف مقام ربه جنتان قال من علم ان

الله یراه و یسمع ما یقول و یعلم ما یعمله من خیر او شر فیحجزه ذلک عن القبیح من الاعمال فذلک الذی

خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی **شرح** المقام اسم مصدر میمی است و مراد اینجا

ایستادن بحال و افعال هر کس دنیا و امثال آن بد است چنانچه گفته در سوره رحمن جنتان

کل نفس بکسب در تفسیر جنتان عبارات بسیار گفته شده میتواند بود که یکی عبارت از بهشت دنیا

باشد که مقام رضا بقضا است که حاصل میشود از پیروی معالم و نهایت که مذکور شد و بهشت

سابق و دیگری عبارت از بهشت آخرت باشد که جزای رضا و پیروی معالم و نهایات است و هر یکی

از آن دو بهشت هست نظیر آن در دیگری هست مثل اینکه در میان میوه های بهشت آخرت میوه ایست

چشم پوشیده نظیر هستند با میوه نعمت چشم پوشیده در بهشت دنیا از نکاه و بزبان خبر داده اشاره

شده در سوره بقره قالوا هذا الذی رزقنا من قبل و نظیر این آنکه کفار را دو عذاب است یکی در دنیا

که عذاب خود رائی در وقوع در شبهات باشد و دیگری در آخرت چنانچه گفته در سوره رعد لهم عذاب

فی الحیاة الدنیا و لعذاب الآخرة اشق **ختم** و نهی النفس عن الهوی اشارت است بمناسبت امر

میان این آیت و آیه سوره و النازعات که و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة

هی المأوی زیرا که دلالت میکند بر اینکه غیر بهشت مادائی برای خائف نیست نه در دنیا و نه در آخرت

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره رحمن و برای کسی است

که ترسید از وا رسیدن صاحب کل اختیار دو بهشت است امام گفت هر که دانست که الله تعالی می بیند

او را الله تعالی میشنود آنچه را که میگوید و الله تعالی میداند بس آنچه میشود او را آن دانستن سبب نگاه داشتن

از معصیت از جمله اعمال این آنکس است که ترسید از وا رسیدن صاحب کل اختیار خود و باز داشت نفس

خود را از خود رائی و خواهش از پیش خود بی آنکه معلوم باشد که فرمان الله تعالی و رسول تعلق بآن

گرفته **یازدهم اصل** سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول لا یکون المؤمن مؤمنا

حتی یکون خائفا راجیا و لا یکون خائفا راجیا حتی یکون عاملا لما یخاف و یرجو **شرح**

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت نمی باشد مؤمن آراسته بصفت ایمان تا اینکه باشد ترسان

از عذاب الهی و امیدوار رحمت الهی و نمی باشد ترسان امیدوار تا اینکه باشد عمل کننده برای گریز از چیزی که میترسید

و ادراک آنچه امید میدارد **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال المؤمن بین

مخافتین ذنب قد مضی لا یدری ما صنع الله فیه و عمر قد بقی لا یدری ما یکتسب

فیه من المهالک فهو لا یصبح الا خائفا و لا یصلحه الا الخوف **شرح** روایت است از امام جعفر صادق

گفت مومن در میان دو جای ترس است یکی گناهی که تحقیق گذشته نمیداند که چیست تدبیر الله تعالی در آن دیگری عمری
از تحقیق مانده نمیداند که چه خواهد کرد در آن از جمله افعالی که جاهای هلاکت است پس مومن نمی باشد مگر ترسان عذاب
الٰہی و با صلاح نمی آورد کار آخرت او را مگر ترس اشارت است باینکه تحصیل رجا آسان است نسبت
بتحصیل خوف **سیزدهم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان ابي عليه السلام
يقول انه ليس من عبد مومن الا في قلبه نوران نور خيفة ونور رجاء لو وزن هذا لم يرد على هذا

شرح این گذشت در حدیث اول این باب

باب سی و چهارم اصل باب حسن الظن بالله عز وجل

شرح مراد بظن اینجا معنی اصطلاحی متکلمین نیست و آن اعتقادیست که قسیم علم است چه آن شق علم از مقوله
انفعال است نه فعل پس تکلیف تعلق بلکه مراد قرار دادن خاطر است بر آنچه معلوم یا باشد معلوم است
بعمل بمقتضای آن و آن را حسن ظن مے نامند و بیان می شود در حدیث چهارم این باب یا بر خلاف آنچه
معلوم یا مانند معلوم است بعمل بخلاف مقتضای آن و آن را سوء الظن مے نامند چنانچه الله تعالے
گفته در سوره حجرات ان بعض الظن اثم یعنی این باب بیان فضیلت خوش گمانی با الله تعالی است و در این باب
چهار حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال الله تبارك وتعالى
لا يتكل العاملون على اعمالهم التي يعملون لثوابي فانهم لو اجتهدوا واتعبوا انفسهم اعمارهم
في عبادتي كانوا مقصرين غير بالغين في عبادتهم كنه عبادتي فيما يطلبون عندي من كرامتي و
النعيم في جناتي ورفيع الدرجات العلى في جواري ولكن برحمتي فليثقوا وبفضلي فليرجوا والى حسن الظن
بي فليطمئنوا فان رحمتي عند ذلك تدركهم ومني يبلغهم رضواني ومغفرتي تلبسهم عفوي
فاني انا الله الرحمن الرحيم وبذلك تسميت **شرح** مضمون این گذشت در حدیث چهارم باب
سی و یکم **دوم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال وجدنا في كتاب علي عليه السلام ان
رسول الله صلى الله عليه وآله قال وهو على منبره والذي لا اله الا هو ما اعطي مومن
قط خير الدنيا والآخرة الا بحسن ظنه بالله ورجائه له وحسن خلقه والكف عن اغتياب
المومنين والذي لا اله الا هو لا يعذب الله مومنا بعد التوبة والاستغفار الا بسوء ظنه
بالله وتقصيره من رجائه وسوء خلقه واغتيابه للمومنين **شرح** روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام گفت یافتیم در کتاب علی علیه السلام که بخط خود در آن نوشته آنچه را که از رسول علیه السلام شنیده
که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت در حالی که بر بالای منبر خود در مسجد مدینه بود قسم بآنکه نیست مستحق عبادتی مگر او که
داده نشده مومنی هرگز خیر دنیا و آخرت که عبارت از جنات است که مذکور شد در حدیث دهم باب سابق
مگر بخوش گمانی او با الله تعالی و خوش امیدی او با الله تعالی و خوش خوی او با مردم در حضور یا غیبت

پیش ... برداشتن خود و امیدواری مخلق حسنات و تنبیه ایشان و قسم آنکه مستحق عبادتی نیست مگر او که
عذاب نمی کند اسد تعالی مومنی را بعد از پشیمانی و طلب مغفرت گناهان مگر کسیکه از جهة چیزی اول بدگمانی
او با اسد تعالی بگمان نیک بست آمرزد بعض تا بیا مراد دوم گناه و کردنی که از جانب امید او شد بسببی گناه
محرومان را امید خود اگرچه رحمت اسد تعالی برای آنها دارد سوم بدخوئی او با مردم و چهارم حاضر است ... یا
بعض ترک ذلت دنیا بعت کسی که رغبت ایمان تهیه شود چهارم بدگوئی او برای مومنان در غائبانه
وشنا ... است باینکه ارتکاب آنها با وجود توبه از گناهان گذشته شارع است بیان مرد که خود را
مع بمید نشسته و ترک نماز قلما و ما اشتراک اصل والذی لا اله الا هو لا یحسن ظن عبد مومن
بالله الا کان الله عند ظن عبد المومن لان الله کریم بیده الخیرات یستحیی ان یکون عبده المومن
قد احسن به الظن ثم یخلف ظنه ورجاءه فاحسنوا بالله الظن وارغبوا الیه شرح و قسم آنکه
نیست مستحق عبادتی مگر او که خوب نمیشود گمان بنده مومن با اسد تعالی در کارسازی دنیا و آخرت مگر که باشد اسد
تعالی موافق گمان بنده مومن خود چه بدرستی که اسد تعالی صاحب کرم است بدست قدرت او ست خوبیها شرم
میکند که بنده مومن او بتحقیق نیکو کرده باشد با او گمان را بعد از آن او خلاف کند گمان بنده مومن با و امید او را
پس نیکو کنید با اسد تعالی گمان خود را و رغبت کنید بسوی او در عرض حاجات دنیا و آخرت سوم
اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال احسن الظن بالله عز وجل یقول انا عند
ظن عبدی المومن ان خیرا فخیر وان شرا فشر شرح روایت است از امام رضا علیه السلام گفت
نیکو کن گمان خود را با اسد تعالی در عصیان و در مهم سازی دنیا و آخرت چه بدرستی که اسد عز و جل میگوید در
حدیث قدسی من موافق گمان بنده مومن خودم که بمن وارد اگر گمان دارد نصیبتی که بسر او آید این را که من خوبی
و ... داده خواسته ام پس خوبی او را دادن میکنم و اگر گمان دارد که بدا و را خواسته ام پس بدا و ورا آن سے کنم
و اگر گمان مهم سازی من دارد بعرض حاجت خود بمن پس مهم سازی او میکنم و اگر گمان وا گذاشتن من
دارد بعرض حاجت خود بدیگران پس وا میگذارم او را چهارم اصل سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول حسن الظن بالله ان لا ترجو الا الله ولا تخاف الا ذنبك شرح شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت خوش گمانی با اسد تعالی اینست که امیدوار نباشی در مهم سازی خود در دنیا و
آخرت مگر از اسد تعالی تا القضا و قدر مهم سازی کند و نترسی از فقری در دنیا و آخرت مگر بسبب گناه خود مثل
بدگمانی با اسد تعالی و مانند آن

باب سی و پنج اصل باب الاعتراف بالتقصیر

شرح این باب بیان فضیلت اقرار نمودن بکوتاهی در عبادت لائق اسد تعالی است درین باب چهار
حدیث است اول اصل عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال قال لبعض ولده یا بنی علیک

بالجد لا تخرجن نفسك من حد التقصير في عبادة الله عز وجل وطاعته فان الله لا يعبد حق عبادته **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیہ السلام راوی گفت کہ گفت بعض فرزندان خود را ای پسرک من بر تو باد کہ سعی در عبادت کنی بیرون مکن البتہ خودت را از مرتبۂ تقصیر در عبادت اللہ عز وجل و فرمان برداری او باینمعنی کہ قرار خاطر بر بیرون رفتن مدہ چہ بدرستی کہ اللہ تعالے عبادت کردہ نمیشود چنانچہ باید پس اگر میسر باشد زیادہ کردن ذکر نعمت بخیال اینکہ شکر نعمتہاے او چنانچہ باید بجا آمد کمال مناسبت است **دوم اصل** عن جابر قال قال لی ابو جعفر علیه السلام یا جابر لا اخرجك الله من النقص والتقصير **شرح** روایت است از جابر جعفی گفت کہ گفت مرا امام محمد باقر علیہ السلام ای جابر بیرون مکناد ترا اللہ تعالی از مرتبۂ اعتراف بنقصان وکوتاہی در عبادت باینمعنی کہ ترک اعتراف ایشان شقاوت است **سوم اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام يقول ان رجلا في بني اسرائيل عبد الله اربعين سنة ثم قرب قربانا فلم يقبل منه فقال لنفسه ما اتيت الا منك وما الذنب الا لك قال فاوحى الله تبارك وتعالى اليه ذمك لنفسك افضل من عبادتك اربعين سنة **شرح** قرب بصیغۂ معلوم باب تفعیل است قربانا مفعول بہ است فلم یقبل بصیغۂ مجہول است علامت قبول قربان در بنی اسرائیل آمدن آتشی از آسمان وخوردن آن قربان بود واتیت بصیغۂ مجہول مخاطب یا متکلم است یعنے شنیدم از امام رضا علیہ السلام یا امام موسی کاظم علیہ السلام میگفت بدرستی کہ مردے در بنی اسرائیل عبادت کرد اللہ تعالی را چہل سال بعد از ان قربان کرد قربانی را پس مقبول نشد از او پس گفت خودش را کہ بلا بر سر تو نیامد مگر از تو ونیست گناہ مگر ترا باعتبار خود پسندی امام گفت پس وحی کرد اللہ تعالی بسوی او بتوسط رسول آن زمان کہ سرزنش تو خود ترا افضل است از عبادت چہل سال **چہارم اصل** عن الفضل بن يونس عن ابي الحسن عليه السلام قال قال اكثر ان تقول اللهم لا تجعلني من المعارين ولا تخرجني من التقصير قلت اما المعارون فقد عرفت ان الرجل يعار الدين ثم يخرج منه فما معنى لا تخرجني من التقصير فقال كل عمل تريد الله عز وجل فكن فيه مقصرا عند نفسك فان الناس كلهم في اعمالهم فيما بينهم وبين الله مقصرون الا من عصمه الله عز وجل **شرح** روایت است از فضل بن یونس از امام موسی کاظم علیہ السلام راوی گفت کہ گفت بسیار بجا آور این را کہ گوئی خدایا مگردان مرا از جماعتی کہ بعاریت دادہ شدگان ایمانند وبیرون مکن مرا از کوتاہی در عبادت گفتم آیا بعاریت دادہ شدگان پس تحقیق شناختم معنی آنرا بدرستی کہ مرد بعاریت دادہ میشود دین حق بعد از ان بیرون میرود پس چیست معنی اینکہ بیرون مکن مرا از کوتاہی پس امام گفت ہر عملی کہ قصد کنی بآن اللہ عز وجل را پس باش در ان صاحب تقصیر در دل خود باینمعنی کہ خود پسندی مکن چہ بدرستی کہ مردم ہمگی در عبادت خود درمیان ایشان ومیان اللہ تعالی صاحبان تقصیر اند مگر کسیکہ نگاہداشت او را اللہ عز وجل تقصیر

نیت و امانت آنها سوم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال لی یا جابر یکتفی
من انتحل التشیع ان یقول بحبنا اهل البیت فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله واطاعه وما
کانوا یعرفون یا جابر الا بالتواضع والتخشع والامانة وکثرة ذکر الله والصوم والصلوة والبر بالوالدین
والتعهد للجیران من الفقراء واهل المسکنة والغارمین والایتام وصدق الحدیث وتلاوة القرآن و
کف الالسن عن الناس الا من خیر وکانوا امناء عشائرهم فی الاشیاء شرح روایت است از جابر جعفی
از امام محمد باقر علیه السلام که گفت مرا ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که بر خود می بندد شیعه بودن را باینکه سخن گوید بدوستی ما
اهل بیت رسول علیه السلام یعنی که این کافی نیست برای کسی بیان این آنکه قسم بالله تعالی که نیست شیعه ما
مگر کسی که پرهیز کرد از عذاب الله تعالی بترک معاصی و فرمان برداری کرد او را بفعل فرائض و شیعه ما
شناخته نمیشدند بصفت تقوی و اطاعت یا بصفت شیعه بودن در زمان سابق ای جابر مگر بفروتنی
و خوابانیدن چشم و آواز و بترک خیانت و به بسیاری یاد الله تعالی و بسیاری نماز و روزه و بسیاری
نیکی با مادر و پدر و بوا رسیدن نزدیکان با پناه آورندگان از جمله فقیران و مسکینان و قرض داران و
یتیمان و براستی سخن و بخواندن قرآن و به باز داشتن زبانها از گفتگو در حق مردم مگر از روی خوبی و بودند
امینان در میان خویشان و آشنایان خودشان اصل قال جابر فقلت یا ابن رسول الله
ما نعرف الیوم احدا بهذه الصفة فقال یا جابر لا تذهبن بک المذاهب حسب الرجل ان یقول
احب علیا واتولاه ثم لا یکون مع ذلک فعالا فلو قال انی احب رسول الله فرسول الله صلی الله علیه
وآله خیر من علی ثم لا یتبع سیرته ولا یعمل بسنته ما نفعه حبه ایاه شیئا فاتقوا الله واعملوا لما عند الله
لیس بین الله وبین احد قرابة احب العباد الی الله عزوجل اتقاهم واعملهم بطاعته شرح
همزه در حسب برای استفهام انکاری است فرسول الله معطوف بر واجب و داخل مقول قول است یعنی گفت
جابر که گفتم ای پسر رسول الله نمی شناسیم امروز هیچ یک از شیعه را باین صفت که گفتی مراد استبعاد است
گفت ای جابر باید که نبرد به تیرا خیالهای خام که مردم آنها را راههای خود ساخته اند آیا همین بس است
مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و امام خود میدانم او را و بعد از آن نباشد با آن دعوی دوستی و تصدیق
امامت کار کننده بمقتضای آن مراد اینست که بس نیست بیان این آنکه اگر مخالف شما گوید که
من دوست میدارم رسول الله را برای نجات آخرت خود چه رسول الله بهتر است از علی ابن ابی طالب
و پیروی سیرت او و عمل نکند بروش او نفع نمی رساند او را دوستی او رسول الله را اصلا مراد این است
که شما در ماندگی میگوئید یا علی و مخالفان میگوئید یا رسول الله پس اگر استمداد بعلی با وجود مخالفت
او کافی باشد استمداد برسول الله بطریق اولی نافع خواهد بود و حال آنکه مخالفان را اصلا نفع نمی رساند چه
رس رسول پیروی او در احکام او و وصی او است پس پرهیز از عذاب الله تعالی کنید و عمل کنید

ل فرائض و ترک معاصی و چون کم میشود عملی که مقبول درگاه الٰهی میشود و بهشت جزای آن مے شود و
ارت است بقول الله تعالے در سوره مائده وانما یتقبل الله من المتقین **ششم اصل** عن ابی جعفرؑ
یا معشر الشیعة شیعة آل محمد کونوا النمرقة الوسطی یرجع الیکم الغالی ویلحق بکم التالی فقال له رجل
الانصار یقال له سعد جعلت فداک ما الغالی قال قوم یقولون فینا ما لا نقوله فی انفسنا فلیس
ئک منا ولسنا منهم قال فما التالی قال المرتاد یرید الخیر یبلغه الخیر یوجر علیه **شرح**
ۃ بضم نون و سکون میم و ضم رای بی نقطه و بکسر میم و راء و بفتح نون و راء پارچه رنگین که برای زینت بربالاے
شتری که منسوب اهل تا نند است میپوشانند تا مردم آن را ه روند و اینجا استعاره شده برای مقتدای
ق و میتواند بود که استعاره برای امام باشد و مراد اهل نمرقه باشد الوسطی مونث اوسط میانه و مراد میانه
سیر است مراد اینست که نه با تعجیل باشند و نه با کاهلی یا مراد میانه در قافله است چه هرگاه قافله بسیار
رسه شتر مرقه میپوشانند یکی پیش و یکی میانه و یکی دنبال تا اهل قافله سه دسته شوند جمله یرید الخیر صفت
واست چه الف لام آن برای عهد ذهنی است و در حکم نکره است جمله یبلغه الخیر استیناف بیانی
ت جمله یوجر علیه استیناف بیانی استیناف اول است و اشارت است باینکه این قسم ابتدای
ا بعمل صالح می کند چنانچه بیان شد در حدیث باب بست و سوم یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
ای گروه شیعه شیعه آل محمد باشید طائفه که مقتدای میانه اند بیان این آنکه بسوی شما تجاوز
ه از حد و میر سد بشما پس مانده پس گفت او را مردی از اهل مدینه که گفته میشد او را سعید قربانت شوم
ت معنی تجاوز کننده گفت جمعی که میگویند در حق ما چیزی را که نمی گوئیم آن را در حق خود مثل علم بغیب کم
یص الله تعالے است پس نیستند آن طائفه از ما و نیستیم از ایشان آن مرد گفت پس چیست معنے
مانده گفت جوینده که میجوید عمل صالح را که استنباط علم با مام حق از محکمات قرآن باشد چنانچه بیان شد
ح حدیث سوم باب بست و سوم بیان حال او آنکه میرسد با و عمل صالح چه جوینده یابنده است بیان
فکه مزد داده می شود بر آن عمل صالح اشارت است باینکه هدایت تالی که جوینده حق باشد آسان
ت از برگردانیدن غالی **اصل** ثم اقبل علینا فقال والله ما معنا من الله براءة ولا بیننا وبین الله
ولا لنا علی الله حجة ولا نتقرب الی الله الا بالطاعة فمن کان منکم مطیعا لله تنفعه ولایتنا ومن
منکم عاصیا لله لم تنفعه ولایتنا ویحکم لا تغتروا ویحکم لا تغتروا **شرح** بعد از آن که فارغ شد
ب سوال آن مرد رو آورد بر ما پس گفت قسم بالله تعالے که نیست با ما از جانب الله تعالے
که هر چه خواهیم کنیم و بهشت رویم و نیست میان ما و میان الله تعالی خویشی با ینمعنے که خویش
م طرف ما را گیرد یا باینمعنے که خویشی ما با رسول وسیله تقرب ما نیست بلکه تابع تقرب است
تحقیق نظیر آن شد در باب اول و نیست برای ما از الله تعالی حجتی بسبب خویشی رسول و نزدیکی

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انی لا القاک الا فی السنین فاخبرنی بشئ اخذ به فقال اوصیک بتقوی الله والورع والاجتهاد واعلم انه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را بدرستی که من بر نمیخورم ترا مگر در چندین سال یکبار پس خبر ده مرا بچیزے که عمل کنم بآن پس گفت سفارش مے کنم ترا بترس الله تعالے و پرہیزگاری وجهد در فعل طاعات و بدانکه فائده نمیکند جهد در طاعاتے که پرهیزگاری نیست در آن دوم
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اتقوا الله وصونوا دینکم بالورع شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بترسید از عذاب الله تعالی و نگاهدارید ایمان خود را به پرهیز از معاصے سوم اصل وعظنا ابو عبد الله علیه السلام فامر وزهد ثم قال علیکم بالورع فانه لا ینال ما عند الله الا بالورع شرح نصیحت کرد ما را امام جعفر صادق علیه السلام این وشرح امر کرد بطاعات ونهی کرد از رغبت بدنیا بعد از آن گفت بر شما باد کمال پرهیزگاری از معاصی چه بدرستی که دریافته نمی شود ثواب آخرت مگر بپرهیزگاری چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه شرح این گذشت در حدیث اول پنجم اصل قال ابو جعفر علیه السلام ان اشد العبادة الورع شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام که مشکل تر عبادت پرهیزگاری از معاصی است ششم اصل قال ابو الصباح الکنانی لابی عبد الله علیه السلام ما تلقی من الناس فیک فقال ابو عبد الله علیه السلام وما الذی تلقی من الناس فی فقال لا یزال یکون بیننا وبین الرجل الکلام فیقول جعفری خبیث فقال یعیرکم الناس بی فقال له ابو الصباح نعم قال فقال ما اقل والله من یتبع جعفرا منکم انما اصحابی من اشتد ورعه وعمل لخالقه ورجا ثوابه هؤلاء اصحابی شرح گفت ابو الصباح کنانی امام جعفر صادق ع را که چه آزارها میکشیم از مردم بوسیله تو پس گفت همیشه می باشد میان ما و میان مردی از مخالفان گفتگو در مذهب و مانند آن پس بعنوان طعن میگوید جعفرے پلید پس امام علیه السلام برای بیان اینکه شما این آزار را بوسیله خود میکشید زیرا که باعث طعن اینست که از اکثر شما حرامهای صریح صادر میشود و آنرا مخالفان علامت شیعه بودن میکشند چه کمست کسیکه پیروی جعفر میکند از جمله شما بیان این آنکه جز این نیست که یاران من جمعی اند که بکمال رسید پرهیزگاری ایشان از معاصی و عمل کردند برای آفریدگار خود و امید وار شدند ثواب او را این جماعت یاران من اند
هفتم اصل عن ابی جعفر ع قال قال الله عز وجل یا ابن آدم اجتنب ما حرمت علیک تکن من اورع الناس شرح افعل التفضیل در اورع باعتبار نیست که مراد بما حرمت اثم اکبا کبره صغائر است یا باعتبار نیست که در لغت کسی را که اجتناب از بعض کبائر یا اکثر کبائر است صاحب ورع مینامند اگر چه ناجی نباشد یعنی روایت است از امام محمد باقر ع که گفت الله عز وجل: در حدیث قدسی

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انی لا القاك الا فی السنین فاخبرنی بشیء آخذ به فقال اوصیك بتقوی الله والورع والاجتهاد واعلم انه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را بدرستی که من بر نمیخورم ترا مگر در چند سال یکبار پس خبر ده مرا بچیزے که عمل کنم بآن پس گفت سفارش مے کنم ترا بترس الله تعالی و پرهیزگاری و جهد در فعل طاعات و بدانکه فائده نمیکند جهد در طاعاتے که پرهیزگاری نیست در آن دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اتقوا الله وصونوا دینکم بالورع شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بترسید از عذاب الله تعالی و نگاه دارید ایمان خود را به پرهیز از معاصے سوم اصل وعظنا ابو عبد الله علیه السلام فامر و زهد ثم قال علیکم بالورع فانه لا ینال ما عند الله الا بالورع شرح نصیحت کرد ما را امام جعفر صادق علیه السلام باین روش که امر کرد بطاعات و نهی کرد از رغبت به دنیا بعد از آن گفت بر شما باد کمال پرهیزگاری از معاصی چه بدرستی که دریافته نمی شود ثواب آخرت مگر بپرهیزگاری چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه شرح این گذشت در حدیث اول پنجم اصل قال ابو جعفر علیه السلام ان اشد العبادة الورع شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام که مشکل تر عبادت پرهیزگاری از معاصی است ششم اصل قال ابو الصباح الکنانی لابی عبد الله علیه السلام ما نلقی من الناس فیك فقال ابو عبد الله علیه السلام وما الذی تلقی من الناس فی فقال لا یزال یکون بیننا وبین الرجل الکلام فیقول جعفری خبیث فقال یعیرکم الناس بی فقال له ابو الصباح نعم قال فقال ما اقل والله من یتبع جعفرا منکم انما اصحابی من اشتد ورعه وعمل لخالقه ورجا ثوابه هؤلاء اصحابی
شرح گفت ابو الصباح کنانی امام جعفر صادق ع را که چه آزارها میکشیم از مردم بوسیله تو پس گفت همیشه می باشد میان ما و میان مردی از مخالفان گفتگو بر سر مذهب و مانند آن پس بعنوان طعن میگوید جعفرے پلید پس امام علیه السلام بای بیان اینکه شما این آزار را بوسیله خود میکشید زیرا که باعث طعن اینست که از اکثر شما خراجهای صریح صادر میشود و آن از مخالفان علامت شیعه بودن میکشد چه کمست کسیکه پیروی جعفر میکند از جملهٔ شما بیان این آنکه جز این نیست که یاران من جمعی اند که بکمال رسید پرهیزگاری ایشان از معاصی و عمل کردند برائے آفریدگار خود و امید وار شدند ثواب او را این جماعت یاران من اند
هفتم اصل عن ابی جعفر ع قال قال الله عز وجل یا ابن آدم اجتنب ما حرمت علیك تکن من اورع الناس شرح افعل التفضیل در اورع باعتبار اینست که مراد بما حرمت اعم از کبائر و صغائر است یا باعتبار اینست که در لغت کسی را که اجتناب از بعض کبائر یا اکثر کبائر کند صاحب ورع مینامند اگرچه ناجی نباشد یعنی روایت است از امام محمد باقر ع گفت که گفت الله عز وجل: در حدیث قدسی

اول اصل عن ابی عبد الله علیہ السلام قال قلت له انی لا القاك الا فی السنین فاخبرنی
بشیء اخذ به فقال اوصیك بتقوی الله والورع والاجتهاد واعلم انه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام راوی گفت گفتم او را بدرستی کہ من برنمیخورم ترا مگر در چند
سال یکبار پس خبر دہ مرا بچیزے کہ عمل کنم بآن پس گفت سفارش مے کنم ترا بترس اللہ تعالے
و پرہیزگاری وجد در فعل طاعات و بدانکہ فائدہ نمیکند جد در طاعاتے کہ پرہیزگاری نیست در آن دوم
اصل سمعت ابا عبد الله علیہ السلام یقول اتقوا الله وصونوا دینکم بالورع شرح
شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ میگفت بترسید از عذاب اللہ تعالی ونگاہ دارید ایمان خود را بپرہیز
از معاصے سوم اصل وعظنا ابو عبد الله علیہ السلام فامر وزهد ثم قال علیکم بالورع
فانه لا ینال ما عند الله الا بالورع شرح نصیحت کرد ما را امام جعفر صادق علیہ السلام این روش کہ
امر کرد بطاعات ونہی کرد از رغبت بدنیا بعد از آن گفت بر شما باد کمال پرہیزگاری از معاصی چہ بدرستی کہ
دریافتہ نمی شود ثواب آخرت مگر بپرہیزگاری چہارم اصل عن ابی عبد الله علیہ السلام قال
لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه شرح این گذشت در حدیث اول پنجم اصل قال ابو جعفر علیہ السلام
ان اشد العبادة الورع شرح گفت امام محمد باقر علیہ السلام کہ مشکل تر عبادت پرہیزگاری از معاصی
است ششم اصل قال ابو الصباح الکنانی لابی عبد الله علیہ السلام ما نلقی من الناس
فیك فقال ابو عبد الله علیہ السلام وما الذی تلقی من الناس فی فقال لا یزال یکون بیننا وبین
الرجل الکلام فیقول جعفری خبیث فقال یعیرکم الناس بی فقال له ابو الصباح نعم قال فقال ما
اقل والله من یتبع جعفرا منکم انما اصحابی من اشتد ورعه وعمل لخالقه ورجا ثوابه هؤلاء اصحابی
شرح گفت ابو الصباح کنانی امام جعفر صادق را کہ چہ آزارہا میکشیم از مردم بوسیلہ تو پس گفت
ہمیشہ می باشد میان ما ومیان مردی از مخالفان گفتگو بر سر مذہب ومانند آن پس بعنوان طعن میگوید
جعفرے پلید پس امام علیہ السلام باہی بیان اینکہ شما این آزار را بوسیلہ خود میکشید زیرا کہ باعث
طعن اینست کہ از اکثر شما خراجہای صریح صادر میشود وآنرا مخالفان علامت شیعہ بودن میکشند چہ کمست
کسیکہ پیروی جعفر میکنند از جملہ شما بیان این آنکہ جز این نیست کہ یاران من جمعی اند کہ بکمال رسید پرہیزگاری
ایشان از معاصی وعمل کردند برائے آفریدگار خود وامیدوار شدند ثواب او را این جماعت یاران من اند
هفتم اصل عن ابی جعفر ع قال قال الله عز وجل یا ابن آدم اجتنب ما حرمت علیك
تکن من اورع الناس شرح افعل التفضیل در اورع باعتبار نسبت کہ مراد بما حرمت اعم از کبائر و
صغائر است یا باعتبار اینست کہ در لغت کسی را کہ اجتناب از بعض کبائر یا اکثر کبائر کند صاحب ورع
مینامند اگرچہ ناجی نباشد یعنی روایت است از امام محمد باقر ع کہ گفت کہ گفت اللہ عز وجل در حدیث قدسی

ای فرزند آدم اجتناب کن آنچه را که حرام کرده بر تو تا باشی از جملهٔ پرہیزگارتر مردم باب یعنی که کثرت عمل بر خلل ندارد هشتم **اصل** سألت اباعبد الله علیه السلام عن الورع من الناس فقال الذی یتورع عن محارم الله عزوجل **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسیکه ثابت قدم در پرہیزگاری است از جملهٔ مردم پس گفت کسیکه مبالغه کند در پرہیزگار رسے از حرامهای الله عزوجل باب یعنی که کثرت عمل بر خلل ندارد نهم **اصل** سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول علیکم بتقوی الله والورع والاجتهاد وصدق الحدیث واداء الامانة وحسن الخلق وحسن الجوار وکونوا دعاة الی انفسکم بغیر السنتکم وکونوا زینا ولا تکونوا شینا وعلیکم بطول الرکوع والسجود فان احدکم اذا اطال الرکوع والسجود هتف ابلیس من خلفه وقال یا ویله اطاع وعصیت وسجد وابیت **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بر شما باد ترس عذاب الله تعالی وکمال پرہیزگاری وجهد در عبادت وراستی گفتار وترک خیانت وخوشخوئی وخوش همسائگی وباشید خوانندگان مردم بسوی دین خود بے زبانهای خود باب یعنی که برهان دین شما بغایت ظاهر است لیکن معاصی شما مانع رغبت مردم در دین شما است پس ترک معاصی وفعل فرائض کنید تا مانع برطرف شود وباشید زینت برای ائمه خود بفعل فرائض وترک معاصی ومباشید ننگ ائمه خود بفعل معاصی وترک فرائض وبر شما باد درازی رکوع وسجود را پس تحقیق که یکی از شما وقتیکه طول میدهد رکوع را فریاد میزند ابلیس در عقب او ومیگوید وای وای ابلیس اطاعت کرد این مرد ومن عصیان کردم وسجده کرد وامتناع از سجده کردم اشارت بانیست که طول سجود علامت قبول سجود است وضم رکوع برای ترغیب در موافقت رکوع با سجود است وخلفه اشارت بانیست که ابلیس بکسی که صاحب طول رکوع وسجود باشد نمیرسد تا اضلال او کند یا ویله چهار احتمال دارد اول اینکه کلام ابلیس باشد وویل منادے باشد بمعنی حلول شر وضمیر غائب راجع براکع یا ساجد باشد ومرادش از روی جهنمی شدن او باشد دوم اینکه کلام ابلیس باشد ومنادی محذوف باشد وویل بمعنی فضیحت باشد ومنصوب بفعل محذوف باشد بتقدیر یا قوم احضروا ویله وضمیر غائب بجای ضمیر متکلم باشد بعنوان نقل بالمعنی برا سے امتناع از نسبت ویل بخود بحسب ظاهر سوم اینکه کلام امام باشد وویل منادی باشد بمعنی هلاک وضمیر غائب راجع بابلیس باشد وجمله معترضه باشد چهارم اینکه کلام امام باشد ومنادی محذوف باشد وضمیر راجع بابلیس باشد ظاهر اطاع تا آخر انیست که سجدهٔ ملائکه برای آدم بمعنی سجده برای الله تعالے است به شکرانه وجود آدم بار برو بآدم چنانچه آدمے در نماز بکعبه سجده میکند دهم **اصل** کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل علیه عیسی بن عبد الله القمی فرحب به وقرب مجلسه ثم قال یا عیسی بن عبد الله لیس منا ولا کرامة من کان فی مصر فیه مائة الف او یزیدون وکان فی ذلک المصر احد اورع منه **شرح** ولا کرامة جملهٔ معترضه است یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل مجلس شد عیسی بن عبد الله

فی پس مرحبا گفت او و نزدیک خود نشانید او را بعد از ان گفت ای عیسی بن عبد الله نیست از مخصوصان ما و
عزتی نیست او را کسیکه باشد در شهری که در ان صد هزار کس از مخالفان یا بیشتر باشد و باشد در آن شهر کی
از مخالفان پرهیزگارتر از او و اشارت بانیست که این قسم کسی باعث زبان درازی مخالفان می شود و آن
خود را بی عزت در نظر مخالفان می کند پس از خواص ما نیست **یازدهم اصل** قلت لابی عبد الله ع
اوصینی قال اوصیك بتقوی الله والورع والاجتهاد واعلم انه لاینفع اجتهاد لا ورع فیه
شرح مضمون این موافق حدیث اول است **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اعینونا بالورع فانه من لقی الله عز وجل یقول من یطع الله ورسوله فاولئك مع الذین انعم الله
علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئك رفیقا فمنا النبی ومنا
الصدیق والشهداء والصالحون **شرح** ورسوله نقل بالمعنی است چه در سورهٔ نسا والرسول
است ومیتواند بود که تغیر برای این باشد که اشارت بآیت سوره نور نیز شود چه در سورهٔ نور چنین است ومن
یطع الله ورسوله ویخش الله ویتقه فاولئک هم الفائزون **یعنے** روایت است از امام محمد باقر ع
گفت مدد کنید ما را در دفع طعن مخالفان از ما به پرهیزگاری چه بدرستے که شان اینست که هر که ملاقات
کرد الله عز وجل را در قیامت یا دم مرگ یا وقت عبادت در دنیا از جمله شما با پرهیزگاری از معاصی شد
برای او نزد الله تعالی کشادی از جانب او بیان این آنکه بدرستے که الله عز وجل میگوید در سورهٔ
نساء هر که اطاعت کند الله و رسول او را به پرهیز از گناهان پس ایشانند که در آخرت با جمعی اند
که نعمت تفضیل برابنای جنس ایشان کرده الله تعالی بر ایشان از جمله انبیا و از جمله اوصیای انبیا
و از جمله شهدا در معرکهٔ جهاد و از جمله صالحان و خوبند آن مطیعان باعتبار رفیق ایشان در دنیا که افضل
الّهی و رضا بالقضاء او باشد چنانچه بیان شد در تفسیر قول الله تعالی در سورة الرحمن ولمن خاف مقام
ربه جنتان در شرح حدیث دهم باب سی و سوم بیان این آنکه از جمله ما نبی عبد مطلب است نبی که
افضل انبیا است مراد محمد علیه السلام است و از جملهٔ ماست صدیقی که افضل صدیقین است مراد امیر المومنین
علیه السلام و حسن و حسین تا مهدی علیهم السلام است و از جملهٔ ماست چند شهید که افضل شهید اند مراد حمزه
و جعفر و عبیده و امثال ایشان است و از جمله ماست چند صالح که افضل صالحانند مراد شیعهٔ امامیه
از اولاد رسول علیه السلام است و بعض اینها ظاهر شد در حدیث سی و پنجم مولد النبی صلی الله علیه و
آله و وفاته در کتاب الحجه **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال انا لا نعد
الرجل مومنا حتی یکون لجمیع امرنا متبعا مریدا الا وان من اتباع امرنا وارادته الورع فتزینوا
به یرحمکم الله وکیدوا اعداءنا به ینعشکم الله **شرح** یرحمکم مرفوع است یا جملهٔ دعائیه
باشد مجزوم و جواب امر است کیدوا بیا ء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغهٔ امر حاضر باب تفعیل است التکبید

کسی را بشقت انداختن نیعشکم بنون وعین بی نقطه وشین بالنقطه بصیغه مضارع معلوم غائب باب منع البه
افعال یا باب تفعیل مرفوع یا مجزوم است النعش والانعاش والتنعیش بلند مرتبه وخوشحال کردن یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که ما حساب نمی کنیم مرد را مومن تا آنکه باشد
جمیع فرمان ما را فرمان بردار خواهان آگاه باش بدرستی که از جمله فرمان برداری فرمان ما وخواهش آن
پرهیزگاری است پس آراسته شوید بآن رحمت کناد شما را الله تعالی ومنکوب کنید دشمنان ما
بآن بلند مرتبه کناد شما را الله تعالی **چهاردهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام کونوا دعاة
للناس بغیر السنتکم لیروا منکم الورع والاجتهاد والصلوة والخیر فان ذلک داعیة **شرح**
این مضمون می آید در حدیث دهم باب بیست و یکم و در آنجا بجای الصلوة الصدق است و آن بهتر است یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلام باشید خوانندگان مردم را بدین خود بی زبانهای شما بیان این آنکه باید
که ببینند از شما پرهیزگاری از معاصی را و جد در طاعات را و نماز را و زکوة را چه بدرستی که آنچه مذکور شد
خواننده مخالفان است بدین حق بیکار فرمودن زبان اشارت باین است که برهان دین حق بغایت
واضح است از محکمات قرآن لیکن قبایح شما مانع مخالفان است از دخول در دین حق بیکار فرمودن
زبان و اگر کار فرمودن زبان بی ورع واجتهاد باشد مخالفان را جدید ترسے کند در مذهب باطل
پانزدهم اصل عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال کثیرا ما کنت اسمع ابی یقول
لیس من شیعتنا من لا تتحدث المخدرات بورعه فی خدورهن ولیس من اولیائنا من هو
فی قریة فیها عشرة آلاف رجل فیهم خلق الله اورع منه **شرح** روایت است از امام موسی کاظم
علیه السلام گفت بغایت بسیار می شنیدم از پدرم که میگفت نیست از شیعه ما کسے که در میان مخالفان
باشد و مشهور باشد و گفتگو کنند زنان پرده نشین پرهیزگاری او در پرده هاے خود ونیست از دوستان
ما کسے که در مجمعی باشد که در آن ده هزار مرد از مخالفان باشد که در ایشان مخلوقے باشد الله تعالی را
که پرهیزگارتر از او باشد

باب سی و هشتم اصل باب العفة

شرح این باب بیان فضیلت خودداری از نالائق است درین باب هشت حدیث است **اول**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ما عبد الله بشیء افضل من عفة بطن وفرج **شرح**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت عبادت کرده نشد الله تعالی بچیزی که بهتر باشد از نگاهداری
شکم و فرج از حرام و نالائق اگر گوئی این منافی بعضی احادیث است مثل آنچه گذشت در حدیث اول باب
بست و چهارم کتاب التوحید که ما عبد الله بشیء مثل البداء گوئیم ممکن است که آنچه گذشت در عبادات
قلبیه باشد مطلقا باشد و این در عبادات متعلقه بجوارح بدنیه باشد وایضا ممکن است که فضیلت ...

مطابق نسخه اصول کافی

مختلف شود باختلاف انواع وافراد مخاطبان ومنظور در امثال این رعایت مطابقه بمقتضای مقام باشد
مثل اینکه اگر بر مخاطبان اقرار ببدا آسان تر باشد ومخالفت نکرده باشند تاکید در عفت شود واگر عفت
آسان تر باشد ومخالفت نکرده باشند تاکید در اقرار ببدا شود که راجع مے شود باقرار بامام مفترض الطاعة
وترک پیروی ظن در عبادت چنانچه مے آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث ابی بصیر مع المرأة که
قال ابو عبد الله علیه السلام لعباد بن کثیر البصری الصوفی ویحک یا عباد غرک ان عف بطنک و
فرجک ان الله عز وجل یقول فی کتابه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم الآخر
حدیث که مضمون آن موافق حدیث سوم باب بست وسوم است **دوم اصل** قال ابو جعفر
علیه السلام ان افضل العبادة عفة البطن والفرج **شرح** مضمون این موافق اول است
سوم اصل کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول افضل العبادة العفاف **شرح** این نیز موافق
اول است **چهارم اصل** قال رجل لابی جعفر علیه السلام انی ضعیف العمل قلیل الصیام
ولکنی ارجو ان لا آکل الا حلالا قال فقال له ای الاجتهاد افضل من عفة بطن وفرج
شرح گفت مردی امام محمد باقر علیه السلام بدرستے کہ من سست عملم کم روزه ام ولیکن من امیدوارم
کہ نمی خورده باشم مگر حلال را یا شمیغے کہ سعی بسیار برائے آن میکنم واجتناب از عمل شبهه مے کنم
راوی گفت پس امام گفت او را کدام جد وجهد در عبادت بهتر است از نگاهداشتن شکم وفرج از حرام
ونالائق **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله اکثر ما تلج به امتی النار الاجوفان البطن
والفرج **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بیشتر وسیله که داخل مے شوند بآن وسیله
امت من در آتش جهنم دو میان خالیست یکی شکم ودیگرے فرج **ششم اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه واله ثلث اخافهن علی امتی من بعدی الضلالة بعد المعرفة ومضلات الفتن
وشهوة البطن والفرج **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که سه چیز است که مے ترسم از ضرر آنها
بر امت من بعد از من اول گمراه شدن بعد از شناختن ربوبیت رب العالمین اشارت است بآیه سوره
آل عمران ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وبیان شد در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل دوم
گمراه کننده های امتحانها مثل طول ایام رواج دکان خلفاے ضلالت سوم میل شکم وفرج بجانب
لذاتی که شبهناک وحرام است **هفتم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ما من عبادة
افضل من عفة بطن وفرج **شرح** مضمون این موافق اول است **هشتم اصل** عن
ابی جعفر علیه السلام قال ما من عبادة افضل عند الله عز وجل من عفة بطن وفرج
شرح مضمون این نیز موافق اول است

باب سی ونهم اصل باب اجتناب المحارم

شرح این باب بیان فضیلت دوری از حرامہاست و درین باب شش حدیث است اول اصل عن
ابی عبد اللہ علیہ السلام فی قول اللہ عز وجل ولمن خاف مقام ربہ جنتان قال من علم ان اللہ
عز وجل یراہ ویسمع ما یقولہ ویفعلہ من خیر او شر فیحجزہ ذلک عن القبیح من الاعمال فذلک الذی
خاف مقام ربہ ونہی النفس عن الہوی شرح این مضمون گذشت در حدیث دہم باب سی وسوم
و در آنجا بجای ویفعلہ چنین بود ویعلم ما یعلمہ و چنین بہتر است دوم اصل عن ابی جعفر علیہ السلام
قال کل عین باکیۃ یوم القیمۃ غیر ثلث عین سہرت فی سبیل اللہ وعین فاضت من خشیۃ اللہ و
عین غضت عن محارم اللہ شرح روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت ہر چشمی گریان است
در روز قیامت مگر سہ چشم اول چشمی کہ بیداری کشیدہ باشد در عبادت اللہ تعالی و دوم چشمی کہ اشک
دادہ باشد از ترس عذاب اللہ تعالی و سوم چشمی کہ پوشیدہ شدہ باشد از حرامہاے اللہ تعالی سوم
اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال فیما ناجی اللہ عز وجل بہ موسی یا موسی ما تقرب الی
المتقربون بمثل الورع عن محارمی فانی ابیحہم جنات عدن لا اشرک معہم احدا شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت در میان گفتگوہاے اللہ تعالے عز وجل با موسے
بی واسطہ دیگرے این بود کہ ای موسی نزدیک بسوی رحمت من نمی شوند طالبان نزدیکی بچیزی
کہ مثل پرہیزگاری از حرامہاے من باشد چہ بدرستے کہ من مباح می کنم برای اہل پرہیز از حرامہا
بہشتہای اقامت و خلود را شریک نمی کنم با ایشان ہیچیک را باین معنے کہ بہر یک بہشتی کہ مخصوص
او باشد میدہم بمناسبت اینکہ غرق الہی را شکستہ محقق نماند کہ نظیر سوال و جوابے کہ در شرح
حدیث اول باب سابق مذکور شد در اینجا نیز مناسب است و مراد اینست کہ کثرت عمل پر دخلے ندارد
چہارم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال من اشد ما فرض اللہ علی خلقہ ذکر اللہ کثیرا
ثم قال لا اعنی سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر وان کان منہ ولکن ذکر اللہ عند
ما احل وحرم فان کان طاعۃ عمل بہا وان کان معصیۃ ترکہا شرح روایت است از امام
جعفر صادق علیہ السلام از جملہ مشکل ترانچہ واجب و لازم کردہ اللہ تعالے بر مخلوقان خود یاد اللہ تعالے
است بسیار بعد از ان گفت مراد من تسبیحات اربعہ نیست اگرچہ آن از جملہ ذکر است ولیکن ارادہ
می کنم یاد اللہ تعالے را نزد برخوردن چیزے کہ حلال کردہ و حرام کردہ باین روش کہ اگر باشد
طاعت عمل کند بآن برای شوق ثواب الہی و اگر باشد معصیت ترک کند براے ترس عذاب
الہی مراد اینست کہ ذکر مشکل اینست نہ ذکر زبانی پنجم اصل سالت ابا عبد اللہ علیہ السلام
عن قول اللہ عز وجل وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناہ ہباء منثورا قال اما واللہ ان کانت
اعمالہم اشد بیاضا من القباطی ولکن کانوا اذا عرض لہم حرام لم یدعوہ شرح

ان بکسر همزه وسکون نون مخففه از مثقله است ولام فارقه میان نافیه ومخففه مذکور نیست برای قیام قرینه بر اینکه آن اینجا نافیه نیست القباطی بفتح قاف وبای یک نقطه والف وکسر طاے بی نقطه وتشدید یای دو نقطه در پائین وبفتح طا وآخرش الف جمع قبطی بضم قاف وسکون با وکسر طا وتشدید یا جامه سفید که منسوب است بقبط بکسر قاف وسکون بالمعنی اهل مصر یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عزوجل در سوره فرقان که وآمدیم بسوی آنچه کردند مجرمان از جمله عبادت پس کردیم آنرا غبار پراگنده کرده شده امام گفت آگاه باشید قسم بالله تعالے که شان اینست که بود عبادات ایشان سفید تر از پارچه های سفید مصری ولیکن چون پیش مے آمد ایشان را حرامے ترک نمیکردند از مراد اینست که این آیه مخصوص بت پرستان ظاهری نیست بلکه مضمون این با آیت سوره مائده انما یتقبل الله من المتقین یکی است ششم اصل قال رسول الله صلے الله علیه وآله من ترك معصية لله مخافة الله تبارك وتعالى ارضاه الله يوم القيمة شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که ترک کند مخالفت الله تعالی را برای ترس عذاب الله تبارک وتعالی راضی میسازد او را الله تعالی در روز قیامت باینمعنی که هیچ حاجتی در دل او نمیماند

باب چهلم اصل باب اداء الفرائض

شرح این باب بیان فضیلت بجا آوردن چیزی چند است که واجب ولازم است خواه وجودی باشد مثل فعل نماز یومیه وخواه عدمی مثل ترک کبائر درین باب پنج حدیث است اول اصل قال علی ابن الحسين عليهما السلام من عمل بما افترض الله عليه فهو من خير الناس شرح گفت امام زین العابدین علیه السلام هر که عمل کند بهرچه واجب ولازم کرده الله تعالی بر او مثل فعل نماز وترک زنا ومانند آنها پس او از جمله بهتر مردم است خواه کثرت عبادت داشته باشد وخواه نه دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل اصبروا وصابروا ورابطوا قال اصبروا على الفرائض شرح این می آید در حدیث سوم این باب سوم اصل عن حماد بن عيسى عن ابی السفاتج عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل اصبروا وصابروا ورابطوا قال اصبروا على الفرائض وصابروا على المصائب ورابطوا على الائمة عليهم السلام وفی روایة ابن محبوب عن ابی السفاتج واتقوا الله ربكم فيما افترض عليكم شرح صابروا برای مبالغه است زیراکه اصل باب مفاعله میان دو کس است وبر فعلی که میان دو کس باشد در اکثر آن مبالغه میشود ورابطوا آیه برای مبالغه است ومیتواند بود که میان دو کس باشد چه دشمن نیز مثل آن می کند یعنی روایت است از حماد بن عیسے از ابو السفاتج از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عزوجل در آخر سوره آل عمران یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله

معلّم تعلّمون ای جمعی که مومن شدید صبر کنید و بغایت صبر کنید و بنهایت محبوس کنید خود را و بترسید از غضب الٰهی تا شاید که بمطلب خود رسیده باشید امام گفت مراد اینست که صبر کنید برادای فرائض خواه وجودی و خواه عدمی و بغایت صبر کنید بر مصیبتها برضا بقضای الٰهی و بنهایت محبوس کنید خود را بر فرمانبرداری ائمه ضلالت و در روایت حسن ابن محبوب از ابو السفاتج این تتمه هست و بترسید از عذاب الله تعالیٰ که صاحب کل اختیار شماست در آخر بنهایت واجب و لازم گردد بر شما **چهارم اصل** قال رسول الله صلّی الله علیه وآله اعمل بفرائض الله تکن اتقی الناس **شرح** گفت رسول الله صلّی الله علیه وآله عمل کن بچیزی چند که واجب و لازم کرده الله تعالیٰ خواه وجودی مثل نماز و روزه و خواه عدمی مثل ترک کبائر تا شوی پرهیزگارتر مردم با یمنی که او پرهیزگارتر شوی چنانچه بیان شد در حدیث هفتم باب سی و هفتم و پنجم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله تبارک و تعالیٰ ما تحبّب الیّ عبدی باحبّ ممّا افترضت علیه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت الله تبارک و تعالیٰ در حدیث قدسی طلب محبوب بودن نکرد بسوی من بنده من بوسیله که محبوب تر از چیزی باشد که واجب و لازم کردم بر او خواه فعل باشد و خواه ترک مراد اینست که ثواب یک فعل واجب یا یک ترک حرام بیشتر از ثواب جمیع فعل مستحبات و ترک مکروهاتست

باب تحمل فیه کلم اصل باب استواء العمل والمداومة علیه

شرح این باب بیان فضیلت برای عبادت بمعنی ترک جمع میان افراط و تفریط با عتبار اختلاف ایشان و فضیلت استمرار بر عبادت است درین باب شش حدیث است **اوّل اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا کان الرجل علی عمل فلیدم علیه سنة ثم یتحول عنه ان شاء الی غیره و ذلک ان لیلة القدر تکون فیها فی عامه ذلک ما شاء الله ان تکون **شرح** مراد بلیلة القدر شب انزال قرآن است تکون هر دو جا مونث آمده و ضمیر مستتر راجع بلیلة القدر است ضمیر فیها راجع به سنة است فی عامه متعلق به تکون است یا متعلق به فیها است و مراد بعامه مجموع است مشار الیه ذلک مصدر فلیدم و مراد زمان دوام است ما شاء الله بدل بعض است از عامه و ذکر این برای آنست که اگر شروع در آن عمل در شب قدر است پس شب قدر در اول دوام اوست و اگر در شب بعد از آن است پس شب قدر در آخر دوام است و برین قیاس است شروع در اوقات دیگر یعنی گفت امام جعفر صادق چون باشد مردی بر عبادتی مثل نماز شب پس باید که مستمر ماند بر آن عبادت یکسال بعد از آن ترک میکند آن را اگر خواهد و بسوی غیر آن متوجه میشود خواه عبادتی دیگر و خواه کار دنیا و آن برای اینست که شب قدر میباشد در آن سال و مجموع من حیث المجموع زمان دوام او در همه وقت که خواهد الله تعالیٰ که باشد لیلة القدر در آن وقت مراد اینست که سال عمده است در نظر الله تعالیٰ

وبجای مجموع عمر است ولہذا در ہر سالی شب قدرے کہ بہتر از ہزار ماہ می باشد خواہ در اول آن و خواہ در میان آن و خواہ در آخر آن **دوم اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام قال قال احب الاعمال الی اللہ عزوجل مادام علیہ العبد وان قل **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام راوی گفت کہ گفت محبوب تر اعمال صالحہ بسوی اللہ عزوجل عملی است کہ مستمر باشد بران بندہ اگرچہ در ذات مردن ہر چند کہ کم باشد مراد اینست کہ ثواب عملی کہ مستمر تا آخر عمر باشد بیشتر است از ثواب عمل بسیار کہ مستمر نباشد تا آخر عمر **سوم اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام قال ما من شئ احب الی اللہ عزوجل من عمل یداوم علیہ وان قل **شرح** یداوم بصیغہ مضارع مجہول باب مفاعلہ است ومضمون این موافق سابق است **چہارم اصل** کان علی ابن الحسین صلوات اللہ علیہ یقول انی لاحب ان ادوم علی العمل وان قل **شرح** ادوم بصیغہ مضارع متکلم باب نصر است ودر بعض نسخ از باب مفاعلہ است مضمون این نیز موافق سابق است **پنجم اصل** کان علی ابن الحسین یقول انی لاحب ان اقدم علی ربی وعملی مستو **شرح** اقدم بصیغہ معلوم متکلم باب افعال است یعنی امام زین العابدین ع گفت بدرستیکہ من ہر آئینہ دوست می دارم کہ در آورم در دم مرگ یا قیامت بر صاحب کل اختیار خود وعبادت من از اول عمر تا آخر بیک روش باشد باینمعنی کہ در آخر کمتر از اول نباشد اشارت است بقول اللہ تعالی در سورہ بقرہ واتوا بہ متشابہا وداده شد بہ رزق بہشت مستوی بی تفاوت بحسب ایام یا بحسب اجزاء رزق در خوبی وبدی بنابر اینکہ عمل ایشان در دنیا مستوی بودہ **ششم اصل** قال ابو عبد اللہ علیہ السلام ایاک ان تفرض علی نفسک فریضۃ فتفارقہا اثنی عشر ہلالا **شرح** گفت امام جعفر صادق علیہ السلام نگاہ دار خود را از اینکہ مقرر کنی در خاطر خود بر خود وقت عبادتی مقرری را کہ ہمیشہ خواہم کرد پس جدا شوی از آن عبادت در اثنای دوازدہ ماہ ہلالی مراد صورت نذر بحسب لفظ ومانند آن نیست والا اختصاص بدوازدہ ماہ نمیداشت بلکہ مراد قرار خاطر است ومکروہ است مخالفت نذرے کہ بلفظ در نیاید

باب چہل ودوم اصل باب العبادة

شرح این باب بیان فضیلت بندگی اللہ تعالی است درین باب ہفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال فی التوراۃ مکتوب یا ابن ادم تفرغ لعبادتی املاء قلبک غنی واکلک الی طلبک وعلی ان سد فاقتک واملاء قلبک خوفا منی وان لا تفرغ لعبادتی املاء قلبک شغلا بالدنیا ثم لا اسد فاقتک واکلک الی طلبک **شرح** تفرغ بفا وراء مشدد وغین بالنقطہ بصیغہ امر حاضر باب تفعیل است التفرغ بمشقت خود را فارغ کردن از شغلی امام ودر لغتیا تی المبنی نی است یا برای تعلیل است واو در وعلی حالیہ است وعلی بتشدید یای مفتوحہ است وجیتواند بود

کرد او حاطفه دالی بالف باشد وبحسب معنی معطوف بر املاء باشد چه آن اگرچه مجزوم وجواب امر است لیکن
بمعنی علی ان املا است لا اشد ولکان مجزوم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت در توریت نوشته است که ای فرزند آدم بسعی فارغ کن دل خود را از شغل دنیا در وقت عبادت من
تا پر کنم دل ترا از بی نیازی از مخلوقین و تا وا نگذارم کار ترا در رزق و مانند آن بسعی خودت و بر منست که بندم
راه حاجت ترا بخلائق و پر کنم دل ترا از ترس بی مشغولی بعد از آن نه بندم راه حاجت ترا بخلائق و اگذارم
ترا بسعی خودت کتا وقت مردن در تعب و از از عبث باشی دوم اصل قال ابو عبد الله
علیه السلام قال الله تبارک وتعالی یا عبادی الصدیقین تنعموا بعبادتی فی الدنیا
فانکم تتنعمون بها فی الآخرة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت الله تبارک وتعالی
ای بندگان من که بنهایت راست گویان در دعوی ایمانند استراحت کنید به بندگی من در دنیا چه بدرستی
که استراحت میکنید بآن در آخرت اشارت است باینکه برای مومن متقی دو بهشت است چنانچه
بیان شد در حدیث دهم باب سی و سوم سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله افضل
الناس من عشق العبادة فعانقها واحبها بقلبه وباشرها بجسده وتفرغ لها فهو لا یبالی
علی ما اصبح من الدنیا علی عسر ام علی یسر شرح باعث عشق کمال شدت خوف و کمال شدت
رجا است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله فاضل‌تر مردم کسی است که بنهایت دوست داشت
عبادت را پس دست در گردن آن شد و دوست داشت آنرا بدل خود و مباشر آن شد به بدن خود و خود
از کارهای منافی آن وفارغ کرد برای آن پس او باکی ندارد که بر چه حال گردید از دنیا آیا بر تنگدستی یا بر فراخ
حالی باینمعنی که از تنگی آزرده نیست و از دارائی خوش حالی نیست پس در فکر سرانجام نیست مگر بقدر
واجب بر مستحب شرعی چهارم اصل قال عیسی بن عبد الله لابی عبد الله علیه السلام
جعلت فداک ما العبادة قال حسن النیة بالطاعة من الوجوه التی یطاع الله منها اما انک
یا عیسی لا تکون مومنا حتی تعرف الناسخ من المنسوخ قال فقال قلت جعلت فداک وما معرفة
الناسخ من المنسوخ قال فقال الیس تکون مع الامام موطنا نفسک علی حسن النیة
فی طاعته فیمضی ذلک الامام ویاتی امام آخر فتوطن نفسک علی حسن النیة فی
طاعته قال قلت نعم قال هذا معرفة الناسخ من المنسوخ شرح الف لام الناسخ والمنسوخ برای
عهد خارجی است اشارت است بآنچه مذکور است در سوره بقره ما ننسخ من آیة واشارت است باینکه مراد
به آیه امام است یعنی گفت عیسی بن عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم چیست عبادت صحیح باینمعنی که
شرط صحت کدام است گفت خوبی قصد بسبب فرمانبرداری دل از راههائی که فرمان برده میشود الله تعالی
از آن راهها باینمعنی که خالص باشد از اقسام شرک مثل ریا و مثل اقتدا بائمه ضلالت و مثل خود رائی

خواه دراصل عمل بخبر واحد شد وخواه درعمل نیکی از دوچیز متعارض چنانچه بیان شد، خطبه مصنف که بایهما اخذتم من باب التسلیم وسعکم وخواه درزمان امام لاحق آگاه باش بدرستیکه تو ای عیسی نهاشی مومن آشناسی بطرف کننده که ممتاز از برطرف کرده شده عیسی گفت گفتم قربانت شوم وچیست شناخت برطرف کننده ممتاز از برطرف کرده شده پس امام گفت آیا نیست اینکه میباشی با امام قرار داده خاطر خود را برخوبی قصد، راطاعت آن امام پس میرود آن امام می آید بجای او امامی دیگر پس قرار میدهی خاطر خود را برخوبی قصد در اطاعت او عیسی گفت گفتم آری امام گفت این شناخت برطرف کننده است ممتاز از برطرف کرده شده **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العباد ثلثة قوم عبدوا الله عز وجل خوفا فتلك عبادة العبید وقوم عبدوا الله تبارك وتعالى طلب الثواب فتلك عبادة الاجراء وقوم عبدوا الله عز وجل حبا له فتلك عبادة الاحرار وهی افضل العبادة **شرح** العباد بضم عین بی نقطه وتشدید بای یک نقطه جمع عابد است والیه تاک مصدر عبد است العبید بفتح عین بی نقطه وکسر بای یک نقطه جمع عبد طلب منصوب است بر مفعول له الاجراء بضم همزه وفتح جیم وراء بی نقطه ومد جمع اجیر **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه عبادت کنندگان الله تعالى سه قسمند اول جمعی که عبادت کردند الله عز وجل را برای ترس عذاب خواه ترس محض باشد خواه ترس غالب بر امید باشد بیان این قسم اینکه عبادت از قبیل فرمان برداری غلامان است دیگر اینکه آقایان فرمایند چه خیال میکنند که اگر کنند واگر نه کنند نفقه وکسوه هست اگرچه تفاوتی در قدر آنها باشد لیکن در صورت نکردن شلاق هست ودر صورت کردن نیست دوم جمعی که عبادت کردند الله تبارك وتعالى را برای طلب مزد آخرت خواه محض طلب مزد خواه غالب بر ترس باشد بیان این قسم اینکه آن عبادت از قبیل عبادت بکرایه گرفتگان است سوم جمعی که ما علای دو قسم مذکور اند ترس، امید در ایشان برابر است پس عبادت ایشان را برای محبت الله تعالى ومحنت عبادت او خواه بود خواه محبت غالب بر هر یک از ترس وامید باشد وخواه مساوی وخواه مغلوب بیان حال این قسم آنکه این عبادت آزادمردان است وآن فاضل تر اقسام عبادت است **مخفی نماند** که بنابر این تقریر حصر در اقسام ثلثه صحیح میشود ومنافات برطرف میشود میان این حدیث و میان احادیثی که گذشت در باب الخوف والرجاء وآیاتی که صریح است در عبادت اولیا واصفیا برای خوف ومراد خوفی نیست که مساوی رجا باشد مثل انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا وجمعی از این تقریر غافل شده خیال کردند که دلالت میکند بر اینکه عبادت خالص آنست که با آن خوف ورجا نباشد ومحض محبت باشد وجمعی مبالغه را که از حد گذرانیده وحکم ببطلان عبادت با خوف ورجا کرده اند **ششم اصل** قال رسول الله صلى الله علیه واله ما اقبح الفقر بعد الغنى واقبح الخطیئة بعد المسکنة واقبح من ذلك العابد لله

ثم یدع عبادته شرح اقنع صیغه تعجب است القنع حاجتمندی و مراد اینجا حاجتمند از زیستن است
واقنع بصیغه ماضی باب افعال بتقویم شاقنع است الخللته بفتح حای بی‌نقطه و کسر طای بالنقطه و تشدید
یای دو نقطه در پایین بی‌نیاز از زیستن در اخراجات و نفقه عیال واقنع بصیغه افعل التفضیل مرفوع
است تاخیر العابد باشد و میتواند بود که مبتدا باشد والعابد خبر باشد ثم یدع عطف بر العابد است والف ولام
اسم فاعل بمعنی الذی بتقدیر الذی یعبدالله ثم یدع تنقیحه گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
چه زشت است حاجتمند از زیستن کسی در اخراجات و نفقه عیال بعد از آن که آنکس بی‌نیاز بوده
داشته باشد و چه زشت است بی‌نیاز از زیستن کسی در اخراجات و نفقه عیال بعد از آن که آنکس فقیر
داشته باشد و زشت‌تر از آن هر دو کسی است که عبادت کند الله تعالی را بعبادتی که با خود مقرر کرده باشد
بعد از آن واگذارد عبادت خود را بی عوضی و بی عذری مانند کسی که بیدوائی از کسی نداشته باشد خواهش تعظیم
او کند و نخواهد نکند هفتم اصل عن علی ابن الحسین علیهما السلام قال من عمل بما افترض الله
علیه فهو من اعبد الناس شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب است

باب چهل و سوم اصل باب النیة

شرح این باب بیان فضیلت صحت قصد است در این باب پنج حدیث است اول اصل
عن علی بن الحسین علیه السلام قال لا عمل الا بنیة شرح روایت است از امام زین العابدین
علیه السلام گفت مقبول درگاه و صحیح نمی‌شود عملی از اعمال جوارح مگر بصحت قصد که عمل دل است
یعنی باخلوص آن از اقسام شرک مثل ریا و مثل خودرائی و پیروی ظن دوم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله نیة المومن خیر من عمله ونیة الکافر شر من عمله وکل عامل یعمل علی نیته
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله قصد عبادتی که مومن میکند و از اعمال دل است بهتر است
از آن عبادت مومن که عمل جوارح است بسه وجه اول اینکه تصحیح قصد مشکل‌تر است از تصحیح صورت
عبادتی که مقصود است دوم اینکه هیچ عمل او باعث خلود در جنت نیست سوای نیت او چنانکه
می‌آید در حدیث پنجم سوم اینکه قصد اصل مقصود است و صحت مقصود تابع صحت قصد است و حدوث
و بقای قصد تا وقت مقصود مستلزم وقوع مقصود است اگر مقدور باشد و قصد عبادتی که کافر میکند
بدتر است از عمل جوارح کافر بسه وجه اول اینکه افساد عبادت افضل اقبح است از افساد عبادت
غیر افضل دوم اینکه هیچ عمل او باعث خلود در جهنم نیست سوای نیت او چنانکه می‌آید در حدیث پنجم سوم
اینکه قصد اصل مقصود و مستلزم آنست چنانکه مذکور شد و هر عمل کننده عمل میکند بر طبق قصد خود این فقره اشارت
است بوجه سوم در خبر و در شر و میتواند بود که اشارت بوجه اول نیز باشد سوم اصل عن
ابی عبدالله علیه السلام قال ان العبد المومن الفقیر لیقول یا رب ارزقنی حتی افعل کذا وکذا

صافی شرح اصول کافی

من البر ووجوه الخیر فاذا علم الله عز وجل ذلک منه یصدق نیة کتب الله من الاجر مثل ما
یکتب له لو عمله ان الله واسع کریم شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که
بنده مومن تنگدست است هر آینه میگوید ای صاحب کل اختیار من روزی کن مرا مالے تا کنم چنین و
چنین از نیکی و راههای بهتر پس چون دانست الله عز وجل آن دعا را از او براستی قصدیکه دارد مینویسد
الله تعالی برای او از جمله ثواب مانند آنچه مینویسد برای او اگر میکرد آنرا بدرستی که الله تعالی فراخ قدرت
است کریم است چهارم اصل سالت اباعبد الله علیه السلام عن حد العبادة التی اذا فعلها
فاعلها کان مؤدیا فقال حسن النیة بالطاعة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
مرتبه بندگی که چون کرد او بندگی را کننده آن شد بجا آورنده بندگی صحیح پس گفت آن خوبی قصد است
بسبب فرمانبرداری دل توضیح این شد در حدیث چهارم باب چهل و دوم پنجم اصل قال ابوعبد الله
علیه السلام انما خلد اهل النار فی النار لان نیاتهم کانت فی الدنیا ان لو خلدوا فیها ان یعصوا الله ابدا
وانما خلد اهل الجنة فی الجنة لان نیاتهم کانت فی الدنیا ان لو بقوا فیها ان یطیعوا الله ابدا
فبالنیات خلد هؤلاء وهؤلاء ثم تلا قوله تعالی قل کل یعمل علی شاکلته قال علی نیته شرح
ان بفتح همزه و تخفیف نون در ان لو خلدوا و ان در ان یعصوا مکرر ان در ان خلدوا است و همچنین ان در یطیعوا مکرر ان در
ان لو بقوا است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام جز این نیست که دائمی شده اند اهل
آتش جهنم در آتش برای اینکه قصدهای ایشان بود در دنیا اینکه اگر دائمی مانند در دنیا عصیان
الله تعالی کنند همیشه باینمعنی که الله تعالی مرتبه شدت قصد ایشانرا میداند بدرستی که اگر دائمی در دنیا باشند
یا برگردانیده شوند مخالفت خواهند کرد چنانچه گفته در حق اهل جهنم در سوره انعام ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه
و جز این نیست که دائمی شده اند اهل بهشت در بهشت برای اینکه قصدهای ایشان بود در دنیا اینکه اگر
باقی ماند در دنیا اطاعت کنند الله تعالی را همیشه پس بسبب قصدها دائمی شده اند اینجاعت اهل نار و
اینجاعت اهل جنت بعد از ان برای بیان این خواند در سوره بنی اسرائیل بگو هر یک از اهل سعادت و
شقاوت عمل جوارح میکند بر نهج عمل شکل دل خود امام گفت مراد اینست که عمل میکند بر نهج قصد او و مراد
قصد قولی است که الله تعالی میداند که بمقتضای آن البته بفعل می آید اگر حیات باقی باشد و لهذا بر ان مبنی شد
چنانچه گفته در تتمه آیه فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا اگر گوئی این منافات دارد با روایتی که اگر کسی قصد معصیتی کند
و بفعل نیاورده گناه آن معصیت بر او نوشته نمی شود گوئیم منافات ندارد چه بفعل نیاوردن کاشف از انیست
که قصد او شاکله نبوده باینمعنی که بسیار قوی نبوده بحیثیتی که الله تعالی داند که بمقتضای آن در وقتش
بفعل می آید اگر گوئی اگر عمل نکرده گناه داشته باشد لازم می آید که تجویز کنیم که اطفالیکه بر طفولیت مرده اند
مثلا معذب شوند بجهت اینکه الله تعالی داند که اگر مکلف بالغ شوند معصیت میکنند گوئیم ماده نقض
متحقق نیست چه این قسم اطفال مثلا بالغ میشوند در قیامت و معصیت میکنند چنانچه گفته ما خلقت الجن

والانس الا لیعبدون بنا بر اینکه ضمیر لیعبدون راجع بجن و انس باشد و برطبق این روایت است این بحسب علم الهی نیست و الیضا استحقاق عذاب بر فعلیت که تحقق شده و آن شاکله است و آنچه در تتمه مذکور است بیان سر لیست و بیان آنست که هر کافری که احتمال توبه و ایمان در او درود و بر کفر نمی میرد چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب یازدهم در شرح الا ان النیة هی العمل تا آخر

باب چهل و چهارم اصل باب

شرح این باب بی عنوان است برای اینکه مناسب باب سابق است و هم مناسب باب آینده است درین باب دو حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و اله الا ان لکل عبادة شرة ثم تصیر الی فترة فمن صارت شرة عبادته الی سنتی فقد اهتدی و من خالف سنتی فقد ضل و کان فی عمله فی تبار اما انی اصلی و انام و اصوم و افطر و اضحک و ابکی فمن رغب عن منهاجی و سنتی فلیس منی و قال کفی بالموت موعظة و کفی بالیقین غنی و کفی بالعبادة شغلا **شرح** الشرة بکسر شین بانقطه و تشدید رای بی نقطه رغبت الفترة بفتح فا و سکون تای دو نقطه در بالا و رای بی نقطه سستی عزم الی در الی سنتی بمعنی مع است فی در فی تبار برای سببیت است التبار بفتح تای دو نقطه در بالا و بای یک نقطه و الف و رای بی نقطه هلاک و در بعض نسخ بجای را بای یکنقطه است بمعنی زیانکاری و نقصان و حاصل هر دو یکی است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آگاه باش بدرستیکه عبادتی را رغبتی هست چنانچه در وقت شروع در آن میباشد بعد از آن میگردد آن رغبت بسوی سستی عزم چنانچه در وقت انتهای آن بجهت جواب و مانند آن میباشد پس هر که گردد حرص عبادت او با موافقت روش من باین معنی که افراط نکرد پس تحقیق راه یافت بثواب آخرت و هر که با فراط مخالفت کرد روش مرا پس تحقیق گمراه شد و نرسید بثواب آخرت و شد عمل او برای هلاک و خسران حجتم آگاه باش بدرستیکه من در شبها نماز میکنم و می خوابم پس احیا جمیع شبها بدعت است و روزه میدارم و میخورم پس صوم دهر بیشتر استثنای آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث هجدهم باب ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام که باب صد و بست چهارم است بدعت است و خنده بر روی مردم میکنم و گریه از ترس عذاب الهی می کنم پس گریه دائمی بدعت است پس هر که نفرت کند از راه من و روش من پس نیست از تابعان من و رسول علیه السلام گفت کافیست مرگ باعتبار زجر و منع از مخالفت سنت رسول در عبادت مراد اینست که انتقام از اهل بدعت کشیده خواهد شد و کافیست کمال اطمینان خاطر برضا و لقضای الهی باعتبار بی نیازی از اموال خلائق مراد اینست که تجاوز از سنت در عبادت برای سالوسی و فریب خلق و طمع در اموال ایشان است و کافیست عبادت مقرر شرعی باعتبار شغل مراد تسلی موافقان سنت است که زیاده در کار نیست مراد اینست که ترک موافقان سنت نیز عبادت است چه ارتکاب آن برای موافقت سنت است **دوم اصل**

قال ابو عبد اللہ علیہ السلام لکل احد شرۃ ولکل شرۃ فترۃ فطوبی لمن کانت فترتہ الی خیر
شرح گفت امام جعفر صادق علیہ السلام ہریک از عابدان را حرصے و رغبتے در عبادت می باشد و ہر رغبتے در
عقب خود سستی عزمی دارد پس خوشحال کسے را کہ شد سستی عزم او با خوب بایں معنی کہ با قصد موافقت سنت
باشد چنانچہ در حدیث سابق مذکور شد و با قصد عود باشد نہ با دلگیری و نفرت از عبادت بیان حقیقت طول
شد در حدیث سے ام باب نود و نہم

باب چہل و نہم اصل باب الاقتصاد فی العبادۃ

شرح این باب بیان فضیلت میانہ روی در عبادت است در این باب شش حدیث است اول اصل
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ ان ھذا الدین متین فاوغلوا فیہ برفق ولا تکرھوا عبادۃ
اللہ الی عباد اللہ فتکونوا کالراکب المنبت الذی لا سفرا قطع ولا ظھرا ابقی شرح
المتین بضم میم و کسر تاے دو نقطہ در بالا سے بی تعب الایغال بغین با نقطہ مصدر باب افعال داخل کردن
و بنتہاے چیزے رسیدن و اول اینجا مناسب تر است و در حدیث ششم معنی دوم مناسبہ
است لا تکرھوا بصیغہ نہی حاضر باب تفعیل است المنبت بضم میم و سکون نون و فتح باے یک نقطہ
و تشدید تاے دو نقطہ در بالا بصیغہ اسم فاعل مضاعف باب انفعال بریدہ شدہ و مراد این جا
کسے است کہ سرعت سیر در سفر او را از راہ ماندہ کردہ باشد پس گویا کہ او را بریدہ از سیر ظہر چار واے
سواری یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ بدرستے کہ این دین اسلام بی تنگی و حرج است
پس داخل کنید مردم را در آن بہمواری و نفرت کردہ شدہ مکنید عبادت اللہ تعالی را پیش بندگان
اللہ تعالی تا شوند مانند سواری کہ بسرعت سیر بریدہ شدہ باشد از سیر آنکہ نہ سفر خود بپایان رسانیدہ و نہ چار وای
سواری خود را زندہ گذاشتہ دوم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال لا تکرھوا الی انفسکم
العبادۃ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت نفرت کردہ شدہ مکنید نزد خود
تان عبادت را بسبب افراط در آن سوم اصل سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول
ان اللہ عزوجل اذا احب عبدا فعمل قلیلا جزاہ بالقلیل الکثیر ولم یتعاظمہ ان یجزی
بالقلیل الکثیر لہ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام میگفت بدرستے کہ اللہ عزوجل
چون دوست داشت بندہ را بصحت قصد او و ایمان او پس عبادت کرد اندکی جزا داد او را بان اندک
ثواب بسیار و مشکل نیست اللہ تعالے را کہ جزا دہد بعمل اندک ثواب بسیار برای آن بندہ محبوب
چہارم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال مر بی ابی وانا بالطواف وانا حدث
وقد اجتھدت فی العبادۃ فرآنی وانا اتصاب عرقا فقال لی یا جعفر یا بنی ان اللہ اذا احب
عبدا ادخلہ الجنۃ ورضی عنہ بالیسیر شرح روایت است از امام جعفر صادق گفت گذر کرد

من پدرم بر حالی کہ من باطواف کعبہ بودم ومن جوان بودم وتحقیق ضعیف شدہ بودم در عبادت پس دید مرا
بر حالے کہ من بغایت فرو ریختہ میشدم باشتیا عرق پس گفت مرا ای جعفر ای پسرک من بدرستیکہ
اللہ تعالے چون دوست داشت بندہ را بصحت قصد وصحت ایمان داخل میکند او را در بہشت وراضی
میشود از او باندک عبادتی پنجم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال اجتہدت فی العبادۃ و
انا شاب فقال لی ابی یا بنی دون ما اراک تصنع فان اللہ عزوجل اذا احب عبدا رضی عنہ
بالیسیر شرح دون منصوب بفعل محذوف است بتقدیر اصنع دون یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیہ السلام گفت ضعیف شدم در عبادت ومن جوان بودم پس گفت مرا پدرم ای پسرک
من بجا آور پائین تر انچہ می بینم ترا کہ بجا می آوری چہ بدرستیکہ اللہ عزوجل چون دوست داشت بندہ را
راضی میشود از او باندک ششم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قال رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وآلہ یا علے ان ھذا الدین متین فاوغل فیہ برفق ولا تبغض الی نفسک عبادۃ ربک
ان المنبت یعنی المفرط لا ظھرا ابقی ولا ارضا قطع فاعمل عمل من یرجو ان یموت ھرما واحذر
حذر من یتخوف ان یموت غدا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت کہ گفت
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ ای علے بدرستی کہ این دین اسلام بی آزار است پس بمنتہای آن برس
بہمواری وبدل نرود وناخوش مکن نزد خود عبادت صاحب کل اختیار ترا بیان این آنکہ کسی کہ برید
شدہ باشد در سفر امام گفت میخواہد کسی را کہ تعجیل وافراط در سیر کردہ باشد نہ چاروائی زندہ گذاشتہ
ونہ مسافتی کہ میخواہد برید دلیس عمل کن مانند عمل کسیکہ امید وارد کہ بمیرد از پیری وآخر شدن حرارت
غریزی نہ از مرضی ونہ ضعیفی ونہ زخمی ومانند آنہا کہ باعث کوتاہی عمر است واحتراز کن از موجب استحقاق
جہنم مانند احتراز کسیکہ میترسد کہ اجل او در رسد فردا مراد اینست کہ عبادت را بتدریج معتاد بدن
خود کن چنانچہ راحت بدن زیرا کہ شود منافات با خواہش طول عمر نداشتہ باشد ہر چند کہ بغایت بسیار
باشد در تقوی مرتبہ کمال را داشتہ باش

باب چہل وششم اصل باب من بلغہ ثواب من اللہ علی عمل

شرح این باب بیان حال کسیست کہ رسد با او از رسول یا یکی از اوصیا ثوابی از جانب اللہ تع
بسبب عملی از اعمال خیر درینباب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
قال من سمع شیئا من الثواب علی شئ فصنعہ کان لہ وان لم یکن علی ما بلغہ شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت کسی کہ شنید چیزی از ثواب بنا بر عملی از اعمال
صالحہ پس کرد آن عمل را بقصد ثواب بشد آن ثواب برای او ہر چند کہ نباشد انچہ رسیدہ باو بر آن
نحو کہ رسیدہ باو مخفی نماند کہ جمعی ازین روایت استنباط کردہ اند کہ حدیث غیر صحیح در باب مستحبات

یا در باب ثواب مستحبات اعتبار دارد و این محل اشکال است دوم اصل سمعت اباجعفر علیه السلام
یقول من بلغه ثواب من الله علی عمل فعمل ذالک العمل التماس ذالک الثواب اوتیه وان
لم یکن الحدیث کما بلغه شرح این مضمون موافق سابق است

باب چهل و هفتم اصل باب الصبر

شرح این باب بیان فضیلت شکیبائی است درین باب بست و پنج حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال الصبر راس الایمان شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت صبر از سر ایمان است بیان این الحال می آید دوم اصل عن ابی عبد الله ع
قال الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد فاذا ذهب الراس ذهب الجسد کذالک
اذا ذهب الصبر ذهب الایمان شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
صبر نسبت با یمان مانند سر است نسبت به بدن بیان این آنکه چون رفت سر مرد رفت بدن همچنان چون
رفت صبر مرد رفت ایمان توضیح این میشود در حدیث سوم در شرح فصبر تا آخر سوم اصل عن
حفص ابن غیاث قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا حفص ان من صبر صبر قلیلا وان من
جزع جزع قلیلا شرح روایت است از حفص بن غیاث گفت که گفت امام جعفر صادق علیه
السلام ای حفص بدرستی که هر که صبر کرد در اندک زمانی بود صبر او و ثواب آن باقی ماند و بدرستیکه هر که
بیتابی کرد در اندک زمانی بود بیتابی او و پشیمانی آن باقی ماند اصل ثم قال علیک بالصبر فی جمیع
امورک فان الله عز وجل بعث محمدا صلی الله علیه واله فامره بالصبر والرفق فقال واصبر علی
ما یقولون واهجرهم هجرا جمیلا وذرنی والمکذبین اولی النعمة وقال تبارک وتعالی ادفع بالتی
هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم ومایلقیها الا الذین صبروا وما
یلقیها الا ذو حظ عظیم شرح علیک اسم فعل است و باء در بالصبر زائده است برای تقویت
فان تا آخر ترغیب در صبر است بطریق اولی چه اگر رسول الٰہی مامور بصبر شود و صبر کند دیگران را چه میرسد
فقال واصبر تا آخر ناظر بصبر است وقال تبارک وتعالے تا آخر ناظر برفق پس در کلام لف ونشر مرتب
است تنوین عداوة برای تحقیر است مراد عداوتیست که مستحکم و عظیم نشده باشد بسبب عداوت
پدران وحب ریاست و مانند آنها شرط آنچه می باشد لهذا اصبروا بلفظ ماضی است وما قبل ان
مضارع است تکرار ومایلقیها برای اشعار بانیست که حظ عظیم و صبر از یک جنس نیست بلکه صبر شرط
رفق است وحظ عظیم اثر رفق است یعنی بعد از ان گفت بغایت نگاهدار صبر را در جمیع کارهای
خود چه بدرستی که الله عز وجل فرستاده محمد را صلی الله علیه وآله پس امر کرد او را بالصبر وهمواری باین
روش که گفت در سوره مزمل و صبر کن بر آنچه مشرکان می گویند و جدا شو از ایشان جدا شدنی

نیکو بفہمی کہ بعنوان تغافل باشد و اگذار مرا جمعی کہ بدروغ می دارند ربوبیت رب العالمین و رسالت رسول و امامت ائمہ را جمعی کہ صاحبان تن پروری اند یا بفہمی کہ در ریاضات پیروی احکام الٰہی داخل نمی شوند و گفت تبارک و تعالی در سورہ فصلت بگذران از خود گفتگوی دشمنان را بکلمتی کہ آن بہتر است باعتبار ہمواری پس ناگاہ آنکہ میان تو و میان او دشمنی است گویا کہ دوست خویش می شود و توفیق آن کلمہ بہتر در وقت گفتگوی دشمن دادہ نمی شوند مگر جمعی کہ صبر کردہ باشند بترک رغبت در دنیا و ہوای نفس و توفیق آن کلمہ بہتر دادہ نمی شود مگر صاحب نصیبی بزرگ از راحت دنیا و آخرت اصل فصبر رسول الله صلی الله علیه وآله حتی تالوه بالعظائم و رموه بها فضوق صدره فانزل الله عز وجل علیه ولقد نعلم انك يضيق صدرك بما يقولون فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين ثم ترجمہ پس صبر کرد رسول الله صلی الله علیه وآله تا آنکہ دشنام دادند او را بکلمہ ہای بزرگ مثل جنون و سحر و شعر و عیب کردند او را بآنہا پس تنگ شد سینہ او پس فرو فرستاد الله عز وجل براو در سورہ حجر ہر آئینہ تحقیق می دانیم کہ تو تنگ سینہ می شوی بانچہ می گویند پس سہ کار کن اول تنزیہ الله تعالی از اینکہ تقصانی کند در حق تو کہ خیر تو در آن نباشد دوم سپاس صاحب کل اختیار تو بر نعمت سوم اینکہ باشی از جملہ سجدہ کنان برای نعمت اشارت است باینکہ دشمنی اہل باطل و طعن ایشان و انواع عیب جوی ایشان در حق کسی علامت خوبی آنکس است و اگر بجای آنہا ضد آنہا کنند علامت بدی آنکس است پس در صورت اول تسبیح با حمد و سجدہ و شکر واجب است اصل ثم كذبوه ورموه فحزن لذلك فانزل الله عز وجل قد نعلم انه ليحزنك الذي يقولون فانهم لا يكذبونك ولكن الظالمين بايات الله يجحدون ولقد كذبت رسل من قبلك فصبروا على ما كذبوا واوذوا حتى اتاهم نصرنا ثم ترجمہ باء در بایات برای تقویہ است و ظرف متعلق بیجحدون است مثل جحدوا بها و استیقنتها انفسهم و تقدیم ظرف بر عامل برای حصر است ما در ما کذبوا مصدریہ است یعنی بعد از ان بدروغ نسبت دادند او را و دشنام دادند او را پس محزون و غمگین شد بسبب آن پس فرو فرستاد الله عز وجل در سورہ انعام تحقیق می دانیم حقیقت حال ترا بدرستی کہ شان اینست کہ ہر آئینہ محزون می کنند ترا بانچہ می گویند پس بدرستی کہ ایشان بدروغ نسبت نمی دہند ترا باین معنی کہ تکذیب ایشان اولا متعلق برسالت تو نیست ولیکن از ظالمان اولا دلالت علامات ربوبیت الله را بنہایت منکر میشوند و بسبب آنست کہ ثانیا منکر رسالت تو شدند اشارت است باینکہ ہر کہ تصدیق کند ربوبیت رب العالمین را تصدیق میکند وجود رسولی را برای ہر زمانی و وجود امامی عالم بجمیع احکام الٰہی بعد از رسول ہر زمانی و الا مردم لاعلاج در اختلاف و خودرائی و پیروی ظن داخل میشوند و این منافی تصدیق ربوبیت یعنی صاحب کل اختیار ہر کس و ہر چیز بودن الله تعالی است و از اینجا لازم می آید کہ اقرار

مثل حدیث اصول کافی

۱۷۳

اهل دین عیسی علیه السلام مثلا باینکه در میان ایشان امامی عالم بجمیع احکام الهی نیست مستلزم اقرار بمنسوخ بودن آن دین باشد چنانچه گفته در سوره آل عمران قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم ان لا نعبد الا الله الآیه و بتحقیق بدروغ نسبت داده شده اند رسولی چند پیش از تو صبر کردند بر تکذیب و ایذای مردم ایشان را تا آمد نزد ایشان یاری ما **اصل** فالزم النبی صلی الله علیه وآله نفسه الصبر فتعدوا فذکروا الله تبارک وتعالی وکذبوه فقال قد صبرت فی نفسی واهلی وعرضی ولا صبر لی علی ذکر الهی فانزل الله عز وجل ولقد خلقنا السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام وما مسنا من لغوب فاصبر علی ما یقولون شرح در بیان ستة ایام مفسران سخن گفته اند از انجمله که مناسب این مقام است این است که از ابتدای خلق مکلفین تا بعثت رسول علیه السلام شش هزار سال باشد پس یوم عبارت از هزار سال است چنانچه گفته در سوره الم سجده فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و بنا براین لغوب جمع لغب بفتح لام وسکون غین است بمعنی سخنهای فاسده یا مفرد است بمعنی حماقت و سستی و بنا براین درین آیه بیان صبر الله تعالی است چنانچه گفته در سوره فاطر ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا و بیان شد در کتاب التوحید در حدیث اول باب پنجم که باب العرش والکرسی است و می تواند بود که مراد بایام روزهای هفته و لغوب مصدر بمعنی ماندگی باشد و بنا براین درین آیت بیان کمال قدرت بر انتقام بمناسبت اینکه کمال قدرت باعث صبر است تا وقتش یعنی پس لازم خود ساخت نبی صلی الله علیه وآله صبر را پس مشرکان تجاوز از حد کردند باین روش که ببدی یاد کردند الله تبارک وتعالی را و دروغ نسبت دادند او را پس نبی علیه السلام گفت بتحقیق صبر کردم در آنچه گفتند در من و اهلبیت من و عرض من و صبر نیست مرا بر گفتگوی معبود من پس فرو فرستاد الله تعالی عز وجل در سوره ق و بتحقیق تدبیر کردیم آسمانها را و زمین را و آنچه را که در میان آنهاست در شش روز و نرسید ما را چیزی از گفتگوهای فاسد مردم که در تهمت گرفتند یا بمعنی که بسبب آنها رزق خلائق و مانند آن را بر طرف نکردیم پس صبر کن بر آنچه می گویند **اصل** فصبر فی جمیع احواله ثم بشر فی عترته بالائمة ووصفوا بالصبر فقال جل ثناؤه وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون فعند ذلک قال صلی الله علیه وآله الصبر من الایمان کالراس من الجسد شرح من در منهم برای تبعیض است وضمیر راجع به بنی اسرائیل است ضمیر یهدون راجع بائمه است ضمیر صبروا وکانوا ویوقنون راجع بائمه است چنانچه ظاهر این فقره است و موافق تفسیر علی ابن ابراهیم است و می تواند بود که راجع به بنی اسرائیل باشد چنانچه ظاهر فقره بعد از این است یعنی پس صبر کرد صلی الله علیه وآله در جمیع احوال خود بعد از آن مژده داده شد در اهل بیت او با امامان و تعریف کرده شدند آن امامان بصبر باین روش که گفت

پس ثنا او در سوره الم سجده ولقد اتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة من لقائه وجعلناه هدی لبنی اسرائیل وجعلنا منهم
ائمة تحقیق دادیم موسی را نیز کتاب مشتمل بر آیات محکمات که از انها معلوم شود امامت امام حق
را واکثر امت موسی القا کردند انها را با عراض از انها پس مباش در تعجب از افتاده بودن کتاب
تو بعد از تو مانند چیزی که با لقای کسی ملاقات زمین کند اشارت است باین که رسول علیه السلام
تعجب می کرده در اینکه با وجود اینهمه محکمات مکرره وآیات بینات واضحه که در انها نهی از اختلاف وخود رائی
وپیروی ظن باشد مردم اسقاط کتاب کنند واختلاف وپیروی ظن وپیروی ائمه ضلالت کنند
وگردانیدیم کتاب مشتمل بر محکمات را راستی براه نبی اسرائیل وگردانیدیم از جمله بنی اسرائیل امامان
را که راهی نمودند بفرمان ما نه بظن خود چون صبر کردند آن امامان وکمال اطمینان خاطر بآیات محکمات ما
می داشتند اشارت است باینکه در امت تو نیز جمعی از مومنان بکتاب خواهند بود واز جمله ایشان امامان
عترت تو پس نزد این کلام الهی گفت نبی صلی الله علیه وآله صبر نسبت بایمان مانند سری است
نسبت به بدن زیرا که صبر باعث امامت امام حق شد وامام حق باعث بقای ایمان مومنان است
چه اگر یکدم زمانه خالی از امام حق شود هیچکس بر روی زمین زنده نمی ماند اصل فشکر الله عز وجل ذلک
فانزل الله وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ودمرنا ما کان یصنع فرعون وقومه
وما کانوا یعرشون فقال صلی الله علیه وآله انه بشری وانتقام فاباح الله عز وجل له قتال
المشرکین فانزل اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم
کل مرصد واقتلوهم حیث ثقفتموهم شرح پس قبول کرد الله عز وجل آن صبر در جمیع احوال را
پس فرو فرستاد الله عز وجل در سوره اعراف وبمعارض شد سخن صاحب کل اختیار تو که بهترین سخنها است
که زمین را خالی از امام نگذارد خواه رسول وخواه غیر رسول چه آن اصل جمیع سخنها است این بمعارض
شدن بسبب صبر ایشان بر آزارهای معارضان بود وخراب کردیم آنچه را که میکردند فرعون وقوم او
مثل کوشکها وآنچه بالا میکردند تا کها ودرختان باغها گفت رسول صلی الله علیه وآله این کلام
مژده ووعده انتقام از مشرکان است پس حلال کرد الله عز وجل برای او جهاد مشرکان را باین
روش که فرو فرستاد در سوره توبه فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا پس چون آخر شود چهار ماه که از جمله زمان
عهد با مشرکان بوده وحرام بوده بمقتضای عهد جهاد در آنها پس بکشید مشرکان را هر جا که بدست آورید
ایشان را وبگیرید ایشان را وحبس کنید ایشان را وبنشینید برای جهاد ایشان در هر جای نگاهبانی
وفرو فرستاد در سوره بقره وبکشید مشرکان را هر جا که بدست آورید ایشان را اصل فقتلهم الله
علی یدی رسول الله صلی الله علیه وآله واحبائه وجعل له ثواب صبره مع ما ادخر له
فی الاخرة فمن صبر واحتسب لم یخرج من الدنیا حتی یقر الله له عینه فی اعدائه مع ما یدخر له

فی الاخرة شرح پس کشت ایشان را اللہ تعالی بر دو دست رسول اللہ صلی اللہ علیہ و دوستان او کہ
مجاہدان میدان جہاد بودند و بزودی داد برای او ثواب صبر او بود باینمعنی کہ در دنیا کشتہ شدند دشمنانے
کہ بغایت دشمن بودند در جنگ بدر با آنچہ ذخیرہ کردہ برای او در آخرت از ثواب صبر پس ہر کہ صبر کرد بر آزار اہل
باطل و حساب کرد آنرا برای روز قیامت بیرون نے رود از دنیا تا روشن کند اللہ تعالے برای
او چشم او را در حق دشمنان او با آنچہ ذخیرہ مے کند اللہ تعالے برای او در آخرت چہارم اصل
رفعه الی علی ابی الحسین علیہ السلام قال الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد
ولا ایمان لمن لا صبر له شرح مضمون این گذشت در حدیث دوم این باب پنجم اصل عن
ابی عبد اللہ علیہ السلام قال الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد فاذا ذهب الراس
ذهب الجسد کذلک اذا ذهب الصبر ذهب الایمان شرح این گذشت در حدیث دوم اینباب
ششم اصل سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول ان الحر حر علی جمیع احواله ان نابته
نائبة صبر لها وان تداکت علیه المصائب لم تکسره وان اسر وقهر واستبدل بالعسر یسرا
کما کان یوسف الصدیق الامین صلوات اللہ علیہ لم یضرر حریته ان استعبد وقهر و
اسر ولم یضرره ظلمة الجب ووحشته وما ناله ان من اللہ علیه فجعل الجبار العاتی له عبدا
بعد اذ کان مالکا فارسله ورحم به امته وکذلک الصبر یعقب خیرا فاصبروا ووطنوا انفسکم
علی الصبر توجروا شرح ان ور وان اسر و مطلیہ است و قہر عطف بر اسر است و استبدل عطف
بر لم تکسرہ است و در بعض نسخ بجای بالعسر یسرا چنین است بالیسر عسرا و بنا برین و استبدل عطف
بر اسر خواہد بود و ان استعبد بفتح ہمزہ و تخفیف نون و صیغہ مجہول باب استفعال فاعل لم یضرر است
و ان من بفتح ہمزہ و تخفیف نون و فتح میم و تشدید نون بتقدیر اسلے ان من است و ظرف متعلق بہ ولم یضرر
است بر سبیل تنازع مراد بجبار شخصی است کہ او را در مصر فروخت یا آنکہ خرید یعقب بصیغہ مضارع
معلوم باب افعال است یعنے شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام می گفت بدرستے کہ
آزاد مرد آزاد مرد است در جمیع احوال خود اگر بر سر آید بلائی صبر می کند برای آن و اگر ہجوم کند بر سر او مصیبتہا
نمیشکند او را ہر چند کہ اسیر شود مقہور شود و عوض دادہ مے شود بسختی آسانے چنانچہ بود یوسف
صدیق امین علیہ السلام بیان این آنکہ ضرر نرسانید آزاد مردی او را اینکہ بغلامی گرفتار شد و مقہور شد
و اسیر شد و ضرر نرسانید یوسف را تاریکی چاہ و تنہائی آن و آن ظلمی کہ دریافت یوسف را تا آنکہ
منت نجات نہاد اللہ تعالے بر او و باین روش کہ گردانید تجاوز کنندہ از حد را برا سے او غلام بعد
از وقتی کہ بود آن ظالم فرمان فرما پس اللہ تعالی رسول خود کرد یوسف را و رحمت کرد برسالت او
بر قومی از دہشان چہ بادشاہی رسول زمانی باعث فراغت مومنان آن زمانست و ہمچنان است

صبر عاقبت خود میکند غیر ایس صبر کشیده قرار کنید خاطر ای خود را بر صبر بر هر آزار رسے بشما رسد تا ثواب داده شود

هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الجنة محفوفة بالمكاره والصبر فمن صبر على المكاره فی الدنیا دخل الجنة والجهنم محفوفة باللذات والشهوات فمن اعطى نفسه لذتها وشهوتها دخل النار شرح مراد بجنت بهشت دنیا است ومیتواند بود که اعم باشد یا مراد بهشت آخرت باشد و بنا براین محفوف بودن بر سبیل مجاز خواهد بود مراد بمکاره نامرغوبهاے نفس اماره و بدنیاست و این منافات ندارد با آنکه مرغوب عقل و لذات روحانی مومن باشد بسبب صبر یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بهشت دنیا احاطه کرده شده بنامرغوبهاے طبع بشری و صبر بر آنها است پس هرکه صبر کرد بر نامرغوبها در دنیا داخل بهشت دنیا شد وجهنم دنیا احاطه کرده شده بلذتها و خواهشهاے نفس اماره است پس هرکه داد نفس اماره خود را آنچه لذت آن و خواهش آنست از بدیها و خرابیها داخل آتش جهنم دنیا شد چنانچه گفته در سوره توبه و عنکبوت وان جهنم لمحيطة بالكافرين

هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دخل المؤمن قبره كانت الصلوة عن يمينه والزكوة عن يساره والبر مطل عليه ويتنحى الصبر ناحية فاذا دخل عليه الملكان اللذان يليان مسائلة قال الصبر للصلوة والزكوة والبر دونكم صاحبكم فان عجزتم عنه فانا دونه شرح البر بکسر باے یک نقطه و تشدید راے بے نقطه نیکوئی مراد اینجا ایمان حقیقی است یا نیکوئی با پدر و مادر است مطل بطاے بے نقطه بصیغه اسم فاعل مضاعف باب افعال است الاطلال مشرف شدن بر چیزی و در بعض نسخ بظاے با نقطه است و اول مناسب تر است باعتبار تعدیه آن بعلی دونکم اسم فعل است بمعنی خذوا الیکم روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون داخل شود مومن در قبر خود میباشد نماز در جانب راست او و زکوة جانب چپ او و برجائی که نیکوئی مشرف است بر او و گوشه گیر میشود صبر او در گوشه چنانچه مناسب اهل صبر است پس چون داخل شوند بر او آن دو فرشته که متولی سوال و جواب او یند میگوید صبر نماز و زکوة و نیکوئی را فرا گیرید یار خود را برای محافظت پس اگر گنا بان او چیزی باشد که شما عاجز از محافظت شوید پس من نزد او یم محافظت میکنم او را

نهم اصل دخل امير المؤمنين صلوات الله عليه المسجد فاذا هو برجل على باب المسجد كئيب حزين فقال له امير المؤمنين اصيبت بابي واخي واخشى ان اكون قد دخلت فقال له امير المؤمنين عليك بتقوى الله والصبر تقدم عليه غدا والصبر فی الامور بمنزلة الراس من الجسد فاذا فارق الراس الجسد فسد الجسد واذا فارق الصبر الامور فسدت الامور شرح اصيبت بصیغه ماضی مجهول متکلم باب افعال است اخشى بصیغه مضارع معلوم متکلم باب علم است ان بفتح همزه و تخفیف نون است اکون بصیغه مضارع معلوم متکلم از افعال ناقصه است دخلت

بدال بی‌نقطه و نای بانقطه بصیغهٔ مجهول باب نصر یا معلوم باب علم است ماخوذ است از دغل بفتح دال و فتح غا فسادی که در اندرون چیزی باشد مثل جنون و نفاق و ترک رضا بقضا در دل کسی و ممکن است تواند بود که بصیغهٔ معلوم باب نصر باشد بتقدیر دغلت فی قوم لا یرضون بقضاء الله و حاصل همه یکی است علیک اسم فعل است بمعنی الزم با برای تقویت است تقدم بصیغهٔ مضارع مخاطب باب افعال است و مرفوع است تا استیناف بیانی باشد ضمیر علیه راجع بکل واحد از الی واخی است یا راجع باخی است چه فوت او جزو اخیر و باعث بیتابی است **یعنی** داخل مسجد شد امیر المومنین صلوات الله علیه ناگاه رسید بمردی که بر در مسجد بود از طرف درون آزرده و غمگین پس گفت او را امیر المومنین علیه السلام چیست ترا پس گفت ای امیر المومنین مبتلا شدم بفوت پدرم و برادرم یکبار و میترسم که حالم این باشد که بتحقیق داخل من شده باشد عیبی در دین بسبب بیتابی که کرده ام پس گفت او را امیر المومنین علیه السلام خوب نگاهدار از ترس او عذاب الهی و صبر را بیان این آنکه بدی آورده بران بیدرت و برادرت فردا بمعنی که عنقریب ملاقات می کنی با ایشان و صبر در کارهای دین بمنزلهٔ سر است نسبت بیدن بیان این آنکه چون مفارقت کند سر از بدن فاسد میشود بدن و چون مفارقت کند صبر از کارهای دین فاسد میشود آن کارها **دهم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال لی ما حبستک عن الحج قال قلت جعلت فداک وقع علی دین کثیر ذهب مالی و دینی الذی قد لزمنی هو اعظم من ذهاب مالی و لولا ان رجلا من اصحابنا اخرجنی ما قدرت ان اخرج فقال ان تصبر تغتبط و ان لا تصبر ینفذ الله مقادیره راضیا کنت ام کارها **شرح** روایت است از امام موسی کاظم راوی گفت که گفت مرا چه مانع شد ترا از حج که امسال نیامدی گفت گفتم قربانت شوم فرا گرفته بر من قرض بسیار و رفت مال من و قرض من که بتحقیق لازم من شد آن سخت تر است از رفتن مال من و اگر نمیبود اینکه مردی از یاران ما بیرون آورد امسال مرا هیچ قدرت نداشتیم که بیرون آیم پس گفت مرا اگر صبر کنی بر تنگدستی خوش حال می شوی و اگر صبر نکنی گذار میکند الله تعالی تقدیرات خود را خواه راضی باشی و خواه ناراضی **یازدهم اصل** قال امیر المومنین صلوات الله علیه الصبر صبران صبر عند المصیبة حسن جمیل و افضل من ذلک الصبر عند ما حرم الله عز و جل علیک والذکر ذکران ذکر الله عز و جل عند المصیبة و افضل من ذلک ذکر الله عند ما حرم الله علیک فیکون حاجزا **شرح** صبر مبتدا است عند المصیبة صفت حسن خبر مبتدا است جمله استیناف بیانی است ذکر مبتدا است خبران محذوف است بتقدیر معروف و میتواند بود که ذکر خبر باشد و مبتدا محذوف باشد بتقدیر احدهما ذکر فا در فیکون بیانیه است یکون مرفوع است و ضمیر مستتر راجع بذکر است **یعنی** گفت امیر المومنین صلوات الله علیه صبر بر دو قسم است بیان این آنکه صبر نزد مصیبت نکوئی خوش آینده است و نیکوتر از آن صبر نزد چیزیست که حرام کرده الله عز و جل بر تو و یاد الله تعالی دو قسم است بیان این آنکه

صبر با عاقبت خود میکنند خیر الیس صبر کنید قرار کنید خاطر های خود را بر صبر بر ہر آزارے کہ بشما رسد تا ثواب داده

شوید هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الجنة محفوفة بالمكاره والصبر فمن صبر

على المكاره فی الدنیا دخل الجنة والجهنم محفوفة باللذات والشهوات فمن اعطى نفسه

لذتها وشهوتها دخل النار شرح مراد بجنت بہشت دنیا است ومیتواند بود کہ اعم باشد یا مراد

بہشت آخرت باشد و بنا بر این محفوف بودن بر سبیل مجاز خواہد بود مراد بمکاره نا مرغوبہائے نفس امارہ ولذات

بدنیہ است و این منافات ندارد با آنکہ مرغوب عقل ولذات روحانی مومن باشد بسبب صبر یعنی

روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بہشت دنیا احاطہ کرده شده بنا مرغوبہائے طبع بشری

و صبر بر آنہا است پس ہر کہ صبر کرد بر نا مرغوبہا در دنیا داخل بہشت دنیا شد و جہنم دنیا احاطہ کرده شده بلذتہا

بدنیہ و خواہشہائے نفس امارہ است پس ہر کہ داد نفس امارہ خود را آنچہ لذت آن و خواہش آنست

از بدیہا و خواہشہا داخل آتش جہنم دنیا شد چنانچہ گفتہ در سوره توبہ و عنکبوت و ان جہنم لمحیطة بالکافرین

هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دخل المؤمن قبره كانت الصلوة عن يمينه

والزكوة عن يساره والبر مطل عليه ويتنحى الصبر ناحية فاذا دخل عليه الملكان اللذان

يليان مسائلة قال الصبر للصلوة والزكوة والبر دونكم صاحبكم فان عجزتم عنه فانا دونه شرح

البر بکسر بائے یک نقطہ و تشدید رای بے نقطہ نیکوئی مراد اینجا ایمان حقیقی است یا نیکوئی باید

و ما در است مطل بلام ای بے نقطہ بصیغہ اسم فاعل مضاعف باب افعال است الاطلال

مشرف شدن بر چیزی و در بعض نسخ بظای بانقطہ است و اول مناسب تر است باعتبار تعدیہ

آن بعلی دونکم اسم فعل است بمعنی خذوا التنحی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت چون داخل شود

مومن در قبر خود میباشد نماز در جانب راست او و زکوة جانب چپ او و بر حالی کہ نیکوئی مشرف است

بر او و گوشہ گیر میشود صبر او در گوشہ چنانچہ مناسب اہل صبر است پس چون داخل شوند بر او آن دو فرشتہ کہ

متولی سوال و جواب او میند میگوید صبر نماز و زکوة و نیکوئی را فرا گیرید یار خود را برای محافظت پس اگر

گناہان او بسیار باشد کہ شما عاجز از محافظت شوید پس من نزد اویم محافظت میکنم او را نہم اصل

دخل امير المؤمنين صلوات الله عليه المسجد فاذا هو برجل على باب المسجد كئيب حزين

فقال له امير المؤمنين اصبت بابی واخی واخشی ان اكون قد دخلت فقال له امير المؤمنين

عليك بتقوى الله والصبر تقدم عليه غدا والصبر فی الامور بمنزلة الراس من الجسد

فاذا فارق الراس الجسد فسد الجسد واذا فارق الصبر الامور فسدت الامور شرح

اصبت بصیغہ ماضی مجہول متکلم باب افعال است اخشی بصیغہ مضارع معلوم متکلم باب علم است

ان بفتح ہمزه و تخفیف نون است اکون بصیغہ مضارع معلوم متکلم از افعال ناقصہ است دخلت

بدال بینقطه دنای بالقصر ابصیغه مجهول باب نصر یامعلوم باب علم است ماخوذ است از دخل بفتح دال و فتح خاء
فسادی که در اندرون چیزی باشد مثل جنون و نفاق و ترک رضا بقضا در دل کسی و ممکن تواند بود که
بصیغه معلوم باب نصر باشد بتقدیر دخلت فی قوم لا یرضون بقضاء الله و حاصل همه یکی است علیک
اسم فعل است بمعنی الزم با برای تقویت است تقدم بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است و مرفوع
است تا استیناف بیانی باشد ضمیر علیه راجع بکل واحد از الی واخی است یا راجع باخی است چه فوت او
جزو اخیر و باعث بیتابی است **یعنی** داخل مسجد شد امیر المؤمنین صلوات الله علیه ناگاه رسید بمردی که برد مسجد
بود از طرف درون آزرده و غمگین پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام چیست ترا پس گفت ای
امیر المؤمنین مبتلا شدم بفوت پدرم و برادرم یکبار میترسم که حالم این باشد که بتحقیق داخل من شده باشد
عیبی در دین بسبب بیتابی که کرده ام پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام خوب نگاهدار از ترس الله
عذاب الهی و صبر ایشان این آنکه روی آوری بران بدرود از فردا یعنی عنقریب ملاقات می کنی
با ایشان و صبر در کارهای دین مانند سر است نسبت بدن بیان این آنکه چون مفارقت کند سر از بدن فاسد
میشود بدن و چون مفارقت کند صبر از کارهای دین فاسد میشود آن کارها **دهم اصل** عن
ابی الحسن علیه السلام قال لی ما حبستک عن الحج قال قلت جعلت فداك وقع علی دین کثیر
وذهب مالی و دینی الذی قد لزمنی هو اعظم من ذهاب مالی ولولا ان رجلا من اصحابنا اخرجنی
ما قدرت ان اخرج فقال ان تصبر تغتبط وان لا تصبر ینفذ الله مقادیره راضیا کنت ام کارها
شرح روایت است از امام موسی کاظم راوی گفت که گفت مرا چه مانع شد ترا از حج که پارسال نیامدی گفت
گفتم قربانت شوم ترا اگرفته بر من قرض بسیار و رفت مال من و قرض من که بتحقیق لازم من شد آن سخت تر است
از رفتن مال من و اگر نمیبود اینکه مردی از یاران ما بیرون آورد امسال مرا هیچ قدرت نداشتیم که بیرون
آیم پس گفت مرا اگر صبر کنی بر تنگدستی خوش حال می شوی و اگر صبر نکنی گذار میکند الله تعالی تقدیرات
خود را خواه راضی باشی و خواه ناراضی **یازدهم اصل** قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه الصبر
صبران صبر عند المصیبة حسن جمیل واحسن من ذلك الصبر عند ما حرم الله عز وجل علیك
والذکر ذکران ذکر الله عز وجل عند المصیبة وافضل من ذلك ذکر الله عند ما حرم الله علیك فیکون
حاجزا **شرح** صبر مبتدا است عند المصیبة صفت حسن خبر مبتدا است جمله استیناف بیانی است
ذکر مبتدا است خبر ان محذوف است بتقدیر معروف و میتواند بود که ذکر خبر باشد و مبتدا محذوف باشد
بتقدیر احدهما ذکر فا در فیکون بیانیه است یکون مرفوع است و ضمیر مستتر راجع بذکر است **یعنی** گفت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه صبر بر دو قسم است بیان این آنکه صبر نزد مصیبت نکوئی خوش آینده است
و نیکوتر از آن صبر نزد چیزیست که حرام کرده الله عز وجل بر تو و یاد الله تعالی دو قسم است بیان این آنکه

یاد الله عزوجل نزد معصیت مشهور است فضیلت چنانچه گفته در سورهٔ بقره قالوا انا لله وانا الیه راجعون ومی آید
در حدیث بست ودیگم فاضل‌تر از آن یاد الله تعالی است نزد آنچه حرام کرده الله تعالی بر تو بیان نمی‌ین
که میباشد آن یاد مانع از فعل حرام **دوازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه
وآله سیاتی علی الناس زمان لا ینال الملک فیه الا بالقتل والتجبر ولا الغنی الا بالغصب
والبخل والمحبة ولا المحبة الا باستخراج الدین واتباع الهوی فمن ادرک ذلک الزمان فصبر
علی الفقر وهو یقدر علی الغنی وصبر علی البغضة وهو یقدر علی المحبة وصبر علی الذل وهو
یقدر علی العز اتاه الله ثواب خمسین صدیقا ممن صدق بی **شرح** گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله زود باشد که آید بر سر مردم زمانی که دریافته نشود پادشاهی در آن زمان مگر بکشتن بغیر حق وتکبر یعنی سرکشی
از فرمان الٰهی در احکام وحدود وقصاصات ودیات ودریافته نشود مالداری مگر بغصب حق مردم وبخیلی
ودریافته نشود دوستی اکابر آن زمان مگر به بیرون کردن اسلام از دل خود وپیروی خواهش‌های نفس پس هر که
دریابد آن زمان را پس صبر کند بر تنگدستی بر حالی که قدرت داشته باشد بر مالداری بغصب وبخل وصبر کند
بر دشمنی اکابر با او بر حالی که او قدرت داشته باشد بر دوستی ایشان با او بسبب استخراج دین واتباع
هوا وصبر کند بر خواری ظاهر بر حالی که او قدرت داشته باشد بر عزت ظاهر نزد پادشاه ومانند آن میدهد
الله تعالی ثواب پنجاه مومن بنهایت راستگوئی در دعوی ایمان از جمله اصحاب من یا از جمله مومنانی
که قدرت بر آن سه چیز ندارند وصبر میکنند **سیزدهم اصل** قال ابوجعفر علیه السلام
لما حضرت ابی علی ابن الحسین علیهما السلام الوفاة ضمنی الی صدره ثم قال یا بنی اوصیک بما اوصانی به ابی حین حضرته الوفاة وبما ذکر ان اباه اوصاه به یا بنی اصبر علی الحق
وان کان مرا **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام چون نزدیک شد پدرم علی ابن الحسین علیه السلام را
وفات فراگرفت مرا بسوی سینهٔ خود وگفت ای پسرک من سفارش می‌کنم ترا بآنچه سفارش کرد مرا
بآن پدرم امام حسین علیه السلام وقتی که نزدیک شد او را وفات وبآنچه امام حسین گفت که پدرش
امیرالمومنین سفارش کرد او را بآن ای پسرک من صبر کن بر کاری که در قرآن فرود آمده یا رسول ع
هر چند که تلخ باشد ترا **چهاردهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال الصبر
صبران صبر عند البلاء حسن جمیل وافضل الصبرین الورع عن المحارم **شرح** مضمون این گذشت
در حدیث یازدهم **پانزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله الصبر ثلثة صبر
عند المصیبة وصبر علی الطاعة وصبر عن المعصیة فمن صبر علی المصیبة حتی یردها بحسن
عزائها کتب الله له ثلثمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین السماء الی الارض ومن صبر
علی الطاعة کتب الله له ستمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی
العرش ومن صبر عن المعصیة کتب الله له تسعمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین

تخوم الارض الی منتهی العرش **شرح** التخوم بفتح تای دو نقطه در بالا و ضم خای با نقطه طرف و مراد اینجا منتهای طبقهٔ هفتم زمین است که در جانب مرکز عالم است خواه متصل بمرکز نباشد و خواه باشد مراد بعرش اینجا آسمان بالاتر است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله صبر بر سه قسم است اول صبر بر مصیبت مثل بیماری و تنگدستی و مردن عزیزان و مانند آن دوم صبر و ایستادگی بر فرمانبرداری الله تعالی که مبادا خللی در شروط آن شود سوم صبر کردن از معصیت بیان این آنکه هر که صبر کرد بر مصیبت تا آنکه برگرداند آن مصیبت را به نیکوئی صبری که لائق آنست نوشت الله تعالی برای او سی صد مرتبه ثواب بودی هر میان مرتبه تا مرتبه چنان است که میان آسمان تا زمین و هر که صبر کرد بر فرمان برداری ما بین زمین تا آسمان بالاتر و هر که صبر کرد بگریز از گناه نوشت الله تعالی برای او نهصد مرتبه ثواب میان مرتبه تا مرتبه چنان است که میان طرف پائین زمین تا آخر آسمان بالاتر **شانزدهم اصل** امر نے ابو عبد الله علیه السلام ان اتی المفضل واعزیه باسمعیل وقال اقر المفضل السلم وقل له انا قد اصبنا باسمعیل فصبرنا فاصبر کما صبرنا انا اردنا امرا واراد الله عز وجل فسلمنا لامر الله عز وجل **شرح** امر کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام که آیم نزد مفضل بن عمر که پسرش وفات یافته بود و صبر فرمایم او را و بیاد آوردن فوت اسمعیل پس صبر کردیم پس صبر کن در فوت پسرت چنانچه ما صبر کردیم بدرستی که ما خواستیم کاری را که طول زندگانی فرزند باشد و خواست الله عز وجل کاری که ضد آنست پس گردن نهادیم برای الله عز وجل **مخفی نماند** که مراد بارادہ که انا اردنا امرا از میل طبع است و میل طبع امام بطول عمر اسمعیل منافات ندارد با علم او بعدم طول عمر نیز از حیثیت دیگر که مبادا در امامت اشتباه شود و نظیر اینست اراده کسی خوردن دوائی را که تلخ است و طبع کراہت از آن دارد **هفدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من ابتلی من المؤمنین ببلاء فصبر علیه کان له مثل اجر الف شهید **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که مبتلا شود از مومنان در زمان مظلومیت ائمه ببلائی پس صبر کند بران می باشد برای او مانند ثواب هزار شهید در زمان ظهور دولت ائمه که مرتبه اعلای شهدا کشته باشند چه شروع در جهاد که اختیاری است گاهی مخلوط می باشد بطلب غنیمت و مانند آن کشته شدن اختیاری نیست **هیجدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل انعم علی قوم فلم یشکروا فصارت علیهم وبالا وابتلی قوما بالمصائب فصبروا فصارت علیهم نعمة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل انعام کرد بر جمعی پس شکر نعمت نکردند پس گردید آن نعمت برای ایشان وبال دنیا و آخرت و مبتلا کرد جمعی را بمصیبتها پس صبر کردند پس گردید آن مصیبتها برایشان نعمت دنیا و آخرت **نوزدهم اصل** عن ابان بن ابی مسافر عن ابی عبد الله ع

یاد الله عزوجل نزد معصیت مشهور است فضیلت چنانچه گفته در سورهٔ بقره قالوا انا لله وانا الیه راجعون ودر ی ام
در حدیث بست دیکم فاضل تر از آن یاد الله تعالی است نزد آنچه حرام کرده الله تعالی بر تو بیان این
آنکه میباشد آن یاد مانع از فعل حرام **دوازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه
وآله سیاتی علی الناس زمان لاینال الملک فیه الا بالقتل والتجبر ولا الغنی الا بالغصب
والبخل ولا المحبة الا باستخراج الدین واتباع الهوی فمن ادرک ذلک الزمان فصبر
علی الفقر وهو یقدر علی الغنی وصبر علی البغضة وهو یقدر علی المحبة وصبر علی الذل وهو
یقدر علی العز اتاه الله ثواب خمسین صدیقا ممن صدق بی **شرح** گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله زود باشد که آید بر سر مردم زمانی که در یافته نشود پادشاهی در آن زمان مگر بکشتن بغیر حق وتکبر یعنی سرکشی
از فرمان الهی در احکام وحدود وقصاصات ودیات ودر یافته نشود مالداری مگر بغصب حق مردم وبخیلی
ودر یافته نشود دوستی اکابر آن زمان مگر به بیرون کردن اسلام از دل خود وپیروی خواهش نفس اماره پس هر کی
دریابد آن زمان را پس صبر کند بر تنگدستی بر حالی که قدرت داشته باشد بر مالداری بغصب وبخل وصبر کند
بر دشمنی اکابر با او بر حالی که او قدرت داشته باشد بر دوستی ایشان با او بسبب استخراج دین واتباع
هوا وصبر کند بر خواری ظاهر بر حالی که او قدرت داشته باشد بر عزت ظاهر نزد پادشاه ومانند آن بدهد
الله تعالی ثواب پنجاه مومن بنهایت راستگوئی در دعوی ایمان از جمله اصحاب من یا از جمله مومنانی
که قدرت بر آن سه چیز ندارند وصبر میکنند **سیزدهم اصل** قال ابوجعفر علیه السلام
لما حضرت ابی علی ابن الحسین علیهما السلام الوفاة وما ذکران اباه اوصاه به یا بنی اصبر علی الحق
وان کان مرا **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام چون نزدیک شد پدرم علی ابن الحسین علیه السلام را
وفات فرا گرفت مرا بسوی سینهٔ خود وگفت ای پسرک من سفارش می کنم ترا بآنچه سفارش کرد مرا
بآن پدرم امام حسین علیه السلام وقتی که نزدیک شد او را وفات وبآنچه امام حسین گفت که پدرش
امیر المومنین سفارش کرد او را بآن ای پسرک من صبر کن بر کار آمدنی که در قرآن فرو د آمده بر رسول ع
هر چند که تلخ باشد **چهاردهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال الصبر
صبران صبر عند البلاء حسن جمیل وافضل الصبرین الورع عن المحارم **شرح** مضمون این گذشت
در حدیث یازدهم **پانزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله الصبر ثلثة صبر
عند المصیبة وصبر علی الطاعة وصبر عن المعصیة فمن صبر علی المصیبة حتی یردها بحسن
عزائها کتب الله له ثلثمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین السماء الی الارض ومن صبر
علی الطاعة کتب الله له ستمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی
العرش ومن صبر عن المعصیة کتب الله له تسعمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین

تخوم الارض الی منتهی العرش شرح التخوم بفتح تای و دو نقطه در بالا و ضم خای با نقطه طرف و مراد اینجا منتهای طبقهٔ هفتم زمین است که در جانب مرکز عالم است خواه متصل بمرکز نباشد و خواه باشد مراد بعرش اینجا آسمان بالاتر است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله صبر بر سه قسم است اول صبر بر مصیبت مثل بیماری و تنگدستی و مردن عزیزان و مانند آن دوم صبر و ایستادگی بر فرمانبرداری الله تعالی که مبادا خللی در شروط آن شود سوم صبر گریز از معصیت بیان این آنکه هرکه صبر کرد بر مصیبت تا آنکه برگرداند آن مصیبت را به نیکوئی صبری که لائق آنست نوشت الله تعالی برای او سی صد مرتبه ثواب بودی هم میان مرتبه تا مرتبه چنان است که میان آسمان تا زمین و هرکه صبر کرد بر فرمان برداری مابین زمین تا آسمان بالاتر و هرکه صبر کرد بگریز از گناه نوشت الله تعالی برای او نهصد مرتبه ثواب میان مرتبه تا مرتبه چنان است که میان طرف پائین زمین تا آخر آسمان بالاتر **شانزدهم اصل** امر نے ابوعبدالله علیه السلام ان اتی المفضل واعزیه باسمعیل وقال اقرء المفضل السلم وقل له انا قد اصبنا باسمعیل فصبرنا فاصبر کما صبرنا انا اردنا امرا واراد الله عز وجل فسلمنا لامر الله عز وجل **شرح** امر کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام که آیم نزد مفضل بن عمر که پسرش وفات یافته بود و صبر فرمایم او را بیاد آوردن فوت اسمعیل پس صبر کردیم پس صبر کن در فوت پسرت چنانچه ما صبر کردیم بدرستی که ما خواستیم کاری را که طول زندگانی فرزند باشد و خواست الله عز وجل کاری که ضد آنست پس گردن نهادیم برای الله عز وجل **مخفی نماند** که مراد باراده که انا اردنا میل طبع است و میل طبع امام بطول عمر اسمعیل منافات ندارد با علم او بعدم طول عمر نیز از حیثیتی دیگر که مبادا در امامت اشتباه شود و نظیر اینست اراده کسی خوردن دوائی را که تلخ است و طبع کراهت از آن دارد **هفدهم اصل** قال ابوعبدالله علیه السلام من ابتلی من المؤمنین ببلاء فصبر علیه کان له مثل اجر الف شهید **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هرکه مبتلا شود از مومنان در زمان نظاولیت ائمه ببلائی پس صبر کند بران می باشد برای او مانند ثواب هزار شهید در زمان ظهور دولت ائمه که مرتبه اعلای شهدا داشته باشند چه شروع در جهاد که اختیاری است گاهی مخلوط می باشد بطلب غنیمت و مانند آن کشته شدن اختیاری نیست **هیجدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الله عز وجل انعم علی قوم فلم یشکروا فصارت علیهم وبالا وابتلی قوما بالمصائب فصبروا فصارت علیهم نعمة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل انعام کرد بر جمعی پس شکر نعمت نکردند پس گردید آن نعمت برای ایشان وبال دنیا و آخرت و مبتلا کرد جمعی را بمصیبتها پس صبر کردند پس گردید آن مصیبتها برایشان نعمت دنیا و آخرت **نوزدهم اصل** عن ابان بن ابی مسافر عن ابی عبدالله

فی قول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا قال اصبروا علی المصائب
وفی روایة ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام قال صابروا علی المصائب شرح
روایت است از ابان بن ابی مسافر از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سورهٔ آل عمران
ای جماعتی که ایمان آورده اید صبر کنید و بغایت صبر کنید امام گفت مراد اینست که صبر کنید بر مصیبتها
و بنابرین صابروا متعلق بطاعتها و معصیتها خواهد بود که بالاتر است چنانچه گذشت در حدیث شانزدهم
و در روایت عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بغایت صبر کنید بر مصیبتها و بنابر
این اصبروا متعلق باینها ترا از مصیبتها است مثل صبر بر افلاس بسبب تهم **اصل** قال لولا ان الصبر
خلق قبل خلق البلاء لتفطر المؤمن کما تتفطر البیضة علی الصفا **شرح** این حدیث
مضمر است یا موقوف است **یعنی** گفت اگر نه این میبود که صبر مخلوق شده پیش از بلا هر آینه
میترکید دل مؤمن را چنانچه میترکد تخم مرغ که بر بالای سنگ صلب زنند مراد بخلق صبر پیش از خلق اسباب
صبر مؤمن است مثل اعلام مصائب انبیا و اوصیا و اولیا که باعث تسلی مؤمنان است **بیست**
و یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله قال الله
عز وجل انی جعلت الدنیا بین عبادی قرضا فمن اقرضنی منها قرضا اعطیته بکل واحدة عشرا
الی سبعمائة ضعف وما شئت من ذلك **شرح** قرضا بر دو جا بضم فا و فتح را می سبی نقطه
و ضاد با نقطه القرض جمع قرضة بضم فا و سکون را راهها می آمد و رفت اقرضنی بقاف و رای بی نقطه
و ضاد با نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب افعال است الاقراض دادن کسی را چیزی و اصل آن داکردن
راه آشنائی میان خود و دیگریست و ضمیر منها راجع بقرض است یا راجع بدنیا است قرضا مفعول دوم
اقرضنی است و تانیث واحدة و تانیث عشر باعتبار قرضة است و در نسخی دیگر که بنظر رسیده این سه لفظ
و در نظیر آنها در فقرات آینده بقاف است و ان از قرض کاتبان است **یعنی** روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت الله عز وجل در حدیث
قدسی بدرستی که من گردانیدم مال دنیا میان بندگان خود راههای آشنائی و محبت باهم بنفقه دادن
و مجامله کردن و شریک شدن و تصدق واجب و مستحب کردن و قرض دادن و صلهٔ امام و صلهٔ رحم
کردن و امثال آنها پس هر که داد مرا از جملهٔ آن راهها راهی چند مثل تصدق بر مستحق و صلهٔ امام
و بهتر برادر مؤمن دادم او را بسبب هر یک از آن راهها ده راه آشنائی در بهشت و زیاده تر
تا هفت صد برابر آنچه کرده و آنچه خواستم از جملهٔ آن راهها اشارت است بمدد زیاده بر هفت صد است چنانچه
گذشت و الله یضاعف لمن یشاء و میتواند بود که اشارت بکیفیت ثواب مذکور باشد و بهر تقدیر تفاوت
ثواب بسبب تفاوت صحت قصد و اخلاص در عمل است **اصل** ومن لم یقرضنی منها قرضا اخذت

منقول از شرح اصول کافی

منه شیئا قسراً اسیراً عطیته ثلث خصال لو اعطیت واحدة منهن ملائکتی لرضوا بها منی قال ثم تلا ابو عبد الله علیه السلام قول الله عز وجل الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم فهذه واحدة من ثلث خصال ورحمة اثنتان اولئک هم المهتدون ثلث ثم قال ابو عبد الله علیه السلام هذا لمن اخذ الله منه شیئا قسراً **شرح** مراد بصلوة از جانب الله تعالی پیوند کردن او بمقربان ومحبوبان درگاه الٰہی است چنانچہ بیان شد در حدیث سی وہشتم باب صد وہفتم کتاب الحجۃ **یعنے** وہر گہ نداو مرا ازان راہہا راہی چند پس گرفتم از او چیزی را بے اختیار او پس صبر کرد وجزع نکرد اصلا می دہم او را سہ حالت نیکو کہ اگر می دادم یکے از آنہا را بملائکہ خود ہر آئینہ راضی میشدند بآن از من راوی گفت بعد ازان خواند امام جعفر صادق علیہ السلام برای بیان سہ خصلت قول الله تعالے را در سورہ بقرہ صابران جمعی اند کہ چون برخورد ایشان را مصیبتے گفتند بدرستی کہ ما از الله تعالی ایم وبدرستی کہ ما بسوی او بازگشت کنندگانیم تفسیر این می آید در کتاب الجنائز در حدیث چہلم آخر ابواب کہ باب النوادر است کہ اما قولک انا لله فاقرار منک بالملک واما قولک وانا الیه راجعون فاقرار منک بالہلک ایشان جمعی اند کہ بر ایشان است پیوند کردنہا از جانب صاحب کل اختیار ایشان پس این پیوند یک خصلت است از سہ خصلت وبر ایشان است از جانب صاحب کل اختیار ایشان رحمتی این دو خصلت است از جملہ سہ خصلت وایشانند ولبس کہ راہ یافتگانند بحقیقت تصدیق ربوبیت رب العالمین این سہ خصلت است بعد ازان گفت امام جعفر صادق علیہ السلام این برای کسی است کہ گرفت الله تعالی از او چیزی را بی اختیار واشارت است باینکہ اگر باختیار خود دہد ومضمون این کلمہ را گوید ثواب او بیشتر خواہد بود **بست ودوم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال مروة الصبر فی حال الحاجة والفاقة والتعفف والغناء اکثر من مروة الاعطاء **شرح** التعفف عطف بر الصبر است الغناء بفتح غین والف ممدودہ بے خیازانہ بودن **یعنے** روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت جوانمردی صبر در وقت بیچیزی وتنگدستی وخودداری از حرام وبی نیازی از مخلوقین در آنوقت بیشتر است باعتبار ثواب از جوانمردی دادن مالدار مال را بمستحقین **بست وسوم**

اصل علی لابی جعفر علیه السلام یرحمک الله ما الصبر الجمیل قال ذلک صبر لیس فیه شکوی الی الناس **شرح** گفتم امام محمد باقر علیہ السلام را رحمت کناد ترا الله تعالی چیست معنی صبر خوش آیندہ کہ در سورہ یوسف مذکور است گفت آن صبریست کہ نیست در آن شکایت بردن بسوی مردم **بست وچہارم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام او ابی جعفر علیه السلام قال من لا یعد الصبر لنوائب الدهر یعجز **شرح** من موصولہ است لا یعد ویعجز مرفوع است ومیتواند بود کہ من شرطیہ باشد ودو فعل مجزوم باشد لیعد بصیغۂ مضارع معلوم مضاعف باب افعال است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام یا امام محمد باقر علیہ السلام گفت

هر که صبر نمیکند صبر برای حوادث زمانه عاجز می شود بیست و پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال انا صبّر و شیعتنا اصبر منا قلت جعلت فداك کیف صار شیعتکم اصبر منکم قال انا نصبر علی
ما نعلم و شیعتنا یصبرون علی ما لا یعلمون شرح صبّر بضم صاد بے نقطہ و تشدید بای یک نقطہ مفتوحہ جمع صابر
است ما نعلم اشارت است بآیہ سورۃ الحدید ما اصاب من مصیبۃ فی الارض ولا فی انفسکم الا فی
کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم برنخورد هیچ برخورده در زمین یعنی
مصیبتی که در مردم دیگر است از جماد اهل زمین و نه درخورد تان ای اهل بیت رسول مگر آنکه نوشته شده
در آیاتی از کتاب که قرآن باشد پیش از آنکه بیافریم آن برخورده را بدرستی که آنچه مذکور شد که
نوشتن جمیع مصائب تا آخر الزمان باشد خواه در مخاطبین و خواه در غیر ایشان در آیاتی که بغایت کم لفظ
و بغایت کم واضح الدلالہ هست نزد جمعی که طریق استنباط و استدلال را دانند چنانچه گفته در سورۂ نحل
که تبیانا لکل شیئ بر الله تعالی آسان است این نوشتن برای اینست که شما عالمان بجمیع معانی قرآن نیستید تا رد
نشوید برآنچه از شما فوت شد از حکومت دنیا و مانند آن از جملۂ حقوق شما نظر اینکه الله تعالی چون عالم است
بهر چیز قبل از وقوع آزردگی و خوشحالی بسبب معصیت و طاعت بندگان در او نیست و بیان این آیت
شد در حدیث اول باب چهل و یکم کتاب الحجۃ و ممکن است اینجا نیز اشاره بعلم تفصیلی بجزای صابران باشد
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که ما صبر کنندگانیم و شیعۂ ما صابرترند
از ما گفتم قربانت شوم چون شدند شیعه شما صابرتر از شما گفت زیرا که ما صبر می کنیم برآنچه می دانیم پیش از
وقوع آن و شیعه ما صبر میکنند برآنچه نمیدانند که واقع خواهد شد و ناگاه واقع میشود

باب چهل و هشتم اصل باب الشکر

شرح شکر عبارت از اعتراف نعمت است خواه بدل و خواه بزبان و خواه بجوارح دیگر و حمد عبارت
از اعتراف بخوبی کسی است بزبان خواه از خوبی نعمت دادن باشد و خواه غیر آن یعنی اینباب
بیان فضیلت شکر نعمت است در اینباب سی حدیث است اول اصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله الطاعم الشاکر من الاجر کاجر الصائم المحتسب والمعافی الشاکر له من الاجر
کاجر المبتلی الصابر وللمعطی الشاکر له من الاجر کاجر المحروم القانع شرح گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله خورنده شکرگذار را است از ثواب مانند ثواب روزه دار طالب ثواب روز حساب و تندرست شکر
گذار را است از ثواب مانند ثواب مبتلای صبر کننده مراد بشکر ادای حقوق واجبہ نعمت است بفعل
فرائض و ترک محارم چنانچه بیان میشود در حدیث دهم و دوازدهم اینباب دوم اصل قال
رسول الله صلی الله علیه وآله ما فتح الله علی عبد باب شکر فخزن عنه باب الزیادۃ
شرح خزن بخای با نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است یعنی گفت رسول الله

صلی اللہ علیہ وآلہ گشودہ اللہ تعالی بر بندہ در شکرگذاری رالیس نگاہداشتہ باشد از او در یاد کردن نعمت را
سوم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال مکتوب فی التوراۃ اشکر من انعم علیک و انعم
علی من شکرک فانہ لا زوال للنعماء اذا شکرت ولا بقاء لہا اذا کفرت الشکر زیادۃ فی النعم وامان
من الغیر شرح غیر بکسر غین بانقطہ وفتح یای دونقطہ دربائین در اسے بی نقطہ اسم تغیر است وظاہر
عبارت قاموس فتح غین وسکون یا است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت
نوشتہ شدہ در توریت کہ شکر کن کسے را کہ انعام کرد بر تو وانعام کن بر کسی کہ شکر نعمت تو کرد چہ بدرستی
کہ برطرف شدن نیست نعمت را کہ شکر کردہ شود باینمعنی کہ بعد از ہر نعمتی نعمتے دیگر است الی غیر النہایۃ
و بقا نیست نعمت را اگر انکار کردہ شود شکر باعث زیادتی است در نعمتہا و باعث ایمن بودن است
از تغیر چہارم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال المعافی الشاکر لہ من الاجر ما للمبتلی الصابر
والمعطی الشاکر لہ من الاجر کالمحروم القانع شرح این گذشت در حدیث اول پنجم اصل
سالت ابا عبد اللہ علیہ السلام عن قول اللہ عز وجل واما بنعمۃ ربک فحدث قال الذی
انعم علیک بما فضلک واعطاک واحسن الیک ثم قال فحدث بدینہ وما اعطاہ اللہ وما انعم بہ علیہ
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیہ السلام را از قول اللہ عز وجل در سورہ والضحی واما بنعمت
صاحب کل اختیار تو لیس حکایت کن مردم را بآن امام گفت مراد آنست کہ انعام کرد بر تو بتفضیل تو
بر سائر انبیا و مرسلین وبخشیدن بتو واحسان بسوی تو بعد از ان امام گفت پس حکایت کرد رسول
بدین خود مثل نماز و روزہ وانچہ داد اورا اللہ تعالی وانچہ انعام کرد بآن بر او ششم اصل
عن ابی جعفر علیہ السلام قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ عند عائشۃ لیلتہا فقالت یا رسول اللہ
لم تتعب نفسک وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر فقال یا عائشۃ الا اکون عبدا شکورا
شرح روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت بود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ نزد عائشہ
در شبی کہ نوبت او بود پس چون عائشہ کثرت عبادت او را دید گفت اے رسول اللہ چرا در تعب
میدہی خودت را وحال آنکہ بخشیدہ شد برای تو انچہ گذشت از گناہ تو وانچہ باقی ماند پس گفت ای عائشہ
آیا نباشم بندہ بنہایت شکرگذار نعمت رب خود فصل وقد غفر تا آخر اشارت است بآیہ سورہ والفتح
انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک اللہ ما تقدم من ذنبک وما تاخر در تفسیر این احتمالات بسیار است
از انجملہ اینکہ فتح مبین عبارت از انزال روحی است کہ مخصوص رسول وآل رسول علیہم السلام است
وبیان شد در کتاب الحجہ در باب پنجاہ وششم کہ باب الروح التی یسدد اللہ بہا الائمۃ علیہم السلام است ولام برای
تعلیل است وذنب عبارت از خطا ونسیان ومانند آنہا است کہ رسول مواخذہ بآنہا میشد در دنیا و
در آخرت بنقصان مرتبہ اگر تلافی آنہا بمدد روح نمیکرد واگرچہ است رسول مواخذ نیستند اصلا خواہ تلافی کنند

ای الامام علیہ السلام

وخواه نه چنانچه می آید در باب دویست وهشتم ومغفرت ذنب او اشارت باینست که آن باعث نقصان مرتبه او در آخرت نمی شود ومصائب او در دنیا بسبب آن نیست چنانچه می آید در حدیث سوم باب صد و نود ونهم وما تقدم حادث پیش از فتح وما تاخر حادث بعد از فتح است واز انجمله اینکه فتح عبارت از فتح حدیبیه است ومبین بمعنی ظاهر کننده ولایت وصی است ولام برای عاقبت است وذنب عبارت از مومنان است رسول است چنانچه می آید در باب صد ونود ونهم که استغفار رسول واهل بیت او برای صدور گناهی که استغفار برای آن میکنند از خودشان است وما تقدم عبارت از گناهان در زمان رسول است که مغفرت آنها موقوف است بر معرفت ولایت وصی وموافق این مضمون گذشت در تفسیر آیت سوره بقره الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور در حدیث سوم باب هشتاد وپنجم کتاب الحجة وبنابراین مراد بفتح مبین فتح امیر المومنین است بتنهائی در غزوه حدیبیه بیان این آنکه رسول با هزار وپانصد کس از اصحاب در سال ششم هجری از راه تنعیم داخل حرم شد ودر حدیبیه که کنار حرم است فرود آمد وصلح با قریش کرد باین شرط که هر که در مکه اظهار اسلام کند قریش مزاحمت بحال او نرسانند وبشرط اینکه رسول واصحاب او در سال آینده سه روز داخل مکه شوند وعامه اصحاب او باغوای عمر قبول صلح نکردند وچون بسیار بر روی رسول گفتگوی بی ادبانه کردند رسول گفت ایشان را که قبول نمیکنید صلح را پس جنگ کنید با قریش پس استعداد حرب کردند ورفتند بجانب قریش حمله بر ایشان آوردند پس اصحاب رسول گریختند وبی آمدند نزد رسول علیه السلام پس رسول علیه السلام تبسم کرد بعد از آن گفت ای علی بردار شمشیر را وحمله کن بر قریش که از عقب گریختگان می آیند پس برداشت امیر المومنین علیه السلام شمشیر را وحمله کرد بر قریش بتنهائی وچون قریش نظر در او وحمله او کردند گریختند بهمگی بتعجیل تمام وباین اعتبار واقعه حدیبیه را داخل غزوات میشمرند پس رسول علیه السلام برگشت بسوی تنعیم وفرود آمد در تحت شجره وبیعت گرفت ودر سال هفتم هجری عمرة القضا کرد ودر سال هشتم فتح مکه کرد | اصل قال وکان رسول الله صلی الله علیه وآله علی اطراف اصابع رجلیه فانزل الله سبحانه طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی شرح در تفسیر طه احتمال بسیار است از انجمله اینکه بمعنی یا رجل است یعنی امام علیه السلام گفت ورسول الله صلی الله علیه وآله می ایستاد در نماز بیش از امر او بخصوص صورت قیام در نماز بر کنارهای انگشتان دو پای او برای ریاضت در عبادت پس فرو فرستاد الله سبحانه ای مرد نفرستادیم بر تو قرآن را که در نماز باید خواند تا از رکشی **هفتم** | اصل سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول ثلث لا یضر معهن شیء الدعاء عند الکرب والاستغفار عند الذنب والشکر عند النعمة شرح شنیدم از امام جعفر صادق ع که میگفت سه صفت است که ضرر نمیکند با انها چیزی اول دعا نزد اندوه تا ضرر آن دفع شود دوم طلب مغفرت نزد گناه سوم شکر نزد نعمت تا خوف زوال آن دفع شود **هشتم** اصل [illegible]

عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اعطی الشکر اعطی الزیادة یقول الله عز وجل لئن شکرتم
لازیدنکم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که داده شد توفیق شکر نعمت داده شد
زیاد شدن نعمت بیان این آنکه می گوید الله عز وجل در سوره ابراهیم هر آئینه اگر شکر کردید نعمت را هر آئینه
زیاد می کنم البته نعمت شما را **نهم اصل** عن رجلین سمعاه من ابی عبد الله علیه السلام قال
ما انعم الله علی عبد من نعمة فعرفها بقلبه وحمد الله ظاهرا بلسانه فتم کلامه حتی یؤمر له بالمزید
شرح روایت است از دو مرد که شنیدند از امام جعفر صادق علیه السلام گفت انعام نکرد الله تعالی بر بنده هیچ
نعمتی پس اعتراف کرده باشد بقدر آن نعمت بدل خود چنانچه می آید در حدیث دهم و حمد کرده باشد الله تعالی را
در بیرون دل بزبان خود پس تمام شده باشد سخن او در حمد مگر آنکه امر کرده شود برای او بزیاد شدن نعمت
باینمعنی که ملائکه مامور بزیاد کردن می شوند **مخفی نماند** که حتی برای استثنا است و یؤمر منصوب
است و اگر استثنا متصل است زیادتی بعد از تمام حمد است و اگر منقطع است پیش از تمام حمد است
دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال شکر النعمة اجتناب المحارم وتمام الشکر قول الرجل
الحمد لله رب العالمین **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اصل شکر نعمت الٰهی
اعتراف دل بربوبیت اوست که مصداق اعتراف اجتناب از حرامها است و کمال شکر گفتن الحمد لله رب العالمین
است با وجود اجتناب از محارم **یازدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول شکر
کل نعمة وان عظمت ان یحمد الله عز وجل **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت
شکر نعمت هر چند که بزرگ باشد اینست که حمد کرده شود الله عز وجل مراد بعد از اعتراف دل است چنانچه بیان
شد در حدیث نهم **دوازدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام هل للشکر حد اذا
فعله العبد کان شاکرا قال نعم قلت ما هو قال یحمد الله علی کل نعمة علیه فی اهل ومال وان کان
فیما انعم علیه فی ماله حق اداه ومنه قوله جل وعز سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا برای شکر مرتبه هست که چون کند آن را بنده شود شکر گذار در عرف
جمیع عالم و شاکر داند آنها در عرف مخصوص کسی است که قدر لائق در او باشد گفت آری گفتم چیست آن
گفت اینکه حمد کند الله تعالی را بر هر نعمتی که بر اوست در اهل و مال و اگر باشد در آنچه انعام کرده بر او
و در مال او حقی واجب مثل زکوة ادا کند آن را و از جمله شکر است قول الله جل وعز در تعلیم شکر در وقت
سوار شدن کشتی یا سوار شدن شتر در سوره زخرف منزه می شمرم از هر عیب منزه بودن کسی که
بفرمان کرده برای ما این مرکوب را و ما بخودی خود نبودیم برای آن تاب آورندگان **اصل**
ومنه قوله تعالی رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر **شرح** از جمله شکر نعمت شکر تنگدستی که صادر
شد از موسی بعد از گریختن از فرعون و رسیدن بچاه مدین و آب دادن گوسفندان دختران شعیب و توجه

بسیار پدید نیست که مذکور است در سورۀ قصص ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من بسبب آنچه فرو فرستادی بسوی من از بهتر مثل ایمان و عمل صالح و علم احکام الٰهی و تن در ندادن بمتابعت فاسقان که نعمت دنیا دارند و امثال آنها تنگدستم مراد اینست که علف صحرا خوردن و تعب سفر کشیدن و گرسنگی چون بسبب خداست باعث شکر است و این حسن طلب نانست و ضمن شکر چنانچه در بعض روایات واقع شده **اصل** ومنه قوله تعالی رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین وقوله رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا **شرح** عدم تکرار منه در میان این روایت برای اشعار بانیست که هر دو از یک جنس شکر است و آن شکر دل باعتراف بولی نعمت بودن در ربوبیت الله تعالی است پس هر دعا و طلب حاجت از قبیل شکر دلست **یعنی** و از جملهٔ شکر است قول الله تعالی در تعلیم نوح که وقتی که در کشتی نشیند گوید در سوره مومنون ای صاحب کل اختیار من فرود آور مرا فرود آوردنی مبارک و تو بهتر فرود آورندگانی مراد جمیع اند که منافر انزاد خانه است خود برای حمانی فرود می آورند و از جملهٔ شکر دل است قول الله تعالی که تعلیم کرده رسول را که دعا کند تا آن در سوره بنی اسرائیل ای صاحب کل اختیار من داخل کن مرا در هر فعلی که داخل می کنی مراد از داخل کردن راستی تو داخل کردن منزل مراد توفیق داخل شدن در فعلے از روی علم است نه از روی ظن دیگران برای من برهانی غالب ظاهر بر آنچه کنم و در آنچه ترک کنم مراد برهان است بر حسن فعل آنچه می کند و حسن ترک آنچه ترک می کند خواه ترک بعد از شروع باشد مثل اثنای نماز و خواه ترک بالکلیه باشد مثل ترک تنابع **سیزدهم اصل** سمعت ابا الحسن صلوات الله علیه یقول من حمد الله علی النعمة فقد شکره وکان الحمد افضل من تلک النعمة **شرح** شنیدم از امام رضا علیه السلام که میگفت هر که حمد کرد الله تعالی را بر نعمت پس شکر کرده و بیان شکر و حمد عموم و خصوص من وجه است و این ماده اجتماع است و شد توفیق حمد فاضل تر از آن نعمتی که حمد بر آن واقع شده پس از عهدهٔ شکر نعمت الٰهی بدر نتوان آمد مگر باعتراف بعجز چنانچه می آید در حدیث بست و هفتم **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما انعم الله علی عبد بنعمة صغرت او کبرت فقال الحمد لله الا ادی شکرها **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت مرا انعام نکرد الله تعالی بر بنده بنعمتے خواه کوچک باشد و خواه بزرگ باشد پس گفته باشد الحمد لله مگر آنکه بجا آورده شکر آن نعمت را مراد گفتن از ته دلست چنانچه می آید در حدیث آینده **پانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من انعم الله علیه بنعمة فعرفها بقلبه فقد ادی شکرها **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که انعام کرد الله تعالی بر او نعمتی پس شناخت قدر آن نعمت و دهنده آن را یعنی که دل او اعتراف بمعلوم خود کرد پس بتحقیق بجا آورده شکر آن را ابتدا **شانزدهم اصل** قال ابو عبد الله ع

ان الرجل منکم لیشرب الشربة من الماء فیوجب الله له بها الجنة ثم قال انه لیأخذ الاناء فیضعه علی فیه
ثم یشرب فینحیه وهو یشتهیه فیحمد الله ثم یعود فیشرب ثم ینحیه فیحمد الله فیوجب الله عز وجل
له بها الجنة **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستے که مردی از شما هر آئینه می آشامد قدری آشامیدن
از آب پس واجب می سازد الله تعالے برای او بسبب آن شربت بهشت را بعد از آن گفت بیان این
آنکه بدرستے که هر آئینه فرا می گیرد ظرف آنرا پس نزدیک می کند گذاشتن آنرا بر دهن پس بسم الله مے گوید
بعد از ان مے آشامد پس دور می کند آنرا بر حالی که او میل آب دارد پس حمد مے کند الله تعالی را بعد از ان
بر میگردد پس مے آشامد پس واجب می سازد الله عز وجل بآن اعمال بهشت را **هفدهم اصل**
قلت لابی عبد الله صلوات الله تعالی وسلامه علیه انی سألت الله عز وجل ان یرزقنی فرزقنی
وانی سألت الله ان یرزقنی ولدا فرزقنی وسألته ان یرزقنی دارا فرزقنی وقد خشیت ان یکون
ذلك استدراجا فقال اما والله مع الحمد فلا **شرح** الاستدراج مرتبه مرتبه بدام آوردن کسی را چنانچه
گفته در سوره نون سنستدرجهم من حیث لا یعلمون اما بفتح همزه وتشدید میم است و الله جمله معترضه است
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستے که طلب کردم از الله عز وجل که روزی کند مرا مالے
پس روزی کرد مرا و بدرستے که طلب کردم از الله تعالے که روزی کند مرا فرزندی پس روزی کرد مرا
و طلب کردم که روزی کند مرا خانه پس روزی کرد مرا و بتحقیق ترسیدم که باشد آن نعمت دادنها بدام
کشیدن بسبب شقاوت من پس امام علیه السلام گفت با شکر نعمتها بستائش منعم پس استدراج نیست بخدا قسم
هیجدهم اصل خرج ابو عبد الله علیه السلام من المسجد وقد ضاعت دابته فقال
لئن ردها الله علی لاشکرن الله حق شکره قال فما لبث ان اوتی بها فقال الحمد لله
فقال قائل له جعلت فداك ألیس قلت لاشکرن الله حق شکره فقال ابو عبد الله علیه السلام
الم تسمعنی قلت الحمد لله **شرح** بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلام از مسجد بر حالی که گمشده بود
چارپای سواری او پس گفت هر آئینه اگر برگرداند آنرا الله تعالی بر من هر آئینه شکر می کنم البته الله تعالی را
شکری که بکار آمدنی شکر اوست راوی گفت پس درنگ بسیار نکرد تا آنکه آورده شد آن چارپاے
پس امام گفت الحمد لله پس گفت گوینده او را قربانت شوم آیا نیست اینکه گفتی هر آئینه شکر می کنم البته الله تعالی را
بکار آمدن شکر او پس گفت امام علیه السلام آیا نشنیدے از من که گفتم الحمد لله **نوزدهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا ورد علیه امر
یسره قال الحمد لله علی هذه النعمة واذا ورد علیه امر یغتم به قال الحمد لله علی کل حال
شرح می تواند بود که یغتم بصیغه مجهول و به نائب فاعل باشد و می تواند بود که بصیغه معلوم باشد و ضمیر مستتر
فاعل باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون وارد می شد بر رسول خدا

صلی الله علیه وآله کاری که خوش حال می کرد او را می گفت سپاس الله تعالی راست برین نعمت و چون وارد می شد بر او کارے که باعث غم می شد یا مراد اینست که غمگین می شد بسبب آن می گفت سپاس الله تعالی راست بر هر حال یا یعنی که خیر مومن در قضای الٰہی است خواه مرغوب طبع باشد و خواه نه

بستم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یقول ثلث مرات اذا نظرت الی المبتلی من غیر ان تسمعه الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ولو شاء فعل قال من قال ذلک لم یصبه ذلک البلاء ابدا **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت می گوئی سه بار وقتی که نظر کنی بسوی کسیکه مبتلا باشد به بلائی خواه بلای جسمانی مثل کور و گنگ و خواه روحانی مثل ظالمان و فاسقان بی آنکه شنوانی او را سپاس الله تعالی راست که عافیت داده مرا از آنچه مبتلا کرده ترا بآن و اگر مے خواست مرا نیز مبتلا میکرد امام گفت هر که گوید آنرا بر نمی خورد او را آن بلا هرگز

بیست و یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ما من عبد یری مبتلی فیقول الحمد لله الذی عدل عنی ما ابتلاک به وفضلنی علیک بالعافیة اللهم عافنی مما ابتلیته به الا لم یبتل بذلک البلاء ابدا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ بنده که ببیند مبتلائی را پس گوید سپاس الله تعالی راست که گردانید از من آنچه را که مبتلا کرد ترا بآن و ترجیح داد مرا بر تو بعافیت از ان بلا خدایا عافیت ده مرا از آنچه مبتلا کردی او را بآن مگر آنکه مبتلا نمی شود بآن بلا هرگز

بیست و دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا رایت الرجل قد ابتلی وانعم الله علیک فقل اللهم انی لا اسخر ولا افخر ولکن احمدک علی عظیم نعمائک علی **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دیدی مردی را بتحقیق مبتلا شده و انعام کرده بر تو الله تعالی بعافیت از ان بلا پس بگو خدایا بدرستی که من استهزا نمی کنم و تفاخر نمی کنم ترا و لیکن سپاس میگویم ترا بسبب نعمت بزرگ تو بر من که عافیت از ان بلا باشد

بیست و سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا رایتم اهل البلاء فاحمدوا الله ولا تسمعوهم فان ذلک یحزنهم **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون دیدید اهل بلا را پس سپاس گوئید الله تعالے را بر عافیت از ان بلا و مشنوانید ایشان را آن سپاس چه بدرستی که آن شنوانیدن غمگین میکند ایشان را

بیست و چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان فی سفر یسیر علی ناقة له اذ نزل فسجد خمس سجدات فلما رکب قالوا یا رسول الله انا رایناک صنعت شیئا لم تصنعه فقال نعم استقبلنی جبرئیل علیه السلام فبشرنی ببشارات من الله عز وجل فسجدت لله شکرا لکل بشری سجدة **شرح** بشرنی از باب نصر یا باب تفعیل است البشارة بکسر و ضم با و البشری بضم با فرو ده سجدة منصوب مفعول مطلق سجدت است یا مرفوع است تا مبتدا باشد و لکل بشری خبر باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق

که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود در سفری میرفت سوار ناقه که او را بود ناگاه فرود آمد پس سجده کرد پنج سجده
پس چون سوار شد رفقا گفتند ای رسول الله بدرستیکه ادیدیم ترا که کردی چیزی که نکرده بودی آنرا پس گفت
آری پیش آمد مرا جبرئیل علیه السلام پس مژده داد مرا چند مژده از جانب الله تعالی عزوجل پس سجده کردم
الله تعالی را برای شکر بسبب هر مژده یک سجده **بست و پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلام قال اذا ذکر احدکم نعمة الله عزوجل فلیضع خده علی التراب شکرا لله فان کان راکبا فلینزل
فلیضع خده علی التراب وان لم یکن یقدر علی النزول للشهرة فلیضع خده علی قربوسه فان لم یقدر
فلیضع خده علی کفه ثم لیحمد الله علی ما انعم علیه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت چون یاد کند یکی از شما نعمت الله عزوجل را پس باید که گذارد پهلوی روی خود را بر خاک برای شکر
الله تعالی پس اگر باشد سوار پس باید که فرود آید و باید که گذارد پهلوی روی خود را بر خاک و اگر ممکن نباشد
که قدرت بر فرود آمدن داشته باشد بسبب شهرت بر نفس چه مخالفان سجده شکر را علامت رفض میشمرند
پس باید که گذارد پهلوی روی خود را بر پیش زین چاروای خود پس اگر بر این نیز قادر نشود پس
باید که گذارد پهلوی روی خود را بر دست خود بعد از آن باید که در جمیع صورت حمد کند الله تعالی را
بر آنچه انعام کرده بر او **بست و ششم اصل** کنت اسیر مع ابی الحسن علیه السلام فی بعض
اطراف المدینة اذ ثنی رجله عن دابته فخر ساجدا فاطال واطال ثم رفع رأسه ورکب
دابته فقلت جعلت فداک قد اطلت السجود فقال انی ذکرت نعمة انعم الله بها علی فاحببت ان
اشکر ربی **شرح** سیر میکردم با امام موسی کاظم علیه السلام در بعض بیرونهای شهر مدینه ناگاه پیچانید
پای خود را از چاروای خود یعنی که فرود آمد پس افتاد سجده کنان پس دراز کرد و دراز کرد یعنی که بسیار
دراز کرد سجده را بعد از آن برداشت سر خود را و سوار شد چاروای خود را پس گفتم قربانت شوم بتحقیق
دراز کردی سجده را پس گفت بدرستی که من یاد کردم نعمتی را که انعام کرد الله تعالی بآن بر من پس دوست داشتم
که شکر کنم صاحب کل اختیار خود را **بست و هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اوحی
الله عزوجل الی موسی علیه السلام یا موسی اشکرنی حق شکری فقال یا رب وکیف اشکرک
حق شکرک ولیس من شکر اشکرک به الا وانت انعمت به علی قال یا موسی الآن شکرتنی
حین علمت ان ذلک منی **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وحی کرد
الله تعالی عزوجل بسوی موسی علیه السلام که ای موسی شکر کن مرا چنانچه لائق شکر من است پس موسی
گفت ای صاحب کل اختیار من چون می توانم که شکر کنم لائق شکر تو و حال آنکه نیست هیچ شکری
که شکر کنم ترا بآن مگر بر حالی که تو انعام کردی بآن بر من بتوفیق یعنی که شکر لائق موقوف بر تسلسل
است و آن محال است گفت ای موسی الحال شکر کردی مرا یعنی که لائق شکر را الحال کردی

وقتی که دانستی که آن شکر نیز نعمتی است از جانب من مراد بعلم اینجا اعتراف بمعلوم است چه علم خودش از مقولۂ انفعال است و باعث مدح و ذم نمیشود **بیست و هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا اصبحت و امسیت فقل عشر مرات اللهم ما اصبحت بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فمنك وحدك لا شریك لك لك الحمد ولك الشکر بها علی یا رب حتی ترضی وبعد الرضا فانك اذا قلت ذلك کنت قد ادیت شکر ما انعم الله به علیك فی ذلك الیوم وفی تلك اللیلة **شرح** الاصباح رسیدن بصباح الامساء رسیدن بمساء و صباح بمعنی اول روز است و اول روز از طلوع آفتاب است و رسیدن بآن نزدیک شدن بآن است و مساء بمعنی اول شب است و اول شب از غروب آفتاب است در هر جزو آن که میسر شود و آن آفتاب زرد تا اندکی بعد از غروب آفتاب است در هر جزو آن که میسر شود ما موصوله است ما اصبحت بر سبیل مثال است چه در شام ما امسیت باید گفت و تانیث باعتبار آنست که ما عبارت از نعمت و عافیت است مرجع ضمیر بها نیز مرجع ضمیر اصبحت است مشار الیه ذلك آن قول ده بار است فی ذلك الیوم ناظر است با اصبحت و فی تلك اللیلة ناظر است با امسیت پس لف و نشر مرتب است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون بصباح رسیدی و چون بشام رسیدی پس بگو ده بار خدایا آنچه بصباح رسید با من خواه ظاهر کمال باشد و خواه سلامت از عیب و نقصان باشد در دین یا در دنیا پس از جانب تست خواه بتوسط توفیق و خواه بے واسطه بر حالے که تنها باشی شریکے نباشد ترا در آن توفیق و مباشرت برائے تست سپاس و برائے تست شکر بسبب آن نعمت و عافیت واجب بر من اے صاحب کل اختیار من تا وقتیکه راضی شوی و بعد از راضی شدن نیز باینمعنی که راضی می شوی بکمتر از قدر استحقاق چنانچه بیان شد در حدیث سابق چه بدرستی که تو چون گفتی آنرا بتحقیق ادا کرده خواهی بود شکر آنچه را که انعام کرده الله تعالے بآن بر تو در آن روز و در آن شب **بیست و نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان نوح علیه السلام یقول ذلك اذا اصبح فسمی بذلك عبدا شکورا وقال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من صدق الله نجا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که می گفت نوح نبی علیه السلام آنچه را که در حدیث سابق مذکور شد چون بصباح میرسید پس نامیده شد بسبب آن بنده بغایت شکر گذار مخفے نماند که نزدیک بمضمون آنچه مذکور شد مے آید در کتاب الدعاء در آخر باب القول عند الاصباح والامساء و در آنجه نسبت بنوح مے شود که سه بار در صبح مے گفته و سه بار در شام امام گفت گفت رسول الله صلے الله علیه وآله برائے بیان سر این که نوح بسبب آنچه مذکور شد نام شکور بهم رسانید و شاید که بعض دیگران هرچند که گویند این نام بهم نرسانید هر که راست گفت الله تعالے را نجات یافت باین معنے که نوح این کلمات را از روئے صدق گفت بدل و اعتراف بمضمون آنها کرد و جوارح او عمل بمقتضای آنها کرد باین روش که حاجت خود را بدرخانه مخلوق نبرد و هر که مانند او میگوید نجے می شود سی ام اصل

سمعت علی بن الحسین علیه السلام یقول الله یحب کل قلب حزین ویحب کل عبد شکور یقول الله تبارک وتعالی لعبد من عبیده یوم القیمة اشکرت فلانا فیقول بل شکرتک یا رب فیقول لم تشکرنی اذ لم تشکره ثم قال اشکرکم لله اشکرکم للناس **شرح** شنیدم از امام زین العابدین ع که میگفت بدرستیکه الله تعالی دوست میدارد هر دل غمگین یعنی بفکر خود افتاده را و دوست میدارد هر بنده بغایت شکرگذار را باین معنی که چنانچه شکر مخلوق مثل پدر و استاد و صاحب هدیه و مانند ایشان نیز می کند بیان این آنکه میگوید الله تبارک وتعالی بنده از بندگان خود در روز قیامت که آیا شکر کردی فلان صاحب نعمت بر ترا پس آن بنده میگوید شکر نکردم او را لیکن ترا شکر کردم ای صاحب کل اختیار من پس الله تعالی میگوید شکر من نیز نکردی چون شکر نکردی او را چه شکر منعم مامور به است شرعا بعد از ان امام علیه السلام گفت شکرگذارترشما برای الله تعالی شکرگذارترشما است برای مردمی که نعمتی از ایشان باو رسیده باشد

باب چهل وپنجم اصل باب حسن الخلق

شرح این باب بیان فضیلت خوشخوئی است در این باب هجده حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه کامل تر مومنان باعتبار ایمان خوشخوتر ایشان است زیرا که کلمه حقی باشد که نداند یا نصیحتی باشد که غافل باشد مردم جرأت گفتن آن می کنند و او قبول می کند بخلاف بدخو که در جهل مرکب و باطل مستحکم است **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما یوضع فی میزان امرئ یوم القیمة افضل من حسن الخلق **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله گذاشته نمی شود در ترازوی اعمال مردی در روز قیامت چیزی که فاضل تر از خوشخوئی باشد مراد بعد از فرائض است چنانچه می آید در حدیث چهارم ومیتواند بود که اعم باشد باعتبار این که رفیق حسن خلق ایمان است چنانچه گذشت در حدیث اول **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اربع من کن فیه کمل ایمانه وان کان من قرنه الی قدمه ذنوبا لم ینقصه ذلک قال وهو الصدق واداء الامانة والحیاء وحسن الخلق **شرح** اربع مبتدا است جمله من کن تا آخر خبر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چهار صفت است که هر که باشد آنها در او کامل می شود ایمان او واگر باشد انکس از فرق او تا قدم او گناهان ناقص در ایمان نمیکند او را گناهان باین معنی که زود توفیق توبه می یابد امام گفت وآن صفت ها راستی است ورسانیدن امانت است وشرم است وخوش خوئی است **چهارم اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام مایقدم المؤمن علی الله عز وجل بعمل بعد الفرائض احب الی الله تعالی من ان یسع الناس

بخلقه شرح تقدم بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال است الاقدام رو آوردن باد رعمل برائے مصاحبت یا برای تعدیه است یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام رو نمی آورد مومن بالله تعالے در روز قیامت با عملی بعد از چیز ہائے کہ لازم است در قرآن محبوب تر باشد بسوی الله تعالی از انیکه گنجائش داشته باشد مردم را بخوئے خود چنانچه گویا که مردم در خوش خوئی او قرار گرفته اند پنجم

اصل قال رسول الله صلی الله علیه و اله صاحب الخلق له مثل اجر الصائم القائم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که صاحب خوئی خوب راست مانند ثواب روزه دار شب خیز ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله اکثر ما یلج به امتی الجنة تقوی الله وحسن الخلق شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بیشتر باعثی که داخل مے شوند بآن امت من در بہشت خود داری از معاصی وخوش خوئی است هفتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الخلق الحسن یمیث الخطیئة کما یمیث الشمس الجلید شرح یمیث بیائے دو نقطه در پائین و ثائے سه نقطه بصیغه مضارع معلوم معتل العین یائی باب ضرب است یعنے روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستے که خوئے خوب می گداز د گناه را چنانچه میگداز د آفتاب یخ را هشتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال البر وحسن الخلق یعمران الدیار ویزیدان فی الاعمار شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیکی و خوش خوئی معمور و آباد مے کنند خانه ہا را و زیادہ می کنند در عمرہا نہم اصل قال ابوعبدالله علیه السلام اوحی الله تبارک وتعالی الی بعض انبیائه الخلق الحسن یمیث الخطیئة کما یمیث الشمس الجلید شرح مضمون آن گذشت در حدیث هفتم این باب دهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال هلک رجل علی عهد النبی صلی الله علیه و آله فاتی الحفارین فاذا بهم لم یحفروا شیئا وشکوا ذلک الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا ما یعمل حدیدنا فی الارض فکانما نضرب به فی الصفا فقال ولم ان کان صاحبکم یحسن الخلق ائتونی بقدح من ماء فاتوه به فادخل یده فیه ثم رشه علی الارض رشا قال احفروا قال فحفر الحفارون فکانما کان رملا یتهایل علیهم شرح اتی بصیغهٔ ماضی مجهول باب تفعیل است نائب فاعل ضمیر مستتر راجع برجل است الحفارین مفعول دوم اتی است ضمیر شکوا راجع باہل بیت است و فا در فقالوا برائے تعقیب است ضمیر فقالوا راجع بحفارین است و می تواند بود که ضمیر شکوا نیز راجع بحفارین باشد و فا بیانیه باشد لم بکسر لام و فتح میم برای استفهام انکاری است و قائم مقام جزای شرط است ان بکسر همزه وسکون نون شرطیه است یحسن بصیغهٔ مضارع غائب معلوم باب افعال است الخلق منصوب است تا مفعول یحسن باشد یتهایل بصیغهٔ مضارع غائب معتل العین یائی باب تفاعل است التهایل بغایت فرو ریختن

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام مردے در زمان نبی صلی اللہ علیہ و آلہ پس آمدند
شد نزد گورکنانی کہ مقرر شدہ بود کہ قبر او را بکنند پس ناگاہ بایشان رسیدند بر حالے کہ نکندہ بودند چیزی
از قبر را شکایت بردند آن نکندن را بسوے رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ پس گفتند کار گر نمی شود
آہن ما درین زمین چہ گویا میزنیم آنرا در سنگ صلب پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ خطاب باہل میت کرد
و گفت چرا چنین می شد اگر بود یار شما کہ مردہ نیکو میکرد خوے خود را یعنی کہ اگر خوش خو میبود چنین نمیشد اشارہ است
باینکہ کسے کہ بدست خود ہمہ کار او گرہ می افتد در زندگی و مردن بیارید نزد ما کاسہ پر از آب پس آوردند
نزد او آنرا پس داخل کرد صاحب انک لعلی خلق عظیم دست خود را در آن آب بعد از آن پاشید آن
آب را بر آن زمین پاشیدنی کہ بہمہ جای آن رسید بعد از آن گفت بکنید امام گفت پس کندند گورکنان پس
گویا کہ بود ریگ بنہایت فرو ریختہ مے شد برایشان **یازدھم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
قال ان الخلق منیحۃ یمنحہا اللہ عز وجل خلقہ فمنہ سجیۃ ومنہ نیۃ فقلت فایتہما افضل فقال
صاحب السجیۃ ہو مجبول لا یستطیع غیرہ وصاحب النیۃ یصبر علی الطاعۃ تصبرا فہو افضلہما
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستے کہ خوش خوئی عطیہ ایست کہ مے بخشد
آنرا اللہ عز و جل مخلوقین خود را باین روش کہ بعض آن طبیعی است و بعض آن بقصد است پس گفتم پس کدام
از آن دو قسم فاضل است در ثواب پس گفت صاحب خلق طبیعی او مخلوق است بر خوش خوئی و استطاعت
غیر آن ندارد و یعنی کہ غیر اگرچہ مقدور او است اما مشکل است و صاحب آنچہ بقصد است و صبر مے کند
بر فرمانبرداری اللہ تعالیٰ نوعی از صبر کہ در کمال اشکال و کلفت است پس او فاضل تر از آن دو قسم است **دوازدھم**
اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان اللہ تبارک وتعالی لیعطی العبد من الثواب
علی حسن الخلق کما یعطی المجاہد فی سبیل اللہ یغدو علیہ ویروح **شرح** روایت است
از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستے کہ اللہ تبارک و تعالےٰ ہر آئینہ می دہد بندہ را از ثواب بجہت
خوش خوئی مانند آنچہ می دہد جہاد کنندہ در راہ اللہ تعالےٰ را کہ اول روز می رفتہ باشد بر سر جہاد و آخر روز نیز
مے رفتہ باشد اشارت است باینکہ خوش خوئی بقصد از قبیل جہاد با نفس است **سیزدھم**
اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان اللہ تبارک وتعالی اعار اعدائہ اخلاقا من اخلاق
اولیائہ لیعیش اولیائہ مع اعدائہ فی دولاتہم وفی اخری ولولا ذلک لما ترکوا ولیا
للہ الا قتلوہ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستے کہ اللہ تبارک و تعالیٰ
بعاریت دادہ دشمنان خود را خوئی چند از خوہاے خوب دوستان خود تا زندگانی کنند دوستان او
با دشمنان او در دولتہاے آن دشمنان و در روایتے دیگر از امام جعفر صادق علیہ السلام این تتمہ مذکور
است کہ و اگر نمی بود ادا کردن آن رعایت و دادن ہر آئینہ آن دشمنان وانمی گذاشتید دوستے را

برای اللہ تعالیٰ مگر اینکہ می کشتند او را **چہاردہم اصل** قال ابو عبد اللہ علیہ السلام اذا خالطت
الناس فان استطعت ان لا تخالط احدا من الناس الا کانت یدک العلیا علیہ فافعل فان العبد یکون
فیہ بعض التقصیر من العبادة ویکون لہ خلق حسن فیبلغہ اللہ بحسن خلقہ درجة
الصائم القائم **شرح** العلیا بضم عین والف مقصورہ مونث اعلی خبر کانت است و تنوین
بانت لام افادہ حصر می کند علیہ متعلق بالعلیا است یعنی گفت امام جعفر صادق علیہ السلام چون
مباشرت کنی با مردم پس اگر وسعت در قدرت داشتہ باشی کہ معاشرت نکنی ہیچیک از مردم را مگر اینکہ باشد
دست تو بلند تر باو یعنی کہ تو باو چیزے دہی و احسان کنی نہ برعکس پس بکن احسان را یا معاشرت را
چہ بدرستے کہ بندہ مومن گاہ می باشد در او بعض کوتاہی از عبادت نافلہ و می باشد او را خوی خوب شکر
پس می رساند او را اللہ تعالیٰ بسبب خوش خوئی او بمرتبہ روزہ دار شب خیز بیدار در ثواب آخرت
پانزدہم اصل عن بحر السقاء قال قال لی ابو عبد اللہ علیہ السلام یا بحر حسن الخلق یسر
ثم قال الا اخبرک بحدیث ما ہو فی یدی احد من اہل المدینة قلت بلی قال بینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
ذات یوم جالس فی المسجد اذ جاءت جاریة لبعض الانصار وہو قائم فاخذت بطرف
ثوبہ فقام لہا النبی صلی اللہ علیہ وآلہ فلم تقل شیئا ولم یقل لہا النبی صلی اللہ علیہ وآلہ
شیئا حتی فعلت ذلک ثلث مرات فقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ فی الرابعة وہی خلفہ
فاخذت ہدبة من ثوبہ ثم رجعت **شرح** بینا در اصل بین بودہ الف باشباع فتحہ بہم رسیدہ
مضاف است بجملہ ذات مونث ذو است یعنے صاحب و مراد اینجا ساعت است گویا کہ روز را صاحبی کرد
وہو قائم حال است از لبعض الانصار و ذکر آن برای اشعار بانیست کہ معلوم بود کہ آن کار بامر آقاے
کنیز شد و قاعدہ باشد الہدبة بضم ہا و سکون و ضم دال بی نقطہ و بای یکنقطہ و تای وحدت یک ریزہ جامہ
یعنی روایت است از بحر سقا بسای یک نقطہ و قاف بی نقطہ و رای بی نقطہ گفت کہ گفت مرا امام جعفر صادق
علیہ السلام ای بحر خوش خوئی خوش حال می کند صاحبش را بعد از ان برای ترغیب در خوش خوئی گفت
آیا خبر نکنم ترا بحکایتے کہ نیست آن نزدیک ہیچیک از فقہای اہل مدینہ گفتم بلی خبر بکن گفت میان اینکہ
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ در ساعتی از روز نشستہ بود در مسجد ناگاہ آمد کنیزی از شخصے از اہل مدینہ و آن
شخصے ایستادہ پس چسبید بکنار جامۂ رسول علیہ السلام تا تفحص کند کہ پرزہ در کجای جامہ است پس برخاست
برای آن کنیز نبی صلی اللہ علیہ وآلہ بقصد اینکہ اگر غیر آنجا کہ چسبیدہ پرزہ باشد فرا گیرد و پس آن کنیز نگفت
ہیچ چیز و نگفت او را نبی صلی اللہ علیہ وآلہ ہیچ چیز تا آنکہ کرد این کار را سہ بار پس برخاست برائے او
نبی صلی اللہ علیہ وآلہ در بار چہارم و آن کنیز در پس پشت نبی علیہ السلام بود یعنے کہ نبی دانست
کہ او بچہ قصد آمدہ و از پس پشت و برخاست برای خاطر او کنیز ندانست کہ نبی او را دیدہ و دانستہ برخاستہ

پس فراگرفت برزی را از جامهٔ او بعد از آن برگشت **اصل** فقال لها الناس فعل الله بك وفعل حلست رسول الله صلی الله علیه وآله ثلث مرات لا تقولین له شیئاً ولا هو یقول لك ما کانت حاجتك الیه قالت ان الناس یرینا فاسئلنی اهلی لاخذ هدیة من ثوبه یستشفی بها فلما اردت اخذها رانی فقام فاستحییت ان اخذها وهو یرانی واکره ان استامره فی اخذها فاخذتها
شرح فعل الله یک جملهٔ دعائیه است برای طلب جزای بی ادبی وفعل برای تکرار جزا است چنانچه در فارسی می گویند چنین وچنین شوی یستشفی استیناف بیانی یا حال مقدره است از هدیة وضمیر مستتر راجع بر نفس است وے تواند بود که ان ناصبه ولام جار محذوف باشد بتقدیر ان یستشفی وهو یرانی حال از فاعل اخذها است واکره حال از فاعل استحییت است فاخذ بصیغهٔ مضارع متکلم وحده منصوب ومعطوف بر استامره است یا دربها برای تقویت است ودر نسخ فاخذتها است بصیغهٔ ماضی متکلم وحده یعنی پس گفتند آن کنیز را مردم جزا دهاد الله تعالی ترا وجزا دهاد وداشتی رسول الله صلی الله علیه وآله را سه بار نمیگفتی او را چیزی ونه او میگفت ترا چیزی چه بود حاجت تو بسوی او گفت بدرستی که ما را بیماری هست پس فرستادند مرا مردم من تا فراگیرم برزی را از جامهٔ رسول الله صلی الله علیه وآله طلب شفا میکنند بیماریان بر زجامه پس چون اراده کردم فراگرفتن برز را دید مرا پس برخاست پس شرم کردم که فراگیرم برز را برحالی که او میدیده باشد مرا وکراهت میکردم که طلب رخصت کنم از او در فراگرفتن برز پس بخاطر جمع فراگیرم **شانزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله افاضلکم احسنکم اخلاقاً الموطئون اکنافاً الذین یالفون ویؤلفون وتوطأ رحالهم **شرح** افاضل جمع افضل مبتدا است احسنکم خبر مبتدا است وجائز است در افعل التفضیل مضاف بمفضل علیه افراد چنانکه جائز است مطابقة با صاحب خود وجمعیت الموطئون بضم میم وفتح واو وتشدید طاے بی نقطه مفتوحه وهمزه خبرے دیگر است التوطیه هموار کردن جا بجای که در انجا بفراغت توان بود اکنافا بفتح همزه وسکون کاف ونون تمیز از نسبة در الموطئون است الذین خبرے دیگر است توطأ بصیغهٔ مضارع مجهول باب افعال است الرحال بکسر راے بی نقطه وحاے بی نقطه جمع رحل منزلها یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله فاضل تران شما بهترشما اند باعتبار خوها جمعے اند که هموار کرده شده اند باعتبار نواحی ایشان باینمعنی که مردم در همسایگی ایشان استراحت دارند جمعی اند که الفت میگیرند با مردم ومردم الفت با ایشان میگیرند ویا رزده میشود پائنده وروندهٔ خانهاے ایشان **هفدهم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام المومن مالوف ولا خیر فیمن لا یالف ولا یؤلف
شرح گفت امیر المومنین علیه السلام مومن بسبب خوش خوئی الفت گرفته شده مردم است وخوبی نیست درکسیکه الفت نگیرد با کسی ونه کسے با او الفت نمی گیرد **هیجدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان حسن الخلق یبلغ بصاحبه درجة الصائم القائم **شرح** یبلغ بصیغهٔ

مضارع معلوم باب نصر است با در لیصاحبه برای تعدیه است مضمون این گذشت در حدیث پنجم دچهارم این باب

باب پنجاهم اصل باب حسن البشر

شرح البشر بکسر بای یک نقطه و سکون شین بالنقطه و رای بی نقطه کشادگی رو و اضافه حسن بان برای احتراز از لیوگی است و هرزه خندی است اول اصل عن احمد ابن محمد عن علی ابن الحکم عن الحسین بن الحسین قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا بنی عبد المطلب انکم لن تسعوا الناس باموالکم فالقوهم بطلاقة الوجه وحسن البشر ورواه عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن ابی عبد الله علیه السلام الا انه یا بنی هاشم شرح روایت است از احمد بن محمد از علی بن الحکم از حسین بن حسین گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله خویشان نزدیک خود را ای فرزندان عبد المطلب بدرستیکه شما هرگز نخواهید وارسید مردم را بمالهای خود پس برخورید ایشان را بکشادگی رو ذوبی کشادگی رو یعنی که بجد هرزه خندی ولیوگی نرسد و روایت کرد این حدیث را احمد بن محمد از قاسم بن یحیی از جد قاسم حسن بن راشد از امام جعفر صادق علیه السلام بی تفاوت مگر اینکه او گفت در روایت دوم بجای یا بنی عبد المطلب یا بنی هاشم حاصل هر دو یکی است چه از هاشم اولادی غیر اولاد عبد المطلب نماند دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلث من اتی الله بواحدة منهن اوجب الله له الجنة الانفاق من اقتار والبشر لجمیع العالم والانصاف من نفسه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سه چیز است که هر که آید نزد الله تعالی با یکی از آنها واجب می سازد الله تعالی برای او بهشت را یکی نفقه دادن واجب و مستحب در وقت تنگدستی دیگری کشادگی رو برای جمیع مخلوقین مراد جمعی اند که مومن اند یا احتمال ایمان در ایشان می رود خواه آشنا و خواه بیگانه بقرینه حدیث سوم این باب دیگر حق کسی را واگرفتن از خود و رسانیدن بصاحبش سوم اصل اتی رسول الله صلی الله علیه وآله رجل فقال یا رسول الله اوصنی فکان فیما اوصاه ان قال الق اخاک بوجه منبسط شرح آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله مردی پس گفت ای رسول الله سفارش کن مرا پس سفارش کرد و بود در آنچه سفارش کرد او را اینکه گفت برخور برادر مومن خود را برروی کشاده چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ما حد حسن الخلق قال تلین جناحک وتطیب کلامک وتلقی اخاک ببشر حسن شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را چیست مرتبه خوش خوئی گفت اینکه نرم کنی جانب خود را بمعنی که خویشان و همسایگان از تو در راحت باشند و هموار کنی سخن خود را و برخوری برادر مومن خود را بکشادگی خوب پنجم اصل عن الفضیل قال صنائع المعروف وحسن البشر یکسبان المحبة ویدخلان الجنة

والفضل دعبوس الوجه بمعد من الله وتیسر حلاوة الناس شرح الصنایع جمع صنعه بفتح صاد و سکون نون و بکسر نون و سکون یای دو نقطه مصدر باب منع انواع کرست المعروف شناخته شده و مراد اینجا شناخته شده بخوبی است یعنی آنکه قدرت لایق داشته باشد و بخشیدن آن از تفضیل بخشیدنها دانسته کند می باشد یعنی روایت است از فضیل بن یسار که از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام است و بنایت عظیم المنزلت نزد ایشان بوده انواع بخشیدنها مرغوب و خوبی گشاده رو و هم میرسانند و حق الله تعالی صاحب آنها را داخل می کند در بهشت و بخیلی و گرفتگی رو دور می کنند صاحب آنها را از الله تعالی و داخل می کنند در جهنم ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله حسن البشر یذهب السخیمه شرح السخیمه بفتح سین بی نقطه و کسر خای بانقطه و سکون یای دو نقطه در پایین کینه یعنی گفت رسول الله تازگی گشاده رویی می برد کینه که مردم با صاحبش داشته باشند

باب پنجاه و یکم اصل باب الصدق واداء الامانة

شرح این باب بیان فضیلت راستی و رسانیدن سپرده بصاحبش است خواه سپرده صریح و خواه غیر صحیح مثل قرض و مثل گواهی و مانند آنها در این باب دوازده حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الله عزوجل لم یبعث نبیا الا بصدق الحدیث واداء الامانة الی البر والفاجر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عزوجل نفرستاد پیغمبری را مگر با راستی سخن و رسانیدن سپرده بسوی صاحبش خواه صالح باشد و خواه فاسق باین معنی که در هر شریعتی امر باین دو صفت واجب بوده دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا تغتروا بصلوتهم ولا بصیامهم فان الرجل ربما لهج بالصلوة والصوم حتی لو ترکه استوحش ولکن اختبروهم عند صدق الحدیث واداء الامانة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فریفته مشوید بنماز مردم و نه بروزه مردم زیرا که بسا که حریص شده باشد بنماز و روزه تا بجایی که اگر ترک کند آن را دلگیر شود ولیکن امتحان کنید خوبی مردم را نزد راستی سخن و رسانیدن سپرده سوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من صدق لسانه زکا عمله شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که راست باشد زبان او نمو میکند و بلند مرتبه می شود عمل او چهارم اصل قال ابو جعفر علیه السلام تعلموا الصدق قبل الحدیث شرح گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام در اول بار که داخل شدم بر او یاد گیرید خوبی راست گفتن را که نا بجا است پیش از آنکه یاد گیرید آداب سخن گفتن را مثل قواعد عربیت پنجم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام ان عبدالله بن ابی یعفور یقرئک السلام قال وعلیه وعلیک السلام اذا اتیت عبدالله فاقرأه السلام وقل له ان جعفر بن محمد یقول لک انظر ما بلغ به علی علیه السلام عند رسول الله صلی الله علیه و آله

بالزمه علیه السلام انما بلغ فان علیا عند رسول الله صلی الله علیه وآله بصدق الحدیث واداء الامانة
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را عبد الله بن ابی یعفور میرساند ترا سلام امام گفت و بر او و بر تو
اد سلام چون رفتی نزد عبد الله پس بخوان او را سلام و بگو او را بدرستیکه جعفر بن محمد میگوید ترا که نظر
کن باشیکه دانکه بکمال تقرب رسید بسبب آن علی علیه السلام نزد رسول الله صلی الله علیه وآله پس بازم
نگاه دار او چه بدرستیکه علی علیه السلام جز این نیست که رسید بآن مرتبه که رسید نزد رسول الله صلی الله
علیه وآله براستی سخن و رسانیدن هر چیزی بصاحبش **ششم اصل** عن الفضیل بن یسار قال قال
ابو عبد الله علیه السلام یا فضیل ان الصادق اول من یصدقه الله عز وجل یعلم انه صادق
وتصدقه نفسه تعلم انه صادق **شرح** روایت است از فضیل بن یسار گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلام ای فضیل بدرستیکه راست گو اول کسی که تصدیق او می کند الله عز وجل است
میداند که راست گو است و تصدیق می کند او را خودش میداند که او راست گو است مراد اینست که نزد الله هم
شرمنده نیست و پیش خود شرمنده نیز نیست بخلاف دروغ گو **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال انما سمی اسمعیل صادق الوعد لانه وعد رجلا فی مکان فانتظره فی ذلک المکان سنة فسماه
الله عز وجل صادق الوعد ثم ان الرجل اتاه بعد ذلک فقال له اسمعیل ما زلت منتظرا لک
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جز این نیست که نامیده شد اسمعیل علیه السلام
راست وعده زیرا که وعده کرد مردی را در مکانی پس انتظار آن مرد کشید در آن مکان یکسال باستثنای که
در غیر اوقات ضرورت مثل نماز و قضای حاجت و امثال آنها در آنجا بود و در وقت ضرورت بقدرستی
کسی را یا علامتی را وا میداشت که تا معلوم شود که آمده یا نه پس نامید او را الله عز وجل در سوره مریم
راست وعده چنانچه گفته واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد بعد از آن بدرستیکه آن مرد آمد
نزد او بعد از یکسال پس گفت او را اسمعیل همیشه درین مدت منتظر بودم ترا **هشتم اصل** عن
احمد بن النضر الخزاز عن جده الربیع بن سعید قال قال لی ابو جعفر علیه السلام یا ربیع ان الرجل
لیصدق حتی یکتبه الله صدیقا **شرح** روایت است از احمد بن نضر خزفروش از جدش ربیع بن
سعد گفت که گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام ای ربیع بدرستیکه مرد هر آئینه راستگو می شود تا حدیکه
می نویسد او را الله تعالی بنهایت راستگو در دعوی ایمان مراد اینست که بنهایت راستگوئی زبان باعث
بنهایت راستگوئی در دعوی ایمان است **نهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
ان العبد لیصدق حتی یکتب عند الله من الصادقین ویکذب حتی یکتب عند الله من الکاذبین
فاذا صدق قال الله عز وجل صدق وبر واذا کذب قال الله عز وجل کذب وفجر **شرح**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستیکه بنده هر آئینه راستگوئی می کند تا حدیکه نوشته شود

نام او نزد الله تعالی از جملهٔ راستگویان و در جریدهٔ ایشان و دروغگوئی میکند تا بحدی که نوشته می شود نزد الله تعالی از جملهٔ دروغگویان پس چون راست گفت گفت الله عزوجل ملائکه را که راست گفت و صالح شد و چون دروغ گفت گفت الله عزوجل که دروغ گفت و فاسق شد دهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال کونوا دعاة الناس بالخیر بغیر السنتکم لیروا منکم الاجتهاد والصدق والورع شرح مضمون این گذشت در حدیث چهارم باب سی و نهم یازدهم اصل قال ابوعبدالله علیه السلام من صدق لسانه زکا عمله ومن حسنت نیته زید فی رزقه ومن حسن بره باهل بیته مدله فی عمره شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که راست گفت زبان او بلند مرتبه شد عمل او و هر که نیکو شد قصد او و بایستگان الهی بترک فریبندگی در معاملات با الله تعالی بترک تزلزل خاطر و طلب دوام برکت داده می شود در رزق او و هر که نیکو شد احسان او با اهل خانه خود در نفقه و خوش خوئی برکت داده میشود برای او در عمر او دوازدهم اصل قال ابوعبدالله علیه السلام لا تنظروا الی طول رکوع الرجل وسجوده فان ذلک شیء اعتاده فلو ترکه استوحش لذلک ولکن انظروا الی صدق حدیثه واداء امانته شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام نظر مکنید بسوی درازی رکوع مرد و سجود او یعنی که از آن بازی مخورید چه بدرستی که آن چیزے است که عادت خود کرده آنرا پس اگر ترک کند آنرا دلگیر می شود بسبب آن ولیکن نظر کنید بسوے راستی گفتار او و رسانیدن سپرده او یعنی که هر حقی را بصاحبش رساند

باب پنجاه و دوم اصل باب الحیاء

شرح الحیاء بالفتح والمد انقباض النفس عن القبیح یعنی شکستگی که عارض شود کسے را بسبب اینکه چیزی را که نالایق شرع و عرف است گویا که نقصانی در ذات او شده که باعث ترک جرأت در آن چیز است یعنی این باب بیان فضیلت شرمگین بودن است و درین باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال الحیاء من الایمان والایمان فی الجنة شرح من برای سببیت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شرم از الله تعالی و رسولش بسبب ایمان الله تعالی و رسول است و ایمان در بهشت است با صاحبش چه صفت بی موصوف نمی باشد دوم اصل قال ابوعبدالله علیه السلام الحیاء والعفاف والعی عی اللسان لا عی القلب من الایمان شرح العی بکسر عین بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین مصدر مثل العین یا بی و مثل الالام یا بی باب علم کند ذهنی است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام سه چیز بسبب ایمان است اول شرم از الله تعالی و رسول و دوم خود داری از حرام و نالایق سوم کندی زبان از گفتگو های عبث و از تو انا شدن غیر معلوم نه کندی دل که کودنی باشد سوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من رق وجهه رق علمه شرح الرقه بکسر راے

بی نقطه وتشدید قاف مصدر باب فرب تنگی واستعاره شد برای شرم از الله تعالے وبسوش ودرتنگی علم
ساختال است اول اینکه استعاره باشد برای اقتصار در طلب علم بر اخذ علم از اهل علم وعمل بآن مبنی ترک
حرص در طلب علم دنیا وز علوم فاسقه مانند آنها چنانچه بیان شد در حدیث اول باب پانزدهم کتاب
العقل دوم استعاره باشد برای نتیجه دادن چنانچه جامه تنگ بدنما است و مراد اینست که علم او محکمات
قرآن نتیجه سوال اهل الذکر وترک خود رائی می دہد سوم اینکه نسبت رقه بعلم نسبت مجازی باشد و مراد
نسبت آن معصوم باشد باینکه هر که حیا دارد ترک خود رائی ومخالفت محکمات قرآن مے کند بسبب
علم او تعلق بر قائق مے گیرد بسبب سوال اهل الذکر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که هر که تنگ است روی او تنگ است دانش او تحقیق نماند که فاضل مدقق مولانا محمد امین
در شرح این حدیث گفته رقة الوجه الحیاء المفرط ای من استحیے عن السوال لم یحصل له متانة فی العلم و بنا برین
مراد مذمت افراط در حیا است ومنافات ندارد با مدح اصل چنانچه ظاهر می شود در حدیث ششم

چهارم اصل عن احدهما علیهما السلام قال الحیاء والایمان مقرونان فی قرن فاذا
ذهب احدهما تبعه صاحبه شرح القرن بفتح قاف وفتح رای بی نقطه ریسمانی که دو شتر یا دو
اسیر را بهم بندند یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت شرم
وایمان بسته شده در یک ریسمان پس اگر رفت یکے از پی آن میرود یار او پنجم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال لا ایمان لمن لا حیاء له شرح روایت است از امام جعفر صادق ع
گفت ایمان نیست کسے را که شرم نیست او را ششم اصل قال رسول الله صلے الله علیه
واله الحیاء حیاءان حیاء عقل وحیاء حمق فحیاء العقل هو العلم وحیاء الحمق هو الجهل
شرح گفت رسول الله صلے الله علیه واله شرم دو قسم است یکے شرمی که از روی خردمندی است
دانش یعنی که باعث دانش است چه ترک جرأت در ناحق باعث علم بدقائق حق می شود وشرمی که از روی
نا خردمندیست آنست نادانی چه ترک جرأت در حق باعث جهل بدقائق حق می شود هفتم اصل قال
رسول الله صلی الله علیه وآله اربع من کن فیه کان من قوقه الی قدمه ذنوبا بدلها الله
حسنات الصدق والحیاء وحسن الخلق والشکر شرح گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله چهار صفت است که هر که باشند در او باشد آنکس از فرق او تا قدم او حق گناہان خویش میکند
آنها را الله تعالی بتوفیق خود بحسنات یعنی که توفیق توبه ورغبت در طاعت می دهد راستی و شرم
وخوش خوئے وشکر نعمت

باب یکصد و سوم اصل باب العفو

شرح اینباب بیان فضیلت بخشائش گناه است از کسیکه جائز باشد بخشائش او ومراد ترک انتقام

در دنیاست در این باب ده حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی خطبته الا
اخبرکم بخیر اخلاق الدنیا والاخرة العفو عن ظلمك وتصل من قطعك والاحسان الی من اساء الیك
واعطاء من حرمك **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله در خطبهٔ خود آیا خبر نکنم شما را به بهترین
خو هائی که محبوب در دنیا و آخرت باشد یکی بخشائش و ترک انتقام دنیا از کسی که ظلم کرد ترا دیگری پیوند کردن
تو کسی را که در وقت حاجت او بتو که بریده باشد ترا از خود در وقت حاجت تو با او دیگری نیکی کردن بسوی
کسی که بدی کرد بسوی دیگری دادن کسی که در وقت تنگدستی تو ترا محروم از عطا کرده بعد از آن
تنگدست شده **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله الا ادلکم علی خیر اخلاق
الدنیا والاخرة تصل من قطعك وتعطی من حرمك وتعفو عمن ظلمك **شرح** مضمون این مذکور شد
در حدیث اول **سوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ثلث من مکارم الدنیا والاخرة
تعفو عمن ظلمك وتصل من قطعك وتحلم اذا جهل علیك **شرح** گفت امام جعفر صادق ع
سه صفت از جملهٔ صفات پسندیدهٔ دنیا و آخرت است اینکه بخشائش کنی از کسی که ظلم کرد و پیوند کنی کسی را
که برید ترا و بردباری کنی چون درشتی کرده شوی بر تو بدشنام و مانند آن **چهارم اصل** عن علی بن الحسین
علیهما السلام قال سمعته یقول اذا کان یوم القیمة جمع الله تبارك وتعالی الاولین والاخرین
فی صعید واحد ثم ینادی مناد این اهل الفضل قال فیقوم عنق من الناس فتلقاهم الملائکة
فیقولون وما کان فضلکم فیقولون کنا نصل من قطعنا ونعطی من حرمنا ونعفو عن ظلمنا
قال فیقال لهم صدقتم ادخلوا الجنة **شرح** روایت است از امام زین العابدین علیه السلام
راوی گفت شنیدم از او که میگفت چون روز قیامت جمع میکند الله تبارک وتعالی خلق اولین و آخرین را
در یک سرزمین بعد از آن آواز میکند فرشته آواز کننده که کجا اند اهل فضیلت در دنیا تا داخل بهشت
شوند بی حساب امام گفت پس برمیخیزند جماعتی از مردم که ما اهل فضیلتیم پس استقبال میکنند ایشان را
فرشتگان پس میگویند و چه بود در دنیا فضیلت شما پس میگویند پیوند میکردیم کسی را که بریده بود
ما را از خود و عطا میدادیم کسی را که محروم کرده بود ما را از عطای خود و بخشائش میکردیم از کسی که
ظلم کرده بود ما را امام علیه السلام گفت پس گفته میشود ایشان را از جانب رب العالمین یا از جانب آن
فرشتگان علیهم السلام که راست گفتید باین معنی که آنچه گفتید در واقع فضیلت است و از شما صادر
شده پس داخل شوید بهشت را **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علیکم
بالعفو فان العفو لا یزید العبد الا عزا فتعافوا یعزکم الله عز وجل **شرح** گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم بر شما باد که بغایت بخشائش کنید چه بدرستی که بخشائش گناه
زیاده نمی کند برای بنده مگر عزت را اشارت است باینکه خیال میکنند مردم که اگر بخشائش کنیم

بحال حوادث می شویم از وساوس شیطانی هست پس بخشایش کنید گناه یکدیگر را تا حق تعالی گناه شما را بیامرزد
ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الندامة علی العفو افضل وایسر من الندامة
علی العقوبة **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت پشیمانی خوردن پس بخشایش
فاضلتر است وآسان تر میگذرد از پشیمانی خوردن بر سر انتقام اگر گوئی افعل التفضیل تقاضا میکند
مشارکت مفضل ومفضل علیه را در اصل مصدر ودر اینجا مشارکت نیست چه در ندامت فضیلت
ویسر نیست اصلا وتنزل ملت واحتمال یسر وعسر وهر کدام از دو شق یکی از آنها البته ضرور باشد پس اگر
عفو را فضیلت گوئیم گاهی تنزلیت در مقام فضیلت وعسر در مقام یسر گذاشته میشود در صورت
اشتباه واحتمال فضیلت یسر شمرد با وجود احتمال اینکه لازم داشته باشد پشیمانی را آن پشیمانی را نیز
فضیلت ویسر شمرده خواهد بود فی الجمله وهمچنین است انتقام مخفی نماند که نظیر اینست در اینکه مبغوض
بجای محبوب گذاشته شده قول امیر المؤمنین علیه السلام در ترغیب در صوم یوم الشک لان اصوم
یوما من شعبان احب الی من ان افطر یوما من رمضان چه آن مبنی بر تسلیم مبغوض بودن صوم آخر
شعبان است چنانچه عادت عوام است که آن روز را کلوخ انداز می نامند **هفتم اصل** کان
ابو الحسن علیه السلام فی حائط له یصرم فنظرت الی غلام له قد اخذ کارة من تمر فرمی بها
وراء الحائط فاتیته واخذته وذهبت به الیه فقلت له جعلت فداك انی وجدت هذا
وهذه الكارة فقال للغلام فلان قال لبیك قال اتجوع قال لا یا سیدی قال فتعری قال
لا یا سیدی قال فلای شیء اخذت هذا قال اشتهیت ذلك قال اذهب فهی لك وقال خلوا
عنه **شرح** بود امام موسی کاظم علیه السلام در باغی که او را بود خرما می چید پس نظر کردم بسوی
غلامی که از او بود بتحقیق گرفت جامه از خرما پس انداخت آنرا در پس باغ تا از راه دیگر آنرا ببرد پس آمدم
نزد آن غلام وگرفتم او را وبردم او را بسوی امام علیه السلام پس گفتم او را قربانت شوم بدرستیکه من یافتم این
غلام را با این جامه خرما در بیرون باغ پس گفت غلام را فلان کس گفت لبیک گفت آیا گرسنگی میکشی گفت
نه ای آقای من گفت پس برهنگی میکشی گفت نه ای آقای من گفت پس برای چه کار گرفتی این خرما را گفت
میل کردم آنرا از قبیل تنعم گفت برو پس این جامه از تست وگفت یاران خود را واگذارید او را
بهر جا که خواهد با آن جامه خرما را برد **هشتم اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول ما التقت
فئتان قط الا نصر اعظمهما عفوا **شرح** شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت بهم نرسیده اند
دو لشکر در میدان کارزار هرگز مگر آنکه منصور ومظفر شد لشکری که در ایشان بخشایش بزرگ تر
وبیشتر است چنانچه مجرب است که جمعی که آزار دشمنان را میگذرانند بنصیحت یا بتغافل ومدارا دشمنان
بزیاده روی شروع در جنگ میکنند غالب بر دشمنان میشوند **نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام

قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله اتی بالیهودیة التی سمت الشاة للنبی صلی الله علیه وآله فقال لها ما حملک علی ما صنعت فقالت قلت ان کان نبیا لم یضره وان کان ملکا ارحت الناس منه قال فعفا رسول الله صلی الله علیه وآله عنها **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که آورده شد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله آن زن یهودیه که در حوالی مکه و خیبر زهر آلوده کرد گوسفند بریان را برای نبی صلی الله علیه وآله و از آن یک لقمه خورد و بعد از آن چون بوسته معلوم شد که خورد و مخفی نماند که میتوان بود که مصلحت در تاخیر وحی ارشاد خلائق باشد باینکه افضل انبیا و رسل عالم الغیب نیست تا ظاهر شود بطلان دعوی گزاف عوامی که میگویند بریاضت و صفای باطن غیب معلوم امیشود پس گفت او را چه باعث تو شد بر آنچه کردی پس گفت با خود گفتم اگر پیغمبر است ضرر نمیرساند او را و اگر پادشاه است براحت می اندازم مردم را از شر او مخفی نماند که خیال زن مانند خیال عوام است که پیغمبر البته بصفای باطن عالم الغیب است و معلوم او میشود که زهر آلوده است پس نخواهد خورد امام گفت پس گذشت کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از آن زن یعنی کرد در دنیا انتقام نکشید **دهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ثلث لا یزید الله بهن المرء المسلم الا عزا الصفح عمن ظلمه واعطاء من حرمه والصلة لمن قطعه **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت سه صفت است که زیاد نمیکند الله تعالی بسبب آنها برای مرد مسلمان مگر عزت را اول گذشت کردن بترک انتقام دنیا از کسی که ظلم کرده باشد او را دوم دادن کسی را که محروم کرده باشد آنکس او را سوم پیوند کردن کسی او را که پیوند بریده باشد آنکس او را از خود

باب پنجاه وچهارم اصل باب کظم الغیظ

شرح الکظم بفتح کاف و سکون ظای با نقطه بستن سر خیک که پر از آب و مانند آنست تا چیزی بیرون نیاید و اینجا استعاره شده برای محافظت یعنی این باب بیان فضیلت فرو خوردن خشم است و درین باب سیزده حدیث است **اول اصل** کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یقول ما احب ان لی بذل نفسی حمر النعم وما تجرعت من جرعة احب الی من جرعة غیظ لا اکافی بها صاحبها **شرح** با در بذل برای سببیت است و مراد بذل ذمار نیست و میتواند بود که با برای بدلیت باشد چنانچه گفته اذلة علی المؤمنین الحمر بضم حای بی نقطه و سکون میم و رای بی نقطه جمع احمر و نفیسها النعم بکسر نون و فتح عین جمع نعمة بکسر نون و سکون عین و اما النعم بفتح نون و فتح و سکون عین شتر و هر دو اینجا مناسب است الجرعة بضم جیم و سکون رای بی نقطه و عین بی نقطه مقدار یک فرو بردن بحلق از آب و مانند آن اکافی بمهموز اللام باب مفاعله است المکافاة برابری کردن دو کس با هم و در آنچه کنند با در بها برای بدلیت یا سببیت است و حاصل هر دو یکی است یعنی امام زین العابدین علیه السلام میگفت

دوست نمیدارم که باشد برای من بسبب خواری خودم تقیسهای المها و نیا شامیدم هیچ شربتی که محبوب تر باشد بسوی من از شربت خشمی که مکافات نکنم بعوض آن صاحبش را یعنی که آن شربت را بر نگردانم بر صاحبش بلکه فرو آشامم ربط این دو فقره بهم اینست که شیطان در دل مردم می اندازد که خشم فرو خوردن خواریست پس امام علیه السلام در بیان آنکه وسوسه غلط است گفت خواری اصلا محبوب من نیست و این محبوب است باینست که تواضع و خشم فرو خوردن هر دو محبوب است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال نعم الجرعة الغیظ لمن صبر علیها فان عظیم الاجر لمن عظیم البلاء وما احب الله قوما الا ابتلاهم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوب شربتی است خشم برای کسی که صبر کند بر آن شربت یعنی که فرو برد آنرا با وجود کمال اشکال چه بدرستیکه ثواب بزرگ هر آئینه بسبب بلای بزرگ است و دوست نداشت الله تعالے جمعی را مگر آنکه مبتلا کرد ایشان را و ایشان صبر کردند **سوم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال اصبر علی اعداء النعم فانك لن تکافی من عصا الله فیك بافضل من ان یطع الله فیه **شرح** روایت است از امام موسے کاظم علیه السلام گفت صبر کن بر آزار حسود ان زیرا که بدرستی که تو نخواهی تلافی کرد با کسی که بحسد و مانند آن عصیان کرد الله تعالی را در حق تو بچیزے که بهتر باشد از اینکه بعمل اطاعت کنی الله تعالی را در حق او پس دشمن بعذاب جهنم گرفتار باشد و تو در اعلی مراتب بهشت باشے **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کظم الغیظ عن العدو فی دولاتهم تقیة حزم لمن اخذ به وتحرز من التعرض للبلاء فی الدنیا ومعاندة الاعداء فی دولاتهم ومماظتهم فی غیر تقیة ترك امر الله فجاملوا الناس یسمن ذلك لکم عندهم ولا تعادوهم فتحملوهم علی رقابکم فتذلوا **شرح** عدو در مفرد و در جمع مستعمل میشود و اینجا مراد جمع است تقیة منصوب است بر مفعول له الحزم بفتح حاے بے نقطه وسکون زاے بانقطه قائم کاری اخذ بجاے بانقطه و دال بانقطه بصیغه مجهول باب نصر است ضمیر به راجع بکظم است و ذکر من انده باحتراز است از کسی که دور است دشمنان دین میتواند بحیثیتی که مطلع بر احوال ایشان نباشد مثل جمعی که در بلاد شیعه توطن دارند المماظة بتشدید ظاے یک نقطه ملازمت کسی دشمن را خواه برای دفع ضرر و خواه برای جلب نفع الجاملة بجیم سلوک عاقلانه که نه در ان افراط باشد و نه تفریط یسمن بنون [illegible] فعل مضارع غائب باب تفعیل است و مجزوم در جواب امر است و میتواند بود که مرفوع بر استیناف [illegible] بجای نون الف منقلب از واو است و بنا بر این مرفوع بر استیناف بیانی است [illegible] یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فرو خوردن خشم از دشمنان [illegible] ایشان برای دفع ضرر قائم کاریست برای کسی که گرفتار شده باشد بآن

و دوری جستن است از واداشتن خود در ورطهٔ بلا در دنیا و هر یک از اظهار دشمنی دشمنان دین در دولت هاے ایشان و مصاحبت ایشان در غیر صورت دفع ضرر ترک امر الله تعالی است پس سلوک میانه کنید با مردم مخالف تا پرورده شود آن سلوک برای شما نزد ایشان اشارت است باینکه کسی که عمل کند بقول الله تعالی واهجرهم هجرا جمیلا محبوب شما است نزد ایشان از کسی که روز و شب در مصاحبت ایشان باشد بی ضرورت تقیه و اظهار غائبانه میکنید دشمنی ایشان را تا سوار کنید ایشانرا بر گردنهای خود پس خوار شوید اشارت باینست که اگر سخن شما بایشان رسد حجت بر شما میگیرند و جواب نمی توانید گفت و خوار مے شوید پس تغافل بهتر است مخفی نماند که ازین تقریر ظاهر میشود که حال شیعه در زمان دولت دشمنان دین شش قسم است اول اینکه گرفتار اطلاع بر احوال ایشان نیست و کنجی دارد دوم اینکه گرفتار است تقیه میکند سوم اینکه گرفتار است و ترک تقیه اصریح میکند چهارم اینکه گرفتار است و مصاحبت ایشان از روی تقیه میکند پنجم اینکه گرفتار است و مصاحبت ایشان میکند نه برای تقیه ششم اینکه گرفتار است و ترک تقیه غائبانه میکند **پنجم اصل** قال ابو عبد الله ما من عبد کظم غیظا الا زاده الله عز وجل عزا فی الدنیا والاخرة وقد قال الله عز وجل والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین واثابه الله مکان غیظه ذلک **شرح** وقد قال برای بیان عزت دنیا و آخرت است چه در آیت اشعار است باینکه او از محسنان است و ایشان محبوب الله تعالی اند و ظاهر است که محبوب او عزیز دنیا و آخرت است واثابه عطف بر زاده است و ظاهر نیست که ثواب اینجا بمعنی عوض باشد چه اصل خشم بی اختیار است اگر چه فرو خوردنش اختیاری است مکان عبارت از منزل مخصوص است که برای هر یک از اهل بهشت است و اضافه از قبیل اضافهٔ معلول العلت است ذلک عطف بیان غیظ است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست هیچ بنده که فرو خورده باشد خشمی را مگر آنکه زیاد کرده او را الله عز وجل باعتبار عزت در دنیا و آخرت و بتحقیق گفته الله عز وجل در سورهٔ آل عمران در بهشت مهیا شده برای فرو خورندگان خشم و تجاوز کنندگان از گناهان مردم والله تعالی دوست میدارد نیکوئی کنندگان را و عوض میدهد او را مکانی که در مقابل آن خشم است که بی اختیار بر سر او آمد **ششم اصل** حدثه من سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول من کظم غیظا ولو شاء ان یمضیه امضاه املأ الله قلبه یوم القیمة رضا **شرح** حکایت کرد مرا کسیکه شنید از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر مومنی که فرو خورد خشمی را بر حالی که اگر خواست که گذارد کند آنرا گذار کرد آنرا پر کرد الله تعالی دل او را در روز قیامت از رضای الله تعالی باینمعنی که آنقدر از عطایا و قبول شفاعتها باو میکند که الا تر الآن بخاطرش نرسد پس بغایت راضی از الله تعالی میشود دل وی **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من کظم غیظا وهو یقدر علی امضائه حشا الله قلبه امنا وایمانا یوم القیمة

شرح روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت ہر مومنی کہ فرو خورد خشمی را بر حالی کہ او قادر
بر گذار کردن باشد پر میکند اللہ تعالی در روز قیامت دل او را از ایمن بودن و تصدیق یا آنکہ از تشفی
در دنیا و آخرت غیر خیر او چیزی نکرد با او مراد کمال رضاست چنانچہ در حدیث سابق است **ہشتم**
اصل عن ابی اسامۃ زید الشحام عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قال لی یا زید ان اللہ اصطفی
الاسلام واختارہ فاحسنوا صحبتہ بالسخاء وحسن الخلق **شرح** روایت است از ابو اسامہ
زید پیہ فروش از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت کہ گفت مرا ای زید صبر کن بفرو خوردن خشم
بر دشمنان نعمت ہای الہی یعنی جمعی کہ چون نعمتی در تو ببینند عداوت با تو کنند چہ بدرستی کہ ہرگز مکافات
نمی توان کرد کسی را کہ مخالفت حکم الہی کردہ باشد در حق تو بکاری کہ بہتر باشد از آنکہ تو فرمان برداری
حکم الہی کنی در حق او تا دشمن بجہنم گرفتار شود بسبب بدی با تو و تو بمرتبہ عالی بہشت فائز شوی
بسبب ترک مکافات او ای زید بدرستی کہ اللہ تعالی برگزید اسلام را و انتخاب کرد آنرا از میان
دینہای خلائق پس نیکو بجا آورید مصاحبت آنرا بسہل انگاری مال دنیا و خوش خوئی **نہم اصل**
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ من احب السبیل الی اللہ عزوجل جرعتان جرعۃ غیظ تردھا
بحلم وجرعۃ مصیبۃ تردھا بصبر **شرح** فرق میان غیظ و حلم و میان مصیبت و صبر اینست
کہ غیظ و حلم در صورتی است کہ احتمال انتقام باشد و مصیبت و صبر در جائی است کہ احتمال آن نباشد
یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ از جملہ محبوب ترین راہہا بسوی اللہ عزوجل دو شربت است
یکی شربت خشمی کہ برگردانی آنرا و فرو خوری ببردباری و دیگری شربت مصیبت است کہ برگردانی
و فرو خوری آنرا بترک جزع **دہم اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام قال قال لی ابی یا بنی
ما من شیء اقر لعین ابیک من جرعۃ غیظ عاقبتہا صبر وما یسرنی ان لی بذل نفسی حمر النعم **شرح**
ما نافیہ است من زائدہ است برای تصریح تعمیم یعنی مجرور است لفظا و مرفوع است محلا تا اسم ما باشد
اقر افعل التفضیل است و منصوب است نزد حجازیین و مرفوع است نزد بنی تمیم القر بضم قاف و تشدید
رای بی نقطہ خنکی لام ولعین برای تعدیہ است و خنک کردن چشم کسی کنایت از خوش حال کردن
اوست و مضمون این نزدیک بحدیث اول این باب است تفاوت اینست کہ اکثر استعمال کظم غیظ
در جائی است کہ انتقام ممکن باشد و اکثر استعمال صبر در جائی است کہ انتقام ممکن نباشد و محض جزع
ممکن باشد پس در لفظ عاقبتہا صبر اشعار باینست کہ کظم غیظ محبوب است اگرچہ آخر بجائی رسد
کہ انعکس از عہدہ ظالم بدر نیاید و لا علاج صبر باید کرد **یازدہم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
قال اصبر علی اعداء النعم فانک لن تکافی من عصی اللہ فیک بافضل من ان تطیع اللہ فیہ
شرح مضمون این گذشت در حدیث سوم و ہشتم این باب **دوازدہم اصل** عن علی

بن الحسین صلوات الله علیهما قال قال ما احب ان لی بذل نفسی حمر النعم وما تجرعت من جرعة احب الی من جرعة غیظ لا اکافی بها صاحبها **شرح** مضمون این موافق حدیث اول این باب است **سیزدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ما من جرعة یتجرعها العبد احب الی الله من جرعة غیظ یتجرعها عند ترددها فی قلبه اما بصبر واما بحلم **شرح** الحلم بکسر حا عاقلی و بردباری و هر دو اینجا مناسب است بنابر اول صبر بمعنی هیچ نگفتن و نکردن است و حلم بمعنی سخن یا کاریست که عاقلانه باشد و بنابر دوم صبر بمعنی گذرانیدن بی اختیار است بنابر آنکه گاهی کظم غیظ در بی اختیاری نیز مستعمل میشود و حلم بمعنی گذرانیدن با اختیار است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست هیچ شربتی که می آشامد آنرا محبوب تر بسوی الله تعالی از شربت خشمی که می آشامد آنرا در وقت آمد و رفت آن شربت در دل او یا بصبر یا بحلم مراد بتردد آنست که گاهی بخاطرش میرسد که انتقام یا جزع باید کرد و گاهی بخاطرش ضد آن میرسد

باب پنجاه و پنجم اصل باب الحلم

شرح الحلم بکسر حای بی نقطه و سکون لام خردمندی و آهستگی که لازم آنست یعنی این باب بیان فضیلت خردمندی و آهستگی است و درین باب نه حدیث است **اول اصل** سمعت الرضا علیه السلام یقول لا یکون الرجل عابدا حتی یکون حلیما وان الرجل کان اذا تعبد فی بنی اسرائیل لم یعد عابدا حتی یصمت قبل ذلک عشر سنین **شرح** شنیدم از امام رضا علیه السلام که میگفت نمیباشد مرد کامل در عبادت که اهل حق او را از جمله عابدان شمرند مگر وقتی که باشد عاقل و بدرستی که مرد چون پروردگار خود را عبادت میکرد در بنی اسرائیل شمرده نمی شد در میان عابدان بوده میان اشارت بانیست که عمده عاقلی سکوت و عمده بیعقلی سخن است در مجالس اهل دنیا و لهذا در شریعت موسی صوم صمت از جمله عبادات مقرر بوده **دوم اصل** عن ابی حمزة قال المؤمن خلط عمله بالحلم یجلس لیعلم و ینطق لیفهم لا یحدث امانته الاصدقاء ولا یکتم شهادته الاعداء ولا یفعل شیئا من الحق ریاء ولا یترکه حیاء ان زکی خاف مما یقولون واستغفر الله مما لا یعلمون لا یغره قول من جهله ویخشی احصاء ما قد عمله **شرح** روایت است از ابو حمزه ثمالی که از اصحاب امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما السلام بوده گفت مومن آمیخته کرده عمل خود را همه جا بعاقلی بیان این آنکه می نشیند در مجلس درس و وعظ و مانند آنها تا علم بمسائل دین بهم رساند و سخن میگوید در آن مجالس تا اگر از تقریر عالم نفهمیده باشد فهمد حکایت نمیکند خود راز سر که باو سپرده شده با دوستان و نمی پوشاند گواهی خود را از دشمنان یا چنین که اگر ایشان در مجلسی از او طلب کنند برای نفع خود شان گواهی خود را میدهد و نمیکند چیزی از بکار آمدنی را برای دیدن دیگران و ترک نمیکند بکار آمدنی را برای شرم از دیگران نظیر قول الله تعالی ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة اگر ستائش کرده شود میترسد از آنچه میگویند

که مبادا باعث خودپسندی شود و طلب آمرزش میکند الله تعالی را از آنچه نمیدانند از جمله عیب‌های
او و آن ستایش نمیکردند میان این آنکه بازی میخورند او را ستایش کسی که ندانسته بتفصیل احوال او را
و میترسد از شمردن ملائکه در نامهٔ او هر چیزی را که تحقیق کرده آنرا که آیا در روز قیامت چون شود **سوم**
اصل کان علی بن الحسین علیه السلام یقول انه لیعجبنی الرجل ان یدرکه حلمه عند غضبه **شرح**
ان یدرکه بدل اشتمال الرجل است یعنی امام زین العابدین علیه السلام میگفت بدرستی که شأن اینست
که هر آینه خوش می آید مرا این صفت مرد که دریابد او را عقل او در وقت غضب **چهارم اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز وجل یحب الحیی الحلیم **شرح** روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل دوست میدارد شرمگین عاقل را **پنجم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما اعز الله بجهل قط ولا اذل بحلم قط **شرح** گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله عزیز نکرده الله تعالی کسی را بنادانی و بیعقلی هرگز و خوار نکرده کسی را با آهستگی و عاقلی
هرگز **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام کفی بالحلم ناصرا وقال اذا لم تکن حلیما فتحلم **شرح**
گفت امام جعفر صادق علیه السلام بس است آهستگی باعتبار اینکه مددگار شود و گفت اگر نباشی آهسته
بحسب خلقت بر خود ببند آهستگی را که آهسته آهسته طبیعی میشود **هفتم اصل** بعث ابو عبد الله علیه السلام
غلاما له فی حاجة فابطأ فخرج ابو عبد الله علیه السلام علی اثره لما ابطأ فوجده نائما فجلس عند رأسه
یروحه حتی انتبه فلما انتبه قال له ابو عبد الله علیه السلام یا فلان والله ما ذلک لک تنام اللیل
والنهار لک اللیل ولنا منک النهار **شرح** تنام مرفوع یا منصوب بتقدیر ان تنام است و بدل ذلک است
یعنی فرستاد امام جعفر صادق علیه السلام غلامی از خود را برای حاجتی پس غلام دیر کرد پس بیرون رفت
امام جعفر صادق علیه السلام بر عقب او پس یافت او را خوابیده پس نشست نزد سر او باد میزد او را
تا که مگس یا گرما آزارش نکند یا که بسبب آن زودتر از خواب برخیزد تا آنکه بیدار شد پس چون بیدار شد گفت
او را امام ای فلان بخدا قسم که نیست آن کار که کردی حلال برای تو اینکه خواب کنی شب و روز میان
این آنکه برای تست خواب شب و برای ماست از تو خواب روز یا یعنی که بی رخصت ما نمیتوانی در روز
خوابید مگر آنکه بشب قرض داده باشی **هشتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله
یحب الحیی الحلیم الضعیف المتعفف **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که الله
دوست میدارد شرمگین عاقل نگاهدارنده خود را از نالائق بغایت نگاهدارنده خود از نالائق **نهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وقع بین الرجلین منازعة نزل ملکان فیقولان للسفیه منهما
قلت وقلت وانت اهل لما قلت ستجزی بما قلت ویقولان للحلیم منهما صبرت وحلمت سیغفر لک
ان اتممت ذلک قال فان رد الحلیم علیه ارتفع الملکان **شرح** ملک نائب فاعل است و فاعل محذوف

صافی شرح اصول کافی

الذنوب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون واقع شود میان دو مرد نزاعے فرود می آیند دو فرشته پس میگویند بعقل از جمله آن دو کس را دشنام دادے دو دشنام دادی میگویند عاقل از جمله آنکس را صبر کردے وعاقلی کردی زود باشد که آمرزش گناهان برایتو حاصل شود و اگر با خر رسانی آن عاقلے امام علیه السلام گفت پس اگر جواب دشنام را برابر گردانید آنکه عاقلے کرده بود بران سبقل اول بالا میروند دو فرشته
باینمعنی که آنوقت از هر دو ناراض میشوند و میروند

باب پنجاه و ششم اصل باب الصمت وحفظ اللسان

شرح این باب بیان فضیلت ساکت بودن ونگاهداشتن زبان است از سخنی که نفس آدمی میل بگفتن آن میکند بی برهان بر صدق وجواز آن درین باب بست ویک حدیث است اول اصل قال ابو الحسن علیه السلام من علامات الفقه الحلم والعلم والصمت ان الصمت باب من ابواب الحکمة ان الصمت یکسب المحبة انه دلیل علی کل خیر شرح الفقه بکسر فا وسکون قاف فهمیدگی بمعنی علمی که بفکر واستنباط حاصل شده باشد یعنی گفت امام رضا علیه السلام از جمله علامتهاے فهمیدگی حقیقت ایمان واهستگی در کارها ودانش در گفتنها ونگفتن در ندانستهها است بدرستی که نگفتن ندانسته دریست از درهاے راستی ودرستی بدرستی که نگفتن ندانسته باعث دوستی الله تعالی میشود چون آن از جملۀ اعمال صالحه است چنانچه می آید در حدیث بست ویکم ومیتواند که مراد دوستی خلائق باشد بدرستی که نگفتن ندانسته راه نماینده مردم است بر هر خوبی در صاحبش یا راه نماینده صاحبش است بر هر حق بسبب فکر چه پرگو بی فکر وبی غیر است دوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام انما شیعتنا الخرس شرح الخرس بضم خای نقطه وسکون رای بی نقطه جمع اخرس لال است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت جز این نیست که شیعۀ ما لال اند اشارت است باینکه کسے که دانست حقیقت مذهب شیعه امامیه را وپیروے آن کرد چندانکه معلوم وفرو آن نباشد سخن را نمیگوید پس مانند لال است در اکثر مجالس در اکثر سخنها سوم اصل شهدت ابا عبد الله علیه السلام وهو یقول لمولی له یقال له سالم ووضع یده علی شفتیه وقال یا سالم احفظ لسانک تسلم ولا تحمل الناس علی رقابنا شرح واو وضع برای عطف تفسیر شهدت تا آخر است وظاهر اینست که از تصرف کاتبان است یعنی حاضر بودم نزد امام جعفر صادق بر حالیکه او سخنی میگفت با غلامی که از او بود وگفته میشد آن غلام را سالم بیان این آنکه گذاشت دست خود را بر دو لب خود تا اشارت بمهر لب باشد وگفت ای سالم نگاهدار زبان خود را تا بسلامت باشی و سوار مکن مردم را بر گردنهاے ما بافشا کردن رازهاے ما چهارم اصل حضرت ابا الحسن علیه السلام وقال له رجل اوصنی فقال احفظ لسانک تعز ولا تمکن الناس من قیادک فتذل رقبتک شرح القیاد بکسر قاف ویای دو نقطه در پائین والف ودال بی نقطه ریسمانی که در گردن چاروا بندند وبآن آنرا کشند بهر جا که خواهند نسبت خواری بگردن باعتبار اینست که خواری وعزت آدمی از گردن او پیدا است یعنی حاضر بودم نزد امام موسی کاظم

علیه السلام و گفت او را مردی سفارشی کن مرا پس گفت نگاه دار زبان خود را تا عزیز شوی و نسخه های
بی اندیشه ریسمان خود را بدست مردم مده که هر جا که خواهند ترا برند پس خوار شود گردن تو مراد اینست که زمام سخن
بدست مردم مده **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله لرجل اتاه الا ادلك علی امر
یدخلك الله به الجنة قال بلی یا رسول الله صلی الله علیه وآله قال انل مما انالك الله تعالی قال فان کنت
احوج ممن انیله قال فانصر المظلوم قال فان کنت اضعف ممن انصره قال فاصنع للاخرق یعنی اشر علیه
قال فان کنت اخرق ممن اصنع له قال فاصمت لسانك الا من خیر اما یسرك ان تکون فیك خصلة من
هذه الخصال تجرك الی الجنة **شرح** گفت رسول صلی الله علیه وآله مردی را که آمد نزد رسول علیه السلام
آیا راهنمائی نکنم ترا بر کاری که داخل کند ترا الله تعالی در بهشت بسبب آن کار گفت بلی راهنمائی کن ای رسول الله
صلی الله علیه وآله گفت عطا کن بسائل را از جمله آنچه عطا کرده ترا الله تعالی آن مرد گفت پس اگر باشم محتاج تر از کسی که
عطا کنم او را چه باید کرد گفت پس یاری کن مظلومی را که طلب یاری کند گفت پس اگر باشم ضعیف تر از کسیکه
یاری میکنم او را چه باید کرد گفت پس نیکی کن برای کم فهمی که فهم او بجائی نمیرسد و با تو مشورت میکند رسول ع
میخواهست این را که دلالت او براه راست کن گفت پس اگر باشم کم فهم تر از کسیکه نیکی میکنم برای او چه باید کرد گفت
پس خاموش کن زبان خود را و نگاه دار آنرا مگر از سخنی که معلوم تو باشد که سخن خیر است و محض خواهش نفس نیست
آیا خوش حال نمی کند ترا اینکه باشد در تو صفتی خوب از این صفات حمیده که کشاند آن صفت خوب ترا بسوی بهشت
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لقمان لابنه یا بنی ان کنت زعمت ان الکلام
من فضة فان السکوت من ذهب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفت لقمان
حکیم پسر خود را ای پسر که من اگر پنداشتی خوبی سخن او الا یعنی گمان کردی که آن سخن از نقره است با آنکه در کمال پاکیزه است
پس ساکت باش و مگو آن سخن را چه هر سخنی که سکوت از آن لازم ملاست مراد اینست که آن سخن از نقره نخواهد بود
بلکه قلب خواهد بود و سکوت از آن بغایت عزیز مثل طلا خواهد بود **هفتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه
وآله امسك لسانك فانها صدقة تصدق بها علی نفسك ثم قال لا یعرف عبد حقیقة الایمان حتی
یخزن من لسانه **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نگاه دار زبان خود را چه بدرستی که نگاه داشتن
زبان خود صدقه ایست که تصدق میکنی بآن بر خودت یا یعنی که نفع آن در دنیا و آخرت بتو عاید میشود و بعد از آن گفت
نمیشناسد بنده حقیقت ایمان بربوبیت رب العالمین را تا وقتی که در قفل و بند کند بعض زبان خود را اشارت است
بنهی از سخن ندانسته و تجویز سخنی که صدق آن و موافقت مصلحت وقت در آن معلوم باشد **هشتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم قال کفوا السنتکم
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره نساء آیا نظر نکردی بسوی
جمعی که گفته شد ایشان را که باز دارید دستهای خود را از قتال با مشرکان امام گفت میخواهد این را که باز دارید زبانهای

خود را از سخنی که باعث قتل شود مخفی نماند که این اشارت است بانکه امر بکف ایدی لازم دارد امر بکف السنه را
و مراد از تشبیه ایدی بالسنه نیست و این آیه بار نیست در شیعه بالامید در زمان تقیه چنانچه بیان میشود در کتاب الروضه
در ذیل حدیث نوح علیه السلام یوم القیمة **نهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه واله نجاة المؤمن
حفظ لسانه **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه واله نجات مومن از آتش جهنم بسبب نگاهداشتن زبان ویست
از سخن ناشایسته مراد اینست که آن اصل اعظم اسباب نجات است **دهم اصل** سمعت اباجعفر علیه
السلام یقول کان ابوذر رحمه الله یقول یا مبتغی العلم ان هذا اللسان مفتاح خیر ومفتاح شر فاختم علی لسانک
کما تختم علی ذهبک وورقک **شرح** المبتغی بباء یک نقطه وغین بانقطه الصیغه اسم فاعل معتل اللام یائی
باب افتعال طلب کار خیر بے نداے اوبرای اینست که اکثر طلبه کاران خود را بازے میزنند که طالب علمیم واین قسم
علمی را که موافق نقل از رسول ومحکمات قرآن وعقل جمیع عقلاست واگذاشته اند وفتواها به از روے ظن وگمان
وتخمین از ایشان صادر میشود یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت ابوذر غفارے رحمه الله میگفت
اے طالب علم بدرستی که این زبان کلید بهشت وکلید جهنم است پس مهر کن بر زبان خود تا مبادا که غافل شوی وصرف
بهشت نشود ودر جهنم ما برودے درکشاید چنانچه مهر میکنی بر زر طلای خود ودر نقره خود تا مبادا که غافل شوے ودر
ضروریات تو مثل نفقه عیال وزکوة صرف نشود وباعث آزار تو مرف میشود **یازدهم اصل** عن ابی عبدالله
علیه السلام قال کان المسیح علیه السلام یقول لا تکثروا الکلام فی غیر ذکر الله فان الذین یکثرون الکلام
فی غیر ذکر الله قاسیة قلوبهم ولکن لا یعلمون **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عیسی
میگفت بسیار سخن مگوئید در غیر یاد الله تعالی مراد سخنی است که مستند بوحی الهی نیست افلا چه بدرستی که آن جماعت
که بسیار سخن میگویند در غیر یاد الله تعالی سخت است دلهاے ایشان باینمعنی که دور است از قبول کلمه حق ولیکن
نمیدانند پندارند که از کثرت علم بمسائل حکمت وحقائق ومعارف بسخن در آمده اند ودر سوره زمر چنین است افمن
شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله **دوازدهم اصل** عن
ابی عبدالله علیه السلام قال ما من یوم الا وکل عضو من اعضاء الجسد یکفر اللسان یقول نشدتک الله
ان نعذب بیک **شرح** التکفیر زاری کردن نزد کسے ان نعذب بفتح همزه وسکون نون وصیغه مضارع
مجهول متکلم مع الغیر از باب تفعیل بتقدیر من ان نعذب است وظرف متعلق بنشدتک الله است تا بمعنی سالتک
بالله ان نگفت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ روزی مگر بر حالی که هر عضوے
از اعضاے بدن بزبان حال زاری میکند نزد زبان میگوید قسم میدهیم ترا بالله تعالی که خود را نگاهداری از اینکه
بعذاب گرفتار شویم بسبب تو مخفی نماند که این کلام بزبان حال وبر سبیل استعاره تمثیلیه است ومراد اینست
که اکثر باعث عذاب آدمی از راه زبان است پس لازم نمی آید که کسے بگناه دیگرے معذب شود حقیقة **سیزدهم**
اصل عن علی بن الحسین صلوات الله علیهما ان لسان ابن آدم یشرف علی جمیع جوارحه کل صباح

یقول کیف اصبحتم فیقولون بخیران ترکتنا ویقولون الله الله فینا ویناشدونه ویقولون انما نثاب ونعاقب بک شرح الله منصوب است بتقدیر اتق الله وتکرار برای تاکید است یعنی روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت بدرستی که زبان فرزند آدم از بلندی نظر میکند ومشرف میشود بر جمیع اعضای او هر صبح پس میگوید بزبان حال خوب حال داریم اگر تو واگذاری ما را ومیگویند پرهیز کن عذاب الهی را پرهیز کن عذاب الهی را در حق ما وقسم میدهند او را ومیگویند جز این نیست که مزد داده میشویم وعذاب کرده میشویم بسبب تو باعتنی که عمده باعث آنها توئی **چهاردهم اصل** جاء رجل الی النبی صلی الله علیه واله فقال یا رسول الله اوصنی قال احفظ لسانک قال یا رسول الله اوصنی قال احفظ لسانک قال یا رسول الله اوصنی قال احفظ لسانک ویحک وهل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم **شرح** ویح بفتح واو وسکون یای دو نقطه در پائین وحای بی نقطه مانند ویه در فارسی وگاهی برای تعجب وگاهی برای ترحم وگاهی برای نسبت گناه بکسی مستعمل میشود ونصب آن باضمار حرف ندا است یکب بصیغه مضارع مضاعف معلوم باب نصر یا باب افعال است المناخر جمع منخر بفتح میم وفتح خای بانقطه وراء بی نقطه وبکسر میم وکسر خا وضم میم وضم خا وفتح میم وکسر خا یعنی الحصائد بفتح حا وصاد بی نقطه الف وهمزه ودال بی نقطه جمع حصیده بفتح حا وکسر صاد زراعتی وگیاهی که بداس از بیخ درویده باشد وتشبیه زبان بداس شده وتشبیه سخن که در هم باشد بدرویده داس شده که بر مثان خوب وبد نمیکند یعنی آمد مردی بسوی نبی پس گفت ای رسول الله سفارشی کن مرا گفت نگاهدار زبان خود را باز آن مرد گفت ای رسول الله سفارشی کن مرا گفت نگاهدار زبان خود را باز آن مرد گفت ای رسول الله سفارشی کن مرا گفت نگاهدار زبان خود را ای عجب تو وآیا سرنشیب می اندازد مردم را بر بینیهای ایشان در آتش جهنم چیزی غیر درویده شدهای زراعتهای مزارع فتواهای بیعلم ومانند آنها واست اشارت است بقول الله تعالی در سوره شعرا فکبکبوا فیها هم والغاوون وبیان شده در شرح حدیث اول باب سفه **پانزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه واله من لم یحسب کلامه من عمله کثرت خطایاه وحضر عذابه **شرح** لم یحسب بصیغه مضارع معلوم غائب باب نصر است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که نشمرد سخن خود را از جمله عمل او که در نامه اعمال او ملائکه مینویسند بسیار میشود غلطهای او در گفتگوها وحاضر ومهیا میشود عذاب جهنم او یا مراد این است که همین پوچ گوئی عذابی است **شانزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه واله یعذب الله اللسان بعذاب لایعذب به شیئا من الجوارح فیقول ای رب عذبتنی بعذاب لم یعذب به شیئا فیقال له خرجت منک کلمة فبلغت مشارق الارض ومغاربها فسفک بها الدم الحرام وانتهب بها المال الحرام وانتهک بها الفرج الحرام وعزتی لاعذبنک بعذاب لااعذب به شیئا من جوارحک **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله عذاب میکند الله تعالی زبان اهل جهنم را بعذابی که عذاب نمیکند بآن قسم عذاب چیزی دیگر از اعضا را پس میگوید بزبان حال ای صاحب کل اختیار من عذاب کردی مرا بعذابی که عذاب نکردی بآن قسم چیزی دیگر

حاشیهٔ شرح اصول کافی

را اعضا را پس گفته میشود او را زبان حال بیرون آمد از تو معنی در فتوے پس رسید باطراف زمین طرفہائے کہ در جانب مشرق است و طرف ہائی کہ در جانب مغرب است پس ریختہ شد بآن فتوے خون ناحق و غارت کردہ شد بآن فتوے مال ناحق و پردہ دریدہ شد بآن فتوے فرج ناحق قسم بعزت خود م کہ ہر آئینہ عذاب خواہم کرد ترا عذابے کہ عذاب نمیکنم آن نوع ہیچ چیز از اعضائے صاحب ترا **هفدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان کان فی شیٔ شوم ففی اللسان **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله اگر باشد در چیزے از چیزہائے کہ فعل الله تعالے است نحوستی پس در زبان است اشارت است باینکہ نحوست در غیر معاصے مثل ستارہ و چار داو خانہ نمی باشد و چون بار زبان معاصے بسیار می آید نزدیک بانست کہ نحوست دران باشد **هجدهم اصل** سمعت الرضا علیه السلام یقول کان الرجل من بنی اسرائیل اذا اراد العبادة صمت قبل ذلك عشر سنین **شرح** مضمون این گذشت در حدیث اول باب سابق **نوزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله من رای موضع من عمله قل کلامه الا فیما یعنیه **شرح** یعنیه بعین بی‌نقطہ و نون و یاے دو نقطہ در پائین بصیغہ مضارع معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بما ست و ضمیر بارز راجع بمن است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله کسے کہ دید مرتبہ سخن خود را از جملہ عمل خود یا یعنی کہ دانست عمدہ بودن سخن را در میان اعمال کم شد سخن او مگر در چیزے کہ ضرور میشود او را مثل یاد الله تعالی بیان شدہ در حدیث یازدہم اشارتست باینکہ مردم بوچ گوئی میکنند بخیال اینکہ سخن ایشان در نامہ اعمال نوشتہ نمیشود و باد آنرا میبرد و لہذا اگر گفتہ شود کہ آنچہ میگوئی منویس تا حجت باشد و انکار نکنی نمینویسند و حال آنکہ عمدہ باعث ثواب و عقاب کہ در نامہ اعمال نوشتہ میشود سخن است چنانچہ گذشت در حدیث شانزدہم **بستم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی حکمة آل داؤد علی العاقل ان یکون عارفا بزمانه مقبلا علی شانه حافظا للسانه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در جملہ کلمات حکمت کہ بسلیمان وحی شدہ بود این است کہ بر عاقل لازم است کہ باشد شناسا بقدر عمرے کہ بدست او افتادہ و دیگرے بدست نخواہد آمد رو آورندہ باشد بر کار ضرور خود تا این عمر عزیز صرف لاطائل نشود و نگاہ دارندہ باشد زبان خود را کہ کلید بہشت و جہنم است چنانچہ گذشت در حدیث دہم **بست و یکم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یزال العبد المؤمن تکتب محسنا ما دام ساکتا فاذا تکلم کتب محسنا او مسیئا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ہمیشہ بندہ مومن نوشتہ میشود در نامہ اعمال در شمارہ نفسہا کہ در نیکوکار لیست چندانکہ خاموش است چہ خاموشی از جملہ اعمال صالحہ است پس چون سخن گفت نوشتہ میشود نیکوکار یا بدکار مراد اینست کہ سخن محل خطر است و در خاموشی خطرے نیست

باب پنجاہ و هفتم اصل باب المداراة

شرح المداراة بدال بی‌نقطہ و راے بی‌نقطہ و الف منقلب از یا و گاہی بہمزہ میباشد لا محتی کہ دران

بکار بردن دانش در دفع ضرر دشمن میباشد یعنی این باب بیان فضیلت ملائمت با مردم است و درین باب شش حدیث است **اول** **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ثلث من لم تکن فیه لم یتم له عمل ورع یحجزه عن معاصی الله وخلق یداری به الناس وحلم یرد به جهل الجاهل **شرح** الخلق بضم خاے با نقطه وسکون وضم لام آدم گیرے یداری بیاء است وبهمزه میتواند بود فرق میان خلق وحلم اینجا اینست که خلق وجودے است پیدا آن سخن هموار است وهر دو برائے محافظت حدود تقیه است که گاہے بمقتضاے وقت از فرائض میشود یعنی گفت رسول الله صلے الله علیه وآله سه صفت است که هر که نباشد آنها در او وکامل نمیشود برائے او عبادت او اول پرهیزگاری که منع کند او را از معصیتهاے الله تعالی تا اصرار بر کبیره وترک فریضه نکند چنانچه گفته انما یتقبل الله من المتقین دوم همواری که دانش بکار برد بآن در سلوک با مردم سوم بردبارے که برگرداند بآن درشتی درشت گو را **دوم** **اصل** سمعت جعفرا علیه السلام یقول جاء جبرئیل علیه السلام الی النبی صلے الله علیه وآله فقال یا محمد ربک یقرئک السلام ویقول لک دار خلقی **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت آمد جبرئیل علیه السلام بسوے نبی صلے الله علیه وآله پس گفت ای محمد صاحب کل اختیار تو میرساند ترا سلام ومیگوید ترا که ملائمت کن با مخلوقین من **سوم** **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال فی التوراة مکتوب فیما ناجی الله عز وجل به موسے بن عمران علیه السلام یا موسے اکتم مکتوم سری فی سریرتک واظهر فی علانیتک المداراة عنی لعدوی وعدوک من خلقی ولا تستسب لی عندهم باظهار مکتوم سری فتشرک عدوک وعدوی فی سبی **شرح** المناجات سخن پنهان ومراد اینجا وحی بی واسطه ملک است اکتم بصیغه امر باب نصر است واظهر بصیغه امر باب افعال است تعدیه مداراة بعن برائے تضمین معنی دفع است عنی بجاے عنک مستعمل شده برای اشارت بانکه دفع ضرر از ولی الله بجاے دفع ضرر از الله تعالی است لعدوی متعلق باظهر است عدو در واحد وتثنیه وجمع مستعمل میشود واینجا مراد جمع است چه ضمیر عندهم راجع باو است ولا تستسب بصیغه نهی باب نصر است ومفعول آن محذوف است بتقدیر ولا تستسب رؤساء الضلالة وبنابر نسخه اول بجاے لک است چنانچه عنی بجاے عنک است بود وبنابر نسخه دوم سے لی بجاے خود است وببر تقدیر ظرف متعلق بمدخول لاے ناهیه است ومطابق قول الله تعالی است در سوره انعام که ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم ومی آید در حدیث دوازدهم باب صد وشصت وسوم سبی بفتح سین بی نقطه وتشدید باے یک نقطه وضمیر متکلم است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت در توریت نوشته شده در جمله آنچه وحی بی واسطه کرد الله عز وجل بآن موسے بن عمران را علیه السلام ای موسے پنهان کن پنهان کردنی راز مرا در دل خود وظاهر کن در آشکار خود که زبان وجوارح دیگر است ملائمت ودفع ضرر از من برائے دشمنان من ودشمنان تو از جمله مخلوقین من ودشنام حاصل مکن برای من یا دشنام مده معبودان ضلالت را برای رضاے من نزد دشمنان

من دوشمنان تو باظہار نہان کردنی سرمن تا شریک تو ے دشمنان خود و دشمنان مرا و در دشنام من مراد اینست که مثلاً اگر بالیشان گوئی خصوصیات انواع عذاب را که برائے پیشوایان ایشانکه معبودان ایشانند مہیا شده شروع در دشنام تو میکنند و آن دشنام تعدی بمن میکند و لہذا چون فرعون پرسید که فما بال القرون الاولیٰ پس بنا بر بطلان شرک چیست حال پدران و پیشوایان که بر شرک مرده اند موسی جواب داد که علمها عند ربی و تصریح بمعذب بودن نکرد تا لشکر فرعون بیکبارگی شروع در طعن و دشنام او نکنند **چہارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله امرنی ربی بمداراة الناس کما امرنی باداء الفرائض **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد مرا صاحب کل اختیار من بمدارائے مردم چنانچه امر کرد مرا باداء فرائض مثل نماز و زکوٰة و جہاد با مشرکان صریح **پنجم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله مداراة الناس نصف الایمان والرفق بهم نصف العیش ثم قال ابو عبدالله خالطوا الابرار سراً و خالطوا الفجار جهاراً و لا تمیلوا علیهم فیظلموکم فانه سیاتی علیکم زمان لا ینجو فیه من ذوی الدین الا من ظنوا انه ابله و صبر نفسه علی ان یقال انه ابله لا عقل له **شرح** لا تمیلوا بصیغه نہی حاضر یا باب افعال یا باب تفعیل است الامالة والتمییل مائل کردن کسے را از جانبی بجانبی دیگر و تعدیه آن بعلی که برائے اضرار است دو معنی است اول برگردانیدن کسی از مذہبی و فکرے که دران بجہت باظہار غلط او دران دوم شکایت کسی انزد دیگرے بردن تا داد خواہی کند و معنی اول اینجا مناسب تر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله تغافل با مردم بدکار نصف ایمان است باین معنی که در ترک مدارا ایمان را خطر عظیم است و ہمواری بالیشان نصف زندگانی بفراغت است بعد ازان گفت امام جعفر صادق علیه السلام آشنائی کنید با نیکوکاران در نہانے باین معنی که بدل نیز ایشان را دوست دارید و آشنائی کنید با فاسقان در آشکار و اظہار مکنید بر ایشان خطاے ایشان را تا ظلم کنند شما را بکج بحثی و مانند آن چه بدرستی که شان این است که خواہد آمد بر سر شما زمانی که نجات از ظلم فاسقان نمی یابد دران زمان از صاحبان دین حق مگر کسے که گمان کنند که او کودن است و وا دارد نفس خود را برانکه راضی شود که گفته شود که او کودن است عقلی که تمیز نیک و بد کند نیست او را **ششم اصل** سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ان قوما من الناس قلت مداراتهم للناس فالقوا من قریش وایم الله ما کان باحسابهم باس وان قوما من غیر قریش حسنت مداراتهم فالحقوا بالبیت الرفیع قال ثم قال من کف یده عن الناس فانما یکف عنهم یدا واحدة و یکفون عنه ایدی کثیرة **شرح** ایم بفتح ہمزه و سکون یاے دو نقطه در پائین مخفف ایمن جمع یمین قسم بمعنی رفع آن بابتدا است و خبر محذوف است بتقدیر ایم الله یمینی الاحساب جمع حسب بفتح حاے بی نقطه و فتح سین بی نقطه و باے یک نقطه آنچه شمرده میشود از صفات حمیدۂ شخصے یا از شرفہاے پدران او یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که جمعی از مردم کم بود تغافل ایشان از بدیهاے مخالفان پس انداخته شده از بار خلفاے ضلالت و سجل قضا و عملہاے ایشان

از قبیلهٔ قریش وقسمهاے الله تعالیٰ آنهم نسبت کند وو شرف ایشان عیبی سواے ترک تغافل یا نبود در شرف
پدران ایشان عیبی اصلا وبرهر تقدیر مراد اینست که از بنی هاشم بودند و بدرستی که حبشی از غیر قریش خوب بود
وتغافل ایشان از بد مخالفان پس الحاق کرده شدند بامر خلفاے ضلالت وسجل قضاة وعلماے ایشان
بخانواده بلند مرتبه که بنی هاشم از جملهٔ قریش باشند را وے گفت بعد از آن امام گفت کسیکه تغافل بازداشت
ضرر خود را از مردم پس جز این نیست که بازمیدارد از ایشان یک ضرر را و بازمیدارند مردم از او ضررهاے
بسیار را مراد اینست که نفع مدارا بخود ش بیشتر میرسد تا بمردم و میتواند بود که مقصود این باشد که کسیکه ترک تمزق
بازداشت دستیاری خود را از مردم پس جز این نیست که بازمیدارد از ایشان یک دستیاری را و بازمیدارند
مردم از او دستیاریهاے بسیار را مراد اینست که از ترک مداراے او ضرری بمردم مخالف نمیرسد و با و ضرر میرسد

باب یکصد و هشتم اصل باب الرفق

شرح اینباب بیان فضیلت ملائمت در سلوک است، و در اینباب شانزده حدیث است **اول اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال ان لکل شیٔ قفلا وقفل الایمان الرفق **شرح** روایت است از امام محمد باقر ع
گفت بدرستی که بر چیزی را قفلیست که بآن محفوظ از دزد میماند و قفل ایمان ملائمت است که حفظ میکند آنرا از
بردن شیطان مراد اینست که غضب گاهی باعث کفر میشود چنانچه می آید در حدیث دهم **دوم اصل** قال
ابو جعفر علیه السلام من قسم له الرفق قسم له الایمان **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام کسیکه نصیب شده
از جانب توفیق الله تعالیٰ او را ملائمت سلوک نصیب شده او را ایمان مراد اینست که زیاد و کم ایمان بقدر زیاد
و کم ملائمت سلوک است **سوم اصل** عن ابی عبد الله قال ان الله رفیق یحب الرفق فمن رفقه بعباده
تسلیله اضغانهم ومضادته لهواهم وقلوبهم ومن رفقه بهم انه یدعهم علی الامر یرید ازالتهم عنه
رفقا بهم لکیلا یلقی علیهم عری الایمان ومثاقلة جملة واحدة فیضعفوا فاذا اراد ذلک نسخ الامر
بالاخر فصار منسوخا **شرح** التسلیل بیرون آوردن چیزے بملائمت المضادة مصدر باب مفاعلة برای چیزے
ضد قرار دادن چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب بیست و دوم کتاب التوحید که ضاد النور بالظلمة و ضد بهم بودن
دو چیز در اینجا معنی اول مراد است اضافه در مضادته اضافه بفاعل است ولام در لهواهم براے تعلق مصدر بمفعول
به است و در بعض نسخ مضادتهم بضمیر جمع است و بنابراین معنی دوم مراد است ولام در لهواهم براے سببیت است
وحاصل هر دو یکی است المثاقلة بفتح میم و کسر قاف جمع مثقله بصیغه اسم مفعول باب افعال ویاے لنسبة بارهاے
گران زیاد کردن تا در جمع براے دلالت بر یاے نسبت در مفرد است مانند صیارفة جمع صیرفی و مراد مثقلیٰ بار بست
که بر هر که گذارند سنگین میشود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالیٰ هموارکار
دوست میدارد همواری را و مکلفین بیان این آنکه از جمله همواری او با بندگان خود کشیدن کینه هاے ایشان
از دلهاے ایشان با هستگی اشارت است بانیکه کینه کسی در دل داشتن منافی است حاضر واز جمله همواری او با بندگان

خود صدمہ کردن اوست مرخواہشہائے نفس ہائے ایشان و دلہائے ایشان ابا یعنی کہ محال است کہ
دل آدمی جزم کند بچیزیکہ مقتضائے خواہش نفس او باشد مثل اعتقادات اہل ضلالت چنانچہ روایت شد
در محاسن برقی ۔ عن ابی عبداللہ علیہ السلام فی قول اللہ تبارک وتعالی واعلموا ان اللہ یحول بین المرء وقلبہ
فقال یحول بینہ وبین ان یعلم ان الباطل حق وعن ابی عبداللہ علیہ السلام قال ابی اللہ ان یعرف
باطلا حقا وابی اللہ ان یجعل الحق فی قلب المومن باطلا لاشک فیہ وابی اللہ ان یجعل الباطل فی قلب الکافر
المخالف حقا لاشک فیہ ولو لم یجعل ہکذا ما عرف حق من باطل واز جملہ ہموارے او باشند گان اینست کہ او
وامیگذارد مکلفان را بر کاریکہ میخواہد برطرف کردن ایشان را از ان تا مبادا کہ اندازد در ایشان دستہائے
ایمان و بارہائے گران ایمان را یک مرتبہ پس ضعیف و عاجز شوید پس چون ارادہ کند آن برطرف
کردن را نسخ میکند آن کار را بدیگرے پس میگردد آن کار برطرف کردہ شدہ چنانچہ توجہ بجانب
بیت المقدس منسوخ شد متوجہ بجانب کعبہ **چہارم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
الرفق یمن والخرق شوم **شرح** گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ہموارے در ہر کار مبارکی آن کار است
وتندے در ہر کار شوم است **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام قال ان اللہ عزوجل رفیق یحب الرفق
ویعطی علی الرفق ما لا یعطی علی العنف **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت بدرستیکہ
اللہ عزوجل ہموار کار است و دوست میدارد ہموارے در کارہا را و میدہد مطلب بندہ را بنابر
ہموارے آنمقدار کہ نمیدہد آنرا بر تندی **ششم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
ان الرفق لم یوضع علی شیء الا زانہ ولا نزع من شیء الا شانہ **شرح** گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
بدرستی کہ ہمواری گذاشتہ نشد بر چیزے از مکلفان وغیر ایشان مگر آنکہ زینت داد آنچیز را و کندہ نشد
از چیزے کہ ناہموار شود مگر آنکہ زشت کرد آنرا **ہفتم اصل** رفعہ الی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ
قال ان فی الرفق الزیادۃ والبرکۃ ومن یحرم الرفق یحرم الخیر **شرح** راوی بالا برد سند روایت را
تا نبی صلی اللہ علیہ وآلہ گفت بدرستی کہ در ہمواری زیادتی رزق و برکت است و ہر کہ محروم شود از ہمواری
محروم میشود از خیر دنیا و آخرت **ہشتم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ما زوی الرفق عن
اہل بیت الا زوی عنہم الخیر **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت دور کردہ نشد
ہمواری از خانوادہ مگر آنکہ دور کردہ شد از ایشان خیر دنیا و آخرت **نہم اصل** عن ابی عبد اللہ
علیہ السلام قال انما اہل بیت اعطوا حظہم من الرفق فقد وسع اللہ علیہم فی الرزق والرفق
فی تقدیر المعیشۃ خیر من السعۃ فی المال والرفق لا یعجز عنہ شیء والتبذیر لا یبقی معہ شیء ان اللہ
عزوجل رفیق یحب الرفق **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر خانوادہ
کہ دادہ شدہ اند نصیب لائق ایشان از ہمواری خواہ در اخراجات وخواہ در سلوک با مردم پس

بتحقیق فراخ کرده الله تعالی برایشان در روزی و هموارى در اخراجات وتدبیر معاش بهتر است
از فراخی در مال و هموار است در تدبیر معاش کمی نمیکند از آن چیزے از مال که آدمی قادر بر کسب
آن هست و تلف خرجی نمیماند با آن چیزی از مال هر چند که بسیار باشد بدرستی که الله تعالی هموار کار را
دوست میدارد و هموار کاری را **دهم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال قال لی
وجری بینی وبین رجل من القوم کلام فقال لی ارفق بهم فان کفر احدهم فی غضبه ولا خیر فیمن
کان کفره فی غضبه **شرح** روایت است از امام موسے کاظم علیه السلام راوی گفت امام گفت سخنی
و نصیحت من و جاری شده بود میان من و میان مردی از جماعت گفتگوئی که باعث رنجش باشد پس گفت
مرا هموارى کن با ایشان چه بدرستی که ترک دین هر یک از ایشان در غضب اوست و خیر و خوبی نیست
در کسیکه باشد بی دینی او در غضب او مراد اینست که اگر از کسی آزرده باشند افترا ها و انواع حیلها که
بر خلاف دین اسلام است میکنند برای آزار آنکس و از شر این قسم جماعت دوری باید کرد **یازدهم
اصل** عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال الرفق نصف العیش **شرح** روایت است از امام
موسے کاظم علیه السلام گفت هموارى نصف زندگانی بفراغت است و نصفی دیگر وسعت مال و صحت
بدن است **دوازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه واله ان الله یحب الرفق ویعین
علیه فاذا رکبتم الدواب العجف فانزلوها منازلها فان کانت الارض مجدبة فانجوا علیها وان کانت
مخصبة فانزلوها منازلها **شرح** العجف بضم عین بی نقط و سکون جیم جمع عجفاء لاغران از ستور ها هر دو جا بصیغه
امر باب افعال است فانزلوها تفصیلیه است المجدب بجیم و دال بی نقط و بای یک نقط بصیغه اسم فاعل باب
افعال بی گیاه فانجوا بنون و جیم بصیغه امر معتل اللام واوی باب نصر است النجاة خلاص شدن و النجا بالف
ممدوده و مقصوره تعجیل ضمیر علیها راجع بارض است و خلاص شدن مراد است و در بعض نسخ علیها است پس
ضمیر راجع بدواب است و تعجیل مراد است المخصب بخاء با نقطه و صاد بی نقط و بای یک نقطه بصیغه اسم فاعل
باب افعال با گیاه یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که الله تعالی دوست میدارد هموارى را
و مدد میکند در کارسازی بنا بر هموارى چنانچه مذکور شد در حدیث پنجم و میتواند بود که مراد این باشد که اسباب
آن را مهیا به همه کس اگر با آنها عمل نمایند پس چون در سفری سوار شوید چار وا های لاغر را پس فرود آورید آنها را
در وقت چاشت خوردن و نماز کردن مانند آنها در جاهای لائق آنها این روش که اگر زمین بی گیاهی است
پس خلاص شوید از آن زمین باینمعنی که در آنجا چاشت یا نماز مکنید چنانچه واقع شده که در زمین شوره نماز
مکروه است و اگر زمین صاحب گیاه است پس فرود آورید چار وا های لائق آنها را باعتبار کثرت گیاه
و مانند آن **سیزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو کان الرفق خلقا یرے
ما کان مما خلق الله منه شیء احسن **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اگر میبود هموارى

سلوک مخلوقی که دیده میشد نمی بود از جملهٔ آنچه خلق کرده الله تعالی چیزیکه خوش صورت تر از آن باشد
چهاردهم اصل من احدهما علیهما السلام قال ان الله رفیق یحب الرفق ومن رفقہ بکم تسلیلہ
اضغانکم و مضادة قلوبکم وانه یرید تحویل العبد عن الامر فیترکه علیه حتی یحوله بالناسخ کراهیة
تثاقل الحق علیه **شرح** در مضادة قلوبکم اضافة بمفعول یا فاعل است وظاهر شد در شرح حدیث
سوم این باب **پانزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه واله ما اصطحب اثنان الا
کان اعظمهما اجرا واحبهما الی الله ارفقهما بصاحبه **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
مصاحبت نکردند دو کس مگر آنکه بود بزرگتر آن دو کس باعتبار ثواب و محبوب تر ایشان بسوی الله تعالی
آنکه هموار سلوک تر است با مصاحبش **شانزدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
من کان رفیقا فی امره نال ما یرید من الناس **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت
هر که باشد هموار در کار خود در می یابد آنچه را که میخواهد از مردم چنانچه تجربت شد که بعضی حاکمان جائر در هموار سے
سلوک بیشتر از ناهمواری منتفع میشوند در دنیا از رعیت خود

باب پنجاه و نهم اصل باب التواضع

شرح این باب بیان فضیلت فروتنی است درین باب چهارده حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ارسل النجاشی الی جعفر بن ابی طالب واصحابه فدخلوا علیه
وهو فی بیت له جالس علی التراب وعلیه خلقان الثیاب قال فقال جعفر فاشفقنا منه حین
رأیناه علی تلک الحال فلما رای حالنا وتغیر وجوهنا قال الحمد لله الذی نصر محمدا واقر عینه
الا ابشرکم فقلت بلی ایها الملک فقال انه جاءنی الساعة من نحو ارضکم عین من عیونی هناک
فاخبرنی ان الله عز وجل قد نصر نبیه محمدا واهلک عدوه واسر فلان وفلان التقوا بواد یقال له بدر
کثیر الاراک لکانی انظر الیه حیث کنت ارعی لسیدی هناک وهو رجل من بنی ضمرة **شرح**
جعفر و یارانش و ده هجرت کردند از مکه بحبشه از ترس آزار قریش و دیگرے از حبشه بمدینه نجاشی بفتح و کسر نون
و تخفیف جیم و تشدید و تخفیف یا لقب بادشاه مشهور حبشه بوده و نام او اصحمه بوده بفتح همزه و سکون صاد و بنقطه
و فتح حاے بےنقطه خلقان بضم خاء بانقطه و سکون لام و قاف جمع خلق بفتح خاء و فتح لام کهنه فا در فاشفقنا
برائے تفریع است بنا بر اینکه اظهار اسلام نجاشی معلوم ایشان بوده و بر خاک نشستن عادت اهل مصیبت است
و بعض بلاد و بنا بر این ترسیده اند که مبادا که خبر دروغی در آزار رسول علیه السلام رسیده باشد و نجاشی ایشان را
بتسلیم فرستادگان قریش کند لا علاج تا بکه برند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فرستاد نجاشی
بسوے جعفر بن ابی طالب و یاران او در وقتی که در حبشه بودند و ایشان را طلب کرد پس داخل شدند
براو و او در خانه کرانه او بود نشسته بر خاک و بر بدن او جامه هاے کهنه بود امام گفت پس جعفر گفت پس ترسیدیم

از نجاشی وقتی که دیدیم او را بر آنحال پس چون دید حال ما را و گردیدن رو های ما را از رنگی برنگی گفت ستایش
مر الله تعالی راست آنکه نصرت داد محمد را و خنک کرد چشم او را بخوشحالی آیا مژده ندهم شما را پس گفتم
بلی مژده ده ای بادشاه پس گفت بدرستی که شان اینست که آمد نزد من ایندم از خاک زمین شما جاسوسی
از جاسوسان من که در آنجا بودند پس خبر داد مرا که الله تعالی عز و جل بتحقیق نصرت داد پیغمبر خود محمد را
و هلاک کرد دشمن او را مراد سفها و کس است که از آنجمله است ابو جهل و اسیر شدند فلان و فلان مراد سفها
کس است که از آنجمله است عباس و عقیل با هم برخوردند و آن دو لشکر در دره که نام آن بدر است بسیار
پیلو است هر آئینه گویا که من نظر میکنم بسوی بدر جائی که شبانی میکردم برای آقای خود در آنجا و آن آقا
مردی بود از بنی ضمره بفتح ضاد با نقطه و سکون میم و زای یک نقطه طائفهٔ عمرو بن امیه ضمیری نقل است
که پدر نجاشی بادشاه حبشه بود و او را یک پسر بود و نجاشی را عمی بود که دوازده پسر داشت و اهل حبشه
پدر نجاشی را کشتند و عم او را بادشاه کردند نجاشی مدتی در خدمت عم خود میبود تا آنکه اهل حبشه بعم او گفتند
که ما خاطر جمع نیستیم از اینکه نجاشی در وقت فرصت انتقام خون پدر خود کشد او را میباید کشت عم او گفت
دیروز پدر او کشته شد امروز کشتن او نیز معقول نیست او را بفروشید بشخصی غریب که او را ازین دیار برد
چنان کردند بعد از مدتی عم نجاشی بصاعقه وفات یافت و پسران او هیچکدام قابل بادشاهی نبودند علاج
اهل حبشه رفتند و نجاشی را بی‌رضای آقای او آوردند بعد از آن آقای او آمد بطلب حق خود و این دعوی را
نجاشی عرض کرد او را نشناخت نجاشی اهل حبشه را طلب نمود و گفت حق بجانب اوست یا غلام را تسلیم
و لکنیه یا قیمت را تسلیم کنید **اصل** فقال له جعفر ایها الملک فما لی اراک جالسا علی التراب و علیک
هذه الخلقان فقال یا جعفر انا نجد فیما انزل الله علی عیسی علیه السلام ان من حق الله علی
عباده ان یحدثوا له تواضعا عند ما یحدث لهم من نعمة فلما احدث الله عز و جل لی نعمة بمحمد
احدثت لله هذا التواضع **شرح** پس گفت او را جعفر ای بادشاه پس چیست مرا که می‌بینم ترا نشسته
بر سر خاک و بر بدن تو این کهنه جامه هاست پس گفت ای جعفر بدرستی که ما می‌یابیم در کتابی که فرو فرستاده
الله تعالی بر عیسی علیه السلام این را که از جمله حق الله تعالی بر بندگانش اینست که بجا آورند برای او قسمی
از فروتنی را نزد آنچه الله تعالی بجا می‌آورد برای ایشان از نعمتی پس چون بجا آورد الله عز و جل برای من
نعمتی بسبب فتح محمد بجا آوردم برای الله تعالی این فروتنی را مخفی نماند که ظاهر لفظ عبارت اینست که اصل
تواضع مشترک باشد میان جمیع شرائع اگرچه خصوصیت تواضع مختلف است در شریعت عیسی آن بوده
که کرده و درین شریعت سجدهٔ شکر است **اصل** فلما بلغ النبی صلی الله علیه و آله قال لاصحابه ان الصدقة
تزید صاحبها کثرة فتصدقوا یرحمکم الله و ان التواضع یزید صاحبه رفعة فتواضعوا یرفعکم الله
و ان العفو یزید صاحبه عزا فاعفوا یعزکم الله **شرح** پس چون رسید خبر تواضع نجاشی بپیغمبر آن تعریب

گفت اصحاب خود را بدرستی کہ تصدق زیاد میکند صاحبش را باعتبار و فور مال پس تصدق کنید تا رحمت کند
شما را الله تعالی و بدرستی کہ فروتنی زیاد میکند صاحبش را باعتبار بلندی مرتبہ پس فروتنی کنید تا بلند مرتبہ کند
شما را الله تعالی و بدرستی کہ بخشایش گناہ زیردستان زیاد میکند صاحبش را باعتبار عزت پس بخشایش کنید
تا عزیز کند شما را الله تعالی **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیہ السلام قال سمعتہ یقول ان فی السماء
ملکین موکلین بالعباد فمن تواضع لله رفعاہ ومن تکبر وضعاہ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیہ السلام راوی گفت شنیدم از او کہ میگفت بدرستی کہ در آسمان دو فرشتہ اند موکل بہ بندگان پس ہر کہ فروتنی کند
برای الله تعالی بقبول احکام او و چاکری ولی او رفعت میدہند او را بمذمت بشناگستری یا بمدد در حاجات
و ہر کہ تکبر کند پستی میدہند او را بمذمت تنگ گیری ائمہ ضلالت کہ چاکران ابلیس اند یا بکم مددی در حاجات
سوم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله علیہ السلام قال افطر رسول الله صلی الله
علیہ وآلہ عشیۃ خمیس فی مسجد قباء فقال ہل من شراب فاتاہ اوس بن خولی الانصاری بعس
مخیض بعسل فلما وضعہ علی فیہ نحاہ ثم قال شرابان یکتفی باحدہما من صاحبہ لا اشربہ ولا احرمہ
ولکن اتواضع لله فان من تواضع لله رفعہ الله ومن تکبر خفضہ الله ومن اقتصد فی معیشتہ رزقہ الله
ومن بذر حرمہ الله ومن اکثر ذکر الموت احبہ الله **شرح** قبا بضم قاف وبای یک نقطہ والف ممدود
ومقصورہ موضعیست نزدیک مدینہ اوس بفتح ہمزہ وسکون واو وسین بی نقطہ است خولی بفتح خای نقطہ
دار وسکون واو وتشدید یا است العس بضم عین بی نقطہ وتشدید سین بی نقطہ کاسہ چوبین بزرگ جمع میان دوغ
وعسل شبیہ باسراف است برای اینکہ اکتفا بعسل یا آب میتوان کرد واکتفا بدوغ میتوان وجمع آن باعث زیادتی
مزہ نمی شود پس جمع میان شیر وعسل ازین قبیل نیست **یعنی** روایت است از عبد الرحمن بن الحجاج از امام
جعفر صادق علیہ السلام گفت روزہ واکرد رسول الله صلی الله علیہ وآلہ شام پنجشنبہ در مسجد قبا پس گفت
ہیچ آشامیدنی ہست پیش آورد نزد او اوس بن خولی انصاری کاسہ دوغ با عسل را پس چون گذاشت
آنرا بر دہن خود دور کرد آنرا بعد از آن گفت دو آشامیدنیست اکتفا بیکی از آنہا میتوان کرد کہ دیگری نباشد
و در لذت تفاوتی نباشد بلکہ اگر باشد در اکثر و اغلب بر عکس باشد نمی آشامم آنرا حرام نمی کنم آن را ولیکن
فروتنی میکنم برای الله تعالی بخود داری از تضییع نعمت او چہ بدرستی کہ ہر کہ فروتنی کند برای الله تعالی
بلند میکند مرتبہ او الله تعالی و ہر کہ تکبر کند پست میکند مرتبہ او را الله تعالی و ہر کہ میانہ روی کند در معیشت
خود روزی میدہد او را الله تعالی بقدر حاجت بی تنگی و ہر کہ تلف خرجی کند محروم میکند او را الله تعالی
بتنگی در معاش و ہر کہ بسیار کند یاد مرگ را دوست میدارد او را الله تعالی زیرا کہ او زاہد در دنیا میشود وزاہد محبوب
الله تعالی است چنانچہ می آید در حدیث دوازدہم وچہاردہم باب شصت ودوم **چہارم اصل** عن
داود الحمار عن ابی عبد الله علیہ السلام مثلہ وقال من اکثر ذکر الله اظلہ الله فی جنتہ **شرح**

روایت است از داؤد حمار بفتح حاء بی نقطہ وتشدید میم وراء بی نقطہ ولال الاغ یا کرایہ دہ الاغ از امام جعفر صادق علیہ السلام مثل حدیث مذکور واین زیادتی کہ گفت ہر کہ بسیار کند یاد اللہ تعالیٰ در سایۂ رحمت خود میکند ورا اللہ تعالیٰ در بہشت خود مخفی نماند کہ میتواند بود کہ این فقرہ درین روایت بدل فقرہ آخر روایت اولی باشد بقرینۂ اینکہ تاوۃ وارد نشدہ در متن اکثر **پنجم اصل** سمعت ابا جعفر علیہ السلام یذکر انہ اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ملک فقال ان اللہ تبارک وتعالی یخیرک ان یکون عبدا رسولا متواضعا او ملکا رسولا قال فنظر الی جبرئیل علیہ السلام واومی بیدہ ان تواضع فقال عبدا متواضعا رسولا فقال الرسول مع انہ لاینقصک مما عند ربک شیئا قال ومعہ مفاتیح خزائن الارض **شرح** نزدیک بایں مضمون می آید در حدیث ہشتم باب شصت ودوم قال تا تواضع جملہ معترضہ است وضمیر مستتر در قال راجع برسولؐ اللہ است ان بفتح ہمزہ وسکون نون مفسرہ است فقال عبدا بتقدیر فقال اخترت ان اکون عبدا است الرسول عبارت از ملک است ضمیر مستتر در قال ومعہ راجع برسولؐ اللہ است ومعہ بمعنی والکان معہ است ومراد اینکہ وصل مراد است ومیتواند بود کہ ضمیر قال راجع بملک باشد ومقول قول محذوف باشد بتقدیر قال ذلک وواو حالیہ باشد **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام یا از امام محمد باقر علیہ السلام کہ ذکر میکرد کہ شان نیست کہ آمد نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ فرشتہ پس گفت بدرستی کہ اللہ تبارک وتعالیٰ مخیر کردہ ترا کہ باشی بندہ رسول فروتنی کنندہ یا پادشاہ رسول گفت پس نظر کرد بسوے من جبرئیل علیہ السلام واشارت کرد بدست خود کہ فروتنی کن پس رسول اللہ گفت اختیار کردم کہ باشم بندہ فروتنی کنندہ رسول پس گفت آن ملکے کہ پیغام آوردہ بود پادشاہی با وجود اینست کہ ناقص نکند از ثوابی کہ نزد صاحب کل اختیار تست صلاۃ می گفت وبا وجود اینکہ با آن پادشاہی کلیدہاے خزینہاے زمین نیز باشد قبول نمیکنم پادشاہی را اشارت باینست کہ راحت فروتنی بیشتر از پادشاہی است در دنیا نیز **ششم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال من التواضع ان ترضی بالمجلس دون المجلس وان تسلم علی من تلقی وان تترک المراء وان کنت محقا ولا تحب ان تحمد علی التقوی **شرح** علی در علی التقوی بیانیہ است وظرف متعلق است بلا تحب یا متعلق است بتحمد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت از جملۂ فروتنی اینست کہ راضی شوے بجائی نشستن کہ پائین جاے لائق تو باشد واینکہ سلام کنی بر ہر کہ برمیخوری از مسلمانان واینکہ ترک کنی مباحثہ را اگرچہ صاحب حق باشی مراد تسلیم باطل نیست بلکہ مراد اینست کہ اظہار کنی کہ منتہاے فکر من ہمین بود وساکت شوی واینکہ دوست نداری کہ ستائش کردہ شوی بصفت کمال بسبب پرہیزگاری اینکہ مبادا کہ در تو عجبی باعث ہلاک است بہم رسد **ہفتم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال اوحی اللہ عز وجل الی موسیٰ ع ان یا موسیٰ اتدری لما اصطفیتک بکلامی دون خلقی قال یا رب ولم ذاک قال فاوحی اللہ تبارک وتعالی الیہ یا موسیٰ انی قلبت عبادی ظہرا لبطن فلم اجد فیہم احدا اذل نفسا منک یا موسیٰ انک

اذا صلیت وضعت خدك علی التراب او قال علی الارض **شرح** ظهر منصوب است تا بدل عبادی باشد لام و ربطِ برای غایت است تا افاده تاکید در تواضع رسیدن ربط کند و راجح بمعنی واو میشود با ضم مبالغه یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت وحی کرد الله عز و جل بسوی موسے علیہ السلام کہ ای موسے آیا میدانی کہ چرا برگزیدم ترا بسخن خود و ترا کلیم الله کردم نہ دیگرے از مخلوقین خود را موسے گفت ای صاحب کل اختیار من وچراست آن امام گفت پس وحی کرد الله تبارک وتعالی بسوے او کہ ای موسے بدرستی کہ من گردانیدم بانیمعنی کہ وارسیدم بندگان خود را پشت و رو لیکن نیافتم در ایشان ہیچیک را کہ متواضع تر باشد برای من باعتبار دل او از تو ای موسے بدرستی کہ چون نماز کنی میگذاری پہلوی روی خود را بر خاک منقول است کہ در شرع موسے در سجدہ کہ نماز پہلوی روی بر زمین بودہ بر سبیل استحباب یا وجوب و میتواند بود کہ مراد بعد از نماز و سجدہ شکر باشد یا امام گفت بر زمین بخشک از راوی است و حاصل ہر دو یکیست **هشتم اصل** عن علی بن الحسین صلوات الله علیہما علی المجذمین وهو راکب حماره وهم یتغدون فدعوه الی الغداء فقال اما انی لولا انی صائم لفعلت فلما صار الی منزله امر بطعام فصنع وامر ان یتنوقوا فیه ثم دعاهم فتغدوا عنده وتغدی معهم **شرح** المجذمین بصیغہ اسم فاعل باب افعال است بمعنی صاحبان جذام یعنی گذشت امام زین العابدین صلوات الله علیہ بر صاحبان خورہ بر حالی کہ او سوار الاغ خود بود و ایشان چاشت میخوردند پس بطعام طلبیدند پس گفت آگاہ باشید بدرستی کہ من اگر این می بود کہ من روزہ دارم ہر آئینہ میکردم آنرا کہ طلب کردید پس چون رفت بمنزل خود امر کرد و امر کرد کہ تکلف کنند در آن طعام بعد از آن خواند آن جماعت را در روز دیگر پس چاشت خوردند نزد او و او نیز چاشت خورد با ایشان مخفی نماند کہ این منافات ندارد با آنچہ منقولست کہ بگریز از صاحب خورہ چنانچہ از شیر میگریزے چہ آن در صورتیست کہ نفس متاثر شود و کسان اطمینان بقضاے الٰہی یا علم بعافیت نداشتہ باشد **نہم اصل** عن ابی عبد الله علیہ السلام قال ان من التواضع ان یجلس الرجل دون شرفه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت از جملہ فروتنی اینست کہ بنشیند مرد در مجلس پائین مرتبہ کمال خود **دهم اصل** نظر ابو عبد الله علیہ السلام الی رجل من اهل المدینة قد اشتری لعیاله شیئا وهو یحمله فلما رآه الرجل استحیی منه فقال ابو عبد الله علیہ السلام اشتریته لعیالك وحملته الیهم اما والله لولا اهل المدینة لاحببت ان اشتری لعیالی الشیء ثم احمله الیهم **شرح** نظر کرد امام جعفر صادق علیہ السلام بسوی مردی از اہل مدینہ بر حالی کہ خریدہ بود برای عیال خود چیزے و او برداشتہ بود آنرا پس چون دید امام علیہ السلام آن مرد شرم کرد از او پس گفت امام علیہ السلام خریدی آنرا برای عیال خود و برداشتہ نقل کردی آنرا بسوی ایشان آگاہ باش بخدا قسم اگر نمی بود طعن اہل مدینہ ہر آئینہ دوست میداشتم کہ خود خریداری نمایم برای عیال خود چیزے را بعد از آن خود بردارم و نقل کنم بسوی ایشان **یازدهم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فیما اوحی الله عز وجل الی داؤد علیه السلام یا داؤد کما ان اقرب الناس الی الله المتواضعون کذلک ابعد الناس من الله المتکبرون **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در آنچه وحی کرد الله عز وجل بسوی داود علیه السلام این بود که ای داود چنانچه نزدیک تر مردم بسوی الله تعالی اهل تواضع اند همچنان دور تر مردم از الله تعالی اهل تکبر اند **دوازدهم**

اصل عن ابی بصیر قال دخلت علی ابی الحسن موسی علیه السلام فی السنة التی قبض فیها ابو عبد الله علیه السلام فقلت جعلت فداک ما لک ذبحت کبشا ونحر فلان بدنة فقال یا ابا محمد ان نوحا علیه السلام کان فی السفینة وکان فیها ما شاء الله وکانت السفینة مامورة فطافت بالبیت وهو طواف النساء وخلی سبیلها نوح علیه السلام فاوحی الله عز وجل الی الجبال انی واضع سفینة نوح عبدی علی جبل منکن فتطاولت وشمخت وتواضع الجودی وهو جبل عندکم فضربت السفینة بجؤجؤها الجبل قال فقال نوح علیه السلام عند ذلک یا ماری اتقن وهو بالسریانیة رب اصلح قال فظننت ان ابا الحسن علیه السلام عرض بنفسه **شرح** وحی بکوهها بمعنی اعلام بر سبیل حقیقت است و دادن شعور بکوه برای اعلام بی تعجبی ندارد چه نفس ناطقه انسانی نیز جسمی است از اجسام و مدتی بی شعور بود و آخر شعور یافته یا ماری اتقن بیاء دو نقطه در پائین والف و میم والف و کسر رای بی نقطه و یای دو نقطه در پائین و فتح همزه و سکون تای دو نقطه در بالا و کسر قاف و سکون نون است التعریض ضد التصریح یعنی روایت است از ابو بصیر که از اهل کوفه است از عراق عرب گفت داخل شدم بر مجلس امام موسی کاظم علیه السلام در منی در سالی که گرفته شد از دنیا در آن سال امام جعفر صادق علیه السلام مراد پیش از وفات اوست پس گفتم قربانت شوم چیست ترا که قربان کردی قوچی را و قربان کرد شتری را درست فلان که عبد الله افطح باشد شتر پس گفت برای اشارت باینکه اراده عبد الله اینست که در زمان حیات پدر خود نمائی کند و هر چه من قربان کنم او بالاتر از آن را اختیار خواهد کرد پس من تواضع کردم ای ابو محمد بدرستی که نوح علیه السلام بود در کشتی مدتی که خواست الله تعالی یا مراد اینست که بود در کشتی از اصناف خلائق آنچه خواست الله تعالی و بود کشتی مامور بامر نوح باینمعنی که سکان آنرا بدست خود میداشت تا افعال حج را بالتمام بجا آورد پس طواف کرد بکعبه طوافی که آخر افعال حج است و آن طواف النساء است باینمعنی که افعال حج را تمام بجا آورد حتی طواف النساء را و ذکر رکعتین طواف نکرده برای اینکه آن وقت مقام ابراهیم نبوده و رکعتین واجب نبوده یا برای اینکه آن داخل ارکان نیست بلکه مثل جزو طواف است و بر این قیاس است منوت در منی و رمی جمره عقبه و واگذاشت سکان را نوح علیه السلام تا هر راه که خواهد رود پس وحی کرد الله عز وجل بسوی کوهها که من خواهم گذاشت کشتی نوح را که بنده فرمان بردار منست بر کوهی از جمله شما پس اظهار برتری کردند کوهها و دماغ خود را بالا بردند بتکبر و خضوع و فروتنی کرد کوه جودی و آن کوهی است در عراق عرب در موصل پس زد کشتی سینه خود را بآن کوه چنانچه مذکور است

در سورۂ ہود امام گفت پس گفت نوح علیہ السلام نزد آن زدن سینۂ کشتی از روی تعجب درانیکہ کوہہای بلند فرو دنیامد وانیجا فرود می آید یا ماری القن وآن بلغت سریانیہ بمعنی اینست کہ ای صاحب کل اختیار من عاقبت را غیرکن واز ضرر نگاہدار راوی گفت پس گمان کردم کہ امام موسی کاظم اشارت کردہا امت خود بعد از بعد وبہ بطلان دعوی امامت عبداللہ افطح **سیزدہم اصل** عن الحسن بن جہم عن ابی الحسن علیہ السلام قال قال التواضع ان تعطی الناس ما تحب ان تعطاہ **شرح** روایت است از حسن بن جہم از امام موسے کاظم علیہ السلام گفت کہ گفت فروتنی اینست کہ دہی مردم را حق تعظیم ایشان چنانچہ دوست میداری کہ دادہ شوی آن از جانب مردم **چہاردہم اصل** وفی حدیث اٰخر قال قلت ما حد التواضع الذی اذا فعلہ العبد کان متواضعا فقال التواضع درجات منہا ان یعرف المرء قدر نفسہ فینزلہا منزلہا بقلب سلیم لا یحب ان یاتی الی احد الا مثل ما یوتی الیہ ان رای سیئۃ درأہا بالحسنۃ کاظم الغیظ عاف عن الناس واللہ یحب المحسنین **شرح** لا یحب تا آخر تفسیر قلب سلیم است کہ در سورۂ شعرا وسورۂ صافات ست یاتی بصیغۂ مضارع معلوم باب ضرب است مثل مستثنای مفرغ ومرفوع وفاعل یاتی است یوتی بصیغۂ مضارع معلوم باب تفعیل است التاتیۃ داد چیزے را بجانب خود واکردن ضمیر مستتر راجع بالمرء است وعائد بالمحذوف است بتقدیر ما یوتیہ ضمیر الیہ راجع بالمرء است کاظم مرفوع وخبر مبتدای محذوف است بتقدیر ہو کاظم یعنی ودر حدیثی دیگر از حسن بن جہم از امام موسے کاظم علیہ السلام اینست کہ حسن گفت کہ گفتم چیست مرتبۂ فروتنی کہ چون کند آنرا بندہ باشد صاحب فروتنی در عرف بایں معنی کہ کمتر از ان بی اعتبار باشد پس امام علیہ السلام گفت فروتنی چندین مرتبہ است از جملہ آنہا اینست کہ بشناسد مرد مقدار خود را پس فرود آورد آنرا در مرتبۂ خود چل بی عیب بودن بیان بی عیب دل اینکہ دوست ندارد کہ آید از جانب قضا وقدر الٰہی بسوی ہیچیک از مسلمانان مگر مانند آنچہ برای خود میخواہد اگر بیند بدی را از مسلمانی دفع کند آن بدی را بموعظۂ حسنہ یا خصلت حسنہ یا مدارات حسنہ چنانچہ گویا کہ از خود دفع بدی سرزدہ و اصلاح میکند اشارتست بآیۂ سورۂ رعد وسورۂ قصص ویدرؤن بالحسنۃ السیئۃ فرو خورندۂ خشم است تجاوز کنندہ است از مردم گناہگار و اللہ تعالیٰ دوست میدارد نیکوکاران را چنانچہ در سورۂ آل عمران مذکور است

باب شصتم اصل باب الحب فی اللہ والبغض فی اللہ

شرح فی ہر دو جا برائے تعلیل است یعنی این باب بیان فضیلت دوستی ودشمنی برای رضای اللہ تعالیٰ است در این باب شانزدہ حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال من احب للہ وابغض للہ واعطی للہ فہو ممن کمل ایمانہ **شرح** کمل بصیغۂ ماضی معلوم باب حسن است وایمانہ مرفوع وفاعل است یا از باب تفعیل است وایمانہ منصوب ومفعول است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر کہ دوست داشت کسی را کہ دوست داشت برای رضای اللہ تعالیٰ ودشمن داشت کسی را کہ دشمن داشت برای رضائے اللہ تعالیٰ پس او از جملۂ کسی است کہ کامل است ایمان ایشان **دوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال

من اوثق عری الایمان ان یحب فی الله ویبغض فی الله ویعطی فی الله ویمنع فی الله **شرح**
فعلها همه بصیغه مجهول است وظرف نائب فاعل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
از جملهٔ مستحکم‌ترین دستهای ایمان که هر که با آن چسپد ایمان او قطع نشود این است که دوستی برای الله تعالی باشد
و دشمنی برای الله تعالی باشد و دادن مال برای الله تعالی باشد مثل ندادن مال بفاسقان که مدد فسق ایشان شود چنانچه گفته در سوره
المائده ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان و مثل ندادن مال بسفها چنانچه گفته در سوره النساء ولا تؤتوا السفهاء
اموالکم **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ود المومن فی الله من اعظم شعب الایمان
الا ومن احب فی الله وابغض فی الله واعطی فی الله ومنع فی الله فهو من اصفیاء الله **شرح** اضافت
ود در ود المومن اضافت مصدر بمفعول است شعب بضم شین بانقطه و فتح عین بی‌نقطه و بای یک نقطه جمع شعبه اجزای
مستقل باشد در میان کل خود و مضمون این موافق سابق است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سمعته یقول ان المتحابین فی الله یوم القیمة علی منابر من نور قد اضاء نور وجوههم
و نور اجسادهم و نور منابرهم کل شیء حتی یعرفوا به فیقال هولاء المتحابون فی الله **شرح** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که جمعی که یکدیگر را دوست دارند
برای رضای الله تعالی در روز قیامت بر منبرها از نور اند بر حالی که روشن کرده نور روهای ایشان
و نور بدنهای ایشان و نور منبرهای ایشان هر چیز را که در عرصات است تا شناخته شوند باین صفت و گفته شود
که این جماعت دوستداران یکدیگر برای الله تعالی **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الحب
والبغض امن الایمان هو فقال وهل الایمان الا الحب والبغض ثم تلا هذه الآیة حبب الیکم الایمان
وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک هم الراشدون **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از دوستی داشتن با کسی و دشمنی داشتن با کسی آیا از جملهٔ اجزای ایمان
مکلف به است آن مراد این است که آیا اختیاری و مامور به است یا چیزیست بی اختیار که تکلیف تعلق بآن نگیرد پس گفت
آیا ایمان چیزی هست غیر دوستی داشتن با خدا و رسول و وصی او و دشمنی داشتن با دشمن ایشان مراد این است
که عمده مکلف به فعل دل است چنانچه گذشت در تفسیر قول کل یعمل علی شاکلته در شرح حدیث چهارم باب یازدهم
بعد از آن خواند این آیت از سوره حجرات بدانکه توضیح این مقتبل آیت سابق و صدر این آیه و ذکر احتمال میشود و گذشت
در کتاب الحجة در حدیث هفتاد و یکم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است که حبب الیکم الایمان
وزینه فی قلوبکم یعنی امیر المومنین علیه السلام وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان الاول والثانی والثالث
و موافق این میگوییم ایمان اینجا بمعنی ایمن کردن است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد ابی
محمد الحسن بن علی علیهما السلام پس عبارت از حکم از روی علم است که محبت آن لازم دارد محبت امیر المومنین ع
و یازده فرزند او را و کفر بمعنی انکار محکمات قرآن است که در آنها نهی از پیروی ظن و امر بطلب علم است و کراهت

آن لازم دارد وکراهت پسر ابی قحافه را وفسوق تجاوز از حد در سرکشی از حکم الٰہی است وکراهت آن لازم دارد
کراهت پسر خطاب را وعصیان خیانت در احکام الٰہی است وکراهت آن لازم دارد وکراهت پسر عفان را مقدم
براین فقره اینست یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم
نادمین واعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم ولکن الله حبب الیکم چون الله تعالی . النسة
که مخالفان روایات افترا خواهند کرد واز آن جمله روایت هدر بودن خون رافضیان است گفته ای جماعتی که
ایمان آورده اگر آورد نزد شما کسی که سرکش باشد از حکم الٰہی که در محکمات قرآن کرده چیزی که مخالف محکمات است
که در آن نهی از اختلاف وخودرائی وپیروی ظن هست تامل وکمال دوری کنید از اینکه کشید جمعی را
بسبب ناخردمندی وترک محکمات قرآن پس شوید بر آنچه کردید پشیمان بعد از مرگ وبدانید باین معنی که اعتراف
وعمل کنید بآنچه میدانید که در میان شماست رسول الله رسول یکی از شما ونه خودرای بیان این آنکه اگر
طاعت کنید شما را در یکی از بسیاری از کار یعنی قضایائی که نفس حکم شرعی است واین احتراز است از قلیل
که قضایائیست که محل حکم شرعی است مثل قیم مستلفات وارش جنایات ومانند آنها که واقع شده در آنها
که وشاورهم فی الامر هر آینه هالک وجهنمی شده بوده اید بتصدیق کسیکه بمصلحت مبنی شما در چیزی از آن
قضایای بسیار حکم کند ولیکن الله تعالی بحکم خود نه بمصلحت مبنی رسول ونه بمصلحت مبنی دیگر محبوب در نظر شما
کرده انکار محکمات را وتجاوز از حد وسرکشی را ومخالفت احکام الٰہی را واگر مراد بایمان اینجا گرویدن بربوبیت
الله ومراد این خواهد بود که ولیکن الله تعالی امر کرده شما را بمحبت کسی که محبت او مصداق ایمان است
وآراسته داده او را در دلهای شما بمحکمات بسیار قرآن که در آنها امر باتباع اهل علم وسؤال اهل ذکر است
وامر کرده شما را در محکمات بسیار قرآن که در آنها نهی از اختلاف وخودرائی وپیروی ظن هست بتبرا از کسیکه
محبت او مصداق پوشانیدن حق است وکسیکه محبت او از مصداق تجاوز از حق بباطل است وکسیکه محبت او مصداق
گناهان کبائر است دانسته بیان اینها همه اینکه آن جماعت که میکشید ایشان را الیشانند وپس راه یافتگان بحق باین معنی که
راه یافتن از گناهی در تبرا نیست چه آن بامر الله تعالی در محکمات بینات قرآن است مثل اولئک یلعنهم الله
ویلعنهم اللاعنون واولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین **ششم اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه وآله لاصحابه ای عری الایمان اوثق فقالوا الله ورسوله اعلم وقال بعضهم الصلوة
وقال بعضهم الزکوة وقال بعضهم الصیام وقال بعضهم الحج والعمرة وقال بعضهم الجهاد فقال
رسول الله صلی الله علیه وآله لکل ما قلتم فضل ولیس به ولکن اوثق عری الایمان الحب فی الله
والبغض فی الله وتوالی اولیاء الله والتبری من اعداء الله **شرح** سوال عالم جاهل را از مسئله
برای طلب فتوی نیست بلکه برای اظهار احتمال عجب کال هر یکی است بدون اینکه حکم بمظنون باشد
والا حرام خواهد بود ورخصت در آن نیز حرام خواهد بود ولهذا پیش از جواب اظهار جهل خود کرده اند که الله

ورسوله اعلم ضمیر لیس راجع بمطلوب است ومیتواند بود که ضمیر لیس راجع بکل وضمیر به راجع باوثق باشد یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله اصحاب خود را کدام دستهای ایمان که بآنها ایمان محفوظ میماند از
شر شیطان مستحکم تر است پس گفتند الله تعالی ورسول او داناترانند وگفت بعض ایشان که شاید که نماز باشد
وگفت بعض ایشان شاید که زکوة باشد وگفت بعض ایشان شاید که جهاد باشد پس گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله برای هر کدام انچه گفتید فضیلتی هست نیست فضیلت آن فضیلت که من میخواهم
ولیکن مستحکم تر دستهای ایمان دوستی است برای رضای الله تعالی ودشمنی است برای رضای الله تعالی
واما خود دانستن اما آنیست که الله تعالی ایشانرا ولی تصرف در مومنان از خود شان کرده وبیزار است
از دشمنان الله تعالی یعنی جمعی که ضد آن اما اند چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سابق **هفتم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه وآله المتحابون فی الله یوم القیمة علی ارض زبرجدة خضراء فی ظل
عرشه عن یمینه وکلتا یدیه یمین وجوههم اشد بیاضا واضوأ من الشمس الطالعة یغبطهم
بمنزلتهم کل ملك مقرب وکل نبی مرسل یقول الناس من هؤلاء فیقال هؤلاء المتحابون فی الله
شرح ارض مضاف نیست تا سه زبرجدة برای وحدة است ضمیر یمینه راجع بالله تعالی یا راجع بعرش است
ضمیر کلتا یدیه راجع است بمرجع ضمیر یمینه ومراد اشعار باینست که این بر طبق آیت سوره واقعه نیست که اصحاب
شمال در انجا مذموم اند چه مراد در سوره واقعه جمعی اند که براه دست چپ که راه جهنم است برده میشوند مراد
اینجا انست که نشستگان در مجلس پادشاه اند نزد تخت پادشاه ودر عرش وکرسی ونظائر آنها بر سبیل استعاره تخییلیست
برای کمال تقرب یغبطهم بغین با نقطه وبای یکنقطه وطای بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است الغبطه
بکسر غین وسکون با خوشحال بودن وآرزوی مثل مرتبه کسی کردن بی آنکه از آنکس زائل شود وبنا بر اول
تغبیط بمعنی غابط شمردن است وبنا بر دوم بمعنی مغبوط شمردن است وبر هر تقدیر مراد عمده بودن آن مرتبه است
در نظر همه کس یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله جمعی که دوستان همند برای رضای الله تعالی
در روز قیامت بر زمین زبرجدی اند که سبز است یا یعنی که منبر نور ایشان که بیان شد در حدیث چهارم
در آن زمین است در سایه تخت پادشاهی الله تعالی جانب راست او وهر دو دست او راست است یعنی
نقص در شمال او نیست بلکه مطلب از ذکر یمین کمال تقرب است رویهای ایشان سفید تر وروشن تر از آفتاب
طلوع کننده است خوشحال میشمرند ایشان را بسبب مرتبه ایشان هر فرشته مقرب درگاه الهیست وهر پیغمبر
فرستاده شده خلائق میگویند که کیانند اینجماعت پس گفته میشود که این جماعت دوستان همند برای الله تعالی
هشتم اصل عن علی بن الحسین علیهما السلام قال اذا جمع الله الاولین والآخرین قام مناد فنادی
یسمع الناس فیقول این المتحابون فی الله قال فیقوم عنق من الناس فیقال لهم اذهبوا الی الجنة
بغیر حساب قال فتلقاهم الملائکة فیقولون الی این فیقولون الی الجنة بغیر حساب قال فیقولون

وای شی کانت اعمالکم قالوا کنا نحب فی الله ونبغض فی الله قال فیقولون نعم اجر العاملین
شرح یسمع بصیغہ مضارع معلوم باب افعال یا باب تفعیل حال است از فاعل فنادی الاسماع والتسمیع گفتن
اینکہ متوجہ شوید یا خاموش باشید برای شنیدن تلقاہم بصیغہ مضارع معلوم غائبہ باب تفعیل است مجذوف یک
تا از التلاقی استقبال کسی کردن یا از باب علم است اللقاء بکسر لام و در برخوردن کسی با ی در وای شی منصوب
و خبر کانت است و ذکر آن برای استبعاد نیست کہ محض محبت برای الله تعالی باعث این درجہ شود بی انضمام
مستحبات اعمال دیگر مثل تصدقات و نماز حج و بناء آخرت یعنی روایت است از امام زین العابدین ع گفت
چون جمع کند یکجا الله تعالی پیشینیان را و پسینیان را در روز قیامت برخیزد و فریاد کنندہ پس فریاد کند بر حالیکہ
دعوت میکند بشنیدن سخن مردم را پس میگوید کجا اند جماعتی کہ دوستی باہم میکردند در دنیا برای الله تعالی
نہ برای مصلحت دنیا امام گفت پس برمیخیزند جماعتی از مردم کہ ایشم پس گفتہ میشود ایشانرا کہ بروید بسوی
بہشت پیش از شروع در حساب خلائق امام گفت پس پیش ایشان می آیند ملائکہ در راہ بہشت پس میگویند
بسوی کجا قصد دارید پس میگویند بسوی بہشت بی حساب امام گفت پس ملائکہ میگویند پس کدام جمعی اید
شما از مردم پس میگویند ما دوستی کنندگانیم باہم برای رضای الله تعالی امام گفت پس ملائکہ میگویند وچہ چیز بود
اعمال مستحبہ صالحہ شما کہ باعث این درجہ شد امام گفت پس میگویند چیزی دیگر نبود و عمدہ این بود کہ دوست میداشتیم
برای الله تعالی و دشمن میداشتیم برای الله تعالی امام گفت پس ملائکہ میگویند خوب است مزد این عمل کنندگان
چنانچہ در سورۂ عنکبوت و آل عمران و زمر مذکور است **هم اصل** عن ابی عبدالله علیہ السلام قال ثلث
من علامات المومن علمہ بالله ومن یحب ومن یبغض **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع گفت
سہ صفت از علامتہای ایمان مومن است اول دانش او با الله تعالی یعنی اعتراف او و عمل او بمقتضای ربوبیت
الله تعالی نسبت بہر کس و ہر چیز و وحدانیت الله تعالی در حکم کہ مطلوب او شبہہ نکند پیروی ظن و اہل ظن نکند
در فتوی و در عمل دوم دانش او بآنکہ دوست میدارد او را کہ آیا از اہل طاعت است و از ائمہ ہدی و اتباع
ایشان است یا نہ سوم دانش او بآنکہ دشمن میدارد او را کہ آیا از اہل معصیت است و از ائمہ ضلالت و اتباع
ایشان است یا نہ **دهم اصل** عن ہشام بن سالم وحفص بن البختری عن ابی عبدالله علیہ السلام
قال ان الرجل لیحبکم وما یعرف ما انتم علیہ فیدخلہ الله الجنۃ بحبکم وان الرجل لیبغضکم
وما یعرف ما انتم علیہ فیدخلہ الله ببغضکم النار **شرح** ما انتم علیہ عبارت از معصیت است
مثل آنچہ از ہشام منقول است کہ قائل بتجسیم بودہ وگذشت در باب دہم و یازدہم کتاب التوحید و از حفص
منقول است کہ شطرنج بازی میکردہ یعنی روایت است از ہشام بن سالم وحفص ابن البختری بفتح بای یک نقطہ
و سکون خای بانقطہ و فتح تای دو نقطہ در بالا و رای بی نقطہ و تشدید یا از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ گفت
بدرستی کہ مرد ہر آئینہ دوست میدارد شما را بنا بر ظاہر ایمان و شیعہ امامیہ بودن شما و نمی شناسد آن گناہی را

گر شما بر آینه پس داخل میکند او را الله تعالی در بهشت بسبب دوستی او شما را و بدرستی که مرد هر آئینه دشمن میدارد
شما را بنا بر ظاهر شیعه امامیه بودن شما و نمیشناسد آن گناهی که شما بر آینه برای آن دشمنی کند با شما پس داخل میکند
او را الله تعالی بسبب دشمنی او شما را در آتش جهنم **یازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال
اذا اردت ان تعلم ان فیک خیرا فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله ویبغض
اهل معصیته ففیک خیر والله یحبک واذا کان یبغض اهل طاعة الله ویحب اهل معصیته
فلیس فیک خیر والله یبغضک والمرء مع من احب **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت
چون اراده کنی که دانی در تو خیرے هست یا نه پس نظر کن بسوے دل خود بیان این آنکه اگر دل تو دوست
میدارد اهل فرمان برداری الله تعالی را که متقیانند خواه ضرر ایشان بدنیاے تو رسیده باشد و خواه
رسیده باشد و دشمن میدارد اهل نافرمانی الله تعالی را که متقیانند خواه نفعی از ایشان بدنیای تو رسیده باشد
وخواه رسیده باشد پس در تو خیرے هست والله تعالی دوست میدارد ترا و اگر دل تو دشمن میدارد اهل
طاعت الله را برای ضرر دنیا و دوست میدارد اهل معصیت الله تعالی را برای نفع دنیا پس نیست در تو خیرے
والله تعالی دشمن میدارد ترا و مرد محشور میشود در قیامت با کسی که دوست داشت او را **دوازدهم**
اصل عن ابی جعفر ع قال لو ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله علی حبه ایاه وان کان المحبوب
فی علم الله من اهل النار ولو ان رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله علی بغضه ایاه وان کان
المبغض فی علم الله من اهل الجنة **شرح** روایت است از امام محمد تقی علیه السلام گفت اگر اینکه مردے
دوست دارد مردی را برای الله تعالی هر آئینه مزد میدهد او را الله تعالی بنا بر دوستی او آنکس را اگر چه باشد
آن دوست داشته شده در علم الله تعالی از اهل آتش جهنم مثل منافقان و اگر اینکه مردی دشمن دارد مردی را
برای الله تعالی هر آئینه مزد میدهد او را بنا بر دشمنی او آنکس را اگر چه باشد آن دشمن داشته شده در علم الله تعالی
از اهل بهشت مثل جمعی که برائے تقیه اظهار پیروے ائمه ضلالت میکنند چنانچه مردم پندارند که بجدا اند **سیزدهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قد یکون حب فی الله ورسوله وحب فی الدنیا
فما کان فی الله ورسوله فثوابه علی الله وما کان فی الدنیا فلیس بشیء **شرح** روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گاهی میباشد در دل مومن دوستی کسی برای دنیا پس آنچه باشد برای
الله تعالی و رسول او پس مزد آن بر الله تعالی هست و آنچه باشد برای دنیا پس نیست هیچ چیز یعنی که مزد
نداند چون منافق با ایمان و یا قسم اول نداشته باشد ضرری نیز ندارد **چهاردهم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال ان المسلمین یلتقیان فافضلهما اشدهما حبا لصاحبه **شرح**
روایت هست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که دو مومن باهم ملاقات میکنند پس فاضلتر ایشان
نزد الله تعالی کسے هست که دوستی او بدیگرے بیشتر است از دوستی آن دیگر با او **پانزدهم اصل** عن

ابی عبد الله علیه السلام قال ما التقی مؤمنان قط الا کان افضلهما اشدهما حبا لاخیه **شرح** مضمون این موافق سابق است **شانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل من لم یحب علی الدین ولم یبغض علی الدین فلا دین له **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع گفت هر که دوست نداشت بنا بر دین و دشمن نداشت بنا بر دین باین معنی که هیچ دوستی او برای طاعت الهی و هیچ دشمنی برای عصیان الهی نباشد پس نیست دینی صحیح آنکس را باین معنی که از اهل ایمان نیست

باب شصت ویکم باب ذم الدنیا والزهد فیها

شرح الذم بفتح ذال با نقطه و تشدید میم مصدر باب نصر حقیر و بیفائده شمردن چیزی وضد مدح و مراد معنی اول است الزهد بضم زای با نقطه و سکون ها و دال بی نقطه بی رغبتی در چیزی یعنی این باب بیان فضیلت حقیر شمردن دنیا و بی رغبت بودن در دنیاست بمعنی آنکه اهتمام بکار آخرت و فکر آخرت بیشتر از کار دنیا و فکر دنیا باشد درین باب بست و هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من زهد فی الدنیا اثبت الله الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه وبصره عیوب الدنیا داءها ودواءها واخرجه من الدنیا سالما الی دار السلام **شرح** زهد بصیغه ماضی معلوم باب منع و علم و حسن است اثبت بثای سه نقطه است و بنون ممکن است بصره بصیغه معلوم باب تفعیل است العیوب جمع عیب نقصان لازم و گاهی مستعمل در اعم از لازم و غیر لازم میشود الداء بفتح دال بی نقطه والف و همزه معتل العین واوی مهموز اللام مرض و مراد اینجا رغبت در دنیاست و مجرور است تا بدل الدنیا باشد بدل بعض از کل برای اشارت بآنکه دنیا از بعض جهات ممدوح است چه آن مزرعه آخرت است و ناصح امین است بعبرتها اگر کسی بگوش دل بشنود و میتواند بود که منصوب باشد تا بدل عیوب باشد و بنا براین مراد بعیب اعم از نقصان لازم است الدواء بفتح دال بی نقطه و واو والف مقصوره احمق و مراد اینجا گرفتار رغبت در دنیاست و میتواند بود که بالف ممدوده باشد بمعنی چیزی که بآن علاج مرض کنند و بنا براین مراد صعوبت دواء است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بی رغبت شد در دنیا پا برجا کرد الله تعالی مصلحت اندیشی را چنانچه در آیات قرآنست در دل او که از آن غافل نشود و گویا کرد بآن زبانش را برای نصیحت دیگران و بینا کرد او را عیبهای دنیا عیبهای مرض رغبت دنیا و عیبهای احمق راغب دنیا و بیرون برد او را از دنیا بی عیب و بی مرض بسوی بهشت که خانه بی عیبی و بیمرضی است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول جعل الخیر کله فی بیت وجعل مفتاحه الزهد فی الدنیا ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا یجد الرجل حلاوة الایمان حتی لا یبالی من اکل الدنیا ثم قال ابو عبد الله علیه السلام حرام علی قلوبکم ان تعرف حلاوة الایمان حتی تزهد فی الدنیا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت کرده شد خوبی همگی در خانه و کرده شد کلید آن خانه بی رغبتی

در دنیا بعد از آن امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نمی یابد مرد شیرینی ایمان را مگر وقتیکه پاک نداشته باشد از آنکه خورد دنیا را یعنی که اگر کل دنیا لقمه در دهن سگی شود نگوید که برای آن سگ زیاد است بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام محال است بر دلهای شما اینکه شناسند شیرینی ایمان را مگر وقتیکه بی رغبت شود در دنیا **سوم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام ان من اعون الاخلاق علی الدین الزهد فی الدنیا **شرح** گفت امیر المومنین علیه السلام به حقیقی که از جمله مددگار ترخویها ے خوب آدمے برای تحصیل آخرت بی رغبتی در دنیاست **چهارم اصل** ان رجلا سال علی بن الحسین علیهما السلام عن الزهد فقال عشرة اشیاء فاعلی درجة الزهد ادنی درجة الورع واعلی درجة الورع ادنی درجة الیقین واعلی درجة الیقین ادنی درجات الرضا الا وان الزهد فی آیة من کتاب الله عز وجل لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتاکم **شرح** بعض این گذشت در حدیث دهم باب سی ویکم و نزدیک بمضمون این گذشت در احادیث باب بست وششم بیان شد در شرح حدیث اول باب چهل ویکم کتاب الحجة که خطاب در لاتاسوا مخصوص آئمه هدی است ولا نافیه است و در لا تفرحوا مخصوص ابی بکر و یاران اوست ولا ناهیه است ومستبعد نیست اختلاف خطاب در امثال این مانند یوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبک بنا بر این مراد بیوزدن زهد درین آیت اینست که این آیه دلالت بر کمال بی اعتباری وحقارت دنیا در نظر الله تعالی میکند پس داعی وباعث زهد مومنان میشود یعنی بدرستی که مردی پرسید امام زین العابدین علیه السلام را از بی رغبتی در دنیا که کدام است پس گفت آن ده جزو دارد بعدد اجزاے دنیا مثل مال واولاد ولباس وطعام وزن وقتاه وکوب وانتقام از دشمن وحکومت وشهرت بخوبی وبیان ده جزو بوجه دیگری آید در حدیث دوازدهم بالاتر درجه زهد که مشتمل است بر جمیع ده جزو پائین تر درجه پرهیزگاریست وبالاتر درجه پرهیزگاری پائین تر درجه کمال اطمینان با بیان است وبالاتر درجه کمال اطمینان پائین تر درجات رضا بقضای الهی در خیر وشر است آگاه باش بدرستی که داعی وباعث زهد در آیتی است از قرآن در سوره حدید که بر مصیبتی در قرآن مکتوب شده تا شما عالمان بجمیع قرآن آزرده مشوید بر سر آنچه از شما بنا حق رفت که حکومت دنیا باشد وای ائمه ضلالت خوشحال مشوید بسبب آنچه آمد نزد شما از دنیا که آن بسبب بی اعتباری دنیاست وانتقام آن کشیده خواهد شد **پنجم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام وهو یقول کل قلب فیه شك او شرك فهو ساقط وانما ارادوا بالزهد فی الدنیا لتفرغ قلوبهم للآخرة **شرح** الشک اضطراب نفس صریح برای حب دنیا الشرک حالتی که مرکب است از اطمینان واضطراب برای طلب دنیا مثل آنکه در ظاهر دل اطمینان باشد ودر باطن آن اضطراب باشد ضمیر ارادوا راجع بانبیا واولیا است یا در با الزهد زائده است در مفعول له برای اشعار بتحقیق مراد لحوق اراده بان مثل ومن یرد فیه بالحاد ولام در لتفرغ برای تعلیل است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام واو میگفت هر دلی که در آن اضطراب صریح دنیا باشد یا آلودگی باضطراب دنیا

باشد بی اعتبار است و جز این نیست که انبیا و اولیا قصد کرده اند و بعمل آورده اند بی رغبتی در دنیا را تا فارغ شود دلہاے ایشان برای عمل آخرت **ششم اصل** قال امیر المومنین علیہ السلام علامۃ الراغب فی ثواب الآخرۃ زہدہ فی عاجل زہرۃ الدنیا اما ان زہد الزاہد فی ہذہ الدنیا لاینقصہ مما قسم اللہ عزوجل لہ فیہا وان زہد وان حرص الحریص علی عاجل زہرۃ الدنیا لایزیدہ فیہا ولو حرص فالمغبون من حرم حظہ من الآخرۃ **شرح** الزہرۃ بفتح زای با نقطہ و سکون و فتح ہا و رای بی نقطہ و تای وحدت یک شگوفہ تشبیہ لذت دنیا بیک شگوفہ شدہ باعتبار سرعت زوال آن نسبت بگلہای دیگر ما در ما قسم مصدریہ است بنا بر اینکہ زہد باعث کمی رزق فی الجملہ شود و میتواند بود کہ موصولہ باشد بنا بر اینکہ زہد باعث کمی رزق نشود اصلا ضمیر فیہا در اول راجع بدنیاست و در دوم راجع بزہرہ است و میتواند بود کہ راجع بدنیا باشد بنا بر احتمال دوم در ما قسم و ضمیر وان زہد راجع بزہد و ضمیر وان حرص راجع بحرص است برای مبالغہ مانند جد جد فا در فالمغبون برای تفریع بیر وان حرص الحریص تا آخر یا بر اما ان زہد تا آخر است حرم بصیغہ مجہول است از باب ضرب و علم و ضمیر مستتر راجع بمن و نائب فاعل است کہ ابلیس باشد باغوا یا اللہ تعالی باشد بعقوبت حظہ منصوب و مفعول دوم است و میتواند بود کہ حرم بصیغہ معلوم باشد و مفعول اول محذوف باشد بتقدیر حرم نفسہ حظہ یعنی گفت امیر المومنین علیہ السلام بدرستی کہ نشان رغبت کنندہ در ثواب آخرت بی رغبتی اوست در خام لذت و فراغت دنیا آگاہ باش بدرستی کہ بی رغبتی بی رغبت در این دنیا کم نمیکند او را از آنچہ قسمت کردہ باشد اللہ عزوجل برای او در دنیا یعنی کہ او نیز برزق میرسد اگر زیادہ نباشد کم ہرچند کہ بی رغبتی او بنہایت باشد مراد لبعد از محافظت حدود شرعیہ در طلب رزق و صرف آن و بعد از وسعت دنیا بر عائلہ اہل اوست پس منافات ندارد با آنکہ قادر بر تحصیل رزق خود را از گرسنگی ہلاک کند یا در قحط کسے از گرسنگی میرد و بدرستی کہ حرص صاحب حرص بر حاضر لذت و فراغت دنیا زیادہ نمیکند او را در لذت و فراغت دنیا ہر چند کہ حرص او بنہایت باشد پس زیانکار در سودا کسی است کہ باغواے شیطان و خذلان رحمن محروم شد از نصیب خود از آخرت یا نمیعنی کہ ثواب خود را او حرص دنیا گرفت چہ حرص باعث زیادتی لذت او نشد و ثواب آخرت از دست رفت **ہفتم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ما اعجب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ شئ من الدنیا الا ان یکون فیہا جائعا خائفا **شرح** استثنا منقطع است و میتواند بود کہ متصل باشد باعتبار اینکہ نزد عاقل دانا جوع و خوف کہ برای رضاے اللہ تعالی باشد بنہایت لذیذ است و در دنیا نیز حتی اینکہ لذیذ تر است از تصرف در کلیدہاے گنجہاے زمین چنانچہ می آید در حدیث آیندہ یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت خوش نیامد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ را چیزے از لذت دنیا کہ رغبت و حرص کند در آن لیکن مینمود است این را کہ باشد در دنیا گرسنہ بسبب روزہ و مانند آن ہراسان از عذاب آخرت مانند آن مثل آنچہ در جہاد باشد و امثال آن **ہشتم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال خرج النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وہو محزون فاتاہ ملک ومعہ

الاول من الاربعہ

مفاتیح خزائن الارض فقال یا محمد هذه مفاتیح خزائن الدنیا یقول لک ربک افتح وخذ منها ما شئت من غیران تنقص شیئا عندی فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الدنیا دار من لا دار له ولها یجمع من لا عقل له فقال الملک والذی بعثک بالحق لقد سمعت هذا الکلام من ملک یقوله فی السماء الرابعة حین اعطیت المفاتیح **شرح** یجمع بصیغه مضارع معلوم باب فعال است الاجماع کال جد در قصد چیزے والس گرفتن بچیزے ومہیا کردن اسباب برای چیزے وہمہ اینجا مناسب است وبنا بر معنی اخیر از باب منع نیز میتواند بود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بیرون آمد نبی صلی الله وآلہ بسوے یکی از غزوات واو غمگین بود برلے بے استعدادی کہ باعث نافرانی بعض لشکر است پس آمد نزد او فرشتہ وبا او بود کلید ہاے خزینہاے زمین یعنی علم بطریق وصول بآنہا وقدرت بر آنہا پس گفت ای محمد اینہا کلید ہای خزینہاے دنیاست میگوید ترا صاحب کل اختیار تو کہ بکشا وفراگیر از ان خزینہا انچہ خواہی بی آنکہ کم کردہ شوے چیزے از ثواب آخرت تو نزد من پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآلہ دنیا خانۂ رغبت کسی است کہ خانۂ دیگر ندارد وبرای دنیا کمال جد و قصد میکند کہ احمق است نفہمیدہ کہ بی رغبتی در لذت جسمانی دنیا برای رضاے الہی چہ مقدار لذت روحانی دارد ودر دنیا نیز اگر لذت ترک لذت بدانی ذکر لذت در ہر لذت نخوانی پس گفت آن فرشتہ قسم بآنکہ فرستاد ترا با قرآن کہ ہر آئینہ بتحقیق شنیدم این سخن را کہ گفتی از فرشتہ کہ میگفت آنرا در آسمان چہارم وقتی کہ دادہ شدم کلیدہاے خزینہا **نہم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال مر رسول الله صلی الله علیه وآله بجدی اسک ملقی علی مزبلة میتا فقال لاصحابه لم یساوی هذا فقالوا لعله لو کان حیا لم یساو درهما فقال النبی صلی الله علیه وآله والذی نفسی بیده الدنیا اهون علی الله من هذا الجدی علی اهله **شرح** الاسک بفتح سین بنقط وتشدید کاف مراد اینجا بے گوش است المزبلة بفتح میم وسکون زای با نقطہ وفتح وضم باے یکنقطہ جاے سرگین یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گذر کرد رسول الله صلی الله علیه وآلہ بر بزغالۂ گوش بریدہ کہ انداختہ شدہ بود در مزبلہ بر حالی کہ مردہ بود پس گفت یاران خود را چند می ارزد این پس گفتند شاید کہ اگر آن زندہ میبود نمی ارزید بیک درہم مراد اینست کہ الحال بہیچ نوع نمی ارزد در خرید وفروخت ہر چند کہ کسی را حاجت آن افتد برلے سیر کردن سگ وامثال آن پس گفت نبی صلی الله علیه وآلہ قسم بآنکہ جان من بقبضۂ قدرت اوست کہ ہر آئینہ دنیا بی اعتبار است نزد الله تعالی از این بزغالہ نزد اہلش اگر کسی برای سیر کردن سگ از ایشان طلب کند مراد اینست کہ اگر باین بی اعتباری نمی بود یک شربت آب بکافر نمیداد ومومن اولی میبود بدنیا از کافر **دہم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اراد الله بعبد خیرا زهده فی الدنیا وفقهه فی الدین وبصره عیوبها ومن اوتیهن فقد اوتی خیر الدنیا والآخرة وقال لم یطلب احد الحق بباب افضل من الزهد فی الدنیا وهو ضد لما طلب اعداء الحق قلت جعلت فداک

مما اتاك من الزعة فيها وقال الامن صبار كريمة فانما هي ايام قلائل الا انه حرام عليكم ان تجدوا
طعم الايمان حتى تزهدوا في الدنيا شرح ضمير و هو ضمير راجع بحق است من در مما براى سببيه است
وماذا اسم استفهام است الاهمزه استفهام و لانافيه است من در من صبار زائده است براى عموم نفى يا تبعيضيه است
وحاصل هر دو يكى است الصبار بكسر صاد بى نقطه و تخفيف باى يك نقطه و الف و راى بى نقطه مصدر باب مفاعله
شكيبائى و مضاف است بكريم فا براى بيان است الا اينجا حرف تنبيه است يعنى روايت است از امام جعفر صادق
عليه السلام كه گفت چون اراده كرد الله تعالى به بنده خير را سه صفت ميدهد او را اول اينكه بى رغبت ميكند
او را در دنيا دوم اينكه فقيه ميكند او را در آداب دينداری سوم اينكه بينا ميكند او را بعيبهاى دنيا چنانچه مذكور شد
در حديث اول اين باب و هر كه داده شد اين سه صفت پس تحقيق داده شد خير دنيا و آخرت و امام عليه السلام
گفت طلب نكرد هيچ يك حق را كه در قرآن است در دری كه آن در بهتر باشد در راه حق بودن از بى رغبتى در دنيا
و حق ضد است چيزى را كه دشمنان حق مى طلبند گفتم قربانت شوم چيز است ضد حق را ايشان طلبگار شده اند
گفت بسبب رغبت در دنيا و امام گفت آيا نيست هيچ شكيبائى صاحب گذشتى كه خود را نگاه دارد از رغبت
در دنيا بيان اين آنكه جز اين نيست كه حيات دنيا اندك روزگاريست آگاه باش بدرستيكه شان اينست
كه ممتنع است بر شما اينكه دريابيد مزه ايمان را مگر آنكه بى رغبت شويد در دنيا **يازدهم اصل** سمعت
اباعبدالله عليه السلام يقول اذا تخلى المومن الدنيا سما و وجد حلاوة حب الله و كان عند اهل
الدنيا كانه قد خولط و انما خالط القوم حلاوة حب الله فلم يشتغلوا بغيره قال و سمعته يقول ان
القلب اذا صفا ضاقت به الارض حتى يسمو **شرح** سما بسين بى نقطه و تخفيف ميم و الف بصيغه ماضى
معلوم معتل اللام واوى باب نصر است خولط بخاى با نقطه و طاى بى نقطه بصيغه ماضى مجهول باب مفاعله است
المخالطه بكسر خا آميخته شدن چيزى با عقل كسى بروشى كه خللى در عقل بهم رسد و آميخته شدن مطلقا اول مراد است
در خولط و دوم مراد است در خالط يعنى شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام كه ميگفت چون خالى ساخت
مومن خود را از رغبت در دنيا بلند مرتبه شد و دريافت شيرينى دوستى الله تعالى را در دل خود و مشد نزد
اهل رغبت در دنيا چنانچه گويا كه بتحقيق خبط شده و جز اين نيست كه آميخته شده آن جماعت را كه مخبط مينامند
شيرينى دوستى الله تعالى پس مشغول نمى شوند بغير دوستى او و عبدالله گفت شنيدم از امام عليه السلام
كه ميگفت بدرستى كه دل چون صاف شد از رغبت در دنيا كوچكى و تنگى ميكند نزد حوصله همت او زمين و آنچه
در زمين است تا آنكه دلش بالا رفته تعلق بهشت كه در آسمان است گيرد **دوازدهم اصل** سئل
على بن الحسين عليه السلام اى الاعمال افضل عند الله عز و جل فقال ما من عمل بعد معرفة الله
جل و عز و معرفة رسول الله صلى الله عليه و آله افضل من بغض الدنيا وان لذلك لشعبا كثيرة
و للمعاصى شعبا فاول ما عصى الله به الكبر و هى معصية ابليس حين ابى و استكبر و كان من الكافرين

ثم الحرص وهی معصیة آدم وحوا حین قال الله عزوجل لهما کلا من حیث شئتما و لا تقربا هذه
الشجرة فتکونا من الظالمین فاخذا ما لا حاجة بهما الیه فدخل ذلک علی ذریتهما الی یوم القیمة
و ذلک ان اکثر ما یطلب ابن آدم ما لا حاجة به الیه ثم الحسد وهی معصیة ابن آدم حیث حسد
اخاه فقتله **شرح** در نسبت معصیت بآدم و حوا بعد آن سکون ایشان در جنت چنانچه مذکور است
در سوره اعراف و سوره بقره احتمالات بسیار ذکر کرده ازانجمله اینکه آنچه منسوب بایشان است دو قسم است اول
منسوب بایشان بالذات و آن معصیت صریح نبوده بلکه خطا بوده و باعث عقوبت دنیا شد چنانچه می آید
در حدیث نهم باب صد و بیست و ششم و مراد بجنت بهشت دنیاست چنانچه می آید در کتاب الجنائز در حدیث دوم باب نوزدهم
که بابی بی عنوان مقدم بر باب الاطفال است که سألت ابا عبد الله علیه السلام عن جنة آدم علیه السلام فقال
جنة الدنیا یطلع فیها الشمس والقمر ولو کانت من جنان الآخرة ما خرج منها ابدا دوم منسوب بایشان بالعرض
و آن معصیت صریح است که از بعض اولاد ایشان صادر شده بالذات و بایشان نسبت داده شده بقسمی از مجاز مثل آیت
سوره طه و عصی آدم ربه فغوی و از این قبیل است آیه سوره اعراف جعلا له شرکاء باعتبار اینکه و علی التعاقب از
فرزندی معیب در ایشان باعث شرک آن اولاد شده زیرا که نسبت شرک حقیقی بآدم و حوا محال است باتفاق
موافق و مخالف و نظیر نسبت در قسم اول با قسم دوم است نسبت آیه سوره فتح لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما
تأخر چنانچه مذکور شد در شرح حدیث ششم باب چهل و هفتم و شاید که فاخذا ما لا حاجة به الیه اشارت بقسم اول باشد و فدخل
ذلک علی ذریتهما اشارت بقسم دوم باشد یعنی پرسیده شد امام زین العابدین علیه السلام که کدام عمل از جمله عملها
فاضلتر است نزد الله عزوجل باعتبار ثواب پس گفت نیست هیچ عملی بعد از شناختن الله جل و عز و شناختن رسول
او صلی الله علیه و آله فاضلتر از دشمنی دنیا یعنی دوری از محبت دنیا و بد زیستی که آن دوری اقسام بسیار است
و معصیتها را نیز چندین قسم است بعدد قسمهای دوری بیان این آنکه اول چیزی که مخالفت کرده شد الله تعالی
بآن تکبر است و آن معصیت شیطان است وقتی که امتناع از سجده کرد و خود را بزرگ شمرد و بود از جمله
پوشانندگان ربوبیت رب العالمین بترک عمل بمقتضای آن چنانچه در آیه سوره بقره است بعد از آن حرص است
و آن گناه آدم و حواست وقتی که گفت الله عزوجل ایشانرا بخورید در بهشت از هر جا که خواستید و نزدیک مشوید
آن شجره را که میشوید از جمله ظالمان چنانچه در آیت سوره اعراف است پس فرا گرفتند چیزی را که حاجتی نبود بایشان
بسوی آن بیان نسبت گناه بآدم و حوا اینکه داخل شده آن گناه بر اکثر اولاد ایشان تا روز قیامت و آن
برای اینست که اکثر آنچه طلب میکنند آنرا فرزند آدم چیزیست که نیست حاجتی باو بسوی آن مثل ذخیره
زیاد از حد و مانند آن بعد از آن حسود است و آن گناه قابیل پسر آدم است جائیکه حسودی کرد برادرش هابیل را
پس کشت او را چنانچه در سوره مائده است اصل فتشعب من ذلک حب النساء وحب الدنیا وحب الرئاسة
وحب الراحة وحب الکلام وحب العلو والثروة فصرن سبع خصال فاجتمعن کلهن فی حب الدنیا فقال

الانبیاء والعلماء بعد معرفته ذلك حب الدنیا راس کل خطیئة والدنیا دنیاان دنیا بلاغ ودنیا ملعونة **شرح** پس حاصل شد از آن سه صفت چند صفت دیگر اول دوستی زنان بحرام دوم دوستی زندگانی دنیا یعنی کراهت از مرگ بغفلت از ثواب آخرت وسوم دوستی سرداری بی اهلیت آن وچهارم دوستی تن پروری وپنجم دوستی درازنفسی وقتوا وقضا ومانند آنها از گفتگو بانداشته وششم دوستی بالانشینی در مجالس ومرید گیری ومانند آنها بی اهلیت آن هفتم دوستی کثرت غلامان ونوکران واموال ومانند آنها از اسباب بزرگی پس شد آن صفتها هفت صفت پس جمع شد دو صفت همگی آنها در دوستی دنیا پس گفتند انبیا واوصیا بعد از شناخت آنکه مذکور شد بوحی الهی یا بفکر خود دوستی دنیا سرهمه خطاهاست ودنیا دو قسم است اول دنیائی که آدمی را بلب گور رساند دوم دنیائی که مذموم است مراد اینست که دوستی دنیائی که سرهمه خطاهاست دوستی دنیائی بلاغ نیست بلکه دوستی زیاده بر آنست **سیزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان فی طلب الدنیا اضرارا بالاخرة وفی طلب الاخرة اضرارا بالدنیا فاضروا بالدنیا فانها احق بالاضرار **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که در سعی برای دنیا ضرر رسانیدن بآخرت است ودر سعی برای آخرت ضرر رسانیدن بدنیاست پس ضرر رسانید شما بدنیا بسعی برای آخرت چه بدرستی که دنیا سزاوارتر است از آخرت بضرر رسانیدن **چهاردهم اصل** عن ابی عبیدة الحذاء قال قلت لابی جعفر علیه السلام حدثنی بما انتفع به فقال یا اباعبیدة اکثر ذکر الموت فانه لم یکثر انسان ذکر الموت الا زهد فی الدنیا **شرح** روایت است از ابوعبیده که گفت که گفتم امام محمد باقر را خبر ده مرا بچیزی که سود مند شوم بآن پس گفت ای ابوعبیده بسیار بجا آور یاد مرگ را پس بتحقیق که بتحقیق اینست که زیاد نمیکند انسان ذکر موت را مگر اینکه بیرغبت میشود در دنیا **پانزدهم اصل** قال ابوجعفر ان ملکا ینادی کل یوم ابن آدم لد للموت واجمع للفناء وابن للخراب **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام فرشته فریاد میزند بزبان حال یا بزبان مقال هر روز ای فرزند آدم زاده شو برای مرگ وجمع مال کن برای برطرف شدن وعمارت کن برای خراب شدن **شانزدهم اصل** قال علی بن الحسین علیهما السلام ان الدنیا قد ارتحلت مدبرة وان الاخرة قد ارتحلت مقبلة ولکل واحد منهما بنون فکونوا من ابناء الاخرة ولا تکونوا من ابناء الدنیا الا وکونوا من الزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الاخرة الا ان الزاهدین فی الدنیا اتخذوا الارض بساطا والتراب فراشا والماء طیبا وقرضوا من الدنیا تقریضا الا ومن اشتاق الی الجنة سلا عن الشهوات ومن اشفق من النار رجع عن المحرمات ومن زهد فی الدنیا هانت علیه المصائب **شرح** گفت امام زین العابدین علیه السلام بدرستی که دنیا بحرکت در آمده برحالیکه رو آورده است وبدرستی که آخرت در کار نزدیک شدن است وبرای هریک از دنیا وآخرة فرزندانند باینمعنی که جمعی در کارسازی دنیااند چنانچه فرزند در کارسازی پدر میکند وجمعی در کارسازی آخرت اند پس باشید شما از جمله آخرت ومباشید از جمله فرزندان دنیا

آگاہ باشید از جملہ رغبتان در دنیا رغبت کنندگان در آخرت آگاہ باشید بدرستی کہ بی‌رغبتان در دنیا فرا گرفتند زمین را بجاے قالی و مثل و امثال آنہا و خاک نرم زمین را بجاے رخت خواب و آب را بجاے لذیذ اشربہ دنیا مراد این ہست کہ اصلا لباسہا و فراش و طیب نداشتہ اند بلکہ مراد اینست کہ مقید نبودہ اند کہ البتہ جمیع خانہ ایشان لباسہا داشتہ باشد یا اگر لباسہا حاضر نباشد بر زمین ننشینند تا حاضر شود و برین قیاس ہست باقی احوال و نہایت بریدند از خود بعض اسباب دنیا را نوعی از نہایت بریدن یا بمعنی کہ ترک بالکلیہ کردند از اسباب دنیا ہر چہ را کہ بی آن زندگی ممکن بود کہ نہایت النہایت مبالغہ در آن بود آگاہ باشید و ہر کہ مشتاق شد بسوے بہشت روگردان شد از خواہشہاے نفس و ہر کہ ترسید از آتش جہنم برگشت از حرامہا و ہر کہ بی‌رغبت شد در زندگانی دنیا و جمیع اسباب آن سہل شد برو مصیبتہا چہ جزع در مصیبت مبنی بر قرار اعتبار و بقای خود در دنیاست اصل الا ان للہ عبادا کمن رای اہل الجنۃ فی الجنۃ مخلدین و کمن رای اہل النار فی النار معذبین شرورہم مامونۃ و قلوبہم محزونۃ و انفسہم عفیفۃ و حوائجہم خفیفۃ صبروا ایاما قلیلۃ فصار وا بعقبی راحۃ طویلۃ اما اللیل فصافون اقدامہم تجری دموعہم علی خدودہم وہم یجارون الی ربہم یسعون فی فکاک رقابہم و اما النہار فحلماء علماء بررۃ اتقیاء کانہم القداح قد براہم الخوف من العبادۃ ینظر الیہم الناظر فیقول مرضی و ما بالقوم من مرض ام خولطوا فقد خالط القوم امر عظیم من ذکر النار و ما فیہا **شرح** مخلدین بصیغہ اسم فاعل باب افعال ہست الاخلاد دل بر چیزے نہادن بکمال رضا یجارون بسکون جیم و فتح ہمزہ و ضم راے مہملہ بصیغہ مضارع معلوم باب منع ہست الجوار بضم جیم بلند کردن آواز در دعا و زاری القداح بکسر قاف جمع قدح بکسر قاف و سکون دال تیر بے پر و پیکان براہم بہاے یکنقطہ و راے بی‌نقطہ و الف بصیغہ ماضی معلوم معتل اللام یائی باب ضرب ہست البری بفتح با و سکون را تراشیدن تیر من و من العبادۃ براے سببیت ہست و ما بالقوم من مرض کلام امام ہست کہ درمیان مقول فیقول در آمدہ ام منقطعہ ہست بمعنی ہمزہ استفہام و بل اضرابیہ فقد خالط تا آخر نیز کلام امام ہست یعنی آگاہ باشید بدرستی کہ اللہ تعالی را بندگانند مانند کسی کہ دیدہ باشد اہل آتش جہنم را در آتش بر حالی کہ بعذاب گرفتار باشند بدیہاے آن بندگان خاطر جمع ہست کہ بفعل نمی‌آید و دلہاے ایشان اند وہگین آخرت ہست نفسہاے ایشان خواہش نالائق نمیکند و طلبہاے دنیاے ایشان سبک و اندک ہست صبر کردند بر قدر کفاف و برآزار تا اہلان چند روزی کہ اندک ہست چہ عمر دنیا ہر چند عمر طبیعی باشد کہ در جنب عمر آخرت کم ہست پس گردیدند با عاقبت راحتی کہ دور و دراز ہست اما در شب پس صف کنندگان قدمہاے خود اند در قیام نماز شب و تلاوت قرآن و در ان نماز روان میشود اشکہاے ایشان بر پہلو یا و جبینہاے و رخہاے ایشان و ایشان زاری میکنند بدرگاہ صاحب کل اختیار خود و سعی میکنند در رہانیدن گردنہاے خود از آتش دوزخ و اما در روز پس در سلوک با مردم خردمند اند

صا فرح صالحہ اصرار لوٹ

دانا یا نند بکیفیت سلوک نیکوکار اند با مردم پرہیزگار اند از ستم با مردم گو یا کہ ایشان از لاغرے تیرہا ے
بے پرو پیکان اند تحقیق تراشیدہ ایشان را ترس عذاب الٰہی بسبب عادت نظر میکنند بسوے ایشان
نظر کنندہ پس با خود میگوید آیا انجماعت بیمار اند آیا بلکہ داخل عقل ایشان شدہ دزدی و فساد ے
کہ از متعارف میان مردم عدول کردہ اند امام علیہ السلام در جواب استفہام اول فرمود نیست با جماعت
ہیچ بیماری و در جواب استفہام دوم فرمود بیان این آنکہ تحقیق داخل عقل ایشان شدہ کاری بزرگ
کہ یاد آتش دوزخ است و آنچہ کہ در آن آتش است **ھفدھم** اصل عن جابر قال دخلت علی ابی جعفر
علیہ السلام فقال یا جابر واللہ انی لمحزون وانی لمشغول القلب قلت جعلت فداک وما شغلک
وما حزن قلبک فقال یا جابر انہ من دخل قلبہ صافی خالص دین اللہ شغل قلبہ عما
سواہ یا جابر ما الدنیا وما عسی ان تکون الدنیا ھل ھی الا طعام اکلتہ او ثوب لبستہ او امرأۃ
اصبتہا یا جابر ان المومنین لم یطمئنوا الی الدنیا ببقائہم فیہا ولم یامنوا قدومہم الآخرۃ
یا جابر الآخرۃ دار القرار والدنیا دار فناء وزوال ولکن اھل الدنیا اھل غفلۃ وکان المومنین
ھم الفقہاء اھل فکرۃ وعبرۃ لم یصمہم عن ذکر اللہ جل اسمہ ما سمعوا باذانہم ولم یعمہم
عن ذکر اللہ ما رأوا من الزینۃ باعینہم ففازوا بثواب الآخرۃ کما فازوا بذلک العلم **شرح** اکلت
ولبست واصبت بصیغہ مخاطب است ومیتواند بود کہ بصیغہ متکلم باشد لم یامنوا بصیغہ مضارع مہموز الفاء باب علم است
قدومہم منصوب ومفعول است ومصدر مضاف بفاعل است الآخرۃ منصوب ومفعول مصدر است
وعبارت است از زندہ شدن در قبر وبتقدیر محل الآخرۃ است یعنی قبر لکن بتخفیف نون ساکنہ وتشدید
نون مفتوحہ میتواند بود وکان بتشدید نون مفتوحہ است الفقہ زیرکی در دوار رسیدن بحاصل سخن اہل خبر
مبتدای محذوفست بتقدیر ہم اہل وجملہ استیناف بیانی است لم یصمہم استیناف بیانی سابق است ذکر اللہ تعالٰی
عبارت از محکمات قرآن است کہ در آنہا نہی از خود رائی وپیروی ظن و اختلاف است سمعوا عبارت از احادیث
موضوعہ در مدح وحکایات کذوبہ در کرامات ائمہ وعلمای اہل ظن است یعنی روایت است از جابر جعفی گفت
داخل شدم بر امام محمد باقر پس گفت ای جابر بخدا قسم کہ بدرستیکہ من ہر آئینہ غمناکم و بدرستی کہ من ہر آئینہ گرفتاری دل
دارم گفتم قربانت شوم چہ چیز گرفتار کردہ ترا و چہ چیز غمناک کردہ ترا پس گفت ای جابر بدرستی کہ شان اینست
کہ ہر کہ داخل دل او شد پاکیزہ بی غش دین اللہ تعالٰے گرفتار میشود دل او بر حالی کہ رو گردان از
غیر آن باشد ای جابر چیست دنیا و چہ چیز میتواند بود کہ باشد دنیا یا یعنی کہ ہیچ امیدی بدنیا نیست آیا ہست
آن دنیا مگر خوردنی کہ خوردی آنرا اگر ریا جامہ کہ پوشیدی آنرا یا زنی کہ جماع کردی او را ای جابر بدرستیکہ
مومنان دل نبستہ اند بدنیا بوسیلۂ باقی ماندن ایشان در آن و ایمن نشدہ اند از رسیدن ایشان
بقبر کہ جای زندہ شدن دوم و سوال نکیر و منکر است ای جابر آخرت جای درنگ است و دنیا جای رفتن

و بر طرف شدن است ولیکن مردم دنیا صاحب غفلت اند و گویا که مومنان ایشانند ولیس فیہا ان بیان
این آنکه ایشان اہل اندیشہ در محکمات قرآن و اہل رسیدن بنتیجه آن اندیشه اند مراد بنتیجه علم بوجوبات
عالم بجمیع احکام و رہبر زمان است بیان این آنکه ترکرده ایشان را بدوری از شنیدن محکم قرآن که ذکر الله
بل سمه است در خلائق آنچه شنیدند بگوشهای خود مثل احادیث موضوعه در مدح خلفای جہالت و کور
نکرد ایشانرا بدور از نظر در محکم قرآن آنچه دیدند از آرایش دنیا بچشمهای خود مراد آراستگی و رواج
دو کان خلفای ضلالت و علمای جہالت و کثرت اتباع ایشان است پس رسیدند بمطلب بزرگ ثواب
آخرت چنانچه در دنیا رسیدند بآن مطلب عالی که علم بمحکم قرآن و نتیجه آن بی کری و کوری باشد اصل
واعلم یا جابر ان اهل التقوی الیسر اهل الدنیا مؤنة واکثرهم لک معونة تذکر فیعینونک وان
نسیت ذکروک قوالون بامر الله قوامون علی امر الله قطعوا محبتهم بمحبة ربهم ووحشوا الدنیا
بطاعة ملیکهم ونظروا الی الله عز وجل والی محبته بقلوبهم واعلموا ان ذلک هو المنظور الیه لعظیم
شرح وبدان ای جابر که اہل پرہیز عذاب الہی کمتر اہل دنیا اند باعتبار مطلب دنیا یعنی کم زیاده بر قدر
کفاف نمی‌طلبند و بیشتر اہل دنیا اند باعتبار مدد برای تو بیاد ایشان می‌آوری مطلب آخرت یا دنیای خود را
پس مدد میکنند نزد او و اگر فراموش کنی مطلب خود را بیاد تو می‌آورند و مدد میکنند بغایت گویا اند
بکار الله تعالی که در محکمات قرآن مذکور شد و بغایت ایستادگی کنندگان و محافظت کنندگانند بر محکمات
قرآن بریدند دوستی خود را با مردم بدوستی که در ضمن آن دوستی صاحب کل اختیار ایشان محفوظ ماند ولفرت
کردند از دنیا در اغنیان و آن برای فرمان برداری پادشاه خود و نظر کردند بسوی الله عز وجل و بسوی
دوستی او بدلهای خود و دانستند که دوستی الله تعالی است و لیس قابل اینکه منظور لغیر ایشان باشد برای
قدر آن دوستی که بزرگ است اصل فانزل الدنیا کمنزل نزلته ثم ارتحلت عنه او کمال وجدته
فی منامک فاستیقظت ولیس معک منه شیء انی انما ضربت لک هذا مثلا لانها عند اهل اللب
والعلم بالله کفی الظلال یا جابر فاحفظ ما استرعاک الله عز وجل من دینه وحکمته ولا تسألن
عما لک عنده الا ما له عند نفسک فان تکن الدنیا علی غیر ما وصفت لک فتحول الی دار المستعتب
فلعمری لرب حریص علی امر شقی به حین اتاه ولرب کاره لامر قد سعد به حین اتاه وذلک
قول الله عز وجل ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین شرح فانزل الصید امر باب تعال
الظلال بکسر ظاء بی نقطه و تخفیف لام جمع ظلاله یعنی سایه ابر که گاهی پیش آفتاب میگردد و زود میرود
و تعدد برای تعدد افراد اہل دنیاست در ولا تسألن عما لک عنده الا ما له عند نفسک اقتصار است
زیرا که بتقدیر اینست و لا تسألن عما لک عنده فانه لیس لک عنده الا ما له عند نفسک المستعتب بضم میم و فتح
تای دو نقطه در بالا مصدر میمی است بمعنی عذر خواهی و میتواند بود که بکسر تای دوم اسم فاعل باشد معد

بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب سلم است یعنی پس قرار ده دنیا را مانند منزلی مسافری که فرود آمدی در آن
بعد از آن روانه شدی از آن یا مانند مالی که دریافتی آنرا در خواب خود پس بیدار شدی بر حالی که نیست
با تو از آن مال چیزی بدرستی که من جز این نیست که زدم برای تو این مثل دوم را مثل دنیای برای آنکه دنیا نزد صاحبان
خردمندی و علم بربوبیت الله تعالی مانند سایه لکه‌های ابر است مراد اینست که دو مثل برای این بود که مومنان
متفاوت اند در بیرغبتی در دنیا مثل دوم برای کاملانست و مثل سوم مانند مثل دوم است در شدت و ضعف
ای جابر پس نگاهداری کن آنچه رعایت فرموده ترا الله عز و جل از جمله احکام او که در مخالفت آن عذابست
و نصیحت او که از باب رعایت ادب است و در مخالفت آن عذاب نیست و مپرس که تو در نزد الله تعالی
چه مرتبه داری چه نیست عزتی ترا نزد او مگر بقدر آنچه او در دل تو عزیز است و محافظت دین او و حکمت
او میکنی مراد اینست که احتیاج بسوال نیست از بسکه ظاهر است پس اگر باشد دنیا در دل تو غیر آنچه
بیان کردم در مثلها پس منتقل شو بسوی مقام عذر خواهی پس بجان خودم قسم که هر آئینه بساحریص
بر چیزی که بتحقیق بر تعب انداخت و آن چیز وقتی که حاصل شد برای او هر آئینه بسا نفرت کننده از چیزی که
بتحقیق براحت انداخت و آن چیز وقتی که حاصل شد برای او و آن مضمون قول الله عز و جل است در سوره
آل عمران و از جمله مصلحت غالب شدن مشرکان بر مومنان اینست که خالص از گناهان کند الله تعالی
جمعی را که مومن شده‌اند و باطل کند کافران را بالکلیه در آخرت مانند کسیکه حق خود را در دنیا بالتمام گرفته باشد
مراد اینست که مضمون این آیه فردی از افراد آنست که مذکور شد زیرا که مغلوب شدن مومنان مکروه
ایشان است و خیر ایشان در آن است و غالب شدن مشرکان مرغوب ایشان است و شر ایشان
در آنست **حدیث هفتم اصل** عن ابی ابراهیم علیه السلام قال ابوذر رحمه الله جزی الله
الدنیا عنی مذمة بعد رغیفین من الشعیر اتغدی باحدهما واتعشی بالآخر وبعد شملتی الصوف
اتزر باحدهما وارتدی بالآخر **شرح** جزی بجیم و راء بانقط بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است
و جمله دعائیه است بحسب صورت و مراد اظهار تقرب است از زیادتی اسباب دنیا بر قدر ضروری المذمة
بفتح میم و فتح ذال بانقط سرزنش الشملة بفتح شین بانقط و سکون میم پوششی که کوچک تر است از قطیفه
اتزر بفتح همزه و الف و فتح تای دو نقطه در بالا مخففه است یا بهمزه و تشدید تاء است و اعتقاد صاحب قاموس
اینست که مثل این در بعض احادیث واقع است و از تحریف راویان است یعنی روایت است از امام
موسی کاظم علیه السلام که گفت که گفت ابوذر غفاری رحمه الله تعالی جزا دهاد الله تعالی دنیا را از جانب
من سرزنش بعد از دو گرده از جو که چاشت کنم بیکی از آنها و شام کنم بدیگری و بعد از دو پوشش
پشم که لنگ خود کنم یکی از آنها را و ردای خود کنم دیگری را **حدیث هشتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال کان ابوذر رض یقول فی خطبته یا مبتغی العلم کان شیئا من الدنیا لم یک شیئا

لا ماینفع خیره ویضر شره الا من رحم الله یا مبتغی العلم لا یشتغلک اهل ولا مال عن نفسک
انت یوم تفارقهم کضیف بت فیهم ثم غدوت عنهم الی غیرهم والدنیا والاخرة کمنزل تحولت
منه الی غیره وما بین الموت والبعث الا کنومة نمتها ثم استیقظت منها یا مبتغی العلم قدم
لمقامک بین یدی الله عز وجل فانک مثاب بعملک کما تدین تدان یا مبتغی العلم شرح
کان شیئاً بفتح همزه وتشدید نون آمده است وما ینفع مصدریه است وضمیر خیره راجع بشئی است من الدنیا
واضافه از قبیل اضافه جزو بکل است مستثنی ودر الا من رحم مفرغ است ومفعول اقر است کمنزل تحولت
منه الی غیره بمعنی کمنزلین تحولت من احدهما الی الآخر است لتصریح بتشبیه دنیا شده برای اشارت بانکه
اهتمام به بیان حال دنیا بیشتر است ضمیر نمتها مفعول مطلق است راجع است بنومة وکر یا مبتغی العلم
در آخر برای اشارت بایست که جمیع خطبه ابوذر اینجا نقل نشده بلکه تتمه دارد مثل آنچه گذشت
در حدیث دهم باب پنجاه وششم ومثل آنچه گذشت در حدیث سابق یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که ابوذر رضی میگفت در نصیحت خود مردم را ای طلب کننده علم گویا که هیچ چیز از دنیا بود
چیزی مگر نفع رسانیدن طاعت در آن وضرر رسانیدن معصیت در آن هر کس را مگر کسی را که
رحم کرده الله تعالی او را بتوفیق ای طلب کننده علم باید که مشغول نکنند ترا خویش ومال از پرداختن
باحوال خود تو روزی که جدا میشوی از ایشان مانند مهمانی که شب خوابیدی در میان ایشان بعد از آن
اول روز جدا شدی از ایشان رفتی بسوی غیر ایشان ودنیا وآخرت بمنزله مانند منزلیست
که منتقل شد از آن منزل بسوی غیر آن ونیست میان مرگ وانگیخته شدن در قیامت
مگر مانند یک خوابی که خوابیده باشی از خواب بعد از آن بیدار شده باشی از آن خواب ای طلب کننده
علم پیش فرست عمل صالح برای ایستادن تو نزد الله تعالی عز وجل برای دیوان بزرگی چه بدرستی که
تو جزا داده شوی بعمل صالح خود چنانچه سلوک میکنی در دنیا با تو سلوک کرده میشود در آخرت ای
طلب کننده علم بیستم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله مالی وللدنیا انما مثلی
ومثلها کمثل راکب رفعت له شجرة فی یوم صائف فنام تحتها ثم راح وترکها شرح گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله چیست مرا ودنیا را یعنی که چه کار است مرا با دنیا جز این نیست که حالت
من وحالت دنیا مانند حالت سواری است مسافر که نمایان شد او را یک درخت در روز تابستان پس
خواب نیمروز کرد در زیر آن درخت بعد از آن حرکت آغاز کرد ووا گذاشت آن را بیست ویکم
اصل عن یحیی بن عقبة الازدی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ابو جعفر علیه السلام
مثل الحریص علی الدنیا کمثل دودة القز کلما ازدادت علی نفسها لفا کان ابعد لها من الخروج
حتی یموت غماً شرح تا ورد دودة براسه وحدت نوعی است القز بفتح قاف وتشدید زای ما تقلع

صافی شرح اصول کافی

معرب کج بیله ابریشم ونوعی از ابریشم که بیله آنرا برای تخم وامیگذارند در سایه تا کرم آنرا سوراخ کند
وبیرون آید مراد اینجا معنی اول است وعبارت است از بیله که در آفتاب پهن میشود وکرم آنرا سوراخ نمیکند
وبیرون نمی آید از آن بلکه درمیان بیله می میرد علی نفسها متعلق است بلفا ولفا تمیز از نسبت ودر ازدادن نسبت
لام در لما برای تعدیه است علی مفعول له است وعبارت است از بی خوراکی واز تابش آفتاب یعنی
روایت است از یحیی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام صفت حریص
حریص بر دنیا مانند صفت عجیب نوع کرم بیله ابریشم است بیان این آنکه هر چند که زیاد میشود آن کرم
باعتبار پیچیدن تار بر خودش دورکننده تر است آن زیاد شدن اورا از بیرون آمدن تا وقتی که بمیرد
از اندوه **بیست ودوم** **اصل** قال وقال ابو عبد الله علیه السلام کان فیما وعظ به
لقمان ابنه یا بنی ان الناس قد جمعوا قبلك لاولادهم فلم یبق ما جمعوا ولم یبق من جمعوا له
وانما انت عبد مستاجر قد امرت بعمل ووعدت علیه اجرا فاوف عملك واستوف اجرك ولا
تکن فی هذه الدنیا بمنزلة شاة وقعت فی زرع اخضر فاکلت حتی سمنت فکان حتفها عند
سمنها ولکن اجعل الدنیا بمنزلة قنطرة علی نهر جزت علیها وترکتها ولم ترجع الیها آخر الدهر
اخربها ولا تعمرها فانك لم تؤمر بعمارتها **شرح** یحیی گفت وگفت امام جعفر صادق علیه السلام
که بود در جمله آن چه نصیحت بآن لقمان پسرش اینکه ای پسرک من بدرستی که مردم تحقیق جمع اموال
کردند پیش از تو برای فرزندان خود پس باقی نماند آن اموالیکه جمع کردند وباقی نماندند آن فرزندانیکه
جمع کردند برای ایشان وحصر این نیست که تو بنده اجاره گرفته بیان این آنکه تحقیق مامور شدی
از جانب الله تعالی بکاری ووعده داده شدی برای کار مزدی که بهشت باشد پس تا تمام بجا آور
کار خود را وتمام بازیافت کن مزد خود را ومباش در این دنیا مانند گوسفندی که افتاد در زراعتی که سبز است
پس خورد تا آنکه فربه شد پس شد مرگ او نزد فربهی او وتشبیه آدمی بگوسفند چریدن در حرامها
بچریدن در زراعت سبز ولذت بردن از حرام بفربهی گوسفند وبجهنم رفتن بسبب حرامها بکشته شدن
گوسفند بسبب فربهی شده ولیکن بگردان دنیا را مانند پل بر نهر آبی که گذشتی بر آن پل وواگذاشتی
آنرا وبرنگشتی بسوی آن پل تا آخر زمانه خراب واگذار دنیا را وآباد مکن اورا چه بدرستی که تو مامور نشده
بآباد کردن آن **اصل** واعلم انك تسئل غدا اذا وقفت بین یدی الله عز وجل عن اربع شبابك
فیما ابلیته وعمرك فیما افنیته ومالك مما اکتسبته وفیما انفقته فتاهب لذلك واعد له جوابا
ولا تاس علی ما فاتك من الدنیا فان قلیل الدنیا لا یدوم بقاؤه وکثیرها لا یؤمن بلاؤه
فخذ حذرك وجد فی امرك واکشف الغطاء عن وجهك وتعرض لمعروف ربك وجدد
التوبة فی قلبك واکمش فی فراغك قبل ان یقصد قصدك ویقضی قضاؤك ویحال

بينك وبين ما تريد **شرح** سين در سنسأل براى محض تاكيد است ودر چهار جا استفهاميه است
واثبات الف آن با حرف جر شاذ است الحذر بكسر حاى بى نقطه وسكون ذال با نقطه وراى بى نقطه وفتح حا
وفتح ذال احتياط در كارى الوجه راه وزد ومراد اينجا بمعنى اول است اكمش بكاف وميم وشين بالنقطة البيضة
امر حاضر باب حسن است يقصد بقاف وصاد بى نقطه ودال بى نقطه بصيغه مضارع مجهول باب نصر است
قصدك نائب فاعل است واز قبيل اضافه مصدر بمفعول است چه مراد قصد ملك الموت است قبض
روح كسى را ونسبت فعل بمصدر براى مبالغه است يقضى بصيغه مجهول است قضاؤك نائب فاعل است
واز قبيل اضافه مصدر بمفعول است چه مراد قضاى الهى است در قبض روح كسى ونسبت فعل بمصدر
اينجا نيز براى مبالغه است يعنى وبدانكه تو البته پرسيده ميشوى فرداى قيامت چون ايستادى نزد الله تعالى
عز وجل براى ديوان بزرگ از چهار چيز اول جوانى تو كه در چه چيز كهنه كردى آنرا آيا در معرفت وعبادت
يا جهالت ومعصيت دوم باقى عمر تو كه در چه چيز بسر آوردى آنرا آيا در توبه وتلافى گذشته
يا غفلت واصرار بر معصيت سوم مال تو كه از چه راه كسب كردى آنرا از حلال يا حرام چهارم اكر
در چه راه صرف كردى آيا در راه خدا يا راه شيطان پس يراق گيرى كن براى آن سوال
ومهيا كن براى آن جوابى را وتاسف مخور بر سر آنچه بدست تو نيامد از مال دنيا چه بدرستى كه كم دنيا
هميشگى نمى باشد لبقاى آن باينمعنى كه رياضت افلاس زود بآخر ميرسد براحت مرگ پس صبر بر آن ورانده
زائى است وبسيار دنيا خاطر جمع كرده ميشود آفت آن در دنيا وآخرت چنانچه مجرب است كه در اكثر مالدار
با آنات دنيا ومعاصى گرفتار ميباشد پس فرا گير احتياط خود را وسعى كن در كار خود وپرده بردار از راه خود
از هباداراهى پيش گيرى كه مشتبه باشد وبجهنم رود ازان راه وخود را قابل عطاى صاحب كل اختيار
خود كن وتازه كن پشيمانى از گناه را در دل خود هر باركه بخاطر رسانى وشتاب كن در فارغ شدن تراز كارهاى
ضرورى پيش از آنكه قصد ملك الموت ترا بعمل آيد وقضاى الهى در قبض روح تو بفعل آيد ومانعى بهم رسد
ميان تو وميان آنچه خواهى **بيست وسوم اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
فيما ناجى الله عز وجل به موسى عليه السلام يا موسى لا تركن الى الدنيا ركون الظالمين
وركون من اتخذها ابا واما يا موسى لو وكلتك الى نفسك لتنظر لها اذا تغلب عليك
حب الدنيا وزهرتها **شرح** شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام كه ميگفت در جمله آنچه وحى بيواسطه
كرد الله تعالى عز وجل بآن موسى عليه السلام را اينست كه اى موسى رغبت مكن بسوى دنيا مانند رغبت
بيجا كنندگان ومانند رغبت كسى كه فرا گرفته دنيا را پدر ومادر خود اى موسى اگر وا ميگذاشتم كار ترا بسپوى
خودت تا كارسازى كنى براى خودت بى توفيق من در اين هنگام هر آئينه غالب ميشد بر تو دوستى دنيا
ودوستى آراستگى دنيا كه مانند يك شگوفه است در بى اعتبارى وزود فنا شدن **اصل** يا موسى

فانس فی الخیر اباً واسبقهم الیه فان للخیر کاسمه واترک من الدنیا ما بک الغنی عنه ولا تنظر عینک الی کل مفتون بها موکل الی نفسه واعلم ان کل فتنة بدؤها حب الدنیا ولا تغبط احداً بکثرة المال تکثر الذنوب لواجب الحقوق ولا تغبطن احداً برضا الناس عنه حتی تعلم ان الله راض عنه ولا تغبطن احداً بطاعة الناس له فان طاعة الناس له واتباعهم ایاه علی غیر الحق هلاک له ولمن تبعه

شرح المنافسة بنون وفا وسین بی نقطه مصدر باب مفاعلة که برای مبالغه است طلب غالب شدن بر کسی در چیزی که نفیس باشد الخیر ستر و مراد باسم خیر مفهوم آن است وتشبیه باعتبار شهرت واشارت است بانکه چنانچه مفهوم خیر و مفهوم شر را همه طفلی تصور کرده و مشهور و معروف است همچنین اتصاف افراد خیر بخیر و افراد شر بشر معلوم همه طفلی است که نظر در آسمان و زمین کرده و در ربوبیت رب العلمین را دانسته باشد چه میداند که عمل صالح آن است که مطابق محکمات کتاب آلهی یا فتوای امام عالم بجمیع متشابهات کتاب آلهی و احکام الهی باشد چنانچه گفته در سوره بقره و نسا و انعام و بالوالدین احسانا و بیان میشود در شرح حدیث ششم باب شصت و نهم و میداند که اگر حکم مسئله از محکمات کتاب آلهی و فتوای اهل الذکر معلوم نشده باشد در آنجا سکوت و ترک جرات از جمله خیر است و پیروی ظن از جمله شر است چنانچه مدلول محکمات کتاب آلهی و مقتضای شواهد ربوبیت است ولا تنظر بصیغه نهی حاضر باب افعال است عینک منصوب و مفعول است ادخال لفظ کل در منهی عنه برحقیقت نیست چه ممکن نیست که کسی نظر در هر شخصی کند بلکه مراد تعلیق بوصف است چه اگر کسی یکی از مفتونان برای زینت دنیای او نظر کند گویا که بهر مفتون نظر کرده موکل بصیغه اسم فاعل باب افعال است الایکال اعتماد بر کسی در اقوال و افعال تکثر بصیغه مصدر باب تفعل است والذنوب مضاف الیه است یا بصیغه مضارع غائبه باب حسن است والذنوب فاعل است یعنی ای موسی طلب زیادتی کن در عمل خیر بسوی خیر چه عمل خیر مانند مفهوم لفظ خیر است در اینکه معلوم همه کس است بانیمعنی که هر که خود را ای کند دانسته مکابره کند و واگذار از جمله اسباب دنیا آنچه را که مضطر بدانستن آن نیستی و مپندار چشم خود را بسوی هر گرفتار بدنیا اعتماد کننده و در نیک و بد دنیا برا گذاشتن حکم آن بسوی صوابدید خودش و بدانکه هر بلائی ابتدای آن دوستی از دنیاست و آرزوی مثل حال یکی مکن به بسیاری مال چه بدرستی که بابسیاری گناهان است بسبب واجب از جمله حقوق مثل زکوة و خمس و مانند آنها که تقصیر در آنها رو میشود و موجب جهنم است والبته آرزو مکن مثل حال یکی بسبب راضی بودن مردم از حسن سلوک او تا بدانی که الله تعالی راضی است از او بموافقت محکمات کتاب آلهی که در آنها نهی از پیروی ظن نیست مثلا والبته آرزو مکن مثل حال یکی با فرمان برداری مردم او را چه بدرستی که فرمان برداری مردم او را و پیروی ایشان او را بر غیر حق باعث هلاکت است او را و پیروان او را این است که غیر محبت الهی ریاست دانم نشاید بیست و چهارم اصل عن ابی عبدالله ع

صافی شرح اصول کافی

قال ان فی کتاب علی علیه السلام انما مثل الدنیا کمثل الحیة ما الین مسها وفی جوفها السم الناقع
یحذرها الرجل العاقل ویهوی الیها الصبی الجاهل شرح ما الین صیغه تعجب است الناقع
بنون وقاف وعین بنقیط رسا ورسانی زهر کشندگی آنست یعنی روایت است از امام جعفر صادق گفت
بدرستی که در کتاب علی علیه السلام که بخط خود نوشته در آن آنچه را که از رسول علیه السلام شنیده نیست
که جز این نیست که صفت عجیب دنیا مانند صفت عجیب ازدهاست چه نرم است ظاهر آن در دست المیدن
و در درون آنست زهر قاتل دوری میکند از آن مرد عاقل و میل میکند بسوی آن طفل بیعقل مراد
زاهد بیر و عاقل و تشبیه راغب بطفل جاهل است بست و پنجم اصل کتب امیرالمومنین علیه السلام
الی بعض اصحابه یعظه اوصیك ونفسی بتقوی من لا یحل معصیته ولا یرجی غیره ولا الغنی الا به
فان من اتقی الله عز وقوی وشبع وروی ورفع عقله عن اهل الدنیا فبدنه مع اهل الدنیا
وقلبه وعقله معاین الآخرة شرح من اتقی عبارت از خود ش است چه صفات مذکوره ترتب
حدیث مناسب اوست و ترک تصریح برای رعایت آداب است یعنی نوشت امیرالمومنین علیه السلام
بسوی بعض یاران خود پند میداد او را که سفارش میکنم ترا و خود مرا به پرهیز از عذاب کسی که جایز نیست
مخالفت او و امیدگاهی نیست غیر او و بی نیازی نیست مگر با و چه پرهیزگاری که پرهیز کرد از عذاب الله تعالی
بیخواری شد و بی ضعف شد و بی گرسنگی شد و بی تشنگی شد مراد اینست که مکاره دنیا نزد او بغایت سهل است
و او را با ضطراب خاطر در نمی آرد و برداشت فکر و عقل خود را از اهل دنیا پس بدن او در ظاهر با اهل
دنیاست و خاطر او و عقل او بیننده آخرت است اصل فاطفأ بضوء قلبه ما ابصرت عیناه من
حب الدنیا فقذر حرامها وجانب شبهاتها واضر والله بالحلال الصافی الا ما لا بد له منه
من کسرة یشد بها صلبه وثوب یواری به عورته من اغلظ ما یجد واخشنه ولم یکن له فیما لا بد له
منه ثقة ورجاء فوقعت ثقته ورجاؤه علی خالق الاشیاء فجد واجتهد واتعب بدنه
حتی بدت الاضلاع وغارت العینان فابدل الله له من ذلك قوة فی بدنه وشدة فی عقله
وما ذخر له فی الآخرة اکبر شرح پس فرو نشانید بروشنی دل خود آنرا که دید دو چشم او که دوست
دنیا باشد پس چرکین شمرد حرام دنیا را و دوری کرد از شبهتهای دنیا و ترک کرد بخدا قسم حلال خالص را
نیز مگر آنچه چاره نیست او را از آن پاره نانی است که قائم میکند بآن استخوان پشت خود را و جامه ایست
که میپوشاند بآن عورت خود را از ناطیف ترنانی که می یابد آنرا مثل نان جو و درشت تر جامه که می یابد
مثل کرباس و نبود او را آنچه که چاره نیست او را از آن اعتمادی و نه امیدگاهی از مخلوقین پس فرود آمد
اعتماد او و امید او بر آفریننده چیزها پس سعی کرد و آزار کشید و تعب انداخت بدن خود را تا آنکه از لاغری
نمایان شد استخوانهای پهلوی او و فرو رفت دو چشم او پس داد الله تعالی او را عوض آن سعی

دلاغری و توانائی در بدنش و سختی را در عقلش و آنچه ذخیره کرده برای او در آخرت که رضوان و مراتب عالیه درم اللہ و بہشت باشد بزرگتر است از توانائی بدن و سختی عقل **اصل** فارفض الدنیا فان حب الدنیا یعمی ویصم ویبکم ویذل الرقاب فتدارک مابقی من عمرك ولاتقل غدا وبعد غد فانما ھلك من کان قبلك باقامتھم علی الامانی والتسویف حتی اتاھم امر اللہ بغتة وھم غافلون فنقلوا علی اعوادھم الی قبورھم المظلمة الضیقة وقد اسلمھم الاولاد والاھلون فانقطع الی اللہ بقلب منیب من رفض الدنیا وعزم لیس فیہ انکسار و لا انخزال اعاننا اللہ وایاك علی طاعتہ ووفقنا اللہ وایاك لمرضاتہ **شرح** پس ترک کن حرص دنیا را چہ بدرستی کہ حرص دنیا کور میکند آدمی را از دیدن حق و کر میکند از شنیدن حق ولال میکند از گفتن حق و خوار میکند گردنہا را بسبب پیروی احمقان اہل دنیا پس دریاب آنچہ را کہ باندہ از عمر خود و مگو فردا و پس فردا توبہ خواہم کرد چہ جز این نیست کہ جہنمی شدند آنجماعت کہ بودند پیش از تو و احوال ایشان را تا فلان اخبار بتو رسانیدند بسبب ماندن ایشان برآرزوہا و انداختن باز کار را بروز دیگر فردا تا آنکہ آمد نزد ایشان حکم اللہ ناگاہ برحالی کہ ایشان غافلان بودہ اند پس بردہ شدند بر بالای تابوتہای چوبین ایشان بسوی قبرہای ایشان کہ تاریک تنگ است برحالی کہ واگذاشتند ایشان را فرزندان و نزدیکان پس بریدہ شو از حرص دنیا بتوجہ بسوی اللہ تعالی بدلی بازگشت کنندہ بسبب ترک دنیا و قصدیکہ نباشد در شکستگی و سستی مدد کناد ما را اللہ تعالی با تو بر طاعتش و توفیق دہاد ما را اللہ تعالی با تو فعلی کہ جای بسیار رضای اوست **بست وششم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال مثل الدنیا کمثل ماء البحر کلما شرب منہ العطشان ازداد عطشا حتی یقتلہ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت صفت دنیا و حرص در آن مانند صفت آب دریای شور و تلخ است بنہ آنکہ آشامد از آن تشنہ زیادہ میشود باعتبار تشنگی تا ہلاک کند او را **بست وھفتم اصل** سمعت الرضا علیہ السلام یقول قال عیسی ابن مریم صلوات اللہ علیہ للحواریین یا بنی اسرائیل لا تاسوا علی ما فاتکم من الدنیا کما لایاسی اھل الدنیا علی ما فاتھم من دینھم اذا اصابوا دنیاھم **شرح** شنیدم از امام رضا علیہ السلام کہ میگفت گفت عیسی ابن مریم صلوات اللہ علیہ اصحاب خود را ای پسران یعقوب آزردہ مباشید بر ہر آنچہ رفت از شما از جملہ دنیا با سلامت دین شما چنانچہ آزردہ نمی شوند حریصان دنیا بر ہر آنچہ رفت از ایشان از جملہ دین ایشان چون دریابند دنیای خود را اشارت است باینکہ اگر باین نصیحت عمل نکنید پس اہل دنیا در باطل خود بجد تر خواہند بود از شما در حق خود

باب شصت و دوم اصل باب

شرح این باب بی عنوان است برای کمال مناسبت بباب سابق چنانچہ گویا کہ از تمہ آنست در مذمت

دو حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز و جل یقول و عزتی و جلالی و عظمتی و علوی و ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هوای علی هوی نفسه الا کففت علیه ضیعته و ضمنت السموات والارض رزقه و کنت له من وراء تجارة کل تاجر **شرح** کففت بدو قاف صیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است ماخوذ از کفاف و بفتح کاف و تخفیف فا بمعنی چیزی که وفا کند بمعیشت کسی و او را بی نیاز کند از دیگران و تعدیه آن فعل برای تضمین معنی مبارک کردن است الضیعة بفتح ضاد و نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و عین بی نقطه راه معاش مثل زراعت و تجارت و پیشه ضمن بضاد با نقطه صیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است لام در له برای انتفاع است من بمعنی فی است الوراء بفتح واو پس و مراد اینجا استمرار است چنانچه میگویند فلانی در پس فلانی کار است یعنی که آن را پیشه خود کرده و مستمر است بر آن و این فقره می آید در حدیث دوم باب صد و سی و نهم و نظیر این می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث اول باب اول و حدیث سوم باب فضل حامل القرآن که باب دوم است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله عز و جل میگوید در حدیث قدسی قسم بعزت من و بلندی من و بزرگی من و بلندی من و بالائی مرتبه من که ترجیح نمیدهد بنده تکلیف مرا بر خواهش نفس مگر آنکه کفاف و مبارک کردم بر او راه معاش او را و ضامن رزق او کردم آسمانها و زمین را و شدم برای او در پس سوداگری هر سوداگر یعنی که من برای او سودا میکنم و نفعی که برای او حاصل میکنم مثل نفع سوداگر است بر فرضی که برای او سودا میکرده باشد **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال الله عز و جل و عزتی و جلالی و عظمتی و بهائی و علو ارتفاعی لا یؤثر عبد مؤمن هوای علی هواه فی شیء من امر الدنیا الا جعلت غناه فی نفسه و همته فی آخرته و ضمنت السموات والارض رزقه و کنت له من وراء تجارة کل تاجر **شرح** البهاء بفتح بای یک نقطه و حسن چنانچه گفته تبارک الله احسن الخالقین فی در فی نفسه برای سببیت است یعنی که بی نیازی او از ذات خودش است نه از کثرت اسباب دنیا الامة بکسر ها و تشدید میم قصدی که فتور در آن نباشد فی در فی آخرته نیز برای سببیت است چه غایت قسمی از سبب است و مضمون این حدیث موافق سابق است

باب شصت و سوم اصل باب القناعة

شرح القناعة بفتح قاف اکتفا بقدر ضروری یعنی این باب بیان فضیلت ترک زیاده طلبی اسباب دنیاست و در این باب یازده حدیث است **اول اصل** قال ابو جعفر علیه السلام ایاک ان تطمح بصرک الی من هو فوقک فکفی بما قال الله عز و جل لنبیه صلی الله علیه و آله فلا تعجبک اموالهم ولا اولادهم و قال ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا فان دخلک من ذلک شیء فاذکر عیش رسول الله صلی الله علیه و آله فانما

کان قوتہ الشعیر وحلواۂ التمر ووقودہ السعف اذا وجدہ **شرح** تطمح بطاء بی نقطہ وحای بی نقطہ
بصیغہ مضارع مخاطب باب افتعال است الاطماح بجانب بالا داشتن چشم فادر نفی برای بیان است یا درجا زائدہ است
ولا تعجبک اموالہم ولا اولادہم نقل بالمعنی است از دو آیہ در سورہ توبہ اول چنین است فلا تعجبک اموالہم
ولا اولادہم انما یرید اللہ لیعذبہم بہا فی الحیوۃ الدنیا وتزہق انفسہم وہم کافرون دوم چنین است ولا تعجبک
اموالہم ولا اولادہم انما یرید اللہ ان یعذبہم بہا تا آخر زہرۃ منصوب بتقدیر یعنی است الزہرۃ یک شگوفہ
واستعارہ شدہ برای نعمت دنیا باعتبار مشابہت آن بیک شگوفہ در بی اعتباری وسرعت زوال
مشار الیہ ذلک من ہو قوتک است حلواء بفتح حای بی نقطہ والف ممدودہ است وگاہی مقصورہ نیز میباشد
الوقود بالضم وا افروختگی آتش وبفتح واو ہیزم وبہر تقدیر مراد اینجا چراغ است السعف بفتح سین بی نقطہ
وفتح عین بی نقطہ وفا آتش شاخ درخت خرما کہ خشک باشد وبرگ آن وہر دو اینجا مناسب است یعنی
گفت امام محمد باقر علیہ السلام دور کن خود را از آنکہ بالا کنی چشم خود را بسوی کسیکہ بالاتر است در جمعیت
اسباب دنیا چہ کافی است در وعظ آنچہ گفتہ اللہ عز وجل نبی خود را صلی اللہ علیہ وآلہ در سورہ توبہ وباید
کہ بشگفت نیارد ترا اموال منافقان ونہ فرزندان ایشان مراد آخر آیت است کہ جز این نیست کہ ارادہ
دارد اللہ تعالی کہ عذاب کند ایشان را بآن اموال وفرزندان در زندگی دنیا وکندہ شود جانہای ایشان
برحالی کہ ایشان کافران باشند چنانچہ مشاہد است از مشقتہای جمع اموال حرص دنیا کہ راضی بقضای الہی
در خیر وشر نیستند بسبب اموال وفرزندان واعراض ایشان از اعمال صالحہ وگفتہ در سورہ طہ ودراز مکن
البتہ دو چشم خود را بسوی آنچہ نعمت دادیم بآن صنفی چند را از جملۂ اہل اعراض از محکمات کتاب الہی وشواہد ربوبیت
آن بتجاوز از حد خود میخواہیم بآنچیزی را کہ مانند یک شگوفہ زندگی دنیاست برای این دادیم کہ عذاب کنیم
ایشان را در دنیا وآخرت پس اگر داخل تو شود بسبب آنکہ بالای تست چیزی از شوق باسباب دنیا
پس بیاد آور اوقات گذار رسول اللہ را صلی اللہ علیہ وآلہ چہ جز این نیست کہ بود خوردنی نان جو
وحلوای خرما وچراغ او شاخ خشک درخت خرما اگر می یافت آنرا یا بمعنی کہ گاہی آن نیز نبود وتاریک میگذرانید
دوم اصل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ من سألنا اعطیناہ ومن استغنی اغناہ اللہ
شرح گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ہر کہ طلب ہر چیزی کند از ما بدہیم او را وہر کہ بی نیازانہ
ترک طلب کند بی نیازانہ میکند او را اللہ تعالی بوسیلۂ کہ حاجت بطلب نداشتہ باشد **سوم اصل** عن
ابی عبد اللہ علیہ السلام قال من رضی من اللہ بالیسیر من المعاش رضی اللہ عنہ بالیسیر
من العمل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر کہ راضی شود از اللہ تعالی باندک
اوقات گذاری راضی میشود اللہ تعالی از او باندک عبادت یا بمعنی کہ اکثر عبادات مالیہ مثل زکوۃ وحج
وصوم وصلہ رحم واکتساب از حلال وصرف در حلال از او ساقط میشود بعضی بالکلیہ وبعضی فی الجملہ **چہارم اصل**

عن ابی عبد الله علیه السلام قال مکتوب فی التوراۃ ابن آدم کن کیف شئت کما تدین تدان من رضی من الله بالقلیل من الرزق قبل الله منه الیسیر من العمل ومن رضی بالیسیر من الحلال خفت مؤنته وزکت مکسبته وخرج من حد الفجور **شرح** روایت است از امام جعفر صادق که گفت نوشته شده است در توریت که ای فرزند آدم باش چنانچه خواهی داری بیان این آنکه چنانچه سلوک میکنی با تو سلوک خواهد شد بیان این آنکه هر که راضی شود از الله تعالی باندک از جمله روزی قبول میکند الله تعالی از او اندک از جمله عبادت را و هر که راضی شود باندک از جمله رزق حلال سبک میشود بار او باینمعنی که اخراجات حرام خواران را ضرور میشود ندارد و صاحب برکت میشود و راه معاش او بیرون می آید از کنار فسق باینمعنی که صاحب مال فراوان و طالب آن در کنار جهنم است و خطرۀ عظیم دارد و شیطان او را باندک سببی داخل فسق و جهنم میتواند کرد بخلاف تنگدست راضی **پنجم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال من لم یقنعه من الرزق الا الکثیر لم یکفه من العمل الا الکثیر ومن کفاه من الرزق القلیل فانه یکفیه من العمل القلیل **شرح** مضمون این موافق حدیث سوم است **ششم اصل** کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول ابن آدم ان کنت ترید من الدنیا ما یکفیک فان ایسر ما فیها یکفیک وان کنت انما ترید ما لا یکفیک فان کل ما فیها لا یکفیک **شرح** ما یکفیک عبارت از مالی است که قصد طلبکاران این باشد که آنرا کافی نشمارند و زیاده بر آنرا طلب نماید فان الیسر از قبیل وضع دلیل در موضع مدلول است بتقدیر فتقصّ اسے مراد که فان الیسر و همچنین فان کل از قبیل وضع دلیل در موضع مدلول است بتقدیر فلا تقصّ اسے مراد که فان کل یعنی میگفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ای فرزند آدم اگر اراده میداری از مال دنیا آنچه را که در واقع کافی باشد ترا پس میرسی بمراد خود چه بدرستی که کمتر مالی را که کافی بشماری آنرا برای خود **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اشتدت حال رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله فقالت له امرأته لو اتیت رسول الله صلی الله علیه وآله فسألته فجاء الی النبی فلما رآه النبی صلی الله علیه وآله قال من سألنا اعطیناه ومن استغنی اغناه الله فقال الرجل ما یعنی غیری فرجع الی امرأته فاعلمها فقالت ان رسول الله بشر فاعلمه فاتاه فلما رآه رسول الله صلی الله علیه وآله قال من سألنا اعطیناه ومن استغنی اغناه الله حتی فعل الرجل ذلک ثلثا **شرح** لو برای تمنی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بغایت تنگ شد حال مردی از اصحاب نبی صلی الله علیه وآله پس گفت او را زنش کاش میرفتی نزد رسول الله و میطلبیدی از او پس آمد بسوی نبی علیه السلام پس چون دید او را نبی گفت هر که طلب کند از ما میدهیم و هر که بی نیازی از ما ترک طلب کند بی نیاز کند او را الله تعالی از اینکه طلب نماید پس با خود گفت آن مرد که نمیخواهد نبی علیه السلام باین سخن غیر مرا پس برگشت بسوی زنش پس اعلام کرد او را که حال

وقصه چنین شد پس آن زن گفت به درستی که رسول الله صلی الله علیه وآله آدمی نژاد است یعنی که غیب نداند
و اطلاعی بر مقدار تنگدستی ما ندارد و پندارد که در خانه ما فی الجمله چیزی هست و این سخن مبنی بر بشریت مستبعد شمرد
که از وحی الهی خصوصیت حال ایشان مستنبط شمرد پس اعلام کن او را که تا چه حال داریم پس آمد آنمرد نزد نبی صلی
پس چون دید او را رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت هر که طلب کند از ما میدهیم او را و هر که بی نیازی کند
بی نیاز میکند او را الله تعالی تا آنکه کرد آنمرد آن کار را سه بار و هر سه بار آن سخن را شنید اصل ثم ذهب
الرجل فاستعار معولا ثم اتى الجبل فصعده فقطع حطبا ثم جاء به فباعه بنصف مد دقيق فرجع
به فاكله ثم ذهب من الغد فجاء باكثر من ذلك فباعه فلم يزل يعمل ويجمع حتى اشترى معولا.
ثم جمع حتى اشترى بكرين وغلاما ثم اثرى حتى ايسر فجاء الى النبى صلى الله عليه وآله فاعلمه كيف يسأله
وكيف سمع النبى صلى الله عليه وآله فقال النبى صلى الله عليه وآله قلت لك من سألنا
اعطيناه ومن استغنى اغناه الله شرح المعول بكسر میم و سکون عین و فتح واو کلنگ و مراد
اینجا تیشه است المد بضم میم و تشدید دال بی نقطه چهار یک صاع و وزن صاع موافق تبریز است تقریبا من در من
الغد بمعنی فردا است البکر بفتح با و سکون کاف شتر جوان الاثراء بثای سه نقطه و رای بی نقطه صاحب مال
فراوان شدن الایسار بیای دو نقطه در پائین و سین بی نقطه و رای بی نقطه فراخ حال شدن یعنی
بعد از آن رفت آن مرد پس بعاریت گرفت تیشه را بعد از آن آمد نزد کوهی که در بیرون مدینه بود پس
بالا رفت آن کوه را پس برید هیمه بعد از آن آورد آن هیمه را بمدینه پس فروخت آنرا بنیم مد از آرد پس
برگشت بخانه خود با آن آرد پس خورد آنرا با عیال خود بعد از آن رفت در فردا پس آورد بیشتر از آنکه
دیروز آورده پس فروخت آنرا پس همیشه کار میکرد و زیادتی را جمع میکرد تا آنکه خرید تیشه و بعد از آن جمع کرد زیادتی را
پس خبر داد او را که چون آمد نزد او که طلب کند از او و چون شنید نبی صلی الله علیه وآله
تا خرید دو شتر جوان و غلامی را بعد از آن صاحب مال فراوان شد تا آنکه فراخ حال شد پس آمد بسوی
نبی صلی الله علیه وآله پس گفت گفتم برای تو که هر که طلب کرد از ما میدهیم او را و هر که بی نیازی می کند
بی نیاز می کند او را الله تعالی یعنی که دانستم حال ترا بوحی الهی و دانسته آن سخن گفتم هشتم اصل قال
رسول الله صلى الله عليه وآله من اراد ان يكون اغنى الناس فليكن بما فى يدى الله اوثق
منه بما فى يد غيره شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که خواهد که باشد بی نیازترین مردم
پس باید که باشد اعتماد او بر قضا و قدر الهی بیشتر از اعتماد او بر آنچه در دست دیگران است چنانچه در دست
خود و شرح اقتناع آن مبنیها قدر الهی نمی شود اصل عن ابى جعفر عليه السلام او ابى عبد الله
قال من قنع بما رزقه الله فهو من اغنى الناس شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که قناعت کند بآنچه روزی کرده او را الله تعالی یعنی که بی نیازی کند

در طلب زیادتی پس او از جمله بی نیاز تر مردم است **دهم اصل** شکا رجل الی ابی عبد الله علیه السلام
انه یطلب فیصیب ولا یقنع وتنازعه نفسه الی ما هو اکثر منه وقال علمنی شیئا انتفع به فقال
ابو عبد الله علیه السلام ان کان ما یکفیک یغنیک فادنی ما فیها یغنیک وان کان ما یکفیک
لا یغنیک فکل ما فیها لا یغنیک **شرح** شکایت برد مردی بسوی امام جعفر صادق علیه السلام
که او طلب معاش میکند پس در می یابد آنچه را که طلب میکند مع هذا قناعت نمیکند و جاذبه میکند او را نفس
او میل بسوی آنچه بیشتر از آن است و آن مرد گفت تعلیم کن مرا نصیحتی که سودمند شوم با آن پس امام گفت
علیه السلام اگر آنچه بس است ترا بی نیاز میکرده باشد پس نزدیکتر آنچه در دنیاست بمعنی آسان تری که در کسب آید
و صرف آن مشقتی نیست نسبت بکسب و صرف بالاتر از آن بی نیازی کند ترا و اگر آنچه بس است ترا بی نیاز میکرده ترا
یازدهم اصل قال امیر المومنین علیه السلام من رضی بالدنیا بما یجزئه کان ایسر ما فیها
یکفیه ومن لم یرض من الدنیا بما یجزئه لم یکن فیها شیء یکفیه **شرح** یجزئه بجیم و زای بانقطه و همزه
بصیغه مضارع معلوم غائب باب افعال است یکفیه بیای دو نقطه در پائین بصیغه مضارع غائب معلوم باب
ضرب است یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام هر که راضی شد از اسباب دنیا بآنچه بس است در آن شد در دنیا چیزی که بس او را

باب شصت و چهارم اصل باب الکفاف

شرح این باب بیان فضیلت روزی کفاف است بفتح کاف و تخفیف فا بمعنی قدری که باز دارد
کسی را از طلب از مردم و زیاده نباشد و درین باب شش حدیث است **اول اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه وآله قال الله عز وجل ان من اغبط اولیائی عندی رجلا خفیف الحال ذا حظ
من صلاة احسن عبادة ربه بالغیب وکان غامضا فی الناس جعل رزقه کفافا فصبر علیه
عجلت منیته فقل تراثه وقلت بواکیه **شرح** اغبط بغین بانقطه و بای یک نقطه و طای بی نقطه
افعل التفضیل است ماخوذ است از غبطه بکسر غین و سکون با بمعنی خوشحال بودن خفیف بجای بی نقطه است
الحفف بفتح حا و فتح فا کم مال بودن و میتواند بود که بجای بانقطه باشد و حاصل هر دو یکی است من در من
صلاة برای سببیت است و اشارت است بقول الله تعالی در سوره عنکبوت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء
والمنکر و بیان میشود در اول کتاب فضل القرآن الغیب بفتح غین بانقطه و سکون یای دو نقطه در پائین
تعدیه که معلوم نباشد بضرورت مشترکه میان جمیع عقلا و نه باستنباط از ضروریات مذکوره و پنهان بودن
مثل حال آدمی در خلوت یا در زمان تقیه و هر دو اینجا مناسب است جعل بصیغه مجهول است عجلت بعین
بی نقطه و جیم بصیغه ماضی معلوم باب علم یا باب تفعیل است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله گفت
الله عز وجل در حدیث قدسی بدرستی که از جمله خوشحال تر دوستان من نزد من مردیست کم مال تنگدست
صاحب فائده از نمازی که میکند باینمعنی که نماز او محض صورت نیست نیکو بجا آورد عبادت صاحب کل اختیار

نه دو ر السبب حکم الٰهی که واخل غیب است و خود رائی در آن نکرد و بود گم نام در میان مردم کرده شد روزی
او بقدر حاجت پس صبر کرد بر آن تنگی بشتاب آمد بر سر او مرگ تا از دیدن روزی ظالمان زود خلاص شود
پس کم شد میراث او و کم شد ند زنانی که نوحه کنند برای او یعنی که چون سفره داده نمیشود زنان جمع نمیشوند
در منزل او برای تعزیه دوم اصل قال رسول الله م طوبی لمن اسلم وکان عیشه کفافا شرح خوشا حال کسی که اقرار
کرد بیگانگی الله تعالیٰ و ربوبیت او و شد معاش او بقدری که بس است او را و زیاده نیست بیان حقیقت طوبی می آید در حدیث
سی ام باب نود و نهم سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم ارزق محمدا وال محمد
ومن احب محمدا وال محمد والعفاف الکفاف وارزق من ابغض محمدا وال محمد المال والولد
شرح العفاف بفتح عین بی نقطه خود داری از نالائق یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
خدایا روزی کن محمد و آل محمد را و هر که را که دوست داشت محمد و آل محمد را به پیروی احکام ایشان خود داری
از نالائق و مالی که بقدر حاجت باشد بی زیادتی و روزی کن کسی را که دشمن داشت محمد و آل محمد را به پیروی ائمه
احکام ضلالت مال بسیار و فرزند بسیار مخفی نماند که در کلام اشعار است که فرزند بسیار منافی عفاف است
اما نه مطلقا بلکه در دشمنان محمد و آل محمد چهارم اصل رفعه الی علی بن الحسین علیهما السلام قال
مر رسول الله صلی الله علیه و آله براعی ابل فبعث یستسقیه فقال اما ما فی ضروعها فصبوح الحی
واما ما فی آنیتنا فغبوقهم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم اکثر ماله وولده ثم مر
براعی غنم فبعث الیه یستسقیه فحلب له ما فی ضروعها واکفأ ما فی انائه فی اناء رسول الله
صلی الله علیه و آله وبعث الیه بشاة وقال هذا ما عندنا وان احببت ان نزیدک زدناک
قال فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم ارزقه الکفاف فقال له بعض اصحابه یا رسول الله
دعوت للذی ردک بدعاء عامتنا نحبه ودعوت للذی اسعفک بحاجتک بدعاء کلنا نکرهه فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله ان ما قل وکفی خیر مما کثر والهی اللهم ارزق محمدا وال محمد الکفاف
شرح الصبوح بفتح صاد بی نقطه آنچه در اول روز آشامیده شود الغبوق بفتح غین با نقطه و ضم بای
یک نقطه آنچه آخر روز آشامیده بشود یعنی راوی سند روایت را بالا برد تا امام زین العابدین صلوات الله علیه
امام گفت گذشت رسول الله صلی الله علیه و آله در سفری به شتر چرانی پس فرستاد کسی نزد او می طلبید از او
شیری که آشامیده شود پس آن مرد گفت اما آنچه در پستانهای شتران است پس چاشت فردای طائفه
ایست که شتران با ایشان نسبت وارد اما آنچه در ظرف است پس شام امروز آن طائفه است پس گفت
رسول الله خدایا کن بسیار مال او را و فرزندش را بعد از آن گذشت بشبانی پس فرستاد کسی را نزد او
و طلب آشامیدنی میکرد پس آن مرد دوشید برای او هر شیری را که در پستانهای گوسفندان بود و سرنشیب کرد
آنچه را که در ظرفش بود در ظرف رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی که تازه دوشیده و کهنه دوشیده را یکجا داد

وفرستاد بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله گوسفندی بهدیه و گفت این چیزیست که باعتقاد ماست کرباشی شما کفایت باشد واگر خواهستی که زیاد از این و هم ترا امید هم امام گفت پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله خدایا روزی کن او را مال بقدر حاجت که زیاد و نباشد پس گفت او را بعض یاران او ای رسول الله دعا کردی برای آنکه رد کرد بد حالی که همه او دست میدارد آنرا و دعا کردی برای کسی که مدد کرد بر آورد از حاجت تو بد حالی که همه ما نفرت میکنند از آن پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که آنچه کم باشد وبس باشد بهتر است از آنچه بسیار باشد و غافل کند از یاد الله تعالی خدایا روزی کن محمد و آل محمد را الکفاف

پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عزوجل یقول یحزن عبدی المومن ان قترت علیه و ذلک اقرب له منی و یفرح عبدی المومن ان وسعت علیه و ذلک ابعد له منی

شرح یحزن بجای مبتنظ و زای بانقطه بصیغه مضارع معلوم باب علم یا مجهول باب نصر است والمومن مرفوع است وان بکسر همزه شرطیه است یا یحزن بصیغه معلوم باب نصر است والمومن منصوب است وان بفتح همزه مصدریه است لام در له هر دو جا برای التعدیه است قترت بقاف و تای دو نقطه در بالا و رای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است یفرح بصیغه معلوم باب علم است یا باب تفعیل است والمومن مرفوع یا منصوب است وان بکسر همزه یا بفتح همزه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عزوجل میگوید در حدیث قدسی غمگین میشود بنده من که مومن است اگر تنگ گیرم بر او معاش را و حال آنکه آن تنگ گرفتن نزدیک کننده تر است او را بمن و خوشحال میشود بنده من که مومن است اگر فراخ گیرم بر او معاش او را و حال آنکه این فراخ گرفتن دور کننده تر است او را از من **ششم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله عزوجل ان من اغبط اولیائی عندی عبدا مومنا ذا حظ من صلاح احسن عبادة ربه وعبد الله فی السریرة وکان غامضا فی الناس فلم یشر الیه بالاصابع وکان رزقه کفافا فصبر علیه فعجلت به منیته فقل تراثه وقلت بواکیه

شرح من در من صلاح برای سببیت است و اشارت است بآیه سوره طه و عمل صالحا ثم اهتدی و بیان شد در حدیث سوم باب بست و سوم السریرة بفتح سین بی نقطه و کسر رای بی نقطه درون چیزی که پنهان است از مردم و مراد اینجا جای تقیه است مثل اندرون خانه و مثل دل در صورة حضور جماعت مخالفان فلم یشر بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعال است الیه نائب فاعل است با در بجا به برای تعدیه است و مضمون این موافق حدیث اول این باب است

باب شصت و پنجم اصل باب تعجیل فعل الخیر

شرح این باب بیان فضیلت وشتاب در شروع در عبادت است و درین باب ده حدیث است

اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا هم احدکم بخیر فلا یوخره فان العبد

ربما صلی الصلوة او صام الصوم فیقال له اعمل ما شئت بعدها فقد غفر لک **شرح** الصلوة منصوب
بر مفعول مطلق برای نوع است و همچنین الصوم ضمیر بعدها راجع بصلوة است و بر سبیل مثال است یا راجع بعبادت
است باعتبار اینکه مفهوم میشود از هر یک از صلوة و صوم قائل اعمل ما شئت الله تعالی است چنانچه می آید در حدیث
ششم این باب و میتواند بود که قائل ملائکه باشند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون
قصد کنی یکی از عبادتها را پس باید که واپس منهید از و آنرا چه بدرستی که بنده بسا که نماز کند نوعی از نماز
یا روزه دارد نوعی از روزه پس گفته میشود او را که بکن آنچه خواهی بعد از ان چه بتحقیق بخشیده شد
گناهان برای تو یعنی که توفیق این یافتی که اصرار بر کبیره نکنی بعد از ان پس اگر قبیحی از تو سر زند مغفور
خواهد بود و این اغرای بقبیح نیست چه مکلف نمیداند که الله تعالی یا ملائکه این را گفته اند با او یعنی که امروز
مثل اول بلوغ شدی پس اگر بهشت خواهی بمقتضای آن عمل کن و اگر جهنم خواهی بمقتضای آن عمل کن
دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام افتتحوا نهارکم بخیر و املوا علی حفظتکم فی اوله خیرا
و فی آخره خیرا یغفر لکم ما بین ذلک ان شاء الله **شرح** املوا بفتح همزه و سکون میم و ضم لام و سکون
واو است الاملا گفتن چیزی است تا دیگری نویسد اشارت است باینکه هر چه مکلف میگوید از قبیل املا بر کاتبان
اعمال است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام ابتدا کنید روز خود را بکار خوبی و بخوانید بر حافظان
اعمال خود در اول روز گفتار خوبی و در آخر روز گفتار خوبی مثل توبه و استغفار تا آمرزیده شود برای شما
آنچه در میان آن دو وقت است اگر الله تعالی خواهد یعنی که نیت خالص باشد **سوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال کان ابی یقول اذا هممت بخیر فبادر فانک لا تدری ما یحدث **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم میگفت چون قصد کنی عبادتی را پس شتاب کن
در شروع در آن چه بدرستی که تو نمیدانی که در دمی دیگر چه خواهد شد **چهارم اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان الله یحب من الخیر ما یعجل **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
بدرستی که الله تعالی دوست میدارد از جمله عبادت آنرا که تعجیل کرده شود در شروع در آن **پنجم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اردت شیئا من الخیر فلا تؤخره فان العبد یصوم الیوم
الحار یرید ما عند الله فیعتقه الله به من النار و لا تستقل ما یتقرب به الی الله عز و جل و لو شق
تمرة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اراده کردی چیزی از عبادت را
پس واپس منه از آنرا چه بدرستی که بنده گاهی روزه میدارد در روز گرم بر جائی که امید میدارد ثوابی را
که نزد الله تعالی است پس آزاد میکند او را الله تعالی بسبب آن از آتش و کم مشمار چیزی را که نزدیکی
جوئی بآن بسوی الله تعالی عز و جل هر چند که نصف یک خرما باشد مثل کسی که طفلی داشته باشد و آن
طفل یتیمی باشد و او یک خرما آورده باشد که بطفل خود دهد و آن خرما را دو حصه کند و بهر یکی نصفی دهد

آمرزیده نشده باشد **ششم** اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من هم بخیر فلیعجله ولا یؤخره فان العبد ربما عمل العمل فیقول الله تبارک وتعالی قد غفرت لک ولا اکتب علیک شیئاً ابدا ومن هم بسیئة فلا یعملها فانه ربما عمل العبد السیئة فیراه الله سبحانه فیقول لا وعزتی وجلالی لا اغفر لک بعدها ابدا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که قصد عبادتی کند پس باید که شتاب کند در شروع در آن و وا پس نیندازد چه بدرستی که بنده بسیار بجا آورد عبادت را پس میگوید الله تبارک وتعالی که بتحقیق آمرزیدم گناهان را برای تو و نمی نویسم بر تو گناهی را هرگز بیان این شد در شرح حدیث اول این باب و هر که قصد معصیتی کند پس باید که بعمل نیارد آنرا چه بدرستی که بسا که بجا آورد بنده معصیت را پس می بیند ورا الله سبحانه پس میگوید یا بمعنی که قبول نکنم ترا قسم بعزت من و بلندی من که نمی آمرزم برای تو گناهان را بعد از آن هرگز یا بمعنی که توفیق توبه نمی یابی

هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا هممت بشیء من الخیر فلا تؤخره فان الله عز وجل ربما اطلع علی العبد وهو علی شیء من الطاعة فیقول وعزتی وجلالی لا اعذبک بعدها ابدا واذا هممت بسیئة فلا تعملها فانه ربما اطلع الله علی العبد وهو علی شیء من المعصیة فیقول وعزتی وجلالی لا اغفر لک بعدها **شرح** مضمون این موافق سابق است **هشتم** اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا هم احدکم بخیر وصلة فان عن یمینه وشماله شیطانین فلیبادر لا یکفاه عن ذلک **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون قصد کند یکی از شما بعمل صالحی یا صله رحمی پس بدرستی که در جانب راست و چپ او دو شیطانند پس باید که تعجیل کند در شروع در آن تا باز ندارد او را از آن **نهم** اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من هم بشیء من الخیر فلیعجله فان کل شیء فیه تاخیر فان للشیطان فیه نظرة **شرح** النظر بفتح نون و فتح ظای بانقطه و رای بی نقطه حکومت و فکر و هر دو اینجا مناسب است و تا برای وحدت است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت هر که قصد کند بچیزی از عمل صالح پس باید که تعجیل کند در شروع در آن چه بدرستی که هر عمل صالحی که در آن تاخیر شود پس بدرستی که برای شیطان در آن حکومتی هست یا فکری هست که او را از آن پشیمان کند **دهم** اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الله ثقل الخیر علی اهل الدنیا کثقله فی موازینهم یوم القیمة **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستی که الله تعالی سنگین کرده عمل صالح را برای اغنیان در دنیا مانند سنگینی آن عمل صالح در ترازوهای ایشان در روز قیامت اشارت است بانکه اهل بی رغبتی در دنیا تعجیل در فعل خیر میکنند تا خیر علامت رغبت در دنیاست بدرستیکه الله عز وجل سبک کرده عمل بد را برای اغنیان در دنیا مانند سبکی آن عمل بد در ترازوهای ایشان در روز قیامت اشارت است بقول الله تعالی در سوره قارعه فاما من ثقلت

موازینہ فہو فی عیشۃ راضیۃ و اما من خفت موازینہ فامہ ہاویہ

باب شصت وششم اصل باب الانصاف والعدل

شرح الانصاف وادن کسی نصف چیز برابر بدیگری وآن کنایت از دادن حق کسی بالتمام است زیرا که برابن تقدیر ہرکدام صاحب نصف مجموع حق دو کس خواہد بود برادرانہ یعنی ایں باب بیان فضیلت انصاف وعدالت است درین باب بست حدیث است **اول اصل** کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ یقول فی آخر خطبتہ طوبی لمن طاب خلقہ وطہرت سجیتہ وصلحت سریرتہ وحسنت علانیتہ وانفق الفضل من مالہ وامسک الفضل من قولہ وانصف الناس من نفسہ **شرح** من در من نفسہ برای سببیت است ومراد اینست کہ انصاف بسبب انصاف حاکم ونمانند آن نباشد یعنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ میگفت در آخر خطبہ خود خوشتر باد برای کسی کہ خوش باشد خوی او وپاکیزہ باشد طبیعت او وبی عیب باشد باطن او وخوب باشد ظاہر او وصرف کند زیادتی را از جملہ مال خود وصرف نکند زیادتی را از جملہ سخن خود واداکند حق مردم را بالتمام بخودی خود بتقاضای دیگران بیان حقیقت طوبی مے آید در حدیث سی ام باب نود ونہم **دوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال من یضمن لی اربعۃ باربعۃ ابیات فی الجنۃ انفق ولا تخف فقرا وافش السلام فی العالم واترک المراء وان کنت محقا وانصف الناس من نفسک **شرح** من در من یضمن استفہامیہ است با در باربعۃ برای مقابلہ است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت کیست کہ ضامن میشود برای من چہار چیز را مقابل چہار خانہ در بہشت بیان این آنکہ نفقہ واجب ومستحب را بدہ ومترس از افلاس وفاش کن سلام را در عالم یعنی پیش سلام باش با ہر مسلمانی کہ ملاقات کنی وواگذار جدل در گفتگو را ہر چند کہ صاحب حق باشی وادا کن حق مردم را بالتمام بخودی خود **سوم اصل** سمعت ابا عبد اللہ ع یقول سید الاعمال ثلثۃ انصاف الناس من نفسک حتی لا ترضی بشیٔ الا رضیت لہم مثلہ ومواساتک الاخ فی المال وذکر اللہ علی کل حال لیس سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ فقط ولکن اذا ورد علیک شیٔ امر اللہ عز وجل بہ اخذت بہ واذا ورد علیک شیٔ نہی اللہ عز وجل عنہ ترکتہ **شرح** المواساۃ بضم میم وفتح ہمزہ وگاہی ہمزہ منقلب بواو میشود والف وسین بی نقطہ والف مصدر باب مفاعلہ از مہموز الفاء معتل اللام وادن کسی را بقدر کفاف اسم لیس ضمیر مستتر راجع بذکر اللہ است سبحان اللہ تا آخر خبر لیس است ولکن تحقیق نون عطف بر خبر لیس است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام میگفت سرور عملہا سہ عمل است اول دادن تو حق مردم بالتمام بخودی خود تا بحدی کہ راضی نشوی بچیزے از حق برای خود مگر آنکہ راضی شدہ باشی برای مردم مثل راضی شدن برای خود دوم مددکردن تو برادر مومن را در مال وسوم یاد اللہ تعالی بر ہر حال نیست

یاد الله تعالی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولیکن عمده یاد اینست که چون وارد شود بر تو چیزی که
نهی کرده باشد الله عزوجل از ان واگذاری آنرا برای رضای او **چهارم اصل** قال امیر المؤمنین
علیه السلام فی کلام له الا انه من ینصف الناس من نفسه لم یزده الله الا عزا **شرح** من ینصف
شرطیه است ینصف بصیغه مضارع معلوم باب افعال مجزوم است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام در اثنای
سخنی که او را بود آگاه باش بدرستی که هر که انصاف با مردم کند بخودی خود ش زیاد نمیکند او را الله تعالی
مگر باعتبار عزت **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلثة هم اقرب الخلق الی الله عزوجل
یوم القیمة حتی یفرغ من الحساب رجل لم تدعه قدرة فی حال غضبه الی ان یحیف علی من تحت
یده ورجل مشی بین اثنین فلم یمل مع احدهما علی الآخر بشعیرة ورجل قال بالحق فیما له وعلیه
شرح یفرغ بفا و رای بی نقطه وغین با نقطه بصیغه معلوم باب نصر و علم است وضمیر مستتر راجع بالله تعالی است
یا بصیغه مجهول است و ظرف نائب فاعل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سه
کس اند که ایشان نزدیکتر خلائق اند بسوی الله عزوجل در روز قیامت یعنی که در دیوان بزرگ در موضعی
عالی ستاده کنند تا حساب خلائق تمام شود اول مردی که نخوانده باشد او را توانائی در وقت غضب او بسوی
اینکه ظلم کند بر کسی که زیردست اوست دوم مردی که واسطه باشد میان دو کس در گفتگوئی پس ظلم
نکرده باشد یکی بر دیگری بقدر یکدانه جو سوم مردی که گفته باشد حق را خواه در آنچه نفع دنیای اوست
وخواه در آنچه ضرر دنیای اوست **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی حدیث له
الا اخبرکم باشد ما فرض الله علی خلقه فذکر ثلثة اشیاء اولها انصاف الناس من نفسک **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در اثنای سخنی که او را بود آیا خبر دار نکنم شما را بمشکلترین آنچه
واجب و لازم کرده الله تعالی بر مخلوقین خود پس امام علیه السلام مذکور کرد سه چیز را که گذشت در حدیث سوم
اول آنها تمام دادن حق مردم است بخودی خود **هفتم اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه و آله سید الاعمال انصاف الناس من نفسک ومؤاساة الاخ فی الله وذکر الله علی کل
حال **شرح** این مضمون گذشت در حدیث سوم **هشتم اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام
الا اخبرک باشد ما فرض الله علی خلقه قلت بلی قال انصاف الناس من نفسک ومواساتک اخاک
وذکر الله فی کل موطن اما انی لا اقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وان کان
هذا من ذاک ولکن ذکر الله فی کل موطن اذا هجمت علی طاعة او علی معصیة **شرح** سبحان الله
تا آخر خبر مبتدای محذوف است بتقدیر ذکر الله فی کل موطن سبحان الله وان وصلیه است مشار الیه هذا
سبحان الله تا آخر است مشار الیه ذاک ذکر الله است ذکر در ولکن ذکر مرفوع و مبتدا است اذا هجمت تا آخر
مبتدا است و در اینجا اقتصار است چه بتقدیر ذکر الله اذا هجمت است هجمت بجیم بصیغه ماضی مخاطب معلوم

صافی شرح اصول کافی

یا مجهول باب نصر است الهجوم رسیدن بر سر چیزی ناگاه و رهانید ن بر سر چیزی ناگاه و مضمون این موافق
حدیث سوم است **نهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ما ابتلی المومن بشیء اشد علیه من ثلث
خصال قیل وما هی قال المواساة فی ذات یده والانصاف من نفسه و ذکر الله کثیرا اما انی
لا اقول سبحان الله والحمد لله ولکن ذکر الله عند ما احل له وذکر الله عند ما حرم علیه **شرح**
ابتلی بصیغهٔ ماضی مجهول باب افتعال است الابتلا التکلیف فی در فی ذات یده برای سببیت است و ذات مونث
ذو بمعنی صاحب است و تانیث باعتبار اینست که مراد وسعت است و ید بمعنی قدرت و صاحب بودن وسعت
قدرت را نوعی از مجاز است چه اگر وسعت نباشد اثری از قدرت ظاهر نمیشود در ین کلام اشارت است باینکه
اگر مال کسی زیاد از کفاف واجب النفقه نباشد مواساة با آن مال خوب نیست سبحان الله تا آخر خبر مبتدای
محذوف است بتقدیر ذکر الله کثیرا سبحان الله ذکر رو لکن ذکر مرفوع و خبر مبتدای محذوف است
بتقدیر ولکن ذکر الله کثیرا ذکر الله مضمون این نیز موافق حدیث سوم است **دهم اصل** جاء اعرابی
الی النبی صلی الله علیه واله وهو یرید بعض غزواته فاخذ بغرز راحلته فقال یا رسول الله
علمنی عملا ادخل به الجنة فقال ما احببت ان یاتیه الناس الیک فاته الیهم وما کرهت ان
یاتیه الناس الیک فلا تاته الیهم خل سبیل الراحلة **شرح** الغرز بفتح غین بی نقطه و سکون
راء بی نقطه و زای با نقطه رکابی که از چرم است برای پالان شتر الراحلة برای بی نقطه والف و حای
بی نقطه شتری که برای سواریست یعنی آمد بادیه نشینی بسوی نبی صلی الله علیه و آله بر حالی که اراده جهاد
بعض جهادهای خود را داشت و سوار شتر شده بود پس گرفت رکاب شتر او را پس گفت ای رسول الله تعلیم کن
مرا عملی که داخل شوم با آن در بهشت پس گفت آنچه دوست داشتی که با آن سلوک نمایند مردم با تو پس
سلوک کن با آن با ایشان و هر چه نخواستی که با آن سلوک نمایند مردم با تو پس سلوک مکن با آن با ایشان
واگذار شتر را که براه رود **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال العدل احلی
من الماء یصیبه الظمآن ما اوسع العدل اذا عدل فیه وان قل **شرح** الحلاوة بفتح حای بی نقطه
مصدر باب علم خوش آینده بودن عدل بصیغهٔ مجهول باب تفعیل است التعدیل برابر هم کردن چیزها را
فیه نایب فاعل است و ذکر اذا عدل فیه برای احتراز از عدالتی است که مخصوص ببعض وقایع باشد
و مستمر نباشد پس اگر حاکم را در واقع مطلبی باشد ترک کند عدالت را و میتواند بود که احتراز باشد از حکمی که
عدالت نماید و عدالت نباشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عدالت خوش آینده تر
از آبی است که در یابد آن را تشنه چه فراخ است عدالت اگر مستمر باشد در همه وقایع هر چند که آن عدالت کم باشد
یا بمعنی که در وقع سهلی باشد **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من انصف
الناس من نفسه رضی به حکما لغیره **شرح** رضی بصیغهٔ مجهول باب علم است به نایب فاعل است

مکما بفتح حا وفتح کاف تمیز یا حال است از ضمیر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
هر که انصاف داد مردم را از پیش خود بی جبر حاکم که راضی شد غیر او که او را داور کند در معاملات خود **سیزدهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اوحی الله عز وجل الی آدم علیه السلام انی ساجمع لك الکلام
فی اربع کلمات قال یا رب وما هن قال واحدة لی وواحدة لك وواحدة فیما بینی وبینك وواحدة فیما بینك
وبین الناس قال یا رب بینهن لی حتی اعلمهن قال اما التی لی فتعبدنی لا تشرك بی شیئا واما التی
لك فاجزیك بعملك احوج ما تکون الیه واما التی بینی وبینك فعلیك الدعاء وعلی الاجابة
واما التی بینك وبین الناس فترضی للناس ما ترضی لنفسك وتکره لهم ما تکره لنفسك **شرح**
احوج افعل التفضیل است ومنصوب است بر نیابت ظرف زمان زیرا که ما مصدریه است ومصدر مضاف الیه
احوج است وچنانچه مصدر نائب ظرف زمان باشد میشود مثل رایته قدوم الحاج مضاف بمصدر نیز نائب میشود
ونسبت احوج بکون نسبت مجازیست تکون بصیغه مخاطب از افعال تامه است الیه متعلق باحوج است
ضمیر الیه راجع بجزا است که در ضمن اجزیك مذکور است علیك حرف جر وضمیر مخاطب خبر الدعاء است الدعاء
هر فوع وخبر مبتدا است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وحی کرد الله عز وجل بسوی
آدم علیه السلام که بدرستی که من البته جمع میکنم برای تو سخن حق را در چهار سخن که مجمل جمیع سخنهای حق است
آدم گفت ای صاحب کل اختیار من وچیست آن چهار سخن گفت یکی برای من است ویکی برای تست ویکی
متعلق بمعامله ایست که درمیان من ومیان تست ویکی متعلق بمعامله ایست که درمیان تو ومیان مردم است
آدم گفت ای صاحب کل اختیار من بیان کن آن چهار سخن را تا دانم آنها را گفت اما سخنی که از منست
پس اینست که عبادت کنی مرا شریک نکنی با من چیزی را در معبودیت این مجمل جمیع تکلیفات شرعیه است
چه مشتمل است بر اینکه حاکمی در مسائل نیست مگر الله تعالی والا معبود شریك الله تعالی میشود واما سخنی که
برای تست پس اینست که جزا میدهم ترا العمل صالح تو در وقتی که کمال حاجت تو بآن جزا باشد واما سخنی که
میان من وتست پس اینست که لازم است بر تو طلب حاجت ولازم است بر من قبول دعا واما سخنی که
میان تو ومیان مردم است پس اینست که راضی شوی برای مردم آنچه را که راضی میشوی برای خود ت
ونخواهی برای ایشان آنچه را که نمی خواهی برای خود ت **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله ع
قال اتقوا الله واعدلوا فانکم تعیبون علی قوم لا یعدلون **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت پرهیز کنید از عذاب الله تعالی وعدالت کنید درمیان اهل خانهٔ خود مثل زن وفرزند وغلام
وکنیز چه بدرستی که شما عیب گوئی وسرزنش میکنید در حکومتی که در شهر وولایت دارند **پانزدهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال العدل احلی من الشهد والین من الزبد واطیب
ریحا من المسك **شرح** احلی افعل التفضیل است واینجا از باب نصر است بخلاف آنچه گذشت در حد

یازدهم و کلام مبنی بر استعاره است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عدالت شیرین تر از عسل است و نرم تر از کره است و خوش بوتر از مشک است **شانزدهم اصل** قال رسول الله ثلث خصال من کن فیه او واحدة منهن کان فی ظل عرش الله یوم لا ظل الا ظله رجل اعطی الناس من نفسه ما هو سائلهم و رجل لم یقدم رجلا ولم یوخر رجلا حتی یعلم ان ذلک لله رضا و رجل لم یعب اخاه المسلم بعیب حتی ینفی ذلک العیب عن نفسه فانه لا ینفی منها عیبا الا بدا له عیب وکفی بالمرء شغلا بنفسه عن الناس **شرح** او در واحدة برای تخییر در گفتگو است یعنی این سه صفت ستلازم نمیباشد مراد بعرش کتاب الهی است رجل بتقدیر خصلت رجل است تقدیم رجل عبارت از فعل چیزی است و تاخیر رجل عبارت از ترک چیزی است رضا بکسر رای بی نقطه و ضاد با نقطه و الف مقصوره بمعنی مرضی است المسلم بمعنی المومن است حتی در اینجا از قبیل حتی در قول الله تعالی است در سوره اعراف حتی یلج الجمل فی سم الخیاط در اینکه داخل محال شده برای افاده تاکید کلام سابق مشار الیه ذلک العیب عیب مذکور و امثال آنست فانه استدلال بر محال بودن مدخول حتی است که مفهوم از سیاق کلام سابق است با در بالمرء زائده است شغلا بضم شین با نقطه و ضم و سکون غین با نقطه تمیز از نسبة در کفی بالمرء است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سه صفت است که هر کس باشد آنها در او یا باشد در او یکی از آنها میباشد در پناه الله تعالی در روز قیامت که پناهی برای مردم نیست مگر پناه کتاب الهی یا نعیمی که در دنیا موافق کتاب الهی بود و آن روز در پناه است و الا فلا اول صفت مردی که داد مردم را بجودی خود آنچه توقع دارد از ایشان در باب سلوک دوم صفت مردی که صادر نشد از او فعلی و نه ترکی مگر وقتی که داند که آن فعل یا ترک موافق رضای الله تعالی است سوم صفت مردی که عیب گوئی نکرد برادر مومن خود را بعیبی تا آنکه برطرف کند آن عیب و امثال آنرا از خود و این برطرف کردن محال است بدرستی که برطرف نمی کند مومن از خود عیبی را مگر آنکه ظاهر میشود او را عیبی دیگر و در خود بس است مشغول بودن مرد بخود از مشغول بودن او بغیر یا نعیمی که مومنی که مشغول اصلاح خود باشد فرصت اصلاح مومنی دیگر بعیب گوئی او ندارد اصلا **هفدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من واسی الفقیر من ماله و انصف الناس من نفسه فذلک المومن حقا **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که مدد کند نیازمند را از مال خود و انصاف دهد مردم را بجودی خویش او است مومن بکار آمدنی **هیجدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما تدارا اثنان فی امر قط و اعطی احدهما النصف صاحبه فلم یقبل منه الا ادیل منه **شرح** تدارا بدال بی نقطه و رای بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب تفاعل است التدارؤ رفع کردن دو کس یکدیگر را در خصومت النصف بفتح نون و فتح صاد با نقطه اسم انصاف است لم یقبل بصیغه ماضی مجهول است و ضمیر مستتر راجع بنصف است یا بصیغه معلوم است

صافی اصول کافی

وضمیر مستتر راجع بصاحب است ضمیر منه در اول راجع باحدہا است آدیل بدال بی نقطه ویای دو نقطه در پائین بصیغه مجهول باب افعال است ونائب فاعل ضمیر مستتر راجع جنانچه گفته میشو ولولا النالله من عدونا بانیمعنی که دولت وغلبه داد ما را الله تعالی بانتقام از دشمن ما ومیتواند بود که نائب فاعل منه باشد وبرین تقدیر ضمیر منه در دوم راجع بصاحب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت نزاع نکردند دو کس در کاری هرگز پس داده باشد یکی از ان دو کس دیگری را که با او در نزاع است انصاف پس مقبول نشده باشد آن انصاف از او مگر آنکه آن یکی دولت داده مےشود بانتقام از ان دیگر

دوازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان لله جنة لایدخلها الا ثلثة احدهم من حکم فی نفسه بالحق **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی را بهشتی است که داخل نمی‌شود در آن مگر سه کس یکی از ایشان کسی است که میان او و دیگری مرافعه‌ای است و حکم کرد در خودش بانچه انصاف است وموافق کتاب الهی است بی آنکه حاجت شود بحاکمی دیگر **سیزدهم**

اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال العدل احلی من الماء یصیبه الظمآن ما اوسع العدل اذا عدل فیه وان قل **شرح** این موافق حدیث پانزدهم است

باب شصت وهفتم اصل باب الاستغناء عن الناس

شرح این باب بیان فضیلت بے نیاز بودن از مردم است بانیمعنی که ترک طمع از مردم کند ومعیشت خود را بجنس کفایت خود حواله کند وبآن قناعت کند ودراین باب هفت حدیث است **اول**

اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال شرف المومن قیام اللیل وعزه استغناؤه عن الناس

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بلندی مرتبهٔ مومن نزد الله تعالی شب خیزیست وعزت مومن یعنی خوار نشدن دین او بالاتش نقصان مرتبه نزد الله تعالی بی نیاز بودن او از مردم است مخفی نماند که از اینجا ظاهر میشود که استغنا ضرورتر از قیام لیل است چه عزت برای دفع ضرر نقصان ایمان است وشرف برای زیادتی طلب کمال ایمان است ودفع ضرر اهم از جلب نفع است **دوم**

اصل قال ابو عبدالله علیه السلام اذا اراد احدکم ان لایسال ربه شیئا الا اعطاه فلییأس من الناس کلهم ولایکون له رجاء الا عند الله فاذا علم الله عز وجل ذلک من قلبه لم یسأل الله شیئا الا اعطاه **شرح** فلییأس بسکون لام وبهمزه ویای دو نقطه در پائین وسین بی نقطه بصیغه امر غائب باب علم است واو در ولایکون برای حال موکده است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون اراده کند یکی از شما این را که نطلبد از صاحب کل اختیار خود چیزی را مگر آنکه دهد او را آن چیز پس باید که نا امید شود از مردم همگی ایشان بر حالی که نباشد او را امیدی مگر نزد الله تعالی پس چون داند الله تعالی عز وجل آن نا امیدی او از غیر را از ته دل او بانیمعنی که داند ساختگی نیست نطلبد

از الله تعالی چیزے را مگر آنکه دهد او را **سوم اصل** عن علی بن الحسین صلوات الله علیهما قال
رایت الخیر کله قد اجتمع فی قطع الطمع عما فی ایدی الناس ومن لم یرج الناس فی شیء ورد امره
الی الله عزوجل فی جمیع اموره استجاب الله عزوجل له فی کل شیء **شرح** روایت است
از امام زین العابدین علیه السلام گفت دیدم خوبی را همگی که بتحقیق جمع شده در بریدن طمع خود از آنچه
در دستهای مردم است و هر که امید وار نشد از مردم در چیزی و برگردانید کار خود را بسوے الله عزوجل
در جمیع کارهای خود مستجاب کرد الله عزوجل دعای او را در هر چیز که دعا کرد **چهارم اصل** سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول طلب الحوائج الی الناس استلاب للعز ومذهبة للحیاء والیاس
مما فی ایدی الناس عز للمؤمن فی دینه والطمع هو الفقر الحاضر **شرح** الاستلاب بسین بی نقطه
و بای یک نقطه مصدر باب افتعال ربودن و مراد اینجا برطرف کردن ناگاه است مذهبة بفتح میم و سکون
ذال بانقطه و فتح هاء و بای یک نقطه و تا اسم مکان برای کثرت است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
که میگفت طلب حاجتها بتوجه بسوی مردم است برطرف کردن بیگانست عزت خود را و محل کثرت رفتن
حیا است و نا امیدی از آنچه در دستهای مردم است عزیز بودن است برای مومن در دین او و چنانچه
بیان شد در شرح حدیث اول و طمع از مردم آنست نیاز مندی نقد اشارت است باینکه طمع از مردم برای
غنا بیاشد و حال آنکه طمع خودش فقریست که بفعل آمده و معقول نیست که عاقل فقر نقد را اقرار دهد
با خود برای طلب غنایے نسیه که آیا شود یا نشود **پنجم اصل** قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام
جعلت فداك اکتب لی الی اسمعیل بن داود الکاتب لعلی اصیب منه قال انا اضن بك ان تطلب
مثل هذا و شبهه ولکن عول علی مالی **شرح** شَل بمعنی موافق در اکثر صفات یا جمیع صفات است
و مشار الیه هذا اسمعیل است و شبهه بکسر شین بانقطه و سکون بای یک نقطه موافق در عمده صفات یا در اکثر
صفات است یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را قربانت شوم سفارش نامه بنویس برای من بسوی اسمعیل
بن داود که نویسنده دیوان امو بیست شاید که من دریابم از او نفعی گفت من دریغ میدارم بتو این را که
طلب کنی از مثل این مرد و مانند او از مخالفان دین حق و لیکن آنچه در نفقه خود و عیال خواهی از مال
من بگیر و خرج کن **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال الیاس مما فی ایدی الناس عز المؤمن
فی دینه او ما سمعت قول حاتم اذا ما عزمت الیاس الفیته الغنی اذا عرفته النفس والطمع الفقر
شرح ملو یا عزت بدوم است عزمت بعین بی نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم مخاطب ضرب است
العزم قصد چیزے کردن بعنوان کمال جد و الفیته بفا و یای دو نقطه در پایین بصیغه ماضی معلوم
مخاطب باب افعال است الفا یافتن چیزے عرفته بعین بی نقطه و رای نقطه و فا بصیغه ماضی معلوم
غائبه باب ضرب و ضمیر راجع بیاس است النفس مرفوع و فاعل عرفته است و الطمع مرفوع و مبتدا است الفقر

مرفوع وخبر است واگر حرف روی در تتمه قصیده حاتم مفتوح باشد هر یک از الطمع او الفقر منصوب خواهد بود تا معطوف بر دو مفعول الغنیه باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نا امیدی از آنچه در دستهای مردم است عزت مومن است در دین او چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول آیا نیز نشنیدی قول حاتم طائی را که چون قصد تعبیر کردی نا امیدی از مردم را یافتی آن نا امیدی را بی نیازی بشرط اینکه شناخته باشد آن نا امیدی را نفس با یمعنی که ساختگی نباشد چنانچه بیان شد در حدیث دوم که فاذا علم الله عز وجل ذلک من قلبه و طمع از مردم فقر است اشارت است بانچه گذشت در حدیث چهارم که والطمع هو الفقر الحاضر **هفتم اصل** کان امیر المومنین صلوات الله علیه یقول لیجتمع فی قلبک الافتقار الی الناس والاستغناء عنهم فیکون افتقارک الیهم فی لین کلامک وحسن بشرک ویکون استغناؤک عنهم فی نزاهة عرضک وبقاء عزك **شرح** یکون هر دو جا مرفوع است و منصوب میتواند بود و البشر بکسر بای یکنقطه و سکون شین بانقطه و رای بی نقطه کشاده رویی النزاهة بفتح نون و تخفیف زای بانقطه دوری از عیب العرض بکسر عین بی نقطه و سکون رای بی نقطه و ضاد با نقطه نفس و خوی خوب و آنچه نگاهداری آن از عیب لازم است و آنچه آدمی بآن فخر میکند و هم اینجا مناسب است البقاء بفتح بای یک نقطه و بفتح نون نیز میتواند بود یعنی امیر المومنین علیه السلام میگفت باید که جمع شود در دل تو حاجت بسوی مردم و بی نیازانه بودن از ایشان از دو جهت با یمعنی که البته حاجت بایشان داری در سلوک با ایشان و بی نیازی داری از مال ایشان پس میباشد حاجت تو بسوی ایشان ظاهر در نرمی سخن تو با ایشان و خوبی کشاده رویی تو با ایشان و میباشد بی نیازانه بودن تو از ایشان در دوری عرض تو از عیب و باقی ماندن عزت تو

باب شصت و هشتم اصل باب صلة الرحم

شرح الرحم بفتح رای بی نقطه زهدان که موضع فرزند است در شکم او و ماخوذ است از رحمت بمعنی مهربانی و وصل آن کنایت از احسان با شریک در زهدان است بمعنی احسان با صاحب خویشی نسبی یعنی این باب بیان فضیلت پیوند کردن زهدان است بمعنی رعایت خویشی نسبی و عمل بمقتضای آن در این باب سی و سه حدیث است **اول اصل** سالت اباعبد الله علیه السلام عن قول الله جل ذکره واتقوا الله الذی تسائلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا قال فقال هی ارحام الناس ان الله عز وجل امر بصلتها وعظمها الا تری انه جعلها منه **شرح** تسائلون در قرائت کوفیان بتخفیف سین است و در قرائت باقی بتشدید سین است و بر هر تقدیر در اصل تتسائلون بوده یکتا محذوف شده یا ادغام شده در سین التسائل طلب جمعی چیزی را از هم چنانچه میگویند اسئالک بالله یا میگویند اسالک بابیک یا میگویند اسالک بالرحم ان تفعل کذا والارحام در قرائت

غیر حمزه منصوب است بعطف بر الله یا بعطف بر محل ضمیر یا بنا بر اینکه واو بمعنی مع باشد و در قرارت حمزه
مجرور است بعطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جار و آن جائز است نزد کوفیین منه بکسر میم وتخفیف نون وضمیر
راجع بالله تعالی است یا بضم میم وتشدید نون وتا است بمعنی قوت وباعث حصول مطلب یا بکسر میم وتشدید
نون وتا است بمعنی عطای الٰهی یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سورهٔ
نسا تعظیم کنید الله تعالی را بپرهیز از مخالفت حکم او که از هم حاجت میطلبید بوسیلهٔ او وبقسم با او وتعظیم کنید
خویشیهای نسبی را بپرهیز از مخالفت مقتضای آنها بدرستی که الله تعالی از ابتدای وجود شما بود بر شما
پاینده احوال شما را دادی گفت پس امام گفت ارحام درین آیت عبارت از ارحام مردم است مخصوص
رحم رسول الله صلی الله علیه وآله نیست بدرستی که الله عز وجل امر کرده به پیوند آنها وتعظیم کرده آنها را
آیا نمی بینی که گردانیده آنها را از عود یا نمیعنی که قرین خود کرده درین آیه بسبب عطف بر الله یا مراد نیست
که باعث حصول مطلب کرده یا منت نهاده با آنها بر خلائق **دوم اصل** بلغني عن ابي عبد الله
عليه السلام ان رجلا اتى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله اهل بيتي ابوا الا توثبا علي
وقطيعة لي وشتيمة فارفضهم قال اذا يرفضكم الله جميعا قال فكيف اصنع قال تصل من قطعك
وتعطي من حرمك وتعفو عن ظلمك فانك اذا فعلت ذلك كان لك من الله عليهم ظهير
شرح التوثب بثای سه نقطه وبای یک نقطه ظلم بر کسی کردن یعنی رسید بمن بنقل کسی از امام
جعفر صادق علیه السلام که مردی آمد نزد نبی صلی الله علیه وآله پس گفت ای رسول الله خانوادهٔ
من امتناع کردند از غیر ظلم بر من وبریدن ایشان مرا از خود ودشنام ایشان مرا پس آیا ترک کنم
ایشان را نبی علیه السلام گفت درین هنگام ترک میکند شما را الله تعالی همگی یا نمیعنی که از رحمت خود دور میکند
گفت پس چون کنم گفت پیوند میکنی هر که را که برید ترا از معبود وعطا میدهی هر که را که محروم کرد ترا و
در میگذری از گناه هر که ظلم کرد ترا چه بدرستی که چون بجا آوری آن را میشود برای تو از جانب الله تعالی
مددی که بر ایشان مسلط شوی **سوم اصل** قال ابو الحسن الرضا عليه السلام يكون الرجل
يصل رحمه فيكون قد بقي من عمره ثلث سنين فيصيرها الله ثلثين سنة ويفعل الله ما يشاء
شرح گفت امام رضا علیه السلام گاهی میباشد اینکه مردی پیوند خویشان خود کند پس باقیمانده باشد
از عمر او سه سال بر فرض اینکه صلهٔ رحم نکند پس بنا بر صلهٔ رحم گرداند آن که میخواهد سه سال را الله تعالی
سی سال یا نمیعنی که بیست وهفت سال زیاده شود میکند الله تعالی آنچه را که میخواهد یا نمیعنی که از بیست
وهفت زیاده تر میباشد باقتضای حکمت الله تعالی چنانچه می آید در حدیث هفدهم وکمتر نیز میباشد
چهارم اصل قال ابو جعفر عليه السلام صلة الارحام تزكي الاعمال وتنمي الاموال وتدفع
البلوى وتيسر الحساب وتنسئ في الاجل **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام پیوند خویشان

صالح میکند عملها را او زیاد میکند مالها را او دفع میکند بلاها را و آسان میکند حساب روز قیامت را و تاخیر میکند
در اجل **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله اوصی الشاهد من امتی والغائب منهم ومن
فی اصلاب الرجال وارحام النساء الی یوم القیمة ان یصل الرحم وان کانت منه علی مسیرة سنة فان ذلک
من الدین **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله سفارش میکنم حاضر را از جماعت من و غائب را
از جماعت ایشان و هر که در پشتهای مردان و در رحمهای زنان است تا روز قیامت اینکه پیوند کند خویشان را
هر چند که باشد نسبت با او به مسافتی که طی میشود به سالی باشد چه بدرستیکه آن صلهٔ رحم از واجبات دین است
که در قرآن نازل شده **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال صلة الارحام تحسن الخلق
وتسمح الکف وتطیب النفس وتزید فی الرزق وتنسئ فی الاجل **شرح** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت پیوند با خویشان نیکو میکند خلق را و صاحب کرم میکند دست را و خوشحال میکند
خاطر را و زیاد میکند روزی را و تاخیر میکند در اجل **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سمعته یقول ان الرحم معلقة بالعرش تقول اللهم صل من وصلنی واقطع من قطعنی وهی
رحم آل محمد وهو قول الله عز وجل الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ورحم کل ذی رحم
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستیکه خویشی
نسبی آویخته شده بتخت پادشاهی الله تعالی یا یعنی که امر برعایت آن در قرآن و در کتاب الهی بسته شده
بزبان حال خدایا پیوند کن با خود هر که را که پیوند کرد مرا و ببر از خود هر که را که برید مرا و آن خویشی دو قسم است
اول خویشی نسبی اهل بیت محمد با او و آنست مضمون قول الله عز وجل که در بیان غافلانی که بخاطر خود
قرار نمیدهند قرابتی را میان عالم بقرآن و میان جاهل خودرای گفته در سوره رعد جمعی که پیوند میکنند آنچه را
که امر کرده الله تعالی بآن اینکه پیوند کرده بشود چنانچه گذشت در سوره احزاب واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
و بیان شده در کتاب الحجة در حدیث اول و دوم باب شصت و چهارم که باب ان الله عز وجل ورسوله
علی الائمة واحدا فواحدا است دوم خویشی نسبی هر صاحب خویشی نسبی مراد است که هر دو قسم معلق است بعرش اگرچه اول
عظیم تر است و لهذا آیه در آنست یا یعنی که عمده مراد در این آیه آنست چنانچه می آید در حدیث بست و نهم
و بست و هشتم این باب **هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اول ناطق من الجوارح
یوم القیمة الرحم تقول یا رب من وصلنی فی الدنیا فصل الیوم ما بینک وبینه ومن قطعنی فی الدنیا
فاقطع الیوم ما بینک وبینه **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام اول گوینده از جملهٔ اعضاء
آدمی در روز قیامت زبان زبان است که جمعی از ان بهم رسیده اند و خویش یکدیگر شده اند زبان میگوید
ای صاحب کل اختیار من هر که پیوند کرده مرا در دنیا یا یعنی که پیوند کرده شریک خود را در من پس پیوند کن
امروز ربطی را که میان خودت و میان او است برحمت و هر که برید مرا در دنیا پس ببر او را آن ربطی را

که میان خود و میان او ست بترک رحمت **نهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام صلوا ارحامکم
ولو بشربة من ماء وافضل ما یوصل به الرحم کف الاذی عنها وصلة الرحم منساة فی الاجل محبة
فی الاهل **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام پیوند کن خویش خود را هر چند که بقدر یک آشامیدن
از آب باشد و فاضل ترانچه پیوند کرده میشود بآن خویش باز داشتن آزار از ایشان است از او و پیوند خویش
محل کثرت تاخیر در اجل است محل کثرت دوستی در خانواده است **دهم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام
ان الرحم معلقة یوم القیمة بالعرش تقول اللهم صل من وصلنی واقطع من قطعنی **شرح**
گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که زهدان یعنی رعایت حق آن آویخته شده است در روز قیامت
بکتاب الهی یعنی که بر هر کس ظاهر خواهد شد که حکم وجوب رعایت حق آن در کتاب الهی هست میگوید
بزبان حال خدایا پیوند کن هر که را که پیوند کرد مرا و ببر هر که را که برید مرا **یازدهم اصل** سمعت
رسول الله صلی الله علیه وآله یقول حافتا الصراط یوم القیمة الرحم والامانة فاذا مر الوصول
للرحم المؤدی للامانة نفذ الی الجنة واذا مر الخائن للامانة القطوع للرحم لم ینفعه معهما عمل
وتکفأ به الصراط فی النار **شرح** الحافة بجای بی نقطه و تشدید فا پهلوی نهر و مانند آن که احاطه
آن کرده و ذکر این اشارت باین است که کسی که در راه میرود اگر دو پهلوی آن خالیست زود می افتد
مراد برحم رحم رسول و بامانت امامت است چنانچه گفته در سوره احزاب انا عرضنا الامانة و میتواند بود که اعم باشد
تکفأ بفا و همزه بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است التکفؤ سرنشیب شدن با در به برای ملابست است یا برای
تعدیه است و حاصل هر دو یکی است **یعنی** شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وآله که میگفت دو پهلوی
صراط در روز قیامت خویشی است و امانت است برای کسی که رعایت آنها کرده باشد و برای دیگران نیست
پس چون گذر کند پیوند کننده رحم و بجا گزارنده امانت میرسد بسوی بهشت و چون گذر کند خیانت کننده
امانت و برنده رحم نافع نمیرساند او را با آن دو صفت قبیح عملی دیگر و سرنشیب میشود با او صراط می افتد
در آتش جهنم **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال صلة الارحام تحسن الخلق
وتسمح الکف وتطیب النفس وتزید فی الرزق وتنسئ فی الاجل **شرح** این موافق حدیث
ششم است **سیزدهم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام صلة الارحام تزکی الاعمال
وتدفع البلوی وتنمی الاموال وتنسئ له فی عمره وتوسع فی رزقه وتحبب فی اهل بیته
فلیتق الله ولیصل رحمه **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام پیوند خویشان صالح میکند عملها را
و دفع میکند بلا را و زیاد میکند مالها را و تاخیر میکند برای صاحبش در عمر او و وسعت میدهد در رزق
او و محبوب میکند او را در خانواده او پس باید که پرهیز کند مکلف از عذاب الهی و باید که پیوند کند خویش
خود را **چهاردهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام صلة الرحم وحسن الجوار یعمران الدیار

ویزیدان فی الاعمار شرح الجوار بضم و کسر جیم و دواد همسایگی و بکسر جیم کسی را در خیل خود کردن و
پناه دادن و بردو اینجا مناسب است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام پیوند خویشان و خوش همسایگی
آباد میکند خانه‌ها را و زیاد میکند در عمرها **پانزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله
ان اعجل الخیر ثوابا صلة الرحم **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که زودترین عمل
صالح باعتبار ثواب پیوند خویشان است یعنی که اثر آن در دنیا نیز ظاهر میشود **شانزدهم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سره النساء فی الاجل والزیادة فی الرزق فلیصل رحمه
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که خوشحال میکند او را پس انداختن در اجل او و در بار
شدن در روزی او پس باید که پیوند کند خویشان خود را **هفدهم اصل** قال ابوعبدالله
علیه السلام ما نعلم شیئا یزید فی العمر الا صلة الرحم حتی ان الرجل یکون اجله ثلث سنین فیکون
وصولا للرحم فیزید الله فی عمره ثلثین سنة فیجعلها ثلثا وثلثین سنة ویکون اجله ثلثا
وثلثین سنة فیکون قاطعا للرحم فینقصه الله ثلثین سنة ویجعل اجله الی ثلث سنین
فیکون وصولا للرحم **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام نمیدانیم چیزی را که زیادتی کند در عمر مگر پیوند
خویشان را یعنی که هیچ چیز در مرتبه آن نیست پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث چهاردهم
تا آنکه مرد گاهی میباشد اجل او سه سال بر فرض ترک صله رحم پس میباشد پیوند کننده مر خویش را پس
زیاد میکند الله تعالی در عمر او سی سال پس میگرداند سه سال را سی و سه سال و گاهی میباشد اجل مرد
سی و سه سال بر فرض صله رحم پس میباشد آن مرد برنده مر خویش را پس کم میدهد او را الله تعالی سی سال
و میگرداند اجل او را بسوی سه سال **هیجدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لما خرج
امیرالمومنین علیه السلام یرید البصرة نزل بالربذة فاتاه رجل من محارب فقال یا امیرالمومنین
انی تحملت فی قومی حمالة وانی سالت فی طوائف منهم المواساة والمعونة فسبقت الی السنتهم بالنکد
فمرهم یا امیرالمومنین بمعونتی وحثهم علی مواساتی فقال این هم فقال هؤلاء فریق منهم حیث
تری **شرح** الربذة بفتح رای بی نقطه و فتح بای یک نقطه و ذال با نقطه موضعی است در چهار مرحله از مدینه
و در آنجاست ابوذر غفاری رحمه الله تعالی محارب بضم میم و حای بی نقطه و الف و کسر رای بی نقطه و بای
یک نقطه اسم قبیله است الحمالة بفتح حای بی نقطه و تخفیف میم دیتی که کسی از جانب دیگران قبول ادای آن کند
تا فتنه بر طرف شود و سبقت بصیغه ماضی موثث غائبه باب ضرب است الی حرف جر و ضمیر متکلم و مدام است
السنتهم فاعل سبقت است با و در بالنکد برای تعدیه است النکد بفتح نون و سکون کاف و دال بی نقطه
تند او تند و سخت گیر است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون بیرون آمد از مدینه
امیرالمومنین علیه السلام اراده بصره داشت برای جنگ اصحاب جمل فرود آمد در ربذه پس آمد نزد او مردی

از قبیله محارب پس گفت ای امیرالمومنین بدرستی که من ضامن شده ام درمیان قبیله خود دیتی را از جانب
ایشان تا خون بسته شود و بدرستی که من طلب کردم در طائفه چند از ان قبیله همراهی بمال و مددگاری را
پس پیش داشت بسوی من زبان های ایشان سخت گیری را و ندادن عطا را پس امر کن ایشان را ای امیرالمومنین
بمدد کردن من و تحریص کن ایشان را بر همراهی من بمال پس گفت کجا اند ایشان پس اشارت کرد و گفت
انجماعت جمعی از ایشان اند آنجا اند که می بینی اصل قال فنص راحلته فادلفت بعض اصحابه فی طلبها فلایا
بلایا فالحقت فانتهی الی القوم فسلم علیهم وسالهم ما یمنعهم من مواساة صاحبهم فشکوه
وشکاهم شرح نص بنون وتشدید صاد بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است النص بنهایت تند
کردن کسی ناقه را که بر آن سوار است الراحلة براء بی نقطه وحاء بی نقطه شتری که صاحب زین است برای سواری
ادلفت بدال بی نقطه وفاء بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الادلاف سرعت حرکت با وجود ماندگی فی الجملة
الطلیم بفتح طاء با نقطه وکسر لام و یای دو نقطه در پائین شتر مرغ نر الالای بفتح همزه وسکون لام و یای دو نقطه
در پائین مصدر باب منع آهستگی نصب آن بر مفعول له الحقت است با در بلایا بمعنی علی است لحقت بصیغه ماضی
مجهول باب علم است یا برای ابهام است ودر اینجا مبهم است ضمیر غائب در یمنعهم و در صاحبهم بجای
ضمیر مخاطب است باعتبار تغلیب زبان حکایت بر زبان محکی یعنی امام گفت پس تند کرد امیرالمومنین علیه السلام
راحله خود را پس دوید مانند شتر مرغ نر پس تند شد بعض یاران او از پی راحله او پس بسبب آهستگی رفتن
راحله بر روی آهسته رفتن فی الجملة در یافته شده راحله بنحوی که چون امیرالمومنین علیه السلام دانست که اصحاب
او از پی او روانه شده اند آهسته آهسته راند فی الجملة احد را تا رسیدند پس رسید امیرالمومنین علیه السلام بسوی
آنجماعت قبیله محارب پس سلام کرد بر ایشان و پرسید ایشان را که چه مانع شده شما را از همراهی با رفیق شما پس گله
کرد مرد او نیز گله ایشان کرد اصل فقال امیرالمومنین علیه السلام وصل امرء عشیرته فانهم اولی
ببره وذات یده ووصلت العشیرة اخاها ان عثر به دهر وادبرت عنه دنیا فان المتواصلین المتباذلین
ما جورون وان المتقاطعین المتدابرین موزورون قال ثم بعث راحلته وقال حل شرح
وصل امرء عشیرته در صورت خبر است اما بمعنی امر است ونکره اینجا برای عموم است مثل اتجر بجرة وعد بمعنی انکه باید
که وفا کند هر آزاد مردی آنچه را که وعده کرده ووصلت العشیرة اخاها نیز خبر بمعنی امر است عثر بعین بی نقطه وثای سه نقطه
وراء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب ونصر وعلم وحسن است العثر بفتح عین وسکون ثا العثار بفتح عین
بسر در آمدن با در به برای تعدیه است البعث ببای یک نقطه وعین بی نقطه وثای سه نقطه برانگیختن ناقه برای
تند رفتن حل بفتح حای بی نقطه وتشدید لام بصیغه ماضی معلوم باب نصر وضرب است ضمیر مستتر راجع به امیر
و عطف است الحلول فرود آمدن ومراد اینجا قرار گرفتن در دلهای جماعت با ثر کردن است یعنی پس گفت
امیرالمومنین علیه السلام باید که پیوند کند هر مرد قبیله خود را چه بدرستی که ایشان سزاوار ترند به نیکی او و مال او

آن دوست دارد و باید که پیوند کنند آن قبیله هم قبیله خود را اگر بسر در آورد او را از ناشه و لپشت گرداند او را دنیای چه بدرستی که پیوند کنندگان با هم بخشندگان مال بهم صاحبان ثروت اند در آخرت و به بهشتی که برندگان از هم پشت کنندگان بهم صاحبان گناه اند در آخرت امام گفت پس امیر المومنین علیه السلام بر گشت دامله خود را و بر گشت و گفت قرار گرفت وعظ در دلهای انجماعت **نود و دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المومنین علیه السلام لم یرغب المرء عن عشیرته وان کان ذا مال و ولد عن مودتهم وکرامتهم ومددناهم بایدیهم والسنتهم هم اشد الناس حیطة من ورائه واعطفهم علیه والمهم لشعثه ان اصابته مصیبة او نزل به بعض مکاره الامور ومن یقبض یده من عشیرته فانما یقبض عنهم ید واحد ویقبض عنه منهم ایدی کثیرة **شرح** لن یرغب خبر بمعنی نهی است الحیطة بفتح حای بی نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین و طای بی نقطه محافظت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین علیه السلام باید که هرگز دوری نکند مرد از قبیله خود هر چند که صاحب مال و فرزند باشد و دوری نکند از طلب دوستی ایشان یا از عزیز بودن ایشان در میان خلائق و دفع کردن ایشان از آن مرد ستمها بایشان و زبانهای ایشان زیرا که ایشان سخت ترمردم اند باعتبار محافظت ایشان او را از پشت او در سر که و مهربان ترمردم اند بر آن مرد و جمع کننده ترمردم اند پراگنده کار را او را اگر بر خورد او را معصیتی یا فرود آید باو بعض ناخوشایستی کارها و هر که واگیرد دست خود را از قبیله خود پس جز این نیست که وامیگیرد از ایشان یک دست را و واگرفته میشود از او و از جانب ایشان دستهای بسیار **اصل** ومن تلن حاشیته یعرف صدیقه منه المودة ومن بسط یده بالمعروف اذا وجده یخلف الله له ما انفق فی دنیاه ویضاعف له فی آخرته ولسان الصدق للمرء یجعله الله فی الناس خیر امن المال یاکله ویورثه **شرح** یلن بصیغه مضارع معلوم غائب معتل العین یائی باب افعال است و حاشیته منصوب بالاضرست و حاشیته مرفوع است و عبارت از خویشان است یا هم از خویشان و ملازمان است یخلف بصیغه مضارع معلوم باب افعال است فی دنیاه متعلق یخلف است لسان منصوب بر اضمار عامل علی شریطة التفسیر است یا مرفوع بر ابتدا و جمله خبر است خیرا منصوب و مشعول دوم یجعله است یعنی و هر که نرم کند در و کنار خود را باینمعنی که در راعت و امنیت کند آنرا می شناسد دوست و از او محبت را باینمعنی که اعتماد بر محبت او میکند اشارت است باینکه کسی که با خویشان نیکی نکند بیگانگان بر او چه اعتماد دوستی باشند و هر که کشود دست خود را بعطا چون یافت آنچه را که عطا تواند کرد میدهد الله تعالی برای او عوض آنچه داد در دنیای او و چندین برابر آن ثواب میدهد برای او در آخرت او و میگرداند الله تعالی نیکنامی مرد را در میان مردم بهتر از مالی که خورد آنرا و میراث گذارد آنرا **اصل** لا یزدادن احدکم کبرا وعظما فی نفسه ونایا عن عشیرته ان کان موسرا فی المال ولا یزدادن احدکم فی اخیه زهدا ولا منه بعد

اذا لم یرد مروة وان کان معوزا فی المال لا یغفل احدکم عن القرابة بها الخصاصة ان یشدها بما لا ینفعه ان امسکه ولا یضره ان استهلکه **شرح** آن بفتح همزه بتقدیر من ان است یا بکسر همزه و شرطیه است و حاصل هر دو یکی است فی مالیه متعلق بز هد امنه متعلق است بمعد المروة بضم میم و فتح رای بی نقطه و سکون واو و همزه و گاهی همزه منقلب بواو میشود با ادغام جوان مردی و مراد اینجا بخشش مال است ان یسد با تقدیر عن ان یسد است و بدل القرابة است **یعنی** باید که زیاده نشود البته یکی از شما باعتبار بزرگی مرتبه عظمت در دل خود و باعتبار دوری از قبیله خود بسبب اینکه باشد فراخ حال در مال و باید که زیاد نشود البته یکی از شما باعتبار سیر فتنی در برادر مومن خود و نه باعتبار دوری از او چون نمیداند برادر بخششی دارد و آن برادر تنگ حال در مال باید که غافل نشود یکی از شما از خویشان هر حالی که با ایشان افلاس باشد از این غافل نشود که بر طرف کند آن افلاس بمالی که نفع آخرت نمیرساند او را اگر نگاه دارد آن مال را و ضرر آخرت نمیرساند او را که خرج کند آن را مراد اینست که مالی باشد که زاید از کفاف و ایاب النفقه باشد **بیستم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ان آل فلان یبر بعضهم بعضا ویتواصلون فقال اذا تنمی اموالهم وینمون فلا یزالون فی ذلک حتی یتقاطعوا فاذا فعلوا ذلک انقشع عنهم **شرح** فلان عبارت از عباس است یا عبارت از امیه است و میتواند بود که دیگری باشد تنمی بنون بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است یا باب افعال یا باب تفعیل است و همچنین است ینمون النمی بفتح نون و سکون میم والانماء والتنمیه زیاد شدن و زیاد کردن مشار الیه ذلک در اول نمی است و در دوم تقاطع است ضمیر انقشع راجع بمشار الیه ذلک در اول است الانقشاع بقاف و شین بانقطه و عین بی نقطه پراگنده شدن ابر از روی آسمان و مانند آن **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که آل فلان نیکی میکنند بعض ایشان ببعض دیگر را و میوندی با هم میکنند پس گفت بر این تقدیر زیاد میشود اموال ایشان و عمرهای ایشان پس همیشه خواهند بود در آن زیاد شدن تا از هم ببرند پس چون کردند آن را پراگنده میشود زیاد شدن از ایشان **بیست و یکم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان القوم لیکونون فجرة ولا یکونون بررة فیصلون ارحامهم فتنمی اموالهم وتطول اعمارهم فکیف اذا کانوا ابرارا بررة **شرح** البررة جمعی که صله رحم کنند الابرار صالحان **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که جمعی هر آینه میباشند فاسقان و نمی باشند صله رحم کنندگان پس از آن صله رحمهای خود میکنند پس زیاد میشود اموال ایشان و دراز میشود عمرهای ایشان پس چون نیست وقتی که باشند صالحان صله رحم کنندگان **بیست و دوم اصل** قال امیر المومنین صلوا ارحامکم ولو بالتسلیم یقول الله تبارک وتعالی واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا **شرح** گفت امیر المومنین علیه السلام پیوند کنید خویشان نسبی خود را هر چند که بسلام بر ایشان باشد بیان این که میگوید الله تبارک وتعالی الآیة اگر بیان شده در حدیث اول این باب **بیست و سوم**

اصل وقع بین ابی عبد الله علیه السلام وبین عبد الله بن الحسن الکلام حتی وقعت الضوضاء بینهم واجتمع الناس فافترقا عشیتهما بذلك وغدوت فی حاجة فاذا انا بابی عبد الله علی باب عبد الله بن الحسن وهو یقول یا جاریة قولی لابی محمد **شرح** احوال عبد الله بن الحسن وپسرش محمد که از ائمه زیدیه است وطلب بیعت از امام علیه السلام میکرد مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب هشتادم که باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة است الضوضاء بضم ضاد با نقطه وسکون واو وفتح ضاد دوم والف ممدوده وبفتح ضاد وسکون همزه وفتح ضاد دوم وهمزه آواز های مردم در جنگ ضمیر بینهم راجع به دو کس وتابعان ایشان است یعنی واقع شد میان امام جعفر صادق علیه السلام ومیان عبد الله بن الحسن گفتگو تا آنکه واقع شد غوغا میان ایشان وجمع شدند مردم پس از هم جدا شدند آخر روزی که نزاع کردند بهمان نزاع بی اصلاح وصلح وصبح روز دیگر از خانه بیرون آمدم برای کاری که داشتم پس ناگاه من رسیدم با امام علیه السلام بر در خانه عبد الله بن الحسن واو میگفت بیکی از کنیزان عبد الله ای کنیز بگو پدر محمد را که فلان آمده **اصل** قال فخرج فقال یا ابا عبد الله ما بکر بك قال انی تلوت آیة من کتاب الله عز وجل البارحة فاقلقتنی قال وما هی قال قول الله جل وعز ذکره الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب فقال صدقت لکانی لم اقرأ هذه الآیة من کتاب الله قط فاعتنقا وبکیا **شرح** راوی گفت پس عبد الله بیرون آمد پس گفت ای ابو عبد الله چه چیز باعث زود آمدن تو شد گفت بدرستی که من خواندم آیتی را از کتاب الله عز وجل در این شب گذشته پس باضطراب انداخت مرا عبد الله گفت کدام است آن آیه گفت قول الله عز وجل در سوره رعد آن جماعت که پیوند میکنند آنچه را که امر کرده الله تعالی بآن اینکه پیوند کرده شود ومیترسند از عذاب صاحب کل اختیار خود که بسبب ترک آن پیوند است ومیترسند از بدی حساب روز قیامت که بسبب ترک آن پیوند است پس عبد الله گفت راست گفتی در اینکه این آیه باعث اضطراب است هر آئینه گویا که من نخوانده بودم این آیت را از کتاب الله تعالی هرگز این دست در گردن هم کردند وگریه کردند **بیست وچهارم**

اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ان لی ابن عم اصله فیقطعنی حتی لقد هممت لقطیعته ایای ان اقطعه قال انك اذا وصلته وقطعك وصلکما الله جمیعا وان قطعته وقطعك قطعکما الله **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که مرا پسر عموی هست که مکرر پیوند با او میکنم پس میبرد مرا او بجنگی میکند تا آنکه هر آئینه بتحقیق قصد کردم بسبب بریدن او مرا اینکه ببرم او را امام گفت بدرستی که تو چون پیوند کنی وببرد او ترا پیوند میکند شما را الله تعالی از رحمت خود **بیست وپنجم اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام انی احب ان یعلم الله انی قد اذللت رقبتی فی رحمی وانی لابادر اهل بیتی اصلهم قبل ان یستغنوا عنی **شرح** گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که من دوست میدارم

که واحد الله تعالی در قول من ابن الرحمن بتحقیق که کردم گروهی خود را برای خویش خود تا او را پیوند کنم چنانچه گذشت
در حدیث بیست وسوم در شتی که اگر پیش گیری میکنم خانواده خود را پیوند میکنم ایشان را مادون المعاش از اکم
بی نیاز شوند ازمن بانمعنی که در رزق ایشان بهره وسیله که باشد میرسد و پیش گیری برای ادراک ثواب عظیم است
بیست وششم اصل عن الرضا علیه السلام قال ان رحم آل محمد الائمة علیهم السلام لمعلقة
بالعرش تقول اللهم صل من وصلنی واقطع من قطعنی ثم هی جارية بعدها فی ارحام المؤمنين ثم
تلا هذه الاية واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام **شرح** الائمة مجرور وعطف بیان یا بدل آل
محمد است ثم راجع بکلمه است که عبارت از اللهم تا آخر است ضمیر بعدها راجع برحم آل محمد است و اشارت است باینکه
عمده آنست و باقی در حکم آنست **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلام گفت بدرستی که خویشی آل محمد که ائمه
معصومین اند علیهم السلام بر آمیخته شده بقرآن اشارت است بقول الله تعالی در سوره احزاب و اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض چنانکه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث اول و دوم باب ششصد و چهارم که باب ان الفرض الله
عز وجل ورسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است میگوید بزبان حال خدایا برحمت خود و اصل ساز هر که را
پیوند کرد مرا و ببر از رحمت خود هر که را که برید مرا بعد از آن آن کلمه جاری است بعد از رحم آل محمد در
ارحام مومنان بعد از خواندن برای بیان جاری بودن این آیه را که بیان شد در حدیث اول اینباب
بیست وهفتم اصل عن عمر بن یزید قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله
عز وجل الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل قال قرابتك **شرح** روایت است از عمر بن یزید
گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل که بیان شد در حدیث هفتم اینباب گفت
مراد خویشان تست بانمعنی که ایشان را نیز شامل است چنانچه می آید در حدیث آینده پس منافات ندارد
با آنکه عمده رحم آل محمد باشد چنانچه مفهوم شد از حدیث هفتم **بیست وهشتم اصل** عن عمر بن یزید
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل قال نزلت فی رحم
آل محمد علیه وعلیهم السلام وقد تکون فی قرابتك ثم قال فلا تکونن ممن یقول للشیء انه فی شیء واحد
شرح روایت است از عمر بن یزید گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را در آیت سوره رعد گفت نازل شد
در خویشی آل محمد علیه وآله السلام بانمعنی که مراد اصلی و مقصود اولی درین آیت وجوب رعایت آن خویشی است
بتصدیق امامت ایشان بی واسطه و گاهی میباشد این آیه در خویشی تو بانمعنی که آنرا نیز شامل است ثانیا
بعد از آن امام علیه السلام گفت پس مباش البته از جماعتی که میگویند برای لفظ قرآن و مانند آن که در یک
معنی مستعمل شده اشارت است باختلافی که اهل اصول فقه کرده اند و به بیان حق در آن مسئله مخفی نماند که بطریق
جمع میشود در میان احادیثی که در تفسیر آیتی از آیات قرآنیه واقع شده و مضمون آنها غیر هم است امات تعرض نیست
بیست ونهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سره ان یمد الله فی عمره وان یبسط

لذی رزقه فلیصل رحمه فان الرحم لها لسان یوم القیمة ذلق تقول یا رب صل من وصلنی واقطع من
قطعنی فالرجل لیری بسبیل خیر اذا اتته الرحم التی قطعها فتهوی به الی اسفل قعر فی النار **شرح**
ذلق بفتح ذال با نقطه و سکون لام و بضم ذال و فتح و ضم لام صفت مشبه باب علم و حسن زبان تیز و رسا باشد
فالرجل فا برای تفریع بر واقطع من قطعنی است و الف لام برای عهد ذهنی است لیری بفتح لام و صیغه
مضارع غائب مجهول و مهموز العین معتل اللام یائی باب منع است الرای گمان چیزی کردن با ور بسبیل
بمعنی فی است مراد بسبیل خیر راه بهشت است و عبارت است از حالی که عاقبت آن دخول بهشت باشد اذا
ظرف یری است فتهوی بصیغه مضارع غائبه باب ضرب یا باب افعال است الهوی بفتح و ضم ها و سکون واو
و الاهواء افتادن از بالا بپائین با در به برای تعدیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که
خوشحال میکند او را اینکه برکت دهد الله تعالی در عمر او و اینکه وسعت دهد برای او در رزق او پس باید که
پیوند کند خویشی نسبی را چه بدرستی که برای خویشی زبان گویائیست در روز قیامت که رسا باشد میگوید
ای صاحب کل اعتبار من پیوند کن هر که را که پیوند کرد مرا و ببر هر که را که برید مرا پس در روز قیامت
مردی هر آئینه گمان برده میشود در راه بهشت وقتی که آمد نزد او خویشی که برید آنرا یعنی که از بس که
مردم از او در دنیا افعال خیر دیده اند گمان میکنند که صله رحم نیز کرده و رحم برای ادخال او در بهشت
آمده نزد او پس می اندازد او را در پائین ترین قعری در آتش جهنم **سی ام اصل** قلت لابی عبد الله ع
یکون لی القرابة علی غیر امری الهم علی حق قال نعم حق الرحم لا یقطعه شیء و اذا کانوا علی امرک
کان لهم حقان حق الرحم و حق الاسلام **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا میباشد برای
من خویشانی که بر غیر کار من اند یعنی که مذهب شیعه امامیه ندارند آیا برای ایشان بر من حقی است
که رعایت آن باید کرد گفت آری حق خویشی نمی برد آن حق را چیزی یعنی که شرک ایشان باعث بر طرف
شدن آن حق نمی شود و چون باشند بر کار تو یعنی باشند شیعه ایشان را دو حق بر تو یکی حق خویشی و دیگری حق ایمان
یعنی حق برادری که هر یک از مومنان بر دیگری دارد و می آید در باب هفتاد و پنجم **سی و یکم اصل**
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان صلة الرحم والبر لیهونان الحساب و یعصمان من الذنوب
فصلوا ارحامکم و بروا باخوانکم ولو بحسن السلام و رد الجواب **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق ع
میگفت بدرستی که پیوند خویشی و نیکی با برادران مومن هر آئینه آسان میکنند حساب روز قیامت را و نگاه
میدارند صاحب شان را از گناهان در دنیا پس پیوند کنید خویشان خود را و نیکی کنید با برادران مومن
خود هر چند که بخوبی سلام بر ایشان و خوبی بر گردانیدن جواب سلام باشد **سی و دوم اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلام الرحم تهون الحساب یوم القیمة و هی منساة فی العمر و تقی مصارع السوء
و صدقة اللیل تطفی غضب الرب **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام پیوند خویش آسان میکند

حساب روز قیامت ما و آن محل کثرت تاخیر ہست در عمر و نگاہ میدارد صاحبش را از افتاد و نگاہ ہای رسوا
مثل خورہ و طاعون و تصدق در شب کہ کسی مطلع نشود فرو می نشاند آتش غضب صاحب کل اختیار را
سی و سوم **اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان صلۃ الرحم تزکی الاعمال وتنمی الاموال
وتیسر الحساب وتدفع البلوی وتزید فی الرزق **شرح** مضمون این گذشت در حدیث چہارم و ششم این باب

باب شصت و ہشتم اصل باب البر بالوالدین

شرح البر بکسر بای یکنقطہ و تشدید رای بینقطہ مصدر باب علم نکوئی با پدر و مادر ہست خواہ پدر و مادر
نسبی و خواہ پدر و مادر حسبی مثل امام زمان و قرآن چنانچہ مذکور میشود در حدیث ششم این باب و در این باب
بیست و یک حدیث است **اول اصل** عن ابی ولاد الحناط قال سالت ابا عبد اللہ علیہ السلم
عن قول اللہ عز و جل وبالوالدین احسانا ما ہذا الاحسان فقال الاحسان ان تحسن صحبتہما وان لا تکلفہما
ان یسالاک شیئا مما یحتاجان الیہ وان کانا مستغنیین الیس یقول اللہ عز و جل لن تنالوا البر حتی
تنفقوا مما تحبون **شرح** روایت ہست از ابو ولاد گندم فروش گفت پرسیدم امام جعفر صادق را
از قول اللہ عز و جل در سورۂ بنی اسرائیل و نکوئی کنید با مادر و پدر نسبی نکوئی عظیم کہ چیست این احسان
پس امام علیہ السلام گفت احسان نیست کہ نکو بجا آوردی بودن با ایشان را یا نیکی کہ بیرخصت ایشان
از ایشان حد الشوق و اینکہ بی حاجت بطلب ایشان و ہی ایشان را ہر چہ در کار ہست ایشان را از نفقہ
ہر چند کہ بالدار باشند و آن چیز را بامال خود و تحصیل توانند کرد آیا نیست اینکہ میگوید اللہ عز و جل در سورۂ
آل عمران ہرگز در نمی یابید نیکوئی پدر و مادر را اگر و قتی کہ نفقہ دہید ایشان را از جملہ انچہ دوست میدارید
مراد اینست کہ تفسیر نفقہ را صرف ایشان کنید **دوم اصل** قال ثم قال ابو عبد اللہ علیہ السلم
واما قول اللہ عز و جل اما یبلغن عندک الکبر احدہما او کلاہما فلا تقل لہما اف ولا تنہرہما قال
ان اضجراک فلا تقل لہما اف ولا تنہرہما ان ضرباک قال وقل لہما قولا کریما قال ان ضرباک فقل لہما
غفر اللہ لکما فذلک منک قول کریم قال واخفض لہما جناح الذل من الرحمۃ قال لا تملا عینیک من النظر
الیہما الا برحمۃ ورقۃ ولا ترفع صوتک فوق اصواتہما ولا یدک فوق ایدیہما ولا تقدم قدامہما
شرح قال در قال ان اضجراک بقاف و الف و تخفیف لام جواب اما ست و ضمیر راجع باللہ تعالی
و حذف فا در جواب اما شاذ ہست و شاید کہ از تصرف کاتبان باشد و ملیتواند بود کہ بفا و کسر ہمزہ و تشدید
لام و تنوین باشد الا آن بیمان گرفتن و بر این تقدیر مرفوع و خبر قول اللہ عز و جل خواہد بود و جملہ ان
اضجراک تا آخر بیان آن خواہد بود و لا تمل بصیغۂ نہی حاضر مہموز اللام باب منع یا باب تفعیل است بعد از
تخفیف ہمزہ یا ابدال آن بحرف علت و حذف حرف علت بجازم الا برای استثنای منقطع ہست یعنی لیکن بود لا گفت
کہ بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیہ السلام واما قول اللہ عز و جل در تتمۂ آیت سورۂ بنی اسرائیل اگر رسد

نزد تو به پیری یکی از مادر و پدر یا هر دو پس مگو ایشان را اف و منع مکن ایشان را انکار ایشان اگر زنند
ترا الله تعالی گفت و بگو ایشان را سخنی نیکو الله تعالی گفت درین کلام این را اگر زنند ترا پس بگو
ایشان را که آمرزاد الله تعالی برای شما گناه شما را پس آنچه مذکور شد از جانب تو سخن نیکو ست الله تعالی گفت
و فرو گذار برای ایشان بال خوار بر از زاد گی دل الله تعالی گفت درین کلام که پر مکن چشم خود را از نگاه
بسوی ایشان یعنی که تند نگاه مکن لیکن بمهربانی و نازکی دل نگاه کن و بلند مکن آواز خود را بالای آواز
ایشان و دست خود را بالای دستهای ایشان یعنی که دست ایشان را محکم مگیر تا نتوانند تراز دن و
مقدم مشو در راه رفتن یا در مجالس در پیش ایشان تا اینجا تتمه بیان معنی واخفض لهما جناح الذل من الرحمة است
سوم اصل ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله اوصنی فقال لا تشرک
بالله شیئا وان حرقت بالنار وعذبت الا وقلبک مطمئن بالایمان ووالدیک فاطعهما
وبرهما حیین کانا او میتین وان امراک ان تخرج من اهلک ومالک
فافعل فان ذلک من الایمان شرح بدرستی که مروی آمد نزد نبی صلی الله علیه وآله پس گفت ای
رسول الله سفارشی کن مرا پس گفت شریک مکن با الله تعالی چیزی را یعنی که پیروی حکم کسی سوای الله
از روی ظن باطل مکن و ده اخل است درین تصدیق نبوت رسول الله صلی الله علیه وآله و تصدیق امامت
امیر المومنین و اولاد معصومین او و ترک اختلاف و خود رائی است هر چند که بسوزانیده شوی بآتش یا
آزار کرده شوی مگر بر حالی که اظهار شرک کنی بزبان و دل تو قرار گرفته باشد بیان ربوبیت رب العالمین
و اطاعت پدر و مادر را رعایت کن پس فرمان برداری کن ایشان را و تکرار این مضمون برای تاکید است
و نکوئی کن با ایشان خواه زنده باشند و خواه مرده بیان کیفیت نیکی در صورت موت ایشان می آید
در حدیث هفتم این باب و اگر امر کنند ترا که بیرون آئی از اهل خانه خود بطلاق زن و از مال خود ببخشیدن
پس بعمل آور به درستی که آن از جمله ایمان است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال یاتی یوم القیمة شیء مثل الکبة فید فع فی ظهر المومن فیدخله الجنة فیقال هذا البر
شرح الکبة بضم کاف وتشدید بای یکنقطه شتر بزرگ و بفتح و ضم کاف انچه بیکبار جمع آید از جمله بارها
و مانند آن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت می آید در روز قیامت پیش از فراغ
از حساب چیزی مثل شتر بزرگ پس تند میزند در پشت مومن پس داخل میکند او را در بهشت پس
گفته میشود از جانب ملائکه که این نکوئی با مادر و پدر است یعنی که اثر آنست پنجم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قلت ای الاعمال افضل قال الصلوة لوقتها وبر الوالدین والجهاد فی سبیل الله
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم کدام از عملهای صالح فاضل تر است
در ثواب آخرت گفت نماز در وقت فضیلت آن و فرمان برداری پدر و مادر و جهاد در راه الله تعالی

بامر الله تعالی و بامر امام حق میتواند بود که در زمان مظلومیت ائمہ حق اقامت حج و دفع شبہات جہاد باشد
ششم اصل سأل رجل رسول الله صلی الله علیه وآله ما حق الوالد علی ولده قال لا یسمیه باسمه ولا یمشی بین یدیه ولا یجلس قبله ولا یستسب له **شرح** پرسید مردی رسول الله صلی الله علیه وآله را که چیست حق پدر بر فرزندش گفت اینکه نام نبرد او را بنام او و نبرد پیش او و نه نشیند در مجلس پیش از او و در زبان یاد در رتبه و دشنام حاصل نکند برای او یعنی که کار بدی نکند که مردم گویند لعنت بر پدرش **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال وانا عنده لعبد الواحد الانصاری فی بر الوالدین فی قول الله عز وجل وبالوالدین احسانا فظننا انها الآیة التی فی بنی اسرائیل وقضی ربك ان لا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا فلما کان بعد سألته فقال هی التی فی لقمان ووصینا الانسان بوالدیه حسنا وان جاهداك علی ان تشرك بی ما لیس لك به علم فلا تطعهما فقال ان ذلك اعظم ان یامر بصلتهما وحقهما علی کل حال وان جاهداك علی ان تشرك بی ما لیس لك به علم فلا تطعهما فقال لا بل یامر بصلتهما وان جاهداك علی الشرك ما زاد حقهما الا عظما **شرح** این حدیث شبیه بمعمی است چه در آن طعن بر شیخین مخالفان است پس تصریح مناسب زمان تقیه نیست و فی الجمله در حل آن میشود رجوع بانچه گذشت در شرح حدیث هفتاد و نهم باب صد و هفتم کتاب الحجه که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است چه در آنجا مذکور شد در بیان آیه سوره لقمان اینکه وجوب شکر والدین مخصوص نیست زیرا که ان در وان جاهداك شرطیه نیست و ضمیر تثنیه راجع بوالدین نیست و فا در فلا تطعهما جزائیه نیست بلکه ان وصلیه است و ضمیر تثنیه راجع با بن حنتمه و صاحب او است که عمر و ابو بکر باشند و ایشان مذکوراند در ضمن وهنا علی وهن و در بیان این حدیث میگوئیم ضمیر قال در اول راجع به راوی است و مفعول آن مذکور بعد از آن است و در دوم راجع با مام علیه السلام است و مفعول آن محذوف است بتقدیر قال کلاما و مراد بآن کلام اینست که والدین عبارت از دو وزائنده علم است یکی محکمات کتاب الهی که در آنها سی از پیروی ظن شده و دیگرے امام معصوم عالم بجمیع احکام الهی و دلالت بر آن مفعول میکند فقال هی التی فی لقمان تا آخر فی در قول برای سببیت است و بالوالدین احسانا اشارت بآیه بنی اسرائیل است باینمعنی که تقریب ذکر این آیه که در سوره بنی اسرائیل است بر سر تعظیم والدین که در سوره لقمانست رفت و در آنجا گفتگو کرد که مراد بوالدین دو زائنده علم است که محکمات کتاب الهی و امام زمان باشد نه پدر و مادر نسبی و فا در فظننا برای تفریع بر اینست که اصل کلام در تفسیر آیت سوره بنی اسرائیل بوده و تقریب بر سر تفسیر آیه سوره لقمان رفته و مراد اینست که بسبب این ما غافل شدیم و پنداشتیم که آن نیز برای تفسیر آیه بنی اسرائیل است و ضمیر انها راجع بآیت تفسیر کرده شده در آخر بار است بعد مبنی بر ضم است نه تقدیر بعد ذلك الوقت و ضمیر ی راجع بمرجع ضمیر انها است یا آنکه لفظ وبالوالدین

احسانا در چهار سوره مذکور رسیده اول سوره بقره واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل ان لا تعبدون الا الله
وبالوالدین احسانا دوم سوره نسا واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا سوم سوره انعام
قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم ان لا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا چهارم سوره بنی اسرائیل وقضی
ربک ان لا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا در هر چهار جا بالوالدین متعلق است بمحذوف وجایز نیست
که متعلق باحسانا باشد چه معمول مصدر مقدم نمی شود ولیس نصب احسانا بر مفعول مطلق است واول تقدیر
وحسنوا بالوالدین است و سه جای دیگر تقدیر و احسنوا بالوالدین است بدانکه والدین مشترک اطلاق ازان
اول پدر و مادر نسبی و آن مراد است در آیه سوره بنی اسرائیل و محتمل است در سوره بقره ونسا وانعام
دوم دو دانسته علم و حکمت که یکی محکمات کتاب الهی است که مانند مادر است برای مومنان و دیگری امام
زمان است که مانند پدر است برای مومنان چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث یازدهم باب نوادر علم وآن
مراد است در آیه سوره لقمان چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتاد و نهم باب صد و هفتم کتاب الحجه
وایضا آن مراد است در سوره عنکبوت و محتمل است در سوره بقره ونسا وانعام سوم رسول الله
وامیر المومنین که دو پدر باقی ائمه علیهم السلام اند چنانچه گذشت در حدیث ششم باب صد و یازدهم
کتاب الحجه که باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام است چهارم امیر المومنین وفاطمه علیهما السلام
مراد در سوره احقاف چنانچه بیان شد در کتاب الحجه در مولد الحسین بن علی علیه السلام پنجم طینتی که مومنان از
مخلوق میشوند مثل طینت جنان برای مومنان چه جمیع ایشان برادران همند از یک پدر و یک مادر چنانچه
می آید در احادیث باب هفتاد و دوم ششم دنیا که مانند پدر و مادر فرا گرفته اند آنرا فاسقان چنانچه بیان شد
در حدیث اول باب شصت و سوم باب شصت و یکم بدانکه حسنا در سوره عنکبوت است و پیش ازین موافق است
اما در سوره لقمان نیست و بجای آن چنین است حملته امه وهنا علی وهن وفصاله فی عامین ان اشکر لی
ولوالدیک والی المصیر ذکر حسنا برای بیان حاصل معنی است بر وجه اختصار تا ظاهر شود که جمله حملته امه
وهنا علی وهن وفصاله فی عامین معترضه است برای بیان اینکه مادر انسان که کتاب الهی است با عقبا
تولید علم از محکمات آن که مشتمل بر نهی از اختلاف و خود رایی و پیروی ظن است بر بسیار دو النسا مرا از خاک
مذلت و میرساند بدر خانه امیر المومنین عالمین بجمیع احکام دین با وجود سستی که بسبب ابوبکر بهم رسید
وانفصال آن سستی ابوبکر یا نعمتی که انقضای مجموع من حیث المجموع دو سستی در دو سال است که زمان
خلافت ناحق ابوبکر است تقریبا یا تحقیقا چه بنیاد ظلم در ان زمان بنا شد و بعد از ان دستور العمل شد
و جمله ان اشکر لی ولوالدیک مضمون احسانا است که در آیه سوره عنکبوت مذکور است هر جا والی
المصیر نیز معترضه است برای بیان اینکه شکر والدین راجع بشکر الله تعالی میشود و شکر نعمت الهی
از یکدیگر جدا جدا علیحده نمیکنند و از اینجا ظاهر میشود که مضمون قول الله تعالی در سوره عنکبوت

ووصینا الانسان بوالدیه حسنا وان جاهداک لتشرک بی مالیس لک به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فانبئکم
بما کنتم تعملون ومضمون آیه لقمان یکی است واین مبنی بر اینست که چون در اول سوره عنکبوت
مذکور شده فتنه که حادث میشود در سال اول وفات رسول و در سال سی ام و در سال چهلم پس
وان در سوره عنکبوت نیز وصلیه است وضمیر جاهداک راجع به وصاحب فتنه سال اول است که ابوبکر وعمر
باشند آن با مر بصیغه غائب وضمیر راجع بالله تعالی است وعطف بیان یا بدل ذلک است وآن جاهداک
تا آخر تکرار آیه است برای مبالغه در تصویر انطباق بر معنی وصلی وارجاع ضمیر تثنیه در جاهداک و در فلا تطعهما
با بوبکر وعمر وحمل فابر تفریع واراده مبالغه در تعظیم والدین که محکمات قرآن وامام باشد فتقال کلام را دوست
وضمیر راجع بامام است لا برای نفی اراده معنی شرطی از وان جاهداک است چنانچه مخالفان در تفسیر های خود
خیال کرده اند بل برای اضراب از نفی است ضمیر با مر راجع بالله تعالی است ضمیر بصلتهما راجع بوالدین است
ضمیر تثنیه در وان جاهداه راجع بابوبکر وعمر است وضمیر منصوب راجع بالنساء است آزاد حقهما الاعظم
برای بیان مذکور در اضراب است نزاد اگر از متعدیست ضمیر مستتر در آن راجع بالله تعالی است وحقهما
مفعول است واگر از لازم است حقهما فاعل است عظم تمیز از نسبت در آزاد حقهما است واستثنا مفرغ است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که راوی گفت که امام علیه السلام سخن گفت ومن پیش
ابو وم عبید الواحد انصاری را وراطاعت والدین در آیتی تقریب قول الله تعالی عزوجل در سوره
بنی اسرائیل وبالوالدین احسانا که مراد از والدین دو باینده علم است که محکمات کتاب الهی وامام زمان است
پس گمان کردم که آن آیت که تفسیر کرد والدین را وران محکمات وامام آیت سوره بنی اسرائیل است
که دستمام تدبیر کرده صاحب کل اختیار که عبادت مکنید مگر او را ونیکوئی کنید با مادر و پدر نیکوئی عظیم
پس چون شد بعد از ان وقت یعنی وقتی که دانستیم که حمل آیه بنی اسرائیل بر آن معنی ممکن نیست چنانچه
گذشت در حدیث اول این باب پرسید امام را که آن آیه که تفسیر کردی والدین را در انجا بمحکمات وامام
الهی آیت است پس گفت آن آیتی است که در سوره لقمان است که سفارش کردیم آدمی را بمادر وپدر وانشیدهاش
نیکی هر چند که ابوبکر وعمر آزار کنند ترا بر سر اینکه شریک کنی با من امامی را که نیست ترا بسبب آن امام فتوی
وقضائی از من محکم از احکام الهی یا تبدیل اینکه حکم آن امام از روی ظن است چنانچه گفته
در سوره مومنون ومن یدع مع الله الها آخر لا برهان له پس اطاعت مکن ابوبکر وعمر را در هیچ حکمی
پس امام علیه السلام گفت که آنچه گفتیم در تفسیر این آیه لقمان بزرگتر است با معنی که مبالغه در امر
با طاعت در انجا صریح تر است بیشتر از انچه مفسران خیال کرده اند آنچه گفتیم اینست که امر کند الله تعالی بپیوند
قرآن وامام زمان ورعایت حق قرآن وامام زمان بر هر حال خواه ابوبکر وعمر آزار کنند وخواه نکنند
چنانچه گفته وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما پس امام گفت چنانست که مفسران

صافی ج ا ص ۱۶۱

مخالفان خیال کرده اند که وان شرطیه باشد موهم تخصیص باشد یا افاده تخصیص کند بلکه امر میکند الله تعالی
پیوند قرآن و امام زمان را هر چند که آزار کنند ابو بکر و عمر آدمی را بر سر اینکه مشرک شود به پیروی امام ناحق
ز مخالف محکمات قرآن است بیان این آنکه زیاد نکرده الله تعالی در قول او وان جاهداک تا آخر باشد
حق پدر و مادر را مگر باعتبار بزرگی یا بمعنی که اراده چیزی که موهم تخصیص باشد نکرده بلکه اراده تعمیم کرده
بذکر فرد خفی تا امور دیگر بالطریق اولی معلوم شود **هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
ما یمنع الرجل منکم ان یبر والدیه حیین و میتین یصلی عنهما و یتصدق عنهما و یحج عنهما
و یصوم عنهما فیکون الذی صنع لهما وله مثل ذلک فیزیده الله عزوجل ببره و صلته
خیرا کثیرا **شرح** یصلی و نظائر آن مرفوع و منصوب میتواند بود یعنی گفت امام جعفر صادق ع
چه چیز مانع است مردی از شما را از اینکه نیکوئی کند با پدر و مادر خود خواه زنده باشند و خواه مرده باشند
در صورت مردگی نماز میکند از جانب ایشان و تصدق میکند از جانب ایشان و حج میکند از جانب ایشان
و روزه میدارد از جانب ایشان پس میباشد آنچه کرده برای ایشان برای او مثل آنچه کرده در ثواب پس
زیاده میدهد او را الله عزوجل بسبب نیکی او و پیوند او با پدر و مادر خوبی بسیار که مقرر است در بر والدین
نهم اصل قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام ادعو للوالدین اذا کانا لا یعرفان الحق
قال ادع لهما و تصدق عنهما وان کانا حیین لا یعرفان الحق فدارهما فان رسول الله ص
قال ان الله بعثنی بالرحمة لا بالعقوق **شرح** گفتم امام رضا علیه السلام را آیا دعا کنم برای پدر و مادر
خود بعد از وفات ایشان اگر در ایام حیات نمی شناخته باشند دین حق را که مذهب شیعه امامیه است گفت
دعا کن برای ایشان و تصدق کن از جانب ایشان برای تخفیف عذاب و اگر زنده باشند و نه آنکه شناخت
دین حق داشته باشند پس در سلوک مدارا کن با ایشان چنانچه می آید در حدیث یازدهم چه بدرستی که
رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که الله تعالی فرستاده مرا بخلائق باین روش که تعلیم مهربانی کنم نه تعلیم
نا فرمانی پدر و مادر **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاء رجل الی النبی ص
فقال یا رسول الله من ابر قال امک قال ثم من قال امک قال ثم من قال امک قال ثم من قال
اباک **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع گفت آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت
ای رسول الله که را فرمان برداری کنم گفت مادرت را گفت بعد از آن که را گفت مادرت را گفت بعد از آن
که را گفت مادرت را گفت بعد از آن که را گفت پدرت را **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اتی رجل رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله انی راغب فی الجهاد نشیط
قال فقال له النبی صلی الله علیه و آله فجاهد فی سبیل الله فانک ان تقتل تکن حیا عند الله
ترزق وان تمت فقد وقع اجرک علی الله وان رجعت رجعت من الذنوب کما ولدت قال

مدارا با ابوین کافر

یا رسول الله صلی الله علیه وآله ان لی والدین کبیرین یزعمان انهما یانسان بی ویکرهان خروجی
فقال رسول الله صلی الله علیه وآله فقرمع والدیك فوالذی نفسی بیده لانسهما بك یوما
ولیلة خیر من جهاد سنة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد مردی نزد
رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت ای رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که من صاحب رغبت
در جهادم صاحب قوتم امام گفت پس گفت او را نبی صلی الله علیه وآله پس جهاد کن در راه الله تعالی
بدرستی که تو اگر کشته شوی میباشی زنده نزد الله تعالی روزی داده میشوی اشارت است بقول الله تعالی
در سوره آل عمران ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون واگر مردی
پس بتحقیق واجب شد مزد تو بر الله تعالی اشارت است بقول الله تعالی در سوره نساء ومن یخرج من بیته
مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله واگر بسلامت برگشتی بجانه خود برگشتی
از گناهان چنانچه زائیده شدی از مادر گفت ای رسول الله بدرستی که مراست پدر و مادر که پیر اند دعوی میکنند
که ایشان تسلی میشوند بمن ونمیخواهند بیرون رفتن مرا بجهاد پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله پس
قرار گیر با پدر و مادرت بیان این آنکه قسم بآنکه جان من در قبضه قدرت اوست که هر آئینه تسلی شدن ایشان
بتو در یک روز و یک شب بهتر است باعتبار ثواب حرب از جهاد یکسال مراد یک روز یا یک شب است
چنانچه ظاهر حدیث بستم اینباب است **دوازدهم** اصل عن زکریا بن ابراهیم قال کنت نصرانیا
فاسلمت وحججت فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت انی کنت علی النصرانیة وانی اسلمت
فقال وای شیء رایت فی الاسلام قلت قول الله عز وجل ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان
ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء فقال لقد هداك الله ثم قال اللهم اهده ثلثا سل
عما شئت یا بنی **شرح** زیاده کردن کلمه میان حرف نفی وفعل مضارع برای تبعید در ترجمان ماضی است
الکتاب عبارت از رسول است که اوصاف او در توریت وانجیل مکتوب است چنانچه گفته در سوره
اعراف الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التورٰة والانجیل الایمان عبارت از وصی اوست
که ایمان بوسیله او باقی میماند تا انقراض دنیا وبیان این آیه شد در کتاب الحجة در باب پنجاه وششم که باب الروح لتی
یسدد الله بها الائمة علیهم السلام است یعنی روایت است از زکریا بن ابراهیم گفت بودم ترسا پس مسلمان شدم
وحج کردم پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم بدرستی که بودم بر دین ترسائی وبدرستیکه
من مسلمان شدم پس گفت وچه چیز دیدی در مسلمانی که باعث واگذاشتن ترسائی ودخول در مسلمانی شد
گفتم قول الله تعالی را در سوره شوری نمیدانستی پیش از این در بازای این راکه چیست حقیقت مرتبه ایمان
رسول مکتوب در توراة وانجیل ونه این راکه چیست حقیقت مرتبه ایمان دلیلان گردانیدیم روح را البته نمیدانستی
بیواسطه فرستادیم وهدایت میکنیم بآن هر که را که میخواهیم راه رفتن

و مراد او رسول و اوصیای رسول تا انقراض تکلیف است مراد ذکر این است که ملاحظه کرده بوسیلهٔ این آیت اتصاف رسول مکتوب را و اوصاف وصی او را در توریت و انجیل و مطابق یافتم این رسول و وصی او چنانچه نظیر این گذشت در کتاب الحجة در حدیث سوم مولد الصاحب علیه السلام پس امام علیه السلام گفت هر آینه راهنمائی کرده ترا الله تعالی بعد از آن امام گفت خدایا راهنمائی کن او را و این راه بار گفت و شاید که اشارت باین شد که آن مرد سه امام بعد از این را در خواهد یافت سوال کن از هر چه خواهی ای پسرک من اصل فقلت ان ابی و امی علی النصرانیة و اهل بیتی و امی مکفوفة البصر فاکون معهم و آکل فی آنیتهم فقال یاکلون لحم الخنزیر فقلت لا ولا یمسونه فقال لا باس فانظر امک فبرها فاذا ماتت فلا تکلها الی غیرک کن انت الذی یقوم بشانها ولا تخبرن احدا انک اتیتنی حتی تاتینی بمنی ان شاء الله قال فاتیته بمنی والناس حوله کانه معلم صبیان هذا یساله و هذا یساله شرح مراد بآنیتهم ظرفیست که بعد از ملاقات ایشان از الجمله شسته شده باشد بقرینهٔ اینکه در صورت کل خنزیر منع شده و در دیگر منع نشده و حال آنکه ایشان استعمال خمر و سائر نجاسات میکنند فرق اینست که متداول است که در صورت اکل خنزیر ظرف ایشان پلید شده است و بعضی از آنها پاک است و در نجاسات دیگر که ایشان استعمال میکنند شستن یا دو شستن کافیست پس قول بدلالت این حدیث بر طهارت اهل کتاب ضعیف است یعنی پس گفتم بدرستی که پدرم و مادرم بر دین ترسائی اند و خویشانم نیز بر ترسائی اند و مادرم کور چشم است پس میباشم با ایشان یا چاره نیست و میخورم از ظرف ایشان پس گفت آیا میخورند گوشت خوک را گفتم نمیخورند و دست بآن نمیکنند برای رعایت خاطر من پس گفت باکی نیست از خوردن تو در ظرف ایشان یعنی که آسان است تطهیر آن پیش از خوردن در آن پس وارس مادرت را پس نیکوئی کن بمادر پس چون مرد پس وامگذار کار او را بدیگری از خویشان خود باش تو آنکه ایستادگی میکند بکار او و خبر مکن هیچیک را که تو آمدی نزد من تا آنکه آئی نزد من در منی اگر خواسته باشد الله تعالی راوی گفت پس آمدم نزد او در منی و مردم بر دور او بودند چنانچه گویا که او معلم اطفال است این میپرسید او را و آن می پرسید او را مراد اینست که چنانچه تفاوت در علم میان معلم اطفال و میان اطفال بسیار است و چیزی نیست که اطفال سوال کنند معلم را و او نداند اینجا نیز چنان بود اصل فلما قدمت الکوفة الطفت لامی و کنت اطعمها و افلی ثوبها و راسها و اخدمها فقالت یا بنی ما کنت تصنع لی هذا و انت علی دینی فما الذی اری منک منذ هاجرت فدخلت فی الحنیفیة فقلت رجل من ولد نبینا امرنی بهذا فقالت هذا الرجل هو نبی فقلت لا ولکنه ابن نبی فقالت یا بنی هذا نبی ان هذه وصایا الانبیاء فقلت یا امه انه لیس یکون بعد نبینا نبی ولکنه ابنه شرح الالطاف بطای بی نقطه و فاء مصدر باب افعال نیکی با کسی کردن افلی بفا بصیغهٔ مضارع معلوم متکلم وحده از باب ضرب یا باب تفعیل است مراد

بحنیفا اسلام است یعنی پس چون آمدم بکوفه نیکوئی کردم برای مادرم وطعام میخورانیدم اورا واز
شپش پاک میکردم جامه اورا وسر اورا وخدمت میکردم اورا پس گفت مرا که ای پسرک من نمیکردی
با من این را بر حالی که تو بر دین من بودی پس چه باعث وارد آنکه می بینم از تو از وقتی که مفارقت
دین من کردی باین روش که داخل شدی در ملت اسلام پس گفتم مردی از اولاد پیغمبران امر کرده مرا
باین پس گفت آیا این مرد او پیغمبر است پس گفتم نه لیکن او پسر پیغمبر است پس گفت ای پسرک من این
پیغمبر است بدرستی که سفارشها سفارشهای پیغمبرانست پس گفتم ای مادر بدرستی که شان اینست که نمیباشد
بعد از پیغمبر ما پیغمبری ولیکن او پسر پیغمبر است اصل فقالت یا بنی دینک خیر دین اعرضه علی
فعرضته علیها فدخلت فی الاسلام وعلمتها فصلت الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة ثم
عرض لها عارض فی اللیل فقالت یا بنی اعد علی ما علمتنی فاعدته علیها فاقرت به وماتت فلما
اصبحت کان المسلمون الذین غسلوها وکنت انا الذی صلیت علیها ونزلت فی قبرها شرح
پس مادرم گفت ای پسرک من دین تو بهترین دینهاست وانمود کن آنرا بر من پس وانمود کردم دین خود را
بر مادرم پس داخل شد در اسلام ویاد دادم مادرم را شرط اسلام که اقرار بنبوت رسول وامامت وولایت
امیر المومنین علیه السلام وحسن وحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد باقرار نماز پنجگانه ومانند
آن باشد پس گذارد نماز ظهر وعصر وشام وخفتن را بعد از آن عارض شد اورا مرضی در همان شب
پس گفت ای پسرک من برگردان بر من آن شرطها که یاد دادی مرا پس برگردانیدم آنرا براو پس اقرار کرد
بآن ومرد پس چون بصبح رسیدیم مسلمان بودند که غسل دادند اورا یعنی که حاضر شدند در وقت تغسیل
او واهتمام بآن کردند ومن بودم که بیشتر نماز میت کردم براو وفرود آمدم در قبر او برای دفن او

سیزدهم اصل عن عمار بن حیان قال خبرت ابا عبد الله علیه السلام ببر اسمعیل
ابنی لی فقال لقد کنت احبه وقد ازددت له حبا ان رسول الله صلی الله علیه وآله
اتته اخت له من الرضاعة فلما نظر الیها سر بها وبسط ملحفته لها فاجلسها علیها ثم
اقبل یحدثها ویضحک فی وجهها ثم قامت فذهبت وجاء اخوها فلم یصنع به ما صنع
بها فقیل له یا رسول الله صنعت باخته ما لم تصنع به وهو رجل فقال لانها کانت ابر
بوالدیها منه شرح حیان بفتح حای بی نقطه وتشدید یای دو نقطه در پائین والف ونون است
ودر کتب رجال بجای بانقطه وتشدید بای یک نقطه والف وبای یک نقطه است یعنی روایت است
از عمار گفت خبردار کردم امام جعفر صادق علیه السلام را به نیکوئی اسمعیل پسرم با من پس گفت هر آینه
بتحقیق دوست میداشتم اورا وبتحقیق بیشتر دوست داشتم اورا بدرستی که نزد رسول الله صلی الله علیه وآله
آمد خواهری که او را بود از شیر خوردن پس چون دید اورا از دور خوشحال شد بآمدن او وپهن کرد

بالاپوش خود را برای او پس نشانید او را بر آن بالاپوش و بعد از آن رو آورد و گفتگو میکرد با او و خنده میکرد در روی او بعد از آن برخاست پس رفت و آمد برادرش پس رسول علیه السلم نکرد با او آن گرمی که کرد با او پس گفته شد رسول علیه السلام را که ای رسول الله کردی با خواهرش گرمی که نکردی با او و حال آنکه او مرد است پس گفت برای اینست که خواهرش بود نیکوکارتر با مادرش و پدرش از او

چهاردهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ان ابی قد کبر جدا و ضعف فنحن نحمله اذا اراد الحاجة قال ان استطعت ان تلی ذلک منه فافعل ولقمه بیدک فانه جنة لک غدا

شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که تحقیق پدرم پیر شده بسیار و ضعیف شده پس ما بر میداریم او را چون اراده قضای حاجت کند پس گفت اگر توانی که خود بیواگذاشتن بمددگاران متولی آن کار شوی از کارهای او پس بکن و لقمه بدهان او گذار بدست خودت چه بدرستی که آن سپریست که نگاه میدارد ترا از آتش جهنم فردای قیامت

پانزدهم اصل سمعت رجلا یقول لابی عبد الله علیه السلام ان لی ابوین مخالفین قال برهما کما تبر المسلمین ممن یتولانا

شرح من در ما برای بیان است یعنی شنیدم از مردی که میگفت امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که مرا پدر و مادر مخالف دین امامیه هستند پس گفت نیکوئی کن با ایشان چنانچه نیکوئی میکنی با مسلمانان بیگانه که ایشان جمعی اند که ما را امام خود می شناسند تشبیه باعتبار اینست که هر کدام یکحق دارند چنانچه نظیر آن بیان شد در حدیث سی ام باب سابق

شانزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ثلث لم یجعل الله عز و جل لاحد فیهن رخصة اداء الامانة الی البر والفاجر و بر الوالدین برین کانا او فاجرین

شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت سه چیز است که نگردانیده الله عز و جل برای هیچیک در آنها رخصتی که باعث جواز ترک رعایت آنها شود اول دادن آنچه سپرده شده بصاحبش خواه صاحبش نیکوکار باشد و خواه فاسق دوم عمل کردن به پیمان برای نیکوکار و فاسق سوم نیکوئی با پدر و مادر خواه نیکوکار باشند و خواه فاسق

هفدهم اصل من ابی عبد الله علیه السلام قال من السنة والبران یکنی الرجل باسم ابیه

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله آنچه خوب و نیکی با پدر اینست که کنیت کرده شود مرد بنام پدرش یا بمعنی که پسر کنیت خود را ابن فلان کند تا نام پدر در صفحه روزگار باقی ماند چنانچه امیر المومنین علیه السلام کرده مثل اینکه در نهج البلاغة وَالله لابن ابی طالب انس بالموت من الطفل بثدی امه

اصل جاء رجل وسال النبی صلی الله علیه وآله عن بر الوالدین فقال ابرر امک ابرر امک ابرر امک ابرر اباک ابرر اباک ابرر اباک و بدأ بالام قبل الاب

شرح آمد مردی و پرسید نبی صلی الله علیه وآله را از ثواب فرمان برداری پدر و مادر پس گفت برای اشارت بثواب بیحد و حصر فرمان برداری کن مادرت را فرمانبرداری کن

مادرت را فرمان برداری کن مادرت را فرمان برداری کن مادرت را فرمان برداری کن پدرت را
فرمان برداری کن پدرت را فرمانبرداری کن پدرت را ابتدا کرد بمادر پیش از پدر باینمعنی که اشارت کرد باینکه
فرمان برداری مادر افضل از فرمان برداری پدر است **هیجدهم اصل** عن ابی خدیجة
عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وآله فقال انی ولدت بنتا
ورببتها حتی اذا بلغت فالبستها وحلیتها ثم جئت بها الی قلیب فدفعتها فی جوفه وکان آخر
ما سمعت منها وهی تقول یا ابتاه فما کفارة ذلک قال الک ام حیة قال لا قال فلک خالة حیة قال نعم قال فابررها
فانها بمنزلة الام یکفر عنک ما صنعت قال ابو خدیجة فقلت لابی عبد الله علیه السلام
متی کان هذا فقال کان فی الجاهلیة وکانوا یقتلون البنات مخافة ان یسبین فیلدن فی قوم
آخرین **شرح** واو در وهی تقول حالیه است ومفعول محذوف است بتقدیر وهی تقول ما قالت
یا ابتاه خبر کان است یعنی روایت است از سالم بن مکرم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد مردی
بسوی نبی صلی الله علیه وآله پس گفت زائیدم دختری وتربیت کردم تا وقتی که رسیده شد پس پوشانیدم
او را لباسها و زینت کردم بعد از آن آوردم او را بسوی چاهی پس انداختم او را در میان آنچاه و بود آخر آنچه
شنیدم از او بر حالی که او سخن میگفت که چرا مرا میکشی ای پدر بفریادم برس مراد اینست که وقتی که در وسط
چاه بود و بقعر آن رسیده بود این فریاد زد پس چیست کفاره آن گناه که از آن توبه کرده ام
باسلام و دلگیرانم نبی علیه السلام گفت آیا ترا مادری هست که زنده باشد گفت نه پس آیا ترا خاله هست
که زنده باشد گفت آری گفت پس نیکوئی کن با او چه بدرستیکه او مانند مادر است میپوشاند از تو آن
گناه را که کردی بسبب نیکی تو با او گفت سالم پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را کی بود اینکه پدر دختر
خود را چنین کشته باشد پس گفت بود در زمان جاهلیت بمعنی شرک قریش وامثال ایشان پیش از بعثت
رسول علیه السلام میکشتند دختران از ترس اینکه اسیر کرده شوند پس زائیند در جماعتی دیگر که دشمن باشد
نوزدهم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام هل یجزی الولد والده فقال لیس له جزاء
الا فی خصلتین یکون الوالد مملوکا فیشتریه ابنه فیعتقه او یکون علیه دین فیقضیه عنه **شرح**
یکون هر دو جا مرفوع میتواند بود بتقدیر ان واهمالش یا باستیناف منصوب میتواند بود و بتقدیر ان او
اعمالش یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را آیا برابری در نیکوئی میکند پسر پدر را پس گفت نیست برای
پدر مکافاتی مگر در دو صفت اینکه باشد پدر غلام پس خریداری نماید او را پسرش پس آزاد کند او را
باینمعنی که این عمل باعث آزادی پدر است پس گر او دانسته کرده باشد مکافات کرده خواهد بود و اینکه باشد
بر پدر قرضی پس دهد پسر آنرا از جانب او **بیستم اصل** اتی رسول الله صلی الله علیه وآله رجل فقال
انی رجل شاب نشیط واحب الجهاد ولی والدة تکره ذلک فقال له النبی صلی الله علیه وآله

ارجع فكن مع والدتك فوالذي بعثني بالحق لانسها بك ليلة خير من جهاد في سبيل الله سنة شرح
آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله مردی پس گفت بدرستی که من مردی جوان وصاحب قوتم و دوست
میدارم جهاد را ومرا مادریست که نمیخواهد آنرا که من بجهاد روم پس گفت او را نبی صلی الله علیه وآله برگرد
پس باش با مادرت پس قسم بآنکه فرستاده مرا بکار آمدنی که قرآن باشد که هر آئینه تسلی شدن او بتو یک
شب بهتر است باعتبار ثواب آخرت از جهاد در راه الله تعالی یکسال **بست ویکم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان العبد لیکون بارا بوالدیه فی حیوتهما ثم یموتان فلا یقضی عنهما دینهما
ولا یستغفر لهما فیکتبه الله عاقا وانه لیکون عاقا لهما فی حیوتهما غیر بار بهما فاذا ماتا قضی دینهما
واستغفر لهما فیکتبه الله عز وجل بارا **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه
بنده هر آئینه گاهی میباشد نیکوکار با پدر ومادر خود در زندگی ایشان بعد از آن می میرند پس بجا نمی آورد
از جانب ایشان آنچه را که در ذمت ایشان است از قرض دنیا یا قرض آخرت وطلب آمرزش نمی کند
برای ایشان پس مینویسد او را الله تعالی نافرمان بردار پدر ومادر وبدرستی که بنده هر آئینه گاهی میباشد
نافرمان بردار پدر ومادر در زندگی ایشان غیر نیکوئی با ایشان پس چون مردند بجا آورد آنچه را که
در ذمت ایشان است وطلب آمرزش میکند برای ایشان پس مینویسد او را الله عز وجل نیکوکار با پدر ومادر

باب هفتادم اصل باب الاهتمام بامور المسلمین والنصیحة لهم ونفعهم

شرح اینباب بیان فضیلت سعی در کارهای مسلمانان ونیکخواه بودن برای ایشان ونفع رسانیدن
ایشان است ودر اینباب یازده حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله
من اصبح لا یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که صبح رسد
بر حالی که غمخواری کارهای مسلمانان نکند پس نیست از جملهٔ مسلمانان **دوم اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه وآله انسک الناس نسکا انصحهم جیبا واسلمهم قلبا لجمیع المسلمین **شرح**
نسکا بفتح وضم وکسر نون وسکون سین بی نقطه وبضم نون وضم سین مصدر باب نصر وحسن منصوب بر تمیز
از نسبت در انسک الناس است ونسبت انسک بنسک برای مبالغه است الجیب بفتح جیم وسکون یای
دو نقطه در پائین وبای یکنقطه سینه ونصب آن بر تمیز از نسبت در انصحهم است **یعنی** گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله عابدتر مردم از روی عبادت صاف تر ایشان باعتبار سینه ونیکخواه تر ایشان
باعتبار دل است برای جمیع مسلمانان **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
علیک بالنصح لله فی خلقه فلن تلقاه بعمل افضل منه **شرح** النصح بضم نون وسکون صاد
بی نقطه وحای بی نقطه خالص بودن **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بر تو باد
که نیکخواه باشی برای الله تعالی در مخلوقین او واشاره است بانیکه نصح با مخلوقین نصح با الله است پس هرگز ملاقات

خواهی کرد اللہ تعالی برادر دم مرگ، یا قیامت با عمل صالحی که فاضل تر باشد از بهشت بودن برای
اللہ تعالی در مخلوقین او **چهارم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال من لم یهتم بامور المسلمین
فلیس بمسلم **شرح** این مضمون موافق حدیث اول است **پنجم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ قال من اصبح لا یهتم بامور المسلمین فلیس منهم **شرح** این مضمون
نیز موافق حدیث اول است **اصل** ومن سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم **شرح**
لام در یا للمسلمین حرف جر است و مفتوح است برای فرق میان مستغاث و مستغاث له **یعنی** و هر که شنید
از مردی که فریاد میزند که ای مسلمانان مدد من کنید پس التفات با و نکرد پس نیست مسلمان **ششم**
اصل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ الخلق عیال اللہ فاحب الخلق الی اللہ من نفع عیال
اللہ وادخل علی اهل بیت سرورا **شرح** گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ مخلوقین اللہ تعالی
عیال اللہ تعالی اند پس محبوب تر مخلوقین بسوی اللہ تعالی کسی است که نفع رساند عیال اللہ تعالی را
و داخل کند بر خانواده خوشحالی را اشارت باینست که اگر کسی مسلمانی را خوشحال کند خانواده
او از خوشحالی او خوشحال میشوند چنانچه کسی اگر ستمی کند بر مسلمانی خانواده او جمیع دلگیر میشوند
هفتم اصل سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ من احب الناس الی اللہ قال انفع الناس
للناس **شرح** پرسیده شد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ که کیست محبوب تر مردم بسوی اللہ تعالی
گفت کسیکه نفع رساننده تر مردم باشد برای مردم **هشتم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
من رد عن قوم من المسلمین عادیة ماء او نار اوجبت له الجنة **شرح** العادیة بعین بی نقطه
والف و دال بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پائین بلائی که مردم را باز دارد از کار خود مثل سیلاب
که رو بخانهای ایشان آید یا آتش که در خانهای ایشان افتد **یعنی** گفت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ هر که بر گرداند از جمعی از مسلمانان بلائی را سیلابی را یا آتشی را مثلا واجب میشود برای
او بهشت **نهم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام فی قول اللہ عز وجل قولوا للناس حسنا
ولا تقولوا الا خیرا حتی تعلموا ما هو **شرح** حتی تعلموا متعلق بمجموع مستثنی و مستثنی منه است باین معنی که
کسی که عادت بترک گفتن نالائق و گفتن بهتر کرده باشد فوائد آنرا میداند **یعنی** روایت است از امام
جعفر صادق علیہ السلام در قول اللہ عز وجل در سوره بقره و گوئید برای مردم خوبی را مراد اینست
که و بگوئید بهتر را تا بدانید که چیست نگفتن نالائق و گفتن بهتر باین معنی که آن وقت خواهید دانست
که چه فائده ها از آن عاید شما شود **مخفی نماند** که درین حدیث اشارت است باینکه امر درین آیت بر حقیقت
خود نیست بلکه بمعنی نهی از ضد است و باینکه حسن مصدر است استعمال آن در اینجا برای مبالغه است
پس مراد بهتر است نه اصل خوب چه در جائی که بهتر میسر باشد اکتفا باصل خوب نالائق و منهی عنه است

مخفی نماند کہ اگر مراد بالناس مومنان است معنی گفتن بہتر برای ایشان ظاہر است و اگر مراد اعم است مراد بہ بہتر آنست کہ باعث ارشاد او شود یعنی چنین کلمہ با مخالف و نصیحت او زود تر او بہ حق میآرد و اگر تا اقتضای شدت کند بہتر خواہد بود چنانچہ گفتہ در سورہ فتح اشداء علی الکفار رحماء بینہم
دہم اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال فی قول اللہ عز و جل قولوا للناس حسنا قال قولوا للناس احسن ما تحبون ان یقال فیکم **شرح** مضمون این موافق سابق است و در انجا بیان این شد کہ معنی این بہتر آنست کہ شما آنرا دوست تر دارید کہ گفتہ شود در حق شما **یازدہم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال فی قول اللہ عز و جل وجعلنی مبارکا اینما کنت قال نفاعا **شرح** قال دوم اگر کلام راویست تکرار قال در اول است و اگر کلام امام است راجع بعیسی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت در قول اللہ عز و جل در حکایت کلام عیسی بن مریم علیہ السلام در سورہ مریم و گردانید اللہ تعالی مرا مبارک ہر جا کہ باشم امام گفت مراد بمبارک بسیار نفع رسان بمردم است

باب ہفتاد و یکم اصل باب اجلال الکبیر

شرح اینباب بیان فضیلت تعظیم پیران و مانند ایشان است خواہ آنکہ تعظیم کند کوچک تر در سن باشد و خواہ مساوی و خواہ بزرگتر و میتواند بود کہ مراد این باشد کہ کوچک تر در سن یا بزرگتر از خود در سن بادب سلوک نماید و رینباب سہ حدیث است **اول اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ من اجلال اللہ اجلال ذی الشیبۃ المسلم **شرح** الشیبۃ بفتح شین با نقطہ و سکون یاے دو نقطہ در پائین و باے یکنقطہ یک موے سفید و سفیدی یک مو و ہر دو اینجا مناسب است مراد بمسلم اینجا مومن است یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ از جملہ تعظیم بند و اللہ تعالی را تعظیم صاحب یکموے سفید است کہ مومن باشد **دوم اصل** قال ابو عبد اللہ علیہ السلام لیس منا من لم یوقر کبیرنا و یرحم صغیرنا **شرح** گفت امام جعفر صادق علیہ السلام نیست از مومنان کسی کہ تعظیم نکند بزرگ ما را و مہربانی نکند کوچک ما را **سوم اصل** قال ابو عبد اللہ علیہ السلام عظموا کبارکم و صلوا ارحامکم و لیس تصلوہم بشیء افضل من کف الاذی عنہم **شرح** گفت امام جعفر صادق علیہ السلام تعظیم کنید بزرگان خود را در سن و پیوند کنید خویشان خود را و نیست اینکہ پیوند کنند خویشان را بچیزی کہ افضل از باز داشتن آزار ظالمان از ایشان باشد

باب ہفتاد و دوم اصل باب اخوۃ المومن بعضہم لبعض

شرح این باب بیان کیفیت برادری مومنان است با یکدیگر در این باب یازدہ حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد اللہ علیہ السلام انما المومنون اخوۃ بنو اب و ام و اذا ضرب علی رجل منہم عرق سہر لہ الآخرون **شرح** ضرب بصیغہ معلوم مجرد است الضرب زدن و مراد

اینجا از کار واداشتن است وتعدیه آن بعلی تضمین معنی غلبه است مثل وضربنا علی آذانهم سهر بصیغه ماضی معلوم باب علم است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام جز این نیست که مومنان برادران همدیگر فرزندان یک پدر ویک مادر اند باینمعنی که در کمال مرتبه برادر اند یا باینمعنی که پدر ومادر اصلی ایشان طینت علیین است چنانچه بیان میشود در حدیث آینده وچون کوفت برمردی از ایشان رگی باینمعنی که کوفتی بهم رساند از جانب رگی در بدن او که دردناک شده باشد بیداری کشیدند برای آن مرد مومنان دیگر خواه دانسته وخواه ندانسته چنانچه گاهی خواب از کسی میگیرد وسبب آن را نمیداند **دوم اصل** عن جابر الجعفی قال تقبضت بین یدی ابی جعفر علیه السلام فقلت جعلت فداك ربما حزنت من غیر مصیبة تصیبنی او امر ینزل بی حتی یعرف ذلك اهلی فی وجهی وصدیقی فقال نعم یا جابر ان الله عزوجل خلق المومنین من طینة الجنان واجری فیهم من ریح روحه فلذلك المومن اخو المومن لابیه وامه فاذا اصاب روحا من تلك الارواح فی بلد من البلدان حزن حزنت هذه لانها منها **شرح** حزنت بحای بی نقط وزای با نقطه ونون بصیغه ماضی معلوم باب علم یا مجهول باب نصر است الحزن بضم حا وسکون زا اندوه وبفتح حا دلگیر کردن وصدیقی عطف است بر اهلی الجنان بکسر جیم جمع جنت بفتح جیم بهشتها الریح بکسر را بی نقط وسکون یای دو نقطه در پائین وحاء بی نقط چیزی که خوشبو وپاکیزه باشد روح بفتح را وسکون واو عبارت از نسیمی است که الله تعالی آنرا باعث زندگی مومنان کرده پس آنرا روح بضم را برای ایشان ساخته پس روحا بضم راست ابیه عبارت از ریح روح است وامه عبارت از طینة الجنان است چه تشبیه طینة الجنان بمادر شده وتشبیه روح بپدر شده یعنی روایت است از جابر جعفی گفت دلگیر شدم نزد امام محمد باقر علیه السلام پس گفتم قربانت شوم بسا که دلگیر میشوم بی آنکه مرگ عزیزی برخورده باشد مرا یا بلائی دیگر فرود آمده باشد بمن تا آنکه میشناسد آن دلگیری را مردم خانه من در روی من وآشنا بمن نیز میشناسد پس امام ع گفت آری میباشد ای جابر بیان این آنکه بدرستی که الله عزوجل آفرید بدن مومنان را از گل بهشتها وجاری ساخت باینمعنی که رسانید در ایشان نسیمی را از جمله پاکیزه نسیم خود پس برای آن مشارکت مومنان باهم در ماده بدن وروح است که مومن برادر مومن است از پدرش ومادرش پس چون برخورد روحی از آن روحها را که از نسیم پاکیزه است در شهری از شهرها دلگیری دلگیر میشود این روح که در آن شهر است چه این روح نیز از جمله آن روحهاست که از نسیم پاکیزه است مراد روح مخاطب است **سوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال المومن اخو المومن عینه ودلیله لا یخونه ولا یظلمه ولا یغشه ولا یعده عدة فیخلفه **شرح** العین چشم وجاسوس وهر دو اینجا مناسب است فیخلفه بصیغه مضارع معلوم باب افعال مرفوع است بعطف بر یعده وفا برای تعقیب است یا منصوب است بتقدیر ان ناصبه بعد از نفی وفا برای سببیت است بنابر اینکه عدة مفعول مطلق برای توصیف باشد بمعنی عدة لا یستطیعها یعنی

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مومن برادر مومنی دیگر است چشم اوست و راهنمای اوست
خیانت نمیکند با او وستم بر او نمیکند و خلاف نمیکند با او در وعده یعنی وعده که پس از آن خلاف کند او را
نمی دهد او را **چهارم اصل** سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول المومن اخو المومن کالجسد
الواحد ان اشتکی شیئا منه وجد الم ذلك فی سائر جسده وارواحهما من روح واحدة وان
روح المومن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها شرح کالجسد الواحد
بمعنی کعضو الجسد الواحد است الاشتکا و درد ناک یافتن کسی عضو خود را ضمیر مستتر در اشتکی راجع بروح است
که مدلول الجسد الواحد است ضمیر منه راجع بالجسد الواحد است و وجد بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است
و ضمیر مستتر راجع بمرجع ضمیر اشتکی است ضمیر ارواحهما راجع بشیئا و بسائر است و ذکر ارواح بلفظ جمع باعتبار تعدد
سائر است من برای تبعیض است روح واحدة عبارت از مجموع روح جسد واحد است روح الله عبارت
از روحی است که الله تعالی برگزیده آنرا برای امام زمان علیه السلام یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت مومن برادر مومنی دیگر است مانند دو عضو یک جسد تشبیه اینکه اگر روحی که صاحب یک جسد است درد ناک
یافت چیزی از آن جسد را یافت درد آنچیز را در باقی جسد او و روحهای آنچیز و باقی مانده از جمله یک روح است
که مجموع روح مجموع یک جسد است و بدرستی که ربط روح مومن بروح خلیفه الله تعالی بیشتر است از ربط پرتو
آفتاب بآفتاب مراد اینست که مومنان مانند اعضای یک جسدند و نسبت ایشان با امام ایشان کمال
اتصال است بیشتر از نسبت پرتو آفتاب بآفتاب مراد اینست که مومنان مانند اعضای یک جسدند و نسبت
ایشان با امام ایشان کمال اتصال است پس از آزار مومنی امام نیز آزرده میشود **پنجم اصل** قال
ابو عبد الله علیه السلام المسلم اخو المسلم هو عینه ومرآته ودلیله لا یخونه ولا یخدعه ولا یظلمه ولا
یکذبه ولا یغتابه **شرح** مراد بمسلم اینجا مومن است و این تعبیر اشارت است باینکه اسلام غیر مومن
مجرد ظاهر دنیا است و حقیقتی در آخرت ندارد یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام مومن برادر مومنی است
او چشم اوست و آئینه اوست و راهنمای اوست خیانت نمیکند با او و بازی نمیدهد او را و ستم نمیکند بر او
و دروغ نمیگوید با او و بدگوئی غائبانه نمیگوید او را **ششم اصل** عن حفص بن البختری قال کنت
عند ابی عبد الله علیه السلام ودخل علیه رجل فقال لی تحبه فقلت نعم فقال لی ولم لا تحبه وهو اخوك
وشریکك فی دینك وعونك علی عدوك ورزقه علی غیرك **شرح** روایت است از حفص
بن البختری بفتح بای یک نقطه و سکون خای با نقطه و فتح تای دو نقطه در بالا و رای بی نقطه و تشدید
یا گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و داخل شد بر او مردی از شیعه امامیه پس امام علیه السلام
گفت مرا آیا دوست میداری او را پس گفتم او را آری پس گفت مرا و چرا دوست نداری او را و حال آنکه
او برادر تست و شریک تست در دین تو و مدد تست بر دفع ضرر دشمن تو و روزی او بر دیگری است مراد

که نفع بتو میرساند و خرجی از تو نمی خواهد **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول
المؤمن اخو المؤمن لابیه وامه لان الله عز وجل خلق المؤمنین من طینة الجنان واجری فی صورهم
من ریح الجنة فلذلک هم اخوة لاب وام **شرح** الصور بضم وکسر صاد بی نقطه و سکون واو
جمع صورت بدانکه مضمون این گذشت در حدیث دوم اینباب **هشتم اصل** عن ابی عبد الله ع
قال ان المومن اخو المومن عینه ودلیله لا یخونه ولا یظلمه ولا یغشه ولا یعده عدة فیخلفه
شرح مضمون این موافق حدیث سوم این باب است **نهم اصل** عن جمیل عن ابی عبد الله ع
قال سمعته یقول المومنون خدم بعضهم لبعض قلت وکیف یکونون خدما بعضهم لبعض قال یفید
بعضهم بعضا الحدیث **شرح** روایت است از جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام جمیل گفت شنیدم
از امام علیه السلام که میگفت مومنان خدمتگارانند بعض ایشان برای بعض دیگر ایشان گفتم و چون میباشند
خدمتگاران بعض ایشان برای بعض دیگر گفت فائده میرسانند بعض ایشان بعض دیگر را حدیثی که از ائمه
ایشان با ایشان رسیده باشد مراد ترغیب در نقل حدیث بدیگرانست و بیان اینکه هر مومنی که حامل باشد
حق این خدمت بر گردن عالم دارد **دهم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان نفرا من المسلمین
خرجوا الی سفر لهم فضلوا الطریق فاصابهم عطش شدید فتکفنوا ولزموا اصول الشجر فجاءهم شیخ
علیه ثیاب بیاض فقال انا من الجن الذین بایعوا رسول الله صلی الله علیه واله انی سمعت
رسول الله صلی الله علیه واله یقول المومن اخو المومن عینه ودلیله فلم تکونوا تضیعوا بحضرة
شرح الجن بکسر جیم جمع جنی منقول است در مجمع البیان در تفسیر سوره جن که هفت کس از جن نصیبین بخدمت
رسول علیه السلام آمده ایمان آوردند و بیعت کردند یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستیکه
جمعی از مومنان بیرون رفتند بسفری که ایشان را بود پس گم کردند راه را پس دریافت ایشان را
تشنگی سختی پس کفن پوشیدند و خوابیدند بر روش متصوریج درختان پس آمد نزد ایشان پیری که بر او بود
جامه های سفید پس گفت برخیزید زیرا که باکی نیست بر شما زیرا که این آبیست که برای شما آوردم پس خبر ساختم
و آشامیدند و سیراب شدند یا یعنی که ظرفهای خود را پر کردند بقدری که بس باشد ایشانرا تا بمنزلیکه دلالت کرد
ایشانرا بانجا پس گفتند کیستی تو رحمت کناد ترا الله تعالی پس گفت من از جمله جنیانم که بیعت کردم با رسول
صلی الله علیه و آله بدرستی که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میگفت مومن برادر مومن است
چشم اوست و راهنمای اوست اگر راه را گم کند پس محال بود که شما تلف شوید در سرزمین من با وجود
اطلاع من **یازدهم اصل** عن ربعی عن الفضیل بن یسار قال سمعت ابا عبد الله ع
یقول المسلم اخو المسلم لا یظلمه ولا یخذله قال ربعی فسالنی رجل من اصحابنا بالمدینة فقال
سمعت الفضیل یقول ذلک قال فقلت له نعم فقال فانی سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول المسلم

اخو المسلم ولا یظلمه ولا یغشه ولا یخذله ولا یغتابه ولا یخونه ولا یحرمه **شرح** لا یغشه بر وزن یغشه بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل یا باب ضرب است سمعت در فقال سمعت بصیغه مخاطب است و تقدیر استفهام است و در اول و آخر بصیغه متکلم است **یعنی** روایت است از ربعی از فضیل بن یسار گفت شنیدم از امام جعفر صادق که میگفت مومن برادر مومن است نسبت بظلم نمیدهد او را ظلم نمیکند او را و بعید نمیگذارد او را گفت ربعی پس پرسید مرا مردی از یاران ما در مدینه مشرفه باین روش که گفت آیا شنیدی از فضیل که میگفت آن را ربعی گفت پس گفتم او را آری پس آن مرد گفت پس بدرستی که من شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت مومن برادر مومن است نسبت بظلم نمیدهد او را و غش در دل نمیگیرد با او و بعید نمیگذارد او را و بد گوئی غائبانه نمیکند او را و خیانت نمیکند او را و محروم از عطاء خود نمیکند او را و مراد این مرد این است که من با فضیل یکبار شنیدم و فضیل بعضی را فراموش کرده

باب هفتاد و سوم در باب فیما یوجب الحق لمن انتحل الایمان وینقضه

ترجمه انتحل بنون و حای مهمله بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است الانتحال دعوی حالتی برای خود ینقضه بنون و قاف و ضاد با نقطه است عطف است بر یوجب بتقدیر وما ینقضه و ضمیر مستتر راجع بما است و ضمیر بارز راجع بحق است **یعنی** این باب بیست در بیان آنچه لازم میکند بر مومن حق برادری را برای کسی که دعوی کرد برای خود ایمان را و بیان آنچه میشکند آن حق برادری را برای کسی که دعوی کرد برای خود ایمان را و در این باب یک حدیث است **اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول وسئل عن ایمان من یلزمنا حقه واخوته کیف هو وبما یثبت وبما یبطل فقال ان الایمان قد یتخذ علی وجهین اما احدهما فهو الذی یظهر لک من صاحبک فاذا ظهر لک منه مثل الذی یقول به انت حقت ولایته واخوته الا ان یجیء منه نقض الذی وصف من نفسه واظهره لک فان جاء منه ما تستدل به علی نقض الذی اظهر لک خرج عندک مما وصف لک واظهر وکان لما اظهر لک ناقضا الا ان یدعی انه انما عمل ذلک تقیة ومع ذلک ینظر فیه **شرح** واو در وسئل حالیه است بتقدیر و قد سئل اثبات الف استفهامیه با حرف جر شاذ است فقال تکرار مضمون یقول است قد در قد یتخذ برای تحقیق است با وجود آنکه بر سر فعل مضارع در آمده اگر گوئی در حدیث تصریح به دو وجه بودن ایمان و ذکر اما که برای تفصیل و تقسیم تکراری شده چرا با وجود آن اکتفا بذکر یک قسم شده گوئیم برای ظهور قسم دیگر چه مقابل ایمان ظاهر ایمان معلوم بیرهان است که ایمان حجج معصومین سلام الله علیهم و جاری مجرای ایشان باشد و رعایت حق آن احتیاج به بیان ندارد و این نظیر قول الله تعالی است در سوره نسا وانزلنا الیکم نورا مبینا فاما الذین آمنوا بالله واعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة منه وفضل چه ظاهر است که مقابل آن اینست واما الذین کفروا بالله ولم یعتصموا به فسیدخلهم جهنم **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بر جائی که پرسیده شده بود

ازایمان کسی کہ لازم میشود برا رعایت حق او و برادری چون نسبت آن ایمان وبچہ ثابت میشود آن ایمان وبچہ
باطل میشود ایمان پس امام گفت بدرستی کہ ایمان بتحقیق فراگرفتہ میشود بر دو قسم یکی از آن دو قسم پس
آن ایمانیست کہ ظاہر و مظنون میشود ترا از یار خود بیان این آنکہ چون ظاہر شد ترا ازاو و مثل آنچہ تصدیق
میکنی بآن تو کہ مذہب شیعہ امامیہ باشد ثابت شد دوستی او و برادری او مگر آنکہ صادر شود ازاو شکستگی آن
ایمانی کہ بیان کرد از جانب خودش و اظہار کرد آنرا برای تو بیان این آنکہ اگر صادر شود ازاو فعلی کہ استدلال
میکنی بآن بر شکست ایمانی کہ اظہار کرد برای تو شکننده بایمعنی کہ باطل شد دوستی و برادرے او مگر آنکہ
دعوی کند کہ او نکرده آن فعل را مگر برای تقیہ و با آن دعوی تامل کرده میشود در آن فعلی کہ کرده بایمعنی کہ
درین مقام تفصیلی ہست اصل فان کان لیس مما یمکن ان یکون التقیۃ فی مثلہ یقبل منہ ذلک
لان للتقیۃ مواضع من ازالھا عن مواضعھا لم تستقم لہ وتفسیر ما یتقی مثل قوم سوء ظاھر حکمھم
وفعلھم علی غیر حکم الحق وفعلہ فکل شیء یعمل المؤمن بینھم لمکان التقیۃ مما لا یؤدی الی الفساد
فی الدین فانہ جائز **شرح** ضمیر کان راجع بالتستدل بہ است واسم کان ہست وجملہ لیس مما تا آخر خبر
کان ہست مشارالیہ ذلک دعوی مذکور در ضمن الا ان یدعی ہست مواضع تقیہ عبارت از صور اجتماع شروط
جواز تقیہ ہست و آنہا چند چیز ہست اول اینست کہ برای دفع ضرر عمده باشد نہ برای طلب نفع مثل وظائف
پادشاہان بنی امیہ و بنی العباس و مثل عزت و مرید داشتن و نہ برای دفع ضرر سہل مثل لوم لائم دوم اینست
کہ در غیر ریختن خون باشد سوم اینست کہ حاکمی عادل کہ دفع ضرر کند حاضر نباشد چہارم اینست کہ باعث
گمراہی و فتنہ جمعی دیگر نباشد مثل تصانیف علمای اہل بدعت و دیوانہای شعرای اہل ضلالت کہ باقیمانده
و متمسک مخالفان شده و میتواند بود کہ قول اللہ تعالی در سوره بقره والفتنۃ اشد من القتل اشارت
باین باشد و ہمچنین قول امام مما لا یؤدی الی الفساد فی الدین برای اہتمام بذکر این شرط باشد چنانچہ قوم
سوء ظاہر برای اہتمام بشرط سوم ہست و باقی شروط از لمکان التقیۃ فہمیده میشود یتقی بصیغہ مجہول است
بتقدیر یتقی فیہ مثل خبر تفسیر است و مراد لفظ مثل تا وفعلہ ہست قوم مضاف ہست بسوء بفتح سین و سکون
واو مصدر باب نصر بمعنی آزار کردن ظاہر صفت سوء ہست جملہ حکمھم تا آخر صفت قوم ہست لام در لمکان
بمعنی فی ہست و مکان بمعنی موضع ہست یعنی بیان تفصیل اینکہ اگر باشد آن فعل چیزی کہ نیست از جملہ
چیزہای کہ جائز است در شرع اینکہ باشد تقیہ در امثال آنہا مقبول نمیشود ازاو آن دعوی تقیہ چہ بدرستیکہ
برای جواز تقیہ مواضعی چند مخصوص است ہر کہ گرداند تقیہ را از مواضع آن و در غیر آنہا بجا آورد
درست نمیشود آن تقیہ برای او بایمعنی کہ جائز نمیشود و باعث استحقاق عذاب ہست و بیان آنچہ تقیہ
کرده میشود در آن اینست کہ گوئیم مثل آزار نمایان کہ حکم ایشان و عمل ایشان بر خلاف حکم قرآن و عمل
بمقتضای قرآن است بایمعنی کہ حکم ایشان و عمل ایشان مبنی بر خود رائی و اختلاف اجتہادات است

صافی شرح اصول کافی

اگر در متشابهات قرآن نهی از آن صریح شده بیان این آنکه هر چیز یکه میکنند مبان ایشان در جای خود از تنبیه
جمله بمیری که باعث گمراهی مردم در دین نشود و لیس هر چیزیکه آن چیز که میکنند جایز است

باب هفتاد و چهارم اصل باب فی ان التواخی لم یقع علی الدین وانما هو التعارف

شرح معنی بنا بر آنست که مرجع ضمیر هو چیزیست که مفهوم از لم یقع علی الدین است و مذکور نیست و ممکن است که مرجع
هو التعارف بمعنی اینست که آنما الواقع علی الدین التعارف **یعنی** اینباب است در بیان اینکه برادری مومنان
باهم متفرع نشده بر دین حق بلکه پیش از دخول ایشان در دین حق واقع است مثل ایامی که در شکم مادر بوده
و مثل ایام طفولیت و مثل ایامی که بعض مردم در آن ایام در دین باطلند و عاقبت داخل دین حق میشوند
و جز این نیست که آنچه متفرع بر دین حق است آشنائی مومنان باهم است مراد اینست که حدوث برادری
بسبب تولد ایشانست از طینت علیین که پیش از تکلیف و دخول در دین حق حادث شده چنانچه گذشت
در باب اول لیکن چون آدمی علم غیب ندارد وجوب آشنائی مومنان باهم بعد از دخول در دین حق
حادث میشود در اینباب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لم تتواخوا علی
هذا الامر وانما تعارفتم علیه **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت شما مومنان برادر
هم نشده اید بنا بر این مذهب شیعه امامیه تا حدوث برادری متاخر از حدوث این مذهب باشد و جز این نیست
که آشنا شده اید یکدیگر را و آشنائی باهم گردید بعد از حدوث این مذهب مراد اینست که مومنان هرگز خالی از برادری
بر حصول آنکه اصل است که ماده علیین باشد و آن مخصوص وقت حدوث ایمان نیست اگر چه نوعی از تعیین
نسبت بآن داشته باشد مثل علم ما بحوادث آینده چه آن فرع حدوث آنها نیست اگر چه تابع است فی الجمله
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لم تتواخوا علی هذا الامر وانما تعارفتم علیه
شرح این موافق سابق است

باب هفتاد و پنجم اصل باب حق المومن علی اخیه واداء حقه

شرح مراد بمومن در اینباب و نظایر اینباب از موده است باینمعنی که بمعاشرت با طنیه و مانند آن
ظاهر شده باشد محافظت او حدود و شروط خدا ایمانرا که مذکور شد در احادیث باب هفدهم **یعنی** اینباب
بیان حق مومن از موده بر برادر مومن او و بیان فضیلت و اشکال بجا آوردن حق آن برادر مومن
از موده است در این باب شانزده حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال
من حق المومن علی اخیه المومن ان یشبع جوعته ویواری عورته ویفرج عنه کربته ویقضی
دینه فاذا مات خلفه فی اهله وولده **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
از جمله حقوق مومن از موده بر برادر مومن او اینست که سیر کند گرسنگی او را و بدادن لباس بپوشاند
جائی از بدن او را که نمودار ی آن عیب است و گشاده دهد از آزردگی او را و واپس دهد قرض او را پس

اگر تمیز و جانشین او نشود باعتبار نفقہ دادن و کارسازیہای دیگر در خانوادہ او و فرزندان او **دوم**

اصل عن معلی بن خنیس عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قلت لہ ما حق المسلم علی المسلم قال لہ سبع حقوق واجبات ما منہن حق الا وھو علیہ واجب ان ضیع منہا شیئا خرج من ولایۃ اللہ وطاعتہ ولم یکن للہ فیہ من نصیب قلت لہ جعلت فداک وما ھی قال یا معلی انی علیک شفیق اخاف ان تضیع ولا تحفظ وتعلم ولا تعمل قال قلت لا قوۃ الا باللہ **شرح** واجبات مجرور میتواند بود تا صفت حقوق باشد و مرفوع میتواند بود تا خبر سبع باشد نصیب اللہ تعالی اینجا عبارت از طاعت است چنانچہ نصیب شیطان معصیت است وگاہی نصیب اللہ تعالی مستعمل میشود در سعدا چنانچہ نصیب شیطان مستعمل میشود در اشقیا و ہر دو احتمال دارد قول اللہ تعالی در حکایت کلام حق در سورہ جن وانہ تعالی جد ربنا یعنی روایت است از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق علیہ السلام معلی گفت گفتم اورا کہ چیست حق مومن بر مومن گفت برای مومن است ہفت حق واجب کہ نیست از جملہ آنہا حقی مگر برین حال کہ آن بر او واجب است اگر ضائع کند از جملہ آنہا چیزی را بیرون میرود از دوستی اللہ تعالی و فرمانبرداری اللہ و نباشد اللہ تعالی را در او حصہ یعنی کہ جمیع عبادات او باطل است گفتم امام علیہ السلام را قربانت شوم این را نیز بیان کن کہ کدام است آن ہفت حق گفت ای معلی بدرستی کہ من بر تو ترسناکم میترسم کہ ضائع گذاری آنچہ را کہ بشنوی و محافظت نکنی و بدانی آنرا و عمل نکنی این مبنی بر اینست کہ سختگیری اللہ تعالی بر عالم بیش از جاہل است چنانچہ گذشت در باب شانزدہم کتاب العقل معلی گفت گفتم امام علیہ السلام را قوت عزم بر فعل نیست مگر بوسیلہ انگیزی اللہ تعالی مراد اینست کہ بیان کن کہ انشاء اللہ عمل میکنم **اصل** قال ایسر حق منہا ان تحب لہ ما تحب لنفسک وتکرہ لہ ما تکرہ لنفسک والحق الثانی ان تجتنب سخطہ وتتبع مرضاتہ وتطیع امرہ والحق الثالث ان تعینہ بنفسک ومالک ولسانک ویدک ورجلک والحق الرابع ان تکون عینہ ودلیلہ ومرآتہ والحق الخامس لا تشبع ویجوع ولا تروی ویظما ولا تلبس ویعری والحق السادس ان یکون لک خادم ولیس لاخیک خادم فواجب ان تبعث خادمک فتغسل ثیابہ وتصنع طعامہ وتمہد فراشہ والحق السابع ان تبر قسمہ وتجیب دعوتہ وتعود مریضہ وتشہد جنازتہ واذا علمت ان لہ حاجۃ تبادرہ الی قضائہا ولا تلجئہ ان یسالکہا ولکن تبادرہ مبادرۃ فاذا فعلت ذلک وصلت ولایتک بولایتہ وولایتہ بولایتک **شرح** الخادم کنیز ومطلق خدمتگار و اول مناسب تر است بحدیث چہارم اینباب تبر بصیغہ معلوم مخاطب باب افعال است مراد بقسم اینجا وعدہ ایست کہ با دیگری کردہ کہ مہمانی او خود تو نماید الجنازہ بکسر جیم تابوت و بفتح جیم میت کہ بربالای تابوت است وغیر این نیز گفتہ اند یعنی گفت آسان تر حقی از جملہ حق اینست کہ دوست داری برای او آنرا کہ دوست میداری برای خودت و نخواہی

برای او آنچه را که می‌خواهی برای خود و حق دوم اینست که دوری کنی از غضب او و پیروی کنی رضای او را و اطاعت کنی فرمان او را و حق سوم اینست که مدد کنی او را بخود و مال خود و زبان خود و دست خود و پای خود و حق چهارم اینست که باشی چشم او و راهنمای او و آئینهٔ او و حق پنجم اینست که سیر نشوی بر حالی که او گرسنه باشد و سیراب نشوی بر حالی که او تشنه باشد و جامه نپوشی بر حالی که او برهنه باشد و حق ششم اینست که باشد ترا کنیزی و نباشد برای برادر تو کنیزی پس لازم است که بفرستی کنیز خود را تا بشوید جامه‌های چرکین او را و سازگاری کند طعام او را و پهن کند رخت خواب او را و حق هفتم اینست که راست آوری وعده او را که با دیگری کرده باشد و قبول کنی طلب او را یا یعنی اگر طلب کند ترا برای ضیافت یا برای مدد یا مشورت روانه بسوی او شوی و پرسش کنی بیمار او را یا یعنی که در وقت بیماری او بدیدن او بروی یا یا یعنی که اگر کسی از منسوبان او بیمار باشد بدیدن آن بیمار بروی و حاضر شوی جنازه او را وقت مردن او و اگر دانی که او را حاجتی هست پیش گیری او را بسوی برآوردن آن حاجت و ملجا نکنی او را که طلب کند از تو آن حاجت را ولیکن پیش گیری او را پیشی گرفتنی عظیم که با آن کامل نباشد اعلا پس چون کردی آنچه را که مذکور شد پیوند کردی دوستی خود را بدوستی آن مؤمن ترا و پیوند کردی دوستی آن مؤمن را بدوستی تو او را مخفی نماند که مناسب حدیث چهاردهم همین باب اینست که در اینجا از کاتبان غلطی شده باشد و بجای بولایتک بولایتنا باید **سوم** اصل عن عبد الاعلی بن اعین قال کتب اصحابنا یسألون ابا عبد الله علیه السلام عن اشیاء وامرونی ان اسأله عن حق المسلم علی اخیه فسألته فلم یجبنی فلما جئت لاودعه قلت سألتک فلم تجبنی فقال انی اخاف ان تکفروا ان من اشد ما افترض الله علی خلقه ثلثا انصاف المرء من نفسه حتی لا یرضی لاخیه من نفسه الا بما یرضی لنفسه منه ومواسات الاخ فی المال وذکر الله علی کل حال لیس سبحان الله والحمد لله ولکن عند ما حرم الله علیه فیدعه **شرح** فلم یجبنی دلالت میکند بر جواز تاخیر بیان از وقت سوال بحسب ظاهر برای مصلحت تعظیم مسئله و ترغیب در اطاعت جواب و فی الحقیقة تاخیر جواب از وقت سوال نشد چه این سوال از جمعی بوده که در کوفه بوده اند و امام میدانسته که اینجواب با جواب مسائل دیگر همراه با ایشان خواهد رسید فیدعه مرفوع و منصوب میتواند بود بتقدیر ان و اهمالش یا اعمالش یعنی روایت است از عبد الاعلی بن اعین که از اهل کوفه است گفت نوشتند یاران ما که در کوفه بودند مکتوبی بسیر سید نزد امام جعفر صادق علیه السلام با خبر دادن بعضی مسایلی که از حلال و حرام و غیر آن بانی مرکردند مرا که سوال کنم امام علیه السلام را از حق مؤمن از مودة بر برادر مؤمن خود پس پرسیدم او را از آن پس جواب نداد مرا پس چون آمدم تا وداع کنم او را در وقت اراده برگشتن بکوفه گفتم پرسیدم ترا پس جواب ندادی مرا پس گفت بدرستی که میترسم که کافر شوید یا یعنی که بعد از دانستن مخالفت کنید

بدرستی کہ از جملہ سخت ترانچہ واجب لازم ساختہ اللہ تعالی بر مخلوقین خود سہ چیز است یکی انصاف مرد بخودی
خودش تا بحدیکہ راضی نشود برای برادر مومن خودش از جانب خود مگر بسلوک کہ راضی میشود برای خود
از جانب آن برادر مومن و دیگری مدد کردن برادر مومن در مال و دیگری یاد اللہ تعالی بر ہر حال
خواہ حال خوشنودی و خواہ حال غضب و مانند اینہا از احوال نیست مراد من از یاد اللہ تعالی سبحان اللہ
والحمد للہ و لکن مراد من یاد اللہ تعالی است نزد انچہ حرام کردہ براو باین روش کہ واگذارد آنرا چہارم
اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ما عبد اللہ بشیٔ افضل من اداء حق المومن شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت عبادت کردہ نشدہ اللہ تعالی بعبادتی کہ فاضلتر و مشکلتر باشد
از بجا آوردن حق برادر مومن از مودۃ پنجم اصل عن ابراہیم بن عمر الیمانی عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
قال حق المسلم علی المسلم ان لا یشبع و یجوع اخوہ ولا یروی و یعطش اخوہ ولا یکسی و یعری اخوہ
فما اعظم حق المسلم علی اخیہ المسلم وقال احب لاخیک المسلم ما تحب لنفسک وان احتجت فسالہ
وان سالک فاعطہ لا تملہ خیرا ولا یملہ لک کن لہ ظہرا فانہ لک ظہر اذا غاب فاحفظہ فی غیبتہ
واذا شہد فزرہ واجلہ واکرمہ فانہ منک وانت منہ شرح ضمیر لا یشبع و ضمیر اخوہ و نظائر آنہا
راجع بمسلم در علی المسلم است و اخوہ عبارت از مسلم در حق المسلم است ما اعظم صیغہ تعجب است احب بکسر حا
و تشدید با بصیغہ امر باب افعال است لا تملہ بصیغہ نہی حاضر مضاعف باب علم است و ضمیر منصوب راجع باخ است
و خیرا بفتح خاے با نقطہ و سکون یای دو نقطہ در پایین و رای بی نقطہ تمیز از نسبتہ و لا تملہ است ولا یملہ
بصیغہ مضارع غائب مضاعف باب علم است و ضمیر مستتر مرفوع راجع باخ است و ضمیر منصوب راجع بخیر است
مخفی نماند کہ بصیغہ نہی غائب بودن آن مناسب مقام نیست والا بجای فانہ لک ظہر میگفت ولیکن لک
ظہرا یعنی روایت است از ابراہیم بن عمر یمنی از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت حق مومن بر مومن
اینست کہ سیر نشود مومن بر حالی کہ گرسنہ باشد برادر مومنش و سیراب نشود بر حالی کہ تشنہ باشد برادر
مومنش و جامہ نپوشد بر حالی کہ برہنہ باشد برادر مومنش پس چہ بزرگ است حق مومن بر برادر مومنش
امام علیہ السلام گفت دوستدار برای برادر مومن خود انچہ را کہ دوست میداری برای خودت و اگر
حاجت بچیزے بہم رسانی طلب کن از او بعنوان قرض و مانند آن چہ مومن مومن را بتبعیت طلب
بغیر درت نمیدارد و اگر طلب چیزی از تو کند پس بدہ او را ملول مشو از خوبی برای او و او ملول نمیشود
از خوبی برای تو باش برای او پشت و پناہ چہ بدرستی کہ او برای تو پشت و پناہ است چون غائب شود
بسفری پس نگاہداری کن او را در وقت غیبت او بدفع ضرر از اہل او و از عرض او و چون حاضر شود
پس بزیارت او برو و تعظیم کن او را و عزیز دار او را چہ او از تست و تو از اوئی باینمعنی کہ تو و او از یک اصل
مخلوق شدہ اید کہ طینت علیین باشد چنانچہ گذشت در باب اول اصل قال کان علیک عاتبا

فلاتفارقه حتی تسل سخیمته وان اصابه خیر فاحمد الله وان ابتلی فاعضده وان یمحل له فاعنه
واذا قال الرجل لاخیه اف انقطع ما بینهما من الولایة واذا قال انت عدوی کفر احدهما فاذا
اتهمه انماث الایمان فی قلبه کما ینماث الملح فی الماء **شرح** تسل بضم سین بی نقطه وتشدید لام بصیغه
مضارع مخاطب باب نصر است السل بفتح عین بیرون آوردن چیزی بهمواری السخیمة بفتح سین بی نقطه
وکسر خای با نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین کینه ودر بعضی نسخ تسل بسین بی نقطه وهمزه وتخفیف لام بصیغه
مخاطب باب منع وسمیته بضم سین بی نقطه وفتح میم وسکون یای دو نقطه در پایین وحای بی نقطه است
وگاهی بتشدید یای دو نقطه در پایین مکسوره ونیز میباشد تا تصغیر سمح بفتح سین یا سماح بفتح وکسر سین
مصدر باب حسن باشد بمعنی گذشت کردن فی الجمله ابتلی بیای یک نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است
فاعضده بصیغه امر باب نصر است یمحل بحای بی نقطه بصیغه مضارع مجهول غائب باب منع است المحل بفتح میم وسکون
حاء کید ومکر انماث بالف وثای سه نقطه بصیغه ماضی معلوم باب انفعال است یعنی پس اگر باشد بر او عتاب
عتاب پس جدا مشو از او تا از دل او بیرون کنی بهمواری آزردگی او را یا طلب کنی رضای او را تا آخر
واگر بر خورد او را خوبی پس حمد کن الله تعالی را واگر مبتلا ببلائی شود پس مدد کن او را بیدن ومال واسباب
واگر مکر کرده شود پس اعانت کن او را بنمودن راه وچون گوید مرد برادر مومن خود را اف قیام بحقوق
برادری کرده باشد اف بریده میشود آنچه میان ایشان است از دوستی که ماموربه است وچون گوید تو
دشمن منی کافر میشود یکی از آن دو باین معنی که اگر این سخن دروغ است قائل کافر میشود واگر راست است
مخاطب کافر خواهد بود پس اگر تهمت دارد برادر مومن خود را در کاری که کرده باشد باین روش که برای
آن محل صحیح قرار ندهد گداخته میشود ایمان در دل او چنانچه گداخته میشود نمک در آب **اصل** وقال الله
انه قال ان المومن لیزهر نوره لاهل السماء کما تزهر نجوم السماء لاهل الارض وقال ان المومن
ولی الله یعینه ویصنع له ولا یقول علیه الا الحق ولا یخاف غیره **شرح** الزهور بضم زای
با نقطه مصدر باب منع درخشیدن یعنی وابراهیم گفت رسید بمن که امام جعفر صادق علیه السلام گفته
بدرستی که مومن هر آئینه میدرخشد ستارهای آسمان برای اهل زمین وگفته بدرستی که مومن دوستدار
الله تعالی است مدد میکند دین الله تعالی را وکار میکند برای رضای الله تعالی وافترا نمیگوید بر الله تعالی
لیکن بکار آمدنی را میگوید باین معنی که از روی ظن حکم نمیکند زیرا که افتراست هر چند که موافق واقع افتد
چنانچه می آید در حدیث دوازدهم باب صد وشصت وسوم وگفته در سوره یونس وسوره النجم ان الظن
لا یغنی من الحق شیئا **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال للمسلم علی اخیه المسلم من الحق
ان یسلم علیه اذا لقیه ویعوده اذا مرض وینصح له اذا غاب ویسمته اذا عطس ویجیبه اذا دعاه
ویتبعه اذا مات **شرح** یسمته بسین بی نقطه وبا نقطه نیز میباشد وبعد از میم تای دو نقطه در بالا

مضارع معلوم باب تفعیل است از نسبت و عاکردن برای کسی که عطسه کند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت برای مومن است بر برادر مومن او از جملهٔ حقوق اینکه سلام کند برا و چون بلاقات کند او را و پرسش کند او را چون بیمار شود و خالص باشد برای او چون غایب شود و دعا کند او را چون عطسه کند و قبول سخن او کند چون طلب کند او را و مشایعت جنازه او کند چون بمیرد هفتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ما حق المومن على المومن قال ان من حق المومن على المومن المودة له فی صدره والمواساة له فی ماله والخلف له فی اهله والنصرة له على من ظلمه وان كان نافلة فی المسلمین وكان غائبا اخذ له بنصیبه واذا مات الزیارة الى قبره وان لا یظلمه وان لا یغشه وان لا یخونه وان لا یخذله وان لا یكذبه وان لا یقول له اف واذا قال له اف فلیس بینهما ولایة واذا قال له انت عدوی فقد كفر احدهما واذا اتهمه انماث الایمان فی قلبه كما ینماث الملح فی الماء شرح تخلف بفتح خاے با نقطه و سکون لام مصدر از باب نصر جانشین کسی شدن و این وزن در مصادر ثلاثی مجرد متعدی هرگاه مفتوح العین در ماضی باشد قیاسی است پس مرادف خلافت بکسر خاء است النافلة بنون و الف و کسر فا عطیه که مقرر نباشد باء در بنصیبه برای تقویت است الزیارة منصوب معطوف بر المودة است و جملهٔ شرطیه متوسط شده میان حرف عطف و معطوف لا یكذبه بصیغهٔ مضارع معلوم باب تفعیل است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چیست حق مومن که واجب است رعایت آن بر مومنی دیگر گفت از جملهٔ حق مومن دوستی است برای او در سینهٔ خود یا یعنی که بحض زبان نباشد و مدد است برای او در مال خود و جانشینی است برای او در خانوادهٔ خود اگر غایب یا مرده باشد و یاری است برای او بر کسی که ظلم کرده باشد او را و از قسم یاری است اینکه اگر عطیه زیادتی باشد در میان مسلمانان و او غایب باشد میگیرد بر وجه نام حصهٔ او را و چون بمیرد بسیار زیارت است بتوجه بسوی قبر او و اینست که ستم نکند او را یکم کردن حق او و امثال آن و اینست که بغش باشد در سلوک با او و اینست که خیانت نکند با او با فشای راز و اینست که ترک یاری او نکند و اینکه او را در سخنی دروغ نشمرد و اینست که نگوید او را اف و چون گفت او را اف پس نیست میان ایشان دوستی ایمان و چون گفت تو دشمن منی پس تحقیق کافر میشود یکی از آن دو کس که اگر راست است مخاطب کافر است و الا متکلم و چون تهمت دارد او را در کاری که کرده باشد گداخته میشود ایمان در دل تهمت کننده چنانچه گداخته میشود نمک در آب هشتم اصل عن ابان بن تغلب قال كنت اطوف مع ابی عبد الله علیه السلام فعرض لی رجل من اصحابنا كان سالنی الذهاب معه فی حاجة فاشار الی فكرهت ان ادع ابا عبد الله علیه السلام واذهب الیه فبینا انا اطوف اذ اشار الی ایضا فراه ابو عبد الله علیه السلام فقال یا ابان ایاك یرید هذا قلت نعم قال فمن هو قلت رجل من اصحابنا قال هو على مثل ما انت علیه قلت نعم قال فاذهب الیه قلت فاقطع الطواف

قال ثم قلت وان كان طواف الفريضة قال نعم **شرح** روایت است از ابان بن تغلب گفت
در دور کعبه طواف میکردم با امام جعفر صادق علیه السلام پس برخورد مرا مردی از یاران ما که پیشتر
طلب کرده بود از من همراهی اورا در حاجتی که داشت پس اشارت کرد بسوی من که بیا پس نخواستم
که واگذارم امام جعفر صادق علیه السلام را و روم بسوی او پس میان اینکه من طواف میکردم ناگاه
اشارت کرد بسوی من باری دیگر که بیا پس دید اشارت او را امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت
ای ابان آیا ترا میخواهد این مرد گفتم آری گفت پس کیست او گفتم مردی از یاران ماست گفت آیا بر مثل
دینی است که تو بر آن دینی بی تفاوت بایمعنی که از شیعه امامیه است و قیام بلوازم آن میکند گفتم آری گفت
روانه شو بر حالی بسوی او گفتم آیا روانه شوم بر حالی که برهم طواف را اگرچه باشد طواف من طواف فریضه
حج یا عمره واجب ولازم باشد گفت آری **اصل** فذهبت معه ثم دخلت عليه بعد فسألته فقلت
اخبرني عن حق المؤمن على المؤمن فقال يا ابان دعه لا ترده قلت بلى جعلت فداك فلم ازل اردد عليه
فقال يا ابان تقاسمه شطر مالك ثم نظر الى فرأى ما دخلني فقال يا ابان اما تعلم ان الله عز وجل
قد ذكر المؤثرين على انفسهم قلت بلى جعلت فداك فقال اذا انت قاسمته فلم تؤثره بعد انما انت
وهو سواء انما تؤثره اذا انت اعطيته من النصف الآخر **شرح** چون نهی در لا ترده امتناع ...
بر حقیقت نیست بلکه برای بیان اشکال عمل بحق مومن وسخت گیری الله تعالی بر مخالفت در صورت علم
با آن حق است بلی متضمن معصیت امام نیست المؤثرین اشارت است بقول الله تعالی در سوره حشر ...
على انفسهم ولو كان بهم خصاصة وبیان میشود در حدیث ششم باب هشتاد وهشتم یعنی ابان گفت پس
روانه شدم با او وبعد از آن داخل شدم بر امام بعد از فراغ از سعی در حاجت او وتتمه طواف که مانده بود
پس پرسیدم او را باین روش که گفتم خبر ده مرا از حق مومن بر مومن پس گفت ای ابان واگذار
یاد حق را طلب مکن آن علم را گفتم بلکه طلب میکنم قربانت شوم پس ترک نکردم مکرر میکردم طلب جواب را
برا و پس گفت ای ابان از جمله حقوق اینست که حصه دهی او را نصف مال خود بعد از آن نگاه کرد بسوی
من پس دید آنچه را که داخل من شد از تغیر رنگ برای تعجب از اشکال این حق پس گفت ای ابان آیا
نمیدانی که الله عز وجل مذکور کرده جمعی را که ترجیح دهند برادر مومن را بر خود ونشان گفتم بلکه میدانم
قربانت شوم پس گفت چون تو حصه کنی با او باین روش که مذکور شد پس ترجیح نداده خواهی بود او را
بر خود هنوز زیرا که جز این نیست که تو واو برابرید ترجیح نیست و او را بر خود وقتی که تو داده باشی
او را از نصفی دیگر مراد اینست که بعض اصحاب رسول علیه السلام بفضیلت ترجیح رسیده اند پس تعجب
از مناصفه نباید کرد مخفی نماند که تعجب مبنی بر اینست که رغبت در جمع مال دنیا بسیار شده وکسی
نداشته باشد از مال دنیا مگر قرضی و مانند آن مناصفه در ترجیح نزد او آسان است **کلم** اصل ...

عیسی بن ابی منصور قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام انا وابن ابی یعفور وعبد الله بن طلحة فقال
ابتداء منه یا ابن ابی یعفور قال رسول الله صلی الله علیه وآله ست خصال من کن فیه کان بین یدی
الله عز وجل وعن یمین الله فقال ابن ابی یعفور وما هن جعلت فداك قال یحب المرء المسلم لاخیه ما یحب
لاعز اهله ویکره المرء المسلم لاخیه ما یکره لاعز اهله ویناصحه الولایة فبکی ابن ابی یعفور وقال کیف یناصحه الولایة قال یا ابن ابی یعفور اذا کان
منه بتلك المنزلة بثه همه ففرح لفرحه ان هو فرح وحزن لحزنه ان هو حزن وان کان عنده ما یفرج عنه
فرج والا دعا الله له قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلام ثلث لکم **شرح** بین یدی الله کنایت
از تقرب است چنانچہ پیش خدمتان میدارند وعن یمین الله کنایت از کمال تقرب است که بالاتر از تقرب
سابق باشد وذکر آن برای اشعار بانست که صاحبان شش خصلت بر دو قسم اند باعتبار عدم رسوخ خصلتها
ورسوخ آنها قسم اول اصل تقرب دارند وبس وقسم دوم کمال تقرب دارند پس واو در وعن برای تقسیم است
مشار الیه تلك مرتبه مرکبه از دو خصلت اولست ان در ان هو هر دو جا بمعنی از و برای ظرفیت مجهز است چنانچہ
مذهب کوفیین است در مثل لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله و بشارت است باینکه اگر مردی داند که برادر الحال
غمگین است و بعد از این خوشحال خواهد شد خوب نیست که الحال خوشحال شود بی خوشحالی برادر و همچنین اگر برادر
از خوشحالی منتقل بقسم دیگر شده باشد خوب نیست که خوشحالی آن مرد باقی باشد ثلث خبر مبتدای محذوف است
بتقدیر هذه ثلث و ظرف صفت ثلث است یعنی روایت است از عیسی بن ابی منصور گفت بودم نزد امام جعفر
صادق علیه السلام من وابن ابی یعفور وعبد الله بن طلحه پس امام گفت بی آنکه کسی سوال کرده باشد ای ابن
ابی یعفور گفت رسول الله صلی الله علیه وآله شش خصلت هر که باشد آنها در او میباشد در روز قیامت
مقرب الله عز وجل در کمال تقرب پس گفت ابن ابی یعفور چیست آنها قربانت شوم گفت اول اینکه دوست
دارد مرد مومن برای برادر مومن خود آنچه را که دوست میدارد برای عزیز اهل بیت خود دوم اینکه نخواهد
مرد مومن برای برادر مومن خود آنچه را که نمیخواهد برای عزیز تر اهل بیت خود سوم اینکه خالص کند با او
دوستی را پس گریه کرد ابن ابی یعفور و گفت چون خالص میکند با او دوستی را گفت ای ابن ابی یعفور چون
آن مرد باشد نسبت ببرادر مومن خود با آن مرتبه که مذکور شد در بیان دو خصلت سابق پراکنده میکند
آن برادر نزد آن مرد آنچه را که در دل خود دارد باینمعنی که رازهای خود را نزد او آشکارا میکند پس معنی
خالص کردن دوستی اینست که خوشحال شود آن مرد بسبب خوشحالی برادر در وقتی که آن برادر
خوشحال شود نه بعد از آن و غمگین شود بسبب غم او وقتی که او غمگین شود و اگر باشد نزد آن مرد چیزی
که گشاده گره را از آن برادر گشاد کند از او و اگر نباشد دعا کند الله تعالی را برای فرج او عیسی
گفته بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام این سه خصلت برای شماست باینمعنی که متعلق بسلوک
شیعیان با یکدیگر است **اصل** ثلث لنا ان تعرفوا فضلنا وان تطئوا عقبنا وان تنتظروا عاقبتنا

صافی شرح اصول کافی

فمن كان هذا كان بين يدى الله عزوجل فيستغشى بنورهم من هو اسفل منهم واما الذين عن يمين الله فلو انهم يراهم من دونهم لم يهنهم العيش مما يرون من فضلهم **شرح** ثلث مبتدا است وان خبر مبتدا است مشار اليه بكذا الموصوف مجموع شش خصلت است كان بين يدى الله خبر از حال بعض موصوفان بشش خصلت است وذكر حال بعضى ديگر در اينجا در ضمن واما الذين شده تا تقسيم بدو قسم ظاهر مفهوم شود بعنوان تعظيم وتهويل قسم دوم لم يهنهم بفتح ياى مضارع وسكون ها وفتح وضم وكسر نون وتنبير جمع است بصيغه مضارع مهموز اللام از باب منع ونصر وضرب بعد از تخفيف همزه بقلب آن بالف يا واو ويا وانداز حرف علة بجازم ودر بعض نسخ بعد از ان مكسوره همزه ساكن است من در مما براى سببيت است وما موصوله است من در من فضلهم بيانيه است يعنى وسه خصلت است از جمله شش خصلت كه راى استعبا بمعنى كمتعلق بسلوك شيعيان با ما است اول اينكه بشناسيد قدر فضيلت امام را وآن را نعمتى عظيم شمريد براى خود دوم اينكه آئيد در پى ما قدم بر قدم ما داشته باشيد وسوم اينكه انتظار داشته باشيد ظهور دولت ما را كه آخر دنيا بان ميشود ومراد اينست كه دل را بر فسق ظالمان قرار ندهيد ودعاى فرج آل محمد عليه السلام بكرده باشد پس هر كه چنين شد مقرب الله عزوجل پس روشنى در مى يابد بروشنى ايشان كسى كه در مرتبه ثواب پايين تر ايشان است مراد طلب شفاعت راى تجاوز از گناه بعض مومنان براى اعلاى درجه بعضى ديگر وبفعل آمدن آن شفاعت وقبول ان شفاعت است واما آنجماعت از اهل شش خصلت كه در جانب دست راست الله تعالى اند بانمعنى كه در كمال تقرب اند پس اگر اينكه مى بينند ايشان را جمعى كه پايين ايشانند گوارا نمى شود آنجماعت پايين را زندگانى بسبب آنچه مى بينند از فضيلت ايشان وكمال تقرب ايشان در درگاه الهى **اصل** فقال ابن ابى يعفور ما لهم لا يرون وهم عن يمين الله قال يا ابن ابى يعفور انهم محجوبون بنور الله ما بلغك الحديث ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول ان لله خلقا عن يمين العرش بين يدى الله وعن يمين الله وجوههم ابيض من الثلج وانور من الشمس الضاحية يسئل السائل ما هؤلاء فقال هؤلاء الذين تحابوا فى جلال الله **شرح** لا يرون بصيغه مجهول وضمير راجع بالذين است يا بصيغه معلوم وضمير راجع بمن دونهم است بين يدى الله حال از العرش است وعن يمين الله عطف بر عن يمين العرش است واشارت است باينكه هم در جانب يمين عرشند وهم در جانب يمين الله تعالى اند وهر دو مجاز است، وعبارت از كمال تمسك بكتاب الهى وكمال تقرب در درگاه الهى است اشتقاق افعل التفضيل از الوان نادر است استفهام بها براى تعظيم است براى اشارت بتجويز اينكه حقيقت ايشان از قبيل حقيقت سائر مكلفان نباشد پس حقيقت ايشان مجهول باشد تحابوا بجاى بى نقطه وفتح باى يكنقطه مخففه بصيغه ماضى معلوم جمع مذكر غائب معتل اللام واوى باب تفاعل است التحابى گرفتن عطا وآن مطاوع محابات است بمعنى دادن عطا وميتواند بود كه تحابوا

بمعنی پوشیدہ شدن باشد یا نوع از جن بفتح حا وکسر یا وتشدید یا بمعنی ابری کہ بعض آن بر بالای بعضی دیگر باشد ومراد پوشیدہ شدن بنور باشد یعنی پس گفت ابن ابی یعفور چیست آن جماعت را کہ دیدہ نمیشوند بر حالی کہ ایشان در جانب دست راست اللہ تعالی اند پس امام گفت ای ابن ابی یعفور ایشان پوشیدہ شدہ اند بروشنی اللہ تعالی آیا نرسیدہ بتو این حدیث کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ میگفت بدرستی کہ اللہ تعالی را مخلوقین ہستند در جانب دست راست عرش کہ پیش اللہ تعالی است و در جانب دست راست اللہ رو ہای ایشان سفیدتر از برف است وروشن تر از آفتاب است در جاشتگاہ میرسد پرسندہ کہ چیست این جماعت پس گفتہ میشود ایشان جمعی اند کہ ثواب خود را گرفتہ اند در بزرگی قدرت اللہ تعالی بمعنی مکانیکہ چشم دیگران در انجا کارگر نیست وتصور کیفیت آن نمیتوانند کرد **دہم اصل** عن محمد بن عجلان قال کنت عند ابی عبد اللہ علیہ السلام فدخل رجل فسلم فسألہ کیف من خلفت من اخوانک قال فاحسن الثناء وزکی واطری فقال لہ کیف عیادۃ اغنیائہم علی فقرائہم فقال قلیلۃ قال فکیف مشاہدۃ اغنیائہم لفقرائہم قال قلیلۃ قال فکیف صلۃ اغنیائہم لفقرائہم فی ذات ایدیہم فقال انک لتذکر اخلاقا قلما ہی فیمن عندنا قال فقال کیف تزعم ہولاء انہم شیعۃ **شرح** العبادۃ بکسر عین بےنقطہ ویای دو نقطہ در پایین زیارت مریض وتعدیہ آن بعلی برای تضمین معنی عطوفت است المشاہدۃ بشین با نقطہ ودال بی نقطہ مصدر باب مفاعلۃ دیدن ومراد اینجا زیارت صحیح است فی در فی ذات برای سببیت است تزعم بصیغہ مضارع غائبہ یا مخاطب باب نصر است ہولاء مرفوع است محلا تا فاعل تزعم باشد یا منصوب است تا مفعول باشد یعنی روایت است از محمد بن عجلان گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیہ السلام پس داخل مجلس شد مردی پس سلام کرد پس امام پرسید او را چونند جمعی کہ واگذاشتی ایشان را در شہر خود از برادران مومن تو محمد گفت پس خوب بجا آورد مدح ایشان را وبعیب شمردن ایشان را ومبالغہ در مدح کرد پس امام گفت او را کہ چونست زیارت مالداران ایشان بمہربانی بر فقرای ایشان وقتی کہ بیمار باشند پس گفت این کم است امام گفت پس چونست زیارت مالداران ایشان فقرای ایشان را بابا لی کہ در دست دارند در غیر وقت بیماری گفت کم است امام گفت پس چونست پیوند مالداران ایشان فقرای ایشان را بمالی کہ در دست دارند پس آن مرد گفت بدرستی کہ مذکور میکنی خوہائے کہ کم یافت میشود در آنها در جمعی کہ در شہر ما اند محمد گفت پس امام گفت پس چون گمان میبرند آن جماعت کہ ایشان شیعہ ما اند **یازدہم اصل** قلت لابی جعفر علیہ السلام جعلت فداک ان الشیعۃ عندنا کثیر فقال فہل یعطف الغنی علی الفقیر وہل یتجاوز المحسن علی المسیئ ویتواسون فقلت لا فقال لیس ہولاء شیعۃ الشیعۃ من یفعل ہذا **شرح** گفتم امام محمد تقی علیہ السلام را قربانت شوم بدرستی کہ شیعہ ما بسیار اند پس گفت آیا مہربانی می کنند مالداران

بر بال او و آمیگنند نیکو کار از بی ادبی و بدکار رده هم میکنند در آل پس گفتم پس امام گفت نیستند آیمانت از شیعه امیه شیعیان سیمجین اند که میکنند این را که مذکور شد **دوازدهم اصل** گفت ابو جعفر علیه السلام یقول عظموا اصحابکم ووقروهم ولا یتهجم بعضکم بعضا ولا تضاروا ولا تحاسدوا وایاکم والبخل کونوا عباد الله المخلصین **شرح** امام محمد باقر علیه السلام میگفت بزرگ شمرید یاران خود را و سنگین شمرید ایشان را و باید که بترش روئی نه بینید بعضی دیگر را و ضرر بهم نرسانید و حسد بهم نکنید و دور دارید خود را از بخیلی و باشید بندگان الله تعالی که خالص کرده شده اند از غش یا خود صلاح میکنند **اصل** قال ابو جعفر علیه السلام ایجیٔ احدکم الی اخیه فیدخل یده فی کیسه فیاخذ حاجته فلا یدفعه فقلت ما اعرف ذلک فینا فقال ابو جعفر علیه السلام فلا شی اذا قلت فالهلاک اذا فقال ان القوم لم یعطوا احلامهم بعد **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام که آیا می آید یکی از شیعیان امیه بسوی برادر مومن خود پس داخل میکند دست خود را در کیسه آن برادر پس میگیرد آنچه را که حاجت دارد پس آن برادر منع نمیکند او را پس گفتم نمیشناسم آن کار را در یا نمیشی که این را نمی شود پس گفت امام محمد باقر علیه السلام پس چیزے نیست در میان شما درین هنگام گفتم مراد تو امیست که چیزے از ایمان نیست پس هلاک و جهنمی بودن است درین هنگام پس گفت امام برای بیان اینکه مراد من آن نیست بلکه مراد من امنیت که چیزے از علم آداب ایمان نیست در میان شما گفت بدرستی که جماعت شیعه داده نشده اند عقلهای خود هنوز یعنی که آداب را یاد نگرفته اند هنوز و معذور اند چنانچه می آید در حدیث بعد از او و این اشارت هست باینکه شیعه از زمانی که واقعهٔ کربلا واقع شد در تقیه و خوف عظیم بودند لیبب این تعلیم احکام دین کم شد حتی اینکه آداب حج خود را نمیدانستند تا هفت سال بعد از وفات علی بن الحسین علیه السلام و بعد از ان امام محمد باقر علیه السلام تعلیم ایشان کرد و باین اشارت شد در حدیث ششم باب سیزدهم **سیزدهم اصل** عن معلی بن خنیس قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن حق المومن فقال سبعون حقا لا اخبرک الا بسبعة فانی علیک مشفق اخشی ان لا تحتمل قلت بلی ان شاء الله فقال لا تشبع ویجوع ولا تکتسی ویعری وتکون دلیله وقمیصه الذی یلبسه ولسانه الذی یتکلم وتحب له ما تحب لنفسک وان کانت لک جاریة بعثتها لتمهد فراشه وتسعی فی حوائجه باللیل والنهار فاذا فعلت ذلک وصلت ولایتک بولایتنا وولایتنا بولایة الله عز وجل **شرح** روایت است از معلی بن خنیس گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حق مومن بر گردن مومنی دیگر بمعاشرت باطنیه و مانند آن ایمان او برادر ظاهر شده باشد گفت هفتاد حق است خبر نمیکنم ترا مگر به هفت حق از جملهٔ آنها چه بدرستی که من بر تو ترسانم میترسم که بر تو دشوار است یعنی که عمل نکنی اگر جمیع آنها را گویم و موافق شوے گفتم بلی بر میدارم اگر خواسته باشد الله تعالی پس

امام گفت اول اینکه سیر نشوی بر حالی که او گرسنه باشد و دوم اینکه جامه نپوشی بر حالی که او برهنه باشد
سوم اینکه باشی راه نمای او اگر کسی او را بازی دهد در معامله چهارم اینکه باشی پیراهن او که بپوشد آنرا پنجم
که نمی پوشد و در برتچه دارد چنانچه میگویند فلان پیراهن تن فلان است باینمعنی که راز دار او ست و پنجم اینکه باشی
زبان او که سخن میگوید بآن نه زبانی که سخن نمیگوید بآن باینمعنی که اگر گفتگو کند با کسی و اثبات حق خود
نتواند کرد تو اگر روش گفتگو را بتر دانی از جانب او گفتگو کنی و اگر ساکت باشد و گفتگو برای او انچه را
که دوست میداری برای خود ت اثبات حق خود نکند تو نیز ساکت باشی و فضولی از جانب او نکنی ششم
اینکه دوست داری برای او انچه را که دوست میداری برای خود ت هفتم اینکه اگر باشد ترا کنیزی بفرستی
تا پس کند رخت خواب او را و خدمت کند برای کار های او در شب و روز پس چون کردی انچه را که
مذکور شد متصل کردی دوستی خود ت را با ما بدوستی ما با تو و دوستی ما را با تو بدوستی الله عز و جل با تو
باینمعنی که دوستی تو ما را بر حقیقت خواهد بود پس ما نیز ترا دوست خواهیم داشت والله تعم نیز ترا دوست خواهد داشت

چهارم اصل عن ابی عبد الله ع قال المسلم اخو المسلم لا یظلمه ولا یخذله ولا یخونه ویحق علی المسلمین الاجتهاد
فی التواصل والتعاون علی التعاطف والمواساة لاهل الحاجة وتعاطف بعضهم علی بعض حتی تکونوا کما امرکم الله
عز وجل رحماء بینکم متراحمین مغتمین لما غاب عنکم من امرهم علی ما مضی علیه معشر الانصار علی عهد رسول الله ص **شرح**
والتعاون مرفوع معطوف بر الاجتهاد است و میتواند که مجرور و معطوف بر التواصل باشد و در بعض نسخ
بجای واو و نون قاف و دال بی نقطه است التعاقد قرار جمعی چیزی را در خاطر خود والمواساة نیز
مرفوع و مجرور میتواند بهمین طریق والتعاطف مرفوع و معطوف بر الاجتهاد است یا مجرور و معطوف
بر الحاجة است تکونوا بصیغه خطاب است و از قبیل التفات از غیبت بخطاب است کما امرکم الله متعلق برحماء است
و اشارت است بقول الله تعالی در سوره فتح والذین معه اشداء علی الکفار رحماء دلالت میکند بر اینکه هر که اینصفات
ندارد داخل در موافقان رسول الله صلی الله علیه و آله نیست یا اشارت است بقول الله تعالی در سورة البلد
وتواصوا بالمرحمة و بیاید در شرح حدیث جمیل و نهم باب صد و هفتم کتاب الحجة رحماء منصوب و خبر تکونوا است
متراحمین تفسیر رحماء بینکم است مغتمین خبر بعد از خبر تکونوا است ضمیر امرهم راجع بالمسلمین است علی ما مضی متعلق
بمغتمین است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مومن برادر مومن است ستم نمیکند
او را و بی مدد نمیگذارد او را و خیانت نمیکند امانت او را بافشای راز و لازم است بر مومنان سعی در پیوند
ایشان با یکدیگر و مدد هم کردن و مهربانی با یکدیگر و مددمالی کردن برای جمعی که اهل حاجت اند و لازم
است بر مسلمانان شفقت و مهربانی بعض ایشان بر بعضی دیگر تا باشید چنانچه امر کرده شما را الله عز و جل
از که دلان میان خود تان مهربانان با یکدیگر ایضا باشید دلتنگان برای انچه از قدرت شما بیرون باشد
از کار مومنان برای نحوی که گذشته اند بر آن گروه مومنان اهل مدینه در زمان رسول صلی الله علیه و آله

ماخذ از اصول کافی

اشارت است بآیت سورہ توبہ واعینهم تفیض من الدمع حزنا ان لا یجدوا ما ینفقون کہ در حق جمعی از انصار نازل شد **پانزدهم اصل** قال النبی صلی الله علیه وآله حق علی المسلم اذا اراد سفرا ان یعلم اخوانه وحق علی اخوانه اذا قدم ان یاتوه **شرح** گفت نبی صلی اللہ علیہ وآلہ حق است بر مومن چون ارادہ کند سفر را اینکہ اعلام کند برادر مومن خود را بوداع وحق است بر برادران مومن او چون عود کند از سفر اینکہ آیند نزد او بزیارت او

باب هفتاد وششم اصل باب التراحم والتعاطف

شرح این باب بیان فضیلت نازک دلی کردن مومنان باہم ومہربانی کردن مومنان باہم است درین باب چہار حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لاصحابه اتقوا الله وکونوا اخوة بررة متحابین فی الله متواصلین متراحمین تزاوروا وتلاقوا وتذکروا امرنا واحیوه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ میگفت یاران خود را پرہیز کنندہ از عذاب الہی باشید برادران ہم فرمان برداران دوستداران ہم در راہ خدای تعالی پیوند کنندگان باہم نازکدلان باہم زیارت ہم کنید وملاقات کنید و بیاد ہم آورید امامت ما را وزندہ کنید بیاد آوری امامت ما را **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال تواصلوا وتباروا وتراحموا وکونوا اخوة بررة کما امرکم الله عز وجل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت پیوند باہم ونیکی باہم کنید ونازکدلی باہم کنید وباشید برادران فرمان بردار ہم چنانچہ امر کرد اللہ عز وجل در سورہ فتح کہ گفتہ رحماء بینهم وبیان شد در شرح حدیث پانزدہم باب سابق **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول تواصلوا وتباروا وتراحموا وتعاطفوا **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ میگفت پیوند کنید باہم ونیکی کنید باہم ونازکدلی کنید باہم ومہربانی کنید باہم **چہارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یحق علی المسلمین الاجتهاد فی التواصل والتعاون علی التعاطف والمواساة لاهل الحاجة وتعاطف بعضهم علی بعض حتی تکونوا کما امرکم الله عز وجل رحماء بینهم متراحمین مغتمین لما غاب عنکم من امرهم علی ما مضی علیه معشر الانصار علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله **شرح** مضمون این در حدیث پانزدہم باب سابق گذشت وفرق اینست کہ رحماء بینهم اینجا بضمیر غائب است برای محافظت لفظ قرآن در سورہ فتح وامرا ضمیر مخاطب است چون این مانند مثل است ومتعارف است در مثل کہ تغییر لفظ در آن نمیشود وتغییر مرادی میشود

باب هفتاد وهفتم اصل باب زیارة الاخوان

شرح این باب بیان فضیلت رفتن بدیدن برادران مومن از مودہ است باینمعنی کہ ایمان ایشان بمعاشرت باطنیہ ومانند آن ظاہر شدہ باشد درین باب شانزدہ حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله

علیہ السلام قال من زار اخاہ للہ لا لغیرہ التماس لموعد اللہ وتنجز ما عند اللہ وکل اللہ بہ سبعین
الف ملک ینادونہ الا طبت وطابت لک الجنۃ **شرح** التماس منصوب بر مفعول لہ است وعطف
بیان للہ لا لغیرہ است وذکر آن برای دفع توہم آنست کہ قصد ثواب منافات دارد با اخلاص موعد
بفتح میم وسکون واو وکسر عین بی نقطہ مصدر میمی است بمعنی وعدہ التنجز طلب وفا بوعدہ بفعل چیزی
کہ مندرج باشد در تحت آنچہ وعدہ برای آن شدہ ومراد طلب وفا بوعدہ بعد از آن فعل نیست بہ طلب
وفا بوعدہ از اللہ تعالی بعد از آن فعل لغو است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت
ہر کہ زیارت کند برادر مومن خود را برای رضای اللہ تعالی نہ برای غیر او مثل ریا ومثل طلب نفع دنیا
برای خواہش وعدہ اللہ تعالی بمعنی اینکہ بجا آوردن آن برای این باشد کہ فاعل آن از جملہ موعودین مشود
وبرای طلب وفا بثوابی کہ نزد اللہ تعالی است وعدہ بآن تعلق گرفتہ موکل میکند اللہ تعالی با و ہفتاد ہزار
فرشتہ را کہ آواز میدہند او را آگاہ باش پاکیزہ شدی وپاکیزہ شد برای تو بہشت **دوم اصل** عن
خثیمۃ قال دخلت علی ابی جعفر علیہ السلام اودعہ فقال یا خیثمۃ ابلغ من تری من موالینا السلام
واوصیہم بتقوی اللہ العظیم وان یعود غنیہم علی فقیرہم وقویہم علی ضعیفہم وان یشہد حیہم جنازۃ
میتہم وان یتلاقوا فی بیوتہم فان لقیا بعضہم بعضا حیوۃ لامرنا رحم اللہ عبدا احیی امرنا **شرح**
عبد الرحمن ابن خیثمہ بفتح خاء با نقطہ وسکون یای دو نقطہ در پائین وفتح ثای سہ نقطہ کوفی است یعود بصیغہ
مضارع غائب یا بلتفر است العیادۃ زیارت بیمار چنانچہ بیان شد در حدیث دہم باب ہفتاد وپنجم الجنازۃ
بکسر جیم تابوتی کہ میت در آن است وبفتح جیم میتی کہ در تابوت است وغیر آن نیز گفتہ اند اللقیا بکسر وضم لام
وسکون قاف ویای دو نقطہ در پائین والف مقصورہ ملاقات یعنی روایت است از خیثمہ گفت داخل
شدم بر امام محمد باقر علیہ السلام وداع میکردم او را در وقت عود بکوفہ پس گفت ای خیثمہ برسان ہر کرا کہ
می بینی از شیعہ امامیہ اسلام من وسفارش کن ایشان را بہ پرہیز از عذاب خدای کہ بزرگ است واینکہ
عبادت کند الدار ایشان بمہربانی بر فقیر ایشان کہ بیمار باشد وعیادت کند صاحب قوت ایشان بر ضعیف
ایشان واینکہ حاضر شود زندہ ایشان نزد جنازہ میت ایشان واینکہ ملاقات کنند با ہم در خانہای
ایشان ہمہ بدرستی کہ ملاقات بعض ایشان بعضی را باعث زندگی است برای امامت ما گفتگو در آن باب
رحمت کناد اللہ تعالی بندہ را کہ زندہ دارد امامت ما را **اصل** یا خیثمۃ ابلغ موالینا انا لا نغنی عنہم
من اللہ شیئا الا بعمل وانہم لن ینالوا ولایتنا الا بالورع وان اشد الناس حسرۃ یوم القیمۃ
من وصف عدلا ثم خالفہ الی غیرہ **شرح** لا نغنی بغین با نقطہ ونون بصیغہ متکلم مع الغیر باب افعال است
الاغنا بی نیاز کردن ومراد اینجا دفع ضرر است من اللہ حال است از شیئا کہ مفعول بہ لا نغنی است
یا من اللہ متعلق بلا نغنی است بمعنی اینکہ اغنا باذن اللہ تعالی باشد وشیئا مفعول مطلق است بمعنی شیئا

من الاغنیاء من وصف تا آخر بیان شد در حدیث چهارم باب شانزدهم کتاب العقل یعنی از پیغمبر
برسان بشیعیان امامیه اکه دفع نمیکنیم از ایشان چیزے از عذاب را برخالی که از جانب الله تعالی باشد
اگر عمل یعنی اینکه محض تصدیق امامت ابی عمل صالح فائده ندارد واینکه ایشان در نمی یابند حقیقت
دوستی ما را مگر بپرهیزگاری یعنی اجتناب مرار بر کبیره یا ترک فرائض. واینکه سخت تر مردم از روی حسرت در روز
قیامت کسی است که شناخت محکمات کتاب الٰهی را که میزان عدل است درمیان خالق و مشتمل است بر نفی
از اختلاف و پیروی ظن و دلالت بر وجود امام مفترض الطاعة عادل عالم بجمیع احکام الٰهی در زمان پیغمبر
بعد از آن مخالفت کرد آن محکمات را در وقت لبسوی خلاف آنها یعنی که خود را آن کرد یا مخالفت آن
امام کرد **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله حدثنی جبرئیل علیه السلام ان الله
عزوجل اهبط الی الارض ملکا فاقبل ذلک الملک یمشی حتی وقع الی باب علیه رجل یستاذن علی
رب الدار فقال له الملک ما جاء ما حاجتک الی رب هذه الدار قال اخ لی مسلم زرته
فی الله تبارک وتعالی قال له الملک ما جاء بک الا ذاک فقال ما جاء بی الا ذاک قال فانی
رسول الله الیک وهو یقرئک السلام ویقول وجبت لک الجنة وقال الملک ان الله عزوجل
یقول ایما مسلم زار مسلما فلیس ایاه زار ایای زار وثوابه علی الجنة **شرح** گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله حکایت کرد با من جبرئیل علیه السلام که الله عزوجل فرو فرستاد بسوی زمین فرشته را
پس روا آورد آن فرشته راه میرفت در زمین تا آنکه رسید بسوی درخانه که بر آن در مردی بود طلب
رخصت دخول بر صاحب خانه میکرد پس گفت او را فرشته ای نیاورده ترا مگر اینکه گفتی پس آن مرد گفت
نیاورده مرا مگر اینکه گفتم فرشته گفت پس بدرستی که فرستادهٔ الله تعالی ام بسوی تو بعنوان تحدیث یا بعنوان
وحی واو میرساند ترا سلام ومیگوید واجب شد برای تو بهشت وگفت این فرشته آن مرد را که بدرستی که الله
عزوجل میگوید که هر مومنی که زیارت کرد مومنی را پس او را ولیس زیارت نکرده مرا پس زیارت کرده حقیقت
وثواب او که واجب بر من است بهشت است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من
زار اخاه فی الله قال الله عزوجل ایای زرت وثوابک علی ولست ارضی لک ثوابا دون الجنة
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که زیارت کند برادر مومن خود را برای
رضای الله تعالی میگوید الله عزوجل که در حقیقت مرا پس زیارت کردی وثواب تو واجب بر من است
ونعال است که راضی شوم برای تو ثوابی را بی بهشت یعنی که بثواب دنیا اکتفا نمیکنم **پنجم اصل** سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول من زار اخاه فی جانب المصر ابتغاء وجه الله فهو زوره وحق علی الله
ان یکرم زوره **شرح** الجانب بجیم والف وکسر نون وبای یکنقطه بیگانه وپهلو وهر دو اینجا مناسب است
وبنا بر اول میتواند بود که مراد جای غریبان باشد مثل کاروانسرا ها وبنا بر دوم مراد دوری را است

مثل اینکه از درون شهر یا از طرفی دیگر تا آن طرف شهر رود الزور بفتح زای با نقطه و سکون واو و رای بی نقطه
زیارت کننده و چون در اصل مصدر است در بیشتر از یکی نیز مستعمل میشود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت هر که زیارت کند برادر مومن خود را در موضعی که بیگانه شهر است برای طلب آنچه را ه الله است
است پس او زیارت کننده الله تعالی است در حقیقت و لازم است بر الله تعالی که گرامی کند زیارت کننده
خود را **ششم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله من زار اخاه فی بیته قال الله عز وجل
له انت ضیفی وزائری علیّ قراك وقد اوجبت لك الجنة بحبك اياه **شرح** القری بکسر قاف و رای
بی نقطه والف مقصوره و بفتح قاف و رای بی نقطه والف ممدوده مصدر باب ضرب مهمانی کردن یعنی گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله هر که زیارت کند برادر مومن خود را در خانه آن برادر میگوید الله عز وجل
او را که مهمان منی و زیارت کننده منی بر من لازم است مهمانی تو و بتحقیق واجب ساختم برای تو بهشت را
بسبب دوستی تو برادر مومن را **هفتم اصل** عن ابی غرة قال سمعت اباعبدالله علیه السلام
یقول من زار اخاه فی الله فی مرضه او صحته لا یاتیه خداعا ولا استبدالا وکل الله به سبعین
الف ملك ینادون فی قفاه ان طبت وطابت لك الجنة فانتم زوار الله وانتم وفد الرحمن حتی
یاتی منزله فقال له یسیر جعلت فداك وان كان المكان بعیدا قال نعم یا یسیر وان كان المكان
مسیرة سنة فان الله جواد والملائكة كثیرة یشیعونه حتی یرجع الی منزله **شرح** الخداع بکسر خای
با نقطه مکر فی قفاه اشارت باینست که او نمی شنود یا باینکه بقصد تعظیم در عقب میروند مقدم برادر باد و ان
و ان طبت بفتح همزه و سکون نون مفسره مضمون قول است انتم مبنی بر اراده امثال است الوفد بفتح
واو و سکون فا و دال بی نقطه جمع وافد وارد شدگان بر تو بقصد انتفاع یسیر بفتح یای دو نقطه در پایین
و کسر سین با نقطه و سکون یا در دوم و رای بی نقطه اسم شخص است و ان هر دو جا وصلیه است یعنی روایت است
از ابو غرة بفتح عین بی نقطه و تشدید رای بانقطه گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که
زیارت کند برادر مومن خود را برای الله تعالی در بیماری یا در تندرستی بر حالی که نیاید نزد او برای
اظهار دوستی بی آنکه در دل باشد و نه برای طلب واو دید و مانند آن موکل میکند الله تعالی با و هفتاد هزار فرشته را
ندا میکنند در پشت او که پاکیزه شدی و پاکیزه شد برای تو بهشت بیان این آنکه تو و امثال تو زائران الله
تعالی اند و شما واردان صاحب تدبیر کل عالم اید تا وقتی که بر گردد بمنزل خود پس گفت امام علیه السلام را یسیر که
قربانت شوم این همراهی میشود هر چند که مکان برادر دور باشد امام گفت آری ای یسیر هر چند که آن مکان
یکساله راه باشد چه بدرستی که الله تعالی بخشنده است و فرشتگان بسیار اند همراهی او میکنند تا وقتی که بر گردد
بسوی منزل خود **هشتم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال من زار اخاه فی الله وجاء
یوم القیمة یخطو بین قباطی من نور لا یمر بشیء الا اضاء له حتی یقف بین یدی الله عز وجل فیقول الله

صافی اصول کافی

عز و جل له مرحبا واذا قال مرحبا اجزل الله عز و جل له العطیة **شرح** فی الله متعلق است
واله متعلق بزارست یتخلله ای ینفذ ومای بی نفتد ورای منقوط بصیغه مضارع معلوم باب انفعال است
القباطی بضم قاف وتخفیف بای یکنقطه والف وکسر طای منقوط و یای مشدده وبفتح طا والف مقصوره
جمع قبطی بضم قاف وسکون با وتشدید یاء جامهٔ بنهایت نازک از کتان که منسوبست بقبط بکسر قاف
وسکون با اهل مصر مراد اینجا پرده های بنهایت نازک است فما لازم است وضمیر مستتر راجع بشی است ضمیر که
راجع بمن است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که زیارت کرد برادری را که برادر دینی
او و برای رضای الله تعالی است واین زیارت برای رضای الله تعالی بود در روز قیامت بر مالی که
میخرامد میان پرده های بنهایت نازک از نور که لا اکثر اطراف او وارند تا کسی بی او باد نزدیک ونباید مگر
بچیزی مگر آنکه روشن میشود آنچیز بسبب او تا توقف کند نزد عرش الله تعالی عز و جل بزبان کتاب خود که خوش
آمدی وچون کتاب الهی بزبان حال گفت که خوش آمدی عظیم میکند الله عز و جل برای او بخشش را **نهم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان العبد المسلم اذا خرج من بیته زائرا اخاه لله لا لغیره التماس
وجه الله رغبة فیما عنده وکل الله عز و جل به سبعین الف ملك ینادونه من خلفه الی ان یرجع
الی منزله الا طبت وطابت لك الجنة **شرح** زائرا حال مقدره است از ضمیر مستتر در خرج **یعنی**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که بنده مومن چون بیرون آید از خانه خود بقصد
زیارت برادر مومن خود برای الله تعالی نه برای دیگری بیان این آنکه خواهش راه الله تعالی باشد و جز
رغبت در ثوابی باشد که نزد الله تعالی است موکل میکند الله عز و جل با و هفتاد هزار فرشته را ندا میکنند
او را در پشت او تا آنکه برگردد بسوی منزل خود که آگاه باش پاکیزه شدی و پاکیزه شد برای تو بهشت
دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما زار مسلم اخاه المسلم فی الله ولله الا
ناداه الله عز و جل ایها الزائر طبت وطابت لك الجنة **شرح** ظرف در فی الله متعلق است
بزار و راجع بمعنی التماس وجه الله میشود که در حدیث سابق مذکور شد وظرف در لله نیز متعلق است
بزار و راجع بمعنی رغبة فیما عنده میشود که مذکور شد در حدیث سابق **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت زیارت نکرد مومنی برادر مومن خود را در راه الله تعالی و برای ثواب الله تعالی
مگر آنکه ندا کرد او را الله تعالی عز و جل ای زیارت کننده پاکیزه شدی و پاکیزه شد برای تو بهشت
یازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان لله عز و جل جنة لا یدخلها الا ثلثة
رجل حکم علی نفسه بالحق ورجل زار اخاه المومن فی الله ورجل آثر اخاه المومن فی الله **شرح**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله عز و جل را بهشتی است عالی مرتبه که داخل آن
نمی شود مگر سه کس از خلائق اول مردی که چون ظاهر شود براو که حق بجانب خصم اوست اعتراف کند

برخوش بحق آن مرد دوم مردی کہ زیارت کند برادر مومن خود را در راہ خدای تعالی سوم مردی کہ ترجیح دہد
برادر مومن خود را در راہ اللہ تعالی چنانچہ گفتہ در سورہ حشر ویوثرون علی انفسہم ولو کان بہم خصاصة

دوازدہم اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال ان المومن لیخرج الی اخیہ یزورہ فیوکل اللہ
عزوجل ملکا فیضع جناحا فی الارض وجناحا فی السماء یظلہ فاذا دخل الی منزلہ نادی الجبار
تبارک وتعالی ایہا العبد المعظم لحقی المتبع لآثار نبیی حق علی اعظامک سلنی اعطک ادعنی اجبک
اسکت ابتدأتک فاذا انصرف شیعہ الملک یظلہ بجناحہ حتی یدخل الی منزلہ ثم ینادیہ تبارک
وتعالی ایہا العبد المعظم لحقی حق علی اکرامک قد اوجبت لک جنتی وشفعتک فی عبادی **شرح**
امر در سلنی وادعنی دہلت بر حقیقت نیست بلکہ محض شرط مراد است یعنی روایت است از امام محمد باقر
گفت بدرستی کہ مومن ہر آئینہ بیرون می آید از منزل خود بسوی برادر مومن خود بر حالی کہ قصد زیارت
او میکند پس موکل میکند اللہ عزوجل باو فرشتہ را پس آن فرشتہ میگذارد بالی را در زمین وبالی را بالای
او بر حالی کہ پناہ میدہد او را از شر شیاطین پس چون داخل شود بسوی منزل آن برادر ندا میکند او را
نگاہدارندہ عالم از فنا تبارک وتعالی کہ ای بندہ کہ بزرگ شمرد حق مرا تابع شد باقیماندہ ہای پیغمبر مرا کہ اوصیا
واحادیث ایشان باشند لازم است بر من بزرگ کردن تو اگر طلب کنی از من حاجت دنیا را میدہم
ترا و اگر دعا کنی مرا برای آخرت مستجاب میکنم دعای ترا اگر ساکت شوی از طلب و سوال طلب و دعا میدہم
حاجت دنیا وآخرت ترا پس چون برگردد بسوی منزل خود ہمراہی میکند او را این فرشتہ پناہ میدہد او را بال خود
تا داخل منزل خود شود بعد از ان ندا میکند او را اللہ تعالی کہ ای بندہ کہ تعظیم کردی حق مرا لازم است
بر من گرامی داشتن تو بتحقیق ثابت کردم برای تو بہشت خود را وقبول شفاعت تو کردم در بندگان خود

سیزدہم اصل عن ابی عبداللہ علیہ السلام قال لزیارة مومن فی اللہ خیر من عتق عشر رقاب
مومنات ومن اعتق رقبة مومنة وقی کل عضو عضوا من النار حتی ان الفرج یقی الفرج **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر آئینہ زیارت مومن از مودة در راہ اللہ تعالی بہتر است
از آزاد کردن بندہ مومن وہر کہ آزاد کند یک بندہ مومن را نگاہ میدارد ہر عضو آن بندہ عضوے
از آزاد کنندہ را کہ نظیر آنست از آتش حتی آنکہ فرج نگاہ میدارد فرج را **چہاردہم اصل** عن ابی عبداللہ
علیہ السلام قال ایما ثلثة مومنین اجتمعوا عند اخ لہم یامنون بوائقہ ولا یخافون غوائلہ
ویرجون ما عندہ ان دعوا اللہ اجابہم وان سالوا اعطاہم وان استزادوا زادہم وان
سکتوا ابتدأہم **شرح** البوائق بفتح بای یکنقطہ وواو والف ویای دو نقطہ در پائین وقاف جمع
بائقة بلا الغوائل بفتح غین بانقطہ ویای دو نقطہ وجائین ہلاک کنندہ ہای آخرت مثل فتوای بے علم یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر سہ مومن کہ جمع شوند نزد برادر مومنی کہ ایشان را است

بر حال کہ این باشند از برای او و بترسند از ترک کنند برای او و امیدوار باشند انچہ را کہ نزد او ہست مثل روایت حدیث اہل البیت علیہم السلام و مثل فتوے از روی علم اگر دعا کنند اسد تعالی را برای آخرت و مستجاب میکند دعای ایشان را و اگر طلب چیزے در دنیا کنند کہ نداشتہ باشند عطا میدہد ایشان را و اگر طلب زیادتی چیزی کنند کہ داشتہ باشند زیادہ میدہد ایشان را و اگر ساکت شوند از دعا و طلب ابتدا میدہد ایشان را خیر آخرت و دنیا **پانزدهم اصل** سمعت العبد الصالح یقول من زار اخاه المومن لله لا لغیره یطلب به ثواب الله وتنجز ما وعد الله عز وجل وکل الله عز وجل به سبعین الف ملك من حین یخرج من منزله حتی یعود الیه ینادونه الا طبت وطابت لك الجنة تبوأت من الجنة منزلا **شرح** التبوء بیای یکنقطہ و تشدید واو و ہمزہ مصدر باب تفعل جا گرفتن تنوین منزلا برای تعظیم ہست بمعنی اینکہ بر جا گرفتی از جای بہشت منزل عالی را و مضمون باقی حدیث گذشت در حدیث اول اینباب **شانزدهم اصل** قال امیر المومنین صلی الله علیه وآله لقاء الاخوان مغنم جسیم وان قلوا **شرح** گفت امیر المومنین علیہ السلام ملاقات برادران مومن با ہم غنیمت ہست عظیم ہر چند کم باشد اشارت ہست بانکہ باعث ذکر امامت اہل البیت ہست کہ در کمال فضیلت ہست

باب هفتاد و هشتم اصل باب المصافحة

شرح این باب بیان فضیلت دست بر دست ہم نہادن دو مومن برای محبت ہست و در این باب بست و یک حدیث ہست **اول اصل** عن ابی عبیدة قال کنت زمیل ابی جعفر علیه السلام وکنت ابدا بالرکوب ثم یرکب هو فاذا استوینا سلم وسائل مسائلة رجل لا عهد له بصاحبه وصافح قال وکان اذا نزل نزل قبلی فاذا استویت انا وهو علی الارض سلم وسائل مسائلة من لا عهد له بصاحبه فقلت یا ابن رسول الله انك لتفعل شیئا ما یفعله من قبلنا وان فعل فکثیر فقال ما علمت ما فی المصافحة ان المومنین یلتقیان فیصافح احدهما صاحبه فما تزال الذنوب تتحات عنهما کما تتحات الورق عن الشجر والله ینظر الیهما حتی یفترقا **شرح** التحات بحای بانقطہ و تشدید تای دو نقطہ در بالا فرو ریختن برگ پیہم ذکر ریختن گناہان در معصوم بمعنی ریختن گناہان شیعہ و ست ببرکت عمل او برای بیان فضیلت ہست باینمعنی کہ اگر گناہی باشد فرو ریختہ میشود و اگر نباشد نور علی نور خواہد بود یعنی روایت ہست از ابو عبیدہ گفت بودم ہم کجاوہ امام محمد باقر علیہ السلام و عادت این بود کہ من ابتدا میکردم بسوار شدن بعد از ان سوار میشد او پس چون راست نشستیم سلام میکرد و احوال میپرسید پرسیدن مردی کہ بتازگی ندیدہ باشد رفیق خود را و مصافحہ میکرد ابو عبیدہ گفت و عادتش این بود کہ چون کجاوہ فرود می آمد می آمد پیشتر از من پس چون من فرود می آمدم و راست می ایستادیم سلام میداد بر زمین سوال میکرد و احوال میپرسید پرسیدن مردی کہ بتازگی ندیدہ باشد رفیق خود را پس گفتم

ای پسر رسول الله بدرستی که تو هر آئینه میگوئی چیزی را که نمیکنند آنرا جمعی که در شهرها اند و اگر کنند یکبار پس بسیار است نزد ایشان پس امام علیه السلام گفت آیا ندانستی ثوابی را که در مصافحه هست بدرستی که دو مومن گاهی باهم ملاقات میکنند پس مصافحه میکند یکی از ایشان با دیگری پس همیشه گناهان فروریخته میشود از ایشان چنانچه فروریخته میشود برگ از درختان در برگ ریزان و الله تعالی نظر رحمت میکند بسوی ایشان تا وقتی که از هم جدا شوند **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المومن اذا التقیا و تصافحا ادخل الله یده بین ایدیهما فصافح اشدهما حبا لصاحبه **شرح** ظاهرا یدیهما اینست که مصافحه هر یکی با دو دست افضل باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که دو مومن چون باهم ملاقات کنند و مصافحه کنند داخل میکند الله تعالی دست رحمت خود را میان دستهای ایشان پس مصافحه التفات میکند به سخت تر ایشان باعتبار دوستی با رفیقش **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المومنین اذا التقیا فتصافحا ادخل الله عزوجل یده بین ایدیهما و اقبل بوجهه علی اشدهما حبا لصاحبه فاذا اقبل الله بوجهه علیهما تحاتت عنهما الذنوب کما تتحات الورق عن الشجر **شرح** وجه به عبارتست از راه الله تعالی که کتاب الهی و نبی و وصی عالم بجمیع احکام الهی باشد در تفسیر کل شیء هالک الا وجهه مذکور شد در حدیث دوم باب بست و سوم کتاب التوحید که باب النوادر است مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المومنین اذا التقیا فتصافحا اقبل الله عزوجل علیهما بوجهه و تساقطت عنهما الذنوب کما تتساقط الورق من الشجر **شرح** مضمون این نیز ظاهر است از سابق **پنجم اصل** عن ابی عبیدة الحذاء قال زاملت ابا جعفر علیه السلام فی شق محمل من المدینة الی مکة فنزل فی بعض الطریق فلما قضی حاجته و عاد قال هات یدک یا ابا عبیدة فناولته یدی فغمزها حتی وجدت الاذی فی اصابعی ثم قال یا ابا عبیدة ما من مسلم لقی اخاه المسلم فصافحه و شبک اصابعه فی اصابعه الا تناثرت عنهما ذنوبهما کما تتناثر الورق من الشجر فی الیوم الشاتی **شرح** المحمل بفتح میم و سکون حای بی نقطه و کسر میم دو کجاوه که یک پوشش داشته باشد شبک بشین با نقطه و بای یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است الشبک و التشبیک فروبردن متفرقی در متفرقی دیگر چنانچه در بوریا و مانند آن میشود و در اینجا استعاره شده برای حالتی که از سخت فشردن بهم میرسد و میتواند بود که مراد پنجه در پنجه کردن باشد الشاتی بشین با نقطه و تای دو نقطه در بالا و سکون یا اسم فاعل باب نصر سرد شده و مراد اینجا روز زمستان از پائیز که از سردی برگ ریزان میشود یعنی روایتست از ابو عبیده کفشگر گفت همکجاوه شدم با امام محمد باقر علیه السلام در یکتای محمل از مدینه تا مکه پس از محمل فرود آمد در میان راه پس چون قضای حاجت خود کرد و برگشت بمحمل گفت بده دست خود را ای ابو عبیده پس دادم او را دست خود پس فشرد آنرا تا آنکه یافتم درد در انگشتانم بعد از آن گفت ای ابو عبیده نیست هیچ مومنی که

ملاقات کند برادر مومن خود را پس مصافحه کند با او فرو ریزد از انگشتان او را گناه آنکه متفرق میشوند چنانکه پیش از این چنانچه متفرق میشود برگها از درختها در روز سرد ششم اصل عن مالک الجهنی قال قال ابو جعفر یا مالک انتم شیعتنا الا تری انک تفرط فی امرنا انه لا تقدر علی صفة الله فکما لا تقدر علی صفة الله کذلک لا تقدر علی صفتنا وکما لا تقدر علی صفتنا کذلک لا تقدر علی صفة المومن ان المومن لیلقی المومن فیصافحه فلا یزال الله ینظر الیهما والذنوب تتحات عن وجوههما کما تتحات الورق عن الشجر حتی یفترقا فکیف یقدر علی صفة من هو کذلک شرح لا تری بصیغه متکلم مع الغیر منفی مجهول باب افعال یا معلوم باب منع است تفرط بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعال و ضرب و علم شناختن چیزی و بیان چیزی و مراد اینجا شناختن بزرگی کسی است بقیاس بزرگی دیگر و حال او ظاهر تر از حال آنکس باشد جمع در و جوههما باعتبار اجزای روی هر یکی است یعنی روایت است از مالک جهنی بضم جیم و فتح ها و نون گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای مالک تو و امثال تو شیعه ما میباید و من نمی برم که تو تقصیر کنی در فرمان ما مراد سفارش اطاعت فرمائی است که نور میشود و آن رعایت حق برادر مومن است بیان این آنکه بدرستی که حاصل نمیشود برای کسی توانائی بر شناخت بزرگی الله تعالی همچنان حاصل نمی شود توانائی بر شناخت بزرگی آل محمد علیهم السلام بقیاس بزرگی دیگران و چنانچه حاصل نمی شود توانائی بر شناخت بزرگی ما همچنان حاصل نمیشود توانائی بر شناخت بزرگی مومن بقیاس بزرگی غیر مومن بیان این آنکه مومن هر آئینه گاهی ملاقات میکند مومن را پس مصافحه میکند با او پس همیشه الله نظر التفات میکند بسوی ایشان و گناهان فرو ریخته میشود از روهای ایشان چنانچه فرو ریخته میشود برگها از درختان تا وقتی که از هم جدا شوند پس چون حاصل میشود توانائی بر شناخت بزرگی کسی که او چنان باشد بقیاس بزرگی مردم دنیا که غیر مومن باشند هفتم اصل عن ابی حمزة قال زاملت ابا جعفر علیه السلام فحططنا الرحل ثم مشی قلیلا ثم جاء فاخذ بیدی فغمزها غمزة شدیدة فقلت جعلت فداک او ما کنت معک فی المحمل فقال اما علمت ان المومن اذا جال جولة ثم اخذ بید اخیه نظر الله الیهما بوجهه فلم یزل مقبلا علیهما بوجهه ویقول للذنوب تتحات عنهما یا حمزة کما تتحات الورق عن الشجر فیفترقان وما علیهما من ذنب شرح تتحات عنهما بصیغه مضارع معلوم مخاطب مذکر باب تفاعل است و مرفوع است و خبر بمعنی امر است و تذکیر باعتبار انست که هر گناه مخاطب علیحده است باین خطاب و اگر بصیغه مخاطب می بود تتحاتین میبایست و اگر بصیغه امر میبود تتحات میبایست یعنی روایت است از ابو حمزه گفت هم کجاوه شدم با امام محمد باقر پس در منزلی فرو گرفتیم بار را بعد از آن رفت اندکی بعد از آن آمد پس خوب گرفت دست مرا برای مصافحه پس فشرد و آنرا فشردگی سخت پس گفتم قربانت شوم آیا نبودم در محمل مراد این است که اگر باهم بودن وقت بار فرو گرفتن حساب نیست برای شغل خاطر باهم بودن در محمل خود حساب است

پس گفت آیا ندانستی که مومن چون حرکت کند یک حرکت بعد از آن خوب گیرد دست برادر مومن خود را
نظر التفات میکند الله تعالی بسوی ایشان بکمال توجه خود پس همیشه رو آورنده بر ایشان است بکمال
توجه خود و میگوید بهر یک از گناهان ایشان که فرو ریخته میشود از ایشان پس فرو ریخته میشوند آن گناهها
ای ابو حمزه چنانچه فرو ریخته مے شود برگها از درختان پس جدا میشوند از هم و نیست بر ایشان هیچ گناهی
هشتم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن حد المصافحة قال دور نخلة **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حد استحباب تکرار مصافحه دو مومن گفت
بقدر دور گردیدن یکی از ایشان بر یک درخت خرما مثلا **نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ینبغی
للمومنین اذا توارى احدهما عن صاحبه بشجرة ثم التقیا ان یتصافحا **شرح** ان یتصافحا فاعل ینبغی
است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت سزاوار است برای دو مومن که باهم مصافحه کرده باشند
چون پنهان شود یکی از ایشان از دیگری بیک درخت بعد از آن ملاقات باهم کنند اینکه مصافحه کنند باهم **دهم
اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا التقى احدکم اخاه فلیسلم علیه ولیصافحه فان الله
عز وجل اکرم بذلک الملائکة فاصنعوا صنع الملائکة **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
چون برخورد یکی از شما برادر مومن خود را پس باید که سلام کند و باید که مصافحه کند با او چه بدرستی که الله
عز وجل گرامی کرده بتوفیق سلام و مصافحه ملائکه را باینمعنی که اصلا ایشان ترک آن با یکدیگر نمیکنند یا باینمعنی که
ترک آن با مومنان نمیکنند پس بعمل آورید عمل ملائکه را **یازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه وآله اذا التقیتم فتلاقوا بالتسلیم والتصافح واذا تفرقتم فتفرقوا بالاستغفار **شرح**
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون باهم بخورید پس برخورید بسلام و مصافحه باهم و چون جدا شوید
پس جدا شوید با دعای طلب آمرزش برای یکدیگر **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کان المسلمون اذا غزوا مع رسول الله صلی الله علیه وآله ومروا بمکان کثیر الشجر ثم خرجوا
الی الفضاء نظر بعضهم الی بعض فتصافحوا **شرح** نظر جزای شرطیه است و ذکر آن برای اینست
که نگاه دلیل محبت است و میتواند بود که برای این باشد که جمعی از هم دور بودند حال ایشان این بود و بنا بر احتمال
دوم اولی این بود که نظر با واو باشد و فتصافحوا جزای شرط باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق م
گفت عادت مسلمانان این بود که چون بجهاد میرفتند با رسول الله صلی الله علیه وآله و گذر میکردند بموضعی
که درخت آنجا بسیار بود بعد از آن بیرون آمدند بصحرا نگاه میکرد بعض ایشان بسوی بعضی دیگر پس مصافحه
باهم میکردند **سیزدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا صافح الرجل صاحبه فالذی
یلزم التصافح اعظم اجرا من الذی یدع الا وان الذنوب تتحات فیما بینهم حتی لا یبقى ذنب
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفتند چون مصافحه کند مرد با یار خود پس آنکه جدا نمیشود

زمصافحه آن دو با هم بزرگتر است باعتبار ثواب از آنکه وا میگذارد آگاه باش بدرستی که گناهان برآینه فرو میریزد در میان مومنانی که با هم مصافحه میکنند تا آنکه نماند گناهی اگر مصافحه بطول انجامد **چهاردهم**
اصل عن اسحق بن عمار قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فنظر الی بوجه قاطب فقلت ما الذی غیرک لاخوانک بلغنی یا اسحق انک اقعدت ببابک بوابا یرد عنک فقراء الشیعة فقلت جعلت فداک انی خفت الشهرة فقال افلا خفت البلیة **شرح** روایت است از اسحق بن عمار گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس نگاه کرد بسوی من بروی درهم کشیده پس گفتم چیست آنچه تغیر داد سلوک ترا برای برادران مومن تو رسید بمن اینکه تو ای اسحق نشانیده بدر خانه خود دربانی را که منع کند از دخول خانه تو فقرای شیعه را و اکابر را منع نشود پس گفتم قربانت شوم بدرستی که من ترسیدم از شهرت میان مخالفان بسبب کثرت تردد بدر خانه من پس گفت آیا نترسیدی از امتحان الله تعالی ترا بچیزی که باعث ضلالت تو شود اشارت است بآنچه در کتب رجال منقول است که اسحاق بعد از امام جعفر صادق علیه السلام فطحی شد اصل وما علمت ان المومنین اذا التقیا فتصافحا انزل الله عز وجل الرحمة علیهما فکانت تسعة وتسعین لاشدهما حبا لصاحبه فاذا توافقا غمرتهما الرحمة واذا قعدا یتحدثان قالت الحفظة بعضها لبعض اعتزلوا بنا فلعل لهما سرا وقد ستر الله علیهما فقلت الیس الله عز وجل یقول ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید فقال یا اسحق ان کانت الحفظة لا تسمع فان عالم السر یسمع ویری **شرح** تسعه منصوب و خبر کانت است یعنی آیا نمیدانی از جمله فضیلت دوستی مومنان که چون دو مومن با هم ملاقات کنند پس مصافحه کنند فرو میفرستد الله عز وجل رحمت خود را بر ایشان پس میباشد آن رحمت نود و نه جزو از صد جزو برای اینکه دوست تر میدارد یار خود را پس یک جزو برای دیگری خواهد بود پس چون برابر هم شوند در دوستی با هم فرو میگیرد ایشان را آن رحمت بالسویه و چون نشینند در گوشه که گفتگو با هم کنند میگویند فرشتگان حافظان اعمال بعضی ایشان بعضی دیگر را که کناره گیر شوید با ما چه شاید که برای آن دو مومن رازی باشد بر حالی که بتحقیق پوشانیده الله تعالی بر ایشان مثل وسوسه نفس و تصورات و خیالات باطله که گاهی بر سر مومن می آید و محض خیال است گناهی بر آن مترتب نمی شود و آنها را اگاه مومن بعنوان دلتنگی بصاحب یار نقل میکند و از آنها خجالت میکشد اگر دیگری مطلع شود پس گفتم آیا نیست اینکه الله عز وجل میگوید در سوره ق انسان تکلم نمیکند هیچ سخن مگر آنکه نزد او پاسبانی حاضر است مراد اینست که سخن تو منافی این آیتست بحسب ظاهر پس امام گفت ای اسحق اگر حافظان اعمال نمی شنیدند باشند باکی نیست چه بدرستی که دانای سر راز می شنود و می بیند مراد اینست که رقیب عتید الله تعالی است **پانزدهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ما صافح رسول الله صلی الله علیه و آله رجلا قط

فرغ یده حتی یکون هو الذی ینزع منه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مصافحه نکرد رسول الله صلی الله علیه وآله مردی را هرگز پس کشیده باشد رسول دست خود را لیکن آنمرد میکشید دست خود را از او واگر گوئی مردم بزرگی را که مرجع خاص وعام باشند این میسر نمیشود گوییم میتواند بود که مراد بمصافحه مصافحه باشد که از ابتدا از جانب رسول الله شود وایضا مردم در آنزمان ادب نگاهمیداشتند ودست خود را از او میکشیدند **شانزدهم** اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول ان الله عز وجل لا یوصف وکیف یوصف وقال فی کتابه وما قدروا الله حق قدره فلا یوصف بقدرة الا کان اعظم من ذلک **شرح** این مضمون گذشت در کتاب التوحید در حدیث یازدهم باب دهم که باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل وتعالی است الوصف شناختن چیزی وبیان چیزی ومراد اینجا شناختن بزرگی کسی است بسر خود تمه وما قدروا الله حق قدره در سوره انعام اینست اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء قل من انزل الکتاب الذی جاء به موسی ودر سوره زمر اینست والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون این دو آیه برای رد بر یهود است که مانند زنادقه خود رایی در صفات الهی کردند وقائل شده اند که نازل نکرده الله تعالی بر بشری هیچ چیزی را از جانب خود در با وجود آنکه در کتاب موسی صریح است چنانچه مضمون آیه سوره انعام است وقائل شدند باینکه الله تعالی فاعل موجب است وزمین باعتبار ماده وآسمانها باعتبار ماده وصورت شریک الله تعالی است در اینکه قدیم ممتنع الزوال است با وجود آنکه در توریت صریح شده که در روز قیامت زمین بهمگی خواه اجزای صوریه وخواه اجزای مادیه برطرف میشود بحکم الهی وآسمانها در نوردیده میشود بکمال قدرت الهی چنانچه مضمون آیه سوره زمر است حق منصوب است بر مفعول مطلق بقدرة بفتح قاف وسکون دال ورای منقوطه وتای وحدت است القدر مصدر باب ضرب شناختن عظمت چیزی یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که الله تعالی عز وجل شناخته نمی شود بزرگی او بخود رائی در صفات او وچون شناخته شود وحال آنکه گفته در کتاب خود وتعظیم نکردند یهود الله تعالی را التعظیمی که بکار آمدنی تعظیم او باشد پس در مقام خود رائی تعظیم کرده نمی شود الله تعالی بتعظیمی معین مگر آنکه الله تعالی است بزرگتر از آن **اصل** وان النبی صلی الله علیه وآله لا یوصف وکیف یوصف عبد احتجب الله عز وجل بسبع وجعل طاعته فی الارض کطاعته فقال ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا ومن اطاع هذا فقد اطاعنی ومن عصاه فقد عصانی وفوض الیه وانا لا نوصف وکیف یوصف قوم رفع الله عنهم الرجس وهو الشک **شرح** سبع عبارت از هفت آسمان است یا اعم از آنها وهفت زمین است چنانچه گفته در سوره طلاق الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن وبر هر تقدیر مراد با احتجاب بسبع مدلول بودن بدلالت آنهاست بر وجود خالقی که رب العالمین است من اطاع تا آخر نقل بالمعنی است

از سوره نساء که من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا و تو ترا اینکرار
مضمون این دو آیه است و معنی تفویض مذکور شد در باب پنجاه و دوم کتاب الحجة که باب التفویض الی رسول
صلی الله علیه و آله والی الائمة علیهم السلام فی امر الدین است یعنی و بدرستی که بنی صلی الله علیه و آله شناخته نمیشود
بزرگی او بجود رای و چون شناخته شود بنده که مدلول شد ربوبیت الله تعالی هفت آسمان را گردانید
اطاعت آن بنده را در زمین مانند اطاعت خود بیان این آنکه گفت در سوره حشر آنچه داد شما را این رسول
از احکام پس فرا گیرید آنرا و آنچه باز داشت شما را از آن پس باز داشته شوید و گفت در سوره نساء که اطاعت
کرد این رسول را پس بتحقیق اطاعت کرد مرا و هر که نافرمانی کرد او را پس بتحقیق نافرمانی کرد مرا تفسیر این آیه که واگذاشت
الله تعالی بسوی رسول علیه السلام استنباط احکام حوادث را از قرآن که تبیان کل شیء است بسوی او و بدرستی که او و صیای
بنی شناخته نمی شود بزرگی القیاس بزرگی رعیت و چون بقیاس شناخته شوند جمعی که برداشته اند الله تعالی
از ایشان پلیدی را و آن شک در احکام الهی است در وقت حکم که مستلزم شک در ربوبیت رب العالمین است
چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب شصت و چهارم کتاب الحجة که باب ان الله عزوجل و رسوله
علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است **هفدهم** اصل والمومن لا یوصف وان المومن لیلقی
اخاه فیصافحه فلا یزال الله ینظر الیهما والذنوب تتحات کما یتحات الورق عن الشجر **شرح**
و بدرستیکه مومن شناخته نمی شود بزرگی او بجود رای باقی حدیث گذشت در حدیث ششم این باب **هجدهم**
اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام اذا التقی المومنان فتصافحا اقبل الله بوجهه علیهما وتتحات
الذنوب عن وجوههما حتی یتفرقا **شرح** مضمون این مذکور شد در حدیث هفتم این باب **نوزدهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تصافحوا فانها تذهب بالسخیمة **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مصافحه کنید با هم چه بدرستی که مصافحه برطرف میکند
کینه را **بستم** اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لقی النبی صلی الله علیه و آله حذیفة
فمد النبی صلی الله علیه و آله یده فکف حذیفة یده فقال النبی صلی الله علیه و آله یا حذیفة
بسطت یدی الیک فکففت یدک عنی فقال حذیفة یا رسول الله بیدک الرغبة ولکنی کنت
جنبا فلم احب ان یمس یدی یدک وانا جنب فقال النبی صلی الله علیه و آله اما تعلم ان المسلمین
اذا التقیا فتصافحا تحاتت ذنوبهما کما یتحات ورق الشجر **شرح** با در بیدک برای سببیت است
الرغبة بفتح رای بی نقطه و سکون غین با نقطه و بای یکنقطه مصدر باب علم کمال میل بچیزی و مصدر اینجا
بمعنی مفعول است اما تعلم دلالت میکند بر اینکه تخصیص عموم بظن جائز نیست یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت بر خورد نبی صلی الله علیه و آله حذیفه را پس دراز کرد نبی صلی الله علیه و آله
دست خود را برای مصافحه حذیفه پس نگاه داشت حذیفه دست خود را پس وقتی دیگر گفت نبی صلی الله علیه و آله

ای حذیفہ دراز کردم دست خود را بسوی تو پس نگاه داشتی دست خود را از من پس گفت حذیفہ ای رسول
برکت دست تو حاصل میشود مرغوب عالمیان کہ بہشت باشد مس آن وقت جنب بودم پس خواستم
کہ ملاقات کند دست من دست ترا و من جنب باشم پس گفت نبی صلی اللہ علیہ وآلہ آیا نمیدانی کہ دو مومن باہم
چون ملاقات کنند پس مصافحہ کنند فرو ریختہ میشود گناہان ایشان چنانچہ فرو ریختہ میشود برگہای درختان
بیان شد در شرح حدیث اول کہ این گفتگو در معصوم برای شیعہ او ست یا برای محض بیان فضیلت ست

بست و یکم اصل قال ابو عبد اللہ علیہ السلام ان اللہ عزوجل لا یقدر احد قدرہ
وکذلک لا یقدر قدر نبیہ وکذلک لا یقدر قدر المومن انہ لیلقی اخاہ فیصافحہ فینظر اللہ
الیہما والذنوب تتحات عن وجوہہما حتی یفترقا کما تتحات الریح الشدیدۃ الورق عن الشجر
شرح لا یقدر بر سہ جا بصیغہ مضارع معلوم باب ضرب ست احد مرفوع و فاعل ست قدرۃ منصوب
و مفعول مطلق برای نوع ست بمعنی حق قدرۃ الریح منصوب ست بظرف زمان و مضاف محذوف ست بتقدیر
یوم الریح الورق مرفوع و فاعل تتحات ست و مضمون این گذشت در حدیث ششم و شانزدہم این باب

بست و دوم اصل عن رفاعۃ قال سمعتہ یقول مصافحۃ المومن افضل من مصافحۃ
الملائکۃ **شرح** رفاعۃ بکسر رای بی نقطہ و فا و الف و عین بی نقطہ ابن موسے از اصحاب امام جعفر صادق
علیہ السلام و امام موسی کاظم ست یعنی روایت ست از رفاعہ گفت شنیدم از امام علیہ السلام کہ میگفت
مصافحہ کسی با مومن فاضل تر ست از مصافحہ کسی با فرشتگان اشارت ست بانیکہ مومنی کہ رعایت شروط
وحدود ایمان کند افضل از ملائکہ است

باب ہفتاد و ہم اصل باب المعانقۃ

شرح این باب بیان فضیلت دست در گردن ہم کردن مومنان است درین باب دو حدیث ست

اول اصل عن ابی جعفر علیہ السلام وابی عبد اللہ علیہ السلام قال ایما مومن خرج الی
اخیہ یزورہ عارفا بحقہ کتب اللہ لہ بکل خطوۃ حسنۃ ومحیت عنہ سیئۃ ورفعت لہ درجۃ
فاذا طرق الباب فتحت لہ ابواب السماء فاذا التقیا وتصافحا وتعانقا اقبل اللہ علیہما بوجہہ
ثم باہی بہما الملائکۃ فیقول انظروا الی عبدی تزاورا وتحابا فی حق علی ان لا اعذبہما بعد ہذا
الموقف فاذا انصرف شیعہ الملائکۃ عدد نفسہ وخطاہ وکلامہ یحفظونہ من بلاء الدنیا
وبوائق الاخرۃ الی مثل تلک اللیلۃ من قابل فان مات فیما بینہما اعفی من الحساب فان کان المزور
یعرف من حق الزائر ما عرفہ الزائر من حق المزور کان لہ مثل اجرہ **شرح** یزورہ در حال مقدرہ و
عارفا حال محققہ از فاعل خرج ست الخطوۃ بضم و فتح خای بانقطہ و سکون طای بی نقطہ یک گام المباہاۃ
ببای یک نقطہ مثل اللام باب مفاعلۃ افتخار بچیزی و اینجا کنایت از اظہار غلط ملائکہ ست در قول ایشان اتجعل

فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و اظهار حکمت در قول خود انی اعلم ما لا تعلمون است چنانچه در سوره بقره است
و حاصل مبابات اینست که این قسم مردم در میان بنی آدم هستند و باقی بنی آدم طفیلی امثال ایشانند نفت
بفتح فا رست خطاء بضم حای بانقط است تلک اللیلة اشارت باینست که در زمان تقیه زیارت مومن در شب
واقع میشده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که
بیرون رود بسوی برادر مومن بقصد اینکه زیارت کند او را بر حالی که شناسا بر حق آن برادر باشد مینویسد
الله تعالی برای او بهر گامی حسنه و بر طرف میشود از او گناهی بهر گام و برداشته میشود برای او درجه بهر گام
پس چون کوفت در خانه آن برادر را گشوده شد برای او درهای آسمان یا معنی که در آن وقت هر دعا مستجاب است
پس چون ملاقات با هم کردند و مصافحه با هم کردند و دست در گردن هم کردند روی آورد بر ایشان
الله تعالی بر روی خود کنایت از کمال رضاست بعد از آن افتخار میکند الله تعالی باین دو مومن با ملائکه
باین روش که میگوید نظر کنید در دو بنده من زیارت هم کردند و دوستی با هم کردند در راه من لازم است
بر من که عذاب نکنم ایشان را بعد از این ایستادن ایشان با هم در یکجا برای که من با هم چون برگردد برای
او میکنند ملائکه بعدد نفس او و گامهای او و سخن او و نگاه میدارند آن ملائکه او را از بلای دنیا و مهلکات
آخرت تا مثل آن شب از سال آینده پس اگر مرد آن زیارت کننده در میان این دو شب معاف میشود
از حساب روز قیامت و اگر زیارت کرده شده میشناخته باشد از جمله حق زیارت کننده آنچه را که شناخت
آن زیارت کننده از جمله حق زیارت کرده شده ثابت میشود برای زیارت کرده شده مثل ثواب زیارت کننده

دوم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان المومنین اذا اعتنقا
غمرتهما الرحمة فاذا التزما لا یریدان بذلک الا وجه الله و لا یرید ان غرضا من اغراض الدنیا
قیل لهما مغفورا لکما فاستانفا فاذا اقبلا علی المسائلة قالت الملائکة بعضها لبعض تنحوا عنهما
فان لهما سرا و قد ستر الله علیهما **شرح** مغفورا مفعول به محذوف است بتقدیر جعلتما مغفورا و نائب
فاعل ضمیر مستتر در مغفور است و لکما ظرف لغو متعلق بمغفور است و فا در فاستانفا تفریع بر جعلتما مغفورا است
و مفعول به استانفا محذوف است بتقدیر استانفا العمل و میتواند بود که مغفورا حال از فاعل فاستانفا باشد
و ضمیر در لکما نائب فاعل باشد چنانچه مذهب بصریین است یا نائب فاعل ضمیر مستتر در مغفور راجع بمصدر مغفور باشد
چنانچه مذهب ابن درستویه و تابعان اوست یا لکما ظرف مستقر و نائب فاعل باشد چنانچه مذهب کوفیین است
و فا تفریع بر مضمون جمله شرطیه در فاذا التزما تا آخر باشد تنحوا بفتح حای بی نقطه مشدده بصیغه امر معلوم
باب تفعل است سر عبارت از گفتن تصورات باطل رسواست که بتسویلات شیطانی در دل مومن می افتد
و مومن از آنها آزار دارد اگرچه ضرری در آخرت ندارد چه آنها محض تصور است و چون از آنها آزار میکشد
با مومنی دیگر اظهار درد دل میکند یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که

و مومن چون دست در گردن هم کنند فرو میگیرد ایشان را رحمت الهی پس چون چسپان هم شدند بر حالی که میخواهند
با هیچ کردند مگر راه اللہ تعالی را و نمیخواهند مطلبی از مطلبهای دنیا را گفته میشود ایشان را از جانب اللہ تعالی
ملائکه کرده شده چیزی را که بخشیده شد برای شما پس از سر گیرید عمل را پس چون رو آوردند بر پرسش حال
یکدیگر میگویند ملائکه بعض ایشان بعضی دیگر را دور شوید از ایشان چه بدرستی که ایشان را رازی هست
و بتحقیق پوشانیده اللہ تعالی بر ایشان پرده شی که ملائکه مطلع نشوند **اصل** قال اسحق فقلت جعلت
فداك فلا یکتب علیهما لفظهما وقد قال الله عزوجل ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید فتنفس
ابو عبد الله علیه السلام الصعداء ثم بکی حتی اخضلت دموعه لحیته وقال یا اسحق ان الله تبارك
وتعالی انما امر الملائکة ان تعتزل عن المومنین اذا التقیا اجلالا لهما وانه وان کانت الملائکة
لا تکتب لفظهما ولا تعرف کلامهما فانه یعرفه ویحفظه علیهما عالم السر واخفی **شرح** الصعداء
بضم صاد بنقط و فتح عین بنقط و دال بنقط و الف ممدوده نفس کشیدن دور و دراز و منصوب است
بر مفعول مطلق برای نوع اخضلت بجای بانقط و ضاد بانقط بصیغه ماضی معلوم باب افعال است دموعه
فاعل است لحیته بکسر لام مفعول است وان شرطیه است چنانچه گذشت در حدیث چهاردهم باب سابق
و میتواند بود که اینجا وصلیه باشد السر عبارت از چیزیست که باهم در پنهان گویند واخفی عبارت از تصوریست
پیش از آنکه گفته شود یعنی گفت اسحق پس گفتم قربانت شوم پس نوشته نمی شود بر ایشان گفتن ایشان
و حال آنکه بتحقیق گفته اللہ عزوجل در سوره ق نمیگوید هیچ سخنی مگر آنکه نزد او پاسبانیست حاضر اسحق گفت
پس نفس کشید امام جعفر صادق علیه السلام نفس دراز بعد از آن گریه کرد از وعیدی که درین آیه مفهوم میشود
تا آنکه تر کرد اشکها محاسن او را و گفت ای اسحق بدرستی که اللہ تبارک و تعالی جز این نیست که امر
کرده ملائکه را که کناره گیرند از این دو مومن چون باهم ملاقات کنند و احوال پرسند برای تعظیم ایشان
و بدرستی که شان این نیست که اگر ملائکه نمی نویسند گفتن ایشان را و نمی شناسند سخن ایشان را پس بدرستی که
شان این نیست که مے شناسد سخن ایشان را و حفظ مے کند گفتن ایشان را بر ایشان کسے که

داناے راز و نهان تر از راز است

باب هشتادم اصل باب التقبیل

شرح این باب بیان حدود و شروط جواز بوسه کردن است و درین باب شش حدیث است **اول**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان لکم لنورا تعرفون به فی الدنیا حتی ان احدکم
اذا لقی اخاه قبله فی مواضع النور من جبهته **شرح** تعرفون بصیغه مضارع مجهول بتقدیر
تد تعرفون است و اشارت است بقول اللہ تعالی در سوره فتح سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و لیس
نوار دنمی آید و معرفت سیما حاصل نمی شود در اکثر مردم چه تعرفون بانیمعنی است که اهل تجربت و فطانت میشناسند

و لازم نیست که کفیه باشد و معرفت بسیار در حیوانات نیز میباشد چنانچه گوسفندی که هرگز گرگ را ندیده اصلا میشناسد
استشمام صادق از سیمای آن میکند و از سیمای گاو استشمام آن نمیکند و گرگ و شیر از سیمای گاو استشمام صورت
میکنند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که شما شیعه امامیه را هر آینه نوریست
در پیشانی که شناخته میشود آن نور در دنیا تا آنکه یکی از شما چون ملاقات کند برادر مومن خود را که آن نور شناخته
باشد در او میبوسد او را در جای آن نور از جمله پیشانی او که میانه پیشانی باشد مخفی نماند که از این حدیث
مستفاد میشود که بوسه کردن مومن پیشانی مومن را از حیثیت ایمان جائز است **دوم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال لا یقبل راس احد ولا یده الا رسول الله صلی الله علیه و آله
او من ارید به رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بوسیده نمی شود سر هیچیک و نه دست او مگر رسول الله یا کسی که خواسته شده باشد با و رسول الله
صلی الله علیه و آله یعنی وصی او که کاری از او خواسته شده که از رسول خواسته میشد از کار حفظ دین اسلام
بعلم بجمیع احکام الهی است میتواند بود که مراد عالم باشد که قرابت نباشد بقرینه ظاهر حدیث پنجم این باب
سوم اصل دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فتناولت یده فقبلتها فقال اما انها لا
تصلح الا لنبی او وصی نبی **شرح** داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گرفتم دست او را پس
بوسیدم آنرا پس امام علیه السلام گفت آگاه باش بدرستی که بوسیدن دست خوب نیست مگر برای نبی
یا وصی نبی نمی تواند بود که مراد عالم باشد که قرابت نباشد بقرینه ظاهر حدیث پنجم این باب **چهارم اصل**
عن یونس بن یعقوب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ناولنی یدک اقبلها فاعطانیها فقلت
جعلت فداک راسک ففعل فقبلته فقلت جعلت فداک رجلاک فقال اقسمت اقسمت اقسمت
ثلاثا وبقی شیء وبقی شیء وبقی شیء **شرح** راسک منصوب است بتقدیر ناولنی راسک رجلاک
حالها و مراد سوال از جواز و عدم جواز بوسه پای امام است قسمت بصیغه ماضی معلوم مخاطب از باب
افعال است و تکرار آن برای تاکید است و اشارت است باینکه بی آنکه بگوئی دانستم که قسم خوردی ثلثا از کلام
امام است باینمعنی که سه قسم عاید خوردی یکی برای بوسیدن دست من و یکی برای بوسیدن سر من و یکی
برای بوسیدن دو پای من تکرار وبقی شیء از برای تاکید رخصت در بوسیدن دو پا است **یعنی** روایت است
از یونس بن یعقوب گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بده مرا دست خود تا بوسه کنم پس داد
مرا دست خود پس گفتم قربانت شوم بده مرا سر خود پس بجا آورد آنرا پس بوسیدم سرش را پس گفتم قربانت شوم
پس دو پای تو چه لفت آیا میتوان بوسید یا نه پس امام گفت قسم خوردی قسم خوردی قسم خوردی سه
و باقی مانده چیزی و باقی مانده چیزی باینمعنی که دو چیز از جمله آنچه قسم برای آن خوردی
بالفعل آمد سوم را نیز بجای باید آورد **پنجم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال من قبل الرحم ذا قرابة

فلیس علیه شیء وقبلة الاخ علی الخد وقبلة الامام بین عینیه **شرح** اضافه در قبلة الاخ و در قبلة الامام اضافهٔ مصدر بفاعل است وضمیر بین عینیه راجع بذا قرابة است ومیتواند بود که اضافه در قبلة الاخ اضافهٔ مصدر بمفعول باشد وضمیر عینیه راجع به الاخ باشد برای تخصیص سابق **یعنی** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت هر که بوسید برای اشتراک در زهدان صاحب خویشی نسبی را پس نیست بر او گناهی خواه بر دست وخواه بر رو وخواه مانند آنها ظاهر آنیست که مراد غیر دهن باشد بقرینه حدیث آینده وموافق آداب واولی اینست که بوسه برادر برادر را بر گونها باشد وبوسهٔ امام صاحب قرابت خود را درمیان دو چشم او باشد **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس القبلة علی الفم الا الزوجة والولد الصغیر **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جائز نیست بوسه بر دهن مگر برای زن خود خواه دائمی وخواه متعه وبرای فرزند کوچک خود مخفی نماند که ترک ذکر ملک یمین از قبیل اختصار است یا مراد بزوجه اینجا اعم از ملک یمین است

باب هشتاد ویکم اصل باب تذکر الاخوان

شرح اضافه در تذکر الاخوان اضافهٔ مصدر بفاعل است **یعنی** این باب بیان فضیلت بیاد هم آوردن برادران مومن است امامت وفضل آل محمد علیهم السلام را در این باب هفت حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول شیعتنا الرحماء بینهم الذین اذا خلوا ذکروا الله ان ذکرنا من ذکر الله انا اذا ذکرنا ذکر الله واذا ذکر عدونا ذکر الشیطان **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت شیعه ما جمعی اند که نازکدلان اند میان خودشان جمعی اند که چون در خلوت شدند وتقیه برطرف شد یاد ربوبیت الله تعالی میکنند بیان این آنکه بدرستی که ما اهل بیت محمد علیهم السلام چون بیاد آورده شویم بعنوان امامت بیاد آورده میشود ربوبیت الله وچون بیاد آورده شوند دشمنان ما بعنوان امامت بیاد آورده میشود عبادت شیطان اشارت است باینکه تجویز اقتدا به پیروان ظن مشتمل بر تجویز عبادت شیطان وشریک ساختن دیگری بالله تعالی در حکم از پیش خود است چنانچه سفارش اقتدا بائمه عالمین بجمیع احکام الهی مشتمل بر سفارش تصدیق بربوبیت رب العالمین ونفی شرک است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال تزاوروا فان فی زیارتکم احیاء لقلوبکم وذکرا لاحادیثنا واحادیثنا تعطف بعضکم علی بعض فان اخذتم بها رشدتم ونجوتم وان ترکتموها ضللتم وهلکتم فخذوا بها وانا بنجاتکم زعیم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع گفت بدیدن هم بروید چه بدرستی که در دیدن شما یکدیگر را باعث زنده کردن دلهای شما است بسبب یاد امامت آل محمد علیهم السلام که مصداق تصدیق ربوبیت رب العالمین است وباعث یاد حدیث های ما است وحدیث های ما مهربانی میفرماید بعض شما را بر بعضی پس اگر عمل کردید بحدیث های ما در مهربانی بر یکدیگر راه نجات یافتید وناجی شدید واگر ترک

گردید حدیثهای او گراه شدید و به آن شدید پس عمل کنید بحدیث های او من برای تقدیر نبوت شیخ
سوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی مررت بقصاص یقص وهو یقول هذا المجلس
الذی لا یشقی به جلیس فقال ابو عبد الله علیه السلام هیهات هیهات اخطات استاهم الحفرة
ان لله ملائکة سیاحین سوی الکرام الکاتبین فاذا مروا بقوم یذکرون محمدا وآل محمد قالوا
قفوا فقد اصبتم حاجتکم فیجلسون فیتفقهون معهم فاذا قاموا عادوا مرضاهم وشهدوا جنائزهم
وتعاهدوا غائبهم فذلک المجلس الذی لا یشقی به جلیس **شرح** القصاص بتشدید
مقتطا اسم فاعل باب نصر قصه ومراد اینجا کسی است که نقل فضائل خلفای ضلالت وامثال ایشان وامثال آن
موضوع در آن باب کند یا در به معنی نیست اخطات بهمزه مفتوحه غائبه باب افعال است الاستاه جمع سته
بفتح سین مهمله وسکون تاء و فتح تای دو نقطه در بالا و ها اصلها بر ها الحفرة بضم حای بی نقطه و فای
کول که در آن غائط باید کرد خطاب است اهم الحفرة مثلی است برای جمعی که کلمه بنیایت رسوا که پنهان باید کرد
در مجالس اظهار کنند و بآن تفاخر کنند و اشارت است باینکه مدح پیروان ظلم مثل افکاهشان با ایشان
ولنایت رسوا است مانند غائط در مجلس کردن است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستیکه
من گذشتم بدماح اهل ضلالت که مدح میکرد و او میگفت این مجلسی است که بی بهره نمی شود در آن هیچ نشسته
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام دور است دور است از حق این سخن غلط کرده سوراخهای ایشان
چاه را بدرستیکه الله تعالی را فرشتگان اند که در حرکت اند در زمین سوای عزیزانی که کاتبان اعمال
خلائق اند پس چون گذشتند بجماعتی که یاد میکنند فضل امامت محمد و آل محمد را پس فرشتگان بعضی
با بعضی میگویند اینجا توقف کنید چه تحقیق در یافتید آنچه را که در طلب آن میگردید پس می نشینند پس
موافقت میکنند با آن جماعت در ذکر فضیلت محمد و آل محمد یعنی که تصدیق سخنان آن جماعت میکنند
پس چون آن جماعت برخاستند از آن مجلس بسبب آشنائی آن مجلس عیادت میکنند آن فرشتگان بیماران
آن جماعت را و حاضر میشوند جنازه های آن جماعت را و محافظت میکنند مسافران آن جماعت را پس آن مجلس
مجلسی است که بی بهره نمی شود در آن هیچ نشسته **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان من الملائکة الذین فی السماء لیطلعون الی الواحد والاثنین والثلثة وهم یذکرون
فضل آل محمد قال فتقول اما ترون الی هؤلاء فی قلتهم وکثرة عدوهم یصفون فضل آل محمد قال
فتقول الطائفة الاخری من الملائکة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
شرح ذکر واحد باعتبار اینست که گاهی در مجلس یک کس ذکر فضیلت میکند و دیگران گوش میکنند
یا باعتبار اینکه با خود در فکر است یا در تصنیف است و مانند اینها فی در فی قلتهم بمعنی مع است الوصف
شناختن و بیان کردن هر دو و اینجا مناسب است ذلک تا آخر اقتباس از سوره جمعه است و مشار الیه

ذلک اینجا مصدر لیصفون نیست ودر سوره جمعه مصدر فعل منفی در لما یلحقون ہست واین بشارت مومنان ہست
چنانچہ می آید در کتاب الصلوة در حدیث چہارم باب بعد از دو کم کہ باب القراءة یوم الجمعہ ولیلتہا فی الصلوة ہست
بنا بر اینکہ وآخرین عطف باشد بر رسولان ومراد از آل محمد باشد کہ اوصیاء اویند وضمیر منہم راجع بامیین
باشد ومن برای تبعیض باشد وضمیر لما یلحقوا راجع بامیین باشد وضمیر بہم راجع بآخرین باشد ومعنی لحوق بایشان
شناخت فضل ایشان وتصدیق امامت بعد از حدوث امامت ایشان باشد یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستی کہ طائفہ از فرشتگان کہ در آسمان اند ہر آئینہ نگاہ میکنند بسوی یکی دو کس
وایشان یاد میکنند فضیلت امامت آل محمد اگر ایشانند تزکیہ کنندگان پیروان خود وتعلیم کنندگان کتاب
وحکمت اند ومحال ہست کہ زمین وآسمان بی امامت یکی از ایشان بر اینقرار و مدار ماند امام گفت پس آن طائفہ
بطائفہ دیگر از ملائکہ آسمان میگویند بر سبیل تعجب کہ آیا نگاہ نمی کنید بسوی آن جماعت با وجود دیگر ایشان وبسیاری
مخالف ایشان میشناسند فضیلت امامت آل محمد را امام گفت پس میگویند طائفہ دیگر از فرشتگان آن شناخت
فضیلت آل محمد را امام گفت پس میگویند آن طائفہ دیگر از فرشتگان آن شناخت فضیلت آل محمد
فضل اللہ تعالی ہست میدہد آنرا بتوفیق خود ہر کہ میخواہد واللہ تعالی صاحب فضل بزرگ ہست **پنجم اصل**
عن میسر عن ابی جعفر علیہ السلام قال قال لی اتخلون وتحدثون وتقولون ما شئتم فقلت ای واللہ
انا لنخلو ونتحدث ونقول ما شئنا فقال اما واللہ لوددت انی معکم فی بعض تلک المواطن اما واللہ
انی لاحب ریحکم وارواحکم وانکم علی دین اللہ ودین ملائکتہ فاعینوا بورع واجتہاد **شرح**
الریح بکسر رای بی نقطہ وسکون یای دو نقطہ در پائین وحای بی نقطہ قوت وغلبہ وہم اینجا مناسب ہست
الارواح بکسر ہمزہ مصدر باب افعال برگردانیدن حق کسی بر آن کس یعنی روایت ہست از میسر بضم میم وفتح یای
دو نقطہ در پائین وتشدید سین بی نقطہ مکسورہ ابن عبد العزیز از امام محمد باقر علیہ السلام گفت کہ امام گفت
مرا آیا شما شیعیان امامیہ در خلوت می نشینید وگفتگو میکنید ومیگوئید آنچہ را کہ خواہش آید ترا از ائمہ ضلالت و
دیپروان ایشان پس گفتم آری بخدا قسم کہ بدرستی کہ ما ہر آئینہ در خلوت می نشینیم وگفتگو میکنیم ومیگوئیم آنچہ را کہ
خواستہ ایم پس گفت آگاہ باش بخدا قسم کہ ہر آئینہ دوست داشتم کہ من با شما باشم در بعض آن مجالس آگاہ باش بخدا قسم
کہ بدرستی کہ ہر آئینہ دوست میدارم قوت شما را در دین خود وبرگردانیدن شما حق ما را بر ما وبدرستی کہ شما
بر دین اسلام آید کہ مرضی اللہ تعالی ومرضی فرشتگان اوست پس مدد کنید دین خود را با جتناب از معاصی
وجہد در طاعات **ششم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ما اجتمع ثلثة من المومنین فصاعدا
الا حضر من الملائکة مثلہم فان دعوا بخیر امنوا وان استعاذوا من شر دعوا اللہ لیصرفہ عنہم وان
سالوا حاجة تشفعوا الی اللہ وسالوہ قضاہا وما اجتمع ثلثة من الجاحدین الا حضرہم عشرة
اضعافہم من الشیاطین فان تکلموا تکلم الشیاطین بنحو کلامہم واذا ضحکوا ضحکوا معہم واذا نالوا

مافی اصول کافی

می اولیاء الله فاذا اجمعتم شرح جواب شرط ثابت بجایست و حاصل آن محذوف است و بر یا تقدیر
فاذهب فی الله و حاصله غیر عبارت از کثرت علم و حلم و عبودت و اخذ آمنا است آمنوا البینة از مفعول به
تفعیل است از التأمین گفتن آمین بمعنی طلب استجابت دعاء و کیا را یکه دو دوستان دهر و انجا مناسب است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جمع نمی شوند سه کس از مومنان پس برادر و عدد
در ایشان یا ده روند و یا بمعنی که بیشتر نیز حکم آن دارد مگر اینکه حاضر میشوند نزد ایشان از جمله فرشتگان مثل
ایشان در عدد پس اگر خواهش خیر کنند برای خود طلب استجابت دعا میکنند و اگر طلب پناه دادن از شر کنند
دعا میکنند فرشتگان الله تعالی را که بگرداند آن شر را از ایشان و اگر طلب کنند حاجتی از حاجتهای دنیا
شفاعت میکنند فرشتگان از الله تعالی و طلب میکنند از الله تعالی بر آوردن آن حاجت را و جمع نمیشوند سه کس
از جمله منکران امامت اهل البیت علیهم السلام مگر آنکه حاضر میشوند نزد ایشان ده برابر ایشان از شیاطین
اشارت است بگرمی بازار مخالفان در رواج دکان لطائف ایشان تا ظهور مهدی علیه السلام پس اگر سخن گویند
بفلات سخن میگویند شیاطین باینها سخن ایشان یعنی که حریص میکنند ایشان را در آن سخن و چون خنده کنند
بر اهل حق خنده میکنند شیاطین با ایشان و چون دشنام دهند الله تعالی را دشنام میدهند شیاطین با ایشان
مثل شعرهاست که در سفاهت منتظران قائم علیه السلام گفته اند **اصل** فمن ابتلی من المومنین
بهم فاذا خاضوا فی ذلک فلیقم ولا یکن شرک شیطان ولا جلیسه فان غضب الله عزوجل لا یقوم
له شیء ولعنته لا یردها شیء ثم قال صلی الله علیه وآله فان لم یستطع فلینکر بقلبه ولیقم ولو حلب
او فواق ناقة **شرح** فاذا خاضوا فی ذلک اشارت است بایه سوره انعام واذا رأیت الذین یخوضون
فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و بایه سوره النساء وقد نزل علیکم فی الکتاب تا آخر و بیان شد
در حدیث اول باب هجدهم و می آید در حدیث هشتم و دوازدهم باب صد و شصت و سوم الشرک بکسر شین
بالنقطه و سکون رای بی نقطه شریک ولا جلیسه اشارت است باینکه نشستن بی شریک شدن در گفتگو و بیگوش
انداختن حکم گوش انداختن و شریک شدن دارد و هرگاه بیشتر درست باشد حلب مصدر است و منصوب است
بر ظرف زمان بتقدیر زمان حلب و همچنین است فواق الفواق بضم فاء زائی که میان برداشتن دست است
از پستان و گذاشتن بر آنست در وقت دوشیدن یعنی پس هر که بسبب ضرورتی مبتلا شود از جمله مومنان
بمجلس آن منافقان پس چون طعن کنند در آنچه مذکور شد که اولیاء الله باشد پس باشد که برخیزد و باید که
نشود شریک شیطان در گفتگو و نه همنشین او که گوش انداز د بگفتگوی او چه بدرستی که غضب الله عزوجل را
تاب نمی آورد هیچ چیز و لعنت الله عزوجل را برنمیگرداند هیچ چیز بعد از آن گفت صلی الله علیه وآله پس اگر بسبب
شدت تقیه نتواند برخاست پس باید که بتر از ایشان کند و باید که بهانه فی الجمله برخیزد اگر میسر شود هر چند
که بمقدار دوشیدن گوسفندی باشد مثل بهانه بول کردن یا بمقدار برداشتن و گذاشتن بر پستان باشد

بشری باشد مثل بهاء ورد یا مثل نیم چیزی که از او بر زمین باشد **هفتم اصل** سمعت ابا الحسن ع
یقول لیس شیء انکی لابلیس وجنوده من زیارة الاخوان فی الله بعضهم لبعض قال وان المؤمنین
یلتقیان فیذکران الله ثم یذکران فضلنا اهل البیت فلا یبقی علی وجه ابلیس مضغة لحم الا
تخدد حتی ان روحه لتستغیث من شدة ما تجد من الالم فتحس ملائکة السماء وخزان الجنان
فیلعنونه حتی لا یبقی ملک مقرب الا لعنه فیقع خاسئا حسیرا مدحورا **شرح** انکی بنون والف
اصل التفضیل است از باب ضرب النکایة بکسر نون کشتن وجراحت کردن دشمن و پوست کندن جراحت
دبیله و اینجا مناسب نیست و مراد آزار کردن است نصب اهل بالاختصاص است المضغة بضم میم وسکون ضاد بانقطه
وغین بانقطه پاره گوشتی که بقدر خائیدن باشد واستعمال المضغة لحم در ابلیس که از جن است بر سبیل استعاره
است تخدد بخا و دو دال منقوطه بصیغه مضارع معلوم غائبه باب تفعل مرفوع است یک تا محذوف شده التخدد
درهم کشیده شدن و لاغر شدن الخاسئ بخای بانقطه و سین بی نقطه و همزه اسم فاعل باب علم صاحب حسرت
یا از باب نصر و ضرب واپس رانده کرده شده از رحمت الهی و مانند آن یعنی شنیدم از امام موسی کاظم ع میگفت
نیست چیزی آزار کننده تر ابلیس را و لشکرهای او را از زیارت برادرانی که برادری ایشان در راه خدا
باشد بعض ایشان بعضی دیگر را امام گفت و بدرستی که دو مومن باهم ملاقات میکنند پس یاد ربوبیت الله تعالی
میکنند بعد از آن یاد میکنند فضیلت ما اهل بیت را پس باقی نماند بر روی ابلیس پاره گوشتی مگر اینکه
درهم کشیده میشود تا اینکه روح پلید او هر آینه ناله میکند از سختی آنچه می آید از درد پس احساس میکنند فرشتگان
آسمان و خزینه داران بهشتها که او چه درد دارد پس لعنت میکنند او را بسبب بد ذاتی و اراده فساد او تا بحدیکه
نمی ماند فرشته مقربی مگر آنکه لعنت میکند او را پس می افتد نارسیده بمطلب حسرت زده دور کرده شده

باب هشتاد و دوم اصل باب ادخال السرور علی المومنین

شرح این باب بیان فضیلت داخل ساختن خوشحالی بر مومنین است درین باب شانزده حدیث است
اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سر مومنا فقد سرنی ومن سرنی فقد
سر الله **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که خوشحال کند مومنی را پس بتحقیق خوشحال کرده
مرا و هر که خوشحال کند مرا پس بتحقیق خوشحال کرده الله تعالی را و بیان این شد در حدیث ششم باب بیست و سوم
کتاب التوحید که الله تعالی متصف بخوشحالی و مانند آن نمیشود حقیقة و امثال اینها مجاز و مبنی بر خلط اولیا
با وست **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال تبسم الرجل فی وجه اخیه حسنة وصرفه
القذی عنه حسنة وما عبد الله بشیء احب الی الله من ادخال السرور علی المومن **شرح** القذی بفتح
قاف و ذال بانقطه والف آنچه در چشم افتد و آزار کند و بکسر قاف خاک کنایت از هر چیز و اینجا مناسب است
و مراد آزردگی است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت لب خنده مردی در روی برادر

مومن خوشحال است و بر گردانیدن مرد آزردگی را از برادر مومن نیکوست و عبادت کردن شش ماه (تهجد و شب زنده داری)
محبوب تر باشد بسوی الله تعالی بعبادت از داخل کردن خوشحالی بر مومن از مومن و نزد بیشتر
محبوب تر از همه عبادتهاست که از جنس خوشحال کردن باشد پس منافات ندارد با آنچه در ذکر انقضی
بیرون غیر او تول مرورست سوم **اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان فیما ناجی الله عز وجل به
عبده موسی علیه السلام قال ان لی عبادا ابیحهم جنتی واحکمهم فیها قال یا رب ومن هؤلاء الذین
تبیحهم جنتک وتحکمهم فیها قال من ادخل علی مومن سرورا **شرح** احکمهم بصیغه متکلم
وحده از باب تفعیل است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستی که در جمله آنچه راز گفت
الله عز وجل با بنده خود موسی علیه السلام را گفت بدرستی که مرا بندگانی که مباح میکنم برای ایشان بهشت
خود را و حاکم میکنم ایشان را در آن موسی گفت ای صاحب کل اختیار من و کیانند آنجماعتی که مباح میکنی برای
ایشان بهشت خود را و حاکم میکنی ایشان را در آن گفت هر که داخل کرد بر مومنی خوشحالی را **اصل** قال
ان مومنا کان فی مملکة جبار فولع به فهرب منه الی دار الشرک فنزل برجل من اهل الشرک فاظله وارفقه
واضافه فلما حضره الموت اوحی الله عز وجل الیه وعزتی وجلالی لو کان لک فی جنتی مسکن لاسکنتک
فیها ولکنها محرمة علی من مات بی مشرکا ولکن یا نار هیدیه ولا تؤذیه ویؤتی برزقه طرفی النهار
قلت من الجنة قال من حیث یشاء الله **شرح** ولع بعین مهمله بصیغه ماضی معلوم باب منع است
الولوع بفتح واو و ضم لام سبکی با کسی کردن و دروغ بر او بستن هیدیه بکسر ها و سکون یای دو و فتح دال
یا بفتح ها و تشدید یای مکسوره بصیغه امر حاضر معتل العین یائی باب ضرب یا باب تفعیل است والتهیید ترسانیدن
و مضطرب کردن یوتی بصیغه مجهول باب ضرب است برزقه نایب فاعل است و با برای تعدیه است یعنی امام
امام علیه السلام گفت بدرستی که مومنی بود در مملکت پادشاهی ظالمی از خلفای ضلالت پس سبکی کرد با او پس گریخت
از او بسوی مملکت اهل شرک صریح پس پناه داد او را و هموار کرد با او و مهمانی کرد او را پس چون وفات یافت
آن مرد وحی کرد الله عز وجل بسوی آن مرد که قسم بعزت من و بزرگی من که اگر بمقتضای حکمت ممکن می بود
که ترا در جنت من جائی باشد هر آینه جا میدادم ترا در آن ولیکن جنت من حرام است بر هر که مرد بر حالی که شریک
کرده باشد با من دیگری را در عبادت ولیکن ای آتش جهنم بترسان او را و آزار مکن او را و آورده میشود
رزق آن مشرک در اول و آخر روز گفتم آیا از بهشت گفت از هر جائی که میخواهد الله تعالی یا یعنی که از بهشت
نیست چهارم **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه واله ان احب الاعمال الی الله عز وجل
ادخال السرور علی المومنین **شرح** مضمون این گذشت در حدیث دوم این باب پنجم **اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال اوحی الله عز وجل الی داود علیه السلام ان العبد من
عبادی لیأتینی بالحسنة فابیحه جنتی فقال داود یا رب وما تلک الحسنة قال یدخل علی عبدی المومن

ف [illegible]

سرورا ولو بتمرة قال داؤد یارب حق لمن عرفك ان لایقطع رجاءه منك **شرح** روایت است
از امام جعفر صادق علیہ السلام راوی گفت کہ امام گفت وحی کرد اللہ عزوجل بسوی داؤد علیہ السلام کہ گاہی بندہ
از بندگان من ہر آئینہ می آورد نزد من یک حسنہ را پس مباح میکنم برای او کل جنت خود را چنانچہ بیان شد
در حدیث سوم پس گفت داؤد ای صاحب کل اختیار من وچیست آن حسنہ گفت اینکہ داخل کند بر بندہ من کہ
مومن باشد خوشحالی را ہر چند کہ بیک خرما باشد گفت داؤد کہ ای صاحب کل اختیار من لازم است برای کسی کہ شناخت
ترا کہ کریم ورحیمی اینکہ نبرد امید خود را از تو **ششم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال لایری
احد کم اذا ادخل علی مومن سرورا انہ علیہ ادخلہ فقط بل واللہ علینا بل واللہ علی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ **شرح** لایری نفی بمعنی نہی است قط بفتح قاف وسکون طاء است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت باید کہ اعتقاد نکند یکی از شما چون داخل کند بر مومنی خوشحالی را کہ بر او داخل کردہ
وبس بلکہ بخدا قسم کہ داخل کردہ بر ما نیز بلکہ بخدا قسم کہ داخل کردہ بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ نیز **ہفتم**
اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال سمعتہ یقول ان احب الاعمال الی اللہ عزوجل ادخال السرور
علی المومن شبعة مسلم او قضاء دینہ **شرح** شبعة بفتح شین با نقطہ وسکون بای یکنقطہ وعین بی نقطہ
وتای وحدت مجرور وعطف بیان یا بدل السرور است بمعنی سیر شدن وبضم شین طعامی کہ بقدر یکسیر شدن باشد
مسلم بمعنی مومن است وتبدیل لفظ برای بشارت است باینکہ ظاہر ایمان کافی است در حصول ثواب یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیہ السلام راوی گفت شنیدم از او کہ میگفت بدرستی کہ محبوب ترعملہا بسوی اللہ عزوجل داخل کردن
خوشحالی است بر مومن آن خوشحالی یک سیر شدن مومنی است یا دادہ شدن قرض اوست مثلا **ہشتم اصل**
قال ابو عبد اللہ علیہ السلام فی حدیث طویل اذا بعث اللہ المومن من قبرہ خرج معہ مثال یقدم
امامہ کلما رأی المومن ہولا من اہوال یوم القیمة قال لہ المثال لاتفزع ولاتحزن وابشر بالسرور والکرامة
من اللہ عزوجل حتی یقف بین یدی اللہ عزوجل فیحاسبہ حسابا یسیرا ویامر بہ الی الجنة والمثال
امامہ فیقول لہ المومن یرحمك اللہ نعم الخارج خرجت معی من قبری وما زلت تبشرنی بالسرور
والکرامة من اللہ حتی رأیت ذلك فیقول من انت فیقول انا السرور الذی کنت ادخلتہ علی اخیك
المومن فی الدنیا خلقنی اللہ عزوجل منہ لابشرك **شرح** المثال بکسر میم وثای سہ نقطہ مانند
ومراد اینجا جسمی است کہ مانند است با عملی کہ در دنیا از مکلف صادر شدہ واگر مختلف در حقیقت باشند چہ مثال
جوہر است وعمل عرض است یقدمہ بصیغہ مضارع غائب معلوم باب نصر است امامہ منصوب بر ظرف مکان است
ومراد اینست کہ بسیار دور نیست الہول بفتح ہاء وسکون واو ترسیدن ومراد اینجا ہولناک است لاتفزع بفا
وزای با نقطہ وعین بی نقطہ بصیغہ نہی حاضر باب منع وعلم است ولاتحزن بصیغہ نہی حاضر باب علم است ابشر
ببای یک نقطہ وشین با نقطہ ورای بی نقطہ بصیغہ امر حاضر باب افعال است بفتح ہمزہ منصوب است وباقی افعال

مرفوع است الکرامة بفتح کاف گرامی بودن بین یدی الله عزوجل عبارت از موقف حساب است حمل وران السرور
جنہ لیست زیاد کردن کنت برماضی برای بعد زمان ماضی است از حال خاقنی تا آخر استیناف برای بیان حقیقت
حمل مجاز لیست بین درصفة برای سببیت است و میتواند بود که برای ابتدا باشد و حاصل ہر دو یکی است یعنی
گفت امام جعفر صادق علیہ السلام در حدیثی طولانی کہ چون برانگیزد الله تعالی مومن را از قبر او بیرون آید با او
صورتی کہ سابق برآورده در پیش او در ہر باب کہ بیند مومن ہولناکی را از ہولناکیہای روز قیامت گوید
او را آن صورت کہ مضطرب میشو و دلگیر مباش کہ این برای تو نیست و صاحب مژده باش بخوشحالی و گرامی بودن
از جانب الله عزوجل تا ایستاده بشود مومن در عرصہ حساب قیامت پس حساب میکند الله تعالی با او حسابے
آسان کہ سخت گیری در آن نیست اصلا و امر میکند ملائکہ را با او کہ بسوی جنت برده بشود و آن صورت در پیش
او ہست تا جنت پس میگوید آن صورت را مومن رحمت کناد ترا الله تعالی خوب بیرون آمده تو با من از گور
بیرون آمدی با من از قبر من و ہمیشہ مژده میدادی مرا بخوشحالی و گرامی بودن از جانب الله تعالی تا آنکہ
دیدم آنچہ را کہ مژده دادی پس مومن میگوید کیستی تو پس صورت میگوید من آن خوشحالیم کہ داخل کردی برادر
مومن خود در دنیا بیان این آنکہ آفرید مرا الله عزوجل بسبب آن تا خوشحال کنم ترا **تهم اصل** عن محمد
بن جمهور قال کان النجاشی وهو رجل من الدهاقین عاملا علی الاهواز وفارس فقال بعض
اهل عمله لابی عبد الله علیه السلام ان فی دیوان النجاشی علی خراجا وهو مومن یدین بطاعتک
فان رایت ان تکتب لی الیه کتابا قال فکتب الیه ابو عبد الله علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم
سر اخاک یسرک الله **شرح** نجاشی بفتح و کسر نون و تخفیف جیم و الف و تشدید یا است الدهاقین
بفتح دال بی نقطہ جمع دہقان بکسر دال و سکون ہا اہل زراعت در دیہا است اہواز بفتح ہمزه و سکون ہا
و آخرش زای با نقطہ محل است در میان بصره و فارس مثل شوستر و دزفول و جوینره و رامہرمز و مانند آنہا
الدیوان بکسر دال بی نقطہ و گاہی مفتوح میباشد دفتری کہ در آن اسم لشکر و مواجب ایشان میباشد الخراج بفتح خای
با نقطہ و رای بی نقطہ و الف و جیم مالی کہ پادشاه از املاک مردم میگیرد و کرایہ زمین مفتوح العنوة جزای ان رایت
محذوف است بتقدیر لفعلت یعنی روایت است از محمد بن جمهور گفت بود نجاشی و او مردیست از روستاییان
وال خراج برای اہواز و فارس پس گفت بعض اہل مواضعی کہ در تحت عمل او بود امام جعفر صادق علیہ السلام را
کہ بدرستی کہ در دفتر نجاشی بر گردن من خراجی ہست یعنی کہ حوالہ کرده و تحصیلدار گماشتہ و او مومن است
اعتقاد بفرض طاعت تو دارد پس اگر صلاح دانی کہ نویسی برای من بسوی او مکتوبی نفع بیر ساند مرا محمد گفت
پس نوشت بسوی او امام جعفر صادق علیہ السلام بسم الله الرحمن الرحیم خوشحال کن برادر مومن خود را
تا خوشحال کند ترا الله تعالی **اصل** قال فلما ورد الکتاب علیه دخل علیه وهو فی مجلسه فلما خلا
ناوله الکتاب وقال هذا کتاب ابی عبد الله علیه السلام فقبله ووضعه علی عینیه قال له ما حاجتک

قال حاج علی فی دیوانک فقال له وکم هو قال عشرة الاف درهم فدعا کاتبه وامره باداتها
عنه ثم اخرجه منها وامران یثبتها له لقابل شرح در دلبصیغۀ ماضی معلوم باب فرب هست الورود
مشرف بر چیزی شدن الکتاب مرفوع و فاعل وردهست وظاهر اینست که بجای الکتاب بالکتاب باید و در ورد ضمیر مستتر راجع
به بعض اہل عملہ باشد ضمیر علیه بر دو جا راجع بنجاشی است ضمیر دخل راجع به بعض اہل عمله است الاداء بفتح همزه و تخفیف
دال بی نقطه اسم تادیه یعنی رسانیدن ضمیر ست راجع بنجاشی است وضمیر مستتر در اخرجه راجع بنجاشی و بارز راجع
بعض اہل عمله است واو در وامر برای عطف تفسیر است ضمیر امر راجع بنجاشی است یثبتها بثای سه نقطه و بای یک نقطه
و تای دو نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال یا باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بکاتب است الاثبات والتثبیت
پا بر جا کردن و مراد اینجا مواجب یا سیورغال کردن است تا دیگر حوالۀ کسی نشود در دست صاحب ملک و پا برجا
باشد لام در لقابل بمعنی من ابتدائیه است یعنی محمد گفت پس مشرف شد آن مرد با مکتوب که داخل شود بر نجاشی
داخل شد بر او برحالی که او در مجلس حکومت خود و کثرت مردم بود پس چون مجلس خالی شد داد مکتوب را و گفت
این مکتوب امام جعفر صادق علیه السلام است پس نجاشی بوسید مکتوب را و گذاشت آنرا بر دو چشم خود و گفت او را
که چیست حاجت تو گفت خراجی است که بر منست در دفتر لشکر تو یا نیمعنی که حواله شده بر من پس گفت او را چه قدر است
آن خراج گفت ده هزار درهم پس نجاشی طلب کرد نویسنده خود را و امر کرد نویسنده را برسانیدن هزار درهم که از جانب
نجاشی بتحصیلداران دهد چون در امسال حواله شده بود و برگردانیدن باعث شهرت میشد بعد از آن بیرون کرد
آن مرد را از ده هزار درهم باین روش که امر کرد نویسنده را که مواجب یا سیورغال آن مرد کند از ابتدای سال
آینده تا دیگر حواله نشود اصل ثم قال له هل سررتک فقال نعم جعلت فداک ثم امر له بمرکب وجاریة
وغلام وامر له بتخات ثیاب فی کل ذلک یقول له هل سررتک فیقول نعم جعلت فداک فکلما قال نعم
زاده حتی فرغ ثم قال له احمل فرش هذا البیت الذی کنت جالسا فیه دفعت الی کتاب مولای
الذی ناولتنی فیه وارفع الی حوائجک قال ففعل وخرج الرجل فصار الی ابی عبد الله علیه السلام
بعد ذلک فحدثه بالحدیث علی جهة فجعل یسر بما فعل فقال الرجل یا ابن رسول الله کانه
قد سرت ما فعل بی فقال ای والله لقد سر الله ورسوله شرح التخت بفتح تای دو نقطه
در بالا و سکون خای با نقطه و تای دو نقطه در بالا بوقچه و مانند آن که نگاه داشته میشود در آن جامه های
دوخته فرغ بفا و زای با نقطه و غین منقوطه بصیغه ماضی معلوم باب منع و علم است و ضمیر راجع به بعض اہل
عمله است الفزع بفتح فاء و زاء اضطراب از تنگی حوصله و میتواند بود که بزای بی نقطه و غین با نقطه از باب نصر
و منع و علم باشد و ضمیر راجع بنجاشی باشد و حاصل هر دو یکی است جعل بمعنی شرع است و ضمیر راجع بامام علیه السلم
است یسر بصیغه مجهول است ضمیر فعل راجع بنجاشی است و عائد محذوف یعنی بعد از آن نجاشی گفت او را
آیا خوشحال کردم ترا پس آن مرد گفت آری قربانت شوم بعد از آن امر کرد برای او بچارپائی برای سواری

وکنیزی وغلامی وامر کرد برای او ببوقچه جامه بائی که بپوشد در هر امر کردن میگفت آیا خوشحال کردم ترا پس
آن مرد میگفت آری قربانت شوم پس در هر بار که گفت آری زیاد کرد برای او عطارا تا آنکه خود ملول و تنگی
کرد و مضطرب شد و نگفت آری بعد از آن گفت او را بردار فرش این خانه را که بودم نشسته در آن وقتی که
وادی بمن مکتوب آقای مرا که عطا کردی مرا در آن و عرض کن بسوی من بعد از این هر حاجتی را که داشته باشی
محمد گفت پس برداشت فرش را و بیرون آمد آن مرد پس رفت بسوی امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن
پس حکایت کرد او را بآن سرگذشت برنهجی که واقع شده بود پس امام علیه السلام شروع کرد در مبتهج شگفته میشد
بآنچه کرد نجاشی پس گفت آن مرد ای پسر رسول گویا که شان هنیت که بتحقیق خوشحال کرد ترا آنچه نجاشی کرد بامن
پس امام گفت آری بخدا قسم که هر آئینه خوشحال کرد الله تعالی و رسولش را **دهم اصل** سالت ابا عبد الله
علیه السلام عن حق المومن علی المومن فقال حق المومن اعظم من ذلك لو حدثتكم لكفرتم ان المومن
اذا خرج من قبره خرج معه مثال من قبره یقول له ابشر بالكرامة من الله والسرور فیقول له
بشرك الله بخیر قال ثم یمضی معه یبشره بمثل ما قال واذا مر بهول قال لیس هذا لك واذا
مر بخیر قال هذا لك فلا یزال معه یومنه مما یخاف ویبشره بما یحب حتی یقف معه بین یدی الله
عز وجل فاذا امر به الی الجنة قال له المثال ابشر فان الله عز وجل قد امر بك الی الجنة قال
فیقول من انت رحمك الله تبشرنی من حین خرجت من قبری وآنستنی فی طریقی وخبرتنی عن ربی
قال فیقول انا السرور الذی کنت تدخله علی اخوانك فی الدنیا خلقت منه لابشرك واونس وحشتك
شرح مشار الیه ذلك خیال سابق است که سهل خواهد بود بجا آوردن حق مومن لكفرتم بصیغه ماضی معلوم
باب تفعیل یا باب نصرست و بنا بر اول مراد تکفیر مخاطبین اکثر مومنان است برای اشکال قیام بحقوق ایشان
که لازم میشود اگر تصدیق ایمان ایشان کنند و بنا بر دوم مراد پوشانیدن حق و مخالفت آن است
و میتواند بود که مراد این باشد که از بسیاری و عظمت آن حق باور نکنید سخن مرا و کافر میشوید یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از حق مومن بر مومن تا عمل کنم بآن پس گفت حق مومن بزرگتر است از آنست
که خیال کردی اگر خبر کنم شما را هر آئینه کافر میشوید و مضمون باقی حدیث گذشت در حدیث هشتم این باب
یازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله احب الاعمال الی الله سرور
تدخله علی مومن تطرد عنه جوعته او تکشف عنه کربته **شرح** گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله محبوب ترعملها بسوی الله تعالی خوشحالی است که داخل کنی آنرا بر مومنی باین روش که برطرف
از او گرسنگی او را یا دور کنی از و غمگینی او را **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من ادخل علی مومن سرورا خلق الله عز وجل من ذلك السرور خلقا فیلقاه عند موته
فیقول له ابشر یا ولی الله بكرامة من الله و رضوان ثم لا یزال معه حتی یدخل قبره فیقول له

مثل ذلک فاذا بعث یلقاه فیقول له مثل ذلک ثم لا یزال معه عند کل هول یبشره ویقول له مثل ذلک فیقول له من انت رحمک الله فیقول انا السرور الذی ادخلته علی فلان **شرح** مضمون این گذشت در حدیث هشتم ودهم این باب **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله بن سنان قال کان رجل عند ابی عبد الله علیه السلام فقرا هذه الایة والذین یوذون المومنین والمومنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا قال فقال ابو عبد الله علیه السلام فما ثواب من ادخل علیه السرور فقلت جعلت فداک عشر حسنات فقال ای والله والف الف حسنة **شرح** روایت است از عبد الله بن سنان گفت بود مردی نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عز وجل وسلامه علیه پس خواند آن مرد با امام این آیه را از سوره احزاب بجماعت که آزار میکنند مردان مومن وزنان مومنه را بسبب گناهی که کرده باشند پس بر دوش خود گرفته اند بهتانی از گناهی ظاهر را که بهتان میدارد عبد الله گفت پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس چیست ثواب کسی که داخل کند بر مومن خوشحالی را پس گفتم قربانت شوم ده حسنه پس امام گفت آری بخدا قسم وهزار هزار حسنه باینمعنی که ده حسنه در هر عمل صالح میباشد بست در ضمن هزار هزار حسنه یا باینمعنی که تفاوت است از ادخال سرور در صحت نیت واخلاص فعلی پس اقل ثواب آن ده حسنه است واکثر ثواب آن هزار هزار حسنه است **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال من ادخل السرور علی مومن فقد ادخله علی رسول الله صلی الله علیه وآله ومن ادخله علی رسول الله فقد وصل ذلک الی الله وکذلک من ادخل علیه کربا **شرح** وصل بهمزه اقبح معلوم باب قرب یا باب تفعیل است الوصل والتواصل متصل کردن چیزی بچیزی وذکر خوشحالی در حق الله تعالی برای افاده غلط الله تعالی با ولیاء است چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول این باب یعنی روایتاست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که داخل کرد خوشحالی را بر مومنی پس بتحقیق داخل کرده آنرا بر رسول الله وهر که داخل کرد آنرا بر رسول الله پس بتحقیق رسانید آن خوشحالی را بسوی الله وبرین قیاس است هر که داخل کرد بر مومنی غمی را **پانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایما مسلم لقی مسلما فسره سره الله عز وجل **شرح** سره با ضمیر منصوب است الله مرفوع است ومضمون این موافق حدیث دوازدهم است ودر بعض نسخ بی ضمیر منصوب است والله منصوب است ومضمون آن ظاهر است از شرح حدیث سابق **شانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من احب الاعمال الی الله عز وجل ادخال السرور علی المومن اشباع جوعته او تنفیس کربته او قضاء دینه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله محبوب ترعملها بسوی الله عز وجل داخل کردن خوشحالی بر مومن از موده است مثل سیر کردن گرسنگی او یا برطرف کردن غم او یا آخر کردن قرض او.

باب هشتاد وسوم اصل باب قضاء حاجة المومن

شرح این باب بیان فضیلت برآوردن حاجت مومنی آزموده است درین باب چهارده حدیث است

اول اصل عن المفضل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لی یا مفضل اسمع ما اقول لك واعلم انه الحق وافعله واخبر به علیة اخوانك قلت جعلت فداك وما علیة اخوتی قال الراغبون فی قضاء حوائج اخوانهم قال ثم ومن قضی لاخیه المومن حاجة قضی الله عز وجل یوم القیمة مائة الف حاجة من ذلك اولها الجنة ومن ذلك ان تدخل قرابته ومعارفه واخوانه الجنة بعد ان لا یکونوا نصابا وکان المفضل اذا سال الحاجة من اخوانه قال له اما تشتهی ان تکون من علیة الاخوان **شرح** العلیة بکسر عین بینقط وسکون لام وتخفیف یای دو نقطه در پایین بزرگان قوم وبضم وکسر عین وتشدید لام وتشدید یا غرفه وبنا بر دوم اینجا استعاره خواهد بود باعتبار بلندی مرتبه النصاب بضم نون وتشدید صاد بینقط جمع ناصب دشمن امام عالم بجمیع احکام الهی ومراد کسی است که مستضعف نباشد وتجویز خلو زمان از امام عالم بجمیع احکام کند چه او دشمن خواهد بود اگرچه اظهار محبت کند چنانچه یهود ونصاری دشمن الله تعالی اند وخود را دوستدار تر میشمارند یعنی روایت است از مفضل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت برای مفضل بشنو آنچه را که میگویم ترا وبدان که آن حق است بکار آمدنی وبکن آنرا وخبر ده بآن بزرگان برادران مومن خود را گفتم قربانت شوم وکیانند بزرگان برادران من گفت جمعی که رغبت دارند در برآوردن حاجتهای برادران مومن خود مفضل گفت بعد از آن امام گفت وهر که برآورد برای برادر مومن خود حاجتی را برآورد الله عز وجل برای او در روز قیامت صد هزار حاجت را از جمله آنها اول آنها که بهشت است واز جمله آنهاست آنکه داخل شوند خویشان او وآشنایان او وبرادران مومن او در بهشت بشرط آنکه باشند دشمنان امام عالم بجمیع احکام الهی وسال مفضل این بود که چون طلب میکرد حاجت خود را از برادری از جمله برادران مومن خود میگفت او را آیا میل نداری که باشی از جمله بزرگان برادران مومن

دوم اصل عن المفضل بن عمر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق خلقا من خلقه انتجبهم بقضاء حوائج فقراء شیعتنا لیثیبهم علی ذلك الجنة فان استطعت ان تکون منهم فکن **شرح** روایت است از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل آفرید مخلوقی چند از مخلوقان خود را که برگزید ایشان را برای برآوردن حاجتهای فقراء شیعه امامیه ما تا ثواب ایشان کند برای آن حاجت برآوردن بهشت را پس اگر استطاعت داشته باشی آنکه شوی از جمله برگزیدگان پس بشو **اصل** ثم قال لنا والله رب نعبده ولا نشرك به شیئا **شرح** بعد از آن امام گفت برای ما اوصیای رسول علیه السلام بخدا قسم که صاحب کل اختیاری هست که عبادت او میکنیم وشریک در حکم نمیکنیم با او چیزی را مخفی نماند که این فقره اشارت است بوجه تخصیص فقراء بشیعه ائمه معصومین علیهم السلام واشارت است بشرک فقرای غیر شیعه امامیه باعتبار اینکه پیروان ائمه ضلالت اند وچون حکم بظن میکنند

مشترکند و پیرو مشترک مشترک ہست و مولانا محمد امین استرابادی رحمۃ اللہ تعالی گفتہ کان ہذہ العبارۃ تعریض
الی المفضل و این اشارت ہست باینکہ مفضل بن عمر باعتقاد جمعی از علمای رجال از تابعان ابو الخطاب
محمد بن مقلاص بودہ و او در اوائل دعوی نبوت برای امام جعفر صادق علیہ السلام میکرد و او در آخر دعوی
الوہیت برای امام علیہ السلام میکردہ و باعتقاد جمعی دیگر مفضل صحیح المذہب بودہ وکیل امام جعفر
صادق علیہ السلام بودہ و می آید حدیث سوم و چہارم باب نود و یکم **سوم اصل** عن ابی عبد اللہ
علیہ السلام قال قضاء حاجۃ المومن خیر من عتق الف رقبۃ و خیر من حملان الف فرس
فی سبیل اللہ **شرح** الحملان بضم حای بینقطہ و سکون میم مصدر بامعنی برداشتن و در اینجا سوار
کردن ہست چنانچہ نظیر آن می آید در حدیث چہارم باب آیندہ **یعنی** روایت ہست امام جعفر صادق ع
گفت بر آوردن حاجت مومن بہتر ہست از آزاد کردن ہزار بندہ و بہتر ہست از سوار کردن مستحقان بر ہزار
اسپ در راہ اللہ تعالی **چہارم اصل** قال ابو عبد اللہ علیہ السلام لقضاء حاجۃ امرء
مومن احب الی اللہ من عشرین حجۃ کل حجۃ ینفق فیہا صاحبہا مائۃ الف **شرح** گفت امام جعفر صادق ع
ہر آئینہ بر آوردن حاجت مردی کہ مومن باشد محبوب تر ہست بسوی اللہ تعالی از بیست حج کہ در ہر حجی خرج کردہ
باشد صاحبش صد ہزار درہم یا مراد صد ہزار دینار ہست **پنجم اصل** عن اسمعیل بن عمار الصیرفی
قال قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام جعلت فداک المومن رحمۃ علی المومن قال نعم قلت وکیف
ذاک قال ایما مومن اتی اخاہ فی حاجۃ فانما ذلک رحمۃ من اللہ ساقہا الیہ و سببہا لہ فان
قضی حاجتہ کان قد قبل الرحمۃ بقبولہا وان ردہ عن حاجتہ وہو یقدر علی قضائہا فانما
رد عن نفسہ رحمۃ من اللہ عز وجل ساقہا الیہ و سببہا لہ و ذخر اللہ عز وجل تلک الرحمۃ
الی یوم القیمۃ حتی یکون المردود عن حاجتہ ہو الحاکم فیہا ان شاء صرفہا الی نفسہ وان شاء
صرفہا الی غیرہ **شرح** روایت ہست از اسمعیل بن عمار صراف گفت گفتم امام جعفر صادق علیہ السلام را
قربانت شوم اینکہ منقول شدہ کہ مومن رحمتی ہست مومن را ہست گفت آری گفتم و چون راست
میشود آن گفت مثلا ہر مومنی کہ آمد نزد برادر مومن خود برای حاجتی پس جز این نیست کہ آن مومن
رحمتی ہست از جانب اللہ تعالی کہ راندہ آنرحمت را بسوی آن برادر و سبب آنرا ساختہ برای آن برادر
پس آن برادر اگر بر آورد حاجت آن مومن را قبول کردہ خواہد بود بتحقیق آن رحمت را بقبول کہ لائق
آن رحمت ہست و اگر برگردانید آن مومن را از حاجت آن مومن بر حالی کہ آن برادر قدرت داشتہ باشد
بر آوردن آنحاجت را پس جز این نیست کہ آن برادر گردانیدہ از خود رحمتی را از جانب اللہ عز و جل
کہ راندہ آنرا بسوی او و سبب آنرا ساختہ برای او و ذخیرہ میکند اللہ عز و جل آن رحمت را تا روز قیامت
تا باشد آن مومن برگردانیدہ شدہ از حاجت خود و لبس صاحب اختیار در آن رحمت اگر خواہد صرف کند

آن رحمت را بسوی خود خرج واگر خواهد صرف کند آنرا بسوی غیر خود اصل یا اسمعیل فاذا کان یوم القیمة
وهو الحاکم فی رحمة من الله قد شرعت لہ فالی من تری یصرفها قلت لا اظن یصرفها عن نفسہ قال
لا تظن ولکن استیقن فانہ لن یردها عن نفسہ یا اسمعیل من اتاہ اخوہ فی حاجة یقدر علی قضائها
فلم یقضها لہ سلط اللہ علیہ شجاعا ینهش ابهامہ فی قبرہ الی یوم القیمة مغفورا لہ او معذبا
شرح شرعت بشین بانقطہ ورای منقط وعین بنقطہ بصیغہ ماضی مجهول غائب باب منع ست الشرع بنایت
بلند کردن چیزی تا خوب نمودار شود لا اظن یصرفها چون مستعمل شدہ در ما اظن ان لا یصرفها چنانچہ
متعارف است ور امثال این فقرہ در جواب واقع شدہ کہ لا تظن نهی در لا تظن وامر در استیقن بر حقیقت نیست
چہ آنها اختیاری مخاطب نیست چہ یقین حاصل میشود ورا از کلام امام خواهی نخواهی وپیش از آن ممکن نیست
وبرا اگر ظن وامثال این متعارف است در خطاب عالم بجاهل میگوید اعلم آن فلانا کذا الشجاع بضم وکسر شین
بانقطہ وجیم وعین بنقطہ قسمی از مار کوچک است ینهش بنون وہا وشین بانقطہ بصیغہ مضارع معلوم باب منع
مغفورا حال مقدرہ است از ضمیر ابهامہ کہ نائب فاعل است یعنی ای اسمعیل پس چون شد روز قیامت وآن
برادر وپس صاحب اختیار باشد در رحمتی از جانب اللہ تعالی کہ بتحقیق خوب نمودار شدہ باشد برای او کہ
چہ مقدار از رحمت است پس بسوی کہ می بینی کہ صرف کند آن رحمت را گفتم گمان ندارم کہ برگرداند آنرا از خود خرج
امام گفت گمان مکن ولیکن یقین حاصل کن بیان این آنکہ بدرستی کہ او هرگز بر نمیگرداند آن رحمت را از خود خرج
بالتمیعنی کہ صرف آن برگرداندہ و نمیکند ای اسمعیل هر کہ آمد نزد او برادر مومن او کہ برای حاجتی کہ قدرت میدارد
بر بر آوردن آن پس بر نیاوردہ آنرا برای او مسلط میکند اللہ تعالی بر آنکس ماری را کہ میگزد شست او
از جملہ انگشتان دست او در قبر او تا روز قیامت بر حال کہ مقدر باشد کہ معذب شود در روز قیامت شعر
اصل عن ابان بن تغلب قال سمعت ابا عبد اللہ ع یقول من طاف بالبیت اسبوعا کتب اللہ
لہ ستة الاف حسنة ومحی عنہ ستة الاف سیئة ورفع لہ ستة الاف درجة قال وزاد فیہ اسحق بن عمار
وقضی لہ ستة الاف حاجة قال ثم قال وقضاء حاجة المومن افضل من طواف وطواف
حتی عد عشرا شرح محی بصیغہ معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است واگر از واوی باب نصر یا باب
منع میبود مکتوب بالف میشد المحی والمحو بر طرف کردن اثر چیزی یعنی روایت است از ابان بن تغلب گفت
شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ میگفت هر کہ طواف کند بخانہ کعبہ هفت گانہ مینویسد اللہ عزوجل
برای او شش هزار حسنہ را وبالکلیہ بر طرف میکند از او شش هزار گناہ را و بلند میکند برای او در بهشت
شش هزار مرتبہ را ابان گفت و زیاد کرد در این حدیث اسحق بن عمار این را کہ و بر می آورد برای او شش
هزار حاجت را مراد این است کہ اسحق در آن مجلس حاضر بود و بعد از آن این زیادتی را از امام نقل کرد
و من نشنیدم ابان گفت کہ بعد از آن امام علیہ السلام گفت بر آوردن حاجت مومن فاضل تر است

صافی شرح اصول کافی

از طوافی که هفتگانه باشد و طوافی دیگر تا امام تکرار کرده ده بار **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ما قضی مسلم لمسلم حاجة الا ناداه الله تبارک وتعالی علیّ ثوابک ولا ارضی لک بدون الجنة
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بر نمی آورد مومنی برای مومنی حاجتی را مگر
آنکه ندا میکند آن بر آورنده را الله تبارک وتعالی که لازم بر من است ثواب تو وراضی نمی شوم برای تو بثوابی که سوای
بهشت باشد یعنی که بثواب دنیا اکتفا نمیکنم **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال من
طاف بهذا البیت طوافا واحدا کتب الله عز وجل له ستة الاف حسنة ومحا عنه ستة الاف
سیئة ورفع له ستة الاف درجة حتی اذا کان عند الملتزم فتح له سبعة ابواب من ابواب الجنة
قلت جعلت فداک هذا الفضل کله فی الطواف قال نعم واخبرک بافضل من ذلک قضاء حاجة المسلم
افضل من طواف وطواف حتی بلغ عشرا **شرح** الملتزم بضم میم وسکون لام وفتح تای دو نقطه
در بالا وفتح زای با نقطه اسم مکان یا انفعال جائی از کعبه که در انجا ورنگ کردن وچسپانیدن خود بکعبه
یا دست بالیدن ودعا کردن واقع میشود ومراد اینجا حجر اسود یا میان حجر اسود ودر کعبه یا نزد در کعبه
است فتح بصیغه معلوم یا مجهول باب منع است تا نیث عشرا باعتبار مرات است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت هر که طواف کند باین خانه کعبه یک طواف مینویسد
الله عز وجل برای او شش هزار حسنه وبرطرف میکند از او شش هزار گناه و بلند میکند برای او شش هزار
درجه بهشت تا آنکه چون باشد نزد حجر اسود در آخر شوط هفتم میگشاید الله تعالی برای او هفت دراز درهای
بهشت را بمناسبت شوط هفتم زیرا که عدد شش درجه های سابق برای شش شوط سابق است گفتم
قربانت شوم این فضیلت تمامی آن در طواف است گفت آری وخبر میدهم ترا بچیزی که فاضل تر از ان
طواف است بیان این آنکه بر آوردن حاجت مومن غیر آزموده فاضل تر است از طوافی وطوافی تا آنکه
امام علیه السلام در شمردن رسیده بده بار **نهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
من مشی فی حاجة اخیه المومن یطلب بذلک ما عند الله حتی تقضی له کتب الله عز وجل
له بذلک مثل حجة وعمرة مبرورتین وصوم شهرین من اشهر الحرام واعتکافهما فی
المسجد الحرام ومن مشی فیها بنیة ولم تقض کتب الله بذلک له مثل حجة مبرورة فارغبوا
فی الخیر **شرح** هر یک از حتی تقضی ولم تقض بصیغه مضارع مجهول غائبه باب ضرب است وضمیر مستتر
راجع بحاجة است یا بصیغه معلوم غائبه است وضمیر مستتر راجع بمن است واحتمال مناسبتر است با آنچه می آید
در حدیث دوازدهم این باب ودر حدیث هفتم باب آینده اگر گوئی تفاوت در ثواب میان دو کس که هر کدام
سعی کرده باشد ویکی را میسر شده باشد ودیگری را میسر نشده باشد مستبعد است در عقل چه تفاوت
در ثواب بسبب چیزی که اختیاری نباشد محال است واین یکی از دلائل ابطال روایت معاذ بن جبل است

اگر مجتهد مصیب دو اجر دارد و مجتهد مخطی یکا جر دارد گوئیم میسر شدن برای یکی و میسر نشدن برای دیگری سه صورت دارد اول اینکه آن دیگری اگر کمال سعی میکرده باشد میسر میشده باشد واندک سعی کرده باشد دوم آنکه آن دیگری اگر کمال سعی کند میسر نشده باشد اصلا سوم اینکه آن دیگرے اگر کمال سعی کند میسر میشده باشد و او بیشتر از صورت اولی سعی کرده باشد ومراد درین حدیث صورت اولی است ومراد در حدیث دوازدهم صورت ثانیه است ومراد در حدیث هفتم باب آینده صورت ثالثه است پس مراد درین حدیث کسی است که استفراغ وسع خود نکرده بقرینه اینکه در آخر گفته فارغبوا فی الخیر وحمل الحدیث برین معنی باحتمال دوم در حتی تقضی و در ولم تقض اگرچه مناسب تر است امر برهر تقدیر مراد همین است وفرق میان ما نحن فیه و روایت معاذ همینست که استفراغ وسع در حد مجتهد باصطلاح مخالفان ماخوذ است پس هریک از مجتهد مصیب ومخطی استفراغ وسع کرده آنذالحجه بکسر حای بی نقطه یک حج اشهر حرم بضم حای بی نقطه وضم رای بی نقطه عبارت از رجب و ذی قعده و ذی حجه و محرم است و حرمت این ماهها آنست که جنگ در آنها حرام شده برای تعظیم کعبه چه عمره رجبیه ثواب بسیار دارد وسه ماه دیگر وقت سفر حج است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هرکه سعی کند برای حاجت برادر او که مومن است برحالی که طلب میکند با آن سعی ثوابی را که نزد الله تعالی است تا آنکه برآورده بشود بقضاے آنحاجت برای آن برادر مینویسد الله عزوجل برای آنکس بسبب آن سعی مثل ثواب یک حج وعمره که هر دو مقبول باشند وثواب روزه دو ماه از جمله چهار ماه صاحب حرمت وثواب اعتکاف آن دو ماه در مسجد حرام وهرکه سعی کند در آن حاجت فی الجمله بقصد صحیح وآنحاجت برآورده نشود مینویسد الله تعالے بسبب آن سعی برای آنکس مثل ثواب یک حج مقبول پس رغبت کنید در بهتر باین معنی که تقصیر در سعی نکنید تا ثواب بهتر را دریابید **دهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام تنافسوا فی المعروف لاخوانکم وکونوا من اهله فان للجنة بابا یقال له المعروف لا یدخله الا من اصطنع المعروف فی الحیوة الدنیا فان العبد لیمشی فی حاجة اخیه المومن فیوکل الله عزوجل به ملکین واحدا عن یمینه وآخر عن شماله یستغفران له ربه ویدعوان بقضاء حاجته ثم قال والله لرسول الله صلی الله علیه وآله اسر بقضاء حاجة المومن اذا وصلت الیه من صاحب الحاجة **شرح** فا در فان هر دو جا برای تعلیل است اما در اول برای تعلیل تنافسوا تا آخر است و در دوم برای تعلیل لا یدخله الا من اصطنع تا آخر است مراد بحاجته درینجا خصوص دخول باب معروف بهشت است اذا برای شرطست اگر ضمیر مستتر در وصلت راجع بحاجت باشد ومراد تقیید مومن بمومن کاملی باشد که حاجتمندی او حاجتمندی رسول است وبرای محض ظرفیت است اگر ضمیر مستتر راجع بقضاء باشد وتانیث باعتبار مضاف الیه باشد وبرهر تقدیر ضمیر الیه راجع برسول الله است

من صاحب متعلق با مرست یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام کمال رغبت کنید در نیکی برای برادران
مومن خود و ما شیما از اهل نیکی باشید یعنی که آنرا عادت کنید چه بدرستی که بهشت را دریست عالی که گفته میشود
آن در را معروف داخل نمی شود دران در مگر کسی که موجب بجا آورده باشد نیکی با مومنان ما در زندگی
دنیا یعنی که سعی در قضای حاجت مومنان کرده باشد چه بدرستی که بنده هر آئینه سعی میکند برای حاجت
برادر مومن خود پس موکل میکند الله عز وجل با و دو فرشته را یک در جانب دست راست او و دیگرے
در جانب دست چپ او هر حالی که طلب آمرزش میکنند برای او از صاحب کل اختیار او بر حالی که دعا میکنند
برای برآوردن حاجت او که دخول در معروف باشد مراد اینست که بعید عا آینه ملکات دخول در آن
در ممکن نیست و با دعای ایشان عدم دخول واقع نمی شود و دعای ایشان مخصوص انقسم کسی است
بعد از آن امام علیه السلام گفت بخدا قسم که هر آئینه رسول الله صلی الله علیه وآله خوشحال تر است به برآوردن
حاجت مومن چون رسد آنحاجت بسوے او از آن مومن صاحب حاجت **یازدهم** اصل عن
ابی جعفر علیه السلام قال والله لان احج حجة احب الیّ من ان اعتق رقبة ورقبة ومثلها
ومثلها حتی بلغ عشرا ومثلها ومثلها حتی بلغ السبعین ولان اعول اهل بیت من المسلمین
اسد جوعتهم واکسو عورتهم واکف وجوههم عن الناس احب الیّ من ان احج حجة وحجة
ومثلها ومثلها حتی بلغ عشرا ومثلها ومثلها حتی بلغ السبعین **شرح** رقبة سه بار مذکور است
برای اشارت بانیکه خصوصیت عدد سه مراد است ومثلها دو بار مذکور است برای افاده اصل تکرار
وضمیر مثلها در اول و دوم راجع است بسه رقبه حتی بلغ عشرا الکلام راویست چه اگر کلام امام میبود بیلغ
بصیغه مضارع می بود پس ضمیر بلغ راجع بامام است وتانیث عشرا باعتبار اینست که مراد عشر مرات است ضمیر
مثلها در سوم و چهارم راجع بر قبات مذکوره است که عدد آنها سی است چه ظاهر اینست که سه رقبه داخل
عشر مرات باشد الف لام السبعین برای عهد خارجی است چه عدد مفتاد عددیست مقرری برای افاده کثرت
بر وجه تمام چنانچه گفته در سوره توبه ان تستغفر لهم سبعین مرة پس عدد سی را ضرب در مفتاد می باید کرد تا یک
حج محبوب تر از دو هزار و صد اعتاق رقبه شود حتی بلغ السبعین نیز کلام راویست وضمیر بلغ راجع بامام است
مخفی نماند که تکرار امام علیه السلام لفظ مثلها را ده بار اولا و مفتاد بار ثانیا مستبعد است پس ظاهر اینست
که امام حتی یبلغ بلفظ مضارع گفته باشد و راوی عبارت امام را نقل نکرده باشد و بلفظ خود بیان آن کرده
باشد یا از کاتبان کافی سهوی شده باشد و همه جا بلفظ مضارع باشد و کلام امام باشد و برین قیاس است
ترجمه من ان احج تا آخر پس عدد دو هزار و صد را در دو دش ضرب می باید کرد تا نفقه دادن یک اهل بیت
از مومنان محبوب تر باشد از چهار هزار و چهار صد و ده هزار اعتاق رقبه یعنی روایتست از امام محمد
باقر علیه السلام گفت بخدا قسم که هر آئینه اینکه حج کنم یک حج محبوب تر است بسوی من از اینکه آزاد کنم بنده را

صافی شرح اصول کافی

و بنده را و بنده را و سه بنده و دیگر تا آنکه امام برسید به سه بنده که سی بنده باشد و مانند سی بنده که بنا
تا آنکه امام رسید بهفتاد سی بنده که دو هزار و صد بنده باشد و هر آئینه اینکه نفقه و هم خانه دا دوازمومنان
آزموده را باین روش که برطرف کنم گرسنگی ایشان را و پوشانیدم پوشانیدنی ایشان را و نگاهدارم آبروی
ایشان را از گدائی نزد مردم محبوب تر است بسوی من از اینکه حج کنم یک حج و یک حج و سه حج دیگر
و سه حج دیگر تا آنکه امام رسید به ده سه حج که سی حج باشد مانند سی حج و مانند سی حج تا آنکه امام رسید بهفتاد سی حج که از دو هزار
و صد حج باشد **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اوحی الله عزوجل الی
موسی علیه السلام ان من عبادی من یتقرب الی بالحسنة فاحکمه فی الجنة فقال موسی
یا رب وما تلک الحسنة قال یمشی مع اخیه المومن فی قضاء حاجته قضیت او لم تقض **شرح**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت وحی کرد الله عزوجل بسوی موسی علیه السلام که بدرستی که از
بندگان من کسی است که نزدیکی میجوید بسوی من بنیک حسنه که ختم کار او بآن شود پس صاحب اختیار میکنم
او را در بهشت پس گفت موسی علیه السلام ای صاحب کل اختیار من چیست آن حسنه گفت اینکه راه رود
با برادر مومن خود برای آوردن حاجت او خواه برآورده شود و خواه نشود بی تقصیر او **سیزدهم
اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول من اتاه اخوه المومن فی حاجة فانما هی رحمة من الله
تبارک وتعالی ساقها الیه فان قبل ذلک فقد وصله بولایتنا وهو موصول بولایة الله
وان رده عن حاجته وهو یقدر علی قضائها سلط الله علیه شجاعا من نار ینهشه فی قبره
الی یوم القیمة مغفورا له او معذبا فان عذره الطالب کان اسوء حالا **شرح** ضمیر منصوب
در وصله راجع بمصدر قبل است الولایة بکسر و فتح واو دوستی در هر دو جا اضافه مصدر بفاعل است مغفورا
منصوب و حال مقدره از مفعول به ینهشه است عذره بعین بی نقط و ذال با نقط و رای بی نقط بصیغه
ماضی معلوم باب ضرب است العذر بضم عین و سکون ذال معذور داشتن کسی در کاری و مراد اینجا در دل
نگرفتن گناه کسی است چنانچه عادت کاملان است که تجاوز از سیئه میکنند و مذکور شد در حدیث یازدهم باب
هفتاد و پنجم ضمیر کان راجع بمرجع ضمیر عذره است و بدتر بودن حال باعتبار اینست که طالب مومن کامل است
و رد حاجت مومن کامل بدتر از رد حاجت مومن غیر کامل است استاذی مولانا نصر الله تونی رحمه الله
در وقت درس گفت مراد بعذر اینجا اسقاط حق آخرتی است و بدتر بودن باعتبار اینست که منت برادر
زیاده شده مخفی نماند که این مبنی بر اینست که عذاب قبر باسقاط او ساقط نشود چه استیفای آن
حق الله تعالی است و باین تصریح کرده شیخ طوسی رحمه الله در کتاب اقتصاد که گفته کل حق لیس لصاحبه
قبضه لیس له اسقاطه کالطفل والمجنون لما لم یکن لهما استیفاء لم یکن لهما اسقاط والواحد منا لما لم یکن له
استیفاء ثوابه وعوضه فی الآخرة لم یسقط باسقاطه فعلم بذلک ان الاسقاط تابع للاستیفاء فمن لم یملک

احدے عالم بیک آلا خود محقق مدقق مولانا محمد امین استرآبادی ضمیر کان را راجع بطالب گرفته وگفته ای کان الطالب اسوء حالا التصدیقه الکاذب ولترکه النهی عن المنکر یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت هر که آمد نزد او برادر مومن او در حاجتی پس جز این نیست که آن حاجت رحمتی است از الله تعالی که رانده آنرا بسوی آنکس پس اگر قبول کرد آن حاجت پس متصل کرد آن قبول را بدوستی ما و ما را و آن دوستی ما و را متصل است بدوستی الله تعالی او را و اگر برگرداند آن برادر را از قبول حاجت او بر حالی که آنکس قادر باشد بر برآوردن آن حاجت مسلط میکند الله تعالی بر او ماری از آتش را که میگزیده باشد او را در قبر تا روز قیامت بر حالی که مقدر باشد که در قیامت بخشیده میشود گناهان او یا مقدر باشد که معذب بر گناهان میشود پس اگر آن برادر که طلب کننده حاجت بود معذور دارد او را حال آنکس بدتر میشود که رد حاجت صاحب تهذیب اخلاق کرده **چهاردهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المومن لترد علیه الحاجة لاخیه فلا تکون عنده فیهتم بها قلبه فید خله الله تبارک وتعالی بهم الجنة **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که مومن هر آئینه گاهی وارد میشود بر او حاجت برادر مومن او و پس نمی باشد نزد او قدرت بر برآوردن آن پس غمناک میشود بسبب آن حاجت دل او پس داخل میکند او را الله تبارک وتعالی بسبب غم او در بهشت

باب هشتاد و چهارم اصل باب السعی فی حاجة المومن

شرح این باب بیان فضیلت سعی در برآوردن حاجت مومن از موده بمعاشرت با طنبه و مانند نیست درین باب یازده حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال مشی الرجل فی حاجة اخیه المومن یکتب له عشر حسنات ویمحی عنه عشر سیئات ویرفع له عشر درجات قال ولا اعلمه الا قال ویعدل عشر رقاب وافضل من اعتکاف شهر فی المسجد الحرام **شرح** یکتب بصیغه معلوم باب نصر است و نسبت آن و نظائر آن بمشی نسبه مجازیست بمعنی بصیغه معلوم باب ضرب است لا اعلمه بمعنی لا اظنه است و افضل تا آخر در تحت ولا اعلمه تا آخر داخل نیست و میتواند بود که داخل باشد یعنی روایت است از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام علیه السلام گفت رفتن مرد در حاجت برادر مومن خود می نویسد یا یعنی که باعث این است که نوشته شود برای آن مرد ده حسنه و بر طرف میکند از او ده گناه و بر میدارد در بهشت برای او ده درجه محمد گفت و گمان ندارم امام را مگر اینکه گفت و برابری میکند آزاد کردن ده بنده را و فاضل تر است از اعتکاف یکماه در مسجد حرام **دوم اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول ان لله عبادا فی الارض یسعون فی حوائج الناس هم الآمنون یوم القیمة ومن ادخل علی مومن سرورا فرح الله قلبه یوم القیمة **شرح** شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت بدرستی که الله تعالی را بندگانی

در زمین که سعی میکنند در حاجتهای مردم آن بندگان خاطر جمع اند از عذاب در روز قیامت و هر که داخل کند بر مومنی خوشحالی را خوشحال میکند الله تعالی دل او را در روز قیامت **دوم اصل** قال ابو جعفر من مشی فی حاجة اخیه المسلم اظله الله بخمسة وسبعین الف ملك ولم یرفع قدما الا کتب الله له حسنة وحط عنه بها سیئة ویرفع لها بها درجة فاذا فرغ من حاجته کتب الله عز وجل له بها اجر حاج ومعتمر **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام هر که سعی کند برای حاجت برادر مومن ظاهری خود پناه میدهد او را الله تعالی بهفتاد و پنج هزار فرشته و بر نمی دارد قدمی را مگر آنکه می نویسد الله تعالی برای او حسنه و فرو می آورد ازو بسبب آن قدم گناهی را و بلند میکند برای آن قدم درجه در بهشت پس چون فارغ شد از سعی در حاجت او یا بمعنی که آن حاجت بر نیامد بقرینه حدیث هفتم ابنیا می نویسد الله عز وجل برای او بسبب آن حاجت و سعی او در آن ثواب حج کننده و عمره کننده **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لان امشی فی حاجة اخ لی مسلم احب الی من ان اعتق الف نسمة واحمل فی سبیل الله علی الف فرس مسرجة ملجمة **شرح** مسرجة بصیغه اسم مفعول باب افعال است و همچنین ملجمة **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر آئینه اینکه راه روم در حاجت برادری که مرا باشد مومن ظاهری محبوب تر است بسوی من از اینکه آزاد کنم هزار بنده را و سوار کنم در راه الله تعالی مردم را بر هزار اسپ زین کرده بشده لجام کرده شده **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من مومن یمشی لاخیه المسلم المومن فی حاجة الا کتب الله عز وجل له بکل خطوة حسنة وحط عنه بها سیئة ورفع له بها درجة وزید بعد ذلك عشر حسنات وشفع فی عشر حاجات **شرح** مراد بمسلم مومن ظاهر است و مراد بمومن مومن آزموده است و میتواند بود که چون مسلم گاهی بر اعم از مومن اطلاق میشود و اگر مومن شده باشد برای تصریح مراد تا اگر جای اکتفا بذکر مسلم شود مثل حدیث آینده دانسته شود که مراد مومن است الخطوة بضم خای با نقط وسکون طای بی نقط یک گام شفع بصیغه مجهول ماضی باب تفعیل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هیچ مومنی که راه رود برای برادر مسلم مومن خود در حاجت او مگر اینکه می نویسد الله تعالی برای او بهر گامی یک حسنه و فرو می آورد ازو بسبب آن گام یک گناه و بر می دارد برای او بسبب آن گام یک درجه در بهشت و زیاده کرده میشود بعد از آنچه مذکور شده ده حسنه و مقبول میشود شفاعت او در ده حاجت که برای خود خواهد یا برای دیگری **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سعی فی حاجة اخیه المسلم طلب وجه الله کتب الله عز وجل له الف الف حسنة یغفر فیها لاقاربه وجیرانه واخوانه ومعارفه ومن صنع الیه معروفا فی الدنیا فاذا کان یوم القیمة قیل له ادخل النار فمن وجدته فیها صنع الیك معروفا فی الدنیا فاخرجه باذن الله عز وجل الا ان یکون ناصبیا

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر کس سعی کند در حاجت برادر او که مومن است برای خواهش راه الله تعالی می نویسد الله عز وجل برای او هزار هزار حسنه بخشیده میشود دران حسنات برای خویشان او و همسایگان او و برادران مومن او و آشنایان او و هر که کرده باشد با او نیکی در دنیا پس چون میشود روز قیامت گفته میشود او را که داخل آتش جهنم شو پس هر کرا که یافتی دران که کرده باشد بسوی تو نیکی را در دنیا پس بیرون آور او را از آتش بحکم الله عز وجل که امر کرده آتش را که ضرر بتو نرساند مگر آنکه آنکس دشمن خدا و رسول دجج باشد یا نیعنی که تجویز کند که از زمان آدم تا انقراض تکلیف دنیا خالے میتواند بود از خلیفه الهی یعنی امام مفترض الطاعة عالم بجمیع کتاب الهی و احکام الهی خواه نبی و خواه وصی نبی

ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سعی فی حاجة اخیه المسلم فاجتهد فیها فاجری الله علی یدیه قضاءها کتب الله عز وجل له حجة وعمرة واعتکاف شهرین فی المسجد الحرام وصیامهما وان اجتهد ولم یجر الله قضاءها علی یدیه کتب الله عز وجل له حجة وعمرة

شرح مضمون این گذشت در حدیث نهم باب سابق و عمره اینجا زیاده شده پس میتواند بود که این تفاوت باعتبار تفاوت در شدت و ضعف سعی باشد و از انجمله است تفاوت در شدت و ضعف اخلاص

هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کفی بالمرء اعتمادا علی اخیه ان ینزل به حاجته

شرح کفی بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و باء در بالمرء بمعنی فی است و ظرف متعلق بکفی است اعتمادا تمیز از نسبت در کفی بالمرء است بمعنی کفی فی اعتماد المرء علی اخیه ان ینزل بصیغه معلوم مضارع غائب باب افعال فاعل کفی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بس است در اعتماد مرد بر برادر مومن خود اینکه فرود آورد بآن برادر حاجت خود. مقصود ترغیب در قضای حاجت برادر مومن است به بیان اینکه اظهار مومن حاجت خود را نزد کسی دلالت بر کمال اعتماد او بر ایمان آنکس میکند و این نعمتی است عظیم بر آنکس قدر آنرا باید که داند بقضای حاجت او و تکذیب ظن او نکند برد حاجت او

هشتم اصل عن صفوان الجمال قال کنت جالسا مع ابی عبد الله ع اذ دخل علیه رجل من اهل مکة یقال له میمون فشکا الیه تعذر الکراء علیه فقال لی قم فاعن اخاک فقمت معه فیسر الله کراه فرجعت الی مجلسی فقال ابو عبد الله علیه السلام ما صنعت فی حاجة اخیک فقلت قضاها الله بابی انت وامی فقال اما انک ان تعین اخاک المسلم احب الی من طواف اسبوع بالبیت مبتدئا

شرح الکراء بکسر کاف والف ممدوده بکرایه دادن چیزے وکرایه و بنا بر اول مصدر باب مفاعله است و هر دو اینجا مناسب است چه اشکال بکرایه دادن لازم دارد اشکال حصول کرایه را اما بفتح همزه و تخفیف میم است انک بکسر همزه است ان بفتح همزه و تخفیف نون مصدریه است مبتدا با مابعد مبتدئا بکسر دال بنقطه و همزه بصیغه اسم فاعل باب افتعال حال است از فاعل طواف یا اسبوع اسم مفعول حال است از طواف و بر هر تقدیر مراد طواف غیر فریضه است یعنی آنکه الله تعالی واجب کرده باشد مکلف آن را

بجای آورد یعنی روایت است از صفوان شتردار گفت بودم نشسته با امام جعفر صادق ع وقتی که داخل شد
برو مردی از شترداران اهل مکه که گفته میشد او را میمون پس شکایت برد بسوی امام ع از اشکال بکرایه دادن او
شتر از برای او برای عود پس امام گفت مرا برخیز پس مدد کن برادر مومن خود را پس برخاستم با آن مرد پس آسان کرد
الله تعالی بکرایه دادن او شتر از پس برگشتم بسوی جائی که نشسته بودم پس گفت امام جعفر صادق ع چه کردی برای
حاجت برادر مومن خود پس گفتم برآورد آن حاجت را الله تعالی پدرم و مادرم فدای تو باد پس امام گفت آگاه
باش بدرستی که اعانت تو برادر مومن خود را محبوب تر است بسوی من از طواف هفت شوط بکعبه بر حالی که پیسیل
استحباب کرده باشی **اصل** ثم قال ان رجلا اتی الحسن بن علی ع فقال بابی انت وامی اعنی علی قضاء
حاجة فانتعل وقام معه فمر علی الحسین ع وهو قائم یصلی فقال له این کنت عن ابی عبد الله ع تستعینه علی حاجتک
قال قد فعلت بابی انت وامی فذکر انه معتکف فقال اما انه لو اعانک کان خیرا له من اعتکافه شهرا **شرح**
فعلت بفا و عین مهمله بصیغه ماضی متکلم باب منع بمعنی اردت است و مفعول آن محذوف است تقدیر فعلت الاستعانة
فذکر بذال بصیغه ماضی مجهول باب نصر است و فاعل محذوف ملازمان امام حسین ع است که پیش از وصول بخدمت
امام او را برگردانیده اند یعنی بعد از آن امام جعفر صادق ع گفت بدرستی که مردی آمد نزد حسن بن علی ع پس گفت
فدای تو باد پدرم و مادرم مدد کن مرا بر برآوردن حاجتی که دارم پس امام ع نعلین خود را پوشید و برخاست
با آن مرد پس گذشت بر امام حسین ع و او ایستاده بود در مسجد رسول ص نماز میکرد پس امام ع برای تعلیم اینکه اعتکاف مانع
سعی در حاجت برادر مومن نیست گفت آن مرد را کجا بودی که دور افتادی از توجه بسوی ابو عبد الله حسین بن علی ع
نامد و طلبی از او بر حاجتی که داری گفت بتحقیق اراده کردم استعانت از او را فدای تو باد پدرم و مادرم پس ملازمان
او گفتند او در مسجد معتکف است بانیمعنی که برای آن مانع بخدمت او نرفتم پس امام حسن ع گفت آگاه باش بدرستی که
او اگر اعانت تو میکرد بهتر میبود برای او از اعتکاف او در یکماه **نهم اصل** قال ابو عبد الله ع قال الله عز وجل
الخلق عیالی فاحبهم الی الطفهم بهم واسعاهم فی حوائجهم **شرح** گفت امام جعفر صادق ع که گفت الله
عز وجل در حدیث قدسی مخلوقان عیال منند بانیمعنی که ضامن رزق ایشان شده ام پس محبوب تر مخلوقان
بسوی من خوشتر سلوک تر با ایشان و ساعی تر در حاجتهای ایشان است **دهم اصل** عن ابی عمارة
قال کان حماد بن ابی حنیفة اذا لقینی قال کرر علی حدیثک فاحدثه قلت روینا ان عابد بنی اسرائیل
کان اذا بلغ الغایة فی العبادة صار مشاء فی حوائج الناس عانیا بما یصلحهم **شرح** ابو عمارة بضم
عین بی نقطه و تخفیف میم از اصحاب امام محمد باقر ع است حماد بن ابی حنیفة از محدثان مخالفان است چون با ابو عماره
ملاقات میکرد هوس شنیدن احادیث اهل البیت میکرد پس حدیثک بمعنی شخص نیست بلکه بمعنی جنس است
و ابو عماره اسم امامی را که از او نقل میکند نبرده برای شائبه تقیه روینا بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یعنی
روایتیست از ابو عماره گفت حماد بن ابی حنیفه چون ملاقات میکرد مرا میگفت مکرر بخوان بر من حدیث خود را

صلی علی محمد و آله

پس نقل میکردم برای او احادیثی را که بمن رسیده بود از ائمه معصومین ع گفتم روزی باو که بما روایت رسیده از اهل البیت ع که عابد اولاد یعقوب که امت انبیای سابقه بودند چنین بوده که چون میرسیده بنهایت در عبادت میگردیده بغایت سعی کننده برای حاجتهای مردم ولبسته بآنچه صلاح مردم در آن باشد مراد اینستکه سعی در حاجتها بالاتر مراتب عبادت بوده در شریعت ایشان و در این شریعت نیز چنین است۔

باب هشتاد و پنجم اصل باب تفریج کرب المومن

شرح التفریج بفا و رای بنقطه و جیم مصدر باب تفعیل بغایت کشاد دادن غم الکرب بفتح کاف و سکون رای بنقطه و بای یکنقطه والکربة بضم کاف و سکون را غمی که فرو گیرد کسی را یعنی اینباب بیان فضیلت بغایت کشاد دادن غم بزرگ مومن است در اینباب پنج حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله ع یقول من اغاث اخاه المومن اللهفان اللهثان عند جهده فنفس کربته واعانه علی نجاح حاجته کتب الله عز وجل له بذلک اثنین وسبعین رحمة من الله یعجل له منها واحدة یصلح بها امر معیشته ویدخر له احدی وسبعین رحمة لافزاع یوم القیمة واهواله **شرح** اغاث بغین بانقطه والف وثای سه نقطه است اللهفان بفتح لام و سکون ها و فا و الف و نون صفت مشبهه باب منع کسی که زبان خود را در آورده باشد از بسیاری آزار یا ماندگی یا تشنگی و مراد اینجا درمانده است الجهد بفتح جیم و سکون ها و دال بنقطه مشقت التنفیس بنون و فا و سین بنقطه مصدر باب تفعیل بغایت کشاد دادن غم النجاح بفتح نون و جیم و الف و حای بنقطه مصدر باب منع روائی حاجت من الله بفتح میم و تشدید نون و اضافه من بالله است و منصوب است بتقدیر اطلبوا من الله یا انظروا من الله و بنا بر اول اشاره است باینکه بیشتر هم ممکن است اگر اخلاص در عمل بیشتر باشد چنانچه می آید در حدیث دوم اینباب یا مرفوع است تا خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر هذا من الله و بر هر تقدیر جمله معترضه است برای تقویت سابق و لاحق و میتواند بود که منصوب بر مفعول له کتب باشد و میتواند بود که جار و مجرور باشد و وضع ظاهر در موضع مضمر شده باشد یدخر بتشدید دال بنقطه و خای بانقطه و رای بنقطه بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است اصل دال اول ذال بانقطه است و اصل دال دوم تای دو نقطه در بالاست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت هر که فریاد رسی کند برادر مومن خود را که مضطرب و درمانده باشد نزد مشقت آن مومن پس خوب کشاد دهد غم بزرگ او را و مدد کند او را بر روا شدن حاجت او مینویسد الله عز وجل برای آنکس بسبب آن فریادرسی هفتاد و دو رحمت طلب کنید عطای آلهی را بتعجیل در دنیا میکند برای آنکس از جمله هفتاد و دو رحمت یکی را که اصلاح میکند آنکار معاش آنکس را و ذخیره میکند برای آنکس هفتاد و یک رحمت را برای اضطرابهای روز قیامت و ترسهای آن روز **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله ص من اعان مومنا نفس الله عز وجل عنه ثلثا وسبعین کربة واحدة فی الدنیا وثنتین وسبعین کربة عند کربة العظمی قال حیث یتشاغل الناس باانفسهم **شرح** العظمی بضم عین بنقطه افعل التفضیل است و مونث اعظم است ضمیر قال راجع بامام جعفر صادق ع

است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت که گفت رسول الله صلعم هر که مدد کند مومنی را که گشاده و سید به الله عزوجل از او هفتاد و سه غم بزرگ را یکی را در دنیا و هفتاد و دو غم بزرگ را نزد غم بزرگ تر را امام گفت مراد وقتی است که مشغول میشوند مردم در روز قیامت بخود شان و کسی پروای فرزند و برادر و مانند آنها ندارد **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله ع یقول من نفس عن مومن کربة نفس الله عنه کرب الآخرة وخرج من قبره وهو ثلج الفواد ومن اطعمه من جوع اطعمه الله من ثمار الجنة ومن سقاه شربة سقاه الله من الرحيق المختوم **شرح** الکرب بضم کاف وفتح رای بی‌نقطه جمع کربة و بفتح کاف و سکون را کربة الثلج بفتح ثای سه نقطه وکسر لام و جیم خنک و مراد مطمئن بالکلیه است الرحیق بفتح رای بی‌نقطه وکسر حای بی‌نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین شراب خالص از عیب یعنی شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت هر که زداید از مومنی غمی را میزداید الله از او غمهای آخرت را و بیرون می آید از قبر خود بر حالی که او در کمال اطمینان دلست و هر که چیزی خوراند مومنی را از گرسنگی میخوراند او را الله تعالی از میوه های بهشت و هر که آشامد او را یک شربت می آشاماند او را الله تعم از شراب خالص بهشت که سر بمهر است **چهارم اصل** عن الرضا ع قال من فرج عن مومن فرج الله قلبه یوم القیمة **شرح** فرج در اول بجیم است و در دوم بحای بی‌نقطه است یعنی روایتست از امام رضا ع گفت هر که غم زداید از مومنی خوشحال میکند الله تعم دل او را در روز قیامت **پنجم اصل** سمعت ابا عبد الله ع یقول ایما مومن نفس عن مومن کربة وهو معسر یسر الله له حوائجه فی الدنیا والآخرة وقال ومن ستر علی مومن عورة یخافها ستر الله علیه سبعین عورة من عورات الدنیا والآخرة قال والله فی عون المومن ما کان المومن فی عون اخیه فانتفعوا بالعظة وارغبوا فی الخیر **شرح** ضمیر وهو راجع بمومن اول است یا راجع بمومن دوم است و احتراز است از کسیکه وسعت داشته باشد و بر خود تنگ گیرد معسر بصیغه اسم فاعل از باب افعال است العورة پوشانیدنی در عرف خواه قبیح شرعی نباشد مثل سخن رکیک و غلط در گفتگو و خواه باشد مثل گناهان یعنی شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت هر مومنی که گشاده و بداز مومنی غم بزرگی را بر حالی که او دست تنگ باشد آسان میکند الله تعم برای او حاجتهای آنکس را در دنیا و آخرت امام گفت و هر که پوشانید بر مومنی پوشانیدنی را که می ترسد از اظهار آن پوشاند الله تعم بر آنکس هفتاد پوشانیدنی از پوشانیدنیهای دنیا و آخرت امام گفت والله تعم در مدد مومن است مادام که باشد آن مومن در مدد برادر مومن خود پس فایده مند شوید باین وعظ و نصیحت و رغبت کنید در ثواب بهتر که ثواب روا کردن حاجت باشد

باب هشتاد و ششم اصل باب اطعام المومن

شرح این باب بیان فضیلت طعام دادن بمومن است و در این باب لبست حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله ع قال من اشبع مومنا وجبت له الجنة ومن اشبع کافرا کان حقا علی الله ان یملا جوفه من الزقوم مومنا کان او کافرا **شرح** ظاهر این حدیث اینست که اطعام کسیکه کفر او معلوم باشد بی تقیه از کبایر است

ومومن را از ایمان بیرون می برد بیان ایمان وکفر گذشت در حدیث اول باب مفدهم ومیتواند بود که مخصوص باشد بطعامی که برای کفر باشد زقوم بفتح زای بانقطه وتشدید قاف مضمومه درختی است در جهنم یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع هر که سیر کند مومنی را لازم میشود بر الله تعالی برای او بهشت و هر که سیر کند کافری را میشود لازم بر الله تعالی که پر کند درون او را از درخت زقوم خواه آن طعام دهنده مومن باشد وخواه کافر یا مینی که اگر مومن باشد کافر میشود باین عمل یا مراد اینست که صاحب این عمل غالب اینست که توفیق نمییابد که اجانزالمیبگور رساند پس عملی دیگر که باعث کفر است از او صادر میشود دوم اصل عن ابی عبدالله ع قال لان اطعم رجلا من المسلمین احب الی من ان یطعم افقا من الناس قلت وما الافق قال مائة الف او یزیدون شرح الافق بضم همزه وسکون فا ناحیه ومراد اینجا اهل ناحیه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت هر آئینه اینکه طعام دهم مردی را از مومنانی که معاشرت باطنیه و مانند آن ظاهر شده باشد ایمان ایشان محبوب تر است بسوی من از اینکه طعام دهم اهل ناحیه را از مردی که حال ایشان بمعاشرت و مانند آن ظاهر نشده باشد ومحض اظهار اسلام باشد گفتم چه مقدار است اهل ناحیه گفت صد هزار یا زیاده میشوند مراد اینست که اقل آن صد هزار است سوم اصل قال رسول الله ص من اطعم ثلثة نفر من المسلمین اطعمه الله من ثلث جنان فی ملکوت السموات الفردوس وجنة عدن وطوبی شجرة یخرج فی جنة عدن غرسها ربنا بیده شرح الجنان بکسر جیم جمع جنة ببهشتها و برای سببیت است الملکوت بفتح میم وفتح لام مبالغه پادشاهی ومراد اینجا قدرت ربوبیت آسمانهاست مراد بجنة عدن بهشتی است از بهشتهای عدن که مومنان امت رسول در انجا منزل میدارند چنانچه گفت در سوره مومن وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومی آید در حدیث پنجم باب صد و نود و یکم که باب التوبة است ومراد بجنة عدن در دوم بهشتی از جنات عدن است که افضل آنهاست ومخصوص محمد و خاصان اوست چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هفتم باب صد و یازدهم که باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم است طوبی مونث اطیب است وآن مجرور است تقدیرا و معطوف است بر الفردوس شجرة عطف بیان طوبی است یا طوبی مرفوع است بابتدا و خبرش شجرة است و بنا بر اول شجرة را بهشت علحده شمرده برای آنکه میوه آن از بهشتی دیگر است که منزل محمد است چنانچه بیان میشود در حدیث سی ام باب نود و نهم و بنا بر دوم ساکت شده از ذکر بهشت ثالث برای دلالت فقره طوبی شجرة تا آخر بران یعنی گفت رسول الله ص که هر که طعام دهد سه کس از مومنان را طعام میدهد آنکس را الله تعالی از سه بهشت بکمال پادشاهی آسمانها اول فردوس دوم جنتی از جنات عدن سوم طوبی که درختی است که بیرون می آید در جنة عدن مخصوص رسول و خاصان او و نشانیده آنرا صاحب کل اختیار بدست قدرت خود چهارم اصل عن ابی عبدالله ع قال یا من رجل یدخل بیته مومنین فیطعمهما شبعهما الا کان افضل من عتق نسمة شرح الشبع بکسر شین بانقطه وسکون وفتح بای یکنقطه آنچه سیر کند کسی را ضمیر مستتر در کان راجع بمصدر یدخل است ومیتواند بود که ضمیر کان راجع برجل باشد وعتق بمعنی اسم فاعل باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت هیچ مردی داخل نمیکند

دو مومن آزموده را پس خورانند ایشان را آنچه سیر کند ایشان را مگر اینکه شد آن عمل او افضل از آزاد کردن بنده **پنجم اصل** عن علی بن الحسین ع قال من اطعم مومنا من جوع اطعمه الله من ثمار الجنة ومن سقی مومنا من ظماء سقاه الله من الرحیق المختوم **شرح** الظماء بفتح ظاء با نقطه و فتح میم و همزه و با الف ممدوده مصدر باب علم تشنگی مضمون این نزدیک مضمون حدیث سوم است **ششم اصل** عن ابی عبد الله ع قال من اطعم مومنا حتی یشبعه لم یدر احد من خلق الله ما له من الاجر فی الآخرة لا ملک مقرب ولا نبی مرسل الا الله رب العالمین ثم قال من موجبات المغفرة اطعام المسلم السغبان ثم تلا قول الله عز وجل او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة **شرح** الا برای استثنای منقطع است پس الله منصوب است نزد اکثر و جایز است رفع الله بنا بر لغت بنی تمیم بواز اذکر ثم در ثم قال و در ثم تلا برای اشارت باینست که اینکلام از جنس کلام سابق نیست اگرچه شباهتی دارد بلکه مراد بسغبان اینجا گرسنه علم است چنانچه بیان شد مفصلا در شرح حدیث چهارم باب صد و هفتم کتاب الحجة ومیتواند بود که از جنس کلام سابق باشد بنا بر تفسیری که می آید در کتاب الصدقة در باب فضل الصدقة السغبان بفتح سین بی نقطه و سکون غین با نقطه و بای یک نقطه صفت مشبهة باب علم گرسنه که گرسنگی او برای عدم راه یافتن خوردش بچیزی باشد که دفع گرسنگی کند یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع گفت هر که طعام دهد مومنی را تا آنکه سیر کند او را نمیدانند هیچیک از مخلوقات الله تعالی که نه اجر او راست از جمله ثواب در آخرت نه فرشته مقربی و نه پیغمبر مرسلی لیکن میداند که آن را الله تعالی که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است بعد از آن امام در بیان افضل بودن این عمل گفت از جمله موجبات بخشایش گناه دادن طعام علم بمومن گرسنه علم است بعد از آن خواند قول الله عز و جل را در سورة البلد بعد از قول او که ما ادریک ما العقبة فک رقبة و چه چیز دانا کرد ترا که چیست عقبه آن آزاد کردن گردنیست از آتش جهنم و از دل عبودیت ائمه ضلالت یاد خال آن در دین حق یا دادن طعام علم است در روزگاری مثل روز مظلومی و غیبت امام کسی را که از پدرش که امام است محروم است و صاحب نزدیکی است باینمعنی که صاحب دین حق است که باعث نزدیکی بخدا و رسول میشود یا باینمعنی که برادر مومنی است یا بی نوا ختی در علم را که صاحب خاکساریست باینمعنی که مخالف دین حق است و قابل توفیق آن نیست مراد مستقیم کردن براهین ائمه عدل و احادیث ایشان است در دل مومنان بتوضیح براهین و مانند آن و در دل مخالفان بدفع شبهات هر چند که قبول نکنند و از اینجا ظاهر میشود که ادخال کسی در ایمان افضل است و بعد از آن تعلیم مومنان در وقت مظلومی امام افضل است و بعد از آن تعلیم مخالفان بدفع شبهات ایشان است **هفتم اصل** قال رسول الله ص من سقی مومنا شربة من ماء حیث یقدر علی الماء فکانما اعتق عشر رقاب من ولد اسمعیل **شرح** شربة در اول بضم شین با نقطه و سکون رای بی نقطه و بای یک نقطه است بمعنی مقداری که سیراب کند یکمرد را و در دوم بفتح شین است بمعنی آشامیدن یک جرعه من در اول و چهارم تبعیضیه است و در دوم و سوم بمعنی فی است یقدر هر دو جا بصیغه معلوم و ضمیر مستتر راجع بمومن است

یا بصیغه مجهول است و نائب فاعل علی النار است مراد با عتاق آزاد کردن از ذبح است چنانچه می آید در حدیث نوزدهم
و ذکر اسمعیل اشارت بانست که اسمعیل مستحق ذبح نبوده و اراده ذبح او شده چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم
باب بست و ششم کتاب التوحید یعنی گفت رسول الله صلعم هر که آب دهد مومنی را بقدریکه سیراب کند او را یکبار از آب
در جائی که قدرت دارد آن مومن بر تحصیل آب میدهد آنکس را الله تعالی بهر فرو بردن آب در گلو هفتاد هزار حسنه و اگر آب
دهد او را در جائی که قدرت ندارد بر آب پس چنانست که آزاد کرده باشد از کشته شدن ده گرفتار را از فرزندان
اسمعیل **هشتم اصل** عن اسمعیل بن نعیم الصحاف قال قال ابو عبد الله ع اتحب اخوانك یا حسین
قلت نعم قال تنفع فقراءهم قلت نعم قال اما انه یحق علیك ان تحب من یحب الله اما والله لا تنفع منهم
احدا حتی تحبه اتدعوهم الی منزلك قلت نعم ما آكل الا ومعی منهم الرجلان والثلثة والاقل والاكثر فقال ابو عبد الله ع
اما ان فضلهم علیك اعظم من فضلك علیهم فقلت جعلت فداك اطعمهم طعامی واوطئهم رحلی ویكون
فضلهم علی اعظم قال نعم انهم اذا دخلوا منزلك دخلوا بمغفرتك ومغفرة عیالك واذا خرجوا من منزلك
خرجوا بذنوبك وذنوب عیالك **شرح** الله در یحب الله مرفوع و فاعل یحب است و عائد محذوف است
بتقدیر یحبه الله یا منصوب و مفعول یحب است و عائد ضمیر مستتر در یحب است اوطئهم بطای بی نقطه و همزه بصیغه
مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال است الایطاء کسی را با منده جای کردن الرحل بفتح را و بی نقطه و سکون
حای بی نقطه خانه که مسکن است کسی را با در بمغفرتك و در بذنوبك برای تعدیه است یعنی روایتست از حسین
بن نعیم بضم نون و فتح عین بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین صحاف گفت که گفت امام جعفر صادق ع آیا
دوست میداری برادران مومن خود را ای حسین گفتم آری گفت آیا نفع میرسانی فقرای ایشان را گفتم آری گفت
آگاه باش بدرستی که لازم است بر تو که دوست داری جمعی را که دوست میدارد ایشان را الله تعالی آگاه باش
بخدا قسم که نفع نمیرسانی از جمله ایشان هیچیک را مگر آنکه دوست داری او را باین معنی که دعوی دوستی بی نفع رسانیدن
محل اعتماد نیست و چون بالفعل رسانیدن باشد دوستی واقعی خواهد بود مقصود تحریص بر نفع رسانیدن است
آیا می طلبی ایشان را بمنزل خود گفتم آری نمی خورم چیزی مگر بر حالی که با من از ایشان دو مرد و سه و کمتر و بیشتر هست
مراد اینست که در غالب اوقات دو یا سه هست و در نادر اوقات کمتر و بیشتر میباشد پس گفت امام جعفر صادق ع
آگاه باش بدرستی که نعمت و عطای ایشان بر تو بزرگتر است از نعمت تو بر ایشان پس گفتم بعنوان استفهام
تعجبی قربانت شوم میخورانم ایشان را طعام خود و منزل خود را فرش انداز میکنم تا قدم بر آن نهند و با وجود این
میباشد نعمت ایشان بر من بزرگتر گفت آری بدرستی که ایشان چون داخل میشوند در منزل تو داخل میسازند
آمرزش گناهان ترا و آمرزش گناهان عیال ترا که در ضیافت ایشان خدمتی کرده باشند و چون بیرون روند
از منزل تو بیرون می برند گناهان ترا و گناهان عیال ترا که حادث شده باشد بعد از دخول ایشان **نهم اصل**
عن ابی محمد الوابشی ذكر اصحابنا عند ابی عبد الله ع فقلت ما اتغدی ولا اتعشی الا ومعی منهم الاثنان والثلثة

واقل واكثر فقال ع فضلهم عليك اعظم من فضلك عليهم فقلت جعلت فداك كيف وانا اطعمهم طعامي
وانفق عليهم مالي واخدمهم عيالي فقال انهم اذا دخلوا عليك دخلوا برزق من الله عز وجل كثير واذا
خرجوا خرجوا بالمغفرة لك **شرح** والبشي بباي يكنقط وشين بانقط بصيغه اسم فاعل بدر قبيله ايست . باء در
برزق ودر بالمغفرة براي سببيت مجازيست بانمعني كه چون الله تعالى ميداند دخول وخروج ايشانرا تا رزق
حاصل نشده باشد داخل نمي شوند وتا مغفرت حاصل نشده باشد بيرون نمي روند پس رزق شبيه بسبب
دخول است ومغفرة شبيه بسبب خروج است . در اينكه بيش از آن واقع ميشود چنانچه علت بيش از معلول ميباشد
يعني روايتست از ابو محمد والبشي گفت مذكور شد ياران يا بمعني شيعه اماميه نزد امام جعفر صادق ع پس گفتم
چاشته نمي خورم وشامه نمي خورم مگر حالي كه با من از ايشان دو وسه وكمتر وبيشتر هست بيان اين شد در شرح حديث
سابق پس امام ع گفت نعمت ايشان بر تو بزرگتر است از نعمت تو بر ايشان پس گفتم قربانت شوم چون چنين
باشد وحال آنكه من ميخورانم ايشانرا طعام خود وخرج ميكنم بر ايشان از مال خود وخدمت ايشان ميفرمايم
عيال خود را پس گفت بدرستي كه ايشان چون داخل شوند بر تو داخل ميشوند بعد از رزقي از جانب الله
عز وجل كه بسيار باشد وچون بيرون ميروند بيرون ميروند بعد از بخشايش گناهان براي تو **دهم اصل**
عن ابي جعفر ع قال لان اطعم رجلا مسلما احب الي من ان اعتق افقا من الناس قلت وكم الافق قال عشرة
آلاف **شرح** مراد بمسلم مومن آزموده است بمعاشرت باطنيه ومانند آن پس مراد بالناس جمعي است كه بظاهر
ايمان دارند وآزموده نيستند بقرينه اينكه اطعام كسيكه ظاهر يا معلوم باشد كه غير مومن است حرام است بي تقيه چنانچه
گذشت در حديث سابق اجتناب واز ملاحظه اين حديث با حديث دوم ويازدهم ظاهر ميشود كه در اعتاق ده برابر اطعام
احسان واقع ميشود يعني روايتست از امام محمد باقر ع گفت هر آئينه اينكه طعام دهم مردي را كه مومن آزموده باشد
محبوب تر است بسوي من از آزاد كردن اهل ناحيه از مردم مومن ناآزموده گفتم وچند است عدد اهل ناحيه يا اينكه
مراد اينجا چند است گفت ده هزار **يازدهم اصل** قال ابو عبد الله ع من اطعم اخاه في الله كان له من الاجر
مثل من اطعم فئاما من الناس قلت وما الفئام قال مائة الف من الناس **شرح** مثل اينجا در بهتر مستعمل
شده بقرينه حديث دوم الفئام بكسر فا وهمزه والف جماعت بسيار جمعي است كه مفرد از لفظ خود ندارد يعني
گفت امام جعفر صادق ع هر كه طعام دهد برادر مومن آزموده خود را براي الله تعالى ميباشد براي او از ثواب مثل
ثواب كسيكه طعام دهد جماعت بسياري را از مردم مومن ناآزموده گفتم وچيست فئام يا بمعني كه مراد بفئام اينجا چند است
گفت صد هزار از مردم **دوازدهم اصل** قال لي ابو عبد الله ع ما منعك ان تعتق كل يوم نسمة قلت
لا يحتمل مالي ذلك قال تطعم كل يوم مسلما فقلت موسرا او معسرا قال فقال ان الموسر قد يشتهي الطعام
شرح گفت امام جعفر صادق ع چه مانع است ترا از اينكه آزاد كني هر روز بنده را گفتم تاب نمي آورد مال من آنرا گفت
اطعام ميكني هر روز مومني را كه آزموده باشد گفتم بر سبيل استفهام خواه مالدار باشد وخواه تنگدست گفت براي

بیان تعمیم بدرستی کہ مال دار گاہی میل دارد طعام را مخفی نماند کہ این منافی حدیث دہم نیست چہ اعتاق نسمہ
منافات ندارد با اعتاق مبشتر چنانچہ اشارت آن میشود در حدیث آئندہ **سیزدہم اصل** عن ابی عبد اللّٰہ
قال اکلۃ یاکلہا اخی المسلم عندی احب الیّ من ان اعتق رقبۃ **شرح** الاکلۃ بضم ہمزہ و سکون کاف
لقمہ و بفتح ہمزہ یک خوردن و بنا بر اول ضمیر یاکلہا مفعول بہ است و بنا بر دوم مفعول مطلق است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت یک لقمہ کہ میخوردہ باشد آنرا برادر مومن آزمودۂ من نزد من محبوب تر است
بسوی من از انیکہ آزاد کنم بندہ را **چہاردہم اصل** عن ابی عبد اللّٰہ ع قال لان اشبع رجلا من
اخوانی احب الی من ان ادخل سوقکم ہذہ فاشاع منہا راسا فاعتقہ **شرح** روایتست از امام
جعفر صادق ع گفت ہر آئینہ اینکہ سیر کنم مردی را از برادران مومن آزمودۂ خود محبوب تر است بسوی من از انیکہ داخل
شوم این بازار شما را کہ بازار بردہ فروشی است پس خریداری نمایم از آن بازار یکسر بندہ را پس آزاد کنم او را
مراد ضرور نیست کہ نیاز مودہ باشد ایمان آن بندہ را **پانزدہم اصل** عن ابی عبد اللّٰہ ع قال لان اخذ
خمسۃ دراہم فادخل الی سوقکم ہذہ فابتاع بہا الطعام واجمع نفرا من المسلمین احب الیّ من ان اعتق نسمۃ
شرح روایتست از امام جعفر صادق ع گفت ہر آئینہ اینکہ فراگیرم پنج درہم را بر حالی کہ بعد از ان داخل شوم
بسوی این بازار طعام فروشی شما پس خریداری نمایم با نہا طعام را و جمع کنم از مومنان آزمودہ را محبوب تر است
بسوی من از انیکہ آزاد کنم بندہ را **شانزدہم اصل** سئل محمد بن علی ع ما یعدل عتق رقبۃ قال
اطعام رجل مسلم **شرح** پرسیدہ شد امام محمد باقر ع کہ چہ برابری میکند آزاد کردن بندہ را گفت طعام دادن
مردی کہ مومن آزمودہ باشد مخفی نماند کہ مراد برابری کردن اینجا اعم از فاضل تر بودن است **ہفدہم
اصل** قال ابو عبد اللّٰہ ع ما اری شیئا یعدل زیارۃ المومن الا اطعامہ وحق علی اللّٰہ ان یطعم من
اطعم مومنا من طعام الجنۃ **شرح** گفت امام جعفر صادق ع نمی بینم چیزی را کہ برابری میکند زیارت کردن
آزمودہ را مگر طعام دادن او و لازم است بر اللّٰہ تعالیٰ اینکہ طعام دہد ہر کہ را کہ طعام دادہ باشد مومن آزمودہ را
از طعام بہشت **ہجدہم اصل** عن ابی عبد اللّٰہ ع قال لان اطعم مومنا محتاجا احب الیّ من
ان ازورہ ولان ازورہ احب الیّ من ان اعتق عشر رقاب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع
گفت ہر آئینہ اینکہ طعام دہم مومن آزمودہ محتاج را محبوب تر است از انیکہ زیارت کنم او را و ہر آئینہ اینکہ زیارت
کنم او را محبوب تر است بسوی من از انیکہ آزاد کنم دہ بندۂ آزمودہ را **نوزدہم اصل** عن ابی عبد اللّٰہ
قال من اطعم مومنا موسرا کان لہ یعدل رقبۃ من ولد اسمعیل ینقذہ من الذبح ومن اطعم مومنا
محتاجا کان لہ یعدل مائۃ رقبۃ من ولد اسمعیل ینقذہم من الذبح **شرح** باء در یعدل زائدہ است
برای تاکید مثل جزاء سیئۃ بمثلہا او بحیثیک درہم العدل بفتح عین بی نقطہ و سکون دال بی نقطہ فدائی کہ دادہ میشود
آنکس از کشتن نجات میشود چنانچہ اللّٰہ تعالیٰ گفتہ در حکایت اسمعیل در سورۃ الصافات وفدیناہ بذبح عظیم منقذہ

بنون وفا وذال بانقطه بصیغه مضارع غائب باب افعال است وضمیر مستتر راجع بعدل است وضمیر منصوب راجع برقبه است وتذکیر باعتبار شخص است الذبح بفتح ذال بانقطه مصدر باب منع برید ن گردن گوسفند ومانند آن تا کشته شود وبکسر ذال مذبوح **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق ع گفت هرکه طعام دهد مومن آزموده مالدار بر ایما باشد آن طعام دادن برای او فدای گرفتاری از اولاد اسمعیل که خلاص میکند او را از کشتن وهرکه طعام دهد مومن آزموده تنگدستی را ایما باشد برای او فدای صد گرفتار از اولاد اسمعیل که خلاص میکند ایشانرا از کشتن نکته در ذکر اسمعیل مذکور شد در حدیث هفتم اینباب **بستم اصل** عن نصر بن قابوس عن ابی عبد الله ع قال اطعام مومن احب الی من عتق عشر رقاب وعشر حجج قال قلت عشر رقاب وعشر حجج قال فقال یا نصر ان لم تطعموه مات او تدلونه تأتی الی ناصب فیسأله والموت خیر له من مسئلة ناصب یا نصر من احیی مومنا فکانما احیی الناس جمیعا فان لم تطعموه فقد امتموه وان اطعموه فقد احییتموه **شرح** وعشر حجج عطف بر عتق است پس قلت عشر رقاب بتقدیر قلت عشر رقاب اوو را او تدلونه بفتح همزه استفهام انکاری وفتح واو عطف بر مقدره است بتقدیر الا تطعموه و تدلونه واین جمله تا مسئلة ناصب برای بیان ان لم تطعموه ات است تا ظاهر شود که مومن گدائی نزد مخالف نمیکند البته هرچند که باید مردن واین منافات ندارد با جواز طلب قرض وجواز گرفتن بقهر وغلبه ومانند آنها از مخالفان در وقت ضرورت تدلونه بدال بنقط بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب مضاعف باب نصر وضمیر راجع بمومن است الدلالة راهنمائی ومراد اینجا راهنمائی گدائی نزد مخالفان است فیأتی منصوب است بفا سببیت بعد از استفهام فیسأله منصوب است بفا عاطفه بر منصوب الناصب دشمن خدا ورسول بانکار وصی رسول الله بعد از اطلاع بر دلیل واو والموت حالیه است **یعنی** روایت است از نصر بفتح نون وسکون صاد بینقطه ابن قابوس از امام جعفر صادق ع گفت هرآئینه طعام دادن مومن آزموده محبوب تر است بسوی من از آزاد کردن ده بنده وده حج راوی گفت گفتم از روی استفهام تعجبی آزاد کردن ده بنده وده حج راوی گفت پس امام گفت ای نصر اگر طعام ندهید مومن را می میرد بنا براینکه کسیکه قرضش ندهد وقوت اخذ بقهر نداشته باشد وچون در اینجا سوالی بخاطر ها میرسد که علاجی میتواند کرد که گدائی کنند نزد مخالفان امام ع در جواب سوال مقدر گفت آیا انکار نیز میکنید که دلالت کنید او را تا رود نزد مخالف شیعه امامیه پس گدائی کند از او وحال آنکه مردن بهتر است برای مومن از گدائی نزد مخالف چون امام ع بیان انحصار طریق در مردن کرد گفت ای نصر هرکه زنده دارد مومنی را پس چنان است که زنده داشته باشد مردم را همگی اشارت است بقول الله تعالی در سوره مائده وبیان میشود درباب نود ودوم پس اگر طعام ندهید او را پس بتحقیق میرانیده اید او را واگر طعام دهید او را پس بتحقیق زنده داشته اید او را

باب هشتاد وهفتم اصل باب من کساه مومنا

شرح اینباب بیان ثواب کسی است که جامه پوشاند مومن آزموده را درین باب پنج حدیث است

اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من کسا اخاه کسوة شتاء او صیف کان حقا علی الله ان یکسوه من ثیاب الجنة وان یهون علیه سکرات الموت وان یوسع علیه فی قبره وان یلقی الملائکة اذا خرج من قبره بالبشری وهو قول الله عز وجل فی کتابه وتتلقهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون **شرح** یلقی بصیغه مضارع معلوم غائب باب تفعیل است وضمیر مستتر راجع بالله تعالی است ومفعول اول محذوف است والملائکه منصوب ومفعول دوم است یلقی الملائکة یا از باب علم است ومفعول محذوف است والملائکه مرفوع وفاعل است یا در یلقی ضمیر مستتر راجع بمن است والملائکه منصوب ومفعول یلقی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که پوشاند برادر مومن آزموده خود را جامه زمستان یا تابستان میشود لازم بر الله تعالی که پوشاند او را از جامه های بهشت واینکه آسان کند بر او سختیهای مردن را واینکه فراخ کند جای او را در قبر او واینکه ملاقات فرماید او را با ملائکه چون بیرون آید از قبر خود بمژده وآنمضمون قول الله عز وجل است در کتاب او در سوره انبیا ومیخورند جمعی را که در اول خلقت بالنشان سعادت شده اند ملائکه که این روز شماست که وعده کرده میشدید در دنیا **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال من کسا احدا من فقراء المسلمین ثوبا من عری او اعانه بشیء مما یقویه من معیشته وکل الله عز وجل به سبعة آلاف ملک من الملائکة یستغفرون لکل ذنب عمله الی ان ینفخ فی الصور **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع گفت هر که پوشاند یکی از فقرای مومنان آزموده را جامه برای برهنگی آن مومن یا مدد کند آن مومن را بچیزی که تقویت کند او را از جمله اوقات گذارا و موکل میکند الله عز وجل با کس هفت هزار فرشته را از جمله فرشتگان طلب آمرزش میکنند برای هر گناهی که کرده تا آنکه دمیده شود در صور اسرافیل یا مراد اینست که دمیده شود روحها در بدنها ومردم سر از قبرها بر آورند **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله من کسا احدا من فقراء المسلمین ثوبا من عری او اعانه بشیء مما یقویه علی معیشته وکل الله عز وجل به سبعین الف ملک من الملائکة یستغفرون لکل ذنب عمله الی ان ینفخ فی الصور **شرح** مضمون این موافق حدیث سابق است **چهارم اصل** عن علی بن الحسین علیهما السلام قال من کسا مومنا کساه الله من الثیاب الخضر وقال فی حدیث آخر لا یزال فی ضمان الله ما دام علیه سلک **شرح** روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت هر که جامه پوشاند مومنی را میپوشاند الله تعالی او را از جامه های سبز که در سورة الدهر مذکور است وگفت در روایتی دیگر بدل کساه آخر بعد از آن این را که همیشه در حفظ الله تعالی است بیننده که بر آن مومن رشته از آن جامه باشد مثل اینکه برشته از آن پنبه کرده باشند جامه دیگر را دپوشیده باشد **پنجم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام انه کان یقول من کسا مومنا ثوبا من عری کساه الله من استبرق الجنة ومن کسا مومنا ثوبا من غنی لم یزل فی ستر من الله ما بقی من الثوب خرقة **شرح** من در من عری ودر من غنی بمعنی فی است

یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع که او میگفت هر که بپوشاند مومن آزرده را جامه در بر هنگی آن مومن میپوشاند آنکس را الله تعالی از دیبای استبرق بهشت که مذکور است در سورة الدهر و هر که بپوشاند مومن آزرده را جامه در بی نیازی آن مومن همیشه در پرده است از جانب الله تعالی که بآن محفوظ است از بلاهای تا آنکه باقی باشد از آن جامه پارچه

باب هشتاد و هشتم اصل باب فی الطاف المومن واکرامہ

شرح الالطاف مصدر باب افعال نیکی کردن یعنی این بابی است در بیان فضیلت نیکی کردن با مومن آزرده و گرامی داشتن او و درین باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله ع قال من اخذ من وجه اخیه المومن قذاة کتب الله عز وجل له عشر حسنات ومن تبسم فی وجه اخیه کانت له حسنة شرح القذاة بفتح قاف و ذال بالنقطه والف مقصوره و تای وحدت یک خاشاک و مانند آن یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع گفت هر که فرا گیرد از روی برادر مومن خود خاشاکی مثلا مینویسد الله عز وجل برای او ده حسنه و هر که لب خنده کند در روی برادر مومن خود ثابت میشود برای او یک حسنه دوم اصل عن ابی عبد الله قال من قال لاخیه مرحبا کتب الله له مرحبا الی یوم القیمة شرح الی متعلق بمرحبا است پس داخل مکتوب است و میتواند بود که متعلق بکتب باشد و داخل مکتوب نباشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع گفت هر که گوید برادر مومن خود را خوش آمدی می نویسد الله تع برای آنکس خوش آمدی تا روز قیامت سوم اصل عن ابی عبد الله ع قال من اتاه اخوه المسلم فاکرمه فانما اکرم الله عز وجل شرح روایت است از امام جعفر صادق ع گفت هر که آید نزد او برادر مومن او پس آنکس گرامی دارد آن برادر را بتواضع و مانند آن پس جز این نیست که آنکس گرامی داشته الله عز وجل را چهارم اصل قال رسول الله ص ما فی امتی عبد الطف اخاه فی الله بشیء من لطف الا اخدمه الله من خدم الجنة شرح الطف بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الخدم بفتح خای بالنقطه و فتح دال بی نقطه جمع خادم خدمتگاران یعنی گفت رسول الله ص نیست در امت من بنده که هموار ی در سلوک کند با برادر مومن آزرده خود برای رضای الله تعالی بچیزی از همواری یعنی که از قسم همواری که باشد خواه بسیار و خواه کم مگر آنکه خادم او میکند الله تعالی بعض خادمان بهشت را پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اکرم اخاه المسلم بکلمة یلطفه بها وفرج عنه کربته لم یزل فی ظل الله الممدود علیه الرحمة ما کان فی ذلک شرح لطف بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است الممدود مجرور و صفت ظل است ضمیر علیه راجع بظل است الرحمة مرفوع و نایب فاعل الممدود است المعنی مادام است و مقصود تقیید دوامی است که از لم یزل فهمیده میشود یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که گرامی داشت برادر مومن خود را بسخنی که هموار ی کرده باشد با او و بسبب آن سخن برطرف کرده باشد از آن برادر آزردگی او را همیشه در پناه الله تعالی است که کشیده شده است

بر آن پناه برده چند الکا آنکس در آن کار است **ششم اصل** عن جمیل عن ابی عبد الله ع قال سمعته
یقول ان مما خص الله عزوجل به المومن ان یعرفه بر اخوانه وان قل ولیس البر بالکثرة و ذلک ان الله
عزوجل یقول فی کتابه ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ثم قال ومن یوق شح نفسه فاولئک
هم المفلحون ومن عرفه الله عزوجل بذلک احبه الله تبارک وتعالی ووفاه اجره یوم القیمة بغیر
حساب ثم قال یا جمیل ارو هذا الحدیث لاخوانک فانه ترغیب فی البر **شرح** روایت است از جمیل
از امام جعفر صادق علیه السلام جمیل گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که از جمله آنچه سرافراز کرده الله عزوجل
بآن مومن را اینست که شناسا میکند او را قدر ثواب نیکی برادران مومن آزموده او هر چند که آن نیکی کم باشد
یا یعنی که شناساند که نیکی با وجود کمی ثواب بسیار دارد پس ترک آن کند برای عدم استطاعت نیکی بسیار و نیست نیکی به بسیاری مال
و آنچه گفتیم بسبب اینست که الله عزوجل میگوید در کتاب خود در سوره حشر و ترجیح میدهند مومنان دیگر برابر خود شان
هر چند که باشد ایشان تنگدستی بعد از آن گفت در سوره حشر و تغابن و هر که محفوظ شود از بخیل دل خود پس آن
جماعتند و بس رسیدگان بمطلوب که بهشت است مراد اینست که کرم عمده کرم دلست و آن با تنگدستی نیز میباشد
و بخل عمده بخل دلست و آن با فراخ دستی نیز میباشد و هر که شناسا کرد او را الله عزوجل بآن شناسا کردن که مذکور
شد دوست میدارد او را الله و هر که دوست دارد او را الله تمام میدهد مزد او را در روز قیامت بیحساب بعد از آن امام گفت
ای جمیل روایت کن این حدیث را که شنیدی برای برادران مومن خود چه بدرستی که آن روایت کردن
رغبت فرمودن است ایشان را در نیکی با برادران مومن **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان المومن لیتحف اخاه التحفة قلت وای شیء التحفة قال من مجلس ومتکأ وطعام وکسوة وسلام
فتطاول الجنة مکافاة له ویوحی الله عزوجل الیها انی قد حرمت طعامک علی اهل الدنیا الا علی نبی
او وصی نبی فاذا کان یوم القیمة اوحی الله عزوجل الیها ان کافی اولیائی بتحفهم فیخرج منها وصفاء
ووصائف معهم اطباق مغطاة بمنادیل من لولو فاذا نظروا الی جهنم وهولها والی الجنة وما فیها
طارت عقولهم وامتنعوا ان یاکلوا فینادی مناد من تحت العرش ان الله عزوجل قد حرم
جهنم علی من اکل من طعام جنته فیمد القوم ایدیهم فیاکلون **شرح** لیتحف بفتح لام بصیغه مضارع معلوم
باب افعال است الاتحاف واز تحف بکسر التحفة بضم تای دو نقطه در بالا و سکون حای بی نقطه بر تحفه
بکسر و هند قلت تا و سلام برای بیان جواب و سوالیست که در میان اجزای کلام امام علیه السلام مذکور شده
ومن بیانیه است متکا بضم میم وتشدید تای دو نقطه در بالا وفتح کاف و همزه تکیه گاه فتطاول و لفظ آن بر سبیل
استعاره تمثیلیه است مراد بیان بسیاری استحقاق خروج وصفا و مانند آنست در قیامت مکافاة بفتح فا و الف
منقلب از واو مصدر باب مفاعلة منصوب بر مفعول له است انی بکسر و فتح همزه میتواند بود و ان در ان
کافی بفتح همزه و تخفیف نون مفسره است کافی بکسر فا و یای ساکنه بصیغه امر حاضر معتل اللام واوی باب

مفاعلة است اصلش وکافوی بوده یا در تحفهم برای آلیت است اگر تحفهم عبارت از تحف آخرت باشد که بایشان داده میشود و برای سببیت است اگر تحفهم عبارت از تحف دنیا باشد که ایشان داده اند فیخرج بصیغه مضارع معلوم غائب باب نصر است و وصفاء مرفوع و فاعل است یا بصیغه معلوم غائبه باب افعال است و وصفاء منصوب و مفعول است ان ودان الله عزوجل بکسر و فتح همزه میتواند بود الوصفاء بضم واو و فتح صاد بی‌نقطه جمع وصیف غلامان الوصائف جمع وصیفه کنیزان المنول بفتح با و سکون واو باضطراب اندا ختن **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که مومن هر آئینه میدهد برادر مومن خود را التحف گفتم و چه چیز است تحفه بایمعنی که آیا چیزی عمده سے باید یا اعم از عمده وغیر عمده است امام گفت برائے بیان تعمیم مثل نشستگاهی که برای او اندازد تا بالائے آن نشیند مثل بالشی که در پشت او گذارد تا تکیه کند و مثل طعامی که ضیافت او کند و مثل جامه که او را پوشاند خواه به بخشیدن و خواه بعاریه و مثل سلامی که برا کند خواه بنوشتن مکتوب و خواه بمشافهه پس دراز میشود بهشت چنانچه چون کسی دیگرے را خواهد گردن دراز میکند و نظر در او میکند برای اینکه تلافی برائے او کند و وحی میکند الله عزوجل بسوے بهشت که بدرستی که من بتحقیق حرام کرده ام طعام ترا برجمعی که در دنیا اند مگر بر نبی یا وصی نبی پس چون میشود روز قیامت وحی میکند الله عزوجل بسوے بهشت که تلافی کن دوستان مرا بتحفه چند که لائق ایشان باشد پس بیرون می آید از بهشت غلامان و کنیزان که با ایشان طبقهائے سر پوشیده است بخوان پوششهائے که از مروارید است پس چون نظر کنند آن اولیا بسوی جهنم و هول جهنم و بسوے بهشت و آنچه در آن است از نعمت می برد عقلهای ایشان و امتناع میکنند از اینکه چیزے خورند از آن طبقهائے پس ندا میکند ندا کننده که بدرستی که الله عزوجل بتحقیق حرام کرده جهنم را بر کسی که خورد از طعام بهشت او پس دراز میکنند تجاعت دستهائے خود را بسوے آن طبقها پس چیزے میخورند **ھفتم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یجب المومن علی المومن ان یستر علیه سبعین کبیرة **شرح** عدد سبعین عبارت از کثرت زیاد از حد است و خصوص هفتاد مراد نیست مثل ان تستغفر لهم سبعین مرة کبیرة عبارت از گناه بزرگ است بایمعنی که وعید تخلد در جهنم متعلق شده باصل وقوع آن یا باصرار بر آن بشرط عدم توبه چنانچه بیان میشود در باب الکبائر و باب الاصرار علی الذنب و باب اللمم پس بعض اقسام آن منافات با ایمان ندارد و باعث جواز غیبت تجاحبش نیست هرچند که بعد هفتاد رسد مثل اینکه بعنوان لمم باشد و مثل اینکه توبه از آن واقع شده باشد و بعض کبائر نسبت ببعض مردم کبیره است و نسبت بدیگرے گناه نیست اصلا مثل شبهه کسی که باعتقاد بعض مردم مجتنب از اصرار بر کبیره است و باعتقاد بعضی دیگر مجتنب نیست پس اگر مومن آزموده باعتقاد یار غیبت او کند بعنوان اصرار حمل بر اصرار بر کبیره نباید کرد و او را معذور باید داشت اگرچه با کرد تیز اعتقاد نباید کرد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت

گفت مراد اینست کہ نگاہ داشت از سوختن یا غرق شدن مثلاً گفتم پس کسے کہ بیرون کرد مومنی را از گمراہی بسوی راستی چونست گفت از مال اینصورت درین آیہ تاویل بہترین آیہ است این معنی کہ مستقل فیہ آیہ ہا نسبت کہ گفتم پس اگر بفہمیدن آن معنی اقتصار کند و تصور نفی و اثبات بغیر آن نکند معنی صحیح آن را فہمیدہ و اگر تصور آنچہ گفتی کند داخل در مدلول آیت کند بہتر است سوم اصل قلت لابی عبد الله علیہ السلام اسئلك اصلحك الله فقال نعم فقلت كنت على حال وانا اليوم على حال اخرى كنت ادخل الارض فادعو الرجل والاثنين والمرأة فينقذ الله من يشاء وانا اليوم لا ادعوا احدا فقال وما عليك ان تخلى بين الناس وبين ربهم فمن اراد الله ان يخرجه من ظلمة الى نور اخرجه ثم قال ولا عليك ان آنست من احد خيرا ان تنبذ اليه الشيء نبذا **شرح**

گفتم امام جعفر صادق علیہ السلام را آیا سوال کنم ترا نگاہ دارد ترا الله تعالی پس گفت آری پس گفتم بودم پیش از آنکہ منع کنی شیعہ را از گفتگو با مخالفان بسبب تقیہ بر حالتی و من امروز کہ منع کردی بر حالتی دیگرم بیان این آنکہ بیشتر داخل می شدم در زمینی مثل شہری و دہی پس دعوت بدین حق می کردم یک مرد و دو مرد و زن را پس رہائی میداد الله تعالی ہر کرا کہ می خواست و من امروز دعوت بدین حق نمی کنم ہیچ یک را مرادش اینست کہ دلگیرم از حالت امروز و حالت سابق را میخواہم پس امام گفت و باکے نیست بر تو در اینکہ واگذاری میان مردم و میان صاحب کل اختیار ایشان چہ ہر کہ خواستہ باشد الله تعالی کہ بیرون آورد او را از تاریکی دین باطل بسوی روشنی دین حق بیرون آورد او را و این بشارت است بقول الله تعالی در سورۂ انعام فمن یرد الله ان یہدیہ یشرح صدرہ للاسلام و می آید در حدیث ششم باب نود و چہار مراد امام آنست کہ این سعی تو در ارشاد مردم اگر برای خود نمائی و دنیاست ضرر است و اگر برای ثواب آخرت برای خود است پس در زمان شدت تقیہ آن ثواب در ترک ارشاد است و اگر برای غمخواری دیگران است پس بسعی و عدم سعی تو در نجات ایشان تفاوتی بہم نمیرسد اگر قابل توفیق باشند الله تعالی ایشان را البتہ توفیق می دہد و الا سعی تو عبث خواہد بود بعد از آن امام علیہ السلام برای بیان استثنای صورتی از صور دعوت زمان شدت تقیہ گفت و باکی نیست بر تو اگر ببینی از یکی از مخالفان خوبی را مثل آنکہ خود طلب دین حق کند و ظاہر باشد از روی خیلت نیست اینکہ اندازی بسوی او چیزی از براہین دین حق را نوعی از انداختن کہ موافق حکمت باشد تا اگر ظاہر شود کہ از روی حیلت بودہ بدر روی برای خود توانی بہم رسانید

اصل قلت اخبرنی عن قول الله عز وجل ومن احياها فكانما احيى الناس جميعا قال من حرق او غرق ثم سكت ثم قال تاويلها الاعظم ان دعاها فاستجاب له **شرح** بنا بر اینکہ مراد از نفس در آیت مومن باشد دعا ء ماشیہ از قبیل مجاز مشارفہ خواہد بود و بیان نظیر این گذشت در شرح حدیث اول و مضمون این گذشت در حدیث سابق

باب نود و سوم اصل باب فی الدعاء للاہل الی الایمان

شرح این بابی است در فضیلت دعوت برای خانه داده خود بسوی ایمان بربوبیت رب العالمین که مصداق آن مذهب شیعهٔ امامیه است و درین باب یک حدیث است **اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ان لی اهل بیت وهم یسمعون منی فادعوهم الی هذا الامر فقال نعم ان الله عز وجل یقول فی کتابه یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مرا خانه زاده السیت و ایشان مے شنوند از من اگر دعوت ایشان بدین حق کنم در زمان شدت تقیه آیا پس دعوت کنم ایشان را بسوی این امارت اهل البیت پس گفت آرے بدرستی که الله عز وجل مے گوید در کتاب خود در سورة التحریم اے جمعی که مومن شده اند نگاه دارید خود تان را و خانه داده های خود تان را از آتشے که افروزینده آن مردم اند و سنگست باین معنی که افروزینده آن معبودان ضلالت از مثل ائمه ضلالت و بتهای سنگ تا اهل جهنم دانند که آتش آن معبودان می سوزند

باب نود و چهارم اصل باب فی ترک دعاء الناس

شرح این بابی است در بیان فضیلت ترک دعوت مردم معذور مخالفت در زمان شدت تقیه درین باب هفت حدیث است **اول اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام ایاکم والناس ان الله عز وجل اذا اراد بعبد خیرا نکت فی قلبه نکتة فترکه وهو یجول لذلک ویطلبه ثم قال لو انکم اذا کلمتم الناس قلتم ذهبنا حیث ذهب الله واخترنا من اختار الله اختار الله محمدا واخترنا آل محمد صلی الله علیه وعلیهم **شرح** تو برای تمنی است برای اشارت بشکایتی از شیعه که در گفتگو تندی می کند قلتم جزا اے اذا است یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام نگاه دارید خود را از مردم مخالف را از خود باین معنے که دعوت مکنید ایشان را بدین حق چون زمان شدت تقیه است بیان این آنکه الله عز وجل چون اراده کند بنده دین حق را می گذارد در دل او نقطه از نور چنانچه مے آید در حدیث ششم این باب پس وا می گذارد اورا و او می گردد براے دین حق و طلب می کند آنچیز را تحقیق این شد در حدیث سوم باب نود و دوم بعد ازان امام علیه السلام برای تعلیم روش گفتگو با مخالفے که مید انند که جمعی که مخصوص از شیعه اند گفت شما چون گفتگو کنید با مردم مخالفی که شما را شناسند گوئید رفتیم جاے که رفت الله تعالی و برگزیدیم کسے را که برگزیده الله تعالے باین معنی که برگزیده کسے را براے امامت از خانه داده که برگزیده الله تعالے ازان خانه داده کسی را بیان این آنکه برگزیده الله تعالی محمد را و ما برگزیدیم آل محمد را صلے الله علیه وآله اشارت است بقول الله تعالی در سورهٔ قصص وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة سبحانه وتعالے عما یشرکون یا مراد این است که در زمان شدت تقیه نزد مخالفان دعوی این که مسئلهٔ امامت از اصول دین

انست و استدلال بمحکمات آیات قرآنیه و شواهد ربوبیت که دلالت بر شرک ائمه ضلالت و سائر پیروان ایشان میکند
نمی توان کرد چه آنها باعث عداوت عظیم و بستن و کشتن می شود بلکه سے باید اظهار این کرد که مسئله امامت
از فروع دینست و هرکدام از مختلفین که اجتهاد کرده باشد داخل بهشت می شود چنانچه مخالفان خیال کرده اند
پس هرکس را میرسد که اختیار کسی کند و از اهل بهشت باشد و اختیار آل محمد کرده ایم بمناسبت اینکه الله
تعالی محمد صلے الله علیه وآله وسلم را اختیار کرده و نهی از اختیار آل او نکرده و عقل حکم می کند که آل بادشاهی
کو رفته باشد و وصیتی در تعیین جانشین و نهی از جانشینی آل خود نکرده باشد اختیار آل او برای جانشینی بهتر است

دوم اصل عن ثابت ابی سعید قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا ثابت ما لکم وللناس کفوا
عن الناس ولا تدعوا احدا الی امرکم فوالله لو ان اهل السماء واهل الارض اجتمعوا علی ان یضلوا عبدا
یرید الله هداه ما استطاعوا کفوا عن الناس ولا یقول احدکم اخی وابن عمی وجاری فان الله
عز وجل اذا اراد بعبد خیرا طیب روحه فلا یسمع معروفا الا عرفه ولا منکرا الا انکره
ثم یقذف الله فی قلبه کلمة یجمع بها امره شرح این حدیث گذشت در باب آخر کتاب التوحید
باندک تغیری از انجمله اینکه آنجا ثابت ابن سعید و در بعض نسخ ثابت ابن سعید بوده و هر دو غلط است
و صحیح آنست که اینجا ست لا یقول لنفی بمعنی نهی است یعنی روایت است از ثابت که کنیت او ابو سعید
است گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ای ثابت چه کار است شما را با مردم و مردم را
با شما باز دارید خود را از مردم و دعوت مکنید یکی از مخالفان را بسوی دین و کار خود چه بخدا قسم که اگر
اینکه اهل آسمان و اهل زمین جمع شوند بر این که گمراه کنند بنده را که الله تعالی می داند که او قابل توفیق
و تصدیق راه حق است توانائی ندارند که او را گمراه کنند تحقیق این استدلال همان است که گذشت
در شرح حدیث سوم باب نود و دوم باز دارید خود را از گفتگو با مردم و باید که نگوید یکی از شما بعنوان
غمخواری که این مخالف برادر منست و پسر عموے منست و همسایه منست چه بدرستی که الله عز وجل
چون بنده را قابل توفیق تصدیق دین داند پاکیزه سے کند روح او را پس نمی شنود سخنی را که موافق
محکمات کتاب الهی است مگر آنکه آشنا بخاطر خود سے کند آنرا بعد از ان می اندازد الله تعالی
در دل او کلمه که جمع سے کند الله تعالے بآن کلمه پراگنده کار او را مراد بکلمه تبرا از ائمه ضلالت و معرفت
اینکه امامت از اصول دین است و مخالفت شیعه امامیه مشرک است چه در جمیع مسائل مشکله
دین طریق کسب آن علوم او میشود که منحصر است در سوال اهل الذکر و میدانند که پیروی آن
ائمه و ظنون و اجتهادات باطل بالکلیه است سوم اصل عن الفضیل قال قلت لابی عبد الله
ندعوا الناس الی هذا الامر فقال یا فضیل ان الله اذا اراد بعبد خیرا امر ملکا فاخذ بعنقه حتی
ادخله فی هذا الامر طائعا او کارها شرح روایت است از فضیل گفت گفتم

امام جعفر صادق علیه السلام ما آیا دعوت کنیم مردم مخالف را بسوی تصدیق این امارت اهل البیت پس گفت اسے
فضیل بدرستی که الله تعالی چون بنده را قابل توفیق خیر دانا ام میکند فرشته را پس خوب میگیرد گردن او را تا آنکه
داخل می کند او را در تصدیق این امارت خواه خواهند و آن باشد در زمان سابق و خواه نخواهند که آن باشد
مراد نهی از دعوت است در زمان شدت تقیه و تحقیق این شد در شرح حدیث سوم باب نود و دوم چهارم
اصل قال ابو عبدالله علیه السلام اجعلوا امرکم هذا لله ولا تجعلوه للناس فانه ماکان لله فهو لله
وماکان للناس فلا یصعد الی السماء ولا تخاصموا بدینکم الناس فان المخاصمة ممرضة للقلب
ان الله عزوجل قال لنبیه انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء وقال
افانت تکره الناس حتی یکونوا مومنین ذروا الناس فان الناس اخذوا عن الناس وانکم
اخذتم عن رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی علیه السلام ولا سواء وانی سمعت
ابی یقول اذا کتب الله علی عبد ان یدخل فی هذا الامر کان اسرع الیه من الطیر الی وکره
شرح این حدیث گذشت در باب آخر کتاب التوحید لاسواء بفتح سین بی نقطه والف ممدوده خبر مبتدا است
محذوف است بتقدیر لاسواء اخذهم واخذکم یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بگردانید دین خود را برای
رضای الله تعالی و مگردانید آنرا برای مردم که خودنمائی کنید یا غالب شدن بحجت بر ایشان چه بدرستی که
شان اینست که آنچه باشد برای رضای الله تعالی پس آن مقبول الله تعالی است و آنچه باشد برای مردم
پس بالا نمیرود بسوی آسمان باین معنی که مقبول الله تعالی نیست چنانچه گفته در سوره فاطر الیه یصعد الکلم الطیب
والعمل الصالح یرفعه و مباحثه بعنوان دشمنی مکنید بدین خود با مردم چه بدرستی که مباحثه بعنوان دشمنی جای مرض
بسیار است دل را بدرستی که الله عزوجل گفت نبی خود را در سوره قصص بدرستی که تو بحق نمی رسانی هر شیعه را
که دوست داشتی مثل خویشان خود که غمخواری ایشان می کنی ولیکن الله تعالی بحق میرساند هر که را خواهد باین
معنی که مستحق توفیق را توفیق مے دهد و مستحق خذلان را خذلان می کند خواه تو سعی بسیار کنے وخواه نکنی و گفت
در سوره یونس آیا پس تو مجبور می کنی مردم را که قابل توفیق نیستند تا باشند مومنان واگذارید مردم مخالف
را چه بدرستی که مردم مخالف فرا گرفته اند دین خود را از امثال خود باین معنی که بروایات کاذبه و آراء بے معنی
مستند شده اند و بدرستی که شما فرا گرفته اید دین خود را از رسول الله صلے الله علیه وآله و از علی علیه السلام
و برابر هم نیست فرا گرفتن ایشان از مردم است و فرا گرفتن شما که از رسول و وصی علیهم السلام
است و مراد اینست که اختلاف میان شما و ایشان در مسئله اجتهادیه نیست که گفتگو در آن سهل
باشد و باعث عداوت بسیار نشود بنابر آنکه محق و مبطل از اهل نجات باشد بلکه در اصول دین است
و استدلال شما بر حقیقت مذهب خود بمحکمات قرآن و شواهد ربوبیت است که دلالت بر انحصار طریق کسب
مسائل مجهوله در سوال اهل الذکر و بر اشتراط ... آن طریق میکنند و ایشان استدلال برای مطلب خود بروایات

کادیمی کنند واین گفتگو باعث عداوتی عظیم می شود و در زمان تقیه مناسب وقت نیست و بدرستی که من شنیدم
از پدرم که میگفت چون سر نوشت کند الله تعالی بر بنده این را که داخل کند او را در تصدیق این دین شما
میباشد تشتابان تر بسوی آن از مرغ بسوی آشیان خود تحقیق مضمون روایت در غیر مستعدان توفیق و مضمون
این حدیث در مستعدان توفیق گذشت در شرح حدیث سوم باب نود و دوم **پنجم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق قوما للحق فاذا مر بهم الباب من الحق قبلته قلوبهم
وان کانوا لا یعرفونه واذا مر بهم الباب من الباطل انکرته قلوبهم وان کانوا لا یعرفونه وخلق قوما لغیر
ذلک فاذا مر بهم الباب من الحق انکرته قلوبهم وان کانوا لا یعرفونه واذا مر بهم الباب من الباطل قبلته
قلوبهم وان کانوا لا یعرفونه **شرح** لام در للحق و در لغیر ذلک لام عاقبت است وان وصلیه است و اشارت است
باینکه گاهی دل کسی حکم می کند و آن حکم مبنی بر مقدمه ایست که در دل او مرکوز شده پس هر چند که خود ندانند آن مرکوز شدن را
یا ندانند این را که آن حکم مبنی بر آن مرکوز است و مناسبت این حدیث باین باب است که دلالت میکند بر اینکه سعی آنکس در
ایمان و عدم ایمان دیگری دخل ندارد بلکه برای ثواب آنکس است پس در حالت شدت تقیه ترک باید کرد چنانکه تحقیق
شده در حدیث سوم باب نود و دوم **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل آفرید
جمعی را برای قبول سخن بکار آمدنی یعنی سخنی که مبنی بر تصدیق ربوبیت رب العالمین است پس چون گذر کند با ایشان قسمی از
بکار آمدنی قبول می کند دلهای ایشان هر چند که نمی شناخته باشند علت قبول آن را و چون گذر کند با ایشان بکار نیامدنی
حکم بطلان آن می کند دلهای ایشان هر چند که نمی شناخته باشند علت حکم بطلان را و آفرید جمعی را برای غیر حق
یعنی سخنی که مبنی بر انکار ربوبیت رب العالمین است خواه مشعور به خود شان باشد و خواه نه پس چون گذر کند
با ایشان قسمی از بکار آمدنی حکم بطلان آن می کند دلهای ایشان هر چند که نمی شناخته باشند علت حکم بطلان
آن را و چون گذر کند با ایشان قسمی از بکار نیامدنی قبول می کند آن را دلهای ایشان هر چند که نمی شناخته باشند علت
قبول آن را **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل اذا اراد بعبد خیرا نکت
فی قلبه نکتة من نور فاضاء لها سمعه وقلبه حتی یکون احرص علی ما فی ایدیکم منکم
واذا اراد بعبد سوءا نکت فی قلبه نکتة سوداء فاظلم لها سمعه وقلبه ثم تلی هذه الایة فمن
یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا
حرجا کانما یصعد فی السماء **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل چون قابل
توفیق تصدیق حق داند بنده را می گذارد در دل او نقطه از نور باین معنی که توفیق این می دهد او را که مرکوز خاطر او شود
تصدیق بربوبیت رب العالمین پس روشن می شود باین معنی که شنوای حق و قبول کننده حق می شود چنانچه
گذشت در حدیث سابق بسبب آن نقطه شنوائی او و دل او و در عاقبت کار تا آنکه می باشد بعد از دخول در دین حق
حریص تر بر دینی که در دست از شما و چون قابل خذلان و عدم توفیق تصدیق داند بنده را می گذارد در دل او نقطه

سیاه باین معنی که مرکوز خاطر او می شود انکار ربوبیت رب العالمین هر چند که خودش پنداشته باشد که تصدیق کرده پس
تاریک می شود بسبب آن نقطه شنوائی او و دل او باین معنی که شنوائی باطل و قبول کننده باطل می شود بعد از آن
بجای بیان اینکه این مضمون در قرآن مذکور است خواند این آیت را از سوره انعام که پس هر که اراده کند
الله تعالی که توفیق حق دهد او را فراخ می کند سینهٔ او را برای نفی شریک از الله تعالی در ربوبیت و هر که اراده
کند الله تعالی که گمراه کند او را بخذلان و ترک توفیق می گرداند سینهٔ او را تنگ و بغایت تنگ که گنجائش
اسلام نداشته باشد گویا مشقت بالا میرود در آسمان باین معنی که اشکال قبول اسلام برای او مانند اشکال بالا
رفتن در آسمان است **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله اذا اراد بعبد
خیرا نکت فی قلبه نکتة بیضاء وفتح مسامع قلبه ووکل به ملکا یسدده واذا اراد بعبد سوء نکت فی قلبه
نکتة سوداء وسد مسامع قلبه ووکل به شیطانا یضله **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع بدرستیکه الله
تعالی چون بنده را قابل توفیق خیر داند میگذارد در دل او نقطهٔ سفید و میگشاید آلات شنوائی دل او را و موکل میکند
باو فرشته را که رهنمائی میکند او را و هرگاه اراده میکند به بندهٔ بدی را میگذارد در دل او نقطهٔ سیاه و بند میکند آلات
شنوائی دل او را و موکل می کند باو شیطان را که گمراه می کند او را توضیح این مضمون شد در شرح حدیث پنجم و ششم

باب نود و نهم اصل باب ان الله انما یعطی الدین من یحبه

شرح این باب بیان این است که الله تعالی جز این نیست که می دهد توفیق تصدیق دین حق کسی را که دوست
می دارد او را یعنی کسی که او را قابل توفیق داند در حکمت این باب برای ابطال خیال اشاعره و موافقان
ایشان است که میگویند که هر یک از توفیق مومن و خذلان کافر بعنوان ترجیح بلا مرجح است و اگر عکس آن واقع میشد
بظلم و منافی حکمت الهی نبود درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن عمر بن حنظلة قال قال لی
ابو عبد الله ع یا ابا الصخر ان الله یعطی الدنیا من یحب ویبغض ولا یعطی هذا الامر الا صفوته من خلقه انتم
والله علی دینی ودین آبائی ابراهیم واسمعیل لا اعنی علی بن الحسین ولا محمد بن علی وان کان هؤلاء علی دین هؤلاء
شرح روایت است از عمر بن حنظله که کنیت او ابو الصخر بفتح صاد بی نقطه و سکون خاء بی نقطه و راء بی نقطه بوده
گفت که گفت مرا امام جعفر صادق ع ای ابو الصخر بدرستی که الله تعالی می بخشد نعمت دنیا را بکسی که دوست میدارد او را و
بکسی که دشمن میدارد و نمی بخشد توفیق تصدیق این امارت اهل البیت را مگر بخالص او از جمله خلق و قائل از شما
بخدا قسم که بر دین من اید و بر دین پدران من مانند ابراهیم و اسمعیل مثلا باشند نمی خواهم بلفظ آبائی درینجا امام زین العابدین
علیه السلام را و نه امام محمد باقر را مثلا هر چند که باشند امام زین العابدین علیه السلام و امام محمد باقر مثلا در دین ابراهیم
و اسمعیل مثلا مراد آنست که دین اسلام که نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی است مشترک است میان جمیع
انبیا از آدم تا خاتم و اوصیا و این منافات ندارد با اختلاف ادیان انبیا در بعض احکام فروع دین اسلام
شیعهٔ امامیه است درین زمانها چه دیگران چون اختلافات و خودرائی و پیروی ظن می کنند مشرک اند

اصل عن مالك ابن اعين الجهنی قال سمعت اباجعفر ع یقول یا مالك ان الله یعطی الدنیا من یحب و یبغض
ولا یعطی دینه الا من یحب شرح مضمون این گذشت در حدیث اول این باب سوم اصل عن ابی جعفر ع
قال ان هذه الدنیا یعطیها الله البر والفاجر ولا یعطی الایمان الا صفوته من خلقه شرح مضمون این نیز
گذشت در حدیث اول این باب چهارم اصل قال ابو عبد الله ان الدنیا یعطیها الله عز وجل من احب
ومن ابغض وان الایمان لا یعطیه الا من احب شرح مضمون این نیز گذشت در حدیث اول این باب

باب نود و ششم اصل باب سلامة الدین

شرح این باب بیان این است که عمده سلامتها سلامت دین اسلام است از ضرر و تا بر ترک و سلامت
دنیا از ضرر سهل مطلبی است نسبت بسلامت دین و در این باب چهار حدیث است اوّل اصل
عن ابی عبد الله ع فی قول الله عز وجل فوقه الله سیئات ما مکروا فقال اما لقد بسطوا علیه وقتلوه ولکن
اتدرون ما وقاه وقاه ان یفتنوه فی دینه شرح اذ را و فاء موصوله و استفهامیه میتواند بود و مفعول دوم محذوف است
بتقدیر با و قاه وایاه بنا بر آنچه می آید در شرح حدیث سی ام باب صد و ششم که مومن آل فرعون تا زمان عیسے ع
باقی بود و در حدیث دوازدهم باب مذکور انیست که قتل او در زمان عیسی واقع شد مراد بقتل در قتلوه ضرب شدید
است تا تسبیب اینجا از قبیل نسبت فعل کسے بمبعدین اوست نظیر آنچه مے آید در حدیث اول باب
صد و بیست و پنجم ان یفتنوه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب یا باب تفعیل یا باب افعال است الفتون
بضم فا و ضم تا و الفتین و الافتان گمراه کردن یعنی روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در
قول الله عز وجل در سورهٔ مومن پس نگاهداشت مومنی را که در میان فرعونیان بود از ضررهائے آنچه مکر کردند
فرعونیان باین معنی که از امام ع پرسیده شد که چون نگاهداشت او را از مکر ایشان پس امام علیه السلام گفت
آگاه باش بر آئینه بتحقیق دست درازی کردند بر او و کشتند او را ولیکن آیا میدانید آنچه را که نگاهداشته الله تعالی
او را از آن نگاهداشته او را از اینکه گمراه کنند بشهادت او را در دین اسلام او دوم اصل قال
ابو عبد الله علیه السلام کان فی وصیة امیر المومنین علیه السلام لاصحابه اعلموا ان القرآن
هدی اللیل والنهار و نور اللیل المظلم علی ما کان من جهد وفاقة فاذا حضرت بلیة فاجعلوا
اموالکم دون انفسکم واذا نزلت نازلة فاجعلوا انفسکم دون دینکم واعلموا ان الهالك من هلك دینه
والحرب من حرب دینه الا وانه لا فقر بعد الجنة الا وانه لا غنی بعد النار لا یفك اسیرها ولا یبرأ ضریرها
شرح الهدی بضم ها و فتح دال بی نقطه و الف مقصوره راه نمائی الطلاق مصدر بمعنی اسم فاعل شده برای مبالغه و اللیل
والنهار میتواند بود که عبارت از راه باطل و راه حق باشد که راه ائمه ضلالت و راه ائمه هدی است و اضافه هدی از قبیل
اضافه بمفعول باشد چنانچه گفته در سوره البلد و هدیناه النجدین اشارت است باشتمال قرآن بر محکماتی که در آنها نفی
از اختلاف و خود رائی و پیروی ظن هست و از آنها معلوم و ممتاز میشوند ائمه ضلالت و ائمه هدی از امم میتواند بود که

عبارت از شب و روز حقیقی باشد و اضافه بدی از قبیل اضافه چیزی بظرف زمان آن باشد وحاصل هر دو احتمال
یکی است و تقدیم لیس بر نهار باعتبار اینست که اسهل طریق اهتدا بامام حق اینست که اول بطلان ائمه که همیشه آن
او بند معلوم شود تا منحصر شود امامت حق در و الليل المظلم عبارت از روزگار شدت احوال در دین است و علی
ما کان ظرف لغو و متعلق بمظلم است و علی بنائیه است و احتراز است از زمانی که تاریکی آن بسبب غروب
آفتاب باشد بسبب شدت احوال آخرت باشد که مذکور است در فقره سابق من در من جهد تبعیضیه است الجهد بفتح
جیم و سکون ها و دال بی نقطه بیماری و مانند آن از مشتهای دنیا فادر فاذا برای تفریع بر وضوح دلالت است
البلیه مشقت مثل آزارهای دنیا النازله مشتق که بغایت بزرگ باشد مثل آزارهای آخرت فرق میان
حضرت بلیه و میان نزلت نازله این است که اول متعلق است باحوال دنیا که حاضر است و دوم متعلق
است باحوال آخرت که غائب است پس در کلام لف و نشر غیر مرتب است چه از حضرت تا آخر متفرع بر نور
الليل تا آخر است و اذا نزلت تا آخر متفرع بر بدی الليل و النهار است الحریب بحا بی نقطه و را و سب بی نقطه
و با ریک نقطه فعیل بمعنی مفعول است از باب نصر الحرب بفتح حا و فتح را کسی را غارت کردن الضریر بضاد با نقطه
و دو را بی نقطه فعیل بمعنی مفعول است از باب نصر بمعنی کسی که ضرری باو رسیده باشد مثل بیمار و معذب یعنی گفت
امام جعفر صادق علیه السلام بود در وصیت امیر المؤمنین علیه السلام یاران خود را در وقت رحلت از دنیا اینکه بدانید
که قرآن راهنما و جدا کننده باطل و حق است در شب و روز یعنی کلماتیکه در آن هست و روشنی شب تاریک است
که تاریکی آن بسبب مشقت دنیا و تنگدستی باشد باین معنی که غم دنیا را از دل بیرون میکند بمواعظ و عبرتها اینکه
در آن هست پس چون حاضر شود بلائی در دنیا که جهد و فاقه باشد پس بگردانید مالهای خود را در پیش جانهای خود
تا بلاگردان جان باشد و چون فرود آید بلای آخرتی پس بگردانید جانهای خود را پیش دین اسلام خود تا بلاگردان
دین شود و بدانید که صاحب هلاک کسیست که برطرف شود دین او آگاه باشید بدرستی که تنگدستی نیست
بعد از صحت ایمان که موجب بهشت است و بدرستی که بی نیازی نیست بعد از فساد دین که موجب آتش جهنم است
بیان این آنکه آزاد کرده نمی شود گرفتار آن آتش و بیابر نمی شود صاحب ضرر آن آتش **سوم اصل**

عن ابی جعفر ؑ قال سلامة الدین و صحة البدن خیر من المال و المال زینة من زینة الدنیا حسنة
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت سلامت دین از شائبه شرک و تندرستی بهتر است
از مال و مال آرایشی است از جمله آرایش دنیا که خوب است بشرط اینکه ضرری بآخرت نرساند **چهارم**

اصل کان رجل یدخل علی ابی عبد الله ؑ من اصحابه فغبر زمانا لا یحج فدخل علیه بعض معارفه فقال
له فلان ما فعل قال فجعل یضجع الکلام یظن انما یعنی المیسرة و الدنیا فقال ابو عبد الله ؑ کیف دینه فقال کما تحب
فقال هو و الله الغنی **شرح** الاضجاع بضاد با نقطه و جیم و عین بی نقطه مصدر باب افعال خوابانیدن ان بفتح همزه و تشدید
نون است و ما موصوله و اسم انست مثل و اعلموا انما غنمتم من شیء یا کافه است مثل انما الحکم آرد و احد نزد مختصری

وافاد حصر می کند یا سدا اما بکسر همزه و بر تقدیر یعنی بصیغه مضارع معلوم باب ضرب و ضمیر مستتر راجع با امام است و بنابر اول
مفعول یعنی محذوف است و نائم است تقدیر بالغلبه والمیسرة بفتح میم و سکون یا و فتح و ضم و کسر سین بی نقطه مرفوع
خبر اول است و بنابر دوم المیسرة منصوب است یا مفعول یعنی باشد والدنیا عطف بر المیسرة است یعنی مردی داخل
می شد هر موسم حج بر امام جعفر صادق علیه السلام از شیعه او پس صبر کرد مدتی حج نمی کرد پس داخل شد بر امام علیه السلام
بعض آشنایان آن مرد پس امام گفت آن آشنا را که فلان کس چه حال دارد راوی گفت پس آن آشنا شروع کرد
خوابیده و شکسته میگفت جواب را چنانچه معلوم شود که حال خوبی ندارد و گمان می داشت که آنچه می خواهد امام علیه السلام
از لفظ فلان افضل کثرت مال و نعمت دنیا است پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام چونست حال دین او پس آن
آشنا گفت چنانست که دوست می داری باین معنی که در کمال خوبی است پس امام علیه السلام گفت آنست والله کذا
قسم بی نیازی باین معنی که بی نیازی دنیا سهل است و سوال من از آن نبود

باب نود و هفتم اصل باب التقیة

شرح این باب بیان فضیلت نگاه داشتن دین خود است از اظهار نزد مخالفین در زمانی که تقاضای آن کنند و این
باب بیست و سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل اولئک یؤتون
اجرهم مرتین بما صبروا قال بما صبروا علی التقیة ویدرؤن بالحسنة السیئة قال الحسنة التقیة والسیئة الاذاعة
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سورهٔ قصص ایشان داده می شوند
مزد ایشان دو بار بسبب آنکه صبر کردند امام علیه السلام گفت مراد این است که به سبب اینکه صبر کردند بر تقیه و در قول
الله تعالی در تتمهٔ آنچه گذشت و در سورهٔ رعد و دفع میکنند بخصلت خوب خصلت بد را امام علیه السلام گفت خصلت
خوب تقیه است و خصلت بد فاش کردن راز است دوم اصل عن ابی عمر الاعجمی قال قال لی ابو عبد الله
علیه السلام یا ابا عمر ان تسعة اعشار الدین فی التقیة ولا دین لمن لا تقیة له والتقیة فی کل شیء الا فی النبیذ
والمسح علی الخفین شرح این مضمون می آید در حدیث سیزدهم و تخصیص نداند اصلا و عدم ذکر قتل بنابر این است
که عدم جواز تقیه در قتل معلوم است از خارج و مشهور است و در کتاب الطهارة در باب هشتم که باب مسح الخف
است چنین است عن زرارة قال قلت له فی المسح الخفین تقیة فقال ثلثة لا اتقی فیهن احدا شرب المسکر
و مسح الخفین و متعة الحج قال زرارة ولم یقل الواجب علیکم ان لا تتقوا فیهن احدا مخفی نماند که عدم ذکر
متعة الحج اینجا برای اینست که تفاوت میان متعه حج و آنچه مخالفان میکنند نیست مگر باعتبار نیت زیرا که افعال
عمره تمتع را ایشان نیز میکنند بقصد نافله و آن از طواف زیارت می شمارند پس هیچ کس را حاجت بتقیه در آن نیست
و تخصیص ذکر نبیذ و مسح بر خفین برای اینست که مخالفان جبر بر آنها کمتر میکنند چه عذرخواهی تا بار کشیدن از شرب
نبیذ ممکن است و عدول از مسح بر خفین که مسح در ضمن آن باشد ممکن است و آن فردی از افراد فرض است چنانکه
می آید در کتاب الطهارة در حدیث هشتم باب نود دهم و از اینجا ظاهر می شود که استثنا اینجا مبنی بر ندرت احتیاج

بتقیہ در دین دو چیز است النبیذ بفتح نون و کسر بای یک نقطہ و سکون یای دو نقطہ در پائین و ذال با نقطہ مست کنندہ
کہ از جو و مانند آن حاصل می شود و بیان شد در حدیث ششم باب ہشتاد م کتاب الحجہ کہ باب الفیصل بہ بین دعوی
المحق والمبطل فی امر الامامۃ است دوم روایت است از ابو عمر اعجمی کہ گفت کہ گفت مرا امام جعفر صادق علیہ السلام
اے ابو عمر بدرستی کہ نہ عشر دین در تقیہ است باین معنی کہ ثواب تقیہ در زمان وجوب آن نہ برابر اعمال
ثواب دیگر است لیکن ایمان جمعی کہ در زمان تقیہ حفظ ایمان خود کنند دہ برابر ایمان دیگران است در فضیلت
و دین نیست کسی را کہ تقیہ نیست او را در زمان وجوب و تقیہ در ہر چیز بکہ ضرور شود ہست مگر در شرب
نبیذ و مسح بر دو موزہ سوم اصل قال ابو عبد اللہ علیہ السلام التقیۃ من دین اللہ
قلت من دین اللہ قال ای واللہ من دین اللہ ولقد قال یوسف ایتھا العیر انکم لسارقون واللہ
ماکانوا سرقوا شیئا ولقد قال ابراھیم انی سقیم واللہ ما کان سقیما شرح گفت امام جعفر
صادق علیہ السلام تقیہ از جملہ دین اللہ تعالی است کہ واجب کردہ بر ہر شریعتی از شرائع انبیا علیہم السلام
گفتم بعنوان استفہام تعجبی از جملہ دین اللہ تعالی است گفت آری بخدا قسم کہ از جملہ دین اللہ تعالی است و
ہر آئینہ بتحقیق گفت یوسف باین معنی کہ امر کرد گفتن اینکہ ای قافلہ بدرستی کہ شما ہر آئینہ دزدانید چنانچہ در سورۂ
یوسف مذکور است بخدا قسم کہ نبودند دزدان بلکہ از روی تقیہ بود و ہر آئینہ تحقیق گفت ابراہیم بدرستی کہ من
بیمارم چنانچہ در سورۂ صافات مذکور است بخدا قسم کہ نبود بیمار بلکہ از روی تقیہ بود چہارم اصل عن
حبیب ابن البشر قال قال ابو عبد اللہ علیہ السلام سمعت ابی یقول لا واللہ ما علی وجہ الارض شیء
احب الی من التقیۃ یا حبیب انہ من کانت لہ تقیۃ رفعہ اللہ یا حبیب من لم یکن لہ تقیۃ وضعہ اللہ یا حبیب
ان الناس انما ھم فی ھدنۃ فلو قد کان ذلک کان ھذا شرح الھدنۃ بضم ہا و سکون دال بی نقطہ و نون فراغت
و ساکن بودن و مصالحہ و ہمہ اینجا مناسب است مشار الیہ ذلک ظہور قائم علیہ السلام است مشار الیہ ہذا مطلوب
حبیب است کہ ترک تقیہ باشد یعنی روایت است از حبیب بن بشر گفت کہ گفت امام جعفر صادق کہ شنیدم از پدرم
کہ می گفت نہ باین معنی کہ ترک تقیہ کہ مطلوب شما جائز نیست بخدا قسم کہ نیست بر روی زمین چیزی محبوب تر
بسوی من از تقیہ ای حبیب بدرستی کہ شان اینست کہ ہر کہ باشد او را تقیہ عزیز می کند او را اللہ تعالی ای
حبیب ہر کہ نباشد او را تقیہ خوار می کند او را اللہ تعالی ای حبیب بدرستی کہ مخالفان جز این نیست کہ ایشان
در فراغت اند لیکن اگر تحقیق شود ظہور قائم علیہ السلام می شود این ترک تقیہ کہ میل آن داری پنجم
اصل عن ابی عبد اللہ قال اتقوا علی دینکم واحجبوہ بالتقیۃ فانہ لا ایمان لمن لا تقیۃ لہ انما انتم
فی الناس کالنحل فی الطیر لو ان الطیر تعلم ما فی اجواف النحل ما بقی منھا شیء الا اکلتہ ولو ان الناس
علموا ما فی اجوافکم انکم تحبونا اھل البیت لاکلوکم بالسنتھم ولنحلوکم فی السر والعلانیۃ رحم اللہ
عبدا منکم کان علی ولایتنا شرح علی برای استعلای معنوی است مثل اولئک علی ھدی من

به ضم النحل بفتح نون وسکون حای حطی مگس عسل است و از جمله القاب همایون شاه ولایت شاه امیر النحل است برای
شباهت شیعه امامیه در میان مخالفان در زمان تقیه بنحل در میان مرغان از پنج جهت اول بودن شهد در درون مگس
عسل که محبوب متصرف در املاک زمین است و بودن ایمان که محبوب متصرف در زمین و آسمان است در درون
شیعه امامیه دوم اینکه بودن عسل در درون نحل باعث عزت و مهیا بودن رزق ایشان در زمستان ایشان در
زمستان است که مرغان رزق مهیا ندارند در آن وقت و بودن ایمان در درون شیعه امامیه باعث مهیا بودن
بهشت و نوا که آنجا است در وقتی که مخالفان بعذاب گرفتار اند سوم ضعف نحل نسبت بمرغان و
ضعف شیعه در زمان تقیه نسبت بمخالفان چهارم کمال فرمان بردار بودن نحل پادشاه خود را چنانچه مشهور
مشهور است و کمال فرمانبرداری شیعه امام خود را در قول و عمل پنجم این چهار وجه مشابهت باعث
است و آن اینست که اگر به فرض محال مرغان مثل بنی آدم حسد می داشتند و عمل بمقتضای حسد
می کردند و می دانستند که در درون نحل عسلی هست که آن باعث عزت ایشان نزد بنی آدم است و خود شان
استطاعت کار نیکی که باعث بودن عسل در درون خود شان باشد ندارند ایشان را همه می کشتند
و مخالفانی که اراده الهی تعلق بشفاعت ایشان گرفته اگر همی دانستند که شیعه در درون ایمانی دارند
که باعث عزت ایشان نزد الله تعالی است ایشان را بزبان فنا کردند چه جای دست و تیغ
مخفی نماند که درین حدیث اشارت بوجه مشابهت پنجم شده که مشتمل است بر چهار وجه سابق لتحلوکم
بفتح لام و نون ودال بی نقطه از باب منع است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت حذر کنید بر دین خود باین معنی که نگاهداری کنید دین خود را و پنهان کنید دین خود را بتقیه چه بدرستی که
ایمان نیست کسی را که تقیه نیست او را جز این نیست که شما در میان مخالفان مانند مگس عسلید در میان مرغان اگر
اینکه مرغان می دانستند آنچه را که در درونهای مگس عسل است نمی ماند از جمله مگس عسل چیزی مگر میخوردند آنرا و اگر اینکه
مردم مخالف میدانستند آنچه را که در درونهای شماست این را که شما دوست می دارید ما خانواده رسول
علیه السلام را هر آئینه میخوردند شما را بزبانهای خود و بدی میگفتند شما را بسیار حتی کردند و هر آئینه دشنام
می دادند شما را در پنهان و آشکار رحمت کناد الله تعالی بنده را از جمله شما که باشد بر دوستی ما و اطاعت
ما در فعل تقیه ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل لا تستوی الحسنة
ولا السیئة قال الحسنة التقیة والسیئة الاذاعة وقوله عز وجل ادفع بالتی هی احسن السیئة قال
التی هی احسن التقیة فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم شرح تکرار لا زائد لا السیئة برای اشعار بانست که
هستند برابر هیچ قریبیت چه جای مشابهت و قوله عز وجل معطوف بر قول الله است التی هی احسن التقیة مرفوع و خبر
مبتدا است محذوف در سوره فصلت چنین است ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی الخ ذکر السیئة اینجا نقل
بالمعنی است باعتبار این که مذکور است در آیت سوره رعد و سوره قصص و یدرءون بالحسنة السیئة خواهم

فاذا الذی تا آخر برای تطبیق بر معنی مذکور است واشارت است باینکه الذی برای عهد است وعبارت از
مخالف در دین است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سورۂ فصلت
برابر نیست خصلت خوب وخصلت بد گفت مراد بخصلت خوب اینجا تقیه است ومراد بخصلت بد فاش کردن
نیست در زمان وجوب تقیه ودر قول الله عز وجل در سورۂ فصلت دفع کن بخصلتی که آن بهتر است از جمیع خصلتها
خصلت بد را گفت خصلتی که آن بهتر است تقیه است پس ناگاه آن مخالفی که میان تو ومیان او دشمنی است
چنانست که او دوست صاحب قرابت باشد **هفتم اصل** عن ابی عمر الکنانی قال قال ابو عبد الله ع
یا ابا عمرو ارأیتك لو حدثتك بحدیث او افتیتك بفتیا ثم جئتنی بعد ذلك فسألتنی عنه فاخبرتك بخلاف
ما كنت اخبرتك او افتيتك بخلاف ذلك بايهما كنت تاخذ قلت باحدثهما وادع الآخر فقال قد اصبت
يا ابا عمرو ابى الله الا ان يعبد سرا اما والله لئن فعلتم ذلك انه لخير لي ولكم في دينه الا التقية
شرح ثم در ثم جئتنی برای تعجب است زیاد کردن کنت برای معنی افاده بعدیت از زمان ماضی است کند
اظهار قضیه که مظنون است وصورتی که عالم بحکم امتحان کند کسی را که داخل حکم بغیر معلوم نیست ولهذا
راوی نیز عالم باشد در بخشا یعنی روایت است از ابو عمر کنانی گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام
ای ابو عمرو خبر ده مرا که اگر خبر دهم ترا بحدیثی از ائمه سابقین یا فتوی دهم ترا بفتوائی با وجود آن آئی نزد من بعد
از آن پس سوال کنی مرا از آنچه پیشتر گفته بودم پس خبر دهم ترا بخلاف آنچه مدتی پیش از آن خبر داده بودم ترا
بخلاف آن فتوای سابق بکدام خواهی چسپید گفتم بتازه تر آن را و وا میگذارم دیگری را پس امام ع گفت
بتحقیق حق را دریافتی ای ابو عمرو امتناع کرده الله تعالی مگر این را که عبادت کرده شود در پنهان آگاه باش بخدا
قسم که هرگاه چنین اگر بجا آورید آن را که گفتی بدرستی که آن هر آئینه بهتر است برای من وبرای شما امتناع کرده الله
عز وجل برای ما وبرای شما در تکلیفی که قرار داده مگر تقیه را **هشتم اصل** قال ابو عبد الله ع
ما بلغت تقية احد تقية اصحاب الكهف ان كانوا ليشهدون الاعياد ويشدون الزنانير فاعطاهم
الله اجرهم مرتين **شرح** ان بکسر همزه وتخفیف نون مخففه از مثقله است لام در لیشهدون مفتوح
است الزنانیر بفتح زای بانقطه جمع زنار بضم زا وتشدید نون ریسمان باریکی که گبران وترسایان بر میان خود
می بندند یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام نرسید تقیه هیچ یک بتقیه اصحاب کهف که در سورۂ الکهف
مذکور اند بدرستی که ایشان هر آئینه حاضر می شدند در عیدگاهها وبر میان خود می بستند زنارها پس داد ایشان را
الله تعالی مزد ایشان دو بار یکی برای ایمان ویکی برای محافظت تقیه چنانچه در آیت سورۂ قصص است
وگذشت در حدیث اول این باب **نهم اصل** استقبلت ابا عبد الله علیه السلام فی طریق فاعرضت
عنه بوجهي ومضيت فدخلت عليه بعد ذلك فقلت جعلت فداك اني لالقاك فاصرف وجهي كراهة ان
اشق عليك فقال لي رحمك الله عز وجل لكن رجلا لقيني امس في موضع كذا وكذا

فقال علیک السلام یا ابا عبد الله ما احسن ولا اجمل شرح الاعراض رنشتن ادر وجی برای تعدیہ است یعنی
برخوردم امام جعفر صادق علیہ السلام را در راستے پس گردانیدم از او روی خود را در رفتم پس داخل شدم بر او بعد از ان
پس گفتم ترا مانت شوم بدرستے کہ من ہر آئینہ ملاقات می کنم ترا پس می گردانم روے خود را برای نخواستن این کہ
شفقت اندازم بر تو پس گفت مرا رحمت کناد ترا اللہ تعالے لیکن مردی ملاقات کرد مرا دیروز در موضع چنین
وچنین باین معنے کہ مخالفان در آنجا حاضر بودند پس گفت بر تو باد سلام ای ابو عبد اللہ خوب نکرد آنمرد کہ ملتفت
من شد ونیکو نکرد کہ سلام باین روش کرد باین معنے کہ تقدیم علیک بر السلام کرد وکنیت را ندکور ساخت چہ
اول دلالت بر حصر مے کند وآن برای تعظیم است وتعبیر بکنیت نیز برای تعظیم است دہم اصل قیل
لابی عبد الله علیه السلام ان الناس یروون ان علیا علیه السلام قال علی منبر الکوفة ایها الناس
انکم ستدعون الی سبی فسبونی ثم تدعون الی البراءة منی فلا تبرءوا منی فقال ما اکثر ما یکذب الناس علی
علی علیه السلام ثم قال انما قال انکم ستدعون الی سبی فسبونی ثم تدعون الی البراءة منی وانی
لعلی دین محمد ولم یقل لا تبرءوا منی شرح گفتہ شد امام جعفر صادق علیہ السلام را بدرستی کہ مردم
روایت می کنند کہ علی علیہ السلام گفت بر منبر کوفہ ای مردم بدرستی کہ شما زود خوانده خواہید شد بسوی دشنام من پس
دشنام دہید مرا بعد آن خوانده خواہید شد بتبرا از من یعنی پس تبرا از من مکنید پس امام جعفر صادق گفت چہ
بسیار است دروغ مردم بر علی بعد از ان گفت کہ جز این نیست کہ علی بر منبر کوفہ گفت کہ شما زود خوانده خواہید شد
بسوی دشنام من پس دشنام دہید مرا بعد از ان خوانده خواہید شد بسوی تبرا از من وبہ درستے کہ ہر آئینہ بر طریقت
محمدم ونگفت تبرا مکنید از من مراد این است کہ مراد از لفظ وانی لعلی دین محمد چنین فہمیده اند کہ تبرا از
من مکنید وآن را نقل بالمعنے کرده اند وحالانکہ آن معنے ندارد واز تتمہ حدیث مفہوم می شود کہ معنی
آن این است کہ تبرا کنید چنانچہ محمد صلے اللہ علیہ وآلہ امر کرد عمار یاسر را بتبرا از او در وقت
تقیہ اصل فقال له السائل ارایت ان اختار القتل دون البراءة فقال والله ما ذلک
علیه وما له الا ما مضی علیه عمار بن یاسر اکرهه اهل مکة وقلبه مطمئن بالایمان
انزل الله عز وجل فیه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان فقال له النبی صلی الله علیه
وآله عندها یا عمار ان عادوا فعد فقد انزل الله عز وجل عذرک وامرک ان تعود
ان عادوا شرح العذر بضم عین بی نقطہ وسکون وضم ذال بانقطہ ورای بی نقطہ مصدر باب ضرب قبول
پوزش استنباط امر از آیت با وجودیکہ استثنا از نہی دلالت بر امر نمیکند مبنی بر اینست کہ تقیہ ہر جا کہ جائز است
البتہ واجب است مثل سائر محرمات شرعیہ کہ در صورت رخصت واجب میشود یعنی پس سائل چون فہمید ارادهٔ امام
را کہ تجویز تبرا است در تقیہ گفت امام را آن سائل خبر ده مرا کہ اگر کسی کہ خوانده شود بہ تبرا برگزیند کشتہ شدن را پیش
را باین معنی کہ تبرا کند چیست پس امام گفت بخدا قسم کہ نیست تکلیف آن بر او وجائز نیست او را مگر آنچہ

بعمل آورد آنرا عمار بن یاسر جای که جبر کردند او را اہل مکه و دل او قرار گرفته بایمان بود پس فرو فرستاد الله عزوجل
درحق عمار در سورهٔ نحل مگر کسی که مجبور شود و دل او قرار گرفته بایمان باشد پس گفت عمار را نبی نزد نزول
آن آیت ای عمار اگر برگردند بجبر پس برگرد به تبرا باین معنی که اگر بار دیگر مجبور کنند ترا اہل مکه پس باری
دیگر تبرا کن از من چه تحقیق فرو فرستاد الله عزوجل پوزش پذیرفتن ترا و امر کرد ترا که برگردی به تبرا
اگر برگردند بجبر یازدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ایاکم ان تعملوا عملاً
نعیّر به فان ولد السوء یعیّر والده بعمله کونوا لمن انقطعتم الیه زیناً ولا تکونوا علیه شیناً
صلّوا فی عشائرکم وعودوا مرضاهم واشهدوا جنائزهم ولا یسبقوکم الی شیٔ من الخیر
فانتم اولی به منهم والله ما عبد الله بشیٔ احب الیه من الخبأ قلت وما الخبأ فقال التقیة شرح السوء بفتح سین نقطه آزرده
کردن مجرور مضاف الیه ولد است مفعول صلوا محذوف است بتقدیر صلوا الصلٰوة ضمیر مرضاهم راجع بمفعول
محذوف است الخبأ بفتح خا با نقطه وسکون با یک نقطه و همزه نهان کرده شده یعنی شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام می گفت دور دارید خود را از این که بجا آورید عملی را که سرزنش کرده شویم
بآن چه پدر سگ که پسری که کار او آزرده کردن باشد سرزنش کرده می شود پدر او بعمل او اشارت
است باینکه امام پدر مومنان است چنانچه محکمات قرآن مادر ایشان است باشید برای کسی که از ائمه
دیگر گشته متوجه او شده اید آرایش و نباشید بر او عیب پیوند کنید مخالفان را که در خویشان شما داخل اند
وعیادت کنید بیماران مخالفان را و حاضر شوید جنازه های ایشان را و باید که سبقت نگیرند مخالفان بر شما
بسوی خیری از عمل خیر چه شما سزاوار تر اید بعمل خیر از ایشان اشارت باینست که عمل خیر از غیر شیعه
امامیه باطل است و محض ریا فتنی است بلکه مضر است بخدا قسم که معبود نشده الله تعالی بعبادتی که
محبوب تر باشد بسوی او از عبادت نهان گفتم و چیست عبادت نهان پس گفت عبادت تقیه دوازدهم
اصل سالت ابا الحسن علیه السلام عن القیام للولاة فقال قال ابو جعفر علیه السلام التقیة من دینی ودین آبائی ولا ایمان لمن لا تقیة له
شرح القیام بفتح قاف و یا و دو نقطه در پایان و الف تحت گیری یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مخالفت
و انکار او ضایع حاکمان جور پس گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که تقیه از جمله دین من و دین پدران من است
و ایمان نیست کسی را که تقیه نیست او را باین معنی که آنچه پرسیدی جائز نیست درین زمانها سیزدهم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال التقیة فی کل ضرورة وصاحبها اعلم بها حین تنزل به شرح روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت تقیه در هر حاجتی می رود خواه فتوی و قضا و خواه اعمال جوارح و صاحب
حاجت بهتر می داند حاجت خود را وقتی که فرود آید باو باین معنی که برای تعیین مواضع آخرت از ضرر قاعدهٔ کلیه
نیست مختلف نشود باختلاف وقائع و اشخاص پس کسی را منع از تقیه نمیتوان کرد که این حاجت نیست چنین
مثل این است که کسی گوید که یوسف علیه السلام را حاجت نبود که برای نگاهداشتن بنیامین گوید انکم

سارقوان چهار دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام کان ابی یقول وای شیء اقرّ لعینی من التقیة ان التقیة
جنة المومن شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم می گفت وچه چیز خنک کننده تر
ست مرا این معنی که خوشحال کننده تر است مرا از تقیه در رستی که تقیه سپر مومن است که نگاه می دارد او را از
ضرر نار العار یا نزدهم اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلام ما منع میثم رحمه الله من التقیة فوالله
لقد علم ان هذه الایة نزلت فی عمار واصحابه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان شرح ما نافیه است منع بصیغه
مجهول یا معلوم است وحاصل هر دو یکی است وبنا بر اول فاعل الله تعالی است المنع نه دادن چیزی بکسی مروت
ونائب فاعل یا فاعل است من بفتح میم وتشدید نون است یعنی عطا یا بضم میم وتشدید نون است جمع منه بضم میم
وتشدید نون بمعنی قوت یا بکسر میم وتخفیف نون حرف جر است بتقدیر شیئا من التقیة وبنا بر اول مفعول دوم منع
بصیغه مجهول است. بنا بر دوم مفعول دوم منع بصیغه معلوم یا مجهول است وبنا بر سوم تمام مقام مفعول دوم
بصیغه مجهول یا معلوم است فاء در فوالله برای تعلیل است وبر هر تقدیر مقصود تحسین میثم بن یحیی التمار است که امیر المومنین
با حبیب بن مظاهر ورشید هجری علم بلایا ومنایا تعلیم کرده بود واز اصحاب امام حسن وامام حسین وعلی بن الحسین
علیهم السلام نیز بود ولغایت محبوب نزد محمد بن علی علیه السلام وشاگرد رشاد صابر در بلا بوده ومحافظت
حدود تقیه را خوب می کرده تا وقتیکه کشته شد با مر عبید الله زیاد یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام
ممنوع نشد میثم رحمه الله از جانب الله تعالی عطای تقیه باین معنی که الله تعالی بتوفیق خود عطا کرد او را تقیه
چه بخدا قسم که هر آئینه میثم دانسته بود که این آیت مذکور شد در حدیث دهم این باب نازل شد در عمار ویاران
او مراد اینست که کشته شدن او برای ترک تقیه نبود بلکه از جانب سفارش خلفاء ضلالت بود چنانچه
بیان شد در شرح حدیث دوم باب بیجاه ودوم کتاب الحجة که باب ان الائمة علیهم السلام لو ستر علیهم لاخبروا
کل امرء بماله وعلیه است شانزدهم اصل عن ابی جعفر قال انما جعلت التقیة لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم
فلیس تقیة شرح فاعل بلغ واسم لیس ضمیر مستتر راجع بالامر است که مذکور است در اول این سی یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت جز این نیست که قرار داده شده تقیه از جانب خدا ورسول برای اینکه محفوظ شود بآن
خون مومن باین معنی که اگر تقیه واقع نشود آخر کار بریختن خون میرسد اگر چه در اوائل نباشد یا بمعنی که عمده
مصلحت تقیه حفظ خون است پس منافات ندارد با وجوب تقیه در صورتی که مفسده غیر خونریزی در ترک آن
باشد پس چون رسد کار بخون ریختن مومنی پس آن کار تقیه که الله تعالی جائز کرده آنرا نخواهد بود از این جا
مستنبط می شود که دفع آزارها از خود بایقاع مثل آن آزار بمومنی دیگر تقیه نیست خواه خون باشد وخواه غیر
خون مخفی نماند که اگر مراد این می بود که اگر کسی داند که خون او البته ریخته می شود خواه تقیه کند وخواه نه تقیه
بر او واجب نیست می بایست که بجای فلیس تقیة گوید فلا تقیة مگر آنکه خبر لیس حذف باشد بتقدیر لیس هناک
تقیه هفدهم اصل عن ابی عبد الله قال کلما تقارب هذا الامر کان اشد للتقیة شرح

لام در للتقیه برای تقدیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر چند که نزدیک شود این کار
که خروج مهدی علیه السلام باشد می باشد سخت کننده تر تقیه را اشارت است باقتضای امام آخر انکه کمال شدت
تقیه و زیادتی طعن مخالفان بسبب زیادتی طول زمان غیبت روز بروز هیجان هم (اصل سمعنا ابا جعفر
علیه السلام یقول التقیة فی کل شیٔ یضطر الیه ابن ادم فقد احله الله له شرح کل مجرور است یعنی
و فاء در فقد برای بیان است و متوان بود که کل مرفوع و مبتدا باشد و فقد احله خبر مبتدا باشد و دخول فی مضمون جمله باشد
که در حکم مفرد است با معنی که بیان تقیه که حلال است درین کلام است و حاصل هر دو یکی است لیضطر بضیغه مجهول
است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت تقیه حلال در هر چیزی است که ناچار شود بسوی آن
فرزند آدم پس بتحقیق حلال کرده آنرا الله تعالی مخفی نماند که از اینجا ظاهر می شود که آدمی که بخون ریزی مضطر میشود
چه چاره دارد و آن از کشته شدن خود است نوزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
قال التقیة ترس الله بینه وبین خلقه شرح روایت است از امام جعفر صادق ع راوی گفت که امام ع گفت
تقیه سپر الله تعالی است میان او و میان مخلوقان او که لشکر ربوبیت او بیند این کلام مبنی بر خلط الله تعالی با ائمه
هدی و شیعه امامیه ایشان است چه الله تعالی سپر است از ضرر لیکن ضرر ائمه هدی و شیعه جاری مجرای ضرر
الله تعالی است و سپر ایشان بجای سپر الله تعالی است بستم اصل قال ابو جعفر ع خالطوهم بالبرانیة وخالفوهم
بالجوانیة اذا کانت الامرة صبیانیة شرح البرانیة بفتح بای یک نقطه و تشدید رای بی نقطه و الف و نون و
یای مشدده منسوب بر بمعنی ظاهر که شبیه است بصحرا و زیاد کردن الف و نون برای فرق میان نسبت بصحرا و نسبت
بغیر بصحرا است الجوانیة بفتح جیم و تشدید واو و الف و نون منسوب بجو بمعنی باطن که شبیه است بدرون خانه
و زیادتی الف و نون برای فرق میان نسبت بجو بمعنی درون خانه و نسبت بجو بمعنی شبیه بدرون خانه است الصبیانیة بکسر
و ضم صاد بی نقطه و سکون بای یک نقطه و یای دو نقطه در پایین و الف و نون و یای نسبت منسوب بصبیان
بکسر و ضم صاد که جمع صبی بفتح و کسر بار و تشدید یا است و نسبت بجمع مکسر بر دو قسم است یکی آنکه منسوب بجنس است
و درینصورت رد بمفرد نباید کرد و دیگری آنکه منسوب باجتماع است و درینصورت رد بمفرد نمیشود و ما نحن فیه از قسم دوم است چه
مراد تشبیه امارت ناحق والی ناحق صاحب امارت است بلعبی بیرون دو زیر اطفال که محض صورت است یعنی گفت امام محمد باقر ع اختلاط کنید با
مخالفان در ظاهر و مخالفت کنید ایشان را در باطن چون باشد امارت بازیچه اطفال بیست ویکم اصل قلت لابی جعفر ع رجلان
من اهل الکوفة اخذا فقیل لهما ابرءا من امیر المؤمنین فبرئ واحد منهما وابی الاخر فخلی سبیل الذی برئ وقتل الاخر فقال
اما الذی برئ فرجل فقیه فی دینه واما الذی لم یبرأ فرجل تعجل الی الجنة شرح گفتم امام محمد باقر را دو مرد از شیعه امامیه اهل کوفه گرفتار
شدند بدست بنی امیه پس گفته شد ایشان را که تبرا کنید از علی ابن ابیطالب ع پس تبرا کرد یکی از آن دو مرد و ابا کرد آن دیگر پس
رها کرده شد آنکه تبرا کرد و کشته شد آن دیگری پس امام علیه السلام گفت اما آنکه تبرا کرد مردی بود دانا در مسائل
دین خود باین معنی که فهمیده بود معنی روایتی را که گذشت در حدیث دهم این باب و اما آن که تبرا

کرد پس مردی بود که زود روانه شد بسوی بهشت باین معنی که چون معنی آن روایت را نفهمیده بود ونقل مردم
را دران مسئله یاد کرده بود معذور است پس منافات ندارد با احادیثی که دلالت می کند برین که هر که ترک
تقیه کند ایمان ندارد چه مراد آن احادیث ترک با علم بوجوب است **بست و دوم اصل** قال
ابو عبد الله علیه السلام احذروا عواقب العثرات **شرح** گفت امام جعفر صادق حذر کنید از عاقبتهای
بسر در آمدنها مراد اینست که احتیاط کنید در ترک تقیه برانکه امور مخالفان می گذرانیده باشند از شما چون
اندک اندک ذخیره کنند خاطر ایشان شود وعاقبت ضرری رساند **بست وسوم اصل** سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول التقیة ترس المؤمن والتقیة حرز المؤمن ولا ایمان لمن لا تقیة له ان العبد لیقع الیه
الحدیث من حدیثنا فیدین الله عز وجل به فیما بینه فیکون له عزا فی الدنیا ونورا فی الاخرة وان العبد
لیقع الیه الحدیث من حدیثنا فیذیعه فیکون له ذلا فی الدنیا وینزع الله عز وجل ذلک النور منه **شرح**
شنیدم از امام جعفر صادق میگفت تقیه سپر مؤمن است وتقیه پناه مؤمن است وایمان نیست کسی را که تقیه
نیست او را با وجود علم بوجوب تقیه بدرستیکه بنده هر آینه میرسد بسوی او حدیثی از جمله احادیث مختصه ما باین
معنی که مخالفت رای جمیع مخالفان است که از ایشان تقیه می باید کرد پس عبادت می کند الله عز وجل را
بآن حدیث در خلوت که میان او و میان الله تعالی است پس می باشد این حدیث باعتبار آن حدیث برای
آن بنده عزتی در دنیا بسبب تقیه وروشنی در آخرت بسبب عبادت صحیح وبدرستی که بنده هر آینه میرسد بسوی
او حدیثی از احادیث ما که مخالفت مذاهب مخالفان است پس آشکارا می کند آنرا باظهار استناد با ائمه اهل البیت
بی آنکه گریزگاهی داشته باشد بتاویلی یا بشاهدی از قرآن چنانچه می آید حدیث چهارم باب آینده پس می باشد
برای او خواری در دنیا بسبب ترک تقیه و بر طرف می کند الله عز وجل آن روشنی را ازو در آخرت بسبب
بطلان آن عبادت آشکارا

باب نود و هشتم اصل باب الکتمان

شرح این باب بیان فضیلت کتمانست بکسر کاف وسکون تای دو نقطه در بالا مصدر باب نصر بمعنی
پوشانیدن چیزی خواه نزد مخالفان برای دفع ضرر واین را تقیه نیز نامند وخواه نزد موافق برای مصلحتی مثل
طلب نفع درین باب شانزده حدیث است **اول اصل** عن علی ابن الحسین علیهما السلام قال وددت
والله انی افتدیت خصلتین فی الشیعة لنا ببعض لحم ساعدی النزق وقلة الکتمان **شرح** الافتداء فدا کردن
چیزی از کسی بدادن مال ومانند آن از خود خواه آن چیز مکروه باشد مثل نزق وخواه محبوب باشد مثل اسیر که
دربند کسی باشد الساعد بسین بی نقطه وکسر عین بی نقطه میان آرنج وبند دست که آنرا بازو را نیز ساعد
می گویند النزق بفتح نون وفتح زای بانقطه وقاف مصدر باب علم وضرب تند شدن در گفتگو ومانند آن در
وقت غضب یعنی روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت دوست داشتم بخدا قسم که

فدا کنم و صفت را که در شیعه ماست بپاره گوشت ساعد خود آن و صفت تند شدن و کمی نگاه داشتن راز است
دوم اصل قال ابو عبد الله ع امر الناس بخصلتين فضيعوهما فصاروا منهما على غير شيء الصبر و
الكتمان شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام مامور شدند مردم بدو خصلت پس عمل نکردند بآنها پس شدند
بسبب آنها نابود باین معنی که عبادت ایشان باطل شد یکی صبر بر بلا و دیگری پوشانیدن راز چنانچه گفته در
سوره قصص بما صبروا ویدرؤن بالحسنة السيئة سوم اصل عن سليمان ابن خالد قال قال ابو عبد الله
صلوات الله تعالى وسلامه عليه يا سليمان انكم على دين من كتمه اعزه الله عز وجل ومن اذاعه اذله الله
عز وجل شرح روایت است از سلیمان بن خالد که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای سلیمان بدرستیکه
شما شیعه امامیه قبل از ظهور قائم علیه السلام طریقه‌ئی دارید که هر که پنهان کند آنرا از غیر اهلش عزیز می کند او را الله
تعالی چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال دخلنا علیه جماعة فقلنا یا بن رسول الله انا نرید
العراق فاوصنا فقال ابو جعفر عليه السلام ليقو شديدكم ضعيفكم وليعد غنيكم على فقيركم
ولا تبثوا سرنا ولا تذيعوا امرنا واذا جاءكم عنا حديث فوجدتم عليه شاهدا او شاهدين
من كتاب الله فخذوا به والا فقفوا عنده ثم ردوه الينا حتى يستبين لكم شرح
جماعة منصوب بر حالیت است باین معنی که متفرق داخل نشدیم لیعد بصیغه امر غائب معتل العین باب نصر
است لا تبثوا بباء یک نقطه و تشدید ثاء سه نقطه بصیغه نهی حاضر مضاعف باب نصر و ضرب است الامر فرمان و
کار هر دو اینجا مناسب است الشاهد گواهی که افاده علم کند خواه علم بحکم واقعی مثل محکم قرآن و خواه علم بحکم واصلی
که عبارت از وجوب عمل کسی که آن حکم باو رسد و مطلع بر آن شود مثل ظاهر قرآن و مانند آن بی معارض اقوی
از آن یا مثل آن ذکر او شاهدین اشارت باین است که یک شاهد اگرچه کافیست در اصل تقیه اما دو شاهد
افضل و موافق تر تقیه است فخذوا بصیغه امر مهموز الفاء باب نصر است الاخذ عقوبت کسی کردن و فرا گرفتن چیزی
و مراد اینجا معنی اول است و مفعول آن محذوف است بتقدیر فخذوا به المخالفين فقفوا عنده گفت
و نگفت فقفوا عندنا اشارت باشد باینکه عمل شما بآن واجب است و اظهار آن جائز نیست چنانچه بیاید
در حدیث بیست و سوم باب التقیه روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت داخل شدیم بر او بحالی
که جماعتی باهم بودیم پس گفتیم ای پسر رسول الله بدرستی که ما اراده کوفه داریم پس سفارشی کن ما را پس
گفت امام محمد باقر علیه السلام باید که قوت دهد در دین قوی در علم ضعیف در علم را و باید که عطا دهد از مال
دنیا بی نیاز شما بر درویش شما و پراگنده مکنید راز ما را یعنی آنچه مخالف مذاهب مخالفان است و
آشکار مکنید فرمان ما را مثل امر به تبرا از روی ضلالت و چون آمد نزد شما از جانب ما حدیثی که عمل بآن
واجب است پس یافتید بر مضمون آن حدیث گواهی یا دو گواه از قرآن تا که نزدیک شما باشد اگر مخالفان گویند
که از کجا می گوئید پس ملزم کنید مخالفان را باظهار آن چه اظهار آن منافی تقیه نیست و اگر نیافتید پس

ایستادگی کنید نزد آن حدیث باین معنی که خود عمل کنید بآن بعد از ان برگردانید علم بشاهد و شاهدین آن را بسوی ما باین معنی که سوال کنید ما را که شاهد آن چیست از قرآن تا ظاهر شود شاهد برای شما و بعد از ان اظهار کنید تا منافی تقیه نباشد زیرا که مخالفان غافل اند از نیکه مناط بظاهر قرآن افاده ظن بحکم واقعی نیست و امثال این را حمل بر اختلاف بسبب اجتهاد می کنند و اہل اختلاف با جتهاد را دوست می دارند و باین اشارت می شود در حدیث آئنده که خذوهم بما یعرفون واستروا عنهم ما ینکرون **اصل** واعلموا ان المنتظر لهذا الامر له مثل اجر الصائم القائم ومن ادرك قائمنا فخرج معه فقتل عدونا كان له مثل اجر خمسة وعشرين شهيدا **شرح** وبدانید که انتظار کشنده این کار ما که ظهور دولت قائم آل محمد علیه السلام باشد او راست مثل ثواب روزه دار شب خیز است مراد با نتظار محافظت حدود تقیه و ترک خود رائے است و هر که دریابد قائم ما را پس بیرون آید با او پس کشد دشمن ما را که غیر شیعهٔ امامیه است می باشد برای او مثل ثواب بیست شهید که با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا امیر المومنین علیه السلام شهید شده باشند و هر که کشته شود با قائم ما می باشد برای او مثل ثواب بیست و پنج شهید مخفی نماند که تفاوت در چیزیکه اختیاری نیست باعث تفاوت در ثواب نمی شود پس این در صورتیست که آنکه کشته میشود جانبازی و سعی در رواج حق بیشتر کرده باشد و ممکن است که مراد با جر اینجا اعم از عوض و ثواب باشد **اصل** عن عبد الاعلى قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ليس احتمال امرنا التصديق له والقبول فقط من احتمال امرنا ستره وصيانته من غير اهله فاقرئهم السلام وقل لهم رحم الله عبدا اجتر مودة الناس الى نفسه حدثوهم بما يعرفون واستروا عنهم ما ينكرون **شرح** من در من احتمال هر دو جا بکسر میم و تخفیف نون حرف جر برای تبعیض است زیرا که هر یک از تصدیق و قبول جزء علیحده امر ما است چه مراد بتصدیق راست شمردن است چیزی را بر غلبت دران و مراد بقبول اقرار زبانیست یا مراد اعم از اقرار زبانی و موافقت ارکان بادای واجبات است ضمیر منصوب در فاقرئهم راجع بمحتملات است که فهمیده می شود الاحتمال بار بر دوش خود گذاشتن و مراد اینجا تبدل تکلیف الهی است چنانچه گفته در سورهٔ جمعه حملوا التورية ثم لم يحملوها **یعنی** روایت است از عبد الاعلی گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت بدرستی که نیست جزو برداشتن کار ما که مذهب شیعهٔ امامیه است راست شمردن آن بدل و اقرار کردن بآن بزبان و بس بلکه از جمله برداشتن کار ما است پوشانیدن آن و نگاه داری آن از نااهلان پس بخوان شیعهٔ امامیه را از جانب من سلام و بگو ایشان را که رحمت کنا د الله تعالی بنده را که کشاید دوستی مخالفان را در زمان تقیه بسوی تقیه خود و بیان این آنکه گفتگو کنید با ایشان از جملهٔ احادیث ما بآنچه می شناسند باین معنی که موافق یک شاهد یا دو شاهد از قرآن ست و بپوشانید از ایشان آنچه را که نمی شناسند **اصل** ثم قال والله ما الناصب لنا حربا بأشد علينا مؤنة من الناطق علينا بما نكره فاذا عرفتم من عبد اذاعة فامشوا اليه وردوه عنها فان قبل منكم والا فتحملوا عليه بمن يثقل عليه ويسمع منه فان الرجل منكم يطلب الحاجة

فیلطف فیہ حتی تقضی دفانتقرا فی حاجتی لالتلطفون فی حوائجکم فان ھو قبل منکم والا فادفنوا الکلام تحت اقدامکم ولا تقولوا انہ یقول ویقول فان ذلک تحمل علی وعلیکم شرح مراد بالناصب للناصب با عدای شیعہ امامیہ است انجہ سخن نصیبی شنیدی یعنی بعد ازان گفت بخدا قسم کہ نیستند مخالفان ما کہ انکار فرض طاعت میکنند صریحا سخت تر از باعتبار مشقت وضرر از شیعہ امامیہ کہ سخن گوید بر ما انچہ نمی خواہیم فاش شدن آنرا پس چون شنا فتید انچہ فاش کردن سرما پس روید سوے او و منع کنید او را از فاش کردن پس اگر قبول کند از شما خوب واگر نکند پس زود آورید براو شخ کسی کہ آنکس سکینی میکند بر او باین معنی کہ بزرگ وصاحب اعتبار است در نظر او وشنود از آنکس منع را چہ بدرستی کہ مردی از شما گاہ طلب می کند حاجت خود را پس نازک بینی میکند وان حاجت تا برآوردہ می شود برای او پس نازک بینی کنید در حاجت من چنانچہ نازک بینی مے کنند در حاجتہا خود پس اگر آن بندہ قبول کرد از شما منع شمارا بہر وسیلہ کہ باشد خوب واگر نکرد پس دفاک کنید سخن او را زیر قدمہاسے خود باین معنی کہ تکرار سخن او در مجالس خود مکنید و مگوئید بدرستے کہ او می گوید ہر چند کہ بعنوان مذمت او باشد چہ بدرستی کہ آن تکرار بر شما بر می انگیزند دشمنان را بر من وبر شما باین معنی کہ باعث ضرر من وشما میشود چنانچہ می گویند دیوار گوش دارد | اصل امالله لوکنتم تقولون ما اقول لاقررت انکم اصحابی ہذا ابوحنیفۃ وہذا الحسن البصری لہ اصحاب وانا امرؤ من قریش قد ولدنی رسول الله وعلمت کتاب الله وفیہ تبیان کل شیئ بدء الخلق وامر السماء وامر الارض وامر الاولین وامر الاخرین وامر ما کان وامر ما یکون کانی انظر الی ذلک نصب عینی شرح آگاہ باشید بخدا قسم کہ اگر چنین می بودید کہ میگوئید انچہ را کہ من می گویم نزد اہل تقیہ ہر آئینہ اقرار می کردم کہ شما یاران من وشیعہ منید بیان این آنکہ این ابوحنیفہ با آن جہالت وکجروی او را شاگردان ویارانی اند کہ سخن او را می شنوند واین حسن بصری با آن ناپاکی دلی وسینہ او را مریدان ویارانست اند کہ سخن او را می شنوند ومن مردے ام از قریش بتحقیق زائیدہ مرا رسول صلی الله علیہ وآلہ یعنی کہ از اولاد اویم وتعلیم کردہ شدہ ام قرآن ودر قرآن بیان واضح ہر چیز است آن چیز ابتداے آفرینش است وکار آسمانست وکار زمین است وکار ایشان پیشینیان است وکار ایشان پسینیان است وکار انچہ شود گویا کہ من نظر میکنم بسوی انچہ گفتم کہ در قرآن است برابر چشم خود اشارت است باین کہ نقوای مخالفان در بہ تقیہ خالفان پیروی امام ضلالت خود می کنند بیشتر از پیروے شما امام حق خود را با وجود تفاوت میان امام شما وامام ایشان ششم | اصل عن ابی عبد الله علیہ السلام قال لی ما زال سرنا مکتوما حتی صار فی ید ولد کیسان فتحدثوا بہ فی الطریق وقری السواد شرح کیسان بفتح کاف وسکون یاء دو نقطہ در پایین وسین بی نقطہ اسم کردی است وبآن ملقب شد مختار بن ابی عبیدہ ومراد بولد کیسان ابن کرامیت کہ شیعہ امامیہ نیستند وبدروغ خود را از شیعہ امامیہ می شمارند السواد بفتح سین بی نقطہ وہمتین است متصل بعراق مرب السواد است از عراق بسمی وپنج فرسخ وحد آن در طول از موصل است

شرح اصول کافی

۸۱۳

تا عبادان و در عرض از عذیب است تا حلوان و تسمیه آن بسواد برآن کمال سبزی درختان و زراعات اینجاست
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت مرا همیشه راز ما پنهان بود تا آنکه فاش شد در دست
ال کرد فرزند پس نقل کردند راز ما را در راه گذر و در دهای سواد عراق **هفتم اصل** سمعت اباجعفر علیه السلام
یقول والله ان احب اصحابی الی اورعهم وافقههم واکتمهم لحدیثنا وان اسواهم عندی حالا وامقتهم
الذی اذا سمع الحدیث نسب الینا ویروی عنا فلم یقبله اشمأز منه وجحده وکفر من دان به
وهو لا یدری لعل الحدیث من عندنا خرج والینا اسند فیکون ذلک خارجا من ولایتنا **شرح**
اسند بسین بی نقطه ونون ودال بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افعال است الاسناد تکیه دادن چیزی بر دیوار
و مانند آن و مراد اینجا واگذاشتن علم تفصیل و تاویل چیزی بسوی کسی و فاعل آن الله تعالی است و تقدیم ظرف
برای حصر است و اشارت است بآیت سوره یونس بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویله و بیان شد در شرح
خطبه مصنف یعنی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام می گفت بخدا قسم که بدرستی که محبوب تر یاران من بسوی من پرهیزگارتر
ایشان و فهمیده تر ایشان و پنهان کننده تر ایشان حدیث ما را است و بدرستی که بدحال تر ایشان نزد من و دشمن
من داشته شده تر ایشان کسی است که چون شنید حدیث را که نسبت داده می شود بسوی ما و روایت کرده می شود
از ما پس دل او قبول نکرد آنرا و روی خود را در هم کشید از آن و منکر شد آنرا و کافر شمرد کسی را که اعتقاد کرد بآن و حال
آنکه او نمی داند حقیقت حال را که شاید که آن حدیث از نزد ما بیرون آمده باشد نه از نزد مخالفان ما و بسوی ما تکیه داده
شده باشد نه بسوی رعیت ما پس می باشد بآن انکار و تکفیر بیرون از دوستی ما **هشتم اصل** عن معلی بن خنیس قال
قال ابوعبدالله یا معلی اکتم امرنا ولا تذعه فانه من کتم امرنا ولم یذعه اعزه الله به فی الدنیا وجعله نورا بین
عینیه فی الآخرة یقوده الی الجنة یا معلی من اذاع امرنا ولم یکتمه اذله الله به فی الدنیا وجعله ظلمة تقوده
الی النار یا معلی ان التقیة من دینی ودین آبائی ولا دین لمن لا تقیة له یا معلی ان الله یحب ان یعبد فی السر کما یحب ان یعبد فی العلانیة یا معلی ان المذیع لامرنا کالجاحد له
شرح روایت است از معلی بن خنیس گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای معلی پنهان کن کار ما را و فاش مکن
آنرا چه بدرستی که شان اینست که هر که پنهان کند کار ما را و فاش نکند آنرا عزیز می کند او را الله تعالی بسبب آن
پنهان کردن در دنیا و میگرداند کار ما را روشنی میان دو چشم او در آخرت که می کشاند او را بسوی بهشت ای معلی
هر که فاش کند کار ما را و پنهان نکند آنرا خوار می کند او را الله تعالی بسبب فاش کردن در دنیا و برطرف می کند روشنی را
از میان دو چشم او در آخرت و میگرداند کار ما را تاریکی که میکشاند او را بسوی آتش جهنم ای معلی بدرستی که تقیه
از جمله دین من و دین پدران منست و دین صحیح نیست کسی را که تقیه نیست او را ای معلی بدرستی که الله تعالی
دوست می دارد که عبادت کرده شود پنهان در مواضع تقیه چنانچه دوست می دارد که عبادت کرده شود در
آشکارا در مواضع غیر تقیه ای معلی فاش کننده کار ما مانند منکر کار ما است در استحقاق عذاب جهنم **نهم اصل** عن حماد
قال قال ابوعبدالله علیه السلام اخبرت بما اخبرتک به احدا قلت لا الا سلیمان بن خالد قال احسنت

اما سمعت قول الشاعر ولا یعدون سری و سرک ثالثا الا کل سر جاوز الاثنین شائع **شرح** اخبرت بصیغۂ مخاطب از باب افعال است بتقدیر استفهام و میتواند بود که بہمزہ استفهام و صیغۂ مخاطب باب تفعیل باشد لا یعدون موکد بنون خفیفۂ بصیغۂ نہی غائب مشتق اللام باب نصر است و بعضی می گویند عبارت اذو دلب است و آن مناسب نیست **یعنی** روایت است از عمار گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیہ السلام آیا خبر و ارمی باچہ خبر دارم ترا با آن یکی را گفتم نہ مگر سلیمان بن خالد را امام گفت خوب نکردی آیا نشنیدی قول شاعر را که باید که التبتہ تجاوز نکند راز من و راز تو بسوی آگاہ باش ہر رازیکہ تجاوز کرد از دو کس مشہور است این معنی که مشہور می شود مخفی نماند که خواندن شعر درین مقام اشعار بانیست که عقل صریح حکم بقبح آن می کند و احتیاج بشنیدن از صاحب شرع نیست **دہم** **اصل** عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال سألت ابا الحسن الرضا صلوات الله علیہ عن مسئلۃ فابیٰ و امسک ثم قال لو اعطیناکم کل ما تریدون کان شرا لکم واخذ برقبۃ هذا الامر قال ابو جعفر علیہ السلام ولایۃ الله اسرها الی جبرئیل الی محمد و اسرها محمد الی علی و اسرها علی الی من شاء الله ثم انتم تذیعون ذلک من الذی امسک حرفا سمعہ قال ابو جعفر علیہ السلام فی حکمۃ آل داؤد ینبغی للمسلم ان یکون مالکا لنفسہ مقبلا علی شانہ عارفا باہل زمانہ **شرح** اخذ بصیغۂ افعل التفضیل است نسبت اخذ باعطا از قبیل نسبت فعل بباعث است صاحب هذا الامر امام حق است که خود ش باشد الولایۃ بکسر واو حکومت مراد اینجا تعیین او قات حوادث روزگار است ثم در ثم انتم برای تعجب است **یعنی** روایت است از بزنطی گفت پرسیدم امام رضا صلوات الله علیہ را از مسئلہ که فلان خبر که حادث خواہد شد پس امتناع کرد و خود داری کرد از جواب بعد از آن گفت که اگر عطا کنم شما را ہر یکی که می خواہید می باشد بدتر برای شما و باعث ترحیل القان جز ... صاحب این امامت حق گفت امام محمد باقر علیہ السلام کیفیت حکومت الہیہ تعالیٰ در حوادث که وحی کرده آنرا الله تعالیٰ بسوی جبرئیل ع و وحی کرد آنرا جبرئیل ع بسوی محمد صلی الله در قرآن که تبیان کل شیء است و بعنوان راز رسانیده آنرا محمد صلی الله علیہ و آلہ وسلم بسوی علی و بعنوان راز رسانیده آنرا علی بسوی آنکہ خواست الله تعالیٰ که وصی او باشد و تا آخر اوصیا بہمین روش است با وجود آن شما شہرت مید ہید آن حکومت را اگر خبری از آن بشما رسد کیست از شیعہ که نگاہ داشتہ باشد یک سخن را که شنیده باشد آنرا گفت امام محمد باقر ع در کلمات حکمتی که وحی شده بسلیمان و سائر آل داؤد ست که سزاوار است برای مسلم اینکہ باشد ضابط نفس خود از سخن لغو و آورده بکار ضروری خود شناسای اہل زمان خود که قابل بیرون راز نیستند **اصل** فاتقوا الله ولا تذیعوا حدیثنا فلولا ان الله یدافع عن اولیائہ وینتقم لاولیائہ من اعدائہ اما رأیت ما صنع الله بآل برمک وما انتقم لابی الحسن علیہ السلام وقد کان بنو الاشعث علی خطر عظیم فدفع الله عنہم بولایتہم لابی الحسن علیہ السلام انتم بالعراق ترون اعمال هؤلاء الفراعنۃ وما امہل الله لہم فعلیکم بتقوی الله ولا تغرنکم الدنیا ولا تغتروا بمن قد امہل لہ فکان الامر قد وصل الیکم **شرح** فاء در فلولا بیانیہ است و جزای شرط

محذوف است بتقدیر لانقطع سلسلة ائمة اهل البیت و شیعتهم ترکهم التقیة بر که بفتح با یک نقطه و سکون را و بنقطه و فتح میم بیحیی بن خالد برمکی است و یحیی سعی در قتل امام موسی کاظم کرد برای حسدیکه داشت بر جعفر ابن محمد اشعث که دختر او درون در خانه او بود و از شیعه امامیه بود با خویشان خود چنانچه بیان شد در حدیث ششم مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام از کتاب الحجة و ما انتقم الله اشارت است بانتقام از علی ابن اسمعیل ابن جعفر ابن محمد که چون باغوای یحیی بدگوئی عموی خود امام موسی کاظم علیه السلام نزد هارون کرد او ان نیافت این قدر که با در رسد عطامی دویست درهم که حاضر شده بود چنانچه گذشت در حدیث هشتم مولد ابی الحسن موسی علیه السلام از کتاب الحجة اشعث بشین با نقطه و عین بی نقطه و ثای سه نقطه ابن قیس الکندی از جمله منافقان بنیست و ابوبکر بن ابی قحافه خواهر خود ام فروه را زن او کرده و محمد و قیس و عبد الرحمن که از جمله ساعیان در قتل حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او بودند از اولاد اشعث اند و چون الله تعالی می دانست که اولاد اینها از شیعه امامیه می شوند ایشان را در دنیا مهلت داد و سیاستهای گوناگون بر سر آن لشکر آمد بتوسط ابراهیم بن مالک اشتر نخعی و مختار بن ابو عبیده ثقفی و غیر ایشان بر سر این جماعت تیاد و صول امر عبارت از ظهور قائم علیه السلام تا قیام قیامت یا روز مرگ مومن است یعنی پس پرهیز کنید از عذاب الهی و آشکار مکنید حدیثهائی را که مخصوص ما است باین معنی که یک شاهد یا دو شاهد بنفرستان که آنها نیافته باشید چنانچه گذشت در حدیث چهارم این باب بیان این آنکه اگر چنین می بود که الله تعالی نگاه می کرد و اندیشه از دوستان خود چنانچه علی ابن الحسین علیهما السلام محفوظ ماند از یزید و بیان او نگاه دیگر انتقام می کشید برای دوستان خود از دشمنان خود منقطع سلسلهٔ ائمه هدی و شیعه ایشان بسبب هرزه گوئی شیعه آیا نمی بینی آنچه را که کرد الله تعالی با اولاد برمک اشارت است بقتل هارون یحیی بن خالد و جعفر بن یحیی و امثال ایشان را بانواع سیاست و آیا نمی بینی انتقام الله تعالی را از محمد بن اسمعیل بن جعفر برای امام موسی کاظم علیه السلام تحقیق اولاد اشعث بر خطری بزرگ در دنیا بودند پس دفع کرد الله تعالی از ایشان بسبب دوستی اولاد ایشان امام موسی کاظم علیه السلام را شما در کوفه می بینید عملهای این فرعونان بنی العباس را و مهلت دادن الله تعالی ایشان را با وجود آن عملها پس بر شما باد که پرهیز کنید از عذاب الهی و باید که بازی مدهد لذتهای دنیا که ترد و فراغت است و بازی مخورید بحکومت کسی که تحقیق مهلت داده شده برای او بخیال اینکه حکومت همیشه در دست ظالمان خواهد بود بیان این آنکه گویا که حکومت رسیده بسوی شما **یازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله طوبی لعبد نومة عرفه الله و لم یعرفه الناس اولئک مصابیح الهدی و ینابیع العلم ینجلی عنهم کل فتنة مظلمة لیسوا بالمذاییع البذر و لا بالجفاة المرائین شرح نومة بضم نون و بفتح واو کسی که مشهور نباشد و کسی که فروتنی کند برای الله تعالی اینکه حکم از روی خود رائی نکند و مسائل مشکلت فیها و هر روایتی مناسب است عرفه از باب تفعیل است لم یعرفه از باب تفعیل یا باب ضرب است مشار الیه اولئک جنس عبد نومه ینجلی بجیم بصیغهٔ مضارع غائب باب انفعال یا باب تفعیل است الفتنة بکسر فا و سکون تای دو نقطه در بالا و نون اختلاف آرا المذاییع بفتح میم و ذال با نقطه

والف و دو بار دو نقطه دریا من و عین بے نقطه جمع مذیاع بکسر میم و سکون ذال کسانیکه فاش کننده راز باشد البذر
بضم بای یک نقطه و ضم ذال با نقطه و رای بی نقطه جمع بذور بفتح با و ضم ذال با نقطه و سکون واو سخن چینان الجفاة بضم
جیم و فا و الف جمع جافی جاہلان و دور از حق یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ خوشتر باد برای بنده صاحب
خمول که شناسای حق در مسائل مشکل مختلف فیہا کرد او را اللہ تعالے بمحکمات قرآن که صریح در جواب و سوال
اہل الذکر و ترک خود رائی است و شناسا نکردند او را مردم باین معنی که طریقه قیل و قال و حکم از روی ظن یا
از مردم یاد نگرفته و در آنہا را بر خود بسته یا مراد اینست که نمی شناسند قدر او را مردم آن بندگان چراغہای راستی
و چشمہای علم اند بر طرف می شود از آن بندگان ضرر ہر اختلافی که تاریک و مشکل است نیستند آن بندگان جمعی
که سر فاش کنان سخن چینان اند و نه جمعی که جاہلان خود نمایانند دوازدهم اصل قال امیر المؤمنین
طوبی لکل عبد نومة لا یؤبه له یعرف الناس ولا یعرفه الناس یعرفه اللہ منه برضوان اولئک مصابیح الهدی
ینجلی عنهم کل ظلمة مظلمة ویفتح لهم باب کل رحمة لیسوا بالبذر المذاییع ولا بالجفاة المرائین شرح مضمون این
نزدیک بسابق است لا یؤبه لواو یا ہمزه و بای یک نقطه و با صیغه مضارع مجهول باب منع یا باب علم است الوبه بفتح واو
و سکون و فتح با و الابه بفتح ہمزه و سکون و فتح با پروا کردن برای خیر بسبب شناختن قدر آن یعرفه اللہ از
باب تفعیل است منه بفتح میم و تشدید نون مفعول دوم یعرفه است المن مصدر باب انعام و مراد اینجا الہام
دانی است یا مراد تصدیق امام زمان است چنانچه گفته ذلک فضل اللہ یؤتیه من یشاء و ممکن است خواندہ بود
که منه بکسر میم و سکون نون باشد و من برای ابتدا باشد و مفعول دوم یعرفه محذوف باشد باین معنے که آن
بنده را عارف حق در مسائل مشکلہ دین که اختلاف در آنہا شده می کند از جانب خود و توفیق تصدیق اہل الذکر
و سوال ایشان در مشکلات و بر ہر تقدیر ضمیر راجع باللہ است و با در برضوان برای سببیت یا برای
ملابست است و ظرف متعلق بتعریف است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام خوشتر باد برای ہر بنده صاحب
خمول که پروا کرده نمی شود برای او باین معنی که مجهول القدر است می شناسد مردم را و نمی شناسند او را مردم
می شناساند او را اللہ تعالی نعمت خود بر خلائق بسبب راضی بودن اللہ تعالی از او یا برضای آن بنده بہمین مرتبه
و ترک طلب مردم قدر او را آن بندگان چراغہای راستی اند بر طرف میشود از ایشان ضرر ہر اختلاف تاریک
و گشوده می شود برای ایشان در ہر رحمتی نیستند ایشان جمعی که سخن چینان سر فاش کنانند و نه جمعی که جاہلان
خود نمایانند اصل وقال قولوا الخیر تعرفوا به واعملوا الخیر تکونوا من اهله ولا تکونوا عجلا مذاییع فان
خیارکم الذین اذا نظر الیهم ذکر اللہ وشرارکم المشاؤون بالنمیمة المفرقون بین الاحبة المبتغون
للبراء المعایب شرح العجل بضم عین بی نقطه و ضم جیم جمع عجول بفتح عین و ضم جیم شتاب زدگان یعنی
و گفت امیر المؤمنین علیه السلام گوئید سخن خیر را تا شناخته شوید بخیر و بجا آورید خیر را تا باشید از اہل خیر
و محض قول نباشد و مباشید شتاب زدگان سر فاش کنان چه بدستی که خوبان شما جمعی اند که چون نظر کرده شود

ماخذ ۱۲

بسوی قول وفعل ایشان بیاد آورده شود ربوبیت الله تعالی و بدان شما جمعی اند که بغایت روندگان میان
خلائق اند باسخن چینی که جدائی اندازندگان اند میان دوستان جمعی که طلب کنندگان اند برای سبب عیبهای ظاهر
عیبهای باطنی را **سیزدهم اصل** قال ابو عبد الله ع کفوا السنتکم والزموا بیوتکم فانه لا یصیبکم
امر تخصون بها ابدا ولا یزال الزیدیة لکم وقاء ابدا **شرح** الوقار بالفتح واو وقاف والف ممدوده یعنی آن نگاه داشته
شود چیزی دیگر از ضرر یعنی گفت امام جعفر صادق ع نگاه دارید زبانهای خود را باین معنی که تقیه کنید و سر فاش مکنید و ساکن باشید
در خانهای خود باین معنی که خروج مکنید بر حکام ضلالت تا خروج مهدی علیه السلام چه بدرستیکه چون چنین کنید نمیرسد
بشما بلائی که مخصوص شوید بآن و همیشه زیدیه برای شما بلاگردان خواهند بود و آنما این کلام اشارت
است باین که چون مذهب زیدیه این است که فاطمی مجتهدی باید که خروج بسیف کند و این مذهب شیعه امامیه
است پس اگر شیعه امامیه زبان خود را نگاه دارند محفوظ از بلاها خواهند بود و بلاهای مخالفان شیعه متوجه زیدیه
خواهد بود تا خروج مهدی علیه السلام **چهاردهم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال ان کان
فی یدك هذه شیء فان استطعت ان لا تعلم هذه فافعل قال وکان عنده انسان فتذاکروا الاذاعة فقال
احفظ لسانك تعز ولا تمکن الناس من قیاد رقبتك فتذل **شرح** القیاد بکسر قاف ویاء دو نقطه در پائین
والف ودال ریسمانیکه بآن چارپا را مانند آن از پیش می کشند بهر جا که می خواهند یعنی روایت است از امام موسی کاظم
علیه السلام که گفت اگر باشد درین دست تو چیزی پس اگر توانی که نداند این دست دیگر که در آن دست
چیست پس بکن اشارت است بوجوب کمال تقیه راوی گفت و بود نزد امام علیه السلام مردی که سر فاش
می کرد پس یاران مجلس گفتگو کردند در سر فاش کردن آن مرد پس امام علیه السلام گفت آن مرد را که نگاه دار زبان
خود را تا عزیز شوی و تمکین مکن مردم مخالف را از کشیدن گردن خود بریسمانی که بسبب نگاه داشتن زبان باشد
تا خوار شوی **پانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان امرنا مستور مقنع بالمیثاق
فمن هتك علینا اذله الله **شرح** المقنع بقاف ونون وعین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل پوشیده شده
بپرده یعنی روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که کار ما پوشیده شده است بعهد
الهی که تا زمان ظهور امام مهدی علیه السلام ظاهر نشود پس هر که پرده داری کند برما باظهار اسرار ما نزد مخالفان
خوار می کند یا خوار کند او را الله تعالی **شانزدهم اصل** عن محمد بن مسلم عن محمد ابن سعید
بن غزوان عن علی ابن الحکم عن عمر ابن ابان عن عیسی ابن ابی منصور قال سمعت ابا عبد الله
یقول نفس المهموم لنا المغتم لظلمنا تسبیح وهمه لامرنا عبادة وکتمانه لسرنا جهاد فی سبیل الله
قال لی محمد بن سعید اکتب هذا بالذهب فما کتبت شیئا احسن منه **شرح**
قال لی تا آخر کلام محمد بن مسلم است وظاهر اینست که بجای مسلم اسلم باید فا در فما برای تعلیل است یعنی
روایت است از محمد بن مسلم از محمد بن غزوان از علی بن الحکم از عمر بن ابان از عیسی بن ابی منصور گفت شنیدم

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که نفس کشیدن کسے که در فکر باشد برای این یعنی که دعا بر فرج آل محمد کرده
باشد غمناک باشد برای مظلومیت ما تسبیح است وفکر او برای کار ما عبادت است مثل نماز وپوشانیدن او راز ما را
جهاد است در راه الله تعالی گفت مرا محمد بن سعید که بنویس این حدیث را با طلا یعنی که قدر این حدیث را بشناس
چه نوشتی چیزی را که بهتر باشد از آن

باب نود ونهم اصل باب المومن وعلاماته وصفاته

شرح این باب بیان مومن وعلامتهای او وخواص اوست درین باب سی ونه حدیث است اول اصل عن
ابی عبد الله ع قال قام رجل یقال له همام وکان عابدا ناسکا الی امیر المومنین ع وهو یخطب فقال یا امیر
المومنین صف لنا المومن کاننا ننظر الیه شرح این حکایت منقول است در نهج البلاغة با تفاوت بسیار در سوال
وجواب از آن جمله اینست که امیر المومنین ع جواب همام می گفت تا همام مکرر کرده وبعد از آن جواب گفته واین مناسب آخر حدیث
است که لقد کنت خائفا علیه الناسک بفتح وضم وکسر نون وسکون سین بی نقطه وبضم نون وضم سین مصدر باب نصر
وحسن مداومت بر عمل خوب وپاکیزه کردن چیزی وهر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت برخاست مردی که گفته می شد او را همام بفتح ها وتشدید میم وبود عابد مداومت کننده
بر عبادت صاحب جد در عبادت بسوی امیر المومنین علیه السلام در حالیکه او خطبه می گفت پس گفت ای امیر المومنین
بیان کن برای ما حال مومن را چنانچه گویا که ما معاینه می بینیم مومن را آن بیان مراد طلب کمال توضیح است
اصل فقال یا همام المومن هو الکیس الفطن بشره فی وجهه وحزنه فی قلبه اوسع شیء صدرا
واذل شیء نفسا زاجر عن کل فان حاض من کل حسن لا حقود ولا حسود ولا وثاب ولا سباب
ولا عیاب ولا مغتاب یکره الرفعة ویشنأ السمعة شرح الکیس بفتح کاف وتشدید یای
دو نقطه در پایین مکسوره وسین بی نقطه عاقل الفطن بفتح فا وکسر وضم وسکون طای بی نقطه زیرک البشر
بکسر بای یک نقطه وسکون شین با نقطه ورای بی نقطه گشاده رویی الرفعة بکسر رای بی نقطه وفا وعین بی نقطه
شرف ودنیا یشنأ بشین با نقطه ونون وهمزه بصیغه مضارع غائب باب منع وعلم است السمعة بضم وفتح سین
بی نقطه وسکون میم وبفتح سین وفتح میم فعلی که کرده شود تا مذکور شود وبشنوند یعنی پس گفت ای همام
مومن اوست عاقل زیرک گشاده رویی او در روی اوست باین معنی که اثر آن بدل او نمی رسد واندوه
او در دل اوست باین معنی که اثر آن بدل او نمی رسد فراخ تر است از هر چیز باعتبار سینه باین معنی که تحمل بسیار
دارد وخوارتر است از هر چیز باعتبار سینه باین معنی که تحمل بسیار دارد وخوارتر است از هر چیز باعتبار نفس باین
معنی که نزد خودش بی اعتبار است منع کننده است از هر در هر رذائل باین معنی که نهی از غیبت ودر امور
دنیا می کند حرص فرماینده است بر هر فعل نیکو که اثر آن در آخرت ظاهر می شود نه کینه ور است ونه صاحب
رشک است ونه جهنده بر روی مردم است ونه دشنام دهنده است ونه عیب جو است ونه غیبت کننده

است ناخوش سے شمار و بلندی مرتبہ دنیا او دشمن است با فعلی کہ بقصد شہرت باشد **اصل** طویل الغم بعید الہم کثیر الصمت وقور ذکور صبور شکور مغموم بفکرہ مسرور بفقرہ سہل الخلیقۃ لین العریکۃ رصین الوفاء قلیل الاذی لا متافک ولا متہتک ان ضحک لم یخرق وان غضب لم یلزق ضحکہ تبسم واستفہامہ تعلم ومراجعتہ تفہم کثیر علمہ عظیم حلمہ **شرح** دراز غم است باین معنی کہ ہمیشہ در غم آخرت است دور فکر است باین معنے کہ عاقبت اندیش است بسیار سکوت است باین معنے کہ در نادانستہ سخن نمی گوید و در دانستہ ہم تا ضرور نشود سخن نمیگوید بنہایت آہستہ است بنہایت در یاد آخرت است بنہایت صاحب صبر است بر بلا بنہایت شکر گذار است در نعمت غمناک است بفکر خود یا یعنی کہ چون فکر در عاقبت و آخرت کند اندوہ احتمال عذاب او را فرو مے گیرد خوش حال است بہ بیحالی خود چون اشکال حسابہ و اداے حقوق بر او کمتر است ہموار طبیعت است نرم جانست باین معنی کہ خوش خوست مستحکم وفاست در پیمان کم آزار است نہ افترا کنندہ است و نہ پردہ در است اگر خندہ کند بے عقلانہ خندہ کند و اگر غضبناک شود تندی نمی کند خندہ او لب خندہ است و سوال او برای یاد گرفتن است و تکرار سوال او برای فہمیدن جواب است بسیار است علم او بزرگ است خردمندی او **اصل** کثیر الرحمۃ لا یبخل ولا یعجل ولا یضجر ولا یبطر ولا یحیف فی حکمہ ولا یجوز فی علمہ نفسہ اصلب من الصلد ومکادحتہ احلی من الشہد لا جشع ولا ہلع ولا عنف ولا صلف ولا متکلف ولا متعمق **شرح** یبخل بنون وجیم بصیغہ مضارع غائب باب نصر است البخل بفتح نون و سکون جیم انداختن یا بیاری نقطہ وجیم از باب علم است البخل بفتح با و فتح جیم بہتان یا بیاری نقطہ و خا با نقطہ است از باب علم و حسن البخل بضم با و سکون خا ضد کرم و ہمہ اینہا مناسب است یعجل بعین بی نقطہ و جیم بصیغہ مضارع غائب باب علم یا باب تفعیل است یضجر بضاد با نقطہ و جیم و را بے نقطہ از باب علم است یبطر بیا و ریک نقطہ و طا بی نقطہ و رای بی نقطہ از باب علم است یحیف بیای بی نقطہ و یا بعد نقطہ در پائین و فا از معتل العین باب ضرب است یجوز بجیم و زا با نقطہ از معتل العین باب نصر است الصلد بفتح و کسر صاد بے نقطہ و سکون لام و دال بی نقطہ سنگ سخت کہ ہموار باشد المکادحۃ بدال بی نقطہ و حا بی نقطہ آرزو ی گفتگو کردن با کسے در معاملہ الجشع بفتح جیم و کسر شین با نقطہ و عین بے نقطہ حریص الہلع بفتح ہا و کسر لام و عین بی نقطہ جزع کنندہ در مصیبت العنف بفتح عین و کسر نون و فا ناہموار در قول و فعل الصلف بفتح صاد بی نقطہ و کسر لام لاف زدن المتعمق بعین بی نقطہ و قاف بصیغہ اسم فاعل باب تفعل کسی کہ فرو رود خوض و پی کند در آنچہ در وسع او نیست یا لائق او نیست و گذشت در حدیث سوم باب ہفتم کتاب التوحید کہ باب النسبۃ است نہی از تعمق یعنی بسیار رحم است بی فکرانہ سخن را از دہن نمی اندازد و شتاب در سخن و کار نمی فرماید و ملول از کسے نمی شود و فخر نمی کند و ظلم نمی کند در حکم خود و در نمی گذرد در طلب علم خود از علم مصرہ و جان او مستحکم تر است

از سنگ سخت باین معنی که بشبهات وتسویلات شیطانی از حق نمی گردد ونزاع او باکسی شیرین تر از عسل است
نه حریص است ونه صاحب جزع است ونه ناهموار است ونه لاف زن است ونه بر خود می بندد چیزی را ونه خورده بینی
در معاملات ومانند آنها می کند اصیل جمیل المنازعة کریم المراجعة عادل ان غضب رفیق
ان طلب لا یتهور ولا یتهتك ولا یتجبر خالص الود وثیق العهد وفی العقد شفیق وصول حلیم
خمول قلیل الفضول راض عن الله عز وجل مخالف لهواه شرح خوش ملاقات است راعنش یعنی عیب
است بازگشت در سوالش بنایت عادل است اگر غضبناک شود ناهموار است اگر طلب چیزی کند افراط
در جرات نمی کند و پرده دری نمی کند و بر خود بزرگی نمی بندد صاف است دوستی او مستحکم تر است
پیمان او کامل است اعتماد او مهربانست پیوند کننده رحم و مانند آنست عاقل است بردبار است کم است
سخنها وفعلهای نابکار او راضی است از الله عز وجل در قضا وقدر واحکام الٰهی اصیل لا یغلظ علی
من دونه ولا یخوض فیما لا یعنیه ناصر للدین محام عن المؤمنین کهف للمسلمین لا یخرق الثناء
سمعه ولا ینکی الطمع قلبه ولا یصرف اللعب حلمه ولا یطلع الجاهل علمه شرح
لا یغلظ بغین بالنقطه وظاء بالنقطه بصیغه معلوم از باب افعال است یعنیه بعین بی نقطه ونون ویاء دو نقطه
در پایین بصیغه معلوم باب ضرب است العنایة بکسر وفتح عین مهم بودن چیزی وضمیر مستتر راجع بما است و
ضمیر بارز راجع بمرجع ضمیر لا یخوض است لا یخرق بخاء با نقطه وراء بی نقطه بصیغه معلوم باب افعال است
یعنی درشتی نمی کند بر کسی که پایین اوست و فرو نمی رود در چیزی که بکار او نمی آید و کننده دین اسلام
است دفع ضرر کننده است از مومنان پناه است برای اهل اسلام واحمق نمی کند مدح گوش
او را باین معنی که از مدح کسی او بازی نمی خورد وگوش بآن سخنی اندازد وجراحت سخنی کند طمع
دل او را باین معنی که طمع در مال کسی نمی کند ودل خود را از طمع بآزار نمی اندازد وبیرون نمی گرداند
بازیچه حکمت او را باین معنی که التفات بآن نمی کند چنانچه گفته در سوره فرقان واذا مروا باللغو مروا
کراما واگاه نمی کند نا خردمند را علم خود باین معنی که در تقیه است نزد نا خردمندان اصیل قوال
عمال عالم حازم لا بفحاش ولا بطیاش وصول فی غیر عنف بذول فی غیر سرف ولا بختال
ولا بغدار ولا یقتفی اثرا ولا یحیف بشر رفیق بالخلق ساع فی الارض عون للضعیف
غوث للملهوف ولا یهتك سترا ولا یکشف سرا شرح نفی مبالغه در لا بفحاش وامثال آن تعریض است
بر مخالفان نفی بمعنی مع است العنف بضم وفتح وکسر عین بی نقطه وبسکون نون زود آزردن کسی است
المختال بمیم وبا نقطه وتشدید تاء دو نقطه در بالا بغایت فریب دهنده الغدار بغین بالنقطه وتشدید دال بی نقطه
وراء بی نقطه بغایت خلاف کننده عهد یعنی بغایت گوینده حق است بغایت عمل کننده
بحق است ودانا بمسائل دین واحوال اهل زمان خود است صاحب احتیاط و رزین است نه بغایت

نمش گوست ونه بغایت تنداست بغایت پیوندکننده است با دوستان خود سبب آنکه ناری بر کسی اندازد ونه بغایت بخشنده است بی آنکه بجا و اسراف کند نه فرمیده است ونه عهد شکن است وپیروی نمی کند چیزیرا نامباد اگر عیب کسی بر او ظاهر شود وظلم نمی کند انسانی را همواریست با خلائق سعی کننده است در حاجتهای مومنان ودر عبادت الهی در زمین مدد است برای ضعیف فریادرس است برای دادخواهی درد پرده کسی را و آشکارا نمی کند راز کسی را | اصـل کثیر المـلوی قلیل المشکوی ان رای خیراذکره وان عاین شرا ستره یستر العیب ویحفظ الغیب ویقیل العثرة ویغفر الزلة لا یطلع علی نصح فیذره ولا یدع جنح حیف فیصلحه امین رصین تقی نقی زکی رضی شـرح البلوی بفتح با سے یک نقطه وسکون لام والف مقصوره محنت روزگار الشکوی بفتح شین بانقطه وسکون کاف والف مقصوره شکایت حفظ غیب بفتح غین بانقطه وسکون یاء دو نقطه در اینجا عبارت از این است که غائبانه مردم مثل ما در انه الیشان با شد الاقالة نابود شمردن چیزیے که واقع باشد لا یطلع بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال است ومفعول آن محذوف است بتقدیر لا یطلع نائبًا النصح بضم نون وسکون صاد بی نقطه وحاء بی نقطه نصیحت میذره بذال بانقطه وتشدید راء بے نقطه بصیغه مضارع غائب مضاعف باب نصر منصوب است بتقدیر ان ناصبه بعد از نفی وضمیر منصوب راجع بنصح است الذر مشهور کردن لا یدع بدال بے نقطه وتشدید عین بے نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم مضاعف باب نصر است الدع دفع چیزیے بعنوان درشتی الجنح بکسر وضم جیم وسکون نون وحاء بے نقطه بمعنی از شب ومانند آن مفعول مطلق است برای نوع زیرا که مضاف است بکنف الحیف بفتح جیم و فتح نون مصدر باب علم بمعنے میل از حق بباطل یا بفتح حاء و بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در اینجا مصدر باب ضرب بمعنی بجا کردن ومی تواند بود که جنح مفعول به باشد وبهر تقدیر مراد اینست که درشتی منکر درشتی نمی کند بعنوانی که دران اندک تجاوز از حق بباطل باشد بلکه اگر درشتی کند در جائی می کند که ضرور و واجب باشد فیصلحه منصوب است بتقدیر ان ناصبه بعد از نفی وضمیر منصوب راجع بجنح است یا راجع بحیف است یا راجع بسبدیع انست وحاصل همه یکی است واگر جنح مفعول به باشد احتمال سوم متعین است الرصین بفتح راء بی نقطه وکسر صاد بانقطه استوار وحاجت روا کننده یار خود وهر دو اینجا مناسب است الزکی براء بانقطه بی غش وبذال بانقطه چنانچه در بعض نسخ است یعنی بسیار محنت است کم شکایت است اگر دید از کسے خوب را وامیگوید آنرا واگر دید بد از کسے بپوشاند آنرا میپوشاند عیب مردم را ونگاه می دارد ادب غائبانه را ونابود می انگارد بلسر در آمدن رد نجنبانیتش می کند لغزش را آگاه نمیکند دیگری را بر نصیحتیکه با کسی کند تا مشهور کرده باشد آن نصیحت را ودفع عنیف نمی کند چیزیرا بعنوان اندک میل از حق بباطل تا اصلاح می کرده باشد آن دفع را بعذر خواہے محل امانت است استوار است پرهیزگار است پاکیزه روزگار است بی غش است مرضی

مومنان است اصل یقبل العذر ویجمل الذکر ویحسن بالناس الظن ویتہم علی الغیب نفسہ
یحب فی اللہ بفقہ وعلم ویقطع بہ اللہ بحزم وعزم لایخرق بہ فرح ولایطیش بہ مرح مذکر
للعالم معلم للجاہل ولایتوقع لہ بائقۃ ولا یخاف لہ غائلۃ شرح یجمل بجیم از باب افعال است و
یحسن نیز از باب افعال است ویتہم بہ تشدید تاء دو نقطہ در بالا از باب افتعال است واصل تا اول
واو بودہ علی بنائیہ است الغیب لغین بانقطہ عبارت از مظنون در نقرہ سابق است وآن خوبی حال
درونی مردم است پس الف لام برای عہد خارجی است لایخرق بخاء بانقطہ وراء بے نقطہ از باب حسن
است با دو بہ برائے تعدیہ است المرح بفتح میم وفتح راء بے نقطہ وحاء بی نقطہ افراط شادی التوقع انتظار
چیزے خواہ محبوب وخواہ مکروہ البائقۃ بباء یک نقطہ وقاف سخن باطل وبہتان الغائلۃ بغین بانقطہ
بلاے ہلاک کنندہ یعنی قبول می کند عذر خواہ را ونیکو مے کند یاد مردم را وخوب می کند بمردم گمان
احوال درونی ایشان راکہ داخل غیب است وبہ تہمت مے دارد بنا بر آن احوال درونی مردم خویش
را دوست می دارد ہر کہ را کہ می برد در راہ اللہ تعالے از روی فہم ودانش ومی برد آشنا سے ہر کہ رامی برد
در راہ اللہ تعالے بجزم یعنی آنکس وجد در بریدن نہ بر سبیل خشم وناز بے عقل نمی کند او را شادی
وتند نمی کند او را بسیار شادی یا آوزندہ است براے دانا احوال آخرت را یا مسائل دین را و
تعلیم کنندہ است براے جاہل بآنہا واحتمال دادہ نمے شود براے او سخنی کہ باطل باشد وترسیدہ
نمی شود برای او حملکہ باین معنی کہ خاطر مردم جمع است کہ از او باطل وہلاک مردم سر نمی زند اصل
کل سعی اخلص عندہ من سعیہ وکل نفس اصلح عندہ من نفسہ عالم بعیبہ شاغل بغمہ
لایثق بغیر ربہ قریب وحید حزین یحب فی اللہ ویجاہد فی اللہ لیتبع رضاہ و لا
ینتقم لنفسہ وبنفسہ ولا فی سخط ربہ شرح بنا بر حسن ظن او بمردم ہر عبادتے غیر
تراست نزد او از عبادت او وہر دلے بہتر است نزد او از دل او بیان این آنکہ دانا است
بعیب خود گرفتار است بغم آخرت خود اعتماد نمے کند بر غیر صاحب کل اختیار خود نزدیک است
بدریافتن ہر شئے کہ از آن غافل آید یا مراد این است کہ نزدیک است بدرگاہ الٰہی یگانہ زاہد است
چہ اکثر خلائق پیروی ظن می کنند یا مراد این است کہ صبر بر تنہا دارد اندوہناک است دوست میدارد
ہر چیز را کہ دوست می دارد در راہ اللہ تعالے وسعی بلیغ می کند در راہ اللہ تعالی تا تابع رضاے
الٰہی باشد وانتقام از ظالم نمے کشد براے خوشنودی خودش بخودی خود باین معنے کہ اگر کسے
ظلم بر او می کند انتقام آن را بآخرت می اندازد ودوستے نمی کند در راہ غضب صاحب کل اختیار او اصل
مجالس لاہل الفقر مصادق لاہل الصدق موازر لاہل الحق عون الغریب اب للیتیم بعل
للارملۃ حفی باہل المسکنۃ مرجو لکل کریہۃ مامول لکل شدۃ ہشاش بشاش لاعباس

شرح اصول کافی

ولا عساس صلیب کظام بسام **شرح** ظاهر این فقرات اینست که فرق میان فقر و مسکنة این باشد که فقرا تردد میان مردم دارند و مساکین برای شکستگی بسیار تردد کمتر دارند و ساکن اند در خانه های خود الارملہ بفتح همزه و سکون را و میم بی نقطه و فتح میم زنے بی شوهر که محتاج باشد الحفی بفتح حا و سے نقطه و فا و تشدید یا و کسے که بسیار پرسش کسی کند و باحوال او دارسد فرق میان رجا و امل اینست که رجو نزدیک تراست بوقوع از امول یعنی هم نشین است برای درویشان دوست است برای راست گویان مددگار است برای اهل حق مدد است برای غریب پدر است برای یتیم شوهر است برای بیوه و پرسش کننده است باحوال شکستگان امید داشته شده مردم است برای هر بدیکه بر پریشان آید مثل ظلم ظالمان آرزو داشته شده است برای هر سختی مثل افلاس بنهایت سبکروح است بنهایت کشاده رو است نه ترش رو است و نه عیب جو است مستحکم است در دین بنهایت خشم فرو خورنده است بنهایت لب خنده کننده است **اصل** دقیق النظر عظیم الحذر لا یجهل علیه وان جهل علیه حلم لا یبخل ولا یعجل ولا یضجر ولا یبطر لا یحیف فی حکمه ولا یجور فی علمه نفسه اصلب من الصلد ومکادحته احلی من الشهد لا جشع ولا هلع ولا عنف ولا صلف ولا متکلف ولا متعمق جمیل المنازعة کریم المراجعة عدل ان غضب رفیق ان طلب لا یتهور ولا یتهتک ولا یتجبر
عتل ما ستحیی وقنع ما استغنی حیاؤه یعلو شهوته وده یعلو حسده وعفوه یعلو حقده لا ینطق بغیر صواب ولا یلبس الا الاقتصاد مشیه التواضع خاضع لربه بطاعته راض عنه فی کل حالاته **شرح** باریک بین است بزرگ احتیاط است منع حق کسی نمی کند و اگر منع کرده شود از حق خود شکیبائی میکند فهمید قبیح چیز را پس شرم کرد از ارتکاب آن و قناعت کرد پس بے نیاز شد از طلب چیزے از کسی شرم او بالائی میگیرد خواهش طبع او را باین معنی که شرم غالب بر خواهش اوست و مانع مقتضاے خواهش است و دوستی او بالائی میگیرد در رشک او را و بخشائش او بالائے میگیرد کینه او را و سخن سے گوید غیر درستی و نمی پوشد لباسی مگر میانه را که نه در آن افراط باشد و نه تفریط نسبت بحال خودش رفتن او فروتنی است باین معنی که متکبرانه نیست فروتنی کننده است برای صاحب کل اختیار خود بفرمان برداری صاحب کل اختیار راضی است از او در جمیع احوال خود خواه صحت و خواه مرض و خواه وسعت حال و خواه تنگی
اصل نیة خالصة اعماله لیس فیها غش ولا خدیعة نظره عبرة و سکوته فکرة وکلامه حکمة مناصحا متباذلا متواخیا ناصح فی السر والعلانیة لا یهجر اخاه ولا یغتابه ولا یمکر به ولا یاسف علی ما فاته ولا یحزن علی ما اصابه ولا یرجو ما لا یجوز له الرجاء ولا یفشل فی الشدة ولا یبطر فی الرخاء یمزج العلم بالحلم والعقل بالصبر **شرح** بر ترکیب مناصحا بکسر صاد و نقطه و متباذلا بکسر ذال با نقطه و متواخیا بکسر خاء با نقطه منصوب است برای اختصاص و عبارت از ضمیر کلامه است و ممکن است که منصوب بر حال باشد بنابر اینکه حال از مضاف الیه مبتدا جایز باشد یعنی قصد او در عبادات محض رضای الهی است عملهای او نیست در آنها آلودگی نقصانی و نه فریبی چنانچه جمعی حیلتهای نامعقول میکنند و آنها را حیلۀ شرعی می نامند نگاه او در مخلوقات الهی استدلال است بر رعایت حکمت خالق آنها و خاموشی او فکر است در عاقبت کار خود

ازروی بستن بزرگی دنیا برخود و نہ ازروی بزرگی واقعی و نہ نزدیکی او بازی دادنست و نہ ساختگی است بلکہ اقتدامی کند درین دوری و نزدیکی بجمعی کہ بودند پیش از او از اہل اعمال خیر پس پیشوا و مقتدا است برای جمعی کہ بعد از او اند از اہل نیکی **اصل** قال فصاح ھمام صیحۃ ثم وقع مغشیا علیہ فقال امیر المؤمنین علیہ السلام اما واللہ لقد کنت اخافھا علیہ وقال ھکذا تصنع الموعظۃ البالغۃ باھلھا فقال لہ قائل فما بالک یا امیر المومنین فقال ان لکل اجلا لن یعدوہ وسببا لایجاوزہ فمھلا لاتعد فانما نفث علی لسانک شیطان شرح المغشی علیہ بیہوش و مراد اینجا مردہ است و در نہج البلاغۃ چنین است فصعق ھمام صعقۃ کانت نفسہ فیھا یعنی پس فریاد زد ہمام فریادی عظیم کہ بود جان او در آن فریاد باین معنی کہ فریاد و جان ہر دو بیکبار از او بیرون آمد ہکذا در محل نصب است و نائب مفعول مطلق تصنع است و تقدیم برای حصر است و مشار الیہ ہکذا نوعی از تاثیر است کہ در ہمام بسبب مردن او شد و این منافات ندارد با اینکہ در غیر ہمام ہمین نوع تاثیر باشد و سبب مردن او نشود مراد باہلہا کسی است کہ آن موعظہ را چنانچہ باید و شاید فہمد کلام قائل بعد از علم او باین است کہ مشار الیہ ہکذا این نوع تاثیر است و حاصل سوال اینست کہ چرا در ہمام سبب مردن شد و در تو نشد و حال آنکہ از رسول صلی اللہ علیہ شنیدی و این سوال محض بی ادبی و از تسویلات شیطان است و می تواند بود کہ کلام قائل مبنی باشد بر توہم اینکہ مشار الیہ ہکذا میرانیدن است و حاصل جواب تنبیہ بر بطلان این توہم و توضیح مشار الیہ باشد اگر گوئی این منافات دارد با آنچہ می آید در کتاب الدعا در باب دہم کہ باب فیمن تظہر الغشیۃ عند القرآن است کہ عن جابر عن ابی جعفر علیہ السلام قال قلت ان قوما اذا ذکروا شیئا من القرآن وحدثوا بہ صعق احدہم حتی یری ان احدہم لو قطعت یداہ او رجلاہ لم یشعر بذلک فقال سبحان اللہ ذلک من الشیطان ما بہذا بعثوا انما ہو اللین والرقۃ والدمعۃ والوجل زیرا کہ اگر سماع فہم قرآن سبب بیہوشی ایشان نتواند شد سماع و فہم غیر قرآن سبب مردن نمی تواند شد بطریق اولی گوئیم آنچہ در اینجا است محمول بر نادر شاذ است و موافق این می آید در کتاب الدعا در حدیث چہارم باب نہم کہ باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن است و آنچہ در کتاب الدعا است خبر از حال جمعی است کہ عادت خود کردہ اند در مجالس و مکرر از ہر کدام ایشان صادر می شود مثل صوفیہ پس منافات نیست **یعنی** امام جعفر صادق علیہ السلام گفت پس آوازی کرد ہمام آوازی عظیم بعد از آن افتاد مردہ پس گفت امیر المومنین علیہ السلام آگاہ باشید بخدا قسم کہ ہر آئینہ تحقیق می ترسیدم آن حالت را برا و مراد بیان وجہ دیر جواب گفتن است بنا بر آنچہ در نہج البلاغۃ منقول شد در شرح اول حدیث و گفت چنین می کند نصیحت رسا با اہل آن نصیحت پس گفت او را گوئندہ پس چیست حال تو ای امیر المومنین پس گفت بدرستی کہ برای ہر کس اجلی است کہ البتہ در نمیگذرد از آن نہ بتقدیم و نہ بتاخیر و سببی است برای مردن کہ در نمی گذرد از آن پس آہستہ باش بر مگرد بمثل این سخن سپس او بانہ چیز این نیست کہ دمید بر زبان تو این سخن را شیطانی **دوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام

قال ینبغی للمومن ان یکون فیه ثمان خصال وقور عند الهزاهز صبور عند البلاء شکور عند الرخاء قانع بما رزقه
الله لا یظلم الاعداء ولا یتحامل للاصدقاء بدنه منه فی تعب والناس منه فی راحة ان العلم خلیل المومن والحلم
وزیره والصبر امیر جنوده والرفق اخوه واللین والده شرح بجای وقار وقور گفت برای اشارت باینکه
این خصلت در اکثر مومنان میباشد و برین قیاس نظائر آن الهزاهز بضم ها وزای بانقطه والف وکسر ها وزای بانقطه آنچه مردم
را باضطراب اندازد خواه محبوب مثل قسمت غنیمت وخواه مکروه مثل حروب وبفتح ها اول جمع هزهزه بفتح دو ها وسکون زای
اول بمعنی التحامل برداشتن باری بمشقت و مراد اینجا ساختگی است برای نفع کسی مثل گواهی ناحق برای آنکس مراد
مومن جنود عقل است که بتفصیل بیان شد در حدیث چهاردهم کتاب العقل واشارت است باینکه ایمان عقل است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق ع گفت سزاوار است برای مومن اینکه باشد در او هشت خصلت یعنی که میباشد
اینها در او اول اینکه صاحب تمکین است در اضطراب مردم دوم اینکه شکیبا است نزد بلای روزگار سوم اینکه شکرگذار است
نزد فراخی حال چهارم اینکه قناعت کننده است بآنچه روزی کرده الله تعالی او را پنجم ستم نمیکند دشمنان را بجای دیگران ششم اینکه
بساختگی بار بر دوش خود نمی گذارد برای دوستان بجای دیگران هفتم آنکه بدن او از او در آزار است هشتم اینکه مردم از او
در راحت اند بدرستیکه دانش مسائل دوست درونی مومن است وشکیبائی در بلاها سپهسالار لشکرهای اوست وهمواری
برادر اوست ودینداری پدر اوست سوم اصل عن علی ابن الحسین ع قال المومن یصمت لیسلم وینطق لیغنم
لا یحدث امانته الاصدقاء ولا یکتم شهادته من البعداء ولا یعمل شیئا من الخیر ریاء ولا یترکه حیاء ان زکی خاف
مما یقولون ویستغفر الله مما لا یعلمون لا یغره قول من جهله ویخاف احصاء ما عمله شرح روایت است از امام
زین العابدین ع گفت مومن خاموش میباشد تا سلامت ماند از ضرر سخن وسخن میگوید تا فائده حاصل کند برای اظهار کمال حکایت
نمیکند سخنی را که باو سپرده شده باشد برای دوستان بجای دیگران ونمی پوشاند گواهی خود را از دوران بجای نزدیکان
باین معنی که اگر شهادتی داشته باشد وآن دشمن نزد اظهار آن نزد او می کند تا در وقت حاجت ادای شهادت کند
ونمی کند چیزی از اعمال دین را برای خودنمائی ووا نمی گذارد آنرا برای شرم از کسان اگر مدح کرده شود می ترسد
از آنچه مادحان می گویند که مبادا باعث غرور شود وطلب آمرزش می کند از الله تعالی برای گناهانیکه آن مادحان
نمی دانند واگر می دانستند نفرت می کردند ومدح نمی کردند بازی نمی زند او را سخن مدح کسیکه ندانسته عیبهای
او را ومی ترسد از اینکه ملائکه دست راست ودست چپ روز بروز وشب بشب وساعت بساعت و
دم بدم شمرده ونوشته اند آنچه را که کرده چهارم اصل رفعه الی ابی عبدالله ع قال المومن له قوة فی دین
وحزم فی لین وایمان فی یقین وحرص فی فقه ونشاط فی هدی وبر فی استقامة وعلم فی حلم وکیس فی رفق
وسخاء فی حق وقصد فی غنی وتجمل فی فاقة وعفو فی قدرة وطاعة لله فی نصیحة وانتهاء فی شهوة وورع
فی رغبة وحرص فی جهاد وصلوة فی شغل وصبر فی شدة شرح فی در بعض مواضع برای ظرفیت است
ودر بعضی بمعنی مع است یعنی راوی بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق ع که گفت مومن را قوتست در دینداری

واحتیاط است بازمی ایمان است با اطمینان خاطر بر ثواب وعقاب حرص در عبادت است با دانش مسائل متعلقہ بآن ورغبت در عبادت است با راہ یافتن بحق ونیکوئے با مردم است با راستی باین معنے کہ نیکوئی را بجای خود می کند ودانش است با خردمندی وزیرکیست با ہمواری نہ مانند زیرکان در امور دنیا کہ تندی میکنند وبخشش است در بکار آمدنی باین معنے کہ اسراف نمی کند ومیانہ روی در خرج است ولی نیازی وبردباری است در نیازمندے وبخشائش گناہ است در وقت توانائی بر انتقام وفرمان برداری است برائے اللہ تعالیٰ با اخلاص وقبول نمی اسے تہی است در وقت شہوت حرام وپرہیزگاری از شبہناک است در وقت رغبت دران وحرص است در فا پر ساختن دین اسلام ونماز است یا مشغول بودن دل او بآن نماز یا ارادائیست کہ با وجود شغل بکسب معاش در وقت نماز آنرا ترک می کند ومشغول نماز سے شود وشکیبائی است در سختی اصل وفی الہزاہز وقور وفی المکارہ صبور وفی الرخاء شکور ولا یغتاب ولا یتکبر ولا یقطع الرحم ولیس بواھن ولا فظ ولا غلیظ ولا یسبقہ بصرہ ولا تفضحہ بطنہ ولا یغلبہ فرجہ ولا یحسد الناس یعیر ولا یعیر ولا یسرف ینصر المظلوم ویرحم المسلمین نفسہ منہ فی عناء والناس منہ فی راحۃ شرح الفظ بفتح فا وتشدید ظا بانقطہ درشت در سخن وافعال جوارح الغلیظ درشت در دل کہ بیرحم باشد یعنی در مواضع اضطراب مردم صاحب تمکین است ودر آزار ہا شکیبا است ودر فراخی حال شکر گذار است غیبت مومن نمی کند وتکبر نمی کند ونمی برد پیوند خویشان خود را ونیست سست در اعمال دین ونہ درشت ظاہر ونہ درشت باطن وپیشی نمی گیرد او را چشم او باین معنی کہ بی فکرانہ ہر جا نگاہ نمی کند ورسوا نمی کند او را شکم او باین معنی کہ بی طلب بر سر طعامی نمی رود وغالب نمی شود او را فرج او باین معنی کہ زنا ومانند آن نمی کند ورشک نمی کند مردم را سرزنش کردہ می شود بیجا بنا متعارف بودن ومانند آن وسرزنش نمی کند بیجا واسراف در خرج نمی کند مدد می کند مظلوم را ورحم می کند شکستگی بدن او از او در آزار است ومردم از او در فراغتند اصل لا یرغب فی عز الدنیا ولا یجزع من ذلہا للناس ھم اقبلوا علیہ ولہ ھم قد شغلہ ولا یری فی حکمہ نقص ولا فی رائہ وھن ولا فی دینہ ضیاع یرشد من استشارہ ویساعد من ساعدہ ویکیع عن الخناء والجہل شرح مراد بن ساعدہ مومن است چہ ہر مومن مددگار است مومنان دیگر را بہ تصدیق دین ایشان وموافقت با ایشان در ایمان یکیع بیا ر دو نقطہ در پائین وعین بے نقطہ بصیغہ مضارع معلوم معتل العین باب ضرب است الکیع بفتح کاف وسکون یا اجتناب از چیزے برائے ترس ضرر آن الخناء بفتح خا بانقطہ ونون والف ممدودہ فحش یعنی رغبت نمی کند در عزت دنیا وبیتابی نے کند از خواری دنیا برای مردم فکر کاری است کہ بتحقیق رو آوردہ اند بآن واو را فکر کارے دیگر است کہ بتحقیق وا داشتہ او را از فکر ہا سے کہ مردم دارند دیدہ نمی شود در حکم او نقصان ونہ در دید او سستی ونہ در دین او ضائع شدن راہ حق می نماید ہر کہ را کہ مشورت کرد با او ومدد کرد او را بموافقت در ایمان

واحتراز مے کنند از فحش ودشنام پیغمبر اصل مر امیر المومنین ع بمجلس من قریش فاذا ھو بقوم بیض
ثیابھم صافیۃ الوانھم کثیر ضحکھم یشیرون باصابعھم الی من یمر بھم ثم مر بمجلس للاوس والخزرج
فاذا اقوام بلیت منھم الابدان ودقت منھم الرقاب واصفرت منھم الالوان وقد تواضعوا بالکلام شرح
البیض بکسر با یکنقطہ وسکون یا دو نقطہ در پائین وضاد بانقطہ جمع ابیض سفید با ومراد اینجا پاکیزہ با و بیض ولنظائر آن مجرد روفرع
می تواند بود و تواضعوا بضاد بے نقطہ وفا است ودر بعض نسخ بضاد بانقطہ وعین بے نقطہ است وبنا بر اول اشارہ بہ بیت
مراد اینست کہ بیان ایشان چیزیرا برای یکدیگر سخن بودند باشارت با صابع یا مراد اینست کہ سخن ایشان لغو نبود
بلکہ محض برائے تعلیم مسائل یکدیگر را ونقل آنچہ از رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شنیدہ بودند برائے یکدیگر بود وبنابر
دوم بالمعنی نی است مراد اینست کہ فروتنی باہم مے کردند در سخن ودرین تقادیر جملہ حالیہ است یا بمعنی مع است
یا مراد این است کہ برخاستند برائے تعظیم امیر المومنین علیہ السلام وسخن در تعظیم او گفتند دریں تقدیر جملہ عطف
بر جزء مجلس است یعنے گذر کرد امیر المومنین علیہ السلام بمجلسی از اہل مکہ کہ در مدینہ بودند پس ناگاہ او بجمعے
رسید کہ پاکیزہ بود جامہ ہائے ایشان صاف بود رنگہائے ایشان بسیار بود خندہ ایشان اشارت
مے کردند بانگشتان خود بسوی ہر کہ مے گذشت چنانچہ عیب جویان می کنند بعد ازان گذشت بمجلسی کہ برای
اوس وخزرج بود کہ دو طائفہ از انصار ہیں ناگاہ جماعتے چند بودند کہ از کثرت عبادت کہنہ شدہ بود از
ایشان بدنہاد وباریک شدہ بود از ایشان گردنہا وزرد شدہ بود از ایشان رنگہا بر حالے کہ بیان یکردند
برائے ہم مسائل یعنی اصل فتعجب علی علیہ السلام من ذلک ودخل علی رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ فقال بابی انت وامی انی مررت بمجلس لآل فلان ثم وصفھم ومررت بمجلس للاوس والخزرج فوصفھم
ثم قال وجمیع مومنون فاخبرنی یا رسول اللہ بصفۃ المومن شرح پس تعجب کرد علی علیہ السلام ازان تفاوت
دو مجلس وداخل شد بر رسول اللہ صلعم پس گفت پدرم فدای تو باد ومادرم بدرستی کہ من گذشتم بمجلسی کہ برائے آل
فلان از اہل مکہ بود بعد ازان مذکور کرد حال ایشان را کہ بیان شد وگذشتم بمجلسی کہ برای اوس وخزرج
بود پس بیان کرد حال ایشان را کہ مذکور شد بعد ازان گفت وجمیع اہل آن دو مجلس مومن اند بحسب
ظاہر پس خبردہ مرا بحال مومن واقعی تا بدانم کہ کدام محض بظاہر است وکدام واقعی است اصل فنکس
رسول اللہ ص راسہ ثم رفع راسہ فقال عشرون خصلۃ فی المومن فان لم تکن فیہ لم یکمل ایمانہ ان من اخلاق
المومنین یا علی الحاضرون الصلوۃ والمسارعون الی الزکوۃ والمطعمون المساکین الماسحون راس الیتیم
المطھرون اطمارھم المتزرون علی اوساطھم شرح پس پیش انداخت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سر خود برای
دلگیری از احوال قریش وفکر در آنچہ خواہند کرد بعد از او با اوصیا واہلبیت علیہم السلام او بعد ازان برداشت
سر خود را پس گفت بیست خصلت است در مومن واقعے پس اگر نباشد آنہا در مومن ظاہری تمام نیست
ایمان او بدرستیکہ از جملہ خوہای جملہ مومنان واقعی ای علی علیہ السلام اول آنست کہ حاضر شوند نماز را اینست معنے

صافی شرح اصول کافی

واجب ولازم است براے مومن آزموده بر مومن اینکه پوشاند برا وبنفشا و گناه بزرگ را **نهم اصل** عن اسحق بن عمار قال قال ابو عبدالله علیه السلام احسن یا اسحاق الی اولیائی ما استطعت فما احسن مومن الی مومن ولا اعانه الا خمش وجه ابلیس وقرح قلبه **شرح** الاحسان نیکوئی کردن ومراد اینجا عطا دادن است خمش بخای بانقطه وشین بانقطه بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب نصر وضرب است الخمش بفتح حا وسکون میم خراشیدن رو وسیلی زدن وجز دو اینجا مناسب است ووجه منصوب ومرفوع میتواند بود قرح بقاف ورای بی نقطه وحای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب سمع یا باب علم است القرح بفتح قاف وسکون را مصدر باب منع جراحت کردن وبضم را مصدر باب علم صاحب جراحت شدن قلبه منصوب ومرفوع میتواند بود یعنی روایت است از اسحق بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام احسان کن ای اسحق با دوستان من چندانکه توانائی داشته باشی چه احسان نکرده مومنی با مومنی ویاری نکرده مومنی مومنی را در وصول احسان دیگری با او مگر آنکه خراشید روی ابلیس را وجراحت کرد دل او را

باب هشتاد ونهم اصل باب فی خدمته

شرح این باب دربیان فضیلت خدمت کردن کسی است مومن را درین باب یک حدیث است **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ایما مسلم خدم قوما من المسلمین الا اعطاه الله مثل عددهم خداما فی الجنة **شرح** الا براے استثنا از مقدر لیست که مفهوم میشود از کلام سابق مثل قول ابن عباس که چون مجلسی از انصار داخل شد والیشان بتواضع برخاستند گفت بالنصر والایرا الا اجلستم پس تقدیر اینست که ایما مسلم خدم قوما من المسلمین ما خدمهم الا اعطاه ودر بعض نسخ الا نیست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر مومنی که خدمت کند جمعی از مومنان را آن خدمت نمیکند مگر اینکه میدهد او را الله تعالی مثل عدد ایشان خدمتگاران در بهشت

باب نودم اصل باب نصیحة المومن

شرح این باب بیان فضیلت بیغش بودن کسی درسخن با مومن آزموده است درین باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال یجب للمومن علی المومن ان یناصحه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت واجب است برای مومن بر مومنی دیگر اینکه آن مومن دیگر سخن بیغش گوید او را **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال یجب للمومن علی المومن النصیحة له فی المشهد والمغیب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت واجب است براے مومن بر مومنی دیگر بیغش بودن او در حضور ودر غائبانه **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال یجب للمومن علی المومن النصیحة **شرح** این گذشت در حدیث سابق **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله لینصح الرجل منکم اخاه کنصیحته لنفسه **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله باید که بیغش باشد مرد

از جملہ شما با برادر مومن آزمودہ خود مانند بیغش بودن او برای خود ش **پنجم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ان اعظم الناس منزلۃ عند اللہ یوم القیمۃ امشاھم فی ارضہ بالنصیحۃ لخلقہ **شرح** گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ بدرستی کہ بزرگتر مردم باعتبار مرتبہ نزد اللہ تعالی در روز قیامت کسی است کہ سلوک کنندہ تر الیشان باشد با بیغش بودن برای خلق اللہ تعالی یعنی کسیکہ خیر مخلوقین را بیشتر از ہمکس خواہد **ششم اصل** سمعت ابا عبد اللہ صلوات اللہ وسلامہ علیہ یقول علیکم بالنصح للہ فی خلقہ فلن تلقاہ بعمل افضل منہ **شرح** علیکم اسم فعل است بمعنی الزموا با در بالنصح زائدہ است برای تقویت النصح بضم نون وسکون صاد بیغش بودن وفی در فی خلقہ بمعنی ظرفیت است ومیتواند بود کہ برای سببیت باشد وحاصل ہر دو یکی است واشارتست باینکہ بیغش بودن با خلق بیغش بودن با اللہ تعالی است وغش داشتن با خلق غش داشتن با اللہ تعالی است مراد بخلق مومنان است ومیتواند بود کہ مراد اعم از مومن وکافر باشد وبیغش بودن با کافر غیر مضر بمعنی ارادہ وصول او بحق باشد بہر وسیلہ کہ باشد ویا کافر مضر ذلیل کردن او بجہاد ومانند آن باشد تا دیگران واصل شوند بحق وتخفیف عذاب او شود چہ چندانکہ زندہ وعزیز است برای خود کسب عذاب بیشتر میکند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام میگفت بر شما باد بیغش بودن برای اللہ تعالی در مخلوقان او چہ ہرگز ملاقات نخواہی کرد بعملی کہ فاضلتر از بیغش بودن با مخلوقان او باشد تمام شد شرح نصف اول کتاب الایمان والکفر در ذیقعدہ سنہ سبع وستین بعد الف ویتلوہ باب الاصلاح بین الناس

خاتمۃ الطبع از جانب کارپردازان مطبع

الحمد للہ الذی من علینا بالایمان وازاح عنا الکفر والفسوق والفجور والعصیان ووعدنا فی الآخرۃ بالجنان وانعم علینا بالعفو والغفران والصلوۃ علی رسولہ ونبیہ الذی انزل علیہ القرآن وعلی آلہ الذین اسسوا اساس الدین بالتبیان واستاصلوا اصول الالحاد والطغیان سیما وصیہ الذی اظہر الحق وازہق من الباطل ما یکون وما کان صلوۃ کثیرۃ ما اتصف الارض بالسکون والسماء بالدوران اما بعد برارباب ہنر وعلم واصحاب دانش وعلم مستتر ومحتجب مباد کہ درین زمان سعادت توامان وا وان میمنت اقتران بتوفیق ایزد یکتا وتائید ائمہ ہدی کتاب مستطاب عالی نصاب مرجع اقاصی وادانی طلاب اعنی حصہ اول کتاب الایمان والکفر کہ مجلد چہارم از مجلدات سبعہ صافی شرح اصول کافی میباشد ویادگار است از عالم ربانی ذی النور الشعشعانی مولانا ومقتدانا ملا خلیل بن الغازی القزوینی سقاہما اللہ من السلسبیل در مطبع نامی وگرامی منشی نولکشور واقع لکھنؤ بعالی ہمتی آقاے نامدار جناب منشی پراگ نرائن صاحب دام اقبالہ مالک مطبع مذکور در ماہ فروری سنہ [illegible]ء مطابق ماہ ذی الحجہ سنہ [illegible] ہجری بار دوم از قالب طبع برآمدہ حاجت رواے مشتاقان گردید

قال رسول الله طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة
الحمد للہ المتعال کہ درین زمان برکت اشتمال کتاب مستطاب شرح مقبول ونایاب یعنے
جزو چہارم حصہ ۲
الصافی
شرح
اصول الکافی
کتاب الایمان والکفر
مصنفہ علامہ سرآمد محدثین ملا خلیل رحمہ اللہ الجلیل تصحیح مولوی سید تصدق حسین صاحب رضوی
در مطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ منطبع گردید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

باب نود و یکم اصل باب الاصلاح بین الناس

شرح این باب بیان فضیلت برطرف کردن فساد میان مردم است و درین باب ہفت حدیث است اول

اصل سمعت اباعبد اللہ علیہ السلام یقول صدقۃ یحبہا اللہ اصلاح بین الناس اذا تفاسدوا

وتقارب اذا تباعدوا شرح شنیدم از امام جعفر صادق ع کہ میگفت تصدق کہ دوست میدارد اللہ تعالی یعنی کہ دوست

می دارد آنرا از سائر تصدقات برطرف کردن جنگ میان مردم است چون باہم جنگ کنند و نزدیک ہم شدن میان

ایشان است یعنی آشتی دادن میان ایشان چون دوری کنند از ہم یعنی اینکہ خشم کنند از ہم دوم اصل عن ابی عبد

علیہ السلام قال لان اصلح بین اثنین احب الی من ان اتصدق بدینارین شرح روایت است از حضرت

امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر آئینہ اینکہ برطرف کنم فساد درمیان دو کس از مومنان محبوب تر است بسوی من

از اینکہ تصدق کنم بدو دینار طلا سوم اصل عن مفضل قال قال ابو عبد اللہ ع اذا رأیت بین اثنین من

شیعتنا منازعۃ فافتدہا من مالی شرح مراد بشیعتنا اما میاست تا خارج شوند پیروان مثل زیدیہ است الافتدا

بفا و دال بی نقطہ در باب افتعال دادن چیزی برای برطرف کردن فساد یعنی روایت است از مفضل کہ وکیل

امام جعفر صادق علیہ السلام بود کہ گفت امام جعفر صادق ع چون دیدی میان دو کس از شیعہ نزاعی پس برطرف

کن آنرا بدادن مال از من چہارم اصل عن ابی حنیفۃ سابق الحاج قال مر بنا المفضل وانا وختنی نتشاجر

فی میراث فوقف علینا ساعۃ ثم قال لنا تعالوا الی المنزل فاتیناہ فاصلح بیننا باربع مائۃ درہم فدفعہا الینا

من عندہ حتی اذا استوثق کل واحد منا من صاحبہ قال اما انہا لیست من مالی ولکن ابو عبد اللہ ع امرنی

اذا تنازع رجلان من اصحابنا فی شیء ان اصلح بینہما وافتدیہا من مالہ فہذا من مال ابی عبد اللہ ع شرح الختن

بفتح ذال و بانقطه دفتح تا و دو نقطه در بالا و نون و ها دختن شوهر دختر و شوهر خواهر و مانند آنها و خویش زن مثل پدر زن و برادر زن و هر دو اینجا مناسب است ضمیر غائب در افتدینا راجع بمنازعت است که از سابق معلوم است **یعنی** روایت است از ابو حنیفه که پیشرو قافله حاج بود برای بیکام آوردن گفت گذشت بما مفضل بن عمر و داماد من نزاع میکردیم در میراثیکه از دختر من شما مانده بود باین معنی که هر کدام طلب میراثی اندیگری میکردیم و دیگری منکر بود پس ایستاد بر سر ما ساعتی تا گوش کند که چه نزاع داریم بعد از آن گفت بیائید بسوی منزل من پس آمدیم نزد او پس برطرف کرد فسا در میان ما بچهار صد درهم پس داد آنرا بما از جانب خود باین روش که بعض آنرا بمن داد تا دعوی بر داماد نکنم و بعض آنرا بداماد داد تا دعوی بر من نکند تا چون کاغذ یکه سند باشد گرفت از هر کدام ما از دیگری مفضل گفت آگاه باشید بدرستی که آن دراهم نیست از مال من ولیکن امام جعفر صادق علیه السلام امر کرده مرا چون نزاع کنند دو مرد از یاران ما در چیزی با اینکه اصلاح کنم میان ایشان و دفع کنم منازعت را از مال او پس اینکه دادم از مال امام جعفر صادق ع است **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال المصلح لیس بکاذب **شرح** روایت ست از امام جعفر صادق ع گفت برطرف کنندهٔ نزاع میان دو کس نیست دروغگو باین معنی که گناه دروغگو ندارد اگر مثلا محتاج شود بسخنی که نقل کند از کسی که آنرا بزبان نیاورده باشد اما آن راضی باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا وتتقوا وتصلحوا بین الناس قال اذا دعیت لصلح بین اثنین فلا تقل علی یمین الا افعل **شرح** علی حرف جر و ضمیر متکلم است و خبر مبتدا است یمین مرفوع و مبتدا است ان لا افعل بان ناصبه و لا نافیه و فعل مضارع متکلم و محلا منصوب است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره بقره و مگردانید الله تعالی را مانع بسبب قسمهای شما او از اینکه نیکی کنید با کسی و پرهیزگاری کنید از گناهی و اصلاح کنید میان مردم امام برای تفسیر وتصلحوا بین الناس گفت چون طلبیده شوی برای صلح میان دو کس پس مگو که بر من قسمی ست که نکنم این کار را مراد این است که این قسم لغو است و مخالفت آن جائز است **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ابلغ عنی کذا وکذا فی اشیاء امر بها قلت فابلغهم عنک واقول عنک ما قلت لی وغیر الذی قلت قال نعم ان المصلح لیس بکذاب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع راوی گفت که گفت برسان از من چنین و چنین در چیزی چند که امر کرد بآنها که برسانم بجمعی که با هم نزاعی داشتند تا صلح کنند گفتم پس آیا میرسانم با ایشان از جانب تو پیغامی را که گفتی مرا و میگویم از جانب تو با ایشان آنچه را که گفتی و سخنهای دیگر که غیر آنست که گفتی و مقتضای مصلحت وقت است امام گفت آری بدرستی که برطرف کنندهٔ فساد بغایت دروغگو نیست باین معنی که گناه بغایت دروغگو ندارد و صیغهٔ مبالغه مبنی بر این است که کذب بر امام عظیم تر از کذب بر دیگران است می تواند بود که اگر مصلح پیغامی ناگفته تا در بر تو ریت باشد توریت بر او واجب باشد باین معنی که عبارت را بدرستی گوید که از آنها قصد معنی کند که راست باشد کند

باب نود و دوم اصل باب فی احیاء مؤمن

یعنی این بابیست در بیان فضیلت زنده کردن مومن خواه بفعلی که باعث حدوث مومن شود مثل که جدا شدن بقصد قتل مومن ومثل که جدا کردن مومنی بآن قصد وخواه بفعلی که باعث بقای مومنی شود مثل دفع آتش وسیل وجوع ومانند آن از مومن وخواه بفعلی که باعث حدوث واصل ایمان درکسی شود مثل هدایت کافری بسوی ایمان وخواه بفعلی که باعث حدوث وقوت ایمان درکسی شود مثل دفع شبهه از مومنی که آن شبهه او را مضطرب میکرده باشد مخفی نماند که ظاهر این عنوان اینست که مراد بنفس در آیتی که در احادیث این باب می آید مومن است درین باب سه حدیث است اول اصل

عن ابی عبد الله ع قال قلت لقول الله عز وجل من قتل نفسا بغیر نفس فکانما قتل الناس جمیعا ومن احیاها فکانما احیی الناس جمیعا قال من اخرجها من ضلال الی هدی فکانما احیاها ومن اخرجها من هدی الی ضلال فقد قتلها **شرح** النفس بفتح نون وسکون فا روح که زندگی بدن بآنست ومراد اینجا مومن است چنانچه اشارت کرده مصنف بذکر این عنوان برای این احادیث چه جمیع ما عدای مومن بطفیل مومن مخلوق وباقی اند لیس مومن روح جمیع مردم ست وزنده کردن یک مومن چون باعث خوشحالی جمیع مومنان است همچو زنده کردن جمیع مومنان وجمیع مردم است وچون میرانیدن یک مومنی باعث آزردگی جمیع مومنان است همچو میرانیدن جمیع مومنان وجمیع مردم است اخراج مومن از ضلال بسوی هدی دو قسم است اول دفع شبهه که او را حادث شده باشد وحدوث آن منافی اصل ایمان نباشد اگرچه منافی قوت ایمان باشد اما چون مستحکم شود باعث زوال اصل ایمان شود یا باعث استحکام ضعف ایمان شود دوم دفع شبهه که باعث عدم اصل ایمان باشد وبراین تقدیر اخرجها از قبیل مجاز مشارفه خواهد بود من قتل قتیلا فله سلبه اخراج مومن از هدی بسوی ضلال نیز بر دو قسم است اول ازاله اصل ایمان ودوم اخراج او از قوت ایمان بسبب شبهه که او را مضطرب می کرده باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را قول الله عز وجل در سوره مائده هر که کشت مومنی را بعوض شخصی که مومن نباشد یا مراد اینست که نه بعوض مومنی دیگر پس چنانست که کشته باشد مردم را همگی وهر که زنده کرد مومنی را پس چنان است که زنده کرده باشد مردم را همگی مراد بادی اینست که آیا این حکم قتل واحیا مخصوص معنی لغوی آنهاست یا اعم است امام برای بیان تعمیم گفت هر که بیرون کرد مومنی را از گمراهی بسوی راستی پس چنان است که زنده کرده باشد مومنی را از راستی بسوی گمراهی پس بتحقیق کشته مومنی را اگر گوئی ظاهر اسلوب اینست که در شق دوم نیز گوید فکانما قتلها یا در شق اول نیز گوید فقد احیاها گوئیم وجه تغییر اسلوب اشارت بانیست که هر کدام از اخراج از ضلالت بهدی وعکس آن خارج است از مستعمل فیه لفظ قرآن وداخل است در مدلول التزامی لفظ قرآن ودر شق اول اشارت است باول ودر شق دوم اشارت است بدوم چه معلوم ست عدم تفاوت میان دو شق در دوم اصل

قلت لابی جعفر علیه السلام قول الله عز وجل فی کتابه ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا قال من حرق او غرق قلت فمن اخرجها من ضلال الی هدی قال ذلک تاویلها الاعظم **شرح** گفتم امام محمد باقر را یعنی او قول الله عز وجل در کتاب خود در سوره مائده وهر که زنده کرد مومنی را پس چنانست که زنده کرده باشد مردم را همگی

صافی شرح اصول کافی

که در اول وقت فریضه مهیای نماز اند اگر جماعت میسر است بهتر است والا تنها دوم اینست که شتاب کنند گان اند بسوی ادای زکوة تغافل نمی کنند سوم اینست که طعام دهنده گان اند شکسته را چهارم این است که دست التفات مالند گان اند بر سر یتیم پنجم اینست که تطهیر دهندگان از نجاسات اند جامه های کهنه خود را ششم آنست که ازار بستگان اند بر میان های خود می تواند بود که کنایه از سعی در عبادت باشد و می تواند بود که مراد بستن لنگ باشد چه چون عرب شیب جامه ندارد بستن لنگ باعث ستر عورت بیشتر می شود **اصل** الذین ان حدثوا لم یکذبوا واذا وعدوا لم یخلفوا واذا ائتمنوا لم یخونوا وان تکلموا صدقوا رهبان باللیل اسد بالنهار صائمون النهار قائمون اللیل لا یؤذون جارا ولا یتأذی بهم جار الذین مشیهم علی الارض هون وخطاهم الی بیوت الارامل وعلی اثر الجنائز جعلنا الله وایاکم من المتقین **شرح** حدثوا بصیغه مجهول باب تفعیل است ولم یکذبوا بصیغه معلوم باب تفعیل است و اگر حدثوا بصیغه معلوم و لم یکذبوا از باب ضرب باشد تکرار در وان تکلموا صدقوا لازم می آید لم یخلفوا بالقاف و فا بصیغه مضارع باب افعال است یعنی هفتم اینست که جمعی اند که اگر سخن نقل کرده شود با ایشان و حقیقت آن ندانند تکذیب آن نمی کنند اگر چه تصدیق نیز نکنند هشتم اینست که اگر وعده کنند خلاف آن نمی کنند نهم اینست که اگر امانتی با ایشان سپرده شود خواه سخن و خواه غیر آن خیانت نمی کنند دهم اینست که اگر سخن گویند راست می گویند یازدهم این است که ریاضت کشانند در شب بعبادت دوازدهم اینست که شیرانند در روز در وقت جهاد و اینست که روزه دارانند در روز سیزدهم اینست که شب خیزانند چهاردهم اینست که آزار رسان نمی کنند همسایه را پانزدهم اینست که اگر آزار رسانند بسبب ایشان همسایه ندانسته ایشان باین معنی که احتیاط می کنند و سفارش منسوبان خود می کنند که مبادا که آزاری بهمسایه رسد شانزدهم اینست که جمعی اند که رفتار ایشان بر زمین سهل است از روی تکبر نیست هفدهم اینست که گامهای ایشان بسوی خانه های زنان بی شوهر است هژدهم این است که گامهای ایشان بر عقب جنازه های مومنان است نوزدهم اینست که متقیان اند چنانچه اشارت بآن کرده و ضمن دعا که گفته گرداناد الله تعالی ما را و شما را از پرهیزگاران از حرام و از شبهه ها **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من سرته حسنته وساءته سیئته فهو مؤمن **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که خوشحال کند او را هر عبادت خودش خواه فریضه و خواه غیر فریضه باین معنی که عبادات بمحض حفظ ظاهر نباشد و دلگیر کند او را هر معصیت خودش خواه کبیره و خواه صغیره باین معنی که وجود و عدم در دل او برابر نباشد از کمال بی پروائی و این منافات ندارد با صرار بر صغیره اما نه بحدیکه بکمال بی پروائی رسد پس او گرویده است بظاهر و باطن دل بربوبیت رب العالمین مراد اینجا بیان اقل ایمانست و شبیه باین مضمون می آید در حدیث سی و یکم و مراد آنجا بیان اقل ایمان نیست **هفتم اصل** عن ابی عبد الله ع قال شیعتنا الشاحبون الذابلون الناحلون الذین اذا جنهم اللیل استقبلوه بحزن **شرح** الشاحبین بالشین نقطه دار و حاء بی نقطه و بای یک نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر و منع و حسن

کسی که تغیر رنگ او شده باشد از گرسنگی و مانند آن الذابل بذال با نقطه و با یک نقطه بصیغه اسم فاعل باب
نصر و حسن گیاهی که با یک شده باشد از خشک شدن و مانند آن الناحل بنون و حاء بی نقطه بصیغه اسم فاعل
باب منع کسی که خود را لاغر کند و متبعی را که نسبت دهد بمحکمات قرآن خواه بی واسطه و خواه بواسطه امام عالم
بجمیع احکام که محکمات دلالت بر امامت او کند ضمیر منسوب در مستقبلوه راجع بمصدر مبهم است یا راجع
باللیل است الحزن بفتح حاء بی نقطه و سکون زاء با نقطه مصدر باب نصر ترتیل قرآن چنانچه می آید
در کتاب فضل القرآن در حدیث دهم باب دوم و حدیث دوم باب نهم بضم حاء و سکون زاء و بفتح حاء و فتح
زاء مصدر باب علم اندوهناک بودن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شیعه امیر
با شکسته رنگاند باریک تند بیرو ماننده جمعی اند که چون بپوشانید ایشان را شب پیشوا مے کنند آن پوشانیدن
را یا شب را بترتیل قرآن یا با غزوه آخرت باین معنی که نماز خفتن را در وقت فضیلت آن مے کنند یا این
معنی که نماز شام را در اول وقت مے کنند هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال شیعتنا اهل
الهدی والتقوی واهل الخیر واهل الایمان واهل الفتح والظفر شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت شیعه امیر اهل راستی در راه یافتن بحق اند و اهل پرهیزگاری از معاصی و شیعیان ما اهل
اعمال صالحه اند و اهل ایمان بربوبیت رب العالمین اند بترک پیروی ظن و اهل فتح و ظفر بر مخالفان
اند در استدلال و برهان باعتبار استنباط از ایشان محکمات قرآن و استناد مخالفان بمتشابهات شیطان
نهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ایاک والسفلة فانما شیعة علی من عف بطنه
وفرجه واشتد جهاده وعمل لخالقه ورجا ثوابه وخاف عقابه فاذا رایت اولئک فاولئک شیعة جعفر
شرح السفلة بفتح سین بی نقطه و فتح فاء جمع سافل پست فطرتان و بکسر سین و سکون فاء پستی فطرت و
هر دو اینجا مناسب است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام دور دار خود را از پست فطرتانی
که بدروغ دعوی میکنند که از شیعه علی علیه السلام اند و دور دار ایشان را از خود زیرا که شیعه علی علیه السلام کسی است
که خودداری کند از زنا از شکم او و فرج او و سخت باشد سعی او در ظاهر شدن اسلام و عمل کند برای کردگار
خود نه برای ریا و امیدوار باشد ثواب خالق را و ترسد عذاب او را پس چون دیدی ایشان را پس ایشان
از شیعه جعفر اند دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان شیعة علی کانوا خمص البطون ذبل الشفاه
اهل رافة وعلم وحلم یعرفون بالرهبانیة فاعینوا علی ما انتم علیه بالورع والاجتهاد شرح الخمص بضم خاء با نقطه
و سکون میم و صاد جمع اخمص بفتح همزه و سکون خاء و فتح میم شکم لاغر از روزه و مانند آن الذبل بضم ذال
با نقطه و سکون باء یک نقطه جمع ذبلاء بفتح ذال و سکون باء و الف ممدوده لب خشک شدگان از دعا و مانند آن
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که شیعه علی علیه السلام لاغر شکمان اند خشک
لبانند اهل کمال رحمت و دانش و خردمندی اند شناخته می شوند بریاضت کشی در عبادت شب و روزه

پس مدد کنید برانچه شما برانید که دعوی شیعه علی علیه السلام بودن است به پرهیزگاری و سعی در عبادت **یازدهم**
اصل قال ابوعبدالله ع انما المومن الذی اذا غضب لم یخرجه غضبه من حق واذا رضی لم یدخله
رضاه فی باطل واذا قدر لم یاخذ اکثر من ماله **شرح** من ماله بکسر لام است و در بعض نسخ ماله است و
برین تقدیر بفتح لام است وماصل بر دو یکیست یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست مومن حقیقی
مگر آنکس است که چون غضبناک شود بر کسی بیرون نبرد او را غضب او از نیکا ر آمدن مثل اظهار شهادت برای او و چون
راضی شود از کسی داخل نکند او را رضای او در نابکار آمدن مثل اظهار شهادت ناحق برای او چون توانا شود که هر چه خواهد
از کسی گیرد نگیرد بیشتر از مال خود را که در دست آنکس دارد **دوازدهم اصل** عن سلیمان ابن خالد عن ابی جعفر
قال قال ابوجعفر ع یا سلیمان اتدری من المسلم قلت جعلت فداک انت اعلم قال المسلم من سلم المسلمون
من لسانه ویده ثم قال وتدری من المومن قال قلت انت اعلم قال المومن من ائتمنه المسلمون
علی اموالهم وانفسهم والمسلم حرام علی المسلم ان یظلمه او یخذله او یدفعه دفعة تعنته **شرح** مسلم
در اصل لغت بمعنی بیضرر کننده است ومومن در اصل لغت امین کننده است ومقصود این است که
در استعمالات شرع رعایت مناسبت با معنی اصلی منظور است درین دو لفظ تعنته بعین بی نقطه و نون وتای دو نقطه
در بالا بصیغه مضارع معلوم غائبه باب تفعیل است یعنی روایت است از سلیمان بن خالد از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای سلیمان آیا میدانی که کیست مسلم باین معنی که چه مناسبت کسی را که نفی شریک از الله
تعالی کرده باشد مسلم می نامند گفتم قربانت شوم تو بهتر میدانی گفت مسلم کسی است که بی ضرر شوند مسلمانان
از زبان او و دست او و بعد از آن گفت و آیا می دانی که کیست مومن باین معنی که چه مناسبت کسی را که بظاهر و باطن دل
گرویده باشد بر بوبیت رب العالمین مومن می نامند سلیمان گفت گفتم تو بهتر میدانی گفت مومن کسی است که امین شمارند
او را مومنان بر مالهای ایشان و بر خود شان باین معنی که بفتوای او عمل کنند تا از ضرر آخرت محفوظ شوند و
مسلم حرام است بر مسلم دیگر اینکه ستم کند بر او یا بی مدد گذارد او را در صورتیکه طلب مدد کند و او توانا باشد بر مدد
یا دفع کند او را از مدد کردن دفعی که آزار کند او را در صورتیکه طلب مدد کند و او توانا نباشد بر مدد و مراد نیست
که می باید که آن دفع بعنوان هموار و عذرخواهی معقول باشد **سیزدهم اصل** عن ابی جعفر ع قال انما
المومن الذی اذا رضی لم یدخله رضاه فی اثم ولا باطل واذا سخط لم یخرجه سخطه من قول الحق والذی
اذا قدر لم یخرجه قدرته الی التعدی الی ما لیس له بحق **شرح** روایت است از امام محمد باقر ع
گفت جز این نیست که مومن آنکس است که چون توانا شود بیرون نمی برد او را توانائی او بسوی گذشتن از
حق بسوی آنچه نیست برای او حق مراد گرفتن زیاد بر حق خود است **چهاردهم اصل** سمعته یقول المومنون
هینون لینون کالجمل الانف ان قید انقاد وان انیخ علی صخرة استناخ **شرح** الحدیث مرسل ومضمر است ضمیر
سمعته راجع با مامی است که خصوصیت او مجهول است الهین بفتح ها و تشدید یای دو نقطه در پائین مکسوره و تخفیف و

سکون یا نیز جائز است و نون رام اللین بفتح لام و تشدید یا رو نقطہ در پائین و تخفیف و سکون یا نیز جائز است
و نون نرم الجمل بفتح جیم و فتح میم شتر نر الانف بفتح ہمزہ و کسر نون شتر یکہ بینی او از مہار آزار داشتہ باشد تشبیہ باو
الف نشدہ برای اشارت اینکہ مومن توانا است بر سرکشی ولیکن مانعی عظیم او را پیش آمدہ آن مانع ایمان
بر بوبیت است یعنی شنیدم از امام علیہ السلام کہ میگفت مومنان رام اند نرم اند مانند شتر نر صاحب
کوفت بینی کہ اگر کشیدہ شود بمہار یکہ در بینی آنست فرمان برداری میکند و اگر خوابانیدہ شود بر سنگی کہ گنجایش
آن داشتہ باشد می خوابد **پانزدہم اصل** عن ابی عبد اللہ ع قال ثلثۃ من علامات المومن العلم باللہ
ومن یحب ومن یکرہ **شرح** یحب بجا ر بی نقطہ و تشدید بار یک نقطہ بصیغہ مجہول یا معلوم باب افعال است
یکرہ بصیغہ مجہول یا معلوم باب علم است یعنی سہ چیز از علامتہای ایمان مومن است اول دانش او بر بوبیت
رب العالمین بترک پیروی ظن دوم دانش او بامامی یا کسی کہ باید دوست داشتہ باشد سوم دانش او بامامی یا کسی
کہ باید کہ نفرت کردہ شود **شانزدہم اصل** قال رسول اللہ ص المومن کمثل شجرۃ لا تحات ورقہا شتاء
ولا صیفا قالوا یا رسول اللہ وما ہی قال النخلۃ **شرح** کمثل اگر بکسر میم و سکون ثا رسہ نقطہ است کاف زائدہ
است و اگر بفتح میم و فتح ثا است تقدیر کلام این است مثل المومن کمثل شجرۃ باین معنی کہ صفت عجیب مومن مانند صفت
عجیب درختی است و ظاہر اینست کہ بجای کمثل کمثلی باید بضم میم و سکون ثا رسہ نقطہ و لام و الف مقصورہ مونث
امثل یعنی فاضل تر و ما این را شرح می کنیم یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مومن مانند فاضل تر درختی
است کہ نمی ریزد برگہای آن در زمستان و نہ در تابستان اصحاب گفتند ای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم کدام است آن فاضل تر گفت آن درخت خرما است **ہفدہم اصل** عن ابی عبد اللہ ع قال
المومن حلیم لا یجہل وان جہل علیہ یحلم ولا یظلم وان ظلم غفر ولا یبخل وان بخل علیہ صبر **شرح** روایت
است از امام جعفر صادق ع گفت مومن بردبار است درشتی نمی کند و حق کسے را نمی برد و اگر بردہ شود
حق او صبر مے کند **ہجدہم اصل** عن ابی عبد اللہ ع قال المومن من طاب مکسبہ وحسنت
خلیقتہ وصحت سریرتہ وانفق الفضل من مالہ وامسک الفضل من کلامہ وکفی الناس شرہ
وانصف الناس من نفسہ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع گفت مومن کسی است کہ حلال و پاکیزہ
باشد کسب معاش او و نیکو باشد طبیعت و خوی او و بی عیب باشد نیت و قصد او و صرف کند در حلال زیادتی از جملہ
مال خود نگاہ دارد زیادتی را از جملہ سخن خود باین معنی کہ زیادہ بر قدر ضرورت سخن نگوید و کفایت نکند مردم را بدی
خود باین معنی کہ مردم را از بدی خود نگاہ دارد و انصاف دہد مردم را بجوری خود بی حاجت بحاکم و ناصح و مانند آنہا
نوزدہم اصل قال رسول اللہ ص الا انبئکم بالمومن من ائتمنہ المسلمون علی انفسہم واموالہم الا انبئکم بالمسلم
من سلم المسلمون من لسانہ ویدہ والمہاجر من ہجر السیئات وترک ما حرم اللہ والمومن حرام علی
المومن ان یظلمہ او یخذلہ او یغتابہ او یدفعہ دفعۃ **شرح** مضمون این نزدیک است بمضمون حدیث

دوالزدهم واینها دو چیز زیاده شده اول اینکه مهاجر کسے است که جدا شده از بدیها و ترک کرده آنچه را که حرام کرده الله تعالے باین معنے که در اطلاق مهاجر بر کسیکه ترک توطن جاے شرک مثل مکه کرده بجاے اسلام مثل مدینه آمده باشد مناسبت با معنی اصلی منظور است دوم اینکه غیبت مومن بر مومن حرام است بسم
اصل قال ابو جعفر ع انما شیعة علی العلماء والعلماء الذبل الشفاة تعرف الرهبانیة علی وجوههم شرح
گفت امام محمد باقر علیه السلام جز این نیست که شیعه علی علیه السلام عاقلان اند دانایان اند بمسائل اعمال صالحه خشک لبانند از کثرت دعا و تلاوت و امثال آنها شناخته مے شود ریاضت کشی نماز شب و روزه و امثال آنها که موافق سنت و مخالف بدعت باشد بر رویهاے ایشان بست و یکم اصل عن ابی جعفر ع
قال صلی امیر المومنین علیه السلام بالناس الصبح بالعراق فلما انصرف وعظهم فبکی وابکاهم من
خوف الله ثم قال اما والله لقد عهدت اقواما علی عهد خلیلی رسول الله ص وانهم لیصبحون ویمسون
شعثا غبرا خمصا بین اعینهم کرکب المعزاء یبیتون لربهم سجدا وقیاما یراوحون بین اقدامهم وجباههم
یناجون ربهم ویسألونه فکاک رقابهم من النار والله لقد رأیتهم مع هذا وهم خائفون مشفقون شرح
مراد بعراق کوفه و توابع آنست الشعث بضم شین بانقطه و سکون عین بی نقطه و ثای سه نقطه جمع اشعث ای سا ماں الغبر بضم غین و سکون بای یک نقطه و رای بے نقطه جمع اغبر گرد آلودان الخمص بضم خای بانقطه و سکون میم و صاد بے نقطه شکم
خالیان المعزاء بکسر میم و سکون عین بی نقطه و زای بانقطه و الف ممدوده دگاهی مقصوره زمین سنگی باشد یبیتون
لربهم سجدا وقیاما از سورهٔ فرقانست اکتفا بذکر یبیتون و حالت سجود و حالت قیام از قبیل الاکتفا بعمده است
چه عبادت شب دور تر است از ریا و مانند آن چه طول سجود و طول قنوت و قرائت مستحب تر از طول حالات
دیگر نماز است و تقدیم حالت قیام در حدیث با وجود تاخیر آن اشارت است باینکه تاخیر آن در آیت رعایت
حرف روے در آیات سابقه و لاحقه است یعنے روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
گذارد امیر المومنین علیه السلام با مردم نماز صبح را در کوفه پس چون فارغ شد نصیحت کرد مردم را پس گریه
کرد و گریانید ایشان را از ترس عذاب الله تعالے بعد از آن گفت آگاه باشید بخدا قسم که هر آئینه
تحقیق دریافتم جمعے چند را در زمان دوست و دوستی من رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم
بر حالے که بدرستے که ایشان هر آئینه بصبح می رسیدند پریشان احوال گرد آلودگان بحکم لاغران
از گرسنگی روزه و مانند آن میان چشمهاے ایشان از کثرت سجود مانند زانوهاے شتر شب بروز مے آوردند
براے صاحب کل اختیار شان سجده کنندگان و ایستادگان میان این آنکه نوبت می کردند که فرمودن
در اکثر وقت عبادت میان پاهاے خود شان و پیشانیها مناجات می کردند صاحب کل اختیار خود را
و طلب می کردند از او رها کردن گردنهاے ایشان را از آتش جهنم بخدا قسم که هر آئینه دیدم ایشان را با این
جد در عبادت بر حالی که ترسناکان بودند و خاطر جمع از عذاب الٰهی نبودند که مبادا کارے کنند که

اينها بافعل شود بيست ودوم اصل عن علي ابن الحسين عليهما السلام قال صلّى امير المؤمنين عم الفجر ثم لم يزل في موضعه حتى صارت الشمس على قيد رمح فاقبل الناس بوجهه فقال والله لقد ادركت اقواما يبيتون لربهم سجدا وقياما يخالفون بين جباههم وركبهم كان زفير النار في آذانهم اذا ذكر الله عندهم مادوا كما يميد الشجر كانما القوم باتوا غافلين قال ثم قام فما رای ضاحكا حتى قبض صلوات الله عليه شرح القيد بكسر قاف وسكون ياي دو نقطه در پائين ودال بی نقطه مقدار يخالفون بجای القط وفا الصيغه مضارع معلوم از باب مفاعله است الزفير بفتح زاي با نقطه وكسر فا وسكون ياي دو نقطه در پائين و راي بی نقطه آواز افروختن آتش ا و وتخفيف دال بی نقطه بصيغه مضارع معلوم معتل العين باب ضرب است القوم عبارت از اقوام مذكور در كلام سابق است يا عبارت از جمعی است كه در زمان اين كلام زنده بودند وموئيد احتمال اول آنست كه در بعض نسخ فكانما است يعنی روايت است از امام زين العابدين عليه السلام گفت گزارد امير المؤمنين عليه السلام نماز صبح را بعد از آن ماند در جای خود تا آنكه گرديد آفتاب بلند بر مقدار يک نيزه پس رو دا كرد چنانچه نشسته بود سائر بدن او بطرف قبله بود چنانچه كسی كه آزرده است از جمعی سكند پس گفت بخدا قسم كه بتحقيق دريافتم جمعی چند را كه شب بروز مير سانيدند برای صاحب كل اختيار خود شان سجده كنان وايستادگان تفاوت قرار می كردند ميان پيشانی های خود وزانو های خود باين معنی كه حالت سجود ايشان بسيار بيشتر از حالت جلوس ايشان بود چنانچه گويا كه آواز افروختگی آتش جهنم در گوشهای ايشان پيچيده بود چون مذكور مے شد الله تعالی نزد ايشان مضطرب می شدند چنانچه حركت می كردند درختان از باد گويا كه آن جماعت شب بروز آورده اند غافلان باين معنی كه اضطراب ايشان باضطراب غافلانے كه متنبه شده باشند شبيه بود امام زين العابدين عليه السلام گفت بعد از آن برخاست امير المؤمنين عليه السلام پس ديگر ديده نشد خنده كننده تا وقتی كه از دنيا گرفته شد صلوات الله عليه بيست وسوم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام اذا اردت ان تعرف اصحابي فانظر من اشتد ورعه وخاف خالقه ورجا ثوابه واذا رأيت هؤلاء فهؤلاء اصحابي شرح گفت امام جعفر صادق عليه السلام چون خواهی كه شناسی ياران مرا كه پسنديده من اند پس ملاحظه كن هر كه را بسيار شده پرهيزگاری او از معاصی وشبهها وترسيده از عذاب آفريدگار او وامیدوار شده ثواب او را پس چون ديدی ايشان را پس بشناس كه ايشان ياران من اند جمعی كه خود را از شيعه مے شمارند واين خصلتها ندارند بيست وچهارم اصل قال امير المؤمنين عم شيعتنا المتباذلون في ولايتنا المتحابون في مودتنا المتزاورون في احياء امرنا الذين ان غضبوا لم يظلموا وان رضوا لم يسرفوا بركة على من جاوروا سلم لمن خالطوا شرح فی بمعنی برای سببيت است الولاية بفتح واو نصرت وبكسر واو امارت وجائز است كسره نيز در معنی اول وجائز است فتح نيز در معنی دوم ومعنی اول اينجا مناسبتر است ومضاف بمفعول است السلم بفتح سين بی نقطه وسكون لام بی آزار وصلح وهر دو اينجا مناسب است ومعنی دوم بكسر سين نيز می باشد

صافی شرح اصول كافی

یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام شیعهٔ ما جمعی اند که مال بهم می بخشند برای نصرت او دوستی باهم می کنند د
برای دوستی ما بدیدن یکدیگر می روند برای زنده داشتن تصدیق امامت ما آن جماعت اند که اگر غضبناک
شوند بر کسی ستم نمی کنند و اگر راضی شوند تجاوز از حد نمی کنند نفع اند بر کسی که آشنا می او شوند بی آزارند
بر کسی که مصاحب او شوند بیست وپنجم اصل قال رسول الله من عرف الله وعظمه منع فاه من
الکلام وبطنه من الطعام وعفی نفسه بالصیام والقیام قالوا بآبائنا وامهاتنا یا رسول الله هؤلاء
اولیاء الله شرح عفی بفا مشدده بصیغهٔ ماضی معتل اللام باب تفعیل است ماخوذ است از عفا و فتح عین و
الف ممدوده مصدر باب مفاعله کهنه ومندرس شدن و در بعض نسخ بنون مشدده است التعنیة تعب اندرآن
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که شناخت ربوبیت الله تعالی را وعظیم شمرد او را باز داشت دهن خود را از
سخن بی فائده وشکم خود را از طعام بسیار ومندرس گردانید خود را به روزه وشب خیزی اصحاب گفتند فدای تو باد پدر و
مادر ما ای رسول الله صلی الله علیه وآله آیا آن جماعت که صفت کردی اولیای الله اند بایں معنی که کاملان در
دوستی الله تعالی اند اصل قال ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم ذکرا ونظروا فکان نظرهم عبرة ونطقوا فکان نطقهم
حکمة ومشوا فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تقر ارواحهم فی اجسادهم
خوفا من العذاب وشوقا الی الثواب شرح گفت برای بیان اینکه اولیا را الله تعالی فاضل تر از آن جماعت
که صفت کردم بدرستی که اولیا را الله تعالی خاموش شدند بایں روش که شد خاموشی ایشان یاد ربوبیت الٰهی
واحوال آخرت مانند آنها ونظر کردند در مخلوقات الٰهی بایں روش که شد نگاه ایشان استدلال بر حکمت
خالق وعبث نبودن این مخلوقات تا معلوم شود که وجود این مخلوقات برای محض دنیا نیست وآخرت خواهد بود
برای جزای اعمال وسخن گفتند بایں روش که شد رفتار ایشان میان مردم نفع مردم واگر نه بود اجل های
که بتحقیق الله تعالی لازم کرده شده بر ایشان که تقدیم وتاخیر از آنها باختیار ایشان نیست قرار نمی گرفت
روحهای ایشان در بدنها از ترس عذاب که مبادا در عاقبت چیزی از ایشان صادر شود که باطل کند اعمال
وایمان ایشان را از خوف عذاب واز اشتیاق ثواب آخرت بیست وششم اصل خطب الناس
الحسن بن علی علیهما الصلوٰة والسلام فقال یا ایها الناس انا اخبرکم عن اخ لی کان من اعظم الناس
فی عینی وکان راس ما عظم به فی عینی صغر الدنیا فی عینه شرح خطبه گفت امام حسن بن علی علیهما السلام
پس گفت ای مردم خبر این نیست که خبر دهم شما را از برادر مومنی برای من که بود از جمله بزرگ ترین مردم در نظر من وبود عمده
آنچه بزرگ شده بود بسبب آن در نظر من کوچکی وبی اعتباری دنیا در نظر او اصل کان خارجا من سلطان
بطنه فلا یشتهی ما لا یجد ولا یکثر اذا وجد وکان خارجا من سلطان فرجه فلا یستخف له عقله ولا رایه
کان خارجا من سلطان الجهالة فلا یمد یده الا علی ثقة لمنفعة شرح الجهالة بفتح جیم نادانی وبی تدبیر کاری ومراد
اینجا اعم از هر دو است یعنی بودن آن برادر مومن بیرون از تسلط شکم خود بایں معنی که شکم پرست نبود که سر آرزو

نمی کرد طعامی را که نمی یافت از لذتهای دنیا و بسیار نمی خورد چون می یافت بود بیرون از تسلط فرج پس سبک نمی کرد فرج او برای او عقلش را و نه قول در جماع حرام و نه دیدش را و نه قول در جماع زن نامناسب که خواه او مکروه است مثل زن صاحب حسن که بد اصل باشد بود بیرون از تسلط بیرون دین خود دراقعال واقوال و هر زه کاری پس حرکت نمی داد دست خود را بجائی چه جای اعضای دیگر مگر بنا بر اعتماد و علم یقینی بجواز آن حرکت شرعا و برای نفعی در دنیا یا آخرت باین معنی که نه حرکت مجهول الجواز می کرد و نه حرکت عبث می کرد اصلا کان لایشتهی ما لایجد ولا یکثر اذا وجد کان خارجا من سلطان فرجه فلا یستخف له عقله ولا رأیه کان خارجا من سلطان الجهالة فلا یمد یده الا علی ثقة لمنفعة کان لا یتشهی ولا یتسخط ولا یتبرم کان اکثر دهره صماتا فاذا قال بذ القائلین کان لا یدخل فی مراء ولا یشارک فی دعوی ولا یدلی بحجة حتی یری قاضیا و کان لا یغفل عن اخوانه ولا یخص نفسه دونهم شرح لا یتشهی بشین بانقطه ولا یتسخط بسین بی نقطه وخای بانقطه وطای بی نقطه ولا یتبرم هر سه بصیغه مضارع غائب باب تفعل است برای تکلف الصمات بضم صاد بی نقطه وتخفیف میم والف وتای دو نقطه بالا بسکوت و بفتح صاد وتشدید میم بنابت ساکت و حاصل هر دو یکی است چه حمل مصدر افاده مبالغه می کند بذ ببای یک نقطه و ذال مشدده بصیغه ماضی معلوم از باب نصر است یعنی غالب گردید لا یدلی بدال بی نقطه بصیغه مضارع غائب باب افعال است برای استثنا است یری بصیغه مضارع معلوم باب افعال منصوب است القاضی بقاف وضاد بانقطه خلاص کننده از بلا و بقاف وضاد بانقطه برهان قاطع یعنی عادتش این بود که بیآنکه خیری نمیکرد و بیجا غضبناک نمی شد و بیجا ملول از کسی نمی شد بود در بیشتر عمر خود بغایت ساکت پس چون گفتگو می کرد غالب می شد بر گفتگو کنندگان دیگر باعتبار خوش گفتاری بیان این آنکه عادتش این بود که داخل نمی شد در جدال در مجالس وشریک دیگران نمی شد در دعوی برای رعایت خاطر ایشان و حاضر نمیکرد تمسک خود را مگر آنکه می نمود برهانی که خلاص کند از شبهه و فاصل میان حق و باطل باشد و عادتش این بود که غافل نمی شد از احوال برادران مؤمن خود و ممتاز نمی کرد خودش را بتحفه که پیش ایشان میکرد اصلا کان ضعیفا مستضعفا فاذا جاء الجد کان لیثا عادیا کان لا یلوم احدا فیما یقع العذر فی مثله حتی یری اعتذارا کان یفعل ما یقول ویفعل ما لا یقول کان اذا ابتزه امران لا یدری ایهما افضل نظر الی اقربهما الی الهوی فخالفه شرح اللیث بفتح لام وسکون یای دو نقطه در پائین وثای سه نقطه شیر العادی بعین بانقطه والف ودال بی نقطه وتخفیف یای دو نقطه در پائین قسمی از شیر که اول روز زود بشکار می رود و بعین بی نقطه اول کسی که حمله می کند بر دشمن در روز مصاف و دونده و تجاوز کننده از رفقای خود و دشمنی کننده و همه اینجا مناسب است ابتز بیای یک نقطه و تشدید زای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است الابتزاز خواندن کسی را بجانب خیر و مراد اینجا اینست که هر کدام از دو عمل خیر او را بجانب خود خواندند و اگر بتشدید زای بانقطه باشد چنانچه در اکثر نسخ است بمعنی اسیر کردن است و مراد اینجا حیران کردن است یعنی در غیر روز جد و سعی بود ضعیف مستضعف شمرده شده پس چون می آمد روز بروز جد و سعی بود

شیر نزد دشکار عادتش این بود که ملامت نمی کرد هیچ یک را در کاری که واقع می شود در مثل آن کار عذری تا آنکه می یافت
عذری را از جانب آنکس که آن کار را کرده عادتش این بود که سخن می کرد آنچه را که می گفت و گاهی می کرد چیزی را
که نمی گفت برای رعایت مصلحت عادتش این بود که چون بجانب خود خوانند او را هر یک از دو کاری خوب که نیست
یکدام آنها فاضل تر است نظر می کرد بسوی نزدیک تر آنها بسوی خواهش نفس پس مخالفت آن می کرد ما تحاب
عنه ان جرعایة اضاص درآن بیشتر است اصل کان لا یشکو وجعا الا عند من یرجو البرء ولا یستشیر الا من یرجو
عنده النصیحة کان لا یتبرم ولا یتسخط ولا یتشکی ولا یتشهی ولا ینتقم ولا یغفل عن العدو فعلیکم بمثل هذه
الاخلاق الکریمة ان اطقتموها فان لم تطیقوها کلها فاخذ القلیل خیر من ترك الکثیر
ولا حول ولا قوة الا بالله شرح تکرار نفی یتبرم و یتسخط و یتشهی تقریب نفی نظائر آنها است که تفصیل یک جا
شده باشد یعنی عادتش این بود که شکایت دردی نمی کرد مگر نزد طبیبی که امید می داشت نزد او خالص گفتگو را
عادتش این بود که بیجا ملول نمی شد و بیجا غضبناک نمی شد و بیجا شکایت نمی کرد و بیجا آرزوی چیزی نمی کرد
و انتقام از دشمن در دنیا نمی کشید و غافل نمی شد از مکر دشمن پس بر شما باد مثل این خوهای گرامی اگر طاقت
آن داشته باشید پس اگر طاقت نداشته باشید آنها را همگی پس فرا گرفتن کم بهتر است از ترک جمیع و نیست گجی عزم
فعلی بترک آن فعل و نه قوت عزم فعلی مگر بوسیله الله تعالی بیست و هفتم اصل عن مهزم
الاسدی قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا مهزم شیعتنا من لا یعدو صوته سمعه ولا شحناؤه بدنه
ولا یمتدح بنا معلنا ولا یجالس لنا عائبا ولا یخاصم لنا قالیا ان لقی مؤمنا اکرمه وان لقی جاهلا هجره
شرح مهزم بکسر میم و سکون ها و فتح زای بانقطه است السمع بضم سین بانقطه و ضم میم مخففه و عین بی نقطه جمع سمیع بفتح
سین بغایت شنوندگان و بفتح میم مشدده جمع سامع شنوندگان الشحنا بفتح شین بانقطه و سکون حای بی نقطه
و نون و الف ممدوده عداوت البدی بفتح نون و کسر دال بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پائین اهل مجلس الامتداح
بدال بی نقطه مصدر باب افتعال مدح با متعلق بمعلن است و برین قیاس است نظائر آن المعلن بعین بی نقطه
بصیغه اسم فاعل باب افعال کسی که اظهار کند چیزی را و مراد اینجا اظهار کننده حال امام است بترک تقیه در جائیکه
تقیه واجب است و اعلان گاهی متعدی بنفس است و گاهی متعدی بباء چنانچه اینجا است یعنی روایتست
از مهزم اسدی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای مهزم شیعه ما کسی است که تجاوز نمی کند آواز او از جماعتی
که بغایت شنوایان و مطیعان او باشند باین معنی که تا اعتماد بر کسی نداشته باشد که سخن او را البته می شنود سخنی با او نمی
گوید در نصیحت در زمان تقیه و تجاوز نمی کند عداوت او با ائمه ضلالت و اتباع ایشان از اهل مجلس او باین معنی که تا اعتماد
نداشته باشد بر اهل مجلس که سخن او را در جای دیگر نقل نمی کنند اظهار عداوت ائمه ضلالت و اتباع ایشان نمی کند
در زمان تقیه و ثنا نمی گوید کسی را که ظاهر کننده ما است نزد مخالفان و همنشینی نمی کند با کسیکه عیب گوست برای
ما و مجادله نمیکند با کسی که دشمن است برای ما اگر برخورد مومنی را گرامی می دارد او را و اگر برخورد نا خردمندی را

در مجالس ایشان از جمله بیست نیست اصلا یعنی گفتم قربانت شوم پس کجا طلب کنم آن جماعت شیعه خالص را گفت نزد علمای
روی زمین ایشان جمعی اند که بفراغت است زندگانی ایشان باین معنی که داخل در هرزه کاریهای اهل دنیا نمی شوند
تعمیر پایه خانهای ایشان را بجدّت عالم بمسائل دین رسیدیان این که اگر حاضر شوند در میان مردم شهری که
عالم در آنجاست شناخته نمی شوند چون غریب اند و اگر غائب شوند آنجا تفحص کرده نمی شوند چون آشنائی با مردم
آنجا نکرده اند و بسبب مرگ است که اضطراب نمی کنند و در قبرها پس زیارت یکدیگر میکنند و اگر پناه آورد بسوی
ایشان صاحب حاجتی از جمله ایشان مهربانی می کنند با او هرگز اختلاف با یکدیگر نمیکنند دلهای ایشان اگرچه
مختلف کرده باشد ایشان را خانهای ایشان باین معنی که هرکدام از شهری و موضعی علیحده باشند **اصل** نهم
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله انا المدینة وعلی الباب وکذب من زعم انه یدخل المدینة
لا من قبل الباب وکذب من زعم انه یحبنی ویبغض علیا **شرح** نقل کلام رسول ص اینجا اشارت است
باینکه امیر المومنین علیه السلام در آخر الحجه منقول شده از او در حدیث اول باب بیست و دوم کتاب الحجه گفته که اینجا
گفتم که مضمون تغیر و تبدیل و تحمیص باشد واقع خواهد شد دروغ نیست و از رسول علیه السلام شنیدم پس مراد
ببغض علی اینجا نسبت دروغ با و مانند آنست یعنی بعد از آن گفت که گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم من
شهر علمم و علیست در آن شهر و دروغ گفت هرکه دعوی کرد که او داخل می شود شهر را نه از جانب در و دروغ گفت
هرکه دعوی کرد که او دوست میدارد مرا و دشمن میدارد علی را **بیست و هشتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال من عامل الناس فلم یظلمهم وحدثهم فلم یکذبهم ووعدهم فلم یخلفهم کان ممن
حرمت غیبته وکملت مروته وظهر عدله ووجبت اخوته **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع
راوی گفت که امام گفت هرکه معامله کرد با مردم باین روش که ستم نکرد بر ایشان و گفتگو کرد با ایشان باین روش
که دروغ نگفت با ایشان و وعده کرد با ایشان پس خلاف وعده نکرد با ایشان شد از جمله جمعی که حرام شده
غیبت ایشان و کامل شده مردی ایشان و ظاهر شده عدالت ایشان باین معنی که اقتدا با ایشان می توان
کرد در نماز و شهادت ایشان در دعوا مقبول است و لازم شد برادری کردن مومنان با ایشان **بیست
و نهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ثلث خصال من کن فیه استکمل خصال الایمان
اذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل واذا غضب لم یخرجه الغضب من الحق واذا قدر لم یتعاط ما
لیس له **شرح** التعاطی بالعین بنقطه وطای بنقطه مصدر معتل اللام باب تفاعل گرفتن مطلقا و گرفتن ناحق و هر دو
اینجا مناسب است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سه خصلت هرکه باشد آنها در او بتمام جمع کرده
خصلتهای ایمان را چون راضی شود از کسی داخل نکند او را رضا او در ناحقی برای آنکس و چون غضبناک
شود بر کسی بیرون نبرد او را آن غضب از حق که برای آنکس باشد و چون قادر شود که هرچه خواهد تواند گرفت
بناحق نگیرد چیزی را که جائز نیست او را گرفتن آن **سی ام اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام

قال قال امیر المومنین علیه السلام ان لاهل الدین علامات یعرفون بها صدق الحدیث واداء الامانة
ووفاء العهد وصلة الارحام ورحمة الضعفاء وقلة المراقبة للنساء وقال قلة المواتاة للنساء وبذل
المعروف وحسن الخلق وسعة الخلق واتباع العلم وما یقرب الی الله عز وجل زلفی طوبی لهم وحسن
مآب شرح المراقبة برای بی نقطه وقاف وبای یک نقطه مصدر باب مفاعله محافظت چیزی ومراد اینجا محافظت
وپیروی سخن است بروشی که مخالفت آن نشود املا المواتاة بهمزه وتای دو نقطه در بالا والف مصدر باب مفاعله از
معتل اللام وادی شتاب ومراد اینجا شتاب در سخن شنیدن است طوبی مونث الطیب افعل التفضیل است یعنی بهتر
وتانیث باعتبار اینست که موصوف آن خصلت است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت امیر المومنین علیه السلام بدرستی که برای جمعی که اهل دین اسلام اند که محافظت آن می کنند چند علامت
است که شناخته میشوند بآنها اول راستی گفتار دوم بجا رسانیدن امانت وسوم وفا کردن بپیمان وچهارم
پیوند خویشان نسبی وپنجم نازکدلی با ضعیفان وششم کمی پیروی سخن برای زنان یا امام جعفر صادق علیه السلام بجای
آن گفت کمی شتاب در سخن شنوی برای زنان حاصل هر دو یکی است وشک از ابو بصیر است وهفتم دادن عطا باهل
استحقاق وبداد اینها مومن وهشتم خوشخوئی ونهم وسعت خلق یا یعنی که با همه کس ودر همه چیز خوشخوئی کند اشارت است بانکه
خوشخو این گاهی از خیری بغایت از دیاد نمی آید چنانچه می گویند نعوذ بالله من غضب الحلیم ودهم پیروی علم یا یعنی که در باب
وفصل پیروی ظن نکند املا یازدهم بجا آوردن عباداتیکه نزدیک می کند بسوی الله عز وجل باعتبار مرتبه بهتر باد
ایشان را که این علامت دارند وخوشی بازگشت باد اشارت است بآیت سوره رعد اصل وطوبی شجرة
فی الجنة اصلها فی دار النبی محمد صلی الله علیه وآله ولیس من مومن الا وفی داره غصن منها لا
یخطر علی قلبه شهوة شیء الا اتاه به ذلک ولو ان راکبا مجدا سار فی ظلها مائة عام ما خرج منه
ولو طار من اسفلها غراب ما بلغ اعلاها حتی یسقط هرما شرح این عبارت تا آخر حدیث از امام
جعفر صادق علیه السلام است گذشت در حدیث باب هشتاد وششم که اصل طوبی درخت علیست وگذشت در
الحجه در حدیث هفتم باب صد ویازدهم که باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم است اینکه منزل محمد وجمعی از مخصوصان او در افضل
مواضع جنت عدن است المجد بضم میم وکسر جیم وتشدید دال بی نقطه اسم فاعل مضاعف باب افعال صاحب جد یعنی
وبهتر درختی است درخت بهشت وبیخ آن در خانه نبی است که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم ونیست هیچ مومنی الا اینکه
در خانه او شاخی از آن درخت هست نمی گذرد بر دل آن مومن چیزی مگر آنکه می آورد آن شاخ نزد او آن را
یا یعنی که از شاخ میرسد واگر اینکه سواری صاحب شتاب سفر کند در سایه آن درخت صد سال بیرون نمی رود
از آن واگر اینکه پرواز کند از پائین آن درخت کلاغی نمی رسد ببالای آن درخت تا آنکه افتد از کمال پیری
دبی قولی اصل لا انتی هذا انا دعیوا ان المومن من نفسه فی شغل والناس منه فی راحة اذا
جن علیه اللیل افترش وجهه وسجد لله عز وجل بمکارم بدنه یناجی الذی خلقه فی فکاک رقبته

الاخشكك الكونوا شرح فادر فارغبوا تاكيد فا راول است مثل فا در فكونوا من بكسر ميم حرف جر است ونفسه مجرور باست يا بفتح ميم موصول است ونفسه مرفوع است مبتدا المكارم بفتح ميم وكسر راء بي نقطه جمع مكرمة بفتح ميم وسكون كاف وفتح را ، پاكيزه ها مثل اعضاء آدمی که در طرف روی اوست فی در فی ذلک برای تعلیل است یعنی آگاه باشید در این اهل دین بودن رغبت کنید بدرستی که مومن از خویش در کار رنج وآزاری است ومردم ازو در فراغتند چون پرده ویوشانید بر او شب یعنی که تنها شد ومردم وعیال او خوابیدند فرش کرد روی خود را یعنی که روی خود را بر زمین نهاد وسجده کرد در نماز خفتن ومانند آن برای الله عزوجل بپاکیزه های بدن خود که پیشانی ودو دست ودو زانو ودو انگشت پا باشد بر حالی که مناجات می کند آنکس را که آفرید او را برای رهانیدن گردن او از آتش دوزخ آگاه باشید پس چنین باشید که در صفت مومن مذکور شد سی ویکم اصل سئل النبی صلی الله علیه وآله عن خیار العباد فقال الذین اذا احسنوا استبشروا واذا اساؤا استغفروا واذا اعطوا شکروا واذا ابتلوا صبروا واذا غضبوا عفوا شرح پرسیده شد نبی صلی الله علیه وآله وسلم از بهتران بندگان پس گفت ایشان جمعی اند که چون نیک کنند خوشحال شوند وچون بد کنند طلب آمرزش می کنند وچون عطا داده شوند شکر می کنند وچون مبتلا ببلائی شوند صبر می کنند وچون غضبناک شوند بر کسی بخشایش می پوشانند گناه آنکس را سی ودوم اصل قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان خیارکم اولوا النهی قیل یا رسول الله ومن اولوا النهی قال هم اولوا الاخلاق الحسنة والاحلام الرزینة وصلة الارحام والبررة بالامهات والآباء والمتعاهدون للفقراء والجیران والیتامی ویطعمون الطعام ویفشون السلام فی العالم ویصلون والناس نیام غافلون شرح النهی بضم نون وفتح ها والف مقصوره جمع نهیة بضم نون وسکون ها ویای دو نقطه در پائین خردمندی ها الاحلام بحای بی نقطه جمع حلم بکسر حا وسکون لام آهستگی ها الرزین بفتح رای بی نقطه وکسر زای با نقطه وسکون یای دو نقطه در پائین ونون مستحکم یعنی گفت نبی صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که نیکان شما صاحب خردمندیها اند وگفته شد ای رسول الله وکیانند صاحبان خردمندیها باین معنی که نشان ایشان چیست گفت ایشان صاحبان خوهای خوب وآهستگیهای مستحکم وپیوندر خویشان نسبی اند ونیکی کنندگان اند با مادران وپدران وارسندگان اند برای فقیران وهمسایگان ویتیمان ومی خورانند طعام را وفاش می کنند سلام را در عالم باین معنی که پیش سلام اند ونماز می گذارند در حالیکه مردم خوابیدگان غافلان اند سی وسوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ای الخصال بالمرء اجمل فقال وقار بلا مهابة وسماح بلا طلب مکافاة وتشاغل بغیر متاع الدنیا شرح المهابة بفتح میم وها والف وبای یک نقطه مصدر میمی مثل العین واوی باب نصر وری مراد اینجا تکبر است المکافاة بهمزه والف بعد از فا مصدر باب مفاعلة عوض دادن یعنی گفتم امام جعفر صادق

علیہ السلام را کدام از جملہ خصلتها کہ با مرد باشد خوشنما تر است پس گفت تمکینی کہ بی تکبر باشد، و بخششی کہ سبب چشم
داشت مکافاۃ باشد و مشغول بودن بغیر نفع دنیا این معنی کہ محض نفع دنیا منظور نباشد پس تشاغل
بکسب معاش واجب النفقہ داخل است سی و چہارم اصل کان علی ابن الحسین علیہما السلام
یقول ان المعرفۃ بکمال دین المسلم ترکہ الکلام فیما لا یعنیہ وقلۃ مرائہ وحلمہ وصبرہ وحسن
خلقہ شرح امام زین العابدین علیہ السلام مے گفت بدرستی کہ باعث شناخت کامل دین مسلمان
ترک اوست سخن را در آنچہ ضروری نمی شود او را وکمی جدال اوست و مجالس وعقل اوست و شکیبائی
او و بردباری است و خوشخوئی اوست سی و پنجم اصل قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ الا اخبرکم باشبہکم
بی قالوا بلی یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال احسنکم خلقا والینکم کنفا وابرکم بقرابتہ
واشدکم حبا لاخوانہ فی دینہ واصبرکم علی الحق واکظمکم للغیظ واحسنکم عفوا واشدکم
من نفسہ انصافا فی الرضاء والغضب شرح الکنف بفتح کاف وفتح نون وفا بمعنی الجانب
بفتح قاف ورای بے نقطہ والف وبای یک نقطہ خویشان نسبی یعنی گفت نبی صلی اللہ علیہ وآلہ
آیا خبر دار نکنم شما را بمانندترین شما بمن گفتند بلی خبر دار کن ای رسول اللہ گفت نیکوترین شما باعتبار پہلو یعنی
کہ کسی در پہلوی او آزاری نمی کشد و نیکی کنندہ ترین شما بخویشان نسبی خود و سخت ترین شما باعتبار دوستی برای
برادران مومن خود و صبر کنندہ ترین شما بر حق و فرو خورندہ ترین شما خشم را و بہترین شما باعتبار بخشایش گناہان مردم
و سخت ترین شما باعتبار انصاف ورزیدن در وقت راضی بودن از کسے و در وقت غضب بر کسے سی و
ششم اصل عن علی ابن الحسین علیہما السلام قال من اخلاق المومن الانفاق علی قدر
الاقتار والتوسع علی قدر التوسیع وانصاف الناس من نفسہ وابتداؤہ ایاھم بالسلام
علیہم شرح الانفاق بنون وفا مصدر باب افعال فقیر شدن و مراد اینجا فقیر اندازہ ہیں است الاقتار بقاف
وتای دو نقطہ در بالا و رای بی نقطہ مصدر باب افعال تنگ کردن اللہ تعالی رزق کسے را التوسع
مصدر باب تفعل فراخ گرفتن کسے معاش را بر خود و عیال خود و مانند ایشان التوسیع مصدر باب
تفعیل فراخ کردن اللہ تعالی رزق کسے را یعنی روایت است از امام زین العابدین علیہ السلام گفت از جملہ خوی
مومن خیرات دہی است بقدر تنگ کردن رزق او و فراگرفتن معاش است بقدر فراخ کردن رزق
او و انصاف ورزیدن با مردم است بخود ی خودش بی حاجت بجبر حاکم و ابتدا کردن مردم را بسلام بر ایشان
سی و ہفتم اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال المومن اصلب من الجبل یستقل منہ
والمومن لا یستقل من دینہ شیئ شرح یستقل ہر دو جا بصیغہ مضارع مجہول غائب باب استفعال است
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت مومن مستحکم تر از کوہ است بیان این آنکہ کوہ کم کردہ میشود
از آن چیزے مانند آنچہ کوہ کنان می کنند و مومن کم کردہ نمی شود از دین او بشبہہ و اغوای شیطان

حدیث سی وهشتم **اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال المؤمن حسن المعونة خفیف المؤنة جيد التدبير لمعيشته لا يلسع من جحر مرتين **شرح** يلسع بسين بے نقطه وعين بی نقطه بصیغه مجهول باب منع است الجحر بضم جيم وسکون حاى بے نقطه سوراخ مار وعقرب و مانند آنها **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مؤمن خوش مدد است برای مردم کم ثقل است بر مردم خوش تدبیر است برای معاش خود بیان این آنکه گزیده نمی شود از سوراخی دو بار باین معنی که یک بار که از کسی بازی خورد دیگر اعتماد بر او و امثال او نمی کند لیکن در معاش خود مضطرب نے شود سی ونهم **اصل** سمعت الرضا علیه السلام يقول لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون فيه ثلث خصال سنة من ربه وسنة من نبيه وسنة من وليه فاما السنة من ربه فكتمان سره قال الله عز وجل عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الا من ارتضى من رسول واما السنة من نبيه فمداراة الناس فان الله عز وجل امر نبيه صلى الله عليه وآله بمداراة الناس فقال خذ العفو وأمر بالمعروف واما السنة من وليه فالصبر في البأساء والضراء **شرح** عالم خبر مبتدا محذوف است وجمله استیناف بیان جمل رسول علیه السلام است بآنچه موعود است برای این امت که فتح جمیع روی زمین باشد الغيب قضيه که نه بدیهی باشد ونه مستنبط از بدیهیات شده باشد فا در فلا يظهر تعقيبيه است یا بیانیه است من در من رسول ابتدائیه است وتنوین برای تعظیم است واشارت است بآنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث سوم باب چهل وسوم که باب لولا ان الائمة يزدادون لنفد ما عندهم است که اما انه اذا كان ذلك عرض على رسول الله صلى الله عليه وآله ثم على الائمة ثم انتهى الامر الينا الاخذ طریقت خود کردن کاری را و فراگرفتن وهر دو اینجا محتمل است العفو بخشائش بی ادبی وبالی که زیاد از قدر احتیاج باشد ودادن آن کسی میسر باشد وهر دو اینجا محتمل است باء در بالعرف برای ملابست می تواند بود وصله وامر می تواند بود العرف بتدریج بودن چیزی باین معنی که امر تکالیف شرعیه یکباره نشود تا مبادا مشکل شود بر مردم که تازه باسلام در آمده اند وجمع عرفا بفتح عين وسکون را والف ممدوده خصلتها وخوشبو بمعنی مستحق جمیع طبائع مثل صدق وکرم ومانند آنها ومعروف بمعنی مشهور میان جمیع شرائع که پیروی علم وترک پیروی ظن باشد یا بمعنی خصلت مستحق طبائع وهمه اینجا محتمل است **یعنی** شنیدم از امام رضا علیه السلام که می گفت نمی باشد مؤمن مؤمن حقیقی مگر آنکه باشد در او سه خصلت اول طریقی وعادتی که از صاحب کل اختیار او است دوم طریقتی که از پیغمبر او است سوم طریقتی که از امام او است پس اما آن طریقت که از صاحب کل اختیار او است پس پوشانیدن راز او است تا وقت مصلحت بیان این آنکه گفته الله عز وجل در سوره جن الله داناست این غیب است پس از این غالب وقادر نے کند در استیلا این غیب خود از اقران هیچ کس مگر کسی را که راضی شده باشد الله تعالی که او امام رحمت باشد ابتدای غالب کردن اند رسولیست عالیشان بیان این آیت شده در شرح حدیث دوم باب چهل وپنجم

کتاب الحجة که باب نادر فیه ذکر الغیب است و در آنجا بیان شده که مراد بلفظ غیب وقت ظهور قائم علیه السلام است
واما آن طریقت که از پیغمبر اوست پس ملائمت با مردم است چه بدرستی که الله عز وجل امر کرد پیغمبر خود را صلی الله علیه
وآله بملائمت با مردم چنان این آنکه گفته در سوره اعراف. و سیرت خود کن بخشایش و مدارا و امر کن بنیکی الیفت
شرعیه بعنوان تدریج و اما آن طریقت که از امام اوست پس شکیبائی است در سختی زمانه و نقصان مال و مانند آن
اشارت است بآیت سوره بقره والصابرین فی الباساء والضراء

باب صدم اصل باب فی قلة عدد المؤمنین

شرح این باب است در بیان کمی عدد مومنان حقیقی درین باب هفت حدیث است **اول اصل**
سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول المؤمنة اعز من المؤمن والمؤمن اعز من الکبریت الاحمر
فمن رای منکم الکبریت الاحمر **شرح** الکبریت بکسر کاف و سکون بای یک نقطه و کسر رای بی نقطه
و سکون یای دو نقطه در پائین و تای دو نقطه در بالا بر وزن قندیل یاقوت سرخ و صفت آن با حمر برای مبالغه
در خوبی آنست من برای استفهام انکاری است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت زن
مومنه کمیاب تر است از مرد مومن و مرد مومن کمیاب تر است از یاقوت سرخ اعلا پس کردید از شما یاقوت
سرخ اعلا **دوم اصل** سمعت اباجعفر علیه السلام یقول الناس کلهم بهائم ثلاثا الا قلیلا من
المؤمنین والمؤمن غریب ثلث مرات **شرح** ثلث کلام راوی است که در بیان کلام امام درآمده ثلث مرات نیز
کلام راوی است من بیانیه است و میتواند بود که تبعیضیه باشد اگر مراد بمومنین اعم از ظاهری و باطنی باشد **یعنی**
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می گفت مردم همگی ایشان چارپایانند این را سه بار گفت مگر کمی که مومنان
و مومن کمیاب تر است این را نیز سه بار گفت **سوم اصل** سمعت اباعبدالله علیه السلام
یقول لابی بصیر اما والله لو انی اجد منکم ثلثة مؤمنین یکتمون حدیثی ما استحللت ان اکتم
حدیثا **شرح** ثلثة با تنوین است و مومنین صفت آنست یا بی تنوین است و مومنین تمیز است **یعنی**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت ابوبصیر را آگاه باش بخدا قسم که اگر بیابم من میان شما از جمله شما
امامیه سه کس را که مومنانی باشند که پنهان کنند گفتگوی مرا حلال نمی شمردم این را که پنهان کنم از ایشان
گفتگوی را مراد اینست که گاهی تقیه گفتگو می کنم یا جواب آنچه پرسند نمی گویم برای هرزه گوئی شیعه **چهارم**
اصل عن سدیر الصیرفی قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فقلت له والله ما یسعک
القعود قال ولم یا سدیر قلت لکثرة موالیک وشیعتک وانصارک والله لو کان لامیرالمؤمنین
علیه السلام مالک من الشیعة والانصار والموالی ما طمع فیه تیم ولا عدی
شرح روایت است از سدیر صراف بفتح سین بی نقطه و کسر دال بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین
و رای بی نقطه گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم او را بخدا قسم که گنجایش نیست ترا

شستن در کنج خانه گفت و چرا آنجا کش نیست ای سدیر گفتم برای بسیاری ناله‌ای تو و پیروان تو و دوستان تو بخدا قسم که
اگر می‌بود برای امیر المؤمنین علیه السلام آنچه تراست از پیروان و مددگاران و ندمان طمع نمی‌کرد در امامت او تیم که قبیله
ابوبکر است و عدی که قبیله عمر است **اصل** فقال یا سدیر وکم عسی ان یکونوا قلت مائة الف
قال مائة الف قلت نعم ومائتی الف فقال مائتی الف قلت نعم ونصف الدنیا قال فسکت عنی ثم قال تخف
علیک ان تبلغ معنا الی ینبع قلت نعم فامر بحمار وبغل ان یسرجا فبادرت فرکبت الحمار
فقال یا سدیر تری ان تؤثرنی بالحمار قلت البغل ازین وانبل قال الحمار ارفق لی فنزلت
فرکب الحمار ورکبت البغل **شرح** ان یسرجا بصیغه مجهول بدل حمار وبغل است یعنی
پس گفت ای سدیر چند کس شاید که باشند گفتم صد هزار کس گفت از روی تعجب صد هزار کس گفتم آری و دویست
هزار کس پس گفت دویست هزار گفتم آری ونصف دنیا یعنی نصف امت رسول علیه السلام سدیر گفت
پس خاموش شد از سخن با من بعد از آن گفت آیا آسان میشود بر تو که بیائی با ما به ینبع بفتح یاء [illegible]
وسکون نون و ضم بای یک نقطه و عین بی نقطه موضعی مشهور و بسیار چشمه است در چهار روزه مدینه و هفت نیز
گفته شده در طرف دریا و از موقوفات امیر المؤمنین علیه السلام است گفتم که آری پس امر کرد باین که زین کرده شود
دراز گوشی و استری پس شتاب کردم باین روش که سوار شدم دراز گوش را پس گفت ای سدیر آیا در
خود می‌بینی که ترجیح دهی مرا بر کوب دراز گوش گفتم استر آراسته تر و عالی تر است و مراد اینست که ترجیح داده است
دراز گوش گفت دراز گوش هموار تر بیشتر می‌کند با من در رفتار پس فرود آمدم پس سوار شد دراز گوش را
و سوار شدم استر را **اصل** فمضینا فحانت الصلوة فقال یا سدیر انزل بنا نصلی ثم قال هذه
ارض سبخة لا تجوز الصلوة فیها فسرنا حتی صرنا الی ارض حمراء ونظر الی غلام یرعی جداء
فقال والله یا سدیر لو کان لی شیعة بعدد هذه الجداء ما وسعنی القعود ونزلنا وصلینا
فلما فرغنا من الصلوة عطفت الی الجداء فعددتها فاذا هی سبعة عشر **شرح** حانت بحای
بی‌نقطه والف و نون بصیغه ماضی مثل البیع از باب ضرب است الحین بفتح حا و سکون یا نزدیک شدن و رسیدن
وقت چیزی و مراد اینجا مناسب است ارض با تنوین است السبخة بفتح سین بی‌نقطه و فتح و سکون بای یک نقطه
شوره زار لا تجوز نزد فقها محمول بر کراهت است الجداء بکسر جیم و دال بی‌نقطه و الف ممدوده جمع جدی بفتح جیم و سکون
دال و تخفیف یا بزغاله عطفت بعین بی‌نقطه و طای بی‌نقطه و فا بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده است یعنی پس روانه شدیم
پس نزدیک شد نماز پس گفت ای سدیر فرود بیا با ما نماز بگذاریم بعد از آن گفت این زمینی است شوره زار جایز
نیست نماز در آن پس حرکت کردیم تا رسیدیم بسوی زمینی که سرخ بود یعنی که خاک آن بی سفیدی شوره بود و
نگاه کرد بسوی پسرکی که میچرانید بزغاله چند را پس گفت بخدا قسم ای سدیر که اگر می‌بود برای من شیعه حقیقی بعدد این
بزغالها گنجایش نبود مرا نشستن مراد این است که در میان آنچه گفتی بعدد این بزغالها مخلص می‌باید تا طلب حق خود

ممکن باشد و ازین لازم نمی آید که مخلص آن عدد کافی باشد پس چون فارغ شدیم از نماز میل کردم بسوی آن بزغاله پس گردیم
آشنا پس ناگاه آشنا شده بودند پنجم اصل عن سماعة بن مهران قال قال لی عبد صالح صلوات الله
علیه یا سماعة امنوا علی فرشهم واخافونی اما والله لقد کانت الدنیا وما فیها الا واحد
یعبد الله ولو کان معه غیره لاضافه الله عز وجل الیه حیث یقول ان ابراهیم کان امة
قانتا لله حنیفا ولم یک من المشرکین فغبر بذلک ما شاء الله ثم ان الله آنسه باسمعیل واسحق
فصارا ثلثة شرح آمنوا بصیغه ماضی معلوم باب علم است وضمیر راجع بطائفه ایست که اظهار تشیع
کردند وتقیه نکردند ودر وافی ناقیه است الامة گروه ومراد اینجا گروه مومنانست وحمل مجازی است باعتبار
اینکه چون غیر او مومنی نبوده قائم مقام جماعت مومنان بوده قانتا خبرے دیگر است واگر لفت امدیبود مونث
میبود فغبر بغین با نقطه وبای یک نقطه ورای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الغبور درنگ کردن
ورفتن وهردو اینجا مناسب است وبنابر اول ضمیر مستتر است وراجع بابراهیم است وبنابر دوم ضمیر نیست
وما فاعل است ودر بعض نسخ بصاد بے نقطه است وموافق احتمال اول است ودر بعض بعین بی نقطه است
وموافق احتمال دوم است یعنی روایت است از سماعة بن مهران که گفت مرا امام موسی کاظم صلوات الله
علیه ای سماعه ایمن شدند این جماعت بر فراشهای خود در خانها ودر ترس انداختند مرا بهرزه گوی آگاه باش
بخدا قسم که هر آئینه بود دنیا ونبود در آن مومنی مگر یکی که عبادت میکرد الله تعالی را واگر میبود با او غیر او از
مومنان هر آئینه ضم میکرد او را الله عز وجل بسوی او جائے که میگوید در سوره نحل بدرستی که ابراهیم بود
گروهے بود فرمان بردار برای الله تعالی بود خالص مخلص ونبود از جمله مشرکان ودرنگ فعلے از افعال اسلا
اقرار است از کسی که خالص مخلص باشد ببعض افعال ومشرک باشد در بعضے دیگر پس درنگ کرد آن
تنهائی زمانی که خواست الله تعالی بعد از آن بدرستی که انس داد الله تعالی او را باسمعیل واسحق پس گردیدند
سه مومن اصل اما والله ان المومن لقلیل وان اهل الکفر لکثیر اتدری لم ذاک فقلت لا
ادری جعلت فداک فقال صیروا انسا للمومنین یبثون الیهم ما فی صدورهم فیستریحون
الی ذلک ویسکنون الیه شرح مشار الیه ذاک خلق اهل کفر است الی در الی ذلک ودر الیه بمعنی مع است
یا برای انتها است بتضمین معنی سکون متعلق آن یعنی آگاه باش بخدا قسم که بدرستی که مومن حقیقی هر آئینه کم است
وبدرستی که اهل کفر که اظهار تشیع میکنند هر آئینه بسیار اند آیا میدانی که برای چیست خلقت این قسم از طوائف
کفار پس گفتم نمیدانم قربانت شوم پس گفت گردانیده شده اند باعث انس گرفتنی برای مومنان بیان این
آنکه نقل میکنند برای آن کفار چیزی را که در سینه های ایشانست مثل فضائل اهل البیت ومطاعن ائمه ضلالت
پس استراحت میکنند با آن نقل وساکن میشوند از وحشت با آن نقل ششم اصل عن حمران بن اعین
قال قلت لابی جعفر علیه السلام جعلت فداک ما اقلنا لو اجتمعنا علی شاة ما افنیناها فقال الا احدثك

ما غبی من ذلک المهاجرون والانصار ذهبوا الا واشار بیده ثلثة قال حمران فقلت جعلت فداک
ما حال عمار قال رحم الله عمارا ابا الیقظان بایع وقتل شهیدا فقلت فی نفسی ما شیئ افضل من
الشهادة فنظر الی فقال لعلک تری انه مثل الثلاثة ایهات ایهات **شرح** ما اقلنا صیغه تعجب است واشار
بیده سخن راوی است که در میان سخن امام در آمده ومراد اشارت به انگشت است ثلثة عبارت از سلمان ومقداد وابوذر
است رحمهم الله تعالی عمار رحمه الله تعالی در اول اضطرابی کرده بود زود برگشته وبیعت با امیر المومنین علیه السلام کرده
ودر صفین شهید شده ایهات لغتی است در هیهات **یعنی** روایت است از حمران بن اعین گفت گفتم امام محمد باقر
علیه السلام را قربانت شوم چه کمیم ما شیعه اما به اگر جمع شویم بر سر سفره گوسفندی نمی توانیم خورد همه آنرا پس
گفت آیا خبر دهم ترا بعجب تر از آنکه گفتی مهاجران وانصار که اصحاب رسول علیه السلام بود تا بیرون رفتند بعد
از وفات رسول علیه السلام از ایمان مگر سه تن اشارت کرد پس به انگشت دست خود سه کس را گفت حمران پس
گفتم قربانت شوم چیست حال عمار گفت رحمت کناد الله تعالی عمار را که کنیت او ابو الیقظان است بیعت کرد با
امیر المومنین علیه السلام وکشته شد شهید پس گفتم در خاطر خود که نیست چیزی فاضل تر از شهید شدن اشارتست
باینکه آن سه کس شهید نشدند پس امام علیه السلام نگاه کرد بسوی من پس گفت شاید که خیال کنی که عمار مثل آن سه
کس باشد در فضل دور است دور است این خیال از حق **هفتم اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول
لیس کل من قال بولایتنا مومنا ولکن جعلوا انسا للمومنین **شرح** شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام
میگفت نیست هر که اعتقاد کرد بامامت ما مومن بآنمعنی که شروط ایمان بسیار است ودر اکثر آن جماعت اکثر شروط نیست
ولیکن گردانیده شده اند آن اکثر باعث انس مومنان چنانچه بیان شد در حدیث پنجم این باب

باب صد ویکم اصل باب الرضا بموهبة الایمان والصبر علی کل شیئ بعده

شرح این باب بیان فضیلت راضی بودن به بخشش توفیق ایمان وصبر کردن بر هر بلائی بعد از آن بخشش است
بآنمعنی که از ار با بعد از آن بخشش راحت است پس طبع زیادتی نباید کرد در این باب **شش** حدیث است
اول اصل عن عبد الواحد بن المختار الانصاری قال قال ابو جعفر علیه السلام یا عبد الواحد
ما یضر رجلا اذا کان علی ذا الرای ما قال الناس له ولو قالوا مجنون وما یضره ولو کان علی راس
جبل یعبد الله حتی یجیئه الموت **شرح** روایت است از عبد الواحد بن مختار انصاری که گفت
امام محمد باقر علیه السلام ای عبد الواحد ضرر نمیرساند مردی را چون باشد بر این مذهب حق آنچه گویند مردم برای
او هر چند که گویند دیوانه است وضرر نمیرساند سخن مردم او را هر چند که کثرت وشدت آن باعث این شود
که باشد بر سر کوهی بیان این آنکه عبادت میکند الله تعالی را تا آید نزد او مرگ اشارت باینست که اندک
زمانیست زمان ریاضت عبادت وباعث کرامت ابدی می شود **دوم اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه وآله قال الله تبارک وتعالی لو لم یکن فی الارض الا مومن واحد لاستغنیت به عن

جمیع خلقی ولجعلت له من ایمانه انسا لا یحتاج الی احد شارح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که گفت
الله تبارک وتعالی در حدیث قدسی که اگر نمی بود در زمین مگر یک مومن هر آئینه اکتفا مے کردم باو در می گذشتم
از جمیع مخلوقات خود باین معنے که مدار آسمان وقرار زمین و باریدن باران و روئیدن گیاه و لقای خلائق ورزق
ایشان بحال خود میماند ببرکت آن مومن چنانچه در زمان ابراهیم بوده و بیان شد در حدیث پنجم باب سابق و هر آئینه
مے گردانیدم برای آن مومن بسبب ایمان او انسے که محتاج نباشد بسوی دیگری که مومن شود تا او
رفیقے داشته باشد سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ما یبالی من عرفه الله هذا الامر ان
یکون علی قلة جبل یاکل من نبات الارض حتی یاتیه الموت شارح روایت است از امام محمد باقر
علیه السلام گفت باکی نمی دارد کسے که شناسانید او را الله تعالی این امارت اہل البیت معصومین از اینکه باشد
بر سر کوہے که اسیکے داشته باشد بخورده باشد از گیاه زمین تا آید نزد او مرگ چہارم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ما ینبغی للمومن ان یستوحش الی اخیه فمن دونه
المومن عزیز فی دینه شارح الی بمعنی مع است ومراد باخیه است برادر نسبی اوست من در من دونه بفتح میم
موصوله است و دون منصوب است بظرفیت وضمیر راجع باخیه است وفی برای سببیت است وممکن است که
مراد باخیه برادر مومن او باشد و من در من دونه بکسر میم حرف جر باشد یعنی فی دونه مجرور باشد وضمیر راجع
بمصدر یستوحش باشد وجار ومجرور را باشد وضمیر راجع بمصدر یستوحش باشد وجار ومجرور صفت محذوفی باشد بتقدیر
فماله من دونه وفی برای ظرفیت باشد و دینه بتقدیر اہل دینه باشد لیکن بر تقدیر دوم این حدیث مناسب
این باب نیست یعنے روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که مے گفت
سزاوار نیست برای مومن اینکه وحشتی در خود یابد با برادر نسبی خود که کافر باشد پس هر که در مرتبه پائین تر برادر باشد
از خویشان وبیگانگان که کافر باشند بیان آن اینکه مومن عزیز است بسبب دین حق خود نه بسبب ایمان قبیله خود
ونه بسبب کثرت همدینان خود پنجم اصل عن فضیل بن یسار قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام
فی مرضة مرضها لم یبق منه الا راسه فقال یا فضیل اننی کثیرا ما اقول ما علی رجل عرفه الله هذا
الامر لو کان فی راس جبل حتی یاتیه الموت یا فضیل بن یسار ان الناس اخذوا یمینا وشمالا
وانا وشیعتنا هدینا الصراط المستقیم شارح تا در مرضة برای وحدت نوعیت ضمیر بارز در مرضها مفعول
مطلق است ما در کثیرا برای ابهام است ما در ما علی برای استفهام انکاری است یا نافیه است وحاصل هر دو
یکیست یعنی روایت است از فضیل بن یسار گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام در بیماری عظیم که بیمار شد
آن قسم بیماری نمانده بود از او مگر سرش یعنی که اعضای دیگر از حس وحرکت افتاده بود پس گفت اے
فضیل بدرستی که من در بسیاری از اوقات میگویم چه ضرر است بر مردیکه شناسانید او را الله تعالی این امارت
اگر باشد بر سر کوہی تا آنکه آید نزد او مرگ اے فضیل بن یسار بدرستی که مردم رفتند بطرف راست وطرف

چسپ باین معنے که براه راست اسلام رفتند و درستی که ما دشیعه مانود شدیم راه راست اصل یا فضیل بن یسار
ان المؤمن لو اصبح له ما بین المشرق والمغرب کان ذلك خیرا له ولو اصبح مقطعا اعضاء کان ذلك خیرا
له یا فضیل بن یسار ان الله لا یفعل بالمؤمن الا ما هو خیر له یا فضیل بن یسار لو عدلت الدنیا
عند الله جناح بعوضة ما سقی عدوه منها شربة ماء یا فضیل بن یسار انه من کان
همه هما واحدا کفی الله همه ومن کان همه فی کل واد لم یبال الله بای واد هلك شرح
اصبح بمعنی صار است مقطعا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است برای کثرت اعضا منصوب بر تمیز از ضمیر مستتر در مقطعا
است یعنی ای فضیل بن یسار بدرستی که مومن اگر میگردید از آنچه میان مشرق و مغرب است می شد بهتر او
اعتبار حکمت و مصلحتی که الله تعالی می دانست و آن مومن شکرگذاری آن و ادای حقوق آن می کرد و اگر
می گردید مومن پاره پاره باعتبار اعضای او می بود آن بهتر برای او باعتبار حکمت و مصلحت که الله تعالی میداند است
و آن مومن بر او صبر می کرد ای فضیل بن یسار بدرستی که الله تعالی نمی کند با مومن مگر آنچه را که بهتر است برای
آن مومن ای فضیل بن یسار اگر هم تا می بود دنیا نزد الله تعالی بر پشه را نمی آشامانید دشمن خود را از دنیا مقدار
یک آشامیدن از آب ای فضیل بن یسار بدرستی که شان اینست که هر که باشد منظور خاطر او یک منظور
خاطر که پیروی حق باشد و بس در همه فعلی و قولی می سازد الله تعالی منظور خاطر او را باین معنے که منظور
او بفعل می آید و هر که منظور خاطر او در هر وادی است بایمعنی که ممزوج می کند پیروی باطل را با پیروی حق باکی
ندارد الله تعالی که در کدام وادی باطل جهنمی شد باین معنے که البته جهنمی می شود و باطل از باطلها ششم اصل
قال رسول الله صلی الله علیه وآله قال الله عز وجل ما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی موت
عبدی المؤمن انی لاحب لقاءه ویکره الموت فاصرفه عنه وانه لیدعونی فاجیبه وانه لیسألنی
فاعطیه ولو لم یکن فی الدنیا الا واحد من عبیدی مومن لاستغنیت به عن جمیع خلقی ولجعلت
له من ایمانه انسا لا یستوحش الی احد شرح التردد مصدر باب تفعل برگشتن کسی از کردن کاری که
اراده آن کرده و اینجا استعاره شد برای ترک کاری برای مانعی که اگر مانع نمی بود اراده آنکار می شد و این
ترک بر دو قسم است اول ترک بالکلیه دوم ترک در وقتی و تاخیر تا وقتی دیگر و تعدیه قسم دوم بعن جائز است
مثل اینجا و بعن جائز است مثل آنچه می آید در حدیث هفتم باب صد و چهل و نهم و انا فاعله احتراز از قسم اول
ترک است انی بکسر همزه استیناف بیانی است واو در وانه بکسر همزه حالیه است و اشارت است
باینکه کراهت بر دو قسم است اول محض تنفر طبع و آن با اراده و طلب مکروه جمع میشود مثل اراده خوردن دوای
کریه و خریداری آن دوم گریزان بودن از چیزی و طلب نجات از آن و واقع اینجا قسم دوم است و میتواند بود
که واو برای عطف بر انی باشد چون سوال عبارت از سوال نجات از مرگ باشد بهمان اشارت فهمیده شود
و میتواند بود که واو برای عطف بر ما ترددت باشد و سوال مطلق باشد الدعا خواندن کسی دیگری را برای

وسیمجے مثل گفتن یا اللہ وطلب حاجت مثل گفتن امرنی عنی الموت ومراد اینجا معنی اول است الاعا به جواب خواندن
کسے مثل گفتن لبیک عبدی وبرآوردن حاجت ومراد اینجا معنی اول است السوال طلب حاجت کہ لبد
از خواندن می باشد الاستغنا بی نیازی ومراد اینجا ترک برطرف کردن نظام عالم است برائے حصول مصلحتی در باستے
داشتن تعدیہ لیستوحش بالی برای تضمین معنے محتاج است چنانچہ ظاہر می شود از انچہ گذشت در حدیث دوم اینباب
یعنے گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ کہ گفت اللہ عز وجل در حدیث قدسے تردد نکردم در چیزی کہ من
در آخر می کنم آنرا مانند تردد من در مرگ بندۂ من کہ مومن است بیان این آنکہ بدرستے کہ من می خواہم ملاقات
او را یعنی دادن ثواب عمل او را و او نمی خواہد مرگ را پس برمیگردانم مرگ را از او بر حالے کہ بدرستی کہ آن
مومن ہر آئینہ میخواند مرا پس جواب میگویم او را بر حالیکہ بدرستی کہ طلب برگردانیدن مرگ می کند از من پس میدہم
او را آن مطلوب او وعزت مومن نزد من بمرتبہ الیست کہ اگر نمی بود در دنیا مگر یکے از بندگان من کہ مومن باشد
ہر آئینہ در باقی داشتن نظام عالم در رزق خلائق بی نیاز می شدم از ایمان جمیع مخلوقین دیگر من وسے گردانیدم
برای او بسبب ایمان او آرامی کہ وحشت نمی کرد ومحتاج سے شد بسوی یکی کہ رفیق وہم مذہب او باشد

باب صد ودوم اصل باب فی سکون المومن الی المومن

شرح الی بمعنی مع است یعنی این بابیست در بیان آرام گرفتن مومن با مومن در این یک حدیث است اصل
عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان المومن لیسکن الی المومن کما یسکن الظمآن الی الماء البارد
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستے کہ مومن ہر آئینہ آرام میگیرد با مومن
چنانچہ آرام می گیرد تشنہ با آب خنک

باب صد وسوم اصل باب فیما یدفع اللہ بالمومن

شرح این بابیست در بیان آنچہ دفع می کند اللہ تعالی از بلا ببرکت مومن در این باب سہ حدیث است
اول اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال ان اللہ لیدفع بالمومن الواحد عن القریۃ الفناء
شرح روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت بدرستی کہ اللہ تعالی ہر آئینہ دفع مے کند ببرکت
یک مومن از جمیع مردم مثل شہر ودہ طاعون ومانند آنرا مراد اینست کہ گاہی باین سبب دفع می کند بقرینہ
حدیث آئندہ دوم اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال لا یصیب قریۃ عذاب وفیہا سبعۃ
من المومنین شرح روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت برنمی خورد جمیع مردم را عذابے
مثل طاعون بر حالیکہ در آن مجمع ہفت کس از مومنان باشد سوم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ
السلام قال قیل لہ فی العذاب اذا نزل بقوم یصیب المومنین قال نعم ولکن یخلصون
بعدہ شرح ضمیر یخلصون بصیغہ معلوم باب نصر راجع بمومنین است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
ساوی گفت گفتہ شد امام را در عذاب مثل طاعون وقحط چون نازل شود بجمعی کہ آیا برمی خورد مومنان را

گفت آری ولیکن مومنان غیر خالص را که خالص میشوند بعد ازان عذاب باین معنے که اہوال قیامت کہ می آید
درباب آئندہ سے بیند

باب صد وچہارم اصل باب فی ان المومن صنفان

شرح این بابیست دربیان اینکہ مومن دو قسم است درین باب سہ حدیث است اول اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال المومن مومنان فمومن صدق بعهد اللہ ووفی بشرطہ وذلک قول اللہ عزوجل رجال صدقوا ما عاهدوا اللہ علیہ فذلک الذی لاتصیبہ اهوال الدنیا ولا اهوال الاخرۃ وذلک ممن یشفع ولایشفع لہ ومومن کخامۃ الزرع یعوج احیانا ویقوم احیانا فذلک ممن تصیبہ اهوال الدنیا واهوال الاخرۃ وذلک ممن تشفع لہ ولایشفع شرح صدق بصیغۂ معلوم باب نصر است بآدر بعہد بمعنی فی است واشارتست باینکہ ما عاہدوا بتقدیر بما عاہدوا است الاہوال جمع ہول بفتح ہا وسکون واو چیزیست کہ ازآنہا ترسند وندانند کہ عاقبت چہ خواہد شد الخامۃ بخا بے بالنقطہ والف وتخفیف میم نہال ومانند آن از گیاہے کہ ساقی داشتہ باشد واضافہ آن بہ تقدیر من است الزرع بفتح زا بے بالنقطہ وسکون راے بے نقطہ وعین بی نقطہ آنچہ روئیدہ باشد یعوج بتشدید جیم بصیغۂ معلوم باب افعلال است یعنے روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت مومن دو قسم است بیان این آنکہ مومنے راست گفت دربیانی کہ با اللہ تعالیٰ کردہ وآن اظہار ربوبیت رب العالمین است چنانچہ در سورہ اعراف گفتہ الست بربکم قالوا بلیٰ وبیان شد درشرح حدیث چہارم باب ششم ووفا کردہ بشرط اللہ تعالیٰ کہ در سورہ طٰہٰ گفتہ وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اہتدیٰ وبیان شد درشرح حدیث سوم باب بست وسوم وآن مضمون قول اللہ تعالیٰ است در سورہ احزاب من المومنین رجال ازجملہ مومنان مردانی اندکہ راست گفتند درآنچہ پیمان کردند با اللہ تعالیٰ برسرآن پس آن مومن کسے است کہ برنمی خوردا و راہولہاے دنیا مثل قحط وطاعون در ایام زندگی ومثل دیدن حبیب دروقت مردن ونہ ہولہای آخرت وآن مومن ازجملہ کسانیست کہ درآخرت شفاعت میکنند وشفاعت کردہ نمیشود برای ایشان ومومن دیگر مانند نہالست ازجملہ روئیدہ کج میشود دراوقاتی وراست می ایستد دراوقاتے پس آن مومن ازجملہ کسانیست کہ برمیخورد وایشان را ہولہای دنیا وہولہای آخرت وآن مومن ازجملہ کسانیست کہ شفاعت کردہ میشود برای ایشان وشفاعت نمیکنند باین معنے کہ ماذون درشفاعت نمی شوند دوم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال سمعتہ یقول ان المومن مومنان مومن وفی للہ بشروطہ التی اشترطہا علیہ فذلک مع النبیین والصدیقین والشہداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا وذلک ممن یشفع ولایشفع لہ وذلک ممن لاتصیبہ اهوال الدنیا ولا اهوال الاخرۃ ومومن زلت بہ قدم فذلک کخامۃ الزرع کیفما کفاہ الریح انکفا وذلک ممن تصیبہ اهوال الدنیا واهوال الاخرۃ ویشفع لہ وهو علی خیر شرح کیفما کبست ازکیف

و برای شرط است و اگر زائد است برای تاکید کما یفاد و ہمزہ بصیغہ انثی معلوم باب منع است یا در بہ برای
ما لیست است یا برای تقدیر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او
که می گفت مومن دو قسم است مومنی که وفا کرده برای الله تعالی بجیاء شرطی که شرط کرده الله تعالی بر او و آن
شرط که مذکور شد در شرح حدیث سابق پس آن مومن چون اطاعت الله و رسول او کرده چنانچه در سوره نساست
با پیغمبرانست و با انبیا است راستگو یانست که اوصیا اند و با شهیدانست و با صالحانست و خوب اند آن مومنان
باعتبار رفیق یا مراد اینست که خوب اند انبیا و صدیقان و شهدا و صالحان باعتبار اینکه رفیق کسی باشند و حال
هر دو یکیست و آن مومن از جمله جمعی است که شفاعت میکنند و شفاعت کرده نمی شود برای ایشان و آن
مومن از جمله جمعیست که بر نمی خورد ایشان را هولهای دنیا و نه هولهای آخرت و مومنی که لغزید از جمله اعضای
که با او دست یا پای که باین معنی که معصیتی کرد پس آن مومن مانند نهالست از جمله زدیده بهر روش که بر
تشبیب می کند آن را با و سر بشیب می شود و آن مومن از جمله جمعی است که بر می خورد ایشان را هولهای
آخرت و شفاعت کرده می شود برای او و عاقبت بخیر است سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال قام رجل بالبصرة الی امیر المومنین علیه السلام فقال یا امیر المومنین اخبرنا عن الاخوان
فقال الاخوان صنفان اخوان الثقة و اخوان المکاشرة فاما اخوان الثقة فهم الکف والجناح
والاهل والمال فاذا کنت من اخیک علی حد الثقة فابذل له مالک و بدنک و صاف من صافاه
و عاد من عاداه واکتم سره و عیبه واظهر منه الحسن واعلم ایها السائل انهم اقل من الکبریت
الاحمر واما اخوان المکاشرة فانک تصیب لذتک منهم فلا تقطعن ذلک منهم ولا تطلبن
ما وراء ذلک من ضمیرهم وابذل لهم ما بذلوا لک من طلاقة الوجه و حلاوة اللسان شرح
المکاشرة بالشین بالنقطه و رای بی نقطه مصدر باب مفاعلة کشاده روئی کردن دو کس با هم بخنده روئی و مانند آن
بیان کبریت احمر شد در شرح حدیث اول باب صدم یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
برخاست مردی در بصره بسوی امیر المومنین علیه السلام پس گفت ای امیر المومنین علیه السلام خبر ده ما را
از احوال برادران مومن پس گفت برادران دو قسمند برادران اعتماد و برادران کشاده روئی پس اما
برادران اعتماد پس ایشان دست و بازو و اهل و مال اند برای انکس پس چون شدی نسبت به برادر مومن
خود بر مرتبه اعتماد پس عطا کن برای او مالت را که محتاج بآن باشد و مدد کن او را ببدن خود چون محتاج بآن شود
و دوستی خالص کن با هر که او دوستی خالص کرد با او و دشمنی کن با هر که دشمنی کرد با او و پنهان کن راز
او را و عیب او را یعنی حالیکه در نظر با عیب باشد و اگر خواهد که مذکور شود مثل افلاس و ظاهر کن از جمله
احوال او خوب را و بدان ای پرسنده که آن قسم مومنان کمیاب تر اند از یاقوت سرخ اعلی
که طالبان دنیا در طلب آن شدند و کمی یابند و اما برادران کشاده روئی پس بدرستی که تو در می یابی لذت خود را

مأخوذ از شرح اصول کافی

ازایشان بمصاحبت وہمزبانی ومانند آنها لیس برطرف مکن البتہ آن دریافتن لذت را از ایشان وتفحص مکن البتہ آنچہ را
کہ درپس آن کشادہ روئی است کہ خیرے باشد کہ دردل ایشانست وعطا کن برای ایشان آنچہ اگر عطا کردند برای
تو کہ کشادگی رو وشیرینی زبان باشد مراد این است کہ اگر تفحص دل ایشان کنی ممکن است کہ حسد ونفاق ومانند آنها از
اخلاق ذمیمہ ظاہر شود وتو از لذت کشادہ روئے در مصاحبت وامانی

باب صد وپنجم اصل باب ما اخذه الله على المومن من الصبر على ما يلحقه فيما ابتلى به

شرح این باب بیان چیزیست کہ پیمان گرفتہ است اللہ تعالی بر مومن آن صبر مومن است بر ہر آزاری کہ می رسد ما و قوع
آنچہ مکلف شدہ بآن مراد امر بمعروف ونہی از منکر ومانند آنست در این باب سیزدہ حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله عليه السلام قال اخذ الله ميثاق المومن على ان لا يصدق مقالته ولا ينتصف
من عدوه وما من مومن يشفي نفسه الا بفضيحتها لان كل مومن ملجم شرح تشفى بشين بانقط
وفا بصیغہ مضارع معلوم نائبہ معتل اللام یائی باب علم یا باب ضرب است الشفی بفتح شین وفا والف مقصورہ غروب
آفتاب ومراد اینجا مردنست لنفسہ مرفوع وفاعل است بافضیحتہا برای ملابست است ملجم بجیم بصیغہ اسم مفعول
باب افعال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت گرفتہ اللہ تعالی پیمان مومن
را بر صبر براینکہ در زمان دولت باطل قبول کردہ نشود سخن او وانتقام کشیدہ نشود از دشمن او ونیست
ہیچ مومنے کہ وفات یابد جان او مگر با رسوائی وبقبول نکردن سخنش وانتقام نکشیدن از دشمنش برای اینکہ
ہر مومنی ممنوع است از سخنانی کہ باعث دریافتن مطالب دنیا شود در زمان دولت باطل دوم اصل قال
رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله اخذ ميثاق المومن على بلايا اربع اشدها عليه مومن يقول
بقوله يحسده او منافق يقفو اثره او شيطان يغويه او كافر يرى جهاده فما بقاء المومن بعد
هذا شرح گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ بدرستیکہ اللہ تعالی گرفتہ پیمان مومن را بر چہار بلا اشکہ ترینہا
برا وبلای مومن موافق اعتقاد او است کہ حسد می کند او را یا بلای منافقی کہ پیروی وتتبع می کند فعل او را یعنی
کہ عیب جوئی او میکند یا بلای شیطانیکہ گمراہ می کند او را یعنی کہ ارادہ گمراہی او می کند چنانچہ می آید حدیث
نہم این باب اشارت است باینکہ شیطان با مومن بیشتر میکاود چہ از کار غیر مومن وگمرہ کردن او فارغ شدہ
چند انکہ در دنیا ریاضت عبادات کند شیطان را بمضائقہ نیست یا بلای کافر حربی کہ فتوی میدہد وقصد میکند
بجنگ مومن را پس چیست بقای مومن در دنیا بعد از اینکہ مذکور شد مراد اینست کہ پس مومن بغایت کمیاب
خواہد بود سوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما افلت المومن من واحدة من
ثلاث ولربما اجتمعت الثلاث عليه اما بعض من يكون معه في الدار يغلق عليه بابه يؤذيه
او جار يؤذيه او من في طريقه يؤذيه ولو ان مومنا على قلة جبل لبعث الله عز وجل اليه
شيطانا يؤذيه ويجعل الله له من ايمانه انسا لا يستوحش معه الى احد شرح یعنی

بفتح بای یک نقطه و سکون عین بی نقطه و ضاد با نقطه مبتدا است خبرش یوذیه است لفاق بفتح بالنقط بصیغه مضارع معلوم یا مجهول باب افعال است و فاعل آن ضمیر مستتر است یا محذوف است و نائب فاعل باء است ضمیر علیه راجع بمرجع مستتر در کون است و جمله تنفق علیه باء حال است از ضمیر یکون و مراد آنست که از اهل آن خانه است برای کاری و آنجا نیامده مراد بشیطان شیطان حقیقی است چه کار دیدن شیطان با مومن بیشتر از کار دیدن او با منافق است چه از اضلال منافق فارغ شده چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم و محتمل اند بود که مراد شیطان صفت باشد الی و الی احد برای تعیین لیتوحش بمعنی یحتاج است چنانچه بیان شد در شرح حدیث ششم باب صد و کم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خلاص نشد مومن از یکی از سه خصلت و هر آینه بسا که جمع شد آن سه خصلت برای مومن یا بعض جماعتی که میباشند با او در خانه بر حالی که می بیند او را و در خود را آزار او میکند یا همسایه آزار می کند یا کسیکه در راه او است بسوی حاجتهای او که آمد و رفت می کند در آن راه آزار او میکند و اگر اینکه مومنی بر سر کوهی می بود هر آینه بر می انگیزد الله عز و جل شیطانی که آزار کند او را و میگردانید الله تعالی برای آن مومن بسبب ایمان او آرامی که وحشت نکند با آن آرام و محتاج نشود بسوی کسی که رفیق او باشد چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اربع لا یخلو منهن المؤمن او واحدة منهن مومن یحسده و هو اشد هن علیه و منافق یقفو اثره و عدو یجاهده و شیطان یغویه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت چهار خصلت خالی نیست از آنها مومن یا خالی نیست از یکی از آن خصلتها اول حسد مومنی که حسد کند او را و آن حسد مومن مشکل تر آن چهار خصلت است بر مومن دوم پیروی منافقی که پیروی فعل او می کند یا یعنی که در فکر عیب جوئی او است سوم دشمن صریحی که جنگ میکند با او چهارم شیطانی که گمراه می کند او را یا یعنی که اراده گمراهی او میکند چنانچه می آید در حدیث نهم این باب و بیان شد در شرح حدیث دوم که شیطان با مومن بیشتر میباشد پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله جعل ولیه فی الدنیا غرضا لعدوه شرح الغرض بفتح غین با نقطه و فتح راء بی نقطه و ضاد با نقطه هدف یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی گردانیده دوست خود را در دنیا هدف تیر برای دشمن خود ششم اصل کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فشکا الیه رجل الحاجة فقال اصبر فان الله سیجعل لک فرجا قال ثم سکت ساعة ثم اقبل علی الرجل فقال اخبرنی عن سجن الکوفة کیف هو فقال اصلحک الله ضیق منتن و اهله باسوء حال قال فانما انت فی السجن فترید ان تکون فیه علی سعة اما علمت ان الدنیا سجن المومن شرح بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس شکایت برد بسوی او مردی و اظهار احتیاج کرد پس امام علیه السلام گفت صبر کن چه بدرستی که الله تعالی زود خواهد گردانید برای تو خلاصی از احتیاج مراد مرگ مومن است راوی گفت بعد از آن امام علیه السلام خاموش شد ساعتی بعد از آن رو آورد بر آن مرد پس گفت خبر ده مرا از زندان کوفه که چیست آن پس مرد گفت نگاه دارد ترا الله تعالی

آن زندان تنگ کننده است واہل آن زندان بہ بدترین حالی گرفتار اند امام گفت پس خدا این نیست کہ تو در زندانی
پس ایامی خواہی کہ باشی در زندان بروسعت حال آیا ندانستی این را کہ دنیا زندان مومن است **ہفتم اصل**
سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول الدنیا سجن المومن فای سجن جاء منه خیر **شرح** ای
برای استفهام انکاریست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت دنیا زندان مومن است پس کدام
زندان است که آید از او خیری مراد اینست کہ توقع مومن فراغت دنیارا بیجاست **هشتم اصل** عن داؤد
بن ابی یزید عن ابی عبدالله علیه السلام قال المومن مکفر وفی روایة اخری وذلك ان معروفه
یصعد الی الله فلا ینتشر فی الناس والکافر مشکور **شرح** المکفر بفا و رای بی نقطه بصیغه اسم مفعول
باب تفعیل برای کثرت کسی کہ نعمت بسیار او را ندانند واگر کثرت ملحوظ نشود او را مکفور میگویند چنانچه گفته در سوره
البقره ولا تکفرون یعنی روایت است از داؤد بن ابو یزید از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مومن کفران نعمت
بسیار او کرده شده است ودر روایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام کہ غیر روایت داؤد است در آن
موضع این زیادتی است کہ وآن کفران نعمت بسیار او برای اینست کہ نعمت بسیار او بالا میرود بسوی
الله تعالی پس مشهور نمی شود میان مردم مراد اینست کہ قدرت نعمت بسیار مومن را غیر الله تعالی وکسی کہ بوسیله
وحی او بر رسول دانسته باشد کسی نمیداند آنرا کہ نعمت بسیار او از قبیل دادن زر وسیم نیست بلکہ از نعمت ہای
او اینست کہ حیات جمیع خلائق وبقای ایشان بطفیل ایمان اوست وموافق اینست آنچه گذشت در حدیث شانزدهم
باب بیست وہشتم کہ باب المصافحه است کہ وان المومن لا یوصف واگر مراد این باشد کہ عطای مومن مخصوص مستحقین
بی ریا نیست وپنہان است توہم منافات می شود میان این حدیث وآنچه می آید در حدیث بیستم باب صد وشانزدهم
وممکن است دفع منافات باینکه مراد اینجا عبادات مالیه باشد ومراد بآنچه می آید عبادات بدنیه باشد یا باینکه مراد
اینجا مومن کامل باشد ومراد بآنچه می آید مومن ناقص باشد ودر ہر دو روایت این ہست کہ وکافر شکر نعمت
کرده شده است مراد این است کہ چون بمردم بی حیا وہرزہ گو عطا می دہد مشہور می شود بکرم **نہم اصل**
عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما مومن الا وقد وکل الله به اربعة شیاطینا یغوینه یریدان یضلله
وکافرانغاله ومومنا یحسده وهو اشدهم علیه ومنافقا یتبع عثراته **شرح** یریدان الخ تفسیر
یغویه است برای دفع توہم غوایة مومن الاغتیال بالغین بانقطه مصدر باب افتعال الہلاک العثرات بفتح عین بی نقطه
وفتح ثای سه نقطه ورای بی نقطه جمع عثره بسکون ثا لیسر در آمدنها ومضمون این موافق مضمون حدیث دوم است
دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول اذا مات المومن خلی علی جیرانه من
الشیاطین عدد ربیعة ومضر کانوا مشتغلین به **شرح** ربیعة بفتح رای بی نقطه وکسر بای یک نقطه
وسکون یای دو نقطه در پائین وعین بی نقطه ومضر بضم میم وفتح ضاد بانقطه ورای بی نقطه دو قبیله اند کہ در
کثرت ضرب المثل شوند ضمیر کانوا راجع بشیاطین است یا راجع بجیران است المشتغل بکسر غین بانقطه وگاه

مفتوح مستعمل می شود ممنوع از کاری یعنی روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام راوی گفت شنیدم از او کہ
میگفت چون مرد مومن سر دادہ میشود در ہمسایگان و آشنایان او از جملہ شیاطین عدد ربیعہ و مضر بودند آن شیاطین
ممنوع اند از اغوای جیران بوسیلہ آن مومن یا مراد این است کہ برای وجود او آن جیران معاصے نمی کردند
و چون برطرف شد شروع در معاصی مے کنند و حاصل ہر دو یکے است یازدہم اصل عن ابی عبد اللہ
علیہ السلام قال ما کان ولا یکون ولیس بکائن مومن الا ولہ جار یوذیہ ولو ان مومنا فی جزیرۃ من جزائر
البحر لانبعث اللہ لہ من یوذیہ شرح الجار ہمسایہ والف ولام برای لفظ آشنا مثل ہمسایہ و رفیق و ہم معاملہ و ہمسائگی
تا چہل خانہ است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت نبودہ و نخواہد بود و نیست مومنے
مگر برجا لیکہ او را آشنائی است کہ آزار می کند او را و اگر اینکہ مومنے در جزیرہ از جزیرہ ہامے دریا باشد ہر آئینہ بر
انگیزد اللہ تعالی بقضا و قدر خود برای او کسے را کہ آزار کند او را دوازدہم اصل عن ابی عبد اللہ
علیہ السلام قال ما کان فیما مضی ولا فیما بقی ولا فیما انتم فیہ مومن الا ولہ جار یوذیہ شرح
ولا فیما بقی بتقدیر ولا یکون فیما بقی است و بقی بمعنی یجئی است ولا فیما انتم فیہ یعنی ولیس فیما انتم فیہ است و مضمون
این موافق سابق است سیزدہم اصل عن ابی عبد اللہ ع قال سمعتہ یقول ما کان ولا یکون الی
ان تقوم الساعۃ مومن الا ولہ جار یوذیہ شرح مضمون این ظاہر است از سابق

باب صد و ششم اصل باب شدۃ ابتلاء المومن

شرح این باب بیان سختی مبتلا کردن اللہ تعالی مومن راست در این باب سہ حدیث است اول اصل
عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الذین یلونہم ثم الامثل فالامثل شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستیکہ سخت تر مردم باعتبار بلا پیغمبران اند بعد از آن جمعی
کہ متصل باایشان اند کہ اوصیا باشند بعد از آن افضل مومنان پس افضل باین معنی کہ ہر کدام بقدر فضیلت خود
مبتلا مے شود دوم اصل ذکر عند ابی عبد اللہ علیہ السلام البلاء وما یخص اللہ عز وجل
بہ المومن فقال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ من اشد الناس بلاء فی الدنیا
فقال النبیون ثم الامثل فالامثل ویبتلی المومن بعد علی قدر ایمانہ وحسن اعمالہ فمن
صح ایمانہ وحسن عملہ اشتد بلاؤہ ومن سخف ایمانہ وضعف عملہ قل بلاؤہ شرح مذکور شد نزد امام
جعفر صادق علیہ السلام بلا و آنچہ مخصوص میکند اللہ عز وجل بآن از جملہ بلاہا مومن را پس امام علیہ السلام گفت
کہ پرسیدہ شد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ کہ کیست سخت تر مردم باعتبار بلا در دنیا پس گفت پیغمبران بعد از
ایشان افضل اوصیا پس افضل و مبتلا می شود مومن بعد از آنکہ مذکور شد بر قدر ایمانش و خوبی اعمالش
پس ہر کہ بی عیب شد ایمانش و خوب شد عملش سخت شد بلای او و ہر کہ تنگ شد ایمانش و ضعیف شد
عملش کم شد بلاے او سوم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان اعظم الاجر لمع عظیم البلاء

باب شدۃ ابتلاء المومن اصول کافی

وما احب الله قوما الا ابتلاهم شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که بزرگ
از جمله ثواب هر آئینه با بزرگ از جمله بلا ست و دوست نداشت الله تعالی جمعی را مگر آنکه مبتلا کرد ایشان . چهارم
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاوصیاء ثم الاماثل فالاماثل شرح
مضمون این موافق حدیث اول است پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان لله عز وجل عبادا
فی الارض من خالص عباده ما ینزل من السماء تحفة الی الارض الا صرفها عنهم الی غیرهم ولا بلیة الا صرفها
الیهم شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که برای الله عز وجل بندگانے اند
در زمین از جمله خالص بندگان او فرو دمی آید از قضا و قدر الٰهی تحفهٔ نعمتی بسوی زمین مگر آنکه گردانیده آن تحفه را از ایشان
بسوی غیر ایشان و فرود نمی آید بلائی مگر آنکه گردانیده آنرا بسوے ایشان ششم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام انه قال وعنده سدیر ان الله اذا احب عبدا غتّه بالبلاء غتّا وانا وایاکم یا سدیر لنصبح
به ونمسی شرح غتّه بغین با نقطه وتشدید تای دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الغت
بفتح غین غمناک کردن وگلوے کسی را گرفتن وفشردن وانجا مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام که او گفت بحالیکه نزد او سدیر صیرفی بود بدرستی که الله تعالی چون دوست داشت بنده را غمناک مے کند او را
ببلا غمناک کردنی عظیم وبدرستی که ما وشما ای سدیر هر آئینه لصبح میرسیم با آن غمناک کردن ببلا وبشام میرسیم بهان
روش هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله تبارک وتعالی اذا احب عبدا غتّه بالبلاء غتّا و
ثجّه بالبلاء ثجّا فاذا دعاه قال لبیک عبدی لئن عجلت لک ما سألت انی علی ذلک لقادر ولکن
ادخرت لک فما ادخرت لک خیر لک شرح ثجّه بثاء سه نقطه وتشدید جیم بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الثج
بفتح ثاء روانه کردن آب وخون وماننده آنها ومراد اینجا روانه کردن کسی بدرگاه قاضی الحاجات است یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارک وتعالی چون دوست داشت بنده را غمناک کرد او را ببلا غمناک
کردنی عظیم وروانه کرد او را بدرگاه خود بسبب آن بلا روانه کردنی عظیم پس چون دعا کرد او را گفت لبیک اے بنده
من هر آئینه اگر تعجیل کنم برای تو آنچه را که طلبیدی بدرستی که من بر آن هر آئینه قادرم ولکن ذخیره قیامت کردم برای تو
بیان این آنکه آنچه ذخیره کردم برای تو بهتر است برای تو از نعمت دنیا هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم ان عظیم البلاء یکافا به عظیم الجزاء فاذا احب الله عبدا ابتلاه بعظیم البلاء فمن رضی فله
عند الله الرضا ومن سخط البلاء فله عند الله السخط شرح یکافا بصیغه مضارع مجهول مهموز
اللام باب مفاعله است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که بزرگ از جمله بلا برابر کرده میشود
با آن برای جزای آن در روز قیامت بزرگ از جمله ثواب پس چون دوست داشت الله تعالی بنده را مبتلا کرد
او را به بزرگ از جمله بلا پس هر که راضی شد بقضای الٰهی در آن بلا پس برای اوست نزد الله تعالی رضوان الٰهی
وهر که نخواست بلا را پس برای اوست نزد الله تعالی غضب نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال انما

یبتلی المومن فی الدنیا علی قدر دینه او قال علی حسب دینه **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت جز این نیست که مبتلا میشود مومن در دنیا بر قدر دینداری او یا بجای قدر بحسب بفتح حای بی نقطه وفتح سین بی نقطه و بای یک نقطه گفت و هر دو یک معنی است وشک از راوی است **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما المومن بمنزلة کفة المیزان کلما زید فی ایمانه زید فی بلائه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جز این نیست که مومن مانند کفه ترازو است در اینکه هر چه در ان مے گذارند و کفه دیگر هم وزن آنرا میگذارند در وقت کشیدن بیان این آنکه هر چند که بمقتضای قدر الهی زیاده کرده مے شود بلای او و اشارت است باینکه کافر یکه بلای مومن از جانب اوست بمنزله کفه دیگر ترازو ست خواه آن کافر از انس باشد و خواه از شیاطین جن و چنانکه مومن ایمان خود را زیاده مے کند کافر بلای خود را که بر سر مومن می آورد زیاده می کند **یازدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول المومن لا یمضی علیه اربعون لیلة الا عرض له امر یحزنه یذکر به **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام مے گفت مومن نمی گذرد بر او چهل شب مگر آنکه واقع می شود برای او کاری که غمناک کند او را بیاد او انداخته می شود بسبب آن **دوازدهم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام ان المغیرة یقول ان المومن لا یبتلی بالجذام ولا بالبرص ولا بکذا ولا بکذا فقال انکان لغافلا عن صاحب یٰسین انه کان مکتعا ثم رد اصابعه فقال کانی انظر الی تکنیعه اتاهم فانذرهم ثم عاد الیهم من الغد فقتلوه ثم قال ان المومن یبتلی بکل بلیة ویموت بکل میتة الا انه لا یقتل نفسه **شرح** مغیره بضم میم وکسر غین بانقطه وسکون یای دو نقطه در پائین و رای بی نقطه ابن سعد بفتح سین بی نقطه وسکون عین بی نقطه و دال بی نقطه زیدی بوده و لقب او را ابتر بود بفتح همزه وسکون بای یک نقطه وفتح تای دو نقطه در بالا و رای بے نقطه و بای منسوب اند بتریه بضم با و سکون تا که طائفه از زیدیه اند ان بکسر همزه وتخفیف نون ساکنه مخففه از مثقله است صاحب یاسین عبارت از حبیب نجار است که در زمان وصی عیسی شمعون یا در زمان عیسی علیه السلام دعوت کرد اهل انطاکیه را بدین عیسی و تابع شدن رسولان الهی شمعون که وصی عیسی بود و یوحنا و یحیی که پیش از شمعون بانطاکیه رفته بودند تابع شدن رسولان عیسی و ذکر او در سوره یٰس شده که قال یا قوم اتبعوا المرسلین المکتع بتای دو نقطه در بالا و عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل کسی که انداخته شده باشد انگشتان او بمرض خوره و گاهی در انگشتان انداخته شده نیز استعمال میکنند چنانچه می آید در حدیث سیم این باب و در کتاب الدعاء در حدیث چهارم باب الدعاء للعلل والامراض و در بعض نسخ بجای تا نون است و بهمین معنی است و اگر بجای یک نقطه باشد نیز بهمین معنی است تکنیعه مصدر مبنی از برای مفعول است یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را بدرستی که مغیره میگوید که بدرستی که مومن مبتلا نمی شود بخوره و نه بلکه سفید و نه بچنین و نه بچنین مراد آن انتهای باعث شهرت است پس گفت بدرستی که مغیره بود هر آینه غافل از حال آنکه در سوره یٰس مذکور است اشارت است باینکه من اقصی المدینة در سوره قصص و سوره یٰس برای آنست که برای

بلائی درمیان شهر بوده والیضا او را انجار بفتح نون وتشدید جیم والف و رای بی نقطه می گفته اند بمعنی لبنایت صاحب
خوره ماخوذ است از نخر بفتح نون وفتح جیم که مرضی است در شتر و گوسفند که از خوردن ابهم سے رسد و آنرا می کشد
بدرستی که او بود افتاده انگشتان بسبب خوره بعد ازان امام علیه السلام کج کرد انگشتان خود را برو شکیه دست او تا
شبیه بدست بی انگشت شود و ظاهر شود بر مخاطب که صاحب یس چون بود پس گفت گویا که من نظر سے کنم
بسوی صورت افتادن انگشتان و دست صاحب یس که آمد بر اصحاب قریه انطاکیه پس ترسانید ایشان را
از عذاب الهی بر مخالفین دین حق بعد ازان برگشت بسوی ایشان در فردای آن روز برای ترسانیدن از عذاب
پس کشتند او را بعد ازان امام صلوات الله عز وجل وسلامه علیه وعلی آبائه الطیبین الطاهرین المعصومین اجمعین
ادامت السموات والارضین گفت بدرستی که مومن مبتلا می شود بهر بلا سے و میمیرد بهر قسم مرد سے غیر اینکه خود کشد
خود را بترک تقیه در وقت وجوب تقیه و مانند آن اگر گوئی این حدیث ، حدیث بست و هفتم و حدیث سے ام منافات
دارد با آنچه سے آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث ابی البصیر مع امرأة اذا بلغ المومن اربعین سنة آمنه الله من الادواء
الثلثة البرص والجذام والجنون گوئیم آنچه در کتاب الروضه است در مطلب است پس سے تواند بود که کسی
که ایمان او بسیار قوی باشد بعد از اربعین نیز گرفتار شود چنانچه اشعار بآن دارد حدیث ، دوم این باب سیزدهم

اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان المومن من الله عز وجل لبافضل مكان ثلثا
انه لیبتلیه بالبلاء ثم ینزع نفسه عضوا عضوا من جسده وهو یحمد الله علی ذلك شرح شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بدرستی که مومن نسبت با الله عز وجل در فاضل ترمرتبه ایست این را امام
علیه السلام سه بار گفت بیان فاضل تر بودن اینکه بدرستی که الله عز وجل هر آینه مبتلا می کند او را در ایام زندگی به بلا بعد
ازان وقت مردن می کند جان او را از عضو عضو از بدن او و آن مومن حمد الله تعالی سے گوید بر آن قضا و قدر
چندانکه می تواند بود چهاردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فی الجنة منزلة لا
یبلغها عبد الا بالابتلاء فی جسده شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه
در بهشت مرتبه ایست عالی که نمیرسد بآن بنده مگر به مبتلا شدن بآفتی در بدن او پانزدهم اصل عن ابی یحیی
الحناط عن عبد الله بن ابی یعفور قال شكوت الی ابی عبد الله علیه السلام ما القی من الاوجاع
وكان مسقاما فقال لی یا عبد الله لو یعلم المومن ما له من الاجر فی المصائب لتمنی انه قرض
بالمقاريض شرح وكان مسقاما حال است از ابو یحیی است و ضمیر کان راجع بعبد الله است السقام بکسر میم
و سکون سین بی نقطه و قاف و الف کسی که بسیار بیمار میشود ما موصوله و استفهامیه می تواند بود الاجر بفتح همزه و
سکون جیم و رای بی نقطه مزد عمل اختیاری و مراد اینجا عوض است چه بیماری اختیاری نیست مگر آنکه مراد صبر
بر بیماری و ترک جزع باشد قرض بقاف و رای بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مجهول باب تفعیل برای مبالغه یا از باب ضرب بهمت
یعنی روایت است از ابو یحیی گندم فروش از عبد الله بن ابی یعفور گفت عرض کردم بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام

صافی ج ۴ اصول کافی

آنچه را که بیخوریم آن را از کوفتنا و بود بسیار مرض پس امام گفت مرا ای عبد الله اگر می دانست مومن آنچه را که برای او است در بہشت از جہة عوض در آزار ہر آئینہ کہ بہمی خورد او را در دنیا ہر آئینہ آرزو می کرد این را کہ او پارہ پارہ کردہ می شد بمقراضہا شانزدہم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان اهل الحق لم یزالوا منذ کانوا فی شدة اما ان ذلك الی مدة قلیلة وعافیة طویلة شرح کونوا ساعت فی شدة خبر لم یزالوا است الی بمعنی مع است وممکن است کہ برای انتہا باشد ومراد بمدة اجل باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ گفت بدرستی کہ اہل حق ہمیشہ بودہ اند از آن وقت کہ بودہ اند در سختی آگاہ باش بدرستی کہ آن سختی با اندک زمانی است و با فراغت دور و دراز است ہفدہم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عزوجل لیتعاهد المومن بالبلاء کما یتعاهد الرجل اهله بالهدیة من الغیبة ویحمیه الدنیا کما یحمی الطبیب المریض شرح روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت بدرستی کہ الله عزوجل ہر آئینہ وا میرسد و یاد بود می کند مومن را بابتلا چنانچہ وا میرسد مرد اہل وعیال خود را بہدیہ در سفر والله تعالی پرہیز می فرماید مومن را از نعمت دنیا چنانچہ پرہیز میفرماید طبیب بیمار را از نعمت ا مضرت ہیجدہم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لم یومن الله المومن من هزاهز الدنیا ولکنه امنه من العمی فیها والشقاء فی الآخرة شرح الہزاہز بفتح ہاء وزای بالنقطہ والف وکسر ہا وزای بالنقطہ جمع ہزہزہ کہ مصدر رباعی مجرد بمعنی اسم فاعل است یا ہزہز کہ بصیغہ اسم فاعل رباعی مجرد است بلا یا کہ مضطرب کنندہ است الشقاء بفتح شین بالنقطہ وقاف والف مقصورہ وگاہی ممدودہ نیز می باشد سختی یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ایمن نکردہ الله مومن را از مضطرب کنندہ ہای دنیا ولیکن الله تعالی ایمن کردہ او را از کور باطنی در دنیا وسختی در آخرت نوزدہم اصل کان علی ابن الحسین صلوات الله علیهما یقول انی لاکره للرجل ان یعافی فی الدنیا فلا یصیبه شیء من المصائب شرح می گفت امام زین العابدین علیہ السلام بتحقیق کہ من ہر آئینہ دوست نمی دارم برای مرد این را کہ در فراغت انداختہ شود در دنیا این روش کہ بر نخورد او را چیزی از آزارہا بیستم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام دعی النبی صلی الله علیه وآله الی الطعام فلما دخل الی منزل الرجل نظر الی دجاجة فوق حائط قد باضت فتقع البیضة علی الوتد فی حائط فثبتت علیه ولم تسقط ولم تنکسر فتعجب النبی صلی الله علیه وآله منها فقال له الرجل اعجبت من هذه البیضة فوالذی بعثك بالحق ما رزئت شیئا قط فنهض رسول الله صلی الله علیه وآله ولم یاکل من طعامه شیئا وقال من لم یرزأ فما لله فیه من حاجة شرح نقع بنون وقاف وفتح عین بی نقطہ بصیغہ ماضی معلوم باب منع است النقع بند کردن آواز اعجبت بہمزہ استفہام وصیغہ ماضی مخاطب معلوم باب علم است رزئت برای بی نقطہ وزای بالنقطہ وہمزہ بصیغہ ماضی متکلم وحدہ مجہول باب منع است وضمیر متکلم مفعول اول ونائب فاعل است شیئا مفعول دوم است لم یرزأ بہمزہ بصیغہ مجہول است

ومفعول دوم محذوف است استعمال حاجت بکسی در الله تعالی مجازست وعبارت ایست که الله تعالی رعایت
مصلحت در خلق عالم برای وجود او وامثال او از مومنان حقیقی کرده یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
خوانده شد نبی صلی الله علیه وآله وسلم بسوی طعامی پس چون داخل منزل آنمرد شد نظر کرد بسوی مرغ
خانگی بالای دیواری برحالیکه تخم کرد پس صدا بلند کرد آن تخم بر میخی در دیواری پس برجا ماند بر بالای
آن میخ و نیفتاد و نشکست پس تعجب کرد نبی صلی الله علیه وآله از ان پس گفت او را آنمرد آیا تعجب کردی
از ین تخم پس قسم بآنکه ترا فرستاد بقرآن که ناقص کرده نشدم هیچ چیز هرگز باین معنی که هرگز نقصانی من نرسید
امام گفت پس برخاست رسول الله صلی الله علیه وآله و نخورد از طعام آنمرد چیزی را و گفت کسی که نقصانی
باو نرسیده پس نیست الله تعالی را در او هیچ حاجت مراد اینست که مومن حقیقی نیست **بیست ویکم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه وآله لاحاجة لله فیمن لیس له فی ماله وبدنه نصیب **شرح**
بیان حاجت الهی شد در شرح حدیث سابق مراد بنصیب حصه ایست که ناقص شود بقضا و قدر الهی از کسی
بی اختیار او و برای ذخیره آخرت یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله حاجتی نیست برای الله تعالی
در کسی که نیست الله تعالی را در مال آنکس و بدن آنکس حصه **بیست ودوم اصل** عن ابی عبدالله
علیه السلام قال ان الله عزوجل یبتلی المومن بکل بلیة ویمیته بکل میتة ولا یبتلیه بذهاب
عقله اما تری ایوب کیف سلط ابلیس علی ماله وعلی ولده وعلی اهله وعلی کل شیء منه ولم
یسلطه علی عقله ترک له لیوحد الله به **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
بدرستی که الله عزوجل مبتلا میکند مومن را بهر بلائی ومیمیراند او را بهر نوع مردنی و مبتلا نمی کند او را برفتن عقلش
آیا نمی بینی ایوب نبی علیه الصلوة والسلام را که چون مسلط شد ابلیس علیه اللعنة بر مالش مثل اشتران
وگوسفندان که بتاراج ظالمان رفت و بر اولادش که بظلم کشته شدند و بر اهل بیتش که از او نفرت کردند باغوای
ابلیس و بهر چیزی از او مثل خانه و اثاث البیت و دوستان و مسلط نشد بر عقلش واگذاشته شد
عقلش برای او تا یگانه شمرد الله تعالی را در ربوبیت و الوهیت بآن عقل **بیست وسوم اصل**
عن ابی عبدالله علیه السلام قال انه لیکون للعبد منزلة عند الله فلا ینالها الا باحدی
خصلتین اما بذهاب ماله او ببلیة فی جسده **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدرستی که شان اینست که هر آئینه میباشد برای بنده مرتبه عظیمی نزد الله تعالی باین روش که درنمی یابد
آن مرتبه را مگر بیکی از دو خصلت یا برفتن مالش یا ببلائی در بدنش **بیست وچهارم اصل** عن
ابی عبدالله علیه السلام قال قال الله عزوجل لولا ان یجد عبدی المومن فی قلبه لعصبت
راس الکافر بعصابة حدید لا یصدع راسه ابدا **شرح** لولا تا آخر اشارت است
باینکه مومن خالص از هیچ چیز اندوهناک نمی شود چنانچه گفته لکیلا تاسوا علی ما فاتکم بحیحیم و دال سبب نقطه بعینه

غائب مضارع معلوم باب حسب منسوب است فى تقدير بشارت باينست كه مومن خالص اگر اندوهگين شد الهام بنده و
خود نميكرد عصبت بعين بى نقطه وصاد بى نقطه وباى يك نقطه بصيغه ماضى متكلم وحده از باب ضرب يا باب تفعيل است
العصب بفتح عين وسكون صاد مستحكم كردن چيزى را التعصيب بستن عصابه برسر كسى العصابه بكسر عين آنچه مستحكم
كنند وسر بند تصديع بصاد بى نقطه ودال بى نقطه وعين بى نقطه بصيغه مضارع معلوم باب افعال است
الاصداع صاحب صدع شدن وصدع بفتح صاد وفتح دال بى نقطه وعين بى نقطه بمعنى زنگ وچرك است كه بالاى
آهن ظاهر ميشود وحديد لغت حديد است وضمير راسه راجع بحديد است يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام
گفت كه گفت الله عز وجل در حديث قدسى اگر نمى بود اينكه اندوهگين شود بنده من كه مومن است در دل خود هر آينه
مستحكم ميكردم سر كافر را باسلتى از آهن كه صاحب زنگ نشود بالاى آن آهن هرگز بيست وپنجم اصل
قال رسول الله صلى الله عليه وآله مثل المومن كمثل خامة الزرع تكفيها الرياح كذا وكذا وكذلك
المومن تكفيه الاوجاع والامراض ومثل المنافق كمثل الارزية المستقيمة التى لا يصيبها شيء
حتى ياتيه الموت فيتصفه قصفا شرح خامة الزرع بيان شد در حديث اول باب صد وچهارم تفاوت
ميان اين تشبيه كه شامل جميع مومنان است وتشبيه سابق كه مخصوص بعض مومنان است باعتبار اينست كه
اينجا تشبيه اوجاع وامراض بباد شده واينجا تشبيه مرضيت بباد شده تكفيها بفا وهمزه بصيغه مضارع غائب
باب افعال است ودر بعض نسخ بعد از فا صورت الف است وبرين تقدير از باب منع است وهر دو بيك
معنى است الارزبة بكسر همزه وسكون راى بى نقطه وفتح زاى با نقطه وتشديد باى يك نقطه عصاى كوچكى كه
از آهن است حتى متعلق است بجار ومجرور در كمثل الارزبة فيقصفه بقاف وصاد بى نقطه وفا بصيغه مضارع معلوم
غائب باب ضرب است قصفا بفتح قاف وسكون صاد مفعول مطلق براى نوع يعنى گفت رسول الله صلى الله عليه
وآله حال مومن مانند حال نهال تازه روئيده است كه شبيه ميكنند از بادها چنين وچنين بمعنى هر طرفى وهم چنانست
مومن مضطرب ميكنند او را دردها وبيماريها وحال منافق مانند حال عصاى كوچك آهنى است كه راست است
اين صفت دارد كه نميخورد او را چيزى كه آن را كج كند تا آنكه آيد نزد آن منافق مرگ پس شكند او را شكستنى عظيم بيست
وششم اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال قال النبى صلى الله عليه وآله يوما لاصحابه ملعون
كل مال لا يزكى ملعون كل جسد لا يزكى ولو فى كل اربعين يوما مرة فقيل يا رسول الله اما زكوة المال
فقد عرفناها فما زكوة الاجساد فقال لهم ان تصاب بآفة شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه
السلام گفت كه گفت نبى صلى الله عليه وآله وسلم روزى براى اصحابش ملعون است هر مالى وهر بدنى كه زكوة آن گرفته نشود هر چند
كه در چهل روز يكبار باشد پس گفته شد اى رسول الله اما زكوة مال پس تحقيق شناخته ايم آن را پس چيست زكوة
بدنها پس گفت براى ايشان اينكه بر خورده شوند بآفتى اصل فتغيرت وجوه الذين سمعوا ذلك
منه فلما راهم قد تغيرت الوانهم قال لهم هل تدرون ما عنيت بقولى قالوا لا يا رسول الله قال

مطالعه شرح اصول كافى

بلى الرجل يخدش الخدشة وينكب النكبة ويعثر العثرة ويمرض المرضة ويشاك الشوكة وما اشبه هذا حتى ذكر فى حديثه اختلاج العين شرح البلى بکسر بای یک نقطه وفتح لام والف مقصوره مصدر معتل اللام یائی باب علم کشتگی ومراد اینجا آزار است الرجل مجرور ومضاف الیه است جمله یخدش تا آخر صفت الرجل است چه آن در حکم نکره است باعتبار آنکه الف ولام آن از برای عهد ذهنی است یخدش بخای بانقطه ودال بی نقطه وشین بانقطه بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است الخدشة منصوب بر مفعول مطلق است و تا برای وحدت است واو در وینکب بمعنی او ست وبرین قیاس است نظائر آن ینکب بنون وبای یک نقطه بصیغه مضارع مجهول باب نصر است یعثر بعین بی نقطه وثای سه نقطه ورای بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر و ضرب وعلم وحسن است یمرض برای بی نقطه وضاد بانقطه بصیغه مضارع معلوم باب علم است المرضة بسکون و فتح را بیماری یشاک بشین بانقطه والف بصیغه مضارع مجهول معتل العین باب نصر است وما اشبه هذا تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است وضمیر حدیثه راجع بنبی علیه السلام است الاختلاج بخای بانقطه وجیم پریدن چشم وماننداّن یعنی امام گفت پس از ترس از سخن متغیر شد رنگهای جمعی که شنیدند آن را پس چون دید ایشان را تحقیق متغیر شد رنگهای ایشان گفت ایشان را آیا میدانید که چه قصد کردم به سخن خود باین معنی که مراد من آفت شامل چه چیز است گفتند نه ای رسول الله گفت آزار مرد که خراشیده شود خراشیدنی خواه بسیار و خواه کم یا انداخته شود انداختنی یا بسر در آید بسر در آمدنی یا بیمار شود بیماری یا بخار خلیده شود خلیده شدنی رسول علیه السلام گفت هرچه که مانند بود این را که مذکور شد تا آنکه مذکور کرد در سخن خود پریدن چشم را

بست وهفتم اصل سالت اباعبد الله عليه السلام ايبتلى المومن بالجذام والبرص واشباه هذا قال فقال وهل كتب البلاء الا على المومن شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا مبتلا می شود مومن بخوره وبرص وامثال این راوی گفت پس امام گفت و آیا نوشته و واجب شده از جانب قضا وقدر الله تعالی بلا مگر بر مومن مراد اینست که مبتلا می شود باین بلا با **بست وهشتم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلام قال ان المومن ليكرم على الله حتى لو ساله الجنة بما فيها اعطاه ذلك من غيران ينتقص من ملكه شيئا وان الكافر ليهون على الله حتى لو ساله الدنيا بما فيها اعطاه ذلك من غيران ينتقص من ملكه شيئا شرح هر دو جا لو شرطیه امتناعیه است واعطاه جزا است ودلالت میکند براینکه مومن اگرچه الله تعالی را بصفات ربوبیت شناخته اما طلب جمیع جنت از او نمیکند میخواهد وکافر محال است آنچه طلب کند از الله تعالی باشد زیرا که چون الله تعالی مدرک بکنه با شخص نمی شود شناخت او منحصر است در شناخت او بصفات ربوبیت او در صفات الهیه الخ در نزد او جز آن نیست غایت فکر او ست الله نیست و کافر او را بصفات ربوبیت نشناخته مثل کسی که تابع مذهب زنادقه شده پندارد که واجب الوجود بالذات است و آن عقل عاشر است و برین قیاس است باقی اعتقادات فاسده واشارت

باین شده در سوره بقره اجیب دعوة الداع اذا دعان پس کسے اعتراض نکند که این حدیث دلالت می کند بر آنکه اگر کافر
وسعت دنیا را بیش از آنچه دارد طلب کند داده می شود و این خلاف واقع است شیئا هر دو جا منصوب است
چون قائم مقام مفعول مطلق است یعنی انتقاصا لیبوء بفتح لام و صیغه مضارع معلوم معتل العین باب نصر است
الهون بفتح ها و سکون واو سهولت چیزی در نظر کسے باینمعنی که وجود آن از روی اعتبار مانند عدم آن باشد دیگر
از جای در دنیا در دیگری را و آن کس از او آزرده نباشد اصلا سیئے یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدرستی که مومن هر آینه عزیزے باشد بر الله تعالی حتی که اگر سوال میکرد بهشت را با هر چه در آنست میداد
الله تعالی او را آن مطلب بی آنکه کم شود از بادشاهی او چیزی از کمی چه کسی که مقدور او غیر متناهیست وجود
مقدور او بعض امراست خزینه بادشاهی او با نیها کم نمی شود اصل وان الله لیتعاهد عبده المومن
بالبلاء کما یتعاهد الغائب اهله بالطرف وانه لیحمیه الدنیا کما یحمی الطبیب المریض شرح
الطرف بضم طای بی نقطه و فتح رای بی نقطه جمع طرفة الهای تازه کسب شده و مضمون این ظاهر است از شرح
حدیث هفدهم این باب بیست و نهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان فی کتاب علی
ان اشد الناس بلاء النبیون ثم الوصیون ثم الامثل فالامثل وانما یبتلی المومن علی قدر اعماله
الحسنة فمن صح دینه وحسن عمله اشتد بلاؤه شرح مضمون این موافق حدیث اول و دوم این باب
است اصل وذلک ان الله لم یجعل الدنیا ثوابا للمومن ولا عقوبة لکافر ومن سخف دینه وضعف
عمله قل بلاؤه وان البلاء اسرع الی المومن التقی من المطر الی قرار الارض شرح لم یجعل الدنیا
تا لکافر از قبیل وضع نفی لازم است در موضع ملزوم مراد اینست که دنیا نزد الله تعالی برابر پر پشه نیست و الا دادن
دنیا را فی الجمله ثواب مومن میکرد و دادگرفتن دنیا را فی الجمله عقوبت کافری کرد و بیان شد در حدیث بیست و هشتم
این باب باعتبار مومن و بی اعتباری کافر نزد الله تعالی و اعتبار آخرت نزد الله تعالے معلوم میکنی است
پس در دنیا برای مومن محض مصلحت آخرت منظور است که هر دو عمده اند در نظر الله تعالی و برای کافر
محض مصلحت دنیا منظور است که هر دو بی اعتبار اند در نظر الله تعالی العینی و آنچه مذکور شد برای این است
که الله تعالی نکرد دنیا را ثوابی برای مومنے و نه عذابی برای کافری و هر که تنگ شد دین او و سست شد عمل
آخرت او کم شد بلای او و بدرستی که بلا اشتابان تر است بسوی مومن پرهیزگار از باران تازه باریده بسوی پست
از جمیع زمین سی ام اصل عن یونس بن عمار قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ان هذا الذی
ظهر بوجهی یزعم الناس ان الله لم یبتل به عبدا له فیه حاجة فقال لی لقد کان مومن آل فرعون
مکنع الاصابع فکان یقول هکذا ویمد یدیه ویقول یا قوم اتبعوا المرسلین شرح
بیان حقیقت حاجت الٰهی شد در شرح حدیث بیستم این باب اطلاق مومن آل فرعون بر صاحب یاسین شده
در اینجا چنانچه ظاهر می شود از آنچه گذشت در حدیث دوازدهم این باب برائے اشعار بآنکه هر دو عبارت

سی ام از شرح اصول کافی

یک کس است دبنایت طول العمر بوده چه مومن آل فرعون درزمان موسی بوده و در سوره قصص و سوره مومن مذکور است
ال یا قوم اتبعوا المرسلین درزمان وصی عیسی شمعون یا درزمان عیسی بوده درسوره یٰس مذکور است و میان موسیٰ
یسی بروایت ابن جوزی درکتاب تنقیح هزار و ششصد وسے و دو سال بوده تبین قول الله در سوره یٰس و
من اقصی المدینة رجل یسعیٰ و مثل آن در سوره قصص اشارت بانیست که چون خورده داشته در میان شهر
ن بوده و چون بنهایت ناتوان بوده بمشقت راه سے آمده واسم او حبیب نجار است بفتح نون وتشدید جیم والف
اسے بی نقطه و مذکور شده در شرح حدیث دوازدهم این باب واسم دیگر او مومن آل یٰسین است چنانچه
کتاب خصال ابن بابویه درباب الثلثة مذکور است و صاحب قاموس در فصل خای بانقطه ولام گفته خربیل
کقندیل اسم مومن آل یٰسین و علی بن ابراهیم در تفسیر سوره مومن در آیت وقال رجل مومن من آل فرعون
ترجمانه گفته وکان مجذوما مکتعا وهو الذی قد وقعت اصابعه وکان یشیر الی قومه بیدیه المکتوعتین ویقول یا قوم
بعوا اهدکم سبیل الرشاد بیان مکتع شد در حدیث دوازدهم این باب مفعول یقول در اول محذوف است
ن جاری مجراے فعل لازم است مشار الیه هکذا رد امام اصابع خود راست چنانچه مذکور شد در حدیث
ازدهم سیعنے روایت است از یونس بن عمار گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستے که
بر وصی که ظاهر شده برروے من دعوی می کنند مردم که الله تعالےٰ مبتلا نگرده بآن بنده را که او را در
بنده حاجتے باشد یا بمعنی که آن بنده مومن باشد مرا دی گفت پس امام گفت مرا هرآئینه بتحقیق بوده سبب
ار ریخته انگشتان او دست از خوره لیس سخن بسے کرد چنین و می کشید دو دست خود را و می گفت اسے
بعت تابع شوید فرستادگان عیسیٰ را | اصل ثم قال لی اذا کان الثلث الاخیر من اللیل فے
له فتوضا وقم الی صلوتک التی تصلیها فاذا کنت فی السجدة الاخیرة من الرکعتین
اولیین فقل وانت ساجد یا علی یا عظیم یا رحمن یا رحیم یا سامع الدعوات یا معطی
خیرات صل علی محمد واعطنی من خیر الدنیا والاخرة ما انت اهله واصرف عنی من شر الدنیا
والاخرة ما انت اهله واذهب عنی بهذا الوجع وتسمیه فانه قد غاظنی واحزننی ولح فی الدعاء
فما وصلت الی الکوفة حتی اذهب الله عنی کله | شرح کان ناقصه است واسمش ضمیر مستتر راجع بالام
ند انست الثلث منصوب است بر ظرف زمان بقرینه فی اوله که بدل الثلث است وظرف خبر کان است
الثلث مرفوع واسم کان باشد و فی اوله خبر باشد لازم آید که جزو ظرف کل شود حقیقت معنی صل علے
وآل محمد مفصلاً مذکور شد در شرح حدیث سی وهشتم باب هفتم کتاب الحجة وتسمیه کلام امام است که درمیان
ای دعا در آمده و داخل دعا نیست سیعنے بعد ازان گفت مرا چون شود جهان در دو دانگ آخر از شب
در اول آن دو دانگ آخر از شب و تنوتبانه و برخیز بسوی نماز شب خود که میگذاری آنرا در هر شب پس
شدی در سجده چهارم از دو رکعت اول پس بگو بر حالی که تو در سجده باشی ای عالی مرتبه ای بزرگ

ترجمه ای مدبر کل عالم ای مهربان بر مومنان ای شنوا ای دعاها ای دهنده خوب ترا درود کن بر محمد وال محمد و ده مرا از هر
بتر دنیا و آخرت انچه اهل آنی باین معنے که دیگری اختیاری در آن ندارد و بگردان از من از جمله شر دنیا و آخرت انچه
که تو اهل آن که دیگرے اختیاری در آن ندارد و برطرف کن از من این آزار را تمام بر آن آزار را باین معنے
بجای بنقاد وجع بگو بهذا البرص واین تعبیر اشارت است باینکه این دعا در غیر برص نیز مقبول است چه بدرستے که
آن آزار تحقیق بخشم آورده مرا واندوهناک کرده مرا والحاح وزاری کن در دعا پیش اینکه گو سے چنانچه می آید در
کتاب الدعا در حدیث یازدهم باب دعوات موجزات لجمیع الحوائج للدنیا والآخرة یونس گفت پس نرسیدیم از مدینه
بسوی کوفه تا آنکه برطرف کرد الله تعالی بسبب آن دعا از من جمیع آن آزار را و اثرے از آن نماند اصلا

باب صد و هفتم اصل باب فضل فقراء المسلمین

شرح این باب بیان فضیلت فقیران مسلمانانست یعنی زیادتی خوبی ایشان را بر اغنیای مسلمانان مخفی
نماند که مراد بیان فضیلت جمعی است که فقر ایشان بسبب گناه ایشان نیست مثل اینکه از اول فقر مخلوق
شده اند و فقر ایشان تا آخر عمر باقیست پس منافات ندارد با حادیثے که می آید در باب صد و یازدهم که باب
الذنوب است که گاہے گناه باعث حدوث فقر بعد از غنی مے شود و عمل صالح باعث غنی بعد از فقر
مے شود درین باب بست و سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان فقراء المومنین یتقلبون فی ریاض الجنة قبل اغنیائهم باربعین خریفا ثم قال سأضرب
لك مثل ذلك انما مثل ذلك مثل سفینتین مربهما علی عاشر فنظر فی احدهما فلم یر فیها شیئا
فقال اسربوها ونظر فی الاخری فاذا هی موقرة فقال احبسوها شرح یتقلبون بقاف و تشدید لام
و باے یک نقطه بصیغه مضارع باب تفعل است التقلب غلطیدن برای فراغت و انتقال از جائے
بجای برای سیر و تصرف و همه اینجا مناسب است الخریف بفتح خای با نقطه و کسر رای بی نقطه و سکون یای
دو نقطه در پائین و فا پائیز که وقت بریدن و چیدن میوه است و مراد اینجا سال است و تعبیر از سال باعتبار
اینست که هر صاحب مواجبی سالیانه خود را در آن وقت بالتمام مے گیرد و مر بتشدید راے بی نقطه بصیغه
ماضی مجهول مضاعف باب نصر است با در بهما برای تعدیه است و ظرف نائب فاعل است العاشر کسیکه
ده یک می گیرد از تجار اسربوا بالسین بی نقطه و رای بی نقطه و بای یک نقطه بصیغه امر حاضر باب افعال است
موقرة بواو و قاف و رای بی نقطه بصیغه اسم مفعول یا اسم فاعل باب افعال است الایقار سنگین کردن و
صاحب سنگین شدن احبسوا بالصیغه امر باب ضرب است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدرستی که مومنان فقیران بفراغت و امی غلطند در باغهای بهشت پیش از اغنیای ایشان بچهل سال
بعد از آن گفت خواهم زد برای تو مثل آنرا جز این نیست که مثل آن مثل دو کشتی است که گذرانیده شدند
بده یک گیری پس نگاه کرد در یکی از آن دو پس ندید در آن متاعی پس گفت روانه کنید آنرا و نگاه کرد در دیگری پس دید که آن پرست پس گفت نگاه دارید

[illegible]

او را از بیاد کرده دیگرے پس ناگاه آن سنگین کرد چشمه دیر بارید پس گفت نگاه دارید آزاد دوم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام المصائب منح من الله والفقر مخزون عند الله شرح المنح بکسر میم
و فتح نون و حای بی نقطه جمع منحه بکسر میم و سکون نون عطا المعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام مصیبتها
بخششها ست از جانب الله تعالی برای مومنان و مفلسی از جمله مصیبتها در خزینه کرده شده است نزد الله
تعالے این معنی که عوض آن نهایت عظیم است سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه
و آله یا علی ان الله جعل الفقر امانة عند خلقه فمن ستره اعطاه الله مثل اجر الصائم القائم
و من افشاه الی من یقدر علی قضاء حاجته فلم یفعل فقد قتله اما انه ما قتله بسیف ولا رمح
و لکنه قتله بما نکا من قلبه شرح نکا بنون و همزه والتنکئة با ضم معلوم باب منع است یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله ای علی بدرستی که الله تعالی گردانیده است مفلسی را امانت نزد مومنان پس هر که پوشاند
آن را میدهد الله تعالی او را مثل ثواب روزه دار شب خیزد و هر که اظهار کند آن را بسوی کسی که توانائی بر اداء
حاجت او دارد پس نکند پس تحقیق کشته او را آگاه باش بدرستی که او نکشته او را بشمشیر و نه نیزه و لیکن
او کشته او را بسبب الخ جراحت کرده آن را از جمله دل او چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه
السلام کلما ازداد العبد ایمانا ازداد ضیقا فی معیشته شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر چند
که زیاده می شود بنده باعتبار ایمان زیاده می شود باعتبار تنگی در معاش خود پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه
السلام لولا الحاح المومنین علی الله فی طلب الرزق لنقلهم من الحال التی هم فیها الی حال
اضیق منها شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام اگر نمی بود زاری مومنان نزد الله تعالے در طلب
وسعت رزق هر آئینه میگردانید ایشان را از حالیکه ایشان بسوی حالیکه تنگ تر از آن باشد در معاش
ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ما اعطی عبد من الدنیا الا اعتبارا ولا زوی
عنه الا اختبارا شرح الاعتبار بالعین بی نقطه و بای دو نقطه در پائین و رای بے نقطه مصدر باب
افتعال عیب ناک شمردن ماخوذ است از عیره بفتح عین و سکون یا بمعنی دراز گوش و نصب آن بر مفعول
له است زوی بزای با نقطه بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است و ظرف نائب فاعل است و فاعل محذوف
و نیاست الاختیار برگزیدن یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام داده نشد بنده مومن از مال دنیا مگر
برای عیب ناک شمردن الله تعالے او را و دور کرده از او نشد مگر برای بی عیب شمردن الله تعالی او را هفتم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس لمصاص شیعتنا فی دولة الباطل الا القوت
شرقوا ان شئتم او غربوا لن ترزقوا الا القوت شرح المصاص بضم میم و صاد بی نقطه
و الف و صاد بے نقطه خالص یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست برای
خالص شیعه امامیه در نوبت پادشاهی باطل مگر قوت لا یموت بمشرق بروید اگر خواهید یا بمغرب بروید

هرگز. ودری کرد نخواهید شد ای شیعیان خالص گر توت هشتم اصل قال النبی صلی الله علیه وآله
یا علی الحاجة امانة الله عند خلقه فمن کتمها علی نفسه اعطاه الله ثواب من صلی ومن کشفها
الی من یقدر ان یفرج عنه ولم یفعل فقد قتله اما انه لم یقتله بسیف ولا سنان ولا سهم ولکن
تقتله بما نکا من قلبه شرح السنان بکسر سین و دو نون سر نیزه مضمون این نزدیک بمضمون حدیث سوم این
باب است نهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله عزوجل یلتفت یوم القیمة الی فقراء
المؤمنین شبیها بالمعتذر الیهم فیقول وعزتی وجلالی ما افقرتکم فی الدنیا من هوان بکم علی و
لترون ما اصنع بکم الیوم فمن زود فی دار الدنیا معروفا فخذوا بیده فادخلوه الجنة شرح
لترون بسکون واو و تخفیف نون مفتوحه بالضم واو و تشدید نون تاکید ثقیله است ما موصوله یا استفهامیه است زود
بزای بانقطه و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است من در منکم اسم است یعنی بعض و در بعض
نسخ احدا منکم است و برین تقدیر حرف جر است برای تبعیض معروفا صفت مفعول مطلق محذوف
است بتقدیر تزویدا معروفا یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که الله عزوجل توجه میکند
روز قیامت بسوی فقرای مومنان مانند عذر خواه بسوی ایشان باین روش که می‌گوید قسم بعزت وجلال
خودم که فقیر نکردم شما را در دنیا بسبب خواری که شما را باشد نزد من و هر آئینه می‌بینید آنچه را که می‌کنم با شما امروز
پس هر که طعمه دادیکی از شما را در خانه دنیا طعمه دادنی خوب که بقصد رضای الٰهی و بی منت و آزار باشد پس خوب
بگیرید دست او را پس داخل کنید او را در بهشت اصل قال فیقول رجل منهم یا رب
ان اهل الدنیا تنافسوا فی دنیاهم فنکحوا النساء ولبسوا الثیاب اللینة واکلوا الطعام وسکنوا الدور
ورکبوا المشهور من الدواب فاعطنی مثل ما اعطیتهم فیقول الله تبارک وتعالی لک ولکل عبد
منکم مثل ما اعطیت اهل الدنیا الی ان انقضت الدنیا سبعون ضعفا شرح التنافس بنون
وفا و سین بی‌نقطه مصدر باب تفاعل رغبت جمعی در چیزی بقصد غالب شدن بر یکدیگر لعنوان مبالغه بود یعنی
امام گفت پس می‌گوید مردی از جمله فقرای مومنان ای صاحب کل اختیار من بدرستی که بی‌نیازان دنیا
بغایت رغبت در دنیای خود کردند پس جماع کردند زنان متعدد را و پوشیدند جامه‌های نرم را و خوردند طعام
دلخواه خود را و نشستند در خانه‌های متعدد مثل تابستانی و زمستانی و سوار شدند عالی مرتبه مشهور در خوبی
را انجا برو ما پس بده مرا مثل آنچه دادی ایشان را پس میگوید الله تبارک وتعالی برای تست و برای
هر بنده از جمله شما فقرای مومنان است مثل آنچه دادم اهل دنیا را از آنوقت که موجود شد دنیا تا آنکه خرید
شد دنیا هفتاد برابر دهم اصل عن اسمعیل بن سهل واسمعیل بن عباد جمیعا یرفعانه
الی ابی عبد الله علیه السلام قال ما کان من ولد آدم مومن الا فقیرا ولا کافر الا غنیا حتی جاء ابراهیم
علیه السلام فقال ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا فصیر الله فی هؤلاء اموالا وحاجة شرح

روایت است از اسمعیل بن سهل و اسمعیل بن عباد هر دو در حالیکه بالا سه بیرد دید روایت را تا امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت نبود از فرزندان آدم مومنی مگر فقیر و نه کافری مگر غنی تا آنکه آمد ابراهیم علیه السلام پس گفت ای صاحب
کل اختیار مگردان ما را باعث زیادتی ضلالت برای جمعی که کافر شدند اشارت است آیت سوره ممتحنه دیا بنکه اگر
در میان مومنان غنی نیاز اصلا نباشد کافران بیشتر بحدیث نمیوند در یادی کنند کفر خود را پس گردانید الله تعالی
در مومنان مال و حاجت یعنی که بعض ایشان را مالدار خلق کرد و بعض دیگر را حاجتمند و گردانید در کفار مال و
حاجت یازدهم اصل جاء رجل موسر الی رسول الله صلی الله علیه وآله نقی الثوب فجلس الی
رسول الله صلی الله علیه وآله فجاء رجل معسر درن الثوب فجلس الی جنب الموسر فقبض
الموسر ثیابه من تحت فخذیه فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله اخفت ان یمسک
من فقره شیء قال لا قال فخفت ان یصیبه من غناک شیء قال لا قال فخفت ان یوسخ ثیابک قال لا
شرح ثیاب یعنی اطراف ثوب است من بمعنی فی است ضمیر فخذیه راجع بموسر است و اشارت است باینکه چهار زانو
نشسته بود و جمع کردن طرفی دیگر برای موافقت این طرف است خفت بکسر خای بانقطه مثل العین واوی
بصیغه مخاطب باب علم است در اصل خوفت بوده نقل حرکت واو بما قبل شده و محذوف شده برای التقای
ساکنین و نزد بعضی بفتح خا است بقلب واو بالف و حذف ان یمسک بتشدید سین بی نقطه بصیغه مضارع
معلوم مضاعف باب علم است یوسخ بواو و سین بی نقطه و خای بانقطه بصیغه مضارع معلوم مثل الفار یا باب افعال
یا باب تفعیل است ضمیر مستتر راجع بمعسر و فاعل است و ثیابک منصوب و مفعول است یا از باب علم است
و ثیابک مرفوع و فاعل است یعنی آمد مردی صاحب ثروت بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
پس آمد مردی تنگدست چرکین جامه پس نشست بسوی آن صاحب ثروت پس جمع کرد آن صاحب ثروت
اطراف جامه خود را از زیر دو ران خود پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه وآله آیا ترسیدی که ملاقات کند ترا از جمله فقر او
چیزی گفت نه گفت پس ترسیدی که بگیرد چرکین کند اطراف جامه ترا گفت نه اصل قال فما حملک علی ما صنعت
فقال یا رسول الله ان لی قرینا یزین لی کل قبیح و یقبح لی کل حسن وقد جعلت له نصف مالی فقال
رسول الله صلی الله علیه وآله للمعسر اتقبل قال لا فقال له الرجل ولم قال اخاف ان یدخلنی ما دخلک
شرح قرین بفتح قاف و کسر رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و نون عبارت از مال دنیا است یا عبارت
از شیطانیست که با مالداران می باشد و حاصل هر دو یکیست یعنی رسول علیه السلام گفت پس چه باعث شد
ترا بر آنچه کردی پس آن مرد گفت ای رسول الله مرا همرازی است که خوب وا می نماید برای من هر بد را
و بد می نماید برای من هر خوبی را و تحقیق گردانیدم برای آن معسر نصف مال خود را پس گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله معسر را آیا قبول میکنی گفت نه پس از روی تعجب گفت معسر را آن مرد موسر و چرا قبول نمیکنی گفت می ترسم
که داخل شود مرا آنچه داخل شده ترا که قرین باشد یا خوب شمردن هر بد و بد شمردن هر خوب باشد و حاصل هر دو یکیست

دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی مناجاة موسی علیه السلام یا موسی اذا رأیت الفقیر مقبلا فقل مرحبا بشعار الصالحین واذا رأیت الغنی مقبلا فقل ذنب عجلت عقوبته شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود در رازی که الله تعالے دی بموسی علیه السلام کرد اینکه ای موسے چون دیدی فقیر را که آورنده برخودت یا رو دیگرے لیس بگو خوش آمد لباس صدوقی صالحان وچون دیدی بی نیازی را روآورنده لیس بگو این گناهیست که تعجیل داده شده آزار آن یعنی که لسبب قبیحی است که الله تعالے در صاحبش دانسته وآزار آن در دنیا بصاحبش رسے رسید چنانچه مجرب است در مالداری ومضمون این نزدیک است بانچه گذشت در حدیث ششم این باب سیزدهم اصل قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم طوبی للمساکین بالصبر وهم الذین یرون ملکوت السموات والارض شرح حقیقت طوبی بیان شد در حدیث سی ام باب نوزدهم یا الصبر حال است از مساکین چه آن در حکم مفعول است بواسطه حرف جر یعنی گفت نبی صلی الله علیه وآله بهتر باد برای مسکینان برحالی که با شکیبائی باشند والیشان آنجمعی که خوب میدانند کمال پادشاهی آسمانها وزمین را یعنی که می فهمند که صاحب آن ملکوت عاجز یا بخیل نیست پس برای مصلحتی عظیم مومنان را تنگدست کرد چهاردهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا معشر المساکین طیبوا نفسا واعطوا الله الرضا من قلوبکم یثبکم الله عز وجل علی فقرکم فان لم تفعلوا فلا ثواب لکم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله اے گروه مسکینان خوش باشید باعتبار خاطر وبدهید الله تعالی را رضا بمسکین بودن از دلهای خود تا ثواب دهد شما را الله عز وجل لسبب بچیزے شما ومخصوص عوض نباشد لیس اگر نکنید یعنی که ندهید آن رضا را لیس نیست ثوابی برای شما لسبب بچیزے مراد اینست که ثواب در مقابل فعل اختیاریست وفقر اختیاری نیست لیس ثواب نخواهد محض عوض خواهد بود پانزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا کان یوم القیمة امر الله تبارک وتعالی منادیا ینادی بین یدیه این الفقراء فیقوم عنق من الناس کثیر فیقول عبادی فیقولون لبیک ربنا فیقول انی لم افقرکم لهوان بکم علی ولکنی انما اخترتکم لمثل هذا الیوم تصفحوا وجوه الناس من صنع الیکم معروفا ما یصنعه الا فی تکافوه عنی بالجنة شرح یوم منصوب می تواند بود چنانچه گذشت در حدیث آخر باب صد وششم ومی تواند بود که مرفوع باشد وکان تامه باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون شود عالم در روز قیامت امر کند الله تبارک وتعالے ندا کننده را که ندا کند نزد الله تعالی یعنی که چنانچه الله تعالی نزد همه کس حاضر است ندای او نیز بهمه کس میرسد که کجا اند جمعی که بی چیز ان بودند در دنیا لیس برخیزند جمعی از مردم که بسیار اند لیس الله تعالی میگوید ای بندگان من لیس ایشان میگویند لبیک ای صاحب کل اختیار ما لیس الله تعالے میگوید که من بی چیز نکردم شما را در دنیا برای خواریکه باشد با شما بر من ولیکن من جز این نیست که برگزیدم شما را ابچیز

کردن شما برای چنین روزے وارسید بودهای مردم را پس هر که کرده باشد در دنیا بسوے شما عطائی که نکرده باشد آنرا مگر در راه رضای من پس مکافاة کنید او را بوکالت من به بهشت **شانزدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لولا الحاح هذه الشیعة علی الله فی طلب الرزق لنقلهم من الحال التی هم فیها الی ما هو اضیق **شرح** هذه الشیعة اشارت بشیعه امامیه است واحتراز است بزیدیه وامثال ایشان ومضمون این گذشت در حدیث پنجم این باب **هفدهم اصل** عن محمد بن الحسین بن کثیر الخزاز عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لی اما تدخل السوق اما تری الفاکهة تباع والشیء مما تشتهیه فقلت بلی فقال اما ان لک بکل ما تراه فلا تقدر علی شرائه حسنة **شرح** روایت است از محمد بن حسین بن کثیر خز فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت مرا آیا داخل نمیشوی بازار را آیا نمی بینی میوه را که فروخته می شود و چیزی را که غیر میوه است از متاعها که فروخته میشود از جمله آن چه تو شوق داری آنرا میسر نیست ترا خریدن آن برای بی چیزی پس گفتم بلی پس گفت آگاه باش به نسبت که ترا بهر چه می بینی آنرا پس قدرت نداری بر خریدن آن حسنه ایست نزد الله تعالی مراد بحسنه اینجا عوض است وممکن است که مراد ثواب در مقابل صبر و رضا بالقضا باشد چه آن فعل اختیاری است **بیستم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله جل ثناؤه لیعتذر الی عبده المحوج فی الدنیا کما یعتذر الاخ الی اخیه فیقول وعزتی وجلالی ما احوجتک فی الدنیا من هوان کان بک علیّ فارفع هذا السجف فانظر الی ما عوضتک من الدنیا قال فیرفع فیقول ما ضرنی ما منعتنی مع ما عوضتنی **شرح** لیعتذر برسبیل مجاز است چنانچه ظاهر شد در حدیث نهم این باب المحوج بضم میم وسکون حاے بی نقطه وفتح واو وجیم صاحب حاجت کرده شده و بکسر واو صاحب حاجت وهر دو اینجا مناسب است السجف بفتح وکسر سین بی نقطه وسکون جیم وفا پرده ما در ما ضرنی نافیه است ما در منعتنی مصدریه است ما در عوضتنی موصوله است ومصدریه میتواند بود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه الله هر آئینه عذر خواهی میکند بسوی بنده او که محتاج باشد در دنیا چنانچه عذر خواهی میکند برادر بسوی برادرش پس میگوید قسم بعزت وبزرگی خودم که صاحب حاجت نکردم ترا در دنیا بسبب بی قدری که باشد با تو نزد من پس بردار این پرده را پس نظر کن بسوی آنچه عوض دادم ترا از دنیا امام گفت پس برمیدارد پرده را پس میگوید ضرر نکرد مرا ندادن تو مرا با آنچه بعوض دادی مرا **نوزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان یوم القیمة قام عنق من الناس حتی یأتوا باب الجنة فیضربوا باب الجنة فیقال لهم من انتم فیقولون نحن الفقراء فیقال لهم اقبل الحساب فیقولون ما اعطیتمونا شیئا تحاسبونا علیه فیقول الله عز وجل صدقوا ادخلوا الجنة **شرح** تحاسبونا بتشدید وتخفیف نون جایز است مثل دو قرائت از جمله سه قرائت در سوره زمر تامرونی که غیر نافع وابن عامر بتشدید نون خوانده اند ونافع بتخفیف نون خوانده وابن عامر بنون اول مفتوح وثانی مکسور

خواندہ مخاطب در صدر قول الملائکہ است ادخلوا الجنۃ بغیر حساب ارباب اغنیا است و مخاطب اینجا نیز ملائکہ است واز قبیل ذکر
لازم واراده ملزوم است وکنایہ از فتح الباب است ولہذا حذف مفعول شده تا مراد این باشد کہ فتح باب بہشت
دخول بر مستحق دخول است خواه فقرا وخواه غیر فقرا اگرچہ فقرا باعث فتح شده باشند اولا ومی تواند بود کہ ادخلوا الجنۃ
ارباب نصر باشد ومخاطب فقرا باشند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت چون
شود عالم در روز قیامت بر میخیزند جمعی از مردم تا اینکہ آیند بدر بہشت پس کوبند در بہشت را پس گفتہ شود
ایشان را از جانب ملائکہ خازنان بہشت کہ کیانید شما پس می گویند ما فقرائیم از جملہ مومنان پس گفتہ می شود
ایشان را بر سبیل تعجب کہ آیا پیش از حساب می خواہید کہ داخل بہشت شوید پس می گویند نداده اید در دنیا
چیزی کہ حساب خواہید از ما بر سر آن یعنی کہ اللہ تعالی نداد و نسبت آن بملائکہ باعتبار این است
کہ ایشان مقربان درگاه اللہ تعالی اند مانند وکلا پس می گوید اللہ عزوجل راست گفتند بکشائید در را تا شروع
در دخول بہشت شود بستم اصل سمعت ابا الحسن موسی علیہ السلام یقول ان اللہ عزوجل
یقول انی لم اغن الغنی لکرامۃ بہ علی ولم افقر الفقیر لہوان بہ علی وہو مما ابتلیت بہ الاغنیاء بالفقراء
ولولا الفقراء لم یستوجب الاغنیاء الجنۃ شرح ہوان راجع است بتفاوت کہ مفہوم از کلام سابق است
یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیہ السلام میگفت بدرستی کہ اللہ عزوجل میگوید در حدیث قدسی بدرستیکہ
من بی نیاز نکردم بی نیاز مومن را برای گرامی بودن کہ با او ست بر من وبیچیز نکردم بی چیز مومن را برای خواری کہ
با او ست بر من وآن تفاوت میان اغنیا وفقرا از جملہ چیزہا است کہ آزموده کرده ام بآنہا اغنیا را بسبب
وجود فقرا واگر نہ وجود فقرا میبود مستحق نمیشدند اغنیا بہشت را یعنی کہ از جملہ عمده عبادات اغنیا وارسیدن بفقرا
است بست ویکم اصل قال ابو عبد اللہ علیہ السلام میا سیر شیعتنا امناؤنا علی محاویجہم
فاحفظونا فیہم یحفظکم اللہ شرح المیاسیر بفتح میم ویاء دو نقطہ در پائین والف وکسر سین بی نقطہ
وسکون یاء دو نقطہ در پائین ورای بی نقطہ جمع موسر بصیغہ اسم فاعل باب افعال صاحبان ثابت
یعنی گفت امام جعفر صادق علیہ السلام صاحبان وسعت از جملہ شیعہ ما امینان ما اند بر صاحبان حاجت
شیعہ ما یعنی کہ مال ایشان از ما است چنانچہ بیان شد در باب صد وچہارم کتاب الحجۃ وایشان وکلای
ما اند در تفقد دادن اہل حاجت شیعہ پس نگاه دارید جانب ما را بترک خیانت تا نگاه دارد جانب شما را
اللہ تعالی در روز قیامت مخفی نماند کہ ظاہر این حدیث این است کہ حصہ امام را از خمس باہل حاجت توان داد
بست ودوم اصل قال امیر المومنین علیہ السلام الفقر ازین للمومن من العذار
علی خد الفرس شرح لام در للمومن برای تعدیہ است العذار بفتح عین بی نقطہ وذال بالنقطہ والف
ورای بی نقطہ آنچہ از لجام بر خد است الخد بفتح خای بالنقطہ وتشدید دال بی نقطہ آنچہ از دو طرف میان چشم
وطرف دہن است یعنی گفت امیر المومنین صلوات اللہ علیہ بی چیزی آرایش دہنده تر است مومن را

در سایه بر طرف روی اسب تشبیه نفر بعد از دراز داشتن از بعض حرکات بغایت لطیف است لبست و نهم
اصل سالت علی ابن الحسین صلوات الله علیهما عن قول الله عزوجل ولولا ان یکون الناس
امة واحدة قال عنی بذلک امة محمد ان یکونوا علی دین واحد کفارا کلهم لجعلنا لمن یکفر
لبیوتهم سقفا من فضة ولو فعل الله ذلک بامة محمد لحزن المومنون وغمهم ذلک ولم یناکحوهم
ولم یوارثوهم شرح خواندن امام لجعلنا تا آخر برای استدلال بر اراده معنی مذکور است لبیوتهم بدل اشتمال
یکفر است غمهم بغین با نقطه است ومشار الیه ذلک مصدر حزن باشد یعنی پرسیدم امام زین العابدین علیه السلام
را از قول الله تعالی در سوره زخرف واگر نه این میبود که بودند مردم یک گروه گفت خواسته است بآن قول امت محمد را
باین معنی که مراد به الناس امة محمد است چه ان یکونوا بلفظ مضارع است وبعد از نزول این امتی غیر محمد نیست
این را خواست که شوند مردم بر یک دین کفار باشند جمیع ایشان باین معنی که مراد با امت واحده جمعی است که اجماع
بر کفر کنند ولهذا تتمه آیت گفته هر آینه میگردانیم برای هر که کافر شود بعد بر کل عالم با نکار امام عالم بجمیع احکام بعد
از محمد علیه السلام برای خانه های ایشان سقفها از نقره امام در بیان استدلال گفت واگر می کرد الله تعالی این
گردانیدن سقفهای نقره را با امت محمد که کافر شدند بانکار امام حق هر آینه دلگیر می شدند مومنان که اقرار
با امام حق کردند وغمگین می کرد آن فعل الهی ایشان را ونزد حجت نمی کردند کافران با مومنان باین معنی که نه دختر
می دادند بایشان ونه دختر از ایشان می خواستند ونسبتی که باعث میراث شود نمیکردند ایشان مراد اینست
که چون کافران چنین می کردند با مومنان مومنان از ایمان بر می گشتند پس جمیع مردم کفار می بودند

باب صد و هشتم اصل باب

شرح این باب را بی عنوان آورده برای کمال مناسبت بباب سابق فرق این است که درین باب دلالت بر
نص نقره باعتبار مفهوم واشارت است نه باعتبار منطوق کلام ودر بعض نسخ لفظ باب اینجا نیست ودرین باب
دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه دخل علیه واحد فقال له اصلحک
الله انی رجل منقطع الیکم بمودتی وقد اصابتنی حاجة شدیدة وقد تقربت بذلک الی اهل
بیتی وقومی فلم یزدنی بذلک منهم الا بعدا قال فما اتاک الله خیر مما اخذ منک قال جعلت
فداک ادع الله لی ان یغنینی عن خلقه قال ان الله قسم رزق من شاء علی یدی من شاء
ولکن اسال الله ان یغنیک عن الحاجة التی تضطرک الی لئام خلقه شرح تعدیه منقطع بالی بنابر
تضمین معنی متوجه است با در بذلک برای ملابست است ومشار الیه ذلک مصدر اصابتنی است ضمیر مستتر در
فلم یزدنی راجع بمصدر تقربت است بعدا مستثنای مفرغ ومفعول لم یزدنی است فا در فما برای تفریع برانی
رجل منقطع الیکم تا آخر است ما موصوله است وعبارت از مضمون منقطع الیکم بمودتی است ومبتدا است
آتاک بهمزه والف وتای دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب افعال است خبر مرفوع است وخبر مبتدا است اللئام بکسر لام

و ہمزہ کا سے منقلب بیای شود والف مع لیم بفتح لام وکسر ہمزہ وسکون یا رخسیان یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ شان اینست کہ داخل شد براو یکی از مردان پس گفت امام را گمیدارد ترا اللہ تعالی بدرستی کہ من مردیم گسستہ از اثر دیگر متوجہ بسوی شما بدوستی خود تحقیق دریافتہ مرا احتیاجی سخت وتحقیق نزدیکی کردم با آن حال بسوی اہل بیت خود وخویشان خود پس زیادہ کرد آن نزدیکی برای من بسبب آن حال از جانب ایشان گر دوری را امام گفت پس آن دوستی اہل البیت کہ دادہ ترا اللہ تعالی بہتر است از مال دنیا کہ دادہ گرفتہ از تو آن مرد گفت ترا بہ شوم دعا کن اللہ تعالے را برای من کہ بی نیاز کند مرا از مخلوقان او امام گفت بدرستی کہ اللہ تعالی نصیب کردہ رزق ہر کرا کہ خواستہ بر دو دست ہر کہ خواستہ ولیکن می طلبم از اللہ تعالی کہ بی نیاز کند ترا از احتیاجی کہ بیچارہ ولا کند ترا بسوی نامردان مخلوقین او کہ ائمہ ضلالت وتابعان ایشان وامثال ایشان باشند دوم اصل

من ابی عبد اللہ علیہ السلام قال الفقر الموت الاحمر قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام الفقر من الدینار والدرہم فقال لا ولکن من الدین شرح الموت الاحمر مرگ سخت وکشتہ شدن وہر دو اینجا مناسب است سیفتے روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بیخبری مرگ مشکل است پس گفتم امام علیہ السلام را آیا مراد بیخبری از زر وطلا ونقرہ است پس گفت نہ ولیکن مراد از بے خبری از دین حق است

باب صد ونہم اصل باب ان للقلب اذنین ینفث فیہما الملک والشیطان

شرح این باب بیان اینست کہ دل را دو گوش است کہ می دمد در آنہا فرشتہ در یکی با امر باعمال خیر ونہی از اعمال شر شیطان در دیگری با امر باعمال شر ونہی از اعمال خیر درین باب سہ حدیث است اول اصل من ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ما من قلب الا ولہ اذنان علی احدہما ملک مرشد وعلی الاخری شیطان مفتن ہذا یأمرہ وہذا یزجرہ الشیطان یامرہ بالمعاصی والملک یزجرہ عنہا وہو قول اللہ عز وجل عن الیمین وعن الشمال قعید ما یلفظ من قول الا لدیہ رقیب عتید شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت نیست ہیچ دلی مگر ہر حالی کہ او راست دو گوش شنوا بریکے از آنہا فرشتہ ایست راہنما وبر دیگری دیو ایست گمراہ کنندہ این امر میکند او را بخیری واین نہی میکند او را از آن خیر بیان این آنکہ مثلاً دیو امر میکند او را بمعصیت و فرشتہ نہی میکند او را از آنہا وآنچہ گفتہ شد مضمون قول اللہ عز وجل است در سورہ قاف از جانب راست واز جانب چپ دیو است نمیگوید آدمی ہیچ سخنے مگر آنکہ نزد او پائندہ ایست حاضر وبیان شد در حدیث چہاردہم باب ہفتاد وہشتم کہ آن پائندہ حاضر اللہ تعالے است دوم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان للقلب اذنین فاذا ہم العبد بذنب قال لہ روح الایمان لا تفعل وقال لہ الشیطان افعل واذا کان علی بطنہا نزع منہ روح الایمان شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستی کہ دل آدمی را دو گوش شنوا است پس چون قصد گناہی کند میگوید او را باعث زندگی ایمان سوم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ما من مومن الا ولقلبہ اذنان فی جوفہ اذن ینفث فیہا الوسواس الخناس واذن ینفث فیہا الملک فیؤید

له المومن بالملك فذلك قوله تعالى وايدهم بروح منه شرح ذکر سفیه چو قد برای دفع توهم اراده دو گوش ظاهر
است چه از آنها نیز بدل می رسد الوسواس بفتح واو اسم مصدر استعمال آن بر وسوسه کننده برای مبالغه است
یعنی اینکه بغایت ترغیب کننده بمعصیت است و بکسر واو مصدر است یعنی ترغیب دل بمعصیت الخناس بغایت
واپس رونده در وقت طاعت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مومنی
مگر حالی که برای دل او دو گوش شنوا است در درون آن گوش میدمد در آن دیو بغایت وسوسه کننده بغایت
واپس رونده و گوش میدمد در آن فرشته پس مدد می کند الله تعالی مومنان را بتوفیق میل بجانب فرشته بیان این آنکه
مذکور شد مضمون قول الله تعالی است در سوره مجادله و مدد کرد الله تعالی مومنان را بباعث زندگی از جانب او

باب صد و دهم اصل باب الروح الذی اید به المومن

شرح این باب بیان باعث زندگیست که مدد کرده شده بآن مومن درین باب یک حدیث است اصل
دخلت علی ابی الحسن صلوات الله علیه فقال لی ان الله تبارك وتعالى اید المومن بروح منه تحضره
فی کل وقت یحسن فیه ویتقی وتغیب عنه فی کل وقت یذنب فیه ویعتدی فهی معه تهتز سرورا
عند احسانه وتسیخ فی الثری عند اساءته شرح داخل شدم بر مجلس امام موسی کاظم صلوات الله
علیه وآله پس گفت مرا بدرستی که الله تعالی مدد کرد مومن را بباعث زندگی که از جانب اوست و آن فرشته ایست
چنانچه در حدیث آخر باب السابق مذکور شده حاضر می باشد نزد او در هر وقت که نیکوکاری می کند در آن وقت
و پرهیزگاری می کند و غائب می شود از او در هر وقت که گناه می کند در آن وقت و تجاوز از حدود شرع میکند
یا اصرار بر کبیره پس آن روح با اوست بحرکت در می آید از خوشحالی نزد نیکوکاری او و فرو میرود در قعر زمین
که گل نمناک است نزد بدکاری او اصل فتعاهدوا عباد الله نعمه باصلاحکم انفسکم تزدادوا
یقینا وتربحوا نفیسا ثمینا رحم الله امرأ هم بخیر فعمله او هم بشر فارتدع عنه ثم قال نحن
نزید الروح بالطاعة لله والعمل له شرح التعاهد مصدر باب تفاعل طلب چیزی نزد غائب
شدن آن النعمة بفتح نون و سکون عین بی نقطه و میم و تاء اسم تنعم یعنی رفاهیت و مراد اینجا رفاهیت آن
فرشته است که خوشحال می شود نزد احسان و تنوین آن برای تعظیم است یقینا تمیز است نفیسا مفعول به
است یعنی پس طلب کنید ای بندگان الله تعالی نعمی عظیم را برای روح بسبب اصلاح شما خودتان را
بترک معاصی و فعل طاعات تا زیاده شوید باعتبار اطمینان خاطر بر تصدیق ربوبیت رب العالمین و فائده
بدید بهشتی را که نفیس گران بهاست رحمت کناد الله مردی را که قصد خیر کرد پس بجا آورد آنرا یا قصد شر کرد
پس برگشت از آن بعد از آن امام علیه السلام گفت ما ائمه هدی زیاد می کنیم روح را یعنی که او خوشحال
می کنیم چنانچه گویا که بر خود می بالد بسبب فرمان برداری برای الله تعالی و عمل برای الله تعالی

باب صد و یازدهم اصل باب الذنوب

شرح این باب بیان اثر گناهان است درین باب سی و یک حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال کان ابی یقول ما من شیء افسد للقلب من خطیئة ان القلب لیواقع الخطیئة
فما تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله شرح مواقع در اصل بمعنی با هم افتادن است خواه حقیقة
مثل آنچه در جماعت و مانند آنست و خواه حکما مثل آنچه در مخالطت است تزال بصیغه غائبه از افعال ناقصه است
و اسم آن ضمیر مستتر راجع بخطیئة است و به خبر است و ظرف متعلق بفعل محذوف است بتقدیر ما تزال تفعل به یعنی
که چند انکه توبه نکرده از گناه همیشه میکاود با آن دل یعنی فرمودن آن گناه آن دل را بسوی امثال خودش
از گناهان یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم می گفت نیست هیچ چیزی تباه کننده
تر دل را از گناهی بیان این آنکه بدرستی که دل هر آینه گاهی مباشر گناه می شود پس آن گناه میکاود با آن
دل تا غالب می شود آن گناه بر دل باینمعنی که باعث اصرار بر کبیره می شود پس می گرداند آن دل را زیر و زبر
باینمعنی که آنچه باعث تکذیب علامات ربوبیت رب العالمین است می شود چنانچه گفته در سوره روم ثم کان
عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا بآیات الله دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول
الله عز وجل فما اصبرهم علی النار فقال ما اصبرهم علی فعل ما یعلمون انه یصیرهم الی النار شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سوره بقره پس آن چیست که خریداری نمود گمرهی
را بواگذاشتن راستی و عذاب را بواگذاشتن بخشایش الهی بنهایت صبردارند بر آتش دوزخ باینمعنی که
پرسیده شد از معنی این پس گفت مراد اینست که بنهایت صبردارند بر چیزی که میدانند که آن می برد ایشان را
بسوی آتش جهنم سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اما انه لیس من عرق یضرب
ولا نکبة ولا صداع ولا مرض الا بذنب وذلک قول الله عز وجل فی کتابه وما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر قال ثم قال وما یعفو الله اکثر مما یؤاخذ به شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آگاه باش بدرستی که نیست هیچ رگی که بجهد و نه هیچ نکبتی
که برخورد بکسی و نه هیچ بیماری مثلا مگر بگناهی که آن کفاره آنست و آنچه مذکور شد مضمون قول الله عز وجل است
در قرآن در سوره شوری و آنچه برخورد شما را از آفتی پس بسبب آنست که بدستهای خود کرده اید و بخشایش
و می گذرد الله تعالی از بسیاری از گناهان شما راوی گفت بعد از آن امام علیه السلام گفت و آنچه بخشایش
می کند الله تعالی بیشتر است از آنچه گرفت و گیر میکند بسبب آن مخفی نماند که این آیت در غیر ائمه معصومین
علیهم السلام است و در معصومین قول الله تعالی است در سوره حدید ما اصاب من مصیبة فی الارض
ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و بیان شد
در حدیث اول باب چهل و یکم کتاب الحجة که باب فی شأن انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها است در باب
صد و نود و نهم مذکور میشود که امام زین العابدین علیه السلام اشارت باین فرق کرد نزد یزید علیه اللعنة چهارم

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال مامن نکبة تصیب العبد الا بذنب وما یعفو الله عز وجل عنه
اکثر شرح این ظاہر است از شرح حدیث سابق پنجم اصل کان امیر المومنین علیه السلام یقول
لاتبدین عن واضحة وقد عملت الاعمال الفاضحة ولا یامن البیات من عمل السیئات شرح
الواضحة بضاد با نقطه وحاے بنقطه جمع واضح دندان ہاے پیش کہ در وقت خندہ ظاہر می شود وقد عملت
جملہ حالیہ است ولا یأمن مرفوع ومعطوف بر جملہ حالیہ است پس آن نیز حالیہ است ولا نافیہ است ومیتواند
بود کہ ولا یأمن مجزوم ومعطوف بر لاتبدین باشد ولا ناہیہ باشد ونون مکسورہ بالتقاء ساکنین افتادہ باشد
البیات بفتح بای یک نقطہ ویای دو نقطہ در پائین والف وتای دو نقطہ در بالا اسم تبییت مصدر باب
تفعیل آمدن نزد دشمن در شب برای شبخون ومانند آن ومراد اینجا گرفتن بغفلت است یعنی امیر المومنین علیه السلام
می گفت در خطاب با فرزند آدم کہ فاسق باشد کہ مکشا دندانہای پیش را بخندہ وحال آنکہ کردی عملہای رسوا کنندہ
وامین نمی باشد از گرفتن بغفلت کسے کہ بدیہا کردہ باشد ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سمعته یقول تعوذوا بالله من سطوات الله باللیل والنهار قال قلت وما سطوات
الله قال الاخذ على المعاصی شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم
از او کہ میگفت پناہ خواہید با الله تعالی از سختگیری ہاے الله تعالی در شب و روز راوی گفت گفتم چیست
سختگیریہای الله تعالی گفت گرفت وگیر بسبب گناہان اشارتیست در حدیث سوم این باب ہفتم اصل عن
ابی جعفر علیه السلام قال الذنوب کلها شدیدة فاشدها ما نبت علیه اللحم والدم لانه مرحوم او معذب
والجنة لا یدخلها الا طیب شرح لانه استدلال است بر دعوی مردم وضمیر راجع با نبت است کہ مجموع
لحم ودم است آن مرحوم بجحیم انداختہ شدہ یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت گناہان ہمگی
مشکل است باین معنی کہ توبہ از آنہا کہ جامع شروط صحت باشد مشکل است ومشکل تر گناہان گناہے است
کہ روئیدہ باشد بر آن گوشت وخون حرام زنا پاک زیرا کہ آن گوشت وخون کہ ناپاک است یا انداختہ مے شود
از بدن صاحبش پیش از مرگ او بریاضت ہا وعبادت ہا وامثال آنہا کہ شرط صحت توبہ از آن قسم گناہ است
چنانچہ در نہج البلاغہ مذکور است یا معذب می شود در آخرت ودر بہشت داخل نمے شود مگر پاکیزہ یعنی گوشت
وخونیکہ از حرام حاصل نشدہ باشد ہشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان العبد لیذنب
الذنب فیزوی عنه الرزق شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی کہ بندہ ہر آئینہ
گناہ میکند گناہے پس آن گناہ دور میکند از او وسعت رزق را مراد این است کہ با بعضی از افراد کم رزقے
این سبب می شود نہم اصل قال رسول الله صلے الله علیه وآله ملعون ملعون من عبد الدینار
والدرہم ملعون ملعون من کمه اعمى ملعون ملعون من نکح بهیمة شرح کمه بفتح کاف وسر
میم وفتح ہا صیغہ ماضی معلوم باب علم است الکمه پیش گرفتن راہی کہ معلوم نباشد کہ بکجا منتہی میشود آسے عمے

منسوب است تقدیر آیا جال از ضمیر مستتر در کہ باشد الاعمی کور چشم و مراد اینجا کور باطن است و فائدہ ذکر اعمی اشعار
بانیست کہ مراد کلمہ اختیار مذہب مجہول است با وجود کثرت علامات مذہب حق از شواہد ربوبیت و محکمات قرآن
کہ ہر یک دال است بر وجوب پیروی امام عالم بجمیع احکام و ترک اہل ظن و اختلاف در احکام الٰہی بحکم بودن؛
علای سبب نقطہ بعینہ ماضی معلوم باب ضرب و منع است النکاح جماع و عقد براے جماع و بر ز وا نما نسب
است و بنا بر اول بہیمہ بمعنے چارپا است و بنا بر دوم مراد بہیمہ مخالف مذہب شیعہ امامیہ است چنانچہ گزشت
در حدیث دوم باب صدم و شاید کہ نبی از دا دخول کردن مخالف باشد چنانچہ مستفاد سے شود از قول اللہ تعالیٰ
در سورۂ مجادلہ یوادون من حاد اللہ و رسولہ و بنا بر اول نکح از باب تفعیل و بہیمہ بمعنے مخالف می تواند بود و
راجع بمعنے دوم شود یعنے گفت رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ ملعونست ملعونست ہر کہ پرستش
کرد زر طلا و زر نقرہ را بمنع زکوٰۃ مفروضہ و مانند آن ملعون است ملعون است ہر کہ اختیار مذہب مجہول کرد با وجود
ظہور علامات مذہب حق ملعون است ملعون است ہر کہ جماع کرد چارپا را **دہم اصل** عن
ابی جعفر علیہ السلام قال سمعتہ یقول اتقوا المحقرات من الذنوب فان لہا طالبا یقول احدکم
اذنب واستغفر ان اللہ عز وجل یقول سنکتب ما قدموا و آثارہم وکل شیء احصیناہ فی
امام مبین وقال تبارک وتعالی انہا ان تک مثقال حبۃ من خردل فتکن فی صخرۃ او فی السموات
او فی الارض یأت بہا اللہ ان اللہ لطیف خبیر **شرح** سین در سنکتب برای تاکید است و آن نقل بالمعنی است
از سورۂ یس برای اشارت بانکہ انا نحن نحیی الموت و نکتب اقدموا بتقدیر انیست کہ و انا نحن نحیی الموتی و انا نحن نکتب
ما قدموا ضمیر انہا راجع لظلم است در ان الشرک لظلم عظیم و تانیث باعتبار انیست کہ سئیہ است خردل دانہ ایست بغایت
کوچک کہ اطبا برای امتحان بصاحب اسہال سخو یا اسہال بلغمی روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام راوی گفت شنیدم
از او کہ می گفت احتراز کنید از حقیر شمردہ ہا از جملہ گناہان چہ بدرستی کہ آنہا باز خواست کنندہ ایست از جملہ آیات قرآن
بیان محقرات آنکہ با خود میگوید یکی از شما کہ گناہ میکنیم و استغفار و توبہ خواہیم کرد بیان طالب آنکہ بدرستی کہ اللہ عز وجل
میگوید در سورۂ یس البتہ مینویسیم در قرآن یا در نامۂ اعمال آنچہ را کہ مردگان کردند در زمان حیات خود و آنچہ را کہ باعث
شدند کہ دیگران از پی ایشان رفتند بعد از ممات ایشان و در حیات ایشان و ہر چیز را شمردیم در پیشوائے
کہ ظاہر کنندۂ حق است مراد امام عالم بقرآنست کہ تبیان کل شیء است و معنی جمیع آیات آن در ذہن امام
زمان ظاہر است و اظہار می کند در وقت حاجت یا مراد امام مبین قرآنست و معنے مبین می آید در حدیث
بستم باب آخر کتاب فضل القرآن و گفت تبارک و تعالیٰ در سورۂ لقمان بدرستے کہ سئیہ اگر باشد ہمو زن
دانۂ خردل پس باشد در سنگے سخت و بزرگ یا در آسمانہا یا در زمین سے آورد آن را اللہ تعالیٰ در روز
حساب بدرستی کہ اللہ تعالیٰ نازک کار خبردار از ہر چیز است **یازدہم اصل** عن ابی عبد اللہ
علیہ السلام قال سمعتہ یقول ان الذنب یحرم العبد الرزق **شرح** یحرم بعینہ مضارع

مانند حدیث اول

معلوم باب علم و ضرب است و مضمون این موافق حدیث ششم است **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان الرجل لیذنب الذنب فیدرء عنه و تلا هذه الایة اذا اقسموا لیصرمنها
مصبحین ولا یستثنون فطاف علیها طائف من ربك وهم نائمون **شرح** روایت است از امام محمد
باقر علیه السلام گفت بدرستی که مرد هر آئینه گناه میکند نوعی از گناه پس دفع کرده می شود از او وسعت
رزق و خواند این آیت را از سوره نون وقتی که قسم خوردند که هر آئینه می چینند خرما را بر حالی که در اول صبح باشند
تا مستحقین خبردار نشوند از رفتن ایشان بباغ خرما بر حالی که قسم خوردند که استثنائی کردند یعنی که ان شاء الله
نمی گفتند پس احاطه کرد بر آن خرما و باغ احاطه کننده از جانب صاحب کل اختیار تو بر حالی که ایشان خوابیدگان
بودند منقول است که آن باغ در یمن بود در دهی که آن را صروان می نامند میان آن و صنعا دوازده میل است
و آن باغ از پیر مردی بود از حاصل آن قدر کفایت خود و عیال خود را نگاه میداشت و باقی را تصدق
میکرد و چون از دنیا رحلت کرد فرزندانش گفتند ما را میسر نیست آنچه پدر ما میکرد پس این تمهید کردند و آن باغ
سوخت بالکلیه **سیزدهم اصل** سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول اذا اذنب الرجل خرج
فی قلبه نکتة سوداء فان تاب انمحت و ان زاد زادت حتی تغلب علی قلبه فلا یفلح بعدها
ابدا **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون گناه کرد مرد بیرون می آید در دل او نقطه سیاه پس چون
توبه کند محو میشود آن نقطه و اگر زیاد کند گناه را زیاد می شود آن نقطه تا غالب شود بر دل او پس بمطلب نمیرسد
بعد از آن نقطه غالب شده هرگز یعنی که از بهشت محروم شده داخل جهنم میشود **چهاردهم اصل** عن
ابی جعفر علیه السلام قال ان العبد یسأل الله الحاجة فیکون من شأنه قضاؤها الی اجل قریب
او الی وقت بطیء فیذنب العبد ذنبا فیقول الله تبارك وتعالی للملك لا تقض حاجته واحرمه
ایاها فانه تعرض لسخطی واستوجب الحرمان منی **شرح** ضمیر شانه راجع بعبد یسأل است یا راجع
بعید است یا راجع بالله تعالی است و حاصل همه یکی است مراد آنست که قابلیت برآوردن حاجت
دارد اگر بآن طلب اکتفا کند و آن را فاسد نسازد برآورده می شود یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت بدرستیکه گاهی بنده میطلبد از الله تعالی حاجت را پس می باشد از حال آن طلب برآوردن الله تعالی آن
حاجت را تا وقتی نزدیک یا تا وقتی دیر پس گناه میکند آن بنده نوعی از گناه پس میگوید الله تبارک و تعالی فرشته
را که موکل بر آن بنده است برای برآوردن بعض حاجات او که بر میاور حاجات او را و محروم کن او را از آن حاجت
چه بدرستی که او خود را قابل نارضای من کرده و مستحق محروم شدن از عطای من شده **پانزدهم
اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول انه ما من سنة اقل مطرا من سنة ولکن
الله یضعه حیث یشاء ان الله عزوجل اذا عمل قوم بالمعاصی صرف عنهم ما کان قدر لهم من المطر
فی تلك السنة الی غیرهم والی الفیافی والبحار والجبال **شرح** الفیافی بفتح فا و یای دو نقطه در پائین

والف وذای مکسوره ویاء ی مخففه ساکنه جمع فیفاء بفتح فا وسکون یا و الف ممدوده وآن بی مقصود نیز می باشد بیابانها یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که می گفت هیچ سال کم باران تر از سال دیگر نیست لیکن الله تعالی می باراند باران را در جائی که میخواهد بیان این آنکه بدرستی که الله عز وجل چون عمل کنند جمعی بمعصیتها بگرداند از ایشان آنچه را که بر تقدیر عدم عصیان ایشان برای ایشان مقرر کرده بود از باران در آن سال وسه گرداند بسوی غیر ایشان اگر آن غیر مطیعان مستحقان آن باران باشند و بسوی بیابان ها و دریاها و کوهها اگر ایشان نیز مطیعان مستحقان نباشند اصل وان الله لیعذب الجعل فی جحرها بحبس المطر عن الارض التی هی بمحلها بخطایا من بحضرتها وقد جعل الله لها السبیل فی مسلك سوی محلة اهل المعاصی قال ثم قال ابو جعفر علیه السلام فاعتبروا یا اولی الابصار شرح الجعل بضم جیم وفتح عین بی نقطه حیوانی سیاه که معروف است نسبت عذاب بآن بر سبیل استعاره است چه آن مکلف نیست بحسب مشهور پس مراد عذاب ضعیفانیست از بنی آدم که قدرت بر انتقال از جای اهل معاصی بجای دیگر دارند وشاید که بر سبیل حقیقت باشد چه حیوانات را علوی باشد وشاید که بعض تکلیفات متعلق بایشان نیز شود مثل هدهد که در زمان سلیمان علیه السلام عالم بود و تکلیف بردن مکتوب بشهر سبا تعلق باو گرفت فی برای تعلیل است جحر بضم جیم وسکون حای بی نقطه ورای بی نقطه است بحبس المطر بصیغه مضارع معلوم باب ضرب ونصب المطر است یا بباء جاره ومصدر باب ضرب وجر المطر است المحل والمحلة بفتح میم وکسر وفتح حای بی نقطه وتشدید لام منزل وماوای کسی از جمله امیر اضافه در محلها از قبیل اضافه جزء بکل است وقد جعل حال است وعامل آن یحبس است یا العذاب است و بر هر تقدیر افاده این می کند که اگر آن جعل را خروج میسر نباشد عذاب حبس مطر از اهل معاصی نیز دفع مه شود برکت او یعنی وبدرستی که الله تعالی هر آینه ای عذاب می کند جعل را بوسیله تعلق او بسوی سوراخش بیان این آنکه نگاه میدارد باران را از زمینی که آن جعل در منزل آن زمین است بسبب معصیتها ی جمعی که نزد او میند بر حالی که گردانیده باشد الله تعالی برای آن جعل راه معاشی در غیر جای سلوک اهل معاصی راوی گفت بعد از آن گفت امام علیه السلام پس عبرت گیرید ای صاحبان ابصار یعنی که هرگاه مثل جعل معذب شود برای عدم مفارقت اهل معاصی در وقت قدرت بر مفارقت پس دیگران بطریق اولی معذب می شوند شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الرجل یذنب الذنب فیحرم صلوة اللیل وان العمل السیئ اسرع فی صاحبه من السکینة فی اللحم شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که مرد گاهی گناهی میکند پس محروم میشود از نماز شب بسبب بی توفیقی وبدرستی که عمل بد تند اثر تر است در صاحبش از کارد در گوشت هفدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من هم بسیئة فلا یعملها فانه ربما یعمل العبد السیئة فیراه الرب تبارك وتعالی فیقول وعزتی وجلالی لا اغفر لك بعد ذلك ابدا شرح روایت است از امام

حاشیه: [illegible]

جعفر صادق علیه السلام گفت هر که قصد کند گناهی را پس نباید که بعمل نیاورد آنرا چه بدرستی که بسا که بعمل آورد بنده گناه را پس داند حال او را صاحب کل اختیار تبارک و تعالی یعنی که خواند که او از باب سهل شمردن گناه داند آن را کرده پس گوید قسم بعزت و بزرگی خودم که نمی آمرزم ترا بعد از آن گناه هرگز یعنی که توفیق توبه نیابی

هیجدهم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال حق علی الله ان لا یعصی فی دار الا اضحاها للشمس حتی تطهرها **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت لازم است بر الله تعالی اینکه عصیان کرده نشود در خانه مگر اینکه ظاهر و هویدا کند آن خانه را برای آفتاب بویران کردن آن خانه تا آفتاب پاکیزه کند آن خانه را از نجاست معنوی

نوزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان العبد لیحبس علی ذنب من ذنوبه مائة عام و انه لینظر الی ازواجه فی الجنة یتنعمن **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که گاهی بنده هر آینه محبوس میماند در آخرت یعنی که رخصت دخول بهشت نمی یابد بر گناهی از گناهان او صد سال و بدرستی که او هر آینه نظر میکند بسوی زنانی که جفت اویند از حور و مانند ایشان در بهشت که تنعم می کنند و او حسرت میخورد

بیستم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا و هو قول الله عز و جل کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هیچ بنده نیست مگر بر حاسه که در دل او نقطه سفیدیست چنانچه می آید در حدیث بیست و پنجم که ان رحمتی سبقت غضبی پس چون گناه کرد آن بنده گناهی از گناهان بیرون می آید در آن نقطه سیاه پس اگر توبه کند میرود آن سیاهی و اگر مستمر ماند در گناهان زیاد می شود آن سیاهی تا بپوشاند سفیدی را پس چون بپوشانید سفیدی را بر نمیگردد صاحب آن دل یا صاحب آن سیاهی بسوی خوبی هرگز یعنی که توفیق کردن عمل خوب نیابد و آنچه مذکور شد مضمون قول الله تعالی است در سوره مطففین بلکه غالب شده در چرکین کردن بر دلهای جمعی که آیات ما را افسانه های گذشتگان شمردند آنچه می کردند از گناهان تا حدیکه گوش بحق نمی کنند اصلا

بیست و یکم اصل قال امیر المومنین علیه السلام لا تبدین عن واضحة و قد عملت الاعمال الفاضحة و لا تامن البیات و قد عملت السیئات **شرح** مضمون این موافق حدیث پنجم است

بیست و دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول کان ابی علیه السلام یقول ان الله قضی قضاء حتما الا ینعم علی العبد بنعمة فیسلبها ایاه حتی یحدث العبد ذنبا یستحق بذلک النقمة **شرح** قضاء حتما اشارت است باینکه آیت سوره رعد ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم از جمله محکمات است چنانچه می آید در کتاب الروضه در خطبه امیر المومنین علیه السلام که در ذیل حدیث علی بن الحسین علیه السلام مع یزید لعنه الله است لا نعیم مرفوع

واستینافیه بیانی است یا بتقدیر ان ما مبتدا اهمال آنست یا منصوب است بتقدیر ان واعمال آن فیسلبها النعیم
مضارع از باب نصر عطف بر نعیم است نه بر لا نعیم یشار الیه ذلک مصدر یعنی یا دنیا است وحاصل هر دو یکی است
حتی برای استغاثت است النقمه بفتح نون وکسر قاف عذاب وآن منصوب است تا مفعول یستحق باشد یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت که پدرم می گفت بدرستی که
الله تعالی حکم کرد حکمی لازم بیان این آنکه نمی کند این را که انعام کند بر بنده نعمتی پس واگیرد آن نعمت را از آن
بنده مگر آنکه تا زه کند آن بنده گناهی را که مستحق شود بسبب آن تازه کردن آن عذاب واگرفتن نعمت را بست
وسوم اصل سال رجل ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل ربنا باعد بین اسفارنا
وظلموا انفسهم الآیة فقال هولاء قوم کانت لهم قری متصلة ینظر بعضهم الی بعض وانهار
جاریة واموال ظاهرة فکفروا انعم الله عز وجل وغیروا ما بانفسهم من عافیة الله فغیر الله
ما بهم من نعمة وان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم شرح پرسید مردی امام جعفر
صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره سبا پس گفتند جماعت سبا ای صاحب کل اختیار دور ساز
اند از میان سفرهای ما وظلم کردند بر یکدیگر باینمعنی که اهل هر دهی بر اهل دهی دیگر ظلم کردند تمام آیت را میخوانم
که فجعلناهم احادیث ومزقناهم کل ممزق ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور پس گردانیدیم جماعت سبا را
ضرب المثل در رفتن نعمتها وپراگنده کردیم ایشان را هر پراگندگی بدرستیکه در آنچه مذکور شد از احوال
جماعت سبا هر آئینه نشانهای قدرت است برای جماعت صبر کننده بر آزار همسایه ومانند آنها بغایت
شکر گذار باشد پس امام گفت این جماعت سبا جمعی آنکه بود ایشان را دهها سوی همدیگر بیان مجاورت
اینکه نظر میکردند بعض اهل دهها بسوی بعضی دیگر که در ده دیگر بودند باینمعنی که مراد باتصال بودن
دوری بمقدار مد نظر است وچون دهها میان مکه وشام بر خط مستقیم بود پس اهل هر دهی از دهها وسط
ده را در نظر میگرفتند ایستاده در یک جا یکی از دست راست ویکی از دست چپ وهر دهی از کثرت
اشجار مانند یک باغ بود ودانیست مراد بجنتان عن یمین وشمال در آیت سابق بر این آیت وبود ایشان را
نهرهای روان باستمرار وبود ایشان را مالهای آشکارا یعنی شتران وگوسفندان وگاوان آنکه بجای نیستند
پس قدر نا شناسی کردند نعمتهای الله عز وجل را وباعث تغیر شدند آنچه را که با ایشان بود از نعمتهای خود
وبدرستیکه الله تعالی تغیر نمیدهد نعمتی را که با جمعی باشد مگر آنکه باعث شوند تغیر آنچه را که با ایشان است اشارت
بمضمون آیت سوره انفال است اصل فارسل الله علیهم سیل العرم فغرق قراهم وخرب دیارهم
وذهب باموالهم وابدلهم مکان جناتهم جنتین ذواتی اکل خمط واثل وشیء من سدر قلیل ثم قال
ذلک جزیناهم بما کفروا وهل نجازی الا الکفور شرح العرم بفتح عین بی نقطه وکسر رای بی نقطه سدی که
در میان دو کوه میبندند تا آب سیل را جمع کند وتدریج مصرف شود غرق وخرب بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است

صافی شرح اصول کافی

الاکل بضم همزه وضم کاف خوردنی الخمط بفتح خای با نقطه میوه که از نوعی از درخت مسواک حاصل میشود الاثل بفتح همزه و سکون ثای سه نقطه میوه که از نوعی از درخت گز حاصل میشود یعنی پس روان کرد الله تعالی بر جماعت سبا سیل شدید بجزای خراب کردن آن سد تا غرق کرده های ایشان را و خراب کرد خانهای ایشان را و برد شتران و گوسفندان و گاوان ایشان را و عوض داد بجای باغهای ایشان دو باغ با همینی که آن اتصال ده ها بر طرف شد و دوری در سفرهای ایشان بهم رسیده باین روش که در هیچ مکان سبا دو ده بهم رسید که صاحبان خوردنی بودند آن خوردنی میوه مسواک بود و میوه گز بود و چیزی از میوه سدر بود که کم بوده باشد یعنی که خمط واثل بیشتر از سدر بود و بعد از آن گفت الله تعالی در آیتی دیگر در سوره سبا آنرا جزا دادیم ایشان را بسبب کفران نعمت ایشان و آیا جزا می دهیم بدی جز ناسپاس را یعنی بغایت قدر ناشناس نعمت را **بیست و چهارم اصل** سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ما انعم الله علی عبد نعمة فسلبها ایاه حتی یذنب ذنبا یستحق بذلک السلب **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث بیست و دوم **بیست و پنجم اصل** سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ان الله عزوجل بعث نبیا من انبیائه الی قومه واوحی الیه ان قل لقومك انه لیس من اهل قریة ولا اناس کانوا علی طاعتی فاصابهم فیها سراء فتحولوا عما احب الی ما اکره الا تحولت لهم عما یحبون الی ما یکرهون ولیس من اهل قریة ولا اهل بیت کانوا علی معصیتی فاصابهم فیها ضراء فتحولوا عما اکره الی ما احب الا تحولت لهم عما یکرهون الی ما یحبون **شرح** شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بدرستی که الله عزوجل فرستاد پیغمبری از پیغمبران را بسوی جماعت او که امت او بودند و وحی کرد بسوی او که بگو جماعت خود را بدرستی که شان این است که نیست هیچ مجمعی مثل شهر و ده و حشم که در صحرا می باشد و نه هیچ اهل خانواده که بوده باشد بر طاعت من پس دریافته باشد ایشان را در آن طاعت حالت خوشحالی پس منتقل شده باشند از آنچه می خواهم بسوی آنچه نمی خواهم مگر آنکه من نیز منتقل شدم برای ایشان از آنچه می خواهند بسوی آنچه نمی خواهند و نیست هیچ اهل مجمعی و نه اهل خانواده که بوده باشد بر نافرمانی من که بد حالی باشد پس منتقل شده باشد از آنچه نمی خواهم بسوی آنچه می خواهم مگر آنکه من نیز منتقل شدم از آنچه نمی خواهند بسوی آنچه می خواهند **اصل** وقل لهم ان رحمتی سبقت غضبی فلا تقنطوا من رحمتی فانه لا یتعاظم عندی ذنب اغفره وقل لهم لا تتعرضوا معاندین لسخطی ولا تستخفوا باولیائی فان لی سطوات عند غضبی لا یقوم لها شیء من خلقی **شرح** سابق بودن رحمت بر غضب شامل چند وجه است اول اینکه نعمت چشم و گوش و مانند آنها سابق است بر تکلیف و غضب بعد از تکلیف پیدا شد دوم اینکه راه رحمت آسان تر و سهل تر است از راه غضب چنانچه گفته اند در تفسیر آیت سوره البقره لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت و چنانچه بعض عبادات سهل کفاره گناهان فاعلش و مسواک فاعلش میشود مثل آنچه می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث یازدهم باب سیزدهم که باب فضل القرآن است سوم اینکه امام رحمت و هدایت او پیشی گرفته بر امام غضب

وضلالت باعتبار کمال وضوح برهان حقیقت اول وبطلان دوم بشواهد ربوبیت ومحکمات کتب الٰهی کرده تا نها امر
پیروی ظلم ونهی از پیروی ظلمه صریح شد چنانچه گفته در سوره مائده ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم
الغالبون وباعتبار اینکه هیچ امامی که باطل باشد دعوی امامت نکرده ونخواهد کرد مگر وقتی که پیش از آن وقت ودر آن
وقت امام حق باشد چنانچه آدم علیه السلام واوصیای او پیش از دعوی اولاد قابیل امامت را لایق بودند
هر یک از لا تغترّ منوا ولا تستحقوا الصیغه خطاب وصیغه غیبت سه تواند بود وبنا بر اول لا نافیه است وبنا بر دوم نهی
است الاولیا جمع ولی الامان یعنی وبگو ایشان را چیزی که رحمت من پیش از غضب من شده ونقطه
در دل آدمی پیش از نقطه سیاهی آفریده پس ناامید نشوید از رحمت من چیزی که بزرگ نمی نماید نزد من
گناهی که آمرزم آنرا تو به وبگو ایشان را که خود را قابل نار نسازند من نکنید بر جایی که صاحبان عناد
باشید وکبیره دانسته باصرار کنید وسبکی مکنید با امامی که من تعیین کرده ام چیزی که مرا ستیکی نمایی هست
نزد اراده عذاب من که تاب نمی آورد آنها را چیزی از مخلوقان من **بیست وششم اصل**
عن الرضا علیه السلام قال اوحی الله عز وجل الی نبی من الانبیاء اذا اطعت رضیت واذا
رضیت بارکت ولیس لبرکتی نهایة واذا عصیت غضبت واذا غضبت لعنت ولعنتی تبلغ السابع
من الوری شرح تبلغ بیای یک نقطه وغین با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل یا افعال است آن سابع
منصوب ومفعول دوم تبلغ است ومفعول اول محذوف است من برای تبعیض است الوری بفتح واو وسکون
رای بی نقطه ویا افروخته شدن آتش یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام گفت وحی کرد الله عز وجل
بسوی پیغمبری از پیغمبران که چون اطاعت کرده شوم راضی میشوم وچون راضی شوم نفع میرسانم ونیست
برای نفع من آخری نه در مدت ونه در شدت اشارت است بخلود اهل بهشت وباینکه هر آنچه نیکی کنند حاصل میشود
وچون عصیان کرده شوم اراده عذاب میکنیم وچون اراده عذاب کنیم دور از رحمت خود میکنیم ودور کردن من از
رحمت خود میرساند لعنتی را به هفتم از جمله مراتب افروختگی آتش که در طبقه هفتم جهنم است **بیست وهفتم
اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال ان احدکم لیکثر به الخوف من السلطان وما
ذلک الا بالذنوب فتوقوها ما استطعتم ولا تمادوا فیها شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام که او گفت بدرستی که یکی از شما هر آئینه بسیار میشود با او ترس از پادشاه جابر ونیست آن بسیاری ترس
مگر بسبب گناهان اشارت است بآنچه می آید در حدیث سی ام پس نگاه دارید خود را از گناهان چندانکه توانسته باشید
ودستمر مباشید در گناهان اگر از شما صادر شده باشد **بیست وهشتم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام
لا وجع اوجع للقلوب من الذنوب ولا خوف اشد من الموت وکفی بما سلف تفکرا وکفی بالموت
واعظا شرح من الموت بتقدیر من الخوف الموت است یا لا خوف بمعنی لا مخوف است یا در با دو دربالموت
زائده است تفکرا تمیز از نسبت است وبرای متعلق با سلف است واعظا نیز تمیز از نسبت است اما برای

الموت است نه برای متعلق آن یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام نیست دردی بدرد آورنده تر و دلها را از گناهان و
نیست ترسی دردناک سخت تر از ترس مرگ زیرا که بعد از آن عذاب دائم می باشد بسبب ذنوب چنانچه ثواب می باشد
بسبب طاعات و کافی است برای پند گرفتن با خبر اند از ذنوب که آنچه گذشت از احوال خود و احوال دیگران پس
تفکر در این که از لذت معاصی و مشقت طاعات اثری نمانده و احوال حیات مستعار دنیا لغایت بی اعتبار است
و کافی است از جمله آنچه گذشت مرگ با عتبار آنکه پند دهنده باشد مراد آنست که اگر کسی هیچ چیز از آنچه
گذشته فکر نکند مرگ تنها بس است برای پند گرفتن به زبان فصیح و بیان صریح پند می دهد کسی که دید
که خبردار خود باشد که از بزرگان و کوچکان این معاصی و طاعات جمعی کثیر از پدران و مادران و همسایگان و مانند
ایشان رفتند و دیگر عملهای خود را ماندند در قبر و منتظر اند آنچه بر سر ایشان آید در روز قیامت **بیست و نهم**
اصیل سمعت الرضا علیه السلام یقول کلما احدث العباد من الذنوب ما لم یکونوا یعملون
احدث الله لهم من البلاء ما لم یکونوا یعرفون شرح شنیدم از امام رضا علیه السلام می گفت هر بار
که تازه کنند بندگان از جمله گناهان چیزی را که پیشتر نمی کردند یا شنیده باشند بدعتها در دین تازه می کند الله تعالی
برای ایشان از جمله عقوبتها مثل ظلم ظالمان چیزی را که پیشتر نمی شناخته باشند آن قسم ظلم را **سی ام اصیل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال یقول الله عز و جل اذا عصانی من عرفنی سلطت علیه
من لا یعرفنی شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگوید الله عز و جل در حدیث قدسی
چون عصیان کند مرا کسی که شناسد مرا یعنی که اقرار بربوبیت من دارد و شیعه امامیه است مسلط میکنم بر او کسی را
که نمی شناسد مرا مثل خلفای بنی امیه و بنی العباس **سی و یکم اصیل** عن ابی الحسن علیه السلام قال
ان لله عز و جل فی کل یوم و لیلة منادیا ینادی مهلا مهلا عباد الله عن معاصی الله فلولا بهائم
رتع و صبیة رضع و شیوخ رکع لصب علیکم العذاب صبا ترضون به رضا شرح مهلا بفتح میم
و سکون ها و تنوین اسم فعل است بمعنی آهسته باش یا مصدر است بمعنی آهستگی و منصوب است با عوامل بتقدیر الزموا
مهلا و حاصل هر دو یکیست رتع بضم رای بی نقطه و تشدید تای دو نقطه در بالا مفتوحه و عین بی نقطه جمع راتع
است و در این قیاس است رضع و رکع الصبیة بکسر صاد بی نقطه و سکون بای یک نقطه و یای دو نقطه در زیر
جمع صبی الطفال ترضون برای بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع جمع مذکور مخاطب مضاعف باب نصر
است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام گفت بدرستیکه برای الله عز و جل در هر روز و شب
منادی از فرشتگان هست که ندا میکند که دست کوتاه کنید ای بندگان الله تعالی از مخالفت الله تعالی
بیان این آنکه اگر نمی بودند چارپایان چرندگان و اطفال شیرخوارگان و پیران منحنیان هر آئینه ریخته
می شد بر شما عذاب نوعی از ریختن که کوفته شوید آن نوعی عظیم از کوفته شدن

	باب صد و دوازدهم اصل باب الکبائر	

شرح این باب بیان گناهان بزرگ است و بیان آنچه متعلق بآنهاست مثل اینکه اصرار بر یکی از آنها با ایمان
جمع نمی شود و درین باب بیست و سه حدیث است اگر حدیث چهارم را دو حدیث حساب کنیم **اول اصل** عن
أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم
وندخلكم مدخلا كريما قال الكبائر التي أوجب الله عز وجل عليها النار۔ شرح ندخل اسم مکان
باب افعال می تواند بود الکبائر مرفوع می تواند بود بخبریت و بر تقدیر التی صفت الکبائر است و مراد بایجاب
ایجاب بر جمیع تقادیر است و افاده این می کند که کبائر و اطلاق وارد **اول** گناهانی که وعید جهنم تعلق بآنها گرفته در بعض
صور آنها خواه تعلق بباقی صور نیز گرفته باشد مثل شرک و خواه نه مثل اصل زنا که وعید متعلق بصورت اصرار بر آنست
بقرینه آنچه می آید در شرح حدیث بیست و نهم این باب که حکایت اصحاب المشأمة در سوره واقعه است وکانوا یصرون علی
الحنث العظیم **دوم** گناهانی که وعید جهنم تعلق بآنها گرفته در جمیع صور آنها مثل شرک و مثل اصرار بر زنا چه وعید متعلق
بجمیع صور اصرار است و مراد بکبائر درین آیه مستثنی دوم است یعنی مراد افراد کفر و شرک است خواه کفر اصرار بر
کبائر بمعنی اول و خواه کفر ارتکاب صغیره بعنوان ارتداد و استکبار چنانچه می آید در حدیث دوم باب مصدر شیعت(?)
و نهم و می تواند بود که الکبائر مرفوع و مبتدا باشد و التی خبر باشد و مراد بایجاب ایجاب فی الجملة باشد و مقصود
تعریف کبائر بمعنی اول باشد و بنابراین تکفیر بمعنی عدم مواخذه در دنیا است چنانچه گفته در سوره شوری
وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفوا عن کثیر او حبط گفت و اوعد گفت بر این افاده خلود اهل اصرار
بر کبائر در نار بیشتر روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره النساء اگر
اجتناب کنید از بزرگ های آنچه نهی کرده میشوید از آن بپوشانیم و برطرف می کنیم از شما اثر اعمال بد شما که غیر
کبائر است و داخل می کنیم شما را در محل داخل کردنی که گرامی است مراد بهشت است امام گفت مراد گناهان
بزرگیست که لازم کرده الله عز وجل بر آنها آتش جهنم را برای فاعل آنها **دوم اصل** کتب(?) عن بعض
أصحابنا إلى أبي الحسن عليه السلام يسأله عن الكبائر كم هي وما هي فكتب الكبائر من اجتنب
ما وعد الله عليه النار كفر عنه سيئاته إذا كان مؤمنا والسبع الموجبات قتل النفس
الحرام وعقوق الوالدين وأكل الربا والتعرب بعد الهجرة وقذف المحصنة وأكل مال اليتيم و
الفرار من الزحف. شرح سوال لائق در ترتیب سوال این بود که ما هی پیش از کم هی باشد و لهذا امام علیه السلام جواب را
بعکس ترتیب سوال نوشته الکبائر مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا بیان حقیقة الکبائر و مقصود ازین
تا مومنا جواب سوال دوم است و مقصود باقی از جواب جواب سوال اول است من اجتنب مبتدا است کفر عنه
خبر مبتدا است و مقصود بیان حقیقة کبائر است در ضمن تفسیر آنچه که در حدیث سابق گذشت الوعد بید دلالت(?)
و گاهی در وعید نیز مستعمل می شود و بنابر اول اشارت بنحو وعده جهنم است چه دلالت می کند بر اینکه
نومیدی نیست ترکیب آزاد بجای لیوما آتش جهنم است مخفی نماند که دو احتمال که مذکور شد در شرح حدیث

سابق در ایجاب جا بلیست در اینجا در ورد الموجبات بکسرمیم بصیغه جمع اسم فاعل باب افعال است بمعنی معصیتهائیکه توفیق توبه از انها نفایت نادراست پس گویا که لازم دارد جهنم را واگر بفتح جیم باشد بمعنی معصیتهائیست که اہل این زمان بسیار مرتکب آنها می شوند بقضاء وقدر الٰہی واین منافات ندارد با آنکه اہل زمانے دیگر چنان نباشد وکفر بصیغه معلوم باب تفعیل وضمیر مستتر راجع با اللہ تعالے است وسیأته منصوب است ومفعول کفر است نصب آن بکسره است یا کفر بصیغه مجہول است وسیأته مرفوع ونائب فاعل است از ارکان مومنا اشارت است باینکه مراد کبائر اینجا امور وجودیه است پس شامل ترک نماز مثلا نیست وکفیر سیأت چنانچه مشروط است باجتناب از حرامہاے بزرگ مشروط است باتیان بواجب ہاے بزرگ مثل ولایت ونماز وروزه که از ارکان ایمان است ومیتواند بود که اشارت باشد بانچه مے آید در حدیث دوم باب صد وشصت وپنجم که کفر بر دو قسم است یکے کبیره بعنوان امر ودیگرے صغیره بعنوان الاولستکبار التعرب مانند اعراب زیستن در ترک طلب علم بمسائل دین الہجرة بکسر ہا وسکون جیم جدا بودن مراد اینجا جدا بودن از موضعی است که عالمی در انجا نیست خواه آن جدا بودن بنقل انکس باشد وآنرا مہاجرت نیز می نامند وخواه به تعدیت در بعد الہجرت ثانی است السبت بزمان حدوث ہجرت نسبت بزمان انقضای ہجرت ونظیر انیست آیت سوره رعد ینقضون عہد اللہ من بعد میثاقه پس مراد است که ترک طلب علم دین باوجود بودن در موضعے که عالمی در انجا باشد از کبائر است یعنی نوشتم من بعض یاران ما یعنی که نوشته را من بردم بسوئے امام موسی کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلام سے پرسیدم امام را از گناہان کبیره که چند است آنها وکدام است آنہا پس امام علیه السلام نوشت این را که بیان این حقیقت کبائر است هر که اجتناب کند ہرچه را که توعید کرده اللہ تعالے بنابر آن آتش جہنم را براے فاعلش بخشائش مے کند وبرطرف می کند آزاد اثر گناہان دیگر او را اگر باشد اتیان کننده بارکان ایمان وہفت گناه از جمله کبائر که بقضاء وقدر الٰہی لازم کننده آتش جہنم است یا بمعنے که توبه از آنها بغایت نادراست اول کشتن جاندار صاحب حرمت یعنی کشتن مومن عمدا دوم نافرمانی پدر ومادر سوم خوردن سود چہارم اعرابی شدن باوجود مہاجرت عالم ومیسر بودن کسب علم از او وبعضے می گویند که مراد برگشتن بدیار شرک بعد از انتقال بدیار اسلام است ومی آید در حدیث چہارم این باب که والتعرب والشرک واحد پنجم دشنام زنا دادن زنیکه عفیفه است ششم خوردن مال یتیم از روے ظلم ہفتم گریختن از لشکرگاه اہل اسلام که برای جہاد آمده باشند سوم اصل عن ابی عبد اللہ علیه السلام قال سمعته یقول الکبائر سبع قتل المومن متعمدا وقذف المحصنة والفرار من الزحف والتعرب بعد الہجرة واکل مال الیتیم ظلما واکل الربا بعد البینة وکل ما اوجب اللہ علیه النار بعد البینه اجماع است از خوردن مال یتیم از روی معرفت چنانچه گفته در سوره نسا فلیاکل بالمعروف البینة بفتح بای یک نقطه وتشدید وکسر یای دو نقطه در تحتانی ونون انچه افاده علم کند بچیزی خواه بحکم واقعی مثل محکم قرآن

دخواهد بحکم داسی منبته وجوب عمل مثل ظاهر قرآن و مثل خبر واحد جامع شروط وجوب عمل بآن و ذکر اینکه کبیره بودن
اکل ربا بعد از اطلاع بر چیزی است که منبه علم باشد و اینکه داخل ربا است برای اینست که در مسائل ربا اختلاف
و اشتباه بسیار است و بعضی از معاملات بیع شبیه بربا است و آن بیعیه بکسر عین بی نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و نون ... نامند و بعضی دیگر بیع شبیه بیع است مثل اکثر آنچه مردم آن را حیله شرعیه می نامند و آن بتر
بد و اسپی صحیح است بنا بر اظهر روایت کرد ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه در سبع از الکذب کما اوجب
الله علیه النار یعنی باقتضای آن شش مذکور است از هر چیزی که پیشگی کرده الله تعالی بنا بر آن آتش جهنم را
و این قسیم چیزی تقسیم آن چیز میشود و مضمون این حدیث نزدیک بمضمون حدیث دوم است چهارم
اسمعیل عن عبدالله بن سنان قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ان من الکبائر عقوق
الوالدین والیأس من روح الله والامن من مکر الله وقد روی اکبر الکبائر الشرک بالله شرح
و قد روی عبارت عبدالله بن سنان است و جمله حالیه است از سمعت و روی بصیغه مجهول باب ضرب
است و مراد اینست که سابق را خود شنیدم و لاحق را دیگری پیش از شنیدن آن من نقل کرده بود از امام
جعفر صادق علیه السلام یعنی روایت است از عبدالله بن سنان گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
می گفت بدرستی که از جمله گناهان کبیره نافرمانی پدر و مادر است و نا امیدی از رحمت الله است مثل خیال اینکه الله
از وفات رسول علیه السلام امامی که عالم بجمیع علم رسول باشد نخواهد بود و ایمن بودن از فریب الله تعالی است
یعنی کارهای پنهان که باعث گمراهی کسی شود و آن را اراده ضلالت و اضلال نیز می نامند مثل خیال اینکه چون بعد
از رسول علیه السلام منافقان اهل البیت مستقل در ریاست دنیا شدند با وجود جهل ایشان باحکام الله
پیروی ایشان می توان کرد و بیهوده سخن باین درازی شود و مثل اینکه کسی بطاعت خود مغرور شود یا خیال کند
که بعد از این الله هرگز گمراه نخواهد شد این را شنیدم و حالی که روایت کرده شده بود از امام جعفر صادق علیه السلام
که بزرگتر گناهان کبیره قرار دادن شریک است با الله تعالی اگر گوئی این منافات دارد با آنچه می آید در حدیث
دوم باب سی و ششم و نهم کتاب الکفر است که کفر اخبث و اعظم از شرک است گوئیم کفر از اصرار بر کبیره
یا اباء و استکبار در صغیره بهم میرسد نه از اصل کبیره و مراد اینجا بیان اصل شرک و اصل کبایر دیگر است
پس منافات نیست پنجم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول من زنا خرج من الایمان و
من شرب الخمر خرج من الایمان و من افطر یوما من شهر رمضان متعمدا خرج من الایمان شرح
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که زنا کرد بیرون رفت از ایمان و هر که آشامید خمر را بیرون رفت
از ایمان و هر که افطار کرد روزی را از ماه رمضان نه از روی فراموشی بیرون رفت از ایمان مراد اینست
که اگر بعنوان اصرار کرد از اصل ایمان بیرون می رود و اگر بعنوان لمم مثلا کرده لذت روح الایمان
بر طرف شود ششم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام یزنی الزانی وهو مومن قال لا اذا کان

علی بطنها سلب الایمان فاذا قام رد الیه فان عاد سلب قلت فانه یرید ان یعود فقال یعود الیه ابدا

شرح مضمون این حدیث می آید در حدیث سیزدهم این باب و در آنجا بجای لایزنی الزانی است و هر دو درست است چه اینجا لا در قال لا برای نفی بر نفی نیست بلکه برای تصدیق نفی است موکن یعنی صاحب استکمال ایمان نیست که علامت آن اجتناب از کبیره است سلب بصیغه مجهول باب نصر است الایمان مرفوع و نائب فاعل است و این رد قول مرجیه است که می گویند ایمان محض علم بصدق جمیع ما جاء به الرسول است پس تفاوت در کمال و نقصان نمی دارد یا منصوب و مفعول دوم سلب است و مفعول اول که نائب فاعل است ضمیر مستتر راجع بر این است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا زنا نمی کند زنا کننده بر حالی که او صاحب اصل ایمان کامل باشد امام گفت نمی کند زنا را بر آن حال بیان این آنکه چون باشد بر شکم آن زن کنده می شود ایمان کامل پس چون برخیزد برگردانیده می شود ایمان کامل بسوی او و مراد این است که گاهی برگردانیده می شود و آن از صورت توبه است بقرینه آنچه می آید در حدیث پانزدهم این باب که فلیس یعود فیه حتی یتوب پس اگر برگردد و زنا کند باز کنده می شود ایمان کامل گفتم پس بدرستی که آن مردی که زنا کرد ارادت میکند که برگردد بزنا آیا کنده می شود ایمان کامل آن پس امام گفت برای بیان اینکه اراده عود چون از صغار است حکم مستلزم عود نیست و حکم عود ندارد گفت چه بسیار است آنکه اراده میکند که برگردد بزنا پس برنمیگردد بسوی زنا هرگز هفتم

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم قال الفواحش الزنا و السرقة و اللمم الرجل یلم بالذنب فیستغفر الله منه قلت بین الضلال و الکفر منزلة فقال ما اکثر عری الایمان شرح در سوره و النجم چنین است و لله ما فی السموات و ما فی الارض لیجزی

الذین اساؤا بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنی الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرة و الذین یجتنبون مبتدا است ان ربک واسع المغفرة خبر مبتدا است بحذف عائد و این جمله مبتدا و خبر برای بیان قسمی از حسنات است چنانچه ظاهر می شود از آنچه گذشت در حدیث سی و یکم باب نود و نهم الفواحش جمع فاحشه رسوائیها و مراد اینجا قدر مشترک است میان ترک فریضه نماز و مانند آن و میان کبائری که حد شرعی در آنها هست مثل زنا و دزدی و میان صغائری که بعنوان ابا و استکبار باشد چنانچه از ابلیس صادر شد و بیان می شود در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم الا اللمم استثنای متصل است از کبائر الاثم و الفواحش و اگر الذین یجتنبون خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر هم الذین الا بمعنی غیر خواهد بود بنا بر مذهب سیبویه که شرط نمیکند از موصوف الا بمعنی غیر نکره بودن را چه استثنا از اثبات نفی نمی شود پس لازم دارد که بی ارتکاب لمم احسان متحقق نشود الرجل بتقدیر حال الرجل است مثل و لکن البر من اتقی و اشارت است باینکه لمم اسم مصدر است بمعنی الالمام یلم بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب افعال است الالمام آلوده شدن بمعصیت نه از روی جرأت مراد بالذنب کبیره و فاحشه است فاء در فیستغفر برای تعقیب است و مراد باستغفار اینجا گفتن استغفر

است لیکن با موافقت دل تا مانند استهزا نشود چنانچه می آید در حدیث دهم باب صد و نود و کم و آن اعم از توبه است
چنانچه ظاهر می شود از احادیث باب اللمم که باب صد و نود و چهارم است من تبعیدیه استفهام است مراد باللمم
ارتکاب کبیره است با علم بوعید بر آن بروشی که باعث خلود در جهنم شود و مراد بمنزلتی مرتبه ارتکاب کبیره است بروشی
که باعث خلود در جهنم نشود و صاحبش با وجود علم بوعید جهنم بر آن و گذشت آن وعید داخل نباشد و مومن باشد لکه
الاکثر صیغه تعجب است و مراد اثبات این واسطه و واسطه دیگر است چنانچه می آید در حدیث دوم باب
صد و چهارم و کثرت باعتبار اینست که هر یک از او بسیار متفاوت در قوت و ضعف دارد و غلبت
باین دو قسم کبیره لی اصرار و دو قسم صغیره یکی با اصرار و دیگری بی اصرار شده در صحیفه کامله در دعا
وداع شهر رمضان که اللهم و انما نحن فی شهرنا هذا من لمم او اثم او واقعنا فیه من ذنب و اکتسبنا فیه من خطیئة
علی تعمد منا او نسیان تا آخر عری الایمان اشارت است بقول الله تعالی در سوره بقره فمن یکفر بالطاغوت
و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها پس هر که منکر امام ضلالت شود و مومن بالله
شود و تصدیق وجوب امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام الهی در هر زمان تا مصداق ربوبیت
رب العالمین باشد پس تحقیق چسپیده بدسته محکم تر ایمان باعث بهشت نیست شکسته شدن و بریده شدن
آن دسته را و ازین ظاهر میشود که ایمان باعث بهشت را دسته ها هست و یکی مستحکم تر از باقی آنها است و نسبی کفر
بالطاغوت و ایمان بالله داشته باشد بدست محکم تر چسپیده پس اگر مجتنب از کبایر باشد چسپیده خواهد بود بجمیع
باقی دستها و اگر مرتکب کبیره شود و المام کرده باشد یا امید توبه داشته باشد نه چسپیده خواهد بود بعض باقی
دستها و آن بعض متفاوت است بتفاوت المام و امید توبه و گاه بحدی میرسد که هیچیک از باقی دستها در دست
او نماند و با وجود آن اصل ایمان باقی باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله
عز و جل در سوره و النجم یعنی که اجتناب میکنند از بزرگهای گناه و از رسوائیها مگر آلودگی امام گفت زانیست
زنا و دزدیست مثلا که حد شرعی دارد و لمم عمل مردیست که آلوده می شود بگناه پس استغفار میکند از آن گفتم
آیا میان ارتکاب کبیره و فاحشه با جهل بوعید و میان ارتکاب کبیره و فاحشه با کفر واسطه هست که صاحبش
مومن باشد پس امام علیه السلام گفت چه بسیار است دستهای ایمان باینمعنی که واسطه بسیار است و جمیع
اهل آنها داخل مومنانند هشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الکبائر فقال هن فی کتاب علی
علیه السلام سبع الکفر بالله و قتل النفس و عقوق الوالدین و اکل الربا بعد البینة و اکل مال الیتیم
ظلما و الفرار من الزحف و التعرب بعد الهجرة شرح کتاب علی عبارت از جامعه است که بیان شد
در باب چهلم کتاب الحجة و مضمون این نزدیک بمضمون حدیث سوم این باب است فرق آنست که بجای قذف
المحصنة عقوق الوالدین است و بجای کلمه او جب الله علیه النار الکفر بالله است و مراد بکفر ترک نماز است چنانکه
گذشت در حدیث اول باب پنجاهم که فسمی الصلوة ایمانا پس مقصود اینجا شمردن اکبر کبایر است نه کبایر

مطلقا چنانچہ گفتہ اصل قال قلت فہذا اکبر المعاصی قال نعم قلت فاکل درہم من مال الیتیم ظلما اکبر ام ترک الصلوۃ قال ترک الصلوۃ قلت فما عددت ترک الصلوۃ فی الکبائر فقال ای شیء اول ما قلت لک قال قلت الکفر قال فان تارک الصلوۃ کافر یعنی من غیر علۃ شرح یعنی من غیر علۃ عبارت راوی است یا عبارت امام است چہ گاہے متکلم تعبیر از خود بلفظ غیبت مے کند یعنے راوی گفت گفتم پس اینکہ مذکور شد بزرگتر معصیتہا است باینمعنے کہ اکبر کبائر منحصر است درین گفت آری گفتم پس خوردن یک درہم از مال یتیم از روے ظلم بزرگتر است باعتبار عذاب یا ترک نماز گفت ترک نماز گفتم پس نشمردی ترک نماز را در اکبر کبائر پس گفت چہ چیز بود اول آنچہ گفتم ترا راوے گفت گفتم کفر بود گفت پس بدرستی کہ ترک کنندہ نماز کافر است مراد امام ترک نماز بے عذر است نہم اصل قال امیر المومنین علیہ السلام ما من عبد الا وعلیہ اربعون جنۃ حتی یعمل اربعین کبیرۃ انکشفت عنہ الجنن فیوحی اللہ الیہم ان استروا عبدی باجنحتکم فیسترہ الملائکۃ باجنحتہا شرح ضمیر الیہم راجع بہ الجنن است باعتبار اینکہ عبارت از ملائکہ است یعنے گفت امیر المومنین علیہ السلام نیست ہیچ بندہ مگر بر حالی کہ براو موکل اند چہل فرشتہ کہ سپر او باشند و دفع شر شیطان از خود توانند کرد تا وقتی کہ بعمل آورد چہل گناہ کبیرہ را خواہ از یک جنس و خواہ مختلف مراد اینست کہ بہر کبیرہ سپری کم میشود پس چون بعمل آورد چہل کبیرہ جدا می شود از او آن سپرہا پس وحی میکند اللہ تعالی بآن ملائکہ کہ سپرہا بودند کہ بپوشانید بندہ مرا ببالہای خود تا فی الجملہ محفوظ تواند ماند از شر شیطان اصل قال فما یدع شیئا من القبیح الا قارفہ حتی یتمدح الی الناس بفعلہ القبیح فیقول الملائکۃ یا رب ہذا عبدک ما یدع شیئا الا رکبہ وانا لنستحی مما یصنع فیوحی اللہ عز وجل الیہم ان ارفعوا اجنحتکم عنہ شرح یا رب مبنی بر ضم است عبدک عطف بیان ہذا است یعنے امام علیہ السلام گفت پس گاہی میشود اینکہ وامی گذارد آن بندہ چیزی از بدہا مگر آنکہ کسب میکند آنرا تا آنکہ خود ستائی میکند روبروے مردم بعمل خود کہ قبیح است چنانچہ فاسقان را عادت است در مجالس پس میگویند ملائکہ کہ اے صاحب کل اختیار این مرد کہ بندۂ تست وا نمیگذارد حرامی را مگر اینکہ مرتکب آن میشود و بدرستی کہ ما فرشتگان ہر آئینہ شرم میکنیم و آزار میکشیم از آنچہ میکند پس وحی میکند اللہ عز وجل بسوی ایشان کہ بردارید بالہای خود را از او و ناظر او باشید اصل فاذا فعل ذلک اخذ فی بغضنا اہل البیت فعند ذلک ینہتک سترہ فی السماء وسترہ فی الارض فیقول الملائکۃ یا رب ہذا عبدک قد بقی مہتوک الستر فیوحی اللہ عز وجل الیہم لو کانت للہ فیہ حاجۃ ما امرکم ان ترفعوا اجنحتکم عنہ شرح پس چون کردہ شود آن برداشتن بالہا شروع میکند آن بندہ در عداوت ما ائمہ ہدے کہ اہل بیت رسولیم پس نزد آن عداوت دریدہ میشود پردہ او در آسمان باینمعنی کہ جمیع ملائکہ خواہ آن چہل کہ مذکور شد و خواہ غیر ایشان می دانند کہ خلاف محکمات قرآن کرد پس میگویند آن چہل کس از ملائکہ کہ ای صاحب کل اختیار این

مرتکب بنده است تحقیق اند بروده دیده مقصود حسن طلب قسمی از توفیق است پس وحی میسر کند الله عزوجل بسوی ایشان که اگر می بود الله تعالی را در او کاری بیمعنی که اگر احتمال قابلیت توفیقی شما دیگر بود امر نمیکرد شما را بانیکه بر دارید بلمای خود را از او حقیقت نسبت حاجت با سد تعالی بیان شد در شرح حدیث بستم باب سد و شستم د هم اصل ممت ابا عبد الله علیه السلام یقول الکبائر القنوط من رحمة الله والیاس من روح الله والامن من مکر الله وقتل النفس التی حرم الله وعقوق الوالدین واکل مال الیتیم ظلما واکل الربا بعد البینة والتعرب بعد الهجرة وقذف المحصنة والفرار من الزحف شرح مراد شمردن کبائر عمده است که متعارف بوده در وقت این کلام در میان مردم و حصر کبائر در آنها مراد نیست چنانچه ظاهر میشود از حدیث آخر این باب و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دوم وچهارم فرق اینست که القنوط من رحمة الله در آنها مذکور نبود و در اینجاست و فرق میان یاس و قنوط اینست که اول تعلق بروح می گیرد و دوم تعلق برحمت میگیرد و فرق میان روح و رحمت اینست که روح راحت و نعمت عمده است و متضمن بخشایش گناه بنده نیست و رحمت بخشایش گناه است چنانچه گفته در سوره شوری وهو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا وینشر رحمته یعنی باران بسبب بعض گناهان است و منزل آن متضمن بخشایش گناهان است و چنانچه در سوره زمر واقع شده یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله والا الخ و در سوره یوسف واقع شده که یعقوب علیه السلام به پسران خود گفت یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه ولا تیاسوا من روح الله انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون مبنی بر اینست که بهم رسیدن یوسف و برادرش متضمن بخشایش گناه برادران دیگر یوسف است یا مبنی بر ظاهر است که برادران یوسف اعتراف بگناه خود نکرده بودند در آن وقت اصل فقیل له ارایت المرتکب للکبیرة یموت علیها اتخرجه من الایمان وان عذب بها فیکون عذابه کعذاب المشرکین او له انقطاع قال یخرج من الاسلام اذا زعم انها حلال ولذلک یعذب اشد العذاب وان کان معترفا بانها کبیرة وهی علیه حرام وانه یعذب علیها وانها غیر حلال فانه معذب علیها وهو اهون عذابا من الاول ویخرجه من الایمان ولا یخرجه من الاسلام شرح تخرج مرجا با بصیغه تامه از باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بکبیره است و مضمون این فقرات می آید در حدیث بست و دوم این باب و در اینجا بجای یخرجه من الایمان یخرجه من الاسلام است و بنا بر آنچه اینجا است و ان عذب تا آخر تا سیس است چه کافر اعم از مشرک است چنانچه می آید در حدیث دوم باب صد و شصت و نهم که باب الکفر است و بنا بر آنکه می آید در حدیث بست و دوم و ان عذب تا آخر تاکید است الانقطاع بقاف و طای بی نقطه و عین بی نقطه بریده شدن یعنی دائمی نبودن و مراد اینجا امتیاز دائمی از دائمی دیگر است بضعیف بودن اول فی الجمله نسبت به دوم و میتواند بود که مراد شامل بریده شدن باشد چنانچه ظاهر حدیث بست و دوم است و بنا بر اول

۲۲

وجه شبه در کعذاب المشرکین مجموع دوام و شدت است و حاصل جواب امام اینست که مصر بر کبیره بی توبه دو
قسم است و عذاب قسم اول مانند عذاب مشرکانست و نیست در مجموع مدت و شدت و عذاب قسم دوم مانند
عذاب مشرکان نیست در مجموع مدت و شدت اما انقطاع ندارد پس شق ثالث است و بنا بر دوم وجه شبه در
کعذاب المشرکین دوام است و حاصل جواب امام اینست که مصر بر کبیره بی توبه بر دو قسم است و عذاب هر دو قسم
مانند عذاب مشرکان اینست در دوام اما عذاب قسم اول اشد از عذاب قسم دوم است یعنی پس گفته شد امام را که
خبر ده مرا که کسی که صادر شود از او گناه بزرگ بر حالی که معتقد باشد که میرد بر آن یعنی که اصرار کند و توفیق توبه
نیابد آیا بیرون می کند آن کبیره او را از ایمان بسوی کفر و اگر معذب شود در آخرت بوسیله آن کبیره پس میباشد
عذاب او مانند عذاب مشرکان که اشد عذاب است و دائمی است چه هر مشرک کافر است بخلاف عکس یا آن
عذاب را ضعفی یا طرفی شدنی هست امام گفت بیرون می کند آن کبیره او را از اسلام چون دعوی کند که آن کبیره
حلال است یعنی که دعوی کند که ممکن است که الله تعالی صاحب آنرا عذاب نکند بخیال اینکه خلق آسمان
و زمین و مکلفان و تکلیف عبث و بازیچه است پس هر کسی شریک الله تعالی در حکم می تواند شد و از این
لازم می آید انکار قیامت اگر چه بظاهر اقرار باشد و برای آن دعوی معذب می شود در آخرت سخت تر و عذاب
مشرک هم عذاب کفر است و هم عذاب شرک است و این منافات ندارد با اینکه عذاب کفر اعظم از عذاب شرک
باشد چنانچه می آید در حدیث دوم باب الکفر و اگر باشد معترف باینکه آن کبیره است و آن بر او حرام است
و باینکه چون اصرار کرده معذب می شود در آخرت بنا بر آن اگر توفیق توبه نیابد و باینکه آن حلال نیست یعنی که
نمی گذرد در درگاه الهی هیچ وجه پس بدبختی که آن مرتکب اصرار بر کبیره معترف بگناه خود که بی توبه مرده معذب است
دائما بنا بر آن کبیره و او تضعیف تر است باعتراف عذاب از آنکه غیر معترف است بگناه خود و بیرون میکند
کبیره او را از ایمان بسوی کفر و بیرون نمیکند او را از اسلام بسوی شرک مراد اینست که عذاب او عذاب کفر
است لیکن فریاد و زیادتی بی عذاب شرک منضم بآن نیست یازدهم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام فی
قول رسول الله صلی الله علیه وآله اذا زنی المؤمن فارقه روح الایمان قال هو قوله وایدهم
بروح منه ذلک الذی یفارقه شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را در قول رسول الله صلی الله
علیه وآله چون زنا کرد مؤمن جدا شد از او باعث زندگی ایمان یعنی که گفتم روح الایمان چه چیز است گفت
آن بدلول قول الله تعالی است در سوره مجادله و مدد کرد الله تعالی مومنان را باعث زندگی که از جانب
الله تعالی است آن روح است آنچه جدا می شود از زنا کننده بی اصرار یعنی اصل ایمان توضیح این در حدیث
بعد می شود دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یسلب منه روح الایمان
ما دام علی بطنها فاذا نزل عاد الایمان قال قلت ارأیت ان هم قال لا ارأیت ان هم ان
یسرق اتقطع یده لعنی روح الایمان عبارت از قوت ایمان است و علامت آن اجتناب از کبیره است

زاد باصرار و خواه بی اصرار و عاد للایمان بتقدیر عاد الایمان الیه است چنانچه گذشت در حدیث ششم این باب یا بتقدیر عاد الایمان الی مکان طیه است و بنا بر اول الف لام برای عهد خارجی است و بنا بر دوم برای جنس است و مراد اینست که چنانچه قبل از زنا ایمان او قابل قوت و قابل ضعف بود و بعد از زنا نیز هست به توبه و عدم توبه و در وقت زنا قابل قوت نیست بقرینه آنچه مے آید در حدیث یازدهم این باب که فلیس یعود فیه حتی یتوب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت برطرف کرده مے شود از مومن باعث زندگی ایمان چند انکه برشکم زن زنا کننده است پس چون فرود آید برمی گردد آن ایمان کامل تبسوے او اگر توبه کند راوی گفت گفتم خبر ده مرا که اگر کسے قصد زنا کند آیا روح الایمان از او جدا می شود گفت نه خبر ده مرا که اگر کسے قصد کند که دزدی کند آیا بریده می شود دست او و مقصود توضیح اینست که قصد زنا از صغائر است نه کبائر بذکر نظیر آن و مقصود استدلال نیست چه استدلال بقیاس فقهی جائز نیست **سیزدهم اصل** کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فقال له محمد بن عبدة یزنی الزانی وهو مومن قال لا اذا کان علی بطنها سلب الایمان منه فاذا قام رد علیه قلت فانه اراد ان یعود قال ما اکثر ما یهم ان یعود ثم لا یعود **شرح** علیه یعنی الیه است چنانچه مے آید در کتاب فضل القرآن در حدیث بست و یکم باب سیزدهم که باب فضل القرآن است که رد علی ضالتی و مضمون این ظاهر شد از شرح حدیث ششم این باب **چهاردهم اصل** من ابان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول الکبائر سبعة منها قتل النفس متعمدا والشرک بالله العظیم وقذف المحصنة واکل الربا بعد البینة والفرار من الزحف والتعرب بعد الهجرة وعقوق الوالدین واکل مال الیتیم ظلما قال والتعرب والشرک واحد ابان من زیاد الکناسی قال قال ابو عبد الله علیه السلام والذی اذا دعاه ابوه لعن اباه والذی اذا اجابه ابنه یضربه **شرح** الکبائر مبتدا است سبعة مبتدای دوم است چه اگر خبر می بود سبع مے بایست منها صفت سبعة است قتل خبر مبتدای دوم است و جمله خبر مبتدای اول است والتعرب والشرک واحد برای دفع دخل است چه آنچه شمرده شد بحسب ظاهر هشت است واحد بمعنی اینست که شرک اعم از تعرب است پس فی الحقیقة آنچه در حساب است هفت است و ذکر تعرب علیحده از قبیل ذکر خاص با عام است برای بیان فرد خفی ابان بتقدیر روی ابان است و مقصود از ذکر این تا آخر اینست که ابان این حدیث را بتوسط زیاد نیز روایت کرده با زیادتی الذی بتقدیر عمل الذی است و الابتدائی است که خبرش محذوف است بتقدیر و منها الذی والعطف مفرد بر جمله لازم می آید دعا اینجا بمعنی طلب نفقه و مانند آن از روی عجز است اللعن بد کردن و مراد اینجا نفقه ندادن است الاجابة مصدر باب افعال برآوردن مطلب کسی یضربه بتشدید الجیم مضارع معلوم باب افعال است ضمیر به راجع با بناست یعنی روایت است از ابان از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شنیدم از او که میگفت گناهان کبیره هفت اند از جمله آنهاست که بیان شد

مضمون آنها در حدیث هشتم این باب و ترب و شرک یک قسم است از جمله آن هفت قسم روایت کرده اند از زیاد کناسے زیاد گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام و از جمله کبائر است عقوق یعنی آنکه چون از روی فروتنی طلب نفقه کند از او پدرش و دریغ کند پدر از خود را و آنکه چون مطلب او را بجا آورد پسر او ضرری رساند آن پسر بانمعنی که زیاد از قدر طاقت پسر طلب می کند یا اسراف می کند **پانزدهم اصل** جاء رجل الی امیر المومنین صلوات الله علیه فقال یا امیر المومنین ان ناسا زعموا ان العبد لا یزنی وهو مومن ولا یسرق وهو مومن ولا یشرب الخمر وهو مومن ولا یاکل الربا وهو مومن ولا یسفك الدم الحرام وهو مومن فقد ثقل علی هذا وحرج منه صدری حین ازعم ان هذا العبد یصلی صلوتی ویدعو دعائی ویناکحنی وانکحه ویوارثنی واوارثه وقد خرج من الایمان من اجل ذنب یسیر اصابه شرح صلوتی و دعائی مفعول مطلق برای نوعست مفاعلت و یناکحنی و سه فعل دیگر بمعنی افعال است الانکاح کسے را داماد خود کردن الایراث کسی را وارث خود کردن بگذاشتن مال و تلف نکردن آن و زمان حیوة یسیر یعنی چیزیست که در زمان اندک است و لذت آن زود آخر میشود پس منافات ندارد باینکه اصرار بر کبیره باشد و میتواند بود که بمعنی لمم مثلا باشد یعنی آمد مردی بسوی امیر المومنین صلوات الله علیه پس گفت ای امیر المومنین علیه السلام بدرستی که جماعتی دعوی کردند که بنده زنا نمیکند بحالی که او مومن باشد و دزدی نمیکند بحالی که مومن باشد و نمی آشامد خمر را بحالی که او مومن باشد و نمی خورد ربا را بحالے که مومن باشد و نمیریزد خونی را که صاحب حرمت است بانمعنی که خون مومن است بحالی که او مومن باشد پس تحقیق سنگین شد بر من این دعوی جماعت و تنگ شد از آن دعوی سینه من وقتی که دعوی میکنم بنا بر دعوے آنجماعت که این بنده نماز میکند همان قسم که نماز من است و دعوت میکند مردم را بدین حق همان قسم که دعوت منست و داماد خود میکند مرا و داماد خود میکنم او را و وارث خود می کند مرا و وارث خود میکنم او را و حالانکه بیرون رفته از ایمان بسبب گناهی اندک که برخورده او را **اصل** فقال امیر المومنین صلوات الله علیه صدقت سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول والدلیل علیه کتاب الله شرح صدقت بفتح قاف و سکون تا بصیغه معلوم غائبه باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بناسا است مفعول یقول محذوف است بتقدیر یقول ذلک والدلیل تا آخر کلام امیر المومنین علیه السلام است و اشارت است بآیت سوره واقعه که مذکور میشود و حاصل جواب اینست که دعوی آن مردم راست است و رد بر مرجئه است که چون ایمان را محض علم بصدق جمیع ما جاء به الرسول می شمرند میگویند ایمان قابل تفاوت در کمال و نقصان نیست اما آن دعوی تفصیلی دارد باین روش که اگر صدور کبیره بعنوان اصرار نیست از استکمال ایمان بدر میرود نه از اصل حقیقت ایمان پس داخل اصحاب المیمنه است و اگر بعنوان اصرار است از حقیقت ایمان نیز بدر میرود و داخل اصحاب المشأمه است بدلیل اینکه در سوره واقعه یکی از نشانهای اصحاب المشأمه اصرار

برگناه بزرگ است چنانچه گفته وکانوا یصرون علی الحنث العظیم ومی تواند بود که صدقت بسکون قاف وفتح تا باشد
والدلیل تا آخر اشارت باشد بمانند قول الله تعالے در سوره والنجم الا اللمم وبیان شد در شرح حدیث
ہفتم این باب وحاصل هر دو احتمال نزدیک بهم است یعنی پس گفت امیر المومنین صلوات الله علیه
راست گفتند انجماعت بیان این آنکه شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وآله که میگفت آنرا ودلیل بر آن گفته
قرآنست اصل خلق الله عز وجل الناس علی ثلث طبقات وانزلهم ثلث منازل وذلك قول الله
عز وجل فی الکتاب اصحاب المیمنة واصحاب المشأمة والسابقون فاما ما ذکره من امر السابقین
فانهم انبیاء مرسلون وغیر مرسلین جعل الله فیهم خمسة ارواح روح القدس وروح الایمان
وروح القوة وروح الشهوة وروح البدن شرح این فقرات تا آخر حدیث استیناف است
برای بیان آیت کتاب وتوضیح انچه شنیده از رسول علیه السلام ذکر بصیغه معلوم باب نصر است وضمیر
مستتر راجع برسول علیه السلام است وضمیر بارز منصوب راجع با است من ابتدائیه است الامر بضم همزه و
فتح میم وراء بی نقطه جمع امره بفتح همزه وفتح میم وراء وتاء علامت ها ومراد اینجا پیشوایانست مخفی نماند که قسیم
سابقان موخراند ودر بیان اقسام مقدم شدند برای موافقت قرآن فانهم بفتح همزه وتشدید نون است وضمیر
راجع با مر است واین فقرات تا آخر حدیث کلام امیر المومنین علیه السلام است که ماخوذ است از کلام رسول وایکا
اگر کلام رسول باشد میبود در تتمه حدیث بجای یعرفون محمد یعرفونی میگفت بیان ارواح خمسه گذشت در باب نهم
وپنجم کتاب الحجه یعنی بیان این آفرید الله تعالی مردم را بر سه مرتبه وفرود آورد ایشان را در سه محل وآن مضمون
قول الله عز وجل است در قرآن در سوره واقعه یاران یمین وایمان ویاران شوم وکفر وپیشی گیرندگان در ین
ایمان فاصله بیان این سه را ذکر نکرده ودر بعض نسخ کافی مذکور است اینجا چنانچه مذکور بود در حدیث اول باب
پنجاه وپنجم کتاب الحجه پس اما انچه ذکر کرد رسول علیه السلام از مقدمان سابقان پس این بود که ایشان پیغمبران اند
خواه رسولان وخواه غیر رسولان گردانید الله تعالی در پیغمبران پنج باعث زندگی را باعث زندگی بغایت پاکیزه
بودن وباعث زندگی ایمان وباعث زندگی قوت بر افعال جوارح وباعث زندگی میل بلذتها وباعث زندگی
بدن برای حرکات اختیاری اصل فبروح القدس بعثوا انبیاء مرسلین وغیر مرسلین وبها علموا
الاشیاء وبروح الایمان عبدوا الله ولم یشرکوا به شیئا وبروح القوة جاهدوا عدوهم وعالجوا
معاشهم وبروح الشهوة اصابوا لذیذ الطعام ونکحوا الحلال من شباب النساء وبروح البدن
دبوا ودرجوا فهؤلاء مغفور لهم مصفوح عن ذنوبهم شرح بعثوا بباء یک نقطه وعین بی نقطه
وتاء سه نقطه بصیغه ماضی مجهول باب منع است یا از باب تفعیل است برای کثرت البعث برانگیختن از خواب
وامثال آن وفرستادن ومراد اینجا معنی اول است علموا بصیغه مجهول باب تفعیل است وضمیر مفعول اول نائب
فاعل است ومیتواند بود که بصیغه معلوم مجرد باشد وضمیر فاعل باشد وحاصل هر دو یکی است شیئا مفعول

مطلق است ومیتواند بود که مفعول به باشد الشباب بفتح شین المقطع جمع شاب جوان زنان لهم نایب فاعل است
وہمچنین است عن ذنوبهم الذنب گناه وآن بر سه قسم است اول آنچه اصرار بر آن مقتضی خلود در جهنم است
وآن را کبیره می نامند دوم آنچه اصرار بر آن کبیره است لیس اصرار بر آن مقتضی خلود در جهنم است وآن را
صغیره می نامند سوم آنچه ما عدای آن دو قسم است و در ارتکاب آن محض بازخواست و سرزنش دنیوی است
مثل افعال غیر بالغ ومثل فعلی که از روی خطا یا نسیان باشد چنانچه اگر غلامی از روی خطا کاسه شکند یا
کاری را که مامور بآن بوده باشد فراموش کند بازخواست دنیا دارد که چرا خود داری نکردی وچرا آنچه مامور بودی نکردی وعذاب آخرت ندارد چنانچه می آید در باب دویست وهشتم ومراد بذنب اینجا قسم
سوم است وبنا بر قول جمعی که تجویز صغائر بر انبیا میکنند مراد اعم از قسم دوم وسوم است ومیتواند بود که مراد
بذنب قدر مشترک میان جمیع اقسام باشد بنا بر اینکه منحصر در قسم سوم است در واقع یعنی پس بسبب
باعث زندگی بغایت پاکیزگی برانگیخته شدند پیغمبران خواه رسولان وخواه غیر رسولان وبآن تعلیم کرده شدند
چیزها بوحی وبباعث زندگی ایمان عبادت کردند الله تعالی را واقرار شریک نداد مرا با او اصلا وبزندگی قوت
جهاد کردند با دشمن خود واصلاح کردند معاش خود را وبباعث زندگی میل بلذتها دریافتند صاحب لذت
خوردنی را وجماع کردند حلال از جوان زنان را وبباعث زندگی بدن شروع در حرکت کردند آهسته وبراه
رفتند پس آن پیغمبران بخشایش کرده شده است برای ایشان گذشت کرده شده است از گناهان ایشان
اصل ثم قال قال الله عز وجل تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله ورفع بعضهم درجات
وآتينا عيسى ابن مريم البينات وايدناه بروح القدس **شرح** ضمیر ثم قال راجع بامیر المؤمنین ع
است وکلام راوی است یا راجع برسول است وکلام امیر المؤمنین ع است وضمیر فعلیهم در دوم راجع بمن لم
الله است یعنی بعد از آن گفت امیر المؤمنین علیه السلام که گفت الله عز وجل در سوره بقره آن رسولان
که مذکور شدند ترجیح دادیم بعض ایشان را بر بعضی دیگر بیان این آنکه از جمله رسولان جمعی اند که سخن بیواسطه
گفت الله تعالی با ایشان مثل موسی در طور ومثل محمد در معراج وبرداشت الله تعالی بعض آن
جمعی را که سخن گفت با ایشان چندین درجه مراد اینست که محمد صلی الله علیه وآله افضل جمیع آن رسل
است بچندین درجه ودادیم عیسی ابن مریم را معجزات ظاهره ومدد کردیم او را بباعث زندگی بغایت
پاکیزگی **اصل** ثم قال في جماعتهم وايدهم بروح منه يقول اكرمهم بها ففضلهم على من سواهم فهؤلاء
مغفور لهم مصفوح عن ذنوبهم **شرح** در سوره مجادله تعبیر از ائمه اهل البیت علیهم السلام شده اولا
بسبیل الله وثانیا بذکر الله وتعبیر از اضداد ایشان وائمه ضلالت شده اولا بالذین یحادون الله
ورسوله وثانیا بمن حاد الله ورسوله ومذکور شده که کسیکه ایمان بخدا وروز قیامت دارد دوستی با اضداد
ائمه اهل البیت نمیکند وبیان این شده در آن سوره باستیناف بیانیه باولئك كتب في قلوبهم الايمان

وایدہم بروح منہ ترجمہ بدرستیکہ ائمہ اہل البیت نوشتہ اللہ تعالی در دلہای ایشان اعمال شریعت بآنمعنی کہ علم جمیع احکام الہی بایشان دادہ شدہ چنانچہ گفتہ در سورہ شوری ماکنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ومدد کردہ اللہ تعالی ایشان را بباعث زندگی کہ از جانب اوست بیان شد در کتاب الحجۃ در باب الروح التی یسدد اللہ بہا الائمۃ علیہم السلام کہ باب پنجاہ وششم است اینکہ این روح خلقی است اعظم از جبرئیل ومیکائیل و نبودہ با ہیچیک از گذشتگان غیر محمد وائمہ اہل بیت او جماعتہم بضم جیم وتشدید میم وتا جمعیت جماع بضم میم و تشدید میم است یعنی چیزیکہ محل اجتماع اصل چیزی باشد وضمیر راجع بسابقین است پس مراد کہ جماعتہم لسانیست کہ ہریک از محل اجتماع اصل سبقت است بآنمعنی کہ ایشان افضل سابقان اند و ایشان محمد واوصیای اویند یعنی بعد از ان گفت اللہ تعالی در بیان افاضل سابقان در سورہ مجادلہ کہ نزول آن بعد از سورہ بقرہ است ومدد کرد اللہ تعالی ایشان را بباعث زندگی کہ از جانب خودش است میگوید اللہ تعالی درین آیہ مجادلہ کہ گرامی کرد ایشان را بآن روح باین روش کہ ترجیح داد ایشان را بر غیر ایشان از سابقان پس آن ائمہ اہل البیت ع نیز بخشائش کردہ شدہ است برای ایشان گذشت کردہ شدہ است از گناہان ایشان چہ گناہ ایشان منحصر در قسم سوم اقسام گناہ است کہ بیان شد در شرح فقرات سابقہ

اصل ثم ذکر اصحاب المیمنۃ وہم المومنون حقا بأعیانہم جعل اللہ فیہم اربعۃ ارواح روح الایمان وروح القوۃ وروح الشہوۃ وروح البدن فلا یزال العبد یستکمل ہذہ الارواح الاربعۃ حتی یاتی علیہ حالات **شرح** بعد از ان ذکر کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ اصحاب میمنہ را وایشان مومنانند براستی ودرستی بآنمعنی کہ اظہار ایمان ایشان محض ظاہر واز روی نفاق نیست بسبب ایمان ایشان گردانید اللہ تعالی در ایشان چہار باعث زندگی اول باعث زندگی دوم باعث زندگی قوت سوم باعث زندگی میل بلذتہا چہارم باعث زندگی بدن پس ہمیشہ بندہ نیکو ببر وجہ تمام میدارد آن چہار روح را تا آید برسر او چند حالت کہ او را از آن استکمال بیرون برد **اصل** فقال الرجل یا امیر المومنین ما ہذہ الحالات فقال اما اولہن فہو کما قال اللہ عز وجل ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا فہذا ینتقص منہ جمیع الارواح ولیس بالذی یخرج من دین اللہ لان الفاعل بہ ردہ الی ارذل عمرہ فہو لا یعرف للصلوۃ وقتا ولا یستطیع التہجد باللیل ولا بالنہار ولا القیام فی الصف مع الناس فہذا النقصان من روح الایمان ولیس یضرہ شیء **شرح** ادخال کاف در کما قال برای بیان اینست کہ نزدیک بارذل عمر نیز داخل در مراد است در سورہ نحل بعد است ودر سورہ حج من بعد است چنانچہ در بعض نسخ است بہ متعلق بالفاعل است الوقت زمان وتعیین حدود چیزی وہر دو اینجا مناسب است التہجد بجیم ودال بی نقطہ مصدر باب تفعل بیدار شدن از خواب ومراد اینجا آگاہی از غفلت است وذکر ولا القیام تا آخر برای اشارت بادخال نزدیک

حاشیہ: ذاتی شرح اصول کافی

بارذل عمر است یعنی پس گفت آنمرد ای امیر المومنین چیست این حالتها پس گفت اما اول آنها پس آنچنانست که گفت الله عز وجل که از جمله شما کسی است که برگردانیده میشود بسوی زبون تر زندگانی که مانند زندگانی طفل است در نادانی و ضعف تا نداند بعد از دانستن که داشته چیزی را بیان این آنکه این مرد ناقص می شود از او جمیع چهار روح و بیرون نمیرود از وی که الله تعالی قرار داده زیرا که آنکه کرده بود یا او آن قوت چهار روح را برگردانید او را بسوی زبون تر زندگانی او پس او از کمال بیهوشی نمی شناسد برای نماز زمانی را که در آن زمان باید کرد و توانائی ندارد بر خاستن از غفلت را در شب و نه در روز و نه ایستادن را در صف نماز گذاردن با مردیکه نماز جماعت می کنند پس اینجاعت نقصانست از روح ایمان و ضرر نمیکند او را اصلا در آخرت بایمعنی که ثواب اعمال سابقه او کم نمی شود اصلا **اصل** وفیهم من ینتقص منه روح القوة فلا یستطیع جهاد عدوه ولا یستطیع طلب المعیشة ومنهم من ینتقص منه روح الشهوة فلو مرت به اصبح بنات آدم لم یحن الیها ولم یقم ویبقی روح البدن فیه فهو یدب ویدرج حتی یاتیه ملك الموت فهذا بحال خیر لان الله عز وجل هو الفاعل به **شرح** و در میان اصحاب میمنه کسی است که کم میشود از او باعث زندگی قوت پس توانائی ندارد جهاد را با دشمن خود و توانائی ندارد کسب معاش را و از جمله اصحاب میمنه کسی است که کم میشود از او باعث زندگی شهوت پس اگر گذر کند با وخوش رو تر دختران آدم میل نمیکند بسوی او و بر نمیخیزد آلت مردی او یا مراد اینست که بر نمی خیزد خود و حرکت بطرف آن مقبوله نمیکند و میماند باعث زندگی بدن در او پس او حرکت آهسته میکند و براه میرود تا آید نزد او ملک الموت پس این مرد بحالتی است که خوب است بایمعنی که ضرری بآخرت او نمیرسد زیرا که الله عز وجل اوست که کننده اینحالت است و یا مراد اینست که بعض تکالیف شرعیه مثل جماع در هر چهار ماه و نوبت میان زنان متعدد از او ساقط است **اصل** وقد یاتی علیه حالات فی قوته وشبابه فیهم بالخطیئة فیشجعه روح القوة ویزین له روح الشهوة ویقوده روح البدن حتی توقعه فی الخطیئة فاذا لامسها نقص من الایمان و تفصی منه فلیس یعود فیه حتی یتوب فاذا تاب تاب الله علیه وان عاد ادخله الله نار جهنم **شرح** فی در فی قوته برای سببیت است و میتواند بود که برای ظرفیت باشد یعنی فی وقت قوته نقص متعدی میباشد و لازم میباشد و مراد اینجا متعدی نیست من بکسر میم و تخفیف نون است بمعنی بعض و مفعول نقص است الف لام الایمان برای عهد خارجیست یعنی ایمان یا استعمال اتقصی بقاف و تشدید صاد بنقطه است و ضمیر مستتر راجع بعبد است و ضمیر منه راجع بمن است التقصی بنهایت دور شدن و ذکر این برای اشعار بفرق میان کبیره و صغیره است زیرا که تا این ارتکاب صغیره بفعل بعض نوافل محو از آن میشود بخلاف کبیره و بین قادر نیست برای تفرقه قسمی است ضمیر یعود راجع

بعید است وضمیر فیه راجع بمن است ضمیر عاد راجع لبعید است العود برگشتن وعادت بچیزی کردن یعنی المراد
بر آن واول مراد است در لیعود ودوم مراد است در دان عاد یعنی وگاهی می آید بر بنده حالتی چند
بسبب قوت او وجوانی او باینمعنی که خالی از اصرار است پس قصد میکند زنا را مثلاً پس دلیر میکند
او را باعث زندگی قوت وآرایش سیده آن گناه را برای او باعث زندگی شهوت ومیکشاند او را
بسوی زنیکه با او زنا کند باعث زندگی بدن تا آنکه داخل کند آن روح ها او را در آن گناه پس چون
جماع کرد بآن زن که کم کرد بعض آن ایمان را نهایت دور شد از ان بعض ایمان پس برنیگردد آن بنده
در آن بعض ایمان تا وقتی که توبه کند پس چون توبه کند قبول میکند الله تعالی توبه او را باینمعنی که استکمال
ایمان بهم میرساند واگر عادت خود کند باینمعنی که آن گناه را بعنوان اصرار کند در آن حالت بمیرد داخل
میکند او را الله تعالی در آتش جهنم باینمعنی که مخلد است در آن چه از اصل ایمان بیرون رفته اصل

فاما اصحاب المشأمة فهم الیهود والنصاری یقول الله عز وجل الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه
کما یعرفون ابناءهم یعرفون محمدا والولایة فی التوراة والانجیل کما یعرفون ابناءهم فی منازلهم وان فریقا
منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون الحق من ربک انک الرسول الیهم فلا تکونن من الممترین

شرح مراد حصر اصحاب مشأمه در یهود ونصاری وامثال ایشان از شرکین است که انکار
قیامت میکنند صریحا یا در ضمن تجویز عدم عذاب مصر بر حنث عظیم چه آن مشتمل است بر حکم بازیچه بودن
خلق آسمانها وزمین ومکلف وتکلیف و بر تجویز شرکت با الله تعالی در حکم وتخصیص ذکر یهود ونصاری باعتبار
اینست که مشابهت میان مصر آن بر کبیره از امت محمد علیه السلام ومیان یهود ونصاری بیشتر است از
مشابهت میان ایشان ومیان بت پرستان که تصدیق کتابی نکرده اند اصلا وحصر اصحاب المشأمة
در مشرکین اشارت است باینکه سوره واقعه مکیه است ودر تکلیفات مکیه گناه کبیره وحنث عظیم منحصر در شرک
بود وبعد از هجرت افراد کبیره وحنث عظیم بسیار شد چنانچه گذشت در حدیث اول باب مقدم پس
بعد از هجرت مدینه مصر بر زنا ومانند آن داخل اصحاب المشأمة است ضمیر یعرفونه راجع بمضمون ولئن
اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم انک اذا لمن الظالمین است الولایة تکبیر واو حکومت کسی که
حکومت او از روی علم باشد نه ظن وعطف آن بر محمدا از قبیل عطف مقصود بالذات است بر تمهید یعنی
یعرفون ولایة محمد یا از قبیل عطف دو چیز علیحده است بر هم باینمعنی که رسالت محمد وامامت معصوم تا
انقراض دنیا فیشناسند یا انسبق اینکه در میان خود شان عالم بجمیع احکام الهی نمانده ذکر فی منازلهم برای
بیان اینست که مراد معرفت بسوی پسران نیست چه آن معلوم ایشان بود چه احتمال خیانت زنان
در ذهن ایشان بوده بلکه مراد معرفت اینست که این پسران هاتند که دیر فرد در منازل ایشان بعنوان
پسری بودند فریقا عبارت است از جمعی که بر یهودیت ونصرانیت باقی ماندند وتصدیق رسول نکردند

دانستہ است اجنبی کہ مومن شدہ از جملہ اہل کتاب مثل عبد الله بن سلام الحق من ربک مبتدا و خبر است الحمد لله
بہم کسر میم و بہ راست توضیح ابدو تصحیح تفریع است یعنی پس اہل اصحاب شوم دکفر لیس ایشان اشال
یہود و نصاری اند وشرک بیان ہدی ایشان آنکہ میگوید الله عزوجل در سورہ بقرہ آن جماعت کہ دادیم
ایشان را الکتاب یعنی کتاب الہی بزبان ایشان فرود آمدہ ومحکمات را کہ دلالت نمی اما اقتدات
دیرادی ظن: امر بطلب علم است میشناسند میشناسند پسران خود را امام گفت مرا دانیست کہ می شناسند
است در رسالت محمد را در تورات و انجیل چنانچہ می شناسند پسران خود را در منزلہای خود و بدرستیکہ طائفہ
از ایشان ہر آئینہ بشہادت واہیہ مثل اینکہ ظنی بودن طریقہ منافات با قطعی بودن نتیجہ ندارد و دانند لیکن
می پوشانند حقی را کہ مذکور شد و آن علم بودن اتباع ظن است برحالیکہ ایشان میدانند کہ حق چیست
بیان این آنکہ بکار آمدنی از جانب صاحب کل اختیار است نہ آنچہ بظن مستنبط شود بدرستیکہ تولی رسول
بسوی ایشان پس مباش البتہ از جملہ اہل شک در ربوبیت رب العالمین بسبب اتباع آرا و احتمال
دادن آن در ذہن خود اصل فلما جحدوا ما عرفوا ابتلاهم الله بذلك فسلبهم روح الايمان
واسكن ابدانهم ثلثة ارواح روح القوة وروح الشهوة وروح البدن ثم اضافهم
الى الانعام فقال ان هم الا كالانعام لان الدابة انما تحمل بروح القوة وتعتلف بروح الشهوة
وتسير بروح البدن فقال له السائل احييت قلبي باذن الله يا امير المومنين شرح
پس چون منکر شدند یہود و نصاری آنچہ را کہ شناختند مبتلا و بے توفیق کرد ایشان را الله تعالی بسبب آن
کار باین روش کہ واگرفت از ایشان باعث زندگی ایمان را و واگذاشت در بدنہای ایشان سہ باعث زندگی
را باعث زندگی قوت و باعث زندگی شہوت و باعث زندگی بدن بعد از آن نسبت کرد ایشان را بچارپایان
باین روش کہ گفت در سورہ فرقان نیستند ایشان مگر مانند چارپایان زیرا کہ چارپا این نیست کہ برمی دارد بار را
بباعث زندگی قوت و علف می خورد بباعث زندگی شہوت و راہ میرود بباعث زندگی بدن پس گفت
آن مرد پرسندہ زندہ کردی دل مرا بتعلیم این تفصیل برخصت الله تعالی ای امیر المومنین علیہ السلام
حقیقت اذن الہی گذشت در شرح حدیث اول باب بیست وپنجم کتاب التوحید شانزدہم اصل
سالت ابا عبد الله عليه السلام عن قول رسول الله صلى الله عليه وآله اذا زنى الرجل فارقه روح
الايمان قال فقال هو مثل قول الله عز وجل ولا تيمموا الخبيث منه تنفقون ثم قال غير هذا ابين
منه ذلك قول الله عز وجل وايدهم بروح منه الذي فارقه شرح پرسیدم امام جعفر
صادق علیہ السلام را از قول رسول الله صلی الله علیہ وآلہ چون زنا کند مرد جدا شد از او باعث زندگی
ایمان راوی گفت پس امام گفت آن مفارقت روح ایمان مانند قول الله تعالی در سورہ بقرہ و در سببی
کہ چون خرما پیچیدہ اند دستمی مانند سے شدہ خرمای بد را انتخاب می کردہ اند و میدادہ اند کہ تصدق میکنند

ماخذ امام جعفر

ناپاک را برمالی کراز آن میداده باشند مستحقان مراد نیست که ایمان ناپاک می شود مانند مال ضائع و ناپاک لیدازان
امام گفت غیر این آیه ظاهرتر است ازین آیت یعنی که نیم تونزدیک تراست از غیر قول الله عزوجل که در سوره
مجادله است و مددکرده مومنان را بروحی که از جانب اوست آن روح است که جدا شد از او نه اصل ایمان
اگر اکر زنا بعنوان اصرار باشد **هفدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان
الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء الکبائر فما سواها قال قلت دخلت
الکبائر فی الاستثناء قال نعم **شرح** می آید در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم که باب الکفر است که کفر
غیر شرک است و آن بر دو قسم است یکی اباء و استکبار از طاعت خواه در کبائر و خواه در صغائر دوم اصرار بر کبیره
و هر دو قسم کفر بدتر از شرک است پس داخل ما دون ذلک نیست و غیر مغفور است بطریق اولی اطلاق
استثنا باعتبار اینست که لیغفر ما دون ذلک لمن یشاء بمعنی اینست که لا یغفر ما دون ذلک الا لمن یشاء یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در بیان آیت سورهٔ نساء بدرستی که الله تعالی بخشائش
نمیکند این را که قرار داده شود شریکی با او و بخشائش می کند هر چه را که پایین آنست از گناهان برای او برای هر کس
خواهد مراد اینست که بخشائش میکند برای هر که خواهد کبائر را و غیر کبائر را راوی گفت گفتم داخل شده کبائر نیز
در استثنا گفت آری اشارت است باینکه کبائر که بی اصرار باشد بخشیده می شود برای مجتنب از شرک
و کفر و بخشیده نمی شود برای کافر و شرک چنانچه صغائری که بی اباء و استکبار باشد بخشیده می شود برای مجتنب
از شرک و کفر و بخشیده نمی شود برای کافر و شرک یعنی که علیحده عذابی برای آنها هست سوای عذاب کفر
و شرک **هجدهم اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلام الکبائر فیها استثناء ان یغفر لمن
یشاء قال نعم **شرح** استثناء با تنوین و بی تنوین می تواند بود و مضمون این موافق سابق است
نوزدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول و من یؤت الحکمة فقد
اوتی خیرا کثیرا قال معرفة الامام و اجتناب الکبائر التی اوجب الله علیها النار **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت قول الله تعالی را در سورهٔ
بقره و هر که داده شد حکمت پس بتحقیق داده شده خوبی بسیار امام بعد از خواندن آیه گفت مراد بحکمت در این
آیت شناختن امام و اجتناب از گناهان کبیره است که لازم کرده الله تعالی بنابر آنها آتش جهنم را **بیستم**
اصل قلت لابی الحسن علیه السلام الکبائر تخرج من الایمان فقال نعم و ما دون الکبائر
قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یزنی الزانی وهو مومن ولا یسرق السارق وهو
مومن **شرح** گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را آیا گناهان کبیره گاهی بیرون می کند فاعل را از ایمان
پس امام گفت آری و گناهانیکه پایین کبائر است نیز گاهی بیرون می کند از ایمان اشارت است
باینکه ارتکاب کبیره با اصرار و ارتکاب صغیره با اباء و استکبار کفر است چنانچه می آید در حدیث دوم باب

صد و شصت و نهم که باب الکبائر است و اشارت است ایضا باینکه اصرار بر صغیره حکم ارتکاب کبیره و بے اصرار دارد
و اینکه باعث مفارقت روح الایمان است بیان اخراج کبائر اینکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
زنا نمی کند زنا کننده در حالے که او مومن باشد و دزدی نمے کند دزد در حالی که او مومن باشد این سخنے که
اگر مراد است اصل ایمان از او جدا می شود و الا روح الایمان از او جدا مے شود بیست و یکم اصل دخل
ابن قیس الماصر و عمر بن ذر و اظن معهما ابو حنیفة علی ابی جعفر علیه السلام فتکلم ابن قیس
الماصر فقال انا لا نخرج اهل دعوتنا و اهل ملتنا من الایمان فی المعاصی و الذنوب قال فقال
له ابو جعفر علیه السلام یا ابن قیس اما رسول الله صلی الله علیه و آله فقد قال لا یزنی الزانی
و هو مومن و لا یسرق السارق و هو مومن فاذهب انت و اصحابك حیث شئت شرح
الماصر بفتح میم و الف و کسر صاد بی نقطه و رای بی نقطه کسے که چار وا بار سواری کند برائے تعلیم ذر بفتح
ذال با نقطه و تشدید رای بی نقطه است یعنے داخل شد پسر قیس ماصر و عمر بن ذر و گمان مے برم که ایشان
ابو حنیفه نیز بود بر امام محمد باقر علیه السلام پس سخن گفت پسر قیس ماصر باین روش که گفت بدرستی که ما بیرون نمیکنیم
جمعے را که شریک اند با ما در دعوت مردم بدینے که ما داریم و اهل دین خود را از ایمان اصلا نه از اصل ایمان و نه
از روح الایمان بسبب مخالفتهای حکم الہی و گناهان کبیره خواه بے اصرار خواه با اصرار راوی گفت
پس گفت امام محمد باقر علیه السلام ای پسر قیس اما رسول الله صلی الله علیه و آله پس بتحقیق گفت زنا نمیکند
زنا کننده در حالے که او مومن باشد و دزدی نمے کند دزد در حالے که او مومن باشد باینمعنی که اگر مراد است
اصل ایمان از او جدا می شود چنانچه بیان شد در حدیث پانزدهم این باب پس روانه شو تو و رفیقان
تو هر جا که خواستی مراد مذهب باطل یا جهنم است و این بعنوان تهدید است بیست و دوم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یرتکب الکبیرة من الکبائر فیموت هل یخرجه
ذلك من الاسلام و ان عذب کان عذابه کعذاب المشرکین ام له مدة و انقطاع فقال من
ارتکب کبیرة من الکبائر فزعم انها حلال اخرجه ذلك من الاسلام و عذب اشد العذاب
و ان کان معترفا انه اذنب و مات علیه اخرجه من الایمان و لم یخرجه من الاسلام و کان
عذابه اهون من عذاب الاول شرح مضمون این ظاهر شد از شرح حدیث دهم این باب بیست
و سوم اصل عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال حدثنی ابو جعفر الثانی صلوات
الله علیه قال سمعت ابی علیه السلام یقول سمعت ابی موسی بن جعفر علیهما السلام یقول
دخل عمرو بن عبید علی ابی عبد الله علیه السلام فلما سلم و جلس تلا هذه الآیة الذین
یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش ثم امسك فقال له ابو عبد الله علیه السلام ما اسکتك
قال احب ان اعرف الکبائر من کتاب الله عز و جل شرح روایت است از عبد العظیم

بن عبد الله حسنی که قبرش در ری مشهور است در ری گفت حکایت کرد برای من امام محمد تقی صلوات الله علیه گفت شنیدم
از پدرم امام رضا علیه السلام می گفت شنیدم از پدرم امام موسی کاظم علیه السلام می گفت داخل شد عمرو بن عبید
که از رؤسای معتزله بود در مجلس امام جعفر صادق علیه السلام پس چون سلام کرد و نشست خواند این آیت را از سوره
والنجم که بیان شد در حدیث هفتم این باب بعد از آن خود را نگاه داشت از سخن پس گفت او را امام جعفر صادق
علیه السلام چه باعث سکوت تو شد گفت دوست می دارم که بشناسم گناهان کبیره را از قرآن عزیز
که بیان کن آنها را مفصلا از قرآن **اصل** فقال نعم یا عمرو اکبر الکبائر الاشراک بالله یقول الله
و من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة وبعده الایاس من روح الله لان الله
عز وجل یقول انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون ثم الامن لمکر الله لان الله
عز وجل یقول فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون **شرح** نعم برای قبول التماس عمرو است
یا برای تصدیق محض دوست داشتن او است چه عمل بمقتضای آن نکرده و در میان سخن از مجلس
بیرون رفت چنانچه در آخر این حدیث مذکور می شود حکم باینکه اکبر کبائر شرک است منافات ندارد با آنچه
می آید در حدیث دوم باب صد و شصت و ششم که کفر اخبث و اعظم از شرک است چه مقصود اینجا بیان است
میان اصل شرک و اصل کبائر است و کفر با اصرار بر کبیره بهم می رسد نه با اصل کبیره یعنی پس امام علیه
السلام گفت آری بیان می کنم ای عمرو **اول** بزرگ ترین کبائر قرار دادن شریک است با الله تعالی
بیان این آنکه میگوید الله عز وجل در سوره مائده بر سبیل که شان اینست که هر که قرار دهد شریکی را با الله تعالی
پس بتحقیق حرام کرده الله تعالی بر او بهشت را **دوم** و بعد از آن اشراک در بزرگی گناه ناامیدی از رحمت الله
است بخیال اینکه بعد از رسول در میان اهل بیت او کسی نیست که قائم مقام او باشد در علم بجمیع احکام الهی
و آن خیال باعث قطع رحم رسول می شود چنانچه می آید در حدیث چهارم باب صد و سیزدهم یا بخیال اینکه
گناهش بسیار است که توبه اصلاح آن نمیکند زیرا که الله عز وجل می گوید در سوره یوسف علیه السلام بدرستیکه
شان اینست که ناامید نمیشوند از رحمت الله تعالی مگر جماعت کافران **سوم** بعد از آن ایمن بودن از فریب الله
تعالی است بخذلان پنهان اهل غرور مثل تمکین ظالمان و امهال و انعام ایشان که باعث تصدیق از ضلال
و امر بمنکر و نهی از معروف می شود چنانچه می آید در حدیث چهارم باب صد و سیزدهم زیرا که الله عز وجل میگوید
در سوره اعراف پس ایمن نمی شوند از فریب الله تعالی مگر جماعت زیانکاران **اصل** ومنها
عقوق الوالدین لان الله عز وجل جعل العاق جبارا شقیا وقتل النفس التی حرم الله الا بالحق
لان الله عز وجل یقول فجزاؤه جهنم خالدا فیها الی آخر الآیة وقذف المحصنة لان الله عز وجل
یقول لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم **شرح** چهارم از جمله کبائر است نافرمانی پدر
مادر زیرا که الله عز وجل گردانید در سوره مریم علیه السلام نافرمان را جبار ظالم بد عاقبت بخیر چنانچه در حکایت

حاصل از آن اصل اول

یقول ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا والیمین
الغموس الفاجرة لان الله عزوجل یقول الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا
اولئک لاخلاق لهم فی الاخرة شرح دهم وازجمله کبائر غل خفی الماخذ است که موافق
عادت است و فاعلش دعوی میکند که مثل معجز انبیا و مانند ایشان است و بقید اخیر ممتاز می شود از شعبده
بفتح شین بالنقطه وسکون عین بے نقطه و فتح بای یک نقطه وگاهے بجای آن دال می باشد و دال بالنقطه
زیراکه الله عزوجل می گوید در سوره البقره و هر آئینه بتحقیق دانسته اند که هر آئینه هر که خریدار شد سحر را نیست او را در
آخرت هیچ نصیبے از بهشت یازدهم وازجمله کبائر زنا است زیراکه الله عزوجل می گوید در سوره فرقان و هر که
آنرا ملاقات می کند گناه را چند برابر کرده می شود برای او عذاب در روز قیامت و همیشگی مے شود دران
عذاب در حالے که خوار داشته شده است دوازدهم وازجمله کبائر قسم بر گذشته بدروغ است مثل قسم
در دعوا در محکمه زیراکه الله عزوجل مے گوید در سوره آل عمران آن جماعت که خریدار می سے نمایند بعهد
و پیمان الله تعالے و قسمهای خود قیمتی اندک را که مال دنیا باشد ایشان جمعی اند که نصیبی از بهشت نیست
برائے ایشان در آخرت اصـــل والغلول لان الله عزوجل یقول من یغلل یات بما غل
یوم القیامة ومنع الزکوة المفروضة لان الله عزوجل یقول فتکوی بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم وشهادة الزور وکتمان الشهادة لان الله عزوجل یقول ومن یکتمها
فانه اثم قلبه شرح با در بما غل برائے ملابست است و ما مصدریه است یا با برائے تعدیه
است و ما موصوله است و عاصل هر دو یکے است یعنی سیزدهم وازجمله کبائر خیانت است مثل دزدی
زیراکه الله عزوجل مے گوید در سوره آل عمران و هر که دزدی کند می آید با دزدی در روز قیامت باین معنی
که گناه آن بخشیده نمے شود چهاردهم وازجمله کبائر ندادن زکوة واجب است زیراکه الله عزوجل مے گوید
در سوره توبه پس داغ کرده مے شود بدنا نیر طلا و دراهم نقره پیشانیهاے جمعی که نگاه داشته اند آنها را
تا سال و واجبے آن را صرف در راه الله تعالے نکرده و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان پانزدهم
و شانزدهم گواهے ناحق و پوشانیدن گواهے حق است زیراکه مے گوید الله عزوجل در سوره البقره و هر که
پوشاند شهادة حق را پس بدرستے که گناهکار است دلش باینمعنے که تصدیق ربوبیت رب العالمین نکرده
و گناهش محض گناه جوارح نیست که صغیره تواند بود مخفے نماند که تقدیم شهادة الزور بر کتمان الشهادة در استدلال
بر هر دو مسئله باین آیت دلالت می کند براینکه منطوق این آیه دلالت بر کبیره بودن کتمان شهادت
می کند و مفهوم این آیه دلالت بر کبیره بودن شهادت زور میکند بطریق اولی چه سخن در موضع وجوب
گفتن بدتر است از سکوت در موضع وجوب گفتن اگر گوئی قول الله تعالی در سوره حج فاجتنبوا الرجس
من الاوثان واجتنبوا قول الزور دلالت می کند براینکه قول الزور مانند عبادت اوثان باشد چنانکه

مطابق نسخ اصول کافی

نظیر آن می آید در شرب خمر پس چرا استشهاد بآن آیت نکرده گوئیم عدم استشهاد بآیت حج اشارت است
باینکه قول الزور در آیت حج حکم از روی ظن است مثل قضا و فتوی ائمہ ضلالت و اجتناب ازان یعنی
عدم تصدیق آن و عدم عمل بآنست چه آن شرک است نه مانند شرک بلی اصل نهی از شهادهٔ زور در سورهٔ
فرقان هست که والذین لایشهدون الزور اصل و شرب الخمر لان الله عز و جل نهی
عنهما کما نهی عن عبادة الاوثان و ترک الصلوة متعمدا او شیئا مما فرض الله لان رسول الله
صلی الله علیه و آله قال من ترک الصلوة متعمدا فقد بری من ذمة الله و ذمة
رسوله صلی الله علیه و آله و نقض العهد و قطیعة الرحم لان الله عز و جل یقول لهم
اللعنة و لهم سوء الدار حیث یر شیئا معطوف است بر محل الصلوة چه مفعول است و در
کتاب من لایحضره الفقیه شیء است یعنی هفدهم و از جمله کبائر است اشامیدن خمر زیرا که الله عز و جل
نهی کرده ازان چنانچه نهی کرده از عبادت بتان باینطور که وعید بر هر دو بیک روش است اشارت
است بقول الله تعالی در سورهٔ مائده انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه لعلکم تفلحون جز این نیست که شرب خمر و قمار باختن و عبادت بتان و استقسام بازلام یعنی طلب
قسمت خود بفال گرفتن به تیرها یعنی طلب قسمت خود از شتری که قسمت می شده به تیرها و آن نوعی از قمار است
پلید است از جمله عملی که شیطان می فرماید پس اجتناب کنید ازان پلید تا شاید که بمطلب خود می رسیده
باشید باین معنی که اگر اجتناب نکنید البته بمطلب خود که بهشت است نمی رسید مخفی نماند
که از اینجا ظاهر می شود که قمار و استقسام بازلام نیز از کبائر است هیجدهم و از جمله کبائر است ترک
نماز بالکلیه بی عذر یا ترک کردن چیزی از آنچه واجب کرده الله تعالی از اجزا و شروط نماز چه ترک جزو و
شروط لازم دارد ترک کل و مشروط را زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت هر که ترک کند نماز را
بی عذر پس بتحقیق جدا شده از عهد و امان الله تعالی و عهد و امان رسول الله صلی الله علیه و آله اگر گوئے
این مخالف وعدهٔ الست که سابقاً مذکور شد که دلیل از قرآن باشد گوئیم در اینجا اشارت شده بتفسیر رسول
الله صلی الله علیه و آله آیت سورهٔ رعد را که مذکور می شود باین روش که ترک نماز متعمدا عمدهٔ افراد نقض
عهد است و موافق آن است آیت سورهٔ بقره که الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون
ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون و موافق این تفسیر است آیت
سورهٔ بقره و ما کان الله لیضیع ایمانکم و گذشت در حدیث اول باب بیست و هفتم که فسمی الصلوة ایمانا و موافق
این مضمون است آیت سورهٔ مدثر که ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و بیان شد در شرح
حدیث سی و هشتم باب صد و نهم کتاب الحجة و ایضا موافق این مضمون است آیت سورهٔ نسا که ان
الصلوة کانت علی المومنین کتابا موقوتا بنا بر اینکه موقوت بمعنی مفروض باشد چه ترک مفروض

شنیدم از امام موسے کاظم علیه السلام می گفت مغرور مشوید به بسیار شمردن بسیار از جمله عمل خیر و بازسے مخورید کم شمردن کم از جمله گناهان چه بدرستے که کم گناهان جمع مے شود تا شود بسیار و ترسان باشید از الله تعالے در پنهان مردم یعنے که فعل طاعتی و اجتناب معصیتی مخصوص آشکارا نباشد تا داده باشید از دلهای خود انصاف را مراد این است که هر که ریا کند دلش بی حیا و بے انصاف است که مردم را عظیم تر از الله تعالی شمرده سوم اصل ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نزل بارض قرعاء فقال لاصحابه ائتوا بحطب فقالوا یا رسول الله صلی الله نحن بارض قرعاء ما بها من حطب قال فلیأت کل انسان بما قدر علیه فجاؤا به حتی رموا بین یدیه بعضه علی بعض فقال رسول الله صلی الله علیه وآله هکذا یجتمع الذنوب ثم قال ایاکم والمحقرات من الذنوب فان لکل شیء طالبا الا وان طالبها یکتب ما قدموا و آثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین شرح القرعاء بفتح قاف و سکون رای بی نقطه و عین بی نقطه و الف ممدوده مؤنث اقرع کچل و مراد اینجا زمین کم گیاه است چنانچه سر کچل کم مو است مضمون ایاکم تا آخر گذشت در حدیث دهم باب صد و یازدهم نکتب بصیغه متکلم مع الغیر است و این فقرات تا آخر بر سبیل حکایت است و خبران ست یعنی بدرستے که رسول الله صلی الله علیه وآله در سفری با لشکر فرود آمد در زمینے که کم گیاه بود پس گفت یاران خود را بیارید هیزمے پس گفتند ای رسول الله صلے الله علیه وآله ما در زمینے کم گیاهیم نیست در آن هیچ هیزمے یعنے که بغایت کم است گفت پس باید که بیارد هر انسانے آنچه مالک توانائی بهم رسانیده باشد بر آن پس آوردند هیزم را اندک اندک تا انداختند نزد رسول علیه السلام بر بالاے یکدیگر یعنے که هیزم بغایت بسیار شد پس گفت رسول صلے الله علیه وآله همچنین جمع مے شود گناهان یعنے که در صورت سهل انگاری اندک اندک جمع میشود تا بغایت بسیار مے شود بعد از آن گفت نگاه دارید خود را در حقیر شمرده هاے گناهان از یکدیگر زیرا که برای هر عملی باز خواست کننده هست از قرآن آگاه باشید و بدرستے که باز خواست کننده حقیر شمرده شده هاے گناهان قول الله تعالے است در سوره یس می نویسیم در قرآن یا در نامه اعمال آنچه را که پیش رو در ایام حیات خود کردند مردگان و آنچه را که ایشان باعث شدند که دیگران بعد از ایشان کردند مثل بدعتے که در خلائق می ماند مثل احیای سنتی که در خلائق میماند و هر چیز را شمرده ایم در پیشوائی ظاهر که ظاهر کنند لوح است

باب صد و چهاردهم اصل باب الاصرار علی الذنب

شرح این باب بیان لی پروا بودن در گناه است در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار شرح مراد با ستغفار گفتن استغفر الله است بشرط موافقت دل تا مانند استهزا نشود چنانچه می آید در حدیث دهم باب صد و نود دیکم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گناه صغیره نیست با سبب بی پروائے

باستے یعنی کہ بر صغیرہ یا مرزدش کبیرہ لی امرار است در بعضی باعث مفارقت روح الایمان سے شود لیس امرار
بر صغیرہ کفر است مانند امرار بر کبیرہ چہ آن ابا و استکبار است چنانچہ بیان سے شود در حدیث دوم باب
صد ونهمت و پنجم کہ باب الکفر است و گناہ کبیرہ نیست با استغفار یعنی ستے کہ مرتکب کبیرہ با آن گفتن استغفر
باشد مثل صغیرہ بی استغفار است در بعضی چنانچہ منافات با اصل ایمان ندارد منافات با دخول در محسنین تفصیل
توضیح این گذشت در شرح حدیث ہفتم باب صد و دوازدہم **دوم اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام
فی قول اللہ عز وجل ولم یصروا علی ما فعلوا وہم یعلمون قال الاصرار ان یذنب الذنب
فلا یستغفر ولا یحدث نفسہ بتوبۃ فذلک الاصرار **شرح** روایت است از امام
باقر علیہ السلام در قول اللہ عز وجل در سورہ آل عمران والذین اذا فعلوا فاحشۃ او ظلموا انفسہم ذکروا
اللہ فاستغفروا لذنوبہم ومن یغفر الذنوب الا اللہ ولم یصروا اللہ تعالی دوست می دارد جمعی را کہ چون کردند
رسوائے را مثل زنا و دزدی چنانچہ گذشت در حدیث ہفتم باب صد و دوازدہم یا ظلم کردند خود را بگناہ
کبیرہ دیگر خود بیاد آوردند ربوبیت اللہ تعالی را باین روش کہ استغفار کردند برائے گناہان خود و کہ
سے آمرزد گناہان را مگر اللہ تعالی ولی پروا نشد ند بر آنچہ کردند بر حالے کہ میدانند وعید اللہ تعالی
را برائے اہل اصرار در معاصی کبائر امام گفت اصرار نیست کہ گناہ سے کند بندہ و توبہ از گناہ
باین روش کہ پس از آن استغفر اللہ بگوید و ایضا بخاطر گذراند کہ توبہ خواہم کرد لیس آنست لیس مخفی
مخفے نماند کہ ازین ظاہر سے شود کہ مرتکب کبیرہ با وجود علم بوعید اسے برآن بر سہ قسم است اول
مرتکب آن با استغفار دوم مرتکب آن بے استغفار اما با قرار توبہ با خود سوم مرتکب آن بی استغفار
و بے قرار توبہ و اول صاحب لمم است و قسمے از حسنات است چنانچہ بیان شد در شرح حدیث ہفتم باب
صد و دوازدہم پس در آیت ان رحمۃ اللہ قریب من المحسنین داخل است و دوم کافر نیست اگرچہ داخل
محسنان نیز نیست و سوم کافر است **سوم اصل** سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول لا
واللہ لا یقبل اللہ شیئا من طاعتہ علی الاصرار علی شیء من معاصیہ **شرح**
لا واللہ برائے ابطال خیال جمعی است کہ قول اللہ تعالی را در سورہ مائدہ انما یتقبل اللہ من المتقین حمل
برین سے کنند کہ تقوی در آن طاعتے کہ مقبول می شود شرط قبول طاعت است نہ تقوی مطلقا
اضافہ در معاصیہ برائے عہد خارجیست بمعنی معاصی اللہ تعالی کہ کبائر است یعنی شنیدم
از امام جعفر صادق علیہ السلام می گفت غلط است خیال جمعی فلان بخدا قسم بیان این آنکہ قبول نمی کند
اللہ تعالی چیزی از طاعت خود را با وجود منسوب پروا بودن بر سر چیزے از گناہان کبیرہ خواہ در
اثنائے آن طاعت و خواہ در غیر آن

باب صد و یازدہم اصل باب فی اصول الکفر وارکانہ

شرح این بابی است در بیان اساسهای کفر و اجزای عمدهٔ آن مخفی نماند که وجود اساس کفر لازم ندارد کفر را چنانچه وجود اساس خانه لازم ندارد خانه را و همچنین وجود جزء عمده لازم ندارد وجود کل را و درین باب چهار ده حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اصول الکفر ثلثة الحرص والاستکبار والحسد فاما الحرص فان آدم حین نهی عن الشجرة حمله الحرص علی ان اکل منها واما الاستکبار فابلیس حیث امر بالسجود لآدم فابی واما الحسد فابنا آدم حیث قتل احدهما صاحبه شرح الحرص در فاما الحرص مبتدا است و جزء فان آدم اکل منها خبر است و فائده مبتدا تکرار مبتدا است بوضع ظاهر در موضع مضمر مثل الحاقة ما الحاقة فابلیس بتقدیر فمعصیة ابلیس است فابنا آدم بتقدیر فمعصیة ابنی آدم است یعنی معصیت یکی ازان دو یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام اساسهای کفر خواه کفر یا معصیته دیگر در آنها مترتب شود خواه نه سه است طلب زیاده بر قدر حاجت و بزرگ شمردن خود و رشک خوردن بیان آنها بمثال اینکه اما زیاده طلبی پس بدرستیکه آدم علیه السلام وقتیکه نهی کرده شد از نزدیکی آن یک درخت واداشت او را آن زیاده طلبی بر اینکه خورد ازان درخت و اما خود پسندی پس گناه ابلیس است وقتیکه مامور شد بسجده برای آدم علیه السلام پس امتناع کرد و اما رشک خوردن پس معصیت یکی از دو پسر آدم علیه السلام قابیل و هابیل است وقتیکه کشت قابیل هابیل را
دوم اصل قال النبی صلی الله علیه وآله ارکان الکفر اربعة الرغبة والرهبة والسخط والغضب شرح گفت نبی صلی الله علیه وآله وسلم اجزای عمده کفر چهار چیز است **اول** رغبت بفتح رای بی نقطه و سکون غین با نقطه و بای یک نقطه یعنی استحسان که یکی از اصول فقه مخالفان است و بآن حلال می شمرند حرامها را مانند مجتهدان یهود و الذین قبیل است ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله که در سوره آل عمران است و بیان شد در شرح حدیث اول باب هفدهم **دوم** رهبة بفتح رای بی نقطه و سکون ها و بای یک نقطه یعنی استقباح که یکی از اصول فقه مخالفانست و بآن حرام می شمرند حلالها را مانند راهبان نصاری **سوم** سخط بضم سین بی نقطه و سکون و ضم خای با نقطه و بفتح سین و فتح خا و طای بی نقطه یعنی ناراضی با امام حق چنانچه اکثر قریش راضی نبودند بامامت امیر المومنین علیه السلام برای اینکه در جهادها اقوام ایشان را کشته بود **چهارم** حصب بفتح عین بی نقطه و سکون صاد بی نقطه و بای یک نقطه مصدر باب ضرب یعنی طرف گیری برای قبیله خود یا دوست خود یا مانند آنها چنانچه اکثر قریش تعصب برای ائمه ضلالت کردند مخفی نماند که در اکثر نسخ والغضب بفتح غین با نقطه و فتح ضاد با نقطه است و آن تصحیف می نماید **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان اول ما عصی الله تعالی به ست حب الدنیا وحب الریاسة وحب الطعام وحب النوم وحب الراحة وحب النساء شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستیکه اول چیزی که عصیان کرده شده الله تعالی بسبب آن شش خصلت است

دوستی مال دنیا و دوستی سرگردگی و دوستی خوردنی و دوستی خواب که مانع نماز صبح و مانند آن است و دوستی
استراحت و دوستی زنان یعنی سخن ایشان را اطاعت کردن در همه جا یا یعنی آنچه باعث زنا شود و حدیث سی و
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان رجلا من خثعم جاء الی النبی صلی الله علیه وآله
فقال ای الاعمال ابغض الی الله عز وجل فقال الشرک بالله قال ثم ماذا قال قطیعة الرحم
قال ثم ماذا قال الامر بالمنکر والنهی عن المعروف شرح روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام که مردی از قبیله خثعم بفتح خاء با نقطه و سکون ثاء سه نقطه و فتح عین بی نقطه و میم
آمد بسوی نبی صلی الله علیه وآله پس گفت کدام از عملها ناخوش شمرده تر است در درگاه الله عز وجل پس گفت
قرار دادن شریک مر خدا را تعالی گفت بعد از آن چه چیز است گفت بریدن پیوند خویش نسبی رسول الله یعنی
عدم قبول امامت اهل بیت مخفی نماند که این راجع بالیاس من روح الله می شود که گذشت در حدیث
بست و سوم باب صد و دوازدهم پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام
رجل علی هذا الامر ان حدث کذب وان وعد اخلف وان ائتمن خان ما منزلته
قال هی ادنی المنازل من الکفر ولیس بکافر شرح علی هذا الامر معترض جمله ان حدث
خبر مبتدا است و مراد بهذا الامر مذهب شیعه امامیه است که معیار عدم اشراک و اعتراف بربوبیت رب العالمین
است و در صاحب آن مذهب هیچ گناه کبیره نیست بلکه لغوان الامام است که بیان شد در حدیث هفتم
باب صد و دوازدهم و در دیگران کبیره علامت نفاق است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث
هشتم این باب یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را مردی که بر آن مذهب است اگر نقلی کند
دروغ می گوید و اگر وعده کند خلاف می کند و اگر چیزی با و سپرده شود خیانت می کند
چیست گفت مرتبه او نزدیک ترین مرتبه است و آن مرد نیست کافر بیان دلیل این شد در حدیث سوم باب
بست و پنجم و حدیث چهل و نهم باب صد و هفتم کتاب الحجة ششم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه وآله من علامات الشقاء جمود العین وقسوة القلب وشدة الحرص فی طلب
الدنیا والاصرار علی الذنب شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که از جمله نشانهای
نا عاقبت بخیری اشک ندادن چشم است و بی رحمی دل است و سختی طلب زیاده بر قدر حاجت
است در طلب مال دنیا و بی پروا بودن بر گناه است که بیان شد در باب سابق هفتم اصل
خطب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الناس فقال الا اخبرکم بشرارکم قالوا
بلی یا رسول الله صلی الله علیه وآله الذی یمنع رفده ویضرب عبده ویتزود وحده
فظنوا ان الله لم یخلق خلقا هو شر من هذا شرح نصیحت کرد رسول الله صلی الله علیه
وآله مردم را پس گفت آیا خبر نکنم شما را به بدان شما مردم گفتند بلی خبر کن ای رسول الله صلی الله علیه وآله

گفت آنکه نمی دهد عطای خود را بکسی و عادتش اینست که میزند غلام خود را و چیزی میخورد تنها یا مراد اینست
که در عطای عام برای خود بتنهائی حصه میگیرد باین معنی که در فکر رفیق و آشنائی که غائب باشد نیست تا حصه او را
نیز بگیرد و برای او نگاهدارد پس مردم گمان کردند که الله تعالی نیافریده مخلوقی را که او بدتر ازین باشد
اصل ثم قال الا احدثکم بمن هو شر من ذلکم قالوا بلی یا رسول الله قال الذی لا یرجی خیره
ولا یؤمن شره فظنوا ان الله لم یخلق خلقا هو شر من هذا **شرح** بعد از ان گفت آیا خبر نکنم شما را
بکسی که بدتر است از آنکس که مذکور شد گفتند بلی خبر کن ای رسول الله گفت کسی که امید داشته نمی شود خیر او
و خاطر جمع کرده نمی شود از شر او پس اصحاب گمان کردند که الله تعالی نیافریده مخلوقی را که او بدتر ازین
باشد **اصل** ثم قال الا احدثکم بمن هو شر من ذلک قالوا بلی یا رسول الله قال المتفحش اللعان
الذی اذا ذکر عنده المؤمنون لعنهم واذا ذکروه لعنوه **شرح** بعد از ان گفت آیا خبر نکنم شما را
بکسی که او بدتر از آنست گفتند بلی خبر کن ای رسول الله گفت بسیار بغایت غیبت کننده آنکه چون مذکور
شوند نزد او مومنان غیبت میکند ایشان را و چون مذکور کنند مومنان او را غیبت میکنند او را
هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ثلث من کن فیه کان منافقا وان
صام وصلی وزعم انه مسلم من اذا ائتمن خان واذا حدث کذب واذا وعد اخلف
ان الله عز وجل قال فی کتابه ان الله لا یحب الخائنین وقال ان لعنت الله علیه ان کان
من الکاذبین وفی قوله عز وجل واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد وکان
رسولا نبیا **شرح** مراد بمن کن فیه کسی است که مصر باشد در آنها بقرینه آنچه گذشت در حدیث پنجم وفی
قوله عطف است بر مقدر و فی بمعنی مع است و اشارت است باینکه آیت سوره صف کبر مقتا عند الله
ان تقولوا ما لا تفعلون که بیان می شود در باب صدق و بخاه و چهارم دلیل مذمت و کبیره بودن است
و این آیت علاوه است چه دلیل مدح ضد آنست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله سه خصلت
است هر که باشد آنها در او بعنوان اصرار باشد منافق هر چند که روزه دارد و نماز کند و دعوی کند که او مسلمان
است خصلت کسی که چون امانتی سپرده باو خیانت کند و چون حکایت کند دروغ گوید و چون وعده
کند مخالفت کند بیان این آنکه بدرستیکه الله عز وجل گفته در قرآن در سوره انفال بدرستیکه
الله تعالی دوست نمی دارد خیانت کنندگان را اشارتست باینکه اگر صغیره می بود میگفت دوست
نمی دارد خیانت را پس از خائن هیچ عملی مقبول نیست والا محبوب می بود و فی الجمله و گفته در حکایت لعان
در سوره نور لعنت الله تعالی بر او باد اگر باشد از دروغ گویان اشارت است باینکه دروغ گویان
بعنوان اصرار مطلقا ملعونند خواه در لعان و خواه در غیر لعان و آیت سوره صف هست باوجود
آن قول الله تعالی در سوره مریم هست که یاد کن در قرآن اسمعیل را بدرستی که او راست وعده بود

وبود رسولی که پیش از رسالت مرتبه نبی بود برای تکمیل مرتبه رسالت او **نهم اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه وآله الا اخبرکم بابعدکم منی شبها قالوا بلی یا رسول الله قال الفاحش المتفحش
البذی البخیل المختال الحقود الحسود القاسی القلب البعید من کل خیر یرجی غیر المامون من
کل شئ یتقی **شرح** البذی بفتح بای یک نقطه وکسر ذال بالنقطه وتشدید یا بد زبان البخیل کسی که زوال
نعمت کسی را خواهد بی آنکه برای خود آن نعمت را خواهد **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله آیا خبر
کنم شما را بدورتر شما از من باعتبار مشابهت اصحاب گفتند بلی خبر کن ای رسول الله گفت دشنام دهنده
بیحیا سخت بد زبان بخیل حرام کننده در رفتار کینه ور رشک برنده سخت دل که دور است از خیری که
امید داشته میشود خاطر از او جمع نیست از هر شری که پرهیز کرده مے شود **دهم اصل** عن سبط
ابن اسباط رفعه الی سلمان رضی الله عنه قال اذا اراد الله عز وجل هلاک عبد نزع
منه الحیاء فاذا نزع منه الحیاء لم تلقه الا خائنا مخونا فاذا کان خائنا مخونا نزعت منه
الامانة فاذا نزعت منه الامانة لم تلقه الا فظا غلیظا فاذا کان فظا غلیظا نزعت منه
ربقة الایمان فاذا نزعت منه ربقة الایمان لم تلقه الا شیطانا ملعونا **شرح** لم تلقه
بفتح تای دو نقطه در بالا وسکون لام وفتح قاف بصیغه مضارع معلوم مخاطب معتل اللام یائی
باب علم است وضمیر منصوب راجع بعبد است المخون بضم میم وفتح خای بالنقطه وتشدید واو مفتوحه
ونون نسبت بخیانت کرده شده یعنی مشهور بخیانت الامانة بفتح همزه بودن کسی بر وجهی که مردم
خاطر جمع باشند از ضرر او الربقة بکسر رای بی نقطه وسکون بای یک نقطه وقاف حلقه گندی که
چهارپایان را در آن بسته میشوند واینجا استعاره شده برای طوق فرمانبرداری **یعنی** راوی بالا
برد روایت را تا سلمان فارسی رضی الله عنه گفت چون اراده کند الله عز وجل هلاک بودن بنده
را برطرف میکند بقضا وقدر خود از آن بنده شرم را پس چون برطرف کرده شد از او شرم
نمی بینی آن بنده را مگر خائن مشهور بخیانت پس چون شود خائن مشهور بخیانت برطرف کرده میشود
از او خاطر جمعی مردم از ضرر او پس چون برطرف کرده شد از او آن خاطر جمعی نمی بینی او را مگر درشت
زبان درشت دل پس چون شود درشت زبان درشت دل برطرف کرده میشود از او طوق ایمان
که بر گردن دارد پس چون برطرف کرده شد از او طوق ایمان نمی بینی او را مگر شیطان ملعون
یازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ثلث ملعونات ملعون من فعلهن
المتغوط فی ظل النزال والمانع الماء المنتاب والساد الطریق المعربة **شرح** ثلث
مبتدا است ملعونات خبر است وجائز است که مبتدا نکره محضه باشد خصوصا در مثل ملعون من فعلهن
استیناف بیانیست مراد این است که لعن متعلق بفعل نمیگیرد حقیقة بلکه بفاعلش میگیرد یا ملعونات بمعنی الیه

وجملہ ملعون من فعلہن خبر است المتغوط بغین بانقطہ وتشدید واو مکسورہ وطای بی نقطہ بصیغہ اسم فاعل باب تفعل خبر مبتدای محذوف است ومضاف نیز محذوف است بتقدیر من صفتہ المتغوط وآن ضمیر راجع بثلث است یا مضاف محذوف نیست بتقدیر ہو المتغوط وآن ضمیر راجع بمن فعلہن است النزال بضم نون وتشدید زای بانقطہ جمعی ا" مسافران کہ در منزل فرود آیند المنتاب بضم میم وسکون نون وتای دو نقطہ در بالا والف وبای یک نقطہ بصیغہ اسم مفعول معتل العین زاوی باب افتعال چیزی کہ مردم شریک باشند در آن وقصد انتفاع از آن در وقتی بعد از وقتی کنند مثل آبی کہ انتفاع از آن عام باشد ومثل آنکہ ملک جمعی مخصوص باشد ونوبتی در آن مقرر شدہ باشد المعرہ بضم میم وسکون عین بی نقطہ وفتح رای بی نقطہ وبای یک نقطہ ظاہر کردہ شدہ طریق بذکر ومؤنث مستعمل مے شود یعنے گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ سہ صفت ملعونند بیان این آنکہ ملعون است ہر کہ کرد آنہا را آنہا صفت غائط کنندہ است در سایہ کہ مسافران در آن نزول مے کنند وصفت منع کنندہ آب مشترک است کہ مردم دیگر منتفع از آن نشوند وصفت گیرندہ راہی است کہ بسبب تردد مردم ظاہر کردہ شدہ است **دوازدہم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ ثلثۃ ملعون من فعلہن المتغوط فی ظل النزال والمانع الماء المنتاب والساد الطریق المسلوک **شرح** این مضمون ظاہر است از شرح سابق **سیزدہم اصل** قال رسول اللہ الا اخبرکم بشرار رجالکم قلنا بلی یا رسول اللہ قال ان من شرار رجالکم البہات الجری الفاحش الاکل وحدہ والمانع رفدہ والضارب عبدہ والملجی عیالہ الی غیرہ **شرح** گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ آیا خبر ندہم بہ بدان مردان شما گفتیم بلی خبر دہ ای رسول اللہ گفت بدرستیکہ از جملہ بد ان مردان شما بغایت بہتان کن صاحب جرأت در بیحیائی بغایت دشنام دہ تنہا خوار است ومنع کنندہ عطای خود است وزنندہ غلام خود است بی تقریب معقول ومحتاج کنندہ عیال خود است بسوی غیر خود مثل کسی کہ سفر کند واز احوال عیال غافل مطلق شود **چہاردہم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ خمسۃ لعنتہم وکل نبی مجاب الزائد فی کتاب اللہ والتارک لسنتی والمکذب بقدر اللہ والمستحل من عترتی ما حرم اللہ والمستاثر بالفیء المستحل لہ **شرح** کل مرفوع است ومبتدا است مجاب خبر مبتدا است وجملہ عطف بجملہ لعنتہم است یا کل مرفوع است بعطف بر ضمیر مرفوع در لعنتہم وتاکید بمنفصل نشدہ برای فصل بضمیر منصوب بنابر مذہب کوفیین کہ مفاصلہ نیز جایز میشمارند ومجاب مجرور وصفت نبی است یا کل منصوب است بر مفعول معہ ومجاب مجرور وصفت نبی است الزائد بزای بی نقطہ والف وہمزہ ودال بی نقطہ انتخاب کنندہ چیزی از پیش خود ومراد اینجا تفسیر کنندہ آیت کتاب الہی بظن خود است باین روش کہ حکم کند ومحض اظہار احتمال نباشد چہ اکثر نسخ برای بانقطہ است یعنے

کسی کہ در قرآن آیتی داخل کند کہ از آن نباشد تفسیر فی گذشت در اول آخر ابواب کتاب الحجہ یعنی لعنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ پنج کس لعنت کردم ایشان را و ہر پیغمبری کہ مستجاب الدعوات باشد اول حکم کنندہ بظن خود در تفسیر کتاب اللہ تعالی خواہ قرآن وخواہ غیر آن دوم صاحب بدعت در دین کہ بآن ترک طریقی شود کہ من از جانب اللہ تعالی آوردم سوم کسی کہ افعال عباد را بحکمت قضا وقدر الہی نشمرد چنانچہ مذہب معتزلہ ومجوس است وبیان شد در باب الجبر والقدر والامر بین الامرین از کتاب التوحید چہارم کسی کہ حلال برای خود شمرد از حق ائمہ اہل البیت من آنچہ را کہ حرام کردہ اللہ تعالی بر او باینمعنی کہ تصدیق امامت ایشان نکند وبرای خود وبرای دیگری قرار دہد وآنرا باختیار امامت منوط شمرد پنجم کسی کہ تصرف در غنیمت کند بی آنکہ خمس آنرا دہد بعباب خمس وآنرا بر خود حلال شمرد

باب صد وشانزدہم اصل باب الریاء

شرح الریا بکسر رای بی نقطہ وہمزہ وگاہے منقلب بیا میشود والف ممدودہ خودنمائی در عمل یعنی این باب مذمت ریا است درین باب ہجدہ حدیث است **اول اصل** عن ابی عبداللہ علیہ السلام انہ قال لعباد بن کثیر البصری فی المسجد ویلک یا عباد ایاک والریاء فانہ من عمل لغیر اللہ وکلہ اللہ الی من عمل لہ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ او گفت برای عباد بفتح عین بی نقطہ وتشدید بای یک نقطہ کہ از صوفیہ بود در مسجد حرام وای بر تو ای عباد احتراز کن از ریا بدرستیکہ شان اینست کہ ہر کہ عبادتی کند برای غیر اللہ تعالی وامیگذارد کار سازی وثواب او را اللہ تعالی بآنکہ عمل کردہ برای او تا او ثواب دہد **دوم اصل** سمعت اباعبد اللہ علیہ السلام یقول اجعلوا امرکم ہذا للہ ولا تجعلوا للناس فانہ ما کان للہ فہو للہ وما کان للناس فہو لا یصعد الی اللہ **شرح** این گذشت در حدیث چہارم باب نود وچہارم **سوم اصل** قال ابوعبد اللہ علیہ السلام کل ریاء شرک انہ من عمل للناس کان ثوابہ علی الناس ومن عمل للہ کان ثوابہ علی اللہ **شرح** گفت امام جعفر صادق ع ہر عمل ریائی قرار دادن شریکی است باللہ تعالی بیان این آنکہ بدرستیکہ شان اینست کہ ہر کہ عمل کرد برای خودنمائی نزد مردم شد ثواب آن عمل یا ثواب عکس لازم بر مردم باینمعنی کہ اگر ثواب آن بر کسی لازم باشد بر مردم لازم خواہد بود وہر کہ عمل کرد برای اللہ تعالی بی شریک شد آن ثواب لازم بر اللہ تعالی **چہارم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام فی قول اللہ عز وجل فمن کان یرجو لقاء ربہ فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادۃ ربہ احدا قال الرجل یعمل شیئا من الثواب لا یطلب بہ وجہ اللہ انما یطلب تزکیۃ الناس یشتہی ان یسمع بہ الناس فہذا الذی اشرک

شرح اصول کافی

لعبادة ربه احدا قال مامن عبد یسر خیرا فذهبت الایام ابدا حتی یظهر الله له خیرا و مامن
عبد یسر شرا فذهبت الایام حتی یظهر الله له شرا شرح اذ خال کان بر فعل مضارع معلوم برای
افادت استمرار در ماضی است و ماضی بودن بر دو قسم است اول آنکه نسبت بزمان خطاب ماضی باشد
دوم آنکه نسبت بزمانی که در کلام تکلیف بفعلی در آن زمان شده ماضی باشد اگرچه نسبت بزمان خطاب مستقبل
باشد و مراد اینجا قسم دوم است بیان عمل صالح گذشت در شرح حدیث سوم باب بست و سوم یسمع
بصیغهٔ مضارع معلوم باب علم است الناس فاعل یسمع است ابدا متعلق بنفی در مامن عبد است
حتی برای استثنا است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در
سورهٔ الکهف قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد یعنی بگو ای محمد خبر این نیست که من انسانم
مثل شما در اینکه غیب نمی دانم بیان این آنکه وحی کرده میشود بسوی من تا بنفس خود حکم کنم برای اینکه مستحق عبادت
شما مستحق عبادت نیست بی شریک در استحقاق عبادت پس بنا برین هر کدام از شما که در زمان حیات من امید
داشته که ملاقات ثواب صاحب کل اختیار خود کند پس باید که بعد از وفات من عمل صالح کند باین معنی
که تصدیق امام عالم بجمیع احکام کند تا حکم از روی ظن نکند که شرک است و باید که شریک نکند بوسیلهٔ
عبادت صاحب کل اختیار خود هیچ یک را با الله تعالی در معبودیت مخفی نماند که این تقریر مبنی
برانست که الی نایب فاعل یوحی باشد و انما بتقدیر لانما باشد و مراد بیان علت وحی بسوی رسول
باشد و فاء فمن کان برای تفریع بر این تعلیل یا برین علت باشد امام گفت برای بیان و لا یشرک
تا آخر که گاهی مرد میکند چیزی از باعث ثواب را بر حالی که قصد نمی کند با آن عمل سلوک راه الله تعالی
را که قرار داده که خلائق با آن راه روند و خبر این نیست که قصد میکند مدح مردم او را باین معنی که عمده قصد
او مدح است یا باین معنی که قصد وجه الله اگرچه در ظاهر کرده اما وجود آن با عدمش برابر است چنانچه می آید
در حدیث نهم این باب بیان این آنکه بسیار میل دارد که بشنوند آنرا مردم پس این مرد آنست که شریک کرده
با الله تعالی بوسیلهٔ عبادت صاحب کل اختیار خود دیگری را در معبودیت بعد از آن امام علیه السلام
برای بیان بیفایده بودن قصد اهل اشتراک و مفید بودن قصد اهل اخلاص گفت نیست هیچ بنده که پنهان
کرده باشد عمل خیری را پس رفته باشد روزها مگر آنکه ظاهر میکند الله تعالی برای او خیری را در میان
خلائق و نیست هیچ بنده که پنهان کند بدی را که قصد ریا باشد پس رفته باشد روزها مگر آنکه ظاهر میکند الله تعالی
برای او بدنامی را **پنجم اصل** عن محمد بن عرفة قال قال لی الرضا علیه السلام ویحک
یا ابن عرفة اعملوا الخیر لغیر ریاء و لا سمعة فانه من عمل لغیر الله وکله الله الی ما عمل ویحک ما
عمل احد عملا الا رداه الله به ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا شرح ویح بفتح واو
و سکون یای دو نقطه در پایین و حای بی نقطه در لغت عرب مانند بزه است در لغت عجم پس گاهی برای

تعجب وگاہے برای ترحم وگاہے برای دور کردن مستعمل میشود ومنان است بضمیر مخاطب ونصب آن بتقدیر حرف ندا است السمعه بفتح وضم سین بے نقطه وسکون میم وبفتح سین وفتح میم شنوانیدن فرق میان ریا و سمعه اینجا اینست که اگر مقصود عمل کننده اطلاع کسے است که می بیند انقل کردن عمل کننده است عبادت سابق خود را کرد در وقتی دیگر چنانچه مے آید در حدیث شانزدهم این باب ریا است واگر مقصود نقل کردن کسی است که می بیند در جائے دیگر سمعه است وکل بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است ردا بفتح رای بے نقطه ودال بی نقطه وهمزه بیان می شود در حدیث آینده یعنے روایت است از محمد بن عرفه بفتح عین بی نقطه وفتح رای بی نقطه وفا گفت که گفت مرا امام رضا علیه السلام بزه تو اسے پسر عرفه عمل کنید برای غیر خودنمائی ونه شنوانیدن چه بدرستی که شان اینست که هر که عمل کند برای غیر الله تعالی: وا می گذارد او را الله تعالی بسوی آنچه کرده یعنے که بجای مزد او همان آزار است بزه تو عمل نکرد هیچ یک عملی را مگر آنکه ردا پوشانید او را الله تعالی بآن عمل اگر شد آن عمل خیر پس شد آن ردا خیر واگر شد آن عمل شر پس شد آن ردا شر ششم اصل عن عمر بن یزید قال انی لاتعشی مع ابی عبد الله علیه السلام اذ تلا هذه الایة بل الانسان علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره یا اباحفص ما یصنع الانسان ان یتقرب الی الله عزوجل بخلاف ما یعلم الله ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یقول من اسر سریرة رداه الله رداها ان خیرا فخیرا وان شرا فشرا استشهاد بجای اذ تلا هذه الآیة، دلیل این بود که گویا اذ قال تا احتیاج بتقدیر قول در یا اباحفص نباشد بل اضراب است از عذرخواہے انسان فاجر یعنے نمی دانم که خلق این جهان برای جزاے عمل در روز قیامت است چنانچه در سابق این آیت گفته یسال ایان یوم القیمة ومقصود ازین اضراب تقویت اینست که بمقتضاے حکمت الهی نفس هر انسانی فاجر بغایت ملامت کننده است واگر چنین نمی بود حجت تمام نمے شد وجزای عمل باطل می شد پس خلق این جهان سر بسر شر میشود وآدمی ناپایدار برای همین زیستن بر شستے ومردن بسختی مے بود وعبث بودن این معلوم هر کس است پس حکمت در خلق نفس لوامه عظیم است چنانچه سابق گفته ولا اقسم بالنفس اللوامة الانسان مبتدا است جمله علی نفسه بصیرة خبر مبتدا است بصیرة مصدر است و مبتدا است وتنوین برای تعظیم است وعلی نفسه خبر بصیرة است بجای علی نفسه گفت لنفسه برای آنکه کلام در انسان فاجر است در سابق این آیت پس مراد اشعار باینست که هرچند که او نخواهد که نفس او آن بصیرت را نداشته باشد تا بجزای عمل خود گرفتار نشود میسرش نیست وآن بصیرت بعنوان غلبه وقهر در نفس آدمی باشد ولو وصلیه است الالقا وا نمود کردن وانداختن ومراد اینجا معنے اول است المعاذیر جمع معذار بکسر میم وسکون عین بی نقطه وذال با نقطه والف ورای بی نقطه آلهای عذرخواہے چنانچه می آید در حدیث پانزدهم که یعتذر الی الناس با برای استفهام انکاری است واشارت است باینکه ریا بکار

ونیا نیز نمی آید و صاحبش زود رسوا می شود ایلم بصیغه مضارع معلوم مجرد است ردا براى بى نقطه و دال بى نقطه و همزه بصیغه
ماضی معلوم باب منع است الردا بفتح را و سکون دال و همزه در دار پوشانیدن پس ذکر ردا مبنی بر تجرید است و رداه
الله بمعنی البسه الله است چنانچه مے آید در حدیث پانزدهم این باب الردا بکسر رای بے نقطه و دال بی نقطه
والف ممدوده لباسے مخصوص که بر دوش می اندازند و نشان وقار است و مراد اینجا حالتی ست که نمایان باشد و نشان
بدی یا خوبی باشد و آن مفعول دوم رداه است یعنے روایت است از عمر ابن یزید که کنیت او ابوحفص است
گفت بدرستے که من هر آئینه شام می خوردم با امام جعفر صادق علیه السلام که خواند این آیت را از سورة القیمة بلکه
آدمے غالب است بر نفس او بصیر تے عظیم که متعلق با حوال خودش است هر چند که وانمود کند جمیع آلات
عذر خواہے خود را امام گفت ای ابوحفص بچه کار آدمی مے آید که تقرب جوید بسوی الله عز و جل بخیرے
که مخالف چیزی است که الله تعالے می داند که در دل اوست بیان بکار نیامدن آنکه بدرستی که رسول الله صلی
الله علیه و آله مے گفت هر که در دل گیرد نهان را مے پوشاند او را الله تعالے نشان آن نهان تا
نزد بعض مردم ظاهر شود اگر باشد آن نهان خیر پس مے باشد آن نشان نیز خیر و اگر باشد آن نهان شر
پس مے باشد آن نشان نیز شر هفتم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله ان الملك لیصعد
بعمل العبد مبتهجا به فاذا صعد بحسناته یقول الله اجعلوها فی سجین انه لیس ایای اراد بها
شرح یا و بعمل و بحسناته برائے ملابست است صعد بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است برای مبالغه
وضمیر مستتر راجع بالعمل است ضمیر اجعلوها وضمیر بها راجع بالمجموع مرجع ضمیر صعد و حسناته است یعنے گفت
نبی صلے الله علیه و آله بدرستے که فرشته هر آئینه کا ہے بالا می رود با عمل بنده خوشحال بآن عمل بخیال اینکه
حسنه است پس چون دیگر بالاتر رود آن عمل با حسنات آن بنده تا جائے که محل رد و قبول است می گوید
الله تعالے ملائکه رد و قبول را که بگردانید آن عملها را در سجین بمعنے زندان سیاه و چال جهنم و تفسیر آن می
آید در حدیث یازدهم باب قصد و نیت و ششم مراد اینست که جمیع آنها را در دفتر اهل سجین ثبت کنید که صاحبش
بسجین مے رود و آن عمل حسنات را باطل کرده چه بدرستے که آن بنده مرا تنها قصد نکرده بآن عملها
هشتم اصل قال امیر المومنین علیه السلام ثلاث علامات للمرائی ینشط اذا رأی
الناس و یکسل اذا کان وحده و یحب ان یحمد فی جمیع اموره شرح
ثلث بتنوین است و علامات خبر مبتدا است یا بے تنوین است و علامات مجرور و تمیز ثلث است و
للمرائی خبر مبتدا است ینشط بنون و شین با نقطه و طائے بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب علم است
النشاط بفتح نون رغبت در عمل الناس مرفوع و منصوب مے تواند بود و یکسل نیز از باب علم است
یعنے گفت امیر المومنین علیه السلام سه خصلت نشانهاست برائے خودنما اول اینکه رغبت در
عمل صالح مے کند چون ببیند مردم دوم اینکه کاہلے در آن می کند چون باشد تنها سوم اینکه دوست

می دارد که تحسین کرده شود جمیع کارهای او نهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
قال الله عز وجل انا خیر شریک من اشرک معی غیری فی عمل عمله لم اقبله الا ما کان لی
خالصا شرح خیر شریک بعنوان تشبیه است چه واگذاشتن شریک حصه خود را از برای شریک دیگر
در مخلوقین نفع رسانیدن است نزد الله تعالی استثنا منقطع است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
می گفت که گفت الله عز وجل در حدیث قدسی من مانند بهترین شریکم از مخلوقین بیان این آنکه هر که شریک کرداند
غیر مرا در عملی که کرد آن را قبول نمی کنم آن عمل را لیکن قبول می کنم آن را که باشد برای من خالص
دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اظهر للناس ما یحب الله وبارز الله
بما کرهه لقی الله وهو ماقت له شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که
ظاهر سازد برای مردم عملی را که دوست می دارد آن را الله تعالی و در خلوت بجنگ الله تعالی
بیرون آید بسبب عملی که نهی از آن کرده ملاقات می کند الله تعالی را یعنی که در محل حساب قیامت حاضر شود
در حالی که الله تعالی غضبناک است برای او یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ما یصنع احدکم ان یظهر حسنا ویسر سیئا الیس یرجع الی نفسه فیعلم ان ذلک لیس کذلک
والله عز وجل یقول بل الانسان علی نفسه بصیرة ان السریرة اذا صحت قویت العلانیة
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چه می کند یکی از شما که اظهار کند عمل خوب را و پنهان کند زشت
را آیا نیست اینکه رجوع به دل خود می کند پس می داند که آنچه اظهار کرده چنان نیست که اظهار کرده والله
عز وجل می گوید در سورة القیمة الخ بیان شد در شرح حدیث ششم در بسته که نیت چون بی عیب شود قوت هم
می رساند ظاهر کردهای آنست چنانچه گذشت در حدیث ششم دوازدهم اصل قال ابو عبد الله
علیه السلام ما من عبد یسر خیرا الا لم تذهب الایام حتی یظهر الله له خیرا وما من
عبد یسر شرا الا لم تذهب الایام حتی یظهر الله له شرا شرح این ظاهر است از شرح
آخر حدیث چهارم سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اراد الله عز وجل
بالقلیل من عمله اظهر الله له اکثر مما اراد ومن اراد الناس بالکثیر من عمله فی تعب من بدنه وسهر من
لیله ابی الله عز وجل الا ان یقلله فی عین من سمعه شرح مما اراد بتقدیر مما اراده است
نسبت سهر به لیل نسبت مجازی است سمعه بصیغه ماضی باب علم است و ضمیر مستتر عائد بمن است و ضمیر
منصوب راجع بکثیر است یا از باب تفعیل است و ضمیر مستتر عائد نیست بلکه راجع بمن در من اراد است و ضمیر
منصوب راجع بکثیر است و عائد من محذوف است بتقدیر سمعه له التسمیع مشهور کردن چیزی یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که اراده کرد رضای الله عز وجل را به کم از عمل
خود ظاهر می نماید الله تعالی برای او در نظر مردم بسیار از آنچه اراده کرده رضای الهی را با آن و هر که

اراده کند رضای مردم را به بسیار از عمل خود یا مشقتی از بدن خود و بیداری از شب خود امتناع میکند
الله عز وجل مگر این را که کم و آمیخته آن عمل را در نظر آنکه شنید آنرا **چهاردهم اصل** قال
رسول الله صلی الله علیه وآله سیاتی علی الناس زمان یخبث فیه سرائرهم ویحسن فیه علانیتهم
طمعا فی الدنیا لا یریدون به ما عند ربهم یکون دینهم ریاء لا یخالطهم خوف یعمهم الله بعقاب
فیدعونه دعاء الغریق فلا یستجیب لهم **شرح** سین در سیاتی برای تاکید است یا برای
استقبال قریب است یخبث بخای بانقطه و بای یک نقطه و ثای سه نقطه بصیغه مضارع غائب یا
غائبه باب حسن است طمعا مفعول له یحسن است الذین عملی که بکار در و در خبر آید یعمهم بعین بی نقطه و تشدید میم
بصیغه مضارع مضاعف باب نصر است با در بعقاب برای تعدیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
البته می آید بر سر مردم زمانی که زشت میشود در آن نیتهای ایشان و نیکو میشود در آن ظاهر ایشان که عمل
جوارح ایشان است برای طمع در دنیا نمی خواهند به نیکو کردن ظاهر ثوابی را که نزد صاحب کل اختیار
ایشانست می باشد عبادت ایشان خودنمائی آمیخته دل ایشان نمیشود ترسی از عذاب الله تعالی فرو گیراند
ایشان را الله تعالی بلائیکه غیبت امام حق یا تسلط امام ضلالت باشد مراد فرو گرفتن جمیع مردم است مگر نادری
مثل امام حق خود و مثل بعضی کس که همیشه با صاحب الزمان علیه السلام مستترند چنانچه مذکور شد در حدیث
شانزدهم باب هفتاد و نهم کتاب الحجه که باب فی الغیبة است پس دعا میکنند در زایل کردن حقیقت آن
بلا الله تعالی را برای دفع آن بلا مانند دعای کسی که در دریا فرو رفته باشد در خضوع و خشوع پس
قبول نمی کند دعا را برای ایشان شبیه باین مضمون می آید در باب صد و بیستم **پانزدهم اصل**
عن عمر بن یزید قال انی لاتعشی مع ابی عبد الله صلوات الله علیه اذ تلا هذه الآیة بل الانسان
علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره یا ابا حفص ما یصنع الانسان ان یتقرب الی الناس بخلاف
ما یعلم الله منه ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یقول من اسر سریرة البسه الله
رداءها ان خیرا فخیر وان شرا فشر **شرح** مضمون این موافق حدیث ششم این باب است
شانزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام انه قال الابقاء علی العمل اشد من العمل قال
وما الابقاء علی العمل قال یصل الرجل بصلة وینفق نفقة لله وحده لا شریک له فکتب له
سرا ثم یذکرها فتمحی فتکتب له علانیة ثم یذکرها فتمحی وتکتب له ریاء **شرح** کتب بصیغه مجهول
غائبه است و ضمیر مستتر نائب فاعل است و راجع بهر یک از صله و نفقه است سرا و علانیة و ریاء
منصوب است تا مفعول دوم کتب باشد تمحی هر دو جا بضم تای دو نقطه در بالا و سکون میم و فتح حای
بی نقطه و الف بصیغه مضارع مجهول مثل الاهم واوی باب نصر است یا بفتح تا و تشدید میم مفتوحه
و کسر حا و یای دو نقطه در پائین بصیغه مضارع معلوم باب انفعال است در اصل تنمحی بوده تا

منقلب بمیم شده و ادغام شده یعنی روایت است از امام محمد تقی تا امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت
مخالفت بر عمل صالح کرده شده مشکل تر است از آن عمل تا وی گفت چیست مخالفت بر عمل صالح
گفت مثل اینکه عطا بیدهد مرد بعطایی مثل تصدق بمستحق و خرج میکند خرجی مثل بنای مسجد برای الله
تعالی تنهایی او که شریکی نیست الله تعالی را دران عطا و نفقه پس نوشته میشود برای او عبادت پنهان
که افضل از آشکار است بعد از آن مذکور میسازد آن عطا و نفقه را پس برطرف کرده میشود و از آن ذکر
پس نوشته میشود برای او آشکار که کم فضیلت است بعد از آن دیگر بار مذکور میسازد آن عطا و نفقه را
پس نوشته میشود برای ریا که اصلا فضیلت ندارد و عقاب دارد **هفدهم اصل** قال امیر المؤمنین
علیه السلام اخشوا الله خشیة لیست بتعذیر واعملوا لله فی غیر ریاء ولا سمعة فان من عمل
لغیر الله وکله الله الی عمله **شرح** التعذیر بعین بی نقطه و ذال با نقطه و رای بی نقطه مصدر باب
تفعیل چیزی را عذر خود کردن بساختگی و بهانه فی برای تعلیل است فرق میان ریاء و سمعه باشد
در شرح حدیث پنجم این باب یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام بترسید از الله تعالی ترسی که ساختگی
برای نجات از بد شدن حال نباشد و عمل آخرت کنید برای الله تعالی برای غیر خود نمایی
و شنوا شدن مردم چه بدرستی که هر که عمل کرد برای غیر الله تعالی واگذاشت او را الله تعالی بسوی
عملش باینمعنی که بجای ثواب این مشقت عمل است **هجدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال سألته عن الرجل یعمل الشیء من الخیر فیراه انسان فیسره ذلک قال لا بأس ما من احد الا
وهو یحب ان یظهر له فی الناس الخیر اذا لم یکن صنع ذلک لذلک **شرح** روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حال مردی که بجا می آورد چیزی از خوب را
پس می بیند او را بر آن خوب انسانی پس خوشحال میکند آن مرد را دیدن آن انسان امام گفت باکی
نیست بیان این آنکه نیست هیچ یک مگر بر حالی که دوست میدارد که ظاهر شود برای او در مردم خوب را
انیست که آن خوشحال شدن جبلی آدمیست و اگر آن باعث بطلان عبادت شود تکلیف بما لا یطاق لازم
می آید باکی نبودن بشرط انیست که نکرده باشد آن خوب را برای آن دیدن باینمعنی که اگر دیدن آدمی او
نمیکرد اصلا یا دران وقت نمیکرد و ممکن است که دفع ضرر تهمت ندادن زکوة مفروضه و مانند آن مستثنی باشد

باب صد و هفدهم اصل باب طلب الریاسة

شرح الریاسة بکسر رای بی نقطه و همزه و گاهی منقلب بیا میشود و الف و سین بی نقطه سرکردگی
یعنی این باب بمذمت طلب سرکردگیست و درین باب هشت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام انه ذکر رجلا فقال انه یحب الریاسة فقال ما ذئبان ضاریان فی غنم قد
تفرق رعاؤها باضر فی دین المسلم من الریاسة **شرح** الضاری بضاد با نقطه و رای بی نقطه

وبای دو نقطه وبالیای بصیغهٔ اسم فاعل باب علم حریص در شکار وبانند آن الرعاء بکسر رای بی نقطه
وعین بی نقطه والف وهمزه جمع راعی شبانان فی دین المسلم حال از الریاسة است مقام مشبه چنانچه
ظاهر میشود از انچه می آید در حدیث دوم وسوم باب حسد وبیست وششم یعنی روایت است از امام
علیه السلام که او فرمود که دو گرگ دیر ایستاده گفت بدرستی که او دوست میدارد سرکردگی را پس گفت نیستند
دو گرگ حریص شکار در گله گوسفندی که بتحقیق پراگنده شده باشند شبانان آن گله ضرر رساننده تر از
سرکردگی که در دین مسلمانان افتاده باشد **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
من طلب الریاسة هلک **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که طلب
کرد سرکردگی را بی میر خود بی آنکه الله تعالی او را داده باشد جهنمی شد **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول ایاک وهؤلاء الرؤساء الذین یترأسون فوالله ما خفقت النعال خلف رجل
الا هلک واهلک **شرح** یترأسون بتشدید همزه بصیغهٔ مضارع معلوم باب تفعل است خفقت بخای
بانقطه وفا وقاف بصیغهٔ ماضی معلوم باب نصر است الخفق بفتح نون وسکون فا آواز نعل در وقت
راه رفتن النعال بکسر نون وعین بی نقطه والف جمع نعل بفتح نون وسکون عین آنچه بر پا کنند هنگام وقت
راه رفتن تا از ضرر زمین محفوظ باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت دور دار
خود را از این سرکردگان را که از پیش خود سرکردگی می کنند از یکدیگر جدا بقسم که آواز نکرده نعلها در پی
مردی از ایشان مگر آنکه جهنمی شد آن مرد وجهنمی کرد پیروان خود را **چهارم اصل** قال
ابو عبد الله علیه السلام ملعون من ترأس ملعون من هم بها ملعون من حدث بها نفسه
شرح ترأس بتشدید همزه بصیغهٔ ماضی معلوم باب تفعل است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
ملعون است هر که از پیش خود سرکرده شد ملعون است هر که قصد کرد سرکردگی را از پیش خود ملعون است
هر که با خود گفت آن سرکردگی را یعنی که احتمال آن برای خود قرار داد **پنجم اصل** قال لی ابو عبد الله
علیه السلام ایاک والریاسة وایاک ان تطأ اعقاب الرجال قالت قلت جعلت فداک
اما الریاسة فقد عرفتها واما ان اطأ اعقاب الرجال فما ثلثا ما فی یدی الا مما وطئت اعقاب الرجال
فقال لی لیس حیث تذهب ایاک ان تنصب رجلا دون الحجة فتصدقه فی کل ما قال
شرح گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام دور دار خود را وسرکردگی را از یکدیگر ودور دار
خود را از اینکه راه روی در پی مردان راوی گفت گفتم قربانت شوم اما سرکردگی پس بتحقیق شناخته ام
آن را که بد است واما اینکه راه روم در پی مردان پس نیست تمام دو ثلث آنچه در دست منست مگر
از راه رفتن من در پی مردان بنوکری وما نند آن پس امام گفت مراد نیست مراد من آنجا که خیال
میکنی دور دار خود را از اینکه واداری مردی را که غیر حجت باشد پس تصدیق کنی او را در هرچه گفت

مرادنهی از پیروی پیشوایان اهل ضلالت است چنانچه مخالفان ازغیرائمه و پیروان ضلالت می روند
ششم اصل عن ابی الربیع الشامی عن ابی جعفر علیه السلام قال قال لی ویحک یا ابا الربیع
لا تطلبن الریاسة ولا تکن ذنبا ولا تاکل بنا الناس فیفقرک الله ولا تقل فینا ما لا نقول فی
انفسنا فانک موقوف ومسئول لا محالة فان کنت صادقا صدقناک وان کنت کاذبا کذبناک
شرح ذنبا بفتح ذال بانقطه وفتح نون وبای یک نقطه است یا بکسر ذال وسکون همزه است چنانچه
می آید در حدیث اول باب صدوسی ونهم فیفقرک بفا وقاف وراء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب
افعال است الملئه بکسر میم وحای بی نقطه چاره یعنی روایت است از ابو الربیع شامی از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که گفت مرا ای وای تو ای ابو الربیع طلب مکن سرکردگی را ومباش دنبال مراد همانست
که در حدیث سابق بیان شد ومخور مال مردم را بوسیله ما مراد نهی از گرفتن مال شیعه است بوسیله غلو در مدح
ائمه یا بهانه اینکه بزیارت امام می روم پس مفلس کند ترا الله تعالی ومگو در ما آنچه را که نمی گوییم در خود مثل
دعوی علم ائمه بغیب به درستی که واداشته میشوی در قیامت وپرسیده میشوی از این دعوی ناچار پس اگر باشی
راستگو نسبت براستی میدهیم ترا واگر باشی دروغگو نسبت بدروغ میدهیم ترا **هفتم اصل** سمعت
اباعبد الله علیه السلام یقول من اراد الریاسة هلک **شرح** مضمون این موافق حدیث
دوم است **هشتم اصل** سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول اتری لا اعرف خیارکم من
شرارکم بلی والله وان شرارکم من احب ان یوطا عقبه انه لابد من کذاب او عاجز الرای
شرح اتری بهمزه استفهام انکاری وصیغه مخاطب معلوم باب منع یا مجهول باب افعال است
ضمیر انه اسم ان است وراجع بان یوطا است لابد جمله معترضه است من کذاب ظرف مستقر وخبر ان است
ومن برای ابتدا است ومیتواند بود که ضمیر انه ضمیر شان باشد ومن کذاب ظرف لغو ومتعلق بلا بد باشد
بتقدیر لابد لنا من کذاب یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت آیا گمان می بری که
نمی شناسیم نیکان شما شیعه را ممتاز از بدان شما آری میشناسیم بخدا قسم وبدرستی که بدان شما کسانی اند
که دوست داشتند که رفته شود در پی ایشان یا یعنی که حب ریاست دارند بدرستی که پیروی کرده شده
البته صادر میشود از کسی که بغایت دروغگو باشد یا ضعیف رای باشد یا یعنی که البته احتیاج میشود پیروان
او را که در مشکلات رجوع باو کنند پس اگر در مشکلات حکم میکند کذاب است واگر بها کنند سخنی شود
معامله بیش نمی رود وضعیف رای است

باب صد وهفدهم اصل باب اختتال الدنیا بالدین

شرح الاختتال بخای با نقطه ودو تای دو نقطه مصدر باب افتعال در کمین بودن
گرگ برای ربودن صید یعنی این باب مذمت در کمین دنیا بودن بوسیله اعمال آخرت است

صافی شرح اصول کافی

درین باب یک حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله عز وجل یقول ویل للذین یختلون الدنیا بالدین وویل للذین یقتلون الذین یامرون بالقسط من الناس وویل للذین یسیر المؤمن فیهم بالتقیة ابی یغترون ام علی یجترئون فبی حلفت لاتیحن لهم فتنة یترك الحلیم منهم حیرانا **شرح** یختلون بخای بانقطه وتای دو نقطه در بالا بصیغه مضارع باب نصر وضرب است الختل فریب دادن و درکمین بودن گرگ برای ربودن صید القسط بکسر قاف وسکون سین بی نقطه وطای بی نقطه میزان عدالت که الله تعالی در میان خلائق آنرا معیار کرده شل محکمات قرآن که در آنها نهی از خود رای واختلاف وپیروی ظن واتباع عالم شده یسیر بسین بی نقطه ویای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است یغترون بانقطه وتشدید رای بی نقطه است الاغترار بازی خوردن بنعمت ومهلت و مانند آنها ام منقطعه است یجترئون بجیم ورای بی نقطه از مهموز اللام باب افتعال است در اصل یجترئون بوده بهمزه مضمومه ماقبل مکسور منقلب بیا شده وضمه یا برای ثقل افتاده ویا برای التقاء ساکنین افتاده ماقبل واو از کسره منتقل بضمه شده اتیحن بتای دو نقطه در بالا ویای دو نقطه در پایین وحای بی نقطه ونون تاکید ثقیله بصیغه متکلم وحده از معتل اللام واوی ویایی باب افعال است الاتاحه مهیا کردن الفتنة عقاب واختلاف وهر دو اینجا مناسب است ومراد اینجا غیبت امام زمان وتسلط ائمه ضلالت است چنانچه مذکور شد در حدیث چهاردهم باب صد وشانزدهم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که الله عز وجل می گوید در حدیث قدسی وای جماعتی را که می ربایند دنیا را بوسیله عمل آخرت ووای جماعتی را که می کشند جمعی را که امر می کنند به پیروی میزان عدالت از جمله مردم ووای جماعتی را که می رود مومن در میان ایشان بتقیه آیا بنعمت ومهلت من بازی می خورند آیا بلکه بر من دلیری می کنند دانسته پس بخود من قسم خوردم که هر آئینه تقدیر خواهم کرد البته برای ایشان عقابی که وامی گذارد عاقل از جمله ایشان را حیران در مشکلات مسائل دین چنانچه نمی یابد کسی را که سوال کند واو داند

باب صد ونوزدهم اصل باب من وصف عدلا وعمل بغیره

شرح این باب مذمت کسی است که شناخت میزان عدالتی را که محکمات قرآن باشد که در آنها نهی صریح از پیروی ظن هست وعمل بضد آن کرد در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان اشد الناس حسرة یوم القیمة من وصف عدلا ثم عمل بغیره **شرح** مضمون این موافق است بامضمون سابق فرق اینست که ذکر من اینجا شده ودر سابق نشده وحاصل هر دو یکی است چه جنس ایشان یکی است از اجناس دیگر وهر یک از ایشان از جمله اشد است **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من اعظم الناس حسرة یوم القیمة من وصف عدلا ثم خالفه

ماسنه الی غیره شرح این ظاهر است از سابق چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی قول الله عز وجل فکبکبوا فیها هم والغاوون قال یا ابا بصیر هم قوم وصفوا عدلا بالسنتهم ثم خالفوه الی غیره شرح روایت است از ابو بصیر گفت در قول الله عز وجل پس سرنگون انداخته شدند در جهنم آن معبودان و گمراهان که عابدان ایشانند امام گفت ای ابو بصیر آن معبودان جماعتے اند که شناختند حکایات کتابے را که بزبانهای ایشان است و با وجود این مخالفت کردند آنها را و متوجه ضد آن شدند بیان این شد در حدیث اول باب هفدهم پنجم اصل قال ابو جعفر علیه السلام ابلغ شیعتنا انه لن ینال ما عند الله الا بعمل وابلغ شیعتنا ان اعظم الناس حسرة یوم القیمة من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره شرح گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام برسان بشیعه ما که هرگز دریافته نمی شود ثوابی که نزد الله تعالی است مگر بوسیله عمل و باقی ظاهر است از سابق

باب صد و بیستم اصل باب المراء والخصومة ومعاداة الرجال

شرح المراء بکسر میم و رای بی نقطه و الف ممدوده مصدر باب مفاعلة شک ورزیدن در دوستے چنانکه باعث مجادله در گفتگو شود الخصومة بضم خاے بانقطه و ضم صاد بے نقطه اسم مخاصمه بمعنے مجادله ورزیدن در گفتگو المعاداة بضم میم و عین بے نقطه والف و دال بی نقطه مصدر باب مفاعلة دشمنے ورزیدن و اضافه آن بمفعول است یعنے این باب مذمت شک ورزیدن و مجادله ورزیدن و دشمنے ورزیدن با مردان است درین باب دوازده حدیث است اول اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام ایاکم والمراء والخصومة فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان وینبت علیهما النفاق شرح یمرضان براے بے نقطه و ضاد بانقطه بصیغه مضارع معلوم تثنیه باب تفعیل است التمریض سست کردن خیب نمودن و باے یک نقطه و تای دو نقطه در بالا بصیغه مضارع معلوم غائب باب نصر است یعنے گفت امیر المؤمنین علیه السلام دور دارید خود را و شک در دوستی ورزیدن را از یکدیگر چه بدرستے که آن دو چیز نامهربانی مے کنند دلها را بر برادران و دوستان و مے روید بسبب آن دو چیز نفاق در دلها سے دوستان دوم اصل قال النبی صلی الله علیه وآله ثلث من لقی الله عز وجل بهن دخل الجنة من ای باب شاء من حسن خلقه وخشی الله فی المغیب والمحضر وترک المراء وان کان محقا شرح من حسن بدل یا عطف بیان من لقی است یا بتقدیر مضاف و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر من خصال من حسن هر یک از مغیب بفتح میم و کسر غین بانقطه و سکون یاے دو نقطه در پائین و باے یک نقطه و محضر بفتح میم و سکون حاے بی نقطه و فتح ضاد بانقطه و راے بی نقطه اسم مکان است یعنے گفت نبی صلی الله علیه وآله سه خصلت است که هر که برخورد الله عز وجل را با آنها یعنے که در عرصات قیامت حاضر شود با آن سه خصلت

داخل مے شود در بہشت از ہر در کہ خواہد کسے کہ خوب شد خوی او و ترسید از اللہ تعالے در غائبانہ مردم و
حاضرانہ مردم باین معنے کہ معصیت کرد یا این معنے کہ بد مردم نگفت و ترک کردہ شک و رزیدن در دوستی
مردم و المجادلہ در گفتگو ہرچند کہ باشد صاحب حق سوم اصل و باسنادہ قال من نصب اللہ غرضا
للخصومات اوشک ان یکثر الانتقال شرح الاسناد بکسر ہمزہ و سکون سین بے نقطہ سند
حدیث الغرض بفتح غین با نقطہ و فتح راے بی نقطہ نشانہ با نقطہ ہرت کیثر بصیغہ مضارع معلوم باب افعال
است یعنی و بسند حدیث سابق گفت نبی صلے اللہ علیہ و آلہ ہر کہ وا دارد اللہ تعالی را ہدف قسمہا برای
مجادلہ و رزیدن با مردم نزدیک مے شود کہ بسیار کند انتقال را از سخنہا سے کہ قسم بر آنہا می خورد بعضے آنہا
مراد اینست کہ رسوا مے شود و لہذا بہ گرفتار مے شود بسبب ظہور ناحق بودن قسم چہارم اصل قال
ابوعبداللہ علیہ السلام لا تمار حلیما ولا سفیہا فان الحلیم یقلیک والسفیہ یؤذیک شرح
یقلیک بقاف یا یاے دو نقطہ در پایین بصیغہ مضارع معتل اللام باب ضرب است یعنی گفت امام جعفر
صادق علیہ السلام شک در درستے گفتگو مورز البتہ با عاقل و نہ با سے عقل چہ بدرستی کہ عاقل تغافل و
نفرت مے کند از تو و بی عقل گفتگو و آزار تو مے کند پنجم اصل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ ما کاد جبرئیل علیہ السلام یاتینی الا قال یا محمد اتق شحناء الرجال وعداوتہم شرح
کاد بدال بے نقطہ است و در بعض نسخ بنون است و در اول مبالغہ بیشتر است الشحناء بفتح شین با نقطہ
سکون حاے بی نقطہ و نون و الف ممدودہ مصدر باب منع گفتگوے بسیاری کہ از روے عداوت
شد یعنی گفت رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ نزدیک و ممکن نبود کہ جبرئیل علیہ السلام آید نزد من مگر
این روش کرے گفت ای محمد خود را دور دار از گفتگوے از روی دشمنی مردان و از دشمنی ایشان
ششم اصل عن ابی عبداللہ علیہ السلام قال قال جبرئیل علیہ السلام للنبی صلی اللہ علیہ
وآلہ ایاک وملاحاۃ الرجال شرح الملاحاۃ بحاے بی نقطہ و الف مصدر باب مفاعلہ نزاع در گفتگو
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ گفت جبرئیل علیہ السلام نبی را صلی اللہ علیہ وآلہ
دور دار خود را از نزاع با مردان از گفتگو هفتم اصل عن ابی عبداللہ علیہ السلام قال ایاکم والمشارۃ
فانہا تورث المعرۃ وتظہر العورۃ شرح المشارۃ بشین با نقطہ والف وتشدید راے بی نقطہ مصدر
باب مفاعلہ شر انگیزی در گفتگو و مانند آن المعرۃ بفتح میم و فتح عین بے نقطہ و تشدید راے بی نقطہ مفتوحہ
مدرسی مضاعف یا نفس گناہگار شدن و آزار رسانیدن و تاوان کشیدن و ہمہ اینجا مناسب است
العورۃ بضم میم و سکون عین بی نقطہ و کسر واو و راے بی نقطہ مخففہ بصیغہ اسم فاعل باب افعال خصلتی کہ
سبب عوار باشد بفتح و ضم و کسر عین و فتح واو و الف بمعنی عیب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ
السلام گفت دور دارید خود را از نزاع با یکدیگر چہ آن باعث مے شود گناہگار شدن را

او بر سے سازد نسبت صاحب عیب را که پنهان است را ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ایاکم والخصومة فانها تشغل القلب وتورث النفاق وتکسب الضغائن شرح تشغل بشین والغین
نقطه بعد از غین معجمه مضارع معلوم ثانیه باب منع یا باب افعال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت دور دارید خود را از دو ماندن در گفتگو را از یکدیگر چه آن مشغول مے کند دل را بکرو
حیلها و مانند آنها برای دفع خصم و باعث مے شود نفاق را و بهم مے رساند کینها را از دلها
نهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما کان جبرئیل علیه السلام یأتینی الا قال
یا محمد اتق شحناء الرجال وعداوتهم شرح ما کان بنون است و در بعض نسخ بلام است و معنی
این موافق حدیث پنجم این باب است دهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما اتانی جبرئیل
علیه السلام قط الا وعظنی فاخر قوله لی ایاك ومشارة الناس فانها تکشف العورة وتذهب
بالعز شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نیامد نزد من جبرئیل علیه السلام هرگز مگر اینکه پند داد
مرا پس آخر سخن او برای من در پند که وقت جدا شدن مے گفت برای مبالغه در سفارش آن این
بود که دور دار خود را و شر انگیزی با مردم را از یکدیگر چه آن ظاهر مے سازد عیب را و مے برد عزت را
یازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما عهد الی جبرئیل فی شئ
ما عهد الی فی معاداة الرجال شرح ما اول نافیه است و در دوم مصدریه است و ما عهد
منصوب است تا مفعول مطلق برای نوع باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وصیت
نکرد بسوی من جبرئیل در چیزی آن نوع سفارش که کرد بسوی من در دشمنی مردان که زنهار کن از
ولهذا تغافل کرد در انتقام از منافقان اصحاب خود دوازدهم اصل قال ابو عبد الله
علیه السلام من زرع العداوة حصد ما بذر شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که
کاشت دشمنی مردم را در دل خود مے درود آنچه را که کاشت باین معنی که ثمرهٔ آن دشمنی مردم است
با او چنانچه مے گویند آنچه مے کاری مے درودی

باب صد و بیست و نهم اصل باب الغضب

شرح این باب مذمت خشم آلود شدن است باین معنی که کاری از روی خشم آلودگی کند از روی عقل
پس منافات ندارد با حسن جهاد با کفار و امر بمعروف و نهی از منکر و امثال آنها چه قبل از شروع در آنها باید
در نصیحت و خیرخواهی مے شود تا بشناسند که از عذاب الهی و دشمن و از دست نجات یابند درین باب یازده حدیث
است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الغضب یفسد الایمان کما یفسد الخل
العسل شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله غضب ضایع می کند ایمان را چنانچه ضایع مے کند
سرکه اثر عسل را باین معنی که چنانچه کسی که عسل خورده باشد دهان او شیرین شود بعد از آن سرکه خورد

تیری دهان او را طرف سپرے کند کسی که مومن شود بعد از آن غضبناک شود حلاوت ایمان او سپرے رود
دوم اصل ذکر الغضب عند ابی جعفر علیه السلام فقال ان الرجل لیغضب فما یرضی
ابدا حتی یدخل النار فایما رجل غضب علی قوم وهو قائم فلیجلس من فوره ذلك فانه
سیذهب عنه رجز الشیطان وایما رجل غضب علی ذی رحم فلیدن منه فلیمسه فان الرحم
اذا مست سکنت شرح من فوره یعنی فی ساعته الفور بفتح فاء و سکون واو و راء بی نقطه ضمیر
راجع برجل است ذلك صفت فور است یعنی اینکه در همان جوش غضب او که آن را دارد سیذهب
بصیغه معلوم مضارع غائب باب منع است و رجز مرفوع و فاعل آنست یا از باب افعال است و ضمیر مستتر
در آن راجع بمصدر فلیجلس است و رجز منصوب و مفعول آن است الرجز بکسر راء بی نقطه و سکون جیم و زای
بانقطه وسوسه فلیمسه بسین بی نقطه بصیغه معلوم غائب مضاعف باب علم است مست بشین بانقطه بصیغه
ماضی مجهول مضاعف باب نصر است المش بفتح میم و تشدید شین مخلوط کردن سکنت بصیغه ماضی معلوم
باب تفعیل است یعنی مذکور شد خشم آلود شدن نزد امام محمد باقر علیه السلام پس گفت بدرستی که گاهی مرد
هر آئینه خشم آلود میشود بر کسی پس راضی نمی شود هرگز تا داخل جهنم میشود باین معنی که آن یک خشم آلود
شدن باعث این میشود که طبیعی او شود هر که برسد بالتقریب خشم آلود شود تا آنکه داخل جهنم شود پس هر مردیکه
خشم آلود شود بر جمعی و او ایستاده باشد پس باید که بنشیند در جوش خشم آلودی خود همان که با او است چه بدرستیکه زود
میرود از او وسوسه شیطان و هر مردیکه خشم آلود شد بر صاحب خویشی نسبی خود پس باید که نزدیک شود بصاحب
او پس باید که دست مالد او را چه بدرستی که خویشی چون آمیخته کرده شود بعض آن ببعض ساکن می کند خشم
آلودگی را یا غیر خویش چه جای خویش سوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام الغضب مفتاح کل شر
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام غضب کلید هر آزار است که بکسی در دنیا می رسد چهارم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعت ابی علیه السلام یقول اتی رسول الله
صلی الله علیه وآله رجل بدوی فقال انی اسکن البادیة فعلمنی جوامع الکلم فقال امرك ان لا
تغضب فاعاد علیه الاعرابی المسئلة ثلث مرات حتی رجع الرجل الی نفسه فقال لا اسال عن شیء
بعد هذا ما امرنی رسول الله صلی الله علیه وآله الا بالخیر قال وکان ابی یقول ای شیء اشد
من الغضب ان الرجل لیغضب فیقتل النفس التی حرم الله ویقذف المحصنة شرح الجوامع
جمع جامعة النصیحتها است که هر یکی از چندین نصیحت کند یا بمعنی کلام اندک لفظ بسیار معنی باشد اضافه آن
با الکلام بتقدیر من است و در بعض نسخ الکلام است و معنی هر دو یکی است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت شنیدم از پدرم علیه السلام که می گفت آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله
مردی صحرا نشین پس گفت بدرستی که من توطن میکنم در صحرا پس تعلیم کن مرا نصیحتهائی جمع کننده از جمله کس

پس رسول علیہ السلام گفت امر مے کنم ترا کہ غضبناک نشوی پس برگردانید بر رسول علیہ السلام صمر آن شخص تا غضب
را سہ بار و ہمان جواب شنید تا آنکہ رجوع کرد آن مرد بدل خود باین معنے کہ فکر کرد کہ آیا چیزے از آزار ہای
دنیا باشد کہ غضب باعث آن نشود و یافت کہ غضب کلید ہمہ آزار ہاست چنانچہ گذشت در حدیث سابق پس
گفت مے پرسم رسول را از چیزی بعد ازین سخن بیان این آنکہ امر کرد و مرا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
کہ بہتر امام گفت و پدرم مے گفت کدام چیز سخت تر است در دنیا از غضب بدرستیکہ مرد کاہی غضب
مے کند پس مے کشد جان داری را کہ صاحب حرمت کردہ آن را اللہ تعالے مراد این است
کہ آزار کشتہ شدن بقصاص مے کشد و نسبت بزنای دہد زن عفیفہ را مراد این است کہ آزار حد قذف
مے کشد پنجم اصل قلت لابی عبداللہ علیہ السلام علمنی عظة اتعظ بہا فقال ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ اتاہ رجل فقال یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ علمنی عظة اتعظ بہا فقال لہ انطلق لا
تغضب ثلاث مرات شرح گفتم امام جعفر صادق علیہ السلام را تعلیم کن مرا پندے کہ پند گیرم
بآن پس گفت بدرستیکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ آمد نزد او مردے پس گفت ای رسول اللہ
تعلیم کن مرا پندی کہ پند گیرم بآن پس گفت او را برو پس غضبناک مشو بعد از ان برگشت بسوی رسول
وطلب پند کرد پس گفت او را برو پس غضبناک مشو سہ بار یعنے کہ باری دیگر برگشت و ہمان جواب شنید
ششم اصل عمن سمع اباعبداللہ علیہ السلام یقول من کف غضبہ ستر اللہ عورتہ
شرح روایت است از کسی کہ شنید از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ مے گفت ہر کہ باز داشت غضب
خود را بپوشانید اللہ تعالے عیب او را یعنی کہ کسے سخن بد در حق او نمی گوید تا عیب او ظاہر شود ہفتم
اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال مکتوب فی التوریة فیما ناجی اللہ بہ موسی یا موسی
امسک غضبک عمن ملکتک علیہ اکف عنک غضبی شرح روایت است از امام محمد باقر
گفت نوشتہ است در توریت در میان چیزہا ئے کہ راز گفت اللہ عز وجل بآن موسے را کہ ای موسی
نگاہدار غضب خود را از ہر کہ قادر کردم ترا بر آزار مثل غلام و کنیز و سائر زیر دستان تا باز دارم از تو
غضب خود را در روز قیامت ہشتم اصل قال ابوعبداللہ علیہ السلام اوحی اللہ عز وجل
الی بعض انبیائہ یا ابن آدم اذکرنی فی غضبک اذکرک فی غضبی لا امحقک فیمن امحق وارض
بی منتصرا فان انتصاری لک خیر من انتصارک لنفسک شرح لا امحقک بفتح ہای ابی لفظ
مجزوم است و بدل از ذکر است یعنی گفت امام جعفر صادق علیہ السلام وحی کرد اللہ عز وجل بسوی بعض پیغمبران
خود کہ ای فرزند آدم یاد کن مرا در وقت غضب خود تا یاد کنم ترا در وقت غضب خود و نابود نکنم ترا
در جملہ جمعی کہ نابود جمیعی مے کنم و راضی باش بمن باعتبار اینکہ انتقام کشندہ باشم از دشمن تو بدرستیکہ
کہ انتقام من برای تو بہتر است از انتقام تو برا ئے خود نہم اصل عن ابی عبداللہ علیہ

مثله و ذا دمیه و اذا ظلمت بمظلمة فارض بانتصاری لك فان انتصاری لك خیر من انتصارك
لنفسك شرح مراد این است که حدیث هشتم بطریقی دیگر منقول است از امام جعفر صادق علیه السلام و بجای
وارض سپس منتصرا حیی است واذا ظلمت بمظلمة فارض بانتصاری لك یعنی که و چون مظلوم شوی
بعملی پس راضی شو بانتقام من برای تو و زیادتی این حدیث بر حدیث هشتم باعتبار لفظ است چه مراد در
هر دو حدیث یکی است و فهم فان انتصاری تا آخر با آنکه در آن حدیث نیز بود مراد برای توضیح محل زیادتیست
دهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان فی التوریة مکتوب یا ابن آدم اذکرنی
حین تغضب اذکرك عند غضبی فلا امحقك فیمن امحق واذا ظلمت بمظلمة فارض بانتصاری
فان انتصاری لك خیر من انتصارك شرح ایموافق حدیث نهم است یازدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رجل للنبی صلی الله علیه وآله یا رسول الله صلی الله علیه وآله
علمنی قال اذهب ولا تغضب فقال الرجل قد اکتفیت بذلك فمضی الی اهله فاذا بین قومه حرب
قد قاموا صفوفا ولبسوا السلاح فلما رأی ذلك لبس سلاحه ثم قام معهم شرح روایت
است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت مردی نبی صلی الله علیه وآله را ای رسول الله تعلیم کن مرا
خیری گفت برو و غضبناک مشو پس گفت آن مرد که بتحقیق اکتفا کردم بآن تعلیم که کردی پس رفت بسوی
مردم خود پس ناگاه میان قبیلهٔ او جنگی بود با قبیلهٔ دیگر که برسر قبیلهٔ او آمده بودند برای انتقام به تحقیق
قبیلهٔ او ایستاده بودند صفها زده برهاسلی که پوشیده بودند یراق جنگ را پس چون دید آن ایستادن
برای جنگ را پوشید یراق را بعد از آن ایستاد با قبیله خود برای جنگ اصل ثم ذکر قول رسول الله
صلی الله علیه وآله لا تغضب فرمی السلاح ثم جاء یمشی الی القوم الذین هم عدو قومه فقال یا هؤلاء ما
کانت لکم من جراحة او قتل او ضرب لیس فیه اثر فعلی فی مالی انا اوفیکموه فقال القوم فما کان
فهو لکم نحن اولی بذلك منکم قال فاصطلح القوم وذهب الغضب شرح انا اوفیکموه تاکید ضمیر مجرور
متصل بضمیر مرفوع منفصل جایز است و میتواند بود که مبتدا باشد و اوفیکموه بصیغهٔ متکلم وحده از باب افعال
است و ضمیر منصوب راجع بعبد است که مذکور شد در ما کانت تا آخر التوفیة والایفاء تمام دادن حق
کسی یعنی بعد از آن یاد آورد قول رسول الله صلی الله علیه وآله را که غضبناک مشو پس رفت
بمباری و انداخت آن یراق جنگ را بعد از آن آمد برهاسلی که می‌رفت بسوی قبیله که ایشان دشمن
قبیلهٔ او بودند پس گفت ای این جماعت آنچه باشد حق شما از جراحت یا کشته شدن یا زدنی که نیست
بسبب آن اثری در بدنهای شما پس دیت آنها همه بر من است در مال من یعنی که حواله بر قبیلهٔ خود
نمی‌کنم تا احتمال مضایقه باشد من وفا می‌کنم با شما بآن عهد که کردم پس گفتند آن قبیله پس چون از این
در دنیا مدعی آنچه بود پس آن از شما باشد ما سزاوارتریم بآن کرم از شما امام گفت پس صلح کردند قبیله که دشمن

تبیه او بود و رفت غضب از میان آن و تبیه دوازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
ان هذا الغضب جمرة من الشیطان توقد فی جوف ابن آدم و ان احدکم اذا غضب احمرت
عیناه و انتفخت اوداجه و دخل الشیطان فیه فاذا خاف احدکم ذلک من نفسه فلیلزم
الارض فان رجز الشیطان یذهب عنه عند ذلک شرح روایت است از امام محمد باقر گفت
بدرستی که این غضب آتش افروخته ایست از جانب شیطان که افروخته می شود در درون فرزند آدم و
بدرستی که یکی از شما چون خشمناک شود سرخ می شود دو چشم او و از اثر آن آتش و باد میگیرد رگهای گردن
او و دخل می کند شیطان در او بوسوسه مقتضای غضب را بالفعل آورد پس چون ترسد یکی از شما آن
شیطان را یعنی عمل بمقتضای آن داخل را از خود پس باید که ملاصق زمین شود یعنی که اگر ایستاده
باشد بنشیند و اگر نشسته باشد خوابد چه بدرستی که وسوسه شیطان می رود نزد آن ملاصقت زمین اثر
سیزدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام الغضب ممحقة لقلب الحکیم و قال من
لم یملک غضبه لم یملک عقله شرح ممحقة بفتح میم اول و سکون میم دوم و فتح حاء بی نقطه و فتح قاف
اسم مکان برای کثرت است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام غضب جای کثرت نابود
کردن است برای دل مصلحت اندیش و امام گفت هر که نگاه نداری نتواند که غضب خود را نگاه دارد
نمی تواند که خردمندی خود را یعنی که تا خردمند می شود معصیتهای دیگر نیز می کند چهاردهم اصل
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کف نفسه عن اعراض الناس اقال الله نفسه یوم القیمة
و من کف غضبه عن الناس کف الله تبارک و تعالی عنه عذاب یوم القیمة شرح نفسه بمعنی
ذات است النفس عیب چیزی و عیب و اول مراد است در اول و دوم مراد است در دوم یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که نگاه دارد خود را از ناموسهای مردم یعنی که غیبت مردم نکند در گذرد
می شمرد الله تعالی عیب او در روز قیامت و هر که نگاه دارد غضب خود را از مردم یعنی که
درشتی در حضور ایشان نکند نگاه میدارد الله تبارک و تعالی از او عذاب روز قیامت را پانزدهم
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من کف غضبه عن الناس کف الله عنه عذاب یوم القیمة
شرح این ظاهر شد در سابق

باب صد و بیست و دوم اصل باب الحسد

شرح الحسد بفتح حاء بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب رشک خوردن یعنی اینکه نعمتی یا فضیلتی که
دیگری است می بایست که آن یا مثل آن بمن داده شود یعنی این باب مذمت رشک خوردن است
درین باب هفت حدیث است اول اصل قال ابو جعفر علیه السلام ان الرجل لیأتی
بأی بادرة فیکفر و ان الحسد لیأکل الایمان کما تأکل النار الحطب شرح البادرة

بای یک نقطه والف وکسر دال بے نقطه و رای بی نقطه مصیبتی که از جوارح آدمی سرزند بیفکرانه باینمعنی که یا اصرار که گذشت در باب صد و چیار دہم نباشد فیتعکر بصیغهٔ مضارع مجہول غائب باب تفعیل است یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستیکہ گاہی مرد ہر آئینہ می کند گناہے راکہ بیفکرانہ است ہر گناہے کہ باشد خواہ صغیرہ وخواہ کبیرہ پس بخشیدہ مے شود و بدرستی کہ حسد چون گناہے است کہ ناشی از دل است و بیفکرانہ نیست ہر آئینہ می خورد ایمان را چنانچہ می خورد آتش ہیزم را **دوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان الحسد یاکل الایمان کما تاکل النار الحطب **شرح** این ظاہر است از شرح سابق **سوم اصل** سمعت اباعبد اللہ علیہ السلام یقول اتقوا اللہ ولا یحسد بعضکم بعضا ان عیسی ابن مریم علیہما السلام کان من شرائعہ السیح فی البلاد فخرج فی بعض سیحہ ومعہ رجل من اصحابہ قصیر وکان کثیر اللزوم لعیسی علیہ السلام **شرح** السیح بفتح سین بے نقطه وسکون یای دو نقطه در پائین وحاے بی نقطه مصدر معتل العین یائی باب ضرب حرکت از جا بجا بعنوان سیر یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت خود را نگاہ دارید از عذاب اللہ و باید کہ رشک نخورد بعض شما بعضے دیگر را بیان این آنکہ بدرستی کہ عیسی پسر مریم علیہما السلام بود از جملہ عباداتیکہ در شرع او بود سیر و بجہای مردم پس بیرون رفت در بعضے از سیر خود و با او مردی از یاران او بود کہ کوتاہ قد بود و بود بسیار ملازمت برای عیسے علیہ السلام **اصل** فلما انتہی عیسی علیہ السلام الی البحر قال بسم اللہ بصحۃ یقین منہ فمشی علی ظہر الماء فقال الرجل القصیر حین نظر الی عیسی ع جازہ بسم اللہ بصحۃ یقین منہ فمشی علی الماء ولحق بعیسی ع فدخلہ العجب بنفسہ فقال ہذا عیسی روح اللہ یمشی علی الماء وانا امشی علی الماء فما فضلہ علی قال فرمس فی الماء فاستغاث لعیسی ع فتناولہ من الماء فاخرجہ **شرح** پس چون رسید عیسی علیہ السلام تا آب بسیار مثل شط دجلہ و فرات و مانند آنہا گفت بسم اللہ با کمال قرار خاطر بربوبیت رب العالمین کہ از جانب عیسیٰ بود پس رفت بر روے آب پس گفت آن مرد کوتاہ وقتی کہ نظر کرد بسوی عیسیٰ کہ گذشت بعض آب را بسم اللہ با کمال قرار خاطر کہ از جانب او بود پس او نیز رفت بر روے آب و رسید بعیسیٰ در میان آب پس داخل شد آن مرد را خود پسندے باین روش کہ با خود گفت این عیسیٰ برگزیدہ اللہ تعالی است از جملہ ارواح مے رود او بر آب و من نیز می روم بر آب پس چہ خیر است زیادتی او بر من یا معنی کہ چرا او برگزیدہ بنبوت و رسالت و من نباشم بجاے او یا بجہ او آمام گفت پس فرو بردہ شد آن مرد در آب بحکم اللہ تعالے پس زاری کرد بعیسی علیہ السلام پس فرا گرفت عیسی او را از آب پس بیرون آورد او را از آب **اصل** ثم قال ما قلت یا قصیر قال قلت ہذا روح اللہ یمشی علی الماء وانا امشی علی الماء فدخلنی من ذلک عجب فقال لہ عیسی لقد وضعت نفسک فی غیر الموضع الذی وضعک اللہ

نیه فمقتك الله بما قلت فتب الی الله عزوجل مما قلت شرح بعد از آن عیسی گفت او را که برگرد
با خود آنچه گفتی وگفت گفتم این برگزیده الله تعالے است می رود بر آب ومن نیز می روم بر آب
پس واقع می شد بسبب آن خیال خودپسندی مراد حسد است که مذکور شد پس گفت او را عیسی که برگرد
یعنی بگذاشتی خود را در غیر آنجا که گذاشت ترا الله تعالے در آن پس زشت شمرد ترا الله تعالی بآنچه
گفتی با خود پس بازگشت کن بسوی الله عزوجل از آنچه گفتی اصل قال فتاب الرجل وعاد الی مرتبته
التی وضعه الله فیها فاتقوا الله ولا یحسدن بعضکم بعضا شرح امام گفت پس بازگشت کرد آن
مرد وبرگشت ورد دل خود بسوی جائے که گذاشته بود او را الله تعالی در آن پس خود را نگاه دارید از ذنب
آنچه وباید که رشک خورد البته بعض شما بعضے دیگر را چهارم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه وآله کاد الفقر ان یکون کفرا وکاد الحسد ان یغلب القدر شرح الفقر بفتح فا وسکون قاف
ورائے بی نقطه اگر مصدر باب نصر است بمعنی کندن زمین است ومراد اینجا تعمق زیاد از حد در طاعت
برای استنباط معانی دقیقه دینی از آن تعمق گذشت در حدیث سوم باب هفتم کتاب التوحید که باب النسبة
است وگذشت در حدیث پنجم باب هشتم کتاب التوحید که ایاکم والخصومات فانها تورث الشك وتحبط
العمل وتردی صاحبها وعسی ان یتکلم بالشیء فلا یغفر له وبتقدیم قاف بر فا مصدر باب نصر بمعنی فقر
از احوال است وهر دو اینجا بیک معنی راجع می شود وآن حالت قدریه است چنانچه در مذمت ایشان
واقع شده که یتقفرون العلم بتقدیم فا بر قاف ودر بعض روایات بتقدیم قاف بر فا است واگر مصدر
باب حسن است بمعنی تنگدستی از دنیست که در بعض مردم بحد کفر می رسد لیغلب بغین با نقطه وبای [illegible]
بصیغه مضارع معلوم غائب باب ضرب یا باب تفعیل است وبنابر اول قدر در مقابل جبر وامر بین
الامرین است که بیان شد در باب سی ام کتاب التوحید که باب الجبر والقدر والامر بین الامرین است
وبنابر دوم مجرد آن از باب علم است ومراد بقدر تدبیر الله تعالی است التغلیب کسی را گردن قوی کردن
است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نزدیک شد که فقر زیاد از حد که شود کفر یعنی که بعضی از
آن کفر است ونزدیک شد رشک خوردن که زیاد دیر قول قدریه شود در گناه ومراد اینست که نزدیک
شده بر رشک خوردن که گردن قوی کند قضا وقدر الله تعالے را یعنی که نعمت محسود را ابتر کند از آنچه
مقدر شده برای آن محسود پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام آفة الدین الحسد
والعجب والفخر شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام آفت دین رشک خوردن است وخود پسندی
وسخن گزاف در مدح خود است مخفی نماند که اول ودوم معصیت دل است وسوم معصیت زبان است
ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال الله عزوجل لموسی بن عمران
علیه السلام یا ابن عمران لا تحسدن الناس علی ما آتیتهم من فضلی ولا تمدن عینیك الی ذلك

ولا تتبعه نفسك قال الحاسد ساخط لنعمی صاد لقسمی الذی قسمت بین عبادی ومن یك كذلك
فلست منه ولیس منی شرح صاد بصاد بے نقطہ والف وتشدید دال بے نقطہ است الصدود
بضم صاد مصدر باب نصر مانع چیزے شدن القسم بفتح قاف وسکون سین بے نقطہ مصدر باب ضرب
قسمت کردن چیزے ذکر صاد لقسمی برای بیان ساخط النعمة است اگر کسے خیال کند کہ حاسد بود وقسم
است یکے آنکہ گوید مثل نعمت محسود بامن نیز باید و این قسم ساخط نعم نیست جواب او این باشد کہ
باعث این حسد نیز سخط نعمت محسود است چہ اعتراض او راجع باین می شود کہ نعمت را با محسود نیز می باید قسمت
داد یا بمن نیز می بایست داد و اینست معنی مانع قسمت بودن قسمت لصیغہ متکلم وحده از باب ضرب است
وعائد بالذی محذوف است بتقدیر قسمته وضمیر محذوف مفعول مطلق برائے نوع است یعنے گفت
رسول الله صلے الله علیه وآله کہ گفت الله عزوجل موسی ابن عمران علیه السلام را ای پسر عمران رشک
مخور البتہ مردم را بآنچہ دادم ایشان را از عطای خود و دراز مکن دو چشم خود را بسوی آن عطا در دادہ
از پئے آن عطا مکن دل خود را باغیضے کہ در فکر و غم آن مباش چہ بدرستیکہ رشک خورندہ ناراضی است
برائے نعمت بازی من مانع حصہ کردنی است کہ حصہ کردم آن را میان بندگان خود وہر کہ باشد
چنان پس نیستم یار او ونیست یار من هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان المؤمن
یغبط ولا یحسد والمنافق یحسد ولا یغبط شرح یغبط بغین بانقطہ و باے یک نقطہ وطای بی نقطہ صیغہ
مضارع باب ضرب وعلم است الغبط بکسر غین وسکون با طلب مثل نعمتے یا فضیلتے کہ با دیگری است فرق
میان آن وحسد اینست کہ آن متعلق بمستقبل است بے طلب زوال از دیگرے وحسد متعلق بماضے
است خواہ با آرزوے زوال وخواہ بی آن آرزو یعنے روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدرستی کہ مؤمن طلب مثل نعمتی یا فضیلتے در مستقبل می کند ورشک نمی خورد ومنافق رشک می خورد
وطلب مثل در مستقبل نمے کند

باب صد و بست و سوم اصل باب العصبیة

شرح این باب مذمت طرف گیری کسے دیگری راست تا باعث بزرگی آنکس شود درین باب ہفت
حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من تعصب او تعصب له فقد خلع
ربقة الایمان من عنقه شرح الربقة بکسر رای بی نقطہ وسکون بای یک نقطہ وقاف یک حلقہ از
حلقہاے کمند کہ چارپایان در آن بستہ می شوند و آن کمند را ربق بکسر را وسکون با رسن نامند ودر اینجا
استعارہ شدہ برای طوق فرمانبرداری کہ نائب فاعل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت ہر کہ طرف گیری کرد یا طرف گیری کردہ شد برضای او پس بیرون کرد طوق ایمان را از گردن خود دوم
اصل قال رسول الله صلے الله علیه وآله من تعصب او تعصب له فقد خلع ربق الایمان من عنقه

شرح این ظاهر شد از شرح سابق سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من کان فی
قلبه حبة من خردل من عصبیة بعثه الله یوم القیمة مع اعراب الجاهلیة شرح اعراب بفتح
همزه بادیه نشینان عرب را گویا استعاره شده برای جاهلان خواه شهری و خواه صحرائی بقرینه اضافه به الجاهلیة
و مراد از منافقان اصحاب اند که اعتراض کردند بر رسول در حدیبیه که چرا صلح می کنی و اشارت بایشان شده
در سوره فتح از قول الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة اگر گوئی تعصب منافق از جانب کفار است
نه از جانب مومنان گوئیم منافقی که چشم بر حکومت مسلمانان دارد و مصلحت دنیای خود را در دین دیده
که در میان مسلمانان باشد تعصب ایشان می کند بعاریت برای دنیا هر چند که در دل دشمن باشد
لهذا قول در روایت فتح اشارت بآنست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که باشد در دل او
هموزن دانه از خردل از طرف گیری و عدم رضای بحق حشر می کند او را الله تعالی در روز قیامت
با بادیه نشینان عرب که بادیه نشینی ایشان عبارت از خودرائی و میل بحکم بی علم است نه بر سبیل تحقیق چهارم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من تعصب عصبه الله بعصابة من نار شرح
عصب بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التعصیب کسی را صاحب عصابه کردن العصابة بکسر عین
که در میان عرب علامت بزرگیست یعنی روایت است از امام جعفر صادق گفت هر که طرف گیری کند
کسی را که باعث بزرگی او باشد مانند اینکه عمامه باعث بزرگی است صاحب عمامه می کند الله تعالی او را
بعمامه از آتش جهنم پنجم اصل عن علی ابن الحسین علیهما السلام قال لم یدخل الجنة حمیة الا حمیة
حمزة بن عبد المطلب وذلک حین اسلم غضبا للنبی صلی الله علیه وآله فی حدیث السلی الذی
القی علی النبی صلی الله علیه وآله شرح لم یدخل بصیغه معلوم باب افعال یا باب نصر است الحمیة
نگاهداری کسی از ضرر و طرف گیری پس راجع بمعنی تعصب می شود غضبا بفتح عین بی نقطه و صاد بی نقطه
باب ضرب بمعنی طرف گیری است و در بعض نسخ بفتح غین با نقطه و فتح ضاد با نقطه است و حاصل هر دو یکی
است السلی بفتح سین بی نقطه و لام و الف مقصوره پوستی که شتر بچه مانند آن در آن از شکم مادر بیرون
می آید و آنرا در فارسی بارک می نامند و حکایت آن گذشت در کتاب الحجه در حدیث سی و یکم مولد النبی
صلی الله علیه وآله و وفاته یعنی روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت داخل جنت نکرد
صاحبش را تعصبی مگر تعصب حمزه ابن عبد المطلب و آن وقتی بود که مسلمان شد بسبب تعصب برای نبی
صلی الله علیه وآله در حکایت بارکی که انداخته شد بر نبی صلی الله علیه وآله در مسجد حرام مراد اینست که حدوث
اسلام او برای تعصب بود و آن باعث اخلاص او شد بعد از آن ششم اصل عن ابی عبد الله
قال ان الملائکة کانوا یحسبون ان ابلیس منهم وکان فی علم الله انه لیس منهم فاستخرج ما
فی نفسه بالحمیة والغضب فقال خلقتنی من نار وخلقته من طین شرح یحسبون

برای تبعیض است واین اعتقاد منافات دارد با علم ملائکہ باینکہ ابلیس از جن است چہ مفہوم ملک عرضی افراد
خود است مثل مفہوم مومن لیس می تواند بود کہ در تحت آن انواع مختلفۃ الحقائق باشد وموافق این سے آید در باب
صد وہفتاد وہفتم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستے کہ ملائکہ خیال مے کردند کہ ابلیس
از جملہ ایشان است باین معنے کہ کمال قدرت بر ضبط خود از مخالفت حکم الٰہی دارد ولیس بیرون آورد ابلیس آنچہ
راکہ در خاطر او بود از عدم موافقت ملائکہ بسبب نگاہ داری وتعصب اصل ونسب خود باین روش کہ گفت آفریدی
مرا از آتش وآفریدی آدم را از گل **ہفتم اصل** سئل علی ابن الحسین صلوات اللہ علیہما
عن العصبیۃ فقال العصبیۃ التی یأثم علیہا صاحبہا ان یرے الرجل شرار قومہ
خیرا من خیار قوم اخرین ولیس من العصبیۃ ان یحب الرجل قومہ ولکن من
العصبیۃ ان یعین قومہ علی الظلم **شرح** الف لام العصبیۃ در دو جای اول برای جنس است
ودر دو جای آخر برای عہد خارجی است یأثم بہمزہ وثای سہ نقطہ بصیغہ مضارع معلوم غائب باب علم است یری
بصیغۂ مضارع معلوم غائب باب افعال است ومے تواند بود کہ از باب منع باشد وحاصل ہر دو یکی است
یعنی پرسیدہ شد امام زین العابدین صلوات اللہ علیہ از طرف گیری قبیلہ خود کہ آیا جائز است یا نہ پس گفت
طرف گیری کہ گناہ گار می شود بسبب آن صاحبش اینست کہ داناید مردے بدان قبیلہ خود را بہتر از نیکان
قبیلہ دیگر ونیست از جملہ آن طرف گیرے کہ صاحبش گناہگار مے شود اینکہ دوست دارد مردی قبیلہ خود
را باین معنے کہ سعی در حاجتہای ایشان بیشتر از سعی در حاجتہای قبیلہ دیگر کند ولیکن از جملہ آن طرف گیری کہ مذکور
شد اینست کہ مدد کند قبیلہ خود را در کار بیجا

باب صد وبست وچہارم اصل باب الکبر

شرح الکبر بکسر کاف وسکون بای یک نقطہ درای بے نقطہ اسم تکبر کہ مصدر باب تفعل است دعوے
کسے بزرگی راکہ دیگری آن بزرگی را با وندادہ باشد خواہ آن دعوے بسخن باشد وخواہ بزبان حال باشد وبر تقدیر
آن دعوے از غیر اللہ تعالیٰ معقول نیست یعنی این باب مذمت تکبر است از مخلوقین در این باب
ہیجدہ حدیث است **اول اصل** سالت اباعبد اللہ علیہ السلام عن ادنی الالحاد
فقال ان الکبر ادناہ **شرح** الحاد مصدر باب افعال میل از حق بسوے باطل یعنی پرسیدم امام
جعفر صادق علیہ السلام را از کمتر مراتب الحاد پس گفت بدرستے کہ دعوی بزرگی بیجا کمتر آن است **دوم اصل**
عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال سمعتہ یقول الکبر قد یکون فی شرار الناس من کل جنس والکبر
رداء اللہ فمن نازع اللہ عز وجل رداءہ لم یزدہ اللہ الا سفالا ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ مر فی بعض طرق المدینۃ وسوداء تلتقط السرقین فقیل لہا تنحی عن طریق
رسول اللہ فقالت ان الطریق لمعرض فہم بہا بعض القوم ان یتناولہا فقال رسول اللہ

صلی الله علیه وآله عمر فانها جبارة شرح ادخال قد که برای تقلیل است باعتبار قید مرکب
است الرداء بکسر رای بی نقطه و دال بے نقطه والف ممدوده لباسے که بر دوش می اندازند برای برازا
واینجا استعاره شده برای صفتی که مخصوص کسی و مشهور باشد السفال بفتح سین بے نقطه و فا پستی مرتبه تقعه بفتح
وقاے بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غائبه باب نصر است یا از باب تفعل است بحذف یک تا السرقین بکسر شین
بے نقطه و سکون رای بی نقطه و کسر قاف معرب سرگین ستحه بفتح نون و فتح خائے بی نقطه بشدده و تاے
دو نقطه در پائین ساکنه بصیغه امر حاضر معتل اللام باب تفعل است المرغن بفتح لام و ضم میم و سکون عین بے نقطه
وکسر راے بی نقطه وضاد با نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال است یا بفتح را بصیغه اسم مفعول باب افعو عل
یا بفتح عین و تشدید راے مفتوحه بصیغه اسم مفعول باب تفعل است یعنے روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام که وے گفت شنیدم از او که می گفت تکبر گاهی پیدا باشد در بدان مردم از هر جنس که باشد
و کبر صفت مخصوص مشهور الله تعالے است و بس پس هر که طرف نزاع خود کند الله تعالے را در گرفتن
آن صفت مخصوص مشهور او را زاید بے که برای او الله تعالے مگر پستی مرتبه را بدرستی که رسول الله صلی
الله علیه وآله گذر کرد در بعض راهها ے مدینه و زنی سیاه بر می چید سرگین را پس گفته شد او را دور شو از راه
رسول الله پس آن زن گفت بدرستی که راه فراخ است پس قصد کرد بجانب آن زن بعض صحابه که
با رسول بودند که فرا گیرد آن زن را و بزور از راه دور کنند پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله واگذارید
او را چه بدرستی که مرتبه حسب تکبر است با شیمنے که دور کردن او باعث پیدا شدنے و زبان درازی او شود

سوم اصل قال ابو جعفر علیه السلام العز رداء الله والکبر ازاره فمن تناول
شیئا منه اکبه الله فی جهنم شرح الازار بکسر همزه و زاے بی نقطه والف و رای بی نقطه
لنگ و اینجا استعاره شده برای صفت مخصوص که شهرت آن کمتر باشد از صفتے دیگر که مشهور باشد فغیر بر تعبیر
بهتر یک از عز و کبر است اکبه بصیغه ماضے معلوم باب افعال و اینجا بمعنے کب است که بصیغه ماضی معلوم
باب نصر است یعنے گفت امام محمد باقر علیه السلام سبب تنگ بودن صفت مخصوص بغایت مشهور الله
تعالے است و کبر صفت مخصوص مشهور الله تعالے است پس هر که فرا گیرد چیزے از عز و کبر را سر
بشیب سے اندازد او را الله تعالے در جهنم چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال الکبر رداء الله والمتکبر ینازع الله رداءه شرح مضمون این ظاهر است از
شرح حدیث دوم این باب پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکبر
رداء الله فمن نازع الله شیئا من ذلک اکبه الله فی النار شرح مضمون این ظاهر
است از شرح حدیث دوم و سوم این باب ششم اصل عن ابی جعفر وابی عبد الله صلوات
الله علیهما قال لا یدخل الجنة من فی قلبه مثقال ذرة من کبر شرح رایت

روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیہما السلام گفتند داخل بہشت نمی شود کسے کہ باشد در دل او ہموزن مورچہ کہ صد آن یک دانہ جو است از تکبر و بیان این مے شود در حدیث آیندہ **ہفتم اصل** عن احدہما علیہما السلام قال لا یدخل الجنۃ من فی قلبہ مثقال حبۃ من خردل من الکبر **شرح** مضمون این ظاہر است از شرح سابق **اصل** قال فاسترجعت فقال ما لک تسترجع قلت لما سمعت منک فقال لیس حیث تذہب انما اعنی الجحود انما ہو الجحود **شرح** الاسترجاع گفتن انا للہ وانا الیہ راجعون برای حدوث مصیبتی الف لام الجحود ہر دو جا برای عہد خارجے است و در اول برای اشارت بانکار امامت امام عالم بجمیع احکام الہی است و در دوم اشارت بانکار ربوبیت رب العالمین است و ضمیر ہو راجع بالجحود اول است و حمل باعتبار استلزام است **یعنی** راوی گفت پس استرجاع کردم پس امام گفت چیست ترا کہ استرجاع مے کنی گفتم برای آنکہ شنیدم از تو پس امام گفت نیست مراد من آنجا کہ خیال مے کنی جز این نیست کہ اراد ہ مے کنم بکبر انکار امامت را جز این نیست کہ آن انکار ربوبیت رب العالمین است **ہشتم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال الکبر ان تغمص الناس وتسفہ الحق **شرح** الغمص بفتح غین با نقطہ و سکون میم و صاد بے نقطہ مصدر باب ضرب و علم حقیر شمردن است السفہ بفتح سین بی نقطہ و سکون فا و ہا مصدر باب علم نسبت دادن کسے را به بیعقلی و تعلق آن بحق بنسبت مجازی است چنانچہ ظاہر مے شود در حدیث آیندہ **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت عمدہ کبر این است کہ حقیر شمری مردم را و نسبت به بیعقلی دہی حق را یعنی اہل حق **نہم اصل** قال ابو عبد اللہ علیہ السلام قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ان اعظم الکبر غمص الخلق وسفہ الحق قال قلت وما غمص الخلق وسفہ الحق قال یجہل الحق ویطعن علی اہلہ فمن فعل ذلک فقد نازع اللہ عز وجل رداءہ **شرح** ترکیب الغمص وسفہ مقدر است و بیان شد در شرح حدیث سابق چون ذکر سائل غمص الخلق را بتقریب سؤال از سفہ الحق بود کہ حقیقت غمص ظاہر است نزد اکثر مردم و لہذا در حدیث دوم در سؤال مذکور نمی شود اگرچہ در حدیث سابق مذکور مے شود امام علیہ السلام تفسیر حقیقت سفہ الحق اکتفا کردہ یجہل بصیغہ مجہول باب علم است و تقدیر ان یجہل است پس نزع باہمال این د منصوب باعمال آن مساوی بود و برین قیاس است یطعن کہ از باب منع است فقد نازع تا آخر مبنی بر این است کہ ہر کہ انکار چیزے و طعن بر اہل آن کند برای دعوی بہتری خود مے کند پس متضمن دعوی بزرگی از پیش خود است و باین اعتبار نزاع با اللہ تعالے است نہ باعتبار جہل و طعن صریح چہ اللہ تعالے جہل حق و طعن اہلش ندارد و اصلا **یعنی** گفت امام جعفر صادق کہ گفت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ در دستے کہ بزرگ تر تکبر حقیر شمردن خلق و نسبت به بیعقلی دادن حق است راوی گفت گفتم و چیست حقیر شمردن خلق و نسبت دادن حق به بے عقلی گفت اینکہ نشناختہ شود حق و طعن کردہ شود بر اہلش پس ہر کہ کرد آنرا کہ مذکور شد پس بتحقیق طرف

نزاع خود کرده و الله تعالی را دعوی کرده و صفت مخصوص حضرت الله تعالی را **دهم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال ان فی جهنم لوادیا للمتکبرین یقال له سقر شکا الی الله
عزوجل شدة حره وساله ان یأذن له ان یتنفس فتنفس فاحرق جهنم **شرح**
درین حدیث اشارت بتفسیر قول الله تعالی است در سوره نحل فلبئس مثوی المتکبرین و در سوره زمر
در مو فبئس مثوی المتکبرین و قول الله تعالی در سوره مدثر وما ادراک ما سقر لا تبقی ولا تذر است و سقر بفتح
سین و فتح قاف ماخوذ است از سقر بفتح سین و سکون قاف بمعنی گرمی یا از ساقور که بمعنی گرمی است
و بمعنی آهنی است که در آتش گرم کنند و بآن خر را داغ کنند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت بدرستیکه در جهنم هر آئینه دره ایست برای متکبران نامیده می شود سقر شکایت برد بسوی
الله تعالی بزبان حال یا قال از سختی گرمی خود و طلب کرد از الله تعالی بزبان حال یا قال که رخصت
دهد او را که نفس کشد پس بعد از رخصت نفس کشید پس سوخت جهنم را مراد این است که باقی اجزای
جهنم گرمتر از گرم شد بر طرف شد و اعاده شد **یازدهم اصل** سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول ان المتکبرین یجعلون فی صور الذر یتوطاهم الناس حتی
یفرغ الله من الحساب **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی
که متکبران گردانیده می شوند در روز قیامت در صورت مورچه کوچک که صد آن بوزن یک دانه
جو است پامال می کنند ایشان را مردم تا وقتیکه فارغ شود الله تعالی از حساب خلائق
دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ما الکبر فقال
اعظم الکبر ان تسفه الحق وتغمص الناس قلت وما تسفه الحق قال تجهل الحق
وتطعن علی اهله **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث نهم این باب **سیزدهم
اصل** عن محمد بن عمر بن یزید عن ابیه قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی
اکل الطعام الطیب واشم الریح الطیبة وارکب الدابة الفارهة ویتبعنی
الغلام فتری فی هذا شیئا من التجبر فلا افعله فاطرق ابو عبد الله علیه
السلام ثم قال انما الجبار الملعون من غمص الناس وجهل الحق قال عمر فقلت اما انی
فلا اجهل الحق والغمص لا ادری ما هو قال من حقر الناس وتجبر علیهم فذلک
الجبار **شرح** فتری بتقدیر استفهام است فلا افعله منصوب است من حقر مبتدا است فذلک
مبتدای دوم است الجبار خبر مبتدای دوم است والف ولام برای عهد خارجی است و جمله خبر
مبتدای اول است **یعنی** روایت است از محمد بن عمر بن یزید از پدرش گفت گفتم امام جعفر صادق علیه
السلام را بدرستیکه می خورم طعام نفیس را و می بویم بوی نفیس را و سوار می شوم باره ای

نفیس را وا زپی من می آید غلام آیا پس سے بینی درین چیزی از تکبر را گفتم آن را پس سر در پیش افگند امام جعفر صادق علیه السلام برای اشارت باینکه اکثر اهل این حالت متکبر ملعون سے باشند پس محل خطر است بعد زان گفت جزاین نیست که آن متکبر که ملعون است کسے است که غمص کند مردم را و منکر شود حق را گفت عمر پس گفتم اما حق پس منکر سے شوم آنرا و غمص نمی دانم که چیست آن امام گفت هر که حقیر شمرد مردم را و تکبر کرد بر ایشان پس اوست آن جبار ملعون **چهاردهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ثلثة لا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب عظیم شیخ زان وملك جبار ومقل مختال **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله سه کس اند که سخن التفات نمی گوید با ایشان الله تعالی ونظر التفات نمی کند بسوے ایشان در روز قیامت و صالح نمی شمرد ایشانرا و برای ایشان است عذابی بزرگ اول پیری که زنا کننده باشد دوم پادشاهے که انکار حق صاحب حق کرده باشد سوم مفلسے که در رفتار خرام کند **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان یوسف علیه السلام لما قدم علیه الشیخ یعقوب علیه السلام دخله عز الملك فلم ینزل الیه فهبط علیه جبرئیل علیه السلام فقال یا یوسف ابسط راحتك فخرج منها نور ساطع فصار فی جو السماء فقال یوسف یا جبرئیل ما هذا النور الذی خرج من راحتی فقال نزعت النبوة من عقبك عقوبة لما لم تنزل الی الشیخ یعقوب فلا یکون من عقبك نبی **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستے که یوسف علیه السلام چون آمد نزد او پیشوا که یعقوب عم باشد داخل شد یوسف را رعایت عزت پادشاهے پس از تخت پادشاهی که بران نشسته بود فرود نیامد بسوے یعقوب پس فرود آمد بر یوسف علیه السلام جبرئیل علیه السلام پس گفت ای یوسف واکن کف دست خود را پس بیرون آمد از کف دست او نورے بالا رونده پس گردید در میان آسمان و زمین پس گفت یوسف ای جبرئیل چه بود این نوری که بیرون آمد از کف دست من پس جبرئیل گفت برطرف کرده شد پیغمبری از اولاد تو برای عقوبتے که بسبب آنیست که فرود نیامدی بسوی پیشوا که یعقوب باشد پس نخواهد بود در اولاد تو هیچ پیغمبری مخفی نماند که فرود نیامدن یوسف ع تکبر نبود بلکه شبیه تکبر بود زیرا که بخیال رعایت مصلحتی ترک تنزل نزد پدر کرده بود و چون غفلت انبیا و غلط ایشان در رعایت مصالح مانند غفلت و غلط دیگران نیست پس عتاب آمد **شانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من عبد الا وفی رأسه حکمة وملك یمسکها فاذا تکبر قال له اتضع وضعك الله فلا یزال اعظم الناس فی نفسه واصغر الناس فی اعین الناس **شرح** الحکمة بفتح حاے بی نقطه وفتح کاف دهنه لجام واینجا استعاره است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ بنده مگر برحالے که در سر او دهنه ایست و فرشته نگاه سے دارد آن دهنه را پس چون آن بنده تکبر

کند مے کوید فرشته او را که پست شو پست کردترا الله تعالی پس همیشه بزرگتر مردم است در دل خود و کوچک
ترمردم است در نظر های مردم و چون آن بنده تواضع کرد برمی دارد آن بنده را الله عز و جل از مراد
مراد اینست که رفعت مے دہد ترا تا او سر آزاد شو و لیدا زان سے گوید ملک یا الله تعالے که بلند شو
بلند کرد ترا الله تعالے پس همیشه کوچک تر مردم است در دل خود و بلند تر مردم است در نظر های مردم
هفدهم اصل عن عبد الله ابن بکیر قال قال ابو عبد الله صلوات الله عز و جل وسلامه علیه
ما من احد یتیه الا من ذلة یجدها فی نفسه شرح تیه بتاے دو نقطه در بالا و یاے دو نقطه در پایین
و با بعید مضارع غائب معلوم باب ضرب است التیه بکسر تا و سکون یا تکبر لاف زدن سے یعنے روایت
است از عبد الله ابن بکیر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست هیچ یک که لاف سے زند
مگر آنکه لاف زدن او بسبب خواری و پستی مرتبه ایست که سے یابد آن پستی را در دل خود مراد اینست
که میخواهد که تلافی آنرا بلاف زدن کند تا بر مردم پوشیده ماند هجدهم اصل و فی حدیث آخر عن
ابی عبد الله علیه السلام قال ما من رجل تکبر او تجبر الا لذلة وجدها فی نفسه شرح
تکبر او تجبر مبنی بر شک راوی است و میتواند بود که یکی بمعنی سفه الحق باشد و دیگری بمعنے غمص الخلق باشد
و بیان شد در شرح حدیث هشتم این باب یعنی و در حدیثی دیگر که عبد الله بن بکیر روایت کرده از امام جعفر
صادق علیه السلام اینست که گفت نیست هیچ مردے که تکبر کند یا گفت تجبر کند مگر برائے خواری و پستی
مرتبه که یافته آن را در دل خود

ملاحظہ شرح ۲۱ اصول اول

باب صد و بست و پنجم اصل باب العجب

شرح العجب بضم عین بے نقطه و سکون جیم و بای یک نقطه خود پسندے سے یعنے این باب مذمت
خود پسندیست درین باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان الله علم ان الذنب خیر للمومن من العجب ولولا ذلک ما ابتلی مومن بذنب ابدا شرح
مراد بالذنب گناه متعلق بجوارح است و چون عجب گناه متعلق بدل است بدتر از ذنب است للمومن اتر زیت
از مصر بر گنا و چه بر آن تقدیر گنا و بدل سرایت می کند سے یعنے روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدرستے که الله تعالی دانسته که گناه جوارح بهتر است برای مومن از خود پسندی و اگر نه بود آن
مبتلا نمی شد بقضا و قدر الهی مومنے بگناه جوارحی هرگز دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من دخله العجب هلک شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که در
او شد خود پسندے هلاک شد سوم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن
العجب الذی یفسد العمل فقال العجب درجات منها ان یزین للعبد سوء عمله فیراه حسنا
فیعجبه ویحسب انه یحسن صنعا ومنها ان یومن العبد بربه فیمن علی الله عز و جل ولله علیه

فيه المن شرح الاحسان نیکو دانستن ونیکو بجا آوردن ونیکو کار بودن وبنا بر دوم معنی اول متعدی است وبنا بر سوم لازم است المنع بضم صاد بے نقطه وسکون نون مصدر باب منع کردن کار یرے وعطا دادن ومعنی اول مناسب است بر دو معنی اول احسان ومفعول به است ومعنی دوم مناسب است با معنی سوم احسان ومفعول له است یعنی روایت است از امام موسے کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم اورا از خود پسندی که باطل می کند عبادت را پس گفت آن خود پسندی چندین مرتبه است از جمله آنها اینست که آلائش داده شود بخذلان الهی واغواے شیطان برای بنده عمل بد او پس خیال کند آن را خوب پس بشگفت آورد او را وپندارد که او خوب می داند روش کردن کار یرا وخوب بجا مے آورد آنرا اشارت است بقول الله تعالى در سورة فاطر افمن زين له سوء عمله ودر سورة الكهف يحسبون انهم يحسنون صنعا واز جمله آنها اینست که تصدیق کند بنده بربوبیت صاحب کل اختیار خود پس منت نهد بر الله عز وجل بدعوى استقلال وقدرت بر افعال خود چنانچه معتزله خیال کرده اند وحال آنکه برا ے الله تعالى است بر او در آن ایمان منت که توفیق داده وخذلان نکرده با وجود قدرت او بر خذلان **چهارم** اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الرجل ليذنب الذنب فيندم عليه ويعمل العمل فيسره ذلك فيتراخى عن حاله تلك خير له مما دخل فيه **بشرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستے که بنده هر آئینه گاهی گناه می کند نوعی از گناه پس پشیمان می شود وخود را سرزنش می کند بر سر آن وعمل صالح مے کند نوعی از عمل صالح پس خوش حال میکند او را آن عمل باینمعنی که خود پسند می شود پس سے افتد از حالت خود که ندامت وسرزنش باشد پس هر آئینه بودن او بر حالت او که ندامت وسرزنش خود است بهتر است براے او در آخرت از آن خود پسندی که داخل شد او در آن یا داخل شد آن در او **پنجم** اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اتى عالم عابدا فقال له كيف صلواتك فقال مثلي يسأل عن صلواته وانا اعبد الله منذ كذا وكذا قال فكيف بكاؤك قال ابكي حتى تجري دموعي فقال له العالم فان ضحكك وانت خائف افضل من بكائك وانت مدل ان المدل لا يصعد من عمله شئ **شرح** المدل بضم میم وکسر دال بے نقطه وتشدید لام بصیغه اسم فاعل باب افعال کسی که نازد بچیزے مثل اینکه خاطر جمع باشد از دوستی کسے وافراط در بی ادبی با او کند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد دانائی نزد عابدے پس گفت او را چونست نماز تو پس از روی خود پسندی گفت آیا مثل من کسی پرسیده می شود از نماز او وحال آنکه من عبادت مے کنم الله تعالى را از ابتداے چنین وچنین سالها دانا گفت پس چونست گریه تو گفت گریه می کنم تا آنکه روان می شود اشکهای من پس گفت او را آن دانا پس بدرستے که خنده تو بجای گریه بر حالے که تو ترسناک باشی

داخل تر است اگرچه تو بمانی که تو از آن بهشتی بیان این آنکه درست که از آن بالاتر روز و از عبادت او بهتر
بخشنده که مقبول درگاه الهی نمی شود **ششم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال دخل
رجلان المسجد احدهما عابد والاخر فاسق فخرج من المسجد والفاسق صدیق والعابد
فاسق وذلك انه یدخل العابد المسجد مدلا بعبادته یدل بها فتکون فکرته فی ذلك
وتکون فکرة الفاسق فی التندم علی فسقه ویستغفر الله عزوجل مما صنع من الذنوب
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت داخل شدند این مسجد
را که مسجد داخل می شوند دو مرد در مسجد یکی از ایشان عابد و دیگری سرکش از فرمان الهی پس بیرون می آیند
از مسجد بر حالی که سرکش نهایت راستگوی شود در دعوی ایمان و عابد سرکش می شود از فرمان الهی و
آنچه مذکور شد برای اینست که داخل می شود عابد در مسجد بر حالی که ناز کننده است بسبب عبادت خود
می نازد بسبب عبادت پس می باشد اندیشه او در آن نازیدن و می باشد اندیشه سرکش در پشیمانی
بر سرکشی خود و طلب آمرزش می کند از الله عزوجل بسبب آنچه کرده از گناهان **هفتم اصل** قلت
لابی عبد الله علیه السلام الرجل یعمل العمل وهو خائف مشفق ثم یعمل شیئا من البر فیدخله
شبه العجب به فقال هو فی حالة الاولی وهو خائف احسن حالا منه فی حال عجبه **شرح**
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را مردی که گناه و را واو ترسان است از آن عمل که کرده و در فکر
آنست که آیا چه شود بعد از آن می کند چیزی از عبادت را پس داخل او می شود چیزی که بعجب می ماند
یعنی که داخل او می شود عجب غیر صریح و از آن خوف و فکر بیرون می رود بسبب چیزی که کرده پس
امام گفت او در حال خود که اول داشت و او ترسان بود بهتر بود باعتبار حال از خودش در حال عجب
خود مراد این است که گناهگار ترسان بهتر است در درگاه الهی از عابد خودپسند بنابرین که خودبینی
گناه دل است و آن بدتر از گناه جوارح است و خوف عبادت دل است و آن بهتر از عبادت جوارح
است **هشتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله بینما موسی علیه السلام
جالس اذ اقبل ابلیس وعلیه برنس ذو الوان فلما دنا من موسی علیه السلام خلع البرنس
وقام الی موسی علیه السلام فسلم علیه فقال له موسی من انت قال انا ابلیس قال انت
فلا قرب الله دارك قال انی انما جئت لاسلم علیك لمکانك من الله **شرح**
البرنس بضم بای یک نقطه و سکون رای بی نقطه و ضم نون و سین بی نقطه دلق که چون صاحب آن کلاهی
مختلف شود آنرا خرقه میخوانند و آن لباس سالوسانیست که علمای اهل ضلالت نیز الشان
ازین سبب خورند انت خبر مبتدای محذوف است بتقدیر المسلمات واستفهام تعجبی مقدر است فلا قرب
بتشدید رای بی نقطه جمله انشائیه است بجای اینکه فانزات خراب شود چیا آمدی یعنی گفت رسول

صلی اللہ علیہ و آلہ میان اینکہ موسے علیہ السلام نشستہ بود ناگاہ آمد ابلیس و برا و دلقی بود صاحب رنگہای مختلف
پس چون نزدیک شد نسبت بموسے علیہ السلام کند دلق خود را و ایستادہ متوجہ موسے علیہ السلام شد پس
سلام کرد بر موسے پس گفت او را موسی چہ کسی تو گفت من ابلیسم گفت تو سے پس نزدیک آیا دانی گناہ
اللہ تعالے فانت را باینمعنی کہ کاش نمی آید سے گفت بدرستی کہ من جز این نیست کہ آدم تا سلام کنم بر تو باینمعنی
کہ بتعظیم گمراہ کردن نیا دم چہ مرتبۂ تو نزد اللہ تعالے معلوم است و من از تو مایوسم اصل قال فقال
لہ موسی علیہ السلام فما ھذا البرنس قال بہ اختطف قلوب بنی ادم فقال موسی علیہ
السلام فاخبرنی بالذنب الذی اذا اذنبہ ابن ادم استحوذت علیہ قال اذا اعجبتہ
نفسہ واستکثر عملہ وصغر فی عینہ ذنبہ شرح رسول علیہ السلام گفت پس گفت او را
موسی علیہ السلام پس است بگو چیست این دلق گفت باین دلق می ربایم دلہاے فرزندان آدم را کتابع
من مے شوند و ضلالتہا و بدعتہا در دین می کنند پس گفت موسے علیہ السلام پس خبر دہ مرا آن گناہے
کہ چون گناہگار شود آن قسم گناہے فرزند آدم غالب می شوی بر او گفت چون بشگفت سے آورد او را نفس
او و بسیار مے شمرد عبادت خود را و کوچک و سہل مے شود در نظر او گناہ او باینمعنے کہ تسلط من در
وقت عجب و وقت فخر و وقت اصرار بر گناہے است اصل وقال قال اللہ عزوجل لداود علیہ
السلام یا داود بشر المذنبین وانذر الصدیقین قال یا داود بشر المذنبین انی اقبل التوبۃ
واعفو عن الذنب وانذر الصدیقین ان لا یعجبوا باعمالھم فانہ لیس عبد انصبہ
للحساب الا ھلک شرح ضمیر مستتر در قال راجع برسول علیہ السلام است انصبہ ولا افیہ
است یا ان مفیرہ ولا ناہیہ است یعجبوا الصیغہ مضارع مجہول جمع مذکر غائب باب افعال است یا صیغہ معلوم
است مثل اقفذ البعیر و حاصل ہر دو یکے است انصبہ بصیغہ متکلم وحدہ از باب افعال یا باب ضرب
است الانصاب والنصب از کردن و مانند آن کسے را یعنے و رسول علیہ السلام گفت کہ گفت
اللہ عزوجل داود علیہ السلام را اے داود مژدہ دہ گناہگاران را و بترسان بغایت عبادت کنندگان را
داود از روے تعجب گفت چون مژدہ می دہم گناہگاران را و سے ترسانم بغایت عبادت کنندگان را
کہ بخود پسندی در آورد و نشوند بسبب عملہاے خود چہ بدرستی کہ شان اینست کہ نیست بندہ کہ تعب
اندازم او را بسبب مناقشہ حساب مگر آنکہ ہلاک شد

باب صد و بست و ششم اصل باب حب الدنیا والحرص علیہا

شرح این باب مذمت دوستی دنیا و مذمت حریص بودن بر دنیا است درین باب ہفدہ حدیث است
اول اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال رأس کل خطیئۃ حب الدنیا
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت سر ہمہ گناہان دوستی دنیا است

دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما ذئبان ضاریان فی غنم قد فارقها رعاؤها احدهما فی اولها والآخر فی آخرها بافسد فیها من حب المال والشرف فی دین المسلم شرح شبیه این حدیث گذشت در حدیث اول باب حسد و افسد افعل التفضیل است و اشتقاق آن از فساد بمعنی اخذ اموال از روی ظلم است چه اشتقاق آن اگر از فساد باشد شاذ خواهد بود و اگر از فساد بمعنی ضائع شدن باشد متعدی نخواهد بود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت نیستند دو گرگ حریص شکار درنده گوسفندی که تحقیق جدا شده باشند از آن گله شبانان آن گله یکی از آن دو گرگ در اول گله باشد و دیگری در آخر آن گله باشد گیرنده تر در آن گله از دوستی مال و دنیا یعنی در دین مسلمانان سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ما ذئبان ضاریان فی غنم لیس لها راع هذا فی اولها وهذا فی آخرها باسرع فیها من حب المال والشرف فی دین المؤمن شرح مضمون این موافق سابق است چهارم اصل عن ابی عبد الله ع قال ان الشیطان یدیر ابن آدم فی کل شیء فاذا اعیاه جثم له عند المال فاخذ برقبته شرح یدیر بدال بی نقطه و رای دو نقطه در پائین و رای بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال است اعیاه بعین بی نقطه و یای دو نقطه در پائین و الف است و ضمیر مستتر راجع بابن آدم است و ضمیر بارز راجع بشیطان است جثم بجیم و ثای سه نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است الجثوم سکون شخص در جائیکه از آنجا حرکت نکند اصلا یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که شیطان می گرداند فرزند آدم را در هر چیزی که حرام باشد تا شاید که آلوده آن شود پس چون مانده کند فرزند آدم شیطان را یعنی که شیطان مایوس شود از آلودگی حرام او در غیر مال در کمین می نشیند برای فرزند آدم نزد کمین گاه مال تا وقت فرصت پس می گیرد خوب حلق فرزند آدم را مخفی نماند که این مبنی بر غالب است چه گاهی بی نزد مال نیز کار می سازد و نزد اعتبار و شرف بر حلق آدمی می پیچد پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من لم یتعز بعزاء الله تقطعت نفسه حسرات علی الدنیا ومن اتبع بصره ما فی ایدی الناس کثر غمه ولم یشف غیظه ومن لم یر لله عز وجل علیه نعمة الا فی مطعم او مشرب او ملبس فقد قصر عمله ودنا عذابه شرح التعزی بعین بی نقطه و زای با نقطه مصدر باب تفعل صبر پیشه خود کردن با در بعزاء برای آلت مجازیست مثل قام زید بالقیام حسن و ممکن است که برای سببیت باشد العزا بفتح عین و زای با نقطه و الف ممدود صبر و صبر فرمودن و بهرو و اینجا مناسب است و بنابر اول اضافه آن باسم الله تعالی باعتبار امر الله تعالی بآنست در قرآن مثل قول او در سوره بقره و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون و مثل واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا

رشال الیہا حسرات بفتح حاء و فتح سین جمع حسرۃ بسکون سین مصدر باب علم است و جمع مصدر برائے اشارت
بتعدد انواع جائز است سے یعنے گفت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ ہر کہ صبر ایش نداد خاطر خود کند سمان
حسرے کہ اللہ تعالی فرمودہ در قرآن پارہ پارہ مے شود دل او بسبب حسرتہاسے گوناگون سر قوت
دنیا کہ در مصیبتہاسے بی در پی است و ہر کہ روان کند چشم خود را ازپئے آنچہ در دست ہای مردم است
زوال دنیا بسیار مے شود غم او و شفا یافتہ نمی شود مرض خشم او و ہر کہ نداند از اللہ عزوجل برا و نعمتی
مگر در خوراک یا آشامیدنے یا پوشش باین معنی کہ نعمت توفیق ایمان و عمل صالح را در حساب
نیاورد پس کوتاہ مے شود عبادت او و نزدیک می شود عذاب او ششم اصل قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ان الدینار و الدرہم اہلکا من کان قبلکم وہما
مہلکاکم شرح گفت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ اصحاب خود را بدرستے کہ زر طلا و زر نقرہ
ہلاک کردند اکثر آن را کہ بود پیش از شما از امم انبیاسے سابقہ و آن دو زر ہلاکی خواہد کرد شما را نیز
ہفتم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قال ابو جعفر علیہ السلام مثل
الحریص علی الدنیا مثل دودۃ القز کلما ازدادت من القز علی نفسہا لفا کان ابعد لہا
من الخروج حتی تموت غما شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت کہ گفت
امام محمد باقر علیہ السلام کہ حال عجیب حریص بر دنیا مثل حال عجیب کرم کج است چندانکہ بیشتر مے شود
تنیدن بر خودش از کج دورتر می کند او را از بیرون آمدن تا آنکہ میرد از غم اصل قال
ابو عبد اللہ علیہ السلام اغنی الغنی من لم یکن للحرص اسیرا و قال لا تشعروا قلوبکم الاشتغال
بما قد فات فتشغلوا اذہانکم عن الاستعداد لما لم یات شرح و گفت امام جعفر صادق
علیہ السلام سے نیازتر کسی است کہ نباشد در بند حرص دنیا و امام گفت لباس دردسے و لہای خود
مکنید مشغول بودن را بآنچہ تحقیق گذشت مثل دنیا کہ از بس کہ سریع الزوال است گویا کہ گذشت
باد اگر مشغول و غافل کنید ذہن ہاسے خود را از تدارک گیری برای آنچہ نیامدہ مثل کار آخرت
نہم اصل سئل علی ابن الحسین علیہما السلام ای الاعمال افضل عند اللہ قال
ما من عمل بعد معرفۃ اللہ عزوجل و معرفۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
افضل من بغض الدنیا فان لذلک شعبا کثیرۃ و للمعاصی شعب فاول ما عصی اللہ
بہ الکبر معصیۃ ابلیس حین ابی و استکبر و کان من الکافرین ثم الحرص وہی معصیۃ آدم
و حواء حین قال اللہ عزوجل لہما کلا من حیث شئتما و لا تقربا ہذہ الشجرۃ فتکونا من
الظالمین فاخذا ما لا حاجۃ بہما الیہ فدخل ذلک علی ذریتہما الی یوم القیمۃ
و ذلک ان اکثر ما یطلب ابن آدم ما لا حاجۃ بہ الیہ ثم الحسد وہی معصیۃ ابن آدم

حیث حسد ابلیس فتشعب من ذلک حب النساء وحب الدنیا وحب الریاسة وحب الراحة وحب الکلام وحب العلو والثروة فصرن سبع خصال فاجتمعن کلهن فی حب الدنیا فقال الانبیاء والعلماء بعد معرفة ذلک حب الدنیا راس کل خطیئة والدنیا دنیاان دنیا بلاغ ودنیا ملعونة **شرح** این نیز ظاهر شد از شرح حدیث دوازدهم باب شفقت دکم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی مناجات موسی علیه السلام یا موسی ان الدنیا دار عقوبة عاقبت فیها آدم عند خطیئته وجعلتها ملعونة ملعون ما فیها الا ما کان فیها لی یا موسی ان عبادی الصالحین زهدوا فی الدنیا بقدر علمهم وسائر الخلق رغبوا فیها بقدر جهلهم وما من احد عظمها فقرت عینه فیها ولم یحقرها احد الا انتفع بها **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در مناجات که الله تعالی با موسی علیه السلام گفت اینست که ای موسی بدرستیکه دنیا سرای عقوبت مومنانست که خطا کنند تا در آخرت فارغ باشند عقوبت کردم در دنیا آدم را نزد خطای او واگر گوئی معصیت آدم اگر عمدا بود لازم می آید که انبیا معصوم نباشند واگر خطا بود استحقاق عقوبت نخواهد داشت گوئیم خطا بود بسبب قسم ابلیس وخیال اینکه قسم دروغ بالله تعالی نمی باشد ولکن استحقاق عقوبت در انبیا مبنی بر قیاس ایشان بر امت است وآن باطل است چنانچه اشارت بآن شده در قول پیغمبر علیه السلام که می آید در باب دویست وششم رفع عن امتی اربع خصال خطائها ونسیانها وما اکرهوا علیه وما لم یطیقوا چه دلالت می کند که از خود ش مرفوع نیست وگردانیدم دنیا را دورکرده شده از رحمت خود بیان این آنکه دورکرده شده است آنچه در دنیا است مگر آنچه باشد در آن موافق رضای من ای موسی بدرستیکه بندگان من که صالح اند نفرت کردند در دنیا بقدر دانش خود بحقیقت دنیا وباقی خلق رغبت کردند در دنیا بقدر نادانی ایشان و نیست هیچ یک که تعظیم دنیا کند پس خشنود شد چشم او در آن وحقیر نشمرد دنیا را هیچیک مگر آنکه منتفع شد بآن باین معنی که خود را دریافت در دنیا را وسیله ثواب آخرت کرد **دهم** **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذئبان ضاریان فی غنم قد فارقها رعاؤها واحد فی اولها وهذا فی آخرها بافسد فیها من حب المال والشرف فی دین المسلم **شرح** شرح نظیر این موافق حدیث دوم این باب است **یازدهم** **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال مر عیسی ابن مریم علیهما السلام علی قریة قد مات اهلها وطیرها ودوابها فقال اما انهم لم یموتوا الا بسخطة ولو ماتوا متفرقین لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله وکلمته ادع الله ان یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت اعمالهم فنجتنبها فدعا عیسی علیه السلام

(حاشیه: ...)

رمه سودی من الجوان نادهم شرح تدافنوا الجیفة انتی باب تفاعل است وباب تفاعل هرگاه منسوب بدو
کس شود دلالت برد توزیع مصدر از هرکدام نسبت بدیگرے می کند وهرگاه منسوب بجمعی شود دلالت برد توزیع
مصدر از اکثر آن جمع مے کند از هرکس نسبت بدیگری خواه از آن دیگر نیز نسبت بآنکس واقع شده باشد مثل
تضاربوا خواه نه مثل تدافنوا روح بضم رای بے نقطه وسکون واو وحای بی نقطه بمعنی باعث زندگی است
واطلاق آن بر عیسی باعتبار اینست که باعث زندگی جاوید مومنان است واضافه آن بالله تعالی باعتبار
برگزیدن الله تعالی اوراست کلمته بمعنی مصداق کلمه است ومراد بکلمه قرار است که الله تعالی با خود
داده که زمین را در هیچ وقت خالی از امامے که خلیفه الهی باشد نگذارد وبملائکه گفته که انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گذر کرد عیسی بن مریم علیهما السلام بر جمعی که تحقیق مرده بودند
اهل آن ومرغان آن وچارپایان آن پس گفت آگاه باشید بدرستے که ایشان نمردند مگر بعذابے که یکبار
نازل شده واگر نه مے مردند جدا جدا نه هر آئینه یکدیگر را دفن مے کردند پس گفتند خاصان عیسی علیه السلام
که ای جان الله تعالی که بخلائق داده وایام او دعا کن الله تعالی را که زنده کند ایشان را بجمیع یا بعض
پس خبر دهند ما را که چه بوده عملهائے ایشان تا اجتناب کنیم از آنها پس دعا کرد عیسی علیه السلام صاحب
کل اختیار خود را پس ندا کرده شد عیسی از میان آسمان وزمین که ندا کن اهل قریه را تا جواب دهند اصل
فقام عیسی علیه السلام باللیل علی شرف من الارض فقال یا اهل هذه القریة فاجابه
منهم مجیب لبیک یا روح الله وکلمته فقال ویحکم ما کان اعمالکم قال عبادة الطاغوت
وحب الدنیا مع خوف قلیل وامل بعید وغفلة فی لهو ولعب شرح الشرف
بفتح شین بانقطه وفتح رائے بی نقطه مکان بلند وهیچ بیان شد در شرح حدیث پنجم باب صد وشانزدهم
ما استفهامیه است ومنصوب است محلا تا خبر کانت باشد اعمالکم مرفوع واسم کانت است عبادة
منصوب است تا خبر کانت محذوف باشد بتقدیر کانت اعمالنا عبادة حب منصوب ومعطوف بر عبادة
است مراد بخوف خوف عذاب الٰهی است وقلیل بودن آن عبارت از اصرار بر معاصی است
ومراد بامل امل بهشت وثواب است وبعید بودن آن بمعنی دور از مقتضائے عقل بودن است
مثل طلب مزد بے عمل الغفلة بفتح غین بانقطه وفتح فا وتائے وحدت نوعی از وسعت عیش که عظیم
است واینجا عبارت است از زینت وتفاخر میان یکدیگر وبسیار سے کسب اموال وفرزندان فی
بمعنی مع است اللهو بازی کبیره لکاره آمده فی اللعب بازی بدانکه این موافق قول الله تعالی است

در سوره حدید اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد ولکن
نیست چه غفلة اگرچه مقدم است باعتبار لفظ اما چون فی بمعنی مع است موخر است باعتبار معنی وبرین
قیاس است تقدیم لهو بر لعب در حدیث چه ولعب بتقدیر ومع لعب است پس معطوف مقدم است

بتقدیر مع لعب است پس معطوف مقدم است بر معطوف علیه باعتبار معنی و آنکه در ترکیب
آیت چند احتمال است ازان جمله اینکه لعب بدل الحیوة الدنیا باشد بنا بر مذهب جمعی از نحاة که در ابدال
نکره از معرفه شرط نکرده اند توصیف نکره را و کل خبر مبتدا باشد یعنی پس ایستاد عیسی علیه السلام
در شب بر بلندی از بلند زمین پس گفت ای اهل زمین ده پس جواب داد از ایشان جواب دهنده که لبیک
ای جان الله تعالی که بخلق داده و امام او پس گفت ای بنده شما چه بود عملهای شما گفت
پرستیدن شیطان و دوستی دنیا با ترس اندک و آرزوی دور و دراز کار در وسعت عیشی با جهل باحکام
الهی و بازیچه میل با اختلاف و پیروی ظن اصل فقال کیف کان حبکم للدنیا قال کحب
الصبی لامه اذا اقبلت علینا فرحنا و سررنا و اذا ادبرت بکینا و حزنا قال کیف کانت
عبادتکم للطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصی شرح پس عیسیٰ گفت چون بود دوستی شما
دنیا را گفت مانند دوستی طفل کوچک مادرش را چون روی آورد بر ما شادی میکردیم و در ظاهر خوشحال
میشدیم در باطن عیسیٰ گفت چون بود عبادت شما شیطان را گفت فرمانبرداری پیشوایان
و امامان غیر معصوم که حکم ایشان بظن خود است نه از روی علم باحکام الهی اصل قال کیف کانت
عاقبة قال بتنا لیلة فی عافیة واصبحنا فی الهاویة فقال وما الهاویة فقال سجین قال وما
سجین قال جبال من جمرة توقد علینا الی یوم القیمة قال فما قلتم وما قیل لکم قال قلنا ردنا الی
الدنیا فنزهد فیها قیل لنا کذبتم شرح عیسی علیه السلام گفت چون شد عاقبت کار شما گفت
خوابیدیم شبی در فراغتی عظیم و صبح کردیم در هاویه یعنی بقعه که فرو رفته در قعر جهنم عیسی علیه السلام گفت
چیست حقیقت هاویه پس گفت زندان سیاه چال عیسی گفت چیست حقیقت زندان سیاه چال گفت
کوههاست که از آتش افروخته میشود بر سر ما و ما در قعر آنهائیم تا روز قیامت عیسی علیه السلام
گفت پس چه گفتید در وقت دخول در هاویه و چه گفته شد شما را در جواب گفت گفتیم برگردان ما را بسوی
آن دنیا تا نفرت کنیم در دنیا گفته شد ما را در جواب که دروغ گفتید که اگر برگردانیده شوید نفرت نمیکنید
این موافق قول الله تعالی است در سوره انعام ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه مخفی نماند
که اگر کذبتم بتشدید ذال باشد مراد اینست که تکذیب رسل کرده اید دیگر علاجی ندارید اصل
قال ویحک کیف لم یکلمنی غیرک من بینهم قال یا روح الله انهم ملجمون بلجم من نار بایدی
ملائکة غلاظ شداد وانی کنت فیهم ولم اکن منهم فلما نزل العذاب عمنی معهم فانا معلق
بشعرة علی شفیر جهنم لا ادری اکبکب فیها ام انجو منها شرح عیسی علیه السلام
گفت ای بنده تو چون سخن گفت با من غیر تو از میان ایشان گفت ای روح الله بدرستی که ایشان
لجام کرده شده اند بلجامها از آتش جهنم که در دستهای فرشتگان سخت گیران صاحبان قوت است

بدرستی کہ من بودم درمیان ایشان ونبودم ازجملۂ ایشان درعبادت طاغوت وحب دنیا پس چون نازل شد عذاب فرو گرفت مرا با ایشان کہ چرا ازمیان ایشان بیرون نرفتی بیان این آن کہ من آویختہ شدہ ام بموئے در کنار جہنم نمی دانم کہ سرنشیب انداختہ می شوم درجہنم یا نجات می یابم ازان اصل فالتفت عیسی علیہ السلام الی الحواریین فقال یا اولیاء اللہ اکل الخبز الیابس بالملح الجریش والنوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیۃ الدنیا والآخرۃ شرح در زمان سابق نمک درخمیر نمیکردند ونمک را نان خورش مے کردہ اند الجریش بفتح جیم وکسر راء بے نقطہ وسکون یائے دو نقطہ در پائین وشین بانقطہ نیم کوفتہ یعنے پس رو کرد عیسی علیہ السلام بسوے خاصان خود پس گفت اے دوستان اللہ تعالی خوردن نان خشک با نمک نیم کوفتہ وخوابیدن بر جاہای سرگین خوب بسیار است با راحت دنیا وآخرت باین معنے کہ اگر با آن راحت دنیا باشد نجات از تشویش خاطر وراحت آخرت باشد نجات از جہنم دوازدھم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ما فتح اللہ علی عبد بابا من امر الدنیا الا فتح اللہ علیہ من الحرص مثلہ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت نکشود اللہ تعالے بر بندہ دری از وسعت مال دنیا مگر آنکہ کشود اللہ تعالے براو ازجملہ درہای حرص درے را مثل آن در سیزدھم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قال عیسی بن مریم صلوات اللہ علیہ تعملون للدنیا وانتم ترزقون فیہا بغیر عمل ولا تعملون للآخرۃ وانتم لا ترزقون فیہا الا بالعمل ویلکم علماء سوء الاجر تاخذون والعمل تضیعون یوشک رب العمل ان یقبل عملہ ویوشک ان تخرجوا من ضیق الدنیا الی ظلمۃ القبر کیف یکون من اھل العلم من ھو فی مسیرہ الی آخرتہ وھو مقبل علی دنیاہ وما یضرہ احب الیہ مما ینفعہ شرح علماء منادا اسے مضاف است بحذف حرف ندا ونسبت علم بمخاطبین یا باعتبار اینست کہ خطاب با جمعی است کہ کسب علوم می کنند وعمل بآنہا نمی کنند پس اہل آن علم نیستند یا باعتبار دلالت کلام سابق است برینکہ ہر مکلفی مے داند کہ رزق دنیا گاہیے بی عمل حاصل می شود مثل آنچہ در شکم مادر بود وآنچہ در پستان مادر بود وآنچہ میراث پدر ومانند آن بود ومے داند کہ رزق آخرت بی عمل ممکن نیست اگر گوئی کہ گاہیے بی عمل رزق آخرت حاصل مے شود مثل عوض بیماریے ومثل آنچہ در برابر تصدق کسے برای اینکس باشد گوئیم مراد برزق آخرت اینجا ثواب است کہ در مقابل فعل اختیاری اینکس است نہ نفع مطلقا تا شامل عوض نیز باشد سوء بفتح سین بے نقطہ وسکون واو وہمزہ مصدر باب نصر آزردہ کردن وبمعنے اضافہ تا ان این است کہ مزد ایں کار شما قبایح است کہ باعث آزردہ کردن عقلا است الاجر ہمزہ استفہام انکاری بے

والف منقلب از ہمزہ والف لام منسوب ومنقول آخذ دن است و آورد والعل حدیث توانید بود ومنہ
ــے تواند بود رب العل عبارت از اللہ تعالی است لیتیل لقات رابــے دو نقطہ در پائین بصیغہ نفی
معلوم باب افتعال است الاذ]معاملہ را برہم زدن ومراد اینجا دو متاع است یہ آن درمعاد ضایعات
نشان آنا تہ سازد است تبیق الدنیا اشارت است بآنکہ دوست دنیا در دام دنیا ہر دوگزید
دوست آخرت چنانچہ گذشت در شرح حدیث پنجم این باب نطلۃ البز عبارت از عذاب قبر است چنینید
نظیر این مے آید در حدیث دہم باب حسد وــے وششم مونج با دتشدید واو بصیغہ ماضی معلوم
باب تفعل است ماخوذ از ہو بضم با وتشدید واو بمعنے فرود رفتن ومستعمل مے شود در گوگیر عمیق باشد
بضم با وتخفیف واو ضمیر است وحاصل ہر دو یکے است بشیر بضم میم وکسر شین بالنقطہ وسکون
یاے دو نقطہ در پائین وراے بی نقطہ وضمیر راجع بمن است وظرف خبر مبتدا است الی دخرۃ
متعلق بمشیر است واو در وہو حالیہ است جملہ دا ہو تا آخر عطف بر جملہ ہو مستقبل من دنیا است
ــیــ یعنے روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت کہ گفت عیسی ابن مریم صلوات
اللہ علیہ در سرزنش محبان دنیا سعے می کنید برای دنیا وحال آنکہ شما گاہی روزی داده می شوید
در دنیا بے عمل کہ از شما صادر شود وسعے نمی کنید برای آخرت وحال آنکہ روزــے داده
نمی شوید در آخرت مگر بعملے ای واــے شما ای دانایان آزرده کردن آیا مزد دامی گیرید
حالے کہ عمل را ضائع کرده باشید بیان این آنکہ نزدیک است آنکہ عمل را برای اوــے می کنید
کہ برہم زند عملے را کہ برای اوـی کنید ونزدیک است کہ بیرون روید از تنگے دنیا بسوی تاریکی
قبر پس خسر الدنیا والآخرۃ باشید چون مے باشد از اہل علم کسے کہ فرو رفتہ در اشارت کنند او
بسوے ثواب آخرت او باین معنے کہ پیشہ او طلب علم است کہ راہنماــے بدوستی ثواب آخرت
مے کند وحال آنکہ او روآورنده است بر دنیاــے خود وکار دنیا کہ ضرر مے رساند او را بیشتر
است بسوے او از کار آخرت کہ نفع مے رساند او را **چہاردہم اصل**
ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ابعد ما یکون العبد من اللہ عز وجل اذا لم یہمہ الا بطنہ وفرجہ
شرح ابعد افعل التفضیل است ومبتدا است ما مصدریہ است یکون از افعال تامہ است و
اضافۃ ابعد بما یکون مجاز است مثل اغنے الغنی القنوع وافقر الفقیر الخضوع من المتلق وحبذا است
کہ در ضمن ابعد است ومن تفضیلیہ نیست اذا برای محض ظرف است وظرف خبر مبتدا است و
شبیہ باین فقره مے آید در حدیث اول باب حسد وچہل وششم یہمہ بصیغہ مضارع معلوم باب
افعال است ــیــ یعنے روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت دورتر بودن بندہ دور از اللہ
تعالی در وقتی است کہ بفکر نیندازد بندہ را مگر شکمش وفرجش باین معنے کہ غم آخرت نداشتہ باشد ہمین غم

این دو چیز داشته باشد پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اصبح وامسی و
الدنیا اکبر همه جعل الله الفقر بین عینیه وشتت امره ولم ینل من الدنیا الا ما قسم الله ومن اصبح
وامسی والآخرة اکبر همه جعل الله الغنی فی قلبه وجمع له امره شرح روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بصبح رسد و بشام رسد بر حالی که دنیا بزرگتر پیش نهاد خاطر او باشد
می گرداند الله تعالی تنگی نیازمندی را میان دو چشم او بسبب حرص وطلب زیادتی دنیا که میسر نیست
و او را پراگنده وبی سامان می کند کار او را و در نمی یابد از خورش و پوشش دنیا مگر آنچه را که نصیب کرده
شده برای او اشارت بآنست که گاهی کسی که مال بسیار دارد انتفاعی از آن ندارد بسبب
بیماری بسیار و پرهیز دوبود و دراز یا بسببی دیگر و گاهی کسی مال کم دارد و انتفاع او بیشتر است
و هر که بصبح رسد و بشام رسد بر حالی که آخرت بزرگتر پیش نهاد خاطر او باشد می گرداند الله تعالی
بی نیازی را در دل او بسبب رضا بقضای الهی و سامان می کند برای او کار او را شانزدهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من کثر اشتباکه بالدنیا کان اشد لحسرته عند
فراقها شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بسیار شد آمیزش
او بکارهای دنیائی باشد آن کثرت آمیزش سخت کننده تر حسرت او وقت جدا شدن دنیا هفدهم
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من تعلق قلبه بالدنیا تعلق قلبه بثلث
خصال هم لا یفنی وامل لا یدرک ورجاء لا ینال شرح فرق میان امل ورجا اینست
که امل آرزوی خام متعلق بمحال و مانند آنست و رجا امید متعلق بقریب الوقوع است بحسب
عادت اگرچه واقع نشود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت هر که چسپید دل او
بدنیا چسپید دل او به سه خصلت اول غمی که آخر شدن ندارد دوم آرزوی خامی که فهمیده نمی شود
که چه حاصل دارد و سوم امیدی که دریافته نمی شود

باب صد و بیست و هفتم اصل باب الطمع

شرح این باب مذمت طمع از مخلوق داشتن است و درین باب چهار حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما اقبح بالمؤمن ان تکون له رغبة تذله شرح ما اقبح
بصیغه تعجب است ان یکون منصوب است محلا تا مفعول ما اقبح باشد الرغبة بضم رای بی نقطه
و سکون غین با نقطه و بای یک نقطه و بفتح رای و فتح غین و حاجت خود نزد کسی باظهار طمع یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چه بد است در مومن اینکه باشد او را میل
طمعی که خوار کند او را دوم اصل بلغ به ابا جعفر علیه السلام قال بئس العبد
عبد له طمع یقوده وبئس العبد عبد له رغبة تذله شرح او نمی رهانیم ستم

حدیث را امام محمد باقر علیه السلام گفت بر بنده آیتی هست که او را ست طمعی که می کشد او را بسوی ذلت و مرض ما هیت در بنده آیتی هست که او را ست اطاع طمعی که خوار کند او را **سوم اصل** قال علی ابن الحسین علیهما السلام رأیت الخیر کله قد اجتمع فی قطع الطمع عما فی ایدی الناس شرح گفت امام زین العابدین علیه السلام دیدم فراغت را همگی تحقیق جمع شده بود در برید طمع از دستهای مردم است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ما الذی یثبت الایمان فی العبد قال الورع قلت والذی یخرجه منه قال الطمع شرح الذی یثبت خبرش محذوف است بتقدیر الذی والذی بتقدیر قلت و ما الذی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم چیست آنچه پابرجا می کند ایمان را در بنده گفت پرهیزگاری از معاصی گفتم و چیست آنچه بیرون می کند ایمان را از بنده گفت طمع اشارت است باینکه طمع کلید معاصی است مثل رشوت در حکم و اقسام ضلالت که برای مخالفت در بنیان خلفای ضلالت بهم رسید

باب صد و بیست و هشتم اصل باب الخرق

شرح الخرق بضم خای با نقطه و سکون رای بی نقطه و قاف و بفتح خا و فتح را مصدر باب علم و حسن ناهمواری در افعال یا اقوال یعنی این باب مذمت ناهمواری است درین باب دو حدیث **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من قسم له الخرق حجب عنه الایمان شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که قسمت کرده شد برای او ناهمواری محجوب شد از او ایمان **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله لو کان الخرق خلقا یری ما کان شیء مما خلق الله اقبح منه شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله اگر می بود ناهمواری مخلوقی که دیده می شود مثل آدمی نمی بود چیزی از آنچه آفرید الله تعالی بد صورت تر از او

باب صد و بیست و نهم اصل باب سوء الخلق

شرح این باب مذمت بدخوئی است درین باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان سوء الخلق لیفسد العمل کما یفسد الخل العسل شرح مضمون این ظاهر می شود از آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب صد و بیست و یکم **دوم اصل** قال النبی صلی الله علیه وآله ابی الله عز وجل لصاحب الخلق السیئ بالتوبة قیل وکیف ذلک یا رسول الله قال اذا تاب من ذنب وقع فی ذنب اعظم منه شرح التوبة بازگشت و بازگشت داول مراد است در اول و دوم در دوم یعنی گفت نبی صلی الله علیه وآله امتناع کرده الله عز وجل برای صاحب خوی بد از قبول بازگشت او گفته شد و چون است این

اتی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون بازگشت کند از گناهی داخل می شود در گناهی که بزرگتر است از آن مرا
ایست کرمی با تغیر خوی خود کند تا توبه قبول شود **سوم** **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام
ان سوء الخلق ليفسد الايمان كما يفسد الخل العسل **شرح** این موافق اول است
چهارم **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام من ساء خلقه عذب نفسه **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بد شد خوی او آزار کرد خودش را **پنجم**
اصل قال ابو عبد الله عليه السلام اوحى الله عز وجل الى بعض انبيائه الخلق السيئ يفسد
العمل كما يفسد الخل العسل **شرح** مضمون این موافق اول است

باب صد وسی ام اصل باب السفه

شرح السفه بفتح سین بی نقطه و فتح فا و ها مصدر باب علم و حسن سبکی یعنی زود از جا در آمدن
بدشنام و تندی گفتگو و مانند آنها یعنی این باب مذمت سبکی است درین باب چهار حدیث است
اول **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان السفه خلق لئيم يستطيل على من
دونه ويخضع لمن فوقه **شرح** اللئيم بفتح لام و کسر همزه و سکون یای دو نقطه در پائین از باب
حسن بد سرشت خلق لئیم صفات و مضاف الیه است جمله یستطیل صفت لئیم است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه سبکی خوی بد سرشتی است که گردن فرازی و اظهار
بالاتر از مرتبه خود می کند بر زیردست خود و زاری و اظهار پائین تر از مرتبه خود می کند مر بالا
دست خود بی حاجت بتقیه **دوم** **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا تسفهوا
فان ائمتكم ليسوا بسفهاء وقال ابو عبد الله عليه السلام من كافئ السفيه بالسفه فقد
رضي بما اتى اليه حيث احتذى مثاله **شرح** کافی بالف و بهمزه می تواند بود و اصل الف
همزه بود و اتی بهمزه و الف بصیغه ماضی معلوم باب افعال یا باب مفاعله است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سبکی مکنید چه بدرستیکه امامان شما نیستند سبکان و گفت امام جعفر
صادق علیه السلام گفت هر که مکافات کند سبک را به سبکی پس بتحقیق راضی شده بآنچه رانده بسوی
او چون پیروی او کرده **سوم** **اصل** عن ابي الحسن موسى عليه السلام في رجلين
يتسابان فقال البادي منهما اظلم ووزره ووزر صاحبه عليه ما لم يتعد المظلوم
شرح روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام در دو مرد که دشنام هم می دهند پس گفت
ابتدا کننده از جمله آن دو کس ظالم تر است یعنی که از آن دیگر صورت ظلم صادر شده اگر چه ظلم
حقیقی نیست بقرینه اینکه گفته و گناه او و گناه یار او بر او است چندانکه تجاوز از حد نکند مظلوم
مخفی نماند که شبیه باین حدیث می آید در حدیث چهارم باب صد و پنجاه و یکم **چهارم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ابغض خلق الله عبد اتقی الناس لسانه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه دشمن داشته شده ترین مردم بسوی خدای تعالی بسوی او بنده ایست که ترسیده مردم از شر زبان او

باب صد و سی و یکم اصل باب البذاء

شرح البذاء بفتح بای یک نقطه و ذال بانقطه و الف ممدوده مصدر باب حسن و علم و منع از جمیع ابواب یا مصدر باب حسن و نصر از معتل اللام واوی است زبان درازی یعنی این باب مذمت بنهایت بی‌شرم بودن او در گفتگو است درین باب چهار و حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من علامات شرک الشیطان الذی لا یشک فیه ان یکون فحاشا لا یبالی ما قال ولا ما قیل له شرح الشرک بکسر شین بانقطه و سکون رای بی نقطه مصدر باب علم انباز بودن و اشتراک بودن است لا یشک بصیغه مضارع مجهول غائب باب نصر است فیه نائب فاعل است و نفی شک در اینجا یعنی اینست که این اقل مراتب است چه اگر شرک شیطان نباشد زنا خواهد بود چنانچه می‌آید در حدیث آینده الفحاش بفتح فا و تشدید حای بی نقطه و الف و شین بانقطه بنهایت گذرنده از حد خود در گفتگو یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از نشانهای شریک بودن شیطان با پدر کسی در وقت جماع که شک کرده نمی‌شود در آن اینست که باشد کسی بنهایت بی‌شرم در گفتگو پروا نکند آنچه را که گفت و نه آنچه را که گفته شد او را دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رأیتم الرجل لا یبالی ما قال ولا ما قیل له فانه لغیة او شرک شیطان شرح لام در لغیة مکسوره او جاره است و برای ملکیة مجازی است الغیة بفتح غین بانقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین و تای وحدت مصدر معتل العین واوی و معتل اللام از باب ضرب یک زنا و بکسر غین نوعی از زنا مثل زنائی که با زن شوهردار باشد و هر دو اینجا مناسب است شرک مجرور و معطوف بر غیة است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون ببینید مرد را که پروا نمی‌کند آنچه را که گفت و نه آنچه را که گفته شد برای او پس بدرستی که او فرزند زنا است یا فرزند شرکت شیطان با پدر او در وقت جماع است سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله حرم الجنة علی کل فحاش بذی قلیل الحیاء لا یبالی ما قال ولا ما قیل له فانک ان فتشته لم تجده الا لغیة او شرک شیطان قیل یا رسول الله و فی الناس شرک شیطان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اما تقرأ قول الله عز و جل و شارکهم فی الاموال و الاولاد شرح گفت رسول الله بدرستی که الله تعالی حرام ساخته بهشت را بر هر بنهایت متجاوز از حد در گفتگوئی که دراز زبان است

کم شرم است پروانی کند انچہ راکہ گفت ازیس کہ فحاش بذی است ونہ انچہ راکہ گفتہ شد براسے او چہ بدرستی کہ تو اگر تفحص کنی احوال او را نی یابی او را مگر فرزند زنا یا فرزند شرکت شیطان بیدر در وقت جماع گفتہ شد کہ ای رسول اللہ وآیا در مردم شرکت شیطان مے باشد پس گفت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ آیا نمے خوانی قول اللہ عزوجل را در خطاب ابلیس در سورہ بینے اسرائیل و شریک شو فرزندان آدم راکہ اطاعت تو کنند در اموال و فرزندان اصل وسال رجل فقیہا ہل فی الناس من لایبالی ماقیل لہ قال من تعرض للناس یشتمہم وہو یعلم انہم لایترکونہ فذلک لایبالی ما قال ولاماقیل لہ شرح وسال تا آخر کلام مصنف است ومی تواند بود کہ کلام رسول باشد و در بعض نسخ قال و سال است وبنا برین ضمیر قال راجع بیکے از راویان است ومے تواند بود کہ راجع برسول علیہ السلام باشد یعنے وپرسید مردے سخن فہمی راکہ آیا در مردم می باشد کسی کہ پروانکند انچہ راکہ گفتہ شود برای او آن سخن فہیم گفت ہر کہ متوجہ مردم شد بر حالی کہ دشنام دہد ایشاں را و او میداند کہ ایشان ترک جواب دشنام او سے کنند پس او پروانی کند انچہ راکہ گفت وانچہ راکہ گفتہ شد برای او حاصل این است کہ نفی چیزے از کسی کہ دراو باشد اما بمقتضای آن عمل نکند متعارف است چنانچہ نفی علم از عالم بے عمل می کنند ومی گویند فلانکس قباحت نمی فہمد وہر کہ سخن فہم است می داند کہ اینجا نفی مبالاۃ از آن قبیل است چہارم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان اللہ یبغض الفاحش المتفحش شرح المتفحش بصیغہ اسم فاعل باب تفعل کسے کہ قول فحش دیگری او رایکند باین معنی کہ پروا ندارد از آن وبعضے گفتہ اند مراد کسی است کہ بتکلف خود را بر فحش گوئی وادار دیعنے روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستے کہ اللہ تعالی دشمن می دارد فحاش و از حد خود درگفتگو راکہ پروانی کند فحش راکہ گفتہ شود براسے او چنانچہ بیان شد در حدیث سابق پنجم اصل کان لابی عبد اللہ علیہ السلام صدیق لایکاد یفارقہ اذا ذہب مکانا فبینا ہو یمشی معہ فی الحذائین ومعہ غلام لہ سندی یمشی خلفہما اذا التفت الرجل یرید غلامہ ثلث مرات فلم یرہ فلما نظر فی الرابعۃ قال یا ابن الفاعلۃ این کنت قال فرفع ابو عبد اللہ علیہ السلام یدہ فصک بہا جبہۃ نفسہ فقال سبحان اللہ تقذف امہ قد کنت اری ان لک ورعا فاذا لیس لک ورع شرح تنوین ورعا براسے تعظیم است وتنوین ورع برای التعمیم است ودر بعض نسخ بجای ورع الورع است وبنا برین الف لام برای عہد خارجے است یعنی بود امام جعفر صادق علیہ السلام را دوستی کہ ممکن نبود کہ جدا شود از او چون امام برو دبجاسے پس میان اینکہ آن دوست می رفت با امام علیہ السلام در بازار کفش دوزان وبا او غلامے بود از اد کہ سندے بود می رفت در پی ایشان ناگاہ رو واپس کرد آن مردے خواست غلامش را سہ بار

پس تو غلام را بس چون تو او را لیس کرد در بار چهارم و غلام باو گفت اسے پسر انبیه گویا بودی
گفت پس برداشت امام جعفر صادق علیه السلام دست خود را پس کوفت بان پیشانی خود
پس گفت براے تعجب سبحان الله و شنام تو با سیدی ادرش و تحقیق گمان میکردم کر تراویح
عظیم شد پس تا گو وی هر شد کرنیست ترا پرهیزگاری اصلا اصل نقل جملت فدث ان امه
سندیة مشرکه فقال اما علمت ان لکل امة نکاحا تحرنی قال فما رایته یمشی معه حتی
فرق الموت بینهما وفی روایة اخری ان لکل امة نکاحا یتحجزون به من الزنا شرح
پس آن مرد گفت ترا نت شوم پرستی کر ا در او از اہل سند است مشرک است پس امام گفت آیا
این را که براے هر طائفه عقد نکاح هست دور شو از من را دسے گفت پس دیگر ندیدم آن مرد
که سے رفته باشد با امام علیه السلام تا آنکه جدا اسے انداخت مرگ در میان ایشان و در روایت
دیگر بجاے ان لکل امة نکاحا جنین است این را که براى هر طائفه عقد نکاحی هست که خود را نگاه
می دارند بان از زنا اشارت است باینکه معلوم و مشهور است که ولد الزنا به بهشت نمیرود و این نیز
معلوم است که اگر ولد مشرک ولد الزنا باشد لازم می آید که غلامان و کنیزان اصلا بهشتی نشوند ششم
اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الفحش لو کان مثالا لکان مثال سوء شرح
المثال بکسر میم وثاے سه نقطه والف صاحب شکل سوء بفتح سین بی نقطه مضاف الیه است وبیان شد
در شرح حدیث سیزدهم باب صدو لبست و ششم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستیکه
گذاشتن از حد در گفتگو اگر مے بود صاحب شکل هر آئینه مے بود صاحب شکل آزرده کردن یعنی
هر گاه نگاه در آن می کرد آزرده مے شد از بس که زشت می بود هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال کان فی بنی اسرائیل رجل فدعا الله ان یرزقه غلاما ثلث سنین فلما رای
ان الله تعالی لا یجیبه قال یا رب ابعید انا منک فلا تسمعنی ام قریب انت منی فلا تجیبنی
شرح عدم سماع در فلا تسمعنی عبارت از عدم التفات است به دعا برای عدم رضا از داعی و چیزی
عدم اجابت در فلا تجیبنی عبارت از تاخیر قبول دعا است برای مصلحتے با وجود رضا از داعی بجاے
ام قریب انا منک گفت ام قریب انت منی براے اشارت باینکه اگر بعد متصور است از جانب
بنده است وقرب بنده لازم دارد قرب الله تعالی را پس این از قبیل وضع لازم در مقام ملزوم است
فرق میان اجابت و میان استجابت اینست که اجابت دادن اثر دعا است واستجابت قبول دعا است
اعم از اینکه اثر آن در دنیا زود داده شود یا دیر داده شود یا با آخرت افتد یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت بود در فرزندان یعقوب که پیش از رسول علیه السلام نبوت در میان
ایشان بود مردی پس دعا کرد الله تعالی را که روزی کند او را پسری در سه سال پس چون دید

که الله تعالی استجابت دعای او نمی کند گفت ای صاحب کل اختیار من آیا دوام من نسبت بتو بسبب
ترک طاعات و فعل معاصی پس نمی شنوی دعای مرا بسمع رضا یا نزدیکی تو نسبت بمن بسبب فعل طاعات
و ترک معاصی پس اجابت دعا نمی کنی مرا با وجود آنکه می شنوی بسمع رضا اشارت است باینکه گاهی الله
تعالی دعای کسی را که از او راضی است اجابت نمی کند بسبب اینکه خیر آن کس را در تاخیر اجابت می داند
یا بهتر را برای او ذخیره آخرت می کند **اصل** قال فاتاه آت فی منامه فقال انک تدعو الله عزوجل
منذ ثلث سنین بلسان بذی و قلب عات غیر تقی و نیة غیر صادقة فاقلع عن بذائک
ولیتق الله قلبک ولیحسن نیتک قال ففعل الرجل ذلک ثم دعا الله فولد له غلام
شرح امام گفت پس آمد او را آینده در خوابش پس گفت او را بدرستی که تو دعا می کنی الله
عزوجل را از سه سال تا حال بازبانی که صاحب فحش است و دلی که سرکش است غیر صاحب ترس
عذاب الهی است و قصدی در عبادات که درست نیست پس جدا کن خود را از فحش خود و باید که ترس
عذاب الهی داشته باشد دل تو و باید که خوب شود قصد تو امام گفت پس بجا آورد آن مرد آنچه را که مذکور
شد بعد از آن دعا کرد پس زائیده شد برای او پسری حاصل این است که اول از آن دو شق واقع است
اگر گوئی جواب چنین مخصوص انبیا است و صاحب بذاء مانند آن معصوم نیست تا نبی تواند بود گوئیم این جواب
مخصوص انبیا نیست چه خواب بر سه قسم است اول آنکه در آن تعلیم چیزی باشد که مجهول باشد و این
مخصوص انبیا است دوم آنکه در آن تحدیث و تذکیر و تنبیه بر چیزی باشد که معلوم باشد و کسی از آن
غافل باشد یا تغافل کند بهوا و هوس سوم آنکه در آن تصور چیزی است خواه افاده ظن بوقوع آن
چیز کند و خواه نه و علم تعبیر این قسم موقوف بر علم لدنی الهی است و قسم دوم و سوم مخصوص انبیا
نیست و این خواب از قبیل دوم است چه این مرد معصیت زبان و دل را در حساب معاصی
نمی شمرده چنانچه متعارف است در جمعی که خود را از عدول المؤمنین می شمارند و بمحض ترک شرب
خمر و قمار و زنا و مانند آنها از افعال جوارح غیر زبان و دل اکتفا می کنند **هشتم** **اصل** قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ان من شر عباد الله من یکره مجالسته لفحشه **شرح**
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که از جمله بدتر بندگان الله تعالی کسی است که نفرت
کرده شود از همنشینی او برای زبان درازی او **نهم** **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال البذاء من الجفاء و الجفاء فی النار **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت زبان درازی بسبب دوری از الله تعالی و دوری از ایمان است و دوری
در آتش جهنم است با صاحبش **دهم** **اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان الفحش و البذاء
و السلاطة من النفاق **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که تجی و نزاز حد

خود در گفتگو و زبان درازی و تندی ... باشد بسبب تنگی صاحب آنها است **یازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله یبغض الفاحش البذی والسائل الملحف **شرح** الملحف بضم میم وسکون لام وکسر حای بی نقطه و فا دست دهنده معاش خود و افزاینده الحاف بکسر همزه بمعنی جامه که جمیع بدن را بپوشاند چه آن وسیع تر از سایر جامها است و بعضی میگویند الحاف بمعنی ابرام در گدائی است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که الله تعالی دشمن میدارد هر که از حد خود در گفتگو زبان درازی را و گدائی را که برای وسعت معاش گدائی کند این معنی که اصل معاش را دارد و گدائی برای تنعم می کند اشارت است بقول الله تعالی در سوره بقره لا یسألون الناس الحافا **دوازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعائشة یا عائشة ان الفحش لو کان ممثلا لکان مثال سوء **شرح** مضمون این موثق حدیث ششم این باب است و باعث این سے آید در کتاب العشرة در حدیث اول باب التسلیم علی اهل الملل **سیزدهم اصل** قال من فحش علی اخیه المسلم نزع الله منه برکة رزقه ووکله الی نفسه وافسد علیه معیشته **شرح** این حدیث مضمر است فحش بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و تعدیه آن بعلی برای تضمین معنی ایذا است یا از باب حسن و علی برای اضرار است **یعنی** امام علیه السلام گفت هر که تجاوز از حد خود کند در گفتگو بر برادر مسلمان است برطرف می کند الله تعالی از او برکت رزق او را و واگذارد کار سازی آنکس را بسوی آنکس و عیب ناک می کند بر آنکس معاش او را مثل اینکه جمیع مبلغها از حرام بدست ایشان می آید و اصلا برکت ندارند چنانچه **چهاردهم اصل** عن سماعة قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقال لی مبتدئا یا سماعة ما هذا الذی کان بینک وبین جمالک ایاک ان تکون فحاشا او سخابا او لعانا فقلت والله لقد کان ذلک انه ظلمنی فقال ان کان ظلمک لقد اربیت علیه ان هذا لیس من فعالی ولا امر به شیعتی استغفر ربک ولا تعد قلت استغفر الله ولا اعود **شرح** السخاب بفتح سین بی نقطه وتشدید خای با نقطه والف وبای یک نقطه لغایت بلند آواز ان بفتح همزه بتقدیر لا است و خبر کان بیت ان در ان کان شرطیه است لام در لقد جواب قسم مقدر است ودال بر جزای شرطیه است نظیر ولو انهم آمنوا واتقوا لمثوبة من عند الله خیر بقرینه اینکه در جزای آن فا می باشد و جزا بی او وجه فعلیه می باشد اربیت براء بی نقطه و بای یک نقطه و یای دو نقطه در پائین بصیغه ماضی متکلم باب افعال است الفعال بکسر فا و عین بی نقطه والف جمع فعل بکسر فا و سکون عین کار را و بفتح فا کار ها که مخصوص کسی باشد **یعنی** روایت است از سماعه گفت داخل شدم بر جعفر صادق علیه السلام

پس گفت مرا برحالی که ابتدا کننده بود بانچنی که درجواب سوالی بود اسے سائره چیست اینکه بود میان تو
ومیان شتردار تو دور دار خود را ازینکه باشی لنهایت متجاوز از حد خود در گفتگو یا لنهایت مبتدا وارنه یا لغایة
لعنت کننده مردم پس گفتم بخدا قسم که هر آئینه بود آنچه گفتی بسبب آنکه اذظلم کرد مرا پس گفت بدرستیکه
که اگر بود اینکه ظلم ز . ترا هر آئینه بتحقیق زیاد کردی بر او ظلم را بدرستی که اینکه کردی نیست از جمله کارهای
من ، وامر نمی کنم باآن شیعه خود را بسبب یعنی که نهی می کنم استغفار کن صاحب کل اختیار خود را و برگرد دیگر باین
عمل گفتم استغفار میکنم الله تعالی را و برنمیگردم

باب صد و سی و دوم اصل باب من یتقی شره

شرح این باب مذمت کسی است که ترسیده شود از شر او درین باب چهار حدیث است **اول**

اصل ان النبی صلی الله علیه وآله بینا هو ذات یوم عند عائشة اذا استاذن علیه
رجل فقال رسول الله صلی الله علیه وآله بئس اخو العشیرة فقامت عائشة فدخلت
البیت فاذن رسول الله صلی الله علیه وآله للرجل **شرح** بدرستی که نبی صلے الله
علیه وآله میان اینکه او نشسته بود در اثنای روزی نزد عائشه ناگاه رخصت دخول بر او طلبید مردے
پس گفت رسول الله صلے الله علیه وآله بد یار صحبت یکدیگر است پس برخاست عائشه پس
داخل خانه اندرون شد پس رخصت دخول داد رسول الله صلے الله علیه وآله آن مرد را **اصل**
فلما دخل اقبل علیه رسول الله صلی الله علیه وآله بوجهه وبشره الیه یحدثه حتی اذا
فرغ وخرج من عنده قالت عائشة یا رسول الله بینا انت تذکر هذا الرجل بما ذکرته
به اذا قبلت علیه بوجهك وبشرك فقال رسول الله صلی الله علیه وآله
عند ذلك ان من شر عباد الله من یکره مجالسته لفحشه **شرح** با در بوجهه بری
تعدیه است وبشره مبتدا است البشر بکسر با وسکون شین با نقطه ورای بے نقطه کشادگی رو
الیه خبر مبتدا است وجمله حالیه است جمله حالیه دیگر است وبشرك عطف بر وجهك است
یعنی پس چون داخل شد آن مرد متوجه او کرد رسول الله صلے الله علیه وآله روی خود را
برحالیکه کشادگی روی رسول متوجه آن مرد بود سخن مے گفت با او تا آنکه چون فارغ شد
آنمرد یا فارغ شد رسول بیرون رفت آن مرد از نزد رسول گفت عائشه اے رسول الله
میان اینکه تو یاد میکردی آن مرد را بانچه یاد کردی او را بآن ناگاه متوجه او کردی روی
خود را برحال کشادگی روے خود را پس گفت رسول الله صلے الله علیه وآله نزد آن اعتراض
عائشه بدرستیکه از جمله بدترین بندگان الله تعالے کسی است که نفرت کرده مے شود از همنشینی
او برای تجاوز او از حد خود در گفتگو مراد این است که چون دراز زبان است برائے

مستحق باو توبہ کردم اگرچہ کردہ ملحق من بود **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیہ وآلہ شر الناس عند الله یوم القیمۃ الذین یکرمون اتقاء شرهم **شرح** یکرمون ببناء مجہول باب افعال یا تفعیل است اتقاء مفعول لہ است و اصل تا اول واو بود **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیہ وآلہ بدترین مردم نزد الله تعالی در روز قیامت جمعے اند کہ تعظیم کردہ مے شوند از ترس شر ایشان **سوم اصل** قال ابو عبد الله علیہ السلام من خاف الناس لسانہ فہو فی النار **شرح** گفت امام جعفر صادق علیہ السلام ہر کہ ترسند مردم از زبان او پس او در آتش جہنم است **چہارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیہ وآلہ شر الناس یوم القیمۃ الذین یکرمون اتقاء شرهم **شرح** مضمون این موافق حدیث دوم است

باب صد وسی وسوم اصل باب البغی

شرح این باب مذمت زیادہ روی مردم است و درین باب چہار حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیہ وآلہ ان اعجل الشر عقوبۃ البغی **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیہ وآلہ بدرستی کہ شتابان ترین باعتبار عقوبت زیادہ روی است باین معنے کہ اثر عقوبت آن در دنیا نیز ظاہر میشود **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیہ السلام قال یقول ابلیس لجنودہ القوا بینہم الحسد والبغی فانہما یعدلان عند الله الشرک **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت کہ میگوید ابلیس شیاطین را کہ لشکر او یند بیندازید میان بنی آدم رشک خوردن را و زیادہ روی را چہ بدرستی کہ آن دو ہمتائی مے کنند نزد الله تعالی شرک را در گناہ یعنی کہ نزدیک شرک اند **سوم اصل** عن مسمع ابی سیار ان ابا عبد الله علیہ السلام کتب الیہ فی کتاب انظر ان لا تکلمن بکلمۃ بغی ابدا وان اعجبتک نفسک وعشیرتک **شرح** روایت است از مسمع کہ کنیت او ابو سیار است کہ امام جعفر صادق علیہ السلام نوشت بسوے او در مکتوبے کہ باخبر باش کہ سخن مگوئی البتہ سخنی کہ در آن زیادہ روی باشد ہرگز ہر چند کہ بشگفت آورد باشد نفس تو و قبیلہ تو **چہارم اصل** قال امیر المومنین علیہ السلام ایہا الناس ان البغی یقود اصحابہ الی النار وان اول من بغی علی الله عناق بنت آدم فاول قتیل قتلہ الله عناق وکان مجلسہا جریبا فی جریب وکان لہا عشرون اصبعا فی کل اصبع ظفران مثل المنجلین فسلط الله علیہا اسدا کالفیل وذئبا کالبعیر ونسرا مثل البغل فقتلوہا وقد قتل الله الجبابرۃ علی افضل احوالہم وآمن ما کانوا **شرح** الجریب بفتح جیم وکسر رای بے نقطہ و یای دو نقطہ در پائین و بای یک نقطہ جیا قفیز و تفیز تعبیر عبارت از زمینی است کہ ہر ضلعی آن دہ دہ ذراع است المنجل بکسر میم و سکون نون و فتح جیم سر نیزہ کہ پہن باشد و جراحت آن وسیع باشد

ن بہمزہ والف افعل التفضیل است ومصدریہ است وکانوا ما است ومصدر بجای ظرف زمان
ت مثل راتیتہ مجنیٔ الحاج ومی تواند بود کہ بجای خود باشد برہر تقدیر نسبت این بما کانوا نسبت مجازی
ت یعنی گفت امیر المومنین علیہ السلام اے مردم بدرستی کہ زیادہ روے می کشاندیدان
را البوجی آتش جہنم وبدرستی کہ اول کسے کہ زیادہ روی کرد بر اللہ تعالی عناق بفتح عین بی نقطہ
ن والف وقاف دختر آدم بود بود جاے نشستن او چہار قفیز در چہار قفیز بود واو را در ہر دستے
ت انگشت ودر ہر انگشتی دو ناخن بود کہ مثل دو سر نیزہ بہن بود باین معنے کہ ہر ناخنی مثل سر نیزہ
پس مسلط کرد اللہ تعالے بر او شیری را مثل فیل وگرگے را مثل شتر وکرگسے را مثل استر
کشتند او را وتحقیق کشت اللہ تعالے متکبر از ابرہتر احوال ایشان واین تر وقت وجود ایشان

باب صد وسی وچہارم اصل باب الفخر والکبر

رح این باب مذمت خود ستائی ودعوی کمالیست کہ دیگرے آنرا ندادہ ودرین باب شش حدیث
ت **اول اصل** قال علی ابن الحسین صلوات اللہ علیہما عجبا للمتکبر الفخور الذی
بالامس نطفۃ ثم ہو غدا جیفۃ **شرح** عجبا بفتح عین بی نقطہ وفتح جیم وبا
نقطہ مصدر باب علم مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر عجبت عجبا بمعنی اینکہ تعجب کردم تعجبی
خبر مبتدای محذوفیست بتقدیر ہو للمتکبر وضمیر محذوف راجع بعجبا است ونحویان گفتہ اند
تواند بود کہ صفت عجبا باشد برای اینکہ چنانچہ فعل موصوف نمی شود غالب وجوبی آن نیز موصوف
شود وحذف فعل در امثال این مفعول مطلق واقامہ آن در مقام فعل واجب است یعنی
امام زین العابدین صلوات اللہ علیہ تعجب برای صاحب تکبر خود ستاست آنکہ بود دیروز
منی بعد از آن او فردا مردار نیست **دوم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
الحسب الافتقار والعجب **شرح** گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ آفت کمال
ستائی وخود پسندی است **سوم اصل** عن عقبۃ بن بشیر الاسدی قال قلت
جعفر علیہ السلام انا عقبۃ بن بشیر الاسدی وانا فی الحسب الضخم من قومی قال فقال ما تمن
بحسبک ان اللہ رفع بالایمان من کان الناس یسمونہ وضیعا اذا کان مومنا ووضع بالکفر من کان الناس یسمونہ شریفا اذا کان کافرا فلیس
فضل علی احد الا بالتقوی **شرح** الحسب بفتح حای بے نقطہ وفتح سین بی نقطہ وبا
نقطہ زادگی بمعنے بہائی کثیر دہمی شود بسبب مناقب پدران الضخم بفتح ضاد بانقطہ وسکون
خای بانقطہ بزرگ ما برای استفہام انکاری است یا نافیہ است اذا کان مومنا برای
ج مومن ظاہر لیست مثل منافقان چہ ایشان در تحت آیت یا ایہا الذین آمنوا داخل اند
بحقیقت ایمان نیستند چنانچہ بیشتر آید در باب صد وہفتاد وہفتم اذا کان کافرا برای

افراق سببے است از اہل حق کہ زلت ایشان باو فرمی شمرند یعنی روایت است از عقبہ بن بشیر
گفت گفتم امام محمد باقر علیہ السلام را من عقبہ بن بشیر اسدی ام و من در بزرگی منظم از قبیلہ
ام پس گفت امام کہ چہ منت مے گذاری بر ما بزرگی خود بدرستی کہ اللہ تعالی برتری
بسبب ایمان کسے را کہ مردم می نامیدند او را خسیس القدر و پست بود مثل ابوجہل پس نیست
ہیچ کس را بر ہیچ کس فضیلتی مگر بتقوی یعنی قوت ایمان اشارت است بقول اللہ تعالی
یا ایہا الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند اللہ
چہارم اصل قال ابو جعفر علیہ السلام عجبا للمختال الفخور و انما خلق من نطفة
ثم یعود جیفة و ہو فیما بین ذلک لا یدری ما یصنع بہ **شرح** عجبا بیان شد در شرح
حدیث اول این باب یعنی گفت امام محمد باقر علیہ السلام عجبی است برای صاحب تکبر و نازندہ
جز این نیست کہ مخلوق شدہ از آب منی بعد از آن مے شود مرداری و او در میان این مذکور شدہ
نمی داند کہ چہ کردہ می شود با او مثل آنکہ آیا از اہل بہشت است یا از اہل جہنم و کدام سبب
بسر می آید **پنجم اصل** اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ رجل فقال یا رسول اللہ
فلان بن فلان حتی عد تسعة فقال لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ اما انک عاشرہم
فی النار **شرح** آمد نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ مردی پس گفت اے رسول
اللہ من فلان پسر فلانم تا آنکہ شمرد نہ کس را از پدران خود کہ مشرک بودند یا اہل فخر و کبر بودند
پس گفت او را رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ آگاہ باش بدرستی کہ تو دہم ایشانے در آتش
جہنم بسبب افتخار بپدران ایشان **ششم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
آفة الحسب الافتخار **شرح** این حدیث بیان شد در شرح حدیث دوم

باب صد و سی و پنجم اصل باب القسوة

شرح القسوة بفتح قاف و سکون سین بے نقطہ سخت دلی یعنی این باب مذمت سختی است
درین باب سہ حدیث است **اول اصل** عن علی ابن عیسی رفعہ قال فیما ناجی اللہ عزوجل
بہ موسی علیہ السلام یا موسی لا تطول فی الدنیا املک فیقسو قلبک و القاسی القلب
منی بعید **شرح** روایت است از علی ابن عیسے بالا برد حدیث را تا امامی کہ روایت این حدیث
از او است گفت در جملہ آنچہ راز گفت اللہ عزوجل بآن با موسے علیہ السلام این است کہ اے موسی
دراز مکن در دنیا آرزوے خود را کہ سخت و بیرحم مے شود دل تو و حالانکہ سخت دل از من دور است
یعنی کہ از رحمت من دور است **دوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال اذا خلق
العبد فی اصل الخلق کافرا لم یمت حتی یحبب اللہ الیہ الشر فیقرب منہ فابتلاہ بالکبر

والحبرية فيسا قلبه وساء خلقه وغلظ وجهه وظهر فحشه وقل حياؤه وكشف الله ستره وركب المحارم فلم ينزع عنها ثم ركب معاصي الله وابغض طاعته ووثب على الناس لا يشبع من الخصومات فاسئلوا الله العافية واطلبوها منه **شرح** بیان اصل الخلق شد

در حدیث اول باب یحبب بصیغه مضارع غائب باب تفعیل است فیقرب بصیغه مضارع غائب معلوم باب حسن منصوب ومعطوف بر یحبب است یا بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است ومعطوف بر لم یمت است الجبریه بکسر جیم وسکون وکسر بای یک نقطه وبفتح جیم وفتح وسکون با وتشدید یای دو نقطه در پائین تجاوز از حد خود لم ینزع بنون وزای بانقطه وعین بی نقطه بصیغه مضارع غائب باب ضرب است ثم برای تعجب است یا برای تراخیست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون آفریده باشد الله تعالے بنده را در وقت خلق طینت بندگان کافر نمی میرد آن بنده تا آنکه محبوب کند الله تعالی بقضا وقدر خود وبسوی آن بنده بدی را پس نزدیک شود آن بنده نسبت بدی بمعنی اینکه مرتکب بدی شود پس مبتلا می کند الله تعالے او را بدعوی بزرگی از پیش خود وتجاوز از حد خود پس بیرحم می شود دل او وزبون مے شود خوی او وترش میشود روی او وآشکارا می شود زبان درازی او وکم میشود شرم او وبر می دارد الله تعالی پرده او را بامعنی که عیبهاے پنهان او بقضا وقدر الٰہی ظاهر می شود وبجا می آورد گناهان صغیره را باین روش که دلگیر نمی شود از آنها مراد اینست که بعنوان اصرار از او صادر میشود وبا وجود آن بجا می آورد کبائر مخالفت های الله تعالی را ودشمن می دارد فرمان برداری الله تعالی را وحمله بر دے مردم باین روش که سیر نمی شود از مباحثات با مردم پس دعا کنید الله تعالے را که عافیت از آن بلا دهد وطلب کنید آن عافیت را از الله تعالی

سوم اصل قال امير المومنين عليه السلام لمتان لمة من الشيطان ولمة من الملك فلمة الملك الرقة والفهم ولمة الشيطان السهو والقسوة **شرح** اللمة بفتح لام و تشدید میم یک دریافتن کسے دیگری را بتصرف او در آن دیگر لمتان یا فاعل فعل محذوف است بتقدیر یکون لمتان الفهم عمل بمقتضاے علم **یعنی** گفت امیر المومنین علیه السلام دو دریافتن است دریافتنی از شیطان و دریافتنی از فرشته پس دریافتن فرشته کسے را باعث نازکی دل وفهمیدگی است و دریافتن شیطان باعث نافهمیدگی وسختی دل است

باب صد وسی وششم اصل باب الظلم

شرح این باب مذمت ستمگاری است درین باب بست وسه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال الظلم ثلثة ظلم يغفره الله وظلم لا يغفره الله وظلم لا يدعه الله فاما الظلم الذی لا يغفره فالشرك واما الظلم الذی يغفره فظلم الرجل نفسه فيما بينه

وجه امنوا اما الظلم الذی لایدعه فالمداینة بین العباد **شرح** المداینة بالی سپ مفتوح است و یای دو نقطه در پایین و نون مکسوره یعنی دیوان کردن میان دو خصم و مراد اینجا آنچه سبب است که حق الناس است و باعث مواخذه است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که عیب سه قسم است **اول** عیبیکه رفع اثر آن موقوف است برای آمرزش الله تعالی و آن را می آمرزد الله تعالی برای هر که خواهد **دوم** عیبیکه رفع اثر آن موقوف است بر آمرزش الله تعالی و آن را نمی آمرزد الله تعالی **سوم** عیبیکه اثر آن موقوف بر آمرزش الله تعالی نیست بلکه موقوف برای او الله تعالی و قطع فضل او می ماست و آن را وانمی گذارد الله تعالی یعنی که البته دیوان آن را در روز قیامت یا در دنیا می کند چنانچه مثال این می آید در حدیث سوم این باب پس اول آن عیبی که نمی آمرزد آن را پس شرک است چنانچه گفته در سوره نسا ان الله لا یغفر ان یشرک به و اما آن عیب که می آمرزد آن را برای هر که خواهد پس ستم مرد است خودش را در آنچه میان او و الله تعالی است باستثنای که حق الناس نیست چنانچه گفته در سوره نسا و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و اما آن عیبی که وانمی گذارد آن را پس حق الناس است که باعث دیوان الله تعالی است میان بنده ها گرفتن حق از ظالم و دادن بمظلوم چنانچه در آیت حدیث آمده است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل ان ربک لبالمرصاد قال قنطرة علی الصراط لایجوزها عبد بمظلمة **شرح** المظلمة بفتح المیم و سکون ظای بالنقطه و کسر لام آنچه از مردم نزد اینکس است بستم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عزوجل در سوره الفجر بدرستیکه صاحب کل اختیار تو هر آینه در کمین گاه است گفت پلیست بر راه بهشت که نمی گذرد از آن هیچ بنده که با او حق الناس باشد چند آنکه گرفته از او نشده و یا صاحبش راضی نشده **سوم اصل** عن شیخ من النخع قال قلت لابی جعفر علیه السلام انی لم ازل والیا منذ من الحجاج الی یومی هذا فهل لی من توبة قال فسکت ثم اعدت علیه فقال لا حتی تودی الی کل ذی حق حقه **شرح** روایت است از پیرمردی از جماعه نخع بفتح نون و فتح خای بالنقطه و عین بی نقطه که قبیله ای مشهور است گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلام را بدرستیکه من همیشه حاکم بوده ام از زمان حجاج تا امروز که در آنم پس آیا برای من بازگشتی از جانب الله تعالی از گناهان من هست راوی گفت پس امام ساکت شد بعد از آن برگردانیدم بر او همان سوال را پس گفت نه تا آنکه تسلیم کنی بسوی هر صاحب حق حق او را **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من مظلمة اشد من مظلمة لا یجد صاحبها علیها عونا الا الله **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ حق الناس سخت تر باعتبار دیوان آن

از حق الناس کہ ظلمی یابد صاحب آن مددے گر اللہ تعالی را باین معنی کہ صاحبش در دنیا انتقام نمی کشد و کسے را مدد گار خود ظلمی کند تا وقتے کہ قاضی خدا باشد **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام قال لما حضر علی ابن الحسین صلوات اللہ علیہما الوفاۃ ضمنی الی صدرہ ثم قال یا بنی اوصیك بما اوصانی بہ ابی علیہ السلام حین حضرتہ الوفاۃ وبما ذکر ان اباہ علیہ السلام اوصاہ بہ قال یا بنی ایاك وظلم من لا یجد علیك ناصرا الا اللہ **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت چون حاضر شد امام زین العابدین صلوات اللہ علیہ را وفات چسبانید مرا بسینۂ خود بعد از آن گفت اے پسرک من سفارش می کنم ترا بانچہ سفارش کرد مرا بآن پدرم امام حسین علیہ السلام وقتے کہ در کربلا حاضر شد او را وفات و بانچہ پدرم مذکور کرد آنرا کہ پدرش امیر المومنین علیہ السلام سفارش کردہ او را بآن امام زین العابدین گفت اے پسرک من دور دار از یک دیگر خود را و ستم کسے را کہ ظلمی یابد بر تو مددگاری را مگر اللہ تعالے باین معنی کہ انتقام را با اللہ تعالے وامی گذارد و بکسے اظہار درد دل نمی کند **ششم اصل** قال امیر المومنین صلوات اللہ علیہ من خاف القصاص کف عن ظلم الناس **شرح** گفت امیر المومنین صلوات اللہ علیہ ہر کہ ترسید از دیوان و باز خواست مرصاد چنانچہ گذشت در حدیث سوم این باب خود دارے کرد از ستم مردم **هفتم اصل** قال ابو عبد اللہ علیہ السلام من اصبح لا ینوی ظلم احد غفر اللہ لہ ما اذنب ذلك الیوم ما لم یسفك دما او یاكل مال یتیم حراما **شرح** مراد بغفران ذنب اینجا توفیق اینست کہ سر نزند از او ذنبے کہ بتوبہ مغفور نشود مثل اصرار بر کبیرہ ما در ما اذنب مصدریہ غیر زمانیہ است الاذناب صاحب ذنب شدن ذلك الیوم ظرف اذنب است ما در ما لم یسفك ظرف لا ینوی است یا ظرف اصبح است و مقصود بیان اینست کہ عدم قصد ظلم وقتے باعث این توفیق می شود کہ مسبوق بقتل حرام یا اکل مال یتیم حرام نباشد حراما حال از کل واحد از سفك دم و اکل مال یتیم است و اول احتراز است از قصاص و دوم احتراز است از اکل بمعروف یعنی گفت امام جعفر صادق علیہ السلام ہر کہ صبح کند بر حالی کہ قصد نکند ظلم ہیچ یک را غالب اینست کہ سے آمرزد اللہ تعالی برای او گناہگارے را او را در آن روز بشرط اینکہ صادر نشدہ باشد از او پیش از آن صبح ریختن خونے کہ حرام باشد یا خوردن مال یتیمی کہ حرام باشد **هشتم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ من اصبح لا یہم بظلم احد غفر اللہ لہ ما اجترم **شرح** ما اینجا مصدریہ و موصولہ می تواند بود الاجترام بجیم و رای بی نقطہ اکتساب گناہ یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ہر کہ صبح کند بر حالے کہ قصد ندارد ظلم ہیچ یک را سے آمرزد اللہ تعالی برای او اکتساب گناہ او را بیان این شد در شرح حدیث

نهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من ظلم مظلمة اخذ بها في نفسه او في
ماله او في ولده شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر کس که
ستمی کند حق الناس باشد گرفتار میشود بآن ستمگر در خودش یا در مالش یا در فرزندش
میشود و حدیث سیزدهم این باب دهم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله اتقوا
فانه ظلمات يوم القيامة شرح گفت رسول الله صلى الله عليه وآله پرهیز کنید ظلم بر مردم
چه بدرستی که آن باعث تاریکیهای روز قیامت است یازدهم اصل قال رسول الله
صلى الله عليه وآله اتقوا الظلم فانه ظلمات يوم القيامة شرح این موافق سابقست دوازدهم
اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال ما من احد يظلم بمظلمة الا اخذه الله بها في نفسه
وماله واما الظلم الذي بينه وبين الله فاذا تاب غفر له شرح روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست هیچ یک که ستم کند بحق الناس مگر آنکه گرفتار می کند او را الله
تعالی بآن خواه توبه کرده باشد و خواه نه در خودش و مالش ذکر اینها بر سبیل مثال است بقرینه
حدیث آینده و اما ستمی که میان او و میان الله تعالی است پس چون توبه کند آمرزیده میشود
برای او خواه شرک و خواه غیر شرک سیزدهم اصل عن عبد الاعلى مولى آل
سام قال ابو عبد الله عليه السلام مبتدئا من ظلم سلط الله عليه من يظلمه او على عقبه
قال قلت هو يظلم فيسلط الله على عقبه او على عقب عقبه فقال ان الله عز وجل يقول
وليخش الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا خافوا عليهم فليتقوا الله وليقولوا قولا
سديدا شرح روایت است از عبد الاعلی که منسوب بآل سام است گفت که گفت امام
جعفر صادق علیه السلام بر حالی که ابتدا کننده بود و نبود در مقابل سخن کسی هر که ستم کند بر کسی مسلط
میکند الله تعالی بر او کسی را که ستم کند او را یا مسلط میکند بر فرزندان او یا مسلط میکند بر فرزند
او راوی گفت گفتم بر سبیل استفهام تعجبی که او ستم کند پس مسلط میکند الله تعالی بر فرزندان او یا بر فرزند
فرزند او پس گفت برای دفع تعجب بدرستی که الله عز وجل می گوید در سوره نسا و باید بترسند
اگر واگذارند بعد از خود شان فرزندانی را که ضعیف باشند و دفع ستم از خود نتوانند کرد میترسند
بر ایشان که مبادا که کسی ستمی بر ایشان کند پس باید که پرهیز کنند از عذاب الهی و باید که گویند
سخنی را که درست است مخفی نماند که رفع تعجب بدلیل انی کرد و لم آن آزمایان بخرد می تواند بود که
ستم بر فرزندان انتقام داشته باشد برای ایشان بر دستی که ایشان راضی شوند و انتقام باشد
نسبت به پدر ایشان چهاردهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله
عز وجل اوحى الى نبي من انبيائه في مملكة جبار من الجبابرة ان ائت هذا الجبار

نقل له انی لم استعملك علی سفك الدماء واتخاذ الاموال وانما استعملتك لتکف عنی اصوات المظلومین فانی لن ادع ظلامتهم وان کانوا کفارا **شرح** الظلامة بضم ظاے با نقطه و تخفیف لام آنچه از مردم در نزدیک اینکس است بستم **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستے که الله عز وجل وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران خود که در مکان متکبرے از متکبران بود که برو نزد این متکبر پس بگو او را از جانب من بدرستے که من حاکم نکردم بقضا و قدر خود ترا براے ریختن خونها و گرفتن مالها براے خود و جز این نیست که حاکم کردم ترا براے این که باز داری از من آوازهای مظلومان را چه بدرستی که من هرگز نمی گذارم انتقام واستخے مظلمه ایشان را هرچند که کافران باشند مراد اینست که پادشاہے با کفر و شرک مستمر می ماند و با ظلم بر مردم مستمر نمی ماند پس اگر ترک ظلم نکنے پادشاہی تو برہم خواہد خورد

پانزدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من اکل مال اخیه ظلما ولم یؤده الیه اکل جذوة من النار یوم القیمة **شرح** الجذوة بفتح وضم وکسر جیم وسکون ذال بے نقطه پاره آتش یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت ہر که خورد مال برادر نسبی خود را از روی ستم و واپس نه دهد مظلمه آن را بسوی او می خورد پاره از آتش را در روز قیامت جاے مال دیگران

شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال العامل بالظلم والمعین له والراضی به شرکاء ثلثتهم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حاکمے که با ظلم حکومت کند وکسی که مددگار او باشد وکسی که راضی باشد بکردار او شریک اند در عذاب ہر سه ایشان

هفدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان العبد لیکون مظلوما فما یزال یدعو حتی یکون ظالما **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بدرستے که بنده ہر آئینه گاہے می باشد مظلوم پس ہمیشه نفرین بر ظالم خود مے کند تا می شود ظالم بسبب تجاوز از حد نفرین مثل اینکه راضی بقضاے الہی در تاخیر اجابت نفرین نشود یا مثل اینکه براے اندک ظلمی طلب فناے فرزندان ظالم و قبیله ظالم و مانند آنها کند

هجدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من عذر ظالما بظلمه سلط الله علیه من یظلمه وان دعا لم یستجب له ولم یأجره الله علی ظلامته **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت ہر که معذور دارد ظالمی را در ظلم او چنانچه میگویند سبب این ظلم معامله پیش نمی رود مسلط می کند الله تعالی بر او کسی را که ظلم کند او را و اگر دعا کند براے دفع ظلم از خود مستجاب نمی شود براے او و مزد نمی دهد او را الله تعالے بسبب مظلمه او بانمعنی که عوض ندہد در آخرت و این منافات ندارد با این که انتقام از ظالم

او کشیده شود چنانچه ظاہر شد از حدیث اول این باب **نوزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال ما انتصر الله من ظالم الا بظالم وذلک قوله عزوجل وکذلک نولی بعض الظالمین
بعضا **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام را وے گفت که گفت انتقام نکشیده
الله تبارک وتعالے از ستمگارے در دنیا مگر بستمگارے دیگر واین مضمون قول الله تعالی است در
سوره انعام قال النار مثواکم خالدین فیها الا ما شاء الله ان ربک حکیم علیم وکذلک یعنی گوید الله تبارک
وتعالے اولیائی شیاطین را که آتش جہنم جاے شما ست بر حالیکه خالدان باشید در آن آتش غیر
آنچه خواست الله تعالے در حق شما از انواع عذاب که مختلف نمے شود در شدت وضعف
باختلاف استحقاق شما بیان ما شاء الله اینکه بدرستے که صاحب کل اختیار تو رعایت کننده مصلحت
است بغایت دانا است بقدر استحقاق ہر کسی ونیز آن انواع عذاب در جہنم که ذکر الله بر خلود جہنم است
انتقام می کشیم در دنیا ہمیشه از بعض ظالمان ببعضے دیگر درین حدیث اشارت است باینکه
الا در الا ما شاء الله بمعنے غیر است چنانچه موافق مذہب بعض نحویانست که شمار کرده اند در الا
ہرگاه بمعنے غیر باشد اینکه موصوف آن جمع باشد ونه اینکه موصوف آن مذکور باشد صریحا چه
الا اینجا صفت مفعول مطلق محذوف است لیکن چون آن مفعول مطلق نزاے تاکید
است در حکم مذکور است واشاره الیه کذلک ما شاء الله است یعنے که چنانکه جزای خالدین
سواے خلود انواع تعذیب در جہنم است ہمچنان براے ایشان انتقام در دنیا بسبب
تسلیط ظالمان بعضے بر بعضی ہست **بستم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه
وآله من ظلم احدا ففاته فلیستغفر الله له فانه کفارة له **شرح** گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله ہر که ظلم کند یکی را پس فوت شود از آن مظلوم یعنی نتواند از مظلمه بیرون آید پس باید که طلب
آمرزش کند از الله تعالے براے آن مظلوم چه بدرستی که آن استغفار کفاره ظلم است براے ظالم
مخفی نماند که از جمله استغفار اینست که تصدق کند از جانب مظلوم مالی را که بظلم گرفته **بیست و
یکم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اصبح ولا یہم بظلم احد غفر الله
له ما اجترم **شرح** مضمون الاخیر ظاہر است و راے بی نقطه مشدد از باب افتعال کسب گناه و مضمون این
ظاہر شد از شرح حدیث ہشتم این باب **بیست و دوم اصل** دخل رجلان علی
ابی عبد الله علیه السلام فی مدارأة بینهما ومعاملة فلما ان سمع کلامهما قال اما انه
ما ظفر احد بخیر من ظفر بالظلم اما ان المظلوم یاخذ من دین الظالم اکثر مما یاخذ
الظالم من مال المظلوم ثم قال من یفعل الشر بالناس فلا ینکر الشر اذا فعل به اما انه
انما یحصد ابن آدم ما یزرع ولیس یحصد احد من المر حلوا ولا من الحلو مرا فاصطلح

الرجال قبل ان یقوموا **شرح** المداراة بدال بی نقطه و راے بی نقطه و فتح همزه مدافعه در خصومت آن بفتح همزه و تخفیف نون زائده برای تاکید اتصال است ظفر بظاے با نقطه و فا و راے بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است الظفر بالفتح ظا و فتح فا مطلب رسیدن و در تجبیر از قبیل با در بالظلم نیست بلکه اول برای آلت مجازی است مثل قام زید بقیام حسن و دوم صله ظفر است و من بکسر میم صله افعل التفضیل است یا برای اول صله ظفر است و دوم برای آلت حقیقی است و من برای تعلیل است و متعلق بظفر است ظلم مصدر مبنی برای فاعل است و بنابر احتمال اول می توانند بود که مصدر مبنی برای مفعول باشد و حاصل همه یکی است اما ان المظلوم تا آخر استیناف بیانی سابق است نعل بصیغه مجهول باب منع است یعنی داخل شدند و مرد بر امام جعفر صادق علیه السلام در منازعه که میان ایشان بود در معامله پس چون شنید سخن ایشان را امام گفت آگاه باشید بدرستی که ظفر نیافته هیچ یک بظفرے که بهتر باشد از ظفر بظلم دیگرے بر عکس یا این آنچه آگاه باشید بدرستی که مظلوم میگیرد از عمل صالح ظالم بیشتر که می گیرد ظالم از مال مظلوم تعبیر از آن امام گفت هر که کند بدی را بمردم پس باید که غریب نشمرد بدی را چون کرده شود با او مراد اینست که باید دانست که دین ظالم می‌رود انتقام نیز در دنیا از او کشیده می شود آگاه باشید بدرستی که شان اینست که جز این نیست که می درود فرزند آدم آنچه را که می کارد نیست اینکه درود یکی از تخم تلخ بر شیرین را و نه از تخم شیرین بر تلخ را پس با هم صلح کردند آن دو مرد پیش از اینکه برخیزند **بیست و سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من خاف القصاص کف عن

ظلم الناس **شرح** این ظاهر شد از شرح حدیث ششم این باب

باب صد و سی و هفتم اصل باب اتباع الهوی

شرح الهوی بالفتح با تخفیف واو و الف مقصوره خواهش نفس و اکثر در خواهش بد مستعمل میشود چنانچه اینجا است یعنی این باب در مذمت پیروی خواهش نفس است و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول احذروا اهواءکم کما تحذرون اعداءکم فلیس شیء اعدی للرجال من اتباع اهوائهم وحصائد السنتهم **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت حذر کنید از خواهش هاے نفس خود چنانچه حذر می کنید از دشمنان خود چه نیست چیزے دشمن تر برای مردمان از پیروی خواهش های نفس خود شان و درو کرده ها یعنی زبانهای ایشان باین معنی که باز در پیروی خواهش نفس و سخن نامربوط بیشتر از ضرر هر دشمن است **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله یقول الله عز و جل و عزتی و جلالی و عظمتی و کبریائی و علوی

وارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هواه علی هوای الا شتتت علیه امره ولبست علیه دنیاه وشغلت قلبه بها ولم اؤته منها الا ما قدرت له وعزتی وجلالی وعظمتی ونوری وعلوی وارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هوای علی هواه الا استحفظته ملائکتی وکفلت السموات والارضین رزقه وکنت له من وراء تجارة کل تاجر واتته الدنیا وهی راغمة **شرح** بعض این حدیث گذشت در باب شصت و دوم یعنی گفت رسول الله صلے الله علیه وآله که می گوید الله عزوجل که قسم بہ بی‌ننگی خودم و بی‌عیبی خودم و بزرگی خودم و راہ نمائی خودم مردم را بارسال رسل وتعیین ائمہ و بالائی خودم از حد رسا بندگان و بلندی مرتبہ خودم از انتفاع بطاعات بندگان که ترجیح نمی دهد بنده خواہش نفس خود را بر آنچہ من تکلیف کرده‌ام او را بآن مگر آنکہ پراگنده و بے سامان میکنم بر او کار او را و بہ سر در کم مے کنم بر او کار او را و سر در کم می کنم بر او کار دنیا ے او را و مشغول مے کنم دل او را بکار دنیا که از یاد من غافل شود و نمیدہم او را از دنیا چیزے که از آن منتفع شود مثل خورش و پوشش مگر آنچہ تقدیر کرده‌ام برا ے او خواه کم و خواه زیاده و قسم بہ بی‌ننگی خودم و بی‌عیبی خودم و بزرگی خودم و راہ نمائی خودم و بالائی خودم و بلند ے مرتبہ خودم که ترجیح نمی دہد بنده آنچہ را که من تکلیف کرده‌ام او را بآن بر خواہش نفس خود مگر آنکہ نگہبان او مے کنم فرشتگان خود را وضامن مے کنم آسمانہا و زمین ہا را که رزق او را باو رسانند بے تعب و می باشم من برای او در پس سودا ے ہر سوداگری مراد اینست که من برای او سودا می کنم و نفعی که برای او حاصل می کنم مثل نفع جمیع سوداگر انست بر ذمتے که برای او سودا می کرده باشند **سوم اصل** قال امیر المومنین صلوات الله علیه انما اخاف علیکم اثنتین اتباع الھوی وطول الامل اما اتباع الھوی فانه یصد عن الحق واما طول الامل فینسی الاخرة **شرح** گفت امیر المومنین صلوات الله علیه جز این نیست که می ترسم بر شما دو خصلت را اول پیروی خواہش نفس و دوم درازی آرزو اما پیروی نفس پس بدرستے که آن منع می کند از پیروی حق که علم باشد واما درازی آرزو پس فراموش مے سازد آخرت را **چہارم اصل** قال لی ابو الحسن علیه السلام اتق المرتقی السهل اذا کان منحدره وعرا قال وکان ابو عبد الله علیه السلام یقول لا تدع النفس وهواها فان هواها فی رداها وترک النفس وما تھوی اذاها وکف النفس عما تھوی دواؤها **شرح** اتقی بصیغہ افعل التفضیل مشتق از منبی از برا ے مفعول است و مبتدا است المرتقی بفتح قاف بصیغہ اسم مکان باب افتعال فراز السهل مرفوع و خبر مبتدا است و میتواند بود که اتقی بتشدید تای مفتوحہ بصیغہ مضارع متکلم وحده از باب افتعال باشد و السهل منصوب وصفت المرتقی باشد المنحدر بفتح دال بصیغہ اسم مکان باب انفعال نشیب الوعر بفتح واو و سکون

ماخوذ از شرح اصول کافی

وکسر عین بی نقطه ورای بی نقطه ناهموار است یعنی گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام باحذر ترس از آنست که هموار باشد چون باشد نشیب آن ناهموار اشارت است باینکه اگرچه پیروی هوا است نفس هموار است اما عاقبت ناهموار دار دو امام گفت و امام جعفر صادق علیه السلام مے گفت مگذار نفس را با خواهش آن چه بدرستے که خواهش آن در هلاک آنست یعنی که باعث هلاک آخرت را می خواهد چنانچه گفته در سوره یوسف ان النفس لامارة بالسوء و واگذاشتن نفس با کچه مے خواهد باعث زیادتی مرض نفس است و باز داشتن نفس از آنچه مے خواهد دوای نفس است

باب صد و سی و هشتم اصل باب المكر والغدر والخديعة

شرح المکر بفتح میم و سکون کاف و رای بی نقطه مصدر باب نصر باطل برنگ حق وا نمودن و مکر در اصل بمعنی گل از منی است که بآن چیزها را سرخ مے کنند الغدر بفتح غین با نقطه و سکون دال بے نقطه و رای بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب و علم بیوفائی الخديعة بفتح خاے با نقطه وکسر دال بے نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و عین بے نقطه اسم مصدر باب منع آزار کسی از راهی که او نداند خواه بعنوان مکر و خواه بغیر آن یعنی این باب مذمت رنگ کردن و بیوفائی و فریب است و درین باب پنج حدیث است **اول اصل** قال امير المؤمنين صلوات الله عليه لولا ان المكر والخديعة في النار لكنت امكر الناس **شرح** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اگر نه این مے بود که رنگ کردن باطل برنگ حق و فریب مردم در آتش جهنم است با صاحبش هر آینه مے بودم رنگ کننده تر مردم این کلام در رد کلام جمعی است که معاویه را صاحب تدبیری شمرده اند بسبب مکر او **دوم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله ليس منا من ماكر مسلما **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نیست از ما اهل اسلام کسی که مکر کند با مسلمانی **سوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن قريتين من اهل الحرب لكل واحدة منهما ملك على حدة اقتتلوا ثم اصطلحوا ثم ان احد الملكين غدر بصاحبه فجاء الى المسلمين فصالحهم على ان يغزو معهم ملك المدينة فقال ابو عبد الله عليه السلام لا ينبغي للمسلمين ان يغدروا ولا يأمروا بالغدر ولا يقاتلوا مع الذين غدروا ولكنهم يقاتلون المشركين حيث وجدوهم ولا يجوز عليهم ما عاهد عليه الكفار **شرح** ملك المدينة مضاف و مضاف اليه است و ملك بفتح میم وکسر لام است و المدینه بفتح میم وکسر دال بے نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین بصیغه اسم مفعول معتل العین باب ضرب است الدین بکسر دال و سکون یا استعلا و قهر و غلبه و بفتح دال خوار کردن و مے تو اند بود که المدینة

بضم میم وفتح دال وتشدید یای مفتوحه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل باشد ماخوذ از دین بفتح دال و سکون یا بمعنی خواری وحاصل همه یکی است ومراد غدر کرده شده است وموصوف المدینة محذوف است بتقدیر ملک القریة المدینة یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از دو جمع مردم از کافران حربی هر یکی از آن دو جمع را پادشاهی است جداگانه باهم جنگ کردند بعد از ان صلح کردند بعد از ان پدر ستی که یکی از ان دو پادشاه بی وفائی کرد با یار خود باین روش که آمد بسوی مسلمانان پس صلح کرد با مسلمانان برین نهج که جنگ کند باتفاق مسلمانان با پادشاه آن جمع که غدر کرده شده اند پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام سزاوار نیست مسلمانان را که بی وفائی کنند ونه امر کنند دیگران را به بی وفائی ونه آنکه جنگ کنند باتفاق آن جماعت که بی وفائی کردند ولیکن مسلمانان جنگ می کنند با آن مشرکان که صلح نکرده اند با مسلمانان هر جا که یابند آن مشرکان را ور وانیست بر مسلمانان آنچه پیمان کردند بر آن کافران باهم مراد اینست که صلح مسلمانان با این طائفه که بی وفائی کرده اند باعث این نمی شود که مسلمانان را احترام باشد جنگ با آن طائفه دیگر که غادران با ایشان صلح کرده اند بلکه هر وقت وهر جا که میسر شود جنگ می کنند با آن طائفه دیگر حاصل اینست که صلح مسلمانان با جمعی که صلح کردند با طائفه لازم ندارد صلح مسلمانان را با آن طائفه **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله یجیئ کل غادر بامام یوم القیمة مائلا شدقه حتی یدخل النار **شرح** یا در بامام صله غادر است وبامام ظرف لغو است ومتعلق بغادر است ومراد امام حق است یا با بمعنی مع است وبامام ظرف مستقر است ومراد با امام امام ضلالت است که سردار عهد شکنان است وحاصل هر دو یکی است ومراد با مدن کسی است که بعهدیکه در محکمات کتب الٰهی شده ومؤکد بوصایای انبیا برای اوصیای خود شده که اختلاف وپیروی ظن وخود رائی نباید کرد وپیرو امام عالم بجمیع احکام الٰهی باید بود وفا نکرده پس پیروی امام ضلالت کرده الشدق بکسر شین بالنقطه وسکون دال بی نقطه جانب دهن وکجی جانب دهن علامت اینست که در دنیا استهزا بآیات الله تعالی کرده بتاویلات کج یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله می آید هر بیوفا با امامی در روز قیامت بر حالیکه کج باشد جانب دهن او تا آنکه داخل می شود در آتش جهنم **پنجم اصل** قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ذات یوم وهو یخطب علی المنبر بالکوفة یا ایها الناس لولا کراهیة الغدر کنت من ادهی الناس الا ان لکل غدرة فجرة ولکل فجرة کفرة الا وان الغدر والفجور والخیانة فی النار **شرح** ادهی بدال بی نقطه افعل التفضیل معتل اللام باب ضرب است الدهی بفتح دال وسکون ها کسی را ببلا انداختن وکمال بزرگی واد ل اینجا بنا سبب تمرا ست

ماخوذ از شرح اصول کافی

غدرة بفتح غین بانقطه و سکون دال بی نقطه و رای بی نقطه و تای وحدت است الکفرة بفتح و ضم کاف و سکون فا و رای بی نقطه و تای وحدت یک پوشانیدن حق از صاحب حق یعنی خیانت و ندادن امانت بصاحبش یعنی گفت امیر المومنین صلوات الله علیه در ساعتی که میان رد زیبی بود بر ما بیکه او خطبه می گفت بالای منبر در کوفه که ای مردم اگر نه نخواستن بی وفائی بعهد خدا و رسول می بود می بودم از جمله بلا بر سر دشمن آورنده تر مردم آگاه باشید بدرستی که یکی بیوفائی لازم دارد یک بی پروائی را در معاصی و هر یکی پروائی در معاصی لازم دارد یک خیانت با خدا و رسول را آگاه باشید بدرستی که بی وفائی و بی پروائی در معاصی و خیانت در آتش جهنم است با صاحبش

باب صد و سی و نهم اصل باب الکذب

شرح این باب مذمت دروغ است درین باب بست و دو حدیث است **اول اصل**
عن ابی النعمان قال قال ابو جعفر علیه السلام یا ابا النعمان لا تکذب علینا کذبة فتسلب الحنیفیة ولا تطلبن ان تکون راسا و تکون ذنبا ولا تستأکل الناس بنا فتفتقر فانک موقوف لا محالة و مسئول فان صدقت صدقناک وان کذبت کذبناک **شرح** شبیه باین گذشت در حدیث ششم باب صدق و هفدهم فتسلب بصیغه مجهول مخاطب باب ضرب است و منصوب است و نایب فاعل ضمیر مستتر است که مفعول اول است الحنیفیة منصوب و مفعول دوم است ذنبا بکسر ذال بانقطه و سکون همزه و بای یک نقطه است یعنی روایت است از ابو النعمان گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای ابو النعمان دروغ مبند بر ما یک تا مباد که بر طرف کرده شود از تو ملت اسلام و طلب مکن سرکردگی را تا مباد که باشی گرگ مردم خوار و مخور مال مردم را بوسیله ما بغلو در مدح و گفتن آنچه ما در خود نمی گوییم مثل دعوی علم ائمه بالغیب تا مباد که تهیدست شوی بدرستی که وا داشته میشوی در قیامت ناچار و پرسیده می شوی از دعوی علم ما بغیب مثلا پس اگر راست گفتی تصدیق می کنم ترا و اگر دروغ گفتی تکذیب می کنم ترا **دوم اصل**
قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یقول لولده اتقوا الکذب الصغیر منه والکبیر فی کل جد و هزل فان الرجل اذا کذب فی الصغیر اجترأ علی الکبیر اما علمتم ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال ما یزال العبد یصدق حتی یکتبه الله صدیقا وما یزال العبد یکذب حتی یکتبه الله کذابا **شرح** امام زین العابدین صلوات الله علیه می گفت با ولاد خود که پرهیز کنید دروغ کوچک را از دروغ و بزرگ را در هر جد و خوش طبعی چه بدرستی که مرد چون دروغ گوید در کوچک جرأت بهم میرساند بر دروغ

و در بزرگ آید انستید که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که گاهی میشود اینکه مدام بنده راست میگوید تا آنکه می نویسید او را الله تعالی بغایت راستگو و بر عکس آن بغایت دروغگو **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز و جل جعل للشر اقفالا و جعل مفاتیح تلک الاقفال الشراب و الکذب اشر من الشراب **شرح** شر در اول صفت مشبهه و در دوم افعل التفضیل است و من تفضیلیه است یا صفت مشبهه است و من تعلیلیه و بنابر اول مراد بالکذب کذب بر الله تعالی و رسول او و ائمه علیهم السلام و باین اشارت کرده مصنف رحمه الله تعالی که حدیث چهارم و پنجم را متصل باین ذکر کرده و بنابر دوم مراد بالکذب می تواند بود که مطلق دروغ باشد الشراب بفتح شین بالنقطه و تخفیف رای بی نقطه و الف و بای یک نقطه آنچه آشامند مراد اینجا آشامیدنی مسکر است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه الله عز و جل گردانیده برای شر قفلها مثل نماز که نهی از فحشا می کند و گردانیده کلیدهای آن قفلها را شراب و دروغ بر خدا و رسول و ائمه در فتواها از روی ظن که بدتر از شراب مسکر است یا مراد اینست که دروغ بدی است که باعث آن میشود شراب **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الکذب هو خراب الایمان **شرح** الخراب بفتح خای بالنقطه و تشدید رای بی نقطه و الف و بای یک نقطه بصیغه مبالغه باب نصر بغایت ویران کننده **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه آن دروغ که عمده است باین معنی که بدتر است از شراب چنانچه گذشت در حدیث سابق و صاحبش ملعون است چنانچه می آید در حدیث دهم آن دروغیست که بغایت ویران کننده ایمان است باین معنی که آن کذب بر خدا و رسول است چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث آینده **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکذب علی الله و علی رسوله من الکبائر **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دروغ بر الله تعالی و بر رسول او از جمله گناهان کبیره است اشارت است باینکه دروغهای دیگر صغیره است مخفی نماند که مراد بکذب اینجا مخالف حق است خواه مخالف واقع نیز باشد و خواه نه لیکن شامل حکم از روی ظن است و بیان میشود در شرح حدیث هفتم این باب و در شرح حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سوم **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان اول من یکذب الکذاب الله عز و جل ثم الملکان اللذان معه ثم هو یعلم انه کاذب **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت اول کسی که تکذیب می کند بغایت دروغگو در دعوی ایمان را که محکمات قرآن بر زبان اوست و مخالفت آنها می کند چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده که الله تعالی است بعد از آن دو فرشته که با اویند بعد از آن خودش اشتباه ندارد در اینکه دروغ می گوید

در دعوی ایمان بخلاف تابعان او که ایشان را شبهات پیش آمده **هفتم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الکذاب تهلك بالبینات وتهلك اتباعه بالشبهات **شرح** الکذاب بفتح کاف وتشدید ذال با نقطه بنهایت دروغگو در دعوی ایمان و آن شامل پیشوایان ضلالت و تابعان ایشان است لیکن مراد اینجا کسی است که مبالغه در کذب او بیشتر است پس مخصوص پیشوایانی است از قریش که با وجود علم بمحکمات کتاب و سنت مخالفت آنها کردند تهلك هر دو جا بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است التهلک بنهایت هالک شدن و میتواند بود که هر دو جا یا در دوم بصیغه مضارع غائب باب ضرب ومنع وعلم باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بدرستی که بنهایت دروغگو در دعوی ایمان بنهایت جهنمی شد بسبب پیروی بیاسے هوای نفس که ظاهر البطلان است چه مخالف است صریحا با محکماتے که بزبان ایشان نیست اشارت است بقول الله تعالی در سوره شعرا فکبکبوا فیها هم والغاوون و مذکور شد در حدیث چهارم باب صد و نوزدهم **هشتم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان اية الکذاب بان یخبرك خبر السماء والارض والمشرق والمغرب فاذا سألته عن حلال الله وحرامه لم یکن عنده شیء **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام مے گفت بدرستی که علامت بنهایت دروغگو که دعوی علم الغیب مے کند بسبب مکاشفه باین حاصل می شود که خبر می دهد ترا بسبب مکاشفه خبر آسمان و زمین و مشرق و مغرب پس چون سوال کنی او را از مسئله حلال الله تعالے و حرامش نباشد نزد او چیزے از علم اشارت است باینکه حیلت در اول سہے تواند کرد و در دوم عاجز مے شود و اقرار بجهل خود مے کند **حکایت** یکے از صوفیه دعوی علم الغیب بسبب مکاشفه کرد گفتم اگر راست می گوئی در حقه کاغذی نوشته مے گذارم و سر آنرا مهر می کنم بر دشته که حیلت در آن نرود و تسلیم تو مے کنم تا در جای نماز خود داشته باشے و یک روز و یک هفته و یک سال و بیشتر تا آنقدر که خواهی و بگو حقیقت آن نوشته چیست گفت این را شاید که نتوان دانست بمکاشفه گفتم دلیلے بر بطلان دعوی شما ظاهر تر ازین نیست که خبر از پس کوه قاف مے دهید و خبر از جای نماز خود نمی توانید **حکایت** شخصے پرسید یکی از مدعیان مکاشفه را اگر کسے در نماز شک کند میان دو و سه حکم آن چیست گفت دل ما صاف است و هرگز شک نمی کنم **نهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الکذب لیفطر الصیام قلت وایّنا لا یکون ذلك منه قال لیس حیث ذهبت انما ذلك الکذب علی الله وعلی رسوله وعلی الائمة صلوات الله علیه وعلیهم **شرح** تفطر بصیغه معلوم غائبه باب تفعیل است التفطیر باطل روزه کردن روزه دار و بهمین معنے از باب نصر و ضرب و انفعال

نیز آده یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بدرستی که یک دروغ هر آئینه باطل میکند روزه را گفتم وکدام ما صادر نمی شود آن یک دروغ از او گفت نیست مراد من آنجا که خیال می کنی جز این نیست که آن یک دروغ دروغ بر الله تعالی و بر رسول او و بر ائمه صلوات الله علیهم و علیهم السلام است مقصود اینست که تا در الکذبة برای وحدة نوعی است نه شخصی **دهم اصل** ذکر الحائک لابی عبد الله علیه السلام انه ملعون فقال انما ذاک الذی یحوک الکذب علی الله وعلی رسوله **شرح** ان بفتح همزه بدل اشتمال الحائک است یعنی مذکور شد بافنده برای امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او ملعون است پس امام گفت جز این نیست که این بافنده ملعون است آنکس است که می بافد دروغ را بر الله تعالی و بر رسول الله صلی الله علیه وآله بسبب فتوا اینکه از ردی ظنست **یازدهم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام لا یجد عبد طعم الایمان حتی یترک الکذب هزله وجده **شرح** گفت امیر المومنین علیه السلام نمی یابد بنده مزهٔ ایمان را تا وقتی که ترک کند دروغ را خواه خوش طبعی دروغ و خواه جد دروغ **دوازدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام الکذاب هو الذی یکذب فی الشیٔ قال لا ما من احد الا یکون ذلک منه ولکن المطبوع علی الکذب **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را نهایت دروغ گو که عمل بروایت او نمیتوان کرد و اجتناب از موافات او می باید کرد چنانچه می آید در حدیث چهاردهم آیا او آنکس است که گاهی دروغ می گوید در چیزی مراد اینست که آیا بعنوان ندرت چون مکرر شود مبالغه در ان میرود گفت نه نیست هیچ یک از راویان و مصاحبان متعارف مگر آنکه صادر می شود آنچه گفتی از او مراد اینست که اگر مراد بکذاب آن باشد پس ترک روایت راویان و مصاحبت مصاحبان متعارف بالکلیه می باید کرد ولیکن مراد بکذاب کسی است که مخلوق بر دروغ است این یعنی کربی مضائقه بر دروغ است و دروغ او نادر نیست بلکه بسیار است **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال عیسی ابن مریم علیه السلام من کثر کذبه ذهب بهاؤه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت عیسی ابن مریم علیهما السلام هر که بسیار شد دروغ او رفت خوبی او **چهاردهم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام ینبغی للرجل المسلم ان یجتنب مواخاة الکذاب انه یکذب حتی یجیٔ بالصدق فلا یصدق **شرح** این مضمون با ضمیمه می آید در حدیث ششم باب صد و شصت و سوم و در کتاب العشرة در حدیث اول باب چهاردهم که باب من یکره مجالسته و مرافقته است و ظاهر اینست که فلا یصدق بصیغه معلوم باب نصر باشد و ممکن است که بصیغه مجهول باب تفعیل باشد یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام

دوازدهم اصول کافی

سزاوار است برای مرد مسلمان که اجتناب کند از دوستی و مصاحبت بغایت دروغ گو بیان این آنکه بدرستیکه او دروغ محض می گوید تا بجدیکه می آورد راست را پس در دروغ داخل آن میکند مراد اینست که باور کرده نمی شود تا اندیشه در دفع ضرر آن شود **پانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام یقول ان مما اعان الله به علی الکذابین النسیان **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بدرستیکه از جملهٔ آنچه مدد کرده الله تعالی بآن مردم را که غالب شوند بر جمعی که بغایت دروغ گویند فراموشی است اشارت است بآنچه مشهور است که دروغگو حافظه ندارد و لهذا جمعی که اهل رای و اختلاف اند تناقض در فتواهای ایشان بسیار است **شانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکلام ثلثة صدق وکذب واصلاح بین الناس قال قیل له جعلت فداك ما الاصلاح بین الناس قال یسمع من الرجل کلاما یبلغه فتخبث نفسه فتلقاه فتقول من فلان فیك من الخیر کذا وکذا خلاف ما سمعت منه **شرح** مراد بصدق اینجا موافق واقع و موافق حق است و مراد بکذب اینجا مخالف واقع و مخالف حق است و مقصود در شق ثالث حصر نیست بلکه ذکر آن از قبیل اکتفا بذکر چیزی است که مخاطب را در آن اشتباه شده چه افساد بین الناس بسبب علم بغیر معلوم و در مسائل شرعیه نیز داخل شق ثالث است اگر موافق واقع افتد چنانچه بیان میشود در شرح حدیث هفدهم این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سخن سه قسم است راست و دروغ و اصلاح میان مردم راوی گفت که گفته شد امام را که قربانت شوم چیست اصلاح میان مردم گفت میشنود کسی از مردی سخنی که میرسد باو پس آزرده میشود نفس آنکس پس ملاقات میکنی آنکس را پس می گوئی شنیدم از فلان مرد در حق تو چنین و چنین مخالف آنچه شنیدی که نقل کردند از او مخفی نماند که این قسم سخن مخالف واقع باعث اصلاح می شود گاهی هر چند که آنکس گمان کند یا داند که مخالف واقع است **هفدهم اصل** عن الحسن الصیقل قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انا قد روینا عن ابی جعفر علیه السلام فی قول یوسف علیه السلام ایتها العیر انکم لسارقون فقال والله ما سرقوا وما کذب وقال ابراهیم بل فعله کبیرهم هذا فاسألوهم ان کانوا ینطقون فقال والله ما فعلوا وما کذب قال فقال ابو عبد الله علیه السلام ما عندکم فیها یا صیقل قال قلت ما عندنا فیها الا التسلیم **شرح** نظیر این گذشت در حدیث سوم باب نود و هفتم روینا بصیغهٔ ماضی مجهول باب تفعیل است فا در فقال در دو جا برای بیان است و در سوم برای تعقیب است و قال ابراهیم مضاف و مضاف الیه است و عطف

بر قول یوسفؑ است القال گفتگو در موضع معارضه ضمیر ما فعلوا بصیغه جمع راجع است بمجموع کبیرهم و سائر اصنام و اشارت است بآنکه ان در ان کانوا ینطقون مخففه از مثقله است و لام فارقه میان ان مخففه و میان ان نافیه و شرطیه محذوف شده در ینطقون برای دلالت دلیل بر قصد اثبات بشرط مثل قول شاعر الحنت قاضی بیحیی یوم جئتکم، ان لم تمنوا ابو عامر تو دیعه زیرا که اگر ان در ان کانوا ینطقون شرطیه باشد پس اگر مقصود نطق در زمان مستقبل است زیاد کردن کان بر فعل مضارع لغو است و اگر مقصود نطق در ماضی است صحت سوال بر آن مترتب نمی شود چه اگر پیش از پاره پاره شدن سخن گفته باشند لازم نیست که بعد از آن نیز توانند گفت پس جمله ان کانوا ینطقون استیناف بیانی بل فعله کبیرهم است استدلال بر آن و مراد بنطق اینجا سخن در راه نمائے بتان بامداد است بخیر و شر و مقصود اینست که نطق ایشان باعث غضب بت بزرگ شد و ایشان را پاره پاره کرد و لهذا مشرکان تکذیب ابراهیم در اثبات نطق کردند بقول ایشان که لقد علمت ما هؤلاء ینطقون بنا بر آنکه جای تصدیق و تکذیب بالذات دلیل می باشد نه مدعی و ایضا ابراهیم حجت بر ایشان گرفت در نفی نفع و ضر که بسبب نفی نطق است بقول او که افتعبدون من دون الله ما لا ینفعکم تا آخر یعنی روایت است از حسن صیقل که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که روایت کرده شده از امام محمد باقر علیه السلام در قول یوسف علیه السلام بمعنی قول شخصی که بفرموده یوسفؑ گفت ای قافله بدرستی که شما هرآینه دزدانید چنانچه در سوره یوسف مذکور است بیان آن روایت اینکه امام محمد باقر گفت بخدا قسم که نه دزدیده بودند و دروغ نگفت یوسفؑ و در قول ابراهیم علیه السلام در سوره انبیا بلکه کرده آن پاره پاره کردن را بزرگ بتان که این است پس سوال کنید آن بتان را بدرستی که آن بتان سخن می گفتند در وقت عرض شما حاجات را با ایشان بیان آن روایت اینکه امام محمد باقر علیه السلام گفته بخدا قسم که آن بتان نکرده بودند نه کوچکان نطق را و نه بزرگ پاره پاره کردن را و ابراهیم دروغ نگفت حسن گفت گفتم نیست نزد ما مگر قبول حق بودن با معنی که توجیه را نمی دانیم

اصل قال فقال ان الله احب اثنین و ابغض اثنین احب الخطر فیما بین الصفین واحب الكذب فی الاصلاح و ابغض فی الطرقات و ابغض الكذب فی غیر الاصلاح ان ابراهیم علیه الصلوة والسلام انما قال بل فعله كبيرهم هذا ارادة الاصلاح و دلالة علی انهم لا یفعلون و قال یوسف ارادة الاصلاح

شرح حاصل جواب اینست که هر یک از صدق و کذب دو معنی دارد یکی لغوی و آن موافق واقع و مخالف واقع است دیگری عرفی و آن موافق حق و مخالف حق است و مراد بحق رضای الهی است

وچنانچه می تواند بود که صادق لغوی صادق عرفی نباشد چنانچه گفته در سوره نور فاذ لم یاتوا بالشهدا فاولئک عند الله هم الکاذبون وچنانچه حکم بغیر معلوم در مسائل شرعیه وتفسیر قرآن برای داخل کذب است هرچند که موافق واقع افتد می تواند بود که کاذب لغوی کاذب عرفی نباشد مثل اینجا چه مراد امام محمد باقر علیه السلام نفی کذب عرفی است الخطر بفتح خای بانقطه وسکون طای بی نقطه ورای بی نقطه مصدر باب ضرب رفتار متکبرانه ـــ یعنی حسن گفت پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی دوست داشته دو چیز را و دشمن داشته دو چیز را که از جنس آن دو چیز اول است بیان این آنکه دوست داشته رفتار متکبرانه را در میان دو لشکر صف زده برای جنگ و دوست داشته دروغ لغوی را در اصلاح حال اهل فساد و دشمن داشته رفتار متکبرانه را در کوچه های شهرها و دشمن داشته دروغ لغوی را در غیر اصلاح بدرستی که ابراهیم صلوات الله علیه خبر این نیست که گفت بل فعله کبیرهم هذا تا آخر که مذکور شد برای اراده اصلاح حال مشرکان وبرای راه خالی برینکه تبان کاری نمی کنند وگفت یوسف علیه السلام آنچه را که گفت برای اراده اصلاح مثل دفع ضرری که می دانسته باشد بوحی الٰهی که به برادر پدر و مادری او می رسد اگر با برادران دیگر عود بگفتان کند **متن** عنهم اصحل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کل کذب مسئول عنه صاحبه یوما الا کذبا فی ثلثة رجل کاید فی حربه فهو موضوع عنه او رجل اصلح بین اثنین یلقی هذا بغیر ما یلقی به هذا یرید بذلک الاصلاح ما بینهما او رجل وعد اهله شیئا وهو لا یرید ان یتم لهم **شرح** مراد بکذب اینجا معنی لغوی است وبیان شده در شرح حدیث سابق کاید بیای دو نقطه در پائین ودال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب مفاعله است ما در ابینهما موصوله ومفعول الاصلاح است یتم بتای دو نقطه در بالا وتشدید میم بصیغه مضارع غائب باب افعال است ـــ یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت هر دروغ لغوی پرسیده خواهد شد از آن صاحبش روزی مگر دروغی که در یکی از سه کس باشد مردی که حیلت کند در جنگ خود با دشمن دین بیان این آنکه بار آن دروغ فرو گرفته شد از ان مرد یا مردی که اصلاح کند میان دو کس که میان ایشان فسادی بهم رسیده ملاقات می کند این را بسخنی که غیر آن است که ملاقات می کند با آن این را اراده دارد با آن اصلاح آنچه را که میان ایشان است یا مردی که وعده کرده عیال خود را چیزی که زائد بر قدر حاجت ایشان است و می طلبند بزور و او نمی خواهد که درست کند آن چیز را برای ایشان ـــ مخفی نماند که هر سه قسم مشتمل است بر نوعی از اصلاح پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث

سابق کردہ البغض الکذب فی غیر الاصلاح **نوزدہم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال المصلح لیس بکذاب **شرح** مضمون این ظاہر است از شرح حدیث ہفدہم این باب و نفی کذاب بصیغہ مبالغہ اشارت بانیست کہ کذب لغوی بر خدا و رسول و ائمہ نیز جائز است در مقام وجوب تقیہ و دفع ضرر و ایضا کذب لغوی مکرر جائز است در مقام اصلاح **بستم اصل** حدثنی ابو عبد اللہ علیہ السلام بحدیث فقلت جعلت فداک الیس زعمت لی الساعۃ کذا و کذا فقال لا فعظم ذلک علی فقلت بلی واللہ زعمت فقال لا واللہ ما زعمتہ قال فعظم علی فقلت بلی واللہ قد قلتہ قال نعم قد قلتہ اما علمت ان کل زعم فی القرآن کذب **شرح** الزعم بفتح و ضم و کسر زای با نقطہ و عین بی نقطہ دعوی باطل و دعوی مطلق مقصود امام علیہ السلام تعلیم آداب گفتگو است تا در مقامی کہ کلام احتمال مذمت بنا بر بعض استعمالات خصوصا استعمال موافق قرآن داشتہ باشد نگوید اگرچہ معدوم باشد کہ بقصد او خلاف آن است کذا و کذا عبارت از حدیث مذکور است و مقصود سائل از الیس تا آخر تحقیق حقیقت آن حدیث است نہ اعتراض یعنی سخن گفت با من امام جعفر صادق علیہ السلام بسخنی پس گفتم او را قربانت شوم آیا نیست اینکہ زعم کردی برای من درین ساعت چنین و چنین پس گفت نہ پس مشکل آمد آن انکار بر من پس گفتم می بخدا قسم کہ تحقیق گفتہ آنرا گفت آری تحقیق گفتم آن را آیا ندانستہ کہ ہر زعم در قرآن یعنے دعوی دروغ است **بست و یکم اصل** کان امیر المومنین علیہ السلام یقول ایاکم والکذب فان کل راج طالب و کل خائف ہارب **شرح** می گفت امیر المومنین علیہ السلام دور دارید از یکدیگر خود را و دروغ را در دعوی ایمان و امید ثواب الہی و ترس عذاب الہی چہ بدرستی کہ ظاہر مے شود کذب شما باینکہ ہر کہ امید وار چیزیست در طلب آنست با فعالی کہ باعث آن باشد و ہر کہ ترسان از چیزیست گریزان از ان است بترک افعالی کہ باعث آن باشد و شما عبادات نمی کنید و معاصی میکنید **بست و دوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ لا کذب علی مصلح ثم تلا ایتہا العیر انکم لسارقون ثم قال واللہ ما سرقوا وما کذب ثم تلا بل فعلہ کبیرہم ھذا فاسئلوھم ان کانوا ینطقون ثم قال واللہ ما فعلوہ وما کذب **شرح** ثم قال کلام راوی است و ضمیر راجع بامام جعفر صادق علیہ السلام است و می تواند بود کہ کلام امام باشد و ضمیر راجع برسول علیہ السلام باشد و مضمون این ظاہر است از شرح حدیث ہفدہم این باب

باب صد و چہل اصل باب ذی اللسانین

صد و چہل و سوم از اصول کافی

شرح این باب مذمت صاحب دو زبان است که در حاضر او خوب گوید و در غائبانه بد گوید در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من لقی المسلمین بوجهین ولسانین جاء یوم القیٰمة وله لسانان من نار **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که ملاقات کند مسلمانان را که با ایشان تقیه نباید کرد بدو رو و دو زبان می آید روز قیامت بر حالی که او را دو زبان است از آتش **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال بئس العبد عبد یکون ذا وجهین وذا لسانین یطری اخاه شاهدا ویاکله غائبا ان اعطی حسده وان ابتلی خذله **شرح** یطری بطای بی نقطه و رای بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غائب باب افعال است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بد بنده ایست بنده که می باشد صاحب دو رو وصاحب دو زبان ثنا میگوید برادر مومن خود را حاضرانه و میخورد او را بالغیبت غائبانه اگر داده شود آن برادر عطائی رشک می خورد آن بنده بر او و اگر مبتلا به بلائی شود آن برادر بی مدد میگذارد آن بنده او را **سوم اصل** قال الله تبارک وتعالی لعیسی صلوات الله علیه یا عیسی لیکن لسانک فی السر والعلانیة لسانا واحدا وکذلک قلبک انی احذرک نفسک وکفی بی خبیرا لا یصلح لسانان فی فم واحد ولا سیفان فی غمد واحد ولا قلبان فی صدر واحد وکذلک الاذهان **شرح** وکذلک قلبک اشارت است بانکه گاهی در دل آدمی دو حالت ضد یکدیگر می باشد که جمع شده در دل بدو جهت یکی در باطن دل است و دیگری در علانیهٔ دل است مثل اینکه کسی خود را بازی رند و پنهان کند از خود محبت دنیا را که در ته دل او است و پنداشته باشد که محبت دنیا ندارد و اشارت باین شد در سوره انعام بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل انی احذرک نفسک استیناف بیانی وکذلک قلبک است النفس بفتح نون و سکون فا و سین بی نقطه همت یعنی قصدی که در ته دل است و صاحبش چون خود را بازی داده بغایت خبردار نیست لا یصلح بصیغه مضارع غائب باب منع و حسن است الغمد بکسر غین با نقطه و سکون میم و دال بی نقطه غلاف شمشیر الاذهان بفتح همزه و فتح دال بی نقطه و ها و الف و نون مکسوره بصیغه تثنیه است الادة قصد رایج خیری یعنی گفت الله تبارک وتعالی عیسی را صلوات الله علیه ای عیسی باید که باشد زبان تو در پنهان و آشکار یک زبان و هم چنان است دل تو یعنی که باید باشد دل تو در پنهان و آشکار یک دل بیان این آنکه می ترسانم ترا از قصد باطنی دل تو که مبادا بطرف دنیا و ناحق باشد و خود نیز غافل شوی و لسم من باعتبار اینکه بغایت خبردار باشم

از نفس تو بایمعنی که جزای آن رامی دهم البته خواه تو تغافل نکنی و خواه کنی بیان این آنکه بی عیب
نمی شود دو زبان در یک دهان و نه دو شمشیر در یک غلاف ذکر این برای تنظیر است و نه
دو دل در یک سینه و هم چنانست دو قصد راجح که یکی در باطن دل متعلق بدنیا باشد
و دیگری در ظاهر دل متعلق بآخرت باشد مراد اینست که مانند تعدد دل در یک سینه است
تعدد قصد راکه متعلق بقصدین باشد از دو جهت در یک دل

باب صد و چهل و یکم اصل باب الهجرة

شرح الهجرة بکسر ها و سکون جیم و رای بی نقطه اسم هجر بفتح ها و سکون جیم مصدر باب نصر بریدن
سخن با کسے بعنوان خشم گرفتن **یعنے** این باب مذمت خشم گرفتن است درین باب بفت
حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا یفترق رجلان
علی الهجران الا استوجب احدهما البراءة واللعنة وربما استحق ذلك كلاهما
فقال له معتب جعلنی الله فداك هذا الظالم فما بال المظلوم **شرح** الافتراق
جدا شدن و مراد اینجا قطع دوستی بالکلیه است الهجران بکسر ها و سکون جیم مصدر باب نصر
خشم گرفتن معتب بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید تای دو نقطه در بالا مکسوره و بای
یک نقطه غلام اعتمادی امام علیه السلام بوده و کلام او مبنی بر غفلت از ربما است یا مبنی بر
اینست که میدانسته که امام ربما را برای احتراز از ظالم و مظلوم مطلقا نگفته بلکه برای احتراز از ظالم
و مظلوم عذرخواه گفته **یعنے** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت قطع دوستی ما
بالکلیه نمی کنند دو مرد بسبب خشم گرفتن مگر آنکه مستوجب می شود یکی از ایشان بری
بودن الله تعالی و رسولش را از او و لعنت الله تعالی و رسولش را بر او و بسا که مستحق شوند
آنرا که مذکور شد هر دو از ایشان پس گفت امام را معتب گرداناد مرا الله تعالی فدای تو این
حال ظالم است پس چیست حال مظلوم بایمعنی که او چه گناه دارد **اصل** قال لانه لا یدعو
اخاه الی صلته ولا یتعامس له عن كلامه سمعت ابی یقول اذا تنازع اثنان فعاز احدهما
الآخر فلیرجع المظلوم الی صاحبه حتی یقول لصاحبه ای اخی انا الظالم حتی یقطع
الهجران بینه وبین صاحبه فان الله تعالی حکم عدل یاخذ للمظلوم من الظالم
شرح ضمیر صلته راجع بمرجع ضمیر لا یدعو است یا راجع باخاه است و حاصل هر دو یکیست
التعامس بعین بی نقطه و سین بی نقطه مصدر باب تفاعل تغافل عاز بعین بی نقطه والف
و تشدید زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم مضاعف باب مفاعله است یقطع بصیغه معلوم است
والهجران منصوب است یا بصیغه مجهول است والهجران مرفوع است **یعنی** گفت برای آنکه

او نمی خواند برادر خود را که پیشتر برادر مومن او بود بسوی پیوند خود و تغافل نمی کند برای آن برادر از سخن او که درشت باشد بیان این آنکه شنیدم از پدرم امام محمد باقر علیه السلام که میگفت چون نزاع بایکدیگر کنند دو کس پس ظلم و غلبه کند از ایشان دیگری را پس باید که برگردد مظلوم بسوی یار خود تا آنکه گوید یار خود را ای برادر من منم ظالم تا بر دخشم گیری را میان خود و میان یار خود چه بدرستی که الله تعالی داور عدل است میگیرد برای مظلوم از ظالم در قیامت حق او و مراد اینست که بنسبت او ظلم را انجو نه ظالم می شود و نه حق پایمال می شود **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لاهجرة فوق ثلث **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله خشم گرفتن نمی باشد زیاد از سه روز باین معنی که چون زیاد از سه شد دشمنی است نه خشم گرفتن **سوم اصل** سالت اباعبد الله علیه السلام عن الرجل یصرم ذوی قرابته ممن لایعرف الحق قال لاینبغی له ان یصرمه **شرح** یصرم بصاد بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است الصرم بفتح و ضم صاد و سکون را بریدن کسی را از خود بترک سخن با او و ضمیر منصوب در یصرمه مفعول مطلق است برای نوع و راجع بمصدر یصرم اولست و اگر مفعول به می بود و راجع بمن لایعرف می بود کلام راوی چنین می بود که یصرم من ذوی قرابته من لایعرف تا جواب امام موافق آنچه گذشت در حدیث سی ام باب شصت و هشتم شود و الا افاده نهی از صرم مخالف مطلقا خواهد کرد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که خشم میگیرد با صاحبان خویشی نسبی خود از جمله آنکه اعتراف بحق امامت اهل البیت نمیکنند گفت سزاوار نیست او را که آن قسم خشمی کند **چهارم اصل** عن علی ابن حدید عن مرازم ابن حکیم قال کان عند ابی عبد الله علیه السلام رجل من اصحابنا یلقب شلقان وکان قد صیره فی نفقته وکان سئ الخلق فهجره فقال لی یوما یا مرازم وتکلم عیسی فقلت نعم فقال اصبت لاخیر فی المهاجرة **شرح** عند بمعنی اینست که از منسوبان امام بود و نه اینکه در مجلس حاضر بود و اسم رجل عیسی بن ابی منصور است الشلقان بفتح شین با نقطه و سکون لام و قاف کسی که شلاق زند بر مردم از تندخوئی بجره بضم ها و فتح جیم و فتح رای بی نقطه و تای تانیث است بمعنی کسی که بسیار خشم باشد و عطف بر خبر کان است واو در او تکلم عطف بر محذوفست و استفهام نیز محذوف است بتقدیر اهجرک و تکلم یعنی روایت است از علی بن حدید از عموی او مرازم بن حکیم گفت بود از منسوبان امام جعفر صادق علیه السلام مردی از یاران ما که لقب کرده میشد شلقان برای دلالت بر کمال تندی او و امام علیه السلام تحقیق گردانیده بود آن مرد را در تحت خرج خود باین معنی که خرج او را امام علیه السلام می کشید و بود آن مرد بدخو بس

زود خشم اشارتست باینکه با من بدخوئی کرد و با وجود آن با من خشم گرفت پس امام علیه السلام گفت مرا دروغ زنی ای مرازم آیا با وجود خشم او با تو سخن می کنی یا عیسی پس گفتم آری پس گفت خوب کردی نیست خیر در خشم گرفتن هر دو طرف **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ایما مسلمین تهاجرا فمکثا ثلاثا لا یصطلحان الا کانا خارجین من الاسلام ولم یکن بینهما ولایة فایهما سبق الی کلام اخیه کان السابق الی الجنة یوم الحساب **شرح** ایما مرفوع ومبتدا است لا یصطلحان حال از فاعل مکثا است الا مرکب از ان شرطیه ولا نافیه است مثل الا تنصروه فقد نصره الله ولم یکن بتشدید نون بصیغه مضارع مجهول مضاعف باب افعال تکرار نفی در الا کانا است چه هرگاه لای نفی بر ماضی داخل شود تکرار نفی واجب است الاکنان چیزی را برابر خانه گذاشتن ماخوذ است از کنه بضم کاف و تشدید نون بمعنی طاقچه الولایة بر فتح واو یا رهی و دوستی فایهما جزای شرط است وجمله شرط و جزا خبر مبتدا است و می تواند بود که الا برای استثنا بر باشد از مفهوم کلام سابق بتقدیر لم تهاجرا الا کانا و می تواند بود که لا یصطلحان خبر مبتدا باشد و الا برای استثنا مفرغ باشد بتقدیر لا یصطلحان علی حال الا و قد کان و برین دو احتمال لم یکن بتخفیف نون بصیغه معلوم از افعال ناقصه است و فا در فایهما برای تفریع است و مراد بسبقت سبقت بیش از سه روز است و آنچه گذشت در حدیث دوم این باب موید این دو احتمال است اسم کان ضمیر مستتر راجع بایها است السابق منصوب و خبر کان است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که با هم خشم کنند پس درنگ کنند بر آن خشم سه روز بر حالی که صلح نکنند اگرنه بیرون از اسلام شوند و نه بر طاقچه نسیان گذاشته شود میان ایشان یاری و دوستی باطنی پس هر کدام ایشان که سبقت گیرد بسوی آشتی و سخن با یار خود می باشد سبقت گیرنده بسوی بهشت در روز حساب **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الشیطان یغری بین المومنین ما لم یرجع احدهم عن دینه فاذا فعلوا ذلک استلقی علی قفاه وتمدد ثم قال فزت فرحم الله امرأ الف بین ولیین لنا یا معشر المومنین تالفوا وتعاطفوا **شرح** یغری بغین بالنقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال است بمعنی ادام است لم یرجع احدهم عن دینه برای سبب خبر نیست یا برای رفع ایجاب جزئی پس فاذا فعلوا برای ایجاب کلی است تالفوا بهمزه والف وتخفیف لام مفتوحه بصیغه امر باب تفاعل است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که شیطان عداوت می اندازد میان مومنان چندانکه باقی ماند یکی از ایشان در دین خود پس چون کردند رجوع از دین رامی افتد بر پشت خود و خمیازه میکند چنانچه کسی که خود را

از ما نگی بدر آورد بعد از ان می گوید مطلب بسیدم پس رحمت کنا د الله تعالی مردی را که الفت دهد میان دو دوست ما ای گروه مومنان الفت گیرید باهم و مهربانی کنید باهم **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یزال ابلیس فرحاما اهتجر المسلمان فاذ التقیا اصطکت رکبتاه وتخلعت اوصاله ونادی یا ویله مالقی من الثبور **شرح** ضمیر غائب در ویله راجع با بلیس است و ابلیس ضمیر متکلم وحده میگوید و عدول از ان برای احتراز از نسبت ذیل بخود بحسب لفظ است اگرچه بر سبیل حکایت باشد و برین قیاس است ضمیر غائب در لقی ما برای استفهام تعجبی است و منصوب است محلا تا مفعول به لقی باشد لقی بصیغه ماضی معلوم باب علم است الثبور بضم ثای سه نقطه و ضم بای یک نقطه و سکون واو و رای بی نقطه هلاک و اهلاک و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میماند ابلیس خوش حال چندانکه خشم کردند دو مسلم باهم پس چون برخورند باهم و صلح کنند جدا شده بهم می شود زانوهای ابلیس از ضعف و جدا میشود بند ابند او و فریاد می زند که ای وای ابلیس چه چیز را برخورد ابلیس از جمله هلاکت

باب چهل و دوم اصل باب قطیعة الرحم

شرح القطیعة بفتح قاف و کسر طای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و فتح عین بی نقطه مصدر باب منع بریدن پیوند خویشی نسبی و زنهار ان و همه اینجا مناسب است یعنی این باب مذمت بریدن خویشی نسبی است درین باب هشت حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی حدیث الا ان فی التباغض الحالقة لا اعنی حالقة الشعر ولکن حالقة الدین **شرح** الحالقة بحای بی نقطه و قاف و تای دو نقطه در بالا که برای نقل از وصفیت با سمیت است بصیغه اسم فاعل باب منع تیغ سر تراشی و مانند آن با تای مصدریه است مثل کاذبة بمعنی کذب پس مراد تراشیدن سر و مانند آنست و هر دو اینجا مناسب است در زمان سابق تراشیدن شعار بوده و در سیاست میکرده اند یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله در اثنای سخنی در مذمت دشمنی مردم باهم که اینجا تمام آن منقول نشده آگاه باشید بدرستی که در جمله دشمنی باهم تراشنده است نمی خواهم تراشنده مو را و لیکن میخواهم تراشنده دین اسلام را مراد قطع رحم است چنانچه می آید در حدیث آینده **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اتقوا الحالقة فانها تمیت الرجال قلت وما الحالقة قال قطیعة الرحم **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام پرهیز کنید از تراشنده چه بدرستی که آن می میراند مردان را اشارت است بآنچه می آید در حدیث آینده گفتم چیست تراشنده گفت بریدن خویشی

نسبی **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ان اخوتی و بنی عمی قد
ضیقوا علی الدار والجأونی منها الی بیت ولو تکلمت اخذت ما فی ایدیہم قال فقال لی
فان الله تعالی سیجعل لک فرجا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت گفتم او را بدرستی که برادران من و پسران عموی من تحقیق تنگ کردند بر من سرای جدا را
و لجا کردند مرا از آن سرا بسوی یک خانه و اگر گفتگو کنم با ایشان سے گیرم آنچه را که در تصرف
ایشان است از حق من راوی گفت پس امام گفت مرا که صبر کن چه بدرستی که الله تعالے
زود باشد که گرداند برا ے تو خلاصی از ستم ایشان **اصل** قال فانصرفت ووقع الوباء
فی سنة احدی وثلثین فماتوا والله کلهم ما بقی منهم احد قال هو ما صنعوا بک و
بعقوقهم ایاک وقطع رحمهم بتروا اتحب انهم بقوا وانهم ضیقوا علیک قال قلت ای
والله **شرح** الوباء بالفتح واو و فتح بای یک نقطه و همزه و گاهی بعد از با الف ممدوده می باشد
طاعون و هر مرضی که عام باشد و هر دو اینجا مناسب است امام جعفر صادق علیه السلام در
سال صد و چہار ده بوده وفات او در سال صد و چهل و هشت بوده پس ماوی در تاریخ صد را
انداخته براے ظهور آن و فی التی هر دو جا برای بیان است و من ابتدائیه است و مراد با حد
فرزند و مانند آنست یا فا برای تفریع است و من تبعیض است و مراد با حد یکی از جمله ایشان
است بعقوقهم متعلق به تبروا است به بای یک نقطه و تای دو نقطه در بالا و رای بی نقطه بصیغه
ماضی معلوم باب علم مجهول باب نصر است و در بعض نسخ بتای دو نقطه در بالا و بای یک نقطه
بصیغه ماضی مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است التبر بفتح تا و سکون با ر و التبتیر اهلاک و شکستن
و همه اینجا مناسب است وانهم بواو حالیه و کسر همزه است یا بواو عاطفه و فتح همزه است یعنی
راوی گفت پس برگشتم از سفر حج و از مدینه بجانب شهر خود و واقع شد طاعون در سال سی و
یک بعد از صد پس مردند بخدا قسم همه ایشان باین روش که نماند از ایشان یکی که وارث
ایشان باشد و با من دعوی کند راوی گفت پس بیرون آمدم از شهر خود بجانب مدینه در سفر حج
پس چون داخل شدم بر امام علیه السلام گفت چیست حال خانواده تو راوی گفت گفتم تحقیق مردند
بخدا قسم همه ایشان باین روش که نماند یکی از ایشان امام گفت آن بسبب چیزی است که کردند با تو
بسبب آزار ایشان ترا و بریدن خویشی ایشان مستاصل شدند آیا آرزو میکنی که ایشان میماندند
بر حالیکه بدرستی که تنگ کرده باشند بر تو راوی گفت گفتم آری بخدا قسم **چهارم اصل** عن
ابی جعفر علیه السلام قال فی کتاب علی علیه السلام ثلث خصال لا یموت صاحبهن ابدا حتی یری و
بالهن البغی وقطیعة الرحم والیمین الکاذبة یبارز الله بها وان اعجل الطاعة ثوابا لصلة الرحم

وان القوم لیکونون فجارا فیتواصلون فتنمی اموالهم ویثرون وان الیمین الکاذبة وقطیعة
الرحم لتذران الدیار بلاقع من اهلها وینغل الرحم وان نغل الرحم انقطاع النسل **شرح**
لیف مبتدا است جملهٔ لایموت خبر مبتدا است البغی خبر مبتدای محذوف است بتقدیر من الیف
جمله یبارز الله بها صفت الیمین است چه الف لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم
نکره است یبارز بصیغه معلوم است وضمیر مستتر راجع بصاحبین است و الله منصوب است
و با در بها برای آلت است وضمیر راجع بالیمین است ومی تواند بود که یبارز بصیغه مجهول
باشد والله مرفوع باشد وبرهر تقدیر احتراز است از قسم دروغی که صاحبش جاهل باشد بانکه دروغ
است وان اعجل تا آخر می تواند بود که از تتمه کتاب علی علیه السلام باشد ومی تواند بود که کلام
امام محمد باقر علیه السلام باشد تنمی بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افعال یا معلوم باب ضرب
است یثرون بسکون ثای سه نقطه وضم رای بی نقطه بصیغه مضارع جمع مذکر غائب باب
افعال است البلاقع جمع بلقع بفتح بای یک نقطه وسکون لام وفتح قاف وعین بی نقطه
زمینهای خالی از آب و جز و ینغل غائبه است ینغل بیای یک نقطه وغین با نقطه بصیغه مضارع
غائب یا غائبه باب علم است الرحم مرفوع وفاعل است النغل بفتح بای یک نقطه وفتح غین با نقطه
مصدر باب علم مانند استر شدن ودر عامه نسخ این دو لفظ بنون وقاف است وآن تصحیف است
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت در کتاب علی علیه السلام که اسم آن
جامعه است اینست که سه خصلت نمیرد صاحب آنها هرگز تا آنکه ببیند آزار آنها را زیاده روی
و بریدن خویشی و قسم دروغ نیست که بمیدان جنگ الله تعالی میرود صاحب آن با آن قسم
و بدرستی که شتاب ترین عبادت باعتبار ثواب هر آینه پیوند خویشی است یعنی که در دنیا اثر آن
زود ظاهر میشود و بدرستیکه قبیله هر آینه گاهی می باشند فساق پس باهم پیوند میکنند پس زیاد
کرده میشود مالهای ایشان وصاحب ثروت می شوند و بدرستیکه قسم دروغ و بریدن خویشی هر آینه
وامی گذارند شهرها را خالی از اهل بر حالی که مانند استر می شوند زنهاران و بدرستیکه مانند استر
شدن زنهاران بر طرف شدن نسل است یا بمعنی مراد من مانند استر بودن اینجا مانند آن بودن
در زائیدن است **پنجم اصل** جاء رجل فشکا الی ابی عبد الله علیه السلام اقاربه
فقال له اکظم غیظک وافعل فقال انهم یفعلون ویفعلون فقال اترید ان تکون مثلهم فلا
ینظر الله الیکم **شرح** آمد مردی پس شکایت برد بسوی امام جعفر صادق علیه السلام
از خویشان خود پس امام گفت او را خشم فرو خور و بکن با ایشان آنچه توانی از نیکی پس آن مرد
گفت بدرستی که ایشان میکنند و میکنند آنچه میتوانند از بدی یا مراد ش اینست که با ایشان

نمی خواہیم کہ چنین کنیم امام گفت آیا ارادہ داری کہ باشی مثل ایشان در قطع رحم تا منتظر التفات نکند اللہ تعالی بسوی ہیچ یک از شما **ششم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ لا تقطع رحمك وان قطعتك **شرح** گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ از خود مبر خویشی نسبی خود را ہر چند کہ از خود ببرد او ترا **ہفتم اصل** قال امیر المومنین علیہ السلام فی خطبۃ اعوذ باللہ من الذنوب التی تعجل الفناء فقام الیہ عبد اللہ بن الکواء الیشکری فقال یا امیر المومنین علیہ السلام او یکون ذنوب تعجل الفناء فقال نعم وتلك قطیعۃ الرحم ان اهل البیت لیجتمعون ویتواسون وهم فجرۃ فیرزقهم اللہ وان اهل البیت لیتفرقون ویقطع بعضهم بعضا فیحرمهم اللہ وهم اتقیاء **شرح** وتلك بواو عاطفہ واسم اشارہ با ویل مضاف بضمیر مخاطب است یعنی گفت امیر المومنین علیہ السلام در خطبہ کہ پناہ میگیرم باللہ تعالی از گناہانیکہ شتاب میکنند بر طرف شدن این آنہا یعنی پریشانی احوال ایشان پس برخاست بسوی او عبد اللہ ابن کواء یشکری کہ رئیس خوارج نہروان شد پس گفت ای امیر المومنین علیہ السلام آیا می باشند گناہانی نیز شتاب کنندہ پریشانی را پس گفت آری وآنہا بریدن خویشی است بدرستیکہ خانوادہ ہر آئینہ گاہی جمع می شوند و مدد ہم بمال میکنند برحالی کہ ایشان فساقند پس روزی فراخ مید ہد ایشان را اللہ تعالی و بدرستیکہ خانوادہ ہر آئینہ از ہم جدائی میکنند و می برد الخ و بعض ایشان بعضی دیگر را یعنی کہ مدد ہم در مال نمی کنند پس محروم از وسعت رزق بانداز می کند ایشان را اللہ تعالی برحالیکہ ایشان پرہیزگارانند یعنی کہ فسقی غیر بریدن خویشی نمی کنند **ہشتم اصل** قال امیر المومنین علیہ السلام اذا قطعوا الارحام جعلت الاموال فی ایدی الاشرار **شرح** گفت امیر المومنین علیہ السلام چون برند مردمان خویشیہا را اگردانیدہ میشود مالہا در دستہای بدانی کہ بپوند خویشیہا کنند

باب صد وچہل وسوم اصل باب العقوق

شرح این باب بدست نافرمانی پدر و مادر است و در این باب نہ حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ادنی العقوق اف ولو علم اللہ عز وجل شیئا اهون منہ لنهی عنہ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت کمتر نافرمانی گفتن پدر و مادر گفتن اُف است و اگر می دانست اللہ عز وجل چیزی را کہ سہل تر باشد از اُف ہر آئینہ نہی میکرد از آن مراد اینست کہ در قول اللہ تعالی در سورہ بنی اسرائیل فلا تقل لهما اف اکتفا بفرد خفی شدہ و مقصود از عقوق اینست مطلقا **دوم اصل** قال رسول اللہ

صلی الله علیه وآله کن بارا فاقتصر علی الجنة وان کنت عاقا فاقتصر علی النار **شرح**
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله باش فرمان بردار پدر و مادر پس اکتفا کن بر بهشت یعنی که
فرمان برداران ایشان را نصیبی از جهنم و توقفی در محل حجاب که جای اصحاب الاعراف و مانند
ایشان است نمی باشد اصلا و اگر باشی نافرمان بردار پدر و مادر پس اکتفا کن با آتش جهنم
یعنی که نافرمان بردار نصیبی از بهشت و محل حجاب ندارد اصلا **سوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال اذا کان یوم القیمة کشف غطاء من اغطیة الجنة فوجد ریحها
من کانت له روح من مسیرة خمسمائة عام الا صنفا واحدا قلت من هم قال
العاق لوالدیه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون شود
کار جهان در روز قیامت برداشته می شود پرده از پرده های بهشت پس ادراک
می کند بوی بهشت را هر که او را جانی هست از مسافت پانصد ساله مگر یک طائفه گفتم
کیانند ایشان گفت نافرمان برای پدر و مادر خود **چهارم اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه وآله فوق کل ذی بر بر حتی یقتل الرجل فی سبیل الله فاذا قتل فی
سبیل الله فلیس فوقه بر وان فوق کل عقوق عقوقا حتی یقتل الرجل احد والدیه
فاذا فعل ذلک فلیس فوقه عقوق **شرح** البر بکسر با و یک نقطه فرمان برداری
پدر و مادر البر بفتح با فرمان بردار پدر و مادر العقوق بفتح عین بی نقطه و دو قاف نافرمان
پدر و مادر یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بالای هر صاحب فرمان برداری
فرمان برداری هست تا آنکه کشته شود مرد در راه خدا از کمال فرمان برداری پدر و مادر پس چون کشته
شد در راه خدا پس نیست بالای او کسی که فرمان بردار باشد و به درستی که بالای هر عاق پدر
و مادر عاقی هست تا آنکه کشد مردی از پدر و مادر را پس چون کرد آن را پس نیست بالای او
عاقی یعنی که نافرمانی کسی که نکشته باشد بالای نافرمانی او نیست پس منافات ندارد با اینکه
نافرمانی کسی که هر دو را کشد بالاتر از نافرمانی کسی باشد که یکی را کشد **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلام قال من نظر الی ابویه نظر ماقت وهما ظالمان له لم یقبل الله له صلوة
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که نگاه کند بسوی پدر و مادر خود نگاه
غضبناکی بر حالی که ایشان ظلم بر او کرده باشند قبول نمی کند الله تعالی برای آنکس
نمازی را چه جای کسی که چنان نگاه کند بر حالی که ایشان ظلم بر او نکرده باشند **ششم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی کلام له ایاکم وعقوق الوالدین فان ریح الجنة توجد
من مسیرة الف عام ولا یجدها عاق ولا قاطع رحم ولا شیخ زان ولا جار ازاره

خیلاء انما الکبریاء لله رب العالمین **شرح** الف عام منافات ندارد باخصاصه که در حدیث سوم این باب است چه ممکن است الف عام در صورتی باشد که مشتمل از تکبر پرده برداشته شود و الازار بکسر همزه و زای با نقطه والف و رای بی نقطه آنچه در پایین بدن بر کمر بسته میشود مثل لنگ و مثل کرته و گاهی مثل جامه گجی را نیز ازار می نامند یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله در اثنای سخنی که ادا او بود که بوی بهشت ادراک کرده می شود در روز قیامت از مسافت هزار ساله و ادراک نمی کند آن بو را آزار بردار پدر و مادر و نه برنده خویشی نسبی و نه پیر زنا کننده و نه کسی که بر زمین کشد لنگ خود را از تکبر یا آویزان کند دو طرف کمربند خود را از تکبر و در حکم لنگ است دامن جامه چنانچه بعد بیان آن بعضی از شهرها متعارف است بیان این آنکه تکبر مخصوص الله تعالی است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو علم الله شیئا ادنی من اف لنهی عنه **شرح** این موافق مضمون حدیث اول این باب است

اصل وهو من ادنی العقوق ومن العقوق ان ینظر الرجل الی والدیه فیحد النظر الیهما **شرح** الف لام در ومن العقوق برای عهد خارجیست ومراد ادنی العقوق است فا در فیحد برای بیان است یحد بحای بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر یا باب افعال است یعنی و گفتن اف از جمله سهل تر عقوق است و از جمله عقوق است اینکه نگاه کند مرد بسوی پدر و مادر خود باین روش که تند کند نگاه را مراد اینست که مراد با ادنی العقوق آنست که سهل تر از آن عقوقی نباشد پس منافات ندارد با آنکه مثل آن باشد و تخصیص ذکر اف برای متعارف بودن آنست پس ادخال مثل آن از قبیل قیاس نیست **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان ابی علیه السلام نظر الی رجل ومعه ابنه یمشی والابن متکی علی ذراع الاب قال فما کلمه ابی مقتا له حتی فارق الدنیا **شرح** الذراع بکسر ذال با نقطه ساعد آن میان مرفق و بند دست است و تکیه بر ذراع باین روش است که کسی بدست خود بگیرد ذراع دیگری را که دست بر دست گذاشته باشد از روی تواضع در اثنای راه رفتن پس مرفق آنکس محاذی سینه آن دیگر است ضمیر فاکلمه راجع بحبیب است و میتوان احتمال داد که راجع برجل باشد باعتبار اینکه تمکین او پسر خود را در تکبر قبیح است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که پدرم علیه السلام نظر کرد بسوی مردی و با او پسر او بود میرفت آن مرد بر حالی که پسر تکیه کرده بود بر ساعد پدر امام گفت پس سخن نگفت با آن پسر پدرم برای آزردگی از او تا آنکه مفارقت کرد پدرم از دنیا **نهم اصل** عن عبد الله

علیه السلام ادنی العقوق اف ولو علم الله ایسر منه لنهی عنه **شرح** این موافق مضمون حدیث اول این باب است

باب صد و چهل و چهارم اصل باب الانتفاء

شرح الانتفاء مصدر باب افتعال بنون و قاف دعوی آزادگی و پاکیزگی نسب بسبب مفاخر پدران و بنون و فا دور داشتن خود از نسبی که دیگری دارد بر دفع عار از خود و حاصل هر دو یکیست **یعنی** این باب مذمت دعوی زادگی است یعنی اینکه محض نسب را علامت خوبی خود کنند پس منافات ندارد با افتخار ائمه هدی باینکه از اهل بیت نبوت اند که الله تعالی رجس را از ایشان اذهاب کرده چه این فخر فی الحقیقة بنسب نیست بلکه بدلالت قرآن بر عصمت ایشانست و نسب مخصوص کاشف از آنست درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کفر بالله من تبرأ من نسب وان دق **شرح** ضمیر دق راجع بمصدر تبرا است یا راجع به نسب است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کافر شد بالله تعالی کسی که دور داشت خود را از نسبی که دیگری دارد هر چند که آن دور داشتن باریک باشد یعنی که بایما و اشارت باشد یا هر چند که آن نسب ضعیف ولی اعتبار میان خلائق باشد مخفی نماند که کفر مبنی بر اینست که این عمل متضمن انکار قول الله تعالی در محکم قرآنست در سوره حجرات یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و مذکور شد در حدیث دوم باب صد و سی و چهارم **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کفر بالله من تبرأ من نسب وان دق **شرح** این موافق حدیث اول است **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام و ابی عبد الله علیهما السلام انهما قالا کفر بالله العظیم الانتفاء من حسب وان دق **شرح** الانتفاء اینجا بقاف است من برای التعلیل است الحسب الخ شمرده می شود از مفاخر پدران ضمیر دق راجع بالانتفاء است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما گفتند کفر است بالله که بزرگ است دعوی زادگی بسبب شرف پدران هر چند که آن دعوی زادگی باریک باشد باین معنی که بایما و اشارت باشد بیان این شد در شرح حدیث اول این باب

باب صد و چهل و پنجم اصل باب من اذی المسلمین و احتقرهم

شرح اذی بهمزه و الف بصیغه ماضی معلوم باب افعال است **یعنی** این باب مذمت کسی است که آزار کرد مسلمانان را یا حقیر ولی اعتبار شمرد ایشان را درین باب یازده حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قال الله عز و جل لیاذن بحرب مني من اذی عبدی المؤمن و لیامن غضبی من اکرم عبدی المؤمن ولو لم یکن

من خلقی فی الارض فیما بین المشرق والمغرب الا مومن واحد مع امام عادل لاستغنیت بعبادتهما عن جمیع ما خلقت فی ارضی ولقامت سبع سموات وارضین بهما ولجعلت لهما من ایمانهما انسا لا یحتاجان الی انس سواهما **شرح** لیأذن بهمزه و ذال با نقطه بصیغه مضارع مجزوم بلام امر غائب از باب علم است الاذن بکسر همزه و سکون ذال و بفتح همزه و فتح ذال دانستن امر کسی بدانستن خبری بحقیقت نمی باشد بلکه خبر است از وقوع آنچیز بر سبیل تاکید و همچنین امر امن از چیزی خبر است از عدم وقوع آنچیز بر سبیل تاکید الحرب بفتح حاء بی نقطه و سکون رای بی نقطه و بای یک نقطه مصدر باب علم شدت غضب لم یکن تا مر است فی الارض احتراز از ملائکه است مومن مستثنای مفرغ و فاعل یکن است مع اگر متعلق به یکن است پس ملازمت آن مومن امام را شرط نیست و اگر حال از مومن است دلالت بر ملازمت میکند اگر گوئی مفهوم این منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث پنجم باب صدم که ابراهیم مدتی تنها بود و کسی غیر او مومن نبود گوئیم مقصود اینجا بیان حال است است نه امم سابقه وارضین بتقدیر سبع ارضین است و اشارت است بقول الله تعالی در سورة الطلاق و من الارض مثلهن انس بی تنوین است و مضاف است بسواهما و اگر اینجا انس بمعنی مؤانس باشد با تنوین است و سواهما برای استثنا است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گفت الله عزوجل در حدیث قدسی باید که داند شدت غضبی را از جانب من کسی که آزار کرد بندهٔ مرا که مومن است و باید که ایمن باشد از غضب من کسی که عزیز داشت بندهٔ مرا که مومن است و اگر نمی بود از جمله مخلوقان من در زمین در میان مشرق و مغرب مگر یک مومن با امامی که عادل باشد هر آئینه اکتفا می کردم بعبادت آن دو کس از عبادات جمیع آنچه خلق کردم در زمین از جن و انس و هر آئینه بحال خود می ماند هفت آسمان و هفت زمین با آن دو کس و هر آئینه می کردم برای ایشان بسبب ایمان ایشان آرامی عظیم بیان این آنکه محتاج نمی شدند بسوی آرامی که حاصل شود بسبب غیر آن دو کس **دوم اصل** قال ابوعبدالله علیه السلام اذا کان یوم القیمة نادی مناد این الصدود لاولیائی فیقوم قوم لیس علی وجوههم لحم فیقال هؤلاء الذین اذوا المومنین ونصبوا لهم وعاندوهم وعنفوهم فی دینهم ثم یؤمر بهم الی جهنم **شرح** الصدود بضم صاد با نقطه و ضم دال بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه جمع صد بکسر صاد و تشدید دال مخالفان و اگر الصداد بی نقطه می بود جمع صاد بمعنی برگردانندگان مردم از پیروی اولیا میبود و متعدی بعن می شد و در بعض نسخ بجای الصدود المؤذون است لاولیائی دوستان را امامان و هر دو اینجا مناسب است مفعول نصبوا محذوف است بتقدیر

نصبوا العداوۃ عنفوا بعین بی نقطہ و نون و فا بصیغہ ماضی معلوم باب تفعل است بہم ناصب فاعل است یعنی گفت امام جعفر صادق علیہ السلام چون شود کار جہان در روز قیامت ندا کند ندا کنندہ کہ کجا اند جمعی کہ مخالفان بودند برای دوستان من پس برخیزند جمعی کہ نیست بر رو ہای ایشان گوشتی از لیس کہ بی پروائی کردند با دولیا در دنیا پس گفتہ می شود یعنی کہ اہل عرصات با یک دیگر می گویند کہ اینانند آن جماعت کہ آزار کردند مومنان را و واداشتند برای مومنان دشمنی را و عناد کردند با مومنان و سرزنش کردند مومنان را بسبب دین مومنان لعد از ان امر کردہ می شوند ملائکہ ببردن ایشان بسوی جہنم **سوم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ قال اللہ تبارک و تعالیٰ من اہان لی ولیا فقد ارصد لمحاربتی **شرح** الارصاد مہیا کردن چیزی برای کار محاربتی اضافہ مصدر بمفعول است چنانچہ ظاہر می شود از حدیث ہشتم این باب یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ گفت اللہ تبارک و تعالیٰ در حدیث قدسی ہر کہ خوار کرد دوستی از دوستان مرا پس بتحقیق مہیا کرد آلت محاربہ را برای محاربہ با من **چہارم اصل** عن ابی عبداللہ علیہ السلام قال من حقر مومنا مسکینا او غیر مسکین لم یزل اللہ عزوجل حاقرا لہ ماقتا حتی یرجع عن محقرتہ ایاہ **شرح** حقر بحای بی نقطہ و تخفیف قاف و رای بی نقطہ بصیغہ ماضی معلوم باب ضرب است الحقر بفتح حا و سکون قاف خوار کردن محقرۃ بفتح میم و سکون حای بی نقطہ و کسر قاف مصدر میمی باب ضرب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر کہ خوار کند مومنی را کہ مسکین باشد یا غیر مسکین ہمیشہ اللہ عزوجل خوار کنندہ است آنکس را غضبناک است تا آنکہ توبہ کند از خوار کردن او مومن را **پنجم اصل** سمعت ابا عبداللہ علیہ السلام یقول ان اللہ تبارک و تعالیٰ یقول من اہان لی ولیا فقد ارصد لمحاربتی **شرح** بمضمون این موافق حدیث سوم این باب است **اصل** وانا اسرع شیء الی نصرۃ اولیائی **شرح** و من شتابان ترازہر چیزم بسوی مدد دوستان اشارت است باینکہ ہا ندم تغیر در حال آن ظالم بہم میرسد بسبب خذلان و مہیا کردن اسباب عذاب و مانند آنہا **ششم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ قال اللہ عزوجل قد نابذنی من اذل عبدی المومن **شرح** المنابذۃ بنون و بای یک نقطہ و ذال با نقطہ طرح جنگ با کسی کردن یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ گفت اللہ عزوجل در حدیث قدسی بتحقیق طرح جنگ کردہ با من کسی کہ خوار کردہ بندہ مرا کہ مومن است **ہفتم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ قال اللہ عزوجل من اہان لی ولیا فقد ارصد لمحاربتی **شرح** این موافق حدیث سوم این باب است **اصل**

وما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه وانه لیتقرب الی بالنافلة حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ویده التی یبطش بها **شرح** وطلب نزدیکی نکرد بسوی من بندهٔ من بوسیله که محبوب تر باشد بسوی من از آنچه واجب ولازم کردم بر او وبدرستی که بندهٔ من هر آئینه طلب نزدیکی میکند بسوی من بوسیله که زیاد بر واجب ولازم است تا آنکه دوست دارم او را پس چون دوست داشتم او را باشدم حس گوش او که می شنود بآن وحس چشم او که می بیند بآن وزبان او که می گوید بآن ودست او که میگیرد چیزها را بآن مراد اینست که این حواس چیزها را بفرمان من میشنود پس نمی شنود ونظر نمی کند ونمی گوید ونمی گیرد مگر بکار آمدنی را **اصل** ان دعانی اجبته وان سالنی اعطیته وما ترددت عن شیء انا فاعله کترددی عن موت المومن یکره الموت واکره مساءته **شرح** اگر با الله گوید لبیک عبدی می گویم برا و اگر طلب حاجتی از من کند می دهم او را برگشتم از چیزی که من در آخر کار فاعل آن چیزم مانند برگشتن من از مرگ مومن بیان این آنکه او نمی خواهد مرگ را ومن بقای خود می کند ومن نمیخواهم آزرده کردن او را شل این فقرات گذشت در حدیث ششم باب صبر ویکم **هشتم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما اسری بالنبی صلی الله علیه وآله قال یا رب ما حال المومن عندک قال یا محمد من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة وانا اسرع شیء الی نصرة اولیائی وما ترددت عن شیء انا فاعله کترددی عن وفاة المومن یکره الموت واکره مساءته **شرح** اسری بصیغه ماضی مجهول باب افعال است الاسری سیر در شب با در به برای تعدیه است وظرف نائب فاعل است ومراد حکایت شب معراج است وباقی ظاهر است از شرح حدیث سوم وپنجم این باب **نهم** **اصل** وان من عبادی المومنین من لا یصلحه الا الغنی ولو صرفته الی غیر ذلک لهلک وان من عبادی المومنین من لا یصلحه الا الفقر ولو صرفته الی غیر ذلک لهلک **شرح** وبدرستی که از جمله بندگان من که مومنان اند کسی است که اصلاح نمی کند او را مگر بی نیازی واگر میگردانیدم او را بسوی ضد آن بی نیازی هر آئینه جهنمی میشد وبدرستی که از جمله بندگان من که مومنانند کسی است که اصلاح نمی کند او را مگر نیازمندی واگر برمیگردانیدم او را بسوی ضد آن نیازمندی هر آئینه جهنمی می شد **اصل** وما یتقرب الی عبد من عبادی بشیء احب الی مما افترضت وانه لیتقرب الی بالنافلة حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ویده التی یبطش بها ان دعانی اجبته وان سألنی اعطیته

شرح موافق این گذشت در حدیث هفتم این باب **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من استذل مومنا واحتقره لقلة ذات یده والفقر شهره الله یوم القیمة علی رؤس الخلائق **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که طلب خواری مومنی کند و خوار کند او را برای کمی مال او و برای بیچیزی او مشهور می کند او را الله تعالی در روز قیامت بر سر خلائق یعنی که علامتی برای بدی عمل او تعیین می کند بر وجهی که خلائق نظر در آن کنند **یازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله لقد اسری بی ربی فاوحی الی من وراء الحجاب ما اوحی وشافهنی ان قال لی یا محمد من اذل لی ولیا فقد ارصد لی بالمحاربة ومن حاربنی حاربته قلت یا رب ومن ولیك هذا فقد علمت ان من حاربك حاربته قال ذلك من اخذت میثاقه لك ولوصیك ولذریتکما بالولایة **شرح** مراد بحجاب فرشته ایست که حامل وحی باشد مشافهه عبارت از تکلیم بیواسطه فرشته ایست بخلق آواز چنانچه با موسی در طور شد و بآن اشارت شده در قول الله تعالی در سوره بقره منهم من کلم الله و بیان شد در شرح حدیث پانزدهم باب صد و دوازدهم ان در ان قال مصدریه است و بتقدیر بان قال است فا در فقد علمت بیانیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر آئینه بتحقیق سیر فرموده در شب معراج صاحب کل اختیار من مرا پس وحی کرد بسوی من بواسطه فرشته آنچه را که وحی کرد و سخن گفت با من بخلق آواز بیواسطه فرشته باینکه گفت مرا ای محمد هر که خوار کند دوستی از دوستان مرا پس بتحقیق مهیا شده برای این که با من جنگ کند و هر که با من جنگ کند جنگ میکنم با او گفتم ای صاحب کل اختیار من و کیست این دوست تو که گفتی چه بتحقیق دانستم که هر که با تو جنگ کند جنگ میکنی با او مراد این است که این جزو کلام را فهمیدم و جزو دیگر را نفهمیدم گفت آن دوست من کسیست که فرا گرفتم در روز الست بر کم پیمان او را علیحده برای تو و برای وصی تو و برای اولاد شما بدوستی بیان این پیمان که علاوه است نه در ضمن الست بر کم شد در شرح حدیث هفتم باب بستم کتاب التوحید که باب العرش والکرسی است و گذشت در حدیث دوم باب صد و هشتم کتاب الحجة که باب فیه نتف وجوامع من الروایة فی الولایة است اینکه بعضی در روز میثاق انکار ولایت کردند **دوازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله قال الله عز وجل من استذل عبدی المومن فقد بارزنی بالمحاربة وما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی عبدی المومن انی احب لقاءه فیکره الموت فاصرفه عنه **شرح** این گذشت در شرح حدیث سوم و پنجم این باب وانه لیدعونی فی الامر فاستجیب له بما هو خیر له یعنی بدرستی که

بنده مومن من هر آئینه گاهی دعامی کند مرا پس قبول می کنم برای او بجز دون کاری که بهتر است برای
او مراد این است که بحسب ظاهر اگرچه قبول نمی شود اما در واقع بهترین قبول است

باب صد و چهل و ششم اصل باب من طلب عثرات المؤمنین وعوراتهم

شرح عثرات بفتح عین بی نقطه و فتح تای سه نقطه و رای بی نقطه است عورات بفتح عین بی نقطه
و سکون واو و رای بی نقطه است یعنی این باب مذمت کسی است که جستجو کرد لغزش
آمدنهای مومنان را و پوشیدنیهای مومنان را در این باب هفت حدیث است **اول**
اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلام قالا اقرب ما یکون العبد الی الکفر
ان یؤاخی الرجل علی الدین فیحصی علیه عثراته وزلاته لیعنفه بها یوما **شرح**
اقرب مبتدا است ما مصدریه است یکون از افعال تامه است الی متعلق باقرب است ان
یواخی بمصدر موضوع در موضع ظرف زمان است مثل آتیه مجیئی الحاج و ظرف خبر مبتدا
است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند نزدیک تر
بودن بنده بسوی کفر در وقت اینست که دوستی کند مردی را بنابر دین آن مرد که موافق
دین اوست پس شمرد در دل خود بر آن مرد سر در آمدنهاے او را و لغزشهای او را تا
سرزنش کند او را بآنها در روزی از روزها **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
یا معشر من اسلم بلسانه ولم یخلص الایمان الی قلبه لا تذموا المسلمین ولا تتبعوا عوراتهم
فانه من یتتبع عوراتهم تتبع الله عورته ومن تتبع الله عورته یفضحه ولو فی بیته **شرح**
المعشر بفتح میم و سکون عین بی نقطه و فتح و کسر شین با نقطه و رای بی نقطه جماعت اضافه
معشر بمن از قبیل اضافه متعدد بجنس آنها است الخلوص مصدر باب نصر رسیدن لا تتبعوا بتشدید
بای یک نقطه مفتوحه بصیغه نهی باب تفعل است بحذف یک تا **یعنی** گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله ای گروه مسلمانی که مسلمان شد بزبان و نرسید ایمان بسوی دل او
مذمت بکنید مسلمانان را و تفحص مکنید پنهان کردهای ایشان را چه بدرستی که شان اینست
که هر که تفحص کرد پنهان کرده های مسلمانان را تفحص کرد الله تعالی پنهان کرده او را یعنی که
پرده برداشت از پنهان کرده او و هر که تفحص کرد الله تعالی پنهان کرده او را رسوا می کند
او را هر چند که در خانه خود باشد و بیرون نیاید یا مراد این است که هر چند رسوائی او در میان
خانواده خودش باشد **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان اقرب ما یکون
العبد الی الکفر ان یؤاخی الرجل علی الدین فیحصی علیه عثراته وزلاته لیعنفه
بها یوما ما **شرح** الرجل اول از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است و مضمون اینها سر است

ازشرح حدیث دوم این باب **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله لاتطلبوا عثرات المومنین فانه من تتبع عثرات اخیه تتبع الله عثرته ومن تتبع الله عثرته یفضحه ولو فی جوف بیته **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اقرب مایکون العبد الی الکفران یواخی الرجل الرجل علی الدین فیحصی علیه زلاته لیعیره بها یوما ما

شرح مضمون این موافق سابق است

باب صد و چهل و هفتم اصل باب التعییر

شرح التعییر بعین بی نقطه ویای دو نقطه در پائین ورای بی نقطه مصدر باب تفعیل سرزنش کردن یعنی این باب مذمت سرزنش مومن است درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من انب مومنا انبه الله فی الدنیا والآخرة **شرح** التانیب بهمزه ونون وبای یک نقطه مصدر باب تفعیل سرزنش کردن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هرکه سرزنش کرد مومنی را سرزنش کرد او را الله تعالی در دنیا وآخرت **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اذاع فاحشة کان کمبتدئها ومن عیر مومنا بشیء لم یمت حتی یرکبه **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هرکه شهرت دهد عملی را که رسوا است مثل پیروی ظن که مخالف محکمات قرآن است می شود در گناه مانند کسی که بدعت کرده آن را وهرکه سرزنش کرد مومنی را بچیزی نمیرد تا آنکه مرتکب آن چیز شود **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من لقی اخاه بما یونبه انبه الله فی الدنیا والآخرة **شرح** ما مصدریه است وموصوله می تواند بود وبنابر اول ضمیر مستتر در یونبه راجع بمن است وبنابر دوم راجع بما است ونسبت تانیب بکلام مجاز است ومضمون این موافق مضمون حدیث اول این باب است

باب صد و چهل و هشتم اصل باب الغیبة والبهت

شرح الغیبة بکسر غین بانقطه وسکون یای دو نقطه در پائین وبای یک نقطه مصدر باب ضرب یاد کردن کسی را بزشتی البهت بفتح بای یک نقطه وسکون وفتح ها وتای دو نقطه در بالا مصدر باب منع نسبت کاری بکسی که نکرده آن را والبهتم با وبسکون ها دروغ یعنی این باب مذمت بدگوئی کسی ومذمت بهتان برکسی است درین باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الغیبة اسرع

فی دین الرجل المسلم من الاکلة فی جوفه قال وقال رسول الله صلی الله علیه وآله
الجلوس فی المسجد انتظار الصلوٰة عبادة مالم یحدث قیل یا رسول الله وما یحدث
قال الاغتیاب **شرح** الاکلة بفتح همزه و کسر کاف مرض خوره وسے تواند بود که میان همزه و
کاف الف باشد و جمع آکل بروزن اسم فاعل باشد و الف لام برای عهد خارجی باشد بمعنی آکلة اللحم
که عبارت از کارد و آتش و مانند آنها است که زود گوشت را برطرف میکند، انتظار
منصوب است بر مفعول له والمعنی ما دام است لم یحدث بصیغه مضارع مجهول باب
افعال است و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر است بنا براینکه مفعول مطلق نائب فاعل تواند
شد یا بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بجالس است که جلوس دلالت برے کند و بنا بر
اول ما یحدث بصیغه مجهول است والاغتیاب مرفوع است و بنا بر دوم ما یحدث بصیغه
معلوم است والاغتیاب منصوب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله غیبت مردم شتابان تر است در افنای دین
مرد مسلمان از خوره در درون او امام گفت که و گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نشستن
در مسجد برای انتظار نماز عبادت است چندانکه نشود احداث حدثی گفته شد ای رسول الله
و چه چیز احداث کرده میشود در مسجد گفت غیبت مردم **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلام قال من قال فی مومن ما رأته عیناه و سمعته اذناه فهو من الذین قال الله
عزوجل ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم
شرح ما رأته عبارت از گناهیست که منافات با ایمان ندارد مثل لمم که مذکور شد در حدیث
هفتم باب صد و دوازدهم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر کس
و اگفت در حق مومنی گناهے را که دید آنرا دو چشم آنکس و شنید آنرا دو گوش آنکس از جمله
جماعتی است که گفته الله عزوجل در مذمت ایشان در سوره نور بدرستی که جمعی که دوست
میدارند که مشهور شود بدی در جمعی که مومن شدند ایشان راست عذابی دردناک **سوم**
اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الغیبة قال هو ان تقول لاخیک فی دینه
مالم یفعل وتبث علیه امرا قد ستره الله علیه لم یقم علیه فیه حد **شرح**
فی برای تعلیل است ضمیر دینه راجع باخیک است تبث بیای یک نقطه و ثای سه نقطه بصیغه
مضارع مخاطب باب نصر یا ضرب یا افعال است لم یقم بصیغه مضارع معتل العین مجهول
باب افعال یا معلوم باب نصر است و بنا بر اول فاعل محذوف حاکم شرع است یا الله تعالیٰ
است باین معنی که در قرآن برای او حدی قرار نیافته ضمیر علیه راجع باخیک است و ضمیر فیه

راجع با مراست یعنی پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام از غیبتی که حرام است در کدام است
گفت آن اینست که گوئی برای برادر خود که بسبب دین او برادر تو شده چیزی را از بدکردها
و اینکه مشهور کنی بر او گناهی را که بتحقیق پوشیده آن گناه را الله تعالی بر او بقضا و قدر خود بیان
این آنکه راست کرده نشده بر آن بر او بر عدد گناه حدی مراد گناهی است که منافات با ایمان نداشته
باشد مثل لمم که بیان شد در حدیث هفتم باب صدود و دوازدهم و ایضا مشهور نشده باشد باقامت حد
چهارم اصل سئل النبی صلی الله علیه وآله ما کفارة الاغتیاب قال تستغفر الله
لمن اغتبته کلما ذکرته **شرح** پرسیده شد نبی صلی الله علیه وآله که چیست کفاره غیبت
مومن بعد از توبه از آن غیبت گفت اینکه طلب آمرزش کنی از الله تعالی برای آنکس که غیبت
او کردی هر وقت که بیاد خود آوری آن غیبت را **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من بهت مومنا او مومنة بما لیس فیه بعثه الله فی طینة خبال حتی یخرج مما قال
قلت وما طینة خبال قال صدید یخرج من فروج المومسات **شرح** الطینة بکسر
طای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و نون سرشت آدمی که اراده از آن مخلوق شده الخبال
بفتح خای با نقطه و بای یک نقطه والف فساد و مراد اینجا زنا است و اضافه طینة بخبال باعتبار
اینست که علم الله تعالی بخبال کسی باعث آن طینت برای او شده الصدید بفتح صاد بی نقطه و کسر
دال بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و دال بی نقطه چرکیکه روان می شود از دمل و مانند آن
و اطلاق طینة بر صدید باعتبار این است که جزو بدن آدمی بوده که آدمی سرشته شده المومسات
بضم میم و سکون واو و کسر میم و سین بی نقطه زنان زنا کننده و تخصیص ذکر زنان باعتبار این است
که ایشان اصل در زنا پس گناه ایشان بیشتر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع
گفت هر که بهتان کند مومنی را یا مومنه را بآنچه نیست در او و بری انگیزد او را الله تعالی در روز
قیامت در سرشت زنا تا آنکه بیرون آید از عهده آنچه گفته گفتم و چیست سرشت زنا گفت چرک
است که بیرون می آید از فرجهای زنان زناکار مخفی نماند که سوال سائل مبنی بر ندانستن معنی طینت
خبال نیست بلکه مبنی بر تعجب از اینست که کسی در سرشت دیگری چون محشور می شود **ششم**
اصل قال ابو الحسن علیه السلام من ذکر رجلا من خلفه بما هو فیه مما عرفه
الناس لم یغتبه ومن ذکره من خلفه بما هو فیه مما لا یعرفه الناس اغتابه ومن
ذکره بما لیس فیه فقد بهته **شرح** گفت امام موسی کاظم علیه السلام هر که یاد کرده
مردی را از مومنان غائبانه به چیزیکه آن در او هست از جمله چیزهائیکه مشهور نشده میان مردم
غیبت حرام کرده او را و هر که یاد کند او را به بدی که نیست در او پس بتحقیق افترا کرده

درحق او مراد اینست کہ غیبت حرام کردہ بضمن اقرب القرینہ حدیث سوم اینباب پس گناہ او
مرکب است از دو گناہ **ہفتم اصل** سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول الغیبة
ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه واما الامر الظاهر فیه مثل الحدة والعجلة فلا و
البهتان ان تقول فیه ما لیس فیه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت
غیبت حرام اینست کہ گوئی درحق برادر مومن خود بدی را کہ پوشانیدہ آن را الله تعالی بر او
واما کار بدیکہ ظاہر باشد در او مانند تندخوئی وشتاب زدگی پس غیبت حرام نیست. وبہتان اینست
کہ گوئی در او بدی را کہ نیست در او درینصورت غیبت حرام ہست با زیادتے چنانچہ بیان
شد در شرح حدیث سابق

باب صد وچہل ونہم اصل باب الروایة علی المومن

شرح این باب مذمت نقل سخن مومن است در مجالس دیگر بقصد اضرار بر آن مومن و درین باب
سہ حدیث است **اول اصل** قال لی ابوعبد الله علیه السلام من روی علی مومن
روایة یرید بها شینه وهدم مروته لیسقط من اعین الناس اخرجه الله من ولایته
الی ولایة الشیطان فلا یقبله الشیطان **شرح** گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام
ہر کہ نقل کند بقصد ضرر مومنے نقلی کہ منجر گردد آن نقل زشتی آن مومن را و برہم زدن انسانیت
وعزت او را تا افتد از نظر مردم بیرون می برد آنکس را الله تعالی از دوستی خود بسوی دوستی
شیطان پس قبول نمیکند او را شیطان مراد این است کہ از بسکہ بی اعتبار است در نظر خلائق
بکار شیطان نمی آید و شیطان نیز خوش حال نمی شود بدوستی او زیرا کہ شیطان کسی را میخواہد
کہ فسق او در صورت عبادت باشد و مردم از او بازی خورند مثل اہل بدعت تا او را وسیلہ
ضلالت مردم کند **دوم اصل** عن عبد الله بن سنان قال قلت له عورة المومن حرام
قال نعم قلت تعنی سفلیه قال لیس حیث تذهب انما هو اذاعة سره **شرح**
این حدیث مفسر است و ضمیر له راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است العورة بفتح عین بی نقطه
وسکون واو و رای بی نقطه الخ یعنی آنچه باید کہ پوشیدہ باشد و واحد عورتین آدمی سفلیه بضم وکسر سین
بی نقطه وسکون فا وفتح لام ویای دو نقطه در پائین بصیغه تثنیه است یعنی دو پائین کہ عورتین
است یا بکسر سین وتای دو نقطه در بالا است یعنی پائین وحاصل ہر دو یکیست یعنی روایت است
از عبد الله بن سنان گفت گفتم امام علیه السلام را آیا پوشیدنی مومن بر مومن حرام است گفت
آری گفتم میخواہی دو پائین او را گفت مراد من نیست اینجا کہ خیال میکنی مراد این نیست کہ آنچہ مراد نیست
فاش کردن راز مومن است **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فیما جاء فی الحدیث

عورة المومن علی المومن حرام قال هو ان یکشف فتری منه شیئا انما هو ان تروی علیه
او تعیبه **شرح** ذا فیه است ضمیر راجع بحرام است تعیبه بعین بانقطه یا بعین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معتل العین باب ضرب است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق ع در آنچه آمده در حدیث اهل البیت علیهم السلام که عورة مومن بر مومن حرام است امام گفت نیست آن حرام اینکه برهنه شود مومن پس ببینی از او چیزی را که نباید دید حرام این نیست که آن حرام که درین حدیث مذکور است اینست که نقل کنی چیزی را بقصد ضرر او یا غیبت کنی او را بعیب گوئی در حق او

باب صد و پنجاهم اصل باب الشماتة

شرح الشماتة بفتح شین بانقطه مصدر باب علم خوش حالی بمصیبتی که بر سر دشمن آمده باشد یعنی این باب بمذمت شماتت است درین باب یک حدیث است **اصل** عن ابی عبد الله ع انه قال لاتبد الشماتة لاخیک فیرحمه الله ویصیرها بک وقال من شمت بمصیبة نزلت باخیه لم یخرج من الدنیا حتی یفتتن **شرح** لاتبد بابای یک نقطه و دال بی نقطه بصیغه نهی معتل اللام باب افعال است و در بعض نسخ بعد از دال صورت یا است که بالتقاء ساکنین می افتد و بنا بر آن بصیغه نفی است و خبر بمعنی انشا است ضمیر منصوب در یصیرها راجع بشماتة است باعتبار تعلق ابدا بآن **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت اظهار مکن خوش حالی بمصیبت را برای برادر مومن خود که باعث آن می شود که رحم کند الله تعالی او را و گرداند آن اظهار شماتت را با تو یا بمعنی که دیگران با تو شماتت خواهند کرد امام گفت هر که خوش حال شد بمصیبتی که فرود آمده ببرادر مومن او بیرون نرفت از دنیا تا آنکه گرفتار مصیبت شود

باب صد و پنجاه و یکم اصل باب السباب

شرح السباب بکسر سین بی نقطه و دو بای یک نقطه که میان آنها الف است مصدر باب مفاعله است **یعنی** این باب بمذمت دشنام دادن است درین باب نه حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله سباب المومن کالمشرف علی الهلکة **شرح** سباب بکسر سین و تخفیف با است و مشرف بفتح رای بی نقطه مصدر میمی باب افعال است یا سباب بفتح سین و تشدید با است و مشرف بکسر را بصیغه اسم فاعل باب افعال است الهلکة بفتح ها و فتح لام دخول جهنم **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله دشنام دادن مومن مثل مشرف شدن بر دخول جهنم است **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله

علیہ وآلہ سباب المومن فسوق وقتاله کفر و اکل لحمه معصیة وحرمة ماله کحرمة دمه
شرح الفسوق بضم فا و ضم سین بی نقطہ و سکون واو سرکشی از فرمان الٰہی اکل لحمہ عبارت
از غیبت اوست چنانچہ در سورہ حجرات است ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیہ وآلہ دشنام مومن سرکشی است باینمعنی کہ معصیت بزرگ است و محاربہ با او کفر است
باین معنی کہ بالاتر از فسوق است و خوردن گوشت او نافرمانی الله تعالی است باینمعنی کہ کبیرہ است
اگرچہ در مرتبہ فسوق نیست و غصب مال او بر مردم حرام است مانند خون او **سوم اصل**
ان رجلا من بنی تمیم اتی النبی صلی الله علیہ وآلہ فقال اوصنی فکان فیما اوصاه ان قال
لا تسبوا الناس فتکتسبوا العداوة منهم **شرح** بدرستی کہ مردی از قبیلہ بنی تمیم
آمد نزد نبی صلی الله علیہ وآلہ پس گفت سفارش کن مرا پس بود از جملہ آنچہ سفارش کرد او را
اینکہ گفت دشنام مدہید مردم را کہ باعث این میشود کہ برای خود حاصل کنید دشمنی را از جانب
ایشان **چہارم اصل** عن ابی الحسن موسی علیہ السلام فی رجلین یتسابان
قال البادی منهما اظلم و وزره و وزر صاحبه علیہ ما لم یعتذر الی المظلوم **شرح**
مانند این حدیث گذشت در حدیث سوم باب صد و سی ام و در آنجا چنین بود ما لم یتعد المظلوم
یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیہ السلام در دو مرد کہ دشنام یکدیگر میدهند امام گفت
ابتدا کنندہ از جملہ آن دو کس ظالم تر است باین معنی کہ از دیگری صورت ظلم صادر شدہ اگرچہ
ظلم حقیقی نیست بقرینہ اینکہ گفت و گناه او و گناه یار او بر گردن اوست چند آنکہ عذرخواهی نکند
بسوی آنکہ مظلوم است **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام قال ما شهد رجل علی رجل
بکفر قط الا باء به احدهما ان کان شهد علی کافر صدق وان کان مومنا رجع الکفر
علیہ فایاکم والطعن علی المومن **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت
گواهی نداد مردی بر مردی بکفر هرگز مگر آنکہ بازگشت کرد با آن کفر یکی از آن دو کس باینمعنی
کہ البتہ یکی کافر میشود بیان این آنکہ اگر گواهی دادہ بر کافری راست گفتہ و اگر آن فرد مومن بودہ
او دروغ گفتہ بر میگردد کفر بخودش پس دور دارید از یکدیگر خود تا نزاع و طعنہ کفر زدن بر مومنان
را **ششم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال سمعته یقول ان اللعنة اذا خرجت
من فی صاحبها ترددت فان وجدت مساغا والا رجعت علی صاحبها **شرح**
روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام یا امام جعفر صادق علیہ السلام راوی گفت
شنیدم او را کہ میگفت بدرستی کہ لعنت بر کسی چون بیرون آید از دهن آنکہ آنرا گفتہ راهی شاید
میان آن دو کس پس از یافت راهی را کہ با آن راه فرستادہ شدہ خوب و اگر نیافت بر می گردد

برانکه آنرا گفته مراد این است که اگر آن مرد که لعنت بر او شد مستحق آنست میرود و بسوی او والا میگردد وانکه گفته ملعون می شود **هفتم اصل** سمعت اباجعفر علیه السلام یقول ان اللعنة اذا خرجت من فی صاحبها ترددت بینهما فان وجدت مساغا والا رجعت علی صاحبها **شرح** مضمون این موافق سابق است **هشتم اصل** سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول اذا قال الرجل لاخیه المومن اف خرج من ولایته واذا قال انت عدوی کفر احدهما ولا یقبل الله من مؤمن عملا وهو مضمر علی اخیه المومن سوء **شرح** شنیدم از امام بجعفر صادق علیه السلام می گفت چون گوید مرد برای برادر مومن خود بد را باقی ظاهر است **نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال مامن انسان یطعن فی عین مومن الامات بشر میتة وکان قمنا ان لا یرجع الی خیر **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست هیچ انسانیکه طعنه زند در چشم مومنے باینمعنی که دشنام داد او را حاضرانه مگر آنکه مرد بید ترنوع مردنی و شد سزاوار اینکه توفیق نیابد که برگردد بسوی نیکی اصلا

باب صد و پنجاه و دوم اصل باب التهمة وسوء الظن

شرح التهمة بضم تای منقلب از واو وفتح ها رمصدر مثل النار وادبی یاب ضرب خیال بد درحق کسی بخیالی که مظنون نباشد بلکه مرجوح یا مساوی باشد الظن اعتقاد راجح از روی تخم وخیال راجح خواه بهوا و هوس باشد که آنرا اعتقاد مبتدا نیز می نامند وخواه نه ومراد اینجا معنی دوم است یعنی این باب مذمت خیال بد غیر راجح وخیال بد راجح است درحق مومن دراین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا اتهم المومن اخاه انماث الایمان من قلبه کما ینماث الملح فی الماء **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون تهمت دارد مومن برادر مومن خود را گداخته و برطرف مے شود ایمان از دل او چنانچه گداخته می شود نمک درآب **دوم اصل** سمعت اباعبدالله ع یقول من اتهم اخاه فی دینه فلا حرمة بینهما ومن عامل اخاه بمثل ما یعامل به الناس فهو بریٔ مما ینتحل **شرح** الحرمة بضم حای بی نقطه وسکون وضم وفتح رای بے نقطه پیمان دوستی میان دو کس یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت هرکه تهمت دارد برادر خود را که برادر اوست بسبب دین او است پس پیمان دوستی نماند میان آن دو کس وهرکه معامله کند با برادر مومن خود بمثل آنچه معامله می کند با آن مردمی را که نمی شناسد ایشان را باینمعنی که اگر چیزی باو فروشد فائده گیرد مثل فائده که در فروختن بدیگران می گیرد پس او بری است از دینی که آن دین را بخود نسبت می دهد **سوم اصل** قال امیرالمومنین ع

فی کلام لیضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک ما یغلبک منه ولا تظنن بکلمة خرجت من لفیک سوءا وانت تجد لها فی الخیر محملا **شرح** یغلبک بغین یا بقاف بصیغه مضارع معلوم غائب باب ضرب است ومنه متعلق است بیاتیک ودر بعض نسخ بقاف است از باب ضرب یا باب افعال یا باب تفعیل وظرف متعلق است بیقلبک وحاصل هر دو یکی است یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام در اثنای سخنی که او را بود که قرار ده کار برادر مومن خود را بر نیکترین آن یعنی که بهترین محمل برای آن قرار داده تا وقتی که آید نزد تو از جانب او چیزی که عاجز کند ترا یعنی که احتمال خوب در آن نبود اصلا و گمان مکن البته یعنی که بیرون آید از برادر مومن تو کلمه را بر خالی که یابی برای آن سخن نور خوبی محملی زا...

باب پانصد وپنجاه وسوم اصل باب من لم یناصح اخاه المومن

شرح این باب مذمت کسی است که اخلاص نورزید با برادر دیگر مومن است درین باب شش حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سعی فی حاجة لاخیه فلم ینصحه فقد خان الله ورسوله **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که سعی کرد در حاجتی برای برادر مومن خود پس خالص نشد برای او پس بتحقیق خیانت کرده الله تعالی را و رسول او را **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ایما مؤمن مشی فی حاجة اخیه فلم یناصحه فقد خان الله ورسوله **شرح** این مضمون موافق حدیث سابق است **سوم اصل** اخبرنا ابو بصیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ایما رجل من اصحابنا استعان به رجل من اخوانه فی حاجة فلم یبالغ فیها بکل جهده فقد خان الله ورسوله والمومنین قال ابو بصیر قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تعنی بقولک والمومنین قال من لدن امیر المومنین علیه السلام الی آخرهم **شرح** الجهد بفتح جیم وسکون ها مصدر باب منع جد در کاری وبضم وفتح جیم طاقت گذشت در کتاب الحجة در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام در تفسیر مومنین که هم الائمة الذین یومنون علی الله فیجیز امانهم ومراد اینست که ایمن می کنند مردم را از غلط در حکم خود والله تعالی آن دعوی را ممضی می کند واین مخصوص ائمه اهل البیت است یعنی خبر داد ما را ابو بصیر گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت هر مردی از شیعه ما که مدد جست با و مردی از برادران مومن او در حاجتی پس مبالغه نکرد در آن حاجت بجمیع طاقت خود پس بتحقیق خیانت کرده الله تعالی را و رسول او را و مومنان را گفت ابو بصیر گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چه میخواهی بقول تو مومنان را گفت میخواهم ائمه اهل البیت را از امیر المومنین علیه السلام تا آخر ایشان **چهارم اصل** سمعت

ابا عبد الله علیه السلام یقول من مشی فی حاجة اخیه ثم لم یناصحه فیها کان کمن خان الله و رسوله وکان الله خصمه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت هر که روانه شد در حاجت برادر مؤمن خود بعد از آن اخلاص نورزید با او در آن حاجت شد مانند کسی که خیانت کرده الله تعالی و رسول او را و شد الله تعالی دشمن او **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من استشار اخاه فلم یمحضه محض الرأی سلبه الله عزوجل رأیه **شرح** استشار بشین نقطه دار و الف و رای بی نقطه صیغه ماضی معلوم باب استفعال است الاستشارة برانگیزانیدن کسی برای کاری با اظهار اینکه صلاح او در آن امر است و در عامه نسخ بسین بی نقطه است و آن تصحیف است لم یمحضه بصیغه مضارع باب افعال است الامحاض دادن خالص کسی را لیس ذکر محض بمعنی بر تجرید است یعنی ذاتی است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که برانگیزانید برادر مؤمن خود را بجز کوشش که نداد او را خالص دید یا بینی که غش کرد با او در آن قضیه بر طرف میکند الله عزوجل دید او را یعنی که عقل در فکر او بهم میرسد تا آنچه فرق نمی کند میان موافق مصلحت و مخالف مصلحت **ششم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ایما مؤمن مشی مع اخیه المؤمن فی حاجة فلم یناصحه فقد خان الله و رسوله **شرح** مضمون این موافق حدیث چهارم این باب است

باب صد و پنجاه و چهارم اصل باب خلف الوعد

شرح خلف بضم خای با نقطه و سکون لام اسم اخلاف است که مصدر باب افعال است بمعنی ترک وفا بوعده لیس ذکر وعده معنی بر تجرید است یعنی این باب مذمت عدم وفا بوعده است در این باب دو حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول عدة المؤمن اخاه نذر لا کفارة له فمن اخلف فبخلف الله بدأ و لمقته تعرض و ذلک قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون **شرح** النذر بفتح نون و سکون ذال با نقطه و رای بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب واجب ساختن چیزی بر خود نفی کفاره اشارت به بلیا زمی گناه در مخالفت است مثل قسم بر ماضی از روی دروغ که آن را یمین غموس می نامند بمعنی فرو برنده در گناه و نهی از قولی که عمل با آن نشود راجع می شود در عرف بنهی از عدم عمل بقول خود چه این صفت برای آن قول ثابت نمی شود مگر وقت عمل و اگر مراد نهی از قول بی قصد عمل می بود می گفت لم تقولون ما لا تقصدون ان تفعلوا یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت وعده مؤمن برادر مؤمن خود را نذری است که کفاره نیست آن را پس هر که وفا نکند پس بیوفائی با الله تعالی ابتدا کرده و برای غضب الله تعالی مهیا شده

وانچه مذکور شد مضمون قول الله تعالی است در سوره صف ای جمعی که مومن شده اید چرا می گویید انچه را که نمی کنید بزرگ است باعتبار غضب نزد الله تعالی اینکه گویید انچه را که نمی کنید **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله من کان یومن بالله والیوم الاخر فلیف اذا وعد **شرح** ادخال کان بر فعل مضارع برای افاده استمرار در ماضی است واشارت است باینکه تخلف وعده ایمان چندین ساله را باطل می کند خصوصا خلف وعده قبول وصایت وصی علیه السلام یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که ایمان میداشته باشد بالله تعالی وبروز قیامت پس باید که وفا کند چون وعده کند

باب صد و چهل و پنجم اصل من حجب اخاه المومن

شرح این باب مذمت کسی است که رو نموده به برادر مومن خود بعد از آن که آمد آن مومن بدر خانه آنکس بقصد زیارت و مانند آن درین باب چهار حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ایما مومن کان بینه وبین مومن حجاب ضرب الله عز وجل بینه وبین الجنة سبعین الف سور ما بین السور الی السور مسیرة الف عام **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر مومنی که باشد میان او و میان مومنی دیگر مانعی از دخول آن مومن در منزل او قرار می دهد الله عز وجل میان او و میان بهشت هفتاد هزار حصار که میان هر حصار تا حصار مسافت هزار ساله است **دوم اصل** عن محمد بن سنان قال کنت عند الرضا صلوات الله علیه فقال یا محمد انه کان فی زمن بنی اسرائیل اربعة نفر من المومنین فاتی واحد منهم الثلثة وهم مجتمعون فی منزل احدهم فی مناظرة بینهم فقرع الباب فخرج الیه الغلام فقال این مولاک فقال لیس هو فی البیت فرجع الرجل ودخل الغلام الی مولاه فقال له من کان قرع الباب قال کان فلان فقلت له لست فی المنزل فسکت ولم یکترث ولم یلم غلامه ولا اغتم احد منهم برجوعه عن الباب واقبلوا فی حدیثهم **شرح** فلان بفتح نون خبر کان است وعبارت است از اسم غیر مشهور مثل احد ومی تواند بود که فلان مرفوع باشد وکان تامه باشد یعنی روایت است از محمد بن سنان گفت بودم نزد امام رضا صلوات الله علیه وآله پس گفت مرا ای محمد بدرستی که شان اینست که بودند در زمان فرزندان یعقوب که بر دین انبیای سابق بودند چهار کس از مومنان پس آمد یکی از ایشان نزد آن همه کس دیگر بر حالی که آن سه کس مجتمع بودند در خانه یکی از ایشان برای مصاحبتی که میان ایشان بود پس کوفت در خانه را پس بیرون آمد بسوی او غلام پس گفت کجا است آقای تو پس گفت نیست او در خانه پس برگشت آن مرد و داخل شد

صافی شرح اصول کافی

م بسوی آقای خود پس آقا گفت که بود که زد در ما گفت بود فلانکس پس گفتم او را که توفیقی در خانه
مبارکت نشد و بپرد انکرو از برگشتن او و ملامت بکرد غلام را که چرا دروغ گفتی و او را بدیگر دانیدی
ناک نشدید مگر ایم اثر ایشان برای برگشتن او از در خانه و شروع کردند به گفتگوئی که داشتند
مل فلما کان من الغد بکر الیهم الرجل فاصابهم وقد خرجوا یریدون ضیعة لبعضهم فسلم
م وقال انا معکم فقالوا نعم ولم یعتذروا الیه وکان الرجل محتاجا ضعیف الحال فلما کانوا
فی الطریق اذا غمامة قد اظلتهم فظنوا انه مطر فبادروا فلما استوت الغمامة علی رؤسهم
مناد ینادی من جوف الغمامة ایتها النار خذیهم وانا جبرئیل رسول الله فاذا نار من
الغمامة قد اختطفت الثلثة نفر وبقی الرجل مرعوبا یعجب مانزل بالقوم ولا یدری ما
سبب شرح کان امر است وضمیر مستتر راجع بعالم است من بمعنی فی است الضیعة بفتح ضاد نقطه
ون یای دو نقطه در پائین وعین بی نقطه زمین مستعمل که برای حاصل است مثل مزرعه انا معکم
یر استفهام است ضمیر انه راجع بالغمامه است رسیدن ندای جبرئیل بگوش آن مرد دلالت
ت او میکند پس بگوش آن سه کس نرسیده و چون عاصی بوده اند المرعوب بصیغه اسم مفعول باب
ترسان کرده شده یعنی پس چون شد جهان بر فردای آن روز زود رفت بسوی
ان آن مرد پس دریافت ایشان را بر حالی که بیرون آمدند از خانه مذکور بر جا مے که اراده
شتند مزرعه را که از بعض ایشان بود پس سلام کرد بر ایشان وگفت آیا من با شمایم در رفاه
طلب رخصت رفاقت است گفتند آری و عذرخواهی نکردند بسوی او و حال آنکه با وجود آنکه معلوم
بود که ایشان دیر او زد و اشب در خانه مذکور بود و بود آن مرد حاجتمند کم مال پس چون
بدید بعض راه مزرعه ناگاه ابری بتحقیق سایه کرد ایشان را اشارت است بآنکه آفتاب هنوز
ب بمشرق بود و ابر از جانب مشرق ظاهر شد پس گمان کردند که اثر آن ابر باران است پس
رفتند تا نزد مزرعه رسند پس چون راست ایستاد آن ابر بر سر ایشان ناگاه آواز کننده آواز
از میان آن ابر که ای آتش فراگیر سه کس را و من جبرئیل ام فرستاده الله تعالی پس ناگاه
ه از میان آن ابر بتحقیق ربود آن سه کس را و ماند آن مرد ترسناک تعجب می کرد از بلائے که
امد بآن جماعت ونمی دانست که چیست باعث آن اصل ثم جاء الی المدینة فلقی یوشع
بن نون فاخبره الخبر وما رأی وما سمع فقال یوشع بن نون علیه السلام اما علمت ان
الله سخط علیهم بعد ان کان عنهم راضیا وذلک بفعالهم بک فقال وما فعلهم بی فحدثه
فقال الرجل فانا اجعلهم فی حل واعفو عنهم قال لو کان هذا قبل لنفعهم فاما الساعة
بی ان ینفعهم من بعد شرح پس برگشت بسوی آن شهر پس برخورد یوشع بن

نون وصی موسی را پس خبر داد او را آن خبر که داشت و آنچه را که دید و آنچه را که شنید پس گفت یوشع بن
نون عرا آیا دانستی که الله تعالی غضب کرد بر ایشان بعد از آن که بود از ایشان راضی و آن غضب بسبب
کار ایشان با تست پس گفت و چیست کار ایشان با من پس خبر داد او را یوشع پس گفت آن مرد من
می کردانم ایشان را و خلیت از آنچه کردند با من سے گذ م از گناه ایشان یوشع گفت اگر
می بود این حلال کردن پیش از این هر آینه نفع می کرد ایشان را پس اما حلال کردن الحال پس نفعی
نمی دارد و در برگشتن ایشان بدنیا و شاید که نفع کند ایشان را در زمان بعد از این مراد برزخ
یا روز قیامت است **سوم اصل** عن ابی عبد الله صلوات الله عز وجل و سلامه علیه
قال ایما مؤمن کان بینه و بین مؤمن حجاب ضرب الله بینه و بین الجنة سبعین الف سور
غلظ کل سور مسیرة الف عام ما بین السور الی السور مسیرة الف عام **شرح** مضمون این
نزدیک مضمون حدیث اول این باب است تفاوت این است که درینجا بیان نشده که کسانی که
هر حصاری مسافت هزار ساله راست و در حدیث اول بیان این بود **چهارم اصل**
عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له جعلت فداك ما تقول فی مسلم اتی مسلما
زائرا وهو فی منزله فاستاذن علیه فلم یأذن له ولم یخرج الیه قال یا ابا حمزة ایما مسلم
اتی مسلما زائرا او طالب حاجة وهو فی منزله فاستاذن علیه فلم یأذن له ولم یخرج الیه
لم یزل فی لعنة الله حتی یلتقیا فقلت جعلت فداك فی لعنة الله حتی یلتقیا قال نعم یا ابا حمزة
شرح روایت است از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام گفت گفتم او را قربانت شوم چه
می گویی در مسلمانی که آمد نزد مسلمانی بقصد زیارت و او در خانه خود است پس طلب اذن
دخول بر او کرد پس اذن نداد برای او و بیرون نیامد بسوی او امام علیه السلام گفت ای
ابو حمزه هر مسلمانی که آمد نزد مسلمانی بقصد زیارت یا بقصد طلب حاجتی و او در منزل خود بود
پس طلب اذن دخول بر او کرد پس اذن نداد برای او و بیرون نیامد بسوی او همیشه در لعنت الله
تعالی است تا آنکه برخورند با هم پس گفتم بعنوان تعجب قربانت شوم در لعنت الله تعالی
است تا آنکه برخورند با هم گفت آری ای ابو حمزه و شاید مراد از برخوردن نه از خواستن باشد

باب صد و نود و ششم اصل باب من استعان به اخوه فلم یعنه

شرح این باب مذمت کسی است که مدد طلبید با و برادر مؤمن او پس مدد نکرد او را و درین باب
چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من بخل بمعونة اخیه
المسلم والقیام له فی حاجته الا ابتلی بمعونة من یأثم علیه ولا یؤجر **شرح** لن برای
استفهام انکاری است و شاید که موصوله باشد و مستثنی الا ابتلی محذوف باشد بتقدیر

یفعل ذلک الا ابتلی بخل بجای یک نقطه و خای بانقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم و حسن است
یأثم بهمزه و ثای سه نقطه بصیغه مضارع باب علم است ضمیر علیه راجع بمن است و مضاف محذوف است
بتقدیر یأثم علی معونته ذکر ولا یؤجر برای دفع توهم این است که گناهگار باشد از جهتی و ماجور
باشد از جهتی دیگر یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت کیست که مضایقه بجا کرد
بد دکردن برادر خود که مسلمان است و ایستادگی کردن برای او در حاجت او مگر اینکه مبتلا بشد
بمد دکسی که گناهگار می شود و مزد داده نمی شود اصلا **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ایما رجل من اخوانه فاستعان به فی حاجته فلم یعنه وهو یقدر الا ابتلاه الله بان
یقضی حوائج عدة من اعدائنا یعذبه الله علیها یوم القیمة **شرح** ایما برای استفهام
انکاری است و می تواند بود که برای عموم باشد چنانچه می آید در حدیث اول باب آینده و مستثنی
منه الا ابتلاه مقدر باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق جمله یعذبه صفت حوائج است و ضمیر
علیها راجع بحوائج است و مضاف محذوف است بتقدیر علی قضائها یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر کدام مردی از شیعه ما آمد نزد و مردی از برادران مومن خود
پس طلب مدد کرد با او در حاجت خود پس مدد نکرد او را با وجودی که توانا بود بر آن مگر آنکه مبتلا
کرد او را الله تعالی بانکه روا کند حاجتهای چند کس از دشمنان ما را که عذاب کند او را الله
تعالی بسبب آن حاجتها در روز قیامت **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
لم یدع رجل معونة اخیه المسلم حتی یسعی فیها و یواسیه الا ابتلی بمعونة من یأثم ولا
یؤجر **شرح** حتی متعلق است بمعونة پس از تتمه مفعول یدع است و افاده وجوب مدد بسبیل
مبالغه می کند ضمیر مستتر در یأثم راجع برجل است و عائد بمن محذوف است بتقدیر یأثم ولا یؤجر علی
معونته یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وا نگذاشت هیچ مردی مدد
برادر خود را که مسلمان است تا حدی که سعی کند در آن مدد و مال صرف او کند مگر آنکه مبتلا شد
بمد دکسی که گناهگار می شود و ماجور نمی شود اصلا به درد **وچهارم اصل** عن ابی الحسن قال
سمعته یقول من قصد الیه رجل من اخوانه مستجیرا به فی بعض احواله فلم یجره بعد
ان یقدر علیه فقد قطع ولایة الله عز وجل **شرح** روایت است از امام موسی
کاظم علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که می گفت هر که قصد کرد بسوال مردی از برادران
مومن او پناه آورنده با و در بعض احوال خود پس پناه نداد او را بعد از آنکه توانا باشد بر آن
پناه دادن پس تحقیق بریده مدد الله تعالی را از خود

باب صدو پنجاه و هفتم اصل باب من منع مومنا شیئا من عنده او من عند غیره

شرح این باب مذمت کسی است که نزد او مومنی را چیزی که محتاج است آن از نزد خود یا از نزد غیر خود درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایما مومن منع مؤمنا شیئا مما یحتاج الیه وهو یقدر علیه من عنده او من عند غیره اقامه الله یوم القیمة مسودا وجهه مزرقة عیناه مغلولة یداه الی عنقه فیقال هذا الخائن الذی خان الله ورسوله ثم یؤمر به الی النار **شرح** مزرقة بسکون زاے با نقطه وفتح رای بے نقطه وتشدید قاف بصیغهٔ اسم فاعل مضاعف باب افعال است الی درا سے عنقه بمعنی مع است ویدریؤمر بنا بر نائب فاعل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر مومنی که نزد او مومنے را چیزی از آنچه محتاج می شود بآن و او توانائی دارد بر آن از نزد خود یا از نزد غیر خود باین معنی که وسیله تحصیل آن حاجت از غیر خود می تواند شد وا میدارد او را الله تعالی در روز قیامت بر حالے که سیاه باشد روی او کبود باشد دو چشم او قفل کرده شده باشد دو دست او با گردن او پس گفته مے شود در روز قیامت که این آن خیانت کننده است که خیانت کرده الله تعالے را و رسول او را بعد از آن امر کرده مے شود که بسوی آتش جهنم برده شود **دوم اصل** عن یونس ابن ظبیان قال قال ابوعبد الله علیه السلام یا یونس من حبس حق المومن اقامه الله عزوجل یوم القیمة خمسمائة عام علی رجلیه حتی یسیل عرقه او دمه وینادی مناد من عند الله هذا الظالم الذی حبس عن الله حقه قال فیوبخ اربعین یوما ثم یؤمر به الی النار **شرح** او در نسخ است پس او برای تقسیم است و در بعض نسخ بجای دو نقطه در یا ئین است یعنی رود خانه او واین محال نیست نظیر اینکه از حجر موسیٰ دوازده چشمه روان می شد **یعنی** روایت است از یونس بن ظبیان گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای یونس هر که نگاه دارد حق مومن را باین معنی که نداد آنچه را که مومن محتاج بآنست و اوقادر بر آنست وا میدارد الله تعالے او را در روز قیامت پانصد سال بر دو پای او تا روان شود عرق او یا خون او باین معنی که اگر اندک ستم کرده عرق روان مے شود و اگر بسیار ستم کرده خون او روان می شود و آواز میکند آواز کننده از جانب الله تعالے که این آن ظالمی است که نگاه داشته از الله تعالی حق او را امام گفت پس سرزنش کرده می شود چهل روز بعد از آن امر کرده می شود که بسوی آتش جهنم برده شود **سوم اصل** قال ابوعبد الله علیه السلام من کانت له دار فاحتاج مومن الی سکناها فمنعه ایاها قال الله عزوجل ملائکتی ابخل عبدی علی عبدی بسکنی الدنیا وعزتی وجلالی لا یسکن جنانی ابدا **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که باشد او را خانه

صافی شرح اصول کافی

که زیادہ بر قدر حجت اوست پس محتاج شود مومنی بسوے ساکن شدن آن خانه پس ندهد او را آن ساکن شدن می گوید الله عزوجل که ای ملائکه آیا مضائقه بجا کرد بندهٔ من بر بندهٔ من بساکن شدن خانهٔ دنیا قسم به بلند مرتبگی و بزرگی خودم که ساکن نخواهد شد بهشت های مرا هرگز **چهارم**

اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول من اتاه اخوه المومن فی حاجة فانما هی رحمة من الله عزوجل ساقها الیه فان قبل ذلک فقد وصله بولایتنا وهو موصول بولایة الله عزوجل وان رده عن حاجته وهو یقدر علی قضائها سلط الله علیه شجاعا من نار ینهشه فی قبره الی یوم القیمة مغفور له او معذب فان عذره الطالب کان اسوء حالا **شرح**

این گذشت در حدیث سیزدهم باب هشتاد و سوم **اصل** وقال سمعته یقول من قصد الیه رجل من اخوانه مستجیرا به فی بعض احواله فلم یجره بعد ان یقدر علیه فقد قطع ولایة الله تبارک وتعالی **شرح** این گذشت در حدیث چهارم باب سابق

باب صد و پنجاه و هشتم اصل باب من اخاف مومنا

شرح این باب مذمت کسی است که ترسانید مومنی را درین باب سه حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من نظر الی مومن نظرة لیخیفه بها اخافه الله عزوجل یوم لا ظل الا ظله **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که نگاه کند بسوی مومنی نگاه بے تا ترساند او را بآن نگاه می ترساند او را الله عزوجل در روزی که نیست سایه مگر سایه الله تعالی مراد روز قیامت است و اشارت است بقول الله تعالی در سورة الکهف هنالک الولایة لله **دوم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من روع مومنا بسلطان لیصیبه منه مکروه فلم یصبه فهو فی النار ومن روع مومنا بسلطان لیصیبه منه مکروه فاصابه فهو مع فرعون وال فرعون فی النار **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که ترسانید مومنی را بحاکمی تا بر خورد او را از آن حاکم آزاری پس بر خورد آن آزار آن مومن را پس آنکس با فرعون و قوم فرعون است در آتش جهنم باین معنی که روز قیامت صبح و شام در آتش است چنانچه مذکور است در سوره مومن النار یعرضون علیها غدوا وعشیا ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اعان علی مومن بشطر کلمة لقی الله عزوجل یوم القیمة مکتوبا بین عینیه آیس من رحمتی **شرح** الشطر بفتح شین بانقطه و طای بی نقطه و رای بی نقطه جزو نصف و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که ضرر رساند بر مومنی بجزو کلمه مثل اینکه حاکم ظالمی گوید کرا باید گرفت گوید اخ تا او احمد را گیرد بر می خورد الله عزوجل را در روز قیامت بر حالی که نوشته شده باشد از جانب الله تعالی در میان دو چشم او یعنی پیشانی او که نا امید است از رحمت من

باب صد و پنجاه و نهم اصل باب النمیمة

شرح این باب مذمت سخن چینی است درین باب سه حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله الا انبئکم بشرارکم قالوا بلی یا رسول الله قال المشاؤن بالنمیمة المفرقون بین الاحبة الباغون للبراء المعائب **شرح** مضمون این گذشت در حدیث دوازدهم باب نود و نهم **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال محرمة الجنة علی القتاتین المشائین بالنمیمة **شرح** القت بفتح قاف و تشدید تای دو نقطه در بالا مصدر باب نصر گوش انداختن بسخن مردم بروشی که ایشان ندانند و داخل کردن دروغ در میان نقل سخن تا مضحک تر شود و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت حرام کرده شده است بهشت بر جمعی که کار ایشان گوش انداختن است و سلوک میان مردم با سخن چینی است **سوم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام شرارکم المشاؤن بالنمیمة المفرقون بین الاحبة المبتغون للبراء المعائب **شرح** مضمون این موافق حدیث اول است

باب صد و شصتم اصل باب الاذاعة

شرح این باب مذمت فاش کردن راز است خواه از باطل چنانچه در حدیث اول و هشتم این باب است و خواه از حق چنانچه در باقی احادیث است درین باب دوازده حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله عیّر اقواما بالاذاعة فی قوله عزوجل و اذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به فایاکم و الاذاعة **شرح** اقواما اشارت بانست که اگرچه این آیت در طائفه از منافقان اصحاب وارد شده که وعده اطاعت اولی الامر کردند در مجلس رسول علیه السلام و چون بیرون رفتند در پنهان تدبیر مخالفت کردند بخیال اینکه بعد از رسول علیه السلام اولی الامر بجمیع احکام الهی ممکن نیست اما جاری است در امثال ایشان تا انقراض دنیا درین آیت چند احتمال است از آن جمله اینکه امر بمعنی کار است و مجیء امر نزد ایشان عبارت از صاحب اختیار در آن امر شدن است مثل آنچه هر بادشاه در مملکت خود میدارد و مثل آنچه هر داروغه در شهر خود و هر پاکار در محله خود و هر کدخدا در خانه خود میدارد و من در من الامن بمعنی فی است و ظرف متعلق است بجاء الامن و الخوف خاطر جمع بودن و ترسناک بودن و مراد اینجا استقلال دلی استقلالیست باعتبار اینکه اولی باجمع بودن خاطر است و دوم با ترس و اضطراب است و این دو مصدر بجای اسم زمان است مثل رأیته قدوم الحاج مفعول اذاعوا محذوف است و آن غیر الذی تقول است که در سابق این آیه مذکور است باء در به برای آلت است و ضمیر راجع بمصدر جاء است و تتمه آن اینست و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم

حاشیه: [illegible] شرح اصول کافی

ضمیر زده و ضمیر لعلمه و ضمیر یستنبطونه راجع بامر است و در جمیع آنها مضاف مقدر است مثلاً ولو ردوه
بتقدیر ولو ردوا حکمه است مراد بامر اینجا نیز کار است من در من الامر منهم ابتدائیه است و ظرف
حال یا صفت الامر است بمعنی هر کاری که صادر شود از ایشان پس مراد باوسلے الامر منهم جمعی اند
که اولی بتصرف اند در خلائق از خود شان مثل نبی علیه السلام چنانچه گفته در سوره احزاب النبی اولی
بالمومنین من انفسهم تا آخر من در منهم دوم برای تبعیض است و ضمیر راجع باولی الامر است و بیان
این شد در کتاب الحجة در شرح حدیث دهم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عز و جل و رسوله
علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت به تحقیکه
الله تعالے سرزنش کرد جماعتی چند را از منافقان بفاش کردن راز نهان خود را که در مخالفت رسول
تبلیت و تدبیر کرده بودند باین معنی که صریح می گویند که علاجے بغیر مخالفت رسول و پیروی ظن نیست
و وجود اولی الامر عالمین بجمیع احکام ممکن نیست تا اطاعت شود و اگر بر می گردانیدند حکم آن کار
را بسوے رسول و بسوی صاحبان اختیار هر کار که از ایشان سر زند باین معنے که اگر سفارش
رسول را در اولی الامرے شنیدند هر آئینه می دانستند حکم آن کار را هر وشے که احتیاج بحکم
بظن نشود آن کسانے که در شب قدر و مانند آن استنباط می کنند از قرآن که تبیان کل شئی است
حکم انکار را از جمله اولی الامر پس نگاه دارید خود را از فاش کردن راز باین معنے که موافقت مکنید
با منافقان در تجویز اختلاف و پیروی ظن **دوم اصل** عن محمد الخزاز عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من اذاع علینا حدیثنا فهو بمنزلة من جحدنا حقنا قال وقال للمعلی ابن
خنیس المذیع حدیثنا کالجاحد له **شرح** روایت است از محمد خز فروش از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت هر که فاش کند بر ما راز ما را در گفتگوی ما پس او مانند کسی است که منکر شد
حق امامت ما را محمد گفت که و امام گفت معلی ابن خنیس را که کسیکه فاش کننده باشد راز ما را در گفتگوے
ما مانند منکر راز ما است بمعنی کسی که آن راز حق ندانسته باشد پنداشته باشد که دروغ است **سوم اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلام من اذاع علینا حدیثنا سلبه الله الایمان **شرح** گفت
امام جعفر صادق علیه السلام هر که فاش کند بر ما راز ما را در گفتگوی ما بر طرف می کند از او الله تعالی
ایمان را **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما قتلنا من اذاع حدیثنا
قتل خطاء ولکن قتلنا قتل عمد **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
نکشته ما ائمه هدے را کسی که فاش کرد راز ما را کشتن از روی خطا ولیکن کشته ما را کشتن
دانسته مراد این است که چون نهی از فاش کردن راز با و رسیده مخالفت کرده تا باعث قتل
امام حسین علیه السلام شده و باعث قتل امام موسی کاظم علیه السلام می شود پس قتل عمد است

چنانچه ظاهر می شود از حدیث ششم این باب **پنجم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام
یقول یحشر العبد یوم القیمة وما ندا دما فیدفع الیه شبه المحجمة او فوق ذلک فیقال
له هذا سهمک من دم فلان فیقول یا رب انک لتعلم انک قبضتنی وما سفکت
دما فیقول بلی سمعت من فلان روایة کذا وکذا او رویتها علیه فنقلت حتی صارت
الی فلان الجبار فقتله علیها فهذا سهمک من دمه **شرح** ندا بنون و دال بی نقطه
والف منقلب از واو بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الند وبفتح نون وسکون دال مصدر
باب نصر نمناک کردن والنداوة بفتح نون والف مصدر باب علم نمناک شدن و ما منصوب است
بر مفعول به و تعلیق مجاز است مثل اجریت النهر یا منصوب است بر تمیز یا بنزع خافض بتقدیر بدم
المحجمة بکسر میم وسکون حای بی نقطه وفتح جیم شاخی که آلت حجامت است او در او فوق رای
تقسیم است **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت محشور میشود بنده از بندگان در روز
قیامت و آلوده خون نکرده کسی را اصلا پس داده می شود با و مانند شاخ حجامت یا بزرگتر از آن
پس گفته می شود او را که این حصه تست از خون فلان مظلوم پس می گوید ای صاحب کل اختیار
من بدرستی که تو هر آئینه میدانی که تو قبض روح من کردی و من نریخته بودم خونی را پس الله تعالی
می گوید بلی ریختی بیان این آنکه شنیدی از فلان مظلوم نقل چنین و چنین را پس حکایت کردی
در جای ضرر او پس مشهور شد تا آنکه رسید بسوی فلان که ظالم است پس کشت آن مظلوم را
بنا بر آن حکایت پس این حصه تست از خون او **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
وتلا هذه الآیة ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله ویقتلون النبیین بغیر الحق
ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون قال والله ما قتلوهم بایدیهم ولا ضربوهم باسیافهم
ولکنهم سمعوا احادیثهم فاذاعوها فاخذوا علیها فقتلوا فصار قتلا واعتداء او
معصیة **شرح** کفر عبارت از گفتن راز نزد مخالف است چنانچه می آید در حدیث دهم این باب و بغیر
برای الت است الحق بکار آمدنی و مراد اینجا سخن بکار آمدنی است وغیر بمعنی ضد است پس مراد
سخن نابکار آمدنی است که ترک تقیه می باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
بر حالی که خواند این آیت را از سوره بقره آن ذلت و مسکنت و غضب یهود بسبب این است که
ایشان منکر می شدند علامات ربوبیت الله تعالی را و میکشتند پیغمبران را بسخن ناحق آن انکار و کشتن
بسبب این بود که مخالفت گفته علامات ربوبیت می کردند در امر تقیه و کار ایشان این بود که ظلم میکردند
بر پیغمبران خود امام گفت بخدا قسم که نکشتند پیغمبران را بدستهای خود و نزدند پیغمبران را به
شمشیرهای خود ولیکن شنیدند سخنهای پیغمبران را پس فاش کردند آنها را پس

پیغمبران گرفتار شدند بنابران سخنها پس کشته شدند پس کردن فاش کردن سخن کشتن وظلم ومخالفت حکم پیغمبران مراد انیست که آن جماعت یهود که نسبت این اعمال بایشان شده اظهار ایمان بآن انبیا میکرده اند واین نسبتها بسبب هرزه گوئی وترک تقیه ایشان شد. **هفتم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل ويقتلون الانبياء بغير حق فقال اما والله ما قتلوهم باسيافهم ولكن اذاعوا سرهم وافشوا عليهم فقتلوا **شرح** این آیت در سورهٔ آل عمران است ومضمون این موافق سابق است **هشتم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله عز وجل عير قوما بالاذاعة فقال واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به فاياكم والاذاعة **شرح** مضمون این موافق حدیث اول این باب است **نهم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال من اذاع علينا شيئا من امرنا فهو كمن قتلنا عمدا ولم يقتلنا خطأ **شرح** مضمون این موافق حدیث چهارم این باب است وتشبیه در کمن مبنی بر ارادهٔ قتل بیواسطه است در مشبه به وذکر ولم یقتلنا خطأ برای دفع توهم ارادهٔ قتلی است که عمد باشد از جهتی وخطا باشد از جهتی دیگر **دهم اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول مذيع السر شاك وقائله عند غير اهله كافر ومن تمسك بالعروة الوثقى فهو ناج قلت ما هو قال التسليم **شرح** گذشت در حدیث چهاردهم باب اول کتاب العقل والتسليم وضده الشک یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت فاش کنندهٔ سرما نزد موافقی که اعتماد بر نگاه داشتن او سر را نباشد مضطرب است باین معنی که قرار نداده خاطر خود را بر امامت ما وتسلیم قول ما نکرده وگویندهٔ آن سر نزد مخالفان ما کافر است وهر که چسپید بدستهٔ مستحکم ایمان پس او صاحب نجات از آتش جهنم است گفتم چیست آن چسپیدن بدستهٔ مستحکم ایمان گفت قبول سخن ما در امر تقیه ومانند آن **یازدهم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله عز وجل جعل للدين دولتين دولة آدم وهي دولة الله ودولة ابليس فاذا اراد الله ان يعبد علانية كانت دولة آدم واذا اراد الله ان يعبد في السر كانت دولة ابليس والمذيع لما اراد الله ستره مارق من الدين **شرح** الدين بکسر دال عبادت الله تعالی دولتین منصوب است بر ظرف زمان وظرف مفعول دوم جعل است الدولة بفتح دال بی نقطه وسکون واو نوبت بمعنی زمان ظهور حکومت حاکمی خواه حاکم عادل وخواه غیر عادل دولت الله تعالی عبارت از زمان ظهور حکومت اوست در هر وقت که باشد تا انقراض دنیا یا عبارت از زمان ظهور حکومتی است که الله تعالی ختم میکند زمان تکلیف را بآن وآن دولت صاحب الزمان است وحاصل هر دو یکی است کانت هر دو جا تامه است ودولة مرفوع است بفاعلیت کانت یعنی روایتست

از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت بدرستی که الله عز و جل گردانید عبادت خود را در دو نوبت اول نوبت آدم که ابتدای تکلیف در آن بود و آن نوبت الله تعالی است دوم نوبت ابلیس لعین چون خواهد الله تعالی که معبود شود آشکارا هم می رسد نوبت آدم باین معنی که نوبت ظهور حکومت الله تعالی می شود و حاکم عادل ظاهر میشود مانند نوبت آدم و چون خواهد الله تعالی که معبود شود در پنهانست بهم می رسد نوبت ابلیس و آشکارا کنند و آنچه را که خواسته الله تعالی پنهان کردن آنرا بیرون لست از عبادت الله تعالی **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من استفتح نهاره باذاعة سرنا سلط الله علیه حر الحدید و ضیق المجالس **شرح** استفتح بفا و تاے دو نقطه در بالا و حای بی نقطه است الاستفتاح تهدید دشمنان بحین انقراض دولت ایشان در زمان آینده النهار بفتح نون و آخرش رای بی نقطه مصدر باب منع زجر دشمنان از دشمنی و نصب آن بر مفعول له است و ضمیر راجع بمن است باذاعة متعلق است باستفتح یهار الحدید بفتح حای بی نقطه و دال بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و دال بی نقطه شمشیر تیز یعنی روایت است از امام جعفر صادق گفت هر که تهدید کرد برای او زجر دشمن را از دشمنی بوسیله فاش کردن سر ما مثل انقراض دولت بنی امیه یا بنی العباس در فلان وقت مسلط کرد الله تعالی بر او گرمی شمشیر تیز را و تنگی زندان ها را

باب شصت و صد و یکم اصل باب من اطاع المخلوق فی معصیة الخالق

شرح این باب مذمت کسی است که فرمانبرداری کرد آفریده شده را در نافرمانبرداری آفریننده در این باب پنج حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من طلب رضا الناس بسخط الله جعل الله حامده من الناس ذاما **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که طلب کند خشنودی مردم را بالفعلی که باعث غضب الله تعالی است میگرداند الله تعالی مدح کننده او را از جمله مردم مذمت کنند حتی آنکسی که برای رضای او کرده آنرا در آخر مذمت او میکنند **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من طلب مرضاة الناس بما یسخط الله کان حامده من الناس ذاما **شرح** مرضاة بفتح میم مصدر میمی است یسخط بصیغه معلوم باب افعال است و مضمون این موافق سابق است **اصل** و من اثر طاعة الله بغضب الناس کفاه الله عداوة کل عدو و حسد کل حاسد و بغی کل باغ و کان الله عز و جل له ناصرا و ظهیرا **شرح** و هر که اختیار کند فرمانبرداری الله تعالی را با آنچه باعث غضب مردم با اوست باین معنی که در جائی باشد که موضع وجوب تقیه نیست دفع می کند از او الله تعالی ضرر دشمنی هر دشمن را و ضرر حسد هر حاسد را و ضرر زیاده روی هر زیاده روی کننده می باشد الله عز و جل برای او مددکار و پشت پناه **سوم اصل** کتب رجل الی الحسین علیه السلام عظنی بحرفین

کتب الیه من حاول امراً بمعصیة الله کان افوت لما یرجو واسرع لمجئ ما یحذر شرح لام در لما و لمجئ برای تعدیه است میعنی نوشت مردی بسوی امام حسین علیه السلام کہ نصیحت کن مرا به سخن مختصر پس نوشت بسوی او که هر که قصد کند کاری را شل تعظیم و دفع بلی اتفاقی بر گمان دنیا یا بر انی الله تعالی می شود آنکس آن قصد فوت کنندہ تر آنچه را که امید میدارد وتنابان کننده تر آنچه را که ازآن حذر میکند چهارم اصل قال ابوجعفر علیه السلام لادین لمن دان بطاعة من عصی الله ولادین لمن دان لفرية باطل علی الله ولادین لمن دان بجحود شیئ من ایات الله شرح الدین بکسر دال بی نقطه فرمان برداری و مراد اینجا فرمان برداری الله تعالی است مراد لمن عصی الله کسی است که امر و نهی او در همین جا که اطاعت او می کنند معصیت باشد مثل امام ضلالت که فتوای او چون بی علم واز روی ظن است معصیت است وافترا است وانکار محکمات کتاب الٰہی است هر چند که موافق واقع افتد چنانچه بیان میشود در حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سوم پس عطف ذل دین دو جا برای توضیح سابق است از قبیل عطف دلیل بر مدلول یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام فرمانبرداری مقبول در گاه الله تعالی نیست برای امام ضلالتی که فرمان برداری الله تعالی کرد و انکار چیزی از محکمات کتاب الٰہی که در آنها نهی از پیروی ظن هست صریحاً مخفی نماند که می تواند بود که مراد لمن عصی الله کسی باشد که معصوم نباشد بو راجع شود نهی از شمردن غیر معصوم مطلقاً چنانچه گفته در سوره هود ولا ترکنوا الی الذین ظلموا لیکن بنابرین تقدیر این حدیث مناسب عنوان این باب نمی شود پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من ارضی سلطاناً بسخط الله خرج من دین الله شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که را ضی کند پادشاهی را بآنچه باعث غضب الله تعالی است بیرون میرود از دین الله تعالی مراد دین اسلام است چنانچه گفت در سوره آل عمران ان الدین عند الله الاسلام

باب صد و شصت و دوم اصل باب فی عقوبات المعاصی العاجلة

شرح العاجلة صفت عقوبات است یعنی این باب است در بیان عقوبتها یکه بسبب معاصی حاصل می شود در دنیا درین باب دو حدیث است اصل اول قال رسول الله صلی الله علیه وآله خمس ان ادرکتموهن فتعوذوا بالله منهن لم تظهر الفاحشة فی قوم قط حتی یعلنوها الا ظهر فیها الطاعون والاوجاع التی لم تکن فی اسلافهم الذین مضوا ولم ینقصوا المکیال والمیزان الا اخذوا بالسنین وشدة المؤنة وجور السلطان ولم یمنعوا الزکوة الا منعوا القطر من السماء ولولا البهائم لم یمطروا ولم ینقضوا عهد الله وعهد رسوله الا سلط الله علیهم عدوهم واخذوا بعض ما فی ایدیهم ولم یحکموا بغیر ما انزل الله الا

جعل الله باسهم بینهم **شرح** خمس مبتدای نکره است مثل کوکب انقض الساعة وجمله شرطیه خبر مبتدا است یا خمس فاعل فعل محذوف است بتقدیر تکون خمس یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله پنج خصلت اگر دریابید آنها را پس پناه گیرید بالله تعالی از شر آنها بیان این آنکه نمودار نشد زنا در جمعی هرگز تا حدی که آشکار اکنند آنرا مگر آنکه نمودار شد در ایشان طاعون و دردهاییکه نبود در پیدران ایشان که مردند و کم فروشی نکردند پیمانه و ترازو مگر آنکه گرفتار شدند بقحط و اشکال هم رسانیدن آنچه بآن معاش کنند و ظلم پادشاه و باز نگرفتند زکوة را از مستحق مگر آنکه باز گرفته شد از ایشان باران از آسمان و اگر نمی بودند چاروایان داده نمی شدند باران اصلا و نشکستند پیمان الله تعالی و پیمان رسول او را که مقرر می شود میان ایشان و دشمنان ایشان مگر آنکه مسلط کرد الله تعالی بر ایشان دشمنان ایشان را و گرفتند دشمنان بعض مواضعی را که در تصرف ایشان است و حکم نکردند بخلاف آنچه الله تعالی در محکمات قرآن فرو فرستاده که نهی صریح از پیروی ظن و اختلاف و خود رائی باشد مگر آنکه گردانید الله تعالی عذاب ایشان را میان خودشان باین معنی که خودشان بعذاب گرفتار کردند خود رائی آنچه دیگران با ایشان دشمنی کرده باشند و ایشان بعذاب گرفتار کرده باشند مراد عذاب تسلط ظالمان است چنانچه می آید در حدیث آینده **دوم اصل**

عن ابی جعفر علیه السلام قال وجدنا فی کتاب رسول الله صلی الله علیه وآله اذا ظهر الزنا من بعدی کثر موت الفجاءة واذا طففت المکیال والمیزان اخذهم الله بالسنین والنقص واذا منعوا الزکوة منعت الارض برکتها من الزرع والثمار والمعادن کلها واذا جاروا فی الاحکام تعاونوا علی الظلم والعدوان واذا نقضوا العهد سلط الله علیهم عدوهم واذا قطعوا الارحام جعلت الاموال فی ایدی الاشرار واذا لم یامروا بالمعروف ولم ینهوا عن المنکر ولم یتبعوا الاخیار من اهل بیتی سلط الله علیهم شرارهم فیدعو خیارهم فلا یستجاب لهم **شرح** منعت بصیغه مجهول و معلوم می تواند بود و بنابر اول فاعل الله تعالی است و بنابر دوم مفعول اول محذوف است بتقدیر منعت الارض الناس برکتها الجور بفتح نقیض عدالت و مراد پیروی ظن در احکام است التعاون بهم دیگر یکدیگر کردن و اشارت است باینکه اگر جمعی که خود را از شیعه شمرند حکم از روی ظن کنند و مخالفان کرده خواهند بود بر ظلم برائمه هدی و عدم التفات بمحکمات قرآن و موافق این است آنچه در خطبه کتاب گذشت که و تواز رتم وسیتم فی عمارة طرقها و اشارت است بقول الله تعالی در سوره مائده و تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان و اشارت است باینکه مراد به بر اینجا بر والدین است که ائمه و محکمات قرآن باشند چنانچه گذشت در حدیث ششم باب شصت و نهم لم یتبعوا الصیغه مضارع معلوم باب افعال است

ومفعول اول آن محذوف است بتقدیر لم یتبعوا الناس وعطف آن از قبیل عطف تفسیر است ومیتوانند
بود که از باب افتعال باشد واشارت باشد باینکه کسی که اتباع نکند تابع نیست پس شیعه ساکت در غیر زمان
وجوب تقیه شیعه نیست حقیقةً لا یستجاب اینجا بمعنی لا یجاب است وفرق میان اجابت دعا واستجابت
دعا اینست که استجابت قبول دعا است خواه بدادن مطلوب بر آن وجه که مطلوب باشد **یعنے** روایت
است از امام محمد باقر علیه السلام گفت یافتیم در کتابے که املای رسول الله صلی الله علیه وآله وخط
علی علیه السلام است اینکه چون نمودار شود زنا بعد از من بسیار میشود مرگ مفاجاة وچون کم کرده
شود پیمانه وترازو گرفتار میکند ایشان را الله تعالی بقحط وکمی حاصل وچون باز دارند مردم
زکوة را از مستحق باز داشته می شود از زمین برکت آن از زراعت وهمیوه ها ومعدنها بهمگی آنها و
چون خلاف عدالت کنند در حکمها بیکدیگر می کنند بظلم بر امام حق ومحکمات قرآن ودشمنی
با آن وچون شکستند پیمان با دشمنان را مسلط میکند الله تعالی بر ایشان دشمنان ایشان
را وچون قطع صلۂ رحمها کنند گردانیده میشود مالها در دست بدان وچون امر نکنند به پیروی
علم که مشهور وما مور به است در هر شریعتے از شرائع انبیا از آدم تا خاتم ونهی نکنند از پیروی
ظن که منهی عنه است در هر شریعتی از شرائع انبیا از آدم تا خاتم وتابع نشان زند مردم را برای
بهتران از جملۂ اہل بیت من که ائمه ہدیٰ اند مسلط می کند الله تعالی بر ایشان بدتران ایشان را
پس دعا میکنند بهتران ایشان پس مستجاب نمی شود در ظاهر اگرچه بموجب وعدۂ الٰہی که ادعونی
استجب لکم مستجاب می شود در باطن وباعث ذخیرۂ ثواب آخرت میشود واشارت است بآنچه واقع
شده در زمان غیبت صاحب الزمان علیه السلام که مثلاً که دعای مومنان برای ظهور دولت
او مجاب نمی شود تا وقتی که الله تعالی خواهد

باب صد وشصت وسوم اصل باب مجالسة اهل المعاصی

شرح این باب مذمت ہمنشینی اہل معاصی است ودرین باب سیزده حدیث است **اول**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی للمومن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه
ولا یقدر علی تغییره **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار نیست
برای مومن که نشیند در مجلسی که عصیان کرده می شود الله تعالی در آن مجلس واو قدرت ندارد
بر برطرف کردن آن عصیان از اہل مجلس **دوم اصل** عن الجعفری قال سمعت
ابا الحسن علیه السلام یقول مالی رایتک عند عبد الرحمن بن یعقوب فقال انه خالی
فقال انه یقول فی الله قولا عظیما یصف الله ولا یوصف فاما جلست معه وترکتنا واما
جلست معنا وترکته فقلت هو یقول ما شاء ای شیء علی منه اذا لم اقل ما یقول فقال

ابو الحسن علیہ السلام اما تخاف ان ینزل بہ نقمۃ فتصلکم جمیعا **شرح** جعفری عبارت
از ابو ہاشم است کہ از اولاد جعفر طیار است لیقول در اول تقدیر لیقول الرجل است ضمیر فیقال
راجع برجل محذوف است خالی بخا بانقطہ والف وتشدید لام است آخیل والخلۃ بکسر خا و
تشدید اللام دوستی براد رانہ وحی تواند بود کہ بتخفیف لام باشد الوصف بیان کردن چیزی را
ومراد اینجا بیان چیزے باسم غیر مشتق است مثل بلور وجسم ومانند آنہا پس متعلق بذات الجبر
خواہد بود چنانچہ مذہب مشبہہ است یا مراد حکم بوجود صفت است علیحدہ چنانچہ مذہب اشاعرہ
است والادر دالوصف خالیہ است سی بسین بی نقطہ وتشدید یای مکسورہ است بمعنے ضرر
وبشین بانقطہ وتخفیف یای ساکنہ بمعنی چیزی می تواند بود علی گفت بجای علیہ بنا بر فرض مصاحبت
خود ممکن است کہ جعفری نیز با او مصاحبتی داشتہ باشد یعنی روایت است از جعفری گفت شنیدم
از امام علی النقی علیہ السلام می گفت مردی را کہ چرا دیدم ترا نزد عبد الرحمن بن یعقوب آن مرد گفت پدر یکہ
او دوست من است پس گفت پدرستیکہ او در اللہ تعالی سخنی بزرگ در گناہ بیان میکند باسم غیر مشتق
اللہ تعالی را وحال آنکہ بیان کردہ نمی شود اللہ تعالی باسم غیر مشتق پس یا نشستی با او وترک کردی او را ویا نشستی با ما
وترک کردی او را باین معنی کہ یکی ازین دو کار بکن پس گفتم عبد الرحمن میگفتہ باشد آنچہ را کہ خواستہ چہ ضرر بس است
از جانب عبد الرحمن چون نگویم آنچہ را کہ او گوید پس گفت امام علی نقی علیہ السلام آیا نمی ترسی کہ نازل شود با و
عذابی فرو شما شامل شود بی در بانی پس برخورد شما را ہمگی **اصل** اما علمت بالذی کان من اصحاب
موسی علیہ السلام وکان ابوہ من اصحاب فرعون فلما لحقت فرعون بموسی تخلف عنہ
لیعظ اباہ فیلحقہ بموسی فمضی ابوہ وہو یراغمہ حتی بلغا طرفا من البحر فغرقا جمیعا فاتی
موسی الخبر فقال ہو فی رحمۃ اللہ ولکن النقمۃ اذا نزلت لم یکن لہا عمن قارب المذنب
دفاع **شرح** مراد از لحاق بموسی ادخال در دین اوست یا مراد رسانیدن بہ لشکرگاہ او
است وحاصل ہر دو یکے است مراد بمضی رفتن براہ باطل است کہ پیش داشت واو
در ہو حالیہ است وضمیر راجع بالذی است یراغمہ برای بی نقطہ وغین بانقطہ بصیغہ مضارع
معلوم باب مفاعلہ است المراغمۃ مبالغہ رغم بفتح وضم وکسر راء وسکون غین کہ مصدر باب
منع وعلم است بمعنی کراہت از چیزی ومراد اینجا مبالغہ در اظہار بطلان چیزی است ضمیر منصوب
در یراغمہ راجع بابوہ است یا راجع بمصدر مضی است مراد بہ بحر رود نیل است ومراد بطرف
بحر طرف خروج لشکر موسے است یعنی آیا ندانستی آنکس را کہ بود از یاران موسی علیہ السلام و
بود پدرش از یاران فرعون پس چون رسیدند سواران فرعون بموسی باین معنی کہ نزدیک بموسی
کہ در عقب لشکر خود بود شدند واپس ایستاد آنکس از موسی تا نصیحت کند پدرش را پس داخل کند

شرح اصول کافی

او را در دین موسے پس رفت پدرش بہانزاہ باطل کہ داشت باین معنی کہ ابا کرد از دخول در دین موسے و لیکن مبالغہ میکرد در اظہار بطلان پدر و طریقت او تا رسیدند بکنارہ از دریا پس غرق شدند ہر دو پس رسید بموسے آن خبر غرق شدن او با پدر پس گفت او در رحمت اللہ تعالیٰ است و لیکن عذاب چون فرود آید یمنی باشد آنرا از کسی کہ نزدیکی کرد با گناہگاران مدافعہ **سوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام انہ قال لا تصحبوا اھل البدع ولا تجالسوھم فتصیروا عند اللہ کواحد منھم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ المرء علی دین خلیلہ و قرینہ **شرح** در بعض نسخ بجای عند اللہ عند الناس است و بنا بر اول علی دین بتقدیر یحشر علی دین است و بنا بر دوم بتقدیر یحمل علی دین است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ گفت مصاحب مباشید اہل بدعتہا را و ہمنشینی نکنید با ایشان تا شوید نزد اللہ تعالیٰ یا نزد مردم مانند یکی از ایشان بیان این آنکہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ کہ مرد محشور میشود در روز قیامت بر دین مصاحب و دوستی از و ہمنشینی او یا مراد این است کہ مرد حمل کردہ می شود در دنیا بر دین مصاحب و دوستی او و ہمنشین او **چہارم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ اذا رأیتم اھل الریب والبدع من بعدی فاظھروا البراءۃ منھم واکثروا من سبھم والقول فیھم والوقیعۃ وباھتوھم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام ویحذرھم الناس ولا یتعلموا من بدعھم یکتب اللہ لکم بذلک الحسنات ویرفع لکم بہ الدرجات فی الآخرۃ **شرح** الریب بفتح رای بی نقطہ و سکون یای دو نقطہ در پایین و بای یک نقطہ شک بمعنی نگرویدن بانچہ معلوم و مقتضای برہان واضح است یا بمعنی تجویز خطا در چیزی کہ حکم بر آن کنند خواہ احتمال خطا و عدم خطا مساوی باشد در قوت و ضعف و خواہ نہ و بر ہر تقدیر مراد باہل الریب جمعی اند کہ حکم می کنند در مسائل دین با وجود آنکہ احتمال خطا در فتواہای ایشان باشد مثل مجتہدان سنی یا وایشانند اہل جمیع بدعتہا بعضے بواسطہ و بعضی بواسطہ بنای ترجیح امر مسبب در موضعے است کہ نا امیدی از اتمام حجت و قبول برہان شدہ باشد و موضع وجوب تقیہ نباشد پس منافات ندارد با احادیث تقیۃ المسابقۃ ہا گاہ ذکر قبح مخالف دین بذکر برہان قاطع و ترک سخن لغو کہ از روی تعصب است و ترک تمسک بروایاتیکہ مخالفان منکر آنہا اند و باہ حق را دور میکنند و تمسک بآیات محکمات قرآنست کہ در آنہا نہی صریح از پیروی ظن و اختلاف و خود رائی ہست یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ چون دیدید اہل شک و بدعتہا را بعد از من پس ظاہر کنید تبرا از ایشان و بسیار کنید دشنام ایشان را و سخن در ابطال طریقت ایشان را و مذمت ایشان را و ناگاہ دلگیر کنید ایشان را بمحکمات قرآن تا طمع نکنند در فساد در یگانہ شمردن اللہ تعالیٰ در ربوبیت بترک حکم در مختلف فیہ

از پیش خود تا حذر کنند از ایشان مردم و یاد نگیرند چیزی از بدعتهای ایشان را تا بنویسد الله تعالی برای شما بسبب آنچه امر بآن کردم حسنات را و بلند کند برای شما بسبب آنچه امر بآن کردم درجات را در آخرت مخفی نماند که اکثر اصحاب عمل بفرموده نکردند تا اهل ریب و بدع هرچه خواستند کردند **پنجم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی للمسلم ان یواخی الفاجر ولا الاحمق ولا الکذاب **شرح** الفاجر بفا والف وکسر جیم ورای بی نقطه عدول کننده از آنچه بکار رسنے آید وظاهر می شود در شرح شق اول حدیث آینده که این و ماجر وصف یک کس است تفسیر آن گذشت در حدیث دوازدهم باب الکذب که باب صد و سی و نهم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار نیست برای مسلمان که مصاحب خود کند عدول کننده از حق را و دیوانه را و نه بغایت دروغ گو را **ششم اصل** کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا صعد المنبر قال ینبغی للمسلم ان یجتنب مواخاة ثلثة الماجر والاحمق والکذاب اما الماجر فیزین لک فعله ویحب ان تکون مثله ولا یعینک علی امر دینک ومعادک ومقاربته جفاء وقسوة ومدخله ومخرجه علیک عار **شرح** مجموع این حدیث می آید در کتاب العشرة در حدیث اول باب چهارم که باب من یکره مجالسته ومرافقته است با اندک تغیری از آن جمله اینکه بعد از الماجر هر دو جا الفاجر هست الماجر بالف وکسر جیم ورای بی نقطه کسی که تکلم او بیراز است و جیم هذا التشبیه است مثل کسی که آب دریا بسیار آشامد و اینجا استعاره شده برای دانای علوم هرزه خواه غیر علوم دین باشد مثل علوم فلاسفه وخواه علوم دین باشد وعمل بآنها نشود و در بعض نسخ بجای را نون است بمعنی بی شرم ویحب بجای حای بی نقطه وتشدید بای یک نقطه بصیغه مضارع معلوم مخاطب است وبصیغه غائب می تواند بود که بمعنی مصاحبت باشد ومصدر مضاف بفاعل است بمعنی زیرکی بود ادراک معانی دقیقه ومیتواند بود که بمعنی مصاحبت باشد ومصدر مضاف بمفعول باشد مدخله ومخرجه هر دو مصدر میمی مضاف بمفعول است ومیتواند بود که مضاف بفاعل باشد علیک متعلق بعار است یعنی بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه چون بالامی رفت منبر را میگفت سزاوار است برای مسلمان که اجتناب کند از مصاحبت سه کس دانای علوم هرزه وکودن یعنی کسی که پیش و پس سخن خود را نداند و بغایت دروغگو اما دانای علوم هرزه پس آرایش میدهد برای تو عمل خود را در کسب آن علوم و دوست میداری که باشی مثل او چنانچه عادت اکثر طلبه علوم در این زمان است و حال آنکه مدد نمیکند ترا در کار طاعت تو بدلالت بخیر و نه در روز بازگشت تو بعد از مردن بشفاعت و نزدیکی او بعلومی که دارد دوری از حق است وسختی دل است ودخول تو در خانه او و خروج تو از خانه او ننگ است بر تو در روز قیامت **اصل** واما الاحمق فانه لا یشیر علیک بخیر ولا یرجی

صافی شرح اصول کافی

نامه

بمرت بالسوء منك و توجهد نفسه فرباآمراد منفعتك فذقرك لموته خیر من حیاته و سکوته خیر من نطقه و بعده خیر لك من قربه شرح واما کودن پس مرستی که او در وقت مشورت با او رای و نمائی میکند او تو را در وقت بلا امید داشته نمیشود بر آن برگردانیدن بلا از تو هر چند که بتعب اندازد خود را و بسیار کند ارادت کند نفع ترا پس ضرر رساند بتو پس مردن او بهتر است برای تو از زندگی او و خاموشی او در مجالس مشورت و مانند آن بهتر است برای تو از سخن گفتن او و بر تقدیر سخن گفتن او دوری تو از سخن او بهتر است برای تو از نزدیکی تو بسخن او یعنی گوش انداختن تو بسخن او **اصل** واما الکذاب فانه لا یهنئك معه عیش ینقل حدیثك و ینقل الیك الحدیث کلما افنی احدوثة مطها باخری حتی انه یحدث بالصدق فما یصدق و یغری بین الناس بالعداوة فینبت السخائم فی الصدور فاتقوا الله والنظر والانفسکم **شرح** یهنئك بکسر نون و بضم همزه بصیغه مضارع غائب معلوم مهموز اللام باب ضرب است افنی بفا و نون است الاحدوثة بضم همزه و سکون حای بی نقطه و ضم دال بی نقطه و سکون واو و ثاے سه نقطه خبری که تازه و غریب باشد المط بفتح میم و تشدید طاے بی نقطه مصدر باب نصر دراز کردن و مراد اینجا دراز کردن سخنے است بوصل سخنی دیگر بآن با در باخری برای الت است و در باب چهارم کتاب العشرة بجای مطها مطرها بطای بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی باب نصر است یعنی اصابها و برین تقدیر با در باخری برای تعدیه بمفعول دوم است و این بهتر است از بکسر همزه و بفتح همزه می تواند بود و شبیه باین گذشت در حدیث چهاردهم باب صفة سے ونهم که باب الکذب است فما یصدق بصیغه مضارع معلوم باب نصر است و می تواند بود که بصیغه مجهول باب تفعیل باشد و یغری بغین بانقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال است و در باب چهارم کتاب العشرة بجاے این و یفرق است و آن بهتر است و بر هر تقدیر عطف بر ینقل است یعنی و اما نهایت دروغگو پس بدرستی که گوارا نمی شود ترا با و زندگی بیان این آنکه نقل می کند گفتگوی ترا و نقل میکند بسوی تو گفتگوی مردم را باین معنے که خالی از این دو نقل نمی باشد و در هر دو دروغ میگوید بیان این آنکه هر وقت که باخر رسانید نقل حادثه عجیبی را متصل کرد آن نقل حادثه عجیبی دیگر را بدروغ تا آنکه بسیکه حکایت میکند گاهی راست را پس دروغ داخل آن میکند و الفساد بهم می اندازد مردم را بدشمنی پس از آن میرویاند کینها را در سینها بنقل و دروغهای دیگر پس پرهیز کنید از عذاب الله تعالے که گفته ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و تفکر کنید برای خود تا ان باین معنی که عداوت و کینه مورثید بسخن ظاهر الفساد آن مرد **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابیه قال قال لی علی بن الحسین علیهما السلام یا بنی انظر خمسة فلا تصاحبهم ولا تحادثهم ولا ترافقهم

في طريق فقلت يا ابت من هم قال اياك ومصاحبة الكذاب فانه بمنزلة السراب يقرب
لك البعيد ويبعد لك القريب واياك ومصاحبة الفاسق فانه بايعك باكلة او اقل
من ذلك واياك ومصاحبة البخيل فانه يخذلك في ماله احوج ما تكون اليه واياك
ومصاحبة الاحمق فانه يريد ان ينفعك فيضرك شرح الكذاب بسیار دروغ گو ومراد
اینجا کسی است که تجویز فتوای از روی ظن کند چنانچه بیان می شود در حدیث دوم از ده این باب
بمنزلة خبر ان است السراب بفتح سین بی نقطه وتخفیف رای بی نقطه والف وبای یک نقطه چیزیکه
در بیابانها از دور آب وامی نماید در صحرا وچون آب بالجمله حیوة است واین تشکیک در صحرا
می باشد تشبیه اینجا بسیار لطیف است واصل شبه این است که هوشمند التفات بآن وآلودن نمیکند
ومناسب تشبیهی است که در سوره نور است که والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن
وبیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث پنجم باب بیست وپنجم که باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عزوجل
یقرب استیناف است برای بیان تحقیق وجه شبه در مشبه وضمیر مستتر راجع بکذاب است ویبعد
عطف بر یقرب است وهر دو بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است ومراد بالبعید احادیث
موضوعه در مرتبه نزدیکی ظن ومانند آنها است ومراد بالقریب محکمات قرآن که در نهی از پیروی
ظن است ومانند آنها از شواهد ربوبیت در آسمانها وزمین است الفاسق بفا وسین بی نقطه وقاف گنهکار
از حکم الهی ومراد اینجا فاجر است که بیان شد در حدیث پنجم این باب الاکلة بضم همزه وسکون کاف
وفتح لام وضمیر راجع بفاسق است الاکل نصیب از مال دنیا مشار الیه ذلک اکل است البخیل
بنا بی یک نقطه وخای با نقطه کسی که از کمال حرص دنیا رعایت حقوق نکند احوج افعل التفضیل است
ومنصوب است بنیابت ظرف زمان باعتبار آنکه مضاف است بمصدر چه ما در ما تکون مصدریه
است وچنانچه مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل آتیه تقدم الحاج مضاف بمصدر نیز نایب میشود
تکون بصیغه مخاطب است واز افعال تامه است وتسلیت حاجت بمصدر مجازا است ومقصود
نسبت بفاعل آنست الیه متعلق باحوج است وضمیر راجع ببخیل وراجع بمال نمی تواند بود یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام گفت که گفت مرا امام زین العابدین
علیه السلام ای پسرک من ملاحظه کن پنج کس را پس مصاحبت مکن با ایشان وهمزبانی مکن با ایشان
ورفاقت مکن با ایشان در راهی گفتم ای پدر کیانند ایشان گفت دور دار خود را از مصاحبت
دروغگو بر خدا ورسول بفتوای از روی ظن چه او مانند سراب است بیان این آنکه مفتی از روی
ظن نزدیک بعقل وامینماید برای تو نزدیک بعقل را ودور دار خود را از مصاحبت فاجر که عدول
از علم دین کرده وعلامی بی باکی شده چه او میفروشد دین ترا بمال دنیای خود یا کمتر از آن مثل محض

آنوا زخود دور دار خود را از مصاحبت بخیل آن چه او بی مدد میگذارد ترا از مال خود و وقتی که احتیاج
تو باو بیشتر باشد و دور دار خود را از مصاحبت کذاب چه او گاه میخواهد که نفع رساند ترا پس
ضرر میرساند ترا **اصل** وایاک ومصاحبة القاطع لرحمه فانی وجدته ملعونا فی کتاب
الله عز وجل فی ثلث مواضع قال الله عز وجل فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض
وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم وقال والذین ینقضون
عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض
اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار وقال فی البقرة الذین ینقضون عهد الله من بعد
میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک
هم الخاسرون **شرح** فا در فهل برای تفریع است بر سابق که فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لکان
خیرا لهم باعتبار اینکه لو امتناعیه دلالت بر عدم صدق میکند باین معنی که پس چون از قوت
بفعل آید بسبب وفات رسول امامت اولی الامر که امر بطاعت ایشان شده آن منافقان
راستی با الله تعالی نخواهند کرد و اگر راستی میکردند هر آینه می بود بهتر برای ایشان التقطیع جز آ
در عرضه بریدن در آوردن و مبالغه در بریدن و هر دو محتمل است اینجا در قرائت یعقوب و تقطعوا
تقطعوا بفتح تا و سکون قاف و فتح و تخفیف طا است ان یوصل هر دو جا بدل اشتمال ضمیر است
آیت دوم در غیر سوره رعد نظیر نیامده و در اینجا والذین است و بعد از ان یوصل و یخشون از او لئک
و یفسدون فی الارض هست یعنی دور دار خود را از مصاحبت کسی که قطع رحم کند خود کند چه بدرستیکه
من یافتم او را ملعون در قرآن در سه جا یا این آنکه گفته الله عز وجل در سوره محمد صلی الله
علیه و آله پس آیا از شما آید ای منافقان اگر متولی امر شوید فساد کنید در زمین بتجویز اختلاف
و پیروی ظن که باعث محاربات میان اهل اسلام میشود و در عرصه بریدن و انه بدارید رحمهای خود
را چنانچه بنی امیه با بنی هاشم در کربلا کردند و بنی اعمام بودند یا قطع رحم کنید بجدا کردن اولی الامر از رسول
چنانچه در نهج البلاغه منقول است از امیر المومنین علیه السلام که گفته اللهم انی استعدیک علی قریش
فانهم قطعوا رحمی الجاهقة که افساد و تقطیع رحم میکنند آن جمعی اند که لعنت کرده ایشان را الله تعالی
پس کر کرده ایشان را از شنیدن آیات قرآن و کور کردن دیده های دلهای ایشان را و گفته
در سوره رعد آن جماعة که میشکنند پیمان الله تعالی را و ربی از اختلاف و پیروی ظن و قول
علی الله بغیر علم بعد از استحکام آن در محکمات بسیار قرآن و می برند رحمی را که امر کرده الله تعالی
بوصل آن و فساد میکنند در زمین ایشان جمعی اند که برای ایشان است بدی سرای آخرت
و گفته در سوره بقره آن جماعت که میشکنند پیمان الله تعالی را بعد از استحکام آن در محکمات

قرآن و مینشیند رحمی را که امر کرده الله تعالی بوصل آن و فساد میکنند در زمین تجویز اختلاف ایشان همی اند که ایشان اند یا بکار آن اعوان **هشتم اصل** سالت ابا عبد الله عن قول الله عز وجل وقد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزء بها الی آخر الآیة فقال عنی بهذا الرجل الذی یجحد الحق ویکذب به ویقع فی الائمة فقم من عنده ولا تقاعده کائنا من کان **شرح** صدر این آیت بیان شد در حدیث اول باب بیست و هفتم که باب ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها است و تتمه آیت اینست فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم ان الله جامع المنافقین والکافرین فی جهنم جمیعا و درینجا نیز میگوئیم و قد نزل علیکم فی الکتاب اشارت است بآیت سوره انعام که می آید در حدیث دوازدهم این باب و سوره انعام مکیه است و سوره نساء مدنیه است ان سفیره است و بعضی میگویند مخفف از مثقله است آیات الله عبارت از محکمات است که در آنها نهی صریح از اختلاف و خود رائی در دین و دلالت بر وجوب امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام الهی در هر زمانی هست جمله یکفر بها حال از آیات الله است الاستهزاء التصدیق در ظاهر با انکار آن در باطن دل و آن نفاق است و نفاق در آیات الله بر سه قسم است اول تصدیق آنها بزبان و انکار آنها در ظاهر و باطن دل دوم تصدیق آنها بزبان و ظاهر دل و انکار آنها در باطن دل و انکار امامت ائمه هدی که عالمین بجمیع احکام شرعیه اند سوم تصدیق آنها بزبان و ظاهر دل و انکار آنها در باطن دل و تصدیق امامت ائمه هدی و مراد اینجا قدر مشترک میان قسم دوم و سوم است القعود نشستن خواه با گوش انداختن سخن کسی باشد و خواه نه و جلوس مخصوص قسم اول است ضمیر معهم راجع باهل کفر و استهزاء است که مفهوم میشود از کلام سابق حتی برای انتهای غایت نهی نیست بلکه برای انتهای غایت منهی عنه است و ما بعد حتی داخل در حکم ما قبل آنست پس افاده این میکند که قعود با ایشان جائز است پیش از خوض و بعد از آن جائز نیست الخوض فرو رفتن و مراد اینجا کفر بچیزی و استهزاء با آنست ضمیر بمعنی قصد است ضمیر غیره راجع بمصدر یکفر بها و یستهزء بها است و مراد بحدیث غیره حدیث ائمه اهل البیت است که برای تفسیر و توضیح محکمات کتاب الهی است و ضد کفر و استهزاء با آن آیات است ان الله آخر الغیاب بیانی است و افاده این میکند که اهل کفر و استهزاء با ائمه اهل البیت عداوة الله عز وجل و سلامه علیهم اجمعین ما دامت السموات والارضین کافرند و جمیعکه خود را از شیعیان ائمه علیهم السلام میشمرند با اهل کفر و استهزاء با ایشان هم نشینی کنند منافق اند الحق عبارت از محکماتی است که مذکور شد و قوع در ائمه عبارت از مصدر یخوضوا فی حدیث غیره است ضمیر عنده راجع بواقع در ائمه است پس افاده امر بقیام قبل از وقوع در ائمه بمحض جحد حق نمی کند چنانچه واضح میشود از شرح حدیث دوازدهم

این باب یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیہ السلام را از قول اللہ عز وجل در سورۂ نسا بتحقیق
فرو فرستادہ اللہ تعالے بر شما در کتاب الٰہی کہ چون شنیدید آیات محکمات قرآن را بحالی کہ انکار
کردہ می شود مضمون آنہا و بازیچہ کردہ میشود آنہا بفتوای در حلال و حرام از روی ظن کہ مبنی بر
مدح اجتہاد است و آن مبنی بر تاویل و تخصیص نامعقول است در آیات محکمات قرآن کہ بعض زبان
پس منشینید با آن اہل کفر و استہزا تا بجدیکہ کفر و استہزا کنند بحدیثی کہ ضد انکار و استہزا بآیات اللہ
است بدرستی کہ شما درین ہنگام کہ با ایشان نشینید با این حدیث مثل ایشانید در جہنم ہمگی پس
امام گفت چرا این نیست کہ خواستہ اللہ تعالی باہل کفر و استہزا بآیات اللہ و اہل خوض در حدیث
غیر آن مردی را کہ بتاویلات نامعقولات منکر میشود مضمون محکم قرآن را کہ مشتمل است بر نہی از اختلاف
و پیروی ظن و خود رائی و دروغ بستہ و مضمون آنرا گفتگوئی زشت میکند در ائمہ کہ امامت
ایشان مدلول آن محکمات است پس وقتی کہ او توبہ در ائمہ نہ از رضا در شد بر حذر از نزد او و نشینی
مکن با او و اقلا ہر کہ باشد مخفی نماند کہ مراد امر بقیام است بقدر امکان چنانچہ گذشت در حدیث
ششم باب ہشتاد و دوم **نہم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال من کان یؤمن باللہ
والیوم الاخر فلا یجلس مجلسا ینتقص فیہ امام او یعاب فیہ مؤمن **شرح**
لا یجلس مرفوع و مجزوم میتواند بود درین حدیث و در حدیث بعد ازین اشارت است بقول اللہ تعا
در سورۂ المجادلہ لا تجد قوما یؤمنون باللہ والیوم الآخر یوادون من حاد اللہ ورسولہ **یعنی** روایت
است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر کہ ایمان تصدیق داشتہ باشد بر ربوبیت اللہ تعالے و
بوقوع روز قیامت برای جزای اعمال پس نمی نشیند ہیچ وقت در مجلسی کہ کم شمردہ میشود در آن
مرتبۂ امامی عادل یا عیب کردہ می شود در آن مومنے **دہم اصل** قال امیر المومنین
صلوات اللہ علیہ من کان یؤمن باللہ والیوم الاخر فلا یقوم مکانا ریبۃ **شرح**
گفت امیر المومنین صلوات اللہ ہر کہ ایمان می داشتہ باشد بربوبیت اللہ تعالے و بوقوع
روز قیامت مراد نہی از مجالستہ اہل تشکیک است مثل جمعی کہ مدار ایشان بر قیل و قال و ایراد شبہات
است در عقاید دینیہ کہ از اوضح واضحات است و موافق این می آید در حدیث دوم باب صد و نہم
یازدہم اصل سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول من کان یؤمن باللہ والیوم الاخر
فلا یقعدن فی مجلس یعاب فیہ امام او ینتقص فیہ مومن **شرح** این ظاہر است از شرح
حدیث نہم این باب **دوازدہم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ثلاثۃ
مجالس یمقتہا اللہ ویرسل نقمتہ علی اہلہا فلا تقاعدوہم ولا تجالسوہم مجلسا فیہ
من یصف لسانہ کذبا فی فتیاہ و مجلسا ذکر اعدائنا فیہ جدید و ذکرنا فیہ رث و مجلسا

فیه من یصدعنا وانت تعلم **شرح** ثلثة تنصوبست با ضمار عامل بشرط تفسیر المقاعدة ہمنشینی با کسی المجالسة ہمنشینی باکسی بعنوان ہم صحبتی داد و در ولا تجالسوہم برای تقسیم است چه نهی از مقاعدة باعتبار مجلس دوم است و نهی از مجالسة باعتبار مجلس اول وسوم است الوصف نعت چیزی کردن بمعنی مدح آنچیز کذبا فی فتیاہ عبارت از حکم از روی اجتہاد است در حلال وحرام واشارت است باین که الکذب ورد و نقره سوره و نحل یکی وتصف السنتہم الکذب ان لہم الحسنی و دیگرے ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب منصول تصف است الرث بفتح رای بے نقطہ وتشدید ثای سہ نقطہ کہنہ وانت تعلم بصیغہ مضارع مخاطب معلوم باب افعال است وجملہ حال است از فاعل یصد واشارت است باینکه نہی از مجالسة درینصورت مطلقا نیست بلکه راجع بنہی از آن درصورت اعلام مکتوم سرداران مجالس است چنانچه گذشت در حدیث سوم باب پنجاه وہفتم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت سہ مجلس را دشمن می دارد اللہ تعالی ومی فرستد غضب خود را براہل آنہا پس ہمنشینی مکنید با اہل آنہا وہم صحبتی مکنید با ایشان اول مجلسی را که درآن کسی است که مدح می کند زبان او دروغ را در فتوای خود باین معنے که خوض در آیات محکمات الٰہی می کند بوسیلہ مدح فتوای از روی اجتہاد دوم مجلسی را که حدیث ائمہ ضلالت درآن تازه وممدوح است وحدیث ائمہ ہدی درآن کہنہ ومذموم است سوم مجلسی را که درآنست کسی که منع میکند وبیرون میکند مردم را از ما بدشنام بر حالی که تو اعلام می کنی مکتوم سر ما را که دشنام معبود آن اہل ضلالت است **اصل** قال ثم قال ابوعبد اللہ علیہ السلام ثلث ایات من کتاب اللہ کانما کن فی فیہ او قال کفیہ ولا تسبوا الذین یدعون من دون اللہ فیسبوا اللہ عدوا بغیر علم واذا رأیت الذین یخوضون فی ایاتنا فاعرض عنہم حتی یخوضوا فی حدیث غیره ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب ہذا حلال وہذا حرام لتفتروا علی اللہ الکذب **شرح** کانما کن فی فیہ تعجب راوی است از سرعت ذکر این سہ آیت واشارت بتفسیر آنہا بروشی که مخالف جمیع تفسیرات مشہوره است مخفی نماند که نشر بر عکس ترتیب لف است پس آیت اولی برای بیان مجلس سوم وآیت ثانیہ برای بیان مجلس دوم است وآیت ثالثہ برای بیان مجلس اول است لیکن بعد از اینکه آیت ثالثہ تفسیر بعض آیت ثانیہ است پس آیت ثانیہ مشتمل است بر حکم مجلس اول وحکم مجلس دوم ونکتہ در ترتیب لف اینست که تقدیم مجلس اولی بر مجلس دوم برای این است که ذکر حکم مجلس اول در آیت ثانیہ پیش از ذکر مجلس دوم است وتقدیم این ہر دو مجلس بر مجلس سوم برای اینست که نہی متعلق بمجلس سوم متعلق بمجالسة شده مجاز او فی الحقیقة متعلق با علام سر مکتوم است درآن مجلس ونکتہ در ترتیب نشر این است که تقدیم آیت ثانیہ بر آیت ثالثہ برای این است که آیت ثالثہ تفسیر بعض آیت ثانیہ است وذکر تفسیر بعد از ذکر

تفسیر کرده شده می باشد وتاخیر این دو آیت از آیت اولی برای این است که در لف ونشر غیر مرتب
که متعلق بسه چیز باشد هرگاه ترتیب نشر بر عکس ترتیب لف باشد بهتر وکم تشویش تر است از چهار
صورت دیگر واینها واضح می شود برجوع به تفسیر این سه آیت که ذکر مے کنیم بدانکه ترتیب میان شش چیز
هفت صد وبست صورت دارد زیراکه ترتیب میان دو چیز دو صورت دارد وچون سه چیز شد ضرب
دو در سه می کنیم پس شش صورت دارد وچون چهار شد ضرب شش در چهار می کنیم پس بست
وچهار صورت دارد وچون پنج شد ضرب بست وچهار در پنج می کنیم پس صد وبست صورت دارد
وچون شش شد ضرب صد وبست در شش مے کنیم پس هفت صد وبست صورت دارد
وبعد از تامل در تقریریکه کرد ظاهر می شود که صورت ترتیبی که امام علیه السلام در میان این شش
چیز قرار داده بهتر است از هفت صد ونوز ده صورت دیگر عدوا مفعول له است العدو تجاوز از
چیزی بچیزی دیگر بغیر علم صفت عدو است لام در لما تصف برای تعلیل است ومتعلق بمنفی در
لاتقولوا است وما مصدریه است ووصف بمعنی مدح است الکذب بفتح کاف وکسر ذال مفعول
تصف است وآن دو معنی دارد اول مقارن دروغ شل وجا و اعلی قمیصه بدم کذب دوم دروغ ودروغ
دو معنی دارد اول خبر مخالف واقع چنانچه مشهور است دوم خبر مخالف حق چنانچه گذشت در حدیث
هفدهم باب صد وسی ونهم که قول یوسف انکم لسارقون وقول ابراهیم بل فعله کبیرهم مخالف واقع بود
وکذب نبود وهر دو اینجا محتمل است چه مراد اینجا فتوی در حلال وحرام از روی ظن است وآن چون
بخطا در بعض احکام می باشد مقارن دروغ است البته وچون متضمن تجویز فتوی از روی ظن
است باین اعتبار مخالف واقع است وچون حرام است مخالف حق است مراد بمدح زبانها کذب
را آنست که در سابق این آیت در سوره نحل مذکور است که وتصف السنتهم الکذب ان لهم الحسنی
چه ان لهم بتقدیر بان لهم است باینمعنی که مدح میکنند زبانهای مشرکان حکم از روی اجتهاد را باین نحو
که برای مشرکان است ولبس مرتبه اعلی وفضلت بهتر چنانچه متعارف است که مجتهدان مخالفان
مینازند باجتهاد وآنرا برای خود اعلای مراتب میشمارند واین نازیدن بمحض زبان است بموافقت
دلهای ایشان چه دلهای ایشان میدانند که منافی شواهد ربوبیت ومنافی محکمات است که در آنها
نهی از اختلاف وخود رائی وپیروی ظن هست پس این عمل راجع بخوض در آیات الهی وطعن بر آنها است
جمله هذا حلال وهذا حرام مفعول لاتقولوا است واین دو حکم شامل جمیع مسائل فقه است چه حکم
در ایقاعات ومعاملات ومانند آنها راجع بحکم بحلیت وحرمت میشود لام در لتفتروا لام عاقبت است
ومتعلق است بمنفی در لاتقولوا باعتبار تعلیل آن بوصف زبان کذب را واشارت است باینکه فتوی
از روی ظن در حلال وحرام اگر بعنوان اعتراف بگناه وعدم اصرار باشد کذب است اما افترای کذب نیست

و اگر مبنی بر تحسین آن فتوی باشد که علامت اصرار است افترای کذب است هر چند که موافق واقع
افتد زیرا که مبنی بر چیزی نیست که بمحض زبان است و دل موافق آن نیست یعنی راوی گفت بعد از آن
خواند امام جعفر صادق علیه السلام برای بیان این سه مطلب سه آیت را از قرآن که گویا که بودند آن
سه آیت در دهنش از بسکه بفکر و تامل زود خواند یا از جای بجای دهنش گفت دستش اول از سوره
انعام و دشنام مدهید ائمه ضلالت را که عبادت میکنند مشرکان ایشان را بجای الله تعالی
تا مبادا که مشرکان دشنام دهند الله تعالی را بسبب تجاوز از حد دشنام مومنی یا امامی بی علم ایشان بانکه
تجاوز است مراد اینست که ازین آیت مفهوم میشود که محال است با کسی که دشنام دهد ائمه را بسبب
اظهار آنکس سر اهل البیت را نزد او حرام است و این راجع میشود بنهی از احضار آنکس در مجلس
درس خود و وعظ خود و مانند آنها اگر آن درس و وعظ مشتمل بر اظهار سر مکتوم باشد دوم از سوره انعام
و چون ببینی جمعی را که فرو میروند در آیات محکمات باین معنی که ابطال میکنند آنها را بوسیله مدح
اجتهاد و مدح حکم از روی ظن و فتوی پس روگردان شو از ایشان باین معنی که مجالست مکن با ایشان
و گوش بسخن ایشان منه و جایز است که مقاعده کنی با ایشان تا وقتی که ابطال کنند حدیثی را که
ضد ابطال محکمات قرآن است باینمعنی که درین وقت مقاعده نیز جایز نیست سوم از سوره نحل
و مگوئید بسبب مدح از برای آنچه وصف میکند زبانهای شما اجتهاد را که این حلال است و این حرام
است تا افترا کرده باشید دروغ را بر الله تعالی در دروغ را مخفی نماند که این آیت مشتمل بر نهی از مقاعده
و مجالست نیست اصلا و استدلال باین آیت فی الحقیقة راجع می شود باستدلال بآیت سوره انعام که مذکور
شد زیرا که ذکر این آیت برای تفسیر الذین یخوضون فی آیاتنا است به بیان اینکه مراد بخوض در آیات
الله مدح اجتهاد است چه آن مدح مشتمل است بر افترا بر الله تعالی و بر ابطال آیات محکمات
الهی و این تفسیر اشارت است باینکه در آیت سوره انعام دو نهی است اول نهی از مجالسة خائضان
در حدیث ائمه هدی و ازین مفهوم می شود که امر با عراض بمعنی امر بگوش نهادن بسخن ایشان است
با وجود هم نشینی با ایشان و حتی برای انتهای غایت جواز هم نشینی با ایشان است و ما بعد حتی در
حکم ما قبل داخل نیست و غیر بمعنی ضد است و ضمیر غیره راجع بضد یخوضون فی آیاتنا است پس افاده
این میکند که قبل از خوض در حدیث ائمه اهل البیت هم نشینی با ایشان جایز است و هم صحبتی
با ایشان جایز نیست و بعد از خوض در حدیث ائمه اهل البیت هم نشینی نیز جایز نیست مخفی نماند
که ازین آیت سوره انعام و از آیت سوره نسا که مذکور شد در حدیث هشتم این باب ظاهر
می شود که الله تعالی جانب ائمه معصومین علیهم السلام را بیشتر از جانب محکمات قرآن خود
رعایت کرده و بیان این دو آیت شد در شرح حدیث اول باب بیست و هفتم که باب ان الایمان مبثوث

صافی شرح اصول کافی

بجوارح البدن کلہا ست **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا ابتلیت باهل النصب ومجالستهم فکن کانک علی الرضف حتی تقوم فان الله یمقتهم ویلعنهم فاذا رأیتهم یخوضون فی ذکر امام من الائمة فقم فان سخط الله ینزل هناک علیهم

شرح النصب وا داشتن امام از پیش خود وعداوت با اہل حق وحاصل ہر دو یکی است الرضف بفتح رای بی نقطه وسکون ضاد بانقطه وفا سنگ بنہایت گرم کرده شده برای پختن چیزے بر آن **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ہرگاه مبتلا شوی باہل نصب امام از پیش خود وہم نشینی با ایشان پس می باش در آن مجلس مانند اینکه تو بر بالای سنگ تفته باشی تا وقتی که برخیزی چه بدرستی که الله تعالی دشمن می دارد ایشانرا ولعنت میکند ایشان را پس چون دیدی که فرو رفتند در غیبت امامی از ائمه ہدی پس برخیز چه بدرستی که غضب الله تعالی زیادتی خذلان وبانند آن فرو می آید درین مجلس بر ایشان مراد این است که نزدیکان ایشان را نیز فرو میگیرد وتوضیح این شد در شرح حدیث ہشتم ودوازدہم **چہاردہم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قعد عند سباب لاولیاء الله فقد عصی الله **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ہر که نشست نزد دشنام دہنده دوستان الله تعالی پس تحقیق سرکشی کرده از حکم الله تعالی مراد غیر صورت تقیه است وتوضیح این نیز شد در شرح حدیث ہشتم ودوازدہم **پانزدہم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من قعد فی مجلس یسب فیه امام من الائمة یقدر علی الانتصاف فلم یفعل البسه الله الذل فی الدنیا وعذبه فی الآخرة وسلبه صالح ما من به علیه من معرفتنا **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت ہر که ماند در مجلسی که دشنام داده میشود در آن امامی از ائمه ہدی در حالی که قدرت دارد بر انتقام بزبان ومانند آن پس نمیکند انتقام را میپوشاند او را الله تعالی لباس خواری در دنیا وعذاب میکند او را در آخرت وبرطرف میکند از او نفیس را از جمله نعمتهائی که انعام کرده بانها بر او وآن نفیس شناخت قدر ما واعتراف بامامت ائمه ہدی است **شانزدہم اصل** رایت یحیی ابن ام الطویل وقف بالکناسة ثم نادی باعلی صوته معشر اولیاء الله انا برآء مما تسمعون من سب علیا علیه السلام فعلیه لعنة الله ونحن برآء من آل مروان وما یعبدون من دون الله ثم یخفض صوته فیقول من سب اولیاء الله فلا تقاعدوه ومن شک فیما نحن علیه فلا تفاتحوه ومن احتاج الی مسئلتکم من اخوانکم فقد خنتموه ثم یقرا انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا **شرح** یحیی از خواص امام زین العابدین ع

بوده واین ندا از جانب امام علیه السلام بوده وقتی که آل مروان شهرت داده بودند که علی بن الحسین راضی است بانچه میگوئیم ومیکنیم وباین سبب خلقی بسیار مرتد شده بودند باین ندا برگشته اند بسوی ایمان مخفی نماند که تقیه بجائیکه باعث ضلالت خلائق شود واجب نیست هرچند که آن ترک تقیه باعث کشته شدن شود ولهذا امام حسین علیه السلام تقیه نکرد وکشته شد پس کشته شدن یحیی بامر حجاج بسبب این دو دست ودو پای او از آن قبیل است انا بکسر همزه وتشدید نون والف است البراء بفتح بای یک نقطه وفتح رای بی نقطه والف وهمزه مصدر مهموز اللام باب علم لیس تثنیه وجمع ومونث نمی شود وحمل برای مبالغه است وبکسر وبضم با جمع بری بفتح بای وکسر را ویا وبهمزه است وهمچنین بضم بای وفتح را وهمزه والف ممدوده ما تسمعون عبارت از رضای علی بن الحسین است ما یعبدون عبارت از طاغوت است یخفض بخای با نقطه وفا وضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است وذکر مضارع بجای ماضی برای اشعار باینست که این ندا را مکرر میکرده ویکبار آنرا راوی خود شنیده بواسطه المفاتحة سخن واکردن باکسی از راوی التفات قرارت انا اعتدنا از قبیل اقتصار است ومجموع آن آیت وآیت سابقه که واصبر نفسک تا آخرش باشد نیز مقصود است یعنی دیدم یحیی بن ام الطویل را که ایستاده در کناسه که موضعی است در کوفه بعد از آن آواز داد بیا لاتر آواز خود که ای گروه دوستان الله تعالی بدرستی که ما بغایت بیزاریم از آنچه میشنوید بیان این آنکه هرکه دشنام دهد علی علیه السلام را پس بر او باد لعنت الله تعالی وبغایت بیزاریم از آل مروان واز آنچه عبادت میکنند آنرا بجای الله تعالی بعد از آن یحیی پست میکرد آواز خود را پس میگفت هرکه دشنام داد دوستان الله تعالی را پس مصاحبت وهم نشینی مکنید با او وهرکه شک کرد در مذهب امامیه که ما موکل برآنیم پس سخن واکنید با او وهرکه محتاج شد بسوی طلب مالی از شما از جمله برادران مومن شما پس بتحقیق خیانت کرده اید با او ومراد این است که ما تقدیر او بدهید پیش از طلب او که محتاج بطلب نشود بعد از آن یحیی میخواند این آیت را از سوره الکهف بدرستی که ما مهیا کردیم برای بیجا کنندگان آتشی را که احاطه کرده نسبت بایشان پیش خانه آن آتش باین معنی که آثار وعلامت آن آتش برایشان ظاهر است در دنیا باعتبار مخالفت محکمات که صریح است در امامت ائمه هدی واگر در جهنم مدد خواهند برای آتش تشنگی مدد کرده میشوند بآبی که مانند مس آب شده است جریان میکند روده ها را وقتی که نزدیک آن شوند بد آشامیدنیست آن آب وبد است آن آتش باعتبار تکیه گاه باشد

باب صد وهشتم وچهارم اصل باب اصناف الناس

شرح مثل این عنوان گذشت در ابواب کتاب العقل فرق اینست که مقصود اینجا تقسیم مردم زمان رسول است باعتبار آن زمان وخواه باعتبار زمان بعد از وفات رسول ومقصود

در کتاب العقل تقسیم مردم زمان رسول صلی الله علیه وآله وسلم است باعتبار زمان لعبد از رسول یعنی اینباب بیان اقسام مردم است درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن حمزة بن الطیار قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام الناس علی ستة اصناف قال قلت اتأذن لی ان اکتبها قال نعم قلت ما اکتب قال اکتب اهل الوعید من اهل الجنة واهل النار واکتب وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا قال قلت من هؤلاء قال وحشی منهم قال واکتب وآخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم واما یتوب علیهم قال واکتب الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا لا یستطیعون حیلة الی الکفر ولا یهتدون سبیلا الی الایمان فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم قال واکتب واصحاب الاعراف قال قلت وما اصحاب الاعراف قال قوم استوت حسناتهم وسیئاتهم فان ادخلهم النار فبذنوبهم وان ادخلهم الجنة فبرحمته **شرح** اصناف مردم نه است لیکن سه صنف که اول المؤلفة قلوبهم است ودوم من یعبد الله علی حرف است وسوم معارین است درین حدیث وحدیث دوم مذکور نشده اند با وجود آنکه هر یکی از ایشان در بابی علیحده مذکور خواهد شد بواسطه آنکه ایشان متزلزل در حال خود اند واکر نیست که مومن خالص میشوند یا کافر صریح الوعید بفتح واو وکسر عین بانقطه ویای دو نقطه در پائین ودال بی نقطه هم جنسی ومقابل یکدیگر بودن دو چیز مثل مقابل بودن مومنان صریح خالص با جمعی که مشرک وکافر صریح اند ودر آیات بسیار از قرآن در مقابل یکدیگر مذکور شده اند الوحشی بفتح واو وسکون حای بی نقطه وشین بانقطه وتشدید یا کسی که ترسان است از حال خود که مبادا که توبه او جامع شروط صحت نباشد وبعذاب آخرت گرفتار شود المتهم بضم میم وسکون تای دو نقطه در بالا وکسر ها وتخفیف میم بصیغه اسم فاعل باب افعال وبتشدید تای مفتوحه بصیغه اسم فاعل باب افتعال کسی که خود را وامثال خود را بتهمت میدارد وخاطر جمع از حال خود نیست وی تواند بود که بفتح ها بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب افتعال باشد وراجع بمعنی اول می شود واگر مراد بوحشی قاتل حمزه باشد ومنهم بحرف جر وضمیر جمع باشد منافات خواهد داشت با آنچه می آید در باب صدوهفتاد ویکم که قاتل حمزه وامثال او داخل قسم چهارم است که مرجون لامر الله است الحیلة انتقال از حالی بحالی دیگر بخودی خود بوسیله قوت فهم وکمال قدرت بر تصرف در کارها یعنی الی الکفر الی الایمان نیز میتوان گفت چنانچه گفته وی آید در حدیث دوم باب صدوهفتاد ودوم چه نسبت قدرت واستطاعت که مناط تکلیف است با یمان وکفر یکسان است یعنی روایتست از حمزه بن محمد طیار گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام مردم زمان رسول علیه السلام بر شش

قسم اند حمزه گفت گفتم آیا رخصت میدهی مرا که نویسیم آن شش قسم را گفت آری گفتم بعد از مهیا کردن
کاغذ و دوات و قلم که چه نویسیم گفت بنویس قسم اول و دوم اهل متقابل گوئی باهم از جمله اهل بهشت
و اهل آتش جهنم یعنی دو طائفه که ضد یکدیگر اند و کمال دوری از یکدیگر دارند مراد بقسم اول مومنان
خالص الایمان اند که مذکور اند در سوره توبه که والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار
والذین اتبعوهم باحسان و مراد بقسم دوم منافقان خالص الکفر اند که مذکور اند در سوره توبه که
و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینة مردوا علی النفاق و بنویس قسم سوم مدلول قول
الله تعالی است در سوره توبه که و از جمله اعراب دو رویه و از جمله اهل مدینه جمعی دیگر اند غیر مومنان خالص
و کافران خالص که اعتراف کردند بگناهان خود مخلوط کرده اند عملی صالح را که آن معرفت امام زمانست
خواه رسول و خواه وصی رسول چنانچه بیان شد در حدیث سوم باب بست و سوم و عملی دیگر را که
بد است حمزه گفت گفتم کیانند ایشان گفت کسیکه وحشت دارد از گناه خود و تهمت میدارد خود را
مراد این نیست که گناه او بسیار نیست یعنی یکه مساوی طاعت او باشد چنانچه در قسم ششم می آید امام گفت
بنویس چهارم قسم مدلول قول الله تعالی است در سوره توبه که و از جمله اعراب دو رویه و از جمله اهل مدینه
جمعی دیگر اند غیر مومنان خالص و کافران خالص و معترفان که تاخیر کرده شده اند برای حکم الله تعالی
در روز قیامت در حق ایشان یا عذاب میکند ایشان را یا بازگشت برحمت میکند بر ایشان و تتمه
بیان مرجون می آید در باب صد و هفتاد و سوم امام گفت و بنویس پس قسم پنجم قول الله تعالی است
در سوره نساء که لیکن ماندن بر جهالت باحکام الهی و پیروی ظن باعث جهنم و بازگشت بدی نمی شود
در حق جمعی که در واقع ضعیف شمرده شده باشند در فکر و استدلال بشواهد ربوبیت و محکمات قرآن
بر لزوم امام مفترض الطاعة در هر زمان از جمله مردان و زنان و پسران بیموی رو بیان این که
اگر بر اصل قدرت داشته باشند وسعت در قدرت ندارند بر تدبیری و تصرفی بجودی خود و بهدایت
دیگری نمی فهمند راهی را امام گفت مراد این است که وسعت در قدرت انتقال بجودی خود بسوی
کفر مثلا ندارند و از بلاهت بهتدی نمی شوند بهدایت دیگری بسوی ایمان بلزوم امام مفترض الطاعة
در هر زمان خواه باین روش که دیگری متوجه هدایت ایشان نشود و خواه باین روش که دیگری
متوجه هدایت ایشان شود و ایشان از کمال بلاهت نفهمند پس این جماعت مستضعفان بشاید که
الله تعالی بگذرد از مخالفتهای ایشان احکام شریعت را تتمه بیان سے آید در باب صد و هفتاد
و دوم امام گفت و بنویس و قسم ششم اصحاب اعراف اند حمزه گفت گفتم و چیست اصحاب اعراف گفت
جمعی اند که مساوی یکدیگر شده حسنات ایشان و سیات ایشان پس اگر داخل کند ایشان را در بهشت
پس بسبب رحمت خود خواهد بود حقیقت معنی اصحاب اعراف بیان شد در کتاب الحجة در حدیث نهم باب هفتم که باب

معرفة الامام والروایة است ومی آید در باب صد وهفتاد وچهارم **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام الناس علی ست فرق یؤلون کلهم الی ثلث فرق الایمان والکفر والضلال وهم اهل الوعد الذین وعدهم الله الجنة والنار المؤمنون والکافرون والمستضعفون والمرجون لامر الله اما یعذبهم واما یتوب علیهم والمعترفون بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا واهل الاعراف **شرح** مضمون این موافق سابق است فرق این است که چهار قسم آخر را یک قسم ساخته تا اشارت شود بقول الله تعالی صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین الوعد بفتح واو وسکون عین بی نقطه ودال بی نقطه اعم ازین است که در خیر باشد یا در شر باشد ومراد امید مؤمنان خالصان در ایمان است **سوم اصل** عن هشام بن سالم عن زرارة قال دخلت انا وحمران او انا وبکیر علی ابی جعفر علیه السلام قال قلت له انا نمد المطمار قال وما المطمار قلت الترّ فمن وافقنا من علوی وغیره تولیناه ومن خالفنا من علوی وغیره برئنا منه فقال یا زرارة قول الله اصدق من قولک فاین الذین قال الله عز وجل الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا این المرجون لامر الله این الذین خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا این اصحاب الاعراف این المؤلفة قلوبهم وزاد حماد فی الحدیث قال فارتفع صوت ابی جعفر وصوتی حتی کان یسمعه من علی باب الدار وزاد فیه جمیل عن زرارة فلما کثر الکلام بینی وبینه قال لی یا زرارة حقا علی الله ان یدخل الضلال الجنة **شرح** هر یک از حمران وبکیر برادر زراره است وشک از راویان از زراره است یا از زراره است المطمار بکسر میم وسکون طای بی نقطه ومیم والف وراء بی نقطه ریسمانی که بنا میکشد تا آنرا پیش رو کند چیزی پیش وپس نشود وآنرا مطر بی الف نیز میگویند واینجا استعاره شده برای قاعده کلیه الترّ با تای دو نقطه ورای بی نقطه وتشدید رای بی نقطه اصل چیزی در ریسمان بنای ومراد اینجا معنی اول است پس مراد قاعده کلیه است **مخفی** نماند که ذکر المؤلفة قلوبهم درین حدیث بعنوان مثال است ومقصود ذکر اهل شک است که منقسم بسه قسم میشوند اول من یعبد الله علی حرف دوم المؤلفة قلوبهم سوم معارون وبیان تقسیم اهل شک می شود در باب صد وهفتاد وششم وباب صد وهفتاد وهفتم وباب صد وهشتاد ودوم هر یک از حماد وجمیل مضمون این حدیث را روایت کرده از زراره چنانچه هشام روایت کرده ولیکن روایت حماد مشتمل است بر زیادتی بر روایت هشام وروایت جمیل مشتمل است بر آن زیادتی وزیادتی دیگر **یعنی** روایت است از هشام بن سالم از زراره گفت داخل شدم من وحمران یا من وبکیر بر امام محمد باقر علیه السلام زراره گفت که گفتم بدرستی که ما میکشیم مطمار را امام گفت وکدام است

مطالب شما گفتم قاعده کلیه است باین روش که هر که موافقت کند با ما در عقائد و اعمال از جمله علوے وغیر آن دوست میداریم و هر که مخالفت کند با ما از علوی وغیر آن تبرای کنیم از او پس امام گفت مرا ای زراره قول الله تعالیٰ درست تر است از قول تو پس کجا اند جمعی که گفته الله عزوجل در حق ایشان الا المستضعفین که بیان شد در شرح حدیث اول این باب کجا اند مرجون که بیان شد ایضا کجا اند جمعی که خلط کرده اند که بیان شد ایضا کجا اند اصحاب اعراف که بیان شد ایضا کجا اند مؤلفة قلوبهم که بیان می شود در باب صد و هفتاد و ششم و زیاد کرد حماد در روایت از زراره این را که زراره گفت پس بلند شد آواز امام محمد باقر علیه السلام و آواز من در مباحثه تا بحدے که می شنید آنرا کسی که بر در خانه سرای امام بود و زیاد کرد در روایت جمیل از زراره این را که پس چون بسیار شد سخن میان من و میان امام علیه السلام امام گفت مرا که ای زراره حق شده نوعی از حق شدن بر الله تعالیٰ اینکه داخل کند این پنج قسم اهل ضلالت را در بهشت خواه بعض و خواه کل

باب صد و شصت و یکم اصل باب الکفر

شرح این باب بیان کفر است مراد بیان حقیقت کفرے است که باعث خلود جهنم است و بیان اسباب آن مخفی نماند که مراد اینجا بکفر ترک ما امر الله است که بیان میشود در باب آینده و این باب بست و یک حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام سنن رسول الله صلی الله علیه وآله کفرائض الله عزوجل فقال ان الله عزوجل فرض فرائض موجبات علی العباد فمن ترک فریضة من الموجبات فلم یعمل بها وجحدها کان کافرا وامر الله بامور کلها حسنة فلیس من ترک بعض ما امر الله عزوجل به عباده من الطاعة بکافر ولکنه تارک للفضل منقوص من الخیر **شرح** السنن بضم سین بی نقطه و تخفیف نون مفتوحه حکمها است که رسول علیه السلام کرده باستنباط از قرآن الفرائض حکمها است که الله تعالیٰ کرده در صریح قرآن الموجبات بفتح جیم چیزها است که لازم کرده شده ایمانست باین معنی که ترک آنها لازم دارد ترک ایمان را مثل نماز چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب الجحد بفتح جیم و سکون حاء مصدر باب منع انکار و مراد اینجا اصرار بر ترک خیریت و اشارت است باینکه مصر بر ترک نماز مثلاً منکر آنست اگرچه منکر ربوبیت نباشد از این تقریر ظاهر شد که کفر در اینجا کفر جحود که بیان میشود در باب آینده نیست حقیقة یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا طریقهای رسول الله صلی الله علیه وآله مانند حکمهای الله عزوجل است در صریح قرآن که ترک کننده آن نیز کافر باشد پس امام علیه السلام جوابی بیان اینکه تارک سنن مثل تارک فرائض است و تارک فرائض مطلقا کافر نیست بلکه کفر او مشروط باصرار بر نافرمانبرداری است و آن مشترک است میان تارک سنن و تارک

فی الحدیث اصل باب الکفر

فرائض زیرا که ترک کننده یکی از نماز مثل ترک کننده اہل نماز است گفت بدرستیکه الله تعالی قرار داده
قرار داده ہائی را که لازم کرده شده است بر بندگان پس ہر که ترک کند قرارداده ہا از لازم کرده شده ہا
باین روش که عمل نکند بآن و منکر آن میشود کافر است و امر کرده الله تعالی بکارہائی که جمیع آنہا
خوب است پس نیست آنکه ترک کند بعض آنچه را که امر کرده الله عزوجل در صریح قرآن بآن شدگان
خود را از جملہ فرمانبرداری کافر ولیکن او ترک کننده فضیلت ثواب است کم کرده شده است
از مرتبہ عالی اہل بہشت **دوم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال والله
ان الکفر لاقدم من الشرك واخبث واعظم قال ثم ذکر کفر ابلیس حین قال الله عزوجل
له اسجد لآدم فابی ان یسجد فالکفر اعظم من الشرك فمن اختار على الله عزوجل وابى الطاعة
واقام على الکبائر فهو کافر ومن نصب دینا غیر دین المؤمنین فهو مشرك **شرح**
قسم برای مبالغه در ابطال استدلال مخالف نست بقول الله تعالی در سوره نسا ان الله لا یغفر
ان یشرك به ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء بر اینکه ہیچ معصیتی غیر شرک باعث خلود در جہنم نمیشود
والا مذکور می بود در این آیت وحاصل جواب اینست که معصیت غیر شرک بر دو قسم است اول کفر
بمعنی دلیری بر الله تعالی واستخفاف حکم او دوم غیر کفر و کفر بر دو قسم است اول کفر اباء و استکبار
خواه بسبب کبیره باشد وخواه بسبب صغیره مثل کفر ابلیس بسبب اباء از سجده برای آدم چه تکلیف
بسجده برای آدم وعید بر جہنم مذکور نیست دوم کفر اصرار بر کبیره خواه با اباء و استکبار باشد وخواه نه
وکفر مطلقا باعث خلود جہنم است باجماع وآن غیر شرک است بدلیل اینکه اقدم از شرک است در حدوث
پس برای این مذکور نیست در آیت سوره نسا که اخبث واعظم از شرک است وعدم مغفرت آن
بطریق اولی است و داخل در ما دون ذلك نیست اگر گوئی مغایرت کفر و شرک وعدم مغفرت کفر
باجماع دلالت برین نمیکند که کفر اخبث واعظم از شرک باشد و داخل ما دون ذلك نباشد چه شاید
که بقید من یشاء بیرون رفته باشد باین روش که صدور ما دون ذلك باید دو قسم باشد یکی بعنوان
کفر و فاعل آن من لا یشاء باشد و دیگرے بعنوان غیر کفر و فاعل آن من یشاء باشد گوئیم این تکلیف
وتعسف فائده بر آن مستدل ندارد چه در ینصورت نیز غیر شرک باعث خلود جہنم میشود
پس بہتر این است که این تکلف وتعسف بنیم و گوئیم اختلاف میان من یشاء ومن لا یشاء
باعتبار اختلاف ما دون ذلك در شدت وضعف فعل نیست بلکه باعتبار اختلاف فاعل ما
ما دون ذلك است باین روش که ما دون ذلك مغفور باشد برای کسیکه شرک وکفر نکرده باشد
ومغفور نباشد برای آنکه کرده باشد باین معنی که عذابی علیحده برای کبیره یا اصرار وصغیره با اباء و استکبار نیز
داشته باشد کفر ابلیس اشارت است بآیت سوره بقره واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس

ابی واستکبر وکان من الکافرین فالکفر بتقدیر وقال فالکفر است وفا برای تفریع است فاء در فمن برای
بیان است اجتراء در نسخ بجای با نقطه والف ورای بی نقطه است وظاهر این است که بجیم وهمزه
باشد وماخوذ از جار بفتح جیم وسکون همزه بمعنی مرد ضخیم باشد یا قلب اجتراء باشد چنانچه می آید در حدیث
آینده وبر هر تقدیر بمعنی دلیری بر الله تعالی است والی الطاعة عطف تفسیر است واو در واقام بمعنی
او است مراد با قامت بر کبائر اقامت بر جنس کبائر است مثل شمائل آنجاست بر یک کبیره نیست
یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت بخدا قسم که کفر هر آئینه پیشتر است در
حدوث از شرک ونا پاک تر است وبزرگتر است در گناه زراره گفت بعد از ان امام علیه السلام برای استدلال
برین مطلب یاد کرد کفر ابلیس را وقتی که گفت الله عز وجل او را که سجده کن برای آدم پس ابا کرد
از آنکه سجده کند امام برای تصریح بمناط جواب شبهه مخالفان که مذکور شد گفت پس کفر بزرگتر است
در گناه از شرک فمن اختار الی آخر دون ذلک نیست توضیح این آنکه هر که دلیری کرد بر الله عز وجل باین
روش که ابا واستکبار کرد از فرمانبرداری یا مصر شد بر گناهی از گناهان کبیره پس او کافر است و
هر که واداشته عبادتی را که غیر عبادت است که مؤمنان میکنند پس او مشرک است اگر گوئی
شرک بی کفر نمی باشد واللازم می آید تحقق ایمان بی تحقق اسلام واین منافی قول الله تعالی است
در سوره آل عمران ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وموافق انیست الخ می آید در حدیث هفتم که قلت
فیه علما الا کافر قال لا الی آخر وازین لازم می آید که شرک اخبث واعظم از کفر باشد گوئیم این ملازمت ممنوعست
چه ممکن است بود که لازم خیری اعم از الخبیر وبد تر از ان خیر باشد **سوم اصل** عن عبد الله بن بکیر عن
زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال ذکر عنده سالم بن ابی حفصة واصحابه فقال انهم
ینکرون ان یکون من حارب علیا علیه السلام مشرکین فقال ابو جعفر علیه السلام فانهم
یزعمون انهم کفار ثم قال لی ان الکفر اقدم من الشرک ثم ذکر کفر ابلیس حین قال له اسجد
فابی ان یسجد وقال الکفر اقدم من الشرک فمن اجترء علی الله فابی الطاعة واقام
علی الکبائر فهو کافر یعنی مستخف کافر **شرح** سالم از رؤسای زیدیه است ومذهب زیدیه
انیست که مجتهد امام می تواند بود پس پیروی ظن را قسمی از شرک نمی شمرند ومخالف امام حق را مشرک
نمی شمرند اگرچه مصر بر کبیره باشد ضمیر ذکر بصیغه ماضی معلوم وضمیر راجع بزراره است ضمیر مستتر در فقال
راجع بزراره است فا برای تعقیب است یا برای بیان است واو در واقام بمعنی او است چنانکه در
حدیث سابق بود **یعنی** مستخف کافر کلام عبد الله است برای تفسیر اجترا باستخفاف حکم الٰهی یعنی روایت است
از عبد الله بن بکیر بفتح با وسکون کاف ورای بی نقطه از زراره از امام محمد باقر علیه السلام عبد الله گفت
که مذکور کرد زراره نزد امام علیه السلام سالم بن ابی حفصه ویاران او را پس زراره گفت

کہ بدرستی کہ ایشان انکار میکنند اشراک کسی را کہ جنگ کرد با علی علیہ السلام پس گفت امام محمد باقر علیہ السلام
پس بدرستے کہ ایشان دعوی می کنند کہ محاربان علی علیہ السلام کافر اسد بنا بر اینکہ اصرار بر کبیرہ کفر
است گفت مرا بدرستے کہ کفر پیشتر است در حدوث از شرک بعد ازان ذکر کرد برای زرارہ کفر
ابلیس وقتے کہ اللہ تعالی گفت او را کہ سجدہ کن برای آدم پس اباکرد کہ سجدہ کند و امام گفت
برای زرارہ کہ کفر پیشتر است در حدوث از شرک بیان این آنکہ ہر کہ دلیری کند بر اللہ تعالے باین
روش کہ اباکرد از فرمانبرداری مثل ابلیس یا مصر شد بر گناہے از گناہان کبیرہ پس او کافر است
امام گفت این را کہ سبک شمرد حکم اللہ تعالی را و کفر بسبب آنست **چہارم اصل** سألت
اباعبد اللہ علیہ السلام عن قول اللہ عزوجل انا ھدیناہ السبیل اما شاکرا واما کفورا
قال اما اخذ فھو شاکر واما تارك فھو کافر **شرح** این مضمون گذشت در حدیث سوم باب ہی
ودوم کتاب التوحید **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیہ السلام را از قول اللہ عزوجل در سورۂ الانسان
بدرستے کہ ما بشواہد ربوبیت ومحکمات قرآن راہ نمودیم آدمی را راہ راست کہ سوال اہل ذکر در
مشکلات وترک پیروی ظن باشد یا بہ حالی کہ گفت یا آن راہ می رود پس او شکر گذار است و یا
ترک می کند پس او کافر است **پنجم اصل** سألت اباعبد اللہ علیہ السلام عن قول اللہ
عزوجل ومن یکفر بالایمان فقد حبط عملہ قال ترك العمل الذی اقر بہ من ذلك ان تترك
الصلوۃ من غیر سقم ولا شغل **شرح** بار بالایمان صلہ بکفر است وایمان در اصل بمعنے
اقرار دل است واینجا عبارت از نماز است کہ عبارہ لوازم اقرار است مثل ما کان اللہ لیضیع ایمانکم
وگذشت در حدیث اول باب ہجدہم کہ تسمی الصلوۃ ایمانا یا عبارت از لازم اقرار است مطلقا پس
شامل زکوۃ وحج وامثال آنہا نیز ہست اقر بصیغہ ماضی معلوم باب افعال است چہ با در بہ برائے
آلت مجازی است چہ لازم چیزے مانند آلت آن چیز است **یعنی** پرسیدم از امام جعفر صادق
صلوات اللہ علیہ را از قول اللہ عزوجل در سورۂ مائدہ وہر کہ منکر شود ایمان را پس بتحقیق باطل میشود
جمیع عمل صالح او کہ پیش از انکار کردہ این منافات ندارد باینکہ اگر توبہ کند عود کند عمل صالح بصحت
چنانچہ می آید در باب دویست وششم امام گفت کفر بایمان ترک عملی است کہ شرط اقرار است
از جملۂ آن ترک است اینکہ ترک کند نماز را بی بیماری و بی مشغول بودن بچیزے مثل سفری کہ
در آن گمان دریافتن نماز در منزل باشد و ناگاہ کہ مراد بایمان نماز است پس این حدیث برای
بیان مفہوم آیت است واگر مراد اقرار است مطلقا پس اینحدیث برای بیان منطوق آیہ ہست
ششم اصل سألت ابا الحسن صلوات اللہ عزوجل وسلامہ علیہ وعلی آبائہ واولادہ
الطیبین الطاہرین عن الکفر والشرك ایھما اقدم قال فقال ما عھدے

باب تخاصم الناس قلت امرنی هشام بن سالم ان اسالك عن ذلك فقال لي الكفر اقدم
وهو الجحود قال الله عزوجل الا ابليس ابی واستكبر وكان من الكافرين ترجمه وتوضيح
اشارت باین است که کفر بر دو قسم است اول ابا واستکبار از طاعت دوم اصرار بر کبیره چنانچه
بیان شد در حدیث دوم این باب وانچه مقدم است بر شرک قسم اول کفر است چه در تکلیف بسجده
آدم وعید مذکور نیست یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از کفر وشرک که کدام آن دو پیشتر
حادث شده پس گفت مرا ندیدم ترا که با مردم مباحثه میکرده باشی باین معنی که این مسئله بنا بر سبب
کسی است که علم کلام باو پرند وبا مخالفان گفتگو کند گفتم امر کرده مرا هشام بن سالم که سوال کنم
ترا از ان پس گفت مرا که کفر پیشتر است در حدوث وآن انکار است بمعنی ابا واستکبار از طاعت
بیان این آنکه گفت الله عزوجل در سوره بقره سجده کردند ملائکه برای آدم مگر ابلیس ابا کرد وتکبر کرد وبود
در علم الله تعالی در ازل از جمله کافران **هفتم اصل** عن ابی عبد الرحمن بن الحجاج عن زرارة
قال قلت لابی جعفر علیه السلام یدخل النار مومن قال لا والله قلت فیدخلها الا کافر
قال لا الا من شاء الله قال فلما رددت علیه مرارا قال لی ای زرارة انی اقول لا واقول
الا ما شاء الله وانت تقول ولا تقول الا ما شاء الله قال فحدثنی هشام بن الحکم وحماد
عن زرارة قال قلت فی نفسی شیخ لا علم له بالخصومة قال فقال لی یا زرارة ما تقول فیمن
اقر لك بالحکم اتقتله ما تقول فی خدمکم واهلیکم اتقتلهم قال فقلت انا والله الذی
لا علم لی بالخصومة ترجمه القیله والقیلهم هر دو بیک نقطه است از باب علم یا بتای دو نقطه است
از باب نصر یعنی روایت است از عبد الرحمن بن حجاج از زراره گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلام
را آیا داخل میشود در جهنم مومنی گفت نه بخدا قسم داخل نمی شود در جهنم مگر کافری گفت نه مگر
کسی که خواسته باشد الله تعالی زراره گفت پس چون برای فهمیدن دلیلی عقلی یا نقلی از
قرآن برین مسئله تا اگر کسی از مخالفان گفتگو کند جواب توانم داد مکرر گردانیدم سخن را برا و چند
بار گفت مرا ای زراره هم هستی که من میگویم نه ومیگویم مگر کسی که خواسته باشد الله تعالی وتو
میگوئی نه ونمیگوئی مگر کسی که خواسته باشد الله تعالی مراد این است که دیگر گفتگو مکن که طرفین نزاع
متشخص شده واین قسم سخن را در جائی میگویند که دلیل سنجیدگی واشته باشد وخصم گوش بان
نهند ازد تا خوب فراگیرد عبد الرحمن گفت پس حکایت کرد با من هشام بن حکیم وحماد از زراره که گفته بود
بان دو کس که گفتم در دل خود که این پیر وسنید تافغ شده نمی داند روش گفتگو با خصم را واز استدلالات
والتفات بجهت قول خود میکند زراره گفت پس چون این خیال کردم امام گفت مرا ای زراره
چه میگوئی در کسی که اقرار کرده برای تو بآقائی مثل غلام وکنیز آیا قبول میکنی او را که تو مولای

از باشمی چه میگوئی در نوکران شما و قوان شما آیا قبول می کنی که تو مولاة مصاحبت ایشان باشی
زراره گفت پس با خود گفتم که نیم بجهد اقسم آنکه علم نیست مرا بروش گفتگو و داشتند لال نزد خصیم نیز
مطلبی برادانیست که ازین دلیل واضح دانستم که دلیلی که پیشتر سگیفته من نفهمیده بودم و حاصل این
دلیل واضح نیست که اگر غیر متقی کافر باشد پس اکثر غلامان و کنیزان و نوکران و توانان کافر خواهند بود
پس اگر قبول بودن خود را برای ایشان قبول نکنی یا ایشان را بقتل آوری خلاف اجماع اهل اسلام
و عمل رسول علیه السلام کرده خواهی بود و اگر قبول کنی و قتل نیاوری خلاف کرده خواهی بود
قول الله تعالی را در سوره محمد صلی الله علیه و آله و ان الکافرین لا مولی لهم یا قول او در این
سوره فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب اگر گوئی این نزاع لفظیست چه مومن مجازی مستعمل
میشود بمعنی غیر کافر و مراد زراره آنست که نیست واسطه میان ایمان و کفر نخواهد بود گوئیم نزاع
معنویست چه نزاع راجع باین میشود که از غیر متقی تبرا میباید کرد چنانچه زراره خیال کرده و گذشت
در حدیث سیوم باب سابق یا نمی باید کرد و چنانچه مدلول اجماع بر قبول غلام و کنیز و خدم و توانان غیر
متقی است چنانچه درین حدیث مذکور شد **هشتم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام
و سئل عن الکفر والشرک ایهما اقدم فقال الکفر اقدم و ذلک ان ابلیس اول من کفر
و کان کفره غیر شرک لانه لم یدع الی عبادة غیر الله و انما دعا الی ذلک بعد فاشرک
شرح مفعول سمعت محذوف است و دلالت بر آن میکند فقال الکفر اقدم و نظیر این در حدیث ششم
آینده نیز هست یعنی شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که پرسیده شد از کفر
و شرک که کدام از آن دو پیشتر است در حدوث پس گفت کفر پیشتر است و آن برای اینست که اول
کفار ابلیس است و بود کفر او در وقت حدوث آن کفر محض شرک با این معنی که با آن کفر شرک نبود چه نمی
کرد او نخواند در آن وقت کسی را بعبادت غیر الله تعالی و جز این نیست که خوانده بسوی آن عبادت غیر الله تعالی
بعد از آن وقت پس مشرک شد **نهم اصل** عن مسعدة بن صدقة قال سمعت ابا عبد الله علیه
السلام و سئل ما بال الزانی لا تسمیه کافرا و تارک الصلوة قد سمیته کافرا و ما الحجة فی ذلک فقال
لان الزانی و ما اشبهه انما یفعل ذلک لمکان الشهوة لانها تغلبه و تارک الصلوة لا یترکها الا استخفافا
بها و ذلک لانک لا تجد الزانی یاتی المرأة الا و هو مستلذ لاتیانه ایاها قاصدا الیها و کل من ترک الصلوة
قاصدا الیها فلیس یکون قصده لترکها اللذة و اذا نفیت اللذة وقع الاستخفاف و اذا وقع
الاستخفاف وقع الکفر شرح الحجه بمعنی دلیل در اینجا بمعنی اول است القصد اثبات بر چیزی که
بعدم سهو و غفلت از آن و اراده چیزی و اول متعدی بالی میشود و دوم متعدی بنفس می شود
پس اسم فاعل دوم متعدی بلام میشود یا بمبدا هر دو جا مشتق از معنی اول است و احتراز است

آن سهو ونسیان وغفلت وقاصد ادراول حال است از ضمیر بارز اتیانه ودر دوم حال است از
ضمیر مستتر در ترک یعنی روایت است از مسعدة بن صدقه گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
برحالی که پرسیده شد که چیست حال زنا کننده که نام نمی بری اورا کافر وچیست معیار دران فرق پس
امام گفت برای اینکه زنا کننده ومانند آن جز این نیست که میکند آنرا برای بودن میل جبلی آورنده
چه آن زور می آورد براو وتارک الصلوة ترک نمیکند صلوة را مگر برای سبک شمردن حکم الٰهی
در صلوة وآنچه گفتیم برای این است که تو نمییابی زنا کننده را که آید نزد زن مگر برحالی که او لذت میبرد
برای آمدن او نزد آن زن التفات کننده بسوی آن نماز پس سهو ونسیان پس سے باشد اراده
او برای ترک نماز برای لذتی وچون برطرف کرده شد لذت واقع شد استخفاف آن زن پس غفلت ووطی
شبهه وهر که ترک کرد نماز را التفات کننده بسوی آن حکم الٰهی وچون واقع شد استخفاف واقع شد
کفر **اصل** قال وسئل ابو عبد الله علیه السلام وقیل له ما الفرق بین من نظر الی امرأة فزنی
بها او خمر فشربها وبین من ترك الصلوة حتی لا یکون الزانی وشارب الخمر مستخفا کما
یستخف تارك الصلوة وما الحجة فی ذلك وما العلة التی تفرق بینهما قال الحجة ان کل ما
ادخلت انت نفسك فیه لم یدعك الیه داع ولم یغلبك علیه غالب شهوة مثل الزنا و
شرب الخمر وانت دعوت نفسك الی ترك الصلوة ولیس ثم شهوة فهو الاستخفاف بعینه
وهذا فرق ما بینهما **شرح** ما استفهامیه است فرق بسکون رای بی تنوین است بین مجرور
ومضاف الیه است مثل وان خفتم شقاق بینهما وبین مجرور است وتکرار این برای طول کلام واراده
تصریح بدفع احتمال طلب فرق میان زنا وشرب خمر است الیکون مرفوع است کما یستخف بصیغه
معلوم است وظرف نائب مفعول مطلق فعل منفی در لا یکون است لم یدعك بسکون دال وضم عین
خبر الست مثل منصوب ونائب مفعول مطلق فعل منفی در هر یک از لم یدعك ولم یغلبك است فرق
بسکون رای با تنوین است یا برای ابهام وتعظیم است بینهما منصوب است یعنی مسعدة گفت پرسیده شد امام
جعفر صادق علیه السلام وگفته شد اورا که چیست فرق میان کسی که نظر کرد بسوی زنی پس زنا کرد با او ونظر کرد بسوی
شراب پس آشامید آنرا ومیان کسی که ترک کرد نماز را تا بحدیکه نمیباشد زنا کننده وآشامنده
شراب صاحب استخفاف حکم الٰهی چنانچه استخفاف می کند ترک کننده نماز وچیست معیار دران
فرق وچیست باعثی که فرق میکند میان آن دو امام گفت معیار اینکه هرچه داخل کردی تو خودت را
در آن نخوانده ترا بسوی آن خواننده وزور نکرده ترا بر آن زور کننده مشوق خواندن وزور کردن میکه
در مثل زنا وشرب خمر است وتو خواندی خودت را بسوی ترک ونیست در اینجا مشوقی پس آن
ترک نماز استخفاف حکم الٰهی است بعینه باین معنی که کمال استخفاف است واینکه گفتیم فرقی عظیمست میان

آن بود **دهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال من شك فی الله وفی رسول الله صلی الله علیه وآله فهو کافر **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که شک کند در ربوبیت رب العالمین ودر رسالت رسول الله صلی الله علیه وآله پس او کافر است مراد بشک درینجا ودر حدیث آینده انکار با وجود وضوح برهانست چنانچه ظاهر می شود از حدیث سوم باب الشک واز احادیث باب المؤلفة قلوبهم **یازدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام من شك فی رسول الله صلی الله علیه وآله قال کافر قلت فمن شك فی کفر الشاك فهو کافر فامسك عنی فرددت علیه ثلث مرات فاستبنت فی وجهه الغضب **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را کسی که شک کند در رسالت رسول الله صلی الله علیه وآله چونست گفت کافر است گفتم پس هر که شک کند در کفر کسی که شک کند در رسالت رسول الله صلی الله علیه وآله پس او کافر است پس امام علیه السلام جواب من نگفت پس گردانیدم بر او آن سخن را سه بار پس یافتم در روی او اثر غضب را شاید که ترک جواب برای این باشد که این تفصیلی وارد وقاعده کلیه نیست نه در کفر ونه در عدم کفر **دوازدهم اصل** سالت اباعبد الله علیه السلام عن قول الله عزوجل ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله فقال ترك العمل الذی اقر به **شرح** این گذشت در حدیث پنجم این باب **اصل** قلت فما موضع ترك العمل حتی ندعه اجمع قال منه الذی یدع الصلوة متعمدا لامن سکر ولا من علة **شرح** ندعه بصیغه متکلم مع الغیر است ومنصوب است وضمیر بارز راجع بموضع است یا بصیغه غائب است ومرفوع است وضمیر مستتر راجع بعمل است یعنی گفتم پس حیثیت جای ترک آن عمل یعنی اینکه کیست آنکه تارک آن عمل است تا واگذاریم آنکس را بالکلیه یا مراد اینست که تا وامیگذارد آنکس عمل را بالکلیه وهیچ عمل او مقبول نیست گفت از جمله آن موضع کسی است که وامیگذارد نماز را دانسته نه از مستی ونه از باعثی مثل بیماری وشغلی که مذکور شد در حدیث پنجم اینباب **سیزدهم اصل** سالنی ابو عبد الله علیه السلام عن اهل البصرة فقال لی ما هم قلت مرجئة وقدریة وحروریة فقال لعن الله تلك الملل الکافرة المشرکة التی لا تعبد الله علی شیء **شرح** فرق میان مشرک وکافر گذشت در حدیث دوم این باب وتاخیر مشرک با وجود اینکه کفر اعظم از شرک است برای این است که شرک کفر را لازم دارد وکفر شرک را لازم ندارد وپس مشرک بدتر از کافر است با وجود آنکه کفر بدتر از شرک است یعنی پرسید مرا امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حال اهل بصره باین روش که گفت چه مذهب دارند ایشان گفتم بعض ایشان مرجئه اند بضم میم وسکون رای بی نقطه وکسر جیم وهمزه یعنی جمعی که ایمان را محض علم بصدق جمیع ما جاء به الرسول می شمرند وبیان شد در حدیث سوم باب بجبر بهم وبعضی قدریه اند یعنی جمعی که بنده مستقل در قدرت بر افعال خود میشمرند

وافعال او را در تحت قضا و قدر الٰهی نمیدانند و بعضی حروریه اند بفتح حای بی نقطه وضم رای بی نقطه و سکون واو و تشدید یای دو نقطه در پایین یعنی خوارجی که ابتدای اجتماع ایشان در حرورا بالف ممدوده و مقصوره بود که دهی است از کوفه و مذهب ایشان این است که جائز نیست که جهان خالی از امامی باشد و اگر جمعی خواهند تعیین امامی کنند خواه بنده و خواه آزاد پس امام گفت لعنت کناد الله تعالیٰ اهل این ملتها را که کافر اند مشرک اند جمعی اند که عبادت نمیکنند الله تعالیٰ را بچیزی از عبادات باین معنی که جمیع عبادات ایشان باطل است **چهاردهم اصل** عن الفضیل قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام وعنده رجل فلما قعدت قام الرجل فخرج فقال لی یا فضیل ما هذا عندك قلت وما هو قال حروری قلت کافر قال ای والله مشرك **شرح** روایت است از فضیل گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام و نزد او مردی بود پس چون نشستم برخاست آن مرد پس بیرون رفت پس امام علیه السلام گفت مرا ای فضیل چیست این مرد باعتقاد تو یا کافر است یا مسلمان گفتم چیست او باینمعنی که نمیدانم که چه مذهب دارد گفت مذهب حروریه دارد که بیان شد در شرح حدیث سابق گفتم کافر است باعتقاد من امام گفت ای بخدا قسم مشرک است باینمعنی که کفر او مجامع شرک است **پانزدهم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول کل شیء یجره الاقرار والتسلیم فهو الایمان وکل شیء یجره الانکار والجحود فهو الکفر **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت هر عملی که میکشد آنرا به گرویدن بخدا و رسول و قبول گفته ایشان پس آن ایمان است بمعنی اینکه معیار ایمان است چنانچه ظاهر شد از حدیث پنجم اینباب و هر عملی که میکشد آنرا بنگرویدن و قبول نکردن مثل ترک نماز بی بیماری ولی شغل چنانچه گذشت در حدیث پنجم پس آن کفر است بمعنی اینکه معیار کفر است اشارت باین است که بعضی اعمال جوارح غیر قلب اگرچه داخل در حقیقت ایمان و کفر نیست اما هم چنانست که داخل باشد **شانزدهم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان علیا صلوات الله علیه باب فتحه الله من دخله کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا **شرح** مضمون این می آید در حدیث بیستم این باب **هفدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله طاعة علی ذل ومعصیته کفر بالله قیل یا رسول الله کیف یکون طاعة علی ذلا ومعصیته کفرا بالله قال ان علیا یحملکم علی الحق فان اطعتموه ذللتم وان عصیتموه کفرتم بالله عزوجل **شرح** الذل بضم و کسر ذال بانقطه فروتنی نزد الله تعالیٰ و بضم ذال خواری نزد خلائق و هردو اینجا مناسب است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمان برداری علی فروتنی است نزد الله تعالیٰ و نافرمانی او کفر است بالله تعالیٰ گفته شد ای رسول الله صلی الله علیه وآله چون میباشد فرمانبرداری علی فروتنی و نافرمانی او کفر بالله تعالیٰ گفت بدرستیکه علی وا میدارد شما را العبد از من

صافی شرح اصول کافی

بر قرآن پس اگر فرمان بردید او را فروتنی کردید نزد اللہ تعالی واگر نافرمانی کردید او را کافر شدید باللہ عزوجل **ہیدہم اصل** سمعت ابا الحسن علیہ السلام یقول ان علیا علیہ السلام باب من ابواب الہدی فمن دخل من باب علی کان مومنا ومن خرج منہ کان کافرا ومن لم یدخل فیہ ولم یخرج منہ کان فی الطبقۃ الذین للہ فیہم المشیۃ **شرح** بیان مضمون این سے آید در حدیث اول باب صد وہفتاد ویکم یعنی شنیدم از امام موسیٰ کاظم علیہ السلام میگفت بدرستیکہ علی علیہ السلام دریست از درہای راہ یافتن بحق باین معنی کہ بتصدیق او تصدیق جمیع ائمہ یا امام زمان خود ملیا بد کردیس ہرکہ داخل شد در دین از در علی شد مومن وہرکہ بیرون رفت از آن در شد کافر وہرکہ داخل نشد در آن وبیرون نشد از آن شد در جماعتی کہ اللہ تعالی را در ایشان خواہش ہست باین معنی کہ اگر خواہد عفو میکند واگر خواہد عذاب میکند **نوزدہم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال لو ان العباد اذا جہلوا وقفوا ولم یجحدوا لم یکفروا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت اگر اینکہ بندگان چون ندانند توقف کنند ومنکر آنچہ نمیدانند نمیشوند مراد این است کہ اکثر افراد کفر از انکار غیر معلوم بہم می رسد **بستم اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام قال ان اللہ عزوجل نصب علیا علیہ السلام علما بینہ وبین خلقہ فمن عرفہ کان مومنا ومن انکرہ کان کافرا ومن جہلہ کان ضالا ومن نصب معہ شیئا کان مشرکا ومن جاء بولایتہ دخل الجنۃ ومن جاء بعداوتہ دخل النار **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت بدرستی کہ اللہ عزوجل واداشتہ علی علیہ السلام را بعد از رسول علیہ السلام نشانہ میان خود ومیان مخلوقین خود پس ہرکہ اعتراف کرد بامامت علی علیہ السلام و شناخت حق او را شد مومن بربوبیت رب العالمین وہرکہ منکر شد او را شد کافر بربوبیت رب العالمین وہرکہ مستضعف شد در شناخت او چنانچہ می آید در باب صد وہفتاد ویکم شد گمراہ باین معنی کہ اللہ تعالی را در او مشیتی ہست چنانچہ گذشت در حدیث ہیجدہم این باب وہرکہ واداشت برای امامت با وجود علی دیگری را شد مشرک بربوبیت رب العالمین وہرکہ آمد با دوستی ونصرت او داخل بہشت شد وہرکہ آمد با دشمنی وعدم اعتراف بحق او داخل جہنم شد **بست ویکم اصل** عن ابی ابراہیم علیہ السلام قال ان علیا صلوات اللہ علیہ باب من ابواب الجنۃ فمن دخل بابہ کان مومنا ومن خرج من بابہ کان کافرا ومن لم یدخل فیہ ومن لم یخرج کان فی الطبقۃ التی کان للہ فیہم المشیۃ **شرح** مضمون این موافق حدیث ہیجدہم این باب است

باب صد وشصت وششم اصل باب وجوہ الکفر

شرح این باب بیان راہہای کفر است یعنی اقسامی کہ کفر بمعنی نوع ثانیہ از مشترک کہ منسوب است بما ہ

آنها اگرچه لفظ کفر در بعض آنها بیشتر مستعمل میشود و درین باب یک حدیث است **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له اخبرنی عن وجوه الکفر فی کتاب الله عز وجل قال الکفر فی کتاب الله عز وجل علی خمسة اوجه فمنها کفر الجحود علی وجهین والکفر بترک ما امر الله وکفر البراءة وکفر النعم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را خبر ده مرا از راههای کفر که لفظ کفر در کتاب الله عز وجل در آنها مستعمل شده گفت کفر در کتاب الله عز وجل بر پنج راه است بیان این آنکه از جمله آنها کفر منکر شدن حق است والسنة وانکار دانسته برد و راه است اول صاحبش خود را بازی داده علم خود را از خود پنهان کرده وظن خلاف معلوم خود دارد چه اجتماع متضادین در محل واحد از دو جهت محالست وباین اشارت شد در سوره انعام بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل و دوم آنکه صاحبش خود را بازی برده وصریح انکار میکند وسوم از راههای کفر کفر بسبب ترک چیزیست که امر کرده الله تعالی بآن وچهارم کفر برائة از چیزیست خواه آن چیز باطل باشد وخواه حق وپنجم کفر نعمتها است بمعنی ترک شکر نعمتها **اصل** فاما کفر الجحود فهو الجحود بالربوبیة وهو قول من یقول لا رب ولا جنة ولا نار وهو قول صنفین من الزنادقة یقال لهم الدهریة وهم الذین یقولون وما یهلکنا الا الدهر وهو دین وضعوه لانفسهم بالاستحسان منهم علی غیر تثبت منهم ولا تحقیق لشیء مما یقولون قال الله عز وجل ان هم الا یظنون ان ذلك کما یقولون وقال ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون یعنی بتوحید الله فهذا احد وجوه الکفر **شرح** زنادقه جمع زندیق است بمعنی قائلان بازلی وابدی بودن عالم چنانچه مذهب فلاسفه است وصنف اول ایشان جمعی اند که منکر اند نبوت نبی صلی الله علیه وآله را وصنف دوم قائل به نبوت اند لیکن نبوت را قسمی از حکمت خود میشمارند وتصدیق هرچه گفته میکنند از ترس شمشیر پادشاهان اهل اسلام ومانند آن لیکن هرچه را که منافی قدم عالم گفته تاویلات نامعقول میکنند هرچند که صریح در خلاف آنهاست مثل اینکه میگویند برای مصلحت عوام گفته وخود اعتقاد آن ندارد الدهریة بفتح وضم دال و سکون هاء منسوبان بدهر بفتح دال وسکون هاء بمعنی قائلان باستناد هر حادثی بدهر بمعنی زمانه بخیال امتناع تخلف معلول از علت تامه واستناد هر فعلی بحرکتی غیر متناهی از فلک واستعدادی در ماده آن فعل بسبب معدات غیر متناهیه یعنی پس ایا انکار حق والسنة پس هر یک قسم آن انکار صاحب کل اختیار بودن الله تعالی است باینمعنی که او را واجب الوجود وفاعل عالم میدانند اما فاعل موجب میشمارند او را در ایجاد عالم وآن قول جمعی است که میگویند نیست صاحب کل اختیار که تکلیف کند که حکم او باشد در هر مختلف نیه ونیست بهشتی وجهنمی وآن مذهب دو قسم از فلاسفه است که گفته میشود ایشان را دهریه وقسم اول ایشان جمعی اند که صریح میگویند که تصرف نمیکند

مارا در وقت مردن مگر زمانہ چنانچہ در سورۂ جاثیہ است وبیان شد مفصلا در شرح حدیث اول باب
اول کتاب التوحید وآن اعتقادیست کہ ساختہ اند برای خودشان بسبب پسند کردن طبع ایشان
بی آنکہ از جانب ایشان باشد در براہین شواہد ربوبیت کہ مذکور شد در باب اول کتاب التوحید
ونہ عملی برای چیزی از آنچہ میگویند ودر کتابہای خود می نویسند در حکمت نظری وعلمی وعملی بیان این آنکہ
گفتہ اللہ تعالی در سورۂ جاثیہ نیستند ایشان مگر اینکہ ظن مے کنند در جمیع عقائد خود این راکہ آنچہ
مطلبند از حق خیال است کہ میگویند وگفتہ برای بیان قسم دوم فلاسفہ در سورۂ بقرہ بدرستیکہ
آنجماعت کہ کافر شدند وصریح نمی کنند دہری بودن خود را برابر است بر ایشان خواہ ترسانے
ایشان را از جہنم برای اعتقاد باطل ایشان یا نترسانی ایشان را نمی گروند میخواہد این راکہ نمی گروند
بیگانہ شمردن اللہ تعالی در حکم در مختلف فیہ کہ لازم اعتقاد در ربوبیت است واز پیش خود حکم می کنند در حکمت
نظری وعملی پس اینکہ مذکور شد از دو قسم انکار ربوبیت یکی از راہہای کفر است **اصل** واما الوجہ
الآخر من الجحود فعلی معرفتہ وہو ان یجحد الجاحد وہو یعلم انہ حق قد استقر عندہ وقد
قال اللہ عزوجل وجحدوا بہا واستیقنتہا انفسہم ظلما وعلوا وقال اللہ عزوجل وکانوا
من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءہم ما عرفوا کفروا بہ فلعنۃ اللہ علی
الکافرین فہذا تفسیر وجہی الجحود **شرح** والمراد وجہ دیگر از جملہ دو راہ انکار حق دانستہ
پس آن بر نہج شناخت است وآن این است کہ منکر حق شود ومنکر بر حالی کہ او میداند کہ آن حق است
نہ تحقیق قرار یافتہ نزد او وباین معنی کہ خود را بازی نداده وبتحقیق گفتہ اللہ عزوجل در حق جمعی کہ منکر
رسالت موسی علیہ السلام شدند در زمان فرعون در سورۂ نمل منکر شدند آن را بیقین میدانست
آنہا را دلہاے ایشان برای ستم وتکبر وگفتہ اللہ عزوجل در حق یہود کہ منکر رسالت محمد صلی اللہ علیہ
وآلہ شدند در سورہ بقرہ بودند پیش از رسالت رسول علیہ السلام کہ طلب فتح بظہور رسالت او
میکردند بر جمعی کہ کافر شدہ بودند بدین موسی پس چون آمد نزد ایشان آنچہ شناختند کافر شدند
بآن پس لعنت اللہ تعالی بر آن کافران است پس اینکہ مذکور شد از اول تا آخر بیان دو راہ انکار حق
است یکی انکار بظن وآن متعلق بربوبیت است ودیگری انکار با وجود یقین وآن متعلق برسالت
است **اصل** والوجہ الثالث من الکفر کفر النعم وذلک قولہ یحکی قول سلیمان ہذا من
فضل ربی لیبلونی ااشکر ام اکفر ومن شکر فانما یشکر لنفسہ ومن کفر فان ربی غنی کریم
وقال لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید وقال فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی
ولا تکفرون **شرح** وراہ سوم از راہہائی کہ لفظ کفر در آنہا مستعمل شدہ نشناختن حق نعمتہای
الہی است وآن در قول اللہ تعالی است کہ حکایت میکند قول سلیمان ع را در سورۂ نمل این از تفضل

صاحب کل اختیار من است یا آزمود کند مرا که آیا شکر میکنیم یا ناحق شناسی نعمت میکنیم و هرکه شکر نعمت کرد
پس خبر این نیست که شکر میکند برای فائده خودش که زیادتی النعمت و حصول ثواب آخرت باشد و هرکه
کفران نعمت کند پس بدرستیکه صاحب کل اختیار من بی نیاز و مبراست از حاجت بشکر کسی و صاحب
کرم است پشیمان نمی شود از نعمتی که داده باشد و شکر آن نکند و گفت در سورهٔ ابراهیم هر آئینه اگر شکر
نعمت کنید هر آئینه زیاده میکنیم البته نعمت شمارا و هر آئینه اگر کفران نعمت کنید بدرستی که عذاب من هر آئینه
سخت است برای صاحب آن کفران نعمت و گفت در سورهٔ بقره پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شمارا
در روز سختی و درماندگی و شکر کنید نعمت مرا و کفران نعمت من مکنید **اصل** والوجه الرابع من الکفر
ترك ما امر الله عزوجل به و هو قول الله عزوجل واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم
ولا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم وانتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم
وتخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان وان یأتوکم اساری
تفادوهم وهو محرم علیکم اخراجهم افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فکفرهم
ترك ما امر الله عزوجل به ونسبهم الی الایمان ولم یقبله منهم ولم ینفعهم عنده فقال
فما جزاء من یفعل ذلك منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب
وما الله بغافل عما تعملون **شرح** ترک امر الله عزوجل برای تفسیر اقرار در اقررتم است چه آن
عبارت است از منع نکردن کسی منافقان از کاری که کنند یعنی ترک امر بمعروف ونهی از منکر در وقتی که
منافقان اخراج ائمه اهل البیت کردند از دیار ایشان یعنی مراتبی که الله تعالی برای ایشان قرار
داده چنانچه در زیارت عاشورا واقع شده که لعن الله امة دفعتکم عن مقامکم وازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم
الله فیها ولعن الله امة قتلتکم ولعن الله الممهدین لهم بالتمکین من قتالکم مخفی نماند که اگر ترک ما امر الله
عزوجل برای تفسیر سفک یا اخراج می بود بجای آن میگفت فعل ما نهی الله عنه و بنابرین بر سبیل احتمال
میگویم اند در واخذنا برای تعلیل است میثاق عبارت از نهی از اشراک و پیروی ظن و اختلاف
است لا تسفکون جمله خبریه است و خطاب با جمعی از اصحاب است که خود را تسلی کردند باینکه ما مباشر
اخراج اولی الامر از مراتب ایشان نشدیم ولا تخرجون از قبیل عطف اصل بر فرع و علت بر معلول
است چه اخراج باعث اینهمه خونریزی درمیان امت رسول علیه السلام شد ثم برد و جا برای تعجب
است اقررتم ماضی بمعنی مضارع است برای اشعار بتحقیق و وقوع اقرار بر دو قسم است یکی آنکه منافقان
در حضور آنکس کنند و تغافل کنند چنانچه بعض اصحاب رسول علیه السلام در مدینه حاضر بودند و تغافل کردند
در روز سقیفه دیگری آنکه غائبانه آنکس کنند پس وانتم تشهدون احتراز از قسم دوم است
ثم انتم تا والعدوان برای بیان این است که ترک مباشرت فائده نکرد برای شما چون اقرار کردید

ماخوذ از شرح اصول کافی

پس مشار الیه هؤلاء منافقان است که مدلول اقررتم است وحمل مجاز است باین معنی که شما بمنزله مثل
آن منافقان مباشر اسید فریقا عبارت از ائمه اہل البیت است تظاہرون یعنی یکدیگر کردن
الاثم گناه و مراد اینجا ترک امر بمعروف ونهی از منکر است العدوان ستم دور و مراد اینجا تجاوز از
مرتبه ترک منافیست با تیان بفعل مؤید مثل خوش آمد گفتن برای آن منافقان وان یاتوکم
اساری اشارت بواقعه کربلا واسیر کردن علی بن الحسین وسائر اولاد رسول علیهم السلام است
المفادات فدا دادن ومراد اینجا تفدیه یعنی گفتن بکسی که قربانت شوم چنانچه بعض اصحاب وغیرهم چون
اہل البیت را بر آن حالت دیدند در کوفه از غایت آزردگی وترحم قربان شما شویم میگفتند وگریه میکردند
ومی تواند بود که مراد فدیه دادن باشد باین معنی که راضی میشوید که فدا دهید تا ایشان خلاص شوند
وحاصل هر دو یکی است واو در وهو حالیه است وضمیر مبتدا است وراجع باتیان در وان یاتوکم
است ومی تواند بود که راجع باسیر در اساری باشد وحاصل هر دو یکی است محرم خبر مبتدا است علیکم متعلق
بمحرم است اخراجهم بدل محرم است وحمل مجازی است باین معنی که اسیر کردن اہل البیت بعد از قتل
بعض ایشان لازمه اخراج ایشان است اگر اخراج جائز است قتل واسیر کردن نیز جائز بلکه واجب
است چه خروج بر امامی که امامت او جائز نباشد باعث هدر بودن خون وجواز اسیر کردن است پس
چون اخراج میکنید وراضی بقتل واسیر کردن نمی شوند قوی بعبارت از تسلط امام ظالم جاہل است یعنی
وراه چهارم از راهها که لفظ کفر در آنها مستعمل شده ترک چیزیست که امر کرده الله عز وجل بآن و آن
مدلول قول الله عز وجل است در سوره بقره وچون گرفتیم پیمان شما را با شریختن خونهای خودتان
نمی شوید عجب آنکه البته تغافل خواهید کرد در حالیکه شما حاضر باشید در وقت سفک دماء واخراج
عجب آنکه شما همان سازندگان و مخرجان خواهید بود وبیان این آنکه میکشید خود تا نزاد بیرون میکنید
جمعی را از شما از مراتب ایشان بیان این آنکه مدد میکنید بر ستم بر ایشان بترک امر بمعروف ونهی
از منکر و تجاوز میکنید از ترک بفعل خوش آمد ائمه ضلالت واگر آیند آن فریق نزد شما اسیران
قربان شویم میگوئید ایشان را وحال آنکه آن آمدن لازم چیزیست که حرام است بر شما که اخراج
ایشان آیا پس مؤمن میشوید ببعض قرآن که نهی از اسیر کردن اولی الامر باشد وکافر میشوید ببعضی که
وجوب اطاعه اولی الامر وامر بمعروف ونهی از منکر باشد وامام علیه السلام گفت پس الله تعالی
کافر شمرده ایشان را بسبب ترک آنچه امر کرده الله عز وجل بآنکه امر بمعروف ونهی از منکر باشد نسبت
داده ایشان را بسوی ایمان ببعض کتاب وقبول نکرده آن ایمان را از ایشان ونفع نکرده آن ایمان ایشان را
نزد الله تعالی بیان این آنکه گفته پس چیست جزای کسی که میکند آنرا از جمله شما مگر خواری
در زندگی دنیا و در روز قیامت برگردانیده میشوند ایشان بسوی سخت تر عذاب ونیست

الله تعالی غافل از آنچه میکنید شما | اصل | والوجه الخامس من الکفر کفر البراءة وذلک قوله عزوجل یحکی قول ابراهیم علیه السلام کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم العداوة والبغضاء ابدا حتی تؤمنوا بالله وحده یعنی تبرأنا منکم وقال یذکر ابلیس وتبریه من اولیائه من الانس یوم القیمة انی کفرت بما اشرکتمون من قبل وقال انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة بینکم فی الحیوة الدنیا ثم یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضا یعنی یتبرأ بعضکم من بعض **شرح** وجه پنجم از راههایی که لفظ کفر در آنها مستعمل شده کفر بمعنی دوری جستن از چیزیست و آن مدلول قول الله عزوجل است بر حالی که حکایت میکند قول ابراهیم علیه السلام و جمعی را که با او بودند برای قوم ایشان که مشرک بودند در سورهٔ ممتحنه کافر شدیم بشما وظاهر شد میان ما و میان شما دشمنی و کینه همیشه مگر آنکه گروید بالله تعالی تنهائی میخواهد بلفظ کفرنا این که دوری جستیم از شما والله تعالی گفت بر حالی که یاد میکند شیطان و دوری جستن او را از دوستان او از آدمیان در روز قیامت در سورهٔ ابراهیم بدرستی که من دوری جستم از شریک ساختن شما مرا با الله تعالی در عبادت پیش ازین در دار دنیا والله تعالی گفت در حکایت سخن ابراهیم برای قوم خود در سورهٔ عنکبوت جز این نیست که فرا گرفتید بخدائی غیر الله تعالی چند را که پیشوایان پدران شما بودند در شرک برای دوستی میان شما در زندگی دنیا بعد از آن در روز قیامت کافر میشود بعض شما و لعنت میکند بعض شما بعضی را میخواهد بلفظ تکفر بعضکم ببعض این را که دوری میجوید بعض شما از بعضی

باب صد و شصت و هفتم | اصل | باب دعائم الکفر وشعبه

شرح الدعائم بفتح دال بی نقطه و عین بی نقطه و الف و همزه جمع دعامة بکسر دال ستونها و مراد اینجا ارکان است بمعنی اجزای اولیه و مراد بکفر اینجا اعم از چهار قسم اول کفر است که در باب سابق بیان شد الشعب بضم شین بانقطه و عین بی نقطه و بای یک نقطه جمع شعبه بضم شین و سکون عین اجزای ارکان چیزی یعنی این باب بیان ارکان کفر و بیان اجزای ارکان کفر است درین باب بعض حدیثی است که تتمهٔ آن در اول باب آینده است | اصل | عن سلیم بن قیس الهلالی عن امیر المؤمنین علیه السلام قال بنی الکفر علی اربع دعائم الفسق والغلو والشک والشبهة **شرح** الفسق بکسر فا و سکون سین مصدر باب نصر و ضرب و حسن بیرون رفتن از راه و افصح حق و هر دو از مقوله فعل است نه انفعال الشبهة بضم شین و سکون بای یک نقطه اسم تشبیه بمعنی باطل را مانند حق شمردن یعنی روایت است از سلیم بن قیس الهلالی از امیر المؤمنین علیه السلام گفت بنا نهاده شد کفر بر چهار رکن بیراهی و تجاوز از حد و اضطراب و مانند شمردن | اصل | والفسق علی اربع شعب علی الجفاء والعمی والغفلة والعتو

فمن جفا احتقر الحق ومقت الفقهاء واصر علی الحنث العظیم ومن عمی نسی الذکر واتبع الظن وبارز خالقه والح علیه الشیطان وطلب المغفرة بلا توبة ولا استکانة ولا غفلة ومن غفل جنی علی نفسه وانقلب علی ظهره وحسب غیه رشدا وغرته الامانی واخذته الحسرة والندامة اذا قضی الامر وانکشف عنه الغطاء وبدا له ما لم یکن یحتسب ومن عتا عن امر الله شک ومن شک تعالی الله علیه فاذله بسلطانه وصغره بجلاله کما اغتر بربه الکریم وفرط فی امره **شرح** الجفاء بفتح جیم و فا و الف ممدوده مصدر معتل اللام واوی باب نصر دوری از آنچه پیوند آن لازم است مثل محکمات قرآن العمی بفتح عین بی نقطه و میم و الف ممدوده مصدر معتل اللام یائی باب علم کوری دل بخیال اینکه چیزی از بکار آمدنی هست که در قرآن نیست چنانچه گفته در سوره رعد افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی و بیان شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل الغفلة خود را بازی زدن و بازی خوردن داول مراد است در اول و دوم در دوم العتو بضم عین بی نقطه و ضم تاء دو نقطه در بالا و تشدید واو مصدر معتل اللام باب نصر سرکشی وتکبر بفتح تاء ثلث و بای دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم یا باب نصر یا باب تفعل است الحنث بکسر حای بی نقطه و سکون نون و تاء سه نقطه گناه و شکستن پیمان الهی و هر دو اینجا مناسب است و وصف آن بالعظیم برای ولایت بشر کست بحکم از پیش خود که نهی از آن در محکمات کتابهای الهی مکرر شده و اشارت است بآیه سوره واقعه وکانوا یصرون علی الحنث العظیم نسی الذکر اشارت است بآیه سوره مجادله استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله و می آید در اول کتاب فضل القرآن که سخن ذکر الله و بدا له اشارت است بآیه سوره زمر و بدا لهم ما لم یکونوا یحتسبون شک هر دو جا بسین بی نقطه و تشدید کاف بصیغه ماضی معلوم باب علم است السک بفتح سین و فتح کاف کر بودن تعالی بعین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب مفاعله است برای مبالغه علیان و استعاره شده برای کمال غضب بر کسی فاذله تا آخر اشارت است بقول الله تعالی در سوره بقره فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی و بیان شد در باب سابق کما اغتر اشارت است بآیه سوره انفطار یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم یعنی و بیرون رفتن از راه واضح حق بنا نهاده شد بر چهار جزو و هر دوری از محکمات قرآن و کوری دل و بازی دادن خود و سرکشی از امر الهی مردم را بامر بمعروف و نهی از منکر لیس هر که دوری کرد از محکمات قرآن حقیر شمرد محکمات قرآن را و دشمنی کرد با دانایان مسائل دین که ائمه معصومین علیهم السلام باشند و مصر شد بر گناه بزرگ که شرک و پیروی ظن باشد و هر که کوری دل کرد فراموش کرد دعا لم یجیب قرآن را که تبیان کل شیء است و پیروی کرد ظن را و جنگ کرد با آفریدگار خود و مبالغه با او کرد در طلب آن جنگ شیطان و انکس طلب کرد بخشایش گناهان خود را چنانچه میگویند در دعا اللهم اغفر لی ذنوبی

بی آنکه توبه کرده باشد ولی آنکه شرمندگی از گناه خود داشته باشد ولی آنکه غلط کرده باشد و نشنیده باشد
محکمات قرآن را که صریح است و از نهی از پیروی ظن نشنیده باشد و نفهمیده باشد اشارت است
باینکه چنین استغفار ربنده استهزا است چنانچه می آید در حدیث دهم باب صد و نود و نهم و هر که خود را
بازی داد باعتقاد مبتدا چنانچه بیان شد در تحقیق و بهمین محمود در باب صد و شصت و ششم زخم زد بر
خودش در واپس کردن در راه حق و گمان کرد گمراهی خود را راه یافتن و بازی داد او را آرزوهای
مال و منصب دنیا که باعث اعتقاد مبتدا میشود و میگیرد او را حسرت و پشیمانی چون باخر رسد بود
کار او و برداشته شود از او پرده و پیدا و ظاهر شود برای او آنچه گمان نمیداشت از غضب جبار
و هر که سرکشی کرد از حکم الهی و بامر بمعروف و نهی از منکر گوش از شنیدن آن ستمها که ائمه ضلالت بر
اهل البیت کنند و هر که کر شد از انها بنهایت چوش غضب آمد الله تعالی بر او و پس خوار کرد او را به
سلطنت خود در دنیا و حقیر کرد او را به بزرگی خود در آخرت بعذاب سخت چنانچه بازی خورده از پروردگار
خود که کریم است باین معنی که بازی خورده و تغافل کرده از امر الهی بسبب دولت دنیای ائمه
ضلالت که الله تعالی بمضائقه است در آن و بهمان است خصه کرم الهی در حق ایشان برای موافقت
ظاهری ایشان با اهل ایمان چنانچه گفته در سوره هود نوف الیهم اعمالهم فیها وهم فیها لا یبخسون

اصل والغلو علی اربع شعب علی التعمق بالرأی والتنازع فیه والزیغ والشقاق فمن
تعمق لم ینب الی الحق ولم یزدد الا غرقا فی الغمرات ولم تنحسر عنه فتنة الا غشیته اخرى
وانخرق دینه فهو یهوی فی امر مریج ومن نازع فی الرأی وخاصم شهر بالعثل من طول
اللجاج ومن زاغ قبحت عنده الحسنة وحسنت عنده السیئة ومن شاق اعورت
علیه طرقه واعترض علیه امره فضاق مخرجه اذا لم یتبع سبیل المؤمنین شرح التعمق
بغایت فرو رفتن در تعرخی و مذمت آن گذشت در حدیث سوم باب هفتم کتاب التوحید که
باب النسبة است با در بالرای برای آلت یا برای ملابست است الرای اعتقادی که بحد علم
نرسد فی در فیه برای سببیت است و ضمیر راجع برای است الزیغ بفتح زای با نقطه و یای دو نقطه
و غین با نقطه کج شدن از حق یا الضانی الشقاق بکسر شین با نقطه مصدر باب مفاعله مخالفت
و عداوت و مراد اینجا مخالفت رسول علیه السلام است و اشارت است بقول الله تعالی در سوره
نساء ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتبع غیر سبیل المؤمنین لم ینب بضم نون و سکون
یای با نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب معتل العین واوی از باب نصر است النوب بفتح نون و سکون
واو و زاء بمعنی بسوی خیری است الغمرات بفتح غین با نقطه و فتح زای بی نقطه مستثنی مفرغ و ضمیر لم یزدد
است الغمرة ... و مراد اینجا شبهه است المریج بفتح میم و کسر رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه ذیلین

وجیم مضطرب ودرهم وهردو اینجا مناسب است العتل بفتح عین بی نقطه وفتح تای سه نقطه مصدر باب علم حماقت وبارد ولغفظ ودر بالا اشتاب کردن بسوی شر وفتنه وهر دو اینجا مناسب است لموزت بعین بی نقطه وزای با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاعواز افلاس ومراد اینجا نفع نرسانیدن بکسی است الاعتراض پهن شدن ومراد اینجا احاطه بر جمیع اطراف است یعنی وتجاوز از حد در کاری نانهاده شده بر چهار چیز و بر فرو رفتن در قعر مسائل بدید خود بی رهنمائی رسول و اهل الذکر علیهم السلام ونزاع در مسائل با مردم بدید خود بی رهنمائی رسول واهل الذکر علیهم السلام وبی النصافی در گفتگو ومخالفت رسول در امر او وبسوال اهل الذکر در مشکلات اگر میسر باشد والا سکوت از حکم در آنها پس هر که تعمق کرد نزدیک نشد بحق ونیافت مگر باعتبار غرق شدن در گردابهای که فرو نیبرد مردم را و بر طرف نشد از او شبهتی مگر آنکه فرو گرفت او را شبهتی دیگر یا پاره شد دین اسلام پس آدمی افتد در کاری مضطرب بمعنی فکری که استقامت ندارد وهر که نزاع کرد با مردم بسبب دید خود ومجادله کرد با ایشان مشهور شد بحماقت یا شر انگیزی از درازی جدل وگفتگو وهر که بی النصافی در گفتگو وعدول از حق کرد زشت شد نزد او خصلت خوب وزیبا شد نزد او خصلت بد وهر که مخالفت رسول کرد بی نفع شد برا او راههائی که پیش گرفته واحاطه کرد برا او کار او که در آن فکر میکند پس تنگ شد برا او بدر رو از آن چون پیروی کرده راه مومنان را که سوال اهل الذکر است ا**صل**

والشک علی اربع شعب علی المریة والهوی والتردد والاستسلام وهو قول الله عزوجل فبای الاء ربک تتماری شرح المریة بکسر وضم میم وسکون رای بی نقطه ویای دو نقطه در اینجا جدال وآنرا ممارات نیز میگویند الهوی بفتح ها وفتح واو والف مقصوره پیروی خواهش نفس در اعتقادی که از روی ظن است التردد برگشتن از حق الاستسلام سپردن خود بباطل بمعنی اشتغال بر خوبی طریقت وپیروان ظن وتابعان امام منصوب از جانب رعیت بدولت وکثرت شوکت ولشکر ایشان ضمیر هو راجع بنای شک بر این چهار چیز است یا در بای برای آلت است ربک خطاب با رسول علیه السلام است تتماری بصیغه مفرد غائبه است که راجع بجمع مذکر است نظیر وانه اهلک عادا الاولی التماری شک ودرین کلام اشارت است باینکه چون الله تعالی در سوره نجم نسبت داده بجمعی از مدعیان اسلام بعد از ذکر ایشان مرضی نیست مرا با رسول را در تعیین وصی از جانب الله تعالی بقول او ولم یرد الا الحیوة الدنیا ذلک مبلغهم من العلم بعد از ان از روی تحکم گفته پس بکدام نعمتها وتوفیقهای صاحب کل اختیار تو شک میکنند آن جماعت در وصی تو یا بمعنی که آنچه باعث شک ایشانست از نعمتها است مثل قول شاعر ای تو مجموعه خوبی ز کدامت گویم یعنی وشک در امام حق مبنی بر چهار چیز است بر جدال وپیروی خواهش نفس وبرگشتن از امام حق وخود را واداد بدولت وشوکت اهل دنیا وآن منسلے

شک بر چهار جزء م لول قول الله عز وجل است در سوره نجم پس بکدام نعمتها و توفیقهای صاحب کل اختیار تو آنجاعت شک در وصی تو میکنید اصل و فی روایة اخری علی المریة والهول من الحق والتردد والاستسلام للجهل واهله فمن هاله ما بین یدیه نکص علی عقبیه ومن امتری فی الدین تردی فی الریب وسبقه الاولون من المؤمنین وادرکه الآخرون ووطئته سنابك الشیطان ومن استسلم لهلکة الدنیا والآخرة هلك فیما بینهما ومن نجا من ذلك فمن فضل الیقین ولم یخلق الله خلقا اقل من الیقین شرح بیان شد در کتاب الحجه در ذیل حدیث دوم باب الاشارة والنص علی ابی الحسن الثالث علیه السلام که باب هفتاد و سوم است آنکه مصنف رحمه الله تعالی را شاگردان بیواسطه بوده اند مثل ابن قولویه که استاد شیخ مفید بوده و نسخه مشهوره کافی از اوست و مثل صفوانی ابو محمد بن جعفر الکوفی و اختلاف روایت میان نسخه ابن قولویه و میان نسخه صفوانی گاهی واقع بوده و این فقرات یا عبارت مصنف است برای اشارت بروایتی دیگر از امیر المؤمنین صلوات الله علیه غیر روایت سلیم بن قیس یا عبارت شیخ مفید یا شاگردان اوست برای اشارت باینکه روایت اولی را ابن قولویه کرده و این روایت را صفوانی کرده و خالی از قصوری نیست چه در این روایت بیان تردد نشده و اگر گوییم در ضمن نکص علی عقبیه بیان شده بمناسب سیاقت باقی فقرات نخواهد بود النکص بنون و صاد بی نقطه مصدر باب نصر رجوع از حق و نکص بر عقبین عبارت از رجوع قهقری است السنابك بفتح سین بی نقطه و نون والف و کسر بای یکنقطه جمع سنبك بضم سین و سکون نون و ضم بار پیشروان از جمله لشکر شیطان و مانند آن یعنی و در روایتی دیگر بجای علی المریة تا آخر چنین است که بر جدال و دهشت از حق برای کلی اهل آن و برگشتن از حق و واداون خود برای حکم بی علم واهل الحکم بسیار ند بیان این آنکه هر که بدهشت انداخت او را آنچه پیش اوست باینمعنی که ظاهر و عیان است ببرهان واضح بر میگردد و بر پاشنه خود و هر که جدال کرد در مسائل دین افتاد در تشکیک باینمعنی که از کسب مسائل ضروریه واماند پس گذشتند از او جمعی که پیشروان در علم بودند از مومنان باینمعنی که در مرتبه علم او بودند لیکن چون ترك جدال کردند و بکسب ضروریات مسائل مشغول شدند ترقی کردند و بمرتبه او رسیدند آخر الی که در مرتبه علم او نبودند و لگد کوب کردند او را پیشروان لشکر شیطان باینمعنی که چنان افتاده و خوار در زیر شیطان شده که شیطان احتیاج بحضور خود و جمیع لشکر بسیار ندارد در هلاك او و هر که خود را وا داد بحکم بی علم و اهل آن که باعث هلاك آخرت و دنیاست به تشکیکات و اشکالات و تن در دادن بجا گری ائمه ضلالت و جهالت که باعث هلاك آخرتست بعذاب الهی هلاك شد در میان این و آن و هر که نجات یافت از آن هلاك پس نجات او بسبب فضیلت و شرف کمال اطمینان خاطر بربوبیت رب العالمین و علامات ربوبیت او از انبیا و اوصیا است

صالح ... شرح اصول کافی

ونیا فریده و الله تعالی آفریده کمتر از یقین باین معنی که عدد اهل یقین اندک است بغایت کم است **اصل** والشبهة علی اربع شعب اعجاب بالزینة وتسویل النفس وتاویل العوج ولبس الحق بالباطل وذلک بان الزینة تصدف عن البینة وان تسویل النفس یقحم علی الشهوة وان العوج یمیل بصاحبه میلا عظیما وان اللبس ظلمات بعضها فوق بعض فذلک الکفر ودعائمه وشعبه **شرح** الاعجاب مصدر باب افعال خوشحال شدن الزینة بکسر زا با نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین ونون آراستگی باطل بقیاسات شعریه و مانند آنها التسویل بسین بی نقطه زیب دادن واضافه آن بفاعل است التاویل بتاء دو نقطه در بالا وهمزه مصدر باب تفعل در تدبیر کاری بودن العوج بکسر عین بی نقطه وفتح واو وجیم کجی ومراد اینجا بیرون رفتن از خط مستقیم راه واضح است بدر آکردن راه آن چنانچه جمعی طریق اثبات صانع را که نظر در ملکوت سموات والارض است گذاشته بدور وتسلسل افتاده اند اللبس بفتح لام وسکون بای یک نقطه وسین بی نقطه مصدر باب ضرب آمیخته کردن دو چیز بهم از روی اضطراب در فکر مثل لم تلبسون الحق بالباطل وآن بقیاس فقهی و مانند آن می شود الصدف بفتح صاد بی نقطه ودال بی نقطه وفا مصدر باب ضرب برگردانیدن البینة بفتح بای یک نقطه وتشدید یا دو نقطه در پایین مکسوره ونون برهان مثل محکم کتاب الهی التقحیم بقاف وحای بی نقطه مصدر باب تفعیل کسی را بی تاملانه بر کاری واداشتن با در بصاحبه برای تعدیه است یعنی و مانند کردن باطل بحق مبنی بر چهار جزو است رغبت بر معانی شعریه و فریب نفس در امر باطل چنانچه در حکایت یوسف علیه السلام گفته ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی و دور طلب راه و در شدن وآمیخته کردن حق بباطل وانچه گفتیم بسبب این است که رغبت بقیاس شعری برمیگرداند صاحبش را از مقتضای آن وانیکه گفتیم فریب نفس می اندازد صاحبش را بی تاملانه در انچه نفس رغبت بآن کند وانیکه راه کج بیرون میبرد صاحبش را از حق بیرون بردنی عظیم وانیکه آمیخته کردن حق بباطل چنانچه در شعر حقانی میباشد تاریکیهائی است که بر روی هم است باین معنی که بسیار باعث بازی خوردن ورغبت مردم در باطل مے شود پس انچه مذکور شد کفر است وارکان است واجزای ارکان آنست

باب صد وشصت وهشتم اصل باب صفة النفاق والمنافق

شرح النفاق بکسر نون مصدر باب مفاعلة پنهان کردن کفر و اظهار ایمان و این بر دو قسم است اول اینکه از خود پنهان کنند وخود را بازی زنند واعتقاد ایمان خود کنند مثل تحت النفاق شیعه امامیه دوم اینکه نزد خودشان صریح باشد ونزد مومنان اظهار خلاف آن کنند یعنی این باب بیان نشان نفاق ونشان منافق است ودرین باب شش حدیث است [اول] اصل

در اصول کافی

قال صلوات الله عليه والنفاق على اربع دعائم على الهوى والهوينا والحفيظة والطمع
شرح الهوى بفتح ها وفتح واو والف پیروی خواهش نفس بخود راهی الهوينا بضم ها وفتح واو و
سكون یاء دو نقطه در پائین ونون والف ممدوده تصغیر هونا بضم ها وفتح واو وسكون یا اهمال انکاری
اندک اندک الحفيظة بفتح حاء بی نقطه وکسر فاء وسكون یاء دو نقطه وظاء با نقطه غضبناک
بودن بمعنى نگاهداری خود از فروتنی نزد دیگران یعنی گفت امیر المومنین صلوات الله علیه در تتمه
حدیث سابق ونفاق بنا نهاده شده بر چهار رکن بر پیروی خواهش نفس وسهل انکاری اندک
اندک وغضب وطمع واسباب دنیا **اصل** فالهوى على اربع شعب على البغي والعدوان
والشهوة والطغيان فمن بغى كثرت غوائله وتخلى منه ونصر عليه ومن اعتدى لم يؤمن
بوائقه ولم يسلم قلبه ولم يملك نفسه عن الشهوات ومن لم يعدل نفسه في الشهوات خاض
في الخبيثات ومن طغى ضل على عمد بلا حجة **شرح** البغي بفتح بای یک نقطه وسكون غین
با نقطه خروج از اطاعت امام حق العدوان بفتح عین بی نقطه وفتح دال بی نقطه تجاوز از حد خود
الشهوة بفتح سین بی نقطه وسكون هاء بی تامل سخن گفتن الطغيان بضم وکسر طای بی نقطه وسكون
غین با نقطه اصرار بر معصیت تخلى بخاء با نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعل است منه نائب
فاعل است عن الشهوات بشین با نقطه است لم يعدل بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است
فی برای سببیت است ومتعلق بنفی در لم يعدل است فی السهوات بسین بی نقطه است یعنی پس
خودرائی بنا نهاده شده بر چهار جزو بر خروج از اطاعت امام عادل وتجاوز از حد خود وگفتار
بی تامل واصرار بر معاصی پس هر که اطاعت امام عادل نکرد بسیار شد از جانب شیطان هلاک
کننده های او ووا گذاشته شد با شیطان ویاری کرده شد بر او یا بمعنی که توفیق از او بریده شد تا
شیطان بر او غالب شود وهر که تجاوز از حد خود کرد مردم ایمن نیستند از بلاهائی که از جانب او باشد
ومسلمان نشد دل او واشارت است بحدیث المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده وگذشت
در حدیث دوازدهم باب نود ونهم ونگاهداشته خود را از لذتهای جسمانی وهر که مستقیم نکرد
خودش را بسبب سخنهای بی تامل فرو رفت در کلمات زشت وهر که اصرار کرد در معصیت گمراه
شد دانسته عمدی **اصل** والهوينا على اربع شعب على الغرة والامل والهيبة والمماطلة
وذلك لان الهيبة ترد عن الحق والمماطلة تفرط في العمل حتى يقدم عليه الاجل ولولا
الامل علم الانسان حسب ما هو فيه ولو علم حسب ما هو فيه مات خفاتا من الهول و
الوجل والغرة تقصر بالمرء عن العمل **شرح** الغرة بكسر غين با نقطه وتشديد رای بی نقطه غفلت
الامل بفتح همزه وفتح میم آرزوی دراز عمر الهيبة بكسر هاء وسكون یای دو نقطه در پائین ونون کاهلی

الماطلة بفتح طای بنقطه کار امروز را بفردا انداختن و تفرط بفا و رای بی‌نقطه و طای بنقطه بصیغه مضارع غائبه باب افعال است الافراط کسی را صاحب فرط کردن الفرط بفتح فا و سکون را مصدر باب نصر فاصله بسیار دادن در کاری تقدم بصیغه معلوم باب افعال است الحسب بکسر حای بی نقطه و فتح سین بی نقطه و بای یک نقطه جمع حسبة بکسر حا و سکون سین که اسم احتساب است بمعنی انکار منکر بجزای عمل بضمیر و لو علم راجع بانسان صاحب امل است نه انسان مطلقا نظیر ضمیر قول الله تعالی در سورة انفال و لو اسمعهم لتولوا و بیان شده در کتاب الحجه در شرح حدیث سوم باب سی و پنجم که باب انه لم یجمع القرآن کله الا الائمه است الخفاة بضم خای با نقطه و فا و الف و تای دو نقطه در بالا مصدر باب نصر مرگ ناگاه و تقصیر بصیغه معلوم باب حسن است ادر با لمر برای تعدیه است یعنی و سهل انگاری اندک اندک مبنی بر چهار جزو است بر غفلت و آرزو و کاهلی و کار را بفردا انداختن و آن بسبب اینست که کاهلی میگرداند از حق و بفردا انداختن صاحب فاصله میکند کسی را در عمل تا آنکه آمد بر سر او اجل و اگر نمی بود آرزوی زندگانی دنیا مید انست آدمی گرفت و گیرهای الهی را در اعمالی که او در آنست باین معنی که ترک میکرد قبایح را بالکلیه و اگر مید انست آنکه آرزوی زندگانی دنیا وارد گرفت و گیرهای الهی را در آنچه میکند میمیرد ناگاه از وحشت زدگی و ترس و غفلت کوتاه میکند مرد را از عمل صالح

اصل والحفيظة على اربع شعب على الكبر والفخر والحمية والعصبية فمن استكبر ادبر عن الحق ومن فخر فجر ومن حمى اصر على الذنوب ومن اخذته العصبية جار فبئس الامر امر بين ادبار وفجور واصرار وجور على الصراط شرح و نگاهداری خود از فروتنی نزد دیگران مبنی بر چهار جزو است بر دعوی بزرگی از پیش خود و گزاف گوئی در مدح خود و طرف خود نگاهداشتن و طرف منسوبان خود نگاهداشتن پس هر که طرف گیری خود کرد مصر شد بر گناهان که در پی الصاقی میباشد و هر که دریافت او را طرف گیری منسوبان او کجی بید از راه راست حق واضح پس بد کاریست حفیظه که کاریست در میان چهار گناه که روگردان شدن از حق باشد و فسق باشد و اصرار بر گناهان باشد که در پی الصاقی میباشد و کجی بیدن کسی از راه حق باشد با وجود اینکه آن راه چنان واضح است که هم بر آن راه است و هم کجی بیده است و باعتبار اصل والطمع على اربع شعب الفرح والمرح واللجاجة والتكاثر فالفرح مكروه عند الله والمرح خيلاء واللجاجة بلاء لمن اضطرته الى حمل الآثام والتكاثر لهو ولعب وشغل واستبدال الذي هو ادنى بالذي هو خير فذلك النفاق ودعائمه وشعبه شرح و طمع در اسباب دنیا مبنی بر چهار جزو است خوشحال شدن بانچه بدست آید و خرامیدن در رفتار و حرص در طلب مال دنیا و طلب انواع تنعم مثل انواع اموال و اطعمه و اشربه و مانند آن پس خوشحال شدن بانچه بدست آید ناخوش است نزد الله تعالی چنانچه گفته

در سوره حدید ولا تفرحوا بما آتاکم و در سوره مومن ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق و بما کنتم
تمرحون و خرامیدن را خیلا هم مینامند برای اینکه محض خیالی است و اصلی ندارد و پس حماقت است اشاره
است بقول الله تعالی در سوره بنی اسرائیل ولا تمش فی الارض مرحا و در سوره لقمان و سوره حدید
لا یحب کل مختال فخور و حرص طلب مال بلائی است برای کسیکه مضطر میسازد و او را برداشتن گناهان
در طلب مال از حرام و منع حقوق واجبه که لازم حرص مال است و طلب انواع نعم غفلت و بازیچه است
چنانچه گفته در سوره حدید که اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و
الاولاد و باعث مشغول بودن دل است بآنها که لازم دارد غفلت از آخرت را و عوض گرفتن چیز
سهل است بر اون چیز بهتر یعنی گرفتن دنیا و از دست دادن آخرت چنانچه در سوره بقره است
پس آنچه مذکور شد نفاق است و ارکان نفاق است و اجزای نفاق است | **اصل** و الله قاهر
فوق عباده تعالی ذکره و جل وجهه و احسن کل شیء خلقه و انبسطت یداه و وسعت
کل شیء رحمته و ظهر امره و اشرق نوره و فاضت برکته و استضاءت حکمته و هیمن کتابه
و فلجت حجته و خلص و استظهر سلطانه و حقت کلمته و اقسطت موازینه شروع در
بیان کفر و نفاق کرد و شروع در نصیحت کرد تا مردم اجتناب از آنها کنند خلقه در بعضی قرائت بفتح
لام است و جمله صفت شیء است و در بعض بسکون است و بدل کل است یعنی و الله تعالی
قادر و غالب است در بالای بندگان او باین معنی که عالم است بآنچه میکنند از خیر و شر و از اجزای آن
عاجز نیست بغایت بلند مرتبه است یا در ربوبیت او که مانع از معاصی است و بزرگ و مهیب
است راه او که انبیا و اوصیا باشند و نیکو دانسته هر چیز را که آفریده خواه فعل خودش و خواه فعل
بندگان از طاعت و معصیت و گشاده است دو دست او باین معنی که کریم است در انفاق بر مطیع
و عاصی چنانچه گفته در سوره مائده بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء و گنجایش بهم رسانده
هر چیز را بخشش باین معنی که امام او عالم بقرآنست و قرآن تبیان کل شیء است چنانچه مذکور شد در
حدیث ششم و سوم باب صد و پنجم کتاب الحجه که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است
و آشکار است فرمودن او مردم را به پیروی رحمت او که امام عالم بکل شیء باشد و روشن است نور او
که امام عالم باشد چنانچه گفته در سوره زمر و اشرقت الارض بنور ربها و امام الامال شده نفع او بخلائق و
تابان شده ربانیت مقلعت او در خلق آسمانها و زمین و مانند آنها که برای جزای عمل است
و حفظ کرده هر چیز را قرآن او که تبیان کل شیء است و ظفر یافته بر مشرکان برهان ربوبیت او و چیره
شده دین اسلام او و بغایت غالب شده پادشاهی او و ثابت شده کلمه او که دین را هرگز از خلیفه الهی
که عالم بکل شیء باشد خالی نگذارد و صاحب راستی و عدل شده ترازوهای او چنانچه گفته در سوره

انبیا ونضع الموازین القسط لیوم القیمة گذشت در کتاب الحجة در حدیث سی وششم باب صد وهفتم
که مراد انبیا واوصیا است اصل وبلغت رسله فجعل السیئة ذنبا والذنب فتنة والفتنة
دنسا وجعل الحسنی عتبی والعتبی توبة والتوبة طهورا فمن تاب اهتدی ومن افتتن غوی ما لم یتب
الی الله ویعترف بذنبه ولا یهلك علی الله الا هالك شرح فا در فجعل برای بیان تبلیغ است
بیان آنچه تبلیغ کرده اند السیئة طریقی که راه معاصی است وآن عبارت است از فعلی از بنده در وقت
تکلیف که قبیح است والله تعالی میداند از ازل که از بنده با وجود اکتفا بدادن وسعت در قدرت و
مقربات طاعت که مشترک است میان سعید وشقی اختیار آن میکند ودر مقابل الحسنی است
که مونث احسن است یعنی طریق بهتر وتانیث این دو باعتبار اینست که طریق مونث مستعمل میشود گاهی
الذنب اصرار بر معصیت چنانچه مستوجب نارضائی الله تعالی باشد ودر مقابل آن عتبی است بضم
عین بی‌نقطه وسکون تای دو نقطه در بالا وبای یک نقطه والف مقصوره یعنی رضا ومراد اینجا کلی
است که مستوجب رضای الٰهی باشد الفتنة بکسر فا وسکون تای دو نقطه در بالا ونون ضلالت و
مراد اینجا گرفتار بودن کسی بشیطان است ودر مقابل آن توبه است یعنی بازگشت بسوی الله تعالی الدنس
بفتح دال وفتح نون وسین بی‌نقطه چرکینی ومراد اینجا کثرت معاصی است ودر مقابل آن الطهور بفتح طا و
است که مصدر باب حسن ونصر آمده است یعنی پاکیزگی از گناهان تعدیه هالک بعلی برای تضمین معنی
جرأت است هالک اینجا یعنی هلاک شدنی است بسبب اختیار سیئه وترک حسنی یعنی در رسانیدند
رسولان ورسول وپیغامهای او را بخلائق بیان آنچه رسانیدند اینکه گردانیده الله تعالی راه بد را باعث اصرار
بر معصیتی که مقتضای آنست واصرار را باعث گرفتاری در زندانخانه شیطان وگرفتاری را باعث آلودگی
بجمیع معاصی که نفس میل بآن نماید وگردانیده الله تعالی راه بهتر را که راه اسلام است باعث
رضامندی خود ورضامندی را باعث بازگشت از بدیها وبازگشت را باعث پاکیزگی از گناهان پس هر که
بازگشت کرده راه یافت بطاعات واجتناب از معاصی وصاحب طهور شد وهر که در بند شیطان
اند گمراه شد بارتکاب اکثر معاصی وصاحب دنس شد مادام که بازگشت نکند بسوی الله تعالی و
اعتراف نکند بگناه خود وجهنمی نمی‌شود بجرأت بر الله تعالی مگر کسی که جهنمی شدنی باشد یعنی که ظلم در
بی توفیقی صاحب سیئه نکرده چه بغایت راه حق واضح است اصل الله الله فما اوسع ما
لدیه من التوبة والرحمة والبشری والحلم العظیم وما انکل ما عنده من الانکال والجحیم
والبطش الشدید فمن ظفر بطاعته اجتلب کرامته ومن دخل فی معصیته ذاق و
بال نقمته وعما قلیل لیصبحن نادمین شرح الله منصوب است بفعل محذوف بتقدیر اتقوا الله وتکرار
برای تاکید است فا بیانیه است ما اوسع وما انکل صیغه تعجب است سعت توبه واشال آن بیان

درحدیث اول باب صد و نود و سوم یعنی اندیشه کنید از الله تعالی اندیشه کنید از الله تعالی بیان
این آنکه چه کشاده است آنچه نزد اوست از بازگشت از گناه بنده خود و رحمت بر بنده تائب و مژده
بهشت و گذرانیدن بی ادبی ایشان گذرانیدنی بزرگ چنانچه می آید در باب صد و نود و سوم که گناه در
در نامه اعمال نوشته نمی شود تا هفت ساعت و بعد از چند سال توبه آن مقبول می شود
و چه سخت است آنچه نزد اوست از سختیهای جهنم و گرفتن سخت پس هر که فائز شد بطاعت الله تعالی
بسوی خود کشید عزیز بودن نزد او را و هر که داخل در عصیان او شد چشید وبال آنرا که عذاب الله
تعالی است و اهل معاصی بعد از اندک وقتی هر آئینه میگردند البته پشیمان **دوم اصل** کتبت
الی ابی الحسن علیه السلام اسأله عن مسئلة فکتب علیه السلام الی ان المنافقین یخادعون
الله وهو خادعهم واذا قاموا الی الصلوٰة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا
مذبذبین بین ذلك لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا لیسوا
من الکافرین ولیسوا من المؤمنین ولیسوا من المسلمین یظهرون الایمان ویصیرون
الی الکفر والتکذیب لعنهم الله **شرح** تصریح بمسئله نکرده برای تقیه و میتواند بود که سوال
از حال مامون باشد که اظهار معرفت حق اهل البیت و امامت و افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام
و اولاد وی میکرد و یخادعون برای مفاعله در خدعه است پس خادعهم از باب نصر است یعنی غالب
در آن مغالبه با ایشان می تواند بود که مراد بصلوٰة اینجا تابع بودن سابقان باشد چنانچه گذشت
در کتاب الحجه در کتاب سی و یکم باب صد و پنجم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است
و می تواند بود که مراد نماز باشد و احتمال اول منافات ندارد با اینکه مراد بصلوٰة در آیه سورۀ نساء
نماز باشد چنانچه می آید در کتاب الصلوٰة در حدیث اول باب شانزدهم که باب الخشوع فی الصلوٰة
وکراهة العبث است بنابر اینکه این فقرات عبارت امام باشد و مقصود تمثیل حال این منافقان
بحال آن منافقان باشد الذبذبه تحریک مشار الیه ذلك قلیل است و اشارت است باینکه
چنانچه قلیل است باعتبار وقت خفیف است باعتبار کیفیت چنانچه گویا که عدم ذکر و ذکر قلیل در
یک وقت است ضمیر لیسوا راجع بخلفای عباسیه و اتباع ایشانست اخراج ایشان از کفر و ایمان
و اسلام باعتبار آنست که منافق اند لیس محض کفر دارند و نه محض ایمان و نفی شریک لفظ اهر
دل چه خلفای عباسیه زنادقه بودند چنانچه بیان شد در کتاب الحجه در شرح حدیث دوم باب چهلم که
باب فیه ذکر الصحیفه است پس مثل سائر فلاسفه قائل بوجود صانع عالم نیستند اگرچه قائل بواجب
الوجود بالذات هستند و شریک شدن در علم و مانند آنرا تجویز میکنند در ظاهر و باطن **ذیل** یعنی نوشتم
بسوی امام علیه السلام میپرسیدم او را از مسئله در باب مامون پس نوشت بسوی من بدرستیکه

منافقان طلب غلبه میکنند بر الله تعالی در فریب و الله تعالی غالب است بر ایشان در فریب و
چون برخاستند بسوی پیروی سابقان برخاستند بحالی که کاهلانند مینمایند عمل خود مردم را و یاد میکنند
ربوبیت الله تعالی را مگر اندک باین معنی که یاد آشکارا می کنند و در پنهان نمی کنند چنانکه می آید
در کتاب الدعا در حدیث دوم باب صد و بست و پنجم که باب ذکر الله عز وجل فی السر است
بحالی که غلطانند شده اند از یاد ربوبیت در میان آن یاد اندک باین معنی که اضطراب
و نفاق از احوال ایشان در آنوقت معلوم است نیستند از کافران ظاهر و باطن هر که گمراه
کرد او را الله تعالی بمنع توفیق خود از او پس نمی یابی اصلا برای او راهی که درست باشد
امام گفت نیستند آن خلفای عباسیه و تابعان ایشان از کافران و نیستند از مومنان و نیستند
از مسلمانان اظهار ایمان میکنند و بازگشت میکنند بسوی کفر بدروغ داشتن رسل که مستلزم شرک
است لعنت کناد ایشان را الله تعالی سوم **اصل** عن ابی حمزة عن علی بن الحسین علیهما السلام
قال ان المنافق ینهی ولا ینتهی ویأمر بما لا یأتی واذا قام الی الصلوة اعترض قلت یا ابن رسول
الله وما الاعتراض قال الالتفات واذا رکع ربض یمسی وهمه العشاء وهو مفطر
یصبح وهمه النوم ولم یسهر ان حدثك كذبك وان ائتمنته خانك وان غبت اغتابك
وان وعدك اخلفك **شرح** ربض برای بی نقطه و بای یک نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی
غائب معلوم باب ضرب است الربوض خوابیدن گوسفند ی واینجا استعاره شده برای رفتن از
رکوع بسجود بی آنکه سر از رکوع برداشته راست شود و مناسبت اینکه گوسفند در وقت خوابیدن
سرنشیب می شود و سر بالا نمیکند یعنی روایت است از ابو حمزه از امام زین العابدین
علیه السلام گفت بدرستی که منافق نهی میکند مردم را از مخالفت احکام الهی و خود ترک
نمی کند مخالفت محکمات کتاب الهی را امر میکند بانچه خود نمی کند و چون برخاست بنماز
پنهان میرود گفتم ای پسر رسول الله وچیست پنهان رفتن گفت نظر کردن بچپ و راست
و چون رکوع کند بی برداشتن سر بسجود میرود و بشام میرسد و فکر او شام او است و او روزه نبوده
و بصبح میرسد و فکر او خواب است و او بیداری و شبخیزی نکشیده اگر سخنی با تو گوید دروغ میگوید و اگر
سپردی مثلا امانت او بسیاری خیانت میکند با تو و اگر غائب شوی از او غیبت میکند ترا و اگر
وعده با تو کند خلاف میکند با تو چهارم **اصل** عن عبد الملك بن بحر رفعه مثل ذلك
وزاد فیه اذا رکع ربض واذا سجد نقر واذا جلس شفر **شرح** اذا رکع ربض داخل
زیادتی هست و ذکر آن برای تعیین محل زیادتی است نقر بنون و قاف و رای بی نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب ضرب است النقر بر زمین زدن مرغ منقار خود را برای چیدن دانه و اینجا استعاره

شده برای عدم استقرار در سجود و شغر بشین بانقطه و فا و رای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التشغیر ناقص کردن چیزی و اینجا عبارت از راست نشدن میان دو سجده یا راست شدن و کمیت نکردن میان دو سجده است یعنی روایت است از عبد الملک بن بحر که روایت را با لا برد تا امام زین العابدین علیه السلام مثل آنچه در حدیث سوم گذشت و زیاد کرد در آن این را که چون رکوع کند میخوابد و چون سجود کند منقار بر زمین میزند و چون میان دو سجده نشیند ناقص میکند نشستن را **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله مثل المنافق مثل جذع اراد صاحبها ان ینتفع به فی بعض بنائه فلم تستقم له فی الموضع الذی اراد فحوله فی موضع آخر فلم یستقم فکان آخر ذلک ان احرقه بالنار **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله حال منافق نزد الله تعالی حال تنه درختی است که خواست صاحبش که منتفع شود بآن در بعض عمارتی که میکند پس موافق نیامد برای او در جائی که خواسته پس نقل کرد آنرا بجائی دیگر عمارتی که میکند پس آنجا نیز بکار او نیامد پس شد عاقبت آن تنه درخت اینکه سوزاند صاحبش آنرا بآتش ما نند سائر هیزم مراد اینست که منافق از هیچ بکار الله تعالی نمی آید در هیچ جا آخر او را بآتش جهنم میسوزانند **ششم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق **شرح** ما شرطیه زمانیه است مثل فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم ولهذا عائد ندارد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر وقت که زیاده شد افتادگی ظاهر بدن بر افتادگی که در دل است چنانچه شیوه سالوسان است پس آن شیوه نزد ما نفاق است مخفی نماند که زیاده کردن عندنا برای افاده اینست که نفاق حقیقی نیست بلکه خصلت مذمومی است مانند نفاق

مطابق شرح اصول کافی

باب صد و شصت و نهم باب الشرک

شرح الشرک بکسر شین بانقطه و سکون را اسم اشراک است یعنی شریک کردن دیگری بالله تعالی در ربوبیت یعنی اینباب بیان شرک است و در اینباب هشت حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن ادنی ما یکون به العبد مشرکا قال فقال من قال للنواة انها حصاة وللحصاة انها نواة ثم دان به **شرح** ذکر نواة و حصاة نوعی از تعبیر از چیز سهل است و مراد نهی از قول در مسائل دین از روی ظن است که خالی از غلط نمی باشد هر چند که در سهل باشد در من قال مضاف محذوف است بتقدیر حال من قال اینجا اثم از نوی را اعتقاد است و او بمعنی ادنی است یعنی روایت است از امام محمد باقر عم راوی گفت پرسیدم او را از کمتر آنچه می شود بسبب آن بنده شریک کننده دیگری در ربوبیت با الله تعالی گفت

پس امام گفت آنحال کسی است که گفت برای دانه خرما و مانند آن که سنگریزه است یا برای سنگ ریزه که
دانه خرما و مانند آنست با وجود این آنرا داخل مسائل دین کند و عمل بآن کنند **دوم اصل** عن
ابی العباس قال سالت اباعبد الله علیه السلام عن ادنی مایکون به الانسان مشرکا
قال فقال من ابتدع رأیا فاحب علیه او ابغض علیه **شرح** روایت است از ابو العباس
گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کمتر آنچه میشود بآن آدمی مشرک راوی گفت پس گفت
حال کسی است که بدعت کند سخنی را که از روی ظن باشد پس دوستی کند بر سر آن باکسی که موافقت
کند با او یا دشمنی کند بر سر آن باکسیکه مخالفت کند **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قول الله عز وجل وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون قال تطیع الشیطان من
حیث لا یعلم فیشرک **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل
در سوره یوسف و مومن نمی شوند اکثر مردم بربوبیت الله تعالی مگر بر حالی که ایشان شریک قرار
می دهند برای الله تعالی در ربوبیت امام گفت اطاعت میکند مکلف مدعی ایمان شیطانرا از
راهی که نمیدانند که آن اطاعت اوست مثل پیروی ظن پس مشرک میشود **چهارم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون قال
شرک طاعة ولیس شرک عبادة **شرح** مضمون این نزدیک بسابق است و اینجا زیاده شده
که عبادت شیطان نمیکنند صریحا نماز و روزه برای او **اصل** وعن قوله عز وجل ومن الناس من
یعبد الله علی حرف قال ان الآیة تنزل فی الرجل ثم تکون فی اتباعه ثم قلت کل من نصب دونکم
شیئا فهو ممن یعبد الله علی حرف فقال نعم وقد یکون محضا **شرح** پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از قول الله تعالی در سوره حج که بیان میشود در باب صد و پنجاه و هشتم که
در حق جمعی است که شک داشته اند در رسالت محمد صلی الله علیه وآله وآنچه میگوید از احکام الهی
امام گفت بدرستیکه آیه گاهی نازل میشود در مردی بعد از آن جاری میشود در تابعان او یعنی
که از اهل این زمان خلقی بسیار داخل این آیت اند و نظیر این می آید در مؤلفة قلوبهم در باب صد
و پنجاه و هشتم بعد از آن گفتم هر که وا دارد با ما ست غیر شما که این آیه در اهل شک است و بعض
مخالفان از اهل این آیت اند مثل جهال ایشان و بعضی صریح مشرک کنند و منکر رسالت اند مثل علمای
ایشان که مذهب زنادقه پیش گرفته اند **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته
یقول امر الناس بمعرفتنا والرد الینا والتسلیم لنا ثم قال وان صاموا وصلوا واشهدوا
ان لا اله الا الله وجعلوا فی انفسهم ان لا یردوا الینا کانوا بذلک مشرکین **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدیم از او که میگفت مامور شده اند

مردم باعتراف بامامت ما و سوال ما در مشکلات و قبول جواب ما بعد از آن امام گفت و اگر مردم روزه دارند و نماز کنند و گواهی دهند در ظاهر که مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و قرار دهند در دلهای خود که سوال نکنند ما را در مشکلات می شوند بسبب آن قرار دادن مشرکان **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لو ان قوما عبدوا الله وحده لا شریک له و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و حجوا البیت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشیء صنعه الله و صنعه النبی صلی الله علیه و آله الا صنع خلاف الذی صنع او وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذلک مشرکین ثم تلا هذه الآیة فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما ثم قال ابو عبد الله علیه السلام فعلیکم بالتسلیم **شرح** گذشت در کتاب الحجه در حدیث هفتم باب التسلیم و فضل المسلمین که خطاب در این با امیر المؤمنین علیه السلام است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام اگر اینکه جمعی عبادت کنند الله تعالی را بتنهائی که شریکی نباشد با او و بر پای دارند نماز را و زکوة را دهند و حج کنند کعبه را و روزه دارند ماه رمضان را و بعد از آن بزبان گویند برای کاری که کرده آنرا الله تعالی یا کرده باشد آنرا نبی علیه السلام که چرا نکرد برو وجهی دیگر که مخالف کرده او باشد یا بیدا آن انکار را در دلهای خود یعنی که انکار کنند خوبی آنرا چنانچه جمعی در آیات قرآن یا در احادیث نبی یا احادیث ائمه تصرفی بخاطر خود راه می دهند و بزبان میگویند و دهن خود را بتهمت تفهیدن و کج فهمیدن بر آلیته میشوند با آن انکار بزبان یا دل مشرکان بشرک خود رای بعد از آن امام علیه السلام خواند این آیت را از سوره نسا که لیس نه چنان است که مردم خیال کرده اند که خود رائی کنند و با هیچ تحکم قسم بصاحب کل اختیار تو که مومن نمیشوند با ایمان مقبول درگاه الهی مگر آنکه حاکم کنند ترا در آنچه مختلف فیه شده میان ایشان بعد از آن نیابند در دلهای خود شان تنگی از آنچه حکم کردی و قبول کنند حکم ترا قبول کردنی عظیم بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس بر شما باد که قبول کنید حکم ما را **هفتم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله فقال اما والله ما دعوهم الی عبادة انفسهم لما اجابوا و لکن احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون **شرح** مضمون این حدیث گذشت در کتاب العقل در باب التقلید یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره توبه فرا گرفته اند علما می خود را و راهبان کنشان خود را صاحبان اختیار در احکام شرع غیر الله تعالی پس امام علیه السلام گفت آگاه باش بخدا قسم که آن احبار و رهبان نخوانده اند ایشان را بسوی عبادت صریح خود شان و اگر میخوانده اند ایشان را بسوی عبادت صریح خود شان هر آئینه قبول نمی

ایشان نیکردند لیکن بسبب پیروی ظن در فتوی حلال کردند برای ایشان حرامی را چنانچه شیوهٔ
علمای پیروی ظن است و حرام کردند برای ایشان حلالی را چنانچه شیوه ریاضت کشان است
پس ایشان به پیروی و قبول حکم عبادت کردند آن احبار و رهبانان را از راهی که نمی دانند که
عبادت ایشان است **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اطاع رجلا
فی معصیته فقد عبده **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که
فرمانبرداری کند مردی را بر معصیت او که حکم از روی ظن باشد پس بتحقیق عبادت کرده او را

باب صد و هفتادم اصل باب الشک

متن شک بفتح شین بالنقطه مصدر باب نصر سه معنی دارد اول نگرویدن بچیزی و آن از افعال
اختیاریه دلست و در مقابل یقین و در مقابل ایمان و در مقابل تسلیم مستعمل میشود دوم عدم علم بچیزیکه
در ذهن است سوم تساوی طرفین است در ذهن و این دو معنی از افعال اختیاریه نیست و مراد
اینجا معنی اول است و معنی سوم موافق اصطلاح متکلمین است یعنی این باب مذمت شک در ربوبیت
یا رسالت یا امامت است درین باب نه حدیث است **اول اصل** عن الحسین بن الحکم قال
کتبت الی العبد الصالح علیه السلام اخبره انی شاك وقد قال ابراهیم علیه السلام رب
ارنی کیف تحیی الموتی فانی احب ان ترینی شیئا فكتب الیه ان ابراهیم كان مؤمنا
واحب ان یزداد ایمانا وانت شاك والشاك لاخیر فیه وكتب انما الشك ما لم یات
الیقین فاذا جاء الیقین لم یجز الشك وكتب ان الله عز وجل یقول وما وجدنا
لاكثرهم من عهد وان وجدنا اكثرهم لفاسقین قال نزلت فی الشكاك **شرح** الیقین
کمال قرار خاطر بر چیزی و مضاف محذوف است بتقدیر ما لم یات مقتضی الیقین لم یجز بجیم و زای بالنقطه
بمعنی این است که معفو عنه نیست و ان مخففه از مثقله است الشکاک بضم شین بالنقطه و تشدید کاف
جمع شاک یعنی روایت است از حسین بن الحکم نوشتم بسوی امام موسی کاظم علیه السلام خبر میدادم
او را که من ناگرویده ام بامامت تو و بتحقیق گفت ابراهیم علیه السلام ای صاحب کل اختیار من
بنما بمن که چون زنده میکنی مردگانی را چنانچه در سورهٔ بقره است پس بدرستی که من دوست میدارم
که نمائی بمن چیزی را که دلیل امامت تو باشد پس امام علیه السلام نوشت بسوی حسین که بدرستیکه
ابراهیم بود مومن بقدرت الله بر حشر ابدان چنانچه تتمه آیت دلالت بر آن میکند و دوست داشت
که زیاد شود باعتبار ایمان بسبب انضمام مشاهده برهان و تو ناگرویده بربوبیت الله تعالی
و ناگرویده ای خیر است و ایضا امام علیه السلام نوشت که جز این نیست که ناگرویدن بامامت ما روا
است چندانکه نیامده چیزی که مقتضی کمال اطمینان خاطر بآن باشد مثل حال مستضعف پس چون آمد

مقتضی یقین روا نیست نگردیدن مراد اینست که هرکه دانست محکمات کتاب الٰهی را که در آنها سخن
صریح از پیروی ظن و اختلافات و خودرائی هست شک او نمی گذرد در درگاه الٰهی و هرکه ندانست آنها
را شک او میگذرد فی الجمله اگرچه در غیر مستضعف دو خطر وارد یکی در دنیا و یکی در آخرت چنانچه
مصنف رحمه الله تعالی بیان کرد در خطبه کتاب و تو دانستی محکمات را و لیکن امام علیه السلام نوشت برای
بیان دو قسم اهل شک که مذکور شد مرتبتی که الله عز و جل میگوید در سوره اعراف و ما وجدنا لاکثرهم من عهد و ان وجدنا اکثرهم لفاسقین یعنی برای
اکثر ایشان هیچ وفائی بعهد الٰهی که با ایشان رسید دانستند و مدرسیکه شان اینست که یافتیم اکثر
ایشان را هرآینه سرکشان از حکم الٰهی دانسته امام گفت این آیت نازل شد در صاحبان شک برای تقسیم
ایشان بدو قسم مذکور **دوم** **اصل** کان امیر المومنین علیه السلام یقول فی خطبته لا ترتابوا
فتشکوا و لا تشکوا فتکفروا **شرح** این گذشت در حدیث ششم باب چهاردهم کتاب العقل و موافق
این گذشت در حدیث دهم باب صد و شصت و سوم لا ترتابوا برای بی نقطه و تای دو نقطه در
بالا و الف و تخفیف بای یک نقطه از معتل العین یائی باب افتعال است الارتیاب طلب شبهت
در چیزیکه معلوم و یقین شده و می تواند بود که بتشدید بای یک نقطه از باب افعلال باشد
الارتباب بر خود تنگ گرفتن بگدائی با وجود مالداری ماخوذ است از ترب بفتح رای بی نقطه و فتح
تای دو نقطه در بالا و بای یک نقطه بمعنی شدت یا از اتراب که مصدر باب افعال است بمعنی گدائی با وجود
مالداری و حاصل همه یکی است و این حدیث موافق آنست که گذشت در حدیث چهارم باب صد و بیست
و دوم کاد الفقر ان یکون کفرا یعنی امیر المومنین علیه السلام میگفت طلب آنچه حاجت به آن نیست
از شبهها مکنید در عقاید دینیه که اکثر باعث شک شما می شود در آنها و شک در آنها مکنید که اکثر باعث
کفر شما میشود و مخفی نماند که نظیر این آنست که گاهی کسی حفظ کرده سوره از قرآن را یا دعائی را و ناگاه
از تفکر شبهت در آن بیفتاده درست نمیخواند و چون تفکر افتاد بشک می افتد **سوم** **اصل** کنت
عند ابی عبد الله علیه السلام جالسا عن یساره و زرارة عن یمینه فدخل علیه
ابو بصیر فقال یا ابا عبد الله ما تقول فیمن شک فی الله فقال کافر یا ابا محمد قال فشک
فی رسول الله فقال کافر ثم التفت الی زرارة فقال انما یکفر اذا جحد **شرح** فشک تتمه
ما تقول فیمن شک است یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام نشسته در جانب چپ او و زراره
در جانب راست او نشسته بود پس داخل شد بر امام علیه السلام ابو بصیر که کنیت دیگرش ابو محمد است
پس گفت ای ابو عبد الله چه میگوئی در کسیکه شک کرد در ربوبیت الله تعالی پس امام گفت کافر است
باز گفت هرکه شک کرد در رسول امام گفت او هم کافر است پس امام رو کرد بجانب زراره پس گفت جز این نیست که کافر
وقتیکه دانسته باشد پیغمبری و ربوبیت را یا رسالت را و منکر شود چنانچه حال اکثر اهل شک است

و بیان شد در حدیث اول این باب پس مستضعف اگر شک کند کافر نیست چنانچه می آید در حدیث دوم باب آینده **چهارم اصل** سالت اباعبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم قال بشك **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله تعالی عز وجل در سوره انعام یعنی که مومن شدند و نپوشانیدند بشک در آنچه مومن بآن شده بودند تفسیر این گذشت در کتاب الحجة در حدیث سوم باب صدو هفتم **پنجم اصل** عن ابی عبد الله[ع] قال ان الشك والمعصیة فی النار لیسا منا ولا الینا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع گفت بدرستی که شک غیر مستضعف در ربوبیت رب العالمین بخود رائی در احکام الهی و نافرمانی او در محکمات قرآن در آتش جهنم است با صاحبش چه صفت بموصوف نمی باشد نیستند آن دو چیز از ما باین معنی که تجویز ما از کسی صادر نمی شود و نه لسوی ما باین معنی که هر که آنها از او صادر شود روی دلش بسوی ما نیست بلکه بسوی مخالفان ما است **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من شك فی الله بعد مولده علی الفطرة لم یفأ الی خیر ابدا **شرح** المولد بفتح میم وسکون واو وکسر لام و دال بی نقطه مصدر میمی باب ضرب ولادت بعد مولده اشارت است بقول الله تعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها وآن اشارت است بقول الله تعالی الست بربکم قالوا بلی و بیان شد در شرح حدیث چهارم باب ششم لم یفأ بسکون فا و همزه بصیغه مضارع غائب معلوم مهموز العین معتل اللام یائی باب نصر یا باب افعال است الفاء بفتح فا و سکون همزه راه رفتن والافاء مصدر باب افعال واقع شدن در دره تنگ که منتهای آن فراخ باشد یعنی روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که شک کند در ربوبیت رب العالمین و خود رائی کند در احکام شرع بعد از آنکه ولادت او بر اقرار بر ربوبیت باشد باین معنی که مستضعف نباشد نمیرود بجانب خوبی هرگز **هفتم اصل** رفعه الی ابی جعفر علیه السلام قال لا ینفع مع الشك والجحود عمل **شرح** عطف در والجحود عطف النسق است بمعنی اینکه مراد عدم نفع با مجموع من حیث المجموع شک و جحود است و احتراز است از شک و جحود چنانچه ظاهر شد در حدیث اول این باب یعنی راوی بالا برد سند روایت را از امام محمد باقر ع گفت فائده نمی دهد با مجموع شک و انکار یعنی معلوم هیچ عملی **هشتم اصل** فی وصیة المفضل قال سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول من شك او ظن فاقام علی احدهما احبط الله عمله ان حجة الله هی الحجة الواضحة **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت غیر مستضعف که شک کند در ربوبیت رب العالمین یا خود را بازی بدگمان نفی ربوبیت رب العالمین که معیار آن گمان خالی بودن جهان است یکدم از خلیفه الهی که امام عالم

بجمیع احکام باشد پس مانند ہر یکی از ان شک وظن باطل میکند الله تعالی خواہ عقلی محض مثل شواہد ربوبیت در ملکوت سموات وارض وخواہ نقلی مثل محکمات قرآن کہ آنست برہان واضح منهم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیه السلام قال قلت له انا لنری الرجل له عبادة واجتهاد وخشوع ولا یقول بالحق وهل ینفعه ذلك شیئا فقال یا محمد انما مثل اهل البیت مثل اهلبیت کانوا فی بنی اسرائیل کان لا یجتهد احد منهم اربعین لیلة ثم دعا فلم یستجب له فاتی عیسی بن مریم صلی الله علیه یشکوا الیه ما هو فیه ویسأله الدعاء قال فتطهر عیسی صلوات الله وسلامه علیه وصلی ثم دعا الله عز وجل فاوحی الله عز وجل الیه یا عیسی ان عبدی اتانی من غیر الباب الذی اوتی منه انه دعانی وفی قلبه شك منك فلو دعانی حتی ینقطع عنقه وتنتثر انامله ما استجبت له قائم مقام شیئاً قائم مقام مفعول مطلق است بمعنی نفعا قلیلا مثل ہر دو جا بکسر میم وسکون ثای سہ نقطہ است واول خبر مبتدای محذوف است بتقدیر انما ہو مثل ودوم بدل اولست مثل بالناصیة ناصیہ کا ذبة اوتی بضم ہمزہ وسکون واو وفتح تای دو نقطہ در بالا والف است بصیغہ مضارع متکلم از باب ضرب یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیہ السلام یا امام جعفر صادق علیہ السلام راوی گفت گفتم او را بدرستی کہ ما ہر آئینہ می بینیم مردی را کہ او را عبادتیست وجہدیست وفروتنی است وقائل نمی شود بحق امامت شما پس آیا نفع میرساند او را آنچہ مذکور شد نفعی کہ کم باشد پس گفت ای محمد جز این نیست کہ او مانند آن اہل بیت است اہل بیتی کہ بودند در بنی اسرائیل جہد در عبادت نمی کرد یکی از ایشان چہل شب بعد از ان دعا کرد پس مستجاب نشد برای او وآمد نزد عیسی بن مریم صلی الله علیہ شکایت میبرد بسوی او از ان بلائی کہ او در آنست وطلب دعا از عیسی می کرد امام گفت پس خود را پاکیزہ کرد عیسی ع ونماز کرد بعد از ان دعا کرد بدرگاہ الله عز وجل پس وحی کرد الله عز وجل بسوی او کہ ای عیسی بدرستیکہ بندہ من آمد نزد من از غیر دریکہ آمدہ میشوم از ان در بیان این آنکہ بدرستی کہ او دعا کرد بدرگاہ من ودر دل او شکی بود از تو پس اگر دعا میکرد بدرگاہ من تا آنکہ بریدہ شود گردن او کہ در وقت دعا کشیدہ شود وپراگندہ شود بندہای انگشتان او کہ در وقت دعا برداشتہ مے شود مستجاب نمیکردم برای او اصل قال فالتفت الیه عیسی صلی الله علیه فقال تدعو ربك وانت فی شك من نبیه فقال یا روح الله وکلمته قد کان والله ما قلت فادع الله ان یذهب به عنی قال فدعا له عیسی صلی الله علیه فتاب الله علیه وقبل منه وصار فی حد اهل بیته شرح امام گفت پس رو آورد بسوی او عیسی صلی الله علیہ پس گفت دعا میکنی بدرگاہ صاحب کل اختیار تو بر حالی کہ تو در شک از نبی او ولی کہ امام زمانست پس آن مرد گفت ای جان الله تعالی کہ بخلائق داد ومصداق کلمہ او کہ گفتہ ہر گاہ زمین را خلیفہ خود

صافی شرح اصول کافی

خالی نگذارد تحقیق شده است بخدا قسم آن شک که گفتی پس دعا کن بدرگاه الله تعالی که برطرف کند
اثر آن شک را از من باین معنی که قبول توبه من کند امام گفت پس دعا کرد برای ادیسی پس بازگشت
کرد الله تعالی برا و برحمت و قبول توبه او کرد و گردید در مرتبه سائر اهل بیت خود

باب صد و هفتاد و یکم اصل باب الضلال

شرح الضلال بضم ضاد با نقطه و تشدید لام جمع ضال گم شدگان و گذشت در بعض احادیث
باب صد و شصت و چهارم که ایشان چهار طائفه اند و در بعضی اینکه پنج طائفه و بیان شد در شرح
حدیث اول آن باب که فی الحقیقه هفت طائفه اند و بانضمام مومن و کافر نه طائفه میشوند و حاصل همه
یکی است یعنی این باب بیان حال گم شدگان است که اشارت بایشان شده در قول الله تعالی
ولا الضالین درین باب دو حدیث است **اول اصل** عن هاشم صاحب البرید قال کنت
انا و محمد بن مسلم و ابو الخطاب مجتمعین فقال لنا ابو الخطاب ما تقولون فیمن لم یعرف
هذا الامر فقلت من لم یعرف هذا الامر فهو کافر فقال ابو الخطاب لیس بکافر حتی تقوم
علیه الحجة فاذا قامت علیه الحجة فلم یعرف فهو کافر فقال له محمد بن مسلم سبحان الله
ما له اذا لم یعرف ولم یجحد **شرح** البرید بفتح بای یک نقطه و کسر رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و دال بی نقطه استر دنبه دار نفتار معرب دم بریده و بضم بای و سکون را رکه قسمی از جامه است که عرض
یافته میشود و هر دو اینجا محتمل است یعنی روایت است از هاشم صاحب برید گفت بودم من و محمد بن مسلم
و ابو الخطاب با یکدیگر پس گفت ما را ابو الخطاب چه میگویید در کسی که نشناخت این امامت امام مفترض
الطاعه را باین معنی که اعتراف بلزوم امامی مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام الٰهی در هر زمان از اول
زمان تکلیف تا انقراض زمان تکلیف و پیروی آن امام در زمان خود نکرد گفتم هر که نشناخت این
امامت را پس او کافر است باین معنی که اطلاع بر شواهد ربوبیت در آسمان و زمین و مانند
آنها کافی نیست در کفر غیر عارف پس گفت ابو الخطاب نیست کافر مگر وقتی که مطلع شود بر محکمات
قرآن که صریح اند در لزوم امام مفترض الطاعه است در هر زمان باین معنی که محض اطلاع بر شواهد ربوبیت که ادله
عقلیه محض است کافی در کفر غیر عارف نیست پس چون مطلع شود بر حجت پس نشناسد امام مفترض الطاعه را
و منکر نیز نشود کافر نبود نیست کافر اگر منکر نشود هر چند که محکمات قرآن را شنیده و اشارت است به طائفه
مستضعف که مذکور میشوند در حدیث اول جمعی که از کمال بلاهت نمیفهمند که مقتضای محکمات قرآن لزوم
امام مفترض الطاعه است در هر زمان و اگر اقرار به آن کنند محض تقلید است مثل خدمتگاران و زنان
و فرزندان چنانچه اشارت میشود در حدیث دوم این باب که فعلیک بالبلهاء من النساء و دوم جمعی
که مستضعف نبوده باشند ازو موضع اهل علم نمی فهمند مقتضای محکمات را و اگر بشهر اهل علم آیند بعنوان

بکاری بودن می آید که میسر ایشان نیست و ارسیدن برای کثرت اشتغال پس مانند این است
که نیامده باشند مثل صحرا نشینان را و حج سوم جمعی که بشهر اهل علم آیند و کسی با ایشان نگوید مقتضای
محکمات را مثل حاجیان اهل یمن اصل قال فلما حججت دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام
فاخبرته بذلک فقال انک قد حضرت وغابا ولکن موعدکم اللیلة الجمرة الوسطی بمنی فلما
کانت اللیلة اجتمعنا عنده وابو الخطاب ومحمد ابن مسلم فتناول وسادة فوضعها
فی صدره ثم قال لنا ما تقولون فی خدمکم ونساءکم واهلکم الیس یشهدون ان
لا اله الا الله قلت بلی قال الیس یشهدون ان محمدا رسول الله قلت بلی قال
الیس یصلون ویصومون ویحجون قلت بلی قال الیس یعرفون ما انتم علیه قلت
لا قال فما هم عندکم من لم یعرف هذا الامر فهو کافر تمام والو الخطاب عطف بر ضمیر ثنیا
است و چون واصل شده احتیاج بتاکید منفصل نیست ذکر شهادت لا اله الا الله برای بیان اطلاع
بر شواهد ربوبیت است تا اشارت شود ببطلان مذهب هاشم و ذکر شهادت لا اله الا الله برای بیان
اطلاع بر محکمات قرآن است که بزبان ایشان است تا اشارت شود ببطلان مذهب ابو الخطاب
ذکر صلوة و صوم و حج برای دفع احتمال کفر از جهتی دیگر است که انکار ضروریات دین باشد یعنی
هاشم گفت پس چون حج کردم داخل شدم در مکه بر امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادم او را بآن
ماجرا پس گفت بدرستیکه تو حاضری و ایشان غایبند ولیکن وعده گاه شما امشب میانین است از
منی پس چون شد آن شب جمع شدیم ما شیعیان نزد او و ابو الخطاب و محمد بن مسلم نیز پس امام فرا
گرفت بالشی را پس گذاشت آنرا بر سینه خود که تکیه بر آن کند بعد از آن گفت ما را چه میگوئید در خدمتگاران
خود و زنان خود و خانواده خود را مثل فرزندان آیا نیست اینکه گواهی میدهند بوحدانیت الله تعالی
و رسالت رسول گفتم بلی گفت آیا نیست اینکه نماز کنند و روزه میدارند و حج میکنند گفتم بلی گفت
پس میشناسند آنرا که شما بر آنید باین معنی که آیا میشناسند این را که مقتضای شواهد ربوبیت و محکمات
قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن و اختلاف و خود رائی است اینست که در هر زمانی امام معصوم
مفترض الطاعة که عالم بجمیع احکام باشد لازم است گفتم نه گفت پس چه چیزند ایشان باعتقاد
شما آیا مومن اند یا کافر اند یا نه مومن و نه کافر گفتم برای بیان اینکه کافر ند هر کس که نشناخت این
امامت را پس او کافر است اصل قال سبحان الله اما رایت اهل الطریق واهل المیاه
قلت بلی الیس یصلون ویصومون ویحجون الیس یشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله قلت بلی قال فیعرفون ما انتم علیه قلت لا قال فما هم عندکم قلت من لم یعرف فهو کافر
تمام شرح امام گفت از روی تعجب سبحان الله آیا ندیدی در راهی که بحج آمدی اهل آن راه و اهل

آنہارا کہ در صحراہا و چاہہامی باشند گفتم بلی دیدم گفت آیا نیست اینکہ نماز میکنند و روزہ میدارند و حج میکنند
اکثرت اشتغال آیا نیست اینکہ گواہی میدہند اینکہ مستحق عبادتی نیست مگر اللہ تعالی و اینکہ محمد رسول اللہ
است گفتم بلی گفت پس میشناسند آنچہ را کہ شما برآنید گفتم نہ گفت پس چہ میگوئید در ایشان کافرند گفتم ہرکہ نشناسد
پس او کافر است **اصل** قال سبحان اللہ ما رایت الکعبۃ والطواف واھل الیمن وتعلقھم
باستار الکعبۃ قلت بلی قال الیس یشھدون ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ یصلون
ویصومون ویحجون قلت بلی قال فیعرفون ما انتم علیہ قلت لا قال فما تقولون فیھم قلت من
لم یعرف فھو کافر **شرح** و گفت از روی تعجب سبحان اللہ آیا ندیدی کعبہ را و محل طواف را و اہل یمن را
و چسپیدن ایشان را بجامہہای کعبہ برای دعا و تضرع گفتم بلے دیدم گفت آیا نیست این کہ گواہی
می دہند اینکہ مستحق عبادتی نیست مگر اللہ تعالی و اینکہ محمد رسول اللہ است و نماز مے کنند و روزہ
می دارند و حج می کنند لبراغ بال گفتم بلی دیدم گفت پس میشناسند آنچہ را کہ شما برآنید گفتم نہ گفت پس
چہ میگوئید در ایشان کافرند گفتم ہرکہ نشناسد پس او کافر است **اصل** قال سبحان اللہ ھذا
قول الخوارج قال ان شئتم اخبرتکم فقلت انا لا فقال اما انہ شر علیکم ان تقولوا الشیء ما لم
تسمعوہ منا قال فظننت انہ یدیرنا علی قول محمد بن مسلم **شرح** فاز فظننت برائے بیان
فقلت انا لا است یعنی گفت از روی تعجب سبحان اللہ این مذہب خوارج است مثل حروریہ کہ جمیع
اعدای اہل مذہب خود را کافر میشمارند اگرچہ مستضعف باشند و شک میگیرند برخود چنانچہ مے آید
در حدیث ششم باب آئندہ بعد از آن گفت اگر خواہید خبر کنم شما را کہ درین مسئلہ باکدام شما سہ
کس است پس گفتم من کہ نمی خواہم مراد اینست کہ فہمیدم کہ مراد توچیست چنانچہ دلالت برآن
می کند قول او کہ فظننت تا آخر پس گفت آگاہ باش بدرستیکہ شان اینست کہ ضرر است بر شما
اینکہ گوئید چیزی را کہ ما دام نشنیدہ باشید آنرا از ما مراد اینست کہ آنچہ پیش ازین مجلس و درین مجلس
گفتی کہ کفر جماعت مستضعف باشد از روی ظن بودہ و جائز نیست پس بعد ازین این قسم سخن مگو
باشم گفت بیان این آنکہ گمان کردم کہ او برمیگرداند ما را بر مذہب محمد ابن مسلم کہ کسے داخل
نباشد در اعتراف با مامت امام مفترض الطاعۃ و دانستہ عناد نکردہ باشد لفہمیدن آن یا ستنباط از
محکمات قرآن و خروج از آن کافر نیست **دوم اصل** عن زرارۃ عن ابی جعفر علیہ السلام
قال قلت لہ فی مناکحۃ الناس فانی قد ما تقول بلغت ما تری وما تزوجت قط فقال وما
یمنعک من ذلک فقلت ما یمنعنی الا انی اخشی ان لا یحل لی مناکحتھم فما تامرنی قال فکیف
تصنع وانت شاب اتصبر قلت اتخذ الجواری قال فھات الان فبما یستحل الجواری قلت
ان الامۃ لیست بمنزلۃ الحرۃ ان رابتنی بشیء بعتھا واعتزلھا قال فحدثنی بما استحللتھا قال فلم یکن عندی

جواب شناو ترجمه هات بالف وکسر تا و دو نقطه در بالا اسم فعل است بمعنی اعطنی و مراد اینجا امر بتکرار سخن سابق است که انی اخشی ان لا یحل فی مناکحتهم فادر فما بیانیه است و اثبات الف با وجود حرف جر شاذ است یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر عم زراره گفت گفتم او را چه میگوئی در زن خواستن از مردم غیر شیعۀ امامیه بیان این آنکه بدرستی که من رسیدم بسنی که می بینی و که خدا نشدم هرگز پس گفت و چه چیز منع کرده ترا از آن که خدا شدن پس گفتم منع نکرده مرا هیچ چیز مگر اینکه من میترسم که حلال نباشد مرا زن خواستن از ایشان پس چه امر میکنی مرا امام گفت پس چه کار میکنی و حال آنکه تو جوانی آیا صبر میکنی بر عزبی گفتم هم بر گرفتن کنیز را گفت پس باز گو سخن سابق را الحال که این سخن را گفتی بیان این آنکه چه چیز حلال شمردی کنیز را گفتم بدرستیکه کنیز نیست در مرتبۀ زن آزاد بیان این آنکه اگر در شک انداز و مرا چیزی که خلاف مذهب شیعۀ امامیه باشد سفر میکنم او را و من آب منی خود را از او نگاه میدارم تا فرزندی بهم نرسد که تابع فرع و خلق باشد امام گفت پس از حکایت برای من که چه چیز حلال شمردی کنیز را برای خود پیش از آنکه ترا در شک انداز زراره گفت پس نبود نزد من جوابی که صورتی داشته باشد **اصل** فقلت له ما تری اتزوج فقال ما ابالی ان تفعل فقلت ارأیت قولك ما ابالی ان تفعل فان ذلك علی جهتین تقول الست ابالی لنا تأثم من غیر ان امرك فما تأمرنی افعل ذلك بامرك فقال لی قد کان رسول الله صلی الله علیه وآله تزوج وقد کان من امر امرأة نوح وامرأة لوط ما قد کان انهما قد کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین **شرح** پس گفتم او را که پس چه صلاح میدانی آیا زن خواهم پس گفت باکی ندارم که کنی گفتم خبر ده مرا از قول تو که باکی ندارم که کنی چه بدرستیکه آن قول بر دو راه دو احتمال است یکی آنکه گوئی باکی ندارم که گناهکار شوی در کردن بی آنکه من امر کنم ترا بآن و دیگری ظاهر است و آن تجویز بسبب حلیت الست پس چه امر میکنی مرا میکنم آن که خدای را بامر تو پس گفت مرا که بتحقیق پیش ازین رسول الله صلی الله علیه وآله که خدا شد یعنی که زن از فلان دختر خواست و بتحقیق واقع شد از جمله کار زن نوح و زن لوط آنچه واقع شد آن اینست که آن دو زن بودند در پایین دو بنده از بندگان ما که صالح بودند نقل بالمعنی است از سوره تحریم و اشارت است بخیانتی که زن نوح و زن لوط کرده اند و تشبیه عائشه و حفصه بایشان که مذکور است در آن سوره و اشارت است باینکه با آن خیانت هرگاه زنی ایشان بر هم نخورده باشد پس جایز خواهد بود ترا که خدائی و چون زراره تغافل کرده یا غافل شده ازین باز گفتگو کرده چنانچه می آید **اصل** فقلت ان رسول الله صلی الله علیه وآله لیس فی ذلك بمنزلتی انما هی تحت یده مقرة بذنبه قال فقال لی ما تری من الخیانة فی قول الله عز وجل فخانتاهما ما تعنی بذلك الا الفاحشة وقد زوج رسول الله صلی الله علیه وآله فلانا **شرح** ما تعنی بجیم منقط و نون و یا بتقدیم

استفهام انکاریست وبصیغه مخاطب معلوم باب افعال است یا تفعیل است الاعنا چیزیرا درعرصه خواسته شدن درآوردن مثل اباغ البعیر التعیه چیزی را خواسته شمردن الفاحشه زنا و سرقه چنانچه گذشت درحدیث هفتم باب الکبائر یعنی پس گفتم بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله نیست درآن کدخدا شدن در مرتبه من جز این نیست که زن زیردست او بود وآن زن بدل اقرار داشت بحکم او واقرار داشت بدین او زراره گفت پس امام گفت مرا که چه می بینی که مراد باشد از خیانتی که در قول الله تعالی عزوجل است درسوره تحریم که پس زن نوح وزن لوط خیانت کردند با آن دو بنده صالح ما وتشبیه دو زن رسول علیه السلام عائشه وحفصه بآن دو زن شده در خیانت آیا قائل اراده نمیداری یا مراد نمی شمردی بآن خیانت مگر زنا یا دزدی را مراد اینست که مراد زنا ودزدی نیست بلکه عملی است که دلالت بر انکار دین شوهر میکنند وتحقیق دختر داد رسول الله صلی الله علیه وآله عثمان را مراد اینست که نفاق او معلوم رسول الله صلی الله علیه وآله شده ودختر او ابیا بگرفت یا مراد اینست که در وقت دادن دختر نیز معلوم او بود اصل قال قلت اصلحك الله ما تامرنی ان حلق فاتزوج بامرك فقال ان كنت فاعلا فعليك بالبلهاء من النساء قلت وما البلهاء قال ذات الخدر والعفائف قلت منهن علی دين سالم بن ابی حفصة قال لا قلت لا فلت من هن علی دين ربيعة الرای فقال لا ولكن العواتق اللواتی لا ينصبن كفرا ولا يعرفن ما تعرفون قلت وهل تعدو ان تكون مؤمنة او كافرة فقال تصوم وتصلی وتتقی الله ولا تدری ما امركم

شرح البلهاء بضم بای یکنقطه وفتح لام والف ممدوده جمع بلهاء بفتح با وسکون لام والف ممدوده زنانی که بی نیک وبد چیز باشند سالم ابن حفصه از روسای زیدیه است ربیعة الرای از مجتهدان مخالف است العواتق بعین بی نقطه وتای دو نقطه در بالا جمع عاتقه دختری که بحد تجویز تزویج رسیده وازنزد مادر خود بجائی دیگر نرفته یعنی زراره گفت گفتم نگاهدارادترا الله تعالی چه میفرمائی مرا میروم وکدخدا میشوم بفرمان تو پس گفت مرا که اینکار خواهی کرد پس برتو باد که صاحبان بلاهت را خواهی از جمله زنان گفتم چیست مراد بصاحبان بلاهت گفت پرده نشینان که خود را از زنا ومانند آن نگاه میدارند گفتم جمعی که ایشان بر دین سالم بن ابی حفصه اند وبلاهت ایشان بسبب اینست که چنین مذهب نامعقولی را قبول کرده اند گفت نه پس گفتم جمعی که ایشان بر مذهب ربیعة الرای اند وبلاهت ایشان بسبب اینست که آن مذهب نامعقول را قبول کرده اند پس گفت ولیکن مراد من دختر رسیده پرده نشین است که دانسته اختیار کفر نکرده اند یا بمعنی که مقتضای محکمات قرآن را نفهمیده اند یا مخالفت آنها دانسته کرده باشند ونمی شناسند آنچه را که شما میشناسید از حق امامت امام مفترض الطاعه در هر زمانی گفتم بر سبیل استفهام انکاری وآیا درمیگذرد آن قسم دختری از اینکه مؤمنه باشد

یا کافر باشد پس گفت برای بیان اینکه شق ثالث می باشد روزه می گیرد نماز مے کند و از عذاب الٰہی کہ
لازم جمعی است کہ دانستہ منکر حق می شوند احتراز می کند و نمی داند کہ چیست کار شما باین معنی کہ مقتضای
محکمات را نمیدانند **اصل** فقلت قد قال الله عزوجل ھو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مومن
لا والله لا یکون احد من الناس لیس بمومن ولا کافر قال فقال ابو جعفر علیہ السلام قول الله
اصدق من قولک یا زرارۃ أرأیت قول الله عزوجل خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی
الله ان یتوب علیہم فلما قال عسی ماھم الا مومنین او کافرین **شرح** پس گفتم برای اظہار
اینکه وجود شق ثالث منافی ظاہر آیت است کہ تحقیق گفتہ اللہ عزوجل در سورہ تغابن اللہ او آں
آنکس است کہ آفریدہ تا ہر خود شمار الپس بعض شما کافر است و بعض شما مومن است نہ بحد اقسم کہ مقتضا
این آیت نمی باشد ہیچ یک از مردم کہ نباشد مومن و نہ کافر زرارہ گفت کہ پس گفت امام محمد باقر
علیہ السلام کہ این قول اللہ تعالیٰ صادق تر است از قول تو کہ خیال کردی کہ مقتضاے
آن قول ست ای زرارہ مراد آنیست کہ مراد بکافر و مومن درین آیہ کافر و مومن بخالقیت است بطلان
رد است بر زنادقہ کہ منکر خالق اند و میگویند فاعل عالم موجب است پس ہیچ اند بود کہ مومن بخالقیت
بر سہ قسم باشد یکی مومن بربوبیت رب العالمین بر وجہ اخلاص مثل متقیان شیعہ امامیہ دوم منکر
ربوبیت دانستہ مثل علمای مخالفان سوم شق ثالث کہ شامل طوائف اہل ضلالت است خبر دہ
مرا از قول اللہ عزوجل در سورہ توبہ کہ آمیختہ کردند عملی را کہ صالح است و عمل دیگر را کہ بد است
شاید کہ اللہ تعالیٰ بازگشت برحمت کند بر ایشان پس چرا گفتہ شاید مراد این است کہ لفظ عسی دلالہ
میکند بر اینکہ ایشان مومن اند و نہ کافر چنانچہ بیان شد در باب اصناف الناس کہ باب صد و ششم
و چہارم است پس گفتم ہستند ایشان مگر مومنان یا کافران باینمعنی کہ ہر کدام ایشان کہ بازگشت
برحمت بر او خواہد کرد مومن خواہد بود در علم اللہ تعالیٰ و ما نمیدانیم خصوص آنرا و ہر کدام کہ بازگشت
نخواہد کرد کافر خواہد بود در علم اللہ تعالیٰ و ما نمیدانیم **اصل** قال فقال فما تقول فی قولہ عزوجل
الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان لا یستطیعون حیلۃ ولا یہتدون سبیلا
الی الایمان فقلت ماھم الا مومنین او کافرین فقال والله ماھم بمومنین ولا کافرین
شرح زرارہ گفت پس امام گفت پس چہ میگوئی در قول اللہ عزوجل در سورہ نساء و گر
بستضعفان از مردان و زنان و پسران ہیچ نوع استطاعت ندارند تدبیر را الٰہی یا بنده‌ای
راہ بسوی ایمان پس گفتم نیستند ایشان مگر مومنان یا کافران پس گفت بخدا قسم کہ نیستند ایشان
مومنان و نہ کافران بیان این آیہ شد در باب اصناف الناس **اصل** ثم اقبل علی فقال ما
تقول فی اصحاب الاعراف فقلت ماھم الا مومنین او کافرین ان دخلوا الجنۃ فہم مومنون وان

دخلوا النار فهم کافرون فقال والله ما هم بمؤمنين ولا کافرين ولو کانوا مؤمنين لدخلوا الجنة کما دخلها
المؤمنون ولو کانوا کافرين لدخلوا النار کما دخلها الکافرون ولکنهم قد استوت حسناتهم وسيئاتهم
فقصرت بهم الاعمال وانهم لکما قال الله عزوجل **شرح** نسب مؤمنين و کافرين با وجود انتقاض
نفی بالا موافق مذہب یونس و فرا از نحویانست و دیگران رفع را لازم مے شمارند چنانچہ می آید در حدیث
اول باب صد و ہفتاد و چہارم کما دخلها المؤمنون اشارت است بقول اللہ تعالے در سورۂ نسا
لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما **یعنی** بعد از آن امام
علیہ السلام رو آورد بر من پس گفت چہ می گوئی در اصحاب الاعراف کہ مذکور اند در سورۂ اعراف بمعنی شیعہ
ائمہ ہدی کہ از جملہ طوائف حیا بند و بیان شد در کتاب الحجۃ در شرح حدیث نہم باب ہفتم و می آید در باب
صد و ہفتاد و چہارم پس گفتم نیستند ایشان مگر مؤمنان یا کافران اگر داخل شدند بہشت را پس ایشان
مؤمنان اند در علم اللہ تعالے پس گفت بخدا قسم کہ نیستند ایشان مؤمنان و نہ کافران و اگر مے بودند
مؤمنان ہر آئینہ داخل مے شدند بہشت را چنانچہ داخل شدند آن را مؤمنان خالص و در حجاب
نمی ماندند و اگر مے بودند کافران ہر آئینہ داخل می شدند آتش را چنانچہ داخل شدند کافران ولیکن
ایشان بتحقیق برابر شدہ اعمال خوب ایشان و اعمال بد ایشان پس کوتاہ از سبقت بہشت کردہ ایشان را
آن اعمال بد و بدرستی کہ ایشان ہر آئینہ چنانند کہ گفتہ احوال ایشان را اللہ عزوجل در سورۂ اعراف
کہ حسن طلب از اہل بہشت مے کنند بسلام دادہ می شوند و طعنہ بر اہل جہنم می زنند در حق ائمہ ضلالت
ایشان **اصل** فقلت امن اهل الجنة هم ام من اهل النار فقال اترکهم حيث ترکهم الله قلت
افترجيهم قال نعم ارجيهم کما ارجاهم الله ان شاء ساقهم الى الجنة بذنوبهم ولم يظلم
شرح پس گفتم آیا از اہل بہشتند اصحاب اعراف یا از اہل آتش جہنم پس گفت واگذار ایشان را ہمانجا
کہ واگذاشتہ ایشان را اللہ تعالی و تصریح بحال ایشان نکردہ گفتم آیا پس تاخیر می کنی و تصریح بحال
ایشان نمی کنی تا روز قیامت صریح شود گفت آری تاخیر می کنم تصریح بحال ایشان را چنانچہ تاخیر کردہ
تصریح بحال ایشان را اللہ تعالی در سورۂ اعراف اگر خواہد داخل مے کند ایشان را در بہشت برحمت خود
و اگر خواہد مے راند ایشان را بسوی آتش جہنم بگناہان ایشان خواہ بعنوان انقطاع و خواہ بعنوان خلود و ظلم
نکردہ خواہد بود ایشان را **اصل** فقلت هل يدخل الجنة کافر قال لا قلت فهل يدخل النار الا
کافر قال فقال لا الا ان يشاء الله يا زرارة انی اقول ما شاء الله وانت لا تقول ما شاء الله
اما انك ان کبرت رجعت وتحللت عنك عقدك **شرح** پس گفتم آیا داخل مے شود
در بہشت کافر گفت نہ گفتم پس آیا داخل میشود در آتش جہنم مگر کافر زرارہ گفت پس امام گفت نہ
مگر آنکہ خواہد اللہ تعالی ای زرارہ بدرستی کہ من میگویم چیزی را کہ خواستہ آن را اللہ تعالی کہ عبارت از وجود

شق ثالث واسطه میان ایمان وکفر باشد و تو میگوئی الخ که الله تعالی خواسته وجمیع غیر مومنان را داخل جهنم
میخواهی آگاه باش بدرستی که تو اگر بکبر سن رسی بر میگردی از این سخن وگشوده میشود از تو گرههای
تو که در دل داری از مردم غیر مومن باین معنے که غضب تو ساکن میشود

باب صد وهفتاد ودوم اصل باب المستضعف

شرح این باب بیان حال مستضعف است یعنی ضعیف شمرده شده در انتقال فکری از معلومات
بسوی نتائج آنها درین باب دوازده حدیث است **اول اصل** سالت ابا جعفر علیه السلام عن المستضعف
فقال هو الذی لا یستطیع حیلة الی الکفر فیکفر ولا یهتدی سبیلا الی الایمان ولا یستطیع
ان یکفر فهم الصبیان ومن کان من الرجال والنساء على مثل عقول الصبیان مرفوع
عنهم القلم **شرح** الاستطاعة وسعت وقدرت که مذکور است در قول الله تعالے در سورۂ بقره لا
یکلف الله نفسا الا وسعها پس نفی استطاعت منافات ندارد با تحقق اصل قدرت که باعث خوار
بودن مستضعف در طوالت حالست مانند اهل اعراف الحیلة بکسر حای بی نقطه وسکون یاے
دو نقطه در پائین انتقال از حالی بحالی دیگر بوسیلۂ قوت ذهن وکمال قدرت بر تصرف بر کار ذکر الی
الکفر برای کثرت استعمال حیله در انتقال بدیست اگر اینجا اعم است زیراکه قدرت واستطاعت
که مناط تکلیف است تعلق بضدین علی السویه میگیرد و لهذا در حدیث آینده وحیلة الی الایمان گفته فیکفر
منصوب است الاهتداء اراده یافتن بحق بهدایت دیگران الایمان گردیدن بربوبیت رب العالمین
بی تصدیق وجوب وجود امام مفترض الطاعة در هر زمانی وراه آن عبارت است از مقدمات تمیز از شواهد
ربوبیت ومحکمات قرآن که حرکت فکری در آنها میشود لا یستطیع ان یؤمن ولا یستطیع ان یکفر تفسیر
مجموع لا یستطیع حیلة ولا یهتدی سبیلا است امانه بطریق لف ونشر الصبیان بکسر صاد بے نقطه
وسکون بای یک نقطه طفل شیر خواره ومراد اینجا پسران نابالغ بسوی رواست که مانند اطفال باشند در
کمی قوت فکری یعنی پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام از مستضعف در قول الله تعالی در سورۂ
نساء الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا پس گفت
او آنکسی است که وسعت قدرت ندارد که بخودی خود انتقال کند بکفر یا کافر شود ونموده نمے شود
بتعلیم کسی راهے بسوی ایمان خواه باین روش که دیگری متوجه حال او نشود وخواه باین روش
که متوجه شود اما بسبب کمال بلاهت نفهمد بیان این آنکه استطاعت ندارد که مومن شود نه بحیلۂ خودش
ونه با هتداء واستطاعت ندارد که کافر شود نه بحیلۂ خودش ونه بعد از هدایت دیگرے پس جماعت
مستضعفان پسران مانند اطفال اند و هر که باشد از جملۂ مردان ریش دار وزنان مثل
فهمیدگیهای آن پسران باین معنی که ابلهان باشند برداشته شده از ایشان قلم تکلیف بایمان

بمقتضای شواهد ربوبیت ومحکمات قرآن مخفی نماند که این منافات ندارد با تحقیق تکیفها سے دیگر شرایع از
دروزه وحج والیضاً مراد نیست که مادام که ابتدا نیافته اند مرفوع القلم اند چنانچه سے آید در حدیث چهارم
این باب **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال المستضعفون الذین لایستطیعون حیلة
ولایهتدون سبیلا قال لایستطیعون حیلة الی الایمان ولایکفرون الصبیان واشباه عقول
الصبیان من الرجال والنساء **شرح** ولایکفرون یعنی ولایستطیعون حیلة الی الکفر است واین
لفظ آورده یا اشارت باشد باینکه کسی که استطاعت کفر ندارد استطاعت ایمان نیز نخواهد داشت
پس مجموع این کلام تفسیر لایستطیعون حیلة است ومعنی لایهتدون سبیلا مذکور نیست اصلا واشباه
عقول الصبیان یعنی واشباه الصبیان فی العقول است ومضمون این حدیث موافق سابق است
سوم اصل سألت اباجعفر علیه السلام عن المستضعف فقال هو الذی لایستطیع حیلة
یدفع بها عنه الکفر ولایهتدی بها الی سبیل الایمان لایستطیع ان یؤمن ولایکفر قال الصبیان
ومن کان من الرجال والنساء علی مثل عقول الصبیان **شرح** یدفع بصیغه معلوم است
وضمیر مستتر راجع بالذی است و باء در بها برای آلت است وضمیر بها راجع بحیلة است ضمیر عنه راجع
بالذی است الکفر منصوب ومفعول به یدفع است ولایهتدی عطف بر لایستطیع است
باء در بها برای سببیت است نه آلت چه مراد اینجا اهتدا بحیله خود نیست بلکه مراد اهتدا بحیله
شخصی است که معلوم اوست بخلاف دفع بحیله که پیشتر مذکور شد چه آنجا مراد دفع بحیله خود است
ولایکفر منصوب ولان تکفر است ومضمون این موافق سابق است **چهارم اصل** قلت
لابی عبدالله علیه السلام ما تقول فی المستضعفین فقال لی شبیها بالفزع افترکتم احدا
تکون مستضعفا واین المستضعفون فوالله لقد مشی بامرکم هذا العواتق الی العواتق
فی خدورهن وتحدث به السقایات فی طریق المدینة **شرح** افترکتم بتقدیر استفهام
انکاری است ومراد نفی مستضعف در روی زمین مطلقا نیست بلکه مراد نفی آن در خصوص مدینه
در زمان امام علیه السلام است واین استفهام انکاری است باء در بامرکم برای تعدیه است العواتق
دخترانی که بحد تزویج رسیده باشند وهنوز از مادر جدا نشده باشند السقایات بفتح سین بی نقطه
وتشدید قاف است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چه میگوئی درین مستضعفان اهل
مدینه را پس گفت مرا مانند کسیکه مضطرب باشد پس آیا واگذاشتید شما هیچیک از اهل مدینه را که باشد
مستضعف وکجا اند مستضعفان در مدینه باین معنی که مستضعفی نمانده اینجا بیان این آنکه بخدا قسم هر آینه
تحقیق که بردند این کار شما را که استدلالات باشد بمحکمات قرآن وشواهد ربوبیت بر لزوم وجود امام
مفترض الطاعة در هر زمانی دختران رسیده بسوی دختران رسیده دیگر در درون خانها و پرده های

ایشان وحکایت باہم کردند کہ زنان آنکش در کوچہ مدینہ بیخیم اصل سالت اباعبداللہ علیہ السلام
عن المستضعفین فقال ہم اہل الولایۃ فقلت ای ولایۃ فقال اما انہا لیست بالولایۃ فی الدین
ولکنہا الولایۃ فی المناکحۃ والموارثۃ والمخالطۃ وہم لیسوا بالمؤمنین ولا بالکفار ومنہم المرجون
لامر اللہ عزوجل **شرح** ضمیر وہم راجع بمستضعفین وامثال ایشان است یعنی پرسیدم امام جعفر
صادق علیہ السلام را از مستضعفان کہ چون با ایشان سلوک باید کرد گفت ایشان اہل دوستی
اند پس گفتم کدام دوستی گفت آگاہ باش بدرستی کہ آن دوستی نیست دوستی بسبب مشارکت دردین
ولیکن آن دوستی در دختر دادن وخواستن است و در میراث دادن وگرفتن است و در مصاحبت
است وایشان نیستند مومنان ونہ کافران وامثال ایشانند کہ تاخیر کردہ شدند برای امر اللہ
عزوجل در روز قیامت کہ اگر خواہد بر ایشان رحمت کند واگر خواہد عذاب کند **ششم** اصل
سالت اباجعفر علیہ السلام عن الدین الذی لا یسع العباد جہلہ فقال الدین واسع ولکن الخوارج
ضیقوا علی انفسہم من جہلہم قلت جعلت فداک فاحدثک بدینی الذی انا علیہ فقال
بلی قلت اشہد ان لا الہ الا اللہ وان محمدا عبدہ ورسولہ والاقرار بما جاء بہ من عند
اللہ واتولاکم وابرأ من عدوکم ومن رکب رقابکم وتامر علیکم وظلمکم حقکم فقال ما
جہلت شیئا ہو واللہ الذی نحن علیہ **شرح** چون فاحدثک بتقدیر استفہام است و
استفہام مشتمل برنفی است چنانچہ مشتمل بر اثبات است بلی در جواب واقع شدہ واو در والاقرار
بمعنی مع است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیہ السلام را از دین یعنی مسائل اصول دین کہ آیا سالت ولیکن
خوارج تنگ گرفتند بر خود شان ومسائل دقیقہ کہ اکثر عوام عاجز از فہمیدن آنہا وتصدیق بآنہا اند
داخل مسائل اصول دین کردند بسبب نادانی ایشان بحقیقت اصول دین گفتم قربانت شوم آیا
پس خبر دہم ترا باصول دین خود کہ بر آن اعتقاد دارم پس گفت بلی گفتم گواہی میدہم اینکہ مستحق عبادت
نیست مگر اللہ تعالی واینکہ محمد بندہ او ورسول اوست با اقرار بہرچہ آورد آنرا از نزد اللہ تعالے
مثل قیامت ومانند آن از ضروریات دین وامام خود میدانم شما را وتبرا میکنم از دشمن شما وآنکہ
سوار شدہ بر گردنہای شما وبزور حکومت کرد بر شما وبستم گرفت از شما حق شما را پس امام علیہ السلام
گفت جاہل نشدی چیزیرا از مسائل اصول دین باین معنی کہ ہمہ ہمینست کہ گفتی وآن بخدا قسم کہ ہست
کہ ما ائمہ ہدی بر آنیم اصل قلت فہل سلم احد لا یعرف ہذا الامر فقال لا الا المستضعفین قلت
من ہم قال نساؤکم واولادکم ثم قال ارأیت ام ایمن فانی اشہد انہا من اہل الجنۃ وما کانت
تعرف ما انتم علیہ **شرح** گفتم پس آیا سالم از آتش جہنم میشود یکی کہ ندانند ونشناسد این امارت
وامامت شما را پس گفت نہ مگر مستضعفان گفتم کیانند ایشان گفت زنان شما وپسران بسوی ردی

مراد از شرح اصول کافی

شما کہ از کمال بلاہت نہ خود استدلال بر امامت امام حق از محکمات قرآن و مانند آنہا تواند کرد و نہ اگر کسے
گوید میفہمد بعد از ان گفت خبر دہ مرا از حال ام ایمن کہ کنیز رسول علیہ السلام بود از میراث پدرش
بیان این آنکہ بدرستی کہ من گواہی میدہم کہ او از اہل بہشت است و بسبب کمال بلاہت نفہمیدہ بود
آنچہ را کہ شما بر آنید مراد لزوم وجود امام مفترض الطاعۃ خواہ نبی و خواہ وصی در ہر زمانی است بدلالت
شواہد ربوبیت و محکمات قرآن **ہفتم اصل** قال ابو عبد اللہ علیہ السلام من عرف
اختلاف الناس فلیس بمستضعف **شرح** گفت امام جعفر صادق علیہ السلام ہر کہ شناخت
وفہمید کہ اختلاف مردم در باب امامت برای چیست باینمعنی کہ طریق استدلال بشواہد ربوبیت و محکمات
قرآنرا بفکر خود یا بہدایت دیگری فہمید و دانست کہ مخالفان در مقابل این استدلال چہ میگویند پس نیست
مستضعف چنانچہ مذکور شد در حدیث چہارم این باب **ہشتم اصل** قلت لابي عبد اللہ ھم
انی ربما ذکرت ھولاء المستضعفین فاقول نحن وھم فی منازل الجنۃ فقال ابو عبد اللہ علیہ
السلام لا تفعل اللہ ذلک بکم ابدا **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیہ السلام را بدرستی کہ من بسا کہ
یاد می آورم آنجماعت مستضعفان را کہ اعتراف بامامت شما ندارند و بہشت میروند
پس می گویم با ایشان در مراتب بہشت یکسانیم پس گفت امام جعفر صادق علیہ السلام نمیکند
اللہ تعالی آنرا با شما ہرگز مراد اینست کہ اہل معرفت امامت افضل اند در مراتب بہشت از مستضعفانی
کہ بہشت میروند **نہم اصل** عن ایوب بن الحر قال قال رجل لابي عبد اللہ علیہ السلام ونحن
عندہ جعلت فداک انا نخاف ان ینزل بذنوبنا منازل المستضعفین قال فقال لا واللہ
لا یفعل اللہ ذلک بکم ابدا **شرح** روایت است از ایوب بن الحر گفت کہ گفت مردی امام
جعفر صادق علیہ السلام را بحالی کہ ما نزد او بودیم قربانت شوم بدرستیکہ ما میترسیم کہ فرود آئیم
بسبب گناہان ما در مراتب مستضعفان ایوب گفت پس امام گفت نہ بخدا قسم کہ نمیکند اللہ تعالی
آنرا با شما ہرگز اشارت است باینکہ اصحاب اعراف افضل اند از مستضعفان با وجود آنکہ ہر دو از
جملہ طوائف حجابند کہ مذکور است در قول اللہ تعالی در سورۂ اعراف وبینہما حجاب **دہم اصل**
عن ابي عبد اللہ علیہ السلام قال من عرف اختلاف الناس فلیس بمستضعف **شرح** این
موافق حدیث ہفتم اینباب است **یازدہم اصل** عن ابی الحسن موسی علیہ السلام قال سالتہ
عن الضعفاء فکتب الی الضعیف من لم یرفع الیہ حجۃ ولم تعرف الاختلاف فاذا عرف الاختلاف
فلیس بضعیف **شرح** لم یرفع براء بی‌نقطہ و فا و عین بنقطہ بصیغہ مجہول باب منع است
الرفع والنود کردن چیزی برای کسی مضمون این موافق حدیث ہفتم اینباب است **دوازدہم
اصل** عن ابي عبد اللہ علیہ السلام قال لیس الیوم مستضعفا بلغ الرجال الرجال والنساء النساء

شرح مضمون این موافق حدیث چهارم این باب است .

باب صد و هفتاد و سوم از اصل باب المرجون لامر الله

متن شرح این باب بیان مراد الله تعالی است در سوره توبه و آخرون مرجون لامر الله یعنی جمعی که تاخیر کرده شده اند برای روز قیامت و تصریح نجات و عذاب ایشان نشده در قرآن دراین باب دو حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل و آخرون مرجون لامر الله قال قوم کانوا مشرکین فقتلوا مثل حمزة وجعفر واشباههما من المومنین ثم انهم دخلوا فی الاسلام فوحدوا الله وترکوا الشرک ولم یعرفوا الایمان بقلوبهم فیکونوا من المومنین فیجب لهم الجنة ولم یکونوا علی جحودهم فیکفروا فیجب لهم النار فهم علی تلک الحال اما یعذبهم واما یتوب علیهم شرح مثل چیزی در عرف اعم از آن چیز است اشباههما مجرور است و عبارت از جمعی است که مرتبه ایشان موافق مرتبه آن دو کس نیست اما نزدیک است بمرتبه آن دو کس چون داخل مومنان خالص اند یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره توبه و از اهل حوالی مدینه و اهل جمعی دیگر اند که تاخیر کرده شده اند برای فرمان الله تعالی در روز قیامت امام گفت مراد جمعی است که بودند مشرکان پس در زمان شرک کشتند کسی را که مرتبه او موافق مرتبه حمزه بن عبد المطلب و جعفر بن ابو طالب است و کسی را که مرتبه او موافق مرتبه مانند های آن دو است از جمله مومنان خالص بعد از آن بدرستیکه ایشان داخل شدند در اسلام پس لا اله الا الله گفتند و ترک کردند بت پرستی را و نشناختند حد و دایمان را بدلهای خود تا باشند از جمله مومنان خالص پس واجب شود برای ایشان بهشت یا بمعنی که از جمله طوائف حجاب و از جمله مستوجبان جهنم نباشند و نبودند باقی بر انکار ربوبیت که در سابق داشتند تا کافر شوند پس واجب شود برای ایشان آتش جهنم یا بمعنی که از جمله طوائف حجاب نباشند پس ایشان اند که بر آن حالت تاخیر اند یا عذاب میکند الله تعالی ایشان را و یا بازگشت میکند برحمت خود با ایشان دوم اصل قال لی ابو جعفر علیه السلام المرجون قوم کانوا مشرکین فقتلوا مثل حمزة وجعفر واشباههما من المومنین ثم انهم بعد دخلوا فی الاسلام فوحدوا الله وترکوا الشرک شرح مضمون این ظاهر است از شرح سابق اصل ولم یکونوا یومنون فیکونوا من المومنین ولم یومنوا فتجب لهم الجنة ولم یکفروا فتجب لهم النار فهم علی تلک الحال مرجون لامر الله شرح توسط فعل ناقص میان حرف نفی و فعل مضارع برای افاده استبعاد ایمان است در زمان شرک یا بمعنی که در زمان شرک آنقدر سعر بر شرک بودند که در خود احتمال ایمان نمیدادند و لهذا در ابتدای اسلام خود مومن خالص نشدند و ذکر لم یومنوا برای افاده آنست که در اوسط و آخر زمان اسلام خود نیز مومن خالص

نشده‌اند و باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق

باب صد و هفتاد و چهارم اصل باب اصحاب الاعراف

مثل شرح گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث نهم باب هشتم که باب معرفة الامام والرد الیه است بیان
قول امیر المومنین صلوات الله علیه که نحن الاعراف و بیان اینکه اصحاب الاعراف جمعی از شیعهٔ
امامیه‌اند که بسبب گناه در روز قیامت از جملهٔ طوائف حجاب خواهند بود و ایشان بر دو قسم
اند اول جمعی که گناه ایشان بسیار است که مساوی حسنات ایشانست و حدیث اول این
باب در بیان این قسم است دوم آنکه گناه ایشان کم است و حدیث دوم اینباب در بیان
این قسم است یعنی این باب بیان شیعیان ائمه اهل البیت علیهم السلام است که برای گناه در حجاب
مانده و اینباب دو حدیث است **اول اصل** عن زرارة قال قال لی ابو جعفر علیه السلام ما
تقول فی اصحاب الاعراف فقلت ما هم الا مومنون او کافرون ان دخلوا الجنة فهم مومنون وان دخلوا
النار فهم کافرون فقال والله ما هم بمومنین ولا کافرین ولو کانوا مومنین لدخلوا الجنة کما دخلها
المومنون ولو کانوا کافرین لدخلوا النار کما دخلها الکافرون ولکنهم قوم استوت حسناتهم وسیئاتهم
فقصرت بهم الاعمال وانهم لکما قال الله عز وجل فقلت ام من اهل الجنة هم ام من اهل النار
فقال اترکهم حیث ترکهم الله قلت افترجیهم قال نعم ارجیهم کما ارجاهم الله ان شاء ادخلهم
الجنة برحمته وان شاء ساقهم الی النار بذنوبهم ولم یظلمهم فقلت هل یدخل الجنة کافر قال
فقال لا الا ان یشاء الله یا زرارة انی اقول ما شاء الله وانت لا تقول ما شاء الله
اما انک ان کبرت رجعت وتحللت عنک عقدک **شرح** این گذشت با اندک تغییری
در حدیث دوم باب صد و هفتاد و یکم **دوم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام الذین خلطوا
عملا صالحا وآخر سیئا فاولئک قوم مومنون یحدثون فی ایمانهم من الذنوب التی یعیبها
المومنون ویکرهونها فاولئک عسی الله ان یتوب علیهم **شرح** فی در فی ایمانهم بمعنی مع
است یا برای ظرفیت است من اسم است بمعنی بعض و مفعول یحدثون است واشارت است
بجنس گناه ایشان تعیبها بعین بی نقطه و یای دو نقطه در یا شین و بای یک نقطه است یعنی گفت
امام محمد باقر علیه السلام جمعی که مذکورند در سورهٔ توبه که جمعی اند که آمیخته کردند عمل صالح را که
تصدیق وجوب امامی مفترض الطاعة است در هر زمانی خواه رسول و خواه وصی رسول
و عملی دیگر را که بد است مثل المم یکبیره و مثل صغیره و لیس ایشان جمعی اند که مومن اند بایمعنی که اصرار
بر کبیره نکردند تا کافر نشوند احداث میکنند با وجود ایمان خود بعض گناهانی را که عیب میکنند
آنها را مومنان و ناخوش میشمارند آنها را پس ایشانند که الله تعالی گفته که شاید که الله تعالی

بازگشت کند برحمت خود بر ایشان

باب صد و هفتاد و پنجم اصل باب فی صنوف اهل الخلاف

شرح این باب است در بیان اقسام مخالفان شیعهٔ امامیه و در نسخهٔ دیگر چنین است باب ذکر القدریة و الخوارج و المرجئة و اهل البلدان درین باب شش حدیث است **اول اصل**

عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لعن الله القدریة لعن الله الخوارج لعن الله المرجئة لعن الله المرجئة قال قلت لعنت هؤلاء مرة مرة و لعنت هؤلاء مرتین قال ان هؤلاء یقولون ان قتلتنا مؤمنون فدماؤنا متلطخة بثیابهم الی یوم القیمة ان الله حکی عن قوم فی کتابه لن نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین قال بین القاتلین و القائلین خمسمائة عام فالزمهم الله القتل برضاهم ما فعلوا شرح لن نؤمن نقل بالمعنی است چه در سورهٔ آل عمران چنین است الذین قالوا ان الله عهد الینا ان لا نؤمن یعنی روایت است از مردی از امام جعفر صادق ع گفت لعنت کناد الله تعالی قدریه را که میگویند که فعل بنده بقدر خودش است باین معنی که تمام تدبیر آن با بنده است و بنده مستقل در قدرت بر فعل خود است و فعل او در تحت مشیت و ارادت و قدر و قضاء الله تعالی نیست لعنت کناد الله تعالی خوارج را که میگویند وجود امام در هر عصری در کار نیست و میگویند بنده بارتکاب یک کبیره هرچند که بی اصرار و بعنوان لمم باشد کافر است لعنت کناد الله تعالی مرجئه را که میگویند ایمان محض علم و تصدیق جمیع ما جاء به الرسول است و اعمال قلب و اعضای دیگر اصلا داخل ایمان نیست پس ایمان جبرئیل ع و میکائیل ع و ایمان افسق فساق در یک مرتبه قوت و ضعف است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در باب صد و دوم که باب ما امر النبی صلی الله علیه و آله بالنصیحة لائمة المسلمین و اللزوم لجماعتهم و من هم است راوی گفت گفتم لعنت کردی مرجئه را دو بار گفت بدرستیکه مرجئه میگویند که بدرستیکه قاتلان ائمهٔ هدی مؤمن اند پس خونهای ما چسپیده بجامه‌های ایشان تا روز قیامت بیان این آنکه الله تعالی حکایت کرده از جمعی در کتاب خود در سورهٔ آل عمران که گفتند هرگز نمیگرویم برای رسولی تا آنکه آورد نزد ما قربانی که آتشی از آسمان آید و آنرا فرا گیرد بگو تحقیق آوردند رسولانی پیش از من معجزات را و آنچه را که گفتید پس چرا کشتید ایشان را اگر راست میگفته باشید در دعوی وفا بپیمان الله تعالی امام گفت بود میان جمعی که کشتند و جمعی که این سخن را گفتند پانصد سال پس برگردن ایشان انداخت الله تعالی کشتن رسولان را بسبب پسند کردن ایشان آنچه را که کشندگان رسول کردند بتمکین ظالمان و تغافل از نهی از منکر و سخنهای ناحق که باعث قتل ایشان شد **دوم اصل**

سالنی ابو عبد الله علیه السلام عن اهل البصرة ما هم فقلت مرجئة و قدریة و حروریة

فقال لعن الله ملت الملل الکافرة المشرکة التی لاتعبد والله علی شئ **شرح** این گذشت در حدیث سیزدہم باب صد وشصت وپنجم **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیہ السلام قال اہل الشام شر من اہل الروم واہل المدینة شر من اہل مکة واہل مکة یکفرون بالله جہرة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت اکثر اہل شام کہ خود را نسبت باسلام دہند وعداوت اہل البیت علیہم السلام می ورزند بدترند از اکثر اہل روم کہ بر دین ترسایانند وعداوت اہل البیت ندارند واکثر اہل مدینہ کہ خود را نسبت بتشیع می دہند ومخالفت ائمہ خود مے کنند بسبب ترک تقیہ ومانند آن بدتر اند از اکثر اہل مکہ کہ تابعان ائمہ ضلالت اند واکثر اہل مکہ کافر مے شوند بالله تعالی آشکارا باین معنی کہ مستضعف ہستند ومخالفت مے کنند محکمات قرآن را کہ در آنہا نہی از اختلاف وپیروی ظن وامر بہ پیروی ائمہ عالمین بجمیع احکام الہی است دانستہ وفہمیدہ واز جملہ کفر آشکار ایشان اینکہ روز عاشورہ کہ دہم محرم است وروز قتل حسین بن علی ابن ابی طالب علیہم السلام است نزد ایشان عیدی بزرگ است ودر آن روز در کعبہ را می کشایند وبآن بہانہ آن را عید الفتح می نامند واشعار نبلا فی فتح مکہ وبدر میکنند وواعظان ایشان بر منبر او دروغی چند در مبارک بودن آن روز میگویند وسفارش توسعہ بر عیال در آن روز میکنند **چہارم اصل** عن احدہما علیہ السلام قال ان اہل مکة لیکفرون بالله جہرة وان اہل المدینة اخبث من اہل مکة اخبث منہم سبعین ضعفا **شرح** مضمون این ظاہر است از شرح سابق تفاوت این است کہ اینجا بیان شدہ کہ بدتر بودن اکثر اہل مدینہ از اکثر اہل مکہ ہفتاد برابر است **پنجم اصل** قلت لابی عبد الله علیہ السلام اہل الشام شر ام اہل الروم فقال ان الروم کفروا ولم یعادونا وان اہل الشام کفروا وعادونا **شرح** این ظاہر است از شرح حدیث سوم این باب **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیہ السلام قال لاتجالسوہم یعنی المرجئة لعنہم الله ولعن مللہم المشرکة الذین لایعبدون الله علی شئ من الاشیاء **شرح** المجالسة ہمنشینی بعنوان ہمصحبتی یعنی المرجئة کلام راوی است کہ درمیان کلام امام در آمدہ برای تفسیر ضمیر منصوب ولاتجالسوہم مرجئہ دو معنی دارد یکی جمعی کہ ایمان را محض علم بصدق جمیع اخبار رسول میشمرند چنانچہ گذشت در حدیث اول ودوم این باب دیگر جمعی کہ تاخیر کردند امامت امیر المومنین را واینجا ہر دو مناسب است لعنہم الله تا آخر جملہ خبریہ است برای استیناف بیانی وپیشوا اند بود کہ جملہ دعائیہ باشد ظلم تقدیر اہل ظلہم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہمصحبتی مکنید با ایشان یعنی خواست مرجئہ را لعنت کردہ ایشان را الله تعالی بخذلان خود پس ہمصحبتی ایشان باعث خذلان شما نیز میشود وسہل انگاری در دین حق میشود

ولعنت کرده جمیع اهل مذاهب ایشان را که شرک کنند جمعی اند که عبادت میکنند الله تعالی را بر چیزی سوای از خبر یا بمعنی که جمیع عبادات ایشان باطل است

باب صد و هفتاد و ششم اصل باب المؤلفة قلوبهم

شرح این باب بیان جمعی است که باید که رام کرده شود دلهای ایشان با اهل حق بدادن مال بایشان و مذکورند در قول الله تعالی در سورهٔ توبه انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم بدانکه مؤلفة قلوبهم قسمی از اهل شکند و شک بمعنی اضطراب خاطر است نه بمعنی عدم علم و ظن بیان این آنکه اهل شک بر سه قسم اند اول جمعی که مدار ایشان بر طمع گرفتن مال است از اهل حق اگر بفعل آید خوب والا بر میگردند و ایشان را مؤلفة قلوبهم مینامند دوم جمعی که مدار ایشان بر فال نیک و فال بد است و چشم بر وسعت حال دارند از الله تعالی اگر وسعت بهم رسید خوب و اگر عکس شد بر میگردند و ایشان را من یعبد الله علی حرف می نامند و می آید در باب آینده سوم معارون و بیان ایشان می آید در باب صد و هشتاد و دوم و مؤلفة قلوبهم بر سه قسم اند اول جمعی که اضطراب خاطر دارند در رسالت و این قسم مذکور است در حدیث اول و پنجم این باب دوم جمعیکه اضطراب خاطر در ولایت و مانند آن دارند و این قسم مذکور است در حدیث دوم این باب سوم جمعی که اضطراب خاطر در بعض افعال اهل حق دارند بی اضطراب خاطر در رسالت یا ولایت یا مانند آنها و این قسم مذکور است در حدیث چهارم این باب درین باب پنج حدیث است **اول اصل**

عن ابی جعفر علیه السلام قال المؤلفة قلوبهم قوم وحدوا الله وخلعوا عبادة من دون الله ولم یدخل المعرفة قلوبهم ان محمدا رسول الله وکان رسول الله صلی الله علیه وآله یتألفهم ویعرفهم لکیما یعرفوا ویعلّمهم **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت جمعی که الفت داده شده است دلهای ایشان و مذکور اند در آیت صدقات در سورهٔ توبه جمعی اند که لا اله الا الله گفتند و بیرون کردند از گردن خود حلقهٔ عبادت کسی را که غیر الله تعالی است و داخل نشد در دلهای ایشان شناخت اینکه محمد رسول الله است باین معنی که اضطراب خاطر داشتند در آن و رسول الله صلی الله علیه وآله الفت با خود میداد ایشان را بمال و میشناسانید غیر مستضعفان ایشان را رسالت خود تا اعتراف کنند بدل بآن و تعلیم میکرد مستضعفان ایشان را

دوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل والمؤلفة قلوبهم قال هم قوم وحدوا الله عز وجل وخلعوا عبادة من یعبد من دون الله وشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله وهم فی ذلک شکاک فی بعض ما جاء به محمد صلی الله علیه وآله فامر الله عز وجل نبیه صلی الله علیه وآله ان

شافی شرح اصول کافی

یتألفهم بالمال والعطاء لکی یحسن اسلامهم ویثبتوا علی دینهم الذی دخلوا فیه واقروا به فان رسول الله
صلی الله علیه وآله یوم حنین تألف رؤساء العرب من قریش وسائر مضر منهم ابو سفیان بن حرب وعیینة بن حصین
الفزاری واشباههم من الناس فغضبت الانصار واجتمعت الی سعد بن عبادة فانطلق
بهم الی رسول الله بالجعرانة فقال یا رسول الله صلی الله علیه وآله اتأذن لی فی الکلام فقال
نعم فقال ان کان هذا الامر من هذه الاموال التی قسمت بین قومک شیئا انزله الله رضینا
وان کان غیر ذلک لم نرض

یعنی در تفسیر آیه ... روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام زراره گفت
پرسیدم او را از قول الله عزوجل در سورهٔ توبه والمؤلفة قلوبهم امام گفت ایشان جمعی اند که بوحدت
الله عزوجل قائل شده اند و بیرون کرده اند از گردن خود عبادت کسی را که معبود می شد غیر الله تعالی
وگواهی داده اند اینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله تعالی واینکه محمد رسول الله صلی الله علیه است بر حالی
که ایشان با وجود آن شک کنندگان بودند در بعض آنچه می آورد محمد رسول الله صلی الله علیه وآله چنانکه
اینکه رسول را ممکن است که برای رعایت مصلحت چیزی را گوید که الله تعالی امر کرده باشد بآن و در واقع
امر نکرده باشد پس امر کرد الله عزوجل نبی خود را که الفت بخود دهد ایشان را بمالی که غنیمت شده و
بخشش زیاده بر حصهٔ ایشان تا خوب شود اسلام ایشان و ثابت قدم شوند در دین اسلامی که داخل
شده اند در آن و اقرار بآن کرده اند یعنی که از اهل تسلیم شوند **اصل** وان رسول الله صلی الله علیه وآله یوم
حنین تألف رؤساء العرب من قریش وسائر مضر منهم ابو سفیان بن حرب وعیینة بن حصین
الفزاری واشباههم من الناس فغضبت الانصار واجتمعت الی سعد بن عبادة فانطلق
بهم الی رسول الله بالجعرانة فقال یا رسول الله صلی الله علیه وآله اتأذن لی فی الکلام فقال
نعم فقال ان کان هذا الامر من هذه الاموال التی قسمت بین قومک شیئا انزله الله رضینا
وان کان غیر ذلک لم نرض **شرح** مضر بضم میم وفتح ضاد بانقطه و رای بی نقطه پدر قبیلهٔ
عظیم از عرب است چنانچه ربیعه پدر قبیلهٔ عظیم دیگر از عرب است و قریش از جمله قبائل مضر است
فزاره بفتح فا و زای بانقطه والف و رای بی نقطه پدر قبیله است از غطفان بفتح غین بانقطه و فتح
طای بی نقطه و فا و غطفان پدر قبیله ایست از قیس بفتح قاف و سکون یای دو نقطه در پائین و سین
بی نقطه و قیس پسر مضر است واشباههم منصوب و معطوف بر رؤسا است یا مجرور و معطوف بر قریش
است و ضمیر راجع بقریش و سائر مضر است عبادة بضم عین بی نقطه و تخفیف بای یک نقطه است جعرانه بکسر جیم و
کسر عین بی نقطه و تشدید رای بی نقطه جائیست در چهار فرسخی از مکه در راه طائف یعنی و بدرستیکه رسول الله
صلی الله علیه وآله در روز حنین الفت بخود داد بدادن مال سرداران عرب را از جمله قریش و باقی
قبیلهٔ مضر از جملهٔ آن سرداران بود ابو سفیان بن حرب که از قریش است و عیینة بن حصین فزاری که
از سائر مضر است و مانند رؤسا از مردم پس غضبناک شدند اهل مدینه و جمع شدند نزد سعد بن عباده
که رئیس قبیلهٔ خزرج بود پس برد ایشان را بسوی رسول الله در جعرانه پس گفت ای رسول الله
آیا رخصت میدهی مرا در سخن پس گفت آری پس سعد گفت اگر باشد این کار از جمله کارهای متعلق
باین مالها که قسمت کردی میان جماعت خود از مضر چیزی که نازل ساخته آن را الله تعالی

راضی می شویم و این داگر باشد غیر آن راضی نمی شویم **اصل** قال زرارة وسمعت اباجعفر علیه السلام
یقول فقال رسول الله صلی الله علیه وآله یا معشر الانصار اکلکم علی قول سیدکم سعد فقالوا
سیدنا الله ورسوله ثم قالوا فی الثالثة نحن علی مثل قوله ورأیه فقال زرارة فسمعت
اباجعفر علیه السلام یقول فحط الله نورهم وفرض للمؤلفة قلوبهم سهما فی القرآن **شرح**
حط بحا و بفتحه و تشدید طای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است النور بفتح نای سه نقطه
و سکون واو و رای بی نقطه مصدر باب نصر از جا بر آمدن و جستن و زبانه کشیدن و زبانه کشیدن
لشکر و مانند آن برای بر دین و جه اینجا مناسب است **یعنی** گفت زراره و شنیدم
از امام محمد باقر علیه السلام می گفت پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ای گروه انصار آیا
جمیع شما بر سخن بزرگ شما اید که سعد است پس گفتند بزرگ ما الله تعالی و رسول اوست بود از آن
چون تکرار این سوال شد گفتند در بار سوم که ما بر مثل سخن سعد و صلاح دید اوئیم پس گفت زراره
پس شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت پس پست کرد الله تعالی از جا بر آمدن انصار را و
قرار داد برای مؤلفة قلوبهم حصه در قرآن در سورهٔ توبه از صدقات فرضیه که اموال مسلمانان
بوده و نزد امام جمع شده چه جای غنائم که اموال مشرکان بوده و بیان این آیت می آید در کتاب الزکوة
در حدیث باب اول **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال المؤلفة قلوبهم لم یکونوا
قط اکثر منهم الیوم **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت جمعی که باید که الفت
داده شود دلهای ایشان بحال نبودند هرگز بیشتر از ایشان امروز **چهارم اصل**
عن اسحاق بن غالب قال قال ابوعبدالله علیه السلام یا اسحق کم تری اهل هذه الآیة
ان اعطوا منها رضوا وان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون قال ثم قال هم اکثر من ثلثی الناس
شرح روایت است از اسحق بن غالب گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای اسحق چه
مقدار می یابی اهل این آیت در سورهٔ توبه را که اگر داده شوند از صدقات راضی میشوند از رسول علیه
السلام واگر داده نشوند از صدقات در هیچ هنگام ناگاه ایشان آزرده میشوند از رسول علیه السلام
گفت بعد از آن امام گفت اهل این آیت از جمله مردم این زمانه بیشتر اند از چهار دانگ مردم اشارت است
باینکه این آیت نازل شده در مؤلفة قلوبهم که ریاست یا مانند ریاست داشته اند و جاریست تا آخر
الزمان در امثال ایشان اگرچه ریاست اصلا نداشته باشند **پنجم اصل** قال ابوجعفر علیه
السلام ما کانت المؤلفة قلوبهم قط اکثر منهم الیوم **شرح** مضمون انتظام است از شرح حدیث
سوم این باب **ششم اصل** هم قوم وحدوا الله وخرجوا من الشرک ولم تدخل معرفة محمد صلی الله
علیه وآله قلوبهم وما جاء به فتألفهم رسول الله صلی الله علیه وآله **شرح** مضمون

این ظاهر است از شرح حدیث دوم اینباب **اصل** وتأکفقهم المومنون بعد رسول الله صلی الله علیه وآله لکیلا یعرفوا **شرح** والفت اخود داوند امثال ایشان را مومنان بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله تا اعتراف کنند بدین حق که ولایت اہل البیت علیهم السلام باشد

باب صد وهفتاد وهفتم اصل باب فی ذکر المنافقین واهل الضلال وابلیس فی الدعوة

شرح فی در فی الدعوة برای سببیت است الدعوة بفتح وکسر دال بی نقطه وسکون عین بی نقطه اسم ادعاء بتشدید دال که مصدر باب افتعال است بمعنی دعوی چیزی برای خود یعنی این باب است در بیان مذکور ساختن الله تعالی در یا ایها الذین آمنوا منافقان واہل ضلالت را که بیان شده اند در حدیث دوم باب اصناف الناس ومذکور ساختن الله تعالی ابلیس را در یا ملائکه بسبب دعوی منافقان اہل ضلالت مومن بودن را برای خود وبسبب دعوی ابلیس ملک بودن را برای خود درین باب یک حدیث است **اصل** عن جمیل قال کان الطیار یقول لی ابلیس لیس من الملائکة وانما امرت الملائکة بالسجود لآدم فقال ابلیس لا اسجد فما لابلیس یعصی حین لم یسجد ولیس هو من الملائکة قال فدخلت انا وهو علی ابی عبد الله علیه السلام قال فاحسن والله فی المسئلة فقال جعلت فداک أرأیت ما ندب الله عزوجل الیه المومنین من قوله یا ایها الذین امنوا ادخل فی ذلک المنافقون معهم قال نعم والضلال وکل من اقر بالدعوة الظاهرة وکان ابلیس ممن اقر بالدعوة الظاهرة معهم **شرح** الملائکة جمع ملک جمعی که ملائک اختیار الهی اند یعنی که کمال اقرار بملکوت الله تعالی دارند وبه پای امر ونهی الهی اند واز اقتضای طبع نشوی خالیند وجمعی میگویند که اصل ملک ملاک بفتح میم وسکون لام وفتح ہمزه بوده بمعنی پیغام رساننده وظاہر این حدیث خلاف آنست وبر ہر تقدیر اینمعنی عرضی افراد خود است مثل مومن که عرض افراد خود است پس میتواند بود که شخصی باعتقاد جمعی که حقیقت او ندانند از جمله ملائکه باشد ودر علم الهی چنان نباشد چنانچه ابلیس بود ومیان شد در حدیث ششم باب صد وبیست وسوم را ایضا میتواند بود که شخصی وقتی ملک باشد ووقتی دیگر نباشد الی در الیه برای انتها است ومن در من قوله برای سببیت است ومیتواند بود که الی بمعنی عند باشد ومن تنبیه باشد با در بالدعوة برای سببیت است صلة اقر نیست یعنی روایت است از جمیل گفت که طیار میگفت مرا بسبیل تعجب که ابلیس نیست از ملائکه وجز این نیست که امور شدند ملائکه بسجده برای آدم پس گفت ابلیس که سجده نمی کنم چنانچه مذکور است در سوره بقره وبنی اسرائیل وطه پس چرا ابلیس عاصی شود وقتی که سجده نکرد در حال آنکه او از ملائکه نیست جمیل گفت پس داخل شدیم من واو بر امام جعفر صادق

علیه السلام همین گفت پس خوب رعایت آداب کرد طیار بجهت آنکه سوال باین معنی کرد چون این سخن که یا من می گفت بصورت اعتراض بر قرآن بود از ان عدول کرد وخبر دیگر پرسید که آنچه جواب باشد اینجا نیز جواب شود باین عنوان پرسید که گفت تو بانت بشوم خبر ده مرا که آنچه خوانده و تکلیف کرده الله عزوجل بسوی آن مومنان را بقول او که یا ایها الذین آمنوا آیا داخل شده اند در آن مکلف به تکلیف بآن منافقان باجمعی دیگر که مومن اند در واقع امام گفت آری ایشان داخل اند در اهل ضلالت وهرکس که اقرار کرده بربوبیت رب العالمین وبرسالت رسول را بوسیله دعوی ظاهر که بزبانست لیکن داخل است وجود ابلیس از جمله کسی که اقرار کرد بجهان ملکوت الله تعالی بالملائکه در آسمان مخفی نماند که این سخن مبنی بر حلم امام است باینکه سوال طیار برای هیبت وبیتوا اند بود که برای ذکر نظیری باشد تا معنی سوال واضح شود

باب صد وهفتاد وهشتم اصل باب فی قوله تعالی ومن الناس من یعبد الله علی حرف

شرح این باب است در بیان قول الله تعالی در سوره حج که از جمله مردم کسی است که عبادت میکند الله تعالی را بر کناره باین معنی که انتظار فال نیک وفال بد میکشد وفرق میان این قسم کسی و میان مولفه قلوبهم ومعاونان با وجود اینکه هر سه از اهل شک اند مذکور شد در شرح عنوان باب صد وهفتاد وششم درین باب دو حدیث است **اول اصل** عن الفضیل وزرارة عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عزوجل ومن الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمان به وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا والاخرة قال زرارة سألت عنها ابا جعفر علیه السلام **شرح** روایت است از فضیل وزراره از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عزوجل در سوره حج که از جمله مردم کسی است که عبادت میکند الله تعالی را بر کناره پس اگر رسد او را خوبی قرار میگیرد بسبب آن خوبی واگر برخورد او را آزمودی برگشت بر روی خود که در دل دارد بسوی شرک اشاره است باینکه شک راجع است بشرک چنانچه راهی است با یمان خالص زیان داد دنیا را و آخرت را بسبب برگشتن گفت زراره پرسیدم ازین آیه امام محمد باقر علیه السلام را ذکر این در اینجا برای اشعار باین است که لفظ این حدیث موافق روایت زراره است وفضیل بلفظی دیگر روایت کرده ومضمون هر دو یکی است **اصل** فقال هؤلاء قوم عبدوا الله وخلعوا عبادة من یعبد من دون الله وشكوا فی محمد صلی الله علیه وآله وما جاء به فتکلموا بالاسلام وشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقروا بالقرآن وهم فی ذلك شاكون فی محمد وما جاء به ولیسوا شکاکا فی الله عزوجل **شرح** پس امام علیه السلام گفت ایشان

ملاحظه شرح اصل اول

جمعی اند که عبادت کردند الله تعالی را وبیرون کردند از گردن خود حلقهٔ عبادت معبود غیر الله تعالی را
وشک کردند در رسالت محمد صلی الله علیه وآله ودر آنچه آورد آنرا از جانب الله تعالی باینمعنی که خوب
بآن نچسپیدند واضطرابی در دل ایشان بود در عمل بآن واین منافات ندارد با علم ایشان برسالت
وصدق آنچه آورده پس بزبان آوردند کلمهٔ اسلام را وگواهی بدل دادند اینکه مستحق عبادتی نیست
مگر الله تعالی واینکه محمد رسول الله تعالی است واقرار بدل کردند بقرآن برحالی که ایشان درآن
اقرار دل صاحبان اضطرابند در رسالت محمد وصدق آنچه آورده آنرا ونیستند صاحبان اضطراب
درراه الله تعالی **اصل** قال الله تعالی ومن الناس من یعبد الله علی حرف یعنی علی شك فی محمد
صلی الله علیه وآله وما جاء به فان اصابه خیر یعنی عافیة فی نفسه وماله وولده اطمأن
به ورضی به وان اصابته فتنة یعنی بلاء فی جسده او ماله تطیر وکره المقام علی الاقرار
بالنبی فرجع الی الوقوف والشك فنصب العداوة لله ولرسوله والجحود بالنبی صلی الله
علیه وآله وما جاء به **شرح** ظاهر این است که بجای الی الوقوف علی الوقوف باشد واز
کاتبان سهوی شده باشد یعنی گفت الله تعالی که واز جملهٔ مردم کسی است که عبادت میکند الله
تعالی را بر کناره یعنی اداین را که عبادت میکند بر شک در محمد صلی الله علیه وآله وآنچه آورده آنرا پس
اگر برخورد او را خوبی می خواهد این را که برخورد او را فراغتی در خودش ومالش وفرزندش قرار می گیرد
بآن وراضی می شود از ته دل برسالت رسول صلی الله علیه وآله وسلم وصدق آنچه آورد وبسبب
آن واگر برخورد او را آزمودگی که بلائی است در تن او ومال او وفرزند او وفال بد میشمرد
اقرار بنبوت نبی صلی الله علیه وآله وسلم را وناخوش میشمرد مستمر بودن براقرار بنبی را صلی الله علیه
وآله پس بر میگردد براه ایستادن واضطرابی که داشت پس وا میدارد دشمنی را برای الله تعالی
وبرای رسول او وانکار نبی را صلی الله علیه وآله وبآنچه آورده آنرا از جانب الله تعالی **دوم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل ومن الناس من یعبد الله
علی حرف قال هم قوم وحدوا الله وخلعوا عبادة من یعبد من دون الله فخرجوا من
الشرك ولم یعرفوا ان محمدا صلی الله علیه وآله رسوله فهم یعبدون الله علی شك
فی محمد وما جاء به **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **اصل** فاتوا رسول الله صلی
الله علیه وآله وقالوا ننظر فان کثرت اموالنا وعوفینا فی انفسنا واولادنا علمنا انه
صادق وانه رسول الله صلی الله علیه وآله وان کان غیر ذلك تطیرنا **شرح**
پس آمدند اهل شک مذکور رسول الله صلی الله علیه وآله را وبا خود گفتند که انتظار می کشیم پس
اگر بسیار شد مالهای ما وفراغت بخشیده شدیم در بدنهای ما وفرزندان ما میدانیم که او راستگو

است وانیکه او رسول الله است و اگر شد غیر آن فال بد میبریم و برمیگردیم محقق نماند که در عامه نسخ نظر نابتوان وظامی بانقطه ورای بی نقطه است و آن تصحیف است **اصل** قال الله عز وجل فان اصابه خیر اطمأن به یعنی عافیته فی الدنیا وان اصابته فتنة یعنی بلاء فی نفسه وماله انقلب علی وجهه انقلب علی شکه الی الشرک خسر الدنیا والاخرة **شرح** ظاهر است از شرح سابق **اصل** ذلک هو الخسران المبین یدعو من دون الله ما لا یضره وما لا ینفعه قال ینقلب الی مشرکا یدعو غیر الله ویعبد غیره فمنهم من یعرف فیدخل الایمان فی قلبه فیؤمن ویصدق ویزول عن منزلته من الشک الی الایمان ومنهم من یثبت علی شکه ومنهم من ینقلب الی الشرک **شرح** آن بزیان دادن دنیا و آخرت آنست که اینکار ظاهر بیان این آنکه میخواند و می خواند غیر الله تعالی چیزی را که ضرر نمیکند باختیار خود او را و چیزی را که نفع نمی رساند باختیار خود او را امام گفت مراد این است که برمیگردد و میخواند و می خواند غیر الله تعالی را و عبادت میکند غیر الله تعالی را پس از این آیه ظاهر شد که اهل شک مذکور سه قسم اند بعض ایشان کسی است که میشناسد به دل رسالت را بسبب برخوردن خیر پس داخل میشود ایمان در دل او پس مومن خالص میشود و تصدیق رسول میکند و برمیگردد از مرتبه که داشت که شک است و بسوی ایمان خالص میشود و بعض ایشان کسی است که میماند بر شک خود و در انتظار است چون هنوز برنخورده او را نه خیری و فتنه و بعض ایشان کسی است که برمیگردد و بسوی شرک بسبب برخوردن فتنه

باب صد و هفتاد و نهم اصل باب نادر

شرح باب مضاف است بنادر یعنی این باب حدیثی تازه غریب است در این باب یک حدیث است **اصل** سمعت علیا صلوات الله علیه یقول واتاه رجل فقال له ما ادنی ما یکون به العبد مومنا وادنی ما یکون به العبد کافرا وادنی ما یکون به العبد ضالا فقال له قد سالت فافهم الجواب **شرح** مفعول لیقول محذوف است و دلالت بر آن میکند فقال له قد سالت تا آخر گذشت در شرح حدیث اول باب اصناف الناس که مردم بر نه قسمند و ظاهر است که مراد بمومن اینجا قدر مشترک میان مومن خالص و اصحاب الاعراف و اهل خلط عمل صالح و عمل سیئی و مرجون لامر الله است و مراد بضال قدر مشترک میان مستضعف و معارین و من یعبد الله علی حرف و مولفة قلوبهم است یعنی شنیدم از علی صلوات الله علیه که میگفت و آمد نزد او مردی پس آن مرد گفت او را که چیست اقل آنچه میباشد بسبب آن بنده مومن و اقل آنچه میباشد بسبب آن بنده کافر و اقل آنچه میباشد بسبب آن بنده گمراه مراد واسطه است میان آن دو پس علی صلوات الله علیه گفت او را که تحقیق پرسیدی باین معنی که سوال ضروری کردی پس بفهم جواب را **اصل**

ما ادنی ما یکون به العبد مؤمنا ان یعرفه الله تبارک وتعالی نفسه فیقر له بالطاعة ویعرفه نبیه صلی الله علیه وآله فیقر له بالطاعة ویعرفه امامه وحجته فی ارضه وشاهده علی خلقه فیقر له بالطاعة قلت یا امیر المؤمنین وان جهل جمیع الاشیاء الا ما وصفت قال نعم اذا امر اطاع واذا نهی انتهی **شرح** اما بفتح همزه وتخفیف میم حرف تنبیه است الجهل نادانی ومراد اینجا نافرمانی است **یعنی** آگاه باش کمتر چیزی که می باشد بسبب آن بنده مومن آنست که بتوفیق خود شناسا کند او را الله تبارک وتعالی بربوبیت خودش پس اقرار کند برای او بفرمان برداری وشناسا کند او را به نبی خود صلی الله علیه وآله پس اقرار کند برای او وشناسا کند او را بامام الله تعالی وبرهان ربوبیت او در زمین او وگواه الله تعالی بر خلائق پس اقرار کند برای امام بفرمان برداری مراد بشاهد بودن آنست که چون الله تعالی در روز قیامت یا در دنیا به پیروی ظن دعوی کند که شما مخالفت محکمات کتاب من کرده اختلاف وپیروی ظن گردید با وجود آنکه میسر بود شما را که مخالفت نکنید وجود امام عالم بجمیع احکام را در هر زمانی که گواه عدل است برای دعوی ای امیر المؤمنین هر چند که مخالفت کرده باشد در همه چیز با غیر آنچه بیان کردی گفت آری بیان این آنکه چون مامور شود بچیزی که واجب باشد از جانب الله تعالی یا رسول یا امام اطاعت میکند بمقتضای اقرار بفرمانبرداری مراد اینست که اصرار بر ترک واجبات وفعل محرمات نمیکند وظلم بیرون نمیکند کسی را از ایمانی که مراد است اینجا واگر غیر الله تعالی ورسولش وامامش امر یا نهی کنند که موافق امر ونهی ایشان نباشد فرمانبردار از ایمان بیرون نمیرود **اصل** وادنی ما یکون به العبد کافرا من زعم ان شیئا نهی الله عنه ان الله امر به ونصبه دینا یتولی علیه ویزعم انه یعبد الذی امره به وانما یعبد الشیطان **شرح** من زعم بتقدیر حال من زعم است ان الله تعالی بفتح همزه وتشدید نون خبر مبتدا محذوف است بتقدیر حقه ان الله یا ان مکرر ان شیئا است مثل واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه **یعنی** واقل آنچه میباشد بآن بنده کافر حال کسی است که گمان کند اینکه چیزی را که نهی کرده الله تعالی از آن حق آن نیست که الله تعالی امر کرده بآن روا دارد آن را عبادتی با بمعنی قریة عمل بالظن خود کنند دوست دارد هر آن کسی که موافقت او میکند در آن عمل وگمان کند که او عبادت میکند کسی را که او را بآن حال آنکه جز این نیست که عبادت میکند شیطان را چه او شناسا امر کرده او لیانی خود را العمل بمقتضای ظن در احکام الهی مخفی نماند که تعبیر از پیروی ظن بگمان اینکه منهی عنه مامور به است از قبیل کنایه است چه پیروی ظن در اعمال مبنی بر مدح حکم از روی اجتهاد است بمحض زبان با وجود علم باینکه منهی عنه است تحقیق این شد در شرح حدیث دوازدهم باب صد وشصت وسوم **اصل** وادنی ما یکون به العبد ضالا ان لا یعرف حجة الله تبارک وتعالی وشاهده علی عباده الذی امر الله عز وجل

بطاعته وفرض ولایته قلت یا امیر المؤمنین صفهم لی فقال الذین قرنهم الله بنفسه ونبیه فقال یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم **شرح** واقل آنچه میباشد بآن بنده گمراه اینست که نشناسد حجت الله تبارک وتعالی وگواه او را بر بندگان که آنکه امر کرده الله عز وجل بفرمان برداری او ولازم کرده دوستی ومددگاری او را گفتم ای امیر المؤمنین بیان کن ایشان را برای من پس گفت جمعی که مقارن کرده ایشان را الله با خودش وبا پیغمبرش بیان این آیه شد در کتاب الحجة در حدیث دهم باب شصت وچهارم که باب ما نص الله تعالی ورسوله علی الائمة واحدا فواحدا است **اصل** قلت یا امیر المؤمنین علیه السلام جعلنی الله فداك اوضح لی فقال الذین قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی آخر خطبته یوم قبضه الله عز وجل الیه انی قد ترکت فیکم امرین لن تضلوا بعدی ما ان تمسکتم بهما کتاب الله وعترتی اهل بیتی فان اللطیف الخبیر قد عهد الی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض وجمع بین مسبحته ولا اقول کهاتین وجمع بین المسبحة والوسطی فتسبق احدهما الاخری فتمسکوا بهما لا تزلوا ولا تضلوا ولا تقدموهم فتضلوا **شرح** ما بمعنی ما دام است وان بکسر همزه وتخفیف نون ساکنه زائده است برای تاکید شرط مفهوم از ما یعنی گفتم ای امیر المؤمنین گرداناد مرا الله تعالی فدای تو ظاهر ساز برای من حقیقت این سخن را پس گفت جمعی اند که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله در خطبهٔ آخر خود روزی که گرفت او را الله عز وجل بسوی خود بدرستیکه من تحقیق گذاشتم در میان شما دو چیز را البته گمراه نمی شوید بعد از من چند آنکه بستند شوید بآن دو چیز یکی قرآن ودیگری عزیزان من اهل بیت من چه بدرستی که نازک کار بغایت خبردار تحقیق اعلام کرده بسوی من که آن دو چیز البته جدا از یکدیگر نمیشوند تا آنکه وارد شوند بر من در حوض کوثر وجمع کرد میان دو انگشت شهادت خود که در دو دست برای بیان جدا نشدن وگفت ونمیگویم مانند این دو انگشت وجمع کرد میان انگشت شهادت وانگشت میان که در یکدست است تا سابق شود یکی از قرآن واهلبیت بر دیگری لیکن تابع آن دو چیز شوید تا نلغزید وگمراه نشوید ومقدم بر ایشان مشوید بدعوی امامت خود که باعث گمراه کردن شما است

صاف شرح اصول کافی

باب صد وهشتادم اصل باب

ترجمه این بابی است بی عنوان بر کمال مناسبت بباب سابق چه در اینجا نیز حدیث نادر غریب بسیت ودرین باب یک حدیث است **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان بنی امیة اطلقوا للناس تعلیم الایمان ولم یطلقوا تعلیم الشرك لکی اذا حملوهم علیه لم یعرفوه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که خلفای بنی امیه رخصت دادند برای مردم که تعلیم کنند بدیگران افعالی را که مقتضای ایمان است مثل نماز وروزه ورخصت ندادند تعلیم افعالی که

مقتضای شرک اند مثل پیروی ظن و اختلافات تا چون واداریم مردم را بر مقتضای شرک نشناسند که مقتضای شرکست پنداشته باشند که مقتضای ایمان است

باب صد و هشتاد دیگر اصل باب فی ثبوت الایمان و هل یجوز ان ینقله الله تعالی

شرح ثبوت ایمان شخصی نزد الله تعالی عبارت ازین است که الله تعالی از ازل دانسته که با وجود وسعت در قدرت در مقویات ایمان که قدر مشترک میان سعید و شقی است و فطرت جمیع مکلفین بر آنست آن شخص اختیار ایمان میکند در عاقبت کار خود مگر آنکه الله تعالی بخذلان کاری با او می کند که باعث این شود که اختیار کفر کند و ثبوت کفر شخصی نزد الله تعالی عبارت ازین است که الله تعالی دانسته که با قدر مشترک آن شخص اختیار کفر میکند در عاقبت کار خود مگر آنکه الله تعالی بتوفیق کاری با او کند که باعث اختیار ایمان شود یعنی این بابیست در بیان اینکه ایمان ثابت نزد الله تعالی میباشد و در بیان اینکه آیا جائز است که بر طرف کند ایمان ثابت را الله تعالی بخذلان یا نه درین باب یک حدیث است **اصل** عن الحسین بن نعیم الصحاف قال قلت لابی عبد الله علیه السلام لم یکون الرجل عند الله مؤمنا قد ثبت له الایمان عنده ثم ینقله الله بعد ذلک من الایمان الی الکفر قال فقال ان الله عز وجل هو العدل انما دعا العباد الی الایمان بہ لا الی الکفر ولا یدعو الی الکفر بمن آمن بالله ثم ثبت له الایمان عند الله لم ینقله الله عز وجل من الایمان الی الکفر **شرح** ثم برای تعجب است یعنی روایت است از حسین بن نعیم صحاف گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چرا گاهی می باشد مرد نزد الله تعالی مؤمنی که بتحقیق ثابت شده برای او ایمان نزد الله تعالی باینمعنی که در شرح عنوان باب گذشت با وجود آن نقل میکند او را الله تعالی بعد از ثبوت ایمانش نزد الله تعالی از ایمان بسوی کفر حسین گفت پس امام برای بیان اینکه این نقل خلاف واقع ست گفت بدرستیکه الله عز وجل اوست نهایت مایل خدا نیست که خوانده بندگان را بسوی ایمان باو نه بسوی کفر با نمیخواند هیچیک را بسوی کفر باو پس هر که مؤمن شده الله تعالی و با وجود آن ثابت شد برای او ایمان نزد الله تعالی نقل نمیکند او را الله عز وجل از ایمان بسوی کفر **اصل** قلت له فیکون الرجل کافرا قد ثبت له الکفر عند الله ثم ینقله الله بعد ذلک من الکفر الی الایمان قال فقال ان الله عز وجل خلق الناس کلهم علی الفطرة التی فطرهم علیها لا یعرفون ایمانا بشریعة ولا کفرا بجحود ثم بعث الله الرسل یدعوا العباد الی الایمان به فمنهم من هدی الله ومنهم من لم یهده الله **شرح** فیکون بتقدیر استفهام است معنی ثبوت کفر بیان شد در شرح عنوان این باب ثم برای تعجب است معنی فطرة بیان شید در باب ششم باد بشریعة وبجحود برای آلت است مراد بایمان بشریعت ایمان بادله است

بوسیله انکار ربوبیت او و بیان اقسام کفر گذشت در باب صد و شصت و ششم یعنی گفتم امام را که پس آیا میباشد مرد کافر که بتحقیق ثابت شده باشد برای او کفر نزد الله تعالی با وجود آن نقل کند او را الله تعالی بعد از آن از کفر بسوی ایمان حسین گفت پس امام گفت بدرستیکه الله عز و جل آفرید مردم را همگی بر اول خلقتیکه ابتدا کرد خلقت ایشان را بر آن نمیشناختند ایمان بوسیله شریعت را و نه کفر بوسیله انکار ربوبیت را بعد از آن برانگیخت الله تعالی رسولان را میخواندند ایشان را بسوی ایمان باو بوسیله شریعت پس بعض ایشان کسی است که توفیق داد او را الله تعالی و بعض ایشان کسی است که توفیق نداد او را الله تعالی ظاهر جواب اینست که این نقل در بعضی میباشد و منافات با عدل الله ندارد پس اگر کافری گوید که چرا فلان را نقل کردی و مرا نقل نکردی الله تعالی قادر است بر جواب آن به بیان اینکه این تفاوت بمقتضای حکمت است

باب صد و هشتاد و دوم اصل باب المعارین

شرح اینباب بیان جمعی است که ایمان ایشان بعاریت داده شده با ایشان یعنی که مستحکم مانند حموک ایشان نیست درینباب پنج حدیث است **اول اصل** عن احدهما علیه السلام قال سمعته یقول ان الله خلق خلقا للایمان لا زوال له و خلق خلقا للکفر لا زوال له و خلق خلقا بین ذلك واستودع بعضهم الایمان فان شاء ان یتمه لهم اتمه و ان شاء ان یسلبهم ایاه سلبهم و کان فلان منهم معارا **شرح** فلان اگر عبارت از ابو الخطاب است چنانچه در حدیث سوم تصریح میشود پس قرینه اینست که احدهما امام جعفر صادق علیه السلام است چه ابو الخطاب ادراک زمان امام محمد باقر علیه السلام نکرده و منهم خبر کان است و ضمیر راجع بخلقا بین ذلک است و معارا خبر بعد از خبر است یعنی سیگویند که ضمیر منهم راجع بخلقا ثلثه است و فلان عبارت از عثمان است پس منهم حال از فلان است و خبر کان معارا است یسلبهم بصیغه مضارع باب نصر است و ضمیر بارز مفعول اول است و ایاه مفعول دوم است اگر گوئی سلب یک مفعول میدارد پس ایاه بدل اشتمال است چنانچه ظاهر کلام صاحب قاموس است که گفته سلبه اختلسه چنانچه جامی در شرح کافیه مثال بدل اشتمال گفته سلب زید ثوبه گوئیم این منافات دارد با آنچه در حدیث دوم اینباب است که ثم یسلبونه زیرا که اجتماع دو ضمیر بارز در فعل جائز نیست در کلام عرب و ایضا منافات دارد با ظاهر آنچه درین حدیث و حدیث سوم اینباب است که یسلبهم زیرا که بدل مقصود بالنسبه میباشد و ذکر مبدل منه از قبیل تمهید است پس حذف آن و اکتفا بقرینه ناخوش است و ظاهر کلام صاحب قاموس لی اعتبار است و مثالی که جامی گفته مصنوع است و غریب تر از جامی تو به میگویند و از مصحح میداشته برای غلطی که کرده در وجه تسمیه بدل اشتمال زیرا که خیال کرده که اشتمال بعنوان ظرفیت است و گاهی بدل مشتمل بر مبدل منه میباشد و گاهی بر عکس

شل یسألونک عن الشهر الحرام قتال فیه و شیخ رضی رحمه الله تعالی نقل کرده از ابن جعفر و مبرد که وجه تسمیه
اشتمال ذکر مبدل منه است بر ذکر بدل مجملانه باعتبار ظرفیت بلکه باعتبار اینکه تعلیق حکم بمبدل منه بی ذکر
بدل صحیح نیست و ظاهر این جاریست در جمیع مواضع بدل اشتمال **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه
السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از امام که میگفت بدرستیکه الله تعالی آفرید
جمعی از مخلوقین را برای ایمان باین معنی که سرشته برایمانند و ایمان ایشان مستحکم است زوال ندارد
جمعی را برای آنچه مذکور شد باینمعنی که نه ایمان ایشان مستحکم است و نه کفر ایشان و بامانت سپرد ببعضی
آنجماعت میانه را ایمان باینمعنی که این بعض ایمان بعاریت دارند چنانچه بعضی دیگر کفر بعاریت دارند باین
این آنکه اگر خواهد که باقی دارد تا آخر عمر ایمان را برای این بعض باقی میدارد ایمانرا و اگر خواهد که واپس گیرد
ازین بعض ایمان را واپس میگیرد از ایشان و بود فلان از جمله ایشان بعاریت داده شده ایمان

دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العبد یصبح مومنا و یمسی کافرا و یصبح
کافرا و یمسی مومنا و قوم یعارون الایمان ثم یسلبونه و یسمون المعارین ثم قال فلان
منهم **شرح** یسلبونه بصیغهٔ مضارع مجهول باب نصر است و ضمیر نائب فاعل است و دوم مفعول
دوم است چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب التسمیه نام بردن و نام نهادن و نشان چیزی
بر کسی گذاشتن و اینجا معنی سوم مراد است و اشارتست باین که بعلامت معلوم میشوند چنانچه می آید در باب
آینده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه بنده گاهی بصبح میرسد مومن و
بشام میرسد کافر و گاهی بصبح میرسد کافر و بشام میرسد مومن و جمعی بعاریت داده میشوند ایمان بعد از آن
گرفته میشود از ایشان ایمان و آنجماعت پیش از گرفته شدن ایمان از ایشان نشان کرده شده اند
که معارانند بعد از آن گفت که ابو الخطاب مثلا از معاران است **سوم اصل** عن عیسی
شلقان قال کنت قاعدا فمر ابو الحسن موسی علیه السلام و معه بهمة قال قلت یا غلام اما تری
ما یصنع ابوک یامرنا بالشیء ثم ینهانا عنه امرنا ان نتولی ابا الخطاب ثم امرنا ان نلعنه و نتبرأ منه
فقال ابو الحسن علیه السلام و هو غلام ان الله خلق خلقا للایمان لا زوال له و خلق خلقا للکفر لا زوال له و خلق خلقا بین ذلک
اعارهم الایمان یسمون المعارین اذا شاء سلبهم و کان ابو الخطاب ممن اعیر الایمان قال
فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاخبرته ما قلت لابی الحسن علیه السلام و ما قال
لی فقال ابو عبد الله علیه السلام انه نبعة نبوة **شرح** روایت است از عیسی که لقب او شلقان
بفتح شین بالنقطه و سکون لام و قاف است و گذشت حال او در حدیث سیوم باب صحه ... گفت بودم نشسته در سرای امام جعفر صادق علیه السلام پس گذشت امام موسی کاظم علیه السلام
و با او بزغاله او ... گفت که گفتم بعنوان خوشطبعی که با اطفال میکنند ... نمی بینی آنچه پدرت می کند

بدرت امر سیکند ما را بچیزی بعد از ان نهی میکند ما را از آن امر کرد ما را که دوست داریم ابو الخطاب را بعد از ان امر کرد ما را که لعنت کنیم او را و دوری کنیم از او پس گفت امام موسی کاظم علیه السلام بر جاسے که او پیسر بود بدرستی که الله تعالی آفرید جمعی را برای ایمان باینمعنی که ایمان ایشان مستحکم است زوال نیست ایمان ایشان را و آفرید جمعی را برای کفر زوال نیست کفر ایشان را و آفرید جمعی را میان آنچه مذکور شد بعاریت داد بعض ایشان را ایمان علامت نداده میشوند که میدانید معارین اند چون خواهد بر طرف سیکند از ایشان و بود ابو الخطاب از جمله کسی که بعاریت داده شد ایمان عیسی گفت پس داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادم او را آنچه گفتم برای امام موسی کاظم علیه السلام و جوابی که گفت برای من پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که او یکه درخت نبوت است باینمعنی که امامیست از ائمه اہل بیت رسول علیه السلام **چهارم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال ان الله خلق النبیین علی النبوة فلا یکونون الا انبیاء وخلق المومنین علی الایمان فلا یکونون الا مومنین واعار قوما ایمانا فان شاء تممه لهم وان شاء سلبهم ایاه قال وفیهم جرت فمستقر ومستودع وقال ان فلانا کان مستودعا ایمانه فلما کذب علینا سلب ایمانه ذالک **شرح** این حدیث با تعبیر گذشت در خطبهٔ مصنف خلق المومنین بتقدیر خلق بعض المومنین است ایاه مفعول دوم است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب و بنا بر آن ایمانه در سلب ایمانه منصوب است ضمیر فیهم راجع بقدر مشترک میان دو قسم مومنین است **یعنی** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت بدرستیکه الله تعالی آفرید پیغمبران را سرشته بر پیغمبری پس نباشند مگر پیغمبران و آفرید بعض مومنان را سرشته بر ایمان پس نباشند مگر مومنان و بعاریت داد جمعی از مومنان را ایمان پس اگر خواهد باقی میدارد تا آخر عمر برای ایشان و اگر خواهد بر طرف میکند از ایشان از امام گفت و در جماعت مومنان که دو طائفه اند جاری شده قول الله تعالی در سورهٔ انعام وهو الذی انشاکم من نفس واحدة فمستقر ومستودع والله تعالی آنکس است که ابتدا کرد شما مومنان را از یک نفس که آدم باشد پس بعض شما جای استحکام ایمان است و بعض شما جای سپردن ایمان است که واپس گرفته شود از او اگر خواسته شود امام گفت بدرستی که ایمان ابو الخطاب بود بامانت داده شده پس چون دروغ بست بر ما بر طرف کرده شد از او ایمان او **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله جبل النبیین علی نبوتهم فلا یرتدون ابدا وجبل الاوصیاء علی وصایاهم فلا یرتدون ابدا وجبل بعض المومنین علی الایمان فلا یرتدون ابدا ومنهم من اعیر الایمان عاریة فاذا هو دعا والح فی الدعاء مات علی الایمان **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه الله تعالی سرشت پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس مرتد نمیشوند هرگز و سرشت اوصیا را بر وصیتهای

ایشان پس مرتد نمی شوند هرگز و سرشت بعض مومنان را بر ایمان پس مرتد نمی شوند هرگز و بعض مومنان کسی هست که ایمان او بعاریت داده شده است نوعی از عاریت پس چون او دعا کند و الحاح کند در دعا می میرد بر ایمان

باب صد و هشتاد و سوم اصل باب فی علامة المعار

شرح این بابی است در بیان علامتی که بآن ممتاز میشود کسیکه ایمان او بعاریت داده شده از کسیکه ایمان او مستحکم است درین باب یک حدیث است **اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان الحسرة و الندامة و الویل کله لمن لم ینتفع بما ابصره و لم یدر ما الامر الذی هو علیه مقیم له انفع ام ضر قلت فبم یعرف الناجی من هؤلاء جعلت فداك قال من کان فعله لقوله موافقا فاثبت له الشهادة بالنجاة و من لم یکن فعله لقوله موافقا فانما ذلك مستودع **شرح** بعض این حدیث باندک تغیری گذشت در کتاب العقل در باب استعمال العلم که باب چهاردهم است فاثبت بفا و همزه و دو تای دو نقطه در بالاست و در بعض نسخ فاثبت بقاف و الف و هیم است و بر هر تقدیر باء در بالنجاة برای تعدیه است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه حسرت روز قیامت و پشیمانی و رسوائی برای کسی است که نفع نبرد بانچه دانست آنرا که وجوب امام مفترض الطاعة در هر زمانی باشد و ندانست که چیست آن کاری که او بر آن ایستاده است آیا نفع است برای او یا ضرر است مراد طعن است بر بعض شیعه امامیه که با وجود علم بلزوم امام مفترض الطاعة پیروی ظن در عبادات خود میکنند گفتم پس بچه شناخته میشود صاحب نجات از آن جماعت شیعه امامیه قربانت شوم گفت هر که باشد عبادات او با این سخن او که لازم است در هر زمانی امام مفترض الطاعة تا مردم پیروی ظن نمی کنند اصلا پس آورد و مستقیم ساخت برای او شهادت او بنجات آخرت را باین معنی که شهادت او بحق است و باعث نجات آخرت او بید غدغه می شود چنانچه گفته در سوره زخرف الا من شهد بالحق و بیان شد در شرح خطبه مصنف رحمه الله تعالی و هر که نباشد عبادت او با این سخن او موافق باین معنی که با وجود تشیع گاهی پیروی ظن میکند پس جز این نیست که او محل عاریت ایمان است و عاقبت او معلوم نیست

باب صد و هشتاد و چهارم اصل باب سهو القلب

شرح السهو بفتح سین بی نقطه و سکون ها غفلت از برهان حق و مانند آن و مراد اینجا ساکت بودن میان حق و باطل است که نه بجانب این رود و نه بجانب آن **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان القلب لیکون الساعة من اللیل و النهار ما فیه کفر و لا ایمان کالثوب الخلق قال ثم قال لی اما تجد ذلك من نفسك قال ثم تکون النکتة من الله فی القلب بما شاء من کفر و ایمان **شرح** الخلق بفتح خای بانقطه و فتح لام کهنه تشبیه آن باعتبار این است که ضعیف است و آب و رنگی ندارد پس باندک باعثی پاره و فاسد میشود و اما همزه استفهام تقریر است

ومانا فیها ست یا ما حرف تنبیه است و بر هر تقدیر مطلب اثبات این است راوی جواب نگفته النکتة بالفتح ون
وتای وحدت مصدر باب نصر گذاشتن نقطه بر جائی وبالضم نون نقط **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه
السلام بدرستی که دل هر آئینه گاهی می باشد در ساعتی از شب و روز بی آنکه در آن کفر باشد ونه آنکه
ایمان باشد در آن مانند جامهٔ کهنه راوی گفت بعد از آن گفت مرا آیا نمی یابی آن را از دل خود امام
گفت بعد از آن میشود گذاشتن یک نقطه از جانب الله تعالی در دل بآنچه خواسته از کفر وایمان
دوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول یکون القلب ما فیه ایمان ولا کفر شبه
المضغة اما تجد احدکم ذلک **شرح** المضغة بضم میم وسکون ضاد با نقطه وغین با نقطه پارهٔ گوشت
که خائیده شده باشد مضمون این از سابق ظاهر است **سوم اصل** عن ابی الحسن موسی علیه
السلام قال ان الله خلق قلوب المؤمنین مطویة مبهمة علی الایمان فاذا اراد استنارة ما
فیها فتحها بالحکمة وزرعها بالعلم وزارعها والقیم علیها رب العالمین **شرح** المطوی
بصیغه اسم مفعول معتل العین واللام باب ضرب پیچیده شده المبهم بهای یک نقطه در یکه بسته شده
باشد تا آنچه در خانه است ظاهر نشود الاستنارة بشین با نقطه والف وراء بی نقطه بیرون آوردن
عسل از کندوج وثای سه نقطه چنانچه در بعض نسخ است برانگیزانیدن وهر دو اینجا مناسب است
النضح بنون وضاد با نقطه وحای بی نقطه مصدر باب ضرب پاشان کردن مثل اینکه زمین زراعت را
شخم میزنند وبضاد بی نقطه مصدر باب منع خالص از مضرات کردن وهر دو اینجا مناسب است الحکمة باز
داشتن خود از پیروی هوا وهوس الزرع بزای با نقطه وراء بی نقطه وعین بی نقطه مصدر باب منع تخم کاشتن
الزارعة بحاصل رسانیدن زمین زراعت **یعنی** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت بدرستی که
الله تعالی در اول خلق مومنان آفرید دلهای مومنان را پیچیده بسته بر ایمان باین معنی که ایمان
در ظاهر آنها نبود اصلا ودر باطن آنها مضمر بود پس چون خواست که ایمان را از درون آنها ظاهر سازد
پاشان وخنش کرد آنها را بترک پیروی خواهش نفس وتخم داد آنها را العلم بآنچه داخل غیب نیست و
بحاصل تصدیق انبیا واوصیا در آنچه داخل غیب است رسانیده آنها را ونگاهبان بر آن دلها صاحب
کل اختیار هر کس وهر چیز است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان القلب
لیترجج فیما بین الصدر والحنجرة حتی یعقد علی الایمان فاذا اعقد علی الایمان قر وذلک
قول الله عز وجل ومن یؤمن بالله یهد قلبه **شرح** یترجج برای بی نقطه ودو جیم بصیغه مضارع
مجهول باب تفعیل است الترجیج در اضطراب انداختن در بعض قرات یهدأ قلبه بیای دو نقطه در اول و
همزه است بصیغه مضارع غائب معلوم معتل اللام باب منع ورفع قلبه است ودر بعض قرات بجای همزه است
بقلب آن بالف واسقاط آن بجزم واین حدیث موافق این قرات است الهداء بفتح ها وسکون دال

صافی شرح اصول کافی

وهمزه استقرار است یعنے روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه دل هر آینه گاهی باضطراب انداخته میشود در میان سینه وحلق تا وقتی که بسته شود بر ایمان پس چون بسته شود بر ایمان قرار میگیرد و مضمون قول الله عز وجل است در سوره تغابن ما اصاب من مصیبة الا باذن الله ومن یومن یهد قلبه مصیبتی آیات ربوبیت ما راشل قتل انواع ظلم بر ائمه عالمین جمیع احکام الٰهی که علامات ربوبیت الله تعالی اند مگر بتمکین الله تعالی و هر که مومن بربوبیت الله تعالی میشود بر دانائی از آنها نزاره و قرار میگیرد دل او بر تصدیق آیات او **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان القلب لیتجلجل فی الجوف یطلب الحق فاذا اصابه اطمأن وقر ثم تلا ابو عبد الله علیه السلام هذه الآیة فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام الی قوله کانما یصعد فی السماء **شرح** واسطه اینست ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا یعنے روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه دل هر آینه گاهی اضطراب میکند در درون آدمی طلب میکند علم را مثل وقت حیرت ناشی از مظلومی ائمه هدی و تسلط ظالمان در زمانهای دور و دراز پس چون برخورد علم را قرار میگیرد و بعد از آن امام علیه السلام خواند این آیه را از سوره انعام پس هر که اراده کند الله تعالی بتوفیق خود رهنمائی کند او را بحق وسعت میدهد سینه او را برای گنجائش اسلام که نفی شریک در ربوبیت است و هر که خواهد بخذلان خود گمراه کند او را میگرداند سینه او را تنگ بغایت تنگ باینمعنی که مشکل میشود بر او قبول اسلام مثل اینکه گویا بالا میرود بمشقت باسمان **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان القلب یکون فی الساعة من اللیل والنهار لیس فیه ایمان ولا کفر ما یجد ذلک ثم تکون بعد ذلک نکتة من الله فی قلب عبده بما شاء ان شاء بالایمان وان شاء بالکفر **شرح** مضمون این موافق حدیث اول اینبابست **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله خلق قلوب المومنین مبهمة علی الایمان فاذا اراد استنارة ما فیها فتحها بالحکمة وزرعها بالعلم وزارعها والقیم علیها رب العالمین **شرح** مضمون این موافق حدیث سوم اینبابست

باب صد و هشتاد و پنجم اصل باب فی ظلمة قلب المنافق وان اعطی اللسان ونور قلب المومن وان قصر به لسانه

شرح این بابیست در بیان تاریکی دل منافق هر چند که داده شده باشد گویائی زبان چنانچه در دعا واقع شده که نعوذ بالله من علیم اللسان جاهل القلب و بیان روشنی دل مومن هر چند که کوتاه داشته باشد او را زبان او باینمعنی که فصاحت زبان نداشته باشد درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لنا ذات یوم تجد الرجل لا یخطی بلام ولا واو خطیبا مصقعا ولقلبه اشد ظلمة من اللیل المظلم وتجد الرجل لا یستطیع یعبر عما فی قلبه بلسانه وقلبه

یزهر کما یزهر المصباح **شرح** جمله الخطی در محل نصب است تا مفعول دوم نجد باشد خطیبا منصوبست تا مفعول دوم دیگر نجد باشد المصقع بکسر میم وسکون صاد بنقطه وفتح قاف وعین بنقطه سخنور لغایت بلیغ یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت ما را در اثنای روزی کدمی یابیم مرد را غلط نمیکند در گفتگو طامی ونه دادی سخنور لغایت بلیغ و هر آئینه دل او سخت تر است باعتبار تاریکی از شب تار و می یابیم مرد را استطاعت ندارد که بیان کند چیزی را که در دل دارد بزبان خود ودل او میدرخشد چنانچه میدرخشد چراغ **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان القلوب اربع قلب فیه نفاق وایمان وقلب منکوس وقلب مطبوع وقلب ازهر اجرد فقلت ما الازهر قال فیه کهیئة السراج فاما المطبوع فقلب المنافق واما الازهر فقلب المومن ان اعطاه شکر وان ابتلاه صبر واما المنکوس فقلب المشرک ثم قرأ هذه الآیة افمن یمشی سویا علی صراط مستقیم فاما القلب الذی فیه ایمان ونفاق فهم قوم کانوا بالطائف فان ادرک احدهم اجله علی نفاقه هلک وان ادرکه علی ایمانه نجا **شرح** الاجرد بفتح همزه وسکون جیم وفتح رای بی نقطه ودال بی نقطه لغایت سبقت گیرنده الهیئة بفتح ها وسکون یای دو نقطه در پائین وهمزه کیفیت وحال چیزی ومراد اینجا روشنی است ثم بفتح ها وتشدید میم است اسم عزم کاری ومراد اینجا معنی اسم فاعل است وآن دلست زیرا که عزم کارها آن میکند کانوا بکسر کاف وبفتح همزه وضم بای یک نقطه است ورسم الخط آن بهمزه ودر اکثر بیا راست ومیتوان بود که اینجا منقلب بالف شده باشد الکآب بفتح کاف وسکون همزه مصدر باب علم بحال بودن یا در بالطائف برای سببیت است الطائف بطای بی نقطه والف وهمزه وفا در چیزی گردنده ومراد اینجا کسی است که بر دو کسی میگردد از جنس شیطان برای یافتن رخنه که از آنجا وسوسه کند چنانچه گفته در سوره اعراف اذا مسهم طائف من الشیطان ومی آید در حدیث هفتم باب صد ونود ویکم یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که دلها چهار قسم است اول دلی که در آن گاهی نفاق است بترک عمل بفرائض وگاهی ایمان است بتوبه واستغفار وتلافی گذشته ودوم دلی که سرنگون است باین معنی که خالی از نصرت شده مانند ظرفی که بسرنگون شدن خالی شود از آنچه باید که در آن باشد وسوم دلی که مهر کرده شده است وچهارم دلی که درخشان لغایت سبقت گیرنده باعمال صالحه است پس گفتم چه معنی دارد درخشان گفت در آن مانند روشنی چراغ است پس اما مهر کرده شده پس دل منافق است یعنی کسی که براهین وآیات بینات را که دال است بر توحید میشنود ومیفهمد واقرار بآنها میکند وعمل بآنها نمیکند واما درخشان پس دل مومن است اگر نعمتی داد الله تعالی او را شکر کرد واگر ببلائی مبتلا کرد او را صبر کرد واما سرنگون پس دل مشرک است یعنی کسی که اقرار بمقتضای براهین وآیات بینات نمیکند وآنها را بتلبیس فرو دوش برخودش بعد از آن امام علیه السلام خواند این آیه را از سوره الملک یعنی آیا کسی که رود بر رو افتاده

بر زدی خود را یافته تراشت با کسی که دو سر با لا به ره راست مراد تمثیل تعطیل دل از نصرت در تدبیرای
طلب حق است بتعطیل او از بستر دو چشم در شبی بجائی که مطلوب باشد پس ایا دلی که در آن نفاق و ایمان
است پس دل جمعی است که گاهی بد حال و منافق شدند بسبب شیطان پس اگر دریافت یکی از ایشان
را اجل او بر نفاق او جهنمی شد و اگر دریافت او را بر ایمان او جهنمی توبه او از ترک عمل بفرائض بهشتی شد

سوم **اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام قال القلوب ثلثة قلب منکوس لا یعی شیئا من الخیر
وهو قلب الکافر وقلب فیه نکتة سوداء فالخیر والشر فیه یعتلجان فایهما کانت منه غلب علیه و
قلب مفتوح فیه مصابیح تزهر لا یطفأ نوره الی یوم القیمة وهو قلب المؤمن **شرح** مراد بکافر
اینجا اعم از مشرک و منافق است که مذکور شد در حدیث سابق و چون وجود بصیرتی که عمل بمقتضای آن نشود
مثل عدم آن بلکه بدتر از عدم آنست دو قسم در حدیث سابق را اینجا یک قسم شمرده مراد بخیر و شر اینجا ایمان و کفر
است اعتلاج معارضه دو کس باهم در کشتی گیری و مانند آن کانت بیای یک نقطه و تای دو نقطه در بار الصیغة
ماضی معلوم باب مفاعله وضمیر مستتر راجع بایهاست المکاتبة بغایت مغلوب کردن المبن جمع منه للتبعیض و تہا ضمیر
در غلب راجع بایهاست وضمیر علیه راجع بقلب است لا یطفأ بطای بی نقطه و فا و همزه بصیغه مضارع معلوم
باب علم یا مجهول باب افعال است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت دلها سه قسم است اول
دلی که سرنگون است بیان این آنکه حفظ نمیکند چیزی را از خوبی مانند ظرف سرنگون که حفظ نمیکند چیزی را و
آن دل کافر است خواه منافق و خواه مشرک صریح دوم دلی که در آن نقطه ایست سیاه پس ایمان و کفر
در آن دل کشتی میگیرند گاهی این غالب است و گاهی آن پس هر کدام آنند که بغایت مغلوب کرد دوتهای
آن دل را باین معنی که در وقت اجل صاحب آن دل بود غالب شد بر آن دل و سیوم دلی
که گشوده است در آن چراغهائی که میدرخشد خاموش نمیشود روشنی آن تا روز قیامت و آن دل مومن است

باب صد و هشتاد و ششم اصل باب فی تنقل احوال القلب

شرح اینبابی است در بیان بیک روش نماندن احوال دل درین باب یک حدیث است **اصل**
عن سلام بن المستنیر قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام فدخل علیه حمران بن اعین وسأله
عن اشیاء فلما هم حمران بالقیام قال لابی جعفر علیه السلام اخبرک اطال الله بقاءك
لنا وامتعنا بك انا نأتیك فما نخرج من عندك حتی ترق قلوبنا وتسلوا انفسنا عن الدنیا
ویهون علینا ما فی ایدی الناس من هذه الاموال ثم نخرج من عندك فاذا صرنا مع الناس
والتجار احببنا الدنیا قال فقال ابو جعفر علیه السلام انما هی القلوب مرة تصعب
ومرة تسهل **شرح** انما هی القلوب اشارت است باینکه دل را برای این قلب نامیده اند
که زود دگرگون میشود چه قلب در اصل بمعنی دگرگون کردن است یعنی روایت است از سلام بن مستنیر گفت بودم

اصل ابواب الکفر والایمان

نزد امام محمد باقر علیہ السلام پس داخل شد برادر حمران بن اعین وسوال کرد او را از مسائل پس چون قصد برخاستن کرد حمران گفت امام محمد باقر علیہ السلام را که خبر میکنیم ترا از کنار دالله تعالی عمر ترا برای ما دراز کند ما را بتو اینکه ما می آئیم نزد تو پس بیرون نمی رویم از نزد تو تا آنکه نازک میشود دلهای ما و برید میشود نفسهای ما از رغبت دنیا و سهل میشود بر ما آنچه در دستهای مردم است ازین مالهای دنیا بعد از آن بیرون می رویم از نزد تو پس چون اختلاط کردیم با مردم و سوداگران دوست داشتیم دنیا را سلام گفت که پس گفت او را امام محمد باقر علیہ السلام خراب نیست که آن دلها را قلوب مینامند بیان این آنکه گاهی سرکشی میکنند و گاهی رام می شوند **اصل** ثم قال ابو جعفر علیہ السلام اما ان اصحاب محمد صلی الله علیہ واله قالوا یا رسول الله نخاف علینا النفاق قال فقال ولم تخافون ذلک قالوا اذا کنا عندک فذکرتنا ورغبتنا وجلنا ونسینا الدنیا وزهدنا حتی کانا نعاین الآخرة والجنة والنار ونحن عندک فاذا خرجنا من عندک ودخلنا هذه البیوت وشممنا الاولاد ورأینا العیال والاهل یکاد ان نحول عن الحالة التی کنا علیها عندک وحتی کانا لم نکن علی شیء افتخاف علینا ان یکون ذلک نفاقا **شرح** شممنا بشین بالنقطه ودو میم بصیغه ماضی معلوم باب علم یا باب نصر است الشم بفتح شین و فتح میم نزدیکی کردن یکادان بفتح یای دو نقطه در پائین وفتح کاف والف ودال بی نقطه والف ونون تثنیه بصیغه مضارع غائب باب علم منصوب است محلا یا مفعول دوم رأینا باشد وضمیر راجع بعیال واهل است الکود بفتح کاف وسکون واو والدا دنیا و مانند آن دیدتو اندبود که بسکون کاف وفتح همزه باشد بصیغه تثنیه باب منع باشد الکآد بفتح کاف وسکون همزه وتاء تانیث اندوه وپریشانی احوال نحول مرفوع است و جزای اذا خرجنا است یعنی بعد از ان گفت امام محمد باقر علیہ السلام آگاه باش بدرستیکه اصحاب محمد صلی الله علیہ واله گفتند ای رسول الله میترسیم که نفاق داشته باشیم امام علیہ السلام گفت که پس رسول علیہ السلام گفت و چرا میترسید که نفاق داشته باشید گفتند چون باشیم نزد تو پس بیاد عذاب آخرت اندازی ما را و ترغیب کنی ما را در ثواب آخرت میترسیم از عذاب او و فراموش میکنیم از دنیا تا حدیکه گویا بچشم خود می بینیم آخرت را و بهشت او و آتش جهنم را بر حالی که ما نزد توایم پس چون بیرون رفتیم از نزد تو و داخل شدیم این خانهای خود را و نزدیک فرزندان شدیم و دیدیم عیال و زنرا که می خواهند مال دنیا را می گردیم از حالتی که بودیم بر آن نزد تو و تا حدی میگردیم که گویا که ما نبوده ایم بر چیزی از ان حالت آیا پس تو نیز میترسی بر ما که باشد آن گردیدن ما نفاق **اصل** فقال لهم رسول الله صلی الله علیہ واله کلا ان هذه خطوات الشیطان فیرغبکم فی الدنیا والله لو تدومون علی الحال التی وصفتم انفسکم بها لصافحتکم الملائکة ومشیتم علی الماء **شرح** پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیہ واله حاشا که اینها نفاق باشد بدرستیکه اینها گامهای شیطان است باین معنی که بیرون گامهای

صافی شرح اصول کافی

شیطان است وعبادت شیطان نیست بلکه را دعبادت اوست اگر کسی مصر باشد در سلوک آن راه آخر
بعبادت او داخل میشود اشارت است بقول الله تعالی در سورة النور یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان
ومن یتبع خطوات الشیطان فانه یامر بالفحشاء والمنکر بیان این آنکه ترغیب میکند شیطان شما را در دنیا بچند
قسم که اگر همیشه می بود بر حالتی که صفت کردید خود را با آن هر آئینه مصافحه میکردند با شما ملائکه ومیرفتید بر روی آب

اصل ولولا انکم تذنبون فتستغفرون الله لخلق الله خلقا حتی یذنبوا ثم یستغفروا الله
فیغفر لهم ان المومن مفتن تواب اما سمعت قول الله ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین
وقال استغفروا ربکم ثم توبوا الیه **شرح** ان المومن تا آخر کلام امام محمد باقر علیه السلام است مفتن بصیغه
اسم مفعول یا اسم فاعل باب تفعیل یا باب افعال است التفتین والافتان در گمراهی انداختن ودر گمراهی افتادن
یعنی اگر نه این می بود که شما بقضا وقدر او گناه میکنید پس استغفار الله تعالی میکنید می آفرید جمعی را تا بقضا
وقدر او گناه کنند بعد از آن استغفار الله تعالی کنند پس آمرزد برای ایشان گناهان ایشان را و
صفت غفاریت او ظاهر شود امام گفت بدرستیکه مومن گاهی بفتنه انداخته شده بغایت رجوع کننده
است آیا نشنیدی قول الله تعالی را در سورهٔ بقره بدرستیکه الله تعالی دوست میدارد بسیار بازگشت
کنندگان از جرام را بر حالی که دوست میدارد بغایت پاکیزگان را بیان این آیت میشود در شرح حدیث پنجم
باب صد ونود ویکم ودر کتاب الحیض در شرح حدیث سوم باب هفتم وگفته در سورهٔ هود استغفار کنید صاحب
کل اختیار خود تا نرا بعد از آن بازگشت کنید بسوی او

باب صد وهشتاد وهفتم اصل باب الوسوسة وحدیث النفس

شرح این باب بیان وسواس خاطر وسخن باطل است که در دل میگذرد لی آنکه بزبان آید ولی آنکه
موافق اعتقاد باشد درین باب پنج حدیث است **اول اصل** سألت اباعبد الله علیه السلام
عن الوسوسة وان کثرت فقال لا شیء فیها تقول لا اله الا الله **شرح** پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از وسواس خاطر بتصورات باطل هر چند که بسیار باشد پس گفت گناهی نیست در آن
میگوئی برای برطرف شدن لا اله الا الله را **دوم اصل** عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قلت له انه یقع فی قلبی امر عظیم فقال قل لا اله الا الله قال جمیل
فکلما وقع فی قلبی شیء قلت لا اله الا الله فیذهب عنی **شرح** روایت است از جمیل
بن دراج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را بدرستیکه می افتد در دل من چیزی
بزرگ در گناه اگر بزبان آید یا اعتقادی باشد پس گفت بگو لا اله الا الله گفت جمیل پس هر وقت
که می افتد در دل من چیزی از باطل میگفتم لا اله الا الله پس برطرف می شد از من **سوم اصل**
عن ابن ابی عمیر عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاء رجل الی النبی ص

فقال یا رسول اللہ هلکت فقال لہ علیہ السلام اتاك الخبیث فقال لك من خلقك فقلت
اللہ فقال لك اللہ من خلقہ فقال ای والذی بعثك بالحق لکان کذا فقال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ ذلك واللہ محض الایمان **شرح** ابن ابی عمیر روایت کرد از محمد بن مسلم از امام جعفر صادقؑ
گفت آمد مردی بسوی نبی صلی اللہ علیہ وآلہ پس گفت ای رسول اللہ ہلاک شدم پس گفت اورا آمد
نزد تو ابلیس لعین پس گفت ترا کہ آفرید ترا پس گفتی اللہ پس گفت ترا اللہ را کہ آفرید پس گفت آری
قسم بآنکہ برانگیخت ترا با قرآن کہ ہر آئینہ شد چنانچہ گفتی پس گفت او را رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ این
بخدا قسم کہ محض ایمان است **اصل** قال ابن ابی عمیر فحدثت بذلك عبد الرحمن بن الحجاج فقال
حدثنی ابی عن ابی عبد اللہ علیہ السلام ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ انما عنی بقولہ
ھذا واللہ محض الایمان خوفہ ان یکون قد ھلك حیث عرض لہ ذلك فی قلبہ **شرح** گفت
ابن ابی عمیر پس حکایت کردم بآن سخن عبد الرحمن بن حجاج را پس گفت حکایت کرد مرا پدرم از امام جعفر صادق
علیہ السلام کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ جز این نیست کہ خواستہ باشارت در قول او کہ ہذا واللہ
محض الایمان ترس او را ازین کہ باشد ہالک بسبب اینکہ عارض شدہ او را آن تصور در دل او مراد
اینست کہ تصور باطل را نخواستہ بلکہ ترس ہالک شدن بسبب تصور را خواستہ **چہارم اصل**
کتب رجل الی ابی جعفر علیہ السلام یشکو الیہ لمماً یخطر علی بالہ فاجابہ فی بعض کلامہ ان اللہ عزوجل
ان شاء ثبتك فلا یجعل لابلیس علیك طریقا قد شکا قوم الی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ لمماً یعرض لھم
لان تھوی بھم الریح او یقطعوا احب الیھم من ان یتکلموا بہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
اتجدون ذلك قالوا نعم فقال والذی نفسی بیدہ ان ذلك لصریح الایمان فاذا وجدتموہ
فقولوا آمنا باللہ ورسولہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ **شرح** اللمم بفتح لام وفتح میم جنون وآلودگی
بگناہ واینجا استعارہ شدہ برای فکر باطل جملہ لان تھوی بفتح لام وان ناصبہ فعل مضارع معلوم باب
ضرب است باء در بھم برای تعدیہ است وایجملہ صفت ثانیہ لمما است مشار الیہ ذلك مضمون لان تھوی
الی آخر است یعنی نوشت مردی بسوی امام محمد تقی علیہ السلام شکایت میبرد بسوی او از فکر باطلی کہ
میگذرد بر دل او پس جواب داد او را سخنی کہ از جملہ آن این بود کہ بدرستی کہ اللہ عزوجل اگر خواہد ثابت
قدم می کند ترا پس مگردان برای ابلیس بر خود راہی مراد اینست کہ برفع این بلیہ از تو باین میشود
کہ پناہ باللہ تعالی بری و یاد ربوبیت او کنی و دعا کنی و اگر این را کنی شیطان بر تو دست نمی یابد
بیان اینکہ بتحقیق شکایت بردند جمعی بسوی نبی علیہ السلام از فکر باطلی کہ عارض میشد ایشان را
ہر آئینہ اینکہ انداز دایشان را باد از کوہی و مانند آن یا پارہ پارہ کردہ شوند محبوب تر است بسوی ایشان
از اینکہ نقل کنند این فکر باطل را کہ عارض ایشان میشود پس گفت رسول اللہ آیا مییابید در خود آن را کہ

کنید که افتادن و پاره پاره شدن بهتر است نزد شما از نقل کمی که عارض شما میشود گفتند آری پس گفت قسم بآنکه جانمن در قبضه قدرت اوست که بدرستی که آنچه می یابید در خود هر آئینه صریح ایمان است پس چون یابید آن آزار در خود پس گوئید مومن شدیم بالله و رسولش و نیست پیچیدگی عزم از کاری و نه قوت عزم در کاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی **پنجم اصل** ان رجلا اتی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله انی نافقت فقال والله ما نافقت ولو نافقت ما اتیتنی تعلمنی بالذی رابك اظن العدو الحاضر اتاك فقال لك من خلقك فقلت الله خلقنی فقال لك من خلق الله قال ای والذی بعثك بالحق لكان كذا فقال ان كان كذلك فليذكر احدكم الله وحده

شرح اعراب اینجا در مقابل علم است یعنی بدرستی که مردی آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت ای رسول الله بدرستی که من منافق شدم پس رسول علیه السلام گفت بخدا قسم که منافق نشدی و اگر منافق میشدی نمی آمدی که اعلام کنی مرا چیست آنکه باین شک انداخته ترا گمان میکنم که دشمن همیشه حاضر که شیطان باشد آمده باشد نزد تو پس گفته باشد ترا که آفرید ترا پس گفته باشد ترا که آفرید الله را آنمرد گفت آری قسم بآنکه برانگیخت ترا با قرآن که هر آئینه شد چنانچه گفتی پس رسول ع گفت بدرستی که شیطان آمد نزد شما از این راه علوم شما از علم شما تیزتر اینکه این علم نیست آنکه ظن است و اعمال که مترتب بر آن میشود باطل است پس چون هشود چنانچه گفتی پس باید که یاد کند یکی از شما که این حال بهم ساند الله تعالی را بتنهائی باین معنی که گوید لا اله الا الله بقصد استعانت بر دفع وسوسه شیطان

باب اصل و هشتاد و هشتم اصل باب الاعتراف بالذنوب والندم علیها

شرح این باب اقرار بگناهان خود و پشیمان بودن است بر سر آن گناهان که صادر شده در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن علی عن ابی جعفر علیه السلام قال والله ما ینجو من الذنب الا من اقربه قال وقال ابو جعفر علیه السلام کفی بالندم توبة **شرح** روایت است از علی احمسی بفتح همزه و سکون حای بی نقطه و فتح میم و سین بی نقطه منسوبست بجد خود از امام محمد باقرؑ گفت بخدا قسم که نجات نمی یابد از گناه مگر کسی که اقرار کند بآن گناه چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب راوی گفت و گفت امام محمد باقرؑ کافیست پشیمانی برگناه باعتبار اینکه توبه از گناه باشد باین معنی که باعث توبست بر توبه چنانچه بیان میشود در حدیث هفتم این باب باین معنی که پشیمانی کار توبه میکند **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لا والله ما اراد الله من الناس الا خصلتین ان یقروا له بالنعم فیزیدهم وبالذنوب فیغفرها لهم

شرح روایت است از امام محمد باقر صلوات الله علیه گفت خیال مردمی که معاصی خود را سهل میشمارند و خود را الفریب شیطان نسبت بصلاح و خوبی میدهند و ملحد میشوند باطل است بخدا قسم که اراده نکرده الله تعالی از مردم مگر دو صفت را اول اینکه اقرار کنند برای او بنعمتها تا زیاده کند نعمت ایشان را

دوم اینکه اقرار کنند برای او بگناهان اگر از ایشان صادر شده باشند تا آمرزد آنها را برای ایشان **سوم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان الرجل لیذنب الذنب فیدخله الله به الجنة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که می گفت بدرستی که مرد هر آینه گاهی گناهی می کند نوعی از گناه پس داخل می کند او را الله تعالی بوسیلهٔ آن گناه در بهشت گفتم از روی تعجب که داخل می کند الله تعالی کسی را بوسیلهٔ گناه در بهشت گفت آری داخل میکند در بهشت بدرستی که او گناه جوارح میکند پس همیشه از آن ترسانست سرزنش کننده است خودش را پس رحم میکند او را الله تعالی پس داخل میکند او را در بهشت مراد اینست که آنچه گفتم در حق کسی است که الله تعالی داند که اگر او آن گناه جوارح را نمیکرد تعجب و خودپسندی می نمود که گناه دل باعث جهنم است **چهارم اصل** سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول ایه والله ما خرج عبد من ذنب باصرار الا باقرار **شرح** ایه بکسر همزه و سکون یای در لغت دریافتن و سکون ها در وقف و کسر ها با تنوین و بی تنوین در وصل اسم فعل است بمعنی امر بنگاه داشتن خود از کاری و میتواند بود که بتشدید نون و ضمیر شان باشد با در باصرار برای ملابست است و ظرف صفت ذنب است با در باقرار برای ملابست و برای سببیت می تواند بود و بنا بر اول تقدیر لا ذنب باقرار است و بنا بر دوم تقدیر لشیئ الا باقرار است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت خود داری کن بخدا قسم که بیرون نیامد بنده از گناهی که با سهل انکاری باشد و بیرون نیامد بنده از گناهی مگر گناهی که با اعتراف بگناه خود باشد با معنی که سهل انکاری نکند بلکه در دل قرار دهد که الله تعالی راست در آن عذاب و بخشایش چنانچه می آید در حدیث آینده **پنجم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول من اذنب ذنبا فعلم ان الله مطلع علیه ان شاء عذبه وان شاء غفر له غفر له وان لم یستغفر **شرح** علم در اینجا بمعنی قرار دادن خاطر بر معلوم است مثل فاعلم انه لا اله الا الله زیرا که علم حقیقی از مقولهٔ انفعال است و تکلیف متعلق بآن نمی شود یعنی روایت است از امام جعفر صادق صلوات الله علیه راوی گفت شنیدم از او که میگفت هر که گناه کند گناهی پس اقرار کند باینکه الله تعالی مطلع است بر آن اگر خواهد عذاب میکند و اگر خواهد بخشایش میکند برای او بخشیده میشود آن گناه برای او هر چند که طلب آمرزش نکرده باشد اشارت است باینکه این قسم که صاحب اصرار نیست زیرا که با خود قرار توبه می دهد چنانچه گذشت در حدیث دوم باب صد و چهاردهم **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله یحب العبد ان یطلب الیه فی الجرم العظیم ویبغض العبد ان یستخف بالجرم الیسیر **شرح** ان تقدیر بان است یا بدل اشتمال العبد است بتقدیر طلب بالی برای تضمین ...

زیراکہ آن در استجابت دعا شرط است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام بدرستی کہ اللہ تعالیٰ دوست میدارد بندہ را باینکہ توجہ کند بسوی درگاہ او و طلب آمرزش کند در گناہ بزرگ و دشمن میدارد بندہ را باینکہ سہل انکاری کند بگناہ کوچک **ہفتم اصل** قال امیر المومنین صلوات اللہ علیہ ان الندم علی الشر یدعو الی ترکہ **شرح** الندم بفتح نون وفتح دال پشیمانی خواہ با قرار خاطر بر ترک بالکلیہ باشد وآن توبہ است وخواہ برای محض انقضای زمان راندن شہوت و ترس عذاب باشد ومراد اینجا شق دوم است یعنی گفت امیر المومنین صلوات اللہ علیہ بدرستی کہ پشیمانی بر گناہ می خواند آدمی را بسوی ترک آن گناہ بالکلیہ یعنی اینکہ باعث توفیق برتوبہ **ہشتم اصل** سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول ما من عبد اذنب ذنبا فندم علیہ الا غفر اللہ لہ قبل ان یستغفر **شرح** مضمون این موافق حدیث پنجم این باب است **اصل** ما من عبد انعم اللہ علیہ نعمۃ فعرف انہا من عند اللہ الا غفر اللہ لہ قبل ان یحمدہ **شرح** و نیست ہیچ بندہ کہ انعام کرد اللہ تعالیٰ بر او نعمتی پس اعتراف کرد باینکہ آن نعمت از جانب اللہ تعالیٰ است مگر آنکہ بخشائش کرد اللہ تعالیٰ برای او گناہان او را بالکلیہ پیش از آنکہ حمد کند اللہ تعالیٰ را بزبان مخفی نماند کہ ظاہر سیاق اینست کہ بجای غفر اللہ اینجا زاد اللہ باشد تا این مضمون راجع بمضمون حدیث دوم این باب شود پس میتواند بود کہ از کاتبان سہوی شدہ باشد

باب صد و ہشتاد و دوم اصل باب ستر الذنوب

شرح پوشانیدن گناہ بر دو قسم است اول پوشانیدن برای شرم دوم پوشانیدن برای نفاق مراد اینجا اول است یعنی این باب بیان حال پوشانیدن گناہان است بسبب انفعال درین باب دو حدیث است **اول اصل** عن العباس مولی الرضا علیہ السلام قال سمعتہ یقول المستتر بالحسنۃ یعدل سبعین حسنۃ والمذیع بالسیئۃ مخذول والمستتر بالسیئۃ مغفور لہ **شرح** المولی نوکر عجمی کہ ملحق بعرب شود و ہر دو اینجا مناسب است المستتر در اول بفتح تای دوم بصیغہ مصدر میمی است و در دوم بکسر تا بصیغہ اسم فاعل است یعنی روایت است از عباس نوکر امام رضا علیہ السلام گفت شنیدم از او کہ میگفت پنہان کردن نیکی برابری میکند با ہفتاد نیکی آشکارا و فاش کنندہ بدی بی توفیق است و پنہان کنندہ بدی برای انفعال بخشیدہ شدہ برای اوست **دوم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ المستتر بالحسنۃ یعدل سبعین حسنۃ والمذیع بالسیئۃ مخذول والمستتر بہا مغفور لہ **شرح** مضمون این موافق سابق است

باب صد و نودم اصل باب من ہم بالحسنۃ والسیئۃ

شرح این باب بیان حال کسی است کہ قصد میکند نیکی را یا بدی را درین باب چہار حدیث است **اول اصل** عن احدہما علیہما السلام قال ان اللہ تبارک وتعالیٰ جعل لآدم فی ذریتہ

باب الایمان والکفر

من هم بحسنة ولم يعملها كتبت له حسنة ومن هم بحسنة وعملها كتبت له عشرا ومن هم بسيئة
لم يعملها لم تكتب عليه ومن هم بها وعملها كتبت عليه سيئة شرح جعل لآدم اشارتست با آنچه در
حديث اول باب بود ونود وسوم مفعول جعل مضمون من هم تا آخر است بر تركيب اشتمالية يا روده است
منصوبست يا حال از ضمير مستتر در كتب باشد يعني روايتست از امام محمد باقر عليه السلام يا امام جعفر صادق ع
گفت بدرستيكه الله تبارك وتعالى گردانيد براى آدم در فرزندان او اين راكه هركه قصد كند يك نيكى
را ونكند آنرا نوشته شود آن يك نيكى براى او يك نيكى وهركه قصد كند يك نيكى را وكند آنرا نوشته شود آن
يك نيكى براى او ده حسنه وهركه قصد كند يك بدى را ونكند آنرا نوشته نشود آن يك بدى بر او واصلا مخفى نماند
كه درينجا چهار احتمال است اول آنكه قصد سيئه بوقوع مقصود منتهى بحسن وقبح نباشد اصلا دوم آنكه قصد سيئه
بوقوع مقصود منتهى بحسن وقبح باشد اصلا سوم آنكه قصد سيئه بوقوع مقصود بهتر باشد از قصد حسنه
بوقوع مقصود چهارم آنكه قصد سيئه نوعى سيئه است از جمله سيئات باشد ومغفور نشود پس نوشته شود بدى ديگر
كه از جنس آن بدى كه مقصود شده باشد بلكه كمتر از آن باشد وهركه قصد كند يك بدى را وكند آنرا نوشته شود
آن يك بدى بر او يك بدى دوم اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال ان المؤمن ليهم بالحسنة
ولا يعمل بها فتكتب له حسنة وان هو عملها كتبت له عشر حسنات وان المؤمن ليهم بالسيئة ان يعملها فلا يعملها
فلا تكتب عليه شرح مضمون اين موافق سابق است سوم اصل عن ابى عبد الله عن موسى بن جعفر
عليهما السلام عن ابيه عليه السلام قال سألته عن الملكين هل يعلمان بالذنب اذا اراد العبد ان يفعله
او الحسنة فقال ريح الكنيف والطيب سواء قلت لا قال ان العبد اذا هم بالحسنة خرج نفسه طيب الريح
فقال صاحب اليمين لصاحب الشمال قم فانه قد هم بالحسنة فاذا فعلها كان لسانه قلمه وريقه مداده
فاثبتها له واذا هم بالسيئة خرج نفسه منتن الريح فيقول صاحب الشمال لصاحب اليمين قف فانه قد هم
بالسيئة فاذا هو فعلها كان لسانه قلمه وريقه مداده واثبتها عليه شرح الطيب بكسر طاء وسكون ياء است
بمعنى مشك ومانند آن المنتن بفتح نون وفتح تا است طيب بفتح طاء وتشديد ياى مكسوره است وسكون ياء نيز جائزست
بمعنى پاكيزه وتغير اسلوب در قم وقف براى اشارت بترجيح جانب حسنه بر سيئه وغالب بودن فرشته حسنه بر سيئه است
يعنى روايتست از عبد الله بن موسى بن جعفر عليهما السلام از پدرش امام موسى كاظم عليه السلام گفت پرسيدم او را از دو فرشته
دست راست ودست چپ آدمى كه آيا ميدانند گناه را چون قصد كند بنده كه كند آنرا يا نيكى را پس گفت آيا بوى جاى
بيت الخلا وبوى مشك ومانند آن برابر است گفتم نه گفت بدرستيكه بنده چون قصد نيكى كند بيرون مى آيد نفس او خوشبو
پس ميگويد فرشته دست راست فرشته دست چپ راكه برخيز بدرستيكه او قصد كرد نيكى را پس چون كند آن حسنه را
ميشود زبان فرشته دست راست قلم او وآب دهن او مركب او پس ثابت ميكند آن حسنه را براى او تا بده حسنات
شود وچون قصد كند بدى را بيرون مى آيد نفس او گنده وبد پس ميگويد فرشته دست چپ فرشته دست راست را

اگر توقف کنی بآن یعنی که حسنه برای او نیز منویس چه بدرستیکه بتحقیق قصد کرد بدیرا اشارت است باینکه آدمی هر گاه مشغول
قصد گناه و یا نیکی نیز باشد برای او حسنه نوشته میشود و هر نفس او پس اگر او کند آن سیئه را نوشته شود و زبان فرشته دوست چپ
قلم او و آب دهن او مرکب او و ثابت میکنند آن سیئه را برا و تا بیک سیئه حساب شود چهارم **فصل** قال رسول
الله صلی الله علیه وآله اربع من کن فیه لم یهلك علی الله بعدهن الا هالك یهم العبد بالحسنة فیعملها
فان هو لم یعملها کتب الله له حسنة بحسن نیته وان هو عملها کتب الله له عشرا ویهم بالسیئة ان
یعملها فان لم یعملها لم یکتب علیه شیء وان هو عملها اجل سبع ساعات وقال صاحب الحسنات
لصاحب السیئات وهو صاحب الشمال لا تعجل عسی ان یتبعها بحسنة تمحوها فان الله عز وجل
یقول ان الحسنات یذهبن السیئات او الاستغفار **شرح** اربع مبتدا است وجمله من کن تا آخر خبر مبتدا است
ومبتدا نکره میباشد در صورتی که فایده رساند مثل کوکب انقض الساعة ومیتواند بود که خبر مبتدا محذوف باشد
بتقدیر من الاشیاء اربع وصاحب تلخیص گفته در قول شاعر **شعر** ثلثة تشرق الدنیا ببهجتها شمس الضحی وابو اسحق والقمر
که ثلثة خبر است وشمس مبتدا است واین توجیه در حدیث روا نیست وبعضی گفته اند که ثلثة مبتدا است وخبرش محذوف
است بتقدیر لنا ثلثة وشمس بدل ثلثة است تانیث اربع باعتبار اینست که موصوف آن کلماتی است که در آنها بیان حکم
چهار صورت شده اول قصد حسنه بی فعل آن دوم قصد حسنه با فعل آن سوم قصد سیئه بی فعل آن چهارم قصد سیئه
با فعل آن ومن موصوله ومبتدا است پس دو عائد میخواهد اول ضمیر فیه است دوم ضمیر مستتر است در لم یهلک واین مستتر
مستثنی منه الا الهالک است چون مرجع آن از الفاظ عموم است پس الهالک مستثنی مفرغ نیست بلکه مختار الرفع جائز النصب
است مثل لم یاتنی الا محمد کن در کن فیه بمعنی معلوم بودن آن کلمات است در ذهن کسی تعدیه یهلک بعلی برای تضمین معنی جرات است
فایده ذکر بعدهن اشعار بسبب بودن آنها است برای عدم هلاک هالک یعنی بدبخت هلاک شدنیست که الشقی المحروم کنایت
از اوست چه بیم تازه حسبنا فی بیان است فیعملها منصوب است بنابر سببیت برای اینکه ما قبل فاء مشتمل بر معنی ترجی است
ان یعملها بدل اشتمال السیئة است یا بتقدیر لان یعملها است وتغییر اسلوب برای اشعار بترجیح وقوع عمل حسنه و
ترک عمل سیئه فان الله تا السیئات کلام رسول علیه السلام است ومیتواند بود که کلام فرشته باشد الاستغفار مجرور ومعطوف
بر حسنه است یعنی گفت رسول الله چهار کلمه هر که باشد آنها در ذهن او هلاک نمیشود مگر کسی که جرات بر الله تعالی بسبب آنها مگر
بدبختی بی نصیب بیان این آنکه گاهی قصد میکند بنده بعمل حسنه تا بکند آنرا پس اگر او بکند آنرا مینویسد الله تعالی برای او
ده حسنه چنانچه گفته در سورهٔ انعام من جاء بالحسنة فله عشر امثالها وگاهی قصد میکند بنده بعمل بد که کند آنرا پس اگر کند
آنرا نوشته نمیشود برا و چیزی واگر او کند آنرا مهلت داده میشود هفت ساعت ومیگوید فرشته که کاتب حسنات است
فرشته را که کاتب سیئات است و او بر دست چپ بنده است که شتاب مکن در نوشتن شاید که بعد از آن کند حسنه یعنی عمل را
که محو کند آنرا بدرستیکه الله عز وجل میگوید در سورهٔ هود بدرستیکه حسنات میبرد سیئات را یا اگر حسنه عمل نکرده را نکند
استغفار کند از این سیئه **اصل** فان قال استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم

الغفور الرحیم ذو الجلال والاکرام واتوب الیہ لم یکتب علیہ شیٔ وان مضت سبع ساعات ولم یتبعہا بحسنۃ واستغفار قال صاحب الحسنات لصاحب السیئات اکتب علی الشقی المحروم **شرح** این فقرات کلام رسول صلوات اللہ علیہ وآلہ است ذکر استغفر اللہ الذی تا آخر برای بیان فرد افضل است و مراد توقف بر خصوص آن نیست بقرینہ تنکیر واستغفار عالم ونظائر آن منصوب است تا صفت دیگر اللہ باشد یعنی مستغفر بمعنی والاستغفار است یعنی پس اگر گفت کہ طلب آمرزش گناہ میکنم از اللہ کہ نیست مستحق عبادتی مگر او دانا بہ نہان وآشکار است بی تنگ است رعایت کنندہ مصالح است بغایت بخشایندہ است صاحب حرمت بر مومنان است صاحب بزرگی وعزیز گردانیدن متقیان است چنانچہ گفتہ ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم وبازگشت میکنم بسوی او نوشتہ نمیشود بر او چیزی از گناہ واگر گذشت ہفت ساعت وبعد از آن گناہ نکرد حسنہ تطہیر او واستغفار گفت فرشتہ کہ کاتب حسنات است فرشتہ را کہ کاتب سیئات است بنویس بر این بی سعادت بریدہ از خیر

باب صد ونود ویکم اصل باب التوبۃ

شرح این باب بیان بازگشت از گناہ وبازگشت از پیروی ائمہ ضلالت است درین باب سیزدہ حدیث است

اول اصل سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول اذا تاب العبد توبۃ نصوحا احبہ اللہ فستر علیہ فی الدنیا والآخرۃ فقلت وکیف یستر علیہ قال ینسی ملکیہ ما کتبا علیہ من الذنوب ویوحی الی جوارحہ اکتمی علیہ ذنوبہ ویوحی الی بقاع الارض اکتمی ما کان یعمل علیک من الذنوب فیلقی اللہ حین یلقاہ ولیس شیٔ یشہد علیہ بشیٔ من الذنوب **شرح** نصوح فعول بمعنی فاعل است وتذکیر وتانیث در آن مساوی است ما کتبا اشارت است بانچہ گذشت در حدیث آخر باب سابق کہ صاحب حسنات رخصت میدہد صاحب سیئات را کہ نویسد پس گویا کہ او نیز کاتب سیئات است وحی بسوی جوارح وبقاع الارض مجاز است ومراد برطرف کردن علامات سیئہ است از آنہا یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام میگفت چون توبہ کند بندہ توبہ خالص چنانچہ در سورۂ تحریم مذکور است دوست میدارد او را اللہ تعالی پس میپوشاند بر او پس گفتم وچون میپوشاند بر او گفت فراموش کار میکند دو فرشتہ او را آنچہ را کہ نوشتند بر او از گناہان ووحی میکند بسوی ہر کدام از اعضای او کہ نہان کن بر او گناہان او را ووحی میکند بسوی ہر یک از بقعہای زمین کہ در آنہا گناہ کردہ کہ نہان کن آنچہ را کہ میکرد در تو وباقی ظاہر است

دوم اصل عن احدہما علیہما السلام فی قول اللہ عز وجل فمن جاءہ موعظۃ من ربہ فانتہی فلہ ما سلف قال الموعظۃ التوبۃ **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام یا امام جعفر صادق علیہ السلام در قول اللہ عز وجل در سورۂ بقرہ پس ہر کہ آمد نزد او وعظی از صاحب کل اختیار او پس نگاہداشت خود را از خوردن ربا پس بخشایش کردہ میشود برای خوردن ربای کہ پیشتر از او صادر شدہ امام گفت مراد بموعظہ بازگشت از گناہ است باین معنی کہ مراد بموعظہ موعظہ موثر است وآن آنست کہ توبہ مترتب بر آن شود ومیتواند بود کہ مراد بموعظہ توبہ باشد باعتبار اینکہ ہر کہ توبہ میکند خود را ملامت میکند وآن از جانب توفیق اللہ تعالی است **سوم اصل** عن محمد بن الفضیل عن ابی الصباح

الکنانی

الکنانی قال سالت اباعبد الله علیه السلام عن قول الله عزوجل یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله
توبة نصوحا قال یتوب العبد من الذنب ثم لا یعود فیه قال محمد بن الفضیل سالت عنها ابا الحسن
علیه السلام فقال یتوب من الذنب ثم لا یعود فیه واحب العباد الی الله المفتنون التوابون **شرح**
الف لام العباد برای عهد خارجی است یعنی بندگان گنهکار بقرینهٔ آنچه می آید در حدیث نهم این باب **یعنی** روایت است
از محمد بن الفضیل از ابو الصباح کنانی گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عزوجل در سورهٔ تحریم
ای جمعی که مومن شدند بازگشت کنید از گناه بسوی الله تعالی بازگشتی که بغایت خالص باشد امام گفت مراد این است
که توبه کند بنده از گناه و بعد از آن برنگردد در آن گناه و گفت محمد بن الفضیل که پرسیدم از آن آیه امام موسی کاظم را
پس گفت مراد این است که توبه کند از آن گناه بعد از آن برنگردد در آن گناه و محبوب‌تر بندگان گناهگار بسوی الله
تعالی گناهگاراند که بسیار بازگشت کنانند بیان این می آید در حدیث پنجم این باب **چهارم اصل** عن
ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا قال
هو الذنب الذی لا یعود فیه ابدا قلت وایّنا لم یعد فقال یا ابا محمد ان الله یحب من عباده
المفتن التواب **شرح** ضمیر هو راجع بگناه است که مدلول این آیت است **یعنی** روایت است از ابو بصیر
که کنیت دیگر او ابو محمد است گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیهٔ سورهٔ تحریم که ای جمعی که مومن شدند
بازگشت از گناه کنید بسوی الله تعالی بازگشتی بغایت خالص امام گفت گناهی که توبه نصوح از آن می‌شود گناهی است
که تائب از آن برنمیگردد در آن هرگز گفتم و کدام برنگشت از ما پس امام گفت ای ابو محمد بدرستیکه الله تعالی دوست میدارد
از جملهٔ بندگان خود کسی را که مکرر بگناه افتد مکرر بازگشت کننده باشد بیان این می آید در حدیث آینده **پنجم اصل**
رفعه قال ان الله عزوجل اعطی التائبین ثلث خصال لو اعطی خصلة منها جمیع اهل السموات والارض
لنجوا بها قوله عزوجل ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین فمن احبه الله لم یعذبه **شرح** در سورهٔ
بقره چنین است ویسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فاتوهن
من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین ذکر التائبین و استشهاد بآیتی که در آن ذکر توابین شده اشعار باینست
که صیغهٔ مبالغه اینجا باعتبار شدت نیست بلکه باعتبار کثرت است مثل کسی که بسیار جماع در حیض کند و هر بار توبه کند
پس مرتبهٔ توابین اینجا ادنای مراتب تائبین است و محبوب بودن توابین لازم دارد محبوب بودن سائر تائبین را بطریق
اولی شاید که واو در ویحب حالیه باشد بقرینهٔ تکرار یحب و اینکه مرتبهٔ متطهرین اعلی از مرتبهٔ توابین است **یعنی** راوی بالا برد
سند روایت را تا امامی که گفت بدرستیکه الله عزوجل بخشید بازگشت کنندگان از حرام را سه فضیلت در سه آیت که اگر می بخشید
یکی از آنها را بجمیع اهل آسمانها و زمین هر آئینه نجات می یافتند بوسیلهٔ آن یک فضیلت مراد اینست که اگر جمیع اهل آسمانها و اهل
جمیع زمین گناهگاران تا ابد می بودند بهمین فضیلت نجات از عذاب می یافتند لی تخصیص و اخراج یکی از ایشان اول
قول الله عزوجل در سورهٔ بقره بدرستیکه الله تعالی دوست میدارد بسیار توبه کنندگان از مکروه و از حرام را بر حالیکه دوست میدارد

بنایت پاکیزگار بمعنی اجتناب کنندگان از مکروه چه جای حرام مثل جمعی که بعد از حیض و پیش از غسل یا جاری مجرای غسل که تیمم است جماع با ایشان نکنند و مثل جمعی که استنجا را بنا بآب کنند یا جمع میان احجار و آب کنند چنانچه می آید در کتاب الطهارة در حدیث سیزدهم باب دوازدهم که باب القول عند دخول الخلاء والخروج والاستنجا است بیان این آنکه هر که دوست داشت او را الله تعالی عذاب نمیکند او را پس اگر جمیع اهل آسمانها و زمین مذنب تائب باشند محبوب خواهند بود و معذب نخواهند بود **اصل** وقوله الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلك وقهم عذاب الجحیم ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم انك انت العزیز الحکیم وقهم السیئات ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلك هو الفوز العظیم **شرح** بیان معنی عرش و بیان حاملان عرش و بیان الذین آمنوا و بیان من صلح گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم و ششم که باب العرش والکرسی است در مصاحف چنین است یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون پس فقره ویؤمنون به از قلم کاتبان افتاده یا این قرائتی غیر مشهور است یعنی و دوم قول الله تعالی در سوره مؤمن جمعی که بر میدارند عرش را و جمعی که در دور عرش اند تسبیح میکنند با حمد صاحب کل اختیار ایشان و استغفار گناهان میکنند برای جمعی که مؤمن شده اند باین روش استغفار میکنند که میگویند ای صاحب کل اختیار ما گنجایش داری هر چیز را با عنایت رحمت و علم پس بخشایش کن گناهان برای جمعی که برگشتند از گناه و تابع شدند راه ترا مراد براه امام حق است و مراد باتباع آن یاد گرفتن احکام از اوست و نگاهدار ایشان را از عذاب دوزخ ای صاحب کل اختیار ما و بآن نگاهداشتن داخل کن ایشان را در بهشتهای اقامت که وعده دادی ایشان را و داخل کن با ایشان هر کرا که عمل صالح کرد باین معنی که ولایت امام حق کرد چنانچه بیان شد در شرح کتاب الحجة در حدیث هفتاد و پنجم باب صد و هفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است هر چند که در اتباع سبیل تقصیر کرده باشد از جمله پدران ایشان و برادران ایشان و اولاد ایشان بدرستیکه تو ئی بی نقصان رعایت کننده مصالح و نگاهدار جمیع کسانی را که مذکور شدند از بدیها و هر که نگاهداری او را از بدیها در روز قیامت پس بتحقیق رحمت کردی بر او و آنست و بس مطلب بسیار عظیم است **اصل** وقوله عز وجل والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون ومن یفعل ذلك یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا الا من تاب وآمن وعمل صالحا فاولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما **شرح** سوم قول الله عز وجل در سوره فرقان که و جمعی که نمیخوانند با الله تعالی معبودی دیگر را و نمیکشند جانداری را که صاحب حرمت کرده آنرا الله تعالی مثل آدمی مگر بحق مثل قصاص و زنا نمیکنند و هر که کند آنرا که مذکور شد ملاقات کرد در روز قیامت گناه را مضاعف میشود برای او عذاب در روز قیامت و جاوید میماند در آن عذاب خوار و زار مگر کسی که برگشت از گناهان و مؤمن شد بربوبیت رب العالمین و بجا آورد عملی را که صالح است و آن معرفت امام عالم بجمیع احکام است بیان این آنکه آنجماعت تبدیل میکند الله تعالی بدیهای ایشان را

بحسنات منقول است کہ بہشت مشتمل است بجمیع مواضعی کہ در برابر طاعات اہل تکلیف است پس اگر طاعت مطیع مقبول است مواضع طاعات خود را در بہشت می یابد والا بجہنم میرود و مواضع طاعات او را باہل ایمان می دہند **ششم اصل**

عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیہ السلام قال یا محمد بن مسلم ذنوب المومن اذا تاب منہا مغفورة لہ فلیعمل المومن لما یستانف بعد التوبۃ والمغفرة اما واللہ انہا لیست الا لاہل الایمان قلت فان عاد بعد التوبۃ والاستغفار فی الذنوب وعاد فی التوبۃ فقال یا محمد بن مسلم اتری العبد المومن یندم علی ذنبہ و یستغفر منہ و یتوب ثم لا یقبل اللہ توبتہ **شرح** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیہ السلام گفت ای محمد بن مسلم گناہان مومن چون توبہ کند از آنہا بخشائش کردہ شدہ است برای او پس باید کہ عمل کند مومن برای آنچہ از سر میگیرد و بعد از توبہ و بخشائش یا بمعنی کہ باید احتیاط کند برای آئندہ آگاہ باش بخدا قسم کہ بدرستیکہ مغفرت بسبب توبہ نیست مگر برای اہل ایمان بربوبیت رب العالمین کہ معیار آن اعتراف بوجود امام مفترض الطاعۃ در ہر زمان است گفتم پس اگر بعد از توبہ و طلب بخشائش برگردد در گناہان و بآن توبہ کند چونست پس گفت بعنوان استفہام انکاری ای محمد ابن مسلم آیا گمان میبری بندۂ مومن را کہ پشیمان میشود بر سر گناہ خود و طلب بخشائش میکند از آن گناہ و توبہ میکند و با وجود این قبول نمیکند اللہ تعالیٰ توبۂ او را **اصل** قلت فانہ فعل ذلک مرارا یذنب ثم یتوب و یستغفر فقال کلما عاد المومن بالاستغفار والتوبۃ عاد اللہ علیہ بالمغفرة وان اللہ غفور رحیم یقبل التوبۃ و یعفو عن السیئات و ایاک ان تقنط المومنین من رحمۃ اللہ **شرح** گفتم پس بدرستیکہ او کردہ آنرا چند بار ہر بار گناہ میکند بعد از آن توبہ میکند و طلب بخشائش میکند پس امام گفت ہر بار کہ برمیگردد مومن بطلب بخشائش و توبہ برمیگردد اللہ تعالیٰ بر او بخشائش و بدرستی کہ اللہ تعالیٰ نہایت آمرزگار صاحب رحمت است بر مومنان قبول میکند توبہ را و درمیگذرد از گناہان پس خود را دور دار از اینکہ نا امید کنی مومنان را از رحمت اللہ تعالیٰ **ہفتم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال سألتہ عن قول اللہ عز وجل اذا مسہم طائف من الشیطان تذکروا فاذا ہم مبصرون قال ہو العبد یہم بالذنب ثم یتذکر فیمسک فذلک قولہ تذکروا فاذا ہم مبصرون **شرح** یہم بصیغۂ مضارع غائب مجہول باب افعال است و با برای آلت است الاہام از جا در آوردن و مضطرب کردن یا بصیغۂ معلوم باب ضرب است و با برای ملابست است الہیم بفتح ہا و کسر میم رفتن آدمی و مانند آن در راہی یا بصیغۂ معلوم باب نصر است و با صلۂ یہم است الہم ارادۂ چیزی فذلک مبتدا است قولہ خبر است تذکروا مقول قول است فاذا ہم مبصرون خارج از مقول قول است و معنی آن مذکور شد و اینجا مراد بخواندن آن آیت کہ جماعت متذکر اندکہ ناگاہ تائب میشوند و جمعی کہ آنرا میخوانند تائب نمیشوند یا بمعنی کہ توبہ در طائفۂ اول اکثر است و عدم توبہ در طائفۂ ثانیہ اکثر است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام راوی گفت پرسیدم او را از قول اللہ عز وجل در سورۂ اعراف ان الذین اتقوا بدرستیکہ جمعی کہ پرہیزگاری از گناہان کردند چون در یابد ایشان را کسی کہ بر دور ایشان میگردد و برای یافتن رخنہ کہ از آنجا وسوسہ کنند از جنس شیطان بیاد ربوبیت رب العالمین

و عذاب آخرت می افتد پس ناگاه ایشان حق را می بینند یا بمعنی که توبه میکنند و مغفرت الله باین معنی اشارت کرده که
این حدیث را درین باب ذکر کرده امام گفت احتمال دارد ایست که از یاد آورده میشود بوسیله گناه و بعد از ان بیاد می آرد
ربوبیت الهی و عذاب آخرت را پس خود را نگاه میدارد از گناه و پس این است مضمون قول الله تعالی که مذکور است در بحر و دیگر
آیت است که فاذا هم مبصرون در حق ایشان الفرا است **ششم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول
ان الله تعالی اشد فرحا بتوبة عبده من رجل اضل راحلته وزاده فی لیلة ظلماء فوجدها
فالله اشد فرحا بتوبة عبده من ذلك الرجل براحلته حین وجدها **شرح** نسبت فرح
و امثال آن با الله تعالی بر سبیل استعاره برای اراده اثر است فاء در فالله برای بیان است و فائده ذکر
این فقره تا آخر اینست که خیال نکند که خوشحالی الله تعالی کم میشود مر در ایام چنانچه خوشحالی آدمی کم و بر طرف میشود یعنی
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت بدرستیکه الله تعالی خوشحال تر است بتوبه بنده خود از مردی که گم
کرده باشد چارپای سواری خود را و توشه خود را که بار آن چارپا بسته در شبی تاریک پس یافته باشد آن چارپا را پس این
آنکه الله تعالی دائما خوشحال تر است بتوبه بنده خود از ان مرد بچارپای سواری خود وقتی که یافته باشد آنرا یا بمعنی که
خوشحالی آن مرد بخشد و هر وقت یافتن است و خوشحالی الله تعالی دائم است **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
ان الله یحب العبد المفتن التواب ومن لا یکون ذلك منه کان افضل **شرح** گفت امام جعفر صادق
علیه السلام بدرستیکه الله تعالی دوست میدارد بنده را که صاحب گناه و نهایت بازگشت کننده باشد و آنکه واقع
نمیشود از او افضل است باین معنی که کسی که در اصل گناه نکند و احتیاج توبه نداشته باشد مثل معصومان و متقیان
افضل از دوست **دهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول التائب من الذنب کمن لا
ذنب له والمقیم علی الذنب وهو مستغفر منه کالمستهزئ **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
راوی گفت شنیدم از او که میگفت توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناه نکرده باین معنی که نزدیک او دوست
اگرچه در مرتبه او نیست چنانچه گذشت در حدیث سابق و کسیکه مصر باشد بر گناه بر حالی که او استغفار از آن گناه
کند مانند استهزا کننده است با خود یا با احکام چه آن استغفار محض زبان خواهد بود **یازدهم اصل** عن
ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز وجل اوحی الی داود ان ائت عبدی دانیال فقل له انك
عصیتنی فغفرت لك وعصیتنی فغفرت لك وعصیتنی فغفرت لك فان انت عصیتنی الرابعة
لم اغفر لك فاتاه داود فقال یا دانیال اننی رسول الله الیك وهو یقول لك انك عصیتنی فغفرت
لك وعصیتنی فغفرت لك وعصیتنی فغفرت لك فان انت عصیتنی الرابعة لم اغفر لك فقال له دانیال
قد بلغت یا نبی الله **شرح** دانیال پیغمبری از انبیاست و با وجود آن در تحت حکم داود بود چون داود نبی و امام زمان
خود بود و از اوصیای موسی بوده و انبیا و اوصیا معصوم اند از گناهان کبیره و صغیره باین معنی که
گناه از ایشان سر نمی زند اصلا لیکن سهو و نسیان در غیر نفس حکم شرعی از ایشان صادر میشود و هر گاهی

مؤاخذه دنیوی ایشان بعتاب ومانند آن بشود اگرچه در غیر ایشان باعث مؤاخذه نیست اصلا وعصیان دانیال ع ازان قبیل است ومانند قول رفیق موسی علیه السلام است در سورۀ کهف وما انسانیه الا الشیطان ان اذکره ومانند آن است در قول الله تعالی در سورۀ توبه عفا الله عنک لم اذنت لهم مخفی نماند که تقسیم سیام از قبیل لطف است تا کسی مغرور نشود بعبادت خود ولهذا دانیال در مقابل این افتادگی وعرض عدم استقلال خود در قدرت طلب توفیق کرده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه الله عزوجل وحی کرد بسوی داؤد که برو نزد بنده من دانیال پس بگو او را بدرستیکه تو عصیان من کردی پس بخشائش کردم برای تو سه بار پس اگر تو عصیان من کنی در چهارم بخشائش نمیکنم برای تو پس رفت نزد دانیال ع داؤد پس گفت ای دانیال ع بدرستیکه من فرستادۀ الله تعالی ام بسوی تو واو میگوید ترا بدرستی که تو عصیان من کردی پس بخشائش کردم برای تو سه بار پس اگر تو عصیان من کنی در چهارم بخشائش نمیکنم برای تو پس گفت داؤد را دانیال بتحقیق تبلیغ رسالت کردی ای پیغمبر الله تعالی **اصل** فلما کان فی السحر قال دانیال فناجی ربه فقال یا رب ان داؤد نبیک اخبرنی عنک اننی قد عصیتک فغفرت لی ثلثا واخبرنی عنک انی ان عصیتک الرابعة لم تغفر لی فوعزتک لان لم تعصمنی لاعصینک ثم لاعصینک ثم لاعصینک **شرح** ضمیر کان راجع بکار دانیال است که مرکوز بر خاطر است واگر راجع بدانیال می بود اولی میبود که فاعل قام ضمیر باشد وفاعل کان ظاهر باشد یعنی پس چون شد عالم در آخر شب که وقت نماز وتر است برخاست دانیال برای عبادت مقرری خود پس مناجات کرد صاحب کل اختیار خود را باین روش که گفت ای صاحب کل اختیار من بدرستیکه داؤد پیغمبر تو خبر داد مرا از جانب تو که من بتحقیق عصیان تو کردم پس بخشائش کردی برای من وعصیان تو کردم پس بخشائش کردی برای من وعصیان تو کردم پس بخشائش کردی برای من وخبر داد مرا از جانب تو که من اگر عصیان تو کنم در چهارم بخشائش نمیکنی برای من پس قسم به بلندی تو وبزرگی تو که اگر لقضا وقدر خود نگاه نداری مرا از عصیان هر آئینه عصیان تو خواهم کرد البته بعد ازان هر آئینه عصیان تو خواهم کرد البته بعد ازان هر آئینه عصیان تو خواهم کرد البته **دوازدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا تاب العبد توبة نصوحا احبه الله فستر علیه فقلت وکیف یستر علیه قال ینسی ملکیه ما کانا یکتبان علیه ویوحی الی جوارحه والی بقاع الارض ان اکتمی علیه ذنوبه فیلقی الله عزوجل حین یلقاه ولیس شیئ یشهد علیه بشیئ من الذنوب **شرح** اینها ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عزوجل یفرح بتوبة عبده المومن اذا تاب کما یفرح احدکم بضالته اذا وجدها **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث هشتم این باب

باب صد ونود ودوم اصل باب الاستغفار من الذنب

شرح این باب بیان طلب درگذشتن الله تعالی از گناه است ودرین باب ده حدیث است **اول**

اشارت باین است که تکرار توبهٔ رسول هر روز تا هفتاد بار عبث می نماید پس امام گفت الله تعالی است طلب یاری کرده شده باین معنی که غلط فهمیدی توبه برای عذر خواهی از جانب جمعی است از شیعه که معاصی میکنند و توبه نمیکنند یا توبه میکنند و می شکنند چنانچه تحقیق این می شود در باب صد و نود و نهم پنجم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من عمل سیئة اجل فیها سبع ساعات من النهار فان قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه ثلث مرات لم یکتب علیه **شرح** این نزدیک است بحدیث دوم اینباب ششم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان المومن لیذنب الذنب فیذکر بعد عشرین سنة فیستغفر الله منه فیغفر له وانما یذکره لیغفر له وان الکافر لیذنب الذنب فینساه من ساعته **شرح** وانما یذکره بصیغهٔ مضارع معلوم باب التفعیل است وضمیر مستتر راجع بالله تعالی است یعنی که ذکر جز این نیست که الله تعالی بیاد او می آورد گناه را تا بخشایش کند برای او و باقی ظاهر است از شرح حدیث سوم اینباب هفتم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من مومن یقارف فی یومه ولیلته اربعین کبیرة فیقول وهو نادم استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام واسأله ان یصلی علی محمد وآل محمد وان یتوب علی الا غفرها الله عز وجل له ولا خیر فیمن یقارف فی یومه اکثر من اربعین کبیرة **شرح** المقارفة بالقاف و رای بی نقطه و فا مسند ر باب مفاعله آلوده چیزی شدن بی اصرار بران یا بمعنی که العنوان لمم باشد که می آید در باب صد و نود و چهارم بدیع فعیل بمعنی فاعل است از باب منع البدع بفتح با و سکون دال احداث چیزی بی مانده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مومنی که آلوده شود در روز و شب خود چهل گناه کبیره را پس گوید بر حالی که پشیمان باشد که طلب بخشایش میکنم از الله که نیست مستحق عبادتی مگر او صفت او اینست که زنده است ایستادگی کننده بکار خلائق است اختراع کننده آسمانها و زمین است صاحب بزرگی و عزیز کردن اهل تقویست چنانچه گفته ان اکرمکم عند الله اتقاکم و سؤال میکنم از او اینکه درود فرستد بر محمد و آل محمد و اینکه بازگشت کند بر من برحمت مگر آنکه بخشایش میکنند آن چهل کبیره را الله عز وجل برای او و خوبی نیست در کسیکه آلوده شود در روز خود یعنی در روز و شب خود بقرینه سابق بیشتر از چهل کبیره را مراد اینست که این شق واقعی نیست بیشتر از چهل بی اصرار نمیباشد یا مراد اینست که اگر باشد بخشایش کرده نمیشود باین استغفار هشتم **اصل** عدة من اصحابنا رفعوه قالوا قال لکل شیء دواء ودواء الذنوب الاستغفار **شرح** جمعی از اصحاب ما بالا برده اند سند حدیث را تا امامی که روایت از اوست گفتند امام گفت برای هر دردی دوائیست و دوای گناهان طلب آمرزش از الله تعالی است نهم **اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما من مومن یذنب ذنبا الا اجله الله عز وجل سبع ساعات من النهار فان هو تاب لم یکتب علیه شیء وان هو لم یفعل کتبت علیه سیئة **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب **اصل** فاتاه عباد البصری فقال له بلغنا

ای آدم گردانیدم برای شما این را که هر که قصد بدی کند از فرزندان تو نوشته نمی شود بر او پس اگر بکند آنرا نوشته میشود
آن بر او یک گناه و هر که قصد کند از فرزندان تو بخوبی پس اگر نکند آن را نوشته میشود آن برای او یک خوبی و اگر او کند آنرا
نوشته میشود آن برای او ده خوبی آدم گفت ای صاحب کل اختیار من زیاده کن عطا را برای من گفت گردانیدم برای
تو اینکه هر که کند از فرزندان تو گناهی را بعد از آن استغفار کند می آمرزم برای او آدم گفت ای صاحب کل اختیار من
زیاده کن عطا را ای من گفت گردانیدم برای فرزندان تو توبه را و گشاده کردم برای ایشان زمان توبه را تا وقتی که رسد
جان با بنا که حلق است مراد قبول توبه جاهلست در آن وقت نیز چنانکه می آید در حدیث سوم این باب یا مراد قبول
توبه عالم و جاهل هست در آن وقت چنانکه می آید در حدیث دوم این باب آدم گفت الصاحب کل اختیار من بس است
دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته
ثم قال ان السنة لکثیرة من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته ثم قال ان الشهر لکثیر من تاب
قبل موته بجمعة قبل الله توبته ثم قال ان الجمعة لکثیر من تاب قبل موته بیوم قبل الله توبته ثم قال ان
الیوم لکثیر من تاب قبل ان یعاین قبل الله توبته **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که
توبه کند بیش از مردن او بیک سال قبول میکند الله تعالی توبه او را بعد از آن گفت بدرستیکه یکسال هر آئینه
زمان بسیار است هر که توبه کند بیش از مردن او بیک ماه قبول میکند الله تعالی توبه او را بعد از آن گفت بدرستیکه
یک ماه هر آئینه بسیار است هر که توبه کند بیش از مردن او بیک هفته قبول میکند الله تعالی توبه او را بعد از آن گفت
بدرستیکه یک هفته هر آئینه بسیار است هر که توبه کند بیش از مردن او بیک روز قبول میکند الله تعالی توبه او را بعد
گفت بدرستی که یک روز بسیار است هر آئینه هر که توبه کند بیش از آنکه ببیند صورت ملک الموت را قبول میکند الله تعالی
توبه او را **مخفی** نماند که ذکر تفصیل مذکور برای اشارت بتفاوت مراتب توبه است در فضیلت باین معنی که توبه
یکسال افضل از یکماه است و یکماه افضل از یک هفته است و یک هفته افضل از یک روز است و یک روز افضل از متصل
بمعاینه است و برین قیاس است سایر اوقات **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا
بلغت النفس هذه واهوی بیده الی حلقه لم تکن للعالم توبة وکانت للجاهل توبة **شرح**
این حدیث گذشت با ضمیمه در کتاب العقل در حدیث سوم باب شانزدهم که باب لزوم الحجة علی العالم است
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون رسید جان باینجا و اشارت کرد بدست خود بسوی
گلوی خود نمیباشد برای عالم توبه عید بر اصرار بر کبیره بازگشت الله تعالی برحمت بر او بقبول توبه او و میباشد برای
جاهل توبه **چهارم اصل** خرجنا الی مکة ومعنا شیخ متاله متعبد لا یعرف هذا الامر یتم الصلوة فی الطریق ومعه ابن اخ له
مسلم فمرض الشیخ فقلت لابن اخیه لو عرضت هذا الامر علی عمک لعل الله ان یخلصه فقال کلهم دعوا الشیخ
یموت علی حاله فانه حسن الهیئة **شرح** المتاله بصیغه اسم فاعل باب تفعل بغایت عبادت کننده مراد اینجا پرهیزگار از
معاصی است مسلم بصیغه اسم فاعل باب تفعیل است و برای تمنی است حسن بجای بی نقطه و تشدید سین بصیغه ماضی

معلوم میشود عقب باب نصرت است یعنی بیرون آمدیم از شهر خود بمکه و با ما پیر مردی بود پرهیزگار بنهایت عبادت کننده
تمام میکرد نماز را در راه موافق مذهب یعنی حنفی النعمان و با او برادر زاده او بود تسلیم کننده بفضل اهل البیت علیهم
السلام پس بیمار شد آن پیر مرد پس گفتم برادر زاده او را کاش عرض میکردی این امارت اهل البیت علیهم السلام
بر عموی خود تا شاید که الله تعالی خلاص کند او را از آتش جهنم پس گفتند جمیع حاضران که واگذار این پیر مرد را تا میرود
حال خود چه بدرستی که او مشاهده کرده صورت ملک الموت را و تشیهد انچه را که با او گویید **اصل** فلم یصبر ابن اخیه
حتی قال له یا عم ان الناس ارتدوا بعد رسول الله صلی الله علیه وآله الا نفرا یسیرا وکان لعلی بن
ابی طالب من الطاعة ما کان لرسول الله صلی الله علیه وآله وکان بعد رسول الله الحق والطاعة له
قال فتنفس الشیخ وشهق وقال انا علی هذا وخرجت نفسه **شرح** پس صبر نکرد برادر زاده او تا آنکه گفت
او را ای عموی من بدرستی که مردم مرتد شدند از دین حق بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله مگر جمعی اندک و بود
برای علی ابن ابی طالب از فرمان برداری واجب بر خلائق بیان روش که بود برای رسول الله صلی الله علیه
وآله و بود بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله حق و فرمانبرداری برای او علیه السلام راوی گفت پس نفسی کشید
پیر مرد و فریادی زد و گفت من بر این اعتقادم میمیرم و بیرون رفت جان او **اصل** فدخلنا علی ابی عبد الله علیه
السلام فعرض علی ابن السری هذا الکلام علی ابی عبد الله علیه السلام فقال هو رجل من اهل الجنة قال
له علی بن السری انه لم یعرف شیئا من هذا الامر غیر ساعته تلک قال فتریدون منه ماذا قد دخل
والله الجنة **شرح** فتریدون بتقدیر استفهام است و ماذا اسم جنس است یعنی شیء چنانچه فارسی از جمله بحوان گفته در
قول شاعر شعر دعی ماذا علمت سا تقیه + ولکن بالمغیب نبئینی + واگذار چیزی را که دانستی از گناه من الیته احتراز میکنم از آن
ولیکن آنچه که غیب است امتحان کن مرا یعنی پس داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس عرض کرد
علی بن السری این سخن را بر امام جعفر صادق علیه السلام پس امام علیه السلام گفت آن پیر مرد مردیست از اهل
بهشت پس گفت او را علی بن السری بدرستیکه او نشناخت چیزی از این امارت بغیر از آن ساعتی که جان داد
امام گفت بعنوان استفهام انکاری آیا پس میخواهید از او چیزی تحقیق داخل شد بخدا قسم در بهشت

باب صد و نود و چهارم از اصل باب اللمم

شرح اللمم بفتح لام و فتح میم و الالمام مصدر باب افعال آلودگی بگناه کبیره یعنی امر از او باستغفار بعد از آن
چنانچه در حدیث سوم این باب است یعنی این باب بیان حکم آلودگی بگناهان کبائر است که مذکور است در قول
الله تعالی در سورهٔ و النجم الا اللمم در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
قلت له ارأیت قول الله عزوجل الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم قال هو الذنب یلم
به الرجل فیمکث ما شاء الله ثم یلم به بعد **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت گفتم او را خبر ده مرا از قول الله عزوجل در بیان محسنین در سورهٔ والنجم چنین که اجتناب می کنند از کبائر گناه

ورسوا شد مگر آلودگی امام گفت لمم گناهی است که آلوده شود بآن مرد پس ترک کند آنقدر که الله تعالی خواسته باشد باز آلوده شود بآن گناه بعد از ترک **دوم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال قلت الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم قال الهنیة بعد الهنیة ای الذنب بعد الذنب یلم به العبد **شرح** الهنیة بفتح نون وتشدید یای دو نقطه در پائین وگاهی یای دوم منقلب بهمزه میشود وتصغیر هنة بفتح ها وفتح نون وتای تانیث چیزی که کم باشد باین معنی که بعنوان اصرار نباشد ای الذنب تا آخر میتواند بود که کلام راوی باشد ومیتواند بود که کلام امام علیه السلام باشد **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم چه معنی دارد این آیه از سوره والنجم گفت مراد باللمم اندکی است بعد از اندکی باین معنی که گناهی است بعد از گناهی که آلوده میشود بآن بنده بی اصرار **سوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ما من مومن الا وله ذنب یهجره زمانا ثم یلم به وذلک قول الله عز وجل الا اللمم **شرح** عموم در ما من مومن عموم عرفی است برای افادت کثرت یهجره بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر یا باب افعال است **یعنی** گفت امام جعفر صادق نیست هیچ مومنی بر حالی که او را گناهی است کبیره که ترک میکند آنرا زمانی بعد از آن آلوده میشود بآن آنچه مذکور شد مدلول قول الله عز وجل است در سوره والنجم الا اللمم **اصل** وسالته عن قول الله عز وجل الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم قال الفواحش الزنا والسرقة واللمم الرجل یلم بالذنب فیستغفر الله منه **شرح** این حدیث با تتمه گذشت در حدیث هفتم باب صد و دوازدهم که باب الکبائر است **چهارم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من جاءنا یلتمس الفقه والقرآن وتفسیره فدعوه ومن جاءنا یبدی عورة قد سترها الله فنحوه فقال رجل من القوم جعلت فداک والله انی لمقیم علی ذنب منذ دهر ارید ان اتحول منه الی غیره فما اقدر علیه فقال له ان کنت صادقا فان الله یحبک وما یمنعک ان تنتقل منه الی غیره الا لکی تخافه **شرح** اقدر بمعنی استطیع است ومعنی استطاعت بیان شد در کتاب التوحید در باب الاستطاعة که باب سی و کم است الا لکی تخافه استثنا از مدلول کلام سابق است چه ما یمنعک ان تنتقل بمعنی ما ترک تنقلک لشیء است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که آمد نزد ما بر حالی که طلب میکند علم مسائل دین را وضبط الفاظ قرآن را چنانچه نازل ساخته جبرئیل وتفسیر قرآن را پس واگذارید او را ومانع دخول او در مجلس ما مشوید وهر که آمد نزد ما بر حالی که اظهار میکند عیبی را برای کسی که تحقیق پوشانیده آنرا الله تعالی پس دور کنید او را پس گفت مردی از اهل مجلس قربانت شوم بخدا قسم بدرستیکه من هر آینه ایستاده ام بر گناهی از زمانی دراز هر چند میخواهم که در گذرم از آن بسوی ضد آن که توبه است پس نمیتوانم پس امام گفت او را که اگر راست میگوئی که آزرده از گناهی وسعی در ترک آن داری ومیسر نمی شود پس بدرستی که الله تعالی دوست میدارد ترا وترک نکرده نقل ترا از آن گناه بسوی ضد آن برای چیزی مگر برای اینکه ترسان باشی از او اشارت است باینکه الله تعالی دانسته که اگر نقل کند ترا داخل میشوی در خودپسندی وآن بدتر از آن گناه است **پنجم اصل** عن ابی عبد الله

قال ما من ذنب الا وقد طبع علیه عبد مومن یهجره الزمان ثم یلم به وهو قول الله عز وجل الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم قال اللمام العبد الذی یلم بالذنب بعد الذنب لیس من سلیقته ای من طبیعته **شرح** طبع بطا ی بی نقطه و بای یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است الطبع بفتح طاء و سکون و فتح ایضاً چرکین شدن السلیقة قرار داد خاطر یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع گفت نیست هیچ گناه کبیره مگر بر حالی که چرکین شده بر سر آن بنده مومنی بیان این آنکه ترک میکند آنرا در زمانی بعد از آن آلوده می شود بآن و آنچه مذکور شد مدلول قول الله عز وجل است در سوره والنجم که بیان شد در حدیث اول این باب امام گفت لمم حال بنده ایست که آلوده میشود بگناهی کبیره بعد از گناهی دیگر که کبیره و نیست از قرارداد خاطر او باین معنی که نیست مقتضای طبیعت او **ششم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان المومن لا یکون سجیته الکذب والبخل والفجور وربما الم من ذلک شیئا لا یدوم علیه قیل فیزنی قال نعم ولکن لا یولد له من تلک النطفة **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت بدرستیکه مومن نمیباشد مقتضای او دروغ و منع حقوق واجبه الهیه و سرکشی از حکم الهی و بسا که آلوده شده باشد از جمله آنچه مذکور شد چیزی را که مستمر نمی ماند بر آن گفته شد که پس مومن زنا می کند بعنوان لمم گفت آری و لیکن زاده نمیشود برای او از آن نطفه زنا

باب صد و نود و پنجم اصل باب فی ان الذنوب ثلثة

شرح این بابی است در بیان اینکه گناهان غیر شرک و کفر سه قسم است درین باب دو حدیث است و دوم برای بیان بعض اقسام است **اول اصل** صعد امیر المومنین صلوات الله علیه بالکوفة المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال ایها الناس ان الذنوب ثلثة ثم امسک فقال حبة العرنی یا امیر المومنین قلت الذنوب ثلثة ثم امسکت فقال ما ذکرتها الا وانا ارید ان افسرها ولکن عرض لی بهر حال بینی وبین الکلام نعم الذنوب ثلثة فذنب مغفور وذنب غیر مغفور وذنب نرجو لصاحبه ونخاف علیه **شرح** حبه بفتح حای بی نقطه و تشدید بای یک نقطه العرنی بضم عین بی نقطه و فتح رای بی نقطه و نون منسوب بعرنه است که قبیله ایست البهر بضم بای یک نقطه و سکون ها و رای بی نقطه بریده شدن نفس بسبب ماندگی و مانند آن یعنی بالا رفت امیر المومنین ع در کوفه منبر را پس حمد گفت الله تعالی را و سپاس کرد برا و بعد از آن گفت ای مردم بدرستیکه گناهان مومنان سه قسم است بعد از آن ساکت شد پس گفت حبه العرنی ای امیر المومنین ع گفتی که گناهان سه قسم است بعد از آن ساکت شدی پس گفت ذکر نکردم آنرا مگر اراده داشتم آنکه تفسیر کنم آنها را و لیکن عارض شد برای من بریده شدن نفس که حائل شد میان من و میان سخن آری گناهان سه قسم است بیان این آنکه قسمی بخشیده میشود و قسمی بخشیده نمیشود و قسمی امید داریم برای صاحبش که بخشیده شود و میترسیم برا که مبادا بخشیده نشود **اصل** قال یا امیر المومنین فبینها لنا قال نعم اما الذنب المغفور فعبد عاقبه الله علی ذنبه فی الدنیا فالله احکم واکرم ان یعاقب عبده مرتین واما الذنب الذی لا یغفر فمظالم العباد بعضهم لبعض ان الله تبارک وتعالی اذا برز لخلقه اقسم قسما علی نفسه فقال وعزتی وجلالی

لا یجوزنی ظلم ظالم ولو کفاً بکفٍ ولو مسحة بکفٍ ولو نطحة ما بین القرناء الی الجمّاء فیقتص للعباد بعضهم من بعض حتی لا یبقی لاحد علی احد مظلمة ثم یبعثهم للحساب **شرح** نعبد بتقدیر ذنب عبد است فاء در فاسد در نقال برای بیان است بعضهم هر دو با مجرور بدل العباد است و بدل اشتمال است اگرچه بحسب ظاهر بدل البعض از کل مینماید و بعضهم اول عبارت از ظالم است و بعضهم دوم عبارت از مظلوم است تبرز بای یک نقطه و رای بی نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است البروز ظاهر شدن بعد از خفا و مراد اینجا اینست که هر کسی که از سعدا و اشقیا و مخاطب بواسطه بشر میشوند مثل انبیا در دنیا و لو هر سه جا صله است کفا در اول بضم کاف و سکون واو و همزه مصدر باب حسن است و در دوم و سوم بفتح کاف مصدر باب منع است بمعنی انداختن دیگری با در بکفاء هر دو جا برای سببیت است مسحة بفتح میم و سکون سین بی نقطه و حای بی نقطه و تای وحدت مصدر باب منع است بمعنی یک دست رسانیدن بزمین نطحة بفتح نون و سکون طای بی نقطه و حای بی نقطه و تای وحدت مصدر باب ضرب و منع است بمعنی شاخ زدن گوسفند و آن منصوب است و ما برای ابهام و تحقیر است و ظاهر اینست که بجای بین من باید و از کاتبان کاتی غلطی شده باشد القرناء بفتح قاف و سکون رای بی نقطه و نون و الف ممدوده گوسفند شاخ دار الجماء بفتح جیم و تشدید میم و الف ممدوده گوسفند بی شاخ المظلمة بفتح میم و سکون ظاء با نقطه و کسر لام آنچه بر گردن ظالم باشد از حق مظلوم **یعنی** حبه گفت ای امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس بیان کن آن سه قسم را برای ما گفت آری بیان میکنیم اما گناهی که بخشیده میشود پس گناه بنده ایست که عذاب کرده او را الله تعالی در دنیا بر آن گناه و علیم تر و کریم تر است از اینکه عذاب کند بنده خود را دو بار و اما گناهی که بخشیده نمیشود پس حقهائی است که بر گردن بندگانست بعض ایشان که ظالمند برای بعضی که مظلوم اند بدرستی که الله تبارک و تعالی چون ظاهر شود در روز قیامت برای مخلوقین خود قسم میخورد قسمی که لازم بر خود کند باین روش که میگوید قسم ببلندی خودم و بزرگی خودم که نمیگذرد دلمن ظلم ظالمی که تغافل کنم هر چند که افتادن بسبب انداختن باشد هر چند که دست بزمین رسانیدن بسبب انداختن باشد هر چند که شاخ زدن سهلی باشد که از گوسفند شاخدار صادر شده باشد بسوی گوسفند بی شاخ پس انتقام میکشد برای بندگان بعضی که مظلوم اند از بعضی که ظالم اند تا آنکه نماند برای هیچیک بر کسی دیگر حقی که ظلم در آن کرده باشد بعد از آن روانه میکند بندگان را برای حساب **اصل** و اما الذنب الثالث فذنب ستره الله علی خلقه ورزقه التوبة منه فاصبح خائفا من ذنبه راجیا لربه فنحن له کما هو لنفسه نرجو له الرحمة و نخاف علیه العذاب **شرح** و اما گناه سوم پس گناهی است که پوشانید آن را الله تعالی بر مخلوق خود که آن گناه از او صادر شده باینمعنی که عوضی برای آن در دنیا قرار نداده یا قرار داده و تعجیل ننموده و روزی کرد توبه او را از آن گناه پس گردید ترسان از گناه خود که مبادا توبه او جامع شروط صحت نباشد امید وار برای صاحب کل اختیار خود که شاید که بخشایش کرده شود پس ما برای او همچنانیم که او برای خودش است باینمعنی که ترس عذاب او داریم و امید برحمت او داریم **دوم اصل** سالت ابا جعفر علیه السلام عن رجل اقیم علیه الحد

فی الرحم ایعاقب فی الآخرة قال ان الله اکرم من ذلک **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که
واداشته شد براو حد شرعی وضمن سنگسار کردن که بسبب زنا در وقت احصان میباشد که آیا او عذاب کرده مے شود
در آخرت گفت بدرستی که الله تعالی کریم تر است از انکه او را عذاب کند

باب صد و نود و ششم اصل باب تعجیل عقوبة الذنب

ترجمه این باب بیان اینست که الله تعالی در دنیا عقوبت میکند مومن را برای گناه تا پاک شود در آخرت
مخفی نماند که مراد بذنب گناهی است که عفو از ان نشود بقرینه ویعفو عن کثیر می آید در حدیث ششم این باب درین باب
دوازده حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عزوجل اذا کان من امره
ان یکرم عبدا وله ذنب ابتلاه بالسقم فان لم یفعل ذلک به ابتلاه بالحاجة فان لم یفعل ذلک به
شدد علیه الموت لیکافیه بذلک الذنب قال واذا کان من امره ان یهین عبدا وله عنده حسنة
صحح بدنه فان لم یفعل به ذلک وسع علیه فی رزقه فان هو لم یفعل ذلک به هون علیه الموت
لیکافیه بتلک الحسنة **شرح** روایت است از امام محمد باقر صلوات الله علیه گفت بدرستیکه الله عزوجل
چون باشد از جمله کار و تدبیر الله تعالی اینکه خوار کند بنده را در آخرت برای نفاق او و برای آن بنده باشد نزد الله نیکو
حسنه صحیح میکند بدن آن بنده را بعوض آن پس اگر نکند با او آنرا وسعت میدهد براو در رزقش پس اگر الله تعالی نکند آنرا
با او آسان میکند براو مرگ را تا مکافات کند او را بآن حسنه **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
ان العبد اذا کثرت ذنوبه ولم یکن عنده من العمل ما یکفرها ابتلاه بالحزن لیکفرها **شرح**
گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که بنده مومن چون بسیار شود گناهان او که عفو از انها نشده باشد
نزد آن بنده یا نزد الله تعالی از جمله حسنه الخ کفاره آن شود مبتلا می کند او را الله تعالی باندوه بیماری یا مفلسی
یا ترس از ظالمان یا شدت مرگ تا کفاره آنها شود **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله
قال الله عزوجل وعزتی وجلالی لا اخرج عبدا من الدنیا وانا ارید ان ارحمه حتی استوفی منه
کل خطیئة عملها اما بسقم فی جسده واما بضیق فی رزقه واما بخوف فی دنیاه فان بقیت علیه
بقیة شددت علیه عند الموت **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که گفت الله عزوجل در حدیث
قدسی قسم به بلندی من و بزرگی من که بیرون نمی برم بنده را از دنیا بر حالی که من اراده رحمت براو در آخرت دارم تا آنکه
تمام بستانم از او عوض هر گناهی را که کرده و عفو از ان نشده و حسنه که کفاره آن باشد نکرده یا به بیماری و یا به تنگی
در رزق او و یا بترسی در دنیای او از ظالمان در بیداری یا در خواب چنانچه می آید در حدیث چهارم پس اگر مانده باشد
براو باقی مانده گناه سخت میگیرم براو نزد مرگ **اصل** وعزتی وجلالی لا اخرج عبدا من الدنیا وانا
ارید ان اعذبه حتی اوفیه کل حسنة عملها اما بسعة فی رزقه واما بصحة فی جسمه واما بامن فی دنیاه
فان بقیت علیه هونت بها علیه الموت **شرح** وقسم به بلندی من و بزرگی من که بیرون نمی برم بنده را از دنیا

شرح اصول کافی

برحالی کہ من ارادہ دارم کہ عذاب کنم اورا برای نفاق او تا آنکہ بتمام میدہیم اورا عوض ہر حسنہ کہ کردہ آنرا یا بوسعت در رزق او ویا بصحت در بدن او ویا بامین بودن در دنیای او پس اگر باقی ماندہ باشد باقی ماندہ از حسنہ او آسان میکنم بسبب آن باقی ماندہ برا و مرگ را **چہارم اصل** قال ابو عبد اللہ علیہ السلام ان المومن لیہول علیہ فی نومہ فیغفر لہ ذنوبہ وانہ لیمتہن فی بدنہ فیغفر لہ ذنوبہ **شرح** گفت امام جعفر صادق علیہ السلام بدرستی کہ مومن ہر آئینہ گاہی گماشتہ میشود ترس بر او در خوابش پس آمرزیدہ میشود برای او گناہان او **پنجم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال اذا اراد اللہ عزوجل بعبد خیرا عجل عقوبتہ فی الدنیا واذا اراد بعبد سوءا امسک علیہ ذنوبہ حتی یوافی بہا یوم القیٰمۃ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت چون ارادہ کند اللہ عزوجل با بندہ خیر یاد در آخرت وگناہی کردہ باشد کہ عفو از ان نشدہ باشد وتلافی آنرا بحسنہ نکردہ باشد تعجیل میکند عقوبت اورا در دنیا وچون ارادہ کند با بندہ بدی را در آخرت نگاہ میدارد برا و گناہان اورا یعنی کہ تعجیل عقوبت آنہا در دنیا نمیکند تا آید آن بندہ با آن گناہان در روز قیامت **ششم اصل** قال امیر المومنین علیہ السلام فی قول اللہ عزوجل وما اصابکم من مصیبۃ فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر لیس من التواء عرق ولا نکبۃ حجر ولا عثرۃ قدم ولا خدش عود الا بذنب ولما یعفو اللہ اکثر فمن عجل اللہ عقوبۃ ذنبہ فی الدنیا فان اللہ اجل واکرم واعظم من ان یعود فی عقوبتہ فی الآخرۃ **شرح** می آید در حدیث سوم باب صد ونود ونہم کہ لیست ہذہ الآیۃ نیاً وتحقیق معنی آن میشود یعنی گفت امیر المومنین صلوات اللہ علیہ در قول اللہ عزوجل در سورہ شوری وآنچہ برخورد شما را از مصیبتی بسبب آنست کہ کسب کردہ آید شما ومیگذرد از بسیاری از گناہان نیست از پیچیدہ شدن رگے ونہ مصیبتی کہ بوسیلہ سنگی باشد ونہ بسر در آمدنی کہ بسبب سست شدن پائی باشد ونہ خراشی کہ بسبب چوبی باشد مگر بوسیلہ گناہی وہر آئینہ آنچہ میگذرد اللہ تعالی بیشتر است پس ہر کہ تعجیل کند اللہ تعالی عقوبت گناہ اورا در دنیا پس بدرستیکہ اللہ تعالی بی عیب تر وکریم تر وبزرگتر است از اینکہ برگردد وعذاب کند اورا در آخرت **ہفتم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ما یزال الہم والغم بالمومن حتی ما یدع لہ ذنبا **شرح** فرق میان ہم وغم اینست کہ اول اندوہ برای نبودن محبوب است ودوم اندوہ برای بودن مکروہ است یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ہمیشہ ہم وغم با مومن است تا آنکہ نمیگذارد برای او گناہی را **ہشتم اصل** سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول ان العبد المومن لیہتم فی الدنیا حتی یخرج منہا ولا ذنب علیہ **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام میگفت بدرستیکہ بندہ مومن ہر آئینہ گاہی اندوہگین میشود برای نبودن خیر مالی کہ میخواہد در دنیا تا آنکہ بیرون میرود از دنیا برحالیکہ نیست گناہی برا و **نہم اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام قال لا یزال الہم والغم بالمومن حتی ما یدع لہ من ذنب **شرح** مضمون این موافق حدیث ہفتم این باب است **دہم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ قال اللہ عزوجل ما من عبد اریدان ادخلہ الجنۃ الا ابتلیتہ

فی جسده فان کان ذلک کفارة لذنوبه والا شددت علیه عند موته حتی یاتی ولا ذنب له ثم ادخله الجنة وما من عبد ارید ان ادخله النار الا صححت له جسمه فان کان ذلک تماما لطلبته عندی والا امنت خوفه من سلطانه فان کان ذلک تماما لطلبته عندی والا وسعت علیه فی رزقه فان کان ذلک تماما لطلبته عندی والا هونت علیه موته حتی یاتینی ولا حسنة له عندی ثم ادخله النار **شرح** التمام بفتح وضم وکسر تای دو نقطه در بالا مصدر باب ضرب بی نقصان بودن ومراد اینجا آلت تمام است الطلبة بفتح طای بی نقطه وکسر لام وبای یک نقطه حقی که کسی از دیگری خواهد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که گفت الله عز وجل در حدیث قدسی نیست هیچ بنده که اراده دارم که داخل کنم او را در بهشت برای ایمانش ومعاصی کرده وحسنه که تلافی آنها کند نکرده وعفو از آنها نشده مگر آنکه مبتلا میکنیم او را در بدن او پیش از مردن به بیماری یا به تنگی رزق یا بترس پس اگر باشد آن بلا کفاره جمیع گناهان او خوب والا سخت گیری میکنیم بر او نزد مردن او تا آنکه آید بحشر وهیچ گناه نباشد او را بعد از آن داخل میکنیم او را در بهشت ونیست هیچ بنده که اراده دارم که داخل کنم او را در آتش جهنم برای نفاقش وحسنه کرده مگر آنکه تندرست میکنیم او را پس اگر باشد آن باعث تمام حق او نزد من خوب والا ایمن میکنیم ترس او را باین معنی که امن میدهیم او را از حاکم او پس اگر باشد آن باعث تمام حق او نزد من خوب والا وسعت میدهیم بر او در رزق او پس اگر باشد تمام حق او نزد من خوب والا آسان میکنیم بر او مرگ او را تا آید بحشر ونباشد حسنه او را نزد من بعد از آن داخل میکنیم او را در آتش

یازدهم اصل

عن ابی جعفر علیه السلام قال مر نبی من انبیاء بنی اسرائیل برجل بعضه تحت حائط وبعضه خارج منه قد شعثته الطیر ومزقته الکلاب ثم مضی فرفعت له مدینة فدخلها فاذا هو بعظیم من عظمائها میت علی سریر مسجی بالدیباج حوله المجمر فقال یا رب اشهد انک حکم عدل لا تجور هذا عبدک لم یشرک بک طرفة عین امته بتلک المیتة وهذا عبدک لم یؤمن بک طرفة عین امته بهذه المیتة **شرح** التشعیث بشین بانقطه وعین بی نقطه وثای سه نقطه مصدر باب تفعیل رخنه رخنه کردن جدا کردن چیزی از آن التمزیق بمیم وزا بانقطه وقاف مصدر باب تفعیل پاره پاره کردن رفعت برای بی نقطه وفاء وعین بی نقطه بصیغه مجهول ماضی باب منع است المجمر بجیم وفتح میم مشدده ورای بی نقطه مصدر میمی باب تفعیل اجتماع خلائق وبکسر میم مشدده خلائقی که جمع شده باشند وهر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام محمد باقر صلوات الله علیه گفت گذشت پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بمردی مؤمن که دیواری بر سر او افتاده بعضی او در زیر دیوار است وبعضی او بیرون است از آن بجنبش پراگنده کرده گوشت آن بعض بیرون را مرغان وپاره پاره کرده اعضای آن بعض بیرون را سگان بعد از آن بیرون رفت آن پیغمبر پس نموده شد او را شهری پس داخل شد پس ناگاه او رسید به بزرگی از بزرگان آن شهر که مرده بود بر تابوتی بود پوشیده به دیباج ودر او اجتماع خلائق بود پس آن پیغمبر گفت ای صاحب کل اختیار من گواهی میدهم که تو حاکم عادلی ستم نمیکنی در قضا وقدر خود

صافی شرح اصول کافی

۲۰۲

این بندهٔ تو که در زیر دیوار مانده متبرک نشده بتو زمان یک چشم زدن میرانیدی او را با آن قسم مردن و این بنده تو مومن بتو نشده زمان یک چشم زدن میرانیدی او را با آن قسم مردن مراد اینست که سراین تفاوت را بخصوص نمیدانم اگرچه میدانم که سری در آن هست **اصل** فقال عبدی انا لك قلت حکم عدل ولا اجوز ذلك عبدی کانت له عندی سیئة او ذنب امته بتلك المیتة لکی یلقانی ولیس له عندی سیئة **شرح** سیئه او ذنب بنابر شک راوی است سیئ بسین بی نقطه وتشدید یا و همزه است یا بشین بانقطه وسکون یا و همزه است وحاصل هر دو یکی است **یعنی** پس الله تعالی گفت ای بنده من چنانچه گفتی حاکم با دلم ستم نمیکنم آن بنده من که در زیر دیوار مانده بود او را نزد من بدی یا گناهی بود میرانیدیم او را با آن مردن تا ملاقات کند مرا بر حالی که نباشد برای او نزد من خوبی که ثواب آنرا گرفته باشد **دوازدهم اصل** کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل علیه شیخ فقال یا ابا عبد الله اشکو الیك ولدی وعقوقهم واخوانی وجفاءهم عند کبر سنی فقال ابو عبد الله علیه السلام یا هذا ان للحق دولة وللباطل دولة وکل واحد منهما فی دولة صاحبه ذلیل وان ادنی ما یصیب المومن فی دولة الباطل العقوق من ولده والجفاء من اخوانه **شرح** بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر او پیرمردی پس گفت ای ابو عبد الله ع شکایت می آورم بسوی تو از فرزندان من و نافرمانی ایشان و از برادران من و دوری ایشان از من نزد بالا رفتن من پس گفت امام جعفر صادق ع ای این مرد بدرستی که برای حق نوبتی است و برای باطل نوبتی است و هر یکی از آن دو در نوبت دیگری خوار هست و بدرستیکه کمتر آنچه میخورد مومن را از مصیبتها در نوبت باطل نافرمانی است از جانب فرزندان او و دوری است از جانب برادران او **اصل** وما من مؤمن یصیب شیئا من الرفاهیة فی دولة الباطل الا ابتلی قبل موته اما فی بدنه واما فی ولده واما فی ماله حتی یخلصه الله تعالی مما اکتسب فی دولة الباطل ویوفر له حظه فی دولة الحق فاصبروا وابشروا **شرح** ونیست هیچ مومنی که برخورد چیزی را از فراغت در نوبت باطل بنا مشروعی که عفو از آن نشده وحسنه که تلافی آن کند نکرده مگر آنکه مبتلا می شود پیش از مردن او در بدنش یا در فرزندانش یا در مالش تا خالص کند او را الله تعالی از گناهی که کسب کرده در نوبت باطل و بی نقصان دهد الله برای او نصیب او را در نوبت حق که آخرت است یا زمان ظهور قائم علیه السلام است پس صبر کن و خوشحال باش

باب صد و نود و هفتم اصل باب فی تفسیر الذنوب

شرح این بابی است در بیان اثرهای گناهان در دنیا درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الذنوب التی تغیر النعم البغی والذنوب التی تورث الندم القتل والتی تنزل النقم الظلم والذی تهتك الستور شرب الخمر والتی تحبس الرزق الزنا والتی تعجل الفناء قطیعة الرحم والتی ترد الدعاء وتظلم الهواء عقوق الوالدین **شرح** حمل بغی بر ذنوب باعتبار تعدد افراد البغی است و بر نیقیاس است نظایر آن **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گناهانیکه بطرف میکنند

نعمتهای الهی را از صاحب آنها زیاده ردی بر مردم است که باعث بی عزتی و سبکی میشود و گناهانی که باعث پشیمانی میشوند خون ناحق است و گناهانی که فرود می آورند عقوبتها را ظلم است و گناهانی که میدرند پرده ها را آشامیدن شرابست و گناهانی که وا میدارند رزق را ربا برای بنقطه و بای یکنقطه است چنانچه گفته در سوره بقره و یمحق الله الربا و گناهانی که تشبیه میکنند فنا را بریدن رحم است و گناهانی که بر میگردانند دعا را و تاریک میکنند فضا را یعنی که صاحب آنها را سرگردان میکنند نافرمانی پدر و ما درست **دوم اصل** سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول کان ابی یقول نعوذ بالله من الذنوب التی تعجل الفناء و تقرب الآجال و تخلی الدیار وهی قطیعة الرحم والعقوق وترك البر **شرح** یعنی تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است اگر درین حدیث لف ونشر مرتب است پس تعجیل فنا اثر قطع رحم است و تقریب آجال اثر عقوق است و اخلاء دیار اثر ترک بر است و بنابراین میگوییم که در اینجا دو احتمال خوبست اول اینکه فنا بفتح فا و الف ممدوده بمعنی پیری از حد گذشته است و آجال بفتح همزه و الف و جیم و الف جمع اجل بکسر همزه و سکون جیم در دلیست بدگردن و مراد اینجا اسباب نکبت است که باعث گدائی شود و این مطابق است با آنچه در حدیث سابق گذشت که و تظلم الهواء دوم اینکه فنا بمعنی معدوم شدن و آجال جمع اجل بفتح همزه و فتح جیم باشد و تقریب آجال نزدیک تعجیل فنا است یا عین است و اگر لف و نشر مرتب منظور نیست میتواند بود که هر کدام اثر هر کدام باشد **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که پدرم میگفت پناه میگیریم با لله تعالی از گناهانی که شتابان میکنند اجلها را و آنها نافرمانی پدر و مادر است و گناهانی که خالی میکنند خانه ها را یعنی که باعث بی برکتی در خانه های صاحبان میشوند و آنها ترک نیکی است با پدر و مادر یا با فقرا و مستحقان بمنع زکوة و مانند آن **سوم اصل** قال ابوعبد الله علیه السلام اذا فشا الزنا ظهرت الزلزلة و اذا فشا الجور فی الحکم احتبس القطر و اذا خفرت الذمة ادیل لاهل الشرك من اهل الاسلام و اذا منعوا الزکوة ظهرت الحاجة **شرح** خفرت بخای با نقطه و رای بی نقطه بصیغه مجهول غائب باب نصر است ادیل بدال بی نقطه و یای دو نقطه در پایین بصیغه مجهول غائب باب افعال است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون فاش شود زنا بزای با نقطه و نون ظاهر میشود زلزله در زمین و چون فاش شود ناحق در حکم دیوان میان خلائق و اگرفته میشود باران و چون شکسته شود پیمان اهل اسلام با اهل شرک انتقام کشیده میشود برای اهل شرک از اهل اسلام بتسلط اهل شرک بر اهل اسلام و چون ندهند زکوة را ظاهر میشود حاجت بقرض و مانند آن بسبب بی برکتی در حاصل

باب صد و نود و هشتم اصل باب نادر

شرح باب مضاف است بنادر **یعنی** این باب حدیث غریب غیر مشهور است درین باب یک حدیث است

اصل سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول قال الله عز و جل ان العبد من عبیدی المؤمن لیذنب الذنب العظیم مما یستوجب به عقوبتی فی الدنیا والآخرة فانظر له فیما فیه صلاحه فی آخرته

اذا عجل له العقوبة في الدنيا خابر مناه الذنب واقدر عليه ذلك الذنب واقضيه واترکه عليه موقوفا غير ممضي ولى في امضائه المشية وما يعلم عبدي به فاتردد في ذلك مرارا على امضائه شرح ميستوجب بصيغه معلوم وعقوبتی مفعول آنست يا بصيغه مجهول است وعقوبتی نائب فاعل است العقوبة يعني که براي آزار کسي شروع درآن کنند خواه فعل بنده وخواه فعل الله تعالى وشق اول بردو قسم است اول آنکه بآخر رسد وآزار بآنکس نرسد دوم آنکه بآخر رسد وآزار بآنکس رسد پس عقوبت سه قسم است وانيجا قسم اول مراد است وادو در والآخرة يعني اوست لام تعليل در لا جازيه مبني براين است که تعجيل عقوبت جزاي گناه ميشود خواه باآن امضا باشد وخواه نه اقدر مرفوع ومعطوف بر اعجل است وازقبيل عطف تفسير است التقدير تدبيري از الله تعالى بفعلي يا ترکي که مقتضي شروع بنده درفعلي يا ترکي شود وپيش از شروع بنده درآن فعل يا ترک باشد ومقارن اراده بنده آن فعل را يا ترک را باشد مثل اينکه بنده غير مومن اراده عقوبت مومن کند پيش از شروع درآن القضا تدبيري از الله تعالى که مقتضي شروع بنده در مراد خود ومقارن شروع باشد ارجاع ضمير مذکر بعقوبة باعتبار اين است که مصدر است مثال تحقق قضاي عقوبت بي امضاي آن اينست که کسي قصد جان يا مال ديگري کند واسباب قتل يا نهيب را مهيا کرده از خانه خود بقصد خانه آن ديگر بيرون آيد وقتي که بدر خانه او رسد پشيمان شود يا مانعي پيش او آيد پس چون شروع در عقوبت شده قضاي عقوبت شده وچون باتمام نرسيده امضاي آن نشده الترک واگذاشتن کاري که صادر از ديگري شود تا مستمر ماند وبرطرف نشود ايستاده براي انتظار فرمان فاتردد براي بيان الترک عليه موقوفا است التردد رفتن پي درپي ومراد اينجا مستمر داشتن عقوبت است مشار اليه ذلک عقوبت است مرارا بکسر ميم ودو راي بي نقطه مصدر باب مفاعله است ومفعول مطلق براي نوع است على در على امضائه بمعني کاف تشبيه است وظرف صفت مرارا است المرار بمراد کسي رفتن ومراد اينجا مستمر داشتن عقوبت است يعني شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت که ميگويد الله عز وجل در حديث قدسي بدرستي که بنده از بندگان مومن هرآينه گناهي ميکند گناه بزرگ از جمله گناهاني که مستحق ميشود بسبب آن عقوبت را بسبب آن گناه در دنيا تا آن عقوبت را جزاي او کنم بسبب آن گناه وتقدير مي کنم عقوبت آن گناه را پيش از شروع درآن عقوبت وقضا ميکنم آن عقوبت را وقت شروع درآن عقوبت وامي گذارم آن عقوبت را برآن بنده برحالي که آن عقوبت منتظر فرمان منست در امضا وعدم امضا ومرا است در امضاي آن اختيار که اگر خواهم کنم واگر نخواهم نکنم ونميداند بنده من آن عقوبت را که مقتضي شده ومنتظر فرمان است بيان واگذاشتن عقوبت برحال انتظار فرمان اينست که مستمر ميدارم قضاي خود را درآن عقوبت مستمر داشتني که نيست امضاي آن يعني که آن عقوبت را بالنهايت نزديک بآن بنده ميکنم وبدر خانه او ميرسانم چنانچه هرکه مطلع برآن شود گويد که امضاي آن ميشود اصل ثم امسك عنه فلا امضيه کراهة لمساءته وحيدا عن ادخال المکروه عليه فاتطول عليه بالعفو عنه والصفح محبة لمکافاته لکثير نوافله التي يتقرب بها الي في ليله

و نهاره فاصرف ذلک البلاء عنه وقد قدرته وقضیته و ترکته موقوفا ولی فی امضائه المشیة
شرح ثم برای تعجب است کراهة منصوب بر مفعول است حید بفتح حای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین
و دال بی نقطه مصدر باب ضرب است و معطوف بر کراهة است الحید گردیدن کسی از راهی که در پیش دارد المغفرة
مجرور و معطوف بر عفو است محبة بفتح میم و فتح حای بی نقطه و بای یک نقطه مشدده منصوب بر مفعول له اطول است
لمکافاته صفت محبة است الکثیر بدل لمکافاته است النوافل انچه زاید بر قدر واجب باشد از تصدقات و اذکار و کلمات
خیر و مانند آنها یعنی با وجود این باز میدارم عقوبت را ازو و باین روش که امضا نمیکنم آن عقوبت را برای نخواستن
من آزردگی او را و برای گردیدن من از راه داخل ساختن آزردگی بر او پس پشت می نهیم بر او بگذشتن از گناه او
و عدم التفات بگناه او بسبب دوستی که با او دارم بسبب تلافی او آن گناه را بسبب بسیاری از جمله نوافل او که طلب
نزدیکی میکند با آنها بسوی من در شب خود و روز خود پس بگردانم آن بلا را ازو و بر حالی که تقدیر کرده باشم ان را
و قضا کرده باشم و واگذاشته باشم آنرا منتظر فرمان و برای من باشد در امضای آن اختیار **اصل** ثم اکتب له
عظیم اجر بنزول ذلک البلاء و ادخره و اوفوله اجره ولم یشعر به ولم یصل الیه اذاه وانا الله الکریم
الرؤف الرحیم شرح ثم برای تعجب است اجر در مقابل فعل اختیاری بنده میباشد و انچه در مقابل بلای است
که بی اختیار است عوض است لیکن چون انچه از نوافل که قائم مقام نزول بلا شده اختیاریست گویا که بلا اختیار
بنده بر سر او آمده مانند طاعات اختیاریه لهذا استعمال اجر در بنجا شده و لیس ولم یشعر به برای تعجب است در اجر بر فعلی که
مقارن غفلت مفعل آن باشد ولم یصل الیه برای تعجب از نفع بر فعل نرسیده است هر چند که عوض باشد یعنی با وجود آن
می نویسم برای آن بنده بزرگ ثواب نزول آن بلا را ذخیره میکنم آنرا برای آخرت او و وافر میکنم برای او ثواب او را و حال آنکه
شعور بهم نرسانیده باین بلا و نرسیده بسوی او آزار آن بلا و منم آن مستحق عبادت مشهورم کریم صاحب لطف نسبت بجمیع
خلائق ببعث انبیاء و انزال کتب و تعیین حجج رحیم بمومنان

باب صد و نود و نه اصل باب نادر ایضا

شرح این باب حدیث غریب غیر مشهور است نیز در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابن بکیر
قال سالت ابا عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت
ایدیکم فقال هو ویعفو عن کثیر قال قلت لیس هذا ارادت ارایت ما اصاب علیا علیه السلام
واشباهه من اهل بیته من ذلک فقال ان رسول الله صلی الله علیه واله کان یتوب الی الله
فی کل یوم سبعین مرة من غیر ذنب شرح روایت است از عبد الله ابن بکیر گفت پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را در قول الله عز وجل در سوره شوری که هر انچه برخورد شما را از مصیبتی پس بسبب
گناهی است که کسب کرده آنرا دستهای شما پس گفت آخر آن این است که و یعفو عن کثیر راوی گفت گفتم سوال
آخر آیت را قصد نکردم خبر ده مرا که انچه برخورد علی را علیه السلام و مانند او را از جمله ائمه اهل بیت او آیا از جمله آنست

شرح اصول کافی

کہ مذکور شد پس امام علیه السلام برای بیان اینکه از جمله آنست گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله
بازگشت میکرد بسوی الله تعالی در هر روز هفتاد بار بی آنکه گناهی از خودش سرزده باشد مراد اینست که خطاب در
اصابکم وایدیکم با بنی آدم است باعتبار بعض ایشان چنانچه متعارف است که فعل صادر از بعض جماعتی را نسبت
بجماعت میدهند مثل وناداته الملائکة و منقول است که منادی جبرئیل بوده و لازم نیست که آن بعض که مصیبت ایشان را
درمی یابد همان بعض باشد که خودش گناه کرده چنانچه متعارف است که دو فعل که یکی صادر از بعض جماعتی شده باشد
و دیگری از بعض دیگر آن جماعت صادر شده باشد نسبت بیک جماعت میدهند مثل قول الله تعالی در سوره آل
عمران فلم قتلتموهم چنانچه گذشت در حدیث اول باب صد و هفتاد و پنجم که کان من القائلین والقاتلین خمسمائة عام وگاهی
فرزند بگناه پدر بمصیبت گرفتار میشود چنانچه گفته در سوره نساء ولیخش الذین لو ترکوا ذریة ضعافا و بیان شد در حدیث
سیزدهم باب سیصد و سی و ششم وگاهی اهل ناحیه بمصیبت گرفتار میشوند بگناه بعض ایشان چنانچه گذشت در حدیث
سوم باب فی تفسیر الذنوب وگاهی اطفال بیگناه را مصائب بر میخورد بسبب گناهی از غیر ایشان و در جمیع این
صورتها حکمتها هست و ستم بر کسی نیست پس آیه سوره شوری منافات ندارد با اینکه مصیبت معصومان بسبب گناه
دیگران باشد و باعث اجر در ایشان شود چنانچه می آید در حدیث آینده بلکه امام زمان خواه رسول و خواه وصی
رسول نایب مناب ایمان خود است در گناه و ایمان گناه او هست یعنی نوعی از مجاز از کمال محبت او با ایشان
ولهذا رسول علیه السلام استغفار میکرده مانند سائر عاصیان بی آنکه عصیانی از او سرزده باشد تا مومنان کشیده
شوند و امثال این در دعوات صحیفه کامله بسیار است **دوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن قول الله عز وجل وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ارایت ما اصاب علیا علیه السلام
واهل بیته علیهم السلام من بعده اهو بما کسبت ایدیهم وهم اهل بیت طهارة معصومون
فقال ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یتوب الی الله ویستغفره فی کل یوم ولیلة مائة مرة
من غیر ذنب **شرح** مضمون این موافق سابق است **اصل** ان الله یخص اولیاءه بالمصائب
لیاجرهم علیها من غیر ذنب **شرح** این دفع دخل است تا اگر کسی گوید که این ظلم بر امامان میشود جواب
شود باینکه الله تعالی مخصوص میکند امامان خود را بمصیبتهائی که باعث آنها گناه شیعیان ایشانست در
مقابل آن اجر دهد ایشان را بسبب آن مصیبتها گناهی که از خودشان سرزند و اگر مصیبت گناهان شیعه بر سر خودشان
آید شاید که منقرض شوند چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم باب چهل و هشتم که باب ان الائمة علیهم السلام یعلمون
متی یموتون وانهم لایموتون الا باختیار منهم است که امام موسی کاظم علیه السلام گفت که من اختیار کشته شدن خود
کردم تا شیعه منقرض نشوند بسبب گناهان ایشان **سوم اصل** لما حمل علی ابن الحسین صلوات الله
علیهما الی یزید بن معاویة واوقف بین یدیه قال له یزید لعنه الله وما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت ایدیکم فقال علی ابن الحسین صلوات الله علیهما لیست هذه الایة فینا ان فینا

قول الله عزوجل ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر **شرح** چون یزید علیه اللعنة غافل بوده از واقعه که مذکور شد در شرح حدیث اول این باب خیال کرده که مصیبت هر شخصی بسبب گناه خودش میباشد و امام علیه السلام بمقتضای حال الوقت گفته که این آیه در باب نیست باین معنی که آنچه تو میفهمی از این آیه در باب نیست و مصیبت بسبب گناه آن نیست تحقیق نماند که اگر مراد این باشد که خطاب در آیت مخصوص غیر اهل البیت است منافی ظاهر بعض احادیث خواهد بود مثل حدیث اول و دوم این باب **یعنی** چون بر داشته و برده شد امام زین العابدین صلوات الله علیه بعد از واقعه کربلا بسوی یزید بن معویه و وا داشته شد پیش یزید علیه اللعنة از سورهٔ شوری که وهر چه برخورد شما را از مصیبتی پس بسبب گناه است که کرده آن را دستهای شما پس گفت امام زین العابدین علیه السلام نیست این آیه در خانوادهٔ نبوت بیان این آنکه بدرستی که در ما است قول الله عزوجل در سورهٔ حدید برنخورد هیچ مصیبتی در اهل زمین تا انقراض عالم و نه در خودتان مگر آنکه ثابت کرده شده است در کتابی عظیم که تبیان کل شئ است پیش از آنکه قصد کنیم آن مصیبت را بدرستی که این مصیبت اثبات حوادث تا انقراض دنیا در قرآن با وجود کمی لفظ آن بر الله تعالی آسان است بیان این آیه شد در کتاب الحجة در حدیث اول باب چهل و کم که باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر است مقصود امام علیه السلام اشارت باینست که جمعی این آیه سورهٔ حدید در ایشان باشد بگناه کبیره و صغیره آلوده نمیشود پس مصیبت ایشان بسبب گناه خودشان نیست

باب دویستم ۲ اصل باب

شرح این باب بی عنوان است و از قبیل باب سابق در حدیث غریب مشهور است در این باب یک حدیث است

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله لیدفع بمن یصلی من شیعتنا عمن لا یصلی من شیعتنا ولو اجمعوا علی ترک الصلاة لهلکوا وان الله لیدفع بمن یزکی من شیعتنا ولو اجمعوا علی ترک الحج لهلکوا وهو قول الله عزوجل ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولکن الله ذو فضل علی العالمین فوالله ما نزلت الا فیکم ولا عنی بها غیرکم **شرح** مراد بترک صلوة ترک آنها بی اصرار است مثل بیماری چه اصرار بر ترک فرائض باعث کفر است و بیان کم شد در باب صد و نود و چهارم و بر این قیاس است ترک زکوة و ترک حج ظاهر این حدیث اینست که الناس و بعضهم منصوب بنزع خافض است بتقدیر عن الناس من بعضهم مثل قرائت ابن کثیر و ابو عمرو در سورهٔ حج ان الله یدفع عن الذین آمنوا و پس اشارتست باینکه مومنانی با طالوت از نهر گذشتند بعضی ترک واجب کرده گفتند لا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده و بعضی دیگر قیام بواجب کرده گفتند کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و اگر بعضی دوم نمی بود هر آینه بعضی اول نیز فنا میشدند و زمین بفساد میرفت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی هر آینه دفع بلا میکند بوسیله کسی که نماز فریضه میکند از جملهٔ شیعهٔ ما از کسیکه نماز فریضه

نمیکند بعنوان لمم مثلا واگر اتفاق میکردند بر ترک نماز بعنوان لمم هر آینه بر طرف میشد ند و بدبختی کرد الله تعا
هر آینه دفع بلا میکند از جمله شیعه ما از کسی که حج فریضه میکند بعنوان لمم هر آینه بر طرف میشدند و آن مدلول قول
الله تعالی در ذیل حکایت طالوت و داود و جالوت است در سوره بقره و اگر نمی بود دفع الله بعضی از مردم بعض
ایشان بوسیله بعضی دیگر هر آینه بر طرف میشد نظام زمین ولیکن الله تعالی صاحب تفضل است بر عالمیان تا
باقی مومنان حقیقی در هر زمانی او وقت معلوم امام گفت پس بخدا قسم که نازل نشده آن آیه مگر در شما شیعه امامیه
و نخواسته آن آیت مگر شما را یعنی اینکه مراد با بعض مومنان اند که حقیقی و دیگری نیمی و درین امت منحصر اند
وشیعه امامیه داخل در عالمین اند پس اشارت هست باینکه اگر مومن حقیقی نمی بود مومن غیر حقیقی نمیماند دیگران خرابی

باب دویست و یکم اصل باب

شرح این باب نیز بی عنوان است و در حدیث غریبست در این باب یک حدیث است **اصل** قال
امیر المومنین علیه السلام ترک الخطیئة ایسر من طلب التوبة وکم من شهوة ساعة اورثت
حزنا طویلا والموت فضح الدنیا فلم یترک لذی لب فرحا **شرح** گفت امیر المومنین علیه السلام
ترک گناه آسان تراست از طلب بازگشت الله تعالی از آن گناه بسبب اینکه توبه بازگشت بیکبار مشکل است
باشکال توبه که مستجمع جمیع شروط صحت باشد پس گناه گار باید همیشه در دغدغه است که مبادا توبه او جامع شروط
صحت و مقبول درگاه الهی نباشد و بسا لذت یکساعت که باعث شده اندوه دور دراز را ومرگ رسوا کرد
دلبستگی بازار ایس واگذاشت برای صاحب خرد هیچ قسم شادمانی را لذت دنیا

باب دویست و دوم اصل باب الاستدراج

شرح الاستدراج نزدیک کردن بعذاب مرتبه مرتبه چنانکه صیاد دام میکشد صید را یعنی این باب بیان
استدراج الله تعالی ظالمان است درین باب چهار حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
ان الله اذا اراد بعبد خیرا فاذنب ذنبا اتبعه بنقمة ویذکره الاستغفار واذا اراد بعبد شرا
فاذنب ذنبا اتبعه بنعمة لینسیه الاستغفار ویتمادی بها وهو قول الله عز وجل سنستدرجهم من
حیث لا یعلمون بالنعم عند المعاصی **شرح** لینسیه بلام تعلیل مجازیست که لام عاقبت است و لینسیه مضارع
معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بنعمة است التمادی بمعنی قطعه ماندن برکاری در زمان دور دراز
بعنوان اصرار ضمیر بها راجع بنعمة است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که الله تعالی چون بنا بر
حکمت اراده داشته باشد بنده خیر را پس آن بنده گناه کند نوعی از گناه تابع آن گناه میکند بسیار بعنوان
بلائی را در دنیا و آن بنده می اندازد استغفار او چون بنا بر حکمت اراده داشته باشد بنده شر را یعنی تکذیب قرآن
و عذاب آن کردن پس آن بنده گناه کند نوعی از گناه تابع آن گناه میکند راحتی را تا آن راحت باعث فراموش
کردن آن بنده شود استغفار را و بطر و بیدار شود بوسیله آن راحت و آن مدلول قول الله تعالی است در سوره

نون التقریدام میکشیم تکذیب کنندگان قرآن را از راهی که نمیدانند که آن نزدیک کردن بعذاب است امام گفت
که بدام کشیدن بوسیله نعمتها است نزد معاصی مخفی نماند که این مطابق حال اکابر اهل دنیاست بنداز ند
که نعمت الهی برایشان برای ترجیح ایشان بدیگران است حتی اینکه گاهی بدعوی ولایت پیش خود میکنند

دوم اصل سئل ابوعبدالله علیه السلام عن الاستدراج فقال هو العبد یذنب الذنب
فیملی له ویجدد له عنده النعم فتلهیه عن الاستغفار من الذنوب فهو مستدرج من حیث لا یعلم

شرح هو راجع بمدلول سؤال استدراج است یملی بصیغه مضارع مجهول باب افعال است یجدد
بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل است یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از کشیدن الله تعالی
کسی را بدام که نسبت بکسی است و چه روش است پس گفت پس آنکس بنده ایست که گناه میکند نوعی از گناه
پس مهلت داده میشود برای او و ترک بلائی که بعد از آن باشد و تازه کرده میشود برای او نعمتها پس آن
نعمتها غافل میکنند او را از استغفار از گناهان پس آن بنده بدام کشیده شده است از راهی که نمیداند که
آن بدام کشیدنست **سوم اصل** سألت اباعبدالله علیه السلام عن قول الله عز وجل
سنستدرجهم من حیث لا یعلمون قال هو العبد یذنب الذنب فتجدد له النعمة معه تلهیه
تلک النعمة عن الاستغفار من ذلک الذنب **شرح** مضمون این موافق سابق است **چهارم
اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال کم من مغرور بما قد انعم الله علیه وکم من مستدرج
بستر الله علیه وکم من مفتون بثناء الناس علیه **شرح** کم خبریه است و مرفوع است محلا بمبتدا
باشد و خبرش محذوف است اگر ظرف در بما ظرف لغو و متعلق بمغرور باشد بتقدیر کم من مغرور بما قد انعم الله
علیه کائن و خبرش ظرف است اگر ظرف مستقر باشد و تعلیل در بما تعلیل مجازی باشد یا بمعنی که بسبب غرور
آنکس قائم مقام سبب آنکس شده باشد ممتوان بود که منصوب باشد محلا بروش با اضمار علی شریطه
التفسیر باشتغال فعل بضمیر متعلق مثل زیدا مررت به و برین قیاس است کم بعد در موضع دیگر یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بسا بازی خورده بانچه بتحقیق انعام کرده الله تعالی بر او و بسا بدام کشیده
بپوشانیدن الله تعالی بر او گناهان او را و بسا افتاده در معصیت خود بپسندیدی بوسیله ستایش مردم بر او

باب دو و بیست و سوم اصل باب

شرح این بابی است بی عنوان و یک حدیث غریب درین باب است و یک حدیث است **اول اصل**
کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول انما الدهر ثلثة ایام انت فیما بینهن مضی امس بما فیه
فلا یرجع ابدا فان کنت عملت فیه خیرا لم تحزن لذهابه وفرحت بما استقبلته منه وان
کنت قد فرطت فیه فحسرتک شدیدة لذهابه وتفریطک فیه **شرح** امیر المؤمنین علیه السلام
می گفت جز این نیست که عمر تو سه روز است تو در میان آن سه روزی بیان این آنکه گذشت دیروز با عمل

تو در آن پس برنمیگردد هرگز پس اگر کرده باشی در آن عمل نیک غمناک نمیشوی برای رفتن آن و خوشحال می شوے
بعمل صالحی که روی آورده ی بآن بوسیلهٔ آن روز یا مراد این است که خوشحال می شوی بسبب ثوابی که روی آورده ی
بآن بوسیلهٔ آن روز بآن عمل و اگر تو تقصیر کرده باشی در آن روز پس حسرت تو سخت است برای رفتن آن روز
برای تقصیر تو در آن روز **اصل** وانت فی یومك الذی اصبحت فیه من غد فی غرة ولا تدری لعلك
لا تبلغه وان بلغته لعل حظك فیه فی التفریط مثل حظك فی الامس الماضی عنك **شرح**
و تو در امروز نسبت بفردا در بازی خوردنی باین معنی که بجا آوردی بفردا بستی که تلافی تقصیر خود کنی و نمیدانی حقیقت
حال را شاید که تو نرسی بفردا و اگر رسی شاید که نصیب تو در فردا در تقصیر مثل نصیب تو باشد در دیروزی
که گذشته است از تو **اصل** فیوم من الثلثة قد مضی انت فیه مفرط و یوم تنتظره لست انت
منه علی یقین من ترك التفریط وانما هو یومك الذی اصبحت فیه وقد ینبغی لك ان
عقلت وفكرت فیما فرطت فی الامس الماضی مما فاتك فیه من حسنات الا تكون اكتسبتها و
من سیئات ان تكون اقصرت عنها وانت مع هذا مع استقبال غد علی غیر ثقة من ان تبلغه
وعلی غیر یقین من اكتساب حسنة او مرتدع من سیئة محبط فانت من یومك الذی تستقبل
علی مثل یومك الذی اصبحت فیه ولیلته فاعمل او دع والله المعین علی ذلك **شرح**
ضمیر هو راجع بباقی آن سه روز است ینبغی بپای یک نقطه و تای دو نقطه در بالا و غین با نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم
غائب باب افتعال است و ضمیر مستتر در آن راجع بیومک است الانبغاء کسب سعادت و نسبت آن بیوم
از قبیل اسناد مجازیست مثل انبت الربیع البقل و جمله که مدخول قد تعلیلیه است قائم مقام جزای شرط
و ان عقلت است من در مما تبعیضیه است و ما عبارت از زمان است فیه متعلق بفرطت است و ضمیر
راجع بمای موصوله در فیما فرطت است الا هر دو جا بفتح همزه و تشدید لام مرکب است از ان ناصبه و لای نافیه و نون
در لام مدغم شده و بدل اشتمال ما موصوله در فیما فرطت است تکون بصیغهٔ مضارع مخاطب باب نصر زائده است و
زیاده کردن آن برای عدم صحت ادخال لای نافیه بر فعل ماضی است بی ارادهٔ تکرار الاقصار لیقات و صاد بیقظ
ورای منقطعه است دست کوتاه کردن از چیزی واو در وانت حالیه است و عامل در حال لا یکون است و هر دو جا بیل
تا نزع لیس وانت تا است برت داخل است در منکر فیه و باین تقریب اینجا مذکور شده با وجودیکه مضمون آن
سابقا مذکور است انت مبتدا است مع هذا حال است از فاعل ظرف در مع استقبال که خبر مبتدا است مرتدع بفتح
دال منیقظه مصدر میمی باب افتعال است الاحباط بجای منیقظه و بای یک نقطه و طای بی نقطه باطل کردن
اعمال صالحهٔ گذشته علی تحمیل یومک الذی استدبرت علیه و اشارت است باینکه چنانچه آدمی عجز دارد نسبت بماضی
مانند آن عجز دارد نسبت بمستقبل و تحقیق این شد در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم باب الاستطاعة
واو در ولیلته برای تقسیم است تا این وعظ گاهی در روز بعمل آید و گاهی در شب لیلته معطوف بر یومه است بر سبیل مسامحه

زیرا که در اینجا اقتصار شده چه بتقدیر اینست که و عمل رجل لیس بائل من اللیالی الا اللیلة التی امسی فیها فاعل درد دم
بصیغه امر باب افعال است الاعمال کار فرمودن اندیشه و مانند آن اودع افعل التفضیل و مفعول به فاعل است و موصوف
آن محذوف است بتقدیر راکبش یا اودع الوداع بصیغه اسم فاعل باب منع مرکوبی که راکبش را بسبب همواری رفتار
در فراغت و رفاهیت دارد مشار الیه ذلک اعمال اودع است یعنی پس بروزی از سه روز که بتحقیق گذشت تو در آن
صاحب تقصیری در فردی انتظارش میکشی نیستی تو نسبت بآن روز بیقین از جانب ترک تقصیر و حزن نیست که باقیانده
آن سه روز روز نیست که تو در آنی و گاهی کسب سعادت میکند آن روز برای تو اگر خردمندی کنی و فکر کنی در چیزیکه
تقصیر کردی در آن دیروز گذشته از جمله زمانی که فوت شده از تو و ماضی شده آنچیز اعمال صالحه است که فکر کنی و در اینکه
کسب نکردی آنها را و اعمال قبیحه است که فکر کنی در اینکه دست کوتاه نکردی از انها و تو با وجود این عدم اکتساب
و عدم اقتصار بار و آوردن فردائی یا بمعنی که انتظار فردا میکشی بیان این آنکه اعتماد و خاطرجمعی نداری از اینکه بهی
بفردا و اعتمادی و خاطرجمعی نداری از کسب عمل صالحی با خود داری از عمل قبیحی که باطل کند حسنات گذشته را پس تو
نسبت بفردای تو که رو بآن میکنی بر عجزی مانند عجزیکه تو نسبت بدیروز که پشت بآن کردی بر آن عجزی پس کار
کن امروز مانند کار کردن مردیکه امید نمیکند برای خود آن روزها مگر روز خود را که در آن است مانند کار کردن مردی که
امید نمیکند برای خود از شبها مگر شب خود را که در آنست پس بکار روا دارد اندیشه را که همواره تر است و آثار صالحش
نمیکند تشبیه اندیشه بمرکوب شده چون آدمی مرکب آن میشود و الله تعالی هست مددگار در آن اعمال اودع
بتوفیق خود **دوم** **اصل** عن ابی الحسن الماضی علیه السلام قال لیس منا من لم یحاسب نفسه
فی کل یوم فان عمل حسنا استزاد الله وان عمل سیئا استغفر الله منه وتاب الیه **شرح** روایتست
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت نیست از ما یا بمعنی که محبوب ما نیست کسی که بحساب خود وا نمیرسد در هر روز باین
روش که اگر عمل خوب کرده باشد طلب توفیق زیاد کردن آن کند از الله تعالی و اگر عمل بد کرده باشد طلب تجاوز
الله تعالی از آن کند و بازگشت کند بسوی الله تعالی اشارت هست بآیه سوره حشر ولتنظر نفس ما قدمت لغد **سوم**
اصل عن ابی النعمان العجلی عن ابی جعفر قال یا ابا النعمان لا یغرنك الناس من نفسك فان الامر یصل
الیك دونهم فلا تقطع نهارك بكذا وكذا فان معك من یحفظ علیك عملك واحسن فانی لم ار شیئا احسن
دركا ولا اسرع طلبا من حسنة محدثة لذنب قدیم **شرح** الناس عبارت از خوشامدگویانیست که بمبالغه نزد اند
اینکه مصاحب ایشانند نا مشروع کند بلکه گاهی صاحب جرأت بر معاصی میکنند مصاحب خود را الدرک بفتح دال
بی نقطه و فتح رای بی نقطه رسیدن بچیزی ابلند خود است برای برطرف کردن آن و مراد حسن درک برطرف کردن گناه است
طلبا بفتح طای بی نقطه و فتح لام و بای یک نقطه است تاخیر ذکر سرعت طلب بر ذکر حسن درک با وجود آنکه مقدم است
در حدوث مبنی بر اینست که ترقی در نفی چیزی بتاخر مقدم در حدوث است و در اثبات بتاخیر موخر در حدوث است
یعنی روایتست از ابو النعمان عجلی از امام محمد باقر گفت ای ابو النعمان باید که بازی ندهند البته ترا مصاحبان

اگر گشاده ترا از حال که داری چه بدبختی که کار تو بتو میرسد نه بایشان باین معنی که حساب آن و جزای آن مخصوص تست
در آخرت و بپایان مرسان روز خود را بگفتگوهای چنین و چنین باین معنی که سخنان هرزه مگو و مشنو چه بدبختی که با کسی
بست که بتو رسید بر تو عمل ترا و عمل صالح کن چه بدبختی که من ندیدم چیزی را که نیکوتر باشد باعتبار رسیدن بغبار
خود و دفع آن بالکلیه و نه چیزی را که شتابان تر باشد باعتبار طلب فند خود و جستجوی آن از عمل صالحی که تازه شود
برای برطرف کردن گناه کهنه **چهارم اصل** عن ابی عبد الله ع قال قال اصبروا علی الدنیا فانما
هی ساعة فما مضی منه فلا تجد له الماً و سروراً و ما لم یجئ فلا تدری ما هو و انما هی ساعتك التی انت
فیها فاصبر فیها علی طاعة الله و اصبر فیها عن معصیة الله **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که گفت صبر کنید بر آزار دنیا چه جز این نیست که آن صبر یک ساعت است بیان این آنکه
آنچه گذشت از دنیا پس نمی یابی برای آن دردی که بالای این درد تو باشد و نه خوشحالی که قیاس کنی این را
برابر ساعت آن و باعث عدم صبر بر آزار شود و آنچه نیامده پس نمیدانی که چیست آن یعنی کلفتی کلفت
خواهی رسید یا نه و اگر رسید به چه حال خواهی بود و جز این نیست که دنیای که بر تو لازم است صبر در آن این ساعت
است که تو در آنی پس صبر کن در آن بر طاعت الله تعالی و صبر کن در آن از معصیت الله تعالی **پنجم اصل**
قال ابو عبد الله ع اعمل لنفسك فان لم تفعل لم یعمل لك غیرك **شرح** گفت امام جعفر صادق ع
بردار خودت را از خاک ذلت و خواری معاصی برای خودت تا در روزی بکارت آید اگر نکردی بر نمیدارد ترا غیر تو یعنی
از تو باین معنی که عمل دیگران برای اینکس بعد از اینکس بغایت سهل و بی اعتبار است و اکثر اینست که با وجود وصیت
بعمل نمی آید مخفی نماند که آنچه بوسیله وصیت باشد و بعمل آید داخل بر داشتن اینکس خود راست **ششم اصل**
قال ابو عبد الله ع لرجل انك قد جعلت طبیب نفسك و بین لك الداء و عرفت آیة الصحة و دللت
علی الدواء فانظر کیف قیامك علی نفسك **شرح** گفت امام جعفر صادق ع مردی را که بدبختی که تو تحقیق گردانیده
شدی طبیب خودت و ظاهر کرده شد برای تو که درد معصیت است چنانچه گفته و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
و شناسانیده شدی علامت بقای صحت که فعل طاعات و اجتناب از معاصی است و بآنها حفظ صحت میشود
و راه نموده شدی بر دوای درد که توبه و استغفار و فعل حسناتی که برطرف میکنند سیئات را باشد پس ملاحظه کن
که چون است پرستاری تو خودت را **هفتم اصل** قال ابو عبد الله ع لرجل اجعل قلبك قریناً براً و ولداً
واصلا و اجعل علمك والداً تتبعه و اجعل نفسك عدواً تجاهدها و اجعل مالك عاریة تردها
شرح گفت امام جعفر صادق ع مردی را که بگردان دل خود را برادر مهربان و فرزندان فرمان بردار اشارتست
باینکه دل محل عقل است و عقل غش نمیکند با کسی که عمل بمقتضای آن کند و بگردان دانش خود را بمنزلت قرآن و
مانند آنها مانند پدری که تابع او باشی در شبهات و بگردان خواهشهای نفست را مانند دشمنان که جهاد کنی با ایشان
و بگردان مالت را مانند عاریتی که پس میگردانی آنرا **هشتم اصل** قال ابو عبد الله ع اقصر نفسك عما یضرها من

قبل ان تقام فاسع فی فکاکها کما تسعی فی طلب معیشتک فان نفسک رهینة بعملک ترجمه
از فک بتات و صاد بنقطه و رای بی نقطه بضبیته از باب افعال یا باب ضربست یعنی گفت امام جعفر صادق ع کوشش کن
خودت را از آنچه ضرر میکند آنرا پیش از آنکه بخود شوی یا یعنی که اختیار تو از تو جدا شود بمردن و سعی کن بتوبه و اعمال
صالحه در رهانیدن خودت از گرو بودن چنانچه سعی میکنی در طلب روزی خود چه بدرستی که خودت گروی بوسیله عمل
بد خود که کردی نهم اصل قال ابو عبد الله ع کم من طالب للدنیا لم یدرکها و مدرک لها قد فارقها
فلا یشغلنک طلبها عن عملک والتمسها من معطیها و مالکها فکم من حریص علی الدنیا قد
صرعته واشتغل بما ادرک منها عن طلب آخرته حتی فنی عمره و ادرکه اجله و قال ابو عبد الله ع
المسجون من سجنته دنیاه عن آخرته ترجمه خبر بیان تکثیر نیست و مرفوع است علی ما نشیر یا باشد
لم یدرکها خبر مبتدا است یعنی گفت امام جعفر صادق ع بسا طلب کننده مال دنیا در نیافت مال دنیا را و بسا دریابنده
مال دنیا بتحقیق جدا شد از آن مال پس چون سعی بی اثر است و اگر اثر کند بی لیاقت باید که از ترک نکرد البته طلب مال دنیا
از عملی که لازم است بر تو برای آخرت و طلب کن دنیا را از دهنده آن و صاحب آن یعنی که توکل کن و حرص در طلب مکن
بیان این آنکه بسا حریص بر مال دنیا بتحقیق انداخت او را آن مال دنیا در خاک ذلت و غافل شد بوسیله آنچه دریافت
از مال دنیا از طلب آخرت خود تا آنکه بآخر رسید عمر او و دریافت او را اجل او و گفت امام جعفر صادق ع در واداشته شده
در زندان حقیقی کسی است که واداشته او را طلب دنیا از طلب آخرت دهم اصل عن ابی جعفر ع قال اذا اتت
علی الرجل اربعون سنة قیل له خذ حذرک فانک غیر معذور ولیس ابن الاربعین باحق بالحذر من ابن
العشرین فان الذی یطلبهما واحد ولیس براقد فاعمل لما امامک من الهول ودع عنک فضول القول
ترجمه الحذر بکسر حای بی نقطه و سکون ذال با نقطه و رای بی نقطه مصدر باب علم احتیاط المعذور بعین بی نقطه و ذال
بی نقطه و رای بی نقطه ترک کرده شده و درین معنی اسم مفعول باب افعال یا باب مفاعله متعارف نیست شاید که او از
تصرف کاتبان باشد و بعین بی نقطه و ذال با نقطه تصحیف میباید والله اعلم یعنی روایتست از امام محمد باقر صلوات الله
علیه راوی گفت که گفتیم چون آمد بر مرد چهل سال گفته شد او را بزبان حال که فراگیر احتیاط خود را چه بدرستیکه تو
ترک کرده شده نیستی بلکه ملک الموت در طلب تست مراد اینست که چون مهلت یافتی و بکمال جوانی و قوت رسیدی
مباد که خیال کنی که ملک الموت دست از طلب تو واداشته امام گفت و نیست فرزند چهل سال اولی باحتیاط از
فرزندان بیست سال بجای چه بدرستیکه ملک الموت که طلب میکند آن دو را یکی است و در خواب غفلت نیست مراد
اینست که این سخن با چهل ساله برای راه یافتن خیال خام در دوست و اگر نه تفاوتی در احتمال مرگ میان آن دو کس نیست و
بسا که احتمال مرگ در بیست سال بیشتر باشد پس عمل کن در هر شبی که باشی برای آنچه در پیش تست از هولناک که روز مرگ و بعد
از آنست و واگذار از خود زیادتیهای سخن را یازدهم اصل قال ابو عبد الله ع خذ لنفسک من نفسک خذ
منها فی الصحة قبل السقم وفی القوة قبل الضعف وفی الحیوة قبل الممات ترجمه گفت امام جعفر صادق ع فراگیر برای

خود بیان این آنکه فراگیر خودت اعمال صالحه را بصحت پیش از آنکه بیمار و عاجز شوی و در ایام جوانی و قوت پیش از پیری و ضعف و در ایام زندگانی پیش از مردن **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان النهار اذا جاء قال یا ابن آدم اعمل فی یومک هذا خیرا اشهد لک به عند ربک یوم القیمة فانی لم آتک فیما مضی ولا آتیک فیما بقی واذا جاء اللیل قال مثل ذلک **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه روز چون آمد گفت بزبان حال کهای فرزند آدم عمل کن در امروز چیز نیکو را تا شهادت دهم برای تو نزد صاحب کل اختیار تو در روز قیامت چه بدرستیکه من نیامدم نزد تو در سابق و نمی آیم در آینده اشارتست باینکه کاتبان اعمال در هر روز غیر کاتبان اعمال شبهای دیگر اند **سیزدهم اصل** جاء رجل الی امیر المومنین علیه السلام فقال یا امیر المومنین اوصنی بوجه من وجوه البر انجو به فقال امیر المومنین ع ایها السائل استمع ثم استفهم ثم استیقن ثم استعمل **شرح** آمد مردی بسوی امیر المومنین ع پس گفت ای امیر المومنین سفارش کن مرا براهی از راههای نیکی که نجات یابم بآن پس گفت امیر المومنین ع ای سائل گوش دار آنچه را که الله تعالی در محکمات قرآن و رسولش ع در محکمات سنت گفته اند بعد از آن تامل کن در آنها تا امام خود را بدلالت آنها بشناسی بعد از آن کمال قرار خاطر بر آنها و مدلول آنها داشته باش بعد از آن بکار در آور آنها را بفرمانبرداری امام در تفسیر متشابهات قرآن و سنت رسول ع یا مراد اینست که آنچه را که میگوییم بعد ازین از تقسیم مردم بسه قسم گوش دار و بفهم و قرار خاطر ده بران و عمل کن بران **اصل** واعلم ان الناس ثلثة زاهد و صابر و راغب اما الزاهد فقد خرجت الاحزان والافراح من قلبه فلا یفرح بشیء من الدنیا ولا یاسی علی شیء منها فاته فهو مستریح واما الصابر فانه یتمناها بقلبه فاذا نال منها الجم نفسه عنها بسوء عاقبتها وشنآنها لو اطلعت علی قلبه عجبت من عفته وتواضعه وحزمه واما الراغب فلا یبالی من این جاءته الدنیا من حلالها او حرامها ولا یبالی ما دنس فیها عرضه واهلک نفسه واذهب مروته فهم فی غمرة یضطربون **شرح** والهلک عطف بر لا یبالی است یا عطف بر دنس است یعنی و بدانکه مردم سه قسم اند اول صاحب نفرت از فضول دنیا دوم صابر بر ترک فضول دنیا بی نفرت طبع و سوم از آن صاحب رغبت در فضول دنیا بیان این آنکه اما صاحب نفرت این تحقیق بیرون رفته اند و غمهای نبودن اسباب دنیا و خوشحالیهای بودن اسباب دنیا از دل او پس خوشحال نمیشود بچیزی از دنیا که باشد و آزرده نمیشود بچیزی از دنیا که تلف شود از او پس او صاحب استراحت است و اما صابر پس بدرستیکه او آرزوی فضول دنیا میکند بدل خود پس چون دریافت چیزی از فضول دنیا از آنچه که میسرش شد منع میکند نفس خود را از آن برای بدی عاقبت آن و زشتی آن در نظر عقلش و اگر آگاه شوی بر دل او تعجب میکنی از خودداری او و فروتنی او و احتیاط او و اما صاحب رغبت در فضول دنیا پس باک نمیدارد که از کجا آمد نزد او دنیا آیا از حلال دنیا یا از حرام دنیا باک نمیدارد که چه چیز چرکین کرد در دنیا ناموس او را و آن مرد هلاک کرد نفس خود را باستحقاق جهنم و برطرف کرد مردانگی خود را پس آن جماعت راغبان دنیا در گرداب ضلالت اضطراب میکنند **چهاردهم اصل** قال امیر المومنین ع لا یصغر ما ینفع یوم القیمة ولا یکون ما ینفع خیر کم الله یکن عاین **شرح** لا یصغر یعنی بصغر بنقطه غین بالنقطه و رای بی نقطه هر دو جا بصیغه مضارع معلوم از باب حسن یا از باب ضرب یا مجهول از باب تفعیل است یعنی گفت امیر المومنین که کوچک نیست

یا کوچک شمرده نمی شود در نظر عقل آنچه نفع میکند در روز قیامت زیرا که نفع آن دائم است و مثل نفع دنیا نیست و کوچک
نیست یا کوچک شمرده نمی شود در نظر عقل آنچه ضرر میکند در روز قیامت زیرا که ضرر آن دائم است خواه عذاب جهنم باشد
و خواه پستی مرتبه در بهشت باشد و اگر ضررش منقطع باشد بغایت الغایة طویل است پس باشید در آنچه خبردار کرد شما را الله
عزوجل از نفع و ضرر در روز قیامت مانند کسی که دیده باشد **پانزدهم اصل** سمعت اباعبدالله علیه السلام
یقول ان قدرت ان لا تعرف فافعل وما علیک ان لا یثنی علیک الناس وما علیک ان تکون مذموما
عند الناس اذا کنت محمودا عند الله ثم قال قال علی ابن ابیطالب علیه السلام لا خیر فی العیش الا لرجلین
رجل یزداد کل یوم خیرا ورجل یتدارک سیئته بالتوبة **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
اگر توانی که شناخته نمی شوی و مجهول الشخص یا مجهول القدر باشی پس چنان کن و چه باک است بر تو که ثنا گویند بر تو مردم و چه
باک است بر تو اینکه باشی مذمت کرده شده نزد مردم چون باشی ستوده نزد الله تعالی بعد از آن امام برای بیان اینهای
ستودن و مذمت مردم برای بیان آنکه ستوده است نزد الله تعالی گفت که گفت پدرم علی ابن ابیطالب ع خوبی نیست
در زندگانی مگر برای دو مرد مردی که زیاده شود هر روز باعتبار عمل خیر و مردی که تلافی کند بدی خود را بتوبه اگر گوئی این منافات
دارد با آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث هشتم باب سوم که باب صفة العلم وفضله وفضل العلماء است که لا خیر فی العیش
الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع گوئیم منافات ندارد چه استثنا افاده عموم مستثنا نمیکند پس میتواند بود که هر یک از
عالم و متعلم خیر در زندگی ایشان نباشد مطلقا بلکه شرط باشد اینکه ازدیاد خیر یا تدارک بتوبه داشته باشد **اصل** والله
المتوجه والله لو تجدحته ینقطع عنقه ما قبل الله تبارک وتعالی منه الا بولایتنا اهل البیت الا ومن عرف حقنا و
رجا الثواب فینا ورضی بقوته نصف مد فی کل یوم وما ستر عورته وما اکن راسه وهم والله فی ذلک خائفون
وجلون ودوا انه حظهم من الدنیا وکذلک وصفهم الله عزوجل فقال والذین یؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة
انهم الی ربهم راجعون **شرح** می تواند بود که این فقرات کلام امیر المومنین ع باشد انی بفتح همزه ونون مفتوحه مشدده
والف کلمه استفهام است بمعنی من این و ذا این استفهام و در آنچه می آید که ما الذین اتوا انکار ملحوظ نیست اصلا و میتواند
بود که انی بکسر همزه و تشدید نون و یا متکلم باشد و حاصل هر دو یکی است اهل البیت منصوب باختصاص است الا بفتح
همزه و تشدید نون و تخفیف لام حرف تنبیه است من عرف مبتدا است ظاهر نیست که واو در ورضی از تعرفات کاتبان باشد
و بجای آن فا باشد یا هیچ نباشد و خبر مبتدا باشد نصف مجرور و بدل قوته است یا منصوب است بر حال یا تمیز مثل ذریت لعبد
ربا فی کل یوم صفة نصف یا است و یا علت برقوته است واو در وهم برای افتتاح کلام علیحده است مثل واو در ولا تنا
حرف حقنا و ضمیر هم راجع باصحاب رسول است که بعد از رسول بر طریقت حق ثابت قدم ماندند مثل سلمان وابوذر و
مقداد وعمار وجابر وجمعی دیگر که اسمای ایشان معروف است وایشان اگر چه مذکور در لفظ نیستند در این حدیث اما مرکوز
خاطر اند تقدیم ظرف در فی ذلک خائفون برای حصر است مشار الیه ذلک عرفان ورجا در من عرف حقنا ورجا الثواب
فینا است معنی خوف و وجل یکی است و تکرار اینجا برای نسبت که خائفون ناظر است بآیه سوره آل عمران ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا

و گذشت در کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب اول در تفسیر این آیت که انما یخشی الله من عباده العلماء و جلون ناظر است بآیهٔ سورهٔ مؤمنون که مذکور می شود الحال و می تواند بود که وجل مبالغهٔ خوف باشد یعنی طپیدن دل و گذشت در کتاب العقل در حدیث پنجم باب هفدهم که باب النوادر است کشتی و جملهٔ جمله دروا استیناف بیانی است برای حصر مفهوم از تقدیم ظرف و ناظر است بتتمهٔ آیت سورهٔ آل عمران که وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب زیرا که مراد از رحمت امام حق است چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و سوم باب صد و هفتم ضمیر انه راجع مشار الیه ذلک است و من برای بدل است یعنی شریک کردن مشار الیه و کذلک خوف و وجل در فی ذلک خائفون و وجلون است الایتاء دادن چیزی و مراد اینجا دادن حق امامت ائمهٔ هدی است بشریک کردن دیگران که مذکور است در سابق برای این آیه که والذینهم بآیات ربهم یؤمنون والذینهم بربهم لا یشرکون و تعبیر از ائمهٔ هدی بایمان شد برای اینکه دادن امانت است بصاحبش و این اشارت است بآیهٔ سورهٔ احزاب انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است جمع میان فعل مضارع و فعل ماضی در یؤتون ما اتوا دلالت میکند بر اینکه این مرج جمعی که در زمان رسول حق صاحب حق را داده اند و بعد از رسول خواهند داد و مرتد خواهند شد انهم بتقدیر لانهم است یعنی داده باشد برای آن مرد قول الله تعالی بازگشت او بخدا قسم که اگر سجده میکرده تا آنکه بریده میشد گردن او از طول سجود قبول نمیکرد الله تبارک و تعالی از این توبه او را مگر آنچه دارد از دوستی و نصرت ما اهل بیت رسول آگاه باش و هر که شناخت حق ما را و امیدوار شد ثواب طاعات خود ما بوسیله او راضی شد بخوراکش که نصف صاع یا یک صاع باشد و هر روز بلباسی که ساتر عورت او باشد و بمسکینی که سر سایهٔ او باشد و بدوستی خالص رسول و امیر المؤمنین علیهما السلام که در آن معرفت حق ما ولیس خائف شده و جا خنده دوست داشتند که معرفت حق ما نصیب ایشان باشد عوض دنیا که اهل زیغ بعد از رسول بسوی آن رفتند چنانچه در آیت آل عمران اشارت بآن شده که اما الذین فی قلوبهم زیغ و همچنان مرج کردوا ایشان از الله عز و جل باین روش که گفته در سورهٔ مؤمن که جمعی که میدهند بعد از رسول آنچه را که دادند در زمان رسول ایمان بعلامت ربوبیت صاحب کل اختیار خود شان یعنی اشتراک بر حالی که دلهای ایشان بغایت ترسناک است بسبب اینکه ایشان بسوی رب خود راجع اند لیس دنیا بغایت بی اعتبار است نزد ایشان **اصل** ثم قال ما الذی اتوا اتوا والله الطاعة مع المحبة والولایة و هم مع ذلک خائفون لیس خوفهم خوف شک ولکنهم خافوا ان یکونوا مقصرین فی محبتنا وطاعتنا **شرح** لیس خوفهم تا آخر اشارت است برفع تناقض میان این آیت و قول الله تعالی در سورهٔ انفال انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و میان قول الله تعالی در سورهٔ رعد الا بذکر الله تطمئن القلوب و در سورهٔ زمر ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله و می آید در کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله و در بعض نسخ بجای مع ذلک فی ذلک است یعنی بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام گفت هیچ میدانید در سابق این آیه که چه چیز است آنچه دادند بخدا قسم اطاعت ما با دوستی و نزدیکی ما و ایشان با وجود آن ترسناکان بودند نیست ترس ایشان ترس شک دارد خود بودن

آنچه داده اند ولیکن ایشان ترسیدند که مبادا که باشند صاحبان تقصیر در دوستی ما و اطاعت ما . شانزدهم اصل
عن ابراهیم بن مهزم عن الحکم بن سالم قال دخل قوم فوعظهم ثم قال ما منکم من احد الا وقد عاین الجنة وما فیها
وعاین النار وما فیها ان کنتم تصدقون بالکتاب شرح ابراهیم از رجال صادق و کاظم علیهما السلام است و حکم مجهول است
می تواند بود که مروی عنه امام محمد باقر علیه السلام باشد یعنی روایتیست از ابراهیم بن مهزم از حکم بن سالم گفت داخل شدند
جمعی پس امام موعظه گفت ایشان را بعد از آن گفت نیست از شما هیچیک مگر حالی که بتحقیق دیده بهشت را و آنچه
را که در آنست و دیده آتش جهنم را و آنچه را که در آنست بچشم دل اگر تصدیق میکرده باشید قرآن را و کافر نباشید
هفدهم اصل سمعت ابا الحسن صلوات الله علیه یقول لا تستکثروا کثیر الخیر ولا تستقلوا قلیل الذنب
فان قلیل الذنوب یجتمع حتی یصیر کثیرا وخافوا الله فی السر حتی تعطوا من انفسکم النصف و
سارعوا الی طاعة الله واصدقوا الحدیث وادوا الامانة فانما ذلک لکم ولا تدخلوا فیما لا یحل لکم فانما
ذلک علیکم شرح شنیدم از امام موسی کاظم که میگفت بسیار مشمرید بسیار از جمله نیکی را و کم مشمرید کم از جمله گناهان را بجرأت
در آن چه بدرستیکه کم از جمله گناهان اندک اندک جمع میشود تا آنکه بسیار میشود و ترسناک باشید از الله تعالی در دل خود تا دهید
از خود تان انصاف را یعنی که احتیاج نباشد بحاکمی که شما را بر انصاف در معاملات با مردم وا دارد و شتاب کنید
بسوی طاعات الله تعالی و براستی گوئید سخن را و ادا کنید امانت را بصاحبش چه بدرستیکه آنچه مذکور شد نفع شما است
و داخل مشوید در چیزی که حلال نیست برای شما چه بدرستی که آنچه مذکور شد ضرر شما است هیجدهم اصل عن
ابی جعفر ع قال سمعته یقول ما احسن الحسنات بعد السیئات وما اقبح السیئات بعد الحسنات شرح روایتیست از امام محمد باقر
راوی گفت شنیدم از او که میگفت بغایت خوش نما است اعمال صالحه بعد از گناهان و بغایت بد نما است گناهان بعد از اعمال
صالحه نوزدهم اصل عن ابی عبد الله ع قال انکم فی آجال مقبوضة وایام معدودة والموت یاتی بغتة
من یزرع خیرا یحصد غبطة ومن یزرع شرا یحصد ندامة ولکل زارع ما زرع لا یسبق البطیء منکم حظه ولا
یدرک الحریص ما لم یقدر له من اعطی خیرا فالله اعطاه ومن وقی شرا فالله وقاه شرح روایتیست از امام جعفر
صادق ع گفت بدرستیکه شما در عمرهائید که گرفته شده است و در روزهائید که شمرده شده است کم و زیاده نمیشود از مقرر
و مرگ می آید ناگهان یعنی که اول اسباب آن در وقت غفلت شما است و گاهی بعنوان فجاه نیز میشود هر که بکارد عمل
خیر را میدرود خوشحالی را و هر که بکارد عمل شر را میدرود پشیمانی را و برای هر کارنده حاصل است که کاشته سبقت نمیگیرد و بدست در
طلب مال دنیا از جمله شما نصیب او از رزق یعنی که در می یابد حریص در طلب مال دنیا چیزی را که تقدیر کرده شد برای او یعنی
که در می یابد البته رزق خود را و هرگز حریص مستقل در قدرت بر تحصیل مال دنیا نیست بلکه آن در تحت قضا و قدر الهی است و لهذا
بعضی هر چند که حرص بیشتر میکنند کمتر مال دنیا میرسد هر که داده شد مال و مانند آن پس الله تعالی داده او را بقضا و قدر خود و هر که
نگاه داشته شد از بدی پس الله تعالی نگاه داشته او را بقضا و قدر خود بیستم اصل عن ابی عبد الله ع قال جاء رجل الی ابی ذر فقال
یا اباذر ما لنا نکره الموت فقال لانکم عمرتم الدنیا واخربتم الآخرة فتکرهون ان تنقلبوا من عمران الی خراب فقال له

فكيف ترى قدومنا على الله فقال ابوالحسن فكان غائب يقدم اهله واما المسئ فكالآبق يرد على مولاه فقال فكيف ترى حالنا عند الله اعرضوا اعمالكم على الكتاب ان الله يقول ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم قال فقال الرجل فاين رحمة الله قال رحمة الله قريب من المحسنين **شرح**

عمر تم از باب تفعيل است التعمير آباد كردن الاخراب ويران كردن مغلوبا بنون وقاف بصيغه مخاطب مجهول باب نصرست عمران بضم عين بنقطه وسكون ميم دراصل مصدر باب حسن وعلم ونصرست يعني آبادي ومراد اينجا آباد است خراب بفتح خاي با نقطه دراصل مصدر باب علم بمعني ويراني ومراد اينجا ويران است تقدم بصيغه مضارع معلوم باب علم است يعني روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت آمد مردي بسوي ابوذر غفاري رحمة الله تعالى پس گفت اي ابوذر چيست ما را كه ناخوش ميشمريم مرگ را پس گفت براي اينكه شما آباد كرديد دنيا را وويران كرديد آخرت را پس ناخوش ميشمريد اين را كه برده شويد از آبادي بسوي ويران پس آن مرد گفت ابوذر را پس چون مي بيني ورود ما را بر الله تعالى وقت مرگ ما پس ابوذر گفت اما نيكوكار پس مانند مسافري كه وارد شود بر اهل خود ووطن خود اما بدكار پس مانند غلام گريخته كه برگردانيده شود بر آقاي خود پس آن مرد گفت پس چون مي بيني حال ما را نزد الله تعالى در روز قيامت پس ابوذر گفت عرض كنيد عملهاي خود را بر قرآن بدرستي كه الله تعالى مي گويد در سوره انفطار بدرستي كه متقيان هر آئينه در نعمت اند بدرستيكه فاسقان هر آئينه در جحيم اند امام گفت پس گفت آن مرد پس كجا است رحمة الله تعالى ابوذر گفت رحمة الله نزديك است نسبت به نيكوكاران چنانچه گفته در سوره اعراف اشارت است باينكه الله تعالى رحمت بر فجار نخواهد كرد بلكه بر نيكوكاراني ميكند كه آلوده باشند ونشان نيكوكاران را خود گفته در سوره نجم كه الذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش الا اللمم وبيان شد در باب صد ونود وچهارم **اصل** قال ابوعبدالله عليه السلام وكتب رجل الى ابي ذر رضي الله عنه اطرفني بشئ من العلم فكتب اليه ان العلم كثير ولكن ان قدرت ان لا تسئ الى من تحبه فافعل فقال له الرجل اذ هل رايت احدا يسئ الى من يحبه فقال له نعم نفسك احب الانفس اليك فاذا انت عصيت الله فقد اسأت اليها **شرح** الاطراف بطاي بي نقطه وراي بي نقطه وفا مصدر باب افعال دادن كسي را طرفه بضم طا وسكون را يعني چيزي كه غريب باشد وپيش از آن نداده باشد بآن كس يعني گفت امام جعفر صادق عه ونوشت مردي بسوي ابوذر رضي الله عنه كه اعطاي طرفه كن مرا بچيزي از علم پس نوشت بسوي او كه بدرستي كه علم طرفه بسيار است وليكن اگر تواني كه بدي نكني باكسي كه او را دوست سداري پس چنان كن پس بعد از برخوردن آن مرد با ابوذر گفت آيا ديدي هيچيك را كه بدي كند باكسي كه دوست دارد او را پس گفت او را آري ديدم خودت محبوب تر مردمي نزد خودت پس چون تو عصيان كني الله تعالى را پس تحقيق بدي كرده خواهي بود بيست ويكم **اصل** عن ابي عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول اصبروا على طاعة الله وتصبروا عن معصية الله فانما الدنيا ساعة فما مضى فلا تجد له سرورا ولا حزنا وما لم يات فليس تعرفه فاصبر على تلك الساعة

التی انت فیہا فکانک قد اعطیت **شرح** استعمال اصبروا در طاعۃ و تصبروا در معصیت اشارت است باینکہ مشقت ترک معصیت بیشتر است از مشقت فعل طاعت الاغتباط بغین بانقطہ و بای یک نقطہ و طای بنقطہ مصدر باب افتعال خوشحال شدن و مراد اینجا سر در قیامت بوسیلہ صبر بر طاعت و تقصیر از معصیت است کہ از بسکہ واقع شدنی است گویا کہ شدہ و مضمون این موافق حدیث چہارم این باب است **بیست و دوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قال الخضر لموسی علیہ السلام یا موسی ان اصلح یومک الذی ہو امامک فانظر ای یوم ہو واعد لہ الجواب فانک موقوت ومسئول وخذ موعظتک من الدہر طویل قصیر فاعمل کانک تری ثواب عملک لیکون اطمع لک اللاجر فانما ہو آت من الدنیا کما قد ولی منہا **شرح** اصلح افعل التفضیل باب نصر است الدہر بفتح دال بے نقطہ و سکون و فتح ہا و رای بنقطہ زمان بقای دنیا از اول تا آخر وصف آن لطول و قصر باعتبار اینست کہ ہر کس در اندک زمانی کہ زمان عمر اوست انقلاب احوال دنیا و دولتہای دنیا را مشاہدہ میکند و میداند حال زمانہای گذشتہ و آئندہ را بقیاس زمان خود پس گویا کہ از اول تا آخر دنیا را مشاہدہ کردہ لام در اطمع لک برای تعدیہ است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت کہ گفت خضر موسی علیہ السلام را ای موسی بدرستیکہ روزی کہ نفع آن روز بکار تو بیشتر می آید از جملہ دو روز کہ یکی روز دنیا است و دیگری روز آخرت آنست کہ آن پیش است و تو رو بآن میروی کہ روز آخرت باشد تامل کن کہ کدام روز است آن روز آیا روز راحت است برای تو یا روز عذاب است برای تو و مہیا کن برای آن روز جواب را دو فتی کہ سوال از اعمال دنیای تو شود چہ بدرستیکہ تو واداشتہ خواہی شد در آن روز دیوان بزرگ را و فراگیر پند خود را از زمانہ چہ بدرستیکہ زمانہ دراز کوتاہ است پس عمل کن چنانچہ گویا کہ تو می بینی ثواب عمل خود را تا باشد آن لیقین ثواب طامع کنندہ تر ترا در ثواب عمل چہ بدرستیکہ انچہ می آید از دنیا چنان است کہ بتحقیق پشت گردانیدہ از دنیا یعنی کہ در فکر آئندہ از جملہ عمر خود و معاش بحرص در طلب معاش چنانچہ می آید کہ قابل ذکر نیست و مثل رفتہ است کہ در فکر آن نیستی حاصل **بیست و سوم اصل** قیل لامیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ عظنا واوجز فقال الدنیا حلالہا حساب و حرامہا عقاب وانی لکم بالروح ولما تاسوا بسنۃ نبیکم تطلبون ما یطغیکم ولا ترضون بما یکفیکم **شرح** گفتہ شد امیر المؤمنین را کہ نصیحت کن ما را و مختصر کن پس گفت مال دنیا حلالش باعث حساب روز قیامت است اشارت است باینکہ فقرای مومنان درنگ میکنند برای حساب و حرامش باعث عقاب است و کجا است برای شما راحت در دنیا تا آخر و حالانکہ اقتدا نکردہ اید بطریقت نبی خود کہ گفت اللہم ارزق محمد العفاف والکفاف بیان این آنکہ طلب میکنند زیادتی مال دنیا را کہ باعث طغیان شما است چنانکہ گفتہ در سورۂ علق کلا ان الانسان لیطغی ان راہ استغنی و راضی نمی شوید بانچہ کافی باشد شما را از مال دنیا

باب دوبیست و چہارم اصل باب

شرح این بابیست بی عنوان و در مذمت عیب جوئی و بدگوئی مردم در این باب چہار حدیث است اول

صاحب شرح اصول کافی

اصل عن ابی جعفر ع قال ان اسرع الخیر ثوابا البر وان اسرع الشر عقوبة البغی وکفی بالمرء عیبا ان ینظر من الناس ما یعمی عنه من نفسه او یعیر الناس بما لا یستطیع ترکه او یؤذی جلیسه بما لا یعنیه شرح الاستطاعة وسعت در قدرت بر چیزی وان بر دو قسم است اول آنکه مناط تکلیف است چنانچه گفته لا یکلف الله نفسا الا وسعها واین قسم تعلق بواقع وغیر واقع میگیرد دوم وسعت در قدرت بر چیزیکه آن وسعت از عدم تعلق مشیت کسی که واقع نشود مگر آنچه او مشیت کرده باشد بخلاف آن چیز بهم رسیده باشد واین قسم نزد اهل حق تعلق نمی گیرد مگر بواقع ونزد معتزله قدریه تعلق میگیرد بواقع وغیر واقع ومراد اینجا قسم دوم است وبیان شد در کتاب التوحید در باب الاستطاعة یعنیه بعین بی نقطه ونون ویای دو نقطه در پائین بصیغه مضارع غائب معتل اللام یائی باب ضرب وضمیر مستتر راجع بما است وضمیر بارز منصوب راجع بالمرء است یا راجع بجلیسه است یعنی روایت است از امام محمد باقر صلوات الله علیه گفت بدرستی که شتابان تر عمل صالح باعتبار مزد نیکی با مردم است که اثر آن نیز در دنیا ظاهر میشود و بدرستیکه شتابان تر عمل بد باعتبار عقوبت زیاده روی بر مردم است که اثر آن در دنیا نیز ظاهر میشود وبس است مرد را باعتبار آنکه ببیند از مردم عیبی را که کوری میکند از دیدن عیب از خودش یا سرزنش کند مردم را بر کاری که استطاعت ترک آن ندارد باین معنی که ترک آن نمیکند یا آزار کند همنشین خود را بسخنی که گفتن آن بکارش نمی آید دوم اصل عن رسول الله صلی الله علیه وآله کفی بالمرء عیبا ان یبصر من الناس ما یعمی علیه من نفسه وان یؤذی جلیسه بما لا یعنیه شرح تعدیه یعمی بعلی برای تضمین معنی اشتباه است ومضمون این ظاهر است از سابق سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کفی بالمرء عیبا ان یتعرف من عیوب الناس ما یعمی علیه من امر نفسه او یعیب علی الناس امرا هو فیه لا یستطیع التحول عنه الی غیره او یؤذی جلیسه بما لا یعنیه شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب

باب دویست و پنجم اصل باب

شرح این بابی است بی عنوان در بیان شرط برطرف کردن اسلام گناهان سابق را در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی جعفر ع قال ان ناسا اتوا رسول الله ص بعد ما اسلموا فقالوا یا رسول الله من حسن اسلامه وصح یقین ایمانه لم یأخذه الله تبارک وتعالی بالاول والآخر شرح حسن اسلام عبارت است از اسلام بی نفاق وبی شک وشک مشترک است میان سه طائفه معاندان ومؤلفة قلوبهم ومن یعبد الله علی حرف چنانچه هر یکی بیان شد در باب علیحده ویقین ایمان عبارت از معیار است که بآن ایمان معلوم میشود وآن اجتناب از اصرار بر کبیره است یا عبارت از کمال قرار خاطر بر ایمان است وحاصل هر دو یکی است وبنا برین واو در ولم یأخذه بمعنی او است مگر آنکه حکم کنید که حسن اسلام وصحت یقین ایمان متلازم اند یعنی روایت است از امام محمد باقر گفت بدرستیکه جمعی از مردم آمدند نزد رسول الله صلی الله علیه وآله بعد از آنکه مسلمان شدند گفتند ای رسول الله آیا گرفتار خدا میشود مردی از ما بسبب گناهی که بیشتر کرده در زمان شرک بعد از آنکه مسلمان شده باشد گفت

ایشان از رسول الله صلعم هر که نیکو شد اسلام او و بعیب شد معیار ایمان او گرفتار جزا نمیکند او را الله تعالی و تبارک بگناهی که کرده از زمان شرک و هر که ضعیف شد اسلام او یا معیب نشد معیار ایمان او گرفتار جزا میکند او را الله تعالی بگناه زمان شرک و گناه زمان اسلام نیز یا بمعنی که ممکن است که گرفتار کند خواه البته گرفتار کند مثل منافق و مثل کافر و یا مراد بکبیره لی توبه مقبول و خواه جائز باشد عفو از او مثل طوائف اهل شک چنانچه بیان شد در خطبه مصنف رحمه الله تعالی **دوم اصل**
سئلت ابا عبد الله ع عن الرجل یحسن فی الاسلام ایوخذ بما عمل فی الجاهلیة فقال قال النبی صلعم من احسن فی الاسلام لم یوخذ بما عمل فی الجاهلیة ومن اساء فی الاسلام اخذ بالاول والاخر **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نیکو کرد در اسلام یا بمعنی که اهل نفاق و اهل شک نشد و اجتناب از کبائر و فواحش کرد مگر از لمم چنانچه بیان شد در باب اللمم آیا گرفتار جزای عمل میشود بگناهی که کرد در زمان شرک پس امام گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله هر که نیکو کرد در اسلام گرفتار نمیشود بانچه کرد در زمان شرک و هر که بد کرد در اسلام یا بمعنی که اهل نفاق یا از اهل شک شد یا مصر بر کبائر و فواحش شد گرفتار جزا میشود بگناه پیش از اسلام و بگناه زمان اسلام نیز فی الجملة چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق

باب دویست وششم اصل باب

ترجمه این بابی است بی عنوان در بیان آنکه مومن حقیقی اگر کافر شود و توبه کند عمل زمان ایمان سابق او باطل نمیشود و درین باب یک حدیث است **اصل** عن ابی جعفر ع قال من کان مومنا فعمل خیرا فی ایمانه ثم اصابته فتنة فکفر ثم تاب بعد کفره کتب له وحسب له کل شیء کان عمله فی ایمانه ولا یبطله الکفر اذا تاب بعد کفره **شرح** روایت است از امام محمد باقر ع گفت هر که بود مومن پس کرد خیری که بهتر از ترک آنست در وقت ایمانش بعد از آن برخورد او را گمراهی پس کافر شد بعد از آن توبه کرد بعد از کفرش نوشته شد عمل خیر برای او و حساب کرده شد هر عمل خیری که پیشتر کرده در ایمان خود و باطل نمیکند آنرا کفر چون توبه کرد بعد از کفرش

باب دویست وهفتم اصل باب

ترجمه این بابی است بی عنوان در بیان اینکه بعض مومنان جمع کرده از فراغت دنیا و آخرت را مثل اصحاب صاحب الزمان علیه السلام و مثل جمعی که زاهد اند چنانچه بیان شد در حدیث سیزدهم باب دویست و سوم که فهو مستریح و درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر ع قال ان لله عز وجل ضنائن یضن بهم عن البلاء فیحییهم فی عافیة ویرزقهم فی عافیة ویبعثهم فی عافیة ویسکنهم الجنة فی عافیة **شرح** الضنائن بفتح ضاد با نقطه و نون والف و همزه جمع ضنینة بمعنی مفعول له ضاضان کسی که آنکس نگاه میدارد ایشان را از کروه برای کمال محبت ایشان یعنی روایت است از امام محمد باقر گفت بدرستیکه الله عز وجل را خاصانند که نگاه میدارد ایشان را از بلا پس زنده میدارد ایشان را در فراغت و روزی میدهد ایشان را در فراغت و میمیراند ایشان را در فراغت و بر می انگیزد ایشان را و ساکن میکند ایشان را در بهشت در فراغت اشارت است باینکه ایشان ائمه نیستند

وگناهی نمیکند تا باعث کمروهٔ ایشان شود چنانچه گفته و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال سمعته یقول ان الله عزوجل خلق خلقا ضن بهم عن البلاء خلقهم فی عافیة واحیاهم فی عافیة واماتهم فی عافیة وادخلهم الجنة فی عافیة **شرح** مضمون این ظاهر است از سابق **سوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال ان لله عزوجل ضنائن من خلقه یغذوهم بنعمته ویحبوهم بعافیته ویدخلهم الجنة برحمته تمر بهم البلایا والفتن لا تضرهم شیئا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع گفت بدرستیکه الله عزوجل را خاصها اند از جملهٔ خلق او غذا میدهد ایشانرا بنعمت خود وعطا میدهد ایشانرا بفراغت خود یعنی که در سیاهی آن غذا آزاری بایشان نمی رسد وداخل میکند ایشانرا در بهشت برحمت خود ومیگذرد بایشان بلاها وآشوبها بر حالیکه ضرر نمی رساند ایشان را اصلا .

باب دویست و هشتم اصل یا باب

شرح این بابی است بی عنوان در بیان چیزهائی که است رسول ع در آنها که واخذ نمی شوند درین باب دو حدیث است **اول اصل** قال رسول الله ص رفع عن امتی اربع خصال خطاؤها ونسیانها وما اکرهوا علیه وما لم یطیقوا وذلک قول الله عزوجل ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به وقوله الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان **شرح** الخطاء بفتح خاء با نقطه وطای بی نقطه والف ممدوده ودر اکثر بجای الف ممدوده همزه میباشد ترک چیزی یا ارتکاب چیزی دیگر عوض آن بغلط و غفلت النسیان فراموش کردن چیزی یعنی ترک یا بی ارتکاب عوض آن الاطاقة وسعت قدرت بر چیزی التحمیل مصدر باب ضرب بار کردن چیزی برکسی بغیر عنوان تکلیف مثل بار کردن عذاب مسخ وخسف وطوفان وامثال آنها برامم سابقه الاصر بکسر همزه عذاب ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا داخل در استشهاد درین حدیث نداد بقرینهٔ ما قبل وما بعد مذکور است التحمیل مصدر باب تفعیل تکلیف یعنی گفت رسول الله ص برداشته شد از امت من چهار صفت اول خطای است دوم فراموشی است سوم آنچه مجبور شده باشند بر آن چهارم آنچه وسعت و قدرت بران نداشته باشند مثل دلگیر نشدن اصلا از ظلم ظالمان یعنی که بوسیلهٔ یکی از اینها مواخذ نمی شوند اصلا در دنیا نه در آخرت خواه بوسیلهٔ . . . ورنگی از اینها در بنده مثل سه صفت اول وخواه بوسیلهٔ ترک یکی از اینها مثل صفت چهارم مخفی نماند که این تقریر ظاهر میشود وجه تقدیم خصلت سوم بر خصلت چهارم باآنکه آیتی که برای استشهاد بر خصلت سوم است مؤخر است در ذکر واما تقدیم خطا بر نسیان باوجود آنکه در آیت عکس اینست میتواند بود که برای اشارت باین باشد که تقدیم نسیان بر خطا در آیت باعتبار اینست که نسیان شبیه بجز خطا است وجز حقیقی آن نیست وآنچه مذکور شد مدلول قول الله تع عزوجل است در دو سوره اول قول او در تتمهٔ نقل سخن مؤمنان بر سبیل تحسین آن سخن در سورهٔ بقره ای صاحب کل اختیار من وبا بکن بر ما عذابی را چنانچه بار کردی بر عاصیان جماعتی که پیش از ما بودند ای صاحب کل اختیار ما مؤاخذه مکن ما را اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم ای صاحب کل اختیار ما تکلیف مکن ما را آنچه وسعت و قدرت نیست ما را بآن دوم قول او در سورهٔ نحل مگر کسی که مجبور شود ودل او قرار گرفته باشد بایمان بیان این شد در حدیث اول باب . . .

دوم اصل قال رسول الله ص وضع عن امتی تسع خصال الخطاء والنسیان وما لا یعلمون وما لا یطیقون وما اضطروا الیه وما استکرهوا علیه والطیرة والوسوسة فی التفکر فی الخلق والحسد ما لم یظهر بلسان او ید **شرح** گفت رسول الله ص گذاشته شد از امت من نه خصلت که بوسیلهٔ آنها مواخذ نمیشوند اصلا اول خطا دوم فراموشی سوم آنچه نمیدانند حکم آن از قبیل علم بخبر واحدی که جامع شروط وجوب عمل باشد و مع هذا مخالف حکم واقعی باشد وچهارم آنچه وسعت در قدرت بران ندارند و پنجم آنچه خود بخود مضطر شده باشند بسوی آن مثل اکل میتة مخمصه و ششم آنچه دیگری ایشان را جبر کرده باشد بر آن مثل تبرا از ائمه هدی در وقت تقیه و هفتم فال بد در خاطر گذرانیدن از آواز کلاغ و مانند آن و تقیید بزبان یا جوارح دیگر و هشتم اضطراب نفس در فکر در اینکه شیطان گوید که خلق کرده ترا گوئی الله و شیطان گوید الله تعالی را که خلق کرده چنانچه گذشت در حدیث سوم باب هشتاد و هفتم و می تواند بود که مراد اضطراب نفس باشد در اینکه فائده خلق کفر و معاصی و توفیق خذلان بعضی دیگر چیست بی آنکه بزبان آید یا انکاری در آن باشد چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث سوم باب الخیر والشر و نهم رشک بردن از حصول نعمتی برای دیگری ما دام که ظاهر نشود بزبان یا بدست مثلا از جملهٔ جوارح که حرکت و تغییر آن باختیار شخص باشد مخفی نماند که این حدیث منافات ندارد با حدیث سابق چه در حدیث سابق اکتفا شده بعمده که در صریح قرآن مذکور است و در این عمده و غیر عمده مذکور است و اکتفا بذکر عمده مستلزم حصر در آن نیست چه آید در کتاب الروضه اندکی بیش از حدیث آدم مع الشجرة که ثلثة لم ینج منها نبی فمن دونه التفکر فی الوسوسة فی الخلق والطیرة والحسد الا ان المؤمن لا یستعمل حسده

باب دویست و نهم اصل باب

شرح این بابی است بی عنوان در فضیلت و شرف ایمان حقیقی و درین باب شش حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله ع هل لاحد علی ما عمل ثواب علی الله موجب الا المؤمنین قال لا **شرح** موجب بضم میم و سکون واو و فتح جیم و بای یک نقطه بصیغهٔ اسم مفعول باب افعال است اصناف مردم سه قسم اند مومنان حقیقی و منافقین و کفار و عالمین هفت قسم اند اهل خلط عمل صالح و عمل سیئ و مرجون لامر الله و اصحاب الاعراف و مستضعفون و معادن المؤلفة قلوبهم و من یعبد الله علی حرف یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا برای هیچیک بر آنچه عمل کرده ثوابی بر الله تعالی هست که واجب گردانیده باشد بر او بموجب وعدهٔ صریح او در قرآن مگر مومنان حقیقی گفت نه **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال قال موسی للخضر ع قد تحرمت بصحبتک فاوصنی قال الزم ما لا یضرک معه شیئ کما لا ینفعک مع غیره شیئ **شرح** تحرمت بجای بی نقطه و رای بی نقطه بصیغهٔ ماضی متکلم وحده از باب تفعل است التحرم خود را در انگاه داشتن از الاثق و میتواند بود که رای بی نقطه باشد التحرم خود را نگاهداشتن و احتیاط کردن در کار با ادب صحبتک برای آلت است عیره یعنی خنده است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت موسی خضر را علیهما السلام که تحقیق خود دار شدم از سخن بی تامل بوسیلهٔ رفاقت تو از سوالهای بیجا که دم دجوابهای شافی و نصیحتهای وافی شنیدم پس سفارشی کن مرا خضر گفت چیزی لازم شو که ضرر نمیکند ترا با آن هیچ چیز چنانچه نفع نمیکند ترا با ضد آن هیچ چیز مراد بآن چیز ایمان حقیقی است و مراد بضد آن کفر است چنانچه بیان میشود در حدیث

اشده سوم اصل سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول لا تضر مع الایمان عمل ولا ینفع مع الکفر عمل
الا تری انه قال وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله وبرسوله وماتوا وهم کافرون شرح در
سورهٔ توبه چنین است. الا انهم کفروا بالله ورسوله ولا یاتون الصلوة الا وهم کسالی ولا ینفقون الا وهم کارهون فلا تعجبک
اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون وبعد ازین بفاصله بسیار چنین است
واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وماتوا وهم کافرون پس این نقل بالمعنی است یعنی شنیدم
امام جعفر صادق ع میگفت ضرر نمیکند با ایمان حقیقی عمل بد یا عمل بی که معفو است چون از صغائر است ونفع نمیکند با کفر عمل خوب آیا
نمی بینی که الله تعالی گفته ومانع نشده قبول نفقات ایشان را از منافقان مگر اینکه ایشان کافر شدند بالله تعالی و رسولش بترک اطاعت
ایشان در یکی از محکمات قرآن وسنت است ودر آن امام مفترض الطاعة در هر زمان معلوم میشود و مردند بحالی که ایشان
کافران بودند چهارم اصل عن ابی عبد الله ع قال قال الایمان لا یضر معه عمل وکذلک الکفر لا ینفع معه عمل
شرح مضمون موافق سابق است پنجم اصل عن محمد بن مارد قال قلت لابی عبد الله ع حدیث روی
لنا انک قلت اذا عرفت فاعمل ما شئت فقال قد قلت ذلک قال وان زنوا وسرقوا
وشربوا الخمر فقال لی انا لله وانا الیه راجعون والله ما انصفونا ان یکون اخذنا بالعمل ووضع عنهم
انما قلت اذا عرفت فاعمل ما شئت من قلیل الخیر وکثیره فانه یقبل منک شرح حدیث مبتدای نکره است
روی لنا خبر مبتدا است انک بفتح همزه خبر مبتدای محذوف است تقدیر انک وان تقدیر استفهام است ووصلیه است ان
یکون تقدیر فی ان یکون است یعنی روایتی است از محمد بن مارد گفت گفتم امام جعفر صادق ع را حدیثی روایت کرده شد
برای ما آن نیست که تو گفتی که چون شناختی امام مفترض الطاعة را یا الله تعالی را بربوبیت پس بکن آنچه خواستی پس
امام گفت بتحقیق گفتم آنرا محمد گفت که گفتم آیا هر چند که عارفان امام زنا کنند یا دزدی کنند یا آشامند شراب جائز است
برای ایشان پس امام گفت مرا چنانچه اهل مصیبت میگویند انا لله وانا الیه راجعون اشارتست باینکه مصیبت
عظیم است که شیعه ازین سخن امعنی لخیال کنند بخدا قسم که انصاف نداده اند شیعیان ما را در اعتقاد اینکه ما گرفتار شده باشیم
بتکلیف باعمال وبرداشته شده باشد تکلیف از ایشان مخفی نماند که این خیال محال مانند اعتقاد صوفیه است
چنانچه مذکور است در خطبهٔ دفتر پنجم مثنوی رومی از کتب ایشان جز این نیست که گفتم چون شناختی امام مفترض
الطاعة را پس بکن آنچه خواهی از کم عمل صالح وبسیارش چه بدرستیکه آن عمل مقبول میشود از تو مراد اینست که مقصود
بیان اشتراط معرفت امام در مقبول بودن عمل صالح است نه دفع تکلیف ششم اصل کان امیر المؤمنین صلوات
الله علیه کثیرا ما یقول فی خطبته یا ایها الناس دینکم دینکم فان السیئة فیه خیر من الحسنة فی غیره
والسیئة فیه تغفر والحسنة فی غیره لا تقبل شرح ما برای ابهام است دینکم منصوب باغراء است بتقدیر
الزموا دینکم وتکرار برای تاکید است وفی در فیه ودر فی غیره هر دو بمعنی مع است والسیئة فیه تغفر تا آخر برای ترقی
است یعنی امیر المؤمنین صلوات الله علیه بسیار میگفت در خطبهٔ خود که ای مردم نگاه دارید وملازم باشید دین خود را که معرفة

ربوبیت رب العالمین وامام مفترض الطاعه باشد چه مرکب از سیئه وآن دین بهتر است از مرکب از حسنه ودنیا غیر ثبت
وسیئه در آن دین حق مغفور است وحسنه در غیر آن دین مقبول نیست اشارت است باینکه اگر سیئه با دین حق
مغفور نمی بود وحسنه در دین باطل مغفور می بود باز مرکب از سیئه ودین حق بهتر از مرکب حسنه ودین باطل میبود
برای اینکه هیچ سیئه مثل دین باطل نیست در عقاب وهیچ حسنه مثل دین حق نیست در ثواب چه جای اینکه
حسنه با دین باطل مقبول باشد وسیئه با دین حق مغفور نباشد **اصل** هذا آخر کتاب الایمان والکفر و
الطاعات والمعاصی من الکتاب الکافی والحمد لله وحده وصلی الله علی رسوله محمد وآله **شرح**
این از الحاقات کاتبان است یعنی این آخر کتاب ایمان وکفر وطاعات منجیات ومعاصی مهلکات است از کتاب کافی
وسپاس الله تعالی راست بتنهائی ودرود فرستد الله تعالی بر رسول او محمد وآل محمد و فرغ الشارح خلیل بن الغازی
القزوینی عفا الله عنه وعن والدیه واخوانه واعوانه من تحریر شرح هذا الکتاب یوم الثلثاء غرة جمادی الثانیه سنة ثمان وسبعین والف حامدا ومصلیا

خاتمة الطبع للحبر المحقق والنحریر المدقق المولوی الحکیم السید حسین صانه الله عن کل شین مصحح هذا الکتاب المستطاب الفاتح من الخیر کل ابواب

الحمد لله الذی خلق السموات والارض وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم وسخر لکم الفلک تجری فی البحر بامره
وسخر لکم الانهار وسخر لکم الشمس والقمر دائبین وسخر لکم اللیل والنهار وآتیکم من کل ما سألتموه وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
ان الانسان لظلوم کفار والصلوة والسلام علی محمد رسول الله الذی خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی
اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین وعلی آله الذین یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره
مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا ویقولون انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا انا نخاف
من ربنا یوما عبوسا قمطریرا ولعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
اما بعد مومنین بالیقین وتابعین شریعت حضرت سید المرسلین را مژده باد که درین احیان مسرت اقتران و
آوان بهجت توامان بتوفیق مالک دنیا ودین وتایید ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین امراض جبن ونفاق
را شافی اعنی جزء چهارم کتاب صافی **شرح اصول کافی** حصه دوم کتاب الایمان والکفر که یادگاری است از اوحد
الاجد السید السند العلامة الفهامة فاقد الاقران زبدة الاعیان العالم الکامل المعقود علیه الانامل سمی رسول الجلیل
مولانا ومقتدانا ملا خلیل بن الغازی القزوینی اسکنهما الله فی الجنان مع النبی والوصی در مطبع مشهور نزدیک
ودور جناب **منشی نولکشور** صاحب حسب ارشاد فیض بنیاد عالی همم منبع جود اتم جناب **بابو پراگ نراین** صاحب
انعم الله علیه بافضل العطایا والمواهب در ماه رجب المرجب سنه ۱۳۲۳ هجری مطابق ماه ستمبر سنه ۱۹۰۵ عیسوی بار دوم
+ بزیور طبع آراسته وبحلیه انطباع پیراسته هم آغوش طالبان وهمکنار مشتاقان گردید +
+ بخط بی ربط احقر الکاتبین مرزا صفدر حسین ساکن +
+ شهر لکهنؤ اندرون روضه کاظمین +

قال رسول الله طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة
الحمد لله المتعال کہ دریں زمان برکت اشتمال کتاب مستطاب شرح مقبول و نایاب یعنی
جزو ترجمہ
الصافی
شرح
اصول الکافی
کتاب الدعاء
مصنفہ علامہ سرآمد محدثین ملا خلیل رحمہ اللہ الجلیل تصحیح مولوی سید تصدق حسین صاحب رضوی
در مطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع لکھنو منطبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی قال فی کتابه قل مایعبأ بکم ربی لولا دعاؤکم و سلم و الصلوة التی هی افضل العبادات البدنیة باسم ثمرتها و خاتمتها و افضل فرائضها و هو الدعاء و الصلوة علی محمد و آل محمد و بعد چون نواب همایون اشرف اقدس اعلی حکم الله بالعدل و سلطانه باوتاد العدل و الاحسان بامور ساخت دائی دولت قاهره خلیل ابن الغازی القزوینی را بشرح کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی بزبان فارسی و بانجام رسید شرح کتاب العقل و کتاب التوحید و کتاب الحجة و کتاب الایمان و الکفر شروع شد در شرح کتاب الدعا که کتاب پنجم است از سی و سه یا سی و چهار کتاب که جزو کتاب کافی است بتاریخ جمادی الثانی سال هزار و شصت هجری و علی الله التوکل

اصل کتاب الدعاء

شرح این کتاب احادیث متعلقه بطلب حاجت خود از درگاه الله تعالی است و درین کتاب شصت باب است

اول باب فضل الدعاء و الحث علیه **دوم** باب ان الدعاء سلاح المؤمن **سوم** باب ان الدعاء یرد البلاء و القضاء **چهارم** باب ان الدعاء شفاء من کل داء **پنجم** باب ان من دعا استجیب له **ششم** باب الهام الدعاء **هفتم** باب التقدم فی الدعاء **هشتم** باب الیقین فی الدعاء **نهم** باب الاقبال علی الدعاء **دهم** باب الالحاح فی الدعاء و التلبث **یازدهم** باب تسمیة الحاجة فی الدعاء **دوازدهم** باب اخفاء الدعاء **سیزدهم** باب الاوقات و الحالات التی یرجی فیها الاجابة **چهاردهم** باب الرغبة و الرهبة و التضرع و التبتل و الابتهال و الاستعاذة و المسئلة **پانزدهم** باب البکاء **شانزدهم** باب **هفدهم** باب الاجتماع فی الدعاء **هجدهم** باب العموم فی الدعاء **نوزدهم** باب من ابطأت علیه الاجابة

صافی شرح اصول کافی

بستم باب الصلوة علی محمد واهل بیته علیهم السلام بیست ویکم باب ما یجب من ذکر الله عز وجل فی کل مجلس بیست ودوم باب ذکر الله عز وجل کثیرا بیست وسوم باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا بیست وچهارم باب الاشتغال بذکر الله عز وجل بیست وپنجم باب ذکر الله عز وجل فی السر بیست وششم باب ذکر الله عز وجل فی الغافلین بیست وهفتم باب التحمید والتمجید بیست وهشتم باب الاستغفار بیست ونهم باب التسبیح والتهلیل والتکبیر سی ام باب الدعاء للاخوان بظهر الغیب سی ویکم باب من یستجاب دعوته سی ودوم باب من لا یستجاب دعوته سی وسوم باب الدعاء علی العدو سی وچهارم باب المباهلة سی وپنجم باب ما یمجد به الرب تبارک وتعالی نفسه سی وششم باب من قال لا اله الا الله سی وهفتم باب من قال لا اله الا الله والله اکبر سی وهشتم باب من قال لا اله الا الله وحده وحده وحده سی ونهم باب من قال لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر عشرا چهل باب من قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله چهل ویکم باب من قال عشر مرات فی کل یوم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا چهل ودوم باب من قال یا الله یا الله عشر مرات چهل وسوم باب من قال لا اله الا الله حقا حقا چهل وچهارم باب من قال یا رب یا رب چهل وپنجم باب من قال لا اله الا الله مخلصا چهل وششم باب من قال ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله چهل وهفتم باب من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه چهل وهشتم باب القول عند الاصباح والامساء چهل ونهم باب الدعاء عند النوم والانتباه پنجاهم باب الدعاء اذا خرج الانسان من منزله پنجاه ویکم باب الدعاء قبل الصلوة پنجاه ودوم باب الدعاء فی ادبار الصلوة پنجاه وسوم باب الدعاء للرزق پنجاه وچهارم باب الدعاء للدین پنجاه وپنجم باب الدعاء للکرب والهم والخوف پنجاه وششم باب الدعاء للعلل والامراض پنجاه وهفتم باب الحرز والعوذة پنجاه وهشتم باب الدعاء عند قراءة القرآن پنجاه ونهم باب الدعاء فی حفظ القرآن شصتم باب دعوات موجزات لجمیع الحوائج للدنیا والآخرة بدانکه آنچه درین شرح مذکور می شود در توضیح آیاتے که از متشابهات است محض اظهار احتمال است یا نقل از دیگرے است واز قبیل تفسیر نیست وبرین قیاس است آنچه در توضیح احادیث متشابه مذکور شود

باب اول اصل باب فضل الدعاء والحث علیه

شرح این باب بیان فضیلت دعاست وبیان آنکه الله تعالی تحریض کرده مردم را به دعا درین باب

هشت حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عزوجل یقول ان الذین
یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین قال هو الدعاء وافضل العبادة الدعاء قلت ان
ابراهیم لاواه حلیم قال الاواه هو الدعاء **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله عزوجل میگوید
در سوره مومن بدرستی که آن جماعت که تکبر و امتناع میکنند از عبادت من زود باشد که داخل شوند
جهنم را بهر حالی که ذلیلان باشند امام گفت عبادت اینجا دعا است بقرینه سابق آنکه ادعونی استجب
لکم و فاضلتر عبادت دعا است مراد اینست که استعمال عبادت در دعا اینجا اشارت باین است که
عمده عبادت دعا است گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره توبه بدرستی که ابراهیم
هر آئینه اواه و خردمند است گفت اواه بمعنی بغایت دعا کننده است **دوم** اصل قلت لابی جعفر
ای العبادة افضل فقال ما من شیء افضل عند الله عزوجل من ان یسئل و یطلب مما عنده وما احد
ابغض الی الله عزوجل ممن یستکبر عن عبادته ولا یسئل ما عنده **شرح** یستکبر عن عبادته اشارت است بآنچه مذکور شد
در حدیث پنجم این باب **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که دام عبادت فاضلتر است پس
گفت نیست هیچ چیز فاضلتر نزد الله عزوجل از آنکه سوال کرده شود و طلب کرده شود از آنچه نزد
اوست مثل توفیق و نعمت دنیا و آخرت و نیست هیچ یک دشمن داشته شده تر نزد درگاه الله عزوجل از
کسی که تکبر و امتناع کند از عمده عبادت او و نطلبد آنچه را که نزد اوست **سیوم** اصل عن میسر
بن عبد العزیز عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال لی یا میسر ادع ولا تقل ان الامر قد فرغ
منه ان عند الله عزوجل منزلة لا ینال الا بمسئلة ولو ان عبدا سد فاه ولم یسئل لم یعط شیئا فاسئل
تعط یا میسر انه لیس من باب یقرع الا یوشک ان یفتح لصاحبه **شرح** الامر کار و مراد اینجا تدبیر و اراده یا سقی
حوادث است و تغیری در چیزی از مقتضای آن مشیت نشده و نخواهد شد فرغ بفاء و راء بی
نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی مجهول باب منع یا علم یا نصر است منه نائب فاعل است و لا تقل ان
الامر قد فرغ منه نهی از تصدیق باین قول نیست بلکه نهی از تمسک باین قول است در ترک دعا
و دعوی بیفائده بودن آن حاصل تمسک این است که چون مشیت الهی تعلق بهر حادث گرفته
و تغیر در آن نخواهد شد پس هر چه الله تعالی مشیت آن کرده باشد در وقت ایجاد آن البته
بفعل می آید و هر چه مشیت نکرده باشد آن را البته بفعل نمی آید پس نتیجه دعا برای آن نیست
اگر از قسم اول است حاجت بدعا ندارد و اگر از قسم دوم است دعا اثر ندارد و بهر تقدیر دعا
بیفائده است ان عند الله تا آخر اشارت است بآیت سوره فرقان قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم و
این جواب از تمسک است بنقض اجمالی بدلیل نقلی و لو ان عبدا تا آخر جواب از تمسک است بحل و حاصل
آن اینست که مشیت الهی حوادث را منافات ندارد با تعلیت بعض آنها در بعض دیگر پس عدم

حاجت بر تقدیر وقوع قسم اول و عدم اثر بر تقدیر وقوع قسم دوم ممنوع است پس چنانچه اگر کسے
از گرسنگی آزار داشته باشد و داند که رفع گرسنگی موقوف بر خریدن طعام و متناول است و معهذا
ترک کند بخیال اینکه اگر دفع گرسنگی من معلوم و مکتوب الله تعالے است بی خریدن و تناول طعام
نیز بعمل می آید و الا آنها نیز نفعی نمی آید البته سفیه و بی عقل است همچنان ترک دعا و سائر
عبادات باین خیال سفاهتست یعنی روایت است از میسر بن عبد العزیز از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفت مرا ای میسر دعا کن و مگو که بدرستی که کار عالم بتحقیق پرداخته
شده است و تغیر آن محال است چه بدرستی که نزد الله عز و جل مرتبه عالی از ثوابست که در یافته
نمی شود مگر بدعا و اگر اینکه بنده ببست دهن خود را و دعا نکرد و داده نشد چیزے پس دعا کن
تا داده شوی ای میسر بدرستی که شان این ست که هیچ دری که کوفته شود مگر آنکه نزدیک می شود
که گشاده شود برای کسے که نزد آنست اشارتست باینکه اگر اثر دعا زود ظاهر نشود ترک دعا نباید کرد
چهارم اصل عن ابی عبد الله ؑ قال من لم یسال الله عز و جل من فضله افتقر شرح روایت
است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که طلب نکرد از الله عز و جل چیزی را از جمله فضیلت
رحمت او محتاج و بی برگ شد پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ادع ولا تقل قد فرغ
من الامر فان الدعاء هو العبادة ان الله عز و جل یقول ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم
داخرین وقال ادعونی استجب لکم شرح مضمون ولا تقل قد فرغ من الامر ظاهر است از شرح حدیث
سوم این باب فان الدعاء تا آخر نقض اجمالی است بدلیل نقلی سوای انچه در حدیث سوم این
باب مذکور شد در سوره مومن چنین است وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن
عبادتی سیدخلون جهنم داخرین پس واو در وقال ادعونی حالیه است بتقدیر و قد قال و اشارتست
باینکه چند آیت دلالت برین میکند که مراد بعبادت درین آیه دعاست و بس مخفی نماند که میتواند بود
و قال ربکم حکایت تلقینے باشد که در سوره فاتحه است در ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم
بنابر اینکه عبادت عبارت از طلب هدایت بصراط المستقیم باشد و صراط مستقیم مراد از علم باحکام الٓهی
در مشکلات باشد زیرا که ظن آنها باعث انحراف و رجوع و تردد است و استعانت عبارت از طلب
توفیق عمل بمقتضای علم باحکام الٓهی در مشکلات باشد ۶ یعنے روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت دعا کن و مگو که بتحقیق پرداخته شد از کار ربانان
چه بدرستی که دعا است و بس مراد بعبادت بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سورهٔ
مومن بدرستی که جمعے که امتناع میکنند از عبادت من البته داخل جهنم می شوند ذلیلان بر حالی
این را میگوید گفته پیش از ین که دعا کنید مرا تا استجابت کنم برای شما ششم اصل سمعت

مأخذ اصول کافی

اباعبد الله عليه السلام يقول عليكم بالدعاء فانكم لا تقربون بمثله ولا تتركوا صغيرة لصغرها ان تدعوا بها ان صاحب الصغار هو صاحب الكبار **شرح** ان تدعوا بدل اشتمال صغيرة است **يعنى** شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام مى گفت بر شما باد كه دعا كنيد در حاجتهاى خود بدرستى كه شما نزديكى درگاه الٰهى نمى جوئيد بچيزے ديگر مثل دعا باشد و وا مگذاريد دعاى حاجت كوچك را براى كوچكى آن ببيان اين آنكه بدرستى كه رواكننده حاجتهاى كوچك همانست كه رواكننده حاجتهاى بزرگ است مراد اين ست كه ترك دعا در حاجتهاى كوچك مشعر بخيال اين ست كه غير الله تعالىٰ كسے مستقل در قدرت بر رواكردن آنها باشد و اين باطل است **هفتم اصل** عن عبيد بن زرارة عن ابيه عن رجل قال قال ابو عبد الله الدعاء هو العبادة التى قال الله عز وجل ان الذين يستكبرون عن عبادتى الاية ادع الله عز وجل ولا تقل ان الامر قد فرغ منه **شرح** مضمون اين ظاهر است از شرح حديث سوم و پنجم اين باب **اصل** قال زرارة انما يعنى لا يمنعك ايمانك بالقضاء والقدر ان تبالغ بالدعاء وتجتهد فيه او كما قال **شرح** هر يك از قضا و قدر عبارت از فراغ از امر است باعتبار اينكه مشيت الٰهى بجميع حوادث را در وقت ايجاد آن دو جهت دارد اول اينكه رجوع از آن نمى شود و باين جهت آنرا قضا مينامند بمعنى قطع و فصل دوم اينكه موافق حكمت است و باين اعتبار آنرا قدر مى نامند بمعنى رعايت مصلحت و ايمان بقضا و قدر واجب است براى ابطال مذهب قدريه كه معتزله اند چنانچه بيان شد در كتاب التوحيد در شرح حديث چهارم باب الجبر والقدر والامر بين الامرين كه باب سى ام است ضمير او كما قال راجع بزراره است و اين عبارت عبيد است براى شك در اين كه زراره اين را گفت يا چيزے ديگر نزديك باين گفته مثل اينكه بجاى ان تبالغ بالدعاء وتجتهد فيه گفته باشد ان تدعو **يعنى** گفت زراره كه جز اين نيست كه خواسته امام اين را كه بايد كه مانع نشود ترا ايمان تو بقضا و قدر الله تعالىٰ هر چيز را بر وجه تمام از اينكه مبالغه كنى بتكرار دعا و جد كنى در آن عبيد گفت يا زراره چيزے ديگر نزديك باين **هشتم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلام قال قال امير المومنين صلوات الله عليه احب الاعمال الى الله عز وجل فى الارض الدعاء وافضل العبادة العفاف قال وكان امير المومنين عليه الصلوة والسلام رجلا دعّاءً **شرح** العفاف بفتح عين بى نقطه مصدر باب نصر خودداری از حرام و دعّاء بتشديد عين صيغه مبالغه است **يعنى** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفت امير المومنين صلوات الله عليه محبوب ترعملهاى وجوديه بسوے الله تعالىٰ در زمين دعا است بيان اين شد در شرح حديث اول اين باب و بهتر افراد بندگى الله تعالىٰ خودداری از حرامها است چه آن مشكل تر است از فعل طاعات و ايضا معلوم است كه دفع ضرر اهم از جلب نفع است و مى تواند بود كه العبادة بتقدير مضاف باشد و مراد باشد كه افضل آداب عبادت ترك حرام است تا عبادت مقبول شود چنانچه گفته انما يتقبل الله من المتقين امام عليه السلام گفت

صافی شرح اصول كافی

ولبود امیر المومنین علیه الصلوة والسلام مردے بغایت دعا کننده

باب دوم اصل باب ان الدعاء سلاح المومن

السلاح بکسر سین بی نقطه وحای بی نقطه آلت حرب که تند وبراق باشد وآلت حرب مطلقا یعنی این باب بیان اینست که دعا یراق حرب مومن است درین باب هفت حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله الدعاء سلاح المومنین وعمود الدین ونور السموات والارض **شرح** گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دعا یراق جنگ مومن ست وعمده عبادت است وروشنی آسمانها وزمین ست باین معنی که رواج ونظام آسمانها وزمین بوسیلهٔ دعا است چه اگر دعا عمده عبادت نمی بود جن والنس مخلوق نمی شدند چنانچه گفت در سورهٔ ذاریات وذکر فان الذکری تنفع المومنین وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ودر سورهٔ فرقان قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم واگر ایشان مخلوق نمی شدند آسمانها وزمین مخلوق نمی شد **دوم اصل** قال امیر المومنین علیه الصلوة والسلام الدعاء مفاتیح النجاح ومقالید الفلاح وخیر الدعاء ما صدر عن صدر نقی وقلب تقی وفی المناجات سبب النجاة وبالاخلاص یکون الخلاص فاذا اشتد الفزع فالی الله المفزع **شرح** النجاح بفتح نون وجیم والف وحای بی نقطه مصدر باب نصر آسان شدن کار المقالید بفتح میم وقاف والف وکسر لام ویای دو نقطه در پایین ودال بی نقطه جمع مقلاد بکسر میم وسکون قاف کلید با صدر نقی منون ست وقلب تقی بتای دو نقطه در بالا ست الفزع بفتح فا وفتح وسکون زای با نقطه وعین بی نقطه مصدر باب منع وعلم اضطراب وترس المفزع بفتح میم وسکون فا وفتح زا مصدر میمی باب نصر پناه بردن بسوی کسے یعنی گفت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام دعا آلتهای کشادگی ست برای آسان شدن کارهای مشکل کلیدها ست برای رسیدن بمطلب وبهتر دعا آنست که صادر شود از سینهٔ پاک از غل وغش ودل پرهیزگار از معاصی ورازگوئی با الله تعالی وسیله نجات از مضرآنست وبوسیله بی غشی کردن عبادات می باشد بیغشی بودن آدمی وچون سخت شد اضطراب پس بسوے الله تعالی پناه بردن واستعانت ست **سوم اصل** قال النبی صلی الله علیه وآله الا ادلکم علی سلاح ینجیکم من اعدائکم ویدر ارزاقکم قالوا بلی یا رسول الله قال تدعون ربکم باللیل والنهار فان سلاح المومن الدعاء **شرح** گفت نبی صلی الله علیه وآله وسلم آیا راهنمائی کنم شما را بر یراقے که نجات میدهد شما را از شر دشمنان شما وفراخ میکند روزیهای شما را گفتند بلی راهنمائی کن اے رسول الله گفت اینکه دعا کنید صاحب کل اختیار خود را در شب وروز چه بدرستی که یراق مومن دعا است **چهارم اصل** قال امیر المومنین علیه الصلوة والسلام الدعاء ترس المومن ومتی تکثر قرع الباب یفتح لک **شرح** گفت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام دعا سپر مومن ست برای دفع بلاها وهرگاه بسیار کنی کوفتن در را کشوده می شود برای تو **پنجم اصل** عن الرضا علیه السلام انه کان یقول لاصحابه علیکم بسلاح الانبیاء فقیل

وما سلاح الانبیاء قال الدعاء شرح روایت است از امام رضا علیه التحیة والثنا که او میگفت یاران خود را بر شما باد که یراق انبیا را داشته باشید پس گفته شد که و چیست سلاح یراق انبیا گفت دعا است اشارتست باینکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در جنگ بدر واحزاب وامثال آنها دست بر آن بر آورد ششم اصل قال ابو عبد الله ان الدعاء انفذ من السنان شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که دعا گذرا تر است در دشمن از سر نیزه هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الدعاء انفذ من السنان الحدید شرح الحدید بفتح حای بی نقطه وکسر دال بی نقطه تیز و باقی ظاهر است از سابق

باب سوم اصل باب ان الدعاء یرد البلاء والقضاء

شرح القضا آنچه بفعل آمده باشد بتدبیر الله تعالی خواه اثری که در القرآن و ثابت بر آن مترتب میشود شده باشد و خواه نه در صورتی که مترتب نشده باشد خواه مبرم شده باشد باین معنی که باقی مانده باشد تا نزدیک ترتب اثر مثل آلت عذاب قوم یونس و خواه نه یعنی این باب بیان این سنت که دعا بر میگرداند بلا را و قضا را باین معنی که نمیگذارد اثر آن بر آن مترتب شود و در این باب ده حدیث است اول اصل عن حماد بن عثمان قال سمعته یقول ان الدعاء یرد القضاء ینقضه کما ینقض السلك وقد ابرم ابراما شرح النقض بنون و قاف و ضاد با نقطه مصدر باب نصر بر هم زدن چیزی چنانچه از هم باشیده شود و ضمیر مستتر در ابرام راجع بقضاست یا راجع بسلک است یعنی روایت است از حماد بن عثمان که از روات امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام است گفت شنیدم از امام علیه السلام می گفت بدرستی که دعا بر می گرداند آنچه را که بفعل آمده باشد از بلا و هنوز اثر نکرده باشد بیان این آنکه از هم می پاشد قضا را چنانچه از هم پاشیده شود رشته مروارید که مستحکم شده باشد نوعی از استحکام دوم اصل سمعت ابا الحسن یقول ان الدعاء یرد ما قد قدر وما لم یقدر قلت وما قد قدر عرفته فما لم یقدر قال حتی لا یکون شرح قدر هر دو جا بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل یا باب نصر یا ضرب است لم یقدر هر دو جا بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل یا باب نصر یا ضرب و تقدیر اینجا بلا است بر وجهی که نزدیک بتاثیر شود موافق آنچه می آید در حدیث آینده ضمیر مستتر در لا یکون راجع بتقدیر است یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام می گفت بدرستی که دعا بر میگرداند بلائی را که تحقیق فرود آورده شده و از آسمان و بلائی را که فرود آورده نشده گفتم آنچه بتحقیق فرود آورده شده شناختم آنرا باین معنی که میدانم که فایده دعا چیست در آنجا پس آنچه فرود آورده نشده باشد فایده دعا چیست در آن گفت تا فرود آورده نشود یعنی بفعل نیاید اشارتست باینکه هر آلت عذابی که از آسمان بر قومی ظاهر شود چنانکه فرود تر می آید تر بسانند خواهد بود پس چندانکه فرود تر می آید ترسانند تر

حاشیه: [illegible]

خواهد بود پس چندانکه از بالا تر دفع شود بهتر است سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان الدعا یرد القضاء وقد نزل من السماء وقد ابرم ابراما شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
بدرستی که دعا برمیگرداند بلای واقع شده را بر حالی که فرود آمده باشد از آسمان بر حالی
که مستحکم و نزدیک بتاثیر شده باشد نوعی از استحکام چهارم اصل قال علی بن الحسین صلوات الله علیه
ان الدعاء والبلاء لیتوافقان الی یوم القیمة ان الدعا لیرد البلاء وقد ابرم ابراما شرح تیرافقان برای بالقطع
و قاف و فا بصیغه مضارع باب تفاعل است الترافق الیستادن دو چیز برسر کسی یا یکی از ان دو فرود
آید برد و تقدیم فا بر قاف تصحیف است یعنی گفت امام زین العابدین صلوات الله علیه بدرستی
که دعا و بلا هر آئینه مانند دو مرغ بر سر مردم می ایستند تا روز قیامت تا اگر کسی دست بدعا زند بلا
بر طرف بشود و اگر نزند بلا فرود آید بیان این آنکه بدرستی که دعا برمیگرداند بلا را بر حالی که
نزدیک کرده شده باشد بوقوع بر کسی نوعی از نزدیک کردن پنجم اصل کان علی بن الحسین علیه
الصلوة والسلام یقول الدعاء یدفع البلاء النازل وما لم ینزل شرح میگفت امام زین العابدین
صلوات الله علیه که دعا دفع میکند بلای فرود آمده از آسمان را و بلائی را که فرود نیامده توضیح
این شد در حدیث دوم این باب ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال الا ادلک علی شیء لم یستثن
فیه رسول الله صلی الله علیه و آله قلت بلی قال الدعاء یرد القضاء وقد ابرم ابراما وضم اصابعه شرح روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفت مرا آیا راهنمائی نکنم ترا بر چیزی که ان شاء الله تعالی نگفت
در آن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مراد اینست که البته بمقتضای وعده الهی که ادعونی
استجب لکم باشد بفعل می آید و احتیاج بذکر ان شاء الله نیست گفتم بلی راهنمائی کن گفت دعا
برمیگرداند بلائی را که بفعل آمده باشد و هنوز اثر نکرده باشد بر حالی که مستحکم شده باشد آن قضا
نوعی از استحکام باین معنی که بنهایت نزدیک بتاثیر شده باشد و امام جعفر صادق علیه السلام در هم
فشرد انگشتان خود را چنانچه کسی مشت خود مستحکم کند تا اشارت باستحکام بلا باشد و تحقیق جواب اعتراضی
که بخاطر میرسد که گاهی کسی دعا میکند و در وقتی قضا می شود می آید در حدیث هشتم باب شانزدهم
هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الدعاء یرد القضاء بعد ما ابرم ابراما فاکثر من الدعاء فانه مفتاح
کل رحمة ونجاح کل حاجة ولا ینال ما عند الله عز وجل الا بالدعاء وانه لیس باب یکثر قرعه الا یوشک
ان یفتح لصاحبه شرح نجاح مجرور است بعطف بر کل موافق این گذشت در حدیث
دوم یا مرفوع است بعطف بر مفتاح و حمل مصدر برای مبالغه است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام می گفت دعا میگرداند بلای واقع شده را بعد از آنکه مستحکم و نزدیک بتاثیر شده باشد
نوعی از استحکام پس بسیار بجا آورد دعا را چه بدرستی که آن آلت گشادن هر رحمت و آسان شدن هر حاجت

و دریافته نمی شود ثوابی که نزد الله عز و جل است مگر بدعا و بدرستی که شان این است که نیست دری از درهای حاجات که بسیاری آورده شود کوفتن آن مگر آنکه نزدیک می شود که مفتوح شود برای گوینده آن بیان این شده در شرح حدیث سوم باب اول هشتم اصل قال ابو الحسن موسی علیکم بالدعاء فان الدعاء لله والطلب الی الله یرد البلاء وقد قدر وقضی ولم یبق الا امضاؤه فاذا دعی الله عز وجل وسئل صرف البلاء صرفه **شرح** مراد بتقدیر اینجا تدبیر نیست که بعد از مشیت و ارادت و پیش از قضا است و بیان شد در کتاب التوحید در باب بیست و پنجم که باب فی انه لایکون شیء فی الارض والسماء الا بسبعة است الا امضاؤه باقی داشتن چیزی که غالب در مثل آن اینست که فلان اثر مترتب بران شود تا وقتی که آن اثر بران مترتب شود یعنی گفت امام موسی کاظم علیه السلام بر شما باد که دعا کنید چه بدرستی که دعائی که برای رضای الله باشد و طلبی که با توجه بسوی الله تعالی باشد بر میگرداند بلا را بر حالی که مقدر شده باشد و مقضی شده باشد و نمانده باشد امضای آن پس اگر دعا کرده شود الله عز و جل و طلبیده شود که رد آن بلا کند رد میکند آنرا چنانچه الله تعالی بلای قوم یونس علیه السلام را تقدیر و قضا کرده و چون دعا کردند رد کرد و امضا نکرد **نهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله لیدفع بالدعاء الامر الذی علمه ان یدعی له فیستجیب ولولا ما وفق العبد من ذلک الدعاء لاصابه منه ما یجتثه من جدید الارض **شرح** ان در ان یدعی بفتح همزه و تخفیف نون ساکنه مخففه از مثقله است و اسم آن ضمیر شان محذوف است و یدعی بصیغه مضارع مجهول باب نصر مرفوع است تقدیرا و خبر ان نیست ضمیر مستتر نائب فاعل راجع بالله است ضمیر له راجع بالامر است ان یدعی له منصوب است محلا و بدل اشتمال ضمیر منصوب در علمه است فیستجیب بصیغه مضارع معلوم باب استفعال مرفوع و معطوف بر یدعی است ما موصوله است و وفق بصیغه مجهول باب تفعیل است و عاید ما محذوف است بتقدیر وفق العبد له من برای تبیین ما است و می تواند بود که ما مصدریه باشد و وفق بصیغه معلوم یا مجهول باشد و من بمعنی لام وصله وفق باشد الاجتثاث بجیم و دو ثای سه نقطه مصدر باب افتعال از بیخ بر کندن درخت و مانند آن الجدید بفتح جیم و کسر دال بی نقطه و یای دو نقطه در پائین و دال بی نقطه روی زمین یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که الله عز و جل هر آئینه گاهی دفع میکند بسبب دعای که هنوز نشده باشد کاری را که میداند الله آن کار را این را که دعا کرده می شود الله تعالی برای آن کار بعد از وقت دفع آن استجابت میکند الله تعالی آن دعا را و اگر نه بود آنچه موفق شده بنده باین دعا هر آئینه بر می خورد بنده را از آن بلا چیزی که بر می انداخت او را از روی

رین مثل اینکه دشمنی بقصد قتل وسب کسی از جای خود حرکت کند و قبل از وصول بمقصد ملتفت
پیش او آید و برگردد و بعد از برگشتن آن دشمن آنکس دعا کند برای شر او چنانچه بیان شد
در کتاب الایمان والکفر در باب نادر که باب صد ولود وهشتم است وتحقیق صحت طلب چیزی در ماضی
انشاء الله تعالی می آید در شرح حدیث بیست ویکم باب چهل وهشتم

باب چهارم اصل باب ان الدعاء شفاء من کل داء

شرح این باب بیان اینست که دعا باعث شفا از هر دردیست خواه جسمانی باشد وخواه روحانی درین
باب یک حدیث است اصل قال لی ابو عبد الله ع علیک بالدعاء فانه شفاء من کل داء شرح
گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بر تو باد که دعا کنی چه بدرستی که آن باعث شفا است از هر دردے

باب پنجم اصل باب ان من دعا استجیب له

شرح این باب بیان اینست که هر که دعا کند مستجاب می شود برای او خواه بر او ظاهر شود
وخواه نه درین باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الدعاء کهف الاجابة
کما ان السحاب کهف المطر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دعا جای
قبول است چنانچه ابر جای باران است اشارتست باینکه چنانچه البته در ابر باران مثل هست اگرچه
گاهی بر زمین نبارد همه دعا قبول هست اگرچه گاهی برای ذخیرهٔ آخرت باشد ودر دنیا ظاهر نشود بنابر
علم الله تعالی بمصلحت بندهٔ مومن خود چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث پنجم باب صلوة فاطمه
علیها السلام که باب نود ودوم است که ولم یسال الله شیئا الا اعطاه اما ان یعطیه الذی یسئله العبد و
اما ان یدخر له ما هو خیر له دوم اصل عن ابی عبد الله ع قال ما ابرز عبد یده الی الله العزیز
الجبار الا استحیی الله عز وجل ان یردها صفرا حتی یجعل فیها من فضل رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی
یمسح بها علی وجهه وراسه شرح استعمال شرم در الله تعالی استعاره شده برای منافات چیزے
با عزت چیزی او صفر بضم وفتح وکسر صاد بی نقط وسکون فا راست یجعل مرفوع است ومیتواند بود
که منصوب باشد یمسح منصوب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بالا نبرد
بنده دست خود را برای عرض حاجت خود بسوی الله تعالی که بی شک است بنهایت قادر است مگر آنکه
شرم کرد الله تعالی که برگرداند آنرا خالی تا آنکه می گذارد در آن دست از فیض کرم خود آنچه را که میخواهد
از خیر دنیا وآخرت پس چون دعا کرد یکی از شما پس باید که بر نگرداند دست خود را بجائے آن تا آنکه
مالد بروی خود وسر خود

باب ششم اصل باب الهام الدعاء

پیش از نزول آورد یعنی این باب بخاطر رسانیدن الله تعالی دعا را است درین باب دو حدیث است
اول اصل قال ابو عبد الله ع هل تعرفون طول البلاء من قصره قلنا لا قال اذا الهم احدکم الدعاء عند البلاء فاعلموا
ان البلاء قصیر **شرح** من برای تمیز میان دو ضد است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
آیا می شناسید درازکشیدن بلا را که حادث شود بعلامتی که بآن ممتاز شود از کوتاهی آن بلا گفتیم
نه گفت چون الهام کرده شود یکی از شما دعا را نزد حدوث بلا پس بدانید که بلا کوتاه است والا فلا
دوم اصل قال ابو الحسن موسی ع ما من بلاء ینزل علی عبد مومن فیلهمه الله عز وجل الدعاء الا کان کشف
ذلک البلاء وشیکا وما من بلاء ینزل علی عبد مومن فیمسک عن الدعاء الا کان ذلک
البلاء طویلا فاذا نزل البلاء فعلیکم بالدعاء والتضرع الی الله عز وجل **شرح**
گفت امام موسی کاظم علیه السلام نیست هیچ بلائی که فرود آید بر بنده مومنی پس بخاطر رساند او را
الله عز وجل دعا مگر اینکه باشد برطرف شدن آن بلا نزدیک و نیست هیچ بلائی که فرود آید بر بنده
مومنی پس نگاه دارد خود را از دعا مگر اینکه باشد آن بلا دراز پس چون فرود آید بلا پس بر شما باد که
دعا و زاری کنید بسوی الله عز وجل

باب هفتم اصل باب التقدم فی الدعاء

شرح این باب بیان فضیلت پیش گیری در دعا است باین معنی که پیش از وقت حدوث
بلا دعا کنند برای عدم حدوث آن بلا تا حادث نشود یا دعا کنند در حاجات دیگر تا در وقت حدوث آن
بلا دعای دفع آن مستجاب شود و درین باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من تقدم فی الدعاء استجیب له اذا نزل به البلاء وقیل صوت معروف ولم یحجب عن السماء ومن لم
یتقدم فی الدعاء لم یستجب له اذا نزل به البلاء وقالت الملائکة ان ذا الصوت لا نعرفه **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که پیش گیری کند در دعا مستجاب می شود برای او
چون فرود آید باو بلا گفته می شود در میان ملائکه که این آواز یست آشنا و محجوب نمی شود از محل
اجابت و هر که پیش گیری نکند در دعا مستجاب نمی شود برای او دعا چون فرود آید باو بلا و میگویند
ملائکه که این آواز را نمی شناسیم **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من تخوف بلاء یصیبه
فتقدم فیه بالدعاء لم یره الله عز وجل ذلک البلاء ابدا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت هر که ترسید از بلائی که برخورد او را پس پیشگیری کرد در آن ترس بدعا نشود او را الله عز وجل
آن بلا هرگز **سوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال ان الدعاء فی الرخاء یستخرج الحوائج فی البلاء
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که دعا در وقت رفاهیت
بیرون می آورد از قوت بفعل مطلبها را در وقت بلا **چهارم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام

من سره ان یستجاب له فی الشدة فلیکثر الدعاء فی الرخاء شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که خوشحال
کند او را اینکه مستجاب شود دعا برای او در وقت سختی پس باید که بسیار کند دعا را در وقت
رفاهیت پنجم اصل عن ابی عبد الله ع قال کان جدی یقول تقدموا فی الدعاء فان العبد اذا کان دعاء
فنزل به البلاء فدعا قیل صوت معروف فاذا لم یکن دعاء فنزل به البلاء فدعا قیل این کنت قبل الیوم
شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب است ششم اصل کان علی بن الحسین یقول الدعاء
بعد ما ینزل البلاء لا ینتفع به شرح امام زین العابدین علیه السلام گفت دعا بعد
از نزول بلا نفع یافته نمی شود بآن مراد دعای است که پیشگیری در آن نشده باشد

باب هشتم اصل باب الیقین فی الدعاء

شرح این باب بیان فضیلت کمال قرار دادن خاطر است در دعا بر وعدهٔ الهی که گفته در سورهٔ
البقره اجیب دعوة الداع اذا دعان و در سورهٔ مؤمن ادعونی استجب لکم درین باب یک حدیث است
اصل عن ابی عبد الله ع قال اذا دعوت فظن ان حاجتک بالباب شرح الظن اعتقاد راجح
و قرار خاطر بر چیزی است و مراد اینجا دوم است مثل الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم مثل ان الظن اثم یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دعا کردی پس قرار ده خاطر خود را که مطلب
تو در خانه است مراد این است که سعی در استجماع شروط استجابت دعا باید کرد مثل اقبال بر دعا چنانچه
در حدیث سوم باب آینده مذکور می شود و اضطراب نباید کرد چه یا خصوص مطلب اصل است یا بهتر از آن
بمقتضای وعدهٔ الهی

باب نهم اصل باب الاقبال علی الدعاء

شرح این باب بیان فضیلت رو آوردن تمام دل بر دعا است یعنی که در اثنای دعا دل در جای دیگر و ذکری
دیگر نباشد درین باب پنج حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله عز و جل
لا یستجیب دعاء بظهر قلب ساه فاذا دعوت فاقبل بقلبک ثم استیقن بالاجابة شرح الظهر پشت و مراد
اینجا ظاهر است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت به درستی که الله عز و جل قبول نمیکند
دعائی را که بظاهر دل باشد که باطن آن غافل است از آن دعا پس چون دعا کنی پس رو آور
بظاهر و باطن دل خود بر دعا بعد از آن خاطر جمع باش بقبول کردن الله تعالی دعا را دوم اصل
قال امیر المؤمنین علیه السلام لا یقبل الله دعاء قلب لاه شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام
قبول نمیکند الله عز و جل دعای دلی را که ببازیچه مشغول دعا است نه از روی جد اصل و کان علی یقول
اذا دعا احدکم للمیت فلا یدعو له و قلبه لاه عنه و لکن لیجتهد له فی الدعاء شرح
ذکر خصوص اشارت باین است که متعارف شده که جمعی برای تعزیت بر سر قبر میروند و دعا میکنند بر سر

میت و دل ایشان اصلا متوجه حال آن میت نیست و همچنین خود را اجیر در نماز و روزه و حج برای
میت میکنند و اهتمام بحال میت ندارند اصلا فلا بد خبر بمعنی النشا است برای نهی و میتواند بود
که بمعنی خود باشد برای افاده اینکه آن در حقیقت دعا برای میت نیست یعنی و میگفت علیه
چون دعا کند یکی از شما برای مرده پس باید که دعا کند برای آن مرده بر حالی که دل او غافل
باشد از حال آن مرده ولیکن باید که جهد کند برای آن مرده در دعا چنانچه پسر بزرگتر برای پدر
بعد از وفات او میکند **سوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال اذا دعوت فاقبل بقلبك وظن
حاجتك بالباب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دعا کنی پس
رو آور بتمام دل بر دعا و قرار ده خاطر خود را براینکه مطلب تو در در خانه تست چنانچه بیان شد
در باب سابق **چهارم اصل** عن ابی عبد الله ع قال ان الله عز وجل لا یستجیب دعاء بظهر قلب
قاس **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **پنجم اصل** عن ابی عبد الله
قال لما استسقی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وسقی الناس حتی قالوا انه الغرق وقال رسول الله صلی الله
علیه وآله بیده وردها اللهم حوالینا ولا علینا قال فتفرق السحاب فقالوا یا رسول الله استسقیت لنا
فلم نسق ثم استسقیت لنا فسقینا قال انی دعوت ولیس لی فی ذلك نیة ثم دعوت ولی فی ذلك نیة **شرح**
بر اب لما قال انی دعوت تا آخر است ضمیر انه راجع بمصدر سقی است مفعول و قال اللهم تا آخر است
یا در بیده برای استعانت است چه قول بر وجه کمال بفعل نمی آید مگر برداشتن دست برای دعا
واو در وردها حالیه است بتقدیر و قد ردها ضمیر منصوب راجع بیده است الرد برگردانیدن و مراد اینجا
پشت دست را بجانب آسمان کردن است چنانچه در رهبة مقرر است و بیان می شود در باب چهاردهم حوالینا
بفتح حای بی نقط و فتح لام و سکون یای دو نقطه در پائین اسمی است مفرد بمعنی حول و منصوب است
بمفعولیت فعل محذوف است بتقدیر اسق حوالینا واو در ولا علینا عاطفه است و لا ناهیه است
و فعل محذوف است بتقدیر و لا تسق علینا بفتح عین بی نقط و سکون لام و فتح یای دو نقطه در پائین
است و فتح بار علامت نصب بمفعولیت آن فعل محذوف است المعلی موضعی مرتفع که سیلاب آن
در وقت باران رود و لیس ذکر و لا علینا بمنزلهٔ استثنا است و مصنفان کتب غریب حدیث بفتح لام و
سکون یا حرف جر شمرده اند و برین تقدیر بهتر اینست که علی برای ضرار باشد تا راجع بمعنی که مذکور
شد شود و ابن اثیر گفته یرید اللهم انزل الغیث فی مواضع النبات لا فی مواضع الابنیة و هر دو
نیز مانند او گفته قال در قال فتفرق کلام راوی است و نا خوش است چه در اثنای اجزای جمله شرطیه است
و لیس فی ذلك نیة مبنی بر این است که اصحاب تکلیف کرده بودند رسول علیه السلام را بدعای استسقاء در وقتی
که ضرورت نبوده و لا علاج رسول سخن ایشان را شنیده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام

گفت چون طلب باران کرد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و باران داده شدن غرق شدن نست
باینمعنی که باعث خرابی بناها و آمدن سیلها بمدینه می شود وگفت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم بوسیله دست خود برحالی که برگردانیده بود آن دست را خدایا آب باران ده دوباره
د آب باران بده بلندی ها را یا آب باران ده برحالی که ضرر برها باشد خواه در بلندی خواه در
بناهای شهر امام گفت پس متفرق شد ابری که باران میداد پس گفتند ای رسول الله طلب
باران کردی برای ما پیش ازین پس باران داده نشدیم بعد از ان طلب باران کردی برای
ما پس باران داده شدیم این تفاوت از کجا است گفت بدرستی که من دعا کردم پیش ازین برحالیکه
نبود مراد در آن طلب قصد بجد بلکه برای تکلیف شما بود و بعد از آن دعا کردم برحالیکه مراد در آن
طلب قصدی و جدی بود لهذا در اول مجاب نشد و در دوم شد

باب دهم اصل باب الالحاح فی الدعاء والتلبث

شرح الالحاح بجد گرفتن در طلب چیزی وطریقی برای الحاح می آید در حدیث یازدهم باب
شصتم والتلبث عطف تفسیر است یعنی این باب فضیلت بجد گرفتن در دعا و درنگ کردن در دعا
است درین باب شش حدیث ست **اول اصل** قال ابو عبد الله ع ان العبد اذا دعا لم یزل الله تبارک
وتعالی فی حاجته ما لم یستعجل **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که بنده چون دعا کرد همیشه
الله تعالی در برآوردن حاجت او ست خواه در ظاهر و خواه در باطن مادام که تعجیل نکند و ترود برطرف نکند
دعا را باین معنی که چون برطرف کرد دعا را محروم می شود از برآوردن حاجتی که بسبب استمرار بر دعا
است در ظاهر و باطن **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال ان العبد اذا عجل فقام لحاجته یقول الله تبارک
وتعالی اما یعلم عبدی انی انا الله الذی اقضی الحوائج **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بدرستی که بنده چون تعجیل کند در سعی در حاجتی که دعا در ان می کرده باشد باین طرق
که برخیزد برای اینکه خود آن حاجت را روا کند میگوید الله تبارک و تعالی آیا نمیداند بنده من که
منم آن مستحق عبادت مشهور در آسمانها و زمین برمی آورم حاجتهای خلائق را باینمعنی که سررشته کارها بدست منست
سوم اصل سمعت ابا جعفر ع یقول والله لا یلح عبد مؤمن علی الله عز وجل فی حاجته الا قضاها له **شرح**
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بخدا قسم که الحاح نمیکند بنده مومن بر الله تعالی در حاجت
خود مگر آنکه برمی آورد آن حاجت را برای او باین معنی که غالب اینست که در ظاهر نیز مستجاب می شود
چهارم اصل عن ابی عبد الله ع قال ان الله عز وجل کره الحاح الناس بعضهم علی بعض فی المسئلة واحب
ذلک لنفسه ان الله عز وجل یحب ان یسال ویطلب ما عنده **شرح** روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل ناخوش شمرده الحاح مردم را بعض ایشان

بر بعضی در طلب و دوست داشته آنرا براے خود بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد که دعا کرده شود و طلب کرده شود آنچه بقدرت و قضا و قدر او ست از خیر دنیا و آخرت
پنجم اصل عن ابی جعفر ع قال لا والله لا یلح عبد علی الله عز و جل الا استجاب له شرح
این مضمون موافق حدیث سوم این باب ست ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله رحم الله
عبدا طلب من الله عز و جل حاجة فالح فی الدعاء استجیب له او لم یستجب و تلا هذه الآیة و ادعو ربی
عسی ان لا اکون بدعاء ربی شقیا شرح گفت رسول الله صلعم رحمت کناد الله تعالی بنده را که طلب
کرد از الله عز و جل حاجتی را پس الحاح کرد در دعا خواه مستجاب شود برای او و در ظاهر یا مستجاب نشود
در ظاهر و خواند این آیت را و در حکایت کلام ابراهیم برای بیان عذر استغفار و طلب توفیق توبه
برای آزر با وجود اصرار او بر شرک در سوره مریم و دعا میکنم پروردگار خود را امید است که
نباشم بسبب دعای صاحب کل اختیار خود بدبختی گشته بفعل عبث باین معنی که اگر مستجاب
در ظاهر نشود عوض آن مراتب عالیه در بهشت خواهد بود و پس عبث نخواهد بود

باب یازدهم اصل باب تسمیة الحاجة فی الدعاء

شرح این باب بیان فضیلت نام بردن مطلب خود است در دعا در این باب دو حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله ع قال ان الله تبارک و تعالی یعلم ما یرید العبد اذا دعاه و لکنه یحب ان یبث
الیه الحوائج فاذا دعوت فسم حاجتك شرح یبث بیای یک نقطه و تشدید ثای سه نقطه بصیغه
مجهول غائب یا غائبه از باب نصر و ضرب و باب افعال است البث و الابثاث پراگنده کردن و مراد اینجا
بر زبان آوردن و تلفظ است چه لفظ در هوا متفرق می شود و تعدیه آن بالی برای تضمین معنی
توجه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی
میداند آنچه که میخواهد بنده چون دعا میکند او را و لیکن دوست میدارد که بر زبان آورده شود
و با توجه بسوی درگاه او مطلبها پس چون دعا کنی پس نام ببر مطلب خود را دوم اصل و فی حدیث
آخر قال قال ان الله عز و جل یعلم حاجتك و ما ترید و لکن یحب ان تبث الیه الحوائج شرح
مضمون این موافق سابق است

باب دوازدهم اصل باب اخفاء الدعاء

شرح این باب بیان فضیلت پوشانیدن دعا است تا دور تر شود از ریا در این باب دو حدیث
است اول اصل عن ابی الحسن الرضا ع قال دعوة العبد سرا دعوة واحدة تعادل سبعین دعوة علانیة
شرح روایت است از امام رضا علیه السلام گفت دعای بنده در پنهانی یک دعا برابر
میکند با هفتاد دعا در آشکارا دوم اصل و فی روایة اخری دعوة تخفیها افضل عند الله من سبعین

یعوة تنظهرها شرح و در روایتی دیگر آنست که یک دعا که پنهان کنی آنرا بعد از وقوع آن فاضلتر است نزد الله تعالی از هفتاد دعا که اظهار کنی آنها را در خلوت مخفی نماند که این حدیث منافات بسابق ندارد چه سابق برای ترغیب در اخفای دعاست در وقت وقوع آن و این حدیث برای ترغیب در اخفای دعاست بعد از وقوع آن خواه اظهار قولی و خواه اظهار فعلی مثل نمودن کتابت دعای خود بدیگران و ازین دو حدیث ظاهر میشود که قسم دوم اخفا افضل است از قسم اول اخفا

باب سیزدهم اصل باب الاوقات والحالات التی یرجی فیها الخفاء

شرح این باب بیان اوقاتی و حالاتیست که امید داشته می شود در آنها بجا آوردن الله تعالی نزد دعا باین معنی که در آنها سریع الاجابة است اگرچه اصل اجابت مشترک باشد میان آنها و غیر آنها در این باب ده حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله ع اطلبوا الدعاء فی اربع ساعات عند هبوب الریاح و زوال الافیاء و نزول القطر و اول قطرة من دم قتیل المؤمن فان ابواب السماء تفتح عند هذه الاشیاء شرح الافیاء بفتح همزه و سکون فا و یای دو نقطه در پائین و مد جمع فی بفتح فا و سکون یاء و همزه سایه هائی که از چیزها بجانب مغرب می افتد القطر بفتح قاف و سکون طای بی نقطه و رای بی نقطه باران و اول عطف بر القطر السماء آسمان و مراد اینجا استجابت دعاست تفتح بصیغه مجهول از غائب باب تفعل است برای کثرت یا از باب منع است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام وقتی این باشد که دعا کنید در چهار ساعت اول نزد وزیدن بادها دوم نزد بر طرف شدن سایه پس نصف اول روز سوم نزد فرود آمدن باران چهارم نزد فرود آمدن اول قطره از خون کشته شده که مؤمن باشد چه بدرستی که درهای استجابت دعا بسیار گشوده می شود نزد این چهار چیز دوم اصل قال ابو عبد الله ع یستجاب الدعاء فی اربعة مواطن فی الوتر و بعد الفجر و بعد الظهر و بعد المغرب شرح گفت امام جعفر صادق ع زود مستجاب می شود دعا در چهار جا اول در نماز وتر بکسر و فتح واو و سکون تا دوم بعد از دمیدن صبح صادق سوم بعد از زوال افیاء چنانچه گذشت در حدیث اول چهارم بعد از غروب که ابتدای وقت نماز شام است سوم اصل قال امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام اغتنموا الدعاء عند اربع عند قراءة القرآن و عند الاذان و عند نزول الغیث و عند التقاء الصفین للشهادة شرح لام در للشهادة برای عاقبت است و مراد نزد ریختن خون مؤمن است چنانچه گذشت در حدیث اول این باب یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام غنیمت شمرید دعا را نزد چهار وقت اول نزد خواندن قرآن باین معنی که کسی چون بآیت رحمت رسد رحمت بطلبد و چون بآیت عذاب رسد پناه از آن

جدید دوم نزد اذان نماز سوم نزد فرود آمدن باران چهارم نزد بهم رسیدن دو لشکر چون بشهادت مومنی منجر شود چهارم اصل عن ابی جعفر ع قال کان ابی اذا کانت له الی الله حاجة طلبها فی هذه الساعة یعنی زوال الشمس شرح زوال شمس عبارت راوی است و ضمیر مستتر راجع بامام محمد باقر ع است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت پدرم این بود که چون می بود او را بسوی الله تعالی مطلبی طلب میکرد آنرا درین ساعت میخواست باین اشارت وقت برطرف شدن مرکز آفتاب از جانب مشرق پنجم اصل عن ابی عبد الله ع قال اذا رق احدکم فلیدع فان القلب لا یرق حتی یخلص شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون نازک دل شد یکی از شما مثل آنچه در وقت اشک چشم می شود پس باید که دعا کند که وقت اجابت است چه بدرستی که دل نازک نمی شود مگر وقتی که بی غش شود ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله خیر وقت دعوتم الله عز وجل فیه الاسحار و تلا هذه الآیة فی قول یعقوب ع سوف استغفر لکم ربی و قال اخرهم الی السحر شرح الاسحار جمع سحر بفتح سین بی نقطه و فتح حای بی نقطه او قاتی که اند کی پیش از طلوع صبح صادق است و آن وقت نماز وتر است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بهتر وقتی که دعا کنید الله عز وجل را در سحرها ست و خواند این آیت را در قول یعقوب علیه السلام که در سوره یوسف ست خواهم استغفار کرد برای شما صاحب کل اختیار خود را و رسول علیه السلام گفت که تاخیر کرد قبول التماس پسران را در آن یوسف را و دعا برای ایشان را تا در سحر دعا کند هفتم اصل عن ابی عبد الله ع قال کان اذا طلب الحاجة طلبها عند زوال الشمس فاذا اراد ذلک قدم شیئا فتصدق به وشم شیئا من طیب وراح الی المسجد ودعا فی حاجته بما شاء الله شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت عادتش این بود که چون طلب میکرد از الله تعالی حاجتی را طلب میکرد آنرا نزد برطرف شدن مرکز آفتاب از جانب مشرق پس چون اراده آن طلب حاجت میکرد پیش می داشت چیزی از مال را باین روش که تصدق میکرد آن مال و بکار میبرد چیزی از بوی خوش را و میرفت بسوی مسجد و دعا میکرد در مطلب خود بآنچه خواسته باشد الله را از کیفیت دعا هشتم اصل رفعه الی ابی عبد الله ع قال اذا اقشعر جلدک ودمعت عیناک فدونک دونک فقد قصد قصدک شرح دونک اسم فعل است بمعنی خذ و مفعول آن محذوف است بتقدیر دونک الفرصة و تکرار برای تاکید است فا در فقد برای بیان نسبت قصد بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و قصدک فاعل است و اضافت آن از قبیل اضافت مصدر بفاعل است القصد استقامة الطریق واراده چیزی و اول مراد است در اول و دوم مراد است در دوم و میتواند بود که قصد بصیغه ماضی مجهول باشد و قصد مفعول مطلق باشد که نایب فاعل شده باشد

و از قبیل اضافت مصدر بمفعول باشد و هر دو بمعنی اراده چیزی باشد باین معنی که ملائکه اراده
نکرده اند نزد تو حاضر اند یا قصد که بمعنی مقصود که باشد باین معنی که ملائکه اراده بجا آوردن مقصود
ذکر نه اند یعنی بالا بر در او ی سند روایت را تا امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت
چون لرزاید پوست بدن تو و اشکناک شد دو چشم تو پس دریاب فرصت را چه تحقیق راست شد
اراده تو باین معنی که دعا کن که راست بهدف اجابت میرسد **نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال ان الله عز وجل یحب من عباده المؤمنین کل دعاء فعلیکم بالدعاء فی السحر الی طلوع الشمس فانها
ساعة تفتح فیها ابواب السماء وتقسم فیها الارزاق وتقضی فیها الحوائج العظام **شرح** روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل دوست میدارد از بندگان او که
مؤمنانند هر بسیار دعا کنند را پس بر شما باد که دعا کنید در آخر شب که نزدیک صبح است تا طلوع آفتاب
چه بدرستی که آن وقتی است که گشوده می شود در آن درهای استجابت دعا و بخشش
کرده میشود در آن رزقهای خلائق و بر آورده می شود در آن حاجتهای بزرگ **دهم اصل**
سمعت ابا عبد الله ع یقول ان فی اللیل ساعة ما یوافقها عبد مسلم ثم یصلی ویدعو الله عز وجل
الا استجاب له فی کل لیلة قلت اصلحک الله وای ساعة هی من اللیل قال اذا مضی نصف اللیل
وهی السدس الاول من اول النصف **شرح** ویقفها بیای یک نقطه وقاف است و در بعض نسخ
وبیاء است وضمیر راجع بساعت است ومضمون این حدیث می آید در کتاب الصلوة در حدیث
بیست ویکم باب الصلوة النوافل که باب هشتاد وچهارم است و در آنجا فی لفظ است و لی واو است
من در من اول النصف ابتدائیه است ومراد به النصف نصف باقی مانده است یعنی شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که در شب هر آئینه ساعتی است که بموافق نمی شود اینکه
موفق شود آنرا بنده مسلمانی باین معنی که بیدار شود و در آن وقت بعد از آن نماز کند و دعا کند
الله عز وجل را در آن ساعت مگر اینکه الله تعالی مستجاب میکند برای او و در هر شب که باشد گفتم نگاهدارد
ترا الله تعالی وکدام ساعت است آن از جمله شب گفت چون وقت نصف شب گذرد و باقی ماند دانگ
اول از ابتدای نصف باقی مانده شب مراد حصه هفتم است از دوازده حصه شب که مساوی
یک دیگر باشد

باب چهاردهم اصل باب الرغبة والرهبة والتضرع والتبتل والابتهال والاستعاذة والمسئلة

شرح این باب بیان آداب هفت صورت دعا است **اول** الرغبة بفتح رای بی نقطه
و سکون غین با نقطه و بای یک نقطه مصدر باب علم خواهش فعل نافع از الله تعالی **دوم**

الرهبة بفتح رای بی نقطه و سکون هاء و بای یک نقطه مصدر باب علم خواهش ترک ضرر از الله تعالی سوم التضرع بضاد بانقطه و رای بی نقطه و عین بی نقطه مصدر باب تفعل زاری کردن بمعنی طلب نزدیکی بالله تعالی بعنوان حرکت بجانب راست و چپ چنانچه اضطراب و ترس از آن مفهوم می شود چهارم التبتل بباء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا مصدر باب تفعل بریده شدن امید کسی از دیگران و قت توجه بسوی الله تعالی در دعا پنجم الابتهال ببای یک نقطه مصدر باب افتعال مبالغه در دعای خالص ششم الاستعاذة بعین بی نقطه و ذال با نقطه مصدر باب استفعال طلب پناهی که باعث دفع شر مخلوقین می شود هفتم المسئلة طلب چیزی که باعث نفع یافتن از مخلوقین شود پس نسبت مسئلة باستعاذة مانند نسبت رغبة برهبة است و نسبت مسئلة برغبة مانند نسبت استعاذة برهبة است درین باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الرغبة ان تستقبل ببطن کفیك الی السماء والرهبة ان تجعل ظهر کفیك الی السماء و قوله و تبتل الیه تبتیلا قال الدعاء باصبع واحدة تشیر بها والتضرع تشیر باصبعیك و تحرکهما والابتهال رفع الیدین و تمدهما و ذلك عند الدمعة ثم ادع شرح الرغبة بتقدیر ادب الرغبة است و همچنین است نظائر آن قال در قال الدعاء کلام راوی است ضمیر مستتر راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و ذکر آن در میان مبتدا و خبر تا خوبیست باصبع واحدة بیان اول مخبر است چنانچه ظاهر میشود در حدیث سوم این باب و می آید در حدیث چهارم این باب که آن یک انگشت سبابه یسری است تشیر در والتضرع تشیر بتقدیر ان تشیر است مرفوع باهمال آن و منصوب باعمال آن می تواند بود و همچنین است و تمدهما باصبعیك بیان اکثر است چنانچه می آید در حدیث چهارم که والتضرع تحرك السبابة الیمنی ثم ادع عطف بر جملهٔ لیست که مفهوم از الرغبة تا آخر است بمعنی افعل ما ذکرت ثم ادع یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت روش طلب نفع از الله تعالی این است که بلند کنی شکم دو دست خود را بآسمان چنانچه گویا که چیزی از آسمان می آید و در شکم دست قرار میگیرد و روش طلب ترک ضرر از الله تعالی این است که گردانی پشت دو دست خود را بسوی آسمان چنانچه گویا چیزی از آسمان می آید و به پشت دست برگردانیده میشود و روش عمل بقول الله تعالی در سورهٔ مزمل که قطع امید خود کن از غیر الله و متوجه الله تعالی شو نوعی عظیم از قطع امید این است که دعا کنی بیک انگشت بر حالی که اشارت کنی بآن انگشت ببالا بردن آن و پایین آوردن آن چنانچه می آید در حدیث سوم این باب و روش زاری این است که اشارت کنی بدو انگشت خود و حرکت دهی آنها را بجانب راست و چپ و روش مبالغه در دعا برداشتن دو دست است و کشیدن آنهاست خواه بسوی قبله چنانچه می آید در حدیث چهارم و پنجم و آن برداشتن

شافی ترجمه اصول کافی

وکشیدن نزد اشک چشم است بجا آوردن آن ادب را که گفتیم در هر صورتی پس از آن دعا کن **دوم**
اصل سالت اباجعفر ع عن قول الله عزوجل فما استکانوا لربهم وما یتضرعون فقال الاستکانة
هو الخضوع وهو رفع الیدین والتضرع بهما **شرح** در سوره مومن چنین است ولقد اخذناهم بالعذاب
فما استکانوا لربهم وما یتضرعون حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون و
ما یتضرعون استیناف نحوی است یا عطف بر جمله لقد اخذناهم تا آخر است ضمیر فیه راجع است
بتضرع یا راجع بما است والتضرع بهما مشتمل بر دو رمیست چه مطلوب بیان معنی تضرع نیست
بلکه مطلب بیان روش و آداب تضرع است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از
قول الله عزوجل بیان این که مشرکان باصرار اگر از عذاب جهنم نجات یابند و بدنیا
برگردانیده شوند همان میکنند که میکردند در سوره مومن و در آیه تحقیق در دنیا گرفتیم ایشان را
بعذاب مثل عذاب قوم لوط چه عذاب اهل دین کسی بجای عذاب وست پس فروتنی
نکردند برای صاحب کل اختیار خودشان بتوبه از شرک و پیروی احکام الهی و زاری میکنند
و نخواهند کرد تا چون در روز مرگ ایشان کشائیم بر ایشان دری که عاقبت آن عذابی سخت
باشد مراد نمونه و مقدمه عذاب قیامت است ناگاه ایشان در آن در نا امید اند از عذر خواهی
و نجات و زاری ایشان بی فائده است پس امام گفت استکانة بمعنی فروتنی است بایں معنی که آدابی
در اعضا دارد و روش زاری نیست که بر دارند دو دست خود را و زاری کنند با آنها **سوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکر الرغبة وابرز باطن راحتیه الی السماء وهکذا الرهبة وجعل ظهر کفیه الی السماء
وهکذا التضرع وحرک اصابعه یمینا وشمالا وهکذا التبتل ویرفع اصابعه مرة ویضعها مرة وهکذا
الابتهال ومد یده تلقاء وجهه الی القبلة ولا یبتهل حتی تجری الدمعة **شرح**
ضمیر مستتر در قال راجع براوی است وضمیر مستتر در ذکر بذال با نقط و رای بی نقط بصیغه ماضی معلوم راجع
است راجع با امام است الرغبة منصوب و مفعول ذکر است وهکذا الرهبة بتقدیر قال وهکذا الرهبة است
مرفوع و مبتدا است خبر مش بر آن مقدم شده وجعل ظهر کفیه الی السماء کلام راوی است و برین قیاس
است نظائر این و می تواند بود که ضمیر قال راجع با امام باشد و بجای ذکر و هکذا باید و از کاتبان
غلطی شده باشد و احتیاج بتقدیر قال در وهکذا الرهبة نباشد هر یک از یرفع و یضعها بصیغه
مضارع است برای افاده تکرار و می تواند بود که بصیغه ماضی باید و غلطی شده باشد از کاتبان
ولا یبتهل بصیغه مضارع غائب مجهول باب افتعال است و نائب فاعل ضمیر راجع بمصدر است مثل
حیل بین العیر والنزوان و می تواند بود که بصیغه امر باشد و بر هر تقدیر کلام امام است و بیان
معانی این الفاظ مشد در شرح عنوان این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع

باب الرغبة والرهبة

راوی گفت که امام مذکور ساخت رغبة را و برابر کرد شکم دو دست خود را بسوی آسمان تا بیان
رغبة شود امام گفت و همچنین است رهبة و امام گردانید پشت دو دست خود را بسوی آسمان و همچنین
است تضرع و امام حرکت داد انگشتان خود را بجانب راست و چپ و همچنین است تبتل و امام
بر میداشت انگشتان خود را باری و فرو میگذاشت باری دیگر و همچنین است ابتهال و امام
کشید دو دست خود را برابر روی خود بسوی قبله و ابتهال کرده نمی شود مگر آنکه جاری شود
اشک چشم باین معنی که بی اشک چشم دست درازی موافق ادب نیست چهارم **اصل** سمعت ابا عبد الله
یقول مر بی رجل وانا ادعو فی صلوتی بیساری فقال یا عبد الله بیمینك فقلت یا عبد الله ان لله
تبارك وتعالی حقا علی هذه كحقه علی هذه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق م میگفت
گذشت بمن مردی بر حالی که من دعا میکردم در تعقیب نماز خود بدست چپ خود پس گفت ای بندهٔ
خدا بدست راست خود دعا کن پس گفتم ای بندهٔ خدا بدرستی که الله تبارک وتعالی را حقی ست
براین دست چپ که برداشتم بدعا چنانچه او را خواهیست براین دست راست مراد حقی است که بیان
می شود در حدیث چهارم باب پنجاه و دوم **اصل** وقال الرغبة تبسط یدیك وتظهر باطنهما والرهبة
تظهر ظهرهما والتضرع تحرك السبابة یمینا وشمالا والتبتل تحرك السبابة الیسری ترفعها الی السماء
رسلا وتضعها والابتهال تبسط یدك وذراعك الی السماء والابتهال حین تری اسباب البكاء **شرح**
تبسط بتقدیر ان تبسط است پس مرفوع ومنصوب می تواند بود و همچنین است نظائر آن الرسل بفتح
راء بی نقطه و سکون سین بی نقطه حرکت آهسته و آن منصوب و صفت مفعول مطلق ست محذوف
بتقدیر رفعا رسلا و او در وذراعك حالیاست و ذراعك مرفوع و مبتدا است الی السماء خبر مبتدا
است یعنی و امام علیه السلام گفت ادب رغبة این است که پهن کنی دو دست خود را و برابر آسمان سازی
شکم آنها را و ادب رهبة اینست که پهن کنی دو دست خود را و برابر آسمان کنی پشت آنها را و ادب
تضرع این ست که حرکت دهی انگشت شهادت راست را در جانب راست و چپ خود و ادب تبتل
این ست که حرکت دهی انگشت شهادت چپ را بر حالی که برداری آنرا بسوی آسمان بردنی
آهسته و فرو گذاری آنرا و ادب ابتهال این ست که پهن کنی دست خود را بر حالی که ساعد تو
برداشته شده بسوی آسمان باشد باین معنی که از برابر رو گذشته باشد و این ابتهال
وقتی تو لبنست که دیده باشی در خود اسباب گریه را پنجم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته
عن الدعاء ورفع الیدین فقال ارجعة اوجه اما التعوذ فتستقبل القبلة بباطن كفیك واما الدعاء فی الرزق
فتبسط كفیك تفضی بباطنهما الی السماء واما التبتل فایماؤك باصبعك السبابة واما الابتهال فرفع یدیك تجاوز
بهما راسك ودعاء التضرع ان تحرك اصبعك السبابة مما یلی وجهك وهو دعاء الخیفة **شرح**

ماخوذ از مرآة

سه وجه را داخل اقسام نکرده یکی رهبة چه آن عکس دعا در طلب رزق است که آن رغبت
است پس از آن معلوم می شود دیگری مسئلة چه آن تعوذ است که آن استعاذ است پس
از آن معلوم مے شود دیگر تضرع چه در حقیقت از اقسام برداشتن دو دست نیست زیرا که
رداشتن آن اندک است چنانچه در آخر حدیث اشاره بآن شده یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از دعا در وش برداشتن دو دست در آن
پس گفت برداشتن بر چهار وجه است اول الاستعاذة پس برابر قبله میکنی شکم دو دست
خود را بروشی که سر انگشتان بجانب آسمان باشد چنانچه کسے بیند که از برابر سنگی مثلاً مے آید
و بشکم دستهاے خود آنرا رد کند از روی خود پس مسئلة این ست که شکم دستها را برابر روے
خود کند و پشت آنها را برابر قبله کند دوم الدعاء بطلب رزق مثلاً پس بلند میکنی دو دست
خود را و برابر میکنی شکم آنها را بسوی آسمان پس رهبة آنست که پهن کنی دو دست خود را
و پشت آنها را بسوے آسمان کنے سوم والتبتل پس اشارہ ست بانگشت شہادت تو
به برداشتن آن بجانب آسمان و فروگذاشتن چهارم والابتهال پس برداشتن دو دست است
بر حالی که گردانیده باشی آنها را از سر خود بسوی آسمان و دعای تضرع این است که حرکت دهی
بجانب راست و چپ انگشت شهادت خود را در نزدیک روی خود و آن دعائیست که در وقت
ترس و اضطراب می باشد باین معنی که در وقت نزدیک شدن ضرر می باشد بیان این الفاظ
شد در شرح عنوان باب **ششم اصل** سالت ابا جعفر ع عن قول الله عزوجل فما استکانوا لربهم
وما یتضرعون قال الاستکانة هی الخضوع والتضرع رفع الیدین والتضرع بهما **شرح** مضمون این موافق
حدیث دوم این باب است **هفتم اصل** قلنا لابی عبد الله ع کیف المسئلة الی الله تبارک وتعالی قال
تبسط کفیك قلنا کیف الاستعاذة قال تفضی بکفیك والتبتل الایماء بالاصبع والتضرع تحریك
الاصبع والابتهال ان تمد یدیك جمیعا **شرح** گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که چونست
روش طلب چیزی و توجه بسوی الله تبارک وتعالی گفت پهن میکنی دو دست خود را باین معنی که
آنها را برابر روی خود میکنی گفتیم چونست روش استعاذه گفت رو بقفا میکنی دو دست خود را
باین معنی که بعد از پهن کردن آنها شکم آنها را برابر قبله میکنی چنانچه گذشت در حدیث پنجم
و روش تبتل اشارتست بانگشت به برداشتن آن بجانب آسمان و فروگذاشتن و روش تضرع
حرکت دادن انگشت است بجانب راست و چپ خود و روش ابتهال اینست که دراز کنی دو دست
خود را همگی بجانب آسمان یا جانب قبله چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول

صافی شرح اصول کافی

باب پانزدهم اصل باب البکاء

شرح این باب بیان فضیلت گریه است در وقت دعا یا از ترس عذاب الهی درین باب یازده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من شیء الا وله کیل ووزن الا الدموع فان القطرة تطفی بحارا من نار فاذا اغرورقت العین بمائها لم یرهق وجهه قتر ولا ذلة فاذا فاضت حرمه الله علی النار ولو ان باکیا بکی فی امة لرحموا **شرح** الدموع بضم دال بی نقطه وضم میم وسکون واو وعین بی نقطه جمع دمع بفتح دال وسکون میم اشکهای چشم الاغریراق بغین با نقطه ورای بی نقطه وقاف مصدر باب افعیلال اشک دادن چشم چنانچه گویا غرق در آب شده واما آب چشم بیرون نیامده از چشم لم یرهق بصیغه مضارع غائب معلوم باب علم است الرهق بفتح راء وسکون ها فرو گرفتن القتر بفتح قاف وفتح تای دو نقطه در بالا ورای بی نقطه تیرگی ضمیر وجهه وضمیر حرمه راجع بصاحب چشم وصاحب اشک است که مفهوم است از سابق آیت سوره یونس ولا یرهق وجوههم قتر ولا ذلة می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث نوزدهم باب چهاردهم که باب النوادر است الفیض روان شدن آب ومانند آن از کثرت وضمیر فاضت راجع بعین است ونسبت مجازی است چنانچه اشتقاق نیافتی میکنند برای کسی که عطا دهد گویا که خودش روان شده ومی تواند بود که راجع بدموع باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ عبادتی مگر آنکه آن را پیمانه و وزنی هست مثل نماز وروزه مگر اشک دادن چشم در وقت دعا چه بدرستی که قطره از آن خاموش میکند دریاهائی را از آتش جهنم پس چون غرق شود چشم بآب چشم در دعا فرو نمیگیرد روی صاحب آن چشم باشک را تیرگی بدی حساب ونه خواری توقف در عرصهٔ قیامت برای حساب چون روان شود اشکها در دعا حرام می کند صاحب آن چشم واشک را الله تعالی بر آتش جهنم باین معنی که شفاعت او برای گناهکاران مقبول می شود ولهذا گفته که واگر اینکه گریانی در دعا گریه کند درمیان گروهی هر آئینه رحم کرده می شوند آن گروه از وبا وطاعون ومانند آنها **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال ما من عین الا وهی باکیة یوم القیمة الا عینا بکت من خوف الله وما اغرورقت عین بمائها من خشیة الله عز وجل الا حرم الله عز وجل سائر جسده علی النار **شرح** تفاوت میان این وسابق بر این است که این در اشک چشم از ترس عذاب الهی است وسابق در اشک چشم در دعای دیگر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ چشمی مگر آنکه آن گریانست در روز قیامت مگر چشمی که گریه کرده باشد در دنیا از ترس عذاب الهی ونیست اینکه غرق شده باشد چشمی بآب آن از ترس عذاب الله عز وجل را مگر اینکه حرام کرده الله عز وجل باقی بدن صاحب آن چشم را بر آتش جهنم **اصل** ولا

صافی شرح اصول کافی

فاضت علی جلده فرهق ذلك الوجه قتر ولا ذلة وما من شیء الا وله کیل ووزن الا الدمعة فان الله یطفی بالیسیر منها البحار من النار فلو ان عبدا بکی فی امة لرحم الله عز وجل تلك الامة ببکاء ذلك العبد

شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول **سوم اصل** عن ابی جعفر ع قال ما من قطرة احب الی الله عز وجل من قطرة دموع فی سواد اللیل مخافة من الله لا یراد بها غیره **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست هیچ قطره محبوب تر بسوی الله عز وجل از قطره اشکهای که در تاریکی شب است برای ترس از عذاب الله تعالی که اراده کرده نشده باشد بآن اشکها غیر احتراز از عذاب الهی باین معنی که در دعا برای دنیا نباشد **چهارم اصل** عن ابی عبد الله ع قال کل عین باکیة یوم القیمة الا ثلثة عین غضت عن محارم الله وعین سهرت فی طاعة الله وعین بکت فی جوف اللیل من خشیة الله **شرح** غضت بغین با نقطه و تشدید ضاد با نقطه بصیغه ماضی مجهول باب نصر است المحارم بفتح میم وحای بی نقطه والف وکسر رای بی نقطه جمع محرم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل چیزهای که حرام کرده آنها را الله تعالی سهرت بسین بی نقطه ورای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است السهر بفتح سین وفتح ها بیداری بقدر معتد به در شب پس گریه در جوف لیل می تواند بود که سهر باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر چشمی گریانست در روز قیامت از هول آن روز مگر سه چشم چشمی که پوشانیده نشده باشد از نگاه بچیزهای که حرام کرده آنها را الله تعالی و چشمی که بیداری شب کشیده باشد برای عبادت الله تعالی و چشمی که گریه کرده باشد در میان شب از ترس عذاب الله تعالی **پنجم اصل** سمعت ابا عبد الله ع یقول ما من شیء الا وله کیل ووزن الا الدموع فان القطرة منها تطفی بحارا من النار واذا اغرورقت العین بمائها لم یرهق وجهه قتر ولا ذلة فاذا فاضت حرمه الله علی النار ولو ان باکیا بکی فی امة لرحموا **شرح** مضمون این موافق حدیث اول این بابست **ششم اصل** قال ابو عبد الله ع اوحی الله عز وجل الی موسی ع ان عبادی لم یتقربوا الی بشیء احب الی من ثلث خصال قال موسی یا رب وما هن قال یا موسی الزهد فی الدنیا والورع عن المعاصی والبکاء من خشیتی قال موسی یا رب فما لمن صنع ذا فاوحی الله عز وجل الیه یا موسی اما الزاهدون فی الدنیا ففی الجنة واما البکاؤن من خشیتی ففی الرفیع الاعلی لا یشارکهم احد واما الورعون عن معاصی فانی انفتش الناس ولا انفتشهم **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که وحی کرد الله عز وجل بسوی موسی ع که بدرستی که بندگان من نزدیکی نجستند بسوی من بوسیله که محبوب تر باشد بسوی من از سه خصلت گفت موسی ای صاحب کل اختیار من چیست آن سه خصلت گفت ای موسی بی رغبتی در مال وجاه دنیا و پرهیز از گناهان و گریه از ترس عذاب من گفت موسی ای صاحب کل اختیار من پس چیست

برای آنکه کرد این را که گفتی پس وحی کرد الله عزوجل بسوی او کرای موسی اما رغبتان در مال و جاه دنیا پس در بهشتند و اما بسیار گریه کنندگان از ترس عذاب من پس در مرتبه بلند بالاتر از جمیع مراتب بهشتند شریک نمی شود با ایشان هیچ یک از قبیل ایشان و اما پرهیز کنندگان از معصیتهای من پس بدرستی که من در روز قیامت حساب میگیرم از مردمان و از غیر ایشان حساب نمیگیرم باین معنی که نگاه بکمی و بسیاری عبادت ایشان نمیکنم و بحساب ایشان را داخل بهشت میکنم **هفتم اصل** قلت لابی عبد الله ع اکون ادعو فاشتهی البکاء ولا یجیئنی و ربما ذکرت بعض من مات من اهلی فارق وابکی فهل یجوز ذلک فقال نعم فتذکرهم فاذا رققت فابک وادع ربک تبارک وتعالی **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را گاهی دعا میکنم پس میل میکنم گریه را ونمی آید گریه نزد من وبسا که یاد کنم بعض جمعی را که مرده اند از اهل بیت من پس نازک دل میشوم و گریه میکنم در دعا پس آیا جائز است آن وسیله ساختن برای گریه در دعا گفت آری پس بیاد خود آور ایشان را پس چون نازک دل شدی پس گریه کن و دعا کن صاحب کل اختیار خود را تبارک وتعالی **هشتم اصل** قال ابو عبد الله ع ان لم یکن بک بکاء فتباک **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام اگر نباشد با تو گریه پس بوسیله گریه کن چنانچه گذشت در حدیث سابق یا مراد آنست که خود را بصورت گریان کن که یاز ثواب گریه است **نهم اصل** قلت لابی عبد الله ع انی اتباکی فی الدعاء ولیس لی بکاء قال نعم ولو مثل راس الذباب **شرح** نعم بکسر نون وسکون عین وفتح میم از افعال مدح است و می تواند بود که بفتح نون وفتح عین وسکون میم حرف تصدیق باشد و استفهام در سابق مقدر باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من بوسیله خود را بر گریه وامیدارم بر حالی که نیست مرا گریه گفت خوب است هر چند که اشک بمقدار سر مگس باشد **دهم اصل** قال ابو عبد الله ع لابی بصیر ان خفت امرا یکون او حاجة تریدها فابدأ بالله فمجده واثن علیه کما هو اهله وصل علی النبی صلی الله علیه وآله واسال حاجتک وتباک ولو مثل راس الذباب ان ابی علیه السلام کان یقول ان اقرب ما یکون العبد من الرب عزوجل وهو ساجد باک **شرح** حاجة منصوب است واز قبیل الاضمار علی شریطة التفسیر است بتقدیر حاجة فاء در فمجده برای بیان است اثن بصیغه امر باب افعال است کما متعلق بهر یک از تمجید واثنا است مثل منصوب است بر مفعول به تباک اقرب اسم ان است ما مصدریه است اضافه اقرب بایکون با وجود آنکه وصف کائن است بر سبیل مجاز است من متعلق باقرب است ومن تفضیلیه نیست واو در وهو حالیه است وجمله حالیه قائم مقام خبر ان است که محذوف است بتقدیر حاصل وقت السجدة والبکاء نظیر اخطب ما یکون الامیر قائما یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام ابو بصیر را که اگر ترسی امری را مباد که خود

یا خواہے مطلبی را پس ابتدا کن پیش از دعا با اللہ تعالے باین روش کہ تعظیم او کن وثنا کن براو چنانچہ لائق اوست تمجید لائق می آید در حدیث دوم باب آئندہ وثنا عبارت از شمردن بعض نعمتہای الٰہی برای کسی ہست و درود کن بر نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وطلب کن مطلب خود را خواہ در صورت خوف خواہ در صورت امید تواند بود کہ مراد صورت امید باشد و ذکر صورت امید بعنوان مثال باشد و بوسیلہ گریہ کن ہر چند کہ مانند سر مگس باز اشک گریہ کنی بدرستی کہ پدرم علیہ السلام گفت کہ بدرستی کہ نزدیک تر بودن بندہ بصاحب کل اختیار عزوجل در حالتی است کہ آن بندہ سجدہ کنندہ گریان باشد مراد نیست کہ اگر این دعا و گریہ با سجدہ باشد بہتر است **یازدہم اصل** عن ابی عبد اللہ ع قال ان لم یجئک البکاء فتباک فان خرج منک مثل راس الذباب فبخ بخ **شرح** بخ بفتح بای یک نقطہ وخای با نقطہ اسم فعل است بمعنی اینکہ عظیم شد کار تو و در صورت تکرار اول بکسر خای مخففہ وتنوین ہست و دوم بسکون خا است یا ہر دو بسکون خا و تخفیف ہست یا ہر دو بکسر خا و تخفیف وتنوین است یا ہر دو بکسر خا و تشدید وتنوین ہست و در صورت افراد بتخفیف خا بسکون خا یا بکسر خای بی تنوین یا بکسر خای وتنوین یا بضم خا وتنوین **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت اگر نیاید ترا گریہ در وقت دعا پس بوسیلہ گریہ کن پس اگر بیرون شد از تو مانند سر مگس از اشک پس عظیم شد کار تو

باب شانزدہم اصل باب

شرح این بابی است بی عنوان برای کمال مناسبت بباب سابق و در بیان بعض مقدمات دعاست درین باب سہ حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد اللہ ع یقول ایاکم اذا اراد احدکم ان یسئل ربہ شیئا من حوائج الدنیا والاخرۃ حتی یبدأ بالثناء علی اللہ عزوجل والمدح لہ والصلوۃ علی النبی ص ثم یسئل اللہ عزوجل حوائجہ **شرح** ایاکم برای تحذیر است مفعول ارادہ محذوف ہست و دلالت بر آن میکند شیئا من حوائج الدنیا والآخرۃ الارادۃ جد در طلب چیزی ان یسال منصوب و مجرور است حتی برای استثنا ہست ثم یسال منصوب و عطف بر یبدأ است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام میگفت دوری کنید چون بجد خواہش کند یکی از شما از اینکہ طلب کند از صاحب کل اختیار خود چیزی را از حاجتہای دنیا و آخرت مگر آنکہ ابتدا کند بثنا گفتنی بر اللہ عزوجل بمعنی شمردن بعض نعمتہای او برای کسی وستائش برای او بمعنی تمجید او کہ می آید در حدیث آئندہ و درود بر نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از آن طلب کند حاجتہای خود را **دوم اصل** قال ابو عبد اللہ ع ان فی کتاب امیر المومنین صلوات اللہ علیہ ان المدحۃ قبل المسئلۃ فاذا دعوت اللہ عزوجل فمجدہ قلت کیف امجدہ قال تقول یا من ہو اقرب الی من حبل الورید یا فعالا

لما یرید یا من یحول بین المرء و قلبه یا من هو بالمنظر الاعلی یا من لیس کمثله شیء **شرح**
ان المدحة بفتح و کسر همزه می تواند بود و المدحة بکسر میم و سکون دال بی نقطه تمجید قاووسوت
کلام امام جعفر صادق است علیه السلام الورید بفتح واو و کسر رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و دال سی نقطه شاه رگ گردن در هر کس دو ورید می باشد و اضافت حبل آن بیانیه است
المنظر بفتح میم و سکون نون و فتح ظای با نقطه و رای بی نقطه مرتبه که چشم امید خلائق بر صاحب
آن مرتبه است و مرتبه بلند که صاحب آن چیزها را می بیند و هر دو اینجا مناسب است کاف در کمثله
برای تشبیه است در اسم محض مانند جسم مثله بمعنی موافق او در صفات کمال است و نفی شبیه
مثل برای بیان نیست که نفی تشبیه الله تعالی مبنی بر معرفت او بتخصص باینکه نیست بلکه بمعرفت
او بصفات و اسمای حسنی است چه هر که این صفات داشته باشد شبیه تمجید ارد یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلام بدرستی که در کتابی که بخط امیر المومنین صلوات الله علیه و آله واملای
رسول صلی الله علیه و آله وسلم است اینست که ستایش الله تعالی تمجید او پیش از طلب حاجت است
پس چون دعا کنی الله عز و جل را پس تعظیم کن او را گفتم چون تعلیم میکنیم او را گفت میگوئی ای آنکه
او نزدیکتر است بسوی من از رشته شاهرگ ای نهایت کننده آنچه را که میخواهد ای آنکه واسطه
می شود میان مرد و دلش مثل اینکه نمی گذارد دل را که آدمی جزم بباطل کند چنانچه جزم میکند بحق برای
اتمام حجت ای آنکه او در منظر بلند تر است ای آنکه از قسم کسی شبیه در اسم جامد محض نمیدارد **سوم**
اصل عن ابی عبد الله ع قال انما هی المدحة ثم الثناء ثم الاقرار بالذنب ثم المسئلة انه و الله ما خرج
عبد من ذنب الا بالاقرار **شرح** پی راجع با داب دعا است اگر چه در لفظ مذکور نیست الثنا شمردن بعض
نعمتهای الهی بر این کس انه و الله تا آخر اشارت است باینکه تقوی شرط استجابت دعا است چنانچه
گفته در سوره مائده انما یتقبل الله من المتقین یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت جز این نیست که ادب دعا تمجید است بعد از آن اقرار بنعمتها است بعد از آن اقرار بگناه است
تا برائت از آن حاصل شود بعد از آن طلب حاجت است بدرستی که شان این است که بخدا قسم
کسی بیرون نشد بنده از گناهی که کرده باشد مگر باقرار بعد کردن خود **چهارم اصل** عن ابی عبد الله
ع مثله الا انه قال ثم الثناء ثم الاعتراف بالذنب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام مانند آنچه گذشت مگر اینکه بجای از اقرار بالذنب گفت الاعتراف بالذنب و معنی هر دو یکی
است **پنجم اصل** قال ابو عبد الله ع اذا اردت ان تدعو فمجد الله عز و جل و احمده و سبحه و هلله و اثن علیه
و صل علی محمد النبی صلی الله علیه و آله ثم سل تعط **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون
خواهی که دعا کنی پس تعظیم کن الله تعالی را بگفتن الله اکبر و مانند آن و الحمد لله بگو و سبحان الله بگو

ولا اله الا الله بگو و بشمر بعض نعمتهای او را بر تو و درود کن بر محمد نبی صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ان
سؤال کن تا داده شوی آنچه طلب کنی ششم **اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا طلب احدکم
الحاجة فلیثن علی ربه ولیمدحه فان الرجل اذا طلب الحاجة من السلطان هیأ له من الکلام احسن ما یقدر
علیه فاذا طلبتم الحاجة فمجدوا الله العزیز الجبار وامدحوه واثنوا علیه تقول یا اجود من اعطی ویا خیر
من سئل یا ارحم من استرحم یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد یا من لم یتخذ
صاحبة ولا ولدا یا من یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید ویقضی ما احب یا من یحول بین المرء وقلبه
یا من هو بالمنظر الاعلی یا من لیس کمثله شیء یا سمیع یا بصیر واکثر من اسماء الله عز وجل فان
اسماء الله کثیرة وصل علی محمد وآل محمد وقل اللهم اوسع علی من رزقک الحلال واکف به
وجهی واود به عن امانتی واصل به رحمی ویکون عونا لی فی الحج والعمرة **شرح** تفسیر صاحبة وولدا
می آید در حدیث اول باب چهل دیگر ما در ایشاء و در ما یرید موصوله است یحکم بصیغه مضارع معلوم
باب نصر است الحکم بفتح حا و سکون کاف کاری از روی حکمت و مصلحت بنی کردن ما در ما احب
یعنی ما دام است تا اشارت باشد بانکه گاهی قضا را احضا باشد چنانچه بیان شد در باب سوم یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون طلب کند یکی از شما حاجت را پس باید که نعمت صاحب کل
اختیار خود را یاد کند و باید که تعظیم او کند چه بدرستی که مرد چون طلب حاجت کند از پادشاه آماده
میکند برای آن پادشاه از جمله سخن آنچه را که بهتر و خوشتر آینده تر سخنی است که توانائی دارد بر آن
تا پیش از طلب حاجت آنرا گوید پس چون طلب کنید حاجت را از درگاه الهی پس تعظیم کنید الله را
که بی شکست است و لنهایت قادر است و ستائش کنید او را و یاد نعمت او کنید میگوئی در ثنا و مدح او ای
کریم ترکسی که نعمت داد و ای بهتر کسی که طلب کرده شد برای دادن نعمت و ای رحیم ترکسی که طلب
رحمت از او شد ای یگانه بی جزء و قرین ای مقصود در حاجات ای آنکه نزائید و زاده نشده و نبود
او را همتا هیچ یک ای آنکه فرا نگرفت برای خود نه زوجه و نه فرزند ای آنکه می کند آنچه را که میخواهد باین
معنی که نیست او چیزی را مستلزم اراده و قضا و قدر و آنچه راست بیان اینها شد در کتاب التوحید
در باب فی انه لا یکون فی الارض ولا فی السماء الا بسبعة که باب بیست و پنجم است و مستحکم و بی فساد میکند آنچه را
که اراده میکند و بجای آورد چیزها را چندانکه خواسته باشد مثل اینکه بجای آورد آلت عذاب قوم
یونس علیه السلام را باقی داشتن آنرا تا مدتی و آخر برطرف کرد ای آنکه واسطه می شود میان مرد و دلش
بیان این می آید در شرح حدیث سی ام آخر ابواب ای آنکه او در منظر بلندتر است ای آنکه نیست
شبیه آن قسم کسی بیان این سه فقره شد در شرح حدیث دوم این باب ای بنهایت شنوا ای بنهایت
بینا امام گفت و بعد از ان یا سمیع یا بصیر بسیار ذکر کن از اسماء عز وجل چه بدرستی که اسماء الله تعالی

بسیار است یا یعنی کہ بسیار آنچنا بیاد این کس می آید و وظیفہ دعا مخصوص لبعضی معین نیست ہر کدام
کہ درانوقت بیاد تو آید ذکر کن و درود کن بر محمد و آل محمد و بگو خدایا وسیع کن بر من از رزق تو کہ
حلال ست قدری کہ نگاہدارم بآن آبروی خود را از گدائی و طلب از مردمان برای نفقہ خود و ادا
سازم بآن از خود قرض را و نفقہ عیال را کہ بر من لازم است و پیوند کنم بآن خویش لنسبی خود را و
باشد مدد برای من در حج و عمرہ **اصل** و قال ان رجلا دخل المسجد فصلی رکعتین ثم سئل اللہ عزوجل
فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ عجل العبد ربہ وجاء اخر فصلی رکعتین ثم اثنی علی اللہ عزوجل وصلی
علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ سل تعطہ **شرح** عجل بصیغہ
ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است و تعدیہ ان بمفعول بہ برائے تضمین معنی سوال است و ہا در
تعطہ ہای سکت است یعنی و امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستی کہ مردی داخل شد در
مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس نماز کرد دو رکعت بعد از ان دعا کرد اللہ عزوجل را پس
گفت رسول اللہ صلعم دعا بشتاب کرد این بندہ صاحب کمال اختیار خود را و آمد مردی دیگر پس نماز کرد دو رکعت
بعد از آن ثنا گستری کرد بر اللہ عزوجل و درود کرد بر نبی پس گفت رسول خدا صلعم دعا کن تا دادہ شوی
ہفتم اصل سمعت ابا عبد اللہ ع یقول دخل رجل المسجد فابتدأ قبل الثناء علی اللہ والصلوۃ علی النبی
صلی اللہ علیہ وآلہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ عاجل العبد ربہ ثم دخل آخر فصلی واثنی علی اللہ
عزوجل وصلی علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ سل تعط **شرح**
مضمون این ظاہر است از شرح سابق **اصل** ثم قال ان فی کتاب علی ان الثناء علی اللہ والصلوۃ
علی رسولہ قبل المسئلۃ وان احدکم لیاتی الرجل یطلب الحاجۃ فیحب ان یقول لہ خیرا قبل ان یسألہ حاجۃ **شرح**
وان بکسر ہمزہ کلام امام جعفر صادق ع است و مضمون این ظاہر است از حدیث دوم و ششم این باب
ہشتم اصل عن ابی عبد اللہ ع قال قلت آیتان فی کتاب اللہ عزوجل اطلبہما فلا اجدہما قال وما ہما
قلت قول اللہ عزوجل ادعونی استجب لکم فندعوہ ولا نری اجابۃ قال افتری اللہ عزوجل اخلف وعدہ قلت
لا قال فمم ذلک قلت لا ادری قال لکنی اخبرک من اطاع اللہ عزوجل فیما امرہ ثم دعاہ من جہۃ الدعاء
اجابہ قلت وما جہۃ الدعاء قال تبدأ فتحمد اللہ وتذکر نعمتہ عندک ثم تشکرہ ثم تصلی علی النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ ثم تذکر ذنوبک فتقر بہا ثم تستغفر منہا فہذا جہۃ الدعاء **شرح**
فرق میان استجابت و اجابت این ست کہ اول قبول دعا است خواہ مقارن دادن خصوص آنچہ
طلبیدہ شدہ یا چیزی کہ در حکم آنست و خواہ نہ و دوم دادن اثر دعا است مثل خصوص آنچہ
آمدہ شدہ یا چیزی کہ در حکم آنست و بہتر از آنست باعتبار نفع دائمی یا باعتبار حکمت الہی و راوی خیال کردہ
کہ مدلول قول اللہ تعالی ادعونی استجب لکم ہر کس آنچہ طلب کند بخصوص آن برای دعا حاصل مے شود بی غرض

دبی امر واین ظاہر البطلان ست چہ گاہی دو کس دعا میکنند وہر یکی نقیض مطلوب دیگری را طلب میکند
وورین حدیث اکتفا بہ بیان شرط شدہ وبعض موانع بیان می شود وورحدیث اول باب نوزدہم
فیما امرہ اشارتست بقول اللہ تعالی در سورۂ اعراف وللہ الاسماء الحسنی فادعوہ بہا وبیان شد
ورکتاب التوحید درحدیث چہارم باب بست وسوم وحاصل این ست کہ ہرکہ ائمہ معصومین را نشناسد
اللہ تعالی را نشناسد واورا نمی خواند زیرا کہ کنہ اللہ تعالی وتشخص او مدرک کسی نمی شود پس کسے
کہ الحاد در صفات ربوبیت او کند حق فکر خود مانند یہود وفلاسفہ وتابعان ایشان معرفت را حاصل
نکردہ سوا انچہ در پیش او جز آن رہ نیست ، غایت فکر اوست اللہ نیست ؛ وباین شرط اشارت شدہ در
سورۂ بقرہ اجیب دعوۃ الداع اذا دعان ومی آید در حدیث اول باب نوزدہم یعنی روایت
است از امام جعفر صادق علیہ السلام راوی گفت گفتم روایت کرد در کتاب اللہ عز وجل ست طلب
میکنم صدق آنہا را پس نمی یابم گفت وچیست آنہا گفتم قول اللہ عز وجل در سورۂ مومن دعا کنید مرا تا
مستجاب کنم برای شما بیان این آنکہ دعا میکنم اورا ونمی یابم چیستم قبول دعا را امام گفت آیا پس گمان میبرے
اللہ عز وجل را کہ مخالف وعدہ خود کردہ باشد گفتم نہ گفت پس از چیست انچہ گفتی دعا قبول نمی شود
گفتم نمیدانم گفت لیکن من خبر میدہم ترا بیان این آنکہ ہرکہ فرمان برداری کرد اللہ عز وجل را در انچہ
فرمودہ اورا باین معنی کہ پیروی امام مفترض الطاعۃ کرد در اجرای صفات کمالیہ بر اللہ تعالے
وبعمق فکر خود اکتفا نکرد وبعد از آن دعا کرد اورا از راہ دعا قبول کرد دعای او را گفتم وچیست راہ
دعا گفت اینکہ پیش از دعا چیزی گوئی باین روش کہ حمد کنی اللہ تعالی را ویاد کنی نعمتہاے اورا
نزد خودت بعد از آن شکر آن نعمتہا گوئی اورا بعد از ان درود کنی بر نبی بعد از آن یاد کنی گناہان خود را پس
اقرار کنی بآنہا بعد از آن استغفار کنی از آنہا پس این ست راہ دعا **اصل** ثم قال وما الآیۃ
الاخری قلت قول اللہ عز وجل وما انفقتم من شیء فھو یخلفہ وھو خیر الرازقین وانی انفق ولا اری خلفا
قال افتری اللہ عز وجل اخلف وعدہ قلت لا قال مم ذلک قلت لا ادری قال لو ان احدکم اکتسب
المال من حلہ وانفق فی حلہ لم ینفق درھما الا اخلف علیہ **شرح** الحلہ بفتح وکسر حای بی نقطہ و
تشدید لام وتای تانیث راہ تر است یعنی بعد از آن امام علیہ السلام گفت وچیست آن آیت دیگر گفتم
قول اللہ عز وجل در سورۂ سبا وانچہ خرج کنید ہر چہ باشد پس اللہ تعالی عوض آن را میدہد واو بہتر
روزی دہندگانست ؛ بدرستی کہ من خرج میکنم ونمی بینم عوض را امام گفت پس آیا گمان میبرے
اللہ عز وجل را کہ مخالفت وعدۂ خود کردہ باشد گفتم نہ گفت وچیست انچہ گفتی کہ عوض خرج یافتی
گفتم نمی دانم گفت اگر اینکہ یکی از شما طلب رزق کند از راہ راست کہ موافق احکام الٰہی است وخرج
میکرد آن را راہ راست خرج نمیکرد درہمی را مگر انعام آنکہ انعام عوض میکرد اللہ تعالی برا او **نہم اصل**

عن ابی عبد الله ع قال من سره ان یستجاب دعوته فلیطیب مکسبه **شرح** مکسب بفتح میم و سکون کاف و فتح سین بی نقطه اسم مکان یا مصدر میمی باب ضرب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که خوشحال کند او را اینکه مستجاب شود دعای او پس باید که پاکیزه و بیغش کند راه طلب رزق خود را

باب هفدهم اصل باب الاجتماع فی الدعاء

شرح این باب اجتماع مردمانست در دعا و درین باب چهار حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله ع ما من رهط اربعین رجلا اجتمعوا فدعوا الله عز و جل فی امر الا استجاب لهم فان لم یکونوا اربعین فاربعة یدعون الله عز و جل عشر مرات الا استجاب الله لهم فان لم یکونوا اربعة فواحد یدعو الله عز و جل اربعین مرة فیستجیب الله العزیز الجبار له **شرح** الرهط بفتح رای بی نقطه و سکون و فتح های بی نقطه ده کس باهم اتفاق داشته باشند مثل قبیله کسے و مراد اینجا جماعت صاحبان اتفاق است اربعین بدل رهط است فاربعة مجرور و بدل رهط است محذوف است بتقدیر فما من رهط اربعة یا مرفوع و مبتدا است و یدعون خبر مبتدا است و مستثنی منه در الا استجاب محذوف است بتقدیر دعوا الا استجاب واحد مرفوع و مبتدا است با وجود آنکه نکره است مثل کوکب انقض الساعة یدعوا خبر مبتدا است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیستند هیچ جمعے چهل مرد که جمع شده باشند پس دعا کرده باشند الله تعالی را در کاری مگر آنکه مستجاب کرد الله تعالی برای ایشان پس اگر نباشند چهل کس پس نیستند هیچ جمعے چهار مرد که دعا کنند الله عز و جل را هر یک ده بار مگر آنکه مستجاب کرد الله تعالی برای ایشان پس اگر نباشند چهار کس پس یک کس دعا میکند الله عز و جل را چهل بار پس مستجاب میکند الله که بی ننگ ست بغایت قادر است برای او **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال ما اجتمع اربعة رهط قط علی امر واحد فدعوا الا تفرقوا عن اجابة **شرح** مراد برهط اینجا ده کس است پس مجموع چهل می شود یا مراد یک کس است که ده بار دعا کننده مانند ده کس شود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اتفاق نکردند چهل کس هرگز بر کاری پس دعا کرده باشند الله تعالی را مگر آنکه متفرق شدند بعد از اجابت آن دعا **سوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال کان ابی اذا حزنه امر جمع النساء و الصبیان ثم دعا و امنوا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع گفت چون غمگین میکرد پدر مرا کاری جمع میکرد زنان و اطفال را بعد از آن دعا میکرد و ایشان آمین میکردند **چهارم اصل** عن ابی عبد الله ع قال الداعی و المؤمن فی الاجر شریکان **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دعا کننده و آمین گوینده در ثواب دعا شریک اند

باب هجدهم اصل باب العموم فی الدعاء

صاحب ... [illegible]

شرح این باب بیان فضیلت شریک کردن مومنانست در دعای خود و درین باب یک حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا دعا احدکم فلیعم فانه اوجب للدعاء شرح فلیعم بصیغه مضارع معلوم باب نصر است لام در للدعاء برای تعدیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون دعا کند یکی از شما پس باید که شریک کند مومنان را چه بدرستی که آن حجاب کننده تر است دعا را

باب نوزدهم اصل باب من ابطأت علیه اوقاته

شرح الابطاء ضد شتاب وتعدیه آن بعلی برای تضمین معنی رو است فرق میان اجابة و استجابة بیان شد در شرح حدیث هشتم باب بیانزدهم یعنی این باب بیان حال کسی است که دیر وارد شد برا و اثر قبول دعا و درین باب سه حدیث است اول اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصیر قال قلت لابی الحسن ع جعلت فداك انی قد سألت الله عز وجل حاجة منذ کذا وکذا سنة وقد دخل قلبی من ابطائها شیء فقال یا احمد ایاك والشیطان ان یکون له علیك سبیل حتی یقنطك ان ابا جعفر صلوات الله علیه کان یقول ان المومن یسأل الله عز وجل حاجة فیوخر عنه تعجیل اجابته حبا لصوته واستماع نحیبه شرح کذا وکذا کنایه از عدد مرکب است که با عطف باشد مثل احدی وعشرین ان یکون بدل اشتمال الشیطان است یوخر بصیغه معلوم باب تفعیل است تعلیق تاخیر به تعجیل با وجود آنکه ظاهر است که متعلق باجابت باشد باعتبار اینست که مراد بتعجیل اجابت دادن اثر قبول دعا در دنیا است یا باعتبار اینست که مراد بتاخیر منع است یا بهر دو باعتبار است النحیب بفتح نون وکسر حای بی نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین و بای یک نقطه مبالغه گریه یعنی روایت است از بزنطی گفت گفتم امام رضا علیه السلام را قربانت شوم بدرستی که من بتحقیق طلب کردم از الله عز وجل از اینقدر سال و بتحقیق داخل شد در دل من از دیر شدن آن حاجت چیزی باین معنی که میترسم که من مردود درگاه الهی باشم و نزدیک است که نا امید شوم از اجابت آن دعا پس امام گفت ای احمد دور دار خود را از شیطان از اینکه باشد او را بر تو راهی از راههای اضلال تا آنکه نا امید کند بدرستی که امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بدرستی که مومن گاهی طلب میکند از الله عز وجل حاجتی را پس تاخیر میکند از او دادن آن حاجت را در دنیا برای دوستی آواز او و شنیدن گریه و زاری او اصل ثم قال والله ما اخر الله عن المومنین ما یطلبون من هذه الدنیا خیر لهم مما عجل لهم فیها وای شیء الدنیا وان ابا جعفر ع کان یقول ینبغی للمومن ان یکون دعاوه فی الرخاء نحوا من دعائه فی الشدة لیس اذا اعطی فتر فلا تمل الدعاء فانه من الله عز وجل بمکان وعلیك بالصبر وطلب الحلال وصلة الرحم شرح درین فقرات بیان پنج وجه تاخیر اجابت دعا است اول علم الله تعالی باینکه

دنیا حقیر است و تاخیر اجابت دعا در آخرت بهتر است برای مومن و باین اشارت شده در آیت سوره
بنی اسرائیل ویدع الانسان بالشر دعاؤه بالخیر وکان الانسان عجولا دوم علم الله تعالی باینکه اگر
اجابت دعا شود فتور در توجه مومن بدرگاه الٰهی بهم رسد بسبب رجا وان اباجعفر ناکان باباقرا شارت
بانیست سوم بی بصیری داعی از معاصی و ترک واجبات چهارم ناپاکی راه کسب معاش داعی
چنانچه گذشت در حدیث نهم باب شانزدهم پنجم بریدن پیوند خویشان لنسبی یا در ما اخر مصدریه است
و در مایطلبون موصوله است الدنیا برای تحقیر دنیا است فلایمل بصیغه نهی غائب باب علم تتمه کلام
ابی جعفر علیه السلام است و می تواند بود که نهی حاضر باشد و کلام رضا علیه السلام باشد و بهر تقدیر و
علیک کلام امام رضا علیه السلام است یعنی بعد از ان گفت بخدا قسم که تاخیر الله عز وجل از مومنان
انچه را که مے طلبند از جمله این دنیا بهتر است برای ایشان از انچه تعجیل کرده برای ایشان در دنیا
وچه چیز است دنیا و بدرستی که امام محمد باقر علیه السلام میگفت که سزاوار است برای مومن این که باشد
دعای او در راحت شبیه بدعای او در سختی و نباشد چنین که چون داده شود مست شود در دعا پس باید
که مومن ملول نشود از دعا بسبب رجا چه بدرستی که دعا نزد الله تعالی در مرتبه عظیم است و بر تو
باد که صبر کنی باینمعنی که نگاه داری خود را از معاصی او بر آر از طاعات و بر تو باد که کسب حلال کنی
در معاش خود و بر تو باد که صله رحم کنی **اصل** وایاك ومکاشفة الناس فانا اهل بیت نصل من قطعنا
ونحسن الی من اساء الینا فنری والله فی ذلك العاقبة الحسنة **شرح** این فقره برای بیان وجه ششم تاخیر اجابت
دعا است المکاشفة اظهار عداوت با کسے مثل نفرین آنکس اهل مرفوع و خبر ان ست و نصل صفت
است و وضع ضمیر متکلم در موضع ضمیر غائب شده یعنی و دور دار از یکدیگر خود را و نفرین مردمان
و مانند آنرا چه بدرستی که ما خانه داریم که پیوند مے کنیم با کسے که برید ما را از خود و نیکی می کنیم
با کسے که بدے کرد با ما پس مے بینیم بخدا قسم است لنسبت انچه مذکور شد سرانجام خوب
اصل ان صاحب النعمة فی الدنیا اذا سأل فاعطی طلب غیر الذی سأل وصغرت النعمة فی عینه فلا یشبع من شیء
شرح این فقره برای بیان وجه هفتم تاخیر اجابت دعا است یعنی بدرستی که صاحب نعمت
باشد باین معنی که احتیاج ندارد بطلب زیادتی بر ان چون طلب کند زیادتی را پس داده
شود طلب میکند چیز دیگر را غیر انچه طلب کرده و داده شد و کوچک قدر میشود نعمت الٰهی در نظر او
پس سیر نمی شود از چیزے **اصل** واذا کثرت النعم کان المسلم من ذلك علی خطر للحقوق التی تجب علیه
وما یخاف من الفتنة فیها **شرح** این فقره برای بیان وجه هشتم تاخیر اجابت دعا است واو در وما یخاف
برای تقسیم است یخاف بصیغه مجهول است الفتنة خود پسندے بسبب ادای واجبات ضمیر فیها راجع
بحقوق است یعنی چون بسیار شود نعمتهای مسلمان بسبب آن بر خطری بسبب حقوقی که واجب

می شود بر و مثل خمس و زکوة و حج که مبادا آنجا بجا نیاید و لسبب آنچه بر سیده می شود بر او که خود پسندی باشد در آن حقوق مراد اینست که یکی از دو خطر دارد چه غالب در صاحب نعمت بسیار دو قسم است یکی آنکه ادای حقوق واجبه نکند دیگری آنکه ادای آنها کند و خود پسند شود اصل اخرنی عنك لواني تلت لك قولا اكنت تثق به مني فقلت له جعلت فداك اذا لم اثق بقولك بمن اثق وانت حجة الله على خلقه قال فكن بالله اوثق فانك على موعد من الله اليس الله عز وجل يقول واذا سالك عبادي عني فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان وقال لا تقنطوا من رحمة الله والله يعدكم مغفرة منه وفضلا فكن بالله عز وجل اوثق منك بغيره ولا تجعلوا في انفسكم الا خيرا فانه مغفور لكم شرح خيرا اینجا ضد فقر است مثل آیه سورة العادیات وانه لحب الخير لشديد زیرا که در سوره البقره چنین است الشيطان يعدكم الفقر ويامركم بالفحشاء والله يعدكم مغفرة منه وفضلا والله واسع عليم يؤتي الحكمة من يشاء ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا وما يذكر الا اولوا الالباب بنا بر اینکه موعود شیطان اگرچه در ظاهر مال دنیا است برای اهل جهالت لیکن تعبیر آن بالفقر شده باعتبار باطن چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث بیست و پنجم باب اول که لا فقر اشد من الجهل ولا مال اعود من العقل و ایضا مال حرام اگر نزد کسی باشد مالک آن نمی شود و تعبیر از اطاعت الله تعالی بقول محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن صریح است از تصدیق امام مفترض الطاعة بخیر کثیر شده چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث یازدهم باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است و نزدیک باین گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث نوزدهم باب صد و دوازدهم که باب الکبائر است و مراد بالفحشاء حکم از روی ظن است و آن ضد حکمة است که مامور به الله تعالی است و آن خودداری از حکم بغیر مفهوم است و ذکر مضارع در ومن یؤت و ذکر قد و ماضی در فقد اوتی برای اشعار باین است که خیر کثیر مقدم است بر حکمت و باعث آنست چنانچه حکمت مقدم است بر مغفرت و فضل فانه بفتح همزه و تشدید نون عطف است بر خیرا و ضمیر راجع بذنب است که مفهوم می شود از مغفرت یعنی خبر ده مرا از حال خودت اگر اینکه من گویم ترا سخنی آیا این حال داری که خاطر جمع شوی بآن سخن از من پس گفتم او را قربانت شوم چون خاطر جمع نشوم بسخن تو پس بکه خاطر جمع می شوم و حال آنکه تو حجت و امام الله تعالی بر مخلوقین اولی امام گفت پس باش بالله تعالی خاطر جمع تر چه بدرستی که تو خاطر جمع و متمکن بر سر وعده که از جانب الله تعالی است آیا نیست اینکه الله عز و جل میگوید در سوره البقره و چون سوال کنند ترا بندگان من از من پس بدرستی که من نزدیکم به بندگان خود بیان این آنکه قبول میکنم دعای دعا کننده را چون دعا کند مراد بصفات ربوبیت شناخته باشد اشاره است بآنکه مخالفان شیعه امامیه که الله تعالی را بصفات نمانده بصفتی دیگر که لائق ربوبیت او نیست شناخته اند

او را النشافنۃ اندو دعا نکردہ اند چنانچہ تحقیق این مشد درکتاب التوحید در حدیث چہارم باب
پانزدہم کہ باب حدوث الاسماء است درشرح و انما عرف اللہ من عرفہ باللہ فمن لم یعرفہ بہ فلیس
یعرفہ انما یعرف غیرہ و اللہ تعالی گفت در سورۂ زمر یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسہم لا تقنطوا
من رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر الذنوب جمیعا یعنی ای بندگان من کہ گناہان کردند نا امید مشوید از رحمت
اللہ تعالی بدرستی کہ اللہ تعالے می آمرزد گناہانرا ہمگی ذکر این آیت اینجا اشارت ست باینکہ
خطاب درین آیہ با شیعہ امامیہ است کہ گناہان کردہ اند و دعا میکنند و اثر استجابت آن در دنیا
ظاہر می شود برای این کہ در روز قیامت باعث مغفرت جمیع گناہان ایشان شود بقرینہ اینکہ
در سابق این آیہ نشان عباد را گفتہ کہ الذین یستمعون القول فیتبعون احسنہ و بیان شد در حدیث
دوازدہم باب اول کتاب العقل و علی بن ابراہیم در تفسیر نقل کردہ از ابی جعفر علیہ السلام کہ گفت
فی شیعۃ ولد فاطمۃ انزل اللہ ہذہ الآیۃ خاصۃ و اللہ تعالے گفت در سورہ بقرہ الشیطان
یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و اللہ یعدکم مغفرۃ و فضلا الاشیطان در وعدہ کہ با شما میکند کہ اگر مانع این شوید
باختلافات و اجتہادات الدارمی شوند حقیقۃ وعدہ بی خیرے میکند چہ وعدہ بی چیزی بی خیری آخرت ست
نہ دنیا و امر میکند شما را بسبب وسواس کہ حکم از روی ظن است و اللہ تعالی وعدہ میکند شما را در پیروی
امام عالم بجمیع احکام آمرزش گناہان از جانب خود و فضل و رحمت خود پس می باشد باللہ عز و جل خاطر
جمع تر از خود بت بغیر اللہ تعالے و گمراہ شدای شیعۂ امامیہ در دلہای خود مگر ضد فقر را پس این
را کہ گناہ است آمرزندہ شدہ است برای شما دوم اصل عن منصور الصیقل قال قلت
لابی عبد اللہ علیہ السلام ربما دعا الرجل بالدعاء فاستجیب لہ ثم اخر ذلک الی حین قال فقال نعم قلت و لم
ذاک لیزداد من الدعاء قال نعم شرح انما بتقدیر استفہام است ثم برای تعجب است مشار الیہ ذلک
اجابت دعا است کہ مفہوم است از استجیب لیزداد بتقدیر استفہام است من در من الدعاء برای
تبیین است یعنی روایت است از منصور جلاد بندہ شمشیر گفت گفتم امام جعفر صادق علیہ السلام را
آیا این ہست کہ بسا کہ دعا کردہ باشد مرد بنوعی از دعا پس مستجاب شدہ باشد اجابت آن تا وقتی را
گفت کہ امام گفت آری گفتم چرا است آن تاخیر اجابت آیا برای این است کہ زیادہ شود آن مرد بسبب
دعا باین معنی کہ زیاد شود مرتبہ او بسبب تکرار آن دعا گفت آری سوم اصل عن ابی عبد اللہ قال
ان العبد لیدعو فیقول اللہ عز و جل للملکین قد استجبت لہ و لکن احبسوہ بحاجتہ فانی احب ان اسمع صوتہ
و ان العبد لیدعو فیقول اللہ تبارک و تعالی عجلوا لہ حاجتہ فانی ابغض صوتہ شرح
بالملکین اشارت باین ہست کہ چنانچہ ہر کس را دو ملک ہست کہ کاتبان اعمال اند دو ملک دیگر ہست کہ
موکلند برو برای کارسازی او و نگاہ داشتن او از سوختن و غرق شدن آنہا و مانند آنہا

تا نزول قضا چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث هشتم باب فضل الیقین که باب سی ام
است ضمیر جمع در احبسوا و در عجلوا اشارت است باینکه در هر روزی و هر شبی دو ملک موکلند غیر
دو ملک روز سابق و شب سابق و خطاب در هر روز و شب از زمان حبس و تعجیل با هر ملکی
علیحده بضمیر مفرد می شود چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب نظیرش اینکه گفته در سورهٔ مومنون
یا ایها الرسل کلوا من الطیبات با وجود آنکه خطاب با هر رسولی علیحده در وقتش بلفظ مفرد شده
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که بنده هر آئینه گاهی دعا میکند
پس میگوید الله عز و جل دو ملک موکل برا او را که بتحقیق مستجاب کردم برای او و لیکن نگاه دارید
او را در دعا بوسیلهٔ حاجت باین معنی که تاخیر در کار سازی او کنند چه بدرستی که من دوست
میدارم که بشنوم آواز او را در دعا و بدرستی که بنده هر آئینه گاهی دعا میکند پس میگوید الله تبارک
و تعالی دو ملک موکل برا او را تعجیل کنید برای او حاجت او را چه بدرستی که من دشمن میدارم آواز
او را **چهارم اصل** قلت لابی عبد الله ع یستجاب للرجل الدعاء ثم یوخر قال نعم عشرین سنة **شرح**
یستجاب بتقدیر استفهام است ثم برای تعجب است ضمیر مستتر در یوخر راجع باجابت است که مفهوم است
از یستجاب مانند آنچه مذکور شد در شرح حدیث دوم این باب یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را آیا مستجاب می شود برای مرد دعا و با وجود آن تاخیر کرده می شود در اجابت دعا گفته آری گاهی
تا بیست سال می شود **پنجم اصل** عن ابی عبد الله ع قال کان بین قول الله عز وجل قد اجیبت
دعوتکما وبین اخذ فرعون اربعین عاما **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بود میان قول الله عز و جل در خطاب موسی و هارون در سورهٔ یونس بتحقیق بفعل آورده شد
اثر نفرین شما بر فرعون و ارکان دولت او و میان گرفتار کردن فرعون بغرق شدن چهل سال
ششم اصل سمعت ابا عبد الله ع یقول ان المومن لیدعو فیوخر اجابته الی یوم الجمعة **شرح**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بدرستی که مومن هر آئینه گاهی دعا میکند پس موخر
می شود اجابت آن تا روز جمعه مراد این است که گاهی دعای مومن مستجمع جمیع شروط وجوب استجابت
است و در تحت وعدهٔ ادعونی استجب لکم داخل است لیکن برای استمرار دعا و در یافتن شرف دعای
روز جمعه تاخیر در اجابت می شود اگر تاخیر در استجابت نشده باشد **هفتم اصل** قال ابو عبد الله
ع ان العبد الولی لله یدعو الله عز وجل فی الامر ینوبه فیقال للملک الموکل به اقض لعبدی حاجته ولا
تعجلها فانی اشتهی ان اسمع نداءه وصوته وان العبد العدو لله لیدعو الله عز وجل فی الامر ینوبه فیقال
للملک الموکل به اقض حاجته وعجلها فانی اکره ان اسمع نداءه وصوته قال فیقول الناس ما اعطی
هذا الا لکرامته ولا منع هذا الا لهوانه **شرح** النوب بفتح نون و سکون واو و با ی

یک نقطہ مصدر باب نصر آمدن مشکلی بر سرکسے یستعمال الحبیباد را اللہ تعالی بمعنی ارادہ است یعنی گفت
امام جعفر صادق علیہ السلام بدرستی کہ بندہ کہ دوست اللہ تعالی است گاہی دعا میکند اللہ عزوجل
را در مشکل کہ بر میخورد او را پس گفتہ می شود ملک موکل با و را اگر روا کن برای بندہ من حاجت
او را و زود مکن آنرا چہ بدرستی کہ من ارادہ دارم کہ شنوم یا اللہ گفتن او را و آواز او را و بدرستی
کہ بندہ کہ دشمن اللہ تعالی است ہر آئینہ گاہی دعا میکند اللہ عزوجل را در مشکلی کہ بر میخورد او را پس
گفتہ می شود ملک موکل او را اگر روا کن حاجت او را و زود کن آنرا چہ بدرستی کہ من کراہت دارم
کہ شنوم یا اللہ گفتن او را امام گفت پس میگویند مردمان جاہل کہ دادہ نشد این بندہ مگر برای
عزیز بودن او و ممنوع از مطلب خود این بندہ نشد مگر برای بی اعتباری او و حال آنکہ حقیقت
حال برعکس گفتہ آن مردمانست ہشتم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال لا یزال
المؤمن بخیر و رجاء رحمۃ من اللہ عزوجل ما لم یستعجل فیقنط ویترک الدعاء قلت لہ کیف یستعجل قال یقول
قد دعوت منذ کذا و کذا و ما اری الاجابۃ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت
ہمیشہ مومن واقع با خوبی و امیدوار رحمت از اللہ تعالی است مادام کہ شتاب نکند تا نا امید شود و ترک
کند دعا را گفتم او را کہ چون شتاب میکند گفت میگوید کہ بتحقیق دعا کردم اینقدر و اینقدر زمان و نمی بینم اثر
قبول دعا را مراد اینست کہ در ہر بار کہ تکرار دعا میکند رحمتی علیحدہ برای او حاصل می شود پس نمی باید
کہ این خیال باطل را در دل خود گذراند کہ باعث نا امیدی و ترک دعا شود نہم اصل عن ابی عبد اللہ
ع قال ان المؤمن لیدعو اللہ عزوجل فی حاجتہ فیقول اللہ عزوجل اخروا اجابتہ شوقا الی صوتہ
ودعائہ فاذا کان یوم القیمۃ قال اللہ عزوجل عبدی دعوتنی فاخرت اجابتک وثوابک کذا وکذا
ودعوتنی فی کذا وکذا فاخرت اجابتک وثوابک کذا وکذا قال فیتمنی المؤمن انہ لم یستجب لہ دعوۃ فی الدنیا
مما یری من حسن الثواب شرح شوقا مفعول لہ فیقول است ضمیر از ضمیر شان است یا راجع بالمؤمن است
لم یستجب بمعنی لم یجب است من در مما برای سببیت است و در من حسن برای بیان است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستی کہ مومن ہر آئینہ گاہی دعا میکند اللہ عزوجل را برای
حاجت خود پس میگوید اللہ عزوجل ملائکہ را کہ موکلند برا و چنانچہ گذشت در حدیث سوم این باب
کہ تاخیر کنید اثر قبول دعای او را برای خواہش آواز و دعای او پس چون میشود روز قیامت
میگوید اللہ عزوجل بندہ خود را ای بندہ من دعا کردی مرا پس تاخیر کردم دادن اثر قبول دعای
ترا و ثواب آن دعای تو چنین و چنین است و ایضا دعا کردی برای چنین و چنین از حاجتہای
تو پس تاخیر کردم دادن اثر قبول دعای ترا و بسبب آن دعا ثواب تو چنین و چنین است امام گفت
پس آرزو میکند مومن این را کہ مجاب نمی شد برای او ہیچ دعائی در دنیا بسبب آنچہ می بیند کہ خوبست

... ثواب دعائی غیر سریع الاجابة باشد ...

باب بستم اصل باب الصلوة علی محمد و اھل بیتہ علیھم السلام

شرح صلوة اسم تصلیه است و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث سی و ہشتم باب صدد ہفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة ہست این که تصلیه ماخوذ ہست از صلوة بفتح صاد و تخفیف لام و الف مقصوره بمعنی دنبال ہست و مانند آن و مراد چیز النشدن از کسے بعنوان محافظت براو ہست و لہذا متعدی بعلی می شود و آنرا در فارسی درود می نامند بمعنی دفع نالائق از چیزے چنانچه غبار را درو دگر می نامند و درود الله تعالی بر کسے عبارت از محافظت براو ہست از نالائق مثل گماشتن ہزار صف ملائکه موکلین بتوفیق مومنان برائی محافظت بر ایشان از نالائق و درود ملائکه بر کسی عبارت از فرمان برداری ایشان الله را ہست در مہیا کردن اسباب توفیق آنکس چنانچه می آید در حدیث ششم و چہاردہم این باب و درود رسول و وصی او بر کسی عبارت رعایت جانب آنکس بشفقت براو ہست چنانچه گفته در سورهٔ توبه و صل علیھم ان صلوتک سکن لھم و درود ما بر سابقان عبارت از پیروی ایشان ہست در اوامر و نواہی ایشان و مانند آن و چون اشرف اقسام درود زبانی ما بر سابقان طلب درود الله تعالی ہست بر ایشان گفته می شود در مقام درود زبانی که اللھم صل علی محمد و آل محمد چنانچه در تشہد نماز مسمی باسم آن شد باعتبار اینکه آن خاتمه نماز فریضه است و نسبت آن بباقی اجزای نماز مثل نسبت نتیجه بمقدمات و نسبت ثمره بشجره است چنانچه مستفاد می شود از قول الله تعالی در سورهٔ عنکبوت و اقم الصلوة ان الصلوة تنھی عن الفحشاء و المنکر و لذکر الله اکبر و می آید در حدیث اول کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله و نحن اکبر و درود کسی بر خود عبارت از دعا برای خود و مانند آن ہست چنانچه می آید در حدیث سوم و چہارم این باب یعنی این باب بیان فضیلت درود ما بر محمد و آل و علیھم السلام ہست و درین باب بیست و یک حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله ع قال لا یزال الدعاء محجوبا حتی یصلی علی محمد و آل محمد **شرح** روایت ہست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ہمیشه دعا در پرده ہست و محل استجابت نمیرسد تا وقتی که درود کرده شود بر محمد و آل محمد علیھم السلام **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال من دعا و لم یذکر النبی صلی الله علیه و آله رفرف الدعاء علی راسه فاذا ذکر النبی صلی الله علیه و آله رفع الدعاء **شرح** لم یذکر بصیغهٔ مضارع معلوم باب نصر ہست الذکر بکسر ذال و سکون کاف گفتن و آله ہر دو جا مجرور ہست بعطف بر ضمیر مجرور و بی اعادهٔ جار چنانچه جائز است در مذہب کوفیین یا منصوب ہست بر مفعول معه و عامل یصلی ہست و نمی تواند بود که منصوب باشد بعطف بر النبی الرفرف به ورای بی نقطه و دو فای مفتوحه رباعی مجرد ہست ایستادن مرغ در ہوا بر سر چیزی بی بہن کردن دو بال خود

وانجا استعاره شده برای جدا شدن دعا از داعی و نرسیدن بمحل استجابت یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که دعا کرد و ثنا نگفت نبی را صلی الله علیه وآله ایستاد
آن دعا بر سر او پس چون ثنا گفت نبی را صلی الله علیه وآله برداشته شد دعا تا محل استجابت
سوم اصل عن ابی عبدالله ع ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله انی جعلت لک
ثلث صلواتی لا بل اجعل لک نصف صلواتی لا بل اجعلها کلها لک فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اذن
تکفی مؤنة الدنیا والاخرة شرح اجعل بصیغه مضارع متکلم وحده برای استقبال است و برای
وعده است که مانند نذر است لام در لک برای اختصاص است و مراد اینجا اتصال است و مراد
بصلوة ایجاد درود بر خود بعنوان دعا است و اتصال ثلث دعا با بر رسول عبارت از اینست که بعد
از هر درودی بر رسول سه دعا برای خود کند و اتصال نصف دعا با بر رسول عبارت از اینست
که بعد از هر درودی بر رسول دو دعا برای خود کند و اتصال جمیع دعا با بر رسول عبارت از اینست
که بعد از هر درودی بر رسول از یک دعا بیشتر نکند چنانچه می آید در حدیث آینده و قرینه بر اراده
این معنی این است که در دوم گفت نصف صلواتی و نگفت ثلثا صلواتی بالکسر بهم میرسد باختلاف
بهم میرسد باین روش که بعد از یک درود یک دعا باشد و بعد از درودی دیگر دو دعا باشد و اگر
قطع نظر از حدیث آینده و این قرینه کنیم می تواند بود که مراد آن مرد در اول این باشد که ثلث
دعاهای خود را درود بر تو میکنیم و در دوم اینکه نصف دعاهای خود را درود بر تو میکنیم و در سوم
اینکه دعا برای حاجت خود اصلا نمیکنیم و بجای آن درود بر تو میکنیم یا مراد هدیه کردن ثلث ثواب
صلوة مثلا باشد و بر این تقدیر اجعل بمعنی حال نیز می تواند بود لا در دو جا برای عدول
از سابق است برای زیاد کردن وعده پس بل برای اضراب است تکفی بصیغه مضارع مجهول مخاطب
معتل اللام باب ضرب است و مفعول اول آن ضمیر مستتر است که نائب فاعل است مؤنة منصوب است
و مفعول دوم است الکفایة بکسر کاف مهم سازی کسی کردن بی شرکت او و در ان مهم سازی
المؤنة بفتح میم و ضم همزه و سکون واو و نون آنچه ضرور باشد برای کسی و تعب باشد او را در
ذیل آن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام مردی آمد نزد نبی صلی الله علیه وآله
پس گفت ای رسول الله میگردانم متصل بتو دو دانگ دعاهای خود را بلکه میگردانم دعاهای
خود همه آنها را متصل بتو پس گفت رسول الله علیه السلام درین هنگام کارسازی کرده میشوی
بدفع مشقت دنیا و آخرت چهارم اصل سالت اباعبدالله ع ما معنی اجعل صلواتی کلها لک فقال
یقدمه بین یدی کل حاجة فلا یسئل الله عز وجل شیئا حتی یبدأ بالنبی صلی الله علیه وآله فیصلی علیه ثم
یسئل الله حوائجه شرح حتی برای استثنای متصل است فیصل منصوب است و همچنین یسال

شرح اصول کافی

جمع در رواتجه از قبیل جمع در یا ایها الرسول کلوا است و بیان شده در شرح حدیث سوم باب سابق
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که چیست معنی اینکه میگردانم دعاهای خود
همه آنها را برای تو که در حدیث سابق مذکور شد پس گفت که پیش میدارد درود رسول علیه السلام
را بهر حاجتی باین روش که طلب نمیکند از الله تعالی چیزی را مگر آنکه ابتدا میکند بنبی صلی الله علیه
و آله وسلم باین روش که درود میکند بر او و بعد از آن سوال میکند حاجات خود را بهر یک را علیحده
بعد از درود **پنجم** | **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تجعلونی کقدح الراکب فان الراکب یملا قدحه
فیشربه اذا شاء اجعلونی فی اول الدعاء و فی آخره و فی وسطه **شرح** القدح بفتح قاف و فتح دال
بی نقطه ظرفی که برای آبخوری ساخته میشود از چوب و مانند آن فاق تا آخر برای تحقیق وجه تشبیه
و دفع دخل است بیان آن اینکه یاد کردن رسول در وقت حاجت و ضرورت باعث عدم مشابهت رسول
بقدح راکب نمیشود چه وجه مشابهت فراموش کردن در اکثر اوقات است و ابن اثیر گفته
لا تجعلونی کقدح الراکب ای لا تاخرونی فی الذکر لان الراکب یعلق قدحه فی آخر رحله عند فراغه
من ترحاله و یجعله خلفه قال حسان کما نیط خلف الراکب القدح الفرد و ابن طاوس ره گفته که این حدیث
مناسب این وجه تشبیه نیست فی بر سه جا بمعنی مع است اضافت هر سه جا بیانیه است و مراد این است که اگر
چند دعا داشته باشید مرا با هر یکی علیحده ذکر کنید یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله مگردانید
مرا مانند قدح سوار در اینکه چون حاجتی داشته باشید مرا فراموش کنید چه هر شخص که سوار میکند قدح خود را
پس می آشامد آنرا که در قدح کرده هر وقت که خواسته باشید گردانید مرا یاد دعای اول و یاد دعای
آخر و یاد دعای میانه باین معنی که با هر دعا مرا علیحده ذکر کنید و درود بر من بکنید **ششم** **اصل**
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله ع قال اذا ذکر النبی صلی الله علیه و آله فاکثروا الصلوة علیه فانه من صلی
علی النبی صلوة واحدة صلی الله علیه الف صلوة فی الف صف من الملائکة و لم یبق شیء مما خلقه الله
الا صلی علی العبد لصلوة الله علیه و صلوة ملائکته فمن لم یرغب فی هذا فهو جاهل مغرور قد بری الله منه
و رسوله و اهل بیته **شرح** فی در فی الف برای سببیت است یا بمعنی مع است و بنا بر اول مقصود نسبت
که در هر درود الهی علیحده نیست بلکه عبادت از توفیق آن میدهد است تو کل کردن جمعی از ملائکه که
برای محافظت پرمیدگان مومن از زنا لائق صف زده اند و الیقان هزار صف اند و این اشارت
است بتفسیر قول الله تعالی در سوره احزاب ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا
علیه و سلموا تسلیما و مراد صلوة بر محمد و آل محمد است و ایضا خاتمه هر نماز صلوة و سلام بر ایشان است و
موید این آنکه در آخر این حدیث و اهل بیت مذکور است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت چون مذکور شود نبی صلی الله علیه و آله وسلم

پس بسیار کنید درود را بر او چه بدرستی که شان اینست که هر که درود کند بر نبی یکبار درود میکند الله تعالی بر او هزار درود و بوسیله هزار صف ملایکه برای توفیق مؤمنان و محافظت بر ایشان از نالایق صف زده اند بفرمان الهی و نمی ماند چیزی از آنچه آفریده او را الله تعالی مگر آنکه بزبان حال درود میکند بر آن بنده بسبب درود الله تعالی بر او و درود ملایکه او پس هر که رغبت نکند درین مرتبه عالی پس او نادان بازی خورده از شیطان است بتحقیق دوری کرده الله تعالی از او و دوری کرده رسول الله صلعم و اهل او از او **هفتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من صلی علی صلی الله علیه و ملائکته فمن شاء فلیقل و من شاء فلیکثر **شرح** فلیقل بتشدید لام مفتوح بصیغه امر غائب باب افعال است فلیکثر بسکون رای بی نقطه نیز بصیغه امر غائب باب افعال است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که درود کند بر من درود کند الله تعالی بر او و درود میکند ملائکه الله تعالی بر او پس هر که خواهد کمی در درود الله تعالی و ملائکه او را بر خود پس باید کم کند درود را بر من و هر که خواهد بسیاری در درود الله تعالی و ملائکه را بر خود پس باید که بسیار کند درود را بر من **هشتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله الصلوة علی و علی اهل بیتی تذهب بالنفاق **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درود بر من و بر اهل بیت که خانه وادۀ من اند برطرف میکند نفاق را و اگر گوئی مخالفان شیعه امامیه در تشهد درود بر محمد و آل محمد میکنند و با وجود آن منافق اند گوئیم درود مخالفان محض لفظ است چه غافلند از اینکه معنی درود درین نماز اعتراف بامامت ائمه معصومین از اهل البیت علیهم السلام تا انقراض دنیا است و ایضا مراد اینست که آن درود مقتضی برطرف شدن نفاق است و تخلف مقتضای چیزی از آن بسبب مانعی ممکنست **نهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال من قال یا رب صل علی محمد و آل محمد مائة مرة قضیت له مائة حاجة ثلثون للدنیا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت ای صاحب کل اختیار من درود کن بر محمد و آل محمد صد بار روا کرده می شود برای او صد حاجت سی حاجت از جمله آنها برای نفع دنیاست و باقی برای نفع آخرتست **دهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال دعاء یدعی الله عز و جل به محجوب عن السماء حتی یصلی علی محمد و آله **شرح** مضمون این موافق حدیث اول این بابست **یازدهم اصل** جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال الرجل نصف صلواتی لک قال نعم ثم قال اجعل صلواتی کلها لک قال نعم فلما مضی قال رسول الله صلی الله علیه و آله کفی هم الدنیا و الاخرة **شرح** اجعل بتقدیر استفهام برای استقبال است و مضمون این کلمات در شرح حدیث سیم این باب ظاهر است **دوازدهم اصل** قال ابو عبد الله ع ان رجلا اتی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله انی جعلت ثلث صلواتی لک فقال له خیرا فقال یا رسول الله انی جعلت نصف صلواتی لک فقال له ذلک

یصلی فقال اذ جعلت کل صلاتی لک فقال اذن یکفیک الله عز و جل ما اهمک من امر دنیاک و آخرتک فقال له رجل اصلحک الله کیف یجعل صلواته فقال ابو عبد الله علیه السلام لا یسأل الله عز و جل الا بدأ بالصلوة علی محمد و آله **شرح** جعلت برای التماس است یعنی راجع سعی اجعل می شود که در حدیث سوم و یازدهم گذشت ضمیر مجرور در قال له راجع بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سوم و چهارم این باب **سیزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ارفعوا اصواتکم بالصلوة علی فانها تذهب بالنفاق **شرح** رفع اصوات عبارت از نفاق هر کلام است چه باجتماع آوازها آواز هر یکی بلند تر می شود یا عبارت از بلند گفتن هر یکی علیحده است برای اظهار و جز ضمیر فانها راجع بالصلوة علی است مضمون این نزدیک بمضمون حدیث هشتم این باب است **چهاردهم اصل** عن اسحق بن فروخ مولی آل طلحة قال قال ابو عبد الله ع یا اسحق بن فروخ من صلی علی محمد و آل محمد عشرا صلی الله علیه و ملائکته الفا اما تسمع قول الله عز و جل هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمومنین رحیما **شرح** در سورهٔ احزاب سابق بر این آیت دو آیت است اول یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا دوم و سبحوه بکرة و اصیلا بیان می شود در حدیث اول با سابقست دوم و درین حدیث اشارتست باینکه مصداق ذکر الله که در آیت اول مذکور است و مصداق تسبیح او که در آیت دوم مذکور است درود بر محمد و آل محمد است بمعنی پیروی ایشان کردن با آن احتراز از خود رائی و اختلاف از روی ظن است و اشارت باول می شود در حدیث دوم باب آینده و اشارت بدوم شده در سورة الواقعه فسبح باسم ربک العظیم عشر الف اشارت است باینکه اقل ذکر کثیر در آیت اول مذکور است ده است الف اشارت است بعدد صفوف ملائکه موکلین بتوفیق مومنین چنانچه بیان شد در حدیث ششم این باب لیس و ملائکه که در آیت سوم مذکور است عبارت از جمیع ملائکه نیست بلکه عبارت از هزار صف است که مذکور شد پس اضافت در ملائکه برای عهد خارجی است و شاید که ملائکة الحجب که در دعای دوم صحیفهٔ کامله مذکور است عبارت از ایشان باشد زیرا که حجب بضم حاء و ضم جیم جمع حجاب بکسر حاء است بمعنی پرده یا و چون ایشان صفوفند مانند پرده ها اند و ایضا چون محافظت بر مومنان می کنند از بلاها نیز مانند پرده ها اند و اقسام دیگر ملائکه در آن دعا بسیار است مخفی نماند که و ملائکته عطف است بر ضمیر مستتر در یصلی و تاکید بضمیر منفصل نشده برای اینکه علیکم فاصل شده میان معطوف و معطوف علیه و چون کیفیت صلوة حق عدد صلوة هر یکی از صفوف الف ظاهر نگاشته در اینجا مذکور نیست منافات ندارد میان این حدیث و حدیث ششم چه می تواند بود که صلوة ایشان کم از الف در این حدیث ده برابر صلوة ایشان که مذکور است در حدیث ششم باشد باعتبار کیفیت یا کمیت یعنی روایتست

از اسحق بن فروخ بفتح فاف وتشدید رای بی نقطه مضمومه وسکون واو و خای بانقطه که تابع و ملازم اولاد طلحه است گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای اسحق بن فروخ هر که درود کند بر محمد و آل محمد ده بار درود می کند الله تعالی بر او و درود میکنند ملائکه او هزار بار آیا نشنیده قول الله عز وجل را برای بیان جزای ده صلوة بر محمد و آل محمد در سوره احزاب الله تعالی است آنکه محافظت میکند بر شما و ملائکه او که هزار صنفند و موکل بتوفیق مومنانند تا بیرون کند الله تعالی شما را از تاریکیهای جهالت بحقایق کتاب و سنت که از پیروی ائمه ضلالت بهم میرسد بسوی نور معرفت حقایق کتاب و سنت که از پیروی محمد و آل محمد بهم میرسد و در زمان هر استحق بود الله تعالی با مومنان مهربان **پانزدهم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال ما فی المیزان شیء اثقل من الصلوة علی محمد وال محمد وان الرجل لیوضع اعماله فی المیزان فتمیل به فیخرج صلی الله علیه وآله الصلوة علیه فیضعها فی میزانه فیرجح به شرح مراد بمیزان محکمات کتاب الهی است که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن و خود رائی هست و روز قیامت هر عمل که با آنها موافق است مقبول و صاحب وزن است والا فلا مراد بصلوة بر محمد و آل محمد درود بر ایشان است بقصد تصدیق امام مفترض الطاعة بودن ایشان یکی بعد از یکی تا انقراض تکلیف مراد بسنگین تر بودن صلوة از جمیع ما عدا اینست که توحید و تصدیق رسالت و سائر طاعات بی این تصدیق باطل است و اصلا وزنی ندارد و بوسیله انضمام این تصدیق صاحب وزن می شود فتمیل بصیغه مضارع غائب معلوم معتل العین باب ضرب است المیل کج ایستادن ترازو برای سبکی موزون ضمیر مستتر راجع بالمیزان است با برای مصاحبت است ضمیر به راجع بمصدر یوضع است الصلوة علیه از قبیل اکتفا است برای اشعار باینکه درود بر رسول سبب رد درود بر آل او و درود بر او نیز نیست فیرجح برای بی نقطه و جیم و حای بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب منع و نصر و ضرب است الرجحان کمال و مراد اینجا استقامت ترازو و عدم کجی در آنست ضمیر مستتر راجع بالمیزانست با برای مصاحبت است ضمیر به راجع بمصدر فیضعها است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر گفت نیست در ترازوی اعمال چیزی سنگین تر از درود بر محمد و آل محمد بدرستی که مرد هر آئینه گذاشته می شود جمیع عملهای او بی درود بر محمد و آل محمد در ترازوی اعمال پس کج می ایستد ترازو و بان گذاشتن پس بیرون می آورد محمد صلی الله علیه وآله درود بر او و آل او را پس میگذارد در ترازوی آن مرد پس مستقیم می ایستد آن ترازو بان گذاشتن **شانزدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من کانت له الی الله عز وجل حاجة فلیبدأ بالصلوة علی محمد وآله ثم یسأل حاجته ثم یختم بالصلوة علی محمد وآل محمد فان الله عز وجل اکرم من ان یقبل الطرفین ویدع الوسط اذا کانت الصلوة علی محمد وآل محمد لا تحجب عنه شرح

گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که باشد او را بسوی الله عز و جل حاجتی پس باید که ابتدا کند بدرود بر محمد و آل محمد بعد از آن طلب کند حاجت خود بعد از آن ختم کند دعای خود را بدرود بر محمد و آل محمد چه بدرستی که الله عز و جل کریمتر است از اینکه قبول کند دو طرف را و واگذارد میانه را چه همیشه بوده درود بر محمد و آل محمد برین صفت که در پرده نبوده از الله تعالی باین معنی که همیشه مقبول بوده و هرگز مردود نشده **هفدهم اصل** قلت لابی عبد الله ع انی دخلت البیت ولم یحضرنی شیء من الدعاء الا الصلوة علی محمد و آله فقال اما انه لم یخرج احد بافضل مما خرجت به **شرح**
گفتم بامام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که من داخل کعبه شدم و بخاطرم نرسید چیزی از دعا مگر صلوة بر محمد و آل محمد پس امام گفت آگاه باش بدرستی که شان این است که بیرون نیاورده هیچیک از کعبه چیزی را که بهتر باشد از آنچه بیرون آوردی آنرا مراد این است که صلوة بر محمد و آل محمد افضل از هر دعائی ست **هیجدهم اصل** دخلت علی ابی الحسن الرضا ع فقال لی ما معنی قوله وذکر اسم ربه فصلی قلت کلما ذکر اسم ربه قام فصلی فقال لی لقد کلف الله عز و جل هذا شططا فقلت جعلت فداك فکیف هو فقال کلما ذکر اسم ربه صلی علی محمد و آله **شرح** مراد بذکر اسم رب یاد کردن محمد و آل محمد است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب النوادر که باب بست و سوم است که مراد و الله الاسماء الحسنی بعنوان رب العالمین خواه الظاهر و بس و خواه الظاهر و باطن لقد کلف بتقدیر اذن لقد کلف است و تکلیف فهمیده می شود از قول الله تعالی قد افلح من تزکی چه اشعار باین دارد که غیر این قسم کسی از اهل فلاح نیست الشطط بفتح شین بالنقط و فتح طای بی نقط و طای دیگر مصدر باب ضرب تجاوز از حد و دوری حق و نصب آن بر مفعول له است یعنی داخل شدم بر امام رضا علیه السلام پس گفت مرا که چیست معنی قول الله عز و جل در سورة الاعلی و ذکر اسم ربه فصلی گفتم اینکه هر گاه که یاد کند ربوبیت رب العالمین را برخیزد پس نماز کند پس گفت مرا در این هنگام هر آئینه بتحقیق تکلیف کرده بود الله عز و جل این را از روی تجاوز از حد تکلیف اشارت ست بقول الله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها پس گفتم قربانت بشوم پس چونست معنی آن پس گفت اینکه هر وقت که یاد کند نشان ربوبیت رب العالمین را درود و تحیت فرستد بر محمد و آل محمد مراد اینست که مصداق ربوبیت نبی خلائق از خود دانی و امر خلائق است به پیروی امام عالم بجمیع احکام الهی بوسیله وحی الهی خواه نبی و خواه وصی نبی پس مصداق اعتراف بربوبیت اعتراف باین قسم الهی ست و مصداق این اعتراف صلوة بر محمد و آل محمد است و گذشت در کتاب الحجة در حدیث سی و هفتم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است اینکه اعتراف بالصلوة مانند **نوزدهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال اذا صلی احدکم

ولم یذکر النبی صلی اللہ علیہ و آلہ فی صلوٰتہ یسلک بصلاتہ غیر سبیل الجنۃ و قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ و آلہ من ذکرت عندہ و لم یصل علی دخل النار فابعدہ اللہ و قال
صلی اللہ علیہ و آلہ و من ذکرت عندہ فنسی الصلوٰۃ علی خطی بہ طریق الجنۃ **شرح**
یسلک بصیغہ مجہول باب نصر است السلوک روانہ شدن در راہ کردن و مراد اینجا معنی اول
است و باء در بصلاتہ برای تعدیہ است و ظرف نائب فاعل غیر منصوب است بر ظرفیت فابعدہ اللہ
جملہ دعائیہ است خطی بخای با نقطہ و طای بی نقطہ و ہمزہ بصیغہ ماضی مجہول باب منع است الخطاء بکسر خا
و الف ممدودہ جدا شدن و کشیدن از چیزے و چون باء در بہ برای تعدیہ است و اینجا بمعنی کشانیدن
از راہ است و ازین ماخوذ است خطأت القدر بزبد یعنی آنکہ جدا کرد و یک کف خود را ضمیر بہ راجع
بمن است و ظرف نائب فاعل است طریق منصوب است بر ظرف مکان یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیہ السلام گفت چون نماز کند یکی از شما و ثنا نگوید نبی را و ائمہ اہل بیت او را صلی اللہ
علیہ و آلہ در نماز خود باین معنی کہ در تشہد نماز قصد نکند تصدیق امامت ایشان را یکی بعد از دیگرے
تا انقراض دنیا بردہ می شود نماز او در غیر راہ بہشت و گفت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ہر کہ ذکر کردہ
شدم نزد او و درود نکرد بر من داخل جہنم شد پس خیر نہ بیند کہ خود بر سر خود آوردہ و گفت صلی اللہ
علیہ و آلہ و ہر کہ مذکور شدم نزد او پس فراموش کرد درود بر من را از کمی اہتمام او با آن کشانیدہ شد در راہ
بہشت باین معنی کہ اگر بہ بہشت رود در روی راست نمیرود **بستم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و آلہ من ذکرت عندہ فنسی ان یصلی علی خطی اللہ بہ طریق الجنۃ **شرح** خطا بصیغہ ماضی معلوم مہموز اللام
باب منع است و مضمون این ظاہر است از شرح سابق **بست و یکم اصل** عن ابی عبد اللہ ع قال
سمع ابی رجلا متعلقا بالبیت و ہو یقول اللہم صل علی محمد و آل محمد فقال لہ ابی علیہ السلام
یا عبد اللہ لا تبترہا لا تظلمنا حقنا قل اللہم صل علی محمد و اہل بیتہ **شرح**
البتر بفتح بای یک نقطہ و سکون تای دو نقطہ در بالا و رای بی نقطہ بریدن چیز را از بیخ و بریدن دنبال
چیزی و ہر دو اینجا مناسب است لفظ نہی از آن اشارت است باینکہ درود بر نبی برای تصدیق امامت او است
و آن بی تصدیق امامت ائمہ و اہل بیت او یکی بعد از دیگری تا انقراض تکلیف نفعی ندارد اصلا
یا ناقص است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت شنیدم از مردی کہ چسپیدہ بود
بجامہ کعبہ بر حالی کہ میگفت اللہم صل علی محمد پس گفت او را پدرم علیہ السلام کہ ای بندہ خدا بیخ بر مکن صلوٰۃ را
و ظلم مکن ما را ببریدن حق ما کہ واجب ساختہ اللہ تعالی بر شما در ہر نماز بگو اللہم صل علی محمد و اہل بیتہ

باب بست و یکم اصل باب ما یجب من ذکر اللہ عز و جل فی کل مجلس

شرح این باب بیان چیزیست کہ واجب است آن ثنای اللہ تعالی است بر لوبیت در ہر مجلس عز رحمن

باب سیزده حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ما من مجلس یجتمع فیه ابرار و فجار
فیقومون علی غیر ذکر الله عز و جل الا کان حسرة علیهم یوم القیمة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام
نیست هیچ مجلسی که جمع شوند در آن صالحان و فاسقان باین معنی که خواه صالحان باشند و خواه
فاسقان باشند و خواه مختلف باشند پس برخیزند بی آنکه ثنای الله عز و جل بربوبیت کرده باشند
مگر آنکه شد المجلس باعث حسرت برایشان در روز قیامت برای ترک واجب دوم اصل عن
ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما اجتمع فی مجلس قوم لم یذکروا الله عز و جل و لم یذکرونا الا کان ذلک المجلس
حسرة علیهم یوم القیمة شرح واو در و لم یذکرونا حالیه است مراد اینست که ذکر الله تعالی
بی ذکر ما متصور نیست پس مضمون این نزدیک بسابق است و توضیح می آید در فقره آینده اصل
ثم قال ابو جعفر علیه السلام ان ذکرنا من ذکر الله عز و جل و ذکر عدونا من ذکر الشیطان
شرح ثم لفظ ثانی است و کلام ابو بصیر است و مراد این است که پدر و پسر در یک مجلس بودند اول پسر آن را
که مذکور شد گفت بعد از آن پدر این را گفت برای توضیح کلام پسر بیان این آنکه ذکر ما باامامت جزو
ذکر الله تعالی است بربوبیت و انتفای جزو لازم دارد انتفای کل را پس من در هر دو جا برای تبعیض
است و حاصل اینست که کسی که پیرو امامی نیست معرفت الله ندارد و متبعر آنچه در پیش او جز آن ره نیست
غایت فکر او ست الله نیست شاهد عدل این آنکه اشاعره او را ثامن ثمانیه می شمارند چنانچه
نصاری ثالث ثلثه کردند و تابعان یهود و فلاسفه فاعل اجسام را عقول عشره پندارند و امثال
این از هذیانات میان ایشان بسیار است یعنی بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام که بدرستی
که ثنای ما بفرض طاعت جزو ثنای الله عز و جل است بربوبیت و ثنای دشمنان ما مثل خلفای ثلثه
و بنی امیه و بنی عباس با مامت جزو ثنای شیطان است بربوبیت پس بی آن ثنای شیطان حاصل
نمی شود حقیقة اگرچه در ظاهر شده باشد سوم اصل قال ابو جعفر من اراد ان یکتال بالمکیال الاوفی فلیقل
اذا اراد ان یقوم من مجلسه سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین شرح سبحان منصوب
و مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر سبح بصیغه متکلم باب منع رب العزة اشارت است بآیه تعز من تشاء و تذل من تشاء
عما متعلق بسبحان است و ما مصدریه است و می تواند بود که موصوله باشد و عاید محذوف باشد
الوصف بیان چیزی و مراد اینجا بیان فاعل اجسام است بتعمق فکر خود بی رجوع به رسولان چنانچه
یهود و فلاسفه و تابعان ایشان کردند و میکنند و بیان شده در کتاب التوحید در باب هفتم که باب
النسبة است و المراد بیان او صفت یا اسم جامد محض مثل جسم بودن یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام
هر که خواست که بازیابد ثواب را به پیمانه کامل تر پس باید که گوید چون قصد کند که برخیزد از مجلس خود
و آیة اما و الصافات را که منزه کی شمرم منزه شمردن صاحب کل اختیار تو را که صاحب کل اختیار

عزتست از وصف مردان از پیش خود بی رجوع برسولان یا یعنی بنا بر رسولان نسبت باین معنے
که سوای ایشان بترک خود را نی باعث ایمن بودن از عذاب الٰہی است وسپاس برای الله است که صاحب کل
اختیار خود هرکس و هر چیز است هیچ زمانی را خالی از عالم بجمیع انچه برسول آن زمان وحی شده
نگذاشته چهارم اصل عن ابی جعفر قال مکتوب فی التوراة التی لم تغیر ان موسی علیه السلام
سال ربه فقال یا رب اقریب انت منی فاناجیک ام بعید فانادیک فاوحی الله عز وجل الیه یا موسی انا جلیس
من ذکرنی شرح التی لم تغیر اشارت ست باینکه کتب انبیای سابق چنانچه نازل شده بمیراث
رسیده بائمه اهل البیت علیهم السلام سوال موسی بر جهل نیست بلکه استفهام چنانچه گاهی برای تقریر
نزد مخاطب می باشد مثل سوال در ما تلک بیمینک یا موسی همچنین گاهی برای اسکات بسامعان و مانند ایشان
می باشد و اینجا برای اسکات قائلان بجهت است خواه صریح و خواه غیر مثل جمعی که فریاد و بازمیزنند
در حلقه ذکر و رفع صوت در اذان و خطبه برای ذکر نیست بلکه برای تذکیر است یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت نوشته است در توراتی که محفوظ است از تحریف و تغیر که موسی
علیه السلام سوال کرد صاحب کل اختیار خود را باین روش که گفت ای صاحب کل اختیار من آیا نزدیکی
تو نسبت بمن تا آهسته عرض حاجات کنم بدرگاه تو یا دوری تا فریاد زنم ترا پس وحی کرد الله عز و جل
بسوی او که ای موسی من همنشین آنکسم که یاد من کرد اصل قال موسی علیه السلم فمن فی سترك
یوم لاستر الا سترك قال الذین یذکروننی فاذکرهم ویتحابون فی فاحبهم فاولئك الذین اذا اردت
ان اصیب اهل الارض بسوء ذکرتهم فدفعت عنهم بهم شرح یا در بسوء برای تعدیه است اراده
تا آخر استعاره تمثیلیه است چه اراده الٰہی مستلزم وقوع مراد اوست پس مراد اینست که وجود ایشان
باعث عدم اراده می شود اگر ایشان نمی بودند اراده واقع می شد یعنی پس گفت موسے ع
پس کیست در پرده عافیت تو در روزی که کسی را پرده نیست مگر پرده تو گفت جمعے که یاد می کنند مرا پس یاد
پس یاد میکنم ایشان را بهم سازی در وقت حاجت و دوست میدارند یکدیگر را برای من پس دوست
میدارم ایشان را پس ایشان جمعی اند که چون اراده کنم که برخورانم اهل زمین را بلایے مثل طاعون
و قحط یاد ایشان میکنم پس دفع میکنم از اهل زمین آن بلا را بوسیله ایشان پنجم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله ما من قوم اجتمعوا فی مجلس فلم یذکروا الله عز وجل ولم یصلوا علی نبیهم الا کان ذلك المجلس
حسرة ووبالا علیهم شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب ششم اصل عن
ابی عبد الله ع لا باس بذکر الله وانت تبول فان ذکر الله عز وجل حسن علی کل حال فلا تسام من ذکر الله
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت باکی نیست بذکر الله تعالی بر حالیکه
تو بول میکرده باشی بجهة بدرستی که ذکر الله عز و جل خوبست بهر حالتی که باشد پس دل زده مشو از ذکر

الله تعالی را بین معنی که بول کردن را بجا نکند **هفتم** **اصل** عن ابی عبد الله ع قال اوحی الله
عز و جل الی موسی یا موسی لا تفرح بکثرة المال ولا تدع ذکری علی کل حال فان کثرة المال تنسی الذنوب
وان ترك ذکری یقسی القلوب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت وحی کرد الله عز و جل بسوی موسی نابامت خود اعلام کند که ای مومنی خوشحال مشو به
بسیاری مال و واگذار از یاد ربوبیت مرا بر هر حالتی چه بدرستی که بسیاری مال باعث ترک
استغفار از گناهان می شود و بدرستی که ترک یاد ربوبیت من باعث قساوت دلها می شود **هشتم**
اصل عن ابی جعفر ع قال مکتوب فی التوریة التی لم تغیر ان موسی سال ربه فقال الهی انه یاتی علی
مجالس اعزك واجلك ان اذکرك فیها فقال یا موسی ان ذکری حسن علی کل حال **شرح**
ان ذکرك بفتح همزه و تخفیف نون بتقدیر من ان است و ظرف متعلق باعزك و اجلك هست بتضمین
معنی تبعید و تنزیه **یعنی** روایت هست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نوشته هست در توریتی
که محفوظ هست از تغیر و نزد اهل البیت علیهم السلام است که موسی سوال کرد صاحب کل اختیار
خود را باین روش که گفت ای معبود من بدرستی که شان این هست که من در جاهای چند می باشم که
بی شک بزرگ و منزه می شمرم ترا از اینکه ذکر تو کنم در آنها مثل بیت الخلا پس گفت ای موسی بدرستی
که ذکر من خوب است بر هر حال که داشته باشی **نهم** **اصل** عن ابی عبد الله ع قال قال الله عز و جل
لموسی اکثر ذکری باللیل والنهار وکن عند ذکری خاشعا وعند بلائی صابرا واطمئن عند ذکری
واعبدنی ولا تشرك بی شیئا الی المصیر یا موسی اجعلنی ذخرك وضع عندی کنزك من الباقیات
الصالحات **شرح** روایت هست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله عز و جل موسی
علیه السلام را که بسیار کن ذکر مرا در شب و روز و باش نزد ذکر من فروتنی کننده باین معنی که ذکر
مرا با کمال توجه دل کن و باش نزد بلای من شکیبا و خاطر جمع باش نزد ذکر من باین معنی که اضطراب و
تعجیل مکن و فرمان برداری کن مرا و شریک مکن با من چیزی را بسوی منت بازگشت باین معنی که
فرمان برداری کسی که حکم او حکم من باشد مثل رسولان و اوصیا راجع بفرمان برداری منست
و فرمان برداری دیگران اشتراك هست ای موسی بگردان مرا ذخیره برای روز سختی خود و بگذار
نزد من گنج خود را که کلماتیست که باقی میماند اثر آنها برای روز قیامت و بی عیب و نقص است مثل
تسبیحات اربعه که بیان می شود در حدیث چهارم باب بیست و نهم و الباقیات الصالحات در سوره کهف
مذکور است **دهم** **اصل** عن ابی عبد الله ع قال قال الله عز و جل لموسی اجعل لسانك من وراء
قلبك تسلم واکثر ذکری باللیل والنهار ولا تتبع الخطیئة فی معدنها فتندم فان الخطیئة موعد اهل النار
شرح لا تتبع بصیغه نهی حاضر باب علم یا باب افتعال است المعدن بفتح میم و سکون عین و فتح و کسر دال جای

کثرت چیزی فاد رفان برای بیان ست موعد بفتح میم و سکون واو و کسر عین مصدر میمی و اسم مکان
نائب فرسهاست و هر دو اینجا مناسب است و حل برای مبارز است و اضافت موعد باهل اضافت بفاعل
است یا اضافت بمفعول است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله عز و جل
موسی را که بگردان زبانت را تابع دلت تا بی آفت شوی مراد امر بفکر در خوبی سخن است پیش
از گفتن و بسیار کن یاد ربوبیت مرا در شب و روز و مرو از پی گناه در جای کثرت گناه که پشیمان
شوی بنیان این آنکه بدرستی که گناه وعده فجار است باین معنی که از بسکه گناه در مجالس فجار بسیار
است مگو یا که غیر آن چیزی در مجالس ایشان نیست و وعده ضیافت ایشان وعده گناه است
بلکه خوردن طعام ایشان بی ضرورت حرام است در اکثر اوقات یا مراد اینست که گناه عمده وعده کردن
است فجار را بر فتن بضیافت ایشان و حاصل هر دو یکی است **یازدهم اصل** و باسناده قال فیما
ناجی الله سبحانه به موسی قال یا موسی لا تنسنی علی کل حال فان نسیانی یمیت القلوب **شرح** و بسند حدیث سابق
گفت امام جعفر صادق علیه السلام در جمله آنچه مناجات و وحی کرد الله سبحانه با آن موسی را گفت
ای موسی فراموش مکن ربوبیت مرا بر حالیکه داشته باشی چه بدرستی که فراموش کردن ربوبیت
من می میراند دل را **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال قال الله عز و جل یا ابن آدم اذکرنی فی ملاء
اذکرک فی ملاء خیر من ملئک **شرح** الملأ بفتح میم و فتح لام و همزه جماعت و بزرگان و هر دو اینجا
مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله عز و جل در حدیث
قدسی ای فرزند آدم یاد کن مرا در جماعتی تا یاد کنم ترا در جماعتی که بهتر باشد از جماعت تو مراد ملائکه است
چنانچه بیان شد در حدیث ششم و چهارم باب سابق **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال قال الله عز و جل
من ذکرنی فی ملاء من الناس ذکرته فی ملاء من الملائکة **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق

باب بست و دوم اصل باب ذکر الله عز و جل کثیرا

شرح این باب بیان فضیلت یاد الله عز و جل است یاد بسیار مخفی نماند که عمده کثرت ذکر
اینست که در ظاهر و باطن دل و در زبان و در آشکار و نهان باشد و درین باب پنج حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من شیء الا وله حد ینتهی الیه الا الذکر فلیس له حد
ینتهی الیه فرض الله عز و جل الفرائض فمن اداهن فهو حدهن و شهر رمضان فمن صامه فهو حده
والحج فمن حج فهو حده الا الذکر فان الله عز و جل لم یرض منه بالقلیل ولم یجعل له حدا ینتهی الیه ثم
تلا یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا فقال لم یجعل الله عز و جل له حدا ینتهی الیه
شرح شیء عبارت از مکلف به است ینتهی بصیغه مضارع غائب معلوم است و ضمیر مستتر راجع بشیء است
و برین قیاس سه جای دیگر الا الذکر در اول استثنای متصل است و مستثنی منه ضمیر له است و در دوم

منقطع است و مستثنی منه الفرائض و شهر رمضان والحج است القرض مصدر باب قرب جدا کردن چیزی یا قرار دادن طرفی که ان باشد الفرائض جمع فریضه چیزی حسنه که واجب و لازم است و مراد اینجا نماز پنج وقت است ضمیر فهو در اول راجع بمصدر راذا این است و مبتدا است و بجای عائد موصول است بتقدیر فنا دیة ایا این در دوم راجع بمصدر قیامة است بتقدیر فصومه ایام در سوم راجع بمصدر حج است بتقدیر حده این خبر مبتدا است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مکلف به چیزی مگر برحالی که آنرا کناری نیست که میرسد بسوی آن مگر یاد ربوبیت رب العالمین بیان این آنکه نیست برای آن کناری که رسد بسوی آن بیان این آنکه مثلا جدا کرده الله عزوجل نماز پنجگانه را از سائر عبادات پس هرکه بجا آورد آنها را پس بجا آوردن او آنها را کنار آنها است باین معنی که لازم دارد رسیدن بکنار آنها را و جدا کرده ماه رمضان را از ماههای دیگر بایجاب صوم آن پس هرکه روزه گرفت آنرا پس صوم او آنرا لازم دارد رسیدن بکنار آنرا و جدا کرده حج را از سائر عبادات باین که در عمر یکبار واجب کرد بشرط استطاعت پس هر که حج کرد پس حج او لازم دارد رسیدن بکنار حج را لیکن جدا نکرده ذکر را چه بدرستی که الله عزوجل راضی نشده از جمله ذکر بکم و نگردانیده برای آن کناری که رسد بسوی آن و بعد از آن تتمه آن تکلیف نمانده باشد بعد از آن امام علیه السلام برای استشهاد خواند از سورۀ احزاب این را که ای جمعی که مومن شده اند یاد کنید الله تعالی را یاد بسیار و تنزیه کنید او را از نقص در ربوبیت و در راضی شدن بشریک در حکم بخالی گذاشتن روی زمین از خلیفه عالم بجمیع احکام الهی در اول روز و آخر روز پس امام علیه السلام گفت نگردانیده الله عزوجل برای ذکر کناری که رسد بسوی آن

اصل قال وکان ابی کثیر الذکر لقد کنت امشی معه وانه لیذکر الله واکل معه الطعام وانه لیذکر الله ولقد کان یحدث القوم وما یشغله ذلک عن ذکر الله وکنت اری لسانه لازقا بحنکه یقول لا اله الا الله وکان یجمعنا ویامرنا بالذکر حتی تطلع الشمس ویامر بالقراءة من کان یقرأ منا ومن کان لا یقرأ امره بالذکر شرح امام علیه السلام گفت و بود پدرم بسیار ذکر کننده و بیان این آنکه هر آئینه گاهی میرفتم با او بر حالی که بدرستی که او هر آئینه یاد میکرد الله عزوجل را بربوبیت و گاهی میخوردم با او طعام را بر حالی که بدرستی که او هر آئینه یاد میکرد الله تعالی را بربوبیت و هر آئینه گاهی سخن میگفت با مردمان بر حالی که وا نمیداشت او را آن سخن گفتن از ذکر الله تعالی و میدیدم زبان او را چسپیده بکام او و میگفت لا اله الا الله و عادتش این بود که جمع میکرد ما را و اهل خانه را پس امر میکرد ما را بذکر تا آنکه طلوع کند آفتاب و امر میکرد بقراءت قرآن هر کرا که قدرت بر قراءت قرآن میداشت از جملۀ ما و هر که قدرت نداشت بر قراءت قرآن از جملۀ ما امر میکرد او را بذکر اصل والبیت الذی یقرأ

فیہ القرآن ویذکر اللہ عزوجل فیہ تکثر برکتہ وتحضرہ الملائکۃ وتھجرہ الشیاطین ویضیئ لاھل السماء کما یضیئ الکوکب الدری لاھل الارض والبیت الذی لا یقرأ فیہ القرآن ولا یذکر اللہ فیہ تقل برکتہ وتھجرہ الملائکۃ وتحضرہ الشیاطین **شرح** وخانہ کہ خواندہ می شود در آن قرآن ویاد کردہ می شود اللہ عزوجل بربوبیت در آن بسیار می شود برکت آن وحاضر می شوند در آن خانہ ملائکہ ودوری می کنند از آن خانہ شیاطین ومی درخشند برای اہل آسمان چنانچہ می درخشد ستارۂ بسیار روشن برای اہل زمین وخانۂ کہ خواندہ نمی شود در ان قرآن ویاد کردہ نمی شود اللہ تعالی بربوبیت در ان کم میشود برکت آن خانہ ودوری میکنند از آنخانہ ملائکہ وحاضر می شوند بران خانہ شیاطین **اصل** وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ الا اخبرکم بخیر اعمالکم ارفعھا فی درجاتکم وازکیھا عند ملیککم وخیر لکم من الدینار والدرھم وخیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتقتلوھم ویقتلوکم فقالوا بلی قال ذکر اللہ عزوجل کثیرا **شرح** ارفعھا وتالی آن مجرور است تا عطف بیان خیر اعمالکم باشد یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ آیا خبر بکنم شما را بہ بہتر عملہای شما برای شما کہ بلند پایہ تر اعمال شماست در پایہای بہشت شما ونمو کنندہ تر عملہای شماست نزد پادشاہ شما وبہتر است برای شما از زر طلا ونقرہ وبہتر است برای شما از اینکہ ملاقات کنید دشمنان خود را در میدان جہاد پس بقتل آورید شما ایشان را وبقتل آورند ایشان شما را پس گفتند بلی خبر کن گفت یاد اللہ تعالی بربوبیت یاد بسیار اشارت است باینکہ جہاد وسائر عبادات برای حفظ تصدیق ربوبیت رب العالمین است تا فتنہ کہ اختلاف از روی ظن وخود رائی است وبدتر از کشتن بغیر حق است برطرف شود **اصل** ثم قال جاء رجل الی النبی صلعم فقال من خیر اھل المسجد فقال اکثرھم للہ ذکرا وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ من اعطی لسانا ذاکرا فقد اعطی خیر الدنیا والآخرۃ وقال فی قولہ تعالی ولا تمنن تستکثر قال لا تستکثر ما عملت من خیر للہ **شرح** تقدیم ظرف بر متعلق در للذکر برای حصر است ضمیر قال سوم راجع بامام جعفر صادق علیہ السلام است وظرف متعلق بہ قال در قال لا تستکثر است واین ضمیر راجع برسول صلعم است ومی تواند کہ ہر دو ضمیر راجع برسول صلعم یا امام جعفر صادق علیہ السلام باشد وثانی تکرار اول باشد المن مصدر باب نصر ناقص وسست شدن در کاری وبریدن عمل وہر دو اینجا محتمل است استکثر فوع است وجملہ حال از ضمیر مستتر در لا تمنن است ونہی متوجہ استکثار است چہ ہر جملہ کہ مشتمل بر قیدی باشد نہی در آن متوجہ قید می شود ولہٰذا در تفسیر گفت لا تستکثر پس ناقص کردن یا بریدن النفی دیگر شدہ فیہ نیست من بیانہ است یعنی بعد از آن امام گفت کہ آمد مردی بسوی نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس گفت کیست بہتر اہل این مسجد پس گذشت آنکہ بیشتر باشد باعتبار یاد اللہ تعالی ویس بربوبیت وگفت رسول اللہ صلعم ہر کہ دادہ شدہ زبان ذاکر پس بتحقیق دادہ شدہ

باب ذکر اللہ کثیرا

خیر دنیا و آخرت و امام جعفر صادق علیه السلام گفت که تفسیر قول الله تعالی در سورهٔ مدثر و مصت
تستکثر حالی که بسیار شمری گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بسیار مشمر آنچه را که کردی که عمل صالح
است که برای رضای الله تعالی است **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال شیعتنا الذین اذا خلوا
ذکروا الله کثیرا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شیعه ما جمعی اند که چون در
خلوت شوند یاد الله تعالی کنند بسیار این کلام تعرض است بر منافقان که در آشکارا اظهار رضا ترسی
میکنند و در پنهانی کافر اند **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اکثر ذکر الله عز و جل
احبه الله و من ذکر الله کثیرا کتبت له براءتان براءة من النار و براءة من النفاق **شرح** فرق میان اکثار ذکر و میان
ذکر کثیر اینجا اینست که اول تکرار و استمرار و دوام است و دوم عبارت از موافقت دل با زبان و موافقت
باطن دل با ظاهر دل است چنانچه بیان می شود در حدیث دوم باب بست و پنجم یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله هر که تکرار بسیار کرد یاد الله عز و جل را دوست داشت او را الله تعالی و هر که یاد کرد الله
تعالی را یاد بسیار نوشته شد برای او دو برات یکی برات از آتش جهنم که مشترک است میان سابقان
بهشت و میان اهل حجاب چنانچه گفت در سورهٔ اعراف و بینهما حجاب و بیان شد در کتاب الحجة در شرح
حدیث ... باب هفتم که باب معرفة الامام و الرد الیه است دیگر برات از شائبهٔ نفاق که
مخصوص سابقان بهشت است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله ع قال تسبیح فاطمة الزهراء ع من الذکر
الکثیر الذی قال الله عز و جل اذکروا الله ذکرا کثیرا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بعد از هر فریضه از جملهٔ ذکر بسیار است که گفته الله عز و جل در سورهٔ احزاب
یاد کنید الله عز و جل را یاد بسیار مخفی نماند که مراد تسبیح صحیح است و آن با شرط موافقت دل با زبان و
باطن دل با ظاهر دل است پس مخالفان هر چند که بزبان و ظاهر دل تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام گویند
باطل است چه منکر ربوبیت شده اند بسبب قرار دادن با رب العالمین در حکم چون خود رائی میکنند
پنجم اصل عن ابی عبد الله ع قال من اکثر ذکر الله عز و جل اظله الله فی جنته **شرح** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که تکرار بسیار کند یاد الله عز و جل را در سایهٔ رحمت خود میکند
او را الله تعالی در بهشت خود و توضیح اکثار ذکر شد در شرح حدیث سوم

باب بست و سوم اصل باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا

شرح الصاعقة آتشی که فرود آید از آسمان و بهر که برخورد هلاک کند
یعنی این باب بیان اینست که صاعقه برنمیخورد یاد کنندهٔ الله تعالی بربوبیت را و در این باب
سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله ع قال یموت المومن بکل میتة الا الصاعقة لا تاخذه
و هو یذکر الله عز و جل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میمیرد مومن

بهر نوع مردن مگر نوعی که از صاعقه باشد بیان این آنکه نمیگیرد صاعقه او را هر حالیکه یاد میکرده باشد الله عزوجل را تحقیقا یا تقدیرا چنانچه بیان می شود در حدیث آینده **دوم اصل** قال ابو عبد الله ع ان الصواعق لا تصیب ذاکرا قال قلت وما الذاکر قال من قرأ مائة آیة **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که صاعقها بر نمیخورد یادکننده الله تعالی بربوبیت را راوی گفت گفتم و چیست ذاکر باین معنی که آیا ذکر تحقیق میخواهی یا اعم از تحقیق و تقدیری امام گفت برای تعمیم که هر که خواند صد آیت قرآن را در روزی داخل ذاکر است تقدیرا هر چند که در وقت صاعقه غافل شود **سوم اصل** سألت ابا عبد الله ع عن میتة المؤمن قال یموت المؤمن بکل میتة یموت غرقا ویموت بالهدم ویبتلی بالسبع ویموت بالصاعقة ولا تصیب ذاکرا لله عزوجل **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردن مومن که کدام از انواع است گفت میمیرد مومن بهر نوع مردن میمیرد بسبب غرق شدن و میمیرد بسبب فرود آمدن خانه مثلا و مبتلاے شود بجانور درنده و میمیرد بصاعقه و بر نمی خورد صاعقه ذکر کننده الله عزوجل را تحقیقا و تقدیرا چنانچه بیان شد در حدیث دوم

باب بیست و چهارم اصل باب الاشتغال بذکر الله عزوجل

شرح این باب بیان مشغول شدن است بذکر الله عزوجل چنانچه باعث غفلت از طلب حاجت شود و درین باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله ع قال ان الله عزوجل یقول من شغل بذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی من سألنی **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عزوجل میگوید در حدیث قدسی که هر که غافل شد یا تغافل کرد بوسیله ذکر من از طلب حاجت خود دادم او را فاضل تر از آنچه دادم کسی را که طلب حاجت از من کرد **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال ان العبد لیکون له الحاجة الی الله عزوجل فیبدأ بالثناء علی الله والصلوة علی محمد وآل محمد حتی ینسی حاجته فیقضیها الله له من غیر ان یسأله ایاها **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که بنده گاهی می باشد او را حاجتی که طلب کند از الله عزوجل پس ابتدا می کند بثنا بر الله تعالی و درود بر محمد و آل محمد و طول میدهد چنانکه فراموش می کند حاجت خود را پس بر آورده می کند آن حاجت را الله تعالی برای او بی آنکه طلب کند از الله تعالی آن حاجت را

باب بیست و پنجم اصل باب ذکر الله عزوجل فی السر

شرح این باب بیان فضیلت ذکر الله عزوجل است در پنهان مثل بیان دل و مثل خانه درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله عزوجل من ذکرنی سرا ذکرته علانیة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله عزوجل

درحدیث قدسی هرکه یاد کرد ربوبیت مرا در پنهان یاد کردم او را با ظهار شرف او در آشکارا در عرصات قیامت و مانند آن **دوم اصل** قال امیر المؤمنین ع من ذکر الله عز وجل فی السر فقد ذکر الله کثیرا ان المنافقین کانوا یذکرون الله عز وجل علانیة ولا یذکرونه فی السر فقال الله عز وجل یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا **شرح** گفت امیر المؤمنین علیه السلام هرکه یاد ربوبیت الله عز وجل کرد در پنهان دل باین معنی که صلوة بر محمد و آل محمد کرد چنانچه گذشت در شرح حدیث چهارم باب بستم پس بتحقیق ذکر کرده الله تعالی را بسیار بدرستی که منافقان ذکر میکردند ربوبیت الله عز وجل را در آشکارا و ذکر نمیکردند ربوبیت او را در پنهان دل پس گفت الله عز وجل در سوره نساء مینمایند عمل خود مردمان را و یاد ربوبیت الله تعالی نمیکنند مگر اندکی که در زبان است نه در دل یا در ظاهر دل است نه در باطن بیان این آیت شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب صد و شصت و هشتم **سوم اصل** رفعه قال قال الله عز وجل لعیسی ع یا عیسی اذکرنی فی نفسک اذکرک فی نفسی واذکرنی فی ملئک اذکرک فی ملاء خیر من ملاء الآدمیین یا عیسی الن لی قلبک واکثر ذکری فی الخلوات واعلم ان سروری ان تبصبص الی وکن فی ذلک حیا ولا تکن میتا **شرح** نفس اینجا عبارت از اراده است مثل تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک سرور عبارت از مکلف به بعنوان ندب است البصبصة بدو بای یک نقطه و دو صاد بی نقطه مصدر باب فعللة جنبانیدن سگ دم خود را برای طمع یا ترس و مراد اینجا اظهار افتادگی و تملق است یعنی بالا برد راوی سند روایت را تا امامی که روایت از او است گفت که گفت الله عز وجل عیسی علیه السلام را ای عیسی یاد کن مرا در اراده خاطر خود باین معنی که محض زبان نباشد تا یاد کنم ترا در اراده خود باین معنی که کاری کنم که موجب درجات تو در بهشت باشد و یاد کن مرا در جماعت خود تا یاد کنم ترا در جماعتی از ملائکه که بهتر از جماعت آدمیان باشند ای عیسی نرم کن برای من دلت را بگریه و مانند آن و بکن یاد مرا در خلوتها و بدانکه مستحب نزد من این است که افتادگی و تملق کنی نزد من و باش در آن افتادگی زنده دل و مباش مرده دل باین معنی که از روی کمال توجه دل باشد نه از روی سهل انگاری **چهارم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال لا یکتب الملک الا ما سمع وقال الله عز وجل واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة فلا یعلم ثواب ذلک الذکر فی نفس الرجل غیر الله لعظمته **شرح** ما سمع عبارت از ذکر ربوبیت رب العالمین است پس منافات ندارد با اینکه ملک افعال جوارح را به تر می نویسد لا یکتب الملک الا ما سمع بیان عظمت ذکر دل و کمال دوری آن از ریا است چه هرگاه ملک مطلع بران نشود دیگران مطلع بر آن نمی شوند بطریق اولی و این منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سوم باب صد و نود و دوم که باب من یهم بالحسنة والسیئة است که ملک قصد حسنه و سیئه را ببوی نفس آدمی میشناسد زیرا که می تواند بود

که چون قصه متعلق است باتعال ظاهره معلوم شود ببدی نفس و چون ذکر دل متعلق با نها نیست بیو معلوم نشود و قال الله تا آخر برای تاکید بیان عظمت ذکر دل است بدو وجه اول اینکه در تتمه آیت اینست و دون الجهر من القول و تقدم بر ذکر دل بر قول دلالت بر رجحان و عظمت ذکر دل میکند دوم اینکه تخصیص تضرعا و خیفة بذکر دل دلالت براین میکند که عمده تضرع و خیفه در ذکر دل است نه در ذکر زبان فا در فلا یعلم برای تفریع است و می تواند بود که بیانیه باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که نمی نویسد فرشته ذکر را مگر ذکری که شنیده باشد و گفته الله عز و جل در سورهٔ اعراف و یاد کن صاحب کمال اختیار خود را در دل خود از روی زاری و ترس پس نمیداند ثواب آن ذکر را در دل هر کسی غیر از الله تعالی برای کمال بزرگی آن ذکر یا بزرگی آن ثواب

باب بست و ششم اصل باب ذکر الله عز و جل فی الغافلین

شرح این باب بیان فضیلت یاد الله تعالی بربوبیت است در میان جمعی که غافل باشند از یاد الله تعالی و درین باب دو حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ذاکر الله عز و جل فی الغافلین کالمقاتل فی الهاربین **شرح** فی در اول برای ظرفیت است و در دوم برای صاحبیت است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام یاد کنندهٔ الله عز و جل بربوبیت در میان جمعی که غافلند از یاد او مانند کسی است که جنگ می کرده باشد برای گریختگان اشارتست باینکه چنانچه اگر کسی پا قائم کند و لشکر دشمن را نگذارد که گریختگان را تعاقب کنند باعث دفع ضرر دشمن از ایشان می شود همچنان اگر کسی ذکر الله تعالی کند در میان غافلان باعث دفع ضرر لشکر شیطان می شود از آن غافلان **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل عن الفارین والمقاتل عن الفارین له الجنة **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله یاد کنندهٔ الله تعالی در میان غافلان مانند جنگ کننده است از جانب گریختگان اهل اسلام و جنگ کنندهٔ از جانب گریختگان او راست بهشت

باب بست و هفتم اصل باب التحمید والتمجید

شرح التحمید مبالغه احمد بمعنی اعتراف بنعمت منعم و ذکر آن بزبان التمجید تعظیم الله تعالی بذکر صفات کمال و مراد بتحمید اینجا تمجید است چنانچه ظاهر میشود از حدیث ششم این باب یعنی این باب بیان فضیلت اعتراف باحسان الله تعالی و تعظیم او ست درین باب هفت حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک علمنی دعاء جامعا فقال لی احمد الله فانه لا یبقی احد یصلی الا دعا لک یقول سمع الله لمن حمده **شرح** احمد الله یعنی احمد الله قبل دعائک است چنانچه ظاهر میشود از حدیث

ششم بقول جملهٔ حالیه است و بجای جملهٔ شرطیه است پس احد یصلی بر عموم خود واسته و می تواند بود
بقول استیناف بیانی باشد و احد یصلی مخصص باشد بمعنی یصلی کاملا چه سمع الله لمن حمده از
جملهٔ مستحبات نماز است سمع الله لمن حمده جملهٔ دعائیه است و موضع آن بعد از بر داشتن سر از
رکوع است سماع کنایه از استجابت دعا و قبول عبادت است چنانچه در عرف میگویند زید گوش
انداخت برای عمرو باین معنی که هر چه عمرو گفت زید قبول کرد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را فرمایش سوم تعلیم کن مرا دعائی که مشتمل بر شروط اجابت دعا باشد یا مراد اینست که مشتمل
بر دعای بسیار باشد پس گفت مرا حمد کن الله تعالی را پیش از شروع در دعا چه بدرستیکه
شان اینست که نیست هیچ یکی که نماز کند مگر آنکه دعا کرده برای تو بر حالی که میگوید گوش کناد
الله تعالی برای کسیکه حمد کرد او را دوم اصل قلت لابی عبد الله ای الاعمال احب الی الله عز وجل
فقال ان تحمده شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را کدام از جملهٔ عملهای محبوب تر است
نزد الله عز وجل پس گفت اینکه حمد کنی او را سوم اصل کان رسول الله یحمد الله فی کل یوم ثلثمائة
مرة وستین مرة عدد عروق الجسد یقول الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال شرح
الف لام الحمد برای استغراق یا برای جنس است و لام در لله برای ملکیت است و الکیت الله تعالی
هر حمد را منافات ندارد با استحقاق دیگری حمد را چه آنکس مستقل در قدرت باعث استحقاق آن
حمد نیست اگر چه فاعل آنست بقدر و اختیار یعنی عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که حمد
میگفت الله تعالی را در هر روز سیصد بار و شصت بعدد رگهای بدن هر بار میگفت سپاس الله
راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است حمدی بسیار برای هر حالی در تحت قضا و قدر الهی
است چهارم اصل قال رسول الله ان فی ابن آدم ثلثمائة وستین عرقا منها مائة وثمانون متحركة
ومنها مائة وثمانون ساكنة فلو سكن المتحرك لم ينم ولو تحرك الساكن لم ينم وكان رسول الله اذا اصبح
قال الحمد لله رب العالمين كثيرا على كل حال ثلثمائة وستين مرة واذا امسى قال مثل ذلك شرح
لم ينم بكسر تای دو نقطه و بالا و فتح میم مشدده بصیغهٔ مضارع معلوم باب ضرب است التمام بی عیب
بودن یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستیکه در فرزند آدم سیصد و شصت رگ است
از آنجمله صد و هشتاد همیشه در حرکت است و از آنجمله صد و هشتاد همیشه ساکن است بیان این آنکه اگر
ساکن می شد متحرک عیب ناک می شد و اگر متحرک می شد ساکن عیب ناک می شد و عادت رسول الله
صلی الله علیه و آله این بود که چون بصبح رسد گوید سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس
و هر چیز است سپاس بسیار برای هر حال سیصد و شصت بار و چون بشام رسد گوید مثل آن پنجم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال اربع مرات اذا اصبح الحمد لله رب العالمين فقد ادی شکر یومه

ومن قالها اذا امسی فقد ادی شکر لیلته **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گوید چهار بار چون بصبح رسد سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس بر هر چیزی است پس بتحقیق ادا کرده شکر آن روز خود را و هر که گوید آن کلمات را چهار بار چون بشام رسد بتحقیق ادا کرده شکر آن شب خود را **ششم اصل** عن ابی عبد الله ع قال کل دعاء لا یکون قبله تحمید فهو ابتر انما التحمید ثم الثناء قلت ما ادری ما یجزی من التحمید والتمجید قال تقول اللهم انت الاول فلیس قبلك شیء وانت الآخر فلیس بعدك شیء وانت الظاهر فلیس فوقك شیء وانت الباطن فلیس دونك شیء وانت العزیز الحکیم **شرح** التحمید مبتدا است ثم بفتح ثاء است الثناء مرفوع و خبر مبتدا است و مراد بثنا تمجید است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر دعائی که نباشد پیش از آن تحمید الله تعالی پس آن بریده شده است از خیر بالمعنی که بی اثر است جز این نیست که مراد بتحمید اینجا تمجید است مراد اینست که چون تحمید مستعمل می شود در ذکر نعمت منعم و در تعظیم کسی بذکر صفات ربوبیت مطلقا خواه نعمت و خواه غیر نعمت مراد اینجا معنی دوم است گفتم نمیدانم که چه چیز کافی است از جمله تحمید و تمجید که بیک معنی است گفت میگوئی مثلا خدایا توئی اول پس نیست پیش از تو چیزی و توئی آخر پس نیست بعد از تو چیزی و توئی غالب پس نیست بالای تو چیزی و توئی درون پس نیست پیش تو چیزی که مانع علم لطائف پنهان شود و توئی نیک رعایت کننده مصالح در هر فعل **هفتم اصل** سالت ابا عبد الله ع ما ادنی ما یجزی من التحمید قال تقول الحمد لله الذی علا فقهر والحمد لله الذی ملك فقدر والحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله الذی یحیی الموتی ویمیت الاحیاء وهو علی کل شیء قدیر **شرح** العلو بلندی مرتبه و مراد اینجا بی نقص بودنست قادر فقهر دوم نظیر آن برای تفریع است باعتبار علم خلائق پس از قبیل تفریع مدلول بر دلیل است و مفعول به آن محذوف است برای افاده عموم بتقدیر فقهر کل شیء القهر غالب بودن بمعنی استقلال در قدرت و این فقره اشارت است باینکه محال است که در میان موجودات بی نقص باشد مثل اینکه دو واجب الوجود بالذات باشند و الا هر کدام ایشان هم قاهر دیگری و هم مقهور او خواهد بود ملک بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است و الملك بضم میم و سکون لام پادشاهی و مراد اینجا النفوذ اراده ایجاد بعنوان کن فیکون و آنرا الملکوت نیز می نامند فقدر بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب و علم است و این فقره اشارت است باینکه محال است که در میان موجودات دو مجرد قادر باشند و الا هر کدام هم قادر بر دیگری و هم مقدور او خواهد بود و بیان این شد در شرح عنوان باب اول کتاب التوحید بطن بباء یک نقطه و طاء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است فخبر بخاء با نقطه و باء یک نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب حسن است و این فقره اشارت است باینکه محال است که مجرد جاهل بچیزی باشد زیرا که او چون مکانی نیست

ظاهر و باطن هر چیز نزد او برابر است در انکشاف یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که چیست کمتر آنچه کافی است از تحمید یعنی از دعا گفت میگوئی مثلا سپاس الله راست که بلند است باعتبار مرتبه پس غالب است بر هر چیز و سپاس الله را است که پادشاه است پس قادر است بر هر چیز و سپاس الله راست که رسیده است بدرون هر چیز یا پس خبردار است از هر چیز و سپاس الله راست که زنده میکند مردگان را و میمیراند زندگان را و او بر هر چیز توانا است

باب بست و هشتم اصل باب الاستغفار

شرح این باب بیان فضیلت طلب آمرزش است درین باب شش حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیر الدعاء الاستغفار **شرح** گفت رسول صلی الله علیه و آله بهتر دعا طلب آمرزش است باعتبار اینکه آمرزش بهترین مطلبها است در دنیا و آخرت **دوم اصل** قال ابو عبد الله اذا اكثر العبد من الاستغفار رفعت صحيفته وهي تتلألأ **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون بسیار کند بنده از جملهٔ طلب آمرزش بالا برده میشود صحیفهٔ اعمال او بر حالی که آن می درخشد از روشنی **سوم اصل** عن الرضا ع قال مثل الاستغفار مثل ورق على شجرة تحرك فتناثر والمستغفر من ذنب ويفعله كالمستهزئ بربه **شرح** روایت است از امام رضا علیه السلام گفت صفت استغفار و گناهان مانند صفت برگها است که بر درختی است که حرکت میکند پس متفرق می شود آن برگها از تشبیه گناهان بآن برگها و تشبیه استغفار بحرکت درخت است در فصل خزان و طلب آمرزش کننده از گناهی بر حالی که میکند آنرا بر وجه اصرار مانند کسی است که استهزا کند با صاحب کل اختیار خود **چهارم اصل** ان رسول الله ص كان لا يقوم من مجلس وان خف حتى يستغفر الله عز و جل خمسا و عشرين مرة **شرح** بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عادتش این بود که بر نمیخاست از مجلس هر چند تنگ باشد باین معنی که اندکی در آن مجلس نشسته باشد مگر آنکه استغفار میکرد الله عز و جل را برای گناهکاران شیعهٔ خود بست و پنج بار حقیقت استغفار رسول الله صلی الله علیه و آله بی آنکه خودش گناهی کرده باشد و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب صد و نود و نهم که باب تا در انبیا است **پنجم اصل** كان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يستغفر الله عز و جل كل يوم سبعين مرة ويتوب الى الله عز و جل سبعين مرة قال قلت كان يقول استغفر الله واتوب اليه قال كان يقول استغفر الله سبعين مرة ويقول اتوب اليه سبعين مرة **شرح** تبدیل الی الله بالیه در آخر اشارتست باینکه در صورت علیحده گفتن فقره دوم را بدو طریق میتوان گفت و رسول علیه السلام گاهی بطریق اسم ظاهر میگفت چنانچه مناسب علیحده گفتن است و گاهی بطریق ضمیر میگفت چنانچه مناسب وصل است **ششم** عادت

رسول الله صلی الله علیه وآله این بود که طلب آمرزش میکرد از الله عز وجل هر روز هفتاد بار برای گناهگاران مومنین ومومنات وبازگشت میکرد بسوی الله عز وجل هفتاد بار را سے گفت گفتم آیا میگفت اتوب الیه هفتاد بار یا مراد اینست که اول را علیحده هفتاد بار میگفت وبعد ازآن دوم را علیحده هفتاد بار می گفت **ششم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله الاستغفار وقول لا اله الا الله خیر العبادة قال الله العزیز الجبار فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک **شرح** مراد باستغفار استغفار ذنبها است برای مومنین ومومنات که از جمله ایشانست واین اگر غیر معصوم باشد والا فلا بقرینه آنکه در تتمه چنین است وللمومنین والمومنات واین معطوف است بر ذنبک واز قبیل عطف تفسیر است برای اشعار باینکه ذنب درانجا مستعمل شده در ذنب مجاز اچه تعدیه استغفار بذنب بلام نمی شود بلکه بنفس می شود مثل استغفره ذنبه یا بمن مے شود مثل استغفره من ذنبه ولهذا نگفته وذنب المومنین والمومنات وقول منصوب بر مفعول معه ومراد استغفار بعد از این قول است چنانچه از استشهاد ظاهر مے شود ومراد بعبادت دعاست واین تعبیر برای اشعار باین است که دعا افضل عبادت است چنانچه گذشت در حدیث اول پس منافات ندارد بانچه مے آید در حدیث دوم باب آینده ذکر العزیز الجبار اشارتست بانچه در سابق این آیت مذکور است وفا در فاعلم برای تفریع بر انست وآن وقوع قیامت وجزای عمل کافرانست ومومنانست چه از این مستنبط می شود که انچه مذکور بعد از فا راست بهتر عبادتست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله طلب آمرزش با گفتن اینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله بهتر دعاست بیان این آنکه گفت الله که بی شک نهایت قادر است در سورهٔ محمد صلی الله علیه وآله چون دانستی حال کافران ومومنانرا در ساعت قیامت پس بدانکه شان این است که نیست مستحق عبادتی مگر الله مراد امر للعمل بمقتضای این علم است بگفتن این کلمه از روی تصدیق وکمال اخلاص وطلب آمرزش کن برای گناه خود استغفار معصوم تحقیق شد درکتاب الایمان والکفر در باب صد ونود ودوم که باب نادر الفیا است

باب بیست ونهم اصل باب التسبیح والتهلیل والتکبیر

شرح این باب بیان فضیلت گفتن سبحان الله وگفتن لا اله الا الله وگفتن الله اکبر است درین باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاء الفقراء الی رسول الله صلی الله علیه وآله فقالوا یا رسول الله ان الاغنیاء لهم ما یعتقون ولیس لنا ولهم ما یحجون ولیس لنا ولهم ما یتصدقون ولیس لنا ولهم ما یجاهدون ولیس لنا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق گفت آمدند نیازمندان بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفتند ای رسول الله بدرستیکه بی نیازان ایشان راست انچه آزاد میکنند از بندگان ونیست مارا و ایشانراست انچه بسبب آن

حج میکنند ونیست مارا وایشان انچه تصدق میکنند ونیست مارا وایشان راست انچه بوسیله آن جهاد میکنند ونیست مارا اصل فقال رسول الله صلی الله علیه وآله من کبر الله عز وجل مائة مرة کان افضل من عتق مائة رقبة ومن سبح الله مائة مرة کان افضل من سیاق مائة بدنة ومن حمد الله مائة مرة کان افضل من حملان مائة فرس فی سبیل الله بسرجها ولجمها ورکبها ومن قال لا اله الا الله مائة مرة کان افضل الناس عملا ذلک الیوم الا من زاد شرح البدنة بفتح بای یک نقطه وفتح دال بی نقطه ونون شتر که قربان شود در مکه یا در منی الحملان بضم حای بی نقطه وسکون میم مصدر باب ضرب سوار کردن السرج بضم سین بی نقطه وضم رای بی نقطه وجیم جمع سرج زینها اللجم بضم لام وضم جیم جمع لجام الرکب بضم رای بی نقطه وضم کاف وبای یک نقطه جمع رکاب بکسر را وانچه در وقت سواری پا در آن می باشد یعنی پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر که الله اکبر گوید صد بار میشود عمل او افضل از آزاد کردن صد بنده وهر که سبحان الله گوید صد بار میشود عمل او افضل از راندن صد شتر در حج وهر که الحمد لله گوید صد بار میشود عمل او افضل از سوار کردن صد اسپ در راه الله تعالی که جهاد است با زینهای آنها ولجامهای آنها ورکابهای آنها وهر که گفت لا اله الا الله صد بار میشود فاضل ترین مردمان باعتبار عمل در آن روز مگر کسیکه زیاد از صد بار گفته باشد شاید که بهتر بودن در این اقوال باعتبار این باشد که در راست از ریا ورعایت حقوق بسیار که واجبست در اعمال ظاهره بعد از ادای حقوق واجبه است نادر راست اصل قال فبلغ ذلک الاغنیاء فصنعوه قال فعاد الفقراء الی النبی صلی الله علیه وآله فقالوا یا رسول الله قد بلغ الاغنیاء ما قلت فصنعوه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء شرح امام گفت رسید آن خبر بی نیازان را پس بجا آوردند آنرا امام گفت پس برگشتند نیازمندان بسوی نبی صلی الله علیه وآله وسلم پس گفتند ای رسول الله بتحقیق رسید به بی نیازان انچه گفتی پس بجا آوردند آنرا پس گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آن تصدیق از اوصیای رسول ع عمده فضل الله تعالی است می دهد الله تعالی بوسیله توفیق خود آنرا بهر که خواهد فصل در سورهٔ جمعه چنین است هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین وآخرین منهم لما یلحقوا بهم وهو العزیز الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء در این آیات چند احتمال است از انجمله اینکه فی الامیین بگفت نه الی الامیین برای اینکه مبعوث الیهم اعم از امیین اند ومبعوث در میان ایشان بوده خواه از ایشان وخواه از غیر ایشان ولفظ منهم در رسولا منهم برای احتراز از قسم دوم است وامیین منسوب بام بمعنی اصل است عبارت از امت مرحومه است وایشان امت نبی عربی اند واصلند بنسبت بسایر امم چنانچه بیان شد در

کتاب الحجة در شرح حدیث هشتاد و سوم باب صد و هشتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است یا عبارت از اہل مکه است و مکه را ام القری مینامند و در وجه تشبیه آن چند احتمال است در اجمال اینکه ام بمعنی اصل است باعتبار دحو الارض که از تحت کعبه شده و ایضا اگر وجود محمد وآل محمد علیهم السلام که از آنجا اند نمی شود هیچ آدمی در مواضع دیگر و هیچ موضعی نمی بود و اینکه اگر وجود کعبه که در آنجا است نمی بود احوال مردمان هر موضع خلل پذیر می شد جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس و کتاب عبارت از واجبات ست و حکمة عبارت از مستحبات ست و آخرین معطوف است بر رسولا و عبارت از ائمه اثنا عشر است چه برانگیختن مشترک ست میان برانگیختن رسول صلی الله علیه وآله وسلم و برانگیختن او صیا که رسالت و نبوت اصلا ندارند و برای تلاوت آیات او و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت معین شده اند و ضمیر لما یلحقوا راجع بامیین است و ضمیر بهم راجع بآخرین است و مراد بلحوق ادراک زمان امامت آخرین است و تصدیق امامت ایشانست بعنوان شنیدن آیات و تزکی و تعلیم کتاب و حکمت مشار الیه ذلک لحوق آخرین است و جمله ذلک فضل الله اشارتست بعدم بودن آن فضل و سهولت نیل دنیا و باینکه توفیق تصدیق امام مفترض الطاعة بعد از رسول فضل از اہل تصدیق رسولند که در زمان رسول وفات یافته باشند پس مراد رسول علیه السلام بخواندن ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء این است که هر که امام از فقرا و اغنیا که تصدیق او صیای من خواهد کرد او افضل است و فقرا بآن تصدیق نزدیکتر اند از اغنیا

دوم اصل عن احدهما علیهما السلام قال مستیقول اکثروا من التهلیل والتکبیر فانه لیس شیء احب الی الله عز وجل من التهلیل والتکبیر شرح روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بسیار کنید از جمله گفتن لا اله الا الله و گفتن الله اکبر چه بدرستی که شان اینست که نیست چیزی از تعظیم الهی محبوبتر نزد الله عز وجل از گفتن الله اکبر منافات نیست میان این و حدیث ششم باب سابق چه این در تعظیم است و آن در دعاست سوم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه التسبیح نصف المیزان والحمد لله یملأ المیزان والله اکبر یملأ ما بین السماء والارض شرح گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که سبحان الله نصف ترازوی معرفت الله است و الحمد لله پر میکند ترازوی معرفت الله را اشارت است باینکه اصل معرفت الله دو نصف دارد یکی معرفت صفات سلبیه و آن مدلول سبحان الله است و دیگری معرفت صفات ثبوتیه و آن مدلول الحمد لله است و الله اکبر پر میکند میان آسمان و زمین را اشارتست باینکه الله تعالی بزرگتر ست از اینکه موصوف شود چنانچه تحقیق این شده در کتاب التوحید در حدیث نهم باب شانزدهم که باب معانی الاسماء واشتقاقها است داخل بکمال معرفت الله است چهارم اصل عن ابی جعفر قال مر رسول الله

مرّ برجل يغرس غرساً في حائط له فوقف عليه وقال الا ادلّك على غرس اثبت اصلاً واسرع ايناعاً واطيب ثمراً
وابقى قال بلى فدلّني يا رسول الله فقال اذا اصبحت وامسيت فقل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اكبر فانّ لك ان قلته بكل تسبيحة عشر شجرات في الجنة من انواع الفاكهة وهنّ من الباقيات الصالحات
شرح يغرس بغين با نقطه و راى بى نقطه وسين بى نقطه بصيغه مضارع معلوم باب ضرب است
الغرس بفتح غين وسكون راء درختى كه نشانيده شود در زمين و نشانيدن درخت الايناع
بياى دو نقطه در پائين و نون و عين بى نقطه مصدر باب افعال است رسيدن ميوه بحدى كه
بايد چيد و مراد اينجا رسيدن درخت است بحدى كه ميوه دهد يعنى روايت است از امام محمد باقر
عليه السلام گفت گذشت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بمردى كه مى نشانيد درختى در
بستانى كه از براى او بود پس ايستاد بر سر او و گفت آيا راهنمائى نكنم ترا بدرختى كه مستحكم تر است
بيخ آن و شتابان تر است رسيدن آن بحد ميوه دادن و پاكيزه تر است ميوه آن و پاينده تر
است آن ميوه با آن درخت آن مرد گفت بلى پس راهنمائى كن مرا اى رسول الله پس رسول ص
گفت چون بصبح رسى و بشام رسى پس بگو اين كلام را كه مشتمل است بر تسبيحات اربعه پس بدرستى
كه براى تو اگر گفتى اين كلام را بوسيله هر يك تسبيح از آنها ده درخت است در بهشت از انواع ميوه
و آن تسبيحات اربعه از جمله باقيات صالحات است كه الله تعالى گفته والباقيات الصالحات خير عند
ربك ثواباً وخير املاً اصل قال فقال الرجل فانى اشهدك يا رسول الله ان حائطى هذا صدقة
مقبوضة على فقراء المسلمين اهل الصدقة فانزل الله عز وجل آيات من القرآن فاما من اعطى واتقى وصدّق بالحسنى
فسنيسره لليسرى شرح على متعلق بمقبوضة است باين معنى كه وقف عام نيست بلكه مخصوص فقرا است
تفسير اين آيات مى آيد در كتاب الزكوة در حديث پنجم باب هشتاد و چهارم كه باب النوادر است
يعنى امام گفت پس گفت آن مرد پس بدرستى كه من گواه ميگيرم ترا اى رسول الله بدرستى كه اين
بستان وقف محبوس بر فقراى مسلمانان است كه اهل زكوة باشند پس فرو فرستاد الله عز وجل
چند آيات از قرآن در سورة الليل كه پس اما آنكه داد صدقه و پرهيزگارى كرد از عذاب جهنم
باين معنى كه در آن دادن قصد ريا مثلا نكرد و تصديق كرد بمثوبه كه از جانب الله تعالى است در مقابل
حسنى پس زود است كه مهيا ميكنيم او را براى حالى كه مبارك تر است تحقيق نماند كه در مشهور اين سوره
از مكيات است و ظاهر اين روايت اينست كه مدنيه باشد والله اعلم پنجم اصل قال رسول الله
صلى الله عليه وآله خير العبادة قول لا اله الا الله شرح گفت رسول الله صلى الله عليه وآله بهتر عبادت گفتن لا اله
الا الله است كه تصديق رسل و كتب سماوى و ائمه كه اوصياى رسل اند در حقيقت آن مندرج است

شرح باء در بظهر بمعنی فی است الظهر بفتح ظاء بانقطه و سکون ها و در اصل بمعنی پشت و اینجا استعاره شده برای قوت و کمال چیزی الغیب بفتح غین بانقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و بای یک نقطه مصدر باب ضرب ضد حضور یعنی این باب بیان فضیلت دعا برای برادران مومن است در وقت قوت غائب بودن ایشان باین معنی که در محفل غیبت باشد و احتمال رسانیدن کسی خبر آنرا بایشان نباشد تا مبادا که شایبه ریا و طمع دنیا دران بهم رسد درین باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اوشك دعوة و اسرع اجابة دعاء المرء لاخیه بظهر الغیب **شرح** اوشک مرفوع و مبتدا است و اسرع مرفوع و معطوف بر اوشک است و مضاف الیه محذوف است بتقدیر اسرعها اجابة منصوب بر تمیز است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نزدیکتر دعا و شتابان تر آن باعتبار آوردن الله تعالی اثر دعا را دعای مرد است برای برادر مومن خود در وقت قوت غیبت **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال دعاء المرء لاخیه بظهر الغیب یدر الرزق و یدفع المکروه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دعای مرد برای برادر مومن خود در وقت قوت غیبت زیاد میکند روزی دعا کننده را و رفع میکند آزار را از دعا کننده **سوم اصل** عن ابی جعفر ع فی قوله تبارک و تعالی و یستجیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات و یزیدهم من فضله قال هو المومن یدعو لاخیه بظهر الغیب فیقول له الملك آمین و یقول الله العزیز الجبار ولك مثلا ما سالت و قد اعطیت ما سالت بحبك ایاه **شرح** فرق میان استجابت و اجابت این ست که استجابة قبول دعا است خواه بتعجیل اجابت باشد و خواه با تاخیر آن باشد برای مصلحتی و اجابة بجا آوردن اثر دعا است الذین بتقدیر للذین است عمل صالح عبارت از تصدیق امام مفترض الطاعة است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و پنجم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است و جمع در عملوا الصالحات برای وجوب تصدیقات بخلفای الهی است از زمان آدم تا آخر انقراض دنیا خواه آن خلفای رسل باشند و خواه اوصیای رسل و هو راجع ببعضی است که مدلول الذین آمنوا است چه مراد استجابت دعای بعضی برای بعضی دیگر است الف لام المومن برای عهد ذهنی است و چون در حکم نکره است جمله صفت آن شده آمین بهمزه با الف و بی الف و تخفیف تشدید میم مکسوره و سکون یا و فتح نون اسم فعل است بمعنی استجب و یقول تا آخرش تواند بود که تتمه کلام ملک باشد نظیر آیه در حدیث آینده است و می تواند بود که کلام امام باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تبارک و تعالی در سوره شوری و الله تعالی

قبول دعای بعضی درحق بعضی دیگر میکند برای جمعی که مومن شدند بربوبیت و رسالت
و تصدیق جمیع خلفاء الٰهی کردند که هیچ زمانی خالی از یکی از ایشان نیست و زیاد میدهد
آن مومنان را از فضل رحمت خود امام گفت او موسے است که دعا میکند برای برادر مومن
خود در قوت غیبت پس میگوید برای فرشته که خدایا قبول کن و میگوید الله که بے شک
است بغایت توانا است که برای تست دو برابر آنچه طلب کردی و بتحقیق دادم آن مومن را آنچه
طلب کردی بوسیلۂ دوستی تو او را **چهارم اصل** قال ابو عبد الله ما اسرع الدعاء نجحا للاجابة
دعاء الاخ لاخیه بظهر الغیب یبدأ بالدعاء لاخیه فیقول له ملک موکل به آمین ولک مثلاه **شرح** اسرع بصیغه
ماضی معلوم باب افعال است الدعاء منصوب و مفعول به است و می تواند بود که اسرع بصیغه
افعل التفضیل و مرفوع باشد و الدعاء مجرور و مضاف الیه باشد النجح بضم نون و سکون جیم و حاء
بی نقطه مصدر باب نصر ظفر یافتن و نصب آن بر تمیز است للاجابة صفت نجحا است **یعنی** گفت
امام محمد باقر علیه السلام شتابان کرد دعا را باعتبار ظفری که بوسیلۂ بجا آوردن اثر دعا باشد
دعای برادر مومن برای برادر مومن خود در وقت قوت غیبت ابتدا میکند پیش از دعا برای خود
بدعای برادر مومن خود در وقت قوت غیبت پس میگوید برای او فرشتۂ موکل باو که خدایا قبول
کن و ترا است دو برابر آنچه طلب کردی **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما من مومن
دعا للمومنین والمومنات الا رد الله عز وجل علیه مثل الذی دعا لهم به من کل مومن و مومنة مضی من اول الدهر
او هو آت الی یوم القیمة ان العبد لیومر به الی النار یوم القیمة فیسحب فیقول المومنون والمومنات یا رب
هذا الذی کان یدعو لنا فشفعنا فیه فیشفعهم الله عز وجل فینجو **شرح** ان العبد تا آخر
از قبیل استعاره تمثیلیه است چه امر الٰهی مطیعانه پیش از وقوع مامور به منسوخ نمیشود پس مراد
این است که گناه بعض مومنان بحدی است که اگر دعای او برای مومنین و مومنات و شفاعت
ایشان برای او نمی بود و امر باد خال او در جهنم سے شد کشیده می شد با جهنم یسحب بسین بی نقطه
و حای بی نقطه و بای یک نقطه بصیغۂ مضارع معلوم باب منع است التشفیع قبول شفاعت **یعنی**
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست هیچ مومنی که دعا کرده باشد برای مومنین و مومنات
مگر آنکه برگرداند الله عز وجل برا و مثل آنچه دعا کرده برای ایشان بآن دعا از جانب هر مرد مومن
و زن مومنه که گذشته و از اول زمانۂ تکلیف یا و آمده است تا روز قیامت بیان این آنکه به تحقیق
که بنده هر آئینه امر کرده می شود در روز قیامت که برده شود بسوی آتش جهنم پس کشیده می شود بجانب
جهنم پس میگوید هر که از مومنین که از ابتدای تکلیف تا آخر آن بدنیا آمده اند که ای صاحب کل
اختیار من این آنکس است که دعا میکرد برای ما پس قبول شفاعت ما کن درحق او پس قبول

شفاعت ایشان میکند الله عز و جل پس نجات می یابد **ششم اصل** رایت عبد الله بن جندب
فی الموقف فلم ار موقفا کان احسن من موقفه ما زال مادا یدیه الی السماء ودموعه تسیل علی خدیه
حتی یبلغ الارض فلما صدر الناس قلت له یا ابا محمد ما رایت موقفا قط احسن من موقفک قال والله
ما دعوت الا لاخوانی وذلک ان ابا الحسن علیه السلام اخبرنی ان من دعا لاخیه بظهر الغیب نودی
من العرش ولک مائة الف ضعف فکرهت ان ادع مائة الف مضمونة لواحدة لا ادری تستجاب ام لا شرح
موقف بفتح میم و سکون واو و کسر قاف و فاء در اول اسم مکانست بمعنی محل وقوف کرمراد است
و در باقی مصدر میمی بمعنی ایستادن در عرفات در روز نهم ذی الحجه از ظهر تا شام و اشتراط منا فی
ندارد با احادیث مثل چه این تفاوت بسبب تفاوت در حال مخاطبین است در اخلاص یقین هر کدام کرامت
عبد الله بن جندب باشد این مرتبه را در می یابد و الا فلا یعنی دیدم عبد الله بن جندب را بفتح جیم
و سکون نون و ضم و فتح دال بی نقطه و بای یک نقطه را که کنیت او ابو محمد است در عرفات
باین روش که ندیدم وقوفی را که باشد بهتر از وقوف او بیان این آنکه در تمام وقت وقوف کشیده
بود دو دست خود را بسوی آسمان و اشکهای او روان می شد بر دو رخسار او تا آنکه می رسید بزمین
پس چون بیرون رفتند مردمان از عرفات گفتم او را ای ابو محمد ندیدم وقوفی را هرگز بهتر از وقوف
تو گفت بخدا قسم که دعا نکردم مگر برای برادران مومن خود و آن بسبب این بود که امام موسی کاظم
خبر داد مرا که هر که دعا کند برای برادر مومن خود در وقت غیبت ندا کرده می شود از جانب
عرش باین معنی که مدلول قرآنست یا باین معنی که ملائکه مقربین میگویند که و برای تست صد هزار برابر
پس نخواستم که واگذارم صد هزار را که امام علیه السلام ضامن آن شده باشد که مدلول قرآنست برای
یک دعا برای خود که نمیدانم که جامع شروط زمان استجابت دعاست یا نه زیرا که یکی از شروط اینست
که غیر رضا چیزی بخاطر نگذرد چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث یازدهم باب سی و یکم
باب الرضا بالقضا است و دیگری از شروط نا امیدی از دیگر آنست چنانچه گذشت در کتاب الایمان
و الکفر در حدیث سوم باب شصت و هفتم که باب الاستغناء عن الناس است و دیگری از شروط
معاف ورضا بشتن ظالم است در ظلمی چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث پنجم باب صد
سی و ششم که باب الظلم است **هفتم اصل** سمعت علی بن الحسین علیهما السلام یقول ان الملائکة اذا
سمع المومن یدعو لاخیه المومن بظهر الغیب او یذکره بخیر قالوا نعم الاخ انت تدعو لاخیک تدعو له
بالخیر وهو غائب عنک وتذکره بخیر قد اعطاک الله عز وجل مثلی ما سالت له واثنی علیک مثلی ما اثنیت
علیه ولک الفضل علیه واذا سمعوا یذکر اخاه بسوء ویدعو علیه قالوا له بئس الاخ انت لاخیک کف
ایها المستتر علی ذنوبه وعورته واربع علی نفسک واحمد الله الذی ستر علیک واعلم ان الله

عز وجل اعلم بعبده منك **شرح** مستر بضم میم و فتح سین بی نقطه و تشدید تای دو نقطه در بالا که مفتوحه است درای بی نقطه است علی ذنوبه نایب فاعل است واریح برای بنقطه و بای یک نقطه و عین بی نقطه بصیغهٔ امر حاضر باب منع است انفس بفتح نون و سکون فا و سین بی نقطه عیب یعنی شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام می گفت بدرستی که ملائکه چون شنیدند از مومن که دعای مومن میکند برای برادر خود در وقت غیبت یا یاد می کند او را بخوبی گفتند خوب برادری برای برادر خود دعای کنی برای او بخوبی و او غائب است از تو و یاد میکنی او را بخوبی بتحقیق داد ترا الله عز وجل دو برابر آنچه طلب کردی برای او و ثنا گفت الله تعالی بر تو برابر آنچه گفتی برای او و ترا است زیادتی بر او که باعث رحمت الهی برای او شدی و چون شنیدند از مومن که یاد میکند برادر مومن خود را به بدی و نفرین میکند بر او گفتند او را که بد برادری برای برادرت بس کن ای پوشنده بر گناهش و عیبش و ببین از عیب خود و حمد کن الله تعالی را که پوشیده بر تو چیزها را تا مردان مطلع بر آن نشوند و بدانکه الله عز وجل داناتر است بر بنده خود از تو مراد این است که اگر باعث این نفرین و بدگوئی طلب استجابه است این بد قصد است در حق مومن و مستجاب نمی شود و اگر باعث این بری بودن تو از عیب است همین عیب ترا بس است نه نفرین و بدگوئی برادر مومن میکنی و دلالت بر عیوب بسیار در تو میکند و اگر برای عرض حال اوست الله تعالی بهتر میداند از تو

باب سی و یکم اصل باب من یستجاب دعوته

شرح این باب بیان کسی است که مقبول می شود دعائی که کرده خواه بسرعت اجابت باشد و خواه بطور باشد درین باب هشت حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ثلثة دعوتهم مستجابة الحاج فانظروا کیف تخلفونه والغازی فی سبیل الله فانظروا کیف تخلفونه والمریض فلا تغیظوه ولا تضجروه **شرح** ثلثة مبتدا نکره است مثل کوکب انقض الساعة تخلفونه بفای بانقطه و بالیصیغهٔ مضارع مخاطب باب نصر است لا تغیظوه بغین با نقطه و یای دو نقطه در پائین و ظای بانقطه بصیغهٔ نهی حاضر باب افعال است لا تضجروه بضاد بانقطه و جیم و رای بی نقطه صیغهٔ نهی حاضر باب افعال است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت سه کس اند دعای ایشان مستجاب است اول حج گذار پس ملاحظه کنید که چون جانشینی او میکنید در رسیدن اهل او و مانند آن دوم جهاد کننده در راه خدا پس ملاحظه کنید که چون جانشینی میکنید سوم بیمار پس خشم آلود مکنید او را و دلگیر مکنید او را **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابی یقول خمس دعوات لا یحجبن عن الرب تبارک و تعالی دعوة الامام المقسط و دعوة المظلوم یقول الله

عزوجل لاشفعن لك ولو بعد حين ودعوة الولد الصالح لوالديه ودعوة الوالد الصالح لولده ودعوة
المؤمن لاخيه بظهر الغيب فيقول ولك مثلاه **شرح** منافات نیست میان این حدیث وحدیث
سابق چه این تفاوت بسبب تفاوت حال مخاطبین است ودر هر مقامی اهتمام بذکر خیر است یعنی روایت
است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم می گفت پنج دعا محجوب نمیشود از صاحب کل اختیار
تبارک وتعالی باین معنی که البته مستجاب می شود اول دعائی که از امام عادل صادر شود دوم
دعائی که از مظلوم صادر شود بیان این آنکه میگوید الله عزوجل هر آئینه انتقام می کشم البته
برای تو هرچند که بعد از زمانی باشد سوم دعائی از فرزندی که از شیعه امامیه باشد صادر شود
برای پدر ومادر خود چهارم دعائی که از پدری که از شیعهٔ امامیه باشد صادر شود برای فرزند خود
پنجم دعائی که از مومن صادر شود برای برادر مومن خود در وقت غیبت باین معنی که
احتمال رسیدن خبر بآن برادر نباشد پس می گوید صاحب کل اختیار وبرای تست دو برابر آن
سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله وایاکم ودعوة المظلوم فانها ترفع فوق السحاب
حتی ینظر الله عزوجل الیها فیقول ارفعوها حتی استجیب وایاکم ودعوة الوالد فانها
احد من السیف **شرح** ترفع فوق السحاب تا آخر از قبیل استعارهٔ تمثیلیه است ومراد
کمال استجابت است ینظر مرفوع ومنصوب می تواند بود استجیب بصیغهٔ مضارع متکلم وحده است
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نگاه دارید خود شما را ونفرین مظلوم را از یک دیگر چه
بدرستی که آن نفرین برداشته می شود بالای ابر تا آنکه نظر میکند الله عزوجل بسوی آن پس میگوید
ملائکه را که بردارید آنرا تا مستجاب کنم ونگاه دارید خودتان را ونفرین پدر را از یکدیگر چه بدرستی
که آن نفرین تیزتر است از شمشیر باین معنی که ضرری که در آن بهم میرسد بیشتر از ضرر شمشیر تیز است
چهارم اصل عن ابی عبد الله ع قال کان یقول اتقوا الظلم فان دعوة المظلوم تصعد الی السماء
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت پرهیز کنید از ظلم چه بدرستی که نفرینی
که از مظلوم صادر شود بالا میرود بسوی آسمان باین معنی که البته مستجاب می شود **پنجم اصل**
عن ابی عبد الله ع قال من قدم اربعین من المؤمنین ثم دعا استجیب له **شرح** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که پیش از دعا برای خود دعا کند برای چهل کس از مومنان
بعد از آن دعا کند برای خود مستجاب می شود برای او **ششم اصل** عن عبد الله بن طلحة
النهدی عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اربعة لا یرد لهم دعوة حتی یفتح
لهم ابواب السماء او تصیر الی العرش الوالد لولده والمظلوم علی من ظلمه والمعتمر حتی یرجع والصائم حتی یفطر
شرح او تصیر برای شک عبد الله است وحاصل هر دو یکی است یعنی روایت است از عبد الله بن طلحه

نهدی بفتح نون وسکون ها و دال بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله چهار کس برگردانیده نمی شود برای ایشان و عائی تا آنکه گشوده می شود برای
ایشان درهای آسمان یا تا آنکه میرسد آن دعا بسوی عرش پدر که دعا کند برای فرزند خود و مظلوم
که نفرین کند بر کسی که ظلم کرد او را و عمره کننده تا آنکه برگردد بمنزل خود و روزه دار تا آنکه بعد از شام
افطار کند هفتم اصل قال النبی لیس شیء اسرع اجابة من دعوة غائب لغائب شرح
گفت نبی صلی الله علیه وآله نیست چیزی از دعا شتابان تر باعتبار بجا آوردن اثر آن از دعای
غائبی برای غائبی هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله دعا موسی علیه السلام وامن
هرون علیه السلام وامنت الملائکة فقال الله تبارک وتعالی قد اجیبت دعوتکما فاستقیما ومن غزا فی سبیل الله
استجیبت له کما استجیب لکما الی یوم القیمة شرح التامین مصدر باب تفعیل گفتن آمین اجیبت بمعنی استجیبت
است بقرینه آخر حدیث و فائده این تعبیر افاده تحقق ونوع اجابت است
پس گویا که و این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث پنجم باب نوزدهم که باب اجابت بعد از چهل سال شد
چه چون صبر الهی بسیار است این مدت در نظر الهی کم است ومن غزا تا آخر جزو قرآن نیست بلکه حدیث
قدسی است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نفرین بر فرعون وجماعت او کرد موسی علیه السلام
وآمین کرد هارون علیه السلام وآمین گفتند ملائکه علیهم السلام پس گفت الله تبارک وتعالی چنانچه در سوره
یونس ودر حدیث قدسی است که بتحقیق که داده شده اثر دعای شما پس راست باشید در کار خود
وهر که جهاد کرد در راه خدا مستجاب شد برای او چنانچه مستجاب شد برای شما تا روز قیامت

باب سی ودوم اصل باب من لا یستجاب دعوته

شرح این باب بیان کسی ست که مستجاب نیست دعای او ودر این باب سه حدیث است اول اصل
عن الولید بن صبیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال صحبته بین مکة والمدینة فجاء سائل فامر ان یعطی
ثم جاء آخر فامر ان یعطی ثم جاء آخر فامر ان یعطی ثم جاء الرابع فقال ابو عبد الله یشبعک الله ثم التفت الینا
فقال اما ان عندنا ما یعطیه ولکن اخشی ان تکون کاحد الثلثة الذین لا یستجاب لهم دعوة
رجل اعطاه الله مالا فانفقه فی غیر حقه ثم قال اللهم ارزقنی فلا یستجاب له ورجل یدعو
علی امرأته ان یریحه منها وقد جعل الله عز وجل امرها الیه ورجل یدعو علی جاره وقد جعل الله عز وجل له السبیل
الی ان یتحول عن جاره ویبیع داره شرح یشبعک الله صیغه مضارع معلوم باب افعال است
جمله دعائیه است فی غیر حقه عبارت است از خرج مال در غیر واجب ومستحب واین مختلف میشود
باختلاف احوال مثل سفر وحضر چه چون آدمی در سفر حج ونحو آن جمیع اموال خود را با خود ندارد
وکسی که قرض دهد کمتر بهم میرسد احتیاط در حفظ نفقه برای او بیشتر لازم است وقد جعل الله عز وجل

هردو جا جمله حالیه است برای احتراز از صورتی که طلاق یا انتقال میسر نباشد یعنی روایت است
از ولید بفتح واو وکسر لام ویای دو نقطه در پائین ودال بی نقطه ابن صبیح بفتح صاد بی نقطه
وکسر بای یک نقطه ویای دو نقطه در پائین وحای بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام ولید
گفت همراه بودم با امام علیه السلام میان مکه ومدینه پس آمد گدائی پس امر کرد که داده شود وبعد
از آن آمد گدائی دیگر پس امر کرد که داده شود وبعد از آن آمد گدای دیگر پس امر کرد که داده شود
بعد از آن آمد گدای چهارم پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام سیر کناد ترا الله تعالی بعد از ان
التفات کرد بسوی ما پس گفت آگاه باشید بدرستیکه نزد ما بود آنچه دهیم با و ولیکن میترسیم
که باشیم درین سفر مانند یکی از سه کس که مستجاب نمی شود برای ایشان دعائی اول مردی که داد
او را الله تعالی مالی که نفقه خود وعیال خود وتصدقات واجبه ومستحبه کند پس خرج کرد آن را
در غیر بکار آمدنی آن بعد از ان گفت خدایا روزی ده مرا پس مستجاب نمی شود آن دعا برای او
دوم مردیکه نفرین میکند بر زن خود که خلاص کند الله تعالی او را از ان زن برون آن زن بر حالی
که الله عز وجل گردانیده باشد کار آن زن را مفوض بسوی او ومانعی از طلاق دادن آن زن نباشد
سوم مردی که نفرین میکند بر همسایه خود بر حالی که گردانیده باشد الله عز وجل راهی او را بسوی
اینکه انتقال کند از همسایگی او وفروشد سرای خود را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اربعة لا یستجاب لهم دعوة الرجل جالس فی بیته یقول اللهم ارزقنی فیقال له الم امرك بالطلب
ورجل كانت له امرأة فدعا علیها فیقال له الم اجعل امرها الیك ورجل كان له مال فافسده فیقول
اللهم ارزقنی فیقال له الم امرك بالاقتصاد الم امرك بالاصلاح ثم قال والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم
یقتروا وكان بین ذلك قواما ورجل كان له مال فادانه بغیر بینة فیقال له الم امرك بالشهادة **شرح**
منافات نیست میان این حدیث وحدیث سابق چه اختلاف میان ثلثه واربعه باعتبار اختلاف
حال مخاطبین ست ودر هر مقامی اهتمام بذکر خیر است چون الف لام الرجل برای عهد ذهنی
است در حکم نکره است وجالس لغت الرجل است فدعا علیها بتقدیر فدعا علیها و قد جعل الله
عز وجل امرها الیه است بقرینه حدیث سابق وحدیث آینده والشهادة گواه شدن وگواهی دادن
ومراد اینجا گواه گرفتن است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چهار کس
مستجاب نمی شود برای ایشان دعا اول مردی که نشسته در خانه خود بی نفقه کار او را کافی باشد
میگوید خدایا روزی ده مرا پس گفته می شود او را از جانب الله تعالی که امر نکردم ترا بطلب روزی
تجارت وزراعت وصنعت ومانند آنها دوم مردی که بود او را زنی پس نفرین کرد بران زن
بر حالی که طلاق میسر ست پس گفته میشود او را که آیا نگردانیدم کار او را مفوض بسوی تو سوم

مردی که بود او را مالی پس تلف کرد آنرا در غیر حق آن پس میگوید خدایا روزی ده مرا پس گفته می شود او را که آیا امر نکردم ترا بمیانه روی در خرج آیا امر نکردم ترا بنگاه داشتن خود از ضرر بعد از ان امام علیه السلام گفت از سورهٔ فرقان و بندگان رحمن جمعی اند که چون خرج کنند زیاده از حق نمیکنند و تنگ نمیگیرند و شد اتفاق ایشان میان اسراف و قتر عدالت باین معنی که مایل باسراف است و نه مایل بقتر چهارم مردی که بود او را مالی پس بقرض داد آنرا بی گواه مقبول الشهاده پس گفته می شود او را که آیا امر نکردم ترا بگواه گرفتن سوم اصل عن الوليد بن صبيح قال سمعته يقول ثلثة ترد دعوتهم رجل رزقه الله مالا فانفقه في غير وجهه ثم قال يا رب ارزقني فيقال له الم ارزقك ورجل دعا على امراته وهو لها ظالم فيقال له الم اجعل امرها بيدك ورجل يجلس في بيته وقال يا رب ارزقني فيقال له الم يجعل لك السبيل الى طلب الرزق شرح ولید از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است ضمیر منصوب در سمعته راجع باو علیه السلام است و هو لها ظالم جمله حالیه است و دران موضع لازم در موضع ملزوم شده مراد میسر بودن طلاق است که لازم دارد این را که نفرین و طلب مرگ بیجا و ظلم باشد و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب

باب سی و سوم اصل باب الدعاء على العدو

شرح این باب بیان کیفیت نفرین بر دشمن دین و دنیا است و درین باب پنج حدیث است اول اصل عن اسحق بن عمار قال شكوت الى ابي عبد الله عليه السلام جارا لي وما القى منه قال فقال لي ادع عليه قال ففعلت فلم ار شيئا فعدت اليه فشكوت اليه فقال لي ادع عليه فقلت جعلت فداك قد فعلت فلم ار شيئا قال كيف دعوت عليه فقلت اذا لقيته دعوت عليه فقال ادع عليه اذا ادبر واستدبر ففعلت فلم البث حتى اراح الله منه شرح حتى اراح بتقدیر حتى ان اراح الله است و حتی متعلق بنفی نیست بلکه متعلق بمنفی است و مراد تحقق اراحه بی درنگ است و نظیر این می آید در حدیث اول باب آینده یعنی روایت است از اسحق عمار گفت شکایت کردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از همسایه که مرا بود و از آنچه می کشیدم از او و مراد این است که هم بد مذهب بود و هم آزار من میکرد اسحق گفت پس امام گفت مرا که نفرین کن براو اسحق گفت پس نفرین کردم پس ندیدیم اثری پس برگشتم بسوی امام علیه السلام پس شکایت کردم بسوی او پس گفت مرا که نفرین کن بار دیگر پس گفتم قربانت شوم تحقیق نفرین کردم پس ندیدم اثری امام گفت چون نفرین کردی پس گفتم وقتی که برخوردم او را نفرین کردم براو پس امام علیه السلام گفت نفرین کن براو وقتی که ادبار کند باین معنی که شروع در پشت گردانیدن کند و استدبار کند باین معنی که پشت گرداند بالتمام مراد این است که این وقت اولی است از آنچه تو اختیار کردی و می تواند بود که مراد دم

این وقت باشد بآن واین موافق بعضی نسخ است کہ ازاقبل واستدبر بر تقدیر در بعض نسخ ازاکر راست پس چهار نسخه در اینجا ہست پس کردم بآن روش و رنگ نگردم تا اینکه خلاص کرد مرا اللہ تعالی ازاو **دوم اصل** روی عن ابی الحسن علیہ السلام قال اذا دعا احدکم علی احد قال اللهم اطرقه ببلیة لا اخت لها وابح حریمه **شرح** روی بصیغہ معلوم وضمیر راجع باسحق است اطرقه بطای بی نقطه ورای بی نقطه وقاف بصیغہ امر حاضر باب نصر است الطرق بفتح طاء وسکون راء رکو فتن ابح بباء یک نقطه وحای بی نقطه بصیغہ امر حاضر معتل العین واوی باب افعال است الحریم بفتح حای بی نقطه وکسر رای بی نقطه چیزے کہ مخصوص کسے باشد وبی اذن او دران تصرف کسے نکند یعنی روایت کرد اسحق از امام موسی کاظم علیہ السلام گفت چون دعا کنید یکی از شما از دشمنان دین ودنیا گوید خدایا بکوب او را ببلائی کہ ہمتا نباشد ومباح کن فروق او را باین معنی کہ فنا کن او را تا آنچه در تصرف اوست در تصرف دیگران درآید **سوم اصل** عن یونس بن عمار قال قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام ان لی جارا من قریش من آل محرز قد نوه باسمی وشهرنی کلما مررت به قال هذا الرافضی یحمل الاموال الی جعفر بن محمد قال فقال لی ادع اللہ علیه اذا کنت فی صلوة اللیل وانت ساجد فی السجدة الاخیرة من الرکعتین الاولیین فاحمد اللہ عزوجل ومجده وقل اللهم ان فلان بن فلان قد شهرنی ونوه بی وغاض بی وعرضنی للمکاره اللهم اضربه بسهم عاجل تشغله به عنی اللهم وقرب اجله واقطع اثره وعجل ذلک یا رب الساعة الساعة قال فلما قدمنا الکوفة قدمنا لیلا فسألت اهلنا عنه قلت ما فعل فلان فقالوا هو مریض فما انقضی آخر کلامی حتی سمعت الصیاح من منزله وقالوا قد مات **شرح** محرز بضم میم وسکون حای بی نقطه وکسر رای بی نقطه وزای با نقطه اسم دو کس از اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ یکی ابن ظهیر ودیگری ابن نضله وبضم میم وفتح حاء وتشدید رای بی نقطه ابن حامر اسم یکے دیگر از اصحاب رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وبعضی گفتند کہ این اسم نیز مثل اول است نوه بنون وتشدید واو بصیغہ ماضی معلوم باب تفعیل است التنویه بلند کردن شهر بصیغہ ماضی معلوم باب تفعیل برای مبالغہ است یا از باب منع است از اشهر طیه است وجزا لیش فاحمد است تشغله بشین با نقطه وغین با نقطه بصیغہ مضارع مخاطب باب منع است یعنی روایت است از یونس بن عمار گفت گفتم امام جعفر صادق علیہ السلام را در سفر حج بدرستی کہ مرا همسایه ایست در کوفه از قریش از اولاد محرز بتحقیق بلند کرد نام مرا وبغایت مشهور کرد حال مرا هر بار کہ گذشتم باو گفت این رافضی میبرد اموال مردم را بسوی جعفر بن محمد یونس گفت پس امام گفت مرا نفرین کن در درگاه الهی برا و بیان این آنکه چون باشی در نماز شب وتو ساجد باشی در سجده آخر از دو رکعت اول پس حمد کن اللہ عزوجل را وتعظیم کن اللہ تعالی را وبگو بدرستی کہ فلان بتحقیق بغایت مشهور کرد حال مرا وبلند کرد آوازه مرا وبخشم آورد مرا

ونزدیک کرد مرا با آزار ما خدایا بزن به تیری تشابان که بازداری او را بآن تیر از من خدایا و
نزدیک کن اجل او را وبسوا او را که اثری از آثار او نماند وتعجیل کن آنرا که طلب کردم ای صاحب
کل اختیار من همین زمان وهمین زمان یونس گفت چون آمدیم بکوفه آمدیم در شب پس پرسیدیم
مردمان از احوال آن همسایه گفتم در چه کار است فلان پس گفتند او بیمار است پس تمام نشد تتمه سخن من که
بیمار شد وجه بیماری داد تا آنکه شنیدیم فریاد را از منزل آن همسایه وگفتند بتحقیق مرد چهارم
اصل کنت عند ابی عبد الله ع فقال له العلاء بن کامل ان فلانا یفعل بی ویفعل فان رأیت ان
تدعو الله عز وجل فقال هذا ضعف بک قل اللهم انک تکفی من کل شیء ولا یکفی منک شیء فاکفنی امر
فلان بم شئت وکیف شئت ومن حیث شئت وانی شئت شرح بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را علاء بفتح
عین بی نقطه والف ممدوده ابن کامل که بدرستی که فلان از جمله مخالفان میگوید میکند با من ومیکند
باین معنی که آزار من کرد میکند پس اگر در خور بینی که نفرین کنی برو در درگاه الله تعالی خوب خواهد
بود پس امام گفت این بی قوتیست با تو باین معنی که این تکرار از آزار تقصیر نسبت یا باین معنی که
این طلب نفرین از مردمان ناشناسیی قدر خود است در درگاه الهی است یا از ناشناسی روش نفرین
است بگو خدایا بدرستی که تو کفایت میکنی از هر چیز وکفایت نمی کند از تو چیزی باین معنی که
با دوستی تو بدوستی دیگران حاجت نیست ودوستی دیگران بی دوستی تو بکار کسی نمی آید
پس کفایت کن مرا کار فلان کس باین معنی که شر او را از من دفع کن بهر وسیله که خواستی
وبهر روشی که خواستی واز هر راهی که خواستی وهر جایی که خواستی پنجم اصل ع حماد بن عثمان المسمعی
قال لما قتل داود بن علی المعلی بن خنیس قال ابو عبد الله علیه السلام لادعون الله علی من قتل مولای
واخذ مالی فقال له داود بن علی انک لتهددنی بدعائک شرح داود بن علی بن عبد الله
بن عباس عم ابراهیم وسفاح ومنصور است واین سه برادران یک دیگرند اول ودوم وسوم خلفای
عباسیه اند وداود حاکم مدینه بود از جانب خلفای عباسیه ومعلی در وقت گرفتاری اقرار کرده در حضور
خلائق که آنچه در تصرف من است مال جعفر بن محمد است یعنی روایت است از حماد بن عثمان از مسمعی
بکسر میم وسکون سین بی نقطه وفتح میم وعین بی نقطه گفت چون کشت داود بن علی معلی بن خنیس را
گفت امام جعفر صادق علیه السلام داود را که هر آینه نفرین خواهم کرد در درگاه الله تعالی بر کسی که
کشت نوکر مرا وگرفت مال مرا پس گفت او را داود بن علی بدرستی که هر آینه تو تهدید میکنی مرا بدعای
خود مراد اینست که پروا ندارم از نفرین تو اصل قال حماد قال المسمعی فحدثنی معتب ان ابا عبد الله
علیه السلام لم یزل لیلته راکعا وساجدا فلما کان فی السحر سمعته یقول وهو ساجد اللهم انی اسئلک
بقوتک القویة وبجلالک الشدید الذی کل خلقک له ذلیل ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تاخذه الساعة

فلما رفع راسه حتی سمع الصيحة فی دار داود بن علی فرفع ابو عبد الله علیه السلام راسه وقال انی دعوت الله بدعوة بعث الله عز وجل علیه ملکا فضرب راسه بمرزبة من حدید انشقت منها مثانته فمات

شرح معتب بضم میم وفتح عین بی نقطه وتشدید تای دو نقطه در بالا وبای یک نقطه از جمله غلامان امام علیه السلام بوده وصف قوة بقویة برای مبالغه است وهمچنین است وصف جلال بالشدید جمله بعث الله صفت دعوة است وضمیر علیه راجع بدعوة ست و در مصدر تذکیر وتانیث مساوی ست وعلی بیانیه ست وباضمیر علیه راجع براوود ست وعلی برای اضرار ست وعائد محذوف ست بتقدیر علیه المرزبة بکسر میم وسکون رای بی نقطه وفتح زای با نقطه وبای یک نقطه مشدده وبعضی مخفف گفته عصای کوچک ومیلکش آهنگران وهر دو اینجا مناسب ست المثانه بفتح میم وتای سه نقطه والف ونون بر وزن فعاله بولدان یعنی گفت معتب که پس حکایت کرد مرا معتب که امام جعفر صادق ع در تمام آن شب در رکوع وسجود بود باین معنی که نماز مشغول بود و رکوع وسجود را طول میداد پس چون شد در سحر آن شب شنیدم از او که میگفت بر حالی که او در سجده بود ندا یا بدرستی که من طلب میکنم از تو بقدرت کامله تو وبزرگی مستحکم تو که جمیع مخلوقات تو بزرگی آن فروتنی دارند اینکه درود فرستی بر محمد وآل محمد واینکه گرفتار کنی داود را همین زمان همین زمان پس امام علیه السلام برنداشت سر خود را از سجده تا شنیدیم فریاد وشور آن در سرای داود بن علی پس برداشت امام جعفر صادق ع سرش را از سجده گفت بدرستی که من نفرین کردم در درگاه الله تعالی بر داود بنفرینی که برانگیخت الله عز وجل بنا بر آن نفرین فرشته را پس زد سر داود را بعصای کوچکی از آهن شکافته شد از آن عصا بولدان او پس مرد

باب سی وچهارم اصل باب المباهلة

شرح مباهله بباء یک نقطه وفتح ها مصدر مفاعله ماخوذ است از بهل بالفتح وسکون ها مصدر باب نصر ست بمعنی لعن بر دشمن دین وقتی که منکر حق شود دانسته یعنی این باب بیان کیفیت اتفاق دو کس بر لعن یکدیگر است بر تقدیر انکار حق دانسته درین باب پنج حدیث است

اول اصل عن ابی مسروق عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت انا نکلم الناس فنحتج علیهم بقول الله عز وجل اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فیقولون نزلت فی المومنین ونحتج علیهم بقول الله عز وجل قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی فیقولون نزلت فی قربی المسلمین قال فلم ادع شیئا مما حضرنی ذکره من هذا وشبهه الا ذکرته شرح روایت است از ابو مسروق از امام جعفر صادق علیه السلام ابو مسروق گفت گفتم بدرستی که ما گفتگو میکنیم با مخالفان پس استدلال می کنیم بر بطلان مذهب ایشان بقول الله عز وجل در سورهٔ نسا فرمانبرداری کنید الله را و

فرمان برداری کنید رسول را و صاحبان کاری که صادر شود از شما را پس مخالفان می گویند
نازل شد این آیه در سرداران لشکرهای کوچک که جدا شده باشد از لشکر بزرگ پس استدلال
میکنیم بر بطلان مذهب ایشان بقول الله عز و جل در سورهٔ مائده انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوٰة و یؤتون الزکوٰة و هم راکعون پس میگویند نازل شد
در مومنان مطلقا خواه ائمه و خواه غیر ائمه و استدلال می کنیم بر بطلان مذهب مخالفان بقول
الله عز و جل در سورهٔ شوری بگو نمیطلبم از شما برای تبلیغ رسالت مزدی مگر دوستی شما در نزدیکتران
من از خویشان بیان این آیت شد در کتاب الحجة در شرح حدیث دهم باب ما نص الله عز و جل
و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا که باب شصت و چهارم ست پس میگویند نازل شده در
قربی مسلمانان نه قربی رسول ابو مسروق گفت پس نگذاشتم چیزی را از جمله آنچه بخاطرم رسید که
این باشد که مذکور شد و مانند این باشد مگر آنکه گفتم آنرا با امام علیه السلام مخفی نماند که جواب
مخالفان در آیهٔ اول ظاهر البطلان است زیرا که لیس ست اول امر باطاعت الله و اطاعت رسول از
دو شق خالی نیست یکی اینکه انضمام انها در این آیت سه تکلیف علحده باشد و این باطل ست چه
تکلیف الله تعالی مومنان را باطاعت خود و اطاعت رسول لغو است چه چون تصدیق بالله
تعالی و رسولش کرده اند پس اطاعت ایشان را بر خود فرض میدانند و الا این تکلیف را نیز نخواهند
شنید دیگری آنکه مراد این باشد که اگر اطاعت اولی الامر نکنند اطاعت الله و رسولش نکرده اند
و این مستلزم عصمت اولی الامر از خطا در حکم ایشان ست و امرای سرایا و مجتهدان چنین نیستند
و بیان این شد در کتاب الحجة در حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام و الرد الیه ست دوم
اینکه تفریع در فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول منافات دارد با اینکه مراد امرای
سرایا و مجتهدان باشد چه اگر مراد رد بمحکمات ست بی واسطه پس اکثر محل تنازع صریح نشده در آنها
خصوصا اینکه مراد برد محکمات قیاس بر آنها باشد چه درین صورت تنازع بیشتر خواهد شد چنانچه
بیان مجتهدان اهل قیاس واقع و مشهور است و اگر مراد اعم از محکمات و متشابهات ست رفع
تنازع نخواهد کرد پس مراد رد بمحکمات ست بواسطه اینکه تکلیف باطاعت اولی الامر در آنها ست
مثل سابق این فقره و راجع می شود بامر تسلیم و گذشتن از رای خود و اعتماد بر الله و رسول در امر
باطاعت اولی الامر مطلقا بی تخصیص بصورتی از صور بجز کار پیش آید کسی را سوم اینکه وصف
اولی الامر بعلم توضیح این شد در کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب ان الامام علیه السلام یعرف
الامام الذی یکون من بعده تا آخر این باب که باب پنجاه و نهم است بمعنی علم بحکم هر واقعه باستنباط
از قرآن مذکور ست در تتمهٔ همین سوره که لعلمه الذین یستنبطونه منهم و این منافات دارد با اینکه

مراد امرای سرایا و مجتهدان باشد چه علم ضد توقف و ضد ظن است و بیان این شد در کتاب الحجة در حدیث دوم باب شصت و چهارم که باب التقی الله و رسوله علی الائمة واحدا فواحدا است و بیان این آیت ثانیه گذشت در کتاب التوحید در حدیث یازدهم باب بیست و سوم و در کتاب الحجة در حدیث هشتم و شانزدهم باب هفتم و در حدیث سوم و چهارم و ششم و هشتم باب شصت و چهارم و در حدیث هفتاد و هفتم باب صد و هفتم و بیان آیت ثالثه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دهم باب شصت و چهارم و شانزدهم باب هشتاد و چهارم باب نود و چهارم و هفتم باب صد و هفتم و نود و دهم باب صد و دهم اصل نقال لی اذا کان ذلك فادعهم الی المباهلة قلت وکیف اصنع قال اصلح نفسك ثلاثا واظنه قال وصم واغتسل وابرز انت وهو الی الجبان فشبك اصابعك من یدك الیمنی فی اصابعه ثم انصفه وابدأ بنفسك وقل اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم ان کان ابو مسروق جحد حقا وادعی باطلا فانزل علیه حسبانا من السماء او عذابا الیما ثم رد الدعوة علیه فقل وان کان فلان جحد حقا وادعی باطلا فانزل علیه حسبانا من السماء او عذابا الیما ثم قال لی فانك لا تلبث ان تری ذلك فیه فوالله ما وجدت خلقا یجیبنی الیه شرح واغتسل عطف بر صم است یا عطف بر صم است وابرز بای یک نقطه و رای بی نقطه بصیغهٔ امر حاضر باب نصر است و عطف بر اصلح است الجبان بفتح جیم وتشدید بای یک نقطه زمین هموار نه بلند و صحرا و هر دو اینجا مناسب است انصفه بهمزه وصاد بی نقطه وفاء بصیغهٔ امر حاضر باب افعال است انصاف در اینجا باعتبار این است که ابتدا بخود شده در نفرین و بعد از ان شروع در نفرین خصم شده پس وابدأ بنفسك از قبیل عطف تفسیر است والارضین السبع اشارت است بقول الله تعالی در سورهٔ طلاق ومن الارض مثلهن و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب اول و اینجا مجملا میگوییم که سموات سبع عبارت است از هفت قبه که بالای افق حقیقی کعبه است وارضین سبع عبارت است از هفت عکس قبه که پایین افق حقیقی کعبه است تقدیم غیب بر شهادة باعتبار این است که علم الهی پیش از خلق مخلوقات علم الغیب است و پس و بعد از ان علم الشهادة نیز هست الرحمن الرحیم اگر بدل باشد مبنی بر ضم است منادی علیحده و اگر نعت باشد منصوب است و اگر عطف بیان باشد منصوب و مرفوع می تواند بود نزد اخفش و نزد باقی نحات منصوب است الحسبان بضم حای بی نقطه و سکون سین بی نقطه و بای یک نقطه عذابی که کافی باشد در استیصال چیزی مثل صاعقه و صف عذاب الیم برای مبالغه است و عبارت از آفتی است بی درمان که مومن نشود و مستاصل کند ان تری بفتح همزه و تخفیف نون بتقدیر حتی ان تری است و متعلق بمنفی است به لفظی و نظیر این گذشت در حدیث اول باب سابق یعنی پس امام گفت مرا چون بشود آن مکابره از جانب مخالفان پس

نجران ایشان را بسوی مباهله گفتم چون میکنم مباهله را گفت اصلاح خود کن بعبادت سه روز و گمان
دارم امام را که گفت در روزه بگیر و غسل کن و ظاهر شو تو و آنکه با و مباهله میکنی بسوی موضعی بلند
با مردمان که مشاهده کنند و گواه حال شما باشند پس پنجه دست راست خود را در پنجه دست راست او کن
بعد از ان از روی انصاف با و مباهله کن و ابتدا کن در نفرین بخود و بگو خدایا صاحب کل اختیار
هفت آسمان و هفت زمین دانای بر غائب و حاضر ای مدبر کل عالم که مهربان بر ما ئی ست اگر
ابومسروق منکر شد حق ثابت بمحکمات قرآن را و دعوی کرده بکار نیامدنی را پس فرود آور بر او
عذابی کافی از آسمان یا عذابی دردناک بعد از ان برگردان نفرین را بر مخالف باین روش
که بگو و اگر فلانکس منکر شد حق را و دعوی کرد باطل پس فرود آور بر او عذابی کافی از آسمان
یا عذابی دردناک بعد از ان امام علیه السلام برای بیان فائده این مباهله گفت مرا چه بدر رسیده
که تو در نگ نمیکنی تا آنکه بینی آنرا که طلب کردی در آن مخالف باین معنی که زود ببینی در نگ
می بینی آنرا در او پس بخدا قسم که نیافتم مخلوقی از جمله مخالفان را که اجابت کند مرا بسوی آن مباهله
باینمعنی که هر که گفتم بیا تا مباهله کنیم راضی نشد مانند نصاری نجران که راضی نشدند بمباهله رسول ص
که مذکور است در سوره آل عمران در آیه ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین **دوم اصل** عن ابی
جعفر ع قال الساعة التی یباهل فیها ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس **شرح** یباهل بصیغه مضارع غائب
مجهول یا حاضر معلوم باب مفاعله است الفجر بفتح فاء و سکون جیم و رای بی نقطه روان کردن آب
و مراد اینجا صبح صادق است برای تشبیه آن بنهر روان یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت ساعتی که مباهله کرده شود در آن باین معنی که مباهله در ان بهتر است میان طلوع صبح صادق
تا طلوع آفتاب است **سوم اصل** عن بعض اصحابنا فی المباهلة تشبك اصابعك فی اصابعه ثم تقول اللهم ان كان
فلان جحد حقا واقر بباطل فاصبه بحسبان من السماء او بعذاب من عندك وتلاعنه سبعين مرة **شرح** این حدیث موقوف است بجهت آنکه
عبارت از جمعی است که سخن ایشان از پیش خود نیست بلکه منقول از امامی است ضمیر اصابعه راجع بمنکر حق است که مفهوم میشود
از مباهله ان كان فلانا تا من عندك دو بار باید گفت یکی برای خود و دیگری برای منکر حق اصب بصیغه
امر حاضر باب افعال است با در بحسبان و در بعذاب برای تعدیه بمفعول دوم است یعنی روایت
است از بعض شیعه امامیه در مباهله اینکه پنجه در پنجه منکر حق میکنی بعد از ان میگوئی خدایا اگر فلانکس منکر شد
حق ثابت بمحکمات قرآن را و اقرار کرد بچیزی که بکار نیامدنی است و ضد آن حق است پس برخوران
او را عذابی کافی از آسمان مثل صاعقه که مستاصل کند او را یا عذابی از جانب تو که دردی در بدن و مرهم
باشد و مباهله میکنی با آن منکر بهمین روش هفتاد بار **چهارم اصل** عن ابی عبد الله ع فی المباهلة
قال تشبك اصابعك فی اصابعه ثم تقول اللهم ان كان فلان جحد حقا واقر بباطل فاصبه بحسبان

من السماء او بعذاب من عندك وتلاعنه سبعين مرة شرح این موافق سابق است پنجم اصل من ابی جمیلة عن بعض اصحابه قال اذا جحد الرجل الحق فاراد ان یلاعنه قال اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع ورب العرش العظیم ان کان فلان جحد الحق وکفر به فانزل علیه حسبانا من السماء او عذابا الیما شرح جحد بصیغه مجهول است ضمیر مستتر در او راجع بالرجل است الحق منصوب و مفعول دوم جحد است وضمیر بارز منصوب در یلاعنه راجع بفاعل محذوف در جحد است العرش العظیم عبارت از کتاب الهی که محل دیوان الله تعالی در خلائق است و رب مختلف فیه ان کان فلان تا آخر را دو بار باید گفت یکبار برای خود و دیگری برای آن منکر یعنی روایت است از ابوجمیله از بعض اصحاب او ابوجمیله گفت چون انکار کرده شود مرد مومن حق ثابت بمحکمات قرآن را پس اگر اراده کند آن مرد که مباهله کند بآن منکر گوید خدایا ای صاحب کل اختیار هفت آسمان و هفت زمین و صاحب کل اختیار تخت بزرگ اگر فلانکس منکر شد حق را و ترک کرد حق را دانسته پس فرود آور بر او عذابی کافی از آسمان که مستاصل کند او را یا عذابی که دردناک باشد یعنی در دنیا در مانی که در زمین شود

باب سی و پنجم اصل باب ما یمجد به الرب تبارک وتعالی

شرح ما موصوله است یمجد بصیغه مضارع باب تفعیل است تمجید بزرگ شمردن بذکر صفات کمال یعنی این باب چیزی است از صفات کمال که تعظیم میکند بآن صاحب کل اختیار تبارک وتعالی خود شر را بخلق او از در سموات یا بزبان حال در وقت غفلت اکثر مردمان از ذکر و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل ثلث ساعات فی اللیل وثلث ساعات فی النهار یمجد فیهن نفسه فاول ساعات النهار حین تکون الشمس هذا الجانب یعنی من المشرق مقدارها من العصر یعنی من المغرب الی الصلوة الاولی واول ساعات اللیل فی الثلث الباقی من اللیل الی ان ینفجر الصبح شرح گاهی شبانه روز را بیست و چهار حصه برابر میکنند و آنها را ساعات مستویه می نامند و گاهی هر یک از شب و روز را بدوازده حصه برابر میکنند و آنها را ساعات معوجه می نامند و مراد اینجا ساعات معوجه است سه ساعات آخر شب وقت غفلت خواب اکثر اهل شغل شب و وقت استراحت شب مسافران شب است و آنرا وقت تعریس می نامند و سه ساعت متصل بزوال آفتاب وقت غفلت و خواب اکثر اهل شغل روز و وقت استراحت مسافران روز است و آنرا وقت قیلوله می نامند فیهن بمعنی فی کل واحدة منهن است چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده که در هر یک از روز و شب سه بار تمجید خود میکند فاول برای بیان نسبت اول مبتدا است حین مرفوع و خبر مبتدا است و مضاف است بجمله یکون و از افعال ناقصه است هذا الجانب منصوب و مفعول فیه تکون است یعنی من المشرق کلام راوی است بجنبین یعنی من المغرب و مراد بمشرق اینجا نصف اول قوس النهار است و مراد بمغرب

ایما نصفت دوم قوس النهارست ومن شمه تجا بمعنی فی است ودر چهارم برای تبعیض است لمقدارها منصوب وخبر تکون است وتقدیر علی لمقدار ارتفاعها است الی صلوة ظرف مستقراست وخبر مبتدای محذوف که مفهوم مے شود از کلام سابق زیراکه اول ساعات النهار حین تکون تا آخر بمعنی اینست که ساعات النهار حین تکون تا آخر وبرین قیاس است الی ان تفجر صلوة الاولی عبارت از نماز ظهر است واضافت آن اگر از قبیل اضافت موصوف است بصفت چنانچه مذهب کوفیه است پس باعتبار این است که اول نماز یست که واجب شده برامت رسول علیه السلام چه نزول اقم الصلوة لدلوک الشمس در سورهٔ بنی اسرائیل پیش از نزول واقم الصلوة طرفی النهار در سورهٔ هود است ومی آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر که باب پنجم است واگر اضافت آن از قبیل اضافت موصوف بصفت نیست چنانچه مذهب بصریین است پس بتقدیر صلوة الساعة الاولی است باعتبار آنکه در اول حدوث این نظام عالم قرص آفتاب در نصف النهار وسط دنیا حادث شده چنانچه شیخ طوسی نقل کرده در تفسیر مجمع البیان از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیت سورهٔ یٰس ولا اللیل سابق النهار ووسط دنیا مکه است یا بتقدیر صلوة الآیة الاولی است باعتبار اینکه مدلول آیت اولی از آیت قرآنست که نازل شده در تکلیف بنماز فی الثلث الباقی اشارت است باینکه آخر شب وقت طلوع مرکز آفتاب است نه طلوع فجر والاسمگفت واول ساعات اللیل اول الربع الباقی من اللیل الا انفجار روانه شدن آب ومراد اینجا پهن شدن سپیدی صبح صادق است که مانند نهر آب روانست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل را سه ساعت است در روز که تعظیم میکند در هر یک از ان شش ساعت خودش را بیان این آنکه در ساعتهای روز وقتی است که می باشد آفتاب در انجانب یعنی در جانب مشرق بر قدر ارتفاع آفتاب در وقت فضیلت نماز عصر یعنی در جانب مغرب تا نماز ظهر مخفی نماند که از ین ظاهر می شود که در وقت فضیلت نماز عصر آخر سه ربع روز است ومی آید در کتاب الصلوة در حدیث اول وقت الظهر والعصر وتحقیق این آنجا می شود واول ساعتهای شب در دو دانگ باقی نماند از جمله شب است تا طلوع صبح صادق اصل یقول انی انا الله رب العالمین انی انا الله العلی العظیم انی انا الله العزیز الحکیم انی انا الله الغفور الرحیم انی انا الله الرحمن الرحیم انی انا الله مالک یوم الدین انی انا الله لم ازل ولا ازال انی انا الله خالق الخیر والشر انی انا الله خالق الجنة والنار انی انا الله بدئ کل شیء والی یعود انی انا الله الواحد الصمد انی انا الله عالم الغیب والشهادة انی انا الله الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر انی انا الله خالق البارئ المصور لی الاسماء الحسنی انی انا الله الکبیر شرح رب العالمین او نظایر آن خبر مبتدای محذوف است بتقدیر انا رب العالمین چه اگر صفت الله باشد

ازم می آید درانی انا الله هدی کل شئ عدم مطابقت موصوف وصفت در تعریف وتنکیر لا زال
ولا زال از افعال تامه است بتقدیر انی یعنی لم تنفعل منه واین موافق ظاهر کلام سیبویه است
ومخالف قول جمهور نحاة است که آنها همیشه از افعال ناقصه می باشند الهدی بفتح بای یک نقطه و
کسر دال بی نقطه وسکون یا وهمزه اول آلی بحروف جر وضمیر متکلم است القدوس بضم وفتح
قاف وتشدید دال بی نقطه بنهایت پاکیزه از عیب السلام بفتح سین بی نقطه بیان می شود در
حدیث بیست وچهارم باب شصتم المهیمن بضم میم است وفتح ها وسکون یای دو نقطه در پایین وکسر
وفتح میم شاهد وحافظ ونگاهبان وهمه اینجا مناسب است الباری ببای یک نقطه والف ورای بی نقطه
وهمزه اسم فاعل باب علم کسی شباهت درام چه محض نیست میان او ومخلوقات او اصلا یعنی
بیان تحمید الله تعالی خودش را اینکه میگوید این پانزده تحمید را اول بدرستی که منکه منم آن مستحق
عبادت مشهورم صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز دوم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت
مشهورم بلند مرتبه بزرگم سوم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم بی ننگ استوار کارم
چهارم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم بخشاینده معاصی محسنان مهربان با مومنان
بتوفیق پنجم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم مدبر کل عالم مهربان بخلائقم ببعث رسل
وانزال کتب وتعیین حجج معصومین ششم بدرستی که منکه منم آن مستحق عبادت مشهورم صاحب
کل اختیار روز جزاام هفتم بدرستی که منکه منم آن مستحق عبادت مشهورم جدا النشدم از استحقاق عبادت
وجدائی شوم از آن هشتم بدرستی که منکه منم آن مستحق عبادت مشهورم تدبیر کننده طاعت ومعصیتم
نهم بدرستی که منکه منم آن مستحق عبادت مشهورم تدبیر کننده بهشت ودوزخ دهم بدرستی که منکه منم
آن مستحق عبادت مشهورم اول هر چیزم وبیبودی بمن برمیگردد هر چیز باین معنی که هر چیز معادوم میشد
چنانچه گویا که از من بدر آمده بود ودر من فرو رفت واین منافات ندارد با خلود اهل بهشت واهل
دوزخ چه باز اعاده این معدومات می شود یازدهم بدرستی که منکه منم آن مستحق عبادت مشهورم
یگانه محل عرض حاجاتم دوازدهم بدرستی که منکه منم آن مستحق عبادت مشهورم دانای غائب و
حاضرم سیزدهم بدرستیکه منکه منم آن مستحق عبادت مشهورم پادشاهم بنهایت پاکیزه ام ایمن کننده
خلائقم در دروغ وخلف وعده وجور در حکم گواهی دهنده ام برای رسولان بمعجزات وبرای مومنان
بشواهد ربوبیت محکمات بی ننگم نافذ الاراده ام صاحب بزرگی از پیش خودم چهاردهم
بدرستی که منکه منم آن مستحق عبادت مشهورم آفریدگارم بی مانندم صورت دهنده هر حیوان در رحم
مادر ومانند آنم مراست نشانهای بهتر بمعنی خلفای عامین بجمیع احکام من چنانچه گذشت در کتاب التوحید
در حدیث چهارم باب النوادر که باب بیست وسوم است که نحن والله الاسماء الحسنی باینمعنی که در جمیع

مفهومات هریکی از نقیضین که بهتر است برای منست پانزدهم بدرستی که منکه منم آن مستحق عبادت
مشهورم بزرگم **اصل** قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلام من عنده والکبریاء رداء فمن
نازعه بشیئا من ذلك اکبه الله فی النار ثم قال ما من عبد مومن یدعو بهن مقبلا قلبه الی الله عزوجل الا قضی
حاجته ولو کان شقیا رجوت ان یحول سعیدا انشاء الله ثم ضمیر من عنده راجع با بو عبد الله علیه السلام است واشارست
بانیکه این داخل تحمید نیست بلکه برای بیان تکبر است که در تحمید سیزدهم مذکور شد قلبه مرفوع و فاعل
مقبلا است قضی بصیغه ماضی مجهول است وحاجته نائب فاعل است یا بصیغه معلوم و ضمیر مستتر راجع با الله
است و حاجته منصوب است الشقی نا عاقبت بخیر در علم الهی ومراد اینجا کسی است که عملش مانند عمل نا عاقبت
بخیر در علم الهی باشد چنانچه می آید در حدیث آینده که فی حال الشقوة زیرا که خلاف معلوم هرگز نمی شود
یحول بصیغه مجهول باب تفعیل است یعنی راوی گفت که بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام
از پیش خود و تکبر صفت خاص الله تعالی است پس هر که دعوی کند با الله تعالی چیزی را از آن تکبر نگون
می کند او را الله تعالی در آتش جهنم بعد از آن امام علیه السلام گفت نیست هیچ بنده مومنی که دعا کند بوسیله
آن کلمات پانزده گانه برحالی که رو آورنده باشد دل ولبسوی الله عزوجل باین معنی که فکر او در جای
دیگر نباشد و بیان می شود در حدیث آینده چگونگی تلفظ بندگان بآنها مگر آنکه برآورده می شود حاجت
او که بعد از آن کلمات مذکوره می شود واگر بوده باشد برحالی که شقاوت وار دامید دارم که گردانیده
شود صاحب سعادت **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تبارك وتعالی یمجد نفسه
فی کل یوم ولیلة ثلاث مرات فمن مجد الله بما مجد به نفسه ثم کان فی حال الشقوة حوله الله عزوجل الی سعادة
شرح ثم برای تعجب است الشقوة بفتح وکسر شین نا عاقبت بخیری در علم الهی حال شقوة عبارت است از عملی
است که مانند عمل شقی باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارک
وتعالی تمجید می کند خودش را در هر روزی وشبی سه بار که مجموع شش تمجید شود در شش ساعت که بیان شد
در حدیث اول پس هر که تمجید کند الله تعالی را بانچه الله تعالی تمجید کرد بآن خودش را با وجود آن باشد در
حالی که اهل شقاوت میدارند میگرداند ورا الله عزوجل بسوی حالی که اهل سعادت میدارند
اصل یقول انت الله لا اله الا انت رب العالمین انت الله لا اله الا انت الرحمن الرحیم انت الله لا اله انت
العزیز الکبیر انت الله لا اله الا انت مالك یوم الدین انت الله لا اله الا انت الغفور الرحیم انت الله لا اله الا انت
العزیز الحکیم انت الله لا اله الا انت منك بدء الخلق والیك یعود انت الله لا اله الا انت لم تزل ولا تزال
انت الله لا اله الا انت خالق الخیر والشر انت الله لا اله الا انت خالق الجنة والنار انت الله لا اله الا انت
احد صمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد انت الله لا اله الا انت الملك القدوس السلام المومن المهیمن
العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض

وهو العزیز الحکیم الی آخر السورة وانت الله لا اله الا انت الکبیر والکبریاء ردائک شرح یقول بصیغه مضارع معلوم غائب استیناف بیانی فمن مجدالله ماجده بنفسه است وضمیر مستتر راجع بمن است رب العالمین ونظائر آن مرفوع وخبر مبتدای محذوف است بتقدیر لا اله الا انت رب العالمین بدا بباء یک نقطه ودال بی نقطه وهمزه بصیغه ماضی مهموز اللام معلوم باب منع است البدء بضم باء وضم دال وسکون واو وهمزه بیرون آمدن از حالی واین استعاره است گویا که مخلوقات الله تعالی از او بیرون آمده ومی تواند بود که بالف باشد بصیغه ماضی معلوم معتل اللام واوی باب نصر البدو بفتح با وسکون دال وواو والبدو بضم با وضم دال والتشدید واو ظهور الخلق مرفوع وفاعل بدا است الملک القدوس تا الحکیم از آخر سوره حشر است لیس الی آخر السورة متعلق بفعل محذوف است تقرأ الی آخر السورة وذکر این برای تاکید سابق وبیان این است که آنچه در حدیث اول گذشت مشتمل بر اختصار است ودر فقره از آخر سوره حشر که یکی سبحان الله عما یشرکون است ودیگری یسبح تا آخر است می آید که گفته شود وبعضی میگویند که الی آخر السورة از تصرف کاتبان است واسقاط بهتر است والعلم عند الله مخفی نماند که این سیزده تمجید ومضمون آنها نزدیک بمضمون پانزده تمجید در حدیث سابق است ومابه التفاوت ظاهر است واحتیاج بشرح اینجا ندارد

باب سی وششم اصل باب من قال لا اله الا الله

شرح این باب بیان ثواب کسی است که گفت مستحق عبادتی نیست مگر الله مراد اینست که این کلمه را ضمیمه گرفت در این باب دو حدیث است **اول اصل** سمعت اباجعفر علیه السلام یقول ما من شیء اعظم ثوابا من شهادة ان لا اله الا الله ان الله عز وجل لا یعدله شیء ولا یشرکه فی الامور احد شرح ان الله بفتح همزه وتشدید نون عطف بیان ان لا اله الا الله است لا یعدله بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است لا یشرکه بصیغه مضارع معلوم باب علم است الامور جمیع امر امامتها یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت نیست هیچ چیز بزرگ تر باعتبار ثواب آخرت از گواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله اینکه الله عز وجل برابری نمی کند با وچیزی باین معنی که حکم هیچکس غیر او در مشکلات که اختلاف در آنها ودر دلیل آنها رود از پیش خود معقول نیست وشریک نمی شود با او در حکومتها هیچکس باین معنی که تعیین امام از هیچ کس غیر او معقول نیست **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله من قال لا اله الا الله غرست له شجرة فی الجنة من یاقوتة حمراء منبتها فی مسک ابیض احلی من العسل واشد بیاضا من الثلج واطیب ریحا من المسک فیها امثال ثدی الابکار تعلو من سبعین حلة شرح من در من یاقوتة ابتدائیه است بمعنی اینکه ماده آن درخت یک یاقوت است منبتها بضم میم وسکون نون وفتح بای یک نقطه وتشدید تای دو نقطه در بالا بصیغه اسم فاعل مضاعف باب انفعال است مرفوع ومبتدا است وضمیر راجع بشجرة است بمعنی میوه که چیده می شود از آن درخت الانبتات بریده وجدا شدن فی مسک بکسر میم وسکون سین بی نقطه خبر

مبتداست ابیض صفت مسک ست اعلی خبر دیگر مبتداست پس اشد واطیب مرفوع است، الثدی بضم ثای سه نقطه وکسر دال بی نقطه وتشدید یا جمع ثدی بفتح ثا و سکون دال وتخفیف یا پستانها چنانچه تشبیه طلع این درخت بتساوی دختران درخت زقوم بمعنی میوه آن در اول ظهور بسرهای شیاطین شده در سوره صافات کر طلعها کانه رؤس الشیاطین تشبیه طلع این درخت به پستانهاے دختران بکر شده که بیرون آمده ونمایان شده باشد از هفتاد جامه وبرد واز قبیل تشبیه بامر خیالیست یکی براے کمال تقبیح دیگری برای کمال تحسین تعلو بعین بی نقطه بصیغه مضارع غائبه باب نصر است العلو بلندے دتعدیه آن بعن برای تضمین معنی انفصال ست الحلة بضم حای بی نقطه وتشدید لام جامه نفیس که استر داشته باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که فهمیده گفت لا اله الا الله نشانیده شد برای او یک درخت در بهشت که یک صفت آن درخت این ست که از یاقوت سرخست وصفت دیگر آن درخت اینست که میوه پیدا شده از آن درخت در غلافی ست از مشک سفید آن میوه شیرین تر است از عسل وسفید تر است از برف و خوشبو تر است از مشک صفت دیگر آن درخت اینست که در آن درخت می باشد میوه های تازه ظاهر شده مانند پستان های دختران بکر که بلند شود از هفتاد جامه باین معنی که برداشته شود از آنها هفتاد حجاب که برای محافظت از آلایش گرد وچرک ونگاه بیگانه پوشیده بر آن شده باشد بدانکه بنا بر اینکه این درخت درخت انار باشد که مذکور است در قول الله تعالی در سورة الرحمن فیهما فاکهة ورمان می تواند بود که من ابتدائیه بمعنی این باشد که روئیده است از کیدانه انار که مانند یکدانه یاقوت ست خواه این از خواص بهشت باشد وخواه در دنیا نیز ممکن باشد ومنبت بمعنی حصه از حصص دانهای انار باشد که در غلافی علیحده می باشد واعلی صفت مشک است ابیض باشد برای اشارت بآنکه غلافهای حصص دانهای انار دنیا تلخی میدارد و اشد و ابیض مجرور باشد وجر آن بفتحه باشد ومراد بالمسک مشک دنیا باشد وتشبیه مجموع هر اناری به پستان شده باشد مخفی نماند که هر یک ازین دو احتمال می تواند بود که منبتها بفتح نون وتشدید بای یک نقطه مفتوحه وتخفیف تای دو نقطه در بالا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل ست بمعنی پرورش داده شده وکامل رسیده از جمله میوه آن درخت

باب سی وهفتم اصل باب من قال لا اله الا الله والله اکبر

ترجمه این ظاهر می شود از شرح حدیث درین باب یک حدیث ست اصل عن ابی عبد الله ع قال ثمن الجنة لا اله الا الله والله اکبر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بهای بهشت گفتن اینست که مستحق عبادتی نیست مگر الله و الله بزرگتر است ازین که صفت او کنند بتعمق فکر خود بی رجوع برسل چنانچه یهود وفلاسفه وتابعان ایشان کردند یا مراد صفت باسم جامد محض ست

باب سی وهشتم اصل باب من قال لا اله الا الله وحده وحده وحده

شرح الوحد بفتح واو وسکون حای بی‌نقطه ودال بی‌نقطه مصدر باب ضرب تنهائی و لقب این بیابت منزل است نزد بعضی بتقدیر مع وحده و بنیابت حال است نزد بعضی بتقدیر منفردا وحده و بر هر تقدیر ذکر آن اینجا تاکید است و تاکیدها اشارتست باینکه شرک اهل کتاب سه قسم است اول شرک در ربوبیت الله تعالی چنانچه مذهب قدریه است دوم شرک در رسالت رسول چنانچه مذهب تبعی است که نسبت علم بغیب بجز و مید هند بی توسط وحی برسول سوم شرک در امامت امام مفترض الطاعة چنانچه مذهب مخالفان شیعه امامیه است و باین اشاره شد در سوره مدثر و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث نود و یکم باب صد و هفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است که نوزده فرشته موکلت بر آتش جهنم یکی مالک است و هجده دیگر تابعان او بیند و هر یکی از هجده موکل است بر عذاب قسمی از اقسام ثلثه مشترک در یکی از شش شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت عیسی و شریعت محمد علیهم السلام است و شرح این عنوان ظاهر می شود از شرح حدیث در این باب یک حدیث است **اصل** عن ابی عبد الله ع قال قال جبرئیل علیه السلام لرسول الله صلی الله علیه وآله طوبی لمن قال من امتک لا اله الا الله وحده وحده وحده **شرح** حقیقت طوبی بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث سوم باب هشتاد و هشتم که باب اطعام المومن است و در حدیث سی ام باب نود و نهم باب المومن وعلاماته وصفاته است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت جبرئیل علیه السلام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را که خوشتر باد برای کسی که گفت از جماعت تو که مستحق عبادتی نیست مگر الله به تنهائی او به تنهائی او به تنهائی او

باب سی ونهم اصل باب من قال لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر عشرا

شرح ازین عنوان اقتصار است خصوصا بنا بر نسخه که له الملک آخر را ندارد و شرح این ظاهر می شود از شرح حدیث درین باب دو حدیث است **اول اصل** عن عبد الکریم ابن عتبة عن ابی عبد الله ع قال سمعته یقول من قال عشر مرات قبل ان تطلع الشمس وقبل غروبها لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر کانت کفارة لذنوبه ذلک الیوم **شرح** له الملک تا آخر اشارتست بمضمون آیت سوره آل عمران قل اللهم مالک الملک تا آخر لام در له الملک برای ملکیت است و تقدیم ظرف برای حصر است زیرا که مراد بملک پادشاهی حق است و مدار آن بر دادن او و واگرفتن او است چنانچه گفته در آیت آل عمران قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء پس در دیگران عاریت

وازقبیل نیابت است وبیان می شود درکتاب الروضه اند کی پیش از حدیث نوح علیه السلام یوم القیمه مخفی نماند که اگر مراد اعم از حق و باطل می بود نیز لازم برای مالکیت می بود زیرا که مدار آن بر قضا و قدر اوست وهمچنین است لام له الحمد چه مراد حمد حق است وراجع می شود با استحقاق حمد مدار آن بر توفیق وخذلان اوست چنانچه گفته درتتمه آیت سوره آل عمران وتعز من تشاء وتذل من تشاء احیاء واماته و در یحیی ویمیت ویمیت ویحیی عبارت از اعزاز واذلال است واعزاز عبارت از هدایت وتوفیق ایمانست چنانچه گفته در سوره منافقین ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین واذلال عبارت از اضلال و خذلان ست واین فقره اشارتست باینکه چنانچه هر یک از اعزاز واذلال الهی آدمی را گاهی مستمر تا آخر عمر آن آدمی میباشد گاهی منقطع می باشد وبعد از آن ضد آن بر آن آدمی وارد می شود لایموت صفت حی است بیده الخیر استیناف است برای بیان حی لایموت وذلک الیوم عبارت از مجموع شبانه روز است واگر عبارت از روز است ناظر خواهد بود قبل غروبها ودر کلام اقتصار خواهد بود وتقدیر کانت کفارة لذنوبه تلک اللیل وذلک الیوم یعنی روایت است از عبد الکریم بن عتبه بضم عین بی نقطه وسکون تای دو نقطه در بالا وبای یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که می گفت هر که گفت ده بار پیش از طلوع آفتاب وپیش از غروب آفتاب که نیست مستحق عبادتی مگر الله به تنهائی وشریکی نیست او را ودر استحقاق عبادت مملوک اوراست وپس پادشاهی ومملوک اوست وستائش جمعی را عزیز وزنده میکند بایمان در ابتدای تکلیف ودر عاقبت خوار ومرده میکند ایشانرا بکفر وجمعی را خوار ومرده میکند در ابتدای تکلیف بکفر ودر عاقبت عزیز وزنده میکند ایشان را به ایمان واو زنده عزیزیست که مرده وخوار نمی شود اصلا بیان این آنکه بدست توفیق اوست زندگی خلائق واو بر هر چیز بغایت توانا است شد آن کلمات کفارهٔ گناهان او در آن شبانه روز باین معنی که مصیبتی که مومنانرا واقع میشود در دنیا کفارهٔ گناهان صغیره یا کبیره بی اصرار شود از او برطرف میشود چنانچه گفته در سوره شوری ویعفو عن کثیر دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من صلی الغداة فقال قبل ان ینقض ركبتيه عشر مرات لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت ويميت ويحيي وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير وفي المغرب مثلها لم يلق الله عز وجل عبد بعمل افضل من عمله الا من جاء بمثل عمله شرح ينقض بنون وقاف وضاد بانقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است النقض خراب کردن دیوار ومانند آن واینجا استعاره شده برای تغیر وضع زانو که در حالت تشهد وسلام بوده وفی المغرب عطف است بر قبل ان ینقض تا آخر مثلها منصوب است ودر مثل بودن دراینکه در اوردا و اینکه مثلا آنها باشد در عدد ده بار ولیه ... پیش از غروب آفتاب است

چنانچه در حدیث سابق بود و موافق اینست آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث بیست و پنجم باب التعقیب بعد الصلوة والدعا که باب سی و دوم ست که تاکید درین تسلیل بعد از غداة می شود وبعد از مغرب نمی شود و مانند این می آید در حدیث سی و چهارم باب چهل و هشتم دوم اینکه مثل آنجا باشد درین نیز که بعد از گذاردن نماز و پیش از نقض رکعتین باشد پس مراد بعد از غروب آفتاب است افضل افعل التفضیل است و درین دو احتمال است اول اینکه بر حقیقت محمول شود پس مراد مستثنی بعض من جاء بمثل عمله است چه استثنا افاده عموم در مستثنی نمیکند و افضل کسے خواهد بود که مثل عمل او کرده باشد و زیاده نیز کرده باشد دوم اینکه بر مجاز محمول شود چنانچه در عرف میگویند لیس فی البلد افضل من زید باین معنی که زید افضل از جمیع اهل بلد است پس مراد مستثنی جمیع من جاء بعمله است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که گذارد نماز صبح را پس گفت پیش از آنکه تغیر دهد و نسع دو زانوی خود را ده بار بگوید آن کلمات را که بیان شد در حدیث سابق و گفت در غروب آفتاب مثل آن کلمات را ملاقات نکرد الله عز وجل را در وقت مرگ یا در وقت قیامت بنده از بندگان او با عملے که افضل باشد از عمل او مگر کسے که آورده باشد مثل عمل او را باین معنی که هیچ عملے بعد از فرائض مثل این عمل نیست

باب چهلم اصل باب من قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله

شرح این ظاهر می شود از شرح حدیث درین باب یک حدیث است و در بعض نسخ که عنوان باب آینده نیست نیز حدیث است اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله کتب الله له الف الف حسنة شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که گفت گواهی میدهم اینکه محمد بنده او ست نه پسر او چنانچه یهود در عزیر و بعض نصاری خیال در عیسی کردند و نه عین او چنانچه بعض نصاری در عیسے خیال کردند و فرستاده او ست بخلاف نوشت الله تعالے برای او در دیوان اعمال او هزار حسنه

باب چهل و یکم اصل باب من قال عشر مرة فی کل یوم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا

شرح این باب و عنوان در بعض نسخ نیست و شرح این ظاهر می شود از شرح حدیث سابق و درین باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال فی کل یوم عشر مرات اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا کتب الله له خمسة واربعین الف درجة حسنة ومحا عنه خمسة واربعین الف سیئة ورفع له خمسة واربعین الف درجة شرح الها منصوب بتقدیر اعنی است یا حال موکده است از ضمیر لم یجدن در حکم مفعول به است تانیث

صامت دو احتمال دارد اول آنکه مراد بآن زنی باشد دوم اینکه مراد بآن سما باشد یا عتبار اینکه بهود
و فلاسفه می گویند که فاعل یا عقل عاشر است و سماء قمر شریک اوست در مرتبه وجود پس تانیث
یا عتبار اینست که سماء مونث است و ولد دو احتمال دارد اول فرزند متعارف دوم آنچه صادر شود از کسی
بعنوان ایجاب چنانچه گذشت در کتاب التوحید در شرح احادیث باب النسبة یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت در هر روزی ده بار گواهی میدهم که مستحق عبادتی
نیست مگر الله تنهائی او شریکی در استحقاق عبادت نیست او را میخواهم مستحق عبادتی را که یگانه است
ای جزء و قرینیست متوجه شده بسوی او است در حاجتها مگر نه برای خود جفتی و نه فرزندی نوشت
الله تعالی برای او در دیوان اعمال او چهل و پنج هزار حسنه و محو کرد از او چهل و پنج هزار گناه و بلند
کرد برای او در بهشت چهل و پنج هزار پایه ثواب دوم اصل وفی روایة اخری وکن له حرزاً فی یومه
من الشیطان والسلطان ولم یحطه کبیرة من الذنوب شرح و در روایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام این تتمه نیز
هست که باشند آن کلمات برای او پناه در روز او از شر شیطان و ضرر سلطان و احاطه نکرد
با کسی کبیره از کبائر گناهان باین معنی که آن کلمات باعث ترک اصرار بر کبائر می شوند اشارتست
بقول الله تعالی در سورهٔ بقره بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها
خالدون حکایت استادی شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی میگفت بتقریبی در گیلان واقع شدم
در منزل خود بودم و ملازمان حاضر نبودند ناگاه شخصی آمد و گفت کسی شما را طلب میکند من غافل
شدم که ملازمان را خبر کنم و با و تنها رفتم تا داخل بیشتر شدم و رسیدم مجمعی از علمای زیدیه که نشسته
بودند چون مرا دیدند گفتند ای شیخ چون میگوئی که بعضی مرتکب کبیره مخلد در جهنم نیست و حال آنکه
الله تعالی میگوید بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته گفتم احاطه در صورت اصرار بر کبیره است
زایل ایمان و توحید باعث عظیم است و مانع اصرار بر کبیره است چون این را شنیدند هیچ جواب نگفتند و آن
شخص گفتند باز او را بمنزل خود رسانند

باب چهل و دوم اصل باب من قال یا الله عشر مرات

شرح این ظاهر می شود از شرح حدیث در این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من قال یا الله یا الله عشر مرات قیل له لبیک ما حاجتک شرح روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت یا الله یا الله ده بار باین معنی که ده بار یا الله گفت پیش
از شروع در طلب حاجت خود گفته شد او را از جانب ملائکه که موکلند بقضاء حاجات
خلائق چنانچه می آید در حدیث اول باب چهل و ششم که اقضوا حاجته لبیک چیست حاجت تو مراد
[illegible] که حاجت او الیه روا میشود

باب چهل و سوم اصل باب من قال لا اله الا الله حقا حقا

شرح درین عنوان قصاری مهست ظاهر می شود از حدیث و درین باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله عبودیة و رقا لا اله الا الله ایمانا و صدقا اقبل الله علیه بوجهه و لم یصرف وجهه عنه حتی یدخل الجنة شرح حقا منصوب است بر حالیت از الله چون در حکم مفعول به است و حال موکده است و تاکید و بار اشارت ست به قسم اخیر توحید که در شرح عنوان باب سی و هفتم مذکور شد عبودیة و رقا منصوبست بر مفعول له فعل محذوف بتقدیر قول لا اله الا الله عبودیة و رقا الرق بکسر رای بی نقطه و تشدید قاف مملوکیت و اشارتست به قسم مذکور توحید و همچنین نصب ایمانا و صدقا اقبل الله علیه بوجهه تا آخر کنایت از اراده ثواب بروش تمام است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت در هر روز نیست مستحق عبادتی مگر الله بر حالی که بکار آمدنی است نیست مستحق عبادتی مگر الله از روی بندگی و غلامی نیست مستحق عبادتی مگر الله از روی گرویدن و راستی روی آورد الله تعالی بر او بتمام روی خود و نمیگرداند روی خود را از او تا آنکه داخل کند او را در بهشت

باب چهل و چهارم اصل باب من قال یا رب یا رب عشر مرات

شرح این ظاهر می شود از شرح حدیث و درین باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال عشر مرات یا رب یا رب قیل له لبیک ما حاجتک شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت پیش از شروع در طلب حاجت خود ده بار ای صاحب کل اختیار من ای صاحب کل اختیار من گفته می شود او را از جانب ملائکه که موکلند بقضای حاجت خلائق لبیک چیست حاجت تو دوم اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله قال قال ابو عبد الله علیه السلام قل یا رب یا رب عشر مرات یا رب قال ذلک نودی لبیک ما حاجتک شرح بیان شد اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام بگو پیش از طلب شفای خود ای صاحب کل اختیار من ای صاحب کل اختیار من تا ده بار چه هرکسی که هر که گفت آن را پیش از طلب حاجت تو گفته میشود از جانب ملائکه که موکلند بقضای حاجت خلائق لبیک چیست حاجت تو سوم اصل عن ابی عبد الله ع قال من قال یا ربی یا الله یا ربی یا الله حتی ینقطع نفسه قیل له لبیک ما حاجتک شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت پیش از طلب حاجت خود ای صاحب کل اختیار من ای مستحق عبادتی مشهور تا آنکه برید شود نفس او گفته شد او را از جانب ملائکه که موکلند بقضای حاجت خلائق که لبیک چیست حاجت تو

باب چهل و پنجم اصل باب من قال لا اله الا الله مخلصا

شرح مخلصاً حال ست از ضمیر مستتر در قال وشرح این ظاهر می شود از حدیث درین باب یک حدیث است اصل عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلام قال یا ابان اذا قدمت الكوفة فاروِ هذا الحدیث من شهد ان لا اله الا الله مخلصاً وجبت له الجنة قال قلت له انه یاتینی من کل صنف من الاصناف افاروی لهم هذا الحدیث قال نعم یا ابان انه اذا کان یوم القیمة جمع الله الاولین والاخرین فتسلب لا اله الا الله منهم الا من کان علی هذا الامر شرح روایت ست از ابان بن تغلب که از اهل کوفه ست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در سفر حج ای ابان چون رسیدی بکوفه پس روایت کن از من این حدیث را که هر که گواهی داد از روی اخلاص که نیست مستحق عبادتی مگر الله واجب شد برای او بهشت ابان گفت گفتم او را بدرستی که شان اینست که می آید نزد من از هر قسمی از اقسام مردمان مراد اینست که جمعی که می آیند بزیارت من وقت برگشتن از حج منحصر در شیعه امامیه نیستند بلکه زیدیه وکیسانیه وحشویه ومعتزله وامثال ایشان نیز گوینده این کلمه اند از روی اخلاص آیا پس روایت کنم برای ایشان نیز این حدیث را گفت آری ای ابان بدرستی که چون شد روز قیامت وجمع کرد الله تعالی برای دیوان بزرگ امتان انبیای سابق را مثل آدم ونوح وابراهیم وامتان انبیای لاحق را مثل موسی وعیسی ومحمد علیهم السلام پس برطرف کرده می شود لا اله الا الله از جمیع اولین وآخرین مگر کسی که رشد باشد برین امارت باین که قائل باشد باینکه در هر زمانی از زمان آدم تا انقراض دنیا امامی مفترض الطاعة که عالم بجمیع احکام الهی باشد لازم ست مراد اینست که دیگران از روی اخلاص گفتند بلکه مستر کنند چون خود را ئے وپیروی ظن کرده اند پس گفتن ایشان باطل وبے اعتبار ست

باب چهل وششم اصل باب من قال ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله

شرح این ظاهر می شود از شرح حدیث درین باب دو حدیث ست ما موصوله است ومرفوع ست محلاً تا مبتدا باشد بتقدیر ما شاء الله کان بمعنی آنچه خواست الله شد واین روا ست بر قدریه لا حول استیناف بیانی ما شاء الله است الحول بفتح حاء بی نقطه وسکون واو مصدر باب نصر پیچیده شدن عزم بمعنی انقباض نفس از فعلی مثل انقباض نفس مطیع از عصیان وانقباض نفس عاصی از طاعت القوة زورمندی عزم بمعنی رغبت نفس در فعلی مثل رغبت نفس مطیع در طاعت ورغبت نفس عاصے در عصیان ومعنی لا حول ولا قوة الا بالله اینست که هر یک از ترددک اختیاریه بندگان وهر یک از افعال اختیاریه بندگان نمی باشد مگر بوسیله انگیزی ومشیت الله تعالی اول اصل عن ابی عبد الله ع قال اذا دعا الرجل فقال بعد ما دعا ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله قال الله عز وجل استبسل عبدی واستسلم لامری اقضوا حاجته شرح ما در ما دعا مصدریه ست ودر ما شاء الاستبسال بباء یک نقطه وسین بی نقطه مصدر باب استفعال خود را در حرب انداختن بقصد اینکه یا کشد

باشت شود و مراد اینجا قرار ضرر دادن یا خواست الاستسلام بسین بی نقطه مصدر باب استفعال کار خود را بدیگری واگذاشتن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دعا کرد مرد پس گفت بعد از دعا کردن آنچه خواست الله تعالی شدنی باشد یکی و سستی عزمی از کاری و نه قوت خود هم برکاری مگر بوسیله انگیزی الله عز و جل گفت الله عز و جل قرار ضرر با خود داد بنده من و واگذاشت کار خود را برای فرمان من روا کنید ای ملائکه موکل بتقضاء حاجات خلائق حاجت او را دوم اصل عن جمیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول من قال ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله سبعین مرة صرف عنه سبعین نوعا من انواع البلاء ایسر ذلک الخنق قلت جعلت فداک وما الخنق قال لا یعتل بالجنون فیخنق شرح الخنق بفتح خای با نقطه وکسر نون وقاف مصدر باب نصر خفه کردن لا یعتل بعین بی نقطه وتای دو نقطه در بالا وتخفیف لام بصیغه مضارع مجهول باب نصر و ضرب است العتل کشیدن چیزی بعنوان مبالغه و در نسخ بجا غیر قاف است و بر هر تقدیر تفسیر حرف خنق است فیخنق بصیغه مجهول منصوب است یعنی روایت است از جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام جمیل گفت شنیدم از او که میگفت هر که گوید آنچه خواست الله تعالی شدنیست القباحی و نه رغبتی مگر بوسیله انگیزی الله تعالی هفتاد بار بر میگرداند الله تعالی از او هفتاد قسم از اقسام بلا را آسان تر آن هفتاد خفه کردن است گفتم قربانت شوم وچیست خفه کردن گفت کشانیده نمیشود بدیوانگی تا خفه کرده شود

باب چهل و هفتم اصل باب من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه

شرح این ظاهر می شود از شرح حدیث درین باب یک حدیث است اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من قال دبر صلوة الفریضة قبل ان یثنی رجلیه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه ثلث مرات غفر الله عز وجل له ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر شرح اضافت در صلوة الفریضة از قبیل اضافت موصوف بصفت نزد کوفیین و او است نزد نحو البصریان بصلوة العبادة الفریضة از قبیل جرد قطیفه است مثل بنو هاشم نجبا قریش چه فریضه شامل زکوة وصوم وحج و جهاد نیز هست تا در الفریضه برای نقل از وصفیت باسمیت است چه فریضة ماخوذ است از فرض بمعنی قطع و تخصیص یعنی در فاعل و فعیل ماخوذ است در فریضة چه معنی آن عبادتیست که جدا کرده شده باشد در سائر عبادات بنوعی از تشدید در آن از جانب الله تعالی واقسام آن بیان می شود در کتاب الحج در شرح حدیث هفتم باب تحریم باقی الجمره وقد یعنی بعض اسکره باب ص و تمیم یثنی بتای سه نقطه و نون و یا بصیغه مضارع معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است الزبد بفتح زای یک نقطه وفتح بای یک نقطه و دال بی نقطه کف یعنی روایت است از امام محمد باقر گفت هر که گفت در عقب نماز واجب و

صافی شرح اصول کافی

لازم پیش از بجا شدن پای خود دراز وضعی که در حالت تشهد و سلام داشته که طلب آمرزش میکنم از الله که مستحق عبادتی نیست مگر او ست زنده استادگی کننده بکار خلایق صاحب عظمت و عظیم
الشرون متقیان چنانچه گفته اند اگر ملتم عند الله التقیلم و بازگشت میکنم بسوی او سه بار بخشد گناهش
کرد الله عز وجل برای او گناهان او را هر چند که باشد مانند کف دریا در بسیاری

باب چهل و هشتم اصل باب القول عند الاصباح والامساء

شرح این باب بیان سخنی هست که باید گفت نزد رسیدن بصباح و نزد رسیدن بمساء صباح
عبارت از طلوع آفتاب است و رسیدن باز اینجا عبارت از نزدیک شدن بآنست خواه اندکی
پیش از آن و خواه اندکی بعد از آن باشد و برین قیاس ست مساء که عبارت از غروب آفتاب هست
درین باب سه و هشت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله
عز وجل وظلالهم بالغدو والآصال قال هو الدعاء قبل طلوع الشمس وقبل غروبها هی ساعة اجابة شرح
الظلال جمع ظل بکسر ظاء بناهها ای چیزی و مراد اینجا مومنانست که اگر ایشان نباشند هیچیک
از اهل آسمانها و زمین باقی نمیماند پس ایشان پناه و نگاهدار دیگرانند الغدو جمع غداة اوائل
روز و الآصال جمع اصیل بفتح همزه و کسر صاد و سکون یای دو نقطه در پائین آخرهای روز ضمیر
هو راجع بسجود که در صدر آیت مذکور است و هی راجع بهریک از قبل طلوع شمس و قبل غروبها است
و تانیث باعتبار خبر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تبارک
و تعالی در سورهٔ رعد ولله یسجد من فی السموات و من فی الارض طوعا و کرها وظلالهم و برای الله
تعالی فروتنی میکند هر که در آسمانها است و هر که در زمین ست خواهی نخواهی با این معنی که هریک از
احوال ایشان در تحت قضا و قدر الهی ست مثل بودن و نبودن و صحت و بیماری و رستگی و حزن
و فروتنی میکنند پناههای از جملهٔ ایشان در اوائل روز و اواخر روز امام گفت آن فروتنی پناهها
دعا است پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب و هریک از آن دو ساعت ساعت اجابت
دعا است دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان ابلیس علیه لعائن الله یبث جنوده من
حین تغیب الشمس و حین تطلع فاکثروا ذکر الله عز وجل فی هاتین الساعتین و تعوذوا بالله من
شر ابلیس و جنوده و عوذوا اصغارکم فی هاتین الساعتین فانهما ساعتا غفلة شرح
من در من حین بمعنی فی است و حین هر دو جا مجرور و مضاف بجمله فانهما ساعتا غفلة اشارت است
بتفسیر آیت سورهٔ اعراف بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین و می آید در شرح حدیث هفتم
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت ابلیس بر او باد لعنتهای الهی پراگنده میکند
لشکرهای خود را در وقتی که فرو میرود آفتاب و وقتی که طلوع می کند آفتاب یعنی که در ساعت

مرکب از جزء آخر روز و جزء اول شب و ساعت مرکب از جزء آخر شب و جزء اول روز لشکرهای ابلیس
تازه زور اند که در غافل کردن اکثر مردمان از یاد الهی پس بسیار کنید یاد الله عز و جل را درین دو ساعت
باین معنی که شروع در ذکر کنید پیش از غروب و پیش از طلوع و پناه برید بالله تعالی از شر ابلیس
و لشکرهای او و پناه دهید اولاد کوچک خود را بالله تعالی در دو ساعت چه بدرستی که آنها
دو ساعت غفلت اند سوم اصل عن احدهما علیهما السلام قال من قال اللهم انی اشهدك
واشهد ملائكتك المقربين وحملة عرشك المصطفين انك انت الله لا اله الا انت الرحمن الرحيم
وان محمدا عبدك ورسولك وان فلان بن فلان امامی وولیی وان اباه رسول الله صلی الله
علیه وآله وعلیا والحسن والحسین وفلانا وفلانا حتی ينتهي اليه ائمتی واولیائی علی ذلك احيی
وعليه اموت وعليه ابعث يوم القيمة وابرأ من فلان وفلان وفلان فان مات فی ليلته دخل الجنة **شرح**
حاملان عرش دو صنف اند صنف اول از بنی آدم است وگذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم
باب بستم که باب العرش والکرسی است در شرح حملة العرش والعرش العلم ثمانية اربعة منا واربعة
ممن شاء الله تعالی و صنف دوم از ملائکه است چنانچه ظاهر حدیث چهاردهم این باب است الرحمن خبر
دیگر آن است یا خبر مبتدای محذوف است بتقدیر انت الرحمن اباه بصیغه مفرد است رسول عطف بیان
اباه است و علیا عطف بر اباه است ينتهی بصیغه معلوم غائب است و ضمیر مستتر راجع بمن قال است
الاولیاء جمع ولی جمعی که اولی بتصرف اند در کس از خودش فلان در اول منون است و در دوم و سوم
بی تنوین است برای اینکه کنایت است از عمر و عثمان که غیر منصرف است و می تواند بود که هر سه با تنوین
باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام که گفت هر که گفت
در اول شب خدایا بدرستی که من گواه میگیرم ترا و گواه میگیرم ملائکه ترا که مقربان درگاه تو اند و
گواه میگیرم حاملان عرش ترا که برگزیدگان اند براینکه تو که توئی آن مستحق عبادت مشهوری نیست
مستحق عبادتی مگر تو مدبر کل عالمی مهربان بمومنان و براینکه محمد بنده تو و رسول تست و اینکه
حجة بن الحسن امام من است و او لے بتصرف است در من از خودم و اینکه پدران او رسول
الله صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین و فلان و فلان تا آنکه رسد بسوی محمد بن الحسن مثلا
امامان من و اولی بتصرف اند در من از خودم باین معنی که هر یک در زمان خود حکمی که کرده باشند و
شامل من باشند در زمان خودم آن حکم در من جاری و مفترض الطاعة است بران تصدیق زندگانی
میکنم و بران می میرم و بران برانگیخته می شوم در روز قیامت و بیزارم از ابی بکر و عمر و عثمان
پس اگر مرد در شب خود که این کلمات را در اول آن گفته داخل بهشت شد چهارم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام او عن ابی جعفر علیه السلام قال تقول اذا اصبحت اصبحت بالله مومنا علی دینی

وسنته ودین الاوصیاء وسنتهم آمنت بسرهم وعلانیتهم وشاهدهم وغائبهم واعوذ بالله مما استعاذ منه رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی علیه السلام والاوصیاء وارغب الی الله فیما رغبوا الیه ولا حول ولا قوة الا بالله شرح صبحت از افعال ناقصه است ما به متعلق بهت یومنا وتقدیم برای حصر است مومنا حال است از ضمیر اصبحت سنتهم عطف تبع است لبسرهم اشارت بتصدیق وجوب تقیه ونگاهداشتن راز است در موضع آن وغائبهم اشارت بوجوب تصدیق امامت امام در وقت غیبت صاحب الزمان ع است ارغب براء بی نقطه وغین با نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب است الرغبة میل وچون متعدی بالی شود بچیزی که مکانی نیست متضمن معنی تضرع است وتعدیه آن بفی برای تضمین معنی طمع است ضمیر الیه راجع بالله است وعائد ما محذوف است بتقدیر الیه فیه یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام گفت می گوئی چون بصبح رسی که بصبح رسیدم بر حالی که مومنم بربوبیت الله تعالی وبدین بر اسلام که دین محمد است وبر راه در روش او یم از مسائل حلال و حرام او وبر اسلام علی وراه روش او یم وبر اسلام اوصیای ع علی وراهنمائی ورد شمای ایشانم اشارت است باینکه پچشمان ایشان وتابعان بچشمان مشترکند مومن شدم بپنهان محمد وعلی و اوصیاء وآشکار ایشان وحاضر ایشان وغائب ایشان وپناه میگیرم بالله تعالی از آنچه گرفتند از آن رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی علیه السلام واوصیاء وتضرع میکنم بسوی الله تعالی با طمع در آنچه تضرع کردند محمد وعلی واوصیاء بسوی الله تعالی با طمع در آن ونیست پیچیده شدن عزم از کاری ونه فوت عزم در کاری مگر بتدبیر الله تعالی پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما اذا اصبح قال ابتدئ یومی هذا بین یدی نسیانی وعجلتی بسم الله وما شاء الله فاذا فعل ذلک العبد اجزاه مما نسی فی یومه شرح با در بسم الله متعلق بابتدا است وعطف بر ابتداء آخر است ما شاء الله مبتدا است وخبرش محذوف است بتقدیر ما شاء الله یکون فاذا فعل العبد تا آخر کلام امام جعفر صادق ع است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که امام زین العابدین صلوات الله علیه چون بصبح میرسید میگفت ابتدا وافتتاح میکنم این روز خود را پیش از فراموشی خود چیزی را که باید کرد پیش از شتاب زدگی در چیزی که آهستگی در آن باید تا فراموش نشود چیزی بنام الله تع وآنچه خواسته باشد الله تعالی بقضا وقدر شود از نسیان عجله وغیر آن خواهد شد پس چون کرد آنرا بنده باین معنی که گفت آنچه را که علی بن الحسین علیهما السلام می گفت کافی می شود او را از آنچه فراموش کرد در آن روز مخفی نماند که ذکر عجله در اینجا نشده برای اشارت باینکه وعجلتی از قبیل باعث چیزی بر آن چیز است ومفسده عجله نسیان است ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال هذا حین یمسی حفظ مما حفظ به جبرئیل علیه السلام حتی یصبح استودع الله العلی الاعلی الجلیل العظیم نفسی

ومن ایمنین امره استودع الله نفسی الوجل المتخوف المتضعضع لعظمته کل شیٔ ثلث مرات **شرح**
مت بهای بی نقطه وتشدید فا بصیغه ماضی مضاعف مجهول باب نصر است ماله جناح جبرئیل عبارت
از کمال محفوظ بودن بهت چون جبرئیل حافظ مومنانست چنانچه می آید در حدیث یازدهم باب پنجاه و
پنجم الاستبداع طلب اینکه با مانت نگاه دارد کسی چیزی را العنینی بعین بی نقطه وتون ویای دو نقطه
در پایین بصیغه مضارع معلوم غائب باب ضرب ست امره مرفوع و فاعل است الرهیب صفت الله
است المتضعضع به وضاد با نقطه و دو عین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل منصوب ست کل مرفوع
و فاعل المتضعضع ثلث منصوب ست وصفت مفعول مطلق قال است که محذوف ست بتقدیر قولا ثلث
مرات یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت این را که می گویم در وقتی
که بشام میرسد احاطه کرده شد به پرے از پرهای جبرئیل علیه السلام تا وقتی که بصبح رسد بسپارم با الله
که بلند مرتباست بلند مرتبه تر از هر چیز است بزرگ ست بغایت بزرگست خود را و هر کرا که بفکر می انداز
مرا کار او باین معنی که دوست میدارم با الله خود را صفت الله انیست که ترسیده شده است
بغایت ترسیده شده است فروتنی میکند برای بزرگی او هر چیز **باب هفتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال اذا امسیت قل اللهم انی اسئلک عند اقبال لیلک وادبار نهارک وحضور صلواتک واصوات
دعاتک ان تصلی علی محمد وآل محمد وادع بما احببت **شرح** صلوات عبارت از نماز شام ست وجمع اعتبار
تعدد مکلفانست الدعاة بضم دال بی نقطه جمع داعی وزنان که خوانندگان خلائقند بسوی نماز و میتواند بود
که مراد طلب کنندگان حاجتها باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام چون بشام رسیدی
بگو خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو نزد روآوردن شب و پشت گردانیدن روز تو و حاضر شدن
نمازهای تو و آوازهای خوانندگان تو مردمان را بسوی نماز اینکه درود فرستی بر محمد و آل محمد و دعا کن
با نچه دوست داشتی **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من یوم یاتی علی ابن آدم الا قال له
ذلک الیوم یا ابن آدم انا یوم جدید وانا علیک شهید فقل فی خیرا واعمل فی خیرا اشهد لک به یوم القیمة فانک
لن ترانی بعدها ابدا قال وکان علی علیه السلام اذا امسی یقول مرحبا باللیل الجدید والکاتب الشهید اکتبا
علی اسم الله ثم یذکر الله عز وجل **شرح** ذلک الیوم منصوب بظرفیه مجازے و
مرفوع بفاعلیت می تواند بود و بنا بر اول در قال ضمیر راجع بضمیر بیوم مستتر است نسبت قول و شهادت
بروز با وجود آنکه امر موهوم واعتباریست وموجود خارجی نیست اصلا باعتبار اینست که آدمی را در هر روز
اقوال و افعال و حرکات و سکنات مخصوص آن روز است و اثر و علامت آن در اعضا و جوارح آدمی
و مانند آنها میماند و در روز قیامت شهادت میدهند بزبان حال بر آن اقوال و افعال و حرکات پس روز
بزبان حال میرساند آدمی را از شهادت اثر آنچه در آن روز واقع شود که مانند شهادت آن روز است

بعد مبنی بر ضم است بتقدیر لبعد ہذا یا بالف مقصورہ و ممدودہ اسم و فعل بہت بمعنی جذو بنا بر ممدودہ ہمزہ
آن مفتوحہ بہت و با بالف مقصورہ کلمہ ایست مستعمل می شود برای خواندن شتران بآب و علف و می تواند بود
کہ اینجا ماخوذ از ان باشد و حاصل ہمہ یکی است ابدا بکسر ہمزہ و سکون با و فتح دال بی نقطہ و سکون
ہمزہ لبصیغہ امر باب منع است و در صورتے کہ با بالف مقصورہ باشد الف آن بالتقاء ساکنین می افتد
در صورت وصل و می افتد در صورت وقف یا سکت و در اواخر کتاب من لا یحضرہ الفقیہ در باب النوادر
چنین است فانک لن ترانی لبعد ہذا ابدا و شرح این ظاہر است مرحبا بفتح میم و سکون رای بی نقطہ
و فتح حای بی نقطہ و بای یک نقطہ منصوب بمفعول است فعل محذوف بتقدیر صادفت مرحبا الرحب مصدر
میمی باب علم و حسن وسعت در حال بمعنی خوشحالی باد رباللیل بای سببیت است پس مرحبا باللیل بمعنی آنست
کہ دریافتم خوشحالی را بسبب این شب و بجای خوش آمد شب مستعمل می شود الشہید حاضر و گواہ و ہر دو
اینجا مناسب است علی بالف حرف جر است اسم مجرور بہت اکتبا خطاب با دو کاتب بہت پس مراد بالکاتب
جنس نویسندہ بہت یذکر لبصیغہ مضارع معلوم غائب است و ضمیر مستتر راجع لبعلی علیہ السلام است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت نیست ہیچ روزی کہ می آید ہر ہر فرزند آدم مگر آنکہ گفت
بزبان حال او را در ہمان روز کہ ای فرزند آدم من روزی تازہ ام و من بر تو گواہم پس بگو در من
چیزی را و بکن در من چیزی را تا گواہی دہم برای تو بآن چیز در روز قیامت چہ بدرستی کہ تو نخواہی دید مرا
بعد از این فراگیر این سبقہ را و شروع کن در اول صبح بذکر الٰہی امام گفت و امیر المومنین علیہ السلام
چون بشام میرسید می گفت دریافتیم خوشحالی را بوسیلہ این شب تازہ و نویسندہ حاضر بنویسید و بنام
اللہ تعالی آنچہ را کہ می نویسید باین معنی کہ اول نام اللہ تعالے را بنویسید و بعد از ان ہرچہ مے کنیم
بنویسید بعد از ان امیر المومنین علیہ السلام شروع در ذکر اللہ عز و جل میکرد **دہم** اصل سمعت
اباعبد اللہ ع یقول اذا تغیرت الشمس فاذکر اللہ عز وجل وان کنت مع قوم یشغلونک فقم وادع **تغیرت**
الشمس مستعمل می شود در قرص و در پرتو و ہر دو اینجا مناسب ست چہ ہر کدام در وقت غروب تغیر رنگ
می یابد یشغلونک لبصیغہ مضارع معلوم باب منع یا باب افعال ست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام
می گفت چون متغیر رنگ شد آفتاب در وقت نزدیک شدن غروب پس یاد اللہ عز و جل کن بدعا و
اگر باشی با جمعی کہ باز میگویانند ترا از ذکر پس برخیز و متوجہ خلوت شود دعا کن **دہم** اصل عن
شریف بن سابق عن الفضل بن ابی قرۃ عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ثلث تناسخہا الانبیاء من
آدم علیہ السلام حتی وصلن الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ کان اذا اصبح یقول اللہم انی اسالک
ایمانا تباشر بہ قلبی ویقینا حتی اعلم انہ لا یصیبنی الا ما کتبت لی ورضا بما قسمت لی ورواہ
بعض اصحابنا وزاد فیہ حتی لا احب تعجیل ما اخرت ولا تاخیر ما عجلت یا حی یا قیوم برحمتک استغیث

اطرافي شلني كله ولا تكلني الى نفسي طرفة عين ابدا وصلى الله على محمد وآل محمد شرح
تناسخها بنون وسين بي نقطه وخاء با نقطه بصيغه ماضي معلوم باب تفاعل است التناسخ گرفتن چيزي را
بنوبت بوسيله تغيير احوال روزگار با وجود بقاي آن چيز بحال خود و از اين ماخوذ است تناسخ
در ميراث بمعني انتقال ميراث از بعضي ديگر بيش از قسمت آن ضمير كان و اصبح و تقول راجع برسول
است يا راجع بكل واحد از انبيا است و حاصل هر دو يكي است حتى اعلم بمعني حتى اعمل بمقتضى علمي است
و عبارت از توكل است در آيه سوره توبه و على الله فليتوكل المؤمنين الشان بفتح شين با نقطه و
سكون همزه و گاهي منقلب بالف مي شود كار و رواه عبارت شريف بن سابق است يا حق تا آخر
مخصوص روايت بعض اصحاب است يا مشترك است ميان هر دو روايت يعني روايت است از
شريف از فضل از امام جعفر صادق عليه السلام گذشت سه كلمه از يكديگر ميراث بردند پيغمبران از زمان
آدم تا آنكه رسيد آن سه كلمه بسوي رسول الله صلى الله عليه وآله بيان اين آنكه رسول عليه السلام
چون بصبح ميرسيد مي گفت اين كلمه را اول خدايا بدرستي كه من طلب ميكنم از توفيق ايمانرا برابر بيت
تو كه ملاقات كني بوسيله آن ايمان دل مرا باين معني كه ايمان من بظاهر دل و باطن دل باشد تا نه
ايمان اهل شك دوم و طلب ميكنم از توفيق كمال قرار خاطر بر ولايت تو مومنانرا بمعني مسازي تو
براي ايشان تا آنكه قرار دهم با خود زيرا كه شان اينست كه بر نميخورد مرا مصيبتي و آزاري در دنيا مگر
آنچه سر نوشت كردي براي نفع من تا در روز قيامت اثر آن ظاهر شود و اشاره است بآيه سوره توبه
قل لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولنا و على الله فليتوكل المومنون و طلب ميكنم از توفيق راضي
بودن بآنچه قسمت من كردي در دنيا اشاره است بآيه سوره حديد لكيلا تاسوا على ما فاتكم و بيان شد
در كتاب الايمان والكفر در حديث چهارم باب شصت و يكم كه باب الدنيا والزهد فيها است در روايت
كردن آن حديث را بعضي ياران يا غير فضل بن ابي قره از امام جعفر صادق عليه السلام زياد كرد
در كلمه سوم اين را كه تا نجدي كه دوست ندارم بشتاب كردن چيزي را كه واپس انداختي آنرا مثل اينكه
گاهي جاهلان مي گويند كه فلان باران اگر زودتر مي باريد بهتر مي بود و نه واپس انداختن چيزي را
كه شتابان كردي آنرا مثل اينكه گاهي جاهلان ميگويند كه فلان باران اگر ديرتر مي باريد بهتر مي بود
اي زنده اي ايستادگي كننده بكار خلائق بمهرباني تو زاري ميكنم اصلاح كن براي من كار مرا همگي
آن و وامگذار مرا بخود در زمان يك چشم زدن هرگز و درود فرستد الله تعالى بر محمد و آل محمد.
يازدهم اصل و عن ابي عبد الله عليه السلام الحمد لله الذي اصبحنا والملك له اصبحت عبدك
وابن عبدك وابن امتك في قبضتك اللهم ارزقني من فضلك رزقا من حيث احتسب ومن حيث
لا احتسب واحفظني من حيث احتفظ ومن حيث لا احتفظ اللهم ارزقني من فضلك

ولا تحمل لی حاجة الی احد من خلقك اللهم البسنی العافیة وارزقنی علیها الشکر یا واحد یا احد یا صمد یا الله الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد یا الله یا رحمن یا رحیم یا مالك الملك ورب الارباب وسید السادات ویا الله لا اله الا انت اشفنی بشفائك من كل داء وسقم فانی عبدك وابن عبدك اتقلب فی قبضتك **شرح** وعن ابی عبد الله علیه السلام عطف است بر عن ابی عبد الله علیه السلام در حدیث سابق واشارتست باینکه سند این حدیث و حدیث سابق یکی است و تصریح باین نشده که در صبح باید گفت برای ظهور اصبحت عبدک از قبیل التفات است از غیبت بخطاب است القبضة بفتح وضم قاف چیزے که در کمال تصرف کسی باشد چنانچه گویا که در مشیت وست و مراد اینجا مملکت پادشاهی است من کل دا متعلق لشفائك است وی تواند بود که تعلق باشفنی باشد و برین تقدیر ذکر لشفائك احتراز است از شفای اندک وبی اعتبار چنانچه گویا که شفای الهی نیست اتقلب بقاف وتای یک نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب انفعال یا باب تفعل است الانقلاب گردیدن از حالی بحالی مثل گردیدن از طفولیت بجوانی واز جوانی بپیری التقلب تصرف در کارها باختیار یعنی وروایت است از فضل بن ابی قره از امام جعفر صادق علیه السلام در دعای صبح که سپاس الله تعالی راست که بصبح رسیدیم بر حالی که پادشاهی از او است بصبح رسیدم بر حالی که بنده توام وپسر بنده توام وپسر کنیز توام از مملکت توام خدایا روزی ده از فضل رحمت تو روزی از راهی که میشمرم آنرا از راههای روزی دادن تو مرا واز راهی که نمی شمرم ونگاه دار مرا از ضرر راهی که خود داری میکنم از ضرر آن راه واز ضرر راهی که خود داری نمی کنم خدایا روزی ده مرا از فضل رحمت تو وگردان برای من حاجتی بسوی هیچیک از مخلوقات تو که گدائی کنم از او خدایا بپوشان مرا لباس فراغت وروزی کن مرا شکر آن عافیت ای یگانه ای بی جفت وقرین ای مقصود خلائق در حاجتهای ای مستحق عبادت که نزائید وزاده نشد ونبود او را همتا هیچ یک ای مستحق عبادت مشهور ای مدبر کل عالم ای مهربان بمومنان وای صاحب پادشاهی وصاحب کل اختیار صاحب کل اختیار مالک هر مالک وای مستحق عبادت مشهور نیست مستحق عبادتی مگر تو خلاصی ده مرا بخلاصے که از جانب تست از هر دردی وبیماری خواه بدنی وخواه نفسانی چه بدرستیکه من بنده تو وبنده زاده توام میگردم از حالی بحالی در مملکت تو **دوازدهم اصل** رفعه الی امیر المومنین صلوات الله علیه انه کان یقول اللهم انی وهذا النهار خلقان من خلقك اللهم لا تبتلنی به ولا تبتله بی اللهم ولا تراه منی جرأة علی معاصیك ولا رکوبا لمحارمك اللهم اصرف عنی الازل واللأواء والبلوی وسوء القضاء وشماتة الاعداء ومنظر السوء فی نفسی ومالی **شرح** الابتلاء مصدر باب افتعال و آزمودن وچنانچه مخن کسی را ابتلاء آدمی بوسیله روز عبارتست از قضای بیماری وانواع بلا در

آن روز راست وابتلاء روز بوسیلۀ وی عبارت از قضای شرک وکفر در آن روز راست ذمعاصی دیگر بقرینه وا وعطف در ولا تراه اگرچه می تواند بود که از قبیل عطف خاص برعام باشد ومراد بمعاصی اینجا کبائر است المحارم جمع محرم بصیغۀ اسم فاعل باب تفعیل چیزهای که نهی الهی متعلق بآنها شده ومراد اینجا صغائر است الازل بفتح همزه وسکون زای بانقطه مصدر باب ضرب محبوس کردن وبکسر همزه دروغ وبلای سخت اللاواء بفتح لام وسکون همزه وواو والف ممدوده سختی روزگار البلوى بفتح بای یکنقطه وسکون لام وفتح واو والف مقصوره اندوهای که بدیر آکنه کند السوء بفتح سین بی نقطه وسکون واو وهمزه مصدر باب نصر آزرده کردن اضافت بفاعل است الشماتة بفتح سین بانقطه مصدر باب علم خوشحال شدن ببلای دشمن منغص بفتح میم وسکون نون وفتح خای بانقطه ورای بی نقطه مصدر میمی باب نصر است ومضاف است بمفعول السوء بضم سین بی نقطه بدی ومراد اینجا بدی است فی نفسه متعلق بمنظر است یعنی راوی بالا بر سند روایت را تا امیر المؤمنین صلوات الله علیه که اوی گفت در اول روز خدایا من واین روز دو آفریده ایم از آفریدهٔ تو خدایا مبتلا مکن مرا بوسیله این روز ومبتلا مکن این روز را بوسیله من خدایا ومنما این روز از جانب من جرأت بر معاصی ترا ومرا ازتکاب حرامهای ترا خدایا برگردان از من طلب را وسختی را واندوه را وآزرده کردن قضا وقدر را ودشمنکاری را دنگاه متعلق ببدرا در خود والم

سیزدهم اصل قال ومامن عبد یقول حین یمسی ویصبح رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلى الله علیه وآله نبیا وبالقرآن بلاغا وبعلی اماما ثلثا الا کان حقا على الله العزیز الجبار ان یرضیه یوم القیمة **شرح** ربا ونظائر آن منصوب است بر تمیز از نسبت در جمله یا بر حالیت از مدخول باء بنا بر اختلاف نحاة در مثل الله در زید قائم فارسا البلاغ بفتح بای یکنقطه وغین بانقطه آنچه کافی باشد اشارت است باینکه معرفت محکمات قرآن کافی است برای تمیز میان امام حق وامام باطل در هر زمان نه برای تمیز میان حق وباطل در هر مشکل باعتبار اینکه امام حق هر زمان عالم است بجمیع متشابهات ومشکلات چنانچه گفته در سورۀ البقرة شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدى للناس وبینات من الهدى والفرقان چه بیان شد در شرح خطبۀ مصنف در شرح وخطر علی غیرهم تا آخر یا اشارت است بآنچه می آید در حدیث سیزدهم در اول کتاب فضل القرآن که لو ملت من بین المشرق والمغرب لما استوحشت بعد ان یکون القرآن معی اگر بمیرد هر که میان مشرق ومغرب است هر آینه دلگیر نمی شدم بعد از آنکه باشد علم قرآن وعمل بقرآن با من یعنی امیر المؤمنین علیه السلام گفت نیست هیچ بنده که گوید در شام وصبح راضی شدم بالله تعالی که صاحب کل اختیار من باشد وراضی شدم بنفی شریک که دین من باشد وراضی شدم بمحمد صلى الله علیه وآله وسلم که پیغمبر من باشد وراضی شدم بقرآن که کافی باشد در تمیز میان حق وباطل وراضی شدم بعلی که امام من باشد

بی واسطه سه بار مگر آنکه شد لازم بر الله تعالی که بی شک بغایت توانا است اینکه راضی کند او را در روز قیامت باین معنی که آنقدر با و عطا کند که راضی شود **اصل** قال وکان یقول علیه السلام اذا امسی اصبحنا لله شاکرین وامسینا لله حامدین فلك الحمد کما امسینا لك مسلمین سالمین قال واذا اصبح قال وامسینا لله شاکرین واصبحنا لله حامدین والحمد لله کما اصبحنا لك مسلمین سالمین **شرح** بعد متعلق هست بشاکرین وتقدیم برای حصر هست فرق میان شکر وحمد اینجا اینست که اول تعظیم بجمیع جوارح است که فرائض متعلق بآنها شده ودوم تعظیم نیز بالنست ولیس شاکرین هر دو جا حال مقدره هست حامدین هر دو جا حال محقق است چون تقدیر الله تعالی شکر را در روز که ماضی شده معلوم میشود در اول شب بسبب ادای فرائض مثل نماز وتقدیر الله تعالی شکر را در شب معلوم نمی شود در اول شب بلکه آنچه معلوم است حمد است ولیس شکر را النسبت بماضی داد وحمد را النسبت بحال داده برین قیاس هست فقره دوم کاف در کما هر دو جا برای تشبیه است وما مصدریه هست وظرف قائم مقام مفعول مطلق برای نوع است بتقدیر حمدا کما واینجا اقامت مقتضی در مقام مقتضا شده زیرا که امسا بسلامت مثلا اقتضا میکند نوعی عظیم از حمد را پس گویا که در انوقت آن حمد واقع شده ودرین وقت انشاء مانند آن می شود ونظائر آن بسیار است مثل احسن کما احسن الله الیک متعلق هست بهر یک از مسلمین وسالمین مراد باسلام اینجا انقیاد هست ومراد بسلام خالص دنی عش بودنست یعنی راوی گفت وامیر المومنین علیه السلام می گفت چون بشام می رسید بصبح رسیدیم برحالی که مقرر بود که شکر گذار آن باشیم در روز برای الله تعالی ولیس بشام رسیدیم برحالی که حامد انیم برای الله تعالی ولیس پس برای تست حمد چنانچه بشام رسیدیم برحالی که برای تو ولیس فرمان بردارانیم خالص انیم راوی گفت چون بصبح میرسید می گفت بشام رسیدیم برحالی که مقرر بود که شکر گذار آن باشیم در شب برای الله تعالی ولیس بصبح رسیدیم برحالی که حامدانیم برای الله تعالی ولیس پس برای تست احمد چنانچه بصبح رسیدیم برحالی که برای تو ولیس فرمان برداریم خالصانیم **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابی علیه السلام یقول اذا اصبح بسم الله وبالله والی الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم الیك اسلمت نفسی والیك فوضت امری وعلیك توکلت یا رب العالمین اللهم احفظنی بحفظ الایمان من بین یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی ومن تحتی ومن قبلی لا اله الا انت لا حول ولا قوة الا بالله نسألك العفو والعافیة من کل سوء وشر فی الدنیا والاخرة اللهم انی اعوذ بك من عذاب القبر ومن ضغطة القبر ومن ضیق القبر واعوذ بك من سطوات اللیل والنهار **شرح** ظرف در بسم الله وچهار نظیر آن متعلق هست بفعل محذوف بتقدیر ابتدا بسم الله مراد بسبیل الله پیروی علم وترک پیروی ظن است که مصداق آن در رغبت پیروی امام حق است که راه قبول الله تعالی

حل راست و راه سلوک خلائق است بسوی رضای الهی و غیر آن راه راه سخط الهی است نه راه رضا باد بحفظ الایمان اینجا دو حدیث است و مبهوم این باب برای سببیت است بجار لیست مثل ضربته بضرب شدید و اضافت مصدر بمفعول است و این فقره بجای مفعول مطلق برای نوع است مثل اینکه گوئی احفظنی بحفظ الایمان بمعنی احفظنی حفظا شدیدا و اشارتست باینکه الله تعالی آسمانها و زمین را و سائر عالم را بطفیل حفظ ایمان مومنان حفظ میکند پس حفظ او ایمان را باعث از حفظ او چیزهای دیگر است عن اسم است بمعنی جانب چه یمین و شمال عبارت از عضو مخصوص است نه جانب بخلاف بین یدی و خلف و فوقی و تحتی پس عن یمینی و عن شمالی بتقدیر من عن یمینی و من عن شمالی است و ترک من شده برای اجتماع دو حرف جر بحسب صورة و گاهی مذکور میباشد مثل قول قطری شعر ولقد ارانی للرماح دریئة ٭ من عن یمینی مرة و شمالی ٭ من در من قبلی بفتح میم و سکون نون موصوله است و عطف است بر ضمیر منصوب در احفظنی قبلی بکسر قاف و فتح بای یک نقطه ظرف و صله موصوله است الحول کجی عزم بمعنی سستی قصد و گردیدن از کاری بترک آن بر سبیل اختیار القوة راستی و درستی عزم بمعنی توجه بسوی کاری کردن بر سبیل اختیار مراد بسوء بضم سین بی نقطه اینجا عذاب دنیا است و مراد بشر عذاب آخرتست پس فی الدنیا والآخرة لف و نشر مرتب است یا مراد بسوء اندوهست و مراد بشر عذاب بدلست السطوات بفتح سین بی نقطه و فتح طای بی نقطه جمع سطوة بسکون طا بمعنی حمله بر کسی کردن و مراد اینجا النهاء عذاب های الهی است مردان تراد در دنیا که گاهی اثر اینها مترتب نمی شود مثل آلت عذاب قوم یونس و بیان شد در باب سوم که باب ان الدعا یرد البلاء والقضاء است و گاهی مترتب می شود مثل آلت عذاب قوم عاد و ثمود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم چون بصبح میرسید میگفت ابتدا میکنم افعال امروز را بنام الله و بوسیله انگیزی الله و بسوی رضای الله تعالی و در راه الله تعالی برای قبول عمل و بر دین رسول الله صلی الله علیه وآله و بر دین اسلام است خدایا بتو سپردم خود را و بتو واگذاشتم کارم را و بهر چه کنی با من راضی شدم ای صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز خدایا نگاهدار مرا نگاه داشتن ایمان از پیش من و از پس من و جانب راست من و جانب چپ من و از بالای من و از پائین من و نگاهدار هر که را که نزد من است از اهل من و دوستان من نیست مستحق عبادتی مگر تو نیست پیچیدگی عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی مثل توفیق و خذلان طلب میکنم از تو نجات و رستگاری با سر او فراغت را از هر بد و هر بدتر در دنیا و آخرت خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از عذاب قبر و از فشردن قبر و از تنگی قبر و پناه میگیرم بتو از حملها که در شب و روز بر مردمان واقع می شود و بلاها که بر ایشان می آورد اصل اللهم رب المشعر الحرام و رب البلد الحرام و رب الحل والحرام ابلغ محمدا و آل محمد عنی السلام اللهم انی اعوذ بدرعک الحصینة و اعوذ بجمعک ان

غميتني غرقا او حرقا او شرقا او قودا او صبرا او سما او ترديا في بئر او اكيل سبع او موت الفجاءة
او بشيء من ميتات السوء ولكن امتني على فراشي في طاعتك وطاعة رسولك صلى الله عليه وآله
مصيبا للحق غير مخطئ او في الصف الذي نعتهم في كتابك كانهم بنيان مرصوص اعيذ
نفسي وولدي وما رزقني ربي بقل اعوذ برب الفلق حتى يختم السورة واعيذ نفسي وولدي
وما رزقني ربي بقل اعوذ برب الناس حتى يختم السورة **شرح** المشعر بفتح وكسر ميم وسكون
شين بانقطه وفتح عين بی نقطه کوهی کوچک که در دشت مسجد مزدلفه است الحرام بفتح حای بی نقطه یعنی عظيم القدر
است وحرمت آن نگاه باید داشت البلد الحرام مکه است الحل بکسر حای بی نقطه وتشدید لام میتواند بود که مصدر
باب ضرب وضد احرام بکسر همزه باشد که مصدر باب افعال است بمعنی دخول کسی در عملی از اعمال عمره یا
حج که بآن ممنوع شود از چیزی چند که ممنوع نبود پیشتر از آنها ومیتواند بود که بمعنی موضع حل وضد احرام بفتح همزه باشد که
جمع حرم بفتح حا و فتح را است بمعنی مواضع احرام بکسر همزه و درین تقدیر حل بصیغه جمع نیست برای اینکه حل آن مصدر
است وبنا بر بعضی نسخ که الحل والحرم است میتواند بود که حل مصدر باب ضرب وضد حرام بفتح حا باشد که مصدر باب حسن است بمعنی
باعث استحقاق مذمت بودن عملی ابلغ بصیغه امر باب افعال است الدرع بکسر دال وسکون رای بی نقطه و
عین بی نقطه زره الحصينة بفتح حای بی نقطه وکسر صاد بی نقطه ونون مستحکم ومراد بزره مستحکم الهی تقوی
است یا عافیت از هر بلا است چنانچه حال خاصان الهی است که نگاه می دارد ایشان را از بلاهای دنیا و آخرت
در جمیع احوال در بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب دویست وهفتم الجمع بفتح جیم وسکون میم فراهم آوردن
وجماعت وبضم وسکون میم فراهم آوردن وجماعت وبضم وکسر جیم پوشیده از بیگانها چنانچه گویا که در دشت
گرفته شده وهمه اینجا مناسب است وبنا بر اول مراد فراهم آوردن جمیع اسماء حسنی است وبنا بر دوم
وسوم مراد خاصان است مثل اهل تقوی مطلقا یا مثل خاصانی که با امام زمانند وپنهانند از اکثر خلائق
آن بتقدیر من آن است نصب غرقا ومعطوفات بنا بر حالیت است ودر مصادر مضاف محذوف
است مثل غرقا که بتقدیر ذا غرق است ودر غیر مصادر مضاف محذوف نیست مثل اکیل ومثل بشیء که
با در اینجا برای ملابست است وظرف مستقر است الغرق بفتح غین بانقطه وفتح رای بی نقطه
وقاف مصدر باب علم فرو رفتن در آب الحرق بفتح حای بی نقطه وفتح رای بی نقطه وقاف
مصدر باب علم سوخته شدن الشرق بفتح شین بانقطه وفتح رای بی نقطه وقاف مصدر باب علم
گلوگیر شدن آب وطعام ومانند آنها القود بفتح قاف وفتح واو ودال بی نقطه مصدر باب نصر قصاص الصبر
بفتح صاد بی نقطه وسکون بای یک نقطه ورای بی نقطه مصدر باب ضرب کشتن کسی را بحبس
او در زندان ومانند آن چنانکه بمیرد از گرسنگی یا تیر انداختن بجانب او یا مانند آنها السم بفتح سین بی نقطه
وتشدید میم مصدر باب نصر زهر آشامانیدن کسی را التردی بر رای بی نقطه وکسر دال بی نقطه

مشدده دیاے دو نقطه در پائین مصدر باب تفعل افتادن از بالا بپائین الاکیل بفتح همزه و کسر کاف
خورده شده الفجاءة بضم فا و جیم والف و همزه مصدر باب منع و علم ناگاه آمدن چیزے برکسے المیتات
بکسر میم و سکون یاے دو نقطه در پائین الولع مردن السوء بفتح سین بے نقطه و سکون واو و
همزه مصدر باب نصر آزرده کردن و اضافت میتات بآن از قبیل اضافت فاعل بفعل صادر از است
ادخال حرف جر بر صیغه امر با وجود آنکه حروف مخصوص اسم است مبنی براین ست که مجموع
قل اعوذ تا آخر اسم است چه مراد لفظ است چنانچه شیخ رضی رحمه الله تعالے در شرح کافیه در اول بحث
مفعول مطلق گفته ضربت باعتبار انه مقول لیس بفعل بل هو اسم لان المراد هذا اللفظ المقول حتی یختم
السورة هر دو جا کلام امام جعفر صادق است علیه السلام و ضمیر مستتر راجع بامام محمد باقر علیه السلام است
یختم منصوب و مرفوع می تواند بود البنیان ضد فرود آوردن و مراد اینجا مبنی است المرصوص مستحکم
ماخوذ است از رصاص بفتح را بمعنی قدر مشترک میان سرب و قلعی گویا که آن مبنی از رصاص
ساخته شده یعنی خدایا اے صاحب کل اختیار مشعر صاحب حرمت و صاحب کل اختیار
شهر صاحب حرمت و صاحب کل اختیار بی احرام بودن و احرام برسان محمد را و آل محمد را از جانب
من سلام خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بزره تو که مستحکم است و پناه میگیرم بفراهم آوردن تو جمیع اسماء حسنی
را با خاصان تو از اینکه بمیرانی برحالت فرو رفتن در آب یا سوختن یا ماندن چیزی در حلق یا قصاص یا محبوس
کردن یا زهر دادن یا افتادن در چاه یا برحالی که ماکول درنده باشم یا برحالت مردن ناگاه آمدن ملک الموت
یا بر جای که با چیزے از انواع مرگهای آزرده کردن باشم غیر آنچه مذکور شد ولیکن بمیران مرا بر بستر من
در فرمانبرداری تو و فرمانبرداری رسول تو صلی الله علیه و آله وسلم برحالی که دریافته باشم حق را غیر متجاوز از
حق باشم یا در صفی که مدح کردی ایشان را در کتاب تو در سورة الصف که گویا که ایشان دیواری اند که از رصاص
ساخته شده پناه میدهم خود را و فرزندانم را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بقل اعوذ برب الفلق تا آنکه
آخر کند آن سوره را که من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفثٰت فی العقد و من شر حاسد اذا
حسد و پناه میدهم خود هم را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بقل اعوذ برب الناس
تا آنکه آخر کند آن سوره را که ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس
فی صدور الناس من الجنة والناس **اصل** ویقول الحمد لله عدد ما خلق والحمد لله مثل ما خلق
والحمد لله ملاء ما خلق والحمد لله مداد کلماته والحمد لله زنة عرشه والحمد لله رضا نفسه ولا اله
الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات والارضین وما بینهما
ورب العرش العظیم اللهم انی اعوذ بک من درک الشقاء ومن شماتة الاعداء واعوذ بک من الفقر والوقر
واعوذ بک من سوء المنظر فی الاهل والمال والولد ویصلی علی محمد وآل محمد عشر مرات **شرح**

صلوٰۃ صبح و عصر اول

یقول بصیغه مضارع غائب وضمیر راجع بامام محمد باقر علیه السلام مرفوع ومعطوف بر یقول است در سابق عدد دونظائر آن منصوب است بنیابت مفعول مطلق لیکن در بعضی حرف جر نیز مقدر است مثل اینکه عدد بتقدیر حمدا بعدد است ومداد بتقدیر حمدا کمداد است المداد بکسر میم والف ممدوده جمع مداء بکسر میم وسکون لام وهمزه چیند برابر انچه ظرف گنجائش آن داشته باشد چون پر شود المداد بکسر میم وتخفیف دال بی نقطه والف ودال بی نقطه مرکب که بآن خط نوشته مے شود ومراد کلمات اشارتست بقول الله تعالی در سوره الکهف قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی الآیه ودر سوره لقمان ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام الآیه الزنه بکسر زاے با نقطه وتخفیف نون هموزن ومراد بعرش هر دو جا قرآن است که محل دیوان الهی میان خلائقست یا جمیع مخلوقات است که تحت پادشاهی الهی است رضا بکسر را والف مقصوره بمعنی مرضی است الفقر بفتح فا وسکون قاف ورای بی نقطه مبالغه در جدل با مردان الوقر بفتح واو وسکون قاف ورای بی نقطه کینه ودشمنی که از جدل با مردان بهم میرسد ومی تواند بود که مراد بفقر تنگدستی در معرفت حق ومراد بوقر کرے از شنیدن حق باشد یا مراد بفقر تهی دستی از مال وبوقر ثقل کثرت عیال باشد وتصلی بصیغه مضارع غائب وضمیر راجع بامام محمد باقر علیه السلام عطف بر یقول است یعنی ومیگفت حمد الله راست حمدی بعدد آنکه آفریده وحمد الله راست حمدے مانند انچه آفریده در عظمت وحمد الله راست چندین پری انچه آفریده وحمد الله راست حمدی مانند مرکب کلمات که او بانبیا وحی کرده نزد ائمه معصومین محفوظ است وحمد الله راست حمدی هموزن عرش او وحمد الله راست حمدی مرضی خودش ونیست مستحق عبادتی مگر الله بردبار صاحب کرم ونیست مستحق عبادتی مگر الله بلند مرتبه از هر عیب وتسبیح میکنم تنزیه الله که اوست صاحب کل اختیار آسمانها وزمینها وانچه میان آن دو است وصاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگ ست خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از دریافتن شقاوت مراد از آنچه وازخوشحال شدن دشمنان ببلاے من وپناه میگیرم بتو از بدبختی وعداوت وپناه میگیرم بتو از بدی نگاه بسوی اهل ومال وفرزند ودرود میفرستاد بر محمد وآل محمد **چهاردهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ما من عبد یقول اذا اصبح قبل طلوع الشمس الله اکبر الله اکبر کبیرا وسبحان الله بکرة واصیلا والحمد لله رب العالمین کثیرا لا شریک له وصلی الله علی محمد وآله الا ابتدرهن ملک وجعلهن فی جوف جناحه وصعد بهن الی السماء الدنیا فیقول الملائکة ما معک فیقول معی کلمات قالهن رجل من المؤمنین وهی کذا وکذا فیقولون رحم الله من قال هؤلاء الکلمات وغفر له شرح کبیرا بابای یک نقطه صفت مفعول مطلق محذوف ست بتقدیر تکبیرا کبیرا وعامل مفعول مطلق مضمون جمله است الله اکبر بمعنی اکبر الله است هر یک از بکرة بضم بای یک نقطه وسکون کاف ورای بی نقطه واصیلا بفتح همزه وکسر صاد بی نقطه وسکون یای دو نقطه وربالمین منصوب ست بظرف زمان وعامل آن مضمون جمله است

چہ سبحان اللہ یعنی اسبح اللہ است کثیرا بثاء سہ نقطہ صفت مفعول مطلق است محذوف بتقدیر حمدا کثیرا الا ابتدار بباء یک نقطہ ودال بی نقطہ ورای بی نقطہ مصدر باب افتعال فرا گرفتن چیزی بشتاب فی جوف چنانچہ کنایہ است از حرز داشتن و آن کلمات را السماء الدنیا اینجا عبارت است از آسمان نزدیک تر ما یا عبارت از آسمان پست تر و حاصل ہر دو یکے است و مراد آسمان قمر است و این منافات ندارد با اینکہ سماء الدنیا در سورة الصافات عبارت باشد از انچہ فوق سبع سموات است چنانچہ بیان می شود در کتاب الصیام در شرح حدیث سوم باب فی لیلة القدر کہ باب شصت و نہم است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت نیست ہیچ بندہ کہ گوید چون بصبح رسید پیش از طلوع آفتاب اللہ تعالے بزرگ است از اینکہ دانستہ شود باسم جامد خفض اللہ تعالے بزرگ است تکبیری بزرگ و تنزیہ میکنم اللہ تعالے را اول روز و آخر روز و سپاس اللہ راست کہ صاحب کل اختیار ہر کس و ہر چیز است سپاس بسیار نیست تمریکے او را در این تکبیر و تسبیح و تحمید و درود فرستد اللہ تعالے بر محمد و آل محمد علیہ السلام مگر آنکہ ربود آن کلمات را فرشتہ و کرد آنہا را در میان بال خود و بالا برد آنہا را بسوے آسمان نزدیک تر بما پس مے گویند فرشتگان آن آسمان کہ چیست با تو پس مے گوید کہ با من کلماتے است کہ گفتہ آنہا را مردی از مومنان و آنہا چنین و چنان است پس آن فرشتگان مے گویند رحمت کناد اللہ تعالے کسے را کہ گفت آن کلمات را و امرزاد گناہان را برائے او۔ اصل قال و کلما امر بسماء

قال لاهلها مثل ذلک فیقولون رحم الله من قال هؤلاء الکلمات وغفر له حتی ینتهی بهن الی حملة العرش فیقول لهم ان معی کلمات تکلم بهن رجل من المؤمنین وهی کذا وکذا فیقولون رحم الله هذا العبد وغفر له انطلق بهن الی حفظة کنوز مقالة المؤمنین فان هؤلاء کلمات الکنوز حتی تکتبهن فی دیوان الکنوز شرح ینتہی مرفوع است بتقدیر القرینہ فیقولون مراد بحملة العرش ملائکہ است از جملہ حاملان عرش کہ بیان شد مفصلا در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب بستم کہ باب العرش والکرسی است تکتبهن تا آخر کلام امام است و تکتبہن بصیغہ غائب مرفوع است یعنی امام گفت ہر بار کہ گذشت بآسمان گفت اہل آسمان را مثل آنچہ گفت اہل آسمان اول را پس اہل آن آسمان میگویند رحمت کناد اللہ تعالے کسے را کہ گفت آن کلمات را و امرزاد برائے او گناہان او را تا آنکہ میرساند آن کلمات را بسوی ملائکہ حاملان عرش پس میگوید حاملان را کہ بدرستی کہ نزد من چند کلمہ است کہ تکلم کرد بآنہا مردے از مومنان و آنہا چنین و چنین است پس حاملان عرش میگویند رحمت کناد اللہ تعالے این بندہ را و آمرزاد برائے او گناہان او را ببرید آنہا را بسوے حافظان گنجہائے گفتہ مومنان چہ بدرستی کہ آنہا کلمات گنجہا است تا آنکہ حافظان گنجہا می نویسند آن کلمات را در دفتر گنجہا

پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اصبحت فقل اللهم انی اعوذ بک من شر ما

صافی شرح اصول کافی

خلقت وذرأت وبرأت فی بلادک وعبادک اللهم انی اسئلک بجلالک وجمالک وحلمک وکرمک کذا وکذا

شرح وذرأت بذال با نقطه ورای بی نقطه وهمزه بصیغه ماضی مخاطب باب منع است الذرء آفریدن چیزی بعنوان کثرت برأت ببای یک نقطه ورای بی نقطه وهمزه بصیغه ماضی مخاطب باب منع است البرء آفریدن چیزی بعنوانی که اسم جامد محض مشترک نباشد میان آفریننده وآفریده الجلال بفتح جیم مصدر باب ضرب بری بودن از نقصان در صفات واز قبیح در افعال الجمال بفتح جیم مصدر باب حسن نیکو بودن در صفات ودر افعال کذا وکذا کنایتست از مطالب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بصبح رسیدی پس بگو خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از بدی آنچه آفریدی و بسیار آفریدی وبی مشابهت کردن آفریدی در شهرهای خود وبندگان خود خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیله عظمت تو ونیکی تو وبردباری تو وبخشندگی تو چنین حاجت را وچنین حاجت را **شانزدهم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان علیا صلوات الله علیه کان یقول اذا اصبح سبحان الملک القدوس ثلثا اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک ومن تحویل عافیتک ومن فجاءة نقمتک ومن درک الشقاء ومن شر ما سبق فی اللیل اللهم انی اسئلک بعزة ملکک وشدة قوتک وبعظم سلطانک وبقدرتک علی خلقک ثم سل حاجتک **شرح** فجاءة بضم فا والف مصدر باب علم ومنع است ما سبق عبارت از سختی شبانه که پیش از زوال از کسی سرزند چنانچه گویا که نزد انسته صادر شده ودر آنچه می آید در حدیث سی ام این باب بجای فی اللیل منی الکتاب است وتحقیق طلب متعلق بماضی می آید در شرح حدیث بست ویکم این باب ثم سل عطف است بر جمله که مفهوم می شود از سابق چه مقصود از نقل گفته امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام امر بمخاطب است بگفتن آن **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که علی صلوات الله علیه می گفت چون به صبح میرسید تنزیه از هر نقصان وقبیح میکنم تنزیه پادشاهی که بنهایت پاکیزه از نقصان وقبیح است آن را سه بار می گفت وبعد از آن میگفت خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از برطرف شدن نعمت تو واز گردانیدن تو فراغت ترا که بمن دادی واز ناگاه آمدن بلای تو واز دریافتن عاقبت بخیری مراد در آخر عمر است واز بدی آنچه پیش از فکر از من سرزده باشد در شب خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیله بی شکی پادشاهی تو وسختی توانائی تو وبوسیله بزرگی تسلط تو بر خلائق وتوانائی تو بر آفریدن تو هر چه را که خواهی این را بگو بعد از آن طلب کن حاجت خود را **هفدهم اصل** عن العلاء بن کامل قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول عند المساء لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو علی کل شیء قدیر قال قلت بیده الخیر قال ان بیده الخیر ولکن قل کما اقول لک عشر مرات

واعوذ بالله السمیع العلیم حین تطلع الشمس وحین تغرب عشر مرات **شرح** بعض مردمان خیال میکنند که من القول اینجا همین است و حال آنکه ابتدای کلام امام است اگرچه آن لفظ موافق تتمه این است چه در سوره اعراف چنین است ودون الجهر من القول بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین پس در نقل آیت اقتصار مشیر از خیال ایشان شده و من القول اینجا خبر مبتدا است ولا اله الا الله تا آخر مبتدا است چه مراد لفظ است و در اعوذ بالله السمیع العلیم اقتصارے هست و تتمه آن سے آید در حدیث سی دوم این باب و اقتصار در اینجا مثل اقتصار در ذکر سابق است برای تنگی وقت مخاطب و می تواند بود که اقتصار در نقل آیت باشد و تتمه را باید گفت یعنی روایت است از علاء بن کامل گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام مے گفت آیت سوره اعراف را که و یاد کن صاحب کل اختیار خود را در دل خود از روے زارے و ترس و آهسته از جمله سخن در اوائل روز و اواخر روز و مباش از غافلان از ذکر الٰهی و می گفت این را که از جمله سخنی است که باید گفت نزدیک شام لا اله الا الله تا قدیر را دے گفت هم بیده الخیر مراد این است که این نیز جزو این ذکر است مع شئی زائد چنانچه گذشت در حدیث اول باب سی و نهم پس چنانچه امام گفت بدرستی که بدست قدرت اوست خیر باین معنی که این حق است لیکن مگو چنانچه میگویم برای تو ده بار مراد این است که اقتصار کردم برای علم من به تنگی وقت تو به سبب کثرت عیال و ضیق معاش تو و نظیر این مے آید در حدیث سی و دوم این باب و از این ظاهر مے شود که ترک این ذکر در صباح نیز برای تنگی وقت است و بگو پناه میگیرم باالله تعالیٰ که بنهایت شنوا و بنهایت دانا است وقتی که طلوع کند آفتاب و وقتی که غروب کند ده بار مراد این است که ذکر سابق مقدم بر غروب است و این در وقت غروب و طلوع است **مجهول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال تقول بعد الصبح الحمد لرب الصباح الحمد لفالق الاصباح ثلث مرات اللهم افتح لی باب الامر الذی فیه الیسر والعافیة اللهم هیئ لی سبیله وانصرنی فیجرجه اللهم انی کنت قضیت لاحد من خلقک علی مقدرة بالشر فخذه من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله ومن تحت قدمیه ومن فوق رأسه واکفنیه بما شئت ومن حیث شئت **شرح** مراد بصباح بفتح صاد صبح صادق است که پهن است در افق شرقی فالق الاصباح در سوره انعام است و مراد باصباح بکسر همزه صبح کاذب است که مانند دم گرگ است و مصدر اینجا مستعمل در معنی اسم فاعل شده چه اصباح در اصل بمعنی مقارن صبح صادق بودن است مثل اغداد در اغدا البعیر که بمعنی مقارن غده بودن است و مراد بمقارنت اینجا اتصال است و تتمه بیان فالق الاصباح می آید در شرح حدیث بستم ثلث مرات مفعول مطلق تقول است الامر بفتح همزه و کسر میم و راے بی نقطه مبارک و بسکون میم چیز عمده و بهر تقدیر مراد اینجا زر نقد است که برای هر نفعی خرج مے تواند شد فجرجه

بفتح یا ضم میم اسم مکان ست از باب نصر یا باب افعال است وضمیر راجع بامر است ادخال کنت دربیان
ان شرطیه که تاویل فعل ماضی بمستقبل است ومیان فعل ماضی برای برگردانیدن فعل ماضی بجای
خود است المقدرة بفتح میم وسکون قاف وضم وفتح وکسر دال بی نقطه توانائی باء در بالشر برای ملابست
است وظرف صفت مقدر است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت میگوئی بعد
از صبح صادق سپاس تا حب کل اختیار صبح صادق را است سپاس شگافنده صبح کاذب را است
سه بار بعد از ان میگوئی خدایا بکشا برای من در مبارکی را که دران ست آسانی وفراغت خدایا مهیا کن
برای من راه آن مبارک را وبشناسان مرا محل خرج آن تا مبادا که بخل در خرج آن شود یا در معصیت
خرج شود یا در اسراف خرج شود خدایا اگر در زمان سابق قضا وقدر کرده باشی بران یکی از مخلوقان تو این
را که برمن قدرت داشته باشد یا قصد بدی بامن پس گرفتار کن او را از پیش او واز پس او وجانب راست
او وجانب چپ او واز پائین او وپاے او واز بالاے سر او واز من دفع کن او را بهر وسیله که خواستی
واز هر راهے که خواستی وهر روش که خواستی **نوزدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال من قال اذا اصبح اللهم انی اصبحت فی ذمتك وجوارك اللهم انی استودعك
دینی ونفسی ودنیای واخرتی واهلی ومالی واعوذ بك یا عظیم من شر خلقك جمیعا واعوذ بك
من شر ما یبلس به ابلیس وجنوده اذا قال هذا الکلام لم یضره یومه ذلك شیء واذا امسی
فقاله لم یضره تلك اللیلة شیء ان شاء الله **شرح** الذمة بکسر ذال با نقطه وتشدید میم عهد
ومراد اینجا عهد الهی است در هر شریعتی که مردمان پیروی ظن نه کنند الجوار به کسر جیم ورای بی نقطه
پناه دادن کسے را که خطا بعهد کرده باشد یبلس بیاے یک نقطه وسین بے نقطه بصیغه مضارع معلوم
غائب باب افعال است الابلاس ساکت وملزم شدن کسی در وقت تمام حجت براو وناامید شدن
از رحمت الهی وهر دو اینجا مناسب است وبنابر اول ما موصوله عبارت از اتمام حجت الهی در قیامت
برکسی است وباء ورنه برای سببیت است وبنابر دوم ما موصوله که عبارت از آتش جهنم می تواند بود
وباء ورنه بمعنی فی مے تواند بود وبر هر تقدیر ابلیس ماخوذ است ابلیس که نام عزازیل است جنوده عبارت
از مجرمان انس وجن است چنانچه گفته در سوره روم ویوم تقوم الساعة یبلس المجرمون اذا قال
هذا الکلام تکرار مضمون من قال اذا اصبح است براے طول فاصله یعنی روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام گفت هر که گفت چون به صبح رسید خدایا بدرستی که من به صبح رسیدم در پیمان تو
به خلائق ودر پناه تو خدایا بدرستی که من می سپارم به تو دین خود را وخودم را ودنیاے خود را وآخرت
خود را ومتعلقان خود را ومال خود را وپناه می گیرم است بزرگ از شر مخلوقات تو همگی وپناه میگیرم
به تو از شر آنچه در روز قیامت حیران در جواب وساکت مے شوند به سبب آن ابلیس ولشکرهاے

او چون گفت این سخن را ضرر نکند او را در آن روزش چیزی و چون به شام رسید پس
گفت آن مضمون را باین معنی که بجای اصبحت امسیت گفت ضرر نمی کند او را در آن شب چیزی
ان شاء الله تعالی **بست و ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اصلیت المغرب والغداة
فقل بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سبع مرات فانه من قالها لم یصبه
جذام ولا برص ولا جنون ولا سبعون نوعا من انواع البلاء **شرح** ضمیر قالها راجع بسبع مرات است ومفعول
مطلق است ومفعول به محذوف است برای ظهور ومی تواند بود که راجع بکلمات باشد ومفعول به باشد ومفعول
مطلق محذوف باشد برای ظهور **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون گذاردی
نماز شام ونماز صبح را پس بگو باین معنی که بعد از هر کدام آنها علیحده بگو ابتدا میکنم آنچه را که ابتدا کنم بنام
الله که مدبر کل عالم است مهربان به مومنان ست نیست پیچیدگی عزم کسی از کاری ونه قوت عزم
کسی برکاری مگر بوسیله انگیزی الله که بلند مرتبه است هفت بار بگو چه بدرستی که شان اینست که هر که
گفت آن کلمات را بر نخورد او را خوره ونه لکه پیسی ونه دیوانگی ونه هفتاد قسم از اقسام بلا مراد تتمه هفتاد است
که شصت وهفت باشد چنانچه ظاهر می شود در حدیث بست ونهم این باب **اصل** قال وتقول اذا اصبحت
وامسیت الحمد لرب الصباح الحمد لفالق الاصباح مرتین الحمد لله الذی ذهب باللیل بقدرته وجاء بالنهار
برحمته ونحن فی عافیته وتقرأ آیة الکرسی وآخر الحشر وعشر آیات من الصافات وسبحان ربك
رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین فسبحان الله حین
تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظهرون یخرج الحی من المیت
ویخرج المیت من الحی ویحیی الارض بعد موتها وکذلك تخرجون سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبقت
رحمتك غضبك لا اله الا انت سبحانك انی ظلمت نفسی فاغفر لی وارحمنی وتب علی انك انت التواب الرحیم **شرح**
تفسیر صباح واصباح بکسر همزه گذشت در شرح حدیث هیجدهم این باب مرتین مفعول مطلق تقول است
باعتبار ما بعد ومراد اینست که الحمد لله الذی تا آخر را دو بار می باید گفت باین معنی که هم در صبح و
هم در شام می باید گفت بخلاف الحمد لرب الصباح تا آخر که آن را یک بار می باید گفت باین معنی که مخصوص
وقت صبح ست وشام نیست پس منافات ندارد با حدیث هیجدهم که دلالت بر سه بار دارد و مخفی نماند
که در شام بجای ذهب باللیل بقدرته وجاء بالنهار می باید گفت ذهب بالنهار بقدرته وجاء باللیل
ودر آیات سوره روم چند احتمال است از آنجمله اینکه فا در فسبحان برای تفریع بر سابق است که در آن
مذکور شده که مکذب آیات الله تعالی که عبارت از ائمه عالمین بجمیع احکام است در جهنم فسبحان منصوب
باغرا است بتقدیر فالزموا سبحان الامساء رسیدن بغروب آفتاب یعنی نزدیک شدن بآن الاصباح
رسیدن بطلوع آفتاب وله الحمد فی السموات والارض جمله حالیه است ودر اشارت است بآنکه تسبیح با حمد

ست باید چنانچه گفته در سوره ق و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس واو در دعشیا بمعنی مع است چنانچه
ست آید درحدیث سی و یکم یا برائے عطف برحین تمسون است ومراد اول وقت غروب ست
الاظهار رفتن براوکه بیرون ست ومراد اول وقت طلوع آفتاب ست تخصیص این اوقات
اربعه برائے اینست که مرکب ازآنها دو ساعت غفلت خلائق است چنانچه ذکور شد درحدیث دوم
این باب سابق بودن رحمت برغضب شان چند وجه است اوّل اینکه نعمت چشم وگوش و
مانند آنها سابق ست بر تکلیف وغضب بعد از تکلیف می باشد دوم اینکه راه رحمت آسان تر و
سهل تر است از راه غضب چنانچه گفته اند در تفسیر آیت سورة البقرة لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت
وچنانچه بعض عباوات سهل کفاره گناهان فاعلش ومنسوبان فاعلش مے شود مثل انچه می آید
در کتاب فضل القرآن در حدیث یازدهم باب سیزدهم که باب فضل القرآن ست سوم اینکه
امام رحمت وهدایت او پیشی گرفته برامام غضب وضلالت باعتبار کمال وضوح برهان حقیقت اول
وبطلان دوم از شواهد ربوبیت ومحکمات کتب الٰهی که در آنها امر به پیروے علم ونهی از پیروے
ظن صریح شده چنانچه گفته در سوره مائده ومن یتولے الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله
هم الغالبون وباعتبار اینکه هیچ امامے که باطل باشد دعوی امامت نکرده ونخواهد کرد مگر
وقتی که پیش ازان وقت ودران وقت امام حق باشد چنانچه آدم علیه السلام واو صیاے او پیش
از دعوے اولاد قابل امامت را بودند یعنی امام گفت ومیگوئی چون بصبح رسیدی وبشام آمدے
در صبح این را که سپاس از صاحب کل اختیار صبح صادق است سپاس از شگافنده صبح کاذب است
هم در صبح وهم در شام این را که سپاس از الله تعالے است که برد شب را بتوانائی خود وآورد روز را
بمهربانی خود با خلائق برجائے که ما در فراغت اویم ومیخوانی آیت الکرسی که الله لا اله الا هو الحی القیوم
لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و
ما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم
ومیخوانی آخر سوره حشر را که هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض وهو
العزیز الحکیم ومی تواند بود که روایت سابق براین را نیز باید خواند یکے هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
والشهادة هو الرحمن الرحیم ودیگرے هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز
الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون ومی تواند بود که روایت سابق بر ما نهار را نیز باید خواند یکے لا یستوی
اصحاب النار واصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون لو انزلنا هذا القرآن علے جبل لرایته
خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون ومیخوانے ده آیت را
از سورة الصافات که والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتالیات ذکرا ان الٰهکم لواحد رب السموات

والارض وما بینهما ورب المشارق انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب وحفظا من کل شیطان مارد
لا یسمعون الی الملاء الاعلی ویقذفون من کل جانب دحورا ولهم عذاب واصب الا من خطف الخطفة
فاتبعه شهاب ثاقب ومی تواند بود که مراد سوای بسمله باشد باین معنی که بسمله را باید خواند تا مجموع یازده
آیت باشد توضیح این آیت مے شود در کتاب الصیام در شرح حدیث سوم باب فی لیلة القدر که
باب شصت ونهم است ومی خوانی آخر سورة الصافات را که سبحان ربک تا العالمین ومیخوانی از
سورة الروم سه آیت را که فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون پس ملازم باشید تنزیه الله تعالے
را از شریک ومانند آن وقتی که نزدیک مے شود بغروب آفتاب ووقتی که نزدیک مے شود بطلوع
آفتاب وله الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظهرون برخالص تنزیه کنید که برای او وبس باشد
سپاس در آسمانها وزمین وتنزیه باین قید کنید نیز بعد از غروب آفتاب ووقتی که از منزلها بیرون میروید
یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ویحیی الارض بعد موتها وکذلک تخرجون بیرون می آورد
زنده را از مرده مثل اخراج مومن از پدر کافر وبیرون مے آورد مرده را از زنده مثل اخراج کافر
از پدر مومن وزنده مے کند زمین را در بهار مثلا بعد از مردن آن در زمستان مثلا وهمچنان بیرون
خواهید آمد از قبرها ومی گوئی این را که بغایت منزه از عیب وبغایت پاکیزه است صاحب
کل اختیار ملائکه وباعث زندگی که نازل شده بر رسول وائمه اهل بیت او عم چنانچه بیان شد
در کتاب الحجة در باب پنجاه وششم که باب الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلام است
پیشی گرفته رحمت تو بر غضب تو نیست مستحق عبادتی مگر تو تنزیه لائق تو بدرستی که من ستم کردم
خودم را بمعصیت پس بنا بر این اقرار بیامرز مرا ورحم کن مرا وبازگشت برحمت کن بر من بدرستیکه تو وبس بغایت باز
گشتنده ای **بیست ویکم** اصل عن ابی عبد الله علیه السلام اللهم لک الحمد احمدک واستعینک وانت
ربی انا عبدک واصبح علی عهدک ووعدک ما استطعت ولا حول ولا قوة الا بالله وحده لا شریک له
واشهد ان محمدا عبده ورسوله اصبحت علی فطرة الاسلام وکلمة الاخلاص وملة ابراهیم
ودین محمد علی ذلک احیی واموت ان شاء الله احیینی ما احییتنی وامتنی اذا امتنی علی ذلک
وابعثنی اذا بعثتنی علی ذلک ابتغی بذلک رضوانک واتباع سبیلک الیک الجأت ظهری والیک
فوضت امری آل محمد ائمتی لیس لی ائمة غیرهم بهم اأتم وایاهم اتولی وبهم اقتدی اللهم اجعلهم
اولیائی فی الدنیا والآخرة واجعلنی اوالی اولیائهم واعادی اعدائهم فی الدنیا والآخرة والحقنی
بالصالحین وآبائی معهم. شرح ادنی از باب تفعیل است برای مبالغه واشارت است به آیه
سورة النجم وابراهیم الذی وفی ومے آید در حدیث سی وهشتم ومے تواند بود که از باب افعال تا
عبدک عبارت است از نهی از پیروی ظن چنانچه گفتیم در سورة الاعراف الم یؤخذ علیهم

مانع از جزو ۶۷

میثاق الکتاب ان لایقولوا علی اللّٰه الا الحق ما دمنا استطعت بمعنی مادام است و متعلق بهر یک
از و من وادنی است الاستطاعت وسعت و قدرت چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در باب الاستطاعة
فطرة الاسلام عبارت است از خلقتی که مقتضی اقرار بربوبیت است چنانچه گفته در سوره روم فطرة اللّٰه
التی فطر الناس علیها کلمة الاخلاص عبارت از قول لا اله الا اللّٰه است ملة ابراهیم عبارت از اصول
دین است که محفوظ است در هر شریعتی و نسبت آن بابراهیم برای شهرت او بآن است چنانچه گفته
در سوره انعام انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض تا آخر دین محمد عبارت از احکام شرعیه
است که مختلف می شود باختلاف شرائع انبیا ما دمنا احییتنی بمعنی مادام است ابتغی استیناف
بیانی است برای اینکه انچه مذکور شد وقتی فائده میکند که محض از ظاهر زبان نباشد بلکه وسیله رضای الٰهی
و اتباع سبیل مومنان باشد که ترک پیروی ظن و اقتدا بامام عالم بجمیع احکام الٰهی است ائمة بفتح همزه
و کسر میم است و اصل او ائممة بوده قلب شده قیاساً و قراءت عاصم و سائر کوفیان و ابن عامر ائمة
بدو همزه اول مفتوح و ثانی مکسور خلاف قیاس است ائتم بفتح همزه و الف بصیغه مضارع معلوم
متکلم وحده از افتعال و اصل الف همزه ساکنه بوده واو در وآبائی معهم حالیه است اگر گوئی طلب
بودن پدران با صالحان طلب صلاح پدرانست در زمان ماضی بی آن کسی با صالحان نباشند
و طلب انچه گذشته در ماضی معقول نیست گوئیم گذشته بدو قسم است اول انچه تابع فعل مکلف
نیست دوم انچه تابع فعل مکلف است مثل انچه اثبات افعال مکلفین در قرآن یا در لوح محفوظ
و مثل خلق سعادت و شقا برای هر مکلفی در وقت خلق طینت بعض مکلفان از علیین و طینت
بعضی از سجین و مانند آنها و طلب گذشته نیز بر دو قسم است اول طلب رفع چیزی که معلوم باشد
وجود آن در ماضی یا طلب وجود چیزی که معلوم باشد عدم آن در ماضی دوم طلب عدم یا وجود چیزی
در ماضی که معلوم داعی نباشد و تجویز کند که آن وجود یا عدم تابع دعای داعی در وقتی که بعد از انست
باشد چنانچه تحقیق شد در حدیث نهم باب سوم که اللّٰه تعالی چون داند که در فلان وقت شخصی
فلان دعا خواهد کرد پیش از ان وقت منافی طلب او را برطرف می کند و چون داند که دعا نمی کند
آن منافی طلب را برطرف نمی کند و طلب چیزی در ماضی معقول است اگر از قسم اخیر باشد
چه تابع چیزی هر چند که مقدم در زمان بر ان چیز در حکم موخر در زمان است از ان چیز و باین تحقیق
ظاهر می شود صحت تعوذ از درک شقا چنانچه می آید در حدیث سی ام این باب و صحت طلب
محو اسم خود از دیوان اشقیا و اثبات آن در دیوان سعدا در ام الکتاب چنانچه تحقیق
آن می آید در شرح حدیث بیست و پنجم این باب و امثال اینها بسیار است در دعاها بلکه
بعد از تامل ظاهر می شود که جمیع دعاها بلکه جمیع افعال اختیاریه که برائی نفع مترتب بر آنها هست

ازین قبیل است چه اثبات در قرآن متعلق بحوادث شده پس طلب وقصد چیزے در مستقبل
از قبیل طلب عدم اثبات الٰہی است در قرآن خلاف انچه را یعنی روایت ست از امام جعفر صادق
علیه السلام در دعاے صبح خدایا مملوک تست وبس سپاس سپاسے میکنم ترا وطلب پناه
میکنم از تو وتو صاحب کل اختیار منی ومن بنده توام به صبح رسیدم بر تصدیق پیمان تو وثواب تو
مطیعانرا عمل می کنم بعد ازان بمقتضاے وعده تو بجا مے آورم مقتضاے پیمان ترا چندانکه
استطاعت آنها داشته باشم بتوفیق تو نیست پیچیدگے عزم کسے از کارے ونه قوت عزم کسی
برکارے مگر بوسیله انگیزی الله تعالے به تنهائی بے شریکے که او را باشد در استقلال در آن
وسیله انگیزی گواہی میدہم که محمد بنده او ست وفرستاده او ست بخلائق بصبح رسیدم بر خلقت
اسلام وسخن اخلاص وملت ابراهیم ودین محمد بران فطرت وطلب ودین زندگی میکنم ومیمیرم
اگر خواسته باشد الله تعالے خدایا زنده دار مرا چندانکه زنده داشتی مرا وبمیران مرا چون میرانیدی
مرا بران وبرانگیزی مرا چون برانگیختی مرا از قبر بران بیان این آنکه طلب میکنم بآن رضای ترا
وپیروی راه ترا که راه حج معصومین است بیان این آنکه بتو پناه وادم پشت خود را وبسوی تو
واگذاشتم کار خود را بیان این آنکه آل محمد امامان منند نیستند براے من اماما غیر ایشان ایشانرا
امامان خود میدانم وایشان را دوست میدارم وایشانرا پیروی میکنم در احکام شریعت خدایا بگردان
ایشان را دوستان من در دنیا وآخرت وبگردان مرا چنین که دوست دارم دوستان ایشان را و
دشمن دارم دشمنان ایشان را در دنیا وآخرت وملحق کن مرا در روز مرگ بصالحان بجائے
که پدران من با ایشان باشند **بست ودوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام
قال قلت له علمنی شیئاً اقوله اذا اصبحت واذا امسیت فقال قل الحمد لله کما هو اهله
اللهم ادخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وآل محمد واخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد
صلی الله علی محمد وآل محمد **شرح** روایت ست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم
او را تعلیم کن مرا چیزے که گویم آن را چون بصبح رسیدم وچون بشام رسیدم پس امام گفت بگو سپاس
از الله است که میکند انچه را که مے خواهد باین معنی که بعد از مشیت او چیزے را البته اراده
وقدر وقضا تعلق بآن چیز میگیرد وپشیمانی وعجز در او محال است وبیان اینها شد در کتاب التوحید
در باب بست وپنجم که باب فی انه لایکون شئ فی الارض ولا فی السماء الا بسبعة است ونمیکند
انچه را که میخواهد دیگرے باین معنی که گاہے بنده مشیت چیزے میکند ومشیت الٰہی تعلق بآنها
نمی گیرد پس نمی کند آنرا احمد از الله است وبر وجہے که دوست میدارد الله تعالے که محمود شود
بآن وجه حمد از الله است چنانچه او مستحق آن حمد است خدایا داخل کن مرا در هر خوبی که داخل کردے

درمیان محمد و آل محمد یا دبیرون کن مرا از هر بدی که بیرون کردی از آن محمد و آل محمد را و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل محمد **بست و سوم** اصل عن ابی عبد الله علیه السلام مما ارکب من شیئ فلا تترک ان تقول فی کل صباح و مساء اللهم انی اصبحت استعدیک فی هذا الصباح وفی هذا الیوم لاهل رحمتک وابرأ الیک من اهل لعنتک اللهم انی اصبحت ابرأ الیک فی هذا الیوم وفی هذا الصباح ممن نحن بین ظهرانیهم من المشرکین ومما کانوا یعبدون انهم کانوا قوم سوء فاسقین اللهم اجعل ما انزلت من السماء الی الارض فی هذا الصباح وفی هذا الیوم برکة علی اولیائک وعذابا علی اعدائک اللهم وال من والاک وعاد من عاداک **شرح** مما بفتح میم و سکون ها اسمی است بمعنی هر کدام و متضمن معنی شرط است و منصوب است محلاً مفعول ترکت است من بیانیه است برای تبیان مما و افاده این می کند که عمومی که مفهوم می شود از مما در شیئ مطلق است در جنس منصوص و این کمال اهتمام باین دعا مفهوم می شود و مراد بشیئ دعاهای غیر فریضه است در شام بجای اصبحت امسیت می باید گفت و بجای هذا الصباح وفی هذا الیوم فی هذا المساء وفی هذه اللیلة می باید گفت مراد بر حمتک امام عالم بجمیع احکام است و مراد بلعنتک امام ضلالت است چنانچه گفته در سوره اعراف عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیئ فسا کتبها للذین یتقون من موصوله عبارت از خلفای ثلثه و امثال ایشان است و در بعض نسخ با است ظهرانیهم بفتح رای بی نقطه والف و فتح نون و سکون یا دو نقطه در پایین و ضمیر جمع راجع بمن موصوله است و حقیقت این آنست که ظهر بفتح ظا و سکون ها بمعنی پشت مستعمل می شود و مراد اینجا بیان است که پشت و پناه متبوعی می باشند زیادتی الف و نون برای مبالغه است و الحاق علامت تثنیه برای تاکید مثل لبیک و سعدیک و ازین ماخوذ است ظهرانیهم بمعنی وسطهم چه جمعی از لشکر که وسط می باشند پشت جمعی اند که در اطراف اند و جائز است بجهت عربیت که ظهرانیهم بکسر نون و تشدید یای مکسوره باشد منسوب بظهر باشد مثل وحدانی که منسوب بوحدا است و حاصل هر دو یکی است من در من المشرکین تبعیضیه است یا بیانیه است و بر هر تقدیر حال از من موصوله است یا حال از ظهرانیهم است ما در مما کانوا عبارت از بت و مانند آنست و اشارت است باینکه خلفای ثلثه از بت پرستی برنگشته بوده اند و ضمیر کانوا راجع بمن موصوله است یعبدون بصیغه مضارع معلوم باب نصر است و ضمیر راجع بمن موصوله است ضمیر انهم کانوا راجع بمن موصوله است و این جمله مستاَنف است برای بیان وجه برائت سوء بفتح سین و سکون واو مصدر باب نصر بمعنی آزرده کردن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر کدام را ترک کنی از چیزی که دعای نافله باشد پس ترک مکن آنرا که گوئی در هر صبح و شام خدایا بدرستی که من بصبح رسیدم

برحالی که طلب آمرزش میکنم از تو درین صبح و درین روز برای اهل رحمت تو که شیعه امامیه باشند
و دیگر برزم بسوی تو از اهل لعنت تو که مخالفان شیعه امامیه باشند خدایا بدرستی که من به صبح رسیدم
برحالی که میگریزم بسوی تو درین روز و درین صبح از جمعی که ما شیعه امامیه در میان تابعان ایشانیم
از مشرکان و از آنچه می پرستیدند آن جمع آنرا بدرستی که آن جمع بودند از جمعی آزرده کنندگان اولیای
الٰهی سرکشان از حکم الٰهی خدایا بگردان آنچه را که نازل کردی از آسمان بسوی زمین درین صبح
و درین روز مبارک و بسیار نفع بر دوستان تو عذابی بر دشمنان تو خدایا دوستی کن با کسی که تابع
حکم تو شد و دشمنی کن با کسی که دشمنی با تو کرد و تابع آن جمع شد **اصل** اللهم اختم لی بالامن
والایمان کلما طلعت شمس او غربت اللهم اغفر لی ولوالدی وارحمهما کما ربیانی صغیرا
اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات
انک تعلم منقلبهم ومثواهم اللهم احفظ امام المسلمین بحفظ الایمان وانصره نصرا
عزیزا وافتح له فتحا یسیرا واجعل له ولنا من لدنک سلطانا نصیرا **شرح** و بوالدین
اینجا مرد و زنی است که استاد این کس باشند در تعلیم دین حق خواه پدر و مادر نسبی باشند و خواه
نه مراد به مومنین اینجا جمعی ست از شیعه امامیه که پیروی ظن نه کردند اصلا و در تعبیر از ایشان
شده در یک است سوره مومنین اول الذین آمنوا دوم الذین تابوا واتبعوا سبیلک و
مراد به مسلمین اینجا از ایشان ست و از جمعی است از شیعه امامیه که بر سبیل ندرت و فی اسراع
گاهی پیروی ظن کردند و تعبیر از ایشان شده در آیت سوره مومن که لمن صلح من آبائهم و
ازواجهم وذریاتهم و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث پنجم باب التوبة که باب
صد و نودم است منقلب بفتح لام مصدر میمی است و ضمیر راجع بمسلمین ست یا راجع به مجموع
مومنین و مسلمین است و مراد روگردان شدن ایشان از امام ضلالت است مثوی مصدر
میمی باب علم است الثواء بفتح ثاء سه نقطه والف ممدوده ایستادن بسیار در مقامی و مراد پایدن در
تصدیق امام حق ست لفظ الایمان بیان شد در شرح حدیث سیزدهم این باب یعنی خدایا تمام کن
برای من بامنی و ایمان و هر وقت که طلوع کند آفتاب یا غروب کند باین معنی که چون طلوع کند تا آخر
روز با امن و ایمان باشم و چون غروب کند تا آخر شب با امن و ایمان باشم خدایا بیامرز گناهان را
برای من و برای مادر و پدر من و رحمت کن مادر و پدر مرا در برابر اینکه تربیت کردند مرا بر دین حق
برحالی که کوچک بودم خدایا بیامرز گناهان را برای مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
زندگان از جمله ایشان و مردگان بدرستی که تو دانیدا روگردان شدن ایشان را از باطل
و ماندن ایشان را بر حق خدایا نگاهدار امام مسلمین را بنگاهداری تو ایمان را و مدد کن او را مددی

بلیشک وکشاد کارمن برای کشادی آسان وگردان برای سود برای ما از نزد تو تسلطی که منصور باشد از جانب تو

اصل اللهم العن فلانا وفلانا والفرق المختلفة علی رسولك وولاة الامر بعد رسولك والائمة من بعده وشیعتهم وأسألك الزیادة من فضلك والاقرار بما جاء من عندك والتسلیم لامرك والمحافظة علی ما امرت به لا ابتغی به بدلا ولا اشتری به ثمنا قلیلا **الشرح** فلانا وفلانا عبارت از دو کس مخصوص نیست بلکه کنایت ست از رؤسای ضلالت مثل خلفای ثلثه وپیروان که عبارت از شیخین مخالفان باشند والفرق منصوب ومعطوف بر فلانا است المختلفة بکسر لام ونفاء است وتمحّل برای اشراست بمعنی جمعی که از روی پیروی ظن باهم اختلاف در مسائل کردند مثل حنفیه وشافعیه ومالکیه وحنبلیه وآن دشمنی با رسول وائمه وشیعه باتفاق است وتمحّل صفة مختلفه است بمعنی جمعی که افترا بر رسول وائمه وشیعه کردند در نقل مدائح خلفای خود ومذمت مخالفان ایشان وولاة مجرور ومعطوف بر رسولك است والائمة مجرور ومعطوف بر ولاة است بعطف تفسیر من بعده یعنی فی اسناد وشیعتهم مجرور ومعطوف بر رسولك ست الزیادة زیاد شدن وزیاد کردن ومراد اینجا معنی اول ست من برای سببیت است فضلك اشارت ست بقول الله تعالی در سوره جمعه ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء ومراد اینجا پیروی ولاة امر بعد از رسول است اینچه مشار الیه ذلک محوق بآخرین ست چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب بست ودوم لما ابتغی استیناف بیانی است یا حال ست از فاعل المحافظة ضمیر به راجع بما است الثمن بفتح ثا ودسه نقطه وفتح میم نقدی که بهای جنسی باشد وآن بر دو قسم است یکی از حال دنیا مانند آن چه آنها بهای اجناس دنیا است ودیگری عبادات چه آنها بهای اجناس آخرت است وتعلق اشترا بثمن بغرض ست باینکه مخالفان ثمن آخرت را داده اند وبآن ثمن دنیا را گرفته اند پس ثمن دنیا مانند جنس شده در اینجا ونگفته متاعا قلیلا برای اشارت باینکه مقصود دولی اهل باطل نقد ست مثل از طلا ونقره یعنی خدایا لعنت کن فلان وفلان را وفرقهای را که اختلاف باهم در اجتهادات کردند دشمنی رسول تو ومتولیان امارت مومنان بعد از رسول تو واماان حق در زمان بعد از رسول تو وتابعان اماان حق وطلب میکنم از تو توفیق زیاد شدن مرتبه من بسبب زیاد شدن فضل تو که پیروی ائمه اهل البیت علیهم السلام است وتوفیق اقرار بانچه آمد از نزد تو وتوفیق قبول کردن من فرمان ترا وتوفیق نگاهداری انچه امر کردی بآن که نخواهم بجای انچه امر کردی بآن عوضی را وخریداری نمیکنم بآن بهای کم را **اصل** اللهم اهدنی فیمن هدیت وقنی شر ما قضیت انك تقضی ولا یقضی علیك ولا یذل من والیت تبارکت وتعالیت سبحانك رب البیت تقبل منی دعائی وما تقربت به الیك من خیر فضاعفه لی اضعافا کثیرة واتنا من لدنك اجرا عظیما رب ما احسن ما ابلیتنی واعظم ما اعطیتنی واطول

بما عافیتنی واکثر ما سترت علیّ فلك الحمد یا الهی کثیرا طیبا مبارکا علیه ملاء السموات وملاء الارض وملاء ما شاء ربی کما یحب ربی ویرضی وکما ینبغی لوجه ربی ذی الجلال والاکرام **شرح**

ما در باتقرب موصوله ومبتدا است وچون متضمن معنی شرط است فا در فضاعفه جزائیه است و ما احسن صیغه تعجب است ما در یا الهی ثنتی و نظائر آن مصدریه است ومیتواند بود که موصوله باشد و عائد محذوف باشد الابلاء مصدر باب افعال خبر دار کردن کسی را ومراد اینجا اعلام وتفضیل بمسئر اہل البیت ست بمحکمات قرآن که در آن یا امر بتطلب علم ونهی از خود رائی و اختلاف از روی ظنیت کثیرا صفت مفعول مطلق ست محذوف بتقدیر حمدا کثیرا علیه خبر مبتدا است وضمیر راجع بمفعول مطلق است ملاء بفتح میم وفتح لام وہمزه مرفوع و مبتدا است وجمله صفت دیگر مفعول مطلق است الملاء جماعت اشراف ومطلق جماعت وهر دو اینجا مناسب ست ما شاء ربی عبارت از جمعی است که مشیت ایشان شده در وقت احداث آب که اول حوادث و ماده هر چیز است یا هنوز موجود نشده اند یا عبارت از جن وفرشتگان است که نه ساکن آسمانند ونه ساکن زمین بلکه در حرکت اند در میان آسمان وزمین کما یحب صفت دیگر مفعول مطلق است یعنی خدایا را هنمائی کن در جمله جمعی که راهنمائی کردی الشیا ترا و نگاهدار مرا از شر انچه حکم تو بوقوع آن تعلق گرفت بدرستی که تو حکم بوقوع احوال بر خلائق میکنی و حکم بوقوع احوال کرده نمی شود بر تو وخوار نمی شود کسی که دوستی کردی با و بنهایت متصف بصفات کمال شدی و بنهایت مبرا از نقصان و قبح شدی تنزیه از نقصان و قبح میکنم تنزیه تو ای صاحب کل اختیار کعبه خوب قبول کن از من دعای مرا وانچه نزدیکی جستم بوسیله آن بسوی تو از جمله عبادات پس مضاعف کن آنرا باعتبار ثواب برای من چندین برابر بسیار بده ما را از نزد تو فرحی بزرگ ای صاحب کل اختیار من چه خوب ست خبر داری کردن تو مرا وچه بزرگ ست بخشیدن تو مرا فضل خود وچه دراز ست فراغت دادن تو مرا وچه بسیار است پوشانیدن تو بر من عیبهای مرا تا مردمان مطلع نشوند پس ترا است حمدا ای مستحق عبادت من حمدی بسیار پاکیزه مبارک که بر کند اشراف آسمانها و اشراف زمین و اشراف انچه مشیت کرده آنرا صاحب کل اختیار من حمدی چنانچه دوست میدارد آنرا صاحب کل اختیار و راضی میشود بآن و چنانچه سزاوار است برای جانب صاحب کل اختیار من که صاحب بزرگی وگرامی داشتن متقیانست **بست و چهارم اصل** سمعت

ابا عبد الله علیه السلام یقول من قال ما شاء الله کان لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مائة مرة حین یصلی الفجر لم یر یومه ذلك شیئا یکرهه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت هر که گفت که انچه خواسته باشد آنرا الله تعالی شده بیان این آنکه نیست پیچیده شدن عزم کسی از کاری ونه قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله انگیزی الله که بلند مرتبه و بزرگ مرتبه است صد بار وقتی که نماز صبح

میکنند یعنی دران روز چیزی را که کراهت از آن میدارد **بیست و پنجم اصل** من علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال من قال فی دبر صلوٰة الفجر و فی دبر صلوٰة المغرب سبع مرات بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم دفع الله عز و جل عنه سبعین نوعا من انواع البلاء اهونها الریح و البرص و الجنون و ان کان شقیا محی من الشقاء و کتب فی السعداء **شرح** الریح بکسر رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و حای بی نقطه بود باد و مراد اینجا تعفن شدن بعض اعضا است چنانچه در خوره می شود و گذشت در حدیث بستم این باب یا چنانچه در گند دهن می شود یا مراد باد گرفتن بعض اعضا از مرض است **یعنی** روایت است از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت در عقب نماز صبح و در عقب نماز شام هفت بار ابتدا میکنم بنام الله که مدبر کل عالم است مهربان بمومنان ست نیست گردیدن عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله انگیزی الله که بلند مرتبه و بزرگ مرتبه است دفع کرد الله از او هفتاد قسم از اقسام بلا را سهلتر آنها تعفن اعضا و لکه پیسی و دیوانگی است و اگر نا عاقبت بخیر باشد برطرف کرده می شود نام او از دیوان نا عاقبت بخیری و نوشته می شود در دیوان جمعی که عاقبت بخیر اند بدانکه این محو و اثبات بر سبیل استعاره تمثیلیه است چه نام این قسم کسی در دیوان شقا نوشته نیست و الا لازم می آید که علم الهی جهل شده بلکه مراد اینست که در حق بعضی از مکلفان الله تعالی میدانست که اگر آن دعا را می کرد اسم او در دیوان شقا نوشته می شد و چون این دعا خواهد کرد نام او در آن دیوان نوشته نشده چنانچه تحقیق شد در شرح حدیث بستم و یکم این باب و می تواند بود که مراد محو و اثبات در دیوان اعمال شبیه به اعمال اشقیا و دیوان اعمال شبیه با عمال سعدا باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده **بیست و ششم اصل** و فی روایة سعدان عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام مثله الا انه قال اهونه الجنون و الجذام و البرص و ان کان شقیا رجوت ان یحوله الله عز و جل الی السعادة **شرح** و در روایت سعدان از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام مثل آنست که علی بن ابی حمزه روایت کرده در همه چیز مگر اینکه سعدان گفته در روایت خود که سهلتر آنها است دیوانگی و خوره و لکه پیسی و اگر فعل شبیه بفعل اشقیا کرده باشد امید دارم که گرداند او را الله عز و جل بتوفیق خود بسوی افعال سعادات **بیست و هفتم اصل** عن الحسن بن الجهم عن ابی الحسن علیه السلام مثله الا انه قال یقولها ثلث مرات حین یصبح لم یخف شیطانا و لا سلطانا و لا برصا و لا جذاما و لم یقل سبع مرات قال ابو الحسن علیه السلام و انا اقولها مائة مرة **شرح** یقولها تا آخر درین روایت بجای قال فی دبر صلوٰة الفجر تا آخر است و در روایت علی بن ابی حمزه و سعدان پس معنی من یقولها بست و ضمیر برای اختصار است چه امام بجای این گفته که من یقول بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة

الا باللّه العلی العظیم ثلث مرات حین یصبح تا آخر لم یخف خبر مبتدا است وآن مبتدای من است که در تجا
تفرع بآن نشده یعنی روایت است از حسن بن الجهم از امام رضا یا امام موسی کاظم مثل این حدیث از
علی بن ابی حمزه و سعدان روایت کرده‌اند از امام جعفر صادق علیه السلام مگر اینکه امام رضا یا امام
موسی کاظم علیهما السلام گفت هر که گوید این کلمات را سه بار وقتی که صبح می رسد و سه بار وقتی که شام
میرسد نه ترسد از وسوسهٔ شیطان و نه از ضرر پادشاه زمان و نه از آنکه پیسی و نه از خوره و امام نگفت
هفت بار را گفت امام علیه السلام و من میگویم این کلمات را هفت بار **بیست و هشتم اصل** عن ابی عبد اللّه
علیه السلام قال اذا صلیت الغداة والمغرب فقل بسم اللّه الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا باللّه العلی العظیم سبع مرات
فانه من قالها لم یصبه جنون ولا جذام ولا برص ولا سبعون نوعا من انواع البلاء **شرح** مضمون این
ظاهر است از شرح حدیث بست و پنجم این باب **بیست و نهم اصل** قال ابو الحسن علیه السلام
اذا صلیت المغرب فلا تبسط رجلیک ولا تکلم احدا حتی تقول مائة مرة بسم اللّه الرحمن الرحیم لا حول
ولا قوة الا باللّه العلی العظیم مائة مرة فی الغداة فمن قالها دفع اللّه عنه مائة نوع من انواع البلاء ادنی
نوع منها البرص والجذام والشیطان والسلطان **شرح** واو در مائة برای عطف نیست بلکه استیناف
نحوی است و مائة مرفوع و مبتدا است فی الغداة خبر مبتدا است فا در فمن برای بیان است یعنی گفت
امام رضا یا امام موسی کاظم علیهما السلام چون گذارده می نماز شام را پس پهن مکن پای خود را باین معنی که بر
و جمع تشهد و سلام باقی داری پای خود را و سخن مگو با هیچ کس را تا آنکه گوئی صد بار آنرا که بیان شد در شرح
حدیث بست و پنجم این باب و صد بار در نماز صبح است باین معنی که صد بار دیگر همانرا بعد از نماز صبح پیش
از پهن کردن رجل و تکلم میباید گفت بیان این آنکه هر که گفت آنرا در این دو وقت دفع کند اللّه تعالی از او صد
قسم از اقسام بلا را که سهلتر قسمی از آن اقسام آنکه پیسی و خوره و وسوسه شیطان و آزار پادشاه زمان است
سی‌ام اصل عن عبد اللّه بن ابراهیم الجعفری قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول اذا امسیت
نظرت الی الشمس فی غروب وادبار فقل بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له
شریک فی الملک الحمد للّه الذی یصف ولا یوصف ویعلم ولا یعلم یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور اعوذ
بوجه اللّه الکریم وبسم اللّه العظیم من شر ما ذرأ وبرأ ومن شر ما تحت الثری ومن شر ما ظهر ومن شر
الرسیس ومن شرها وصفت ترسالی اصلی الحمد للّه رب العالمین ذکرانها امان من السبع ومن الشیطان
الرجیم ومن ذریته **شرح** نزدیک باین فقرات می آید در حدیث چهارم باب پنجاه و هفتم که باب الحرز والعوذة
است و ظاهر این است که مراد با بو الحسن اینجا امام موسی کاظم باشد و می تواند بود که مراد امام رضا باشد
ولا یعلم بصیغه مجهول از باب علم است و بعضی میگویند که از باب تفعیل است انتهی گفته مصدر باب نصر است
با اسم فاعل است الوهم و تقیم به تشدید رای بی نقطه گفت الیس است الرسیس بفتح رای بی نقطه

وکسر سین بی نقطه وسکون یای دو نقطه در پائین وسین بی نقطه غیر معلوم که بلکه شده باشد وابتدای دوستی و بنیاد مانند آن ومیل بدنیا که پنهان کرده شده باشد در دل ومانند آن وهمه اینجا مناسب است یعنی شنیدم از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام می گفت چون به شام رسیدی پس نگاه کردی بسوی آفتاب در فرو رفتن ونیست گردانیدن پس بگو ابتدا میکنم بنام الله که مدبر کل عالم است مهربان با مومنان ست سپاس الله راست که نگرفته برای خود فرزندی ونبوده هرگز برای او شریکی در پادشاهی سپاس الله راست که میداند چگونگی ذات وصفات هر چیز یا دانسته نمی شود نزد دیگران چگونگی ذات وصفات او باین معنی که ادراک میکند هر چیز را باسم جامد محض مثل بلور وجسم ومانند آنها وادراک کرده نمی شود باسم جامد محض ومیدهد چگونگی حمل مشتقات را بر موضوعات آنها ودانسته نمی شود چگونگی حمل مشتقات بر او ونه مشتقاتی که از صفات ذات است مثل عالم وقادر که ازلا وابداً بر او محمول می شود ونه مشتقاتی که از صفات فعل است مثل خالق ومرید که حادث است مثلاً نمی توانیم دانست که موافقت نفس الامر در حمل صفات ازلا وابدا آنکه در محکی تعددی باعتبار اجزا یا اعتبار مقارنات باشد چون می شود وصدور الافعال از او که مصداق صفات فعل است بی تعدد ودر آخر او در مقارنات مثل قصد وعزم چون می شود می داند خیانت چشمها را یعنی نگاه دزدیده آنها را یا بمعنی نگاه به قصد صریح ضرر آنها را ومیداند آنچه را که می پوشانند سینها از صاحبان سینها مثل علم بربوبیت در باطن دل باوجود انکار آن در ظاهر دل چنانچه گفته در سوره انعام بل بدا لهم ما کانوا یخفون وپناه می گیرم بنام الله تعالی که گرامی است وبنام الله تعالی که بزرگ ست مراد رب العالمین است ومصداق آن وجود امام مفترض الطاعة در هر زمان ست وپناه میگیرم از شر آنچه خلق کرده بعنوان کثرت وآنچه خلق کرده بعنوان اینکه اسم جامد محض مشترک میان خالق وآن مخلوق نیست واز شر آنچه در پائین خاک نمناک ست واز شر آنچه ظاهر شد وآنچه درون شد واز شر آنچه باشد در شب وروز واز شر ابلیس واولاد او واز شر هر چه که معلوم بنا شد واز شر آنچه گفتم وآنچه نگفتم سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز است امام علیه السلام گفت آن کلمات باعث ایمنی است از درنده واز وسوسه شیطان لعین واز وسوسه اولاد او **اصل** قال وکان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول اذا اصبح سبحان الله الملك القدوس ثلثا اللهم انی اعوذ بك من زوال نعمتك ومن تحویل عافیتك ومن فجاءة نقمتك ومن درك الشقاء ومن شر ما سبق فی الکتاب اللهم انی اسئلك بعزة ملکك وشدة قوتك وبعظم سلطانك وبقدرتك علی خلقك **شرح** نزدیک این گذشت در حدیث شانزدهم این باب لیکن بجای فی الکتاب فی اللیل بود وتحقیق تعوذ از شر نوشته است در قرآن بدیع مخفوذ که اضحی است بیان شد در شرح حدیث بست ویکم این باب

سی و یکم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الدعاء قبل طلوع الشمس و قبل غروبها سنة واجبة مع طلوع الشمس والمغرب تقول لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر عشر مرات و تقول اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم عشر مرات قبل طلوع الشمس و قبل الغروب فان نسیت قضیت کما تقضی الصلوة اذا نسیتها **شرح** الواجب ثابت و لازم باین معنی که کمال اهتمام بآن باشد خواه ترک آن گناه صغیره باشد و خواه کبیره باشد و خواه گناه نباشد اصلا مثلا نافله اشارت ست بآیه سوره روم که گذشت در حدیث بستم این باب و بآیت سوره احزاب و سبحوه بکرة و اصیلا مع طلوع اشارت ست باینکه واو در و عشیا در آیت سوره روم بمعنی مع است و مراد شروع پیش از طلوع و اتمام بعد از طلوع و شروع پیش از غروب و اتمام بعد از غروب است المغرب مصدر میمی است لا اله الا الله تا قدیر بیان شد در شرح حدیث اول باب سی و نهم در سوره مومنون چنین است و قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون الهمز را از جا در آوردن حیوان بآلتی مثل سر انگشت و مهاز که آنرا در فارسی مهمیز مینامند مراد اینجا ترغیب مردمانست در اختلاف در احکام شرع چنانچه در سابق آیت گفته فتقطعوا امرهم بینهم زبرا کل حزب بما لدیهم فرحون مراد بالصلوة فریضه یا نافله یومیه است یعنی روایت ست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که دعا پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب طریقه است لازم با اول وقت طلوع آفتاب و غروب آن میگوئی در جمله آن دعا لا اله الا الله تا آخر ده بار و میگوئی پناه میگیرم بالله که بغایت شنوا است بغایت دانا است از سیخکی زدن های شیطان که باعث این میشود که هر طائفه سیخکی شیطانی همراه آن شیطان بدینی و جانبی روند و اختلاف باهم کنند و پناه میگیرم بتو ای صاحب کل اختیار من از اینکه حاضر شوند و جمع شوند شیاطین نزد من تا مرا بر معصیت دارند و فریب دهند و ادار شهید رستی که الله تعالی اوست و بس بغایت شنوا بغایت دانا ده بار پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن پس اگر فراموش کرده باشی قضا میکنی چنانچه قضا میکنی نماز را **سی و دوم اصل** عن محمد بن مروان عن ابی عبدالله علیه السلام قال قل استعیذ بالله من الشیطان الرجیم و اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و اعوذ بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم و قل لا اله الا الله وحده لا شریک له یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر فقال له رجل مفروض هو قال نعم مفروض محدود تقوله قبل طلوع الشمس و قبل الغروب عشر مرات فان فاتک شیء فاقضه من اللیل او النهار **شرح** مراد بالشیطان جنس است و چون بمعنی متعدد است ضمیر جمع راجع بآن شده یحضرون بتخفیف نون و حاء مکسوره است و یاء متکلم محذوف شده المفروض بریده شده یعنی اینکه جدا کرده شده

باشد از چیزی که اکثر به آن می باشد مثل اینکه درین فقره له الملک و له الحمد مذکور نیست والیضا ویمیت ویحیی وهو حی لایموت بیده الخیر مذکور نیست و در حدیث مذکور بود الحمد و دمیز کرده شده بمعنی انتخاب کرده شده مثل اینکه چیزیکه بسیار ضرور نباشد اسقاط کنند برای تنگی وقت مخاطب و می تواند بود که مراد بمفروض محدود مامور به در قرآن باشد چنانچه مذکور شد در حدیث سابق من بمعنی فی است یعنی روایت است از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بگو پناه میگیرم بالله تعالی از جنس شیطان ملعون و پناه میگیرم بالله تعالی از اینکه حاضر شوند نزد من بدرستی که الله تعالی اوست بغایت شنوا بغایت بینا و بگو بعض آنرا که در حدیث سابق گذشت محمد بن مروان گفت پس گفت امام را مرد کی بریده شده است آنچه گفتی گفت آری بریده شده است انتخاب کرده شده است میگوئی آنرا پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب ده بار پس اگر فوت شود از تو چیزی از آن ده پس قضا کن آنرا در هر وقت شب و روز که باشد

سی و سوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان من الدعاء ما ینبغی لصاحبه اذا نسیه ان یقضیه یقول بعد الغداة لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر عشر مرات ویقول اعوذ بالله السمیع العلیم عشر مرات فاذا نسی من ذلک شیء کان علیه قضاؤه **شرح** الغداة زمانی مرکب است از جزو آخر شب و جزو اول روز طلوع آفتاب و بعض اجزای آن است و مراد به الغداة بعد حدوث الغداة است نه بعد انقضاء الغداة یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که از جمله دعا دعائی است که سزاوار است برای صاحبش چون فراموش کرده باشد آنرا اینکه قضا کند آنرا میگوید بعد از صبح آنچه را که مذکور شد در حدیث سی و یکم ده بار و میگوید که پناه میگیرم بالله که بغایت شنواست و بغایت بیناست ده بار پس چون فراموش کرد از آنچه مذکور شد چیزی بر او است که قضا کند آنرا وقتی دیگر باین معنی که مانند نوافل یومیه است که در میان مستحبات اهتمام بآنها بیشتر است و مراد وجوب قضا مانند قضای فرائض نیست لفظ ینبغی

سی و چهارم اصل سالت ابا جعفر علیه السلام عن التسبیح فقال ما علمت شیئا موظفا غیر تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام عشر مرات بعد الفجر تقول لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ویسبح ما شاء تطوعا **شرح** یقول و یسبح بصیغه غائب است و ضمیر راجع بمکلف است که مذکور است در خاطر یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از عدد تسبیح که بعد از نماز باید گفت پس گفت نمیدانم چیزی را که معین باشد باین معنی که کمال اهتمام بعدد آن باشد و کم نباید کرد غیر تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ده بار بعد از طلوع صبح صادق مکلف می گوید بعض آنچه را که مذکور شد در حدیث سی و یکم و تسبیح میکند آنچه خواهد از روی استحباب

باین معنی کہ آنچہ مذکور شد افضل ہست و آنچہ منافات ندارد با فضیلت باقی فراد تسبیح سی و پنجم **اصل**
قال ابو جعفر علیہ السلام من قال حین یطلع الفجر لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی ویمیت
وھو حی لا یموت بیدہ الخیر وھو علی کل شیء قدیر عشر مرات وصلی علی محمد وآلہ عشر مرات وسبح خمسا وثلثین
مرۃ وھلل خمسا وثلثین مرۃ وحمد اللہ خمسا وثلثین مرۃ لم یکتب فی ذلک الصباح من الغافلین واذا
قالھا فی المساء لم یکتب فی تلک اللیلۃ من الغافلین **شرح** مراد بصباح اینجا تمام روز ہست یا مراد
بلیلۃ شام است یعنی گفت امام محمد باقر علیہ السلام ہر کہ گفت وقتی کہ طلوع میکند صبح صادق بعض آنچہ را
کہ مذکور شد در حدیث سی و یکم دہ بار و درود کرد بر محمد و آل محمد دہ بار و سبحان اللہ گفت سی و پنج بار
ولا الہ الا اللہ گفت سی و پنج بار و الحمد للہ گفت سی و پنج بار نوشتہ نشد در آن روز از جملہ غافلان و چون
گفت آنہا را در شام نوشتہ نشد در آن شب از جملہ غافلان اشارتست بآیت سورۂ اعراف بالغدو والآصال
ولا تکن من الغافلین و بیان شد در شرح حدیث ہفدہم مخفی نماند کہ این غیر تسبیح فاطمہ زہراست
و پیش از نماز صبح و نماز شام است **سی و ششم اصل** کتبت الی ابی جعفر الثانی علیہ السلام اسالہ
ان یعلمنی دعاء فکتب الی تقول اذا اصبحت وامسیت اللہ اللہ اللہ ربی الرحمن الرحیم لا اشرک بہ شیئا وان
زدت علی ذلک فھو خیر ثم تدعو بما بدا لک فی حاجتک فھو لکل شیء باذن اللہ یفعل اللہ ما یشاء **شرح**
نوشتم بسوے امام محمد تقی علیہ السلام طلب میکردم از او این را کہ تعلیم کن مرا دعائی باین معنی کہ روش دعا
را کہ زود مستجاب می شود تعلیم کند پس نوشت بسوی من کہ میگوئی چون بصبح رسیدی و بشام رسیدی
اللہ اللہ اللہ صاحب کمال اختیار و قدرت کہ مدبر کل عالم است مہربان نسبت بمومنان شریک نمی کنم با او در ربوبیت
چیزی را و اگر زیاد کنی بر آن تسبیح تسبیحہاے دیگر را پس آن بہتر است بعد از آن دعا میکند بآنچہ
بخاطرت رسیدہ در حاجت خود بیان این آنکہ روش دعا براے ہر حاجتی است باین معنی کہ باعث
اجابت دعای ہر حاجت است بتوفیق اللہ تعالی کسی را برای بجا آوردن آن روش میکند اللہ
تعالی آنچہ را کہ می خواہد باین معنی کہ بعضی را توفیق آن روش دعا میدہد و بعضی را نمیدہد **سی و ہفتم**
اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال لا تدع ان تدعو بہذا الدعاء ثلث مرات اذا اصبحت وثلث
مرات اذا امسیت اللہم اجعلنی فی درعک الحصینۃ التی تجعل فیہا من ترید فان ابی علیہ السلام
کان یقول ھذا من الدعاء المخزون **شرح** درعک الحصینۃ بیان شد در شرح حدیث سیزدہم
این باب الدعاء المخزون اشارتست باینکہ از جملہ کلمات کنوز مقالۃ المومنین است کہ بیان شد
در حدیث چہارم این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت وا مگذار
این را کہ دعا کنی باین دعا سہ بار چون بصبح رسیدی و سہ بار چون بشب رسیدی خدایا داخل ساز
مرا در زرہ محافظت تو کہ مستحکم است آنچنان زرہی کہ داخل میکنی در آن ہر کہ را کہ میخواہی او را باین

حدیث شریف الصواب حاشیہ

معنی که محبوب تست چه بدرستی که پدرم علیه السلام میگفت که این از جمله دعائی است که در خزینه
گنجهای کلمات مومنان نگاه داشته می‌شود سی و هفتم اصل عن ابی حمزة عن
ابی جعفر علیه السلام قال قلت له ما عنی بقوله وابراهیم الذی وفی قال کلمات بالغ
بهن قلت وما هن قال کان اذا اصبح قال اصبحت وربی محمود اصبحت لا اشرك بالله
شیئا ولا ادعو معه الها ولا اتخذ من دونه ولیا ثلثا واذا امسی قال ثلثا قال فانزل الله
عزوجل فی کتابه وابراهیم الذی وفی قلت فما عنی بقوله فی نوح انه کان عبدا شکورا
قال کلمات بالغ فیهن قلت وما هن قال کان اذا اصبح قال اصبحت اشهدك ما اصبحت بی من نعمة
او عافیة فی دین او دنیا فانها منك وحدك لا شریك لك فلك الحمد علی ذلك ولك الشکر کثیرا کان یقولها
اذا اصبح ثلثا واذا امسی ثلثا قلت فما عنی بقوله فی یحیی وحنانا من لدنا وزکوة قال تحنن الله قال
قلت فما بلغ من تحنن الله علیه قال کان اذا قال یا رب قال الله عزوجل لبیك یا یحیی شرح
در سورة النجم چنین است افرایت الذی تولی واعطی قلیلا واکدی اعنده علم الغیب فهو یری
ام لم ینبا بما فی صحف موسی وابراهیم الذی وفی ان لا تزر وازرة وزر اخری درین چند
احتمال است از انجمله آنست که گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث سوم باب هشتم که باب النهی
عن الکلام فی الکیفیة است التوفیة ادا کردن حق ولایت بر وجه کامل کلمات هر دو جا منصوب
است بتقدیر عنی کلمات سؤال در اول از مفعول وفی است و در دوم از آلت مبالغه در شکر است
و کلمات نوح گذشت با تعبیر در خودش و عددش در کتاب الایمان والکفر در باب چهل و هشتم
که باب الشکر است الحنان بفتح حای بی نقطه اسم تحنن است که مصدر باب تفعل است بمعنی ترحم
بر کسی یعنی روایت است از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام ابو حمزه گفت گفتم او را که الله
تعالی چه خواسته بقوله در سورة النجم و صحف ابراهیم که بر وجه کامل ادا کرد حق ولایت الٰهی را گفت
خواسته کلمه چند را در تصدیق ولایت الٰهی که مبالغه کرد در آنها بتکرار آنها گفتم و چیست آن
کلمات گفت چون صبح میرسید میگفت بر حالی که صاحب کل اختیار من ستایش کرده شده است بصبح
رسیدم بر حالی که شریک قرار نمیدهم با الله تعالی در حکم دیگری را و نمی خوانم با و معبودی را
و فرا نمیگیرم سوای او ولی و حاکمی را سه بار میگفت این را و چون بشام میرسید می‌گفت
سه بار آن کلمات را و بجای اصبحت می‌گفت امسیت امام علیه السلام گفت برای این است
که نازل ساخت الله تعالی در قرآن که وابراهیم الذی وفی گفتم پس چه خواسته الله تعالی بقول او
در سوره بنی اسرائیل در حق نوح که بدرستی که او بود بنده بنهایت شکرگذار امام گفت خواسته
کلمه چند را که مبالغه کرد نوح را در آنها بتکرار آنها گفتم و چیست آن کلمات امام گفت چون بصبح میرسید

می گفت بصبح رسیدم بر حالی که گواه میگیرم ترا که آنچه بصبح رسید با من از نعمت یا فراغت در دین یا دنیا پس بدرستی که آن از تست باین معنی که مملوک تست به تنهائی تو که شریکی نیست ترا در مالکیت آن یعنی که هر نعمتے که دیگرے با من کرده مالک آن نیست بلکه بقضا و قدر تست پس مملوک تست حمد برآن و مملوک تست شکر بر حالی که بسیار است می گفت آن کلمات را چون بصبح میرسید سه بار و چون بشام میرسید میگفت آن مضمون را سه بار گفتم پس چه خواسته الله تعالی بقول خود در سوره مریم در حق یحیی وآتیناه الحکم صبیا وحنانا من لدنا دادیم یحیی را حکم بجمیع احکام الٰہی بر حالی که کوچک بود و دادیم او را مهربانی از جانب خود و دادیم او را عمل صالح که روز بروز زیاد شود گفت خواسته بحنان مهربانی الله تعالی را راوی گفت گفتم پس بچه حد رسید یحیی بسبب مهربانی الله تعالی برا و گفت چون میگفت ای صاحب کل اختیار میگفت الله عز وجل لبیک یا یحیی یعنی که هر دعا که میکرد مجاب می شد

باب چهل و نهم اصل باب الدعاء عند النوم والانتباه

شرح این باب بیان دعاست نزد اراده شروع در خواب و نزد بیدار شدن و درین باب هجده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال حین یاخذ مضجعه ثلث مرات الحمد لله الذی علا فقهر والحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله الذی ملك فقدر والحمد لله الذی یحیی الموتی ویمیت الاحیاء وهو علی کل شیء قدیر خرج من الذنوب کهیئة یوم ولدته امه شرح این تحمید ظاهر شد از شرح حدیث هفتم باب بست و هفتم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت وقتے که فرا گرفت خوابگاه خود را در شب یا در روز سه بار این تحمید را بیرون آمد از گناهان مانند حال خودش در روزے که زائیده او را مادرش **دوم اصل** یرفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال اذا آوی احدکم الی فراشه فلیقل اللهم انی احتبست نفسی عندك فاحتبسها فی محل رضوانك ومغفرتك وان رددتها فارددها مؤمنة عارفة بحق اولیائك حتی تتوفاها علی ذلك شرح راوے بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون قرار گیرد یکے از شما در بستر خود پس باید که گوید خدایا بدرستی که من بند کردم روح خود را نزد تو باین معنی که قصد خواب کردم تا بند شود پس بند کن روح مرا در محل رضاے تو و آمرزش تو و اگر برگردانی آنرا بسوی بدن من پس برگردان آنرا بر حالی که مقر باشد که ایمان بر بوبیت تو داشته باشد و شناسا باشد بحق امامان تو تا وقتی که قبض کنی آنرا بران ایمان و معرفت ذکر علی ذلک برای اینست که گاهی بعد حتی داخل در حکم ما قبل نمی باشد پس تصریح

بدخول بستر است **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان یقول عند منامه آمنت
بالله وکفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی وفی یقظتی **شرح** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام که او میگفت نزد خواب خود که مومن شدم بربوبیت الله تعالی و بی اعتقاد
شدم بشریک الله تعالی در حکم از پیش خود خدایا نگاهدار مرا در خواب من و در بیداری من
چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام الا اخبرکم بما کان رسول الله صلی الله علیه وآله یقول
اذا آوی الی فراشه قلت بلی قال کان یقرا آیة الکرسی ویقول بسم الله آمنت بالله وکفرت
بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی وفی یقظتی **شرح** گفت امام جعفر صادق آیا خبردار نکنم شما را با آنچه
رسول الله صلی الله علیه وآله میگفت چون قرار میگرفت در بستر خود گفتم بلی خبردار کن گفت
میخواند آیة الکرسی را که الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی
الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء
وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم ومی گفت ابتدا میکنم بنام الله
مومن شدم تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت **پنجم اصل** کان امیر المومنین صلوات الله
علیه یقول اللهم انی اعوذ بک من الاحتلام ومن سوء الاحلام وان یلعب بی الشیطان فی الیقظة والنام **شرح**
الاحلام بفتح همزه وسکون حاء بی نقطه جمع حلم بضم حاء وسکون و ضم لام خیالهائی که در خواب واقع
می شود یا در زنی برای التذاذ است و برای مصاحبت می تواند بود یعنی عادت امیر المومنین صلوات الله
علیه این بود که نزد خواب می گفت خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از جنب شدن در خواب و پناه
میگیرم از بدترین جمله خیالهای خواب و پناه میگیرم از اینکه بازی دهد مرا شیطان در بیداری و خواب
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام اذا اخذت مضجعک
فکبر الله اربعا وثلثین واحمده ثلثا وثلثین وسبح ثلثا وثلثین وتقول آیة الکرسی والمعوذتین وعشر آیات
من اول الصافات وعشرا من آخرها **شرح** تسبیح منصوب است باعراء بتقدیر ادرک تسبیح
یا مفعول مطلق است فعل محذوف بتقدیر سبح تسبیح و بر هر تقدیر اذا شرطیه است و فا در فکبر جزائیه
است و جمله شرطیه تو جزا استیناف بیانی سابق است و می تواند بود که تسبیح مرفوع باشد با بتدا و اذا
برای محض ظرفیت و خبر مبتدا باشد و فا در فکبر برای تفریع باشد یا بیانیه باشد تقراخیر یعنی امر است
المعوذتین بکسر واو مشدده سورة الفلق وسورة الناس یعنی روایت است از امام جعفر صادق
گفت در باب تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را چون قرار گرفتی خوابگاه خود را پس تکبیر الله تعالی
کن سی و چهار بار و حمد الله تعالی کن سی و سه بار و تسبیح الله تعالی کن سی و سه بار و میخوانی آیة الکرسی
را که در شرح حدیث چهارم گذشت و دو سوره پناه دهنده از آفات را که بسم الله الرحمن الرحیم

قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب ومن شر النفثت فی العقد ومن شر
حاسد اذا حسد بسم الله الرحمن الرحيم قل اعوذ برب الناس ملك الناس اله الناس من شر الوسواس
الخناس الذی يوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس و میخوانی ده آیه را از اول سورة
الصافات چنانچه بیان شد در شرح حدیث بستم باب سابق و ده آیت را از آخر این سوره که
وان جندنا لهم الغالبون فتول عنهم حتی حين وابصرهم فسوف يبصرون افبعذابنا يستعجلون
فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرين وتول عنهم حتی حين وابصر فسوف يبصرون سبحان ربك رب العزة
عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين **هفتم اصل** عن داود بن فرقد عن اخيه
عن شهاب بن عبد ربه سالنا ان تسال ابا عبد الله عليه السلام وقال قل له ان امراة تفزعنی
فی المنام بالليل فقال قل له اجعل مسباحا وكبر الله اربعا وثلثين تكبيرة وسبح الله ثلثا وثلثين تسبيحة
واحمد الله ثلثا وثلثين وقل لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيی ويميت ويميت ويحيی
بيده الخير وله اختلاف الليل والنهار وهو على كل شیء قدير عشر مرات **شرح** روایت است از داود
بن فرقد از برادرش یزید یا عبد الحمید یا عبد الرحمن که شهاب بن عبد ربه طلب کرد از ما برادران که سوال
کنیم امام جعفر صادق علیه السلام را و گفت مرا که بگو امام را بدرستی که زنی میترساند مرا در خواب در شب
پس چون گفتیم آنرا با امام گفت بگو شهاب را که بسازد برای خود آلت تسبیح را و تکبیر کن الله را سی و چهار
تکبیر و تسبیح کن الله را سی و سه بار و حمد کن الله را سی و سه بار و بگو ده بار آنچه را که گذشت در حدیث
اول باب سی و نهم بنقصان وهو حی لا يموت و بزیادتی اینکه مملوک الله است دیگرگون شدن شب
یا بمعنی که فاعل موجب نیست در فعل آن بلکه مختار مستقل در قدرت است **هشتم اصل** عن معاوية
بن وهب عن ابی عبد الله عليه السلام انه اتاه ابن له ليلة فقال يا ابتاه اريد ان انام فقال يا بنی قل اشهد
ان لا اله الا الله وان محمدا صلی الله عليه وآله عبده ورسوله اعوذ بعظمة الله واعوذ بعزة الله
واعوذ بقدرة الله واعوذ بجلال الله واعوذ بسلطان الله ان الله على كل شیء قدير واعوذ
بعفو الله واعوذ بغفران الله واعوذ برحمة الله من شر السامة والهامة ومن شر كل دابة
صغيرة او كبيرة بليل او نهار ومن شر فسقة الجن والانس ومن شر فسقة العرب والعجم
ومن شر الصواعق والبرد اللهم صل على محمد عبدك ورسولك **شرح** الصواعق جمع صاعقه و آن
رعد که بغایت شدید باشد و آتشها که از ابر بیایین آید و برقها و همه اینجا مناسب است یعنی روایت
است از معویه بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که آمد نزد او پسری که او را
بود شبی پس گفت ای پدر می خواهم که خواب کنم پس امام گفت ای پسرک من بگو گواهی میدهم که مستحق
عبادتی نیست مگر الله و اینکه محمد صلی الله علیه وآله بنده او و فرستاده او بخلائق است پناه میگیرم

به بزرگی الله و پناه میگیرم به بی شکی الله و پناه میگیرم بتوانائی الله و پناه میگیرم به بی عیبی الله و پناه
میگیرم بتسلط الله بر هر چیز بدرستی که الله بر هر چیز بغایت توانا است و پناه میگیرم بگذشت کردن الله از
گناهان بندگان مومن و پناه میگیرم بپوشانیدن الله تعالی گناهان مومنان را و پناه میگیرم
بمهربانی الله با مومنان در حفظ جانوران باعث اندوه و از ضرر هر چرنده کوچک یا بزرگ در شب
یا روز و از ضرر فاسقان جن و انس و از ضرر فاسقان عرب و عجم و از ضرر صاعقها و تگرگ خدایا
درود کن بر محمد که بنده تو و رسول تست **اصل** قال معوية نتقول الصبي الطيب عند ذكر النبي
المبارك قال نعم يا بني الطيب المبارك **شرح** نتقول بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است التقول و
پیش خود گفتن و بی تلقین دیگری چون آن صبی این کلمات را در شبهای دیگر شنیده بود کلمه از
آنها را بی تلقین بخاطر خود رسانیده و گفته الصبی مرفوع و فاعل است الطیب مجرور است بر سبیل
حکایت چون صفت رسولک است یا منصوب است و بر هر تقدیر مفعول التقول است النبی المبارک
مجرور است و از کلام معویه است در تعبیر از رسولک الطیب المبارک مجرور و صفت رسولک
است یعنی گفت معویه پس از پیش خود گفت آن پسر کوچک الطیب را نزد ذکر پیغمبر برکت داده شده
باین معنی که امام علیه السلام و رسولک گفت و هنوز تتمه را نگفته بود که آن صبی گفت و رسولک الطیب
امام گفت آرے اے پسرک من الطیب المبارک باین معنی که در تتمه آن دعا الطیب هست چنانچه
گفتی و المبارک نیز هست **فهما اصل** عن مفضل بن عمر قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام ان
استطعت ان لا تبيت ليلة حتى تعوذ باحد عشر فافعل فقلت اخبرني بها قال قل اعوذ بعزة الله واعوذ
بقدرة الله واعوذ بجلال الله واعوذ بسلطان الله واعوذ بجمال الله واعوذ بدفع الله واعوذ
بمنع الله واعوذ بجمع الله واعوذ بملك الله واعوذ بوجه الله واعوذ برسول الله صلى الله عليه
واله من شر ما خلق وبرأ وذرأ وتعوذ به كلما شئت **شرح** ان شرطیه است و جزای آن محذوف
است بتقدیر فافعل تبیت بتای یک نقطه و بای دو نقطه در پایین و تای دو نقطه در بالا بصیغه مضارع
مخاطب باب ضرب از افعال تامه است بمعنی تدخل في الليل و مراد اینجا خواب کردن در شب است
چنانچه دلالت میکند بر آن عنوان این باب لیلة منصوب است بر ظرفیت حتی برای انتهاء است تعوذ
در هر دو جا بعین بی نقطه و ذال با نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب نصر است و می تواند بود که دوم
بصیغه امر حاضر باب تفعل باشد باء در باحد برای آلت است الحرف بفتح حای بی نقطه و سکون رای
بی نقطه واحد حروف تهجی و اینجا استعاره شده برای سخن مختصر یعنی روایت است از مفضل بن
عمر که گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که اگر توانی که خواب شب نکنی در هیچ شبی مگر آنکه پناه
گیری بیازده سخن مختصر پس بکن آنرا گفتم خبر ده مرا بآن یازده سخن گفت بگو اول پناه میگیرم

به بی‌نیازی الله دوم و پناه میگیرم بتوانائی الله سوم و پناه میگیرم ببزرگی الله چهارم و پناه میگیرم بتسلط الله بر هر چیز پنجم و پناه میگیرم به بخشش الله بهر کس بقدر استحقاق او ششم و پناه میگیرم بدفع الله بلاها را از بعضی از مومنان بسبب بعضی دیگر چنانچه گفته در سورهٔ بقره ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض بیان شد در باب دوم کتاب الایمان والکفر هفتم و پناه میگیرم به ندادن الله چیزی را بکسی که مستحق آن نیست مثل انکه اهل خذلان را توفیق نداده هشتم و پناه میگیرم بفراهم آوردن اسمای حسنای الله چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیزدهم باب چهل و هشتم نهم و پناه میگیرم باستقلال در قدرت الله دهم و پناه میگیرم براه الله که انبیا و اوصیا‌اند یازدهم و پناه میگیرم برسول الله از ضرر آنچه الله تعالی آفریده و برسته شده از مشابهت با آن آفریده و بسیار آفریده امام گفت و پناه میگیری بانچه مذکور شد هر وقت که خواستی باین معنی که در غیر وقت خواب شب نیز خوبست **دهم اصل** کان ابو عبد الله علیه السلام یقول اذا اویت الی فراشک فقل بسم الله وضعت جنبی لله علی ملة ابراهیم حنیفا الله وما انا من المشرکین **شرح** امام جعفر صادق علیه السلام می‌گفت چون جا گرفتی در بستر خود پس بگو ابتدا میکنم بنام الله گذاشتم پهلوی راست خود را برای الله بر طریقت ابراهیم بر حالی که خالص و مخلص باشم برای الله و نیستم از جملهٔ جمعی که شریک قرار میدهند با الله تعالی در حکم یا در ملکوت آسمانها و زمین **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قام احدکم من اللیل فلیقل سبحان رب النبیین واله المرسلین ورب المستضعفین والحمد لله الذی یحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر یقول الله عز وجل صدق عبدی وشکر **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون برخیزد یکی از شما در شب برای نماز شب پس باید که بگوید که تنزیه میکنم تنزیه صاحب کل اختیار پیغمبران و معبود رسولان و صاحب کل اختیار امامان مظلوم اشارت بقول الله تعالی در سورهٔ قصص ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین و سپاس الله راست که زنده میکند مردگان را به بیدار کردن از خواب و او بر هر چیز بغایت توانا است بیان این آنکه میگوید الله عز وجل با فرشتگان راست گفت بندهٔ من و شکر گذاری کرد مخفی نماند که می تواند بود که مراد بشکر اینجا حمد باشد چه آن محض زبان است و محتمل است که مراد این باشد که صدق عبدی وقتی گفتن گوید و شکر را در وقت شروع در نماز یا مقدمات نماز گوید **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا قمت باللیل من منامک فقل الحمد لله الذی رد علی روحی لاحمده واعبده فاذا سمعت صوت الدیک فقل سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبقت رحمتک غضبک لا اله الا انت وحدک عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت **شرح** بیان سابق بودن رحمت بر غضب گذشت در حدیث بستم باب سابق و فاء در فاغفر برای تفریع اقرار بوحدانیت و اعتراف بگناه است و فاء در فانه برای بیان است و ضمیر شأن است

یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون برخاستی در شب از خواب خود و نشستی
در خوابگاه پس بگو سبحان الله راست که بر گردانید بر من روح مرا که در خواب گرفته بود تا حمد کنم او را و
عبادت کنم او را پس چون شنیدی بانگ خروس را پس بگو بغایت منزه است از هر نقصان و تسبیح بغایت
پاکیزه است صاحب کل ملائکه و روح که بیان شد در کتاب الحجة در باب بیست و ششم که باب الروح
التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلام است مقدم شد و رحمت تو بر غضب تو نیست مستحق عبادتی مگر تو تنهائی
عمل کردم بد و ستم کردم بر خود پس بیامرز گناهانم را برای من بدرستی که نمی آمرزد گناهان را کسی مگر تو واصل
فاذا قمت فانظر فی آفاق السماء وقل اللهم لا یواری منک لیل داج ولا سماء ذات ابراج ولا ارض
ذات مهاد ولا ظلمات بعضها فوق بعض ولا بحر لجی تدلج بین یدی المدلج من خلقک تعلم خائنة
الاعین وما تخفی الصدور غارت النجوم ونامت العیون وانت الحی القیوم لا تاخذک سنة ولا نوم سبحان رب
العالمین واله المرسلین والحمد لله رب العالمین شرح الآفاق جمع افق بضم همزه و ضم و سکون فا اجزای
جزئی که هر یکی نسبت بدیگری در طرف است الداج بدال بی نقطه و جیم بصیغه اسم فاعل معتل اللام واوی
باب نصر بغایت تاریک الابراج بفتح همزه و سکون بای یک نقطه و رای بی نقطه و الف و جیم جمع برج
بضم با و سکون را مثل قفل و اقفال حصارها و مراد اینجا سطوحی است که احاطه کرده بکواکب و آنها را
جدا کرده از سائر سماء و از این استعاره شد بروج دوازده گانه اصطلاح فلاسفه بنا بر تشبیه سطوح
وهمیه که محیط به آنها است سطوح موجوده در خارج که محیط بکواکب است و این اشارتست بتفسیر والسماء
ذات البروج چه وجود کواکب متفرقه در آسمان و اختصاص هر کدام آنها بموضعی و مداری و مانند آنها
براهین ظاهره و آیات باهره است بر تدبیر محدث عالم بعنوان کن فیکون و بطلان قول فلاسفه
زنادقه دهریه طبیعیین المهاد بکسر میم و دال بی نقطه جمع مهد بفتح میم و سکون ها مواضع هموار که
تعیش در آنها آسان باشد و ذکر این اشارت ست باینکه زمین اگر هموار نمی داشت بگو مهادا که مانع
زلزله زمین باشد چنانچه گفته در سورة النبأ الم نجعل الارض مهادا والجبال اوتادا پس مراد امینست
که کوهها که واسطه شده میان مواضع هموار ساتر او را دخود از تو نیست و ظلمات ناجی اشارت ست
بقول الله تعالی در سورة النور او کظلمات فی بحر لجی تا آخر و تفسیری برای آن گذشت در کتاب الحجة
در حدیث پنجم باب سیزدهم تدلج بدال بی نقطه و جیم بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است
الادلاج بسکون دال سیر اول شب یا از باب افتعال ست تقلب تا بدال و ادغام الادلاج بتشدید
دال مکسوره سیر در آخر شب و برین قیاس است المدلج الثانیة مصدر یا اسم فاعل باب نصر نگاه دزدی
ناﻻئق یا چشمی که نگاه دزدی نا لائق کند و هر دو محتمل است اینجا و در روایت حالیه است الخائنة نگی
ارکاری چنانچه می آید در کتاب العشرة در باب بیست و یکم که باب التجلس ست و بمعنی غفلت نیز مستعمل

می شود و بمعنی بیهوشی نیز مستعمل میشود یعنی پس چون برخاستی از خوابگاه پس نگاه کن در مواضع
آسمان و بگو خدایا می پوشاند از تو چیزی را شبی که بغایت تاریک ست و نه آسمانی که صاحب کواکب ست و نه
زمینی که صاحب مواضع هموار ست و نه تاریکیهائی که بعض آنها بر بالای بعض دیگر است و نه دریائی
که روی هم خورده و مواج باشد سیر در شب میکنی با سیر از جمله مخلوقان تو میدانی خیانت چشمها را
و آنچه را که پنهان میکنند سینه ها از جمله رازها که مردمان دیگر نمیدانند یا از جمله ضلالتها که صاحبان
آن سینه ها خود را از آن می کیبانند و از خود پنهان میکنند چنانچه گفته در سوره انعام بل بدا لهم ما کانوا
یخفون فرو رفتند اکثر ستارگانی که در اول شب بنظر در می آمدند خوابیدند اکثر چشمهای خلائق که
در اول شب بیدار بودند و تو زنده ایستاده بکار سازی خلائق نمیگیرد ترا ماندگی و نه خواب منزه ست
از هر نقصانی و بی عیب و منزه بودن خود تش صاحب کل اختیار من که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز
است و معبود بحق رسولانست و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است **سیزدهم**

اصل کان ابو عبد الله علیه السلام اذا قام من آخر اللیل یرفع صوته حتی یسمع اهل الدار

و یقول اللهم اعنی علی هول المطلع ووسع علی ضیق المضجع وارزقنی خیر ما قبل الموت وارزقنی خیر ما بعد الموت **شرح**
یسمع بصیغه مضارع معلوم باب افعال منصوب ست یا منصوب ست اعانت بر چیزی عبارت ست
از دفع مشقت آنچیز و یقول مرفوع و عطف بر یرفع است الهول بفتح با و سکون واو مصدر باب
نصر اضطراب از روی ترس و مضطرب کردن و هر دو اینجا مناسب ست و بنا بر اول اضافت بسبب ست
و بنا بر دوم اضافت بفاعل است المطلع بضم میم و بفتح طاء بی نقطه مشدده که دوم منقلب از تا ست و فتح
لام و عین بی نقطه مصدر میمی یا اسم مکان باب افتعال مشرف شدن بر قبر که لب قبر است یعنی عادت
امام جعفر صادق علیه السلام این بود که چون بر می خاست در آخر شب برای نماز شب بلند میکرد آواز
خود را تا شنوند اهل آن سرا او هر که اراده نماز شب داشته باشد و بیدار باشد و اند که وقت شد
و برخیزد بنماز و میگفت خدایا مدد کن مرا بر اضطراب اشراف بر قبر باین معنی که آن اضطراب را سهل
و آسان کن بر من و ذکر این دعا درین وقت برای مناسبت میان تاریکی شب و تنهائی در آن
وقت و میان تاریکی قبر و تنهائی در آنست و فراخ کن بر من تنگی خوابگاه قبر را و روزی کن مرا بهتر
آنچه پیش از مردنست و روزی کن مرا بهتر آنچه بعد از مردنست **چهاردهم اصل** رفعه قال
تقول اذا اردت النوم اللهم ان امسکت نفسی فارحمها وان ارسلتها فاحفظها **شرح** راوی بلا برد
سند حدیث را تا امامی که گفت میگوئی چون اراده کنی خواب را خدایا اگر باز داری روح مرا درین
خواب باین معنی که بر نگردانی بهبدن من پس رحم کن آنرا و اگر بفرستی آنرا پس نگاهدار آنرا از
معاصی و آفات **پانزدهم اصل** عن یحیی الحلبی عن ابی اسامة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام

يقول من قرأ قل هو الله احد مائة مرة حين يأخذ مضجعه غفر له ما قبل ذلك خمسين
عاما قال يحيى فسألت سماعة عن ذلك فقال حدثني ابو بصير قال سمعت ابا عبد الله
عليه السلام يقول ذلك وقال يا ابا محمد اما انك ان جربته وجدته سديدا **شرح**
روایت است از یحیی حلبی از ابو اسامه گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت هر که خواند
سورهٔ قل هو الله احد را صد بار وقتی که فرا گیرد خوابگاه خود را آمرزیده شده گناهان برای او آنچه
گناهان پیش از آن شده در پنجاه سال مراد اینست که اگر عمر کسی کمتر از پنجاه سال باشد
بطریق اولی آمرزیده شود گفت یحیی پس پرسیدم سماعه را از آن حدیث که آیا حقست و امام آنرا
گفته یا نه پس سماعه گفت حکایت کرد مرا ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است گفت شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام می گفت ای ابو محمد آگاه باش بدرستی که تو اگر تجربت کنی آنچه را گفتم
می یابی آنرا درست مخفی نماند که این تجربت و وجدان سداد باین روش می شود که شخصی که
مومن باشد و پنجاه سال از زمان تکلیفش گذشته باشد مثل ابو محمد آزارها می کشیده باشد پیش
از این عمل و چون عمل کند محفوظ شود از جمیع آزارها زیرا که آزارهای سابق آن مومن علامت
گناهانی است که بخشیده نشده چنانچه گفته در سورهٔ شوری وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
ویعفوا عن کثیر و برطرف شدن آن آزارها بعد از این عمل علامت بخشایش جمیع گناهانست بسبب
این عمل **شانزدهم اصل** عن ابی القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله
صلی الله علیه واله اذا اوى الى فراشه قال اللهم باسمك احيى وباسمك اموت فاذا قام من نومه قال
الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور **شرح** النشور بفتح نون وضم شین با نقطه و سکون واو
و راء بی نقطه مصدر باب نصر زنده شدن خلائق بعد از مردن ایشان و آن مبتدا است والیه خبر است
مقدم شده برای حصر یعنی روایت است از عبد الله بن میمون القداح از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که عادت رسول الله صلی الله علیه وآله این بود که چون قرار میگرفت در بستر خود می گفت خدایا
بنام تو زندگی میکنم و بنام تو میمیرم پس چون بر می خاست از خواب خود می گفت سپاس الله راست که زنده
کرد مرا بعد از میرانیدن من و منحوض بسوی اوست زنده شدن خلائق در روز قیامت باین معنی
که قدرت بر آن و علم بخصوص وقت آن مخصوص باوست **اصل** وقال قال ابو عبد الله علیه السلام
من قرأ عند منامه آية الكرسي ثلاث مرات والاية التي في آل عمران شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة
وآية السخرة وآية اخر السجدة وكل به شيطانان يحفظانه من مردة الشياطين شاؤا
او ابوا ومعهما من الله ثلثون ملكا يحمدون الله عز وجل ويسبحونه ويهللونه ويكبرونه
ويستغفرونه الى ان ينتبه ذلك العبد من نومه وثواب ذلك له **شرح**

آیۃ السخرۃ بضم سین بی نقط وسکون خای با نقط ورای بی نقط در سورۂ اعراف چنین است ان ربکم اللہ الذی خلق السموات والارض فی ستۃ ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النہار یطلبہ حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامرہ الا لہ الخلق والامر تبارک اللہ رب العالمین وآیۃ وآخر السجدۃ منصوب ست بعطف بر مفعول اقرأ ومضاف ست آخر بمد ہمزہ والف وکسر خاء با نقط وآن مضاف ست بہ السجدۃ ومراد آیتی است کہ اول آن متصل ست بجزو آخر سجدہ چنانچہ مراد بآیۃ السجدۃ آیتی است کہ آخر آن متصل ست بجزو اول سجدہ والف لام السجدۃ برای عہد خارجی ست مثل سورۃ السجدۃ ومراد سجدۂ واجب در سورہ الم ست کہ بعد از سورۂ لقمان ست ومؤخر از ان سجدہ این ست تتجافی جنوبہم عن المضاجع یدعون ربہم خوفا وطمعا ومما رزقناہم ینفقون شاءوا وابوا جملہ شرطیہ است نزد بعض نحاۃ بتقدیر ان شاءوا او ابوا وجملہ حالیہ ست نزد بعضی دیگر کہ شرط نمیکنند در حال ماضی قد را نہ در ظاہر ونہ در تقدیر یعنی وگفت ابن القداح کہ گفت امام جعفر صادق علیہ السلام ہر کہ خواند نزد خواب خود آیۃ الکرسی را کہ مذکور شد در شرح حدیث چہارم سہ بار وآیتی را کہ در سورۂ آل عمران ست شہد اللہ انہ لا الہ الا ہو والملائکۃ واولوا العلم قائما بالقسط لا الہ الا ہو العزیز الحکیم ترجمۂ آیت آل عمران این ست کہ گواہی داد اللہ بنصب شواہد ربوبیت در آسمان ہا وزمین وماننداینہا بر اینکہ شان این است کہ نیست مستحق عبادتی بمعنی حاکمی در حلال وحرام از پیش خود کہ پیروی او باید کرد مگر او وگواہی دادند بران ملائکہ بانزال قرآن معجز کہ تبیان کل شیء است با آن کمی الفاظ ومشتمل است بر نہی صریح از خودرائی واختلاف از روی ظن وگواہی دادند بران صاحبان علم باحکام الٰہی ومتشابہات قرآن بر حالی کہ آن علم وفا کند در جمیع مسائل مشکلہ بمیزان عدل کہ در محکمات قرآن ست وآن نہی از خودرائی واختلاف از روی ظن است باینمعنی کہ صاحبان آن علم در ہیچ مسئلہ احتیاج بہ پیروی ظن نداشتہ باشند بلکہ عالم بجمیع مسائل ومتشابہات باشند زیرا کہ این علم معجز است وصاحبش ہر چہ گوید حق است نیست مستحق عبادتی مگر او بی شک ست باین معنی کہ عذاب میکند ہر کہ را کہ شریک شود با او در حکم از پیش خود بعنوان اصرار رعایت کنندۂ مصالح است باینمعنی کہ وحدانیت وعزت خود را در ضمن ادلۂ عقلیہ وکتاب معجز وامام معجز بروشنی صریح کردہ کہ خالی از معارضات وہمیہ ودواعی انکار باشد تا فائدہ تکلیف واستحقاق ثواب بران مترتب شود مخفی نماند کہ این تقریر بنا بر این است کہ قائما حال باشد از العلم کہ مضاف الیہ فاعل است وآیۃ سخرہ را وآیۃ بعد از سجدہ را از سورۂ الم تنزیل الکتاب موکل شد با او دو شیطان کہ نگاہ می دارند ورا از سرکشان شیاطین خواستند آن شیاطین محافظت آن دو شیطان را یا نخواستند مراد این ست کہ چون آن شیاطین ملاحظہ میکنند کہ حافظان او از جنس شیاطین اند بیشتر غمناک می شوند وآن دو شیاطین از جانب اللہ تعالے سے فرشتہ

صادق علیہ السلام

(۱)

است که حمد میکنند الله عزوجل را و تسبیح می کنند او را و تهلیل میکنند او را و تکبیر میکنند او را و طلب آمرزش می کنند از او تا وقتی که بیدار شود آن بنده از خواب خود و ثواب آن حمد و تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار برای آن بنده است که باعث آنها شده این عمل هفدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من احد یقرأ آخر الکهف عند النوم الا یستیقظ فی الساعة التی یرید شرح یستیقظ بیای دو نقطه در پایین و قاف و ظاء با نقط بصیغه مضارع معلوم باب حسن و علم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ یک که میخواند آخر سورة الکهف را نزد خواب خود که انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا مگر آنکه بیدار می شود در آن ساعت که قصد میکند هجدهم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله من اراد شیئا من قیام اللیل و اخذ مضجعه فلیقل اللهم لا تؤمنی مکرک ولا تنسنی ذکرک ولا تجعلنی من الغافلین اقوم ساعة کذا و کذا الا وکل الله عزوجل به ملکا ینبهه تلک الساعة شرح مستثنی در الا وکل محذوف است و تقدیر ما قاله الا وکل است اقوم بمعنی اتصل اقوم است یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله هر که قصد کرد چیزی از شب خیزی را و فرا گرفت خوابگاه خود را پس باید که گوید خدایا ایمن مکن مرا از مکر تو که با گمراهان می کنی بنعمت و مهلت با وجود معاصی ایشان تا باعث خودپسندی می شود و فراموش مساز مرا یاد تو بمعنی یاد ربوبیت تو که مصداق آن پیروی محکمات قرآن و امام عالم بجمیع احکام و ترک خودرائی است و مگردان مرا از جمله غافلان از ذکر تو اشارت است بآیت سوره اعراف که مذکور شد در حدیث مفدهم باب سابق قصد میکنم که برخیزم ساعت چنین و چنین بیان این آنکه نه گفت آنرا که مذکور شد مگر آنکه موکل کرد الله عزوجل با او فرشته را که بیدار کند او را در آن ساعت که قصد کرده

باب پنجاهم اصل باب الدعاء اذا خرج الانسان من منزله

شرح این باب بیان دعاست چون بیرون آمد آدمی از منزل خود درین باب دوازده حدیث است اول اصل عن ابی حمزة قال رأیت ابا عبد الله علیه السلام یحرک شفتیه حین اراد ان یخرج و هو قائم علی الباب فقلت له انی رأیتک تحرک شفتیک حین خرجت فهل قلت شیئا قال نعم ان الانسان اذا خرج من منزله قال حین یرید ان یخرج الله اکبر الله اکبر ثلاثا بالله اخرج و بالله ادخل و علی الله توکلت ثلاث مرات اللهم افتح لی فی وجهی هذا بخیر و اختم لی بخیر و قنی شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم لم یزل فی ضمان الله عزوجل حتی یرده الله الی المکان الذی کان فیه شرح قال حین یخرج جمله حالیه است از فاعل خرج بتقدیر قد مثل جاؤکم حصرت صدورهم انت آخذ برای استیناف بیانی است یا صفت موضحه دابة است لم یزل جزای اذا خرج است یعنی روایت است از

ابو حمزه گفت دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که حرکت میداد دو لب خود را وقتی که اراده کرد که از منزل بیرون آید و او ایستاده بود بر در منزل که میان درون و بیرون است پس گفتم او را که بدرستی که من دیدم ترا که حرکت میدادی دو لب خود را وقتی که بیرون آمدی از درون منزل پس آیا گفتی چیزی را گفت آری بدرستی که آدمی چون بیرون آمد از منزل خود در حالی که گفت وقتی که اراده میکند که بیرون آید از در منزل خود الله اکبر الله اکبر سه بار بوسیله انگیزی ایمد تعالی بیرون میروم و بوسیله انگیزی الله تعالی داخل میشوم و بر الله تعالی توکل میکنم سه بار خدایا ابتدا کن برای من در راه من که در پیش دارم بخیر و انتها کن برای من بخیر و نگاهدار مرا از شر هر جرنده بیان این آنکه تو گرفته پیشانی هر جرنده را باین معنی که جمیع حیوانات در قبضه قدرت تست بدرستی که صاحب کل اختیار من موکل است بر راهی که راست است از جمله راهها باین معنی که مومنان را که در راه راستند حفظ میکند از آنچه شر ایشان در آنست و نصیب ایشان میکند آنچه را که خیر ایشان در آنست مانند کسی که موکل باشد بر راهی تا اهل آن راه ضرری نرسند و بمطلب خود رسند همیشه در حفظ الله عز و جل میباشد تا وقتی که برگرداند الله عز و جل او را بسوی مکانی که بود در آن مکان

دوم اصل عن ابی حمزة قال اتیت باب علی بن الحسین علیه السلام فوافقته حین خرج من الباب فقال بسم الله آمنت بالله و توکلت علی الله ثم قال یا ابا حمزة ان العبد اذا خرج من منزله عرض له الشیطان فاذا قال بسم الله قال الملکان کفیت فاذا قال آمنت بالله قالا هدیت فاذا قال توکلت علی الله قالا وقیت فیتنحی الشیطان فیقول بعضهم لبعض کیف لنا بمن هدی و کفی و وقی قال ثم قال اللهم ان عرضی لک الیوم ثم قال یا ابا حمزة ان ترکت الناس لم یترکوک و ان رفضتهم لم یرفضوک قلت فما اصنع قال اعطهم من عرضک لیوم فقرک و فاقتک **شرح** مراد بالشیطان جنس شیاطین است و لهذا مرجع ضمیر جمع شده العرض بکسر عین بی نقطه و راء بی نقطه و ضاد بالنقطه آنچه کسی بان ممدوح و مذموم تواند شد عرضی لک باین معنی است که برای رضای تو آبروی خود گذشتم اگر مردمان بعرض من ناسزا ستند و مذهب من کنند صبر میکنم رفضتهم برای بی نقطه و فاء و ضاد بالنقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الرفضة بضم راء و سکون فاء نوبت قرار دادن در ضیافت و مانند آن یعنی روایت است از ابو حمزه گفت آمدم بدر خانه امام زین العابدین علیه السلام پس موافق شدم با او وقتی که بیرون آمد از در خانه پس گفت ابتدا میکنم بنام الله مومن شدم بالله و توکل کردم بر الله بعد از آن امام گفت ای ابو حمزه بدرستی که بنده چون بیرون آمد از منزل خود سر راه میگیرد برای او جنس شیاطین پس چون گفت بسم الله گفتند دو فرشته که موکل او بند مهم سازی کرده شدی پس چون گفت آمنت بالله آن دو فرشته گفتند راه نموده شدی پس چون گفت توکلت علی الله آن دو فر[شتنه]

گشتند نگاه داشتند شدی از شر شیاطین انس گو بخیر گیرے شوتہ بعض شیاطین انس میگوید بعض آن
شیاطین برای بعض دیگر کہ چون تن مطالبہ برای ابا شد باکسی کہ راہ نمودہ تشبیہ و همسازی کردہ شد
و نگاہ داشتہ شد از شر ما ابو حمزہ گفت کہ بعد از ان امام گفت چہ آیا عرض من برای لعنت
ام و تر با روز قیامت تسلیم من کنی بعد از ان امام گفت ای ابو حمزہ اگر وا گذاری مردان
مخالف را وا نمیگذارند ترا باین معنی کہ اگر ساکت باشی از گفتگوی ایشان ساکت نمی شوند از
گفتگوی تو باین معنی کہ غیبت ترا و بہتان بر تو میکنند و قصد آزار تو میکنند و اگر معاشرت با ایشان
کنی معاشرت نمی کنند با تو گفتم پس چہ کار کنم گفت بدہ با ایشان چیزی از جملہ عرض خود برای روز
نیازمندی و کمال حاجت تو کہ روز قیامت است مراد این است کہ ترک معاشرت ایشان کن و
ساکت باش از گفتگوی ایشان ہر چند کہ ایشان بغیبت و بہتان بعض عرض ترا برند سوم
اصل عن ابی حمزة قال استاذنت علی ابی جعفر علیہ السلام فخرج الی وشفتاہ تتحرکان فقلت لہ فقال
افطنت لذلک یا ثمالی قلت نعم جعلت فداک قال انی واللہ تکلمت بکلام ما تکلم بہ احد قط الا
کفاہ اللہ تعالی ما اہمہ من امر دنیاہ و آخرتہ قال قلت لہ اخبرنی بہ قال نعم من قال حین یخرج من
منزلہ بسم اللہ حسبی اللہ توکلت علی اللہ اللہم انی اسئلک خیر اموری کلہا و اعوذ بک
من خزی الدنیا و عذاب الآخرة کفاہ اللہ ما اہمہ من امر دنیاہ و آخرتہ ترجمہ روایتست از ابو حمزہ ثمالی گفت
طلب رخصت دخول بر مجلس امام محمد باقر علیہ السلام کردم پس بیرون آمد بسوی من و دو لبہا حرکت
میکرد پس گفتم او را باین معنی کہ گفتم کہ دیدم کہ دو لب تو حرکت میکرد پس گفت آیا بفطانت و زیرکی
دریافتی آنرا ای ثمالی مراد استفہام حقیقی نیست بلکہ مراد اظہار فطانت مخاطب و عدم غفلت اوست
گفتم آری قربانت شوم امام گفت بدرستی کہ من بخدا قسم کہ سخن گفتم بسخنی کہ سخن نگفت بآن ہیچ
یک ہرگز مگر اینکہ ساخت برای او اللہ تعالی ہر چہ را کہ بفکر انداختہ او را از کار دنیای او و آخرت
او ابو حمزہ گفت گفتم او را خبر کن مرا باین سخن گفت آری خبر میکنم ہر کہ گفت وقتی کہ بیرون می آید
از منزل خود کہ ابتدا میکنم بنام خدا بس است مرا اللہ توکل کردم بر اللہ خدایا بدرستی کہ من طلب
میکنم از تو خیر کارہای خود را ہمگی آنہا و پناہ میگیرم بتو از رسوائی دنیا و عذاب آخرت ساخت برای
او اللہ تعالی ہر چہ را کہ بفکر انداختہ او را از کار دنیای او و آخرت او چہارم اصل عن ابی جعفر
علیہ السلام قال من قال حین یخرج من باب دارہ اعوذ بما عاذت بہ ملائکة اللہ من شر ہذا الیوم
الجدید الذی اذا غابت شمسہ لم یعد من شر نفسی و من شر غیری و من شر الشیاطین و من شر من
نصب لاولیاء اللہ و من شر الجن و الانس و من شر السباع و الہوام و من شر رکوب المحارم کلہا اجیر نفسی
باللہ من شر عفر اللہ لہ و تاب علیہ و کفاہ الہم و حجزہ عن السوء و عصمہ من الشر شرح

ضمیر مستتر در لم یعد راجع بالیوم است من شر نفسی تا آخر بدل تفصیل من شر ہذا الیوم است النصب بفتح نون وسکون صاد بی نقطہ ویا بیک نقطہ مصدر باب ضرب واداشتن دشمنی برای کسی الاولیاء ای دوستان والہوام جمع ہامۃ جانورانی کہ در اندوہ انداز ند کسی را بگزیدن ومانند آن یعنی روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت ہر گفت وقتی کہ بیرون آمد از در سرای خود پناہ میگیرم بانچہ پناہ گرفتند بآن فرشتگان اللہ تعالی از شر این روز تازہ کہ فرو رفت آفتاب آن برگشت آن روز از شر خودم واز شر غیر خودم واز شر دیوان واز شر ہر کہ واداشت دشمنی را برای امامان اللہ تعالی واز شر پریان وآدمیان واز شر درندگان وجانوران ضرر رسانندہ واز شر ارتکاب محرمات ہمگی پناہ میدہم خود را با اللہ تعالی از ہر شر بخشائش کرد اللہ تعالی برای او وبازگشت رحمت کرد براو وہمسازی او کرد ودر پردہ کرد او را از بد نگاہ داشت او را از شر پنجم **اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال اذا خرجت من منزلک فقل بسم اللہ توکلت علی اللہ لاحول ولاقوۃ الا باللہ اللہم انی اسئلک خیر ما خرجت لہ واعوذ بک من شر ما خرجت لہ اللہم اوسع علی من فضلک واتمم علی نعمتک واستعملنی فی طاعتک واجعل رغبتی فیما عندک وتوفنی علی ملتک وملۃ رسولک صلی اللہ علیہ وآلہ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت چون بیرون آمدی از منزل خود پس بگو بیرون آمدم بنام اللہ تعالے توکل کردم بر اللہ تعالے نیست گردیدن عزم کسی در کاری مگر بوسیلہ انگیزی اللہ خدایا بدرستی کہ من طلب میکنم از تو خیر آنچہ را کہ بیرون آمدم برای آن وپناہ میگیرم بتو از شر آنچہ بیرون آمدم برای آن خدایا وسعت دہ بر من از فضل رحمت تو وتمام کن بر من نعمت ترا وبکار دار مرا در فرمانبرداری تو وبگردان رغبت مرا در لطف الہی کہ نزد تست وبمیران مرا بر دین تو ودین رسول تو صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ اسلام است **ششم اصل** عن ابی خدیجۃ قال کان ابو عبد اللہ علیہ السلام اذا خرج یقول اللہم بک خرجت ولک اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت اللہم بارک فی یومی ہذا وارزقنی فوزہ وفتحہ ونصرہ وطہورہ وہداہ وبرکتہ واصرف عنی شرہ وشر ما فیہ بسم اللہ وباللہ واللہ اکبر والحمد للہ رب العالمین اللہم انی قد خرجت فبارک لی فی خروجی وانفعنی بہ قال واذا دخل فی منزلہ قال ذلک **شرح** روایت است از ابو خدیجہ گفت عادت امام جعفر صادق علیہ السلام این بود کہ چون بیرون می آمد از منزل خود میگفت خدایا بوسیلہ انگیزی تو بیرون آمدم وبرای تو انقیاد کردم وبتو ایمان آوردم وبتو توکل کردم خدایا برکت دہ برای من در این روز من وروزی کن مرا بمطلب رسیدن در این روز وپاکیزگی از گناہان در این روز وراہ یافتن بحق در این روز وبرکت در رزق ومانند آن در این روز وبرگردان از من شر این روز را وشر آنچہ را کہ در این است بیرون آمدم بنام اللہ تعالے وبوسیلہ

انگیزے الله تعالی والله تعم بزرگتر است از اینکه صفت کرده شود با سم جامد محض وسپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است خدایا بدرستی که من تحقیق بیرون آمدم چنانچه گفتم پس برکت ده برای من در بیرون آمدن من و نفع رسان مرا آن بیرون آمدن ابو خدیجه گفت و چون داخل می شد در منزل خود می گفت آنرا باین معنی که آن مضمون را باندک تغیری مثل اینکه بجای خرجت می گفت دخلت **هفتم اصل** عن الرضا علیه السلام قال کان ابی علیه السلام اذا خرج من منزله قال بسم الله الرحمن الرحیم خرجت بحول الله وقوته لا بحول منی ولا قوتی بل بحولك وقوتك یا رب متعرضا لرزقك فاتنی به فی عافیة **شرح** با در بالحول برای سببیت است الحول بجید گی عزم کسے از کاری و اضافه آن با الله از قبیل اضافه مصدر بوسیله ساز است و برین قیاس است وقوته و نفی آنها و تکرار برای مبالغه در مذهب معتزله و قدریه است که مجوس این امتند میگویند افعال عباد و تحت قضا و قدر الهی نیست و عباد مستقل اند در قدرت بر افعال خود التعرض مصدر باب تفعل عرض کردن کسی خود را بر چیزی یعنی اینکه خود را در برابر آنچیز در آورد تا ملاقات واقع شود یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام گفت عادت پدرم علیه السلام این بود که چون بیرون می آمد از منزل خود می گفت ابتدا بخروج می کنم بنام الله که مدبر کل عالم است مهربان بمومنان است بیرون آمدن بسبب گردیدن عزم من از سکون در منزل که از جانب وسیله انگیزی الله تعالی است و بسبب قوت عزم من در بیرون آمدن که از جانب وسیله انگیزی الله تعالی است نه بگردیدن که عرضی که از جانب وسیله انگیزی من باشد و نه بقوت عزمی که از جانب وسیله انگیزی من باشد بلکه بگردیدن عزمی که از جانب تست ای صاحب کل اختیار من حالی که خود را در برابر رزق تو در آورده ام تا بمن رسید پس برسان بمن آن را در فراغت **هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من قرأ قل هو الله احد حین یخرج من منزله عشر مرات لم یزل فی حفظ الله عز وجل وکلائه حتی یرجع الی منزله **شرح** الکلاء بکسر کاف والف ممدوده گاهی بعد از الف ممدوده تاء تانیث نیز می باشد مصدر باب منع نگاهبانی یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که خواند سوره قل هو الله احد را وقتی که بیرون می آید از منزل خود ده بار همیشه در نگاهداری الله عز وجل و نگاهبانی او است تا برگردد بسوی منزل خود **نهم اصل** عن صباح الحذاء قال قال ابو الحسن علیه السلام اذا اردت السفر فقف علی باب دارك واقرأ فاتحة الکتاب امامك وعن یمینك وعن شمالك وقل اعوذ برب الناس وقل اعوذ برب الفلق امامك وعن یمینك وعن شمالك ثم قل اللهم احفظنی واحفظ ما معی وسلمنی وسلم ما معی وبلغنی وبلغ ما معی بلاغا حسنا ثم قال اما رأیت الرجل یحفظ ولا یحفظ ما معه ویسلم ولا یسلم ما معه ویبلغ ولا یبلغ ما معه **شرح** تقدیم قل اعوذ برب الناس بر قل اعوذ برب الفلق

مشعر باین است کہ ترتیب میان سور منظور نیست ولہذا در حدیث یازدہم این باب قل ہو اللہ احد
بعد از معوذتین مذکور ہست وشاید کہ جمع این سورہ در ہر یک از سہ جانب نیز جائز و مجزی
باشد البلاغ بفتح بای یک نقطہ اسم تبلیغ بمعنی رسانیدن اللہ ارایت تا آخر برای بیان فائدہ ضم دعا
برای وامعی ہست یعنی روایت است از صباح گفت کہ گفت امام موسی کاظم علیہ السلام چون ارادہ
سفر کنی پس بایست بر در سرای خود بعد از خروج ازان وبخوان سورہ فاتحہ را القصدی کہ متوجہ آن
می شوی ودر بجانب راست خود باین روش کہ بدن بر حالت اول باشد ورو بجانب راست
پیچیدہ شود یا باین روش کہ بدن نیز پیچیدہ شود ورو بجانب چپ خود وسورہ قل ہو اللہ احد را
ورو بمقصد خود ورو بجانب راست خود ورو بجانب چپ خود وسورہ قل اعوذ برب الناس را
تا آخر کہ ملک الناس الہ الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس
من الجنۃ والناس وسورہ قل اعوذ برب الفلق تا آخر کہ من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب
ومن شر النفثت فی العقد ومن شر حاسد اذا حسد رو بمقصد خود ورو بجانب راست خود ورو بجانب
چپ خود بعد ازان بگو خدایا نگاہدار از تلف شدن مرا وانچہ را کہ با من ہست وسلامت دار از آفت مرا وانچہ را کہ
با من ہست وبرسان بمقصد مرا وانچہ را کہ با من ہست رسانیدنی کہ خوب باشد بعد ازان امام گفت آیا
ندیدی مرد را کہ محفوظ از تلف می شود خودش ومحفوظ از تلف نمی شود انچہ با او ہست ومحفوظ از
آفت می شود خود ومحفوظ از آفت نمی شود انچہ با او ہست وبمقصد خود می رسد خودش وبمقصد
نمی رسد انچہ با او ہست مثل اینکہ یکی از رفقا یا چیزی از اسباب شخصی تلف ویا آفت باشد واما براے
ضرورتی در راہ توقف کند تا آن شخص ازان سفر برگردد وہمراہ شود **دہم اصل** عن ابی جعفر
علیہ السلام انہ کان اذا خرج من البیت قال بسم اللہ خرجت وعلی اللہ توکلت لا حول ولا قوۃ الا باللہ **شرح**
روایت ہست از امام محمد باقر علیہ السلام کہ او چون بیرون می رفت از خانہ میگفت بنام اللہ تعالے
بیرون آمدم وبر اللہ تعالی توکل کردم نیست گردیدن از عملی ووسعت ودر قدرت بر عملی مگر بوسیلہ
انگیزی اللہ تعالی **یازدہم اصل** عن صباح الحذاء عن ابی الحسن علیہ السلام قال یا صباح لو کان
الرجل منکم اذا اراد سفرا قام علی باب دارہ تلقاء وجہہ الذی یتوجہ لہ فقرأ الحمد امامہ وعن یمینہ
وعن شمالہ والمعوذتین امامہ وعن یمینہ وعن شمالہ وقل ہو اللہ احد امامہ وعن یمینہ وعن شمالہ
وآیۃ الکرسی امامہ وعن یمینہ وعن شمالہ ثم قال اللہم احفظنی واحفظ ما معی وسلمنی وسلم
ما معی وبلغنی وبلغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل لحفظہ اللہ وحفظ ما معہ وسلم وسلم ما معہ وبلغہ
وبلغ ما معہ اما رایت الرجل یحفظ ولا یحفظ ما معہ ویبلغ ولا یبلغ ما معہ ویسلم ولا یسلم
ما معہ **شرح** الف لام الرجل برای عہد ذہنی ہست اذا اراد سفرا تا الجمیل خبر کان است

صافی شرح اصول کافی

قام تا الجمیل جزای او است لحفظ الله تا و لمنع نامه جزای تو هست و مضمون این حدیث نزدیک مضمون
حدیث نهم است تفاوت اینست که در نهم آیة الکرسی مذکور نبود و اینجا هست و آیة الکرسی اینست الله
لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده
الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض
و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم **دوازدهم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال اذا خرجت
من منزلك فی سفر او حضر فقل بسم الله آمنت بالله توکلت علی الله ما شاء الله لا حول و لا قوة
الا بالله فتلقاه الشیاطین فتنصرف و الملائکة تضرب وجوهها و تقول ما سبیلکم علیه و قد سمی الله و آمن به
و توکل علیه و قال ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله **شرح** ما شاء الله تقدیر ما شاء الله کان است فا در
فتلقاه برای بیان است و ضمیر غائب منصوب راجع بفاعل این کلام است و مبنی بر التفات از خطاب
بغیبت است برای اشارت باینکه آنچه مذکور شد مخصوص بمخاطب نیست یعنی روایت است
از امام رضا علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام گفت چون بیرون آمدی از منزل خود خواه در
سفر باشی و خواه در حضر باشی پس بگو ابتدا میکنم بنام الله مومن شدم بالله توکل کردم بر الله آنچه خواست
الله تعالی شد نیست پیچیده شدن عزم کسی از کاری و نه قوت عزم بر کاری مگر بوسیله انگیزی الله
تعالی بیان این آنکه بر می خورند قائل این کلام را شیاطین برای اضلال او پس بر میگردانند ملائکه
روهای شیاطین را چنانچه کسی بر روی دیگری زند تا رو گردان شود و ملائکه میگویند شیاطین را که چیست
راه تسلط شما بر او و حال آنکه نام برد الله تعالی را و مومن شد باو و توکل کرد بر او و گفت آنچه
خواست الله شد و نیست گردیدن از فعلی و نه قوت عزم فعلی مگر بالله تعالی

باب پنجاه و یکم اصل باب الدعاء قبل الصلوة

شرح این باب بیان دعاست پیش از شروع در نماز درین باب سه حدیث است **اول اصل**
کان امیر المومنین صلوات الله علیه و آله یقول من قال هذا القول کان مع محمد و آل محمد صلی الله
علیه و آله اذا قام من قبل ان یستفتح الصلوة اللهم انی اتوجه الیك بمحمد و آل محمد و اقدمهم بین
یدی صلوتی و اتقرب بهم الیك فاجعلنی بهم عندك وجیها فی الدنیا و الاخرة و من المقربین مننت
علی بمعرفتهم فاختم لی بطاعتهم و معرفتهم و ولایتهم فانها السعادة اختم لی بها فانك علی کل شیء قدیر **شرح**
مشار الیه بهذا القول مجموع دو دعاست اول دعای استفتاح دوم دعای التفرق که می آید و ترجمه حدیث پس اذا ابرا
محض ظرفیت است و اذا قام تا آخر این حدیث بدل تفصیل قال هذا القول است و ضمیر مستتر در قام راجع بمن است
ظاهر این است که مراد باستفتاح صلوة تکبیر احرام باشد که پیش از آن شش تکبیر مستحب است و موافق این
می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب صدم که باب النوادر است و مصنف رحمه الله تعالی

انتهای دعا را مذکور میکند در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب القول عند دخول المسجد که باب نوزدهم است اللهم تا تدیر مفعول به قال است که محذوف است بتقدیر اذا قام من قبل ان یستفتح قال اللهم یعنی امیر المومنین صلوات الله علیه میگفت هرگز گفت این سخن را شد یا محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم در سرای ایشان در بهشت چون ایستاد بنماز پیش از آنکه ابتدا کند نماز را خدایا بدرستی که من رو آوردم بسوی تو بوسیله محمد و آل محمد و پیش میدارم ایشانرا در پیش نمازهای خود باین معنی که در وسائل نماز پیروی فتواهای ایشان میکنم و نزدیکی میجویم بوسیله ایشان بسوی تو پس بگردان مرا بوسیله ایشان نزد تو خوشتر در دنیا و آخرت و از جمله مقربانی که با محمد و آل محمد اند در بهشت بیان این آنکه بتوفیق خود منت کردی بر من بشناخت امامت ایشان پس ختم کن برای من عمر مرا بفرمان برداری ایشان و شناخت امامت ایشان چه بدرستی که آنها که مذکور شد و پس سعادتست نه مال و جاه دنیا ختم کن برای من عمر مرا با آنها که مذکور شد چه بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانائی پس می تو ابنے که این توفیق کرامت کنی مرا **اصل** ثم یصلی فاذا انصرفت قلت اللهم اجعلنی مع محمد و آل محمد فی کل عافیة و بلاء و اجعلنی مع محمد و آل محمد فی کل مثوی و منقلب اللهم اجعل محیای محیاهم و مماتی مماتهم و اجعلنی معهم فی المواطن کلها و لا تفرق بینی و بینهم ابدا انک علی کل شئ قدیر **شرح** ثم یصلی بصیغه غائب می تواند بود و بصیغه مخاطب نیز می تواند بود و بعنوان التفات از غیبت بخطاب و این جمله عطف بر اذا قام من قبل ان یستفتح الصلوة و اللهم است این فقرات از تتمه کلام امیر المومنین است فاذا انصرفت قلت مشتمل است بر التفات از غیبت بخطاب و معطوف است بر اذا قام چه بمعنی اینست که فاذا انصرف قال اللهم اجعلنی تا آخر هر یک از مثوی و منقلب مصدر میمی است و اسم مکان می تواند بود و هر یک از محیی و ممات نیز مصدر میمی است یا اسم مکان است بمعنی اعمال و اعتقاداتی که در اثنای زندگی میشود یا مردن واقع می شود یعنی بعد از آن نماز میکند پس چون فارغ شد گفتی خدایا بگردان مرا با محمد و آل محمد در هر عافیت و مصیبت و بگردان مرا با محمد و آل محمد در هر ایستادن در حق و در هر گردیدن از باطل خدایا بگردان زندگی مرا مانند زندگی ایشان و مردن مرا مانند مردن ایشان و بگردان مرا با ایشان در محلهای توطن ایشان در بهشت همگی آنها و جدائی مکن میان من و میان ایشان هرگز بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانائی **دوم اصل** منه قال تقول قبل دخولک فی الصلوة اللهم انی اقدم محمدا نبیک صلی الله علیه و آله بین یدی حاجتی و اتوجه به فی طلبتی فاجعلنی به وجیها فی الدنیا و الاخرة و من المقربین اللهم اجعل صلواتی بهم متقبلة و دینی بهم مغفورا و دعائی بهم مستجابا یا ارحم الراحمین **شرح** راوی یا لاپروسند حدیث را تا امامی که روایت از او است گفت میگوئی پیش از داخل شدن تو در نماز خدایا بدرستی که من پیش میدارم محمد پیغمبر ترا صلی الله علیه و آله وسلم

پیش حاجت خود و روانه می شوم بوسیله او در مطلوب خود پس بگردان مرا بوسیله او وجیه و نیکو شده در دنیا و آخرت و از جمله مقربان و بایاد و سند در بهشت خدایا بگردان نماز های مرا بوسیله مقربان بنهایت مقبول و گناه مرا بوسیله مقربان آمرزیده و دعای مرا بوسیله مقربان مستجاب ای رحیم ترین رحم کنندگان

سوم اصل شهدت حا باعبدالله علیه السلام واستقبل القبلة قبل التکبیر وقال اللهم لا تؤیسنی من روحك ولا تقنطنی من رحمتك ولا تؤمنی مکرك فانه لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون قلت جعلت فداك ما سمعت بهذا من احد قبلك فقال ان من اکبر الکبائر عند الله الیاس من روح الله والقنوط من رحمة الله والامن من مکر الله شرح لا تؤیسنی بهمزه و یا و دو نقطه در پایین با یا و همزه و سین بی نقطه بصیغه مخاطب باب افعال ست الروح بفتح را بی نقطه و سکون واو و راحت و نعمت لا تقنطنی بقاف و نون و طای بی نقطه بصیغه مخاطب باب تفعیل یا باب افعال ست و اشارت ست بآیت سوره زمر قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و سوره شوری و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته فرق میان یاس و قنوط این ست که اول متعلق بروح می شود و دوم متعلق برحمت می شود و فرق میان روح و رحمت این ست که اول راحت و نعمت علیحده است بخشایش گناه بنده نیست و دوم بخشایش گناه بنده نیست و دوم کرپیسبگناه آنها یاران بر بده شود و آنچه در سوره یوسف است در حکایت یعقوب علیه السلام که بپسران خود گفت انی اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون مبنی بر این ست که پیدا شدن یوسف و برادرش متضمن بخشایش گناه برادران دیگر او نیست یا مبنی بر ظاهر ست چه برادران یوسف اعتراف بگناه خود نکرده بودند در آن وقت لا تؤمنی بسکون همزه و کسر میم و تشدید نون بصیغه مخاطب باب افعال ست فانه لا یامن تا آخر اقتباس از سوره اعراف ست یعنی حاضر شدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در و قبله کرد پیش از تکبیر اول از آن و گفت خدایا نا امید مکن مرا از بخشش تو و نا امید مکن مرا از بخشایش تو و خاطر جمع کن از فریب تو ظالمان را بغفلت و بهلت چه بدرستی که خاطر جمع نمی شوند از فریب الله تعالی مگر جماعت زیانکاران گفتم قربانت شوم نشنیدم این دعا را از هیچ یک پیش از تو پس گفت بدرستی که از جمله بزرگترین گناهان کبیره است نزد الله تعالی نا امید شدن از رحمت الله تعالی و نا امید شدن از بخشایش الله تعالی و خاطر جمع شدن از فریب الله تعالی

باب پنجاه و دوم اصل باب الدعاء فی ادبار الصلوة

شرح این باب بیان دعا است در عقب نماز ها درین باب دوازده حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول اذا فرغ من الزوال

اللهم انی اتقرب الیک بجودک وکرمک واتقرب الیک بمحمد عبدک ورسولک واتقرب الیک بملائکتک المقربین وانبیائک المرسلین وبک اللهم انت الغنی عنی وبی الفاقة الیک انت الغنی وانا الفقیر الیک اقلتنی عثرتی وسترت علی ذنوبی فاقض الیوم حاجتی ولا تعذبنی بقبیح ما تعلم منی فان عفوک وجودک یسعنی **شرح** فرق میان جود و کرم مثل فرق میان روح و رحمت است که در شرح حدیث سابق گذشت الاقالة فسخ بیع و مانند آن العثرة بفتح عین بی نقطه و سکون ثای سه نقطه و رای بی نقطه و تای وحدت مصدر باب نصر و ضرب و علم و حسن بسر آمدن و مراد اینجا لغزش گناه است نسبت معصوم گناه را بخود بمعنی بر اینست که گناه شیعه خود را از خود شمرده یا از کمال تواضع است یعنی روایت است از امام جعفر صادق که گفت عادت امیر المومنین این بود که می گفت چون فارغ می شد از نماز نافله ظهر خدایا بدرستی که من نزدیکی می جویم بسوی تو بوسیله بخشش تو و بخشایش تو و نزدیکی میجویم بسوی تو بوسیله محمد بنده تو و فرستاده تو و نزدیکی میجویم بسوی تو بوسیله ملائکه تو که مقربانند و پیغمبران تو که فرستادگانند و بوسیله خود تو خدایا توئی بی نیازی از من و با من است حاجت بسوی تو توئی بی نیازی از هر چیز و منم نیازمند بسوی تو فسخ کردی لغزش مرا و پوشانیدی بر من گناهان مرا پس روا کن امروز حاجت مرا و عذاب مکن مرا بسبب بد آنچه میدانی که از من صادر شده چه بدرستی که بخشش تو و بخشایش تو گنجایش میدارد مرا **اصل** قال ثم یخر ساجدا ویقول یا اهل التقوی یا اهل المغفرة یا بر یا رحیم انت ابر بی من ابی وامی ومن جمیع الخلائق اقلبنی بقضاء حاجتی مجابا دعائی مرحوما صوتی قد کشفت انواع البلاء عنی **شرح** یخر بخای با نقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع غائب باب نصر و ضرب است بر بفتح بای یک نقطه و تشدید رای بی نقطه است اقلبنی بقاف و بای یک نقطه بصیغه امر باب ضرب است یا اهل التقوی تا آخر اشارت است بآیت سوره مدثر و ما یذکرون الا ان یشاء الله هو اهل التقوی واهل المغفرة و مراد بتقوی نگاهداری ذاکران از فساد است یا مراد نگاه داری خود از خلاف رضای ایشان است نظیر قرائت بعضی در آیت سوره فاطر انما یخشی الله من عباده العلماء برفع الله ونصب العلماء و موید این می آید در کتاب المعیشة در حدیث پنجم باب آداب التجارة که باب پنجاه و چهارم است که اتقی لله یا مراد پرهیزگاری مومنان است و آیت برای بیان کمال کرم است ببیان اینکه بعض مومنان را توفیق تقوی میدهد و بعضی دیگر را از ایشان که عاصیانند مغفرت میکند مناسب آنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث سوم باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل وتعالی که باب دهم است که انت اهل لکل خیر و در حدیث ششم باب المشیة والارادة که باب بیست و ششم است که و ذاک رای اولی بحسناتک منک و صاحب قاموس گفته هو اهل التقوی ای اهل ان یتقی عقابه و بیضاوی گفته حقیق بان یتقی عقابه و این ملائم عطف اهل المغفرة نیست والله اعلم با در لقضاء بکی

لا بست است فطرف منصوب ست محلا و حال است از مفعول اقبلنے فرق میان مجاب و مستجاب اینست که اجابت وا دن مطلوب در دعا است و استجابت قبول دعا است هرچند که تعبیر کردن از آن باشد نسبت مرحوم بصوت از قبیل مجاز است و مراد مرحوم بودن صاحب صوت است بوسیله صوت یعنی امام جعفر صادق علیه السلام گفت بعد از آن امیر المومنین علیه السلام می افتاد بسجده کنان و میگفت ای اهل نگاه داری ذاکران از فساد ای اهل بخشائش کنا بان مومنان ای نیکو کار ای بخشائش کننده مومنان تو نیکو کار تری با من از پدرم و مادرم و از جمیع مخلوقان برگردان مرا از حالتے که برانم بر حالی که بار نوا کردن حاجت من باشد مجاب باشد دعای من بخشائش کرده شده باشد فرع دگر پس بر طرف کرده باشی اقسام بلا را از من **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال اذا صلی المغرب ثلث مرات الحمد لله الذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره اعطی خیرا کثیرا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق که گفت هر که گفت چون گذارد نماز مغرب را که سپاس الله راست که میکند هرچه را که میخواهد و نمیکند هرچه را که میخواهد غیر او داده شده خیر بسیار مراد بلفقره دوم رفع ایجاب کلی است و خیر بسیار عبارت از ثواب آخرتست یا فراغت دنیا است و اختصاص این بنماز مغرب باین اعتبار است که مومن هر روز در کسب معاش و دعا مطلبی چند پیش نهاد خاطر خود میکند که آنها را برای خود خیری شمرد و چون الله تعالی میداند که خیر او در آنها نیست بعض آنها را حاصل نمیکند پس چون بعد از انقضای روز و ادای عبادت فریضه اعتراف باین مضمون کند حاصل می شود برای و خیر بسیار عوض مطالب او باین معنی که ثواب این اعتراف خیر بسیار است یا باین معنی که همین اعتراف خیر بسیار است چه باعث این است که دل فارغ شود از غم بود و نبود و بوسیله معرفت حق این نعمت زیرا که اگرچه کسے خواهد شود عالم خراب میشود بخواهش حاسدان نعمت و ظالمان بی مروت مخفی نماند که بنا بر آنچه می آید در حدیث نهم این باب می تواند بود که مراد بخیر بسیار این باشد که حاجتی که بعد از آن بخواهد روا شود **سوم اصل** رفعه قال تقول بعد العشائین اللهم بیدک مقادیر اللیل والنهار ومقادیر الدنیا والآخرة ومقادیر الموت والحیوة ومقادیر الشمس والقمر ومقادیر النصر والخذلان ومقادیر الغنی والفقر اللهم بارک لی فی دینی ودنیای وفی جسدی واهلی وولدی اللهم ادرأ عنی شر فسقة العرب والعجم من الجن والانس واجعل منقلبی الی خیر دائم ونعیم لا یزال **شرح** راوی بالا برد سند حدیث را تا امامی که گفت باید که گوئی بعد از آن که نماز شام و خفتن را کرده باشی خدایا بدست قدرت و تقدیر تو و قدرتست مقدار های شبها و روزها و مقدار های اعمال که برای نفع دنیا است و اعمالی که برای نفع آخرتست و مقدار های مردن خلائق و زنده شدن ایشان در شکر ها در روز هر روز و هر شب و مقدار های آفتاب و ماه باعتبار کسوف و خسوف و باعتبار حاجب شدن ابر

و حاجب نشدن و باعتبار بدر و هلال و مانند آنها در ماه و باعتبار ربعیه میان آفتاب و ماه بتربیع و تثلیث و مانند آنها و مقدارهای روز دیر یافتن و ترک عدالیشان و مقدارهای بی‌نیازی و بی نیازمندی خدایا برکت ده برای من در اعمالی باعث نفع آخرت من و اعمال باعث نفع دنیای من و در بدن من بصحت و طول عمر و در اهل من و اولاد من خدایا دفع کن از من شر فاسقان عرب و عجم را از جن و انس و بگردان انقلاب و رفتن مرا از دار دنیا بسوی چیزیکه دائم است و نعمتی که بر طرف نمی‌شود مراد بهشت است **چهارم اصل** رفعه قال من قال بعد کل صلوة و هو اخذ بلحیته بیده الیمنی یا ذا الجلال والاکرام ارحمنی من النار ثلث مرات ویده الیسری مرفوعة بطنها الی ما یلی السماء ثم یقول اجرنی من العذاب الالیم ثم یوخر یده من لحیته ثم یرفع یده و یجعل بطنها مما یلی السماء ثم یقول یا عزیز یا کریم یا رحمن یا رحیم و یقلب یدیه و یجعل بطونهما مما یلی السماء ثم یقول اجرنی من العذاب الالیم ثلث مرات صلی علی محمد وال محمد والملائکة والروح غفر له و رضی عنه و وصل بالاستغفار له حتی یموت جمیع الخلائق الا الثقلین الجن والانس **شرح** در اینجا سه صورت دعا است یکی بعد از دیگری اول گذاشتن دست راست بر ریش و برداشتن دست چپ و گردانیدن شکم آن بجانب آسمان دوم با یمین آوردن دست راست از ریش اولا و برداشتن آن و گردانیدن شکم آن بسوی آسمان مانند دست چپ ثانیا سوم گردانیدن شکمهای هر دو دست بسوی زمین اولا و گردانیدن شکمهای آنها بسوی آسمان ثانیا من قال مبتدا است لتعدیه ارحمنی بمن برای تضمین معنی دور کردن است بطنها مبتدا است الی ما یلی السماء خبر مبتدا است ثم یقول و نظائر آن عطف بر قال در من قال است و اتیان بصیغه مضارع بجای ماضی برای اشعار باین است که بجا آوردن بعض صورت اول از سه صورت دعا لازم دارد بجا آوردن تتمه و دو صورت باقی را و اکتفا بصورت اول قبیح است و میتواند بود که ثم یقول و نظائر آن عطف باشد بر و یده الیسری مرفوعة که حال که از فاعل قال در من قال است و در معنی این است و یرفع یده الیسری اگر گوئی این قول مقارن قول او نیست بلکه متصل بالسنت گوئیم در حال گاهی اتصال جاری مجرای مقارنت میشود و القصامی تواند بود که حال مقدره باشد ثم یوخر شروع در بیان صورت دوم است و یقلب بالقاف و بای یک نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب باب ضرب یا باب تفعیل شروع در بیان صورت سوم است بطونهما مبنی بر جواز استعمال جمع در تثنیه است نظیر آنچه می‌آید در کتاب الحیض در حدیث اول باب جامع فی الحائض والمستحاضة که بسن لهما الاقراء و ذاه حیضتان یا باعتبار اجزای هر کدام است گذشت در باب پنجاه و ششم کتاب الحجة که باب الروح التی یسدد الله بها الائمة است اینکه روح مخلوقیست بزرگتر است از جبرئیل و میکائیل و مخصوص محمد و آل محمد است و آن نوعی از بصیرت و فهم و حفظ و عقل است که اعلای جمیع انواع آنست پس در رو دینا بیان باوجود آنکه آن از غیر ذوی العقول بمعنی رعایت آن بحفظ آن نیست تا القراص و تنیا غفر بصیغه مجهول خبر من قال است و رضی نیز بصیغه مجهول است

وظرف بر دو جانب فاصل است و وصل بصیغه مجهول است ضمیر مستتر در یوصل راجع بمن قال است جمیع
نائب فاعل وصل است الا الثقلین استثنا از جمیع الخلائق است مراد این است که جمیع ملائکه استغفار میکنند
برای او و تعبیر ازین معنی باین عبارت برای اشعار بکثرت ملائکه و قلت مجموع جن والانس در جنب
ملائکه است چه غالب در استثنا این است که مستثنی بسیار کمتر از باقی مستثنی منه باشد الجن والانس منصوب
و عطف بیان الثقلین است و اطلاق ثقل بفتح ثای سه نقطه و فتح قاف بر التیان برای سنگینی بمعنی کاهلی
در فرمان الٰهی است یعنی راوی بالا برد سند حدیث را تا امامی که گفت هر که بجا آورد سه صورت دعا را
اول اینکه گفت بعد از هر نمازی بر حالی که فرا گرفته باشد ریش خود را بدست راست خود ای صاحب کل
بزرگی و گرامی کردن مومنان بخشایش کن مرا بدور کردن از آتش جهنم این را سه بار گفت بر حالی
که دست چپ و بر داشته شده است شکم آن بجانب آسمان است بعد از آن یکبار میگوید که پناه ده مرا
از عذاب دردناک که عذاب جهنم است دوم اینکه بعد از آن پائین می آورد دست راست خود را
از ریش خود بعد از آن برمی دارد دست راست خود را و می گرداند شکم آنرا بجانب آسمان تا متصل
دست چپ شود بعد از آن میگوید ای بی شک ای بخشش کننده ای مدبر کل عالم ای بخشایش کننده
با مومنان سوم اینکه بر میگرداند هر دو دست را و بجانب آسمان میکند اولا و میگرداند شکمهای
دو دست را بسوی جانب آسمان ثانیا بعد از آن میگوید پناه ده مرا از عذاب دردناک این را سه
بار میگوید و یکبار میگوید که درود کن بر محمد و آل محمد و ملائکه و روح آمرزیده شد برای آنکس
و راضی کرده شد از او و پیوند کرده شد باستغفار برای او تا آخر عمر او جمیع مخلوقات الله تعالے مگر
دو طائفه سنگین که جن و انس است **اصل** وقال اذا فرغت من تشهدك فارفع يديك وقل اللهم
اغفرلي مغفرة عزما لا تغادر ذنبا ولا ارتكب بعدها محرما ابدا وعافني معافاة لا ابلوى بعدها ابدا
واهدني هدى لا اضل بعده ابدا وانفعني يا رب بما علمتني واجعله لي ولا تجعله علي وارزقني كفافا
وارضني به يا رباه وتب علي يا الله يا الله يا الله يا رحمن يا رحمن يا رحيم يا رحيم يا رحيم ارحمني
من النار ذات السعير وابسط علي من سعة رزقك واهدني لما اختلف فيه من الحق باذنك
واعصمني من الشيطان الرجيم وابلغ محمدا صلى الله عليه وآله عني تحية كثيرة وسلاما واهدني
بهداك واغنني بغناك واجعلني من اوليائك المخلصين وصلى الله على محمد وآل محمد اجمعين آمين **شرح** اذا فرغت
من تشهدك مبنی بر این است که سلام جزو تشهد است و تتمه صلوٰة بر محمد و آل محمد است العزم بفتح عین بی نقطه و سکون
زای با نقطه مصدر باب ضرب کردن کاری با قطع و فصل آن بروشی که بازگشتی از آن برای دیگر نباشد
المغادرة بغین با نقطه و دال بی نقطه و رای بی نقطه مصدر باب مفاعلة وا گذاشتن البلوی بفتح بای
یک نقطه و سکون لام و فتح واو و الف آخر لام در لی برای انتفاع است و علی در علی برای ضرر است

الکفاف بفتح کاف رزقی کہ با آن احتیاج بخواستن چیزی از کسی نباشد الف یا رباه برای استغاثہ ہست والحاق ہا برای اظہار حرف مد است چون خفی است خصوصا الف واین ہا ساکنہ ہست در وقف ودر وصل می افتد وگاہی باقی می باشد ومکسوره است یا مضمومہ ست ونزد بعضی مفتوحہ نیز می باشد من تبعیضیہ است الحق بکار آمدنی ومراد اینجا محکم قرآنست کہ بمکاره اختلاف در بعض آن شده باذنک متعلق باختلاف ہست وحقیقت اذن بیان شد در کتاب التوحید در باب ثبت و نجم وآن منافات ندارد با حرام بودن اختلاف در حق المخلصین بفتح لام وکسر لام جائز است یعنی وامام گفت چون فارغ شدی از تشہد آخر نماز خود پس بر دارد دو دست خود را وبگو خدایا بیامرز مرا آمرزیدنی کہ قطع وفصل باشد وبگذارد آن مغفرت گناہی را کہ آمرزیده نشده باشد ومرتکب نشوم بعد از ان مغفرت حرامی را ہرگز وفراغت ده مرا فراغت دادنی کہ آزار نباشد بعد از ان ہرگز وراہنمائی کن مرا راه نمودنی کہ گمراه نشوم بعد از ان ہرگز ومنتفع کن مرا ای صاحب کل اختیار من بانچہ تعلیم کردی مرا کہ محکمات قرآن ومانند آن ہست وبگردان انچہ را کہ کردی نفع برای من بتوفیق عمل بآن وبگردان آن ضرر بر من بخذلان ترک عمل بآن وروزی کن مرا رزقی بقدر حاجت وراضی کن مرا بآن ای صاحب کل اختیار وبازگشت برحمت کن بر من ای صاحب کل اختیار ای مستحق عبادت مشہور بسیار ای مدبر کل عالم بسیار ای بخشاینده مومنان بسیار بخشایش کن مرا ید ور کردن از آتش صاحب زبانہ وفراخ کن بر من از فراخی رزق تو وراہنمائی کن مرا برای انچہ اختلاف در ان شده از جملہ بکار آمدنی برخصت تو ونگاه دار مرا از شیاطین کہ ملعون ہست از ہر طرف وبرسان محمد را صلی اللہ علیہ وآلہ از جانب من درودی بسیار وسلامی وراہنمائی کن مرا براہنمائی تو وبی نیاز کن مرا ببی نیازی تو وبگردان مرا از دوستان تو کہ خالص کرده شده اند از شرک ومعاصی یا خالص کنندگان عبادت خود اند از شائبہ ریا ومانند آن ودرود فرستد اللہ تعالی بر محمد وآل او ومستجاب باد

اصل قال من قال هذا بعد کل صلوة رد اللّٰه علیہ روحہ فی قبره وکان حیا مرزوقا ناعما مسرورا الی یوم القیمة **شرح** مشار الیہ ہذا اللہم اغفر لی تا آخر است یعنی امام گفت ہر کہ گفت این را بعد از ہر نماز برگرداند اللہ تعالی بر او روح او را در قبرش وشد زنده ورزق داده شده متنعم خوشحال کرده شده تا روز قیامت

پنجم اصل رفعہ قال تقول بعد الفجر اللهم لك الحمد حمدا خالدا مع خلودك ولك الحمد حمدا لا منتهى له دون رضاك ولك الحمد حمدا لا امد له دون مشيتك ولك الحمد حمدا لا جزاء لقائله الا رضاك اللهم لك الحمد واليك المشتكى وانت المستعان اللهم لك الحمد كما انت اهله الحمد لله بمحامده كلها على نعمائه كلها حتى ينتهى الحمد الى حيث ما يحب ربي ويرضى **شرح** منتهى مصدر میمی یا اسم مکان ہست دون بمعنی قدام ہست المشیة خواہش ومراد اینجا تجویز وتکلیف المحامد

بفتح میم اول وکسر میم دوم که مصدر میمی است اقسام حمد حیث مبنی بر ضم است وگاهی بر فتح و بر کسر نیز می باشد
ونزد اکثر مضاف بغیر جمله نمی شود وما زائده است بحسب مضاف الیه حیث است وبنا بر مذهب بعضی که
تجویز اضافه حیث بمفرد می کنند ما مصدریه است ومصدر مضاف الیه است یعنی راوی بالا برد سند
حدیث را تا امامی که گفت که میگوئی بعد از نماز صبح خدایا تراست سپاس سپاسی که همیشگی است یا همیشه
تو دتراست سپاس سپاسی که آخر شدن نیست آنرا پیش از راضی شدن تو وتراست سپاس سپاسی
که امتدادی واستمراری نیست آنرا پیش از خواهش تو در تکلیف باین معنی که داخل آن نشده قیدی
که آنرا مشروع کند مثل حمد بر راضی بودن بامامت ائمه ضلالت وتراست سپاس سپاسی که مزدی
نیست گوینده آنرا اگر راضی شدن تو خدایا تراست سپاس ولبسوی تست شکایت از ظالمان وتوئی
طلب یاری کرده شده خدایا تراست سپاس چنانچه تو لائق آنی سپاس الله راست باقسام سپاس
وهمگی آنها بر نعمت او همگی آن تا آنکه رسد سپاس بجای که دوست میدارد وصاحب کل اختیار من
وراضی میشود اصل وتقول بعد الفجر قبل ان تکلم الحمد لله ملأ المیزان ومنتهی الرضا
وزنة العرش وسبحان الله ملأ المیزان ومنتهی الرضا وزنة العرش ولا اله الا الله ملأ المیزان ومنتهی الرضا
وزنة العرش والله اکبر ملأ المیزان ومنتهی الرضا وزنة العرش تعید ذلك اربع مرات ثم تقول
اسالك مسالة العبد الذلیل ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تغفر لنا ذنوبنا وتقضی لنا حوائجنا
فی الدنیا والآخرة فی یسر منك وعافیة شرح الملأ بکسر میم وسکون لام وهمزه انچه بقدر پر سے ظرفی باشد
ونصب آن بر مفعول مطلق زیرا که گاهی غیر مصدر نائب مصدر می شود در مفعول مطلق مثل کلمه
کلا ما وعامل آن فعلیست که مفهوم می شود از سابق مثل احمد واسبح واکبر واهلل منتهی اسم مکان است
یا مصدر میمی است الزنة بکسر زای با نقطه وتون هموزن وسنجیدن مراد بعرش اینجا قرآنست که تخت
بادشاهی الله است مشار الیه ذلک ملاء المیزان ومنتهی الرضا وزنة العرش است تعید ذلک اربع مرات
از قبیل تاکید است تا کسی اکتفا بیکبار که در تحمید است نکند واز قبیل تاسیس نیست تا مجموع سابق را
چهار بار باید گفت فی در فی یسر بمعنی مع است یعنی ومیگوئی بعد از نماز صبح پیش از آنکه سخن گوئے
سپاس الله راست بقدر پری ترازوی عمل وآخر رضای الهی وهموزن قرآن بمعنی اینکه بقدر
تکلیف الهی در قرآن مرد آنرا بجا باشد وکمی از آن وزیادتی بر آن نداشته وتنزیه میکنیم تنزیه اللائق
بقدر پری ترازو وآخر رضا وهموزن قرآن ونیست مستحق عبادت مگر الله بقدر پرے ترازو وآخر رضا
وهموزن قرآن والله بزرگتر از آنست که ادراک کرده شود بقدر پری ترازو وآخر رضا وهموزن قرآن
اعاده میکنی آنرا چهار بار بعد از آن میگوئی طلب میکنیم از تو طلب بنده خوار زار این را که درود کنی بر محمد
وآل محمد واین را که آمرزی برای ما گناهان ما را ودر آلنی برای ما حاجتهای ما را در دنیا وآخرت

باآسانی کہ از جانب تو باشد و فرائتی اشارت باین ست کہ گاہی حاجت کسی روا میشود و از آن آزار کہ بسیار میکشد
چنانچہ گفتہ در سورہ بنی اسرائیل ویدع الانسان بالشر دعاءہ بالخیر وکان الانسان عجولا و نظیر آن می آید در کتاب الصلوۃ
در حدیث ہفتم باب صلوۃ الاستخارہ کہ باب نود و سوم ست **ششم اصل** عن محمد بن الفرج
قال کتب الی ابوجعفر بن الرضا علیہما السلام بہذا الدعاء وعلمنیہ وقال من قال فی دبر صلوۃ الفجر
لم یلتمس حاجۃ الا تیسرت لہ وکفاہ اللہ ما اہمہ **شرح** ظاہر این ست کہ کتب الی خوبیست
و بجای آن کتب لی میباید و ما انچہ را کہ اینجاست شرح میکنیم بادر بہذا برای تقویتاست مشار الیہ
ہذا الدعاء بسم اللہ تا العرش العظیم است کہ مذکور می شود من قال تقدیر من قالہ است یعنی روایت
است از محمد بن الفرج بفتح فا و فتح رای نقطہ و جیم گفت نوشت بسوی من امام محمد تقی علیہ السلام
این دعا را و بعد از رسیدن بخدمت او تعلیم کرد مرا آن دعا باین معنی کہ معانی الفاظ آن و مقاصد
تراکیب آنرا بمن یاد داد و در بیان فائدہ و اثر آن دعا گفت کہ ہر کہ گفت آن دعا را در عقب نماز صبح
طلب نکرد حاجتی را مگر اینکہ میسر شد برای او و کفایت کرد اللہ تعالے مہم او را **اصل** بسم اللہ
وصلی اللہ علی محمد وآلہ وافوض امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد فوقاہ اللہ سیأت ما مکروا
لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا لہ ونجیناہ من الغم وکذلک ننجی المومنین
حسبنا اللہ ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمۃ من اللہ وفضل لم یمسسہم سوء ما شاء اللہ لا حول ولا قوۃ
الا باللہ العلی العظیم ما شاء اللہ لا ما شاء الناس ما شاء اللہ وان کرہ الناس حسبی الرب من المربوبین
حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین حسبی اللہ الذی لم یزل حسبی منذ قط حسبی اللہ الذی
لا الہ الا ہو علیہ توکلت وہو رب العرش العظیم **شرح** وافوض تا مکروا از سورہ مومن ست واول آن تا العباد تتمہ
نقل کلام مومن آل فرعون ست و باقی کلام اللہ تعالی است و ذکر آن باقی اینجا برای طلب حسن مضمون النست
ومعنی آن گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب نود و ششم کہ باب سلامۃ الدین ست
باین روش کہ اللہ تعالی او را نگاہ داشت از ضررہای دین باطل کہ آن قوم کمر برای آن میکردند
اگرچہ آخر الامر کشتہ شدہ لا الہ الا انت تا المومنین از سورہ انبیا است واول آن تا الظالمین نقل دعای
یونس علیہ السلام ست کہ در شکم ماہی گفت وقتی کہ دانست کہ خطا کردہ در بیرون آمدن از میان قوم
خود بارادہ عدم عود بسوی ایشان بظن اینکہ قدر الہی متعلق بتوبہ وایمان آن قوم وعود او بسوی
ایشان نخواہد شد خطا اگرچہ از امت مرحومہ مرفوع نیست از انبیا مرفوع نیست باین معنی کہ در دنیا معاتب
بآن میشوند چنانچہ بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب دویست و ہشتم کہ باب بی عنوان ست
پس منافات با عصمت ایشان ندارد و باقی کلام اللہ تعالی ست و ذکر آن اینجا برای حسن طلب مضمون
النست حسبنا اللہ تا سوء از سورہ آل عمران است واول آن نقل کلام جمعی از مجاہدان است و باقی آن کلام اللہ تعالی است

وذکر آن اینجا برای حسن طلب مضمون آنست یا شاء الله مبتدا است خبرش محذوف است بتقدیر یا شاء الله کان قط بفتح قاف وتشدید طای نقط بصیغه ماضی معلوم باب نصر است القط بفتح قاف آفریدن چیزی بجدا کردن ماده آن از ماده چیزهای دیگر یعنی آن دعا اینست ابتدا میکنم بنام الله و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل محمد و وامیگذارم کار خود را بسوی الله تعالی باین معنی که خود رائی در احکام افعال و ترک نمیکنم و پیروی حکم الله تعالی در آنها میکنم بدرستی که الله تعالی بینا است باحوال بندگان و نیک و بد افعال و ترک ایشان پس نگاه داشت مومن آل فرعون را الله تعالی از ضررهائی انچه آل فرعون مکر کردند و ایمان او محفوظ ماند نیست مستحق عبادتی مگر تو تنزیه میکنم بتنزیه تو بدرستی که من بودم در بیرون آمدن از قوم خود از روی غضب و اراده عدم عود بسوی ایشان از جمله بیجا کنندگان که خطا کردند پس مستجاب کردیم دعای او را برای او نجات دادیم او را از غم و چنان نجات میدهیم مومنان را چون این دعا کنند بس است ما را الله تعالی و خوب وکیل است پس بازگشت کردند با نعمتی که از جانب الله تعالی است و تفضیلی بیان این آنکه نرسید بایشان آزاری انچه خواست الله تعالی شد بیان این آنکه نیست پیچیدن عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی که بلند مرتبه است انچه خواست الله تعالی شد نه انچه خواستند مردمان انچه الله تعالی خواست شد هر چند که نخواهند مردمان پس بس است مرا صاحب کل اختیار عوض کسانی که کل اختیار ایشان بدست دیگر نیست پس است مرا روزی رسان عوض روزی داده شدگان بس است مرا آنکه همیشه بس بوده مرا از وقتی که مرا آفریده بس است الله تعالی نیست مستحق عبادتی مگر او بر او توکل کردم و او صاحب تخت پادشاهی بزرگ است **اصل** وقال اذا صرفت من صلوة مكتوبة فقل رضيت بالله ربا وبمحمد نبيا وبالاسلام دينا وبالقرآن كتابا وبفلان وفلان ائمة اللهم وليك فلان فاحفظه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ومن فوقه ومن تحته وامدد له في عمره واجعله القائم بامرك والمنتصر لدينك وارِه ما يحب وما يقر عينه في نفسه وذريته وفي اهله وفي شيعته وفي عدوه وارهم منه ما يحذرون وارِه فيهم ما يحب ويقر به عينه واشف صدورنا وصدور قوم المؤمنين **شرح** ربا منصوب بر تمیز از الله و از قسم تمیز از نسبت است و اصل آن رضیت برب الله بوده بتنوین رب و باء در بمحمد بدل یا عطف بیان چنانچه شیخ رضی رحمه الله در بحث تمیز شرح کافیه تصریح بمثل آن کرده در کفی زید رجلا و برین قیاس است نظائر آن فلان و فلان عبارت از امام زمان است که زنده است عن در عن یمینه مثلا اسم است بمعنی جانب و تقدیر من عن یمینه است و حذف من برای کراهت اجتماع صورت دو حرف جر است و عدم ذکر عن در خلفه برای آنست که خلف عبارت از جائی است بخلاف یمین

و چه آن عبارت از عفو نیست و ابعد القائم تا آخر دعای حقیقی نیست بلکه خبر است و در صورت النشاء است
مراد آن است که من راضیم بقائم بودن او و این جمع میشود با علم بعدم قائم بودن او و نظیر این است اللهم
العن فلانا چه طلب لعن اگر با تجویز عفو است تخیلی است و اگر با عدم تجویز عفو است لغو است المنتظر بفتح ظا
و کسر ظا می تواند بود و القریعة بقاف و تشدید را ی بی نقط بصیغه مضارع معلوم غائب باب افعال و القصب
عینه است و در بعض نسخ بجای آن و تقریه عینه بصیغه مضارع غائب معلوم باب علم و قرت و رفع عینه
است مثل آنچه بعد از آن است یعنی امام محمد تقی علیه السلام گفت چون فارغ شدی از نماز واجبی پس
بگو راضی شدم به الله که صاحب کل اختیار باشد و بمحمد که پیغمبر باشد و نفی شریک که دین باشد و بقرآن
که کتاب شریعت باشد و بفلان و فلان تا آخر ائمه گذشت که ائمه باشند خدایا ولی متصرف در مومنان
از خودشان از جانب تو امروز فلان کس است پس نگاه دار او را از پیش او و از پس او و از جانب
دست راست او و از جانب دست چپ او و از بالای او و از پائین او و مدد کن برای او در عمر
او و بتطویل آن و بگردان او را ایستادگی کننده بکار تو که پر کردن زمین از عدل است و انتظار کشیده
شده برای دین اسلام تو مهدی موعود است و بنمایان آنچه دوست میدارد تو آنچه روشن میکند چشم او را
در خودش و در فرزندانش و در متعلقانش و مالش و در شیعه او و در دشمنان او و بنمایه دشمنان او
از جانب او آنچه را که احتراز از آن میکنند و بنمایان در آن دشمنان آنچه دوست میدارد تو روشن
می شود بآن چشم او و شفا از اندوه بده سینه های ما را و سینه های جمیع مومنان را **اصل**
قال و کان النبی صلی الله علیه و آله یقول اذا فرغ من صلوته اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت
و ما اسررت و ما اعلنت و اسرافی علی نفسی و ما انت اعلم به منی اللهم انت المقدم و المؤخر لا اله الا انت
بعلمک الغیب و بقدرتک علی الخلق اجمعین ما علمت الحیوة خیرا لی فاحینی و توفنی اذا علمت الوفاة
خیرا لی اللهم انی اسالک خشیتک فی السر و العلانیة و کلمة الحق فی الغضب و الرضا و القصد فی الفقر
و الغنی و اسالک نعیما لا ینفد و قرة عین لا تنقطع و اسالک الرضا بالقضاء و برکة الموت بعد العیش
و برد العیش بعد الموت و لذة النظر الی وجهک و شوقا الی رؤیتک و لقائک من غیر ضراء
مضرة و لا فتنة مضلة اللهم زینا بزینة الایمان و اجعلنا هداة مهدیین اللهم اهدنا
فیمن هدیت اللهم انی اسالک عزیمة الرشاد و الثبات فی الامر و الرشد و اسالک شکر
نعمتک و حسن عافیتک و اداء حقک و اسالک یا رب قلبا سلیما و لسانا صادقا و استغفرک لما تعلم
و اسالک خیر ما تعلم و اعوذ بک من شر ما تعلم فانک تعلم و لا نعلم و انت علام الغیوب **شرح**
نسبت گناه را بخود باعتبار این است که گناه مومنان را گناه خود می شمرد و استغفار از آن میکند چنانچه
بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در باب نود و نهم که باب نادر ایضا است الاسراف تجاوز از حد

قرار یافته لعصیان الٰهی و تعدیهٔ آن بعلی برای تضمین معنی جرأت است چه عاصی بر خود ستم و جرأت میکند
یعلمک متعلق است با جبنی الغیب منصوب و مفعول علمک است ما در ما علمت اسمیه شرطیه زمانیه است
مثل فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم القرة بضم و فتح قاف و تشدید راء بی نقطه مصدر باب علم و ضرب روشنی چشم بدیدن
محبوب و جیک عبارت از انبیا و اوصیا است یا عبارت از اعمال صالحه است و تیک عبارت از دیدن ملک الموت
و مانند آنست لقائک عبارت از حضور در دیوان ترک قیامت است من غیر ضراء اشاره است بآنکه بعضی
مشتاق مرگ خود می شوند برای شدت آزار یا برای خیال محال قبول طاعات ایشان بے معرفت امام زمان
که عالم بجمیع احکام الٰهی باشد و مانند آن الضراء بفتح ضاد با نقطه و تشدید راء بی نقطه و الف ممدوده
ضرر مضرة بصیغه اسم فاعل یا بر فعال برای مبالغه است الفتنة گراهی مضلة بصیغه اسم فاعل باب
افعال است برای مبالغه و لا تعلم بصیغه مجهول مخاطب باب تفعیل است یعنی امام محمد تقی علیه السلام
گفت و عادت پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که میگفت چون فارغ می شد از نماز خود که خدایا بیامرز
برای من گناهی را که پیش کردم و پس کردم و گناهی را که پنهان کردم و گناهی را که آشکار کردم و ستم را
بر خود و گناهی را که تو داناتری بآن از من خدایا تو مقدم میکنی هر کرا که تقدم او را خواهی مثل ائمه حق
و تو مؤخر میکنی هر کرا که تاخر او را خواهی مثل رتبت امام حق نیست مستحق عبادتی مگر تو بدانستن تو غیب را
و بتوانائی تو بر مخلوقان تو بیکسی هرگاه که دانسته زندگی را خیر برای من پس زنده دار مرا
و بمیران مرا چون دانستی مردن را خیر برای من خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو نفس ترس عذاب
ترا در پنهان و آشکار و توفیق سخن حق را در حالت غضب بر کسے و راضی بودن از کسی و توفیق میانه
خرچی را در نیازمندی و بے نیازی و طلب میکنم از تو نعمتی را که بپایان نرسد و روشنی چشمی را که بریده نشود
و طلب میکنم از تو توفیق رضا بقضا را و نفع مردن بعد از زندگی را و خنکی زندگی بعد از مردن را و لذت
نظر در روی ترا و اشتیاق بسوی دیدن تو و ملاقات ترا بی ضرری که ضرر کننده باشد و بی گراهی
که گمراه کننده باشد خدایا آرایش ده ما را بآرایش ایمان و بگردان ما را راه نمایان راه نموده
شدگان نه مانند جمعی که هدایت مردمان کنند و خود راه نموده نشده بلکه بخود رائی راه مینمایند دیگران را
خدایا راه نمائی کن ما را در جمعی که راه نمودی ایشان را خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو توفیق بلکه
ماندن در کار تو و راستی را طلب می کنم از تو توفیق شکر نعمت ترا و خوبی فراغت از عبادت ترا و توفیق
بجا آوردن حق ترا و طلب میکنم از تو خیر آنچه را که میدانی از احوال من و پناه میگیرم بتو از شر آنچه میدانی
از احوال من چه بدرستی که تو میدانی احوال مرا و تعلیم کرده نمی شوی و تو بغایت دانائے غیبهائی
هفتم **اصل** سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول جاء جبرئیل علیه السلام الی یوسف ع
و هو فی السجن فقال له یا یوسف قل فی دبر کل صلوٰة اللهم اجعل لی فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث

احتسب ومن حیث لا احتسب **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که جبرئیل
علیه السلام بسوی یوسف علیه السلام بر حالی که او در زندان مصر بود پس گفت او را که ای یوسف
بگو در عقب هر نمازی خدایا بگردان برای من کشادگی و بدر روی در روزی ده مرا از جائی که آنرا راه
رزق تو می شمرم و از جائیکه آنرا راه رزق تو نمی شمرم **هشتم** اصل عن ابی عبد الله ع قال من قال هذه الکلمات
عند کل صلوة مکتوبة حفظ فی نفسه و داره و ماله و ولده اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو
منی بالله الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و اجیر نفسی و مالی
و ولدی و کل ما هو منی برب الفلق من شر ما خلق الی آخرها و برب الناس الی آخرها و آیة الکرسی
الی آخرها **شرح** در برب الناس و در بآیة الکرسی اختصاری هست و مراد اینست که جبرئیل
تا منی اینجا نیز باید گفت آیة الکرسی الی آخر التعبیر است از الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة
و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا
یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم و در وقت
دعا الله را مرفوع می توان خواند بحکایت و مجرور می توان خواند بحرف جر و قول امام که و بآیة الکرسی
موید اول است و الا میگفت و بالله لا اله الا هو الحی القیوم الی آخرها و بر هر تقدیر داعی در وقت
دعا نمی گوید بآیة الکرسی و شان نزول آیة الکرسی می آید در کتاب العشرة در حدیث پنجم باب بیست و
یکم که باب الجلوس است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت این چند کلمه را نزد
هر نماز واجبی در عقب آن محفوظ می شود در حد ذات خود و سرای خود و مال خود و فرزندان خود این
کلمات اینست پناه میدهم خودم را و مالم را و فرزندانم را و متعلقان خود را و سرای خود را و هر چه را
که آن از من است بالله که یگانه است بی چیز و ترینست محل عرض حاجات است آنکه نزاید و زاده
نشد و نبود او را همتا هیچ یک و پناه میدهم خودم را و مالم را و فرزندانم را و هر چه را که آن از منست
بصاحب کل اختیار صبح کاذب از شر آنچه آفرید بعد از آن در روز تا آخر سوره که و من شر غاسق
اذا وقب و من شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد و از شر شب که تاریک است چون داخل
بشود و چه آن وقتی است که جنود شیاطین بتازگی شروع در اغلاص خلائق میکنند و از شر نفوس شریره
که دم مه و افسون میکنند در اعتقادهای حق و نیتهای درست و بر میگردانند خلائق را از آنها
با وجود آنکه چون دم مه ایشان خالی از علامات صدق است مانند دمیدن باد از دهن است
و از شر رشک خور چون رشک خورد باین معنی که ظاهر سازد و بر زبان رساند آن حسد را اشارتست
باینکه هیچیک خالی از حسد نیست لیکن مومن عمل بآن نمیکند و صاحب کل اختیار مردم تا آخر سوره
که ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس

پادشاه مردمان مستحق عبادت نزد مان از شر وسوسه کننده پس رونده باین معنی که وسوسه وخفی اوازاو بی علامت صدق است چنانچه گفته واجلب علیهم بخیلک ورجلک آمده وسوسه میکند در سینهای مردمان برای فسخ اعتقاد حق از جنیان و مردمان وبانیکه الله نیست مستحق عبادت مگر او زنده ایستادگی کننده بکار خلائق است نمی گیرد او را پاندگی ونه خواب ملک اوست هرچه در آسمانهاست وهرچه در زمین است کیست که شفاعت کند نزد او گناهگار را مگر برخصت او میداند آنچه را که در پیش مردمانست وآنچه را که در پس مردمانست قضیت است واحاطه نمی کنند بچیزی از علم غیب او مگر بچیزی که خواسته باشد وبانبیا وحی کرده باشد گنجایش دارد علم او آسمانها وزمین را وسنگین نمیکند او را حفظ آسمانها وزمین از زوال واوست بلند مرتبه بزرگ مرتبه **نهم اصل** عن معاویة بن عمار قال من قال فی دبر الفریضة یا من یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء احد غیره ثلاثا ثم سال اعطی ما سال **شرح** روایتست از معویة بن عمار که از اصحاب امام جعفر صادق وامام موسی کاظم علیهما السلام است گفت هر که گفت در عقب نماز فریضه ای آنکه میکند هرچه را که میخواهد ونمی کند هرچه را که می خواهد یکی غیر او سه بار بعد از آن طلب کرد حاجت خود را داده شد آنچه طلب کرد ونزدیک باین مضمون بیان شد در شرح حدیث دوم این باب **دهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا صلیت المغرب فامر یدک علی جبهتک وقل بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن ثلث مرات **شرح** تقدیم غیب بر شهادة باعتبار ترقی نیست بلکه اشارت بحدوث عالم است چه بنا بر آن غیب بودن جمیع معلومات الله تعالی پیش از شهادت بودن بعضی آنها است الهم اندوه بر مستقبل الحزن بضم حا وسکون را وبفتح حا وفتح زا آزردگی بر ماضی وبحال ثلث مرات متعلق است امر آخر یا متعلق است بقل تا آخر یا متعلق است باللهم تا آخر یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون گذاردی نماز شام را پس بمال دست خود را بر پیشانی خود وبگو ابتدا میکنم بنام خدا آنکه نیست مستحق عبادتی مگر او دانای غائب وحاضر است مهربان بالذات بخشاینده بمومنان است خدایا برطرف کن از من اندوه را و آزردگی را سه بار **یازدهم اصل** کنت کثیرا ما اشتکی عینی فشکوت ذلک الی ابی عبد الله علیه السلام فقال الا اعلمک دعاء لدنیاک واخرتک وبلاغا لوجع عینیک قلت بلی قال تقول فی دبر الفجر ودبر المغرب اللهم انی اسئلک بحق محمد وال محمد علیک صل علی محمد وال محمد واجعل النور فی بصری والبصیرة فی دینی والیقین فی قلبی والاخلاص فی عملی والسلامة فی نفسی والسعة فی رزقی والشکر لک ابدا ما ابقیتنی **شرح** کثیرا منصوب است بر ظرف زمان وما زائده است برای ابهام یا برای مبالغه کثرت چنانچه در قلیلا ما یومنون برای مبالغه قلت است نزد بعضی اشتکی بصیغه متکلم وحده از باب افتعال خبر کنت است عینی بکسر نون وتخفیف یا مفعول اشتکی است وبلاغا معطوف است بر لدنیاک که صفت دعا است وشیوا میبرد

باب الدعاء فی ادبار الصلوة

کہ معطف بر دعا باشد علیک متعلق بحق است بتضمین معنی واجب قیل تا آخر استینافیست و دلالت میکند بر اینکہ حق محمد و آل محمد درود اللہ تعالی است بر ایشان واو در نوالشکر بمعنی مع است ابدا ظرف اجعل است و می تواند بود کہ ظرف الشکر باشد ما موقتہ مصدریہ زمانیہ است شل ادمت سماپس ما البقیتنی بمعنی زمان البقائک ابای ست و آن تاکید ابدا است البلاغ بفتح بای یکنقطہ و عین با نقطہ انچہ بآن اکتفا توان کرد یعنی بسیار درد چشم میکشیدم پس شکایت آنرا بردم بسوی امام جعفر صادق علیہ السلام پس گفت آیا تعلیم نکنم ترا دعائی کہ برای دنیای تو و آخرت تو باشد و کافی باشد برای درد چشم تو گفتم بلی تعلیم کن گفت میگوئی در عقب نماز صبح و عقب نماز شام خدایا بدرستی کہ من طلب میکنم از تو بوسیلہ حق محمد و آل محمد در ترویج دین تو کہ آن حق واجب ست بر تو کہ رعایت آن کنے مراد اینست کہ پیش از طلب حاجت خود از تو طلب آن حق میکنم از تو بیان این آنکہ درود کن بر محمد و آل محمد و بگردان روشنی را در چشم و دیدہ در برابر دین من باین معنی کہ مرا دیدہ ور کن بدین اسلام و کمال اطمینان خاطر را بر اسلام در دل من و خالص کردن از ریا و مانند آنرا در عمل من و بی عیب بودن را در ذات من و فراخی را در رزق من باشکر آن فراخی رزق برای تو ہمیشہ چندانکہ باقی داشتی مرا **دوازدهم اصل** حدثنی رجل بالشام یقال لہ ہلقام ابن ابی ہلقام قال اتیت ابا ابراھیم علیہ السلام فقلت لہ جعلت فداک علمنی دعاء جامعا للدنیا والاخرۃ واوجز فقال قل فی دبر الفجر الی ان تطلع الشمس سبحان اللہ العظیم وبحمدہ استغفر اللہ واسالہ من فضلہ قال ہلقام لقد کنت من اسوا اھل بیتی حالا فما علمت حتی اتانی میراث من قبل رجل ما ظننت ان بینی وبینہ قرابۃ وانی الیوم لمن ایسر اھل بیتی وما ذلک الا بما علمنی مولای العبد الصالح **شرح** قریب بمضمون این حدیث می آید در کتاب المعیشۃ در حدیث چہل و ہفتم از باب النوادر للدنیا علقت دیگر دعاست یا متعلق بجامع است واوجز بجیم و زای با نقطہ بصیغہ امر باب افعال است و عطف بر علمنی است یا بصیغہ افعل التفضیل است و عطف بر جامعا است سبحان اللہ تقدیر اسبح سبحان اللہ است و با برای ملابست است و از قبیل عطف جملہ بر جملہ است و افادہ این میکند کہ نفی صفات ذم مجامع اثبات صفات جست یعنی حکایت کرد برای من مردی در شام کہ گفتہ میشد او را ہلقام بن ابی ہلقام بکسر ہا و سکون لام و قاف و الف گفت آمدم نزد امام موسی کاظم علیہ السلام پس گفتم او را قربانت شوم تعلیم کن مرا دعائی کہ جمع کنندہ جمیع حاجتہا باشد برای نفع دنیا و آخرت و مختصر کن پس گفت بگو در عقب نماز صبح مکرر تا آنکہ طلوع کند آفتاب کہ تنزیہ از نقص و قبح میکنم تنزیہ اللہ تعالے و با حمد او و این تسبیح میکنم طلب آمرزش گناہان میکنم از اللہ تعالی و طلب میکنم از او کہ از فضل نعمت خود انعام کند گفت ہلقام کہ ہر آئینہ تحقیق بودم از جملہ بدتر قبیلہ خود باعتبار حال دنیا پس خبر دار نشدم از راہ نجات خود از آن ورطہ تا آنکہ آمد نزد من میراثی از جانب شخصی کہ در جاے دیگر

قوت شده بود گمان نداشتم که میان من و او خویشی باشد مراد این ست که بنده بسیار در قوت او بمن نرسید و بد رستی که من امرو را از جمله الدار تر قبیله خودم و نیست آن مگر بوسیله آنچه تعلیم کرد مرا امام من بنده صالح علیه السلام

باب پنجاه و سوم اصل باب الدعاء للرزق

شرح این باب بیان دعاست برای فراخی رزق درین باب سیزده حدیث ست اول اصل سالت اباعبد الله علیه السلام ان یعلمنی دعاء للرزق فعلمنی دعاء ما رایت اجلب للرزق منه قال قل اللهم ارزقنی من فضلك الواسع الحلال الطیب رزقا واسعا حلالا طیبا بلاغا للدنیا والاخرة صبا صبا هنیئا مریئا من غیر کد ولا من احد من خلقك الا سعة من فضلك الواسع فانك قلت واسالوا الله من فضله فمن فضلك اسال ومن عطیتك اسال ومن یدك الملأی اسال شرح البلاغ بفتح بای یکنقطه و غین بانقطه آنچه کافی باشد الصب بفتح صاد بی نقطه و تشدید بای یکنقطه آنچه فرو ریخته شود از رزق و مانند آن و تکرار برای طلب تجدد نعمت ست چنانچه مشهور ست که رزق روز بروز بهتر ست و در گواهی از رزق کمته الهنی بفتح ها و کسر نون و تخفیف یای دو نقطه در پایین ساکنه و همزه رزقی که زود ببنده برسد و در حلق نماند المری بفتح میم و کسر رای بی نقطه و تخفیف یای دو نقطه در پایین و همزه آنچه زود ببعده رسد و گوارا باشد در معده الاسعة منصوب و مستثنای منقطع است از من من احد الملأی بفتح میم و سکون لام و فتح همزه و الف مونث ملآن بفتح میم و سکون لام و الف و نون مبنی بر اشارتست لقول الله تعالی ولله ما فی السموات و ما فی الارض یعنی طلب کردم از امام جعفر صادق علیه السلام که تعلیم کند مرا دعائی را برای فراخی رزق پس تعلیم کرد مرا دعائی که ندیدم دعائی را که کشاینده تر باشد رزق را از آن دعا گفت بگو خدایا روزی کن مرا از نعمت تو که فراخ است حلال ست پاکیزه است روزی که فراخ باشد حلال باشد پاکیزه باشد کافی باشد برای دفع حاجت در دنیا و برای اعمال آخرت مثل حج پی یکدیگر میریخته باشد بر من گلوگیر نباشد گوارا باشد بی تعبی که در تحصیل آن بمن رسد و بی منتی باشد که از یکی مخلوقان تو باشد لیکن فراخی باشد از نعمت تو که فراخ است چه بدرستی که تو گفتی در سوره نساء و دعا کنید الله تعالی را از زیادتی رحمت او پس از زیادتی رحمت تو طلب میکنم و از عطای تو طلب میکنم و از دست قدرت که پر است از نعمتهای دنیا و آخرت طلب میکنم دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی قد استبطات الرزق فغضب ثم قال لی قل اللهم انك تکفلت برزقی و رزق کل دابة یا خیر مدعو و یا خیر من اعطی و یا خیر من سئل و یا افضل مرتجی افعل بی کذا و کذا شرح استبطات بیای یکنقطه و طای بی نقطه و همزه بصیغه متکلم وحده از باب استفعال است الاستبطاء بدیر کاهل شمردن یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی تحقیق کاهل و ناشتابان شمردم رزق خود را پس غضبناک شد برای ابطال این کلام بر عدم رضای من بقضای الهی

بعد از آن گفت مرا که بگو خدا یا ضامن شده ی رزق مرا و رزق هر جنبنده را اشارتست بآیت سوره
هود وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها ای بهتر خوانده شده و ای بهتر کسیکه طلب حاجت
از او کردند و ای فاضل تر محل امید بکن بامن چنین مطلب و چنین مطلب مراد این ست که هر مطلبی
که داشته باشی بعد از ین کلمات طلب کن **سوم** اصل ابطأ رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه و اله
عنه ثم اتاه فقال له رسول الله صلی الله علیه واله ما ابطأ بك عنا فقال السقم والفقر فقال له افلا اعلمك
دعاء یذهب الله عنك بالسقم والفقر قال بلی یا رسول الله فقال قل لا حول ولا قوة الا بالله توکلت
علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریك فی الملك ولم یکن له ولی
من الذل وکبره تکبیرا فما لبث ان عاد الی النبی صلی الله علیه واله فقال یا رسول الله قد اذهب الله عنی السقم والفقر
شرح الابطاء مصدر باب افعال ضد شتاب وتعدیه آن بعن برای تضمین معنی تخلف است با در بك برای تعدیه
است و همچنین با در بالسقم یذهب الله تقدیر یذهب الله به است الولی الامی که خلیفه الغیر است در زمین و
چون خلیفه کسی در اکثر از روی خواری وعجز آنکس از کاری میباشد تقیید شده بقول او من الذل
و می تواند بود که ولی بمعنی ناصر باشد چنانچه گفته در سوره محمد ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم وکبره
عطف بر قل است تکبیرا مفعول مطلق برای نوع است پس این فقره جزو دعا نیست بلکه امر است بتکرار
آن کلمات که مذکور شد چنانچه تصریح بآن می آید در حدیث سوم باب پنجاه و چهارم و می تواند بود که امر
باشد بتعظیمی علیحده بعد از آنچه مذکور شد و اقسام تعظیم بسیار است از انجمله آنچه گذشت در حدیث دوازدهم
باب سابق ان دعا بفتح همزه وتخفیف نون فاعل لبث ضمیر مستتر راجع برجل است و ان دعا بتقدیر
فی ان دعا است یعنی دیر کرد و باز ماند مردی از یاران نبی صلی الله علیه و آله از او بعد از آن آمد نزد
او پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله چه چیز باز داشت ترا از ما پس آن مرد گفت بیماری و تنگدستی
پس رسول علیه السلام گفت او را پس تعلیم نکنم ترا دعائی که برطرف کند الله تعالی بوسیله آن از تو بیماری
و تنگدستی را آنمرد گفت بلی تعلیم کن یا نبی رسول الله پس رسول علیه السلام گفت بگو نیست گردیدن و در
کارے و نه رغبت در کاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی توکل کردم بر زنده که نمی میرد و سپاس الله راست
که نگرفته برای خود فرزندان که از پیش خود حکم کنند و هیچ نگوید هرگز و نبوده او را شریکی در پادشاهی
و هرگز نبوده او را امامی از روی خواری عجز یا خواری تجویز خود و رائی آن امام بلکه از روی حکمت مصلحت مبنی
تعیین ائمه از جنس بشر میکند و تجویز خود و رائی ایشان نمیکند و تعظیم کن الله تعالی را تعظیمی لائق
پس دیر نشد اینکه آنمرد برگشت بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله تحقیق برطرف
کرد الله تعالی از من بیماری و تنگدستی را **چهارم** اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ادع فی طلب الرزق
فی المکتوبة وانت ساجد یا خیر المسئولین ویا خیر المعطین ارزقنی وارزق عیالی من فضلك

صافی شرح اصول کافی

فانك ذو الفضل العظيم **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت دعا کن در طلب روزی در اثنای نماز فریضه بر حالی که تو در سجده باشی این روش که ای بهترین جمعی که از ایشان طلب حاجت کنند وای بهترین جمعی که دهندگانند روزی ده مرا و روزی ده عیال مرا از نعمت تو چه بدرستی که تو صاحب بزرگی پنجم **اصل** شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام الحاجة وسالته ان تعلمنی دعاء فی الرزق فعلمنی یا خیر مدعو ویا خیر مسئول ویا اوسع من اعطی ویا خیر مرتجی ارزقنی واوسع علی من رزقك وسبب لی رزقا من قبلك انك علی کل شیء قدیر **شرح** ذات سنا جمله حالیه است ومی تواند بود که مراد تکرار دعا در هر سجده باشد ومی تواند بود که یک سجده کافی باشد هر کدام که باشد ومی تواند بود که سجده دوم رکعت دوم باشد چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سی ام باب صد و ششم که باب شدة ابتلاء المومن است ومی آید در حدیث چهارم باب پنجاه و ششم یعنی شکایت بردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از افلاس وطلب کردم از او که تعلیم کند مرا دعائی برای رزق پس تعلیم کرد مرا دعائی با که مفلس نشدم از آن وقت که دعا کردم بآن دعا گفت بگو در نماز شب بر حالی که تو در سجده باشی که ای بهتر خوانده شده وای بهتر طلب کرده شده وای توانا تر هر که چیزی دارد وای بهتر امید داشته شده روزی ده مرا و فراخ کن بر من از روزی تو و بوسیله حاصل کن برای من روزی را که از جانب تو باشد باین معنی که حلال طیب باشد و بدرستی که تو بر هر چیز نهایت توانائی ششم **اصل** جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله انی ذو عیال وعلی دین وقد اشتدت حالی فعلمنی دعاء ادعو الله عز وجل به لیرزقنی ما اقضی به دینی واستعین به علی عیالی فقال رسول الله صلی الله علیه وآله یا عبد الله توضأ واسبغ وضوءك ثم صل رکعتین تتم الرکوع والسجود ثم قل یا ماجد یا واحد یا کریم اتوجه الیك بمحمد نبیك نبی الرحمة صلی الله علیه وآله یا محمد یا رسول الله انی اتوجه بك الی ربك وربی ورب کل شیء ان تصلی علی محمد واهل بیته واسئلك نفحة کریمة من نفحاتك وفتحا یسیرا ورزقا واسعا الم به شعثی واقضی به دینی واستعین به علی عیالی **شرح** الاسباغ بسین بی نقطه وبای یک نقطه وغین یک نقطه مصدر باب افعال است کامل کردن نعمت ومانند آن تتم بصیغه مضارع مخاطب از باب افعال حال است از ضمیر مستتر در صل واجد بجیم است وبجای بی نقطه می تواند بود یا محمد تا کل شیء جمله معترضه است واز قبیل توسل مستمد است در اثنای اجزای دعا تا مد اجابت شود بشفاعت ان تصلی بصیغه مخاطب وتتمه اجزای دعا است ومجرور است تا بدل اشتمال محمد باشد ومی تواند بود که بتقدیر لان تصلی باشد وظرف متعلق باتوجه باشد النفحة بفتح نون وسکون فا وحاء بی نقطه وتاء وحدت مصدر باب منع رسانیدن مشک ومانند آن بوی خوش خود را بکسی واینجا استعاره شده برای نعمت دادن الم بتشدید میم بصیغه مضارع متکلم وحده از باب

نفر است اشعث بفتح شین با نقطہ و فتح عین بی نقطہ و ثای سہ نقطہ مصدر باب علم پراگندگی و مراد اینجا پراگندہ
است و اطلاق مصدر بران برای مبالغہ است و می تواند بود کہ بکسر عین و صفت مشبہہ باشد یعنی آمد
مردی بسوی پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس گفت ای رسول اللہ بدرستی کہ من عیال مندم و بر من
قرضی ہست و تحقیق سخت شدہ حالم پس تعلیم کن مرا دعائی کہ بخوانم اللہ عز و جل را بآن تا روزی
کند مرا آنچہ ادا کنم بآن قرض خود را و مدد جویم بآن بر نفقہ عیالم پس گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ کہ ای بندہ خدا وضو بساز و کامل کن وضوی خود را با اشتمال بر مستحبات وضو بعد از ان بگذار
دو رکعت نماز بر حالی کہ کامل کن رکوع و سجود خود را با اشتمال بر مستحبات آنہا بعد از ان بگوای بزرگ
ای دارای بخشندہ رو بسوی تو می آورم بوسیلہ محمد پیغمبر تو پیغمبر رحمت صلی اللہ علیہ وآلہ ای محمد ای
رسول اللہ بدرستی کہ من روے آورم بوسیلہ تو بسوی اللہ کہ صاحب کل اختیار تو و صاحب کل اختیار
من و صاحب کل اختیار ہر چیز است اینکہ درود کنی بر محمد و خانوادہ او و طلب میکنم از تو انعامی را از
انعام ہای تو و کشادی را کہ آسان باشد و رزقی را کہ فراخ باشد جمع کنم بآن پراگندگی خود را و ادا کنم
بآن قرض خود را و مدد جویم بآن بر نفقہ عیالم **ہفتم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال علم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ ھذا الدعاء یا رازق المقلین یا راحم المساکین یا ولی المومنین یا ذا القوۃ
المتین صل علی محمد واھل بیتہ وارزقنی وعافنی واکفنی ما اھمنی **شرح** المقل بضم میم و کسر قاف و
تشدید لام اسم فاعل باب افعال ست یعنی روایت ہست از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ گفت تعلیم
کرد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ این دعا را برای رزق ای روزی دہندۂ مفلسان ای رحم کنندہ
شکستگان ای مددگار مومنان ای صاحب قدرت مستحکم درود کن بر محمد و خانوادۂ او و روزی دہ مرا
و فراغت دہ مرا و کفایت مہم من کن بکار سازی من **ہشتم اصل** نقل ابو جعفر علیہ السلام الی رجل
وھو یقول اللھم انی اسئلک من رزقک الحلال فقال ابو جعفر ع سالت قوت النبیین قل اللھم انی اسئلک
رزقا واسعا طیبا من رزقک **شرح** اضافہ رزقک باعتبار این ست کہ مراد رزقی ہست کہ اللہ تعالی
تجویز تصرف دران کردہ باشد الحلال بفتح حای بی نقطہ منصوب و مفعول اسألک است قوت
بضم قاف و دو نقطہ در بالا و سکون واو بی نقطہ و تای دو نقطہ در آخر اندک رزقی کہ آدمی بوسیلۂ آن زندہ
می تواند ماند یعنی نگاہ کرد امام محمد باقر علیہ السلام بسوی مردی بر حالیکہ او میگفت خدایا بدرستی
کہ من طلب میکنم از تو روزی تو حلال را پس گفت امام محمد باقر علیہ السلام طلب کردے
قوت پیغمبران بگو خدایا بدرستی کہ من طلب میکنم از تو روزیرا کہ فراخ باشد پاکیزہ باشد از جملہ
روزی کہ جائز کردی تصرف دران را بر من اشارت ہست باینکہ حلال از جملہ رزق در اصل
معنی این ست کہ بقدر بجا آوردن قسم باشد و آنرا تحلہ و تحلیل نیز می نامند و ہر دو بر وزن مصدر

باب تفضیل است و این الفاظ چون بی ذکر وسعت باشد مستعمل میشود در مقام مبالغه در کمی و مقصود
این است که الله تعالی قسم خورده که روزی هرکس را رساند چنانچه گفته در سوره ذاریات وفی السماء
رزقکم وما توعدون فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون و قدر بجا آوردن قسم لا یموت
است چنانچه قوت پیغمبران بوده و من رزقک در کلام رجل مقوی این معنی اصلی است برای حلال **نهم**
اصل قلت للرضا علیه السلام جعلت فداك ادعوا الله عزوجل ان یرزقنی الحلال فقال اتدری ما الحلال
قلت الذی عندنا الکسب الطیب فقال کان علی بن الحسین یقول الحلال هو قوت المصطفین ثم
قال قل اسئلك من رزقك الواسع **شرح** اسئلک من رزقک الواسع دلالت بر این میکرد که راوی گفت
اسئلک من رزقک الحلال پس تقویت معنی اصل حلال که در اکثر حدیث سابق مذکور شد اینجا نیز نسبت
الکسب بفتح کاف و سکون سین بی نقطه و بای یک نقطه مصدر باب ضرب جمیع مال و مراد اینجا مالی است
که جمع کرده شده باشد گفتم امام رضا علیه السلام را قربانت شوم دعا میکنم الله عزوجل را که روزی کند مرا
حلال پس امام گفت آیا میدانی که چیست معنی حلال گفتم آنچه نزد ما است در معنی حلال کسب پاکیزه است
باین معنی که جائز است تصرف آنکس در آن پس امام گفت که امام زین العابدین علیه السلام می گفت
حلال قوت برگزیدگان است که پیغمبرانند توضیح این شد در شرح حدیث سابق بعد از آن امام گفت
بگو طلب میکنم از تو از رزق تو که جائز کردی تصرف را در آن فراخ را **دهم اصل** عن ابی عبد الله
قال قل اللهم اوسع علی فی رزقی وامدد لی فی عمری واجعلنی ممن تنتصر به لدینك ولا تستبدل بی غیری
شرح واجعلنی ممن تنتصر تا آخر اشارت است بقول الله تعالی در سوره الفتح به لا تنصروا یعذبکم
عذابا الیما ویستبدل قوما غیرکم ولا تضروه شیئا و در سوره مائده یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه
فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بگو خدایا فراخ کن
بر من در رزق من و مدد کن برای من در عمر من بتطویل آن و بگردان مرا از جمعی که تصرف حاصل میکنی بایشان برای
دین تو و بجای قرار مده کسی را که حال من باشد در اینکه من عاصی باشم و او مطیع باشد برای نصرت
دین تو **یازدهم اصل** عن ابی ابراهیم علیه السلام دعاء فی الرزق یا الله یا الله یا الله اسئلك
بحق من حقه علیك عظیم ان تصلی علی محمد وال محمد وان ترزقنی العمل بما علمتنی من معرفة حقك
وان تبسط علی ما حظرت من رزقك **شرح** من در من معروف حقك بیانیه است المعروف مشهور
در جمیع شرایع انبیا مجهول و آن ضد منکر است که بمعنی مشهور بیدی است در جمیع شرائع انبیا و اضافه
آن بحقک بتقدیر تبعیضیه است الحق بکار آمدنی و مراد اینجا جنس احکام الهی است که معلوم است از
محکمات قرآن چنانچه گفته در سوره یونس و سوره النجم ان الظن لا یغنی من الحق شیئا یعنی روایت است
از امام موسی کاظم علیه السلام دعای برای فراخی روزی آن یا الله سه بار طلب میکنم از تو بحق آنکه

حق او به تو بزرگ ست یا این حق که برخود واجب کردی که هر که او را وسیله کند محروم نشود و این را گر
ورد کنی بر محمد و این را که روزی کنی مرا عمل باینچه تعلیم کردی مرا از مشهور حقوق نیست که در قرآن است
مراد بمعروف حقک بمضمون محکماتی ست که در آنها نهی صریح از پیروی ظن است یعنی و دلالت
بر وجوب امام عالم بجمیع احکام در هر زمان و وجوب سؤال اهل الذکر هست چنانچه گفته در سوره آل عمران
ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر این را که یمن کنی بر من آنچه را که منع کردی از من از جمله رزق
که جایز کرده تصرف مرا در آن **دوازدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام
انا قد استبطأنا الرزق فغضب ثم قال قل اللهم انک تکفلت برزقی و رزق کل دابة فیا خیر
من دعی ویا خیر من سئل ویا خیر من اعطی ویا افضل مرتجی افعل بی کذا و کذا **شرح**
مضمون این موافق حدیث دوم این باب است **سیزدهم اصل** کان علی بن الحسین ع یدعو
بهذا الدعاء اللهم انی اسالک حسن المعیشة معیشة اتقوی بها علی جمیع حوائجی واتوصل بها فی الحیوة
الی آخرتی من غیر ان تترفنی فیها فاطغی وتقتر بها علی فاشقی اوسع علی من حلال رزقک وافض
علی من سیب فضلک نعمة منک سابغة وعطاء غیر ممنون ثم لا تشغلنی عن شکر نعمتک باکثار منها
تلهینی بهجته وتفتنی زهرات زهرته ولا باقلال علی منها یقصر بعملی کده ویملأ صدری همه اعطنی من ذلک
یا الهی غنی عن شرار خلقک وبلاغا انال به رضوانک **شرح** حسن بضم حاء و سکون سین و بفتح حاء و فتح سین
می تواند بود و حاصل هر دو یکی است معیشة منصوب و عطف بیان حسن است یا مجرور و عطف
بیان المعیشة است تترفنی بتاء دو نقطه در بالا و رای بی نقطه و فا بصیغه مضارع مخاطب باب
افعال است الاتراف دادن نعمت زیاده بر قدر حاجت بکسی اطغی بصیغه مضارع معلوم باب علم است
تقتر بقاف وتای دو نقطه در بالا و رای بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب افعال یا باب تفعیل است
الاقتار و التقتیر تنگ گرفتن معاش بر کسی اشقی بصیغه مضارع معلوم باب علم است و در اتراد فیها
مستعمل شده برای اینکه در اول ظرفیت ملحوظ است چون مرجع ضمیر باقی مانده و وسیع شده و در
دوم بدلیت ملحوظ است چون مرجع ضمیر زائل شده و بای دو نقطه در پائین و یای یکنقطه مصدر باب
ضرب روان شدن لشتاب و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است لا تشغلنی بصیغه نهی باب منع یا باب
افعال است البهجة بفتح بای یکنقطه و سکون ها و جیم مصدر باب حسن خوش صورت بودن و مصدر باب
منع خوشحال کردن و مصدر باب علم خوشحال شدن و قیاس در ین فتح ها است مثل فرح تفتنی بفا
وتای دو نقطه در بالا و نون بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب یا باب افعال یا باب تفعیل است زهرات بفتح زای نقطه
دار و فتح ها و رای بی نقطه جمع زهرة بفتح زا و سکون و فتح ها شکوفه تنها و اینجا استعاره شده برای
سلیقه ابتهه است یا زهرة بفتح و ضم تای یا نقطه و سکون ها و رای بی نقطه و یقصر بصیغه مضارع غایب معلوم

باب حسن است یا درلیعلی برای تقدیر است الکد بفتح کاف و تشدید دال بی نقطه مصدر باب نصر بمعنی جهد در طلب چیز و سختی من درمن تولک برای بدلیت است و مشارالیه تولک اقلال ست یا هر یک از اکثار و اقلال است یعنی امام زین العابدین علیه السلام دعای کرد باین دعا خدایا بدرستی که من طلب می کنم از تو خوبی معاشی که قوت گیرم بآن بر جمیع حاجتهای خود و برسم بآن قدر زندگی بسوی ثواب آخرت خود بی آنکه زیاده نهی مراد را ن معاش پس تجاوز از حد کنم یا تنگ گیری عوض آن معاش بر من پس آزار کشم بیان این آنکه فراخ کن بر من از حلال رزق تو و انعام کن بر من از شتابان نعمت تو نعمتی را از جانب تو که فراخ باشد و عطائی را که بریده نشود لیکن از آن باز مدار مرا از شکر نعمت تو به بسیار دادن از آن نعمت که غافل کند مرا حسن آن اکثار و گمراه کند مرا شگوفهای شادابی آن اکثار و نه به کم دادن و تنگ گرفتن بر من از آن نعمت که کوتاه کند عمل و عبادت مرا سیاه آن اقلال و پرکند سینه مرا اندوه آن اقلال و بده مرا عوض آن اقلال ای مستحق عبادت من بی نیازی را از اید آن مخلوقان تو و رزق کافی را که دریابم بآن رزق کافی رضای ترا **اصل** واعوذبك یا الٰهی من شر الدنیا وشر ما فیها لاتجعل علی الدنیا سجنا ولا فراقها علی حزنا اخرجنی من فتنتها مرضیا عنی مقبولا فیها عملی الی دار الحیوان ومساکن الاخیار وابدلنی بالدنیا الفانیة نعیم الدار الباقیة اللهم انی اعوذبك من ازلها وزلزالها وسطوات شیاطینها وسلاطینها ونکالها ومن بغی من بغی علی فیها **شرح** الفتنة بکسر فا و سکون تا محنت و تکلیف و مانند آن عنی نائب فاعل مرضیا است الازل بفتح همزه و سکون زای با نقطه تنگی و سختی النکال بفتح نون عقوبتی که بآن مردمان عبرت گیرند و ترک امثال آن کنند یعنی و پناه میگیرم بتو ای مستحق عبادت من از شر دنیا و شر آنچه در آن هست بیان این آنکه مگردان بر من دنیا زندان از بسیاری آزار و کمی معاش و نه مفارقت دنیا را اندوه در وقت مردن از بسیاری اسباب دنیا و وابستگی بآنها بیرون کن مرا از محنت دنیا بر حالی که از من راضی باشی مقبول باشد در دنیا عبادت من بسوی سرای زندگی و جاهای نیکان و بعوض بده مرا از دنیای بی اعتبار نعمت سرای پایدار را خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از سختی دنیا و اضطراب دنیا و حملهای شیاطین دنیا و سلاطین دنیا و عقوبت دنیا و از زیاده روی هر که زیاده روی کرد بر من در دنیا باین معنی که زیاده روی او را بر طرف کن که دیگر نکند **اصل** اللهم من کادنی فکده ومن ارادنی فارده وفل عنی حد من نصب لی حده واطفئ عنی نار من شب لی وقوده واکفنی مکر المکرة وافقأ عنی عیون الکفرة واکفنی هم من ادخل علی همه وادفع عنی شر الحسدة واعصمنی من ذلك بالسکینة والبسنی درعك الحصینة واحینی فی سترك الواقی واصلح لی حالی وصدق قولی بفعالی وبارك لی فی اهلی ومالی **شرح** الکید بفتح کاف و سکون یای دو نقطه در پائین و دال بی نقطه مصدر معتل العین باب ضرب جنگ کردن

با کسی قل بضم و تشدید لام مفتوحه بصیغه امر باب نصر است الغل رخنه کردن و تعدیه آن بعن برای تضمین دفع است الحد بفتح حای بی نقطه و تشدید دال تندی غضب و شمشیر و مانند آنها اطفئ بفتح همزه و سکون طای بی نقطه و کسر فا بصیغه امر باب افعال مهموز اللام است همزه منقلب بیا شده و بجزم انشاده الاطفاء خاموش کردن زبانه آتش و تعدیه آن بعن برای تضمین دفع است شب بشین با نقطه و تشدید و بای یکنقطه بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب نصر است الشب بفتح شین و الشبوب بضم شین افروختن و افروخته شدن و تو بفتح واو منصوب و مرفوع می تواند بود و اکفنی بصیغه امر حاضر معتل اللام باب ضرب است الکفایه بکسر کاف همسازی کسی کردن بجای آنکس باشد انچه وکیل کسی کند و آن متعدی می شود به مفعول بنفسه امّا مفعول اول باعتبار اشتمال بر معنی همسازی و اما مفعول دوم باعتبار اشتمال بر معنی دفع مکروه چه همسازی کسی دفع مشقت از آن کس میکند و گاهی متعدی می شود بمفعولی دیگر بمن چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث هفتم باب پنجاه و نهم افقا بقاف و قاف و همزه بصیغه امر باب منع است الفقاء بفتح فا و سکون قاف و همزه کندن چشم و تعدیه آن بعن برای تضمین دفع است اضافه درهم من از قبیل اضافه مصدر بباعث آنست و اضافه درهم از قبیل اضافه مصدر بمحل می تواند بود مثل اینکه کسی افلاس داشته باشد و بظلم از دیگری مالی گیرد و او را صاحب افلاس کند و خود مالدار شود و این منافات ندارد با استحاله انتقال عرض و از قبیل اضافه مصدر بباعث می تواند بود حقیقت در ع حمیت بیان شد در حدیث سیزدهم باب چهل و هشتم یعنی خدایا هر که جنگ کرد با من جنگ کن با او و هر که اراده جنگ من کرد اراده جنگ او کن و رخنه کن و دفع کن از من تندی کسی را که داداشته برای من تندی خود را و خاموش کن و دفع کن از من آتش کسی را که واداشته برای من تندی خود را و افروخته برای من هیزم خود را و دفع کن از جانب من مکر مکر کنندگان را و بکن و دفع کن از من چشم کافران او دفع کن از جانب من اندوه کسی را که داخل ساخته بر من اندوه خود را و دفع کن از من شر حاسدان او نگاه دار مرا از شر حسد خودم بوسیله آرام دل و بپوشان مرا زره تو که مستحکم است و زنده دار مرا در پرده تو که نگاهدار است و صلاح کن برای من حال مرا و راست کن دعوی ایمان مرا بعملهای من و برکت ده برای من در متعلقان من و مال من

باب پنجاه و چهارم اصل باب الدعاء للدین

شرح الدین بفتح دال بی نقطه مالی که در ذمت کسی است و اجلی دارد و انچه اجل ندارد قرض است و هر کدام بجای دیگری مستعمل می شود و در قدر مشترک نیز مستعمل می شود و درین باب چهار حدیث است اول اصل شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام دینا لی علی ناس فقال قل اللهم لحظة تلك تيسر علی غرمائی بها القضاء و تیسر لی بها الاقتضاء انك علی کل شئ قدیر شرح

لحظت منصوب بفعل محذوف است بتقدیر طلب لحظت الحظ بفتح لام وسکون حای بی نقطه وظای با نقطه
وتای وحدة مصدر باب منع نگاه بگوشه چشم از روی التفات ومراد اینجا انعام است الغرماء بضم
غین وفتح راء طلبگاران دین وجمعی که از ایشان طلبیده می شود ومراد اینجا معنی دوم است یعنی
شکایت برم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از دینی که مرا بود بر جمعی که میسر نبود ایشان را ادای
آن دین پس گفت بگو خدایا طلب میکنم التفاتی از التفاتهای تو که آسان کنی بر فرجه از آن من بوسیله آن
ادای حق را و آسان کنی برای من بوسیله آن طلب حق را بدرستی که تو بهتر چیز لغایت با توانی
مخفی نماند که گرفتن کسی حق خود را از دیگران بآسانی بدتر است از اینکه مالی علیحده که مساوی
آن باشد بدست آنکس آید زیرا که مشتغل خاطر درین صورت برطرف نمی شود ولهذا اینجا امر
بدعا برای هر دو شده **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی النبی صلی الله علیه واله رجل فقال
یا نبی الله الغالب علی الدین ووسوسة الصدر فقال له النبی صلی الله علیه واله قل توکلت علی الحی
الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل
وکبره تکبیرا قال فصبر الرجل ما شاء الله ثم مر علی النبی صلی الله علیه واله فهتف به فقال
ما صنعت فقال ادمنت ما قلت لی یا رسول الله فقضی الله دینی واذهب وسوسة صدری **شرح**
تفسیر صاحبة وولد گذشت در شرح حدیث اول باب چهل ویکم وکبره تکبیرا بر قل است وداخل مقول
نیست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد نزد نبی الله صلی الله علیه وآله
وسلم مردی پس گفت ای نبی الله صلی الله علیه وآله وسلم آنچه مرا گرفتار کرده دین است و وسواس
سینه است در سر قضا وقدر الهی پس گفت او را نبی صلی الله علیه وآله بگو توکل کردم بر زنده که هرگز نمیرد
وستایش الله را است که نگرفته برای خود زنی ونه فرزندی ونبوده او را شریکی در پادشاهی ونبود
او را امامی بر خلائق از روی خواری چنانچه بیان شد در شرح حدیث سوم باب سابق وتکبیر کن
الله تعالی را تکبیر عظیم مثل الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا امام گفت پس صبر کرد آن
مرد آنقدر که خواست الله تعالی بعد از آن گذر کرد بر نبی صلی الله علیه وآله پس نبی آواز زد با او
باین روش که گفت چه کردی پس آمد وگفت ورد کردم آنچه را که گفتی پس ادا کرد الله تعالی دین مرا
و برطرف کرد وسواس سینه مرا **سوم اصل** جاء رجل الی النبی صلی الله علیه واله فقال یا رسول الله
قد لقیت شدة من وسوسة الصدر وانا رجل مدین معیل محوج فقال له کرر هذه الکلمات
توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک
ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا فلم یلبث ان جاء فقال قد اذهب الله عنی وسوسة صدری
وقضی عنی دینی ووسع علی رزقی **شرح** مدین ومعیل ومحوج بصیغه اسم فاعل باب افعال است بمعنی صاحب دین

وصاحب عیال وصاحب ماتحتشون این نزدیک لبا البست چهارم اصل عن عبد الله الغیرة
عن موسی بن بکر عن ابی ابراهیم علیه السلام قال کتب لی فی قرطاس اللهم اردد الی جمیع خلقک مظالمهم التی
قبلی صغیرها وکبیرها فی یسر منک وعافیة وما لم تبلغه قوتی ولم تسعه ذات یدی ولم یقو علیه بدنی
ویقینی ونفسی فأده عنی من جزیل ما عندک من فضلک ثم لا تخلف علی منه شیئا تقضیه
من حسناتی یا ارحم الراحمین **شرح** کتبه مشتمل بر اضمار قبل الذکر است
زیرا که موسی این سخن را بعد از ذکر دعا گفته بود عبد الله نیز از آن نقل کرده المظالم جمع مظلمه
بفتح میم وسکون ظای بانقطه وکسر لام حقهای مردمان که گرفته شده باشد از ایشان بظلم قبلی بکسر قاف
وفتح بای یکنقطه است صغیرها منصوب بدل البعض مظالم است فی بمعنی مع است ذات بذال بانقطه والف
وتای دو نقطه در بالا بمعنی حقیقت است ماخوذ است از ذو که بمعنی صاحب است پس حقیقت هر چیز آن
چیز را صاحبی کرده وبی آن حقیقت آن چیز هیچ است ودر تانیث وتذکیر تابع مضاف الیه است مثل ذات
لیله وذو صباح وذات ید عبارت از مالیست که در تصرف دست باعتبار اینکه گویا که دست بی آن مال
هیچ است یا باعتبار اینکه دست مشتمل بر آن است چنانچه هر شخص مشتمل بر حقیقت خود است نفسی عطف بر ذات
ید است الیقین کمال خاطر جمعی ومراد اینجا کمال خاطر جمعی بدادن عوض نیز چیست النفس بفتح نون وسکون فا همت
لا تخلف تجاء بانقطه وفا بصیغه نهی باب تفعیل است تخلیف واگذاشتن چیزی بعد از برطرف شدن چیزی
دیگر من در منه برای بدلیت است وضمیر راجع بما است شیئا مفعول لا تخلف است وعبارت از حق الله است
که بعد از برطرف شدن حق الناس لازم باشد بر ذمت بنده تقتضیه صفت شیئا است من در من حسناتی
ابتدائیه است یعنی روایت است از عبد الله بن المغیره بضم میم وکسر غین بانقطه وسکون یای
دو نقطه در پائین ورای بی نقطه از موسی بن بکر بفتح بای یک نقطه وسکون کاف ورای بی نقطه
از امام موسی کاظم علیه السلام موسی گفت امام نوشت آن دعا را برای من در کاغذی خدایا برگردان
بسوی جمیع خلائق مخلوقات تو مظالم ایشان را که نیست باین معنی که توفیق ده مرا برای اینکه برگردانم آنها را
کوچک تر او بزرگ آنها را با آسانی که از جانب تو باشد وفراغتی وآنچه از مظالم که نرسید بآن توانائی
من گنجایش ترا ست آنرا مالی که در دست دارم وتوانا نشد بر آن بدن من وکمال خاطر جمعی من ونفس
وقصد من پس ادا کن آنرا از بزرگی آنچه نزد تست از نعمت تو بعد از آن واگذار بر من عوض آن
چیزی را که طلب کنی آنرا از حسنات من باین معنی که چیزی از حسنات مرا عوض آن کم کنی ای بخشاینده ترین
بخشایندگان اصل اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
وان الدین کما شرع وان الاسلام کما وصف وان الکتاب کما انزل وان القول کما حدث وان الله
هو الحق المبین ذکر الله محمدا واهل بیته بخیر وحیی محمدا واهل بیته بالسلام **شرح**

کما شرع بصیغه ماضی مجهول باب منع است و اشارت ست بسوره شوری شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی و بآیت سوره آل عمران ان الدین عندالله الاسلام کما وصف بصیغه مجهول باب ضرب ست و اشارتست بتتمه آیت شوری ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه انزل بصیغه ماضی مجهول باب افعالست صدق بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل ست ذکر بصیغه ماضی معلوم باب نصر است واین جمله تا آخر جمله حالیه است حتی بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است یعنی گواهی میدهیم که نیست مستحق عبادت مگر الله تنهائی او شریکی نیست اورا و گواهی میدهیم که محمد بنده او و فرستاده او ست و اینکه دین پیغمبرانست که مشترک شده میان جمیع انبیا که اسلام بمعنی نفی شریک من و اینکه حقیقت اسلام چنانست که تفسیر کرده شده بامر تحصیل علم بمسائل و نهی از اختلاف از روی ظن و خود رائی و اینکه کتاب الهی چنان است که فرو فرستاده شده باین معنی که کتابی دیگر از جانب الله تعالی نخواهد آمد که نسخ قرآن کند بتجویز پیروی ظن و تفرق در مسائل و اینکه سخن رسول و اوصیای او در تفسیر متشابهات قرآن و مانند آن چنانست که حدیث کرده شده باین معنی که سنتی دیگر نخواهد آمد از جانب رسولی یا وصی رسولی مگر ناسخ احادیث رسول و اهل بیت او باشد بتجویز پیروی ظن و تفرق در دین و اینکه الله تعالی امت ولبس بکار آمد تو ظاهر باین معنی و پیروی طاغوت و ائمه ضلالت بکار آمدنی نمی آید یاد کنا د الله تعالی محمد و اهل بیت اورا بخوبی و بدیه دهاد محمد را و اهل بیت او را السلام

باب پنجاه و پنجم اصل باب الدعاء للکرب والهم والخوف

شرح الکرب بفتح کاف و سکون را و بای یکنقطه اندوهی که راه نفس آدمی را تنگ کند الهم بفتح ها و تشدید میم آنچه در فکر آن باشد یعنی این باب بیان دعاست برای اندوه بسیار و آنچه اهتمام بآن باشد و ترس از وقوع چیزی در این باب نیست و پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی حمزة قال قال محمد بن علی علیهما السلام یا اباحمزة مالك اذا اتی بك امر تخافه ان لاتتوجه الی بعض زوایا بیتك یعنی القبلة فتصلی رکعتین ثم تقول یا ابصر الناظرین یا اسمع السامعین ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین سبعین مرة کلما دعوت بهذه الکلمات مرة سالت حاجة **شرح** ما استفهامیه است یا از برای محض ظرفیت است الی بهمزه و نون و الف بصیغه ماضی معتل اللام باب ضرب است انی بفتح همزه و سکون نون و یا اسم است و مراد اینجا فکر و تامل است با در بک برای تعدیه است تخافه صفة امر است ان بفتح همزه و تخفیف نون مخففه از مثقله است و تقدیر شأن است و اسم ضمیر محذوف است لاتتوجه بصیغه نفی غائب باب تفعل مرفوع و خبر ان است یعنی القبلة کلام ابو حمزه است و ضمیر راجع بامام علیه السلام است فتصلی عطف بر منفی در لاتتوجه است کل در کلما منصوب است بنیابت ظرف زمان و متعلق است بسالت که جمله حالیه است بتقدیر قد سالت و ما مصدریه است و معنا در مجای زمان یا مثل راتیه قدوم الحاج مرة منصوب است

بنیابت مفعول مطلق دعوت بتقدیر دعوت مرة است یعنی روایت ست از ابو حمزه ثمالی کنت که گفت امام
محمد باقر علیه السلام ای ابو حمزه چیست ترا چون اندیشناک کرد کاری ترا که میترسی از ان در انکه این
نمی کنی که متوجه شوی بسوی بعض کنجهای خانه خود امام علیه السلام میخواست بلفظ البعض زوایا که قبله
را پس گذاری دو رکعت نماز را بعد از آن گوئی ای ابصر بینندگان وای شنواتر شنوندگان و
اے شتابان تر حساب کنندگان وای بخشاینده تر بخشایندگان هفتاد بار بر حالی که هر وقت خواندن
تو الله تعالی را باین کلمات یکبار طلب کرده باشی حاجتی را مراد این است که هر بار همان حاجت را
بخواه اگر بسیط باشد و جزئی از اجزا را آخر را بخواه اگر مرکب باشد **دوم اصل** قال رسول الله صلى الله
عليه وآله من اصابه غم او هم او كرب او بلاء او لاواء فليقل الله ربي لا اشرك به شيئا توكلت على الحي الذي
لا يموت **شرح** غم و اندوه بوسیله گذشته است و هم فکر در آینده است برای خواهش بودن آن کرب
کثرت اند و هست بلا ر آلت ضرب است که قضا تعلق بآن گرفته لاوا بفتح لام و سکون همزه و فتح واو
و الف ممدوده سختی در معاش و مانند آن است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم هر که بر خورد او را اندوهی یا اهتمامی یا آزردگی یا بلاے یا تنگدستی پس باید که گوید الله تعالے
صاحب کل اختیار منست شریک نمی کنم با او در ربوبیت چیزی را توکل کردم بر زنده که نمی میرد هرگز
سوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا نزلت برجل نازلة او شديدة او كربه امر فليكشف
عن ركبتيه و ذراعيه و ليلصقهما بالارض و ليلزق جؤجؤه بالارض ثم ليدع بحاجته و هو ساجد **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون فرود آید بمردی آفتی که کاری باشد یا سختی
که از اهل زمین باشد یعنی اندوهناک کند او را کاری که هنوز فرود نیامده باشد و خوف آن باشد
پس باید که پوشش بردارد از دو زانوے خود و دو ساعد خود و باید که متصل کند آنها را بزمین و
باید که بچسباند سینه خود را بزمین بعد از ان باید که دعا کند بحاجت خود بر حالی که او در سجده باشد
چهارم اصل عن ابي عبد الله ع قال لما طرح اخوة يوسف يوسف في الجب اتاه جبرئيل فدخل
عليه فقال يا غلام ما تصنع ههنا فقال ان اخوتي القوني في الجب قال فتحب ان تخرج منه قال ذلك الى الله
عز و جل ان شاء اخرجني قال فقال ان الله يقول لك ادعني بهذا الدعاء حتى اخرجك من الجب
فقال له و ما الدعاء فقال قل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون انداختند برادران یوسف ع را در چاه آمد نزد او جبرئیل پس داخل شد بر او در چاه پس گفت
ای پسر چه میکنی اینجا پس یوسف ع گفت به درستی که برادران من انداختند مرا در چاه جبرئیل ع گفت پس
دوست میداری که بیرون کردی از چاه یوسف ع گفت این امر مفوض بسوی الله عز و جل است
اگر خواسته باشد بیرون می کند مرا امام گفت پس جبرئیل ع گفت او را بدرستی که الله تعالے می گوید ترا

کہ بخوان مرا این دعا بیرون میکنم ترا از چاه پس گفت او را وچیست آن دعا بگو **اصل** اللهم انی اسئلك بان لك الحمد لا اله الا انت الحنان بديع السموات والارض ذو الجلال والاكرام ان تصلی علی محمد وال محمد وان تجعل لی مما انا فيه فرجا ومخرجا قال ثم كان من قصته ما ذكره الله فی كتابه **شرح** لام در لك الحمد برای ملکیت ہست وتقدم ظرف افاده اختصاص میکند واین کلام ابطال قول معتزلہ است کہ بندگان را مستقل در قدرت بر افعال خود می شمرند الحنان مرفوع وخبر مبتدای محذوفست بتقدیر انت الحنان یعنی طلب میکنم از تو بوسیله اینکہ ترا است و بس سپاس باین معنے کہ کسے مستقل بقدرت بر فعلی کہ باعث سپاس باشد نیست مگر تو نیست مستحق ثنا دیگری مگر تو بغایت بخشنده اختراع کننده آسمانہا و زمین بی ماده صاحب عظمت وگرامی کردن مومنانی کہ این را کہ درود کنی بر محمد وآل محمد واین را کہ گردانی برای من از آنچہ من در آنم گشادی و بدر روی امام گفت بعد از ان شد از حکایت یوسف علیه السلام آنچہ ذکر کرد الله تعالی در کتاب خود در سوره یوسف **پنجم اصل** عن معاوية بن عمار عن ابی عبد الله عليه السلام ان الذی دعا به ابو عبد الله عليه السلام علی داود بن علی حين قتل المعلی بن خنيس واخذ مال ابی عبد الله عليه السلام اللهم انی اسئلك بنورك الذی لا يطفی وبعزائمك التی لا تخفی وبعزك الذی لا ينقضی وبنعمتك التی لا تحصی وبسلطانك الذی كففت به فرعون عن موسی **شرح** مراد بجبری کہ مفهوم ہست از ان الذی تا آخر حصر اول دعا است پس منافات ندارد با آنچہ گذشت در حدیث پنجم باب سی وسوم داود بن علی بن عبد الله بن عباس عم منصور بن محمد است کہ دوم خلفاے عباسیه است وبیک حساب سوم ہست در زمان منصور حاکم مدینہ شده معلی بن الخنیس از وکلای امام جعفر صادق عليه السلام بود لا يطفی بطاء بی نقطه وفا والف بصیغه مضارع معلوم باب علم است وصل الف ہمزه بوده الطفوء بضم طاء وضم فا وسکون واو وہمزه خاموش شدن زبانہ آتش ومانند آن العزائم جمع عزیمہ جدہا در کارہا ومراد اینجا محکمات ہست کہ الله تعالی جد کرده در آنہا تصریح بمعنی مراد از آنہا لا ينقضی بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفعل ہست لا تحصی بصیغه مضارع غائبه مجهول باب افعال ہست یعنی روایت ہست از معویة بن عمار از احوال امام جعفر صادق عليه السلام اینکہ آنچہ نفرین کرد بآن امام جعفر صادق عليه السلام بر داود بن علی وقتی کہ کشت معلی بن خنیس را وگرفت مال امام جعفر صادق عليه السلام را این بود کہ خدایا بدرستی کہ من طلب میکنم از تو روشنی ترا کہ فرو نمی نشیند مراد امام زمان است خواه نبی باشد وخواه وصی نبی وبآیات محکمات تو کہ باز داشتی بآن شر فرعون را از موسی **ششم اصل** عن ابی عبد الله عليه السلام فی الهم قال تغتسل وتصلی ركعتين وتقول يا فارج الهم وكاشف الغم يا رحمن الدنيا والاخرة ورحيمهما فرج همی واكشف غمی يا الله الواحد الاحد الصمد الذی لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد اعصمنی وطهرنی واذهب بليتی واقرا آية الكرسی والمعوذتين **شرح** ہم اندوه مستقبل ہست وغم اندوه بر واقع شده ہست

اذہب بعیضہ امر بالب منع است باد ر جملتی برای تعدیہ است الموزمین بکسر وا و مشدد وہ است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام در اندوہ گفت غسل میکنی بہ نیت استحباب غسل طلب حاجت و دو رکعت نماز گذاری و میگوئی ای کشاد دہندہ اندوہ بر مستقبل وای برطرف کنندہ اندوہ بر شدہ ای مدبر دنیا و آخرت و بخشایندہ آن وکشایندہ اندوہ بر مستقبل براو برطرف کن اندوہ بر شدہ مرا ای الله یگانہ بی نیاز و قرین محل عرض حاجتہا آنکہ نزائید و زادہ نشدہ و نبودہ او را ہمتا ہیچیک نگاہدار مرا و پاکیزہ کن و برطرف کن بلای مرا و بخوان آیۃ الکرسی و سورہ قل اعوذ برب الفلق و سورہ قل اعوذ برب الناس را کہ مذکور شد در حدیث ہشتم باب پنجاہ و دوم **ہفتم اصل**
عن سماعۃ عن ابی عبد الله ع قال اذا خفت امرا فقل اللهم انک لا یکفی منک احد وانت تکفی من کل احد من خلقک فاکفنی کذا و کذا **شرح** من در منک و من کل برای بدلیت است و دو مفعول یکفی محذوف است بتقدیر لا یکفی منک احد عید امونۃ چنانچہ ظاہر شد در شرح حدیث سیزدہم باب پنجاہ و سوم یعنی روایت است از سماعہ از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت چون ترسیدی از کاری پس بگو خدایا بدرستیکہ تو کفایت نمی کند عوض تو ہیچ یک کسی را مشقتے و تو کفایت میکنی عوض ہر یکی از مخلوقات کسی را مشقتی پس کفایت کن مرا چنین مشقت و چنین مشقت **ہشتم اصل** و فی حدیث آخر قال تقول یا کافیا من کل شیء ولا یکفی منک شیء فی السموات والارض اکفنی ما اہمنی من امر الدنیا والاخرۃ وصلی الله علی محمد والہ **شرح** من در من کل شیء و در منک اینجا مثل حدیث سابق برای بدلیت است من در من امر بیانیہ است او بتقدیر من مؤنۃ امر است یعنی و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیہ السلام این ست کہ گفت میگوئی ای کفایت کنندہ عوض ہر چیز بر حالی کہ کفایت نمیکنند عوض تو چیزے در آسمان ہا و زمین کفایت کن مرا آنچہ بفکر انداختہ مرا کہ مشقت کار دنیا و آخرت است و درود کند الله تعالی بر محمد و آل محمد **نہم اصل** قال ابو عبد الله علیہ السلام من دخل علی سلطان یہابہ فلیقل بالله استفتح وبالله استنجح وبمحمد صلی الله علیہ وآلہ اتوجہ اللهم ذلل لی صعوبتہ وسہل لی حزونتہ فانک تمحو ما تشاء وتثبت وعندک ام الکتاب ولیقل ایضا حسبی الله لا الہ الا ہو علیہ توکلت وہو رب العرش العظیم وامتنع بحول الله وقوتہ من حولہم وقوتہم وامتنع برب الفلق من شر ما خلق ولا حول ولا قوۃ الا بالله **شرح** و گفت امام جعفر صادق ع ہر کہ ارادہ کردہ کہ وارد شود بر حاکمی کہ میترسد از او پس باید کہ گوید با الله تعالی طلب کشاد کار می کنم و با الله تعالی طلب رسیدن بمطلب میکنم و بمحمد صلی الله علیہ و آلہ متوجہ این حاکم می شوم خدایا رام کن برای من سرکشی او را و ہموار کن برای من ناہمواری او را بدرستی کہ تو برطرف می کنی آنچہ را کہ میخواہی برطرف شدن آن را و اثبات میکنی ہر چہ را کہ میخواہی ثبوت آن را و نزد اصل کتاب این مضمون آیت سورہ رعد است و بیان مشہور در کتاب التوحید در حدیث سوم باب البداء کہ باب بیست و چہارم است

وباید که گوید نیز بس است مرا الله نیست مستحق عبادتی مگر او بر او توکل کردم و او صاحب کل اختیار شخت
پادشاهی بزرگ است و احتراز میکنم یا هیچ حرکتی نیست مگر بوسیله انگیزے الله تعالی است و قوت عزمی که بوسیله
الله تعالی از هیچ گی عزمی که بوسیله انگیزی حاکم و غالب است و قوت عزمی که بوسیله انگیزے حاکم و غالب
او است و احتراز میکنم بصاحب کل اختیار جمیع کاذب از شر آنچه خلق کرده و نیست هیچ گی عزم کسے از
کاری و نه قوت عزم کسے در کاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی مراد این است که سررشته کارها و تدبیر
آنها بدست قدرت الله تعالی است نه بدست قدرت حاکم و غالب او پس اگر بالنسیان خواهند که عزم کسے را
پیمانه از منع رسانیدن نفع یا عزم کسے را قوی کنند پس ضرر رسانیدن کن نمی توانند بے خواهش الله
تعالی و وسیله انگیزی او **ذهیم اصل** رفعوه الی ابی عبد الله علیه السلام قال کان من دعائه
علیه السلام لامر المحدث اللهم صل علی محمد وآل محمد واغفر لی وارحمنی وزک عملی ویسر منقلبی واهد قلبی
وآمن خوفی وعافنی فی عمری کله وثبت حجتی واغسل خطایای وبیض وجهی واعصمنی فی دینی وسهل مطلبی
ووسع علی فی رزقی فانی ضعیف وتجاوز عن سیئ ما عندی بحسن ما عندک ولا تفجعنی بنفسی ولا تفجع
بی حمیما وهب لی یا الهی لحظة من لحظاتک تکشف بها عنی جمیع ما به ابتلیتنی وترد بها علی ما هو احسن
عاداتک عندی فقد ضعفت قوتی وقلت حیلتی وانقطع من خلقک رجائی ولم یبق الا رجاءک
وتوکلی علیک وقدرتک علی یا رب ان ترحمنی وتعافینی کقدرتک علی ان تعذبنی وتبتلینی **شرح**
زک بزای بالنقطه وتشدید کاف صیغه امر معتل اللام واوی از باب تفعیل است منقلب مصدر میمی باب
انفعال است آمن کردن از خوف از قبیل مجاز است مراد امن کردن خائف است لا تفجعنی بفاء وجیم وعین
بی نقطه صیغه نهی از باب منع یا باب تفعیل است لحظه بفتح لام وسکون حای بی نقطه وظای بالنقطه نگاه بگوشه چشم
از روی التفات و مراد اینجا انعام است از روی رضا و توکل عطف بر رجاء است و قدرتک مبتدا است
علی بحرف جر و ضمیر متکلم است ان ترحمنی بفتح همزه وتخفیف نون بدل اشتمال است ضمیر متکلم است همچنین
است ان تعذبنی یعنی راویان بالا برند سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود از
جمله دعای پدرم علیه السلام در کاری که حادث می شد اینکه خدایا درود کن بر محمد وآل محمد و بیامرز گناهان مرا
برای من و بخشایش کن با من و صاحب نمو کن عمل مرا و آسان کن برگشتن مرا بسوی راحت در ایمانی
کن دل مرا بسوی تدبیر کار خود و ایمن کن ترس مرا و فراغت ده مرا از هر من در همگی آن و مستحکم کن حجت
مرا در روز قیامت و بشو خطاهای مرا و روز سفید کن مرا و نگاه دار مرا در اعمال من که بیزاری روز جزا
میکنم و آسان کن مطلب مرا و فراخ کن بر من در روزی چه بدرستی که ناتوانم و بگذار بدانچه نزد من است از
اعمال بخوبی آنچه نزد تست یا این معنی که عفو کن و انتقام مکش و آزرده مکن مرا به بلای خودم و آزرده مکن
به بلای من خویشی را از خویشان من و بخشش کن ای مستحق عبادت النعامی از انعام های تو که برطرف کنی با آن

و در بعض نسخ سبا بیک نقطه و تشدید شین با نقطه است از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است
رواه بتشدید واو بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بمن است و ضمیر منصوب راجع
باسمعیل است الترویة کسی را راوی حدیثی کردن بنقل آن حدیث برای اینکه تا بدیگران نقل کند یا رواه
بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و بتقدیر روی عنه است و ضمیر مستتر راجع در روی راجع باسمعیل
است و ضمیر مجرور راجع بمن است و بر هر تقدیر لبعض من رواه عبارت از امام جعفر صادق علیه السلام
است و در بعض نسخ بجای سفی سجودک چنین است فی آخر سجودک و بنا بر این مراد سجده آخر سجدهای
نماز است یا مراد بعد از فراغ از ذکر سجود است در هر سجده نماز که باشد خواه اول و خواه میان و خواه
آخر تکرر ذلک داخل دعاست برای تاکید است تا کسی بیکبار اکتفا نه کند یا برای تاسیس است باین
معنی که زیاد نر و واز هر چه میسر شود تکرار شود اکفیانی بصیغه امر تثنیه معتل اللام است باب ضرب است
و حقیقت کفایت بیان شد در شرح آخر باب پنجاه و سوم کافیان و حافظان بکسر نون است و در بعض
نسخ کافیا و حافظا است و حقیقت اذن بیان شد در کتاب التوحید در باب بیست و پنجم که باب فی
انه لایکون شیئ فی الارض ولا فی السماء الا بسبعة است یعنی روایت است از اسمعیل بن یسار از بعض جمعی
که راوی کردند اسمعیل را اسمعیل گفت که گفت بیرون اندوهناک کرد ترا کاری پس بگو در سجده خود ای
جبرئیل ای محمد ای جبرئیل ای محمد بر حالی که تکرار کنی آنرا که مذکور شد کفایت کنید مرا و دفع کنید آن
اندوه را که من در آنم چه بدرستی که شما کفایت کنندگانید و نگاه دارید مرا برخصت الله تعالی چه بدرستی
که شما نگاه دارندگانید **دوازدهم اصل** کان علی بن الحسین علیهما السلام یقول ما ابالی
اذا قلت هذه الکلمات لو اجتمع علی الجن والانس بسم الله وبالله ومن الله والی الله وفی سبیل الله
وعلی ملة رسول الله اللهم الیک اسلمت نفسی والیک وجهت وجهی والیک الجات ظهری والیک فوضت امری اللهم احفظنی
بحفظ الایمان من بین یدی ومن خلفی ومن یمینی ومن شمالی ومن فوقی ومن تحتی ومن قبلی وادفع عنی بحولک وقوتک فانه
لا حول ولا قوة الا بک **شرح** اکثر این فقرات بیان شد در حدیث سیزدهم باب چهل و هشتم یعنی امام
زین العابدین علیه السلام میگفت باک ندارم چون گفتم این کلمات را اگر جمع شوند بر من جن و انس بقصد
ضرر آن کلمات اینست ابتدا می کنم بنام خدا و بوسیله انگیزی الله تعالی و از جانب الله تعالی و بسوی الله تعالی و در راه
الله تعالی و در ملت رسول الله که اسلام است خدایا بتو واگذاشتم خودم را و بسوی تو متوجه کردم روی خود را و بسوی
تو پناه دادم پشت خود را و بسوی تو واگذاشتم کار خود را خدایا نگاهدار مرا چنانچه ایمان را نگاه میداری
از پیش من و از پس من و از جانب دست راست من و از جانب دست چپ من و از بالای من و از
پائین من و حفظ کن بحفظ ایمان آنچه را که نزد منست و دفع کن از من ضرر را به بیچیدگی عزمی که از جانب تست
و قوة عزمی که از جانب تست چه بدرستی که نیست بیچیدگی عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله

ملازم او باین حالی که می دید امام علیه السلام را پس گفت منصور که ای جعفر بن محمد هر آئینه تحقیق رنج
دادم ترا درین گرما که از مدینه طلب کردم ترا پس برگرد بسوی مدینه پس بیرون آمد امام جعفر صادق
علیه السلام از نزد منصور پس گفت منصور ملازم خود را که مانع شد ترا از انیکه کنی آنچه امر کردم
ترا آن پس ملازم گفت نه بخدا قسم که ندیدم او را و هر آئینه تحقیق آمد چیزی پس حائل شد میان
من و میان او پس گفت منصور ملازم را که بخدا قسم که هر آئینه اگر حکایت کنی باین حکایت که با من کردی
کسی را هر آئینه میکشم البته ترا **پانزدهم اصل** عن عبد الله بن عبد الرحمن عن ابی جعفر علیه السلام
قال قال لی الا اعلمك دعاء تدعو به انا اهل البيت اذا كربنا امر وتخوفنا من السلطان امرا لا قبل لنا به
تدعو به قلت بلى بابى انت وامى يا ابن رسول الله قال قل يا كائنا قبل كل شىء ويا مكون كل شىء ويا باقيا بعد كل
شىء صل على محمد وال محمد وافعل بى كذا وكذا **شرح** انا بفتح همزه بتقدیر لانا است یا بکسر همزه استیناف
بیانی است برای تعلیل و حاصل هر دو یکی است ال منصوب باختصاص است القبل بکسر قاف و فتح بای یک نقطه
طاقت مکون بضم میم و سکون کاف و کسر واو بصیغه اسم فاعل باب تفعیل است برای تعریض و اشارت است
بآیت سوره انعام ويقول كن فيكون وقتی که میگوید الله تعالی چیزی را که بشو پس میشود و بیان این
مجمل انیکه لفظ کن امر است و امر گاهی برای ایجاب و گاهی برای اباحت می باشد و لفظ کن در
افعال الهی استعاره از ایجاب شده و ایجاب مشتمل است بر اباحت مع شیء زائده و در افعال
بندگان خواه طاعت و خواه عصیان استعاره از اباحت شده و بس و مراد بآیت انعام این است
که هیچ چیز حتی کفر کافر از قضا و قدر الهی بیرون نیست پس اضطراب و تشویش بخاطر خود نباید رسانید
از دیدن معاصی بندگان و صاحب یقین یعنی کمال اطمینان خاطر خود باید بود چنانچه در سوره انعام
بعد ازین گفته وكذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين و بیان بشد
در کتاب التوحید در حدیث اول باب البیتم و این منافات ندارد با انیکه بندگان فاعل افعال خود باشند
باقی بودن الله تعالی بعد از هر چیز اشارت است بآنچه در نهج البلاغة در خطبه که اولش این است ما وحده
من كيفه مذکور است که وانه سبحانه يعود بعد فناء الاشياء وحده لا شىء معه كما كان قبل ابتدائها تا قول
او كذلك يكون بعد فنائها بلا وقت روایت است از عبد الله بن عبد الرحمن از امام محمد تقی علیه السلام
یا امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که امام گفت آیا تعلیم نکنم ترا دعائیکه دعا کنی بآن برای انیکه
ما اهل بیت رسول چون بنهایت اندوهگین کند ما را کاری یا بنهایت ترسیم از جانب پادشاه کاری را که طاقت
آن نداشته باشیم دعا می کنیم بآن دعا گفتم بلی تعلیم کن فدای تو باد پدرم و مادرم ای پسر رسول گفت بگو
ای موجود پیش از هر چیز و ای صاحب اختیار در صدور هر چیز که صادر شود از کسی و ای باقی بعد از
هر چیز درود کن بر محمد و آل محمد و بکن با من چنین و چنین مراد این است که آن حاجت خود را تفصیل کن

پانزدهم اصل

شانزدہم اصل کتب محمد بن حمزة الغنوی الی یسألنی ان اکتب الی ابی جعفر علیہ السلام فی دعاءٍ یعلمہ یرجو بہ الفرج فقال لہ یلزم یا من یکفی من کل شیء ولا یکفی منہ شیء اکفنی ما اہمنی مما ہو فیہ فانی ارجو ان یکفی ما ہو فیہ من الغم انشاء اللہ فاعلمتہ ذلک فما اتی علیہ الا قلیل حتی خرج من الحبس **شرح** فی در فی دعاء برای سببیت است یعلمہ از باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بامام است و ضمیر منصوب راجع بمحمد بن حمزہ است و جملہ صفت دعاء است ضمیر مستتر در یرجو راجع بمحمد بن حمزہ است و ضمیر بہ راجع بدعاء است و جملہ صفت دیگر دعاء است یلزم بصیغہ مضارع غائب یا مخاطب باب علم مرفوع است و بر تقدیر خبر بمعنے امر است و داخل قول قل است و بر تقدیر اول التغلیب بحال امر بر حال مامور بہ شدہ چنانچہ می آید در حدیث پنجم کہ قل لہا فلتقل حقیقت کفایت بیان شد در شرح آخر باب پنجاہ و سوم من در مما ہو فیہ بیانیہ است و این داخل دعا نیست و مراد این است کہ نام آن آزار کہ وارد در دعا ذکور سازد و در بعض نسخ این لفظ نیست یکفی بصیغہ غائب مجہول است ضمیر مستتر راجع بمحمد بن حمزہ است و مفعول اول است کہ نائب فاعل شدہ و ما مفعول دوم است یعنی نوشت محمد بن حمزہ غنوی بفتح غین بانقطہ و فتح نون بسوی من طلب میکرد از من اینرا کہ نویسم بسوی امام محمد تقی علیہ السلام برای دعائی کہ تعلیم کند محمد بن حمزہ را امید وار شود محمد بن حمزہ بآن دعا نجات از زندان را پس چون نوشتم نوشت بسوے من کہ اما آنچہ طلب کرد محمد بن حمزہ کہ تعلیم کنم او را کہ مداومت کند اینرا ای آنکہ کفایت میکند عوض ہر چیز و کفایت نمی کند عوض او چیزے کفایت کن مرا آن آزاری کہ مرا باندوہ انداختہ از آن آزار کہ او در آنست چہ بدرستی کہ من امید دارم کہ کفایت کردہ شود آنچہ او در آنست از غم اگر خواستہ باشد اللہ تعالی پس اعلام کردم محمد بن حمزہ را آن دعا پس نگذشت بر او مگر اندک زمانی تا وقتی کہ بیرون آمد از زندان **ہفدہم اصل** سمعت علی بن الحسین علیہ السلام یقول لابنہ یا بنی من اصابہ منکم مصیبة او نزلت بہ نازلة فلیتوضأ ولیسبغ الوضوء ثم یصلی رکعتین او اربع رکعات ثم یقول فی آخرہن یا موضع کل شکوی و یا سامع کل نجوی و یا شاہد کل ملاءٍ و عالم کل خفیة و یا دافع ما یشاء من بلیة یا خلیل ابراہیم و یا نجی موسے و یا مصطفی محمد صلی اللہ علیہ و آلہ ادعوک دعاء من اشتدت فاقتہ و قلت حیلتہ و ضعفت قوتہ دعاء الغریب الغریق المضطر الذی لا یجد لکشف ما ہو فیہ الا انت یا ارحم الراحمین فانہ لا یدعو بہ احد الا کشف عنہ انشاء اللہ **شرح** الشاہد گواہ الملاء بفتح میم و فتح لام و ہمزہ مشورت جمعی با یکدیگر و مراد اینجا سخن آشکار است انت در اصل ضمیر مرفوع منفصل است و اینجا بجای ضمیر منصوب منفصل مستعمل شدہ چنانچہ در قول حاتم ہکذا فزدی انہ تاکید ضمیر مجرور متصل شدہ زای بانقطہ در فزدی منقلب از صاد بی نقطہ است و با در انہ برای سکت است منقول است کہ اشتری از اشتران حاتم آزاری داشت کہ محتاج بفصد بود و بحاتم گفتند کہ آنرا فصد کن او آنرا برای مہمان نحر کرد و گفت ہمین است کہ فصد کنی گفت

چنین است قصد من که منم یعنی شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام میگفت پسرش را ای پسر که من هر که دریافت او را از شما مصیبتی یا فرود آمد باو بلائی که هنوز در نیافته او را و حرف دریافتن آن است پس باید که وضو سازد و باید که کامل کند وضو را باین معنی که مستحبات وضو را بجا آورد و بعد از ان میگذارد دو رکعت نماز را تا چهار رکعت بد و سلام را بعد از ان میگوید در آخر آنها ای محل هر شکایت وای شنوای هر راز وای گواه هر سخن ظاهر و دانای هر پنهان وای دفع کننده انچه میخواهد دفع آنرا از جمله بلای صاحب درونی ابراهیم وای همراز موسی وای برگزیننده محمد طلب میکنم از تو طلب کسی که سخت شده حاجتش و کم شده تدبیر او و ناتوان شده تدبیر او و ناتوان شده توانائی او و طلب غریب فرو رفته بیچاره که می باید برای برطرف کردن بلائی که او در آنست مگر ترا ای بخشاینده ترین بخشایندگان پس بدرستی که دعا میکند بآن دعا هیچیک مگر آنکه برطرف میکند الله تعالی از او بلا را اگر خواسته باشد الله تعالی

هفدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ید خلنی الغم فقال اکثر من ان تقول الله الله ربی لا اشرک به شیئا فاذا خفت وسوسة او حدیث نفس فقل اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک عدل فی حکمک ماض فی قضاؤک اللهم انی اسئلک بکل اسم هو لک انزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تجعل القرآن نور بصری وربیع قلبی وجلاء حزنی وذهاب همی الله الله ربی لا اشرک به شیئا شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که گاهی داخل دل من میشود اندوه از آزار افلاس و مانند آن پس گفت بسیار کن این را که گوئی الله صاحب کل اختیار منست شریک نمی کنم با او در الوهیت و ربوبیت چیزی را پس چون ترسیدی از اینکه دیگری ترا وسوسه کند بباطل یا از اینکه خود تفکر باطل افتی که چرا این آزار از من برطرف نشد پس بگو خدایا بدرستی که من بنده توام و پسر بنده توام و پسر کنیز توام پیشانی من بدست قدرت تست عدالت در من فرمان تو گذرا است در من قضا و قدر تو خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیله هر نامی که آن از تست نازل ساختی آنرا در کتاب خود یا تعلیم کردی آنرا بیکی از مخلوقان خود بنصب دلیل عقلی بران یا اختصاص دادی بخود را بآن در علم غیب نزد تو این را که درود کنی بر محمد و آل محمد و این را که گردانی قرآن را روشنی دیده بصیرت من و بهار دل من و جلای اندوه من که از واقع نیم رسیده و برطرف شدن اندوه من که از ترس وقوع نیم رسیده الله الله صاحب کل اختیار منست شریک نمیکنم با او در الوهیت و ربوبیت چیزی را

نوزدهم اصل عن ابی جعفر قال کان دعاء النبی صلی الله علیه وآله لیلة الاحزاب یا صریخ المکروبین ویا مجیب المضطرین ویا کاشف غمی اکشف عنی همی وکربی فانک تعلم حالی وحال اصحابی واکفنی هول عدوی شرح لیلة الاحزاب شبی است که احزاب یعنی ابوسفیان و لشکرهای بسیار که دور مدینه را احاطه کرده بودند و خندق برای احتیاط بدور مدینه کنده شده بود

در آن شب گریختند از ہجوم باد و سنرما العریح بفتح صاد بی نقطہ درا بے نقطہ وخاء فریادرس و دادخواہ
و مراد اینجا معنی اول ست کاشف غمی اشارتست بمبارزہ امیر المومنین با عمرو بن عبدود در جنگ خندق
وکشتہ شدن عمرو بیک ضربت امیر المومنین علیہ السلام حقیقت کفایت بیان شد در شرح آخر باب نجاہ
وسوم یعنی روایت ہست از امام محمد باقر علیہ السلام گفت بود دعاے نبی صلی اللہ علیہ وآلہ در شب احزاب
اینکہ ای فریادرس بغایت اندوہناکان وای حاجت روای بیچارگان وای برطرف کنندہ غم من
برطرف کن از من اندوہ مراکہ از وقوع مکروہ ہست واندوہ مراکہ از ترس وقوع مکروہ ہست
و بغایت اندوہگین شدن مراچہ بدرستی کہ تو میدانی حال مرا و حال یاران مرا و کفایت کن مرا ترس
من از دشمنان من **بستم اصل** عن ابراہیم بن ابی اسرائیل عن الرضا علیہ السلام قال خرج بجاریۃ لنا
خنازیر فی عنقہا فاتانی آت فقال یا علی قل لہا فلتقل یا رؤف یا رحیم یا رب سیدی تکررہ قال فقالتہ
فاذہب اللہ عز وجل عنہا قال وقال ہذا الدعاء الذی دعا بہ جعفر بن سلیمان **شرح** آت عبارتست از فرشتہ
کہ در خواب یا بیداری برای تحدیث و تکبیر آمدہ بودہ نہ برای تعلیم چہ آن مخصوص انبیا است علی اسم امام رضا
علیہ السلام ہست فلتقل بصیغہ امر غائبہ ہست و در اینجا تغلیب حال امر بر حال مامور بہ ہست چہ مامور بہ در قل لہا چنین است
کہ فقولی بصیغہ امر حاضرہ باشد و برابر قیاس ہست تکررہ بصیغہ غائبہ بجای تکررینہ بصیغہ حاضرہ تکررہ حال است
از ضمیر مستتر در فلتقل رؤف مشتمل بر مبالغہ ہست نسبت برحیم پس تقدیم آن بر رحیم برای اشارت
باین ہست کہ اول نسبت باہل سبقت بہشت ہست و دوم نسبت بجمیع دیگر است از اہل بہشت ضمیر
اول در قال وقال راجع با ابراہیم ہست وضمیر دوم راجع بامام رضا علیہ السلام ہست ہذا الدعاء تا آخر
برای نص برا این ست کہ آن گفتن ملک برای تذکیر بود نہ تعلیم جعفر بن سلیمان کہ از اصحاب امام موسی کاظم
ع است مراد این ست کہ این دعا معلوم من بود و پدرم تعلیم کردہ بود جعفر بن سلیمان را برای خلاص
از محبوس بودن و مانند آن مخفی نماند کہ اگر مراد دفع خنازیر یا آفتی و مرضی دیگری میبود این حدیث
بباب آیندہ مناسب می بود از این باب یعنی روایت ہست از ابراہیم بن ابی اسرائیل از امام رضا
علیہ السلام گفت بیرون آمد در دختر از ما دخمی وادہ حیثد کہ آنرا خنازیر می نامند در گردن او پس آمد
نزد من آیندہ پس گفت ای علی بگو آن دختر را کہ پس باید کہ بگوید ای بغایت مہربان نسبت بجمیع ای
مناسب کل اختیار من ای آقای من بر حالی کہ تکرار میکردہ باشد آنرا امام گفت پس گفت آن
دختر آنرا پس برطرف کرد اللہ عز وجل از آن دختر ابراہیم گفت کہ و امام گفت این دعائی است کہ دعا
کرد بآن جعفر بن سلیمان **بیست ویکم اصل** عن الحسین قال سألت ابا الحسن علیہ السلام دعاء وانا خائف
فقال اللہم انی اسألک بوجہک الکریم واسمک العظیم وبعزتک التی لا ترام وبقدرتک التی لا یمتنع منہا شیء
ان تفعل بی کذا او کذا **شرح** خلقۃ بضم خای با نقطہ وفتح لام وفتح فا وتای تانیث صیغہ مبالغہ ہست

بمعنی لغایت صاحب اسهال ماخوذ است از خلفه بکسر خاء و سکون لام که اسم استطلاق بمعنی تردد و آمد و رفت است در بیت الخلا و مانند آن و حبک بمعنی راه نیست و عبارت از انبیا و اوصیا است ترام براء بی نقطه و الف بصیغه مضارع مجهول غائب باب نصر است الروم بفتح راء و سکون واو طلب چیزی یعنی روایت است از حسین بن سعید اهوازی گفت طلب کردم از امام رضا علیه السلام تعلیم دعائی برحالی که من بغایت صاحب اسهال بودم پس گفت بگو خدایا طلب میکنم از تو براه تو که گرامی است و بنام تو که بزرگست و بهی شتگی تو که طلب کرده نمی شود باین معنی که دیگران نمیتوانند در یافتن آن مرتبه عزت و بتوانائی تو که بهر باز نمیرهند از آن چیزی باین معنی که متعلق است بهر چیز اینکه کنی با من چنین و چنین

اصل قال و کتب الی رقعة بخطه قل یا من علا فقهر و بطن فخبر یا من ملك فقدر و یا من یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا ثم قل یا لا اله الا الله ارحمنی بحق لا اله الا الله ارحمنی بشرح بعض این فقرات با اندک تغییری بیان شد در شرح حدیث ششم باب پیست و هفتم مخاطبه و ارحمنی اول لفظ لا اله الا الله است که منادی شده چون در حکم اسم است و مراد استمداد بوسیله آنست پس منافات ندارد با عدم شعور آن و مخاطبه و ارحمنی دوم الله تعالی است پس تقدیر این است که یا الله بحق لا اله الا الله ارحمنی بحق محمد الله متعلق بارحمنی دوم است و مضاف الیه حق لفظ لا اله الا الله است چون در حکم اسم است چه غیر ظرف زمان مضاف بجمله نمی شود یعنی حسین گفت و امام رضا علیه السلام نوشت بسوی من رقعه بخط خود که بگو ای آنکه بلند مرتبه است باعتبار مرتبه پس غالب است بر هر چیز و رسیده است بدرون هر چیز پس خبردار است از هر چیز ای آنکه پادشاه است پس قادر است بر هر چیز ای آنکه زنده میکند مردگان را و او بر هر چیز توانا است درود کن بر محمد و آل محمد و بکن با من چنین و چنین بعد از آن بگو ای لا اله الا الله بخشایش کن مرا ای الله بحق لا اله الا الله بخشایش کن مرا اصل و کتب الی رقعة اخری یامرنی ان اقول اللهم ادفع عنی بحولك و قوتك اللهم انی نویت هذا و شهری هذا و عامی هذا و بارك لی فیها و ما ینزل فیها من عقوبة او مکروه او بلاء او سقم فتحنی عنی و عن ولدی بحولك و قوتك انك علی کل شیء قدیر بشرح الحول الحیلة و شیء عزم کسی از کاری القوة زور و حیله که عزم کسی بر کاری طلب و دفع الله تعالی اسهال از کسی بحول و قوت الله تعالی عبارت از طلب دفع آن بسبب بوسیله علاجی که در آن علاج ترک فطرت و فعل با قوت باشد بوسیله انگیزی الله تعالی بر آن ترک و برای آن فعل یعنی و امام رضا علیه السلام نوشت بسوی من رقعه دیگر امر میکرد مرا که بگو خدایا دفع کن از من اسهال را بوسیله انگیزی تو برای ترک مضر و بوسیله انگیزی تو برای فعل نافع خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو در این روز من و در این ماه من و در این سال من منفعتهای آنرا که در آنها قضا و قدر میکنی و آنچه نازل شود در آنها از عذابی برای جمعی یا خلاف طبعی برای جمعی یا خلاص طبعی برای جمعی یا محنتی برای جمعی پس برگردان آنرا از من و از فرزندان من بحول تو و قوت تو

بدرستی کہ تو بر ہر چیز بنہایت توانائی **اصل** اللهم انی اعوذ بك من زوال نعمتك وتحويل عافيتك ومن
فجاءة نقمتك ومن شر كتاب قد سبق اللهم اعوذ بك من شر نفسی ومن شر كل دابة انت آخذ بناصيتها
انك على كل شیء قدير وان الله قد احاط بكل شیء علما واحصى كل شیء عددا **شرح** بعض این فقرات بیان شد
در شرح حدیث شانزدہم وسی ام باب چہل وہفتم یعنی بدرستی کہ من پناہ میگیرم بتو از برطرف شدن
نعمت تو و برگردانیدن فراغت تو و از ناگاہ آمدن عذاب تو و از شر نوشتہ تو کہ بتحقیق گذشتہ خدایا
بدرستی کہ من پناہ میگیرم بتو از شر خودم مثل عصیان و مثل علاج مرض بمفرات و از شر ہر جنبندہ کہ تو بدست
قضا و قدر خوب فراگرفتہ پیشانی اورا بدرستی کہ تو بر ہر چیز بنہایت توانائی و بدرستی کہ اللہ تعالے
بتحقیق فرو گرفتہ ہر چیز باعتبار علم باین معنی کہ احاطہ بعلم باحوال ہر چیز کردہ و شمردہ ہر چیز را باعتبار
عدد باین معنی کہ عدد ہر چیز را شمردہ **بیست ودوم اصل** عن عمر بن يزيد يا حی يا قيوم لا اله الا انت
برحمتك استغيث فاكفنی ما اهمنی ولا تكلنی الی نفسی تقول مائة مرة وانت ساجد **شرح** حقیقت کفایت
بیان شد در آخر باب پنجاہ وسوم **یعنی** روایت است از عمر بن یزید کہ از اصحاب امام جعفر صادق علیہ السلام
و امام موسی کاظم علیہ السلام است در دعا برای دفع ہم اینکہ ای زندہ ای ایستادگی کنندہ بکار خلائق
نیست مستحق عبادتے مگر بخشائش تو زاری میکنم پس کفایت کن مرا و دفع کن آنچہ را کہ بہم انداختہ
مرا و وامگذار مرا بسوی خود میگوئی آن دعا را صد بار برحالی کہ تو در سجدہ باشی **بیست وسوم**
اصل عن سماعة قال قال لی ابو الحسن عليه السلام اذا كان لك يا سماعة الی الله عز وجل حاجة
فقل اللهم انی اسئلك بحق محمد وعلی فان لهما عندك شانا من الشان وقدرا من القدر فبحق ذلك الشان
وبحق ذلك القدر ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی كذا وكذا فانه اذا كان يوم القيمة لم يبق ملك
مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن ممتحن الا وهو محتاج اليهما فی ذلك اليوم **شرح** الشان بفتح شین
بانقطہ وسکون ہمزہ وگاہی منقلب بالف می شود کار بزرگ مثل امامت تنوین شانا برای تعظیم است
وہمچنین تنوین قدرا و اشارتست بعظمت روحی کہ بیان شد در کتاب الحجۃ در باب پنجاہ وششم کہ باب
الروح التی يسدد الله بها الائمة علیهم است فبحق تقدیر فاسئلك بحق است كذا وكذا کنایت از حاجت است
کہ مذکور باید ساخت فانہ تا آخر داخل دعا نیست بلکہ برای بیان عظمت شان وقدر محمد وعلی صلوات اللہ
علیہما است یوم منصوب بر ظرفیت ومرفوع بنا علیت می تواند بود وبنا بر اول ضمیر مستتر در کان اسم
ان است وراجع بعلم است وظرف خبر ان است وبنا بر دوم کان تامہ است **یعنی** روایت است از سماعہ
گفت کہ گفت مرا امام موسے کاظم علیہ السلام چون باشد مرا ای سماعہ بسوی اللہ عز وجل حاجتی پس بگو خدایا
بدرستے کہ من طلب میکنم از تو بحق محمد وعلے چہ بدرستی کہ برای ایشان است نزد تو شانی عظیم از جملہ
شان و منزلتی عظیم از جملہ منزلت پس طلب میکنم از تو بحق آن شان وبحق آن منزلت این را کہ درود کنی

بر محمد و آل محمد و این را کنی باین چنین و چنین چه بدرستی که چون شود چنان در روز قیامت نمی ماند فرشتهٔ مقربی و نه پیغمبر مرسلے و نه مومن که آزموده شده باشد مثل اوصیای انبیا و شیعهٔ ایشان مگر بر حالے که او محتاج است بایشان دران روز در کارهای آن روز مثل طلب اذن در شفاعت برای رعیت خود یا متعلقان خود از الله تعالی بوسیلهٔ ایشان **بیست و چهارم اصل** لما بعث ابو الدوانیق الی ابی عبد الله علیه السلام رفع یده الی السماء ثم قال اللهم انك حفظت الغلامین بصلاح ابویهما فاحفظنی بصلاح آبائی محمد وعلی والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی اللهم انی ادرأ بك فی نحره واعوذ بك من شره ثم قال للجمال سر **شرح** الدوانیق جمع دنیق بفتح دال بی نقطه و کسر نون و سکون یای دو نقطه در پائین جائی که از نصف طسوج در روز پنهان چیزے خوردند و در شب در مهتاب خوردند بی چراغ تا کسے مطلع نشود و منصور که دوم یا سوم خلفای عباسیان است مسمی بابو الدوانیق شده برای اشارت باینکه جمیع خسیسان مرتبۂ ترتیب اویند واو پدر ایشان ست دو وجه های دیگر برای آن تسمیه گفته اند حفظت الغلامین اشارتست بآیت سورهٔ الکهف واما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحا ابویهما اشارتست باینکه خضر علیه السلام نیز پدری ایشان کرده چون در رعایت جانب ایشان کوشید ولهذا امام حسن در جملهٔ پدران شمرده شده یا اشارت ست باینکه ادر ایشان نیز صلاح داشته اگرچه در صریح قرآن مذکور نیست ادرأ بدال بی نقطه و رای بی نقطه و همزه بصیغهٔ مضارع معلوم متکلم وحده از باب منع است و مفعول آن محذوف ست تقدیر ادرأه الدرأ بفتح دال و سکون را و همزه دفع چیزے بادر بک برای استعانت ست فی نحره متعلق ست بادرأ و برای تعیین محل دفع است النحر بفتح نون و سکون حای بی نقطه و رای بی نقطه بعض سینه که جای قلاده است یعنی چون فرستاد منصور دوانقی کسے را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام تا او را ببغداد آورد امام علیه السلام در وقت توجه بآن جانب برداشت دست خود را بسوی آسمان بعد ازان گفت خدایا بدرستی که تو نگاه داشتی دو پسر را از ضرر بوسیلهٔ خوبی دو پدر ایشان پس نگاه دار مرا از ضرر بوسیلهٔ پدران من محمد و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی خدایا بدرستی که من دفع می کنم منصور را از خود بید تو در سر سینهٔ او باین معنی که چنان دفع می کنم او را که گویا که پیش سینه برا او می زنم و پناه میگیرم بتو از شر منصور بعد ازان گفت شتر دار را روانه شو **اصل** فلما استقبله الربیع بباب ابی الدوانیق قال له یا ابا عبد الله ما اشد باطنه علیك لقد سمعته یقول والله لا ترکت لهم نخلا الا عقرته ولا مالا الا نهبته ولا ذریة الا سبیتها قال فهمس بشیء خفی وحرك شفتیه **شرح** ربیع بفتح رای بی نقطه و کسر بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و عین بی نقطه حاجب منصور بوده و در پنهان دوست

امام علیہ السلام بودہ مانند بشین بانقطہ صیغہ تعجب است ظاہر روایتی کہ شبیہ باین است و می آید در کتاب الروضہ در ذیل حدیث الفقہاء والعلماء این ست کہ ربیع غلط کردہ در گفتن علیک چاین حکایت بعد از قتل منصور محمد و ابراہیم پسران عبد اللہ بن الحسن بودہ و این غضب منصور بر دیگران بودہ نخل بفتح نون و سکون خاء بانقطہ درخت خرما است و در اینجا عبارت از مردان اہل بیت رسول علیہ السلام ست عقرت بعین بی نقطہ و راء بی نقطہ بصیغہ ماضی متکلم وحدہ از باب نصر است العقر بریدن سر درخت خرما کہ آن مانند آدمی است در اینکہ بماند خشک می شود ہمس بسین بی نقطہ بصیغہ ماضی معلوم باب نصر است الہمس آہستہ کردن آواز خواہ شنیدہ شود و النسۃ بشود و خواہ نیست خفی احتراز از شنیدہ شدن و النسۃ شاید است یعنی پس چون استقبال کرد امام علیہ السلام را ربیع در در خانہ منصور و ملاقی گفت او را کہ ای ابو عبد اللہ نہایت غضبناک است باطن منصور بر تو ہر آئینہ شنیدم از او میگفت بخدا قسم کہ نخواہم واگذاشت برای اہل بیت رسول مردی را مگر آنکہ می برم سر او را و نہ مالی را مگر آنکہ غارت میکنم آن را و نہ فرزندان را مگر آنکہ اسیر می کنم ایشان را راوی گفت پس سخن گفت بسخنی پنہان و جنبانید دو لب خود را اصل فلما دخل سلم و قعد فرد علیہ السلام ثم قال اما واللہ لقد ہممت ان لا اترک لکم نخلا الا عقرتہ ولا مالا الا اخذتہ فقال ابو عبد اللہ علیہ السلام یا امیر المومنین ان اللہ عز وجل ابتلی ایوب فصبر و اعطی داؤد فشکر و قدر یوسف فغفر و انت من ذلک النسل ولا یاتی ذلک النسل الا بما یشبہہ فقال صدقت قد عفوت عنکم شرح قدر بقاف و دال بی نقطہ و راء بی نقطہ بصیغہ ماضی معلوم باب تفعیل ست و ظاہر این ست کہ بمعنی اقدر ماضی معلوم باب افعال باشد مثل خبر بمعنی اخبر و مثل اینکہ بعضی مفسرین گفتہ اند در قول اللہ تعالی در سورۂ فرقان لولا نزل علیہ کہ بمعنی لولا انزل علیہ ست و این محتمل ست در سورۃ الاعلی والذی قدر فہدی الاقدار توانا کردن و اگر قدر از باب نصر یا باب ضرب یا باب تعلم باشد و یوسف مرفوع باشد عطف بیان اللہ خواہد بود مشار الیہ ذلک النسل نسل ابراہیم علیہ السلام ست یا نسل اتمام است یا نسل عباس است و در کتاب الروضہ در ذیل حدیث الفقہاء والعلماء شبیہ باین می آید و در آنجا چنین ست یا امیر المومنین ان داؤد اعطی فشکر و ان ایوب ابتلی فصبر و ان یوسف عفا بعد ما قدر فاعف فانک من نسل اولئک یعنی پس چون داخل مجلس منصور شد سلام کرد و نشست پس منصور جواب سلام او گفت بعد از آن منصور گفت آگاہ باش بخدا قسم کہ بتحقیق قصد کردم کہ نگذارم برای شما مردی را مگر آنکہ سر او را ببرم و نہ مالی را مگر آنکہ بگیرم پس گفت امام جعفر صادق علیہ السلام ای فلان بدرستی کہ اللہ عز وجل مبتلا کرد ایوب را پس صبر کرد بر بلا و نعمت داد داؤد را پس شکر نعمت کرد و قادر کرد یوسف را بر انتقام از برادران پس بخشید گناہ ایشان کرد و تو از آن نسلی کہ ایوب

وداود و یوسف نیز از آن نسل اند و نمی کند از آن نسل مگر کاری را که مناسب آن نسل باشد پس منصور گفت راست گفتی تحقیق گذشتم از گناه شما اصل فقال له یا امیر المومنین ان لم ینل منا اهل البیت احلاما الاسلبه الله ملکه معصب لذلک واستشاط فقال علی رسلک یا امیر المومنین ان هذا الملک کان فی آل ابی سفیان فلما قتل یزید حسینا سلبه الله ملکه فورثه آل مروان فلما قتل هشام یدا سلبه الله ملکه فورثه مروان بن محمد فلما قتل مروان ابراهیم سلبه الله ملکه فاعطاکموه شرح

الی منصوب باختصاص است استشاط بالشین بالنقط والف وطای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم آیا استفعال است الرسل بکسر را بی نقطه و سکون سین بی نقطه آهستگی ظرف در علی رسلک بنفسه، بهتر است محلا خبر فعل ناقص محذوف است بتقدیر کن علی رسلک فورثه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است وایده آن منصوب است یا بصیغه معلوم باب علم است وابعدان مرفوع است ابراهیم مشترک است میان چند کس از انجمله است ابراهیم بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که برادر امام جعفر صادق علیه السلام بوده و نمی تواند بود که مراد ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب باشد چه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سیصد هم باب هشتادم که وی برادرش محمد در زمان منصور کشته شده اند و چون بی ادبیهای بسیار از ایشان صادر شده بود نسبت بامام علیه السلام کشتن ایشان باعث زوال ملک منصور نشده یعنی پس امام علیه السلام گفت بر آهستگی خود باش ای فلان بدرستی که این بادشاهی که شما دارید بود در خانواده ابوسفیان صخر بن حرب بن امیه پس چون کشت یزید بن معویه حسین بن علی بن ابی طالب را بر طرف کرد از او و از اولاد او الله تعالی بادشاهی او را پس داد آن بادشاهی را بخانواده مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه پس چون کشت از روی ظلم و تعدی هشام بن عبدالملک بن مروان زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب را بر طرف کرد از او و از اولاد او الله تعالی بادشاهی او را پس داد آن بادشاهی را بمروان بن محمد بن مروان بن الحکم مخفی نماند که این بعد از آن بود که متصل بهشام ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان یکسال و دو ماه یا سه ماه پادشاهی کرد و بعد از آن یزید بن عبدالملک بن مروان پنج ماه و دوازده روز کرد و بعد از آن ابراهیم بن ولید بن عبدالملک سه ماه یا کمتر کرد پس چون کشت مروان ابراهیم را بر طرف کرد از و و از اولاد او الله تعالی بادشاهی او را پس داد و بشما بادشاهی را مخفی نماند که این منافات ندارد با کشتن هارون امام موسی کاظم علیه السلام را و بقای این پادشاهی در اولاد او تا مدتی زیرا که این برای بیان قاعده کلیه نیست بلکه اخبار از ماضی است برای تخویف منصور چه مولم از امثال آنها احتراز میکنند اگر چه واقع بعد از اینها قسمی از توفیق می شد چنانچه اشارت شده بلفظ هذا الملک که اشارت بپادشاهی باطل است که بر طرف شدن آن بهتر است از بقای آن

اصلی فقال صدقت هات ارفع حوائجك فقال الاذن فقال هو في يدك فتلى شيئت ثم خرج فقال له الربيع قد امرلك بعشرة آلاف درهم قال لا حاجة لي فيها قال اذن تغضبه فخذ هاثم تصدق بها **شرح** هات بالف وکسر تا دو نقطه در بالا اسم فعل است بمعنی بده ومراد این است که حاجتی که داری بگو ارفع برای بی نقطه وفا وعین بی نقطه بصیغه امر حاضر باب منع است واستیناف بیانی هات است الاذن منصوب است بفعل محذوف است بتقدیر ارفع الاذن یا اطلب الاذن اذن عمل نصب میکند در مضارع بشرط اینکه این مضارع برای استقبال باشد تغضبه بتاء دو نقطه وضاد با نقطه وبا یک نقطه بصیغه مضارع باب افعال مرفوع است چون بمعنی حال است مثل اینکه در جواب کسی که گوید راتیه الجن گوئی اذن تظنک کاذبا برفع اظنک واین منافات ندارد با اینکه منصور حاضر نباشد چه حال وسعتی میدارد ومی تواند بود که منصوب باشد وبمعنی استقبال باشد وخبر باشد باین معنی که اگر انکار این سخن کنی خشمناک میکنی اورا وکتابت اذن بنون موید احتمال اول است نزد فرا چه نزد او اگر اذن عمل نصب کند بالف نوشته می شود یعنی پس منصور گفت راست گفتی بگو تا برگردم بجای خود پس منصور گفت رخصت در دست تست هر وقت که خواهی پس بیرون رفت پس گفت امام را ربیع که بتحقیق فرمود برای تو که ده هزار درهم تسلیم کنند امام گفت نیست حاجتی مرا در آنها ربیع گفت درین وقت غضبناک میکنی اورا پس فرا گیر آنها را بعد از آن تصدق کن بست **وپنجم اصل** کان علي بن الحسين صلوات الله عليه يقول ما ابالي اذا قلت هذه الكلمات لو اجتمع علي الجن والانس بسم الله وبالله ومن الله والى الله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم اليك اسلمت وجهي واليك الجات ظهري واليك فوضت امري اللهم احفظني بحفظ الايمان من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي ومن تحتي ومن قبلي وادفع عني بحولك وقوتك فانه لا حول ولا قوة الا بالله **شرح** مضمون این موافق حدیث دوازدهم این باب است

باب پنجاه وششم اصل باب الدعاء للعلل والامراض

شرح العلل بکسر عین بی نقطه وفتح لام جمع علة بکسر عین آفتی که ببدن رسد خواه مرض که باعث تغیر مزاج می شود مثل تب وخواه غیر آن مثل جراحت یعنی این باب دعا برای آفتهای بدن در ضمن است درین باب نوزده حدیث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان يقول عند العلة اللهم انك عيرت اقواما فقلت قل ادعوا الذين زعمتم من دونه فلا يملكون كشف الضر عنكم ولا تحويلا فيا من لا يملك كشف ضري ولا تحويله عني احد غيره صل على محمد وآل محمد واكشف ضري وحوله الى من يدعو معك الها آخر لا اله غيرك **شرح** عيرت بعين بی نقطه ویای دو نقطه در پائین وراء بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است التعییر سرزنش اقواما

اشارت ست باینکه این آیت جاریست در تقبیح امثال مخاطبان تا انقراض عالم و تقیید فادر فقلت برای بیان سرزنش ست او هو بر حقیقت طلب نیست بلکه برای سرزنش است فا در فلا یملکون برای بیان ادعواست باین معنی که برای توضیح سرزنش است فا در فیاء من برای تفریع یا برای تعقیب ست و او در و حولا عطف او ل است تبرک مرفوع است و منصوب می تواند بود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت امام علیه السلام میگفت لم نو تفسیر بدر خدایا میستی که تو سرزنش کردی جمعی چند را که بکمال پیروی فتوا های طاغوت عوام میکنند و گمان میکنند که آن طاغوت وسیله میان ایشان و میان شما ست و اختیار می کنند میان آن طاغوت و دیگر ایشان بر ایشان بسبب این پیروی امید رحمت الهی و خوف عذاب الهی دارند باین روش که گفتی در سوره بنی اسرائیل که یا محمد که بخوانید برای کشف در آن جماعت را که گمان کرده اند که پیروی ایشان می توانند کرد و شفاعت ایشان وسیله نجات شما باشد بی آنکه الله تعالی وحی برسول خود رخصت در آن پیروی داده باشد پس بیان این آنکه آن جماعت نمی توانند که بر طرف کنند آزار را از شما یا اعلام آن بالکلیه ونه گردانیدن آن آزار را از شما بسوی منکران خود پس ای آنکه توانائی دارد که بر طرف کردن آزار ایشان یا گردانیدن آزار من از من بسوی منکران وحده لا شریک له ایشان هیچ یک غیر او دار احد کن بر محمد و آل محمد و بر طرف کن آزار مرا یا برگردان آن آزار را بسوی کسی که می خواند با تو معبودی دیگر را میستی مستحق عبادتی غیر تو مخفی نماند که ظاهر من یدعو معک الها آخر اینست که او هو برای تنفیر مخاطبان است در دعوتی که از ایشان صادر شد و می شود و موید این است بعد این آیت که اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و یرجون رحمته و یخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا بنابر اینکه اولئک مبتدا باشد و مشار الیه اولئک مخاطبان و اد عوا باشد و الذین تا یدعون صفت اولئک باشد و دلالت کند براینکه امر در آیت سابقه برای تعبیر و زجر نیست که واقع است و عائد الذین ضمیر مستتر در یدعون باشد و مفعول یدعون محذوف باشد و تقدیر یدعون الذین زعموا من دون الله باشد چه آیت سابقه دلالت بران میکند و یبتغون خبر مبتدا باشد و ایهم اقرب مبتدا و خبر باشد بتقدیر قائلین ایهم اقرب این حال از فاعل یبتغون باشد و ضمیر ایهم راجع بالذین زعموا باشد که مفعول یدعون ست و مدلول آیت سابقه ست و بنابر این آیت تصویر و تقبیح حال پیروان ظن است که بی اذن الله تعالی پیروی رؤسای خود می کنند و ایشان را وسیله حاجات اخرویه و دنیویه خود می کنند و انتخاب می کنند برای تقلید در میان رؤسای خود افضل و اصلح را باعتقاد خود چنانچه در تحقیقات شافعیه و مالکیه و حنبلیه در ان کار اند و این عمل امید ثواب دارند و توقع نجات از عذاب دارند و غافلند از اینکه این عمل ابطال ثواب و الزام عتاب میکند و م اصل عن یدعو دلیل بر دعوی تالی صرفهت بالمدینة

مرضا شدیدا فبلغ ذلک اباعبدالله علیه السلام فکتب الی قد بلغنی علتک فاشتر صاعا من بر ثم استلق علی قفاک وانثره علی صدرک کیفما انتثر وقل اللهم انی اسئلک باسمک الذی اذا سألک به المضطر کشفت ما به من ضر ومکنت له فی الارض وجعلته خلیفتک علی خلقک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعافینی من علتی ثم استو جالسا واجمع البر من حولک وقل مثل ذلک واقسمه مدا مدا لکل مسکین وقل مثل ذلک قال داود ففعلت ذلک فکانما نشطت من عقال وقد فعله غیر واحد فانتفع به **شرح** ظاهر فاشتر اینست که اگر کسی گندم داشته باشد بهتر اینست که گندمی تازه خریداری نماید صاع در اصل یعنی آنچه ریست ومراد اینجا پیمانه ایست که بقدر چهار مد است ومد بمعنی قدریست که زیاده بران گنجد ودر دو دست کشیده متصل بیک دیگر ووزن آن مختلف می شود باختلاف اجناس فطره واعلای آن که صاع خرماست موافق هزار وصد وهفتاد مثقال شرعیست وهفت مثقال شرعی موافق ده است در وزن با درم شامی که آنرا درهم امری نیز گویند وهر درهم شامی موافق چهل وهشت دانه جو میانه است در وزن وبیان آنها می شود در کتاب الزکوة در شرح حدیث اول باب سوم که باب العلة فی وضع الزکوة علی ما وضع است ودر کتاب الصیام در شرح حدیث نهم باب الفطرة که باب هفتاد و پنجم است پس صاع جو وگندم ومانند آنها کمتر ازین است در وزن ونظر در ما نقل کرده ابن بابویه در فقیه در کتاب الزکوة در باب الاصناف التی یجب علیها الزکوة در کلام خود گفته که والصاع اربعة امداد والمد وزن مأتین اثنین وتسعین درهما ونصف اسم در باسمک عبارت از ارحم الراحمین است واذا برای شرط نیست بلکه برای محض ظرفیت است مثل واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها والمضطر عبارت از ایوب است واشارتست بقول الله تعالی در سوره انبیاء وایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر وآتیناه اهله ومثلهم معهم رحمة من عندنا وذکری للعابدین ومکنت له فی الارض تفسیر رحمة من عندنا است واشارتست باینکه رحمة حال است از ضمیر منصوب در آتیناه چه حاکم مستقل رحمت الهی است وجعلته خلیفتک علی خلقک تفسیر وذکری للعابدین است واشارتست باینکه آن معطوف بر حال از ضمیر منصوب در آتیناه است چه امام زمان تذکره ربوبیت رب العالمین است برای عابدان وظاهر این است که امامت ایوب بعد از نجات از بلیه حادث شده باشد نشطت بنون وشین بانقطه وطای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب ضرب است العقال بکسر عین بی نقطه وقاف ریسمانی که بر دست شتر می بندند تا راه نرود یعنی روایت است از داود بن رزین بفتح رای بی نقطه وکسر زای بانقطه وسکون یای دو نقطه در پایین گفت بیمار شدم در مدینه بیماری سخت پس رسید خبر آن بامام جعفر صادق علیه السلام پس نوشت بسوی من که بتحقیق رسید بمن کوفت تو پس خریداری کن صاعی را از گندم وبعد از آن بر پشت بخواب وپراگنده کن آن گندم را بهر روش که پراگنده شود

وبگو قد ایا بدرستی که من طلب میکنم از تو که دفع کنی که طلب کرد از تو بآن نام بیچاره بر طرف کردی انچه را
که با او بود از ضرر و تمکین کردی برای او در زمین وگردانیدی او را امام از جانب خود بر مخلوقان
خود این را که درود کنی بر محمد و آل محمد و این را که فراغت دهی مرا از کوفت من بعد از آن راست
شو نشسته وجمع کن آن گندم را بر مساکین مد برای هر مسکینی یک مد باین معنی که همان وقت آنها را تسلیم
چهار مسکین کن بالسویه وبگو مثل آنرا که گفتی گفت داود پس بجا آوردم آنرا پس گویا که بیرون آمدم
از بندی که بر من بود و تحقیق بجا آوردند آنرا جمعی پس منتفع شدند بآن سوم اصل عن الحسین
بن نعیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اشتکی بعض ولده فقال یا بنی قل اللهم اشفنی بشفائك
وداونی بدوائك وعافنی من بلائك فانی عبدك وابن عبدك **شرح** روایت است
از حسین بن نعیم از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که شکایت کرد بعضی از اولاد امام
پس امام علیه السلام گفت او را ای پسرک من بگو خدایا شفا ده مرا بشفای تو و دوا کن مرا بدوای تو
و فراغت ده مرا از بلای تو چه بدرستی که من بنده توام و پسر بنده توام **چهارم اصل**
عن یونس بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداك هذا الذی قد ظهر بوجهی
یزعم الناس ان الله عزوجل لم یبتل به عبدا له فیه حاجة فقال لی لا لقد کان مؤمن آل فرعون مکنع الاصابع
فکان یقول هکذا ویمد یده ویقول یا قوم اتبعوا المرسلین **شرح** مضمون این حدیث
گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سی ام باب صد و ششم که باب شدة ابتلاء المؤمن است و بعض
این مضمون در حدیث دوازدهم آن باب نیز گذشت و بیان شد در آنجا که مؤمن آل فرعون که در
زمان موسی بوده و در سوره مؤمن و سوره قصص مذکور است بغایت طویل العمر شده و همان حبیب
نجار است که در زمان عیسی بوده در سوره یس مذکور است و گفتیم که این منافات ندارد با آنچه می آید
در کتاب الروضه در ذیل حدیث ابی بصیر اذا بلغ المؤمن اربعین سنة امنه الله من الادواء
الثلاثة البرص والجذام والجنون زیرا که این در نادر و قری الایمان است و آنچه در کتاب الروضه
است در غالب ضعیف الایمان است چنانچه اشعار بآن شده در حدیث دوم باب صد و ششم کتاب
الایمان والکفر المکنع بتاء و دو نقطه در بالا و عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل انگشتی که
افتاده باشد بمرض خوره مفعول الفعل در اول محذوف است و این جاری مجرای فعل لازم است امام در وقت
گفتن هکذا انگشتان دست خود را خوابانید و بود تا مانند دست بی انگشتان شود یعنی روایت
است از یونس بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم این جرحی که تحقیق
نمایان شده بر روی من دعوی میکنند مردم که الله عزوجل مبتلا نکرده بآن بنده را که برای الله
تعالی در آن بنده حاجتی باشد باین معنی که داخل مومنان باشد که خلق آسمانها و زمین بطفیل ایشان است

پس امام گفت مرا نه چنانست که مردم گفتند هر آینه تحقیق بود حبیب نجار که مومن آل فرعون دست افتاده انگشتان بسبب خوره پس نیز میگفت بهمچنین و میکشید دست خود را و میگفت ای قوم من تابع شوید رسولان را

اصل قال ثم قال اذا كان الثلث الاخير من الليل في اوله فتوضأ وقم الى صلوتك التي تصليها فاذا كنت في السجدة الاخيرة من الركعتين الاولين فقل وانت ساجد يا علي يا عظيم يا رحمن يا رحيم يا سامع الدعوات ويا معطي الخيرات صل على محمد وآل محمد واعطني من خير الدنيا والاخرة ما انت اهله واصرف عني من شر الدنيا والاخرة ما انت اهله واذهب عني هذا الوجع وسمه فانه قد غاظني وحزنني والح في الدعاء قال فما وصلت الى الكوفة حتى اذهب الله به عني كله **شرح**

یونس گفت که بعد از ان امام علیه السلام گفت چون شد کار عالم در دو دانگ آخر از شب در اول از دو دانگ پس وضو بساز و برخیز بسوی نماز شب خود که عادت داری که میگذاری آنرا پس چون شد در سجده آخر از جمله دو رکعت اول پس بگو در حالی که تو در سجده باشی ای بلند مرتبه ای بزرگ مرتبه ای مدبر کل عالم ای بخشایش کننده مومنان ای شنوای دعاها وای دهنده نیکوها درود کن بر محمد وآل محمد و بده مرا از جمله نیکی دنیا و آخرت آنچه را که تو اهل دادن آنی دیگری قادر بران نیست و برگردان از من از جمله بدی دنیا و آخرت آنچه را که تو اهل برگردانیدن آنی و دیگری قادر بران نیست و برطرف کن از من این آزار را و نام بر آن را باین معنی که بگو که برطرف کن از من این برص را چه بدرستی که آن تحقیق خشمناک کرده مرا و اندوهناک کرده مرا و الحاح کن در دعا و زاری یونس گفت پس نرسیدم بسوی کوفه تا آنکه برطرف کرد الله تعالی بسبب آن دعا از من همه آن برص را **پنجم**

اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا رايت الرجل مربه البلاء فقل الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاك به وفضلني عليك وعلى كثير ممن خلق ولا تسمعه **شرح** مربه بصیغه ماضی معلوم با بای صفت الرجل است و الف لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است به خبر مقدم است البلاء مبتدا است و تقدیم خبر برای حصر اضافی است باین معنی که آن بلا با تو نیست و جمله مبتدا و خبر صفت دیگر الرجل است و على كثير اشارتست بقول الله تعالی در سوره بنی اسرائیل وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا ولا تسمعه بصیغه نهی حاضر باب افعال است و تسمعه مفعول قل نیست و ضمیر راجع بالرجل است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفتند چون دیدی مردی را که گذشت با او است بلا خواه بلای بدنی و خواه بلای نفسانی مثل مذهب باطل پس بگو ستایش الله راست که فراغت داده مرا از آنچه مبتلا کرده ترا بآن و ترجیح داده مرا بر تو و بر بسیاری از مخلوقین او و مشنوان آنچه گفتی آن مرد را **ششم**

اصل عن ابي عبد الله ع قال تضع يدك على الموضع الذي فيه الوجع وتقول ثلث مرات الله الله ربي حقا لا اشرك به شيئا اللهم انت لها ولكل عظيمة ففرجها عني **شرح** حقا صفت شبه و حال موکده ربی است یا مصدر

ومفعول مطلق فعل محذوف ست بتقدیر حق حقا الحق بکار آمدنی وبکار آمدنی بودن ضمیر لها راجع بوجع است باعتبار اینکه عظیمه ست تا در عظیمه برای نقل ست از وصفیت باسمیت بمعنی بلای بزرگ یعنی روایت ست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میگذاری دست خود را بر جای از بدن که در آنست درد و میگوئی سه بار که الله الله صاحب کل اختیار منست حقا شریک نمی کنم با او در ربوبیت چیزی را خدایا توآماده برای دفع آن دردی وآماده برای هر بلای عظیم یا تعیین که کسی دیگر از عهده دفع آن و امثال آن بدر نمی آید تا در وقت آنها پناه بآن کس برده شود پس کشاده آنرا از من **هفتم اصل** عن ابی عبد الله ع للاوجاع تقول بسم الله وبالله کم من نعمة لله فی عرق ساکن وغیر ساکن علی عبد شاکر وغیر شاکر وتأخذ لحیتك بیدك الیمنی بعد صلوة مفروضة وتقول اللهم فرج عنی کربتی وعجل عافیتی واکشف ضری ثلث مرات واحرص ان یکون ذلك مع دموع وبکاء **شرح** کم برای تکثیر است ومبتدا ست من بیانیه ست نعمة تمیز ست که مجرور شده بمن لله صفت نعمة است فی عرق خبر مبتدا است که بیان شد در حدیث چهارم باب بیست ونهم که در بدن سیصد وشصت رگ ست نصف آنها ساکن ست ونصفی غیر ساکن علی عبد خبر دیگر مبتدا است وتأخذ حال ست از فاعل تقول بسم الله وتقول عطف ست بر تقول وجمله حالیه اینجا نیز ملحوظ ست وثلث مرات متعلق بمعطوف ست نه بمعطوف علیه وبنا بر مذهب اکثر نحاة که جمله حالیه هر گاه مضارع مثبت باشد بی واو می باشد واو وتأخذ عاطفه است احرص بصیغه امر حاضر از باب ضرب وعلم ست یعنی روایت ست از امام جعفر صادق علیه السلام برای دفع دردها اینکه میگوئی ابتدا میکنم بنام الله تعالی مراد رب العالمین ست وبوسیله انگیزی الله تعالی بسا نعمت الهی در رگ ساکن وغیر ساکن است بر بنده شکر گذار وغیر شکر گذار بر حالی که میگیری محاسن خود را بدست راست خود بعد از نماز واجب والضا میگوئی بر آن حال خدایا کشاده از من آزار مرا وتعجیل کن فراغت مرا وبرطرف کن ضرر مرا سه بار وسعی کن در اینکه باشد آن عمل و دعا با اشکها وگریه **هشتم اصل** دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فشکوت الیه وجعا بی فقال قل بسم الله ثم امسح یدك علیه وقل اعوذ بعزة الله واعوذ بقدرة الله واعوذ بجلال الله واعوذ بعظمة الله واعوذ بجمع الله واعوذ برسول الله واعوذ باسماء الله من شر ما احذر ومن شر ما اخاف علی نفسی تقولها سبع مرات قال ففعلت فاذهب الله عز وجل الوجع عنی **شرح** معنی جمع گذشت در شرح حدیث سیزدهم باب چهل وهشتم احذر بحاء بی نقطه وذال با نقطه ورار بی نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب علم بتقدیر احذر فیه ست المحذورة اضطراب از بلاء که حادث شده باشد یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس شکایت بردم بسوی او از دردی که با من بود پس گفت بگو که ابتدا میکنم بنام الله بعد از آن بمال دست خود را بر آن جا که

درد دور نیست و بگو پناه میگیرم بعزت الله تعالی و پناه میگیرم بتوانائی الله تعالی و پناه میگیرم بفراهم آوردن الله تعالی جمیع اسماء حسنی را بمغفرت الله تعالی و پناه میگیرم برسول الله تعالی و پناه میگیرم بنامهای الله تعالی از شر دردی که اضطراب میکنم در آن و از شر آنچه میترسم که مبادا بر سر من آید میگوئی آن کلمات را هفت بار راوی گفت پس کردم آنچه را که فرمود پس برطرف کرد الله عزوجل درد را از من

نهم اصل عن عبد الله بن سنان عن عون قال امر يدك على موضع الوجع ثم قل بسم الله وبالله ومحمد رسول الله صلى الله عليه وآله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم امسح عني ما اجد ثم تمر يدك اليمنى وتمسح موضع الوجع عليه ثلث مرات **شرح** عبد الله بن سنان از اصحاب امام جعفر صادق ع است و خازن منصور و مهدی و هادی از خلفای عباسیه بوده ایس میتواند بود که عون بفتح عین بی نقطه و سکون واو عبارت از امام باشد بمعنی مددگار دین و این تعبیر برای تقیه باشد و میتواند بود که عبارت از دیگری باشد و حدیث موقوف باشد و روایت حدیث آینده موید احتمال اول است محمد مرفوع باستیناف نحوی میتواند بود و مجرور بعطف بر الله می تواند بود و بنابر دوم ظاهر است که مراد بلا حول تا آخر لفظ باشد و این منافات ندارد با اینکه مفعول قل القطع باشد المسح بفتح میم و سکون سین و حاء بی نقطه مصدر باب منع است قطع چیزی و مالیدن دست بر چیزی برای برطرف کردن چیزی از آن و اول مراد است در اول و دوم در دوم الیمنی در اول نیز مراد است لیکن اقتصار شده علی در علیه بمعنی است و ضمیر راجع بمفعول ثم قل است یعنی روایت است از عبد الله ابن سنان از عون گفت بمال دست راست خود را بر جای درد بعد از آن بگو ابتدا میکنم بنام الله تعالی و بمدد الله تعالی و محمد که رسول الله تعالی است صلی الله علیه وآله وسلم و نیست بچیدگی عزی و نه قوت عزمی مگر بوسیله انگیزی الله که بلند مرتبه و بزرگ مرتبه است خدایا برطرف و بریده کن از من دردی را که در خود می یابم بعد از آن میمالی دست راست خود را بر همان جا بر نهج همان قول که مذکور شد سه بار باین معنی که دو بار دیگر میمالی و میگوئی تا مجموع سه بار شود **دهم اصل** عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال تضع يدك على موضع الوجع ثم تقول بسم الله وبالله ومحمد رسول الله صلى الله عليه وآله لا حول ولا قوة الا بالله اللهم امسح عني ما اجد وتمسح الوجع ثلث مرات **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق

یازدهم اصل عن علي بن عيسى عن عمه قال قلت له علمني دعاء ادعو به لوجع اصابني قال قل وانت ساجد يا الله يا رحمن يا رب الارباب واله الالهة ويا مالك الملوك ويا سيد السادات اشفني بشفائك من كل داء وسقم فاني عبدك انقلب في قبضتك **شرح** ضمیر قال راجع است بعم و ضمیر له راجع بامام است که اسم او صریح نشده البته اگر عبارت از جمعی است که اهل ضلالت پیروی ایشان میکنند و آنرا خوب می شمارند و آن پیروی عبادت ایشانست پس آن بمعنی

مستحق عبادتست بر سبیل حقیقت و اگر آلهه مثل بتان سنگ و مانند آنست پس آن بمعنی مستحق اطاعت حکم
او در حق آنهاست یا بمعنی غالب بر آنها است در هر چه اراده در حق آنها کند شفا تک عبارتست از شفا کے
کامل ست چنانچه متعارف شده که هر عظیم را با الله تعالی نسبت میدهند خواه فعل الهی مثل آسمان شفاء تک
و خواه فعل عباد مثل لله در یک معنی از اللہ است فعل تو که از تو صادر و نازل شده چنانچه شیر از پستان
و باران از ابر نازل می شود **یعنی** روایت است از علی بن عیسی از عمویش و گفت که گفتم امام علیه السلام
را که تعلیم کن مرا دعائی که دعا کنم با آن برای دفع دردی که بر خورد مرا امام گفت بگو هر حالی که تو در سجده
باشی ای مستحق عبادت مشهور ای مدبر کل عالم ای صاحب کل اختیار صاحب اختیار رد مستحق عبادت جمیع
که با منقاد و فرم مستحق عباد تند و ای پادشاه پادشاهان و آقای آقایان شفا ده مرا از بیماری خود تا از
بیماری و بیماری چه بد رستی که من بنده توام میگردم از حالی بحالی و از جائی بجائی در قبضه
قدرت تو **د واز دهم اصل** من احدهما علیهما السلام قال اذا دخلت علی مریض فقل اعیذک
بالله العظیم رب العرش العظیم من شر کل عرق نعار و من شر حر النار سبع مرات **شرح**
النعار بفتح نون و عین با نقط و راء بی نقط صیغه مبالغه از باب علم و ضرب و منع چیز یکه در وی آن جوش
و جوش آمده باشد و بعین بی نقط رگی که خون از آن جهنده شود یا خون آن بند نشود **یعنی** روایت
است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق که گفت چون داخل شدی بر بیماری پس بگو پناه میدهم ترا
با الله که بزرگست صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگست از شر هر رگی که خون در آن بغایت بجوش
آمده باشد و از شر گرمی آتش هفت مرتبه بگو این را **سیزدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال اذا اشتکی الانسان فلیقل بسم الله و بالله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله اعوذ بعزة الله و اعوذ
بقدرة الله علی ما یشاء من شر ما اجد **شرح** و محمد مجرور است و مرفوع نیز می تواند
بود چنانچه گذشت در حدیث نهم **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون که رنجناک شد
آدمی پس باید که گوید ابتدا میکنم بنام الله و محمد که رسول است صلی الله علیه و آله پناه میگیرم به زور
الله و پناه میگیرم به توانائی الله بر هر چه میخواهد از شر رنجی که از خود می یابد **چهاردهم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام یا منزل الشفاء و مذهب الداء انزل علی ما بی من داء شفاء **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق در دعا جهت طلب شفا که ای فرود آورنده شفا و برطرف
کننده درد فرود آور بر آنچه با منست از درد شفائی را **پانزدهم اصل** شکوت الی ابی عبد الله
علیه السلام وجعا بی فقال اذا صلیت فضع یدک موضع سجودک ثم قل بسم الله محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله اشفنی یا شافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما شفاء من کل
داء و سقم **شرح** لا شفاء الا شفاؤک اشارتست بآنکه منافع که بعد از معالجه و ادویه حاصل میشود

فاعل آنها الله تعالی ست بی واسطه و فاعل آنها طبیعت و روحانیست چنانچه فلاسفه و زنادقه خیال کرده اند پس استمرار بنا بر اجرای عادت الهی ست برای نظام عالم شفا هر دو جا منصوب ست و مفعول مطلق اشفنی است و واسطه جمله معترض ست یا منصوبست بتقدیر اطلب شفاء یعنی شکایت بردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از دردی که با من بود پس گفت چون نماز گذاردی پس بگذار دست خود را در جائی که سجده بران کردی بعد ازان بگو ابتدا میکنم بنام الله محمد رسول الله ست صلی الله علیه و آله شفا ده مرا ای شفا دهنده نیست شفائی مگر شفای تو شفائی بده که وانگذارد بیماری را شفائی بده از هر دردی و بیماری **شانزدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال مرض علی صلوات الله علیه فاتاه رسول الله صلى الله عليه واله فقال له قل اللهم انی اسئلك تعجيل عافيتك او صبرا على بليتك او خروجا الى رحمتك **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بیمار شد علی صلوات الله علیه پس آمد نزد او رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت او را که بگو خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو تعجیل کردن و بجا آوری فراغت مرا که از جانب تو باشد یا توفیق صبر دهی برابر بلای که از جانب تو مستمر شود یا بیرون بری مرا از دنیا بسوی رحمت تو **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه واله كان يلتفر بهذا الدعاء تضع يدك على موضع وتقول ايها الوجع اسكن بسكينة الله وقر بوقار الله وانحجز بحاجز الله واهدأ بهدء الله اعيذك ايها الانسان بما عاذ الله عز وجل به عرشه وملائكته يوم الرجفة والزلازل تقول ذلك سبع مرات ولا اقل من الثلث **شرح** ینشر بنون و شین با نقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب باب تفعیل ست التنشیر طلب صحت کسی بچیزی و تاثیر طبیعت دران محتمل نیست مثل دعا و مثل مکتوب تضع بصیغه مخاطب کلام امام است و نقل تنشیر نبی علیه السلام است بالمعنی قر بکسر قاف و سکون رای بی نقطه بصیغه امر معتل الفاء واوی باب ضرب ست وقار بفتح واو است انحجز بحاء بی نقطه و جیم و زای با نقطه بصیغه امر باب انفعال ست اهدء بدال بی نقطه و همزه بصیغه امر باب منع است هدء بفتح هاء و فتح دال و همزه مصدر باب منع ست ما عاذ عبادت از قدرت و ملکوت الله تعالی ست و ذکر ماضی بجای مضارع برای تحقیق وقوع است عرش عبارت از کتاب الهی است و مراد اهل تصدیق بکتاب الهی ست که در آن روز در پناه حفظ الهی اند یوم الرجفة اشارت است بآیه سوره والنازعات یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة و آیت سوره مزمل یوم ترجف الارض والجبال والزلازل بصیغه جمع است برای مبالغه و اشارت ست بآیت سوره حج ان زلزلة الساعة شیء عظیم و آیت اذا زلزلت الارض زلزالها **معنی** روایت ست از امام جعفر صادق

علیه السلام که نبی صلی الله علیه وآله عادتش این بود که تعویذ میکرد مردم را باین دعا میکند آرمی دست خود را بر جای که وفت ومیگوئی ای کوفت آرام گیر بار امی که از جانب الله تعم باشد وهموار باش هموار ی که از جانب الله تعالی باشد وممنوع شو بالنعے که از جانب الله تعالی باشد و فرو نشین لفرو نشستنے که از جانب الله تعالی باشد بنا دمیدهم ترا ای آدمی ملکوتی که پناه داد الله عزوجل بآن مومنان عمل کننده بکتاب او وا و فرشتگان خود را در روز حرکت زمین میگوئی آنرا هفت بار وکمی باشد کمتر از سه بار

حدیث هم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تضع یدك علی موضع الوجع وتقول اللهم انی اسئلك بحق القرآن الذی نزل به الروح الامین وهو عندك فی ام الکتاب علی حکیم ان تشفینی بشفائك وتداوینی بدوائك وتعافینی من بلائك ثلاث مرات وتصلی علی محمد وآله

شرح القرآن العظیم اشارت ست بآیت سوره حجر ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم ترجمه وهر آئینه تحقیق دادیم ترا هفت گانه از جمله مثانی وقرآن بزرگ هفتگانه سوره حمد است که هفت آیت است ومثانی جمع مثناة است بفتح میم وسکون ثاء سه نقطه ونون بصیغه اسم مکان یعنی آیاتی که جای تکرار وتاکید بیان ربوبیت رب العالمین است که بدلالت شواهد ربوبیت در آسمان وزمین معلوم هر کس شده وقرآن بزرگ عبارت است از شصت وهشت سوره که در آنها مضمونهاے کتب سابقه است وآنها را مفصل می نامند وبیان مثانی ومفصل مے آید در حدیث دهم باب اول کتاب فضل القرآن نزل به الروح الامین اشارت است بآیت سوره شعراء نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین ودرین حدیث اشارتست باینکه ضمیر به راجع الکتاب المبین است که در اول سوره شعراء مذکور است وآن عبارت ست از قرآن عظیم ومعنی مبین چنانچه مے آید در حدیث بستم باب آخر کتاب فضل القرآن اینست که ظاهر کننده زبانهاست که در کتب سابقه هست وآن زبانها ظاهر کننده آن نیست ضمیر وهو راجع است بالقرآن العظیم عندک فی ام الکتاب علی حکیم اشارت ست بقول الله تعالے در سوره زخرف والکتاب المبین انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم معنی کتاب مبین مذکور شد الحال ام الکتاب مذکور ست در سوره رعد ودر سوره آل عمران ودر سوره رعد بمعنی مادر کتاب هر ساله است که در شب قدر نازل می شود بر امام زمان بعنوان تحدیث نه بعنوان وحی چنانچه گفته لکل اجل ودر سوره آل عمران یعنے مادر قرآن ست که محکمات قرآن باشد واینجا موافق سوره رعد است وعبارت از کتاب وقت ظهور قائم علیه السلام است چه آن عمده کتب محمود اثبات است واز آن ظاهر می شود مضمون جمیع آنها که در هر سالی بر امامی از ائمه اهل البیت علیهم السلام نازل می شده چنانچه از محکمات قرآن متشابهات قرآن ظاهر مے شود چنانچه فرزند از شکم مادر ظاهر می شود ترجمه قسم

بکتاب مبین که بدرستی که ما گردانیدیم آن کتاب مبین را قرآن موافق گفتگوی عرب در محاورات تا شاید
که شما فهمید اعجاز آنرا و اعجاز امام عالم بجمیع معانی آنرا که بیان وجوه کمی لفظ مشتمل است بر مضامین کتب
سابقه بحسب تقریر امام زمان و بیان او خصوصیات دلالات آنرا اگر سوال کنید و بدرستی که آن کتاب مبین
در کتاب وقت ظهور قائم نزد ما هر آئینه عالی مرتبه است بغایت مشتمل بر رعایت مصالح است مراد آنست
که خصوصیت آن کتاب و خصوصیت وقت نزول آن معلوم ما است و دیگر تمیدانند که چیست و کیست
و در آن وقت قائم علیه السلام بیان معانی کتاب مبین خواهد کرد و علو مرتبه کتاب مبین و تفصیل
رعایت مصالح در آن معلوم هر یک از مومنان خواهد شد چنانچه می آید در حدیث سوم باب اول کتاب
فضل القرآن که ولوا تاکم من یخبرکم عن ذلک لتعجبتم فرق میان شفاء و دواء آنست که اول شامل
تغییر است که در حدیث سابق مذکور شد و دوم مخصوص دادن مسهل و مانند آنست یا اینست که
اول مخصوص ازاله مرض است مثل تپ و دوم مخصوص ازاله درد سر و مانند آنست و فرق میان
دواء و معافاة مانند آنست که آن دو مخصوص ازاله علت بدن است مثل تپ و درد سر و سوم شامل ازاله
اندوه است و گاهی هر یکی بجای دیگرے مستعمل میشود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت میگذاری دست خود را بجای که درد میکند و میگوئی سه بار بدرستی که من طلب میکنم از تو بحق قرآن
بزرگ مرتبه که فرود آورد معنی آنرا جبرئیل بر دل رسول تو و آن در نزد تو در کتاب وقت ظهور
قائم آل محمد علیهم السلام بلند مرتبه است مشتمل است بر رعایت مصالح در الفاظ و ترتیب آن بروی که
شاهد بر جمیع کتب سابقه شود با کمی الفاظ آن آنرا میطلبم که شفا و هی مرا بشفای تو و دوای دهی مرا
بدوای تو و فراغت وهی مرا از بلای تو پس باز میگوئی این را و درود می کنی بر محمد و آل او و دریا آخر
یا هر بار **نوزدهم** اصل عن ابی حمزة قال عرض لی وجع فی رکبتی فشکوت ذلک الی
ابی جعفر علیه السلام فقال اذا انت صلیت فقل یا اجود من اعطی ویا خیر من سئل ویا ارحم من استرحم
ارحم ضعفی وقلة حیلتی واعفنی من وجعی قال ففعلته فعوفیت شرح اعفنی بعین بی نقطه
و فا بصیغه امر حاضر باب افعال است الاعفاء رهائی دادن کسی از چیزی است عوفیت بصیغه
ماضی مجهول متکلم وحده از باب مفاعله است المعافاة عافیت دادن کسی را یعنی روایت
است از ابو حمزه گفت عارض شد مرا دردی در زانوی من پس نقل ازاله آنرا بردم بسوی
امام محمد باقر علیه السلام پس گفت چون تو نماز گذاردی پس بگوای کریمتر کسی که عطا داد
ای بهتر کسے که چیزی از او طلبیده شد و ای مهربان تر کسے که طلب مهربانی از او شد مهربانی
کن با بی قوتی من و کمی چاره من باین معنی که مهربانی با من کن بوسیله عجز من و بیچارگی
من و معاف کن مرا از دردم ابو حمزه گفت پس کردم آنرا که امام گفت پس عافیت بخشیده شدم

صافی شرح اصول کافی

باب پنجاه وهفتم اصل باب الحرز والعوذة

شرح الحرز بکسر حای بی نقطه وسکون رای بی نقطه وزای بانقطه دعائی که بآن دفع حدوث ضرر کنند العوذة بضم عین بی نقطه وسکون واو وذال بانقطه دعائی که بآن پناه جویند از حدوث ضرر وحاصل هر دو یکی است ومیتواند بود که اول برای خود باشد ودوم برای دیگری باشد وفرق میان اینها ومنشیر که در حدیث هفدهم باب سابق مذکور شد اینست که اینها برای دفع ضرر خود است ومنشیر برای دفع ضرر دیگر است یعنی این باب بیان دعای احتراز از ضرر وپناه جستن از ضرر است درین باب چهارده حدیث است اول اصل عن ابی المنذر قال ذکرت عند ابی عبد الله علیه السلام الوحشة فقال الا اخبرکم بشیء اذا قلتموه لم تستوحشوا بلیل ولا نهار بسم الله وبالله توکلت علی الله انه من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا اللهم اجعلنی فی کنفك وفی جوارك واجعلنی فی امانك وفی منعك فقال بلغنا ان رجلا قالها ثلثین سنة وترکها لیلة فلسعته عقرب شرح اسم ابی المنذر جارود است ودر بعض نسخ ابو المنذر است وآن نیز صحیح است چه کنیت جارود بن المنذر ابو المنذر است الوحشة بفتح واو وسکون حاء بی نقطه وشین بانقطه رمیدگی بسبب ترس حدوث ضرر در منزلی من یتوکل تا قدرا ماخوذ از سوره طلاق است الکنف بفتح کاف وفتح نون وفا جانب الجوار بکسر جیم مصدر باب مفاعلة وگاهی بضم جیم می باشد همسایگی الامان بفتح همزه مصدر باب علم ضد خوف المنع بفتح میم وسکون وعین بی نقطه نگاهداری کردن بدفع ضرر از او یعنی روایت است از جارود بن المنذر گفت یاد کردم نزد امام جعفر صادق علیه السلام رمیدگی را فرمود آیا خبر دهم شما را به چیزی که چون بگوئید آن را رمیده نشوید در شب ونه روز آن این است ابتدا میکنم بنام خدا وبوسیله خدا اعتماد کردم بر الله بدرستی که شان این است که هر که اعتماد کند بر الله پس الله بس است برای او بدرستی که الله رسای کار خود است بتحقیق گردانیده برای هر چیز تدبیری را از جانب خود خدایا بگردان مرا در پهلوی تو ودر همسایگی تو وبگردان مرا در ایمنی از جانب تو ودر حفظ تو پس امام گفت رسید بما اینکه مردی گفت آن کلمات را سی سال هر شب یکبار وترک کرد آنها را در یک شب گزید او را عقرب دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قل اعوذ بعزة الله واعوذ بقدرة الله واعوذ بجلال الله واعوذ بعظمة الله واعوذ بعفو الله واعوذ بمغفرة الله واعوذ برحمة الله واعوذ بسلطان الله الذی هو علی کل شیء قدیر واعوذ بکرم الله واعوذ بجمع الله من شر کل جبار عنید وکل شیطان مرید وشر کل قریب او بعید او ضعیف او شدید ومن شر السامة والهامة والعامة ومن شر کل دابة صغیرة او کبیرة بلیل او نهار ومن شر فساق العرب والعجم ومن شر فسقة الجن والانس شرح فرق میان عفو ومغفرت ورحمت اینست که اول

ترک مواخذه است در دنیا چنانچه گفته در سوره شوری ویعفو عن کثیر و دوم ترک مواخذه است در آخرت
چنانچه گفته در سوره نساء ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء و رحمت بختانی
بعنوان مهربانیست هم در دنیا و هم در آخرت و می تواند بود که رحمت عبارت از امام
زمان باشد چنانچه گفت در سوره اعراف ورحمتی وسعت کل شیء و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث
هشتاد و سوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است السامة بسین
بی نقطه و الف و تشدید میم نیازمندی که مخصوص بعض مردم میباشد و مرگ و جانور زهردار و هم
اینجا مناسبست الهامة بتشدید میم انچه طلب آزار انیکس کند مثل دشمنان العامة بعین بی نقطه
و الف و تشدید میم بلیه که فروگیرد مردم را مثل قحط و طاعون فرق میان فساق و فسقه اینست که فعال
در جمیع فاعل میباشد خواه از عاقل و خواه از غیر عاقل و مراد اینجا غیر عاقل ست یا مراد نادان در
برای حیوان بی عقل و فعلة فاعل از ذوی العقول ست یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع
گفت بگو برای حرز پناه میگیرم به بی تنگی الله و پناه میگیرم به توانائی الله و پناه میگیرم بسرایو دن الله از
هر قبیح و نقصان و پناه میگیرم به بزرگی مرتبه الله و پناه میگیرم بترک مواخذه الله در دنیا و پناه میگیرم بترک
مواخذه الله در آخرت و پناه میگیرم بترک مواخذه الله در دنیا و آخرت و پناه میگیرم به پادشاهی الله
که او بر هر چیز بغایت تواناست و پناه میگیرم ببخشندگی الله تعالی و پناه میگیرم بخاصان الله از شر هر بغایت
متکبر صاحب عناد و هر شیطان صاحب جرائت و از شر هر نزدیک یا دور یا پست یا سخت و از شر فقر و قصد
آزار کننده و بلیه که فراگیرنده باشد و از هر پرنده کوچک یا بزرگ در شب یا روز و از شر فاسقان
نادان عرب و عجم و از شر فاسقان دانای جن و انس سوم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله
علیه رقی النبی صلی الله علیه وآله حسنا وحسینا فقال اعیذکما بکلمات الله التامة واسمائه الحسنی
کلها عامة من شر السامة والهامة ومن شر عین لامة ومن شر حاسد اذا حسد
ثم التفت النبی صلی الله علیه وآله الینا فقال هکذا کان یعوذ ابراهیم اسمعیل
واسحاق علیهم السلام شرح رقی براء بی نقطه و قاف بصیغه ماضی معلوم معتل
اللام یائی باب ضرب است ماخوذ است از رقیه بضم راء و سکون قاف بمعنی عوذه که در عنوان باب
مذکور شد عامة بتشدید میم تاکید دوم است و معنی سامة و هامة مذکور شد در شرح حدیث سابق یعنی
گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که تعویذ کرد نبی صلی الله علیه وآله حسن و حسین را باین روش که گفت
پناه میدهم شما را بکلمات الله تعالی بمعنی چیزی چند که بر خود لازم کرده مثل اینکه گفته هیچ زمانی را
خالی از امام و آنانکه بجمیع احکام نگذارد و حشر کند مردم را برای جزای عمل و بنامهای او که بهترین نامهاست
همه آنها جمیعا از شر فقر و طلب کننده آزار و از شر چشم رساننده و از شر رشک خور چون بفعل آورد

رشک خوردن خود را بعد از آن روا دارد نبی صلی الله علیه وآله بسری را گفت پس بسبب این تعویذ میکرد ابراهیم اسمعیل و اسحاق را علیهم السلام **چهارم اصل** عن سلیمان الجعفری قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول اذا امسیت فنظرت الی الشمس فی غروب وادبار فقل بسم الله وبالله والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل والحمد لله الذی یصف ولا یوصف ویعلم ولا یعلم یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور واعوذ بوجه الله الکریم وبسم الله العظیم من شر ما برء وذرء ومن شر ما تحت الثری ومن شر ما بطن وظهر ومن شر ما وصفت وما لم اصف والحمد لله رب العالمین **شرح** نزدیک باین فقرات گذشت در حدیث سیم ابیعل دهشتم در اوی آنجا عموی راوی اینجاست پس ظاهر اینست که مراد با بوالحسن اینجا امام رضا علیه السلام باشد و میتواند بود که امام موسی کاظم عم باشد **اصل** ذکرانها امان من کل سبع ومن الشیطان الرجیم وذریته وکل ما عض اولسع ولا یخاف صاحبها اذا تکلم بها لصا ولا غولا **شرح** اللص بضم وفتح وکسر لام وتشدید صاد بی نقطه دزد والغول بضم غین بانقطه وسکون واو ترا حیه که در وی زمین در بیابان تاراج میکند و هلاک میکند یعنی امام علیه السلام مذکور کرد که آن کلمات باعث ایمنی است از هر درنده و از شیطان ملعون و فرزندان او و از جانوری که بدندان گزند مردم را مثل مار یا بنیش گزند مثل عقرب و نمیترسد دانای معنی آن کلمات چون متکلم کند بآنها از دزد و نه از حرامی **اصل** قال قلت له انی صاحب صید لسبع وانا ابیت فی اللیل فی الخرابات واحش فقال لی قل اذا دخلت بسم الله ادخل وادخل رجلک الیمنی واذا خرجت فاخرج رجلک الیسری وسم الله فانک لا تری مکروها **شرح** راوی گفت که گفتم امام علیه السلام را که بدرستی که من دانای صیدم هر درنده را باین معنی که شیر و گرگ و مانند آنها را شکار میکنم و من میمانم در شب در مواضع خراب و ترسیدگی بهم میرسانم از تنهائی آنجا پس امام گفت مرا که بگو چون داخل خرابه شدی بنام الله داخل میشوم و داخل کن پای راست خود را پیش از پای چپ و چون بیرون آمدی پس بیرون کن پای چپ خود را پیش از پای راست و بسم الله اخرج بگو چه بدرستی که تو نمی بینی چیزی را که نخواهی **پنجم اصل** علمنی ابو عبد الله علیه السلام قال قل بسم الجلیل اعیذ فلانا بالله العظیم من الهامة والسامة واللامة والعامة ومن الجن والانس ومن العرب والعجم ومن نفثهم وبغیهم ونفخهم وبآیة الکرسی ثم تقرءها ثم تقول فی الثانیة بسم الله اعیذ فلانا بالله الجلیل حتی تاتی علیه **شرح** هامة وسامة ولامة بیان شد در شرح حدیث دوم این باب و مراد بلامة چشم در رساننده است چنانچه مذکور شد در حدیث سوم این

با النفث بفتح نون وسكون فا وثاء سه نقطه مصدر باب نصر وضرب بمعنى انداختن چيزى از دهن
و مستعمل ميشود بمعنى افسون كه باعث بطلان اعتقادات مشود ومراد اينجا شعر است چنانچه هروى گفت
كه تفسير في الحديث انه الشعر وانما سمى الشعر نفثا لانه كالشئ ينفثه الانسان من فيه كالرقية گفتم
اشارت ست باينكه النفاثات در سورة الفلق ومن شر النفاثات في العقد عبارت از جماعات شعراست
از جن وانس واز عرب وعجم واشارت ست بكمال شهرت شعر در ميان اهل باطل كه بآن مردم را گمراه
ميكنند لبس العقد جمع عقده بضم عين وسكون قافست بمعنى اعتقادهاى باطل ميشود نسبت بمعانى
شعريه البغى بباى يكنقطه وغين بانقطه وياى دونقطه در پائين دروغ و ظلم وزياده روى وتجاوز
از حد وجه اينجا مناسبست النفخ بضم نون وسكون قاف وخاى نقطه اير كه بى باران است دوزنان
ميباشد ومراد اينجا نمود بى بود است ودر بعض نسخ بفا وخاى با نقطه است واين تصحيف مينمايد حتى تأتى عليه
يعنى ضم بمن الهامة تا آخر است يعنى تعليم كرد مرا امام جعفر صادق عليه السلام در عوذة گفت بگو ابتدا
ميكنم بنام الله كه مبرا از عيب ونقصانست پناه ميدهم فلان را بالله كه بزرگست از قصد كننده آزار
ونظر چشم بد وبلاى كه فرو گيرنده مردم باشد واز جن وانس واز عرب وعجم واز شعر ايشان ودروغ
ايشان واز نمود بى بود ايشان وبآية الكرسى بعد از ان ميخوانى آية الكرسى را كه الله لا اله الا هو الحى
القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فى السموات وما فى الارض من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه يعلم
ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشئ من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده
حفظهما وهو العلى العظيم بعد از ان ميگوئى در مرتبه دوم بسم الله اعيذ فلانا بالله الجليل من الهامة تا آنكه
تمام كنى حديث را ششم اصل عن اسحاق بن عمار قال قلت لابى عبد الله عليه السلام جعلت فداك
انى اخاف العقارب فقال انظر الى بنات نعش الكواكب الثلثة الاوسط منها بجنبه
كوكب صغير قريب منه تسميه العرب السها ونحن نسميه اسلم احد النظر
اليه كل ليلة وقل ثلاث مرات اللهم رب اسلم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم
وسلمنا قال اسحاق فما تركته من دهرى الا مرة واحدة فضربنى العقرب شرح
نعش بفتح نون وسكون عين بى نقطه وشين بانقطه با تنوين مجرور است يا مضاف باشد الكواكب مجرور
وبدل كل يا عطف بيان نعش است وبنابر اينكه بنات نعش مستعمل شده باشد مجموع صفت سياره الكواكب
بدل البعض خواهد بود الثلثة مجرور وصفت الكواكب است الاوسط مجرور ويدل البعض الكواكب است
يا مرفوع ومبتدا است وجمله استيناف بيانى سابقست جمله بجنبه كوكب استيناف بيانى سابقست يا خبر
مبتدا است السها بضم سين وفتح ها والف مقصور دانسته از ان غافل توان شد از بى اختيارى اسلم
ماخوذ است از فعل ماضى باب افعال الاسلام كسى را بسلامت كردن احد بفتح همزه وكسر حاى مهمله بغير

از مضاعف یا با فعال است و ذکر این برای این است که چشم مشکل می بیند و ضعیف در اصل نمی بیند
الا نگاه شدید بجانب آن برای او کافیست یعنی روایت است از اسحاق بن عمار گفت که گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم بدرستی که من میترسم از عقربها یعنی که عقرب در منزل من
بسیار است و میترسم که مرا بگزد پس امام علیه السلام گفت نظر کن در بنات نعش آن سه ستاره میان
آن ستاره بیان این آنکه در پهلوی آن میانین ستاره ایست کوچک نزدیک ست نسبت بآن میانین
مینامند آنرا عرب سها و ما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله مینامیم آنرا اسلم برای اینکه باعث سلامت
میان این آنکه تند کن نگاه را بجانب آن در هر شب و بگو سه بار که خدایا ای صاحب کل اختیار اسلم درود
کن بر محمد و آل او و شتاب کن ظفر ایشان را و با سلامت دار ما را اسحاق گفت پس ترک نکردم آن
حرز را در عمر خود دیگر یکبار پس نزد مرا عقرب **هفتم اصل** عن سعد الاسكاف قال سمعته
يقول من قال هذه الكلمات فانا ضامن له ان لا تصيبه عقرب ولا هامة حتى يصبح اعوذ
بكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما ذرأ و من شر ما
برأ و من شر كل دابة هو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم
شرح سعد اسکاف بکسر همزه و سکون سین بی نقطه بمعنی خفاف از اصحاب
امام محمد باقر علیه السلام است چنانچه می آید در سند حدیث اول کتاب فضل القرآن و از امام جعفر صادق
علیه السلام نیز روایت کرده و بعضی میگویند که از امام زین العابدین علیه السلام نیز کرده کلمات الله
عبارت از خلفای اوست که گفته که هرگز زمانه خالی از یکی از ایشان نمیشود و اشاره است بقول الله
در سوره انعام و تمت كلمة ربك صدقا و عدلا لا مبدل لكلماته و بیان شد در کتاب الحجة در باب موالید
الائمة که باب نود و دوم است یعنی روایت است از سعد کفشگر گفت شنیدم از امام علیه السلام میگفت
هر که گفت این کلمات را پس من ضامنم برای او که در نیابد او را عقربی و نه قصد کننده آزار او تا آنکه
صبح کند آنها اینست که پناه میگیرم بکلمات تامهای الله تعالی که علم آنها وسعت بر مختلف فیه وارد و آن کلماتیکه
در نمیگذرد از آنها یا یعنی که برهم نمیزند آنها را باین روش که زمانی خالی از یکی از آنها شود نیکوکار و نه
بدکار از شر آنچه آفرید بعنوان کثرت و از شر آنچه آفرید بعنوان مبرا بودن او و از آفریده خود و از
شر هر جنبنده که او خوب فرا گرفته پیشانی آن را بدرستی که صاحب کل اختیار من موکل است بر راه
کم راست ست نگاه میدارد اهل آنرا و ما را از ضرر **اصل** عن علي بن ابي حمزة عن ابي الحسن
عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه و آله في بعض مغازيه اذ شكوا اليه
البراغيث انها تؤذيهم فقال اذا اخذ احدكم مضجعه فليقل ايها الاسود الوثاب
الذي لا يبالي عليا و لا بابا عزمت عليك بام الكتاب ان لا تؤذيني واصحابي الى ان

یذهب اللیل ویجئ الصبح بما جاء **شرح** المغازی بفتح میم وغین با نقطه والف وکسر زای با نقطه وتخفیف یا ز مناقب غازیان ومواضعی که بغزوات تصرف درآمده باشد ومراد اینجا معنی دوم ست الغلق بفتح غین با نقطه وبسکون لام وقاف مرد بزرگ العزم بفتح عین بی نقطه وزای با نقطه مصدر باب ضرب قسم دادن وتعدیه آن بعلی برای اقرار است ام الکتاب محکمات ست چنانچه گفت در سوره آل عمران هن ام الکتاب یا مراد کتاب محو واثباتیست که نازل خواهد شد در شب قدر در وقت ظهور قائم علیه السلام چنانچه گفت در سوره رعد وعنده ام الکتاب وبیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث سوم باب لیست وچهارم که باب البداست ودر سوره زخرف وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم وبیان شد در شرح حدیث پنجم باب سابق یا مراد سورة الفاتحه ست با در ما جاء برای تعدیه ست یا برای ملابسه است یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه از امام رضا علیه السلام گفت بود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در بعض مواضعی که مفتوح شده بود ناگاه اصحاب شکایت بردند بسوی او از کیکها ایشکه آیشان آزار میکنند اصحاب را پس گفت چون فرا گرفت یکی از شما خوابگاه خود را پس باید که گوید ای سیاه بغایت جهنده که پرواندارد بزرگی را ونه دوری را قسم دادم بر تو با در قرآن که آزار نکنی مرا ویاران مرا تا آنکه رود شب وآورد صبح هر چه را که آورده باشد **اصل** والذی نعرفه الی ان یؤب الصبح متی ما یؤب **شرح** اذ ربا آب زائده است یعنی وآنچه میشناسیم این ست تا آنکه برگردد صبح هر وقت که برگشته باشد چون علی بن ابی حمزه از واقفه ست اعتراض بخاطرش رسیده که بجای الی ان یذهب تا آخر الی ان یؤب تا آخر می باید واین اعتراض نامعقول ست چرا که مراد بصبح وقت معین ست متی ما آب خوب نیست زیرا که وقت را وقتی دیگر نمی باشد واگر مراد سفیدی افق در آن وقت ست نیز خوب نیست زیرا که متی را در جای استعمال میکنند که وقت چیزی معلوم نباشد وآن سفیدی در غیر وقت معین نمیباشد **نهم اصل** قال امیر المومنین صلوات الله علیه اذا تغیت السبع فقل اعوذ برب دانیال والجب من شر کل اسد مستاسد **شرح** حکایت دانیال وچاهی که انداخت بخت نصر او را در آن با ماده شیری وخوردن ماده شیر گل چاه را ونخوردن دانیال شیر آن ماده شیر را وفرستادن الله تعالی ارمیا پیغمبر را با طعام وآشامیدنی بر سر آن چاه تا باو رسانند ودعا وحمد دانیال بر آن نعمت وعاقبت کار بخت نصر مذکور ست تفصیل در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر سوره بقره در تفسیر آیت او کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها المستاسد بر وزن اسم مفعول باب استفعال برانگیخته شده برای آزار کسی یعنی گفت امیر المومنین صلوات الله چون برخوردی درنده را پس بگو پناه میگیرم بصاحب گل اختیار دانیال وچاهی که دانیال آنجا بود از شر هر صاحب جرأت برانگیخته شده **دهم اصل** عن سالم بن مُکیل

عن ابراهيم بن محمد بن هارون انه كتب الى ابي جعفر عليه السلام يسأله عوذة للرياح التى
تعرض للصبيان فكتب اليه بخطه بهاتين العوذتين وزعم صالح انه انفذهما الى
ابراهيم بخطه بيان شرح الرياح بكسر راء بے نقطه و یای دو نقطه در پائین
والف وحاء بی نقطه جمع ریح بکسر راء و سکون یاء بر باد و مراد اینجا اقسام مرضیست که اطفال را میشود
می باشد و آن را ام الصبیان مینامند و ابن سینا در کلیات قانون آنرا ریح الصبیان نامیده چون
بخیال عوام از تصرف جن درکسی بهم میرسد و جن جسم هوائی متحرکست و ابن اثیر در کتاب نهایه در
حدیث صام انی اعالج من هذه الارواح گفته الارواح ههنا کنایه عن الجن سموا ارواحا لکونهم لا یرون
بمنزلة الارواح یعنی روایتست از صالح بن سعید از ابراهیم بن محمد بن هرون که ابراهیم نوشت
بسوی امام محمد باقر علیه السلام میکرد از او تعویذی برای مرضهائی که عارض میشود اطفال را
پس امام علیه السلام نوشت بسوی ابراهیم بخط خود این دو تعویذ را و دعوی کرد صالح بن سعید که
امام علیه السلام فرستاد بدست ملازم خود آن دو تعویذ را بسوی ابراهیم بخط خود یعنی که نوشته
خود را بملازم ابراهیم نداد و بملازم خود فرستاد تا کسی در راه مطلع نشود اصل الله اکبر الله اکبر
الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله الله اکبر لا اله الا الله
ولا رب لی الا الله له الملک وله الحمد لا شریک له سبحان الله ما شاء الله کان
وما لم یشأ لم یکن اللهم یا ذا الجلال والاکرام رب موسی وعیسی وابراهیم الذی
وفی الله ابراهیم واسمعیل واسحاق ویعقوب والاسباط لا اله الا انت مع ما عددت
من آیاتک وعظمتک وبما سألک به النبیون وبانک رب الناس کنت قبل کل شیء
اسألک باسمک الذی تمسک به السموات ان تقع علی الارض الا باذنک وبکلماتک التامات
التامات التی تحیی بها الموتی ان تجیر عبدک فلانا من شر ما ینزل من السماء وما یعرج
الیها وما یخرج من الارض وما یلج فیها وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین شرح
این عوذه اول ست ابراهیم الذی وفی بیان شد در شرح حدیث سی و هشتم باب چهل و هشتم مع اسم ست
بمعنی ظرف زمان بمعنی عند وحاصل هر دو یکیست و بر هر تقدیر مقصود اینجا التعجب است عددت
بعین بی نقطه و دو دال بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب نصر است من بیانیه است الآیات بهمزه والف و یای
دو نقطه در پائین علامت های چیزی و مراد اینجا اسماء و صفات الهی ست و تعجب از این ست که با وجود این کثرت اسماء
و صفات که حمل آنها بر ذات مطابق نفس الامر باشد و اختراعی محض نباشد چون میشود که او منزه باشد
از غیر ذات خود و آن اسماء و صفات باعث مقارنت آن ذات بچیزی نشود که ثابت باشد در آن ذات
بثبوت فی نفسه یا بثبوت رابطی حتی اینکه جمعی خیال کرده اند که اجرای اسماء و صفات بر الله تعالی

مجاز است واین تعجب را برهان می خوانند وجوب الیشان اینست که هرکس میداند که غیر از واحد بانکه نصف دو است ثلث سه است وربع چهار است الی غیر النهایة صادق و موافق نفس الامر است واگر موضع این قضایا انسان را سازیم همه کاذب واختراعی محض میشود ولیس میگوییم آیا در واحد پیش از توجه ذهن با آن وپیش از غیر ما ازان مصداقات متعدده این قضایای غیر متناهیه است مست یا نه بنا بر شق اول تسلسل در امور غیر متناهیه بالفعل لازم می آید وبنا بر شق دوم رفع تعجب می شود فی الجمله چه می تواند بود که خصوصیت ذاتی که لبسیط من جمیع الجهات باشد مصداق قضایای غیر متناهی لا تقف باشد یعنی ترکیب ویی مقارنت چیزی وخصوصیت ذاتی دیگر مصداق آنها نباشد پس آن قضایا در اول موافق نفس الامر است ودر دوم اختراعی محض است واو در ولعظمتک برای استیناف نحوی است ویا برای تعلیل مجاز نیست وظرف متعلق برکنت است ومقصود اظهار محل تعجبی دیگر است چنانچه گویا که با نضمام تعجب دوم تعجب اول اکثر میشود العظمة بزرگی ومراد اینجا تمجید آن در ذهن عقلا نیست نه بذات ونه بخصوصیت صفات مثل خصوصیت اینکه چون پیش از هر چیز بوده وچون بعد از هر چیز وپیش از اعاده آن چیزها خواهد بود پی آنکه استمراری وزمانی ومقداری در آن سابق ودران وسط باشد ودرینجا عبارت از اسم اعظم نیست ذکر خصوصیت الناس برای اشارت باینست که افنای جمیع ناس لازم دارد افنای جمیع ممکنات را او همه بطفیل ناس مخلوق اند در سوره حج چنین است الم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض والفلک تجری فی البحر بامره ویمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه ان الله بالناس لرؤف رحیم مراد لسماء اینجا جسم علوی است وان اعم از سموات سبع وباران واپر است پس امساک آن باوجود سنگینی معلوم خلائق است ودر تحت الم تر که در صدر آیت است داخل میتواند بود بخلاف سموات سبع چه ثقل آنها معلوم خلائق نیست پیش از اثبات صانع قادر پس مراد بسموات در این حدیث شامل ابر را نیست ومراد بامسک رؤف رحیم است کلمات تامات بیان شد در شرح حدیث هفتم این باب التحیی مخاطب باب افعال یا غائبه باب علم است احیای موتی اینجا عبارت از زنده کردن آنهاست بوسیله یا راست یا عبارت از تعلیم جاهلان است علم دین را یا عبارت از حشر روز قیامت برای ثواب وعقاب است وبنا بر این اشارت است باینکه اگر کلمات تامات نمی بود جزای عمل باطل می شد وخلق عالم عبث میشد مراد بالسماء درین حدیث آسمان معلوم است یعنی الله بزرگتر است از اینکه درک باسم جامد محض بشود الله بزرگ است گواهی میدهم که محمد رسول الله است بزرگتر است نیست مستحق عبادتی مگر الله او ست صاحب کل اختیار برای من مگر الله از اوست ومملوک اوست پادشاهی واز اوست سیاسی شریکی نیست او را در مالکیت پادشاهی ونه در مالکیت حمد باین معنی که پادشاهی دیگران بحقیقت ملوک الیشان نیست وحمد دیگر زمین نیز عاریتی است چه باعث آن توفیق است برای فعل حسن که باعث

استحقاق بندگی شود تنزیه میکنم تنزیه لائق الله است آنچه خواست الله شد وانچه نخواست نشد خدایا ای صاحب
بی عیبی و گرامی کردن مومنان صاحب کل اختیار موسی و عیسی و ابراهیم که تمام بجا آورد معبود ابراهیم
و اسمعیل و اسحق و یعقوب و سائر فرزندزادگان ابراهیم نیست مستحق عبادتی مگر تو تنزیه تو از هر مقارنه
با وجود آنچه شمردی که علامات تست و بزرگی خود و بآنچه طلب حاجت کردند از تو بوسیله ان پیغمبران
و بآنکه تو صاحب کل اختیار مردمی خواهی ابقا میکنی ایشان را و خواهی افنای بالکلیه میکنی ایشان را
بودی کاپیش از هر چیز و تو بعد از هر چیز خواهی بود طلب میکنم از تو بنام تو که نگاه میداری آن اجسام
علویه را از اینکه ساقط شود بر زمین مگر برخصت و بخواهش تو و بکلمات تو که بر وجه تمامیت و نقصانی
آنها از آنها جدائی نشود که زنده میکنی بآنها زمینهای مرده را یا دادن گیاه که بنا و دهی تیره توقف کمان را
از شر آنچه فرود می آید از آسمان از قضا و قدر وانچه بالا میرود بسوی آن از اعمال خلائق و از شر آنچه
بیرون می آید از زمین مثل گیاه وانچه فرو میرود در زمین مثل آب باران و سلام باد بر رسولان و
سپاس از الله است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است **اصل** دکتب ایضا بطیم الله
و بالله و الی الله و کما شاء الله اعیذه بعزة الله و جبروت الله و قدرة الله و ملکوت الله
هذا الکتاب من الله شفاء لفلان بن فلان عبدك وابن عبدك وابن امتك عبد يدي الله
صلى الله على رسول الله و آله **شرح** این عوذه دوست هذا الکتاب من الله
شفاء تا آخر جمله خبریه است و بمعنی جمله دعائیه هست من الله متعلق بشفا است یعنی و نوشت امام محمد باقر
علیه السلام نیز بخط خود که ابتدا میکنم بنام الله و بمدد الله و بسوی الله بازمیگشت آنچه شروع در ان کنم
بعد از توفیق نیز از قبضه قدرت او بیرون نمیرود تا اخر آن فعل و چنانچه خواست الله میشود و پناه میدهم
فلانکس را به بی تنگی الله و کمال قدرت الله و توانائی الله و کمال بادشاهی الله این مکتوب شفا
باد از جانب الله تعالی برای فلان پسر فلان بندهٔ تو و پسر بندهٔ تو و پسر کنیز تو و بندهٔ الله تعالی
درود کند الله تعالی بر رسول و آل او **یازدهم اصل** عن عبد الله بن یحیی الکاهلی قال
قال ابو عبد الله علیه السلام اذا لقیت السبع فاقرأ في وجهه آية الكرسي وقل له عزمت
عليك بعزيمة الله وعزيمة محمد صلى الله عليه وآله وعزيمة سليمان بن داود عليهما السلام
وعزيمة امير المومنين علي بن ابي طالب عليه السلام والائمة من بعده فانه
ينصرف عنك ان شاء الله قال فخرجت فاذا السبع قد اعترض فعزمت
عليه وقلت الا تنحيت عن طريقنا ولم تؤذنا قال فنظرت اليه قد طاطا
رأسه وادخل ذنبه بين رجليه **شرح** عزمت بعین بی نقطه و زای بانقطه
بصیغه ماضی متکلم وحده از باب ضرب است العزیمة بفتح عین و کسر زا مصدر باب ضرب قسم دادن بر کسی

الا التحيت استثناء از مقدر است بتقدير لا اطلب منك شيئا الا التحيت يعني روايت است از عبد الله
بن يحيى كاهلى گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلام چون ملاقات كردى درنده را پس بخوان
در روى او آية الكرسى را كه مذكور شد در حديث پنجم اين باب وبگو او را كه قسم دادم بر تو بقسم الله
باين معنى كه ترا بالله قسم دادم وقسم محمد صلى الله عليه وآله وقسم سليمان بن داود عليهما السلام وقسم
امير المومنين على بن ابى طالب عليه السلام والامان پاكيزه از رجس كه بعد از او بودند چه بزرگى كه از درنده
برميگردد از تو بوسيله اين اگر خواسته باشد الله تعالى عبد الله گفت پس بيرون آمدم پس ناگاه
درنده بتحقيق سر راه گرفت پس قسم دادم بر او وگفتم نمى طلبم از تو مگر اين را كه دور شوى از راه
وآزار نكنى ما را عبد الله گفت پس نگاه كردم بسوى آن درنده بر حالى كه پايين انداخت سرش را
وداخل كرد دُم خود را در ميان دو پاى خود وبرگشت **دوازدهم اصل** عن ابى عبد الله
عليه السلام قال من قال فى دبر الفريضة استودع الله العظيم الجليل نفسى واهلى
وولدى ومن يعنينى امره استودع الله المرهوب المخوف المتضعضع لعظمته
كل شئ نفسى واهلى ومالى وولدى ومن يعنينى امره حف بجناح من اجنحة
جبرئيل عليه السلام وحفظ فى نفسه واهله وماله شرح الاستيداع طلب نگه حفظ كند كسى چيز را
يعنينى بعين بى نقطه ونون وياى دو نقطه در پايين بصيغه مضارع غايب باب ضرب است امره مرفوع وفاعل
است المتضعضع بصيغه اسم فاعل باب تفعلل است كل مرفوع وفاعل المتضعضع است جبرئيل حافظ مومنان است
چنانچه گذشت در حديث يازدهم باب پنجاه وپنجم مراد باهل اعم از ولدى ومن يعنينى امره است يعنى
روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت هر كه گفت در عقب نماز فريضه طلب ميكنم كه حفظ كند الله
كه بزرگ است مرا از نقصانات خودم را وعيالم را وفرزندانم را وهر كرا كه بفكر مى اندازد مرا كار او طلب
ميكنم كه حفظ كند الله كه معبود است ترسيده شده است فروتنى كننده است براى بزرگى او هر چيز خودم
را وعيالم را ومالم را وفرزندانم را وهر كرا كه بفكرى اندازد مرا كار او پيچيده شد ببالى از بالهاى
جبرئيل عليه السلام در حق خود وعيالش وبالش **سيزدهم اصل** رفعه قال من
بات فى دار او بيت وحده فليقرأ آية الكرسى وليقل اللهم آنس وحشتى وآمن روعتى واعنى على وحدتى
شرح راوى بالا بر دست حديث را تا امامى كه گفت هر كه در شب واقع شد در سراى
يا در خانه تنهاى خود ليس بايد كه بخواند آية الكرسى را كه مذكور شد در حديث پنجم اين باب وبايد كه
گويد خدايا الفت ده رميدگى مرا وايمن كن اضطراب مرا ومدد كن مرا بر تنهائى من كه تحمل آن توانم كرد
چهاردهم اصل عن بكير قال سمعت امير المومنين عليه السلام يقول قال لى رسول الله
صلى الله عليه وآله يا على الا اعلمك كلمات اذا وقعت فى ورطة او بلية فقل بسم الله

الرحمن الرحیم لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم فان الله عز وجل یصرف بها عنک ما یشاء من انواع البلاء، شرح بکیر بن اعین از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام است پس امیر المومنین مرفوع است تا مبتدا باشد و قول خبر مبتدا است و حکایت حال ماضیه است چنانچه میگوید والله تعالی یقول کذا و مجموع مبتدا و خبر کلام امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام است و تصریح بذکر او نشده الا اعلمک استفهام انکاری است و مراد این است که تعلیم میکنم یعنی روایت است از بکیر گفت شنیدم که امیر المومنین علیه السلام میگوید که گفت مرا رسول الله صلی الله علیه و آله ای علی تعلیم میکنم ترا چند کلمه چون واقع شدی در مهلکه که جان در خطر باشد یا در بلای دیگر پس بگو ابتدا میکنم بنام الله که بر کل عالم است مهربان بمومنان است نیست بهیچ وجه عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیله انگیزی الله که بلند مرتبه است بزرگ است چه بدرستی که الله بر میگرداند بان چند کلمه از تو آنچیز را که میخواهد بر گردانیدن از تو بان کلمات از جمله اقسام بلا

باب پنجاه و هشتم اصل باب الدعاء عند قراءة القرآن

شرح اینباب بیان دعا است بعد از خواندن قرآن درین باب یک حدیث است اصل قال کان ابو عبد الله علیه السلام یدعو عند قراءة کتاب الله عز وجل اللهم ربنا لك الحمد انت المتوحد بالقدرة والسلطان المتین ولك الحمد انت المتعالی بالعز والکبریاء وفوق السموات والعرش العظیم ربنا ولك الحمد انت المکتفی بعلمك والمحتاج الیك کل ذی علم ربنا ولك الحمد یا منزل الآیات والذکر العظیم ربنا ولك الحمد بما علمتنا من الحکمة والقرآن العظیم المبین شرح ضمیر مستتر در قال راجع به بکیر است که در سند حدیث سابق برین باب مذکور شد پس آن سند اینجا نیز ملحوظ است لام در لك برای ملکیت است و تقدیم ظرف افاده حصر میکند یعنی که دیگران چون مستقل در قدرت بر فعلی که باعث استحقاق حمد شود نیستند مالک حمد نیستند اگرچه مستحق حمد باشند انت المتوحد استیناف بیانی است برای توضیح اختصاص الله تعالی بمالکیت حمد المتین بغایت قوی و آن مرفوع است تا خبر دوم انت باشد مثل آیت سوره والذاریات ذو القوة المتین یا مجرور است تا صفت السلطان باشد العرش العظیم عبارت از مجموع جهان است یا عبارت از قرآن است والمحتاج مرفوع است بعطف بر المکتفی کل مرفوع و فاعل المحتاج است الذکر العظیم عبارت از رسول الله است اشارت است بسوره طلاق لقد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلو علیکم آیات الله بینات و میتواند بود که هر یک از الذکر العظیم والقرآن العظیم المبین عبارت از کل قرآن باشد یا عبارت از مفصل باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث هجدهم باب پنجاه و ششم یا علمتنا اشارت است بقول الله تعالی الرحمن علم القرآن و در سوره جمعه یعلمهم الکتاب والحکمة و تفسیر حکمت بفهم و عقل

گذشت در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل وتفسیر آن بمعرفت امام واجتناب از کبائر گذشت
درکتاب الایمان والکفر در حدیث نوزدهم باب صدو دوازدهم ومعنی مبین می آید درکتاب فضل القرآن
در حدیث بستم باب چهاردهم یعنی بکیر گفت که امام جعفر صادق علیه السلام چنین دعا میکرد بلند از برای
کتاب الله عزوجل بمعنی ختم قرآن که خدایا ای صاحب کل اختیار ما مملوک تست و بس سپاس بیان
این آنکه توئی یکتائی بی همتا بقدرت وسلطنت بغایت قوی ومملوک تست و بس سپاس بیان این آنکه
توئی بغایت بلند مرتبه بی تنگی دیگر مسلط بر آسمانها وتخت پادشاهی بزرگ ای صاحب کل اختیار
ما مملوک تست و بس سپاس بیان این آنکه توئی اکتفا کننده بعلم خود وتحتاج نیستی تست
هر صاحب علمی اشارت است باینکه استحقاق مردم حمد را موقوفست بر اختیاری بودن فعل ایشان وآن
موقوفست بر علم نرفع وفاعل علوم حق وصاحب علم ضروریکه اصل هر علمی است الله تعالی است ای صاحب
کل اختیار ما مملوک تست و بس سپاس ای فرو فرستنده علامات کمال قدرت وپادر ربوبیت بزرگ
ای صاحب کل اختیار ما مملوک تست و بس سپاس بانچه تعلیم کردی ما را که درست کردار لیست وقرآن
بزرگ نعمت که ظاهر کننده است کتب انبیای سابق را اصل اللهم انت علمتناه قبل رغبتنا فی
تعليمه واختصصتنا به قبل رغبتنا بنفعه اللهم فاذا كان ذلك منا منك وفضلا
وجودا ولا حيلتنا ولا قوتنا اللهم فحبب الينا حسن تلاوته وحفظ آياته
وايمانا بمتشابهه وعملا بمحكمه وسببا في تأويله وهدى في تدبره
وبصيرة بنوره لشرح الرغبة بفتح رای بی نقطه وسکون غین با نقطه وبای یکنقطه
مصدر باب علم خواهش فی تعلیمه متعلق برغبة است الرغبة بفتح زای با نقطه وسکون عین بی نقطه وبای
یکنقطه مصدر باب منع برسیدن رو وفائده باب منفعه متعلق برغبة است مشار الیه ذلک مصدر علمتنا
اختصصتنا است الحول بفتح حای بی نقطه وسکون واو مصدر باب نصر پیچیده شدن عزم کسی از کاری
الحيلة بکسر حای بی نقطه وسکون یا تدبیر خوب در کاری القوة راستی ودرستی عزم بر کاری تحلیب جز
از است وذکر اللهم تکرار سابق است برای کمال التضرع وایمانا بمتشابهه اشارتست بآیت سوره آل عمران
والراسخون في العلم يقولون آمنا به كل من عند ربنا مخفی نماند که ظاهر سیاق این است که گوید حفظ آیاته وعملا
بمحکمه وایمانا بمتشابهه وسببا فی تأویل متشابهه وچنین نگفته برای اشارتست باینکه اگر امامی که عالم بتأویل
جمیع متشابهه است نباشد محکمات باطل میشود چه آنها مشتمل است بر نهی از اختلاف وپیروی ظن وعلاج
در آن وقت بغیر اختلاف وپیروی ظن نخواهد بود چنانچه گفته در سوره زمر تقشعر منه جلود الذين يخشون
ربهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله وبیان شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل
پس امام چنانچه سبب تأویل متشابهات است سبب تأویل محکمات نیز هست اگرچه حیثیت تأویل محکم غیر

حیثیت تاویل متشابهات یعنی خدایا تو تعلیم کردی ما را قرآن پیش از خواهش ما در تعلیم آن و توفیق خود ممتاز کردی ما را بالقرآن پیش از بر سر شدن ما بنفع قرآن خدایا چون بود آن تعلیم و اختصاص عطائی از جانب تو در یادتی نعمت و کرمی و مهربانی با ما و بخشایشی برای ما و ابتدای نعمتی بر ما بی وسیله سستی عزم ما از جدان و نه بوسیله تدبیر ما در تحصیل آن و نه بوسیله قوت عزم ما بر آن خدایا پس محبوب کن نزد ما نیکی تلاوت قرآن را و نگاهداری آیات قرآن را و ایمان بمتشابه قرآن بمعنی گرویدن بانکه تاویل آن داخل غیب است و بی سببی مثل وحی برسول و تعلیم رسول اوصیا را و تعلیم اوصیا رعیت را معلوم نمی شود یا بمعنی سخن گفتن در تاویل متشابه از روی علم چنانچه این مشوند شنوندگان آن از غلط در آن تاویل و علمی را بحکم قرآن مثل سوال اهل الذکر در مجهولات و سببی را از اسباب علم در تاویل قرآن مثل احادیث اهل الذکر و جوابهای ایشان که بغیر تقیه باشد و راستی در فکر در قرآن بمعنی خوبی فکر در تاویلهای ائمه متشابهات را و دیده وری بروشنی قرآن این ردی مشود بر جمعی که از کمال کجی فکر و کوری دل احادیث مرویه در کافی و مانند آن از کتب معتمد علیها را که در تفسیر آیات واقع شده موافق سلیقه خود نمی یابند و مع هذا اندیشه از قول الله تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله ندارند و خود را متهم نمیکنند و وقتی که بسیار شفقت کنند میگویند راویان غلط نقل کرده اند و ضعفای شیعه رحمهم الله که اهل التسلیمند چنانچه می آید در حدیث اول کتاب فضل القرآن در امثال این اعتماد بر نقل مشایخ بیشتر از اعتماد بر ذهن خود دارند زیرا که خود را مکرر آزموده اند و غلط خود را معلوم کرده اند پس در طلب هری در تدبیر و بصیرت بنور اند اصل

اللهم و مما انزلته شفاء لاولیائك و شقاء على اعدائك و عمى على اهل معصیتك و نورا لاهل طاعتك اللهم فاجعله لنا حصنا من عذابك و حرزا من غضبك و حاجزا عن معصیتك و عصمة من سخطك و دلیلا على طاعتك و نورا یوم نلقاك نستضیء به فی خلقك و نجوز به صراطك و نهتدی به الى جنتك شرح انزلته شفاء اشارتست بآیت سوره بنی اسرائیل و ننزل من القران ما هو شفاء و نورا لاهل طاعتك اشارتست بایت سوره شوری و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا یعنی خدایا و چنانچه نازل کردی قرآن را راحت برای دوستان تو و رنج بر دشمنان تو و کوری دل بر اهل معصیت تو و روشنی دل برای اهل طاعت تو خدایا پس بگردان قرآن را برای احصاری که نگاهدارد از عذاب تو و پناهی که نگاه دارد از غضب تو و مانعی که دور کننده از معصیت تو و کبیره با اصرار و نگاهدارنده از کبیره بی اصرار و صغیره که موجب نارضائیست و راهنمای بر طاعت تو و روشنی در روزی که ملاقات میکنیم با تو که در کمال روشنی شویم بآن در میان اهل عرصات و گذر کنیم بآن از صراط تو و راه یابیم بآن بسوی بهشت تو اصل اللهم انا نعوذ بك من الشقوة فی حمله و العمى عن علمه و الجور عن حکمه و الغلو عن قصده و التقصیر دون حقه اللهم

امحل عنا ثقله واوجب لنا اجره واوزعنا شکره واجعلنا نراعیه ونحفظه اللهم
اجعلنا نتبع حلاله ونجتنب حرامه ونقیم حدوده ونؤدی فرائضه **شرح**
خدایا بدرستی که ما پناه میگیریم بتو از نا عاقبت بخیری در برداشتن قرآن یا بمعنی که غیر آزار برداشتن
آن نباشد چنانچه گفته کمثل الحمار یحمل اسفارا چه مار را در برداشتن اسفار محض آزار است نفعی نیست
اصلا و پناه میگیریم بتو از غافل شدن از محکم قرآن که مقتضی علم است و از بیرون رفتن از جادهٔ
مستقیم حکم قرآن و از تجاوز از میانه روی آن و از کوتاهی نرسیده بانچه لائق آنست خدایا بردار از ما
سنگینی عمل بقرآن را و ثابت کن برای ما ثواب عمل بقرآن را و تقسیم کن بر اعضای ما شکر قرآن را و بگردان
ما را بروشی که مراعات کنیم قرآن را و نگاهداری کنیم قرآنرا خدایا بگردان ما را بروشی که همیشه داریم
قراردادهای قرآنرا و احتراز کنیم از حرام قرآن و بر پای داریم قراردادهای قرآن را و بجا آوریم چیزی
چند را که واجب و لازم ست در قرآن **اصل** اللهم ارزقنا حلاوة فی تلاوته ونشاطا
فی قیامه ووجلا فی ترتیله وقوة فی استعماله فی آناء اللیل والنهار اللهم واشفنا
من النوم بالیسیر وایقظنا فی ساعة اللیل من رقاد الراقدین وانبهنا عند الاحایین
التی یستجاب فیها الدعاء من سنة الوسنانین **شرح** الآناء جمع انی بکسر و فتح همزه و
فتح نون و الف و بفتح همزه و فتح نون و الف ساعتها اشفنا بصیغه امر معتل اللام یائی باب ضرب است
اضافه در ساعة اللیل برای عهد خارجیست و اشارتست باول ثلث آخر شب چنانچه گذشت در حدیث
چهارم باب پنجاه و ششم یا اشارتست بسحر که مذکور است در سورهٔ حج و بالاسحار هم یستغفرون و بیان میشود
در کتاب الصلوة در شرح حدیث شانزدهم باب السجود والتسبیح والدعاء فیه الانباه بنون و بای یکنقطه
و با مصدر باب افعال بهوش آوردن بیهوش ماخوذ است از نبه بضم نون و سکون با بمعنی فطانت
الاحایین جمع احیان جمع حین بمعنی وقتی که معین شده باشد برای چیزی السنة بکسر سین و فتح نون
بیهوشی خواه از قبیل کودنی باشد و خواه از مرضی باشد و خواه از پینکی بعد از بیدار شدن از خواب
یا پیش از خواب باشد یعنی خدایا روزی کن ما را لذتی در خواندن قرآن و خوش دلی در شب خیزی برای
قرآن و ترسی در شمرده خواندن قرآن و قوت عزمی در کار فرمودن قرآن در ساعت شب و روز خدایا
و تسلی کن ما را از جمله خواب باندک و بیدار کن ما را در ساعت شب که افضل ساعات آنست از خواب
کنندگان و بهوش آور ما را نزد اوقاتی که مستجاب می شود در آنها دعا از بیهوشی بیهوشان خواه آن
اوقات در روز باشد و خواه در شب **اصل** اللهم اجعل لقلوبنا ذکاء عند
عجائبه التی لا تنقضی ولذاذة عند تردیده وعبرة عند ترجیعه ونفعا بینا عند
استفهامه اللهم انا نعوذ بک من تخلفه فی قلوبنا وتوسده عند

رقادنا ونبذه وراء ظهورنا ونعوذ بك من قساوة قلوبنا لما به وعظتنا **شرح** التذكار بفتح ذال با نقطه
والف ممدوده مصدر معتل اللام وادى باب علم وحسن تندى فهم اللذاذة بفتح لام ودو ذال با نقطه
مصدر باب نصر چيزيرا خوش لذت يافتن الترديد مبالغه رد برگردانيدن چيزے چند بار مثل انكه كسے
يك سوره را ده بار بخواند العبرة بفتح عين بى نقطه وسكون باى يكنقطه وراى بى نقطه اشك دادن
چشم الترجيع براى بى نقطه وجيم وعين بى نقطه مصدر باب تفعيل چيزيرا برگردانده كردن مثل انكه
كسے از ياد آخرت غافل باشد وقرآن را برگردانده او از آن غفلت كنند مشتق است از رجع بفتح
راء وسكون جيم مصدر باب ضرب بمعنى برگردانيدن ترجيعه اضافة مصدر بمفعول ست وبيان اين
مى آيد در كتاب فضل القرآن از حديث سوم وسيزدهم باب نهم كه باب ترتيل القرآن بالصوت
الحسن است آنست فهامه اضافة مصدر بمفعول ست التخلف بخاى با نقطه وفاء مصدر باب تفعل ضد تقدم
مثل انكه قرآن در دل كسے مؤخر شود وكتب فلاسفه مقدم شود تخلفه اضافة مصدر بفاعل است التوسد
بسين بى نقطه ودال بى نقطه مصدر باب تفعل چيزيرا زير سر خود گرفتن در وقت خوابيدن ماخوذ
است از وساده بفتح وضم وكسر واو بمعنى مخده توسده اضافة مصدر بمفعول ست توسد قرآن كنايت است
از انكه قرآن باعث بيدارى كسى نشود در شب چه وساده باعث بيدارى كسى نميباشد بلكه از اسباب
طول خواب ست پس ميتواند بود كه كنايت از اين باشد كه قرآن باعث طول خواب باشد بنابر اعتماد
بر ظاهر انكه نوم عالم بهتر است از عبادت جاهل الرقاد بضم راء بى نقطه خواب شب يا خواب مطلقا يعنى
خدايا بگردان براے دلهاے ما زيركى نزد اسلوبهاے غريب قرآن كه آخر نميشود ونكته هاى آنها مثل
انكه در سورهٔ يونس گفته الذين آمنوا وكانوا يتقون چرا نگفته الذين آمنوا واتقوا ومذكور شد در
كتاب الحجة در شرح حديث هشتاد وسوم باب صد وهفتم كه باب فيه نكت ونتف من التنزيل فى الولاية
است والتذاذى نزد تكرير ما قرآنرا واشك دادن چشمى نزد ترجيع ديگرى قرآن را ونفعى كه ظاهر
باشد نزد استفهام ما چيزها را از قرآن خدايا بدرستى كه ما پناه ميگيريم بتو از تاخر قرآن در دلهاے ما و بالش
قرار دادن قرآن نزد خواب شب ما وانداختن قرآن در پس پشتهاے ما وپناه ميگيريم بتو از نرم نشدن
دلهاى ما براى آنچه بآن وعظ گفتى ما را از قرآن اصل اللهم انفعنا بما صرفت فيه من الآيات
وذكرنا بما ضربت فيه من المثلات وكفر عنا بتاويله السيئات وضاعف لنا به جزاء
فى الحسنات وارفعنا به ثوابا فى الدرجات ولقنا به البشرى بعد الممات **شرح**
ما موصوله است وعائد آن محذوفست چه صرفت بتقدير صرفته است ضمير فيه راجع بقرآن است من تبعيضيه است
وتصريف آيات مذكورست در سورهٔ انعام انظر كيف نصرف الآيات ثم هم يصدفون ودر آن سوره انظر كيف نصرف الآيات
لعلهم يفقهون ودر ان سوره وكذلك نصرف الآيات وليقولوا درست ولنبينه لقوم يعلمون ودر سوره

احقاف ولقد اهلکنا ما حولکم من القری وصرّفنا الآیات لعلهم یرجعون التصریف تغییر خواه بتکرر یک مضمون بتقریرات مختلفه چنانچه در آیات محکمات نهی از پیروی ظن مشده وخواه بعد ول از مقتضای مثل انچه مذکور شد در شرح فقرات سابقه براین فقرات وخواه بعد ول از موافقت آیتی دیگر مثل اینکه در سورهٔ انعام یجا گفته قل ارایتکم ودر دیگری گفته قل ارایتم ودر دیگری گفته قل ارایتکم وخواه بعد ول از موافقت صدر آیت مثل اینکه در سورهٔ انعام گفته ما علیک من حسابهم من شیء وما من حسابک علیهم من شیء وموافق ظاهر سابق این ست که گوید وما علیهم من حسابک من شیء ومفسران در امثال اینها تغافل میکنند وساکت اند از نکته ودر بسا دری معنی گویند بظن خود میگویند بی انکه پیروی راسخان در علم کرده باشند وآن نامعقول ست والصاف این ست که این تعبیرات بر مانی واضح وحجتی لائحست براینکه قرآن آشنای فهم رعیت نیست وفهم قرآن کار امام عالم بتصریف وجمیع متشابهات ست پس هر که تصدیق بامام کرد منتفع شد بتصریف آیات والامثال بفتح میم وفتح ثاء سه نقطه جمع مثل بمعنی تشبیه عجیب مانند انچه در سورهٔ عنکبوت وسورهٔ جمعه ست وایه اشارت ست بآیت سورهٔ آل عمران وما یعلم تاویله الا الله تا آخر وبیان شد در حدیث اول باب سیزدهم کتاب الایمان والکفر ضمیر هر سه جا راجع بقرآنست یا راجع بتاویل ست نصب ثوابا بر تمیز از نسبت درا رفعنا ست لقنا بفتح لام وکسر قاف مشدده وتخفیف نون ضمیر متکلم مع الغیر بصیغه امر حاضر معتل اللام یائی باب تفعیل ست یعنی خدایا بهره مند کن ما را بوسیله انچه تغییر داده آنرا در قرآن از جملهٔ آیات ویاد آور حق کن ما را بوسیله انچه زدی در قرآن از جملهٔ مثلها وبرطرف کن از ما بوسیله تاویل قرآن بمعنی تاویل متشابه قرآن که ماخوذ از تست بتوسط وحی برسول تو گناهان را ومضاعف کن برای ما بوسیله قرآن باعتبار ثواب در پایها ومراتب جنت وبرخوردار ما را بوسیله قرآن تو بعد از مردن اصل اللهم اجعله لنا زادا تقوینا به فی الموقف وفی الوقوف بین یدیك وطریقا واضحا نسلك به الیك وعلما نافعا نشکر به نعماءك وتخشعا صادقا نسبح به اسمائك اللهم شرح تقوینا بیاء دو نقطه در پائین ساکنه بصیغه مضارع معلوم مخاطب معتل العین واللام باب تفعیل ست یا بتاء دو نقطه در بالا مضمومه از باب تفعل است النعماء بفتح نون والف ممدوده نعمت ومراد اینجا عمده نعمتهاست که امام زمان باشد اسماء عبارت از صفات ذات وصفات فعل الله تعالی است یا عبارت از ائمه هدی است چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب بیست وسوم کتاب التوحید که باب النوادر است نحن والله الاسماء الحسنی یعنی خدایا بگردان قرآن را برای ما توشه که قوت دهی ما را بآن توشه در عرصه قیامت پیش از شروع در حساب من ودر وقت ایستادن نزد تو برای حساب من وبگردان قرآن را راهی آشکار که روانه شویم بوسیله آن بسوی رضای تو وبگردان قرآن را برای ما بوسیله دانشی بهره رسان که شکر کنیم بوسیله آن دانش نعمت ترا ووسیله فروتنی بی ساختگی تنزیه کنیم از نقص وقبح بالاجمل

و معصیت بوسیلهٔ آن فروتنی نامهای ترا خدایا مخفی نماند که فروتنی بی ساختگی عبارت از این
ست که در اسمای الٰهی تجاوز از قرآن نکنیم و بجز دو ال سخن در آنها نگوییم چنانچه گذشت در باب
دهم کتاب التوحید که باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل و تعالی ست و مراد اینست
که تسبیح اسمای الٰهی بعض صفات ذات ست و بعضی صفات فعل چنانچه گذشت در باب دوازدهم
و سیزدهم و چهاردهم کتاب التوحید بی آن فروتنی بی ساختگی نمیشود بلکه آنچه بی آن حاصل شود الحاد در
اسماست مخفی نماند که این تقریر بنا بر وقف بر اللّهم است و می تواند بود که وقف بر اسمائک کنیم و
اللهم متعلق بتعلیل آینده باشد **اصل** فانک اتحذت به علینا حجة قطعت به عذرنا
و اصطنعت به عندنا نعمة قصر عنها شکرنا **شرح** فا برای تعلیل ست و از قبیل تعلیل چیزی
ببرهان آنست و مقصود ذکر برهان برای اینست که تسبیح اسمای الٰهی بی تخشع صادق نمیشود و جمله قطعت
استیناف بیانیست و می تواند بود که نعت حجت باشد و تذکیر ضمیر به باعتبار آن باشد که حجت عبارت از امام عالم بجمیع
احکام باشد یعنی زیرا که بدرستی که تو فرا گرفتی بقرآن بر ما برهانی که خود رائی نکنیم بیان این آنکه بریدی بوسیله
قرآن عذر ما را و پیروی ظن و خودرائی و ساختی بوسیله دلالت قرآن نزد ما نعمتی را که امام عالم بجمیع محتاج الیه
در اسمای الٰهی و غیر آن باشد که کوتاه شد از آن نعمت شکر ما یعنی که ما از عهده شکر این نعمت بدر
نمی آییم مخفی نماند که هر امامی از اوصیای رسول محتاج است بامام سابق برای تعلیم او و شکر آن
بر او واجبست **اصل** اللّهم اجعله لنا ولیا یثبتنا من الزلل و دلیلا یهدینا لصالح العمل و عونا هادیا
یقومنا من المیل و عونا یقوینا من الملل حتی یبلغ بنا افضل الامل **شرح**
یثبتنا بثای سه نقطه و بای یکنقطه و تای دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غائب باب تفعیل یا باب افعال ست
التثبیت و الاثبات پا برجا کردن و تعدیه آن بمن برای تضمین معنی حفظ است و بر این قیاس است
نظائر آن در نسخ دعوات اینجا نیز هست و ظاهر اینست که از تصرف کاتبان باشد یقومنا بقاف بصیغه
مضارع باب تفعیل است المیل بفتح میم و فتح یای دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب کجی راسخ در چیزی
یقوینا بقاف و یای دو نقطه در پایین بصیغه مضارع باب تفعیل ست الملل بفتح میم و فتح لام مصدر
باب علم دلگیری و سستی عزم از کاری یا در بنا برای تعدیه است یعنی خدایا بگردان قرآن را برای ما کارسازی
که پا برجا و محفوظ دارد ما را از لغزش در فکر و در عمل و برهانی که رساند ما را به بی عیب از جمله عمل
و راهنمائی که راست دارد و حفظ کند ما را از آنکه در ما راسخ شود کجی و مددکاری که قوت عزم حق دهد و حفظ
کند ما را از سستی عزم از حق تا رساند قرآن ما را به بهترین آرزو که بهشت و رضوان ست **اصل**
اللّهم اجعله لنا شافعا یوم اللقاء و سلاحا یوم الارتقاء و حجیجا یوم القضاء و نورا یوم
الظلماء یوم لا ارض و لا سماء یوم یجزی کل ساع بما سعی **شرح** یوم عبارت از وقت ست خواه

در روز وخواه در شب اللقاء بکسر لام والف ممدوده مصدر باب مفاعلة برخوردن ومراد اینجا مرگ ست
السلاح بکسر سین بے نقطه یراقی که بآن دفع ضرر دشمن شود الارتقاء برای بی نقطه وقاف والف
ممدوده مصدر باب افتعال بالا رفتن ومراد اینجا بلند شدن ورنا بولست یا روانه شدن بجانب قبرست
واصل آن این ست که قبرستان مکه معلی ست در جانب بلندی مکه است وذکر سلاح با ارتفاع مبنی
بر این ست که دران وقت ملائکه عذاب همراه ملائکه رحمت باستقبال می آیند تا کدام از ایشان بی نصیب
خود برگردند الحجیج بفتح حای بی نقطه وکسر جیم وسکون یای دو نقطه در پائین وجیم آئنده از سفر وقصد
کننده وهر دو اینجا مناسب ست وابن اثیر در کتاب نهایه گفته وفی حدیث الدجال ان یخرج وانا فیکم فانا حجیجه
ای محاجه ومغالبه باظهار الحجة علیه والحجة الدلیل والبرهان یقال حاججته احاجه حجاجا ومحاجة فانا محاجج وحجیج
فعیل بمعنی مفاعل انتهی القضاء بفتح قاف وضاد بانقطه والف ممدوده آخر کردن وحکم ومراد اینجا فارغ
شدن مردم از کار میت ست بگذاشتن او در قبر الظلماء بفتح ظاء بانقطه وسکون لام والف ممدوده
تاریک شدن یوم دریوم لا ارض ولا سماء مضاف بجمله ست ولا برای نفی جنس ست ومراد این ست که
نه روی زمین نمودار ست ونه روی آسمان نزد کسی که قرار داپر کرده باشند یوم دریوم یجزی فیه مضاف
بجمله است او در باسمی مصدریه ست یا موصوله ست بخلاف عائد تقدیر باشد له دیر هر تقدیر احتراز ست
از حال مستضعفان ومانند ایشان چه ایشان نه عذاب قبر دارند ونه راحت قبر یعنی خدایا بگردان قرآن را
برای ما شفاعت کننده در وقت مرگ که ملاقات میکنم با تو ویراقی که بآن دفع ضرر ملائکه عذاب کنیم در
وقت بلند شدن در نابوت وآئنده بر سرها وقت آخر کردن مردم کار ما را وروشنی در وقت تاریکی
قبر وقتی که در برابر من نه روی زمین ست ونه روی آسمان وقتی که جزا داده میشود هر سعی کننده بوسیله سعی
خود **اصل** اللهم اجعله لنا ريا يوم الظماء وفوزا يوم الجزاء من نار حامية قليلة البقيا على
من بها اصطلى وبحرها تلظى اللهم اجعله لنا برهانا على رؤس الملاء يوم يجمع فيه اهل الارض
واهل السماء اللهم ارزقنا منازل الشهداء وعيش السعداء ومرافقة الانبياء انك سميع الدعاء
شرح الری بکسر وفتح رای بے نقطه وتشدید یاء مصدر معتل العین واوی ومعتل اللام یائی باب علم سیراب شدن
الظماء بفتح ظاء بانقطه والف ممدوده مصدر مهموز اللام باب علم غایت تشنگی وبکسر ظاء وگاهی مضموم نیز
میباشد جمع ظمآن بفتح ظاء وسکون میم وهمزه والف ونون تشنگان من نار متعلق بالجزاء ست یا متعلق
بهر یک از ریا وفوزا است بتضمین معنی حفظا الحامیة بیای دو نقطه در پائین غضبناک واینجا کنایت از شدید
ست البقیا بضم بای یک نقطه وسکون قاف ویای دو نقطه در پائین والف مقصوره اسم الابقاء مصدر باب
افعال اصطلی بصیغه ماضی معلوم باب افتعال ست واو در وبحرها حالیه ست وعامل آن اصطلی ست تلظی
بصیغه مضارع غائبه باب تفعل ست یک تا محذوف شده الملاء بکسر میم وتخفیف لام والف ممدوده

جمع ملا بفتح میم و فتح لام و همزه جماعتها ذکر رؤس با ملا کنایتست از کمال ظهور چنانچه آفتاب وقتی
در سمت الراس باشد کمال ظهور دارد فی در فیه برای تعلیل است و ضمیر راجع بقرآنست چه مضاف
الیه یوم خالی از عائد بان می باشد یعنی خدایا بگردان قرآن را برای ما وسیله سیرابی در روز کمال
تشنگی اشقیا و وسیله رسیدن بمطلوب در روز جزای اشقیا از آتشی که غضبناکست بر اشقیا که
کم التقا میکند بر کسی که بان خود را گرم کرد بر حالی که آن آتش باشدت گرمی خود زبانه میکشد احتراز
است از حالی ورود سعدا بان آتش چنانچه گفته در سوره مریم و ان منکم الا واردها اشارتست
بانکه در وقت اصطلاء سعدا زبانه نمیکشد با گرمی خود خدایا بگردان قرآن را برای مجتبی بر سرهای
جماعت در روزی که جمع میکنی برای قرآن تا ظاهر شود که عمل بان کرده و نکرده اهل زمین را
و اهل آسمان را در عرصه قیامت برای دیوان بزرگ خدایا روزی کن ما را مراتب کرامان اعمال
خلایق که ائمه معصومین ع باشند و زندگانی جمعی که عاقبت بخیر اند و همراهی پیغمبران بدرستی که تو

لغایت شنوای دعای مومنانی

باب پنجاه و هم اصل باب الدعاء فی حفظ القرآن

شرح این باب بیان دعاست برای حفظ قرآن درین باب چهار حدیث است اول اصل
عن عبد الله بن سنان عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقول اللهم انی اسئلک لم یسال
العباد مثلک اسالک بحق محمد نبیک و رسولک و ابراهیم خلیلک و صفیک و موسی کلیمک و نجیک و عیسی
کلمتک و روحک شرح روایت است از عبد الله بن سنان از ابان بن تغلب از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت میگوئی خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو و طلب نکرده بندگان
از کسی دیگر که مثل تو باشد طلب میکنم بحق محمد پیغمبر تو و فرستاده تو و بحق ابراهیم دوست در دنی
تو و برگزیده تو و بحق موسی همزبان تو و همراز تو و بحق عیسی بمصداق کلمه تو که زمین را خالی از
خلیفه خود نگذاری و باعث زندگی خلایق کرد بایشان و ادعی دران زمان اشارتست بانکه
اگر زمانی خالی از امام باشد همه میمیرند بموت ظاهری یا همه گمراه میشوند بموت حقیقی اصل و اسالک
بصحف ابراهیم و توریة موسی و زبور داؤد و انجیل عیسی و قرآن محمد صلی الله علیه و آله و بکل
وحی اوحیته و قضاء امضیته و حق قضیته و غنی اغنیته و ضال هدیته و سائل اعطیته شرح
الوحی بفتح واو و سکون حای بی نقطه مصدر باب ضرب شنایان و مراد اینجا کلامیست که الله تعالی
تعلیم کند کسی را بی توسط بشری دیگر و مقصود اینجا ادخال امثال کتاب آدم و نوح است یعنی
و طلب میکنم از تو بوسیله صحف ابراهیم و توریة موسی و زبور داؤد و انجیل عیسی و قرآن محمد صلی الله
علیه و آله و بوسیله هر شنایانی که شنایان کردی آنرا و از ذو در سانیدی به سوی پیغمبری یا وصیی

دہر حکمی کہ امضا کردی آنرا در شبہای قدر در کتاب محو و اثبات چنانچہ گفتہ در سورۂ رعد لکل اجل کتاب بیان امضا شد در کتاب الحجۃ در حدیث ہشتم باب جہل ویکم کہ باب فی شأن انا انزلناہ فی لیلۃ القدر و تفسیرہا ست کہ لا یستطیعون امضا شئ منہ حتی تومروا فی لیالی القدر کیف یصنعون و مفہوم نے بکار آمدنی کہ حکم کردی آنرا در قرآن و مانند آن و ہر چی نیاز کہ بی نیاز کردی اورا و ہرنا دانی کہ راہ نمودی اورا اشارتست بقول اللہ تعالیٰ در سورۂ والضحیٰ و وجدک ضالا فہدی و وجدک عائلا فاغنی و ہر خواہے کہ دادی اورا مطلبا و اصل واسالک باسمک الذی وضعت علی اللیل فاظلم و باسمک الذی وضعت علی النہار فاستنار و باسمک الذی وضعت علی الارض فاستقرت و دعمت بہ السموات فاستقلت و باسمک الذی وضعت علی الجبال فرست و باسمک الذی بثثت بہ الارزاق واسئلک باسمک الذی تحیی بہ الموتی واسالک بمعاقد العز من عرشک و منتہی الرحمۃ من کتابک **شرح** مراد باسمک اینجا رحمن ہست بمعنی تدبیر کنندہ ہر ممکن برعایت حکمت دران مثل تخصیص بعضی اجزاء و ہمہ چیزے کہ متصل و متشابہ الاجزا ہست در تمام حقیقت بحالتی کہ بعضی دیگر را بحالتی دیگر چنانچہ دران متصل متشابہ الاجزا است و بعض آن شب ہست در روی زمین بغروب آفتاب بعضی دیگران روز ہست بطلوع آفتاب و عکس نمیشد و توضیح این شد در احادیث باب اول کتاب التوحید الوضع گذاشتن و مراد اینجا گماشتن ہست دعمت بدال بی نقطہ و عین بی نقطہ بصیغہ ماضی معلوم مخاطب باب منع ہست الاستقرار سکون و در پائین بودن و مراد اینجا معنی دوم ہست الاستقلال بلند شدن مرغ در پرواز و مانند آن رست برای بی نقطہ و سین بی نقطہ بصیغہ ماضی معلوم غائبہ معتل اللام واوی باب نصر است بثثت بباء یکنقطہ و دو ثاء سہ نقطہ بصیغہ ماضی مخاطب معلوم باب نصر و قریب ہست المعاقد بفتح میم و عین بی نقطہ و کسر قاف و دال بی نقطہ جمع معقد بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بصیغہ اسم مکان باب ضرب مواضع بستن من ہر دو جا برای تبعیض ہست عرش در اصل بمعنی تخت حکومت پادشاہی ہست و اینجا عبارت ہست از قرآن باعتبار اینکہ حکومت الٰہی در محکمات آن ظاہر ہست و معاقد العز عبارت ہست از آیات محکمات کہ در آنہا نہی از پیروے ظن و امر بہ پیروی علم و اہل علم صریح شدہ باعتبار اینکہ از آنہا معلوم می شود کہ اللہ تعالیٰ عزیز حکیم ہست بمعنی اینکہ بی تنگ ہست در اختلاف بخود رائی خود رایان و پیروان ظن نیست یا باعتبار اینکہ بیتر است و سابق ہست در وجوب پیروی چنانچہ گفتہ در سورۃ الزمر فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنہ یا باعتبار اینکہ از آنہا ظاہر می شود عزت ائمہ ہدیٰ کہ عالمان بجمیع احکام شرعیہ اند و ابن اثیر در نہایہ گفتہ و فی حدیث الدعاء اسالک بمعاقد العز من عرشک ای بالخصال التی استحق بہا العرش العز او مواضع انعقادہا منہ و حقیقتہ بعز عرشک و اصحاب ابی حنیفۃ یکرہون ہذا اللفظ من الدعاء انتہی منتہی بصیغہ اسم مکان باب افتعال ہست بمعنی آنچہ موضع رسیدن علم کسی بآن باشد الرحمۃ امام عالم بجمیع احکام الٰہیہ چنانچہ گفتہ در سورۂ

صافی ترجمہ اصول کافی

آل عمران وهب لنا من لدنك رحمة و در سورهٔ اعراف ورحمتی وسعت کل شیٔ و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث
هشتاد و سوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة هست کتاب عبارت از قرآنست
باعتبار متشابهات آن منتهی الرحمة من کتابک عبارت ست از مجموع معانی متشابهات قرآن که امام زمان
بعلم آن رسیده و در شبهای قدر و مانند آنها و این منافات ندارد با اینکه علم امام معانی متشابهات سال
بسال زیاد شود بقدر حاجت رعیت یعنی و طلب میکنم از تو بوسیله رعایت حکمت تو که گماشتی آنرا
بر جزئی از زمان که شب هست پس تاریک شد بغروب آفتاب و بوسیله رعایت حکمت تو که گماشتی آنرا
بر زمین پس در پائین شد و ستون و ادی بان اسم آسمانها را یعنی که باسمانها گفتی که در بالا
باش پس آسمانها در بالا شد و گماشتی آنرا بر کوهها پس ساکن شد مخفی نماند که اگر هوا و آب
دریای محیط بر زمین دور کوهها را نمیداشت آنها ساکن نمیبود و زمین را ساکن نمیکرد پس عدم
تکرار اسمک درین فقرات برای این ست که این فقرات برای نظام اجسام ست و ظاهر این
اینست که آتش محلی علیحده که عنصر کلی آن در آن باشد نداشته باشد و میتواند بود که چون کره ظاهر نیست
اشارت بآن نشده باشد و بوسیله رعایت حکمت تو که پراگنده کردی بآن روزیهای حیوانات را که پراگنده
اند در شهرها و صحراها و کوهها و دریاها و مانند آنها و طلب میکنم از تو بوسیله رعایت حکمت تو که زنده
میکنی بآن اموات را و طلب میکنم از تو بوسیله آیاتی که مواضع نسبتی عزت ست از جمله قرآن تو و بآخر آنچه
بآن رسید علم امام حق از جملهٔ کتاب تو اصل اسئلك ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان ترزقنی حفظ
القرآن و اصناف العلم وان تثبتها فی قلبی و سمعی و بصری وان تخالط بها لحمی و دمی و عظامی
و مخی و تستعمل بها لیلی و نهاری برحمتك و قدرتك فانه لاحول ولاقوة الا بك یا حی یا قیوم شرح
اصناف مجرور و معطوف بر القرآن ست مراد بعلم مفید علم ست و آن عبارتست از محکمات قرآن
که بسیار تنهای گوناگون مذکور شده یا در تخالط بها برای تعدیه ست و میتواند بود که برای آلت باشد
چنانچه در تستعمل بها ست و مخالطهٔ لحم و مانند آن عبارت از کمال رضا از صاحب آنها باشد یعنی طلب
میکنم از تو اینکه درود کنی بر محمد و اهل بیت محمد و اینکه روزی کنی مرا نگاهداری قرآن و اقسام آیات
محکمات قرآن و اینکه پا برجا کنی آن آیات را در دل من و گوش من و چشم من و اینکه آمیخته کنی آن آیات را بگوشت
من و خون من و استخوانهای من و مغز من یعنی که در بدن من چیزی نباشد که امتناع از آیات محکمات
داشته باشد و بکار آوری بار آیات شب مرا و روز مرا بوسیله رحمت تو و قدرت تو چه بدرستی که نیست
سستی عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله انگیزی تو ای زنده ای ایستاده بکار خلائق
دوم اصل قال و فی حدیث آخر زیادة و اسئلك باسمك الذی دعاك به عبادك
الذین استجبت لهم و انبیاؤك فغفرت لهم و رحمتهم و اسألك بكل اسم انزلته فی كتبك و باسمك الذی

استقر به عرشك وباسمك الواحد الاحد الفرد الوتر المتعال الذی یملأ الارکان کلها الطاهر الطهر المبارك المقدس الحی القیوم نور السموات والارض الرحمن الرحیم الکبیر المتعال وکتابك المنزل بالحق وکلماتك التامات ولنورك التام وبعظمتك وارکانك **شرح** زیادة مرفوع ومضاف ست بمجموع مابعد چه آن مجموع درحکم اسم است چون مراد لفظست وانبیاءك عطف ست بر عبادك بعطف تفسیر مراد بعرش اینجا کتاب الهی ست یا مراد مجموع مخلوقات ست ومراد بنامی که باعث استقرار عرش ست حقست چنانچه گفته انزلناه بالحق وگفته ما خلقناهما الا بالحق اسم در وباسمك الواحد عبارت از ذاتست مراد بارکان دوازده رکن ست چنانچه بیان شد درکتاب التوحید درحدیث اول باب حدوث الاسماء که سه اسم الهی ظاهر است وهراسمی را چهار رکن است ومنسوب بهر رکنی سی اسم است مراد پر کردن رکن بودن با هریکی از سی اسم منسوب بآن رکن است الطاهر ونظائر آن منصوب ست یا بدل تفصیل الارکان باشد والارض بتقدیر ولنور الارض ست تا رکنی علیحده باشد ومجموع ارکان دوازده شود وکتابك عطفست بر کل اسم کلمات عبارت از ائمه است ونورك عبارت از امام زمانست یعنی عبدالله بن سنان گفت ودرحدیث دیگر است از امام جعفر صادق علیه السلام که راوی غیر ابان بن تغلب است زیادتی اینکه وطلب میکنم از تو بنام ترکه خواندند ترا بآن بندگان تو که مستجاب کردی دعا را برای ایشان وپیغمبران تو که آمرزیدی لغزشها را برای ایشان ورحم کردی ایشان را وطلب میکنم از تو بهر نامی که فرو فرستادی آن را درکتابهای خود وبنام تو که قرار گرفت بآن تخت پادشاهی تو وبنام پنهان تو که بی شریک ست بی نظیر وقرین ست جدا گانه از مخلوقین خود ست یکتاست بغایت بلند مرتبه است آنست که هر گروه دوازده رکن را بهکی آنست که پاکیزه است پاکیزگی دیگر آنست مسمی باسماء کمالیه است چنانچه گفت بورك من فی النار بغایت منزه است زنده است ایستادگی کننده بکار خلائق ست یادی سمانهاست ویادی اهل زمین است مدبر کل عالم است مهربان بمومنان است بزرگ ست بغایت بلند مرتبه است وطلب میکنم از تو بکتاب تو که فرو فرستاده شد بحق وائمه تو که تمام درشروط امامتند ویادی تو که تمام درشروط امامتست وبزرگی تو یعنی فراهم آوردن تو جمیع اسماء حسنی را وارکان دوازده گانه اسمای ترا **اصل** وقال فی حدیث آخر قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اراد ان یوعیه الله عز وجل القرآن والعلم فلیکتب هذا الدعاء فی اناء نظیف بعسل ماذی ثم یغسله بماء المطر قبل ان یمس الارض ویشربه ثلثة ایام علی الریق فانه یحفظ ذلك ان شاء الله **شرح** الماذی بالف وذال بالنقط وتشدید یاء عسل سفید تازه وعسل صاف وعسل خوب هر یک از یغسله ویشربه مجزوم ست یعنی وعبدالله بن سنان گفت درحدیثی دیگر از امام جعفر صادق ع که راوی آن غیر راوی دو حدیث سابق ست اینکه گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر که خواسته باشد که حافظ کند او را الله

قرآن وعلم بمعنی قرآن را پس باید که بنویسد این دعا را که مذکور شد در حدیث اول در ظرفی پاکیزه بعسل
سفید تازه بعد از آن بشوید آنرا بآب باران پیش از آنکه ملاقات کند آن باران زمین را و آشامد آن را
سه روز ناشتا پس بدرستی که آنکس حافظ می شود آنرا که مذکور شد اگر خواسته باشد الله تعالی چهارم
اصل رفعه الی امیر المؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله ص اعلمك دعاء لا تنسی القرآن قل اللهم ارحمنی
بترك معاصیك ابدا ما ابقیتنی وارحمنی من تکلف ما لا یعنینی وارزقنی حسن النظر فیما یرضیك عنی والزم
قلبی حفظ کتابك کما علمتنی وارزقنی ان اتلوه علی النحو الذی یرضیك عنی اللهم نور بکتابك بصری واطلق به لسانی
واستعمل به بدنی وقونی علی ذلك واعنی علیه انه لا معین علیه الا انت لا اله الا انت شرح
لا تنسی بتقدیر ان لا تنسی است و حذف حرف جر از ان و آن قیاسی است پس بتقدیر لان لا تنسی است
و میتواند بود که لا تنسی بتقدیر لا تنسی معه باشد و جمله نعت دعاء باشد یعنی راوی بالا برد سند روایت
را تا امیر المؤمنین علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله تعلیم میکنم ترا دعائی برای آنکه فراموش
نکنی قرآن را بگو خدایا رحم کن مرا بتوفیق ترک معاصی تو همیشه چندانکه باقی داشتی مرا و رحم کن و نگاهدار مرا
از تعب کشیدن آنچه را در کار و ضرور نمیشود مرا و روزی کن مرا خوبی نظر در آنچه راضی میکند ترا از من
و الزام کن مرا نگاه داری تو چنانچه تعلیم کردی مرا و روزی کن مرا اینکه بخوانم کتاب ترا بر آن روشی که راضی
میکند ترا از من خدایا روشن کن بکتاب تو چشم مرا و فراخ کن بکتاب تو سینه مرا و خوشحال کن بکتاب تو دل مرا
و روان کن بکتاب تو زبان مرا و بکار در آور بکتاب تو بدن مرا و توانائی ده مرا بر آنچه گفتم و مدد کن مرا
بر آنچه گفتم بدرستی که نیست مددگاری بر آنچه گفتم مگر تو نیست مستحق عبادتی مگر تو

باب شصتم اصل باب دعوات موجزات لجمیع الحوائج للدنیا والآخرة

شرح این باب بیان دعاهائیست که اندک لفظست برای جمیع حاجتها برای دنیا و آخرت در این باب
سی و شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله ع قال قل اللهم اجعلنی اخشاك کانی اراك
واسعدنی بتقواك ولا تشقنی بنشطی لمعاصیك وخر لی فی قضائك وبارك لی فی قدرك حتی
لا احب تاخیر ما عجلت ولا تعجیل ما اخرت واجعل غنای فی نفسی ومتعنی بسمعی وبصری واجعلهما الوارثین منی
وانصرنی علی من ظلمنی وارنی فیه قدرتك یا رب واقر بذلك عینی شرح النشط بفتح نون و سکون شین
نقطه دار و طاء بی نقطه مصدر باب ضرب از جا در آمدن در بعض نسخ لمشاطی است النشاط بفتح نون مصدر باب
علم برانگیخته شدن نفس بخوشحالی من در منی تبعیض است لتعدیه انصرنی بعلی برای تضمین معنی تسلیط است
اقر بصیغه امر حاضر مضاعف باب افعال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
بگو در طلب حاجات خدایا بگردان مرا بر روشی که بترسم از تو چنانچه گویا که من می بینم در برابر خود ترا و عاقبت
بخیر کن مرا بپرهیزگاری و انقباض نفس من از معاصی تو و نا عاقبت بخیر کن مرا به از جا در آمدن من یا بانبساط

نفس من برای معاصی تو وبرگزین برای من در قضای تو یعنی که واقع کن آنچه را که خیر من در آنست ومبارک کن برای من در قدر تو باین معنی که نافع کن برای من آنچه را که تقدیر کنی پیش از وقوع آن بحدی که دوست ندارم پس انداختن آنچه را که تو رد کردی و نه زود کردن آنچه را که پس انداختی مراد اینست که اگر جمیع قضا و قدر بر وفق مراد کسی باشد دوست نمیدارد تغییر ترا وبگردان بی نیازی مرا در دل من اشاره است باینکه مالدار حریص همیشه نیازمند است وبی مال راضی بقضا همیشه بی نیاز است وبهره مند کن مرا بگوش وچشم من وبگردان آنها را دو وارث از جمله من باین معنی که باقی باشد بعد از معطل شدن غیر آنها از جمله اعضای من چنانچه گویا که ایشان وارث باقی اعضا از ویاری کن ومسلط کن مرا بر کسی که ظلم کرد مرا وبنما بمن دران ظالم اثر قدرت ترا بر انتقام ای صاحب کل اختیار من ودر وشن کن بانچه گفتم چشم مرا **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله ع یقول اللهم اعنی علی هول یوم القیمة واخرجنی من الدنیا سالما وزوجنی من الحور العین واکفنی مؤنتی ومؤنة عیالی ومؤنة الناس وادخلنی برحمتك فی عبادك الصالحین **شرح** الحور بضم حای بی نقط وسکون واو ورای بی نقط جمع حوراء بفتح حاء وسکون واو والف ممدوده زنانی که هر یک از سیاهی چشم ایشان وسفیدی چشم ایشان بغایت باشد العین بکسر عین بی نقط وسکون یای دو نقطه در پایین جمع عیناء بفتح عین وسکون یاء والف ممدوده زنان فراخ چشم بیان اکفنی شد در آخر باب پنجاه وسوم یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت خدایا مدد کن مرا بر بیم روز قیامت وبیرون کن مرا از دنیا صاحب سلامت از معاصی وجفت کن مرا نسبت بحور عین وکفایت کن مرا ثقل خودم وثقل عیالم وثقل مردم وداخل کن مرا برحمت تو در بندگان تو که صالحانند **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قل اللهم انی اسالك من کل خیر احاط به علمك واعوذ بك من کل سوء احاط به علمك اللهم انی اسالك عافیتك فی اموری کلها واعوذ بك من خزی الدنیا وعذاب الاخرة **شرح** معتبر روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بگو در دعا خدایا بدرستیکه من طلب میکنم نصیبی از هر عمل خیر که احاطه کرده بان علم تو که وحی کردی برسول در قرآن برای ارشاد خلائق وپناه میگیرم بتو از هر بدی که احاطه کرده بان علم تو که وحی کردی برسول در قرآن برای نهی خلائق خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو فراغتی را که از جانب تست در کارهای من همگی آنها وپناه میگیرم بتو از رسوائی وخواری در دنیا واز عذاب در آخرت **چهارم اصل** عن علی بن نهیاد قال کتب علی بن بصیر یسأله ان یکتب له فی اسفل کتابه دعاء یعلمه ایاه یدعو به فیعتصم به من الذنوب جامعا للدنیا والآخرة فکتب ع بخطه بسم الله الرحمن الرحیم یا من اظهر الجمیل وستر القبیح ولم یهتك الستر عنی یا کریم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی ویا منتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدی کل نعمة قبل استحقاقها یا ربّاه

بیان شرح معاملی

یاسیداه یا مولاه یاغیاثاه صل علی محمد وآل محمد واسالك ان لاتجعلنی من النار ثم تسال ما بدالك **شرح** علی بن زیاد از اصحاب امام علی نقی علیه السلام و علی بن نصیر بیای یک نقطه چنانچه در اکثر نسخ است یا بتون چنانچه در بعض نسخ است و بیاء دو نقطه در میان صاد و راء در کتب رجال مذکور نیست و علی بن نصر بنون و صاد و راء بی نقطه از اصحاب امام محمد تقی علیه السلام است پس ظاهر اینست که چنین باید ضمیر اسفل کتابه راجع بامام علیه السلام است و این قید برای طلب نوشتن تفصیل فضیلت دعاست پیش از شروع در نوشتن دعا یعلمه ایاه بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل صفت دعاست و ضمیر مرفوع مستتر راجع بامام علیه السلام و ضمیر منصوب متصل راجع بعلی است و ضمیر منصوب منفصل راجع بدعاست و مراد تعلیم تفصیل فضیلت ان دعاست در ابتدار مکتوب بدعو صفت دیگر دعاست با در به برای استعانت است جامعا صفت دیگر دعاست بسط یدین استعاره تمثیلیه است و مراد دادن نعمتها بدوست و دشمن است در دنیا گویا دست راست را برای دوست گشوده و دست چپ را برای دشمن الصفح جانب و گردانیدن رو از چیزی مثل ترک مؤاخذه بگناه و هر دو اینجا مناسب است الف و باء ساکنه در یا رباه و نظائر آن برای استغاثه است و ترجمه ان مذکور نمیشود و اسالك از قبیل عطف خبر بر انشاء نیست چه بمعنی طلب عدم ادخال در نار است یعنی روایت است از علی بن زیاد گفت نوشت علی بن نصر طلب میکرد از امام محمد تقی علیه السلام این را که نویسد برای او بعد از شرح در ذیل مکتوب خود دعائی که امام تعلیم کند علی را فضیلت ان دعا و علی طلب حاجت خود کند بوسیله آن دعا پس محفوظ شود بوسیله ان دعا از گناهان جمع کننده باشد آن دعا امر دنیا را و آخرت را پس نوشت امام علیه السلام بعد از نوشتن شرح این را که ابتدا میکنم بنام ان مستحق عبادت که مدبر کل عالمست رحیم بمومنان است ای آنکه ظاهر ساخت نیکو را مثل ظاهر بدن آدمی یا مثل روی آدمی و پنهان کرد بد را مثل آنچه در درون بدن آدمی است یا مثل عورتین آدمی که بلباس پنهان میشود و منکشف شدن آن نزد بیگانه عیب است و میتواند بود که مراد با ظهار جمیل و ستر قبیح آن باشد که بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب التوبه یا در حدیث اول باب الاستغفار و در معنی این منقول است که نامه اعمال دو رو دارد در یکی اعمال حسنه است و در دیگری اعمال قبیحه و چون داده شود بدست مومن در روز قیامت نامه اعمال روی اعمال قبیحه در طرف خود ش است و روی اعمال حسنه در طرف دیگران است تا دیگران بر نیکی او مطلع شوند و بر بدی او مطلع نشوند و پاره نکرده پرده را از معاصی پنهان من در دنیا ای گرامی بخشایش ای خوب گذشتن از گناه ای فراخ پوشانیدن گناه ای گشاینده دو دست برحمت ای شنونده هر راز و ای مقصود در هر شکایت ای گرامی جانب باین معنی که هر که متوجه تو شود بمراد میرسد ای بزرگ عطای ابتدا کننده بنعمتی پیش از استحقاق آن نعمت بفعل ارشاد است باینکه بعض نعمتها

دعای امام محمد تقی

از قبیل چشم و گوش و مانند آنهاست و بیش از عمل صالح آدمیست و بعضی از نعمتها در برابر عمل صالحست و ابتدای آنها بتوفیق الهی در مقابل عمل صالحی نیست ای صاحب کل اختیار ای آقای کارساز ای فریادرس درود کن بر محمد و آل محمد و داخل کن مرا در آتش بعد از آن طلب میکنی آنچه را که بحاجت رسیده از حاجتها پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اللهم انت ثقتی فی کل کربة وانت رجائی فی کل شدة وانت لی فی کل امر نزل بی ثقة وعدة کم من کرب یضعف عنه الفؤاد وتقل فیه الحیلة ویخذل عنه القریب ویشمت به العدو وتعیینی فیه الامور انزلته بک وشکوته الیک راغبا فیه عمن سواک ففرجته وکشفته وکفیتنیه فانت ولی کل نعمة وصاحب کل حاجة ومنتهی کل رغبة فلک الحمد کثیرا ولک المن فاضلا

شرح الکربة بضم کاف وسکون راء والکرب بفتح کاف وسکون راء اندوه و مراد سبب اندوهیست العدة بضم عین بی نقطه آنچه آنرا حاضر کنند برای دفع ضرر حادثه که رو نماید کم خبریه است و مبتدا است من بیانیه است یضعف از باب حسن و لفظ صفت کرب است تقل از باب ضرب است یخذل از باب نصر است الخذل بفتح خاء و سکون ذال گریختن یشمت از باب علم است تعیینی بعین بی نقطه و دو یاء دو نقطه در پائین بصیغه مضارع غائبه یا غائب معتل العین واللام یائی باب افعال است الاعیاء حیران و مانده کردن و در بعض نسخ عوض یاء اول نون است و از معتل اللام یائی باب ضرب است العنایة بکسر و فتح عین بغم انداختن و حاصل هر دو یکیست فی در فیه برای ظرفیه است یا برای تعلیل است انزلته خبر مبتدا است و در این فقرات لف و نشر مرتب است بیان سه فقره که هر یک مشتمل بر سه خبر است پس ولی کل نعمة ناظر است به فرجته و آن ناظر است بانزلته و ایضا و صاحب کل حاجة ناظر است بکشفته و آن ناظر است به شکوته و ایضا و منتهی کل رغبة ناظر است به کفیتنیه و آن ناظر است به راغبا فیه عمن سواک کثیرا نائب مفعول مطلق محذوف است بتقدیر حمدا کثیرا یا حال از الحمد است بنا بر اینکه حال از مبتدا جائز است یا بنا بر اینکه الحمد فاعل ظرف در لک است و بر این قیاس است فاضلا یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در دعا خدایا تو محل اعتماد منی در هر اندوهی و محل امید منی در سختی و تو برای من در هر حادثه که فرود آید بمن محل اعتمادی و مهیائی هر کار سازی ای بسا سبب اندوه که عاجز می شد از آن دل و کم میشد در آن تدبیر و میگریخت از آن آشنا و خوشحال میشد بآن دشمن و مانده میکرد مرا در آن کارها باین معنی که هیچ تدبیری از خود نمی توانستم کرد فرود آوردم آن سبب اندوه را بدرگاه تو باین معنی که دعا کردم ترا برای آن و شکایت آنرا آوردم بسوی تو بر حالی که رو آورده بودم بسوی تو در آن سبب اندوه و رو گردان از غیر تو بودم پس گشادی آنرا در درگاه خود و برطرف کردی آنرا و کفایت کردی مرا آن باین معنی که کافی شدی برای من در دفع آن حاجت بغیر تو

حاشیه: صادق صادق الوعد

پس تو دهندهٔ هر نعمتی و محل عرض هر حاجتی و مقصود هر رو آورد نی پس ترا ست سپاس سپاس بسیار و ترا ست عطا دادن عطا دادنی کامل **ششم اصل** عن ابی عبد الله ع قال قل اللهم انی اسئلك بجلالك وجمالك وكرمك ان تفعل بی كذا وكذا **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بگو در دعا خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بزرگی و بی ننگی تو که عذاب میکنی بان مشرکان را و بی ننگی تو که ترحم میکنی بان بر مومنان و بخشندگی تو بر کسی قدر لائق او را از عطا این را که کنی بامن چنین و چنین **هفتم اصل** عن الفضل بن یونس عن ابی الحسن علیه السلام قال قال لی اکثر من ان تقول اللهم لا تجعلنی من المعارین ولا تخرجنی من التقصیر قال قلت اما المعارین فقد عرفت فما معنی لا تخرجنی من التقصیر قال كل عمل تعمله ترید به الله عز وجل فكن فیه مقصرا عند نفسك فان الناس كلهم فی اعمالهم فیما بینهم وبین الله عز وجل مقصرون **شرح** معارین بضم میم و عین بی نقطه و الف و راء بی نقطه بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب المعارین التقصیر کوتاه شمردن خود در عملی یعنی خوف کوتاهی خود در آن عمل داشتن و کوتاه کردن خود در عملی و معنی اول مراد است در اول و دوم و سوم و ایضا معنی اول مراد است در چهارم اگر الف لام الناس برای اشارت بمردم عالم باشد مثل انبیا و اوصیا صلوات الله وسلامه علیهم و مانند ایشان و معنی دوم مراد است در چهارم اگر الف لام الناس برای اشارت بمردم جاهل باشد مثل مخالفان و مانند ایشان یعنی روایتست از فضل بن یونس از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که امام گفت مرا بسیار بگو آوازی یکه گوئی خدایا مگردان مرا از جمله جمعی که بعاریت داده شده اند ایمان و در آخر عمر از ایشان واپس گرفته میشود و بیرون مکن مرا از تقصیر فضل گفت گفتم اما معارین پس بتحقیق شناختم معنی آنرا پس چه معنی دارد لا تخرجنی من التقصیر گفت هر عملی که میکنی آنرا بر حالی که اراده میکنی بان رضای الله عز وجل را پس باش در ان کوتاه شمرده خود نزد خود باین معنی که خود پسندی مکن و در خوف کوتاهی خود در ان باش چه بدرستی که آن مردم خوب جمیع ایشان در عبادات خود شان که در میان ایشان و میان الله عز وجل است باین معنی که بی زیاده است کوتاه شمرندگان خود شانند اشارت ست بقول الله تعالی در سورهٔ مومنون والذین یؤتون ما اتوا وقلوبهم وجلة و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث پانزدهم باب دویست و سوم که بعد از باب الاستدراج است **هشتم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام لقد غفر الله عز وجل لرجل من اهل البادیة بكلمتین دعا بهما قال اللهم ان تعذبنی فاهل ذلك انا وان تغفر لی فاهل ذلك انت فغفر الله له **شرح** البادیة بباء یک نقطه والف و کسر دال بی نقطه و همزه و گاهی همزه منقلب بیاء می شود جمع بادی گناهان کبیره که بی اصرار است پس منافات با ایمان ندارد و بادیه بعد از دال صحرا یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام هر آئینه بتحقیق بخشایش کرد الله عز وجل برای مردی از اهل کبائر بی اصرار به دو سخن مختصر که دعا کرد بان

دو سخن بیان این آنکه گفت خدایا اگر عذاب کنی مرا در دنیا یا آخرت پس اہل آن عذاب ہستم باین معنے که ظلم نیست واز روی استحقاق ہست واگر بخشائش کنی برای من پس اہل آن بخشائش تو ئی یا نیمعنی که بفضل رحمت تست نه بخوبی من پس بخشائش کرد اللہ تعالی برای او **نہم اصل** عن الرضا علیہ السلام قال یامن دلنی علی نفسہ وذلل قلبی بتصدیقہ اسألك الامن والایمان فی الدنیا والآخرة **ترجمہ** روایت است از امام رضا کہ گفت در دعای آنکہ راہنمائی کرد مرا بر خود یعنی باینمعنی که نصب شواہد ربوبیت کرد تا علم بربوبیت او بہم رسانیدم یا باینمعنی کہ توفیق داد تا بعد از علم بربوبیت تصدیق ربوبیت کردم ورام کرد بتوفیق خود دل بتصدیق ربوبیت او طلب میکنم از تو ایمنی از آفات را واین کردن دیگر امرا الشفاعت در دنیا وآخرت **دہم اصل** رأیت علی بن الحسین علیہما السلام فی فناء الکعبة فی اللیل وھو یصلی فاطال القیام حتی جعل مرة یتوکأ علی رجلہ الیمنی ومرة علی رجلہ الیسری ثم سمعتہ یقول بصوت کانہ باك یاسیدی تعذبنی وحبك فی قلبی اما وعزتك لئن فعلت لتجمعن بینی وبین قوم طال ما عادیتھم فیك **ترجمہ** الفناء بکسر فا ونون والف ممدودہ فضای بیرون در خانہ جعل از افعال مقاربہ است بمعنی شروع یتوکأ بہمزہ بصیغہ مضارع معلوم باب تفعل است کانہ باك صفت صوت است وضمیر راجع بامام است وعائد محذوف است بتقدیر کانہ باك معہ ومیتوانند بود کہ ضمیر راجع بصوت باشد ودر باك مضاف محذوف باشد بتقدیر صوت باك یا حمل باك بر ضمیر صوت بر سبیل مجاز باشد برای مبالغہ تعذبنی بتقدیر استفہام است اما بفتح ہمزہ وتخفیف میم برای تاکید است چہ مرکب است از ہمزہ کہ برای استفہام انکاریست وما کہ برای نفی است ونفی اثبات میشود ما در طال ما مصدریہ است یعنی دیدم امام زین العابدین علیہ السلام را در پیش در کعبہ در شب واو نماز میکرد پس دراز کرد ایستادن را تا آنکہ شروع کرد یاری تکیہ میکرد بر پای راست خود ویاری بر پای چپ خود بعد از آن شنیدم از او کہ میگفت بآوازیکہ گویا کہ او گریہ کنندہ بود ای صاحب کل اختیار من آیا عذاب میکنی مرا وحال آنکہ دوستی تو در دل منست بتحقیق قسم بعزت تو کہ ہر آئینہ اگر بجا آوری عذاب مرا ہر آئینہ جمع میکنی البتہ در جہنم میان من ومیان جمعیکہ دراز شد آنکہ عداوت میکردم با ایشان برای تو **یازدہم اصل** انی کنت اسمع ابا عبد اللہ علیہ السلام اکثر ما یلح بہ فی الدعاء علی اللہ بحق الخمسة یعنی رسول اللہ وامیر المومنین وفاطمة والحسن والحسین صلوات اللہ علیہم **ترجمہ** اکثر مرفوع ومبتدا است وجملہ حال از ابا عبد اللہ است مثل سمعتہ یقول یا موصول است ومضاف الیہ است یلح بحا بی نقطہ مشددہ بصیغہ مضارع معلوم باب افعال است الالحاح مبالغہ کردن در طلب چیزے از کسی علی اللہ متعلق بیلح است بحق الخمسة خبر مبتدا است ومراد این لفظ است ومعنی آن اینست کہ طلب حاجت خود را از تو میکنم بحرمت پنجکس یعنی تا آخر کلام راوی است یعنی بدرستی کہ من شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام بیان این آنکہ بیشتر آنچہ الحاح میکرد بآن در دعا بر اللہ تعالی بحق الخمسة بود می خواست بحرمت رسول اللہ وعلی

وفاطمه را وحسن را وحسین را صلوات الله علیهم **دوازدهم اصل** علّمنا ابو عبد الله علیه السلام دعاء وامرنا ان
ندعو به یوم الجمعة اللهم انی تعمدت الیک بحاجتی وانزلت بک الیوم فقری ومسکنتی فانا لمغفرتک ارجی منی لعملی ولمغفرتک
ورحمتک اوسع من ذنوبی فتول قضاء کل حاجة هی لی بقدرتک علیها وتیسّر ذلک علیک ولفقری الیک فانی لم اصب
خیرا قط الا منک ولم یصرف عنی احد شرا قط غیرک ولیس ارجو لآخرتی ودنیای سواک ولا لیوم فقری یوم یفردنی الناس
فی حفرتی وافضی الیک بذنبی یا رب بفقری شرح تعمدت بتقدیم تا بی نقطه ودال بی نقطه مصدر باب تفعل ترجمه
بسوی کسی چیزی رفتن با در بحاجتی برای تعدیه است یا برای مصاحبت است لام در لمغفرتک در اول کلمه است
زیرا که مفتوح است تول بفتح لام مشدده بصیغه امر حاضر معتل اللام یائی باب تفعل است التولی بکسر لام
مشدده بگردن خود گرفتن کاری بقدرتک متعلق بتول است و مصدر باب تفعل عطف بر قدرتک است
مشار الیه ذلک مصدر فتول است ولفقری عطف است بر بقدرتک تا در فانی برای بیان وتعلیل تول است
لم اصب بضم همزه وکسر صاد بی نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از معتل العین یائی باب افعال است غیرک
مرفوع ومنصوب میتواند بود واسم لیس ضمیر شان مستتر در لیست وجمله خبر است یوم مجرور وبدل یوم فقری است
ومضاف است بجمله یفردنی بصیغه مضارع معلوم باب افعال است وفعل بقاف وحای بی نقطه والف بصیغه
مضارع مجهول المتکلم وحده از معتل اللام واوی باب نصر یا باب تفعیل است الفضح جدا کردن والمفضیه
خالص کردن یا بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال است الافضاء خلاص شدن ومیتواند بود که بضاد
با نقطه وصیغه مضارع مجهول باب افعال باشد ونظیر این می اید در حدیث سی ام این باب که والقلوب
الیک مفضاة وبنابر تقدیر تعدیه آن بالی برای تضمین معنی توجه است با در بفقری برای مصاحبت است
یعنی تعلیم کرد ما را امام جعفر صادق علیه السلام دعائی وامر کرد ما را که دعا کنیم بان در روز جمعه آن دعا
اینست خدایا بدرستی که من متوجه کردم بسوی تو حاجت خود را وفرود آوردم بتو نیازمندی خود وشکستگی
خود را پس من برای آمرزش تو امیدوارترم از خودم برای عمل صالح خود وهر آینه آمرزش تو ومهربانی تو
فراخ تر است از گناهان من پس بخودت بجا آور و بگردن گیر هر حاجتی را که آن از منست بتوانائی تو بر آن
حاجت وآسانی آن بخود بجا آوردن بر تو وبرای نیازمندی من بسوی تو چه بدرستی که من در نیافتم خیری را
هرگز مگر از تو وبرنگردانید از من هیچ یک بدی را هرگز غیر تو ونیست آنکه امید نوازشم برای آخرت خود ودنیای
خود غیر ترا ونه آنکه امید نوازشم بغیر تو برای روز نیازمندی من روزی که تنها میگذارند مرا مردم در قبر من
وجدا کرده شده متوجه بسوی تو میشوم ای صاحب کل اختیار من با نیازمندی خودم **سیزدهم اصل**
قلت لابی عبد الله علیه السلام ادع الله لنا فقال اللهم ارزقهم صدق الحدیث واداء الامانة والمحافظة علی الصلوات
اللهم انهم احق خلقک ان تفعله بهم اللهم افعله بهم **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را که دعا کن الله تعالی را برای ما شیعه پس گفت خدایا موفق کن خود روزی کن ایشان را راستی سخن و

بجا رسانیدن امانت و نگاهداری فضیلت اوقات نماز با چنانچه کسی موکل بر چیز باشد خدا یا بدرستی که ایشان
سزاوارتر مخلوقان تواند بانیکه کنی آنچه را که طلب کردم با ایشان خدایا بکن آنرا با ایشان اشارت است
بانچه دیگران هر چند که صدق حدیث و ادای امانت و محافظت اوقات صلوات داشته باشند فائده ندارد
چهاردهم اصل کان امیر المومنین علیه السلم یقول اللهم من علی بالتوکل علیك والتفویض الیك والرضا
بقدرك والتسلیم لامرك حتی لا احب تعجیل ما اخرت ولا تاخیر ما عجلت یا رب العالمین **شرح**
مراد بامر اینجا قضاست حتی متعلق بتسلیم امر است یا متعلق بسابق نیز هست و بر هر تقدیر منافات با استحباب
دعا ندارد یعنی امیر المومنین علیه السلام میگفت در دعا خدایا انعام کن بر من بتوفیق توکل بر تو و واگذاشتن
کار خود بسوی تو و راضی شدن بتدبیر تو و گردن نهادن برای قضای تو تا حدیکه دوست ندارم بشتاب کردن آنچه را
که تاخیر کردی مثل اینکه کاش باران زود تر از آن وقت که بارید میبارید تا ربع زراعات بیشتر میشد و تاخیر
آنچه را که پیش کردی مثل اینکه کاش باران دیرتر از آن وقت که بارید میبارید تا ربع زراعات بیشتر
میشد ای صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز **پانزدهم اصل** عن ابن ابی یعفور قال سمعت ابا عبد الله
علیه السلم یقول وهو رافع یده الی السماء رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا ولا اقل من ذلك
ولا اکثر قال فما کان باسرع من ان تحدر الدموع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال یا ابن
ابی یعفور ان یونس بن متی وکله الله عز وجل الی نفسه اقل من طرفة عین فاحدث ذلك
الذنب قلت فبلغ به کفرا اصلحك الله قال لا ولکن الموت علی تلك الحال هلاك **شرح**
رافع با تنوین و یده منصوب است مثل وکلهم باسط ذراعیه که حکایت حال ماضیه است یا رافع بی تنوین و یده
مجرور است و حرف الی الیاء است طرفة منصوب بر ظرفیه است بتقدیر زمان طرفة ذکر ولا اکثر بجهت بر این است
که مبادا از طرفة عین و از اقل من طرفة عین آن است که منقطع الطرفین باشد و گاه میباشد که کسی کم را نخواهد
و نظیر این است آیت سوره یونس و سوره سبا و لا اصغر من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب مبین اسم کان ضمیر
مستتر راجع بمصدر یفعول است تحدر بجای بی نقطه و دال بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غایب
باب تفعل است متی بفتح میم و تشدید تای دو نقطه در بالا و الف مقصوره است ضمیر مستتر در بلغ راجع
بمصدر وکله است یا راجع بذلك الذنب است باء در به برای تعدیه است و ضمیر منصوب راجع بیونس است
الهلاك بفتح ها مردن و مراد اینجا غم است چنانچه گفته در سوره انبیا ونجیناه من الغم یعنی روایت است از
عبد الله بن ابی یعفور گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بر حالی که برداشته بود دست
خود را بسوی آسمان ای صاحب کل اختیار من وامگذار مرا بسوی خودم زمان یک چشم زدن هرگز و نه کمتر
از آن و نه بیشتر از آن راوی گفت پس نبود آن قول شتابان تر از اینکه فرو ریخت اشکها از اطراف
محاسن او بعد از آن رو آورد بر من پس گفت ای ابن ابی یعفور بدرستی که یونس بن متی واگذاشت

او را الله عز و جل بسوی خودش یعنی نگاه نداشت او را از خطا درکمتر از زمان یک چشم زدن پس
اهمال کرد آن گناه را که در سوره انبیا مذکور است و آن این ست که از کمال غضب بر قوم خود گمان
کرد که تقدیر نخواهد کرد الله تعالی بر او این را که رجوع کند بقوم خود بسبب توبه قوم او و قبول کرد الله تعالی توبه
ایشان را گفتم پس ایا رسانید آن و اگذاشتن یونس را بکفر نگاه دارد ترا الله تعالی گفت و لیکن مردن
بر ان حالت بی قبول توبه غیر عظیمست برای انبیا رشاگردهم اصل اتی جبرئیل م الی النبی صلی الله
علیه و آله تعالی فقال ان ربک یقول لک اذا اردت ان تعبدنی یوما و لیلة حق عبادتی فارفع یدیک الی
وقل اللهم لک الحمد حمدا خالدا مع خلودک و لک الحمد حمدا لا منتهی له دون علمک و لک الحمد
حمدا لا امد له دون مشیتک و لک الحمد حمدا لا اجر لقائله الا رضاک شرح
لام لک درین چهار جا برای استحقاق ست و تقدیم ظرف افاده اختصاص میکند و میتواند بود که لام برای
ملکیت باشد چنانچه در فقرات آینده است یعنی آمد جبرئیل علیه السلام بسوی نبی صلی الله علیه و آله وسلم
پس گفت او را بدرستی که صاحب کل اختیار تو میگوید ترا که چون اراده کردی که عبادت کنی مرا در روزی
و شبی بکار آمدنی عبادت من یعنی که کار کنی که بجای عبادت کامل متصل یکشبانه روز باشد در ثواب
پس بردار دو دست خود را بسوی من یعنی که بردار بسوی آسمان که بجای برداشتن بسوی منست چون
اشرف از جوانب دیگر ست و بگو خدایا تراست سپاس سپاسی که همیشگی باشد با همیشگی تو یعنی که همیشه
از الله تعالی حوادث صادر خواهد شد باختیار و بر هر یک از انها مستحق سپاس ست و در ترک غیر مستحق
سپاس ست چه آنها باختیار ست و مبنی بر حکمت ست چنانچه در دعا واقع شده که یا کریما فی اعطائه و منعه و ترا
ست سپاسی که آخر نیست انرا پیش از آخر شدن علم بهرچه ترا حاصل شد از افعال و تروک الٰهی و هرچه شده
از انها چه جمیع انها اختیاری ست و تراست سپاس سپاسی که آخری نیست آن را پیش از آخر شدن مشیت
تو مراد تدبیر ست که صادر شده از الله تعالی در وقت احداث آب که اول حوادث ست و ماده هر فعل و
ترک الٰهی ست الی غیر النهایة در جانب ابد و آن تدبیر متعلق بغیر متناهی شده مانند علم الٰهی و تراست
سپاس سپاسی که نیست جزائی برای گوینده آن مگر راضی بودن تو از او اصل اللهم لک الحمد کله
و لک المن کله و لک الفخر کله و لک البهاء کله و لک النور کله و لک العزة کلها و لک الجبروت
کلها و لک العظمة کلها و لک الدنیا کلها و لک الآخرة کلها و لک اللیل والنهار کله و لک
الخلق کله و بیدک الخیر کله و الیک یرجع الامر کله علانیته و سره شرح لام در لک درین دوازده
جا برای ملکیت ست و اختصاص ملکیت فهمیده می شود از تقدیم ظرف و ذکر کله برای عموم افراد
و اجزا است تا کسی توهم خروج فردی یا جزئی نکند و میتواند بود که لام در بعضی انها مثل لک الجبروت
برای استحقاق باشد و میتواند بود که لام در جمیع انها برای استحقاق باشد زیرا که عباد برای فعل اختیا

جمیل خود مستحق حمدی بشوند وچون آن فعل بقضا و قدر الهی است و ایشان مستقل در قدرت برآن
فعل نیستند پس ملوک مجازات نیست پس حمد بر آن نیز ملوک ایشان نیست و ایشان مالک آن دارند با قوله
تعالی در سوره منافقین ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین و در سوره نساء وآتیناهم ملکا عظیما و امثال
اینها از آیات المن بفتح میم و تشدید نون مصدر باب نصر نعمت دادن الفخر بفتح فا و سکون خای با نقطه
مصدر باب نصر خود نمائی باظهار کمال خود و مصدر باب منع تفضیل کسی بر دیگری و هر دو اینجا مناسب است
البهاء بفتح بای یکنقطه والف ممدوده مصدر معتل اللام واوی باب نصر و منع و علم و حسن خوبی الجبروت بفتح جیم و
فتح بای یکنقطه و ضم رای بی نقطه مصدر باب نصر تکبر ضمیر کله در فقره یازدهم راجع بمجموع لیل و نهار است یا راجع
بکل واحد است الامر کار و امارت و هر دو اینجا مناسب است یعنی خدایا تراست سپاس همه آن و تراست
انعام همه آن و تراست خودنمائی همه آن و تراست خوبی همه آن و تراست روشنی همه آن و تراست
بی نیازی همه آن و تراست تکبر همه آن و تراست بزرگی همه آن و تراست دنیا همه آن و تراست آخرت
همه آن و تراست شب و روز همه آن و تراست تدبیر همه آن و بدست قضا و قدر
تست خوب همه آن و بسوی تو برمیگردد کار خلائق همه آن خواه آشکار کار و خواه پنهان کار
بایمعنی که دیوانی جمیع آنها خواهی کرد در قیامت یا بایمعنی که ولی آن کارها در دنیا توئی پس تعیین
اولی الامر باختیار تست نه باختیار خلائق یا مراد اینست که بسوی تو برمیگردد امارت همه آن خواه آشکار
آن چنانچه در زمان رسول بود و خواه پنهان آن چنانچه در زمان تقیه هست و حاصل این با معنی دوم
یکیست **اصل** اللهم لك الحمد حمدا ابدا انت حسن البلاء جلیل الثناء سابغ النعماء عدل القضاء جزیل العطاء
حسن الآلاء اله فی الارض واله فی السماء **شرح** خدایا تراست سپاس سپاسی که همیشه است تو خوش تکلیفی
بزرگ ستایشی فراخ نعمتی در دنیا بی افراط و تفریط حکمی در قیامت بسیار بخششی در بهشت خوش نعمتهائی
در بهشت مستحق عبادتی از انس و جن در زمین مستحق عبادتی از ملائکه در آسمان بیان آیت سوره
زخرف وهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله گذشت در کتاب التوحید در حدیث دوازدهم
باب نوزدهم که باب الحرکة والانتقال است **اصل** اللهم لك الحمد فی السبع الشداد ولك الحمد
فی الارض المهاد ولك الحمد طاقة العباد ولك الحمد سعة البلاد ولك الحمد فی الجبال الاوتاد ولك الحمد
فی اللیل اذا یغشی ولك الحمد فی النهار اذا تجلی ولك الحمد فی الآخرة والاولی ولك الحمد فی المثانی
والقرآن العظیم **شرح** فی در این هفت جا برای سببیت است یا برای ظرفیت مجازیست و حاصل
هر دو یکیست السبع الشداد اشارتست بآیت سوره النباء وبنینا فوقکم سبعا شدادا الارض المهاد
والجبال الاوتاد اشارتست بآیت سوره النبا الم نجعل الارض مهادا والجبال اوتادا طاقة
منصوبست بر نیابت مفعول مطلق مضاف محذوفست بتقدیر حمدا وقدر طاقة و بر این قیاس است

سعة فی اللیل اشارتست باول سورة اللیل و ایتان بلفظ مضارع در لیل وماضی درنهار اشارتست
باینکه روز پیش از شب هست سیده الآخرة و الاولی اشارتست بایت سورة اللیل وان لنا للآخرة
والاولی فی المثانی اشارتست بآیت سوره حجر ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم زیان
شد در حدیث بیجدهم باب پنجاه وهشتم یعنی خدایا تراست سپاس برای هفت آسمان که با وجود ازمنه
متطاوله خراب نشده و تراست سپاس برای زمین که فرش است برای معاش خلائق و تراست سپاس
بقدر توانائی بندگان و تراست سپاس بقدر وسعت شهرها که بندگان در آنند و تراست سپاس
برای کوهها که میخهای زمین ست تا زمین به وزیدن باد به بناهای آن مثلا مضطرب نشود اشارتست
باینکه اگر زمین برده دار نباشد و هوا و آب در کوهها را نداشته باشد باندک باعثی زمین حرکت
میکند و سنگینی زمین فائده نمیکند چون مرکز ثقل ان یا درحکم میان آنست و تراست سپاس برای
شب چون پوشاند چیزها را و تراست سپاس برای روز چون روشن شد و تراست سپاس برای
نشاءة آخرت ونشاءة اولی که دنیاست و تراست سپاس برای آیاتی که مواضع تکرار مضمون نیست
کرا زشواهد ربوبیت بدلیل عقلی معلوم می شود که نهی حود رائی و پیروی ظن باشد و برای قرآن
بزرگ که عبارت از مفصل ست و بیان می شود در حدیث دهم باب اول کتاب فضل القرآن **اصل** وسعی الله
وجهاه د الارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون سبحان الله وحده کل شیء هالک الا
وجهه سبحانک من بیاد تعالیت وتبارکت وتقدست **شرح** والارض تا یشرکون در سوره زمر ست کل شیء هالک
الا وجهه در سوره قصص ست یعنی وتسبیح میکنم تسبیح الله تعالی و با سپاس او تسبیح میکنم باینمعنی که تنزیه از
نقص و قبیح میکنم او را با اعتراف بصفات کمال او و زمین همگی واگرفته اوست در روز قیامت باینمعنی که آن
زمین برطرف میشود یا باینمعنی که هرجا که انسانی مدفون باشد مبعوث می شود در آنجا و برای دیوان بزرگ و
جزای عمل و آسمانها پیچیده شده است بقدرت او باینمعنی که در قیامت نور دیده می شود چنانچه گفته در سوره
انبیا یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب یا باینمعنی که در دو نهاین طبقات سموات مخلوق بقدرت اوست
تسبیح او بغایت بلند مرتبه است از اشراک مشرکان تسبیح میکنم تسبیح توای صاحب کل اختیار ما و بغایت
بلند مرتبه شدی و بغایت متصف بصفات کمال شدی و بغایت مبرا از نقص و قبیح شدی **اصل** خلقت
کل شیء بقدرتک وقهرت کل شیء بعزتک وعلوت فوق کل شیء بارتفاعک وغلبت کل شیء بقوتک وابتدعت
کل شیء بحکمتک وعلمک وبعثت الرسل بکتبک وهدیت الصالحین باذنک وهدیت المومنین
بنصرک وقهرت الخلق بسلطانک **شرح** الخلق مصدر باب نصر تدبیر چیزی خواه باحداث
آنچیز باشد و خواه باحداث ماده آن چیز باشد که معلوم ست که آن چیز از آن ماده حادث خواهد شد
الشیء چیز واین مفهوم بدیهی ست و تعبیر از آن بانچه معلوم تواند شد برای بیان خاصیت آنست

ومفهوم شئے افراد حقیقیه دارد مثل واجب الوجود بالذات وممکن الوجود در خارج بالذات
وممکن الوجود در ذہن ولیس مثل مفهوم اجتماع نقیضین ومفهوم ادخال آسمان در بیضه در خارج
ذہن بی کوچک شدن آسمان وبزرگ شدن بیضه وامثال آنها که فرد حقیقی ندارد ولیس فرد
حقیقی آنها داخل در شئ نیست چه ممکن نیست تعلق علم بفرد چیزے که فرد ندارد ونخواهد داشت
چنانچه گفته در سورة الرعد وجعلوا لله شرکاء قل سموهم ام تنبؤنه بما لا یعلم فی الارض باء در بقدرتک
برای آلت مجاز لیست القدرة توانائی بر فعل چیزی وترک آن چیز واین معنی بدیهیست وتعبیر از آن بصحت
فعل وترک برای بیان خاصیت النست اضافه در قدرتک برای عهد خارجیست بمعنی قدرتی که زائد
بر ذات قادر نیست باینمعنی که در انتزاع آن از ذات قادر احتیاج بحکم بوجود چیزے غیر ذات
قادر نیست پس خلقت کل شئ بقدرتک اشارت است ببرهان عقلی بر اینکه واجب الوجود بے بالذات
غیر صانع عالم نیست والا داخل شئ خواهد بود ومخلوق قادر بالذات خواهد بود زیرا که چنانچه صانع
عالم وتشخص او مختلف نمیشود باختلاف نسبت او باشیاء همچنین از صفات ذات او که نفس ذات وست
وتشخص اوست مختلف نمی شود باختلاف نسبت او باشیاء یعنی تدبیری که کردی هر چیز برا در وقت
احداث آب که اول حوادثست بتوانائی تو که عین ذات تست وخوار کردی هر چیز مرا بی تنگی تو که
عین ذات تست وبلند شدی بالای هر چیزی بسابق بودن تو که نفس ذات تست وغالب شدی هر چیز برا
بکمال قدرت تو واختراع بی ماده سابق کردی هر چیز برا برعایت مصلحت تو وعلم غیب تو بیان ابتداع
هر چیز در وقت احداث آب شد در کتاب الحجة در حدیث دوم باب چهل وپنجم که باب نادر فیه ذکر الغیب
است وبرانگیختی رسولان را با کتابهای تو وراهنمودی بجهی را که قابل دخول جنتند بتمکین تو ایشان را
از پیروی امام عالم بجمیع احکام بیان صالحان شد در کتاب الحجة در حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة
الامام والرد الیه است وبیان حقیقت اذن گذشت در کتاب التوحید در باب بیست وپنجم که باب
انه لا یکون شئ فی الارض ولا فی السماء الا بسبعة است ووعده کردی مومنان کامل الایمان را بمددگاری
تو در روز بدر ومانند آن وذلیل کردی مخلوقات را که مشرکان روز بدر ومانند ایشان باشند بپادشاهی
تو اصل لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لا نعبد غیرک ولا نسأل الا ایاک ولا نرغب الا الیک انت موضع
شکوانا ومنتهى رغبتنا والهنا وملیکنا ت‌ـــرجمه نیست مستحق عبادتی مگر تو تنهائی تو نیست شریکی
در استحقاق عبادت برای تو عبادت نمیکنیم غیر ترا وطلب حاجت نمیکنیم مگر از تو وعرض حاجت از روی
التضرع نمیکنیم مگر بسوی تو تو جای شکایت مائی در هر مشکل ومقصود تضرع مائی در هر حاجت معبود
مائی وپادشاه مائی هفتم همه اصل عن معاویة بن عمار قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام
ابتلاء وصنیاء معاویة انما علمنا ان رجلا اتی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فشکا الیه الابطاء فی الجواب فی دعائه

فقال له قد اين انت عن الدعاء السريع الاجابة فقال له الرجل ما هو شرح ابتداء نائب مفعول مطلق قال
است بحذف مضاف یا بحذف موصوف بتقدیر قول ابتداء یا بتقدیر قولا ابتداء و من الدعاء متعلق بست
این باعتبار تضمین معنی بعد و اشارتست بآیت سورهٔ اعراف وللہ الاسماء الحسنیٰ فادعوه
بها و گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بست و سوم که باب النوادر است که نحن والله
الاسماء الحسنی التی لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا یعنی روایت است از معویه بن عمار
که گفت مر امام جعفر صادق علیه السلام گفت ابتدا از جانب وی طلب من کرامی معویه آیا ندانستی
که مردی آمد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس شکایت برد بسوی او دیر کردن الله تعالی را در
اجابت در دعای او پس گفت او را که پس کجائی تو که دوری از دعای زود اجابت پس گفت مر آنمرد
که چیست آن دعای زود اجابت اصل قال قل اللهم انی اسئلک باسمک العظیم الاعظم
الاجل الاکرم المخزون المکنون النور الحق البرهان المبین الذی هو نور مع نور و نور من نور و نور فی نور و نور علی نور
و نور فوق کل نور و نور یضیئ به کل ظلمة و یکسر به کل شدة و کل شیطان مرید و کل جبار عنید
شرح اسم بمعنی علامتست و مراد باسمک امام عالم بجمیع احکام است در هر زمانکه باشد خواه نبی و خواه وصی
چه وجود او علامت ربوبیت رب العالمین است و تصدیق بربوبیت رب العالمین است و اعظم
الاعظم تا آخر عبارت از نبی آخر الزمان است و این مبنی بر خلط اولیاء الله تعالی است چنانچه گذشت
در کتاب التوحید در بعض احادیث باب بست و سوم که باب النوادر است مثل حدیث یازدهم آن
باب که ولکنه خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه وولایتنا ولایته و نور در اصل بمعنی روشنی است و مستعاره
شده اینجا برای راهنما مثل آنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب شانزدهم که باب معانی
الاسماء و اشتقاقها است که سالت الرضا علیه السلام عن قول الله عز و جل الله نور السموات والارض
فقال هاد لاهل السموات و هاد لاهل الارض المبین بضم میم و کسر بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در آخر
ظاهر و ظاهر کننده و هر دو اینجا مناسب است مع نور اشارتست باینکه امیر المؤمنین علیه السلام نور است
و بشمشیر در میدان جهاد مددگار او ست چنانچه گویا که پناه او ست از جهتی و این منافات ندارد
با اینکه تابع او باشد از جهتی دیگر چنانچه در آیت سورهٔ اعراف است که والنور الذی انزل معه
و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عز و جل است
که النور فی هذا الموضع امیر المؤمنین والائمة صلوات الله علیهم من نور اشارت است باینکه ابراهیم علیه السلام
نور است و نبی صلی الله علیه و آله از او حاصل شده و ابو طالب نور است بنا بر اینکه از اوصیای عیسی
است یا اشارتست باینکه او در میان اوصیای عیسی و اوصیای خود واسطه است و الیشان همگی در
علی نور اشارتست باینکه جمیع کمالات ابراهیم در او هست و زیاده بر آن نیز هست فوق کل نور اشارتست

بآنکه او افضل است از جمیع انبیا و اوصیا یعنی امیر المومنین ع گفت که بگو خدایا طلب میکنم از تو بوسیله نام تو که بزرگست بزرگتر است ظاهر تر است گرامی تر است محفوظ است برای شفاعت روز قیامت در پرده است از دیدهٔ دل منافقان راهنماست بکار آمدنی است حجت واضح ست آنکه او نور است یا نور است و نور لیست از نور و نور لیست در نور و نور لیست بر نور و نور لیست بر روی نور و نور لیست که روشن میشود بآن هر تاریکی جعل که در دل شیعیان امیه باشد و شکسته میشود بآن سختی کافران و شکسته می شود باو هر گمراه کننده و سرکش و شکسته می شود باو هر متکبر صاحب عناد اصل لا تقربه ارض ولا تقوم به سماء یامن به کل خائف ویبطل به کل سحر وبغی کل باغ وحسد کل حاسد وتتصدع لعظمته البر والبحر ویستقل به الفلك حین یتکلم به الملك فلا یکون للموج علیه سبیل وهو اسمك الاعظم الاعظم الاجل الاجل النور الاکبر الذی سمیت به نفسك واستویت به علی عرشك واتوجه الیك بمحمد واهل بیته اسألك بك وبهم ان تصلی علی محمد وال محمد وان تفعل بی کذا وکذا **شرح** لا یقربه بقاف وتشدید را بی نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم از باب ضرب یا باب علم است و اشارتست بآیت سورهٔ احزاب انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا و گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است که مراد ولایة امیر المومنین علیه السلام یعنی قرار نمیگیرد با تحمل مرتبه و بجا نشینی او زمینی و منتظم نمیشود با تحمل مرتبه او آسمانی باینمعنی که هیچ کدام آنها تاب برداشتن امامت او ندارد و ایمن میشود باو هر ترسان از غلط در تاویل متشابهات قرآن و مانند آن و باطل میشود باو ساختگی هر ساختگی کننده که کلاشش در تاویل متشابهات قرآن و مانند آن نمودنی بوده است و باطل میشود باو تریاده روی هر زیاده برده و رشک هر رشک خور اشارتست بآیت سورهٔ نساء ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله و بیان شد در کتاب الحجة در باب شانزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام ولاة الامر وهم الناس المحسودون الذی ذکرهم الله عز وجل ست و از هم می پاشد برای بزرگی تحمل مرتبه او و بجانشینی او صحرا و دریا این نیز اشارت است بآیت سورهٔ احزاب و راست می ایستد باو کشتی در دریا وقتی که نام او برد فرشته که موکل ست بر کشتی لیس نمیباشد برای موج دریا بران کشتی راهی که غرق کند یا از راه کشتی را واو نام تست که بزرگتر ست نیز ظاهر تر است آن راهنمائی بزرگترست که نشان داده باو خودت را باینمعنی که طاعت او را طاعت خود کردی بخلط او بخود چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب النوادر در تفسیر آیات من یطع الرسول فقد اطاع الله و براست ایستاده باو بر عرش خودت باینمعنی که جمیع مخلوقات را بطفیل او آفریدی چنانچه منقولست در حدیث قدسی که لولاك لما خلقت الافلاك و رو می آورم بسوی تو بوسیله محمد و خاندان او که ایمه معصومین اند طلب میکنم بوسیله ایشان این را که درود کنی بر محمد و آل محمد و این را که کنی با من چنین و چنین تا این مقام

کہ حاجتہای خود را درا ینجا عرض میباید کرد تہجد ہم اصل ملی علی هذا الدعا ابو عبدالله
علیه السلام وهو جامع للدنیا والآخرة تقول بعد حمد الله والثناء علیه اللهم انت الله لا اله الا
انت الحلیم الکریم وانت الله لا اله الا انت العزیز الحکیم وانت الله لا اله الا انت الواحد القهار
وانت الله لا اله الا انت الملک الجبار وانت الله لا اله الا انت الشدید المحال وانت الله لا
اله الا انت الکبیر المتعال شرح خواند بر من تا نوشتم این دعا را امام جعفر صادق ع و آن دعا جامع کننده
است مر حاجات عمده دنیا و آخرت را میگوئی بعد از سپاس الله تعالی و ستائش برو که خدایا تو آن مستحق عبادت
معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بردباری بخشش کننده تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتے
مگر تو یگانگی رعایت کننده مصالحی و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو یکتائی خوار کننده
و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو پادشاهی متکبری و تو آن مستحق عبادت معلومی
نیست مستحق عبادتی مگر تو مهربانی بخشاینده و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو مستحکم
کیدی و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بزرگی لغایت بلند مرتبه اصل وانت الله
لا اله الا انت السمیع البصیر وانت الله لا اله الا انت السمیع القدیر وانت الله لا اله الا انت الغفور الشکور وانت الله
لا اله الا انت الحمید المجید وانت الله لا اله الا انت الغفور الودود وانت الله لا اله الا انت الحنان المنان وانت
الله لا اله الا انت الحلیم الدیان شرح المنیع بضم میم و کسر نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه
بصیغه اسم فاعل معتل العین واوی باب افعال کسی که بحکمت خود هر یک از مخلوقات را خاصیتی دهد تا اصناف و
انواع مختلفه بهم رسد باختیار او نه بایجاب و بفتح میم بصیغه فعیل بمعنی فاعل کسی که هیچ کس را برا و راه تسلط
نیست نه بادراک ذات او و نه بصرف مشیت او و هر دو اینجا مناسب است غفور در اول نسبت بمومنان
کامل است و در دوم نسبت بصالحان است که گناه بسیار کرده اند اما از قابلیت دخول بهشت بیرون نیستند
چنانچه گفته در سوره مومن و من صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم الودود بفتح واو دوست دارنده
پنهانی و دوست داشته شده پنهانی و هر دو اینجا مناسب است یعنی و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست
مستحق عبادتی مگر تو لغایت شنوائی لغایت بینائی و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو نرم
نرم کننده خلائقی لغایت توانائی و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بخشائش کننده
بی ادبی مومنانی پاداش دهنده شکر مومنانی و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو ستائش
کرده شده در جمیع افعال و نزدیک بزرگ مرتبه و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بخشائش
کننده گناهان صالحانی دوستدار صالحانی در پنهان و تو آن مستحق عبادت معلومے نیست مستحق عبادتی
مگر تو لغایت مهربانی با مومنان در هر زمان لغایت عطا دهنده مومنانی در زمان ظهور قائم در آخر الزمان و در
آخرت تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو گذرانندهٔ گناه فاسقانی در دنیا لغایت جزا دهندهٔ الیتامی در آخرت

اصل وانت الله لااله الا انت الجواد الماجد وانت الله لا اله الا انت الواحد الاحد وانت الله لااله انت الغائب الشاهد وانت الله لااله الا انت الظاهر الباطن وانت الله لااله الا انت بكل شئ عليم شرح وتوان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بخشنده بزرگ منش وتوان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو یگانه یا یعنی که هیچ کس در روز میثاق انکار ربوبیت تو نکرد یا در وجود انکار بعضی رسالت وامامت را چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث دوازدهم باب شانزدهم که باب معانی الاسماء واشتقاقها است بی جزء وقرینی وتوان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو عالم هر غیبی عالم هر شهادتی یا یعنی که علم داری بهر چیز پیش از حدوث آن وبعد از حدوث آن وتوان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو ظاهری نزد هر کس باعتبار ظهور برهان بر وجود تو وپنهانی از هر کس باعتبار ذات چون هیچ کس ادراک ذات تو نکرده ونمیتواند کرد وتوان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بهر چیزی بغایت دانائی اصل تم نورك فهديت وبسطت يدك فاعطيت ربنا وجهك اكرم الوجوه وجهتك خير الجهات وعطيتك افضل العطايا واهناها تطاع ربنا فتشكر وتعصى ربنا فتغفر لمن شئت تجيب المضطرين وتكشف السوء وتقبل التوبة وتعفو عن الذنوب لاتجازى اياديك ولاتحصى نعمك ولايبلغ مدحتك قول قائل شرح نورک عبارت از کتاب الٰہی است که قرآن است چه در آن محکمات هست که دلالت بر امام عالم بجمیع احکام الٰہی میکند و یک عبارت از امام است که الله تعالی تعیین کرده وعالم بجمیع احکام الٰہی است خواه رسول وخواه وصی چه او آئینه رونمای ربوبیت الله تعالی است چنانچه امام ضلالت آئینه رونمای ابلیس است وشاید که حمل بر این توان کرد آنچه را که گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب یازدهم که باب اخلاص است که انا مهر الله والشیطان حبتک عبارت از پیروی آن امام است الایادی جمع ایدی جمع ید که در اصل یدی بفتح یا وفتح دال بوده احسانهای بسیار یعنی تمام شد قرآن تو پس راه نمود خلائق را بحق وگشودی دست کرم را پس عطا دادی ای صاحب کل اختیار روی تو گرامی تر روها است وراه تو بهتر راهها است وعطای تو فاضل تر عطاها است وگواراتر عطاها است فرمان برده میشوی ای صاحب کل اختیار ما پس پاداش میدهی ونافرمانی کرده میشوی ای صاحب کل اختیار ما پس بخشایش گناه میکنی برای هر که خواستی حاجت روا میکنی بیچارگان را که دعا کنند ترا ودور میکنی آزار را وقبول میکنی بازگشت از گناه را ودر میگذری از گناهان پاداش داده نمیشود احسانهای بسیار تو وشمرده نمیشود از کمال کثرت نعمتهای تو ونمیرسد بنهایت از مدح که لائق تو باشد سخن هیچ سخنوری که از پیش خود مدح کنند نه از قرآن اصل اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم وروحهم وراحتهم وسرورهم واذقني طعم فرجهم واهلك اعداءهم

من الحی والامنوا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار واجعلنا من الذین لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون واجعلنی من الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون وثبتنی بالقول الثابت
فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة **شرح** الروح بفتح رای بی نقطه وسکون واو وحای بی نقطه
نسیم وفتح وظفر بفتح واو وبست وکار در هر دو اینجا مناسب است واو در و علیهم حالیه است وظرف
متعلق بیتوکلون است وتقدیم ظرف برای حصر است باء در بالقول برای سببیت است واین اشاره است بآیت سوره
ابراهیم وبیان میشود در کتاب الجنائز در حدیث اول باب ان المیت یمثل له ماله وولده وعمله قبل موته
فی الحیوة متعلق بالثابت است یعنی خدایا درود کن بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و شاد کن و کشاد ایشان
وظفر ایشان را بر دشمنان وفراغت ایشان را از آزار وخوشحالی ایشان را وبهشان مرا فره کشاد
ایشان و بجهنم فرست دشمنان ایشان را از جن والنس وبده مارا در دنیا خصلت خوب مثل بهتر بودن
از جمیع امتها و توضیح این شد در کتاب الحجة در شرح حدیث هشتاد وسوم باب صد وهفتم که باب فیه نکت
ونتف من التنزیل فی الولایة است ونگاهدار مارا از عذاب آتش جهنم وبگردان مارا از آن جماعت که
نه ترسی هست بر ایشان ونه ایشان غمگین میشوند وبگردان مرا از آن جماعت که صبر کردند بر بلا وتقیه
ومانند آنها بر حالی که بر صاحب کل اختیار شان ولیس توکل میکنند باعتراف بانکه انجاء بقضا وقدر
خود بر ایشان آورد خیر ایشان است وپا بر جا کن مرا در آنچه محبوب در حقی منست بوسیله سخن پا برجا در زندگی
دنیا ودر آخرت **اصل** وبارک لی فی المحیی والممات والموقف والنشور والحساب والمیزان
واهوال یوم القیمة وسلمنی علی الصراط واجزنی علیه وارزقنی علما نافعا ویقینا صادقا وتقی وبرا وورعا وخوفا
منک وفرقا یبلغنی منک زلفی ولا یباعدنی عنک واحببنی ولا تبغضنی وتولنی ولا تخذلنی واعطنی من جمیع خیر الدنیا
والاخرة ما علمت منه وما لم اعلم واجرنی من السوء بحذافیره ما علمت منه وما لم اعلم **شرح**
محیی بفتح میم وسکون حای بی نقطه وبای دو نقطه در پائین والف مصدر میمی باب علم است ممات بفتح میم مصدر
میمی باب نصر است موقف بفتح میم وسکون واو وکسر قاف مصدر میمی باب ضرب است النشور بضم
نون وضم شین وسکون واو ورای بی نقطه مصدر باب نصر پراگنده شدن نامه های اعمال است در
روز قیامت حساب مصدر باب مفاعله است المیزان ترازو ومراد اینجا عدالت الله تعالی در حکم
بجنتی بودن وجهنمی بودن است اجزنی بجیم وزای با نقطه بصیغه امر معتل العین باب افعال است التقی
بضم تای دو نقطه در بالا که منقلب از واو است وفتح قاف والف مصدر معتل الفاء واوی ومعتل
اللام یائی باب ضرب حذر کردن از چیزی ومراد اینجا حذر کردن از پیروی ظن است در احکام عبادات
چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتاد وسوم باب صد وهفتم که یتقون یعنی ولایة غیر الامام وطاعت
البر بکسر بای یک نقطه است الورع بفتح واو وفتح وسکون رای بی نقطه وعین بی نقطه مصدر باب حسب وعلم

و حسن پرہیزگاری و مراد اینجا پرہیزگاری از معاصی جوارح ست مثل زنا و دزدی الفرق بفتح فا و فتح رای بی نقطہ و قاف مصدر باب علم اضطراب دل از ترس یبلغنی بصیغہ مضارع معلوم باب تفعیل یا باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بہ فرقا است منک متعلق بزلفی است کہ مفعول دوم یبلغنی است الزلفی بضم زای بانقطہ و سکون لام و فا و الف مقصورہ مصدر باب نصر نزدیک و مقرب شدن بنسبت بکسی و لا یباعدنی بصیغہ مضارع غائب معلوم باب مفاعلہ است و ضمیر مستتر راجع بہ فرقا است احبینی بصیغہ امر مضاعف یا باب افعال ست و لا تبغضنی بصیغہ نہی باب افعال ست و تولنی بصیغہ نہی باب تفعل است الخذل بفتح خای با نقطہ و سکون ذال بانقطہ و الخذلان بکسر خا و سکون ذال ترک نصرت کسی من در من جمیع برای تبعیض است امنصوب ست محلا مفعول دوم اعطنی است علمت بصیغہ متکلم است ضمیر منہ راجع بہ خیر ست و اجرنی بجیم و رای بی نقطہ بصیغہ امر معتل العین یا باب افعال ست من برای بعد و مجاوزت ست الحذافیر بفتح حای بے نقطہ و ذال بانقطہ و الف و کسر فا و سکون یای دو نقطہ در پایین و رای بی نقطہ جمع حذفور بضم حا یا جمع حذفار بکسر حا جوانب چیزی و ذکر آن بعد از کلمہ برای بیان احاطہ جمیع افراد است بعد از بیان احاطہ جمیع اقسام زیرا کہ اگرچہ طلب جمیع افراد چیز قبیح است و لہذا انجا من تبعیضیہ ست مذکور ست اما طلب پناہ از جمیع افراد شر حسن ست ما موصولہ مجرور ست محلا تا بدل السور باشد علمت بصیغہ مجرد متکلم ست یعنی و بہرہ رسان باش برای من در زندگی و در مردن و در ایستادن روز قیامت برای حساب و در متفرق شدن صحائف اعمال مردم تا ہر کدام بصاحبش رسد بدست راست یا دست چپ و در حساب اعمال و در عدالت بعد از حساب در ہولناکیہای روز قیامت و بسلامت دار مرا بر صراط تا در جہنم نیفتم و بگذران مرا بر صراط تا بسیار توقف نکنم و روزی کن مرا در دنیا علمی کہ نفع رسان باشد و اطمینان خاطر یکبارہ ساختگی و دروغ باشد احتراز است از حال اہل مذاہب باطلہ کہ دعوی یقین میکنند و مع ہذا یقین ندارند زیرا کہ باطل ہمیشہ مضطرب ست در ذہن صاحبش و روزی کن مرا نگہداری خود از عبادت طاغوت و نیکوکاری و پرہیزگاری از معاصی مثل زنا و سرقہ و ترسی از عذاب تو و اضطرابی از ترس تو کہ آن اضطراب را از لقا احتراز ست از اضطرابی کہ نزدیک کند از جہتی و دور کند از جہتی دیگر چنانچہ کار بعض عابدان بجائی میرسد کہ خود را صاحب تقصیر نمی شمرند و خودپسندی میکنند و دوست دار مرا و دشمن مدار مرا احتراز است از دوستی از جہتی و دشمنی از جہتی دیگر و کارسازی کن مرا بتوفیق و خذلان مکن مرا ترک توفیق احتراز ست از توفیق از جہتی و خذلان از جہتی دیگر و بدہ مرا از جملہ جمیع اقسام خیر دنیا و آخرت آنچہ را کہ دانستم کہ خیر ست و پناہ دہ مرا از بد کل اقسام آن بہمگی افراد آن خواہ آنچہ دانستم بدی آن را از جملہ بد و خواہ آنچہ ندانستم

نوزدہم اصل

قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام لا تخصنی بدعاء قال بلی قل یا واحد یا ماجد یا احد یا صمد

یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد یا عزیز یا کریم یا حنان یا سامع الدعاء یا اجود من سئل ویا خیر من اعطی یا الله یا الله یا الله قلت ولقد نادانا نوح فلنعم المجیبون **شرح**

گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا ممتاز و سرافراز نمیکنی مرا بدعائی که تعلیم کنی مرا آنرا در حاجتهای خود آنرا گویم گفت بلی ممتاز میکنم بگو ای یابنده انچه اراده کند ای بزرگ منش ای بی انبار و قرین ای مقصود در هر حاجت اهل حاجت ای آنکه نزائید و زاده نشد و نبود هرگز او را همتا هیچ کس ای بی همتا ای بخشنده ای بغایت مهربان یا مولتان ای شنوای دعا یا بخشنده ترکسی که طلب کرده شد از او بچیزی وای بهترکسی که عطا داد ای مستحق عبادت معلوم ای مستحق عبادت معلوم ای مستحق عبادت معلوم گفتی در سوره صافات که وتحقیق ندا کرد ما را نوح پس هر آئینه ما خوبا جابت کنندگان ندا و دعائیم **اصل** ثم قال ابو عبد الله علیه السلام کان رسول الله صلی الله علیه وآله یقول نعم المجیب انت ونعم المسئول اسئلك بنور وجهك واسئلك بعزتك وقدرتك وجبروتك واسئلك بملكوتك ودرعك الحصينة وبجمعك واركانك كلها وبحق محمد وبحق الاوصياء بعد محمد ان تصلی علی محمد وآله وان تفعل بی كذا وكذا **شرح** مقصود در اینجا انیست که متصل بفقرات سابقه اسألك بنور وجهك تا آخر میتوان گفت واگر کسی در میان آن و ان گوید انچه را که رسول الله صلی الله علیه وآله میگفت بهتر است نعم بفتح نون وفتح عین بی نقطه حرف تصدیق است لنعم بفتح لام وکسر نون وسکون عین وفتح میم بلام تاکید فعل مدح است وجمعك عبارت از آنامی است که الله تعالی تعیین کرده چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق ونور وعلم او ومعصوم بودن اوست بیان درعك الحصينة وجمعك شد در شرح حدیث سیزدهم باب چهل وهشتم وبیان ارکانك شد در شرح حدیث دوم باب سابق یعنی بعد ازان گفت امام جعفر صادق علیه السلام که عادت رسول الله صلی الله علیه وآله این بود که میگفت بعد از خواندن آیات صافات یا بعد از فقرات سابقه که آری هر آئینه خوب مجیبی تو وخوب طلب میکنم از تو بوسیله غایت پادشاهی تو و زره تو که مستحکم است وبوسیله فراهم آوردن تو جمیع اسماء حسنی وبوسیله ارکان دوازده گانه اسماء تو بهمه آنها وبوسیله حق محمد وبوسیله حق اوصیائی که بعد از محمد اند این را که درود کنی بر محمد وآل محمد واین را که کنی با من چنین وچنین بانمعنی که حاجات خود را اینجا عرض میباید کرد **بیستم**

اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام علمنی دعاء ادعو به فقال نعم قل یا من ارجوه لكل خیر ویا من آمن سخطه عند كل عثرة ویا من یعطی بالقلیل الكثیر یا من اعطی من سأله تحننا منه ورحمة یا من اعطی من لم یسأله ولم یعرفه صل علی محمد وآل محمد واعطنی بمسألتی من جمیع خیر الدنیا وجمیع خیر الآخرة فانه غیر منقوص ما اعطیتنی وزدنی من سعة فضلك یا كریم **شرح** التحنن ترحم ومراد اینجا کرم است من تبعیض است ومن جمیع بر آن تبعیض است وتوضیح این شد در شرح حدیث سیزدهم ما اعطیتنی عبارت از صلوات بر محمد وآل محمد نیست

یعنی معرفت حق ایشان و وسیله دعای خود کردن ایشان من در من سعه بیانیه است که در تمیزی باشد مثل عز من قائل لیس معه تمیز از نسبت در نزدنی است اگرچه مجرور شده بحرف جر یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که تعلیم کن مرا دعائی که دعا کنم بآن برای حاجتهای خود پس گفت آری تعلیم میکنم بگو ای آنکه امید میدارم او را برای هر چیز دنیا و آخرت وای آنکه ایمن می باشم از غضب او نزد هر تقصیر درآمدن یعنی اینکه میدانم که در خطا و نسیان غضب بر من نمیکند وای آنکه عطا میکند بسبب عبادت کم ثواب بسیار را ای آنکه داد هر کرا که طلب کرد از او از کرمی که از اوست و رحمتی ای آنکه داد کسی را که طلب نکرد از او و نشناخت او را باین صفت که قاضی الحاجات اوست درود کن بر محمد و آل محمد و بده مرا بوسیله من از جمله جمیع خیر دنیا و جمیع خیر آخرت چه بدرستی که شان این است که کم شمرده شده نیست آنچه دادی مرا از وسیله اجابت دعا و زیاد کن مرا باعتبار وسعت فضل تو ای کریم **بیست و یکم اصل** رفعه الی ابی جعفر علیه السلام انه علم اخاه عبد الله بن علی هذا الدعاء اللهم ارفع ظنی صاعدا ولا تطمع فی عدوا ولا حاسدا واحفظنی قائما وقاعدا ویقظانا وراقدا اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی سبیلک الاقوم وقنی حر جهنم واحفظ عنی المغرم والماثم واجعلنی من خیار العالم **شرح** المغرم بضم میم وسکون غین بانقطه وفتح رای بی نقطه آنچه لازم باشد ادای آن از حقوق الناس و مانند آن یعنی راوی بالا بردسند حدیث را تا امام محمد باقر علیه السلام که او تعلیم کرد برادر خود عبد الله بن علی بن الحسین را این دعا که خدایا بالا بر امید مرا بفضل رحمت تو بر حالی که بآسمان رسد ایمنی کن مرا و دمکن و بطمع میندازدر من دشمنی را و نه رشک خوری را نگاهدار مرا خواه بر حالی که ایستاده باشم و خواه نشسته و خواه بیدار و خواه در خواب خدایا بیامرز مرا و رحم کن مرا و راهنمائی کن مرا براه تو که مستقیم است و نگاهدار مرا از گرمی جهنم و فرو گذار از من غرامت را و گناه را و بگردان مرا از جمله خوبان عالم **بیست و دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ارحمنی مما لا طاقة لی به ولا صبر لی علیه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در دعا که رحم کن مرا بدور کردن از آنچه تاب نیست مرا بآن و صبر نیست مرا بران مراد خواری است چنانچه ظاهر می شود در کتاب الجهاد در باب کراهیة التعرض لما لا یطیق **بیست و سوم اصل** عن محمد بن مسلم قال قلت له علمنی دعاء فقال فاین انت عن دعاء الالحاح قال قلت وما دعاء الالحاح فقال اللهم رب السموات السبع وما بینهن ورب العرش العظیم ورب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل ورب القرآن العظیم ورب محمد خاتم النبیین انی اسالک بالذی تقوم به السماء وبه تقوم الارض وبه تفرق بین الجمع وبه تفرق الاحیاء وبه احصیت عدد الرمال ووزن الجبال وکیل البحور ثم تصلی علی محمد وآل محمد ثم تسأله حاجتک والح فی الطلب **شرح** روایت است از محمد بن مسلم که از رواة امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام علیه السلام را تعلیم کن مرا دعائی پس گفت کجائی تو که دوری از دعای

الحاح را دی گفت گفتم چیست دعای الحاح پس امام گفت خدایا ای صاحب کل اختیار آسمانهای
هفتگانه وانچه درمیان انهاست از ملائکه وصاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگ که قرآن ومانند
آنست وصاحب کل اختیار جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وصاحب کل اختیار قرآن بزرگ که عبارت
از مفصل ست چنانچه بیان شد درحدیث سیزدهم باب پنجاه وششم وصاحب کل اختیار محمد که آخر پیغمبران
است بدرستی که من طلب میکنم از تو بحق آنکه باقی میماند باو آسمان وبا او باقی میماند زمین وبا و تفریق
میکنی میان جماعتی که تفریق ایشان را خواهی وباو جمع میکنی میان متفرقی که جمع آنرا خواهی وباو
روزی میدهی زندگانرا وباو شمردی عدد ریگهارا وسنگینی کوههارا وپیمانه دریاهارا یعنی
که باو آفریدی اینهارا بعد از آن درود میکنی برمحمد وآل محمد اشارتست باینکه آنها که مذکور شده همه
بطفیل امام رحمتست که محمد وآل محمد باشد واگر یکی از ایشان نباشد عالم باین نظام نمی ماند واگر
ایشان مخلوق نمیشدند نه ریگ بیابان می شد ونه چیزی دیگر پس الذی عبارت از ایشان است
بعد از ان طلب میکنی از الله تعالی حاجت تورا والحاح کن در طلب حاجت وطریق الحاح مذکور
شد درحدیث یازدهم این باب **بیست وچهارم** اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
انه کان یقول اللهم املا قلبی حبا لك وخشیة منك وتصدیقا وایمانا بك وفرقا منك وشوقا
الیك یا ذا الجلال والاکرام اللهم حبب الی لقائك واجعل لی فی لقائك خیر الرحمة والبرکة والحقنی
بالصالحین ولا تؤخرنی مع الاشرار والحقنی بصالح من مضی واجعلنی مع صالح من بقی وخذ بی
سبیل الصالحین واعنی علی نفسی بما تعین به الصالحین علی انفسهم ولا تردنی فی شر استنقذتنی
منه یا رب العالمین اسالك ایمانا لا اجل له دون لقائك تحیینی وتمیتنی علیه وتبعثنی علیه اذا بعثتنی وابرء
قلبی من الریاء والسمعة والشك فی دینك **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او میگفت
در دعای سحر خدایا پرکن دل مرا از دوستی من ترا وترس من از تو وگرویدن بربوبیت تو وایمان بتو که
عبارت از جمیع فرائض است واضطراب از ترس تو وکمال میل بسوی تو ای صاحب بزرگی وگرامی
داشتن مومنان خدایا محبوب کن بسوی من ملاقات ترا که عبارت از مرگ است وبگردان برای من در
ملاقات تو بهتر رحمت وبرکت را والحاق کن مرا بصالحان دو والپس مدار با بدان والحاق کن مرا
در وقت مرگ بصالح جمعی که رفتند از دنیا وبگردان مرا در دنیا با صالح جمعی که باقی ماندند در دنیا
وسلوک فرما مرا در راه صالحان ومدد کن مرا بر نفس من که مخالفت هوای ان کنم بانچه مدد میکنی
بان صالحان را بر نفسهای ایشان وبرمگردان مرا در بدی که خلاصی دادی مرا از ان مثل انکه
پیروی ظن شود بعد از اعتراف بوجود امام مفترض الطاعة در هر زمان واین اشارتست بایت
آل عمران ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا ای صاحب کل اختیار عالمیان طلب میکنم از تو ایمانی را که

القضا باشد برای آن پیش از ملاقات با تو بیان این آنکه زنده داری مرا و میراثی مرا ایمان ایمان برانگیزانی مرا بآن ایمان چون انگیختی مرا از قبر دیریکن دل مرا از فعلی که دران نمودن بمردم باشد و از قول که دران شنوانیدن بمردم باشد یعنی که اخلاص دران فعل و قول نباشد و از اضطراب اطمینان کر فضد یقین بثواب آخرتست در عبادت تو اصل اللهم اعطنی بصرا فی دینک وقوة فی عبادتک وفهما فی خلقک وکفلین من رحمتک وبیض وجهی بنورک واجعل رغبتی فیما عندک وتوفنی فی سبیلک علی ملتک وملة رسولک شرح

خدایا بده مرا راه کردنی در دین تو که اسلام است مراد به دو متکلم است یا مراد به دو مخاطبست و اشارتست بایت سورهٔ محمد ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم و بده مرا قوت عزم ولنشاطی در عبادت تو و فهمیدگی در تدبیر یا یعنی که راضی باشم بقضا و قدر تو در تمکین ظالمان درازمنه متطاوله و دانم که خیر مومنان دران است و بده مرا دو نصیب از رحمت تو و روشن کن روی مرا بروشنی تو اشارتست بایت سورهٔ حدید اتقوا الله وآمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته ویجعل لکم نورا تمشون به و گذشت در کتاب الحجة در حدیث سوم باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عزوجل است که یعنی اماما تمشون به و بگردان شوق مرا در ثوابی که نزد تست و بمیران مرا از دنیا در راه رضای تو بر طریقت تو و طریقت رسول تو که ولایت امام عالم بجمیع احکام است اصل اللهم انی اعوذ بک من الکسل والهرم والجبن والبخل والغفلة والقسوة والغرة والمسکنة واعوذ بک یا رب من نفس لاتشبع ومن قلب لایخشع ومن دعاء لایسمع ومن صلوة لاتنفع واعیذ بک نفسی واهلی وذریتی من الشیطان الرجیم شرح

الکسل بفتح کاف وفتح سین بی نقط مصدر باب علم سنگینی در رفتار بسبب بسیاری پیری و مانند آن و کاهلی در جهاد و مانند آن و هر دو اینجا مناسب ست الهرم بفتح ها و فتح رای بی نقط مصدر باب علم بنهایت پیر شدن و بفتح زای با نقط مصدر باب علم گریختن در جهاد و مانند آن و هر دو اینجا مناسب ست الغرة بکسر غین با نقط و تشدید رای بی نقط جرأت بسبب غفلت و مراد اینجا خودپسندیست و در بعض نسخ بفتح فا و سکون تا و دو نقطه در بالا و رای بی نقط ست بمعنی فاصله میان دو چیز مثل اینکه کسی مدتی ترک عبادتی کند یعنی خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از سنگینی در رفتار و از نهایت پیری و از ترسناک شدن از خود داری از ادای حق و از غافل بودن از خود و از سختی دل و از خودپسندی و از شکستگی در معاش دنیا و میگیرم بتو ای صاحب کل اختیار من از نفسی که سیر نشود بسبب کمال حرص دنیا و از دلی که زاری نکند در عبادت و از دعائی که مستجاب نشود بسبب عدم توجه و از نمازی که فائده نرساند بسبب عدم استجماع شروط و پناه میدهم بتو خودم را و اهل بیت خود را و اولاد خود را از شیطان ملعون اصل اللهم انه لایجیرنی منک احد ولا اجد من دونک ملتحدا فلاتجعل نفسی ولاتردنی بعد ان سألک الثبات علی دینک والتصدیق بکتابک واتباع رسولک اللهم اذکرنی برحمتک ولاتذکرنی

بخطیئتی وزدنی من فضلک انی الیک راغب **شرح** لایجیرنی الملتحد اشارتست بآیت سورۂ جن
قل انی لن یجیرنی من الله احد ولن اجد من دونه ملتحدا ودر آیت از آن چنین است الا بلاغا من الله
ورسالاته وترک ذکر این اشارتست بانکه استثناء منقطع است بیان این آنکه ملتحد مستثنی منه است
وبلاغ عبارت از قرآنست باعتبار انکه انچه در آن مذکورست کافیست درکار دین ومراد برسالاته
تحدیثهای ملائکه وروح است درشب قدر ومانند آن برای استنباط امام احکام حوادث را از قرآن
پس اگر مراد بمن دونک من دون انزالک الوحی او الملائکة والروح است استثناء منقطع است و
اگر مراد بمن دونک من دون وحی متجدد ومنک است استثناء متصل است فلا تخذلنی ولا تردنی فی هلکة
از قبیل آیت سورۂ آل عمران است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وناظر است به ولا اجد من
دونک ملتحدا ولا تردنی لعذاب ناظر است به لایجیرنی منک احد اسالک تا آخر استیناف بیانی
فلا تخذلنی ولا تردنی فی هلکة است فضلک عبارت از لحوق بائمۂ هدی بمعرفت حق ایشانست که
که مذکورست در سورۂ جمعه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء یعنی خدایا بدرستی که شان این است
که پناه نمیدهد مرا از عذاب تو هیچ دشمنی یا بم انزال تو وحی را یا ملائکه وروح را استندی در علم انچه
اختلاف میکابره در آن رود پس بی توفیق مکن مرا و برمگردان مرا ازین اعتقاد در هلاکت
که اعتقاد وتحیران مستندی دیگر است چنانچه پیروان ظن دارند و برمگردان مرا بعذابی که هیچ یک
پناه نمیدهد مرا از آن و لازم ملکه است بیان این آنکه طلب میکنم از تو باقی ماندن بر دین ترا و گرویدن
بقرآن ترا و تابع شدن رسول ترا خدایا یاد کن مرا در دنیا برحمت تو که پیروی امام حق است و
یاد کن مرا بگناه من که باعث نقصان پیروی امام حق شود و زیاده بده بمن از فضل تو بدرستی که سبب
تو پس صاحب توجیم **اصل** اللهم اجعل ثواب منطقی وثواب مجلسی رضاک عنی واجعل عملی ودعائی خالصا
لک واجعل ثوابی الجنة برحمتک واجمع لی جمیع ما سألتک وزدنی من فضلک انی الیک راغب **شرح**
خدایا بگردان ثواب گفتگوی مرا و ثواب نشستن مرا برای دعا راضی بودن تو از من وبگردان عبادت
مرا ودعای مرا بیغشی برای تو وبگردان ثواب مرا بهشت او سیله رحمت تو که امام حق است وجمع کن برای
من جمیع انچه را که طلب کردم از تو وزیاده بده مرا از فضل تو بدرستی که من بسوی تو ولیس صاحب
توجیم **اصل** اللهم غارت النجوم ونامت العیون وانت الحی القیوم لا یواری منک لیل ساج ولا سماء ذات ابراج
ولا ارض ذات مهاد ولا بحر لجی ولا ظلمات بعضها فوق بعض تدلج الرحمة علی من تشاء من خلقک تعلم
خائنة الاعین وما تخفی الصدور **شرح** تدلج بصیغه مضارع مخاطب باب افتعال است ودال
دوم منقلب از تا است الادلاج بتشدید دال مکسوره سیر در آخر شب یا از باب افعال است الادلاج
بتخفیف دال ساکنه سیر در تمام شب الرحمة منصوب است بر مفعول له ومفعول گاهی معرفه می باشد

حذر الموت وباقی ظاہر ہست از شرح حدیث دوازدہم باب چہل ونہم **اصل** اشہد بما شہدت به علی نفسك وشهدت ملائكتك واولوا العلم لا اله الا انت العزيز الحكيم ومن لم يشهد علی ما شهدت علی نفسك وشهدت ملائكتك واولوا العلم فاكتب شهادتی مكان شهادته اللهم انت السلام اسألك يا ذا الجلال والاكرام ان تفك رقبتی من النار **شرح** باء در بما شہدت برای ملابستہ ہست وما موصولہ وعبارت از نہج شہادتست کہ عنوان تنزیہ حق ہست واشارتست بآیت سورہ آل عمران شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم تا آخر علی وعلی اشہدت تضمینیہ ہست وما مصدریہ ہست وعلی در علی نفسک ہر دو جا صلۂ شہدت ہست السلام بفتح سین بی نقطہ آنچہ آن ضرری نباشد واگر ہمہ ضرری بوسیلۂ آن بکسی رسد از غلفت آن باشد مثل عدالت ومثل عدالہی چنانچہ می آید در کتاب العشرۃ در حدیث چہارم باب التسلیم کہ افشوا السلام فان سلام الله لا ينال الظالمين وچون سلام محمول شود بر شخصی مراد این ہست کہ صاحب اقوی مراتب عدالت است وچون محمول شود بر فعل مراد این ہست کہ مشتمل است بر عدالت واول مراد ہست در اول وثانی مراد است در ثانی یعنی گواہی میدہم بنہجی کہ گواہی دادی بان نہج بر خود ت وگواہی دادند فرشتگان تو وصاحبان علم ونیست مستحق عبادتی مگر تو آ ... تنہا رعایت کنندہ مصالح وہر کہ گواہی نداد بنہج گواہی تو بر خود ت گواہی فرشتگان تو وصاحبان علم باین معنی کہ گواہی نداد ... یا گواہی داد بان نہج نفاق لیکن بنویس گواہی مرا بجای گواہی او ... یا تو ... ولیس صاحب اقوی مراتب عدالت واز تست ولیس عدالت باین معنی کہ احکام حلال وحرام معلوم نمیشود مگر بوحی تو بانبیا طلب میکنم از تو ای صاحب عظمت وگرامی داشتن آیات خود کہ ائمہ ہدی اند این را کہ رہائی دہی گردن مرا از آتش جہنم کہ برای منکران آیات تست **بیست وپنجم اصل** عن ابی عبد الله عليه السلام قال ان ابا ذر اتی رسول الله صلی الله علیه وآله ومعه جبرئیل فی صورة دحية الكلبی وقد استخلاه رسول الله صلی الله علیه وآله فلما رآهما انصرف عنهما ولم يقطع كلامهما فقال جبرئیل يا محمد هذا ابو ذر قد مر بنا ولم يسلم علينا اما لو سلم لرددنا عليه يا محمد ان له دعاء يدعو به معروفا عند اهل السماء فاسأله عنه اذا عرجت الی السماء **شرح** دحیہ بکسر وفتح دال بی نقطہ وسکون حای بی نقطہ ویاء دو نقطہ در پائین ابن خلیفہ بن فروۃ بن فضالۃ بن زید بن امرء القیس بن الخزرج الكلبی بفتح کاف وسکون لام وبای یک نقطہ از جانب رسول علیہ السلام میرفتہ نزد پادشاہان برای پیغام ولہذا جبرئیل گاہی بصورت او می آمدہ برای رعایت ادب رسول علیہ السلام جملہ وقد استخلاہ حالست از دحیہ وضمیر استخلاہ راجع بدحیہ ہست ضمیر مستتر در رآہما راجع بابو ذر ہست وضمیر بارز راجع برسول وجبرئیل ہست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستی کہ ابو ذر غفاری می آمد نزد رسول الله

ماز ... (حاشیہ)

صلی الله علیه و آله بر حالی که با او بود جبرئیل علیه السلام در صورت دحیه کلبی بر حالی که در خلوت خوانده
باشد او را رسول الله صلی الله علیه و آله پس چون ابو ذر دید ایشان را بازگشت از ایشان و ببرید
سخن ایشان را پس گفت جبرئیل علیه السلام ای محمد این ابوذر است بتحقیق گذشت با و سلام نکرد بر ما آگاه باش اگر سلام
میکرد بر ما هر آئینه بجواب سلام او میگفتیم و نفعی او را در آن میبود ای محمد بدرستی که او را دعائیست که دعا
میکند بآن مشهور است نزد ملائکه که در آسمانند پس سوال کن او را از آن دعا که هست چون بالا
رود بسوی آسمان **اصل** فلما ارتفع جبرئیل علیه السلام جاء ابو ذر الی النبی صلی الله علیه و آله فقال له رسول الله
صلی الله علیه و آله ما منعك یا ابا ذر ان تکون سلمت علینا حین مررت بنا فقال ظننت یا رسول الله ان الذی
کان معك دحیة الکلبی قد استخلیته لبعض شانك فقال ذلك جبرئیل یا ابا ذر وقد قال اما لو سلم علینا لرددنا
علیه فلما علم ابو ذر انه کان جبرئیل علیه السلام دخله من الندامة حیث لم یسلم علیه
ما شاء الله **شرح** پس چون بالا رفت جبرئیل علیه السلام آمد ابو ذر بسوی نبی صلی الله
علیه و آله پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله چه مانع شد ترا ای ابو ذر از اینکه سلام میکردی
بر ما وقتی که گذشتی بما پس ابو ذر گفت گمان کردم ای رسول الله که آنکه بود با تو دحیه کلبی است
بتحقیق بخلوت خواندی او را برای بعضی از راز تو مثل پیغامی که بپادشاهی از پادشاهان روم یا مثل این
گوید پس رسول علیه السلام گفت او جبرئیل علیه السلام بود ای ابو ذر و بتحقیق گفت آگاه باش اگر ابو ذر
سلام میکرد بر ما هر آئینه بجواب سلام او میدادیم پس چون دانست ابو ذر این را که او بود جبرئیل داخل
او شد از پشیمانی از راه اینکه سلام نکرد بر او آنچه خواست الله تعالی یعنی که بغایت پشیمان شد
اصل فقال له رسول الله ما هذا الدعاء الذی تدعو به فقد اخبرنا انك تعرف به فی السماء فقال نعم یا رسول الله اقول
اللهم انی اسئلك الامن والایمان بك والتصدیق بنبیك والعافیة من جمیع البلاء والشکر علی العافیة
والغنی عن شرار الناس **شرح** پس گفت ابو ذر را رسول صلی الله علیه و آله چیست این دعا که دعا میکنی
بآن بیان این آنکه بتحقیق خبردار کرد ما را جبرئیل علیه السلام که ترا دعائیست که دعا میکنی بآن مشهوری است
در آسمان پس ابو ذر گفت آری دعائی دارم ای رسول الله میگویم خدایا طلب میکنم از تو ایمن بودن
از مکر شیطان را و گرویدن بربوبیت تو و راست گو دانستن پیغمبر ترا و خلاص از جمیع بلا را و توفیق
شکر بر آن خلاص را و بی نیازی از بدان مردم را **بیست و نهم** **اصل** عن ابی حمزة قال اخذت
هذا الدعاء من ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام قال وکان ابو جعفر یسمیه الجامع بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله آمنت بالله وبجمیع رسله وبجمیع ما انزل به علی
جمیع الرسل وان وعد الله حق ولقاءه حق وصدق الله وبلغ المرسلون والحمد لله رب العالمین **شرح**
او را انزل به موصوله است و عبارت از بنی از پیروی ظن و اختلاف در مسائل است و جمیع این عبارت

ازنی پیروی ظن واختلاف در اصول دین ونہی ازآنرا دراصول فقہ ونہی ازان در فروع فقہ است انزل بصیغہ ماضی معلوم باب افعال ست وضمیر مستتر راجع با اللہ تعالی است ومفعول انزل محذوف ست برای عموم بتقدیر انزل ما انزل با ورب برای سببیت است وضمیر راجع بما موصولہ است واین فقرہ اشارتست بامثال قول اللہ تعالے در سورہ النسا وما ارسلنا من رسول الالیطاع باذن اللہ تا قول او فلا وربک لایؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینہم ثم لایجدوا فی انفسہم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما وعد اللہ اشارتست بوعدہ جمیع خلائق در قیامت چنانچہ گفتہ در سورۂ آل عمران ربنا انک جامع الناس لیوم لاریب فیہ ان اللہ لایخلف المیعاد ولقاء عبارت از حساب اعمال خلائق ہست در قیامت یعنی روایت ہست ازابوحمزہ ثمالی گفت فراگرفتم این دعا را ازامام محمد باقر ع وابوحمزہ گفت کہ امام محمد باقر علیہ السلام دعا را جمع کنندہ آداب وانواع دعا را ابتدا میکنم بنام اللہ کہ تدبیر کنندہ کل عالمست مہربان بمومنان ست گواہی میدہم کہ نیست مستحق عبادتی مگر اللہ تنہائی او شریکی در استحقاق عبادت نیست اورا وگواہی میدہم کہ محمد صلعم بندہ اوست ورسول اوست گرویدم با اللہ تعالی وبجمیع رسولان او وبجمیع انچہ فرود آوردہ اللہ تعالی احکام حلال وحرام را برای آن بر جمیع رسولان از آدم تا خاتم وگرویدم باینکہ وعدہ اللہ تعالی حق ست وملاقات خلائق با اللہ تعالی بحساب اعمال ایشان حق ست وراست گفت اللہ تعالی ورسانیدند گفتہ اورا رسولان وسپاس اللہ راست کہ صاحب کل اختیار ہرکس وہر چیز ست اصل وسبحان اللہ کلما سبح اللہ شیئ وکما یحب اللہ ان یسبح والحمد للہ کلما حمد اللہ شیئ وکما یحب اللہ ان یحمد ولا الہ الا اللہ کلما ہلل اللہ شیئ وکما یحب اللہ ان یہلل واللہ اکبر کلما کبر اللہ شیئ وکما یحب اللہ ان یکبر **شرح** وتسبیح میکنم اللہ را چندانکہ تسبیح کرد اللہ را چیزے وچنانچہ دوست میدارد اللہ کہ تسبیح کردہ شود وحمد میکنم اللہ را چندانکہ حمد کرد اللہ را چیزی وچنانچہ دوست میدارد اللہ کہ حمد کردہ شود وتہلیل میکنم اللہ را چندانکہ تہلیل کرد اللہ را چیزے وچنانچہ دوست میدارد اللہ کہ تہلیل کردہ شود وتکبیر میکنم اللہ را چندانکہ تکبیر کرد اورا چیزی وچنانچہ دوست میدارد اللہ کہ تکبیر کردہ شود **اصل** اللہم انی اسئلک مفاتیح الخیر وخواتیمہ وسوابغہ وفوائدہ وبرکاتہ وما بلغ علمہ علمی وما قصر عن احصائہ حفظی اللہم انہج لی اسباب معرفتہ وافتح لی ابوابہ وغشنی برکات رحمتک ومن علی بعصمۃ عن الازالۃ عن دینک وطہر قلبی من الشک ولا تشغل قلبی بدنیای وعاجل معاشی عن آجل ثواب آخرتی واشغل قلبی بحفظ ما لاتقبل منی جہلہ وذلل لکل خیر لسانی وطہر قلبی من الریاء ولا تجرہ فی مفاصلی واجعل عملی خالصا لک **شرح** المفاتیح جمع مفتاح کلید ہا ومراد اینجا توفیقات ست الخیر بہتر ومراد اینجا جنس عمل صالح ست الخواتیم

جمع خاتم بفتح تای دو نقطہ در بالا چیزے چند کہ بانہا مہر کنند چیزے را و مراد اینجا قبولہای
اللہ تعالے اعمال صالحہ راست بروشی کہ حاجت باعادہ آنہا نباشد السوابغ بسین بی نقطہ
وغین بانقطہ جمع سابغہ فراخہا و مراد اینجا انواع بہتر از جملہ عمل صالحست الفوائد جمع فائدہ نفعی
کہ صریح باشد در ترتب بر چیزی البرکات جمع برکۃ نفعی کہ غیر صریح باشد در ترتب بر چیزے
نادر و مابلغ موصول است و عبارت از خیر است علمہ منصوب ست رسیدن علم کسی بعلم چیزے
عبارت از ترقی علم آنکس است تا حصول علم بان چیز برای آنکس انہج بنون و جیم بصیغہ امر باب
افعال یا باب منع است الانہاج والنہج واضح ساختن چیزے ضمیر معرفتہ و ضمیر الیہ راجع بما قصرت
رحمتک عبارت از امام زمانست لا تشغل بصیغہ نہی باب منع ست و تعدیہ ان بعن برای تضمین
معنی اعراض ست و لا تجزہ بجیم و رای بی نقطہ بصیغہ نہی از معتل اللام باب افعال تعرض ست
بر جمعی کہ خیال میکنند کہ رباب نداریم و حال آنکہ در جمیع بندہای بدن ایشان جاری و مستحکم
شدہ یعنی خدایا بدرستی کہ من طلب میکنم از تو کلیدہای بہتر را و عاقبتہای آنرا و فراخہای آنرا
و فائدہای آنرا و برکتہای آنرا و آنچہ را از جملہ بہتر کہ رسید علم من بعلم آن چیز و آنچہ را از جملہ بہتر کہ
کوتاہی کرد از شمردن ان لفظ من مراد طلب بیاد انداختن عمل صالحیست کہ فراموش شدہ و
بسبب ان بجا نمی آید یا مراد طلب تعلیم عمل صالحیست کہ مجہول ماندہ و برای آن بجا نمی آید خدایا
واضح ساز برای من شناخت آنرا و بگشای برای من درہای آنرا و حیلہ کن بر من برکتہای
رحمت ترا و انعام کن بر من نگاہ داشتن تو مرا از کجا نیدن شیاطین مرا از دین تو و پاک کن دل
مرا از اضطراب در دین تو و مشغول کن دل مرا بدنیای من و حاضر معاش من بروشی کہ اعراض
کند از آمدہ ثواب آخرت من و مشغول کن دل مرا بنگاہداری آنچہ قبول نمیکنی از من شناختن حق
آنرا و رام کن برای ہر سخن بہتر زبان مرا و پاک کن دل مرا از خود نمائی در دان کمن خود نمائی را در
ہر بند من و بگردان عمل مرا خالص برای تو کہ از شائبہ ریا مبرا باشد اصل اللہم انی اعوذ بک
من التسعۃ انواع الفواحش کلہا ظاہرہا و باطنہا و غفلاتہا و جمیع ما یرید بی الشیطان الرجیم و ما یرید بی
السلطان العنید مما احطت بعلمہ وانت القادر علی صرفہ عنی شرح الغفلات بفتح
غین بانقطہ و فتح فا جمع غفلۃ بفتح غین و فتح فا و آنچہ باعث غفلت از حق شود مثل مال دنیا و زینت و بدعت
و شبہت و مانند اینہا از دامہای کہ مردم را بضلالت میخوانند و بضم غین و سکون فا جمع غفل و بضم
غین و سکون فا شعری کہ قائل ان معلوم نباشد و ہر دو اینجا مناسب است و بنا بر دوم مراد حکم از روی
ظن ست یعنی خدایا بدرستی کہ من پناہ میگیرم بتو از عملی کہ بدتر باشد و از اقسام رسوایا ہمہ اینہا
خواہ ظاہران مثل ائمہ ضلالت و خواہ پنہان آنہا مثل تابعان ائمہ ضلالت و از دامہای الشیطان

وازجمیع دامی که اراده میکنند مرا بآن دام شیطان ملعون وجمیع دامی که اراده میکنند مرا بآن دام
پادشاه منکر حق دانسته از جمله آنچه احاطه کردی بعلم آن وتو توانائی بر برگردانیدن آن جمیع از من
اصل اللهم انی اعوذ بک من طوارق الجن والانس وزوابعهم وبوائقهم ومکائدهم ومشاهد
الجن والانس وان استزل عن دینی فتفسد علی آخرتی وان یکون ذلک منهم ضررا علی فی معاشی او یعرض
بلاء یصیبنی منهم لا قوة لی به ولا صبر لی علی احتماله فلا تبتلینی یا الهی بمقاساته فیمنعنی ذلک
عن ذکرک ویشغلنی عن عبادتک انت العاصم المانع الدافع الواقی من ذلک کله شرح
الطوارق بفتح طای بی نقطه وکسر رای بی نقطه جمع طارق بکسر را یعنی آینده در شب ومراد اینجا
کسی است که فاسق باشد ونزد اینکس آید بنا بر تشبیه فاسق بغیر ذوی العقول الزوابع بفتح زای
با نقطه وکسر بای یک نقطه وعین بی نقطه جمع زوبعه بفتح زاء وسکون واو وفتح بای گردباد ومراد
اینجا سرداران فاسقانست که کمتر از جائی بجائی حرکت میکنند وباد غرور پیچاپیچ در سر دارند
مانند گردباد وبآن مکر وتدبیر کار ضلالت میکنند ضمیر زوابعهم راجع بطوارقست وضمیر بوائقهم
ومکائدهم راجع بمجموع طوارق وزوابع است اگرچه اول ظاهر است باول ودوم بدوم ومحتمل است
که اینها نیز راجع بطوارق باشد وحاصل هر دو یکیست البوائق بفتح بای یک نقطه وکسر یای دو نقطه در پائین
وقاف جمع بائقه بلاها المکائد بفتح میم وکسر یای دو نقطه در پائین ودال بی نقطه جمع مکیده بفتح میم
وکسر کاف وسکون یا مصدر میمی باب ضرب مکرها وحیلتها برای بازی دادن المشاهد جمع مشهد
جاهای حضور فاسقان ومانند ایشان استزل بزای با نقطه وتشدید لام بصیغه مضارع متکلم وحده
از مضاعف باب استفعال است الاستزلال لغزیدن خود بخودی باعث شدن دیگر مشار الیه
ذلک در اول مصدر اعوذ است یا اعاذه است که مدلول ومطلوب اعوذ است وحاصل هر دو
یکی است منهم حال از ضرر است مقدم بران شده مشار الیه ذلک در دوم ابتلا مذکور در ضمن
فلا تبتلینی است یعنی خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از شر آیندگان نزد من که بی عقل باشند از
جمله جن والانس واز شر رؤسای ایشان واز شر بلاهای ایشان واز شر مکرهای ایشان واز شر
اینکه من روم بجاهای حضور فاسقان از جمله جن والانس واز شر اینکه بی آمدن ایشان نزد من
در رفتن من نزد ایشان لغزیده شوم از دین خود پس ضائع شود بر من آخرت من واز شر اینکه
باشد آن پناه گرفتن وپناه دادن باعث ضرری از فاسقان بر من در معاش من مثل غصب
مال ومانند آن یا اینکه بهم رسد بلائی که بر خورد مرا از ایشان که توانائی نباشد مرا بآن وصبر نباشد
مرا بر تحمل آن مثل دشنام ومانند آن پس مبتلا مکن البته مرا ای معبود من بکشیدن آن بلا که
مانع میشود مرا آن بلا از یاد تو ومشغول میکند ومیگرداند مرا از عبادت تو توئی نگاهدارنده مانع دافع

دو اثر انها ہمزہ انہا مخفی نماند کہ عاصم ناظر است بہ لوازق حالع ناظا است بزوالع و واقع ناظرا
است باستزلال و واتح ناظر ست بغیر دوبلا اصل اسئلک اللہم الرفاهیة فی معیشتی ما ابقیتنی
معیشة اتقوی بھا علی طاعتک وابلغ بھا رضوانک واصیر بھا الی دار الحیوان غدا ولا ترزقنی رزقا تطغینی
ولا تبتلینی بفقر اشقی به مضیقا علی اعطنی حظا وافرا فی آخرتی ومعاشا واسعا ہنیئا مریئا فی دنیای ولا
تجعل الدنیا علی سجنا ولا تجعل فراقها علی حزنا اجرنی من فتنتها واجعل عملی فیها
مقبولا وسعیی فیها مشکورا شرح المعیشة بفتح میم وکسر عین بی نقطہ زندگانی وانچہ
بان زندگانی کنند واول یا دوم مراد است در اول و دوم مراد است در دوم بمعنی ادام است
معیشة منصوب بنزع الرفاهیة علی تضمنه یدیا مفتوحه نائب فاعل مشیتنا است المعاش بفتح میم
انچہ بآن زندگانی کنند و زندگانی و اول مراد است انجا الهنی بفتح ہا و کسر نون و سکون یا
وہمزہ انچہ بی مشقت بتصرف آید المری بفتح میم و کسر رای بی نقطہ و یا وہمزہ طعام گوارا کہ از تناول
آن ضرری بہم نرسد یعنی طلب میکنم از تو خدایا فراغت را در زندگانی چندانکہ باقی داری مرا رزقی
را میطلبم کہ توانا شوم بان بر طاعت تو و رسم بان برضای تو و خود رم بان بسوی بہشت کہ سرای
زندگانی جاودانی است در فردای قیامت و روزی مکن مرا روزی کہ صاحب طغیان و تجاوز
از حدود شرع کند مرا و مبتلا مکن البتہ مرا بنیاز مندی کہ آزار کشم بان بر حالی کہ تنگ گرفتہ شدہ
بر لمن باشد بدہ مرا نصیبی فراوان در آخرت من و معاشی کہ بی مشقت بدست آید گوارا باشد
در دنیای من و مگردان دنیا را بر من زندان از کثرت آلام و اسقام و مگردان مفارقت دنیا را بر من
اندوہ از کثرت فراغت و دلبستگی بدنیا پناہ دہ مرا و دور کردن از فریفتن دنیا مرا و بگردان عمل مرا
در دنیا مقبول و سعی مرا در دنیا پاداش دادہ شدہ اصل اللہم من اراد بی بسوء فارددہ
بتلہ ومن کادنی فکدہ واصرف عنی ہم من ادخل علی ہمہ وامکر بمن مکر بی فانک خیر الماکرین وافقا
عنی عیون الکفرة الظلمة والطغاة الحسدة شرح ضمیر مثل راجع بمن است یا راجع بسوء است
فرق میان کید و مکر انجا اینست کہ اول ضرر رسانیدن صریحست و دوم ضرر رسانیدن بعنوان
بازی دادن است افقا بقاف و ہمزہ بصیغہ امر باب منع است الفقا بفتح فا و سکون قاف و ہمزہ چشم
کندن و تعدیہ آن بعن برای تضمین معنی دفع ست یعنی خدایا و ہر کہ ارادہ کرد بدی پس ارادہ
کن او را بمثل خود ش در قصد بد و ہر کہ بدی صریح کرد با من در دنیا پس بدی صریح کن بود
برگردان از من اندوہ کسی را کہ اندوہناک کرد مرا و ضرر غیر صریح برسان کسی را کہ ضرر غیر صریح رسانید
بمن چہ بدرستی کہ تو بہتر ضرر رسانندگان غیر صریحی و بکن و دفع کن از من چشمہای کافران را
کہ بیجا کینہ و طغیان را کہ رشک حوارا خدا اصل اللہم وانزل علی منک سکینة والبسنی درعک

الحصينة واحفظني بستر ك الواقي وجللني عافيتك النافعة وصدق قولي وفعالي وبارك لي في ولدي

واهلي ومالي **شرح** درعك الحصينة بيان شد در حديث سيزدهم باب چهل وهشتم الستر بكسر سين بی نقطه پرده الشغال بفتح فاعل خوب يعني خدايا وفرود آر بر من از جانب تو آرامی وبپوشان مرا زره تو که مستحکم ست ونگاهدار مرا بپرده تو که نگاهدار از معاصی ومانند آنست وفرو گیران مرا عافیت تو که نفع رسان ست وراست آور سخن مرا مثل گفتن لا اله الا الله بایمعنی که محض زبان نباشد وراست آور عبادت مرا مثل نماز بایمعنی که باطل نباشد وبرکت ده برای من در اولاد من ودر اهل بیت من ودر مال من **اصل** اللهم ما قدمت وما اخرت وما غفلت وما تعمدت وما توانيت وما اعلنت وما اسررت فاغفره لي يا ارحم الراحمين **شرح** ما همه جا موصول است بقرينۀ فا التوانی بفتحين بانقط وفا مصدر باب تفاعل ترک چیزی از روی تغافل شدن یعنی خدایا آنچه پیش داشتم وپس میبایست وآنچه پس داشتم وپیش میبایست وآنچه ترک از روی غفلت کردم وآنچه دانسته کردم از افعال وترک قبیحه وآنچه کاهلی در آن کردم از افعال واجبه وآنچه آشکارا کردم از قبیح وآنچه پنهان کردم از قبیح پس بیامرز آنرا برای من ای رحم کننده ترین رحم کنندگان **بیست وهفتم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال قل اللهم اوسع علي في رزقي وامدد لي في عمري واغفر لي ذنبي واجعلني ممن تنتصر به لدينك ولا تستبدل بي غيري **شرح** واجعلني ممن تنتصر تا آخر اشارت ست بقول الله تعالى در سورۀ توبه الا تنفروا يعذبكم عذابا اليما ويستبدل قوما غيركم ولا تضروه شيئا ودر سورۀ مائده يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف ياتي الله بقوم يحبهم ويحبونه يعني روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت بگو در دعا خدایا وسعت ده بر من در روزی من ودرازی ده برای من در عمر من وبخشایش کن برای من گناه مرا وبگردان مرا از جمله کسی که انتقام میکشی از دشمنان تو باو برای دین تو که اسلام ست وعوض مکن بجای من غیر مرا در انتقام از دشمنان **بیست وهشتم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام انه كان يقول يا من يشكر اليسير ويعفو عن الكثير وهو الغفور الرحيم اغفر لي الذنوب التي ذهبت لذتها وبقيت تبعتها **شرح** التبعة بفتح تای دو نقطه وبا و کسر بای یکنقطه وعین بی نقطه باز خواست گناه یعنی روایت است از امام جعفر صادق عليه السلام که او میگفت در دعای ای آنکه پاداشت عبادت کم را ودر میگذرد از گناه بسیار واو ست بخشایش کننده رحم کننده بخشایش کن برای من گناهانی که رفت لذت آنها وباقی مانده باز خواست آنها **بیست ونهم اصل** عن ابي عبد الله ع قال كان من دعائه يقول يا نور يا قدوس يا اول الاولين ويا آخر الآخرين يا رحمن يا رحيم اغفر لي الذنوب التي تغير النعم واغفر لي الذنوب التي تحل النقم واغفر لي الذنوب التي تهتك العصم واغفر لي الذنوب التي تنزل البلاء واغفر لي الذنوب التي تديل الاعداء واغفر لي الذنوب التي تعجل الفناء واغفر لي الذنوب

شرح اصول کافی

التی تقطع الرجاء واغفر لی الذنوب التی تظلم الهواء واغفر لی الذنوب التی تکشف الغطاء واغفر لی الذنوب التی ترد الدعاء واغفر لی الذنوب التی ترد غیث السماء

شرح بقول اگر ببا، یکنقطہ حرف جر و صیغہ مصدر ست ظرف متعلق بدعاست و اشارتست بانیکہ صدور این قسم دعا از معصوم بمحض ظاہر لفظست پس یا از قبیل تواضع و تذلل ست یا برای شیعہ خود و گناہ شیعہ را بخود نسبت دادہ در ظاہر لفظ و برین تقدیر یا لوزنا آخر مرفوع و اسم کان ست زیرا کہ در حکم مفرد ست چون مراد ازان لفظست یا طلب مغفرت بمعنی استعاذہ ست چنانچہ مذکور شد در حدیث باب صد و نود و ہفتم کتاب الایمان والکفر کہ باب فی تفسیر الذنوب ست و اگر بیای دو نقطہ در یا لمین بصیغہ مضارع غائب مرفوع یا منصوب ست بتقدیر ان ناصبہ ست باہمال ان یا باعمال آن و برین تقدیر اسم کان ست و یا لوزنا آخر منصوب و مفعول یقول ست تفسیر بعض این گناہان گذشت در کتاب الایمان والکفر در باب فی تفسیر الذنوب یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع راوی گفت بود از جملہ دعای و بظاہر لفظ ای راہنمای اہل آسمانہا و زمینہای بغایت پاکیزہ از ہر نقصان و قبیح ای موجود پیش از پیشینان و ای موجود بعد از پسینان اشارتست بانچہ در نہج البلاغہ در خطبہ کہ اولش اینست ؛ وحدہ من کیفہ مذکورست کہ وانہ سبحانہ یعود بعد فناء الدنیا وحدہ لا شئ معہ تا قول دتم لبعید ابعد الفناء ای مہر کل عالم ای مہربان مومنان بیامرز برای من گناہانیرا کہ تغییر میدہند نعمتہارا آنہا زیادہ روی بر مردم ست و بیامرز برای من گناہانیرا کہ فرو دمی آورند عقوبتہارا آنہا ظلم ست و بیامرز برای من گناہانیرا کہ پارہ میکنند پردہ ہارا آنہا شرب خمرست و بیامرز برای من گناہانیرا کہ فرو دمی آورند بلارا شاید کہ آنہا زنا بزای بانقطہ و لون باشد کہ باعث زلزلہ می شود و بیامرز برای من گناہانیرا کہ زود میدہند دولت دشمنان را آنہا نقض عہدست و بیامرز برای من گناہانیرا کہ شتابان میکنند مرگ را آنہا قطع رحم ست و بیامرز برای من گناہانیرا کہ قطع امید میکنند شاید کہ آنہا خون ناحق باشد کہ قطع امید حیوۃ در النست و باعث بشیمانیست و بیامرز برای من گناہانیرا کہ تاریک میکنند فضارا کہ آدمی را سرگردان میکنند آنہا عقوق والدین ست و بیامرز برای من گناہانیرا کہ بر میدارند پردہ از عیبہا و رسوا میکنند شاید کہ آنہا غیبت و افترا و سخن چینی باشد و بیامرز برای من گناہانیرا کہ بر میگردانند دعارا آنہا نیز عقوق والدین ست و بیامرز برای من گناہانیرا کہ بر میگردانند باران ابررا آنہا جور در حاکم ست سی ام اصل عن ابی عبد اللہ ع یا عدتی فی کربتی ویا صاحبی فی شدتی ویا ولیی فی نعمتی ویا غیاثی فی رغبتی **شرح** العدۃ بضم عین و تشدید دال بی نقطہ آنچہ مہیا کردہ شود برای حوادث زمانہ الکربۃ بضم کاف و سکون رای بی نقطہ و بای یکنقطہ اندوہ فراوان الرغبۃ بفتح رای بی نقطہ و سکون غین بانقطہ

وبای یکنقطه و بفتح راء و فتح غین زاری کردن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
درمقدمه دعا ای مهیا کرده شده من درانده زاداں من وای همراه من در سختی من وای
کارساز من در نعمت من وای فریادرس من در زاری من اصل قال وکان من دعاء امیر المؤمنین
اللهم کتبت الآثار وعلمت الاخبار واطلعت علی الاسرار فحلت بیننا وبین القلوب فالسر عندک علانیة والقلوب
الیک مفضاة وانما امرک لشیء اذا اردته ان تقول له کن فیکون فقل برحمتک لطاعتک ان تدخل فی کل
عضو من اعضائی ولا تفارقنی حتی القاک وقل برحمتک لمعصیتک ان تخرج من کل عضو من اعضائی فلا تقربنی
حتی القاک وارزقنی من الدنیا وزهدنی فیها ولا تزوها عنی وترغبنی فیها یا رحمن **شرح**
کتبت اشارتست بآیت سوره یس ونکتب ما قدموا وآثارهم علمت از باب تفعیل است واشارتست
بتتمه آن آیت وکل شیء احصیناه فی امام مبین وبیان این شد در شرح حدیث چهارم باب شصت وکم
کتاب الحجة که باب ان الائمة علیهم السلام لم یفعلوا شیئا ولا یفعلون الا بعهد من الله عز وجل وامر منه
لا یتجاوزونه است فادر فحلت برای تعقیب است واین جمله اشارتست بآیت واعلموا ان الله
یحول بین المرء وقلبه وابن بابویه در کتاب التوحید در باب السعادة والشقاوة نقل کرده در
تفسیر آنکه یحول بینه وبین ان یعلم ان الباطل حق فادر فالسر برای تفریع است مفضاة
بفاء وضاد بانقطه والف بصیغه اسم مفعول باب افعال است الافضا بیرون آوردن چیز اندرونی
بفضا وانجا بر سبیل استعاره است وانما امرک اشارتست بآیت سوره یس با در برحمتک هر دو برای
آلت است ومراد برحمت توفیق است واشارتست باینکه طاعت وترک معصیت فعل بواسطه است
وفعل بی واسطه الله تعالی نیست وترغبنی بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل یا باب افعال منصوبست
بتقدیر ان ناصبه وواو بمعنی مع است یا حالیه است که داخل جمله اسمیه می شود غالبا وبنا بر دوم مضارع
در انجا در حکم مفرد نیست که مبتدا واقع شده وخبرش محذوف است وجوبا بتقدیر وترغیبک ایای
فیها ثابت ومحتمل بود وبنا بر دوم اینکه ترغبنی مرفوع باشد لیکن این احتمال متروک است زیرا که
واو انجا مشتبه می شود بواو استیناف نحوی واگر برای استیناف نحوی باشد فعل مضارع بمعنی
امر خواهد بود وافاده طلب ترغیب خواهد کرد چنانچه نحاة تجویز رفع کرده اند در لا تاکل السمک
وتشرب اللبن بنا بر اینکه مراد امر بشرب لبن باشد بعد از نهی از اکل سمک لهذا کوفیان واو را که
فعل مضارع بعد او ان منصوب می باشد واو الصرف می نامند یعنی امام جعفر صادق علیه السلام
گفته بود از جمله دعاے امیر المؤمنین علیه السلام خدایا فرشته در نامه اعمال خلائق چیزها را
که باعث این شدند که بعد از ایشان بعمل آمد مثل بدعتهائے که معمول می شود ودر عمل
واضع آن بدعت داخل است وتعلیم کردی جمیع چیزها را برسول تو واوصیای او ودر

قرآن که تبیان کل شئ است داگاه شده به رازهای درونهای خلائق پس ازان واقع شده
برای اتمام حجت تو بر مشرکان میان ما و میان دلهای ما تا نتوانیم که غرم کننده بمذهب
باطل کنیم دلهای خود را مانند علم انها بمذهب حق پس راز درون دل نزد تو آشکار است و دلها
سوی تو بیرون آورده شده است بقضاء و غیر این نیست که کار تو برای وجود چیزی چون اراده کنی
آن چیز را اینست که گوئی آنرا بشو پس میشود بانمعنی که کار تو از قبیل افعال انس یا جن یا ملک
نیست که محتاج بحرکت خود شا نبست زیرا که مجرد نی غیر الله تعالی نمیباشد نزد اہل اسلام پس
بگو بوسیله توفیق تو طاعت ترا اینکه داخل شود در هر عضوی از اعضای من و اینکه جدا نشود از من
تا وقتی که ملاقات کنم ترا در روز مرگ یا روز حساب و بگو بوسیله توفیق تو معصیت ترا اینکه بیرون
رود از هر عضوی از اعضای من پس ازان نزدیک من نشود تا وقتی که ملاقات کنم ترا در روزی
ده مرا از دنیا بقدر کفایت و بی حرص کن مرا در دنیا و بازگیر دنیا را از من بر حالی که حریص
میکرده باشی مرا در ان ای مهربان کل عالم سی و یکم **اصل** عنه ابن محبوب عن العلاء بن رزین عن عبد الرحمن
بن سیابة قال اعطانی ابو عبد الله علیه السلام هذا الدعاء الحمد لله ولی الحمد و اهله و منتهاه و محله
اخلص من وحده و اهتدى من عبده و فاز من اطاع و امن من اعتصم به **شرح** روایت است از حسن
بن محبوب از علاء بن رزین از عبد الرحمن بن سیابه که گفت داد مرا امام جعفر صادق علیه السلام
بانمعنی که تعلیم من کرد این دعا را تا بعمل آورم و ممکن است که امام نیز این دعا را میکرده باشد باعتبار آنچه
مذکور شد در شرح حدیث بست و نهم این باب سپاس الله راست که صاحب اختیار سپاس است و اہل
آنست و آخر آنست بانمعنی که استحقاق دیگران سپاس را باو میرسد زیرا که بتوفیق اوست و جای فرود آمدن
آنست بانمعنی که بعد از رسیدن باو ازو تجاوز نمیکند بیالاتر حیا دشد خالص از عیب کرد
کسی که بی شریک کرده در عبادت خود او را و راه بحق یافت کسی که عبادت او کرد و بمطلوب خود رسید
کسی که فرمان برداری او کرد و ایمن از شر شیطان شد کسی که پناه برنده او است **اصل** اللهم
یا ذا الجود و المجد و الثناء الجمیل و الحمد اسالك مسئلة من خضع لك برقبته و رغم لك انفه و اعفر لك وجهه
و ذلل لك نفسه و فاضت من خوفك دموعه و ترددت عبرته و اعترف لك بذنوبه و فضحته عندك
خطیئته و شانته عندك جریرته فضعفت عند ذلك قوته و قلت حیلته و انقطعت عنه اسباب
خدائعه و اضمحل عنه کل باطل و الجأته ذنوبه الی ذل مقامه بین یدیك
و خضوعه لدیك و ابتهاله الیك **شرح** الثنا بکسر ثاء سه نقطه فضاء وسیع پیش در خانه
و بفتح ثاء وصف کسی بعنوان مدح یا خواه بعنوان مدح و خواه بعنوان ذم الحمد ستائش و مراد اینجا
فعل با منشا استحقاق ستائش است رغم براء بی نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است

الرغيم خوار كردن وخوار شمردن وتعلق آن بانف باعتبار اين ست كه متكبر بيني خود را بالا ميكند عفر بعين بی نقطه وفا و رای بی نقطه بصيغه ماضی معلوم باب تفعيل ست العبرة بفتح عين بی نقطه وسكون بای يكنقطه ورای بی نقطه گريه كه در سينه وگلو پيچيده باشد نشانه بشين بانقطه والف ونون ست الجريرة بفتح جيم وكسر رای بی نقطه وسكون يای دو نقطه در پايين ورای بی نقطه گناه بزرگ كه كسی والسته مرتكب آن شده باشد خذ الغه بهمزه بعد از الف ست المقام بضم ميم مصدر ميمی باب افعال ماندن در جائی وبفتح ميم مصدر باب نصر ايستادن و بر هر تقدير نسبت ذل بمقام نسبت مجازيست ومراد نسبت ذل بصاحبش بهت وخضوعه عطف بر ذل ست با عطف بر مقامست وهمچنين وابتهالى يعنی خدايا ای صاحب كرم و بزرگی و درگاه خوب وستائش طلب ميكنم از تو طلب كسی كه فروتنی كرد برای تو كج كردن گردن خود ولپست كرد برای تو بينی خود را بخاك ماليد برای تو روی خود را وخوار كرد برای تو خود دش را ودروان شد از ترس تو اشكهای او و آمد در رفت كرد در سينه وگلوی او گريه گره شده او واعتراف كرد نزد تو گناهان او ورسوا كرد او را خطای او وزشت كرد او را نزد تو گناه ونهته او پس ناتوان شد نزد آنچه مذكور شد از اعتراف ورسوائی وزشتی قوت گفتار او وگم شد تدبير و كار او ودر عذر خواهی وبريده شد از او سببهای فريبهای شيطان را ودر طرف خدا از او هر بكار نيامد كه شيطان او را بان ميخواند وملجا كرد او را گناهان او بسوی خواری ماندن او نزد تو وفروتنی او نزد تو وزاری او بسوی تو اصل اسالك الاهم سوال مرهو بمنزلته ارغب اليك كرغبته واتضرع اليك كتضرعه وابتهل اليك كاشد ابتهالد اللهم فارحم استكانة منطقی وذل مقامی ومجلسی وخضوعی اليك برقبتی شرح الرغبة بضم رای بی نقطه وسكون غين بانقطه وبای يكنقطه وبفتح را دستم غين زاری كردن منطق بفتح ميم وكسر طای بی نقطه ومقام بضم يا بفتح ميم ومجلس بفتح ميم وسكون جيم وكسر لام مصادر ميميه است يعنی طلب ميكنم از تو خدايا طلب كسی كه او بمرتبه آنكسی ست كه مذكور شد احوال او وزاری ميكنم بسوی تو مانند زاری او وفروتنی ميكنم بسوی تو مانند فروتنی او ونهايت زاری ميكنم بسوی تو مانند سخت تر زاری بغايت او خدايا پس رحم كن فرو نشستن سخنوری من وخواری ماندن من ونشستن من وفروتنی من بسوی تو به كج كردن گردن خود را اصل اسألك اللهم الهدی من الضلالة والبصيرة من العمی والرشد من الغواية واسألك اللهم اكثر الحمد عند الرخاء واجمل الصبر عند المصيبة وافضل الشكر عند موضع الشكر والتسليم عند الشبهات واسألك القوة فی طاعتك والضعف عن معصيتك والهرب اليك منك والتقرب اليك رب لترضی والتحری لكل ما يرضيك عنی فی اسخاط خلقك التماسا لرضاك شرح من همه جا برای بدل است باصل هدی ولفظ الهرب متضمن معنی بعد يعنی طلب ميكنم از تو

خدایا توفیق راه یافتن بدل گمراه وو دیده ور سے بدل کور دل وراست بروی بدل کجروی وطلب میکنم از تو خدایا توفیق بیشتر سپاس نزد فراغت وبهتر صبر نزد مصیبت فاضلتر شکر نزد نعمتی که جای شکر است وقبول سخن اولیای تو نزد شبهتهای زنادقه وامثال ایشان وطلب میکنم از تو توفیق قوت عزم در طاعت تو ودستی عزم از معصیت تو دگر نزدیکی رحمت تو از عذاب تو ونزدیکی جستن بسوی تو ای صاحب کل اختیار من تا راضی شوی وتوفیق اجتناب بدان هر چه راضی میکند ترا ازمن اصل ربما ارجوه ان لم ترحمنی او من یعود علی ان قضیتنی او من ینفعنی عفوه ان عاقبتنی او من اسئل عطایاه ان حرمتنی او من یملك کرامتی ان اهنتنی او من یضرنی هوانه ان اکرمتنی شرح ای صاحب کل اختیار با کرا امید ور باشم اگر رحم نکنی مرا یا کر بر میگردد بر سر من برای مهربانی اگر دور کنی مرا از خود یا که نفع میرساند مرا بخشایش او اگر عذاب کنی مرا ویا کرا امید وار بخششهای وباشم اگر محروم کنی مرا از بخشش خود یا که صاحب اختیار میشود عزت مرا اگر خوار کنی مرا یا که ضرر میرساند مرا خواری او که با من کند اگر عزیز کنی مرا اصل ربما اسوء فعلی واقبح عملی واقسی قلبی واطول املی واقصر اجلی واجرأنی علی عصیان من خلقنی شرح ما اسوء وتظائر آن برای تعجب است وما بعد آن منصوب است بمفعولیت زیرا که در اصل بمعنی استفهام بوده یا بمعنی که چه چیز عظیم زشت کرده عمل مرا ای صاحب کل اختیار یا چه زشت است فعل من وچه قبیح است عمل من وچه سخت است دل من وچه دراز است آرزوی من وچه کوتاه است اجل من وچه صاحب جرأتم بر عصیان آنکه آفرید مرا اصل رب وما احسن بلاءك عندی واظهر نعماءك علی کثرت علی منك النعم فما احصیها وقل منی الشکر فیما اولیتنیه بطرت بالنعم وتعرضت للنقم وسهوت عن الذکر ورکبت الجهل بعد العلم وجزت من العدل الی الظلم وجاوزت البر الی الاثم وصرت الی اللهو من الخوف والحزن فما اصغر حسناتی واقلها فی کثرة ذنوبی وما اکثر ذنوبی واعظمها علی قدر صغری وضعف رکنی شرح البلاء بفتح بای یکنقطه والف ممدوده امتحان بنعمت یا آزار ومراد اینجا امتحان بنعمت است النعماء بفتح نون وعین بی نقطه ساکنه والف ممدوده نعمت الایلاء مصدر معتل الفا واوی ومعتل اللام یائی باب افعال کسی را صاحب اختیار چیزے کردن بطرت بای یکنقطه وطای بی نقطه وراء بی نقطه بصیغه ماضی متکلم با بیا علم است البطر بفتح با وفتح طا از جا در آمدن بحال خوشی الی النقم بکسر نون وفتح قاف وبفتح نون وکسر قاف جمع نقمة بفتح نون وکسر قاف وبکسر وفتح نون وسکون قاف هذا ایهما که برای انتقام است یعنی ای صاحب کل اختیار من وچه نیکو است امتحان تو بنعمت نزد من وچه آشکار است نعمت تو بر من بیان این آنکه بسیار شد بر من از جانب تو نعمتها پس نمیتوانم که شمار در آورم آنها را وکم شد از جانب من شکر در آن نعمت که بمن دادی اثر پس از جا در آمدم بسبب

نعمتها و خود را در معرض عذر ایها درآوردم و غافل شدم از وعظ که در کتاب الٰہی است و کردم جاہلی و نا خردمندی را بعد از علم من با آنکه در کتاب الٰہی است از وعظ و در گذشتم از میانه روی بسوی بیجا کردن و ترک کردم نیکو کاری را با آنچه گناه شدم و گردیدم بسوی بازیچه‌ها اعراض کردم از ترس عذاب آخرت و اندوه برای آن عذاب پس چه کوچک است حسنات من و چه کم است و چه بسیاری گناهان من و چه بسیار است گناهان و چه بزرگ است اینها قیاس بر مقدار کوچکی حسنه من و ناتوانی آنچه باعث ترت منیت از طاعات و مانند اینها اصل رب ما اطول املی فی قصر اجلی و اقصر اجلی فی بعد املی و ما اقبح سریرتی علانیتی شرح ای صاحب کل اختیار من و چه دراز است آرزوی من در جنب کوتاهی عمر من و چه کوتاه است عمر من در جنب درازی آرزوی من و چه بد است نهان من در جنب آشکار من با این معنی که در ظاہر مردم مرا بسیار خوب میدانند و در باطن بسیار بدم اصل رب لا حجة لی ان احتججت ولا عذر لی ان اعتذرت ولا شکر عندی ان ابتلیت و اولیت ان لم تعنی علی شکر ما اولیت شرح لا شکر عندی در حکم جزای ان ابتلیت و اولیت ہست و این دو فعل بصیغه ماضی مجهول متکلم باب افعال ہست و مجموع این شرط و آنچه در حکم جزای آن ہست در حکم جزای ان لم تعنی ہست لم تعنی بضم تا و کسر عین بی نقطه و تشدید نون مکسوره و یای متکلم بصیغه مضارع مخاطب معتل العین باب افعال ہست یعنی ای صاحب کل اختیار من نیست برہانی مرا اگر طلب برہان کنم تا از عذاب خلاص شوم و نیست عذری مرا اگر طلب عذر برای خود کنم تا از عذاب خلاص شوم و نیست شکری نزد من اگر امتحان کرده شوم بنعمت و داده شوم نعمت اگر اعانت نکنی مرا بر شکر آنچه داده شدم از نعمت اصل رب ما اخف میزانی غدا ان لم ترجحه و ازل لسانی ان لم تثبته و اسود وجهی ان لم تبیضه شرح المیزان ترازو و مراد اینجا معنی اولست مثل آنچه می آید در کتاب الصلوٰة در حدیث سیزدهم باب اول که الصلوٰة میزان من وفی استوفی تثبته بتا دو نقطه و بای یک نقطه و تای دو نقطه و ربا بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل یا باب افعال ہست اسود مانند نظائر آن از باب افعال ہست پس تحقیق دال ہست یعنی ای صاحب کل اختیار من چه سبک ہست عمل صالح من که در ترازوی ثواب ہست فردای قیامت اگر سنگین نکنی آن را بتفضل خود و چه لغزان است زبان عذر خواہی من در آن روز اگر پا برجا نکنی آن را بتفضل خود و چه سیاه است روی من در آن روز اگر سفید نکنی آن را بتفضل خود اصل رب کیف لی بذنوبی التی سلف منی قد هدت لها ارکانی شرح هدت بتشدید دال بی نقطه بصیغه ماضی مجهول مضاعف باب نصر یا باب ضرب یا باب علم ہست الهد شکستن ارکان جمع رکن بضم راء و سکون کاف اعضائی که قوی تر از باقی اعضاست یعنی ای صاحب کل اختیار من

چه حال خواهد بود برای من با گناهی که در زمان گذشته سر زده از من تحقیق است کرده شده برای آنها تو تیرها ی اعضای من با سمیعنی که ترس و غم آنها آن اعضای ترا سست کرده **اصل** وکیف اطلب شهوات الدنیا وابکی علی خیبتی فیها ولا ابکی ولتشتد حسرتی علی عصیانی وتفریطی **شرح** خیبتی بفتح خای بی نقط و کسر بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و بای یکنقطه هست بمعنی دوست داشته شده من و در بعض نسخ بفتح خای با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و فتح بای یکنقطه و تای تانیث است بمعنی ناامیدی من ولتشتد منصوب است بلا و حرف جون بعد از استفهام است و واو صرف بیان شد در شرح حدیث بمعنی ام این باب یعنی ای صاحب کل اختیار من چون طلب کنم لذتهای دنیا را و گریه کنم بر ترک محبوب من در دنیا و گریه نکنم با سختی حسرتهای من بر عصیان من و تقصیر من در فرمان برداری **اصل** رب دعتنی دواعی الدنیا فاجبتها سریعا ورکنت الیها طائعا ودعتنی دواعی الآخرة فتثبطت عنها وابطات فی الاجابة والمسارعة الیها کما سارعت الی دواعی الدنیا وحطامها الهامد وهشیمها البائد وسرابها الذاهب **شرح** تثبطت بثای سه نقطه و بای یکنقطه و طای بی نقط بصیغه ماضی متکلم باب تفعل ست التثبط بمعنی باز کاری والمسارعة مجرور و معطوف بر الاجابة است والحطام در مسارعة عبارت از ترک مسارعة است الحطام بضم حای بی نقط و طای بی نقط و الف آنچه ریزه و پراگنده شود از اطراف جسمی که خشک باشد و اینجا استعاره شده برای لذتی که نهایت بی اعتباره هست الهامد بدال بی نقط بصیغه اسم فاعل باب نصر کهنه شده شده الهشیم بفتح ها و کسر شین با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین گیاه خشک شده ریزه شده البائد بیای یکنقطه و الف و همزه و دال بی نقط بصیغه اسم فاعل باب ضرب آنچه رود و اثر سے از آن نماند سراب بفتح سین بی نقطه و رای بی نقطه و الف و بای یکنقطه آنچه مانند آب نماید در میان روز یعنی ای صاحب کل اختیار من خوانند مرا خوانندگان دنیا مثل هوای نفس اماره و رفیقان نامناسب و استادان گمراه پس بطرف آنها رفتم شتابان و میل کردم بسوی آنها از روی اختیار و خوانند مرا خوانندگان آخرت مثل رسولان و اوصیا و مواعظ قرآن پس سر پیچیدم از آنها و سنگینی کردم در رفتن بطرف آنها و در شتاب بسوی آنها چنانچه شتاب کردم بسوی خوانندگان دنیا و متاع دنیا که کهنه بی اعتبار هست و گیاه خشک دنیا که زائل می شود و سراب آن **اصل** رب خوفتنی وشوقتنی واحتججت علی وکفلت لی برزقی فامنت خوفک وتثبطت عن تشویقک ولم اتکل علی ضمانک وتهاونت باحتجاجک **شرح** خدایا ترسانیدی مرا در قرآن از جهنم و رغبت فرمودی مرا در قرآن در بهشت و اقامت برهان کردی بر من بفرستادن رسولان و اوصیا و محکمات کتاب آسمانی و ضامن شدی برای من بر رزق من در قرآن پس ازان

این شدم ترس ترا یعنی که ترس تو دور زیدم و سر پیچیدم از رغبت فرمودن تو و اعتماد کردم
بر ضامنی تو در رزق ما یعنی که در طلب مال دنیا در زیدم و سهل انگاری کردم با قامت برهان تو
اصل اللهم فاجعل امنی منك فی هذه الدنیا خوفا وحول تثبطی شوقا وتهاونی بحجتك فرقا
منك ثم ارضنی بما قسمت الی من رزقك شرح خدایا بنابراین اعتراف من بگردان این بودن
مرا از عذاب تو در این دنیا ترس وبگردان سر پیچیدن مرا رغبت وسهل انگاری مرا ببرهان ترا اضطراب
از ترس تو یعنی که ان صفات ذمیمه را از من برطرف کن وبجای انها این صفات حمیده بده
بعد از ان راضی کن مرا بانچه نصیب است برای من از رزق ترا اصل یا کریم اسالك باسمك العظیم
رضاك عند السخطة والفرجة عند الکربة والنور عند الظلمة والبصیرة عند تشبیه الفتنة شرح
تفسیر اسمك العظیم گذشت در شرح حدیث مفدہم اینباب یعنی ای صاحب کرم طلب میکنم از تو بحق نام تو
که بزرگست راضی شدن ترا از من نزد غضب تو بر عاصیان وگشاد کار مرا نزد اندوه فراوان من
و روشنی را نزد تاریکی قبر و مانند ان و دیده وری را نزد محکمات قرآن که در انها نص صریح از اختلاف
و پیروی ظن شده و نزد مشتبه ساختن امتحان مثل اینکه امتحان الله تعالے بتمکین ظالمان را در سالهای
دراز بلشکر و اموال و اسباب و ترویج مشهوران بعلم و مصنفان و قاریان قرآن که هواخواهان
ایشانند باعث اشتباه حق بباطل میشود نزد جمعی که کور باطنند اصل رب اجعل جنتی من خطایای
حصینة ودرجاتی فی الجنان رفیعة واعمالی کلها متقبلة وحسناتی مضاعفة زاکیة شرح الجنة بضم جیم
سپر و تعلق من خطایای بجنة باعتبار تضمین معنی مفظ است الجنان بکسر جیم جمع جنت بفتح جیم بهشتها
متقبلة بصیغه اسم مفعول باب تفعل برای مبالغه است یعنی ای صاحب کل اختیار من بگردان در دنیا
سپر مرا که نگاه دارد مرا از شر خطاهای من که کرده ام مستحکم و مراتب مرا در بهشتها بلند و عملهای من همه انها را
بغایت مقبول و اعمال خیر را چندین برابر کرده شده پاکیزه اصل اعوذبك من الفتن کلها ما ظهر
منها وما بطن ومن رفیع المطعم والمشرب ومن شر ما علم ومن شر ما لا اعلم شرح پناه میگیرم بتو از شر
امتحانها همه آنها خواه انچه ظاهر شد از جمله امتحانها مثل لشکرها و اموال و اسباب ظالمان و خواه انچه باطن
شد مثل ترویج مشهوران بعلم و مصنفان ائمه ضلالت در سالهای دراز و پناه میگیرم بتو از شر بلند
مرتبه طعام و شراب که در مجالس اهل ضلالت صرف میشود که مبادا از انها بعضی از مومنان فریفتگی بهم رسد
و پناه میگیرم بتو از شر انچه میدانم که فریبنده است و از شر انچه نمیدانم که فریبنده است از اسباب
ضلالت اهل ضلالت اصل واعوذبك من ان اشتری الجهل بالعلم والجفاء بالحلم والجور بالعدل
والقطیعة بالبر والجزع بالصبر والهدی بالضلالة والکفر بالایمان شرح در نسخ والهدی
بالضلالة است و این از غلط کاتبانست والضلالة بالهدی میباید یعنی و پناه میگیرم بتو از اینکه

مرداری تمام بپیر دازظن را بالعلم بمحکمات قران که در آنها نهی از جهالت است یعنی که عمل بمحکمات کنم و پیروی ظن کنم و درشتی را بوقار و تمکین و بیراهی را بمیانه روی و قطع صله امام را یا قطع صله مادر و پدر را یا قطع صله رحم مطلقا را بنیکوئی بالیشان و اضطراب را بالبصیرة و گمراهی را بر آنست رفتن و کفر را بایمان **سی و دوم اصل** ابن محبوب عن جمیل بن صالح انه ذکر ایضا مثله و ذکر انه دعاء علی بن الحسین صلوات الله علیه و زاد فی آخره آمین رب العالمین **شرح** ضمیر انه راجع بامام موسی کاظم علیه السلام است یا راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و لفظ ایضا مؤید اول است یعنی حسن بن محبوب که راوی روایت سابق بود روایت کرد از جمیل بن صالح که از راویان امام موسی کاظم علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام است این را که امام موسی کاظم علیه السلام نیز ذکر کرد که مثل آن دعا را که امام جعفر صادق ع ذکر کرد و امام موسی کاظم علیه السلام ذکر کرد که آن دعای امام زین العابدین است صلوات الله علیه و امام موسی کاظم ع زیاد کرد در آخر آن دعا این را که مستجاب کن ای صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز **سی و سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادع بهذا الدعاء اللهم انی اسالك برحمتك التی لاتنال منك الا برضاك والخروج من جمیع معاصیك والدخول فی کل ما یرضیك والنجاة من کل ورطة والمخرج من کل کبیرة اتی بها منی عمدا او زل بها منی خطا او خطر بها علی خطرات الشیطان **شرح** با در برحمتك زائده برای تقویت مینماید و میتواند بود که از غلط کاتبان باشد بقرینه ذکر منی و بنا بر این النجاة منصوب و معطوف بر رحمتك است و همچنین والمخرج و میتواند بود که با برای آلت باشد و ذکر منی بر سبیل مثال باشد و النجاة مجرور بعطف بر رضاك باشد و همچنین والمخرج الورطة بفتح واو و سکون رای بی نقط و طای بی نقط مشکلی که نجات از آن باسانی میسر نشود المخرج بفتح میم مصدر میمی بمعنی خروج نسبت اتیان بشی بعمل نسبت مجازیست و مقصود نسبت آن بعامد است و همچنین نسبت زلت بخطا و همچنین نسبت خطور بخطرات با در اتی بها برای تعدیه است منی حالست از عمدا و از خطا با در زل بها برای آلتست و در خطر بها برای تعدیه است خطر بخای با نقطه و طای بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی باب نصر و ضرب است الخطور رسیدن چیزی بدل کسی بعنوان قصد کردن آن علی بحرف جر و یاء متکلم است و در بعض نسخ نیست الخطرات بفتح خاء و فتح طای جمع خطره بفتح خاء و سکون طاء در یا فتنهای خبر کسی را یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دعا کن باین دعا خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو رحمت ترا که دریافته نشود از تو مگر براضی بودن تو از کسی و بیرون آمدن آنکس از جمیع مخالفتهای تو و داخل شدن آنکس در هر چه راضی میکند ترا از او و طلب میکنم از تو نجات هر مشکل را و بیرون آمدن از هر گناه کبیره که کرده باشد آنرا از جانب من عمدی یا لغزیده باشد بوسیله آن از من خطائی یا رسانیده باشد آنرا

بر دل من لبنران قصد من آنرا بی آنکه کرده باشم آنرا در یا فتنهای شیطان مرا اصل اساءلک
خوفا توقفنی به علی حدود رضاک وتشعب به عنی کل شهوة خطر بها هوائی واستنزل بها رأیی لیجاوز حد
حلالک شرح توقفنی بقاف ورا بصیغه مضارع مخاطب باب افعال ست تشعب بشین با نقطه
وعین بی نقطه و بای یک نقطه بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب منع ست الشعب متفرق کردن با در
خطر بها برای تعدیه است ودر استنزل بها برای الف استنزل برای با نقطه وتشدید لام بصیغه ماضی
معلوم باب استفعال ست تجاوز مصدر باب تفاعلست یعنی طلب میکنم از تو ترسی را که وا داری
مرا بوسیله آن بر منتهاهای رضای تو و پراگنده کنی باز دارد از من هر میلی را که بدل من رسانیده از خواهش
نفس من ولغزید بوسیله آن رای من برای قصد درگذشتن از منتهای حلال تو بسوی حرام اصل
اساءلک اللهم الاخذ باحسن ما نعلم وترک سیئ کل ما نعلم او اخطی من حیث لا اعلم او اخطی من حیث اعلم
شرح نعلم هر دو جا بصیغه متکلم مع الغیر مجرد اشارتست بمسئله که ضروری دین اسلام یا دین امامیه ست اخطی
بصیغه متکلم وحده از باب افعال منصوب ست بتقدیر ان ناصبه واعمال ان یا مرفوع ست بتقدیر ان ناصبه و
اهمال ان و بر بر تقدیر معطوف ست بر سیئ وترک اعمال امرین راجع بترک کل واحد میشود نظیر آنکه
منطقیان گفته اند نقیض موجبه جزئیه سالبه کلیه ست اعلم هر دو جا بصیغه مضارع متکلم وحده از
مجرد اشارتست بمسائل غیر ضروریه دین یعنی طلب میکنم از تو فرا گرفتن یا عمل کردن بهترین چیزی که میدانیم
آنرا بخوبی وترک قدر مشترک میان دو چیز اول هر چیز میدانیم آنرا بدی دوم آنکه خطا کنم از راهی
که ندانم نیکی و بدی چیز را یا از راهی که دانم نیکی و بد را و مخالفت کنم اصل اساءلک السعة فی الرزق
والزهد فی الکفاف والمخرج بالبیان من کل شبهة والصواب فی کل حجة والصدق فی جمیع المواطن وانصاف
الناس من نفسی فیما علی ولی والتذلل فی اعطاء النصف من جمیع مواطن السخط والرضا وترک قلیل البغی
وکثیره فی القول منی والفعل وتمام نعمتک فی جمیع الاشیاء والشکر لک علیها لکی ترضی وبعد الرضا واساءلک
الخیرة فی کل ما یکون فیه الخیرة بمیسور الامور کلها لا بمعسورها یا کریم یا کریم شرح
مراد بوسعت در رزق آنست که کمتر از قدر کفاف نباشد فی در فی الکفاف برای ظرفیت ست سلمه
زهد نیست و مراد وقت بهم رسیدن کفافست الکفاف بفتح کاف رزقی که باز دارد کسی را از طلب قرض
ومانند آن المخرج بفتح میم و فتح را مصدر میمی باب نصر است بر یکی از بالبیان ومن کل متعلق بالمخرج
ست الانصاف برابر کردن کسی را با خود بمعنی دادن حق کسی بالتمام و رعایت عدالت با او النصف
بفتح نون و فتح صاد اسم انصافست من در من جمیع بمعنی فی است الخیرة بکسر خای با نقطه و فتح و سکون
یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه برگزیده هر یک از میسور و معسور مانند محصول است در ینکه
گاهی مفعول بمعنی فاعل است و گاهی مصدر است فرق اینست که اول از باب نصر است و دوم

از باب علم و حسن است وسوم از باب نصر است و بر ہر تقدیر ظرف در بمیسور متعلق بالخیرة اول
است و با برای ملابست یا برای آلت است و مقصود طلب دادن برگزیدہ است بروشی کہ آسان
باشد چنانچہ در دعای استخارہ واقع شدہ است کہ اللہم خر لی فیہ بر حمتک خیرۃ فی افیہ یعنی و طلب
میکنم از تو وسعت در رزق را دبی حرصے را در وقت بیمر سیدن رزقی کہ کافیست و خروج بوسیلہ
واقع ساختن را از ہر شبہہ و راست رو پیرا در بر ہان و راست گوئی را در جمیع جاہا و بار برگردن مردم
یا خود از جانب خودم بی حاجت بحکم حاکمی دیگر خواہ ذرا نچہ حق مردم برگردن من باشد و خواہ
درانچہ حق من برگردن مردم باشد و فروتنی را در دادن انصاف در جمیع جاہا خواہ ناراضے
باشم از صاحب حق و خواہ راضی باشم و واگذاشتن زیادہ روی را برمردم خواہ کم و خواہ بسیار رو
خواہ در سختی کہ از من سرزند و خواہ در کار و کامل بودن نعمتہای ترا در جمیع چیزہا و شکر را بر جمیع
بر نعمتہا تا بحدیکہ راضی بشوی از من و بعد از راضی شدن نیز و طلب میکنم از تو برگزیدہ را در ہرچہ
میباشد و ازان برگزیدہ با نیمعنی کہ تفاوت و رخوبی در آن میباشد بآسان کردہ شدہ کارہا نشوار
کردہ شدہ کارہا ای کریم ای کریم اصل وافتح لی باب الامر الذی فیہ العافیۃ والفرج وافتح
لی بابہ ویسر لی مخرجہ ومن قدرت لہ علی مقدرۃ من خلقک فخذ عنی بسمعہ
وبصرہ ولسانہ ویدہ وخذہ عن یمینہ وعن یسارہ ومن خلفہ ومن قدامہ وامنعہ ان یصل الی بسوء
عز جارک وجل ثناء وجہک ولا الہ غیرک انت ربی وانا عبدک **شرح** مضمون بعضی ازین فقرات
بیان شد در شرح حدیث بجدہم باب چہل وہشتم با در بسمعہ زائدہ است برای تقویت یا در بسو برای
تعدیہ است یا برای ملابسۃ است الشا بکسر شاء لفظ تخفیف نون و الف و ہمزہ منقلب از یا فضای
وسیع کہ در پیش درگاہ خانہ میباشد و بفتح ثاء اسم مصدر باب افعال یا تفعیل است الثنی الوجہ جانب و
ذات و ثنا بر اول مراد انبیا و اوصیا است چنانچہ گذشت در کتاب التوحید در حدیث سوم باب النوادر
کہ باب بیست وسوم است کہ نحن وجہ اللہ یعنی وبکشا برای من در معیشتے را کہ در آنست فراغت وکشاد
کار و بکشا برای من در آنرا و آسان کن برای من محل خرج آنرا کہ دائم کہ نہ اسراف دران می شود و
نہ تنگ گرفتن و ہر کہ قرار دادہ باشی بقضا و قدر خود برای وی بر من قدرت را بایمعنی کہ تواند ضرر
بر من وارد سازد پس خوب واگیر از من آلت شنوائی او را و آلت بینائی او را و زبان او را و دست
او را و فراگیر او را از جانب دست راست او را و از جانب دست چپ او را و از جانب پشت
او را و از جانب پیش او و منع کن او را از انیکہ رساند بسوی من بدی را عزیز است پناہ آوردہ
تو و بزرگ است درگاہ امام تو بایمعنے کہ گنجائش رجوع کل خلائق باینجا برای حل مشکلات ایشان
دارد و نیست مستحق عبادتی غیر تو صاحب کل اختیار منی و من بندہ توام اصل اللہم انت رجائی

فی كل كربة وانت ثقتی فی كل شدة وانت لی فی كل امر نزل بی ثقة وعدة فكم من كرب يضعف عنه الفواد وتقل فيه الحيلة ويشمت فيه العدو وتعيی فيه الامور انزلته بك وشكوته اليك راغبا اليك فيه عمن سواك ففرجته وكفيته فانت ولی كل نعمة وصاحب كل حاجة ومنتهى كل رغبة فلك الحمد كثيرا ولك المن فاضلا **شرح** مضمون این ظاهرست از شرح آنچه گذشت در حدیث پنجم این باب وتفاوت سهلست از انجمله اینكه قد فرجته خبری دیگر برای مبتدست یا استیناف بیانی انزلته است كه خبر مبتداست یا بتقدیر عاطف بر خبر مبتداست واز انجمله اینكه كشفته اینجا مذكور نیست پس لف ونشر مرتب اینجا نیست واز انجمله اینكه در كفیته مفعول اول محذوف ست سی وچهارم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قل اللهم انی اسالك قول التوابين وعملهم ونور الانبياء وصدقهم ونجاة المجاهدين وثوابهم وشكر المصطفين ونصيحتهم وعمل الذاكرين ويقينهم وايمان العلماء وفقههم وتعبد الخاشعين وتواضعهم وحكم الفقهاء وسيرتهم وخشية المتقين ورغبتهم وتصديق المؤمنين وتوكلهم ورجاء المحسنين وبرهم **شرح** الایمان ایمن كردن دگر دیدن وبنابر اول مراد اینجا حكمیست كه از روی ظن نباشد بلكه از روی علم باشد الفقه دانش دقائق مسائل باستنباط از دلائل یعنی روایتست از امام جعفر صادق گفت بگو در دعای سحر خدایا بدرستی كه من طلب میكنم از تو توفیق گفتار بنعایت بازگشت كنندگان از معاصی را وعمل ایشانرا در طاعات وروشنی گفتار پیغمبران را وراستی گفتار ایشانرا ونجات از شرك جهاد كنندگانرا وثواب ایشان را وشكر برگزیدگانرا وخالص گفتگوی ایشانرا وعمل بیاد آورندگان ربوبیت ترا واطمینان خاطر ایشانرا بر ثواب آخرت وایمن كردن علما كسی را از غلط در حكم ایشان ودانش دقائق ایشان را ومبالغه در عبادت رعایت كنندگان ادب را در آواز وگاه ومانند آنها وفروتنی ایشانرا در بدن واعضا وحكمت دانشوران دقائق را وروش سلوك ایشانرا در خلاص از شبهات ومانند آن وترس پرهیزگاران از عبادت طاغوت ومانند آنرا وتضرع ایشانرا ور راستگو شمردن گروندگان خدا ورسول را وگذاشتن ایشان كار خود را بخدا ورسول وامید نیكوكارانرا ونیكی ایشانرا **اصل** اللهم انی اسالك ثواب الشاكرين ومنزلة المقربين ومرافقة النبيين اللهم انی اسالك خوف العاملين لك وعمل الخائفين منك وخشوع العابدين لك ويقين المتوكلين عليك وتوكل المؤمنين بك اللهم انك بحاجتی عالم غير معلم وانت لها واسع غير متكلف وانت الذی لا يحفيك سائل ولا ينقصك نائل ولا يبلغ مدحتك قول قائل انت كما تقول وفوق ما نقول اللهم اجعل لی فرجا قريبا واجرا عظيما وسترا جميلا **شرح** معلم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل یا باب افعالست یحفیك بحای بی نقطه وفاء وبای دو نقطه در پائین

بصیغہ مضارع غائب باب افعال ہست و درین مواضع ضمیر مخاطب قائم مقام ضمیر غائب و عائد موصول
شده النائل بنون و الف و ہمزه انچہ عطا کرده شود کسی را از عطا و آنکه در یابد عطا را و ہر دو اینجا
مناسب است المدحۃ بکسر میم نوعی از مدح کما القول الحقیقہ مخاطب است فوق منصوب است بظرفیت القول
بصیغہ متکلم مع الغیر است یعنی خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو ثواب شکر گذاران نعمتهای ترا
و مرتبہ مقربان درگاه ترا و رفاقت پیغمبران ترا و بہشت خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو
توفیق ترس عمل کنندگان برای رضای تو و عمل ترسناکان از عذاب ترا و رعایت ادب عبادت
کنندگان برای رضای ترا و اطمینان خاطر توکل کنندگان بر ترا و توکل گروندگان بر ربوبیت
ترا خدایا بدرستی که تو بحاجت من بغایت دانائی تعلیم کرده شده نیستے و تو برای ان حاجت وسعت
در قدرت داری زحمت کشنده در روا کردن آن نیستے و توان کسی که چیزی طلب کند ترا طلبگار
حاجاتے و کم تعریف نمیکنند ترا عطائی و نمیرسد بنوعی از مدح که لائق تو باشد گفتار سخنوری که از پیش
خود مدح تو کند بیان این آنکه تو چنانی که میگوئی در مدح خود در قرآن و در بالائے آنے که ما
میگفته باشیم در مدح تو از پیش خود خدایا بگردان برای من کشادگی که نزدیک باشد و فراخی که بزرگ باشد
و پرده بر عیبها که خوشنما باشد اللهم انک تعلم ظلمی علی نفسی و اسرافی علیها لم اتخذ لک ضدا
ولا ندا ولا صاحبۃ ولا ولدا یامن لا تغلطه المسائل یامن لا یشغله شیٔ عن شیٔ ولا سمع عن
سمع ولا بصر عن بصر ولا یبرمہ الحاح الملحین اسالک ان تفرج عنی فی ساعتی هذه من حیث
احتسب ومن حیث لا احتسب انک تحیی العظام وهی رمیم انک علی کل شیٔ قدیر **شرح**
علی در ظلمی متعلق بنفی لم اتخذ است و علی برای علاوه است الاسراف تجاوز از حد و تعدیہ آن بعلی
برای تضمین معنی جنایت و ضرر ہست لتفسیر صاحبہ و ولد گذشت در شرح حدیث اول باب چہل و یکم
یعنی خدایا بدرستی که تو میدانی که من بر بالای ظلم من برای خودم و تجاوز از حد در جنایت
بر خودم فرا نگرفتم برای تو شریکی را که اراده او بر خلاف اراده تو باشد و نه شریکی را که اراده
او موافق اراده تو باشد و نه جفتی را و نه فرزندی را ای آنکه بغلط نمی اندازند او را طلبهای
خلائق حاجات خود را از او یا بمعنی که کثرت طلب باعث غفلت او از بعضی نمی شود ای آنکه
وانمیدارد او را کردن چیزی از کردن چیزی دیگر و نه شنیدن چیزی از شنیدن چیزے دیگر
و نه دیدن چیزے از دیدن چیزے دیگر و ملول نمیکند او را الحاح الحاح کنندگان
در طلب حاجاتے که مصلحت در تاخیر اجابت آنها ست طلب میکنم از تو این را که کشاد
دہے از غم مرا در این ساعت که در آنم از راہے که بحساب در دے آ ورم که راه
کشاده باشد و از راہے که بحساب در نمی آورم که راه کشاده باشد یا بمعنی که از ہر کدام این دو راه

کہ تو ای کشادہ بیان قدرت تو بر کشادہ از ہر راہی از زمین در راہ اینکہ بدرستی کہ تو زندہ سیکنی استخوانہای مردگان را بر حالی کہ آنہا پوسیدہ است بدرستی کہ تو بر ہر چیز ابقاییت توانائی اصل
یا من قل شکری لہ فلم یحرمنی وعظمت خطیئتی فلم یفضحنی ورانی علی المعاصی فلم یجبھنی وخلقنی للذی خلقتنی لہ فضیعت الذی خلقتنی لہ فنعم المولی انت یا سیدی وبئس العبد انا وجدتنی ونعم الطالب انت ربی وبئس المطلوب الفیتنی عبدک ابن عبدک ابن امتک بین یدیک ما شئت صنعت بی شرح
الجبہ بفتح جیم وسکون بای یک نقطہ وہار مصدر باب منع یعنی بر خوردن با کسی و بر گردانیدن کسی را تضیعت بتیاد بانقطہ ویای دو نقطہ در پائین مشدد و بصیغہ ماضی متکلم وحدہ از باب تفعیل است ودر بعض نسخ بجای فضیعت الذی فنسعت غیر الذی بتیاد بی نقطہ ونون بصیغہ متکلم وحدہ از باب منع است وجدتنی بجیم ودال بی نقطہ بصیغہ ماضی متکلم وحدہ از باب ضرب است ونون برای وقایہ است ویار ضمیر متکلم ومفعول اول وجدت واز خصائص افعال قلوب است کہ جائز است کہ فاعل انہا ومفعول اول انہا در ضمیر متصل باشد کہ عبارت از یک چیز باشد ومفعول دوم آن بئس العبد انا است کہ مقدم شدہ برای افادہ حصر باینمعنی کہ ہیچ وقتی خوبی ندارم ومضمون جملہ الشائیہ جائز است کہ مفعول دوم واقع شود مثل وجدت الناس اخبر تقلہ باینمعنی کہ یافتم مردم را آزمودہ کن تا واگذارے وہا برای سکت است وبراین قیاس است الفیتنی بتیا ویار دو نقطہ در پائین بصیغہ متکلم وحدہ از باب افعال فرق این است کہ مخصوص بذم در اول مذکور است ودر اینجا محذوف است بتقدیر وبئس المطلوب انا الفیتنی وحذف ان یا من التبیاین جائز است نظیر فنعم الماہدون طلبا اینجا بمعنی امر است یا مصدر بمعنی مطلوبیت است الالفار یافتن کہ از افعال قلوب است یعنی ای آنکہ کم شد شکر من برای او پس از آن محروم نکرد مرا از نعمت خود وبزرگ شد گناہ من پس از آن رسوا نکرد مرا و دید مرا بر گناہان پس از آن دست رو بر پیشانی من نگذاشت وآفرید مرا برای عبادتی کہ آفرید مرا برای آن چنانچہ گفتہ در سورۃ الذاریات وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون پس از آن ضائع کردم آنرا کہ آفرید مرا برای آن پس خوب آقائی تو ای بادشاہ من ویافتم خود را کہ بد بندہ ام من وبس خوب طلبگاری تو ای صاحب کل اختیار من ویافتم خود را کہ بد ماموریم وبس بندہ تو پسر بندہ تو پسر کنیز تو نزد تست انچہ خواستی کردی با من خواہ قبول دعا وبخشائش گناہ وخواہ رد دعا ومؤاخذہ بگناہ وخواہ غیر آنہا اصل اللہم ہدأت الاصوات وسکنت الحرکات وخلا کل حبیب بحبیبہ وخلوت بک انت المحبوب الی فاجعل خلوتی منک اللیلۃ العتق من النار شرح خدایا فرو نشست آوازہای اکثر خلائق وساکن شد حرکتہای اکثر خلائق وخلوت کرد بہر دوستی با دوست خود مثل دو مصاحب ومثل شوہر وزن وما بند ایشان

وخلوت گزیدم با تو تو ای محبوب بستوی من لیس بگردان جزای خلوت گزیدن مرا از جانب تو مشتاب
آزادی از آتش جہنم **اصل** یا من لیست لعالم فوقہ صفة یا من لیس لمخلوق دونہ منعة یا اول
قبل کل شیئ ویا آخر بعد کل شیئ یا من لیس لہ عنصر ویا من لیس لآخرہ فناء ویا اکمل منعوت ویا
اسمح المعطین ویا من یفقہ بکل لغة یدعونھا ویا من عفوہ قدیم وبطشہ شدید وملکہ مستقیم
اسئلك باسمك الذی شافہت بہ موسی یا اللہ یا رحمن یا رحیم یا لا الہ الا انت اللھم انت
الصمد اسالك ان تصلی علی محمد وال محمد وان تدخلنی الجنة برحمتك **شرح**
عالم بکسر لام ست الصیغة آنچہ محمول بر غیر نشود خواہ بحمل مواطاة مثل عالم وقادر وخواہ بحمل
اشتقاق مثل عالم وقدرت وخواہ ثبوتی باشد مثل آنچہ گذشت وخواہ سلبی مثل غنی وغنا
اگر گوئی مفہوم عالم فوقہ ومفہوم لیس لہ صفة نیز صفتے است پس این کلام مشتمل بر تناقض است
گوئیم این شبیہ بالمجہول المطلق لایخبر عنہ است وجواب ہر دو اینست کہ مفہوم عالم فوقہ
ومفہوم المجہول المطلق تحقق ندارد در غیر ذہن و بر چیزے محمول نشدہ ومراد بصفت ذبر صفتی و
خبر لیست کہ غیر قضیہ طبیعیہ باشد واین دو قضیہ طبیعیہ است دونہ منصوب است بر ظرفیت و
ظرف لغو است ومتعلق بلیس است نعت مخلوق نیست ومیتواند بود کہ مستقر ونعت مخلوق باشد
زیرا کہ حصر عزت در اللہ تعالی واثبات آن برای دیگری بتوفیق اللہ تعالی منافات باہم ندارد
ولہذا گفتہ در سورہ منافقین وللہ العزة ولرسولہ وللمومنین ونگفتہ وللہ ولرسولہ وللمومنین
العزة المنعة بفتح میم وفتح وسکون نون وعین بی نقطہ مصدر باب حسن فرق کرد بوسیلہ مواخوان
بہم بہلول منصوب ست چون منادای شبہ مضاف ست وحذف تنوین برای اینست کہ غیر
منصرف است بسبب وزن الفعل ووصفیت مثل احمر واصل واو دوم نزد بعضی ہمزہ است وآنچہ خود
است از وال بفتح واو وسکون ہمزہ مصدر باب ضرب بمعنی پناہ دردن وجائز است منصرف بودن
اول در مقامی کہ ملحوظ ظرفیت آن باشد مثل لقیتہ عاما اولا بمعنی عاما قبل عامنا وانیجا جائز نیست
زیرا کہ در منادی ظرفیت نباشد العنصر بفتح عین بی نقطہ وسکون نون وفتح وضم صاد بی نقطہ ورای
بی نقطہ اصل مثل فاعل چیزے یا مادہ چیزی لاخرہ بکسر خاء بانقطہ واضافة بضمیر است وعبارتست
از آفریدہ بار دوم باعتبار اختلاف در بعض اجزاء یا از آفریدن بار دوم واشارتست
بآنچہ گذشت در حدیث پانزدہم باب پنجاہ وپنجم کہ جہان باری دیگر حادث می شود وعدم صرف
واسطہ است یفقہ بصیغہ مضارع غائب معلوم باب علم است قدیم اینجا ضد تازہ است نہ بمعنی اصطلاحی
متکلمان شافہت اشارتست بقول اللہ تعالی در سورہ نمل نودی ان بورک من فی النار ومن حولھا
تا آخر یا اللہ یا انت ندای اسماء الحسنی است برای استمداد وتوسل بآنہا وبعض آنہا بعنوان مفرد است

مثل اللہ و رحمن و رحیم و بعضی دیگر بعنوان جملہ است مثل لا الہ الا انت یعنی ای آنکہ
نیست برای دانائی کہ در باللہ و دانا تر از او باشد صفتہ ای آنکہ نیست برای
آفریدہ شدہ بی توفیق او مزقی ای اول پیش از ہر چیز و ای آخر بعد از فنای ہر چیز کہ اولا
مخلوق شدہ ای آنکہ نیست اورا فاعلی و نہ مادہ و ای آنکہ نیست منشا را آخرت اورا فنای و اسے
کامل تر وصف کردہ شدہ بصفات کمال و ای کریمتر دہندگان و ای آنکہ خوب داناے باشد
بہر دہانی کہ دعا کردہ میشود بآن و ای آنکہ بخشائش او کہنہ و مکرر است تازہ نیست و عذاب او سخت
است و پادشاہی او بی محبیست طلب میکنم از تو بنام تو کہ بی واسطہ فرعیہ تکلم کردی بآن با موسی ای
نام اللہ ای نام رحمن ای نام رحیم ای نام لا الہ الا انت خدایا تو در دعا حاجتی طلب میکنم از تو کہ درود
کنی بر محمد و آل محمد اینکہ داخل کنی مرا در بہشت برحمت تو سی و پنجم **اصل** قلت للرضا علمنی دعاء
واوجز فقال قل یا من دلنی علی نفسہ و ذلل قلبی بتصدیقہ اسالک الامن والایمان **شرح**
گفتم امام رضا علیہ السلام را کہ تعلیم کن مرا دعائی و مختصر کن پس گفت بگو باقی ظاہر است از شرح حدیث
تمام این باب سی و ششم **اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام ان رجلا اتی امیر المومنین صلوات اللہ
علیہ فقال یا امیر المومنین کان لی مال ورثتہ ولم انفق منہ درہما فی طاعۃ اللہ تعالی ثم اکتسب مالا فلم انفق منہ
درہما فی طاعۃ اللہ تعالی فعلمنی دعاء یخلف علی ما مضی ویغفر لی ما عملت وعلما اعمل قال قل قال کیف اقول
یا امیر المومنین قال قل کما اقول **شرح** یخلف بجار بالنقطہ و قاف بصیغہ مضارع غائب معلوم باب افعال مجزوم است
در جواب امر الخلافۃ بفتح خا جانشین شدن چیزی را و میتواند بود کہ از باب افعال باشد الاخلاف
جانشین دادن چیزی را و بنابر اول ارادہ مالی کہ عوض رفتہ باشد نیست و بنابر دوم ہست و بتقدیر
ضمیر مستتر راجع باللہ تعالی ہست علی بحرف جر و ضمیر متکلم متعلق بیخلف ہست بتضمین معنی انصراف
موصولہ و مفعول بہ یخلف ہست و یغفر بصیغہ مضارع غائب معلوم باب ضرب مجزوم و معطوف بیخلف
است و میتواند بود کہ ہر یک از یخلف و یغفر مرفوع باشد و ضمیر مستتر راجع بدعا باشد و جملہ صفت
دعا باشد و نسبت مجازی باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ مردی آمد
نزد امیر المومنین صلوات اللہ علیہ پس گفت ای امیر المومنین بود برای من مالی کہ بمیراث گرفتہ
بودم آنرا و صرف نکردم از آن یکدرہم را در فرمان برداری اللہ تعالی باینمعنی کہ ہمہ را ضائع
کردم در معاصی بعد از آن کسب کردم مالی پس صرف نکردم از آن یکدرہم را در فرمان برداری
اللہ تعالی را بہمان معنی پس تعلیم کن مرا دعائی کہ خلیفہ شود اللہ تعالی برمن آنچہ را کہ رفت از
دست من یا مراد این ہست کہ عوض رساند اللہ تعالی برمن آنچہ را کہ رفت از دست من و آمرزش
کند برای من گناہی را کہ کردم یا تعلیم عملی کن کہ کنم آنرا مثل نمازی یا روزہ برای آنچہ گفتم امیر المومنین

علیہ السلام گفت بگو آں مرد گفت وچہ چیز را گویم ای امیر المومنین علیہ السلام بعد از گفتن قل اندکی
ساکت شدہ تا آن مرد مہیا سے موافقت در دعا شود برائے اینکہ آن مرد نمی توانستہ کہ
بیکبار آن دعا را از بر کند پس اندک اندک امیر المومنین علیہ السلام میگفتہ و او موافقت میکرد
تا از بر کند اصل یا نوری فی کل ظلمۃ ویا انسی فی کل وحشۃ ویا رجائی فی کل کربۃ ویا ثقتی فی کل
شدۃ ویا دلیلی فی الضلال انت دلیلی اذا انقطعت دلالۃ الادلاء فان دلالتک لا تنقطع ولا
یضل من هدیت انعمت علی فاسبغت ورزقتنی فوفرت وغذیتنی فاحسنت غذائی واعطیتنی
فاجزلت عطائی بلا استحقاق کذلک یفعل منی ولکن ابتداء منک لکرمک وجودک
فتقویت بکرمک علی معاصیک وتقویت برزقک علی سخطک وافنیت عمری فیما لا تحب شرح
ولکن بتخفیف نون است و ابتداء مرفوع و خبر مبتدا محذوف ست بتقدیر ولکن هو ابتداء
مثل ولکن کانوا هم الظالمون و بریں تقدیر لکن نزد بعض نحاۃ برائے محض استدراک است
و عاطفہ نیست و نزد بعضی دیگر عاطفہ جملہ بر جملہ است یا ابتداء مجرور است و دران نحاۃ را چہار مذہب
است اول اینکہ معطوف بر لا استحقاق است بعطف مفرد و عاطف آن لکن است و واو زائدہ
لازم است دوم اینکہ واو زائدہ غیر لازم است سوم اینکہ عاطف آن واو است ولکن برائے
محض استدراک است چہارم اینکہ عاطف واو است واز قبیل عطف جملہ بر جملہ است بتقدیر
ولکن اجزلت عطائی بابتداء پس جر آن بجار مقدر است وجائز است ابقاء عمل عامل محذوف
برای قوت دلیل بران باعتبار تقدم ذکر آن در جملہ معطوف علیہا منک صفت ابتداء است لام در
لکرمک برائے تقویت است مثل لام در لذلک کرمک مفعول بواسطہ ابتداء است الجود بفتح جیم باران
بسیار و اینجا استعارہ شدہ برای رزق وسیع السخط بضم سین و فتح خای بانقطہ و طای بی نقطہ
جمع سخط بضم سین و سکون خا و طا بمعنی آنچہ بغضب آورد کسی را و اصل آن مصدر است بمعنے
غضب مثل قربۃ بضم قاف و سکون رای بی نقطہ و بای یکنقطہ و قرب بمعنے و دعا این است
ای روشنی من در هر تاریکی و ای آرام من در هر دلگیری از تنہائی و ای امید من در هر اندوہ
و ای اعتماد من در هر سختی و ای راهنمای من در راہ گم کردن تو راهنمائی منی چون بریدہ
شود راهنمائی راهنمایان چہ پس بدرستی کہ راهنمائی تو بریدہ نمیشود و گمراہ نمی شود کسی کہ تو راهنما
کردی او را انعام کردی بر من در شکم مادر بدادن دست و پا و چشم و گوش و مانند آنہا باین اثر
کہ فراخ کردی و روزی دادی مرا از پستان مادر باین روش کہ وافر کردی و طعام دادی مرا
بعد از ان از پدر مثلا باین روش کہ نیکو کردی طعام مرا و عطا دادی مرا بمالی کہ بمیراث بمن رسید
مثلا باین روش کہ بزرگ کردی عطای مرا بی استحقاق از انکہ بوسیلہ کاری باشد کہ از من صادر

شده باشد ولیکن انچه مذکور شد ابتدائے بود از جانب تو کرم خود را و باران رزق وسیع خود را پس قوت گرفتم بکرم تو بر نافرمانیہائے تو و قوت گرفتم برزق تو بر تعالی کہ باعث غفلت می باشد و صرف کردم عمر گذشتہ خود را در انچہ دوست نمیداری **اصل** فلم یمنعك جرائے علیك دركوبي لما نهيتني عنه ودخولي فيما حرمت علي ان عدت علي بفضلك ولم يمنعني حلمك عني وعودك علي بفضلك ان عدت في معاصيك فانت العواد بالفضل وانا العواد بالمعاصي **شرح** ان بفتح همزه وتخفیف نون هر دو جا بتقدیر عن ان ست وظرف متعلق بلم یمنعک است یعنی نیس مانع نشد ترا دلیرے من بر تو وارتکاب من چیز برا کہ نہی کردی مرا ازان و داخل شدن من در انچہ حرام کردی بر من ازانیکہ بازگشت کردی بر من بتفضل تو بنعمتہا و مانع نشد مرا گذرانیدن تو از من و بازگشت تو بر من بتفضل تو بنعمتہا ازانیکہ بازگشت کردم در معصیتہائے تو پس تو لنهایت بازگشت کنندہ بتفضلے و من بغایت بازگشت کنندہ ام بمعصیتہا **اصل** فيا اكرم من اقر له بذنب واعز من خضع له بالذل لكرمك اقررت بذنبي ولعزك خضعت بذلي فما انت صانع لي في كرمك فاقراري بذنبي وعزك وخضوعي بذلي افعل بي ما انت اهله ولا تفعل بي ما انا اهله **شرح** من موصول ومضاف الیہ ست اقر وخضع بصیغہ مجہول ست لنائب فاعل ہست با در بذنب صلہ اقر است و با در بالذل برائے ملابست است و در بعض نسخ بذل سے الف لامست لکرمک متعلق با قررت ست ولعزک متعلق بخضعت ست استفہامیہ است فی بمعنے مع ست کرمک واقرارے بذنبے نافرست بہ لکرمک قررت بذنبے وعزک وخضوعے بذلے نافرست بہ لعزک خضعت بذلے یعنی پس ای کریمتر کسیکہ اقرار کردہ شد برائے او گناہی و عزیز تر کسیکہ فروتنی کردہ شد برائے او با خوارے برائے کرم ترا اقرار کردم گناہ خود و برای عزت تو فروتنی کردم با خواری خود پس چہ خواہی کرد با من با وجود کرم تو و اقرار من گناہ من و با وجود عزت تو و فروتنی من با خواری من بکن با من انچہ وا کہ تو لائق آنی کہ کرم و عفو باشد و مکن با من انچہ را کہ من لائق آنم کہ عدل و عذاب باشد **اصل** تم كتاب الدعاء ويتلوه كتاب فضل القرآن **شرح** تمام شد کتاب دعا و بعد ازان متصل باتست کتاب فضل القرآن تم الشارح الفقير خليل بن الغازي القزويني عفا الله عنهما شرح كتاب الدعاء في يوم الخميس الخامس عشر من شهر ربيع الثاني سنة تسع وستين والف هجرية على صاحبها الف الف صلوة وسلام وتحية

تمت

ترجمۂ مصنف از جلد اول کتاب نجوم السماء فی تراجم العلماء تالیف نخبة الاماثل والاقران سبقة الافاضل فی ہذا المیدان ذی المجد البہی والشرف العلی مولوی مرزا محمد علی غفرہ اللہ الوسے الفاضل الجلیل ملا خلیل بن غازی القزوینے

از شارحین کتاب کافی کلینی و مشاہیر فضلا و شاگرد شیخ بہاء الدین علیہ الرحمہ بود شیخ حر عاملی او را بہ فاضل و عالم و علامہ و حکیم و متکلم و محقق و مدقق و محدث و فقیہ ستودہ از جملہ تصانیف اوست شرح کافی کلینے در فارسی و شرح دیگر عربی و شرح عدة الاصول و رسالہ در جمعہ و حاشیہ بر تفسیر مجمع البیان و رسالہ نجفیہ و رسالہ قمیہ و غیر ذلک و نیز آوردہ کہ مرا وارد حج اول در مکہ معظمہ دیدہ ام مجاورت آن بقعہ شریفہ اختیار نمودہ بود و می در آن ایام بتالیف حاشیہ تفسیر مجمع البیان مشغول بود و سید علیخان مدنی در سلافة العصر کہ ابتدای تالیفش سنہ یکہزار و ہشتاد و یک ہجریست آوردہ کہ ملا خلیل مذکور از فضلای اہل این عصر و علمای موجودین این زمان است از تصانیف او دو شرح بر کتاب کافی کلینے است یکی فارسے و دیگرے عربی و شرح عدة الاصول در اصول فقہ و کتابہای دیگر است و ہر دو شرح عربی و فارسے بنظر مؤلف رسیدہ و شرح عربی کہ موسوم بشافی ست در سال یکہزار و شصت و چہار ہجری بشغل آن پرداختہ و چون در سال مذکور شاہ عباس ثانی صفوی وارد قزوین شد فرمائش شرح دیگر بزبان فارسے با و نمود پس او شرح فارسی ہم مسمی بصافی در ہمان سال شروع فرمودہ و اتراد در عرض مدت بست سال در مجلدات سی و چہارگانہ باتمام رسانیدہ تاریخ اتمام مجلد اول از شرح فارسی ماہ محرم سنہ یکہزار و شصت و شش ہجریست و تاریخ اتمام جلد آخر از شرح کتاب مذکور کہ شرح کتاب الروضۂ کافی است سنہ یکہزار و ہشتاد و چہار ہجریست مرزا طاہر وحید در روزنامچہ خود بتقریب ورود شاہ عباس ثانی صفوی در قزوین نوشتہ چون خاطر ہمایون و ضمیر منیر خیریت مقرون پیوستہ متوجہ بر رواج و رونق دین مبین و ملت متین میباشد و فضلای عظام را کہ وارثان علوم انبیا و حامیان ملت بیضا اند ہموارہ بتجلیل و تعظیم و اکرام میفرمایند بعد از ورود دار السلطنة قزوین جامع علوم معقول و منقول کشاف مرموزات فروع و اصول مولانا خلیل قزوینی را کہ از اجلۂ علمای عصر و فحول دانشمندان دہر ست با سائر فضلا و طلبہ بمجلس اقدس و بزم مقدس طلب داشتہ این گروہ نزاہت پژوہ افطار فرمودند و در ہمان مجلس مولانا خلیل اللہ را بخطاب مستطاب سرفراز ساختہ فرمودند کہ کتاب کلینی را کہ دین قویم را اساس و بنیان و بیت المعمور دین مصطفوی بدان تابان بفارسی شرح نمایند کہ عموم سکان این دیار را کہ اغلب گفتگوہای ایشان بلغت فارسی است انتفاع حاصل باشد و صاحب قصص العلماء آوردہ کہ ملا خلیل قزوینی مقبرہ اش بالفعل در قزوین و مدرسہ ہم در جنب مقبرہ اش

نیابد شد که منسوب با و ست و آن مدرسه بالفعل خراب است و معلوم نشد که او از کدام اجازه دارد لکن اختیار کرد مسلک وی صاحب تفضیل است و از جمله تلامذه او آقا رضی قزوینی است که بسیار فاضل بود و جامع و صاحب تالیفات بود و نیز در قصص مسطور است که ملا خلیل را پسری بود فاضل معروف بملا سلیمان بن ملا خلیل صاحب تالیف است وفات ملا خلیل علیه الرحمه صاحب شذور العقیان در سنه تسع وثمانین والف اتفاق افتاد ۱۰۸۹

خاتمة الطبع للفاضل المحقق والكامل المدقق المولوی الحکیم السید حسین صانه الله عن کل شین مصحح هذا الکتاب المستطاب

نحمدک حمدا اتماما یا من یجیب المضطر اذا دعاه ونشکرک شکرا یا من یکشف السوء عنه اذا ناداه ونصلی علی رسوله ونبیه سید الانبیاء والمرسلین ابی القاسم محمد المصطفی الذی خلقه الله فسواه وقدره فهداه وعلی آله الطیبین المخلصین المقتدین بهداه سیما ابن عمه وصهره وخلیفته ووزیره ابا الحسن علی بن ابیطالب امیر المومنین الذی رتب کتاب الدعاء واملاه وصانه من زیغ الطغاة و وقاه صلوة وائمة متوالیة متکاثرة متتابعة ما دام لعنة الله علی اعدائهم ولمو الیهم رضاه اما بعد بر الواح مصابیح قلوب مومنین بالیقین وضمائر منیره ابرار و زاهدین متقین روشن و هویدا باد که درین زمان میمون و اوان سعادت مشحون بتوفیق رب الارباب این کتاب عالی نصاب اعنی مجلد پنجم کتاب الدعاء از مجلدات سبعه صافی شرح اصول کافی که از مصنفات طیبات جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول راس الفقهاء تاج الکملاء العالم العلیم الجلیل الحبر النحریر النبیل مولانا ومقتدانا ملا خلیل بن الغازی القزوینی سقاهما الله من السلسبیل است حسب حکم محکم مصدر جود و احسان معدن لطف و مرحمت بیپایان جناب بابو پراگ نرائن صاحب النعمه الله بجزیل المواهب در ماه جولائی ۱۹۰۶ عیسوی مطابق ماه جمادی الاولی ۱۳۲۴ هجری در مطبع مشهور نزدیک و دور منشی نولکشور بمقام لکهنو باهتمام تمام باختتام رسید و بعد ازین باقی مجلدات آن نیز انشاء الله تعالی حلیه طبع خواهد پوشید

قال رسول الله طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة

الحمد لله المتعال کہ درین زمان برکت اشتمال کتاب مستطاب شرح مقبول و نایاب یعنی

جزو ششم

الصافی

شرح

اصول الکافی

کتاب فضل القرآن

مصنفہ علامہ سرآمد محدثین ملا خلیل رحمہ اللہ الجلیل مصحح مولوی سید تصدق حسین صاحب رضوی

در مطبع فیض منبع منشی نول کشور واقع لکھنؤ منطبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة علی محمد وآله اجمعین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی مامور شد بصافی شرح کافی ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی و بانجام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعا شروع نمود در شرح کتاب فضل القرآن که کتاب ششم است بتاریخ شهر ربیع الثانی سال هزار وشصت و نه هجری والله المستعان

اصل کتاب فضل القرآن

شرح این کتاب از سی وسه یا سی وچهار کتاب که جزو کتاب کافی ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله است فضل بفتح فا وسکون ضاد بالنقطه یعنی این کتاب فضیلت وشرف قرآن ست بدانکه در اینجا اقتصارے شده وتقدیر این است که کتاب القرآن باب فضل القرآن ومقصود درین باب فضیلت وشرف کل قرآن ست بعنوان اجمال نه بعنوان بیان منافع خصوص آیات یا سوره وچه آن سے آید در باب سیزدهم ودر فهرست شیخ طوسی از جمله کتب کافی کتاب فضائل القرآن است ودرین کتاب چهارده باب است **اول** آنچه مذکور شد **دوم** باب فضل حامل القرآن **سوم** باب من یتعلم القرآن بمشقة **چهارم** باب من حفظ القرآن ثم نسیه **پنجم** باب فی قرائة **ششم** باب البیوت التی یقرأ فیها القرآن **هفتم** باب ثواب قراءة القرآن **هشتم** باب قراءة القرآن فی المصحف **نهم** باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن **دهم** باب فیمن یظهر الغشیة عند القرآن **و** **یازدهم** باب فی کم یقرأ القرآن ویختم **دوازدهم** باب ان القرآن یرفع کما انزل **سیزدهم**

باب فضل القرآن چهاردهم باب النوادر باآنکه اکثر در مقام توضیح متشابهات قرآن وحدیث
اسکوتیم محض اظهار احتمال است یا نقل از دیگرے است وتفسیر یا آنکه تعریف سورہ وتعریف آیۃ مذکور
می شود در شرح حدیث دوم باب پنجم در کتاب اول چهارده حدیث است **اول اصل** من سعد الخفاف
عن ابی جعفر قال یا سعد تعلموا القرآن فان القرآن یاتی یوم القیٰمة فی احسن صورة نظر الیها الخلق
والناس صفوف عشرون ومائة الف صف ثمانون الف صف امة محمد وعشرون الف صف من سائر الامم
شرح جملہ نظر الیها الخلق صفت صورة است جملہ والناس صفوف حال از فاعل یاتی است الصفوف
بضم صاد بے نقطه ودو فا جمع صف بفتح صاد وتشدید فا است ومراد صف دوریست چنانچه در نزد دیوان
بادشاهان دنیا خلائق که دیوان ایشان باید کرد احاطه محل دیوان کنند وایشان نوکرانند که مهیائے
اجرائے حکم بادشاهند بر اے دیوان ایشان ودر آنجا ملائکه مانند نوکرانند ودیگرے نزدیک
محل دیوان وایشان گواهان ومقربانند وآنجا انبیا ورسل مانند ایشانند یعنے روایت است
از سعد خفاف از امام محمد باقر علیه السلام گفت اے سعد یاد گیرید معانی قرآن را یعنے که فکر در محکمات
آن کنید تا یاد گیرید وسوال کنید اهل ذکر را از متشابهات آن چه بدرستیکه قرآن می آید روز قیامت
در بهتر صورتے که دیده باشند آنرا مخلوقان بر حالے که مردمان چندین صف شده باشند صد وبست
هزار صف اند هشتاد هزار صف امت محمد وچهل هزار باقی امتها اند تحقیق تمام کلام بر حدیث دوم
باب چهارم این است که آمدن قرآن عبارت از آمدن مخلوق است علیحده که از جنس انس وجن
وملائکه نیست واگر بر فرض محال قرآن عبارت از جوهرے بود بصورت آدمی بود واگر بر فرض محال
سخن قرآن بزبان حال سخن بزبان قال وبآواز می بود چنانکه می گفت که آن مخلوق میگویند وازین ظاهر شد
که ضرور نیست حمل آمدن قرآن وتتمه آنچه مذکور می شود در این حدیث بر استعاره تمثیل تو جز هر تقدیر
لازم نمی آید انقلاب عرض بجوهر ونه اتحاد عرض وجوهر زوال **اصل** فیاتی علی صف المسلمین فی صورة
رجل فیسلم فینظرون الیه ثم یقولون لا اله الا الله الحلیم الکریم ان هذا الرجل من المسلمین نعرفه بنعته
وصفته غیر انه کان اشد اجتهادا منا فی القرآن فمن هناک اعطی من البهاء والجمال والنور ما لم نعطه **شرح** اتیان بمعنی متعدی بعلی شود بمعنی آخر کردن است ومراد اینجا گذشتن بر هر یکے
از اجزائے چیر است المسلمین در اول عبارت از جمعے است که از عوام امت محمد است صلی الله علیه وآله
فی صورة رجل در مقابل فی صورة ملک است که مے آید در تتمه این حدیث تسلیم بر ایشان متفرع غائب معلوم
باب تفعیل است وضمیر مستتر راجع بقرآن است می گوئیم تو آمد بود یقولون اینجا ونظائر اینجا یعنے یظنون باشند
واز قبیل حدیث نفس باشد ومی توانند بود که بزبان باشد النعت بفتح نون وسکون عین سہلے نقطه وتائے
دو نقطه در بالا خوش صورت بودن غیر متعمد است مانند مستثنیٰ منقطع یا ملحق است یعنے پس قرآن

می یابد و گذر میکند بر یکی از مسلمانان در صورت مردی پس سلام میکند بر ایشان پس نظر میکنند بسوی
قرآن بعد از آن میگویند از روی تعجب که نیست مستحق عبادتی مگر الله که گذرانده و بیابان بندگان است
بخشنده است به درستیکه این مرد از مسلمانان است می شناسیم او را بجز صورت او و حال او
مگر اینکه او بوده صاحب حیرت از او در ترویج قرآن پس از اینجا داده شده از خوشی صورتی و
خوشی خلقت و روشنی قدری که داده نشده ایم آن قدر. **اصل** ثم تمضي حتى يأتي على صف الشهداء
فينظر اليه الشهداء ثم يقولون لا اله الا الله الرب الرحيم ان هذا الرجل من الشهداء نعرفه بسمته
غير انه من شهداء البحر فمن هناك اعطي من البهاء والفضل والرفعة **شرح** مجاوزت اینجا عبارت است از گذشتن
از نزدیک بسوی مقدم مانند برتری الشهداء و مراد اول عبارت از جمعی است از عوام مسلمین امت محمد که اطلاع
بر دقائق قرآن حاصل نکرده بودند و بر ادنی مراتب شهادت رسیده و ایشان جمعی اند که در صحرا جهاد کرده
با مشرکان بامر امام حق و کشته شده اند و دریا باقی اعم از ایشان است یعنی بعد از آن قرآن می گذرد
تا گذر کند بر صف شهیدان پس نظر میکنند بسوی او شهیدان بعد از آن میگویند از روی تعجب نیست
مستحق عبادتی مگر الله که صاحب کل اختیار است بخشاینده مومنان است به درستیکه این مرد از شهیدانست
می شناسیم او را بصورت او و حال او مگر او از شهیدان دریاست پس از اینجا داده شده از خوشی و بهی
و شرف قدری که داده نشده ایم آن قدر **اصل** قال فيجاوز حتى يأتي على صف شهداء البحر في صورة
شهيد فينظر اليه شهداء البحر فيكثر تعجبهم ويقولون ان هذا من شهداء البحر نعرفه بسمته وصفته غير ان
الجزيرة التي اصيب فيها كانت اعظم هولا من الجزيرة التي اصبنا فيها فمن هناك اعطي من البهاء والجمال والنور والرفعة
شرح شهداء البحر اینجا عبارت از جمعی است از عوام مسلمین امت محمد که اطلاع بر دقائق قرآن حاصل نکرده بودند
و در دریا شهید شده اند و تنوین شهید برای تعظیم است الجزيرة موضعی بلند در میان دریا که آب دریا از آن بریده
شده باشد و هرگاه در تصرف مشرکان باشد جهاد اهل اسلام با ایشان مشکل تر خواهد بود از جهاد با مشرکان
صحرا یعنی امام گفت پس قرآن میگذرد تا گذر کند بر صف شهیدان دریا در صورت شهیدی بغایت عالی
مرتبه پس نظری کنند بسوی او شهیدان دریا پس بسیار میشود تعجب ایشان و میگویند به درستیکه این از
شهیدان دریاست می شناسیم او را بصورت او و حال او مگر اینکه جزیره که کشته شده در آن بوده بزرگتر
از جزیره که کشته شده ایم در آن پس از اینجاست که داده شده از خوشی روی و شرف و روشنی قدری که
داده نشده ایم آن قدر. **اصل** ثم يجاوز حتى يأتي صف النبيين والمرسلين في صورة نبي مرسل فينظر النبيون
والمرسلون اليه فيشتد لذلك تعجبهم ويقولون لا اله الا الله الحليم الكريم ان هذا النبي مرسل نعرفه بسمته غير
انه اعطي فضلا كثيرا **شرح** مراد بالنبيين والمرسلين اینجا ماعدای شش رسول است که هر یکی را شریعت علیحده
است و ایشان آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد اند و این شش رسول با اوصیای خود مکلف باشند

کہ صفوف بر دور آنست یعنی بعد از آن قرآن میگذرد تا آید نزد صف پیغمبران غیر مرسل و پیغمبران مرسل در صورت نبی مرسل پس نظر میکنند انبیا و رسولان بسوی او پس سخت میشود برای انچه دیدند تعجب ایشان و میگویند از روی تعجب نیست مستحق عبادت مگر اللہ کہ حلیم و کریم است بدرستیکہ این ہر آئینہ پیغمبر مرسل است می شناسیم او را بحال او و صورت او مگر اینکہ او داده شده فضیلت و شرف بسیار **اصل** قال فیجتمعون فیاتون رسول اللہ فیسئالونہ ویقولون یا محمد من ھذا فیقول لھم او ما تعرفونہ فیقولون ما نعرفہ ھذا ممن لم یغضب اللہ علیہ فیقول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ھذا حجۃ اللہ علی خلقہ فیسلم **شرح** ہمزه در اولما تعرفونہ برای استفہام تعجبی است و واو برای عطف محذوف است بتقدیر اکنتم انبیا و مرسلین وناظرین الی سمتہ وصفتہ ولا تعرفونہ و مراد اینست کہ چون اہل فہم و فطانت و صاحب نفس قدسیہ اند پیدا نیست کہ بعلامت او را بشناسید تعجب بعین بے نقطہ و ضاد با نقطہ و بای یک نقطہ بصیغہ مضارع غائب باب ضرب است الغضب بفتح غین و سکون ضاد سرزنشے کہ بوسیلہ خلاف آداب باشد مثل انچہ مخالفان در تخطیۃ الانبیاء تفصیل داده اند در کتب خود و این کلام از انبیا از روی قرینہ است یعنی امام گفت پس جمع میشوند پیغمبران و رسولان پس می آیند نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ باین معنی کہ بمحل دیوان کہ صفوف بر دور آن است می آیند نزد او پس سوال میکنند او را و میگویند ای محمد کیست این پس میگوید ایشان را کہ آیا ہنوز نمی شناسید او را پس میگویند نمی شناسیم از جماعتی است کہ سرزنش نکرده اللہ تعالی باین معنی کہ چیزی از خلاف آداب از او سرنزده تا سرزنشی براو شده باشد پس میگوید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ این حجت اللہ تعالی است بر مخلوقان او پس سلام میکند قرآن **اصل** ثم یجاوز حتی یاتی علی صف الملائکۃ فی صورۃ ملک مقرب فینظر الیہ فیشتد تعجبھم وتکبر ذلک علیھم لما راوا من فضلہ ویقولون تعالی ربنا وتقدس ان ھذا العبد من الملائکۃ نعرفہ بسمتہ وصفتہ غیر انہ کان اقرب الملائکۃ الی اللہ عز وجل مقاما من ھناک البس من النور والجمال ما لم نلبس **شرح** مراد بملائکہ اینجا غیر حاملان وحی قرآن از جملہ ملائکہ است یعنی بعد از ان میگذرد تا گذر کند بر صف فرشتگان در صورت فرشتہ مقرب پس نظر میکنند بسوی او فرشتگان پس سخت میشود تعجب ایشان و مشکل میشود انچہ دیدند بر ایشان بسبب انچہ دیدند از فضیلت او و میگویند بعنوان تعجب بغایت عالی مرتبہ است صاحب کل اختیار ما و بغایت منزه از نقصان و قبیح است بدرستیکہ این بنده از فرشتگان است می شناسیم او را بصورت او و حال او مگر اینکہ او بوده نزدیکتر فرشتگان بسوی اللہ عز و جل باعتبار مرتبہ پس از اینجاست کہ پوشانیده شد از روشنی و خوبی قدری کہ پوشانیده نشده ہم آن قدر **اصل** ثم یجاوز حتی ینتھی الی رب العزۃ تبارک وتعالی فیخر تحت العرش فینادیہ تبارک وتعالی یا حجتی فی الارض وکلامی الصادق والناطق ارفع راسک وسل تعط واشفع تشفع فیرفع راسہ فیقول اللہ تبارک

وتعالى كيف رأيت عبادي فيقول يا رب منهم من صانني وحافظ على ولم يضيع شيئا ومنهم من ضيعني واستخف بحقي
وكذب بي وانا حجتك على جميع خلقك فيقول الله تبارك وتعالى وعزتي وجلالي وارتفاع مكاني لاثيبن عليك اليوم
احسن الثواب ولاعاقبن عليك اليوم اليم العقاب **شرح** بعد از آن قرآن میگذرد تا رسد بسوی رب العزة
تبارک وتعالى باین معنی که داخل محل دیوان الهی می شود که جای نشستن رسول صاحب شریعت مطهره
واوصیای ایشان است وشهادت ایشان برای ثواب وعقاب جاری است بهر یک از خلائق بعد از
حساب اعمال او پس می افتد بسجده در پایین تخت حکومت الهی در حق مطیعان او وعاصیان او پس
ندا میکند او را الله تعالى چنانچه در طور موسی را واز معراج با محمد کرد که ای حجت من در زمین وسخن من
که راست است تصریح کنند و بهر حکمی که از احکام بتوسط اشتمال بر محکماتی که را دع علم متشابهات است بوسیله
تفسیر بوجود امام عالم بجمیع آنها در هر زمانی از زمانهای تکلیف بردار سر خود را و طلب کن آنچه را که خواهی تا داده
شوی وشفاعت کن هر کرا که خواهی تا مقبول الشفاعت شوی پس قرآن برمی دارد سر خود را پس میگوید
الله تبارک وتعالى که چون دیدی بندگان مرا در دنیا پس قرآن می گوید ای صاحب کل اختیار من بعض
بندگان کسی است که ضائع نگذاشت مرا وسبک کرد با محکم من ودروغ شمرد مرا حال آنکه من بوسیله اشتمال بر محکم
حجت توام بر جمیع مخلوقات تو پس می گوید الله تبارک وتعالى قسم به بی نگی خودم وبزرگی خودم وبلندی
مرتبه خودم که هر آئینه ثواب خواهم داد البته برای تو امروز بهترین ثواب کسی را که رعایت جانب تو کرد و هر آئینه
عذاب خواهم کرد البته برای تو امروز عذاب دردناک کسی را که ضائع گذاشت ترا **اصل** قال فيرفع القرآن رأسه
في صورة اخرى قال فقلت له يا ابا جعفر في اي صورة يرجع قال في صورة رجل شاحب متغير ينكره اهل الجمع
فياتي الرجل من شيعتنا الذي كان يعرفه ويجادل به اهل الخلاف فيقوم بين يديه فيقول ما يعرفني فينظر اليه
الرجل فيقول ما اعرفك يا عبد الله **شرح** فيرفع براى بی نقطه وفا وعین بی نقطه است ودر بعض نسخ جیم است بجای فا
بهر تقدیر فا در اول براى بیان است ویا بردوم بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب است ومتعدی است
الرجع بفتح را وسکون جیم برگردانیدن ومراد اینجا برگردانیدن سر از موضع سجده وبعد از نهادن سر بر زمین ومتغیر شدن
صورت اشارت است بحصول کمال رغبت وخوف در وقت ملاحظه کمال عظمت عرش الله تعالى وسجده وبسبب آن طرف
وفي صورة حال القرآن است ومیتواند بود که حال راسه باشد تا رجع در کلام سائل بجیم است ومتعدی است
ومیتواند بود که لازم باشد الشاحب بشین با نقطه وحای بی نقطه وبای یکنقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر
ومنع وحسن مسافری که رنگ او متغیر شده باشد از آفتاب ومانند آن وگاهی رنگ مسافر را نیز شاحب میگویند چنانچه
می آید در حدیث سوم باب ذوم ومراد اینجا مطلق مسافر است الذي كان يعرفه برای احتراز است از عوام
شیعه امامیه پس مراد اینست که اطلاع داشته در دنیا بقدر وسعت بر اندک حقائق قرآن وحسن نظم وصورت
آن بوسیله سوال اهل الذکر ومانند آن پس اگر شخصی را موافق آن صورت بیند می شناسد که قرآن است چون

بر غیر موافق آن صورت ببیند نمی شناسد الجمع بهم آوردن الله تعالی اولین و آخرین را موافق انچه می آید در حدیث
چهار دهم این باب که اذا جمع الله الاولین والآخرین اشارت است بآیت سورۂ آل عمران ربنا انک جامع الناس
لیوم لاریب فیه یعنی امام گفت بیان این آنکه بر میدارد قرآن از سجده سخن را بر حالے که در صورتے دیگر است
سعد گفت پس گفتم او را که ای ابو جعفر در کدام صورت بر می گردانند سر ش را از سجده گفت در صورت
مردے مسافر که متغیر شده باشد نمے شناسد او را اہل جمع قیامت پس می آید نزد مردی از شیعۂ ما که در دنیا
می شناخت قرآن را موافق صورت زیبا و مباحثہ می کرد بقرآن با مخالف آن پس می ایستد برابر آن مرد
پس می گوید آیا می شناسی مرا پس نظر میکند بسوی او آن مرد پس می گوید نمی شناسم ترا ای بندۂ خدا

اصل قال فیرجع فی صورته التی کانت فی الخلق الاول فیقول ما تعرفنی فیقول نعم فیقول القران انا الذی اسهرت لیلک وانصبت عینک وسمعت الاذی ورجمت بالقول فی الا وان کل تاجر قد استوفی تجارته وانا وراءک الیوم

شرح یرجع بصیغۂ معلوم باب ضرب است و لازم است مراد اینست که آنحضرت او میرود و بر میگردد بر حالی که در صورت اول ست و لہذا الی صورته نگفت بجای فی صورته لفظ انجا بمعنے بلے مستعمل شده اسهرت وانصبت بصیغۂ متکلم وحده است و تعلق اسهار بلیل و انصاب بعین مجاز است وسمعت بصیغۂ مخاطب معلوم است الاذی بفتح ہمزه و فتح ذال با نقطه و الف مکروه طبع رجمت براے بے نقطه و جیم بصیغۂ مخاطب مجهول باب نصر فی بتشدید یاے مفتوحه است و فی براے تعلیل است و ورا اک بتقدیر فی و ورا تحتانیست چنانچه ظاہر مے شود از حدیث سوم باب دوم باب صه. و سی و ہفتم که باب اتباع الهوی است یعنی امام گفت پس بر میگردد قرآن بر حالی که در صورت اوست آن صورتے که بر آن صورت بود وقت آفریدن اول مراد احسن صورت چنانچه مذکور شد در صدر این حدیث پس قرآن میگوید آیا می شناسی مرا پس آن مردے گوید بلے می شناسیم اشارت است بانکه انچه گذشت در این حدیث که رسول علیه السلام میگوید که هذا حجة الله علی خلقه مسموع و مفهوم اہل جمع می شود پس میگوید قرآن که منم که بیدار کردم شب ترا و تعب انداختم زندگانی ترا و شنید سخن مکروه طبع را و از ہر طرف غیبت کرده شدی بوسیله من آگاه باش و بدرستیکه ہر سوداگر تحقیق تمام دریافت سوداگری خود را اشارت است بانکه در روز قیامت دیوان امم سابقه پیش از دیوان امم سابقه است یعنی که ہر کسے که از امم سابقه تمام عمل خود را دارد تمام ثواب آنرا گرفت بوساطت کتابے از کتب سابقه و من در پی سوداگری تو ام امروز بانمعنے که عمل ترا من میدهم و ثواب آن عمل براے تو من میگیرم

اصل قال فینطلق به الی رب العزة تبارک وتعالی فیقول یا رب عبدک وانت اعلم به قد کان نصبا بی مواظبا علی یعادی بسببی ویحب فی ویبغض فیقول الله عز وجل ادخلوا عبدی جنتی واکسوه حلة من حلل الجنة وتوجوه بتاج فاذا فعل به ذلک عرض علی القرآن فیقول له هل رضیت بما صنع بولیک فیقول یا رب انی استقل هذا له فزده مزید الخیر کله

شرح وانت اعلم به جملۂ معترضه است النصب بفتح نون و کسر صاد بی نقطه و بای یک نقطه

تب کنندہ وقیاری بصیغۂ مضارع معلوم باب مفاعلت است المعاداۃ مجادلہ مباحثہ باکسے در مسئلہ فعل
و عرض و نفع بصیغۂ مجہول مجرد است مزید مصدر میمی است و منصوب است بر مفعول مطلق برائے
نوع بیشہ امام گفت پس می برد قرآن آن مرد را بسوی رب العزۃ جبینہ جائے دیوان کہ در آنجا رسول و
اہل بیت معاصر اند پس می گوید ای صاحب کل اختیار من بندہ تو بود وانا تری بحال او و تحقیق برد در
دنیا لقب کشندہ بوسیلہ من مداومت کنندہ بر من بیان این آنکہ مباحثہ می کرد با مردمان
بسبب من و دوستی میداشت شیعہ مرا برای من و دشمن میداشت منکر مرا برای من پس میگوید
اللہ عزوجل بلا ئکہ کہ داخل کنید بندۂ مرا در بہشت من و بپوشانید او را جامۂ از جامہ ہای بہشت
و بر سر او گذارید تاج کرامت را پس چون کردہ شود با آن مرد آنچہ مذکور شد عرض کردہ می شود
آن مرد بر قرآن پس اللہ تعالیٰ میگوید قرآن را کہ آیا راضی شدی آنچہ کردہ شدہ با دوست
تو پس قرآن میگوید ای صاحب کل اختیار من بدرستیکہ من کم می شمرم این را برائے او پس زیادہ
بدہ او را از زیادہ دادن او را چیزے بہمگی آن اصل فیقول عزوجل وعزتی وجلالی وعلوی وارتفاع
مکانی لانحلن لہ الیوم خمسۃ اشیاء مع المزید لہ ولمن کان بمنزلتہ الا انہم شباب لا یہرمون واصحاء لا یسقمون
واغنیاء لا یفتقرون وفرحون لا یحزنون واحیاء لا یموتون ثم تلا ہذہ الآیۃ لا یذوقون فیہا الموت الا الموتۃ الاولی ح
انحلن بنون وحائے بے نقطہ بصیغۂ مضارع متکلم وحدہ از باب منع است مؤکد بنون تاکید ثقیلہ شدہ الف
لام المزید برائے عہد خارجیست و اشارت است بمزید الخیر کلہ کہ تکرار است برائے عطف ولمن کان
بیان پس متعلق است بہ لانحلن شباب بفتح شین بانقطہ و تخفیف یائے جمع شاب است فی درفیہا برائے
تعلیل است مثل فہ لکن الذی لمتنی فیہ و ضمیر راجع بجنۃ است و الا برائے استثنائے متصل است یعنے
پس میگوید عزوجل قسم بہ بے ہمتائی من و بلندی من و بالائی مرتبۂ من کہ ہر آئینہ می بخشم برائے او امروز پنج
چیز را با آن زیادہ کردن کہ طلب کردی مراد اینست کہ زیادہ کردن را او ایکی می کنم برائے او نیز منقطع برائے
او می بخشم و برائے ہر کہ شد در مرتبۂ او آگاہ باش بدرستیکہ ایشان جوانانند پیر نمی شوند و بے نیاز انند
نیازمند نمی شوند و خوشحالانند اندوہگین نمی شوند و زندگانند نمی میرند بعد ازان امام علیہ السلام خواند
این آیہ را از سورۂ دخان کہ اہل تقوی نمی چشند برائے بہشت مگر یک مرتبہ او را کہ در دنیا میشود اصل
قال قلت یا ابا جعفر وہل یتکلم القرآن فتبسم ثم قال رحم اللہ الضعفاء من شیعتنا انہم اہل تسلیم ثم قال
نعم یا سعد والصلوۃ یتکلم ولہا صورۃ وخلق بامر وینہی شرح انہم اہل تسلیم اشارت
بآیت سورۂ نساء ویسلموا تسلیما و آیت سورۂ احزاب وسلموا تسلیما الخلق بضم خاء بانقطہ
وسکون لام وقاف طبیعت و عادت والسانیت و مراد اینجا حقیقت بامر وینہی بصیغۂ غائب و ضمیر راجع
بخلق است و می تواند بود کہ بصیغۂ غائبہ و ضمیر راجع بالصلوۃ باشد سعد گفت کہ گفتم بسبیل تعجب ای ابو جعفر

بیان شرح اصول کافی

وَ آیا سخن میگوید قرآن پس لب خنده کرد بعد از آن گفت رحمت کناد الله تعالی عوام ما از جمله شیعه
یعنی جمعی که خود را نزد احادیث ما جامع می شمرند و بخود چیزی نسبت داده اند بدرستیکه ایشان اهل قبول اند
میدانند که آنچه ما میگوییم البته حق است هر چند موافق رای ایشان نباشد بعد از آن گفت آری قرآن
سخن میگوید ای سعد و نماز نیز سخن میگوید و برای نماز صورتی است که متمیز کند در معرفت آن صورت جمیع
اهل قبله و حقیقی است که معرفت آن مخصوص شیعه امامیه است مخالفان ایشان معرفت بآن ندارند
و این حقیقت امر میکند مردمان را به پیروی امام حق و نهی میکند از پیروی امام باطل **اصل** قال
سعد فتغیر لذلک لونی وقلت هذا شیء لا استطیع التکلم به فی الناس فقال ابو جعفر و هل الناس الا شیعتنا
فمن لم یعرف الصلوٰة فقد انکر حقنا **شرح** گفت سعد پس دگرگون شد برای آنچه مذکور کرد که نماز نیز حقیقتی دارد که امر میکند و
نهی میکند رنگ من و گفتم این چیزی است که نمی توانم که تکلم کنم بآن در میان مردمان پس گفت ابو جعفر
علیه السلام و آیا مردمان می باشند مگر شیعه مراد آنست که مخالفان مانند ستوران اند بلکه گمراه تر بیان اینکه
هر که نشناخت حقیقت آن را پس بتحقیق منکر شد حق امامت ما مراد آنست که کسی که نشناخته از نماز مراد دیگر صورتی را
چون تواند بود که داخل آدمیان باشد در غیر صورت پس در میان آدمیان گفت که نماز سخن میگوید و آن را
حقیقتی است که امر و نهی میکند اگر چه میان ستوران نمیتوان گفت **اصل** ثم قال یا سعد اسمعک کلام القرآن
قال سعد فقلت بلی صلی الله علیک فقال ان الصلوٰة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر فالنهی
کلام والفحشاء والمنکر رجال ونحن ذکر الله ونحن اکبر **شرح** اکبر بتقدیر استفهام است و چون استفهام
حرف نفی دارد چنانچه طرف اثبات دارد بلی بجای نعم مستعمل شده در سوره عنکبوت چنین است مثل الذین
اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون
ان الله یعلم ما یدعون من دونه از کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب هشتم که باب ان اهل الذکر الذین
امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلام است و آن است که مذکور شده است در سوره زمر الله نزل
احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی
ذکر الله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلل الله فما له من هاد و بیان شده در شرح حدیث دوازدهم
باب اول کتاب العقل یعنی بعد از آن گفت ای سعد آیا بشنوانم گوش هوش ترا سخن قرآن گفت سعد
که پس گفتم آری درود کند الله تعالی بر تو پس امام گفت که بدرستیکه نماز نهی میکند مردمان را از اتباع رسوا
و نا معروف هر آینه قرآن ما بزرگتر است از نماز در نهی از فحشاء و منکر چه تحقیق این قسم علم او عامل معجز
و خارق عادت است بیانش اینکه نهی که منسوب بصلوٰة و بذکر الله شده سخنی است و فحشاء و منکر عبارت
از مردانیست که ائمه ضلال اند با این معنی که تعبیر از اهل فحشاء و منکر شده بفحشاء و منکر بنا بر اینکه این دو وصف
بر وجه کمال مجتمع است در هر یک از ایشان و ما قرآنیم با این معنی که تعبیر از ما بالقرآن شده بالا دلیل چهارم

عین دلیل دوم می شود و ما بیزرگ تریم از نماز باعتبار نهی از فحشا و منکر مراد اینست که بهر روشن کر
نهی را در این آیت می فهمی کلام قرآن را در قیامت بآن روش فرا گیرد چنانچه اهل فحشا و منکر را فحشا و
منکری توان گفت و اهل الذکر را ذکری توانند گفت و نسبت سخن بآن میتوان داد همچنان در قیامت ک
قرآن خواهد بود و سخن خواهد گفت مخفی نماند که از این تقریر ظاهر می شود که امام علیه السلام نگفت اسمع
کلام القرآن و الصلوة برای اینکه در این آیت قرینه مراد بصلوة قارئان بحیثیت صلوة باشد و مراد
بنهی کلام لفظی باشد ظاهر نیست مگر بتوسط نسبت نهی قرآن ملاوه بعد از امر تلاوت آنچه وصف شده
از کتاب و می تواند بود که ترک صلوة برای اقتصار باشد چنانچه قول امام فمن لم یعرف الصلوة فقد
انکر حقنا اشعار بآن دارد **۲ اصل** عن ابی عبد الله عن آبائه قال قال رسول الله ایها الناس
انکم فی دار هدنة و انتم علی ظهر سفر و السیر بکم سریع و قد رأیتم اللیل و النهار و الشمس و القمر یبلیان کل جدید
و یقربان کل بعید و یأتیان بکل موعود فاعدوا الجهاز لبعد المجاز **شرح** الهدنة بفتح ها و سکون دال بالنقطه بکسر نقطه
و نا و صدت نوعی مصدر باب ضرب قسمی از شتاب در رفتار که لازم آنست قطع مسافت بسیار و اینجا
استعاره شده برای مبالغه در عبادت و بریده شدن از لذت تعلق دنیا ظهر بفتح طای بالنقطه و سکون و رای
بی نقطه مضاف است بسفر و ظهر سفر مانند جناح سفر بفتح جیم و نون و الف و حای بی نقطه استعاره میشود برای تشوق
بر سفر با در بکم برای تعدیه است و ظرف لغو است تا برای ملابست است و مستقر صفت یا حال السیر است
جهاز در و الشمس بمعنی مع است ضمیر یبلیان راجع باللیل و النهار است الا بلا کهنه کردن الجهاز بکسر و فتح جیم
و زای بالنقطه مسافت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدران خود علیهم السلام امام گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ای مردمان بدرستیکه شما در سرای تجدید و شما مشرف بر سرای
آخرتید و بردن شما در این سفر از عقبه تا عرصه که محل دیوان بزرگ الهی است شتابانست و دیدن روز
و شب را یا آفتاب و ماه که کهنه میکنند هر نو را و نزدیک میکنند هر دور را و می آورند هر وعده شده را پس
مهیا کنند براق سفر آخرت برای دوری مسافت سفر آخرت **۳ اصل** قال فقام المقداد بن الاسود فقال
یا رسول الله و ما دار الهدنة قال دار بلاغ و انقطاع فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن
فانه شافع مشفع و ماحل مصدق من جعله امامه قاده الی الجنة و من جعله خلفه ساقه الی النار **شرح**
چون هدنه مشترک است میان چند معنی یکی آنکه مذکور شد و دیگری بریدن و دیگری اصلاح چیزی
و دیگری پاکیزه کردن گندم و مانند آن و دیگری صاف کردن و بنا بر هر معنی استعاره نیز میشود این سوال واقع
شده البلاغ بکسر بای یک نقطه و غین بالنقطه مصدر باب مفاعله مجرد عبادت فا در فاذا برای تفریع است
یا برای تعقیب است و بر هر تقدیر چون مبالغه در عبادت بعد از آنست که علم بمسائل متعلقه بآن حاصل شود
و التباس و اشتباه در آن مسائل بسبب اختلاف آرای بسیار واقع میشود این قاعده بیان شد برای

خلاص از مهلکه مستشفع بصیغهٔ اسم مفعول باب تفعیل است آنکا حل بجای ماحل بصیغهٔ اسم فاعل باب نصر علم
حسن داد خواه نزد پادشاه یعنی امام جعفر صادق گفت پس برخاست مقداد بن الاسود پس گفت
ای رسول اللہ چیست مراد از نه به گفت سرا سرے مبالغه در طاعت و بریده شدن از لذت تعلق به دنیا
پس مشتبه شود بر شما اختلافات آرام مانند پاره های شب تاریک پس بر شما باد که ملازم قرآن باشید
چه بدرستیکه قرآن شفاعت کننده ایست مقبول الشفاعة برای ملازمان خود و شکایت کننده ایست
راست گو شمرده برای بیگانگان خود بیان این آنکه هر که گردانید قرآن را در پیش خود تابع آن شده کشد
قرآن او را بسوی بهشت و هر که گردانید قرآن را در پس خود میراند قرآن او را بسوی آتش جهنم **اصل**
وهو الدلیل یدل علی خیر سبیل وهو کتاب فیه تفصیل وبیان وتحصیل وهو الفصل لیس
بالهزل وله ظهر وبطن فظاهره حکم وباطنه علم ظاهره انیق وباطنه عمیق له نجوم وعلی نجومه
لاتحصی عجائبه ولا تبلی غرائبه مصابیح الهدی ومنار الحکمة ودلیل علی المعرفة لمن عرف الصفة **شرح** لازم
الدلیل برای حصر است بامعنی که هر چه در قرآن نیست بکار آمدنی نیست التفصیل برشته کشیدن مروارید بروشنی
که در میان دانه های آن مهره فاصله باشد و چون در میان محکمات قرآن و متشابهات فاصله شده تشبیه آن
شده بیان در محکمات است و تحصیل در متشابهات است چه آنها بروشنی ست که بعد از سوال اهل الذکر و فکر
در قرائن لفظی و تناسب بعضی با بعضی معنی آنها معلوم میشد بتدریج و مشقت ظهر عبارت از محکمات ست
و بطن عبارت از متشابهات است الحکم بضم حای بی نقطه و سکون کاف قطع و فصل معامله بروشنی که اشتباهی
در آن نماند و باطنه علم اشارت است باینکه متشابهات تبیان کل شیٔ است نجوم اول و دوم عبارت از
محکمات است که مانند ستاره های آسمان راهنمائی میکند هر کرا در آنها کند و نجوم بمعنی ائمه است علی برای
استعلاء است بامعنی که پاسبان و حافظ محکمات ائمه اند زیرا که اگر ایشان نباشند محکماتی که در آنها است نه از
پیروی ظن مریع باطل میشود لا تحصی و لا تبلی بصیغهٔ مجهول غائبه باب افعال است الصفة بیان چیزی
و مراد اینجا لفظی است که برای بیان چیزی است یعنی و قرآن است پس رهنما بمعنی بیان اینکه رهنمائی
میکند به بهتر راه که راه شیعهٔ امامیه است که در ان راه بسوال اهل الذکر معلوم می شود هر مشکلی و آن
راه بهشت است و آن کتابی است که در آن تفصیل محکم و متشابه است و در آن بیان است و تحصیل
علم بحق است بمشقت و آنست حد نیست بازیچه و آن راست ظاهر و باطن و بیان این آنکه ظاهر آن
قطع و فیصل است و باطن آن علم بجمیع مشکلات ظاهر آن خوش آینده است و باطن آن بغایت دور از
فهم رعیت است بی استعانت بسوال اهل الذکر معلوم ایشان نمی شود قرآن را ستاره هاست و موکلند
برای ستاره های قرآن ستاره هائے که عالم اند بمعانی متشابهات و بجمیع احکام الٰهی شمرده نمی شود عجائب قرآن از
بسکه بسیار است و کهنه کرده نمیشود غرائب قرآن باعتبار اینکه ائمه استنباط حوادث از آن در هر شب قدر

قال ان هذا القرآن فیه منار الهدی ومصابیح الدجی فلیجل جال بصره ویفتح للضیاء نظره فان التفکر
حیوة قلب البصیر کما یمشی المستنیر فی الظلمات بالنور **شرح** الدجی بضم دال بی نقطه و جیم والف جمع دجیه بفتح دال و
سکون جیم تاریکیها آنضیا جمع ضوء مثل سباط و سوط و مراد بنهایت روشن ست چنانچه گویا که روشنیها برروی هم است
چنانچه گفته در سورهٔ یونس هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث
دوم این باب **ششم اصل** کافی فی وصیة امیر المومنین علیه السلام لاصحابه اعلموا ان القرآن
هدی النهار ونور اللیل المظلم علی ما کان من جهد وفاقه **شرح** علی برای استعلاست و ما موصوله است من برای تبعیض است
الجهد بفتح جیم و سکون ها و دال بی نقطه مشقت یعنی بود در سفارش امیر المومنین علیه السلام برای یاران
خود اینکه بدانید که قرآن راه نمودن روز است باین معنی که در حالات میان خلائق نهایت راه نماست
و روشنی شب تاریک است باین معنی که چنانچه بوده باشد از مشقت و نیازمندی باین معنی که قرآن جمیع آنها
می پوشاند و اهل قرآن باکی از آنها ندارند و صبر ایشان بر آنها آسان است چنانچه گفته در سورهٔ یونس
فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون **هفتم اصل** عن ابی عبد الله عن آبائه علیهم السلام قال شکی رجل الی النبی
صلی الله علیه وآله وجعا فی صدره فقال صلی الله علیه وآله استشف بالقرآن فان الله عز وجل یقول
وشفاء لما فی الصدور **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام امام گفت شکایت کرد
مردی بسوی نبی صلی الله علیه وآله از دردی که در سینه داشت مثل سرفه و سل و ذات الصدر پس گفت
صلی الله علیه وآله طلب شفا کن بوسیله قرآن مثل اینکه کسی گوید اللهم اجعل القرآن شفاء صدری چه بدرستیکه
الله عز وجل میگوید در سورهٔ یونس یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة
للمومنین ای مردمان بتحقیق آمد نزد شما کتابی که جامع چهار صفت است اول اینکه پند است از جانب
کل اختیار شما یا ملتبار شما و اشتمال بر احوال امم سابقه و منتهای ایشان در احتهای ایشان دوم این که
باعث شفا است برای هرچه در سینهاست از امراض نفسانی مثل بخل و حسد و جسمانی مثل سل اشارت است
باینکه ما برای عموم است پس شامل مرض جسمانی نیز هست یا باینکه مرض جسمانی سینه بسبب مرض نفسانی میباشد
سوم اینکه راهنمائی بحق و دفع شبهات از حق چهارم اینکه بخشایش گناهان ست برای مومنانی که متوسل بآن شوند
هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا والله لا یرجع الامر والخلافة الی آل ابی بکر و عمر ابدا
ولا الی بنی امیة ابدا ولا فی ولد طلحة والزبیر ابدا وذلک انهم نبذوا القرآن وابطلوا السنن وعطلوا الاحکام **شرح**
لا مؤکد والله برای ابطال خاطر جمعیت اولاد اهل ضلالت و برای اشارت برجوع بسوی
آل علی علیه السلام رجوع در جه مستعمل الی شده برای اشارت باینکه گویا که در ایشان بدعوی در
راه ایشان بوده و در یکجا مستعمل با فی شده برای تضمین معنی حدوث و اشارت است باینکه ظاهر ایشان
با پدران ایشان نبوده اصلا اگرچه هر یک از طلحه و زبیر در وقت لشکرکشی بصره و جنگ جمل دعوی کرد

که مؤنث اطول بصیغه افعل التفضیل است و بر هر تقدیر مراد سوره چند است که عدد آیات هر یک از آنها
بسیار و بیشتر است از صد و بعضے میگویند مراد هفت سوره است که اول آنها سورهٔ بقره است و آخر آنها
سورهٔ مجموع انفال و برائت است چون برائت نزد ایشان سوره علیحده نیست مئین بکسر میم و کسر همزه و
یاے دو نقطه در پایین که علامت نصب است جمع بکسر میم و فتح همزه و تاء تانیث است بر غیر قیاس بنا بر
اجراے مؤنث غیر عاقل در مجراے مذکر عاقل براے تلافی لام الفعل محذوف مثل سنین و عضین
زیرا که اصل مایه بکسر میم و فتح همزه و تاء تانیث بکسر میم و فتح همزه و یاء دو نقطه در پایین است
بر وزن قردة و در کتاب بعد از همزه یاء نوشته می شود تا اشارت باین باشد که او
مهموز العین معتل اللام یائی است و آنها چند سوره است که عدد آیات آنها صد است یا اندکی کمتر
یا اندکی بیشتر و بعضے میگویند مراد سوره چند است که بعد از هفت سوره طوال است و متصل بآنهاست
و آخر آنها سورهٔ مؤمنون است المثانی بفتح میم و ثاء سه نقطه و الف و نون تخفیف یا جمع مثناة بفتح میم
و سکون ثاء بصیغهٔ اسم مکان براے کثرت یعنے آیاتے که در آنها ثنا بر الله تعالی و امر و نهی در آنها
که صریح نیست مثل هفت آیه سورهٔ فاتحه چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث سوم باب النوادر
که باب بیست و سوم است فُضِّلْتُ بفاء و ضاد با نقطه بصیغهٔ ماضی مجهول متکلم وحده باب تفعیل است
المفصل بضم میم و فتح فاء و تشدید صاد بے نقطه مفتوحه بصیغهٔ اسم مکان باب تفعیل است و تذکیر براے آنست
که موصوف آن کتاب است زیرا که اشارت است بقول الله در سورهٔ مائده وانزلنا الیک الکتاب
بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه فاحکم بینهم بما انزل الله و فرو فرستادیم بسوی تو
پیش از نزول سوره مائده کتاب بآنچه بکار آمدنی است بر حالی که تصدیق کننده است براے آنچه پیش
از آن بر انبیاے سابق نازل شد از جمله کتاب و مشاهد آن است بآنمعنی که اگر کسی تحریف در آنها کند از این
کتاب ظاهر میشود پس حکم کن میان اهل کتابهاے انبیاے سابق بآنچه فرو فرستاده الله تعالی در کتاب
از آن کتابها بآنمعنی که خبر داده از آنها اگرچه منسوخ شده باشد یا معجزهٔ صدق رسالت تو باشد و جمعے میگویند
که مراد بمفصل سوره چند است که از بسکه آنها کوچک است ذکر بسم الله الرحمن الرحیم در آنها بسیار است یعنی
فصل میان سوره و سورهٔ دیگر و آن سورهٔ محمد است در آخر قرآن یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
داده شدم سوره هاے دراز بجاے توریت اشارت است بآنکه چنانچه توریت یکبار نازل شده و نسخهاے
توریت دراز است این سوره ها نیز هر یکے یکبار نازل شده و این معجزه است از کسیکه احوال او مضبوط
باشد و معلوم باشد که از بر نکرده و داده شدم سوره هاے صده بجاے انجیل اشارت است بآنکه سوره هاے
انجیل نیز صده است و این نیز معجزه است از کسیکه احوال او مضبوط باشد که از بر میکند چیزے را و داده
شدم آیاتے که در آنها ثنا بر الله تعالی است و خالی از تکلیف صریح است بجاے زبور و ترجیح کرده شدم براے

انبیای سابق کہ شصت و ہشت سورہ است خواہ جمیع آنہا مکیہ باشد و خواہ بعضے آنہا مدنیہ باشد و آن
مفصل شاہد است بر باقی کتابہاے الٰہی کہ غیر قرآن است باین معنی کہ مشتمل است بر مضمون آنہا پس توریت
بجاے موسیٰ ماندہ است و انجیل بر روے عیسے ماندہ است و نہ بور بر جاے داؤد ماندہ است علیہم السلام
مراد اینست کہ قرآن مشتمل است بر جمیع کتب سابقہ مع شئی زائد و امام این امت در ہر زمانی عالم بجمیع قرآن است
پس شیعہ او را احتیاج برجوع آن کتابہا نمی شود اصلا اگر شیعہ خالص باشد و التزام سوال اہل الذکر کنند
و آنچہ ندانند و موافق اینست روایت مخالفان در کتب خود و کان علی اعلم بالمہیمنات و تفسیر ہروی
و جزبیین و ابن اثیر در نہایہ مہیمنات را در نقصان یا غلط می نماید زیرا کہ ظاہر آیت سورۂ مائدہ و مہیمنات علی
اینست کہ مہیمنات عبارت ازین شصت و ہشت سورہ باشد **یازدھم اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام
قال یجی القران یوم القیمۃ فی احسن منظور الیہ صورۃ فیمر بالمسلمین فیقولون ھو منا حتے
ینتھی الی رب العزۃ عزوجل فیقول یارب فلان بن فلان اظمأتہ ھواجرہ و اسھرت لیلہ فی
دار الدنیا وفلان بن فلان لم اظمی ھواجرہ ولم اسھر لیلہ فیقول تبارک وتعالی ادخلھم الجنۃ علی منازلھم فیقوم
فتتبعونہ فیقول للمومن اقرأ وارقہ قال فیقرأ ویرقی حتی یبلغ کل رجل منھم منزلتہ التی ھی لہ فینزلھا **شرح** یمتی مضارع
است فیقول مرفوع و معطوف بر یمتی است اظمأ اجرجمع ہاجرہ میانہای روز یا کہ وقت شدت گرماست و تعلق اظماء بآن
مجاز است و ہمچنین است تعلق اسھار بلیل ارقہ بصیغۂ امر متصل اللام مالی باب علم و ہای سکت است میبلغ
منصوب است فینزلہا مرفوع و معطوف بر فیقرأ است یعنی روایت است از امام محمد باقر م گفت مے آید
قرآن در روز قیامت در بہتر مقبولان باعتبار صورت پس گذر میکند پس میگویند این مردی است از ما پس
در میگذرد از ایشان بسوے پیغمبران پس میگویند او از ماست پس میگذرد از ایشان بسوے فرشتگان مقرب
پس میگوید ای صاحب کل اختیار من فلانے مومن پسر فلان تشنہ کردم میانہ ہاے روز او را بروزہ داشتن
و بیدار کردم شب او را بنماز شب او در سراے دنیا و فلان مومن پسر فلان تشنہ نکردم میانہای روز او را
و بیدار نکردم شب او را پس میگوید اللہ تبارک و تعالی داخل کن ایشان را در بہشت بر قدر مراتب ایشان
پس برمیخیزد قرآن پس تابع او میشوند آن مومنان پس میگوید مومن را کہ بخوان آیتے از قرآن را و بالا رو امام گفت
پس میخواند مومن و بالا میرود تا رسد ہر مردے از ایشان بمرتبہ خود ش کہ آن مرتبہ لائق او ست پس فرود آید در آن
دوازدھم اصل قال ابو عبد اللہ ع ان الدواوین یوم القیمۃ ثلثۃ دیوان فیہ النعم و دیوان فیہ
الحسنات و دیوان فیہ السیأت فیقابل بین دیوان النعم و دیوان الحسنات فتستغرق النعم عامۃ
الحسنات و یبقی دیوان السیأت **شرح** گفت امام جعفر صادق علیہ السلام بدرستیکہ دفترہا در روز قیامت
سہ است و دفترے کہ در آنست نعمتہاے اللہ تعالے کہ در دنیا بندگان مومن خورد اند و دفترے کہ در آنست
حسنات بندگان مومن و دفترے کہ در آنست گناہان بندگان مومن پس مقابلہ کردہ می شود میان دفتر نعمتہا

و دفتر حسنات لیس فرو بیگیرد نعمتهای جمیع حسنات او بماند و فرو گناهان بی معارض **اصل** نهم اذا بعث ابن ادم المؤمن للحساب یتقدمه القرآن امامه فی احسن صورة فیقول یا رب انا القرآن وهذا عبد المؤمن قد کان یتعب نفسه بتلاوتی ویطیل لیله بترتیلی وتفیض عیناه اذا تهجد فارضه کما ارضانی **شرح** پس خوانده میشود فرزند آدم که مومن باشد برای حساب پس پیش می افتد قرآن برابر او در بهتر صورتی پس قرآن میگوید ای صاحب کل اختیار من قرآنم و این بنده مومن است بتحقیق آزار میداد خود را بخواندن من و دراز میکرد شب خود را بتامل قرائت در وقت خواندن من اشارت است بآنکه کسی که تعب در شب وارد شب او دراز می نماید نه نظر او و اشک میداد دو چشم او چون نماز شب میکرد پس راضی کن او را چنانچه راضی کرد مرا در دنیا مخفی نماند که این سخن قرآن بعنوان شفاعت است نه بعنوان معارضه حق آنکس پس منافات ندارد بآنکه بعضها آن را نیز مستغرق کرده باشد **اصل** قال فیقول العزیز الجبار عبدی ابسط یمینک فیملأها من رضوان الله العزیز الجبار ویملأ شماله من رحمة الله ثم یقال هذه الجنة مباحة لك فاقرأ واصعد فاذا قرأ آیة صعد درجة **شرح** یمین اینجا عبارت از دفتر حسنات است که آنها را فرشته دست راست نوشته و شمال عبارت از دفتر سیئات است که آنها را فرشته دست چپ نوشته یعنی ای گفت میگوید بسبب تنگ بغایت دل نواز که ای بنده من بگشا دفتر دست راست خود را پس پر میکند آن دفتر را از رضای الله که بسبب تنگ بغایت دلنواز است یا بمعنی که جایزه رضا در جمیع آنها می نویسد و پر میکند دفتر دست چپ را از بخشایش الله تعالی آن گناهان را یا بمعنی که قلم عفو بر جمیع آنها میکشد بعد از آن گفته می شود که این بهشت بی مانع است برای تو پس بخوان قرآن را و بالا رو درجات بهشت پس چون خواند آیتی را بالا رفت یک درجه **سیزدهم اصل** قال علی بن الحسین علیهما السلام لو مات من بین المشرق والمغرب لما استوحشت بعد ان یکون القرآن معی وکان علیه السلام اذا قرأ مالك یوم الدین یکررها حتی کاد ان یموت **شرح** گفت امام زین العابدین علیه السلام اگر بمیرد هر که هست آنکه میان مشرق و مغرب است دیگر از تنهائی نمی ترسیدم بعد از آن که باشد قرآن با من مراد این است که اهل عمل بقرآن راضی می باشد بقضای الهی هر چه باشد و عادت امام زین العابدین این بود که چون می خواند مالك یوم الدین را مکرر میکرد آن را از روی اضطراب و ترس روز قیامت برای گناهکاران مؤمنان تا آنکه نزدیک بود که بمیرد **چهاردهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا جمع الله عز وجل الاولین والآخرین اذا هم بشخص قد اقبل لم یر قط احسن صورة منه فاذا نظر الیه المؤمن وهو القرآن قالوا هذا منا هذا احسن شیء رأینا فاذا انتهی الیهم جازهم ثم ینظر الیه الشهداء حتی اذا انتهی الی آخرهم جازهم فیقولون هذا القرآن فیجوزهم کلهم حتی اذا انتهی الی المرسلین فیقولون هذا القرآن فیجوزهم حتی ینتهی الی الملائکة فیقولون هذا القرآن فیجوزهم ثم ینتهی حتی یقف عن یمین العرش فیقول الجبار وعزتی وجلالی وارتفاع مکانی لاکرمن الیوم من اکرمك ولاهینن من اهانك **شرح** جمله وهو القرآن حال است از ضمیر الیه ومراد این است که آن شخص در نظر ایشان در نماید چون منور که قرآن است

که بآن آنس اند اضافه احسن شئ از قبیل اضافه در تریه احسن الناس است پس مضاف داخل در مضاف الیه است و از قبیل یوسف احسن اخوته نیست رأیناه بتقدیر رأیناه است و صفت شئ است و مقصود اظهار این است که این در دنیا مرئی ما شده و بهترین مرئیات ما است انتهی هم جا نبون بصیغه ماضی معلوم معتل اللام باب افتعال است ضمیر مجرور در آخرهم راجع بشهدا است و آخرهم عبارت از صف دوم از خیل پیغمبران است باعتبار اینکه مرتبه ایشان پست تر از مرتبه صفهای دیگر شهدا است پس کسی که بمحل دیوان الهی رفته باشد اول بآن صف میرسد پیش از صفهای دیگر ضمیر منصوب در جازهم و ضمیر مرفوع در یقولون راجع بآخرهم است باعتبار اینکه مشتمل بر جماعت است یقولون هذا القرآن در هر جا منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول این باب زیرا که آنچه گذشت قبل از تفتیش سوال است و آنچه اینجا است بعد از آن است ضمیر منصوب در یجوزهم و مجرور در کلهم راجع بشهدا است حتی یجنبهم بسکون نون و فتح تای دو نقطه در بالا و کسر باء مخففه با بصیغه مضارع غائب باب افتعال مرفوع بر فتح تقدیری و منصوب می تواند بود ثم یجنبهم بتای دو نقطه بالا و فتح نون و تشدید بای مفتوحه و الف بصیغه مضارع معلوم غائب باب تفعل است یا رای تدریج است صاحب حسن شدن مرتبه مرتبه یقف مرفوع و منصوب میتواند بود یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام و چون جمع کرده الله عزوجل در عرصه قیامت پیشینیان و پسینیان را ناگاه ایشان اند و در نظر شخصی کردند که تحقیق که روآورده و دیده نشده هرگز خوش صورت تر از او پس چون نظر کردند بسوی او مومنان اند و در حالی که او قرآن است گفتند این از ما است این بهترین چیزها است که دیدیم آن را در دنیا پس چون رسید بسوی ایشان گذشت از ایشان بعد از آن نظر می کنند بسوی او شهیدان پس چون رسید بسوی صف آخر ایشان گذشت از صف آخر ایشان بعد از آن پس میگویند صف آخر ایشان که این قرآن است پس وی در میگذرد از صفهای همگی ایشان تا چون رسید بسوی رسولان پس رسولان می گویند که این قرآن است پس در میگذرد از فرشتگان بعد از آن دمیدم حسن و نور و ضیای او زیاده می شود تا آن که می ایستد در جانب دست راست محل دیوان و تخت پادشاهی الهی که جای نشستن رسول صاحب شریعت علیه و اوصیای ایشان علیهم السلام است پس میگوید قادر کن تیکون و قائل سبب چرا و چونکه قسم بعزت من و بزرگی من و بلندی مرتبه من که هر آئینه گرامی و عزیز می کنم البته امروز کسی را که گرامی کرد ترا در دنیا و هر آئینه خوار می کنم البته کسی را که خوار کرد ترا در دنیا

باب دوم اصل باب فضل حامل القرآن

توضیح الحامل بحای بے نقطه و کسر میم بردارنده و مراد اینجا عرضه دهنده قرآن است محکمات آن و سوال اهل الذکر از متشابهات آن و سکوت از تفسیر مشکلات آن بے سوال و مانند اینها در این باب یازده حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان اهل القرآن فی اعلی درجة

الآدميين ما خلا النبيين والمرسلين فلا تستضعفوا اهل القرآن حقوقهم فان لهم من الله العزيز الجبار لمكانا

علا **شرح** من در من الآدميين بمعنی فی است یا برای تبعیض بتقدیر من درجة الآدميين و بر هر تقدیر ظرف صفت درجه است ما خلا استثنا از آدمیین است اگر گوئی این استثنا افاده میکند که اوصیا افضل باشند گوئیم این عده ممنوع است چه می شاید که خروج او مفهوم باشد بطریق اولی زیرا که مرتبهٔ امامت فوق مرتبهٔ نبوت و رسالت است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب طبقات الانبیاء والمرسلین علیهم السلام که باب دوم است و ایضاً می شاید که اوصیا انبیا سابق رسل یا انبیا باشند و اوصیای رسل آخر الزمان داخل حاملان قرآن نشند اگر گوئی بنا برین لازم می آید که اوصیای این امت افضل از انبیاء و مرسلین نباشند گوئیم لازم نمی آید زیرا که مراد با استثنا رفع ایجاب کلی است بآن معنی که اینکه هر یک از اهل قرآن افضل از انبیاء و مرسلین باشد باطل است و این منافات ندارد و اینکه بعض ایشان افضل باشد حقوقهم منصوب و بدل اشتمال اهل است من در من الله برای ابتدای مجازی است یا برای تعلیل است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بدرستیکه حاملان قرآن در بلند ترمرتبه اند که در میان است مگر پیغمبران و رسولان امم سابق که حاملان قرآن نیستند و مع هذا جمیع حاملان قرآن افضل از ایشان نیستند پس ضعیف مشمرید حاملان قرآن را حقوق ایشان چه بدرستیکه ایشان را با الله تعالی که بے ننگ است قادر کن فیکون و فاعل بے چرا و چون است هر آئینه مرتبهٔ عالی هست **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال الحافظ للقرآن العامل به مع السفرة الكرام البررة **شرح** در سورهٔ عبس مذکور است بایدی سفرة کرام بررة السفرة بفتح سین بے نقطه و فتح فا و رای بے نقطه جمع سافر و اضح کنندگان نوشتگان و جماعت نورانی و علی بن ابراهیم در تفسیر گفته که عبارت از ائمه است الکرام بکسر کاف جمع کریم عزیزان که آل هاشم اند البررة بفتح بای یک نقطه دیگر جمع بار است و بعضے گفته اند جمع بر بالفتح با و تشدید راست بر غیر قیاس و بر هر تقدیر بمعنی نیکوکاران فرمانبرداران است که معصوم اند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نگاهدار قرآن که هر که عمل بآن می کند با ائمه است که واضح کنان آن و عزیزان و فرمانبرداران اند **سوم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله تعلموا القرآن فانه يأتي يوم القيامة صاحبه في صورة شاب جميل صاحب اللون فيقول له انا القرآن الذي كنت اسهرت ليلك واظمأت هواجرك واجففت ريقك واسلت دمعتك ادور معك حيث ما درت وكل تاجر من وراء تجارته وانا اليوم لك من وراء تجارة كل تاجر وسيأتيك كرامة الله عز وجل **شرح** صاحبه منصوب و مفعول یأتی است الشاب بشین بالنقطه و کسر حای بے نقطه و یای یک نقطه یعنی که متغیر باشد بسبب سفر و مانند آن از نظیر این فقرات که مذکور شد در حدیث اول ظاهر می شود که فا در فیقول برای تراخی باشد تعلق اسهار بلیل و ظماء بهواجر و اجفاف بریق مجاز است الهواجر جمع هاجره میانهٔ روز با که گرم باشد اول بفتح همزهٔ اولی و ضم همزهٔ ثانیه و سکون واو بصیغهٔ مضارع متکلم وحده از جمهور

الفا معتل العین واوی باب نصر است آلت بضم ہمزہ و سکون لام و فتح تا بصیغۂ ماضی متکلم وحده از باب افعال است من ہر دو جا بمعنے فی است یعنی گفت رسول الله صلے الله علیہ وآلہ یادگیرید قرآن را برای عمل آن
چہ بدرستیکہ قرآن می آید در روز قیامت نزد کسے کہ عمل بآن کرده باشد در صورت جوانی خوش صورت
گردیده رنگ پس میگوید او را کہ من آن قرآنم کہ بیدار میداشتم شبهای ترا و تشنہ میداشتم میانهای روز ترا و
خشک میداشتم آب دہن ترا و روان میداشتم اشک ترا میگردم ہر جا کہ گردے و ہر سو کہ از مومنان
امم سابقہ در پے سوداگرے خود است اکتسابی از کتب الٰہی کہ بآن عمل کرده و من برائے تو امروز در پی سوداگری
ہر سوداگرم بامعنے کہ آنقدر نفع برائے تو بہم رسانم کہ برابر جمیع نفعهائے سوداگران امم سابقہ باشد و زود باشد
کہ آید نزد تو عزت الله تعالے چون دیوان واشود پس صاحب بشارت باش بامعنے کہ مژده در باب
باین مژدگانی کہ گفتم **اصل** فیوتی بتاج فیوضع علے راسہ ویعطی الامان بیمینہ والخلد فی الجنان بیساره
ویکسے حلتین ثم یقال لہ اقرأ وارقہ فکلما قرأ آیة صعد درجة ویکسے ابواه حلتین ان کانا مؤمنین ثم یقال لهما
ہذا لما علمتماه القرآن **شرح** یوتی بضم یائے دو نقطہ در پایین و سکون ہمزه و تائے دو نقطہ در بالا و الف بصیغۂ مضارع
غائب مجہول باب ضرب است با در بتاج برائے تعدیہ است و ظرف نائب فاعل است الامان والخلد عبارت
از رضوان و رحمت است کہ مذکور شد در حدیث دوازدہم باب سابق و راجع می شود بہ زود داخل بہشت
شدن بے ضرر معاصے و عدم تنگی در میان طوائف اہل حجاب کہ ہفت طائفہ اند و مذکور شدند مفصلا در کتاب
الحجة در شرح حدیث نہم باب ہفتم در تفسیر آیت سورۂ اعراف و بینهما حجاب و علی الاعراف رجال ہر یک
از الامان و الخلد منصوب و مفعول دوم یعطے است و مفعول اول آن ضمیر مستتر راجع بصاحب است و نائب
فاعل است و ہمچنین قیاس است حلتین الحلة بالضم حائے بے نقطہ و تشدید لام برد یمنی و مانند آن از جامۂ
نفیس کہ بزرگان عرب دو تا آن را بعنوان تشریف و خلعت میدادند یکے برائے ازار و دیگر برای ردا و جامۂ
دو خانکہ استر دارد صعد بصاد بے نقطہ و عین بے نقطہ و دال بے نقطہ بصیغۂ ماضی معلوم باب علم است یعنی
پس چون دیوان واشود آورده می شود تاجی پس گذاشتہ می شود آن تاج بر سر او و داده می شود برائے
صاحب قرآن ایمن بودن از فساد عبادات او و از آتش جہنم بدست راست او و ہمیشگی در بہشتہائے بے ضرر
معاصی آن بدست چپ او و پوشیده می شود آن صاحب قرآن دو خلعت بعد ازان گفتہ میشود او را کہ بخوان
قرآن را و برو بالا ر و پس پیشی ہر بار کہ خواند آیتے را کہ بآن عمل کرده بالا میرود یک پایہ را در بہشت و
پوشیده مے شوند پدر و مادر او دو خلعت برائے ہر دو یا برائے ہر یکی اگر باشند مومنان بامعنی
کہ صالح باشند اگر چہ در مرتبہ حاملان قرآن نباشند بعد ازان گفتہ می شود آن مادر و پدر را کہ این کرامت
برای این است کہ تعلیم کردید او را قرآن تا عمل کرد بآن **چہارم اصل** عن ابی عبد الله قال
قراء القرآن ثلاثة ... وہو شاب مؤمن اختلط القرآن بلحمہ ودمہ وجعلہ الله عز وجل مع السفرة الكرام البررة وكان القرآن

حجیجه عنه یوم القیامة یقول یا رب ان کل عامل قد اصاب اجر عمله غیر عاملی فبلغ به اکرم عطائک **شرح**
السفرة الکرام البررة بیان شده در شرح حدیث دوم این باب انجیر بفتح حای بی نقطه وکسر جیم وزای با نقطه
فعیل بمعنی فاعل دفع کننده ضرر بلغ بصیغه امر باب تفعیل است برای کثرت یا در برای تعدیه است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که خواند قرآن را بر حالی که او جوان و مؤمن است مخلوط شد
قرآن بگوشت و خون او یا بمعنی که عمل کرد بآن و باقی ماند آن عمل کردن را او تا دم مرگ او و گردانید او را
الله عز وجل با ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و شد رافع ضرر از او و در روز قیامت میگوید قرآن
در آن روز که ای صاحب کل اختیار من هر عمل کننده بتحقیق دریافت ثواب عمل خود را غیر عمل کننده من پس
بسیار برسان عمل کننده مرا بعزیزتر بخشش تو و این اشارت است باینکه دیوان اهل کتب سابقه پیش از دیوان
امت محمد علیه السلام و اهل قرآن می شود باعتبار ترتیب زمان تکالیف ایشان و این سخن قرآن بعد از
فراغ از دیوان امم سابقه است **اصل** قال فیکسوه الله العزیز الجبار حلتین من حلل الجنة
ویوضع علی راسه تاج الکرامة ثم یقال له هل ارضیناک فیه فیقول القرآن یا رب قد کنت ارغب له
فیما هو افضل من هذا فیعطی الامن بیمینه والخلد بیساره ثم یدخل الجنة فیقال له اقرأ واصعد درجة
ثم یقال له هل بلغنا به وارضیناک فیقول نعم **شرح** یدخل بصیغه مضارع مجهول باب افعال معلوم باب نصر است
یعنی امام گفت پس می پوشاند عامل قرآن را الله تعالی که بی شک است قادر کن فیکون دو علی بجبار بیچون است
دو خلعت از خلعتهای بهشت و گذاشته میشود بر سر او تاج حرمت بعد از آن گفته می شود قرآن را که آیا راضی
کردیم ترا در عمل کننده تو پس میگوید قرآن که ای صاحب کل اختیار من بتحقیق رغبت میداشتم برای او در ثوابی
که افضل از این ثواب باشد پس داده می شود عامل قرآن یعنی از فساد عبادت او از آتش جهنم بدست
راست او و همیشه بودن در بهشت بی ضرر معاصی بدست چپ او بعد از آن داخل کرده میشود در بهشت پس
گفته می شود عامل قرآن را که بخوان آیتی را و بالا رو پایه را بعد از آن گفته میشود قرآن را که آیا بسیار رسانیدیم
او را باکرم عطای خود و راضی کردیم ترا پس قرآن میگوید آری **اصل** قال ومن قرأه کثیرا وتعاهده بمشقة
من شدة حفظه اعطاه الله عز وجل اجر هذا مرتین **شرح** امام گفت و هر که خواند قرآن را بسیار و وارسید
آنرا بدشواری بسبب سختی حفظ او یا بمعنی که کم حافظه بود و دیر حفظ کرد قرآن را داد او را الله تعالی عز وجل ثواب
این عمل قرآن را که مذکور شد و برابر ثواب دیگران از حاملان قرآن پنجم **اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه وآله ان احق الناس بالتخشع فی السر والعلانیة لحامل القرآن وان احق الناس فی السر والعلانیة
بالصلوة والصوم لحامل القرآن ثم نادی باعلی صوته یا حامل القرآن تواضع به یرفعک الله ولا تعزز به فیذلک الله
یا حامل القرآن تزین به لله یزینک الله به ولا تزین به للناس فیشینک الله به **شرح** گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله بدرستیکه سزاوارتر مردمان بنهان کار خود بجا آوردن و آشکارا عمل کننده قرآن است بعد از آن رسول علیه السلام

فریاد زد بلند تر از آواز خود کہ اے عمل کنندہ قرآن فروتنی در دنیا بقرآن یا رفعت دہد ترا اللہ تعالے یا
در آخرت یا در دنیا نیز و عزت مطلب در دنیا بقرآن تا مبادا کہ خوار کند ترا اللہ تعالی در آخرت یا در دنیا
نیز ای عمل کنندہ بقرآن آرایش کن خود را بقرآن براے رضاے اللہ تعالے تا آرایش کند مرا اللہ تعالے یا
بقرآن در آخرت یا در دنیا نیز **اصل** من ختم القرآن فکانما ادرجت النبوة بین جنبیه ولکنه لا یوحی الیه
ومن جمع القرآن نظن ان احدا من الناس اوتی افضل مما اوتی فقد عظم حقر الله وحقر ما عظم الله **شرح** جمع بصیغۂ
معلوم باب منع است القرآن مرفوع و فاعل است قبول بفتح قاف وضم با یکنقطہ وضمیر راجع بمن منصوب مفعول است
القبول پسندیدہ از جملہ صفات مثل کرم و شجاعت و عفو اسم مصدر است و فعل آن مستعمل نشدہ
لا یجهل ہر دو جا و لا یغضب ہر دو جا بصیغۂ مضارع غائب معلوم باب علم است ضمیر علیه راجع بمن جمع
است لا یحد بجائے بے نقطہ و دال بے نقطہ مشددہ ہر دو جا بصیغۂ مضارع غائب معلوم باب ضرب ست اضافہ
در تعظیم القرآن اضافۂ مصدر بفاعل است یا اضافہ بمفعول است یعنی ہر کہ تمام کند علم قرآن را چنانچہ در او معیارے
رسول ہست پس گویا کہ پیچیدہ شدہ پیغمبرے درمیان دو پہلوے او باین معنے کہ مانند
این است کہ نبوت پنہان باشد در سینۂ او مانند جامۂ پیچیدہ و گذاشتہ شدہ باشد ولیکن وحی کردہ نمیشود
بسوی او و مراد اینست کہ اگرچہ وحی بسوی او نمی شود لیکن باستنباط در شبہہاے قدر و مانند آن
علم بحوادث بہم میرساند بے حدیث ملائکہ و این تشبیہ وحی بانبیا است و ہر کہ جمع کرد قرآن صفات پسندیدہ
او را مجموع الخصال حمیدہ کرد درشتی نمیکند با کسے کہ درشتی میکند برا او و غضبناک نمی شود در جماعہ
جمعے کہ غضبناک می شوند بر مردمان باین معنی کہ داخل آن جماعت نمی شود تا او نیز مانند ایشان شود و تندی
نمیکند در جملہ جماعتے کہ تندی میکند با مردمان ولیکن او عفو میکند بے ادبی مردمان را با او و رو می گرداند
از خطاے مردمان و بخشائش میکند گناہ مردمان را و بردباری میکند براے بزرگ کردن قرآن او را
یا براے بزرگ شمردن او قرآن را و ہر کہ دادہ شد قدرے از علم قرآن پس گمان کرد کہ یکے از مردمانی
کہ از پی علوم غیر قرآن مثل علوم فلاسفہ رفتہ اند دادہ شدہ بہتر از انچہ او دادہ شدہ پس بتحقیق عظیم
شمردہ انچہ را کہ حقیر شمردہ آن را اللہ تعالے و حقیر شمردہ انچہ را کہ عظیم شمردہ آنرا اللہ تعالے **اصل**
عن ابان بن تغلب عن ابی عبد اللہ علیه السلام قال الناس اربعة فقلت جعلت فداك وما هم فقال رجل
اوتی الایمان ولم یوت القرآن ورجل اوتی القرآن ولم یوت الایمان ورجل اوتی القرآن واوتی الایمان ورجل لم یوت القرآن
ولا الایمان **شرح** روایت است از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مردمان چہار قسم اند
پس گفتم قربانت شوم کیانند ایشان پس گفت مردے کہ دادہ شد ایمان و دادہ نشد قدر معتدبہ از علم
قرآن و عمل بآن مثل عوام شیعۂ امامیہ و مردے کہ دادہ نشد قرآن و نہ ایمان مثل عوام مخالفان شیعۂ امامیہ
اصل قال قلت جعلت فداك فسر لی حالهم فقال اما الذی اوتی الایمان ولم یوت القرآن فمثله کمثل الثمرة

ما دام کہ عمر کرد اصول کافی ۵ کتاب

طعمها حلو ولا ریح لها واما الذی اوتی القرآن ولم یوت الایمان فمثله کمثل الآس ریحها طیب وطعمها مر واما من اوتی القرآن والایمان فمثله کمثل الاترجة ریحها طیب وطعمها طیب واما الذی لم یوت الایمان ولا القرآن فمثله کمثل الحنظلة طعمها مر ولا ریح لها **شرح** الآس بفتح همزه والف وسین بے نقطه درخت مورد و مراد اینجا میوهٔ آنست الاترجة بضم همزه وسکون تاء دو نقطه در بالا وضم راے بے نقطه وتشدید جیم وتاے وحدت یک ترنج یعنی اباں گفت که گفتم قربانت شوم بیان کن براے من حال هر قسمے را از ایشان پس امام گفت اما آنکه داده شد ایمان و داده نشد قرآن پس حال او مانند یک خرماست مزهٔ آن شیرین است و بوئے خوش ندارد و اما آنکه داده شد قرآن و داده نشد ایمان پس حال او مانند یک آس است که بوے آن پاکیزه است و مزه آن تلخ است و اما آنکه داده شد ایمان و قرآن پس حال او مانند حال یک ترنج است بوے آن پاکیزه است و مزه آن پاکیزه است و اما اینکه داده نشد ایمان ونه قرآن پس حال او مانند یک حنظل است مزه آن تلخ است و بوی خوشے ندارد **وهفتم اصل** ملی بن الحسین علیهما السلام ای الاعمال افضل قال الحال المرتحل قلت وما الحال المرتحل قال فتح القرآن وختمه کلما جاء باوله ارتحل فی آخره **شرح** الحال بحاے بے نقطه وتشدید لام تاجری که متاع خود را کشوده باشد در بازاری از بازارهای روزهای هفته چنانچه متعارف است میان عرب وعجم در بعض شهرها وده ها براے طلب نفع وفروختن آن بخریدار در آن بازار و مضاف محذوف است بتقدیر عمل الحال المرتحل براے بے نقطه وحاے بے نقطه وتخفیف لام بصیغهٔ اسم فاعل باب افتعال تاجری که متاع کشوده خود را در بازاری برهم بندد و بعد از تمام شدن نفعے که میسر شده تا در بازار دیگر واکند. یعنی گفتم امام زین العابدین علیه السلام را که کدام عملها افضل تر است گفت عمل کشاینده بارکننده گفتم چیست عمل کشاینده و بارکننده گفت کشودن قرآن بمعنی ابتدا کردن بقرآن براے طلب نفع آخرت کردن قرآن بیان این آنکه هر بار که آورد اول قرآن را بار کرد در آخر قرآن مراد که چنین باشد که ابتدا کند قرآن را و دیگر تغافل کند وختم نکند زیرا که این شخص مانند تاجری است که متاع خود را در بازاری واکرده باشد و همچنان واکرده گذاشته باشد و آن متاع در عرصه وتاراج حادثات شده باشد مخفی نماند که تشبیه عامل بقرآن بتاجر مفهوم می شود از آنچه گذشت در حدیث سوم این باب و بنابرین افضل بودن عمل حال مرتحل راجع می شود بافضل بودن و رسیدن بجمیع قرآن تا باعث معرفت محکمات آن شود از آنها معرفت امام زمان که عالم بجمیع متشابهات وجمیع احکام الٰهی است حاصل شود باعتبار اشتمال آنها بر نهی از اختلاف از روے ظن در خود رائی چنانچه منقول شد در خطبهٔ مصنف رحمه الله تعالی من لم یعرف امرنا من القرآن لم یتنکب الفتن و بے معرفت امام حق نماز و روزه و حج و سائر عبادات باطل است و ابن اثیر در کتاب نهایه گفته وفیه انه سئل ای الاعمال افضل فقال الحال المرتحل قیل وما ذاک قال الخاتم المفتتح و در تفسیر این گفته هو الذی یختم القرآن بتلاوته ثم یفتتح التلاوة من اوله شبهه بالمسافر یبلغ المنزل فیحل فیه ثم یفتتح سیره ای یبتدئ به ولذلک قراء اهل مکة اذا ختموا القرآن بالتلاوة ابتدؤا وقرؤا الفاتحة وخمس آیات من اول البقرة الی قوله

واو لکنہم المقلون ثم یقطعون القرائۃ ویسمعون فاعل ذلک الحال المرتحل ای انہ ختم القرآن وابتدءا
باولہ ولم یفصل بینہما وقیل اراد بالحال المرتحل القاری الذی لا یتفصل عن عز والا عقبہ باخر انتہیٰ
مخفی نماند کہ بنا براین تکرار قرائت باجمال افضل اعمال خواہد بود واین مشکل است بنا بر اینکہ مفہوم
میشود از احادیث باب اول کتاب الدعا کہ دعا افضل از قرائت بعنوان تکرار است ومعلوم است
کہ بیان افضل از جہاد است **اصل** بقال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ من اعطاہ اللہ القرآن
فرای ان رجلا اعطی فضلا مما اعطی فقد صغر عظیما وعظم صغیرا **شرح** مضمون این موافق آخر حدیث نجم این
باب است **ہشتم اصل** قال لی ابو عبد اللہ ع من قرأ القرآن فہو غنی لا فقر بعدہ والا ما بہ غنی
شرح مراد بقرائت قرآن وارسیدن بمعنی آن است تا محکمات آن ممتاز شوند از متشابہات ومعرفت امام زمان
حاصل شود ضمیر بعدہ راجع بمصدر قرأ یا راجع بقرآن است وحاصل ہر دو یکے است الا مرکب از ان شرطیہ
ولا نافیہ است کہ برای نفی فقر است وراجع باثبات فقر میشود ما نافیہ است باء برای طلابست
وضمیر راجع بمن موصولہ است **یعنی** گفت مرا امام جعفر صادق علیہ السلام کہ ہر کہ رسید قرآن را پس او
بے نیاز است از علومی کہ در غیر قرآن است مثل علوم فلاسفہ اشارت است باینکہ قرآن تبیان کل شیء است
باین معنی کہ ہر محتاج الیہ خلائق در آن ہست پس منافات ندارد باینکہ بعد از قرائت قرآن حاجت نسبت
رسول یا امام زمان باشد برای تعلیم احکامی کہ در متشابہات قرآن است ونمی باشد نیازمندی بعد از قرائت
قرآن نخواہد بود باآنکس بے نیازی اصلا مراد این است کہ آنکس حرص در علم خواہد بود وہرگز سیر نخواہد شد
چنانچہ بیان شد در کتاب العقل در حدیث اول باب پانزدہم کہ باب المستاکل بعلمہ والمباہی بہ است
کہ منہومان لا یشبعان طالب دنیا وطالب علم **اصل** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ یا معاشر
قراء القرآن اتقوا اللہ عز وجل فیما حملکم من کتاب فانی مسئول وانکم مسئولون انی مسئول عن تبلیغ
الرسالۃ واما انتم فتسألون عما حملتم من کتاب اللہ وسنتی **شرح** حملکم بجای بی نقطہ وبیاء مثناۃ ماضی معلوم
باب تفعیل است ومفعول است ومفعول دوم محذوف است وآن ضمیر راجع بما است بتقدیر حملکموہ تحمیل
بار کردن چیزی بر کسے بعنوانی کہ علم بآن چیز در آنکس بہم رسیدہ باشد وبنا بر این من ہر دو تبعیضیہ است واشارت است
بمحکمات کتاب الٰہی وسنتی عطف است بر ما حملتم ومی تواند بود کہ مراد تحمیل بار کردن بعنوان تکلیف باشد
خواہ بعنوانی کہ علم بہم رسیدہ باشد وخواہ نہ ومن بیانی باشد وبنا بر این وسنتی عطف بر کتاب اللہ است
وذکر وسنتی در آخر با وجود ترک آن در اول واکتفا بمن کتابہ اشارت است باینکہ سنت رسول برای تصریح
احکامی است کہ در متشابہات است وغیر کتاب نیست در حقیقت **یعنی** گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
ای گروہ ہای قاریان قرآن پرہیز کنید از عذاب اللہ عز وجل در آنچہ علم آن را بار کردہ بر شما از جملہ کتاب
خود چہ بدرستیکہ من پرسیدہ میشوم در روز قیامت وبدرستیکہ از شما نیز پرسیدہ می شود در آن روز بیان

بیان شرح اصول کافی

این آنکه چه رستیکه پرسیده میشوم از اینکه آیا تبلیغ برسالت کردم یا نه و امثال پس پرسیده میشود از آنچه معلوم
شد از جمله کتاب الله تعالی آیا عمل بآنها کردید یا مانند یهود شدید چنانچه در سورهٔ جمعه است مثل الذین حملوا
التورٰیة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا و پرسیده میشوید از طریقت من در بیان متشابهات که معلوم شما
شده **دهم اصل** عن حفص قال سمعت موسی بن جعفر یقول لرجل اتحب البقاء فی الدنیا فقال نعم
فقال ولم قال لقراءة قل هو الله احد فسکت عنه **شرح** این رجل شخصی بوده از شیعهٔ امامیه که از سورهٔ
قرآنیه که بعد از فاتحه در نماز میخواند غیر سورهٔ قل هو الله احد را نمیدانست سواد قرآن نداشته و برای بی سواد
بسیار مشکل است حفظ قرآن از او امام علیه السلام برای ترغیب او به یاد گرفتن باقی قرآن اشارت باین کرد که تند
قرآن است و او چون سر وازده از نصیحت امام علیه السلام ساکت شده و اظهار امیدواری برای او کرده
چنانچه در قرارت آینده است یعنی روایت است از حفص گفت شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت
مردی را که آیا دوست میداری عمر دراز در دنیا را پس آن مرد گفت آری پس امام گفت چرا دوست میداری
و حال آنکه نصیبی از سواد قرآن نداری که از عمر خود محظوظ شوی بقراءت قرآن آن مرد گفت برای خواندن
سورهٔ قل هو الله احد پس امام ساکت شد از جواب او **اصل** ثم قال له بعد ساعة یا حفص من مات من اولیائنا
وشیعتنا ولم یحسن القرآن علم فی قبره لیرفع الله به من درجته فان درجات الجنة علی قدر آیات القرآن یقال له
اقرأ وارق فیقرأ ثم یرقی **شرح** باء در برای تقویت است و ضمیر راجع بمن مات است من برای بعد مجاوزت است و جهه عبارت از عدم احسان
قرآن است و ممکن است که باء به برای آلت باشد و ضمیر راجع بتعلیم باشد و من اسم بمعنی بعض باشد و
مفعول یرفع باشد و درجه عبارت از مرتبه او در بهشت باشد و رفع بعض درجه کنایت بعض مرفوع درجه
باشد بمعنی رفع که نه بسیار باشد و نه کم یعنی پس گفت برای اظهار امید ادراک درجات برای آن مرد بعد
از ساعتی ای حفص هر که مرد از دوستان ما و پیروان ما یعنی جمعی که عمل بمضمون محکمات قرآن کردند و فی الجمله عمل
بمضمون متشابهات قرآن کرده اند بعد از سؤال اهل الذکر و خوب نمیدانست الفاظ قرآن را تعلیم
کرده شد آنکس قرآن را که عمل بمضمون آن کرده در قبر او تا بالا کند الله تعالی او را از مرتبه او کنار و اسفل
قرآن باشد چه درستیکه مراتب بهشت بر قدر آیات قرآن است گفته میشود آنکس را که تعلیم داده گرفته که
بخوان و بالا رو پس میخواند و بالا میرود **اصل** قال حفص فما رایت احدا اشد خوفا علی نفسه من موسی بن جعفر
علیه السلام ولا ارجی للناس منه وکانت قراءته حزنا فاذا قرأ فکانه یخاطب انسانا **شرح** الحزن بفتح
حاء بی نقطه و سکون زاء بی نقطه و بوزن مقصد از باب نصر کسی را بفکر چیزی انداختن و در مقنعا بهوا انداختن
نیز حزن می گویند و بهر تقدیر در مقابل وزنی است که در شعر و مانند آن منظور است و جواب فاذا بانیا
و توضیح این میشود در حدیث اول و دوم باب نهم یعنی گفت حفص پس ندیدم هیچ یک را که سخت تر باشد
باعتبار ترس عذاب بر خود ش از موسی بن جعفر علیه السلام و نه امیدوار تر برای مردمان از او و بود قرارت

از قرآن را بعنوان بيدا ركردن دل از غفلات بيان اين آنكه چون قراءت قرآن ميكرد پس گويا كه او گفتگو و نصيحت مى كرد آدمى را يازدهم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله حملة القرآن عرفاء اهل الجنة والمجتهدون قواد اهل الجنة والرسل سادة اهل الجنة شرح العرفاء بضم عين بے نقطه وفتح راى بے نقطه وفاء والف ممدوده جمع عريف بفتح عين وكسر را و رئيس قسمے از لشكر كه سردار لشكر اگر احوال آن جمع را خواهد معلوم كند از او واو را نقيب نيز مى نامند المجتهدين بصيغه اسم فاعل باب افتعال جمعے كه سعى در رواج دين مى كنند از علما ومراد جاهلان كه پيروى ظن و خودرائى مى كنند نيست زيرا كه آن موافق اصطلاح اصوليين عامه است يعنى گفت رسول الله صلى الله عليه وآله عمل كنندگان بقرآن نقيبان اهل جنت اند وساعيان در رواج عمل بقرآن و در حق لشكركشان و سرداران اهل جنت اند و رسولان بادشاهان اهل جنت اند

باب سوم اصل باب من يتعلم القرآن بمشقة

شرح اين باب بيان حال كسى ست كه ياد مى گيرد قرآن را بحفظ در خاطر يا تحصيل سواد آن بدشوارى در ين باب سه حديث است اول اصل عن ابى عبد الله ع قال سمعته يقول ان الذى يعالج القرآن ويحفظه بمشقة منه وقلة حفظ له اجران شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام راوى گفت شنيدم از او كه مى گفت بدرستيكه آنكه پيشه خود كند قرآن را باين معنى كه اوقات بسيار صرف قرآن كند قرآن را بدشوارى كه از جانب آنكس و كمى حفظ چيزها را براى آنكس دو برابر ثواب ديگران است در حفظ قرآن دوم اصل سمعت ابا عبد الله ع يقول من شدد عليه فى القرآن كان له اجران ومن يسر عليه كان مع الاولين شرح شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام مى گفت هركه سخت گيرى شده براو در حفظ قرآن باين معنى كه حفظ قرآن بمشقت كرده شد براى او دو برابر ثواب كسے كه آسان كرده شد بر ستى او و حفظ كرده شد در روز قيامت با سابقان اين ست مراد سفرة كرام بررة كه مذكور شد در حديث دوم و چهارم باب سابق سوم اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال ينبغى للمؤمن ان لا يموت حتى يتعلم القرآن او ان يكون فى تعلمه شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت سزاوار است براى مؤمن حافظ كه سعى كند در حفظ قرآن تا بميرد مگر آنكه ياد گرفته باشد قرآن را و اگر اجل او زود برسد در اثناے ياد گرفتن قرآن و مشغول بودن بآن بميرد و مبتلا شود يا دگيرنده بمشقت را و اين يا بد از آن دو برابر ثواب ديگران است

باب چهارم اصل باب من حفظ القرآن ثم نسيه

شرح اين باب بيان حال كسے ست كه حفظ در خاطر كرد قرآن را بعد از آن فراموش كرد آن را در ين باب شش حديث است اول اصل عن يعقوب الاحمر قال قلت لابى عبد الله ع جعلت فداك انى كنت قرأت القرآن ففلت منى فادع الله عز وجل ان يعلمنيه قال فكانه فزع لذلك فقال علمك الله هو واياناجميعا قال ونحن نحو من عشرة شرح ظاهر اين است كه اين گفتگو يعقوب بعد از آنچه مى آيد در حديث شش

سوم و ششم باشد و انچه در حدیث سوم است پیش از حدیث ششم باشد تفلت بفا و تشدید لام و تاے دو نقطه
در بالا بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است یعنی روایت است از یعقوب احمر یعنی سرخ گفت گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را قربانت شوم بدرستیکه من میخواندم قرآن را از بر پس گریخت از من باین معنی که واگذاشتم خواندن
آن را تا آنکه جمیع آن سواے انچه در نماز واجب است از یاد فراموش شد پس دعا کن الله عز و جل را که تعلیم کند
مرا قرآن را باین معنی که توفیق حفظ آن بمداومت من بر آن باری دیگر دهد یعقوب گفت پس گویا که امام مضطرب
شد براے انچه گفتم پس گفت توفیق حفظ دهد ترا الله تعالی و ما جماعت را همگی یعقوب گفت و ما نزدیک ده کس
بودیم در ان مجلس مراد اینست که این دعا براے باقی جماعت بوده و خودش را داخل کرد از باب رعایت آداب
اصل ثم قال السورة تکون مع الرجل قد قرأها ثم ترکها فتاتیه یوم القیمة فی احسن صورة و تسلم علیه فیقول من
انت فیقول انا سورة کذا و کذا فلو انک تمسکت بی و اخذت بی لانزلتک هذه الدرجة فعلیکم بالقرآن **شرح**
در نسخ ترکها بصیغه ماضی است و ظاهر اینست که بجاے آن تترکها بصیغه مضارع غائب باشد و معطوف بر یکون
باشد و قد قرأها استیناف بیانی تکون مع الرجل باشد بعد از ان امام گفت سوره گاهی می باشد با مردی از انکه
بتحقیق مکرر خوانده آن را تا حفظ کرده از بر یا عمل بآن کرده بعد از ان ترک میکند آن سوره را مداومت
آن را و میگذارد تا فراموش یا عمل بآن نمیکند پس می آید آن سوره نزد آن مرد در روز قیامت در بهتر صورتے
باین معنے که می آید در ضمن مخلوقی دیگر که صورت و نمونه است مجسم است و صاحب شعور و افعال اختیاریه
و سلام میکند بر آن مرد پس آن مرد می گوید چه کسے تو پس میگوید که من سوره چنین و چنینم یعنے که نمونه آنم
پس اگر اینکه تو نگاه میداشتی مرا و عمل بمن میکردی هر آئینه جامی دادم ترا درین مرتبه مراد اینست که اشارت بمرتبه
عالیه باشد از مراتب بهشت در وقت گفتن این پس لازم باشید قرآن را **اصل** ثم قال ان من الناس من
یقرأ القرآن لیقال فلان قاری و منهم من یقرأ القرآن لیطلب به الدنیا و لا خیر فی ذلک و منهم من یقرأ
القرآن لینتفع به فی صلوته و لیله و نهاره **شرح** بعد از ان براے اشارت باینکه یاد گرفتن و نفع
نافع است که براے عمل بآن باشد بقصد رضای الٰهی گفت از جملهٔ مردمان کسی است که میخواند قرآن را
تا گفته شود که فلان قاری قرآن است مراد اینست که مقصودش محض تعریف مردمان او راست و از جمله مردمان
کسے است که میخواند قرآن را تا طلب کند بآن مال دنیا را بغیر صوت چنانچه می آید در حدیث ششم و نیست چیزے
در آخرت در انچه مذکور شد از دو قسم و از جمله مردمان کسی ست که میخواند قرآن را تا نفع آخرت برد بآن در نماز
خود و در شب خود و روز خود و در غیر نماز نیز **د و اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من نسی سورة
من القرآن مثلت له فی صورة حسنة و درجة رفیعة فی الجنة فاذا رآها قال ما انت ما احسنک لیتک لی
فیقول انا فلانة التی نسیتنی اما لو لم تنسنی لرفعتک الی هذا **شرح** مثلت بثاے سه نقطه مشدد بصیغه ماضی مجهول
باب تفعیل است تمثیل نمودن چیزی در ضمن جسمی که نمونه و صورت آن باشد یعنے گفت امام جعفر صادق علیه السلام که

فراموش کرد سوره از قرآن را نمود و بشت آن سوره برای آنکس در صورتی که نیکو است و مرتبه عالیه بهشت
که آن صورت قرآن مرتبه ساکن است پس چون آنکس دید آن صورت را از دور گفت چه چیزی تو چه زیبائی تو کاش
تو برای من بودی پس آن صورت می گوید آیا نمی شناسی مرا من سوره چنین و چنینم و اگر فراموش نمی کردی
مرا فرود نیاهر آئینه بالا می آوردم ترا تا اینجا اشارت بمرتبه بالاتر است چنانچه ظاهر میشود از حدیث چهارم
وسیم ینبوع اصل من یعقوب الاحمر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان علی دینا کثیرا وقد دخلنی
ما کاد القرآن یتفلت منی فقال ابو عبد الله علیه السلام القرآن القرآن ان الآیة من القرآن والسورة لتجیء
یوم القیمة حتی تصعد الف درجة یعنی فتقول لو حفظتنی لبلغت بک ههنا شرح ما موصول عبارت
از اندوه است و عائد آن محذوف است بتقدیر یتفلت منی به القرآن منصوب باغراء است بتقدیر الزم القرآن
تکرار برای تاکید است تصعد از باب علم منصوب و مرفوع می تواند بود والمقصود بالا رفتن و مراد اینجا بالا بودن است
زیرا که موی اینجا عبارت است از نزدیک شدن بکسی بعنوان فرود آمدن از بالا مثل در هزار درجه یعنی فی الجنة
کلام تراوی است بلغت بصیغه متکلم وحده از باب نصر است و بالای تعدیه است یعنی روایت است
از یعقوب احمر گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستیکه بر من قرض بسیاری است و بتحقیق داخل شده
مرا اندوهی که نزدیک است که قرآن گریزد از یاد من بسبب آن اندوه پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام
ملازم باش قرآن را باین معنی که از ان جدا مشو تا فراموش نشود بیان این آنکه بدرستیکه آیتی از قرآن که از
کسی فراموش شده باشد و سورتی از قرآن که از کسی فراموش شده باشد هر آئینه فرود می آید روز
قیامت تا بهشت نسبت بان مرد بالا هزار پایه می خواهد ام پایه را که در بهشت است در عرصه قیامت پس
آن آیت و سوره میگوید فراموش کار خود را که اگر حفظ من می کردی در دنیا هر آئینه می رسانیدم ترا اینجا چهارم
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الرجل اذا کان تعلم السورة ثم نسیها او ترکها
ودخل الجنة اشرفت علیه من فوق فی احسن صورة فتقول تعرفنی فیقول لا فتقول انا سورة کذا وکذا لم تعمل
بی وترکتنی اما والله لو عملت بی لبلغت بک هذه الدرجة واشارت بیدها الی فوقها شرح شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستیکه مرد چون در دنیا یاد گرفته باشد سوره را بعد از ان فراموش کرده باشد آنرا
یا ترک کرده باشد مداومت آن را و داخل بهشت شده باشد می آید آن سوره بر سر او از بالا در بهترین
صورتی پس میگوید آیا می شناسی مرا پس آن مرد می گوید نه پس میگوید من سوره چنینم و چنینم عمل نکردی بمن
و ترک کردی مرا آگاه باش بخدا قسم اگر عمل بمن میکردی هر آئینه میرسانیدم ترا باین مرتبه و اشارت میکند این سوره
بدست خود بسوی فوق که از آنجا فرود آمده تا اندکی نزدیک شود بان مرد پنجم اصل سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن رجل قرأ القرآن ثم نسیه فرددت علیه ثلثا اعلیه فیه حرج قال لا شرح
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که خواند قرآن را تا آنکه حفظ کرد آن را و حفظ او بعد از ان

اگر می چسپید بمن میبرسانیدم ترا باین درجه بعد از ان امام گفت ملازم قرآن باشید در شب و روز یا علامت
جیگاه بالبیس نهاده باشید قرآن را چه بد رستیکه بعض مردمان کسی است که یاد میگیرد قرآن را تا گفته شود که
فلان قاری قرآن است و بعض ازیشان کسی است که یاد میگیرد قرآن را پس طلب میکند بآن اظهار آواز
خود را پس گفته میشود که فلان خوش آواز است باین معنی که او را طلب میکنند در مجالس و باین سبب کسب
مال میکند و نیست در آنچه مذکور شد از دو قسم چیزی و بعض مردمان کسی است که یاد میگیرد قرآن را پس
عمل بآن میکند در شب خود و روز خود باکی ندارد که دانست آن عمل او را او که ندانست

باب پنجم اصل باب فی قراءته

شرح این بابی است در بیان آداب خواندن قرآن درین باب دو حدیث است **اول اصل** عن
ابی عبد الله قال القرآن عهد الله الی خلقه فقد ینبغی للمرء المسلم ان ینظر فی عهده وان یقرأ منه فی کل
یوم خمسین آیة **شرح** العهد بفتح عین بی نقطه و سکون ها و دال بی نقطه نامه که بادشاهان برای احکام خود مینویسند و به
عاملان میدهند و ایشان را میفرستند تا بر خلائق بخوانند و قد اینجا برای تحقیق است با وجود آن که بر فعل مضارع
داخل شده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قرآن نامه الله تعالی است که فرستاده
بسوی مخلوقان خود پس تحقیق سزاوار است برای مرد مسلمان اینکه نظر کند در نامه الله تعالی و این که بخواند
ازان نامه در هر روز پنجاه آیت **دوم اصل** سمعت علی بن الحسین یقول آیات القرآن خزائن فکلما فتحت
خزانة ینبغی لک ان تنظر ما فیها **شرح** شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام می گفت آیات قرآن خزینه‌های
علم الهی است پس هرگاه که گشوده شود خزینه را باین معنی که یاد کرده شود آیتی را سزاوار است برای تو که
نظر کنی که چیست در آن خزینه بدان که آیت در لغت بمعنی علامت است و بمعنی شخص است و اطلاق آن بر آیه
قرآن برای اینست که علامت ربوبیت رب العالمین است باعتبار جدا کرده شده از سابق و لاحق در حکم
شخص علیحده شده و از مصنفات علما کلامی منقح در تعریف آیت در اصطلاح بنظر نرسیده و ظاهر این حدیث
اینست که آیت بعضی است از سوره که آن بعض اختصاص داشته باشد بفائده عظیم از علم الهی و برای
این جدا کرده شده باشد از سابق و لاحق توضیح این آنکه چون قرآن تبیان کل شیء است و جمیع حوادث
ازان مستنبط می شود و اسرار الهی دران بسیار است بعض کلمات و مفردات آن جدا کرده شده از بعض
دیگر هر چند که در ظاهر گفتگو یک سخن باشد مثل اینکه مستثنی منه در آیتی است و مستثنی در دیگر است برای اشارت باینکه از
جمله اسرار الهی فائده عظیم در هر یکی علیحده هست و علم جمیع آنها نزد اهل الذکر است در رفع این تعجب میشود بنظر در
شعر عرب که گاهی بعض کلمه داخل مصرعی است و بعض اجزای آن داخل مصرعی دیگر است برای حصول وزن شعر و فائده
اسرار علم الهی کمتر از فائده وزن شعر نیست و سوره در لغت بمعنی یک حصار شهر و مانند آنست که تعریف سوره در اصطلاح
این باشد که سوره طائفه از قرآن است که یکدفعه بر رسول نازل شده باشد مثل قول الله تعالی در سوره توبه یحذر

صافی شرح اصول کافی

اللہ المعین

للمنافقون ان ينزل عليهم سورة تنبئهم بما فى قلوبهم و در سورهٔ توبه وارد اذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول ايكم زادته هذه ايمانا و موافق اين است آنچه بيان شده در حديث اول باب هفدهم كتاب الايمان والكفر كه در سورة النور انزلت بعد سورة النساء و تصديق ذلك فى آخره ايضاً موافق اين است آنچه مى آيد در كتاب الصلوة در حديث سوم باب بيست و يكم كه باب قرائة القرآن است كه اول كل كتاب نزل من السماء بسم الله الرحمن الرحيم فلا تبال ان لا تستعيذ وايضاً موافق اينست كلام جوهرى و صاحب قاموس گفته والسورة المنزلة من القرآن لانها منزلة بعد منزلة مقطوعة عن الاخرى و عامهٔ مفسران منكر اين تعريف اند ميگويند گاهى بعض يك سوره در مكه نازل شده و بعضى ديگر آن در مدينه و بعضى از مصنفان شيعه نيز با ايشان در ظاهر موافقت كرده اند و شايد كه قصد آن بعض اين باشد كه اين ضم مخالف از جامعان قرآن بعد از رسول عليه السلام ناشى شده و اين منافات ندارد با آنچه گفتيم اگر گوئى بنا بر اين مى بايست كه دو آيت كه يكى منسوخ بديگرى باشد مجتمع در يك سوره نشود و حال آنكه شمار شده بنا بر تفسيران مشهور مثل آنكه گفته اند كه در سورهٔ مجادله آيت يا ايها الذين آمنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدى نجويكم صدقة ذلك خير لكم واطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحيم منسوخ است بآيت بعد از آن و متصل بآن كه ءاشفقتم ان تقدموا بين يدى نجويكم صدقات فاذ لم تفعلوا وتاب الله عليكم فاقيموا الصلوة واتوا الزكوة واطيعوا الله ورسوله والله خبير بما تعملون گوئيم از اين دو جواب است اول آنكه بنا بر آنچه على بن ابراهيم در مقامات تفسير خود گفته تغيير و تبديل در آيات قرآن از بعض اصحاب شده و مؤيد اين مى آيد در حديث بيست و سوم و بيست و ششم آخر ابواب دوم آنكه اعتماد بر تفسير آن مشهور نيست و حق آنست كه در تفسير ائمه معصومين عليهم السلام باشد

باب ششم اصل باب البيوت التى يقرأ فيها القرآن

شرح اين باب فضيلت خانه ايست كه خوانده مى شود در آنها قرآن در اين باب سه حديث است

اول اصل قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم نوروا بيوتكم بتلاوة القرآن ولا تتخذوها قبوراً كما فعلت اليهود والنصارى صلوا فى الكنائس والبيع وعطلوا بيوتهم فان البيت اذا كثر فيه تلاوة القرآن كثر خيره واتسع اهله واضاء لاهل السماء كما تضيئ نجوم السماء لاهل الدنيا **شرح** بيوت بضم باست تلاوت بكسر تاست صلوا بفتح لام مشدده است كنائس جمع كنيسه بفتح كاف و كسر نون و سكون ياى دو نقطه در پائين و سين بى نقطه است و آن عبادتخانهٔ بزرگ يهود و نصارى است كه نظير مسجد جامع اهل اسلام است بيع بكسر باى يك نقطه و فتح ياى دو نقطه در پائين و عين بى نقطه جمع بيعه بكسر با و سكون يا است و آن عبادتخانهٔ كوچك يهود و نصارى است كه نظير مسجد محلهٔ اهل اسلام است و جوهرى در صحاح گفته الكنيسة للنصارى وايضاً گفته البيعة للنصارى و اين مبنى بر عدم اعتبار يهود است و صاحب قاموس گفته

الكنيسة معبد اليهود او النصارى او الكفار و ايضا گفته البيعة بالكسر معبد النصارى الاتساع بتشديد تا و فتح طا در بالا مصدر معتل الفاء و اوی باب افتعال فراخ شدن چیزی باعتبار كثرت خود ش یا كثرت بالشود نیا اینجا عبارت از زمین و حوالی آنست یعنی گفت نبی صلوات الله علیه روشن كنید خانهای خود را بخواندن قرآن در نماز نافله و مانند آن و فرا نگیرید خانهای بزرگ خود و عبادتخانهای کوچک خود و خالی کردند خانهای خود را از تلاوت کتاب الهی چه بدرستیکه خانه چون بسیار شود دران خواندن قرآن بسیار میشود برکت آن یا مال دار می شود اهل آن و روشنی میدهد برای اهل آسمان چنانچه روشنی میدهد ستارهای آسمان برای اهل زمین

دوم اصل عن ابی عبد الله قال ان البیت اذا کان فیه المسلم یتلو القرآن یتراءاه اهل السماء کما یتراءی اهل الدنیا الکوکب الدری فی السماء **شرح** یتراءاه بفتح یای مضارع و فتح تای دو نقطه در بالا و فتح را بے نقطه و الف و فتح همزه و ضمیر راجع به بیت بصیغه مضارع غائب باب تفعل است التراءی دیدن چیزے بعضی ان استمرار یعنی بالغه الدری بضم و فتح و کسر دال بے نقطه و تشدید را بے نقطه و یا ستاره تابان یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه خانه چون باشد دران مسلمانے آنکه تلاوت کند قرآن را بسیار نظر در آن میکنند اهل آسمان چنانچه بسیار نظر میکنند اهل زمین به ستارهٔ تابان در آسمان

سوم اصل قال امیر المؤمنین ان البیت الذی یقرأ فیه القرآن و یذکر الله عز و جل فیه تکثر برکته و تحضره الملائکة و تهجره الشیاطین و یضیء لاهل السماء کما یضیء الکواکب لاهل الارض و ان البیت الذی لا یقرأ فیه القرآن و لا یذکر الله عز و جل فیه تقل برکته و تهجره الملائکة و تحضره الشیاطین **شرح** گفت امیر المؤمنین علیه السلام خانه که خوانده می شود دران قرآن و یاد کرده میشود الله عز و جل در آن بصفات ربوبیت بسیار می شود برکت آن و حاضر می باشند در آن فرشتگان و ترک میکنند آنرا شیاطین و روشنی میدهد برای اهل آسمان چنانچه روشنی میدهد ستاره برای اهل زمین و بدرستیکه خانه که خوانده نمیشود دران قرآن و یاد کرده نمی شود الله در آن کم می شود برکت آن و ترک میکنند آنرا فرشتگان و حاضر میباشند در آن شیاطین

باب هفت اصل باب ثواب قراءة القرآن

شرح این باب بیان ثواب خواندن قرآن است درین باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من قرأ القرآن قائماً فی صلوته کتب الله له بکل حرف مائة حسنة و من قرأ فی صلوته جالساً کتب الله له بکل حرف خمسین حسنة و من قرأ فی غیر صلوته کتب الله له بکل حرف عشر حسنات **شرح** روایت است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که خواند قرآن را ایستاده در نماز خود نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی صد حسنه و هر که خواند در نماز خود نشسته نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی پنجاه حسنه و هر که خواند در غیر نماز خود نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی ده حسنه **دوم اصل** عن ابی عبد الله قال ما یمنع التاجر منکم المشغول فی سوقه اذا رجع الی منزله ان لا ینام حتی یقرأ

سورة من القرآن فیکتب له مکان کل آیة یقرأها عشر حسنات و یمحی عنه عشر سیئات **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق ع گفت چه چیز منع میکند سوداگر از جمله شما را که مشغول است در بازار خود باینمعنی که چون فرصت
خواندن قرآن در بازار ندارد چون برگردید بسوی منزل خود از اینکه بخواند سورهٔ را از قرآن پس
نوشته شود برای او بجای هر آیتی که خواند آنرا ده حسنه و محو کرده شود از او بآن آیت ده گناه **سوم**
اصل عن بشر بن غالب الاسدی عن الحسین بن علی ع قال من قرأ آیة من کتاب الله قائما
فی صلوته کتب له بکل حرف مائة حسنة فاذا قرأها فی غیر صلوة کتب الله له بکل حرف عشر حسنات فان
استمع القرآن کتب الله له بکل حرف حسنة **شرح** روایت است از بشر بکسر بای یک نقطه و سکون شین
با نقطه و رای بی نقطه ابن غالب اسدی از امام حسین بن علی علیهما السلام گفت هر که خواند آیتی را از کتاب الله
عز و جل در نماز خود ایستاده نوشته می شود برای او بهر حرفی صد حسنه پس چون خواند آن آیت را در غیر نماز نوشت
الله تعالی برای او بهر حرفی ده حسنه و اگر گوش انداخت بقرآن نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی
یک حسنه **اصل** و ان ختم القرآن لیلا صلت علیه الملائکة حتی یصبح و ان ختمه نهارا صلت علیه الحفظة
حتی یمسی کانت له دعوة مجابة و کان خیرا له مما بین السماء الی الارض **شرح** مراد بختم اینجا قرائت جزو
آخر قرآن است بعد از آن که اجزاء دیگر را خوانده باشد در روزها یا شبهای گذشته چنانچه ظاهر حدیث ششم
این باب است ما کانت تامه است دعوة مرفوع و فاعل است فرق میان اجابت و استجابت اینست
که اجابت دادن اثر دعاست و استجابت قبول دعاست خواه بدادن اثر آن و خواه بتاخیر اثر آن
برای ذخیرهٔ آخرت و مانند آن الی الارض ظرف مستقر است و برای تعیین حد ما بین السماء نظیر اینست
الی المرافق در آیت وضوء بنابر اینکه الی المرافق ظرف لغو متعلق باغسلوا نباشد بدلیلی که ظاهر میشود از شرح
حدیث چهارم این باب فرق اینست که الی در الی الارض بمعنی مع نمی تواند بود و در الی المرافق می تواند
چنانچه بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب هیجدهم که باب ان الایمان مبثوث بجوارح
البدن کلها است یعنی و اگر تمام کرد قرآن را در شب درود کردند بر او ملائکه در آن شب تا آنکه بصبح رسد
و اگر تمام کرد قرآن را در روز درود کردند بر او ملائکه حافظان اعمال در آن روز تا آنکه بشام رسد و حاصل شد
برای او یک دعای اجابت کرده شده و شد آن عمل برای او بهتر از هر چه میان آسمان است تا زمین
اصل قلت هذا لمن قرأ القرآن فمن لم یقرء یقرأه قال یا اخا بنی اسد ان الله جواد ماجد کریم اذا قرأ
ما معه اعطاه الله ذلک **شرح** گفتم این ثواب برای کسی است که خوانده باشد قرآن را
باین معنی که تواند تمام کند قرآن را پس کسی که قدرت بر آن نداشته باشد مثل عوامی که قرائت
مصحف نمی تواند کرد چون است حال او گفت ای مرد قبیلهٔ بنی اسد و باقی ظاهر است و و اضح
چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من ختم القرآن بمکة من جمعة او اقل من ذلک او اکثر و ختمه

فی یوم جمعة کتب له من الاجر والحسنات من اول جمعة کانت فی الدنیا الی اخر جمعة تکون فیها وان ختمه فی سائر الایام فکذلک **شرح** مراد بختم اینجا خواندن بعض قرآن است بقصد تمام کردن چه من برای ابتدای غایت است والی برای انتهای غایت وهر دو ظرف لغو است وفعلیکه متعلق آن دو است میباید که مکرر شود بعدد ساعات ابتداء قبل از انتهاء خواندن مجموع قرآن قبل از وصول بانتها الفعل نمی آید یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هرکه خواند بعنوان ورود قرآن را در مکه آدینهٔ دیگر یا کمتر از آن یا بیشتر از آن وتمام کرد آن را در روز آدینه نوشته شد برای او ثواب ومراتب عالیه از اول آدینه که شد در دنیا تا آخر آدینه که می شود در دنیا باین معنی که ثواب کسی باو میدهند که فرضا از اول دنیا مشغول بقراءت قرآن باشد واگر تمام کند قرآن را در باقی ایام پس همچنان است باین معنی که مانند آنست اگرچه کمتر از آن باشد **بیت** **اصل**

قال رسول الله صلی الله علیه وآله من قرأ عشر آیات فی لیلة لم یکتب من الغافلین ومن قرأ مائتی آیة کتب من الخاشعین ومن قرأ ثلثمائة آیة کتب من الفائزین ومن قرأ خمسمائة آیة کتب من المجتهدین ومن قرأ الف آیة کتب له قنطار من بر القنطار خمسة عشر الف مثقال من ذهب المثقال اربعة وعشرون قیراطا اصغرها مثل جبل احد واکبرها ما بین السماء الی الارض **شرح** القنطار بکسر قاف وسکون نون وطای بی نقطه والف ورای بی نقطه ومراد رسول صلعم اینجا آنست که بقدری که مشک گاوی را پر کند از طلا ومراد اینجا سه صد وچهل وپنجهزار قیراط است بر بکسر بای یک نقطه وتشدید رای بی نقطه است القنطار تا قیراطا جمله معترضه است برای بیان عدد قراریط قنطار طلا یا بر آن قیاس شود عدد قراریط قنطار حسنه یا بروشنی که سه صد وچهل وپنجهزار است ضمیر اصغرها واکبرها راجع بقراریط باعتبار اینکه از جهت قنطار مذکور می شود ونیز در حدیث نهم باب سیزدهم وقراریط مذکور می شود ونیز در کتاب الجنائز در باب چهل وسوم **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هرکه خواند ده آیه از قرآن در شبی نوشته نشد در آن شب از غافلان باین معنی که واسطه است میان غافل وذاکر وهرکه خواند پنجاه آیت نوشته شد از ذاکران بمعنی یاد دارندگان ربوبیت رب العالمین وهرکه خواند دو صد آیت نوشته شد از فروتنی کنندگان در عبادت وهرکه خواند سه صد آیت نوشته شد از رسیدگان بمقصود خود وهرکه خواند هزار آیت نوشته شد برای او قنطاری از نیکی یعنی حسنه بهشت قنطار در عرف اهل حساب پانزده هزار مثقال از طلا است مثقالی در عرف اهل حساب بیست وچهار قیراط است کوچکتر قیراطهای حسنه آنکس که هزار آیت خوانده مثل کوه احد است در عظمت وبزرگتر آنها میان آسمان تا زمین است در عظمت **بیت**

اصل عن منصور عن محمد بن بشیر عن علی ابن الحسین علیهما السلام قال: وقد روی هذا الحدیث عن ابی عبد الله ع قال من استمع حرفا من کتاب الله من غیر قراءة کتب الله عز وجل له به حسنة ومحا عنه سیئة ورفع له درجة ومن قرأ نظرا من غیر صلوة کتب الله له بکل حرف حسنة ومحا عنه سیئة ورفع له درجة

شافی شرح اصول کافی

شرح ضمیر قال در اول راجع بمنصور است ومیتواند بود که راجع بمحمد باشد وبر هر تقدیر روی بصیغه معلوم باشد ضمیر مستتر راجع بمحمد است وبر هر تقدیر دوم تغلیب حال حکایت محکی شده هذا الحدیث منصوب ومفعول روی است ومراد این است که محمد این حدیث را از علی ابن الحسین باین روش نقل کرده که گفت از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که او گفت که علی بن الحسین این را گفته ضمیر قال در دوم راجع است بابی عبد الله یا بعلی بن الحسین علیهم السلام ومؤید احتمال است قلت جعلت فداک تا آخر من غیر قراءة اشاره است باینکه در وقت قرارت دیگری قرآن را نزد او هرکس خوب نیست نظرا حال است از فاعل قرأ ومصدر بمعنی اسم فاعل است یا منصوب است بنیابت ظرف زمان مثل رأیته قدوم الحاج من غیر صلوة اشارت است باینکه در نماز قرارت از مصحف خوب نیست حسنة منافات ندارد باانچه گذشت در حدیث اول این باب که در قرارت هر حرفی ده حسنه است چه مراد اینجا بیان ثواب نظر در مصحف است پس مجموع ثواب یازده خواهد شد یعنی روایت است از منصور از محمد بن بشیر از امام زین العابدین علیه السلام منصور گفت که تحقیق روایت کرد محمد این حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام که هر که گوش کرد یک حرف را از قرآن بی آنکه خود قاری آن باشد نوشت الله عز وجل برای او بآن گوش کردن یک حسنه وبرطرف کرد از او یک گناه وبرداشت برای او یک درجه در بهشت وهر که خواند قرآن را بر حالی که نظر کند در مصحف باآنکه نماز میکرده باشد نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی حسنه وبرطرف کرد از او یک گناه وبالا برد برای او یک درجه در بهشت **اصل** ومن تعلم منه حرفا ظاهرا کتب الله له عشر حسنات ومحا عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات قال لا اقول بکل آیة ولکن بکل حرف باء وتاء او شبههما **شرح** ظاهرا احتراز است از محذوف با ملال ومانند آن مثل یاء متکلم در ربی که بتقدیر ربی است ولا اقول تا آخره اشارت باینکه گاهی حرف مستعمل میشود بمعنی آیت اما اینجا مراد آن نیست باء بالف ممدوده مجرور است تا بدل حرف باشد یعنی وهر که یاد گرفت از قرآن حرفی را که تلفظ درآید نوشت الله تعالی برای او ده حسنه وبرطرف کرد از او ده گناه وبرداشت برای او ده درجه در بهشت امام گفت نمیگویم که بهر آیتی ولیکن میگویم بهر حرفی که باء یا تاء یا مانند آنها باشد **اصل** قال ومن قرأ حرفا وهو جالس فی صلوته کتب الله له خمسین حسنة ومحا عنه خمسین سیئة ورفع له خمسین درجة ومن قرأ حرفا وهو قائم فی صلوته کتب الله له مائة حسنة ومحا عنه مائة سیئة ورفع له مائة درجة **شرح** مضمون این گذشت در حدیث اول این باب **اصل** ومن ختمه کانت له دعوة مستجابة موخرة او معجلة قال قلت جعلت فداک ختمه کله **شرح** مراد بختم اینجا خواندن بعض قرآن است بقصد اتمام آن چنانچه اهل ورد میکنند کانت تامه است تحقیق کانت لی فی ختمه است فرق بیان استجابت واجابت بیان شد در شرح حدیث سیم این باب ختمه هر دو جا بفتح خاء وسکون تاء و ضمیر راجع بمن است ومیتواند بود که راجع بقرآن باشد وبر هر تقدیر مصدر است ونصب آن بنیابت ظرف زمان است مثل رأیته

قدوم الحاج ودر اول استفهام مقدر است کلمۂ منصوب و تاکید ختمہ است و ضمیر راجع بختم است یعنی وہر کہ
قواند بعض قرآن را بعنوان ورد بقصد تمام کردن حاصل شد براے او ودران خواندن یک دعاے مستجاب
خواہ مؤخر باشد از آن خواہ تعجیل کردہ شدہ باشد محمد بن بشیر گفت کہ گفتم قربانت شوم آیا ہر خواندن
او بعنوان وردے دعاے مستجاب حاصل میشود علیحدہ امام گفت در ہر خواندن او بعنوان ورد
حاصل میشود علیحدہ **ہفتم اصل** قال رسول اللہ ص ختمۃ القرآن الی حیث تعلم **شرح** تعلم ماضی
معلوم غائب باب تفعل است ومی تواند بود کہ بصیغۂ مضارع غائب مجہول یا معلوم مجرد باشد و بر تقدیر اول و
سوم ضمیر مستتر راجع بقرآن است وفاعل محذوف قاری است کہ مفہوم میشود از سابق و بر تقدیر دوم وچہارم ضمیر
مستتر راجع بقاری است یعنی گفت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ تمام کردن قرآن تا جائیست کہ قارے
آنرا یاد گرفتہ اشارت است باینکہ ثواب تمام کردن قرآن حاصل می شود براے کسے کہ تمام نکند قرآن را
اما تمام کند آنچہ را کہ از قرآن یاد گرفتہ چنانچہ گذشت درحدیث سوم این باب کہ ان اللہ جواد تا آخر است

باب ہشتم اصل باب قراءة القرآن فی المصحف

شرح این باب در بیان فضیلت خواندن قرآن در مصحف است ودر این باب پنج حدیث است **اول**
اصل رفعہ الی ابی عبد اللہ ع قال من قرأ القرآن فی المصحف متع ببصرہ وخفف عن والدیہ
وان کانا کافرین **شرح** متع بتا دو نقطہ در بالا وعین بے نقطہ بصیغۂ ماضی مجہول باب تفعیل است ببصرہ نائب فاعل
یا نائب فاعل ضمیر مستتر است و ببصرہ ظرف لغو است خفف بصیغۂ ماضی مجہول باب تفعیل است عن والدیہ
نائب فاعل است یعنی راوی بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہرکہ خواند قرآن را
در مصحف نفع رسانیدہ شد بچشم خود باین معنی کہ باعث صحت چشم وطول بقاے آنست یا باین معنی کہ
چون عمل ثواب عظیم دارد وبوسیلۂ چشم باو رسیدہ وسبک کردہ شد از پدر وما در او باین معنی کہ
بار ایشان سبک کردہ شد ہرچند کہ بودہ باشند دو کافر وبار ایشان عذاب جہنم باشد **دوم اصل**
عن ابی عبد اللہ ع قال انہ لیعجبنی ان یکون فی البیت مصحف یطرد اللہ عز وجل بہ الشیاطین **شرح**
یطرد بطاے بے نقطہ ودال بے نقطہ بصیغۂ مضارع باب نصر صفت مصحف است واحتراز است از مصحفے کہ
خواندہ نشود چنانچہ می آید در حدیث آیندہ ومی تواند بود کہ استیناف بیانی باشد بنا بر اینکہ باوجود خشکی
بودن آن بہتر از نبودن باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام از پدرش گفت
بدرستیکہ شان اینست کہ خوش می آید مرا اینکہ باشد در خانہ مصحفے کہ دور کند اللہ عز وجل بآن
مصحف شیاطین را از آن خانہ **سوم اصل** عن ابی عبد اللہ ع قال ثلثۃ یشکون الی اللہ عز وجل
مسجد خراب لا یصلی فیہ اہلہ وعالم بین جہال ومصحف معلق قد وقع علیہ الغبار لا یقرأ فیہ **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت سہ چیز شکایت می کنند بسوے اللہ عز وجل اول مسجدی

که خراب باشد باین روش که نمایگذارند در آن اهل آن بمعنی نزدیکان بآن دوم دانائی که درمیان
ما دامان باشد بایمعنی که قدر او را نشناسند و سوم مصحفی که آویخته باشد بتحقیق نشسته باشد بر آن گرد و غبار
خواند ولشود در آن **چهارم اصل** عن ابی عبد الله ع قال قرأة القرآن فی المصحف یخفف العذاب
من الوالدین ولو کانا کافرین **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **پنجم اصل**
عن اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له جعلت فداك انی احفظ القرآن
علی ظهر قلبی فاقرأه عن ظهر قلبی افضل او انظر فی المصحف قال فقال لی بل اقرأه و
انظر فی المصحف فهو افضل اما علمت ان النظر فی المصحف عبادة **شرح** روایت است از
اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتم او را قربانت شوم بدرستیکه نگاه میدارم قرآن را بقوت
دل خود پس بخوانم آنرا از روی قوت دل خود بهتر است یا اینکه نظر کنم در مصحف اسحاق گفت پس امام گفت
مرا که بلکه بخوان قرآن را و نظر کن در مصحف که آن بهتر است آیا ندانستی که نظر در مصحف عبادت است

باب نهم اصل باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن

شرح الترتیل رای بی نقطه و تای دو نقطه در بالا مصدر باب تفعیل شمرده و ظاهر گفتن سخن باد الصوت
برای ملایمت است یعنی این باب بیان اینست که شمرده خواندن قرآن بآواز خوب کدام است درین باب سیزده
حدیث است **اول اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل و رتل القرآن
ترتیلا قال قال امیر المؤمنین علیه السلام بینه تبیانا ولا تهذه هذ الشعر ولا تنثره نثر الرمل ولکن
افزعوا قلوبکم القاسیة ولا یکن هم احدکم آخر السورة **شرح** الترتیل سنجیده خواندن ترتیلا مفعول مطلق برای
نوع است یعنی سنجیده خواندنی که برای آگاهانیدن دل باشد و لا تهذه تا آخر برای تفسیر تبیانا است که آن مفعول
مطلق برای نوع است و برای تفسیر ترتیلا است و مقصود بیان خصوصیت آن نوع تبیان است تهذه بفتح ها و
تشدید ذال بانقطه مصدر باب نصر مفعول مطلق برای نوع است یعنی شتاب در خواندن چیزی و لا تنثره بنون
و ثای سه نقطه بصیغه نهی حاضر باب نصر و ضرب است الرمل بفتح رای بی نقطه و فتح میم آنچه زینت کنند تحت را
با حصر با آن از جواهر که متفرق باشد و باران که قطره های کم و متفرق باشد و هر دو اینجا مناسب است و این لفظ
می آید در کتاب الصلوة در حدیث چهاردهم باب ما یسجد علیه و ما یکره که باب بست و هفتم است افزعوا بفا
و زای بانقطه و عین بی نقطه بصیغه امر باب افعال است الافزاع در جزع و زاری انداختن کسی را و مراد اینجا
نرم و نازک و گریان و ترسان کردن است چنانچه می آید در باب دهم القاسیة بقاف و سین بی نقطه و یای دو نقطه
در پایین جمع قاسی دلهای سخت مخفی نماند که ذکر صیغه جمع بعد از ذکر صیغه مفرد اشارت است باینکه خطاب
در آیت متوجه رسول است اما مراد امت است لا یکن بصیغه نهی غائب معتل العین باب نصر است یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره مزمل سنجیده بخوان قرآن را نوعی از سنجیده خواندن

گفت که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیت که ظاهر سازید آن را یعنی از بسیج و خواندن گفت
از ظاهر ساختن و نشتاب مخوانید آن را مثل شتاب خواندن شاعر شعر را که در آن رعایت بودن بر آن مخصوص لفظ
می باشد و پراگنده مکن حروف قرآن را در خواندن مثل پراگنده کردن جوهر در وقت ریختن و ادن پسه و لیکن
نرم کنید دلهای خود را که سخت است و باید که نباشد مقصود یکی از شما در وقت خواندن آخر سوره یا یعنی
که ملول شوید از قراءت قرآن که فکر کنید که کی آخر می شود **ومداصل** عن ابی عبدالله ع قال ان
القرآن نزل بالحزن فاقرأه بالحزن **شرح** الحزن بفتح حا بی نقطه و سکون زا است یا بفتح حا و زا
در شرح حدیث دهم باب نوزدهم گذشت روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
قرآن نازل شده بر وجهی که مستمع را بفکر آخرت اندازد و مشغول شود به حزن لیکن آن نباشد که خوانید
آن را با آن روش خیانچه گویا که با دیگری سخن میگوئید **بعموم اعصل** قال رسول الله صلی الله علیه
واله اقرأوا القرآن بالحان العرب واصواتها وایاکم ولحون اهل الفسق واهل الكبائر
فانه سیجئ من بعدی اقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء والنوح والرهبانیة
لا یجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة وقلوب من یعجبه شأنهم **النوح**
باء در بالحان برای ملابست است الالحان بفتح همزه و حای بی نقطه جمع لحن بفتح لام و فتح حا مصدر
باب علم زیرکی و مراد اینجا لغت است یعنی لهجه که مختلف میشود بسبب اختلاف مردمان هر ناحیه با اهل ناحیه دیگر
در اخراج حروف از مخارج آن و لهذا اگر کسی از عجم الفاظ عرب را یاد گیرد و تکلم با آن کند عربان میدانند که
او عجم است و همچنین است عکس این العرب بفتح عین بی نقطه و فتح رای بی نقطه جمع عربی جماعتی که صحیح میگویند
حروف الفاظ خود را و مسامحه در آن نداشتند و گاهی مستعمل میشود در اهل حضر الیشان و اهل بادیه را
اعراب می نامند اصواتها عبارت از غنه و مد متصل و مد منفصل و اماله و اشمام و مانند آنها است که عرب
آنها را در اثنای سخن گفتن بی تکلف بفعل می آوردند وایاکم تا آخر استشعار بانیست که امر در سابق محمول بر
استحباب است و ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث اول باب دوازدهم اللحون بضم لام و ضم حای بی نقطه
و سکون واو جمع لحن بفتح لام و سکون حا و زمزمه یعنی برگردانیدن آواز بی ضابطه مانند آواز غنه و مانند مد متصل
و منفصل زیرا که آنها برگردانیدن آواز بضابطه است در شرع الفسق بکسر فا و سکون سین بی نقطه است و
الكبائر بفتح کاف و بای یک نقطه و الف و همزه و رای بی نقطه است و ابن اثیر در کتاب نهایه گفته و
فیه اقرأوا القرآن بلحون العرب واصواتها وایاکم ولحون اهل العشق ولحون اهل الكتابین اللحون والالحان
جمع لحن وهو التطریب وترجیع الصوت وتحسین القراءة والشعر والغناء ویشبه ان یکون اراد هذا الذی یفعله
قراء الزمان من اللحون التی یقرؤن بها النظائر فی المحافل فان الیهود والنصاری یقرؤن کتبهم نحوا من ذلك
انتهى و بنا بر این العشق بکسر عین بی نقطه و سکون شین با نقطه است و الكتابین بکسر کاف و فتح تای دو نقطه

دنانا الف و بفتح بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و نون است الترجیع براء بی نقطه و جیم
و یای سه نقطه مصدر باب تفعیل چیزی را برگرداننده کسی از غلط کردن پس ترجیع مانع خواندن بود
و نهم جمع بفتح جیم مشدد متشرح مشتق است از رجع بفتح رای و سکون جیم و مفید باب ضرب است بمعنی
برگردانیدن ترجیع مفعول مطلق برای نوع است العار بکسر غین با نقطه و نون و الف ممدوده سرودی
که از روی خوشحالی است و عمده آن التذاذ بخوشحالی است نه بمضمونی که خوانده میشود و لهذا اذکر برآوازی
لفظ در ساز ما ایر تعلیل آید النوح بفتح نون و سکون واو و حای بی نقطه مصدر باب نصر مویه کردن در
ماتم یا ایر یا صنت کشتی و مراد اینجا مویه کردن در ماتم معید بخصوص اهل مصیبت و ترجیع
و قلوب منسوب است و واو بمعنی مع است یا مرفوع است و واو برای عطف است یعنی گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله بخوانید قرآن را بلحن های عرب در کلام خود شان یا بمعنی که رعایت مخارج حروف
و صفات حروف و کیفیت تلفظ بهر کلمه و وقف بر هر فقره مانند عرب باشد و بآوازهای ایشان در مد
و تصیل و منفصل و مانند آنها و دور دارید از یکدیگر خود را و ترنم های اهل بیرکتی از فرمان آلهی گناهان
کبیره را چه بدرستیکه شان اینست که زود باشد که آیند بعد از من جمعی چند که برگردانیده میکنند
قرآن را مانند برگردانیده کردن سرود و مویه و صوفیانه تجاوز نمی کند قرآن از چنبرهای گردنهای
ایشان باین معنی که متوجه درگاه آلهی نمیشود و دلهای ایشان سرنگون است و دلهای کسی که خوش آید
او را کار ایشان حاصل اینست که عمده ترجیع می باید که متعلق بمضمون قرآن شود نه بحسن صوت چنانچه قرآن
نزد عجمی که قرآن را نمی فهمد خوانده شود بآواز خوش تا او محظوظ شود همچنانچه از دو بیتی محظوظ میشود و گذشت
در حدیث ششم باب چهارم که و منهم من یتغنی فیطلب به الصوت فیقال فلان حسن الصوت و لیس
فی ذلک خیر و این منافات ندارد با آنکه ترجیع فی الجمله متعلق بآواز نیز شود چنانچه می آید در حدیث
سیزدهم این باب **چهار دهم اصل** حدثنی علی بن محمد النوفلی عن ابی الحسن علیه السلام قال ذکرت الصوت
عنده فقال ان علی بن الحسین علیه السلام کان یقرأ فربما مر به المار فصعق من حسن صوته
و ان الامام لو اظهر من ذلک شیئا لما احتمله الناس من حسنه قلت و لم یکن رسول الله یصلی بالناس
و یرفع صوته بالقرآن فقال ان رسول الله کان یحمل الناس من خلفه ما یطیقون **شرح**
حکایت کرد با من علی بن نوفلی از امام علی نقی علیه السلام گفت ذکر کردم آواز را نزد امام علیه السلام پس گفت
بدرستیکه امام زین العابدین قرائت قرآن میکرد پس بسا که گذشت او بر او رهگذری پس
بیهوش شد از خوبی آواز وی او و بدرستیکه امام زمان اگر ظاهر میکرد از آن آواز خوش خود در قرائت
قرآن چیزی را هر آینه تاب نمی آوردند آن را مردمان از کمال خوبی آن گفتم آیا و نبود آنکه رسول الله
صلی الله علیه نماز میکرد با مردمان و بر میداشت آواز خود را بقرائت قرآن پس امام گفت بدرستیکه

رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بار میکرد بر مردمان کہ ذکرا و نماز میکردند آنچہ راکہ تاب آن می آوردند
باین معنی کہ جمیع خوش آوازے خود را ظاہر نمیکرد اگر گوئی این منافات دارد با آنچہ مے آید در باب
دہم گوئیم منافات ندارد زیراکہ آنچہ می آید محمول بر اکثر است و خبر از حال جمعی است کہ عادت خود کردہ اند
این شیوہ را و برائے آن مجالس می سازند مثل صوفیہ ورب اینجا برائے تقلیل ست و بیان نظیر این شد
در کتاب الایمان والکفر در شرح آخر حدیث اول باب نوزدہم کہ باب المومن و علاماتہ و صفاتہ است
وایضا اگر رب اینجا برائے تکثیر باشد این حالت مخصوص حالت استماع از امام است و امام ہرگز دانستہ
اظہار آن نمی کند چنانچہ لو اتمامیہ در لو اظہر دلالت بر آن دارد و آنچہ در باب دہم است بر حالیست کہ
منظوری باشد از لذات دنیا **پنجم اصل** عن ابی عبداللہ ع قال اعرب القرآن فانہ عربی **شرح**
الاعراب مصدر باب افعال عربانہ سخن گفتن یعنی صریح ساختن حروف و اخراج آنہا از مخارج با اصوات
عرب چنانچہ بیان شد در شرح حدیث سوم این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام
گفت عربانہ بخوان قرآن را چہ بدرستیکہ قرآن زبان عرب است کہ در ہم زبانی با ہم میگویند **ششم اصل**
عن ابی عبد اللہ ع قال ان اللہ عز وجل اوحی الی موسی بن عمران علیہ السلام اذا وقفت بین یدی
فقف موقف الذلیل الفقیر و اذا قرأت التوریۃ فاسمعنیہا بصوت حزین **شرح**
موقف بفتح و کسر قاف مصدر میمی و اسم مکان می تواند بود و اسمعنیہا بصیغہ امر از باب افعال است شنوانیدن کسی
اللہ تعالی را چیزے عبارت از استجماع شروط قبول اللہ تعالی آن چیز راست مثل سمع اللہ لمن حمدہ یا عبارت از خواندن
بروشنی کہ دیگرے بشنود یا آہستہ خواندن یا در خلوت خواندن یا در لصورت براستہ آن است صوت با تنوین و شایست
الحزین بفتح حاء بی نقطہ و کسر زاء با نقطہ اندوہناک یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستیکہ
اللہ تعالی وحی کرد بسوی موسی بن عمران کہ چون ایستادی نزد من برای نماز و مانند آن پس بایست ایستادن خوار نیازمند
و چون خواندی توریت را در ان ایستادن و غیر آن پس بشنوان مرا آن توریت با آواز کسے کہ اندوہناک
باشد از غم آخرت نہ کسے کہ اندوہ را بر خود بستہ باشد مثل رہبانیہ کہ در حدیث سوم این باب گذشت
ہفتم اصل قال رسول اللہ ص لم یعط امتی اقل من ثلث الجمال و الصوت الحسن من الحفظ **شرح**
لم یعط بصیغہ مستقبل معتل اللام مجہول باب افعال است امتی مفعول اول و نائب فاعل است اقل منصوب
و مفعول دوم است الجمال بفتح جیم و تخفیف میم خوبی آدم در صورت و در طبیعت و آن مجرور در بدل تفضیل
ثلث است یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ داده نشد امت ما از کمتر از سہ خصلت یعنی
کہ در ہر زمان امامی از آن ضیاسے من در ایشان ہست کہ جامع سہ خصلت باشد **اول** حسن
صورت و سیرت چنانچہ گذشت در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب بست و سوم کہ باب النوادر است کہ ان اللہ
خلقنا فاحسن خلقنا و صورنا فاحسن صورنا **دوم** آواز خوب در قرأت قرآن چنانچہ گذشت در حدیث چہارم این باب

سوم حفظ جمیع معانی قرآن خواه محکم و خواه متشابه و حفظ جمیع احکام الٰهی از روی علم نظری **هشتم اصل** قال النبی صلی الله علیه وآله ان من اجمل الجمال الشعر الحسن للمرء ونغمة الصوت الحسن **شرح** اضافت اجمل بجمال یا آنکه وصف صاحب جمال است برای مبالغه است مثل اغنی الغنی القنوع وافقر الفقیر الخضوع الشعر بفتح شین با نقطه و فتح و سکون عین بی نقطه و راء بی نقطه مصدر باب نصر و حسن زیرکی مثل دریافتن دقائق اشارات قرآن در وقت قرائت و مانند آن النغمة بفتح نون و فتح و سکون غین با نقطه مصدر باب نصر و ضرب و علم آهستگی آواز بمعنی توسط آن در میان افراط جهر و تفریط آن در وقت قرائت قرآن و مانند آن و می آید خوبی آن در حدیث سیزدهم این باب یعنی گفت نبی صلی الله علیه وآله بدرستیکه از جملهٔ صاحب حسنه حسن شعور نیکو و آهستگی آواز خوب در وقت قرائت قرآن است **نهم اصل** قال رسول الله ص لکل شیء حلیة وحلیة القرآن الصوت الحسن **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برای هر چیزی زیوری است و زیور قرآن آواز خوش است یعنی اصوات عرب بعد از رعایت الحان ایشان حاجت بیان شد در حدیث سوم این باب **دهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال ما بعث الله نبیا الا حسن الصوت **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نفرستاد الله تعالی پیغمبری را مگر خوش آواز در کتابی که در آن زمان بود یعنی صوت حزین چنانچه گذشت در حدیث ششم این باب **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیه وآله احسن الناس صوتا بالقرآن وکان السقاؤن یمرون فیقفون ببابه یسمعون قراءته **شرح** بادر بالقرآن یعنی مع است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود امام زین العابدین ع نیکوترِ مردمان باعتبار آواز قرائت قرآن و سقایان میگذشتند از در خانهٔ او پس می ایستادند با وجود بارهای گران بر دوش و می شنیدند قرائت او را **دوازدهم اصل** قال ابو عبد الله ع یکره ان یقرأ قل هو الله احد بنفس واحد **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام مکروه است که خوانده شود سورهٔ قل هو الله احد بیک نفس مراد کراهت شتاب در قراءت آنست و می تواند بود که ذکر آن بر سبیل مثال باشد و مقصود بیان کراهت شتاب در قرآن باشد بروشی که مقدار آن سوره بیک نفس خوانده شود **سیزدهم اصل** عن ابی بصیر قال قلت لابی جعفر علیه السلام اذا قرأت فرفعت به صوتی جاءنی الشیطان فقال انما ترائی بهذا اهلک والناس قال یا ابا محمد اقرأ قراءة ما بین القراءتین تسمع اهلک ورجع بالقرآن صوتک فان الله عز وجل یحب الصوت الحسن یرجع به ترجیعا **شرح** قراءة منصوب بنون است با زائده برای ابهام است پس بالقراءتین تفسیر آن مبهم است تسمع بصیغهٔ مخاطب باب افعال جملهٔ حالیه است اهلک منصوب است ورجع بصیغهٔ امر باب تفعیل عطف بر قراءت است الترجیع خبر را با صوت بمعنی گردانید و کسی از غفلت کردن باء در بالقرآن بمعنی مع است پس دلالت میکند بر اینکه راجع

کردن صوت تابع وضمیر راجع کردن قرآن است نظیر آنکه اگر ای در آیہ کریمہ الی المرافق بمعنی مع باشد افادہ
این میکند کہ غسل بدابعد از غسل مرفق وضمیر آنست مرجع بصیغہ مجہول نائب باب تفعیل است وضمیر
مستتر کہ نائب فاعل است راجع بالقرآن است باو بر برائے آلت ست وضمیر راجع بالصوت است وتواند
بود کہ بہ نائب فاعل باشد ترجیعا مفعول مطلق برائے نوع است یعنی ترجیعا نوعیعنی روایت است از
ابو بصیر کہ کنیت دیگر او ابو محمد است گفت گفتم امام محمد باقر علیہ السلام را چون قرارت کردم قرآن پس
بلند کردم بقرارت قرآن آواز خود را آمد نزد من شیطان پس گفت جز این نیست کہ خود نمائی میکنی باین
اہل خود او مردمان را امام گفت ای ابو محمد بخوان خواندنی وآنچہ کہ میانہ باشد نہ بسیار بلند باشد از
بسیار پست می شنوانی اہل خود را ومردم را او برگردانیدہ کن با قرآن آواز خود را یعنی کہ ترجیع آواز
ضم کن یا ترجیع قرآن قوی تر شود چہ بدرستیکہ اللہ عزوجل دوست میدارد آواز خوب را کہ
راجع کردہ شود قرآن بآن آواز نوعے از راجع کردن کہ قوی تر باشد اشارت است باینکہ راجع
عمدہ قرآن است وحسن صوت نیز اگرچہ واجب است چنانچہ مرجع بقرآن صوتک دلالت بران میکند
باعتبار ضمیر است ومقصود عمدہ نیست پس گویا راجع نیست بلکہ آلت ترجیع است زیرا کہ اگر عمدہ
در نظر قاری حسن صوت باشد قبیح میشود چنانچہ گذشت در حدیث سوم این باب

باب دهم اصل باب فیمن یظهر الغشیة عند القرآن

شرح این بابے است در بیان حال کسے کہ بسا ختگی اظہار میکند بیہوشی را نزد قرآن خواہ خود خواندہ
خواہ از دیگرے شنودہ درین باب یک حدیث است **اصل** عن جابر عن ابی جعفر علیہ السلام قال
قلت ان قوما اذا ذکروا شیئا من القرآن او حدثوا بہ صعق احدهم حتی یری ان احدهم لو قطعت
یداہ او رجلاہ لم یشعر بذلک فقال سبحان اللہ ذلک من الشیطان الرجیم ما بہذا نعتوا
انما هو اللین والرقة والدمعة والوجل **شرح** روایت است از جابر از امام محمد باقر علیہ السلام جابر
گفت کہ گفتم بدرستیکہ جمعے چون مذکور کردند چیزے از قرآن را یا حکایت کردہ شدند بچیزے از
قرآن بیہوش می شود یکے از ایشان تا بجدی کہ بنمود می شود کہ یکے از ایشان اگر بریدہ شود دو دست
او یا دو پاے او شعور بہم نمیرساند بآن پس امام علیہ السلام گفت از روی تعجب کہ سبحان اللہ آن از جانب
شیطان است باین بیہوشی ستودہ اند جمہور مؤمنان نزد قرآن نیست آنچہ ستودہ بآن شدہ اند در قرآن
مگر نرمی دل واشک چشم وترس عذاب الہی اشارت است بآیات از آن جملہ در سورۂ مائدہ واذا سمعوا
ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع ورفع منافات میان این حدیث وآنچہ گذشت در
کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب نوزدهم مذکور شد در شرح حدیث چهارم باب سابق

باب یازدهم اصل باب فی کم یقرأ القرآن ویختم

شرح باب بی تنوین ومضاف است ومضاف الیه آن در حکم اسم است چه مراد لفظ فی کم یقرأ القرآن ویختم و مانند آن از الفاظ است که بمعنی آن است ومقصود تفسیر این لفظ نیست بلکه مقصود بیان جواب از سوال آن است زیرا که فی متعلق به یقرأ است وکم استفهامیه است وغیر ظرف زمان مضاف بجمله نمی شود یعنی این باب بیان این است که در چه وقت خوانده می شود قرآن وتمام کرده می شود باین معنی که این باب جواب آن سوال است درین باب پنج حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله ع اقرء القرآن فی لیلة قال لا یعجبنی ان تقرءه فی اقل من شهر **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا بخوانم قرآن را در یک شب امام گفت خوش نمی آید مرا که بخوانی آن را در کمتر از یک ماه مراد خبر ماه رمضان است چنانچه می آید در حدیث آینده **دوم اصل** دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقال له ابو بصیر جعلت فداك اقرأ القرآن فی شهر رمضان فی لیلة واحدة فقال لا قال ففی ثلث قال ها واشار بیده ثم قال یا محمد ان لرمضان حقا وحرمة لا یشبهه شیٔ من الشهور وکان اصحاب محمد صلی الله علیه واله یقرأ احدهم القرآن فی شهر او اقل **شرح** ها بالف مقصوره وبالف ممدوده وفتح همزه اسم فعل است بمعنی خذ یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است قربانت شوم آیا بخوانم کل قرآن را در ماه رمضان در یک شب امام گفت نه ابو بصیر گفت پس بخوانیم آنرا در سه شب امام گفت فالاکبر باین معنی که بخوان در سه شب وامام اشارت کرد بدست مراد اشارتی است که برای تاکید تجویز باشد یا برای اظهار عظمت ماه رمضان حقی وحرمتی هست بیان این آنکه مانند نمی شود آن را چیزی از ماهها مراد اینست که بیداری همه شب وترک اشغال دنیا در همه روز در ماه رمضان مستحب است پس گنجایش قرارت کل قرآن در سه شب آنجاست بی هذرمه بخلاف ماههای دیگر وعادت اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وسلم این بود که میخواند یکی از ایشان در غیر ماه رمضان قرآن را در ماهی یا اندکی کمتر **اصل** ان القرآن لا یقرأ هذرمة ولکن یرتل ترتیلا فاذا مررت بآیة فیها ذکر الجنة فقف عندها واسئل الله عز وجل الجنة واذا مررت بآیة فیها ذکر النار فقف عندها وتعوذ بالله من النار **شرح** الهذرمة بفتح ها وسکون ذال بانقطه وفتح رای بی نقطه بشتاب خواندن ونصب بر مفعول مطلق برای نوع است یعنی بدرستیکه قرآن خوانده نمی شود خواندن بشتاب ولیکن شمرده خوانده میشود نوعی از شمرده خواندن چنانچه بیان شد در حدیث اول باب نهم پس چون گذشتی بآیتی که در آن ذکر جنت است پس توقف کن نزد آن آیه وطلب کن بدل ویا بزبان از الله تعالی جنت را وچون گذشتی بآیتی که در آن ذکر آتش جهنم است پس توقف کن نزد آن آیه وطلب پناه کن بالله تعالی از آتش جهنم **سوم اصل** عن الحسین بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له فی کم اقرأ القرآن فقال اقرأه اخماسا اقرأه اسباعا

ان عندی مصحفا مجزئا اربعة عشر جزءا **شرح** الف لام القرآن برای عهد خارجی است یعنی قرآنی که
از مصاحف مشهور است مقصود حسین سوال آن قدر قرآنی است که موافق قدر قرائت امام در هر روز
باشد در غیر ماه رمضان و حاصل سوال آنست که اگر خواهم مطلق تو خوانم چند بخوانم اخماسا حال از ضمیر
منصوب در قرائت است و همچنین اسباعا الاخماس جمع خمس بضم خا بخمها الاسباع جمع سبع بضم سین
و فتحها و مراد بقرائت قرآن اخماسا اینست که پنج روز یک ختم قرآن شود و مراد بقرائت قرآن اسباعا
اینست که در هفت روز یک ختم قرآن شود اما ان عندی تا آخر بیان اینست که متعسر قرائت من موافق
قرائت اخماس است باعتبار عدد آیات و موافق قرائت اسباع است باعتبار عدد حروف و چون جمع میان
هر دو در یک قرائت نمی توان کرد گاهی اخماس بخوان و گاهی اسباع و از آن ظاهر می شود که اگر کسی خواهد
که رعایت هر دو جانب در یک قرائت کند اسداس بخواند چنانچه می آید در حدیث آخر باب نوادر که
قرآنی نزد اهل البیت علیهم السلام هفده هزار آیت است و آیات قرآن مشهور شش هزار و کسری است آن
کسر دویست و سی و شش آیت است بنا بر آنچه صاحب مجمع البیان در تفسیر سوره هل اتی ذکر کرده و بعضی
اندکی بیشتر و بعضی اندکی کمتر گفته اند پس اگر قرائت این قرآن مشهور در پنج روز واقع شود مقدار قرائت هر روز بقدر
قرائت هر روز امام میشود در عدد حروف یعنی روایت است از حسین بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت گفتم امام را در چند روز می خوانم این قرآن را پس گفت امام بخوان پنج روز بخوان هفت روز
بدرستیکه نزد من مصحفی است که تقسیم کرده شد چهارده قسم باین معنی که هر روز چهارده یک هفده هزار
آیت می خوانم که یک هزار و دویست و چهار آیت و دو پنج آیت می شود **چهاره اصل** عن علی
بن مغیرة عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له ان ابی سأل جدك عن ختم القرآن فی كل لیلة
فقال له جدك فی كل لیلة فقال له فی كل لیلة فقال له فی شهر رمضان فقال له جدك
فی شهر رمضان فقال له ابی نعم ما استطعت **شرح** علی ابن مغیره بن سعید راوی زیدی
بوده و پدرش ملقب به ابتر است و بتریه از زیدیه منسوب باویند و مردم را در اول خروج محمد بن عبد الله
بن حسن که از ائمه زیدیه است و آخر کشته شد دعوت میکرد بسوی محمد بن عبد الله بن حسن و مغیره روایت
از امام محمد باقر علیه السلام میکرده و دروغ را بروی می بست و شاید که این نقل از این قبیل باشد و بر تقدیر
وقوع میگوئیم تکرار امام کلام سائل را در فی کل لیلة برای تعجب و انکار است و همچنین تکرار فی شهر رمضان
و برین تقدیر نعم ما استطعت است برای اظهار اینست که انکار تو بمن نمیرساند و بر هر تقدیر نعم بکسر
نون و سکون عین و فتح میم از افعال مدح است و فاعل آن ضمیر مبهم مستتر در آن است بمعنی نعم
الشئ و ما موصوله است و مخصوص بمدح است استطعت بصیغه متکلم است و عائدش محذوف است تقدیر
استطعته و در مثل این ترکیب اختلاف بسیار نقل کرده شیخ رضی رحمه الله در شرح کافیه آنچه گفتیم اقرب

بجواب می نماید از جمیع آنها یعنی روایت از علی بن مغیره از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفت
او را بدرستیکه پدرم پرسید جد تو امام محمد را از قرائت جمیع قرآن در هر شب پس گفت او را جدّ تو که
در هر شب پس گفت او را پدرم که در ماه رمضان پس گفت او را جد تو که در ماه رمضان پس گفت او را
پدرم خوب چیز نیست آنچه استطاعت دارم آنرا باین معنی که آنچه می کنم در باب قرائت قرآن که چهل
ختم قرآن باشد خوب است **ترجمه اصل** وکان ابی یختمه اربعین ختمة فی شهر رمضان ثم ختمته بعد ذلک
فربما زدت وربما نقصت علی قدر فراغی وشغلی ونشاطی وکسلی فاذا کان فی یوم الفطر جعلت
لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ختمة ولعلی علیه السلام اخری ولفاطمة علیها السلام
اخری ثم للائمة علیهم السلام حتی انتهیت الیک فصیرت لک واحدة منذ صیرت فی هذه
الحال فای شیء لی بذلک قال لک بذلک ان تکون معهم یوم القیمة قلت الله اکبر لی بذلک قال نعم
ثلث مرات **شرح** بجای معناه هم گفت تا ضمیر معهم راجع بجمعی باشد که در رمضان در قرائت قرآن میکنند
و ترتیل نمیکنند و ایشان مخالفانند و شاید که راوی خیال کرده باشد که راجع برسول و علی و ائمه است
نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است آن خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو لی
یعنی پس عادت پدرم این بود ختم میکرد قرآن را چهل ختم در ماه رمضان باین معنی که در هر شب یک ختم میکرد
و ده ختم دیگر در روزها میکرد بعد از آن ختم کردن قرآن را بعد از پدرم پس بسا که زیاد بر چهل ختم و بسا که
کم کردم از چهل ختم بقدر فارغ بودن من و مشغول بودن من و رغبت من و کاهلی من چون شد کار
عالم در روز عید فطر گردانیدم برای رسول الله صلی الله علیه و آله ثواب یک ختم را از جمله آنچه در مدت
ماه رمضان خواندم و برای علی ختمی دیگر را بعد از آن برای ائمه علیهم السلام هر یکی ختمی تا رسیدم بتو
و گردانیدم برای او یک ختم را از وقتی که گردیدم در این حال یعنی حالت استطاعت آن خواندن
بسیار یا یعنی اعتقاد آن امامت ائمه آبای تو پس چه چیز برای من است بسبب آن عمل گفت
برای تست بسبب آن عمل اینکه باشی با ایشان در روز قیامت گفتم بر سبیل تعجب الله اکبر آن بودن با ایشان
چیزی از من است بسبب آن عمل امام سه بار گفت آری **اصل** سألت ابا بصیر ابا عبد الله علیه السلام قلت له
انا امام قال له جعلت فداک اقرأ القرآن فی لیلة فقال لا قال فی لیلتین فقال لا حتی
بلغ ست لیال فاشار بیده فقال ها ثم قال ابو عبد الله علیه السلام یا ابا محمد ان کان من قبلکم
من اصحاب محمد صلی الله علیه وآله کان یقرأ القرآن فی شهر واقل ان القرآن لا یقرأ
هذرمة ولکن یرتل ترتیلا واذا مررت بآیة فیها ذکر النار وقفت عندها وتعوذت
بالله من النار **شرح** این سوال نیز مثل سوال حدیث سوم این باب سوال از قدری است
که مطابق بقدر قرائت امام است و لهذا ابتدا بیان انتها آن نمی از آن شده و جمع میان این

حدیث و حدیث سوم بیان شد در شرح حدیث سوم و حاصل آنست که موافقت قرائت امام طلب کند و ملتزم یک قرائت باشد اسداس اولیست و اگر بتعیین قرائت دهد گاهی اخماس و گاهی اسداس اولی است و این در غیر ماه رمضان است و مضمون باقی این حدیث ظاهر است از شرح دوم این باب **اصل** قال ابو بصیر اقراء القرآن فی شهر رمضان فی لیلة فقال لا فقال فی لیلتین فقال لا فقال فی ثلاث فقال ها و اشار بیده فقال نعم شهر رمضان لا یشبهه شیء من الشهور له حق و حرمة اکثر من الصلوة ما استطعت **شرح** نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است و شهر مبتدا است لا یشبهه خبر مبتدا است یا نعم بکسر و سکون عین و فتح میم از افعال مدح است و فاعل آن ضمیر مبهم مستتر است و شهر رمضان مخصوص بمدح است چنانچه نظیر این گذشت در شرح حدیث سابق و جمله لا یشبهه استینافیه بیانی است و مصدر نائب مفعول مطلق است استطعت بصیغه مخاطب است و مضمون این حدیث نزدیک بمضمون حدیث این باب است

باب دوازدهم اصل باب القرآن یرفع کما انزل

شرح این باب بیان اینست که قرآن بالا برده می شود باینمعنی که مقبول درگاه الهی میشود از جمیع از شیعه که لهجهٔ ایشان موافق لهجهٔ عرب نیست چنانچه فرود آمده یعنی اینکه بلهجهٔ عرب بالا برده میشود در این باب دو حدیث است **اول اصل** قال النبی صلی الله علیه و آله ان الرجل الاعجمی من امتی لیقراء القرآن بعجمیته فیرفعه الملائکة علی عربیته **شرح** گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستیکه مردی عجمی از امت من هر آئینه می خواند قرآن را بعجمی بودن قرآن باینمعنی که بلهجهٔ عجم که در میان خود بآن لهجه گفتگو میکنند میخوانند چون استطاعت غیر آن ندارد پس بالا می برند قرآن را ملائکه بر نهج لهجهٔ عربی بودن قرآن باینمعنی که ملائکه در وقت عرض بلهجهٔ عرب می خوانند و مجری میکنند بامر الله تعالی و ملتفت لهجهٔ او نمیشوند **دوم اصل** عن محمد بن سلیمان عن بعض اصحابه عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له جعلت فداک انا لا نسمع الآیات فی القرآن لیس هی عندنا کما نسمعها و لا نحسن ان نقرأها کما بلغنا عنکم فهل ناثم فقال لا اقرؤا کما تعلمتم فسیجیئکم من یعلمکم **شرح** روایت است از محمد بن سلیمان کاتب از بعض از یاران او از امام رضا علیه السلام از عجم گفت که گفتم امام علیه السلام را قربانت شوم ما می شنویم آیتها را در قرآن که نیست آیتی از آیات نزد ما چنانچه می شنویم آنرا از شما باینمعنی که لهجهٔ قرائت ما موافق لهجهٔ شما و موافق الحان عرب که در حدیث سوم باب نهم مذکور شد نیست و خوب نتوانیم که بخوانیم آن آیت را چنانچه رسیده بما از شما پس آیا گناهکار میشویم بسبب این پس امام گفت نه گناهکار نمیشوید بخوانید بآن لهجه که در طفولیت یاد گرفتید پس زود باشد که آید نزد شما شیعهٔ امامیه کسی که تعلیم کند شما را مراد اینست که در قبول شما کسی تعلیم میکند شما را الحان عرب لهجه موافق لهجهٔ ما در بهشت که مامور شوید که اقرا

صافی شرح اصول کافی

نوار قسم چنانچه گذشت در حدیث یازدهم باب اول در بهشت تواند بود.

باب سیزدهم اصل باب فضل القرآن

شرح فضل بضم فا و فتح ضاد با نقطه مخففه سنت و آن جمع فضلی بضم فا و سکون ضاد و الف است که افعل التفضیل است و موصوف آن سوره و آیات است یعنی این باب در بیان سور و آیاتی است که فاضل‌ترین قرآن است و درین باب بست و چار حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مروان عن ابی جعفر قال من قرأ قل هو الله احد مرة بورك عليه فعلى اهله ومن قرأها ثلث مرات بورك عليه وعلى اهله وعلى اخبائه ومن قرأها اثنا عشرة مرة بنى الله له اثنا عشر قصرا فى الجنة فتقول الحفظة اذهبوا بنا الى قصور اخينا فلان فننظر اليها ومن قرأها مائة مرة كان له اجار بمائة شهيد كلهم قد عقر جواده واريق دمه ومن قرأها الف مرة فى يوم بری له وليله لم يمت حتى يرى مقعده فى الجنة او يراه **شرح** با در بنا برای تعدیه است فننظر بصیغه متکلم مع الغیر منصوب است بتقدیر ان ناصبه بعد از فا قد عقر بعین بی نقطه و قاف و راء بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است العقر پی کردن است و مانند آن بروشی که باعث هلاک آن باشد. الجواد بفتح جیم است نفیس اریق براء و یای دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مجهول باب افعال بجای ولیله در بعضی نسخ او لیله است حتی یری بصیغه مضارع مجهول مهموز العین باب منع است همزه آن افتاده او یراه بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر در آن نائب فاعل است و ضمیر بارز منصوب مفعول دوم است و او راجع بمقعد است و مراد بشق اول اینست که خود بیکال فطانت بیدلالت فرشته داند که آن جای اوست و مراد بشق دوم اینست که بدلالت فرشته آنرا داند و می تواند بود که او برای شک راوی باشد و این لفظ از راوی باشد چه از امام بر تقدیر حتی یری مقعده فی الجنة بصیغه مجهول است یعنی روایت است از محمد بن مروان از امام محمد تقی یا امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که بخواند سوره قل هو الله احد را یکبار برکت آورده شد برای او از عمر و در مال و هر که خواند آنرا دو بار برکت افزوده شد برای او و برای اهل بیت او و هر که خواند آن را سه بار برکت فرود آورده شد سه بار برای او و اهل بیت او و همسایگان او و هر که خواند آنرا دوازده بار بنا گردانید الله تعالی برای او دوازده کوشک در بهشت پس میگویند ملائکه که حافظان اعمال او یند یا ملائکه که موکل اند بر بهشت که ببرید ما را بسوی کوشکهای برادر ما فلان کس تا نظر کنیم بسوی آنها و هر که خواند آنرا صد بار آمرزیده شد برای او گناهان بست و پنج سال سوای خونهای ناحق و مالهای مردم که غصب کرده و هر که خواند آنرا چهار صد بار باشد برای او ثواب چهار صد شهید که هر یک از ایشان بتحقیق جراحت کرده شده باشد اسب او نفیس و ریخته شده باشد خون او و هر که خواند آنرا هزار بار در روز و شب نمی میرد تا ببیند در وقت سکرات موت بخودی خود جای خود در بهشت یا نموده شد

بادجاسے او در بهشت بنود و آن فرشته آن را دو م**اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما امر الله عزوجل هذه الآیات ان یهبطن الی الارض تعلقن بالعرش وقلن ای رب الی این اهل الخطایا والذنوب فاوحی الله عزوجل الیهن ان اهبطن فوعزتی وجلالی لایتلوکن احد من آل محمد وشیعتهم فی دبر ما افترضت الا نظرت الیه بعینی المکنونة فی کل یوم سبعین نظرة اقضی له فی کل نظرة سبعین حاجة وقبلته علی مافیه من المعاصی وهی ام الکتاب وشهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم وآیة الکرسی وآیة الملک **شرح** نسبت مامور بودن وتعلق وقول وامثال آنها آیت می تواند بود که بر سبیل استعاره وتمثیلیه باشد ومی تواند بود که مراد نسبت بشخص که مخلوق بصورت آنهاست باشد چنانچه بیان شد در باب اول وباب چهارم وبنا بر دوم تعلق بعرش عبارت از عرض حاجت خود در درگاه الٰهی است رب بمعنی یا ربّ ومنادای مفرد معرفه است یا بکسر با است بتقدیر یای متکلم ومنصوب است بتقدیر اشارت شد چنانچه بیان شد بایکه هر کدام ملتی و گفتند ذکر آل محمد وشیعه ایشان برای آنست که دیگران چون منکر اند وجوب امام عالم بجمیع احکام را نشناخته اند بطریق سوال اهل الذکر در معانی متشابهات قرآن معنی این آیات را نمی فهمند وتلاوت آنها چنانچه حق تلاوت است نمی فهمند المکنونة بفا وراء بی نقطه است و در بعض نسخ بنون وبیش از واو ونون بعد از واو است و بر هر تقدیر بمعنی مستور است واحتراز است از نظر التفات ظاهر دنیا که در آن مال دنیا وامثال آنست نظرة بفتح نون وسکون ظاء مصدر برای مرة است جمله اقضی صفت نظرة است و در عائد آن وضع ظاهر در موضع ضمیر شده وقبلته عطف بر نظرة است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون امر کرد الله عزوجل این چهار آیت را که فرود آیند بسوی زمین چسپیدند بپایه تخت پادشاهی بالله تعالیٰ و گفتند ای صاحب کل اختیار بکجا فرو میفرستی ما را آیا بسوی اهل خطاها و گناهها پس وحی کرد الله عزوجل بسوی آن آیات که پایین روید بسوی زمین چه قسم بعزت من وبزرگی من که نمی خواند شما را یکی از آل محمد وشیعه ایشان در عقب آنچه فرض کردم برای مثل نماز صبح مگر آنکه نظر کردم بسوی او بچشم التفات من که پنهان است در هر روز هفتاد نظر که بر می آورم برای او در هر یک نگاه والتفات هفتاد حاجت آخرت او را دیگر آنکه قبول کردم او را با وجود هر چه در او باشد از گناهان و آیت اول آیت ام الکتاب که در سورة آل عمران است هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب وبیان این آیه شد در کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب اول و در کتاب الحجة در حدیث دوم باب بیست ودوم و حدیث چهاردهم در باب صدو هفتم و در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب هفتم و بعضی میگویند مراد بام الکتاب در این حدیث سوره فاتحة الکتاب است و اطلاق ام الکتاب بر سوره فاتحه می آید در کتاب الصلاة در حدیث دوم باب النوادر فی القراءة

شافی شرح اصول کافی

که باب سی و پنجم است و این خلاف ظاهر است زیرا که اگر چنین می بود و مِن ام الکتاب میگفت تا ضمیر
راجع بمجموع آیات باشد و عطف در و شهید الله و نظائر آن عطف اصحاب باشد و اینجا هی ام الکتاب
گفته و ضمیر راجع بآیت است که فرد آیات و قدر مشترک میان آنها پس عطف در و شهد الله و نظائر
آن عطف انفراد است اگر گوئی ذکر ام الکتاب در روایت نیز شده اول در سورهٔ رعد
ولقد ارسلنا رسلا من قبلک وجعلنا لهم ازواجا وذریة وما کان لرسول ان یاتی بآیة الا باذن الله
لکل اجل کتاب یمحوا الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب و بیان شد در کتاب التوحید در شرح
حدیث سوم باب البداء یعنی در سورهٔ زخرف وانه ام الکتاب لدینا لعلی حکیم و بیان شد
در کتاب الدعاء در حدیث هیجدهم باب الدعاء للعلل والامراض پس حمل محمول بر آیت آل عمران چه
گوئیم برای اینکه آن مقدم است در ترتیب مصحف پس متبادر است بذهن و ایضا صریح است در
تعیین معنی مراد بام الکتاب و صریح تر است از آن دو آیه در دلالت بر امام عالم بجمیع متشابهات در هر
زمان و ما در تجویز حمل بر یکی ازین دو آیه یا بر قدر مشترک میان این سه آیت یا بر سورهٔ فاتحه مضایقه نمیکنیم و آیت
دوم در سورهٔ آل عمران است شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز
الحکیم و بیان شد در حدیث اول باب نود و دوم کتاب الحجة و آیت سوم آیت الکرسی است که در سورهٔ بقره است
الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده
الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض
ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم و بیان شد در کتاب الدعاء در شرح حدیث ششم باب دوم و شأن نزول
آن می آید در کتاب العشرة در حدیث پنجم باب بیست و یکم که باب الجلوس است و آیت چهارم آیت الملک است
که در سورهٔ آل عمران است قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء
وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر **سو** عن اصل سمعت ابا جعفر ع یقول من یقرأ
المسبحات کلها قبل ان ینام لم یمت حتی یدرک القائم وان مات کان فی جوار محمد النبی صلی الله
علیه واله **شرح** المسبحات بکسر با یک نقطه مشدده آیاتی که در آن تسبیح مذکور است و بعضی گفته اند که مراد
مسبحات پنج سوره است که در اول بعض آنها سبح لله است مثل سورهٔ حدید و سورهٔ حشر و سورهٔ صف و در اول
بعض آنها یسبح است مثل سورهٔ جمعه و سورهٔ تغابن و اگر سورهٔ سبح اسم ربک الاعلی را داخل کنیم شش میشود و
اگر سورهٔ سبحان الذی اسری بعبده لیلا را نیز داخل کنیم هفت میشود و بنا برین می تواند بود که مراد بقرائت
آنها قرائت اوائل آنها باشد مراد بقائم امام دوازدهم علیه السلام است و می تواند بود که مراد امام از
او باشد بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب صد و بیست و ششم که باب آن الائمة
کلهم قائمون بامر الله و هادون علیهم السلام است که کلها قائم بامر الله و بر هر تقدیر مراد ادراک او

در وقت سکرات موت است و برقت بیر اول ادراک قائم پیش از وجود او در عالم ابدان ممکن است زیرا که ارواح ائمه پیش از ابدان ایشان مخلوق است و ادراک مومن روح ایشان را در وقت سکرات میسر است ان و دران مات بمعنی اذ است و برای محض ظرفیت است مثل خطاب بمردگان در زیارت و انا ان شاء الله بکم لاحقون و مے آید در کتاب الجنائز در حدیث هفتم و هشتم باب زیارة القبور که باب هشتاد و پنجم است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت هر که خواند مسبحات از جمله قرآن همگی آنها پیش از انکه خواب کند نمیرد تا آنکه ملاقات کند قائم آل محمد علیه السلام را وقتی که مرده باشد در همسائگی محمد پیغمبر است صلی الله علیه و آله **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرأ قل هو الله احد مائة مرة حین یأخذ مضجعه غفر الله له ذنوب خمسین سنة **شرح** این مضمون با همه گذشت در کتاب دعا در حدیث پانزدهم باب الدعاء عند النوم والانتباه که باب چهل و نهم است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواند سوره قل هو الله احد را صد بار وقتی که فرا میگیرد خوابگاه خود را آمرزیده الله تعالی برای او گناهان پنجاه ساله که برای او گذشته باشد و اگر کمتر گذشته باشد بطریق اولی **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرأ اربع آیات من اول البقرة وآیة الکرسی وآیتین بعدها وثلث آیات من آخرها لم یر فی نفسه وماله شیئا یکرهه ولا یقربه شیطان ولا ینسی القرآن **شرح** مراد بقراءت قرارت از روی همیشگی است و مراد بقراءت اربع آیات است قرارت چهار است بعد از قرارت بسم الله است بنابر اینکه الم آیه علیحده است نزد کوفیین یا بعد از قرارت بسم الله است بنابر اینکه الم آیه علیحده است نزد بصریین و حجازیین و شامیین من در من اولها و من آخرها برای تبعیض است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که از روی همیشگی خواهد که بخواند چهار آیه از اول بقره و آیة الکرسی و دو آیت را بعد از آیة الکرسی و سه آیه را از آخر سوره بقره نه بیند در خود و در مالش چیزی را که نخواهد آنرا و نزدیک او نمیشود شیطان و فراموش نمیکند قرآن را باین معنی که مداومت باین آیات بجای مداومت قرآن است یا باین معنی که اگر چیزی از قرآن را فراموش کند ضرر باو نمیکند یا مداومت این آیات باین معنی که آنها عمده محکمات نا هیاد از پیروی ظن و اتباع ضلالت است پس با مداومت آنها مضمون محکمات هرگز فراموش نمیشود بدانکه چهار آیه از اول سوره بقره که بنابر مذهب کوفیین است الحسنت اول الم ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین دوم الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون سوم والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک وبالآخرة هم یوقنون چهارم اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون و آیة الکرسی مذکور شد در شرح حدیث دوم این باب و دو آیه بعد از آیة الکرسی آنست اول لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم

دوم الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم
من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون وسه آیه از آخر سوره بقره اینست اول
لله ما فی السموات وما فی الارض وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و
یعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر دوم آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن بالله
وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر
سوم لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا
ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا
وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین **ششم اصل** عن ابی جعفر ع قال من قرأ انا انزلناه
فی لیلة القدر یجهر بها صوته کان کالشاهر سیفه فی سبیل الله ومن قرأها سرا کان کالمتشحط بدمه فی سبیل
الله ومن قرأها عشر مرات امرت له علی محو الف ذنب من ذنوبه **شرح** مراد بقرارت در اول و دوم تعلیم
دیگران و دفع مذاهب مخالفان است بتفسیر آن سوره بتفسیری که گذشت در کتاب الحجه در باب چهل و نهم
که باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها است و اول در زمان غیر تقیه است و دوم در زمان تقیه
و مراد بقرارت در سوم تلاوت از روی فهمیدگی است الشاهر بشین با نقطه و را ء بی نقطه بصیغه اسم
فاعل باب منع است المتشحط بشین با نقطه و حای بی نقطه و طای بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل است
امرت بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التامیر مسلط گردان امیری بر قومی و مانند آن و نسبت امارت بسوره باعتبار
صورت آن است چنانچه مذکور شد در احادیث باب اول یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که
خواند پیش مردمان مخالف سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بر جایی که بلند کند با آن سوره بعنوان تعلیم آواز خود را مانند کشنده
برشمشیر کشان شمشیر خود اندر راه الله تعالی در جهاد اشارت است باینکه تعلیم در زمان اگر با رعایت
حدود تقیه باشد افضل است از تعلیم بی تقیه و هر که خواند از روی فهمیدگی آن سوره را مسلط کرده شد
صورت آن سوره در روز قیامت برای او بر محو هزار گناه از گناهان او **هفتم اصل** عن ابی عبد الله ع
قال کان ابی صلوات الله علیه واله یقول قل هو الله احد ثلث القرآن وقل یا ایها الکافرون ربع القرآن **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم امام محمد باقر صلوات الله علیه میگفت ثواب قرارت
سوره قل هو الله احد یکبار از روی فهمیدگی و تامل در معنی آن چنانچه شمه از آن مذکور می شود در شرح حدیث
دهم این باب برابر ثواب قرارت ثلث قرآن است دو دانگ قرآن است با فهمیدگی و ثواب تلاوت سوره قل یا ایها الکافرون
از روی فهمیدگی برابر ثواب قرارت ربع قرآن است یک دانگ و نیم قرآن است بی فهمیدگی **مخفی نماند** که
مخالفان ما مثل ابن اثیر در کتاب نهایه و بیضاوی در تفسیر خود توجیه ثلث بروشی دیگر کرده اند که قابل
نقل نیست و بنابر آن از توجیه ربع عاجز شده ساکت شده اند **هشتم اصل** عن رجل سمع ابا الحسن ع

یقول من قرأ آیة الکرسی عند منامه لم یخف الفالج انشاء الله تعالی ومن قرأها فی دبر کل فریضة لم یضره ذو حمة وقال من قدم قل هو الله احد بینه وبین جبار منعه الله عز وجل منه یقرأها من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله فاذا فعل ذلک رزقه الله عز وجل خیره ومنعه شره وقال اذا خفت امرا فاقرأ مائة آیة من القرآن من حیث شئت ثم قل اللهم اکشف عنی البلاء ثلث مرات

شرح روایت است از عمرو بن شمر که شنیدم از امام موسی کاظم ع که میگفت هر که خواند آیة الکرسی را که مذکور شد در شرح حدیث دوم این باب نزد خواب نترسد از مرض فالج اگر خواسته باشد الله تعالی یعنی که اگر الله تعالی قبول قرائت او کرده باشد بفالج گرفتار نشود وهر که خواند آیة الکرسی را در عقب هر نماز فریضه ضرر نرساند او را جانور صاحب زهر وامام گفت هر که پیش کرد سورهٔ قل هو الله احد را میان خود و میان ملاقات ظالمی نگاه داشته او را الله عز وجل از شر آن ظالم بیان این آنکه میخواند آن سوره را از پیش خود وازپس خود وازجانب دست راست خود وازجانب دست چپ خود پس چون کرد آن را روزی کرد آنرا الله عز وجل خیر آن ظالم ونگاه داشت او را از شر آن ظالم وامام گفت چون ترسیدی از کاری پس بخوان صد آیه را از قرآن هر جا که خواستی بعد از آن بگو خدایا رد کن از من بلا را این دعا را سه بار بگوی اللهم

اکشف عنی البلاء

۱۷ اصل عن ابی عبد الله ع قال من قرأ مائة آیة یصلی بها فی لیلة کتب الله عز وجل له بها قنوت لیلة ومن قرأ مائتی آیة فی غیر صلوة لم یحاجه القرآن یوم القیمة ومن قرأ خمسمائة آیة فی یوم ولیلة فی صلوة النهار واللیل کتب الله عز وجل له فی اللوح المحفوظ قنطارا من حسنات والقنطار الف ومائتی وقیه والوقیة اعظم من جبل احد

شرح لوح محفوظ عبارت است از ام الکتاب که مذکور است در سورهٔ رعد وعنده ام الکتاب وبیان شد در شرح حدیث سوم باب بست وچهارم کتاب التوحید که باب البداء است اینکه جمیع حوادث در آن ثابت است وآن تفصیل مدلولات قرآن است ونازل خواهد شد بعنوان تحدیث ملائکه وروح در شب قدر بر مهدی آل محمد علیه السلام بیان قنطار گذشت در حدیث پنجم باب هفتم الوقیة بضم واو وکسر قاف وتشدید یاء ونقطه دو یای تحتانی مثقال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع که گفت هر که خواند صد آیت بر حالی که نماز کند با آنها در شبی نوشت الله عز وجل برای او بسبب آن آیات ثواب جد در عبادت یک شب را وهر که خواند دویست آیه در غیر نماز خصومت نمی کند با او قرآن در روز قیامت وهر که خواند پانصد آیه در روزی وشبی در نماز روز وشب نوشت الله عز وجل برای او در لوح محفوظ قنطاری از حسنات وهر یک از آن قنطاری هزار ودویست وقیه است ووقیه این ثواب بزرگ تر است از کوه احد

۱۸ اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من مضی به یوم واحد فصلی فیه بخمس صلوات ولم یقرأ فیها بقل هو الله احد قیل له یا عبد الله لست من المصلین

شرح روایت است از امام جعفر صادق ع که گفت هر که گذشت بر او یک روز باین روش که نماز کرد در آن روز پنج نماز فریضه ونخواند در هیچ کدام آنها قل هو الله

صافی شرح اصول کافی

یا سورهٔ قل ہو اللہ احد گفته شد او را از جانب ملائکه حافظان اعمال که ای بندهٔ اللہ تعالی نیستی از جملهٔ نماز گذاران
دانکه بطلان نماز می توانند بود که برای حصمی از منسوبان باسلام باشد که اختیار مذاہب یہودان و فلاسفه
زنادقه و ثنویه و قدریه کرده اند و بمضمون آن سوره قائل نیستند زیرا که جمعی کثیر مثل خلفائے عباسیه
و تابعان ایشان اختیار مذہب یہود و زنادقه کرده می گویند تخلف معلول از علت تامه ممتنع است
و ہر فاعلی موجب است پس مستحق مدح و حمد نیست چه جای استحقاق عبادت پس فاعل اجسام ایشان
یعنی مستحق عبادت ہر کس نخواہد بود و فاعل ما تحت فلک قمر والد و مولود است و قریب در قدم دارد چنانچه بیان
شد در کتاب التوحید در احادیث باب ہفتم که باب السنة ہست و در حدیث ششم باب یازدہم که باب النہی
عن الجسم والصورة است و در حدیث اول باب یازدہم که باب النہی عن الجسم آخر و ہو من الباب الاول است
و اشاعره نیز اختیار مذہب ثنویه کرده می گویند خالق اجسام قرین دارد چه ہفت صفت را موجود فی نفسه
حال در او می شمارند پس احد یعنی بی قرین نخواہد بود و ایشان بمشیت و ارادت و قدر و قضا و اذن ایکی
نیست پس اگر کسے خواہد که مسافر او مثلا زود عود کند حاجت روائے او اللہ تعالی نیست پس صمد یعنی
روا کنندهٔ ہر حاجتے نخواہد بود و ایضا جمعے کثیر اختیار مذہب زنادقه کرده می گویند فاعل ما تحت فلک قمر
دو قسم کفو دارد یکے آنچه در مرتبهٔ وجود او ست و آن فلک قمر است دیگرے آنچه مانند او قدیم و مجرد و ممکن
بالذات است و آن عقل سابق بر او ست و نفوس ناطقه است **یازدهم اصل** عن ابی عبد اللہ ع
قال من کان یؤمن باللہ والیوم الآخر فلا یدع ان یقرأ فی دبر الفریضة بقل ہو اللہ احد فانه من قرأها
جمع اللہ له خیر الدنیا والآخرة وغفر له ولوالدیه وما ولدا **شرح** فلا یدع مجزوم و مرفوع میتواند بود یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ہر که ایمان داشته باشد باللہ تعالی و روز قیامت
پس باید که وا نگذارد خواندن در پس ہر فریضه قل ہو اللہ را که جمع کرد اللہ تعالی برای او خیر دنیا را باعتبار نجات از
عقائد اہل ضلالت که مذکور شده در شرح حدیث سابق و خیر آخرت را باعتبار ثواب و بخشائش
گناہان کرد برائے او و برائے مادر و پدر او و برائے ہر که زائیده اند مثل برادر و خواہر او و اولاد او و
اولاد برادر او و خواہر او **دوازدهم اصل** قال ابو عبد اللہ ع ان سورة الانعام نزلت جملة شیّعها
سبعون الف ملک حتی انزلت علی محمد ص فعظموها وبجلوها فان اسم اللہ فیها فی سبعین موضعا ولو یعلم
الناس ما فی قراءتها ما ترکوها **شرح** بنابر آنچه مذکور شد در شرح حدیث دوم باب پنجم ہر سورهٔ جمله نازل شد
پس تخصیص ذکر سورهٔ انعام در اینجا برای طول آن سوره و بیان معجز در القای جمیع آن یکبار بخلائق است
خصوصا در مکه که اہل آنجا بوده اند در آن وقت سبعون عبارت از کثرت است مثل ان تستغفر لہم
سبعین مرة پس منافات ندارد باینکه اسم اللہ در سورهٔ انعام از ہفتاد نیز زیاد است یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه سورهٔ انعام نازل شده یکبار مشایعت کردند آن سوره را برائے

تعظیم آن سوره هفتاد هزار فرشته و برای مبالغه در تعظیم برگشتند از مشایعت تا آنکه فرود آورده شد
بر محمد صلی الله علیه و آله پس التعظیم کنید آن سوره را و مبالغه در تعظیم کنید چه بدرستیکه نام الله در آن سوره هست در
هفتاد جا و اگر می دانستند مردمان آنچه را که در قرارت آن سوره هست از منافع دنیا و آخرت ترک نمیکردند
آن سوره را اشارت است باینکه سوره انعام پیش ازین بوده و بعضی ساقط شده و اسقاط بعض قرآن
مذکور می شود در حدیث آخر باب النوادر و میتواند بود که مراد ترک مداومت بر قرارت آن سوره باشد

سیزدهم اصل عن ابی عبد الله ع ان النبی صلی الله علیه و آله صلی علی سعد بن معاذ فقال لقد وافی من الملائکة سبعون الفا و فیهم جبرئیل علیه السلام یصلون علیه فقلت له یا جبرئیل بما یستحق صلوتکم علیه فقال بقراءته قل هو الله احد قائما و قاعدا و راکبا و ماشیا و ذاهبا و جائیا **شرح** سعد بن معاذ
بضم میم و عین بے نقطہ و الف و ذال بانقطہ از انصار است و در بدر و احد حاضر شد و در احد تیر خورد
و اوست که حکم بر یهود بنی النضیر کرد بقتل رجال و سبی نسا و ذراری و اخذ اموال و در روز خندق تیری
خورد و بآن سبب وفات یافت در شوال یا ذیقعده سال پنجم هجری در مدینه و سن او سی و هفت سال بود
و در بقیع مدفون شد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که نبی صلی الله علیه و آله نماز کرد
بر سعد بن معاذ پس از آن نبی صلی الله علیه و آله گفت بهر آئینه آمدند از جمله فرشتگان هفتاد هزار و در میان
ایشان بود جبرئیل علیه السلام نماز میکردند بر سعد پس گفتم او را ای جبرئیل بچه چیز مستحق میشود سعد نماز شمارا
بر او پس جبرئیل گفت بخواندن او سورۀ قل هو الله احد را ایستاده و نشسته و سواره و پیاده
و رونده و آینده مخفی نماند که این اهتمام برای ابطال مذاهب اهل ضلالت است چنانچه مذکور
شد در شرح حدیث دهم این باب **چهاردهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرأ الهیکم التکاثر
عند النوم وقی فتنة القبر **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواند سورۀ الهیکم
التکاثر را وقت اراده خوابیدن نگاهداشته شد از عذاب قبر **پانزدهم اصل** رفعه قال
ما قرأت الحمد علی وجع سبعین مرة الا سکن **شرح** راوی بالا برد سند حدیث را تا امامی که گفت نخوانده
سوره الحمد را بر دردی هفتاد بار مگر آنکه درد ساکن شد مراد اینست که اگر بخوانی البته ساکن میشود
انشاء الله تعالی **شانزدهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال لو قرأت الحمد علی میت سبعین
مرة ثم ردت فیه الروح ما کان ذلک عجبا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
اگر میخواندی سورۀ الحمد را بر مرده هفتاد بار بعد از آن برگردانیده میشد در او روح نمی بود آن برگردیدن
روح عجب اگر گوئی لو امتناعیه دلالت بر عدم وقوع آن صورت میکند پس اگر واقع می باشد بسیار عجب
می بود گوئیم امثال این از قبیل کنایت است برای اظهار کمال نفع سورۀ الحمد در صحت بیمار نظیر اینکه
میگویند فلان طویل النجاد برای اظهار بلندی قامت او هر چند که آنکس نجاد بمعنی بند شمشیر که حمائل

کند نداشته باشد **هفدهم اصل** عن ابی الحسن ع قال سمعته یقول ما من احد فی حد الصبی یتعهد فی کل لیلة قراءة قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس کل واحدة ثلث مرات وقل هو الله احد مائة مرة فان لم یقدر فخمسین الا صرف عز وجل عنه کل لمم او عرض من اعراض الصبیان والعطاش وفساد المعدة وبدور الدم ابدا ما تعوهد بهذا حتی یبلغه الشیب فان تعهد نفسه بذلک او تعوهد کان محفوظا الی یوم یقبض الله عز وجل نفسه **شرح** الحد بفتح حاء بے نقطه وتشدید دال بے نقطه مصدر باب ضرب بند کردن و مانند آن الصبی بکسر صاد بے نقطه وفتح باء یک نقطه والف مصدر معتل اللام واوی باب نصر جهل جوانی ومراد اینجا جوانی است یتعهد بیاء بے نقطه وتشدید ها ودال بے نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم غائب باب تفعل است التعهد محافظت چیزی بوا رسیدن بآن اللمم بفتح لام وفتح میم گناه کبیره که بعد ازان استغفار باخدو بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب اللمم العرض بفتح عین وفتح راء بے نقطه وضاد بانقطه بلائی که حادث میشود در کسی از بیماری وتضییع عمر مانند آنها العطاش بضم عین بے نقطه والف وشین بانقطه کوفتی که صاحبش سیراب نمیشود والمعدة بکسر میم وسکون عین و بفتح میم وکسر عین موضع اجتماع طعام در بدن آدمی البدور بضم بای یک نقطه وسکون واو وراء بے نقطه مصدر باب نصر آمدن چیزی بے خواهش اینکس ابدا متعلق ببدور است ما مصدریه زمانیه است بمعنی مادام تعوهد بضم عین بے نقطه وکسر ها ودال بے نقطه بصیغهٔ ماضی مجهول غائب باب تفاعل است التعاهد کسی را بسفارش و ادشتن براے محافظت چیزی نکته در عدول از فعل معلوم باب تفعل بسوی مجهول باب تفاعل در اینجا اشاره باینست که جوانان این عمل را بے سفارش پدر یا استاد یا ناصحان دیگر کمتر میکنند نفسه مرفوع وفاعل یتعهد است با در بذلک برای سببیت است ومشار الیه ذلک استمرار عمل مذکور است تا بلوغ شیب یقبض از باب ضرب است نفسه منصوب ومفعول یقبض است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام راوی گفت شنیدم ازاو که می گفت نیست هیچ یک که در تندی جوانی محافظت کند در هر شبی خواندن سوره قل اعوذ برب الفلق را وسوره قل اعوذ برب الناس را هر یکے را سه بار و محافظت کند سوره قل هو الله احد را صد بار پس اگر شبی توانائی نداشته باشد پنجاه بار مگر آنکه برمی گرداند الله عز وجل ازاو هر آلودگی بگناه کبیره را یا بلیه از بلاها که جوانان را میباشد ودفع میکند مرض عطاش را وفساد معده را وآمدن خون حلق یا دماغ ومانند آنها همیشه را چندان که بسفارش مربی واداشته شود باین عمل تا وقتے که رسید باو موئے سفید در محاسن او پس اگر محافظت کند آن عمل را خودش یا بسفارش مربی واداشته شود بآن عمل محفوظ میشود از آنها که مذکور شد تا روزے که قبض کند الله عز وجل روح او را **هیجدهم اصل** سمعت ابا ابراهیم ع یقول من استکفی بآیة من القرآن من المشرق الی المغرب کفی اذا کان بیقین **شرح** استکفی بصیغهٔ معلوم باب استفعال است وفی

یعنی مشرق و مغرب است و مشارق مقدر است گفته بصیغهٔ مجهول باب ضرب است یعنی شنیدیم از امام
جعفر صادق علیہ السلام میگفت ہر کہ طلب حفظ کرد بآیتی از قرآن از شر اہل مشرق تا مغرب محفوظ باشد چون
بوده باشد آن استکفا باطمینان خاطر بکارسازی اللہ تعالےٰ برائے مومنان **تویز دهم اصل** عن
ابی عبد اللہ ع فی العوذة قال یاخذ قلة جدیدة فیجعل فیھا ماء ثم یقرأ علیھا انا انزلناہ فی لیلة
القدر ثلثین مرة ثم یعلق ویشرب فیھا ویتوضأ ویزداد فیھا ماء ان شاء اللہ **شرح** القلة بضم قاف وتشدید
لام بہم اعم از بزرگ و کوچک و گاہی مستعمل در خم بزرگ و در کوزه نیز میشود و ہمہ مناسب است اینجا یعلق بضم
یاء نقطہ دار و قاف بصیغهٔ مضارع غائب معلوم باب تفعیل است التعلیق بستن در چیزی یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیہ السلام در تعویذ امام گفت کسی کہ قصد تعویذ خود از بلاہا کند فرا میگیرد خمی را کہ نو باشد پس
میگرداند در آن آبی و بعد از ان میخواند بر آن خم و سورهٔ انا انزلناہ فی لیلة القدر را سی بار و بعد از ان در آن
میباشد وی آشامد از ان خم و وضو میسازد از ان خم و زیاده میکند در ان خم آبی اگر خواہد مراد اینست کہ آب آنرا
بالکلیہ بر طرف نمیکند بلکہ باقی میگذارد و چون کم میشود آب تازه داخل آن میکند **بستم اصل** عن مفضل
بن عمر قال قال ابو عبد اللہ ع یا مفضل احتجز من الناس کلھم ببسم اللہ الرحمن الرحیم
بقل ھو اللہ احد اقرأھا عن یمینک وعن شمالک ومن بین یدیک ومن خلفک ومن فوقک
ومن تحتک فاذا دخلت علی سلطان جائر فاقرأھا حین تنظر الیہ ثلث مرات واعقد بیدک
الیسریٰ ثم لا تفارقھا حتی تخرج من عنده **شرح** عن یمینک بتقدیر من عن یمینک و عن اسم است بمعنی جانب
بقرینه اینکه گاهی ذکر من میشود مثل قول شاعر ولقد اراني للرماح دريئة + من عن يميني مرة وشمالي و در اکثر محذوف میباشد
برائے کراہت اجتماع دو حرف بحسب صورت و برین قیاس است عن شمالک و تخصیص ذکر عن در این دو جا برای اینست
کہ یمین و شمال اسم دو عضو مخصوص است بخلاف بین یدی و نظائر آنچہ آنہا اسم جانب مخصوص ست من برائے
سببیت است یا ابتدائیه بنا بر اول التفات بجوانب در وقت قرارت ضرور نیست و بنا بر دوم ضرور است
یعنی روایت است از مفضل بن عمر گفت کہ گفت امام جعفر صادق علیہ السلام ای مفضل پناه گیر از شر
مردمان جمیع ایشان بقرارت بسم اللہ الرحمن الرحیم و بقرارت سورهٔ قل ھو اللہ احد باین معنی کہ این سوره را
بی بسم اللہ بخوان آن سوره را از جانب دست راست تو و دست چپ تو و از پیش تو و از پس تو و از بالای
تو و از پایین تو و چون داخل شدی بر حاکمی کہ ظالم باشد پس بخوان آن سوره ہنگامی کہ نظر کنی
بسوی وی سہ بار و گره کن انگشتان خود را بدست چپ خود بعد از ان و امکن آن انگشتان را
تا وقتی کہ بیرون روی از نزد او **بست و یکم اصل** عن الاصبغ بن نباتة عن امیر المومنین
صلوات اللہ علیہ وآلہ قال والذی بعث محمدا صلی اللہ علیہ وآلہ بالحق واکرم اھل بیتہ ما من شیء یطلبونہ من حرز
من حرق او غرق او سرق او افلات دابة من صاحبھا او ضالة او آبق الا وھو فی القرآن فمن اراد ذلک فلیسألنی عنہ **شرح**

صافی شرح اصول کافی

روایت است از اصبغ بفتح الف و صاد بی نقطه و فتح بای یک نقطه و غین با نقطه ابن نباته بضم و فتح نون و بای یک نقطه و الف و تای دو نقطه در بالا از امیر المؤمنین صلوات الله علیه اینکه او گفت قسم آنکه فرستاد محمد را صلی الله علیه و آله با قرآن و گرامی کرد اهل بیت او را با نزول آیات در بیان شرف ایشان و با عالم علم ایشان بقرآن که نیست هیچ چیزی که طلب میکند تو را که پناه گیر برای سوخته شدن یا غرق شدن یا دزدیده شدن یا گریختن از کسی از صاحبش یا گم شده خواه جاندار باشد یا بی جان و یا بنده گریخته باشد مگر جایی که آن پناه در قرآن هست پس هر که خواست آن پناه را پس باید که سؤال کند مرا از آن پناه **اصل** قال فقام الیه رجل فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی عما یؤمن من الحرق والغرق فقال اقرأ هذه الآیات الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و ما قدروا الله حق قدره الی قوله سبحانه و تعالی عما یشرکون من قرأها فقد امن من الحرق والغرق قال فقرأها رجل و اضطرمت النار فی بیوت جیرانه و بیته وسطها فلم یصبه شیء **شرح** ذکر هذه الآیات از جهت آنکه آنچه مذکور است اینجا بعض دو آیت است اشارت است باینکه آیت اولی را تا آخر سوره اعراف که مجموع یازده آیه شود و با انضمام آیت ثانیه دوازده آیه شود باید خواند و میتواند بود که جمع در شیئه مستعمل شده باشد در سوره اعراف چنین است ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین بیشک کارساز من الله است که فرو فرستاد قرآن را و کارسازی میکند صالحان از امامان صاحب حق است در کتاب الحجة در حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است و در سوره زمر چنین است و ما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیامة والسموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون مشبهه بر دو قسم اند و هر دو مشرکند و هر چند که در ظاهر تصدیق برسالت کرده باشند اول مجسمه دوم یهود و تابعان ایشان که مانند نهاده اند فلاسفه قائل اند باینکه مبدأ فاعل موجب است و از واجب الوجود بالذات بی واسطه عقل اول صادر شده و از عقل دوم و فلک اول صادر شده و همچنین تا آنکه از عقل عاشر نفوس ناطقه مجرده و ما تحت فلک قمر صادر شده و جمیع اینها شریک الله تعالی است در اینکه قدیم ممتنع الزوال است اگر جمیعا بعد از ارض و ترک آن بعد از سموات اشارت است باینکه مساحت و اجزای ارض بیشتر است از مساحت و اجزای سموات بیان بر آنکه ارض شامل این زمین و هر چه در پایین افق حقیقی کعبه باشد هست چنانچه بیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب اول یا اشارت است بابطال قول یهود و فلاسفه چون میگویند که ماده این زمین ممتنع الزوال است و این آیت سوره زمر رد هر دو قسم است پس قائلند باینکه زمین مثال ماده و آسمانها باعتبار ماده و صورت ممتنع الزوال است القبضة آنچه در مشت کسی باشد و مراد اینجا مقبوض یعنی معدوم کرده شده است مطویات اشارت است بآیه سوره انبیا یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و یمین دست راست و مراد اینجا کمال قدرت است ترجمه و بندگان ندانستند و اعزاز نکردند الله تعالی را بکار آمدنی اعزاز کردن او یعنی موافق مرتبه ربوبیت او و حال آنکه زمین همگی خواه اجزای صوریه خواه اجزای مادیه گرفته شده او است

در روز قیامت و آسمانها در آن روز در نوردیده شده است بکمال قدرت با این معنی که این مضمون در تورات صریح شده منزه و مبراست او از شرک بندگان یعنی اصبغ گفت پس برخاست و متوجه بسوی او شد مردی پس گفت ای امیر المومنین خبر ده مرا از آنچه ایمن میکند از سوخته شدن و غرق شدن پس گفت بخوان این دوازده آیه از سورۂ اعراف و نزد مریان این آنکه هر که خواند آنها را پس تحقیق ایمن شد از سوخته شدن و غرق شدن اصبغ گفت پس خواند آنها را مردی و افروخته شد آتش در خانهای همسایگان او و خانۂ او در میان آنها بود پس نیافت خانۂ او را چیزی از آتش **اصل** ثم قام الیه اٰخر فقال یا امیر المومنین ان دابتی استصعبت علی وانا منها علی وجل فقال اقرأ فی اذنها الیمنی وله اسلم من فی السموٰت والارض طوعا وکرها والیه یرجعون فقرأها فذلّت له دابته **شرح** بعد از آن برخاست بسوی او دیگری پس گفت ای امیر المومنین بدرستیکه اسپ من سرکشی میکند بر من و من از آن هراسانم پس گفت بخوان در گوش راست آن از سورۂ آل عمران این را که برای الله تعالی فروتنی میکند هر که در آسمانها و زمین است خواه از روی خواهش خودش مثل آنچه در عبادت مومنان است و خواه از روی کراهت خودش مثل آنچه در بیماری و مردن مردمان مر مانند آنهاست و بسوی الله تعالی برگردانیده میشوند برای حسنات و ثواب و عقاب پس خواند آن مرد آن کلمات را پس رام شد برای او اسپ او **اصل** ثم قام الیه رجل اٰخر فقال یا امیر المومنین ان ارضی ارض مسبعة وان السباع تغشی منزلی ولا تجوز حتی تاخذ فریستها فقال اقرأ لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رءوف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم فقرأها الرجل فاجتنبته السباع **شرح** و برخاست بسوی او مردی دیگر پس گفت ای امیر المومنین بدرستیکه زمین من زمینی است که درندگان در آن بسیار اند بدرستیکه درندگان می آیند بمنزل من و در نمیگذرند تا آنکه بگیرند شکار خود را از گوسفند و گاو و مانند آنها پس امیر المومنین گفت بخوان این دو آیت را از سورۂ توبه هر آئینه آمده نزد شما رسولی از جنس خودتان یعنی که از جنس بشر است یا از عرب است یا از قریش است شاقست بر او اینکه فاسد شدید و حریص است بر صلاح شما نسبت بمومنان شفیق و مهربان است پس اگر رو گردان شوند جمعی که مخاطب باین خطاب شدند پس بگو بس است مرا الله که نیست مستحق عبادت مگر او بر او توکل کردم و او صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگست که قرآن یا مجموع مخلوقات باشد پس خواند آن دو آیه را آن مرد پس رو گردانیدند از منزل او درندگان **اصل** ثم قام الیه رجل اٰخر فقال یا امیر المومنین ان فی بطنی ماء اصفر فهل من شفاء فقال نعم بلا درهم ولا دینار ولکن تکتب علی بطنک اٰیة الکرسی وتغسلها وتشربها وتجعلها ذخیرة فی بطنک فتبرأ باذن الله عز وجل ففعل الرجل فبرأ باذن الله **شرح** تکتب بصیغۂ مضارع غائب معلوم باب افعال است الاکتاب گفتن چیزی تا دیگری بنویسد و مراد اینجا اعم از آن است و آن نوشتن است یا بصیغۂ مخاطب معلوم

باب منع است و از باب نصر و علم و حسن نیز آمده اذلال بکسر همزه و سکون ذال علم در رخصت دادن و اینجا ماخوذ از اول است زیرا که استعاره شد برای فعل الهی و حاصل هر دو یکی است یعنی بعد از آن برخاست بسوی او مردی دیگر پس گفت ای امیر المؤمنین علیه السلام بدرستیکه در شکم من زرد آب است پس آیا هیچ شفایی هست پس امیر المؤمنین گفت آری بی خرج درهمی و نه دیناری و لیکن بنویس بر شکم خود از سوره بقره آیة الکرسی را و می شوئی آنرا و می آشامی آنرا و میگردانی آیة الکرسی را ذخیره در شکم خود باین معنی که مکرر بنویس آنرا بر شکم خود تا اگر تشنه بشوی بشوئی و بیاشامی پس صحیح می شوی بشفای الله عزّ و جلّ پس گردآن مرد پس صحیح شد بشفای الله عزّ و جلّ **اصل** ثم قام الیه آخر فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی عن الضالة فقال اقرأ یس فی ركعتین و قل یا هادی الضالة رد علی ضالتی ففعل فرد الله علیه ضالته **شرح** بعد از آن برخاست بسوی او دیگری پس گفت ای امیر المؤمنین خبر ده مرا از گم شده که چه باید تا پیدا شود پس امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده الهادین گفت بخوان سوره یس و القرآن الحکیم را در دو رکعت خواه بروش قرائت نصفی در رکعت اول بعد از فاتحه و نصفی در رکعت دوم بعد از فاتحه باشد و بگو بعد از فراغ از قرائت در وقت قنوت یا بعد از فراغ از نماز که ای راه نمای گم شده یعنی راه نمای مردمان بسوی گم شده برگردان بر من گم شده مرا پس کرد آن مرد پس گردانید الله تعالی برا و گم شده او را **اصل** ثم قام الیه آخر فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی عن الآبق فقال اقرأ او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج الی قوله و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور فقالها الرجل فرجع الیه الآبق **شرح** بعد از آن برخاست بسوی او دیگری پس گفت ای امیر المؤمنین خبر ده مرا از بنده گریخته که چه باید کرد تا برگردد پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت بخوان از سوره نور این آیه را فاصله اینست من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث پنجم باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عزّ و جلّ است پس گفت آن آیه را آن مرد پس برگشت بسوی او گریخته **اصل** ثم قام الیه آخر فقال یا امیر المؤمنین علیه السلام اخبرنی عن السرق فانه لا یزال قد یسرق لی الشیء لیلا فقال له اقرأ اذا اویت الی فراشك قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن الی قوله و کبره تکبیرا **شرح** بعد از آن برخاست بسوی او دیگری پس گفت ای امیر المؤمنین تو خبر ده مرا از دزدیده شدن چیزی در شب پس خبر ده مرا که چه باید کرد تا دفع شود چه بدرستیکه همیشه بتحقیق دزدیده می شود از من چیزی در شب پس گفت او را بخوان چون قرار گرفتی در خوابگاه خود از سوره بنی اسرائیل این دو آیه را **اول** قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی و لا تجهر بصلوتك و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلك سبیلا **دوم** و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریك فی الملك و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا صدر آیت اولی بیان شد در کتاب التوحید در حدیث اول باب

پانزدهم که باب حدوث الاسماء است و بیان شد معنی صلوة در کتاب الدعاء در شرح عنوان باب بیستم و معنی جهر و تخافت بصلوة می آید در کتاب الصلوة در حدیث بیست و یکم و بیست و هشتم باب قرائت القرآن که باب بیست و یکم است و ما اینجا احتمالی دیگر اظهار میکنیم که منافی آن نیست زیرا که بطون قرآن بسیار است ترجمه این چنین که محتمل است از آنچه اینست بگو خواه بخوانید الله تعالی را و خواه بخوانید الرحمن را هر کدام را که بخوانید پس او راست اسمای بهتر باین معنی که این دو نام مانند نامهای دیگر است و هیچ کدام اینها علم او نیست چنانچه بعض حشویه توهم کرده اند که هر یک از الله و الرحمن از قبیل اعلام است و آشکارا مکن حقیقت صلوة بر محمد و آل محمد را که نماز برای آن واجب شده بحیثیتی که راه وسوسهٔ شیطان نماند اصلا و پنهان مکن آنرا بر وجهی که اهل انصاف و طالبان راه حق سرگردان شوند و ندانند حقیقت آنرا و امام حق را نشناسند پس الحاد در اسمای حسنی کنند و طلب کن میان آنچه مذکور شد راهی که مناسب تکلیف و امتحان باشد و بگو سپاس الله را است که نگرفت برای خود فرزندی که فرزند خوانده او باشد و هر چه بنطق خود گوید واگذارند چنانچه مخالفان شیعهٔ امامیه توهم کرده اند و نبوده برای او شریکی در پادشاهی چنانچه پیروان زنادقه توهم کرده اند که فاعل ما عقل عاشر است و او شرکا دارد و نبوده او را خلیفه در روی زمین از روی خواری او باین روش خواری که خود عاجز باشد از خلیفه و خود را الی کند بجمال اینکه جمیع احکام را او نگفته و دین او ناقص مانده بلکه از روی مصلحت مبنی تعیین خلیفه میکند و خلیفه او از روی علم باحکام او حکم میکند و تعظیم کن الله تعالی را بلیغ **اصل** ثم قال امیر المؤمنین علیه السلام من بات بارض فقر فیقرأ هذه الآیة ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش الی قوله تبارک الله رب العالمین حرسته الملائکة وتباعدت عنه الشیاطین قال فمضی الرجل فاذا هو بقریة خراب فبات فیها ولم یقرأ هذه الآیة فتغشاه الشیطان فاذا هو آخذ بخطمه فقال له انظره واستیقظ الرجل فقرأ آیة فقال الشیطان لصاحبه ارغم الله انفک احرسه الآن حتی یصبح فلما اصبح رجع الی امیر المؤمنین علیه السلام فاخبره وقال له رأیت وکلامک الشفاء والصدق ومضی بعد طلوع الشمس فاذا هو باثر شعر الشیطان مجتمعا فی الارض **شرح** این آیت از سوره اعراف است و آخر آیة السخرة است بضم سین بی نقطه و سکون خای با نقطه و رای بی نقطه بمعنی آنچه در قرآن در آورده شده باشد فاصله یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر یعنی بدرستیکه صاحب کل اختیار شما الله است که آفریده آسمانها و زمین را در مقدار شش روز بعد از آن لایق است نشست بر تخت حکومت و پادشاهی بیان این آنکه می پوشاند شب را بر روز چنانچه از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب طلب می کند آنرا بر حالی که شتابان است آن و طلب میکن آفتاب و ماه و ستارگان را بر حالی که بفرمان او آورده

شده کانند یا مراد آگاه باشید او راست و بس تدبیر بعنوان امر عنوان بغایت کشاینده در نفع است الله که
صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است بیان این آیت گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث اول
باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است ضمیر یخبطه بخای
با نقطه و طای بی نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم غائب باب تفعیل یا باب ضرب و ضمیر راجع بالرجل است
التخبیط والخبط کشیدن مهار حیوان برای گذاشتن مهار بر آن انظره بنون و ظای با نقطه و رای
بی نقطه بصیغهٔ امر باب افعال است ارغم حماره خبریه است و می تواند بود که دعائیه باشد احرسه بحای
بی نقطه و رای بی نقطه و سین بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب افعال است برای تعریض و ضمیر مستتر راجع باللّٰه
تعالی است الاحراس کسی را در عرض محروس الزون کردن بگماشتن پاسبان برا و داین کلام شیطان
مبنی بر اینست که هنوز ملائکه که حارسانند نیامده بودند و می تواند بود که احرسه بصیغهٔ امر حاضر باب نصر باشد
مناسب آنچه گذشت در کتاب الدعاء که باب الدعاء عند النوم والانتباه است یعنی بعد از آن گفت
امیر المؤمنین علیه السلام آن مرد آخر را که در شب خوابیدن مین که آیا دانا شد باین روش که پیش از خوابیدن
خواند این آیه را که مذکور شد پاسبانی کردند او را ملائکه و غایت دور ساختند از او شیطان راوی گفت پس رفت
آن مرد آخر پس ناگاه او رسید بدهی که خراب بود پس شب خوابید در آن ده و نخواند این آیت را پس عرد گرفتند او را
شیاطین پس ناگاه شان این بود که یکی از شیاطین مبنی او را می کشید که مهار بر آن گذار دلیس گفت آن شیطان
شیطانی دیگر که همراه بود مهلت ده او را و بیدار شد آن مرد چون مهلت یافت پس خواند این
آیه را پس گفت شیطان همراه خود را که بخاک مالید الله تعالی بینی ترا بیان آنکه در عرصهٔ محروس بودن
ملائکه گردانید او را الحال تا آنکه بصبح رسید پس چون بصبح رسید آن مرد برگشت بسوی امیر المؤمنین علیه السلام
پس خبر داد او را و گفت دیدم چیزی تو شنفا ور استی را و رفت بهمان ده خراب بعد از طلوع آفتاب
پس ناگاه رسید او باثر موی شیطان بر جائی که جمع شده بود در آن زمین بسبب رفع ملائکه شیطان را
از آن مرد و کنده شدن موی شیطان بسبب اینست که ملائکه موی سر او را می گرفته اند برای آنکه بینی
او را بر خاک مالند و ظهور آن بنظر آن مرد خارق عادت است برای اظهار کرامت امیر المؤمنین علیه
السلام **بسبت و دو حدا صل** سمعت ابا جعفر یقول من لم یبرءه الحمد لم یبرءه شیٔ شرح
لم یبرءه بیای یکنقطه و رای بی نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم معتل اللام باب افعال است ولام الفعل آن در
اصل همزه بوده یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت هر که شفا از مرض جسمانیت ندهد او را آن
ندهد او را سورهٔ فاتحه شفا نمی دهد او را هیچ چیز مراد اینست که سورهٔ فاتحه عمده محکمات است که صریح
از اختلاف در معنی از اختلاف اند در وی ظن و اهل ظن که تواصی مستضعفانند و امر به پیروی علم
و اهل علم که صدیقان و صالحان اند و ایشان در این امت اهل بیت و متعلمان از ایشان اند برای که

این سوره در اول قرآن است و معلوم است که هیچ صراطی مستقیم تر نیست از علم باحکام الٰهی و عمل بآنها و هیچ صراطی
کج تر نیست از ظن که مشتمل باشد بر غلط و رجوع و اضطراب و عمل بظن که مخالفان آخر کار خود شمرده اند
و باین اعتبار است که این سوره ام الکتاب شده زیرا که از ان معلوم می شود امام مفترض الطاعت
و از او معلوم می شود متشابهات قرآن اگر تصدیق او کنند و سوال کنند و می تواند بود که مراد این باشد که این
سوره بالاتر از آن جمیع دواها است اگر دانسته خوانده شود **بیست و سوم اصل** عن ابی عبد الله
انه قال من قرا اذا اوی الی فراشه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد کتب الله
عز و جل له براءة من شرک **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت هر که بخواند
خواند سوره قل یا ایها الکافرون و سوره قل هو الله احد را نوشت الله عز و جل برای او بری بودن را از
شرک **بیست و چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لا تملوا من قراءة اذا
زلزلت الارض زلزالها فانه من کانت قراءته بها فی نوافله لم یصبه الله عز و جل بزلزلة ابدا و لم یمت
بها و لا بصاعقة و لا بآفة من آفات الدنیا حتی یموت **شرح** باء بها برای ملابست و ظرف خبر کانت است
و فی نوافله متعلق باین ظرف است و باء بزلزلة برای تعدیه مفعول دوم است آفات الدنیا عبارت از آفاتی است که
اکثر این است که بسیار میمانند آنها با آفات مزمنه می نامند و ایمان آنها باین سوره برای این است که در آن سوره خبر از ظهور
آل محمد صلوات الله عز و جل است علیهم و سوره این است بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت الارض زلزالها
و اخرجت الارض اثقالها و قال الانسان ما لها یومئذ تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها یومئذ یصدر
الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و درین سوره چند
احتمال است از انجمله که مناسب این حدیث است اینکه اذا منصوب و مفعول بفعل محذوف باشد بتقدیر
اذکر اذا و مراد بزلزال لرزه زمین در وقت ظهور قائم علیه السلام و مراد باثقال جمیع اند از اموات که بزرگ بوده
اند در ایمان یا در کفر پس اینها النّاس بیرون می آیند از قبور در آن وقت الانسان عبارت از
قائم آل محمد است علیه السلام ما در ما لها استفهامیه است و الغای عمل قال کرده است پس مفعول
قول نیست تحدث بصیغه مخاطب خطاب بارسول است ضمیر اخبار راجع بارض است و اخبار عبارت
از لوح محفوظ است که جمیع حوادث مثبت در آن است و آن بیان مدلولات قرآن است که تبیان کل شی است
با در بان برای سببیت است و ظرف متعلق بتحدث است و اشارت است بفرق میان الوهیت و نبوت و
ماسوای آن ردها این روش که علم کسی بغیب بی آنکه آنکس منتشر و مشرف بر موت شود در سه قسم است
اول آنچه بی توسط است و آن مخصوص الله تعالی است و دوم آنچه بکسی رسد بتوسط آدمی دیگر و آن از
قبیل نبوت است سوم آنچه بکسی رسد بتوسط آدمی دیگر و آن در غیر الله تعالی و غیر نبی صلی الله علیه و آله و سلم
باشد مثل آنچه بامام علیه السلام رسد باستنباط از قرآن بمدد ملائکه و روح علیهم السلام در شب قدر و آن

از قبیل تحدیث است و مثل آنچه برسالت جن از جانب امام علیه السلام باشد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب نود و ششم که باب ان الجن تاتیهم صلوات الله عز و جل سلامه علیهم باذام السموات والارضین است و مثل آنچه در احادیث بهم میرسد باستنباط آن از محکمات قرآن و ایضا اشارت است بانکه نسبت تحدیث برسول باوجود آنکه فاعل آن ملائکه و روح در شب قدر و مانند آنست باعتبار اینست که رسول واسطه است و اگر وحی قرآن باشد بود این تحدیث میسر نمی بود لام در لها برای سببیت است و ضمیر راجع باخبار است و مراد اینست که در زمین واقع می شود و چیزهائیست که وحی قرآن به رسول برای آنها نیز شده الناس عبارت از اثقالها است اشارت بمعنی اضداد است زیرا که مصدر که در آن وقت راجع می شوند بدنیا جمعی اند که با یکدیگر کمال دشمنی داشته اند مراد باعمال صدا تنهای اهل خیر یا اهل شر یا اهل خیر است نه مطلق اعمال زیرا که دیوان آنها در روز قیامت میشود ترجمه ای محمد یاد کن وقتی را که لرزانیده شود زمین لرزیدنی که مقرر شده در قضا و قدر برای زمین و بیرون آورد زمین سکنه های خود را مثل شهدای کربلا و لشکر یزید و گوید قائم آل محمد که چیست زمین را باین معنی که اسرار آن لرزه را بیان کند ای محمد در آن روز حکایت می کنی برای مردمان خبرهای زمین را که واقع شدنی است در زمین بوسیله اینکه صاحب کل اختیار تو وحی کرده بتو قرآن را برای بیان آن اخبار و آن روز بیرون می آیند از قبرها آن مردمان که مذکور شدند بر حالی که اضداد یکدیگر باشند تا نموده شوند عملهای خود پس هر که می کند از جمله اثقال هموزن ذره از ترویج مذهب حق لمی بیند اثر آن را و مقرب نزد قائم علیه السلام می شود بقدر آن و هر که میکند از جمله اثقال هموزن ذره از ترویج مذهب باطل می بیند اثر آنرا بانتقام قائم علیه السلام ازو بقدر آن یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت ملول مشوید از خواندن سوره اذا زلزلت الارض چه بدرستیکه شان اینست که هرکه شد قرائت او با آن سوره در نمازهای نافلة او و باین معنی که آن سوره را فصیلة خوانیم بر نخوانند ورا الله عز و جل زمین لرزه هرگز و نمرد بآن زمین لرزه و نه بصاعقه و نه بآفتی از آفات دنیا که باعث رسوائی است تا آنکه میرد باجل مسمی که الله تعالی برای هر نفسی قرار داده **اصل** واذا مات نزل علیه ملك كريم من عند ربه فيقعد عند راسه فيقول يا ملك الموت ارفق بولى الله فانه كان كثيرا ما يذكرنى ويذكر تلاوة هذه السورة وتقول له السورة مثل ذلك ويقول ملك الموت قد امرنى ربى ان اسمع له واطيع ولا اخرج روحه حتى يأمرنى بذلك فاذا امرنى ربى اخرجت روحه ولا يزال ملك الموت عنده حتى يأمره بذلك فاذا امره حتى يأمره بقبض روحه اذا كشف له الغطاء فيرى منازله فى الجنة فيخرج روحه فى الين ما يكون من العلاج ثم يشيع روحه الى الجنة سبعون الف ملك يتبتدرون بها الى الجنة **شرح** ملك بكسر لام نیز جائز است و عبارت از قائم آل محمد علیه السلام است و عضو را در لطمو بهشت بشایسته او است

خواه پیش از تولد او از مادر و پدرش باشد و خواه بعد از آن باشد و می تواند بود که بفتح لام باشد و مثل قائم از قبیل ملائکه باشد من بدمن جند به صفت ملک است یا متعلق بنزل است و بنا بر اول ضمیر به راجع بملک است و بنا بر دوم راجع بر جمیع ضمیر علیه شده تواند ارفق بصیغهٔ امر باب حسن و علم و نصر است یا در پیچیدن بهابراسے لقد به است پس چون مشرف بر مردن شود آنکه قراءت آن سوره تمهید کند در نوافل فرود می آید براو مثال پادشاهی گرامی که پادشاهی او از جانب صاحب کل اختیار او ست پس می نشیند نزد سر آن مرد پس می گوید که ای ملک الموت هموار کن با دوست الله تعالی چه بدرستیکه او بود باین بروش که بسیار می یاد من میکرد و یاد میکرد قراءت این سوره را که مثال آن حاضر است و می گوید ملک الموت را مثال آن سوره مانند آن سخن را که مذکور شد و می گوید ملک الموت که تحقیق امر کرده مرا صاحب کل اختیار من که بشنوم او را و اطاعت کنم و بیرون نکنم روح او را تا وقتیکه امر کند مرا بآن پس چون امر کند مرا بیرون کشد آورم روح او را پس مقیم می باشد ملک الموت نزد او تا وقتیکه امر می کند او را گرفتن روح او چون برداشته می شود برای او پرده پس می بیند منزلهای خود را در بهشت پس فعل ملک الموت از قبیل افعال ابدان است و او مجوز نیست تا فعل او از قبیل ملکوت باشد بعد از آن همراهی می کند روح او را هفتاد هزار فرشته او شتاب می برند روح او را بسوی بهشت

باب چهاردهم اصل باب النوادر

شرح این باب احادیث تازه غریب است در این باب بیست و هشت حدیث است **اول اصل**

عن ابی جعفر علیه السلام قال قرّاء القرآن ثلثة رجل قرأ القرآن فاتخذه بضاعة واستدرّ به الملوك واستطال به على الناس ورجل قرأ القرآن فحفظ حروفه وضيع حدوده واقامه اقامة القدح فلا كثّر الله هؤلاء من حملة القرآن ورجل قرأ القرآن فوضع دواء القرآن على داء قلبه فاسهر به ليله واظمأ به نهاره وقام به في مساجده وتجافى به عن فراشه فباولئك يدفع الله العزيز الجبار البلاء وباولئك ينزل الله تبارك وتعالى الغيث من السماء فوالله لهؤلاء في قرّاء القرآن اعزّ من الكبريت الاحمر **شرح**

روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت قاریان قرآن سه قسمند اول مردی که خواند قرآن را پس فرا گرفت آن را سرمایه و طلب نفع کرد بآن از پادشاهان و بلندی جست بآن بر مردمان و دوم مردی که خواند قرآن را راست کردن تیر بی پر و پیکان باین معنی که در جهاد با شیطان بکار نمی آید پس بسیار مکناد الله تعالی آن دو قسم را از حاملان قرآن و سوم مردی که خواند قرآن را پس گذاشت دوای قرآن را بر درد دل خود پس بیدار کرد بآن خود را باین معنی که شب خیزی کرد و تشنه کرد بآن روز خود را باین معنی که روزه گرفت در روزهای گرم و ایستاد بآن قرآن در جاهای نماز خود و پهلو خالی کرد باو قرآن از جامهٔ خواب خود پس بآن جماعت قسم سوم و پس دفع میکند الله

کہ بے شک نافذ الارادہ است بلا را و با یشان و بس انتقام می کشد اللہ از دشمنان دین و با یشان بس فرو
می فرستد اللہ تبارک و تعالے باران را از آسمان پس بخدا قسم کہ ہر آئینہ آن جماعت قسم سوم درمیان قاریان
قرآن معدوم و نایاب تر اند از یاقوت احمر سرخ **دوم اصل** سمعت امیر المؤمنین ع
يقول نزل القرآن اثلاثا ثلث فينا و فی عدونا و ثلث سنن و امثال و ثلث فرائض و احکام **شرح**
مراد بقرآن اینجا قرآن محفوظ نزد ائمہ علیہم السلام است کہ ہفدہ ہزار آیت است و مراد بقرآن در دو حدیث
آئندہ قرآن مشہور است کہ بعض قرآن محفوظ نزد ائمہ علیہم السلام است و توضیح می یابد در حدیث آخر
این باب پس منافات نیست میان این حدیث و دو حدیث آئندہ مراد بسنن طریقہای پیشینیان است و
مراد بامثال طریقہاے موجودان و آیندگان است **یعنی** شنیدم از امیر المؤمنین علیہ السلام میگفت فرود
آمد قرآن سہ حصہ برابر یک ثلث در مدح ما اہل البیت علیہم السلام و بیان امامت ما و مذمت دشمنان
اہل البیت و ابطال طریقہ ایشان است و ثلثی طریقہاے پیشینیان و مثلہاے آنہا است کہ در طریقت آے
مردمان موجود و آئندہ است و ثلثی فرائض و احکام اصلیہ و فرعیہ فقہیہ است **سوم اصل** عن ابی عبد اللہ
قال ان القرآن نزل اربعة ارباع ربع حلال و ربع حرام و ربع سنن و احكام و ربع خبر ما كان قبلكم و نبأ ما يكون
بعدكم و فصل ما بينكم **شرح** مراد بحلال اینجا پیروی ائمہ اہل البیت علیہم السلام و مراد بحرام پیروی
دشمنان ایشان است بقرینہ اینکہ احکام علیحدہ مذکور است و بقرینہ اینکہ در حدیث آئندہ بجای حلال و
حرام فينا و فی عدونا است مراد بسنن اینجا فرائض است بقرینہ اینکہ در حدیث آئندہ بجای سنن فرائض است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت فرود آمد این قرآن مشہور میان مردمان چہار حصہ
ربعی خبر آنچہ بود پیش از شما و خبر آنچہ میباشد بعد از شما و قطع و فصل آنچہ میان شما است **چہارم اصل**
عن ابی جعفر ع قال نزل القرآن اربعة ارباع ربع فينا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض
و احكام **شرح** روایت است از حضرت امام محمد باقر علیہ السلام گفت فرود آمد قرآن مشہور میان مردمان چہار حصہ
برابر ربعی در امامت ما است و ربعی در بطلان امامت دشمنان ما است و ربعی طریقہای پیشینیان و مانند آنہا است
و ربعی فرائض و احکام است **پنجم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال اول ما نزل علی رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلہ بسم اللہ الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربك و آخره اذا جاء نصر اللہ **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیہ السلام گفت اول آنچہ نازل شد بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ سورۂ علق است و بسملہ جزو سورہ است
و آخر آن سورہ نصر است **ششم اصل** عن حفص بن غیاث عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال
سالته عن قول الله عز و جل شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن و انما انزل فی عشرين سنة من اوله
و آخره فقال ابو عبد الله ع نزل القرآن جملة واحدة فی شهر رمضان الذي الى البيت المعمور ثم نزل
فی طول عشرين سنة **شرح** و انما انزل الخ جملہ حالیہ است و عامل در آن قول اللہ است از سالتہ مشہور این است کہ قرآن

در بيست و سه سال نازل شده و بنا بر اين كلام مبنى بر اسقاط كسر است و مقامى كه احتياج بذكر آن نيست
چون معلوم است البيت المعمور در اصل بمعنى خانه است در آسمان چهارم در برابر كعبه و گاهى عبارت
از لوح محفوظ ميباشد كه آن را ام الكتاب نيز مى نامند و بيان شد در كتاب الحجة در حديث چهلم مولد
النبى صلى الله عليه و آله و وفاته و مراد اينجا امام زمان است كه محل علم بجميع قرآن است و در شبهاى قدر ملائكه
و روح باو نازل مى شوند براى استنباط احكام حوادث ساليانه از قرآن ثم براى تعجب است و مراد رفع
منافات است بنا بر اينكه فى در انزل فيه القرآن براى ظرفيت نيست بلكه براى تعليل است مثل
فذلكن الذى لمتننى فيه و توضيح اين مى آيد در كتاب الصيام در شرح حديث اول باب دوم كه باب
فضل قراءة القرآن فى شهر رمضان است و مى آيد در كتاب الصيام در شرح حديث سوم باب فى ليلة القدر كه
باب شصت و نهم است كه ينزل فيها الملائكة و الكتب الى السماء الدنيا و مراد بالسماء الدنيا امام زمان است چنانچه
بيان ميشود ليلتى روايت است از حفص بن غياث از امام جعفر صادق عليه السلام راوى گفت پرسيدم امام
عليه السلام را از گفتن الله عز و جل در سوره بقره ماه رمضان كه فرو فرستاده شده در آن قرآن و حال آنكه
فرو فرستاده شد در بيست سال ميان اول نزول و آخر نزول پس گفت امام جعفر صادق عليه السلام فرود
آمد قرآن يكبار در ماه رمضان بسوى بيت معمور و با وجود آن نازل شد در مدت بيست سال مخفى نماند كه
مراد بنزول مجموع قرآن نزول مجموعى است كه اين جزو آن نيست بلكه نزول آن پيش از نزول اينست
و بر اين قياس است آيه انا انزلناه فى ليلة القدر و آيه سورة الدخان انا انزلناه فى ليلة مباركة و الا
دو اشكال لازم مى آيد اول اينكه نسبت خارج از منتسبين باشد زيرا كه اين آيه مشتمل است بر نسبت
نزول قرآن بنظير آنچه در شبهه كل كلامى كاذب مشهور است دوم اينكه اخبار از نزول بلفظ ماضى غلط خواهد بود

اصل ثم قال النبى صلى الله عليه و آله نزلت صحف ابراهيم فى اول ليلة من شهر رمضان و انزلت
التورية لست مضين من شهر رمضان و انزل الانجيل لثلث عشرة ليلة خلت من شهر رمضان و انزل الزبور
لثمان عشر خلون من شهر رمضان و انزل القرآن فى ليلة ثلث و عشرين من شهر رمضان **شرح**
فى هر دو جا براى تعليل است مانند اول و در باقى فقرات پس منافات نيست ميان و انزل الانجيل لثلث عشر ليلة
و ميان آنچه مى آيد در كتاب الصيام در حديث پنجم باب فى ليلة القدر كه باب شصت و نهم است كه و نزل
الانجيل فى اثنى عشر ليلة مضت من شهر رمضان و ايضا منافات نيست ميان انزل القرآن فى ليلة ثلث و
عشرين و ميان آنچه مى آيد در كتاب الصيام در حديث پنجم باب فى ليلة القدر كه باب شصت و نهم است كه و نزل
الانجيل فى اثنى عشر ليلة مضت من شهر رمضان و ايضا منافات نيست ميان انزل القرآن فى ليلة ثلث و
عشرين و ميان آنچه مى آيد در كتاب الصيام در حديث اول باب دوم كه نزل القرآن فى اول ليلة من شهر
رمضان زيرا كه چون مجموع علت غائيه چيزى باشد هر يك از اجزاى آن را علت مى توان گفت چنانچه

محمد آن یعنی بعد از آن امام گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله که نازل شد صحف ابراهیم برای اول شبی از
شبهای ماه رمضان و فرستاده شد توریت برای شش شب که گذشته باشد از ماه رمضان مراد اینست
که برای شب ششم ماه نازل شده و فرود فرستاده شد انجیل برای سیزده شب که گذشته باشد از رمضان
و فرو فرستاده شد قرآن برای شب بست و سوم از ماه رمضان اشارت است باینکه لیلة القدر برای این
امت شب بست و سوم ماه رمضان است **هفتم اصل** عن ابی عبد الله ع قال لا تتفأل بالقرآن شرح
لا تتفأل بصیغه نهی حاضر معلوم و بصیغه نفی غائب مجهول می تواند بود و حاصل هر دو یکی است التفأل بتشدید
همزه مصدر باب تفعیل اخبار نفسانی از مستقبل بسبب مناسبت چیزی که واقع شده باشد خواه از
مستقبل خوب باشد و خواه بد و کاهی تفأل را در خصوص خوب استعمال می کنند و بد را التطیر می نامند و
شاید که وجه نهی این باشد که باعث تغییر قرآن برای میشود و اکثر یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت فال گیر بقرآن مراد معنی از علی است که مانند عمل ضالان و منجمان است مثل اینکه این
بیمار صحیح می شود یا نمی شود و امانهی از عملی که از قبیل قرعه در وقت حیرت باشد مثل اینکه این دوا باین بیمار
دهم یا نه فهم از این معلوم نمی شود مگر آنکه مراد بتفأل اعم از استخاره باشد و در بعض نسخ کتاب تهذیب الاحکام
در باب زیادات کتاب الصلوة در باب صلوة المرغب فیها چنین است قلت لابی عبد الله ع ارید
الشیء فاستخیر الله فیه فلا یوفق فیه الرأی افعله او ادعه فقال انظر الی قلبك اذا قمت الی الصلوة فان الشیطان
ابعد ما یکون من الانسان اذا قام الی الصلوة ای شیء یقع فی قلبك فخذ به وافتح المصحف فانظر الی اول ما تری
فیه فخذ به ان شاء الله مخفی نماند که فقره وافتح المصحف تا فخذ به موجود نیست در نسخه که از روی خط مصنف کتاب
تهذیب الاحکام شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله تعالی نوشته شده و نزد فقیر است و اول ما تری فیه اعم از اول
مصحف و سطر راست و غیر آن است و ما تری عبارت از امر و مانند آن و نهی و مانند آن است **هشتم اصل**
عرضت علی ابی عبد الله ع کتابا فیه شیئا الا کتابة القرآن بالذهب وقال لا یعجبنی ان یکتب القرآن الا بالسواد کما کتب
اول مرة شرح منهم بضم میم و فتح تای بالنقطه و تشدید تای دو نقطه در بالا مفتوحه صفت قرآنست یعنی علامت آخر شدن
کلا نوشته شده برای هدایت معشرة بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید شین بالنقطه مفتوحه علامت آخر شدن ده آیه
که نوشته شده بالذهب متعلق بهر یک از منهم و معشرات است ضمیر منصوب در اول رتبه راجع بامام است و ضمیر ایاه راجع بآخره است
یعنی نمودم بامام جعفر صادق علیه السلام کتابی را که در قرآن بود که نشان سر آیه و سر عشر کرده شده بود
بطلا و نوشته شده بود در آخر آن سوره بطلا پس نمودم بامام علیه السلام آخر آن را نیز پس مذمت نکرد
در آن کتاب چیزی را مگر کتابت قرآن را بطلا و گفت خوش نمی آید مرا اینکه نوشته شود قرآن مگر بسیاهی چنانچه نوشته
شده اول بار در زمان رسول علیه السلام **نهم اصل** عن زرارة قال تأخذ المصحف فی الثلث الثانی
من شهر رمضان فتنشره فتضعه بین یدیك وتقول اللهم انی اسألك بكتابك المنزل وما فیه وفیه

اسمائك الاعظم الاكبر واسمائك الحسنى وما يخاف ويرجى ان تجعلنى من عتقائك من النار وتدعو بما بدا لك من حاجة **شرح** زراره از راويان امام محمد باقر عليه السلام وامام جعفر صادق عليه السلام است بيان اسم اعظم شده در كتاب الدعا در حديث هفدهم باب ششم كه باب دعوات موجزه است وبيان اسماء حسنى شد در كتاب التوحيد در حديث دوم باب پانزدهم و در حديث چهارم باب بيست وسوم كه باب النوادر است **يعنى** روايت است از زراره گفت كه امام گفت كه ميگيرى مصحف را در دو دانگ دوم از ماه رمضان پس ميگشائى آن را وميگذارى آن را پيش خود وميگوئى خدايا بدرستيكه طلب ميكنم از تو بكتاب تو كه فرستاده شده است وبانچه در آنست نشان تو كه بزرگترين ونشانهاى تو كه بهترين نشانهاست وبدانچه ازان ترسيده مى شود كه امام باطل وجهنم باشد وانچه اميد داشته مى شود كه امام حق وجنت باشد اين را مى طلبم كه گردانى مرا از جملهٔ آزادان تو از آتش جهنم ودعا مى كنى بانچه بخاطرت رسيد از حاجت **دهم اصل** عن ابى جعفر ع قال لكل شيء ربيع وربيع القرآن شهر رمضان **شرح** روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت هر چيزى را بهارى هست كه نشو ونما در آن بيشتر مى كند وبهار قرآن ماه رمضان است باين معنى كه نشو ونما قرآن در آن ماه بيشتر از اوقات ديگر است باعتبار ثواب يا باين معنى كه در آن ماه قرائت مؤمنان آن را بيشتر از اوقات ديگر است **يازدهم اصل** سألت ابا عبد الله ع عن القرآن والفرقان اهما شيئان او شيء واحد فقال عليه السلام القرآن جملة الكتاب والفرقان المحكم الواجب العمل به **شرح** پرسيدم امام جعفر صادق ع را از لفظ قرآن ولفظ فرقان آيا آنها دو معنى دارد يا يك معنى دارد پس گفت امام قرآن يعنى مجموع كتاب علم الهى است باين معنى كه اعم از محكم ومتشابه است يا باين معنى كه مجموع من حيث المجموع است وفرقان بمعنى محكم است كه واجب است بر هر كه لغت عرب را فهميد اينكه عمل كند بآن **دوازدهم اصل** عن ابى جعفر ع قال ان القرآن واحد نزل من عند واحد ولكن الاختلاف يجئ من قبل الرواة **شرح** الواحد يگانه كه بى نظير باشد ان القرآن واحد نزل من عند واحد اشارت است بدو برهان بر ابطال دعوى تواتر هر يك از قرائت سبع **برهان اول** اينكه قرآن بى نظير است باين معنى كه معجز است پس ميگوييم كه تواتر قرائت از دو شق خالى نيست شق اول اينكه جبرئيل هفت قرائت آورده باشد باين معنى كه هفت بار خوانده باشد شق دوم اينكه بيك قرائت آورده باشد ودر رخصت داده باشد كه رسول يا قريش از پيش خود قرائتى ديگر كه موافق زبان بعض طوائف عرب باشد قرائت كنند شق اول باطل است باجماع وشق دوم مستلزم اينست كه قرآن نظير داشته باشد چه تغير جزو چيزى مستلزم تغير كل است پس عرب قادر بوده اند بر مثل قرآن واين خيال محال از جمعى ناشى شده كه نميدانند كه قرآن تبيان كل شيء است وهر حرفى وحركتى واين قسم كلامى براى استنباط معنى يا حدوث حادثى است پس اگر وضع لفظى در موضع لفظى ديگر كه مرادف آنست شود آن مقصود حاصل نميشد **برهان دوم** اينكه محال است كه در مقام واحد از متكلم

وامدکه عالم بجمیع جهات آن مقدم باشد در کلام مطابق مقتضای حال باشد و اصلا احدیها بر دیگری ترجیح نداشته باشد و تجویز آن مانند تجویز اینست که وجود زید و عدم او من جمیع الجهات مساوی باشد پس قادر مختار نتواند که زید را موجود کند چه ترجیح بلا مرجح محال است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه قرآن بی نظیر وست و نمیان کلام نازل شده از متکلمی که یگانه است در میان متکلمان یعنی که اختلاف در قرآن آن نیز ده و لیکن اختلاف بهم میرسد از جانب راویان قرآن **سیزدهم اصل**

قلت لابی عبد الله ع ان الناس یقولون ان القرآن نزل علی سبعة احرف فقال کذبوا اعداء الله ولکنه نزل علی حرف واحد من عند الواحد **شرح** الاحرف جمع حرف الفاظ لغات مثل لغت قریش و لغت هذیل و لغت هوازن و لغت اهل یمن و مراد اینجا هفت قرائت است که مشهور است نزد مخالفان و اختلاف میان آنها بسیار است و چون اندک اختلافی میان اهل یک لغت باشد اختلاف راویان هر یک از قراء سبعه مقرر خود میان مخالفان و این منافات ندارد با اینکه نزد مخالفان در بعض الفاظ زیاده بر هفت قرائت است چنانچه ابن اثیر در نهایه و صاحب قاموس توهم کرده اند کذبوا بالصیغه امر باب تفعیل و نصب اعداء است یا بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل یا باب ضرب است و اعداء الله برفع و بدل ضمیر که بوا است یا منصوب باختصاص است برای زیادتی بیان یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستیکه مخالفان می گویند که بدرستیکه قرآن نازل شده بر هفت قرائت مشهور که هر یک موافق لغتی است از هفت لغت در میان یعنی عرب که اختلاف میان آنها بسیار است پس امام گفت تکذیب کنید دشمنان الله تعالی را که اینها دانسته بهانه کرده اند برای اظهار عدم اعجاز قرآن و خود اعتقاد این ندارند یا مراد اینست که دروغ گفتند درین دعوی و لیکن قرآن نازل شده بر یک قرائت از نزد یگانه توضیح این شد در شرح حدیث سابع **چهاردهم اصل**

عن علی بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال نزل القرآن بایاک اعنی واسمعی یا جارة وفی روایة اخری عن ابی عبد الله ع قال معناه ما عاتب الله عز وجل به علی نبیه صلی الله علیه واله فهو یعنی به ما قد مضی فی القرآن مثل قوله ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا عنی بذلک غیره **شرح** ایاک اعنی واسمعی یا جارة مثلی است و چون مراد از لفظ است حرف جر داخل آن شده و اصل آن اینست که زنی سخنی پهلودار بزنی دیگر می گفته و مطلبش این بوده که هر سخن او بشنود و ترس بهم رساند پس مراد اینست که نزا می خواهم در ظاهر اما مطلب شنیدن هر سخن است وفی روایة اخری عن ابی عبد الله قال کلام علی بن الحکم یعنی بر تا قلیلا کلام بی واسطه از امام است یا آن نیز کلام علی بن الحکم است و بر هر تقدیر در میان اجزای کلام امام در آمده زیرا که فهو مبتدا است و عنی به خبر است و ما در شرح تا خیر آن میکنیم تا ظاهر تر شود یعنی روایت است از علی بن الحکم از عبد الله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نازل شده قرآن باین روش که ترا میخواهم در ظاهر و بشنوای هر سخنی و در روایتی دیگر از غیر عبد الله بن بکیر است از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت معنی آن سخن اول اینست که آنچه عتاب و سرزنش کرده الله تعالی بآن بر نبی خود پس آنچیست
که خواسته بآن عتاب غیر نبی را مراد امام بعتاب عتابی است که بتحقیق مذکور شده در قرآن مثل قول او در
سورهٔ بنی اسرائیل واگر نه این می بود که پا بر جا کردیم ترا بتوفیق خود هر آئینه نزدیک می شد که میل دل کنی
بجانب مشرکان چیزے از میل کم پانزدهم اصل سألت ابی عبد الله ع عن تنزیل القرآن
قال اقرؤا کما علمتم شرح التنزیل بنون و زاے با نقطه مصدر باب تفعیل فرود آوردن چیزی بتدریج
و فاصله میان اجزای آن مقصود سائل طلب ترتیب نزول قرآن است تا بر آن بترتیب خوانده شود یا مراد روش
خواندن جبرئیل قرآن را است یا مراد مجموع آنچه جبرئیل فرود آورده است و موید دوم اینست که در بعض نسخ
ترتیل براے بے نقطه و تاے دو نقطه در با لا بصیغه مصدر باب تفعیل است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از ترتیب قرآن بآن روش که جبرئیل آورده امام گفت بخوانید چنانچه تعلیم کرده شدید مراد
تا ظهور قائم علیه السلام است چنانچه توضیح میاید در حدیث بست و سوم این باب شانزدهم
اصل عن احمد بن محمد ابن ابی نصر قال دفع الی ابی الحسن ع مصحفا و قال لا تنظر فیه ففتحته و قرأت
فیه لم یکن الذین کفروا فوجدت فیها اسم سبعین رجلا من قریش و باسمائهم و باسماء آبائهم قال فبعث
الی ابعث الی بالمصحف شرح لا تنظر بنون و ظاے با نقطه و راے بے نقطه بصیغه نهی باب تفعیل است
التنظیر احداث نظیر براے چیزے مثل نوشتن کتابے از روے کتابے دیگر و چیزے را نظیر چیزے دیگر کردن مثل
مقابله کتابے با کتابے دیگر براے اینکه اول مثل دوم شود می آید در کتاب الحج در حدیث اول باب فی قوله
تعالے سواء ن العاکف فیه و الباد که باب بست و ششم است آیت سورهٔ الحاقه ثم فی سلسلة ذرعها
سبعون ذراعا فاسلکوه و معویة بن ابی سفیان از جمله هفتاد کس است یعنی روایت است از احمد
بن محمد بن ابی النصر گفت داد بمن امام رضا علیه السلام مصحفی که گفت از روی آن منویس پس گشودم آنرا و
خواندم در آن سوره لم یکن الذین کفروا را پس یافتم در آن سوره نام هفتاد کس از قریش را بنامهای خودشان
و نامهاے پدران ایشان مراد کسانی است که سعی در غصب حق امامت اهل البیت علیهم السلام کردند احمد
گفت پس امام فرستاد بسوی من که بفرست بسوی من آن مصحف را هفدهم اصل عن ابی عبد الله
قال قال ابی ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض الا کفر شرح روایت است از امام جعفر صادق ع گفت که
گفت پدرم امام محمد باقر علیه السلام که نزد هیچ مردے بعض قرآن را ببعضے دیگر مگر اینکه کافر شد مراد بضرب
قرآن بعضے ببعضے ندم تمیز میان محکمات و متشابهات است در تفسیر یا بمعنے که متشابهات را نیز مانند محکمات محتمل
احتمال اکتفا نکرده تفسیر کند از پیش خود بے سماع از راسخان در علم چنانچه بیان شده در سورهٔ آل عمران در
حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان و الکفر یا مراد بضرب قرآن بعضے ببعضے تفسیر ترتیب نزول قرآن و
اسقاط بعض آنست در مصاحف و برین تقدیر مراد بر جل ابو بکر است یا دیگری که متصدی جمع قرآن شده است

شافی شرح اصول کافی

باشند که مصحف امیر المؤمنین را قبول کردند چنانچه آید در حدیث بست و سوم این باب هجدهم
اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول دفع مصحف فی البحر فوجدوه و قد ذهب
ما فیه الا هذه الایة الا الی الله تصیر الامور شرح روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام جابر گفت شنیدم
از او که میگفت افتاد مصحفی در دریا پس یافتند آن را در حالیکه تحقیق رفته بود آنچه نوشته شده بود در آن مگر این
آیه سوره شوری که آگاه باش بسوی الله پس بازگشت می کند کارها این معنی که در زمان قائم آل محمد
این منحصر در دین حق خواهد شد مخفی نماند که آنچه مذکور شد بعض است از آخر سوره و صدر آیت این است صراط
الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض و این آیت سابق را اینکه بیان شد در کتاب الحجة در احادیث باب چهار
و ششم که باب الروح التی یسدد الله بها الائمة است برای بیان فضل امیر المؤمنین و اولاد معصومین
است نوزدهم اصل عن ابان بن میمون القداح قال قال لی ابو جعفر علیه السلام اقرأ قلت من
ای شیء اقرأ قال من السورة التاسعة قال فجعلت التمسها فقال اقرأ من سورة یونس قال فقرأت للذین
احسنوا الحسنی و زیادة و لا یرهق وجوههم قتر و لا ذلة قال حسبك قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله انی لاعجب کیف لا اشیب اذا قرأت القرآن شرح سوره یونس نهم سوره است
که سوای سوره حمد است و اگر سوره حمد را حساب کنیم این حدیث بنا بر قول جمعی است که سوره انفال و سوره
توبه را یک سوره می شمردند بنا بر اینست که این آیت عذاب است یعنی روایت است از ابان بن میمون
قداح گفت که گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام که بخوان گفتم از چه چیز بخوانم گفت از سوره نهم راوی گفت پس شروع
کردم از اول مصحف می طلبیدم سوره نهم را پس امام گفت بخوان از سوره یونس ابان گفت پس خواندم در
قرائت سوره یونس این را که برای جمعی که ایمان و عمل صالح که تصدیق امام مفترض الطاعة است کردند
مثوبت بهتر است و زیادتی بر آن نیز هست که تفضل الهی باشد یا رضوان باشد یا عدم توقف در عرصه قیامت
برای حساب باشد یا مغفرت جمیع گناهان باشد و فرو نمیگیرد روهای ایشان را تیرگی سوء حساب و خواری توقف
در عرصه قیامت برای حساب مخفی نماند که این ترتیب برای ترقی است و باین اشارت شده در آیت بعد از این
که در حق اهل تصدیق ائمه ضلالت است و در آن عکس این ترتیب است زیرا که اولا گفته و ترهقهم
ذلة مالهم من الله من عاصم کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما امام گفت بس است
ترا دیگر بخوان امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در حالیکه هر آئینه تعجب میکنم که چون پیر
نمیشوم از غم وقتیکه خواندم قرآن را اشارت است باینکه امثال این آیه عذاب در حق جمعی است که بعد از
رسول صلی الله علیه و آله و سلم سعی در غصب حق وصی او امیر المؤمنین و اولاد معصومین او کنند بیستم اصل
عن احدهما قال سألته عن قول الله عز و جل طس قال ... الا الله
شرح در اول سوره شعراء مبین است تلک آیات الکتاب المبین این آیتهای مذکوره در سوره آیتهای متعلق کتاب

ظاهر کننده است بعد از آن در بیان سوره چنین است وانه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک
لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین وانه لفی زبر الاولین و بدرستیکه کتاب نازل کرده شده بتدریج است
از جانب صاحب کل اختیار بر هر کس و هر چیز نازل کرده آن را جبرئیل بر دل تو باین معنی که برای تاویل
متشابه آن وحی علیحده شده تا باشی از ترسانندگان عذاب بزبان عربی ظاهر سازنده و بدرستیکه آن
کتاب مبین هر آئینه در بیان کتابهای انبیای سابق است یا وعده آن در کتابهای اولین است
یعنی روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از قول الله عزوجل
در سوره شعرا بزبان عربی ظاهر کننده گفت مراد اینست که ظاهر میکند زبانهای دیگر را و ظاهر میکند آن را از زبانهای
دیگر مراد اینست که کتاب مبین عبارت از مفصل است که بیان شد در حدیث دهم کتاب فضل القرآن اینکه
آن شصت و هشت سوره است و شاید جمیع کتب انبیای سابق است که بزبانهای مختلف است و مشتمل بر
هر زبانی نوعی مشتمل است بر زیاد آن کتب انبیای سابق صلوات الله عزوجل و سلامه علیهم بر آن کتب
ظاهر کننده آن نیست و شاید که مراد این باشد که در غیر زبان عربی این وسعت بیانی که در قرآن است ممکن نیست
و می تواند بود که کتاب مبین عبارت از مجموع قرآن باشد چه آیات جزو لازم وارد آیات کل را یا مراد محکمات باشد
که در آنها حقی از اختلاف از نوی ظن صریح شده و مراد بالسن تقریرهای مختلف باشد که در متشابهات
قرآن است مثل تقریر جمع عشق و بنا بر این ترجمه آیه سوره شعرا نوعی دیگر است **بیست و یکم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال ما من عبد یقرأ آخر الکهف الا یتیقظ فی الساعة التی یرید **شرح** این مضمون گذشت در
حدیث هفدهم باب چهل و نهم کتاب الدعا **بیست و دوم اصل** قلت لابی عبد الله سلیم مولاک ذکر
انه لیس معه من القرآن الا سورة یس فیقوم من اللیل فینتفد ما معه من القرآن ایعید ما قرأ قال نعم لا بأس
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را سلیم بضم سین و فتح لام غلام تو مذکور کرد که حفظ ندارد از جمله سورهای
قرآن مگر سوره یس را پس برمیخیزد در شب برای قرارت قرآن در نماز نافله یا در غیر نماز پس تمام میشود آنچه با او است
از قرآن آیا اعاده میکند آنچه را که خوانده در رکعتی دیگر یا در همان رکعت یا در غیر نماز گفت آری باکی نیست
بیست و سوم اصل عن سالم بن سلمة قال قرأ رجل علی ابی عبد الله علیه السلام وانا استمع
حروفا من القرآن لیس علی ما یقرؤها الناس فقال ابو عبد الله علیه السلام کف عن هذه القراءة اقرأ کما یقرأ
الناس حتی یقوم القائم فاذا قام القائم قرأ کتاب الله عزوجل علی حده واخرج المصحف الذی کتبه علی **شرح**
الحروف جمع حرف کنار ها و مراد اینجا الفاظ لغت عرب است باعتبار اینکه هر لغتی بر کنار است از لغتی دیگر مثل لغت
عرب و لغت عجم ضمیر مستتر در لیس جمع بمصدر قرأ است و جمله حالیه است یقرأ ه تقدیر یقرأ علیه است و اخرج عطف
بر قرأ است و ضمیر مستتر راجع بقائم علیه السلام است یعنی روایت است از سالم بن سلمه گفت خواند مردی بر امام
جعفر صادق علیه السلام بر حالی که من می شنیدم لفظی چند را از قرآن بر حالی که نبود آن قرارت او بر نهجی که می خوانند

برآن نہج مردمان پس گفت امام جعفر صادق علیہ السلام خودداری کن از این قرائت قرائت کن چنانچہ قرائت میکنند مردمان مخالف تا آنکہ ایستادگی با مردین کند آنکہ ایستادگی خواہد کرد بآن از اہل بیت رسول صلعم پس چون ایستادگی کند آن ایستادگی کننده می خواہد کتاب اللہ عزوجل را بر نہج لائق آن و چنانچہ جبرئیل خوانده و ظاہر میکند قائم علیہ السلام مصحفی را کہ نوشتہ آنرا علی علیہ السلام بخط خود **اصل** قال اخرجہ علی علیہ السلام الی الناس حین فرغ منہ وکتبہ فقال لہم ہذا کتاب اللہ عزوجل کما انزلہ اللہ علی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ قد جمعتہ من اللوحین فقالوا ہوذا عندنا مصحف جامع فیہ القرآن لا حاجۃ لنا فیہ فقال اما واللہ لا ترونہ بعد یومکم ہذا ابدا انما کان علی ان اخبرکم حین جمعتہ لتقراءوہ **شرح** فرغ بفاء و راے بالنقطہ بصیغہ ماضی معلوم باب منع است الفراغ بالفتح فاترک شغلہا کہ پیشتر باشد من در منہ براے سببیت است اللوحین عبارت از لوح دل و لوح مکتوب است ہو مبتدا است فی اخر مبتدا است فیہ خبر مبتدا است جملہ عندنا استیناف بیانی است القرآن مبتدا است فیہ خبر مبتدا است و تقدیم براے حصر است یعنی را امام گفت کہ بیرون آورد آن مصحف را کہ مذکور شد علی علیہ السلام بسوی مردمانی کہ غصب حق او کردند در وقتیکہ ترک شغلہاے دیگر کرد براے قرآن و نوشت آنرا پس گفت ایشان را کہ این کتاب اللہ عزوجل است چنانچہ فرو فرستاده اللہ تعالی بر محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باینمعنے کہ ہمان ترتیب نزول است و حرفی فرو گذاشتہ نشده و زیاده نشده بتحقیق جمع کردم آنرا از ہر دو لوح باین معنی کہ کتاب اللہ را ہم محفوظ داشتم در خاطر و ہم نوشتہ بودم در جاہاے کہ مضبوط بود نزد من پس ایشان گفتند کتاب اللہ اینست کہ ما داریم بیان این اینکہ نزد ما مصحفی است کہ جمع کرده قرآن را ہمہ آن است پس قرآن حاجتے نیست ما را آنچہ تو آوردی پس علی علیہ السلام گفت آگاه باشید بخدا قسم کہ نخواہید دید آنرا بعد از امروز ہرگز جز این نیست کہ واجب بود بر من اینکہ خبردار کنم شما را وقتیکہ جمع کردم آنرا تا خوانید آنرا **بست وچہارم اصل** سألت ابا عبداللہ ع عن الرجل یقراء القرآن ثم ینساہ ثم یقراء ثم ینساہ علیہ فیہ حرج فقال لا **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق از مردیکہ میخواند قرآن را چندانکہ حفظ میکند آنرا بعد از ان فراموش میکند آنرا بعد از ان میخواند آنرا تا باز حفظ میکند بعد از ان فراموش میکند آنرا آیا بر آن فراموش کردن عذابی ہست گفت نہ **بست وپنجم اصل** عن ابی عبداللہ ع قال قال ابی ع ما ضرب رجل القرآن بعضہ ببعض الا کفر **شرح** این موافق حدیث ہفدہم این باب است **بست وششم اصل** عن ابی جعفر ع قال سورۃ الملک ہی المانعۃ تمنع من عذاب القبر وہی مکتوبۃ فی التوراۃ سورۃ الملک ومن قرأہا فی لیلۃ فقد اکثر واطاب ولم یکتب من الغافلین وانی لارکع بہا بعد عشاء الآخرۃ وانا جالس وان والدی ع کان یقراء ہا فی یومہ ولیلتہ **شرح** مفہوم از ہی المانعۃ باعتبار تسمیہ است یعنی کہ این نام آن سوره است و پس منافات ندارد با اینکہ غیر آن سوره نیز منع کند از عذاب قبر زیراکہ وجہ تسمیہ مطرد نمیباشد سوره در دوم منصوب بمفعول دوم مکتوبۃ است یعنی روایتہ است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت سوره تبارک الذی بیده الملک آنست کہ نام آن نزد

صافی شرح اصول کافی

بیان این آنکه نگاه میدارد صاحبش را از عذاب قبر و آن سوره نوشته شده در توریة بنام سورة الملک یا یعنی
که مترادف آنسوره در توریة هست و بنامی مذکور است که عربی آن سورة الملک است برای اهتمام دلالت آیات
سوره بر اینکه امامت باختیار رعیت نمی باشد بلکه بدست الله تعالی است و بس هر که خواهد میدهد اگرچه مردمان منع
کنند چنانچه گفت در حق آل ابراهیم در سورۀ نساء و آتیناهم ملکا عظیما و هر که نصیحۀ خواند آنرا در شب خود پس بتحقیق
بسیار کرد یاد الله را و خوب بجا آورد ذکر را و نوشته نشد از غافلان مراد نماز و تراست بدرستیکه من نماز میگذارم
بآن سوره بعد از نماز خفتن نشسته مراد نماز وتر است و بدرستیکه پدرم امام زین العابدین علیه السلام میخواند
آن سوره را در روز خود و در شب خود **اصل** و من قرأها اذا دخل علیه فی قبره ناکر و نکیر من قبل رجلیه
قالت رجلاه لهما لیس لکما الی ما قبلی سبیل قد کان هذا العبد یقوم علیّ فیقرأ سورة الملک فی کل یوم
و لیلة و اذا اتیاه من قبل جوفه قال لهما لیس لکما الی ما قبلی سبیل قد کان هذا العبد یقرأ او عانی
سورة الملک و اذا اتیاه من قبل لسانه قال لهما لیس لکما الی ما قبلی سبیل قد کان هذا العبد یقرأ
بی فی کل یوم و لیلة سورة الملک **شرح** ناکر بنون و الف و کسر کاف و راء بی نقطه دو فرشته اند که در قبر
تفحص بدنهای میت میکنند تا اگر مستحق عذاب باشد عذاب کنند چنانچه بزودی می آید و نکیر بنون و کسر کاف و بای بی نقطه و سکون یاء و راء
یا سکون همزه و الف و نون فرشتها است که در قبر تفحص بدنهای میت میکنند تا اگر مستحق راحت باشد راحت رسانند
فرشتۀ اول را منکر نیز می نامند بصیغۀ اسم مفعول باب افعال چنانچه در نسخ صحیفۀ کامله در دعای سوم مضبوط است
یا بصیغۀ اسم فاعل باب افعال زیرا که بر هیأت مهیب است که میت او را ناخوش می شمارد و بدنهای میت از قبل
رجلیه اشارت باینست که اول دخول ایشان از جانب دو پای می باشد چون خسیس ترین اعضای آدمی است و روش
می شود پس آنجانب مناسبت دارد با کفش کن خانه که در خانه آنجا می باشد موافق آنچه می آید در کتاب الجنائز در
حدیث ششم باب دخول القبر و الخروج منه که باب شصت و دوم است یعنی و هر که خواند سورۀ الملک را چون
داخل شدند بر او در قبر ناکر و نکیر از جانب دو پای او گفتند هر یک از دو پای او آن دو فرشته را که نیست شما را
بسوی آنچه در جانب من است راهی بیان این آنکه بتحقیق بود این بنده باین حال که بر من ایستاده
در نماز بر من پس می خواند سورۀ الملک را در هر روز و شب و چون آمدند نزد آنکس از جانب درون او گفت از کرامت
تا گردن گفت آن درون ایشان را که نیست شما را بسوی آنچه از جانب من است راهی بیان این آنکه بتحقیق بود
این بنده باین حال که جا داد در من سورۀ الملک را و چون آمدند نزد آنکس از جانب سر او که زبان او آنجاست زبان
او گفت ایشان را که نیست شما را بسوی آنچه در جانب من است راهی تحقیق بود این بنده باین حال که میخواند بمن هر روز و شب
سورۀ الملک را **بیست و هفتم اصل** عن عبد الله بن فرقد و المعلی بن خنیس قالا کنا عند ابی عبد الله
و معنا ربیعة الرأی فذکرنا فضل القرآن فقال ابو عبد الله علیه السلام ان کان ابن مسعود لا یقرأ علی
قرائتنا فهو ضال فقال ربیعة ضال فقال نعم ضال ثم قال ابو عبد الله علیه السلام اما نحن فنقرأ علی قراءة ابی

صافی شرح اصول کافی

العصل بفتح فا و سکون صاد بے نقطه انچه بکار آمدنی است از جمله سخن و غیر آن باطل است چنانچه منقول ست که او نیست نفس الخطاب ادخال کان میان ان شرطیه و مدخول ان ناقل فعل مضارع است بمانمی بفتح همزه و تخفیف میم مرکب است از حرف استفهام و حرف نفی تحن بتا ر دو نقطه در بالا و کسر حا بے نقطه و تشدید نون بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است الحنن میل بسیار بجانب چیزے فتقرا بصیغه مضارع معلوم مخاطب منصوب است بعد از نفی ان بفتح همزه و کسر با ریک نقطه تخفیف با است و مراد رسول صلی الله علیه و آله است و اشاره است باینکه فرزند کسے حلال زاده را بهتر از دیگران میداند یعنی روایت است از عبدالله بن فرقد و معلی بن خنیس گفتند بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و با ما بود ربیعة الرأی که از فقهاے مخالفان و از اهل قیاس است پس مذکور کردیم حق قرآن را که کدام است و نزدیک است باینچه که قرارت که موافق قرآنے است که جبرئیل آورده پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام اگر عبدالله بن مسعود با وجود آنکه از بندگان مهاجران اصحاب رسول علیه السلام بود نخوانده است قرآن را بنهج قرارت ما اهل بیت رسول پس او گمراه بود چه جاے دیگران پس گفت ربیعة الرأی از روے استفهام یعنی که گمراه بود ه پس امام گفت آرے گمراه بود دپس گفت امام جعفر صادق علیه السلام او را که آیا میل نمیکنی بجانب من یا بجوان برنج قرارت پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله **بست و هشتم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان القرآن الذی جاء به جبرئیل علیه السلام الی محمد سبعة عشر الف آیة ترجمه روایت است از امام جعفر صادق ع گفت بدرستیکه قرآن که آورده است آنرا جبرئیل علیه السلام بسوی محمد صلی الله علیه و آله هفده هزار آیت است مراد اینست که بسیاری از ان قرآن ساقط شده و در مصاحف مشهوره نیست زیرا که مجموع قرآنے که در مصاحف مشهوره است عدد آیات آن نزد قرا اهل کوفه چنانچه موافق نقل صاحب مجمع البیان ست عدد آیات هر سوره را در اول آن سوره شش هزار و سه صد و پنجاه و شش آیت است و در تفسیر سوره هل اتے گفته شش هزار و دویست و سی و شش آیت است و بالجمله اگر مذهب دیگران را اعتبار کنیم اندکے بیشتر یا کمتر مے شود و بر هر تقدیر بهفده هزار نمیرسد و اگر مراد امام این بود که عدد آیات همین قرآن که در مصاحف مشهوره است در قرارت جبرئیل هفده هزار است می گفت ان عدد الآیات التی جاء بها جبرئیل علیه السلام تا آخر و احادیث صحاح در طریق خاصه و در طریق عامه که دال است بر اسقاط بسیاری از قرآن بکثرت بحدی رسید که تکذیب جمیع آنها جرات است و حکایت احراق عثمان مصحف ابی بن کعب و مصحف عبدالله بن مسعود را مشهور است و با وجود اینها وجوه اختلاف قرارت که مذکور شد در حدیث دوازدهم و سیزدهم این باب دعوے اینکه قرآن همین است که در مصاحف مشهوره است خالی از اشکال نیست و استدلال بر این بتمام صحابه و اهل اسلام بضبط قرآن بغایت رکیک است بعد از آن اطلاع بر عمل ابے بکر و عمر و عثمان و همچنین رکیک است

استدلال برآن بقول الله تعالی در سورهٔ حجر انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون چه این آیت بلفظ ماضی است ودر سوره مکیه است وبعد ازین سوره بسیار نازل شده در مکه چه جای مدنیه پس دلالت نمیکند بر محفوظ بودن جمیع قرآن وایضاً شاید که مراد بذکر قرآن مبین باشد که در اول سوره حجر مذکور است و مذکور شد در شرح حدیث بستم این باب که مراد بآن نهی از خود رائی واختلاف از روی ظن است وآن هر دو شریعتی محفوظ بوده و در این شریعت نیز محفوظ خواهد بود تا آخر الزمان اگرچه در ضمن بعضے آیات دال برآن باشد وموافق اینست آنچه در کتاب احتجاج طبرسی نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام که بعد از کلام طویل باطلحه گفت فاخبرونی عما کتب عمر وعثمان القرآن کله ام فیه الیس بقرآن قال طلحة بل کله قرآن قال ان اخذتم بما فیه نجوتم من النار ودخلتم الجنة فان فیها حجتنا وبیان حقنا وفرض طاعتنا مراد این ست که باوجود اسقاط واختلاف در قراءت آنقدر باقی مانده که صریح باشد در امامت اهل بیت معصومین عالمین بجمیع احکام وایضاً حفظ قرآن دلالت براین نمیکند که نزد همه کس محفوظ باشد چه می تواند بود که نزد امام زمان وجمعی که صاحب سر اویند محفوظ باشد **اصل** تم کتاب فضل القرآن بمنه وکرمه ویتلوه کتاب العشرة وصلی الله علی محمد وآله **شرح** تمام شد کتاب فضل القرآن بعطای الله تعالی وکرم او وبعد از آن می آید کتاب العشرة ودرود فرستد الله تعالی بر محمد وآل او وتمم الشارح خلیل بن الغازی القزوینی عفی الله عنه وعن والدیه وعن اخوانه وعن من یعنیه امره شرح هذا الکتاب فی الیوم السبت الثانی والعشرین من جمادی الاولی سنة تسع وستین والف هجریة حامدا ومصلیا والله اعلم بالصواب

خاتمة الطبع از جانب کارپردازان مطبع

الحمد لله الذی فضلنا بان انزل علی نبینا القرآن هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی رسوله الذی اظهر الحق باوضح برهان وازهق الباطل حق البطلان وعلی آله الذین امروا بالمعروف ونهوا عن المنکر والعصیان وهدوا الی الصراط المستقیم وسبیل الجنان سیما وصیه الذی رتب کتاب الله المنان وفسره حق التفسیر والبیان صلوة کافیة وافیة صافیة شافیة ما دام النطق للسان وانسان العین فی عین الانسان ولعنة الله علی اعدائهم ما اختلف الملوان ودار الدهر الخوان اما بعد عاشقان کلام ربانی وفریفتگان آیات وسور قرآنی را مژده باد که درین وقت مسعود وزمان محمود بتوفیق رب الارباب وتائید ائمه اطیاب گوهر نایاب یعنی شرح کتاب فضل القرآن که جزو ششم از اجزای سبعهٔ صافی شرح اصول کافی میباشد واز تصنیفات زکیات وباقیات صالحات العالم العلامة والعلیم الفهامة سمی رسول الله الجلیل مولانا ومقتدانا ملا خلیل بن الغازی القزوینی حشرهما الله مع النبی والوصی یادگار است در مطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع لکهنؤ بعالی همتی جناب منشی پراگ نرائن صاحب دام اقباله مالک مطبع موصوف در ماه جمادی الاول ۱۳۲۳ هجری مطابق ماه جولائی ۱۹۰۵ء به اختتام رسید

قال رسول اللہ طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم ومسلمۃ
الحمد للہ المتعال کہ دریں زماں برکت اشتمال کتاب مستطاب شرح مقبول ونایاب یعنی
جزو ہفتم
الصافی
شرح
اصول الکافی
کتاب العشرہ
مصنفہ علامہ سرآمد محدثین ملا خلیل رحمۃ اللہ الجلیل تصحیح مولوی سید تصدق حسین صاحب صوی
در مطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ منطبع گردید

در احادیث متشابهات

باب اول اصل باب ما یجب من المعاشرة

شرح بباب بجیم و تخفیف یای یک نقطه بصیغهٔ مضارع معتل الفاء و اوی باب ضرب است یعنی این باب تدریس است که لازم شود از جملهٔ برخوردن مردم با هم با جمع معنی که از آداب ضروریه است برای دفع ضرر دنیا اگرچه ترک عذاب اخروی نباشد درین باب سه حدیث است **اوّل اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام علیکم بالصلوٰة فی المساجد وحسن الجوار للناس واقامة الشهادة وحضور الجنائز انه لابد لکم من الناس ان احد لا یستغنی عن الناس حیوته والناس لابد لبعضهم من بعض شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بر شما باد که نماز در مساجد کنید و همسائگی را خوب رعایت کنید برای مردم و ادای شهادتی که نزد شما است کنید در مجلس حکام و حاضر شوید بر سر جنازه های آشنایان بدرستیکه شما را این است که چاره نیست شما را از معاشرت مردم بدرستیکه هیچ یک مستغنی از معاشرت مردم نمی شود در مدت زندگی خود و مردم چاره نیست بعض ایشان را از بعضی مراد این است که اگر ترک آن حق کنید و ترک معاشرت مردم کنید در وقت درماندگی ایشان نیز ترک شما میکنند و بیچاره نمی شوید **دوم اصل** عن معاویة بن وهب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام کیف ینبغی لنا ان نصنع فیما بیننا وبین قومنا وفیما بیننا وبین خلطائنا من الناس قال فقال تؤدون الامانة الیهم وتقیمون الشهادة لهم وعلیهم وتعودون مرضاهم وتشهدون جنائزهم شرح روایت است از معاویه بن وهب گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چون سزاوار است که بجا آوریم در میان ما و میان قبیله و همسایگان ما و در میان ما و میان همکاران ما در زراعت و تجارت و رفاقت سفر و مانند آنها معاویه گفت که پس امام گفت میرسانید سپرده و امانت را بسوی ایشان و اقامت شهادت که نزد شما است می کنید خواه نفع ایشان باشد و خواه ضرر ایشان باشد و عیادت بیماران ایشان می کنید و حاضر می شوید بر سر جنازه های ایشان **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول علیکم بالورع والاجتهاد واشهدوا الجنائز وعودوا المرضی واحضروا مع قومکم مساجدکم واحبوا للناس ما تحبون لانفسکم اما یستحیی الرجل منکم ان یعرف جاره حقه ولا یعرف حق جاره شرح شنیدم از امام جعفر صادق صلوات الله علیه و علی آبائه الطیبین میگفت بر شما باد پرهیزگاری از معاصی و جهد در طاعات و حاضر شوید بر سر جنازه های آشنایان و عیادت کنید بیماران آشنایان را و حاضر شوید با قبیله و همسایگان شما در مساجد شما و دوست دارید برای مردم آنچه را که دوست میدارید برای خود تان اشارت است باینکه اگر ملاقات با ایشان کنید می تواند بود که باعث هدایت و دخول بهشت شوید برای ایشان چنانچه برای خود میخواهید آیا شرم نمیکند مردی از شما از اینکه رعایت کند همسایه او حق همسائگی او را و رعایت

نکند حق همسایهٔ خود را اشارت است باینکه اگر کسے ترک معاشرت با مردم کند بالکلیه غالب اینست که بعض
همسایگان بزیارت او آیند و او حق آن را رعایت نکند **چهارم اصل** عن معاویة بن وهب قال
قلت له کیف ینبغی لنا ان نصنع فیما بیننا وبین قومنا وبین خلطائنا من الناس ممن لیسوا علی امرنا
قال تنظرون الی ائمتکم الذین تقتدون بهم فتصنعون ما یصنعون فوالله انهم لیعودون مرضاهم
ویشهدون جنائزهم ویقیمون الشهادة لهم وعلیهم ویؤدون الامانة الیهم **شرح**
روایت است از معاویه بن وهب که از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت
گفتم امام علیه السلام را چون سزاوار است برای ما که بجا آوریم در معاشرتے که میان ما و میان قبیله و
همسایگان ما و میان همکاران ما و از جمله این مردم و از جملهٔ مردمے که نیستند بر کار ما امام گفت
نظر مے کنید بسوے امامان خود که پیروی ایشان مے کنید پس بجا مے آورید آن معاشرت را که ایشان بجا
می آورند بیان این آنکه بخدا قسم بدرستیکه آن امامان هر آئینه عیادت بیماران آن مردم میکنند و حاضر میشوند
بر سر جنازه ہاے ایشان و اقامت میکنند شهادتے را که نزد خود شان است خواه آن نفع آن مردم باشد
و خواه ضرر ایشان باشد و میرسانند امانت آن مردم را بسوے ایشان **پنجم اصل** عن ابی اسامة
زید الشحام قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام اقرأ علی من تری انه یطیعنی منهم ویأخذ
بقولی السلام واوصیکم بتقوی الله عز وجل والورع فی دینکم والاجتهاد لله وصدق الحدیث
واداء الامانة وطول السجود وحسن الجوار فبهذا جاء محمد صلی الله علیه وآله **شرح** تقوی عبارت
از تصدیق روز قیامت و عذاب فاجران و ثواب صالحان است و ورع عبارت از ترک فجور است و تقیید آن
بدینکم برای اشارت بآن است که در دین مخالفان فرض اطاعت امام نیست و پیروی ظن خود را تجویز
می کنند اجتهاد عبارت از امر بمعروف و نهی از منکر است فا در فبهذا برای بیان است و با برای ملابست
و متعلق بجاء است و مجئ اینجا بمعنے شروع در رسالت است و تقدیم ظرف برای حصر است و
اشارت است بتفسیر سورة العلق که مذکور شد در کتاب فضل القرآن در حدیث پنجم باب النوادر که آن اول
سورهٔ ایست که فرود آمد بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم و بنا بر اینکه علق مصدر باب علم باشد بمعنی پیوند
و معاشرت باشد و هی تواند بود که مشار الیه بهذا حسن الجوار باشد و میتواند بود که مجموع آنچه مذکور شد باشد
یعنی روایت است از ابو اسامه زید بن فروش گفت که گفت مرا جناب امام جعفر صادق صلوات الله
عز وجل و سلامه علیه و علی آبائه الطیبین بخوان برهر کسیکه می بینی که فرمانبرداری من مے کند و عمل بسخن من میکند
از جملهٔ جمعے که خود را شیعه می شمرند سلام مرا و سفارش مے کنم شما شیعه را بترسے عذاب الله عز وجل
و به پرهیزگارے از معاصے در دین شما و جهد در طاعت برای رضای الله تعالیٰ و براستی سخن و رسانیدن
امانت بصاحبش و درازی سجده نماز و خوبی همسایگی چه باین که مذکور شد شروع در رسالت کرد محمد

صلى الله عليه وآله وسلم در اول سورة العلق یا در مجموع سورة العلق **اصل** ادوا الامانة الى
من ائتمنكم عليها برا او فاجرا فان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يأمر باداء الخيط والمخيط
صلوا عشائركم واشهدوا جنائزهم وعودوا مرضاهم وادوا حقوقهم **شرح** برسانید سپرده را
بسوی آنکس که امین کرده شما را بر آن خواه آنکس صالح باشد و خواه فاسق چه بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه
امر میکرد اصحاب خود را بایس دادن تاری که بآن چیزے دوخته مے شود و سوزن که پیوند کنید
با جمعی که معاشرت با ایشان میکنید خواه هم قبیل و خواه همسایه و خواه آشنایان دیگر و حاضر شوید
بر سر جنازه هاے ایشان و عیادت کنید بیماران ایشان را و رعایت کنید حقوق ایشان را بادای
امانت و مانند آن بسوی ایشان **اصل** فان الرجل منكم اذا ورع فى دينه وصدق الحديث
وادى الامانة وحسن خلقه مع الناس قيل هذا جعفرى فيسرنى ذلك ويدخل علىّ منه السرور
وقيل هذا ادب جعفر واذا كان على غير ذلك دخل علىّ بلاؤه وعاره وقيل هذا ادب جعفر **شرح**
فان تعلیل است برای مجموع آنچه سابقاً مذکور شد یعنی چه بدرستیکه مردے از شما شیعهٔ امامیه چون
پرهیزگار از معاصی باشد در دین خود و راستی کند در سخن و برساند امانت را بصاحبش و خوب باشد
خوی او با مردم گفته مے شود در میان مخالفان ما که این مرد خوب جعفری است پس خوشحال میکند مرا آن
سخن مخالفان و داخل می شود بر من بسبب آن مرد از شیعهٔ امامیه خوشحالی و گفته می شود در میان مخالفان
ما که این روش سلوک جعفر است که این مرد خوب یاد گرفته و اگر بوده باشد مردے از شما شیعهٔ امامیه
بر ضد آنچه مذکور شد داخل می شود آزار و ننگ او و گفته مے شود در میان مخالفان ما که این روش
سلوک جعفر است که این مرد بد یاد گرفته **اصل** فوالله لحدثنی ابی علیه السلام ان الرجل كان
يكون فى القبيلة من شيعة على عليه السلام فيكون زينها اداهم للامانة واقضاهم
للحقوق واصدقهم للحديث اليه وصاياهم وودائعهم تسأل العشيرة عنه فتقول من مثل
فلان انه لادانا للامانة واصدقنا للحديث **شرح** بیان این آنکه بخدا قسم که هر آئینه حکایت کرد مرا پدرم
امام محمد باقر علیه السلام که مردے از شیعهٔ امیر المومنین علیه السلام می بود در قبیله و باقی آن قبیله مخالف
بودند پس آن مرد زینت آن قبیله بود ادا کننده تر ایشان بود امانت را و بجا آورنده تر ایشان بود حقوق
معاشران خود را و راست گوتر ایشان بود سخن را بسوی او بود پس وصایاے اموات ایشان و ودیعه های
مسافران ایشان پرسیده مے شدند جمعے که با او معاشرت داشتند از احوال که فلان چون مردیست
پس آن جمع میگفت کیست مثل فلان باین معنی که هیچکس از ما در خوبی باو نمیرسد بدرستیکه او هر آئینه
ادا کننده تر ماست امانت را و راست گوتر ماست سخن را مراد آنست که آنچه مشهور است که هر کدام از
شیعهٔ امیر المومنین علیه السلام که در شهرے یا قبیلهٔ ساکن میشدند آهسته آهسته اهل آن شهر یا قبیله بدین

حق می آمدند جمیعاً یا اکثر مبنی بر این است کہ آن مرد متصف بصفات کمال بود و اینکہ مردم بسخن شاہزادہ
نمی آیند برائے این است کہ متابعت آن منفات اید

باب دوم اصل باب حسن المعاشرة

شرح این باب بیان کیفیت خوبی معاشرت و فضیلت آنست و درین باب پنج حدیث است

اول اصل قال ابوجعفر من خالطت فان استطعت ان تکون یدک العلیا علیہم فافعل **شرح**
العلیا بعین بے نقطہ و سکون لام و یائے دو نقطہ در پایین و الف مقصورہ مؤنث اعلیٰ خبر تکون است علیہم
متعلق بعلیا است یعنی گفت امام محمد باقر علیہ السلام ہر جمعے کہ معاشرت کردے با ایشان پس اگر
وسعت در قدرت داشتہ باشی اینکہ باشد دست عطائے تو بالاتر ایشان پس بجا آور آن را

دوم اصل دخلت علی ابی عبد اللہ علیہ السلام والبیت غاص باہلہ فیہ الخراسانی والشامی
ومن اہل الآفاق فلم اجد موضعا اقعد فیہ فجلس ابو عبد اللہ علیہ السلام وکان متکئا ثم قال
یا شیعۃ آل محمد اعلموا انہ لیس منا من لم یملک نفسہ عند غضبہ ومن لم یحسن صحبۃ من صحبہ
ومخالقۃ من خالقہ ومرافقۃ من رافقہ ومجاورۃ من جاورہ وممالحۃ من مالحہ یا شیعۃ آل محمد اتقوا اللہ
ما استطعتم ولا حول ولا قوۃ الا باللہ **شرح** ضمیر مستتر در من صحبہ و نظائر آن راجع بمن اول است
و ضمیر منصوب بارز راجع بمن دوم است و عکس ممکن است مخالقہ بجائے بے نقطہ است بمعنی
ہمزبانی و در بعض نسخ بجیم است بمعنی ہمسائگی الممالحۃ بجائے بے نقطہ نمکخوارگی و خوش طبعی یعنی داخل شدم بر امام
جعفر صادق علیہ السلام و خانہ پر بود باہل آن خانہ در آن خانہ بود خراسانی و شامی و از اہل اطراف
روئے زمین باین معنے کہ مردم بسیار از اطراف زمین غیر آن دو موضع نیز کہ مذکور شدہ بودند
پس نیافتم جائے کہ بنشینم در آن کہ ایستادہ ماندم تا سخن امام را بشنوم پس راست نشست امام جعفر صادق
علیہ السلام و تکیہ کردہ بود بسبب آزارے و مرضے کہ بدن مبارکش را طاری بود بعد از آن گفت
ای شیعۂ آل محمد بدانید کہ نیست از ما باین معنی کہ از شیعۂ مقرب ما نیست آنکہ صاحب نگردد خود شرا
نزد غضب او و کسے کہ خوب بجا نیاورد ہمصحبتی کسے را کہ ہمصحبتی کرد در مجلس با او و ہمواری کسی را کہ ہمواری
کرد با و مقصود ہمواری بے نفاق است در غیر صورت تقیہ و ہمراہی کسی را کہ ہمراہی میکرد در سفرے
یا راہی با او و ہمزبانی کسے را کہ ہمزبانی کرد با او و نمکخوارگی کسے را کہ نمکخوارگی کرد با او ای شیعۂ آل محمد
پرہیز از عذاب الٰہی کنید بترک معاصے چندان کہ وسعت در قدرت داشتہ باشید و نیست تابعیدگی
عزم کسے از کارے و نہ قوت عزم کسے بر کارے مگر بوسیلۂ انگیزنے اللہ تعالیٰ **سوم اصل**
عن ابی عبد اللہ فی قول اللہ عز وجل انا نراک من المحسنین قال کان یوسع المجلس ویستقرض للمحتاج و
یعین الضعیف **شرح** انا نراک من المحسنین در دو موضع از سورۂ یوسف است و مناسب از

حدیث موضوع او ست که دو کس در زندانے که یوسف آنجا بود انظار کرده اند که هرکدام خوابے دیده
وتاویل آن را طلبیدند این را گفته اند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول
الله عزوجل در حکایت کلام بعضے اہل زندان با یوسف بدرستیکه ما می بینیم ترا از جمله نیکوکاران
در معاشرت امام گفت عادت یوسف در زندان این بود که اگر جائے نشستن کسے که در پهلوے او
بود تنگ بود فراخ میکرد آن را جمع کردن خود و قرض می طلبید از غنی زندان برائے محتاجان اہل زندان
و مدد میکرد بقوت بدنی یا بنفقه خود ضعیف اہل زندان را مثل بیمار و پیرے بے قوت یا مثل کسے که گمان
ماسے بخود نداشت تا قرض کند باشید آن چهارم ما اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان
ابو جعفر یقول عظموا اصحابکم ووقروهم ولا تهجم بعضکم علی بعض ولا تضاروا ولا تحاسدوا
وایاکم والبخل کونوا عباد الله المخلصین شرح التهجم بتقدیم تاے دو نقطه بالاے بے نقطه بار گران بر کسے نهادن و در
اینجا تعلیم مسائل بسیار دست است تهجم مستعد از باب تفعل و داخل کردن چیزے بر کسے ناگاه و بعنوان مبالغه
و مراد اینجا تکلیف مالایطاق است مثل تعلیم مسائل مثل آنکه مبتدی را تعلیم مسائل دقیقه کنند
بے تمهید مقدمات هرکیست از لا تضاروا و لا تحاسدوا و لفتح تاے دو نقطه در بالا بصیغه نهی باب تفاعل
ویکے تاے محذوف شده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میگفت امام محمد باقر
علیه السلام بشیعه خود که بزرگ شمرید همدینان خود را و بزرگ کنید ایشان را تعلیم مسائل دین و باید
بعنوان مبالغه ناگاه داخل نکنند مسائل را بعض شما بر بعضے و ضرر مرسانید یکدیگر را و حسود مکنید
یکدیگر را و دور دارید از یکدیگر خود را و بخیلی در مال و در تعلیم و مانند آن را باشید بندگان الله تعالی
که بخشش کرده شده اند پنجم اصل عن احدهما علیهما السلام قال الانقباض من الناس مکسبة
للعداوة شرح روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام که گفت خود داری از معاشرت
مردم بترش روئی در وقت ملاقات ایشان محل کسب بسیار است عداوت مردم را برائے
صاحب آن خصلت مراد غیر مواضع نهی از منکر و مانند آن است

باب سوم ما اصل باب من یجب مصادقته ومصاحبته

شرح یجب بجائے بے نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افعال است و از باب ضرب نا درست یعنی این باب
بیان کسے است که محبوب است دوستی با او و همراهی با او و درین باب شش حدیث است اول اصل
قال امیر المؤمنین علیه السلام لا علیك ان تصحب ذا العقل وان لم تحمد کرمه ولکن انتفع بعقله
واحترس من سیئ اخلاقه ولا تدعن صحبة الکریم وان لم تنتفع بعقله ولکن انتفع بکرمه
بعقلك وافرر کل الفرار من اللئیم الاحمق شرح ان تصحب بتقدیر فی ان تصحب است
العقل زیرکی خواه طبیعی باشد و خواه بتجربت احوال روزگار حاصل شده باشد صاحب آن در وقت

مشورت بکار مردم می آید و ضد آن حمق بضم حاء و سکون میم است و گاهی عقل مستعمل میشود در پیروی حق چنانچه گذشت در کتاب العقل و مراد اینجا معنی اول است چه معنی دوم از اقسام کرم است لم تحمد بصیغه مخاطب معلوم باب افعال است الاحماد پسندیدن چیزی بروشی که باعث حمد صاحبش بر آن شود یا یعنی که بقدر معتد به باشد الکرم بفتح کاف و فتح راء خوی خوب مثل تقوی و بخشایش گناه و زهد در مال دنیا و مانند آنها و ضد آن لؤم بضم لام و سکون همزه است الکریم کسی که او بکرم او بقدر معتد به باشد این حدیث دال است بر اینکه صحبت کریم بسیار بهتر است از صحبت عاقل اگر معارضه واقع شود زیرا که اخلاق ذمیمه بسیار زود سرایت است بخلاف حمق یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام باکی نیست بر تو در اینکه مصاحبت کنی با صاحب زیرکی هر چند که نپسندی خوی خوب او را چنانچه قابل حمد بر آن باشد و لیکن بهره مند شو بزیرکی او و در مشورتها و مانند آنها و پرهیز کن از بد خویهای او که مبادا سرایت کند و وا مگذار البته مصاحبت خوش خو را هر چند که بهره مند نشوی از زیرکی او و لیکن بهره مند شو بخوی خوب او بوسیله زیرکی خود تا سرایت کند بتو و بگریز چند انکه توانی از بد خوئی کردن

دوم اصل عن ابی العدیس قال قال ابو جعفر علیه السلام یا صالح اتبع من یبکیک وهو لك ناصح ولا تتبع من یضحکك وهو لك غاش وستردون الی الله جمیعاً فتعلمون **شرح** عدیس بعین بی نقطه و یای دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است اتبع بتاء دو نقطه در بالا و بای یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه امر باب علم است ستردون بصیغه مضارع مخاطب مجهول مضاعف باب تفعیل یا معلوم معتل الفاء باب ضرب است **یعنی** روایت است از ابی العدیس که نام او صالح بن سهل است گفت که گفت امام محمد باقر صلوات الله عز و جل و سلامه علیه و علی آبائه الطیبین ای صالح همراه باش کسی را که بگریه آورد ترا بر حالی که او برای تو نیکخواه باشد و همراه مباش کسی را که بخنده آورد ترا بر حالی که او برای تو صاحب غش باشد و زود باشد که برگردانیده شوید بسوی الله تعالی همگی شما در روز حساب قیامت پس دانید حقیقت آنچه را که گفتم **سوم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله انظروا من تحادثون فانه لیس من احد ینزل به الموت الا مثل له اصحابه الی الله ان کانوا خیاراً فخیاراً وان کانوا شراراً فشراراً ولیس احد یموت الا تمثلت له عند موته **شرح** الی الله بصیغه مخاطب است جمله ولیس احد تا آخر کلام رسول علیه السلام است و اگر تمثلت بصیغه متکلم است میتواند بود که جمله ولیس احد تا آخر کلام امیر المؤمنین علیه السلام باشد و میتواند بود که کلام رسول علیه السلام باشد ذکر عند موته اشارت است باینکه این تمثال نزد او باقی نمی ماند تا قیامت **یعنی** گفت امیر المؤمنین که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ارسید کسی را که با او مصاحبت و همزبانی میکنید چه بدرستیکه شان این است که هیچیک که فرود آید با و مرگ مگر آنکه بصورت مثالی ندا آورده میشوند برای او مصاحبان او تا روز حساب

انشاء الله باین معنی که آن صورتها همراه اوست پیش از قبر و در قبر تا روز قیامت اگر بودند آن صاحبان نیکان
پس صورتهای ایشان خوب میشود و اگر بودند بدکاران پس صورتهای ایشان بد میشود و نیست هیچکس
از منسوبان باسلام که میرد مگر آنکه بصورت مثالی در مے آیم برای او نزد مردن او تا اگر مومن است
خوشحال شود و اگر منافق است حسرت خورد **چهارم اصل** قال ابو عبد الله ع علیك بالتلاد
وایاك وكل محدث لا عهد له ولا امان ولا ذمة ولا میثاق وكن علی حذر من اوثق الناس عندك
شرح علیك اسم فعل است بمعنی الزم باد ربا تلاد زیاد شده در مفعول برای تقویت التلاد بفتح تاے دو نقطه
در بالا و تخفیف لام والف و دال بے نقطه مصاحب قدیم که آزموده شده باشد المحدث بصیغه اسم فاعل باب
افعال کسے که کلام قبیح گوید مثل فحش جمله لا عهد له استیناف بیانی است هر یک از عهد و امان و ذمه و میثاق بمعنی پیمانست
و ذکر امور مترادفه برای مبالغه است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام مصاحب باش آشنای قدیمی را و
دور دار از خود دیگر خود را و هر قباحت نافهم را خواه آشنای قدیم باشد و خواه نه زیرا که پیمان نے باشد او را
اصلا باین معنی که این قسم کسے اگر پیمان کند رعایت آن اصلا نکند و احتیاط کن از اعتماد بر مردم
نزد تو باین معنی که اعتماد بر آشنای قدیم واز دل مکن بترک رعایت آداب مصاحبت که منجر بکلفت میشود
مخفی نماند که می تواند بود که محدث بصیغه اسم مفعول بمعنی ضد تلاد باشد و بر این تقدیر جمله لا عهد له
صفت محدث باشد بهتر است از اینکه استیناف بیانی باشد **پنجم اصل** رفعه الی ابی عبد الله قال
احب اخوانی الی من اهدی الی عیوبی **شرح** راوی بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق ع امام
گفت محبوب تر برادران مومن من بسوے من کسے است که بهدیه فرستاد بسوے من عیبهاے مرا
باین معنی که ترک خوشامد کرده عیبهاے مرا صریح کرد نزد من و این صریح کردن بهدیه فرستادنی است
بهتر از هدیه فرستادن مال **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تكون الصداقة
الا بحدودها فمن كانت فیه هذه الحدود او شیء منها فانسبه الی الصداقة ومن لم یكن فیه شیء
منها فلا تنسبه الی شیء من الصداقة فاولها ان تكون سریرته وعلانیته لك واحدة والثانیة
ان یری زینك زینه وشینك شینه والثالثة ان لا تغیره علیك ولایة ولا مال والرابعة ان لا یمنعك
شیئا تناله مقدرته والخامسة وهی تجمع هذه الخصال ان لا یسلمك عند النكبات **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نمی باشد حقیقت دوستی مگر با اطراف آن یعنے
لوازم کمال آن بیان این آنکه هر که شد در او این اطراف دوستی یا چیزی از آنها پس نسبت ده او را
بسوے دوستی خود بقدر تحقق آن اطراف و هر که نشد در او چیزے از آنها پس نسبت مده او را بقدرے
از دوستی باین معنی که دوستی او حقیقتے ندارد محض ظاهر است بیان این آنکه اول آن اطراف این است
که باشد پنهان او و آشکارا او برای تو یک روش باین معنی که غائبانه و حاضرانه یک روش باشد دوم

اینکه خوشی حال ترا خوشی حال خود شمرد و نشی حال ترا نشی حال خود شمرد و سوم اینکه تغییر سلوک او
بالو نکند حکومتے ونه مالے که حادث شود او را و چهارم اینکه باز ندارد از تو چیزے را که دست رسی بر آن
داشته باشد و تو محتاج آن باشی و پنجم اینکه جامع آن چهار خصلت سابق مے باشد باین معنی که لازم دارد
آنهارا وغالب اینست که وا نه گذارد و ترا از نزد بلا ہاسے بزرگ که دوستان رسمی کسے او را ترک میکنند
در آنها مثل صورت کثرت دشمنان و ہجوم ایشان

باب چہارم اصل باب من یکره مجالسته ومرافقته

شرح این باب بیان کسے است که ناخوش شمرده مے شود ہمنشینی او و ہمراہی او و درین باب یازده
حدیث است **اول اصل** عن محمد بن سالم الکندی عمن حدثه عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا صعد المنبر قال ینبغی للمسلم ان یتجنب مواخاة ثلثة
الماجر الفاجر والاحمق والکذاب فاما الماجر الفاجر فیزین لک فعله ویحب انک مثله ولا یعینک علی امر دینک و
معادک ومقاربته جفاء وقسوة ومدخله ومخرجه عار علیک **شرح** مضمون مجموع این حدیث گذشت در کتاب
الایمان والکفر در حدیث ششم باب صدو شصت و سوم تجنب بجیم ونون و بای یکنقطه بصیغه مضارع غائب معلوم
باب تفعل است و در بعض نسخ از باب افتعال است مواخاة بہمزه بعد از میم و بواو بعد از میم ہم توا ند بود
الماجر بالف وجیم ورای بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب علم است الجر بفتح میم و فتح جیم بر تشدن شکم کسے از آب
بے سیراب شدن مثل حال کسی که آب دریاے شور تلخ بسیار آشامد و اینجا استعاره شده برای
کسب علوم ہرزه خواه از غیر علوم دین باشد مثل علوم فلاسفه و خواه از علوم دین باشد و عمل بآنها نشود و در
بعض نسخ میون بعد از جیم است بمعنی بے شرم الفاجر بفا والف وجیم ورای بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب
نصر کسے که عدول از آنچه بکار آید کند الکذاب بنہایت دروغ گو و مراد اینجا کسے است که بے مضائقه دروغ
گفتن است زیرا که این قسم دروغ محض میگوید تا بحدیکه راست را نیز مخلوط بدروغ مے کند چنانچه بیان شد
در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوازدہم و چہاردہم باب الکذب تجنب بجای بی نقطه و تشدید
بای یکنقطه بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است المقاربة ببای یکنقطه نزدیکی و مراد اینجا ادراک
بعالی دقیقه است وضمیر راجع بماجر فاجر است یعنی روایت است از محمد بن سالم کندی بکسر کاف و
سکون نون و دال بی نقطه از کسے که حکایت کرد او را از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت عادت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بود که چون بالای منبر مے رفت می گفت سزاوار است برای
مسلمان اینکه دوری کند از مصاحبت سه کس اول عالم علوم ہرزه که ترک کرده علم را و دوم کودن
سوم بنہایت دروغ گویان این آنکه اما عالم ہرزه که تارک حق است پس زینت میدہد برای تو کار خود را
و دوست میدارد این را که تو مثل او باشی در زیرکی و حاضر جوابی در حال آنکه مدد نمی کند ترا بر کار

طاعت تو بدلالت بخیر و در آخرت تو بشفاعت نزدیکی او با دراک معانی دقیقه دوری از حقیقت وقساوت
قلب است نه لطافت قلب و آمد و رفت نزد او ننگ است بر تو **اصل** واما الاحمق فانه لایشیر علیك
بخیر ولا یرجی لصرف السوء عنك ولو اجهد نفسه وربما اراد منفعتك فضرك فموته خیر من حیوته
وسکوته خیر من نطقه وبعده خیر من قربه **شرح** واما کودن پس ہدایت نمیکند او در وقت مشورت و
مانند آن ودلالت نمی کند ترا بخوبی وامید داشته نمی شود برای برگردانیدن گروہے از تو ہر چند که سعی
کند و بسا که خواسته باشد نفع ترا در سختے پس ضرر رساند بتو پس مردن او بهتر است برای تو از زندگی
او و بر تقدیر زنده ماندن او ساکت بودن او در مشورت و مانند آن بهتر است برای تو از
گفتن او بر تقدیر گفتن او دوری تو از سخن شنیدن از او بهتر است از نزدیک سخن او شدن
مخفی نماند که اگر مراد بقرب وبعد دوری از خودش و نزدیکی بخودش می بود باین فقره مقدم می بود بر سه
کونه خیر من نطقه **اصل** والكذاب فانه لا یهنئك معه عیش ینقل حدیثك وینقل الیك
الحدیث کلما افنی احدوثة مطرها باخری مثلها حتی انه یحدث بالصدق فما یصدق
ویفرق بین الناس بالعداوة فینبت السخائم فی الصدور فاتقوا الله عز وجل وانظروا لانفسكم **شرح**
لا یهنئك بکسر نون وضم ہمزه بصیغه مضارع معلوم مهموز اللام باب ضرب است جمله ینقل استیناف بیانیت
جمله کلمه استیناف سابق است الاحدوثة بضم ہمزه وسکون حاء بے نقطه وضم دال بے نقطه وسکون
واو وثاء سه نقطه حکایتے که غریب باشد و مراد اینجا دروغ محض است مطرها بطاء بے نقطه وراء
بے نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است المطر بفتح میم وسکون طاء رسیدن بخیرے باتصال آن بخیر
چنانچه می گویند مطر لے بخیر یعنے اصابنے بخیر باء در باخری برائے تعدیه بمفعول دوم است انه بکسر
ہمزه وفتح ہمزه می تواند بود یصدق بصیغه معلوم باب نصر است باین معنی که دروغ در میان سخن
راست میکند تا غریب نماید ویفرق بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفعیل عطف بر ینقل است ومقصود
بیان باعثے دیگر برائے ناگوارائی عیش است با او والتفریق جدائی انداختن و مراد اینجا باعث شدن
ترک دید و وادید یاران است فاء در فینبت برائے تعقیب است زیرا که رویانیدن کینها بمحض ترک دید وادید
نمیشود بلکه بانضمام نقلی چند دیگر حاصل میشود ینبت بنون یا بثاء سه نقطه و باء یک نقطه وتاء دو نقطه در
بالا بصیغه مضارع معلوم باب افعال است یعنے واما مضائقه در دروغ گو پس بسبب که گوارا نمیشود ترا با او زندگانی
بیان این آنکه نقل میکند سخن ترا جا بجا و نقل میکند بتو سخن دیگران را ہر بار که آخر کرد دروغ محض را
متصل بآن کرد سخنی دیگر را که مثل آنست در دروغ بودن تا بحدی که گاہے حکایت میکند براستی پس
دروغ در میان آن می کند تا غریب نماید و مجموع من حیث المجموع آن دروغ میشود و جدائی می اندازد
میان مردم بدشمنے مراد مردے است که باہم دید وادید دارند پس از آن میرویانند یا مستحکم میکند کینها

در سینہای ایشان شغلہای دیگر پس پرہیز کنید از عذاب اللہ عز و جل کہ گشتند ان جماعت کم فاسق بنا
فتبینوا و فکرے برائے خود کنید باین معنی کہ عداوت و کینہ موز زیرا سخن آن مرد کہ اگر اندک فکر مینید
فساد آن ظاہر میشود **دوم اصل** و فی روایة عبد الاعلی عن ابی عبد اللہ علیہ السلام لا ینبغی للمرء المسلم
ان یواخی الفاجر فانه یزین له فعله و یحب ان یکون مثله و لم یعینه علی امر دنیاه و لا امر
معاده و مدخله الیه و مخرجه من عنده شین علیه **شرح** و فی روایة عبد الاعلی کلام محمد بن سالم است
کہ مذکور شد در حدیث سابق یحب اینجا بصیغہ غائب است یکون نیز بصیغہ غائب است دنیاه و اینجا
و دینک در حدیث سابق راجع بیک معنی می شود چہ مراد طاعتے است کہ در دنیا واقع شود الشین بفتح
شین با نقطہ و سکون یائے دو نقطہ در پایین عیب و مضمون این ظاہر است از شرح سابق **سوم**
اصل عن ابی عبد اللہ صلوات اللہ و سلامہ علیہ قال لا ینبغی للمسلم ان یواخی الفاجر و لا
الاحمق و لا الکذاب **شرح** این ظاہر است از شرح حدیث اول این باب **چہارم اصل** عن ابی الحسن
قال قال عیسی ابن مریم علیہما السلام ان صاحب الشر یعدی و قرین السوء یردی فانظر من تقارن
شرح صاحب الشر عبارت از کسی است کہ بدعت در او مستحکم شده و او آن را رواج میدہد مثل ما جر فاجر کہ
در حدیث اول مذکور شد یعدی بعین بے نقطہ و دال بے نقطہ و یائے ساکنہ بصیغہ مضارع معلوم معتل اللام
و اوی باب افعال است الاعداء سرایت فرمودن عیب از خود بہمراه خود و آن دو مفعول میدارد و ہر دو
اینجا محذوف است بتقدیر یعدی الشر مقارنه السوء بفتح سین و سکون واو و ہمزه مصدر باب نصر آورده کردن
و بضم سین اسم مصدر است لیکن در صورتی کہ مضاف الیه معروض خود شود مفتوح میباشد مثل ما کان ابوک
امرء سوء و مراد بقرین السوء مصاحبے است کہ لائق نباشد یردی براے بے نقطہ و دال بے نقطہ
و یائے ساکنہ بصیغہ مضارع معلوم معتل اللام یائی باب افعال است الارداء انداختن بچاه
و مراد اینجا رسانیدن کسے است بمجلس صاحب الشر یعنی روایت است از امام رضا علیہ السلام
یا امام موسی کاظم علیہ السلام گفت کہ گفت عیسی بن مریم علیہما السلام بدرستیکہ صاحب بدعت سرایت میفرماید بدعت
خود را بدیگران کہ بمجلس او حاضر شوند و مصاحب نالائق بچاه می اندازد مصاحب خود را پس و اپرس
کہ با کہ مصاحبت میکنی **پنجم اصل** عن عمار بن موسی قال قال ابو عبد اللہ علیہ السلام یا عمار
ان کنت تحب ان تستتب لک النعمة و تکمل لک المروءة و تصلح لک المعیشة فلا تشارک العبید
والسفلة فی امرک فانک ان ائتمنتهم خانوک و ان حدثوک کذبوک و ان نکبت خذلوک و ان وعدوک
اخلفوک **شرح** تستتب بتائے دو نقطہ در بالا و تشدید بیم بصیغہ مضارع غائبہ مجہول باب افتعال است النعمة
مرفوع و نائب فاعل است تکمل بصیغہ مضارع غائبہ معلوم باب نصر و علم و حسن یا مجہول باب افعال است المروءة
بضم میم و ضم رائے بے نقطہ و سکون واو و ہمزه آدمیت و مراد گرامی بودن است چنانچہ گفتہ و لقد کرمنا

صافی شرح اصول کافی

بنی آدم و معیار آن تقوے است چنانچہ گفتہ ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم یصلح بصیغۂ مضارع غائب معلوم
باب منع وحسن یا مجہول باب افعال است السفلۃ بفتح سین بے نقطہ وکسر فاء و تخفیف لام بکسر سین
وسکون فاء جمعے کہ بے مروت اند مثل فساق و سہ طائفہ کہ در حدیث اول این باب مذکور شدند نکبت بنون
و باے یکنقطہ بصیغۂ ماضی مجہول مخاطب باب نصرت النکب بر خوردن سنگ بپاے کسے و مراد منکوب
شدن بپاے افلاس و مانند آنست یعنے روایت است از عمار بن موسے گفت کہ گفت امام جعفر صادق
علیہ السلام ای عمار اگر میخواستے کہ باقی گذاشتہ شود براے تو تا آخر عمر نعمت و کامل شود براے تو آدمیت
و بے عیب شود براے تو زندگانی پس شریک مکن غلامان را و جمعے را کہ پست فطرت اند در کار و توجہ
بدرستیکہ تو اگر امین کنی ایشان را خیانت می کنند با تو و اگر حکایتے کنند با تو دروغ میگویند با تو و خلاف
وعدہ میکنند مراد اینست کہ اکثر چنین است و تخلف بعض صور منافات با این ندارد **ششم اصل**
بالی و سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول حب الابرار للابرار ثواب للابرار وحب الفجار للابرار فضیلۃ
للابرار و بغض الفجار للابرار و بغض الابرار للفجار خزی علی الفجار **شرح** عمار گفت و شنیدم از امام
جعفر صادق علیہ السلام کہ میگفت دوستی صالحان مر صالحان را علامت ثوابے است براے صالحان
کہ دوست دارانند و دوستی فاسقان صالحان را دلیل کمالے است براے صالحان بآن معنی کہ دلیلست
براینکہ کمال ایشان بحدے رسید کہ فاسقان نیز منکر ش نمی توانند شد مزید براین آنکہ مخالفان
با میگویند ما علی و اولاد او را بیش از شما دوست میداریم و دشمنی فاسقان مر صالحان را علامت
آراستگی است براے صالحان کہ گرفتار زشتی اختلاط بآن فاسقان نمی شوند و دشمنی صالحان
فاسقان را علامت رسوائی و خواری است در دنیا و در آخرت کہ گماشتہ شدہ و میشود بر فاسقان
مؤید این آنکہ مخالفے گفت اینکہ شما میگوئید کہ علی با خلفاے ثلثہ دشمن بودہ ما قبول نداریم و چون از
مشکوۃ و کتاب مسلم احادیث خودشان را کہ دال است بر عداوت دید رسوائی معلوم او شد و خوار شد
ہفتم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام عن ابیہ علیہ السلام قال قال لی ابی علی بن الحسین
صلوات اللہ علیہ یا بنی انظر خمسۃ فلا تصاحبہم ولا تحادثہم ولا ترافقہم فی طریق فقلت
یا ابت من ہم عرفنیہم قال ایاک و مصاحبۃ الکذاب فانہ بمنزلۃ السراب یقرب لک البعید
و یبعد لک القریب **شرح** مجموع این حدیث گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث ہفتم باب
صد و شصت و سوم کہ باب مجالستہ اہل المعاصی است و در آنجا مذکور شد کہ مراد بکذاب درین حدیث
تجویز کنندۂ فتوے از روے ظن است و او مانند سراب است کہ خود را آب و باعث حیوۃ ظاہر نماید عاقل
النفات بآن و ابنودن نمیکند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام از پدرش امام محمد
باقر علیہ السلام گفت کہ گفت مرا پدرم امام زین العابدین صلوات اللہ و سلامہ علیہ ای پسرک من و ا رس

هيچ كس را پس همنشينى مكن با ايشان و همزبانى مكن با ايشان در راهى پس گفتم پس بهر كه نزد ايشان
ناشناسا ان بمن ايشان را گفت نگاه دار از يكديگر خود را و همنشينى بغايت دروغ گوى كه بر خدا
و رسول دروغ ميگويد چه بدرستيكه او مانند سراب است كه در صحراها خود را آب باعث حيوة وا مى نمايد بما
غافل التفات بوا نمودن آن نميكند بيان تحقيق وجه شبه اينجا اينكه آن كذاب نزديك ميكند
وا مينمايد براى تو دور را از عقل را مثل احاديث موضوعه در مدح پيروى ظن و دور را از عقل
وا مى نمايد براى تو نزديك بعقل را مثل محكمات قرآن كه در آنها نهى از پيروى ظن صريح شده

اصل واياك ومصاحبة الفاسق فانه بايعك باكلة او اقل من ذلك واياك ومصاحبة البخيل
فانه يخذلك فى ماله احوج ما تكون اليه واياك ومصاحبة الاحمق فانه يريد
ان ينفعك فيضرك **شرح** مراد بفاسق بفا و الف و سين بى نقطه فاجر است كه
بيان شد در حديث اول اين باب اكلة بضم همزه و سكون كاف و كسر لام ضمير راجع بفاسق است
الاكل نصيب كسى از مال دنيا ليسته و دور دار از يكديگر خود را و مصاحبت فاجر را كه عدول از علم
دين كرده و علماى بى ثانى شده چه بدرستيكه او مى فروشد ترا بنصيب مال دنيا براى خوردن بلكه
از آن مثل محض آوازه و دور دار از يكديگر خود را و مصاحبت بخيل را چه بدرستيكه او ولى مى گذارد
ترا در مال خود وقتى كه احتياج تو باو بيشتر از همه وقت باشد و دور دار از يكديگر خود را و مصاحبت
نمودن را چه بدرستيكه او گاهى ميخواهد كه نفع رساند بتو در سخنى كه مى گويد پس ضرر رساند بتو

اصل واياك ومصاحبة القاطع لرحمه فانى وجدته ملعونا فى كتاب الله عز وجل فى ثلثة
مواضع قال الله عز وجل فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا فى الارض وتقطعوا ارحامكم
اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم **شرح** و دور دار از يكديگر خود را و مصاحبت
كسى را كه قطع رحم خود كند چه بدرستيكه من يافتم او را ملعون در قرآن در سه جا بيان اين آنكه گفته الله
عز و جل در سوره محمد صلى الله عليه و آله پس آيا از شما آيد اى منافقان اگر متولى امارت شويد و غصب
ميان اهل اسلام ميشود و پاره پاره كنيد رحمهاى خود را اشارت است باينكه بنى اميه يا بنى هاشم در كربلا
كردند بنى اعمام بودند آن جماعت كه افساد و تقطيع ارحام ميكنند آن جمعى اند كه لعنت كرده ايشان را الله
تعالى پس كر كرده ايشان را از شنيدن آيات محكمات قرآن و كور كرده ديده هاى دلهاى ايشان را

اصل وقال عز وجل الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به
ان يوصل ويفسدون فى الارض اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار **شرح** و گفته الله عز و جل
در سوره رعد آن جماعت كه برهم ميزنند پيمان الله تعالى را در نهى از اختلاف و پيروى ظن و قول على
الله بغير علم بعد از استحكام آن در محكمات بسيار قرآن و مى برند رحمى را كه امر كرده الله تعالى بوصل آن

وفساد میکنند در زمین بتجویز اختلاف در احکام شریعت ایشان جمعے اند که برای ایشان است بدی
سرای آخرت **اصل** وقال فی البقرة الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به
ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون **شرح** وگفت در سورهٔ بقره آن جماعت که
برهم میزنند پیمان الله تعالیٰ را بعد از استحکام آن بمحکمات قرآن ومی برند رحمی را که امر کرده الله تعالیٰ
بوصل آن و فساد میکنند در زمین بتجویز اختلاف ایشان جمعے اند که ایشانند زیانکاران که ملعونانند
اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ثلثة مجالستهم تمیت القلب الجلوس مع الانذال والحدیث
مع النساء والجلوس مع الاغنیاء **شرح** جلوس هر دو جا بفتح جیم است ومبالغه جالس است
بمعنی کسے که عادت خود کرده باشد نشستن را الانذال بنون وذال بانقطه جمع نذل بفتح نون و
سکون ذال حسینان مثل که جمعے مذکور شدند در حدیث سابق الحدیث بکسر حاء بے نقطه وتشدید دال
بے نقطه وسکون یاے دو نقطه در پائین وثاء سه نقطه کسی که عادت خود کرده باشد همزبانی را یعنے
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سه کس اند که همنشینی ومصاحبت ایشان می میراند دل را اول کسے که
عادت خود کرده باشد نشستن با حسینان را و دوم کسی که عادت خود کرده باشد همزبانی با زنان را
وسوم کسی که عادت خود کرده باشد نشستن با مالداران را اشارت است باینکه همنشینی با این سه
جماعت خود شان بطریق اولی دل را می میراند مخفی نماند که اگر جلوس بضم جیم وحدیث بفتح حاء وتخفیف
دال باشد می تواند بود که مضاف محذوف باشد بتقدیر اهل الجلوس واهل الحدیث شما **اصل** لقمه
قال قال لقمن لابنه یا بنی لا تقربا فیکون ابعد لک ولا تبعد فتهان کل دابة تحب مثلها وان
ابن آدم یحب مثله ولا تنشر بزک الا عند باغیه کما لیس بین الذئب والکبش خلة کذلک لیس
بین البار والفاجر خلة من یقترب من الزفت یعلق به بعضه کذلک من یشارک الفاجر
یتعلم من طرقه من یحب المراء یشتم ومن یدخل مدخل السوء یتهم ومن یقارن قرین
السوء لا یسلم ومن لا یملک لسانه یندم **شرح** لا تقرب بقاف وراء بے نقطه وباء
یک نقطه بصیغهٔ نهی باب تفعیل است برای مبالغه ومراد نهی از پریشان اختلاطی است فیکون بصیغهٔ غائب
منصوب است وضمیر مستتر راجع بمصدر منهی عنه در لا تقرب است ابعد افعل تفضیل است ومنصوب است لام لک
برای تعدیه است لا تبعد نیز بصیغهٔ نهی باب تفعیل است برای مبالغه ومراد اینجا اختلاط مردم است
بالکلیه فتهان بصیغهٔ مضارع مخاطب مجهول باب افعال منصوب است جملهٔ کل دابة تا مثله استیناف بیانی از لا
فتهان است وان بکسر همزه وتشدید نون برای تاکید است مثله منصوب است ودران دو احتمال است
اول اینکه مفعول به باشد وزیادتی حب ابن آدم بر حب حیوانات دیگر مفهوم شود از تاکید دوم
اینکه نائب مفعول مطلق برای نوع باشد ومراد این باشد که حب ابن آدم برابر حب جمیع حیوانات است

پس زیادتی حب ابن آدم صریح تر مے شود و دلیل بر زیادتی اینکہ حیوانات بعد از اتمام شیر دادن
فرزند خود را التفات بفرزند نمیکنند و ابن آدم میکند و رعایت رحم و مانند آن میکند زیرا کہ معاش ایشان
بتعاون یکدیگر منتظم میشود و اشارت باین شدہ در سورۃ العلق خلق الانسان من علق و بیان شد
در حدیث پنجم باب اول لاتنشر بنون و شین بالنقطہ و راے بے نقطہ بصیغہ نہی حاضر از باب نصر و ضرب است
النشر بفتح نون و سکون شین فاش کردن خبر و مقصود امر بتقیہ و نہی از افشاے اسرار است البر بکسر باے یکنقطہ
و تشدید راے مذہب صحیح باغیہ بباے یکنقطہ و الف و کسر غین بالنقطہ و سکون یاے دو نقطہ در پائین
و ضمیر راجع ببر است و مراد اینجا قدر مشترک میان دو طائفہ است اول جمعے کہ مذہب حق دارند دوم
جمعے کہ اہل انصاف اند و اگر مذہب حق بر ایشان عرض شود قبول میکنند جملہ کما لیس تا الفاجر خلیلہ استیناف
بیانی لاتنشر بر ک الا عند باغیہ است الخلۃ بکسر خاے بالنقطہ و تشدید لام دوستی درونی بمعنے فاجر بیان شد
در حدیث اول این باب من شرطیہ و موصولہ میتواند بود و بنا بر اول یقترب بصیغہ مضارع باب
افتعال است و در بعض نسخ از باب حسن است مجزوم است و بنا بر دوم مرفوع است و برین قیاس است
نظائر آن الزفت بکسر زاے بالنقطہ و سکون فا و تاے دو نقطہ در بالا قیر السود بر دو جا بفتح سین است
یعنی راوی بالا بر وسند حدیث را نا اماے کہ میگفت کہ گفت لقمان پسرش را ای پسر من چند وعظ بشنو
اول مبالغہ در نزدیکی با مردم مکن کہ دور تر میکند ترا از ایشان نظیر اینست آنچہ علما میگویند کہ اجتماع
نقیضین لازم دارد ارتفاع نقیضین را دوم مبالغہ در دوری از مردم مکن کہ خوار کردہ میشوی
بیان این آنکہ ہر حیوانے دوست میدارد جنس خود را و بدرستیکہ فرزند آدم دوست میدارد جنس خود را
سوم و فاش مکن مذہب حق خود را اگر نزد کسے کہ طلبگار آن باشد بیان این آنکہ چنانچہ نسبت میان
گرگ و میش دوستی درونی پنہان نیست میان صاحب مذہب حق و کسی کہ ترک حق کردہ باشد دوستی
درونی چہارم ہر کہ بسیار نزدیک شود بقیر می چسپد باو بعض قیر ہمچنان ہر کہ مصاحبت میکند با کسے کہ
ترک حق کردہ و مشغول علوم فاسدہ است یاد میگیرد بعض راہہاے فاسدہ او را و مراد بآن نہی از مصاحبت
اینست ہر چند کہ بعنوان ترک افشاے سر باشد پنجم ہر کہ دوست میدارد جدل با مردم را دشنام دادہ
میشود مراد نہی از افراط در جدال است نہ از اصل جدل چنانچہ گفتہ و جادلہم بالتی ہی احسن ششم
ہر کہ داخل شود در جاہاے بدی تہمت زدہ بہ بدی مے شود ہفتم و ہر کہ مصاحبت کند با مصاحب بدی
مثل اہل معاصی ہر چند کہ مذہب حق داشتہ باشد سلامت نمی ماند از شر شیطان ہشتم و ہر کہ صاحبے
نکند زبان خود را برعایت مصالح در گفتگوہاے بسیار پشیمان میشود **دہم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
انہ قال لاتصحبوا اہل البدع ولا تجالسوہم فتصیروا عند الناس کواحد منہم قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلہ المرء علی دین خلیلہ و قرینہ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ او گفت

شرح اصول کافی

یا رمباشید اهل بدعت را و همنشینی مکنید با ایشان تا گردید باعتقاد مردم مانند یکے از ایشان بیان این آنکه گفت رسول صلے اللہ علیه و آله که مرد بر دین دوست در دل خود و همنشین خود است باین معنے که ظاهر اینست که بر دین او باشد تا وقتیکه عذرے که معقول باشد اظهار کند **یازدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ایاك و مصادقة الاحمق فانك اسر ما تكون من ناحيته اقرب ما يكون الی مساءتك **شرح** اسر افعل التفضیل است و مشتق از فعل مجهول است بمعنی سرور و چون ما مصدریه است مضاف بمصدر شده و در حکم مصدر شده و مناسب ظرف زمان مثل رأيته قدوم الحاج و ظرف است و منصوب است و ظرف متعلق باقرب است و نسبت سرور بمصدر مجاز است و مقصود نسبت آن بفاعل آنست تکون بصیغه مخاطب است من متعلق باسر است و برای سبب است تفضیلیه نیست اقرب نیز افعل التفضیل و نائب ظرف زمان است و ظرف خبر آن است یعنے گفت امام جعفر صادق علیه السلام دور دار از یکدیگر خود را و مصاحبت کردن احمق را چه بدرستیکه تو در وقت کمال سرور تو از جانب او در وقت کمال نزدیکے تو ای سوی آزرده کردن تو بمعنے آزرده کردن او خاص ترا

باب پنجم اصل باب التحبب الی الناس والتودد الیهم

شرح تحبب ماخوذ است از حب و آن دوستی ظاهرے است و تودد ماخوذ است از ود و آن دوستی باطنی است یعنی این باب بیان فضیلت دوستی ظاهرے با مردم و دوستی باطنی با ایشان است و درین باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله ع قال ان اعرابیا من بنی تمیم اتی النبی صلی الله علیه و آله فقال له اوصنی فكان مما اوصاه تحبب الی الناس یحبوك **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه شخصے از بادیه نشینان عرب از بنی تمیم آمد نزد نبی صلی اللہ علیه و آله پس گفت او را که سفارش کن مرا پس بود از جمله آنچه سفارش کرد او را اینکه دوستی ظاهر کن با مردم تا دوست دارند ترا در ظاهر **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال مجاملة الناس ثلث العقل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سلوک جمیل با مردم بمعنی هموارے ظاهری با مردم دو دانگ خردمندی است **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث یصفین ود المرء لاخیه المسلم یلقاه بالبشر اذا لقیه و یوسع له فی المجلس اذا جلس الیه و یدعوه باحب الاسماء الیه **شرح** گفت رسول اللہ صلوات اللہ عز و جل و سلامه علیه و علی اولاده الطیبین الطاهرین المعصومین الانجبین سه صفت بیغش میکند دوستی درونی مرد را برای برادر او که مسلمان است باین معنی که باعث صافی شدن دوستی باطنی آن مرد می شود یا باعث صافی شدن دوستی باطنی آن برادر شود اول اینکه برخورد آن برادر را بکشادگی رو هر وقت که برخورد با او و دوم اینکه فراخ کند جا را برای برادر در مجلس چون بنشیند با او در یک مجلس مراد جمع کردن خود است تا جا برای او فراخ شود و سوم اینکه خواندن آن برادر را بمحبوب ترین نامهای او بسوی او **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه

واله التودد الی الناس نصف العقل **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله دوستی باطنی با مردم نصف
خردمندی است **پنجم اصل** عن ابی عبد الله قال التودد الی الناس نصف العقل **شرح** این
موافق سابق است **ششم اصل** سمعت ابا عبد الله یقول من کف یده عن الناس فانما یکف عنهم
یدا واحدة ویکفون عنه ایدیا کثیرة **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که باز دارد
دست خود را از مردم پس جز این نیست که باز میدارد از ایشان یک دست را و باز میدارند از او دستهای بسیار را
مراد این است که از ترک معاونت او مردم ضرری نمیرسد بلکه ضرر بخود وی میرسد **هفتم اصل** قال الحسن بن علی
علیهما السلام القریب من قربته المودة وان بعد نسبه والبعید من بعدته المودة وان قرب
نسبه لا شیء اقرب الی شیء من ید الی جسد وان الید تغل فتقطع فتحسم **شرح** تغل اول
ولام مشدد بصیغه مجهول غائبه باب نصر است الغل بفتح تا شکستن و مراد اینجا بیرون کردن
از مزاج بدن بمار گزیدن و مانند آن است و در بعض نسخ بعین بالتقطع است و براین تقدیر بصیغه معلوم
باب نصر است التناول بضم غین خیانت و انحراف از صوب صواب بفساد مزاج مخفی نماند که اراده اینجا
دزدی باشد مناسب مقام نیست زیرا که دست دزد دزدی است و سارق فی الحقیقة صاحب دست است
اگرچه اثر سیاست آن در دست است و مقصود اینجا مخالفت میان دست و باقی جسد است یعنی گفت امام
حسن پسر امیر المومنین خویش آدمی کسی است که خویش کرده باشد او را دوستی در دل هر چند که دور باشد نسب او یا علاقه
ولادت ظاهری و بیگانه آدمی کسی است که بیگانه کرده او را دوستی در دل هر چند که نزدیک باشد نسب او یا علاقه
ولادت ظاهری و گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب اول که مومنان از یک طینت مخلوق
شده اند و برادر مادر و پدر یکدیگر اند میان این آنکه نیست چیزی نزدیک بسوی چیزی از دستی بسوی
بدنی و به درستیکه دست گاهی بیرون کرده میشود از مزاج بدن پس بریده می شود تا فساد آن بیدن
سرایت نکند و گاهی بریده می شود پس داغ کرده می شود موضع آن تا خون بند شود و باعث فساد بدن نشود

باب ششم اصل باب اخبار الرجل اخاه بحبه

شرح این باب فضیلت اظهار مرد است برادر مومن خود را بدوستی خود در این باب دو
حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا احببت احدا من اخوانک
فاعلمه ذلک فان ابراهیم قال رب ارنی کیف تحیی الموتی قال او لم تؤمن قال بلی ولکن
لیطمئن قلبی **شرح** گفت مر امام جعفر صادق علیه السلام چون دوست داشتی یکی را از برادران مومن
خود پس اعلام کن او را از دوستی خود چه بدرستی که ابراهیم علیه السلام گفت چنانچه در سوره البقره است
که ای رب احسب کل اختیار من بنما بمن که چون زنده می کنی مردگان را الله تعالی گفت آیا تو نیز باین ایمان
نداری ابراهیم گفت بلی دارم و لیکن طلب من برای آنست که ساکن شود دل من و اشارت است باینکه

هرچند که کسے دائم بچیزے باشد گاہے معارضات وهمیه او را آوران می باشد و احتیاج بدفع آن بمشاهده و مانند آن می شود و در کتاب عیون اخبار الرضا منقول است که مامون سوال ازین آیت کرد و امام رضا علیه السلام جواب داد که الله تعالی وحی بابراهیم کرده بود که نشان خلیل من این است که چون طلب احیاے موتے کند اجابت نمایم پس این طلب کرد و مراد این است که لیطمئن قلبی بخلة

دوم اصل عن ابی عبد الله ع قال اذا احببت رجلا فاخبره بذلک فانه اثبت للمودة بینکما **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دوست داشتی مردے از مومنان را پس خبردار کن او را بآن چه بدرستیکه آن پاینده تر است دوستی را میان شما

باب هفتم اصل باب التسلیم

شرح این بیان سلام کردن بکسے بر دیگرے است در وقت بر خوردن و بیان حقیقت سلام و آنچه می شود در حدیث چهارم این باب و در این باب پانزده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله السلام تطوع والرد فریضة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سلام کردن کسے بر دیگرے در وقت بر خوردن مستحب است و جواب سلام واجب معلوم بقرآن است چنانچه گفت در سورهٔ نسا و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها **دوم اصل** بهذا الاسناد قال من بدأ بالکلام قبل السلام فلا تجیبوه وقال ابدؤا بالسلام قبل الکلام فمن بدأ بالکلام قبل السلام فلا تجیبوه **شرح** و روایت است باین سند از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که در وقت بر خوردن ابتدا بسخن کرد پیش از سلام کردن پس جواب مگوئید او را و امام گفت ابتدا کنید بسلام پیش از سخن پس هر که ابتدا کند بسخن پیش از سلام پس جواب مگوئید او را می تواند بود که این نهی برائے کراهت باشد یا برائے اباحت ترک جواب باشد **سوم اصل** بهذا الاسناد قال قال رسول الله ص اولی الناس بالله و برسوله من بدأ بالسلام **شرح** روایت است باین سند از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیکتر مردم بالله و به رسول او کسے است که ابتدا کرد بسلام مراد این است که ثواب ابتدا بسلام بیشتر از جواب آنست باوجود آنکه آن مستحب است و جواب آن فرض است **چهارم اصل** عن ابی جعفر ع قال کان سلمان رحمه الله یقول افشوا سلام الله فان سلام الله لا ینال الظالمین **شرح** در بعض نسخ بجای سلمان سلیمان است و بنا بر اول مراد سلمان فارسی است و بنا بر دوم مراد سلیمان بن داود علیهما السلام است افشوا بفا و شین بانقطه بصیغهٔ امر معتل اللام و اوی باب افعال است الافشا مشهور کردن و مراد اینجا بیان حقیقت سلام الله تعالی است برای مردم تا معلوم ایشان شود که قول الله تعالی در سورهٔ حجر ادخلوها بسلام آمنین چه معنی دارد و اشارت است باینکه سلام عبارت است از آنچه از جانب آن ضرری برای کسے نباشد

واگر ضرری بهم رسد کسے را از مخالفت آن باشد پس الله تعالیٰ است و نیز سلام زیرا که هر فردی دیگر از افراد سلام از جانب اوست چنانچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث بست و چهارم باب ثنا بر مختلف اللهم انت السلام ومنک السلام پس مراد بسلام الله عهد او بخلافت خلفاے اوست واشارت است بآیت سورهٔ بقره لاینال عهدی الظالمین وبیان شد در کتاب الحجة در باب دوم که باب طبقات الانبیاء والرسل و الائمة علیهم السلام است ومراد بتسلیم دعائے است برائے کسے باینکه مستمر ماند در عهد الٰهی که قبول کرده ومنقطع نشود بآن در دنیا وآخرت ومی تواند بود که مراد دعائے قبول آن عهد باشد بقرینه آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم مولد ابی الحسن موسیٰ علیه السلام که علی صاحبک ان هداه الله فاما التسلیم فذاک اذا صار فی دیننا ومی تواند بود که مراد بافشاے سلام مشهور کردن آن باشد بعنوان آنکه هر که از اهل اسلام ومستحقین آن برخورند سلام کنند چنانچه ظاهر حدیث هفتم این باب است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت سلمان رحمه الله این بود که می گفت مشهور کنید سلام الله را که بمعنی عهد الٰهی است که مخصوص ائمه معصومین عالمین بجمیع احکام الٰهی است از زمان آدم تا انقراض دنیا چه بدرستیکه عهد الله تعالیٰ در نمی یابد بیجا کنندگان را **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز وجل یحب افشاء السلام **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه الله تعالیٰ عز وجل دوست میدارد مشهور کردن سلام را اشارت است بآنچه گذشت در حدیث سابق **ششم اصل** عن ابی عبد الله قال ان الله عز وجل قال البخیل من بخل بالسلام **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه الله عز وجل گفت در حدیث قدسی که بخیل تمام بخیل کسے است که بخیلی کند در سلام کردن زیرا که جمیع نعمتها بطفیل سلام مخلوق شده چنانچه ظاهر شد از شرح حدیث چهارم این باب ودر سلام زحمتے وخرجے نیست پس بخل بان فوق همه بخلها است **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا سلم احدکم فلیجهر بسلامه ولا یقول سلمت فلم یردوا علیّ ولعله یکون قد سلم ولم یسمعهم فاذا رد احدکم فلیجهر برده ولا یقول المسلم سلمت فلم یردوا علیّ **شرح** لا یقول هر دو بصیغهٔ مضارع غائب باب نصر منصوبست در جواب امر زیرا که واو برائے جمعیت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون سلام کند یکے از شما پس باید که آواز بلند کند بسلام خود و نگوید که سلام کردم پس جواب آنرا برنگردانیدند بر من وشاید که او باشد چنین که بتحقیق سلام کرده باشد ونشنوانیده باشد ایشان را که مخاطب سلام شدند پس چون برگرداند یکے از شما سلام را پس باید که آواز بلند کند به برگردانیدن خود و نگوید سلام کننده که سلام کردم پس برنگردانیدند بر من **اصل** ثم قال کان علی علیه السلام یقول لا تغضبوا ولا تغضبوا افشوا السلام واطیبوا الکلام وصلوا باللیل والناس نیام

تدخلوا الجنة بسلام ثم تلا علیهم قول الله عزوجل السلام المؤمن المهیمن شرح
لاتغضبوا بصیغۂ نہی حاضر باب علم است ولا تغضبوا بصیغۂ نہی باب افعال ست افشوا السلام بصیغۂ امر باب افعال
واشارت است باینکه مقصود نہی از غضب و اغضاب بترک سلام و ہمواری کلام است اطیبوا بکسر طا و سکون
یاء بصیغۂ امر باب افعال است تدخلوا بصیغۂ مضارع مخاطب مجہول باب افعال ست و اشارت است بآیت
سورۂ حجر ان المتقین فی جنات و عیون ادخلوها بسلام آمنین یعنی بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که عادت امیر المؤمنین علیه السلام بود اینکه میگفت غضبناک مشوید بر اہل حقیقت اسلام بیان این آن که
مشہور کنید سلام را بر ہر که از اہل حقیقت اسلام است و ہموار کنید سخن خود را در امر بمعروف و نہی
از منکر بشروط مقرره و نماز کنید در شب بر حالی که اکثر مردم خوابیدگان باشند مثل نصف آخر شب تا داخل
کرده شوید در بہشت بوسیلۂ محافظت آنچه از جانب آن ضررے نیست زیرا که محافظت آن متضمن دوستی
و اطاعت امام حق است چنانچه بیان شد در شرح حدیث چہارم این باب بعد از ان خواند امام
جعفر صادق علیه السلام برائے تاکید این مضمون و آنچه اشارت بآن شد از آیتے که مذکور شد
قول الله تعالی عزوجل را در سورۂ حشر که الله تعالی سلام است باین معنی که از جانب او ضررے
بکسے نرسد و ہر ضرر که بہم میرسد از مخالفت او ست امین کننده است کارساز است باینکه الله تعالی اصل
سلام است چنانچه بیان شد در شرح حدیث چہارم این باب پس افشای آن تعظیم حق شمرد و ہر که سلام را
دوست دارد او را دوست داشته و ہر که آن را دوست ندارد او را دوست نداشته **ہشتم اصل** عن ابی
عبد الله قال البادی بالسلام اولی بالله و برسوله **شرح** مضمون این موافق حدیث سوم این باب است **نہم اصل**
سمعته یا عبد الله یقول من قال السلام علیکم فهی عشر حسنات و من قال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
فهی ثلثون حسنة **شرح** سلام مقرر مشترک میان جمیع امم انبیا است و رحمة الله و برکاته مخصوص امت رسول
آخر الزمان است که ایشان را امت مرحومه نامند چنانچه مفصل گذشت در کتاب الحجة در شرح
حدیث ہشتاد و سوم باب صد و ہفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است و برکات الله
مخصوص جمعے از امت رسول آخر الزمان است که در زمان مہدی علیه السلام باشند خواه بحیوٰة و اصلے خواه
برجعت بدنیا چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چہلم مولد النبی صلی الله علیه و آله و لہذا رحمت و برکات را
ملائکه باہل بیت ابراہیم نسبت کرده اند نه بخصوص خودش چنانچه مے آید در حدیث سیزدہم این باب
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت ہر که گفت السلام علیکم پس آن ده حسنه است
باین معنی که درجات آن مثل درجات ده حسنه است که صد درجه باشد بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
و ہر که گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس آن سی حسنه است باین معنی که سه صد درجه دارد **دہم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلثة ترد علیهم رد الجماعة وان کان واحدا عند العطاس

يقول يرحمكم الله وان لم يكن معه غيره والرجل يسلم على الرجل فيقول السلام عليكم والرجل يدعو للرجل فيقول عافاكم الله وان كان واحدا فان معه غيره **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سه کس از سخن گویان برگردانیده سے نشود جواب ایشان برایشان مانند برگردانیدن کسے سخن جماعتے را باین معنی که بلفظ جمع جواب گفته می شود هرچند آنکه جواب برا و برگردانیده سے شود یکے باشد اول نزد عطسه مراد اینست که اول عطسه کننده است بیان این آنکه میگوید عطسه کننده در جواب کسے که با او یرحمک الله گفته یرحمک الله هرچند که نبوده باشد در ظاهر آنکه یرحمک الله گفته غیر او مخفی نماند که یرحمک الله بعنوان مثال است و دلالت براین می کند حدیث اول باب العطاس که باب پانزدهم است دوم مردی که سلام کند بر مردی پس میگوید جواب دهنده که السلام علیکم سوم مردی که دعا کند برای مردم پس میگوید آنکه جواب دعاے او میگوید که بعافات داساد شمارا الله تعالی هرچند که آن دعا کننده یکے باشد چه بدرستیکه با او در باطن غیر او از ملائکه هستند که دلالت کرده اند او را یا نچه کرده در این سه صورت اگرچه در ظاهر نیستند **یازدهم اصل**

كان ابو عبد الله ع يقول ثلثة لا يسلمون الماشي مع الجنازة والماشي الى الجمعة وفي بيت حمام **شرح** لا یسلمون بصیغه مجهول باب تفعیل است و می تواند بود که بصیغه معلوم باشد الجنازه بکسر جیم تابوتے که میت در آنست و بفتح جیم میتے که در تابوت است و هر دو اینجا مناسب است وفي بفتح و کسر قاف و تشدید یاے در اصل قوی بفتح قاف و کسر واو بوده بر وزن کتف بمعنی خلوت گزیده واو ساکن شده قیاسا چنانچه در کتف تسکین تا جائز است یا قاف نیز مکسور شده چنانچه در کتف کسر کاف نیز جائز است و بر هر تقدیر واو مبدل بیا شده و مدغم شده بآن یا ماخوذ است از قی بکسر قاف و تشدید یا بمعنی زمین خالی و در نسخ بکسر فا و سکون یا حرف جر است و در این هنگام وفي بيت حمام بتقدير ومن في بيت حمام است یعنی می گفت امام جعفر صادق علیه السلام که سه کس سلام کرده نمی شوند **اول** رونده با جنازه شاید که مراد صاحب عزا باشد زیرا که او مشغول فکر و اندوه میباشد غالبا و چون سلام کرده شود از اندیشه خود باز می ماند و تواند بود که مراد اعم از صاحب عزا باشد **دوم** رونده بسوی نماز جمعه زیرا که سعی دارد تا خود را زود برساند **سوم** مردی که در خلوت خانه حمامے است زیرا که چون حالتی دارد که ورود کسے نزد او و سلام بر او باعث خجالت او می شود نرفتن نزد او بهتر است و اگر اتفاق افتد تغافل کردن و برگشتن بے سلام بهتر است **دوازدهم اصل** عن ابي عبد الله ع قال من التواضع ان تسلم على من لقيت **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله ترک تکبر اینست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی او را از اهل اسلام خواه آشنا و خواه بیگانه **سیزدهم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال مر امير المؤمنين عليه السلام بقوم فسلم عليهم فقالوا عليك السلام ورحمة الله وبركاته ومغفرته ورضوانه فقال لهم

بیان شرح اصول کافی

امیر المومنین ع لا تجاوزوا بنا مثل ما قالت الملائکة لابینا ابراهیم علیه السلام انما قالوا رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت **شرح** ذکر علیک بدون واو برای اشعار بعده بودن است حقیقی نیست و منافات ندارد با سلام بر دیگری نظیر اللهم انت السلام ومنک السلام ونظیر ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین لا تجاوزوا بصیغه نهی حاضر باب مفاعله است با در بنا برای تعدیه است مخفی نماند که این نهی مبنی بر دو چیز است اول اینکه علیک بلفظ خطاب واحد ست و جمع می باید دوم اینکه ذکر مغفرته و رضوانه در کار نیست مخفی نماند که ظاهر امثال ابراهیم اینست که این خطاب ملائکه از تتمه خطاب با زن او ساره نبوده بلکه با خودش بوده بعد از سلامی که کرده بودند در حین وداع بوده اهل البیت منصوب باختصاص یا منادای مضاف است یعنی روایت است از امام محمد باقر ع گفت گذشت امیر المومنین علیه السلام بجمعی پس سلام کرد بر ایشان پس گفتند حافظ و موکل بر تو باد آنچه از جانب آن اصلا ضرری نیست و رحمت الله تعالی و برکتهای او و آمرزش او و رضای او پس گفت ایشان را امیر المومنین علیه السلام در مگذرانید ما را از مثل آنچه گفتند ملائکه پدر ما ابراهیم علیه السلام را جز این نیست که گفتند در سوره هود رحمة الله تعالی و برکتهای او بر شما خانواده **باب چهاردهم**

۱ اصل عن ابی عبد الله ع قال ان من تمام التحیة للمقیم المصافحة وتمام التسلیم علی المسافر المعانقة **شرح** من تمام اشارت است باینکه سوای مصافحه تمامی دیگر می باید و آن تسلیم است چنانچه مذکور می شود در حدیث آینده التحیة گفتن حیاک الله یعنی اینکه زنده دارد ترا الله تعالی و تمام التسلیم مرفوع و مبتدا است المعانقة خبر مبتدا است و اشارت است باینکه مصافحه با مسافر در کار نیست و اگر تمام مجرور باشد والمعانقة منصوب باشد اشارت باین می شود که مصافحه نیز در کار است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه از جمله کامل بودن گفتن حیاک الله برای مجاور در شهر و مانند آن مصافحه است و کمال سلام بر مسافر بغلگیری است

یازدهم اصل قال امیر المومنین ع یکره للرجال ان یقول حیاک الله ثم یسکت حتی یتبعها بالسلام **شرح** حتی برای استثنای منقطع است یتبعها بتا دو نقطه در بالا و بای یکنقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب علم است و با در بالسلام برای تعدیه است یا از باب افعال است و با برای آلت است و حاصل هر دو یکیست یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام مکروه است برای مرد اینکه گوید دیگری را که زنده دارد ترا الله تعالی بعد از آن ساکت شود لیکن تابع میکند آن تحیت را به سلام تا خالی از اشارت با مام حق نباشد چنانچه بیان شد در حدیث چهارم این باب

باب هشتم اصل باب من یجب ان یبدأ بالسلام

شرح یجب بجای بی نقطه و تشدید بای یکنقطه بصیغه مضارع مجهول باب افعال است و از باب ضرب نیز جایز است یعنی این باب بیان کسی است که محبوب است برای او اینکه ابتدا کند بسلام تا دیگری جواب گوید درین باب پنج حدیث است

اول اصل عن ابی عبد الله ع قال یسلم الصغیر علی الکبیر والمار علی القاعد والقلیل علی الکثیر **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مستحب است که ابتدا بسلام کند کوچک بر بزرگ و وقتیکه باهم برخورند و اگر مساوی باشند

ابتدا بسلام کند گذر کننده بر کسے که نشسته باشد و اگر مساوی در آن نیز باشد ابتدا کنند جماعت کم جماعت بسیار مخفی نماند که این تقریر مبنے بر این است که در صورت تعارض بعضے از این سه صورت با بعضے دیگر ظاہر این حدیث این باشد که صغر و کبر منظور باشد مطلقا و اگر تعارض میان دو صورت اخیر شود و پس مرور و قعود منظور باشد و سے تواند بود که تقریر حدیث بر وشی باشد که در صورت تعارض احتیاج بدلیلے از خارج ہست برائے ترجیح بعضے بر بعضے مانند صورتے که در جمیع این صفات مساوی باشند و بعض ترجیحات دیگری آید در چند حدیث آینده **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال القلیل یبدؤن الکثیر بالسلام والراکب یبدء الماشی واصحاب البغال یبدؤن اصحاب الحمیر واصحاب الخیل یبدؤن اصحاب البغال **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جماعت کم ابتدا میکنند نسبت بجماعت بسیار بسلام و سوار ابتدا میکند نسبت بپیاده و سواران استر ابتدا میکنند نسبت بسواران دراز گوشها و سواران اسپها ابتدا میکنند نسبت بسواران استر **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول یسلم الراکب علی الماشی والماشی علی القاعد واذا لقیت جماعة جماعة یسلم الاقل علی الاکثر واذا لقی واحد جماعة سلم الواحد علی الجماعة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که مے گفت سلام میکند سوار بر پیاده و پیاده بر نشسته و چون برخورند جماعتے با جماعتے دیگر سلام میکنند کمتر بر بیشتر و چون برخورند یکے با جماعتے سلام میکند یکے بر جماعت **چهارم اصل** عن ابی عبد الله ع قال یسلم الراکب علی الماشی والقائم علی القاعد **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سلام میکند سوار بر پیاده و ایستاده بر نشسته **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان قوم فی مجلس ثم سبق قوم فدخلوا فعلی الداخل اخیرا اذا دخل ان یسلم علیهم **شرح** سبق بسین بے نقطه و باے یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التسبیق دادو ستد گرو بمقدم شدن شخصے و موخر شدن دیگرے در میدان گرو بندی و دوانی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشند جمعے در مجلسی بعد از ان مقدم و موخر شوند جمعے پس داخل شوند باین معنی که یکبار مجموع ایشان داخل نشوند بلکه میان شان فاصله باشد مانند جمعے که در میان بعضے ایشان از گرو را میگیرد و بعض ایشان میدهد پس هر کدام که داخل شود بعد از دیگرے اینست که سلام کند بر آن جمعے که در مجلس اند :

باب نهم اصل باب اذا سلم واحد من الجماعة اجزأ واذا رد واحد من الجماعة اجزأ عنهم

شرح باب بی تنوین و مضاف است و چون غیر ظرف زمان مضاف بجمله نمی شود مراد اینجا المضاف الیه لفظ اذا سلم تا آخر و مرادفات آنست یعنی این باب بیان این است که چون سلام کرد یکی از جماعت کافی است

در ثواب برای باقی ایشان منظور است که آن جماعت برای اشتده باشند لترجیح انچه گذشت در حدیث آخر باب سابق و چون جواب سلام داد یکے از جماعت کافی است و ساقط مے شود فرض از باقی آن جماعت در این باب سہ حدیث **اول اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال اذا مرت الجماعة بقوم اجزاهم ان یسلم واحد منهم واذا سلم على القوم وهم جماعة اجزاهم ان یرد واحد منهم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت چون گذشتند جمعے بقومی کہ نشستہ اند کافی است ایشان را اینکہ سلام کند یکے از ایشان و چون سلام کردہ شود بر قومی کہ نشستہ اند بر جائے کہ ایشان جماعت باشند یعنی کہ بسیار باشند کافی است ایشان را اینکہ جواب دہد یکے از ایشان **دوم اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج قال اذا سلم الرجل من الجماعة اجزأ عنهم **شرح** عبد الرحمن بن الحجاج از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیہ السلام است و ادراک امام رضا ہم کردہ و مضمون این ظاہر است از شرح سابق **سوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال اذا سلم من القوم واحد اجزأ عنهم واذا رد واحد اجزأ عنهم **شرح** مضمون این موافق حدیث اول این باب است

باب دہم اصل باب التسلیم على النساء

شرح این باب بیان سلام کردن بر زنان است در این باب یک حدیث است **اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ یسلم على النساء ویردون علیہ السلام وکان امیر المؤمنین علیہ السلام یسلم على النساء وکان یکرہ ان یسلم على الشابة منهن ویقول اتخوف ان یعجبنی صوتها فیدخل علی اکثر مما طلبت من الاجر **شرح** السلام در یردون علیہ السلام منصوب و مفعول بہ یردون است یکرہ بصیغہ مضارع غائب معلوم باب علم یا باب تفعیل است و دو ضمیر در کان یکرہ راجع برسول است یا راجع بامیر المؤمنین است و بنا بر این چہار احتمال است اول اینکہ این عادت در زمان حیوة رسول علیہ السلام بودہ چون رسول پیر بودہ و امیر المؤمنین جوان بودہ دوم اینکہ چون عدد ازواج رسول بیشتر بودہ از عدد ازواج امیر المؤمنین این تفاوت بہم رسیدہ سوم اینکہ این سخن از امیر المؤمنین از قبیل ایاک اعنی واسمعی یا جارة باشد و بیان شدہ در کتاب فضل القرآن در حدیث چہارم باب چہار دہم چہارم اینکہ شان رسول اعلی از شان امیر المؤمنین است یعجبنی از باب افعال است صوتها مرفوع و فاعل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق کہ گفت عادت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ این بود کہ سلام می کرد بر زنان و بر میگردانیدند بر او سلام را و عادت امیر المؤمنین ہم این بود کہ سلام میکرد بر زنان و عادت رسول یا امیر المؤمنین این بود نمیخواست کہ از جملہ زنان جوان سلام کند و میگفت می ترسم کہ خوش آید او از زن پس داخل شود بر من غفلت و وسوسہ کہ زیادہ باشد از انچہ طلب میکنم از ثواب در سلام کردن براو

باب یازدہم اصل باب التسلیم علی اھل الملل

تشریح این باب بیان حکم سلام کردن بر غیر اہل اسلام است مثل یہود و نصاری و مجوس و بت پرستان و مانند ایشان مخفی نماند کہ چون مصافحہ از تمام حق سلام است چنانچہ گذشت در حدیث چہارم باب ہفتم سہ حدیث آخر این باب در مصافحہ است در این باب دوازدہ حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام قال دخل یہودی علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و عائشة عندہ فقال السام علیکم فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ علیکم ثم دخل آخر فقال مثل ذلک فرد علیہ کما رد علی صاحبہ ثم دخل آخر فقال مثل ذلک فرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ کما رد علی صاحبیہ **تشریح** سام بفتح سین بے نقطہ و الف و تخفیف میم در اصل سوم بفتح سین و فتح واو بودہ و این وزن مصدر قیاسی لازم باب علم است و در باب نصر موقوف بر سماع است و بر ہر تقدیر یعنی تردد مرغان در بالای جیفہ است و ابن اثیر در کتاب نہایہ تفسیر آن بمرگ کردہ نقل است کہ یہود این کلمہ را بر وشی میگویند کہ مشتبہ بسلام می شود بر کسی کہ غافل باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت داخل شد جہودی بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و عائشہ نزد او بود پس یہود گفت سام بر شما باد پس گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ بر شما باد و بعد از آن داخل شد جہودی دیگر پس گفت مثل آن پس رسول اللہ برگردانید بر او چنانچہ برگردانید بر یار او و بعد از آن داخل شد جہودی دیگر پس گفت مثل آن پس گردانید رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ چنانچہ برگردانید بر یاران او **اصل** فغضبت عائشة فقالت علیکم السام و الغضب و اللعنة یا معشر الیہود یا اخوة القردة و الخنازیر فقال لہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ یا عائشة ان الفحش لو کان ممثلا لکان مثال سوء ان الرفق لم یوضع علی شیء قط الا زانہ و لم یرفع عنہ الا شانہ قالت یا رسول اللہ اما سمعت الی قولہم السام علیکم فقال بلی اما سمعت ما رددت علیہم قلت علیکم **تشریح** ما رددت موصولہ یا مصدریہ می تواند بود یعنی پس غضبناک شد عائشہ پس گفت بر شما باد سام بغضب و لعنت ای گروہ جہودان ای ہمکیشان بوزینگان و خوکان یعنی بنی اسرائیل مسخ شدہ بودند پس گفت عائشہ را رسول اللہ علیہ السلام ای عائشہ بدرستیکہ دشنام صریح اگر می بود مصور بصورتی کہ چشم باشد و مثال آن باشد ہر آئینہ می بود صورت بدی بدرستیکہ ہمواری گذاشتہ نشد بر شخصی ہرگز مگر آنکہ زینت داد او را و بر داشتہ نشد از او ہرگز مگر آن کہ زشت کرد او را عائشہ گفت ای رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ آیا گوش نہ نہادی بسوی سخن ایشان کہ سام بر شما باد پس رسول علیہ السلام گفت بلی گوش انداختم آیا نشنیدی آنچہ را کہ برگردانیدم بر ایشان بیان این آنکہ گفتم بر شما باد مخفی نماند کہ باوجود نصیحت درشتی با رسول نیز کرد درشتی خود را ترک نکرد زیرا کہ اما سمعت الی قولہم درشت است و لہذا برگردانید جواب را و مثل آن

شافی شرح اصول کافی

٣

اصل اذا سلم عليكم مسلم فقولوا سلام عليكم واذا سلم عليكم كافر فقولوا عليك **شرح**
این کلام حضرت امام محمد باقر علیہ السلام است مسلم بصیغہ اسم فاعل باب افعال ست واز باب تفعیل نیز
می تواند بود و بر ہر تقدیر مراد اینجا کسی است کہ حقیقت سلام را کہ مذکور شد در حدیث چہارم باب
ہفتم قصد کردہ باشد سلام علیکم بعنوان مثال است زیرا کہ علیکم السلام نیز می توان گفت و بر ہر تقدیر
ضمیر جمع مبنی بر آنست کہ مذکور شد در حدیث دہم باب ہفتم مراد بکافر اینجا کسی است کہ قصد دشنام کردہ باشد
پس نسبت تسلیم باو بمحض اظہار او ست مخفی نماند کہ بنا برین تقریر شق ثالث مبہم ماند و حکم آن مذکور شود
در حدیث آیندہ یعنی پس چون اظہار سلام بر شما کند کسے کہ حقیقت سلام قصد کردہ باشد پس بگوئید
سلام علیکم و چون اظہار سلام بر شما کند کسے کہ دشنام شما قصد کردہ باشد پس گوئید بر تو باد آنچہ قصد کردے
دوم اصل قال امير المؤمنين ع لا تبدؤا اهل الكتاب بالتسليم واذا سلموا عليكم فقولوا
وعليكم **شرح** مراد باہل الکتاب اینجا جمعی است کہ حقیقت سلام کہ مذکور شد در حدیث چہارم باب ہفتم نمید انند
و قصد سلامتی از آفات دنیا می کنند و ممکن است کہ اعم باشد از ایشان و از جمعی کہ مظنون نباشد قصد ایشان
کہ آیا دشنام است یا دعا است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق ضمیر جمع مبنی بر رعایت کہ سلام
کنندہ در ظاہر چند کس اند پس اگر یک کس باشد و علیک باید گفت یعنی گفت امیر المؤمنین علیہ السلام ابتدا مکنید
اہل کتاب را کہ مخالف مذہب شما اند بسلام در غیر صورت تقیہ و چون سلام کنند بر شما پس گوئید و بر شما نیز
سوم اصل سالت ابا عبد الله ع عن اليهودي والنصراني والمشرك اذا سلموا على الرجل وهو جالس
كيف ينبغي ان يرد عليهم قال يقول عليكم **شرح** مراد بیہودی و نصرانی کسے است از جملہ ایشان کہ
مظنون اینست کہ قصد دشنام کردہ باشد و مراد بمشرک اینجا ناصب است کہ مذکور مے شود در حدیث
یازدہم و میتواند بود کہ مراد بت پرست ظاہری باشد در صورتے کہ قصد دشنام او مظنون باشد یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیہ السلام را از یہودی و نصرانی و ناصب چون اظہار سلام کنند بر مرد بر حالی
کہ او نشستہ باشد چون سزاوار است کہ رد گرداند بر ایشان در جواب پس امام گفت کہ میگوید بر شما باد
آنچہ قصد کردید **چہارم اصل** عن ابي عبد الله ع قال اذا سلم عليك اليهودي والنصراني والمشرك فقل
عليك **شرح** مضمون این موافق سابق است **پنجم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال اقبل ابو جهل
بن هشام ومعه قوم من قريش فدخلوا على ابي طالب فقالوا ان ابن اخيك قد اذانا واذى
آلهتنا فادعه ومره فليكف عن آلهتنا ونكف عن الهه **شرح** اسم ابو جہل عمرو بفتح عین و سکون میم است
و از بنی مخزوم است فادعہ ومرہ فلیکف بیان امر در مرہ است ونکف مرفوع و جملہ حالیہ است
یعنی روایت است از امام محمد باقر ع گفت آمد ابو جہل بن ہشام و با او جمعی از قریش بودند
پس داخل شدند بر ابو طالب پس گفتند بدرستیکہ برادر زادہ تو بتحقیق ایذا رسانید ما را و ایذا کرد مستحقان

عبادت ما را پس بخوان او را و لیکن او را باین روش که باید که باز دارد خود را از اینها سے مستحقان عبادت
ما بر حالی که باز میدارم خود را از آنها سے مستحق عبادت او **اصل** قال فبعث ابوطالب الی رسول اللّٰہ
صلی اللّٰہ علیہ وآلہ فدعاہ فلما دخل النبی صلی اللّٰہ علیہ وآلہ لم یر فی البیت الا مشرکا فقال السلام علی
من اتبع الہدی ثم جلس فخبرہ ابوطالب بما جاؤا لہ **شرح** امام علیہ السلام گفت پس فرستاد ابوطالب
کسی را بسوئے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ پس خواند او را پس چون داخل مجلس شد نبی صلی اللہ علیہ
وآلہ ندید در خانہ ابوطالب مگر مشرکے را مراد جمعے است کہ در خانہ ابوطالب جمع شدہ بودند پس گفت
سلام بر کسے باد کہ تابع شد راہ حق را مراد ابوطالب است و تصریح نکرد برائے تقیہ بعد از آن نشست
پس خبردار کرد نبی را صلی اللہ علیہ وآلہ ابوطالب بآنچہ آن جماعت آمدند برائے آن **اصل** فقال
او ہل لہم فی کلمۃ خیر لہم من ہذا یسودون بہا العرب ویطاؤن اعناقہم فقال ابوجہل نعم وما
ہذہ الکلمۃ قال تقولون لا الہ الا اللہ **شرح** او بفتح ہمزہ و تشدید واو مکسورہ است و بعضے مفتوحہ
میگویند و گاہے بتخفیف واو ساکنہ یا مکسورہ یا مفتوحہ می باشد در اصل اوہ بتشدید واو مکسورہ
یا مفتوحہ یا سکون واو و کسر یا سکون ہا بودہ و ہا محذوف شدہ و آن کلمہ ایست کہ در مقام شکایت
یا در مقام اظہار اندوہ میگویند و گاہے واو آن منقلب بالف میشود و ہا ثابت میباشد چنانچہ در مجمع
متعارف است یقولون بتقدیر ان است یا اہمال عمل آن و مراد اینست کہ آن کلمہ مقول شما است در ہنگامی
کہ این گفتہ باشید یعنی پس نبی صلی اللہ علیہ وآلہ گفت آہ آیا ایشان را رغبت ہست در کلمہ کہ بہتر است
برائے ایشان ازین مطلب کہ دارند بیان این آنکہ در فرمان خود در می آورند بآن کلمہ باقی عرب را
و پا کردن ایشان می نہند پس گفت ابوجہل آرے رغبت ہست و چیست این کلمہ گفت میگوئید لا الہ
الا اللہ **اصل** قال فوضعوا اصابعہم فی آذانہم وخرجوا ہرابا وہم یقولون ما سمعنا بہذا فی
الملۃ الآخرۃ ان ہذا الا اختلاق فانزل اللہ تعالیٰ فی قولہم ص والقرآن ذی الذکر الی قولہ الا اختلاق **شرح**
ہرابا بکسر ہا جمع ہارب حال است از فاعل خرجوا و کنفا بما سمعنا بہذا از قبیل کنفا بمید الیادی است زیرا کہ آن
باعث گفتگو ہائے دیگر ایشان شدہ در اینجا اشارت بہفت آیہ است **اول** ص والقرآن ذی الذکر
دوم بل الذین کفروا فی عزۃ وشقاق سوم کم اہلکنا من قبلہم من قرن فنادوا و لات حین مناص چہارم و
عجبوا ان جاءہم منذر منہم وقال الکافرون ہذا ساحر کذاب پنجم اجعل الآلہۃ الہا واحدا ان ہذا لشیء عجاب
ششم وانطلق الملأ منہم ان امشوا واصبروا علی آلہتکم ان ہذا لشیء یراد ہفتم ما سمعنا بہذا فی الملۃ الآخرۃ
ان ہذا الا اختلاق در تفسیر این آیت چند احتمال است از آنجملہ اینکہ اسم کوفتی است در شتر کہ در آن کوفت سر خود را
بالا میگیرد و آن شتر را نیز صادی می نامند و تشبیہ تکبر و حال او بآنہا می شود یا اشارت بگریختن ایشان
زیرا کہ شتر در وقت گریختن آن عمل میکند یا اشارت بانگشت بر گوش نہادن است زیرا کہ صاد اول حروف

شافی شرح اصول کافی

۴۹

اصح است چون ہمزہ زائد است یا صاد از جملہ حروف تہجی چہاردہم است و چہاردہم اہل البیت اند علیہم السلام بمقام
از قریش کما ہو حقہ در دنیا خواہد کشید الذکر عبارت از امام عالم بجمیع متشابہات و احکام الٰہی است و ہمیشہ
قرآن قرین این قسم عالمی از اہل البیت صلوات اللہ عز و جل و سلامہ علیہم و علی اولادہ الغر المیامین
ہست و جدا از ہم نمی شوند تا حوض کوثر جواب قسم مقدم شدہ و آن مدلول ص است بل برای اضراب
از توہم ایمان آن قریش است ترجمہ عمر ایشان و لات حین مناص میتواند بود کہ قول اللہ تعالی باشد
و می تواند بود کہ قول آن جماعت باشد در وقت ندائے او بمعنی اینست کہ این عین مطلوب ماست و باعث
رسوائی او ست نہ دعوائے کہ میکند و لہذا در استیناف بیانی آن گفتند ما سمعنا تا آخر الملة الآخرة
عبارت از ملت اہل الکتاب است زیرا کہ باعتقاد قریش ملت خود شان مقدم است و ملت اہل
کتاب خسیس و پست مرتبہ است ترجمہ تکبر کردند قسم بقرآنے کہ قرین عالم کامل است در ہر زمان
بلکہ آن جماعت کہ کافر شدند در تکبر و انکار حق اند در مدت عمر خود بسیارے را ہلاک کردیم پیش
از ایشان کہ اہل زمانے بودند پس فریاد کردند و نبود وقت خلاص برائے ایشان و شگفت آمدند
از ینکہ آمد نزد ایشان ترسانندہ از عذاب الٰہی از جملہ ایشان و گفتند این ساحر لغایت دروغگوست
آیا گردانید معبودان را یک معبود بدرستیکہ این ہر آئینہ چیزیست عجیب و روانہ شدند بزرگان ایشان
کہ راہے شوید و صبر کنید بر معبودی خود بیان این آنکہ این توحید او ہر آئینہ چیزے است موافق مطلب
ما بیان این آنکہ نشنیدیم این توحید را در ملت پست مرتبہ نیز زیرا کہ نصاری تثلیث کردند و یہود عزیر را
ابن اللہ گفتند نیست این توحید مگر افترائے صریح و مخالفت با جمیع اہل ملل یعنی امام گفت
پس نہادند انگشتہائے خود را در گوشہائے خود و بیرون رفتند از خانہ ابوطالب گریختگان و ایشان
میگفتند نشنیدیم این توحید را در ملت اہل کتاب نیز با وجود آنکہ پست ترین ملل است نیست این توحید
مگر افترائے محض پس فرو فرستاد اللہ عز و جل در سخن ایشان ص والقرآن ذی الذکر تا قول او کلا اختلاق

ششم اصل عن ابی عبد اللہ ع قال تقول فی الرد علی الیہودی والنصرانی سلام **شرح**
تقول یعنی یجوز لک ان تقول است بقرینہ حدیث سوم و چہارم این باب سلام اگر بفتح سین است مراد
اظہار این و اخفائے تتمہ آنست در خاطر مثل علی من اتبع الہدی کہ در حدیث سابق گذشت و مثل علی اہل
و مثل علینا و علی عباد اللہ الصالحین مخفی نماند کہ میتواند بود کہ حکایت قول ابراہیم ع در سورہ ہود کہ قال
سلام مبنی بر این باشد چہ او در آن وقت نمی دانست کہ مخاطبین ملائکہ اند و غیر خود و اہل بیت خود
کسے را از مردم مؤمن نمی دانست چنانچہ گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب صدم کہ
باب فی قلة عدد المؤمنین است و بنا بر این میتواند بود کہ قالوا سلاما از قبیل قالوا کلاما باشد و حکایت
خصوصیت لفظ ملائکہ نشدہ باشد و مراد این باشد کہ سلامی کردند کہ اسلام معلوم ابراہیم ع نشد کہ ایشان از ملائکہ اند

تقول السلام علیکم

و اگر بکسر سین است جمع سلمه بفتح سین و کسر لام است بمعنی سنگها یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت میگوئی که برگردانیدن سلام بر یهودی و نصرانی سلام بفتح سین است بے آنکه تمهٔ آن ظاهر شود
هفتم اصل قلت لابی الحسن موسی ع ارأیت ان احتجت الی متطبب وهو نصرانی ان اسلّم
علیه وادعو له قال نعم لاینفعه دعاؤک **شرح** المتطبب بصیغهٔ اسم فاعل از باب تفعّل حاذق در علم
طب وهو نصرانی جملهٔ حالیه است ان اسلم بفتح همزه و تخفیف نون بدل اشتمال متطبب است یعنی گفتم
امام موسی کاظم علیه السلام را خبر ده مرا که اگر محتاج شوم بسوی طبیب حاذق و او ترسا باشد که سلام کنم
برای او آیا جائز است یا نه گفت آری جائز است فائده نمیکند او را دعای تو ذکر سلام نکرد و بر کران نیز
قسمی است از دعا **هشتم اصل** قلت لابی الحسن علیه السلام ارأیت ان احتجت الی الطبیب
وهو نصرانی ان اسلم علیه وادعو له قال نعم انه لاینفعه دعاؤک **شرح** مضمون این موافق سابق است
نهم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال قیل لابی عبد الله علیه السلام کیف ادعو
للیهودی والنصرانی قال تقول له بارک الله لک فی دنیاک **شرح** روایت است از امام رضا علیه السلام گفت که گفته شد
امام جعفر صادق علیه السلام که چون دعا کنم برای یهود و ترسا گفت میگوئی او را که برکت دهاد الله تعالی برای
تو در دنیای تو **دهم اصل** عن احدهما علیهما السلام فی مصافحة المسلم الیهودی والنصرانی
قال من وراء الثیاب فان صافحک بیده فاغسل یدک **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه
السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام در مصافحهٔ مسلمان با یهود و ترسا گفت از پس جامها باید پس اگر مصافحه کند
با تو بدست خود بے آنکه در جامه باشد پس بشو دست خود را مخفی نماند که وجوب شستن دست منافات
ندارد با اینکه دست نجس نشده باشد و بے شستن نماز صحیح باشد و ممکن است که شستن مستحب باشد تقریر
آن خواهد آمد **یازدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ألقی الذمی فیصافحنی
قال امسحها بالتراب وبالحائط قلت فالناصب قال اغسلها **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بر
میخورم با کسے که از اهل اسلام نیست و ذمی است مثل بعض یهودان و ترسایان و گبران پس مصافحه میکند با من
آیا چه کنم گفت بمال دست خود را بخاک زمین و بدیوار گفتم پس مصافحه با ناصب اگر واقع شود چه کنم گفت بشو
دست خود را مراد بناصب کسے است که رسالت رسول آخر الزمان ص را قبول دارد و امامت امامے را
که عالم بجمیع احکام باشد در هر زمان خواه زمان خودش و خواه زمان سابق و خواه زمان لاحق تنزیل مراد
با وجود آنکه از علما و مانند ایشان است مستضعف نیست **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر فی رجل
صافح رجلا مجوسیا قال یغسل یده ولا یتوضأ **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
در مردے که مصافحه کرد با مردے که گبر است امام گفت می شوید دست خود را و وضو نمی سازد باین معنی که از
مصافحه وضو را باطل نمیکند تا اعاده باید کرد یا باین معنی پیش از شستن دست وضو نمے سازد

صافی شرح اصول کافی

باب دوازدهم اصل باب مكاتبة اهل الذمة

شرح این باب بیان حکم نوشتن مکتوب است برای جمعی که در عهد اسلام اند درین باب دو حدیث است

اول اصل سئل ابو عبد الله ع عن الرجل تكون له الحاجة الى المجوسي او الى اليهودي او الى النصراني او ان يكون عاملا او دهقانا من عظماء اهل ارضه فيكتب اليه الرجل في الحاجة العظيمة يبدأ بالعلج ويسلم عليه في كتابه وانما يصنع ذلك لكي تقضى حاجته قال اما ان تبدأ به فلا ولكن يسلم عليه في كتابك فان رسول الله صلى الله عليه وآله قد كان يكتب الى كسرى وقيصر **شرح** او ان يكون بفتح همزه وتخفیف نون تقدیرا وان یکون است بکسر لام وآن معطوف است بر محذوف بتقدیر لجلب نفع عظیم او لان یکون عاجلا و قرینه برین محذوف فی الحاجة العظیمة است واو ان یکون از قبیل وضع ملزوم در مقام لازم است زیراکه عامل اینجا بمعنی حاکم مستقل است و حاکم دافع ضرر میباشد و ضمیر مستتر در یکون راجع بمجوسی و یهودی و نصرانی است الدهقان بکسر و ضم دال بی نقطه و سکون ها و قاف و الف رئیس اقلیم و مراد اینجا حاکم جزو است که از منصوبان مستقل است و فی الحاجة برای سببیت است العلج بکسر عین بی نقطه و سکون لام و جیم دراز گوش وحشی که قوی و فربه باشد و بفتح عین و کسر لام و ضم عین و فتح لام مخففه و مشدده مرد قوی و بهر تقدیر مراد اینجا کافر قوی است و ابتدا بالعلج عبارت از نوشتن اینست که لفلان من فلان ان تبدأ بفلیحه مخاطب است همچنین یسلم یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که میباشد او را حاجت بسوی گبری یا بسوی جهودی یا بسوی ترسائی برای جلب نفعی عظیم یا برای نفع ضرری باعتبار اینکه آن مجوسی یا یهودی یا نصرانی حاکم مستقل است یا حاکم جزو است از بزرگان اهل سرزمینی که آن مرد اینجا میباشد پس مینویسد بسوی او آن مرد برای حاجت بزرگ در جلب نفع یا دفع ضرر آن ابتدا بنام آن کافر قوی میکند پیش از نام خود و سلام میکند برین کافر قوی در مکتوب خود و جز این نیست که میکند آن ابتدا و سلام را برای اینکه بر آورده شود حاجت او در جلب نفع عظیم یا دفع ضرر امام گفت اما اینکه ابتدا کنی بنام او پس نه جایز نیست مراد عدم جواز آن در صورت عدم ضرورت داعیه مخصوص آن است بقرینه حدیث آینده و اشارت است باینکه در اکثر اوقات حاجت بآن نمی باشد لیکن سلام میکنی بر آن کافر در مکتوب خود چه بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وآله بتحقیق می نوشت بسوی کسری بکسر و فتح کاف و سکون سین بی نقطه و فتح راء بی نقطه والف مقصوره که پادشاه مدائن و توابع آن بود از فرس و آن معرب خسرو است بمعنی واسع الملک و بسوی قیصر که پادشاه روم بود و نام خود را مقدم می نوشت و سلام می رسانید چنانچه مشهور است که کسری برای همین نامه رسول را پاره کرده بر سر او آمد **دوم اصل** سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يكتب الى الرجل من عظماء عمال المجوس فيبتدئ باسمه قبل اسمه فقال لا بأس اذا فعله لاختيار **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی

کہ میتو بید نسبوی مردی از بزرگان حکام گبران پس ابتدا اسکند نام آن کافر پیش از امام خود باین روش کہ لولا من فلان پس امام گفت باکے نیست چون کردہ باشد آنرا برائے برگزیدن نفع مراد اینست کہ اگر دانند مطلوب اولی آن تقدیم حاصل نشود و آن مطلوب بنزد او عظیم باشد باکے نیست بقرینۂ حدیث سابق

باب سیزدہم اصل باب الاغضاء

شرح الاغضاء بغین با نقطہ و ضاد با نقطہ مصدر معتل اللام یائی باب افعال چشم پوشانیدن از عیوب برادر مومن و تغافل از ان است یعنی این باب فضیلت تغافل از عیب برادر مومن است در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال کان عندہ جمع بعد فہم اذا ذکر رجل وقع فیہ وشکاہ فقال لہ ابو عبد اللہ علیہ السلام وانی لک باخیک کلہ وای الرجال المہذب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام راوی گفت بودند نزد او جمعے کہ گفتگوے کرد با ایشان تا گاہ مذکور ساخت مردی از ایشان مردے را پس در پوست او افتاد و شکایت کرد از او پس گفت او را امام جعفر صادق علیہ السلام و کجا است برائے تو برادر تو کہ تمام عبارت باشد در برادری و کدام از مردم پاکیزہ کردہ شدہ است باعتبار اینکہ جمیع اخلاق حمیدہ داشتہ باشد مراد اینست کہ تغافل میباید کرد از عیبہاے برادران مومن والا ہیچکس یار اینکس نمی شود **دوم اصل** قال ابو عبد اللہ لا تفتش الناس فتبقی بلا صدیق **شرح** گفت امام جعفر صادق علیہ السلام تفتیش عیبہاے مردم مکن کہ باعث این می شود کہ مانے بے دوستی کہ ہمدم ترا باشد

باب چہاردہم اصل باب نادر

شرح باب مضاف است بنادر یعنی این باب بیان مضمونی است کہ تازہ غریب است در این باب پنج حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد اللہ یقول انظر قلبک فاذا انکر صاحبک فان احدکما قد احدث **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ گفت وارس دل خود را پس چون خواست رفیق تو از پس بدرستیکہ یکے از شما دو کس بتحقیق کارے کردہ کہ باعث شد مراد اینست کہ دل را با یکدیگر راہی میباشد مخفی نماند کہ این داخل علم غیب نیست بلکہ باستنباط از دلیل ست و داخل نبوت نیست زیرا کہ دلیل آن خارق عادت نیست **دوم اصل** سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام فقال الرجل یقول اودک فکیف اعلم انہ یودنی فقال امتحن قلبک فان کنت تودہ فانہ یودک **شرح** شنیدم از مردے کہ می پرسید امام جعفر صادق علیہ السلام را از چیزے پس آن مرد گفت کہ مردے مے گوید دوست میدارم ترا در باطن پس چون میدانم این را کہ او دوست میدارد مرا در باطن یا نہ پس امام گفت وارس دل خود را پس اگر دوست میداری او را در باطن پس بدرستیکہ او نیز دوست میدارد ترا در باطن **سوم اصل** حدثنا مسعدۃ ابن الیسع قال قلت لابی عبد اللہ جعفر بن محمد علیہما السلام انی واللہ لاحبک فاطرق ثم رفع راسہ فقال صدقت

يا ابا بشر سل قلبك عما لك في قلبي من حبك فقد اعلمني قلبي عما لي في قلبك شرح حكايت كرد
مارا مسعدة بن اليسع كه كنيت او ابو بشر است گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را بدرستيكه من هر آينه قسم
كه بر آينه دوست ميدارم ترا پس امام عليه السلام سر در پيش افگند بعد از آن بر داشت سر خود را پس
گفت كه راست گفتی ای ابو بشر سوال كن دل خود را از آنچه برای تست در دل من از دوستی تو بيان اين
آنكه تحقيق اعلام كرد مرا دل من از آنچه برای من است در دل تو مراد اينست كه دوستی در دل بعض زبان نيست
از هر دو طرف می باشد چهاردهم اصل عن الحسن بن الجهم قال قلت لابی الحسن عليه السلام لا تنسنی
من الدعاء قال او تعلم انی انساك قال فتفكرت في نفسي وقلت هو يدعو لشيعته وانا من
شيعته قلت لا تنساني قال قلت انی من شيعتك وانك تدعو لهم شرح وتعلم بفتح همزه استفهام
و واو براے عطف بر محذوف است بتقدير اتجوز انی انساك وتعلم وآن بصيغه مضارع معنی از باب
مجرد است يعنی روايت است از حسن بن الجهم گفت كه گفتم امام رضا عليه السلام را يا امام
موسی كاظم عليه السلام را كه فراموش مكن مرا از دعا امام گفت آيا با وجود اينكه تجويز نسيان من می كنی اين نيز ميدانی
كه دانی كه من فراموش ميكنم ترا حسن گفت پس فكر كردم در دل خود و با خود گفتم كه او دعا مے كند براے
شيعه خود و من از شيعه اويم گفتم نه فراموش نمی كنی مرا گفت و چون دانستے آن را گفتم بدرستيكه من از
شيعه توام و بدرستيكه تو دعا می كنی براے ايشان اصل قال هل علمت بشيء غير هذا قلت لا قال
اذا اردت ان تعلم ما لك عندي فانظر ما لي عندك شرح با در بشیء براے آلت است و مفعول علمت
محذوف است بتقدير بل علمت عدم نسياني ميتواند بود كه با براى تقويت باشد و شيء مفعول به باشد و
حاصل هر دو يكے است زيرا كه شيء بر هر تقدير عبارت از دليل است يعنی پس امام گفت آيا دانستی فراموش
نكردن مرا بدليلی ديگر غير اين حسن گفت گفتم نه امام گفت چون خواهی كه دانی آن دوستی را كه برای تست
در دل من پس وارس آن دوستی را كه براے منست در دل تو مراد اينست اگر مرا فراموش نمی كنی پس
بدانكه من نيز ترا فراموش نميكنم پنجم اصل عن ابی عبد الله عليه السلام قال انظر قلبك فان انكر
صاحبك فاعلم ان احدكما قد احدث شرح مضمون اين موافق حديث اول اين باب است

باب پانزدهم اصل باب العطاس والتسميت

شرح العطاس بضم عين بے نقطه و طاے بے نقطه و الف و سين بے نقطه مصدر باب نصر و ضرب
عطسه كردن كسے التسميت بسين بے نقطه و تاے دو نقطه در بالا مصدر باب تفعيل دعا كردن براى
عطسه كننده يعنی اين باب بيان آداب عطسه كردن و دعا براے عطسه كننده است در اين باب بيست و
هفت حديث است اول اصل قال ابو عبد الله عليه السلام للمسلم على اخيه من الحق ان يسلم
عليه اذا لقيه ويعوده اذا مرض وينصح له اذا غاب ويسمته اذا عطس يقول الحمد لله رب العالمين لا شريك له ويقول له

یرحمک اللہ فیجیبہ یقول لہ یهدیکم اللہ ویصلح بالکم ویجیبہ اذا دعاہ ویتبعہ اذا مات
شرح گفت امام جعفر صادق علیہ السلام براے مومن بر برادر مومن او از جملہ حق اینست کہ سلام کند
براو وچون برخورد اورا و پرسش کند اورا چون بیمار شود وبخشش شود براے او وچون غائب شود
و دعاے عطسہ کند براے او چون عطسہ کند مے گوید عطسہ کنندہ کہ سپاس الله راست کہ صاحب
کل اختیار ہرکس و ہر چیزے است شریکے نیست اورا در ربوبیت ومی گوید مرا دعا کنندہ او کہ رحمت
کناد ترا اللہ تعالی پس جواب مے دہد عطسہ کنندہ اورا ومی گوید اورا کہ راہنمائی کناد شمارا اللہ تعالے
وبے عیب کناد حال شمارا دیگر از جملہ حق اینست کہ قبول کند سخن اورا چون طلب کند اورا الضیافت وماند
آن ومشایعت جنازہ او کند چون بمیرد **دوم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ اذا عطس الرجل
فسمتوہ ولو کان من وراء جزیرۃ وفی روایۃ اخری ولو کان من وراء البحر **شرح** جزیرہ
موضعی است کہ دور آن را آب دارد مثل موضعے کہ در میان دو رود عظیم باشد ودر آنجا دو دو حصہ شدہ
باشد البحر آب بسیار مثل رود عظیم ومراد در ہر دو صورت اینست کہ بعد بر وشے نباشد کہ آواز
عطسہ وتسمیت نرسد یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ چون عطسہ کند مرد پس دعای عطسہ گوئید
اورا ہرچند کہ باشد در پشت جزیرہ باین روش کہ شما در کشتی باشید واو در کشتی دیگر ومیان دو کشتی جزیرہ باشد
ودر روایتی دیگر چنین است کہ ہرچند کہ در پشت دریا باشد باین روش کہ شما در کنار رودے
عظیم باشید واو در کنارے دیگر باشد **سوم اصل** کنا جلوسا عند ابی عبد اللہ علیہ السلام
اذا عطس رجل فما ردّ علیہ احد من القوم شیئا حتی ابتدأ ہو فقال سبحان اللہ الا سمتموہ من حق
المسلم علی المسلم ان یعودہ اذا اشتکی وان یجیبہ اذا دعاہ وان یشہدہ اذا مات وان یسمتہ
اذا عطس **شرح** الجلوس بفتح جیم جمع جالس الا بفتح ہمزہ وتشدید لام حرف تندیم است ووجہ آن اینست
کہ امام علیہ السلام در میان سخنے بودہ وتوقع آن داشتہ کہ دیگرے تسمیت کند تا قطع
کلام او نشود وچون دیگری نکردہ خود کردہ وبعد از آن تندیم کردہ یعنی بودیم نشستگان نزد امام جعفر صادق
علیہ السلام کہ عطسہ کرد مردے پس نگردانید براو ہیچ یک از آن جماعت چیزے از جواب تا آنکہ
ابتدا کرد امام علیہ السلام جواب را پس از آن گفت از روے تعجب کہ سبحان اللہ چرا تسمیت نکردید
بدرستیکہ از جملہ حق مومن بر مومن اینست کہ پرسش کند اورا چون بیمار شود واینکہ قبول دعوت او کند چون
دعوت کند اورا بضیافت ومانند آن واینکہ حاضر شود نزد او چون بمیرد واینکہ دعا کند اورا چون عطسہ
کند **چہارم اصل** کنت عند الرضا علیہ السلام فعطس فقلت صلی اللہ علیک ثم عطس
فقلت صلی اللہ علیک ثم عطس فقلت صلی اللہ علیک وقلت لہ جعلت فداک اذا عطس مثلک نقول
کما یقول بعضنا لبعض یرحمک اللہ او کما نقول صلی اللہ علی محمد وآل محمد قلت بلی قال ارحم

صافی شرح اصول کافی

محمد و آل محمد قلت بلی و قد صلی علیه و رحمه و انما صلواتنا علیه رحمة لنا و قربة **شرح** نقول بصیغۂ متکلم بتقدیر استفہام است کما یقول بصیغۂ غائب است او کما نقول بصیغۂ متکلم است و عطف بر کما تقول است پس تتمہ شق اول استفہام است و شق دوم استفہام محذوف است و اگر عطف بر تقول نمی بود شق دوم استفہام می بود پس تقول بصیغۂ مخاطب است ارحم بتقدیر لیس تقول ارحم است وقد صلی تا آخر کلام راوے است براے اظہار اینکہ فہمیدم آنچہ را گفتے یعنی بودم نزد امام رضا صلوات اللہ عز و جل و سلامہ علیه و علے آبائه پس عطسہ کرد پس گفتم درود کناد اللہ عز و جل بر تو بعد ازان عطسہ کرد پس گفتم درود کناد اللہ تعالی بر تو بعد ازان عطسہ کرد پس گفتم درود کناد اللہ تعالے بر تو و گفتم امام علیه السلام را قربانت شوم چون عطسہ کند مثل تو بمعنے امام زمان آیا مختاریم باین روش کہ گوئیم او را چنانچہ میگوید بعض ما دیگرے را کہ رحمت کناد ترا اللہ تعالے یا چنانچہ میگوئیم کہ صلی اللہ علیک یا مختار نیستیم بلکہ شق ثانی واجب ست گفت آرے مختارید آیا نیست اینکہ میگوئی در دعوات خود کہ صلے اللہ علیه و آلہ گفتم بلے میگوئیم امام گفت آیا نیست اینکہ میگوئی در دعوات خود کہ ارحم محمدا و آل محمد مراد اینست کہ آیا مختار نیستید در دعاہا کہ ہر کدام را کہ خواہید گوئید گفتم بلے مختاریم و تحقیق درود کردہ اللہ بر محمد و رحمت کردہ او را و جز این نیست کہ درودہاے ما بر او باعث رحمت براے ما و باعث نزدیکے ما بدرگاہ الہی ست مراد اینست کہ فہمیدم کہ این دعاے حقیقی نیست تا شائبہ بی ادبی در آن باشد بلکہ اظہار رضا بدرود و رحمت است و این عبادتے است از جانب ما مخفی نماند کہ ہمچنین است لعن بر روساے ضلالت و الا اگر احتمال عفو یا تخفیفی بود این دعا بیجا میشد **پنجم اصل** سمعت الرضا علیه السلام یقول التثاؤب من الشیطان والعطسة من اللہ عز و جل **شرح** شنیدم از امام رضا علیه السلام کہ میگفت کہ دہن درہ از شیطان است و عطسہ از اللہ عز و جل است مخفی نماند کہ در این چند احتمال است اول اینکہ دہن درہ در وقت گفتگو دال بر کذب آنست و عطسہ در وقت گفتگو دال بر صدق آنست چنانچہ مے آید در حدیث بست و چہارم و بست و پنجم و بست و ششم این باب دوم اینکہ دہن درہ دلیل زیادتے غفلت صاحبش است و لہذا در وقت گفتگو با پادشاہے یا امیرے یا صاحب صلابتے نمی آید و عطسہ دلیل رحمت بعد از غفلت است چنانچہ می آید در حدیث آیندہ سوم اینکہ دہن درہ اختیاری صاحبش است غالبا و مکروہ است در نماز و مانند آن چنانچہ می آید در کتاب الصلوٰۃ در حدیث باب الخشوع فی الصلوٰۃ کہ باب شانزدہم است کہ ہو من الشیطان ولا یملکہ و لہذا بفرو بردن آب دہن بر میگردد و عطسہ بی اختیار است غالبا و مکروہ نیست چہارم اینکہ دہن درہ از ملاحظہ دہن درہ دیگرے بہم میرسد بسیار پس مانند تقلید دیگرے است کہ حجت نباشد و عطسہ نہ چنین است **ششم اصل** عن صالح عن ابی حماد قال سألت العالم عن العطسة وما العلة فی الحمد للہ علیها فقال ان اللہ نعم علی عبده فی صحة بدنه

وسلامة جوارحه فان العبد ینسی ذکر الله عز وجل علی ذلك واذا نسی امر الله الریح فتجاوفی بدنه ثم یخرج من انفه فیحمد الله علی ذلک فیکون حمده عند ذلک شکرا لما نسی **شرح** صالح بن ابی حماد ادراک زمان امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام کرده پس عالم عبارت از یکے از انسیان است فی ورقی صحته برائے سببیت است فتجاو بسکون جیم وفتح ہمزہ و رای بی نقطہ بصیغہ مضارع غائبہ باب منع است الجا بفتح جیم و سکون ہمزہ دراز شدن گیاہ و مانند آن و مراد اینجا فرو گرفتن جمیع مجاری بدن ست چنانچہ می آید در حدیث بست و سوم این باب فرق میان حمد و شکر اینجا این ست کہ حمد ستائش بزبانست خواہ در مقابل نعمت وخواہ در مقابل غیر آن و شکر تعظیم ست در مقابل نعمت خواہ بزبان و خواہ بغیر آن یعنی روایت است از صالح بن ابی حماد گفت پرسیدم دانائے اہل البیت علیہم السلام را از عطسہ و اینکہ چیست سبب در حمد برای اللہ تعالی بنا برآن پس گفت بدرستیکہ اللہ تعالی را نعمتہا ئیست بر بندۂ خود بسبب صحت بدن او و بی عیب بودن جوارح او و مثلاً و بدرستیکہ بندہ گاہے فراموش مے کند یاد اللہ عز وجل را بنا برآنچہ مذکور شد از نعمتہا یعنی کہ شکر آن نمیکند و چون فراموش کرد امر میکند اللہ تعالی باد را پس دراز می شود آن باد در بدن او بر روشے کہ فرو گیرد جمیع مجاری بدن او را پس اللہ تعالی بیرون می کند آن باد را از راہ بینی او پس آن بندہ حمد میکند اللہ تعالی را بنا برآن بیرون کردن پس می باشد حمد او نزد آن نعمت بیرون کردن شکرے برائے آنچہ در سابق با او بودہ از نعمتہا **ہفتم اصل** کنا عند ابی عبد الله علیه السلام فی البیت اربعة عشر رجلا فعطس ابو عبد الله علیه السلام فما تکلم احد من القوم فقال ابو عبد الله علیه السلام الا تسمتون فرض المؤمن علی المؤمن اذا مرض ان یعوده واذا مات ان یشهد جنازته واذا عطس ان یسمته او قال ان یشمته واذا دعاه ان یجیبه **شرح** الا بفتح ہمزہ و تخفیف لام مرکب از ہمزہ استفہام انکاری و حرف نفی ست یا بہ تشدید لام حرف تخصیص ست تسمتون بکسر نون مخففہ بتقدیر تسمتوننی است یا بفتح نون ست و مفعول محذوف شدہ برائے ظہور فرض بمعنی حقیقت او تحالف برائے شک راوی است کہ ندانستہ کہ بسین بی نقطہ گفتہ یا بشین با نقطہ و ہر دو یک معنی دارد یعنی بودیم نزد امام جعفر صادق علیہ السلام پس چہاردہ مرد را مراد غیر خود وغیر امام دست یا مراد غیر خود است یا مراد غیر امام است یا مراد مجموع است پس عطسہ کرد امام جعفر صادق علیہ السلام پس کلام نکرد یکی از قوم پس گفت امام آیا دعای عطسہ نمیکنید پس حق مومن بر مومن چون بیمار شود اینست کہ بپرسش آرد و چون بمیرد اینست کہ حاضر شود جنازۂ او را و چون عطسہ کند اینست کہ دعای عطسہ گوید او را و چون دعوت بضیافت و مانند آن کند اینست کہ قبول کند دعوت او را **ہشتم اصل** قال ابو جعفر نعم الشیء العطسة تنفع فی الجسد وتذکر الله عز وجل قلت ان عندنا قوما یقولون لیس

صافی شرح اصول کافی

لرسول الله صلی الله علیه و آله فی العطسة نصیب فقال ان کانوا کاذبین فلا نالهم شفاعة محمد صلی الله علیه و آله

شرح نصیب رسول صلی الله علیه و آله در عطسه عبارت از استحباب درود بر او ست چنانچه ظاهر می شود از حدیث نہم و دہم این باب و آله هر دو جا مجرور و معطوف بر رسول است یا معطوف بر ضمیر علیه است بے اعاده جار چنانچه مذہب کوفیین است یا منسوب است بر مفعول معه بود احتمال چون لا نالهم جملهٔ دعائیه نه خبریه تکرار لفظ نشده باوجود آنکه بر سر ماضی در آمده یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام خوب چیزیست عطسه نفع میرساند در بدن بخروج بادے که مضرت و بیاد می آورد الله عز و جل را گفتم بدرستیکه نزد ما جمعے هستند که میگویند نیست برای رسول الله صلی الله علیه و آله در عطسه نصیبے یعنی که اکتفا بحمد باید کرد و درود نمی باید فرستاد پس امام گفت اگر باشند در دروغ گویان پس نرساند ایشان را شفاعت محمد صلی الله علیه و آله **نہم اصل** عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه قال عطس رجل عند ابی جعفر علیه السلام فقال الحمد لله فلم یسمته ابو جعفر علیه السلام و قال علیه السلام نقصنا حقنا ثم قال اذا عطس احدکم فلیقل الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته قال فقال الرجل فسمته ابو جعفر علیه السلام **شرح** ظاهر آنچه می آید در حدیث سیزدہم این باب است که عدم تسمیت اینجا برای این بوده که عادت آن مرد ترک درود بوده مانند مخالفان چنانچه در حدیث آئنده است یعنی روایت است از محمد بن ابی عمیر از بعض یاران او گفت که عطسه کرد مردی نزد امام محمد تقی علیه السلام پس آن مرد گفت الحمد لله پس دعای عطسه نگفت او را امام محمد تقی علیه السلام و امام علیه السلام گفت کم کرد از حق ما را بعد از آن امام گفت چون عطسه کند یکے از شما پس باید که گوید سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است و درود کناد الله بر محمد و اهل بیت محمد راوی گفت پس گفت آن مرد آنچه را که امام فرمود پس دعای عطسه گفت او را امام محمد تقی علیه السلام مخفی نماند که میتواند بود که ابو جعفر عبارت از امام محمد باقر علیه السلام باشد **دہم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام ان الناس یکرهون الصلوة علی محمد و آله فی ثلاثة مواطن عند العطسة و عند الذبیحة و عند الجماع فقال ابو جعفر علیه السلام ما لهم و یلهم نافقوا لعنهم الله **شرح** یکرهون بصیغهٔ مضارع غائب باب تفعیل است التکریه مکروه شمردن یا از باب علم است الذبیحة بفتح ذال با نقطه و کسر بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و حای بے نقطه فعیله بمعنی مفعول است و عبارت از گوسفند و مانند آنست که حلق آن بریده میشود بشروط مقرره و میتواند بود که اعم از ان و از شتر باشد که منحور می شود یعنی امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه مخالفان مکروه می شمرند درود بر محمد و آل محمد را در سه موضع نزد عطسه و نزد ذبیحه بمعنی نزد ذبح و نزد جماع پس گفت امام محمد باقر علیه السلام چه حال است ایشان را وای بر ایشان منافق شدند لعنت کناد ایشان را الله تعالی **یازدہم اصل** کان ابو جعفر علیه السلام اذا عطس فقیل له یرحمک الله قال یغفر الله لکم و یرحمکم و اذا عطس عنده انسان

قال یرحمک اللہ عزوجل **شرح** عادت امام محمد باقر علیہ السلام این بود کہ چون عطسہ میکرد پس گفتہ
می شد او را کہ رحمت کناد ترا اللہ تعالیٰ میگفت بخشائش کناد اللہ تعالیٰ و رحمت کناد شما را خواہ مخاطب یکی بود
و خواہ متعدد بنا برانچہ گذشت در حدیث دہم باب ہفتم و چون عطسہ میکرد نزد او والنسائی میگفت رحمت
کناد ترا اللہ عزوجل **دوازدہم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال عطس غلام لم یبلغ
الحلم عند النبی فقال الحمد للہ فقال لہ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ بارک اللہ فیک **شرح** روایت است
از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت عطسہ کرد پسرے کہ ہنوز نرسیدہ بود بسر احتلام نزد نبی صلی اللہ علیہ
وآلہ پس آن پسر گفت الحمد للہ پس گفت او را نبی صلی اللہ علیہ وآلہ برکت کناد اللہ تعالیٰ در تو
سیزدہم اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال اذا عطس الرجل فلیقل الحمد للہ
لا شریک لہ واذا سمعت الرجل فلیقل یرحمک اللہ واذا رددت فلیقل یغفر اللہ لک ولنا فان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ سئل عن آیۃ او شیء فیہ ذکر اللہ فقال کل ما ذکر اللہ فیہ فہو حسن **شرح**
امر فلیقل ہر سہ جا برائے اباحت ست مثل اذا حللتم فاصطادوا والقرینۃ استدلال والقرینۃ انچہ گذشت
در حدیث نہم این باب مگر آنکہ لا شریک لہ بجائے درود محمد و آل محمد باشد در موضع تقیہ زیرا کہ مے کہ اعتقاد
بحقیقت درود بر ایشان ندارند شریک میکنند دیگرے را با اللہ تعالیٰ در حکم والقرینۃ انچہ گذشت در حدیث
دہم باب ہفتم کہ در تسمیت خطاب بلفظ جمع بہتر است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت چون
عطسہ کند مرد جائز است کہ گوید الحمد للہ لا شریک لہ بے تصریح بدرود بر محمد و آل محمد و چون دعا سے
عطسہ کنندہ گوید مرد جائز است کہ گوید یرحمک اللہ سبب آنکہ خود مثل حمد کند چنانچہ می آید در حدیث ثانی دہم
و ہفدہم این باب و چون برگردانید سے بایمعنی کہ تسمیت کرد سے پس جائز است کہ عطسہ کنندہ گوید
یغفر اللہ لک ولنا بے خطاب بلفظ جمع بدلیل اینکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ پرسیدہ شد از آیتے
یا دعاسے کہ از غیر قرآن باشد و در آن ذکر اللہ باشد بایں معنی کہ پرسیدہ شد کہ آیا در این سہ مقام چیزے
از آیات یا دعوات معین ہست کہ غیر آن مجزے نباشد اصلا پس رسول اللہ علیہ السلام برای بیان اینکہ
آیتے یا دعائے معین نیست گفت ہرچہ مذکور شد اللہ تعالیٰ در ان پس آن خوب است در ہر سہ مقام
چہاردہم اصل عطس ابو عبد اللہ علیہ السلام فقال الحمد للہ رب العالمین ثم جعل اصبعہ
علی انفہ فقال رغم انفی للہ رغما داخرا **شرح** رغم براے بے نقطہ و غین با نقطہ بصیغہ ماضی معلوم باب
نصر و علم و حسن است الرغم بفتح را و سکون غین خواری و نسبت رغم بہ بینی باعتبار آنست کہ شتر سرکش را
از بینی خوار و فرمان بردار میکنند بگذاشتن مہار بر آن الداخر بدال بے نقطہ و خاے با نقطہ اسم فاعل
باب منع و علم کوچک و خوار و صفت رغم بداخر براے مبالغہ است یعنی عطسہ کرد امام جعفر صادق علیہ السلام
پس گفت سپاس اللہ را است کہ صاحب کل اختیار ہر کس و ہر چیز است بعد از ان گذاشت انگشت خود را

صافی شرح اصول کافی

منی خود پس گفت خواستند منی من برائے تواضع اللہ تعالے خواری خوار **پانزدهم اصل** قال
امیرالمؤمنین عمن قال اذا عطس الحمد للہ رب العالمین علی کل حال لم یجد وجع الاذنین والاضراس **شرح**
سنت
امیرالمؤمنین علیہ السلام ہر کہ گفت چون عطسہ کرد کہ سپاس اللہ راست کہ صاحب کل اختیار ہر کس و ہر چیز
بر ہر حال ذیحالی خواہ حال آزردگی در نیافت درد دو گوش را و درد دندانہا **شانزدهم اصل** ع
ابے عبداللہ علیہ السلام قال فی وجع الاضراس و وجع الاذان اذا سمعتم من یعطس
فابدؤہ بالحمد **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت در علاج درد
دندانہا و درد گوشہا کہ چون شنوید از کسے کہ عطسہ میکند پس پیش از آن عطسہ کنندہ حمد کنید مراد
اینست کہ عطسہ کنندہ در بسیاری اوقات زود حمد نمیتواند کرد زیراکہ او را مانع بہم میرسد از جمع شدن
بلغم در دہن و مانند آن چنانچہ می آید در حدیث نوزدہم پس شما انتظار مکشید و زود حمد کنید **هفدهم**
اصل قال ابو عبداللہ علیہ السلام من سمع عطسۃ فحمد اللہ عزوجل وصلی علی النبی
واہل بیتہ صلی اللہ علیہ وآلہ لم یشتک عینہ ولا ضرسہ ثم قال ان سمعتہا فقلہا وان کان
بینک وبینہ البحر **شرح** لم یشتک بفتح یائے مضارع و سکون شین بانقطہ و ضم کاف بصیغہ
مضارع معتل اللام واوی باب نصر است عینہ منصوب و مفعول بہ است الشکایۃ بکسر شین نالیدن
از عضوے کہ آفتے داشتہ باشد یا از کسے کہ ظلم کردہ باشد یعنی گفت امام جعفر صادق علیہ السلام ہر کہ شنید
از دیگرے یا از خود عطسہ را پس حمد کرد اللہ عزوجل را و درود کرد بر نبی و اہل بیت او صلی اللہ علیہ وآلہ
نالید از چشم خود و نہ از دندان خود یا یعنی کہ درد چشم و درد دندان نمی کشد این قسم کسے بعد از ان امام
علیہ السلام گفت اگر شنیدے عطسہ را پس بگو آن کلمات را کہ گفتم ہر چند کہ میان تو و میان عطسہ کنندہ
آب عظیم باشد کہ تو در یک کنار آن باشی و عطسہ کنندہ در کنارے دیگر باشد **شانزدهم اصل**
عطس رجل نصرانی عند ابی عبداللہ علیہ السلام فقال لہ القوم ہداک اللہ فقال ابو عبداللہ علیہ
السلام یرحمک اللہ فقالوا لہ انہ نصرانی فقال لا یہدیہ اللہ حتی یرحمہ **شرح** عطسہ کرد مردے
ترسا نزد امام جعفر صادق علیہ السلام پس گفتند او را جمعے کہ حاضر بودند کہ راہنمائی کناد ترا اللہ تعالی پس گفت
امام جعفر صادق علیہ السلام رحمت کناد ترا اللہ تعالے پس آن جماعت گفتند امام علیہ السلام را کہ بدرستیکہ
او ترسا است مراد شان اینست کہ رحمت الہی ترسا را در نمی یابد امام علیہ السلام برائے بیان اینکہ اگر
ہدایت الہی او را در می یابد رحمت نیز او را در مے یابد گفت ہدایت نمی کند او را اللہ تعالے مگر آنکہ رحمت
میکند او را پس دعائے من و شما بیک معنی راجع میشود اگر گوئی بنابراین سلام بر نصرانی توان کرد و این منافی
آنست کہ گذشت در کتاب الحجۃ در حدیث چہارم مولد ابی الحسن بن موسی علیہ السلام گوئیم گذشت
ایضا در کتاب الحجۃ در حدیث چہلم مولد النبی صلی اللہ علیہ وآلہ و وفاتہ کہ سلام بر کسے برائے تذکیر و تجدید

مثاق الٰہی است نہ برائے طلب حدوث عمل بآن پس مختص اہل دین حق ست و این جاری نیست در طلب
رحمت برای کسے **نوزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله اذا عطس المرء المسلم ثم سکت لعلة تکون به قالت الملائکة عنه الحمد لله رب العالمین
فاذا قال الحمد لله رب العالمین قالت الملائکة یغفر الله لك قال وقال رسول الله صلی الله علیه وآله
العطاس للمریض دلیل العافیة وراحة البدن **شرح** تکون بصیغهٔ غائبه وضمیر مستتر راجع بعلة است
با در به برای سببیت است وضمیر راجع بمصدر عطس ست راحة مرفوع و معطوف بر دلیل است یا مجرور
و معطوف بر العافیة است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلعم
چون عطسه کند مرد مسلمان بعد از آن ساکت شود برای باعثے که بسیار می باشد بسبب عطسه مثل اینکه بلغم بر بینی
می آید بسبب عطسه می گویند ملائکه از جانب آن مرد که الحمد لله رب العالمین پس اگر گوید آن مرد بعد از
رفع مانع الحمد لله رب العالمین می گویند ملائکه که آمرزاد الله تعالی گناهان را برای تو امام گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله که عطسه برای بیمار دلیل حصول صحت بعد از آن است و یکی است از فضل
برای بدن تحقیق نماند که مراد عطسه کمتر از چهار بار است بقرینهٔ حدیث آینده و ایضا باعتبار غالب است زیرا که بعضی
بعطسه وفات می یابند **بیستم اصل** عن حذیفة بن منصور قال قال العطاس ینفع فی البدن
کله ما لم یزد علی الثلث فان زاد علی الثلث فهو داء وسقم **شرح** حذیفة بن منصور بن کثیر از اصحاب امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام است عطاس اسم جنس عطس است
در یک بار و در متعدد مستعمل می شود بخلاف عطسه که در یک مستعمل می شود ثلث بمعنی ثلث عطسات است پس
حذف تا برای تانیث عطسه است ضمیر فهو راجع بعطاس است و افاده این می کند که اصل زائد داء و سقم است
و اگر راجع بزائد است افاده این می کند که اصل داء و سقم باشد یعنی روایت است از حذیفه بن منصور گفت
که امام گفت جنس عطسه فائده می کند بدن را بکلی آن مادام که زیاده نشده باشد بر سه پس اگر زیاد شد بر سه
عطسه بسیار نزدیک بیکدیگر پس آن جنس عطسه درد و بیماری است بایں معنی که ضرر میکند و باعث
درد و بیماری است بایں معنی که نفع نمیکند پس آزاری است مانند درد و بیماری است **بیست و یکم اصل** سالت
ابا عبد الله عن قول الله عز وجل ان انکر الاصوات لصوت الحمیر قال العطسة القبیحة **شرح** پرسیدم امام جعفر
صادق ع را از قول الله عز وجل در سورهٔ لقمان بدرستیکه مکروه تر آوازها هر آینه آواز خران است امام گفت مراد عطسه
بد است بایں معنی که آن آواز بلند باشد از جمله افراد آن است **بیست و دوم اصل** عن ابی عبد الله
قال من عطس ثم وضع یده علی قصبة انفه ثم قال الحمد لله رب العالمین حمدا کثیرا کما هو
اهله وصلی الله علی محمد النبی وآله وسلم خرج من منخره الایسر طائر اصغر من الجراد
واکبر من الذباب حتی یصیر تحت العرش یستغفر الله له الی یوم القیٰمة **شرح**

القصبة بضم قاف و سکون صاد بے نقطه و باے یک نقطه و تا و حدت یک پشت المنخر بفتح میم و سکون نون
و فتح خاء و راء بے نقطه و بکسر میم و کسر خاء و بضم میم و ضم خاء و بفتح میم و کسر خاء سوراخ بینی الایسر
افعل التفضیل است بمعنی سوراخے که گشاده تر است زیرا که دو سوراخ بینی مختلف می شود در ساعات
روز و شب گاهی این گشوده تر می باشد و گاہے آن و صفت مشبه باشد بمعنی سوراخی است که در جانب
چپ است عرش اینجا عبارت از قرآن میتواند بود و عبارت از منتهاے اجسام میتواند بود یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام گفت هر که عطسه کرد بعد از ان گذاشت دست خود را
بر پشت بینی خود بعد از ان گفت سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است
ستایشے بسیار چنانچه او اهل آنست و درود کناد الله تعالے بر محمد که نبی است و آل او و تسلیم کناد الله تعالے
بر ایشان اشارت است بانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهلم باب مولد النبی صلی الله علیه و آله وسلم
و وفات بیرون آمد از سوراخ او که گشاده تر است مرغے که کوچک تر است از ملخ و بزرگ تر است از مگس
تا رود بپائین عرش استغفار میکند الله تعالے را براے آنکس تا روز قیامت **بست و سوم**
اصل عن رجل من العامة قال كنت اجالس اباعبد الله ع فلا و الله ما رايت مجلسا انبل من
مجالسه قال فقال لى ذات يوم من اين تخرج العطسة قلت من الانف فقال لى اصبت الخطا
فقلت جعلت فداك من اين تخرج فقال من جميع البدن كما ان النطفة تخرج من جميع البدن و مخرجها الاحليل
ثم قال اما رايت الانسان اذا عطس تنفض اعضاؤه و صاحب العطسة يامن الموت سبعة ايام **شرح**
من اين تخرج سوال از مخرج بمعنے راه بیرون رفتن از بدن نیست زیرا که در آن حاجت بسوال نیست
بلکه سوال از مبداے حرکت آنست بجانب بیرون و آن مرد خیال کرده که آن نیز یعنے است و او در
وصاحب براے استیناف نحوے است و صاحب مرفوع یعنے روایت است از مردی از مخالفان
گفت همنشینے میکردم با جعفر صادق ع پس بخدا قسم که ندیدم مجلسے را که عظیم تر باشد از مجلسهای او تا آنکه گفت
که پس گفت مرا در اثناے روزے از کجا شروع در حرکت بجانب بیرون می کند عطسه گفتم از بینی پس گفت خطا کردی گفتم
قربانت شوم از کجا شروع در حرکت می کند بجانب بیرون گفت از جمیع اعضاے بدن چنانچه آب منی شروع
در حرکت می کند از جمیع اعضاے بدن و راه بیرون آمدن آن از بدن سوراخ آلت مردی است
بعد از ان گفت آیا ندیدی آدمی را که چون عطسه کرد فشانده می شود اعضای او و کسے که عطسه کند ایمن
می شود از مرگ در یک هفته غالبا **بست و چهارم اصل** قال رسول الله ص تصديق الحديث
عند العطاس **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله راست شمردن سخن نزد جنبش عطس است خواه سیکے و
خواه بیشتر **بست و پنجم اصل** قال رسول الله ص اذا كان الرجل يحدث بحديث فعطس
العطاس فهو شاهد خير **شرح** گفت رسول الله صلے الله علیه و آله چون مرد سخن می گفته باشد یعنے پس

جنس عطسه کند عطسه کننده پس آن جنس عطسه شاهد حق است یا معنی که تصدیق این سخن میکند چنانچه گذشت
در حدیث سابق **بست وششم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه واله تصدیق الحدیث
عند العطاس **شرح** این موافق حدیث بست وچهارم است **بست وهفتم اصل** عن ابی جعفر
قال اذا عطس الرجل ثلثا فسمته ثم اترکه **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون عطسه کند مرد
عطسه پس دعای عطسه کننده کن او را بعد از آن وا گذار او را اگر زیاده بر سه عطسه کند یا معنی که تسمیت مکن او را

باب شانزدهم اصل باب اجلال ذی الشیبة المسلم

شرح الشیبة بفتح شین با نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین وبای یکنقطه مصدر معتل العین باب
ضرب سپید شدن مو یعنی این باب بیان فضیلت بزرگ شمردن صاحب سفیدی موست که مسلمان باشد
در این باب شش حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله ع ان من اجلال الله عز وجل اجلال
الشیخ الکبیر **شرح** من برای سببیت می تواند بود و برای تبعیض می تواند بود و بنا بر این معنی بعض
اجزای می تواند بود و هر دو بعنوان مجاز است الشیخ بفتح شین پیر یعنی کسی که ضعف کثرت سال در او
ظاهر شده باشد و بعضی می گویند ابتدای آن از پنجاه سالگی است یا از پنجاه و یک سالگی است تا آخر عمر
یا تا هشتاد سالگی یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه از جمله بزرگ شمردن الله عز وجل بزرگ شمردن پیر
کهن سال است **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه واله من عرف فضل کبیر لسنه فوقره
امنه الله من فزع یوم القیمة **شرح** گفت رسول الله صلعم هر که شناخت فضیلت بزرگ سالی را برای
سالداری او در اسلام پس تعظیم کرد او را ایمن کرد او را الله تعالی از اضطراب روز قیامت **سوم**
اصل قال رسول الله ص من وقر ذا شیبة فی الاسلام امنه الله من فزع یوم القیمة **شرح**
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که تعظیم کرد صاحب سفیدی مو در اسلام را ایمن کرد او را الله تعالی
از اضطراب روز قیامت **چهارم اصل** عن ابی عبد الله ع قال ثلثة لا یجهل حقهم الا منافق
معروف النفاق ذو الشیبة فی الاسلام وحامل القرآن والامام العادل **شرح** روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت سه کس نا مرعی نمیگذارد حق ایشان را مگر منافقی که نفاق او آشکار باشد اول
صاحب سفیدی مو در اسلام و دوم عمل کننده بقدر مقدور به از قرآن و سوم امام عادل یعنی امامی که حکم او
در جمیع مسائل از روی علم باشد نه ظن **پنجم اصل** قال لی ابو عبد الله ع من اجلال الله عز وجل
اجلال المومن ذی الشیبة ومن اکرم مومنا فبکرامة الله بدء ومن استخف بمومن ذی شیبة
ارسل الله الیه من یستخف به قبل موته **شرح** من در من اجلال برای سببیت و برای تبعیض
می تواند بود چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب و در فبکرامة برای سببیت می تواند بود و
صله بدء می تواند بود الکرامة بفتح کاف مصدر باب حسن عزیز بودن بدء با بای یکنقطه و دال بی نقطه و همزه بعینه

ماضی معلوم باب منع است وآن متعدی است ومفعول بہ آن محذوف است بتقدیر بادا وضمیر مجرد و مت راجع بمصدر اکرم است البدء بفتح با و سکون دال وہمزہ کردن کارے بے آنکہ کردہ طمع باشد و دیگرے خیر بر آن کردہ باشد یا بدلازم است و صلہ آن بکرامت است البتا ادب انگیزے کردن بنا بر این کرامۃ بمعنی اکرام خواہد بود یعنی گفت مرا امام جعفر صادق صلوات اللہ عز وجل و سلامہ علیہ از تعظیم اللہ عز وجل تعظیم مومن صاحب سفیدی موست وہر کہ عزیز شمرد مومنے را پس بسبب عزت اللہ تعالی کردہ آن را بخودی خود یا یعنی کہ اگر در دل او بیش از آن عظمت الٰہی قرار نگرفتہ باشد این عمل از او صادر نمی شود وہر کہ سبکی کند با مومنے کہ صاحب سفیدی مو باشد بر می انگیزد اللہ تعالی بسوے او کسے را کہ سبکی کند با او پیش از مردن او **ششم اصل** عن ابی عبد اللہ ؑ قال قال من اجلال اللہ عز وجل اجلال ذی الشیبۃ المسلم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام راوی گفت کہ امام گفت از تعظیم اللہ عز وجل است تعظیم صاحب سفیدی مو کہ مسلمان باشد

باب ہفدہم اصل باب اکرام الکریم

شرح این باب بیان فضیلت عزیز داشتن عزیز در میان مردم است درین باب سہ حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد اللہ ؑ قال دخل رجلان علی امیر المومنین صلوات اللہ علیہ وآلہ فالقی لکل واحد منہما وسادۃ فقعد علیہا احدہما وابی الاخر فقال امیر المومنین علیہ السلام اقعد علیہا فانہ لا یابی الکرامۃ الا حمار **شرح** القی بصیغہ مجہول باب افعال است الوسادۃ بفتح وکسر وضم واو وسین بے نقطہ والف ودال بے نقطہ متکا ومخدہ ومراد اینجا فرشے ست کہ علیحدہ انداختہ میشود براے نشستن عزیزی بر آن واگر خواہند کہ دیگرے شریک او نباشد در نشستن بر آن آزادی تا ہ میکنند وگاہی تعبیر بآن از استقلال بحکومت میکنند چنانچہ منقول است کہ امیر المومنین علیہ السلام گفت لو ثنیت لی الوسادۃ لحکمت بین اہل التوراۃ بتوراتہم تا آخر الکرامۃ بفتح کاف عزیز بودن ومراد اینجا قبول عزیز شمردن است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت داخل شدند دو مرد بر امیر المومنین صلوات اللہ علیہ پس انداختہ شد براے ہر یکے از ایشان مسندی پس نشست بر مسند یکی از ایشان و سر باز زد از نشستن بر مسند دیگری پس گفت امیر المومنین علیہ السلام بنشین بر این مسند چہ بدرستیکہ سر باز نمیزند از قبول اعزاز مگر کسیکہ احمق باشد **اصل** ثم قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ اذا اتاکم کریم قوم فاکرموہ **شرح** ضمیر قال ثم قال اول راجع بامام جعفر صادق ؑ است ومیتواند بود کہ راجع با امیر المومنین علیہ السلام باشد یعنی بعد از ان گفت کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ چون آمد نزد شما عزیز قومے پس اعزاز کنید او را **دوم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ اذا اتاکم کریم قوم فاکرموہ **شرح** این مذکور شد در سابق **سوم اصل** قال امیر المومنین صلوات اللہ علیہ وآلہ لما انتہ

عدی بن حاتم الی النبی صلی الله علیه و اله ادخله النبی صلی الله علیه و اله بیته ولم یکن فی البیت غیر خصفة ووسادة ادم فطرحها رسول الله صلی الله علیه و اله لعدی بن حاتم **شرح** الخصفة بفتح خاے بانقطه وفتح صاد بے نقطه وفا فرشے که مانند جلت از برگ درخت خرما می بافند ولاس و هر دو اینجا مناسب است وسادة مجرور بلی تنوین است ومذکور شد در شرح حدیث سابق الآدم بضم همزه وضم دال بے نقطه جمع ادیم بفتح همزه وکسر دال وسکون یاے دو نقطه در پایین پوستهای گوسفند و بز و گاو وشتر و مراد بوسادة ادم نطع است که از چند پوست می دوزند **یعنی** گفت امیر المومنین صلوات الله علیه چون آمد عدی بن حاتم بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله در اول آمدن او بمدینه پیش از اسلام او داخل کرد او را رسول الله صلی الله علیه و آله بخانه خود ونبود در آن خانه غیر فرشے گنده و نطعے پس انداخت آن نطع را رسول الله صلی الله علیه و آله براے عدی بن حاتم تا بالاے آن نشیند چون عزیز قوم خود بود

باب هفدهم اصل باب حق الداخل

شرح این باب بیان حق کسے است که داخل خانه شود براے ضیافت یا براے زیارت اهل آن خانه درین باب یک حدیث است **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله من حق الداخل علی اهل البیت ان یمشوا معه هنیهة اذا دخل واذا خرج **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله از جمله حق داخل شونده بر خانواده این است که روند همراه او اندکے چون داخل شود بعنوان استقبال و چون بیرون رود بعنوان مشایعت **اصل** وقال قال رسول الله صلی الله علیه واله اذا دخل احدکم علی اخیه المسلم فی بیته فهو امیر علیه حتی یخرج **شرح** و امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلعم چون داخل شود یکے از شما بر برادر خودش که مسلمان است در خانه آن برادرش او مانند حاکم است بر آن برادر تا وقتیکه بیرون رود مراد اینست که چون بعنوان ضیافت یا زیارت و مانند آنها آید پاس خاطر او باید داشت

باب نوزدهم اصل باب المجالس بالامانة

شرح باب بے تنوین و مضاف است المجالس مرفوع و مبتدا است و چون غیر ظرف زمان مضاف بجمله شود مراد بمضاف الیه مضمون آن لفظ و مرادفات آنست **یعنی** این باب بیان اینست که از مجلسها نمیتوان سخنے بیرون برد و نقل کرد بعنوان خیانت درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عوف عن ابی عبد الله ع قال سمعته یقول المجالس بالامانة **شرح** این از شرح عنوان ظاهر است **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه واله المجالس بالامانة **شرح** این موافق سابق است **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال المجالس بالامانة ولیس لاحد ان یحدث بحدیث یکتمه صاحبه الا باذنه الا ان یکون ثقها او ذکرا له بخیر **شرح** روایت است

صافی شرح اصول کافی

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مجلسها با امانت است و نمیرسد یکیرا که نقل کند سخنی را که مے پوشاند آن را صاحبش مثل اینکه آهسته گوید آنرا صاحب آن، مگر آن که آن نقل از رو ے دانش علم دین باشد یعنی که حکم شارع بنقل آن شده باشد در ادا ے شهادات و مانند آنها یا یاد کردن آن صاحب باشد بخوبی یعنی که آن سخن دلالت بر خوبی صاحبش کند چنانچه مستحب است که آدمی اخفا ے خوبی خود کند و مستحب است دیگران را که اظهار آن کنند

باب بستم اصل باب فی المناجات

شرح این باب در بیان سرگوشی است درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان القوم ثلثة فلا یتناجی منهم اثنان دون صاحبهما فان ذلك مما یحزنه و یؤذیه **شرح** فلا یتناجی نفی بمعنی نهی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق گفت چون باشند جماعت سه کس با یکدیگر در مجلس یا غیر مجلس پس سرگوشی نمی کنند از ایشان دو کس بے اطلاع یار ایشان بر سخن ایشان که چه میگویند چه بدرستیکه آن عمل از جمله چیزے است که اندوهگین می کند او را و آزار میکند او را **دوم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال اذا کان ثلاثة فی بیت فلا یتناجی اثنان دون صاحبهما فان ذلك مما یغمه **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عرض لاخیه المسلم المتکلم فی حدیثه فکانما خدش وجهه **شرح** عرض بعین بے نقطه و راے بے نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التعریض ضد التصریح المسلم مجرور و صفت اخیه است المتکلم نیز مجرور و صفة اخیه است فی حدیثه متعلق تعرض است و ضمیر راجع بمتکلم است و اضافه مصدر بفاعل است یا ضمیر راجع باخیه است و اضافه مصدر بمفعول است خدش بخاے با نقطه و دال بے نقطه و شین با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است وجهه منصوب و مفعول به است و ضمیر راجع باخیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که سرگوشی کند و تصریح نکند براے برادر خود که مسلمان سخن گو است در سخن خود یا در سخنی که متعلق آن برادر است مثل اینکه مدرسے یا واعظے در سخن باشد در اثناے آن دیگرے سرگوشی کند با شخصے بهر سخنے اگر با شد یا نسبتیکه در حق مدرس یا واعظ باشد پس چنان است که خراشیده باشد روے آن برادر را بچنگال و مانند آن

باب بست و یکم اصل باب الجلوس

شرح این باب بیان آداب نشستن است درین باب نه حدیث است **اول اصل** کان النبی صلی الله علیه و آله یجلس ثلثا القرفصاء و هو ان یقیم ساقیه و یستقبلهما بیدیه یشد یده فی ذراعه و کان یجثو علی رکبتیه و کان یثنی رجلا واحدة و یبسط

علیہا الاخر ولم یرہ صلی اللہ علیہ وآلہ متربعا قط **شرح** القرفصاء بفتح قاف وسکون
رائے بے نقطہ وفتح فائے مصدر سماعی باب فعللة مرفوع میتواند بود تا خبر مبتداے محذوف باشد
بتقدیر منہا القرفصاء ومنصوب میتواند بود تا بدل تفصیل ثلاثا باشد یا خود ست از قرفصہ مصدر باب دحرجة
بمعنی لبستن باد بیدیر براے تقدیر است یحتبی بجیم وتاء سہ نقطہ بصیغۂ مضارع باب افتعال است الجثو بضم جیم و
ضم ثاء وتشدید واو مجتمع شدن یثنی بثاء سہ نقطہ ونون بصیغۂ مضارع معلوم باب ضرب است یعنی عادت
نبی صلی اللہ علیہ وآلہ این بود کہ می نشست بہ نشستن از انجملہ است قرفصاء وآن اینست کہ راست کند دو
ساق خود را وپیش آنہا وادارد دو دست خود را بدو دست خود کند در ذراع خود یا بمعنی کہ انگشتان یکدست
را محیط بذراع خود کند وبود اینکہ مجتمع می شد در نشستن بر دو زانوی خود وبود اینکہ دوتا میکرد یک پاے
خود را وپہن میکرد بر آن دیگرے را چنانچہ زانوے آن بر بالاے ران دیگرے باشد یا چنانچہ زانوی آن
بر بالاے زانوے دیگرے باشد وہر دو دوتا باشد ودیدہ نشد نبی صلی اللہ علیہ وآلہ چہار زانو ہرگز در مجلسی

دوم اصل رأیت علی بن الحسین علیہما السلام قاعدا او اضعا احدی رجلیہ
علی فخذہ فقلت ان الناس یکرہون ہذہ الجلسة ویقولون انہا جلسة الرب فقال
انی انما جلست ہذہ الجلسة للملالة والرب لا یمل ولا تأخذہ سنة ولا نوم **شرح**
یکرہون بصیغۂ مضارع معلوم باب تفعیل وباب علم ے تواند بود الجلسة بکسر جیم نوع نشستن الملالة بفتح میم
مصدر باب علم اندوہگین بودن السنة ماندگی از علے یعنی دیدم امام زین العابدین علیہ السلام را نشستہ
گذاشتہ یکے از دو پاے خود را بر ران خود پس گفتم بدرستیکہ مردم مکروہ می شمرند آن نوع نشستن را ومیگویند
بدرستیکہ آن نوع نشستن صاحب کل اختیار ست یا بمعنی کہ متکبرانہ است پس گفت بدرستیکہ من جز این
نیست کہ نشستم آن نوع نشستن براے اندوہگین بودن وصاحب کل اختیار اندوہگین نمیشود ودر نمییابد
او را ماندگی ونہ خواب **سوم اصل** عن ابی عبد اللہ قال من رضی بدون التشرف من المجالس
لم یزل اللہ عز وجل وملائکتہ یصلون علیہ حتی یقوم **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر کہ راضی شود باپائین طلب شرف از مجالس ہمیشہ اللہ عز وجل وملائکہ او درود میکنند
براو تا وقتیکہ برخیزد **چہارم اصل** کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ اکثر ما یجلس تجاہ القبلة **شرح**
اکثر منصوب ست بنیابت ظرف زمان زیرا کہ ما مصدریہ است ومضاف بمصدر حکم مصدر دارد ومصدر
باب ظرف زمان میشود مثل رأیتہ قدوم الحاج تجاہ منصوب وخبر کان است التجاہ بضم وفتح وکسر تاے
دو نقطہ در بالا کہ منقلب از واو است وجیم والف وہاے برابر یعنی بود رسول اللہ صلعم در اکثر نشستن
بود متوجہ قبلہ **پنجم اصل** جلس ابو عبد اللہ علیہ السلام متورکا رجلہ الیمنی علی فخذہ
الیسری فقال لہ رجل جعلت فداک ہذہ جلسة مکروہة فقال لا انما ہو شیء قالتہ الیہود

لما ان فرغ الله عزوجل من خلق السموات والارض واستوی علی العرش جلس هذه الجلسة
یستریح فانزل الله عزوجل الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم وبقی ابو عبد الله
علیه السلام متوركا كما هو **شرح** التورک بریک ران نشستن ہذه الجلسة مکروہة بتقدیر
استفہام ست ومیتواند بود که خبر باشد لما بفتح لام وتشدید میم بتقدیر قوالما است ان بفتح ہمزه وتخفیف
نون زائده است برائے تاکید اتصال جزاء بشرط السنة بکسر سین مصدر معتل الفاء واوے باب ضرب
ماندگی وبیہوشی وغفلت وپینگی وظاہر این حدیث آنست که مراد اینجا معنے اول ست او کما ہو موصوله
است وہو مبتدا است وخبرش محذوف است بتقدیر کما ہو علیه یعنی نشست امام جعفر صادق علیه السلام
برحالے که بریک ران بود وپاے راست او بر آن چپ او بود پس گفت او را مردے قربانت شوم
آیا این نوع نشستن مکروه است پس امام گفت نه جز این نیست که آن مکروه بودن چیزیست که گفتند
آنرا جہودان بیان این آنکه گفتند چونکه فارغ شد الله عزوجل از آفریدن آسمانها و زمین و راست نشد ان
بر عرش نشست این نوع نشستن تا طلب راحت کند بوسیلهٔ ماندگی که او را حاصل شده بود
از عمل پس فرو فرستاد الله عزوجل در سورة البقرة که الله نیست مستحق عبادتی مگر او دست زنده بنهایت
ایستاده بکار خلائق بیان این آنکه در نمی یابد او را ماندگی از آفریدن چیزے نه خوابی مخفی نماند که
از این تقریر ظاہر شد که سنة اینجا بمعنی پینگی نیست وچون لا تأخذه استیناف بیانی سابق است اگر
میگفت لا تأخذه نوم ولا سنة بلیغ نمی بود زیرا که سنة در مقابل قیوم است ونوم در مقابل حی ایست
وترقی در نفی برعکس ترقی در اثبات میباشد وباقی ماند امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بریک ران چنانکه
او بر آن بود **ششم اصل** كان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا دخل منزلا قعد فی ادنی
المجلس الیه حین یدخل **شرح** عادت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این بود که چون داخل مجلسی میشد
می نشست در نزدیکتر نشستگاه بسوی او وقتیکه داخل میشد یعنی که ہر جا که خالی بود و نزدیکتر بود از
جاہاے خالی دیگر می نشست وطلب بالانشینی نمیکرد **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوق المسلمین کمسجدهم فمن سبق الی مکان فهو احق به
الی اللیل قال وكان لا یأخذ علی بیوت السوق كراء **شرح** میتواند بود که سوق المسلمین عبارت از بازار
وقف عام مسلمانان باشد والف لام بیوت السوق برائے عہد خارجی باشد واین متعارف ہست در بعض
مواضع که ہر ہفته روزی مردم اطراف آن در بازاری که وقف عام ست جمع میشوند وعصر عود باوطان خود
میکنند فادر من سبق بیانیه ولفظ کراء میتواند بود کراء بکسر کاف والف ممدوده است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بازار مسلمانان مانند مسجد ایشان ست
بیان این آنکه ہر که سابق شد بمکانے پس او اولی ست بآن مکان تا شب امام جعفر صادق علیه السلام

گفت و عادت امیر المؤمنین علیه السلام این بود که میگرفت بنابر آن بازار کرایه شاید که تعمیر آن کار نماید
چون خراب شود از بیت المال مسلمانان میگیرده باشد **هشتم اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه وآله ینبغی للجلساء فی الصیف ان یکون بین کل اثنین مقدار عظم الذراع لئلا یشق بعضهم علی
بعض فی الحر **شرح** گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله سزاوار است برای همنشینان در تابستان اینکه باشد
میان هر دو کس دوری بمقدار استخوان بند دست تا آنکه بزحمت نیندازد بعض ایشان بر بعض دیگر در گرمی
هوا **نهم اصل** رأیت ابا عبد الله علیه السلام یجلس فی بیته عند باب بیته قبالة
الکعبة **شرح** دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که می نشست در خانه خود که در مکه داشت نزد
در خانه خود برابر کعبه چون متوجه قبله نشستن عبادت است وایضا نظر در کعبه عبادت است

باب بست و دو اصل باب الاتکاء والاحتباء

شرح الاتکاء بتشدید تاے دو نقطه در بالا مکسوره مصدر معتل الفاء واوی مهموز اللام باب
افتعال تکیه بر دیوار و مانند آن کردن در وقت نشستن الاحتباء بحاے بے نقطه و باے یک نقطه
مصدر معتل اللام واوی باب افتعال جمع میان پشت و دو ساق بکمند و حدت و مانند آن یعنی این باب بیان
تکیه کردن و جمع میان پشت و دو ساق است و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه وآله الاتکاء فی المسجد رهبانیة العرب ان المؤمن مجلسه مسجده وصومعته بیته **شرح**
مراد باتکاء اینجا تکیه کردن برای اراده خواب است خواه بپهلو و خواه بکمند و حدت و مانند آن الرهبانیة
بضم راے بے و سکون ها و باے یک نقطه و کسر نون و تشدید یا و تاے مصدریه منسوب برهبانیت که جمع
راهب است بمعنی زیستن بمانند راهبان نصاری در ریاضت کشان ایشان در ترک حیوانی و پوشیدن پشم
و ترک اختلاط با مردم و مانند آنها که بدعت کرده اند و در شریعت مقرر نشده العرب در مقابل نصاری است
که بعض ایشان از بنی اسرائیل اند و بعض دیگر از اولاد روم بن عیص بن اسحاق اند و عرب از اولاد
اسماعیل اند الصومعة بفتح صاد بے نقطه و سکون واو و فتح عین بے نقطه خانه که نصاری آنرا عبادتخانه
میکنند و شب و روز آنجا میباشند و سر آن تنگ است مثل گنبد و در وقت خواب تکیه بر دیوار آن میکنند
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله تکیه بر دیوار و مانند آن در وقت خواب در مسجد ریاضت کشی است
که بدعت عرب است بیان این آنکه بدرستیکه مؤمن جای نشستن او بے تکیه مسجد اوست و بجاے صومعه
نصاری برای او خانه اوست باینمعنی که خواب در مسجد نمی کند شاید که در حالت اعتکاف باید بر پهلو
خوابید یا حالت اعتکاف مستثنی باشد **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله الاحتباء فی
المسجد حیطان العرب **شرح** الحیطان بفتح حاے بے نقطه و فتح یاے یک نقطه و طاے بے نقطه الف مصدر باب ضرب
سیر در شب از دوے اضطراب بے آنکه راه معلوم باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله خواب

بالکند وحدت و مانند آن در مسجد راه گم کردن و اضطراب عرب در شب است مراد این ست که بدعتی است که عرب بهم رسانیده اند و بآن راه حق را گم کرده اند و چون اکثر خواب در شب می باشد تشبیه حالت ایشان بخبطان شده و در نسخ بکسر حاے بے نقطه و سکون یاے دو نقطه در پایین جمع حائط بمعنی دیوارها ست و آن تصحیف می نماید **نهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله الاحتباء حیطان العرب **شرح** مضمون این موافق سابق است و میتواند بود که مراد نهی از احتبار در اثناے خواب باشد مطلقا خواه در مسجد و خواه در غیر مسجد **چهارم اصل** سألت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یحتبی بثوب واحد فقال ان کان یغطی عورته فلا باس **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردے که جمع میکند میان پشت و دو ساق خود بایک جامه که پوشیده باشد یعنی که شب جامه ندارد پس گفت اگر سے پوشانیده باشد عورت او را پس باکے نیست مراد غیر وقت خواب است یا مراد آنست که در غیر مسجد باشد **پنجم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا یجوز للرجل ان یحتبی مقابل الکعبة **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جائز نیست براے مرد اینکه جمع میان پشت و دو ساق خود کند بکمند وحدت و مانند آن در مقابل خانهٔ خدا مثل اینکه در مسجد الحرام باشد و آن بے ادبی کند خواه خواب و خواه بیدار

باب بیست و سوم اصل باب الدعابة والضحك

شرح الدعابه بضم دال بے نقطه و عین بے نقطه و باے یک نقطه مصدر باب منع خوش طبعی و بازی یعنی این باب بیان خوش طبعی و خنده است درین باب بست حدیث است **اول اصل** سألت اباالحسن جعلت فداك الرجل یکون مع القوم فیجری بینهم کلام یمزحون فقال لا باس مالم یکن فظننت انه عنی الفحش **شرح** یمزحون بزاے بانقطه بصیغهٔ مضارع باب منع ست لم یکن از افعال تامه ست و ضمیر مستتر راجع بسکون حاء است یعنی دشنام صریح یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را این قدر که گفتم قربانت شوم مردے می باشد با جماعت پس میگذرد میان ایشان سخنے بیان این آنکه خوش طبعی میکنند و خنده میکنند آیا جائز است بودن آن مرد میان ایشان یا نه گفت باکے نیست مادام که نشود آن پس گمان کردم که مراد امام علیه السلام بآن دشنام صریح است **اصل** ثم قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یاتیه الاعرابی فیهدی له الهدیة ثم یقول مکانه اعطنا ثمن هدیتنا فیضحك رسول الله صلی الله علیه و آله وکان اذا اغتم یقول مافعل الاعرابی لیته اتانا **شرح** بعد آن امام رضا علیه السلام گفت بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله مے آمد نزد او صحرا نشین عرب پس تحفه مے آورد براے او تحفه بعد از آن میگفت همان جا که بده ما را قیمت هدیهٔ ما پس خنده مے کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که چون غمناك مے شد میگفت چه کرد آن اعرابے یعنی کجاست و چه حال

دارد کاش او سے آمد نزد ما تا مارا با بسیار وطاب ثمن ہدیہ میخند انید **دوم اصل** عن ابی عبد اللہ
قال ما من مؤمن الا و فیہ دعابۃ قلت وما الدعابۃ قال المزاح **شرح** الدعابۃ بضم دال خوش طبعی باز
المزاح بضم میم خوش طبعی سوال مبنی بر اشتراک دعابۃ است میان دو معنی مذکورہ یعنی روایت است از
امام جعفر صادق ع گفت ہیچ مومنے نیست مگر آنکہ در او دعابۃ است گفتم چیست دعابۃ گفت خوش طبعی
سوم اصل قال ابو عبد اللہ علیہ السلام کیف مداعبۃ بعضکم بعضا قلت قلیل قال فلا تفعلوا فان
المداعبۃ من حسن الخلق وانک لتدخل بہا السرور علی اخیک ولقد کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
والہ یداعب الرجل یرید ان یسرہ **شرح** گفت امام جعفر صادق علیہ السلام چون است خوش طبعی
بعض شما با بعضے گفتم کم است گفت پس این کار مکنید یعنی کہ خوش طبعی کنید با ہم و آن را
ترک مکنید چہ بدرستیکہ خوش طبعی از جملہ خوش خوئی است و بدرستیکہ تو داخل میکنی بخوش طبعی خوشحالی را بر برادر
خود و بدرستیکہ بتحقیق رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ خوش طبعی میکرد با مردے میخواست کہ او را
خوشحال کند **چہارم اصل** عن ابی عبد اللہ قال سمعت ابا جعفر یقول ان اللہ عز وجل یحب المداعب فی الجماعۃ بلا
رفث **شرح** الرفث بفتح راء بے نقطہ و فتح فاء و ثاء سہ نقطہ فحش یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیہ
السلام مے گفت بدرستیکہ اللہ عز وجل دوست میدارد کسے را کہ خوش طبعی کند میان جماعت بی آنکہ دشنام
صریح باشد **پنجم اصل** عن ابی عبد اللہ قال ضحک المومن تبسم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیہ السلام گفت خندہ مومن لب خندہ است مراد نہی از قہقہہ است **ششم اصل** عن ابی عبد اللہ
قال کثرۃ الضحک تمیت القلب و قال کثرۃ الضحک تمیث الدین کما یمیث الماء الملح **شرح** تمیت بیائے دو نقطہ در پائین
و تائے دو نقطہ در بالا بصیغہ غائبہ باب افعال است و تمیث بیائے دو نقطہ در پائین و ثائے سہ نقطہ است و در اول
بصیغہ غائبہ باب افعال است و در دوم بصیغہ غائب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام
گفت بسیار خندہ یعنی کہ بحد قہقہہ بسیار و مکرر شود می میراند دل را و گفت بسیاری خندہ میگدازد دین را
چنانچہ میگدازد آب نمک را **ہفتم اصل** عن السکونی عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
من الجہل الضحک من غیر عجب قال و کان یقول لا تبدین عن واضحۃ و قد عملت الاعمال
الفاضحۃ ولا یامن البیات من عمل السیئات **شرح** ضمیر قال در دوم راجع بسکونی است و ضمیر
راجع بامام جعفر صادق علیہ السلام یا ضمیر قال در دوم راجع بامام جعفر صادق است و ضمیر کان راجع
بامیر المومنین علیہ السلام است زیرا کہ این منقول شدہ از امیر المومنین علیہ السلام در کتاب الایمان
والکفر در حدیث پنجم باب الذنوب کہ باب صد و یازدہم است لا یامن مجزوم است لا نافیہ
و جملہ عطف بر و قد عملت نیست کہ جملہ حالیہ است و اگر بکسر نون ہم اسے التقائے ساکنین است لا نافیہ
است و جملہ عطف بر لا تبدین است بیات بفتح بائے یک نقطہ و یائے دو نقطہ در پائین و الف و تائے دو نقطہ

ابی احمد
مولوی

در بالا اسم تبییت مصدر باب تفعیل ست بمعنی آمدن کسے نزد دشمن براے شبخون و مانند آن
در شب و مراد اینجا گرفتار کردن ناگاه است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بدرستیکه از جمله جهالت اطفال است خنده بے امرے که عجب باشد گفت و عادت
او این بود که میگفت مکشا دندانہاے پیش را بخنده و حال آنکه کرد سے عملہای رسوا کننده را و این
میباشد از گرفتار کردن ناگاه آنکه بد بیا کرد باکسے **هشتم اصل** قال ابو عبد الله ع ایاکم
والمزاح فانه یذهب بماء الوجه **شرح** المزاح بکسر میم مصدر باب مفاعلة اینکه دو کس با هم
خوش طبعی را با فراط رسانند زیرا که باب مفاعلة برای مبالغه است و در مبالغه میباشد پس منافات نیست
میان این حدیث و حدیث دوم این باب یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام دور دارید از یک دیگر
خود را و مبالغه و خوش طبعی با یکدیگر را چه بدرستیکه آن می برد آب رو را **نهم اصل** عن ابی عبد الله
قال اذا احببت رجلا فلا تمازحه ولا تماره **شرح** روایت ست از امام جعفر صادق ع گفت چون
دوست داشتے مردے را پس مبالغه در خوش طبعی با او مکن و جدا مکن با او **دهم اصل** عن
ابی عبد الله ع قال القهقهة من الشیطان **شرح** روایت ست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
خنده قهقهه از جانب شیطان است **یازدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کثرة
الضحک تذهب بماء الوجه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت بسیاری خنده بمعنی خنده قهقهه
مکرر می برد آب رو را **دوازدهم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام ایاکم والمزاح فانه یجر
السخیمة ویورث الضغینة وهو السب الاصغر **شرح** مزاح اینجا بکسر میم است و فرق میان سخیمه و ضغینه اینجا
اینست که اول کینه است و دوم اثر کینه است که ظاهر شود یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام دور دارید از
یکدیگر خود را و مبالغه در خوش طبعی با یکدیگر را چه بدرستیکه آن میکشد کینه را بدلها و باعث مے شود ظهور
اثر کینه را در آنها و آنست دشنام کوچک **سیزدهم اصل** عن ابی جعفر ع قال اذا قهقهت
فقل حین تفرغ اللهم لا تمقتنی **شرح** القهقهة بفتح قاف مصدر باب فعلله یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون خنده قهقهه کردی پس بگو وقتیکه فارغ می شوی که خدایا غضب
بر من مکن مراد اینست که خنده قهقهه باعث غضب الٰهی میشود و این دعا کفاره آن است
چهاردهم اصل عنه الی ابی عبد الله و ابی جعفر علیهما السلام او احدهما قال کثرة المزاح
تذهب بماء الوجه وکثرة الضحک تمج الایمان مجا **شرح** مزاح اینجا بضم میم و بکسر میم میتواند بود و تمج بتشدید
جیم بصیغه مضارع غائبه باب نصر است از مج بفتح میم بیرون انداختن چیزی از دهن یعنی براویان بالا مردند
سند روایت را تا امام جعفر صادق ع و امام محمد باقر علیه السلام یا تا یکے از آن دو امام علیه السلام گفت
بسیاری خوش طبعی می برد آب رو و بسیاری خنده ... بیرون می اندازد ایمان را مانند بیرون انداختن آب از دهن

اندا ختن چیزے از دہن **پانزدهم اصل** سمعت ابا عبد الله ع یقول المزاح السباب الاصغر **شرح**
مزاح اینجا بکسر میم است السباب بکسر سین مصدر باب مفاعلة است و مضمون این ظاهر ست از شرح
حدیث نهم این باب **شانزدهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال ایاکم والمزاح فانه یذهب بالوجه
ومهابة الرجال **شرح** مزاح اینجا نیز بکسر میم است المهابة بفتح میم والف مصدر باب علم ترسناک
بودن وتقیه کردن واضافه مصدر بمفعول است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت دور دارید از یکدیگر خود را ومبالغه در خوش طبعی را چه بدرستیکه آن می برد آب رو را
وهیبت مردان را باین معنی که از مصاحبش کسے هیبت نمیدارد و مردم جرأت برا و بهم میرسانند چنانچه می آید در حدیث
آینده **هفدهم اصل** قال ابو عبد الله ع لا تمازح فیذهب بهاؤك ولا تمازح فیجترأ علیك **شرح**
البهاء بفتح باء یک نقطه مصدر معتل اللام واوی باب نصر وعلم حسن خوش صورت بودن یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلام مبالغه در جلد مکن با مردم تا رود حسن تو و مبالغه در خوش طبعی مکن تا جرأت کرده
شود بر تو **هجدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تمازح فیجترأ علیك **شرح**
این ظاهر است از شرح سابق **نوزدهم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام انه قال فی وصیة
له لبعض ولده او قال قال ابی لبعض ولده ایاك والمزاح فانه یذهب بنور ایمانك ویستخف
مروتك **شرح** مزاح اینجا بکسر میم است یستخف بصیغه معلوم است یعنی روایت است از امام موسی کاظم
علیه السلام که او گفت در سفارشی که او را بود برائے بعض اولاد خود یا امام گفت پدرم امام جعفر صادق
علیه السلام بعض اولاد خود را که دور دار از یکدیگر خود را ومبالغه در خوش طبعی را چه بدرستیکه آن می برد
روشنی ایمان را و سبکی مے رساند بمروت تو باین معنی که هیبت مردان را مدد تو کم میکند **بستم اصل**
عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال کان یحیی ابن زکریا علیهما السلام یبکی ولا یضحك وکان عیسی ابن
مریم علیهما السلام یضحك ویبکی وکان الذی یصنع عیسی علیه السلام افضل من الذی کان
یصنع یحیی صلوات الله عزوجل وسلامه علیه وعلی ابائه واولاده الطیبین **شرح** یحیی آخر
اوصیائے موسے است وزمان وصایت او پنج سال بوده وپدرش زکریا پیش از او وصی موسی بوده ودر وقت وفات
زکریا عیسے علیه السلام دو سال بوده وچون عیسے بهفت سالگی رسید یحیی معزول شد وعیسے صاحب
کتاب وشریعت تازه شد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب نودهم که باب حالات الائمة
علیهم السلام فی السن است یعنی روایت است از امام موسی کاظم ع گفت بود یحیی بن زکریا علیه السلام
باین روش که گریه میکرد از ترس عذاب الٰهی وخنده هرگز نمیکرد وبود عیسے ابن مریم علیها السلام باین روش
که گریه میکرد وخنده میکرد وبود آنچه میکرد عیسے علیه السلام فاضل تر از آنچه میکرد یحیی علیه السلام

باب بست وچهارم اصل باب حق الجوار

شرح الجوار بضم و کسر جیم مصدر باب مفاعلة همسایگی یعنی این باب بیان حق همسایگی است در این باب شانزده حدیث است **اول اصل** عن عمر بن عکرمة قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت لی جار یوذینی فقال ارحمه فقلت لا رحمه الله فصرف وجهه عنی قال فکرهت ان ادعه فقلت یفعل بی کذا و کذا و یفعل و یوذینی فقال ارایت ان کاشفته انتصفت منه فقلت بل اربی علیه **شرح** لا رحمه چون جمله دعائیه است در حکم مضارع است اگر بصیغهٔ ماضی و آمده بی تکرار آن الکاشفة اظهار عداوت با کسی اربی براء بی نقطه و بای یک نقطه و یای دو نقطه در پائین بصیغهٔ متکلم وحده از باب افعال است **یعنی** روایت است از عمر بن عکرمه بکسر عین و سکون کاف و کسر راء گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم مرا همسایه ایست که آزار من میکند پس گفت رحم کن بر او باین معنی که طلب رحمت کن برای او تا الله تعالی ادای آزار او بر گرداند پس گفتم رحمت مکناد او را الله تعالی پس امام گردانید روی خود را از من راوی گفت پس نخواستم که واگذارم امام را با آن حالت پس گفتم که میکند با من چنین و چنین و کم میکند پس امام گفت پس خبر ده مرا که اگر اظهار عداوت با وی کنی انتقام انچه کرده از او برابر میکشی پس گفتم بلکه زیاده میکنم بر او **اصل** فقال ان ذا ممن یحسد الناس علی ما آتاهم الله من فضله فاذا رأی نعمة علی احد فکان له اهل جعل بلاءه علیهم و ان لم یکن له اهل جعله علی خادمه فان لم یکن له خادم اسهر لیله و اغاظ نهاره **شرح** مشار الیه ذا ایذاء جار است که مفهوم میشود از یوذینی و از اربی علیه من در ممن ابتدائیه است ظاهر انچه گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب شانزدهم که باب ان الائمة ولاة الامر و هم الناس المحسودون الذین ذکرهم الله عز و جل است آنست که من یحسد الناس عبارت از یکی از رؤسای ضلالت از جملهٔ اصحاب رسول صلوات الله عز و جل و سلامه علیه و علی آبائه و اولاده الطیبین الطاهرین المعصومین اجمعین باشد و شاید که او عمر بن الخطاب باشد چون مخاطب همنام او بوده و لفظ مضارع در یحسد برای موافقت لفظ قرآن در سورهٔ نساء باشد ضمیر مستتر در رای راجع بمن یحسد است نعمة عبارت از استقلال در دنیاست بروشی که کسی دست بر جا جنبش نداشته باشد احد عبارت از رسول الله است صلی الله علیه و آله و کان عطف بر رای است ضمیر له راجع باحد است اهل عبارت از اهل بیت رسول الله است و مراد اهل الائمة علیهم السلام است ضمیر جعل و ضمیر بلاءه راجع بمن یحسد است و ان لم یکن له اهل بمعنی ان لم یکن له اهل کالائمة علیهم السلام لم یکن له خادم بمعنی لم یکن له خادم کالائمة علیهم السلام ضمیر مستتر در اسهر و در اغاظ راجع بمن یحسد است و ضمیر لیله و نهاره نیز راجع بمن یحسد است تعلق اسهار بلیل و اغاظه بنهار از قبیل مجاز در نسبت است و مراد اسهار خودش در شب و اغاظه خودش در نهار است

صافی شرح اصول کافی

بیعنی پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه ایذا اے جار بمیراث مانده از کسے که تحسد میکنند ائمه معصومین را بنا بر آنچه داده ایشان را الله تعالیٰ از فضل و رحمت خود پس چون نعمتے را بر یکے از آن ائمه معصومین مثل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس باشد برائے اہلی کہ بی آن نعمت باشند میگرداند بلا و آزار خود را بر آن اہل او و اگر نباشد او را اہلے کہ بے آن نعمت باشند میگرداند بلا و آزار خود را بر خدمتگار او کہ بے آن نعمت باشد مثل رجل از جماعہ انصار کہ مذکور میشود پس اگر نباشد برائے او خدمتگارے کہ بے آن نعمت باشد بیدار میکند آن حاسد شب خود را و خشمناک میکند روز خود را **اصل** ان رسول الله صلی الله علیه وآله اتاه رجل من الانصار فقال انی اشتریت دارا فی بنی فلان وان اقرب جیرانی منی جوارا من لا ارجو خیره ولا آمن شره قال فامر رسول الله صلی الله علیه وآله علیا علیه السلام وسلمان وابا ذر ونسیت آخر واظنه المقداد ان ینادوا فی المسجد باعلی اصواتهم بانه لا ایمان لمن لم یأمن جاره بوائقه فنادوا بها ثلاثا **شرح** رجل خادم رسول الله علیه السلام بوده بنی فلان عبارت از بنی عدی است که قبیلہ عمر بن الخطاب است یا از بنی تیم است کہ قبیلہ ابو بکر بوده یا از بنی امیه است کہ قبیلہ عثمان و معاویہ و مروان و امثال ایشان بوده یا عبارت از قبیلہ دیگر است از قبائل ساعیان در غصب حق اہل البیت علیهم السلام از جملہ منافقان اصحاب ونسیت آخر واظنه المقداد کلام عمر بن عکرمہ است البوائق بباے یکنقطہ و باء بعد از الف وقاف جمع بائقہ بهمزه بعد از الف بلا ثلثا عبارت از ثلث مرات است باین معنی کہ هر کدام آن چهار کس در طرفے از چهار طرف مسجد ندا کردند سه بار تا هر کہ در مسجد باشد بشنود و فهمد **یعنی** بیان این آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله آمد نزد او مردے از اہل مدینه کہ خادم او بود پس گفت بدرستیکه من خریدم سرائے در محلہ اولاد فلان و بدرستیکه نزدیکتر همسایگان من نسبت بمن باعتبار همسایگی کسے است کہ امید خیر او ندارم و ایمن از شر او نیستم مراد اینست کہ چون منسوب بتو ام و استقلالی ندارم آن منافق آزار من میکند امام گفت پس امر کرد رسول الله صلی الله علیه وآله علی علیه السلام و سلمان را و ابو ذر را و فراموش کردم دیگرے را و گمان میکنم کہ او مقداد باشد باینکه فریاد کنند آن چهار کس در چهار طرف مسجد بلندتر آواز هائے خودشان باینکه شان نیست کہ نیست ایمان کسے را کہ ایمن نشد همسایه او از بلاہائے او پس فریاد کردند آن چهار کس آن کلمه هر کلام سه بار مراد اینست کہ بعد از آن فریاد کردن آن مرد صاحب استقلال شد و آن منافق حسود سهار لیل خود را حافظه نهار خود کرد خنید آن که رسول الله علیه السلام در حیوة او و بعد از آن کرد آنچه کرد پس خصلت ایذائے جار لائق شیعه امامیه نیست هر کدام ایشان

صافی شرح اصول کافی

...دار دآنرا باید که ترک کند **اصل** تمادی بیده الی کل اربعین دارا من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله **شرح** ظاهر حدیث اول باب آینده نیست که ثم او لے کلام امام باشد وضمیر راجع برسول علیه السلام باشد و مے تواند بود که کلام عمر بن عکرمه باشد وضمیر راجع بامام جعفر صادق ع باشد ل اربعین عبارت از چهار اربعین است که بیان آن شده بعد از آن ضمائر در بین یدیه وخلفه ویمینه وشماله راجع برسول علیه السلام است **یعنی** بعد از آن اشارت کرد بدست خود بسوی ...چهل سرا از جانب پیش او واز جانب پس او واز جانب دست راست او واز جانب دست چپ او وباین معنی که چهار بار بچهار طرف اشارت کرد و یکبار گفت کل اربعین دار جیران چنانچه مے آید در حدیث اول باب آینده **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابیه علیه السلام قال قرأت فی کتاب علی علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله کتب بین المهاجرین والانصار ومن لحق بهم من اهل یثرب ان الجار کالنفس غیر مضار ولا اثم وحرمة الجار علی الجار کحرمة امه الحدیث مختصر **شرح** این حدیث بتمامه می آید در کتاب الجهاد در حدیث ... باب اعطاء الامان که باب نهم است آن هر دو جا بفتح همزه وبکسر همزه می تواند بود والنفس بسکون ...است غیر مرفوع وخبر مبتداء محذوف است بتقدیر هو غیر المضار بضاد با نقطه والف وتشدید ...ے بے نقطه بصیغه اسم مفعول باب مفاعله کسے که ضرر رسانیده شود در عوض ضرر که او رسانیده ... ...زه والف وهمزه منقلب از واو یا منقلب از یاء بصیغه اسم فاعل مهموز الفاء معتل العین باب نصر ...باب ضرب کسے که بیگانه یا خوار باشد ودر نسخ ثناء سه نقطه است بمعنی کسے که گناهکار باشد ...براین تقدیر بمعنے کسے است که سلوک باو کرده شود مانند سلوکے که با گناهگار میکنند **یعنی** روایت ...ست از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش امام محمد باقر علیه السلام گفت خواندم در کتابے ...بخط علی علیه السلام است وآن را جامعه می نامند این را که رسول الله صلی الله علیه وآله نوشت و ...مقرر کرد میان مهاجران وانصار وهر که لاحق بایشان شد از اهل مدینه وحوالی آن این را که همسایه ...می مانند خود ش است بیان این آن که ضرر رسانیده نمی شود در عوض ضررے که رسانیده باشد ...ار دلیل نمی شود باین معنی که ترک آشنائی ومصاحبت او نمی باید کرد براے ضررے که رسانیده ...شد یا باین معنی که اگر کسے براو ستم کند رفع ستم از او می باید کرد و حرمت همسایه بر همسایه مانند ...حرمت مادر اوست این حدیث دور ودراز است واینجا مختصر شده **سوم اصل** عن ابی ...عبد الله ع قال حسن الجوار یزید فی الرزق **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ...نیکی همسائگی زیاده میکند در رزق باین معنی که باعث برکت در رزق میشود **چهارم اصل** ...عن اسحاق بن عمار عن الکاهلی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان یعقوب ع لما ذهب

منه بنيامين قال رب ما ترحمني اذهبت عيني واذهبت ابني فاوحى الله تبارك وتعالى لو امتهما
لاحييتهما لك حتى اجمع بينك وبينهما ولكن تذكر الشاة التي ذبحتها وشويتها
واكلت وفلان الى جانبك صائم لم تنله منها شيئا **شرح** بنيامين بكسر
باے یک نقطه وسکون نون ویاے دو نقطه در پایین وکسر میم وسکون یاے دو نقطه در پایین
ونون برادر مادرے یوسف علیه السلام است ومادر ایشان راحیل نام داشته ویوسف ع
بتدبیرے او را بمصر طلبید و با خود نگاه داشت ببهانه اینکه دزدے کرده چنانچه در سوره یوسف
مذکور است وما در ما ترحمنی براے نفی آلست یا بمعنے که آیا هنوز وقت رحم نشده مذکر
بصیغه امر حاضر باب تفعل است یعنے روایت ست از اسحاق بن عمار از کاهلی گفت شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بدرستیکه یعقوب علیه السلام چون رفت از او بنیامین
باین معنی که خبر رسید باو که عزیز مصر بنیامین را مانع برگشتن بکنعان شد ندا کرد اے صاحب کل
اختیار من آیا نه در رحم میکنی مرا کور کردے دو چشم مرا و بردے از نزد من دو پسر مرا که یوسف ع
و بنیامین باشند پس وحی کرد الله تبارک وتعالے که اگر میرانیده مے بودم ایشان را هر آئینه زنده
میکردم ایشان را براے تو تا جمع کنم میان تو و ایشان ولیکن بیاد خود آور گوسفندے را که ذبح کردے
آنرا و بریان کردے آنرا و خوردے و حال آنکه فلان مرد در پهلوی خانه تو روزه دار بود عطا ندادے
او را از آن چیزے باین معنی که طلب نکردے او را بضیافت تا ثواب تفطیر صائم همسایه دریابی
باین معنی که نفرستادے بسوے او چیزے تا در شب بآن افطار کند **پنجم اصل** وفي رواية اخرى
قال فكان بعد ذلك يعقوب عليه السلام ينادي مناديه كل غداة من منزله على فرسخ
الا من اراد الغداء فليأت الى يعقوب واذا امسى نادى الا من اراد العشاء فليأت الى يعقوب
شرح وفي رواية اخرى كلام اسحاق بن عمار ست الغداء بفتح غین با نقطه ودال بے نقطه والف ممدوده
طعام چاشت العشاء بفتح عین بے نقطه وشین با نقطه والف ممدوده طعام شام یعنی و در روایتے
دیگر که غیر روایت کاهلی ست در تتمه حدیث اینست که امام جعفر صادق علیه السلام گفت پس بود بعد
از آن یعقوب علیه السلام باین روش که جار میزد جارچے او در هر اول روز از منزل یعقوب بر مقدار
یک فرسخ که آگاه باشید هر که اراده چاشت دارد باید که آید نزد یعقوب و چون آخر روز
میرسید جار میزد که آگاه باشید هر که اراده شام دارد باید که آید نزد یعقوب ع **ششم اصل**
عن ابي عبد الله عليه السلام قال جاءت فاطمة عليها السلام تشكو الى رسول الله صلى الله عليه وآله
بعض امرها فاعطاها رسول الله صلى الله عليه وآله كربة وقال تعلمي ما فيها فاذا فيها من كان يؤمن
بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا او ليسكت **شرح**

الامر کاری کہ معتد بہ باشد الکربۃ بفتح کاف و فتح رای بی نقطہ و بای یک نقطہ و تای وحدت چوب شاخ درخت خرما کہ پہن باشد و تختہ کہ سر ستون خیمہ در آن باشد و ہر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت آمد فاطمہ علیہا السلام شکایت میکرد بسوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از بعض کار عمدہ او مثل آزار کشیدن از ہمسایگان پس داد او را رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ پارچہ تختہ و گفت یاد گیر آنچہ را کہ در آن نوشتہ شدہ پس ناگاہ در آن تختہ این بود کہ ہر کہ ایمان می داشتہ باشد باللہ تعالی و روز قیامت پس آزار نمی کند ہمسایہ خود را باین معنی کہ باید کہ آزار نکند او را ہر چند کہ او آزار کند و ہر کہ ایمان میداشتہ باشد باللہ تعالی و روز قیامت پس باید کہ گوید سخن بہتر را یا باید کہ ساکت شود اگر نداند بہتر را یا موافق مصلحت نباشد گفتن آن **ہفتم اصل** قال لی ابو عبد اللہ ع حسن الجوار یزید فی الاعمار و عمارة الدیار **شرح** العمارة بکسر عین بی نقطہ و الف و رای بی نقطہ مصدر باب نصر و علم و حسن آباد شدن و آنچہ بآن سر آباد شود و بفتح عین مصدر باب نصر و ضرب و علم باقی ماندن و بر ہر تقدیر مجرور و معطوف بر الاعمار است یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیہ السلام خوبی ہمسایگی باعث زیادتی در عمرہا و باعث زیادتی در آباد شدن سراہاست **ہشتم اصل** قال ابو عبد اللہ ع حسن الجوار یعمر الدیار و یزید فی الاعمار **شرح** یعمر بصیغہ مضارع معلوم باب نصر و ضرب یا باب تفعیل یا باب افعال است یعنی گفت امام جعفر صادق علیہ السلام خوبی ہمسایگی آباد میکند سراہا را و زیاد میکند در عمرہا **نہم اصل** عن الحسن بن عبد اللہ عن عبد صالح قال قال علیہ السلام لیس حسن الجوار کف الاذی و لکن حسن الجوار صبرک علی الاذی **شرح** روایت است از حسن بن عبد اللہ از امام موسی کاظم علیہ السلام راوی گفت کہ گفت امام علیہ السلام نیست خوبی ہمسایگی ہمین نگاہ داشتن آزار خود از ہمسایہ و لیکن خوبی ہمسایگی صبر تست بر آزار ہمسایہ **دہم اصل** قال رسول اللہ ص حسن الجوار یعمر الدیار و ینسئ فی الاعمار **شرح** الانساء بنون و سین بی نقطہ مصدر مہموز اللام باب افعال تاخیر و مراد اینجا تاخیر اجل است مشہور و موافق حدیث ہشتم این باب است **یازدہم اصل** عن ابی عبد اللہ ع قال قال البیت غاص باہلہ اعلموا انہ لیس منا من لم یحسن مجاورة من جاورہ **شرح** الغاص بغین با نقطہ و تشدید صاد بی نقطہ است ضمیر مستتر در جاورہ راجع بمن اول است و ضمیر بارز راجع بمن دوم است یا بر عکس یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام راوی گفت کہ گفت بر جالی کہ خانہ پر از مردم بود کہ بدانید کہ شان اینست کہ نیست از ما باین معنی کہ مقرب نزد ما نیست ہر کہ خوب بجا نیاورد ہمسایگی کسی را کہ ہمسایگی او میکند **دوازدہم اصل** سمعت ابا عبد اللہ ع یقول المؤمن من امن جارہ بوائقہ قلت و ما بوائقہ قال ظلمہ و غشمہ **شرح** امن بصیغہ ماضی معلوم باب علم است الغشم بفتح غین با نقطہ

وسکون وفتح شین با نقطه مصدر باب ضرب هیزم چیدن در شب بروشنی که هر چه بدست آید چیده شود
خواه خواب و خواه بدبے تامل وفکر و مراد اینجا سخنے یا کارے بے فکر انه گفتن یا کردن است و آن
در اکثر باعث رنجش خاطر میشود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام مے گفت مومن کسے است
که امین شد همسایه او از بلاهاے او گفتم چیست بلاهاے او مراد طلب ذکر مثالست برای بلاها امام
گفت ظلم او و بیگرے او **سیزدهم اصل** جاء رجل الى النبى صلى الله عليه وآله فشكا اليه
اذى جاره فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله اصبر ثم اتاه ثانية فقال له النبى صلى الله
عليه وآله اصبر ثم عاد اليه فشكا ثالثة فقال النبى صلى الله عليه وآله للرجل الذى
شكا اذا كان عند رواح الناس الى الجمعة فاخرج متاعك الى الطريق حتى يراه من يروح الى
الجمعة فاذا سألوك فاخبرهم ففعل فاتاه جاره المؤذى له فقال له رد متاعك فلك الله على ان لا اعود
یعنی آمد مردے بسوی نبی صلے الله علیه وآله پس شکایت آورد بسوی او از آزار همسایه خود پس
گفت او را رسول الله صلی الله علیه وآله صبر کن بعد از آن آمد آن مرد نزد نبی علیه السلام بار دوم
پس گفت او را نبی صلی الله علیه وآله صبر کن بعد از آن برگشت بسوی نبی صلی الله علیه وآله وسلم
پس شکایت آزار کرد بار سوم پس گفت نبی صلی الله علیه وآله آن مرد را که شکایت کرد چون شد
کار جهان نزد رفتن مردم بسوی نماز جمعه پس بیرون آور رخت خود را بسوی راه گذر مردم تا ببیند آن را
هر که میرود بسوے نماز جمعه پس چون مردم سوال کنند ترا که چرا بیرون آوردے رخت خود را پس
خبردار کن ایشان را از حال خود گفت پس آن مرد کرد آن را که مذکور شد پس آمد نزد همسایه
او که آزار میکرد پس گفت او را که برگردان رخت خود را پس برائے تو الله تعالے گواه باشد بر من
باشد که دیگر عود نمیکنم بسوے آزارے که میکردم **چهاردهم اصل** قال رسول الله صلى الله
عليه وآله ما آمن بى من بات شبعان وجاره جائع قال وما من اهل قرية يبيت فيهم جائع
ينظر الله اليهم يوم القيمة **شرح** ما مشابه لیس است من زائده است اهل قریه اسم ما است جمله یبیت
صفت اهل قریه است جمله ینظر الله الیهم خبر ما است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله مومن نشد
بمن کسے که خوابید بر حالی که سیر باشد و همسایه او گرسنه باشد رسول علیه السلام گفت و نیست هیچ اهل
دهی که شب خوابد در ایشان گرسنه با نیز روش که نظر رحمت کند الله تعالے بسوئے ایشان در روز قیامت
پانزدهم اصل عن ابى جعفر عليه السلام قال من القواصم الفواقر التى تقصم الظهر جار السوء
ان رأى حسنة اخفاها وان رأى سيئة افشاها **شرح** القواصم بفتح قاف وكسر صاد بی نقطه جمع قاصمه بصیغه
اسم فاعل باب ضرب شکننده ها تائیث برای اینست که موصوف آن داهیه است الفواقر بفتح فا وکسر قاف
و راء بے نقطه جمع فاقره بصیغه اسم فاعل باب ضرب شکننده های مهره پشت و بلاها مطلقا الف اللظهر

ترجمہ شرح اصول کافی

براے عهد خارجی است بمعنی ظهر آدمی پس التی تقصم الظهر افاده تازه میکند و میتواند بود که براے
افاده تازه نباشد بلکه تفسیر فواقر باشد زیراکه چون فواقر مشترک است میان دو معنی که مذکور شد تفسیر آن
این شده السو بفتح سین است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت از جمله
شکننده هاے مهره پشت آدمی همسایه بد است بیان این آنکه اگر دید خوبی را پنهان کرد آنرا و
اگر بدی را مشهور کرد آن را **شانزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله
اعوذ بالله من جار السوء فی دار اقامة تراك عيناه ويرعاك قلبه ان راك بخير ساءه
وان راك بشر سره **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله پناه میگیرم بالله تعالے از
همسایه بد در سراے توطن بیان این آنکه می بیند ترا دو چشم او و می پاید ترا دل او و اگر دید
ترا بحال خوب آزرده کرد او را آن دیدن و اگر دید ترا بحال بد خوش حال کرد او را آن دیدن

باب بست و پنجم اصل باب حد الجوار

شرح این باب بیان حد همسایگی است که تا چند سر است درین باب دو حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله كل اربعين دارا جيران من
بين يديه ومن خلفه ومن يمينه ومن شماله **شرح** ضمیر یدیه و نظائر آن راجع بانسان است که مفهوم
میشود از جیران یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله هر چهل سرا یعنی اهل هر چهل سرا همسایگان آدمی اند از جانب پیش او و از جانب پس او و از
جانب دست راست او و از جانب دست چپ او **دوم اصل** عن ابی عبد الله قال حد الجوار
اربعون دارا من كل جانب من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله **شرح** مضمون این موافق سابق است

باب بست و ششم اصل باب حسن الصحابة وحق الصاحب فی السفر

شرح الصحابة بفتح و کسر صاد باب علم معاشرت یعنی این باب بیان فضیلت خوبی رفاقت و بیان حق
رفیق در سفر است درین باب پنج حدیث است **اول اصل** اوصانی ابو عبد الله فقال اوصيك
بتقوى الله واداء الامانة وصدق الحديث وحسن الصحابة لمن صحبت ولا قوة الا بالله **شرح**
سفارش کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام باین روش که گفت سفارش میکنم ترا بترس از عذاب
الله تعالے و رسانیدن امانت بصاحبش و راستی سخن و خوبی رفاقت براے کسی که رفیق او شده
نیست قوت عزم کسے در کارے مگر بوسیله انگیزی الله تعالی **دوم اصل** عن ابی جعفر قال من
خالطت فان استطعت ان تكون يدك العليا عليه فافعل **شرح** العليا بضم عین بے نقطه و
الف مقصوره مؤنث اعلی خبر تکون است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که
را معاشرت کردی پس اگر وسعت در قدرت داشته باشی که باشد نعمت تو باعتبار مال و خوشخوئے

وماننده آنها بلندتر بر او یا مراد غنیمت که باشد نعمت تو که بهتر از سائر نعمتهاے تست وارد بر او بکن آنرا مخفی نماند که از جمله دست و قدرت رضاے آن رفیق است زیرا که بعض رفیقان شرمنده و آزرده میشوند از اینکه رفیق زیاده بر ایشان خرچ میکرده باشد **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما اصطحب اثنان الا کان اعظمهما اجرا واحبهما الی الله عز وجل ارفقهما بصاحبه **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مصاحبت نکردند دو کس مگر آنکه شد بزرگتر آن دو باعتبار ثواب ومحبوب تر آن دو بسوے الله عز وجل آنکس که بسیار سلوک تر آن دو است با مصاحبش **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله حق المسافر ان یقیم علیه اصحابه اذا مرض ثلثا **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله حق رفیق سفر اینست که ایستند بر سر او رفیقان چون بیمار شود سه روز آفتاب بمعنی سه شبانه روز مخفی نماند که اگر ثلثا می گفت بمعنے سه روز می بود و آن کمتر است از سه روز و ایضا می تواند بود که این حکم در جاے باشد که ایستادن اصحاب باعث تلف جمیع نباشد **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام عن آبائه علیهم السلام ان امیر المؤمنین علیه السلام صاحب رجلا ذمیا فقال له الذمی این ترید یا عبد الله قال ارید الکوفة فلما عدل الطریق بالذمی عدل معه امیر المؤمنین ع فقال له الذمی فقد ترکت الطریق فقال له قد علمت **شرح** با در بالذمی براے تعدیه است این مفعول به است نه مفعول فیه یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام اینکه امیر المؤمنین علیه السلام رفیق شد با مردی از اہل کتاب که در عهد مسلمانان بود پس گفت او را آن ذمی که کجا را قصد داری ای بندۂ خدا گفت قصد دارم کوفه را پس چون جدا کرد راه ذمی را باین معنی که براهے دیگر رفت غیر راه کوفه جدا شد با او امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت او را آن ذمی که آیا دعوی نه کردی که تو قصد کوفه داری پس گفت ابلکه بلی دعوی کردم پس گفت او را ذمی که پس بتحقیق واگذاشتے راه کوفه را پس گفت او را بتحقیق دانستم و دا واگذاشتم **ششم اصل** قال فلم عدلت معی وقد علمت ذلك فقال له امیر المؤمنین علیه السلام هذا من تمام حسن الصحبة ان یشیع الرجل صاحبه هنیهة اذا فارقه وکذلك امرنا نبینا علیه السلام فقال له الذمی هکذا قال نعم قال الذمی لا جرم انما تبعه من تبعه لافعاله الکریمة فانا اشهدك انی علی دینك ورجع الذمی مع امیر المؤمنین فلما عرفه اسلم **شرح** ان یشیع از باب تفعیل بدل اشتمال هذا است میتواند بود که دینک عبارت از اسلام باشد و رجوع ذمی عبارت از رجوع از آن راه بسوی کوفه باشد و فا در فلما بیانیه باشد و عرفه از باب ضرب و ماخوذ از عرف بضم عین و سکون را باشد که ضد نکر است باین معنی که آشنائے کرد و مهربانی کرد و این نصیحت است شیعه را باینکه مهربانی دلالت بر حق آسان تر است از درشتی و میتواند بود

شرح اصول کافی

کہ مراد بزینک اعادتک باشد وآن اینجا عبارت از این فعل کریم باشد کہ مشایعت رفیق است
ودر وقت آن سخن ہنوز مسلمان نشدہ باشد وفا در فلما برائے تعقیب باشد وعرفہ بصیغۂ ماضی
معلوم باب تفعیل یا باب ضرب باشد وحاصل ہر دو یکی است زیراکہ بر تقدیر دوم نیز تعریف
واقع شدہ از راہ کوفہ بامن یعنی گفت پس چرا راہ جدا کردی بامن وحال آنکہ بتحقیق دانستی آن
راہ کوفہ را پس گفت او را امیر المؤمنین صلوات اللہ عز وجل وسلامہ علیہ وعلی آبائہ واولادہ
این از جملۂ تمام خوبی رفاقت است کہ مشایعت کند مرد رفیق خود را اندکی چون جدا شود آن رفیق از ان
مرد وچنین امر کردہ ما را پیغمبر ما علیہ السلام پس گفت او را آدمی کہ آیا ہمچنین امر کردہ گفت آری
گفت ذمی کہ ناچار چیز این نیست کہ تابع پیغمبر شما شد آن کہ تابع شدہ او را برائے
کارہائے او کہ خوب است پس من گواہ میگیرم ترا کہ من بر دین تو ام وگشت ذمی با حضرت
امیر المؤمنین ع بسوئے کوفہ بیان این آنکہ چون امیر المؤمنین ع آشنائی کرد با او مسلمان شد

باب بست وہفتم اصل باب التکاتب

شرح این باب فضیلت کتابت نوشتن برادران مؤمن بیکدیگر است درین باب دو حدیث
است **اول اصل** عن ابی عبد اللہ ع قال التواصل بین الاخوان فی الحضر التزاور وفی السفر التکاتب
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت پیوند میان برادران مؤمن در وقتیکہ نزد یکدیگر
حاضر باشند زیارت یکدیگر است ودر وقتیکہ از یکدیگر غائب باشند کتابت نوشتن بیکدیگر است
دوم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال رد جواب الکتاب واجب کوجوب
رد السلام والبادی بالسلام اولی باللہ ورسولہ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام
گفت برگردانیدن جواب کتاب واجب است مانند وجوب برگردانیدن جواب سلام وابتدا کنندہ
بسلام نزدیک تر است باللہ تعالیٰ ورسولش

باب بست وہشتم اصل باب النوادر

شرح این باب احادیث متفرقہ است درین باب ہشت حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال کان رسول اللہ یقسم لحظاتہ بین اصحابہ فینظر الی
ذا وینظر الی ذا بالسویۃ قال ولم یبسط رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ رجلیہ بین اصحابہ
قط وان کان لیصافحہ الرجل فما یترک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ یدہ من یدہ حتی
یکون ہو التارک فلما فطنوا لذلک کان الرجل اذا صافحہ قال بیدہ فنزعہا من یدہ شرح
فاء در فینظر بیانیہ است آن بکسر ہمزہ وتخفیف نون مخففہ از مثقلہ است واسم آن ضمیر شان محذوف
است قال بیدہ بمعنی اینست کہ دست خود را حرکت میداد کہ از آن مفہوم میشد کہ آن

است ضمیر مستتر در فرمود راجع برسول ع است ضمیر یده راجع بالرجل است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق ع گفت عادت رسول الله ع این بود که قسمت میکرد نگاههای خود را
میان اصحاب خود پس نظر میکرد این طرف و نظر میکرد آن طرف برابر گفت و لبسط نداد رسول دو پای خود را
در مجلس هرگز و بدرستیکه شان این بود که هر آینه مصافحه میکرد با مردی پس وا نمیگذاشت رسول الله
صلی الله علیه و آله دست خود را از دست او تا آنکه باشد آن مرد واگذارنده پس چون اصحاب فهمیدند
این را عادت این بود که مردی چون مصافحه میکرد با رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت بس است دست
خود پس میکشید رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دست خود را از دست او **دوم اصل** عن
ابی الحسن علیه السلام قال اذا کان الرجل حاضرا فکنه و اذا کان غائبا فسمه **شرح**
روایت است از امام رضا علیه السلام گفت چون مرد باشد حاضر پس کنیت او را ذکر ساز
خواه در خطاب با او و خواه در گفتگو با دیگری و چون باشد غائب پس نام او را ذکر ساز
چون یاد او کنی مثل وقتی که دعا برای غائب مومن میشود **سوم اصل** قال رسول الله صلی
الله علیه و آله اذا احب احدکم اخاه المسلم فلیسأله عن اسمه و اسم ابیه و اسم قبیلته و عشیرته
فان من حقه الواجب و صدق الاخاء ان یسأله عن ذلک فانها معرفة حق **شرح**
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون دوست داشت یکی از شما برادر مسلمان خود را
پس باید که سوال کند او را از نام او و نام پدر او و نام قبیله او و نام خویشان و مصاحبان
نزدیک او چه بدرستیکه از جمله حق آن برادر مسلمان که ثابت است در گردن یکی از شما و از جمله
راستی برادری اینست که سوال کند از آنچه مذکور شد و اگر نه پس آن محبت شناخت بی عقلانه
و کورکانه است **چهارم اصل** عن عبد الملک بن قدامة عن ابیه عن علی ابن الحسین
علیهما السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یوما لجلسائه تدرون ما العجز
قالوا الله و رسوله اعلم قال العجز ثلثة ان یبدر احدکم بطعام یصنعه لصاحبه فیخلفه
و لا یأتیه و الثانیة ان یصحب الرجل منکم الرجل او یجالسه یحب ان یعلم من هو و من این
هو فیفارقه قبل ان یعلم ذلک و الثالثة امر النساء یدنو احدکم من اهله فیقضی حاجته
و هی لم تقض حاجتها فقال عبد الله ابن عمرو بن عاص فکیف ذلک یا رسول الله قال
یتحوس و یمکث حتی یأتی ذلک منهما جمیعا **شرح** ذکر ثلث باعتبار تذکیر لفظ عجز است
و ذکر ثانیة و ثالثة باعتبار تانیث معنی عجز است که عصات است یبدر بباء یک نقطه و دال بی نقطه
بصیغه مضارع باب نصر است فیخلفه بخاء با نقطه و فاء بصیغه مضارع معلوم باب افعال عطف
بر یبدر است یجب بجاء بی نقطه و تشدید باء یک نقطه بصیغه مضارع معلوم یا مجهول باب افعال

جملۂ حالیہ است فیفارقہ عطف بر یصعب است یتحوس بحاء بے نقطہ و تشدید واو و سین بے نقطہ بصیغۂ مضارع غائب معلوم باب تفعل ست التحوس اظہار شجاعت بکاری مشار الیہ ذالک قضاء حاجت است یا آب منی است **یعنی** روایت است از عبد الملک بن قدامہ بضم قاف و دال بے نقطہ از پدرش از امام زین العابدین علیہ السلام گفت کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ روزی ہمنشینان خود را اگہ آیا میدانید کہ چیست عمدۂ کودنی و ضعیف رائے گفتند اللہ و رسول او دانا تر است گفت عمدہ کودنی سہ چیز است اول اینکہ شتاب کند پیش از آمدن میہمان یکی از شما بطعامے کہ میسازد برای یار خود باین معنی کہ شروع در اسباب آن کند بخریدن آنچہ ضرورست و مانند آن و آن یار خلاف وعدۂ او کند و نیاید نزد او و مراد اینست کہ آن یار ناپائدار سے و کودنی کردہ چنانچہ متعارف است کہ بعضے وعدہ بجا سے میکنند و آخر چون مشتری نقد تر بہم میرسد میفروشند در خصت میخواہند و آن مرد عزیز علاجی ندارد بغیر اظہار رخصت زہی کودنے کہ باین رخصت خود را راضی میکند و دوم اینکہ ہمراہ شود مردے از شما مردی را یا ہمنشینی کند برجائے کہ دوست دارد کہ داند کہ کیست او و از کدام دیار ست او و پس جدا شود از ان مرد پیش از ان کہ داند آن را کہ کیست و از کجاست و سوم کار عمدۂ زنان است بیان این آنکہ نزدیکے از شما نسبت بمنکوحۂ خود پس کار خود را میسازد و آن منکوحہ نہ ساختہ کار خود را پس گفت عبد اللہ بن عمرو بن العاص پس چون است آن باین معنی کہ پس چہ باید کرد تا چنان نشود گفت حرکات معہودہ می کند و درنگ میکند در وقتیکہ نزدیک کارسازی خودش شود تا تاخیر آن شود و ہمچنین این را مکرر میکند تا آید کارسازی از جانب ایشان ہر دو **پنجم اصل** قال وفی حدیث آخر قال رسول اللہ ص ان من اعجز العجز رجلا لقی رجلا فاعجبہ نحوہ فلم یسالہ من اسمہ ونسبہ وموضعہ **شرح** نسبت اعجز بعجز مجاز ست برائے مبالغہ و مراد نسبت بصاحب عجز است رجلا بتقدیر حال رجل است یا النسبت مجازی است برای مبالغۂ دیگر **یعنی** عبد الملک گفت و در حدیثے دیگر کہ غیر پدرم روایت کردہ از علی بن الحسین اینست کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ بدرستیکہ از جملہ کودن تر کودنی حال مردیست کہ برخورد مردے را پس خوش آمد گفت ادا بروش آن مرد پس نپرسید او را از نام او و نسب او و جاے او **ششم اصل** سمعت ابا الحسن موسی ع یقول لا تذہب الحشمۃ بینک وبین اخیک ابق منہا فان ذہابہا ذہاب الحیاء **شرح** لا تذہب بصیغۂ نہی غائبہ باب منع است الحشمۃ است بکسر حاء بی نقطہ و سکون شین با نقطہ خودداری **یعنی** شنیدم از امام موسی کاظم علیہ السلام میگفت باید کہ برطرف نشود خودداری میان تو و میان برادر مومن تو و اگذار از خودداری چیزے را باین معنی کہ بالکلیہ برطرف مکن آن را چہ بدرستیکہ برطرف شدن

صافی شرح اصول کافی

آن بالکلیه برطرف شدن حیا است باین معنی که بے حیائی است **هفتم اصل** قال
ابوعبدالله ع لا تثق باخیك کل الثقة فان الصرعة الاسترسال لا تستقال **شرح** کل منصوب
نائب مفعول مطلق برای بے نوع است الصرعة بکسر صاد بے نقطه وسکون را بے نقطه وعین بے نقطه
مصدر باب منع نوع انداختن وبفتح صاد برای مرد است وبرهر تقدیر اضافت مصدر بفاعل
است الاسترسال وادادن خود وآن ضد استمساک است تستقال بقاف بصیغه مجهول مضارع معتل
العین غائبه باب استفعال است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام اعتماد مکن بر برادر
مومن خود بهمه اعتماد که هرچه خواهی با وگوئی چه بدرستیکه انداختن وادادن خود کسے را هرگز
تلافی کرده نمیشود ومراد اینست که اگر کسے لغزشے درگفتگو مثلا در اثنائے دشمنی باکسی کند
بعد از پشیمانی تلافی آن آسان تر است از تلافی لغزشے که در اثنائے دوستی وانبساط باکسے
کند **هشتم اصل** قال ابوعبدالله علیه السلام خبروا اخوانکم بخصلتین فان کانتا
فیهم والا فاعزب ثم اعزب محافظة علی الصلوات فی مواقیتها والبر بالاخوان فی العسر
والیسر **شرح** اعزب بعین بے نقطه وزاے بانقطه وباے یک نقطه بصیغه امر حاضر باب نصر وضرب
است العزوب بضم عین غائب شدن وافراد آن باوجود آنکه مخاطب جمعست برای اینست که مراد
خطاب عام است وتکرار آن بالفظ ثم برائے تاکید وبسیاری دوری است محافظة مرفوع وخبر مبتدای
محذوف است بتقدیر هما محافظة یا مجرور وبدل تفصیل خصلتین است یعنی گفت امام جعفر صادق
صلوات الله عزوجل وسلامه علیه وعلی آبائه واولاده الطیبین الطاهرین المعصومین اجمعین
آزمود کنید برادران مومن خود را بدو خصلت پس اگر باشند آنها در ایشان خوب
واگر نباشد پس دور شو از ایشان بعد از ان نیز دور شو آنها نگاه داشتن برنماز
است در اوقات فضیلت آنها ونیکی با برادران است در تنگدستی وفراخ دستی آن برادران
یا در تنگدستی ودر فراخ دستی خود شان

باب بست ونهم اصل باب

شرح این بابے است بے عنوان دربیان آداب نوشتن مکتوب ومانند آن وفرق میان این باب
وباب بست وهفتم اینست که آن در فضیلت نوشتن مکتوب بود واین در آداب نوشتن آنست
درین باب نه حدیث است **اول اصل** قال ابوعبدالله ع لا تدع بسم الله الرحمن الرحیم
وان کان بعده شعر **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام وامگذار بسم الله الرحمن الرحیم را
در مکتوب خود ودر غیر آن هرچند که بعد از آن شعر نوشته شود یا گفته شود واشعار است بغایت
بے اعتباری شعر **دوم اصل** قال ابوعبدالله علیه السلام اکتب بسم الله الرحمن الرحیم

من اجود کتابك ولا تمد الباء حتی ترفع السین **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام خوب بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم را از بهتر نوشتن خود باین معنی که بخط خوب خود بنویس و مکش باء آن را
تا برداری سه دندانه سین را مراد اینست که در خط کوفی وخط نسخ و مانند آنها سه را البته بر
میدارند واگر پیش برداشتن آنها با کشیده شود بدنمائی شود یا مراد اینست که در هر خطی که
باشد باء را نباید کشید تا بسر شود برداشتن سه دندانه سین و بنا بر اول حتی برای انتهای
غایت است و بنا بر دوم برای تعلیل است **سوم اصل** عن الحسن بن السری عن
ابی عبد الله ع قال لا تکتب بسم الله الرحمن الرحیم لفلان ولا بأس ان تکتب علی ظهر الکتاب
لفلان **شرح** روایت است از حسن بن السری از امام جعفر صادق علیه السلام حسن گفت که امام صلوات
الله عزوجل وسلامه علیه وعلی آبائه واولاده الطیبین الطاهرین المعصومین الانجبین ما دامت
السموات والارضین گفت منویس در متن مکتوبی که بسوی کسی فرستی بعد از بسم الله الرحمن الرحیم
این را که اینجست نوشتم برای فلان کس است چه این دلالت بر وضع منت بر آن کس میکند باکی
نیست که بنویسی بر عنوان مکتوب که این مکتوب از فلان کس است چه این دلالت میکند
که کاغذ مال دوست و باو می باید داد و در اینجا وضع منت در نوشتن مکتوب برای آن کس
نیست مخفی نماند که فلان در حدیث سابق عبارت از اسم کسی است وابو فلان در این حدیث
عبارت از کنیت کسی است و مقصود تفاوت میان اسم و کنیت نیست بلکه مقصود بیان تفاوت
میان متن مکتوب و ظهر مکتوب است باین روش که در متن لفلان نمی توان نوشت ولابی فلان نیز
نمی توان نوشت و در ظهر هر کدام که خواهی میتوان نوشت پس مضمون این دو حدیث یکی است
پنجم اصل سألت ابا عبد الله ع عن الرجل یبدأ بالرجل فی الکتاب فقال لا بأس به ذلك
من الفضل یبدأ الرجل باخیه یکرمه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ابتدا میکند
بنوشتن نام مردی دیگر در مکتوبی که بآن مردی دیگر می نویسد مثل نوشتن لفلان من فلان امام گفت
باکی نیست آن عمل از جمله فضیلت و رعایت ادب است ابتدا میکند مرد بنام برادر مؤمن خود
اکرام میکند آن برادر را **ششم اصل** عن ابی عبد الله ع قال لا بأس بان یبدأ الرجل باسم صاحبه
فی الصحیفة قبل اسمه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت باکی نیست
اینکه ابتدا کند مرد بنام مصاحب خود در مکتوبی که باو می نویسد پیش از نام خود مثل لفلان من فلان
هفتم اصل امر ابو عبد الله علیه السلام بکتاب فی حاجة فکتب ثم عرض علیه ولم یکن فیه استثناء
فقال کیف رجوتم ان یتم هذا ولیس فیه استثناء انظروا کل موضع لا یکون فیه استثناء فاستثنوا فیه
شرح امر کرد امام جعفر صادق علیه السلام بمکتوبی که فرستاده شود [illegible]

نوشتہ شد بعد از آن نمودہ شد برادو نبود در آن مکتوب قید ان شاء اللہ تعالے پس امام ع
گفت چون امید وار شدید کہ کار رسانہ سے کند این مکتوب و حال آنکہ نیست در آن قید ان شاء اللہ
تعالے نظر کنید ہر جائے را کہ نیست در آن قید ان شاء اللہ تعالے پس قید ان شاء اللہ کنید در آن مراد
ہر موضعیست کہ گنجائش آن قید دارد مثل وعدہ بچیزے و مثل امر کردن کارے و مثل اخبار
بموافقت مصلحت در کارے **ہشتم اصل** عن ابی الحسن ع انہ کان یترب الکتاب قال
لا باس بہ **شرح** یترب بتا دو نقطہ در بالا و راے بے نقطہ و با یک نقطہ بصیغہ مضارع معلوم باب
افعال یا تفعیل است الاتراب و التتریب مکتوب را بگل مہر کردن چنانچہ گذشت در کتاب الحجۃ در حدیث
چہارم باب نود و ہشتم کہ تا وصلے کتا بانظر رطب و خاک پاشیدن بر نوشتہ تازہ و خشک مشود
یعنی روایت است از امام رضا علیہ السلام اینکہ عادت او این بود کہ بگل چسپندہ مہر میکرد مکتوب را
و گفت باکے نیست بآن **نہم اصل** عن علی بن عطیۃ انہ رای کتبا لابی الحسن علیہ السلام
مترّبۃ **شرح** روایت ست از علی بن عطیہ کہ او دید چند مکتوب از امام رضا کہ مہر کردہ شدہ بود بگل چسپیدہ

باب سی ام اصل باب

شرح این بابیست بے عنوان در آداب محو نوشتہ و در این باب پنج حدیث است
اول اصل عن ابی الحسن علیہ السلام قال سألتہ عن القراطیس تجتمع هل تحرق بالنار فیها شیء
من ذکر اللہ عز و جل قال لا تغسل بالماء اولا قبل **شرح** القراطیس جمع قرطاس بکسر و ضم قاف
و سکون راے بے نقطہ کاغذ ہای کہ مکتوب است تحرق بجای بے نقطہ و راے بے نقطہ بصیغہ مضارع مجہول غائبہ
باب ضرب یا باب افعال یا باب تفعیل است لا بتقدیر لا تحرق است تغسل استیناف بیانی است
اولا بتشدید واو مفتوحہ منصوب است قبل مبنی بر ضم و تکرار اولاست یعنی روایت است
از امام موسی کاظم علیہ السلام راوی گفت پرسیدم اورا از مکتوب ہا کہ جمع مے شود و احتیاج
بآنہا نیست آیا سوزانیدہ میشود بآتش و حال آنکہ در آنہا چیزے از نام اللہ عز و جل ہست گفت
سوزانیدہ نمی شود بیان این آنکہ شستہ می شود موضع اسم الٰہی بآب در اول پیش از سوزانیدن
دوم اصل سمعت ابا عبد اللہ ع یقول لا تحرقوا القراطیس ولکن امحوها و مزقوها **شرح**
مزقوا بمیم و زاے با نقطہ بصیغہ امر باب تفعیل است و در اکثر نسخ بجاے بی نقطہ و راے بے نقطہ است
و بنا بر این نہی در لا تحرقوا مخصوص است بوقت عدم محو یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام
میگفت مسوزانید مکتوب ہا را و لیکن بر طرف کنید نوشتہ آنہا را بآب و مانند آن و پارہ پارہ کنید
آنہا را باین معنی کہ در مکتوب ہائے کہ اسم الٰہی ندارد مخیر اید میان این دو شق یا باین معنی کہ موضع اسم
الٰہی را محو کنید و باقی را پارہ کنید **سوم اصل** سئل ابو عبد اللہ عن الاسم من اسماء اللہ

صافی شرح اصول کافی

یمحوه الرجل بالتفل قال امحوه باطهر ما تجدون **شرح** الف و لام الاسم برای عهد ذهنی است لیس در حکم نکره است من اسماء نعت الاسم است یحوه لغت دیگر است یا بتقدیر استفهام است التفل بضم تاے دو نقطه در بالا و سکون فا آب دهن امر در امحو برای استحباب میتواند بود اطهر یعنی پاکیزه تر است خواه مطهر نجاسات تواند شد مثل آب و خواه مثل گلاب یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق از نامے از نامهاے الله تعالی که بر طرف می کند آن را از کاغذ و مانند آن مردے آب دهن امام گفت بر طرف کنید آن را با پاکیزه تر آنچه می یابید میسر ست شما را **چهارم اصل** عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله امحوا کتاب الله و ذکره باطهر ما تجدون و نهی ان یحرق کتاب الله عز و جل و نهی ان یمحی بالاقلام **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله محو کنید صحف را که از کهنگی معطل شده باشد تا وقتیکه مکرر نوشته شده باشد بغلط و نام الله تعالی را که بیجا نوشته شده باشد به پاکیزه تر آنچه یابید مثل گلاب و آب غیر متعفن و نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه سوزانیده شود کتاب الله عز و جل و نهی کرد از اینکه محو کرده شود بقلمها چنانچه سیاه کرده شود یا قلم بر آن کشیده شود و لهذا هر جمعیکه محو آن میسر شان نیست حلقه بر دور آن میکشند **پنجم اصل** عن ابی الحسن موسی ع فی الظهور التی فیها ذکر الله عز و جل قال اغسلها **شرح** الظهور جمع ظهر پشتها و مراد اینجا پشتهاے مکتوبات است خواه عنوان ها و خواه غیر عنوانها یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام در پشتهاے که در آنها نوشته شده اسم الله عز و جل چنانچه در عنوانها نوشته میشود یا خطا آیا جائز است یا نه گفت بشو آنها را مراد اینست که جائز نیست مخفی نماند که جمعی برای احتراز ازین یا ح ف ی ظ بحروف مقطعات مینویسند چنانچه اسم صاحب الزمان علیه السلام م ح م د نوشته میشود عاقبت خیر باد **اصل** تم کتاب العشرة ولله الحمد و المنة وصلی الله علی سیدنا محمد و آله و اهل بیته و یتلوه انشاء الله کتاب الطهارة **شرح** این از الحاقات کاتبان است یعنی تمام شد کتاب عشره که کتاب هفتم از کتابی است که جزو کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی است و باین تمام شد اصول کافی و از الله تعالی است سپاس و اعلاے درود فرست الله تعالی بر بزرگ ما محمد و آل او و رحمت خدا و بعد ازان می آید انشاء الله تعالی کتاب الطهارة که اول کتب فروع کافی است تم الشارح الفقیر الی الغنی المغنی خلیل بن الغازی القزوینی عفی الله عنه و عن والدیه و عن اخوانه و عن جمیع من یعینه امره بشرح اصول الکافی لابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الرازی رحمه الله تعالی فی دار الموحدین قزوین صینت عن کید الحاسدین فی عصر یوم الاربعاء الخامس و العشرین من شهر جمادی الثانی

و انتقال الشمس الی الحمل فی ساعتین و نصف ساعة من لیلة الجمعة السابع والعشرین من الشهر المذکور سنة تسع وستین والف ہجریة حامدا و مصلیا و مسلما

خاتمة الطبع از کارپردازان مطبع

الحمد لله رب العالمین علی افضاله والشکر له علی نواله والصلوة علی محمد وآله اما بعد بر ضمائر صفا سرائر واقفان رموز و اسرار الٰہی و دلہای صدق انتمای دانایان احادیث و اخبار رسالت پناہی کالشمس فی رابعة النہار ہویدا و آشکار باد کہ درین زمان کہ بازار سعادت و کامرانی بر رونق تازه و اسباب عیش و عشرت و شادمانی بی اندازه بتوفیق موفق و معین مطلق و تایید انبیا و ائمہ برحق چنان کوکبی از سمای رفعت درخشیده و نجمی از سپہر ابہت تابیده کہ ضیا بخش عالم یعنی نیر اعظم بدستی عصاے شعاع گرفتہ در طلبش سرگردان و روشنی افزای شبہای تیره منظر یعنی نیر اصغر در استیاق او شمع کافوری روشن کرده بر سو جویان و آغوش گیرنده کل ممکنات یعنی سموات روز و شب در سودای عشق جمال باکمالش در گردش و اضطراب و گہواره خلائق اولین و آخرین یعنی زمین در انتظار پای بوسیش بجز رو خواب اعنی این کتاب مستطاب بالغ نصاب مرجع اقاصی و ادانی طلاب کہ گوہری است نایاب زعمان علوم ربانی و لعلی است بی نظیر و لاجواب از بدخشان رحمت و فیوض سبحانی کہ موسوم است بضافی شرح اصول کافی کہ جزو ہفتمش در شرح کتاب العشرة است و از تصنیفات باہرات و تالیفات زاہرات رئیس المحدثین امام المحققین عین العلما الاعاظم راس الکملا الافاخم موسس اساس الدین نائب الائمة المعصومین سمی رسول الله الجلیل مولانا و مقتدانا ملا خلیل بن الغازی القزوینی سقاہما الله من السلسبیل و حباہما فی الجنان بالتیجان والاکالیل یادگاری است کہ مثلش در قارسے تا اینزمان بنظر نرسیده و مثالش تاحال کسی نه دیده و نه شنیده در مطبع مطبوع روزگار فخر مطابع دیار و امصار مشہور نزدیک و دور منشی نولکشور واقع لکھنؤ بعالی ہمتی اقاسے نامدار جناب منشی پراگ نرائن صاحب دام اقباله مالک مطبع موصوف در ماه جمادی الثانی سنه ۱۳۲۲ھ مطابق ماه اگست ۱۹۰۴ع بار دوم گلگونه نور و ضیا بر رخسار و غازه قبول دلہا بچہره کشید

نام کتاب	قیمت
اشارة البصائر و کشف السرائر – یہ کتاب عجیب رتبہ کی ہے جسمیں اصول دین مذہب اثنا عشری کا بیان نہایت تفصیل و توضیح سے بدلائل و براہین بزبان اردو عام فہم تحریر کیا گیا ہے مصنف اسکے عالم المعی فاضل لوذعی جناب شفاء الدولہ ذکاء الملک حکیم سید افضل علیخان بہادر رہبر جنگ ہین یہ کتاب چار جلد مین کامل واضح و خوشخط بہ تصحیح مصنف علام چھپی – نہایت عمدہ کتاب ہے	-
حسب تفصیل ذیل کاغذ سفید –	للعہ ب ۳ ر
ایضاً جلد اول بیان توحید مین –	عہ ب
ایضاً – جلد دوم بیان نبوت مین –	عہ ب ۳ ر
ایضاً – جلد سوم بیان امامت مین –	عہ ب
ایضاً جلد چہارم بیان نبوت امامت مین	عہ ب ۳ ر
چہاردہ مجلس مسمی بہ تاریخ الائمہ بنا بر روایات مذہب امامیہ از سید دردر حسین صاحب	۱۲ ر
بعد حمد ہندی –	۱ ر
حلیۃ العرائس – از مولوی امداد علی	۲ ر ۹ تا
احکام الائمہ – از حاجی حسن علی –	۴ ر
مواعظ جعفری – از سید غلام حیدر خان یہ کتاب مقبول خاص و عام پسندیدہ انام نہایت عمدہ ہے –	۵ ر

نام کتاب	قیمت
چہل مجلس شبیر مسمی بذائقہ ماتم از سید دردر حسین رضوی –	عـہ ر
خلاصۃ المصائب – منقول از نسخہ مطبوعہ مطبع سلطانی شاہی و نظر ثانی مولوی سید تصدق حسین رضوی –	عـہ
لسان المتقین – عربی فارسی اردو مؤلفہ سید محمد تقی –	۶ ر
دعاے جوشن صغیر – مع ترجمہ تحت لفظی اردو –	۱ ر ۹ تا
منہج النجاۃ – مع دعاے عاشورا از سید غلام حیدر خان –	۳ ر
زبدۃ المصائب – جلد اول از محمد عسکری صاحب –	ھا ر
طغرا ضریح – بطرز جدید کاغذ سفید –	۳ تا ۹
اور یکمشت اکسید عدد کے لیے بحساب فی صدی	عہ ر ب
تحفۃ العوام – واضح قلم مصنفہ حاجی حسن علی و تصحیح و اضافہ مولوی سید تصدق حسین رضوی – کاغذ سفید –	۱۲ ر ب
ایضاً – حسب مراتب بالا کاغذ حنائی –	۱۰ ر ب
دیوان نوحہ جات حیدر – مع مناجات جلد اول مصنفہ آغا حیدر علی بیگ صاحب جسمین نہایت عمدہ عمدہ نوحہ جات کا ذخیرہ جمع ہے –	۴ ر

نام کتاب	قیمت
براہین غم - جلد اول مصنفہ سید مرزا صاحب متخلص بہ تعشق جسمین رباعیات و مراثی ہین مطبوعہ غیر -	عہ
کلیات مراثی - ورباعیات وسلام ازمرزا سلامت علی متخلص بہ دبیر - کامل دو جلد مین -	۱۱ر عہ
(جلد اول) جلی قلم دو مصرعہ کاغذ سفید -	عہ
(جلد دوم) متوسط قلم سہ مصرعہ -	۱۱ر
کلیات مراثی - ورباعیات وسلام میر ببر علی صاحب متخلص بہ انیس کامل چہار جلد مین -	۶ر
(جلد اول) کاغذ حنائی وسفید -	عہ ر
(جلد دوم) کاغذ سفید وحنائی -	۱۵ر
(جلد سوم) کاغذ سفید وحنائی -	۱۱ر
(جلد چہارم) کاغذ سفید -	۱۲ر
کلیات مراثی - ورباعیات وسلام ازمیر نواب صاحب متخلص بہ مونس کامل تین جلد مین -	سے ر
(جلد اول) کاغذ حنائی وسفید -	عہ ر
(جلد دوم) کاغذ سفید -	عہ ر
(جلد سوم) کاغذ سفید -	عہ ر
مجموعہ میلاد مصطفٰی - شامل تین رسالہ از سید وزیر حسین -	[illegible]

نام کتاب
مجموعہ مرثیہ ضمیر - جلد اول از سید مظفر حسین متخلص بہ ضمیر نہایت محنت سے یہ مجموعہ نوادر مرثیون کا کوشش سے فراہم ہوا -
مرقع غم - جلد سوم - مصنفہ محمد رضا خان سجاد متخلص بہ رضا - کاغذ سفید -
مجموعہ مراثی - ورباعیات وسلام مرزا دلگیر صاحب یہ کلام قدیم استاد مرثیہ گو کا ہے جو استاد بےمثل گذرا بڑے تفحص سے یہ ذخیرہ دستیاب ہوا جو جلدون مین کامل ہے -
(جلد اول) کاغذ سفید -
(جلد دوم) کاغذ سفید وحنائی -
(جلد سوم) کاغذ سفید وحنائی -
(جلد چہارم) کاغذ سفید وحنائی -
(جلد پنجم) کاغذ حنائی -
(جلد ششم) کاغذ حنائی -
جامع جعفری - ترجمہ شرائع الاسلام ہر دو جلد مترجمہ مولوی سید نابہ حسین صاحب نہایت مقبول عام کتاب ہے -
زاد سبیل آخرت نظم - ازخان بہادر ڈپٹی سید اولاد حسین رضوی سی آئی ای -